

# Holy Bible

*Aionian* Edition®

ترجمه قدیم

Old Persion Version Bible

[AionianBible.org](http://AionianBible.org)

اولین کتاب مقدس جهان با زبان اصلی (که به زبان اصلی بازگردانی شده است)

100% رایگان برای کپی و چاپ

همچنین شناخته شده به عنوان "کتاب مقدس بنفش"

*Holy Bible Aionian Edition* ®

ترجمه قديم

Old Persion Version Bible

CC Attribution NoDerivatives 4.0, 2018-2024

Source text: eBible.org

Source version: 2/21/2024

Source copyright: Public Domain

Wycliffe Bible Translators, 1895

Formatted by Speedata Publisher 4.19.2 (Pro) on 5/6/2024

100% Free to Copy and Print

TOR Anonymously

<https://AionianBible.org>

Published by Nainoia Inc

<https://Nainoia-Inc.signedon.net>

We pray for a modern public domain translation in every language

Report content and format concerns to Nainoia Inc

Volunteer help is welcome and appreciated!

*Celebrate Jesus Christ's victory of grace!*





## مقدمه

فارسی at [AionianBible.org/Preface](http://AionianBible.org/Preface)

The *Holy Bible Aionian Edition* ® is the world's first Bible *un-translation*! What is an *un-translation*? Bibles are translated into each of our languages from the original Hebrew, Aramaic, and Koine Greek. Occasionally, the best word translation cannot be found and these words are transliterated letter by letter. Four well known transliterations are *Christ*, *baptism*, *angel*, and *apostle*. The meaning is then preserved more accurately through context and a dictionary. The Aionian Bible un-translates and instead transliterates eleven additional Aionian Glossary words to help us better understand God's love for individuals and all mankind, and the nature of afterlife destinies.

The first three words are *aiōn*, *aiōnios*, and *aiōdios*, typically translated as *eternal* and also *world* or *eon*. The Aionian Bible is named after an alternative spelling of *aiōnios*. Consider that researchers question if *aiōn* and *aiōnios* actually mean *eternal*. Translating *aiōn* as *eternal* in Matthew 28:20 makes no sense, as all agree. The Greek word for *eternal* is *aiōdios*, used in Romans 1:20 about God and in Jude 6 about demon imprisonment. Yet what about *aiōnios* in John 3:16? Certainly we do not question whether salvation is eternal! However, *aiōnios* means something much more wonderful than infinite time! Ancient Greeks used *aiōn* to mean *eon* or *age*. They also used the adjective *aiōnios* to mean *entirety*, such as *complete* or even *consummate*, but never infinite time. Read Dr. Heleen Keizer and Ramelli and Konstan for proofs. So *aiōnios* is the perfect description of God's Word which has *everything* we need for life and godliness! And the *aiōnios* life promised in John 3:16 is not simply a ticket to eternal life in the future, but the invitation through faith to the *consummate* life beginning now!

The next seven words are *Sheol*, *Hadēs*, *Geenna*, *Tartaroō*, *Abyssos*, and *Limnē Pyr*. These words are often translated as *Hell*, the place of eternal punishment. However, *Hell* is ill-defined when compared with the Hebrew and Greek. For example, *Sheol* is the abode of deceased believers and unbelievers and should never be translated as *Hell*. *Hadēs* is a temporary place of punishment, Revelation 20:13-14. *Geenna* is the Valley of Hinnom, Jerusalem's refuse dump, a temporal judgment for sin. *Tartaroō* is a prison for demons, mentioned once in 2 Peter 2:4. *Abyssos* is a temporary prison for the Beast and Satan. Translators are also inconsistent because *Hell* is used by the King James Version 54 times, the New International Version 14 times, and the World English Bible zero times. Finally, *Limnē Pyr* is the Lake of Fire, yet Matthew 25:41 explains that these fires are prepared for the Devil and his angels. So there is reason to review our conclusions about the destinies of redeemed mankind and fallen angels.

The eleventh word, *eleēsē*, reveals the grand conclusion of grace in Romans 11:32. Take the time to understand these eleven words. The original translation is unaltered and a note is added to 64 Old Testament and 200 New Testament verses. To help parallel study and Strong's Concordance use, apocryphal text is removed and most variant verse numbering is mapped to the English standard. We thank our sources at [eBible.org](http://eBible.org), [Crosswire.org](http://Crosswire.org), [unbound.Biola.edu](http://unbound.Biola.edu), [Bible4u.net](http://Bible4u.net), and [NHEB.net](http://NHEB.net). The Aionian Bible is copyrighted with [creativecommons.org/licenses/by-nd/4.0](http://creativecommons.org/licenses/by-nd/4.0), allowing 100% freedom to copy and print, if respecting source copyrights. Check the Reader's Guide and read online at [AionianBible.org](http://AionianBible.org), with Android, and TOR network. Why purple? King Jesus' Word is royal... and purple is the color of royalty!



# جدول محتوا

## عهد جدید

## کتاب عهد عتیق

519	مَتّی	11	پیدایش
539	مرقس	41	خروج
552	لوقا	66	لاویان
573	یوحنا	84	اعداد
590	کارهای رسولان	109	تثنیه
610	رومیان	131	یوشع
619	اول قرن‌تینان	146	داوران
627	دوم قرن‌تینان	161	روت
633	غلاطیان	163	اول سموئیل
636	افنسیان	183	دوم سموئیل
639	فیلیپیان	200	اول پادشاهان
641	کولسیان	220	دوم پادشاهان
643	1 تسالونیکیان	238	اول تواریح
645	2 تسالونیکیان	255	دوم تواریح
646	1 تیموتاوس	276	عزرا
649	2 تیموتاوس	282	نحمیا
651	تیطس	291	استر
652	فلیمون	296	آیوب
653	عبرانیان	312	مزامیر
660	یعقوب	351	امثال
663	اول پطرس	365	جامعه
666	دوم پطرس	370	غزل غزلها
668	اول یوحنا	373	اشعیا
671	دوم یوحنا	404	ارمیا
672	سوم یوحنا	439	سوگنامه
673	یهودا	442	حزقیال
674	مکاشفۀ یوحنا	474	دانیال
		484	هوشع
		489	یوئیل
		491	عاموس
		495	عوبدیا
		496	یونس
		498	میکا
		501	ناحوم
		503	حبقوق
		505	صَفْنیا
		507	حَجّای
		508	زکریا
		514	ملاکی
	<b>ضمیمه</b>		
	راهنمای خوانندگان		
	واژه نامه		
	نقشه ها		
	سرنوشت		
	تصاویر Doré		







پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ عدن، کروبیان را مسکن داد و شمشیر آتشیاری را که به هر سو گردش می کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.

پیدایش ۳:۲۴



«همانا همه علف های تخم داری که بر روی تمام زمین است و همه درختهایی که در آنها میوه درخت تخم دار است، به شما دادم تا برای شما خوراک باشد. ۳۰ و به همه حیوانات زمین و به همه پرندگان آسمان و به همه حشرات زمین که در آنها حیات است، هر علف سبز را برای خوراک دادم.» و چنین شد. ۳۱ و خدا هرچه ساخته بود، دید و همانا بسیار نیکو بود. و شام بود و صبح بود، روز ششم.

۲ و آسمانها و زمین و همه لشکر آنها تمام شد. ۲ و در روز هفتم، خدا از همه کار خود که ساخته بود، فارغ شد. و در روز هفتم از همه کار خود که ساخته بود، آرامی گرفت. ۳ پس خدا روز هفتم را مبارک خواند و آن را تقدیس نمود، زیرا که در آن آرام گرفت، از همه کار خود که خدا آفرید و ساخت. ۴ این است پیدایش آسمانها و زمین در حین آفرینش آنها در روزی که پیهوه، خدا، زمین و آسمانها را بساخت. ۵ و هیچ نهال صحرا هنوز در زمین نبود و هیچ علف صحرا هنوز نرویده بود، زیرا خداوند خدا باران بر زمین نبارانیده بود و آدمی نبود که کار زمین را بکند. ۶ و مه از زمین برآمده، تمام روی زمین را سیراب می کرد. ۷ خداوند خدا پس آدم را از خاک زمین بسرشت و در بینی وی روح حیات دمید، و آدم نفس زنده شد. ۸ و خداوند خدا باغی در عدن بطرف مشرق غرس نمود و آن آدم را که سرشته بود، در آنجا گذاشت. ۹ و خداوند خدا هر درخت خوشمنا و خوش خوراک را از زمین رویانید، و درخت حیات را در وسط باغ و درخت معرفت نیک و بد را. ۱۰ و نهری از عدن بیرون آمد تا باغ را سیراب کند، و از آنجا منقسم گشته، چهار شعبه شد. ۱۱ نام اول فیثون است که تمام زمین حویله را که در آنجا طلاست، احاطه می کند. ۱۲ و طلای آن زمین نیکوست و در آنجا مروارید و سنگ جزیع است. ۱۳ و نام نهر دوم جیحون که تمام زمین کوش را احاطه می کند. ۱۴ و نام نهر سوم حدقل که بطرف شرقی آشور جاری است. و نهر چهارم فرات. ۱۵ پس خداوند خدا آدم را گرفت و او را در باغ عدن گذاشت تا کار آن را بکند و آن را محافظت نماید. ۱۶ و خداوند خدا آدم را امر فرموده، گفت: «از همه درختان باغ بی ممانعت بخور، اما از درخت معرفت نیک و بد زنهار نخوری، زیرا روزی که از آن خوردی، هراینه خواهی مرد.» ۱۸ و خداوند خدا گفت: «خوب نیست که آدم تنها باشد. پس برایش معاونی موافق وی بسازم.» ۱۹ و خداوند خدا هر حیوان صحرا و هر پرنده آسمان را از زمین سرشت و نزد آدم آورد تا ببیند که چه نام خواهد نهاد و آنچه آدم هر ذی حیات را خواند، همان نام او شد. ۲۰ پس آدم همه بهایم و پرندگان آسمان و همه حیوانات صحرا را نام نهاد. لیکن برای آدم معاونی موافق وی یافت نشد. ۲۱ و خداوند خدا، خوابی گران بر آدم مستولی گردانید تا بخت، و یکی از دنده هایش را گرفت و گوشت در جایش پر کرد. ۲۲ و خداوند خدا آن دنده را که از آدم گرفته بود، زنی بنا کرد و وی را به نزد آدم آورد. ۲۳ و آدم گفت: «همانا اینست استخوانی از استخوانهایم و گوشتی از گوشتم، از این سبب "نسا" نامیده شود زیرا که از انسان گرفته شد.» ۲۴ از این سبب مرد

۱ در ابتدا، خدا آسمانها و زمین را آفرید. ۲ زمین تهی و بایر بود و تاریکی بر روی لجه. و روح خدا سطح آنها را فرو گرفت. ۳ و خدا گفت: «روشنایی بشود.» و روشنایی شد. ۴ و خدا روشنایی را دید که نیکوست و خدا روشنایی را از تاریکی جدا ساخت. ۵ و خدا روشنایی را روز نامید و تاریکی را شب نامید. و شام بود و صبح بود، روزی اول. ۶ و خدا گفت: «فلکی باشد در میان آنها و آنها را از آنها جدا کند.» ۷ و خدا فلک را بساخت و آنها را زیر فلک را از آنها بالای فلک جدا کرد. و چنین شد. ۸ و خدا فلک را آسمان نامید. و شام بود و صبح بود، روزی دوم. ۹ و خدا گفت: «آبهای زیر آسمان در یکجا جمع شود و خشکی ظاهر گردد.» و چنین شد. ۱۰ و خدا خشکی را زمین نامید و اجتماع آنها را دریا نامید. و خدا دید که نیکوست. ۱۱ و خدا گفت: «زمین نباتات رویاند، علفی که تخم بیاورد و درخت میوه ای که موافق جنس خود میوه آورد که تخمش در آن باشد، بر روی زمین.» و چنین شد. ۱۲ و زمین نباتات را رویانید، علفی که موافق جنس خود تخم آورد و درخت میوه داری که تخمش در آن، موافق جنس خود باشد. و خدادید که نیکوست. ۱۳ و شام بود و صبح بود، روزی سوم. ۱۴ و خدا گفت: «نیرها در فلک آسمان باشند تا روز را از شب جدا کنند و برای آیات و زمانها و روزها و سالها باشند. ۱۵ و نیرها در فلک آسمان باشند تا بر زمین روشنایی دهند.» و چنین شد. ۱۶ و خدا دو نیر بزرگ ساخت، نیر اعظم را برای سلطنت روز و نیر اصغر را برای سلطنت شب، و ستارگان را. ۱۷ و خدا آنها را در فلک آسمان گذاشت تا بر زمین روشنایی دهند، ۱۸ و تا سلطنت نمایند بر روز و بر شب، و روشنایی را از تاریکی جدا کنند. و خدا دید که نیکوست. ۱۹ و شام بود و صبح بود، روزی چهارم. ۲۰ و خدا گفت: «آبها به انبوه جانوران پر شود و پرندگان بالای زمین بر روی فلک آسمان پرواز کنند.» ۲۱ پس خدا نهنگان بزرگ آفرید و همه جانداران خزنده را، که آنها از آنها موافق اجناس آنها پر شد، و همه پرندگان بالدار را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکوست. ۲۲ و خدا آنها را برکت داده، گفت: «بارور و کثیر شوید و آبهای دریا را پر سازید، و پرندگان در زمین کثیر بشوند.» ۲۳ و شام بود و صبح بود، روزی پنجم. ۲۴ و خدا گفت: «زمین، جانوران را موافق اجناس آنها بیرون آورد، بهایم و حشرات و حیوانات زمین به اجناس آنها.» و چنین شد. ۲۵ پس خدا حیوانات زمین را به اجناس آنها بساخت و بهایم را به اجناس آنها و همه حشرات زمین را به اجناس آنها. و خدا دید که نیکوست. ۲۶ و خدا گفت: «آدم را بصورت ما و موافق شبیه ما بسازیم تا بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و بهایم و بر تمامی زمین و همه حشراتی که بر زمین می خزند، حکومت نماید.» ۲۷ پس خدا آدم را بصورت خود آفرید. او را بصورت خدا آفرید. ایشان را نر و ماده آفرید. ۲۸ و خدا ایشان را برکت داد و خدا بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید و در آن تسلط نمایید، و بر ماهیان دریا و پرندگان آسمان و همه حیواناتی که بر زمین می خزند، حکومت کنید.» ۲۹ و خدا گفت:

پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش خواهد پیوست و یک تن خواهند بود. ۲۵ و آدم و زنش هر دو برهنه بودند و خجلت نداشتند.

عدن، کروییان را مسکن داد و شمشیر آتشباری را که به هر سو گردش می کرد تا طریق درخت حیات را محافظت کند.

۴ و آدم، زن خود حوا را بشناخت و او حامله شده، قائن را زایید. و گفت: «مردی از یهوه حاصل نمودم.» ۲ و بار دیگر برادر او هابیل را زایید. و هابیل گله بان بود، و قائن کارکن زمین بود. ۳ و بعد از مرور ایام، واقع شد که قائن هدیه‌ای از محصول زمین برای خداوند آورد. ۴ و هابیل نیز از نخست زادگان گله خویش و پیه آنها هدیه‌ای آورد. و خداوند هابیل و هدیه او را منظور داشت، ۵ اما قائن و هدیه او را منظور نداشت. پس خشم قائن به شدت افروخته شده، سر خود را بریزر افکند. ۶ آنگاه خداوند به قائن گفت: «چرا خشمناک شدی؟ و چرا سر خود را بریزر افکندی؟ ۷ اگر نیکویی می کردی، آیا مقبول نمی شدی؟ و اگر نیکویی نکردی، گناه بر در، درکمین است و اشتیاق تو دارد، اما تو بر وی مسلط شوی.» ۸ و قائن با برادر خود هابیل سخن گفت. و واقع شد چون در صحرا بودند، قائن بر برادر خود هابیل برخاسته او را کشت. ۹ پس خداوند به قائن گفت: «برادرت هابیل کجاست؟» گفت: «نمی دانم، مگر پاسبان برادرم هستم؟» ۱۰ گفت: «چه کرده‌ای؟ خون برادرت از زمین نزد من فریاد برمی آورد! ۱۱ و اکنون تو ملعون هستی از زمینی که دهان خود را باز کرد تا خون برادرت را از دستت فرو برد. ۱۲ هر گاه کار زمین کنی، همانا قوت خود را دیگر به تو ندهد. و پریشان و آواره در جهان خواهی بود.» ۱۳ قائن به خداوند گفت: «عقوبتم از تحملم زیاده است. ۱۴ اینک مرا امروز بر روی زمین مطرود ساختی، و از روی تو پنهان خواهم بود. و پریشان و آواره در جهان خواهم بود و واقع می شود هر که مرا یابد، مرا خواهد کشت.» ۱۵ خداوند به وی گفت: «پس هر که قائن را بکشد، هفت چندان انتقام گرفته شود.» و خداوند به قائن نشانی‌ای داد که هر که او را یابد، وی را نکشد. ۱۶ پس قائن از حضور خداوند بیرون رفت و در زمین نود، بطرف شرقی عدن، ساکن شد. ۱۷ و قائن زوجه خود را شناخت. پس حامله شده، خنوخ را زایید. و شهری بنا می کرد، و آن شهر را به اسم پسر خود، خنوخ نام نهاد. ۱۸ و برای خنوخ عیراد متولد شد، و عیراد، محوئائیل را آورد، و محوئائیل، متوشائیل را آورد، و متوشائیل، لمک را آورد. ۱۹ و لمک، دو زن برای خود گرفت، یکی را عاده نام بود و دیگری را ظله. ۲۰ و عاده، یابال را زایید. وی پدر خیمه نشینان و صاحبان مواشی بود. ۲۱ و نام برادرش یوبال بود. وی پدر همه نوازندگان بربط و نی بود. ۲۲ و ظله نیز توپل قائن را زایید، که صانع هر آلت مس و آهن بود. و خواهر توپل قائن، نعمه بود. ۲۳ و لمک به زنان خود گفت: «ای عاده و ظله، قول مرا بشنوید! ای زنان لمک، سخن مرا گوش گیرید! زیرا مردی را کشتم بسبب جراحت خود، و جوانی را بسبب ضرب خویش. ۲۴ اگر برای قائن هفت چندان انتقام گرفته شود، هر آینه برای لمک، هفتاد و هفت چندان.» ۲۵ پس آدم بار دیگر از خود را شناخت، و او پسری بزاد و او را شیت نام نهاد، زیرا گفت: «خدا نسلی دیگر به من قرارداد، به عوض هابیل که قائن او را کشت.»

۳ و مار از همه حیوانات صحرا که خداوند خدا ساخته بود، هشیارتر بود. و به زن گفت: «آیا خدا حقیقت گفته است که از همه درختان باغ نخوردی؟» ۲ زن به مار گفت: «از میوه درختان باغ می‌خورم، ۳ لکن از میوه درختی که در وسط باغ است، خدا گفت از آن نخورید و آن را لمس نکنید، مبادا بمیرید.» ۴ مار به زن گفت: «هر آینه نخواهید مرد، ۵ بلکه خدا می‌داند در روزی که از آن بخورید، چشمان شما باز شود و مانند خدا عارف نیک و بد خواهید بود.» ۶ و چون زن دید که آن درخت برای خوراک نیکوست و بنظر خوشنما و درختی دلپذیر دانش افزا، پس از میوه‌اش گرفته، بخورد و به شوهر خود نیز داد و او خورد. ۷ آنگاه چشمان هر دو ایشان باز شد و فهمیدند که عریانند. پس برگهای انجیر به هم دوخته، سترها برای خویشتن ساختند. ۸ و آواز خداوند خدا را شنیدند که در هنگام وزیدن نسیم نهار در باغ می‌خرامید، و آدم و زنش خویشتن را از حضور خداوند خدا در میان درختان باغ پنهان کردند. ۹ و خداوند خدا آدم را ندا در داد و گفت: «کجا هستی؟» ۱۰ گفت: «چون آوازت را در باغ شنیدم، ترسان گشتم، زیرا که عریانم. پس خود را پنهان کردم.» ۱۱ گفت: «که تو را آگاهانید که عریانی؟ آیا از آن درختی که تو را قدغن کردم که از آن نخوری، خوردی؟» ۱۲ آدم گفت: «این زنی که قرین من ساختی، وی از میوه درخت به من داد که خوردم.» ۱۳ پس خداوند خدا به زن گفت: «این چه کار است که کردی؟» زن گفت: «مار مرا اغوا نمود که خوردم.» ۱۴ پس خداوند خدا به مار گفت: «چونکه این کار کردی، از جمیع بهایم و از همه حیوانات صحرا ملعون تر هستی! بر شکمت راه خواهی رفت و تمام ایام عمرت خاک خواهی خورد. ۱۵ و عداوت در میان تو و زن، و در میان ذریت تو و ذریت وی می‌گذارم؛ او سر تو را خواهد کوبید و تو پاشنه وی را خواهی کوبید.» ۱۶ و به زن گفت: «الم و حمل تو را بسیار افزون گردانم؛ با الم فرزندان خواهی زایید و اشتیاق تو به شوهرت خواهد بود و او بر تو حکمرانی خواهد کرد.» ۱۷ و به آدم گفت: «چونکه سخن زوجه ات را شنیدی و از آن درخت خوردی که امر فرموده، گفتم از آن نخوری، پس بسبب تو زمین ملعون شد، و تمام ایام عمرت از آن بارنج خواهی خورد. ۱۸ خار و خس نیز برایت خواهد رویانید و سبزه های صحرا را خواهی خورد، ۱۹ و به عرق پیشانی ات نان خواهی خورد تا حینی که به خاک راجع گردی، که از آن گرفته شدی زیرا که تو خاک هستی و به خاک خواهی برگشت.» ۲۰ و آدم زن خود را حوا نام نهاد، زیرا که او مادر جمیع زندگان است. ۲۱ و خداوند خدایتها برای آدم و زنش از پوست بساخت و ایشان را پوشانید. ۲۲ و خداوند خدا گفت: «همانا انسان مثل یکی از ما شده است، که عارف نیک و بد گردیده. اینک مبادا دست خود را دراز کند و از درخت حیات نیز گرفته بخورد، و تا به ابد زنده ماند.» ۲۳ پس خداوند خدا، او را از باغ عدن بیرون کرد تا کار زمینی را که از آن گرفته شده بود، بکند. ۲۴ پس آدم را بیرون کرد و به طرف شرقی باغ

۲۶ و برای شیت نیز پسری متولد شد و او را انوش نامید. در آنوقت به خواندن اسم یهوه شروع کردند.

ایام مردان تنومند در زمین بودند. و بعد از هنگامی که پسران خدا به دختران آدمیان درآمدند و آنها برای ایشان اولاد زاییدند، ایشان جبارانی بودند که در زمان سلف، مردان نامور شدند. ۵ و خداوند دید که شرارت انسان در زمین بسیار است، و هر تصور از خیالهای دل وی دائم محض شرارت است. ۶ و خداوند پشیمان شد که انسان را بر زمین ساخته بود، و در دل خود محزون گشت. ۷ و خداوند گفت: «انسان را که آفریده‌ام، از روی زمین محو سازم، انسان و بهایم و حشرات و پرندگان هوا را، چونکه متاسف شدم از ساختن ایشان.» ۸ اما نوح در نظر خداوند نجات یافت. ۹ این است پیدایش نوح. نوح مردی عادل بود، و در عصر خود کامل. و نوح با خدا راه می‌رفت. ۱۰ و نوح سه پسر آورد: سام و حام و یافت. ۱۱ و زمین نیز بنظر خدا فاسد گردیده و زمین از ظلم پر شده بود. ۱۲ و خدا زمین را دید که اینک فاسد شده است، زیرا که تمامی بشر راه خود را بر زمین فاسد کرده بودند. ۱۳ و خدا به نوح گفت: «انتهای تمامی بشر به حضورم رسیده است، زیرا که زمین بسبب ایشان پر از ظلم شده است. و اینک من ایشان را با زمین هلاک خواهم ساخت. ۱۴ پس برای خود کشتی‌ای از چوب کوفر بساز، و حجرات در کشتی بنا کن و درون و بیرونش را به قیر بیندا. ۱۵ و آن را بدین ترکیب بساز که طول کشتی سیصد ذراع باشد، و عرضش پنجاه ذراع و ارتفاع آن سی ذراع. ۱۶ و روشنی‌ای برای کشتی بساز و آن را به ذراعی از بالا تمام کن. و در کشتی را در جنب آن بگذار، و طبقات تحتانی و وسطی و فوقانی بساز. ۱۷ زیرا اینک من طوفان آب را بر زمین می‌آورم تا هر جسدی را که روح حیات در آن باشد، از زیر آسمان هلاک گردانم. و هر چه بر زمین است، خواهد مرد. ۱۸ لکن عهد خود را با تو استوارمی سازم، و به کشتی در خواهی آمد، تو و پسرانت و زوجه ات و ازواج پسرانت با تو. ۱۹ و از جمیع حیوانات، از هر ذی جسدی، جفتی از همه با کشتی در خواهی آورد، تا با خویشانش زنده نگاه داری، نر و ماده باشند. ۲۰ از پرندگان به اجناس آنها، و از بهایم به اجناس آنها، و از همه حشرات زمین به اجناس آنها، دودو از همه نزدیکان تا زنده نگاه داری. ۲۱ و از هر آذوقه‌ای که خورده شود، بگیر و نزد خود ذخیره نما تا برای تو و آنها خوراک باشد.» ۲۲ پس نوح چنین کرد و به هر چه خدا او را امر فرمود، عمل نمود.

۷ و خداوند به نوح گفت: «تو و تمامی اهل خانه ات به کشتی در آید، زیرا تو را در این عصر به حضور خود عادل دیدم. ۲ و از همه بهایم پاک، هفت هفت، نر و ماده با خود بگیر، و از بهایم ناپاک، دودو، نر و ماده، ۳ و از پرندگان آسمان نیز هفت هفت، نر و ماده را، تا نسلی بر روی تمام زمین نگاه داری. ۴ زیرا که من بعد از هفت روز دیگر، چهل روز و چهل شب باران می‌بارانم، و هر موجودی را که ساختم، از روی زمین محومی سازم.» ۵ پس نوح موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود. ۶ و نوح ششصد ساله بود، چون طوفان آب بر زمین آمد. ۷ و نوح و پسرانش و زنش و زنان پسرانش با وی از آب طوفان به کشتی درآمدند. ۸ از بهایم پاک و از بهایم ناپاک، و از پرندگان و از همه حشرات زمین، ۹

۵ این است کتاب پیدایش آدم. در روزی که خدا آدم را آفرید، به شبیه خدا او را ساخت. ۲ نر و ماده ایشان را آفرید. و ایشان را برکت داد و ایشان را «آدم» نام نهاد، در روز آفرینش ایشان. ۳ و آدم صد و سی سال بزیست، پس پسری به شبیه و بصورت خود آورد، و او را شیت نامید. ۴ و ایام آدم بعد از آوردن شیت، هشتصد سال بود، و پسران و دختران آورد. ۵ پس تمام ایام آدم که زیست، نهصد و سی سال بود که مرد. ۶ و شیت صد و پنج سال بزیست، و انوش را آورد. ۷ و شیت بعد از آوردن انوش، هشتصد و هفت سال بزیست و پسران و دختران آورد. ۸ و جمله ایام شیت، نهصد و دوازده سال بود که مرد. ۹ و انوش نود سال بزیست، و قینان را آورد. ۱۰ و انوش بعد از آوردن قینان، هشتصد و پانزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۱ پس جمله ایام انوش نهصد و پنج سال بود که مرد. ۱۲ و قینان هفتاد سال بزیست، و مهلتیل را آورد. ۱۳ و قینان بعد از آوردن مهلتیل، هشتصد و چهل سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۴ و تمامی ایام قینان، نهصد و ده سال بود که مرد. ۱۵ و مهلتیل، شصت و پنج سال بزیست، و یارد را آورد. ۱۶ و مهلتیل بعد از آوردن یارد، هشتصد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۷ پس همه ایام مهلتیل، هشتصد و نود و پنج سال بود که مرد. ۱۸ و یارد صد و شصت و دو سال بزیست، و خنوخ را آورد. ۱۹ و یارد بعد از آوردن خنوخ، هشتصد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۰ و تمامی ایام یارد، نهصد و شصت و دو سال بود که مرد. ۲۱ و خنوخ شصت و پنج سال بزیست، و متوشالغ را آورد. ۲۲ و خنوخ بعد از آوردن متوشالغ، سیصد سال با خدا راه می‌رفت و پسران و دختران آورد. ۲۳ و همه ایام خنوخ، سیصد و شصت و پنج سال بود. ۲۴ و خنوخ با خدا راه می‌رفت و نایاب شد، زیرا خدا او را برگرفت. ۲۵ و متوشالغ صد و هشتاد و هفت سال بزیست، و لمک را آورد. ۲۶ و متوشالغ بعد از آوردن لمک، هفتصد و هشتاد و دو سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۷ پس جمله ایام متوشالغ، نهصد و شصت و نه سال بود که مرد. ۲۸ و لمک صد و هشتاد و دو سال بزیست، و پسری آورد. ۲۹ و وی را نوح نام نهاد گفت: «این ما را تسلی خواهد داد از اعمال ما و از محنت دستهای ما از زمینی که خداوند آن را ملعون کرد.» ۳۰ و لمک بعد از آوردن نوح، پانصد و نود و پنج سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۳۱ پس تمام ایام لمک، هفتصد و هفتاد و هفت سال بود که مرد. ۳۲ و نوح پانصد ساله بود، پس نوح سام و حام و یافت را آورد.

۶ و واقع شد که چون آدمیان شروع کردند به زیاد شدن بر روی زمین و دختران برای ایشان متولد گردیدند، ۲ پسران خدا دختران آدمیان را دیدند که نیکو نظرند، و از هر کدام که خواستند، زنان برای خویشانش می‌گرفتند. ۳ و خداوند گفت: «روح من در انسان دائم داوری نخواهد کرد، زیرا که او نیز بشر است. لیکن ایام وی صد و بیست سال خواهد بود.» ۴ و در آن

دودو، نر و ماده، نزد نوح به کشتی درآمدند، چنانکه خدا نوح را امر کرده بود. ۱۰ و واقع شد بعد از هفت روز که آب طوفان بر زمین آمد. ۱۱ و در سال ششصد از زندگانی نوح، در روزهفدهم از ماه دوم، در همان روز جمیع چشمه های لجه عظیم شکافته شد، و روزهای آسمان گشوده. ۱۲ و باران، چهل روز و چهل شب بر روی زمین می بارید. ۱۳ در همان روز نوح و پسرانش، سام و حام و یافث، و زوجه نوح و سه زوجه پسرانش، با ایشان داخل کشتی شدند. ۱۴ ایشان و همه حیوانات به اجناس آنها، و همه بهایم به اجناس آنها، و همه حشراتی که بر زمین می خزند به اجناس آنها، و همه پرندگان به اجناس آنها، همه مرغان و همه بالداران. ۱۵ دودواز هر ذی جسدی که روح حیات دارد، نزد نوح به کشتی درآمدند. ۱۶ و آنهاهی که آمدند نر و ماده از هر ذی جسد آمدند، چنانکه خدا وی را امر فرموده بود. و خداوند در را از عقب او بست. ۱۷ و طوفان چهل روز بر زمین می آمد، و آب همی افزود و کشتی را برداشت که از زمین بلندشد. ۱۸ و آب غلبه یافته، بر زمین همی افزود، و کشتی بر سطح آب می رفت. ۱۹ و آب بر زمین زیاد و زیاد غلبه یافت، تا آنکه همه کوههای بلند که زیر تمامی آسمانها بود، مستور شد. ۲۰ پانزده ذراع بالاتر آب غلبه یافت و کوهها مستور گردید. ۲۱ و هر ذی جسدی که بر زمین حرکت می کرد، از پرندگان و بهایم و حیوانات و کل حشرات خزنده بر زمین، و جمیع آدمیان، مردند. ۲۲ هر که دم روح حیات در بینی او بود، از هر که در خشکی بود، مرد. ۲۳ و خدا محو کرد هر موجودی را که بر روی زمین بود، از آدمیان و بهایم و حشرات و پرندگان آسمان، پس از زمین محو شدند. و نوح با آنچه همراه وی در کشتی بود فقط باقی ماند. ۲۴ و آب بر زمین صد و پنجاه روز غلبه می یافت.

**۹** و خدا، نوح و پسرانش را برکت داده، بدیشان گفت: «بارور و کثیر شوید و زمین را پر سازید. ۲ و خوف شما و هیبت شما بر همه حیوانات زمین و بر همه پرندگان آسمان، و بر هر چه بر زمین می خزد، و بر همه ماهیان دریا خواهد بود، به دست شما تسلیم شده اند. ۳ و هر جنبنده ای که زندگی دارد، برای شما طعام باشد. همه را چون علف سبز به شما دادم، ۴ مگر گوشت را با جانش که خون او باشد، مخورید. ۵ و هر آینه انتقام خون شما را برای جان شما خواهم گرفت. از دست هر حیوان آن را خواهم گرفت. و از دست انسان، انتقام جان انسان را از دست برادرش خواهم گرفت. ۶ هر که خون انسان ریود، خون وی به دست انسان ریخته شود. زیرا خدا انسان را به صورت خود ساخت. ۷ و شما بارور و کثیر شوید، و در زمین منتشر شده، در آن بیفزایید.» ۸ و خدا نوح و پسرانش را با وی خطاب کرده، گفت: ۹ «اینک من عهد خود را با شما و بعد از شما با ذریت شما استوار سازم، ۱۰ و با همه جانورانی که با شما باشند، از پرندگان و بهایم و همه حیوانات زمین با شما، با هر چه از کشتی بیرون آمد، حتی جمیع حیوانات زمین. ۱۱ عهد خود را با شما استوار می گردانم که بار دیگر هر ذی جسد از آب طوفان هلاک نشود، و طوفان بعد از این نباشد تا زمین را خراب کند.» ۱۲ و خدا گفت: «اینست نشان عهدی که من می بندم، در میان خود و شما، و همه جانورانی که با شما باشند، نسلا بعد نسل تا به ابد: ۱۳ قوس خود را در ابر می گذارم، و نشان آن عهدی که در میان من و جهان است، خواهد بود. ۱۴ و هنگامی که ابر را بالای زمین گسترانم، و قوس در ابر ظاهر شود، ۱۵ آنگاه عهد خود را که در میان من و شما و همه جانوران ذی جسد می باشد، بیاد خواهم آورد. و آب طوفان دیگر نخواهد بود تا هر ذی جسدی را هلاک کند. ۱۶ و قوس در ابر خواهد بود، و آن را خواهم نگریست تا بیاد آورم آن عهد جاودانی را که در میان خدا و همه جانوران است، از هر ذی جسدی که بر زمین است.»

**۸** بهایمی را که با وی در کشتی بودند، بیاد آورد. و خدا بادی بر زمین وزانید و آب ساکن گردید. ۲ و چشمه های لجه و روزهای آسمان بسته شد، و باران از آسمان باز ایستاد. ۳ و آب رفته رفته از روی زمین برگشت. و بعد از انقضای صد و پنجاه روز، آب کم شد، ۴ و روز هفدهم از ماه هفتم، کشتی بر کوههای آرارات قرار گرفت. ۵ و تا ماه دهم، آب رفته رفته کمتر می شد، و در روز اول از ماه دهم، قله های کوهها ظاهر گردید. ۶ و واقع شد بعد از چهل روز که نوح در چینه کشتی را که ساخته بود، باز کرد. ۷ و زاغ را رها کرد. او بیرون رفته، در تردد می بود تا آب از زمین خشک شد. ۸ پس کبوتر را از نزد خود رها کرد تا ببیند که آیا آب از روی زمین کم شده است. ۹ اما کبوتر چون نشیمنی برای کف پای خود نیافت، زیرا که آب در تمام روی زمین بود، نزد وی به کشتی برگشت. پس دست خود را دراز کرد و آن را گرفته نزد خود به کشتی در آورد. ۱۰ و هفت روز دیگر نیز درنگ کرده، باز کبوتر را از کشتی رها کرد. ۱۱ و در وقت عصر، کبوتر نزد وی برگشت، و اینک برگ زیتون تازه در منقار وی است. پس نوح دانست که آب از روی زمین کم شده است. ۱۲ و هفت روز دیگر نیز توقف نموده، کبوتر را رها کرد، و او دیگر نزد وی برگشت. ۱۳ و در سال ششصد و یکم در روز اول از ماه اول، آب از روی زمین خشک شد. پس

۱۷ و خدا به نوح گفت: «این است نشان عهدی که استوار ساختم در میان خود و هرذی جسدی که بر زمین است.» ۱۸ و پسران نوح که از کشتی بیرون آمدند، سام و حام و یافت بودند. و حام پدر کنعان است. ۱۹ اینانند سه پسر نوح، و از ایشان تمامی جهان منشعب شد. ۲۰ و نوح به فلاحت زمین شروع کرد، و تاکستانی غرس نمود. ۲۱ و شراب نوشیده، مست شد، و در خیمه خود عریان گردید. ۲۲ و حام، پدر کنعان، برهنگی پدر خود را دید و دو برادر خود را بیرون خیر داد. ۲۳ و سام و یافت، ردا را گرفته، بر کتف خود انداختند، و پس رفته، برهنگی پدر خود را پوشانیدند. و روی ایشان بازپس بود که برهنگی پدر خود را ندیدند. ۲۴ و نوح از مستی خود به هوش آمده، دریافت که پسرکهنترش با وی چه کرده بود. ۲۵ پس گفت: «کنعان ملعون باد! برادران خود را بنده بندگان باشد.» ۲۶ و گفت: «متبارک باد بیهوه خدای سام! و کنعان، بنده او باشد. ۲۷ خدا یافت را وسعت دهد، و درخیمه های سام ساکن شود، و کنعان بنده او باشد.» ۲۸ و نوح بعد از طوفان، سیصد و پنجاه سال زندگانی کرد. ۲۹ پس جمله ایام نوح نهصد و پنجاه سال بود که مرد.

۱۱ و تمام جهان را یک زبان و یک لغت بود. ۲ واقع شد که چون از مشرق کوچ می کردند، همواری ای در زمین شنعار یافتند و در آنجا سکنی گرفتند. ۳ و به یکدیگر گفتند: «بیایید، خشتها بسازیم و آنها را خوب بپزیم.» و ایشان را آجر به جای سنگ بود، و قیر به جای گچ. ۴ و گفتند: «بیایید شهری برای خود بنا کنیم، و برجی را که سرش به آسمان برسد، تا نامی برای خویشتن پیدا کنیم، مباد بر روی تمام زمین پراکنده شویم.» ۵ و خداوند نزول نمود تا شهر و برجی را که به بنی آدم بنا می کردند، ملاحظه نماید. ۶ و خداوند گفت: «همانا قوم یکی است و جمیع ایشان را یک زبان و این کار را شروع کرده اند، والان هیچ کاری که قصد آن بکنند، از ایشان ممنوع نخواهد شد. ۷ اکنون نازل بشویم و زبان ایشان را در آنجا مشوش سازیم تا سخن یکدیگر رانفهمند.» ۸ پس خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده ساخت و از بنای شهر بازماندند. ۹ از آن سبب آنجا را بابل نامیدند، زیرا که در آنجا خداوند لغت تمامی اهل جهان را مشوش ساخت. و خداوند ایشان را از آنجا بر روی تمام زمین پراکنده نمود. ۱۰ این است پیدایش سام. چون سام صد ساله بود، ارفکشاد را دو سال بعد از طوفان آورد. ۱۱ و سام بعد از آوردن ارفکشاد، پانصد سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۲ و ارفکشاد سی و پنج سال بزیست و شالح را آورد. ۱۳ و ارفکشاد بعد از آوردن شالح، چهار صد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۴ و شالح سی سال بزیست، و عابر را آورد. ۱۵ و شالح بعد از آوردن عابر، چهارصد و سه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۶ و عابر سی و چهار سال بزیست و فالج را آورد. ۱۷ و عابر بعد از آوردن فالج، چهار صد و سی سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۱۸ و فالج سی سال بزیست، و رعورا آورد. ۱۹ و فالج بعد از آوردن رعو، دویست و نه سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۰ و رعو سی و دو سال بزیست، و سروج را آورد. ۲۱ و رعو بعد از آوردن سروج، دویست و هفت سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۲ و سروج سی سال بزیست، و ناحور را آورد. ۲۳ و سروج بعد از آوردن ناحور، دویست سال بزیست و پسران و دختران آورد. ۲۴ و ناحور بیست و نه سال بزیست، و تارح را آورد. ۲۵ و ناحور بعد از آوردن تارح، صد و نوزده سال زندگانی کرد و پسران و دختران آورد. ۲۶ و تارح هفتاد سال بزیست، و ابرام و ناحور و هاران را آورد. ۲۷ و این است پیدایش تارح که تارح، ابرام و ناحور و هاران را آورد، و هاران، لوط را آورد. ۲۸ و هاران پیش پدر خود، تارح در زادبوم خویش دراور کلدانیان بمرد. ۲۹

این است پیدایش پسران نوح، سام و حام و یافت. و از ایشان بعد از طوفان پسران متولد شدند. ۲ پسران یافت: جومر و ماجوج و مادای و یاوان و توپال و ماشک و تیراس. ۳ و پسران جومر: اشکناز و ریفات و توجرمه. ۴ و پسران یاوان: البشه و ترشیش و کتیم و رودانیم. ۵ از اینان جزایر آنها منشعب شدند در اراضی خود، هر یکی موافق زبان و قبیله اش در امت های خویش. ۶ و پسران حام: کوش و مصرایم و فوط و کنعان. ۷ و پسران کوش: سبا و حویله و سبته و رعمه و سبتکا. و پسران رعمه: شبا و ددان. ۸ و کوش نمود را آورد. او به جبار شدن در جهان شروع کرد. ۹ وی در حضور خداوند صیادی جبار بود. از این جهت می گویند: «مثل نمرود، صیاد جبار در حضور خداوند.» ۱۰ و ابتدای مملکت وی، بابل بود و ارک و اکد و کلنه در زمین شععار. ۱۱ از آن زمین آشور بیرون رفت، و نینوا و رحوپوت عیر، و کالج را بنا نهاد، ۱۲ و ریسن در مریمان نینوا و کالج. و آن شهری بزرگ بود. ۱۳ و مصرایم لودیم و عنامیم و لهاییم و نفتوحیم را آورد. ۱۴ و فتروسیم و کسلوچیم را که از ایشان فلسطینیان پدید آمدند و کفتوریم را. ۱۵ و کنعان، صیدون، نخست زاده خود، وحت را آورد. ۱۶ و بیوسیان و اموریان و جرجاشیان را ۱۷ و حویان و عرقیان و سینیان را ۱۸ و اروادیان و صماریان و حمتامیان را. و بعد از آن، قبایل کنعانیان منشعب شدند. ۱۹ و سرحد کنعانیان از صیدون به سمت جبار تا غزه بود، و به سمت سدوم و عموره وادمه و صبوتیم تا به لاشع. ۲۰ اینانند پسران حام برحسب قبایل و زبانهای ایشان، در اراضی وامت های خود. ۲۱ و از سام که پدر جمیع بنی عابر و برادر یافت بزرگ بود، از او نیز اولاد متولد شد. ۲۲ پسران سام: عیلام و آشور و ارفکشاد و لود و آرام. ۲۳ و پسران آرام: عوض و حول و جاتر و ماش. ۲۴ و ارفکشاد، شالح را آورد، و شالح، عابرا آورد. ۲۵ و عابر را دو پسر متولد شد. یکی رافالج نام بود، زیرا که در ایام وی زمین منقسم شد. و نام برادرش یقطان. ۲۶ و یقطان، الموداد و

۱۳ و ابرام با زن خود، و تمام اموال خویش، و لوط، از مصر به جنوب آمدند. ۲ و ابرام از مواشی و نقره و طلا، بسیار دولتمند بود. ۳ پس، از جنوب، طی منازل کرده، به بیت نیل آمد، بدانجایی که خیمه‌اش در ابتدا بود، در میان بیت نیل و عای، ۴ به مقام آن مذهبی که اول بنانهاده بود، و در آنجا ابرام نام یهوه را خواند. ۵ و لوط را نیز که همراه ابرام بود، گله و رمه و خیمه هابود. ۶ و زمین گنجایش ایشان را نداشت که در یکجا ساکن شوند زیرا که اندوخته های ایشان بسیار بود، و نتوانستند در یک جا سکونت کنند. ۷ و در میان شبانان مواشی ابرام و شبانان مواشی لوط نزاع افتاد. و در آن هنگام کنعانیان و فرزندان، ساکن زمین بودند. ۸ پس ابرام به لوط گفت: «زنهار در میان من و تو، و در میان شبانان من و شبانان تو نزاعی نباشد، زیرا که ما برادریم. ۹ مگر تمام زمین پیش روی تو نیست؟ ممتنع اینکه از من جداشوی. اگر به جانب چپ روی، من بسوی راست خواهم رفت و اگر بطرف راست روی، من به جانب چپ خواهم رفت.» ۱۰ آنگاه لوط چشمان خود را برافراشت، و تمام وادی اردن را بدید که همه‌اش مانند باغ خداوند و زمین مصر، به طرف صوغر، سیراب بود، قبل از آنکه خداوند سدوم و عموره را خراب سازد. ۱۱ پس لوط تمام وادی اردن را برای خود اختیار کرد، و لوط بطرف شرقی کوچ کرد، و از یکدیگر جدا شدند. ۱۲ ابرام در زمین کنعان ماند، و لوط در بلاد وادی ساکن شد، و خیمه خود را تا سدوم نقل کرد. ۱۳ لکن مردمان سدوم بسیار شریر و به خداوند خطاکار بودند. ۱۴ و بعد از جداشدن لوط از وی، خداوند به ابرام گفت: «آنگون توچشمان خود را برافراز و از مکانی که در آن هستی، بسوی شمال و جنوب، و مشرق و مغرب بنگر ۱۵ زیرا تمام این زمین را که می بینی به تو و ذریه تو تا به ابد خواهم بخشید. ۱۶ و ذریه تو رانماند غبار زمین گردانم. چنانکه اگر کسی غبارزمین را تواند شمرد، ذریه تو نیز شمرده شود. ۱۷ و برخیز و در طول و عرض زمین گردش کن زیرا که آن را به تو خواهم داد.» ۱۸ و ابرام خیمه خود را نقل کرده، روانه شد و در بلوطستان ممری که در حبرون است، ساکن گردید، و در آنجا مذهبی برای یهوه بنا نهاد.

۱۲ و خداوند به ابرام گفت: «از ولایت خود، و از مولد خویش و از خانه پدرخود بسوی زمینی که به تو نشان دهم بیرون شو، ۲ و از تو امتی عظیم پیدا کنم و تو را برکت دهم، و نام تو را بزرگ سازم، و تو برکت خواهی بود. ۳ و برکت دهم به آنانی که تو را مبارک خوانند، و لعنت کنم به آنکه تو را ملعون خوانند. و از تو جمیع قبایل جهان برکت خواهند یافت.» ۴ پس ابرام، چنانکه خداوند بدو فرموده بود، روانه شد. و لوط همراه وی رفت. و ابرام هفتاد و پنج ساله بود، هنگامی که از حران بیرون آمد. ۵ و ابرام زن خود سارای، و برادرزاده خود لوط، و همه اموال اندوخته خود را با اشخاصی که در حران پیدا کرده بودند، برداشته، به عزیمت زمین کنعان بیرون شدند، و به زمین کنعان داخل شدند. ۶ و ابرام در زمین می‌گشت تا مکان شکیم تا بلوطستان موره. و در آنوقت کنعانیان در آن زمین بودند. ۷ و خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت: «به ذریه تو این زمین را می‌بخشم.» و در آنجا مذهبی برای خداوند که بر وی ظاهر شد، بنا نمود. ۸ پس، از آنجا به کوهی که به شرقی بیت نیل است، کوچ کرده، خیمه خود را برپا نمود. و بیت نیل بطرف غربی و عای بطرف شرقی آن بود. و در آنجا مذهبی برای خداوند بنا نمود و نام یهوه را خواند. ۹ و ابرام طی مراحل و منازل کرده، به سمت جنوب کوچید. ۱۰ و قحطی در آن زمین شد، و ابرام به مصرفرود آمد تا در آنجا بسر برد، زیرا که قحط در زمین شدت می‌کرد. ۱۱ و واقع شد که چون نزدیک به ورود مصر شد، به زن خود سارای گفت: «اینک می‌دانم که تو زن نیکومنظر هستی. ۱۲ همانا چون اهل مصر تو را ببینند، گویند: "این زوجه اوست." پس مرا بکشند و تو را زنده نگاه دارند. ۱۳ پس بگو که تو خواهر من هستی تا به خاطر تو برای من خیریت شود و جانم بسبب تو زنده ماند.» ۱۴ و به مجرد ورود ابرام به مصر، اهل مصر آن زن را دیدند که بسیار خوش منظر است. ۱۵ و امرای فرعون او را دیدند، و او را در حضور فرعون ستودند. پس وی را به خانه فرعون درآوردند. ۱۶ و بخاطر وی با ابرام احسان نمود، و او صاحب میشها و گاوان و حماران و غلامان و کنیزان و ماده الاغان و شتران شد. ۱۷ و خداوند فرعون و اهل خانه او را بسبب سارای، زوجه ابرام به بلایای سخت مبتلا ساخت. ۱۸ و فرعون ابرام را خوانده، گفت: «این چیست که به من کردی؟ چرا مرا خبرندادی که او زوجه توست؟ ۱۹ چرا گفتی: او خواهر منست، که او را به زنی گرفتم؟ و الان، اینک زوجه تو. او را برداشته، روانه شو!» ۲۰ آنگاه فرعون در خصوص وی، کسان خود را امر فرمود تا او را با زوجه‌اش و تمام مایملکش روانه نمودند.

۱۴ و واقع شد در ایام امرافل، ملک شنعار، و اریوک، ملک الاسار، و کدرلاعمر، ملک عیلام، و تدعال، ملک امت‌ها، ۲ که ایشان باباراع، ملک سدوم، و برشاع ملک عموره، و شتاب، ملک ادمه، و شمنییر، ملک صبوئیم، و ملک بالع که صوغر باشد، جنگ کردند. ۳ این همه در وادی سدیم که بحرالملح باشد، با هم پیوستند. ۴ دوازده سال، کدرلاعمر را بندگی کردند، و در سال سیزدهم، بر وی شوریدند. ۵ و در سال چهاردهم، کدرلاعمر با ملوکی که با وی بودند، آمده، زفاتیان را در عشروت قرین، و زوزیان را در هام، و اییمان را در شاهه قرین، شکست دادند. ۶ و حوریان را در کوه ایشان، سعیر، تا ایل فاران که متصل به صحراست. ۷ پس برگشته، به عین مشفط که قادش باشد، آمدند، و تمام مرز و بوم عمالقه و اموریان را نیز که در حصون تمار ساکن بودند، شکست دادند. ۸ آنگاه ملک سدوم و ملک عموره و ملک ادمه و ملک صبوئیم و ملک بالع که



صوغر باشد، بیرون آمده، با ایشان در وادی سدیم، صف آرایی نمودند. ۹ باکدرلا عمر ملک عیلام و تدعال، ملک ام‌ها و امرافل، ملک شعار و اریوک ملک الاسار، چهارملک با پنج. ۱۰ وادی سدیم پر از جاههای قیرو بود. پس ملوک سدوم و عموره گریخته، در آنجا افتادند و باقیان به کوه فرار کردند. ۱۱ و جمیع اموال سدوم و عموره را با تمامی ماکولات آنها گرفته، برفتند. ۱۲ و لوط، برادرزاده ابرام را که در سدوم ساکن بود، با آنچه داشت برداشته، رفتند. ۱۳ و یکی که نجات یافته بود آمده، ابرام عبرانی را خبر داد. و او در بلوطستان ممری آموری که برادر اشکول و عانر بود، ساکن بود. و ایشان با ابرام هم عهد بودند. ۱۴ چون ابرام از اسیری برادر خود آگاهی یافت، سیصد و هجده تن از خانه زادن کارآموده خود را بیرون آورده، در عقب ایشان تا دان بناخت. ۱۵ شبانگاه، او و ملازمانش، بر ایشان فرقه فرقه شده، ایشان را شکست داده، تا به حوبه که به شمال دمشق واقع است، تعاقب نمودند. ۱۶ و همه اموال را بازگرفت، و برادر خود، لوط و اموال او را نیز با زنان و مردان باز آورد. ۱۷ و بعد از مراجعت وی از شکست دادن کدرلا عمر و ملوکی که با وی بودند، ملک سدوم تابه وادی شاوله، که وادی الملک باشد، به استقبال وی بیرون آمد. ۱۸ و ملک‌بصدق، ملک سالیب، نان و شراب بیرون آورد. و او کاهن خدای تعالی بود، ۱۹ و او را مبارک خوانده، گفت: «مبارک باد ابرام از جانب خدای تعالی، مالک آسمان و زمین. ۲۰ و مبارک باد خدای تعالی، که دشمنان را به دستت تسلیم کرد.» و او را از هر چیز، دهیک داد. ۲۱ و ملک سدوم به ابرام گفت: «مردم را به من واگذار و اموال را برای خود نگاه دار.» ۲۲ ابرام به ملک سدوم گفت: «دست خود را به یهوه خدای تعالی، مالک آسمان و زمین، برافراشتم، ۲۳ که از اموال تو رشته‌ای یا دوال نعلینی بر نگیرم، مبادا گویی «من ابرام را دولت‌مند ساختم». ۲۴ مگر فقط آنچه جوانان خوردند و بهره عانر و اشکول و ممری که همراه من رفتند، ایشان بهره خود را بردارند.»

**۱۶** و سارای، زوجه ابرام، برای وی فرزندی نیاورد. و او را کنیزی مصری، هاجر نام بود. ۲ پس سارای به ابرام گفت: «اینک خداوند مرا از زاییدن باز داشت. پس به کنیز من درآی، شاید از او بنا شوم.» و ابرام سخن سارای را قبول نمود. ۳ و چون ده سال از اقامت ابرام در زمین کنعان سپری شد، سارای زوجه ابرام، کنیز خود هاجر مصری را برداشته، او را به شوهر خود، ابرام، به زنی داد. ۴ پس به هاجر درآمد و او حامله شد. و چون دید که حامله است، خاتونش بنظر وی حقیر شد. ۵ و سارای به ابرام گفت: «ظلم من بر تو باد! من کنیز خود را به آغوش تو دادم و چون آثار حمل در خود دیدم، در نظر او حقیر شدم. خداوند در میان من و تو داوری کند.» ۶ ابرام به سارای گفت: «اینک کنیز تو به دستت پوست، آنچه

پسند نظر تو باشد با وی بکن.» پس چون سارای با وی بنای سختی نهاد، او از نزد وی بگریخت. ۷ و فرشته خداوند او را نزد چشمه آب در بیابان، یعنی چشمه‌ای که به راه شور است، یافت. ۸ و گفت: «ای هاجر کنیز سارای، از کجا آمدی و کجا می‌روی؟» گفت: «من از حضور خاتون خود سارای گریخته‌ام.» ۹ فرشته خداوند به وی گفت: «نزد خاتون خود برگرد و زیر دست او مطیع شو.» ۱۰ و فرشته خداوند به وی گفت: «زیرت تو را بسیار افزون گردانم، به حدی که از کثرت به شماره نیایند.» ۱۱ و فرشته خداوند وی را گفت: «اینک حامله هستی و پسری خواهی زایید، و او را اسماعیل نام خواهی نهاد، زیرا خداوند تظلم تو را شنیده است. ۱۲ و او مردی وحشی خواهد بود، دست وی به ضد هر کس و دست هر کس به ضد او، و پیش روی همه برادران خود ساکن خواهد بود.» ۱۳ و او، نام خداوند را که با وی تکلم کرد، «انت ایل رئی» خواند، زیرا گفت: «آیا اینجانبی به عقب او که مرا می‌بیند، نگرستم.» ۱۴ از این سبب آن چاه را «بئرئیل رئی» نامیدند، اینک در میان قادش و بارد است. ۱۵ و هاجر از ابرام پسری زایید، و ابرام پسر خود را که هاجر زایید،

**۱۵** بعد از این وقایع، کلام خداوند در رویا، به ابرام رسیده، گفت: «ای ابرام مترس، من سیر تو هستم، و اجر بسیار عظیم تو.» ۲ ابرام گفت: «ای خداوند یهوه، مرا چه خواهی داد، و من بی‌ولاد می‌روم، و مختارخانه‌ام، این العاذر دمشقی است؟» ۳ و ابرام گفت: «اینک مرا نسلی ندادی، و خانه زادم وارث من است.» ۴ در ساعت، کلام خداوند به وی در رسیده، گفت: «این وارث تو نخواهد بود، بلکه کسی که از صلب تو درآید، وارث تو خواهد بود.» ۵ و او را بیرون آورده، گفت: «آکنون بسوی آسمان بنگر و ستارگان را بشمار، هرگاه آنها را توانی شمرد.» پس به وی گفت: «زیرت تو چنین خواهد بود.» ۶ و به خداوند ایمان آورد، و او، این را برای وی عدالت محسوب کرد. ۷ پس وی را گفت: «من هستم یهوه که تو را از اور کلدانیان بیرون آوردم، تا این زمین را به ارثیت، به تو بخشم.» ۸ گفت: «ای خداوند یهوه، به چه نشان بدانم که وارث آن خواهم بود؟» ۹ به وی گفت: «گوساله ماده سه ساله و بز ماده سه ساله و قوچی سه ساله و قمری و کبوتری برای من بگیر.» ۱۰ پس این همه را بگرفت، و آنها را از میان، دویاره کرد، و هر پاره‌ای را مقابل جفتش

اسماعیل نام نهاد. ۱۶ و ابرام هشتاد و شش ساله بود چون هاجر اسماعیل را برای ابرام بزاد.

۱۷ و چون ابرام نود و نه ساله بود، خداوند بر ابرام ظاهر شده، گفت:

«من هستم خدای قادر مطلق، پیش روی من بخرام و کامل شو، ۲ و عهد خویش را در میان خود و تو خواهم بست، و تو را بسیار بسیار کثیر خواهم گردانید.» ۳ آنگاه ابرام به روی درافتاد و خدا به وی خطاب کرده، گفت: ۴ «اما من اینک عهد من با توست و تو پدر امت های بسیار خواهی بود. ۵ و نام تو بعد از این ابرام خوانده نشود بلکه نام تو ابراهیم خواهد بود، زیرا که تو را پدر امت های بسیار گردانیدم. ۶ و تو را بسیار بارور نمایم و امت ها از تو پدید آورم و پادشاهان از تو به وجود آیند. ۷ و عهد خویش را در میان خود و تو، و ذریت بعد از تو، استوار گردانم که نسلا بعد نسل عهد جاودانی باشد، تا تو را و بعد از تو ذریت تو را خدا باشم. ۸ و زمین غربت تو، یعنی تمام زمین کنعان را، به تو و بعد از تو به ذریت تو به ملکیت ابدی دهم، و خدای ایشان خواهم بود.» ۹ پس خدا به ابراهیم گفت: «و اما تو عهد مرا نگاه دار، تو و بعد از تو ذریت تو در نسلهای ایشان. ۱۰ این است عهد من که نگاه خواهید داشت، در میان من و شما و ذریت تو بعد از تو هر ذکوری از شما مختون شود، ۱۱ و گوشت قلفه خود را مختون سازید، تا نشان آن عهدی باشد که در میان من و شماست. ۱۲ هر پسر هشت روزه از شما مختون شود. هر ذکوری در نسلهای شما، خواه خانه زاد خواه زرخیزید، از اولاد هر اجنبی که از ذریت تو نباشد، ۱۳ هر خانه زاد تو و هر زری خرید تو البته مختون شود تا عهد من در گوشت شما عهد جاودانی باشد. ۱۴ و اما هر ذکور نامختون که گوشت قلفه او ختنه نشود، آن کس از قوم خود منقطع شود، زیرا که عهد مرا شکسته است.» ۱۵ و خدا به ابراهیم گفت: «اما زوجه توسارای، نام او را سارای مخوان، بلکه نام او ساره باشد. ۱۶ و او را برکت خواهم داد و پسری نیز از وی به تو خواهم بخشید. او را برکت خواهم داد و امتهای او به وجود خواهند آمد، و ملوک امتهای او پدید خواهند شد.» ۱۷ آنگاه ابراهیم به روی درافتاد، و بختنید و در دل خود گفت: «آیا برای مرد صد ساله پسری متولد شود و ساره در نزد سالگی بزیاید؟» ۱۸ و ابراهیم به خدا گفت: «کاش که اسماعیل در حضور تو زیست کند.» ۱۹ خدا گفت: «به تحقیق زوجه ات ساره برای تو پسری خواهد زیاید، و او را اسحاق نام بده، و عهد خود را با وی استوار خواهی داشت، تا با ذریت او بعد از او عهد ابدی باشد. ۲۰ و اما در خصوص اسماعیل، تو را اجابت فرمودم. اینک او را برکت داده، بارور گردانم، و او را بسیار کثیر گردانم. دوازده رئیس از وی پدید آید، و امتی عظیم از وی بوجود آورم. ۲۱ لکن عهد خود را با اسحاق استوار خواهم ساخت، که ساره او را بدین وقت در سال آینده برای تو خواهد زیاید.» ۲۲ و چون خدا از سخن گفتن با وی فارغ شد، از نزد ابراهیم صعود فرمود. ۲۳ و ابراهیم پسر خود، اسماعیل و همه خانه زادان و زرخیزان خود را، یعنی هر ذکوری که در خانه ابراهیم بود، گرفته، گوشت قلفه ایشان را در همان روز ختنه کرد، چنانکه خدا به وی امر فرموده بود. ۲۴ و ابراهیم نود و نه ساله بود،

وقتی که گوشت قلفه اش مختون شد. ۲۵ و پسرش، اسماعیل سیزده ساله بود هنگامی که گوشت قلفه اش مختون شد. ۲۶ در همان روز ابراهیم و پسرش، اسماعیل مختون گشتند. ۲۷ و همه مردان خانه اش، خواه خانه زاد، خواه زرخیز از اولاد اجنبی، با وی مختون شدند.

۱۸ و خداوند در بلوطستان ممری، بروی ظاهر شد، و او در گرمای روز به درخیمه نشسته بود. ۲ ناگاه چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک سه مرد در مقابل او ایستاده اند. و چون ایشان را دید، از در خیمه به استقبال ایشان شتافت، و رو بر زمین نهاد ۳ و گفت: «ای مولا، اکنون اگر منظور نظر تو شدم، از نزدبنده خود مگذر، ۴ اندک آبی بیاورند تا پای خود را شسته، در زیر درخت بیارامید، ۵ و لقمه نانی بیاورم تا دلهای خود را تقویت دهید و پس از آن روانه شوید، زیرا برای همین، شما را بر بنده خود گذر افتاده است.» گفتند: «آنچه گفتی بکن.» ۶ پس ابراهیم به خیمه، نزد ساره شتافت و گفت: «سه کیل از آرد میده بزودی حاضر کن و آن را خمیر کرده، گردها بساز.» ۷ و ابراهیم به سوی رمه شتافت و گوساله نازک خوب گرفته، به غلام خود داد تا بزودی آن را طبخ نماید. ۸ پس کره و شیر و گوساله ای را که ساخته بود، گرفته، پیش روی ایشان گذاشت، و خود در مقابل ایشان زیر درخت ایستاد تا خوردند. ۹ و وی گفتند: «زوجه ات ساره کجاست؟» گفت: «ایک درخیمه است.» ۱۰ گفت: «البته موافق زمان حیات، نزد تو خواهم برگشت، و زوجه ات ساره را پسری خواهد شد.» و ساره به در خیمه ای که در عقب او بود، شنید. ۱۱ و ابراهیم و ساره پیر و سالخورده بودند، و عادت زنان از ساره منقطع شده بود. ۱۲ پس ساره در دل خود بختنید و گفت: «آیا بعد از فرسودگی مرا شادی خواهد بود، و آقایم نیز پیر شده است؟» ۱۳ و خداوند به ابراهیم گفت: «ساره برای چه خندیدی؟» و گفت: «آیا فی الحقیقه خواهم زیاید و حال آنکه پیر هستم؟» ۱۴ «مگر هیچ امری نزد خداوند مشکل است؟ در وقت موعود، موافق زمان حیات، نزد تو خواهم برگشت و ساره را پسری خواهد شد.» ۱۵ آنگاه ساره انکار کرده، گفت: «نخندیدم»، چونکه ترسید. گفت: «نی، بلکه خندیدی.» ۱۶ پس، آن مردان از آنجا برخاسته، متوجه سدوم شدند، و ابراهیم ایشان را مشایعت نمود. ۱۷ و خداوند گفت: «آیا آنچه من می کنم از ابراهیم مخفی دارم؟ ۱۸ و حال آنکه از ابراهیم هر آنچه امتی بزرگ و زورآور پدید خواهد آمد، و جمیع امت های جهان از او برکت خواهند یافت. ۱۹ زیرا او را می شناسم که فرزندان و اهل خانه خود را بعد از خود امر خواهد فرمود تا طریق خداوند را حفظ نمایند، و عدالت و انصاف را بجا آورند، تا خداوند آنچه به ابراهیم گفته است، به وی برساند.» ۲۰ پس خداوند گفت: «چونکه فریاد سدوم و عموره زیاد شده است، و خطایای ایشان بسیار گران، ۲۱ اکنون نازل می شوم تا ببینم موافق این فریادی که به من رسیده، با تمام کرده اندوالا خواهم دانست.» ۲۲ آنگاه آن مردان از آنجا بسوی سدوم متوجه شده، برفتند. و ابراهیم در حضور خداوند هنوز ایستاده بود. ۲۳ و ابراهیم نزدیک آمده، گفت: «آیا عادل را با شریر هلاک خواهی کرد؟ ۲۴ شاید در شهر پنجاه عادل باشد، آیا آن را هلاک خواهی

کرد و آن مکان را بخاطر آن پنجاه عادل که در آن باشند، نجات نخواهی داد؟ ۲۵ حاشا از تو که مثل این کار بکنی که عادلان را با شریزان هلاک سازی و عادل و شریر مساوی باشند. حاشا از تو آیا داور تمام جهان، انصاف نخواهد کرد؟» ۲۶ خداوند گفت: «اگر پنجاه عادل در شهر سدوم یابم هر آینه تمام آن مکان را به خاطر ایشان رهایی دهم.» ۲۷ ابراهیم در جواب گفت: «اینک من که خاک و خاکستر هستم جرات کردم که به خداوند سخن گویم. ۲۸ شاید از آن پنجاه عادل پنج کم باشد، آیا تمام شهر را بسبب پنج، هلاک خواهی کرد؟» گفت: «اگرچه و پنج در آنجا یابم، آن را هلاک نکنم.» ۲۹ بار دیگر بدو عرض کرده، گفت: «هر گاه در آنجا چهل یافت شوند؟» گفت: «به خاطر چهل آن را نکنم.» ۳۰ گفت: «زنهار غضب خداوند افروخته نشود تا سخن گویم، شاید در آنجا سی پیدا شوند؟» گفت: «اگر در آنجا سی یابم، این کار را نخواهم کرد.» ۳۱ گفت: «اینک جرات کردم که به خداوند عرض کنم. اگر بیست در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به خاطر بیست آن را هلاک نکنم.» ۳۲ گفت: «خشم خداوند، افروخته نشود تا این دفعه را فقط عرض کنم، شاید ده در آنجا یافت شوند؟» گفت: «به خاطر ده آن را هلاک نخواهم ساخت.» ۳۳ پس خداوند چون گفتگو را با ابراهیم به اتمام رسانید، برفت و ابراهیم به مکان خویش مراجعت کرد.

**۱۹** و وقت عصر، آن دو فرشته وارد سدوم شدند، و لوط به دروازه سدوم نشست بود. و چون لوط ایشان را بدید، به استقبال ایشان برخاسته، رو بر زمین نهاد ۲ و گفت: «اینک اکنون آقایان من، به خانه بنده خود بیایید، و شب را بسر برید، و پایهای خود را بشوید و بامدادان برخاسته، راه خود را پیش گیرید.» گفتند: «نی، بلکه شب را در کوچه بسر بریم.» ۳ اما چون ایشان را الحاح بسیار نمود، با او آمده، به خانه اش داخل شدند، و برای ایشان ضیافتی نمود و نان فطیر پخت، پس تناول کردند. ۴ و به خواب هنوز نرفته بودند که مردان شهر، یعنی مردم سدوم، از جوان و پیر، تمام قوم از هر جانب، خانه وی را احاطه کردند. ۵ و به لوط ندا در داده، گفتند: «آن دو مرد که امشب به نزد تو درآمدند، کجا هستند؟ آنها را نزد ما بیرون آور تا ایشان را بشناسیم.» ۶ آنگاه لوط نزد ایشان، بدرگاه بیرون آمد و در از عقب خود بیست ۷ و گفت: «ای برادران من، زنهار بدی مکنید. ۸ اینک من دو دختر دارم که مرد رانداخته اند. ایشان را الان نزد شما بیرون آورم و آنچه در نظر شما پسند آید، با ایشان بکنید. لکن کاری بدین دو مرد ندارید، زیرا که برای همین زیر سایه سقف من آمده اند.» ۹ گفتند: «دور شو.» و گفتند: «این یکی آمد تا نزل ما شود و پیوسته داوری می کند. الان با تو از ایشان بدتر کنیم.» پس بر آن مرد، یعنی لوط، بشدت هجوم آورده، نزدیک آمدند تا در را بشکنند. ۱۰ آنگاه آن دو مرد، دست خود را پیش آورده، لوط را نزد خود به خانه درآوردند و در را بستند. ۱۱ اما آن اشخاصی را که به در خانه بودند، از خرد و بزرگ، به کوری مبتلا کردند، که از جستن در، خویشان را خسته ساختند. ۱۲ و آن دو مرد به لوط گفتند: «آیا کسی دیگر در اینجا داری؟ دامادان و پسران و

همخواب وی شد، و او از خوابیدن و برخاستن وی آگاه نشد. ۳۶ پس هر دو دختر لوط از پدر خود حامله شدند. ۳۷ و آن بزرگ، پسری زاییده، او را موباب نام نهاد، و او تا امروز پدر موبابان است. ۳۸ و کوچک نیز پسری بزاد، و او را بن عمی نام نهاد. وی تا بحال پدر بنی عمون است.

۲۰ پس ابراهیم از آنجا بسوی ارض جنوبی کوچ کرد، و در میان قادش و شور، ساکن شد و در جرار منزل گرفت. ۲۱ و ابراهیم در خصوص زن خود، ساره، گفت که «اوخواهر من است.» و ابی ملک، ملک جرار، فرستاده، ساره را گرفت. ۳ و خدا در روای شب، بر ابی ملک ظاهر شده، به وی گفت: «اینک تومرده‌ای بسبب این زن که گرفتی، زیرا که زوجه دیگری می‌باشد.» ۴ و ابی ملک، هنوز به اونزدیکی نکرده بود. پس گفت: «ای خداوند، آیامتی عادل را هلاک خواهی کرد؟ ۵ مگر او به من نگفت که «او خواهر من است»، و او نیز خود گفت که «او برادر من است؟» به ساده دلی و پاک دستی خود این را کردم.» ۶ خدا وی را در رویا گفت: «من نیز می‌دانم که این را به ساده دلی خود کردی، و من نیز تو را نگاه داشتم که به من خطا نوری، و از این سبب نگذاشتم که او را لمس نمایی. ۷ پس الان زوجه این مرد را رد کن، زیرا که او نبی است، و برای تو دعا خواهد کرد تا زنده بمانی، و اگر او وارد نکنی، بدان که تو و هرکه از آن تو باشد، هرآینه خواهید مرد.» ۸ بامدادان، ابی ملک برخاسته، جمیع خادمان خود را طلبیده، همه این امور را به سمع ایشان رسانید، و ایشان بسیار ترسان شدند. ۹ پس ابی ملک، ابراهیم را خوانده، بدو گفت: «به ما چه کردی؟ و به تو چه گناه کرده بودم، که بر من و بر مملکت من گناهی عظیم آوردی و کارهای ناکردنی به من کردی؟» ۱۰ و ابی ملک به ابراهیم گفت: «چه دیدی که این کار را کردی؟» ۱۱ ابراهیم گفت: «زیرا گمان بردم که خداترسی در این مکان نباشد، و مرا به جهت زوجه‌ام خواهند کشت. ۱۲ وفی الواقع نیز او خواهر من است، دختر پدرم، اما نه دختر مادرم، و زوجه من شد. ۱۳ و هنگامی که خدا مرا از خانه پدرم آواره کرد، او را گفتم: احسانی که به من باید کرد، این است که هر جابرویم، درباره من بگویی که او برادر من است.» ۱۴ پس ابی ملک، گوسفندان و گاو و غلامان و کنیزان گرفته، به ابراهیم بخشید، و زوجه‌اش ساره را به وی رد کرد. ۱۵ و ابی ملک گفت: «اینک زمین من پیش روی توست، هر جا که پسند نظرت افتد، ساکن شو.» ۱۶ و به ساره گفت: «اینک هزار مثقال نقره به برادرت دادم، همانا او برای تو پرده چشم است، نزد همه کسانی که با تو هستند، و نزد همه دیگران، پس انصاف تو داده شد.» ۱۷ و ابراهیم نزد خدا دعا کرد. و خدا ابی ملک، و زوجه او و کنیزانش را شفا بخشید، تا اولاد بهم رسانیدند، ۱۸ زیرا خداوند، رحم های تمام اهل بیت ابی ملک را بخاطر ساره، زوجه ابراهیم بسته بود.

۲۱ و خداوند برحسب وعده خود، ازساره تفقد نمود، و خداوند، آنچه به ساره گفته بود، بجا آورد. ۲ و ساره حامله شده، از ابراهیم درپیری‌اش، پسری زایید، در وقتی که خدا به وی گفته بود. ۳ و ابراهیم، پسر مولود خود را، که ساره از وی زایید، اسحاق نام نهاد. ۴ و ابراهیم پسر خود

بشریح، شوره کزی غرس نمود، ودر آنجا به نام یهوه، خدای سرمدی، دعا نمود. ۲۴ پس ابراهیم در زمین فلسطینیان، ایام بسیاری بسر برد.

و بتوئیل، رفقه را آورده است. این هشت را، ملکه برای ناحور، برادر ابراهیم زاید. ۲۴ و کنیز او که رومه نام داشت، او نیز طایب و جاحم و تاحش و معکه را زاید.

۲۲ و واقع شد بعد از این وقایع، که خدا ابراهیم را امتحان کرده، بدو گفت: «ای ابراهیم!» عرض کرد: «لییک». ۲ گفت: «اکنون پسر خود را، که یگانه توست و او را دوست می داری، یعنی اسحاق را بردار و به زمین موریا برو، و او را در آنجا، بر یکی از کوههایی که به تو نشان می دهم، برای قربانی سوختنی بگذران.» ۳ بامدادان، ابراهیم برخاسته، الاغ خود را باریارست، و دو نفر از نوکران خود را، با پسر خویش اسحاق، برداشته و هیزم برای قربانی سوختنی، شکسته، روانه شد، و به سوی آن مکانی که خدا او را فرموده بود، رفت. ۴ و در روز سوم، ابراهیم چشمان خود را بلند کرده، آن مکان را از دور دید. ۵ آنگاه ابراهیم، به خادمان خود گفت: «شما در اینجا نزد الاغ بمانید، تا من با پسریدانجا رویم، و عبادت کرده، نزد شما بازآیم.» ۶ پس ابراهیم، هیزم قربانی سوختنی را گرفته، بر پسر خود اسحاق نهاد، و آتش و کارد را به دست خود گرفت؛ و هر دو با هم می رفتند.

۲۳ و ایام زندگانی ساره، صد و بیست و هفت سال بود، این است سالهای عمر ساره. ۲ و ساره در قریه اربع، که حبرون باشد، در زمین کنعان مرد. و ابراهیم آمد تا برای ساره ماتم و گریه کند. ۳ و ابراهیم از نزد میت خود برخاست، و بنی حث را خطاب کرده، گفت: ۴ «من نزد شما غریب و نزیل هستم. قبری از نزد خود به ملکیت من دهید، تا میت خود را از پیش روی خود دفن کنم.» ۵ پس بنی حث در جواب ابراهیم گفتند: ۶ «ای مولای من، سخن ما را بشنو. تو در میان ما رئیس خدا هستی. در بهترین مقبره های ما، میت خود را دفن کن. هیچ کدام از ما، قبر خویش را از تو دریغ نخواهد داشت که میت خود را دفن کنی.» ۷ پس ابراهیم برخاست، و نزد اهل آن زمین، یعنی بنی حث، تعظیم نمود. ۸ و ایشان را خطاب کرده، گفت: «اگر مرضی شما باشد که میت خود را از نزد خود دفن کنم، سخن مرا بشنویید و به عفرون بن صورحار، برای من سفارش کنید، ۹ تا مغاره مکفیله را که از املاک او در کنار زمینش واقع است، به من دهد، به قیمت تمام، در میان شما برای قبر، به ملکیت من بسپارد.» ۱۰

۷ و اسحاق پدر خود، ابراهیم را خطاب کرده، گفت: «ای پدر من!» گفت: «ای پسر من لییک؟» گفت: «اینک آتش و هیزم، لکن بره قربانی کجاست؟» ۸ ابراهیم گفت: «ای پسر من، خدا بره قربانی را برای خود مهیا خواهد ساخت.» و هر دو با هم رفتند. ۹ چون بدان مکانی که خدا بدو فرموده بود، رسیدند، ابراهیم در آنجا مذبح را بنا نمود، و هیزم را بر هم نهاد، و پسر خود، اسحاق را بسته، بالای هیزم، بر مذبح گذاشت. ۱۰ و ابراهیم، دست خود را دراز کرده، کارد را گرفت، تا پسر خویش را ذبح نماید. ۱۱ در حال، فرشته خداوند از آسمان وی را ندا درداد و گفت:

«ای ابراهیم! ای ابراهیم!» عرض کرد: «لییک». ۱۲ گفت: «دست خود را بر پسر دراز مکن، و بدو هیچ مکن، زیرا که الان دانستم که تو از خدا می ترسی، چونکه پسر یگانه خود را از من دریغ نداشتی.» ۱۳ آنگاه، ابراهیم، چشمان خود را بلند کرده، دید که اینک قوچی، در عقب وی، در بییشه‌ای، به شاخهایش گرفتار شده. پس ابراهیم رفت و قوچ را گرفته، آن را در عرض پسر خود، برای قربانی سوختنی گذرانید. ۱۴ و ابراهیم آن موضع را «یهوه یری» نامید، چنانکه تا امروز گفته می شود: «در کوه، یهوه، دیده خواهد شد.» ۱۵ بار دیگر فرشته خداوند، به ابراهیم از آسمان ندا درداد ۱۶ و گفت: «خداوند می گوید: به ذات خود قسم می خورم، چونکه این کار را کردی و پسر یگانه خود را دریغ نداشتی، ۱۷ هرآنچه تو را برکت دهم، و ذریه تو را کثیر سازم، مانند ستارگان آسمان، و مثل ریگهایی که بر کناره دریاست. و ذریه تو دروازه های دشمنان خود را متصرف خواهند شد. ۱۸ و از ذریه تو، جمیع امتهای زمین برکت خواهند یافت، چونکه قول مرا شنیدی.» ۱۹ پس ابراهیم نزد نوکران خود برگشت، و ایشان برخاسته، به بشریح با هم آمدند، و ابراهیم در بشریح ساکن شد. ۲۰ و واقع شد بعد از این امور، که به ابراهیم خبر داده، گفتند: «اینک ملکه نیز برای برادرت ناحور، پسران زاییده است. ۲۱ یعنی نخست زاده او عوص، و برادرش بوز و قموئیل، پدر ارام، ۲۲ و کاسد و حزو و فلداش و یدلاف و بتوئیل.» ۲۳

۲۴ و ابراهیم پیر و سالخورده شد، و خداوند، ابراهیم را در هر چیز برکت داد. ۲ و ابراهیم به خادم خود، که بزرگ خانه وی، و بر تمام مایملک او مختار بود، گفت: «اکنون دست خود را زیر آن من بگذار. ۳

و به یهوه، خدای آسمان و خدای زمین، تو را قسم می‌دهم، که زنی برای پسر من دختر کنعانیان، که در میان ایشان ساکنم، نگیری، ۴ بلکه به ولایت من و به مولدم بروی، و از آنجا زنی برای پسر اسحاق بگیری.» ۵ خادم به وی گفت: «شاید آن زن راضی نباشد که با من بدین زمین بیاید؟ آیا پسر تو را بدان زمینی که از آن بیرون آمدی، بازبرم؟» ۶ ابراهیم وی را گفت: «زنهار، پسر مرا بدانجا باز میری. ۷ یهوه، خدای آسمان، که مرا از خانه پدرم و از زمین مولدم، بیرون آورد، و به من تکلم کرد، و قسم خورده، گفت: «که این زمین را به ذریه تو خواهم داد.» او فرشته خود را پیش روی تو خواهد فرستاد، تا زنی برای پسر من از آنجا بگیری. ۸ اما اگر آن زن از آمدن با تو رضا ندهد، از این قسم من، بری خواهی بود، لیکن زنهار، پسر مرا بدانجا باز نبری.» ۹ پس خادم دست خود را زیران آقای خود ابراهیم نهاد، و در این امر برای اوقسم خورد. ۱۰ و خادم ده شتر، از شتران آقای خود گرفته، برفت. و همه اموال مولایش به دست او بود. پس روانه شده، به شهر ناحور در ارام نهرین آمد. ۱۱ و به وقت عصر، هنگامی که زنان برای کشیدن آب بیرون می‌آمدند، شتران خود را در خارج شهر، بر لب چاه آب خوابانید. ۱۲ و گفت: «ای یهوه، خدای آقایم ابراهیم، امروز مرا کامیاب بفرما، و با آقایم ابراهیم احسان بنما. ۱۳ اینک من بر این چشمه آب ایستادم، و دختران اهل این شهر، به جهت کشیدن آب بیرون می‌آیند. ۱۴ پس چنین بشود که آن دختری که به وی گویم: «سبوی خود را فرود آر تا بنوشم»، و او گوید: «بنوش و شترانت را نیز سیراب کنم»، همان باشد که نصیب بنده خود اسحاق کرده باشی، تا بدین، بدانم که با آقایم احسان فرموده‌ای.» ۱۵ و او هنوز از سخن گفتن فارغ نشده بود که ناگاه، رفقه، دختر بتوئیل، پسر ملکه، زن ناحور، برادر ابراهیم، بیرون آمد و سبویی بر کتف داشت. ۱۶ و آن دختر بسیار نیکو منظر و باکره بود، و مردی او را نشناخته بود. پس به چشمه فرورفت، و سبوی خود را پر کرده، بالا آمد. ۱۷ آنگاه خادم به استقبال او بشتافت و گفت: «جرعه‌ای آب از سبوی خود به من بنوشان.» ۱۸ گفت: «ای آقای من بنوش»، و سبوی خود را بزودی بر دست خود فرود آورد، او را نوشانید. ۱۹ و چون از نوشانیدنش فارغ شد، گفت: «برای شترانت نیز یکشم تا از نوشیدن بازایستند.» ۲۰ پس سبوی خود را بزودی در آب‌خور خالی کرد و باز به سوی چاه، برای کشیدن بدوید، و از بهر همه شترانش کشید. ۲۱ و آن مرد بر وی چشم دوخته بود و سکوت داشت، تا بداند که خداوند، سفر او را خیریت اثر نموده است یا نه. ۲۲ و واقع شد، چون شتران از نوشیدن بازایستادند، که آن مرد حلقه طلای نیم مثقال وزن، و دو ایرنجین برای دستهایش، که ده مثقال طلا وزن آنها بود، بیرون آورد. ۲۳ و گفت: «به من بگو که دختر کیستی؟ آیا در خانه پدرت جایی برای ما باشد تا شب را بسر بریم؟» ۲۴ وی را گفت: «من دختر بتوئیل، پسر ملکه که او را از ناحور زاید، می‌باشم.» ۲۵ و بدو گفت: «زند ما کاه و علف فراوان است، و جای نیز برای منزل.» ۲۶ آنگاه آن مرد خم شد، خداوند را پرستش نمود ۲۷ و گفت: «مبارک باد یهوه، خدای آقایم ابراهیم، که لطف و وفای خود را از آقایم دریغ نداشت، و چون من در راه بودم،



را برداشته، روانه شو تا زن پسر آقاقت باشد، چنانکه خداوند گفته است.»  
 ۵۲ و واقع شد که چون خادم ابراهیم سخن ایشان را شنید، خداوند را به زمین سجده کرد. ۵۳ و خادم، آلات نقره و آلات طلا و رختها را بیرون آورده، پیشکش رفته کرد، و برادر و مادر او را چیزهای نفیسه داد. ۵۴ و او و رفقاییش خوردند و آشامیدند و شب را بسر بردند. و بامدادان برخاسته، گفت: «مرا به سوی آقاقت روانه نمایید.» ۵۵ برادر و مادر او گفتند: «دختر با ما ده روزی بماند و بعد از آن روانه شود.» ۵۶ بدیشان گفت: «مرا معطل مسازید، خداوند سفر مرا کامیاب گردانیده است، پس مرا روانه نمایید تا بنده آقای خود بروم.» ۵۷ گفتند: «دختر را بخوانیم و از زبانش بپرسیم.» ۵۸ پس رفته را خواندند و به وی گفتند: «با این مرد خواهی رفت؟» گفت: «می‌روم.» ۵۹ آنگاه خواهر خود رفته، و دایه‌اش را، با خادم ابراهیم و رفقاییش روانه کردند. ۶۰ و رفته را برکت داده به وی گفتند: «تو خواهر ماهستی، مادر هزار کرورها باش، و ذریت تو، دروازه دشمنان خود را متصرف شوند.» ۶۱ پس رفته با کنیزانش برخاسته، بر شتران سوار شدند، و از عقب آن مرد روانه گردیدند. و خادم، رفته را برداشته، برفت. ۶۲ و اسحاق از راه بئرلحی رئی می‌آمد، زیرا که او در ارض جنوب ساکن بود. ۶۳ و هنگام شام، اسحاق برای تفکر به صحرا بیرون رفت، و چون نظر بالا کرد، دید که شتران می‌آیند. ۶۴ و رفته چشمان خود را بلند کرده، اسحاق را دید، و از شتر خود فرود آمد، ۶۵ زیرا که از خادم پرسید: «این مرد کیست که در صحرا به استقبال ما می‌آید؟» و خادم گفت: «آقای من است.» پس برقع خود را گرفته، خود را پوشانید. ۶۶ و خادم، همه کارهایی را که کرده بود، به اسحاق بازگفت. ۶۷ و اسحاق، رفته را به خیمه مادر خود، ساره، آورد، و او را به زنی خود گرفته، دل در او بست. و اسحاق بعد از وفات مادر خود، تسلی پذیرفت.

**۲۵** و ابراهیم، دیگر بار، زنی گرفت که قطوره نام داشت. ۲ و او زمران و یقشان و مدان و مدیان و یشباق و شوحا را برای او زاید. ۳ و یقشان، شبا و ددان را آورد. و بنی ددان، اشوریوم و لوطوشیم و لامیم بودند. ۴ و پسران مدیان، عیفا و عیفر و حنوک و ابیداع و الداعه بودند. جمله اینها، اولاد قطوره بودند. ۵ و ابراهیم تمام مایملک خود را به اسحاق بخشید. ۶ اما به پسران کنیزانی که ابراهیم داشت، ابراهیم عطایاداد، و ایشان را در حین حیات خود، از نزد پسر خویش اسحاق، به جانب مشرق، به زمین شرقی فرستاد. ۷ این است ایام سالهای عمر ابراهیم، که زندگانی نمود: صد و هفتاد و پنج سال. ۸ و ابراهیم جان بداد، و در کمال شیخوخیت، پیر و سیر شده، بمرد. و به قوم خود ملحق شد. ۹ و پسرانش، اسحاق و اسماعیل، او را در مغاره مکفیله، در صحرای عفرون بن صوحارحتی، در مقابل ممری دفن کردند. ۱۰ آن صحرائی که ابراهیم، از بنی حت، خریده بود. در آنجا ابراهیم و زوجه‌اش ساره مدفون شدند. ۱۱ و واقع شد بعد از وفات ابراهیم، که خدا پسرش اسحاق را برکت داد، و اسحاق نزد بئرلحی رئی ساکن بود. ۱۲ این است پیدایش اسماعیل بن ابراهیم، که هاجر مصری، کنیز ساره، برای ابراهیم زاید. ۱۳ و این است نامهای پسران

**۲۶** و قحطی در آن زمین حادث شد، غیر آن قحط اول، که در ایام ابراهیم بود. و اسحاق نزد ابی ملک، پادشاه فلسطینیان به جرار رفت. ۲ و خداوند بر وی ظاهر شده، گفت: «به مصر فرود میا، بلکه به زمینی که به تو بگویم ساکن شو. ۳ در این زمین توقف نما، و با تو خواهم بود، و تو را برکت خواهم داد، زیرا که به تو و ذریت تو، تمام این زمین را می‌دهم، و سوگندی را که بایدرت ابراهیم خوردم، استوار خواهم داشت. ۴ و ذریت را مانند ستارگان آسمان کثیر گردانم، و تمام این زمینها را به ذریت تو بخشم، و از ذریت تو جمیع امتهای جهان برکت خواهند یافت. ۵ زیرا که ابراهیم

قول مرا شنید، و وصایا و اوامر و فرایض و احکام مرا نگاه داشت.» ۶  
 پس اسحاق در جرار اقامت نمود. ۷ و مردمان آن مکان درباره زنش از او جویا شدند. گفت: «او خواهر من است،» زیرا ترسید که بگوید: «زوجه من است،» مبادا اهل آنجا، او را به خاطر رفقه که نیکومنظر بود، بکشند. ۸ و چون در آنجامدتی توقف نمود، چنان افتاد که ابی ملک، پادشاه فلسطینیان، از درپچه نظاره کرد، و دید که اینک اسحاق با زوجه خود رفقه، مزاح می‌کند. ۹ پس ابی ملک، اسحاق را خوانده، گفت: «همانا این زوجه توست! پس چرا گفتی که خواهر من است؟» اسحاق بدو گفت: «زیرا گفتم که مبادا برای وی بمیرم.» ۱۰ ابی ملک گفت: «این چه کار است که با ما کردی؟ نزدیک بود که یکی از قوم، بازوجه ات همخواب شود، و بر ما جرمی آورده باشی.» ۱۱ و ابی ملک تمامی قوم را قدغن فرموده، گفت: «کسی که متعرض این مرد و زوجه‌اش بشود، هر آینه خواهد مرد.» ۱۲ و اسحاق در آن زمین زراعت کرد، و در آن سال صد چندان پیدا نمود؛ و خداوند او را برکت داد. ۱۳ و آن مرد بزرگ شده، آن فان ترقی می‌نمود، تا بسیار بزرگ گردید. ۱۴ و او را گله گوسفندان و مواشی گاو و غلامان کثیر بود، و فلسطینیان بر او حسد بردند. ۱۵ و همه چاههایی که نوکران پدرش در ایام پدرش ابراهیم، کنده بودند، فلسطینیان آنها را بستند، و از خاک پرکردند. ۱۶ و ابی ملک به اسحاق گفت: «از نزد ما برو، زیرا که از ما بسیار بزرگتر شده‌ای.» ۱۷ پس اسحاق از آنجا برفت، و در وادی جرار فرود آمده، در آنجا ساکن شد. ۱۸ و چاههای آب را، که در ایام پدرش ابراهیم کنده بودند، و فلسطینیان آنها را بعد از وفات ابراهیم بسته بودند، اسحاق از سر نو کند، و آنها را مسمی نموده نامهایی که پدرش آنها را نامیده بود. ۱۹ و نوکران اسحاق در آن وادی حفره زدند، و چاه آب زنده‌ای در آنجا یافتند. ۲۰ و شبانان جرار، باشبانان اسحاق، منازعه کرده، گفتند: «این آب از آن ماست!» پس آن چاه را عسق نامید، زیرا که بای منازعه کردند. ۲۱ و چاهی دیگر کردند، همچنان برای آن نیز جنگ کردند، و آن را سطنه نامید. ۲۲ و از آنجا کوچ کرده، چاهی دیگر کند، و برای آن جنگ نکردند، پس آن را رحوبوت نامیده، گفت: «که اکنون خداوند ما را وسعت داده است، و در زمین، بارور خواهیم شد.»

۲۳ پس از آنجا به بئر شبع آمد. ۲۴ در همان شب، خداوند بر وی ظاهر شده، گفت: «من خدای پدرت، ابراهیم، هستم. ترسان مباش زیرا که من با تو هستم، و تو را برکت می‌دهم، و ذریه تو را بخاطر بنده خود، ابراهیم، فراوان خواهم ساخت.» ۲۵ و مذبحی در آنجا بنا نهاد و نام بیهو را خواند، و خیمه خود را برپا نمود، و نوکران اسحاق، چاهی در آنجا کردند. ۲۶ و ابی ملک، به اتفاق یکی از اصحاب خود، احزات نام، و فیکول، که سپهسالار او بود، از جرار به نزد او آمدند. ۲۷ و اسحاق بدیشان گفت: «چرا نزد من آمدید، با آنکه با من عداوت نمودید، و مرا از نزد خود راندید؟» ۲۸ گفتند: «به تحقیق فهمیده‌ایم که خداوند با توست. پس گفتیم سوگندی در میان ماو تو باشد، و عهدی با تو ببندیم. ۲۹ تا با ما بدی نکنی چنانکه به تو ضرری نرساندیم، بلکه غیر از نیکی به تو نکردیم، و تو را به سلامتی روانه نمودیم، و اکنون مبارک خداوند هستی.»

۳۰ آنگاه برای ایشان ضیافتی برپا نمود، و خوردند و آشامیدند. ۳۱ بامدادان برخاسته، بایکدیگر قسم خوردند، و اسحاق ایشان را وداع نمود. پس، از نزد وی به سلامتی رفتند. ۳۲ و در آن روز چنان افتاد که نوکران اسحاق آمده، او را از آن چاهی که می‌کنند خبر داده، گفتند: «آب یافتیم!» ۳۳ پس آن را شبعه نامید. از این سبب آن شهر، تا امروز بئر شبع نام دارد. ۳۴ و چون عیسو سچهل ساله بود، یهودیه، دختر بیری حتی، و پسمه، دختر ایلول حتی را به زنی گرفت. ۳۵ و ایشان باعث تلخی جان اسحاق و رفقه شدند.

۲۷ و چون اسحاق پیر شد، و چشمانش از دیدن تار گشته بود، پسر بزرگ خود عیسو را طلبیده، به وی گفت: «ای پسر من!» گفت: «لبیک.» ۲ گفت: «اینک پیر شده‌ام و وقت اجل خود را نمی‌دانم. ۳ پس اکنون، سلاح خود یعنی ترکش و کمان خویش را گرفته، به صحرا برو، و نخجیری برای من بگیر، ۴ و خورشی برای من چنانکه دوست می‌دارم ساخته، نزد من حاضر کن، تا بخورم و جانم قبل از مردن تو را برکت دهد.» ۵ و چون اسحاق به پسر خود عیسو سخن می‌گفت، رفقه بشنید، و عیسو به صحرا رفت تا نخجیری صید کرده، بیاورد. ۶ آنگاه رفقه پسر خود، یعقوب را خوانده، گفت: «اینک پدر تو را شنیدم که برادرت عیسو را خطاب کرده، می‌گفت: ۷، «برای من شکاری آورده، خورشی بساز تا آن را بخورم، و قبل از مردن تو را در حضور خداوند برکت دهم.» ۸ پس ای پسر من، الان سخن مرا بشنو در آنچه من به تو امر می‌کنم. ۹ بسوی گله بشتاب، و دو بزغاله خوب از بزها، نزد من بیاور، تا از آنها غذایی برای پدرت بطوری که دوست می‌دارد، بسازم. ۱۰ و آن را نزد پدرت ببر تا بخورد، و تو را قبل از وفاتش برکت دهد.» ۱۱ یعقوب به مادر خود، رفقه، گفت: «اینک برادرم عیسو، مردی مویدار است و من مردی بی‌موی هستم؛ ۱۲ شاید که پدرم مرا لمس نماید، و در نظرش مثل مسخره‌ای بشوم، و لعنت به عوض برکت بر خود آورم.» ۱۳ مادرش به وی گفت: «ای پسر من، لعنت تو بر من باد! فقط سخن مرا بشنو و رفته، آن را برای من بگیر.» ۱۴ پس رفت و گرفته، نزد مادر خود آورد. و مادرش خورشی ساخت بطوری که پدرش دوست می‌داشت. ۱۵ و رفقه، جامه فاخر پسر بزرگ خود عیسو را، که نزد او در خانه بود گرفته، به پسر کهنتر خود، یعقوب پوشانید، ۱۶ و پوست بزغاله‌ها را، بر دستها و نرمة گردن او بست. ۱۷ و خورش و نانی که ساخته بود، به‌دست پسر خود یعقوب سپرد. ۱۸ پس نزد پدر خود آمده، گفت: «ای پدر من!» گفت: «لبیک، تو کیستی ای پسر من؟» ۱۹ یعقوب به پدر خود گفت: «من نخست زاده تو عیسو هستم. آنچه به من فرمودی کردم، الان برخیز، بنشین و از شکار من بخور، تا جانم برابرکت دهد.» ۲۰ اسحاق به پسر خود گفت: «ای پسر من! چگونه بدین زودی یافتی؟» گفت: «بیهو خدای تو به من رسانید.» ۲۱ اسحاق به یعقوب گفت: «ای پسر من، نزدیک بیا تا تو را لمس کنم، که آیا تو پسر من عیسو هستی یا نه.» ۲۲ پس یعقوب نزد پدر خود اسحاق آمد، و او را لمس کرده، گفت: «آواز، آواز یعقوب

تا غضب بردارت از تو برگردد، و آنچه بدو کردی، فراموش کند. آنگاه می‌فرستم و تو را از آنجا باز می‌آورم. چرا باید از شما هر دو در یک روز محروم شوم؟» ۴۶ و رفته به اسحاق گفت: «بسبب دختران حت از جان خود بیزار شده‌ام. اگر یعقوب زنی از دختران حت، مثل اینانی که دختران این زمینند بگیرد، مرا از حیات چه فایده خواهد بود.»

**۲۸** و اسحاق، یعقوب را خوانده، او را برکت داد و او را امر فرموده، گفت: «زنی از دختران کنعان بگیر. ۲ برخاسته، به فدان ارام، به خانه پدر مادرت، بتوتیل، برو و از آنجانی از دختران لابان، برادر مادرت، برای خود بگیر. ۳ و خدای قادر مطلق تو را برکت دهد، و تو را بارور و کثیر سازد، تا از امت‌های بسیار بوجود آید. ۴ و برکت ابراهیم را به تو دهد، به تو و به ذریه تو با تو، تا وارث زمین غربت خود شوی، که خدا آن را به ابراهیم بخشید. ۵ پس اسحاق، یعقوب را روانه نمود و به فدان ارام، نزد لابان بن بتوتیل ارامی، برادر رفته، مادر یعقوب و عیسو، رفت. ۶ و اما عیسو چون دید که اسحاق یعقوب را برکت داده، و او را به فدان ارام روانه نمود، تا از آنجا زنی برای خود بگیرد، و در حین برکت دادن به وی امر کرده، گفته بود که «زنی از دختران کنعان بگیر،» ۷ و اینکه یعقوب، پدر و مادر خود را اطاعت نموده، به فدان ارام رفت. ۸ و چون عیسو دید که دختران کنعان در نظر پدرش، اسحاق، بلند، ۹ پس عیسو نزد اسماعیل رفت، و محلت، دختر اسماعیل بن ابراهیم را که خواهر نیاوت بود، علاوه بر زانی که داشت، به زنی گرفت. ۱۰ و اما یعقوب، از بشریع روانه شده، بسوی حران رفت. ۱۱ و به موضعی نزول کرده، در آنجا شب را بسر برد، زیرا که آفتاب غروب کرده بود و یکی از سنگهای آنجا را گرفته، زیر سر خود نهاد و در همان جا بخسبید. ۱۲ و خوابی دید که ناگاه نردبانی بر زمین برپا شده، که سرش به آسمان می‌رسد، و اینک فرشتگان خدا، بر آن صعود و نزول می‌کنند. ۱۳ در حال، خداوند بر سر آن ایستاده، می‌گوید: «من هستم یهوه، خدای پدرت ابراهیم، و خدای اسحاق. این زمینی را که تو بر آن خفته‌ای به تو و به ذریه تو می‌بخشم. ۱۴ و ذریه تو مانند غبار زمین خواهند شد، و به مغرب و مشرق و شمال و جنوب منتشر خواهی شد، و از تو و از نسل تو جمیع قبایل زمین برکت خواهند یافت. ۱۵ و اینک من با تو هستم، و تو را در هر جایی که روی، محافظت فرمایم تا تو را بدین زمین بازآورم، زیرا که تا آنچه به تو گفته‌ام، بجانی‌آورم، تو را رها نخواهم کرد.» ۱۶ پس یعقوب از خواب بیدار شد و گفت: «البته یهوه در این مکان است و من ندانستم.» ۱۷ پس ترسان شده، گفت: «این چه مکان ترسناکی است! این نیست جز خانه خدا و این است دروازه آسمان.» ۱۸ بامدادان یعقوب برخاست و آن سنگی را که زیر سر خود نهاده بود، گرفت، و چون ستونی برپا داشت، و روشن بر سرش ریخت. ۱۹ و آن موضع را بیت تیل نامید، لکن نام آن شهر اولاً لوز بود. ۲۰ و یعقوب نذر کرده، گفت: «اگر خدا با من باشد، و مرا در این راه که می‌روم محافظت کند، و مرا نان دهد تا بخورم، و رخت تا بپوشم، ۲۱ تا به خانه پدر خود به سلامتی برگردم، هرآینه یهوه، خدای من خواهد بود.

است، لیکن دستها، دستهای عیسوست.» ۲۳ و او را نشناخت، زیرا که دستهایش مثل دستهای برادرش عیسو، موی دار بود، پس او را برکت داد. ۲۴ و گفت: «آیا تو همان پسر من، عیسو هستی؟» گفت: «من هستم.» ۲۵ پس گفت: «نزدیک بیاور تا از شکارپسر خود بخورم و جانم تو را برکت دهد.» پس نزد وی آورد و بخورد و شراب برایش آورد و نوشید. ۲۶ و پدرش، اسحاق به وی گفت: «ای پسر من، نزدیک بیا و مرا ببوس.» ۲۷ پس نزدیک آمده، او را بوسید و رایحه لباس او را بوید، او را برکت داد و گفت: «همانا رایحه پسر من، مانند رایحه صحرايي است که خداوند آن را برکت داده باشد. ۲۸ پس خدا تو را از شبنم آسمان و از فریبهی زمین، و از فراوانی غله و شیر و عطا فرماید. ۲۹ قومه‌ها تو را بندگی نمایند و طوایف تو را تعظیم کنند، بر برادران خود سرور شوی، و پسران مادرت تو را تعظیم نمایند. ملعون باد هر که تو را لعنت کند، و هر که تو را مبارک خواند، مبارک باد.» ۳۰ و واقع شد چون اسحاق، از برکت دادن به یعقوب فارغ شد، به مجرد بیرون رفتن یعقوب از حضور پدر خود اسحاق، که برادرش عیسو از شکار باز آمد. ۳۱ و او نیز خورشی ساخت، و نزد پدر خود آورده، به پدر خود گفت: «پدر من بریزد و از شکار پسر خود بخورد، تا جانم مرا برکت دهد.» ۳۲ پدرش اسحاق به وی گفت: «تو کیستی؟» گفت: «من پسر نخستین تو، عیسو هستم.» ۳۳ آنگاه لرزه‌ای شدید بر اسحاق مستولی شده، گفت: «پس آن که بود که نخجیری صید کرده، برآم آورد، و قبل از آمدن تو از همه خوردم و او را برکت دادم، و فی الواقع او مبارک خواهد بود؟» ۳۴ عیسو چون سخنان پدر خود را شنید، نعره‌ای عظیم و بی‌نهایت تلخ برآورد، به پدر خود گفت: «ای پدرم، به من، به من نیز برکت بده!» ۳۵ گفت: «برادرت به حیله آمد، و برکت تو را گرفت.» ۳۶ گفت: «نام او را یعقوب بخوبی نهادند، زیرا که دو مرتبه مرا از پا درآورد. اول نخست زادگی مرا گرفت، و اکنون برکت مرا گرفته است.» پس گفت: «آیا برای من نیز برکتی نگاه نداشتی؟» ۳۷ اسحاق در جواب عیسو گفت: «اینک او را بر تو سرور ساختم، و همه برادرانش را غلامان او گردانیدم، و غله و شیر و رزق او دادم. پس الانای پسر من، برای تو چه کنم؟» ۳۸ عیسو به پدر خود گفت: «ای پدر من، آیا همین یک برکت را داشتی؟ به من، به من نیزای پدرم برکت بده!» و عیسو به آواز بلند بگریست. ۳۹ پدرش اسحاق در جواب او گفت: «اینک مسکن تو (دور) از فریبهی زمین، و از شبنم آسمان از بالا خواهد بود. ۴۰ و به شمشیرت خواهی زیست، و برادر خود را بندگی خواهی کرد، و واقع خواهد شد که چون سر باز زدی، یوغ او را از گردن خود خواهی انداخت.» ۴۱ و عیسو بسبب آن برکتی که پدرش به یعقوب داده بود، بر او بغض ورزید؛ و عیسو دردل خود گفت: «ایام نوحه گری برای پدرم نزدیک است، آنگاه برادر خود یعقوب را خواهم کشت.» ۴۲ و رفته، از سخنان پسر بزرگ خود، عیسو آگاهی یافت. پس فرستاده، پسر کوچک خود، یعقوب را خوانده، بدو گفت: «اینک برادرت عیسو درباره تو خود را تسلی می‌دهد به اینکه تو را بکشد. ۴۳ پس الانای پسر من سخن مرا بشنو و برخاسته، نزد برادرم، لابان، به حران فرار کن. ۴۴ و چند روز نزد وی بمان، تا خشم برادرت برگردد. ۴۵

۲۲ و این سنگی را که چون ستون برپاکردم، بیت الله شود، و آنچه به من بدهی، دهیک آن را به تو خواهم داد.»

می‌دهیم، برای هفت سال دیگر که خدمت بکنی.» ۲۸ پس یعقوب چنین کرد، و هفته او را تمام کرد، و دختر خود، راحیل را به زنی بدو داد. ۲۹ و لابان، کنیز خود، بلهه را به دختر خود، راحیل به کنیزی داد. ۳۰ و به راحیل نیز درآمد و او را از لیه بیشتر دوست داشتی، و هفت سال دیگر خدمت وی کرد. ۳۱ و چون خداوند دید که لیه مکرهه است، رحم او را گشود. ولی راحیل، نازاد ماند. ۳۲ و لیه حامله شده، پسری براد و او را روبین نام نهاد، زیرا گفت: «خداوند مصیبت مرا دیده است. الان شوهرم مرا دوست خواهد داشت.» ۳۳ و بار دیگر حامله شده، پسری زایید و گفت: «چونکه خداوند شنید که من مکرهه هستم، این را نیز به من بخشید.» پس او را شمعون نامید. ۳۴ و باز آبستن شده، پسری زایید و گفت: «اکنون این مرتبه شوهرم با من خواهد پیوست، زیرا که برایش سه پسر زاییدم.» از این سبب او را لاوی نام نهاد. ۳۵ و بار دیگر حامله شده، پسری زایید و گفت: «این مرتبه خداوند را حمد می‌گویم.» پس او را یهودانامید. آنگاه از زاییدن باز ایستاد.

۳۰ یعقوب، اولادی زرایید، راحیل برخواهر خود حسد برد. و به یعقوب گفت: «پسران به من بده والا می‌میرم.» ۲ آنگاه غضب یعقوب بر راحیل افروخته شد و گفت: «مگر من به جای خدا هستم که بار رحم را از تو باز داشته است؟» ۳ گفت: «اینک کنیز من، بلهه! بدو درآ تا بر زانویم زرایید، و من نیز از او اولاد بیابم.» ۴ پس کنیز خود، بلهه را به یعقوب به زنی داد. و او به وی درآمد. ۵ و بلهه آبستن شده، پسری برای یعقوب زرایید. ۶ و راحیل گفت: «خدا مرا داوری کرده است، و آواز مرا نیز شنیده، و پسری به من عطا فرموده است.» پس او را دان نام نهاد. ۷ و بلهه، کنیز راحیل، باز حامله شده، پسر دومین برای یعقوب زرایید. ۸ و راحیل گفت: «به کشتیهای خدا با خواهر خود کشتی گرفتم و غالب آمدم.» و او را نفتالی نام نهاد. ۹ و اما لیه چون دید که از زاییدن بازمانده بود، کنیز خود زلفه را برداشته، او را به یعقوب به زنی داد. ۱۰ و زلفه، کنیز لیه، برای یعقوب پسری زرایید. ۱۱ و لیه گفت: «به سعادت!» پس او را جادانامید. ۱۲ و زلفه، کنیز لیه، پسر دومین برای یعقوب زرایید. ۱۳ و لیه گفت: «به خوشحالی من! زیرا که دختران، مرا خوشحال خواهند خواند.» و او را اشیر نام نهاد. ۱۴ و در ایام درو گندم، روبین رفت و مهر گیاهها در صحرا یافت و آنها را نزد مادر خود لیه، آورد. پس راحیل به لیه گفت: «از مهر گیاههای پسر خود به من بده.» ۱۵ وی را گفت: «آیا کم است که شوهر مرا گرفتی و مهر گیاه پسر مرا نیز می‌خواهی بگیرم؟» راحیل گفت: «امشب به عوض مهر گیاه پسر، با تو بخوابد.» ۱۶ و وقت عصر، چون یعقوب از صحرا می‌آمد، لیه به استقبال وی بیرون شده، گفت: «به من درآ، زیرا که تو را به مهر گیاه پسر خود اجیر کردم.» پس آتشب با وی همخواب شد. ۱۷ و خدا، لیه را مستجاب فرمود که آبستن شده، پسر پنجمین برای یعقوب زرایید. ۱۸ و لیه گفت: «خدا اجرت به من داده است، زیرا کنیز خود را به شوهر خود دادم.» و او را یساکار نام نهاد. ۱۹ و بار دیگر لیه حامله شده، پسر ششمین برای یعقوب زرایید. ۲۰ و لیه گفت: «خدا

پس یعقوب روانه شد و به زمین بنی المشرق آمد. ۲ و دید که اینک در صحرا، چاهی است، و بر کناره‌اش سه گله گوسفند خوابیده، چونکه از آن چاه گله‌ها را آب می‌دادند، و سنگی بزرگ بر دهنه چاه بود. ۳ و چون همه گله‌ها جمع شدند، سنگ را از دهنه چاه غلطانیده، گله را سیراب کردند. پس سنگ را بجای خود، بر سر چاه باز گذاشتندی. ۴ یعقوب بدیشان گفت: «ای برادرانم از کجا هستید؟» گفتند: «ما از حرانیم.» ۵ بدیشان گفت: «لابان بن ناحور را می‌شناسید؟» گفتند: «می‌شناسیم.» ۶ بدیشان گفت: «بسلامت است؟» گفتند: «بسلامت، و اینک دخترش، راحیل، با گله او می‌آید.» ۷ گفت: «هنوز روز بلند است و وقت جمع کردن مواشی نیست، گله را آب دهید و رفته، بچرانید.» ۸ گفتند: «نمی‌توانیم، تا همه گله‌ها جمع شوند، و سنگ را از سر چاه بغلطانند، آنگاه گله را آب می‌دهیم.» ۹ و هنوز با ایشان در گفتگویی بود که راحیل، با گله پدر خود رسید. زیرا که آنها را چوپانی می‌کرد. ۱۰ اما چون یعقوب راحیل، دختر خالوی خود، لابان، و گله خالوی خویش، لابان را دید، یعقوب نزدیک شده، سنگ را از سر چاه غلطانید، و گله خالوی خویش، لابان را سیراب کرد. ۱۱ و یعقوب، راحیل را بوسید، و به آواز بلند گریست. ۱۲ و یعقوب، راحیل را خبر داد که او برادر پدرش، و پسر رفته است. پس دوان دوان رفته، پدر خود را خبر داد. ۱۳ و واقع شد که چون لابان، خبر خواهرزاده خود، یعقوب را شنید، به استقبال وی شتافت، و او را در بغل گرفته، بوسید و به خانه خود آورد، و او لابان را از همه این امور آگاهانید. ۱۴ لابان وی را گفت: «فنی الحقیقه تو استخوان و گوشت من هستی.» و نزد وی مدت یک ماه توقف نمود. ۱۵ پس لابان، به یعقوب گفت: «آیا چون برادر من هستی، مرا باید مفت خدمت کنی؟ به من بگو که اجرت تو چه خواهد بود؟» ۱۶ و لابان را دو دختر بود، که نام بزرگتر، لیه و اسم کوچکتر، راحیل بود. ۱۷ و چشمان لیه ضعیف بود، و اما راحیل، خوب صورت و خوش منظر بود. ۱۸ و یعقوب عاشق راحیل بود و گفت: «برای دختر کوچکت راحیل، هفت سال تو را خدمت می‌کنم.» ۱۹ لابان گفت: «او را به تو بدهم، بهتر است از آنکه به دیگری بدهم. نزد من بمان.» ۲۰ پس یعقوب برای راحیل هفت سال خدمت کرد. و بسبب محبتی که به وی داشت، در نظرش روزی چند نمود. ۲۱ و یعقوب به لابان گفت: «زوج‌هام را به من بسپار، که روزهایم سپری شد، تا به وی درآیم.» ۲۲ پس لابان، همه مردمان آنجا را دعوت کرده، ضیافتی برپا نمود. ۲۳ و واقع شده که هنگام شام، دختر خود، لیه را برداشته، او را نزد وی آورد، و او به وی درآمد. ۲۴ و لابان کنیز خود زلفه را، به دختر خود لیه، به کنیزی داد. ۲۵ صبحگاهان دید، که اینک لیه است! پس به لابان گفت: «این چیست که به من کردی؟ مگر برای راحیل نزد تو خدمت نکردم؟ چرا مرا فریب دادی؟» ۲۶ لابان گفت: «در ولایت ما چنین نمی‌کنند که کوچکتر را قبل از بزرگتر بدهند. ۲۷ هفته این را تمام کن و او را نیز به تو

عطای نیکو به من داده است. اکنون شوهرم با من زیست خواهد کرد، زیرا که شش پسر برای او زاییدم.» پس او را زبولون نامید. ۲۱ و بعد از آن دختری زایید، و او را دینه نام نهاد. ۲۲ پس خداراحیل را بیاد آورد، و دعای او را اجابت فرموده، خدا رحم او را گشود. ۲۳ و آبستن شده، پسری بزاد و گفت: «خدا ننگ مرا برداشته است.» ۲۴ و او را یوسف نامید، «خداوند پسری دیگر برای من مزید خواهد کرد.» ۲۵ واقع شد که چون راحیل، یوسف را زایید، یعقوب به لابان گفت: «مرا مرخص کن، تا به مکان و وطن خویش بروم. ۲۶ زنان و فرزندان مرا که برای ایشان، تو را خدمت کرده‌ام به من واگذار، تا بروم زیرا خدمتی که به تو کردم، تو می‌دانی.» ۲۷ لابان وی را گفت: «کاش که منظور نظر تو باشم، زیرا تفالا یافته‌ام که بخاطر تو، خداوند مرا برکت داده است.» ۲۸ و گفت: «اجرت خود را بر من معین کن تا آن را به تو دهم.» ۲۹ وی را گفت: «خدمتی که به تو کرده‌ام، خود می‌دانی، و مواشی ات چگونه نزد من بود. ۳۰ زیرا قبل از آمدن من، مال تو قلیل بود، و به نهایت زیاد شد، و بعد از آمدن من، خداوند تو را برکت داده است. و اکنون من نیز تدارک خانه خود را کی ببینم؟» ۳۱ گفت: «پس تو را چه بدهم؟» یعقوب گفت: «چیزی به من مده، اگر این کار را برای من بکنی، بار دیگر شبانی و پاسبانی گله تو را خواهم نمود. ۳۲ امروز در تمامی گله تو گردش می‌کنم، و هر میش پیسه و ابلق و هر میش سیاه را از میان گوسفندان، و ابلق‌ها و پیسه‌ها را از بزها، جدامی سازم، و آن، اجرت من خواهد بود. ۳۳ و درآینده عدالت من، بر من شهادت خواهد داد، وقتی که بیایی تا اجرت مرا پیش خود ببینی، آنچه از بزها، پیسه و ابلق، و آنچه از گوسفندان، سیاه نباشد، نزد من به دزدی شمرده شود.» ۳۴ لابان گفت: «اینک موافق سخن تو باشد.» ۳۵ و در همان روز، بزهای نرینه مخطوط و ابلق، و همه ماده بزهای پیسه و ابلق، یعنی هرچه سفیدی در آن بود، و همه گوسفندان سیاه را جدا کرده، به‌دست پسران خود سپرد. ۳۶ و در میان خود و یعقوب، سه روز راه، مسافت گذارد. و یعقوب باقی گله لابان را شبانی کرد. ۳۷ و یعقوب چوپهای تر و تازه از درخت کبوده و بادام و چنار برای خود گرفت، و خطهای سفید در آنها کشید، و سفیدی را که در چوپها بود، ظاهر کرد. ۳۸ و وقتی که گله‌ها، برای آب خوردن می‌آمدند، آن چوپهایی را که خراشیده بود، درحوضها و آبخورها پیش گله‌ها می‌نهاد، تا چون برای نوشیدن بیایند، حمل بگیرند. ۳۹ پس گله‌های پیش چوپها بارآور می‌شدند، و بزهای مخطوط و پیسه و ابلق می‌زاییدند. ۴۰ و یعقوب، بزها را جدا کرد، و روی گله‌ها را بسوی هر مخطوط و سیاه درگله لابان واداشت، و گله‌های خود را جدا کرد و باگله لابان نگذاشت. ۴۱ و هرگاه حیوان‌های تنومند حمل می‌گرفتند، یعقوب چوپها را پیش آنها درآبخورها می‌نهاد، تا در میان چوپها حمل بگیرند. ۴۲ و هرگاه حیوانات ضعیف بودند، آنها رانمی‌گذاشت، پس ضعیف‌ها از آن لابان، و تنومندها از آن یعقوب شدند. ۴۳ و آن مرد بسیارترقی نمود، و گله‌های بسیار و کنیزان و غلامان و شتران و حماران بهم رسانید.

نمودی. ۲۹ در قوت دست من است که به شماذیت رسانم. لیکن خدای پدر شما دوش به من خطاب کرده، گفت: «با حذر باش که به یعقوب نیک یا بد نگویی». ۳۰ و الان چونکه به خانه پدر خود رغبتی تمام داشتی البته رفتنی بودی و لکن خدایان مرا چرا دزدیدی؟» ۳۱ یعقوب در جواب لایان گفت: «سبب این بود که ترسیدم و گفتم شاید دختران خود را از من به زور بگیرد، ۳۲ و اما زنده‌هرکه خدایانت را بیایی، او زنده نماند. در حضور برادران ما، آنچه از اموال تو نزد ما باشد، مشخص کن و برای خود بگیر.» زیرا یعقوب ندانست که راحیل آنها را دزدیده است. ۳۳ پس لایان به خیمه یعقوب و به خیمه لیه و به خیمه دو کتیز رفت و نیافت، و از خیمه لیه بیرون آمده، به خیمه راحیل درآمد. ۳۴ اما راحیل تنها را گرفته، زیر جهاز شتر نهاد و بر آن بنشست و لایان تمام خیمه را جست و جو کرده، چیزی نیافت. ۳۵ او به پدر خود گفت: «بناظر آقایم بد نیاید که در حضورت نمی‌توانم برخاست، زیرا که عادت زنان بر من است.» پس تجسس نموده، بهتارا نیافت. ۳۶ آنگاه یعقوب خشمگین شده، با لایان منازعت کرد. و یعقوب در جواب لایان گفت: «تقصیر و خطای من چیست که بدین گرمی مرا تعاقب نمودی؟ ۳۷ الان که تمامی اموال مراقتیش کردی، از همه اسباب خانه خود چه یافته‌ای، اینجا نزد برادران من و برادران خودبگذار تا در میان من و تو انصاف دهند. ۳۸ در این بیست سال که من با تو بودم، میشها و بزهایت حمل نینداختند و قوچهای گله تو را نخورد. ۳۹ دریده شده‌ای را پیش تو نیاوردم؛ خود تاوان آن را می‌دادم و آن را از دست من می‌خواستی، خواه دزدیده شده در روز و خواه دزدیده شده در شب. ۴۰ چنین بودم که گرما در روز و سرما در شب، مرا تلف می‌کرد، و خواب از چشمانم می‌گریخت. ۴۱ بدینطور بیست سال در خانه ات بودم، چهارده سال برای دو دخترت خدمت تو کردم، و شش سال برای گله ات، و اجرت مرا ده مرتبه تغییر دادی. ۴۲ و اگر خدای پدرم، خدای ابراهیم، و هیبت اسحاق با من نبودی، اکنون نیز مرا تهی دست روانه می‌نمودی. خدا مصیبت مرا و مشقت دستهای مرا دید و دوش، تو را توییح نمود.» ۴۳ لایان در جواب یعقوب گفت: «این دختران، دختران منند و این پسران، پسران من و این گله، گله من و آنچه می‌بینی از آن من است. پس ایوم، به دختران خودم و به پسرانی که زاییده‌اند چه توانم کرد؟ ۴۴ اکنون بیا تا من و تو عهد ببندیم که در میان من و تو شهادتی باشد.» ۴۵ پس یعقوب سنگی گرفته، آن را ستونی برپانمود. ۴۶ و یعقوب برادران خود را گفت: «سنگهاجمع کنید.» پس سنگها جمع کرده، توده‌ای ساختند و در آنجا بر توده غذا خوردند. ۴۷ و لایان آن را «بجرسه‌دوتا» نامید ولی یعقوب آن را جلعید خواند. ۴۸ و لایان گفت: «امروز این توده در میان من و تو شهادتی است.» از این سبب آن را «جلعید» نامید. ۴۹ و مصفه نیز، زیرا گفت: «خداوند در میان من و تو دیده بانی کند وقتی که از یکدیگر غایب شویم. ۵۰ اگر دختران مرا آزار کنی، و سوای دختران من، زنان دیگر بگیرد، هیچکس در میان ما نخواهد بود. آگاه باش، خدادار میان من و تو شاهد است.» ۵۱ و لایان به یعقوب گفت: «اینک این توده و اینک این ستونی که در میان خود و تو برپا نمودم. ۵۲ این توده شاهد

۳۲ و یعقوب راه خود را پیش گرفت و فرشتگان خدا به وی برخوردند. ۲ و چون یعقوب، ایشان را دید، گفت: «این لشکر خداست!» و آن موضع را «محنایم» نامید. ۳ پس یعقوب، قاصدان پیش روی خود نزد برادر خویش، عیسو به دیار سعیر به بلاد ادم فرستاد. ۴ و ایشان را امر فرموده، گفت: «به آقایم، عیسو چنین گویند که بنده تو یعقوب عرض می‌کند با لایان ساکن شده، تاکنون توقف نمودم، ۵ و برای من گاو و الاغان و گوسفندان و غلامان و کنیزان حاصل شده است، و فرستادم تا آقای خود را آگاهی دهم و در نظرت التفات یابم.» ۶ پس قاصدان، نزد یعقوب برگشته، گفتند: «نزد برادرت، عیسو رسیدیم و اینک با چهارصد نفر به استقبال تو می‌آید.» ۷ آنگاه یعقوب به نهایت ترسان و متحیر شده، کسانی را که با وی بودند با گوسفندان و گاو و شتران به دو دسته تقسیم نمود ۸ و گفت: «هر گاه عیسو به دسته اول برسد و آنها را بزند، همانا دسته دیگر رهایی یابد.» ۹ و یعقوب گفت: «ای خدای پدرم، ابراهیم خدای پدرم، اسحاق، ای یهوه که به من گفتی به زمین و به مولد خویش برگرد و با تو احسان خواهم کرد. ۱۰ کمتر هستم از جمیع لطفها و از همه وفایی که با بنده خود کرده‌ای زیرا که باچویدست خود از این اردن عبور کردم و الان (مالک) دو گروه شده‌ام. ۱۱ اکنون مرا از دست برادرم، از دست عیسو رهایی ده زیرا که من از اومی ترسم، مبادا بیاید و مرا بزند، یعنی مادر و فرزندان را، ۱۲ و تو گفتی هرآینه با تو احسان کنم و ذریت تو را مانند ریگ دریا سازم که از کثرت، آن را نتوان شمرد.» ۱۳ پس آن شب را در آنجا بسر برد و از آنچه بدستش آمد، ارمغانی برای برادر خود، عیسو گرفت: ۱۴ دویست ماده بز با بیست بز نر و دویست میش با بیست قوچ، ۱۵ و سی شتر شیرده با بچه‌های آنها و چهل ماده گاو با ده گاو نر و بیست ماده الاغ با ده کره. ۱۶ و آنها را دسته دسته، جدا جدا به نوکران خود سپرد و به بندگان خود گفت: «پیش روی من عبور کنید و در میان دسته‌ها فاصله بگذارید.» ۱۷ و نخستین را امر فرموده، گفت که «چون برادرم عیسو به تو رسد و از تو پرسیده، بگویند: از آن کیستی و کجا می‌روی و اینها که پیش توست از آن کیست؟ ۱۸ بدو بگو: این از آن بنده ات، یعقوب است، و پیشکشی است که برای آقایم، عیسو فرستاده شده است و اینک خودش نیز در عقب ماست.» ۱۹ و همچنین دومین و سومین و همه کسانی را که از عقب آن دسته‌ها می‌رفتند، امر فرموده، گفت: «چون به عیسو برسید، بدو چنین گویند، ۲۰ و نیز گویند: اینک بنده ات، یعقوب در عقب ماست.»



زیرا گفت: «غضب او را بدین ارمغانی که پیش من می‌رود، فرو خواهد نشاندید، وبعد چون روی او را بینم، شاید مرا قبول فرماید.» ۲۱ پس ارمغان، پیش از او عبور کرد و او آن شب را در خیمه گاه بسر برد. ۲۲ و شبانگاه، خودش برخاست و دو زوجه و دو کنیز و یازده پسر خویش را برداشته، ایشان را از معبر بیوق عبور داد. ۲۳ ایشان را برداشت و از آن نهر عبور داد، و تمام مایملک خود را نیز عبور داد. ۲۴ و یعقوب تنها ماند و مردی با وی تا طلوع فجر کشتی می‌گرفت. ۲۵ و چون او دید که بر وی غلبه نمی‌یابد، کف ران یعقوب را لمس کرد، و کف ران یعقوب در کشتی گرفتن با او فشرده شد. ۲۶ پس گفت: «مرا رها کن زیرا که فجر می‌شکافد.» گفت: «تا مرا برکت ندهی تو را رها نکنم.» ۲۷ و بی‌هی گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «یعقوب.» ۲۸ گفت: «از این پس نام تو یعقوب خوانده نشود بلکه اسرائیل، زیرا که با خدا و بانسان مجاهده کردی و نصرت یافتی.» ۲۹ و یعقوب از او سوال کرده، گفت: «مرا از نام خود آگاه ساز.» گفت: «چرا اسم مرا می‌پرسی؟» و او را در آنجا برکت داد. ۳۰ و یعقوب آن مکان را «فنیئیل» نامیده، گفت: «زیرا خدا را روپرو دیدم و جانم رستگار شد.» ۳۱ و چون از «فنیئیل» گذشت، آفتاب بر وی طلوع کرد، و بر ران خود می‌لنگید. ۳۲ از این سبب بنی‌اسرائیل تا امروز عرق النساء را که در کف ران است، نمی‌خورند، زیرا کف ران یعقوب را در عرق النساء لمس کرد.

**۳۴** پس دینه، دختر لیه، که او را برای یعقوب زاینده بود، برای دیدن دختران آن ملک بیرون رفت. ۲ و چون شکیم بن حمورحوی که رئیس آن زمین بود، او را بدید، او را برگرفت و با او همخواب شده، وی را بی‌عصمت ساخت. ۳ و دلش به دینه، دختر یعقوب، بسته شده، عاشق آن دختر گشت، و سخنان دل‌آویز به آن دختر گفت. ۴ و شکیم به پدر خود، حمورخطاب کرده، گفت: «این دختر را برای من به زنی بگیر.» ۵ و یعقوب شنید که دخترش دینه را بی‌عصمت کرده است. و چون پسرانش با مواشی او در صحرا بودند، یعقوب سکوت کرد تا ایشان بیایند. ۶ و حمور، پدر شکیم نزد یعقوب بیرون آمد تا به وی سخن گوید. ۷ و چون پسران یعقوب این را شنیدند، از صحرا آمدند و غضبناک شده، خشم ایشان به شدت افروخته شد، زیرا که با دختر یعقوب همخواب شده، قباحتی در اسرائیل نموده بود و این عمل، ناکردنی بود. ۸ پس حمور ایشان را خطاب کرده، گفت: «دل پسر شکیم شیفته دختر شماسه است؛ او را به وی به زنی بدهید. ۹ و با ما مصاهرت نموده، دختران خود را به ما بدهید و دختران ما را برای خود بگیریید. ۱۰ و با ما ساکن شوید و زمین از آن شما باشد. در آن بمانید و تجارت کنید و در آن تصرف کنید.» ۱۱ و شکیم به پدر و برادران آن دختر گفت: «در نظر خود مرا منظور بدارید و آنچه به من بگویید، خواهم داد. ۱۲ مهر و پیشکش هر قدر زیاده از من بخواهید، آنچه بگویید، خواهم داد فقط دختر را به زنی به من بسپارید.»

**۳۳** پس یعقوب چشم خود را باز کرده، دید که ایک عیسو می‌آید و چهارصد نفر با او. آنگاه فرزندان خود را به لیه و راحیل و دوکنیز تقسیم کرد. ۲ و کنیزان را با فرزندان ایشان پیش داشت و لیه را با فرزندان در عقب ایشان، و راحیل و یوسف را آخر. ۳ و خود در پیش ایشان رفته، هفت مرتبه رو به زمین نهاد تا به برادر خود رسید. ۴ اما عیسو دوان دوان به استقبال او آمد و او را در برگرفته، به آغوش خود کشید، و او را بوسید و هر دو بگریستند. ۵ و چشمان خود را باز کرده، زنان و فرزندان را بدید و گفت: «این همراهان تو کیستند؟» ۶ آنگاه کنیزان با فرزندان ایشان نزدیک شده، تعظیم کردند. ۷ و لیه با فرزندان نزدیک شده، تعظیم کردند. پس یوسف و راحیل نزدیک شده، تعظیم کردند. ۸ و او گفت: «از تمامی این گروهی که بدان برخوردم، چه مقصود داری؟» گفت: «تا در نظر آقای خود التفات یابم.» ۹ عیسو گفت: «ای برادرم مرا بسیار است، مال خود را نگاه دار.» ۱۰ یعقوب گفت: «نی، بلکه اگر در نظرت التفات یافته‌ام، پیشکش مرا از دستم قبول فرما، زیرا که روی تو را دیدم مثل دیدن روی خدا، و مرا منظور داشتی. ۱۱ پس هدیه مرا که به حضورت آورده شد پذیر، زیرا خدا به من احسان فرموده است و همه چیز دارم.» پس او را الحاح نمود تا پذیرفت. ۱۲ گفت: «کوچ کرده، برویم و من همراه تو می‌آیم.» ۱۳ گفت: «آقایم آگاه است که اطفال نازکند و گوسفندان و گاوان شیرده نیز با من است، و اگر آنها را یک روز برانند، تمامی گله می‌میرند؛ ۱۴ پس آقایم بیشتر از بنده خود برو و من موافق قدم مواشی که دارم. و به حسب قدم اطفال، آهسته سفر می‌کنم، تا نزد آقای خود به سعیر برسیم. ۱۵ عیسو گفت: «پس بعضی از این کسانی را که با منند نزد تو می‌گذارم.» گفت:

آن تجارت کنند. اینک زمین از هر طرف برای ایشان وسیع است؛ دختران ایشان را به زنی بگیریم و دختران خود را بدیشان بدهیم. ۲۲ فقط بدین شرط ایشان باما متفق خواهند شد تا با ما ساکن شده، یک قوم شویم که هر ذکوری از ما مختون شود، چنانکه ایشان مختونند. ۲۳ آیا مواشی ایشان و اموال ایشان و هر حیوانی که دارند، از آن ما نمی شود؟ فقط با ایشان همدستان شویم تا با ما ساکن شوند.» ۲۴ پس همه کسانی که به دروازه شهر اودرآمدند، به سخن حمور و پسرش شکیم رضادادند، و هر ذکوری از آتانی که به دروازه شهر اودرآمدند، مختون شدند. ۲۵ و در روز سوم چون دردمند بودند، دو پسر یعقوب، شمعون و لاوی، برادران دینه، هر یکی شمشیر خود را گرفته، دلیرانه بر شهر آمدند و همه مردان را کشتند. ۲۶ و حمور و پسرش شکیم را به دم شمشیر کشتند، و دینه را از خانه شکیم برداشته، بیرون آمدند. ۲۷ و پسران یعقوب بر کشتگان آمده، شهر را غارت کردند، زیرا خواهر ایشان را بی عصمت کرده بودند. ۲۸ و گله‌ها و رمه‌ها و الاغها و آنچه در شهر و آنچه در صحرا بود، گرفتند. ۲۹ و تمامی اموال ایشان و همه اطفال و زنان ایشان را به اسیری بردند. و آنچه در خانه‌ها بود تاراج کردند. ۳۰ پس یعقوب به شمعون و لاوی گفت: «مرا به اضطراب انداختید، و مرا نزد سکنه این زمین، یعنی کنعانیان و فریزیان مکروه ساختید، و من در شماره قلیل، همانا بر من جمع شوند و مرا بزنند و من با خانه‌ام هلاک شوم.» ۳۱ گفتند: «آیا او با خواهر ما مثل فاحشه عمل کند؟»

**۳۵** و خدا به یعقوب گفت: «برخاسته، به بیت ئیل برآی، و در آنجا ساکن شو و آنجا برای خدایي که بر تو ظاهر شد، وقتی که از حضور بردارت، عیسو فرار کردی، مذبیحی بساز.» ۲ پس یعقوب به اهل خانه و همه کسانی که با وی بودند، گفت: «خدایان بیگانه‌ای را که در میان شماست، دور کنید، و خویشان را طهارسازید، و رختهای خود را عوض کنید. ۳ تا برخاسته، به بیت ئیل برویم و آنجا برای آن خدایي که در روز تنگی من، مرا اجابت فرمود و در راهی که رفتم با من می‌بود، مذبیحی بسازم.» ۴ آنگاه همه خدایان بیگانه را که در دست ایشان بود، به یعقوب دادند، با گوشواره‌هایی که در گوشهای ایشان بود. و یعقوب آنها را زیر بلوطی که در شکیم بود دفن کرد. ۵ پس کوچ کردند، و خوف خدا بر شهرهای گردآگرد ایشان بود، که بنی یعقوب را تعاقب نکردند. ۶ و یعقوب به لوزکه در زمین کنعان واقع است، و همان بیت ئیل باشد، رسید. او با تمامی قوم که با وی بودند. ۷ و در آنجا مذبیح بنا نمود و آن مکان را «ایل بیت ئیل» نامید. زیرا در آنجا خدا بر وی ظاهر شده بود، هنگامی که از حضور برادر خود می‌گریخت. ۸ و دوبره دایه رفته مرد. و او را زیر درخت بلوط تحت بیت ئیل دفن کردند، و آن را «الون باکوت» نامید. ۹

**۳۶** و پیدایش عیسو که ادم باشد، این است: ۲ عیسو زنان خود را از دختران کنعانیان گرفت: یعنی عاده دختر ایلون حتی، و اهلوبیامه دختر عنی، دختر صبعون حوی، ۳ و بسمه دختر اسماعیل، خواهر ناپوت. ۴ و عاده، الیفاز را برای عیسو زاید، و بسمه، رعوتیل را بزاد، ۵ و اهلوبیامه یعوش، و یعلام و قورح را زاید. اینانند پسران عیسو که برای وی در زمین کنعان متولد شدند. ۶ پس عیسو زنان و پسران و دختران و جمیع اهل بیت، و مواشی و همه حیوانات، و تمامی اندوخته خود را که در زمین کنعان اندوخته بود، گرفته، از نزد برادر خود یعقوب به زمین دیگر رفت. ۷ زیرا که اموال ایشان زیاده بود از آنکه با هم سکونت کنند. و زمین غربت ایشان بسبب مواشی ایشان گنجایش ایشان نداشت. ۸ و عیسو در جبل سعیر ساکن شد. و عیسو همان ادم است. ۹ و این است پیدایش عیسو پدر ادم در جبل سعیر: ۱۰ اینست نامهای پسران عیسو: الیفاز پسر عاده، زن عیسو، و رعوتیل، پسر بسمه، زن عیسو. ۱۱ و بنی الیفاز: تیمان و اومار و صفوا و جعتام وقتنا بودند. ۱۲ و تمناع، کنیز الیفاز، پسر عیسو بود. وی عمالقی را برای الیفاز زاید. اینانند پسران عاده زن عیسو. ۱۳ و اینانند پسران رعوتیل: نحت و زارع و شمه و مزه. اینانند پسران بسمه زن عیسو. ۱۴ و اینانند

پسران اهل‌بیمه دختر عنی، دختر صبعون، زن عیسو که یعوش و یعلام و قورح را برای عیسو زایید. ۱۵ ایناند امرای بنی عیسو: پسران الیفاز نخست زاده عیسو، یعنی امیر تیمان و امیر اومار و امیر صفوا و امیر قناز، و ۱۶ امیر قورح و امیر جعتام و امیر عمالیق. ایناند امرای الیفاز در زمین ادوم. ایناند پسران عاده. ۱۷ و اینان پسران رعوثیل بن عیسو می‌باشند: امیر نحت و امیر زارح و امیر شمه و امیر مزه. اینها امرای رعوثیل در زمین ادوم بودند. ایناند پسران بسمه زن عیسو. ۱۸ و ایناند بنی اهل‌بیمه زن عیسو: امیر یعوش و امیر یعلام و امیر قورح. اینها امرای اهل‌بیمه دختر عنی، زن عیسو می‌باشند. ۱۹ ایناند پسران عیسو که ادوم باشد و اینها امرای ایشان می‌باشند. ۲۰ و ایناند پسران سعیر حوری که ساکن آن زمین بودند، یعنی: لوطان و شوپال و صبعون و عنی، ۲۱ و دیشون و ایصر و دیشان. ایناند امرای حوریان و پسران سعیر در زمین ادوم. ۲۲ و پسران لوطان: حوری و هیمام بودند و خواهر لوطان تمناع بود. ۲۳ و ایناند پسران شوپال: علوان و منحت و عیببال و شفو و اونام. ۲۴ و ایناند بنی صبعون: ایه و عنی. همین عنی است که چشمه های آب گرم را در صحرا پیدانمود، هنگامی که الاغهای پدر خود، صبعون رامی چرانید. ۲۵ و ایناند اولاد عنی: دیشون و اهل‌بیمه دختر عنی. ۲۶ و ایناند پسران دیشان: حمدان و اشبان و بتران و کران. ۲۷ و ایناند پسران ایصر: بلهان و زعوان و عمان. ۲۸ ایناند پسران دیشان: عوض و اران. ۲۹ اینها امرای حوریانند: امیر لوطان و امیر شوپال و امیر صبعون و امیر عنی، ۳۰ امیر دیشون و امیر ایصر و امیر دیشان. اینها امرای حوریانند به حسب امرای ایشان در زمین سعیر. ۳۱ و ایناند پادشاهانی که در زمین ادوم سلطنت کردند، قبل از آنکه پادشاهی برینی اسرائیل سلطنت کند: ۳۲ و بالغ بن بعور درادوم پادشاهی کرد، و نام شهر او دینهباه بود. ۳۳ و بالغ مرد، و در جایش یویاب بن زارح از بصره سلطنت کرد. ۳۴ و یویاب مرد، و در جایش حوشام از زمین تیمانی پادشاهی کرد. ۳۵ و حوشام مرد، و در جایش هداد بن بداد، که در صحرای موآب، مدیان را شکست داد، پادشاهی کرد، و نام شهر او عویت بود. ۳۶ و هداد مرد، و در جایش سمله از مسریقه پادشاهی نمود. ۳۷ و سمله مرد، و در شاول از رحوبوت نهر در جایش پادشاهی کرد. ۳۸ و شاول مرد، و در جایش بعل حانان بن عکبور سلطنت کرد. ۳۹ و بعل حانان بن عکبور مرد، و در جایش، هدار پادشاهی کرد. و نام شهرش فاعو بود، و زنش مسمی به مهیطیئیل دختر مطرد، دختر می‌ذهاب بود. ۴۰ و اینست نامهای امرای عیسو، حسب قبائل ایشان و اماکن و نامهای ایشان: امیر تمناع و امیر علوه و امیر یتیت، ۴۱ و امیر اهل‌بیمه و امیرایله و امیر فینون، ۴۲ و امیر قناز و امیر تیمان و امیر مبصار، ۴۳ و امیر مجدئیل و امیر عیرام. اینان امرای ادومند، حسب مساکن ایشان در زمین ملک ایشان. همان عیسو پدر ادوم است.

**۳۷** و یعقوب در زمین غربت پدر خود، یعنی زمین کنعان ساکن شد. این است پیدایش یعقوب. چون یوسف هفده ساله بود، گله را با برادران خود چوپانی می‌کرد. و آن جوان با پسران بلهه و پسران زلفه، زنان پدرش،

می‌بود. ویوسف از بدسلوکی ایشان پدر را خبر می‌داد. ۳ و اسرائیل، یوسف را از سایر پسران خود بیشتر دوست داشتی، زیرا که او پسر پیری او بود، و پرورش ردایی بلند ساخت. ۴ و چون برادرانش دیدند که پدر ایشان، او را بیشتر از همه برادرانش دوست می‌دارد، از او کینه داشتند، و نمی‌توانستند با وی به سلامتی سخن گویند. ۵ ویوسف خوابی دیده، آن را به برادران خود بازگفت. پس بر کینه او افزودند. ۶ و بدیشان گفت: «این خوابی را که دیده‌ام، بشنوید: ۷ اینک ما در مزرعه بافه‌ها می‌بستیم، که ناگاه بافه من برپا شده، بایستاد، و بافه های شما گرد آمده، به بافه من سجده کردند.» ۸ برادرانش به وی گفتند: «آیا فی الحقیقه بر ماسلطنت خواهی کرد؟ و بر ما مسلط خواهی شد؟» و بسبب خوابها و سخنانش بر کینه او افزودند. ۹ از آن پس خوابی دیگر دید، و برادران خود را از آن خبر داده، گفت: «اینک باز خوابی دیده‌ام، که ناگاه آفتاب و ماه و یازده ستاره مرا سجده کردند.» ۱۰ و پدر و برادران خود را خبر داد، و پدرش او را توبیخ کرده، بوی گفت: «این چه خوابی است که دیده‌ای؟ آیا من و مادرت و برادرانت حقیقت خواهیم آمد و تو را بر زمین سجده خواهیم نمود؟» ۱۱ و برادرانش بر او حسد بردند، و اما پدرش، آن امر را در خاطر نگاه داشت. ۱۲ و برادرانش برای چوپانی گله پدر خود، به شکیم رفتند. ۱۳ و اسرائیل به یوسف گفت: «آیا برادرانت در شکیم چوپانی نمی‌کنند، بیا تا تو از نزد ایشان بفرستم.» وی را گفت: «لیبک.» ۱۴ او را گفت: «الان برو و سلامتی برادران و سلامتی گله را بین و نزد من خبر بیاور.» و او را از وادی حبرون فرستاد، و به شکیم آمد. ۱۵ و شخصی به او برخورد، و اینک، او در صحرا آواره می‌بود، پس آن شخص از او پرسیده، گفت: «چه می‌طلبی؟» ۱۶ گفت: «من برادران خود را می‌جویم، مرا خبرده که کجا چوپانی می‌کنند.» آن مرد گفت: «از اینجا روانه شدند، زیرا شنیدیم که می‌گفتند: به دوتان می‌رویم.» پس یوسف از عقب برادران خود رفته، ایشان را در دوتان یافت. ۱۸ و او را از دوردور دیدند، و قبل از آنکه نزدیک ایشان بیاید، باهم توطئه دیدند که او را بکشند. ۱۹ و به یکدیگر گفتند: «اینک این صاحب خوابها می‌آید. ۲۰ اکنون بیایید او را بکشیم، و به یکی از این چاهها بیندازیم، و گوئیم جانوری درنده او را خورد. و ببینیم خوابهایش چه می‌شود.» ۲۱ لیکن روبین چون این را شنید، او را از دست ایشان رهانیده، گفت: «او را نکشیم.» ۲۲ پس روبین بدیشان گفت: «خون مریزید، او را در این چاه که در صحراست، بیندازید، و دست خود را بر او دراز مکنید.» تا او را از دست ایشان رهانیده، به پدر خود رد نماید. ۲۳ و به مجرد رسیدن یوسف نزد برادران خود، رختش را یعنی آن ردای بلند را که در برداشت، از او کنندند. ۲۴ و او را گرفته، در چاه انداختند، اما چاه، خالی و بی‌آب بود. ۲۵ پس برای غذا خوردن نشستند، و چشمان خود را باز کرده، دیدند که ناگاه قافله اسماعیلیان از جلعاد می‌رسد، و شتران ایشان کثیرا و بلسان ولادن، بار دارند، و می‌روند تا آنها را به مصر ببرند. ۲۶ آنگاه یهویدا به برادران خود گفت: «برادر خود را کشتن و خون او را مخفی داشتن چه سود دارد؟ ۲۷ بیایید او را به این اسماعیلیان بفروشیم، و دست ما بر وی نباشد، زیرا که او برادر و گوشت ماست.» پس برادرانش

بدین رضا دادند. ۲۸ و چون تجار مدیانی در گذر بودند، یوسف را از چاه کشیده، برآوردند، و یوسف را به اسماعیلیان به بیست پاره نقره فروختند. پس یوسف را به مصر بردند. ۲۹ و روبین چون به سرچاه برگشت، و دید که یوسف در چاه نیست، جامه خود را چاک زد، ۳۰ و نزد برادران خود بازآمد و گفت: «طفل نیست و من کجا بروم؟» ۳۱ پس ردای یوسف را گرفتند، و بز نری را کشته، ردا را در خونش فرو بردند. ۳۲ و آن ردای بلند را فرستادند و به پدر خود رسانیدند، گفتند: «این را یافته‌ایم، تشخیص کن که ردای پسر است یا نه.» ۳۳ پس آن را شناخته، گفت: «ردای پسر من است! جانوری درنده او را خورده است، و یقین یوسف دریده شده است.» ۳۴ و یعقوب رخت خود را پاره کرده، پلاس دربر کرد، و روزهای بسیار برای پسر خود ماتم گرفت. ۳۵ و همه پسران و همه دخترانش به تسلی اورخاستند. اما تسلی نپذیرفت، و گفت: «سوگوارزد پسر خود به گور فرود می‌روم.» پس پدرش برای وی همی گریست. (Sheol h7585) ۳۶ اما مدیانیان، یوسف را در مصر، به فوطیفار که خواجه فرعون و سردارافواج خاصه بود، فروختند.

**۳۸** و واقع شد در آن زمان که یهودا از نزد برادران خود رفته، نزد شخصی عدلامی، که حیره نام داشت، مهمان شد. ۲ و در آنجا یهودا، دختر مرد کنعانی را که مسمی به شوعه بود، دید و او را گرفته، بدو درآمد. ۳ پس آبستن شده، پسری زایید و او را عیر نام نهاد. ۴ و بار دیگر آبستن شده، پسری زایید و او را اونان نامید. ۵ و باز هم پسری زاییده، او را شیله نام گذارد. و چون او را زایید، یهودا در کزيب بود. ۶ و یهودا، زنی مسمی به تamar، برای نخست زاده خود عیر گرفت. ۷ و نخست زاده یهودا، عیر در نظر خداوند شیرین بود، و خداوند او را بمیراند. ۸ پس یهودا به اونان گفت: «به زن برادرت درآی، و حق برادر شوهری را بجآورده، نسلی برای برادر خود پیدا کن.» ۹ لکن چونکه اونان دانست که آن نسل از آن او نخواهد بود، هنگامی که به زن برادر خود درآمد، بر زمین انزال کرد، تا نسلی برای برادر خود نهد. ۱۰ و این کار او در نظر خداوند ناپسند آمد، پس او را نیز بمیراند. ۱۱ و یهودا به عروس خود، تamar گفت: «در خانه پدرت بیوه بنشین تا پسر شیله بزرگ شود.» زیرا گفت: «مبادا او نیز مثل برادرانش بمیرد.» پس تamar رفته، در خانه پدر خود ماند. ۱۲ و چون روزها سپری شد، دختر شوعه زن یهودا مرد. و یهودا بعد از تعزیت او با دوست خود حیره عدلامی، نزد پشم‌چینان گله خود، به تمنه آمد. ۱۳ و به تamar خیر داده، گفتند: «اینک پدرشوهرت برای چیدن پشم گله خویش، به تمنه می‌آید.» ۱۴ پس رخت بیوگی را از خویشتن بیرون کرده، برقی به رو کشیده، خود را در چادری پوشید، و به دروازه عینایم که در راه تمنه است، بنشست. زیرا که دید شیله بزرگ شده است، و او را به وی به زنی ندادند.

**۳۹** اما یوسف را به مصر بردند، و مردی مصری، فوطیفار نام که خواجه و سردارافواج خاصه فرعون بود، وی را از دست اسماعیلیانی که او را بدانجا برده بودند، خرید. ۲ و خداوند با یوسف می‌بود، و او مردی کامیاب شد، و در خانه آقای مصری خود ماند. ۳ و آقایش دید که خداوند با وی می‌باشد، و هرآنچه او می‌کند، خداوند در دستش راست می‌آورد. ۴ پس یوسف در نظر وی التفات یافت، و او را خدمت می‌کرد، و او را به خانه خود برگماشت و تمام مایملک خویش را بدست وی سپرد. ۵ و واقع شد بعد از آنکه او را بر خانه و تمام مایملک خود گماشته بود، که خداوند خانه آن مصری را بسبب یوسف برکت داد، و برکت خداوند بر همه اموالش، چه در خانه و چه در صحرا بود. ۶ و آنچه داشت به دست یوسف واگذاشت، و از آنچه با وی بود، خبر نداشت جز نانی که می‌خورد. و یوسف خوش اندام و نیک منظر بود. ۷ و بعد از این امور واقع شد که زن آقایش بیوسف نظر انداخته، گفت: «با من هم‌خواب شو.» ۸ اما او ابا نموده، به زن آقای خود گفت: «اینک آقایم از آنچه نزد من در خانه است، خبر ندارد، و آنچه دارد، به دست من سپرده است. ۹ بزرگتری از من در این خانه نیست و چیزی از من دریغ نداشته، جز تو، چون زوجه او می‌باشی؟ پس چگونه مرتکب این شرارت بزرگ بشوم و به خدا خطاورزم؟» ۱۰ و اگرچه هر روزه به یوسف سخن می‌گفت، به وی گوش نمی‌گرفت که با او بخوابد یا نزد

وی بماند. ۱۱ و روزی واقع شد که به خانه درآمد، تا به شغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آنجا درخانه نبود. ۱۲ پس جامه او را گرفته، گفت: «با من بخواب.» اما او جامه خود را به دستش رها کرده، گریخت و بیرون رفت. ۱۳ و چون او دید که رخت خود را به دست وی ترک کرد و از خانه گریخت، ۱۴ مردان خانه راصدا زد، و بدیشان بیان کرده، گفت: «بنگرید، مردعبرانی را نزد ما آورد تا ما را مسخره کند، و نزد من آمد تا با من بخوابد، و به آواز بلند فریاد کردم، ۱۵ و چون شنید که به آواز بلند فریاد برآورد، جامه خود را نزد من واگذارده، فرار کرد و بیرون رفت.» ۱۶ پس جامه او را نزد خود نگاه داشت، تا آقایش به خانه آمد. ۱۷ و به وی بدین مضمون ذکر کرده، گفت: «آن غلام عبرانی که برای ما آورده‌ای، نزد من آمد تا مرا مسخره کند، ۱۸ و چون به آواز بلند فریاد برآورد، جامه خود را پیش من رها کرده، بیرون گریخت.» ۱۹ پس چون آقایش سخن زن خود را شنید که به وی بیان کرده، گفت: «غلامت به من چنین کرده است،» خشم او فروخته شد. ۲۰ و آقای یوسف، او را گرفته، در زندان خانه‌ای که اسیران پادشاه بسته بودند، انداخت و آنجا در زندان ماند. ۲۱ اما خداوند با یوسف می‌بود و بر وی احسان می‌فرمود، و او را در نظر داروغه زندان حرمت داد. ۲۲ و داروغه زندان همه زندانیان را که در زندان بودند، به دست یوسف سپرد. و آنچه در آنجا می‌کردند، او کننده آن بود. ۲۳ و داروغه زندان بدانچه در دست وی بود، نگاه نمی‌کرد، زیرا خداوند با وی می‌بود و آنچه را که او می‌کرد، خداوند راست می‌آورد.

**۴۱** و واقع شد، چون دو سال سپری شد، که فرعون خوابی دید که اینک بر کنارنهر ایستاده است. ۲ که ناگاه از نهر، هفت گاو خوب صورت و فریه گوشت برآمده، بر مرغرامی چریدند. ۳ و اینک هفت گاو دیگر، بد صورت و لاغر گوشت، در عقب آنها از نهر برآمده، به پهلوی آن گاوان اول به کنار نهر ایستادند. ۴ و این گاوان زشت صورت و لاغر گوشت، آن هفت گاو خوب صورت و فریه را فرو بردند. و فرعون بیدار شد. ۵ و باز بخشید و دیگر باره خوابی دید، که اینک هفت سنبله پر و نیکو بر یک ساق برمی‌آید. ۶ و اینک هفت سنبله لاغر، از باد شرقی پژمرده، بعد از آنها می‌روید. ۷ و سنبله های لاغر، آن هفت سنبله فریه و پر را فرو بردند، و فرعون بیدار شده، دید که اینک خوابی است. ۸ صحبگاهان دلش مضطرب شده، فرستاد و همه جادوگران و جمیع حکیمان مصر را خواند، و فرعون خوابهای خود را بدیشان بازگفت. اما کسی نبود که آنها را برای فرعون تعبیر کند. ۹ آنگاه رئیس ساقیان به فرعون عرض کرده، گفت: «امروز خطایای من بخاطرم آمد. ۱۰ فرعون بر غلامان خود غضب نموده، مرا با رئیس خبازان در زندان سردار افواج خاصه، حبس فرمود. ۱۱ و من و او در یک شب، خوابی دیدیم، هر یک موافق تعبیر خواب خود، خواب دیدیم. ۱۲ و جوانی عبرانی در آنجا با ما بود، غلام سردار افواج خاصه. و خوابهای خود را نزد او بیان کردیم و او خوابهای ما را برای ما تعبیر کرد، هر یک را موافق خوابش تعبیر کرد. ۱۳ و به عینه موافق تعبیری که برای ما کرد، واقع شد. مرا به منصب بازآورد، و او را به دار کشید.» ۱۴ آنگاه فرعون فرستاده، یوسف را خواند، و او را به زودی از زندان بیرون آوردند. و صورت خود را تراشیده، رخت خود را عوض کرد، و به حضور فرعون آمد. ۱۵ فرعون به یوسف گفت: «خوابی دیده‌ام و کسی نیست که آن را تعبیر کند، و درباره تو شنیدم که خواب می‌شنوی تا تعبیرش کنی.» ۱۶ یوسف فرعون را به پاسخ گفت: «از من نیست، خدا فرعون را به سلامتی جواب خواهد داد.» ۱۷ و فرعون به یوسف گفت: «در خواب خود دیدم که اینک

وی بماند. ۱۱ و روزی واقع شد که به خانه درآمد، تا به شغل خود پردازد و از اهل خانه کسی آنجا درخانه نبود. ۱۲ پس جامه او را گرفته، گفت: «با من بخواب.» اما او جامه خود را به دستش رها کرده، گریخت و بیرون رفت. ۱۳ و چون او دید که رخت خود را به دست وی ترک کرد و از خانه گریخت، ۱۴ مردان خانه راصدا زد، و بدیشان بیان کرده، گفت: «بنگرید، مردعبرانی را نزد ما آورد تا ما را مسخره کند، و نزد من آمد تا با من بخوابد، و به آواز بلند فریاد کردم، ۱۵ و چون شنید که به آواز بلند فریاد برآورد، جامه خود را نزد من واگذارده، فرار کرد و بیرون رفت.» ۱۶ پس جامه او را نزد خود نگاه داشت، تا آقایش به خانه آمد. ۱۷ و به وی بدین مضمون ذکر کرده، گفت: «آن غلام عبرانی که برای ما آورده‌ای، نزد من آمد تا مرا مسخره کند، ۱۸ و چون به آواز بلند فریاد برآورد، جامه خود را پیش من رها کرده، بیرون گریخت.» ۱۹ پس چون آقایش سخن زن خود را شنید که به وی بیان کرده، گفت: «غلامت به من چنین کرده است،» خشم او فروخته شد. ۲۰ و آقای یوسف، او را گرفته، در زندان خانه‌ای که اسیران پادشاه بسته بودند، انداخت و آنجا در زندان ماند. ۲۱ اما خداوند با یوسف می‌بود و بر وی احسان می‌فرمود، و او را در نظر داروغه زندان حرمت داد. ۲۲ و داروغه زندان همه زندانیان را که در زندان بودند، به دست یوسف سپرد. و آنچه در آنجا می‌کردند، او کننده آن بود. ۲۳ و داروغه زندان بدانچه در دست وی بود، نگاه نمی‌کرد، زیرا خداوند با وی می‌بود و آنچه را که او می‌کرد، خداوند راست می‌آورد.

**۴۰** و بعد از این امور، واقع شد که ساقی و خباز پادشاه مصر، به آقای خویش، پادشاه مصر خطا کردند. ۲ و فرعون به دو خواجه خود، یعنی سردار ساقیان و سردار خبازان غضب نمود. ۳ و ایشان را در زندان رئیس افواج خاصه، یعنی زندانی که یوسف در آنجا محبوس بود، انداخت. ۴ و سردار افواج خاصه، یوسف را برایشان گماشت، و ایشان را خدمت می‌کرد، و مدتی در زندان ماندند. ۵ و هر دو در یک شب خوابی دیدند، هر کدام خواب خود را. هر کدام موافق تعبیر خود، یعنی ساقی و خباز پادشاه مصر که در زندان محبوس بودند. ۶ بامدادان چون یوسف نزد ایشان آمد، دید که اینک ملول هستند. ۷ پس، از خواجه های فرعون، که با وی در زندان آقای او بودند، پرسیده، گفت: «امروز چرا روی شما غمگین است؟» ۸ به وی گفتند: «خوابی دیده‌ام و کسی نیست که آن را تعبیر کند.» یوسف بدیشان گفت: «آیا تعبیرها از آن خدا نیست؟ آن را به من بازگوید.» ۹ آنگاه رئیس ساقیان، خواب خود را به یوسف بیان کرده، گفت: «در خواب من، اینک تاکی پیش روی من بود. ۱۰ و در تاک سه شاخه بود و آن بشکفت، و گل آورد و خوشه هایش انگور رسیده داد. ۱۱ و جام فرعون در دست من بود. و انگورها را چیده، در جام فرعون فشردم، و جام را به دست فرعون دادم.» ۱۲ یوسف به وی گفت: «تعبیرش اینست، سه شاخه سه روز است. ۱۳ بعد از سه روز، فرعون سر تو را برافرازد و به منصب بازگمارد، و جام فرعون را به دست وی دهی به رسم سابق، که ساقی او بودی. ۱۴ و هنگامی که برای تو نیکوشود، مرا یاد کن و به من

یوسف بر زمین مصر بیرون رفت. ۴۶ و یوسف سی ساله بود وقتی که به حضور فرعون، پادشاه مصر باستان، و یوسف از حضور فرعون بیرون شده، در تمامی زمین مصر گشت. ۴۷ و در هفت سال فراوانی، زمین محصول خود را به کثرت آورد. ۴۸ پس تمامی ماکولات آن هفت سال را که در زمین مصر بود، جمع کرد، و خوراک را در شهرها ذخیره نمود، و خوراک مزارع حوالی هر شهر را در آن گذاشت. ۴۹ و یوسف غله بیکران بسیار، مثل ریگ دریا ذخیره کرد، تا آنکه از حساب بازماند، زیرا که از حساب زیاده بود. ۵۰ و قبل از وقوع سالهای قحط، دو پسر برای یوسف زاییده شد، که اسنات، دختر فوطی فارغ، کاهن اون برایش بزاد. ۵۱ و یوسف نخست زاده خود رامنسی نام نهاد، زیرا گفت: «خدا مرا از تمامی مشقتم و تمامی خانه پدرم فراموشی داد.» ۵۲ و دومین را فرایم نامید، زیرا گفت: «خدا مرا در زمین مذلتم بارآور گردانید.» ۵۳ و هفت سال فراوانی که در زمین مصر بود، سپری شد. ۵۴ و هفت سال قحط، آمدن گرفت، چنانکه یوسف گفته بود. و قحط در همه زمینها پدید شد، لیکن در تمامی زمین مصر نان بود. ۵۵ و چون تمامی زمین مصر مبتلای قحط شد، قوم برای نان نزد فرعون فریاد برآوردند. و فرعون به همه مصریان گفت: «نزد یوسف بروید و آنچه او به شما گوید، بکنید.» ۵۶ پس قحط، تمامی روی زمین را فروگرفت، و یوسف همه انبارها را باز کرده، به مصریان می فروخت، و قحط در زمین مصر سخت شد. ۵۷ و همه زمینها به جهت خرید غله نزد یوسف به مصر آمدند، زیرا قحط بر تمامی زمین سخت شد.

**۴۲** و اما یعقوب چون دید که غله در مصر است، پس یعقوب به پسران خود گفت: «چرا به یکدیگر می نگرید؟» ۲ و گفت: «اینک شنیده‌ام که غله در مصر است، بدانجا بروید و برای ما از آنجا بخرید، تا زیست کنیم و نمیریم.» ۳ پس ده برادر یوسف برای خریدن غله به مصر فرود آمدند. ۴ و اما بنیامین، برادر یوسف را یعقوب با برادرانش نفرستاد، زیرا گفت مباد از یانی بدو رسد. ۵ پس بنی اسرائیل در میان آتانی که می آمدند، به جهت خرید آمدند، زیرا که قحط در زمین کنعان بود. ۶ و یوسف حاکم ولایت بود، و خود به همه اهل زمین غله می فروخت. و برادران یوسف آمده، رو به زمین نهاده، او را سجده کردند. ۷ چون یوسف برادران خود را دید، ایشان را بشناخت، و خود را بدیشان بیگانه نموده، آنها را به درشتی، سخن گفت و از ایشان پرسید: «از کجا آمده‌اید؟» گفتند: «از زمین کنعان تا خوراک بخریم.» ۸ و یوسف برادران خود را شناخت، لیکن ایشان او را نشناختند. ۹ و یوسف خوابها را که درباره ایشان دیده بود، بیاد آورد. پس بدیشان گفت: «شما جاسوسانید، و به جهت دیدن عریانی زمین آمده‌اید.» ۱۰ بدو گفتند: «نه، یا سیدی! بلکه غلامان به جهت خریدن خوراک آمده‌اند. ۱۱ ماهمه پسران یک شخص هستیم. ما مردمان صادقیم؛ غلامان، جاسوس نیستند.» ۱۲ بدیشان گفت: «نه، بلکه به جهت دیدن عریانی زمین آمده‌اید.» ۱۳ گفتند: «غلامان دوازده برادرند، پسران یک مرد در زمین کنعان. و اینک کوچکتر، امروز نزد پدر ماست، و یکی نایاب شده است.» ۱۴ یوسف بدیشان گفت: «همین است آنچه به

به کنار نهر ایستاده‌ام، ۱۸ و ناگاه هفت گاو فریه گوشت و خوب صورت از نهر برآمده، بر مرغزار می چرند. ۱۹ و اینک هفت گاو دیگر زبون و بسیار زشت صورت و لاغر گوشت، که در تمامی زمین مصر بدان زشتی ندیده بودم، در عقب آنها برمی آیند. ۲۰ و گاوان لاغر زشت، هفت گاو فریه اول را می خورند. ۲۱ و چون به شکم آنها فرو رفتند معلوم نشد که بديرون آنها شدند، زیرا که صورت آنها مثل اول زشت ماند. پس بیدار شدم. ۲۲ و باز خوابی دیدم که اینک هفت سنبله پر و نیکو بر یک ساق برمی آید. ۲۳ و اینک هفت سنبله خشک باریک و از باد شرقی پژمرده، بعد از آنها می روید. ۲۴ و سنابل لاغر، آن هفت سنبله نیکو را فرو می برد. و جادوگران را گفتم، لیکن کسی نیست که برای من شرح کند.» ۲۵ یوسف به فرعون گفت: «خواب فرعون یکی است. خدا از آنچه خواهد کرد، فرعون را خبر داده است. ۲۶ هفت گاو نیکو هفت سال باشد هفت سنبله نیکو هفت سال. همانا خواب یکی است. ۲۷ و هفت گاو لاغر زشت، که در عقب آنها برآمدند، هفت سال باشد. و هفت سنبله خالی از یاد شرقی پژمرده، هفت سال قحط می باشد. ۲۸ سخنی که به فرعون گفتم، این است: آنچه خدایم کند به فرعون ظاهر ساخته است. ۲۹ همانا هفت سال فراوانی بسیار، در تمامی زمین مصر می آید. ۳۰ و بعد از آن، هفت سال قحط پدید آید. و تمامی فراوانی در زمین مصر فراموش شود. و قحط، زمین را تباه خواهد ساخت. ۳۱ و فراوانی در زمین معلوم نشود بسبب قحطی که بعد از آن آید، زیرا که به غایت سخت خواهد بود. ۳۲ و چون خواب به فرعون دو مرتبه مکرر شد، این است که این حادثه از جانب خدا مقرر شده، و خدا آن را به زودی پدید خواهد آورد. ۳۳ پس اکنون فرعون می باید مردی بصیر و حکیم را بیاندوده، و او را بر زمین مصر بگمارد. ۳۴ فرعون چنین بکند، و ناظران بر زمین برگمارد، و در هفت سال فراوانی، خمس از زمین مصر بگیرد. ۳۵ و همه ماکولات این سالهای نیکو را که می آید جمع کنند، و غله را زیر دست فرعون ذخیره نمایند، و خوراک در شهرها نگاه دارند. ۳۶ تا خوراک برای زمین، به جهت هفت سال قحطی که در زمین مصر خواهد بود ذخیره شود، مبادا زمین از قحط تباه گردد.» ۳۷ پس این سخن بنظر فرعون و بنظر همه بندگانش پسند آمد. ۳۸ و فرعون به بندگان خود گفت: «آیا کسی را مثل این توانیم یافت، مردی که روح خدا در وی است؟» ۳۹ و فرعون به یوسف گفت: «چونکه خدا کل این امور را بر تو کشف کرده است، کسی مانند تو بصیر و حکیم نیست. ۴۰ تو بر خانه من باش، و به فرمان تو، تمام قوم من منظم شوند، جز اینکه بر تخت از تو بزرگتر باشم.» ۴۱ و فرعون به یوسف گفت: «بدانکه تو را بر تمامی زمین مصر گماشتم.» ۴۲ و فرعون انگشتر خود را از دست خویش بیرون کرده، آن را بر دست یوسف گذاشت، و او را به کنان نازک آراسته کرد، و طوقی زرین بر گردش انداخت. ۴۳ و او را بر عرابه دومین خود سوار کرد، و پیش رویش ندا می کردند که «زانو زنی!» پس او را بر تمامی زمین مصر برگماشت. ۴۴ و فرعون به یوسف گفت: «من فرعون هستم، و بدون توهیحکس دست یا پای خود را در کل ارض مصر بلند نکند.» ۴۵ و فرعون یوسف را صفات فعیح نامید، و اسنات، دختر فوطی فارغ، کاهن اون را بدو به زنی داد، و

شما گفتم که جاسوسانید! ۱۵ بدینطور آزموده می‌شوید: به حیات فرعون از اینجا بیرون نخواهید رفت، جز اینکه برادر کهنتر شما در اینجا بیاید. ۱۶ یک نفر از خودتان بفرستید، تا برادر شما را بیآورد، و شما اسیر بمانید تا سخن شما آزموده شود که صدق با شماست یا نه، والا به حیات فرعون جاسوسانید!» ۱۷ پس ایشان را با هم سه روز در زندان انداخت. ۱۸ و روز سوم یوسف بدیشان گفت: «این را بکنید و زنده باشید، زیرا من از خدا می‌ترسم: ۱۹ هر گاه شما صادق هستید، یک برادر از شما در زندان شما اسیر باشد، و شما رفته، غله برای گرسنگی خانه‌های خود ببرید. ۲۰ و برادر کوچک خود را نزد من آرید، تا سخنان شما تصدیق شود و نمیرید.» پس چنین کردند. ۲۱ و به یکدیگر گفتند: «هر آینه به برادر خود خطا کردیم، زیرا تنگی جان او را دیدیم وقتی که به ما استغاثه می‌کرد، و نشنیدیم. از این رو این تنگی بر ما رسید.» ۲۲ و روئین در جواب ایشان گفت: «آیا به شما نگفتم که به پسر خطا موزید؟ ۲۳ و ایشان ندانستند که یوسف می‌فهمد، زیرا که ترجمانی در میان ایشان بود. ۲۴ پس از ایشان کناره جسته، بگریست و نزد ایشان برگشته، با ایشان گفتگو کرد، و شمعون را از میان ایشان گرفته، او را رویروی ایشان در بند نهاد. ۲۵ و یوسف فرمود تا جوالهای ایشان را از غله پر سازند، و نقد ایشان را در عدل هر کس نهند، و زاد سفر بدیشان دهند، و به ایشان چنین کردند. ۲۶ پس غله را بر حماران خود بار کرده، از آنجا روانه شدند. ۲۷ و چون یکی، عدل خود را در منزل باز کرد، تا خوراک به الاغ دهد، نقد خود را دید که اینک در دهن عدل او بود. ۲۸ و به برادران خود گفت: «نقد من رد شده است، و اینک در عدل من است. آنگاه دل ایشان طپیدن گرفت، و به یکدیگر لزان شده، گفتند: «این چیست که خدا به ما کرده است.» ۲۹ پس نزد پدر خود، یعقوب، به زمین کنعان آمدند، و از آنچه بدیشان واقع شده بود، خبر داده، گفتند: ۳۰ «آن مرد که حاکم زمین است، با ما به سختی سخن گفت، و ما را جاسوسان زمین پنداشت. ۳۱ و بدو گفتیم ما صادقیم و جاسوس نی. ۳۲ ما دوازده برادر، پسران پدر خود هستیم، یکی نایاب شده است، و کوچکتر، امروز نزد پدر ما در زمین کنعان می‌باشد. ۳۳ و آن مرد که حاکم زمین است، به ما گفت: از این خواهم فهمید که شما راستگو هستید که یکی از برادران خود را نزد من گذارید، و برای گرسنگی خانه‌های خود گرفته، بروید. ۳۴ و برادر کوچک خود را نزد من آرید، و خواهم یافت که شما جاسوس نیستید بلکه صادق. آنگاه برادر شما را به شما رد کنم، و در زمین داد و ستد نمایم.» ۳۵ و واقع شد که چون عدلهای خود را خالی می‌کردند، اینک کیسه پول هر کس در عدلش بود. و چون ایشان و پدرشان، کیسه‌های پول را دیدند، بترسیدند. ۳۶ و پدر ایشان، یعقوب، بدیشان گفت: «مرا بی‌ولاد ساختید، یوسف نیست و شمعون نیست و بنیامین را می‌خواهید ببرید. این همه بر من است؟» ۳۷ روئین به پدر خود عرض کرده، گفت: «هر دو پسر مرا بکش، اگر او را نزد تو باز نیآورم. او را به دست من بسپار، و من او را نزد تو بیاورم.» ۳۸ گفت: «پسرم با شما نخواهد آمد زیرا که برادرش مرده است، و او تنها باقی است. و هر

۴۳ و قحط در زمین سخت بود. ۲ و واقع شد چون غله‌ای را که از مصر آورده بودند، تمام خوردند، پدرشان بدیشان گفت: «برگردید و اندک خوراکی برای ما بخرید.» ۳ یهودا بدو متکلم شده، گفت: «آن مرد به ما تاکید کرده، گفته است هرگاه برادر شما با شما نباشد، روی مرا نخواهید دید. ۴ اگر تو برادر ما را با ما فرستی، می‌رویم و خوراک برایت می‌خریم. ۵ اما اگر تو او را نفرستی، نمی‌رویم، زیرا که آن مرد ما را گفت، هر گاه برادر شما، با شما نباشد، روی مرا نخواهید دید.» ۶ اسرائیل گفت: «چرا به من بدی کرده، به آن مرد خبر دادید که برادر دیگر دارید؟» ۷ گفتند: «آن مرد احوال ما و خویشاوندان ما را به دقت پرسیده، گفت: "آیا پدر شما هنوز زنده است، و برادر دیگر دارید؟" او را بدین مضمون اطلاع دادیم، و چه می‌دانستیم که خواهد گفت: "برادر خود را نزد من آرید."» ۸ پس یهودا به پدر خود، اسرائیل گفت: «جان را با من بفرست تا برخاسته، برویم و زیست کنیم و نمیریم، ما و تو و اطفال ما نیز. ۹ من ضامن او می‌باشم، او را از دست من بازخواست کن. هر گاه او را نزد تو باز نیآورم و به حضورت حاضر نساختم، تا به ابد در نظر تو مقصر باشم. ۱۰ زیرا اگر تاخیر نمی‌نمودیم، هر آینه تا حال، مرتبه دوم را برگشته بودیم.» ۱۱ پس پدر ایشان، اسرائیل، بدیشان گفت: «اگر چنین است، پس این را بکنید. از ثمرات نیکوی این زمین در ظروف خود بردارید، و ارمغانی برای آن مرد ببرید، قدری بلسان و قدری عسل و کنیرا و لادن و پسته و بادام. ۱۲ و تقدّمضاعف بدست خود بگیرید، و آن نقدی که در دهنه عدلهای شما رد شده بود، به دست خود بازببرید، شاید سهوی شده باشد. ۱۳ و برادر خود را برداشته، روانه شوید، و نزد آن مرد برگردید. ۱۴ و خدای قادر مطلق شما را در نظر آن مرد مکرم دارد، تا برادر دیگر شما و بنیامین را همراه شما بفرستد، و من اگر بی‌ولاد شدم، بی‌ولاد شدم.» ۱۵ پس آن مردان، ارمغان را برداشته، و تقدّمضاعف را بدست گرفته، با بنیامین روانه شدند. و به مصر فرود آمده، به حضور یوسف ایستادند. ۱۶ اما یوسف، چون بنیامین را با ایشان دید، به ناظر خانه خود فرمود: «این اشخاص را به خانه ببر، و ذبح کرده، تدارک ببین، زیرا که ایشان وقت ظهر یا من غذا می‌خورند.» ۱۷ و آن مرد چنانکه یوسف فرموده بود، کرد. و آن مرد ایشان را به خانه یوسف آورد. ۱۸ و آن مردان ترسیدند، چونکه به خانه یوسف آورده شدند و گفتند: «بسبب آن نقدی که دفعه اول در عدلهای ما رد شده بود، ما را آورده‌اند تا بر ما هجوم آورد، و بر ما حمله کند، و ما را مملوک سازد و حماران ما را.» ۱۹ و به ناظر خانه یوسف نزدیک شده، در درگاه خانه بدو متکلم شده، ۲۰ گفتند: «یا سیدی! حقیقت مرتبه اول برای خرید خوراک آمدیم. ۲۱ و واقع شد چون به منزل رسیده، عدلهای خود را باز کردیم، که اینک نقد هر کس در دهنه عدلش بود. نقره ما به وزن تمام و آن را به دست خود باز آورده‌ایم. ۲۲ و نقد دیگر برای خرید خوراک به دست خود آورده‌ایم. نمی‌دانیم کدام کس نقد ما را در عدلهای ما گذاشته بود.» ۲۳

گفت: «سلامت باشید مترسید، خدای شما و خدای پدر شما، خزانه‌ای در عدلهای شما، به شما داده است؛ نقد شما به من رسید.» پس شمعون را نزد ایشان بیرون آورد. ۲۴ و آن مرد، ایشان را به خانه یوسف درآورده، آب بدیشان داد، تا پایهای خود را شستند، و علفه به حماران ایشان داد. ۲۵ و ارمغان را حاضر ساختند، تا وقت آمدن یوسف به ظهر، زیرا شنیده بودند که در آنجا باید غذا بخورند. ۲۶ و چون یوسف به خانه آمد، ارمغانی را که به دست ایشان بود، نزد وی به خانه آوردند، و به حضور وی رو به زمین نهادند. ۲۷ پس از سلامتی ایشان پرسید و گفت: «آیا پدری شما که ذکرش را کردید، به سلامت است؟ و تا بحال حیات دارد؟» ۲۸ گفتند: «غلامت، پدر ما، به سلامت است، و تا بحال زنده.» پس تعظیم و سجده کردند. ۲۹ و چون چشمان خود را باز کرده، برادر خود بنیامین، پسر مادر خویش را دید، گفت: «آیا این است برادر کوچک شما که نزد من، ذکر او را کردید؟» و گفت: «ای پسر، خدا بر تو رحم کند.» ۳۰ و یوسف چونکه مهرش بر برادرش بنیامین، بشتافت، و جای گریستن خواست. پس به خلوت رفته، آنجا بگریست. ۳۱ و روی خود را شسته، بیرون آمد. و خودداری نموده، گفت: «طعام بگذارید.» ۳۲ و برای وی جدا گذاردند، و برای ایشان جدا، و برای مصریانی که با وی خوردند جدا، زیرا که مصریان با عبرانیان نمی توانند غذا بخورند زیرا که این، نزد مصریان مکروه است. ۳۳ و به حضور وی بنشستند، نخست زاده موافق نخست زادگی اش، و خرد سال بحسب خردسالی اش، و ایشان به یکدیگر تعجب نمودند. ۳۴ و حصه‌ها از پیش خود برای ایشان گرفت، اما حصه بنیامین پنج چندان حصه دیگران بود، و باوی نوشیدند و کیف کردند.

**۴۴** پس به ناظر خانه خود امر کرده، گفت: عدلهای این مردمان را به قدری که می توانند برد، از غله پر کن، و نقد هر کسی را به دهنه عدلش بگذار. ۲ و جام مرا، یعنی جام نقره را، در دهنه عدل آن کوچکتر، با قیمت غلهاش بگذار.» پس موافق آن سخنی که یوسف گفته بود، کرد. ۳ و چون صبح روشن شد، آن مردان را باحماران ایشان، روانه کردند. ۴ و ایشان از شهر بیرون شده، هنوز مسافتی چند طی نکرده بودند، که یوسف به ناظر خانه خود گفت: «بر پا شده، در عقب این اشخاص بشتاب، و چون بدیشان فرارسیدی، ایشان را بگو: چرا بدی به عوض نیکویی کردید؟ ۵ آیا این نیست آنکه آقایم در آن می نوشد، و از آن تفال می زند؟ در آنچه کردید، بد کردید.» ۶ پس چون بدیشان در رسید، این سخنان را بدیشان گفت. ۷ و وی گفتند: «چرا آقایم چنین می گوید؟ حاشا از غلامانت که مرتکب چنین کارشوند! ۸ همانا تقدی را که در دهنه عدلهای خود یافته بودیم، از زمین کنعان نزد تو باز آوردیم، پس چگونه باشد که از خانه آقایم طلا یا نقره بذریم. ۹ نزد هر کدام از غلامانت یافت شود، بمیرد، و مانیز غلام آقای خود باشیم.» ۱۰ گفت: «هم الان موافق سخن شما بشود، آنکه نزد او یافت شود، غلام من باشد، و شما آزاد باشید.» ۱۱ پس تعجیل نموده، هر کس عدل خود را به زمین فرود آورد، و هر یکی عدل خود را بازکرد. ۱۲ و او تجسس کرد، و از مهتر شروع نموده، به کهنتر ختم

**۴۵** معرفی می کند و یوسف پیش جمعی که به حضورش ایستاده بودند، نتوانست خودداری کند، پس ندا کرد که «همه را از نزد من بیرون کنید!» و کسی نزد او نماند، وقتی که یوسف خویشتر را به برادران خود شناسانید. ۲ و به آواز بلند گریست، و مصریان و اهل خانه فرعون شنیدند.



۳ و یوسف، برادران خود را گفت: «من یوسف هستم! آیا پدرم هنوز زنده است؟» و برادرانش جواب وی را نتوانستند داد، زیرا که به حضور وی مضطرب شدند. ۴ و یوسف به برادران خود گفت: «نزدیک من بیاید.» پس نزدیک آمدند، و گفت: «منم یوسف، برادر شما، که به مصر فروختید! ۵ و حال رنجیده مشوید، و متغیر نگردید که مرا بدینجا فروختید، زیرا خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا (نفوس را) زنده نگاه دارد. ۶ زیرا حال دو سال شده است که قحط در زمین هست، و پنج سال دیگر نیز نه شیار خواهد بود نه درو. ۷ و خدا مرا پیش روی شما فرستاد تا برای شما بقیتی در زمین نگاه دارد، و شما را به نجاتی عظیم احیا کند. ۸ و الان شما مرا اینجا فرستادید، بلکه خدا، و او مرا پدر بر فرعون و آقا بر تمامی اهل خانه او و حاکم بر همه زمین مصر ساخت. ۹ بنابراین نزد پدرم رفته، بدو گوید: پسر تو، یوسف چنین می گوید: که خدا مرا حاکم تمامی مصر ساخته است، نزد من بیا و تاخیر منما. ۱۰ و در زمین جوشن ساکن شو، تا نزدیک من باشی، تو و پسرانت و پسران پسرانت، و گله ات و رمه ات با هرچه داری. ۱۱ تا تو را در آنجا پیروزانم، زیرا که پنج سال قحط باقی است، میاد تو و اهل خانه ات و متعلقان بینوا گردید. ۱۲ و اینک چشمان شما و چشمان برادرم بنیامین، می بیند، زبان من است که با شما سخن می گوید. ۱۳ پس پدر مرا از همه حشمت من در مصر و از آنچه دیده‌اید، خیر دهید، و تعجیل نموده، پدر مرا بدینجا آورید.» ۱۴ پس به گردن برادر خود، بنیامین، آویخته، بگریست و بنیامین بر گردن وی گریست. ۱۵ و همه برادران خود را بوسیده، برایشان بگریست، و بعد از آن، برادرانش با وی گفتگو کردند. ۱۶ و این خبر را در خانه فرعون شنیدند، و گفتند برادران یوسف آمده‌اند، و بنظر فرعون و بنظر بندگان خوش آمد. ۱۷ و فرعون به یوسف گفت: «برادران خود را بگو: چنین بکنید: چهارپایان خود را بآرکنید، و روانه شده، به زمین کنعان بروید. ۱۸ و پدر و اهل خانه های خود را برداشته، نزد من آید، و نیکوتر زمین مصر را به شما می‌دهم تا از فرهنگی زمین بخورید. ۱۹ و تو مامور هستی این را بکنید: اراهه‌ها از زمین مصر برای اطفال و زنان خود بگیری، و پدر خود برداشته، بیاید. ۲۰ و چشمان شما دربی اسباب خود نباشد، زیرا که نیکویی تمامی زمین مصر از آن شماست.» ۲۱ پس بنی اسرائیل چنان کردند، و یوسف به حسب فرمایش فرعون، اراهه‌ها بدیشان داد، و زاد سفر بدیشان عطا فرمود. ۲۲ و بهر هر یک از ایشان، یک دست رخت بخشید، اما به بنیامین سیصد مثقال نقره، و پنج دست جامه داد. ۲۳ و برای پدر خود بدین تفصیل فرستاد: ده الاغ بار شده به نفایس مصر، و ده ماده الاغ بار شده به غله و نان و خورش برای سفر پدر خود. ۲۴ پس برادران خود را مرخص فرموده، روانه شدند و بدیشان گفت: «زهار در راه منازعه مکنید!» ۲۵ و از مصر برآمده، نزد پدر خود، یعقوب، به زمین کنعان آمدند. ۲۶ و او را خبر داده، گفتند: «یوسف الان زنده است، و او حاکم تمامی زمین مصر است.» آنگاه دل وی ضعف کرد، زیرا که ایشان را باور نکرد. ۲۷ و همه سخنانی که یوسف بدیشان گفته بود، به وی گفتند، و چون اراهه‌هایی را که یوسف برای آوردن او فرستاده بود، دید، روح پدر ایشان، یعقوب، زنده

بدید به گردنش بیابویخت، ومدتی بر گردنش گریست. ۳۰ و اسرائیل به یوسف گفت: «کنون بمیرم، چونکه روی تو را دیدم که تابحال زنده هستی.» ۳۱ و یوسف برادران خود و اهل خانه پدر خویش را گفت: «می‌روم تا فرعون را خبر دهم و به وی گویم: «برادرانم و خانواده پدرم که در زمین کنعان بودند، نزد من آمده‌اند. ۳۲ و مردان شبانان هستند، زیرا اهل مواشیند، وگله‌ها و رمه‌ها و کل مایملک خود را آورده‌اند.» ۳۳ و چون فرعون شما را بطلید و گوید: «کسب شما چیست؟» ۳۴ گوید: «غلامان از طفولیت تابحال اهل مواشی هستیم، هم ما و هم اجداد ما، تادر زمین جوشن ساکن شوید، زیرا که هر شبان گوسفند مکروه مصریان است.»

۴۷ پس یوسف آمد و به فرعون خبر داده، گفت: «پدرم و برادرانم با گله رومه خویش و هرچه دارند، از زمین کنعان آمده‌اند و در زمین جوشن هستند.» ۲ و ازجمله برادران خود پنج نفر برداشته، ایشان را به حضور فرعون بر پا داشت. ۳ و فرعون، برادران او را گفت: «شغل شما چیست؟» به فرعون گفتند: «غلامان شبان گوسفند هستیم، هم ما و هم اجداد ما.» ۴ و به فرعون گفتند: «آمده‌ایم تا در این زمین ساکن شویم، زیرا که برای گله غلامان مرتعی نیست، چونکه قحط در زمین کنعان سخت است. و الان تمنا داریم که بندگانت در زمین جوشن سکونت کنند.» ۵ و فرعون به یوسف خطاب کرده، گفت: «پدرت و برادرانت نزد تو آمده‌اند، ۶ زمین مصری پیش روی توست. در نیکوترین زمین، پدر و برادران خود را مسکن بده. در زمین جوشن ساکن بشوند. و اگر می‌دانی که در میان ایشان کسان قابل می‌باشند، ایشان را سرکاران مواشی من گردان.» ۷ و یوسف، پدر خود، یعقوب را آورده، او را به حضور فرعون برپا داشت. و یعقوب، فرعون را برکت داد. ۸ و فرعون به یعقوب گفت: «ایام سالهای عمر تو چند است؟» ۹ یعقوب به فرعون گفت: «ایام سالهای غربت من صد و سی سال است. ایام سالهای عمر من اندک و بد بوده است، و به ایام سالهای عمر پدرانم در روزهای غربت ایشان نرسیده.» ۱۰ و یعقوب، فرعون را برکت داد و از حضور فرعون بیرون آمد. ۱۱ و یوسف، پدر و برادران خود را سکونت داد، و ملکی در زمین مصر در نیکوترین زمین، یعنی در ارض رعسمیس، چنانکه فرعون فرموده بود، بدیشان ارزانی داشت. ۱۲ و یوسف پدر و برادران خود، و همه اهل خانه پدر خویش را به حسب تعداد عیال ایشان به نان پرورانید. ۱۳ و در تمامی زمین نان نبود، زیرا قحط زیاده سخت بود، و ارض مصر و ارض کنعان بسبب قحط بیابا گردید. ۱۴ و یوسف، تمام نقره‌ای را که در زمین مصر و زمین کنعان یافته شد، به عوض غله‌ای که ایشان خریدند، بگرفت، و یوسف نقره را به خانه فرعون درآورد. ۱۵ و چون نقره از ارض مصر و ارض کنعان تمام شد، همه مصریان نزد یوسف آمده، گفتند: «ما را نان بده، چرا درحضورت بمیریم؟ زیرا که نقره تمام شد.» ۱۶ یوسف گفت: «مواشی خود را بیاورید، و به عوض مواشی شما، غله به شما می‌دهم، اگر نقره تمام شده است.» ۱۷ پس مواشی خود را نزد یوسف آوردند، و یوسف به عوض اسبان و گله‌های گوسفندان و رمه‌های گاوان و الاغان، نان بدیشان داد. و در آن سال به

۴۸ و بعد از این امور، واقع شد که به یوسف گفتند: «اینک پدر تو بیمار است.» پس دو پسر خود، منسی و افرایم را با خود برداشت. ۲ و یعقوب را خبر داده، گفتند: «اینک پسر تو یوسف، نزد تو می‌آید.» و اسرائیل، خویشتن را تقویت داده، بر بستر بنشست. ۳ و یعقوب به یوسف گفت: «خدای قادر مطلق دلرزد در زمین کنعان به من ظاهر شده، مرا برکت داد. ۴ و به من گفت: هر آینه من تو را بارور و کنیزگردانم، و از تو قومهای بسیار بوجود آورم، و این زمین را بعد از تو به ذریه تو، به میراث ابدی خواهم داد. ۵ و الان دو پسر تو که در زمین مصریاریت زاینده شدند، قبل از آنکه نزد تو به مصریایم، ایشان از آن من هستند، افرایم و منسی مثل روبین و شمعون از آن من خواهند بود. ۶ و اما اولاد تو که بعد از ایشان بیآوری، از آن تو باشند و در ارث خود به نامهای برادران خود مسمی شوند. ۷ و هنگامی که من از فدان آدمم، راحیل نزد من در زمین کنعان به سر راه

مرد، چون اندک مسافتی باقی بود که به افرات برسیم، و او را در آنجا به سر راه افرات که بیت لحم باشد، دفن کردم.» ۸ و چون اسرائیل، پسران یوسف را دید، گفت: «اینان کیستند؟» ۹ یوسف، پدر خود را گفت: «اینان پسران منند که خدا به من در اینجاده است.» گفت: «ایشان را نزد من بیاور تا ایشان را برکت دهم.» ۱۰ و چشمان اسرائیل از پیری تار شده بود که نتوانست دید. پس ایشان را نزدیک وی آورد و ایشان را بوسیده، در آغوش خود کشید. ۱۱ و اسرائیل به یوسف گفت: «گمان نمی بردم که روی تو را ببینم، و همانا خدا، ذریه تو را نیز به من نشان داده است.» ۱۲ و یوسف ایشان را از میان دو زانوی خود بیرون آورده، رو به زمین نهاد. ۱۳ و یوسف هر دو را گرفت، افرایم را به دست راست خود به مقابل دست چپ اسرائیل، و منسی را به دست چپ خود به مقابل دست راست اسرائیل، و ایشان را نزدیک وی آورد. ۱۴ و اسرائیل دست راست خود را دراز کرده، بر سرفرایم نهاد و او کوچکتر بود و دست چپ خود را بر سر منسی، و دستهای خود را به فراست حرکت داد، زیرا که منسی نخست زاده بود. ۱۵ و یوسف را برکت داده، گفت: «خدایی که در حضور وی پدرانم، ابراهیم و اسحاق، سالک بودند، خدایی که مرا از روز بوندم تا امروز رعایت کرده است، ۱۶ آن فرشته‌ای که مرا از هریدی خلاصی داده، این دو پسر را برکت دهد، و نام من و نامهای پدرانم، ابراهیم و اسحاق، برایشان خوانده شود، و در وسط زمین بسیار کثیر شوند.» ۱۷ و چون یوسف دید که پدرش دست راست خود را بر سر افرایم نهاد، بنظرش ناپسند آمد، و دست پدر خود را گرفت، تا آن را از سر افرایم به سر منسی نقل کند. ۱۸ و یوسف به پدر خود گفت: «ای پدر من، نه چنین، زیرا نخست زاده این است، دست راست خود را به سر او بگذار.» ۱۹ اما پدرش ابا نموده، گفت: «می‌دانم ای پسر! می‌دانم! او نیز قومی خواهد شد و او نیز بزرگ خواهد گردید، لیکن برادر کهنترش از وی بزرگتر خواهد شد و ذریه او امتهای بسیار خواهند گردید.» ۲۰ و در آن روز، او ایشان را برکت داده، گفت: «به تو، اسرائیل، برکت طلبیده، خواهد گفت که خدا تو را مثل افرایم و منسی کرداند.» پس افرایم را به منسی ترجیح داد. ۲۱ و اسرائیل به یوسف گفت: «همانا من می‌میرم، و خدا با شما خواهد بود، و شما را به زمین پدران شما باز خواهد آورد. ۲۲ و من به تو حصه‌ای زیاده از برادران می‌دهم، که آن را از دست اموریان به شمشیر و کمان خود گرفته‌ام.»

**۴۹** و یعقوب، پسران خود را خوانده، گفت: «جمع شوید تا شما را از آنچه درایم آخر به شما واقع خواهد شد، خبر دهم. ۲ ای پسران یعقوب جمع شوید و بشنوید! و به پدر خود، اسرائیل، گوش گیرید. ۳ «ای روبین! تو نخست زاده منی، توانایی من و ابتدای قوتم، فضیلت رفعت و فضیلت قدرت. ۴ جوشان مثل آب، بتری نخواهی یافت، زیرا که بر بستر پدر خود برآمدی. آنگاه آن را بی حرمت ساختی، به بستر من برآمدی. ۵ «شمعون و لوی برادرند. آلات ظلم، شمشیرهای ایشان است. ۶ ای نفس من به مشورت ایشان داخل مشو، وای جلال من به محفل ایشان متحد مباحش زیرا

پسرایان برد، پایهای خود را به بستر کشیده، جان بداد و به قوم خویش ملحق گردید.

۵۰ و یوسف بر روی پدر خود افتاده، بروی گریست و او را بوسید. ۲ و یوسف طیببانی را که از بندگان او بودند، امر فرمود تا پدر او را حنوط کنند. و طیبیان، اسرائیل را حنوط کردند. ۳ و چهل روز در کار وی سپری شد، زیرا که این قدر روزها در حنوط کردن صرف می‌شد، و اهل مصر هفتاد روز برای وی ماتم گرفتند. ۴ و چون ایام ماتم وی تمام شد، یوسف اهل خانه فرعون را خطاب کرده، گفت: «اگر الان در نظر شما التفات یافته‌ام، در گوش فرعون عرض کرده، بگویید: ۵ «پدرم مرا سوگند داده، گفت: اینک من می‌میرم؛ در قبری که برای خویشتن در زمین کنعان کنده‌ام، آنجا مرا دفن کن.» اکنون بروم و پدر خود را دفن کرده، مراجعت نمایم.» ۶ فرعون گفت: «برو و چنانکه پدرت به تو سوگند داده است، او را دفن کن.» ۷ پس یوسف روانه شد تا پدر خود را دفن کند، و همه نوکران فرعون که مشایخ خانه وی بودند، و جمیع مشایخ زمین مصر با او رفتند. ۸ و همه اهل خانه یوسف و برادرانش اهل خانه پدرش، جز اینکه اطفال و گله‌ها و رومه‌های خود را در زمین جوشن وا گذاشتند. ۹ و ارا به‌ها نیز و سواران، همراهش رفتند؛ و انبوهی بسیار کثیر بودند. ۱۰ پس به خرمنگاه اطاد که آنطرف اردن است رسیدند، و در آنجا ماتمی عظیم و بسیار سخت گرفتند، و برای پدر خود هفت روز نوحه گری نمود. ۱۱ و چون کنعانیان ساکن آن زمین، این ماتم را در خرمنگاه اطاد دیدند، گفتند: «این برای مصریان ماتم سخت است.» از این رو آن موضع را آبل مصرایم نامیدند، که بدان طرف اردن واقع است. ۱۲ همچنان پسرایان او بدان طوری که امر فرموده بود، کردند. ۱۳ و پسرایان، او را به زمین کنعان بردند. و او را در مغاره صحرای مکفیله، که ابراهیم با آن صحرا از عفرون حتی برای ملکیت مقبره خریده بود، در مقابل ممری دفن کردند. ۱۴ و یوسف بعد از دفن پدر خود، با برادران خویش و همه کسانی که برای دفن پدرش با وی رفته بودند، به مصر برگشتند. ۱۵ و چون برادران یوسف دیدند که پدر ایشان مرده است، گفتند: «اگر یوسف الان از ما کینه دارد، هر آینه مکافات همه بدی را که به وی کرده‌ایم به ما خواهد رسانید.» ۱۶ پس نزد یوسف فرستاده، گفتند: «پدر تو قبل از مردنش امر فرموده، گفت: ۱۷ به یوسف چنین بگویید: التماس دارم که گناه و خطای برادران خود را غفورمایی، زیرا که به تو بدی کرده‌اند، پس اکنون گناه بندگان خدای پدر خود را عفو فرما.» و چون به وی سخن گفتند، یوسف بگریست. ۱۸ و برادرانش نیز آمده، به حضور وی افتادند، و گفتند: «اینک غلامان تو هستیم.» ۱۹ یوسف ایشان را گفت: «مترسید زیرا که آیا من در جای خدا هستم؟ ۲۰ شما درباره من بد اندیشیدید، لیکن خدا از آن قصد نیکی کرد، تا کاری کند که قوم کثیری را احیا نماید، چنانکه امروز شده است. ۲۱ و الان ترسان مباشید. من، شما را و اطفال شما را می‌پرورانم.» پس ایشان را تسلی داد و سخنان دل‌آویز بدیشان گفت. ۲۲ و یوسف در مصر ساکن ماند، او و اهل خانه پدرش. و یوسف صد و ده سال زندگانی کرد. ۲۳ و یوسف

خواهر وی به دختر فرعون گفت: «آیا بروم و زنی شیرده را از زنان عبرانیان نذرت بخوانم تا طفل را برایت شیردهم؟» ۸ دختر فرعون به وی گفت: «برو.» پس آن دختر رفته، مادر طفل را بخواند. ۹ دختر فرعون گفت: «این طفل را ببر و او را برای من شیر بده و مزد تو را خواهم داد.» پس آن زن طفل را برداشته، بلو شیر می‌داد. ۱۰ و چون طفل نموکرد، وی را نزد دختر فرعون برد، و او را پسر شد. و وی را موسی نام نهاد زیرا گفت: «او را از آب کشیدم.» ۱۱ و واقع شد در آن ایام که چون موسی بزرگ شد، نزد برادران خود بیرون آمد، و به کارهای دشوار ایشان نظر انداخته، شخصی مصری را دید که شخصی عبرانی را که از برادران او بود، می‌زند. ۱۲ پس به هر طرف نظر افکنده، چون کسی را ندید، آن مصری را کشت، و او را در ریگ پنهان ساخت. ۱۳ و روز دیگر بیرون آمد، که ناگاه دومرد عبرانی منازعه می‌کنند، پس به ظالم گفت: «چرا همسایه خود را می‌زنی.» ۱۴ گفت: «کیست که تو را بر ما حاکم یا داور ساخته است، مگر تومی خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را کشتی؟» پس موسی رسید و گفت: «یقین این امر شیوع یافته است.» ۱۵ و چون فرعون این ماجرا را شنید، قصد قتل موسی کرد، و موسی از حضور فرعون فرار کرده، در زمین مدیان ساکن شد. و برسر چاهی بنشست. ۱۶ و کاهن مدیان را هفت دختر بود که آمدند و آب کشیده، آب‌خوهرها را پر کردند، تا گله پدر خویش را سیراب کنند. ۱۷ و شبانان نزدیک آمدند، تا ایشان را دور کنند. آنگاه موسی برخاسته، ایشان را مدد کرد، و گله ایشان را سیراب نمود. ۱۸ و چون نزد پدر خود رعوتیل آمدند، او گفت: «چگونه امروز بدین زودی برگشتید؟» ۱۹ گفتند: «شخصی مصری ما را از دست شبانان رهایی داد، و آب نیز برای ما کشیده، گله را سیراب نمود.» ۲۰ پس به دختران خود گفت: «او کجاست؟ چرا آن مرد را ترک کردید؟ وی را بخوانید تا نان خورد.» ۲۱ و موسی راضی شد که با آن مرد ساکن شود، و او دختر خود، صفوره را به موسی داد. ۲۲ و آن زن پسری زایید، و موسی (و موسی) او را جرشون نام نهاد، چه گفت: «در زمین بیگانه نزیل شدم.» ۲۳ و واقع شد بعد از ایام بسیار که پادشاه مصرمرد، و بنی اسرائیل به سبب بندگی آه کشیده، استغاثه کردند، و ناله ایشان به سبب بندگی نزد خدا برآمد. ۲۴ و خدا ناله ایشان را شنید، و خدا عهد خود را با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بیاد آورد. ۲۵ و خدا بر بنی اسرائیل نظر کرد و خدا دانست.

۳ و اما موسی گله پدر زن خود، پیتون، کاهن مدیان را شبانی می‌کرد، و گله را بدان طرف صحرا راند و به حوریب که جبل الله باشد آمد. ۲ و فرشته خداوند در شعله آتش از میان بوته‌ای بروی ظاهر شد، و چون او نگریست، اینک آن بوته به آتش مشتعل است اما سوخته نمی‌شود. ۳ و موسی گفت: «اکنون بدان طرف شوم، و این امر غریب را ببینم، که بوته چرا سوخته نمی‌شود.» ۴ چون خداوند دید که برای دیدن مایل بدان سومی شود، خدا از میان بوته به وی ندا درداد و گفت: «ای موسی! ای موسی!» گفت: «لبیک.» ۵ گفت: «بدین جا نزدیک میا، نعلین خود را از پایهایت بیرون کن، زیرا مکانی که در آن ایستاده‌ای زمین مقدس

۱ و این است نامهای پسران اسرائیل که به مصر آمدند، هر کس با اهل خانه‌اش همراه یعقوب آمدند: ۲ روبین و شمعون و لاوی و یهوذا، ۳ یساکار و زبولون و بنیامین، ۴ دان و نفتالی، و جاد و اشیر. ۵ و همه نفوسی که از صلب یعقوب پدید آمدند هفتاد نفر بودند. و یوسف در مصر بود. ۶ و یوسف و همه برادرانش، و تمامی آن طبقه مردند. ۷ و بنی اسرائیل بارور و منتشر شدند، و کثیر و بی‌نهایت زورآور گردیدند. و زمین از ایشان پر گشت. ۸ اما پادشاهی دیگر بر مصر برخاست که یوسف را نشناخت. ۹ و به قوم خود گفت: «همانا قوم بنی اسرائیل از ما زیاد و زورآورترند. ۱۰ بیایید با ایشان به حکمت رفتار کنیم، مبدا که زیاد شوند. و واقع شود که چون جنگ پدید آید، ایشان نیز با دشمنان ما همدستان شوند، و با ما جنگ کرده، از زمین بیرون روند.» ۱۱ پس سرکاران بر ایشان گماشتند، تا ایشان را به کارهای دشوار ذلیل سازند، و برای فرعون شهرهای خزینه، یعنی فیتوم و رععمیس را بنا کردند. ۱۲ لیکن چندانکه بیشتر ایشان را ذلیل ساختند، زیادت تر مزایا و منتشر گردیدند، و از بنی اسرائیل احترازی نمودند. ۱۳ و مصریان از بنی اسرائیل به ظلم خدمت گرفتند. ۱۴ و جانهای ایشان را به بندگی سخت، به گل کاری و خشت سازی و هر گونه عمل صحرایی، تلخ ساختندی. و هر خدمتی که بر ایشان نهادندی به ظلم می‌بود. ۱۵ و پادشاه مصر به قابله های عبرانی که یکی را شفره و دیگری را فوعه نام بود، امر کرده، ۱۶ گفت: «چون قابله گری برای زنان عبرانی بکنید، و بر سنگها نگاه کنید، اگر پسر باشد او را بکشید، و اگر دختر بود زنده بماند.» ۱۷ لکن قابله‌ها از خدا ترسیدند، و آنچه پادشاه مصر بدیشان فرموده بود نکردند، بلکه پسران را زنده گذاردند. ۱۸ پس پادشاه مصر قابله‌ها را طلبیده، بدیشان گفت: «چرا این کار را کردید، و پسران را زنده گذاردید؟» ۱۹ قابله‌ها به فرعون گفتند: «از این سبب که زنان عبرانی چون زنان مصری نیستند، بلکه زورآورند، و قبل از رسیدن قابله می‌زایند.» ۲۰ و خدا با قابله‌ها احسان نمود، و قوم کثیر شدند، و بسیار توانا گردیدند. ۲۱ و واقع شد چونکه قابله‌ها از خدا ترسیدند، خانه‌ها برای ایشان بساخت. ۲۲ و فرعون قوم خود را امر کرده، گفت: «هر پسری که زاییده شود به نهر اندازید، و هر دختری را زنده نگاه دارید.

۲ و شخصی از خاندان لاوی رفته، یکی از دختران لاوی را به زنی گرفت. ۲ و آن زن حامله شده، پسری بزاد. و چون او را نیکو منظرید، وی را سه ماه نهان داشت. ۳ و چون نتوانست او را دیگر پنهان دارد، تابوتی از نی برایش گرفت، و آن را به قیر و زفت اندوده، طفل را در آن نهاد، و آن را در نیزار به کنار نهر گذاشت. ۴ و خواهرش ازدور ایستاد تا بداند او را چه می‌شود. ۵ و دختر فرعون برای غسل به نهر فرود آمد. و کنیزانش به کنار نهر می‌گشتند. پس تابوت را در میان نیزار دیده، کنیزک خویش را فرستاد تا آن را بگیرد. ۶ و چون آن را بگشاد، طفل را دید و اینک پسری گریان بود. پس دلش بر وی بسوخت و گفت: «این از اطفال عبرانیان است.» ۷ و

است. ۶ و گفت: «من هستم خدای پدرت، خدای ابراهیم، و خدای اسحاق، و خدای یعقوب.» آنگاه موسی روی خود را پوشانید، زیرا ترسید که به خدا بنگرد. ۷ و خداوند گفت: «هر آینه مصیبت قوم خود را که درمصرند دیدم، و استغاثه ایشان را از دست سرکاران ایشان شنیدم، زیرا غمهای ایشان رامی دانم. ۸ و نزول کردم تا ایشان را از دست مصریان خلاصی دهم، و ایشان را از آن زمین به زمین نیکو و وسیع برآورم، به زمینی که به شیر و شهد جاری است، به مکان کنعانیان و حیتان و اموریان و فرزندان و حیوان و بیوسیان. ۹ و الان اینک استغاثه بنی اسرائیل نزد من رسیده است، و وظلمی را نیز که مصریان بر ایشان می‌کنند، دیده‌ام. ۱۰ پس اکنون بیا تا تو را نزد فرعون بفرستم، و قوم من، بنی اسرائیل را از مصر بیرون آوری.» ۱۱ موسی به خدا گفت: «من کیستم که نزد فرعون بروم، و بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورم؟» ۱۲ گفت: «البته با تو خواهم بود. و علامتی که من تو را فرستاده‌ام، این باشد که چون قوم را از مصر بیرون آوری، خدا را بر این کوه عبادت خواهید کرد.» ۱۳ موسی به خدا گفت: «اینک چون من نزد بنی اسرائیل برسم، و بدیشان گویم خدای پدران شما مرا نزد شما فرستاده است، و ازمن بپرسند که نام او چیست، بدیشان چه گویم؟» ۱۴ خدا به موسی گفت: «هستم آنکه هستم.» و گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو: ایه (هستم) مرا نزد شما فرستاد.» ۱۵ و خدا باز به موسی گفت: «به بنی اسرائیل چنین بگو، یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب، مرا نزد شما فرستاده، این است نام من تا ابدالآباد، و این است یادگاری من نسلا بعد نسل. ۱۶ برو و مشایخ بنی اسرائیل را جمع کرده، بدیشان بگو: یهوه خدای پدران شما، خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، به من ظاهر شده، گفت: هر آینه از شما و از آنچه به شما در مصر کرده‌اند، تفقد کرده‌ام، ۱۷ و گفتم شما را از مصیبت مصر بیرون خواهم آورد، به زمین کنعانیان و حیتان و اموریان و فرزندان و حیوان و بیوسیان، به زمینی که به شیر و شهد جاری است. ۱۸ و سخن تو را خواهند شنید، و تو با مشایخ اسرائیل، نزد پادشاه مصر بروید، و به وی گوید: یهوه خدای عبرانیان ما راملقات کرده است. و الان سفر سه روزه به صحرا برویم، تا برای یهوه خدای خود قربانی بگذرانیم. ۱۹ و من می‌دانم که پادشاه مصر شما را نمی‌گذارد بروید، و نه هم به دست زور آور. ۲۰ پس دست خود را دراز خواهم کرد، و مصر را به همه عجایب خود که در میانش به ظهور می‌آورم خواهم زد، و بعد از آن شما را رها خواهد کرد. ۲۱ و این قوم را در نظر مصریان مکرم خواهم ساخت، و واقع خواهد شد که چون بروید تهی دست نخواهید رفت. ۲۲ بلکه هر زنی از همسایه خود و مهمان خانه خویش آلات نقره و آلات طلا و رخت خواهد خواست، و به پسران و دختران خود خواهید پوشانید، و مصریان را غارت خواهید نمود.»

خداوند به موسی گفت: «دست خود را دراز کن و دمش را بگیر.» پس دست خود را دراز کرده، آن را برگرفت، که در دستش عصا شد. ۵ «تا آنکه باور کنند که یهوه خدای پدران ایشان، خدای ابراهیم، خدای اسحاق، و خدای یعقوب، به تو ظاهر شد.» ۶ و خداوند دیگر باره وی را گفت: «دست خود را در گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود برد، و آن را بیرون آورد، اینک دست او مثل برف میروص شد. ۷ پس گفت: «دست خود را باز به گریبان خود بگذار.» چون دست به گریبان خود باز برد، و آن را بیرون آورد، اینک مثل سایر بدنش باز آمده بود. ۸ «واقع خواهد شد که اگر تو را تصدیق نکنند، و آواز آیت نخستین را نشنوند، همانا آواز آیت دوم را باور خواهند کرد. ۹ و هر گاه این دو آیت را باور نکردند و سخن تو را نشنیدند، آنگاه از آب نهر گرفته، به خشکی بریز، و آبی که از نهر گرفتی بر روی خشکی به خون مبدل خواهد شد.» ۱۰ پس موسی به خداوند گفت: «ای خداوند، من مردی فصیح نیستم، نه در سابق و نه از وقتی که به بنده خود سخن گفتم، بلکه بطی الکلام و کندزبان.» ۱۱ خداوند گفت: «کیست که زبان به انسان داد، و گنگ و کر و بینا و نابینا را که آفرید؟ آیا نه من که یهوه هستم؟ ۱۲ پس الان برو و من با زبان تو خواهم بود، و هر چه باید بگویی تو را خواهم آموخت.» ۱۳ گفت: «استدعا دارم ای خداوند که بفرستی به دست هر که می‌فرستی.» ۱۴ آنگاه خشم خداوند بر موسی مشتعل شد و گفت: «آیا برادرت، هارون لاوی را نمی‌دانم که او فصیح الکلام است؟ و اینک او نیز به استقبال تو بیرون می‌آید، و چون تو را ببیند، در دل خود شاد خواهد گردید. ۱۵ و بدو سخن خواهی گفت و کلام را به زبان وی القا خواهی کرد، و من با زبان تو با زبان او خواهم بود، و آنچه باید بکنید شما را خواهم آموخت. ۱۶ و او برای تو به قوم سخن خواهد گفت، و او مر تو را به جای زبان خواهد بود، و تو او را به جای خدا خواهی بود. ۱۷ و این عصا را به دست خود بگیر که به آن آیات را ظاهر سازی.» ۱۸ پس موسی روانه شده، نزد پدر زن خود، یترون، برگشت و به وی گفت: «بروم و نزد برادران خود که در مصرند برگردم، و ببینم که تا کنون زنده‌اند.» یترون به موسی گفت: «به سلامتی برو.» ۱۹ و خداوند در مدیای به موسی گفت: «روانه شده به مصر برگرد، زیرا آنانی که در قصد جان تو بودند، مرده‌اند.» ۲۰ پس موسی زن خویش و پسران خود را برداشته، ایشان را بر الاغ سوار کرده، به زمین مصر مراجعت نمود، و موسی عصای خدا را به دست خود گرفت. ۲۱ و خداوند به موسی گفت: «چون روانه شده، به مصر مراجعت کردی، آگاه باش که همه علامات را که به دست سپرده‌ام به حضور فرعون ظاهر سازی، و من دل او را سخت خواهم ساخت تا قوم را رها نکند. ۲۲ و به فرعون بگو خداوند چنین می‌گوید: اسرائیل، پسر من و نخست زاده من است، ۲۳ و به تو همانا پسر تو، یعنی نخست زاده تو را می‌کشم.» ۲۴ و واقع شد در بین راه که خداوند در منزل بدو برخورده، قصد قتل وی نمود. ۲۵ آنگاه صفوره سنگی تیز گرفته، غلفه پسر خود را ختنه کرد و نزد پای وی انداخته، گفت: «تو مرا شوهرخون هستی.» ۲۶ پس او وی را رها کرد، آنگاه

۴ تصدیق نخواهند کرد، و سخن مرا نخواهند شنید، بلکه خواهند گفت یهوه بر تو ظاهر نشده است.» ۲ پس خداوند به وی گفت: «آن چیست در دست تو؟» گفت: «عصا.» ۳ گفت: «آن را بر زمین بینداز.» و چون آن را به زمین انداخت، ماری گردید و موسی از نزدش گریخت. ۴ پس

(صفوره) گفت: «شوهر خون هستی،» به سبب ختنه. ۲۷ و خداوند به هارون گفت: «به سوی صحرا به استقبال موسی برو.» پس روانه شد و او را در جبل الله ملاقات کرده، او را بوسید. ۲۸ و موسی از جمیع کلمات خداوند که او را فرستاده بود، و از همه آیاتی که به وی امر فرموده بود، هارون را خبر داد. ۲۹ پس موسی و هارون رفته، کل مشایخ بنی اسرائیل را جمع کردند. ۳۰ و هارون همه سخنانی را که خداوند به موسی فرموده بود، بازگفت، و آیات را به نظر قوم ظاهر ساخت. ۳۱ و قوم ایمان آوردند. و چون شنیدند که خداوند از بنی اسرائیل تفقد نموده، و به مصیبت ایشان نظر انداخته است، به روی درافتاده، سجده کردند.

۶ خداوند به موسی گفت: «الآن خواهی دید آنچه به فرعون می‌کنم، زیرا که به دست قوی ایشان را رها خواهد کرد، و به دست زورورایشان را از زمین خود خواهد راند.» ۲ و خدا به موسی خطاب کرده، وی را گفت: «من یهوه هستم. ۳ و به ابراهیم و اسحاق و یعقوب به نام خدای قادر مطلق ظاهر شدم، لیکن به نام خود، یهوه، نزد ایشان معروف نگشتم. ۴ و عهد خود را نیز با ایشان استوار کردم، که زمین کنعان را بدیشان دهم، یعنی زمین غربت ایشان را که در آن غریب بودند. ۵ و من نیز چون ناله بنی اسرائیل را که مصریان ایشان را مملوک خود ساخته‌اند، شنیدم، عهد خود را بیاد آوردم. ۶ بنابراین بنی اسرائیل را بگو، من یهوه هستم، و شما را از زیر مشقتها مصریان بیرون خواهم آورد، و شما را از بندگی ایشان رهایی دهم، و شما را به بازوی بلند و به داوری های عظیم نجات دهم. ۷ و شما را خواهم گرفت تا برای من قوم شوید، و شما را خدا خواهم بود، و خواهید دانست که من یهوه هستم، خدای شما، که شما را از مشقتها مصریان بیرون آوردم. ۸ و شما را خواهم رسانید به زمینی که دربار آن قسم خوردم که آن را به ابراهیم و اسحاق و یعقوب بخشم، پس آن را به ارثیت شما خواهم داد. من یهوه هستم.» ۹ و موسی بنی اسرائیل را بدین مضمون گفت، لیکن بسبب تنگی روح و سختی خدمت، او اانشیندند. ۱۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۱ «برو و به فرعون پادشاه مصر بگو که بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد.» ۱۲ و موسی به حضور خداوند عرض کرده، گفت: «اینک بنی اسرائیل مرا نمی‌شنوند، پس چگونه فرعون مرا بشنود، و حال آنکه من نامختون لب هستم؟» ۱۳ و خداوند به موسی و هارون تکلم نموده، ایشان را به سوی بنی اسرائیل و به سوی فرعون پادشاه مصر مامور کرد، تا بنی اسرائیل را از زمین مصر بیرون آورند. ۱۴ و اینانند روسای خاندانهای آبابی ایشان: پسران روبین، نخست زاده اسرائیل، حنوک و فلو و حصرون و کرمی؛ اینانند قبایل روبین. ۱۵ و پسران شمعون: یموئیل و یامین و اوهد و یاکین و صوحر و شاول که پسر زن کنعانی بود؛ اینانند قبایل شمعون. ۱۶ و این است نامهای پسران لاوی به حسب پیدایش ایشان: جرشون و قهات و مراری. و سالهای عمر لاوی صد و سی و هفت سال بود. ۱۷ پسران جرشون: لینی و شمعی، به حسب قبایل ایشان. ۱۸ و پسران قهات: عمرام و یصهار و حیرون و عزیزیل. و سالهای عمر قهات صد و سی و سه سال بود. ۱۹ و پسران مراری: محلی و موشی؛ اینانند قبایل لاویان به حسب پیدایش ایشان. ۲۰ و عمرام عمه خود،

۵ و بعد از آن موسی و هارون آمده، به فرعون گفتند: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا برای من در صحرا عیدنگاه دارند.» ۲ فرعون گفت: «یهوه کیست که قول او را بشنوم و اسرائیل را رهایی دهم؟ یهوه رانمی‌شناسم و اسرائیل را نیز رها نخواهم کرد.» ۳ گفتند: «خدای عبرانیان ما را ملاقات کرده است، پس الان سفر سه روزه به صحرا برویم، و نزد یهوه، خدای خود، قربانی بگذرانیم، مبادا ما را به ویا یا شمشیر مبتلا سازد.» ۴ پس پادشاه مصر بدیشان گفت: «ای موسی و هارون چرا قوم را از کارهای ایشان باز می‌دارید؟ به شغلهای خود بروید!» ۵ فرعون گفت: «اینک الان اهل زمین بسیاریند، و ایشان را از شغلهای ایشان بیکار می‌سازید.» ۶ و در آن روز، فرعون سرکاران و ناظران قوم خود را قدغن فرموده، گفت: ۷ «بعد از این، کاه برای خشت سازی مثل سابق بدین قوم مدهید. خود بروند و کاه برای خویشتن جمع کنند. ۸ و همان حساب خشتهایی را که پیشتر می‌ساختند، برایشان بگذارید، و از آن هیچ کم نکنید، زیرا کاهلند، و از این رو فریاد می‌کنند و می‌گویند: برویم تا برای خدای خود قربانی بگذرانیم. ۹ و خدمت ایشان سخت‌تر شود تا در آن مشغول شوند، و به سخنان باطل اعتنا نکنند.» ۱۰ پس سرکاران و ناظران قوم بیرون آمده، قوم را خطاب کرده، گفتند: «فرعون چنین می‌فرماید که من کاه به شما نمی‌دهم. ۱۱ خود بروید و کاه برای خود از هرجا که بیابید بگیرید، و از خدمت شما هیچ کم نخواهد شد.» ۱۲ پس قوم در تمامی زمین مصر پراکنده شدند تا خاشاک به عوض کاه جمع کنند. ۱۳ و سرکاران، ایشان را شتابانیده، گفتند: «کارهای خود را تمام کنید، یعنی حساب هر روز را در روزش، مثل وقتی که کاه بود.» ۱۴ و ناظران، بنی اسرائیل را که سرکاران فرعون بر ایشان گماشته بودند، می‌زدند و می‌گفتند: «چرا خدمت معین خشت سازی خود را در این روزها مثل سابق تمام نمی‌کنید؟» ۱۵ آنگاه ناظران بنی اسرائیل آمده، نزد فرعون فریاد کرده، گفتند: «چرا به بندگان خود چنین می‌کنی؟ ۱۶ کاه به بندگانت نمی‌دهند و می‌گویند: خشت برای ما بسازید! و اینک بندگانت را می‌زنند و اما خطا از قوم تو می‌باشد.» ۱۷ گفت: «کاهل هستم. شما کاهلید! از این سبب شما می‌گویید: برویم و برای خداوند قربانی بگذرانیم. ۱۸ اکنون رفته، خدمت بکنید، و کاه به شما داده نخواهد شد، و حساب خشت را خواهید داد.» ۱۹ و ناظران بنی اسرائیل دیدند که در بدی گرفتار

تا بحال نشیده‌ای، ۱۷ پس خداوند چنین می‌گوید، از این خواهی دانست که من یهوه هستم، همانا من به عصبایی که در دست دارم آب نهر را می‌زنم و به خون مبدل خواهد شد. ۱۸ و ماهیانی که در نهرند خواهند مرد، و نهر گندیده شود و مصریان نوشیدن آب نهر را مکروه خواهند داشت. ۱۹ و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو عصبای خود را بگیر و دست خود را بر آبهای مصر دراز کن، بر نهرهای ایشان، و جویهای ایشان، و دریاچه های ایشان، و همه حوضهای آب ایشان، تا خون شود، و در تمامی زمین مصدر ظروف چوبی و ظروف سنگی، خون خواهد بود.» ۲۰ و موسی و هارون چنانکه خداوند امر فرموده بود، کردند. و عصا را بلند کرده، آب نهر را به حضور فرعون و به حضور ملازمانش زد، و تمامی آب نهر به خون مبدل شد. ۲۱ و ماهیانی که در نهر بودند، مردند. و نهر بگندید، و مصریان از آب نهر نتوانستند نوشید، و در تمامی زمین مصر خون بود. ۲۲ و جادوگران مصر به افسونهای خویش هم چنین کردند، و دل فرعون سخت شد، که بدیشان گوش نگیرد، چنانکه خداوند گفته بود. ۲۳ و فرعون برگشته، به خانه خود رفت و براین نیز دل خود را متوجه نساخت. ۲۴ و همه مصریان گرداگرد نهر برای آب خوردن حفره می‌زدند زیرا که از آب نهر نتوانستند نوشید. ۲۵ و بعد از آنکه خداوند نهر را زده بود، هفت روز پسری شد.

۸ و خداوند موسی را گفت: «نزد فرعون برو، و به وی بگو خداوند چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند، ۲ و اگر تو از رها کردن ایشان ابا می‌کنی، همانا من تمامی حدود تورا به وزغها مبتلا سازم. ۳ و نهر، و وزغها را به کثرت پیدا نماید، به حدی که برآمده، به خانه ات و خوابگاهت و بستر و خانه های بندگانت و برقومت و به تورهایت و تغارهای خمیرت، درخواهند آمد، ۴ و بر تو و قوم تو و همه بندگان تو وزغها برخواهند آمد.» ۵ و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو: دست خود را با عصبای خویش بر نهرها و جویها و دریاچه‌ها دراز کن، و وزغها را بر زمین مصر برآور. ۶ پس چون هارون دست خود را بر آبهای مصر دراز کرد، وزغها برآمده، زمین مصر را پوشانیدند. ۷ و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند، و وزغها بر زمین مصر برآوردند. ۸ آنگاه فرعون موسی و هارون را خوانده، گفت: «نزد خداوند دعا کنید، تا وزغها را از من و قوم من دور کند، و قوم را رها خواهم کرد تا برای خداوند قربانی گذارند.» ۹ موسی به فرعون گفت: «وقتی را برای من معین فرما که برای تو و بندگانت و قومت دعا کنم تا وزغها از تو و خانه ات نابود شوند و فقط در نهر بمانند.» ۱۰ گفت: «فردا»، موسی گفت: «موافق سخن تو خواهد شد تا بدانی که مثل یهوه خدای ما دیگری نیست، ۱۱ و وزغها از تو و خانه ات و بندگانت و قومت دور خواهند شد و فقط در نهر باقی خواهند ماند.» ۱۲ و موسی و هارون از نزد فرعون بیرون آمدند و موسی درباره وزغهایی که بر فرعون فرستاده بود، نزد خداوند استغاثه نمود. ۱۳ و خداوند موافق سخن موسی عمل نمود و وزغها از خانه‌ها و از دهات و از صحراها مردند، ۱۴ و آنها را توده توده جمع کردند و زمین متعفن شد. ۱۵ اما فرعون چون دید که آسایش پدید

یوکید را به زنی گرفت، و او برای وی هارون و موسی را زاید، و سالهای عمر عمرام صد و سی و هفت سال بود. ۲۱ و پسران یصهار: قورح و نافح و زکری. ۲۲ و پسران عزیزیل: میشائیل و ایلباصف و ستری. ۲۳ و هارون، الیشایع، دختر عمیناداب، خواهر نحشون را به زنی گرفت، و برایش ناداب و ابیهو و العازر و ایتامر را زاید. ۲۴ و پسران قورح: اسیر و القانه و ابیاساف؛ اینانند قبایل قورحیان. ۲۵ و العازر بن هارون یکی از دختران فوتیشیل را به زنی گرفت، و برایش فینحاس را زاید؛ اینانند روسای آبای لایوان، بحسب قبایل ایشان. ۲۶ اینانند هارون و موسی که خداوند بدیشان گفت: «بنی اسرائیل را با جنود ایشان از زمین مصر بیرون آورید.» ۲۷ اینانند که به فرعون پادشاه مصر سخن گفتند، برای بیرون آوردن بنی اسرائیل از مصر. اینان موسی و هاروند. ۲۸ و واقع شد در روزی که خداوند در زمین مصر موسی را خطاب کرد. ۲۹ که خداوند به موسی فرموده، گفت: «من یهوه هستم هرآنچه من به تو گویم آن را به فرعون پادشاه مصر بگو.» ۳۰ و موسی به حضور خداوند عرض کرد: «اینک من نامختون لب هستم، پس چگونه فرعون مرا بشنود؟»

۷ و خداوند به موسی گفت: «بین تو را بر فرعون خدا ساخته‌ام، و برادرت، هارون، نبی تو خواهد بود. ۲ هرآنچه به تو امر نمایم تو آن را بگو، و برادرت هارون، آن را به فرعون بازگوید، تا بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی دهد. ۳ و من دل فرعون را سخت می‌کنم، و آیات و علامات خود را در زمین مصر بسیار می‌سازم. ۴ و فرعون به شما گوش نخواهد گرفت، و دست خود را بر مصر خواهم انداخت، تا جنود خود، یعنی قوم خویش بنی اسرائیل را از زمین مصر به داوریهای عظیم بیرون آورم. ۵ و مصریان خواهند دانست که من یهوه هستم، چون دست خود را بر مصر دراز کرده، بنی اسرائیل را از میان ایشان بیرون آوردم.» ۶ و موسی و هارون چنانکه خداوند بدیشان امر فرموده بود کردند، و هم چنین عمل نمودند. ۷ و موسی هشتاد ساله بود و هارون هشتاد و سه ساله، وقتی که به فرعون سخن گفتند. ۸ پس خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۹ «چون فرعون شما را خطاب کرده، گوید معجزه‌ای برای خود ظاهر کنید، آنگاه به هارون بگو عصبای خود را بگیر، و آن را پیش روی فرعون بینداز، تا اژدها شود.» ۱۰ آنگاه موسی و هارون نزد فرعون رفتند، و آنچه خداوند فرموده بود کردند. و هارون عصبای خود را پیش روی فرعون و پیش روی ملازمانش انداخت، و اژدها شد. ۱۱ و فرعون نیز حکیمان و جادوگران را طلبید و ساحران مصر هم به افسونهای خود چنین کردند، ۱۲ هر یک عصبای خود را انداختند و اژدها شد، ولی عصبای هارون عصاهای ایشان را بلعید. ۱۳ و دل فرعون سخت شد و ایشان را شنید، چنانکه خداوند گفته بود. ۱۴ و خداوند موسی را گفت: «دل فرعون سخت شده، و از رها کردن قوم ابا کرده است. ۱۵ بامدادان نزد فرعون برو، اینک به سوی آب بیرون می‌آید، و برای ملاقات وی به کنار نهر ایست، و عصا را که به مار مبدل گشت، بدست خود بگیر. ۱۶ و او را بگو: یهوه خدای عبرانیان مرا نزد تو فرستاده، گفت: قوم مرا رها کن تا مرا در صحرا عبادت نمایند و اینک



آمد، دل خود را سخت کرد و بدیشان گوش نگرقت، چنانکه خداوند گفته بود. و ۱۶ و خداوند به موسی گفت: «به هارون بگو که عصای خود را دراز کن و غبار زمین را بزین تا در تمامی زمین مصر پشه‌ها بشود.» ۱۷ پس چنین کردند و هارون دست خود را با عصای خویش دراز کرد و غبار زمین را زد و پشه‌ها بر انسان و بهایم پدید آمد زیرا که تمامی غبار زمین در کل ارض مصر پشه‌ها گردید، ۱۸ و جادوگران به افسونهای خود چنین کردند تا پشه‌ها بیرون آوند اما نتوانستند و پشه‌ها بر انسان و بهایم پدید شد. ۱۹ و جادوگران به فرعون گفتند: «این انگشت خداست.» اما فرعون را دل سخت شد که بدیشان گوش نگرقت، چنانکه خداوند گفته بود. ۲۰ و خداوند به موسی گفت: «بامدادان برخاسته پیش روی فرعون بایست. اینک بسوی آب بیرون می‌آید. و او را بگو: خداوند چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت نمایند، ۲۱ زیرا اگر قوم مرا رها نکنی، همانا من بر تو و بندگانت و قومت و خانه‌های انواع مگسها فرستم و خانه‌های مصریان و زمینی نیز که برآنداز انواع مگسها پر خواهد شد. ۲۲ و در آن روز زمین جوشن را که قوم من در آن مقیمند، جداسازم که در آنجا مگسی نباشد تا بدانی که من در میان این زمین بیهوه هستم. ۲۳ و فرقی در میان قوم خود و قوم تو گذارم. فردا این علامت خواهد شد.» ۲۴ و خداوند چنین کرد و انواع مگسهای بسیار به خانه فرعون و به خانه‌های بندگانش و به تمامی زمین مصر آمدند و زمین از مگسها ویران شد. ۲۵ و فرعون موسی و هارون را خوانده گفت: «بروید و برای خدای خود قربانی در این زمین بگذرانید.» ۲۶ موسی گفت: «چنین کردن نشاید زیرا آنچه مکروه مصریان است برای بیهوه خدای خود ذبح می‌کنیم. اینک چون مکروه مصریان را پیش روی ایشان ذبح نمایم، آیا ما را سنگسار نمی‌کنند؟ ۲۷ سفر سه روزه به صحرا برویم و برای بیهوه خدای خود قربانی بگذرانیم چنانکه به ما امر خواهد فرمود.» ۲۸ فرعون گفت: «من شما را رهایی خواهم داد تا برای بیهوه، خدای خود، در صحرا قربانی گذرانید لیکن بسیار دور مرید و برای من دعا کنید.» ۲۹ موسی گفت: «همانا من از حضور بیرون می‌روم و نزد خداوند دعا می‌کنم و مگسها از فرعون و بندگانش و قومش فردا دور خواهند شد اما زنهار فرعون بار دیگر حیلہ نکند که قوم رراهایی ندهد تا برای خداوند قربانی گذرانند.» ۳۰ پس موسی از حضور فرعون بیرون شده نزد خداوند دعا کرد، ۳۱ و خداوند موافق سخن موسی عمل کرد و مگسها را از فرعون و بندگانش و قومش دور کرد که یکی باقی نماند. ۳۲ اما در این مرتبه نیز فرعون دل خود را سخت ساخته، قوم رراهایی نداد.

**۹** و خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو و به وی بگو: بیهوه خدای عبرانیان چنین می‌گوید: قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند. ۲ زیرا اگر تو از رهایی دادن ابا نمایی و ایشان را بازنگاه داری، ۳ همانا دست خداوند بر موآشی تو که در صحرائند خواهد شد، بر اسبان و الاغان و شتران و گاو و گوسفندان، یعنی ویایی بسیار سخت. ۴ و خداوند در میان موآشی اسرائیلیان و موآشی مصریان فرقی خواهد گذاشت که از آنچه مال بنی اسرائیل است، چیزی نخواهد مرد.» ۵ و خداوند وقتی معین نموده، گفت: «فردا

درنگ نخواهید نمود.» ۲۹ موسی به وی گفت: «چون از شهر بیرون روم، دستهای خود را نزد خداوند خواهم افراشت، تارعدها موقوف شود، و تگرگ دیگر نیاید، تا بدانی جهان از آن خداوند است. ۳۰. و اما تو و بندگانت، می‌دانم که تابحال از یهوه خدا نخواهید رسید.» ۳۱ و کتان و جو زده شد، زیرا که جو خوشه آورده بود، و کتان تخم داشته. ۳۲ و اما گندم و خلر زده نشد زیرا که متاخر بود. ۳۳ و موسی از حضور فرعون از شهر بیرون شده، دستهای خود را نزد خداوند برافراشت، و رعدها و تگرگ موقوف شد، و باران بر زمین نبارید. ۳۴ و چون فرعون دید که باران و تگرگ و رعدها موقوف شد، باز گناه ورزیده، دل خود را سخت ساخت، هم او و هم بندگانش. ۳۵ پس دل فرعون سخت شده، بنی اسرائیل را رهایی نداد، چنانکه خداوند به دست موسی گفته بود.

۱۰ و خداوند به موسی گفت: «نزد فرعون برو زیرا که من دل فرعون و دل بندگانش را سخت کرده‌ام، تا این آیات خود را در میان ایشان ظاهر سازم. ۲ و تا آنچه در مصر کردم و آیات خود را که در میان ایشان ظاهر ساختم، بگوش پسرت و پسر پسرت بازگویی تا بدانند که من یهوه هستم.» ۳ پس موسی و هارون نزد فرعون آمده، به وی گفتند: «یهوه خدای عبرانیان چنین می‌گوید: تا به کی از تواضع کردن به حضور من اباخواهی نمود؟ قوم مرا رها کن تا مرا عبادت کنند. ۴ زیرا اگر تو از رها کردن قوم من ابا کنی، هرآینه من فردا ملخها در حدود تو فرود آورم. ۵ ه روی زمین را مستور خواهند ساخت، به حدی که زمین را نتوان دید، و تمه آنچه رسته است که برای شما از تگرگ باقی مانده، خواهند خورد، و هر درختی را که برای شما در صحرا روئیده است، خواهند خورد. ۶ و خانه تو و خانه های بندگانت و خانه های همه مصریان را پر خواهند ساخت، به مرتبه‌ای که پدران و پدران پدران از روزی که بر زمین بوده‌اند تا الیوم ندیده‌اند.» پس روگردانیده، از حضور فرعون بیرون رفت. ۷ آنگاه بندگان فرعون به وی گفتند: «تا به کی برای ما این مرد دامی باشد؟ این مردمان را رها کن تا یهوه، خدای خود را عبادت نمایند. مگر تابحال ندانسته‌ای که مصر ویران شده است؟» ۸ پس موسی و هارون را نزد فرعون برگردانیدند، و او به ایشان گفت: «بروید و یهوه، خدای خود را عبادت کنید، لیکن کیستند که می‌روند؟» ۹ موسی گفت: «با جوانان و پیران خود خواهیم رفت، با پسران و دختران، و گوسفندان و گاوان خود خواهیم رفت، زیرا که ما را عیدی برای خداوند است.» ۱۰ بدیشان گفت: «خداوند با شما چنین باشد، اگر شما را با اطفال شما رهایی دهم با حذباشید زیرا که بدی پیش روی شماست! ۱۱ نه چنین! بلکه شما که بالغ هستید رفته، خداوند را عبادت کنید، زیرا که این است آنچه خواسته بودید.» پس ایشان را از حضور فرعون بیرون راندند. ۱۲ و خداوند به موسی گفت: «دست خود را بر ای ملخها بر زمین مصر دراز کن، تا بر زمین مصر بیایند، و همه نباتات زمین را که از تگرگ مانده است، بخورند.» ۱۳ پس موسی عصای خود را بر زمین مصر دراز کرد، و خداوند تمامی آن روز، و تمامی آن شب را بادی شرقی بر زمین مصر وزانید، و چون صبح شد، باد شرقی ملخها را آورد. ۱۴ و ملخها بر تمامی

۱۱ و خداوند به موسی گفت: «یک بالای دیگر بر فرعون و بر مصر می‌آورم، و بعد از آن شما را از اینجا رهایی خواهد داد، و چون شما را رها کند، البته شما را بالکلیه از اینجا خواهد راند. ۲ اکنون به گوش قوم بگو که هر مرد از همسایه خود، و هر زن از همسایه‌اش آلات نقره و آلات طلا بخواهند.» ۳ و خداوند قوم را در نظر مصریان محترم ساخت. و شخص موسی نیز در زمین مصر، در نظر بندگان فرعون و در نظر قوم، بسیار بزرگ بود. ۴ و موسی گفت: «خداوند چنین می‌گوید: قریب به نصف شب در میان مصر بیرون خواهیم آمد. ۵ و هر نخست زاده‌ای که در زمین مصر باشد، از نخست زاده فرعون که بر تختش نشسته است، تا نخست زاده کنیزی که در پشت دستاس باشد، و همه نخست زادگان بهایم خواهند مرد. ۶ و نعره عظیمی در تمامی زمین مصر خواهد بود که مثل آن نشده، و مانند آن دیگر نخواهد شد. ۷ اما بر جمیع بنی اسرائیل سگی زبان خود را تیز نکند، نه بر انسان و نه بر بهایم، تا بدانند که خداوند در میان مصریان

واسرائیلیان فرقی گذارده است. ۸ و این همه بندگان تو به نزد من فرود آمده، و مرا تعظیم کرده، خواهند گفت: تو و تمامی قوم که تابع تو باشی، بیرون روید! و بعد از آن بیرون خواهیم رفت.» ۹ و خداوند به موسی گفت: «فرعون به شما گوش نخواهد گرفت، تا آیات من در زمین مصر زیاد شود.» ۱۰ و موسی و هارون جمیع این آیات را به حضور فرعون ظاهر ساختند. اما خداوند دل فرعون را سخت گردانید، و بنی اسرائیل را از زمین خود رهایی نداد.

**۱۲** و خداوند موسی و هارون را در زمین مصر مخاطب ساخته، گفت: «این ماه برای شما سر ماهها باشد، این اول از ماههای سال برای شماست. ۳ تمامی جماعت اسرائیل را خطاب کرده، گویند که در دهم این ماه هر یکی از ایشان برای به حسب خانه های پدران خود بگریزند، یعنی برای هر خانه یک بره. ۴ و اگر اهل خانه برای بره کم باشند، آنگاه او و همسایه اش که مجاور خانه او باشد آن را به حسب شماره نفوس بگریزند، یعنی هر کس موافق خوراکش بره را حساب کند. ۵ بره شما بی عیب، نرینه یکساله باشد، از گوسفندان یا از بزها آن را بگریزد. ۶ و آن را تا چهاردهم این ماه نگاه دارید، و تمامی انجمن جماعت بنی اسرائیل آن را در عصر ذبح کنند. ۷ و از خون آن بگریزند، و آن را بر هر دو قایمه، و سردر خانه که در آن، آن را می خورد، بپاشند. ۸ و گوشتش را در آن شب بخورند. به آتش بریان کرده، با نان فطیر و سبزیهای تلخ آن را بخورند. ۹ و از آن هیچ خام نخورید، و نه پخته با آب، بلکه به آتش بریان شده، کله اش و پاچه هایش و اندرونش را. ۱۰ و چیزی از آن تا صبح نگاه دارید، و آنچه تا صبح مانده باشد به آتش بسوزانید. ۱۱ و آن را بدین طور بخورید: کمر شما بسته، و نعلین بر پایهای شما، و عصا در دست شما، و آن را به تعجیل بخورید، چونکه فصیح خداوند است. ۱۲ «و در آن شب از زمین مصر عبور خواهیم کرد، و همه نخست زادگان زمین مصر را از انسان و بهایم خواهیم زد، و بر تمامی خدایان مصر داوری خواهیم کرد. من بیهوه هستم. ۱۳ و آن خون، علامتی برای شما خواهد بود، بر خانه هایی که در آنها می باشید، و چون خون را ببینم، از شما خواهم گذشت و هنگامی که زمین مصر را می زنم، آن بلا برای هلاک شما بر شما نخواهد آمد. ۱۴ و آن روز، شما را برای یادگاری خواهد بود، و در آن، عیدی برای خداوند نگاه دارید، و آن را به قانون ابدی، نسلا بعد نسل عید نگاه دارید. ۱۵ هفت روز نان فطیر خورید، در روز اول خمیرمایه را از خانه های خود بیرون کنید، زیرا هر که از روز نخستین تا روز هفتمین چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص از اسرائیل منقطع گردد. ۱۶ و در روز اول، محفل مقدس، و در روز هفتم، محفل مقدس برای شما خواهد بود. در آنها هیچ کار کرده نشود جز آنچه هر کس باید بخورد؛ آن فقط در میان شما کرده شود. ۱۷ پس عید فطیر را نگاه دارید، زیرا که در همان روز لشکریهای شما را از زمین مصر بیرون آوردم. بنابراین، این روز را در نسلهای خود به فریضه ابدی نگاه دارید. ۱۸ در ماه اول در روز چهاردهم ماه، در شام، نان فطیر بخورید، تا شام بیست و یکم ماه. ۱۹ هفت روز خمیرمایه در خانه های شما یافت نشود، زیرا هر که

چیزی خمیر شده بخورد، آن شخص از جماعت اسرائیل منقطع گردد، خواه غریب باشد خواه بومی آن زمین. ۲۰ هیچ چیز خمیر شده نخورید، در همه مساکن خود فطیر بخورید.» ۲۱ پس موسی جمیع مشایخ اسرائیل را خواند، بدیشان گفت: «بروید و برای برای خود موافق خاندانهای خویش بگریزد، و فصیح را ذبح نمایید. ۲۲ و دسته ای از زوفا گرفته، در خونی که در طشت است فروبرید، و بر سر در دو قایمه آن، از خونی که در طشت است بزنید، و کسی از شما از در خانه خود تا صبح بیرون نرود. ۲۳ زیرا خداوند عبور خواهد کرد تا مصریان را بزند و چون خون را بر سردر و دو قایمه اش بیند، همانا خداوند از در گذرد و نگذارد که هلاک کننده به خانه های شما درآید تا شما را بزند. ۲۴ و این امر را برای خود و پسران خود به فریضه ابدی نگاه دارید. ۲۵ و هنگامی که داخل زمینی شدید که خداوند حسب قول خود، آن را به شما خواهد داد. آنگاه این عبادت را مرعی دارید. ۲۶ و چون پسران شما به شما گویند که این عبادت شما چیست، ۲۷ گویند این قربانی فصیح خداوند است، که از خانه های بنی اسرائیل در مصر عبور کرد، وقتی که مصریان را زد و خانه های ما را خلاصی داد.» پس قوم به روی درافزاده، سجده کردند. ۲۸ بنی اسرائیل رفته، آن را کردند، چنانکه خداوند به موسی و هارون امر فرموده بوده چنان کردند. ۲۹ و واقع شد که در نصف شب، خداوند همه نخست زادگان زمین مصر را، از نخست زاده فرعون که بر تخت نشسته بود تا نخست زاده اسیری که در زندان بود، و همه نخست زاده های بهایم را زد. ۳۰ و در آن شب فرعون و همه بندگانش و جمیع مصریان برخاستند و نعره عظیمی در مصر برپا شد، زیرا خانه ای نبود که در آن میمی نباشد. ۳۱ و موسی و هارون را در شب طلبیده، گفت: «برخیزید! و از میان قوم من بیرون شوید، هم شما و جمیع بنی اسرائیل! رفته، خداوند را عبادت نمایید، چنانکه گفتید. ۳۲ گله ها و رمه های خود را نیز چنانکه گفتید، برداشته، بروید و مرا نیز برکت دهید.» ۳۳ و مصریان نیز بر قوم الحاح نمودند تا ایشان را بزودی از زمین روانه کنند، زیرا گفتند ماهمه مرده ایم. ۳۴ و قوم، آرد سرشته خود را پیش از آنکه خمیر شود برداشتند، و تغارهای خویش را در رختها بر دوش خود بستند. ۳۵ و بنی اسرائیل به قول موسی عمل کرده، از مصریان آلات نقره و آلات طلا و رختها خواستند. ۳۶ و خداوند قوم را در نظر مصریان مکرم ساخت، که هر آنچه خواستند بدیشان دادند. پس مصریان را غارت کردند. ۳۷ و بنی اسرائیل از رع میسیر به سکوت کوچ کردند، قریب ششصد هزار مرد پیاده، سوی اطفال. ۳۸ و گروهی مختلفه بسیار نیز همراه ایشان بیرون رفتند، و گله ها و رمه ها و مواشی بسیار سنگین. ۳۹ و از آرد سرشته، که از مصر بیرون آورده بودند، قرضهای فطیر پختند، زیرا خمیر نشده بود، چونکه از مصر رانده شده بودند، و نتوانستند درنگ کنند، و زاد سفر نیز برای خود مهیا نکرده بودند. ۴۰ و توقف بنی اسرائیل که در مصر کرده بودند، چهارصد و سی سال بود. ۴۱ و بعد از انقضای چهار صد و سی سال در همان روز به وقوع پیوست که جمیع لشکریهای خدا از زمین مصر بیرون رفتند. ۴۲ این است شیی که برای خداوند باید نگاه داشت، چون ایشان را از زمین مصر بیرون آورد. این همان شب خداوند است که بر

۱۶ و این علامتی بر دست و عصاب‌های در میان چشمان تو خواهد بود، زیرا خداوند ما را بقوت دست از مصر بیرون آورد.» و ۱۷ واقع شد که چون فرعون قوم را رها کرده بود، خدا ایشان را از راه زمین فلسطینیان رهبری نکرد، هرچند آن نزدیکتر بود. زیرا خدا گفت: «مبادا که چون قوم جنگ بینند، پشیمان شوند و به مصر برگردند.» ۱۸ اما خدا قوم را از راه صحرای دریای قلمر دور گردانید. پس بنی اسرائیل مسلح شده، از زمین مصر برآمدند. ۱۹ و موسی استخوانهای یوسف را با خود برداشت، زیرا که او بنی اسرائیل را قسم سخت داده، گفته بود: «هرآینه خدا از شما تفقد خواهد نمود و استخوانهای مرا از اینجا با خود خواهید برد.» ۲۰ و از سکوت کوچ کرده، در ایام به کنار صحرا اردو زدند. ۲۱ و خداوند در روز، پیش روی قوم در ستون ابر می‌رفت تا راه را به ایشان دلالت کند، و شبانگاه در ستون آتش، تا ایشان را روشنایی بخشد، و روز و شب راه روند. ۲۲ و ستون ابر را در روز و ستون آتش را در شب، از پیش روی قوم برداشت.

۱۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هر نخست زاده‌ای را که رحم را بگشاید، در میان بنی اسرائیل، خواه از انسان خواه از بهایم، تقدیس نما؛ او از آن من است.» ۳ و موسی به قوم گفت: «این روز را که از مصر از خانه غلامی بیرون آمدید، یاد دارید، زیرا خداوند شما را به قوت دست، از آنجا بیرون آورد، پس نان خمیر، خورده نشود. ۴ این روز، در ماه ایب بیرون آمدید. ۵ و هنگامی که خداوند تو را به زمین کنعانیان و حتیان و اموریان و حویان و یبوسیان داخل کند، که با پدران تو قسم خورد که آن را به تو بدهد، زمینی که به شیر و شهد جاری است، آنگاه این عبادت را در این ماه بجا بیاور. ۶ هفت روز نان فطیر بخور، و در روز هفتمین عید خداوند است. ۷ هفت روز نان فطیر خورده شود، و هیچ چیز خمیر شده نزد تو دیده نشود، و خمیرمایه نزد تو در تمامی حدود پیدا نشود. ۸ و در آن روز پسر خود را خیر داده، بگو: این است به سبب آنچه خداوند به من کرد، وقتی که از مصر بیرون آمدم. ۹ و این برای تو علامتی بر دست خواهد بود و تذکراهی در میان دو چشمت، تا شریعت خداوند در دهانت باشد. زیرا خداوند تو را به دست قوی از مصر بیرون آورد. ۱۰ و این فریضه را در موسم سال به سال نگاه دار. ۱۱ «و هنگامی که خداوند تو را به زمین کنعانیان درآورد، چنانکه برای تو و پدران تو قسم خورد، و آن را به تو بخشد. ۱۲ آنگاه هرچه رحم را گشاید، آن را برای خدا جدا بساز، و هر نخست زاده‌ای از بچه‌های بهایم که از آن توست، نزنیه‌ها از آن خداوند باشد. ۱۳ و هر نخست زاده الاغ را به بره‌ای فدیة بده، و اگر فدیة ندهی گردنش را بشکن، و هر نخست زاده انسان را از پسران فدیة بده. ۱۴ و در زمان آینده چون پسر تو از تو سوال کرده، گوید که این چیست، او را بگو، یهوه ما را به قوت دست از مصر، از خانه غلامی بیرون آورد. ۱۵ و چون فرعون از رها کردن ما دل خود را سخت ساخت، واقع شد که خداوند جمیع نخست زادگان مصر را از نخست زاده انسان تا نخست زاده بهایم کشت. بنابراین من همه نزنیه‌ها را که رحم را گشایند، برای خداوند ذبح می‌کنم، لیکن هر نخست زاده‌ای از پسران خود را فدیة می‌دهم.

دراز کرده، آن را منشق کن، تا بنی اسرائیل از میان دریا بر خشکی راه سپر شوند. ۱۷ و اما من اینک، دل مصریان را سخت می‌سازم، تا از عقب ایشان بپایند، و از فرعون و تمامی لشکر او و اراهه‌ها و سوارانش جلال خواهم یافت. ۱۸ و مصریان خواهند دانست که من بیهوش هستم، وقتی که از فرعون و اراهه هایش و سوارانش جلال یافته باشم.» ۱۹ و فرشته خدا که پیش اردوی اسرائیل می‌رفت، حرکت کرده، از عقب ایشان خرامید، وستون ابر از پیش ایشان نقل کرده، در عقب ایشان بایستاد. ۲۰ و میان اردوی مصریان و اردوی اسرائیل آمده، از برای آنها ابر و تاریکی می‌بود، و اینها را در شب روشنائی می‌داد که تمامی شب نزدیک یکدیگر نیامدند. ۲۱ پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد و خداوند دریا را به باد شرقی شدید، تمامی آن شب برگردانیده، دریا را خشک ساخت و آب منشق گردید. ۲۲ و بنی اسرائیل در میان دریا بر خشکی می‌رفتند و آنها برای ایشان بر راست و چپ، دیوار بود. ۲۳ و مصریان با تمامی اسبان و اراهه‌ها و سواران فرعون از عقب ایشان تاخته، به میان دریا درآمدند. ۲۴ و در پاس سحری واقع شد که خداوند بر اردوی مصریان از ستون آتش و ابر نظر انداخت، و اردوی مصریان را آشفته کرد. ۲۵ و چرخهای اراهه های ایشان را بیرون کرد، تا آنها را به سنگینی برانند و مصریان گفتند: «از حضور بنی اسرائیل بگریزیم! زیرا خداوند برای ایشان با مصریان جنگ می‌کند.» ۲۶ و خداوند به موسی گفت: «دست خود را بر دریا دراز کن، تا آنها بر مصریان برگردد، و بر اراهه‌ها و سواران ایشان.» ۲۷ پس موسی دست خود را بر دریا دراز کرد، و به وقت طلوع صبح، دریا به جریان خود برگشت، و مصریان به مقابلش گریختند، و خداوند مصریان را در میان دریا به زیر انداخت. ۲۸ و آنها برگشته، عرابه‌ها و سواران و تمام لشکر فرعون را که از عقب ایشان به دریا درآمده بودند، پوشانید، که یکی از ایشان هم باقی نماند. ۲۹ اما بنی اسرائیل در میان دریا به خشکی رفتند، و آنها برای ایشان دیواری بود به طرف راست و به طرف چپ. ۳۰ و در آن روز خداوند اسرائیل را از دست مصریان خلاصی داد و اسرائیل مصریان را به کنار دریا مرده دیدند. ۳۱ و اسرائیل آن کار عظیمی را که خداوند به مصریان کرده بود دیدند، و قوم از خداوند ترسیدند، و به خداوند و به بنده او موسی ایمان آوردند.

**۱۵** آنگاه موسی و بنی اسرائیل این سرود را برای خداوند سراییده، گفتند که «بیهوش را سرود می‌خوانم زیرا که با جلال مظفر شده است. اسب و سوارش را به دریا انداخت. ۲ خداوند قوت و تسبیح من است. و او نجات من گردیده است. این خدای من است، پس او را تمجید می‌کنم. خدای پدر من است، پس او را متعال می‌خوانم. ۳ خداوند مرد جنگی است. نام او بیهوش است. ۴ اراهه‌ها و لشکر فرعون را به دریا انداخت. مبارزان برگزیده او در دریای قلم غرق شدند. ۵ لجه‌ها ایشان را پوشانید. مثل سنگ به ژرفیها فرو رفتند. ۶ دست راست توای خداوند، به قوت جلیل گردیده. دست راست توای خداوند، دشمن را خردشکسته است. ۷ و به کثرت جلال خود خصمان را منهدم ساخته‌ای. غضب خود را فرستاده، ایشان را چون خاشاک سوزانیده‌ای. ۸ و به نفخه بینی تو آنها فراهم گردید. و

**۱۶** پس تمامی جماعت بنی اسرائیل از ایلیم کوچ کرده، به صحرای سین که در میان ایلیم و سینا است در روز پانزدهم از ماه دوم، بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، رسیدند. ۲ و تمامی جماعت بنی اسرائیل در آن صحرا برموسی و هارون شکایت کردند. ۳ و بنی اسرائیل بدیشان گفتند: «کاش که در زمین مصر به دست خداوند مرده بودیم، وقتی که نزد دیگهای گوشت می‌نشستیم و نان را سیر می‌خوریم، زیرا که ما را بدین صحرا بیرون آوردید،

پیدا شد. ۲۵ و موسی گفت: «امروز این را بخورید زیرا که امروز سبت خداوند است، و در این روز آن را در صحرا نخواهید یافت. ۲۶ شش روز آن را برچینید، و روز هفتمین، سبت است. در آن نخواهد بود.» ۲۷ و واقع شد که در روز هفتم، بعضی از قوم برای برچیدن بیرون رفتند، اما نیافتند. ۲۸ و خداوند به موسی گفت: «تا به کی از نگاه داشتن وصایا و شریعت من ابا می‌نمایید؟ ۲۹ ببینید چونکه خداوند سبت را به شما بخشیده است، از این سبب در روز ششم، نان دو روز را به شما می‌دهد، پس هر کس در جای خود بنشیند و در روز هفتم هیچ‌کس از مکانش بیرون نرود.» ۳۰ پس قوم در روز هفتمین آرام گرفتند. ۳۱ و خاندان اسرائیل آن را من نامیدند، و آن مثل تخم گشنیز سفید بود، و طعمش مثل قرصهای عملی. ۳۲ و موسی گفت: «این امری است که خداوند فرموده است که عمری از آن پرکنی، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود، تا آن نان را ببینند که در صحرا، وقتی که شما را از زمین مصر بیرون آورد، آن را به شما خوانیدم.» ۳۳ پس موسی به هارون گفت: «ظرفی بگیر، و عومری پر از من در آن بنه و آن را به حضور خداوند بگذار، تا در نسلهای شما نگاه داشته شود.» ۳۴ چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود، همچنان هارون آن را پیش (تابوت) شهادت گذاشت تا نگاه داشته شود. ۳۵ و بنی اسرائیل مدت چهل سال من را می‌خورند، تا به زمین آباد رسیدند، یعنی تا به سرحد زمین کنعان داخل شدند، خوراک ایشان من بود. ۳۶ و اما عومر، ده‌یک ایفه است.

**۱۷** و تمامی جماعت بنی اسرائیل به حکم خداوند طی منازل کرده، از صحرای سین کوچ کردند، و در رفیدیم اردو زدند، و آب نوشیدن برای قوم نبود. ۲ و قوم باموسی منازعه کرده، گفتند: «ما را آب بدهید تا بنوشیم.» موسی بدیشان گفت: «چرا با من منازعه می‌کنید، و چرا خداوند را امتحان می‌نمایید؟» ۳ و در آنجا قوم تشنه آب بودند، و قوم بر موسی شکایت کرده، گفتند: «چرا ما را از مصر بیرون آوردی، تا ما و فرزندان و مواشی ما را به تشنگی بکشی؟» ۴ آنگاه موسی نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «با این قوم چه کنم؟ نزدیک است مرا سنگسار کنند.» ۵ خداوند به موسی گفت: «پیش روی قوم برو، و بعضی از مشایخ اسرائیل را با خود بردار، و عصای خود را که بدان نهر رازدی به‌دست خود گرفته، برو. ۶ همانا من در آنجا پیش روی تو بر آن صخره‌ای که در حوریب است، می‌ایستم، و صخره را خواهی زد تا آب از آن بیرون آید، و قوم بنوشند.» پس موسی به حضور مشایخ اسرائیل چنین کرد. ۷ و آن موضع را منسه و مریه نامید، به‌سبب منازعه بنی اسرائیل، و امتحان کردن ایشان خداوند را، زیرا گفته بودند: «آیا خداوند در میان ما هست یا نه؟» ۸ پس عمالیک آمده، در رفیدیم با اسرائیل جنگ کردند. ۹ و موسی به یوشع گفت: «مردان برای ما برگزین و بیرون رفته، با عمالیک مقابله نما، و بامدادان من عصای خدا را به‌دست گرفته، بر قله کوه خواهم ایستاد.» ۱۰ پس یوشع بطوری که موسی او را امر فرموده بود کرد، تا با عمالیک محاربه کند. و موسی و هارون و حور بر قله کوه برآمدند. ۱۱ و واقع شد که چون موسی دست خود را برمی افراشت، اسرائیل غلبه می‌یافتند و چون دست خود را فرو می‌گذاشت،

تا تمامی این جماعت را به گرسنگی بکشید.» ۴ آنگاه خداوند به موسی گفت: «همانا من نان از آسمان برای شما بارانم، و قوم رفته، کفایت هر روز را در روزش گیرند، تا ایشان را امتحان کنم که بر شریعت من رفتار می‌کنند یا نه. ۵ و واقع خواهد شد در روز ششم، که چون آنچه را که آورده باشند درست نمایند، همانا دوچندان آن خواهد بود که هر روز برمی چیدند.» ۶ و موسی و هارون به همه بنی اسرائیل گفتند: «شامگاهان خواهید دانست که خداوند شما را از زمین مصر بیرون آورده است. ۷ و بامدادان جلال خداوند را خواهید دید، زیرا که او شکایتی را که بر خداوند کرده‌اید شنیده است، و ما چیستیم که بر ما شکایت می‌کنید؟» ۸ و موسی گفت: «این خواهد بود چون خداوند، شامگاه شما را گوشت دهد تا بخورید، و بامداد نان، تا سیر شوید، زیرا خداوند شکایتهای شما را که بر وی کرده‌اید شنیده است، و ما چیستیم؟ بر ما نی، بلکه بر خداوند شکایت نموده‌اید.» ۹ و موسی به هارون گفت: «به تمامی جماعت بنی اسرائیل بگو به حضور خداوند نزدیک بیاید، زیرا که شکایتهای شما را شنیده است.» ۱۰ و واقع شد که چون هارون به تمامی جماعت بنی اسرائیل سخن گفت، به سوی صحرانگریستند و اینک جلال خداوند در ابر ظاهر شد. ۱۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۲ «شکایتهای بنی اسرائیل را شنیده‌ام، پس ایشان را خطاب کرده، در عصر گوشت خواهید خورد، و بامداد از نان سیر خواهید شد تا بدانید که من پیهو خدای شما هستم.» ۱۳ و واقع شد که در عصر، سلوی برآمده، لشکرگاه را پوشانیدند، و بامدادان شبنم گرداگرد اردو نشست. ۱۴ و چون شبنمی که نشسته بود برخاست، اینک بر روی صحرا چیزی دقیق، مدور و خرد، مثل ژاله بر زمین بود. ۱۵ و چون بنی اسرائیل این را دیدند به یکدیگر گفتند که این من است، زیرا که ندانستند چه بود. موسی به ایشان گفت: «این آن نان است که خداوند به شما می‌دهد تا بخورید. ۱۶ این است امری که خداوند فرموده است، که هر کس به قدر خوراک خود از این بگیرد، یعنی یک عومر برای هر نفر به حسب شماره نفوس خویش، هر شخص برای کسانی که در خیمه او باشند بگیرد.» ۱۷ پس بنی اسرائیل چنین کردند، بعضی زیاد و بعضی کم برچیدند. ۱۸ اما چون به عومر پیمودند، آنکه زیاد برچیده بود، زیاده نداشت، و آنکه کم برچیده بود، کم نداشت، بلکه هر کس به قدر خوراکش برچیده بود. ۱۹ و موسی بدیشان گفت: «زنها کسی چیزی از این تا صبح نگاه ندارد.» ۲۰ لکن به موسی گوش ندادند، بلکه بعضی چیزی از آن تا صبح نگاه داشتند. و کرهها بهم رسانیده، متعفن گردید، و موسی بدیشان خشمناک شد. ۲۱ و هر صبح، هر کس به قدر خوراک خود برمی چید، و چون آفتاب گرم می‌شد، می‌گذاخت. ۲۲ و واقع شد در روز ششم که نان مضاعف، یعنی برای هر نفری دو عومر برچیدند. پس همه روسای جماعت آمده، موسی را خبر دادند. ۲۳ او بدیشان گفت: «این است آنچه خداوند گفت، که فردا آرامی است، و سبت مقدس خداوند. پس آنچه بر آتش باید بخت بیزد، و آنچه در آب باید جوشانید بجوشانید، و آنچه باقی باشد، برای خود ذخیره کرده، بجهت صبح نگاه دارید.» ۲۴ پس آن را تا صبح ذخیره کردند، چنانکه موسی فرموده بود، و نه متعفن گردید و نه کرم در آن

باد. و تو برای قوم به حضور خدا باش، و امور ایشان را نزد خدا عرضه دار. ۲۰ و فریض و شرایع را بدیشان تعلیم ده، و طریقی را که بدان می باید رفتار نمود، و عملی را که می باید کرد، بدیشان اعلام نما. ۲۱ و از میان تمامی قوم، مردان قابل را که خداترس و مردان امین، که از رشوت نفرت کنند، جستجو کرده، بر ایشان بگمار، تاروسای هزاره و روسای صده و روسای پنجاه و روسای ده باشند. ۲۲ تا بر قوم پیوسته داوری نمایند، و هر امر بزرگ را نزد تو بیاورند، و هر امر کوچک را خود فیصل دهند. بدین طور بار خود را سبک خواهی کرد، و ایشان با تو متحمل آن خواهند شد. ۲۳ اگر این کار را بکنی و خدا تو را چنین امر فرماید، آنگاه یاری استقامت خواهی داشت، و جمیع این قوم نیز به مکان خود به سلامتی خواهند رسید.» ۲۴ پس موسی سخن پدر زن خود را اجابت کرده، آنچه او گفته بود به عمل آورد. ۲۵ و موسی مردان قابل از تمامی اسرائیل انتخاب کرده، ایشان را روسای قوم ساخت، روسای هزاره و روسای صده و روسای پنجاه و روسای ده. ۲۶ و در داوری قوم پیوسته مشغول می بودند. هر امرمشکل را نزد موسی می آوردند، و هر دعوی کوچک را خود فیصل می دادند. ۲۷ و موسی پدرزن خود را رخصت داد و او به ولایت خود رفت.

۱۹ و در ماه سوم از بیرون آمدن بنی اسرائیل از زمین مصر، در همان روزبه صحرای سینا آمدند، ۲ و از رفیدیم کوچ کرده، به صحرای سینا رسیدند، و در بیابان اردو زدند، و اسرائیل در آنجا در مقابل کوه فرود آمدند. ۳ و موسی نزد خدا بالا رفت، و خداوند از میان کوه اورا ندا درداد و گفت: «به خاندان یعقوب چنین بگو، و بنی اسرائیل را خبر بده: ۴ شما آنچه را که من به مصریان کردم، دیده اید، و چگونه شما را برالهای عقاب برداشته، نزد خود آوردم. ۵ و اکنون اگر آواز مرا فی الحقیقه بشنوید، و عهد مرانگاه دارید، همانا خزانه خاص من از جمیع قومها خواهید بود. زیرا که تمامی جهان، از آن من است. ۶ و شما برای من مملکت کهنه و امت مقدس خواهید بود. این است آن سخنانی که به بنی اسرائیل می باید گفت.» ۷ پس موسی آمده، مشایخ قوم را خواند، و همه این سخنان را که خداوند او را فرموده بود، بر ایشان القا کرد. ۸ و تمامی قوم به یک زبان در جواب گفتند: «آنچه خداوند امر فرموده است، خواهیم کرد.» و موسی سخنان قوم را باز به خداوند عرض کرد. ۹ و خداوند به موسی گفت: «اینک من در ابرمظلم نزد تو می آیم، تا هنگامی که به تو سخن گویم قوم بشنوند، و بر تو نیز همیشه ایمان داشته باشند.» پس موسی سخنان قوم را به خداوند بازگفت. ۱۰ خداوند به موسی گفت: «نزد قوم برو و ایشان را امروز و فردا تقدیس نما، و ایشان رخت خود را بشویند. ۱۱ و در روز سوم مهیا باشید، زیرا که در روز سوم خداوند در نظر تمامی قوم برکوه سینا نازل شود. ۱۲ و حدود برای قوم از هرطرف قرار ده، و بگو: باحدر باشید از اینکه به فرازکوه برآید، یا دامنه آن را لمس نمایید، زیرا هرکه کوه را لمس کند، هرآینه کشته شود. ۱۳ دست برآن گذارده نشود بلکه یا سنگسار شود یا به تیرکشته شود، خواه بهیام باشد خواه انسان، زنده نماند. اما چون کرنا نواخته شود، ایشان به کوه برآیند.» ۱۴ پس موسی از کوه نزد قوم فرود

عمالیق چیره می شدند. ۱۲ و دستهای موسی سنگین شد. پس ایشان سنگی گرفته، زیرش نهادند که بر آن بنشیند. و هارون و حور، یکی از این طرف و دیگری از آن طرف، دستهای او را بر می داشتند، و دستهایش تا غروب آفتاب برقرار ماند. ۱۳ و یوشع، عمالیق و قوم او را به دم شمشیر منهزم ساخت. ۱۴ پس خداوند به موسی گفت: «این ابرای یادگاری در کتاب بنویس، و به سمع یوشع برسان که هرآینه ذکر عمالیق را از زیر آسمان محو خواهم ساخت.» ۱۵ و موسی مذبحی بنا کردو آن را بپهوه نسی نامید. ۱۶ و گفت: «زیرا که دست بر تخت خداوند است، که خداوند را جنگ باعمالیق نسلا بعد نسل خواهد بود.»

۱۸ و چون بیرون، کاهن مدیان، پدر زن موسی، آنچه را که خدا با موسی و قوم خود، اسرائیل کرده بود شنید که خداوند چگونه اسرائیل را از مصر بیرون آورده بود، ۲ آنگاه بیرون پدرزن موسی، صفوره، زن موسی را برداشت، بعد از آنکه او را پس فرستاده بود. ۳ و دو پسر او را که یکی را جرشون نام بود، زیراگفت: «در زمین بیگانه غریب هستم.» ۴ و دیگری را الیعازر نام بود، زیرا گفت: «که خدای پدرم مددکار من بوده، مرا از شمشیر فرعون رهانید.» ۵ پس بیرون، پدر زن موسی، با پسران و زوجه اش نزد موسی به صحرا آمدند، در جایی که او نزد کوه خدا خیمه زده بود. ۶ و به موسی خبر داد که من بیرون، پدر زن تو با زن تو و دوپسرش نزد تو آمده ایم. ۷ پس موسی به استقبال پدر زن خود بیرون آمد و او را تعظیم کرده، بوسیدو سلامتی یکدیگر را پرسیده، به خیمه درآمدند. ۸ و موسی پدر زن خود را از آنچه خداوند به فرعون و مصریان به خاطر اسرائیل کرده بود خبرداد، و از تمامی مشقتی که در راه بدیشان واقع شده، خداوند ایشان را از آن رهانیده بود. ۹ و بیرون شاد گردید، به سبب تمامی احسانی که خداوند به اسرائیل کرده، و ایشان را از دست مصریان رهانیده بود. ۱۰ و بیرون گفت: «متبارک است خداوند که شما را از دست مصریان و ازدست فرعون خلاصی داده است، و قوم خود را ازدست مصریان رهانیده. ۱۱ الان دانستم که پیهوه ازجمیع خدایان بزرگتر است، خصوص در همان امری که بر ایشان تکبر می کردند.» ۱۲ و بیرون، پدر زن موسی، قربانی سوختنی و ذبایح برای خدا گرفت، و هارون و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند تا با پدر زن موسی به حضور خدا نان بخورند. ۱۳ بامدادان واقع شد که موسی برای داوری قوم بنشست، و قوم به حضور موسی از صبح تا شام ایستاده بودند. ۱۴ و چون پدر زن موسی آنچه را که او به قوم می کرد دید، گفت: «این چه کاراست که تو با قوم می نمای؟ چرا تو تنها می نشینی و تمامی قوم نزد تو از صبح تا شام می ایستند؟» ۱۵ موسی به پدر زن خود گفت که «قوم نزد من می آیند تا از خدا مسالت نمایند. ۱۶ هرگاه ایشان را دعوی شود، نزد من می آیند، و میان هر کس و همسایه اش داوری می کنم، و فرایض و شرایع خدا را بدیشان تعلیم می دهم.» ۱۷ پدر زن موسی به وی گفت: «کاری که تومی کنی، خوب نیست. ۱۸ هرآینه تو و این قوم نیزکه با تو هستند، خسته خواهید شد، زیرا که این امر برای تو سنگین است. تنها این را نمی توانی کرد. ۱۹ اکنون سخن مرا بشنو. تو را پند می دهم. و خدا با تو

آمده، قوم را تقدیس نمود و رخت خود را شستند. ۱۵ و به قوم گفت: «در روز سوم حاضر باشید، و به زنان نزدیکی ننمایید.» ۱۶ واقع شد در روز سوم به وقت طلوع صبح، که رعدها و برقهها و ابر غلیظ برکوه پدید آمد، و آواز کرنای بسیار سخت، بطوری که تمامی قوم که در لشکرگاه بودند، بلرزیدند. ۱۷ و موسی قوم را برای ملاقات خدا از لشکرگاه بیرون آورد، و در پایان کوه ایستادند. ۱۸ و تمامی کوه سینا را دود فرو گرفت، زیرا خداوند در آتش بر آن نزول کرد، و دودش مثل دود کوره‌های بالا می‌شد، و تمامی کوه سخت متزلزل گردید. ۱۹ و چون آواز کرنا زیاد و زیاده سخت نواخته می‌شد، موسی سخن گفت، و خدا او را به زبان جواب داد. ۲۰ و خداوند بر کوه سینا بر قله کوه نازل شد، و خداوند موسی را به قله کوه خواند، و موسی بالا رفت. ۲۱ و خداوند به موسی گفت: «پایین برو و قوم را قدغن نما، مبدا نزد خداوند برای نظر کردن، از حد تجاوز نمایند، که بسیاری از ایشان هلاک خواهند شد. ۲۲ و کهنه نیز که نزد خداوند می‌آیند، خویشتن را تقدیس نمایند، مبدا خداوند بر ایشان هجوم آورد.» ۲۳ موسی به خداوند گفت: «قوم نمی‌توانند به فرازکوه سینا آیند، زیرا که تو ما را قدغن کرده، گفته‌ای کوه را حدود قرار ده و آن را تقدیس نما.» ۲۴ خداوند وی را گفت: «پایین برو و تو و هارون همراهت برآیند، اما کهنه و قوم از حد تجاوزنمایند، تا نزد خداوند بالا بیایند، مبدا بر ایشان هجوم آورد.» ۲۵ پس موسی نزد قوم فرود شده، بدیشان سخن گفت.

**۲۱** «و این است احکامی که پیش ایشان می‌گذاری: ۲ اگر غلام عبری بخری، شش سال خدمت کند، و در هفتمین، بی‌قیمت، آزاد بیرون رود. ۳ اگر تنها آمده، تنها بیرون رود. و اگر صاحب زن بوده، زنش همراه او بیرون رود. ۴ اگر آقای زن بدو دهد و پسران یا دختران برایش بزیاید، آنگاه زن و اولادش از آن آقای باشند، و آن مرد تنها بیرون رود. ۵ لیکن هرگاه آن غلام بگوید که هرآینه آقایم و زن و فرزندان خود را دوست می‌دارم و نمی‌خواهم که آزاد بیرون روم، ۶ آنگاه آقای او را به حضور خدا بیاورد، و او را نزدیک در یا قایمه در برساند، و آقایش گوش او را با درفشی سوراخ کند، و او وی را همیشه بندگان نماید. ۷ اما اگر شخصی، دختر خود را به کنیزی بفروشد، مثل غلامان بیرون نرود. ۸ هر گاه به نظر آقایش که او را برای خود نامزد کرده است ناپسند آید، بگذارد که او را فدیه دهند، اما هیچ حق ندارد که او را به قوم بیگانه بفروشد، زیرا که بدو خیانت کرده است. ۹ و هرگاه او را به پسر خود نامزد کند، موافق رسم دختران با او عمل نماید. ۱۰ اگر زنی دیگر برای خود گیرد، آنگاه خوراک و لباس و مباشرت او را کم نکند. ۱۱ و اگر این سه چیز را برای او نکند، آنگاه بی‌قیمت و رایگان بیرون رود. ۱۲ «هرکه انسانی را بزند و او بمیرد، هر آینه کشته شود. ۱۳ اما اگر قصد او نداشت، بلکه خدای او را بدستش رسانید، آنگاه مکانی برای تو معین کنم تا بدانجا فرار کند. ۱۴ لیکن اگر شخصی عمد بر همسایه خود آید، تا او را به مکر بکشد، آنگاه او را از مذبح من کشیده، به قتل برسان. ۱۵ و هرکه پدر یا مادر خود را زند، هرآینه کشته شود. ۱۶ و هرکه آدمی را بزد و او را بفروشد یا در دستش یافت شود، هرآینه کشته شود. ۱۷ و هرکه پدر یا مادر خود را لعنت کند، هرآینه کشته شود. ۱۸ و اگر دو مرد نزاع کنند، و یکی دیگری را به سنگ یا به مشت زند، و او نمیرد لیکن بستری شود، ۱۹ اگر برخیزد و با عصا بیرون رود، آنگاه زنده او بی‌گناه شمرده شود، اما عوض بیکاریش را ادا نماید، و خرج معالجه او را

۲۰ و خدا تکلم فرمود و همه این کلمات را بگفت: ۲ «من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر و از خانه غلامی بیرون آوردم. ۳ تو را خدایان دیگر غیر از من نباشد. ۴ صورتی تراشیده و هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان است، و از آنچه پایین در زمین است، و از آنچه در آب زیر زمین است، برای خود مساز. ۵ نزد آنها سجده مکن، و آنها را عبادت نمما، زیرا منم که یهوه، خدای تو می‌باشم، خدای غیور هستم، که انتقام گناه پدران را از پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرا دشمن دارند می‌گیرم. ۶ و تا هزار پشت بر آنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند، رحمت می‌کنم. ۷ نام یهوه، خدای خود را به باطل میر، زیرا خداوند کسی را که اسم او را به باطل برد، بی‌گناه نخواهد شمرد. ۸ روز سبت را یاد کن تا آن را تقدیس نمای. ۹ شش روز مشغول باش و همه کارهای خود را بجا آور. ۱۰ اما روز هفتمین، سبت یهوه، خدای توست. در آن هیچ کار مکن، تو و پسر و دخترت و غلامت و کنیزت و بهیمه ات و مهمان تو که درون دروازه‌های تو باشد. ۱۱ زیرا که در شش روز، خداوند آسمان زمین و دریا و آنچه را که در آنهاست بساخت، و در روز هفتم آرام فرمود. از این سبب خداوند روز هفتم را مبارک خوانده، آن را تقدیس نمود. ۱۲ پدر و مادر خود را احترام نما، تا روزهای تو در زمینی که یهوه خدایت به تو می‌بخشد، دراز شود. ۱۳ قتل مکن. ۱۴ زنا مکن. ۱۵ دزدی مکن. ۱۶ بر همسایه خود شهادت دروغ مده. ۱۷ به خانه همسایه خود طمع موز، و به زن همسایه ات و غلامش و کنیزش و گاو و الاغش و به هیچ چیزی که از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.» ۱۸ و جمیع قوم



بدهد. ۲۰ و اگر کسی غلام یا کنیز خود را به عصابزند، و او زیر دست او بمیرد، هرآینه انتقام او گرفته شود. ۲۱ لیکن اگر یک درووز زنده بماند، از او انتقام کشیده نشود، زیرا که زرخیز اوست. ۲۲ و اگر مردم جنگ کنند، و زنی حامله را بزنند، و اولاد او سقط گردد، و ضرری دیگر نشود، البته غرامتی بدهد موافق آنچه شهرزن بدو گذارد، و به حضور داروان ادا نماید. ۲۳ و اگر ادبیتی دیگر حاصل شود، آنگاه جان به عوض جان بدهد. ۲۴ و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست، و پا به عوض پا. ۲۵ و داغ به عوض داغ، و زخم به عوض زخم، و لطمه به عوض لطمه. ۲۶ و اگر کسی چشم غلام یا چشم کنیز خود را بزند که ضایع شود، او را به عوض چشمش آزاد کند. ۲۷ و اگر دندان غلام یا دندان کنیز خود را ببندازد او را به عوض دنداننش آزاد کند. ۲۸ و هرگاه گاوی به شاخ خود مردی یا زنی را بزند که او بمیرد، گاو را البته سنگسار کنند، و گوشش را نخورند و صاحب گاو بی‌گناه باشد. ۲۹ و لیکن اگر گاو قبل از آن شاخ زن می‌بود، و صاحبش آگاه بود، و آن را نگاه نداشت، و او مردی یا زنی را کشت، گاو را سنگسار کنند، و صاحبش را نیز به قتل رسانند. ۳۰ و اگر دبه بر او گذاشته شود، آنگاه برای فدیة جان خود هرآنچه بر او مقرر شود، ادا نماید. ۳۱ خواه پسر خواه دختر را شاخ زده باشد، به حسب این حکم با او عمل کنند. ۳۲ اگر گاو، غلامی یا کنیزی را بزند، سی منقال نقره به صاحب او داده شود، و گاو سنگسار شود. ۳۳ و اگر کسی چاهی گشاید یا کسی چاهی حفر کند، و آن را نپوشاند، و گاوی یا الاغی در آن افتد، ۳۴ صاحب چاه عوض او را بدهد، و قیمتش را به صاحبش ادا نماید، و مینه از آن او باشد. ۳۵ و اگر گاو شخصی، گاو همسایه او را بزند، و آن بمیرد پس گاو زنده را بفروشند، و قیمت آن را تقسیم کنند، و مینه را نیز تقسیم نمایند، ۳۶ اما اگر معلوم بوده باشد که آن گاو قبل از آن شاخ زن می‌بود، و صاحبش آن را نگاه نداشت، البته گاو به عوض گاو بدهد و مینه از آن او باشد.

**۲۲** «اگر کسی گاوی یا گوسفندی بدزد، و آن را بکشد یا بفروشد، به عوض گاو پنج گاو، و به عوض گوسفند چهار گوسفند بدهد. ۲ اگر دزدی در رخنه کردن گرفته شود، و او را بزنند بطوری که بمیرد، بازخواست خون برای او نباشد. ۳ اما اگر آفتاب بر او طلوع کرد، بازخواست خون برای او هست. البته مکافات باید داد، و اگر چیزی ندارد، به عوض دزدی که کرد، فروخته شود. ۴ اگر چیزی دزدیده شده، از گاو یا الاغ یا گوسفند زنده در دست او یافت شود، دو مقابل آن را رد کند. ۵ اگر کسی مرتعی یا تاناکستانی را بچراند، یعنی مویشی خود را براند تا مرتع دیگری را بچراند، از نیکوترین مرتع و از بهترین تاکستان خود عوض بدهد. ۶ اگر آتشی بیرون رود، و خارها را فراگیرد و بافه های غله یا خوشه های نادروده یا مرزعی سوخته گردد، هرکه آتش را فروخته است، البته عوض بدهد. ۷ اگر کسی پول یا اسباب نزد همسایه خود امانت گذارد، و از خانه آن شخص دزدیده شود، هر گاه دزد پیدا شود، دو چندان رد نماید. ۸ و اگر دزد گرفته نشود، آنگاه صاحب‌خانه را به حضور حاکم بیاورند، تا حکم شود

**۲۳** «خبر باطل را انتشار مده، و با شیران همدستان مشو، که شهادت دروغ دهی. ۲ پیروی بسیاری برای عمل بد مکن؛ و درمرافعه، محض متابعت کثیری، سخنی برای انحراف حق مگو. ۳ و در مرافعه فقیر نیز طرفداری او منما. ۴ اگر گاو یا الاغ دشمن خود را یافتی که گم شده باشد، البته آن را نزد او بازیابور. ۵ اگر الاغ دشمن خود را زیر بارش خوابیده یافتی، و از گشادان او روگردان هستی، البته آن را همراه او باید بگشایی. ۶ حق فقیر خود را در دعوی او منحرف مساز. ۷ از امر دروغ اجتناب نما و بی‌گناه و صالح را به قتل مرسان زیرا که ظالم را عادل

نخواهم شمرد. ۸ و رشوت مخور زیرا که رشوت بینایان را کورمی کند و سخن صدیقان را کج می‌سازد. ۹ و بر شخص غریب ظلم نما زیرا که از دل غریبان خیر دارید، چونکه در زمین مصر غریب بودید. ۱۰ «و شش سال مزرعه خود را بکار و محصولش را جمع کن، ۱۱ لیکن در هفتمین آن را بگذار و ترک کن تا فقیران قوم تو از آن بخورند و آنچه از ایشان باقی ماند حیوانات صحرا بخورند. همچنین با تاکستان و درختان زیتون خود عمل نما. ۱۲ شش روز به شغل خود بپرداز و در روز هفتمین آرام کن تا گاو و الاغت آرام گیرند و پسر کنیزت و مهمانت استراحت کنند. ۱۳ و آنچه را به شما گفتم، نگاه دارید و نام خدایان غیر را ذکر نکنید، از زبانت شنیده نشود. ۱۴ «در هر سال سه مرتبه عید برای من نگاه دار. ۱۵ عید فطیر را نگاه دار، و چنانکه تو را امر فرموده‌ام، هفت روز نان فطیر بخور در زمان معین در ماه اییب، زیرا که در آن از مصر بیرون آمدی. و هیچ کس به حضور من تهی دست حاضر نشود. ۱۶ و عید حصاد نوب غلات خود را که در مزرعه کاشته‌ای، و عید جمع را در آخر سال وقتی که حاصل خود را از صحرا جمع کرده‌ای. ۱۷ در هر سال سه مرتبه همه ذکورانت به حضور خداوند بیهوه حاضر شوند. ۱۸ خون قربانی مرا با نان خمیرمایه دار مگذران و پیه عید من تا صبح باقی نماند. ۱۹ نوبت نخستین زمین خود را به خانه بیهوه خدای خود بیاور و بزغاله را در شیر مادرش میز. ۲۰ «اینک من فرشته‌ای پیش روی تومی فرستم تا تو را در راه محافظت نموده، بدان مکانی که مهیا کرده‌ام برساند. ۲۱ از او با حذر باش و آواز او را بشنو و از او ترمد نما زیرا گناهان شما را نخواهد آمرزید، چونکه نام من در اوست. ۲۲ و اگر قول او را شنیدی و به آنچه گفتم عمل نمودی، هرآنچه دشمن دشمنانت و مخالف مخالفانت خواهم بود، ۲۳ زیرا فرشته من پیش روی تو می‌رود و تو را به اموریان و حتیان و فرزندان کنعانیان و حیوان و بیوسیان خواهد رسانید و ایشان را هلاک خواهم ساخت. ۲۴ خدایان ایشان را سجده نما و آنها را عبادت مکن و موافق کارهای ایشان مکن، البته آنها را منهدم ساز و بتهای ایشان را بشکن. ۲۵ و بیهوه، خدای خود را عبادت نمایند تا نان و آب تو را برکت دهد و بیماری را از میان تو دور خواهد کرد، ۲۶ و در زمینت سقط کننده و نازاد نخواهد بود و شماره روزهایت را تمام خواهم کرد. ۲۷ و خوف خود را پیش روی تو خواهم فرستاد و هر قومی را که بدیشان برسی متحیر خواهم ساخت و جمیع دشمنانت را پیش تو روگردان خواهم ساخت. ۲۸ و زنبورها پیش روی تو خواهم فرستاد تا حیوان و کنعانیان و حتیان را از حضورت برانند. ۲۹ ایشان را در یک سال از حضور تو نخواهم راند، مبادا زمین ویران گردد و حیوانات صحرا بر تو زیاده شوند. ۳۰ ایشان را از پیش روی تو به تدریج خواهم راند تا کثیر شوی و زمین را متصرف گردی. ۳۱ و حدود تو را از بحر قزقم تا بحر فلسطین، و از صحرا تا نهر فرات قرار دهم زیرا ساکنان آن زمین را بدست شما خواهم سپرد و ایشان را از پیش روی خود خواهی راند. ۳۲ با ایشان و با خدایان ایشان عهد میند. ۳۳ در زمین تو ساکن نشوند، مبادا تو را بر من عاصی گردانند و خدایان ایشان را عبادت کنی و دامی برای تو باشد.»

آنها را بر چهارقایمه‌اش بگذارد، دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر. ۱۳ و دو عصا از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا بپوشان. ۱۴ و آن عصاها را در حلقه‌هایی که بر طرفین تابوت باشد بگذران، تا تابوت را به آنها بردارند. ۱۵ و عصاها در حلقه‌های تابوت بمانند و از آنها برداشته نشود. ۱۶ و آن شهادتی را که به تو می‌دهم، در تابوت بگذارد. ۱۷ و تخت رحمت را از طلای خالص بساز. طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم. ۱۸ و دو کروی از طلا بساز، آنها را از چرخکاری از هر دو طرف تخت رحمت بساز. ۱۹ و یک کروی در این سر و کروی دیگر در آن سر بساز، کروی‌ها را از تخت رحمت بر هر دو طرفش بساز. ۲۰ و کروی‌ها را بالهای خود را بر زبزن پهن کنند، و تخت رحمت را به بالهای خود بپوشانند. و رویهای ایشان به سوی یکدیگر باشد، و رویهای کروی‌ها به طرف تخت رحمت باشد. ۲۱ و تخت رحمت را بر روی تابوت بگذارد شهادتی را که به تو می‌دهم در تابوت بنه. ۲۲ و در آنجا با تو ملاقات خواهم کرد و از بالای تخت رحمت از میان دو کروی که بر تابوت شهادت می‌باشند، با تو سخن خواهم گفت، درباره همه اموری که بجهت بنی‌اسرائیل تو را امر خواهم فرمود. ۲۳ «و خوانی از چوب شطیم بساز که طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندیش یک ذراع و نیم باشد. ۲۴ و آن را به طلای خالص بپوشان، و تاجی از طلا به هر طرفش بساز. ۲۵ و حاشیه‌ای به قدر چهار انگشت به اطرافش بساز، و برای حاشیه‌اش تاجی زرین از هر طرف بساز. ۲۶ و چهار حلقه زرین برایش بساز، و حلقه‌ها را بر چهار گوشه چهار قایمه‌اش بگذارد. ۲۷ و حلقه هادر برابر حاشیه باشد، تا خانه‌ها باشد بجهت عصاها برای برداشتن خون. ۲۸ و عصاها را از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا بپوشان تاخوان را بدانها بردارند. ۲۹ و صحنها و کاسه‌ها و جامها و پیاله‌ها را که به آنها هدایای ریختنی می‌ریزند بساز، آنها را از طلای خالص بساز. ۳۰ و نان تقدمه را بر خوان، همیشه به حضور من بگذارد. ۳۱ «و چراغدانی از طلای خالص بساز، و از چرخکاری چراغدان ساخته شود، قاعده‌اش و پایه‌اش و پیاله‌هایش و سیبهایش و گلهایش از همان باشد. ۳۲ و شش شاخه از طرفین بیرون آید، یعنی سه شاخه چراغدان از یک طرف و سه شاخه چراغدان از طرف دیگر. ۳۳ سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه و سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در شاخه دیگر و هم چنین در شش شاخه‌ای که از چراغدان بیرون می‌آید. ۳۴ و در چراغدان چهار پیاله بادامی با سیبها و گلهای آنها باشد. ۳۵ و سیبی زیر دو شاخه آن و سیبی زیر دو شاخه آن و سیبی زیر دو شاخه آن بر شش شاخه‌ای که از چراغدان بیرون می‌آید. ۳۶ و سیبها و شاخه‌هایش از همان باشد، یعنی از یک چرخکاری طلای خالص. ۳۷ و هفت چراغ برای آن بساز، و چراغهایش را بر بالای آن بگذارد تا پیش روی آن را روشنایی دهند. ۳۸ و گل‌گیرها و سینیهایش از طلای خالص باشد. ۳۹ خودش با همه اسبابش از یک وزنه طلای خالص ساخته شود. ۴۰ و آگاه باش که آنها را موافق نمونه آنها که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.

۲۶ «و مسکن را از ده پرده کتان نازک تاپیده، و لاجورد و ارغوان و قرمز بساز. با کروی‌ها از صنعت نساج ماهر آنها را ترتیب نما. ۲ طول یک پرده بیست و هشت ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و همه پرده‌ها را یک اندازه باشد. ۳ پنج پرده با یکدیگر پیوسته باشد، و پنج پرده با یکدیگر پیوسته. ۴ و مادگیهای لاجورد برکنار هر پرده‌ای بر لب پیوستگی‌اش بساز، و برکنار پرده بیرونی در پیوستگی دوم چنین بساز. ۵ پنجاه مادگی در یک پرده بساز، و پنجاه مادگی در کنار پرده‌ای که در پیوستگی دوم است بساز، به قسمی که مادگیها مقابل یکدیگر باشد. ۶ و پنجاه تکه زرین بساز و پرده‌ها را به تکه‌ها با یکدیگر پیوسته ساز، تا مسکن یک باشد. ۷ و خیمه بالای مسکن را از پرده‌های پشم بز بساز، و برای آن یازده پرده درست کن. ۸ طول یک پرده سی ذراع، و عرض یک پرده چهار ذراع، و اندازه هر یازده پرده یک باشد. ۹ و پنج پرده را جدا و شش پرده را جدا، پیوسته ساز، و پرده ششم را پیش روی خیمه دولا کن. ۱۰ و پنجاه مادگی بر کنار پرده‌ای که در پیوستگی بیرون است بساز، و پنجاه مادگی بر کنار که در پیوستگی دوم است. ۱۱ و پنجاه تکه برنجین بساز، و تکه‌ها را در مادگیها بگذران، و خیمه را با هم پیوسته ساز تا یک باشد. ۱۲ و زیادتی پرده‌های خیمه که باقی باشد، یعنی نصف پرده که زیاده است، از پشت خیمه آویزان شود. ۱۳ و ذراعی از این طرف و ذراعی از آن طرف که در طول پرده‌های خیمه زیاده باشد، بر طرفین مسکن از هر دو جانب آویزان شود تا آن را بپوشد. ۱۴ و پوششی برای خیمه از پوست قوچ سرخ شده بساز، و پوششی از پوست خبز بر زبزن. ۱۵ «و تخته‌های قایم از چوب شطیم برای مسکن بساز. ۱۶ طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته یک ذراع و نیم. ۱۷ و در هر تخته دو زبانه قرینه یکدیگر باشد، و همه تخته‌های مسکن را چنین بساز. ۱۸ و تخته‌ها برای مسکن بساز، یعنی بیست تخته از طرف جنوب به سمت یمانی. ۱۹ و چهل پایه نقره در زیر آن بیست تخته بساز، یعنی دو پایه زیر یک تخته برای دو زبانه‌اش، و دو پایه زیر یک تخته برای دو زبانه‌اش. ۲۰ و برای جانب دیگر مسکن، از طرف شمال بیست تخته باشد. ۲۱ و چهل پایه نقره آنها، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تخته دیگر. ۲۲ و برای موخر مسکن از جانب غربی شش تخته بساز. ۲۳ و برای گوشه‌های مسکن در موخرش دو تخته بساز. ۲۴ و از زیر وصل کرده شود، و تا بالا نیز در یک حلقه باهم پیوسته شود، و برای هر دو چنین بشود، در هر دو گوشه باشد. ۲۵ و هشت تخته باشد و پایه‌های آنها از نقره شانزده پایه باشد، یعنی دو پایه زیر یک تخته و دو پایه زیر تخته دیگر. ۲۶ «و پشت بندها از چوب شطیم بساز، پنج از برای تخته‌های یک طرف مسکن، ۲۷ و پنج پشت بند برای تخته‌های طرف دیگر مسکن، و پنج پشت بند برای تخته‌های طرف مسکن در موخرش به سمت مغرب. ۲۸ و پشت بند وسطی که میان تخته‌هاست، از این سر تا آن سر بگذرد. ۲۹ و تخته‌ها را به طلا بپوشان و حلقه‌های آنها را از طلا بساز تا خانه‌های پشت بندها باشد و پشت بندها را به طلا بپوشان. ۳۰ «پس مسکن را برپا کن موافق نمونه‌ای که در کوه به تو نشان داده شد. ۳۱ و حجابی از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تاپیده شده بساز، از صنعت

۲۰ «و تو بنی اسرائیل را امر فرما که روغن زیتون مصفی و کوییده شده برای روشنائی نزد تویاوروند تا چراغها دائم روشن شود. ۲۱ در خیمه اجتماع، بیرون پرده‌ای که در برابر شهادت است، هارون و پسرانش از شام تا صبح به حضور خداوند آن را درست کنند. و این برای بنی اسرائیل نسلا بعد نسل فریضه ابدی باشد.

**۲۸** «و تو برادر خود، هارون و پسرانش را با وی از میان بنی اسرائیل نزد خود بیاور تا برای من کهنات بکنند، یعنی هارون و ناداب و ابیهو و العازار و ایتمار، پسران هارون. ۲ و رختهای مقدس برای برادرت، هارون، بجهت عزت و زینت بساز. ۳ و تو به جمیع دانادانی که ایشان را به روح حکمت پر ساخته‌ام، بگو که رختهای هارون را بسازند برای تقدیس کردن او تا برای من کهنات کند. ۴ و رختهایی که می‌سازند این است: سینه بند و ایفود و ردا و پیراهن مطرز و عمامه و کمر بند. این رختهای مقدس را برای برادرت هارون و پسرانش بسازند تا بجهت من کهنات کند. ۵ و ایشان طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک را بگیرند، ۶ «و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تاییده شده، از صنعت نساج ماهر بسازند. ۷ و دو کتفش را بر دو کناره‌اش ببیوندند تاپیوسته شود. ۸ و زنار ایفود که بر آن است، از همان صنعت و از همان پارچه باشد، یعنی از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تاییده شده. ۹ و دو سنگ جزیع بگیر و نامهای بنی اسرائیل را بر آنها نقش کن. ۱۰ شش نام ایشان را بر یک سنگ و شش نام باقی ایشان را بر سنگ دیگر موافق تولد ایشان. ۱۱ از صنعت نقاش سنگ مثل نقش خاتم نامهای بنی اسرائیل را بر هر دو سنگ نقش نما و آنها را در طوقهای طلا نصب کن. ۱۲ و آن دو سنگ را بر کتفهای ایفود بگذار تا سنگهای یادگاری برای بنی اسرائیل باشد، و هارون نامهای ایشان را بر دو کتف خود، بحضور خداوند برای یادگاری بردارد. ۱۳ و دو طوق از طلا بساز. ۱۴ و دو زنجیر از طلای خالص بساز مثل طناب بهم پیچیده شده، و آن دو زنجیر بهم پیچیده شده را در طوقها بگذار. ۱۵ «و سینه بند عدالت را از صنعت نساج ماهر، موافق کار ایفود بساز و آن را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تاییده شده بساز. ۱۶ و مربع و دولا باشد، طولش یک و جب و عرضش یک و جب. ۱۷ و آن را به ترصیع سنگها، یعنی به چهار رسته از سنگها مرصع کن که رسته اول عقیق احمر و یاقوت اصرفر و زمرد باشد، ۱۸ و رسته دوم بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید، ۱۹ و رسته سوم عین الھر و یشم و جمشست، ۲۰ و رسته چهارم زبرجد و جزیع و یشب. و آنها در رسته های خود با طلا نشانده شود. ۲۱ و سنگها موافق نامهای بنی اسرائیل مطابق اسامی ایشان، دوازده باشد، مثل نقش خاتم، و هر یک برای دوازده سبط موافق اسمش باشد. ۲۲ و بر سینه بند، زنجیرهای بهم پیچیده شده، مثل طناب از طلای خالص بساز. ۲۳ و بر سینه بند، دو حلقه از طلا بساز و آن دو حلقه را بر دو طرف سینه بند بگذار. ۲۴ و آن دو زنجیر طلا را بر آن دو حلقه‌ای که بر سر سینه بند است بگذار. ۲۵ و دو سر دیگر آن دوزنجیر را در آن دو طوق ببند و بر دو کتف ایفود بپترف پیش بگذار. ۲۶ و دو حلقه زرین بساز و آنها را بر دو سر سینه

نساج ماهر با کروبیان ساخته شود. ۳۲ و آن را بر چهار ستون چوب شطیم پوشیده شده به طلا بگذار، و قلابهای آنها از طلا باشد و بر چهار پایه نقره قایم شود. ۳۳ و حجاب را زیر تکمه‌ها آویزان کن، و تابوت شهادت را در آنجا به اندرون حجاب بیاور، و حجاب، قدس را برای شما از قدس الاقداس جدا خواهد کرد. ۳۴ و تخت رحمت را بر تابوت شهادت در قدس الاقداس بگذار. ۳۵ و خوان را بیرون حجاب و چراغدان را برابر خوان به طرف جنوبی مسکن بگذار، و خوان را به طرف شمالی آن برپا کن. ۳۶ و پرده‌ای برای دروازه مسکن از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تاییده شده از صنعت طراز بساز. ۳۷ و برای پرده پنج ستون از چوب شطیم بساز، و آنها را به طلا ببوشان، و قلابهای آنها از طلا باشد، و برای آنها پنج پایه برنجین بریز.

**۲۷** «و مذبح را از چوب شطیم بساز، طولش پنج ذراع و عرضش پنج ذراع. و مذبح مربع باشد. و بلندی‌اش سه ذراع. ۲ و شاخه‌هایش را بر چهار گوشه‌اش بساز و شاخه‌هایش از همان باشد و آن را به برنج ببوشان. ۳ و لگنهایش را برای برداشتن خاکسترش بساز. و خاک اندازه‌هایش و جامهایش و چنگل‌هایش و مجمرهایش و همه اسبابش را از برنج بساز. ۴ و برایش آتش دانی مشبک برنجین بساز و بر آن شبکه چهار حلقه برنجین بر چهار گوشه‌اش بساز. ۵ و آن را در زیر، کنار مذبح بگذار تا شبکه به نصف مذبح برسد. ۶ و دو عصا برای مذبح بساز. عصاها از چوب شطیم باشد و آنها را به برنج ببوشان. ۷ و عصاها را در حلقه‌ها بگذارند، و عصاها بر هر دو طرف مذبح باشد تا آن را بردارند. ۸ و آن را محجوف از تخته‌ها بساز، همچنانکه در کوه به تو نشان داده شد، به این طور ساخته شود. ۹ «و صحن مسکن را بساز به طرف جنوب به سمت یمانی. پرده های صحن از کتان نازک تاییده شده باشد، و طولش صد ذراع به یک طرف. ۱۰ و ستونهای بیست و پایه های آنها بیست، از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد. ۱۱ و همچنین به طرف شمال، در طولش پرده‌ها باشد که طول آنها صد ذراع باشد و بیست ستون آن و بیست پایه آنها از برنج باشد و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره باشد. ۱۲ و برای عرض صحن به سمت مغرب، پرده های پنجاه ذراعی باشد. و ستونهای آنها ده و پایه های آنها ده. ۱۳ و عرض صحن به جانب مشرق از سمت طلوع پنجاه ذراع باشد. ۱۴ و پرده های یک طرف دروازه، پانزده ذراع و ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه. ۱۵ و پرده های طرف دیگر پانزده ذراعی و ستونهای آنها سه و پایه های آنها سه. ۱۶ و برای دروازه صحن، پرده بیست ذراعی از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تاییده شده از صنعت طراز باشد. و ستونهای چهار و پایه هایش چهار. ۱۷ همه ستونهای گردگرد صحن با پشت بندهای نقره پیوسته شود، و قلابهای آنها از نقره و پایه های آنها از برنج باشد. ۱۸ طول صحن صد ذراع، و عرضش در هر جا پنجاه ذراع، و بلندی‌اش پنج ذراع از کتان نازک تاییده شده، و پایه هایش از برنج باشد. ۱۹ و همه اسباب مسکن برای هر خدمتی، و همه میخهایش، و همه میخهای صحن از برنج باشد.

بند، به کنار آن که بطرف اندرون ایفود است، بگذار. ۲۷ و دو حلقه دیگر زیرین بسازو آنها را بر دو کتف ایفود از پایین بجانب پیش، در برابر پیوستگی آن، بر زیر زنار ایفود بگذار. ۲۸ و سینه بند را به حلقه هایش بر حلقه های ایفود به نوار لاجورد ببندند تا بالای زنار ایفود باشد و تاسینه بند از ایفود جدا نشود. ۲۹ و هارون نامهای بنی اسرائیل را بر سینه بند عدالت بر دل خود، وقتی که به قدس داخل شود، به حضور خداوند بجهت یادگاری دائم بردارد. ۳۰ و اوریم و تمیم را در سینه بند عدالت بگذار تا بر دل هارون باشد، وقتی که به حضور خداوند بیاید، و عدالت بنی اسرائیل را بر دل خود بحضور خداوند دائم متحمل شود. ۳۱ «و ردای ایفود را تمام از لاجورد بساز. ۳۲ و شکافی برای سر، در وسطش باشد. و حاشیه گرداگرد شکافش از کار نساج مثل گریبان زره، تادریده نشود. ۳۳ و در دامنش، انارها بساز از لاجورد و ارغوان و قرمز، گرداگرد دامنش، وزنگوله های زرین در میان آنها به هر طرف. ۳۴ زنگوله زرین و اناری و زنگوله زرین و اناری گرداگرد دامن ردا. ۳۵ و در بر هارون باشد، هنگامی که خدمت می کند، تا آواز آنها شنیده شود، هنگامی که در قدس بحضور خداوند داخل می شود و هنگامی که بیرون می آید تا نمیرد. ۳۶ و تنکه از طلای خالص بساز و بر آن مثل نقش خاتم قدوسیت برای یهوه نقش کن. ۳۷ و آن را به نوار لاجوردی ببند تا بر عمامه باشد، بر پیشانی عمامه خواهد بود. ۳۸ و بر پیشانی هارون باشد تا هارون گناه موقوفاتی که بنی اسرائیل وقف می نمایند، در همه هدایای مقدس ایشان متحمل شود. و آن دائم بر پیشانی او باشد تا بحضور خداوند مقبول شوند. ۳۹ و پیراهن کتان نازک را بباف و عمامه های از کتان نازک بساز و کمربندی از صنعت طراز بساز. ۴۰ و برای پسران هارون پیراهن بساز و بجهت ایشان کمربندها بساز و برای ایشان عمامه ها بساز بجهت عزت و زینت. ۴۱ و برادر خود هارون و پسرانش را همراه او به آنها آراسته کن، و ایشان را مسح کن و ایشان را تخصیص و تقدیس نما تا برای من کهنات کنند. ۴۲ و زیرجامه های کتان برای ستر عورت ایشان بساز که از کمر تا ران برسد، ۴۳ و بر هارون و پسرانش باشد، هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند یا نزد مذبح آیند تا در قدس خدمت نمایند، مبادا متحمل گناه شوند و بمیرند. این برای وی و بعد از او برای ذریتش فریضه ابدی است.

**۲۹** «و این است کاری که بدیشان می کنی، برای تقدیس نمودن ایشان تا بجهت من کهنات کنند: یک گوساله و دو قوچ بی عیب بگیری، ۲ و نان فطیر و قرصهای فطیر سرشته به روغن و رقیقهای فطیر مسح شده به روغن. آنها را از آردنم گندم بساز. ۳ و آنها را در یک سبد بگذار و آنها را در سبد با گوساله و دو قوچ بگذاران. ۴ و هارون و پسرانش را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده، ایشان را به آب غسل ده، ۵ و آن رختها را گرفته، هارون را به پیراهن و ردای ایفود و ایفود و سینه بند آراسته کن و زنار ایفود را بر وی ببند. ۶ و عمامه را بر سرش بنه و افسر قدوسیت را بر عمامه بگذار، ۷ و روغن مسح را گرفته، بر سرش بریز و او را مسح کن. ۸ و پسرانش را نزدیک آورده، ایشان را به پیراهنهای بیوشان. ۹ و بر ایشان، یعنی هارون و

اجنبی نخورد زیرا که مقدس است. ۳۴ و اگر چیزی از گوشت هدیه تخصیص و از نان، تاصبح باقی ماند، آن باقی را به آتش بسوزان، و آن را نخورند، زیرا که مقدس است. ۳۵ «همچنان به هارون و پسرانش عمل نما، موافق آنچه به تو امر فرموده‌ام، هفت روز ایشان را تخصیص نما. ۳۶ و گوساله قربانی گناه را هرروز بجهت کفاره ذبح کن. و مذبح را طاهر ساز به کفاره‌ای که بر آن می‌کنی، و آن را مسح کن تا مقدس شود. ۳۷ هفت روز برای مذبح کفاره کن، و آن را مقدس ساز، و مذبح، قدس اقداس خواهد بود. هرکه مذبح را لمس کند، مقدس باشد. ۳۸ و این است قربانی هائی که بر مذبح باید گذرانید: دوبره یکساله. هر روز بیوسته ۳۹ یک بره را در صبح ذبح کن، و بره دیگر را در عصر ذبح نما. ۴۰ و دهیک از آرد نرم سرشته شده با یک ربع هین روغن کوبیده، و برای هدیه ریختنی، یک ربع هین شراب برای هر بره خواهد بود. ۴۱ و بره دیگر را در عصر ذبح کن و برای آن موافق هدیه صبح موافق هدیه ریختنی آن بگذران، تا عطر خوشبو قربانی آتشین برای خداوند باشد. ۴۲ این قربانی سوختنی دائمی، در نسلهای شما نزد دروازه خیمه اجتماع خواهد بود، به حضور خداوند، درجایی که با شما ملاقات می‌کنم تا آنجا به تو سخن گویم. ۴۳ و در آنجا با بنی اسرائیل ملاقات می‌کنم، تا از جلال من مقدس شود. ۴۴ خیمه اجتماع و مذبح را مقدس می‌کنم، و هارون و پسرانش را تقدیس می‌کنم تا برای من کهنات کنند. ۴۵ و در میان بنی اسرائیل ساکن شده، خدای ایشان می‌باشم. ۴۶ و خواهند دانست که من پیوه، خدای ایشان هستم، که ایشان را از زمین مصر بیرون آورده‌ام، تا در میان ایشان ساکن شوم. من پیوه خدای ایشان هستم.

۳۰ «و مذبحی برای سوزانیدن بخور بساز. آن را از چوب شظیم بساز. ۲ طولش ذراعی باشد، و عرضش ذراعی، یعنی مربع باشد، و بلندی‌اش دو ذراع، و شاخهایش ازخودش باشد. ۳ و آن را به طلای خالص پیوشان. سطحش و جانبهایش به هر طرف و شاخهایش راو تاجی از طلا گرداگردش بساز. ۴ و دو حلقه زرین برایش در زیر تاجش بساز، بر دو گوشه‌اش، بر هر دو طرفش، آنها را بساز. و آنها خانه‌ها باشد برای عصاها، تا آن را بدانها بردارند. ۵ و عصاها را از چوب شظیم بساز و آنها را به طلا پیوشان. ۶ و آن را پیش حجایی که روپروی تابوت شهادت است، در مقابل کرسی رحمت که بر زیر شهادت است، در جایی که با تو ملاقات می‌کنم، بگذار. ۷ و هر بامداد هارون بخور معطر بر روی آن بسوزاند، وقتی که چراغها را می‌آرید، آن را بسوزاند. ۸ و در عصر چون هارون چراغها را روشن می‌کند، آن را بسوزاند تا بخور دائمی به حضور خداوند در نسلهای شما باشد. ۹ هیچ بخور غریب و قربانی سوختنی و هدیه‌ای بر آن مگذارند، و هدیه ریختنی بر آن مرزید. ۱۰ و هارون سالی یک مرتبه بر شاخهایش کفاره کند، به خون قربانی گناه که برای کفاره است، سالی یک مرتبه بر آن کفاره کند در نسلهای شما، زیرا که آن برای خداوند قدس اقداس است.» ۱۱ و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت: ۱۲ «وقتی که شماره بنی اسرائیل را برحسب شمرده شدگان ایشان می‌گیری، آنگاه هرکس فدیه جان خود را به

خداوند دهد، هنگامی که ایشان را می‌شماری، مبادا در حین شمردن ایشان، وپایی در ایشان حادث شود. ۱۳ هرکه به سوی شمرده شدگان می‌گذرد، این را بدهد، یعنی نیم مثقال موافق مثقال قدس، که یک مثقال بیست قیراط است، و این نیم مثقال هدیه خداوند است. ۱۴ هرکس از بیست ساله و بالاتر که به سوی شمرده شدگان بگذرد، هدیه خداوند را بدهد. ۱۵ دولت‌مند از نیم مثقال زیاده ندهد، و فقیر کمتر ندهد، هنگامی که هدیه‌ای برای کفاره جانهای خود به خداوند می‌دهند. ۱۶ و نقد کفاره را از بنی اسرائیل گرفته، آن را برای خدمت خیمه اجتماع بده، تا برای بنی اسرائیل یادگاری به حضور خداوند باشد، و بجهت جانهای ایشان کفاره کند.» ۱۷ و خداوند به موسی خطاب کرده، گفت: ۱۸ «حوضی نیز برای شستن از برنج بساز، وپایه‌اش از برنج و آن را در میان خیمه اجتماع و مذبح بگذار، و آب در آن بریز. ۱۹ و هارون و پسرانش دست و پای خود را از آن بشویند. ۲۰ هنگامی که به خیمه اجتماع داخل شوند، به آب بشویند، مبادا بمیرند. و وقتی که برای خدمت کردن و سوزانیدن قربانی های آتشین بجهت خداوند به مذبح نزدیک آیند، ۲۱ آنگاه دست و پای خود را بشویند، مبادا بمیرند. و این برای ایشان، یعنی برای او و ذریش، نسلا بعدنسل فریضه ابدی باشد.» ۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۳ «و تو عطریات خاص بگیر، از هر چکیده پانصد مثقال، و از دارچینی معطر، نصف آن، دوپست و پنجاه مثقال، و از قصب الذریره، دوپست و پنجاه مثقال. ۲۴ و از سلیخه پانصد مثقال موافق مثقال قدس، و از روغن زیتون یک هین. ۲۵ و از آنها روغن مسح مقدس را بساز، عطری که از صنعت عطار ساخته شود، تا روغن مسح مقدس باشد. ۲۶ و خیمه اجتماع و تابوت شهادت را بدان مسح کن. ۲۷ و خون را با تمامی اسبابش، و چراغدان را با اسبابش، و مذبح بخوررا، ۲۸ و مذبح قربانی سوختنی را با همه اسبابش، و حوض را با پایه‌اش. ۲۹ و آنها را تقدیس نما، تا قدس اقداس باشد. هرکه آنها را لمس نماید مقدس باشد. ۳۰ و هارون و پسرانش را مسح نموده، ایشان را تقدیس نما، تا برای من کهنات کنند. ۳۱ و بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: این است روغن مسح مقدس برای من در نسلهای شما. ۳۲ و بر بدن انسان ریخته نشود، و مثل آن موافق ترکیبش مسازید، زیرا که مقدس است و نزد شما مقدس خواهد بود. ۳۳ هرکه مثل آن ترکیب نماید، و هرکه چیزی از آن بر شخصی بیگانه بمالد، از قوم خود منقطع شود.» ۳۴ و خداوند به موسی گفت: «عطریات بگیر، یعنی میعه و اظفار و قنه و از این عطریات با کندر صاف حصه‌ها مساوی باشد. ۳۵ و از اینها بخور بساز، عطری از صنعت عطار نمکین و مصفی و مقدس. ۳۶ و قدری از آن را نرم بکوب، و آن را پیش شهادت در خیمه اجتماع، جایی که با تو ملاقات می‌کنم بگذار، و نزد شما قدس اقداس باشد. ۳۷ و موافق ترکیب این بخور که می‌سازی، دیگری برای خود مسازید؛ نزد تو برای خداوند مقدس باشد. ۳۸ هرکه مثل آن را برای بوییدن بسازد، از قوم خود منقطع شود.»

۳۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «آگاه باش بصلتیل بن اوری بن حور را از سبط یهودا به نام خوانده‌ام. ۳ و او را به روح خدا پر ساختم، و به حکمت و فهم و معرفت و هر هنری، ۴ برای اختراع مخترعات، تادر طلا و نقره و برنج کار کند. ۵ و برای تراشیدن سنگ و ترصیع آن و درودگری چوب، تا در هرصنعتی اشتغال نماید. ۶ و اینک من، اهلویاب بن اخسامکم را از سبط دان، انباز او ساختم، و دردل همه دانادلان حکمت بخشیده‌ام، تا آنچه را به تو امر فرموده‌ام، بسازند. ۷ خیمه اجتماع و تابوت شهادت و کرسی رحمت که بر آن است، و تمامی اسباب خیمه، ۸ و خون و اسبابش و چراغدان طاهر و همه اسبابش و مذبح بخور، ۹ و مذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش، و حوض پایباش، ۱۰ و لباس خدمت و لباس مقدس برای هارون کاهن، و لباس پسرانش بجهت کهنات، ۱۱ و روغن و مسح و بخور معطر بجهت قدس، موافق آنچه به تو امر فرموده‌ام، بسازند.» ۱۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۳ «و تو بنی اسرائیل را مخاطب ساخته، بگو: البته سبت های مرا نگاه دارید. زیرا که این در میان من و شما در نسلهای شما آیتی خواهد بود تا بدانید که من یهوه هستم که شما را تقدیس می‌کنم. ۱۴ پس سبت را نگاه دارید، زیرا که برای شما مقدس است، هرکه آن را بی‌حرمت کند، هرآینه کشته شود، و هرکه در آن کار کند، آن شخص از میان قوم خود منقطع شود. ۱۵ شش روز کار کرده شود، و در روز هفتم سبت آرام و مقدس خداوند است. هرکه در روز سبت کار کند، هرآینه کشته شود. ۱۶ پس بنی اسرائیل سبت را نگاه بدارند، نسلا بعد نسل سبت را به عهد ابدی مرعی دارند. ۱۷ این در میان من و بنی اسرائیل آیتی ابدی است، زیرا که در شش روز، خداوند آسمان و زمین را ساخت و در روز هفتمین آرام فرموده، استراحت یافت.» ۱۸ و چون گفتگو را با موسی در کوه سیناپایان برد، دو لوح شهادت، یعنی دو لوح سنگ مرقوم به انگشت خدا را به وی داد.

۳۲ و چون قوم دیدند که موسی در فرود آمدن از کوه تاخیر نمود، قوم نزد هارون جمع شده، وی را گفتند: «برخیز و برای ما خدایان بساز که پیش روی ما بخرامند، زیرا این مرد، موسی، که ما را از زمین مصر بیرون آورد، نمی‌دانیم او را چه شده است.» ۲ هارون بدیشان گفت: «گوشواره های طلا را که در گوش زنان و پسران و دختران شماست، بیرون کرده، نزد من بیاورید.» ۳ پس تمامی گوشواره های زرین را که در گوشهای ایشان بود بیرون کرده، نزد هارون آوردند. ۴ و آنها را از دست ایشان گرفته، آن را با قلم نقش کرد، و از آن گوساله ریخته شده ساخت، و ایشان گفتند: «ای اسرائیل این خدایان تو می‌باشند، که تو را از زمین مصر بیرون آوردند.» ۵ و چون هارون این را بدید، مذبحی پیش آن بنا کرد و هارون ندا درداد، گفت: «فردا عید یهوه می‌باشد.» ۶ و بامدادان برخاسته، قربانی های سوختنی گذرانیدند، و هدایای سلامتی آوردند، و قوم برای خوردن و نوشیدن نشستند، و بجهت لعب برپا شدند. ۷ و خداوند به موسی گفت: «روانه شده، بزیر برو، زیرا که این قوم تو که از زمین مصر بیرون آورده‌ای، فاسد شده‌اند. ۸ و به زودی از آن طریقی که بدیشان

هر کس به پسر خود و به برادر خویش، تا امروز شما را برکت دهد.» و ۳۰ و بامدادان واقع شد که موسی به قوم گفت: «شما گناهی عظیم کرده‌اید. اکنون نزد خداوند بالا می‌روم، شاید گناه شما را کفاره کنم.» ۳۱ پس موسی به حضور خداوند برگشت و گفت: «آه، این قوم گناهی عظیم کرده، و خدایان طلا برای خویشتن ساخته‌اند. ۳۲ الان هرگاه گناه ایشان را می‌آزمی و اگر نه مرا از دفترت که نوشته‌ای، محو ساز.» ۳۳ خداوند به موسی گفت: «هرکه گناه کرده است، او را از دفتر خود محو سازم. ۳۴ و اکنون برو و این قوم را بداندجایی که به تو گفته‌ام، راهنمایی کن. اینک فرشته من پیش روی تو خواهد خرامید، لیکن در یوم تفقد من، گناه ایشان را از ایشان بازخواست خواهم کرد.» ۳۵ و خداوند قوم را مبتلا ساخت زیرا گوساله‌ای را که هارون ساخته بود، ساخته بودند.

**۳۳** و خداوند به موسی گفت: «روانه شده، از اینجا کوچ کن، تو و این قوم که از زمین مصر برآورده‌ای، بدان زمینی که برای ابراهیم، اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفته‌ام آن را به ذریه تو عطا خواهم کرد. ۲ و فرشته‌ای پیش روی تو می‌فرستم، و کنعانیان و اموریان و حتیان و فرزایان و حویان و یبوسیان را بیرون خواهم کرد. ۳ به زمینی که به شیر و شهد جاری است، زیرا که در میان شما نمی‌آیم، چونکه قوم گردن کش هستی، مبادا تو را در بین راه هلاک سازم.» ۴ و چون قوم این سخنان بد را شنیدند،

ماتم گرفتند، و هیچکس زیور خود را بر خود ننهاده. ۵ و خداوند به موسی گفت: «بنی اسرائیل را بگو: شما قوم گردن کش هستید؛ اگر لحظه‌ای در میان توآیم، همانا تو را هلاک سازم. پس اکنون زیور خود را از خود بیرون کن تا بدانم با تو چه کنم.» ۶ پس بنی اسرائیل زیورهای خود را از جبل حوریب از خود بیرون کردند. ۷ و موسی خیمه خود را برداشته، آن را بیرون لشکرگاه، دور از اردو زد، و آن را «خیمه اجتماع» نامید. و واقع شد که هرکه طالب یهوه می‌بود، به خیمه اجتماع که خارج لشکرگاه بود، بیرون می‌رفت. ۸ و هنگامی که موسی به سوی خیمه بیرون می‌رفت، تمامی قوم برخاسته، هر یکی به در خیمه خود می‌ایستاد، و در عقب موسی می‌نگریست تا داخل خیمه می‌شد. ۹ و چون موسی به خیمه داخل می‌شد، ستون ابر نازل شده، به در خیمه می‌ایستاد، و خدا با موسی سخن می‌گفت. ۱۰ و چون تمامی قوم، ستون ابر را بر در خیمه ایستاده می‌دیدند، همه قوم برخاسته، هر کس به در خیمه خود سجده می‌کرد. ۱۱ و خداوند

با موسی روبرو سخن می‌گفت، مثل شخصی که با دوست خود سخن گوید. پس به اردو بر می‌گشت. اما خادم او یوشع بن نون جوان، از میان خیمه بیرون نمی‌آمد. ۱۲ و موسی به خداوند گفت: «اینک تو به من می‌گویی: این قوم را ببر. و تو مرا خبر نمی‌دهی که همراه من که را می‌فرستی. و تو گفته‌ای، تو را به نام می‌شناسم، و ایض در حضور من فیض یافته‌ای. ۱۳ الان اگر فی الحقیقه منظور نظر توشده‌ام، طریق خود را به من بیاموز تا تو را بشناسم، و در حضور تو فیض یابم، و ملاحظه بفرما که این طایفه، قوم تو می‌باشند.» ۱۴ گفت: «رو می‌خواهد آمد و تو را آرامی خواهم بخشید.» ۱۵ به وی عرض کرد: «هر گاه روی تو نیاید، ما را

از اینجا میر. ۱۶ زیرا به چه چیز معلوم می‌شود که من و قوم تو منظور نظر تو شده‌ایم، آیانه از آمدن تو با ما؟ پس من و قوم تو از جمیع قومهایی که بر روی زمینند، ممتاز خواهیم شد.» ۱۷ خداوند به موسی گفت: «این کار را نیز که گفته‌ای خواهم کرد، زیرا که در نظر من فیض یافته‌ای و تو را بنام می‌شناسم.» ۱۸ عرض کرد: «مستدعی آنکه جلال خود را به من بنمای.» ۱۹ گفت: «من تمامی احسان خود را پیش روی تومی گذرانم و نام یهوه را پیش روی تو ندا می‌کنم، و رفت می‌کنم بر هرکه رؤف هستم و رحمت خواهم کرد بر هرکه رحیم هستم. ۲۰ و گفت روی مرا نمی‌توانی دید، زیرا انسان نمی‌تواند مرا ببیند زنده بماند.» ۲۱ و خداوند گفت: «اینک مقامی نزد من است. پس بر صخره بایست. ۲۲ واقع می‌شود که چون جلال من می‌گذرد، تو را درشکاف صخره می‌گذارم، و تو را به دست خود خواهم پوشانید تا عبور کنم. ۲۳ پس دست خود را برداشت تا قفای مرا ببینی، اما روی من دیده نمی‌شود.»

**۳۴** و خداوند به موسی گفت: «دو لوح سنگی مثل اولین برای خود بتراش، و سخنانی را که بر لوح های اول بود و شکستی براین لوح‌ها خواهم نوشت. ۲ و بامدادان حاضر شوو صبحگاهان به کوه سینا بالا بیا، و در آنجا نزد من بر قله کوه بایست. ۳ و هیچکس با تو بالا نیاید، و هیچکس نیز در تمامی کوه دیده نشود، و گله ورمه نیز به طرف این کوه چرا نکند.» ۴ پس موسی دو لوح سنگی مثل اولین تراشید و بامدادان برخاسته، به کوه سینا بالا آمد، چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، و دو لوح سنگی را به دست خود برداشت. ۵ و خداوند در ابر نازل شده، در آنجا با وی بایستاد، و به نام خداوند ندا درداد. ۶ و خداوند پیش روی وی عبور کرده، ندا درداد که «یهوه، یهوه، خدای رحیم و رؤف و دیرخشم و کثیر احسان و وفا، ۷ نگاه دارنده رحمت برای هزاران، و آمرزنده خطا و عصبان و گناه، لکن گناه را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت، بلکه خطایای پدران را بر پسران و پسران پسران ایشان تا پشت سوم و چهارم خواهد گرفت.» ۸ و موسی به زودی رو به زمین نهاده، سجده کرد. ۹ و گفت: «ای خداوند اگر فی الحقیقه منظور نظر تو شده‌ام، مستدعی آنکه خداوند در میان ما بیاید، زیرا که این قوم گردنکش می‌باشند، پس خطا و گناه ما را بامروز و ما را میراث خود بساز.» ۱۰ گفت: «اینک عهدی می‌بندم و در نظر تمامی قوم تو کارهای عجیب می‌کنم، که در تمامی جهان و در جمیع امتها کرده نشده باشد، و تمامی این قومی که تو در میان ایشان هستی، کار خداوند را خواهند دید، زیرا که این کاری که با تو خواهم کرد، کاری هولناک است. ۱۱ آنچه را من امروز به تو امر می‌فرمایم، نگاه دار. اینک من از پیش روی تو اموریان و کنعانیان و حتیان و فرزایان و حویان و یبوسیان را خواهم راند. ۱۲ با حذر باش که با ساکنان آن زمین که تو بداندجایی می‌روی، عهد نبندی، مبادا در میان شما دامی باشد. ۱۳ بلکه مذبحهای ایشان را منهدم سازید، و بنهای ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمایید. ۱۴ زنها را خدای غیر

را عبادت ننما، زیرا یهوه که نام او غیور است، خدای غیور است. ۱۵ زنها را با ساکنان آن زمین عهد مبند، والا از عقب خدایان ایشان زنا می



کنند، و نزد خدایان ایشان قربانی می‌گذرانند، و تو را دعوت می‌نمایند و از قربانی های ایشان می‌خورى. ۱۶ و از دختران ایشان برای پسران خود می‌گیری، و چون دختران ایشان از عقب خدایان خود زنا کنند، آنگاه پسران شما را در پیروی خدایان خود مرتکب زنا خواهند نمود. ۱۷ خدایان ریخته شده برای خویشتن مساز. ۱۸ عید فطیر را نگاه دار، و هفت روز نان فطیر چنانکه تو را امر فرمودم، در وقت معین در ماه اییب بخور، زیرا که در ماه اییب از مصر بیرون آمدی. ۱۹ هرکه رحم را گشاید، از آن من است و هرکه نخست زاده ذکور از مواشی تو، چه از گاوچه از گوسفند، ۲۰ و برای نخست زاده الاغ، بره‌ای فدییه بده، و اگر فدییه ندهی، گردنش را بشکن و هرنخست زاده‌ای از پسران را فدییه بده. و هیچکس به حضور من تهی دست حاضر نشود. ۲۱ شش روز مشغول باش، و روز هفتمین، سبت را نگاه دار. در وقت شیار و در حصاد، سبت را نگاه دار. ۲۲ و عید هفته‌ها را نگاه دار، یعنی عید نوب حصادگندم و عید جمع در تحویل سال. ۲۳ سالی سه مرتبه همه ذکوران به حضور خداوند یهوه، خدای اسرائیل، حاضر شوند. ۲۴ زیرا که امته‌ها راز پیش روی تو خواهم راند، و حدود تو را وسیع خواهم گردانید، و هنگامی که در هر سال سه مرتبه می‌آیی تا به حضور یهوه، خدای خود حاضر شوی، هیچکس زمین تو را طمع نخواهد کرد. ۲۵ خون قربانی مرا با خمیرمایه مگردان، و قربانی عید فصیح تا صبح نماند. ۲۶ نخستین نوب زمین خود را به خانه یهوه، خدای خود، بیاور. و بزغاله را در شیر مادرش میز. ۲۷ و خداوند به موسی گفت: «این سخنان را تو بنویس، زیرا که به حسب این سخنان، عهد با تو و با اسرائیل بسته‌ام.» ۲۸ و چهل روز و چهل شب آنجا نزد خداوند بوده، نان نخورد و آب نوشید و اوسخان عهد، یعنی ده کلام را بر لوحها نوشت. ۲۹ و چون موسی از کوه سینا بپز می‌آمد، و دو لوح سنگی در دست موسی بود، هنگامی که از کوه بپز می‌آمد، واقع شد که موسی ندانست که به سبب گفتگوی با او پوست چهره وی می‌درخشید. ۳۰ اما هارون و جمیع بنی اسرائیل موسی را دیدند که اینک پوست چهره اومی درخشید. پس ترسیدند که نزدیک او بیایند. ۳۱ و موسی ایشان را خواند، و هارون و همه سرداران جماعت نزد او برگشتند، و موسی بدیشان سخن گفت. ۳۲ و بعد از آن همه بنی اسرائیل نزدیک آمدند، و آنچه خداوند در کوه سینا بدو گفته بود، بدیشان امر فرمود. ۳۳ و چون موسی از سخن گفتن با ایشان فارغ شد، نقابی بر روی خود کشید. ۳۴ و چون موسی به حضور خداوند داخل می‌شد که با وی گفتگو کند، نقاب را برمی‌داشت تا بیرون آمدن او. پس بیرون آمده، آنچه به وی امر شده بود، به بنی اسرائیل می‌گفت. ۳۵ و بنی اسرائیل روی موسی را می‌دیدند که پوست چهره او می‌درخشید. پس موسی نقاب را به روی خود باز می‌کشید، تا وقتی که برای گفتگوی او می‌رفت.

**۳۵** و موسی تمام جماعت بنی اسرائیل را جمع کرده، بدیشان گفت: «این است سخنانی که خداوند امر فرموده است که آنها را بکنی: ۲ شش روز کار کرده شود، و در روز هفتمین، سبت آرامی مقدس خداوند برای شماست؛ هرکه در آن کاری کند، کشته شود. ۳ در روز سبت آتش در همه

دان، ۳۵ و ایشان را به حکمت دلی بر ساخت، برای هر عمل نقاش و نساج ماهر و طراز در لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک، و در هر کار نساج تا صانع هر صنعتی و مخترع اختراعات بشوند.

### ۳۶ «و بصلئیل و اهلویاب و همه دانادلانی که خداوند حکمت و

فطانت بدیشان داده است، تا برای کردن هر صنعت خدمت قدس، ماهر باشند، موافق آنچه خداوند امر فرموده است، کار بکنند.» ۲ پس موسی، بصلئیل و اهلویاب و همه دانادلانی را که خداوند در دل ایشان حکمت داده بود، و آتانی را که دل ایشان، ایشان را راغب ساخته بود که برای کردن کار نزدیک بیابند، دعوت کرد. ۳ و همه هدایایی را که بنی اسرائیل برای بجا آوردن کار خدمت قدس آورده بودند، از حضور موسی برداشتند، و هر بامداد هدایای تبرعی دیگر نزد وی می آوردند. ۴ و همه دانایانی که هر گونه کار قدس رامی ساختند، هر یک از کار خود که در آن مشغول می بود، آمدند. ۵ و موسی را عرض کرده، گفتند: «قوم زیاده از آنچه لازم است برای عمل آن کاری که خداوند فرموده است که ساخته شود، می آوردند.» ۶ و موسی فرمود تا در اردو ندا کرده، گویند که «مردان و زنان هیچ کاری دیگر برای هدایای قدس نکنند.» پس قوم از آوردن بازداشته شدند. ۷ و اسباب برای انجام تمام کار، کافی، بلکه زیاده بود. ۸ پس همه دانادلانی که در کار اشتغال داشتند، ده پرده مسکن را ساختند، از کتان نازک تابیده شده و لاجورد و ارغوان و قرمز، و آنها را با کروبیان از صنعت نساج ماهر ترتیب دادند. ۹ طول هر پرده بیست و هشت ذراع، و عرض هر پرده چهار ذراع. همه پرده ها را یک اندازه بود. ۱۰ و پنج پرده را با یکدیگر پیوست، و پنج پرده را با یکدیگر پیوست، و ۱۱ و بر لب یک پرده در کنار پیوستگی اش مادگیهای لاجورد ساخت، و همچنین در لب پرده بیرونی در پیوستگی دوم ساخت. ۱۲ و در یک پرده، پنجاه مادگی ساخت، و در کنار پرده ای که در پیوستگی دومین بود، پنجاه مادگی ساخت. و مادگیها مقابل یکدیگر بود. ۱۳ و پنجاه تکمه زرین ساخت، و پرده ها را به تکمه ها با یکدیگر پیوست، تا مسکن یک باشد. ۱۴ و پرده ها از پشم بر ساخت بجهت خیمه ای که بالای مسکن بود؛ آنها را پانزده پرده ساخت. ۱۵ طول هر پرده سی ذراع، و عرض هر پرده چهار ذراع؛ و یازده پرده را یک اندازه بود. ۱۶ و پنج پرده را جدا پیوست، و شش پرده را جدا. ۱۷ و پنجاه مادگی بر کنار پرده ای که در پیوستگی بیرونی بود ساخت، و پنجاه مادگی در کنار پرده در پیوستگی دوم. ۱۸ و پنجاه تکمه برنجین برای پیوستن خیمه بساخت تا یک باشد. ۱۹ و پوششی از پوست قوچ سرخ شده برای خیمه ساخت، و پوششی بر زیر آن از پوست خز. ۲۰ و تخته های قائم از چوب شطیم برای مسکن ساخت. ۲۱ طول هر تخته ده ذراع، و عرض هر تخته یک ذراع و نیم. ۲۲ هر تخته را دوزبانه بود مقرون یکدیگر، و بدین ترکیب همه تخته های مسکن را ساخت. ۲۳ و تخته های مسکن را ساخت، بیست تخته به جانب جنوب به طرف یمانی، ۲۴

و چهل پایه نقره زیر بیست تخته ساخت، یعنی دو پایه زیر تخته ای برای دوزبانه اش، و دو پایه زیر تخته دیگر برای دوزبانه اش. ۲۵ و برای جانب

دیگر مسکن به طرف شمال، بیست تخته ساخت. ۲۶ و چهل پایه نقره آنها را یعنی دو پایه زیر یک تخته ای و دو پایه زیر تخته دیگر. ۲۷ و برای موخر مسکن به طرف مغرب، شش تخته ساخت. ۲۸ و دو تخته برای گوشه های مسکن در هر دو جانب ساخت. ۲۹ و از زیر با یکدیگر پیوسته شد، و تا سر آن با هم در یک حلقه تمام شد. و همچنین برای هر دو در هر دو گوشه کرد. ۳۰ پس هشت تخته بود، و پایه های آنها از نقره شانزده پایه، یعنی دو پایه زیر هر تخته. ۳۱ و پشت بندها از چوب شطیم ساخت، یعنی پنج برای تخته های یک جانب مسکن، ۳۲ و پنج پشت بند برای تخته های جانب دیگر مسکن، و پنج پشت بند برای تخته های جانب غربی مسکن. ۳۳ و پشت بند وسطی را ساخت تا در میان تخته ها از سر تا سر بگذرد. ۳۴ تخته ها را به طلا پوشانید، و حلقه های آنها را از طلا ساخت تا برای پشت بندها، خانه ها باشد، و پشت بندها را به طلا پوشانید. ۳۵ و حجاب را از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده ساخت، و آن را با کروبیان از صنعت نساج ماهر ترتیب داد. ۳۶ و چهار ستون از چوب شطیم برایش ساخت، و آنها را به طلا پوشانید و قلابهای آنها از طلا بود، و برای آنها چهار پایه نقره ریخت. ۳۷ و پرده ای برای دروازه خیمه از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده از صنعت طراز بساخت. ۳۸ و پنج ستون آن و قلابهای آنها را ساخت و سرها و عصاهای آنها را به طلا پوشانید و پنج پایه آنها از برنج بود.

۳۷ و بصلئیل، تابوت را از چوب شطیم ساخت، طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم، و بلندیش یک ذراع و نیم. ۲ و آن را به طلای خالص از درون و بیرون پوشانید. و برای آن تاجی از طلا بر طرفش ساخت. ۳ و چهار حلقه زرین برای چهار پایه اش بریخت، یعنی دو حلقه بر یک طرفش و دو حلقه بر طرف دیگر. ۴ و دو عصا از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید. ۵ و عصاها را در حلقه ها بر دو جانب تابوت گذرانید، برای برداشتن تابوت. ۶ و کرسی رحمت را از طلای خالص ساخت. طولش دو ذراع و نیم، و عرضش یک ذراع و نیم. ۷ و دو کروی از طلا ساخت. و آنها را بر هر دو طرف کرسی رحمت از چرخکاری ساخت. ۸ یک کروی بر این طرف و کروی دیگر بر آن طرف، و از کرسی رحمت، کرویانی را بر هر دو طرفش ساخت. ۹ و کرویانی با لهای خود را بر زیر آن پهن می کردند، و به بالهای خویش کرسی رحمت را می پوشانیدند، و رویهای ایشان به سوی یکدیگر می بود، یعنی رویهای کرویانی به جانب کرسی رحمت می بود. ۱۰ و خوان را از چوب شطیم ساخت. طولش دو ذراع، و عرضش یک ذراع، و بلندیش یک ذراع و نیم. ۱۱ و آن را به طلای خالص پوشانید، و تاجی زرین گرداگردش ساخت. ۱۲ و حاشیه ای به مقدار چهار انگشت گرداگردش ساخت، و تاجی زرین گرداگرد حاشیه ساخت. ۱۳ و چهار حلقه زرین برایش ریخت، و حلقه ها را بر چهار گوشه ای که بر چهار قائمه اش بود گذاشت. ۱۴ و حلقه ها مقابل حاشیه بود، تا خانه های عصاها باشد، برای برداشتن خوان. ۱۵ و دو عصا را از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید، برای

برداشتن خون. ۱۶ و ظروفی را که بر خون می‌بود از صحنها و کاسه‌ها و پیاله‌ها و جامه‌های که بدانها هدایای ریختنی می‌ریختند، از طلای خالص ساخت. ۱۷ و چراغدان را از طلای خالص ساخت. از چرخکاری، چراغدان را ساخت، و پایه‌اش و شاخه‌هایش و پیاله‌هایش و سیبهایش و گلهایش از همین بود. ۱۸ و از دو طرفش شش شاخه بیرون آمد، یعنی سه شاخه چراغدان از یک طرف، و سه شاخه چراغدان از طرف دیگر. ۱۹ و سه پیاله بادامی با سیبی و گلی در یک شاخه، و سه پیاله بادامی و سیبی و گلی بر شاخه دیگر، و همچنین برای شش شاخه‌ای که از چراغدان بیرون می‌آمد. ۲۰ و بر چراغدان چهار پیاله بادامی با سیبها و گلهای آن. ۲۱ و سیبی زیر دو شاخه آن، و سیبی زیر دو شاخه آن، و سیبی زیر دو شاخه آن، برای شش شاخه‌ای که از آن بیرون می‌آمد. ۲۲ سیبهای آنها و شاخه‌های آنها از همین بود، یعنی همه از یک چرخکاری طلای خالص. ۲۳ و هفت چراغش و گلگیرهایش و سیبهایش را از طلای خالص ساخت. ۲۴ از یک وزنه طلای خالص آن را با همه اسبابش ساخت. ۲۵ و مذبح بخور را از چوب شطیم ساخت، طولش یک ذراع، و عرضش یک ذراع مربع، و بلندیش دو ذراع، و شاخه‌هایش از همان بود. ۲۶ و آن را به طلای خالص پوشانید، یعنی سطحش و طرفهای گردگردش، و شاخه‌هایش، و تاجی گردگردش از طلای خالص ساخت. ۲۷ و دوحلقه زرین برایش زیر تاج بر دو گوشه‌اش بر دو طرفش ساخت، تا خانه‌های عصاها باشد برای برداشتنش به آنها. ۲۸ و عصاها را از چوب شطیم ساخته، آنها را به طلا پوشانید. ۲۹ و روغن مسح مقدس و بخور معطر طاهر را از صنعت عطارساخت.

**۳۸** و مذبح قربانی سوختنی را از چوب شطیم ساخت. طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع مربع، و بلندیش سه ذراع. ۲ و شاخه‌هایش را بر چهار گوشه‌اش ساخت. شاخه‌هایش از همان بود و آن را از برنج پوشانید. ۳ و همه اسباب مذبح را ساخت، یعنی: دیگها و خاک اندازه‌ها و کاسه‌ها و چنگالها و مجمرها و همه ظروفش را از برنج ساخت. ۴ و برای مذبح، آتش دانی مشبک از برنج ساخت، که زیرحاشیه‌اش بطرف پایین تا نصفش برسد. ۵ و چهارحلقه برای چهار سر آتش دان برنجین ریخت، تاخانه‌های عصاها باشد. ۶ و عصاها را از چوب شطیم ساخته، آنها را به برنج بپوشانید. ۷ و عصاها را در حلقه‌ها بر دو طرف مذبح گذرانید، برای برداشتنش به آنها، و مذبح را از چوبها مجوف ساخت. ۸ و حوض را از برنج ساخت، و پایه‌اش را از برنج از آینه‌های زنانی که نزد دروازه خیمه اجتماع برای خدمت جمع می‌شدند. ۹ و صحن را ساخت که برای طرف جنوبی به سمت یمانی. پرده‌های صحن از کتان نازک تابیده شده صد ذراعی بود. ۱۰ ستونهای آنها بیست بود، و پایه‌های آنها بیست بود، از برنج و قلابهای آنها و پشت بندهای آنها از نقره. ۱۱ و برای طرف شمالی صد ذراعی بود، و ستونهای آنها بیست از برنج، و قلابهای ستونها و پشت بندهای آنها از نقره بود. ۱۲ و برای طرف غربی، پرده‌های پنجاه ذراعی بود، و ستونهای آنها ده و پایه‌های آنها ده، و قلابها و پشت بندهای ستونها از نقره بود. ۱۳ و برای طرف شرقی به سمت طلوع، پنجاه

**۳۹** و از لاجورد و ارغوان و قرمز رختهای بافته شده ساختند، برای خدمت کردن در قدس، و رختهای مقدس برای هارون ساختند، چنانکه خداوند به موسی امر نموده بود. ۲ و ایفود را از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز کتان نازک تابیده شده، ساخت. ۳ و تنگه‌های نازک از طلا ساختند و تارها کشیدند تا آنها را در میان لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک به صنعت نساج ماهر بیافند. ۴ و کتفهای پیوسته شده برایش ساختند، که بر دو کنار پیوسته شد. ۵ و زنار بسته شده‌ای که بر آن بود از همان پارچه‌ها همان صنعت بود، از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تابیده شده، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۶ و سنگهای جرع مرصع در دو طوق طلا، و منقوش به نقش خاتم، موافق نامهای بنی اسرائیل درست

کردند. ۷ آنها را بر کنفهای ایفود نصب کرد، تا سنگهای یادگاری برای بنی اسرائیل باشد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۸ و سینه بند را موافق کار ایفود از صنعت نساج ماهر ساخت، از طلا و لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان نازک تاییده شده. ۹ و آن مربع بود و سینه بند را دولا ساختند طولش یک وجب و عرضش یک وجب دولا. ۱۰ و در آن چهار رسته سنگ نصب کردند، رسته‌ای از عقیق سرخ و یاقوت زرد و زمرد. این بود رسته اول. ۱۱ و رسته دوم از بهرمان و یاقوت کبود و عقیق سفید. ۱۲ و رسته سوم از عین الھر و یشم و جمست. ۱۳ و رسته چهارم از زبرجد و جرز و یشب در ترصیعه خود که به دیوارهای طلا احاطه شده بود. ۱۴ و سنگها موافق نامهای بنی اسرائیل دوازده بود، مطابق اسامی ایشان، مثل نقش خاتم، هر یکی به اسم خود برای دوازده سیط. ۱۵ و بر سینه بند زنجیرهای تاییده شده، مثل کار طنابها از طلای خالص ساختند. ۱۶ و دو طوق زرین و دو حلقه زرین ساختند و دو حلقه را بر دو سر سینه بند گذاشتند. ۱۷ و آن دو زنجیر تاییده شده زرین رادر دو حلقه‌ای که بر سرهای سینه بند بود، گذاشتند. ۱۸ و دو سر دیگر آن دو زنجیر را بر دو طوق گذاشتند، و آنها را بر دو کتف ایفود درپیش نصب کردند. ۱۹ و دو حلقه زرین ساختند، آنها را بر دو سر سینه بند گذاشتند، بر کناری که بر طرف اندرونی ایفود بود. ۲۰ و دو حلقه زرین دیگر ساختند، و آنها را بر دو کتف ایفود، به طرف پایین، از جانب پیش، مقابل پیوستگیش بالای زنار ایفود گذاشتند. ۲۱ و سینه بند را به حلقه هایش با حلقه های ایفود به نوار لاجوردی بستند، تا بالای زنار ایفود باشد. و سینه بند از ایفود جدا نشود، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۲۲ و ردای ایفود را از صنعت نساج، تمام لاجوردی ساخت. ۲۳ و دهنه‌ای در وسط ردا بود، مثل دهنه زره با حاشیهای گردگرد دهنه تاییده نشود. ۲۴ و بر دامن ردا، انارها از لاجورد و ارغوان و قرمز و کتان تاییده شده ساختند. ۲۵ و زنگوله‌ها از طلای خالص ساختند. و زنگوله‌ها رادر میان انارها بر دامن ردا گذاشتند، گردگردش در میان انارها. ۲۶ و زنگوله‌ای و اناری، و زنگوله‌ای و اناری گردگرد دامن ردا برای خدمت کردن، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۲۷ و پیراهنها را برای هارون و پسرانش از کتان نازک از صنعت نساج ساختند. ۲۸ و عمامه را از کتان نازک و دستارهای زیبا را از کتان نازک، و زیرجامه‌های کتانی را از کتان نازک تاییده شده. ۲۹ و کمر بند راز کتان نازک تاییده شده، و لاجورد و ارغوان و قرمز از صنعت طراز، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۳۰ و تنگه افسر مقدس را از طلای خالص ساختند، و بر آن کتابتی مثل نقش خاتم مرقوم داشتند: قدوسیت برای یهوه. ۳۱ و بر آن نواری لاجوردی بستند تا آن را بالای عمامه ببندند، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۳۲ پس همه کار مسکن خیمه اجتماع تمام شد، و بنی اسرائیل ساختند. موافق آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل نمودند. ۳۳ و مسکن خیمه را نزد موسی آوردند، با همه اسبابش و تکمه‌ها و تخته‌ها و پشت بندها و ستونها و پایه هایش. ۳۴ و پوشش از پوست قوچ سرخ شده و پوشش از پوست خز و حجاب ستر. ۳۵ و تابوت شهادت و عصاهایش و کرسی رحمت. ۳۶ و خوان و همه اسبابش و نان تقدمه. ۳۷ و چراغدان طاهر و چراغهایش،

۴۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «در غره ماه اول مسکن خیمه اجتماع را برپا نما. ۳ و تابوت شهادت را در آن بگذار. و حجاب را پیش تابوت پهن کن. ۴ و خوان رادر آورد، چیزهایی را که می‌باید، بر آن ترتیب نما. و چراغدان را درآور و چراغهایش را آراسته کن. ۵ و مذبح زرین را برای بخور پیش تابوت شهادت بگذار، و پرده دروازه را بر مسکن بیاویز. ۶ و مذبح قربانی سوختنی را پیش دروازه مسکن خیمه اجتماع بگذار. ۷ و حوض را در میان خیمه اجتماع و مذبح بگذار، و آب در آن بریز. ۸ و صحن را گردگرد برپا کن. و پرده دروازه صحن رابیاویز. ۹ و روغن مسح را گرفته، مسکن را با آنچه در آن است مسح کن، و آن را با همه اسبابش تقدیس نما تا مقدس شود. ۱۰ و مذبح قربانی سوختنی را با همه اسبابش مسح کرده، مذبح را تقدیس نما. و مذبح، قدس اقداس خواهد بود. ۱۱ و حوض را با پایه‌اش مسح نموده، تقدیس کن. ۱۲ و هارون و پسرانش را نزد دروازه خیمه اجتماع آورده، ایشان را به آب غسل ده. ۱۳ و هارون را به رخت مقدس ببوشان، و او را مسح کرده، تقدیس نما، تا برای من کهنات کند. ۱۴ و پسرانش را نزدیک آورده، ایشان را به پیراهنهایش بپوشان. ۱۵ و ایشان را مسح کن، چنانکه پدرایشان را مسح کردی تا برای من کهنات نماید. و مسح ایشان هر آینه برای کهنات ابدی در نسلهای ایشان خواهد بود.» ۱۶ پس موسی موافق آنچه خداوند او را امر فرموده بود کرد، و همچنین به عمل آورد. ۱۷ و واقع شد در غره ماه اول از سال دوم که مسکن برپا شد، ۱۸ و موسی مسکن را برپا نمود، و پایه هایش را بنهاد و تخته هایش را قایم کرد، و پشت بندهایش را گذاشت، و ستونهاش را برپانمود، ۱۹ و خیمه را بالای مسکن کشید، و پوشش خیمه را بر زیر آن گسترانید، چنانکه خداوند به موسی امر نموده بود. ۲۰ و شهادت را گرفته، آن رادر تابوت نهاد، و عصاها را بر تابوت گذارد، و کرسی رحمت را بالای تابوت گذاشت. ۲۱ و تابوت را به مسکن درآورد، و حجاب ستر را آویخته، آن را پیش تابوت شهادت کشید. چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۲۲ و خوان را در خیمه اجتماع به طرف شمالی مسکن، بیرون حجاب نهاد. ۲۳ و نان را به حضور خداوند بر آن ترتیب داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۲۴ و چراغدان را در خیمه اجتماع، مقابل خوان به طرف جنوبی مسکن نهاد. ۲۵ و چراغها را به

حضور خداوند گذاشت، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۲۶ و مذبح زرین را درخیمه اجتماع، پیش حجاب نهاد. ۲۷ و بخورمعطر بر آن سوزانید، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۲۸ و پرده دروازه مسکن را آویخت. ۲۹ و مذبح قربانی سوختنی را پیش دروازه مسکن خیمه اجتماع وضع کرد، و قربانی سوختنی و هدیه را بر آن گذرانید، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۳۰ و حوض را در میان خیمه اجتماع و مذبح وضع کرده، آب برای شستن در آن بریخت. ۳۱ و موسی و هارون و پسرانش دست و پای خود را در آن شستند. ۳۲ وقتی که به خیمه اجتماع داخل شدند و نزد مذبح آمدند شست و شو کردند، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۳۳ و صحن را گرداگرد مسکن و مذبح برپا نمود، و پرده دروازه صحن را آویخت. پس موسی کار را به انجام رسانید. ۳۴ آنگاه ابر، خیمه اجتماع را پوشانید و جلال خداوند مسکن را پر ساخت. ۳۵ و موسی نتوانست به خیمه اجتماع داخل شود، زیرا که ابر بر آن ساکن بود، و جلال خداوند مسکن را پرسیخته بود. ۳۶ و چون ابر از بالای مسکن برمی خاست، بنی اسرائیل در همه مراحل خود کوچ می کردند. ۳۷ و هرگاه ابر بر نمی خاست، تاروز برخاستن آن، نمی کوچیدند. ۳۸ زیرا که در روز، ابر خداوند بر مسکن و در شب، آتش بر آن می بود، در نظر تمامی خاندان اسرائیل، در همه منازل ایشان.

این هدیه آردی است. ۷ واگر قربانی تو هدیه آردی تا به باشد از آرد نرم باروغن ساخته شود. ۸ و هدیه آردی را که از این چیزها ساخته شود نزد خداوند بیاور، و آن آپیش کاهن بگذارد، و او آن را نزد مذبح خواهد آورد. ۹ و کاهن از هدیه آردی یادگاری آن را بردارد و بر مذبح بسوزاند. این هدیه آتشین و عطرخوشبو بجهت خداوند است. ۱۰ و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این ازهدایای آتشین خداوند قدس اقداس است. ۱۱ «و هیچ هدیه آردی که بجهت خداوند می گذرانید با خمیرمایه ساخته نشود، زیرا که هیچ خمیرمایه و عسل را برای هدیه آتشین بجهت خداوند نباید سوزانید. ۱۲ آنها را برای قربانی نوبرها بجهت خداوند بگذارید، لیکن برای عطر خوشبو به مذبح برنیزاند. ۱۳ و هر قربانی هدیه آردی خود را به نمک نمکین کن، و نمک عهد خدای خود را از هدیه آردی خود بایزمدار، با هر قربانی خود نمک بگذاران. ۱۴ و اگر هدیه آردی نوبرها بجهت خداوند بگذارانی، پس خوشه های برشته شده به آتش، یعنی بلغور حاصل نیکو بجهت هدیه آردی نوبرهای خود بگذاران. ۱۵ و روغن بر آن بریز و کندر بر آن بنه. این هدیه آردی است. ۱۶ و کاهن یادگاری آن را یعنی قدری از بلغور آن را از روغنش با تمامی کندرش بسوزاند. این هدیه آتشین بجهت خداوند است.

۳ «و اگر قربانی او ذبیحه سلامتی باشد، اگر ازرمه بگذراند خواه نر و خواه ماده باشد، آن را بی عیب به حضور خداوند بگذاران. ۲ و دست خود را بر سر قربانی خویش بنهد، و آن را نزد درخیمه اجتماع ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خون را به اطراف مذبح بپاشند. ۳ و از ذبیحه سلامتی، هدیه آتشین بجهت خداوند بگذاران، یعنی پیهی که احشا را می پوشاند و همه پیه را که بر احشاست. ۴ و دو گرده و پیه که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است، و سفیدی را که بر جگر است، با گردهها جدا کند. ۵ و پسران هارون آن را بر مذبح با قربانی سوختنی بر هیزمی که بر آتش است بسوزانند. این هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است. ۶ و اگر قربانی او برای ذبیحه سلامتی بجهت خداوند از گله باشد، آن را نر یا ماده بی عیب بگذاران. ۷ اگر بره ای برای قربانی خود بگذاران، آن را به حضور خداوند نزدیک بیاورد. ۸ و دست خود را بر سر قربانی خود بنهد، و آن را نزد درخیمه اجتماع ذبح نماید، و پسران هارون خونش را به اطراف مذبح بپاشند. ۹ و از ذبیحه سلامتی هدیه آتشین بجهت خداوند بگذاران، یعنی پیه اش و تمامی دنبه را و آن را از نزد عصص جدا کند، و پیهی که احشا را می پوشاند و همه پیه را که بر احشاست. ۱۰ و دو گرده و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گردهها جدا کند. ۱۱ و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام هدیه آتشین بجهت خداوند است. ۱۲ و اگر قربانی او بز باشد پس آن را به حضور خداوند نزدیک بیاورد. ۱۳ و دست خود را بر سرش بنهد و آن را پیش خیمه اجتماع ذبح نماید. و پسران هارون خونش را به اطراف مذبح بپاشند. ۱۴ و قربانی خود، یعنی هدیه آتشین را، بجهت خداوند از آن بگذاران، پیهی که احشا را می پوشاند و تمامی پیهی که بر احشاست. ۱۵ و دو گرده و

۱ و خداوند موسی را خواند، و او را از خیمه اجتماع خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هرگاه کسی از شما قربانی نزد خداوند بگذراند، پس قربانی خود را از پیهام یعنی از گاو یا از گوسفند بگذارانید. ۳ اگر قربانی او قربانی سوختنی از گاو باشد، آن را نری عیب بگذاران، و آن را نزد درخیمه اجتماع بیاورد تا به حضور خداوند مقبول شود. ۴ و دست خود را بر سر قربانی سوختنی بگذارد، و برایش مقبول خواهد شد تا بجهت او کفاره کند. ۵ پس گاو را به حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خون را نزدیک بیاورند، و خون را بر اطراف مذبح که نزد درخیمه اجتماع است بپاشند. ۶ و پوست قربانی سوختنی را بکند و آن را قطعه قطعه کند. ۷ و پسران هارون کاهن آتش بر مذبح بگذارند، و هیزم بر آتش بچینند. ۸ و پسران هارون کهنه قطعه ها و سر و پیه را بر هیزمی که بر آتش روی مذبح است بچینند. ۹ و احشایش و پاچه هایش را به آب بشویند، و کاهن همه را بر مذبح بسوزاند، برای قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند. ۱۰ و اگر قربانی او از گله باشد خواه از گوسفند خواه از بز بجهت قربانی سوختنی، آن را نر بی عیب بگذاران. ۱۱ و آن را به طرف شمالی مذبح به حضور خداوند ذبح نماید، و پسران هارون کهنه خونش را به اطراف مذبح بپاشند. ۱۲ و آن را با سرش و پیه اش قطعه قطعه کند، و کاهن آنها را بر هیزمی که بر آتش روی مذبح است بچیند. ۱۳ و احشایش و پاچه هایش را به آب بشوید، و کاهن همه را نزدیک بیاورد و بر مذبح بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است. ۱۴ «و اگر قربانی او بجهت خداوند قربانی سوختنی از مرغان باشد، پس قربانی خود را از فاخته ها یا از جوجه های کبوتر بگذاران. ۱۵ و کاهن آن را نزد مذبح بیاورد و سرش را بپیچد و بر مذبح بسوزاند، و خونش را بر پهلوی مذبح افشرده شود. ۱۶ و چینه دانش را با فضلات آن بیرون کرده، آن را بر جانب شرقی مذبح در جای خاکستر بیندازد. ۱۷ و آن را از میان بالهای چاک کند و از هم جدا نکند، و کاهن آن را بر مذبح بر هیزمی که بر آتش است بسوزاند، که آن قربانی سوختنی و هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند است.

۲ «و هرگاه کسی قربانی هدیه آردی بجهت خداوند بگذراند، پس قربانی او از آرد نرم باشد، و روغن بر آن بریزد و کندر بر آن بنهد. ۲ و آن را نزد پسران هارون کهنه بیاورد، و یک مشت از آن بگیرد یعنی از آرد نرمش و روغنش با تمامی کندرش و کاهن آن را برای یادگاری بسوزاند، تا هدیه آتشین و عطر خوشبو بجهت خداوند باشد. ۳ و بقیه هدیه آردی از آن هارون و پسرانش باشد. این از هدایای آتشین خداوند قدس اقداس است. ۴ و هرگاه قربانی هدیه آردی پخته شده ای در تنور بگذارانی، پس قرصهای فطیر از آرد نرم سرشته شده به روغن، یا گرده های فطیر مالیده شده به روغن باشد. ۵ و اگر قربانی تو هدیه آردی بر ساج باشد، پس از آرد نرم فطیر سرشته شده به روغن باشد. ۶ و آن را پاره پاره کرده، روغن بر آن بریز.

پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گرده‌ها جدا کند. ۱۶ و کاهن آن را بر مذبح بسوزاند. این طعام هدیه آتشین برای عطر خوشبوست. تمامی پیه از آن خداوند است. ۱۷ این قانون ابدی در همه پشتهای شما در جمیع مسکنهای شما خواهد بود که هیچ خون و پیه را نخورد.»

۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی سهو گناه کند، در هر کدام از نواهی خداوند که نباید کرد، و به خلاف هریک از آنها عمل کند، ۳ اگر کاهن که مسح شده است گناهی ورزد و قوم را مجرم سازد، پس برای گناهی که کرده است، گوساله‌ای بی‌عیب از رمه برای قربانی گناه نزد خداوند بگذراند. ۴ و گوساله را به درخیمه اجتماع به حضور خداوند بیاورد، و دست خود را بر سر گوساله بنهد و گوساله را به حضور خداوند ذبح نماید. ۵ و کاهن مسح شده از خون گوساله گرفته، آن را به خیمه اجتماع درآورد. ۶ و کاهن انگشت خود را در خون فرو برد، و به حضور خداوند پیش حجاب قدس قدری از خون را هفت مرتبه بپاشد. ۷ و کاهن قدری از خون را بر شاخه‌های مذبح بخور معطر که درخیمه اجتماع است، به حضور خداوند بپاشد، و همه خون گوساله را بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که به درخیمه اجتماع است بریزد. ۸ و تمامی پیه گوساله قربانی گناه، یعنی پیهی که احشا را می‌پوشاند و همه پیه را که بر احشاست از آن بردارد. ۹ و دو گرده و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه است و سفیدی را که بر جگر است با گرده‌ها جدا کند. ۱۰ چنانکه از گاو ذبیحه سلامتی برداشته می‌شود و کاهن آنها را بر مذبح قربانی سوختنی بسوزاند. ۱۱ و پوست گوساله و تمامی گوشتش با سرش و پاچه هایش و احشایش و سرگیش، ۱۲ یعنی تمامی گوساله را بیرون لشکرگاه در مکان پاک جایی که خاکستر رامی‌ریزند ببرد، و آن را بر هیزم به آتش بسوزاند. در جایی که خاکستر را می‌ریزند سوخته شود. ۱۳ «و هرگاه تمامی جماعت اسرائیل سهو گناه کنند و آن امر از چشمان جماعت مخفی باشد، و کاری را که نباید کرد از جمیع نواهی خداوند کرده، مجرم شده باشند. ۱۴ چون گناهی که کردند معلوم شود، آنگاه جماعت گوساله‌ای از رمه برای قربانی گناه بگذرانند و آن را پیش خیمه اجتماع بیاورند. ۱۵ و مشایخ جماعت دستهای خود را بر سر گوساله به حضور خداوند بنهند، و گوساله به حضور خداوند ذبح شود. ۱۶ و کاهن مسح شده، قدری از خون گوساله را به خیمه اجتماع درآورد. ۱۷ و کاهن انگشت خود را در خون فرو برد و آن را به حضور خداوند پیش حجاب هفت مرتبه بپاشد. ۱۸ و قدری از خون را بر شاخه‌های مذبح که به حضور خداوند درخیمه اجتماع است بگذارد، و همه خون را بر بنیان مذبح قربانی سوختنی که نزد درخیمه اجتماع است بریزد. ۱۹ و همه پیه آن را از آن برداشته، بر مذبح بسوزاند. ۲۰ و با گوساله عمل نماید چنانکه با گوساله قربانی گناه عمل کرد، همچنان با این بکند و کاهن برای ایشان کفاره کند، و آموخته خواهد شد. ۲۱ و گوساله را بیرون لشکرگاه برده، آن را بسوزاند چنانکه گوساله اول را سوزانید. این قربانی گناه جماعت است.

۵ بشنود، و او شاهد باشد خواه دیده و خواه دانسته، اگر اطلاع ندهد گناه او را متحمل خواهد بود. ۲ یا کسی که هر چیز نجس را لمس کند، خواه لاش وحش نجس، خواه لاش بهیمه نجس، خواه لاش حشرات نجس، و از او مخفی باشد، پس نجس و مجرم می‌باشد. ۳ یا اگر نجاست آدمی را لمس کند، از هر نجاست او که به آن نجس می‌شود، و از وی مخفی باشد، چون معلوم شد آنگاه مجرم خواهد بود. ۴ و اگر کسی غفلت به لپهای خود قسم خورد برای کردن کار بد یا کار نیک، یعنی در هر چیزی که آدمی غفلت قسم خورد، و از او مخفی باشد، چون بر او معلوم شود آنگاه در هر کدام که باشد مجرم خواهد بود. ۵ و چون در هر کدام از اینها مجرم شد، آنگاه به آن چیزی که در آن گناه کرده است اعتراف بنماید. ۶ و قربانی جرم خود را برای گناهی که کرده است نزد خداوند بیاورد، یعنی ماده‌ای از گله بره‌ای یا بز بجهت قربانی گناه، و کاهن برای وی گناهاش را کفاره خواهد کرد. ۷ و اگر دست او به قیمت بره نرسد، پس قربانی جرم خود را برای گناهی که کرده است دو فاخته یا

و آتش مذبح بر آن افروخته بماند. ۱۰ و کاهن لباس کتان خود را بپوشد، و زیرجامه کتان بر بدن خود بپوشد، و خاکستر قربانی سوختنی را که بر مذبح به آتش سوخته شده، بردارد و آن را به یک طرف مذبح بگذارد. ۱۱ و لباس خود را بیرون کرده، لباس دیگر بپوشد، و خاکستر را بیرون لشکرگاه به جای پاک ببرد. ۱۲ و آتشی که بر مذبح است افروخته باشد، و خاموش نشود و هر بامداد کاهن هیزم بر آن بسوزاند، و قربانی سوختنی را بر آن مرتب سازد، و پیه ذبیحه سلامتی را بر آن بسوزاند، ۱۳ و آتش بر مذبح پیوسته افروخته باشد، و خاموش نشود. ۱۴ «و این است قانون هدیه آردی: پسران هارون آن را به حضور خداوند بر مذبح بگذارند. ۱۵ و از آن یک مشت از آرد نرم هدیه آردی و از روغنش با تمامی کندر که بر هدیه آردی است بردارد، و بر مذبح بسوزاند، برای عطر خوشبو و یادگاری آن نزد خداوند. ۱۶ و باقی آن را هارون و پسرانش بخورند. بی‌خمیرمایه در مکان قدس خورده شود، در صحن خیمه اجتماع آن را بخورند. ۱۷ با خمیرمایه پخته نشود، آن را از هدایای آتشین برای قسمت ایشان داده‌ام، این قدس اقداس است مثل قربانی گناه و مثل قربانی جرم. ۱۸ جمیع ذکوران از پسران هارون آن را بخورند. این فریضه ابدی در نسلهای شما از هدایای آتشین خداوند است، هر که آنها را لمس کند مقدس خواهد بود.» ۱۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۰ «این است قربانی هارون و پسرانش که در روز مسح کردن او نزد خداوند بگذارند، ده یک ایفه آرد نرم برای هدیه آردی دائمی، نصفش در صبح و نصفش در شام، ۲۱ و بر ساج با روغن ساخته شود و چون آمیخته شد آن را بیاور و آن را به پاره های برشته شده برای هدیه آردی بجهت عطر خوشبو نزد خداوند بگذاران. ۲۲ و کاهن مسح شده که از پسرانش در جای او خواهد بود آن را بگذارند. این است فریضه ابدی که تماشای نزد خداوند سوخته شود. ۲۳ و هر هدیه آردی کاهن تمام سوخته شود و خورده نشود.» ۲۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۵ «هارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: این است قانون قربانی گناه، در جایی که قربانی سوختنی ذبح می‌شود، قربانی گناه نیز به حضور خداوند ذبح شود. این قدس اقداس است. ۲۶ و کاهنی که آن را برای گناه می‌گذرانند آن را بخورد، در مکان مقدس، در صحن خیمه اجتماع خورده شود. ۲۷ هر که گوشتش را لمس کند مقدس شود، و اگر خورش بر جامه‌ای پاشیده شود آنچه را که بر آن پاشیده شده است در مکان مقدس بشوی. ۲۸ و ظرف سفالین که در آن پخته شود شکسته شود و اگر در ظرف مسین پخته شود زدوده، و به آب شسته شود. ۲۹ و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد، این قدس اقداس است. ۳۰ و هیچ قربانی گناه که از خون آن به خیمه اجتماع درآورده شود تا در قدس کفار نماید خورده نشود، به آتش سوخته شود.

✓ «و این است قانون قربانی جرم؛ این اقداس اقداس است. ۲ در جایی که قربانی سوختنی را ذبح کنند، قربانی جرم را نیز ذبح بکنند، و خوشن را به اطراف مذبح بپاشند. ۳ و از آن همه پیه‌اش را بگذارند، دنبه و پیه که احشا رامی پوشانند. ۴ و دو گرده و پیهی که بر آنهاست که بر دو تهیگاه

دو جوجه کبوتر نزد خداوند بیاورد، یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی. ۸ و آنها را نزد کاهن بیاورد، و او آن را که برای قربانی گناه است اول بگذراند و سرش را از گردنش بکند و آن را دو پاره نکند، ۹ و قدری از خون قربانی گناه را بر پهلوی مذبح بپاشد، و باقی خون بر بنیان مذبح افشاده شود. این قربانی گناه است. ۱۰ و دیگری را برای قربانی سوختنی موافق قانون بگذرانند، و کاهن برای وی گناهش را که کرده است کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد. ۱۱ و اگر دستش به دو فاخته یا دو جوجه کبوتر نرسد، آنگاه قربانی خود را برای گناهی که کرده است ده یک ایفه آرد نرم بجهت قربانی گناه بیاورد، و روغن بر آن نهد و کندر بر آن نگذارد زیرا قربانی گناه است. ۱۲ و آن را نزد کاهن بیاورد و کاهن یک مشت از آن را برای یادگاری گرفته، بر هدایای آتشین خداوند بر مذبح بسوزاند. این قربانی گناه است. ۱۳ و کاهن برای وی گناهش را که در هر کدام از اینها کرده است کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد، و مثل هدیه آردی از آن کاهن خواهد بود.» ۱۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۵ «اگر کسی خیانت ورزد، و درباره چیزهای مقدس خداوند سهو گناه کند، آنگاه قربانی جرم خود را قوچی بی‌عیب از گله نزد خداوند موافق برآورد، و به مثقالهای نقره مطابق مثقال قدس بیاورد، و این قربانی جرم است. ۱۶ و به عوض نقصانی که در چیز مقدس رسانیده است عوض بدهد، و پنج یک بر آن اضافه کرده، و آن را به کاهن بدهد و کاهن برای وی به قوچ قربانی جرم کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد. ۱۷ و اگر کسی گناه کند و کاری از جمیع نواهی خداوند که نباید کرد بکند، و آن را نداند، پس مجرم است و متحمل گناه خود خواهد بود. ۱۸ و قوچی بی‌عیب از گله موافق برآورد و نزد کاهن بیاورد، و کاهن برای وی غفلت او را که کرده است کفاره خواهد کرد، و آمرزیده خواهد شد. ۱۹ این قربانی جرم است البته نزد خداوند مجرم می‌باشد.»

۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «اگر کسی گناه کند، و خیانت به خداوند ورزد، و به همسایه خود دروغ گوید، درباره امانت یا رهن یا چیز دزدیده شده، یا مال همسایه خود را غصب نماید، ۳ یا چیز گمشده را یافته، درباره آن دروغ گوید، و قسم دروغ بخورد، در هر کدام از کارهایی که شخصی در آنها گناه کند. ۴ پس چون گناه ورزیده، مجرم شود، آنچه را که دزدیده یا آنچه را غصب نموده یا آنچه نزد او به امانت سپرده شده یا آن چیز گم شده را که یافته است، رد بنماید. ۵ یا هر آنچه را که درباره آن قسم دروغ خورده، هم اصل مال را رد بنماید، و هم پنج یک آن را بر آن اضافه کرده، آن را به مالکش بدهد، در روزی که جرم او ثابت شده باشد. ۶ و قربانی جرم خود را نزد خداوند بیاورد، یعنی قوچ بی‌عیب از گله موافق برآورد تو برای قربانی جرم نزد کاهن. ۷ و کاهن برای وی به حضور خداوند کفاره خواهد کرد و آمرزیده خواهد شد، از هر کاری که کرده، و در آن مجرم شده است.» ۸ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۹ «هارون و پسرانش را امر فرموده، بگو: این است قانون قربانی سوختنی: که قربانی سوختنی تمامی شب تا صبح بر آتشدان مذبح باشد،



خداوند جنبانیده شود. ۳۱ و کاهن پیه را بر مذبح بسوزاند، و سینه از آن هارون و پسرانش خواهد بود. ۳۲ ورنه راست را برای هدیه افراشتنی از ذبایح سلامتی خود به کاهن بدهید. ۳۳ آن کس از پسران هارون که خون ذبیحه سلامتی وپیه را گذرانید، ران راست حصه وی خواهد بود. ۳۴ زیرا سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی را از بنی اسرائیل از ذبایح سلامتی ایشان گرفتیم، و آنها را به هارون کاهن و پسرانش به فریضه ابدی از جانب بنی اسرائیل دادم.» ۳۵ این است حصه مسخ هارون و حصه مسخ پسرانش از هدایای آتشین خداوند، در روزی که ایشان را نزدیک آورد تا برای خداوند کهانت کنند. ۳۶ که خداوند امر فرمود که به ایشان داده شود، در روزی که ایشان را از میان بنی اسرائیل مسح کرد، این فریضه ابدی در نسلهای ایشان است. ۳۷ این است قانون قربانی سوختنی و هدیه آردی و قربانی گناه و قربانی جرم و قربانی تقدیس و ذبیحه سلامتی، ۳۸ که خداوند به موسی در کوه سینا امر فرموده بود، در روزی که بنی اسرائیل را مامور فرمود تا قربانی های خود را نزد خداوند بگذارند در صحرای سینا.

▲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هارون و پسرانش را با او و رختها و روغن مسخ و گوساله قربانی گناه و دو قوچ و سبندان فطیر را بگیر. ۳ و تمامی جماعت را به درخیمه اجتماع جمع کن.» ۴ پس موسی چنانکه خداوند به وی امر فرموده بود به عمل آورد، و جماعت به در خیمه اجتماع جمع شدند. ۵ و موسی به جماعت گفت: «این است آنچه خداوند فرموده است که کرده شود.» ۶ پس موسی هارون و پسرانش را نزدیک آورد، و ایشان را به آب غسل داد. ۷ و پیراهن را بر او پوشانید و کمر بند را بر او بست، و او را به ردا ملیس ساخت، و ایفود را بر او گذاشت و زنار ایفود را بر او بسته، آن را بر وی استوار ساخت ۸ و سینه بند را بر او گذاشت و اوریم و تمیم را در سینه بند گذارد. ۹ و عمامه را بر سرش نهاد، و بر عمامه درپیش آن تکه زرین، یعنی افسر مقدس را نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۱۰ و موسی روغن مسخ را گرفته، مسکن و آنچه را که در آن بود مسح کرده، آنها را تقدیس نمود. ۱۱ و قدری از آن را بر مذبح هفت مرتبه پاشید، و مذبح و همه اسبابش و حوض و پایه اش را مسح کرد، تا آنها را تقدیس نماید. ۱۲ و قدری از روغن مسخ را بر سر هارون ریخته، او را مسح کرد تا او را تقدیس نماید. ۱۳ و موسی پسران هارون را نزدیک آورده، بر ایشان پیراهنهای را پوشانید و کمر بندها را بر ایشان بست و کلاهها را بر ایشان نهاد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۱۴ پس گوساله قربانی گناه را آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر گوساله قربانی گناه نهادند. ۱۵ و آن را ذبح کرد، و موسی خون را گرفته، بر شاخهای مذبح به هر طرف به انگشت خود مالید، و مذبح را ظاهر ساخت، و خون را بر بنیان مذبح ریخته، آن را تقدیس نمود تا برایش کفاره نماید. ۱۶ و همه پیه را که بر احشا بود و سفیدی جگر و دو گرده و پیه آنها را گرفت، و موسی آنها را بر مذبح بسوزانید ۱۷ و گوساله و پوستش و گوشتش و سرگینش را بیرون از لشکرگاه به آتش بسوزانید، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۱۸ پس قوچ قربانی سوختنی را نزدیک آورد،

است، و سفیدی را که بر جگر است، با گردهها جدا کند. ۵ و کاهن آنها را برای هدیه آتشین بجهت خداوند بسوزاند. این قربانی جرم است. ۶ و هر ذکوری از کاهنان آن را بخورد، در مکان مقدس خورده شود. این قدس اقداس است. ۷ «قربانی جرم مانند قربانی گناه است. آنها را یک قانون است. کاهنی که به آن کفاره کند از آن اخواهد بود. ۸ و کاهنی که قربانی سوختنی کسی را گذراند، آن کاهن پوست قربانی سوختنی را که گذرانید برای خود نگه دارد. ۹ و هر هدیه آردی که در تنور پخته شود و هر چه بر تابه یا ساج ساخته شود از آن کاهن که آن را گذرانید خواهد بود. ۱۰ و هر هدیه آردی، خواه به روغن سرشته شده، خواه خشک، از آن همه پسران هارون بی تفاوت یکدیگر خواهد بود. ۱۱ «و این است قانون ذبیحه سلامتی که کسی نزد خداوند بگذراند. ۱۲ اگر آن را برای تشکر بگذراند پس با ذبیحه تشکر، قرصهای فطیر سرشته شده به روغن، و نازکهای فطیر مالیده شده به روغن، و از آرد نرم آمیخته شده، قرصهای سرشته شده به روغن را بگذراند. ۱۳ با قرصهای نان خمیر مایه دار قربانی خود را همراه ذبیحه تشکر سلامتی خود بگذراند. ۱۴ و از آن از هر قربانی یکی را برای هدیه افراشتنی نزد خداوند بگذراند، و از آن آن کاهن که خون ذبیحه سلامتی را می پاشد خواهد بود. ۱۵ و گوشت ذبیحه تشکر سلامتی او در روز قربانی وی خورده شود، چیزی از آن را تا صبح نگذارد. ۱۶ و اگر ذبیحه قربانی او نذری یا تبرعی باشد، در روزی که ذبیحه خود را می گذراند خورده شود، و باقی آن در فدای آن روز خورده شود. ۱۷ و باقی گوشت ذبیحه در روز سوم به آتش سوخته شود. ۱۸ و اگر چیزی از گوشت ذبیحه سلامتی او در روز سوم خورده شود مقبول نخواهد شد و برای کسی که آن را گذرانید محسوب نخواهد شد، نجس خواهد بود. و کسی که آن را بخورد گناه خود را متحمل خواهد شد. ۱۹ و گوشتی که به هر چیز نجس برخورد، خورده نشود، به آتش سوخته شود، و هر که طاهر باشد از آن گوشت بخورد. ۲۰ لیکن کسی که از گوشت ذبیحه سلامتی که برای خداوند است بخورد و نجاست او بر او باشد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد. ۲۱ و کسی که هر چیز نجس را خواه نجاست آدمی، خواه بهیمه نجس، خواه هر چیز مکروه نجس رالمس کند، و از گوشت ذبیحه سلامتی که برای خداوند است بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.» ۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۳ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هیچ پیه گاؤ و گوسفند و بز را نخورید. ۲۴ اما پیه مردار و پیه حیوان دریده شده برای هر کار استعمال می شود، لیکن هرگز خورده نشود. ۲۵ زیرا هر که پیه جانوری که از آن هدیه آتشین برای خداوند می گذراند بخورد، آن کس که خورد، از قوم خود منقطع شود. ۲۶ و هیچ خون را خواه از مرغ خواه از بهایم در همه مسکنهای خود نخورید. ۲۷ هر کسی که از هر قسم خون بخورد، آن کس از قوم خود منقطع خواهد شد.» ۲۸ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۹ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: هر که ذبیحه سلامتی خود را برای خداوند بگذراند، قربانی خود را از ذبیحه سلامتی خود نزد خداوند بیاورد. ۳۰ به دستهای خود هدایای آتشین خداوند را بیاورد، پیه را با سینه بیاورد تا سینه بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور

و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند. ۱۹ و آن را ذبح کرد، و موسی خون را به اطراف مذبح پاشید. ۲۰ و قوچ را قطعه قطعه کرد، و موسی سر و قطعه‌ها و چربی را سوزانید. ۲۱ و احشا و پاچه‌ها را به آب شست و موسی تمامی قوچ را بر مذبح سوزانید. ۲۲ پس قوچ دیگر یعنی قوچ تخصصی را نزدیک آورد، و هارون و پسرانش دستهای خود را بر سر قوچ نهادند. ۲۳ و آن را ذبح کرد، و موسی قدری از خونش را گرفته، بر نمره گوش راست هارون و بر شست دست راست او، و بر شست پای راست او مالید. ۲۴ و پسران هارون را نزدیک آورد، و موسی قدری از خون را بر نمره گوش راست ایشان، و بر شست دست راست ایشان، و بر شست پای راست ایشان مالید، و موسی خون را به اطراف مذبح پاشید. ۲۵ و پیه و دنبه و همه پیه را که بر احشاست، و سفیدی جگر و دو گرده و پیه آنها و ران راست را گرفت. ۲۶ و از سبد نان فطیر که به حضور خداوند بود، یک قرص فطیر و یک قرص نان روغنی و یک نازک گرفت، و آنها را بر پیه و بر ران راست نهاد. ۲۷ و همه را بر دست هارون و بر دستهای پسرانش نهاد. و آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنانید. ۲۸ و موسی آنها را از دستهای ایشان گرفته، بر مذبح بالای قربانی سوختنی سوزانید. این هدیه تخصصی برای عطرخوشبو و قربانی آتشین بجهت خداوند بود. ۲۹ و موسی سینه را گرفته، آن را به حضور خداوند برای هدیه جنبانیدنی بجنانید، و از قوچ تخصصی، این حصه موسی بود چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۳۰ و موسی قدری از روغن مسح و از خونی که بر مذبح بود گرفته، آن را بر هارون و رختهایش و بر پسرانش و رختهای پسرانش با وی پاشید، و هارون و رختهایش و پسرانش و رختهای پسرانش را با وی تقدیس نمود. ۳۱ و موسی هارون و پسرانش را گفت: «گوشت را نزد درخیمه اجتماع بپزید و آن را با نانی که در سبد تخصصی است در آنجا بخورید، چنانکه امر فرموده، گفتم که هارون و پسرانش آن را بخورند. ۳۲ و باقی گوشت و نان را به آتش بسوزانید. ۳۳ و از درخیمه اجتماع هفت روز بیرون مروید تاروزی که ایام تخصصی شما تمام شود، زیرا که در هفت روز شما را تخصصی خواهد کرد. ۳۴ چنانکه امروز کرده شده است، همچنان خداوند امر فرمود که بشود تا برای شما کفاره گردد. ۳۵ پس هفت روز نزد درخیمه اجتماع روزه شب بمانید، و امر خداوند را نگاه دارید مبادا بمیرید، زیرا همچنین مامور شده‌ام.» ۳۶ و هارون و پسرانش همه کارهایی را که خداوند به دست موسی امر فرموده بود بجا آوردند.

۱۰ و ناداب و ابیهو پسران هارون، هر یکی مجمره خود را گرفته، آتش بر آنها نهادند. و بخور بر آن گذارده، آتش غریبی که ایشان را نرفته بود، به حضور خداوند نزدیک آوردند. ۲ و آتش از حضور خداوند به در شده، ایشان را بلعد، و به حضور خداوند مردند. ۳ پس موسی به هارون گفت: «این است آنچه خداوند فرموده، و گفته است که از آتانی که به من نزدیک آید تقدیس کرده خواهم شد، و در نظر تمامی قوم جلال خواهم یافت.» پس هارون خاموش شد. ۴ و موسی میشانیل و الصافان، پسران عزیشیل عموی هارون را خوانده، به ایشان گفت: «نزدیک آمده، برادران خود را از پیش قدس بیرون لشکرگاه برید.» ۵ پس نزدیک آمده، ایشان را در پیراهنهای ایشان بیرون لشکرگاه بردند، چنانکه موسی گفته بود. ۶

۹ و واقع شد که در روز هشتم، موسی هارون و پسرانش و مشایخ اسرائیل را خواند. ۲ و هارون را گفت: «گوساله‌ای نرینه برای قربانی گناه، و قوچی بجهت قربانی سوختنی، هر دو را بی عیب بگیر، و به حضور خداوند بگذران. ۳ و پنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: بزغاله نرینه برای قربانی گناه، و گوساله و بره‌ای هر دو یک ساله و بی عیب برای قربانی سوختنی بگیرد. ۴ و گاوی و قوچی برای ذبیحه سلامتی، تا به حضور خداوند ذبح شود، و هدیه آردی سرشته شده به روغن را، زیرا که امروز خداوند بر شما ظاهر خواهد شد.» ۵ پس آنچه را که موسی امر فرموده بود پیش خیمه

و موسی هارون و پسرانش العازار و ایتامار را گفت: «مویههای سرخود را باز مکنید و گریبان خود را چاک مزیندمبادا بمیرید. و غضب بر تمامی جماعت بشود. اما برادران شما یعنی تمام خاندان اسرائیل بجهت آتشی که خداوند افروخته است ماتم خواهند کرد. ۷ و از در خیمه اجتماع بیرون مرید مبادا بمیرید، زیرا روغن مسح خداوند بر شماست.» پس به حسب آنچه موسی گفت، کردند. ۸ و خداوند هارون را خطاب کرده، گفت: ۹ «تو پسرانت با تو چون به خیمه اجتماع داخل شویدی شراب و مسکری منوشید مبادا بمیرید. این است فریضه ابدی در نسلهای شما. ۱۰ و تا در میان مقدس و غیرمقدس و نجس و طاهر تمیز دهید، ۱۱ و تا به بنی اسرائیل همه فریضی را که خداوند به دست موسی برای ایشان گفته است، تعلیم دهید.» ۱۲ و موسی به هارون و پسرانش العازار و ایتامار که باقی بودند گفت: «هدیه آردی که از هدایای آتشین خداوند مانده است بگیرید، و آن را بی خمیرمایه نزد مذبح بخورید زیرا قدس اقداس است. ۱۳ و آن را در مکان مقدس بخورید زیرا که از هدایای آتشین خداوند این حصه تو و حصه پسران توست چنانکه مامور شده‌ام. ۱۴ و سینه جنبانیدنی و ران افراشتی را تو و پسرانت و دخترانت با تو در جای پاک بخورید، زیرا اینها از ذبایح سلامتی بنی اسرائیل برای حصه تو و حصه پسرانت داده شده است. ۱۵ ران افراشتی و سینه جنبانیدنی را با هدایای آتشین بیه بیاورند، تا هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانیده شود، و از آن تو و از آن پسرانت خواهید بود، به فریضه ابدی چنانکه خداوند امر فرموده است.» ۱۶ و موسی بز قربانی گناه را طلبید و اینک سوخته شده بود، پس بر العازار و ایتامار پسران هارون که باقی بودند خشم نموده، گفت: ۱۷ «چرا قربانی گناه را در مکان مقدس نخوردید؟ زیرا که آن قدس اقداس است، و به شما داده شده بود تا گناه جماعت را برداشته، برای ایشان به حضور خداوند کفاره کنید. ۱۸ اینک خون آن به اندرون قدس آورده نشد، البته می‌بایست آن را در قدس خورده باشید، چنانکه امر کرده بودم.» ۱۹ هارون به موسی گفت: «اینک امروز قربانی گناه خود و قربانی سوختنی خود را به حضور خداوند گذرانیدند، و چنین چیزها بر من واقع شده است، پس اگر امروز قربانی گناه را می‌خوردم آیا منظور نظر خداوند می‌شد؟» ۲۰ چون موسی این را شنید، در نظرش پسند آمد.

۱۱ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، به ایشان گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگویند: اینها حیواناتی هستند که می‌باید بخورید، از همه بهیامی که بر روی زمین‌اند. ۳ هر شکافته سم که شکاف تمام دارد و نشخوار کننده‌ای از بهایم، آن را بخورید. ۴ اما از نشخوارکنندگان و شکافته‌گان سم اینها را نخورید، یعنی شتر، زیرا نشخوار می‌کند لیکن شکافته سم نیست، آن برای شما نجس است. ۵ و وونک، زیرا نشخوار می‌کند اما شکافته سم نیست، این برای شما نجس است. ۶ و خرگوش، زیرا نشخوار می‌کند ولی شکافته سم نیست، این برای شما نجس است. ۷ و خوک، زیرا شکافته سم است و شکاف تمام دارد لیکن نشخوار نمی‌کند، این برای شما نجس است. ۸ از گوشت آنها نخورید و لاش آنها را

نجس باشد. و هرکه لاش آن را بردارد، رخت خود را بشوید و تا شام نجس باشد. ۴۱ «و هر حشراتی که بر زمین می‌خرد مکرهه است؛ خورده نشود. ۴۲ و هرچه بر شکم راه رود هرچه بر چهارپای راه رود و هرچه پایهای زنده دارد، یعنی همه حشراتی که بر زمین می‌خزند، آنها را مخورید زیرا که مکرهه‌اند. ۴۳ خویشتن رابه هر حشراتی که می‌خرد مکرهه مسازید، و خود را به آنها نجس مسازید، مباد از آنها ناپاک شوید. ۴۴ زیرا من بیهو خدای شما هستم، پس خود را تقدیس ننمایید و مقدس باشید، زیرا من قدوس هستم پس خویشتن را به همه حشراتی که بر زمین می‌خزند نجس مسازید. ۴۵ زیرا من بیهو هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم، پس مقدس باشید زیر من قدوس هستم. ۴۶ این است قانون بهایم و مرغان و هر حیوانی که در آنها حرکت می‌کندو هر حیوانی که بر زمین می‌خزد. ۴۷ تا در میان نجس و طاهر و در میان حیواناتی که خورده شوند و حیواناتی که خورده نشوند امتیاز بشود.»

**۱۲** و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: چون زنی آبستن شده، پسر نرینه‌ای بزیاید، آنگاه هفت روز نجس باشد، موافق ایام طمث حیضش نجس باشد. ۳ و در روز هشتم گوشت غلغه اومختون شود. ۴ و سی و سه روز در خون تطهیرخود بماند، و هیچ چیز مقدس را لمس ننماید، و به مکان مقدس داخل نشود، تا ایام طهرش تمام شود. ۵ و اگر دختری بزیاید، دو هفته برحسب مدت طمث خود نجس باشد، و شصت و شش روز در خون تطهیر خود بماند. ۶ و چون ایام طهرش برای پسر یا دختر تمام شود، بره‌ای یک ساله برای قربانی سوختنی و جوجه کبوتر یا فاخته‌ای برای قربانی گناه به در خیمه اجتماع نزدکاهن بیاورد. ۷ و او آن را به حضور خداوندخواهد گذرانید، و برایش کفاره خواهد کرد، تا ازچشمه خون خود طاهر شود. این است قانون آن که بزیاید، خواه پسر خواه دختر. ۸ و اگر دست او به قیمت بره نرسد، آنگاه دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد، یکی برای قربانی سوختنی و دیگری برای قربانی گناه. و کاهن برای وی کفاره خواهد کرد، و طاهر خواهد شد.»

**۱۳** و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «چون شخصی را درپوست بدنش آماس یا قوبا یا لکه‌ای براق بشود، و آن در پوست بدنش مانند بلای برص باشد، پس او را نزد هارون کاهن یا نزد یکی از پسرانش که کهنه باشند بیاورند. ۳ و کاهن آن بلا را که درپوست بدنش باشد ملاحظه نماید. اگر مو در بلاسفید گردیده است، و نمایش بلا از پوست بدنش گودتر باشد، بلای برص است، پس کاهن او را ببیند و حکم به نجاست او بدهد. ۴ و اگر آن لکه براق در پوست بدنش سفید باشد، و از پوست گودتر ننماید، و موی آن سفید نگردیده، آنگاه کاهن آن مبتلا را هفت روز نگاه دارد. ۵ و روزهفتم کاهن او را ملاحظه نماید، و اگر آن بلا درنظرش ایستاده باشد، و بلا در پوست پهن نشده، پس کاهن او را هفت روز دیگر نگاه دارد. ۶ و درروز هفتم کاهن او را باز ملاحظه کند، و اگر بلا کم رنگ شده، و در پوست پهن نگشته است، کاهن حکم به

طهارتش بدهد. آن قوبا است. رخت خود را بشوید و طاهر باشد. ۷ و اگر قوبا در پوست پهن شود بعد از آن که خود را به کاهن برای تطهیرنمود، پس بار دیگر خود را به کاهن بنماید. ۸ و کاهن ملاحظه نماید، و هرگاه قوبا در پوست پهن شده باشد، حکم به نجاست او بدهد. این برص است. ۹ و چون بلای برص در کسی باشد او را نزدکاهن بیاورند. ۱۰ و کاهن ملاحظه نماید اگر آماس سفید در پوست باشد، و موی را سفید کرده، و گوشت خام زنده در آماس باشد، ۱۱ این درپوست بدنش برص مزمن است. کاهن به نجاستش حکم دهد و او را نگاه ندارد زیرا که نجس است. ۱۲ و اگر برص در پوست بسیار پهن شده باشد و برص، تمامی پوست آن مبتلا را از سر تا پا هرجایی که کاهن بنگرد، پوشانیده باشد، ۱۳ پس کاهن ملاحظه نماید اگر برص تمام بدن را فروگرفته است، به تطهیر آن مبتلا حکم دهد. چونکه همه بدنش سفید شده است، طاهر است. ۱۴ لیکن هر وقتی که گوشت زنده در او ظاهر شود، نجس خواهد بود. ۱۵ و کاهن گوشت زنده را ببیند و حکم به نجاست او بدهد. این گوشت زنده نجس است زیرا که برص است. ۱۶ و اگر گوشت زنده به سفیدی برگردد نزد کاهن بیاید. ۱۷ و کاهن او را ملاحظه کند و اگر آن بلا به سفیدی مبدل شده است، پس کاهن به طهارت آن مبتلا حکم دهد زیرا طاهر است. ۱۸ «و گوشتی که در پوست آن دمل باشد و شفا یابد، ۱۹ و در جای دمل آماس سفید یا لکه براق سفید مایل به سرخی پدید آید، آن را به کاهن بنماید. ۲۰ و کاهن آن را ملاحظه نماید و اگر از پوست گودتر بنماید و موی آن سفید شده، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این بلای برص است که از دمل درآمده است. ۲۱ و اگر کاهن آن را ببیند و اینک موی سفید در آن نباشد و گودتر از پوست هم نباشد و کم رنگ باشد، پس کاهن او راهفت روز نگاه دارد. ۲۲ و اگر در پوست پهن شده، کاهن به نجاست او حکم دهد. این بلا می‌باشد. ۲۳ و اگر آن لکه براق در جای خود مانده، پهن نشده باشد، این گری دمل است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد. ۲۴ یا گوشتی که درپوست آن داغ آتش باشد و از گوشت زنده آن داغ، لکه براق سفید مایل به سرخی یا سفید پدیدآید، ۲۵ پس کاهن آن را ملاحظه نماید. اگر مو درلکه براق سفید گردیده، و گودتر از پوست بنماید این برص است که از داغ درآمده است. پس کاهن به نجاست او حکم دهد زیرا بلای برص است. ۲۶ و اگر کاهن آن را ملاحظه نماید و اینک در لکه براق موی سفید نباشد و گودتر از پوست نباشد و کم رنگ باشد، کاهن او را هفت روز ننگ دارد. ۲۷ و در روز هفتم کاهن او را ملاحظه نماید. اگر درپوست پهن شده، کاهن به نجاست وی حکم دهد. این بلای برص است. ۲۸ و اگر لکه براق در جای خود مانده، در پوست پهن نشده باشد و کم رنگ باشد، این آماس داغ است. پس کاهن به طهارت وی حکم دهد. این گری داغ است. ۲۹ «و چون مرد یا زن، بلایی در سر یا در زنج داشته باشد، ۳۰ کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر گودتر از پوست بنماید و موی زرد باریک در آن باشد، پس کاهن به نجاست او حکم دهد. این سعفه یعنی برص سر یا زنج است. ۳۱ و چون کاهن بلای سعفه را ببیند، اگر گودتر از پوست بنماید و

۷۲

موی سیاه در آن نباشد، پس کاهن آن مبتلای سعفه را هفت روز نگاه دارد. ۳۲ و در روز هفتم کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر سعفه پهن نشده، و موی زرد در آن نباشد و سعفه گودتر از پوست ننماید، ۳۳ آنگاه موی خود را بتراند لیکن سعفه را نتراند و کاهن آن مبتلای سعفه را باز هفت روز نگاه دارد. ۳۴ و در روز هفتم کاهن سعفه را ملاحظه نماید. اگر سعفه در پوست پهن نشده، و از پوست گودتر ننماید، پس کاهن حکم به طهارت وی دهد و او رخت خود را بشوید و طاهر باشد. ۳۵ لیکن اگر بعد از حکم به طهارت سعفه در پوست پهن شود، ۳۶ پس کاهن او راملاحظه نماید. اگر سعفه در پوست پهن شده باشد، کاهن موی زرد را نجوید، او نجس است. ۳۷ اما اگر در نظرش سعفه ایستاده باشد، و موی سیاه از آن درآمده، پس سعفه شفا یافته است. او طاهر است و کاهن حکم به طهارت وی بدهد. ۳۸ «و چون مرد یا زن در پوست بدن خود لکه های براق یعنی لکه های براق سفید داشته باشد، ۳۹ کاهن ملاحظه نماید. اگر لکه ها در پوست بدن ایشان کم رنگ و سفید باشد، این بیهق است که از پوست درآمده. او طاهر است. ۴۰ و کسی که موی سر او ریخته باشد، او اقرع است، و طاهر می باشد. ۴۱ و کسی که موی سر او از طرف پیشانی ریخته باشد، او اصلح است، و طاهر می باشد. ۴۲ و اگر در سر کل او یا پیشانی کل او سفید مایل به سرخی باشد، آن برص است که از سر کل او یا پیشانی کل او درآمده است. ۴۳ پس کاهن او را ملاحظه کند. اگر آماس آن بلا در سر کل او یا پیشانی کل او سفید مایل به سرخی، مانند برص در پوست بدن باشد، ۴۴ او مبروص است، و نجس می باشد. کاهن البته حکم به نجاست وی بدهد. بالای وی در سرش است. ۴۵ و اما مبروص که این بلا را دارد، گریبان او چاک شده، و موی سرو گشاده، و شاربهای او پوشیده شود، و ندا کند نجس نجس. ۴۶ و همه روزهایی که بلا دارد، البته نجس خواهد بود، و تنها بماند و مسکن او بیرون لشکرگاه باشد. ۴۷» و رختی که بالای برص داشته باشد، خواه رخت پشمین خواه رخت پنبه ای،

#### ۱۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «این است قانون

مبروص: در روز تطهیرش نزد کاهن آورده شود. ۳ و کاهن بیرون لشکرگاه برود و کاهن ملاحظه کند. اگر بالای برص از مبروص رفع شده باشد، ۴ کاهن حکم بدهد که برای آن کسی که باید تطهیر شود، دو گنجشک زنده طاهر، و چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرند. ۵ و کاهن امر کند که یک گنجشک را در ظرف سفالین بر بالای آب روان بکشند. ۶ و اما گنجشک زنده را با چوب ارز و قرمز و زوفا بگیرد و آنها را با گنجشک زنده به خون گنجشکی که بر آب روان کشته شده، فرو برد. ۷ و بر کسی که از برص باید تطهیر شود هفت مرتبه بپاشد، و حکم به طهارت بدهد. و گنجشک زنده را به سوی صحرا رها کند. ۸ و آن کس که باید تطهیر شود رخت خود را بشوید، و تمامی موی خود را بتراند، و به آب غسل کند، و طاهر خواهد شد. و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود، لیکن تا هفت روز بیرون خیمه خود بماند. ۹ و در روز هفتم تمامی موی خود را بتراند از سر و ریش و آبروی خود، یعنی تمامی موی خود را بتراند و رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد. پس طاهر خواهد بود. ۱۰ «و در روز هشتم دو بره نرینه بی عیب، و یک بره ماده یک ساله بی عیب، و سه عشر آرد نرم سرشته شده به روغن، برای هدیه آردی، و یک لیج روغن بگیرد. ۱۱ و آن کاهن که او را تطهیر می کند، آن کس را که باید تطهیر شود، با این چیزها به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع حاضر کند. ۱۲ و کاهن یکی از بره های نرینه را گرفته، آن را با آن لیج روغن برای قربانی جرم بگذراند. و آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنبانند. ۱۳ و بره را در جایی که قربانی گناه و قربانی سوختنی را ذبح می کنند، در مکان مقدس ذبح کند، زیرا قربانی جرم مثل قربانی گناه از آن کاهن است. این قدس اقداس است. ۱۴ و کاهن از خون قربانی جرم بگیرد، و کاهن آن را بر نرمه گوش راست کسی که باید تطهیر شود، و بر شست دست راست و بر شست پای راست وی بمالد. ۱۵ و کاهن قدری از لیج روغن گرفته، آن را در کف دست چپ خود بریزد. ۱۶ و کاهن انگشت راست خود را به روغنی که در کف چپ خود دارد فروبرد، و هفت مرتبه روغن را به حضور خداوند بپاشد. ۱۷ و کاهن از باقی روغن که در کف وی است بر نرمه گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست آن کس که باید تطهیر شود،

موی سیاه در آن نباشد، پس کاهن آن مبتلای سعفه را هفت روز نگاه دارد. ۳۲ و در روز هفتم کاهن آن بلا را ملاحظه نماید. اگر سعفه پهن نشده، و موی زرد در آن نباشد و سعفه گودتر از پوست ننماید، ۳۳ آنگاه موی خود را بتراند لیکن سعفه را نتراند و کاهن آن مبتلای سعفه را باز هفت روز نگاه دارد. ۳۴ و در روز هفتم کاهن سعفه را ملاحظه نماید. اگر سعفه در پوست پهن نشده، و از پوست گودتر ننماید، پس کاهن حکم به طهارت وی دهد و او رخت خود را بشوید و طاهر باشد. ۳۵ لیکن اگر بعد از حکم به طهارت سعفه در پوست پهن شود، ۳۶ پس کاهن او راملاحظه نماید. اگر سعفه در پوست پهن شده باشد، کاهن موی زرد را نجوید، او نجس است. ۳۷ اما اگر در نظرش سعفه ایستاده باشد، و موی سیاه از آن درآمده، پس سعفه شفا یافته است. او طاهر است و کاهن حکم به طهارت وی بدهد. ۳۸ «و چون مرد یا زن در پوست بدن خود لکه های براق یعنی لکه های براق سفید داشته باشد، ۳۹ کاهن ملاحظه نماید. اگر لکه ها در پوست بدن ایشان کم رنگ و سفید باشد، این بیهق است که از پوست درآمده. او طاهر است. ۴۰ و کسی که موی سر او ریخته باشد، او اقرع است، و طاهر می باشد. ۴۱ و کسی که موی سر او از طرف پیشانی ریخته باشد، او اصلح است، و طاهر می باشد. ۴۲ و اگر در سر کل او یا پیشانی کل او سفید مایل به سرخی باشد، آن برص است که از سر کل او یا پیشانی کل او درآمده است. ۴۳ پس کاهن او را ملاحظه کند. اگر آماس آن بلا در سر کل او یا پیشانی کل او سفید مایل به سرخی، مانند برص در پوست بدن باشد، ۴۴ او مبروص است، و نجس می باشد. کاهن البته حکم به نجاست وی بدهد. بالای وی در سرش است. ۴۵ و اما مبروص که این بلا را دارد، گریبان او چاک شده، و موی سرو گشاده، و شاربهای او پوشیده شود، و ندا کند نجس نجس. ۴۶ و همه روزهایی که بلا دارد، البته نجس خواهد بود، و تنها بماند و مسکن او بیرون لشکرگاه باشد. ۴۷» و رختی که بالای برص داشته باشد، خواه رخت پشمین خواه رخت پنبه ای، ۴۸ خواه در تارو خواه در بود، چه از پشم و چه از پنبه و چه از چرم، یا از هر چیزی که از چرم ساخته شود، ۴۹ اگر آن بلا مایل به سبزی یا به سرخی باشد، در رخت یا در چرم، خواه در تار خواه در بود یا در هر ظرف چرمی، این بالای برص است. به کاهن نشان داده شود. ۵۰ و کاهن آن بلا را ملاحظه نماید و آن چیزی را که بلا دارد هفت روز نگاه دارد. ۵۱ و آن چیزی را که بلا دارد، در روز هفتم ملاحظه کند. اگر آن بلا در رخت پهن شده باشد، خواه در تار خواه در بود، یا در چرم در هر کاری که چرم برای آن استعمال می شود، این برص مفسد است و آن چیز نجس می باشد. ۵۲ پس آن رخت را بسوزاند، چه تار و چه بود، خواه در پشم خواه در پنبه، یا در هر ظرف چرمی که بلا در آن باشد، زیرا برص مفسد است. به آتش سوخته شود. ۵۳ اما چون کاهن آن را ملاحظه کند، اگر بلا در رخت، خواه در تار خواه در بود، یا در هر ظرف چرمی پهن نشده باشد، ۵۴ پس کاهن امر نماید تا آنچه را که بلا دارد بشویند، و آن راهفت روز دیگر نگاه دارد. ۵۵ و بعد از شستن آن چیز که بلا دارد کاهن ملاحظه نماید. اگر رنگ آن بلا تبدیل نشده، هر چند بلا هم پهن نشده باشد، این نجس

کند. ۴۳ و اگر بلا برگردد و بعد از کندن سنگها و تراشیدن و اندود کردن خانه باز در خانه بروز کند، ۴۴ پس کاهن بیاید و ملاحظه نماید. اگر بلا در خانه پهن شده باشد این برص مفسد در خانه است و آن نجس است. ۴۵ پس خانه را خراب کند با سنگهایش و چوبش و تمامی خاک خانه و به جای ناپاک بیرون شهر بیندازند. ۴۶ و هرکه داخل خانه شود در تمام روزهایی که بسته باشد تا شام نجس خواهد بود. ۴۷ و هرکه در خانه بخوابد رخت خود را بشوید و هرکه در خانه چیزی خورد، رخت خود را بشوید. ۴۸ و چون کاهن بیاید و ملاحظه نماید اگر بعد از اندود کردن خانه بلا در خانه پهن نشده باشد، پس کاهن حکم به طهارت خانه بدهد، زیرا بلا رفع شده است. ۴۹ و برای تطهیر خانه دو گنجشک و چوب ارز و قرمز زوفا بگیرد. ۵۰ و یک گنجشک را در ظرف سفالین بر آب روان ذبح نماید، ۵۱ و چوب ارز زوفا و قرمز و گنجشک زنده را گرفته، آنها را به خون گنجشک ذبح شده و آب روان فرو برد، و هفت مرتبه بر خانه بپاشد. ۵۲ و خانه را به خون گنجشک و به آب روان و به گنجشک زنده و به چوب ارز و زوفا و قرمز تطهیر نماید. ۵۳ و گنجشک زنده را بیرون شهر به سوی صحرا رها کند، و خانه را کفاره نماید و طاهر خواهد بود. «۵۴ این است قانون، برای هر بالای برص و برای سغه، ۵۵ و برای برص رخت و خانه، ۵۶ و برای آماس و قوبا و لکه براق. ۵۷ و برای تعلیم دادن که چه وقت نجس می‌باشد و چه وقت طاهر. این قانون برص است.

**۱۵** و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگویند: مردی که جریان از بدن خود دارد او به سبب جریانش نجس است. ۳ و این است نجاستش، به سبب جریان او، خواه جریانش از گوشش روان باشد خواه جریانش از گوشش بسته باشد. این نجاست اوست. ۴ هر بستری که صاحب جریان بر آن بخوابد نجس است، و هر چه بر آن بنشیند نجس است. ۵ و هر که بستر او را لمس نماید، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ۶ و هر که بنشیند بر هر چه صاحب جریان بر آن نشسته بود، رخت خود را بشوید و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ۷ و هر که بدن صاحب جریان را لمس کند رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۸ و اگر صاحب جریان، بر شخص طاهر آب دهن اندازد، آن کس رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ۹ و هر زنی که صاحب جریان بر آن سوار شود، نجس باشد. ۱۰ و هر که چیزی را که زیر او بوده باشد لمس نماید تا شام نجس بوده، و هر که این چیزها را بردارد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۱۱ و هر کسی را که صاحب جریان لمس نماید، دست خود را به آب نشسته باشد، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۱۲ و ظرف سفالین که صاحب جریان آن را لمس نماید، شکسته شود، و هر ظرف چوبین به آب شسته شود. ۱۳ و چون صاحب جریان از جریان خود طاهر شده باشد، آنگاه هفت روز برای تطهیر خود بشمارد، و رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد و طاهر باشد. ۱۴ و

بالای خون قربانی جرم بمالد. ۱۸ و بقیه روغن را که در کف کاهن است بر سر آن کس که باید تطهیر شود بمالد و کاهن برای وی به حضور خداوند کفاره خواهد نمود. ۱۹ و کاهن قربانی گناه را بگذراند، و برای آن کس که باید تطهیر شود نجاست او را کفاره نماید. و بعد از آن قربانی سوختنی را ذبح کند. ۲۰ و کاهن قربانی سوختنی و هدیه آردی را بر مذبح بگذراند، و برای وی کفاره خواهد کرد، و طاهر خواهد بود. ۲۱ و اگر او فقیر باشد و دستش به اینها نرسد، پس یک بره نرینه برای قربانی جرم تا جنبانیده شود و برای وی کفاره کند، بگیرد و یک عشر از آرد نرم سرشته شده به روغن برای هدیه آردی و یک لیج روغن، ۲۲ و دو فاخته یا دو جوجه کبوتر، آنچه دستش به آن برسد، و یکی قربانی گناه و دیگری قربانی سوختنی بشود. ۲۳ «و در روز هشتم آنها را نزد کاهن به درخیمه اجتماع برای طهارت خود به حضور خداوند بیاورد. ۲۴ و کاهن بره قربانی جرم و لیج روغن را بگیرد و کاهن آنها را برای هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند بجنباند. ۲۵ و قربانی جرم را ذبح نماید و کاهن از خون قربانی جرم گرفته، بر نرزه گوش راست و شست دست راست و شست پای راست کسی که تطهیر می‌شود بمالد. ۲۶ و کاهن قدری از روغن را به کف دست چپ خود بریزد. ۲۷ و کاهن از روغنی که در دست چپ خود دارد، به انگشت راست خود هفت مرتبه به حضور خداوند بپاشد. ۲۸ و کاهن از روغنی که در دست دارد بر نرزه گوش راست و بر شست دست راست و بر شست پای راست کسی که تطهیر می‌شود، بر جای خون قربانی جرم بمالد. ۲۹ و بقیه روغنی که در دست کاهن است آن را بر سر کسی که تطهیر می‌شود بمالد تا برای وی به حضور خداوند کفاره کند. ۳۰ و یکی از دو فاخته یا از دو جوجه کبوتر را از آنچه دستش به آن رسیده باشد بگذراند. ۳۱ یعنی هر آنچه دست وی به آن برسد، یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی با هدیه آردی. و کاهن برای کسی که تطهیر می‌شود به حضور خداوند کفاره خواهد کرد. ۳۲ این است قانون کسی که بالای برص دارد، و دست وی به تطهیر خود نمی‌رسد. ۳۳ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۳۴ «چون به زمین کنعان که من آن را به شما به ملکیت می‌دهم داخل شوید، و بالای برص را در خانه‌ای از زمین ملک شما عارض گردانم، ۳۵ آنگاه صاحب‌خانه آمده، کاهن را اطلاع داده، بگوید که مرا به نظر می‌آید که مثل بلا در خانه است. ۳۶ و کاهن امر فرماید تا قبل از داخل شدن کاهن برای دیدن بلا، خانه را خالی کند، مباد آنچه در خانه است نجس شود، و بعد از آن کاهن برای دیدن خانه داخل شود، ۳۷ و بلا را ملاحظه نماید. اگر بلا در دیوارهای خانه از خطهای مایل به سبزی یا سرخی باشد، و از سطح دیوار گودتر بنماید، ۳۸ پس کاهن از خانه نزد در بیرون رود و خانه را هفت روز ببندد. ۳۹ و در روز هفتم کاهن باز بیاید و ملاحظه نماید اگر بلا در دیوارهای خانه پهن شده باشد، ۴۰ آنگاه کاهن امر فرماید تا سنگهایی را که بلا در آنهاست کند، آنها را به جای ناپاک بیرون شهر بیندازند. ۴۱ و اندرون خانه را از هر طرف بتراشد و خاکی را که تراشیده باشند به جای ناپاک بیرون شهر بریزند. ۴۲ و سنگهای دیگر گرفته، به جای آن سنگها بگذرانند و خاک دیگر گرفته، خانه را اندود

در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد، و به حضور خداوند به در خیمه اجتماع آمده، آنها را به کاهن بدهد. ۱۵ و کاهن آنها را بگذراند، یکی برای قربانی گناه و دیگری برای قربانی سوختنی. و کاهن برای وی به حضور خداوند جریانش را کفاره خواهد کرد. ۱۶ و چون منی از کسی درآید تمامی بدن خود را به آب غسل دهد، و تا شام نجس باشد. ۱۷ و هر رخت و هر چرمی که منی بر آن باشد به آب شسته شود، و تا شام نجس باشد. ۱۸ و هر زنی که مرد با او بخوابد و انزال کند، به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۱۹ «و اگر زنی جریان دارد، و جریانی که در بدنش است خون باشد، هفت روز در حیض خود بماند. و هر که او را لمس نماید، تا شام نجس باشد. ۲۰ و بر هر چیزی که در حیض خود بخوابد نجس باشد، و بر هر چیزی که بنشیند نجس باشد. ۲۱ و هر که بستر او را لمس کند، رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۲۲ و هر که چیزی را که او بر آن نشسته بود لمس نماید رخت خود را بشوید، و به آب غسل کند، و تا شام نجس باشد. ۲۳ و اگر آن بر بستر باشد یا بر هر چیزی که او بر آن نشسته بود، چون آن چیز را لمس کند تا شام نجس باشد. ۲۴ و اگر مردی با او هم بستر شود و حیض او بر وی باشد تا هفت روز نجس خواهد بود. و هر بستری که بر آن بخوابد نجس خواهد بود. ۲۵ و زنی که روزهای بسیار، غیر از زمان حیض خود جریان خون دارد، یا زیاده از زمان حیض خود جریان دارد، تمامی روزهای جریان نجاستش مثل روزهای حیضش خواهد بود. او نجس است. ۲۶ و هر بستری که در روزهای جریان خود بر آن بخوابد، مثل بستر حیضش برای وی خواهد بود. و هر چیزی که بر آن بنشیند مثل نجاست حیضش نجس خواهد بود. ۲۷ و هر که این چیزها را لمس نماید نجس می‌باشد. پس رخت خود را بشوید و به آب غسل کند و تا شام نجس باشد. ۲۸ و اگر از جریان خود ظاهر شده باشد، هفت روز برای خود بشمارد، و بعد از آن طاهر خواهد بود. ۲۹ و در روز هشتم دو فاخته یا دو جوجه کبوتر بگیرد، و آنها را نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد. ۳۰ و کاهن یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی بگذراند. و کاهن برای وی نجاست جریانش را به حضور خداوند کفاره کند. ۳۱ پس بنی اسرائیل را از نجاست ایشان جدا خواهید کرد، مبدا مسکن مرا که در میان ایشان است نجس سازند و در نجاست خود بمیرند.» ۳۲ این است قانون کسی که جریان دارد، و کسی که منی از وی درآید و از آن نجس شده باشد. ۳۳ و حیاض در حیضش و هر که جریان دارد خواه مرد خواه زن، و مردی که با زن نجس همبستر شود.

**۱۶** و خداوند موسی را بعد از مردن دو پسر هارون، وقتی که نزد خداوند آمدند و مردند خطاب کرده، گفت: ۲ «پس خداوند به موسی گفت: برادر خود هارون را بگو که به قدس درون حجاب پیش کرسی رحمت که بر تابوت است همه وقت داخل نشود، مبدا بمیرد، زیرا که در ابر بر کرسی رحمت ظاهر خواهم شد. ۳ و باین چیزها هارون داخل قدس بشود، با گوساله‌ای برای قربانی گناه، و قوچی برای قربانی سوختنی. ۴ و پیراهن کتان مقدس را بپوشد، و زیر جامه کتان بر بدنش باشد، و به کمربند کتان

کرد رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود. ۲۷ و گاو قربانی گناه و بز قربانی گناه را که خون آنها به قدس برای کردن کفاره آورده شد، بیرون لشکرگاه برده شود، و پوست و گوشت و سرگین آنها را به آتش بسوزانند. ۲۸ و آنکه آنها را سوزانید رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل دهد، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شود. ۲۹ «و این برای شما فریضه دائمی باشد، که در روز دهم از ماه هفتم جانهای خود را ذلیل سازید، و هیچ کار مکنید، خواه متوطن خواه غریبی که در میان شما ماوا گزیده باشد. ۳۰ زیرا که در آن روز کفاره برای تطهیر شما کرده خواهد شد، و از جمیع گناهان خود به حضور خداوند طاهر خواهید شد. ۳۱ این سبت آرامی برای شماست، پس جانهای خود را ذلیل سازید. این است فریضه دائمی. ۳۲ و کاهنی که مسح شده، و تخصیص شده باشد، تا در جای پدر خود کهنات نماید کفاره را بنماید. و رختهای کتان یعنی رختهای مقدس را بپوشد. ۳۳ و برای قدس مقدس کفاره نماید، و برای خیمه اجتماع و مذبح کفاره نماید، و برای کهنه و تمامی جماعت قوم کفاره نماید. ۳۴ و این برای شما فریضه دائمی خواهد بود تا برای بنی اسرائیل از تمامی گناهان ایشان یک مرتبه هر سال کفاره شود.» پس چنانکه خداوند موسی را امر فرمود، همچنان بعمل آورد.

**۱۸** و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: من یهوه خدای شما هستم. ۳ مثل اعمال زمین مصر که در آن ساکن می‌بودید عمل ننمایید، و مثل اعمال زمین کنعان که من شما را به آنجا داخل خواهم کرد عمل ننمایید، و برحسب فریض ایشان رفتار مکنید. ۴ احکام مرا بجا آورید و فریض مرا نگاه دارید تا در آنها رفتار ننمایید، من یهوه خدای شما هستم. ۵ پس فریض و احکام مرا نگاه دارید، که هر آدمی که آنها را بجا آورد در آنها زیست خواهد کرد، من یهوه هستم. ۶ هیچ کس به احدی از اقربای خویش نزدیکی ننماید تا کشف عورت او بکند. من یهوه هستم. ۷ عورت پدر خود یعنی مادر خود را کشف ننماید؛ او مادر توست. کشف عورت او مکن. ۸ عورت زن پدر خود را کشف مکن. آن عورت پدر تو است. ۹ عورت خواهر خود، خواه دختر پدرت، خواه دختر مادرت چه مولود در خانه، چه مولود بیرون، عورت ایشان را کشف ننماید. ۱۰ عورت دختر پسر و دختر دخترت، عورت ایشان را کشف مکن، زیرا که اینها عورت تو است. ۱۱ عورت دختر زن پدرت که از پدر تو زاییده شده باشد، او خواهر تو است کشف عورت او را مکن. ۱۲ عورت خواهر پدر خود را کشف مکن، او از اقربای پدر تو است. ۱۳ عورت خواهر مادر خود را کشف مکن، او از اقربای مادر تو است. ۱۴ عورت برادر پدر خود را کشف مکن، و به زن او نزدیکی ننماید. او (به منزله) عمه تو است. ۱۵ عورت عروس خود را کشف مکن، او زن پسترو است. عورت او را کشف مکن. ۱۶ عورت زن برادر خود را کشف مکن. آن عورت برادر تو است. ۱۷ عورت زنی را با دخترت کشف مکن. و دختر پسر او یا دختر دختر او را مگیر، تا عورت او را کشف کنی. اینان از اقربای او می‌باشند و این فجور است. ۱۸ و زنی را با خواهرش مگیر، تاهوی او بشود، و تا عورت او را با وی مادامی که او زنده است، کشف ننماید. ۱۹ و به زنی درنجاست حیضش نزدیکی ننماید، تا عورت او را کشف کنی. ۲۰ و با زن همسایه خود همبستر نشو، تا خود را با وی نجس سازی. ۲۱ و کسی از ذریت خود را برای مولک از آتش مگذران و نام خدای خود را بی‌حرمت مساز. من یهوه هستم. ۲۲ و با ذکور مثل زن جماع مکن، زیرا که این فجور است. ۲۳ و با هیچ بهیمنه‌ای جماع مکن، تا خود را به آن نجس سازی، و زنی پیش بهیمنه‌ای نایستد تا آن جماع کند، زیرا که این فجور است. ۲۴ «به هیچ کدام از اینها خویشش را نجس مسازید، زیرا به

**۱۷** و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هارون و پسرانش و جمیع بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: این است کاری که خداوند می‌فرماید و می‌گوید: ۳ هر شخصی از خاندان اسرائیل که گاو یا گوسفند یا بزدر لشکرگاه ذبح نماید، یا آنکه بیرون لشکرگاه ذبح نماید، ۴ و آن را به در خیمه اجتماع نیاورد، تا قربانی برای خداوند پیش مسکن خداوند بگذرانند، بر آن شخص خون محسوب خواهد شد. او خون ریخته است و آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد. ۵ تا آنکه بنی اسرائیل ذبایح خود را که در صحرا ذبح می‌کنند بیاورند، یعنی برای خداوند به در خیمه اجتماع نزد کاهن آنها را بیاورند، و آنها را بجهت ذبایح سلامتی برای خداوند ذبح نمایند. ۶ و کاهن خون را بر مذبح خداوند نزد در خیمه اجتماع بپاشد، و پیه را بسوزاند تا عطر خوشبو برای خداوند شود. ۷ و بعد از این، ذبایح خود را برای دیوهایی که در عقب آنها زنا می‌کنند دیگر ذبح ننمایند. این برای ایشان در پشتهای ایشان فریضه دائمی خواهد بود. ۸ «و ایشان را بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در میان شما ماوا گزینند که قربانی سوختنی یا ذبیحه بگذرانند، ۹ و آن را به در خیمه اجتماع نیاورد، تا آن را برای خداوند بگذرانند. آن شخص از قوم خود منقطع خواهد شد. ۱۰ و هر کس از خاندان اسرائیل یا از غریبانی که در میان شما ماوا گزینند که هر قسم خون را بخورد، من روی خود را بر آن شخصی که خون خورده باشد برمی گردانم، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت. ۱۱ زیرا که جان جسد در خون است، و من آن را بر مذبح به شما داده‌ام تا برای جانهای شما کفاره کند، زیرا خون است که برای جان کفاره می‌کند. ۱۲ بنابراین بنی اسرائیل را گفته‌ام: هیچکس از شما خون نخورد



همه اینها امتهای که من پیش روی شما بیرون می‌کنم، نجس شده‌اند. ۲۵ وزمین نجس شده است، و انتقام گناهش را از آن خواهم کشید، و زمین ساکنان خود را قی خواهد نمود. ۲۶ پس شما فریض و احکام مرا نگاه دارید، و هیچ کدام از این فجور را به عمل نیاورید، نه متوطن و نه غریبی که در میان شما ماوا گیرند. ۲۷ زیرا مردمان آن زمین که قبل از شما بودند، جمیع این فجور را کردند، و زمین نجس شده است. ۲۸ مبادا زمین شما را نیز قی کند، اگر آن را نجس سازید، چنانکه امتهای را که قبل از شما بودند، قی کرده است. ۲۹ زیرا هر کسی که یکی از این فجور را بکند، همه کسانی که کرده باشند، از میان قوم خود منقطع خواهند شد. ۳۰ پس وصیت مرا نگاه دارید، و از این رسوم زشت که قبل از شما به عمل آورده شده است عمل ننمایید، و خود را به آنها نجس مسازید. من یهوه خدای شما هستم.»

**۱۹** و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: مقدس باشید، زیرا که من یهوه خدای شما قدوس هستم. ۳ هر یکی از شما مادر و پدر خود را احترام نماید و سبت های مرا نگاه دارید، من یهوه خدای شما هستم. ۴ به سوی بنتها میل نکنید، و خدایان ریخته شده برای خود مسازید. من یهوه خدای شما هستم. ۵ و چون ذبیحه سلامتی نزد خداوند بگذرانید، آن را بگذرانید تا مقبول شوید، ۶ در روزی که آن را ذبح نمایید. و در فردای آن روز خورده شود، و اگر چیزی از آن تا روز سوم بماند به آتش سوخته شود. ۷ و اگر در روز سوم خورده شود، مکروه می‌باشد، مقبول نخواهد شد. ۸ و هر که آن را بخورد، متحمل گناه خود خواهد بود، زیرا چیز مقدس خداوند را بی‌حرمت کرده است، آن کس از قوم خود را منقطع خواهد شد. ۹ «و چون حاصل زمین خود را درو کنید، گوشه های مزرعه خود را تمام نکنید، و محصول خود را خوشه چینی نکنید. ۱۰ و تاکستان خود رادانه چینی ننما، و خوشه های ریخته شده تاکستان خود را بر مچین، آنها را برای فقیر و غریب بگذار، من یهوه خدای شما هستم. ۱۱ دزدی نکنید، و مکر ننمایید، و با یکدیگر دروغ مگویید. ۱۲ و به نام من قسم دروغ مخورید، که نام خدای خود را بی‌حرمت نموده باشی، من یهوه هستم. ۱۳ مال همسایه خود را غضب ننما، و ستم مکن، و مزد مزدور نزد تو تا صبح نماند. ۱۴ کر را لعنت مکن، و پیش روی کور سنگ لغزش مگذار، و از خدای خود بترس، من یهوه هستم. ۱۵ در داوری بی‌انصافی مکن، و فقیر را طرفداری ننما، و بزرگ را محترم مدار، و درباره همسایه خود به انصاف داوری بکن؛ ۱۶ در میان قوم خود برای سخن چینی گردش مکن، و بر خون همسایه خود مایست. من یهوه هستم. ۱۷ برادر خود را در دل خود بغض ننما، البته همسایه خود را تیبیه کن، و به سبب او متحمل گناه مباش. ۱۸ از اینای قوم خود انتقام مگیر، و کینه موز، و همسایه خود را مثل خویشتن محبت نما. من یهوه هستم. ۱۹ فریض مرا نگاه دارید. بهیمه خود را با غیر جنس به جماع وامدار؛ و مزرعه خود را به دو قسم تخم مکار؛ و رخت از دو قسم بافته شده در بر خود مکن. ۲۰ و مردی که با زنی همبستر شود و آن زن

**۲۰** و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را بگو: هر کسی از بنی اسرائیل یا از غریبانی که در اسرائیل ماوا گیرند، که از ذریت خود به مولک بدهد، البته کشته شود؛ قوم زمین او را با سنگ سنگسار کنند. ۳ و من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت، زیرا که از ذریت خود به مولک داده است، تا مکان مقدس مرا نجس سازد، و نام قدوس مرا بی‌حرمت کند. ۴ و اگر قوم زمین چشمان خود را از آن شخص ببوشاند، وقتی که از ذریت خود به مولک داده باشد، و او را نکشد، ۵ آنگاه من روی خود را به ضد آن شخص و خاندانش خواهم گردانید، و او را و همه کسانی را که در عقب او زناکار شده، در پیروی مولک زنا کرده‌اند، از میان قوم ایشان منقطع خواهم ساخت. ۶ و کسی که به سوی صاحبان اجنه و جادوگران توجه نماید، تا در عقب ایشان زنا کند، من روی خود را به ضد آن شخص خواهم گردانید، و او را از میان قومش منقطع خواهم ساخت. ۷ پس خود را تقدیس نمایید و

مقدس باشید، زیرا من یهوه خدای شما هستم. ۸ و فرایض مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. من یهوه هستم که شما را تقدیس می‌نمایم. ۹ و هر کسی که پدر یا مادر خود را لعنت کند، البته کشته شود، چونکه پدر و مادر خود را لعنت کرده است، خونش بر خود او خواهد بود. ۱۰ و کسی که با زن دیگری زنا کند یعنی هرکه با زن همسایه خود زانماید، زانی و زانیه البته کشته شوند. ۱۱ و کسی که با زن پدر خود بخوابد، و عورت پدر خود را کشف نماید، هر دو البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است. ۱۲ و اگر کسی با عروس خود بخوابد، هر دو ایشان البته کشته شوند. فاحشگی کرده‌اند خون ایشان بر خود ایشان است. ۱۳ و اگر مردی با مردی مثل با زن بخوابد هر دو فحور کرده‌اند. هر دو ایشان البته کشته شوند. خون ایشان بر خود ایشان است. ۱۴ و اگر کسی زنی و مادرش را بگیرد، این قباحت است. او و ایشان به آتش سوخته شوند، تا در میان شما قباحتی نباشد. ۱۵ و مردی که با بهیمه‌ای جماع کند، البته کشته شود و آن بهیمه را نیز بکشید. ۱۶ و زنی که به بهیمه‌ای نزدیک شود تا با آن جماع کند، آن زن و بهیمه را بکش. البته کشته شوند خون آنها بر خود آنهاست. ۱۷ و کسی که خواهر خود را خواه دختر پدرش خواه دختر مادرش باشد بگیرد، و عورت او را ببیند و او عورت وی را ببیند، این رسوایی است. در پیش چشمان پسران قوم خود منقطع شوند، چون که عورت خواهر خود را کشف کرده است. متحمل گناه خود خواهد بود. ۱۸ و کسی که با زن حایض بخوابد و عورت او را کشف نماید، او چشمه او را کشف کرده است و او چشمه خون خود را کشف نموده است، هردوی ایشان از میان قوم خود منقطع خواهند شد. ۱۹ و عورت خواهر مادرت یا خواهر پدرت را کشف مکن؛ آن کس خویش خود را عریان ساخته است. ایشان متحمل گناه خود خواهند بود. ۲۰ و کسی که با زن عمومی خود بخوابد، عورت عمومی خود را کشف کرده است. متحمل گناه خود خواهند بود. بی‌کس خواهند بود. ۲۱ و کسی که زن برادر خود را بگیرد، این نجاست است. عورت برادر خود را کشف کرده است. بی‌کس خواهند بود. ۲۲ «پس جمیع فرایض مرا و جمیع احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید، تا زمینی که من شمارا به آنجا می‌آورم تا در آن ساکن شوید، شما را قی نکند. ۲۳ و به رسوم قومهایی که من آنها را از پیش شما بیرون می‌کنم رفتار ننمایید، زیرا که جمیع این کارها را کردند پس ایشان را مکروه داشتم. ۲۴ و به شما گفتم شما وارث این زمین خواهید بود و من آن را به شما خواهم داد و وارث آن بشوید، زمینی که به شیر و شهد جاری است. من یهوه خدای شما هستم که شما را از امتها امتیاز کرده‌ام. ۲۵ پس در میان بهایم طاهر و نجس، و در میان مرغان نجس و طاهر امتیاز کنید، و جانهای خود را به بهیمه یا مرغ یا به هیچ چیز دیگری که بر زمین می‌خزد مکروه مسازید، که آنها را برای شما جدا کرده‌ام تا نجس باشند. ۲۶ و برای من مقدس باشید زیرا که من یهوه قدوس هستم، و شما را از امتها امتیاز کرده‌ام تا از آن من باشید. ۲۷ مرد و زنی که صاحب اجنه یا جادوگر باشد، البته کشته شوند؛ ایشان را به سنگ سنگسار کنید. خون ایشان بر خود ایشان است.»

۲۱ و خداوند به موسی گفت: «به کاهنان یعنی پسران هارون خطاب کرده، به ایشان بگو: کسی از شما برای مردگان، خود را نجس نسازد، ۲ جز برای خویشان نزدیک خود، یعنی برای مادرش و پدرش و پسرش و دخترش و برادرش. ۳ و برای خواهر باکره خود که قریب او باشد و شوهر ندارد؛ برای او خود را نجس تواند کرد. ۴ چونکه در قوم خود رئیس است، خود را نجس نسازد، تا خویشش را بی‌عصمت نماید. ۵ سر خود را بی‌مو نسازند، و گوشه‌های ریش خود را تراشند، و بدن خود را مجروح ننمایند. ۶ برای خدای خود مقدس باشند، و نام خدای خود را بی‌حرمت ننمایند. زیرا که هدایای آتشین خداوند و طعام خدای خود را ایشان می‌گذرانند. پس مقدس باشند. ۷ زن زانیه یابی عصمت را نکاح ننمایند، و زن مطلقه از شوهرش را نگیرند، زیرا او برای خدای خود مقدس است. ۸ پس او را تقدیس نما، زیرا که او طعام خدای خود را می‌گذراند. پس برای تو مقدس باشد، زیرا من یهوه هستم. ۹ و دختر هر کاهنی که خود را به فاحشگی بی‌عصمت ساخته باشد، پدر خود را بی‌عصمت کرده است. به آتش سوخته شود. ۱۰ «و آن که از میان برادرانش رئیس کهنه باشد، که بر سر او روغن مسح ریخته شده، و تخصیص گردیده باشد تا لباس را بپوشد، موی سر خود را ننگشاید و گریبان خود را چاک نکند، ۱۱ و نزد هیچ شخص مرده نرود، و برای پدر خود و مادر خود خویشش را نجس نسازد. ۱۲ و از مکان مقدس بیرون نرود، و مکان مقدس خدای خود را بی‌عصمت نسازد، زیرا که تاج روغن مسح خدای او بر وی می‌باشد. من یهوه هستم. ۱۳ و اوزن باکره‌ای نکاح نکند. ۱۴ و بیوه و مطلقه و بی‌عصمت و زانیه، اینها را نگیرد. فقط باکره‌ای از قوم خود را به زنی بگیرد. ۱۵ و ذریت خود را در میان قوم خود بی‌عصمت نسازد. من یهوه هستم که او را مقدس می‌سازم.» ۱۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۷ «هارون را خطاب کرده، بگو: هر کس از اولاد تو در طبقات ایشان که عیب داشته باشد نزدیک نیاید، تا طعام خدای خود را بگذراند. ۱۸ پس هر کس که عیب دارد نزدیک نیاید، مرد کور و نه لنگ و نه پهن بینی و نه زایدالاعضاء، ۱۹ و نه کسی که شکسته پا یا شکسته دست باشد، ۲۰ و نه گوژپشت و نه کوتاه قد و نه کسی که در چشم خود لکه دارد، و نه صاحب جرب و نه کسی که گری دارد و نه شکسته بیضه. ۲۱ هر کس از اولاد هارون کاهن که عیب داشته باشد نزدیک نیاید، تا هدایای آتشین خداوند را بگذراند، چونکه معیوب است، برای گذراندن طعام خدای خود نزدیک نیاید. ۲۲ طعام خدای خود را خواه از آنچه قدس اقداس است و خواه از آنچه مقدس است، بخورد. ۲۳ لیکن به حجاب داخل نشود و به مذبح نزدیک نیاید، چونکه معیوب است، تا مکان مقدس را بی‌حرمت نسازد. من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می‌کنم.» ۲۴ پس موسی هارون و پسرانش و تمامی بنی اسرائیل را چنین گفت.

۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هارون و پسرانش را بگو که از موقوفات بنی اسرائیل که برای من وقف می‌کنند احتراز نمایند، و نام قدوس را بی‌حرمت نسازند. من یهوه هستم. ۳ به ایشان بگو: هر

کس از همه ذریت شما در نسلهای شما که به موقوفاتی که بنی اسرائیل برای خداوند وقف نمایند نزدیک بیاید، و نجاست او بر وی باشد، آن کس از حضور من منقطع خواهد شد. من بیهو هستم. ۴ هر کس از ذریت هارون که مبروص یا صاحب جریان باشد تا ظاهر نشود، از چیزهای مقدس نخورد، و کسی که هر چیزی را که از میت نجس شود لمس نماید، و کسی که منی از وی درآید، و ۵ کسی که هر حشرات را که از آن نجس می‌شوند لمس نماید، یا آدمی را که از او نجس می‌شوند از هر نجاستی که دارد. ۶ پس کسی که یکی از اینها را لمس نماید تا شام نجس باشد، و تا بدن خود را به آب غسل ندهد از چیزهای مقدس نخورد. ۷ و چون آفتاب غروب کند، آنگاه طاهر خواهد بود، و بعد از آن از چیزهای مقدس بخورد چونکه خوراک وی است. ۸ میت یا دریده شده را نخوردتا از آن نجس شود. من بیهو هستم. ۹ پس وصیت مرا نگاه دارند مبادا به سبب آن متحمل گناه شوند. و اگر آن را بی حرمت نمایند بمیرند. من بیهو هستم که ایشان را تقدیس می‌نمایم. ۱۰ هیچ غریبی چیز مقدس نخورد، و مهمان کاهن و مزدور او چیز مقدس نخورد. ۱۱ اما اگر کاهن کسی را بخورد، زرخرد او می‌باشد. او آن را بخورد و خانه زاد او نیز. هر دو خوراک او را بخورند. ۱۲ و دختر کاهن اگر منکوحه مرد غریب باشد، از هدایای مقدس نخورد. ۱۳ و دختر کاهن که بیوه یا مطلقه بشود و اولاد نداشته، به خانه پدر خود مثل طفولیتش برگردد، خوراک پدر خود را بخورد، لیکن هیچ غریب از آن نخورد. ۱۴ و اگر کسی سهو چیز مقدس را بخورد، پنج یک بر آن اضافه کرده، آن چیز مقدس را به کاهن بدهد. ۱۵ و چیزهای مقدس بنی اسرائیل را که برای خداوند می‌گذرانند، بی حرمت نسازند. ۱۶ و به خوردن چیزهای مقدس ایشان، ایشان را متحمل جرم گناه نسازند، زیرا من بیهو هستم که ایشان را تقدیس می‌نمایم.» ۱۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۸ «هارون و پسرانش و جمیع بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: هر کس از خاندان اسرائیل و از غریبانی که در اسرائیل باشند که قربانی خود را بگذرانند، خواه یکی از نذرهای ایشان، خواه یکی از نوافل ایشان، که آن را برای قربانی سوختنی نزد خداوند می‌گذرانند، ۱۹ تا شما مقبول شوید. آن را تر بی‌عیب از گاو یا از گوسفند یا از بز بگذرانید. ۲۰ هر چه را که عیب دارد مگذرانید، برای شما مقبول نخواهد شد. ۲۱ و اگر کسی ذبیحه سلامتی برای خداوند بگذرانند، خواه برای وفای نذر، خواه برای نافلة، چه از رمه چه از گله، آن بی‌عیب باشد تا مقبول بشود، البته هیچ عیب در آن نباشد. ۲۲ کور یا شکسته یا مجروح یا آبله دار یا صاحب جرب یا گری، اینها را برای خداوند مگذرانید، و از اینها هدیه آتشین برای خداوند بر مذبح مگذرانید. ۲۳ اما گاو و گوسفند که زاید یا ناقص اعضا باشد، آن را برای نوافل بگذران، لیکن برای نذر قبول نخواهد شد. ۲۴ و آنچه را که بیضه آن کوفته یا فشرده یا شکسته یا بریده باشد، برای خداوند نزدیک میاورید، و در زمین خود قربانی مگذرانید. ۲۵ و از دست غریب نیز طعام خدای خود را از هیچ یک از اینها مگذرانید، زیرا فساد آنها در آنهاست چونکه عیب دارند، برای شما مقبول نخواهند شد.» ۲۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۷ «چون گاو یا گوسفند یا بز

۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: موسهای خداوند که آنها را محفلهای مقدس خواهید خواند، اینها موسهای من می‌باشند. ۳ «شش روز کار کرده شود و در روز هفتم سبت آرامی و محفل مقدس باشد. هیچ کار مکنید. آن در همه مسکنهای شما سبت برای خداوند است. ۴ «اینها موسهای خداوند و محفلهای مقدس می‌باشد، که آنها را در وقتهای آنها اعلان باید کرد. ۵ در ماه اول، در روز چهاردهم ماه بین العصرین، فصیح خداوند است. ۶ و در روز پانزدهم این ماه عید فطیر برای خداوند است، هفت روز فطیر بخورید. ۷ در روز اول محفل مقدس برای شما باشد، هیچ کار از شغل مکنید. ۸ هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذرانید، و در روز هفتم، محفل مقدس باشد؛ هیچ کار از شغل مکنید.» ۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۰ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمینی که من به شما می‌دهم داخل شوید، و محصول آن را درو کنید، آنگاه بافه نوبر خود را نزد کاهن بیاورید. ۱۱ و بافه را به حضور خداوند بجنانند تا شما مقبول شوید، در فردای بعد از سبت کاهن آن را بجنانند. ۱۲ و در روزی که شما بافه را می‌جنانید، بره یک ساله بی‌عیب برای قربانی سوختنی به حضور خداوند بگذرانید. ۱۳ و هدیه آردی آن دو عشر آرد نرم سرشته شده به روغن خواهد بود، تا هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد، و هدیه ریختنی آن چهار یک هین شراب خواهد بود. ۱۴ و نان و خوشه های برشته شده و خوشه های تازه مخورید، تا همان روزی که قربانی خدای خود را بگذرانید. این برای پشتهای شما در همه مسکنهای شما فیضه ای ابدی خواهد بود. ۱۵ و از فردای آن سبت، از روزی که بافه جنانیدنی را آورده باشید، برای خود بشمارید تا هفت هفته تمام بشود. ۱۶ تا فردای بعد از سبت هفتم، پنجاه روز بشمارید، و هدیه آردی تازه برای خداوند بگذرانید. ۱۷ از مسکنهای خود دوان جنانیدنی از دو عشر بیاورید از آرد نرم باشد، و با خمیر مایه پخته شود تا نوبر برای خداوند باشد. ۱۸ و همراه نان، هفت بره یک ساله بی‌عیب و یک گوساله و دو قوچ، و آنها با هدیه آردی و هدیه ریختنی آنها قربانی سوختنی برای خداوند خواهد بود، و هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند. ۱۹ و یک بز نر برای قربانی گناه، و دو بره نر یک ساله برای ذبیحه سلامتی بگذرانید. ۲۰ و کاهن آنها را با نان نوبر بجهت هدیه جنانیدنی به حضور خداوند با

آن دو بره بجنیناند، تا برای خداوند بجهت کاهن مقدس باشد. ۲۱ و در همان روز منادی کنید که برای شما محفل مقدس باشد؛ و هیچ کار از شغل مکنید. در همه مسکنهای شما بر پشتهای شما فریضه ابدی باشد. ۲۲ و چون محصول زمین خود را درو کنید، گوشه های مزرعه خود را تمام درو مکن، و حصاد خود را خوشه چینی منما، آنها را برای فقیر و غریب بگذار. من یهوه خدای شما هستم.» ۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۴ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: در ماه هفتم در روز اول ماه، آرامی سبت برای شما خواهد بود، یعنی یادگاری نواختن کرناها و محفل مقدس. ۲۵ هیچ کار از شغل مکنید و هدیه آتشین برای خداوند بگذارید.» ۲۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۷ «در دهم این ماه هفتم، روز کفاره است. این برای شما محفل مقدس باشد. جانهای خود را ذلیل سازید، و هدیه آتشین برای خداوند بگذارید. ۲۸ و در همان روز هیچ کار مکنید، زیرا که روز کفاره است تا برای شما به حضور یهوه خدای شما کفاره بشود. ۲۹ و هر کسی که در همان روز خود را ذلیل نسازد، از قوم خود منقطع خواهد شد. ۳۰ و هر کسی که در همان روز هرگونه کاری بکند، آن شخص را از میان قوم اومتقطع خواهم ساخت. ۳۱ هیچ کار مکنید. برای پشتهای شما در همه مسکنهای شما فریضه ای ابدی است. ۳۲ این برای شما سبت آرامی خواهد بود، پس جانهای خود را ذلیل سازید، در شام روز نهم، از شام تا شام، سبت خود را نگاه دارید.» ۳۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۳۴ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: در روز پانزدهم این ماه هفتم، عید خیمه‌ها، هفت روز برای خداوند خواهد بود. ۳۵ در روز اول، محفل مقدس باشد؛ هیچ کار از شغل مکنید. ۳۶ هفت روز هدیه آتشین برای خداوند بگذارید، و در روز هشتم جشن مقدس برای شما باشد، و هدیه آتشین برای خداوند بگذارید. این تکمیل عید است؛ هیچ کار از شغل مکنید. ۳۷ این موسمه‌های خداوند است که در آنها محفلهای مقدس را اعلان بکنید تا هدیه آتشین برای خداوند بگذارید، یعنی قربانی سوختنی و هدیه آردی و ذبیحه و هدایای ریختنی. مال هر روز را در روز ششم، ۳۸ سبای سبت های خداوند و سبای عطایای خود و سبای جمیع نذرهای خود و سبای همه نوافل خود که برای خداوند می‌دهید. ۳۹ در روز پانزدهم ماه هفتم چون شما محصول زمین را جمع کرده باشید، عید خداوند را هفت روز نگاه دارید، در روز اول، آرامی سبت خواهد بود، و در روز هشتم آرامی سبت. ۴۰ و در روز اول میوه درختان نیکو برای خود بگیرید، و شاخه های خرما و شاخه های درختان پربرگ، و بیدهای نهر، و به حضور یهوه خدای خود هفت روز شادی نمایید. ۴۱ و آن را هر سال هفت روز برای خداوند عید نگاه دارید، برای پشتهای شما فریضه ای ابدی است که در ماه هفتم آن را عید نگاه دارید. ۴۲ هفت روز در خیمه‌ها ساکن باشید؛ همه متوطنان در اسرائیل در خیمه‌ها ساکن شوند. ۴۳ تا طبقات شما بدانند که من بنی اسرائیل را وقتی که ایشان را از زمین مصر بیرون آوردم در خیمه‌ها ساکن گرداندم. من یهوه خدای شما هستم.» ۴۴ پس موسی بنی اسرائیل را از موسمه‌های خداوند خبر داد.

**۲۵** و خداوند موسی را در کوه سینا خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما به زمینی که من به شما می‌دهم، داخل شوید، آنگاه زمین، سبت خداوند را نگاه بدارد. ۳ شش سال مزرعه خود را بکار، و شش سال تاکستان خود را پازش بکن، و محصولش را جمع کن. ۴ و در سال هفتم سبت آرامی برای زمین باشد، یعنی سبت برای خداوند. مزرعه خود را مکار و تاکستان خود را پازش منما.

۵ آنچه از مزرعه تو خودرو باشد، درو مکن، و انگورهای مو پازش ناکرده خود رامچین، سال آرامی برای زمین باشد. ۶ و سبت زمین، خوراک بجهت شما خواهد بود، برای تو و غلامت و کنیزت و مزدورت و غریبی که نزد تو ماوا گیرند. ۷ و برای بهایمت و برای جانورانی که در زمین تو باشند، همه محصولش خوراک خواهد بود. ۸ «و برای خود هفت سبت سالها بشمار، یعنی هفت در هفت سال و مدت هفت سبت سالها برای تو چهل و نه سال خواهد بود. ۹ و در روز دهم از ماه هفتم در روز کفاره، کرنای بلندآواز را بگردان؛ در تمامی زمین خود کرنا را بگردان. ۱۰ سال پنجاهم را تقدیس نمایند، و در زمین برای جمیع ساکنانش آزادی را اعلان کنی. این برای شما یوبیل خواهد بود، و هر کس از شما به ملک خود برگردد، و هر کس از شما به قبیله خود برگردد. ۱۱ این سال پنجاهم برای شما یوبیل خواهد بود. زراعت مکنید و حاصل خودروی آن را مچینید، و انگورهای مو پازش ناکرده آن را مچینید. ۱۲ چونکه یوبیل است، برای شما مقدس خواهد بود؛ محصول آن را در مزرعه بخورید. ۱۳ در این سال یوبیل هر کس از شما به ملک خود برگردد. ۱۴ و اگر چیزی به همسایه خود بفروشی یا چیزی از دست همسایه ات بخری یکدیگر را مغبون مسازید. ۱۵ برحسب شماره سالهای بعد از یوبیل، از همسایه خود بخر و برحسب سالهای محصولش به تو بفروشد. ۱۶ برحسب زیادتی سالها قیمت آن را زیاده کن، و برحسب کمی سالها قیمتش را کم نما، زیرا که شماره حاصلها را به تو خواهد فروخت. ۱۷ و یکدیگر را مغبون مسازید، و از خدای خود بترس. من یهوه خدای شما هستم. ۱۸ پس فرایض مرا بجا آورید و احکام مرا نگاه داشته، آنها را به عمل آورید، تا در زمین به امنیت ساکن شوید. ۱۹ و زمین بار خود را خواهد داد و به سیری خواهید خورد، و به امنیت در آن ساکن خواهید بود. ۲۰ و اگر گوید در سال هفتم چه بخوریم، زیرا اینک نمی کاریم و حاصل خود را جمع نمی کنیم، ۲۱ پس در سال ششم برکت خود را بر شما خواهم فرمود، و محصول سه سال خواهد داد. ۲۲ و در سال هشتم بکارید و از محصول کهنه تا سال نهم بخورید. تا حاصل آن برسد، کهنه را بخورید. ۲۳ و زمین به فروش ابدی نرود زیرا زمین از آن من است، و شما نزد من غریب و مهمان هستید. ۲۴ و در تمامی زمین ملک خود برای زمین فکاک بدهید. ۲۵ اگر برادر تو فقیرشده، بعضی از ملک خود را بفروشد، آنگاه ولی او که خویش نزدیک او باشد بیاید، و آنچه را که برادرت می فروشد، انفکاک نماید. ۲۶ و اگر کسی ولی ندارد و برخوردار شده، قدر فکاک آن را پیدا نماید. ۲۷ آنگاه سالهای فروش آن را بشمارد و آنچه را که زیاده است به آنکس که فروخته بود، رد نماید، و او به ملک خود برگردد. ۲۸ و اگر نتواند برای خود پس بگیرد، آنگاه آنچه فروخته است به دست خریدار آن تا سال یوبیل بماند، و در یوبیل رها خواهد شد، و او به ملک خود خواهد برگشت. ۲۹ «و اگر کسی خانه سکونتی در شهر حصاردار بفروشد، تا یک سال تمام بعد از فروختن آن حق انفکاک آن را خواهد داشت، مدت انفکاک آن یک سال خواهد بود. ۳۰ و اگر در مدت یک سال تمام آن را انفکاک ننماید، پس آن خانه ای که در شهر حصاردار است، برای خریداران نسلا بعد نسل برقرار باشد، در

خواهم آورد که انتقام عهد مرا بگیرد. و چون به شهرهای خود جمع شوید، و یا در میان شما خواهم فرستاد، و به دست دشمن تسلیم خواهید شد. ۲۶ و چون عصای نان شما را بشکنم، ده زن نان شما را در یک تنور خواهند پخت، و نان شما را به شما به وزن پس خواهند داد، و چون بخورید سیر نخواهید شد. ۲۷ و اگر با وجود این، مرا نشنوید و به خلاف من رفتار نمایید، ۲۸ آنگاه به غضب به خلاف شما رفتار خواهم کرد، و من نیز برای گناهانتان، شما را هفت چندان سیاست خواهم کرد. ۲۹ و گوشت پسران خود را خواهید خورد، و گوشت دختران خود را خواهید خورد. ۳۰ و مکانهای بلند شما را خراب خواهم ساخت، و اصنام شما را قطع خواهم کرد، و لاشه های شما را بر لاشه های بتهای شما خواهم افکند، و جان من شما را مکروه خواهد داشت. ۳۱ و شهرهای شما را خراب خواهم ساخت، و مکانهای مقدس شما را ویران خواهم کرد، و بوی عطرهای خوشبوی شما را نخواهم بوید. ۳۲ و من زمین را ویران خواهم ساخت، به حدی که دشمنان شما که در آن ساکن باشند، متحیر خواهند شد. ۳۳ و شما را در میان امتهای پراکنده خواهم ساخت، و شمشیر را در عقب شما خواهم کشید، و زمین شما ویران و شهرهای شما خراب خواهد شد. ۳۴ آنگاه زمین در تمامی روزهای ویرانی اش، حینی که شما در زمین دشمنان خود باشید، از سبب های خود تمتع خواهد برد. پس زمین آرامی خواهد یافت و از سبب های خود تمتع خواهد برد. ۳۵ تمامی روزهای ویرانی اش آرامی خواهد یافت، یعنی آن آرامی که در سبب های شما حینی که در آن ساکن می بودید، نیافته بود. ۳۶ «و اما در دلهای بقیه شما در زمین دشمنان شما ضعف خواهم فرستاد، و آواز برگ رانده شده، ایشان را خواهد گریزانید، و بدون تعاقب کننده ای مثل کسی که از شمشیر فرار کند، خواهند گریخت و خواهند افتاد. ۳۷ و به روی یکدیگر مثل از دم شمشیر خواهند ریخت، بآنکه کسی تعاقب نکند، و شما را یارای مقاومت با دشمنان خود نخواهد بود. ۳۸ و در میان امتهای لاک خواهد شد و زمین دشمنان شما، شما را خواهد خورد. ۳۹ و بقیه شما در زمین دشمنان خود در گناهان خود فانی خواهند شد، و در گناهان پدران خود نیز فانی خواهند شد. ۴۰ پس به گناهان خود و به گناهان پدران خود در خیانتی که به من ورزیده، و سلوکی که به خلاف من نموده اند، اعتراف خواهند کرد. ۴۱ از این سبب من نیز به خلاف ایشان رفتار نمودم، و ایشان را به زمین دشمنان ایشان آوردم. پس اگر دل نامختون ایشان متواضع شود و سزای گناهان خود را بپذیرند، ۴۲ آنگاه عهد خود را با یعقوب بیادخواهم آورد، و عهد خود را با اسحاق نیز و عهد خود را با ابراهیم نیز بیاد خواهم آورد، و آن زمین را بیاد خواهم آورد. ۴۳ و زمین از ایشان ترک خواهد شد و چون از ایشان ویران باشد از سبب های خود تمتع خواهد برد، و ایشان سزای گناه خود را خواهند پذیرفت، به سبب اینکه احکام مرا رد کردند، و دل ایشان فریض مرامکروه داشت. ۴۴ و با وجود این همه نیز چون در زمین دشمنان خود باشند، من ایشان را رد نخواهم کرد، و ایشان را مکروه نخواهم داشت تا ایشان راهلاک کنم، و عهد خود را با ایشان بشکنم، زیرا که من یهوه خدای ایشان هستم. ۴۵ بلکه برای ایشان عهد اجداد ایشان را بیاد خواهم

«برای خود بنتها مسازید، و تمثال تراشیده و ستونی به جهت خود برپانمایید، و سنگی مصور در زمین خود مگذارید تا به آن سجده کنید، زیرا که من یهوه خدای شما هستم. ۲ سبت های مرا نگاه دارید، و مکان مقدس مرا احترام نمایید. من یهوه هستم. ۳ اگر در فریض من سلوک نمایید و اوامر مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید، ۴ آنگاه بارانهای شما را در موسم آنها خواهم داد، و زمین محصول خود را خواهد آورد، و درختان صحرا میوه خود را خواهد داد. ۵ و کوفتن خرمن شما تا چیدن انگور خواهد رسید، و چیدن انگور تا کاشتن تخم خواهد رسید، و نان خود را به سری خورده، در زمین خود به امنیت سکونت خواهید کرد. ۶ و به زمین، سلامتی خواهم داد و خواهید خویید و ترساننده ای نخواهد بود، و حیوانات مودی را از زمین نابود خواهم ساخت، و شمشیر از زمین شما گداز نخواهد کرد. ۷ و دشمنان خود را تعاقب خواهید کرد، و ایشان پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد. ۸ و پنج نفر از شما صد را تعاقب خواهند کرد، و صد از شما ده هزار را خواهند راند، و دشمنان شما پیش روی شما از شمشیر خواهند افتاد. ۹ و بر شما تلفات خواهم کرد، و شما را بارور گردانیده، شما را کثیر خواهم ساخت، و عهد خود را با شما استوار خواهم نمود. ۱۰ و غله کهنه پارینه را خواهید خورد، و کهنه را برای نو بیرون خواهید آورد. ۱۱ و مسکن خود را در میان شما برپا خواهم کرد و جانم شما را مکروه نخواهد داشت. ۱۲ و در میان شما خواهم خرامید و خدای شما خواهم بود و شما قومی من خواهید بود. ۱۳ من یهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا ایشان را غلام نباشید، و بندهای یوغ شما را بشکنم، و شما را راست روان ساختم. ۱۴ «و اگر مرا نشنوید و جمیع این اوامر را بجای آورید، ۱۵ و اگر فریض مرا رد نمایید و دل شما احکام مرا مکروه دارد، تا تمامی اوامر مرا بجای آورده، عهد مرا بشکنید، ۱۶ من این را به شما خواهم کرد که خوف و سل و تب را که چشمان را فنا سازد، و جان را تلف کند، بر شما مسلط خواهم ساخت، و تخم خود را بی فایده خواهید کاشت و دشمنان شما آن را خواهند خورد. ۱۷ و روی خود را به ضد شما خواهم داشت، و پیش روی دشمنان خود منزهم خواهید شد، و آسانی که از شما نفرت دارند، بر شما حکمرانی خواهند کرد، و بدون تعاقب کننده ای فرار خواهید نمود. ۱۸ و اگر با وجود این همه، مرا نشنوید، آنگاه شما را برای گناهان شما هفت مرتبه زیاده سیاست خواهم کرد. ۱۹ و فخر قوت شما را خواهم شکست، و آسمان شما را مثل آهن و زمین شما را مثل مس خواهم ساخت. ۲۰ و قوت شما در بطالت صرف خواهد شد، زیرا زمین شما حاصل خود را نخواهد داد، و درختان زمین میوه خود را نخواهد آورد. ۲۱ و اگر به خلاف من رفتار نموده، از شنیدن من ابا نمایید، آنگاه بر حسب گناهانتان هفت چندان بلاهای زیاده بر شما عارض گردانم. ۲۲ و وحوش صحرا را بر شما فرستم تا شما را بی اولاد سازند، و بهایم شما را هلاک کنند، و شما را در شماره کم سازند، و شاهراههای شما ویران خواهد شد. ۲۳ و اگر با این همه از من متنبه نشده، به خلاف من رفتار کنید، ۲۴ آنگاه من نیز به خلاف شما رفتار خواهم کرد، و شما را برای گناهانتان هفت چندان سزا خواهم داد. ۲۵ و بر شما شمشیری

آورد که ایشان رادر نظر امتهای مصر بیرون آوردم، تا خدای ایشان باشم. من بیهوه هستم.» ۴۶ این است فرایض و احکام و شریعی که خداوند در میان خود و بنی اسرائیل در کوه سینا به دست موسی قرار داد.

**۲۷** و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون کسی نذر مخصوصی نماید، نفوس برحسب برآورد تو، از آن خداوند باشند. ۳ و اگر برآورد تو بجهت ذکور، از بیست ساله تا شصت ساله باشد، برآورد تو پنجاه مثقال نقره برحسب مثقال قدس خواهد بود. ۴ و اگر انثا باشد برآورد تو سی مثقال خواهد بود. ۵ و اگر از پنج ساله تا بیست ساله باشد، برآورد تو بجهت ذکور، بیست مثقال و بجهت انثا ده مثقال خواهد بود. ۶ و اگر از یک ماه تا پنج ساله باشد، برآورد تو بجهت ذکور پنج مثقال نقره، و بجهت انثا، برآورد تو سه مثقال نقره خواهد بود. ۷ و اگر از شصت ساله و بالاتر باشد، اگر ذکور باشد، آنگاه برآورد تو پانزده مثقال، و برای انثا ده مثقال خواهد بود. ۸ و اگر از برآورد تو فقیرتر باشد، پس او را به حضور کاهن حاضر کنند، و کاهن برایش برآورد کند و کاهن به مقدار قوه آن که نذر کرده، برای وی برآورد نماید. ۹ و اگر بهیمه‌ای باشد از آنهایی که برای خداوند قربانی می‌گذرانند، هرآنچه را که کسی از آنها به خداوند بدهد، مقدس خواهد بود. ۱۰ آن را مبادله نمایند و خوب را به بد یا بد را به خوب عوض نکنند. و اگر بهیمه‌ای را به بهیمه‌ای مبادله کند، هم آن و آنچه به عوض آن داده شود، هر دو مقدس خواهد بود. ۱۱ و اگر هر قسم بهیمه نجس باشد که از آن قربانی برای خداوند نمی‌گذرانند، آن بهیمه را پیش کاهن حاضر کند. ۱۲ و کاهن آن را چه خوب و چه بد، قیمت کند و برحسب برآورد توای کاهن، چنین باشد. ۱۳ و اگر آن را فدیه دهد، پنج یک بر برآورد تو زیاده دهد. ۱۴ و اگر کسی خانه خود را وقف نماید تا برای خداوند مقدس شود، کاهن آن را چه خوب و چه بد برآورد کند، و بطوری که کاهن آن را برآورد کرده باشد، همچنان بماند. ۱۵ و اگر وقف کننده بخواد خانه خود را فدیه دهد، پس پنج یک بر نقد برآورد تو زیاده کند و از آن او خواهد بود. ۱۶ و اگر کسی قطعه‌ای از زمین ملک خود را برای خداوند وقف نماید، آنگاه برآورد تو موافق زراعت آن باشد، زراعت یک حومر جو به پنجاه مثقال نقره باشد. ۱۷ و اگر زمین خود را از سال یوبیل وقف نماید، موافق برآورد تو برقرار باشد. ۱۸ و اگر زمین خود را بعد از یوبیل وقف نماید، آنگاه کاهن نقد آن را موافق سالهایی که تا سال یوبیل باقی می‌باشد برای وی بشمارد، و از برآورد تو تخفیف شود. ۱۹ و اگر آنکه زمین را وقف کرد بخواد آن را فدیه دهد، پس پنج یک از نقد برآورد تو را بر آن بیفزاید و برای وی برقرار شود. ۲۰ و اگر نخواهد زمین را فدیه دهد، یا اگر زمین را به دیگری فروخته باشد، بعد از آن فدیه داده نخواهد شد. ۲۱ و آن زمین چون در یوبیل رها شود مثل زمین وقف برای خداوند، مقدس خواهد بود؛ ملکیت آن برای کاهن است. ۲۲ و اگر زمینی را که خریده باشد که از زمین ملک او نبود، برای خداوند وقف نماید، ۲۳ آنگاه کاهن مبلغ برآورد تو را تا سال یوبیل برای وی بشمارد، و در آن روز برآورد تو را مثل وقف خداوند به وی بدهد. ۲۴

آن زمین در سال یوبیل به کسی که از او خریده شده بود خواهد برگشت، یعنی به کسی که آن زمین ملک موروثی وی بود. ۲۵ و هر برآورد تو موافق مثقال قدس باشد که بیست جیره یک مثقال است. ۲۶ «لیکن نخست زاده‌ای از بهایم که برای خداوند نخست زاده شده باشد، هیچکس آن را وقف ننماید، خواه گاو خواه گوسفند، از آن خداوند است. ۲۷ و اگر از بهایم نجس باشد، آنگاه آن را برحسب برآورد تو فدیه دهد، و پنج یک بر آن بیفزاید، و اگر فدیه داده نشود پس موافق برآورد تو فروخته شود. ۲۸ اما هر چیزی که کسی برای خداوند وقف نماید، از کل مایملک خود، چه از انسان چه از بهایم چه از زمین ملک خود، نه فروخته شود و نه فدیه داده شود، زیرا هر چه وقف باشد برای خداوند قدس اقداس است. ۲۹ هر وقتی که از انسان وقف شده باشد، فدیه داده نشود. البته کشته شود. ۳۰ و تمامی ده یک زمین چه از تخم زمین چه از میوه درخت از آن خداوند است، و برای خداوند مقدس می‌باشد. ۳۱ و اگر کسی از ده یک خود چیزی فدیه دهد پنج یک آن را بر آن بیفزاید. ۳۲ و تمامی ده یک گاو و گوسفند یعنی هر چه زیر عصا بگذرد، دهم آن برای خداوند مقدس خواهد بود. ۳۳ در خوبی و بدی آن تفحص ننماید و آن را مبادله نکند، و اگر آن را مبادله کند هم آن و هم بدل آن مقدس خواهد بود و فدیه داده نشود.» ۳۴ این است اوامری که خداوند به موسی برای بنی اسرائیل در کوه سینا امر فرمود.

هفت هزار و چهارصد نفر بودند. ۳۲ و انساب بنی یوسف از بنی افرایم برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم هاز بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۳ شمرده شدگان ایشان از سبط افرایم، چهل هزار و پانصد نفر بودند. ۳۴ و انساب بنی منسی برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها، از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۵ شمرده شدگان ایشان از سبط منسی، سی و دو هزار و دویست نفر بودند. ۳۶ و انساب بنی بنیامین برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها، از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۷ شمرده شدگان ایشان از سبط بنیامین، سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند. ۳۸ و انساب بنی دان برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ می‌رفت. ۳۹ شمرده شدگان ایشان از سبط دان، شصت و دو هزار و هفتصد نفر بودند. ۴۰ و انساب بنی اشیر برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۴۱ شمرده شدگان ایشان از سبط اشیر، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند. ۴۲ و انساب بنی نفتالی برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۴۳ شمرده شدگان ایشان از سبط نفتالی، پنجاه و سه هزار و پانصد نفر بودند. ۴۴ اینانند شمرده شدگانی که موسی و هارون با دوازده نفر از سروران اسرائیل، که یک نفر برای هر خاندان آبای ایشان بود، شمرده شدند. ۴۵ و تمامی شمرده شدگان بنی اسرائیل برحسب خاندان آبای ایشان، از بیست ساله و بالاتر، هر کس از اسرائیل که برای جنگ بیرون می‌رفت. ۴۶ همه شمرده شدگان، ششصد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند. ۴۷ اما لایوان برحسب سبط آبای ایشان در میان آنها شمرده نشدند. ۴۸ زیرا خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۴۹ «اما سبط لایوان را مشمار و حساب ایشان را در میان بنی اسرائیل مگیر. ۵۰ لیکن لایوان را برمسکن شهادت و تمامی اسبابش و بر هرچه علاقه به آن دارد بگمار، و ایشان مسکن و تمامی اسبابش را بردارند، و ایشان آن را خدمت نمایند و به اطراف مسکن خیمه زنند. ۵۱ و چون مسکن روانه شود لایوان آن را پایین بیاورند، و چون مسکن افراشته شود لایوان آن را برپا نمایند، و غریبی که نزدیک آن آید، کشته شود. ۵۲ و بنی اسرائیل هر کس در محله خود و هر کس نزد علم خویش برحسب افواج خود، خیمه زنند. ۵۳ و لایوان به اطراف مسکن شهادت خیمه زنند، مبدا غضب بر جماعت بنی اسرائیل بشود، و لایوان شاعر مسکن شهادت را نگاه دارند.» ۵۴ پس بنی اسرائیل چنین کردند، و برحسب آنچه خداوند موسی را امر فرموده بود، به عمل آوردند.

۲ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «هر کس از بنی اسرائیل نزد علم و نشان خاندان آبای خویش خیمه زند، در برابر و اطراف خیمه اجتماع خیمه زنند. ۳ و به جانب مشرق به سوی طلوع آفتاب اهل علم محله یهودا برحسب افواج خود خیمه زنند، و رئیس بنی یهودا نحشون

۱ و در روز اول ماه دوم از سال دوم از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند در بیابان سینا در خیمه اجتماع موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «حساب تمامی جماعت بنی اسرائیل را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، به شماره اسم های همه ذکوران موافق سرهای ایشان بگیرد. ۳ از بیست ساله و زیاده، هرکه از اسرائیل به جنگ بیرون می‌رود، تو و هارون ایشان را برحسب افواج ایشان بشمارید. ۴ و همراه شما یک نفر از هر سبط باشد که هر یک رئیس خاندان آبایش باشد. ۵ و اسم های کسانی که با شما باید بایستند، این است: از روبین، الیصورین شدیثور. ۶ و از شمعون، شلومیثیل بن صوریشدای. ۷ و از یهودا، نحشون بن عمیناداب. ۸ و از یساکار، نتائیل بن صوغر. ۹ و از زبولون، الیاب بن حیلون. ۱۰ و از بنی یوسف: از افرایم، الیشمع بن عمیهود. و از منسی، جملیثیل بن فدهصور. ۱۱ از بنیامین، ابیدان بن جدعونی. ۱۲ و از دان، اخیعزر بن عمیشدای. ۱۳ و از اشیر، فجعیثیل بن عکران. ۱۴ و از جاد، الیاساف بن دعویثیل. ۱۵ و از نفتالی، اخیرع بن عینان.» ۱۶ اینانند دعوت شدگان جماعت و سروران اسباط آبای ایشان، و روسای هزاره های اسرائیل. ۱۷ و موسی و هارون این کسان را که به نام، معین شدند، گرفتند. ۱۸ و در روز اول ماه دوم، تمامی جماعت را جمع کرده، نسب نامه های ایشان را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، به شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر موافق سرهای ایشان خواندند. ۱۹ چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، ایشان را در بیابان سینا بشمرد. ۲۰ و اما انساب بنی روبین نخست زاده اسرائیل، برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق نام‌ها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور از بیست ساله و بالاتر، جمیع کسانی که برای جنگ بیرون می‌رفتند. ۲۱ شمرده شدگان ایشان از سبط روبین، چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند. ۲۲ و انساب بنی شمعون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، کسانی که از ایشان شمرده شدند، موافق شماره اسم‌ها و سرهای ایشان این بود: هر ذکور از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۲۳ شمرده شدگان ایشان از سبط شمعون، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند. ۲۴ و انساب بنی جاد برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها، از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۲۵ شمرده شدگان ایشان از سبط جاد، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند. ۲۶ و انساب بنی یهودا برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۲۷ شمرده شدگان ایشان از سبط یهودا، هفتاد و چهار هزار و شش صد نفر بودند. ۲۸ و انساب بنی یساکار برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۲۹ شمرده شدگان ایشان از سبط یساکار، پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند. ۳۰ و انساب بنی زبولون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، موافق شماره اسم‌ها از بیست ساله و بالاتر، هرکه برای جنگ بیرون می‌رفت. ۳۱ شمرده شدگان ایشان از سبط زبولون پنجاه و



بن عمیناداب باشد. ۴ و فوج اوکه از ایشان شمرده شدند هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند. ۵ و سبط یساکار در پهلوی اوخیمه زند، و رئیس بنی یساکار نتنائیل بن صورباشد. ۶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند

۳ این است انساب هارون و موسی در روزی که خداوند در کوه سینا با موسی متکلم شد. ۲ و نامهای پسران هارون این است: نخست زاده اش ناداب و ابیهو و العازار و ایتمار. ۳ این است نامهای پسران هارون که نه که مسح شده بودند که ایشان را برای کهانت تخصیص نمود. ۴ اما ناداب و ابیهو در حضور خداوند مردند، هنگامی که ایشان در بیابان سینا آتش غریب به حضور خداوند گذرانیدند، و ایشان را پرسی نبود و العازار و ایتمار به حضور پدر خود هارون، کهانت می نمودند. ۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۶ «سبط لاری را نزدیک آورده، ایشان را پیش هارون کاهن حاضر کن تا او را خدمت نمایند. ۷ و ایشان شاعران او و شعائر تمامی جماعت را پیش خیمه اجتماع نگاه داشته، خدمت مسکن را بجا آورند. ۸ و جمیع اسباب خیمه اجتماع و شعائر بنی اسرائیل را نگاه داشته، خدمت مسکن را بجا آورند. ۹ و لاریان را به هارون و پسرانش بده، زیرا که ایشان از جانب بنی اسرائیل بالکل به وی داده شده اند. ۱۰ و هارون و پسرانش را تعیین نما تا کهانت خود را بجا بیاورند، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.» ۱۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۲ «که اینک من لاریان را از میان بنی اسرائیل، به عوض هر نخست زاده ای از بنی اسرائیل که رحم را بگشاید گرفته ام، پس لاریان از آن من می باشند. ۱۳ زیرا جمیع نخست زادگان از آن منند، و در روزی که همه نخست زادگان زمین مصر را کشتم، جمیع نخست زادگان اسرائیل را خواه از انسان و خواه از بهایم برای خود تقدیس نمودم، پس از آن من می باشند. من بیهو هستم.» ۱۴ و خداوند موسی را در بیابان سینا خطاب کرده، گفت: ۱۵ «بنی لاری را برحسب خاندان آباو قبایل ایشان بشمار، هر ذکور ایشان را از یک ماهه و زیاده بشمار.» ۱۶ پس موسی برحسب قول خداوند چنانکه مامور شد، ایشان را شمرد. ۱۷ و پسران لاری موافق نامهای ایشان اینانند: جرشون و قهات و مراری. ۱۸ و نامهای بنی جرشون برحسب قبایل ایشان این است: لبنی و شمعی. ۱۹ و پسران قهات برحسب قبایل ایشان: عمارم و یصهار و حبرون و عزیتیل. ۲۰ و پسران مراری برحسب قبایل ایشان: محلی و موشی بودند. اینانند قبایل لاریان برحسب خاندان آباو ایشان. ۲۱ و از جرشون، قبیله لبنی و قبیله شمعی. اینانند قبایل جرشونیان. ۲۲ و شمرده شدگان ایشان به شماره همه ذکور آن از یک ماهه و بالاتر، شمرده شدگان ایشان هفت هزار و پانصد نفر بودند. ۲۳ و قبایل جرشونیان در عقب مسکن، به طرف مغرب خیمه زند. ۲۴ و سرور خاندان آباو جرشونیان، الیاساف بن لایل باشد. ۲۵ و ودیعت بنی جرشون در خیمه اجتماع، مسکن و خیمه و پوشش آن و پرده دروازه خیمه اجتماع باشد. ۲۶ و تجریهای صحن و پرده دروازه صحن که پیش روی مسکن و به اطراف مذهب است و طنابهایش با هر خدمت آنها. ۲۷ و از قهات، قبیله عمارمیان و قبیله یصهاریان و قبیله حبرونیان و قبیله عزیتیلیان، اینانند قبایل قهاتیان. ۲۸ به شماره همه ذکور آن از یک ماهه و بالاتر، هشت هزار و شش

بن عمیناداب باشد. ۴ و فوج اوکه از ایشان شمرده شدند هفتاد و چهار هزار و ششصد نفر بودند. ۵ و سبط یساکار در پهلوی اوخیمه زند، و رئیس بنی یساکار نتنائیل بن صورباشد. ۶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند پنجاه و چهار هزار و چهارصد نفر بودند. ۷ و سبط زبولون و رئیس بنی زبولون الیاب بن حیلون باشد. ۸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و هفت هزار و چهارصد نفر بودند. ۹ جمیع شمرده شدگان محله یهودا برحسب افواج ایشان صد و هشتاد و شش هزار و چهارصد نفر بودند. و ایشان اول کوچ کنند. ۱۰ و بر جانب جنوب، علم محله روبین برحسب افواج ایشان باشد، و رئیس بنی روبین الیصور بن شدیور باشد. ۱۱ و فوج او که از ایشان شمرده شدند چهل و شش هزار و پانصد نفر بودند. ۱۲ و در پهلوی او سبط شمعون خیمه زند و رئیس بنی شمعون شلومیئیل بن صوریشدای باشد. ۱۳ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و نه هزار و سیصد نفر بودند. ۱۴ و سبط جادو رئیس بنی جاد الیاساف بن رعوتیل باشد. ۱۵ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و پنج هزار و ششصد و پنجاه نفر بودند. ۱۶ جمیع شمرده شدگان محله روبین برحسب افواج ایشان صد و پنجاه و یک هزار و چهارصد و پنجاه نفر بودند و ایشان دوم کوچ کنند. ۱۷ و بعد از آن خیمه اجتماع با محله لاریان در میان محله ها کوچ کند، چنانکه خیمه می زند، همچنان هر کس در جای خود نزد علمهای خویش کوچ کنند. ۱۸ و به طرف مغرب، علم محله افرایم برحسب افواج ایشان و رئیس بنی افرایم، الیشمع بن عمیهود باشد. ۱۹ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل هزار و پانصد نفر بودند. ۲۰ و در پهلوی او سبط منسی، و رئیس بنی منسی جملیئیل بن فدهصور باشد. ۲۱ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و دو هزار و دو صد نفر بودند. ۲۲ و سبط بنیامین و رئیس بنی بنیامین، ابیدان بن جدعون بنی باشد. ۲۳ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، سی و پنج هزار و چهارصد نفر بودند. ۲۴ جمیع شمرده شدگان محله افرایم برحسب افواج ایشان، صد و هشت هزار و یکصد نفر بودند، و ایشان سوم کوچ کنند. ۲۵ و به طرف شمال، علم محله دان، برحسب افواج ایشان، و رئیس بنی دان اخیعزر بن عمیشدای باشد. ۲۶ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، شصت و دو هزار و هفت صد نفر بودند. ۲۷ و در پهلوی ایشان سبط اشیر خیمه زند، و رئیس بنی اشیر فجعیئیل بن عکران باشد. ۲۸ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، چهل و یک هزار و پانصد نفر بودند. ۲۹ و سبط نفتالی و رئیس بنی نفتالی اخیعزر بن عینان باشد. ۳۰ و فوج او که از ایشان شمرده شدند، پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر بودند. ۳۱ جمیع شمرده شدگان محله دان، صد و پنجاه و هفت هزار و ششصد نفر بودند. ایشان نزد علمهای خود در عقب کوچ کنند. ۳۲ اینانند شمرده شدگان بنی اسرائیل برحسب خاندان آباو ایشان، جمیع شمرده شدگان محله ها موافق افواج ایشان شش صد و سه هزار و پانصد و پنجاه نفر بودند. ۳۳ اما لاریان چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود، در میان بنی اسرائیل شمرده نشدند. ۳۴ و بنی اسرائیل موافق هر چه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل نمودند،

صد نفر بودند که ودیعت قدس را نگاه می‌داشتند. ۲۹ وقایع بنی قهات به طرف جنوب مسکن، خیمه بزنند. ۳۰ و سرور خاندان آبای قبایل قهاتیان، الیاصافان بن عزیتیل باشد. ۳۱ و ودیعت ایشان تابوت و میز و شمعدان و مذبح‌ها و اسباب قدس که با آنها خدمت می‌کنند، و حجاب و هر خدمت آن باشد. ۳۲ و سرور سروران لایوان، العازار بن هارون کاهن باشد، و نظارت نگهبانان خدمت قدس، او را خواهد بود. ۳۳ و از مراری، قبیله محلیان و قبیله موشیان؛ اینانند قبایل مراری. ۳۴ و شمرده شدگان ایشان و شماره همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، شش هزار و دویست نفر بودند. ۳۵ و سرور خاندان آبای قبایل مراری، صورتیل بن ایحایل باشد و ایشان به طرف شمالی مسکن، خیمه بزنند. ۳۶ و ودیعت معین بنی مراری، تختهای مسکن و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه هایش و تمامی اسبابش با تمامی خدمتش باشد. ۳۷ و ستونهای اطراف صحن و پایه های آنها و میخها و طنابهای آنها. ۳۸ و پیش مسکن به طرف مشرق و پیش روی خیمه اجتماع به طرف طلوع شمس، موسی و هارون و پسرانش خیمه بزنند و نگاهبانی قدس را و نگاهبانی بنی اسرائیل را بدارند. و هر غریبی که نزدیک آید، کشته شود. ۳۹ و جمع شمرده شدگان لایوان که موسی و هارون ایشان را برحسب قبایل ایشان و فرمان خداوند شمرند، همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار نفر بودند. ۴۰ و خداوند به موسی گفت: «جمع نخست زادگان نرینه بنی اسرائیل را از یک ماهه و بالاتر بشمار، و حساب نامهای ایشان را بگیر. ۴۱ و لایوان را به عوض همه نخست زادگان بنی اسرائیل برای من که بیهوش هستم بگیر، و بهایم لایوان را به عوض همه نخست زادگان بهایم بنی اسرائیل.» ۴۲ پس موسی چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، همه نخست زادگان بنی اسرائیل را شمرد. ۴۳ و جمع نخست زادگان نرینه، برحسب شماره اسم های شمرده شدگان ایشان از یک ماهه و بالاتر، بیست و دو هزار و دویست و هفتاد و سه نفر بودند. ۴۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۴۵ «لایوان را به عوض جمع نخست زادگان بنی اسرائیل، و بهایم لایوان را به عوض بهایم ایشان بگیر، و لایوان از آن من خواهند بود. من بیهوش هستم. ۴۶ و اما درباره فدیه دویست و هفتاد و سه نفر از نخست زادگان بنی اسرائیل که بر لایوان زیاده‌اند، ۴۷ پنج مثقال برای هر سری بگیر، آن را موافق مثقال قدس که بیست جیره یک مثقال باشد، بگیر. ۴۸ و نقد فدیه آنانی که از ایشان زیاده‌اند به هارون و پسرانش بده.» ۴۹ پس موسی نقد فدیه را از آنانی که زیاده بودند، بر کسانی که لایوان فدیه آنها شده بودند، گرفت. ۵۰ و از نخست زادگان بنی اسرائیل نقد را که هزار و سیصد و پنج مثقال موافق مثقال قدس باشد، گرفت. ۵۱ و موسی نقد فدیه را برحسب قول خداوند چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، به هارون و پسرانش داد.

۴ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «حساب بنی قهات را از میان بنی لایوان برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان بگیر. ۳ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هرکه داخل خدمت شود تا در خیمه اجتماع کار کند. ۴ «و خدمت بنی قهات در خیمه اجتماع،

قبایل بنی جرشون در خیمه اجتماع. و نظارت ایشان به دست ایتمار بن هارون کاهن باشد. ۲۹ «و بنی مراری را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان بشمار. ۳۰ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هرکه به خدمت داخل شود، تا کارخیمه اجتماع را بنماید. ایشان را بشمار. ۳۱ این است ودیعت حمل ایشان، در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع، تختهای مسکن و پشت بندهایش و ستونهایش و پایه هایش ۳۲ وستونهای اطراف صحن و پایه های آنها و میخهای آنها و طنابهای آنها با همه اسباب آنها، و تمامی خدمت آنها، پس اسباب ودیعت حمل ایشان را به نامها حساب کنید. ۳۳ این است خدمت قبایل بنی مراری در تمامی خدمت ایشان در خیمه اجتماع، زبردست ایتمار بن هارون کاهن. ۳۴ موسی و هارون و سروران جماعت، بنی قهات را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان شمردند. ۳۵ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هرکه به خدمت داخل می شد تا در خیمه اجتماع مشغول شود. ۳۶ و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل ایشان، دو هزار و هفتصد و پنجاه نفر بودند. ۳۷ اینانند شمرده شدگان قبایل قهاتیان، هرکه درخیمه اجتماع کار می کرد که موسی و هارون ایشان را برحسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، شمردند. ۳۸ و شمرده شدگان بنی جرشون برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، ۳۹ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هرکه به خدمت داخل می شد تا در خیمه اجتماع کار کند. ۴۰ و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، دوهزار و ششصد و سی نفر بودند. ۴۱ اینانند شمرده شدگان قبایل بنی جرشون، هرکه در خیمه اجتماع کار می کرد که موسی و هارون ایشان را برحسب فرمان خداوند شمردند. ۴۲ و شمرده شدگان قبایل بنی مراری برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان، ۴۳ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله، هرکه به خدمت داخل می شد تا در خیمه اجتماع کار کند. ۴۴ و شمرده شدگان ایشان برحسب قبایل ایشان سه هزار و دویست نفر بودند. ۴۵ اینانند شمرده شدگان قبایل بنی مراری که موسی و هارون ایشان را برحسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، شمردند. ۴۶ جمیع شمرده شدگان لاویان که موسی و هارون و سروران اسرائیل ایشان را برحسب قبایل و خاندان آبای ایشان شمردند، ۴۷ از سی ساله و بالاتر تا پنجاه ساله هرکه داخل می شد تا کار خدمت و کار حملها را در خیمه اجتماع بکنند. ۴۸ شمرده شدگان ایشان هشت هزار و پانصد و هشتاد نفر بودند، ۴۹ برحسب فرمان خداوند به توسط موسی، هرکس موافق خدمتش و حملش شمرده شد. و چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، اوایشان را شمرد.

**۵** و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را امر فرما که مبروص را و هرکه جریان دارد و هرکه از میته نجس شود، ازاردو اخراج کنند. ۳ خواه مرد و خواه زن، ایشان را اخراج نمایند؛ بیرون از اردو ایشان را اخراج نمایید، تا اردوی خود را جایی که من در میان ایشان ساکن هستم، نجس نسازند.» ۴ و بنی اسرائیل چنین کردند، و آن کسان را بیرون از اردو اخراج کردند. چنانکه خداوند به موسی گفته بود، بنی اسرائیل به آن طور عمل نمودند. ۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۶ «بنی اسرائیل

خود برگشته، نجس شده باشد. ۳۰ یاهنگامی که روح غیرت بر مرد بیاید، و بر زنش غیور شود، آنگاه زن را به حضور خداوند برپا بدارد، و کاهن تمامی این قانون را درباره او اجراء دارد. ۳۱ پس آن مرد از گناه مبرا شود، و زن گناه خود را متحمل خواهد بود.»

قانون نذیره‌ای که نذر بکند و قانون قربانی که بجهت تخصیص خود برای خداوند باید بگذراند، علاوه بر آنچه دستش به آن می‌رسد موافق نذری که کرده باشد، همچنین برحسب قانون تخصیص خود، باید بکند. ۲۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۳ «هارون و پسرانش را خطاب کرده، بگو: به اینطور بنی اسرائیل را برکت دهید و به ایشان بگویید: ۲۴ «یهوه تو را برکت دهد و تو را محافظت نماید. ۲۵ یهوه روی خود را بر تو تابان سازد و بر تو رحمت کند. ۲۶ یهوه روی خود را بر تو برافزارد و تو را سلامتی بخشد، ۲۷ و نام مرابنی اسرائیل بگذارند، و من ایشان را برکت خواهم داد.»

۷ و در روزی که موسی از برپا داشتن مسکن فارغ شده و آن را مسح نموده و تقدیس کرده و تمامی اسبابش را و مذبح را با تمامی اسبابش مسح کرده و تقدیس نموده بود، ۲ سروران اسرائیل و روسای خاندان آبی ایشان هدیه گذرانیدند. و اینها روسای اسباط بودند که برشمرده شدگان گماشته شدند. ۳ پس ایشان بجهت هدیه خود، به حضور خداوند شش ارايه‌سریوشیده و دوازده گاو آوردند، یعنی یک ارايه برای دو سرور، و برای هر نفری یک گاو، و آنها رایش روی مسکن آوردند. ۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۵ «اینها را از ایشان بگیر تا برای بجا آوردن خدمت خیمه اجتماع به کار آید، و به لایوان به هرکس به اندازه خدمتش تسلیم نما.» ۶ پس موسی ارايه‌ها و گاوها را گرفته، آنها را به لایوان تسلیم نمود. ۷ دو ارايه و چهار گاو به بنی جرشون، به اندازه خدمت ایشان تسلیم نمود. ۸ و چهار ارايه و هشت گاو به بنی مراری، به اندازه خدمت ایشان، به‌دست ایتمار بن هارون کاهن تسلیم نمود. ۹ اما به بنی قهات هیچ نداد، زیرا خدمت قدس متعلق به ایشان بود و آن را بر دوش خود برمی داشتند. ۱۰ و سروران بجهت تبرک مذبح، در روز مسح کردن آن، هدیه گذرانیدند. و سروران هدیه خود را پیش مذبح آوردند. ۱۱ و خداوند به موسی گفت که هر سرور در روز نوبه خود هدیه خویش را بجهت تبرک مذبح بگذراند. ۱۲ و در روز اول، نحشون بن عمیناداب از سبب یهودا هدیه خود را گذرانید. ۱۳ و هدیه او یک طبق نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره، هفتاد مثقال به مثقال قدس که هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط شده با روغن بود بجهت هدیه آردی. ۱۴ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۱۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۱۶ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۱۷ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه نحشون بن عمیناداب. ۱۸ و در روز دوم، نتائیل بن صوغر، سرور یساکار هدیه گذرانید. ۱۹ و هدیه‌ای که او گذرانید یک طبق نقره بود که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۲۰ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۲۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله، بجهت قربانی سوختنی. ۲۲ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۲۳ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و

۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون مرد یا زن نذر خاص، یعنی نذر نذیره بکند، و خود را برای خداوند تخصیص نماید، ۳ آنگاه از شراب و مسکرات بپرهیزد و سرکه شراب و سرکه مسکرات را ننوشد، و هیچ عصیرانگور ننوشد، و انگور تازه یا خشک نخورد. ۴ و تمام ایام تخصیصش از هر چیزی که از تاک انگور ساخته شود، از هسته تا پوست نخورد. ۵ «و تمام ایام نذر تخصیص او، استره بر سر او نیاید، و تا انقضای روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، مقدس شده، گیسهای موی سر خود را بلند دارد. ۶ و تمام روزهایی که خود را برای خداوند تخصیص نموده است، نزدیک بدن میت نیاید. ۷ برای پدر و مادر و برادر و خواهر خود، هنگامی که بمیرند خویشترن را نجس نسازد، زیرا که تخصیص خدایش بر سر وی می‌باشد. ۸ تمامی روزهای تخصیصش برای خداوند مقدس خواهد بود. ۹ «و اگر کسی دفعت ناگهان نزد او بمیرد، پس سر خود را در روز طهارت خویش برآشد، یعنی در روز هفتم آن را برآشد. ۱۰ و در روز هشتم دوفاخته یا دو جوجه کبوتر نزد کاهن به در خیمه اجتماع بیاورد. ۱۱ و کاهن یکی را برای قربانی گناه و دیگری را برای قربانی سوختنی گذرانیده، برای وی کفاره نماید، از آنچه به سبب میت، گناه کرده است و سر او را در آن روز تقدیس نماید. ۱۲ و روزهای تخصیص خود را برای خداوند (ازنو) تخصیص نماید، و بره نرینه یک ساله برای قربانی جرم بیاورد، لیکن روزهای اول ساقط خواهد بود، چونکه تخصیصش نجس شده است. ۱۳ «این است قانون نذیره، چون روزهای تخصیص او تمام شود، آنگاه او را نزد دروازه خیمه اجتماع بیاورد. ۱۴ و قربانی خود را برای خداوند بگذراند، یعنی یک بره نرینه یک ساله بی‌عیب بجهت قربانی سوختنی، و یک بره ماده یک ساله بی‌عیب، بجهت قربانی گناه، و یک قوچ بی‌عیب بجهت ذبیحه سلامتی. ۱۵ و یک سبد نان فطیر یعنی گرده‌های آرد نرم سرشته شده با روغن، و قرصهای فطیر مسح شده با روغن، و هدیه آردی آنها و هدیه ریختنی آنها. ۱۶ «و کاهن آنها را به حضور خداوند نزدیک آورده، قربانی گناه و قربانی سوختنی او را بگذراند. ۱۷ و قوچ را با سبد نان فطیر بجهت ذبیحه سلامتی برای خداوند بگذراند، و کاهن هدیه آردی و هدیه ریختنی او را بگذراند. ۱۸ «و آن نذیره سر تخصیص خود را نزد درخیمه اجتماع برآشد، و موی سر تخصیص خود را گرفته، آن را بر آتشی که زیر ذبیحه سلامتی است بگذراند. ۱۹ «و کاهن سردست برپان شده قوچ را با یک گرده فطیر از سبد و یک قرص فطیر گرفته، آن را بر دست نذیره، بعد از تراشیدن سر تخصیصش بگذارد. ۲۰ و کاهن آنها را بجهت هدیه جنبانیدنی به حضور خداوند جنبانند، این با سینه جنبانیدنی و ران افراشتنی برای کاهن، مقدس است. و بعد از آن نذیره شراب بنوشد. ۲۱ «این است

پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله، این بود هدیه نتنائیل بن صوغر. ۲۴ و در روز سوم، الیاب بن حیلون سروربنی زبولون، ۲۵ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۲۶ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور، ۲۷ و یک گاوچوان و یک قوچ بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۲۸ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۲۹ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیاب بن حیلون. ۳۰ و در روز چهارم، الیصور بن شدیئور سروربنی روبین. ۳۱ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۳۲ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۳۳ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۳۴ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۳۵ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیصور بن شدیئور. ۳۶ و در روز پنجم، شلومئیل بن صوریشدای سرور بنی شمعون. ۳۷ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۳۸ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۳۹ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۴۰ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۴۱ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه شلومئیل بن صوریشدای. ۴۲ و در روز ششم، الیاساف بن دعوتیل سروربنی جاد. ۴۳ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۴۴ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۴۵ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۴۶ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۴۷ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیاساف بن دعوتیل. ۴۸ و در روز هفتم، الیشمع بن عمیهود سروربنی افرایم. ۴۹ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۵۰ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۵۱ و یک گاو جوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۵۲ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۵۳ و بجهت ذبیحه سلامتی، دو گاو و پنج قوچ و پنج بز نر و پنج بره نرینه یک ساله. این بود هدیه الیشمع بن عمیهود. ۵۴ و در روز هشتم، جملیئیل بن فدهورسرور بنی منسی. ۵۵ هدیه او یک طبق نقره که وزنش صد و سی مثقال بود، و یک لگن نقره هفتاد مثقال، موافق مثقال قدس، هر دوی آنها پر از آرد نرم مخلوط با روغن بجهت هدیه آردی. ۵۶ و یک قاشق طلا ده مثقال پر از بخور. ۵۷ و یک گاوچوان و یک قوچ و یک بره نرینه یک ساله بجهت قربانی سوختنی. ۵۸ و یک بز نر بجهت قربانی گناه. ۵۹ و بجهت

کرسی رحمت که بر تابوت شهادت بود، از میان دو کروی به وی سخن می‌گفت، پس با او تکلم می‌نمود.

۸ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «هارون را خطاب کرده، به وی بگو: هنگامی که چراغها را برافرازی، هفت چراغ پیش شمعدان روشنایی بدهد.» ۳ پس هارون چنین کرد، و چراغها را برافراشت تا پیش شمعدان روشنایی بدهد، چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود. ۴ و صنعت شمعدان این بود: از چرخکاری طلا از ساق تا گلپاشی چرخکاری بود، موافق نمونه‌ای که خداوند به موسی نشان داده بود، به همین طور شمعدان را ساخت. ۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۶ «لاویان را از میان بنی اسرائیل گرفته، ایشان را تطهیر نما. ۷ و بجهت تطهیر ایشان، به ایشان چنین عمل نما، آن کفاره گناه را بر ایشان بپاش و بر تمام بدن خود استره بگذرانند، و رخت خود را شسته، خود را تطهیر نمایند. ۸ و گاوی جوان و هدیه آردی آن، یعنی آرد نم مخلوط با روغن بگیرند، و گاو جوان دیگر بجهت قربانی گناه بگیر. ۹ و لاویان را پیش خیمه اجتماع نزدیک بیاور، و تمامی جماعت بنی اسرائیل را جمع کن. ۱۰ و لاویان را به حضور خداوند نزدیک بیاور، و بنی اسرائیل دستهای خود را بر لاویان بگذرانند. ۱۱ و هارون لاویان را از جانب بنی اسرائیل به حضور خداوند هدیه بگذرانند، تا خدمت خداوند را بجا بیاورند. ۱۲ و لاویان دستهای خود را بر سرگاو بنهند، و تو یکی را بجهت قربانی گناه و دیگری را بجهت قربانی سوختنی برای خداوند بگذران، تا بجهت لاویان کفاره شود. ۱۳ و لاویان را پیش هارون و پسرانش برپا بدار، و ایشان را برای خداوند هدیه بگذران. ۱۴ و لاویان را از میان بنی اسرائیل جدا نما و لاویان از آن من خواهند بود. ۱۵ «و بعد از آن لاویان داخل شوند تا خدمت خیمه اجتماع را بجا آورند، و تو ایشان را تطهیر کرده، ایشان را هدیه بگذران. ۱۶ زیرا که ایشان از میان بنی اسرائیل به من بالکل داده شده‌اند، و به عوض هر گشاینده رحم، یعنی به عوض همه نخست زادگان بنی اسرائیل، ایشان را برای خود گرفته‌ام. ۱۷ زیرا که جمیع نخست زادگان بنی اسرائیل خواه از انسان و خواه از بهایم، از آن من‌اند، در روزی که جمیع نخست زادگان را در زمین مصر زدم، ایشان را برای خود تقدیس نمودم. ۱۸ پس لاویان را به عوض همه نخست زادگان بنی اسرائیل گرفتم. ۱۹ و لاویان را از میان بنی اسرائیل به هارون و پسرانش پیشکش دادم تا خدمت بنی اسرائیل را در خیمه اجتماع بجا آورند، و بجهت بنی اسرائیل کفاره نمایند، و چون بنی اسرائیل به قدس نزدیک آیند، و یا به بنی اسرائیل عارض نشود.» ۲۰ پس موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل به لاویان چنین کردند، برحسب هر آنچه خداوند موسی را درباره لاویان امر فرمود، همچنان بنی اسرائیل به ایشان عمل نمودند. ۲۱ و لاویان برای گناه خود کفاره کرده، رخت خود را شستند، و هارون ایشان را به حضور خداوند هدیه گذرانید، و هارون برای ایشان کفاره نموده، ایشان را تطهیر کرد. ۲۲ و بعد از آن لاویان داخل شدند تا در خیمه اجتماع به حضور هارون و پسرانش به خدمت خود بپردازند، و چنانکه خداوند موسی را درباره لاویان امر فرمود، همچنان به

ایشان عمل نمودند. ۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۴ «این است قانون لاویان که از بیست و پنج ساله و بالاتر داخل شوند تا در کار خیمه اجتماع مشغول خدمت بشوند. ۲۵ و از پنجاه ساله از کار خدمت بازایستند، و بعد از آن خدمت نکنند. ۲۶ لیکن با برادران خود در خیمه اجتماع به نگاهبانی نمودن مشغول شوند، و خدمتی دیگر نکنند. بدین طور با لاویان درباره ودیعت ایشان عمل نما.»

۹ و در ماه اول سال دوم بعد از بیرون آمدن ایشان از زمین مصر، خداوند موسی را در صحرای سینا خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل عید فصح را در موسمش بجا آورند. ۳ در روز چهاردهم می‌ماه آن را در وقت عصر در موسمش بجا آورید، برحسب همه فریضش و همه احکامش آن را معمول دارید.» ۴ پس موسی به بنی اسرائیل گفت که فصح را بجا آورند. ۵ و فصح را در روز چهاردهم ماه اول، در وقت عصر در صحرای سینا بجا آورند، برحسب هرچه خداوند به موسی امر فرموده بود بنی اسرائیل چنان عمل نمودند. ۶ اما بعضی اشخاص بودند که از میت آدمی نجس شده، فصح را در آن روز نتوانستند بجا آورند، پس در آن روز نزد موسی و هارون آمدند. ۷ و آن اشخاص وی را گفتند که «ما از میت آدمی نجس هستیم؛ پس چرا از گذرانیدن قربانی خداوند در موسمش در میان بنی اسرائیل ممنوع شوم؟» ۸ موسی ایشان را گفت: «بایستید تا آنچه خداوند در حق شما امر فرماید، بشنوم.» ۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۰ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: اگر کسی از شما یا از اعیان شما از میت نجس شود، یا در سفر دور باشد، مع هذا فصح را برای خداوند بجا آورد. ۱۱ در روز چهاردهم ماه دوم، آن را در وقت عصر بجا آورند، و آن را با نان فطیر و سبزی تلخ بخورند. ۱۲ چیزی از آن تا صبح نگذرانند و از آن استخوانی نشکنند؛ برحسب جمیع فریض فصح آن را معمول دارند. ۱۳ اما کسی که طاهر باشد و در سفر نباشد و از بجا آوردن فصح بازایستد، آن کس از قوم خود منقطع شود، چونکه قربانی خداوند را در موسمش نگذرانیده است، آن شخص گناه خود را متحمل خواهد شد. ۱۴ و اگر غربی در میان شما ماوا گزیند و بخواهد که فصح را برای خداوند بجا آورد، برحسب فریضه و حکم فصح عمل نماید، برای شما یک فریضه می‌باشد خواه برای غریب و خواه برای متوطن.» ۱۵ و در روزی که مسکن برپا شد، ابر مسکن خیمه شهادت را پوشانید، و از شب تا صبح مثل منظر آتش بر مسکن می‌بود. ۱۶ همیشه چنین بود که ابر آن را می‌پوشانید و منظر آتش در شب. ۱۷ و هرگاه ابر از خیمه برمی‌خاست بعد از آن بنی اسرائیل کوچ می‌کردند و در هر جایی که ابر ساکن می‌شد آنجا بنی اسرائیل اردو می‌زدند. ۱۸ به فرمان خداوند بنی اسرائیل کوچ می‌کردند و به فرمان خداوند اردو می‌زدند، همه روزهایی که ابر بر مسکن ساکن می‌بود، در اردو می‌ماندند. ۱۹ و چون ابر، روزهای بسیار بر مسکن توقف می‌نمود، بنی اسرائیل ودیعت خداوند را نگاه می‌داشتند و کوچ نمی‌کردند. ۲۰ و بعضی اوقات ابر ایام قلبیلی بر مسکن می‌ماند، آنگاه به فرمان خداوند در اردومی ماندند و به فرمان خداوند کوچ می‌کردند. ۲۱ و بعضی اوقات، ابر از شام تا صبح

می ماند و در وقت صبح ابر برمی خاست، آنگاه کوچ می کردند، یا اگر روز و شب می ماند چون ابر برمی خاست، می کوچیدند. ۲۲ خواه دو روز و خواه یک ماه و خواه یک سال، هر قدر ابر بر مسکن توقف نموده، بر آن ساکن می بود، بنی اسرائیل در اردومی ماندند، و کوچ نمی کردند و چون برمی خاست، می کوچیدند. ۲۳ به فرمان خداوند اردو می زدند، و به فرمان خداوند کوچ می کردند، و ودیعت خداوند را برحسب آنچه خداوند به واسطه موسی فرموده بود، نگاه می داشتند.

۱۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «برای خود دو کرنای نقره بساز، آنها را از چرخکاری درست کن، و آنها را بجهت خواندن جماعت و کوچیدن اردو بکار ببر. ۳ و چون آنها را بنوازند تمامی جماعت نزد تو به درخیمه اجتماع جمع شوند. ۴ و چون یکی را بنوازند، سروران و روسای هزاره های اسرائیل نزد تو جمع شوند. ۵ و چون تیز آهنگ بنوازند محله هایی که به طرف مشرق جا دارند، کوچ بکنند. ۶ و چون مرتبه دوم تیز آهنگ بنوازند، محله هایی که به طرف جنوب جا دارند کوچ کنند؛ بجهت کوچ دادن ایشان تیز آهنگ بنوازند. ۷ و بجهت جمع کردن جماعت بنوازند، لیکن تیز آهنگ بنوازند. ۸ «و بنی هارون کهنه، کرناها را بنوازند. این برای شما در نسلهای شما فریضه ابدی باشد. ۹ و چون در زمین خود برای مقاتله با دشمنی که بر شما تعدی می نماید می روید، کرناها را تیز آهنگ بنوازید، پس به حضور یهوه خدای خود بیاد آورده خواهید شد، و از دشمنان خود نجات خواهید یافت. ۱۰ و در روز شادی خود و در عیدها و در اول ماه های خود کرناها را بر قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی خود بنوازید، تا برای شما به حضور خدای شما یادگاری باشد. من یهوه خدای شما هستم.» ۱۱ و واقع شد در روز بیستم ماه دوم سال دوم که ابر از بالای خیمه شهادت برداشته شد، ۱۲ و بنی اسرائیل به مراحل خود از صحرای سینا کوچ کردند، و ابر در صحرای فاران ساکن شد. ۱۳ و ایشان اول به فرمان خداوند به واسطه موسی کوچ کردند. ۱۴ و علم محله بنی یهودا، اول با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او نحشون بن عمیناداب بود. ۱۵ و بر فوج سبط بنی یساکار، نتائیل بن صوغر. ۱۶ و بر فوج سبط بنی زبولون، الیاب بن حیلون. ۱۷ پس مسکن را پایین آوردند و بنی جرشون و بنی مراری که حاملان مسکن بودند، کوچ کردند. ۱۸ و علم محله روبین با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او الیصور بن شدیئور بود. ۱۹ و بر فوج سبط بنی شمعون، شلومیتیل بن صوریشدای. ۲۰ و بر فوج سبط بنی جاد، الیاساف بن دعوتیل. ۲۱ پس قهاتیان که حاملان قدس بودند، کوچ کردند و پیش از رسیدن ایشان، آنها مسکن را برپا داشتند. ۲۲ پس علم محله بنی افرایم با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او الیشمع بن عمیهود بود. ۲۳ و بر فوج سبط بنی منسی، جمائیلیل بن فدهصور. ۲۴ و بر فوج سبط بنی بنیامین، ابیدان بن جدعون. ۲۵ پس علم محله بنی دان که موخر همه محله ها بود با افواج ایشان روانه شد، و بر فوج او اخیعزر بن عمیشدای بود. ۲۶ و بر فوج سبط بنی اشیر، فجعیلیل بن عکران. ۲۷ و بر فوج سبط بنی نفتالی، اخیعز بن عنین. ۲۸ این بود مراحل بنی اسرائیل با افواج ایشان.

۱۱ و قوم شکایت کنان در گوش خداوند بدگفتند، و خداوند این

را شنیده، غضبش افروخته شد، و آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شده، در اطراف اردو بسوخت. ۲ و قوم نزد موسی فریاد برآورد، موسی نزد خداوند دعانمود و آتش خاموش شد. ۳ پس آن مکان را تبعیره نام نهادند، زیرا که آتش خداوند در میان ایشان مشتعل شد. ۴ و گروه مختلف که در میان ایشان بودند، شهوت پرست شدند، و بنی اسرائیل باز گریان شده، گفتند: «کیست که ما را گوشت بخوراند! ۵ ماهی ای را که در مصر مفت می خوردیم و خیار و خربزه و تره و پیاز و سیر را بیاد می آوریم. ۶ و آلان جان ما خشک شده، و چیزی نیست و غیر از این من، در نظر ما هیچ نمی آید!» ۷ و من مثل تخم گشنیز بود و شکل آن مثل مقل. ۸ و قوم گردش کرده، آن را جمع می نمودند، و آن را در آسیا خرد می کردند یا در هاون می کوبیدند، و در دیگها پخته، گردها از آن می ساختند. و طعم آن مثل طعم قرصهای روغنی بود. ۹ و چون شبنم در وقت شب بر اردو می بارید، من نیز بر آن می ریخت. ۱۰ و موسی قوم را شنید که با اهل خانه خود هر یک به در خیمه خویش می گریستند، و خشم خداوند به شدت افروخته شد، و در نظر موسی نیز قبیح آمد. ۱۱ و موسی به خداوند گفت: «چرا به بنده خود بدی نمودی؟ و چرا در نظر تو التفات نیافتم که بار جمیع این قوم را بر من نهادی؟ ۱۲ آیامن به تمامی این قوم حامله شده، یا من ایشان را زاییده ام که به من می گویی ایشان را در آغوش خود بردار، به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردی مثل لالا که طفل شیرخواره را برمی دارد؟ ۱۳ گوشت از کجا پیدا کنم تا به همه این قوم بدهم؟ زیرا نزد من گریان شده، می گویند ما را گوشت بده تا بخوریم. ۱۴ من به تنهایی نمی توانم تحمل تمامی این قوم را بنمایم زیرا بر من زیاد سنگین است. ۱۵ و اگر با من چنین رفتار نمایی، پس هرگاه در نظر تو التفات یافتم مرا کشته، نابود ساز تا بدیختی خود را بنیمم.» ۱۶ پس خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «هفتاد نفر از مشایخ بنی اسرائیل که ایشان رامی دانی که مشایخ قوم و

سروران آنها می‌باشند نزد من جمع کن، و ایشان را به خیمه اجتماع بیاور تا در آنجا با تو بایستند. ۱۷ و من نازل شده، در آنجا با تو سخن خواهم گفت، و از روحی که برتوست گرفته، بر ایشان خواهم نهاد تا با تو متحمل بار این قوم باشند و تو به تنهایی متحمل آن نباشی. ۱۸ «و قوم را بگو که برای فردا خود را تقدیس نمایند تا گوشت بخورید، چونکه در گوش خداوند گریان شده، گفتید، کیست که ما را گوشت بخورد! زیرا که در مصر ما را خوش می‌گذشت! پس خداوند شما را گوشت خواهد داد تا بخورید. ۱۹ نه یک روز و نه دو روز خواهید خورد، و نه پنج روز و نه ده روز و نه بیست روز، ۲۰ بلکه یک ماه تمام تا از بینی شما بیرون آید و نزد شما مکره شود، چونکه خداوند را که در میان شماست رد نمودید، و به حضور وی گریان شده، گفتید، چرا از مصر بیرون آمدیم.» ۲۱ موسی گفت: «قومی که من در میان ایشانم، ششصد هزار پیاده‌اند و تو گفتی ایشان را گوشت خواهم داد تا یک ماه تمام بخورند. ۲۲ آیا گله‌ها و رومه‌ها برای ایشان کشته شود تا برای ایشان کفایت کند؟ یا همه ماهیان دریا برای ایشان جمع شوند تا برای ایشان کفایت کند؟» ۲۳ خداوند موسی را گفت: «آیا دست خداوند کوتاه شده است؟ الان خواهی دید که کلام من بر تو واقع می‌شود یا نه.» ۲۴ پس موسی بیرون آمده، سخنان خداوند را به قوم گفت، و هفتاد نفر از مشایخ قوم را جمع کرده، ایشان را به اطراف خیمه برپا داشت. ۲۵ و خداوند در ابر نازل شده، با وی تکلم نمود، و از روحی که بر وی بود، گرفته، بر آن هفتاد نفر مشایخ نهاد و چون روح بر ایشان قرار گرفت، نبوت کردند، لیکن مزید نکردند. ۲۶ اما دو نفر در لشکرگاه باقی ماندند که نام یکی الداد بود و نام دیگری میداد، و روح بر ایشان نازل شد و نامهای ایشان در ثبت بود، لیکن نزد خیمه نیامده، در لشکرگاه نبوت کردند. ۲۷ آنگاه جوانی دوید و به موسی خبر داده، گفت: «الداد و میداد در لشکرگاه نبوت می‌کنند.» ۲۸ و یوشع بن نون خادم موسی که از بزرگ‌دگان او بود، در جواب گفت: «ای آقایم موسی ایشان را منع نما!» ۲۹ موسی وی را گفت: «آیا تو برای من حسد می‌بری؟ کاشکه تمامی قوم خداوند نبی می‌بودند و خداوند روح خود را بر ایشان افاضه می‌نمود!» ۳۰ پس موسی با مشایخ اسرائیل به لشکرگاه آمدند. ۳۱ و بادی از جانب خداوند وزیده، سلوی راز دریا برآورد و آنها را به اطراف لشکرگاه تخمین یک روز راه به این طرف و یک روز راه به آن طرف پراکنده ساخت، و قریب به دو ذراع از روی زمین بالا بودند. ۳۲ و قوم برخاسته تمام آن روز و تمام آن شب و تمام روز دیگر سلوی را جمع کردند و آنکه کمتر یافته بود، ده حומר جمع کرده بود، و آنها را به اطراف اردو برای خود پهن کردند. ۳۳ و گوشت هنوز در میان دندان ایشان می‌بود پیش از آنکه خاییده شود، که غضب خداوند بر ایشان افروخته شده خداوند قوم را به بالای بسیار سخت مبتلا ساخت. ۳۴ و آن مکان را قبروت هتاوه نامیدند، زیرا قومی را که شهوت پرست شدند، در آنجا دفن کردند. ۳۵ و قوم از قبروت هتاوه به حضیروت کوچ کرده، در حضیروت توقف نمودند.

۱۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «کسان بفرست تا زمین کنعان را که به بنی اسرائیل دادم، جاسوسی کنند؛ یک نفر را از هر سبط آبی ایشان که هر کدام در میان ایشان سرور باشد، بفرستید.» ۳ پس موسی به فرمان خداوند، ایشان را از صحرای فاران فرستاد، و همه ایشان از روسای بنی اسرائیل بودند. ۴ و نامهای ایشان اینهاست: از سبط روبین، شموع بن زکور. ۵ از سبط شمعون، شافاط بن حوری. ۶ از سبط یهوذا، کالیب بن یفنه. ۷ از سبط یساکار، یجال بن یوسف. ۸ از سبط افرایم، هوشع بن نون. ۹ از سبط بنیامین، فلفطی بن رافو. ۱۰ از سبط زبولون، جدیئیل بن سودی. ۱۱ از سبط یوسف از سبط بنی منسی، جدی بن سوسی. ۱۲ از سبط دان، عمیشیل بن جملی. ۱۳ از سبط اشیر، ستور بن میکائیل. ۱۴ از سبط نفتالی، نحیی بن وفسی. ۱۵ از سبط جاد، جاوئیل بن ماکی. ۱۶ این است نامهای کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاد، و موسی هوشع بن نون را بهوشوع نام نهاد. ۱۷ و موسی ایشان را برای جاسوسی زمین کنعان فرستاده، به ایشان گفت: «از اینجا به جنوب رفته، به کوهستان برآید. ۱۸ و زمین را ببینید که چگونه است و مردم را که در آن ساکنند که قوی‌اند یا ضعیف، قلیل‌اند یا کثیر. ۱۹ و زمینی که



مباشید، زیرا که ایشان خوراک ما هستند، سایه ایشان از ایشان گذشته است، و خداوند با ماست، از ایشان مترسید.» ۱۰ لیکن تمامی جماعت گفتند که باید ایشان را سنگسار کنند. آنگاه جلال خداوند در خیمه اجتماع بر تمامی بنی اسرائیل ظاهر شد. ۱۱ و خداوند به موسی گفت: «تا به کی این قوم مرا هانت نمایند؟ و تا به کی با وجود همه آیاتی که در میان ایشان نمودم، به من ایمان نیاورند؟» ۱۲ ایشان را به ویا مبتلا ساخته، هلاک می‌کنم و از تو قومی بزرگ و عظیم تر از ایشان خواهم ساخت.» ۱۳ موسی به خداوند گفت: «آنگاه مصریان خواهند شنید، زیرا که این قوم را به قدرت خود از میان ایشان بیرون آوردی. ۱۴ و به ساکنان این زمین خبر خواهند داد و ایشان شنیده‌اند که توای خداوند، در میان این قوم هستی، زیرا که توای خداوند، معاینه دیده می‌شوی، و ابر تو بر ایشان قايم است، و تو پیش روی ایشان روز در ستون ابرو شب در ستون آتش می‌خرامی. ۱۵ پس اگر این قوم را مثل شخص واحد بکشی، طوافی که آوازه تو را شنیده‌اند، خواهند گفت: ۱۶ چون که خداوند نتوانست این قوم را به زمینی که برای ایشان قسم خورده بود درآورد از این سبب ایشان را در صحرا کشت. ۱۷ پس الان قدرت خداوند عظیم بشود، چنانکه گفته بودی ۱۸ که یهوه دیرخشم و بسیار رحیم و آمرزنده گناه و عصیان است، لیکن مجرم را هرگز بی‌سزا نخواهد گذاشت بلکه عقوبت گناه پدران را بر پسران تاپشت سوم و چهارم می‌رساند. ۱۹ پس گناه این قوم را برحسب عظمت رحمت خود بیمارز، چنانکه این قوم را از مصر تا اینجا آزمیده‌ای.» ۲۰ و خداوند گفت: «برحسب کلام توآمرزیدم. ۲۱ لیکن به حیات خودم قسم که تمامی زمین از جلال یهوه پر خواهد شد. ۲۲ چونکه جمیع مردانی که جلال و آیات مرا که در مصر و بیابان نمودم دیدند، مرا ده مرتبه امتحان کرده، آواز مرا نشنیدند. ۲۳ به درستی که ایشان زمینی را که برای پدران ایشان قسم خوردم، نخواهند دید، و هر که مرا هانت کرده باشد، آن را نخواهد دید. ۲۴ لیکن بنده من کالیب چونکه روح دیگر داشت و مرا تمام اطاعت نمود، او را به زمینی که رفته بود داخل خواهم ساخت، و ذریت او وارث آن خواهند شد. ۲۵ و چونکه عمالقیان و کنعانیان دروادی ساکنند، فردا رو گردانیده، از راه بحر قزلبه به صحرا کوچ کنید.» ۲۶ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲۷ «تا به کی این جماعت شریر را که بر من مهمه می‌کنند متحمل بشوم؟ مهمه بنی اسرائیل را که بر من مهمه می‌کنند، شنیدم. ۲۸ به ایشان بگو خداوند می‌گوید: به حیات خودم قسم که چنانکه شما در گوش من گفتید، همچنان با شما عمل خواهم نمود. ۲۹ لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد، و جمیع شمرده شدگان شما برحسب تمامی عدد شما، از بیست ساله و بالاتر که بر من مهمه کرده‌اید. ۳۰ شما به زمینی که درباره آن دست خود را بلند کردم که شما را در آن ساکن گردانم، هرگز داخل نخواهید شد، مگر کالیب بن یفنه و یوشع بن نون. ۳۱ اما اطفال شما که درباره آنها گفتید که به یغما برده خواهند شد، ایشان را داخل خواهم کرد و ایشان زمینی را که شما رد کردید، خواهند دانست. ۳۲ لیکن لاشه های شما در این صحرا خواهد افتاد. ۳۳ و پسران شما در این صحرا چهل سال آواره بوده، بار زناکاری شما را متحمل

در آن ساکنند چگونه است، نیک یا بد؟ و در چه قسم شهرها ساکنند، در چادرها یا در قلعه‌ها؟ ۲۰ و چگونه است زمین، چرب یا لاغر؟ درخت دارد یا نه؟ پس قوی‌دل شده، از میوه زمین بیاورید.» و آن وقت موسم نوبر انگور بود. ۲۱ پس رفته زمین را از بیابان سین تا رحوب، نزد مدخل حمات جاسوسی کردند. ۲۲ و به جنوب رفته، به حبرون رسیدند، و اخیمان و شیشای و تلمای بنی عناق در آنجا بودند، اما حبرون هفت سال قبل از صوعن مصر بنا شده بود. ۲۳ و به وادی اشکول آمدند، و شاخه‌ای با یک خوشه انگور بریده، آن را بر چوب دستی، میان دونفر با قدری از انار و انجیر برداشته، آوردند. ۲۴ و آن مکان به سبب خوشه انگور که بنی اسرائیل از آنجا بریده بودند، به وادی اشکول نامیده شد. ۲۵ و بعد از چهل روز، از جاسوسی زمین برگشتند. ۲۶ و روانه شده، نزد موسی و هارون و تمامی جماعت بنی اسرائیل به قادش در بیابان فاران رسیدند، و برای ایشان و برای تمامی جماعت خبر آوردند، و میوه زمین را به ایشان نشان دادند. ۲۷ و برای او حکایت کرده، گفتند: «به زمینی که ما را فرستادی رفتیم، و به درستی که به شیر و شهد جاریست، و میوه‌اش این است. ۲۸ لیکن مردمانی که در زمین ساکنند زورآوردند، و شهرهایش حصاردار و بسیار عظیم، و بنی عناق رانیز در آنجا دیدیم. ۲۹ و عمالقه در زمین جنوب ساکنند، و حتیان و یبوسیان و اموریان در کهوهستان سکونت دارند. و کنعانیان نزد دریا و برکناره اردن ساکنند.» ۳۰ و کالیب قوم را پیش موسی خاموش ساخته، گفت: «فی الفور برویم و آن را در تصرف آریم، زیرا که می‌توانیم بر آن غالب شویم.» ۳۱ اما آن کسانی که با وی رفته بودند، گفتند: «نمی‌توانیم با این قوم مقابله نماییم زیرا که ایشان از ما قوی‌ترند.» ۳۲ و درباره زمینی که آن را جاسوسی کرده بودند، خبر بد نزد بنی اسرائیل آورده، گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن از آن گذشتیم زمینی است که ساکنان خود را می‌خورد، و تمامی قومی که در آن دیدیم، مردان بلند قد بودند. ۳۳ و در آنجا جباران بنی عناق را دیدیم که اولاد جبارانند، و ما در نظر خود مثل ملخ بودیم و همچنین در نظر ایشان می‌نمودیم.»

**۱۴** و تمامی جماعت آواز خود را بلند کرده، فریاد نمودند. و قوم در آن شب می‌گریستند. ۲ و جمیع بنی اسرائیل بر موسی و هارون مهمه کردند، و تمامی جماعت به ایشان گفتند: «کاش که در زمین مصر می‌ردیم یا در این صحرا وفات می‌یافتیم! ۳ و چرا خداوند ما را به این زمین می‌آورد تا به دم شمشیر بیفتیم، و زنان و اطفال ما به یغما برده شوند، آیا برگشتن به مصر برای ما بهتر نیست؟» ۴ و به یکدیگر گفتند: «سرداری برای خود مقرر کرده، به مصر برگردیم.» ۵ پس موسی و هارون به حضور تمامی گروه جماعت بنی اسرائیل به رو افتادند. ۶ و یوشع بن نون و کالیب بن یفنه که از جاسوسان زمین بودند، رخت خود را دریدند. ۷ و تمامی جماعت بنی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: «زمینی که برای جاسوسی آن از آن عبور نمودیم، زمین بسیار بسیار خوبیست. ۸ اگر خداوند از ما راضی است ما را به این زمین آورده، آن را به ما خواهد بخشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است. ۹ زنه‌ار از خداوند متعمر نشوید، و از اهل زمین ترسان

خواهند شد، تالاشه های شما در صحرا تلف شود. ۳۴ برحسب شماره روزهایی که زمین را جاسوسی می کردید، یعنی چهل روز. یک سال به عوض هر روز، بارگناهان خود را چهل سال متحمل خواهید شد، و مخالفت مرا خواهید دانست. ۳۵ من که بیهوش هستم، گفتم که البته این را به تمامی این جماعت شریک که به ضد من جمع شده اند خواهم کرد، و در این صحرا تلف شده، در اینجا خواهند مرد.» ۳۶ و اما آن کسانی که موسی برای جاسوسی زمین فرستاده بود. و ایشان چون برگشتند خبر بد درباره زمین آورده، تمام جماعت را از او گله مند ساختند. ۳۷ آن کسانی که این خبر بد را درباره زمین آورده بودند، به حضور خداوند از وایامردند. ۳۸ اما یوشع بن نون و کالیب بن یفنه از جمله آنانی که برای جاسوسی زمین رفته بودند، زنده ماندند. ۳۹ و چون موسی این سخنان را به جمیع بنی اسرائیل گفت، قوم بسیار گریستند. ۴۰ و بامدادان به زودی برخاسته، به سر کوه برآمده، گفتند: «اینک حاضرم و به مکانی که خداوند وعده داده است می رویم، زیرا گناه کرده ایم.» ۴۱ موسی گفت: «چرا از فرمان خداوند تجاوز می نمایید؟ لیکن این کار به کام نخواهد شد! ۴۲ مرید زیرا خداوند در میان شما نیست، مبادا از پیش دشمنان خود منهرم شوید. ۴۳ زیرا عمالیقیان و کنعانیان آنجا پیش روی شما هستند، پس به شمشیر خواهید افتاد، و چونکه از پیروی خداوند روگردانیده اید، لهذا خداوند با شما نخواهد بود.» ۴۴ لیکن ایشان از راه تکبر به سر کوه رفتند، اما تابوت عهد خداوند و موسی از میان لشکرگاه بیرون نرفتند. ۴۵ آنگاه عمالیقیان و کنعانیان که در آن کوهستان ساکن بودند فرود آمده، ایشان را زدند و تا حرما منهرم ساختند.

**۱۵** و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون به زمین سکونت خود که من آن را به شما می دهم داخل شوید، ۳ و می خواهید هدیه آتشین برای خداوند بگذارید، چه قربانی سوختنی و چه ذبیحه وفای نذر، یا برای نافله یادر عیدهای خود، برای گذرانیدن هدیه خوشبویجهت خداوند، خواه از رمه و خواه از گله، ۴ آنگاه کسی که هدیه خود را می گذراند، برای هدیه آردی یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده بایک ربع هین روغن بجهت خداوند بگذراند. ۵ و برای هدیه ریختنی یک ربع هین شراب با قربانی سوختنی یا برای ذبیحه بجهت هر بره حاضرکن. ۶ «یا بجهت قوچ برای هدیه آردی دو عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده با یک ثلث هین روغن حاضرکن. ۷ و بجهت هدیه ریختنی یک ثلث هین شراب برای خوشبویی بجهت خداوند حاضرکن. ۸ «و چون گاوی برای قربانی سوختنی یا ذبیحه ای برای ادای نذر یا برای ذبیحه سلامتی بجهت خداوند حاضر می کنی، ۹ آنگاه بجهت هدیه آردی، سه عشر آرد نرم مخلوط شده بانصف هین روغن با گاو بگذراند. ۱۰ و برای هدیه ریختنی نصف هین شراب بگذاران تا هدیه آتشین خوشبو برای خداوند بشود. ۱۱ «همچنین برای هر گاو و برای هر قوچ و برای هر بره زیننه و هر بزغاله کرده شود. ۱۲ برحسب شماره ای که حاضر کنیدی بدین قسم برای هر یک، موافق شماره آنها عمل نمایید. ۱۳ «هر متوطن چون هدیه آتشین خوشبو برای خداوند می گذراند، این اوامر را به اینطور بجای آورد. ۱۴ و اگر

روخت خویش در قرنه‌های خود صیصیت بسازند و رشته لاجوردی بر هرگوشه صیصیت بگذارند. ۳۹ و بجهت شامصیصیت خواهد بود تا برآن بنگرید و تمام اوامر خداوند را بیاد آورده، بجا آورید، و درپی دلها و چشمان خود که شما درپی آنها زنا می‌کنید، منحرف نشوید. ۴۰ تا تمامی اوامر مرا بیاد آورده، بجا آورید، و بجهت خدای خود مقدس باشید. ۴۱ من بیهوه خدای شما هستم که شما را از زمین مصر بیرون آوردم تا خدای شما باشم. من بیهوه خدای شما هستم.»

۱۶ و قورح بن یصهار بن قهات بن لاوی وداتان و ابیرام پسران الیاب و اون بن فالت پسران روبین (کسان) گرفته، ۲ با بعضی از بنی اسرائیل، یعنی دوپست و پنجاه نفر از سروران جماعت که برگزیدگان شورا و مردان معروف بودند، به حضور موسی برخاستند. ۳ و به مقابل موسی و هارون جمع شده، به ایشان گفتند: «شما از حد خود تجاوز می‌نمایید، زیرا تمامی جماعت هریک از ایشان مقدس‌اند، و خداوند در میان ایشان است. پس چرا خوبیشتن را بر جماعت خداوند برمی‌افزایید؟» ۴ و چون موسی این را شنید به روی خود در افتاد. ۵ و قورح و تمامی جمعیت او را خطاب کرده، گفت: «بامدادان خداوند نشان خواهد داد که چه کس از آن وی و چه کس مقدس است، و او را نزد خود خواهد آورد، و هر که را برای خود برگزیده است، او را نزد خود خواهد آورد. ۶ این را بکنید که مجرم‌ها برای خود بگیرید، ای قورح و تمامی جمعیت تو. ۷ و آتش در آنها گذارده، فردا به حضور خداوند بخور در آنها بریزید، و آن کس که خداوند برگزیده است، مقدس خواهد شد. ای پسران لاوی شما از حد خود تجاوز می‌نمایید!» ۸ و موسی به قورح گفت: «ای بنی لاوی بشنوید! ۹ آیا نزد شما کم است که خدای اسرائیل شما را از جماعت اسرائیل ممتاز کرده است، تا شما را نزد خود بیاورد تا در مسکن خداوند خدمت نمایید، و به حضور جماعت برای خدمت ایشان بایستید؟ ۱۰ و تو را و جمیع برادرانت بنی لاوی ربا تو نزدیک آورد، و آیا کهنات را نیز می‌طلبید؟ ۱۱ از این جهت تو و تمامی جمعیت تو به ضد خداوند جمع شده‌اید، و اما هارون چیست که بپروا همه‌مهمه می‌کنید؟» ۱۲ و موسی فرستاد تا داتان و ابیرام پسران الیاب را بخواند، و ایشان گفتند: «نمی‌آییم! ۱۳ آیا کم است که ما را از زمینی که به شیر و شهد جاری است، بیرون آوردی تا ما را در صحرا نیز هلاک سازی که می‌خواهی خود را بر ما حکمران سازی؟ ۱۴ و ما را هم به زمینی که به شیر و شهد جاری است در نیاروی و ملکیتی از مرزها و تاناکستانها به ما ندادی. آیا چشمان این مردمان رامی‌کنی؟ نخواهیم آمد!» ۱۵ و موسی بسیار خشمناک شده، به خداوند گفت: «هدیه ایشان را منظور منما، یک خر از ایشان نگره‌م، و به یکی از ایشان زیان نرساندم.» ۱۶ و موسی به قورح گفت: «تو با تمامی جمعیت خود فردا به حضور خداوند حاضر شوید، تو و ایشان و هارون. ۱۷ و هر کس مجرم خود را گرفته، بخور بر آنها بگذارد و شما هر کس مجرم خود، یعنی دوپست و پنجاه مجرم به حضور خداوند بیاورید، تو نیز و هارون هر یک مجرم خود را بیاورید.» ۱۸ پس هر کس مجرم خود را گرفته، و آتش در آنها نهاده، و بخور بر

آنها گذارده، نزد دروازه خیمه اجتماع، با موسی و هارون ایستادند. ۱۹ و قورح تمامی جماعت را به مقابل ایشان نزد در خیمه اجتماع جمع کرد، و جلال خداوند بر تمامی جماعت ظاهر شد. ۲۰ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: «۲۱ خود را از این جماعت دور کنید تا ایشان را در لحظه‌ای هلاک کنم.» ۲۲ پس ایشان به روی در افتاده، گفتند: «ای خدا که خدای روحهای تمام بشر هستی، آیا یک نفر گناه ورزد و بر تمام جماعت غضبناک شوی؟» ۲۳ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۴ «جماعت را خطاب کرده، بگو از اطراف مسکن قورح و داتان و ابیرام دور شوید.» ۲۵ پس موسی برخاسته، نزد داتان و ابیرام رفت و مشایخ اسرائیل در عقب وی رفتند. ۲۶ و جماعت را خطاب کرده، گفت: «از نزد خیمه‌های این مردمان شریک دور شوید، و چیزی را که از آن ایشان است لمس ننمایید، مبادا در همه گناهان ایشان هلاک شوید.» ۲۷ پس از اطراف مسکن قورح و داتان و ابیرام دور شدند، و داتان و ابیرام بیرون آمده، بازانان و پسران و اطفال خود به در خیمه‌های خود ایستادند. ۲۸ و موسی گفت: «از این خواهید دانست که خداوند مرا فرستاده است تا همه این کارها را بکنم و به اراده من نبوده است. ۲۹ اگر این کسان مثل موت سایر بنی آدم بمیزند و اگر مثل وقایع جمیع بنی آدم بر ایشان واقع شود، خداوند مرا نفرستاده است. ۳۰ و اما اگر خداوند چیز تازه‌ای بنماید و زمین دهان خود را گشاده، ایشان را با جمیع مایملک ایشان ببلعد که به گور زنده فرود روند، آنگاه بدانید که این مردمان خداوند را اهانت نموده‌اند.» (Sheol h7585) ۳۱ و چون از گفتن همه این سخنان فارغ شد، زمینی که زیر ایشان بود، شکافته شد. ۳۲ و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خانه‌های ایشان و همه کسان را که تعلق به قورح داشتند، با تمامی اموال ایشان بلعد. ۳۳ و ایشان با هر چه به ایشان تعلق داشت، زنده به گور فرورفتند، و زمین برایشان به هم آمد که از میان جماعت هلاک شدند. (Sheol h7585) ۳۴ و جمیع اسرائیلیان که به اطراف ایشان بودند، از نعره ایشان گریختند، زیرا گفتند مبادا زمین ما را نیز بلعد. ۳۵ و آتش از حضور خداوند بدرآمده، دوپست و پنجاه نفر را که بخور می‌گذرانیدند، سوزانید. ۳۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۳۷ «به العازار بن هارون کاهن بگو که مجرم‌ها را از میان آتش بردار، و آتش را به آن طرف بپاش زیرا که آنها مقدس است. ۳۸ یعنی مجرم‌های این گناهکاران را به ضد جان ایشان و از آنها تختهای پهن برای پوشش مذبح بسازند، زیرا چونکه آنها را به حضور خداوند گذرانیده‌اند مقدس شده است، تا برای بنی اسرائیل آیتی باشد.» ۳۹ پس العازار کاهن مجرم‌های برنجین را که سوخته شدگان گذرانیده بودند گرفته، از آنها پوشش مذبح ساختند. ۴۰ تا برای بنی اسرائیل یادگار باشد تا هیچ غریبی که از اولاد هارون نباشد بجهت سوزانیدن بخور به حضور خداوند نزدیک نیاید، مبادا مثل قورح و جمعیتش بشود، چنانکه خداوند به واسطه موسی او را امر فرموده بود. ۴۱ و در فرادی آن روز تمامی جماعت بنی اسرائیل بر موسی و هارون همه‌مهمه کرده، گفتند که شما قوم خداوند را کشتید. ۴۲ و چون جماعت بر موسی و هارون جمع شدند، به سوی خیمه اجتماع نگریستند،

و اینک ابر آن را پوشانید و جلال خداوند ظاهر شد. ۴۳ و موسی و هارون پیش خیمه اجتماع آمدند. ۴۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۴۵ «از میان این جماعت دور شوید تا ایشان را ناگهان هلاک سازم.» و ایشان به روی خود درافتادند. ۴۶ و موسی به هارون گفت: «مجموع خود را گرفته، آتش از روی مذبح در آن بگذار، و بخور بر آن بریز، و به زودی به سوی جماعت رفته، برای ایشان کفاره کن، زیرا غضب از حضور خداوند برآمده، و ویا شروع شده است.» ۴۷ پس هارون به نحوی که موسی گفته بود آن را گرفته، در میان جماعت دوید و اینک ویا در میان قوم شروع شده بود، پس بخور را بریخت و بجهت قوم کفاره نمود. ۴۸ و او در میان مردگان و زندگان ایستاد و ویا بازداشته شد. ۴۹ و عدد کسانی که از ویا مردند چهارده هزار و هفتصد بود، سوی آتانی که درحادثه قورح هلاک شدند. ۵۰ پس هارون نزد موسی به در خیمه اجتماع برگشت و ویا رفع شد.

۱۷ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «به بنی اسرائیل سخن بگو و از ایشان عصاهای بگیر، یک عصا از هر خاندان آبا، از جمیع سروران ایشان دوازده عصا برحسب خاندان آبا ی ایشان. و نام هرکس را بر عصای او بنویس. ۳ و اسم هارون را بر عصای لایوی بنویس، زیرا که برای هر سرور خاندان آبا ی ایشان یک عصا خواهد بود. ۴ و آنها را در خیمه اجتماع پیش شهادت، جایی که من با شما ملاقات می‌کنم بگذار. ۵ و شخصی را که من اختیار می‌کنم عصای او شکوفه خواهد آورد، پس همه بنی اسرائیل را که بر شما می‌کنند از خود ساکت خواهم نمود.» ۶ و موسی این را به بنی اسرائیل گفت، پس جمیع سروران ایشان او را عصاهای دادند، یک عصا برای هر سرور، یعنی دوازده عصا برحسب خاندان آبا ی ایشان، و عصاهای هارون در میان عصاهای آنها بود. ۷ و موسی عصاهای او را به حضور خداوند در خیمه شهادت گذارد. ۸ و در فردای آن روز چون موسی به خیمه شهادت داخل شد، اینک عصای هارون که بجهت خاندان لایوی بود شکفته بود، و شکوفه آورده و گل داده، و بادام رسانیده بود. ۹ و موسی همه عصاهای او را از حضور خداوند نزد جمیع بنی اسرائیل بیرون آورده، هر یک نگاه کرده، عصای خود را گرفتند. ۱۰ و خداوند به موسی گفت: «عصای هارون را پیش روی شهادت باز بگذار تا بجهت علامت برای اینای ترمرد نگاه داشته شود، و همه بنی اسرائیل را از من رفع نمایم تا نمیرند.» ۱۱ پس موسی چنان کرد، و به نحوی که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نمود. ۱۲ و بنی اسرائیل به موسی عرض کرده، گفتند: «اینک فانی و هلاک می‌شویم. جمیع ما هلاک شده‌ایم! ۱۳ هر که نزدیک می‌آید که به مسکن خداوند نزدیک می‌آید می‌میرد. آیا تمام فانی شویم؟»

۱۸ و خداوند به هارون گفت: «تو و پسرانت و خاندان آبا ی تو، گناه مقدس را متحمل شوید، و تو و پسرانت با تو، گناه کهانت خود را متحمل شوید. ۲ و هم برادران خود یعنی سبط لایوی را که سبط آبا ی تو باشند با خود نزدیک بیاور تا با تو متفق شده، تو را خدمت نمایند، و اما تو با پسرانت پیش خیمه شهادت باشی. ۳ و ایشان ودیعت تو را و

ودیعت تمامی مسکن را نگاه دارند، لیکن به اسباب قدس و به مذبح نزدیک نیاید مبادا بمیرند، ایشان و شما نیز. ۴ و ایشان باتو متفق شده، ودیعت خیمه اجتماع را با تمامی خدمت خیمه بجا آورند و غریبی به شما نزدیک نیاید. ۵ و ودیعت قدس و ودیعت مذبح را نگاه دارید تا غضب بر بنی اسرائیل دیگر مستولی نشود. ۶ و اما من اینک برادران شما لاویان را از میان بنی اسرائیل گرفتم، و برای شما پیشکش می‌باشند که به خداوند داده شده‌اند، تا خدمت خیمه اجتماع را بجا آورند. ۷ و اما تو با پسرانت، کهانت خود را بجهت هر کار مذبح و برای آنچه اندرون حجاب است نگاه دارید، و خدمت بکنید. کهانت را به شما دادم تا خدمت از راه بخشش باشد، و غریبی که نزدیک آید، کشته شود.» ۸ و خداوند به هارون گفت: «اینک من ودیعت هدایای افراشتی خود را با همه چیزهای مقدس بنی اسرائیل به تو بخشیدم. آنها را به تو و پسرانت به سبب مسح شدن به فریضه ابدی دادم. ۹ از قدس اقداس که از آتش نگاه داشته شود این از آن تو خواهد بود، هر هدیه ایشان یعنی هر هدیه آردی و هر قربانی گناه و هر قربانی جرم ایشان که نزد من بگذرانند، اینها برای تو و پسرانت قدس اقداس باشد. ۱۰ مثل قدس اقداس آنها را بخور. هر ذکوری از آن بخورد، برای تو مقدس باشد. ۱۱ و این هم از آن تو باشد، هدیه افراشتی از عطایای ایشان با هر هدیه جنبانیدنی بنی اسرائیل را به تو و پسرانت و دخترانت به فریضه ابدی دادم، هر که در خانه تو طاهر باشد، از آن بخورد. ۱۲ تمامی بهترین روغن و تمامی بهترین حاصل مو و غله یعنی نوبرهای آنها را که به خداوند می‌دهند، به تو بخشیدم. ۱۳ و نوبرهای هر چه در زمین ایشان است که نزد خداوند می‌آورند از آن تو باشد، هر که در خانه تو طاهر باشد، از آن بخورد. ۱۴ و هر چه در اسرائیل وقف بشود، از آن تو باشد. ۱۵ و هر چه رحم را گشاید از هر ذی جسدی که برای خداوند می‌گذرانند چه از انسان و چه از بهایم از آن تو باشد، اما نخست زاده انسان را البته فدیه دهی، و نخست زاده بهایم ناپاک را فدیه‌ای بده. ۱۶ «و اما درباره فدیه آنها، آنها را از یک ماهه به حساب خود به پنج مثقال نقره، موافق مثقال قدس که بیست جیره باشد فدیه بده. ۱۷ ولی نخست زاده گاو یا نخست زاده گوسفند یا نخست زاده بز را فدیه ندهی؛ آنها مقدسند، خون آنها را بر مذبح پاش و پیه آنها را بجهت هدیه آتشین و عطر خوشبو برای خداوند بسوزان. ۱۸ و گوشت آنها مثل سینه جنبانیدنی، از آن تو باشد و ران راست، از آن تو باشد. ۱۹ جمیع هدایای افراشتی را از چیزهای مقدس که بنی اسرائیل برای خداوند می‌گذرانند به تو و پسرانت و دخترانت با تو به فریضه ابدی دادم، این به حضور خداوند برای تو و ذریعت تو با تو عهد نمک تا به ابد خواهد بود.» ۲۰ و خداوند به هارون گفت: «تو در زمین ایشان هیچ ملک نخواهی یافت، و در میان ایشان برای تو نصیبی نخواهد بود، نصیب تو و ملک تودر میان بنی اسرائیل من هستم. ۲۱ «و به بنی لایوی اینک تمامی عشر اسرائیل را برای ملکیت دادم، به عوض خدمتی که می‌کنند یعنی خدمت خیمه اجتماع. ۲۲ و بعد از این بنی اسرائیل به خیمه اجتماع نزدیک نیایند، مبادا گناه را متحمل شده، بمیرند. ۲۳ اما لاویان خدمت خیمه اجتماع را بکنند و متحمل گناه ایشان بشوند، این

پاشیده نشده است، نجس خواهد بود، و نجاستش بر روی باقی است. ۱۴  
 «این است قانون برای کسی که در خیمه‌ای بمیرد، هرکه داخل آن خیمه  
 شود و هرکه در آن خیمه باشد هفت روز نجس خواهد بود. ۱۵ و هرطرف  
 گشاده که سرپوش بر آن بسته نباشد، نجس خواهد بود. ۱۶ و هرکه در  
 بیابان کشته شمشیر یامیته یا استخوان آدمی یا قبری را لمس نماید، هفت  
 روز نجس باشد. ۱۷ و برای شخص نجس از خاکستر آتش آن قربانی گناه  
 بگیرند و آب روان بر آن در ظرفی بریزند. ۱۸ و شخص طاهر زوفا گرفته، در آن  
 آب فرو برد و بر خیمه بر همه اسباب و کسانی که در آن بودند و بر  
 شخصی که استخوان یا مقتول یا میته یا قبر را لمس کرده باشد، بیاشد.  
 ۱۹ و آن شخص طاهر، آب را بر آن شخص نجس در روز سوم و در روز  
 هفتم بیاشد، و در روز هفتم خویشتن را تطهیر کرده، رخت خود را بشوید و  
 به آب غسل کند و در شام طاهر خواهد بود. ۲۰ و اما کسی که نجس  
 شده، خویشتن را تطهیر نکند. آن شخص از میان جماعت منقطع شود،  
 چونکه مقدس خداوند املوث نموده، و آب تنزیه بر او پاشیده نشده است.  
 او نجس است. ۲۱ «و برای ایشان فریضه ابدی خواهد بود. و کسی که آب  
 تنزیه را بیاشد، رخت خود را بشوید و کسی که آب تنزیه را لمس کند تا شام  
 نجس باشد. ۲۲ و هر چیزی را که شخص نجس لمس نماید نجس خواهد  
 بود، و هر کسی که آن را لمس نماید تا شام نجس خواهد بود.»

۲۰ و تمامی جماعت بنی اسرائیل در ماه اول به بیابان صین رسیدند، و  
 قوم در قدامت اقامت کردند، و مریم در آنجا وفات یافته، دفن شد. ۲ و برای  
 جماعت آب نبود. پس بر موسی و هارون جمع شدند. ۳ و قوم با موسی  
 منازعت کرده، گفتند: «کاش که می‌مردیم وقتی که برادران ما در حضور  
 خداوند مردند! ۴ و چرا جماعت خداوند را به این بیابان آوردید تا ما و  
 بهایم ما، در اینجا بمیریم؟ ۵ و ما را از مصر چرا برآوردید تا ما را به این‌جای  
 بد بیاورید که جای زراعت و انجیر و مو و انار نیست؟ و آب هم نیست که  
 بنوشیم!» ۶ و موسی و هارون از حضور جماعت نزد درخیمه اجتماع  
 آمدند، و به روی خود درافتادند، و جلال خداوند بر ایشان ظاهر شد. ۷  
 خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۸ «عصا را بگیر و توتو برادرت  
 هارون جماعت را جمع کرده، در نظر ایشان به این صخره بگویند که آب  
 خود را بدهد، پس آب را برای ایشان از صخره بیرون آورده، جماعت و  
 بهایم ایشان را خواهی نوشاند.» ۹ پس موسی عصا را از حضور خداوند،  
 چنانکه او را فرموده بود، گرفت. ۱۰ و موسی و هارون، جماعت را پیش  
 صخره جمع کردند، و به ایشان گفت: «ای مفسدان بشنوید، آیا از این  
 صخره آب برای شما بیرون آویزم؟» ۱۱ و موسی دست خود را بلند کرده،  
 صخره را دو مرتبه با عصای خود زد و آب بسیار بیرون آمد که جماعت و  
 بهایم ایشان نوشیدند. ۱۲ و خداوند به موسی و هارون گفت: «چونکه مرا  
 تصدیق نمودید تا مرا در نظر بنی اسرائیل تقدیس نماید، لهذا شما این  
 جماعت را به زمینی که به ایشان داده‌ام داخل نخواهید ساخت.» ۱۳ این  
 است آب مریه‌جایی که بنی اسرائیل با خداوند مخاصمه کردند، و او خود را  
 در میان ایشان تقدیس نمود. ۱۴ و موسی، رسولان از قادش نزد ملک ادوم

در قرنهای شما فریضه‌ای ابدی خواهد بود، و ایشان در میان بنی اسرائیل  
 ملک نخواهند یافت. ۲۴ زیرا که عشر بنی اسرائیل را که آن را نزد خداوند  
 برای هدیه افراشتی بگذرانند به لاویان بجهت ملک بخشیدم، بنابراین به  
 ایشان گفتم که در میان بنی اسرائیل ملک نخواهند یافت.» ۲۵ و خداوند  
 موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۶ «که لاویان را نیز خطاب کرده، به  
 ایشان بگو: چون عشری را که از بنی اسرائیل به شما برای ملکیت دادم  
 از ایشان بگیرید، آنگاه هدیه افراشتی خداوند را از آن، یعنی عشری از  
 عشر بگذرانید. ۲۷ و هدیه افراشتی شما برای شما، مثل غله خرمن و پری  
 چرخشت حساب می‌شود. ۲۸ بدینطور شما نیز از همه عشرهایی که  
 از بنی اسرائیل می‌گیرید، هدیه افراشتی برای خداوند بگذرانید، و از آنها  
 هدیه افراشتی خداوند را به هارون کاهن بدهید. ۲۹ از جمیع هدایای خود  
 هر هدیه خداوند را از تمامی پیه آنها و از قسمت مقدس آنها بگذرانید.  
 ۳۰ و ایشان را بگو هنگامی که پیه آنها را از آنها گذرانیده باشید، آنگاه  
 برای لاویان مثل محصول خرمن و حاصل چرخشت حساب خواهد شد.  
 ۳۱ و شما و خاندان شما آن را در هر جا بخورید زیرا که این مزد شما است،  
 به عوض خدمتی که در خیمه اجتماع می‌کنید. ۳۲ و چون پیه آنها را از  
 آنها گذرانیده باشید، پس به سبب آنها متحمل گناه نخواهید بود، و چیزهای  
 مقدس بنی اسرائیل را ناپاک نکنید، مبادا بمیرند.»

۱۹ و خداوند موسی و هارون را خطاب کرده، گفت: ۲ «این است  
 فریضه شریعی که خداوند آن را امر فرموده، گفت: به بنی اسرائیل بگو که  
 گاو سرخ پاک که در آن عیب نباشد و یوغ بر گردنش نیامده باشد، نزد  
 تو بیاورند. ۳ و آن را به العازار کاهن بدهید، و آن را بیرون از لشکرگاه برده،  
 پیش روی وی کشته شود. ۴ و العازار کاهن به انگشت خود از خون آن  
 بگیرد، و به سوی پیشگاه خیمه اجتماع آن خون را هفت مرتبه بیاشد. ۵  
 گاو در نظر او سوخته شود، پوست و گوشت و خون با سرگین آن سوخته  
 شود. ۶ و کاهن چوب سرو با زوفا و قرمز گرفته، آنها را در میان آتش گاو  
 بیندازد. ۷ پس کاهن رخت خود را بشوید و بدن خود را به آب غسل  
 دهد، و بعد از آن در لشکرگاه داخل شود و کاهن تا شام نجس باشد. ۸  
 و کسی که آن را سوزانید، رخت خود را به آب بشوید و بدن خود را به آب  
 غسل دهد، و تا شام نجس باشد. ۹ «و شخص طاهر، خاکستر گاو  
 را جمع کرده، بیرون از لشکرگاه در جای پاک بگذارد. و آن بجهت  
 جماعت بنی اسرائیل برای آب تنزیه نگاه داشته شود. آن قربانی گناه است.  
 ۱۰ و کسی که خاکستر گاو را جمع کند، رخت خود را بشوید و تا شام  
 نجس باشد. این برای بنی اسرائیل و غریبی که در میان ایشان ساکن باشد،  
 فریضه‌ای ابدی خواهد بود. ۱۱ «هرکه میته هر آدمی را لمس نماید هفت  
 روز نجس باشد. ۱۲ و آن شخص در روز سوم خویشتن را به آن پاک کند،  
 و در روز هفتم طاهر باشد، و اگر خویشتن را در روز سوم پاک نکرده باشد،  
 در روز هفتم طاهر نخواهد بود. ۱۳ و هرکه میته هر آدمی را که مرده باشد  
 لمس نموده، و خود را به آن پاک نکرده باشد، او مسکن خداوند را ملوث  
 کرده است. و آن شخص از اسرائیل منقطع شود، چونکه آب تنزیه بر او

فرستاد که «برادر تو اسرائیل چنین می‌گوید: که تمامی مشقتی را که بر ما واقع شده است، تومی دانی. ۱۵ که پدران ما به مصر فرود آمدند و مدت مدیدی در مصر ساکن می‌بودیم، و مصریان با ما و با پدران ما، بد سلوکی نمودند. ۱۶ و چون نزد خداوند فریاد برآوردیم، او آواز ما را شنیده، فرشته‌ای فرستاد و ما را از مصر بیرون آورد. و اینک ما در قادش هستیم، شهری که در آخرحدود توست. ۱۷ تمنا اینکه از زمین تو بگذریم، از مزرعه و تاکستان نخواهیم گذشت، و آب ازچاهها نخواهیم نوشید، بلکه از شاهراه‌ها خواهیم رفت، و تا از حدود تو نگذشته باشیم، به طرف راست یا چپ انحراف نخواهیم کرد.» ۱۸ ادم وی را گفت: «از من نخواهی گذشت والا به مقابله تو با شمشیر بیرون خواهم آمد.» ۱۹ بنی‌اسرائیل در جواب وی گفتند: «از راهای عام خواهیم رفت و هرگاه من و مواشیم از آب توینوشیم قیمت آن را خواهیم داد، فقط بر پایهای خود می‌گذرم و بس.» ۲۰ گفت: «نخواهی گذشت.» و ادم با خلق بسیار و دست قوی به مقابله ایشان بیرون آمد. ۲۱ بدینطور ادم راضی نشد که اسرائیل را از حدود خود راه دهد، پس اسرائیل از طرف او رو گردانید. ۲۲ پس تمامی جماعت بنی‌اسرائیل از قادش کوچ کرده، به کوه هور رسیدند. ۲۳ و خداوند موسی و هارون را در کوه هور نزد سرحد زمین ادم خطاب کرده، گفت: «هارون به قوم خودخواهد پیوست، زیرا چونکه شما نزد آب مریه از قول من عصیان ورزیدید، از این جهت او به زمینی که به بنی‌اسرائیل دادم، داخل نخواهد شد. ۲۵ پس هارون و پسرش العازار را برداشته، ایشان را به فراز کوه هور بیاور. ۲۶ و لباس هارون را بیرون کرده، بر پسرش العازار بپوشان، و هارون در آنجا وفات یافته، به قوم خود خواهد پیوست.» ۲۷ پس موسی به طوری که خداوند او را امر فرموده بود، عمل نموده، ایشان در نظر تمامی جماعت به فراز کوه هور برآمدند. ۲۸ و موسی لباس هارون را بیرون کرده، به پسرش العازار بپوشانید. و هارون در آنجا بر قله کوه وفات یافت، و موسی و العازار از کوه فرود آمدند. ۲۹ و چون تمامی جماعت دیدند که هارون مرد، جمیع خاندان اسرائیل برای هارون سی روز ماتم گرفتند.

۲۱ و چون کنعانی که ملک عراد و در جنوب ساکن بود، شنید که اسرائیل از راه اتاریم می‌آید، با اسرائیل جنگ کرد و بعضی از ایشان را به اسیری برد. ۲ و اسرائیل برای خداوند نذر کرده گفت: «اگر این قوم را به دست من تسلیم نمایم، شهرهای ایشان را بالکل هلاک خواهم ساخت.» ۳ پس خداوند دعای اسرائیل را مستجاب فرموده، کنعانیان را تسلیم کرد، و ایشان و شهرهای ایشان را بالکل هلاک ساختند، و آن مکان حرمه نامیده شد. ۴ و از کوه هور به راه بحر قلزم کوچ کردند تا زمین ادم را دور زنند، و دل قوم به سبب راه، تنگ شد. ۵ و قوم بر خدا و موسی شکایت آورده، گفتند: «که ما را از مصر چرا برآوردید تا در بیابان بمیریم؟ زیرا که نان نیست و آب هم نیست! و دل ما از این خوراک سخیف کراهت دارد!» ۶ پس خداوند، راهای آتشی در میان قوم فرستاده، قوم را گریزند، و گروهی کثیر از اسرائیل مردند. ۷ و قوم نزد موسی آمده، گفتند: «گناه کرده‌ایم زیرا که بر خداوند و بر تو شکایت آورده‌ایم، پس نزد خداوند

او فروخته شده، فرشته خداوند در راه به مقاومت وی ایستاد، و او بر الاغ خود سوار بود، و دو نوکرش همراهش بودند. ۲۳ و الاغ، فرشته خداوند را باشمشیر برهنه به دستش، بر سر راه ایستاده دید. پس الاغ از راه به یک سو شده، به مزرعه‌ای رفت و بلعام الاغ را زد تا او را به راه برگرداند. ۲۴ پس فرشته خداوند در جای گود در میان تاختستان بایستاد، و به هر دو طرفش دیوار بود. ۲۵ و الاغ فرشته خداوند را دیده، خود را به دیوار چسباند، و پای بلعام را به دیوار فشرد. پس او را بار دیگر زد. ۲۶ و فرشته خداوند پیش رفت، در مکانی تنگ بایستاد، که جایی بجهت برگشتن به طرف راست یا چپ نبود. ۲۷ و چون الاغ، فرشته خداوند را دید، در زیر بلعام خوابید. و خشم بلعام فروخته شده، الاغ را به عصای خود زد. ۲۸ آنگاه خداونددهان الاغ را باز کرد که بلعام را گفت: به تو چه کرده‌ام که مرا این سه مرتبه زدی. ۲۹ بلعام به الاغ گفت: «از این جهت که تو مرا استهزا نمودی! کاش که شمشیر در دست من می‌بود که الان تو را می‌کشتم.»

۳۰ الاغ به بلعام گفت: «ایا من الاغ تونیستم که از وقتی که مال تو شده‌ام تا امروز بر من سوار شده‌ای، آیا هرگز عادت می‌داشتم که به اینطور با تو رفتار نمایم؟» او گفت: «نی» ۳۱ و خداوند چشمان بلعام را باز کرد تا فرشته خداوند را دید که با شمشیر برهنه در دستش، به سر راه ایستاده است پس خم شده، به روی درافتاد. ۳۲ و فرشته خداوند وی را گفت: «الاغ خود را این سه مرتبه چرا زدی؟ اینک من به مقاومت تو بیرون آمدم، زیرا که این سفر تو در نظرم از روی تمرد است. ۳۳ و الاغ مرا دیده، این سه مرتبه از من کناره جست، و اگر از من کناره نمی جست یقین الان تو را می‌کشتم و او را زنده نگاه می‌داشتم.» ۳۴ بلعام به فرشته خداوند گفت: «گناه کردم زیرا ندانستم که تو به مقابل من در راه ایستاده‌ای. پس الان اگر در نظر تو ناپسند است برمی‌گردم.» ۳۵ فرشته خداوند به بلعام گفت: «همراه این اشخاص برو لیکن سخنی را که من به تو گویم، همان را فقط بگو.» پس بلعام همراه سروران بالاق رفت. ۳۶ و چون بالاق شنید که بلعام آمده است، به استقبال وی تا شهر مواب که برحد ازنون و براقصای حدود وی بود، بیرون آمد. ۳۷ و بالاق به بلعام گفت: «ایا برای طلبیدن تو نزد تو نفرستادم، پس چرا نزد من نیامدی، آیا حقیقت قادر نیستم که تو را به عزت رسانم؟» ۳۸ بلعام به بالاق گفت: «اینک نزد تو آمده‌ام، آیا الان هیچ قدرتی دارم که چیزی بگویم؟ آنچه خدا به دهانم می‌گذارد همان را خواهم گفت.» ۳۹ پس بلعام همرا بالاق رفت، به فریت حصوت رسیدند. ۴۰ و بالاق گاو و گوسفندان ذبح کرده، نزد بلعام و سرورانی که با وی بودند، فرستاد. ۴۱ و بامدادان بالاق بلعام را برداشته، او را به بلندبهای بعل آورد، تا از آنجا اقصای قوم خود را ملاحظه کند.

۲۳ و بلعام به بالاق گفت: «در اینجا برای من هفت مذبح بساز، و هفت گاو و هفت قوچ در اینجا برابم حاضر کن.» ۲ و بالاق به نحوی که بلعام گفته بود به عمل آورد، و بالاق و بلعام، گاو و قوچی بر هر مذبح گذراندند. ۳ و بلعام به بالاق گفت: «نزد قربانی سوختنی خود بایست، تا من بروم؛ شاید خداوند برای ملاقات من بیاید، و هرچه او به من

زمینش به دست تو تسلیم نموده‌ام، و به نحوی که با سیحون ملک اموریان که در حشیون ساکن بود، عمل نمودی، با او نیز عمل خواهی نمود.» ۳۵ پس او را با پسرانش و تمامی قومش زدن، به حدی که کسی از برایش باقی نماند وزمینش را به تصرف آوردند.

۲۲ و بنی اسرائیل کوچ کرده، در عربات مواب به آنطرف اردن، در مقابل اریحاردو زدن. ۲ و چون بالاق بن صفور هرچه اسرائیل به اموریان کرده بودند دید، ۳ مواب از قوم بسیار ترسید، زیرا که کثیر بودند. و مواب از بنی اسرائیل مضطرب گردیدند. ۴ و مواب به مشایخ مدیان گفتند: «الان این گروه هرچه به اطراف ما هست خواهند لیسید، به نوعی که گاوسبزه صحرا را می‌لیسد.» و در آن زمان بالاق بن صفور، ملک مواب بود. ۵ پس رسولان به فتور که برکنار وادی است، نزد بلعام بن بعور، به زمین پسران قوم او فرستاد تا او را طلبیده، بگویند: «اینک قومی از مصر بیرون آمده‌اند و هان روی زمین را مستور می‌سازند، و در مقابل من مقیم می‌باشند. ۶ پس الان بیا و این قوم را برای من لعنت کن، زیرا که از من قوی ترند، شاید توانایی یابم تا بر ایشان غالب آیم، و ایشان را از زمین خود بیرون کنم، زیرا می‌دانم هرکه را تو برکت دهی مبارک است و هرکه را لعنت نمای، ملعون است.» ۷ پس مشایخ مواب و مشایخ مدیان، مزد فالگیری را به دست گرفته، روانه شدند، و نزد بلعام رسیده، سخنان بالاق را به وی گفتند. ۸ او به ایشان گفت: «این شب را در اینجا بمانید، تا چنانکه خداوند به من گوید، به شما باز گویم.» و سروران مواب نزد بلعام ماندند. ۹ و خدا نزد بلعام آمده، گفت: «این کسانی که نزد تو هستند، کیستند؟» ۱۰ بلعام به خدا گفت: «بالاق بن صفور ملک مواب نزد من فرستاده است، ۱۱ که اینک این قومی که از مصر بیرون آمده‌اند روی زمین را پوشانیده‌اند. الان آمده، ایشان را برای من لعنت کن شاید که توانایی یابم تا با ایشان جنگ نموده، ایشان را دور سازم.» ۱۲ خدا به بلعام گفت: «با ایشان مرو و قوم را لعنت مکن زیرا مبارک هستند.» ۱۳ پس بلعام بامدادان برخاسته، به سروران بالاق گفت: «به زمین خود بروید، زیرا خداوند مرا اجازت نمی دهد که با شما بیایم.» ۱۴ و سروران مواب برخاسته، نزد بالاق برگشته، گفتند که «بلعام از آمدن ما ما انکار نمود.» ۱۵ و بالاق بار دیگر سروران زیاده و بزرگتر از آنان فرستاد. ۱۶ و ایشان نزد بلعام آمده، و وی را گفتند: «بالاق بن صفور چنین می گوید: تمنا اینکه از آمدن نزد من انکار نکنی. ۱۷ زیرا که البته تو را بسیار تکریم خواهم نمود، و هرآنچه به من بگویی بجا خواهم آورد، پس بیا و این قوم را برای من لعنت کن.» ۱۸ بلعام در جواب نوکران بالاق گفت: اگر بالاق خانه خود را پر از نقره و طلا به من بخشد، نمی توانم از فرمان یهوه خدای خود تجاوز نموده، کم یا زیاد به عمل آورم. ۱۹ پس الان شما نیز امشب در اینجا بمانید تا بدانم که خداوند به من دیگرچه خواهد گفت.» ۲۰ و خدادار شب نزد بلعام آمده، وی را گفت: «اگر این مردمان برای طلبیدن تو بیاید برخاسته، همراه ایشان برو، اما کلامی را که من به تو گویم به همان عمل نما.» ۲۱ پس بلعام بامدادان برخاسته، الاغ خود را بیاراست و همراه سروران مواب روانه شد. ۲۲ و غضب خدا به سبب رفتن

بیایان است، برد. ۲۹ بلعام به بالای گفت: «در اینجا برای من هفت مذبح بساز و هفت گاو و هفت قوچ از برایم در اینجا حاضر کن.» ۳۰ و بالای به طوری که بلعام گفته بود، عمل نموده، گاو و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد.

**۲۴** و چون بلعام دید که اسرائیل را برکت دادن به نظر خداوند پسند می‌آید، مثل دفعه‌های پیش برای طلبیدن افسون نرفت، بلکه به سوی صحرا توجه نمود. ۲ و بلعام چشمان خود را بلند کرده، اسرائیل را دید که موافق اسباب خود ساکن می‌بودند. و روح خدا بر او نازل شد. ۳ پس مثل خود را آورده، گفت: «وحی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد. ۴ وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید. و رویای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه یفتاد و چشمان او گشاده گردید. ۵ چه زیباست خیمه‌های توای یعقوب! و مسکنهای توای اسرائیل! ۶ مثل وادیهای کشفیده شده، مثل باغها بر کنار رودخانه، مثل درختان عود که خداوند غرس نموده باشد، و مثل سروهای آزاد نزد جوئیهای آب. ۷ آب از دلوهایش ریخته خواهد شد. و بذر او در آبیهای بسیار خواهد بود. و پادشاه او از اجاج بلندتر، و مملکت او برافراشته خواهد شد. ۸ خدا او را از مصر بیرون آورد. او را شاخها مثل گاو وحشی است. امتهای دشمنان خود را خواهد بلعید و استخوانهای ایشان را خواهد شکست و ایشان را به تیرهای خود خواهد دوخت. ۹ مثل شیر نر خود را جمع کرده، خوابید. و مثل شیر ماده کیست که او را برانگیزند؟ مبارک باد هرکه تو را برکت دهد. و ملعون باد هرکه تو را لعنت نماید!» ۱۰ پس خشم بالای بر بلعام افروخته شده، هردو دست خود را بر هم زد و بالای به بلعام گفت: «تو را خداوند تا دشمنانم را لعنت کنی و اینک این سه مرتبه ایشان را برکت تمام دادی. ۱۱ پس الان به جای خود فرار کن! گفتم که تو را احترام تمام نمایم. همانا خداوند تو را از احترام باز داشته است.» ۱۲ بلعام به بالای گفت آیا به رسولانی که نزد من فرستاده بودی نیز نگفتم: ۱۳ که اگر بالای خانه خود را پر از نقره و طلا به من بدهد، نمی‌توانم از فرمان خداوند تجاوز نموده، از دل خود نیک یا بد بکنم بلکه آنچه خداوند به من گوید آن را خواهم گفت؟ ۱۴ و الان اینک نزد قوم خود می‌روم. بیا تا تو را اعلام نمایم که این قوم با قوم تو در ایام آخر چه خواهند کرد. ۱۵ پس مثل خود را آورده، گفت: «وحی بلعام بن بعور. وحی آن مردی که چشمانش باز شد. ۱۶ وحی آن کسی که سخنان خدا را شنید. و معرفت حضرت اعلی را دانست. و رویای قادر مطلق را مشاهده نمود. آنکه یفتاد و چشمان او گشوده گردید. ۱۷ او را خواهم دید لیکن نه الان. او را مشاهده خواهم نمود اما نزدیک نی. ستاره‌ای از یعقوب طلوع خواهد کرد و عصایی از اسرائیل خواهد برخاست و اطراف مواب را خواهد شکست. و جمیع انبای فتنه را هلاک خواهد ساخت. ۱۸ و اوم ملک او خواهد شد و دشمنانش (اهل) سعیر، مملوک او خواهند گردید. و اسرائیل به شجاعت عمل خواهد نمود. ۱۹ و کسی که از یعقوب ظاهر می‌شود، سلطنت خواهد نمود. و بقیه اهل شهر را هلاک خواهد ساخت.» ۲۰ و به عمالقه نظر انداخته، مثل خود را آورده، گفت: «عمالیق اول امتها

نشان دهد آن را به تو باز خواهم گفت.» پس به تلی برآمد. ۴ و خدا بلعام را ملاقات کرد، و او وی را گفت: «هفت مذبح برپا داشتی و گاو و قوچی بر هر مذبح قربانی کردم.» ۵ خداوند سخنی به دهان بلعام گذاشته، گفت: «نزد بالای برگشته چنین بگو.» ۶ پس نزد او برگشت، و اینک او با جمیع سروران مواب نزد قربانی سوختنی خود ایستاده بود. ۷ و مثل خود را آورده، گفت: «بالای ملک مواب مرا از ارام از کوههای مشرق آورد، که بیایعقوب را برای من لعنت کن، و بیا اسرائیل را نفرین نما. ۸ چگونه لعنت کنم آن را که خدا لعنت نکرده است؟ و چگونه نفرین نمایم آن را که خداوند نفرین ننموده است؟ ۹ زیرا از سرصرخه‌ها او را می‌بینم. و از کوهها او را مشاهده می‌نمایم. اینک قومی است که به تنهایی ساکن می‌شود، و در میان امتها حساب نخواهد شد. ۱۰ کیست که غبار یعقوب را تواند شمرد یا ربع اسرائیل را حساب نماید؟ کاش که من به وفات عادلان بمیرم و عاقبت من مثل عاقبت ایشان باشد.» ۱۱ پس بالای به بلعام گفت: «به من چه کردی؟ تو را آوردی تا دشمنانم را لعنت کنی، و هان برکت تمام دادی!» ۱۲ او در جواب گفت: «آیا نمی‌باید باحذر باشم تا آنچه را که خداوند به دهانم گذارد بگویم؟» ۱۳ بالای وی را گفت: «بیا الان همراه من به جای دیگر که از آنجا ایشان را توانی دید، فقط اقصای ایشان را خواهی دید، و جمیع ایشان را خواهی دید و از آنجا ایشان را برای من لعنت کن.» ۱۴ پس او را به صحرای صوفیم، نزد قله فسجه برد و هفت مذبح بنا نموده، گاو و قوچی بر هر مذبح قربانی کرد. ۱۵ و او به بالای گفت: «نزد قربانی سوختنی خود، اینجا بایست تا من در آنجا(خداوند را) ملاقات نمایم.» ۱۶ و خداوند بلعام را ملاقات نموده، و سخنی در زبانش گذاشته، گفت: «نزد بالای برگشته، چنین بگو.» ۱۷ پس نزد وی آمد، و اینک نزد قربانی سوختنی خود با سروران مواب ایستاده بود، و بالای از او پرسید که «خداوند چه گفت؟» ۱۸ آنگاه مثل خود را آورده، گفت: «ای بالای بر خیز و بشنو. وای پسر صفور مرا گوش بگیر. ۱۹ خدا انسان نیست که دروغ بگوید. و از بنی آدم نیست که به اراده خود تغییر بدهد. آیا او سخنی گفته باشد و نکند؟ یا چیزی فرموده باشد و استوار ننماید؟ ۲۰ اینک مامور شده‌ام که برکت بدهم. و او برکت داده است و آن را رد نمی‌توانم نمود. ۲۱ او گناهی در یعقوب ندیده، و خطایی در اسرائیل مشاهده نموده است. بیهو خدای او با وی است. و نعره پادشاه در میان ایشان است. ۲۲ خدا ایشان را از مصر بیرون آورد. او را شاخها مثل گاو وحشی است. ۲۳ به درستی که بر یعقوب افسون نیست و بر اسرائیل فالگیری نی. درباره یعقوب و درباره اسرائیل در وقتش گفته خواهد شد، که خدا چه کرده است. ۲۴ اینک قوم مثل شیر ماده خواهند برخاست. و مثل شیر نر خویشتن را خواهند برانگیخت، و تا شکار را نخورد، و خون کشتگان را ننوشد، نخواهد خوابید.» ۲۵ بالای به بلعام گفت: «نه ایشان را لعنت کن و نه برکت ده.» ۲۶ بلعام در جواب بالای گفت: «آیاتو را نگفتم که هر آنچه خداوند به من گوید، آن را باید بکنم؟» ۲۷ بالای به بلعام گفت: «بیا تا تو را به جای دیگر ببرم، شاید در نظر خدا پسند آید که ایشان را برای من از آنجا لعنت نمایم.» ۲۸ پس بالای بلعام را بر قله فغور که مشرف بر



بود، اما آخر اومنتهی به هلاکت است.» ۲۱ و بر قینیان نظر انداخته، مثل خود را آورد وگفت: «مسکن تو مستحکم و آشیانه تو بر صخره نهاده (شده است). ۲۲ لیکن قاین تباه خواهد شد، تا وقتی که آشور تو را به اسیری ببرد.» ۲۳ پس مثل خود را آورد، وگفت: «وای! چون خدا این را می کند، کیست که زنده بماند؟ ۲۴ وکشتیها از جانب کتیم آمده، آشور را ذلیل خواهند ساخت، و عابر را ذلیل خواهند گردانید، و او نیز به هلاکت خواهد رسید.» ۲۵ و بلعام برخاسته، روانه شده، به جای خودرفت و بالاق نیز راه خود را پیش گرفت.

بالاتریشمارید، چنانکه خداوند موسی و بنی اسرائیل را که از زمین مصر بیرون آمدند، امر فرموده بود.» ۵ روپین نخست زاده اسرائیل: بنی روپین: ازحنوک، قبیله حنوکیان. و از فلو، قبیله فلوئیان. ۶ واز حصرون، قبیله حصرونیان. و از کرمی، قبیله کرمیان. ۷ ایناند قبایل روپینیان و شمرده شدگان ایشان، چهل و سه هزار و هفتصد و سی نفر بودند. ۸ و بنی فلو: الیاب. ۹ و بنی الیاب: نموتیل و داتان و ابیرام. ایناند داتان و ابیرام که خوانده شدگان جماعت بوده، با موسی و هارون در جمعیت قورح مخاصمه کردند، چون با خداوند مخاصمه نمودند، ۱۰ و زمین دهان خود را گشوده، ایشان را با قورح فرو برد، هنگامی که آن گروه مردند و آتش، آن دوپیست و پنجاه نفر را سوزانیده، عبرت گشتند. ۱۱ لکن پسران قورح نمرند. ۱۲ و بنی شمعون برحسب قبایل ایشان: ازنموتیل، قبیله نموتیلیان و از یامین، قبیله یامینیان و از یاکین، قبیله یاکینیان. ۱۳ و از زارح قبیله زارحیان و از شاول قبیله شاولیان. ۱۴ ایناندقبایل شمعونیان: بیست و دو هزار و دوپیست نفر. ۱۵ و بنی جاد برحسب قبایل ایشان: از صفون قبیله صفونیان و از ححی قبیله ححیان و از شونی قبیله شونیان. ۱۶ و از ازنی قبیله ازنیان و از عبری، قبیله عبریان. ۱۷ و از ارود قبیله ارودیان و از ازیلی قبیله ازیلیان. ۱۸

ایناند قبایل بنی جادبرحسب شماره ایشان، چهل هزار و پانصد نفر. ۱۹ و بنی یهودا عبر و اونان. و عبر و اونان درزمین کنعان مردند. ۲۰ و بنی یهودا برحسب قبایل ایشان ایناند: از شילה قبیله شیلیان و از فارص قبیله فارصیان و از زارح قبیله زارحیان. ۲۱ و بنی فارص ایناند: از حصرون قبیله حصرونیان و از حامول قبیله حامولیان. ۲۲ ایناند قبایل یهودا برحسب شمرده شدگان ایشان، هفتاد و شش هزار و پانصد نفر. ۲۳ و بنی یساکار برحسب قبایل ایشان: از تولع قبیله تولعیان و از فوه قبیله فوئیان. ۲۴ و از یاشوب قبیله یاشوبیان و از شمرون قبیله شمرونیان. ۲۵ ایناند قبایل یساکار برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت و چهار هزار و سیصد نفر. ۲۶ و بنی زبولون برحسب قبایل ایشان: از ساردقبیله ساردیان و از ایلون قبیله ایلونیان و ازیحلیئیل قبیله یحلیئیلیان. ۲۷ ایناند قبایل زبولونیان برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت هزار و پانصد نفر. ۲۸ و بنی یوسف برحسب قبایل ایشان: منسی و افرایم. ۲۹ و بنی منسی: از ماگیر قبیله ماگیریان و ماگیر جلعاد را آورد و از جلعاد قبیله جلعادیان. ۳۰ ایناند بنی جلعاد: از ایعزر قبیله ایعزریان، ازحالق قبیله حالقیان. ۳۱ از اسرئیل قبیله اسرئیلیان، از شکیم قبیله شکیمیان. ۳۲ ازشمیداع قبیله شمیداعیان و از حافر قبیله حافزریان. ۳۳ و صلحفاد بن حافر را پسری نبودیکن دختران داشت و نامهای دختران صلحفاد محله و نوعه و حجله و ملکه و ترصه. ۳۴ ایناندقبایل منسی و شمرده شدگان ایشان، پنجاه و دوهزار و هفتصد نفر بودند. ۳۵ و ایناند بنی افرایم برحسب قبایل ایشان: از شوتالح قبیله شوتالحیان و از باکر قبیله باکریان و از تاحن قبیله تاحنیان. ۳۶ و بنی شوتالح ایناند: از عبران قبیله عبرانیان. ۳۷ ایناند قبایل بنی افرایم برحسب شمرده شدگان ایشان، سی و دو هزار و پانصد نفر. و بنی یوسف برحسب قبایل ایشان ایناند. ۳۸ و بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان: از بالع قبیله بالعیان از اشبیل قبیله اشبیلیان و از احیرام قبیله احیرامیان. ۳۹ از شفوفام قبیله شفوفامیان ازحوفام قبیله

۲۵ و اسرائیل در شطییم اقامت نمودند، و قوم با دختران موآب زنا کردن گرفتند. ۲ زیرا که ایشان قوم را به قربانی های خدایان خوددعوت نمودند، پس قوم می خوردند و به خدایان ایشان سجده می نمودند. ۳ و اسرائیل به بعل فغورملحق شدند، و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شد. ۴ و خداوند به موسی گفت که: «تمامی روسای قوم را گرفته، ایشان را برای خداوند پیش آفتاب به دار بکش، تا شدت خشم خداوند از اسرائیل برگردد.» ۵ و موسی به داوران اسرائیل گفت که «هر یکی از شما کسان خود را که به بعل فغور ملحق شدند، بکشید.» ۶ و اینک مردی از بنی اسرائیل آمده، زن مدیانی ای را در نظر موسی و در نظر تمامی جماعت بنی اسرائیل نزد برادران خود آورد، وایشان به دروازه خیمه اجتماع گریه می کردند. ۷ و چون فینحاس بن العازار بن هارون کاهن، این را دید، از میان جماعت برخاسته، نیزه ای به دست خود گرفت، ۸ و از عقب آن مرد اسرائیلی به قبه داخل شده، هر دوی ایشان یعنی آن مرداسرائیلی و زن را به شکمش فرو برد، و وبا از بنی اسرائیل رفع شد. ۹ و آنانی که از وبا مردند، بیست و چهار هزار نفر بودند. ۱۰ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۱ «فینحاس بن العازار بن هارون کاهن، غضب مرا از بنی اسرائیل برگردانید، چونکه باغیرت من در میان ایشان غیور شد، تا بنی اسرائیل را در غیرت خود هلاک نسازم. ۱۲ لهذا بگو اینک عهدسلامتی خود را به او می بخشم. ۱۳ و برای او و برای ذریتش بعد از او این عهد کهنات جاودانی خواهد بود، زیرا که برای خدای خود غیور شد، و بجهت بنی اسرائیل کفاره نمود.» ۱۴ و اسم آن مرد اسرائیلی مقتول که با زن مدیانی کشته گردید، زمزی این سالو رئیس خاندان آبابی سبط شمعون بود. ۱۵ و اسم زن مدیانی که کشته شد، کزبی دختر صور بود و اورئیس قوم خاندان آبا در مدیان بود. ۱۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۷ «مدیانیان را ذلیل ساخته، مغلوب سازید. ۱۸ زیرا که ایشان شما را به مکاید خود ذلیل ساختند، چونکه شما را در واقعه فغور و در امرخواهر خود کزبی، دختر رئیس مدیان، که در روزویا در واقعه فغور کشته شد، فریب دادند.»

۲۶ و بعد از وبا، خداوند موسی و العازاربن هارون کاهن را خطاب کرده، گفت: ۲ «شماره تمامی بنی اسرائیل را برحسب خاندان آبابی ایشان، از بیست ساله و بالاتر، یعنی جمیع کسانی را که از اسرائیل به جنگ بیرون می روند، بگیریید. ۳ پس موسی و العازار کاهن ایشان را درعریات موآب، نزد اردن در مقابل اریحا خطاب کرده، گفتند: ۴ «قوم را از بیست ساله و

حوفامیان. ۴۰ و بنی بالغ: ارد و نعمان. از ارد قبیله اردیان و از نعمان قبیله نعمانیان. ۴۱ ایناند بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان و شمرده شدگان ایشان، چهل و پنج هزار و ششصد نفر بودند. ۴۲ ایناند بنی دان برحسب قبایل ایشان: از شوحام قبیله شوحامیان. ایناند قبایل دان برحسب قبایل ایشان. ۴۳ جمع قبایل شوحامیان برحسب شمرده شدگان ایشان، شصت و چهار هزار و چهارصد نفر بودند. ۴۴ ایناند بنی اشیر برحسب قبایل ایشان: ازیمنه قبیله یمثیان، از یشوی قبیله یشویان، از بریعه قبیله بریعیان، ۴۵ از بنی بریعه، از حابر قبیله حابریان، از ملکیثیل قبیله ملکیثیلیان. ۴۶ و نام دختر اشیر، ساره بود. ۴۷ ایناند قبایل بنی اشیر برحسب شمرده شدگان ایشان، پنجاه و سه هزار و چهارصد نفر. ۴۸ ایناند بنی نفتالی برحسب قبایل ایشان: از یاحصئیل، قبیله یاحصئیلیان، از جونی قبیله جونیان. ۴۹ از یصر قبیله یصریان از شلیم قبیله شلیمیان. ۵۰ ایناند قبایل نفتالی برحسب قبایل ایشان و شمرده شدگان ایشان، چهل و پنج هزار و چهارصد نفر بودند. ۵۱ ایناند شمرده شدگان بنی اسرائیل: ششصد و یک هزار و هفتصد و سی نفر. ۵۲ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «برای اینان برحسب شماره نامها، زمین برای ملکیت تقسیم بشود. ۵۴ برای کثیر، نصیب او را زیاد کن و برای قلیل، نصیب او را کم نما، به هر کس برحسب شمرده شدگان او نصیبش داده شود. ۵۵ لیکن زمین به قرعه تقسیم شود، و برحسب نامهای اسباط آبی خود در آن تصرف نمایند. ۵۶ موافق قرعه، ملک ایشان در میان کثیر و قلیل تقسیم شود.» ۵۷ و ایناند شمرده شدگان لاری برحسب قبایل ایشان: از جرشون قبیله جرشونیان، از قهات قبیله قهاتیان، از مراری قبیله مراریان. ۵۸ ایناند قبایل لاویان: قبیله لبنیان و قبیله حبرونیان و قبیله محلیان و قبیله موشیان و قبیله قورحیان. اما قهات، عرمم را آورد. ۵۹ و نام زن عرمم، یوکابد بود، دختر لاوی که برای لاوی در مصر زاییده شد و او برای عرمم، هارون و موسی و خواهر ایشان مریم را زاید. ۶۰ و برای هارون ناداب و ابیهو و العازار و اینامار زاییده شدند. ۶۱ ناداب و ابیهو چون آتش غریبی به حضور خداوند گذرانیده بودند، مردند. ۶۲ و شمرده شدگان ایشان یعنی همه ذکوران از یک ماهه و بالاتر، بیست و سه هزار نفر بودند زیرا که ایشان در میان بنی اسرائیل شمرده نشدند، چونکه نصیبی در میان بنی اسرائیل به ایشان داده نشد. ۶۳ ایناند آنانی که موسی و العازار کاهن شمرند، وقتی که بنی اسرائیل را در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا شمرند. ۶۴ و در میان ایشان کسی نبود از آنانی که موسی و هارون کاهن، شمرده بودند وقتی که بنی اسرائیل را در بیابان سینا شمرند. ۶۵ زیرا خداوند درباره ایشان گفته بود که البته در بیابان خواهند مرد، پس از آنها یک مرد سوی کالیب بن یفنه و یوشع بن نون باقی نماند.

**۲۸** و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: «بنی اسرائیل را امر فرموده، به ایشان بگو: مراقب باشید تا هدیه طعام مرا از قربانی های آتشین عطر خوشبوی من در موسمش نزد من بگذرانید. ۳ و ایشان را بگو قربانی آتشین را که نزد خداوند بگذرانید، این است: دو بره نرینه یک ساله بی عیب، هر روز بجهت قربانی سوختنی دائمی. ۴ یک بره را در صبح قربانی کن و بره دیگر را در عصر قربانی کن. ۵ و یک عشر ایفه آرد نرم مخلوط شده با یک ربع هین روغن زلال برای هدیه آردی. ۶ این است قربانی سوختنی دائمی که در کوه سینا بجهت عطر خوشبو و قربانی آتشین

خداوند معین شد. ۷ و هدیه ریختنی آن یک ربع هین بجهت هر بره‌ای باشد، این هدیه ریختنی مسکرات را برای خداوند در قدس بریز. ۸ و بره دیگر را در عصر قربانی کن، مثل هدیه آردی صبح و مثل هدیه ریختنی آن بگذران تا قربانی آتشین و عطر خوشبو برای خداوند باشد. ۹ «و در روز سبت دو بره یک ساله بی‌عیب، و دو عشر ایفه آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی با هدیه ریختنی آن. ۱۰ این است قربانی سوختنی هر روز سبت سوای قربانی سوختنی دائمی با هدیه ریختنی آن. ۱۱ «و در اول ماههای خود قربانی سوختنی برای خداوند بگذرانید، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله بی‌عیب. ۱۲ و سه عشر ایفه آرد نرم سرشته شده با روغن بجهت هدیه آردی برای هر گاو، و دو عشر آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی برای هر قوچ. ۱۳ و یک عشر آرد نرم سرشته شده با روغن، بجهت هدیه آردی برای هر بره، تا قربانی سوختنی، عطر خوشبو و هدیه آتشین برای خداوند باشد. ۱۴ و هدایای ریختنی آنها نصف هین شراب برای هر گاو، و ثلث هین برای هر قوچ، و ربع هین برای هر بره باشد. این است قربانی سوختنی هر ماه از ماههای سال. ۱۵ و یک بز نر بجهت قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه ریختنی آن برای خداوند قربانی بشود. ۱۶ «و در روز چهاردهم ماه اول، فصیح خداوند است. ۱۷ و در روز پانزدهم این ماه، عید است که هفت روز نان فطیر خورده شود. ۱۸ در روز اول، محفل مقدس است که هیچ کار خدمت در آن نکنید. ۱۹ و بجهت هدیه آتشین و قربانی سوختنی برای خداوند، دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله قربانی کنید، اینها برای شما بی‌عیب باشد. ۲۰ و بجهت هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ بگذرانید. ۲۱ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره بگذران. ۲۲ و یک بز نر بجهت قربانی گناه تا برای شما کفاره شود. ۲۳ اینها را سوای قربانی سوختنی صبح که قربانی سوختنی دائمی است، بگذرانید. ۲۴ به اینطور هر روز از آن هفت روز، طعام هدیه آتشین، عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، و این سوای قربانی سوختنی دائمی گذرانیده شود، با هدیه ریختنی آن. ۲۵ و در روز هفتم، برای شما محفل مقدس باشد. هیچ کار خدمت در آن نکنید. ۲۶ «و در روز نوبهار چون هدیه آردی تازه در عید هفته‌های خود برای خداوند بگذرانید، محفل مقدس برای شما باشد و هیچ کار خدمت در آن نکنید. ۲۷ و بجهت قربانی سوختنی برای عطر خوشبوی خداوند دو گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله قربانی کنید. ۲۸ و هدیه آردی آنها سه عشر آرد نرم سرشته شده با روغن برای هر گاو، و دو عشر برای هر قوچ. ۲۹ و یک عشر برای هر بره، از آن هفت بره. ۳۰ و یک بز نر تا برای شما کفاره شود. ۳۱ اینها را با هدیه آردی آنها و هدایای ریختنی آنها سوای قربانی سوختنی دائمی بگذرانید و برای شما بی‌عیب باشد.

**۲۹** «و در روز اول ماه هفتم، محفل مقدس برای شما باشد؛ در آن هیچ کار خدمت نکنید و برای شما روز نواختن کرنا باشد. ۲ و قربانی سوختنی بجهت عطر خوشبوی خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک

بره نرینه یک ساله بی‌عیب. ۳۳ وهدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاوها و قوچها و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. ۳۴ و یک بز نر بجهت قربانی گناه، سوای قربانی سوختنی دائمی و هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن. ۳۵ «و در روز هشتم، برای شما جشن مقدس باشد؛ هیچ کار خدمت مکنید. ۳۶ و قربانی سوختنی هدیه آتشین عطر خوشبو برای خداوند بگذرانید، یک گاو جوان و یک قوچ و هفت بره نرینه یک ساله بی‌عیب. ۳۷ و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها برای گاو و قوچ و بره‌ها به شماره آنها برحسب قانون. ۳۸ و یک بز نر برای قربانی گناه سوای قربانی سوختنی دائمی، با هدیه آردی‌اش و هدیه ریختنی آن. ۳۹ اینها را شما در موسمه‌های خود برای خداوند بگذرانید، سوای نذرها و نوافل خود برای قربانی های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی و ذبایح سلامتی خود.» ۴۰ پس برحسب هراتچه خداوند به موسی امر فرموده بود، موسی بنی‌اسرائیل را اعلام نمود.

۳۱ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «انتقام بنی‌اسرائیل را از مدیانیان بگیر، و بعد از آن به قوم خود ملحق خواهی شد.» ۳ پس موسی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «از میان خود مردان برای جنگ مهیا سازید تا به مقابله مدیان برآیند، و انتقام خداوند را از مدیان بکشند. ۴ هزار نفر از هر سبط از جمیع اسباط اسرائیل برای جنگ بفرستید.» ۵ پس از هزاره های اسرائیل، از هر سبط یک هزار، یعنی دوازده هزار نفر مهیا شده برای جنگ منتخب شدند. ۶ و موسی ایشان را هزار نفر از هر سبط به

۳۰ و موسی سروران اسباط بنی‌اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «این است کاری که خداوند امر فرموده است: ۲ چون شخصی برای خداوند نذر کند یا قسم خورد تا جان خود را به تکلیفی الزام نماید، پس کلام خود را باطل نسازد، بلکه برحسب هراتچه از دهانش برآمد، عمل نماید. ۳ «و اما چون زن برای خداوند نذر کرده، خود را در خانه پدرش در جوانی‌اش به تکلیفی الزام نماید، ۴ و پدرش نذر او و تکلیفی که خود را بر آن الزام نموده، شنیده باشد، و پدرش درباره اوساکت باشد، آنگاه تمامی نذرهایش استوار، و هر تکلیفی که خود را به آن الزام نموده باشد، قائم خواهد بود. ۵ اما اگر پدرش در روزی که شنیده او را منع کرد، آنگاه هیچ کدام از نذرهایش و از تکلیفش که خود را به آن الزام نموده باشد، استوار نخواهد بود، و از این جهت که پدرش او را منع نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید. ۶ «و اگر به شوهری داده شود، و نذرهای او یا سخنی که از لبهایش جسته، و جان خود را به آن الزام نموده، بر او باشد، ۷ و شوهرش شنید و در روز شنیدنش به وی هیچ نگفت، آنگاه نذرهایش استوار خواهد ماند. و تکلیفهایی که خویشتن را به آنها الزام نموده است، قائم خواهند ماند. ۸ لیکن اگر شوهرش در روزی که آن را شنید، او را منع نماید، و نذری را که بر او است یا سخنی را که از لبهایش جسته، و خویشتن را به آن الزام نموده باشد، باطل سازد، پس خداوند او را خواهد آمرزید. ۹ اما نذر زن بیوه یا مطلقه، در هرچه خود را به آن الزام نموده باشد، بر وی استوار خواهد ماند. ۱۰ و اما اگر زنی در خانه شوهرش نذر کند، یا خویشتن را با قسم به تکلیفی الزام نماید، ۱۱ و شوهرش بشنود و او را هیچ نگویید و منع ننماید، پس تمامی نذرهایش استوار، و هر تکلیفی که خویشتن را به آن الزام نموده باشد، قائم خواهد بود. ۱۲ و اما اگر شوهرش در روزی که بشنود، آنها را باطل سازد. پس هرچه از لبهایش درآمده باشد درباره نذرهایش یا تکالیف خود، استوار نخواهد ماند. چونکه شوهرش آن را باطل نموده است، خداوند او را خواهد آمرزید. ۱۳ هر نذری و هر قسم الزامی را برای ذلیل ساختن جان خود، شوهرش آن را استوار نماید، و شوهرش آن را باطل سازد. ۱۴ اما

تزیه نیز آن را طهارسازند و هرچه متحمل آتش نشود، آن را از آب بگذرانید. ۲۴ و در روز هفتم رخت خود را بشوید تا طاهر شوید، و بعد از آن به لشکرگاه داخل شوید.» ۲۵ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲۶ «تو و العازار کاهن و سروران خاندان آبی جماعت، حساب غنایمی که گرفته شده است، چه از انسان و چه از بهایم بگیرید. ۲۷ و غنیمت رادر میان مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته‌اند، و تمامی جماعت نصف نما. ۲۸ و از مردان جنگی که به مقاتله بیرون رفته‌اند زکات برای خداوند بگیر، یعنی یک نفر از پانصد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند. ۲۹ از قسمت ایشان بگیر و به العازار کاهن بده تا هدیه افزایشی برای خداوند باشد. ۳۰ و از قسمت بنی اسرائیل یکی که از هر پنجاه نفر گرفته شده باشد چه از انسان و چه از گاو و چه از الاغ و چه از گوسفند وجه از جمع بهایم بگیر، و آنها را به لاویانی که ودیعت مسکن خداوند را نگاه می‌دارند، بده.» ۳۱ پس موسی و العازار کاهن برحسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند. ۳۲ و غنیمت سوای آن غنیمتی که مردان جنگی گرفته بودند، از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج هزار راس بود. ۳۳ و از گاو هفتاد و دو هزار راس. ۳۴ و از الاغ شصت و یک هزار راس. ۳۵ و از انسان از زنانی که مرد را نشناخته بودند، سی و دوهزار نفر بودند. ۳۶ و نصفه‌ای که قسمت کسانی بود که به جنگ رفته بودند، سیصد و سی و هفت هزار و پانصد گوسفند بود. ۳۷ و زکات خداوند از گوسفند ششصد و هفتاد و پنج راس بود. ۳۸ و گاو و سی و شش هزار بود و از آنها زکات خداوند هفتاد و دو راس بود. ۳۹ و الاغها سی هزار و پانصد و از آنها زکات خداوند شصت و یک راس بود. ۴۰ و مردمان شانزده هزار و از ایشان زکات خداوند سی و دو نفر بودند. ۴۱ و موسی زکات را هدیه افراستی خداوند بود به العازار کاهن داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۴۲ و از قسمت بنی اسرائیل که موسی آن را از مردان جنگی جدا کرده بود، ۴۳ و قسمت جماعت از گوسفندان، سیصد و سی هزار و پانصد راس بود. ۴۴ و از گاو و سی و شش هزار راس. ۴۵ و از الاغها، سی هزار و پانصد راس. ۴۶ و از انسان، شانزده هزار نفر. ۴۷ و موسی از قسمت بنی اسرائیل یکی را که از هر پنجاه گرفته شده بود، چه از انسان و چه از بهایم گرفت، و آنها را به لاویانی که ودیعت مسکن خداوند را نگاه می‌داشتند، داد، چنانکه خداوند به موسی امر فرموده بود. ۴۸ و روسایی که بر هزاره‌های لشکر بودند، سرداران هزاره‌ها با سرداران صدها نزد موسی آمدند. ۴۹ و به موسی گفتند: «بندگان حساب مردان جنگی را که زبردست ما می‌باشند گرفتیم، و از ما یک نفر مفقود نشده است. ۵۰ پس ما از آنچه هر کس یافته است هدیه‌ای برای خداوند آورده‌ایم از زیورهای طلا و خلخالها و دست بندها و انگشترها و گوشواره‌ها و گردن بندها تا برای جانهای ما به حضور خداوند کفاره شود.» ۵۱ و موسی و العازار کاهن، طلا و همزه زیورهای مصنوعه را از ایشان گرفتند. ۵۲ و تمامی طلای هدیه‌ای که از سرداران هزاره‌ها و سرداران صدها برای خداوند گذراندند، شانزده هزار و هفتصد و پنجاه مثقال بود. ۵۳ زیرا که هر یکی از مردان جنگی غنیمتی برای خود برده بودند. ۵۴ و موسی و العازار کاهن، طلا را از سرداران هزاره‌ها

بدانید که گناه شما، شما را درخواهد گرفت. ۲۴ پس شهرها برای اطفال و آغلها برای گله های خود بنا کنید، و به آنچه از دهان شما درآمد، عمل نمایید.» ۲۵ پس بنی جاد و بنی روبین موسی را خطاب کرده، گفتند: «بندگان به طوری که آقای ما فرموده است، خواهیم کرد. ۲۶ اطفال و زنان و مواشی و همه بهایم ما اینجا در شهرهای جلعاد خواهند ماند. ۲۷ و جمیع بندگان مهبای جنگ شده، چنانکه آقای ما گفته است به حضور خداوند برای مقاتله عبور خواهیم نمود.» ۲۸ پس موسی العازار کاهن، و یوشع بن نون، و روسای خاندان آهای اسباط بنی اسرائیل را درباره ایشان وصیت نمود. ۲۹ و موسی به ایشان گفت: «اگر جمیع بنی جاد و بنی روبین مهبای جنگ شده، همراه شما به حضور خداوند از اردن عبورکنند، و زمین پیش روی شما مغلوب شود، آنگاه زمین جلعاد را برای ملکیت به ایشان بدهید. ۳۰ و اگر ایشان مهیا نشوند و همراه شما عبور ننمایند، پس در میان شما در زمین کنعان ملک بگیرند.» ۳۱ بنی جاد و بنی روبین در جواب وی گفتند: «چنانکه خداوند به بندگان گفته است، همچنین خواهیم کرد. ۳۲ ما مهبای جنگ شده، پیش روی خداوند به زمین کنعان عبور خواهیم کرد، و ملک نصیب ما به این طرف اردن داده شود.» ۳۳ پس موسی به ایشان یعنی به بنی جاد و بنی روبین و نصف سبط منسی ابن یوسف، مملکت سیحون، ملک اموریان و مملکت عوج ملک باشان را داد، یعنی زمین را با شهرهایش و حدود شهرهایش، زمین را از هر طرف. ۳۴ و بنی جاد، دیبون و عطاروت و عروعر. ۳۵ و عطرورت، شوفان و یعزیز و یجبهه. ۳۶ و بیت نمرو و بیت هاران را بنا کردند یعنی شهرهای حصاردار را با آغلهای گله‌ها. ۳۷ و بنی روبین حشیون و الیعاله و قرینایم. ۳۸ و نبو و بعل معون که نام این دورا تغییر دادند و سیمه را بنا کردند و شهرهایی را که بنا کردند به نامها مسمی ساختند. ۳۹ و بنی ماکیر بن منسی به جلعاد رفته، آن را گرفتند و اموریان را که در آن بودند، اخراج نمودند. ۴۰ و موسی جلعاد را به ماکیر بن منسی داد و او در آن ساکن شد. ۴۱ و یائیر بن منسی رفته، قصبه هایش را گرفت، و آنها را حووت یائیر نامید. ۴۲ و نوبح رفته، قنات و دهاتش را گرفته، آنها را به اسم خودنوبح نامید.

**۳۳** این است منازل بنی اسرائیل که از زمین مصر با افواج خود زبردست موسی و هارون کوچ کردند. ۲ و موسی به فرمان خداوند سفرهای ایشان را برحسب منازل ایشان نوشت، و این است منازل و مراحل ایشان: ۳ پس در ماه اول از رعمسیس، در روز پانزدهم از ماه اول کوچ کردند، و در فردای بعد از فصح بنی اسرائیل در نظر تمامی مصریان با دست بلند بیرون رفتند. ۴ و مصریان همه نخست زادگان خود را که خداوند از ایشان کشته بود دفن می کردند، و یهوه بر خدایان ایشان قصاص نموده بود. ۵ و بنی اسرائیل از رعمسیس کوچ کرده، درسکوت فرود آمدند. ۶ و از سکوت کوچ کرده، درایتام که به کنار بیابان است، فرود آمدند. ۷ و ازایتام کوچ کرده، به سوی فم الحیروت که در مقابل بعل صفون است، برگشتند، و پیش مجدل فرودآمدند. ۸ و از مقابل حیروت کوچ کرده، از میان دریا به بیابان عبور کردند و در بیابان ایتم سفر سه روزه کرده، در ماره فرود آمدند. ۹ و از

ماره کوچ کرده، به ایلم رسیدند و در ایلم دوازده چشمه آب و هفتاد درخت خرما بود، و در آنجا فرودآمدند. ۱۰ و از ایلم کوچ کرده، نزد بحر قلزم فرود آمدند. ۱۱ و از بحر قلزم کوچ کرده، در بیابان سین فرود آمدند. ۱۲ و از بیابان سین کوچ کرده، دردقعه فرود آمدند. ۱۳ و از دقعه کوچ کرده، درالوش فرود آمدند. ۱۴ و از الوش کوچ کرده، دررفیدیم فرود آمدند و در آنجا آب نبود که قوم بنوشند. ۱۵ و از رفیدیم کوچ کرده، در بیابان سینا فرود آمدند. ۱۶ و از بیابان سینا کوچ کرده، درقبروت هتاوه فرود آمدند. ۱۷ و از قبروت هتاوه کوچ کرده، در حصیروت فرود آمدند. ۱۸ و از حصیروت کوچ کرده، در رتمه فرود آمدند. ۱۹ و از رتمه کوچ کرده، و در رمون فارص فرود آمدند. ۲۰ و از رمون فارص کوچ کرده، در لینه فرودآمدند. ۲۱ و از لینه کوچ کرده، در رسه فرودآمدند. ۲۲ و از رسه کوچ کرده، در قهیلاته فرودآمدند. ۲۳ و از قهیلاته کوچ کرده، در جبل شافر فرود آمدند. ۲۴ و از جبل شافر کوچ کرده، درحراده فرود آمدند. ۲۵ و از حراده کوچ کرده، درمقهلوت فرود آمدند. ۲۶ و از مقهلوت کوچ کرده، در تاحت فرود آمدند. ۲۷ و از تاحت کوچ کرده، در تارح فرود آمدند. ۲۸ و از تارح کوچ کرده، در متقه فرود آمدند. ۲۹ و از متقه کوچ کرده، در حشموته فرود آمدند. ۳۰ و از حشموته کوچ کرده، در مسیروت فرود آمدند. ۳۱ و از مسیروت کوچ کرده، در بنی یعقان فرود آمدند. ۳۲ و از بنی یعقان کوچ کرده، در حورالجدجاد فرودآمدند. ۳۳ و از حورالجدجاد کوچ کرده، دریطبات فرود آمدند. ۳۴ و از یطبات کوچ کرده، درعبرونه فرود آمدند. ۳۵ و از عبرونه کوچ کرده، درعصیون جابر فرود آمدند. ۳۶ و از عصیون جابركوچ کرده، در بیابان صین که قادش باشد، فرودآمدند. ۳۷ و از قادش کوچ کرده، در جبل هور درسرحد زمین ادوم فرود آمدند. ۳۸ هارون کاهن برحسب فرمان خداوند به جبل هور برآمده، در سال چهلم خروج بنی اسرائیل از زمین مصر، در روز اول ماه پنجم وفات یافت. ۳۹ و هارون صد و بیست و سه ساله بود که در جبل هور مرد. ۴۰ و ملک عراد کنعانی که در جنوب زمین کنعان ساکن بود از آمدن بنی اسرائیل اطلاع یافت. ۴۱ پس از جبل هور کوچ کرده، در صلموته فرود آمدند. ۴۲ و از صلموته کوچ کرده در فونون فرود آمدند. ۴۳ و از فونون کوچ کرده، در اوبوت فرود آمدند. ۴۴ و از اوبوت کوچ کرده، درعی عباریم در حدود موآب فرود آمدند. ۴۵ و از عییم کوچ کرده، در دیبون جاد فرود آمدند. ۴۶ و از دیبون جاد کوچ کرده، در علمون دبلاتایم فرودآمدند. ۴۷ و از علمون دبلاتایم کوچ کرده، درکوههای عباریم در مقابل نبو فرود آمدند. ۴۸ و ازکوههای عباریم کوچ کرده، در عربات موآب نژاداردن در مقابل اریحا فرود آمدند. ۴۹ پس نزد اردن از بیت یشیموت تا آبل شظیم در عربات موآب اردو زدند. ۵۰ و خداوند موسی را در عربات موآب نژاداردن، در مقابل اریحا خطاب کرده، گفت: ۵۱ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید، ۵۲ جمیع ساکنان زمین را از پیش روی خود اخراج نمایید، و تمامی صورتهای ایشان را خراب کنید، و تمامی بنهائی ریخته شده ایشان را بشکنید، و همه مکانهای بلند ایشان را منهدم سازید. ۵۳ و زمین را به تصرف آورده، در آن ساکن شوید، زیرا که

آن زمین را به شما دادم تا مالک آن باشید. ۵۴ و زمین را به حسب قبایل خود به قرعه تقسیم کنید، برای کثیر، نصیب او را کثیر بدهید، و برای قلیل، نصیب او را قلیل بدهید، جایی که قرعه برای هر کس برآید از آن او باشد

### ۳۵ و خداوند موسی را در عربات موآب نزد اردن در مقابل اریحا

خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را امر فرما که از نصیب ملک خود شهرها برای سکونت به لایوان بدهند، و نواحی شهرها را از اطراف آنها به لایوان بدهید. ۳ و شهرها بجهت سکونت ایشان باشد، و نواحی آنها برای

بهایم و اموال و سایر حیوانات ایشان باشد. ۴ و نواحی شهرها که به لایوان بدهید ازدیوار شهر بیرون از هر طرف هزار ذراع باشد. ۵ و از بیرون شهر به

طرف مشرق دو هزار ذراع، و به طرف جنوب دو هزار ذراع، و به طرف مغرب دوهزار ذراع، و به طرف شمال دو هزار ذراع بپیمایید. و شهر در وسط باشد و این نواحی شهرها برای ایشان خواهد بود. ۶ «و از شهرها که

به لایوان بدهید شش شهر ملجا خواهد بود، و آنها را برای قاتل بدهید تا به آنجا فرار کند و سوی آنها چهل و دو شهردهید. ۷ پس جمیع شهرها که به لایوان خواهید داد چهل و هشت شهر با نواحی آنها خواهد بود. ۸ و

اما شهرهایی که از ملک بنی اسرائیل می‌دهید از کثیر، و از قلیل، قلیل بگیریید. هر کس به اندازه نصیب خود که یافته باشد از شهرهای خود به لایوان بدهد. ۹ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۰

«بنی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: چون شما از اردن به زمین کنعان عبور کنید، ۱۱ آنگاه شهرها برای خود تعیین کنید تا شهرهای ملجا برای شما باشد، تا هر قاتلی که شخصی راسهو کشته باشد، به آنجا فرار کند. ۱۲ و این شهرها برای شما بجهت ملجا از ولی مقتول خواهد بود، تا

قاتل پیش از آنکه به حضور جماعت برای داوری بایستد، نمرد. ۱۳ «و از شهرهایی که می‌دهید، شش شهر ملجا برای شما باشد. ۱۴ سه شهر از آنطرف اردن بدهید، و سه شهر در زمین کنعان بدهید تا شهرهای ملجا

باشد. ۱۵ بجهت بنی اسرائیل و غریب و کسی که در میان شما وطن گزیند، این شش شهر برای ملجا باشد تا هر که شخصی راسهو کشته باشد به آنجا فرار کند. ۱۶ «و اگر او را به آلت آهنین زد که مرد، او قاتل است و قاتل

البته کشته شود. ۱۷ و اگر او را بادست خود به سنگی که از آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود. ۱۸ و اگر

او را به چوب دستی که به آن کسی کشته شود، بزند تا بمیرد، او قاتل است و قاتل البته کشته شود. ۱۹ ولی خون، خود، قاتل را بکشد. هرگاه به او برخورد، او را بکشد. ۲۰ و اگر از روی بغض او را با تیغ زد یا قصد

چیزی بر او انداخت که مرد، ۲۱ یا از روی عداوت او را بادست خود زد که مرد، آن زنده چون که قاتل است البته کشته شود، ولی خون هرگاه به قاتل برخورد، او را بکشد. ۲۲ «لیکن اگر او را بدون عداوت سهو تیغ زندیا چیزی بدون قصد بر او اندازد، ۲۳ و اگر سنگی را که کسی به آن کشته شود نداده بر او بیندازد که بمیرد و با وی دشمنی نداشته، و بداندیش او نبوده باشد، ۲۴ پس جماعت در میان قاتل و ولی خون برحسب این احکام داوری نمایند. ۲۵ و جماعت، قاتل را از دست ولی

### ۳۴ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را امر

فرموده، به ایشان بگو: چون شما به زمین کنعان داخل شوید، این است زمینی که به شما به ملکیت خواهد رسید، یعنی زمین کنعان با حدودش. ۳ آنگاه حد جنوبی شما از ییابان سین بر جانب ادم خواهد بود، و سرحد جنوبی شما از آخر بحرالملح به طرف مشرق خواهد بود. ۴ و حد شما از

جانب جنوب گردنه عقربیم دور خواهد زد و به سوی سین خواهد گذشت، و انتهای آن به طرف جنوب قادش برنیع خواهد بود، و نزد حصرادار بیرون رفته، تا عصمون خواهد گذشت. ۵ و این حد از عصمون تا وادی مصر دور

زده، انتهایش نزد دریا خواهد بود. ۶ و اما حد غربی. دریای بزرگ حد شما خواهد بود. این است حد غربی شما. ۷ و حد شمالی شما این باشد، از دریای بزرگ برای خود جبل هور را نشان گیریید. ۸ و از جبل هور تا

مدخل حمات را نشان گیریید. و انتهای این حد نزد صدد باشد. ۹ و این حد نزد زفرون بیرون رود و انتهایش نزد حصر عینان باشد، این حد شمالی شما خواهد بود. ۱۰ و برای حد مشرقی خود از حصر عینان تا شافم را

نشان گیریید. ۱۱ و این حد از شافم تا ربله به طرف شرقی عین برود، پس این حد کشیده شده به جانب دریای کبرت به طرف مشرق برسد. ۱۲ و این حد تا به اردن برسد و انتهایش نزد بحرالملح باشد. این زمین برحسب

حدودش به هر طرف زمین شما خواهد بود. ۱۳ و موسی بنی اسرائیل را امر کرده، گفت: «این است زمینی که شما آن را به قرعه تقسیم خواهید کرد که خداوند امر فرموده است تا به نه سبط و نصف داده شود. ۱۴ زیرا

که سبط بنی روبین برحسب خاندان آبای خود و سبط بنی جاد برحسب خاندان آبای خود، و نصف سبط منسی، نصیب خود را گرفته‌اند. ۱۵ این دو سبط و نصف به آن طرف اردن در مقابل اریحا به جانب مشرق به سوی

طلوع آفتاب نصیب خود را گرفته‌اند. ۱۶ و خداوند موسی را خطاب کرده، گفت: ۱۷ «این است نامهای کسانی که زمین را برای شما تقسیم خواهند نمود. العازار کاهن و یوشع بن نون. ۱۸ و یک سرور را از هر سبط برای تقسیم نمودن زمین بگیریید. ۱۹ و این است نامهای ایشان. از سبط

یهودا کالیب بن یفنه. ۲۰ و از سبطینی شمعون شموتیل بن عمیهود. ۲۱ و از سبطینیا مین الیاد بن کسلون. ۲۲ و از سبط بنی دان رئیس بقی این یجلی. ۲۳ و از بنی یوسف از سبطینی منسی رئیس حیثیل بن ایفود. ۲۴ و از سبطینی افرایم رئیس قموتیل بن شفطان. ۲۵ و از سبطینی زبولون رئیس ایصافان بن فرناک. ۲۶ و از سبطینی یساکار رئیس فلطیتیل بن عزان. ۲۷

خون رهایی دهند، و جماعت، و وی را به شهر ملجای او که به آن فرار کرده بود برگردانند، و او در آنجا تا موت رئیس کهنه که به روغن مقدس مسح شده است، ساکن باشد. ۲۶ و اگر قاتل وقتی از حدود شهر ملجای خود که به آن فرار کرده بود بیرون آید، ۲۷ و ولی خون، او را بیرون حدود شهر ملجایش بیاید، پس ولی خون قاتل را بکشد؛ قصاص خون برای او نشود. ۲۸ زیرا که می‌بایست تا وفات رئیس کهنه در شهر ملجای خود مانده باشد، و بعد از وفات رئیس کهنه، قاتل به زمین ملک خود برگردد. ۲۹ «و این احکام برای شما در قرنهای شما در جمیع مسکنهای شما فریضه عدالتی خواهد بود. ۳۰» هرکه شخصی را بکشد پس قاتل به گواهی شاهدان کشته شود، و یک شاهد برای کشته شدن کسی شهادت ندهد. ۳۱ و هیچ فدیه به عوض جان قاتلی که مستوجب قتل است، مگیرید بلکه او البته کشته شود. ۳۲ و از کسی که به شهر ملجای خود فرار کرده باشد فدیه مگیرید، که پیش از وفات کاهن برگردد و به زمین خود ساکن شود. ۳۳ و زمینی را که در آن ساکنید ملوث مسازید، زیرا که خون، زمین را ملوث می‌کند، و زمین را برای خونی که در آن ریخته شود، کفاره نمی‌توان کرد مگر به خون کسی که آن را ریخته باشد. ۳۴ پس زمینی را که شما در آن ساکنید و من در میان آن ساکن هستم نجس مسازید، زیرا من که یهوه هستم در میان بنی اسرائیل ساکن می‌باشم.»

### ۳۶ و روسای خاندان آبای قبیله بنی جلعاد بنی ماکیرین منسی که از

قبایل بنی یوسف بودند نزدیک آمده به حضور موسی و به حضور سروران و روسای خاندان آبای بنی اسرائیل عرض کرده، ۲ گفتند: «خداوند، آقای ما را امر فرمود که زمین را به قرعه تقسیم کرده، به بنی اسرائیل بدهد، و آقای ما از جانب خداوند مامور شده است که نصیب برادر ماصلفحاد را به دخترانش بدهد. ۳ پس اگر ایشان به یکی از پسران سایر اسباط بنی اسرائیل منکوحه شوند، ارث ما از میراث پدران ما قطع شده، به میراث سبطی که ایشان به آن داخل شوند، اضافه خواهد شد، و از بهره میراث ما قطع خواهد شد. ۴ و چون یوییل بنی اسرائیل بشود ملک ایشان به ملک سبطی که به آن داخل شوند اضافه خواهد شد، و ملک ایشان از ملک پدران ما قطع خواهد شد.» ۵ پس موسی بنی اسرائیل را برحسب قول خداوند امر فرموده، گفت: «سبط بنی یوسف راست گفتند. ۶ این است آنچه خداوند درباره دختران صلفحاد امر فرموده، گفته است: به هرکه در نظر ایشان پسند آید، به زنی داده شوند، لیکن در قبیله سبط پدران خود فقط به نکاح داده شوند. ۷ پس میراث بنی اسرائیل از سبط به سبط منتقل نشود، بلکه هر یکی از بنی اسرائیل به میراث سبط پدران خود ملصق باشند. ۸ و هر دختری که وارث ملکی از اسباط بنی اسرائیل بشود، به کسی از قبیله سبط پدر خود به زنی داده شود، تا هر یکی از بنی اسرائیل وارث ملک آبای خود گردند. ۹ و ملک از یک سبط به سبط دیگر منتقل نشود، بلکه هرکس از اسباط بنی اسرائیل به میراث خود ملصق باشند.» ۱۰ پس چنانکه خداوند موسی را امر فرمود، دختران صلفحاد چنان کردند. ۱۱ و دختران صلفحاد، محله و ترصه و حجله و ملکه و نوعه به پسران عموهای خود به زنی داده



این سخن مرا پسند آمد، پس دوازده نفر از شما، یعنی یکی را از هر سبط گرفتیم، ۲۴ و ایشان متوجه راه شده، به کوه برآمدند و به وادی اشکول رسیده، آن را جاسوسی نمودند. ۲۵ و از میوه زمین به دست خود گرفته، آن را نزد ما آوردند، و ما را مخبر ساخته، گفتند: «زمینی که بیهوه خدای ما، به ما می دهد، نیکوست.» ۲۶ لیکن شما نخواستید که بروید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید. ۲۷ و درخیمه های خود همهمه کرده، گفتید: «چونکه خداوند ما را دشمن داشت، ما را از زمین مصر بیرون آورد، تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده، هلاک سازد. ۲۸ و حال کجا برویم چونکه برادران ما دل ما را گذاخته، گفتند که این قوم از ما بزرگتر و بلندترند و شهرهای ایشان بزرگ و تا آسمان حصاردار است، و نیز بنی عناق را در آنجا دیده ایم.» ۲۹ پس من به شما گفتم: «مترسید و از ایشان هراسان مباشید. ۳۰ بیهوه خدای شما که پیش روی شما می رود برای شما جنگ خواهد کرد، برحسب هرآنچه به نظر شما در مصر برای شما کرده است.» ۳۱ و هم در بیابان که در آنجا دیدید چگونه بیهوه خدای تو مثل کسی که پسر خود را می برد تو را در تمامی راه که می رفتی برمی داشت تا به اینجا رسیدید. ۳۲ لیکن با وجود این، همه شما به بیهوه خدای خود ایمان نیاوردید. ۳۳ که پیش روی شما در راه می رفت تا جایی برای نزول شما بطلبد، وقت شب در آتش تا راهی را که به آن بروید به شما بنماید و وقت روز در ابر. ۳۴ و خداوند آواز سخنان شما را شنیده، غضبناک شد، و قسم خورده، گفت: ۳۵ «هیچکدام از این مردمان و از این طبقه شریر، آن زمین نیکو را که قسم خوردم که به پدران شما بدهم، هرگز نخواهند دید. ۳۶ سواي کالیب بن یفته که آن را خواهد دید و زمینی را که در آن رفته بود، به وی و به پسرانش خواهم داد، چونکه خداوند را پیروی کامل نمود.» ۳۷ و خداوند بخاطر شما بر من نیز خشم نموده، گفت که «تو هم داخل آنجا نخواهی شد. ۳۸ یوشع بن نون که بحضور تو می ایستد داخل آنجا خواهد شد، پس او را قوی گردان زیرا اوست که آن را برای بنی اسرائیل تقسیم خواهد نمود. ۳۹ و اطفال شما که درباره آنها گفتید که به یغما خواهند رفت، و پسران شما که امروز نیک و بد را تمیز نمی دهند، داخل آنجا خواهند شد، و آن را به ایشان خواهم داد تا مالک آن بشوند. ۴۰ و اما شما روگردانیده از راه بحر قزقم به بیابان کوچ کنید.» ۴۱ و شما در جواب من گفتید که «به خداوند گناه ورزیده ایم، پس رفته، جنگ خواهیم کرد، موافق هرآنچه بیهوه خدای ما به ما امر فرموده است، و همه شما اسلحه جنگ خود را بسته، عزیمت کردید که به کوه بروید. ۴۲ آنگاه خداوند به من گفت: «به ایشان بگو که نروند و جنگ منماید زیرا که من در میان شما نیستم، مبادا از حضور دشمنان خود مغلوب شوید.» ۴۳ پس به شما گفتم، لیکن نشنیدید، بلکه از فرمان خداوند عصیان ورزیدید، و مغرور شده، به فراز کوه برآمدید. ۴۴ و اموریانی که در آن کوه ساکن بودند به مقابله شما بیرون آمده، شما را تعاقب نمودند، بطوری که زنبورها می کنند و شما را از سعیر تاحرما شکست دادند. ۴۵ پس برگشته، به حضور خداوند گریه نمودید، اما خداوند آواز شما را نشنید و به شما گوش نداد. ۴۶ و در قادش برحسب ایام توقف خود، روزهای بسیار ماندید.

۱ اردن، در بیابان عربی مقابل سوف، در میان فاران و توفل و لایان و حضیروت و دی ذهب باتمامی اسرائیل گفت. ۲ از حوریب به راه جبل سعیر تا قادش برنیع، سفر یازده روزه است. ۳ پس در روز اول ماه یازدهم سال چهلم، موسی بنی اسرائیل را برحسب هرآنچه خداوند او را برای ایشان امر فرموده بود تکلم نمود، ۴ بعد از آنکه سیحون ملک اموریان را که در حشیون ساکن بود و عوج ملک باشان را که در عشتاروت درادری ساکن بود، کشته بود. ۵ به آن طرف اردن در زمین مواب، موسی به بیان کردن این شریعت شروع کرده، گفت: دستور ترک حوریب ۶ بیهوه خدای ما، ما را در حوریب خطاب کرده، گفت: «توقف شما در این کوه بس شده است. ۷ پس توجه نموده، کوچ کنید و به کوهستان اموریان، و جمیع حوالی آن از عربیه و کوهستان وهامون و جنوب و کناره دریا، یعنی زمین کنعانیان و لبنان تا نهر بزرگ که نهر فرات باشد، داخل شوید. ۸ اینک زمین را پیش روی شما گذاشتم. پس داخل شده، زمینی را که خداوند برای پدران شما، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورد که به ایشان و بعد از آنها به ذریت ایشان بدهد، به تصرف آورید.» ۹ و در آن وقت به شما متکلم شده، گفتم: «من به تنهایی نمی توانم متحمل شما باشم. ۱۰ بیهوه خدای شما، شما را افزوده است و اینک شما امروز مثل ستارگان آسمان کثیر هستید. ۱۱ بیهوه خدای پدران شما، شما را هزار چندان که هستی بیفزاید و شما را برحسب آنچه به شما گفته است، برکت دهد. ۱۲ لیکن من چگونه به تنهایی متحمل محنت و بار و منازعت شما بشوم. ۱۳ پس مردان حکیم و عاقل و معروف از اسباط خود بیاورید، تا ایشان را بر شما روسا سازم.» ۱۴ و شما در جواب من گفتید: «سخنی که گفتی نیکو است که بکنیم.» ۱۵ پس روسای اسباط شما را که مردان حکیم و معروف بودند گرفته، ایشان را بر شما روسا ساختم، تا سروران هزاره ها و سروران صدها و سروران پنجاهها و سروران دهها و ناظران اسباط شما باشند. ۱۶ و در آنوقت داواران شما را امر کرده، گفتم: دعوی برادران خود را بشنویید، و در میان هرکس و برادرش و غریبی که نزد وی باشد به انصاف داوری نمایید. ۱۷ و در داوری طرف داری نکنید، کوچک را مثل بزرگ بشنویید و از روی انسان مترسید، زیرا که داوری از آن خداست، و هر دعوی که برای شما مشکل است، نزد من بیاورید تا آن را بشنوم. ۱۸ و آن وقت همه چیزهایی را که باید بکنید، برای شما امر فرمودم. ۱۹ پس از حوریب کوچ کرده، از تمامی این بیابان بزرگ و ترسناک که شما دیدید به راه کوهستان اموریان رفتیم، چنانکه بیهوه خدای ما به ما امر فرمود و به قادش برنیع رسیدیم. ۲۰ و به شما گفتم: «به کوهستان اموریانی که بیهوه خدای ما به ما می دهد، رسیده اید. ۲۱ اینک بیهوه خدای تو، این زمین را پیش روی تو گذاشته است، پس برای و چنانکه بیهوه خدای پدران به تو گفته است، آن را به تصرف آور و ترسان و هراسان مباش.» ۲۲ آنگاه جمیع شما نزد من آمده، گفتید: «مردان چند، پیش روی خود بفرستیم تا زمین را برای ما جاسوسی نمایند، و ما را از راهی که باید برویم و از شهرهایی که به آنها می رویم، خبر بیاورند.» ۲۳

۲ پس برگشته، چنانکه خداوند به من گفته بود، از راه بحرقلزم در بیابان کوچ کردیم و روزهای بسیار کوه سعیر را دور زدیم. ۲ پس خداوند مرا خطاب کرده، گفت: ۳ «دور زدن شما به این کوه بس است، بسوی شمال برگردید. ۴ و قوم را امر فرموده، بگو که شما از حدود برادران خود بنی عیسو که در سعیر ساکنند باید بگذرید، و ایشان از شما خواهند ترسید، پس بسوی احتیاط کنید. ۵ و با ایشان منازعه نکنید، زیرا که از زمین ایشان بقدر کف پای هم به شما نخواهم داد، چونکه کوه سعیر را به عیسو به ملکیت داده‌ام. ۶ و خوراک را از ایشان به نقره خریده، بخورید و آب را نیز از ایشان به نقره خریده، بنوشید.» ۷ زیرا که یهوه خدای تو، تو را در همه کارهای دست برکت داده است، او راه رفتن را در این بیابان بزرگ می‌داند، الان چهل سال است که یهوه خدایت با تو بوده است و به هیچ چیز محتاج نشده‌ای. ۸ پس از برادران خود بنی عیسو که در سعیر ساکنند، از راه عربه از ایلت و عسویون جابر عبور نمودیم. ۹ پس برگشته، از راه بیابان موآب گذشتیم، و خداوند مرا گفت: «موآب را اذیت مرسا و بالایشان منازعت و جنگ منما، زیرا که از زمین ایشان هیچ نصیبی به شما نخواهم داد، چونکه عار را به بنی لوط برای ملکیت داده‌ام.» ۱۰ ایمنان که قوم عظیم و کثیر و بلند قد مثل عناقیان بودند، پیش در آنجا سکونت داشتند. ۱۱ ایشان نیز مثل عناقیان از رفائیان محسوب بودند، لیکن موآبیان ایشان را ایمنان می‌خوانند. ۱۲ و حوریان در سعیر بیشتر ساکن بودند، و بنی عیسو ایشان را اخراج نموده، ایشان را از پیش روی خود هلاک ساختند، و در جای ایشان ساکن شدند، چنانکه اسرائیل به زمین میراث خود که خداوند به ایشان داده بود، کردند. ۱۳ الان برخیزید و از وادی زارد عبور نمایید. پس از وادی زارد عبور نمودیم. ۱۴ و ایامی که از قادش برینع راه می‌رفتیم تا از وادی زارد عبور نمودیم سی و هشت سال بود، تا تمامی آن طبقه مردان جنگی از میان اردو تمام شدند، چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود. ۱۵ و دست خداوند نیز بر ایشان می‌بود تا ایشان را از میان اردو بالکل هلاک کند. ۱۶ پس چون جمیع مردان جنگی از میان قوم بالکل مردند، ۱۷ آنگاه خداوند مرا خطاب کرده، گفت: ۱۸ «تو امروز از عار که سرحد موآب باشد، باید بگذری. ۱۹ و چون به مقابل بنی عمون برسی ایشان را مرزجان و با ایشان منازعه مکن، زیرا که از زمین بنی عمون نصیبی به تو نخواهم داد چونکه آن را به بنی لوط به ملکیت داده‌ام. ۲۰ (آن نیز زمین رفائیان شمرده می‌شود و رفائیان پیشتر ساکن آنجا بودند، لیکن عمونیان ایشان را زمزمیان می‌خوانند. ۲۱ ایشان قومی عظیم و کثیر و بلند قدم مثل عناقیان بودند، و خداوند آنها را از پیش روی ایشان هلاک کرد، پس ایشان را اخراج نموده، درجای ایشان ساکن شدند. ۲۲ چنانکه برای بنی عیسو که در سعیر ساکنند عمل نموده، حوریان را از حضور ایشان هلاک ساخته، آنها را اخراج نمودند، و تا امروز در جای ایشان ساکنند. ۲۳ و عویان را که در دهات تا به غزا ساکن بودند کفتوریان که از کفتور بیرون آمدند هلاک ساخته، در جای ایشان ساکن شدند. ( ۲۴ پس برخیزید و کوچ کرده، از وادی ارنون عبور کنید، اینک سیحون اموری ملک حبشون و زمین او را به بدست تو دادم، به تصرف آن شروع کن و با ایشان جنگ نما.

۳ پس برگشته، به راه باشان رفتیم، و عوج ملک باشان با تمامی قوم خود به مقابل ما بیرون آمده، در ادعی جنگ کرد. ۲ و خداوند مرا گفت: «از او مترس زیرا که او و تمامی قومش زمینش را به دست تو تسلیم نموده‌ام، تا بطوری که با سیحون ملک اموریان که در حبشون ساکن بود، عمل نمودی، با وی نیز عمل نمایی.» ۳ پس یهوه، خدای ما، عوج ملک باشان را نیز و تمامی قومش را به دست ما تسلیم نموده، او را به حدی شکست دادیم که احدی از برای وی باقی نماند. ۴ و در آنوقت همه شهرهایش را گرفتیم، و شهری نماند که از ایشان نگرفتیم، یعنی شصت شهر و تمامی مرزبوم ارجوب که مملکت عوج در باشان بود. ۵ جمیع اینها شهرهای حصاردار با دیوارهای بلند و دروازه‌ها و پشت بندها بود، سوی فرای بی حصار بسیار کثیر. ۶ و آنها را بالکل هلاک کردیم، چنانکه با سیحون، ملک حبشون کرده بودیم، هر شهر را با مردان و زنان و اطفال هلاک ساختیم. ۷ و تمامی بهایم و غنیمت شهرها را برای خود به غارت بردیم. ۸ و در آن وقت زمین را از دست دو ملک اموریان که به آن طرف اردن بودند، از وادی ارنون تا جبل حرمون، گرفتیم. ۹ (و این حرمون راصیدونیان سریون می‌خوانند و اموریان آن راسنیر می‌خوانند. ) ۱۰

تمام شهرهای هامون و تمامی جلعاد و تمامی باشان تا سلخه و ادروی که شهرهای مملکت عوج در باشان بود. ۱۱ زیرا که عوج ملک باشان از بقیه رفائیان تنها باقی مانده بود. اینک تخت خواب او تخت آهنین است آبیان در ربت بنی عمون نیست. و طولش نه ذراع و عرضش چهار ذراع برحسب ذراع آدمی می باشد. ۱۲ و این زمین را در آن وقت به تصرف آوردیم، و آن را از عرویر که برکنار وادی ارنون است و نصف کوهستان جلعاد؛ و شهرهایش را به روبینیان و جادیان دادم. ۱۳ و بقیه جلعاد و تمامی باشان را که مملکت عوج باشد به نصف سیلمنسی دادم، یعنی تمامی مرزبوم ارجوب را با تمامی باشان که زمین رفائیان نامیده می شود. ۱۴ یائیر بن منسی تمامی مرزبوم ارجوب را تا حدجشوریان و معکیان گرفت، و آنها را تا امروز به اسم خود باشان، حووت یائیر نامید. ۱۵ و جلعاد را به ماگیر دادم. ۱۶ و به روبینیان و جادیان، ازجلعاد تا وادی ارنون، هم وسط وادی و هم کناره اش تا وادی ییوق را که حد بنی عمون باشد، دادم. ۱۷ و عرب را نیز و اردن و کناره اش را ازکرت تا دریای عرب که بحرالمح باشد، زیردانه های فسجه به طرف مشرق دادم. ۱۸ و در آن وقت به شما امر فرموده، گفتم: «یهوه خدای شما این زمین را به شما داده است تا آن را به تصرف آورید، پس جمیع مردان جنگی شما مهیا شده، پیش روی برادران خود، بنی اسرائیل، عبور کنید. ۱۹ لیکن زنان و اطفال و مواشی شما، چونکه می دانم مواشی بسیار دارید، در شهرهای شما که به شما دادم، بمانند. ۲۰ تا خداوند به برادران شما مثل شما آرامی دهد، و ایشان نیز زمینی را که یهوه خدای شما به آنطرف اردن به ایشان می دهد، به تصرف آورند، آنگاه هر یکی از شما به ملک خود که به شما دادم، برگردید.» ۲۱ و در آن وقت یوشع را امر فرموده، گفتم: «هرآنچه یهوه، خدای شما، به این دوپادشاه کرده است، چشمان تو دید، پس خداوند با تمامی ممالکی که بسوی آنها عبور می کنی، چنین خواهد کرد. ۲۲ از ایشان مترسید زیرا که یهوه خدای شماست که برای شما جنگ می کند.» ۲۳ و در آنوقت نزد خداوند استغاثه کرده، گفتم: ۲۴ «ای خداوند یهوه تو به نشان دادن عظمت و دست قوی خود به بنده ات شروع کرده ای، زیرا کدام خداست در آسمان یا در زمین که مثل اعمال و جبروت تو می تواند عمل نماید. ۲۵ تمنا اینکه عبور نمایم و زمین نیکو را که به آنطرف اردن است و این کوه نیکو و لبنان را ببینم.» ۲۶ لیکن خداوند بخاطر شما با من غضبناک شده، مرا اجابت ننمود و خداوند مرا گفت: «تو را کافی است. بار دیگر درباره این امر با من سخن مگو. ۲۷ به قله فسجه برآی و چشمان خود را به طرف مغرب و شمال و جنوب و مشرق بلند کرده، به چشمان خود ببین، زیرا که از این اردن نخواهی گذشت. ۲۸ اما یوشع را امر فرموده، او را دلیر و قوی گردان، زیرا که او پیش این قوم عبور نموده، زمینی را که تو خواهی دید، برای ایشان تقسیم خواهد نمود.» ۲۹ پس در دره، در برابر بیت فغور توقف نمودیم.

به شما امر می فرمایم چیزی میفزاید و چیزی از آن کم ننمایید، تا اوامر یهوه خدای خود را که به شما امر می فرمایم، نگاه دارید. ۳ چشمان شما آنچه را خداوند در بعل فغور کرد دید، زیرا هرکه پیروی بعل فغور کرد، یهوه خدای تو، او را از میان تو هلاک ساخت. ۴ اما جمیع شما که به یهوه خدای خود ملصق شدید، امروز زنده ماندید. ۵ اینک چنانکه یهوه، خدایم، مرا امر فرموده است، فرائض و احکام به شما تعلیم نمودم، تا در زمینی که شما داخل آن شده، به تصرف می آورید، چنان عمل نمایید. ۶ پس آنها را نگاه داشته، بجا آورید زیرا که این حکمت و فطانت شماست، در نظر قومهایی که چون این فرائض را بشنوند، خواهند گفت: «هرآینه این طایفه ای بزرگ، قوم حکیم، و فطانت پیشه اند.» ۷ زیرا کدام قوم بزرگ است که خدا نزدیک ایشان باشد چنانکه یهوه، خدای ما است، در هر وقت که نزد دعا می کنیم؟ ۸ و کدام طایفه بزرگ است که فرائض و احکام عادلانه ای مثل تمام این شرعی که من امروز پیش شما می گذارم، دارند؟ ۹ لیکن احتراز نما و خویشتر را بسیار متوجه باش، مبادا این چیزهایی را که چشمانت دیده است فراموش کنی و مبادا اینها در تمامی ایام عمرت از دل تو محو شود، بلکه آنها را به پسرانت و پسران پسرانت تعلیم ده. ۱۰ در روزی که درحضور یهوه خدای خود در حوریب ایستاده بودی و خداوند به من گفت: «قوم را نزد من جمع کن تا کلمات خود را به ایشان بشنوانم، تا بیاموزند که در تمامی روزهایی که بروی زمین زنده باشند از من بترسند، و پسران خود را تعلیم دهند.» ۱۱ و شما نزدیک آمده، زیر کوه ایستادید، و کوه تا به وسط آسمان به آتش و تاریکی و ابرها و ظلمت غلیظ می سوخت. ۱۲ و خداوند با شما از میان آتش متکلم شد، و شما آواز کلمات را شنیدید، لیکن صورتی ندیدید، بلکه فقط آواز را شنیدید. ۱۳ و عهد خود را که شما را به نگاه داشتن آن مامور فرمود، برای شما بیان کرد، یعنی ده کلمه را و آنها را بر دو لوح سنگ نوشت. ۱۴ و خداوند مرا در آنوقت امر فرمود که فرائض و احکام را به شما تعلیم دهم، تا آنها را در زمینی که برای تصرفش به آن عبور می کنید، بجا آورید. ۱۵ پس خویشتر را بسیار متوجه باشید، زیرا در روزی که خداوند با شما در حوریب از میان آتش تکلم می نمود، هیچ صورتی ندیدید. ۱۶ مبادا فاسد شوید و برای خود صورت تراشیده، یا تمثال هر شکلی از شبیه ذکور یا اناث بسازید. ۱۷ یا شبیه هر بهیمه ای که بر روی زمین است، یا شبیه هر مرغ بالدار که در آسمان می پرد. ۱۸ یا شبیه هر خزنده ای بر زمین یا شبیه هر ماهی ای که در آبهای زیر زمین است. ۱۹ و مبادا چشمان خود را بسوی آسمان بلند کنی، و آفتاب و ماه و ستارگان و جمیع جنود آسمان را دیده، فریفته شوی و سجده کرده، آنها را که یهوه خدایت برای تمامی قومهایی که زیر تمام آسمانند، تقسیم کرده است، عبادت نمایی. ۲۰ لیکن خداوند شما را گرفته، از کوره آهن از مصر بیرون آورد تا برای او قوم میراث باشید، چنانکه امروز هستید. ۲۱ و خداوند بخاطر شما بر من غضبناک شده، قسم خورد که از اردن عبور نکنم و به آن زمین نیکو که یهوه خدایت به تو برای ملکیت می دهد، داخل نشوم. ۲۲ بلکه من در این زمین خواهم مرد و از اردن عبور نخواهم کرد، لیکن شما عبور خواهید کرد، و آن زمین نیکو را به تصرف خواهید آورد. ۲۳ پس

۴ پس الانای اسرائیل، فرائض و احکامی را که من به شما تعلیم می دهم تا آنها را بجا آورید بشنویید، تا زنده بمانید و داخل شده، زمینی را که یهوه، خدای پدران شما، به شما می دهد به تصرف آورید. ۲ بر کلامی که من

رویینیان، وراموت در جلعاد به جهت جادیان، و جولان درباشان به جهت منسیان. ۴۴ و این است شریعتی که موسی پیش روی بنی اسرائیل نهاد. ۴۵ این است شهادت و فرایض و احکامی که موسی به بنی اسرائیل گفت، وقتی که ایشان از مصر بیرون آمدند. ۴۶ به آنطرف اردن در دره مقابل بیت فغور در زمین سیحون، ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، و موسی و بنی اسرائیل چون از مصر بیرون آمده بودند او را مغلوب ساختند. ۴۷ و زمین او را و زمین عوج ملک باشان را، دو ملک اموریانی که به آنطرف اردن بسوی مشرق آفتاب بودند، به تصرف آوردند. ۴۸ عروعر که بر کناره وادی ارنون است تا جبل سیئون که حرمون باشد. ۴۹ و تمامی عربیه به آنطرف اردن بسوی مشرق تا دریای عربیه زیر دامنه های فسجه.

**۵** و موسی تمامی بنی اسرائیل را خوانده، به ایشان گفت: ای اسرائیل فرایض و احکامی را که من امروز به گوش شما می گویم بشنوید، تا آنها را یاد گرفته، متوجه باشید که آنها را بجا آورید. ۲ یهوه خدای ما با ما در حوریب عهدبست. ۳ خداوند این عهد را با پدران ما نیست، بلکه با ما که جمیع امروز در اینجا زنده هستیم. ۴ خداوند در کوه از میان آتش با شما روبرو متکلم شد. ۵ (من در آن وقت میان خداوند و شما ایستاده بودم، تا کلام خداوند را برای شما بیان کنم، زیرا که شما به سبب آتش می ترسیدید و به فرار کوه برنیامدید) و گفت: ۶ «من هستم یهوه، خدای تو، که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آوردم. ۷ تو را به حضور من خدایان دیگر نباشند. ۸ «به جهت خود صورت تراشیده یا هیچ تمثالی از آنچه بالا در آسمان، یا از آنچه پایین در زمین، یا از آنچه در آبهای زیر زمین است مساز. ۹ آنها را سجده و عبادت منما. زیرا من که یهوه خدای تو هستم، خدای غیورم، و گناه پدران را بر پسران تا پشت سوم و چهارم از آنانی که مرادشمن دارند، می رسانم. ۱۰ و رحمت می کنم تا هزار پشت برآنانی که مرا دوست دارند و احکام مرا نگاه دارند. ۱۱ «نام یهوه خدای خود را به باطل مبر، زیرا خداوند کسی را که نام او را به باطل برد، بی گناه نخواهد شمرد. ۱۲ «روز سبت را نگاه دار و آن را تقدیس نما، چنانکه یهوه خدایت به تو امر فرموده است. ۱۳ شش روز مشغول باش و هرکار خود را بکن. ۱۴ اما روز هفتمین سبت یهوه خدای توست، در آن هیچکاری مکن، تو و پسر و دختر و غلامت و کنیزت و گاو و الاغ و همه بهایمت و مهمانت که در اندرون دروازه های تو باشد، تا غلامت و کنیزت مثل تو آرام گیرند. ۱۵ و بیاد آور که در زمین مصر غلام بودی، و یهوه خدایت تو را به دست قوی و بازوی دراز از آنجا بیرون آورد، بنابراین یهوه، خدایت، تو را امر فرموده است که روز سبت را نگاه داری. ۱۶ «پدر و مادر خود را حرمت دار، چنانکه یهوه خدایت تو را امر فرموده است، تا روزهایت دراز شود و تو را در زمینی که یهوه خدایت به تومی بخشند، نیکویی باشد. ۱۷ «قتل مکن. ۱۸ و زنا مکن. ۱۹ و دزدی مکن. ۲۰ و بر همسایه خود شهادت دروغ مده. ۲۱ و برزن همسایه ات طمع موز، و به خانه همسایه ات و به مزرعه او و به غلامش و کنیزش و گاو و الاغش و به هرچه از آن همسایه تو باشد، طمع مکن.» ۲۲ این

احتیاط نمایند، مبدا عهد یهوه، خدای خود را که با شما بسته است فراموش نمایید، و صورت تراشیده یا شبیه هر چیزی که یهوه خدایت به تو نهی کرده است، برای خود بسازی. ۲۴ زیرا که یهوه خدایت آتش سوزنده و خدای غیور است. ۲۵ چون پسران و پسران پسران را تولید نموده، و در زمین مدتی ساکن باشید، اگر فاسد شده، صورت تراشیده، و شبیه هر چیزی را بسازید و آنچه در نظر یهوه خدای شما بد است بجا آورده، او را غضبناک سازید، ۲۶ آسمان و زمین را امروز بر شما شاهد می آورم که از آن زمینی که برای تصرف آن از اردن بسوی آن عبور می کنید البته هلاک خواهید شد. و روزهای خود را در آن طویل نخواهید ساخت، بلکه بالکل هلاک خواهید شد. ۲۷ و خداوند شما را در میان قومها پراکنده خواهد نمود، و شما در میان طوایفی که خداوند شما را به آنجا می برد، قلیل العدد خواهید ماند. ۲۸ و در آنجا خدایان ساخته شده دست انسان از چوب و سنگ را عبادت خواهید کرد، که نمی بینند و نمی شنوند و نمی خورند و نمی بویند. ۲۹ لیکن اگر از آنجا یهوه خدای خود را بطلبی، او را خواهی یافت. بشرطی که او را به تمامی دل و به تمامی جان خود تفحص نمایی. ۳۰ چون در تنگی گرفتار شوی، و جمیع این وقایع بر تو عارض شود، در ایام آخر بسوی یهوه خدای خود برگشته، آواز او را خواهی شنید. ۳۱ زیرا که یهوه خدای تو خدای رحیم است، تو را ترک نخواهد کرد و تو را هلاک نخواهد نمود، و عهد پدران را که برای ایشان قسم خورده بود، فراموش نخواهد کرد. ۳۲ زیرا که از ایام پیشین که قبل از تو بوده است از روزی که خدا آدم را بر زمین آفرید، و از یک کناره آسمان تا به کناره دیگر بیرس که آیا مثل این امر عظیم واقع شده یا مثل این شنیده شده است؟ ۳۳ آیا قومی هرگز آواز خدا را که از میان آتش متکلم شود، شنیده باشند و زنده بمانند، چنانکه تو شنیدی؟ ۳۴ و آیا خدا عزیمت کرد که برود و قومی برای خود از میان قوم دیگر بگیرد یا تجربه ها و آیات و معجزات و جنگ و دست قوی و بازوی دراز شده و ترسهای عظیم، موافق هر آنچه یهوه خدای شما برای شما در مصر در نظر شما بعمل آورد؟ ۳۵ این بر تو ظاهر شد تا بدانی که یهوه خداست و غیر از او دیگری نیست. ۳۶ از آسمان آواز خود را به تو شنواید تا تو را تادیب نماید، و بر زمین آتش عظیم خود را به تونشان داد و کلام او را از میان آتش شنیدی. ۳۷ و از این جهت که پدران تو را دوست داشته، ذریت ایشان را بعد از ایشان برگزیده بود، تو را به حضرت خود با قوت عظیم از مصر بیرون آورد. ۳۸ تا منتهای بزرگتر و عظیم تر از تو را پیش روی تو بیرون نماید و تو را در آورد، زمین ایشان را برای ملکیت به تو دهد، چنانکه امروز شده است. ۳۹ لہذا امروز بدان و در دل خود نگاه دار که یهوه خداست، بالا در آسمان و پایین بر روی زمین و دیگری نیست. ۴۰ و فرایض و اوامر او را که من امروز به تو امر می فرمایم نگاهدار، تا تو را و بعد از تو فرزندان تو را نیکو باشد و تا روزهای خود را بر زمینی که یهوه خدایت به تو می دهد تا به ابد طویل نمایی. ۴۱ آنگاه موسی سه شهر به آن طرف اردن بسوی مشرق آفتاب جدا کرد. ۴۲ تا قاتلی که همسایه خود را نادانسته کشته باشد و بیشتر باوی بغض نداشته به آنها فرار کند، و به یکی از این شهرها فرار کرده، زنده ماند. ۴۳ یعنی باصر در بیابان، در زمین همواری به جهت

سرخان را خداوند به تمامی جماعت شما در کوه از میان آتش و ابر و ظلمت غلیظ به آواز بلند گفت، و بر آنها چیزی نیفزود و آنها را بردو لوح سنگ نوشته، به من داد. ۲۳ و چون شما آن آواز را از میان تاریکی شنیدید، و کوه به آتش می‌سوخت، شما با جمیع روسای اسباط و مشایخ خود نزد من آمده، ۲۴ گفتید: ایکن یهوه، خدای ما، جلال و عظمت خود را بر ما ظاهر کرده است، و آواز او را از میان آتش شنیدیم، پس امروز دیدیم که خدا با انسان سخن می‌گوید وزنده است. ۲۵ و اما الان چرا بهمیریم زیرا که این آتش عظیم ما را خواهد سوخت، اگر آواز یهوه خدای خود را دیگر بشنویم، خواهیم مرد. ۲۶ زیرا از تمامی بشر کیست که مثل ما آواز خدای حی را که از میان آتش سخن گوید، بشنود و زنده ماند؟ ۲۷ تو نزدیک برو و هرآنچه یهوه خدای ما بگوید، بشنو و هرآنچه یهوه خدای ما به تو بگوید برای ما میان کن، پس خواهیم شنید و به عمل خواهیم آورد. ۲۸ و خداوند آواز سخنان شما را که به من گفتید شنید، و خداوند مرا گفت: «آواز سخنان این قوم را که به تو گفتند، شنیدم؛ هرچه گفتند نیکو گفتند. ۲۹ کاش که دلی را مثل این داشتند تا از من می‌تسیدند، و تمامی اوامر مرا در هر وقت بجا می‌آوردند، تا ایشان را و فرزندان ایشان را تا به ابد نیکو باشد. ۳۰ برو و ایشان را بگو به خیمه های خود برگردید. ۳۱ و اما تو در اینجا پیش من بایست، تا جمیع اوامر و فریض و احکامی را که می‌باید به ایشان تعلیم دهی به تو بگویم، و آنها را در زمینی که من به ایشان می‌دهم تا در آن تصرف نمایند، بجا آورند.» ۳۲ «پس توجه نمایند تا آنچه یهوه، خدای شما، به شما امر فرموده است، به عمل آورید، و به راست و چپ انحراف ننمایید. ۳۳ در تمامی آن طریقی که یهوه، خدای شما، به شما امر فرموده است، سلوک نمایند، تا برای شما نیکو باشد و ایام خود را در زمینی که به تصرف خواهید آورد، طویل نمایند.

۶ و این است اوامر و فریض و احکامی که یهوه، خدای شما، امر فرمود که به شما تعلیم داده شود، تا آنها را در زمینی که شما بسوی آن برای تصرف عبور می‌کنید، بجا آورید. ۲ و تا از یهوه خدای خود ترسان شده، جمیع فریض و اوامر او را که من به شما امر می‌فرمایم نگاه داری، تو و پسررت و پسر پسررت، در تمامی ایام عمرت و تا عمر تو دراز شود. ۳ پس ای اسرائیل بشنو، و به عمل نمودن آن متوجه باش، تا برای تو نیکو باشد، و بسیار افزوده شوی در زمینی که به شیر و شهد جاری است، چنانکه یهوه خدای پدرانت تو را وعده داده است. ۴ ای اسرائیل بشنو، یهوه، خدای ما، یهوه واحد است. ۵ پس یهوه خدای خود را به تمامی جان و تمامی قوت خود محبت نما. ۶ و این سخنانی که من امروز تو را امر می‌فرمایم، بر دل تو باشد. ۷ و آنها را به پسرانت به دقت تعلیم نما، و حین نشستنت در خانه، و رفتنت به راه، و وقت خوابیدن و برخاستنت از آنها گفتگو نما. ۸ و آنها را بردست خود برای علامت ببنده، و در میان چشمانت عصبابه باشد. ۹ و آنها را بر باوهای درختان ات و بر دروازه هایت بنویس. ۱۰ و چون یهوه، خدای تو را به زمینی که برای پدرانت ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورد که به تو بدهد، درآورد، به شهرهای

بزرگ و خوشنمایی که تو بنا نکرده‌ای، ۱۱ و به خانه های پر از هر چیز نیکو که پر نکرده‌ای، و حوضهای کنده شده‌ای که نکرده‌ای، و تاکستانها و باغهای زیتونی که غرس ننموده‌ای، و از آنها خورده، سیرشدی. ۱۲ آنگاه با حذر باش مبدا خداوند را که تو را از زمین مصر، از خانه بندگی بیرون آورد، فراموش کنی. ۱۳ از یهوه خدای خود بترس و او را عبادت نما و به نام او قسم بخور. ۱۴ خدایان دیگر را از خدایان طوایفی که به اطراف تومی باشند، پیروی ننمایید. ۱۵ زیرا یهوه خدای تودر میان تو خدای غیر است، مبدا غضب یهوه، خدایت، بر تو افروخته شود، و تو را از روی زمین هلاک سازد. ۱۶ یهوه خدای خود را میازمایید، چنانکه او را در مسا آزمودید. ۱۷ توجه نمایند تا اوامر یهوه خدای خود را و شهادت و فرایض او را که به شما امر فرموده است، نگاه دارید. ۱۸ و آنچه در نظر خداوند راست و نیکوست، به عمل آور تا برای تو نیکو شود، و داخل شده آن زمین نیکو را که خداوند برای پدرانت قسم خورد به تصرف آوری. ۱۹ و تا جمیع دشمنانت را از حضورت اخراج نماید، چنانکه خداوند گفته است. ۲۰ چون پسر تو در ایام آینده از تو سوال نموده، گوید که مراد از این شهادت و فریض و احکامی که یهوه خدای ما به شما امر فرموده است، چیست؟ ۲۱ پس به پسر خود بگو: ما در مصر غلام فرعون بودیم، و خداوند ما را از مصر بادت قوی بیرون آورد. ۲۲ و خداوند آیات و معجزات عظیم و ردی‌ای بر مصر و فرعون و تمامی اهل خانه او در نظر ما ظاهر ساخت. ۲۳ و ما را از آنجا بیرون آورد تا ما را به زمینی که برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، درآورد. ۲۴ و خداوند ما را مامور داشت که تمام این فریض را بجا آورده، از یهوه خدای خود بترسیم، تا برای ما همیشه نیکو باشد و ما را زنده نگاه دارد، چنانکه تا امروز شده است. ۲۵ و برای ما عدالت خواهد بود که متوجه شویم که جمیع این اوامر را به حضور یهوه خدای خود بجا آوریم، چنانکه ما را امر فرموده است.

۷ چون یهوه، خدایت، تو را به زمینی که برای تصرفش به آنجا می‌روی درآورد، و امتهای بسیار را که حیان و جرجاشیان و اموریان و کنعانیان و فرزبان و حویان و یبوسیان، هفت امت بزرگتر و عظیم تر از تو باشند، از پیش تو اخراج نماید. ۲ و چون یهوه خدایت، ایشان را به دست تو تسلیم نماید، و تو ایشان را مغلوب سازی، آنگاه ایشان را بالکل هلاک کن، و با ایشان عهد میند و بر ایشان ترجم ننما. ۳ و با ایشان مصاهرت ننما؛ دختر خود را به پسر ایشان مده، و دختر ایشان را برای پسر خود مگیر. ۴ زیرا که اولاد تو را از متابعت من برخواهند گردانید، تا خدایان غیر را عبادت نمایند، و غضب خداوند بر شما افروخته شده، شما را بزودی هلاک خواهد ساخت. ۵ بلکه با ایشان چنین عمل نمایند؛ مذبحهای ایشان را منهدم سازید، و تمثالهای ایشان را بشکنید و اشیریم ایشان را قطع نمایید، و بتهای تراشیده ایشان را به آتش بسوزانید. ۶ زیرا که تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی. یهوه خدایت تو را برگزیده است تا از جمیع قومهایی که بر روی زمین اند، قوم مخصوص برای خود او باشی. ۷ خداوند دل خود را با شما نبست و شما را برگزید از این سبب که از سایر قومها کثیرتر بودید، زیرا

که شما از همه قومها قلیتر بودید. ۸ لیکن از این جهت که خداوند شما را دوست می‌داشت، و می‌خواست قسم خود را که برای پدران شما خورده بود، بجا آورد، پس خداوند شما را با دست قوی بیرون آورد، و از خانه بندگی از دست فرعون، پادشاه مصر، فدیة داد. ۹ پس بدان که یهوه، خدای تو، اوست خدا، خدای امین که عهد و رحمت خود را با آتانی که او را دوست می‌دارند و اوامر او را بجا می‌آورند تا هزار پشت نگاه می‌دارد. ۱۰ و آتانی را که او را دشمن دارند، بر روی ایشان مکافات رسانیده، ایشان را هلاک می‌سازد. و به هرکه او را دشمن دارد، تاخیرنموده، او را بر رویش مکافات خواهد رسانید. ۱۱ پس اوامر و فرایض و احکامی را که من امروزه جهت عمل نمودن به تو امر می‌فرمایم نگاه دار. ۱۲ پس اگر این احکام را بشنوی و آنها را نگاه داشته، بجا آوری، آنگاه یهوه خدایت عهد و رحمت را که برای پدرانت قسم خورده است، باتو نگاه خواهد داشت. ۱۳ و تو را دوست داشته، برکت خواهد داد، و خواهد افزود، و میوه بطن تو میوه زمین تو را و غله و شیر و روغن تو را و نتاج رمه تو را و بچه های گله تو را، در زمینی که برای پدرانت قسم خورد که به تو بدهد، برکت خواهد داد. ۱۴ از همه قومها مبارک تر خواهی شد، و در میان شما و بهایم شما، نر یا ماده، نازاد نخواهد بود. ۱۵ و خداوند هر بیماری را از تو دور خواهد کرد، و هیچکدام از مرضهای بد مصر را که می‌دانی، بر تو عارض نخواهد گردانید، بلکه بر تمامی دشمنانت آنها را خواهد آورد. ۱۶ و تمامی قومها را که یهوه بدست تو تسلیم می‌کندهلاک ساخته، چشم تو بر آنها ترحم ننماید، و خدایان ایشان را عبادت نمما، مبدا برای تو دام باشد. ۱۷ و اگر در دلت گویی که این قومها از من زیاده‌اند، چگونه توانم ایشان را اخراج نمایم؟ ۱۸ از ایشان مترس بلکه آنچه را یهوه خدایت بافرعون و جمیع مصریان کرد، نیکو بیاد آور. ۱۹ یعنی تجربه های عظیمی را که چشمانت دیده است، و آیات و معجزات و دست قوی و بازوی دراز را که یهوه، خدایت، تو را به آنها بیرون آورد. پس یهوه، خدایت، با همه قومهایی که از آنها می‌ترسی، چنین خواهد کرد. ۲۰ و یهوه خدایت نیز زنبورها در میان ایشان خواهد فرستاد، تا باقی ماندگان و پنهان شدگان ایشان از حضور تو هلاک شوند. ۲۱ از ایشان مترس زیرا یهوه خدایت که در میان توست، خدای عظیم و مهیب است. ۲۲ و یهوه، خدایت، این قومها را از حضور تو به تدریج اخراج خواهد نمود، ایشان را بزودی نمی توانی تلف نمایی مبدا وحوش صحرا برتوزیاد شوند. ۲۳ لیکن یهوه خدایت، ایشان را به‌دست تو تسلیم خواهد کرد، و ایشان را به اضطراب عظیمی پریشان خواهد نمود تا هلاک شوند. ۲۴ و ملوک ایشان را بدست تو تسلیم خواهد نمود، تا نام ایشان را از زیر آسمان محوسازی، و کسی یارای مقاومت با تو نخواهد داشت تا ایشان را هلاک سازی. ۲۵ و تمثالهای خدایان ایشان را به آتش بسوزانید، به نقره و طلائی که بر آنهاست، طمع موز، و برای خودمگیر، مبدا از آنها به دام گرفتار شوی، چونکه نزد یهوه، خدای تو، مکروه است. ۲۶ و چیزمکروه را به خانه خود میاور، مبدا مثل آن حرام شوی، از آن نهایت نفرت و کراهت دار چونکه حرام است.

**۸** تمامی اوامری را که من امروز به شما امر می‌فرمایم، حفظ داشته، بجا آوری، تا زنده مانده، زیاد شوید، و به زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورده بود، داخل شده، در آن تصرف نمایید. ۲ و بیاد آور تمامی راه را که یهوه، خدایت، تو را این چهل سال در بیابان رهبری نمود تا تو را ذلیل ساخته، بیازماید، و آنچه را که در دل تو است بدانند، که آیا اوامر او را نگاه خواهی داشت یا نه. ۳ و او تو را ذلیل و گرسنه ساخت و من را به تو خوراندید که نه تو آن رامی دانستی و نه پدرانت می‌دانستند، تا تو راییاموزاند که انسان نه به نان تنها زیست می‌کند بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خداوند صادر شود، انسان زنده می‌شود. ۴ در این چهل سال لباس تو در برت مندرس نشد، و پای تو آماس نکرد. ۵ پس در دل خود فکر کن که بطوری که پدر، پسر خود را تادیب می‌نماید، یهوه خدایت تو را تادیب کرده است. ۶ و اوامر یهوه خدای خود را نگاه داشته، در طریقهای او سلوک نما و از او برترس. ۷ زیرا که یهوه خدایت تو را به زمین نیکو درمی‌آورد؛ زمین پر از نهرهای آب و از چشمه‌ها و دریاچه‌ها که از دره‌ها و کوهها جاری می‌شود. ۸ زمینی که پر از گندم و جو و مو و انجیر و انار باشد، زمینی که پر از زیتون زیت و عسل است. ۹ زمینی که در آن نان را به تنگی نخواهی خورد، و در آن محتاج به هیچ چیز نخواهی شد، زمینی که سنگهای آهن است، و از کوههایش مس خواهی کند. ۱۰ و خورده، سیر خواهی شد، و یهوه خدای خود را به جهت زمین نیکو که به تو داده است، مبارک خواهی خواند. ۱۱ پس باحذر باش، مبدا یهوه خدای خود را فراموش کنی و اوامر و احکام و فرایض او را که من امروز به تو امر می‌فرمایم، نگاه نداری. ۱۲ مبدا خورد، سیر شوی، و خانه های نیکو بنا کرده، در آن ساکن شوی. ۱۳ و رمه و گله تو زیاد شود، و نقره و طلا برای تو افزون شود، و مایملک تو افزوده گردد. ۱۴ و دل تو مغرور شده، یهوه خدای خود را که تو را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، فراموش کنی. ۱۵ که تو را در بیابان بزرگ و خوفناک که در آن مارهای آتشین و عقربها و زمین تشنه بی‌آب بود، رهبری نمود، که برای تو آب از سنگ خارا بیرون آورد. ۱۶ که تو را در بیابان من راورانید که پدرانت آن را ندانسته بودند، تا تو را ذلیل سازد و تو را بیازماید و بر تو در آخرت احسان ننماید. ۱۷ مبدا در دل خود بگویی که قوت من و توانایی دست من، این توانگری را از برایم پیدا کرده است. ۱۸ بلکه یهوه خدای خود را بیاد آور، زیرا اوست که به تو قوت می‌دهد تا توانگری پیدا نمایی، تا عهد خود را که برای پدرانت قسم خورده بود، استوار بدارد، چنانکه امروز شده است. ۱۹ و اگر یهوه خدای خود را فراموش کنی و پیروی خدایان دیگر نموده، آنها را عبادت و سجده نمایی، امروز بر شما شهادت می‌دهم که البته هلاک خواهید شد. ۲۰ مثل قومهایی که خداوند پیش روی تو هلاک می‌سازد، شما همچنین هلاک خواهید شد از این جهت که قول یهوه خدای خود را نشنیدید.

**۹** ای اسرائیل بشنو. تو امروز از اردن عبور می‌کنی، تا داخل شده، قومهایی را که از تو عظیم تر و قوی تراند، و شهرهای بزرگ را که تا به فلک حصاردار است، به تصرف آوری، ۲ یعنی قوم عظیم و بلند قد بنی

تا او را هلاک سازد، و برای هارون نیز در آن وقت دعا کردم. ۲۱ و اما گناه شما یعنی گوساله‌ای را که ساخته بودید، گرفتم و آن را به آتش سوزاندم و آن را خرد کرده، نیکو ساییدم تا مثل غبار نرم شد، و غبارش را به نه‌ری که از کوه جاری بود، پاشیدم. ۲۲ و در تبعیره و مسا و کبروت هتاوه خشم خداوند را به هیجان آوردید. ۲۳ و وقتی که خداوند شما را از قادش برینع فرستاده، گفت: برپید و در زمینی که به شما داده‌ام تصرف نمایید، از قول یهوه خدای خود عاصی شدید و به اوایمان نیاورده، آواز او را نشنیدید. ۲۴ از روزی که شما را شناختم‌ام به خداوند عصبان ورزیده‌اید. ۲۵ پس به حضور خداوند به روی درافندم در آن چهل روز و چهل شب که افتاده بودم، از این جهت که خداوند گفته بود که شما را هلاک سازد. ۲۶ و نزد خداوند استدعا نموده، گفتم: «ای خداوند یهوه، قوم خود و میراث خود را که به عظمت خود فدیه دادی و به‌دست قوی از مصر بیرون آوردی، هلاک مساز. ۲۷ بندگان خود ابراهیم و اسحاق و یعقوب را بیاد آور، و برسخت دلی این قوم و شرارت و گناه ایشان نظر منما. ۲۸ مبدا اهل زمینی که ما را از آن بیرون آوردی، بگویند چونکه خداوند نتوانست ایشان را به زمینی که به ایشان وعده داده بود درآورد، و چونکه ایشان را دشمن می‌داشت، از این جهت ایشان را بیرون آورد تا در بیابان هلاک سازد. ۲۹ لیکن ایشان قوم تو و میراث تو هستند که به قوت عظیم خود و به بازوی افراشته خویش بیرون آوردی.»

۱۰ و در آن وقت خداوند به من گفت: «دولوح سنگ موافق اولیه برای خودت باش، و نزد من به کوه برآی، و تابوتی از چوب برای خود بساز. ۲ و بر این لوحها کلماتی را که بر لوحهای اولین که شکستی بود، خواهم نوشت، و آنها را در تابوت بگذار.» ۳ پس تابوتی از چوب سبط ساختم، و دو لوح سنگ موافق اولین تراشیدم، و آن دو لوح را در دست داشتم، به کوه برآمدم. ۴ و بر آن دو لوح موافق کتابت اولین، آن ده کلمه را که خداوند در کوه از میان آتش، درروز اجتماع به شما گفته بود نوشت، و خداوند آنها را به من داد. ۵ پس برگشته، از کوه فرود آمدم، و لوحها را در تابوتی که ساخته بودم گذاشتم، و در آنجا هستم، چنانکه خداوند مرا امر فرموده بود. ۶ (و بنی اسرائیل از بیروت بنی یعقان به موسیره کوچ کردند، و در آنجا هارون مرد و در آنجا دفن شد. و پسرش العازار در جایش به کهنات پرداخت. ۷ و از آنجا به جدجوده کوچ کردند، و از جدجوده به یطبات که زمین نهرهای آب است. ۸ در آنوقت خداوند سبط لایوی را جدا کرد، تا تابوت عهد خداوند را بردارند، و به حضور خداوند ایستاده، او را خدمت نمایند، و به نام او برکت دهند، چنانکه تا امروز است. ۹ بنابراین لایوی را در میان برادرانش نصب و میراثی نیست؛ خداوند میراث وی است، چنانکه یهوه خدایت به وی گفته بود.) ۱۰ و من در کوه مثل روزهای اولین، چهل روزه چهل شب توقف نمودم، و در آن دفعه نیز خداوند مرا اجابت نمود، و خداوند نخواست تورا هلاک سازد. ۱۱ و خداوند مرا گفت: «برخیز و پیش روی این قوم روانه شو تا به زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم داخل شده، آن را به تصرف آورند.» ۱۲ پس الان ای اسرائیل،

عناق را که می‌شناسی و شنیده‌ای که گفته‌اند کیست که یارای مقاومت باینی عناق داشته باشد. ۳ پس امروز بدان که یهوه، خدایت، اوست که پیش روی تو مثل آتش سوزنده عبور می‌کند، و او ایشان را هلاک خواهد کرد، و پیش روی تو ذلیل خواهد ساخت، پس ایشان را اخراج نموده، بزودی هلاک خواهی نمود، چنانکه خداوند به تو گفته است. ۴ پس چون یهوه، خدایت، ایشان را از حضور تو اخراج نماید، در دل خود فکر مکن و مگو که به‌سبب عدالت من، خداوند مرا به این زمین درآورد تا آن را به تصرف آورم، بلکه به‌سبب شرارت این امتهما، خداوند ایشان را از حضور تو اخراج می‌نماید. ۵ نه به‌سبب عدالت خود و نه به‌سبب راستی دل خویش داخل زمین ایشان برای تصرفش می‌شوی، بلکه به‌سبب شرارت این امتهما، یهوه، خدایت، ایشان را از حضور تو اخراج می‌نماید، و تا آنکه کلامی را که خداوند برای پدران، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده بود، استوار نماید. ۶ پس بدان که یهوه، خدایت، این زمین نیکو را به‌سبب عدالت تو به تو نمی‌دهد تا در آن تصرف نمایی، زیرا که قومی گردن کش هستی. ۷ پس بیادآور و فراموش مکن که چگونه خشم یهوه خدای خود را در بیابان جنبش دادی و از روزی که از زمین مصر بیرون آمدی تا به اینجا رسیدی به خداوند عاصی می‌شدید. ۸ و در حوریب خشم خداوند را جنبش دادید، و خداوند بر شما غضبناک شد تا شما راهلاک نماید. ۹ هنگامی که من به کوه برآمدم تالوهای سنگ یعنی لوحهای عهدی را که خداوند با شما بست، بگیرم، آنگاه چهل روز و چهل شب در کوه ماندم؛ نه نان خوردم و نه آب نوشیدم. ۱۰ و خداوند دو لوح سنگ مکتوب شده به انگشت خدا را به من داد و بر آنها موافق تمامی سخنانی که خداوند در کوه از میان آتش در روز اجتماع به شما گفته بود، نوشته شد. ۱۱ و واقع شد بعد از انقضای چهل روز و چهل شب که خداوند این دو لوح سنگ یعنی لوحهای عهد را به من داد، ۱۲ و خداوند مرا گفت: «برخاسته، از اینجا به زودی فرود شو زیرا قوم تو که از مصر بیرون آوردی فاسد شده‌اند، و از طریقی که ایشان را امر فرمودم به زودی انحراف ورزیده، بتی ریخته شده برای خود ساختند.» ۱۳ و خداوند مرا مخاطب کرده، گفت: «این قوم را دیدم و اینک قوم گردن کش هستند. ۱۴ مرا واگذار تا ایشان را هلاک سازم و نام ایشان را از زیر آسمان محو کنم و از تو قومی قوی تر و کثیتر از ایشان بوجود آورم.» ۱۵ پس برگشته، از کوه فرود آمدم و کوه به آتش می‌سوخت و دو لوح عهد در دو دست من بود. ۱۶ و نگاه کرده، دیدم که به یهوه خدای خود گناه ورزیده، گوساله‌ای ریخته شده برای خود ساخته و از طریقی که خداوند به شما امر فرموده بود، به زودی برگشته بودید. ۱۷ پس دو لوح را گرفتم و آنها را از دو دست خود انداخته، در نظر شما شکستم. ۱۸ و مثل دفعه اول، چهل روز و چهل شب به حضور خداوند به روی درافندم؛ نه نان خوردم و نه آب نوشیدم، به‌سبب همه گناهان شما که کرده و کار ناشایسته که در نظر خداوند عمل نموده، خشم او را به هیجان آوردید. ۱۹ زیرا که از غضب و حدت خشمی که خداوند بر شما نموده بود تا شما را هلاک سازد، می‌ترسیدم، و خداوند آن مرتبه نیز مرا اجابت نمود. ۲۰ و خداوند بر هارون بسیا غضبناک شده بود

یهوه خدایت از توجه می‌خواهد، جز اینکه از یهوه خدایت بررسی و در همه طریقه‌های سلوک نمایی، و او را دوست بداری و یهوه خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود عبادت نمایی. ۱۳ و او امرخواند و فریاض او را که من امروز تو را برای خیریتت امر می‌فرمایم، نگاه داری. ۱۴ اینک فلک و فلک الافلاک از آن یهوه خدای توس، و زمین و هراتیچه در آن است. ۱۵ لیکن خداوند به پدران تورغبت داشته، ایشان را محبت می‌نمود، و بعد از ایشان ذریت ایشان، یعنی شما را از همه قوم‌ها برگزید، چنانکه امروز شده است. ۱۶ پس غلغه دل‌های خود را مختون سازید، و دیگر گردن کشتی منماید. ۱۷ زیرا که یهوه خدای شما خدای خدایان و رب‌الایاب، و خدای عظیم و جبار و مهیب است، که طرفداری ندارد و رشوه نمی‌گیرد. ۱۸ بیتمان و بیه‌وزن را دادرسی می‌کند، و غریبان را دوست داشته، خوراک و پوشاک به ایشان می‌دهد. ۱۹ پس غریبان را دوست دارید، زیرا که در زمین مصر غریب بودید. ۲۰ از یهوه خدای خود بترس، و او را عبادت نما و به او ملصق شو و به نام او قسم بخور. ۲۱ او فخرتوست و او خدای توس است که برای تو این اعمال عظیم و مهیبی که چشمانت دیده بجا آورده است. ۲۲ پدران تو با هفتاد نفر به مصر فرود شدند و الان یهوه خدایت، تو را مثل ستارگان آسمان کثیر ساخته است.

۱۱ پس یهوه خدای خود را دوست مدار، و ودیعت و فریاض و احکام و اوامر او را در همه وقت نگاهدار. ۲ و امروز بدانید، زیرا که به پسران شما سخن نمی‌گویم که ندانسته‌اند، و تادیب یهوه خدای شما را ندیده‌اند، و نه عظمت و دست قوی و بازوی افراشته او را. ۳ و آیات و اعمال او را که در میان مصر، به فرعون، پادشاه مصر، و به تمامی زمین او بظهور آورد. ۴ آنچه را که به لشکر مصریان، به اسبها و به اربه‌های ایشان کرد، که چگونه آب بحر قلمر را برایشان جاری ساخت، وقتی که شما را تعاقب می‌نمودند، و چگونه خداوند، ایشان را تا به امروز هلاک ساخت. ۵ و آنچه را که برای شما در بیابان کرد تا شما به اینجا رسیدید. ۶ و آنچه را که به داتان و ابیرام پسران الیاب بن روبین کرد، که چگونه زمین دهان خود را گشوده، ایشان را و خاندان و خیمه‌های ایشان را، و هر ذی حیات را که همراه ایشان بود در میان تمامی اسرائیل بلعید. ۷ لیکن چشمان شما تمامی اعمال عظیمه خداوند را که کرده بود، دیدند. ۸ پس جمیع اوامری را که من امروز برای شما امر می‌فرمایم نگاه دارید، تا قوی شوید و داخل شده، زمینی را که برای گرفتن آن عبور می‌کنید، به تصرف آورید. ۹ و تا در آن زمینی که خداوند برای پدران شما قسم خورد که آن را به ایشان و ذریت ایشان بدهد، عمر دراز داشته باشید، زمینی که به شیر و شهد جاری است. ۱۰ زیرا زمینی که تو برای گرفتن آن داخل می‌شوی، مثل زمین مصر که از آن بیرون آمدی نیست، که در آن تخم خود را می‌کاشتی و آن را مثل باغ بقول به پای خود سیراب می‌کردی. ۱۱ لیکن زمینی که شما برای گرفتنش به آن عبور می‌کنید، زمین کوه‌ها و دره‌هاست که از بارش آسمان آب می‌نوشد، ۱۲ زمینی است که یهوه خدایت بر آن التفات دارد و چشمان یهوه خدایت از اول سال تا آخر سال پیوسته بر آن است. ۱۳ و

۱۲ اینهاست فریاض و احکامی که شما در تمامی روزهایی که بر زمین زنده خواهید ماند، می‌باید متوجه شده، به عمل آرید، در زمینی که یهوه خدای پدران تو به تو داده است، تا در آن تصرف نمایی. ۲ جمیع اماکن



امتهایی را که در آنها خدایان خود را عبادت می‌کنند و شما آنها را اخراج می‌نمایید خراب نمائید، خواه بر کوههای بلندخواه بر تلهای و خواه زیر هر درخت سبز. ۳ مذبحهای ایشان را بشکنید و ستونهای ایشان را خرد کنید، و اشریه‌های ایشان را به آتش بسوزانید، و بهتای تراشیده شده خدایان ایشان را قطع نمائید، و نامهای ایشان را از آنجا محسوسازید. ۴ با یهوه خدای خود چنین عمل نمائید. ۵ بلکه به مکانی که یهوه خدای شما از جمیع اسباط شما برگزید تا نام خود را در آنجا بگذارد، یعنی مسکن او را بطلبید و به آنجا بروید. ۶ و به آنجا قربانی‌های سوختنی و ذبایح و عشرهای خود، و هدایای افراشتنی دستهای خویش، و نذرهای و نوافل خود و نخست زاده‌های رمه و گله خویش را ببرید. ۷ و در آنجا بحضور یهوه خدای خود بخورید، و شما و اهل خانه شما در هر شغل دست خود که یهوه خدای شما، شما را در آن برکت دهد، شادی نمائید. ۸ موافق هراتجه ما امروز در اینجا می‌کنیم، یعنی آنچه در نظر هرکس پسند آید، نکنید. ۹ زیرا که هنوز به آرامگاه و نصیبی که یهوه خدای شما، به شما می‌دهد داخل نشده‌اید. ۱۰ اما چون از اردن عبور کرده، در زمینی که یهوه، خدای شما، برای شما تقسیم می‌کند، ساکن شوید، و اوشما را از جمیع دشمنان شما از هر طرف آرامی دهد تا در امنیت سکونت نمائید. ۱۱ آنگاه به مکانی که یهوه خدای شما برگزید تا نام خود را در آن ساکن سازد، به آنجا هرچه را که من به شما امر فرمایم بیاورید، از قربانی‌های سوختنی و ذبایح و عشرهای خود، و هدایای افراشتنی دستهای خویش، و همه نذرهای بهترین خود که برای خداوند نذر نمائید. ۱۲ و به حضور یهوه خدای خود شادی نمائید، شما با پسران و دختران و غلامان و کنیزان خود، و لایوانی که درون دروازه‌های شما باشند، چونکه ایشان را باشما حصه‌ای و نصیبی نیست. ۱۳ با حذر باش که در هر جایی که می‌بینی قربانی‌های سوختنی خود را نگذاری، ۱۴ بلکه در مکانی که خداوند در یکی از اسباط تو برگزید در آنجا قربانی‌های سوختنی خود را بگذاری، و در آنجا هرچه من به تو امر فرمایم، به عمل آوری. ۱۵ لیکن گوشت را برحسب تمامی آرزوی دلت، موافق برکتی که یهوه خدایت به تو دهد، در همه دروازه‌های ذبح کرده، بخور؛ اشخاص نجس و طاهر از آن بخورند چنانکه از غزال و آهومی خورند. ۱۶ ولی خون را نخور؛ آن را مثل آب بر زمین بریز. ۱۷ عشر غله و شیر و روغن و نخست زاده رمه و گله خود را در دروازه‌های خودمخورد، و نه هیچ‌یک از نذرهای خود را که نذر می‌کنی و از نوافل خود و هدایای افراشتنی دست خود را. ۱۸ بلکه آنها را به حضور یهوه خدایت در مکانی که یهوه خدایت برگزید، بخور، تو و پسران و دختران و غلامان و کنیزان و لایوانی که درون دروازه‌های تو باشند، و به هرچه دست خود را بر آن بگذاری به حضور یهوه خدایت شادی نما. ۱۹ با حذر باش که لایوان را در تمامی روزهایی که در زمین خود باشی، ترک نمایی. ۲۰ چون یهوه، خدایت، حدود تو را بطوری که تو را وعده داده است، وسیع گرداند، و بگویی که گوشت خواهیم خورد، زیرا که دل تو به گوشت خوردن مایل است، پس موافق همه آرزوی دلت گوشت را بخور. ۲۱ و اگر مکانی که یهوه، خدایت، برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد از تو دور باشد، آنگاه از

۱۳ اگر در میان تو نبی‌ای یا بیننده خواب از میان شما برخیزد، و آیت یا معجزه‌ای برای شما ظاهر سازد، ۲ و آن آیت یا معجزه واقع شود که از آن تو را خبر داده، گفت خدایان غیر را که نمی‌شناسی پیروی نمائیم، و آنها را عبادت کنیم، ۳ سخنان آن نبی یا بیننده خواب را مشنو، زیرا که یهوه، خدای شما، شما را امتحان می‌کند، تا بداند که آیا یهوه، خدای خود را به تمامی دل و به تمامی جان خود محبت می‌نماید؟ ۴ یهوه خدای خود را پیروی نمائید و از او بترسید، و اوامر او را نگاه دارید، و قول او را بشنوید و او را عبادت نموده، به او ملحق شوید. ۵ و آن نبی یا بیننده خواب کشته شود، زیرا که سخنان فتنه انگیز بر یهوه خدای شما که شما را از زمین مصر بیرون آورد، و تو را از خانه بندگی فدیه داد، گفته است تا تو را از طریقی که یهوه خدایت به تو امر فرمود تا با آن سلوک نمایی، منحرف سازد، پس به این طور بدی را از میان خود دور خواهی کرد. ۶ و اگر برادرت که پسر مادرت باشد یا پسر یادختر تو یا زن هم آغوش تو یا رفیقت که مثل جان تو باشد، تو را در خفا اغوا کند، و گوید که برویم و خدایان غیر را که تو و پدران تو نشناختید عبادت نمائیم، ۷ از خدایان امتهایی که به اطراف شما می‌باشند، خواه به تو نزدیک و خواه از تو دور باشند، از اقصای زمین تا اقصای دیگر آن، ۸ و اقبال مکن و او را گوش مده، و

چشم تو بر وی رحم نکند و بر او شفقت منما و او را پنهان مکن. ۹ البته او را به قتل رسان، دست تو اول به قتل اوداز شود و بعد دست تمامی قوم. ۱۰ و او را به سنگ سنگسار نما تا بمیرد، چونکه میخواست تو را از یهوه، خدایت، که تو را از زمین مصر ازخانه بندیگی بیرون آورد، منحرف سازد. ۱۱ وجمع اسرائیلیان چون بشنوند، خواهند ترسید وبار دیگر چنین امر زشت را در میان شما مرتکب نخواهند شد. ۱۲ اگر دربار یکی از شهرهایی که یهوه خدایت به تو به جهت سکونت می دهد خیر یابی، ۱۳ که بعضی پسران بلعاز از میان تو بیرون رفته، ساکنان شهر خود را منحرف ساخته، گفته اندبرویم و خدایان غیر را که نشناخته اید، عبادت نمایم، ۱۴ آنگاه تفحص و تجسس نموده، نیکواستفسار نما. و اینک اگر این امر، صحیح و یقین باشد که این رجاست در میان تو معمول شده است، ۱۵ البته ساکنان آن شهر را به دم شمشیریکش و آن را با هرچه در آن است و بهایمش را به دم شمشیر هلاک نما. ۱۶ و همه غنیمت آن را در میان کوچه اش جمع کن و شهر را با تمامی غنیمتش برای یهوه خدایت به آتش بالکل بسوزان، و آن تا به ابد تلی خواهد بود و بار دیگرینا نخواهد شد. ۱۷ و از چیزهای حرام شده چیزی به دست نچسبید تا خداوند از شدت خشم خود برگشته، بر تو رحمت و رفت بنماید، و تو را یغزاید بطوری که برای پدران تو قسم خورده بود. ۱۸ هنگامی که قول یهوه خدای خود را شنیده، و همه اوامرش را که من امروز به تو امر می فرمایم نگاه داشته، آنچه در نظر یهوه خدایت راست است، بعمل آورده باشی.

## ۱۵ و در آخر هر هفت سال، انفکاک نمای. ۲ و قانون انفکاک این

باشد، هرطلبکاری قرضی را که به همسایه خود داده باشدمنفک سازد، و از همسایه و برادر خود مطالبه نکند، چونکه انفکاک خداوند اعلان شده است. ۳ از غریب مطالبه توانی کرد، اما هرآنچه از مال تو نزد برادرت باشد، دست تو آن را منفک سازد. ۴ تا نزد تو هیچ فقیر نباشد، زیرا که خداوند تو را در زمینی که یهوه، خدایت، برای نصیب و ملک به تو می دهد، البته برکت خواهد داد، ۵ اگر قول یهوه، خدایت، را به دقت بشنوی تا متوجه شده، جمیع این اوامر را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آوری. ۶ زیرا که یهوه، خدایت، تو را چنانکه گفته است برکت خواهد داد، و به امتهای بسیارقرض خواهی داد، لیکن تو مدیون نخواهی شد، و بر امتهای بسیار تسلط خواهی نمود، و ایشان بر تو مسلط نخواهند شد. ۷ اگر نزد تو در یکی از دروازه های تو، در زمینی که یهوه، خدایت، به تو می بخشد، یکی از برادران فقیر باشد، دل خود را سخت مساز، و دست را بر برادر فقیر خود مبند. ۸ بلکه البته دست خود را بر او گشاده دار، و به قدر کفایت، موافق احتیاج او به او قرض بده. ۹ و باحذر باش مبادا در دل تو فکر زشت باشد، و بگویی سال هفتم یعنی سال انفکاک نزدیک است، و چشم تو بر برادر فقیر خود بد شده، چیزی به او ندهی و او از تو نزد خداوند آزرده فریاد برآورده، برایت گناه باشد. ۱۰ البته به او بدهی و دلت از دانش آزرده نشود، زیرا که به عوض این کار یهوه، خدایت، تو را در تمامی کارهایت و هرچه دست خود را بر آن دراز می کنی، برکت خواهد داد. ۱۱ چونکه فقیر از زمین معدوم نخواهد شد، بنابراین من تو را امر فرموده،

۱۴ شما پسران یهوه خدای خود هستید، پس برای مردگان، خویشتن را مجروح ننمایید، و مابین چشمان خود را متراشید. ۲ زیرا تو برای یهوه، خدایت، قوم مقدس هستی، و خداوند تو را برای خود برگزیده است تا از جمیع امتهایی که بر روی زمین اند به جهت او قوم خاص باشی. ۳ هیچ چیز مکروه مخور. ۴ این است حیواناتی که بخورید: گاو و گوسفند و بز، و ۵ آهو و غزال و گور و بزکوهی و ریم و گاو دشتی و مهات. ۶ و هر حیوان شکافته سم که سم را به دو حصه شکافته دارد و نشخوار کند، آن را از بهایم بخورید. ۷ لیکن از نشخوارکنندگان و شکافتگان سم اینها را مخورید: یعنی شتر و خرگوش و ونک، زیرا که نشخوار می کنند اما شکافته سم نیستند. اینها برای شما نجس اند. ۸ و خوک زیرا شکافته سم است، لیکن نشخوار نمی کند، این برای شما نجس است. از گوشت آنها مخورید و لاش آنها را لمس نکنید. ۹ از همه آنچه در آب است اینها را بخورید: هرچه پر و فلس دارد، آنها را بخورید. ۱۰ و هرچه پر و فلس ندارد، مخورید، برای شما نجس است. ۱۱ از همه مرغان طاهر بخورید. ۱۲ و این است آتهایی که نخورید: عقاب و استخوان خوار و نسریر، ۱۳ و لاشخوار و شاهین و کرکس به اجناس آن؛ ۱۴ و هر غراب به اجناس آن؛ ۱۵ و شترمرغ و جغد و مرغ دریایی و باز، به اجناس آن؛ ۱۶ و بوم و بوتیمار و قاز؛ ۱۷ و قانت و رخم و غواص؛ ۱۸ و لقلق و کلنک، به اجناس آن؛ و هدهد و شپیره. ۱۹ و همه حشرات بالدار برای شما نجس اند؛ خورده نشوند. ۲۰ اما از همه مرغان طاهر بخورید. ۲۱ هیچ میته مخورید؛ به غریبی که درون

می‌گویم البته دست خود را برای برادرمسکین و فقیر خود که در زمین تو باشند، گشاده دار. ۱۲ اگر مرد یا زن عبرانی از برادرانت به توفروخته شود، و او تو را شش سال خدمت نماید، پس در سال هفتم او را از نزد خود آزاد کرده، رها کن. ۱۳ و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رهامی کنی، او را تهی دست روانه مساز. ۱۴ او را از گله و خرمن و چرخشت خود البته زاد بده، به اندازه‌ای که بیهوه، خدایت، تو را برکت داده باشد به او بده. ۱۵ و بیادآور که تو در زمین مصر غلام بودی و بیهوه، خدایت، تو را فدیه داد، بنابراین من امروز این را به تو امر می‌فرمایم، ۱۶ و اگر به تو گوید از نزد تو بیرون نمی‌روم چونکه تو را و خاندان تو را دوست دارد و او را نزد تو خوش گذشته باشد، ۱۷ آنگاه درفشش گرفته، گوشش را با آن به دربدوز تا تو را غلام ابدی باشد، و با کنیز خود نیز چنین عمل نما. ۱۸ و چون او را از نزد خود آزاد کرده، رهامی کنی، بنظرت بد نیاید، زیرا که دو برابر اجرت اجیر، تو را شش سال خدمت کرده است. و بیهوه خدایت در هر چه می‌کنی تو را برکت خواهد داد. ۱۹ همه نخست زادگان زیننه را که از رمه و گله تو زاییده شوند برای بیهوه، خدای خود، تقدیس نما، و با نخست زاده گاو خود کار مکن و نخست زاده گوسفند خود را پشم مبر. ۲۰ آنها را به حضور بیهوه خدای خود در مکانی که خداوند برگزیند، تو و اهل خانه ات سال به سال بخورید. ۲۱ لیکن اگر عیبی داشته باشد، مثلا لنگ یا کور یا هر عیب دیگر، آن را برای بیهوه خدایت ذبح مکن. ۲۲ آن را در اندرون دروازه هایت بخور، شخص نجس و شخص طاهر، آن را برابر مثل غزال و آهویخوردند. ۲۳ اما خونش را مخور. آن را مثل آب بر زمین بریز.

**۱۶** ماه اییب را نگاهدار و فصیح را به جهت بیهوه، خدایت، بجا آور، زیرا که در ماه اییب بیهوه، خدایت، تو را از مصر در شب بیرون آورد. ۲ پس فصیح را از رمه و گله برای بیهوه، خدایت، ذبح کن، در مکانی که خداوند برگزیند، تا نام خود را در آن ساکن سازد. ۳ با آن، خمیرمایه مخور، هفت روز نان فطیر یعنی نان مشقت را با آن بخور، زیرا که به تعجیل از زمین مصر بیرون آمدی، تا روز خروج خود را از زمین مصر در تمامی روزهای عمرت بیاد آوری. ۴ پس هفت روز هیچ خمیرمایه در تمامی حدودت دیده نشود، و از گوشتی که در شام روز اول، ذبح می‌کنی چیزی تا صبح باقی نماند. ۵ فصیح را در هر یکی از دروازه هایت که بیهوه خدایت به تو می‌دهد، ذبح نتوانی کرد. ۶ بلکه در مکانی که بیهوه، خدایت، برگزیند تا نام خود را در آن ساکن سازد، در آنجا فصیح را در شام، وقت غروب آفتاب، هنگام بیرون آمدن از مصر ذبح کن. ۷ و آن را در مکانی که بیهوه، خدایت، برگزیند بپز و بخور و با مادان برخاسته، به خیمه هایت برو. ۸ شش روز نان فطیر بخور، و در روز هفتم، جشن مقدس برای بیهوه خدایت باشد، در آن هیچ کار مکن. ۹ هفت هفته برای خود بشمار. از ابتدای نهادن داس در زرع خود، شمردن هفت هفته را شروع کن. ۱۰ و عید هفته‌ها را با هدیه نوافل دست خود نگاهدار و آن را به اندازه برکتی که بیهوه خدایت به تو دهد، بده. ۱۱ و به حضور بیهوه، خدایت، شادی نما تو و پست و دخترت و غلامت و کنیزت و ولای که

درون دروازه هایت باشد و غریب و یتیم و بیوزنی که در میان تو باشند، در مکانی که بیهوه خدایت برگزیند تا نام خود را در آن ساکن گردانند. ۱۲ و بیاد آور که در مصر غلام بودی، پس متوجه شده، این فرایض را بجا آور. ۱۳ عید خیمه‌ها را بعد از جمع کردن حاصل از خرمن، و چرخشت خود هفت روز نگاهدار. ۱۴ و در عید خود شادی نما، تو و پست و دخترت و غلامت و کنیزت و لای و غریب و یتیم و بیوزنی که درون دروازه هایت باشند. ۱۵ هفت روز در مکانی که خداوند برگزیند، برای بیهوه خدایت عید نگاه دار، زیرا که بیهوه خدایت تو را در همه محصولات و در تمامی اعمال دستت برکت خواهد داد، و بسیار شادمان خواهی بود. ۱۶ سه مرتبه در سال جمع ذکورانت به حضور بیهوه خدایت در مکانی که او برگزیند حاضر شوند، یعنی در عید فطیر و عید هفته‌ها و عید خیمه‌ها و به حضور خداوند تهی دست حاضر نشوند. ۱۷ هر کس به قدر قوه خود به اندازه برکتی که بیهوه، خدایت، به تو عطا فرماید، بدهد. ۱۸ داوران و سروران در جمع دروازه هایت که بیهوه، خدایت، به تو می‌دهد برحسب اسباط خود برایت تعیین نما، تا قوم را به حکم عدل، داوری نمایند. ۱۹ داوری را منحرف مساز و طرفداری منما و رشوه مگیر، زیرا که رشوه چشمان حکما را کور می‌سازد و سخنان عادلان را کج می‌نماید. ۲۰ انصاف کامل را پیروی نما تا زنده مانی و زمینی را که بیهوه خدایت به تو می‌دهد، مالک شوی. ۲۱ اشیره‌ای از هیچ نوع درخت نزد مذبح بیهوه، خدایت، که برای خود خواهی ساخت غرس منما. ۲۲ و ستونی برای خود نصب مکن زیرا بیهوه خدایت آن را مکروه می‌دارد.

**۱۷** گاو یا گوسفندی که در آن عیب یا هیچ چیز بد باشد، برای بیهوه خدای خود ذبح منما، چونکه آن، نزد بیهوه خدایت مکروه است. ۲ اگر در میان تو، در یکی از دروازه هایت که بیهوه خدایت به تو می‌دهد، مرد یا زنی پیدا شود که در نظر بیهوه، خدایت، کار ناشایسته نموده، از عهد او تجاوز کند، ۳ و رفته خدایان غیر را عبادت کرده، سجده نماید، خواه آفتاب یا ماه یا هر یک از جنود آسمان که من امر نرفته‌ام، ۴ و از آن اطلاع یافته، بشنوی، پس نیکو تفحص کن. و اینک اگر راست و یقین باشد که این رجاست در اسرائیل واقع شده است، ۵ آنگاه آن مرد یا زن را که این کار بد را در دروازه هایت کرده است، بیرون آور، و آن مرد یا زن را با سنگها سنگسار کن تا بمیرند. ۶ از گواهی دو یا سه شاهد، آن شخصی که مستوجب مرگ است کشته شود؛ از گواهی یک نفر کشته نشود. ۷ اولاً دست شاهدان به جهت کشتنش بر او افراشته شود، و بعد از آن، دست تمامی قوم، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای. ۸ اگر در میان تو امری که حکم بر آن مشکل شود به ظهور آید، در میان خون و خون، و در میان دعوی و دعوی، و در میان ضرب و ضرب، از مرافعه هایت که در دروازه هایت واقع شود، آنگاه برخاسته، به مکانی که بیهوه، خدایت، برگزیند، برو. ۹ و نزد لایوان کهنه و نزد داوری که در آن روزها باشد رفته، مسالت نما و ایشان تو را از فتوی قضای منخبر خواهند ساخت. ۱۰ و برحسب فتوایی که ایشان از مکانی که خداوند برگزیند، برای تو بیان می‌کند، عمل

هرکه این کارها را کند، نزد خداوند مکروه است و به سبب این رجاسات، یهوه، خدایت، آنها را از حضور تو اخراج می کند. ۱۳ نزد یهوه، خدایت، کامل باش. ۱۴ زیرا این امتهایی که تو آنها را بیرون می کنی به غیب گویان و فالگیران گوش می گیرند، و اما یهوه، خدایت، تو را نمی گذارد که چنین بکنی. ۱۵ یهوه، خدایت، نبی ای را از میان تو از برادرانت، مثل من برای تو مبعوث خواهد گردانید، او را بشنویید. ۱۶ موافق هرآنچه در حوریب در روز اجتماع از یهوه خدای خودمسالت نموده، گفتی: «آواز یهوه خدای خود را دیگر نشنوم، و این آتش عظیم را دیگر نبینم، مبادا بمریم.» ۱۷ و خداوند به من گفت: «آنچه گفتندی که گفتند. ۱۸ نبی ای را برای ایشان از میان برادران ایشان مثل تو مبعوث خواهم کرد، و کلام خود را به دهانش خواهم گذاشت و هرآنچه به او امر فرمایم به ایشان خواهد گفت. ۱۹ و هر کسی که سخنان مرا که او به اسم من گوید نشنود، من از او مطالبه خواهم کرد. ۲۰ و اما نبی ای که جسارت نموده، به اسم من سخن گوید که به گفتنش امر فرمودم، یا به اسم خدایان غیر سخن گوید، آن نبی البته کشته شود.» ۲۱ و اگر در دل خود گویی: «سخنی را که خداوند نگفته است، چگونه تشخیص نمایم.» ۲۲ هنگامی که نبی به اسم خداوند سخن گوید، اگر آن چیز واقع نشود و به انجام نرسد، این امری است که خداوند نگفته است، بلکه آن نبی آن را از روی تکبر گفته است. پس از او ترس.

**۱۹** وقتی که خدایت این امتها را که یهوه، خدایت، زمین ایشان را به تو می دهد منقطع سازد، و تو وارث ایشان شده، در شهرها و خانه های ایشان ساکن شوی، ۲ پس سه شهر را برای خود در میان زمینی که یهوه، خدایت، به جهت ملکیت به تو می دهد، جدا کن. ۳ شاهراه را برای خود درست کن، و حدود زمین خود را که یهوه خدایت برای تو تقسیم می کند، سه قسمت کن، تا هر قاتلی در آنجا فرار کند. ۴ و این است حکم قاتلی که به آنجا فرار کرده، زنده ماند، هرکه همسایه خود را نادانسته بکشد، و قبل از آن از او بغض نداشت. ۵ مثل کسی که با همسایه خود برای بریدن درخت در جنگل برود، و دستش برای قطع نمودن درخت تیر را بلند کند، و آهن از دسته بیرون رفته، به همسایه اش بخورد تا بمیرد، پس به یکی از آن شهرها فرار کرده، زنده ماند. ۶ مبادا ولی خون وقتی که دلش گرم است قاتل را تعاقب کند، و به سبب مسافت راه به وی رسیده، او را بکشد، و او مستوجب موت نباشد، چونکه او را پیشتر بغض نداشت. ۷ از این جهت من تو را امر فرموده، گفتم برای خود سه شهر جدا کن. ۸ و اگر یهوه، خدایت، حدود تو را به طوری که به پدرانت قسم خورده است وسیع گرداند، و تمامی زمین را به تو عطا فرماید، که به دادن آن به پدرانت وعده داده است، ۹ و اگر تمامی این اوامرها که من امروز به تو می فرمایم نگاه داشته، بجا آوری که یهوه خدای خود را دوست داشته، به طریقه های او دائم سلوک نمایی، آنگاه سه شهردیگر بر این سه برای خود مزید کن. ۱۰ تا خون بی گناه در زمینی که یهوه خدایت برای ملکیت به تو می دهد، ریخته نشود، و خون بر گردن تو نباشد. ۱۱ لیکن اگر کسی همسایه خود را بغض داشته، در کمین او باشد و بر او برخاسته، او را ضرب مهلک بزند که

نما. و هوشیار باش تا موافق هرآنچه به تو تعلیم دهند، عمل نمایی. ۱۱ موافق مضمون شریعتی که به تو تعلیم دهند، و مطابق حکمی که به تو گویند، عمل نما، و از فتوایی که برای تو بیان می کنند به طرف راست یا چپ تجاوز مکن. ۱۲ و شخصی که از روی تکبر رفتار نماید، و کاهنی را که به حضور یهوه، خدایت، به جهت خدمت در آنجاست یا داور را گوش نکیرد، آن شخص کشته شود. پس بدی را از میان اسرائیل دور کرده ای. ۱۳ و تمامی قوم چون این را بشنوند، خواهند ترسید و بار دیگر از روی تکبر رفتار نخواهند نمود. ۱۴ چون به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد، داخل شوی و در آن تصرف نموده، ساکن شوی و بگویی مثل جمیع امتهایی که به اطراف منند پادشاهی بر خود نصب نمایم، ۱۵ البته پادشاهی را که یهوه خدایت برگزیند بر خود نصب نما. یکی از برادرانت را بر خود پادشاه بساز، و مرد بیگانه ای را که از برادرانت نباشد، نمی توانی بر خود مسلط نمایی. ۱۶ لکن او برای خود اسبهای بسیار نکیرد، و قوم را به مصر پس نفرستد، تا اسبهای بسیار برای خود بگیرد، چونکه خداوند به شما گفته است بار دیگر به آن راه بزن گردید. ۱۷ و برای خود زنان بسیار نکیرد، مبادا دلش منحرف شود، و نقره و طلا برای خود بسیار زیاد نیندزد. ۱۸ و چون بر تخت مملکت خود بنشیند، نسخه این شریعت را از آنچه از آن، نزد لایوان کهنه است برای خود در طوماری بنویسد. ۱۹ و آن نزد او باشد و همه روزهای عمرش آن را بخواند، تا بیاموزد که از یهوه خدای خود بترسد، و همه کلمات این شریعت و این فرائض را نگاه داشته، به عمل آورد. ۲۰ مبادا دل او بر برادرانش افزاشد شود، و از این اوامر به طرف چپ یا راست منحرف شود، تا آنکه او و پسرانش در مملکت او در میان اسرائیل روزهای طولی داشته باشند.

**۱۸** لایوان کهنه و تمامی سبط لایوی راحصه و نصیبی با اسرائیل نباشد. ۲ پس ایشان در میان برادران خود نصیب نخواهند داشت. خداوند نصیب ایشان است، چنانکه به ایشان گفته است. ۳ و حق کاهنان از قوم، یعنی از آنانی که قربانی، خواه از گاو و خواه از گوسفندی گذرانند، این است که دوش و دو بنا گوش و شکنجه را به کاهن بدهند. ۴ و نویر غله و شیر و روغن خود و اول چین پشم گوسفند خود را به او بدهد، ۵ زیرا که یهوه، خدایت، او را از همه اسباب برگزیده است، تا او و پسرانش همیشه بایستند و به نام خداوند خدمت نمایند. ۶ و اگر احدی از لایوان از یکی از دروازه های آن جایی در اسرائیل که در آنجا ساکن باشد آمده، به تمامی آرزوی دل خود به مکانی که خداوند برگزیند، برسد، ۷ پس به نام یهوه خدای خود، مثل سایر برادرانش از لایوانی که در آنجا به حضور خداوند می ایستند، خدمت نماید. ۸ حصه های برابر بخورند، سوای آنچه از ارثیت خود بفروشد. ۹ چون به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد داخل شوی، یاد مگیر که موافق رجاسات آن امتها عمل نمایی. ۱۰ و در میان تو کسی یافت نشود که پسر یا دختر خود را از آتش بگذرانند، و نه فالگیر و نه غیب گو و نه افسونگر و نه جادوگر، ۱۱ و نه ساحر و نه سوال کننده از اجنه و نه رمال و نه کسی که از مردگان مشورت می کند. ۱۲ زیرا

بمیرد، و به یکی از این شهرها فرار کند، ۱۲ آنگاه مشایخ شهرش فرستاده، او را از آنجا بگیرند، و او را به دست ولی خون تسلیم کنند، تا کشته شود. ۱۳ چشم تو بر او ترحم نکنند، تا خون بی گناهی را از اسرائیل دور کنی، و برای تو نیکو باشد. ۱۴ حد همسایه خود را که پیشینیان گذاشته‌اند، در ملک تو که به دست تو خواهد آمد، در زمینی که یهوه خدایت برای تصرفش به تومی دهد، منتقل مساز. ۱۵ یک شاهد بر کسی برنخیزد، به هر تقصیر و هر گناه از جمیع گناهانی که کرده باشد، به گواهی دو شاهد یا به گواهی سه شاهد هر امری ثابت شود. ۱۶ اگر شاهد کاذبی بر کسی برخاسته، به معصیتش شهادت دهد، ۱۷ آنگاه هر دو شخصی که منازعه در میان ایشان است، به حضور خداوند و حضور کاهنان و داواری که در آن زمان باشند، حاضر شوند. ۱۸ و داوران، نیکو تفحص نمایند، و اینک اگر شاهد، شاهد کاذب است و بربرادر خود شهادت دروغ داده باشد، ۱۹ پس به طوری که او خواست با برادر خود عمل نماید با او همان طور رفتار نمایند، تا بدی را از میان خود دور نمایند. ۲۰ و چون بقیه مردمان بشنوند، خواهند رسید، و بعد از آن مثل این کار زشت در میان شما نخواهند کرد. ۲۱ و چشم تو ترحم نکند، جان به عوض جان، و چشم به عوض چشم، و دندان به عوض دندان، و دست به عوض دست و پا به عوض پا.

**۲۱** اگر در زمینی که یهوه، خدایت، برای تصرفش به تو می‌دهد مقتولی در صحرا افتاده، پیدا شود و معلوم نباشد که قاتل او کیست، ۲ آنگاه

مشایخ و داوران تو بیرون آمده، مسافت شهرهایی را که در اطراف مقتول است، ببیمایند. ۳ و اما شهری که نزدیک تر به مقتول است، مشایخ آن شهر گوساله رمه را که با آن خیش زنده، و یوغ به آن نبسته‌اند، بگیرند. ۴ و مشایخ آن شهر آن گوساله را در وادی‌ای که آب در آن همیشه جاری باشد و در آن خیش زنده، و شخم نکرده باشند، فرود آورند، و آنجا در وادی، گردن گوساله را بشکنند. ۵ و بنی لاوی کهنه نزدیک بیایند، چونکه یهوه خدایت ایشان را برگزیده است تا او را خدمت نمایند، و به نام خداوند برکت دهند، و برحسب قول ایشان هرمنازعه و هر آزاری فیصل پذیرد. ۶ و جمیع مشایخ آن شهری که نزدیک تر به مقتول است، دستهای خود را بر گوساله‌ای که گردنش در وادی شکسته شده است، بشویند. ۷ و جواب داده، بگویند: «دستهای ما این خون را نریخته، و چشمان ما ندیده است.

۸ ای خداوند قوم خود اسرائیل را که فدیه داده‌ای بیمارز، و مگذار که خون بی گناه در میان قوم تو اسرائیل بماند.» پس خون برای ایشان عفو خواهد شد. ۹ پس خون بی گناه را از میان خود رفع کرده‌ای هنگامی که آنچه در نظر خداوند راست است به عمل آورده‌ای. ۱۰ چون بیرون روی تو با دشمنان خود جنگ کنی، و یهوه خدایت ایشان را به دست تسلیم نماید و ایشان را اسیر کنی، ۱۱ و در میان اسیران زن خوب صورتی دیده، عاشق او بشوی و یخواهی او را به زنی خود بگیری، ۱۲ پس او را به خانه خود ببر و او سر خود را بتراشد و ناخن خود را بگیرد. ۱۳ و رخت اسیری خود را بیرون کرده، در خانه تو بماند، و برای پدر و مادر خود یک ماه ماتم گیرد، و بعد از آن به او درآمد، شوهر او بشو و زن تو خواهد بود. ۱۴ و اگر از وی راضی نباشی او را به خواهش دلش رها کن، لیکن او را به نقره هرگز مفروش و به او سختی مکن چونکه او را ذلیل کرده‌ای. ۱۵ و اگر مردی را

چون برای مقاتله با دشمن خود بیرون روی، و اسپها و اربابه و قومی را زیاده از خودینی، از ایشان مترس زیرا یهوه خدایت که تو را از زمین مصر برآورده است، با توست. ۲ و چون به جنگ نزدیک شوی آنگاه کاهن پیش آمده، قوم را مخاطب سازد. ۳ و ایشان را گویند: «ای اسرائیل بشنوید شما امروز برای مقاتله بادشمنان خود پیش می‌روید، دل شما ضعیف نشود، و از ایشان ترسان و لرزان و هراسان مباشید. ۴ زیرا یهوه، خدای شما، با شما می‌رود، تا برای شما با دشمنان شما جنگ کرده شما رانجات دهد.» ۵ و سروران، قوم را خطاب کرده، گویند: «کیست که خانه نو بنا کرده، آن را تخصیص نکرده است؟ او روانه شده، به خانه خود برگردد، مباردا در جنگ بمیرد، و دیگری آن را حلال کند. ۶ و کیست که تاکستانی غرس نموده، آن را حلال نکرده است؟ او روانه شده، به خانه خود برگردد، مباردا در جنگ بمیرد، و دیگری آن را حلال کند. ۷ و کیست که دختری نامزد کرده، به نکاح در نیابوده است، او روانه شده، به خانه خود برگردد، مباردا در جنگ بمیرد و دیگری او را به نکاح درآورد.» ۸ و سروران نیز قوم را خطاب کرده، گویند: «کیست که ترسان وضعیف دل است؟ او روانه شده، به خانه‌اش برگردد، مباردا دل برادرانش مثل دل او گذاخته شود.» ۹ و چون سروران از تکلم نمودن به قوم فارغ شوند، بر سر قوم، سرداران لشکر مقرر سازند. ۱۰ چون به شهری نزدیک آبی تا با آن جنگ نمای، آن را برای صلح ندا بکن. ۱۱ و اگر تو راجواب صلح بدهد، و دروازه‌ها را برای تو بگشاید، آنگاه تمامی قومی که در آن یافت شوند، به تو جزیه دهند و تو را خدمت نمایند. ۱۲ و اگر با تو صلح نکرده، با تو جنگ نمایند، پس آن را محاصره کن. ۱۳ و چون یهوه، خدایت، آن را به دست تو بسپارد، جمیع

**۲۰** چون برای مقاتله با دشمن خود بیرون روی، و اسپها و اربابه و قومی را زیاده از خودینی، از ایشان مترس زیرا یهوه خدایت که تو را از زمین مصر برآورده است، با توست. ۲ و چون به جنگ نزدیک شوی آنگاه کاهن پیش آمده، قوم را مخاطب سازد. ۳ و ایشان را گویند: «ای اسرائیل بشنوید شما امروز برای مقاتله بادشمنان خود پیش می‌روید، دل شما ضعیف نشود، و از ایشان ترسان و لرزان و هراسان مباشید. ۴ زیرا یهوه، خدای شما، با شما می‌رود، تا برای شما با دشمنان شما جنگ کرده شما رانجات دهد.» ۵ و سروران، قوم را خطاب کرده، گویند: «کیست که خانه نو بنا کرده، آن را تخصیص نکرده است؟ او روانه شده، به خانه خود برگردد، مباردا در جنگ بمیرد، و دیگری آن را حلال کند. ۶ و کیست که تاکستانی غرس نموده، آن را حلال نکرده است؟ او روانه شده، به خانه خود برگردد، مباردا در جنگ بمیرد، و دیگری آن را حلال کند. ۷ و کیست که دختری نامزد کرده، به نکاح در نیابوده است، او روانه شده، به خانه خود برگردد، مباردا در جنگ بمیرد و دیگری او را به نکاح درآورد.» ۸ و سروران نیز قوم را خطاب کرده، گویند: «کیست که ترسان وضعیف دل است؟ او روانه شده، به خانه‌اش برگردد، مباردا دل برادرانش مثل دل او گذاخته شود.» ۹ و چون سروران از تکلم نمودن به قوم فارغ شوند، بر سر قوم، سرداران لشکر مقرر سازند. ۱۰ چون به شهری نزدیک آبی تا با آن جنگ نمای، آن را برای صلح ندا بکن. ۱۱ و اگر تو راجواب صلح بدهد، و دروازه‌ها را برای تو بگشاید، آنگاه تمامی قومی که در آن یافت شوند، به تو جزیه دهند و تو را خدمت نمایند. ۱۲ و اگر با تو صلح نکرده، با تو جنگ نمایند، پس آن را محاصره کن. ۱۳ و چون یهوه، خدایت، آن را به دست تو بسپارد، جمیع

نسبت داده، می‌گوید دختر تو را باکره نیافتیم، و علامت بکارت دختر من این است.» پس جامه را پیش مشایخ شهر بگستراند. ۱۸ پس مشایخ آن شهر آن مرد را گرفته، تنبیه کنند. ۱۹ و او را صد مثقال نقره جریمه نموده، به پدر دختر بدهند چونکه برپاکره اسرائیل بدنامی آورده است. و او زن وی خواهد بود و در تمامی عمرش نمی‌تواند او را رها کند. ۲۰ لیکن اگر این سخن راست باشد، و علامت بکارت آن دختر پیدا نشود، ۲۱ آنگاه دختر را نزد در خانه پدرش بیرون آورند، و اهل شهرش او را با سنگ سنگسار نمایند تا بمیرد، چونکه در خانه پدر خود زنا کرده، در اسرائیل قباحتی نموده است. پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای. ۲۲ اگر مردی یافت شود که با زن شوهرداری همبستر شده باشد، پس هر دو یعنی مردی که بازن خوابیده است و زن، کشته شوند. پس بدی را از اسرائیل دور کرده‌ای. ۲۳ اگر دختر باکره‌ای به مردی نامزد شود و دیگری او را در شهر یافته، با او همبستر شود، ۲۴ پس هر دو ایشان را نزد دروازه شهر بیرون آورده، ایشان را با سنگها سنگسار کنند تا بمیرند؛ اما دختر را چونکه در شهر بود و فریاد نکرد، و مرد را چونکه زن همسایه خود را ذلیل ساخت، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای. ۲۵ اما اگر آن مرد دختری نامزد را در صحرا یابد و آن مرد به او زور آورده، با او بخوابد، پس آن مرد که با او خوابیده، تنها کشته شود. ۲۶ و اما پادختر هیچ مکن زیرا بر دختر، گناه مستلزم موت نیست، بلکه این مثل آن است که کسی بر همسایه خود برخاسته، او را بکشد. ۲۷ چونکه او را در صحرا یافت و دختر نامزد فریاد برآورد و برایش رهاننده‌ای نبود. ۲۸ و اگر مردی دختر باکره‌ای را که نامزد نباشد بیابد و او را گرفته، با او همبستر شود و گرفتار شوند، ۲۹ آنکه آن مرد که با او خوابیده است پنجاه مثقال نقره به پدر دختر بدهد و آن دختر زن او باشد، چونکه او را ذلیل ساخته است و در تمامی عمرش نمی‌تواند او را رها کند. ۳۰ هیچ‌کس زن پدر خود را نگیرد و دامن پدر خود را منکشف نسازد.

**۲۳** جماعت خداوند شخصی که کوبیده بیضه و آلت بریده باشد داخل جماعت خداوند نشود. ۲ حرام زاده‌ای داخل جماعت خداوند نشود، حتی تا پشت دهم احدی از او داخل جماعت خداوند نشود. ۳ عمونی و مؤابی داخل جماعت خداوند نشوند. حتی تا پشت دهم، احدی از ایشان هرگز داخل جماعت خداوند نشود. ۴ زیرا وقتی که شما از مصر بیرون آمدید، شما را در راه به نان و آب استقبال نکردند، و از این جهت که بلعام بن بعور را از فنز ارام نهرین اجیر کردند تا تو را لعنت کند. ۵ لیکن یهوه خدایت نخواست بلعام را بشنود، پس یهوه خدایت لعنت را به جهت تو، به برکت تبدیل نمود، چونکه یهوه خدایت تو را دوست می‌داشت. ۶ اید در تمامی عمرت جویای خیریت و سعادت ایشان مباش. ۷ ادموی را دشمن مدار چونکه برادر توست، و مصری را دشمن مدار چونکه در زمین وی غریب بودی. ۸ اولادی که از ایشان زاییده شوند در پشت سوم داخل جماعت خداوند شوند. ۹ چون در اردو به مقابله دشمنان بیرون روی خویشتن را از هر چیز بد نگاه دار. ۱۰ اگر در میان شما کسی باشد که از احتلام شب نجس شود، از اردو بیرون رود و داخل اردو نشود. ۱۱

دو زن باشد یکی محبوبه ویکی مکروهه، و محبوبه و مکروهه هر دو برایش پسران بزنند، و پسر مکروهه نخست زاده باشد، ۱۶ پس در روزی که اموال خود را به پسران خویش تقسیم نماید، نمی‌تواند پسر محبوبه را برپسر مکروهه که نخست زاده است، حق نخست زادگی دهد. ۱۷ بلکه حصه‌ای مضاعف از جمیع اموال خود را به پسر مکروهه داده، او را نخست زاده خویش اقرار نماید، زیرا که او ابتدای قوت اوست و حق نخست زادگی از آن اومی باشد. ۱۸ اگر کسی را پسری سرکش و فتنه انگیز باشد، که سخن پدر و سخن مادر خود را گوش ندهد، و هر چند او را تادیب نمایند ایشان را نشنود، ۱۹ پدر و مادرش او را گرفته، نزد مشایخ شهرش به دروازه محله‌اش بیاورند. ۲۰ و به مشایخ شهرش گویند: «این پسر ما سرکش و فتنه انگیز است، سخن ما را نمی‌شنود و مسرف و میبگسار است.» ۲۱ پس جمیع اهل شهرش او را به سنگ سنگسار کنند تا بمیرد، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای و تمامی اسرائیل چون بشنوند، خواهند ترسید. ۲۲ و اگر کسی گناهی را که مستلزم موت است، کرده باشد و کشته شود، و او را به دارکشیده باشی، ۲۳ بدش در شب بر دار نماند. او را البته در همان روز دفن کن، زیرا آنکه بر دار آویخته شود ملعون خدا است تا زمینی را که یهوه، خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، نجس نسازی.

**۲۲** اگر گاو یا گوسفند برادر خود را گم شده ببینی، از او رومگردان. آن را البته نزد برادر خود برگردان. ۲ و اگر برادرت نزدیک تو نباشد یا او را نشناسی، آن را به خانه خود بیاور و نزد تو بماند، تا برادرت آن را طلب نماید، آنگاه آن را به او رد نما. ۳ و به الاغ او چنین کن و به لباسش چنین عمل نما و به هر چیز گمشده برادرت که از او گم شود و یافته باشی چنین عمل نما، نمی‌توانی از او رومگردانی. ۴ اگر الاغ یا گاو برادرت را در راه افتاده ببینی، از آن رومگردان، البته آن را با او برخیزان. ۵ متاع مرد بر زن نباشد، و مرد لباس زن را نپوشد، زیرا هرکه این کار را کند مکروهه یهوه خدای توست. ۶ اگر اتفاق آشیانه مرغی در راه به نظر تو آید، خواه بر درخت یا بر زمین، و در آن بچه‌ها یا تخمها باشند، و مادر بر بچه‌ها یا تخمها نشسته، مادر را با بچه‌ها بگیر. ۷ مادر را البته رها کن و بچه‌ها را برای خود بگیر، تا برای تو نیکو شود و عمر دراز کنی. ۸ چون خانه نو بنا کنی، بر پشت بام خود دیواری بساز، مبادا کسی از آن بیفتد و خون برخانه خود بیاوری. ۹ در تاجکستان خود دو قسم تخم مکار، مباداتامی آن، یعنی هم تخمی که کاشته‌ای و هم محصول تاجکستان، وقف شود. ۱۰ گاو و الاغ را با هم جفت کرده، شیار نما. ۱۱ پارچه مخلط از پشم و کتان با هم می‌پوش. ۱۲ بر چهار گوشه رخت خود که خود را به آن می‌پوشانی، رشته‌ها بساز. ۱۳ اگر کسی برای خود زنی گیرد و چون بدودرآید، او را مکروهه دارد. ۱۴ و اسباب حرف بدونسبت داده، از او اسم بد شهرت دهد و گوید این زن را گرفتم و چون به او نزدیک می‌نمودم، او را باکره نیافتم. ۱۵ آنگاه پدر یا مادر آن دختر علامت بکارت دختر برداشته، نزد مشایخ شهر نزد دروازه بیاورند. ۱۶ و پدر دختر به مشایخ بگوید: «دختر خود را به این مرد به زنی داده‌ام، و از او کراهت دارد، ۱۷ و اینک اسباب حرف بدو

هوشیار باشید که عمل نمایید. ۹ بیادآور که بیهوه خدایت در راه با مریم چه کرد، وقتی که شما از مصر بیرون آمدید. ۱۰ چون به همسایه خود هر قسم قرض دهی، برای گرفتن گرو به خانه‌اش داخل مشو. ۱۱ بلکه بیرون بایست تا شخصی که به او قرض می‌دهی گرو را نزد تو بیرون آورد. ۱۲ و اگر مرد فقیر باشد در گرو او مخواب. ۱۳ البته به وقت غروب آفتاب، گرو را به او پس بده، تا در رخت خود بخوابد و تورا برکت دهد و به حضور بیهوه خدایت، عدالت شمرده خواهد شد. ۱۴ بر مزدوری که فقیر و مسکین باشد، خواه از برادران و خواه از غریبانی که در زمینت دراندرون دروازه‌های تو باشند ظلم منما. ۱۵ در همان روز مردش را بده، و آفتاب بر آن غروب نکند، چونکه او فقیر است و دل خود را به آن بسته است، مبادا بر تو نزد خداوند فریاد برآورد و برای تو گناه باشد. ۱۶ پدران به عوض پسران کشته نشوند، و نه پسران به عوض پدران خود کشته شوند. هر کس برای گناه خود کشته شود. ۱۷ داوری غریب و یتیم را منحرف مساز، و جامه بیوه را به گرو مگیر. ۱۸ و بیاد آور که در مصر غلام بودی و بیهوه خدایت، تو را از آنجا فدیه داد. بنابراین من تو را امر می‌فرمایم که این کار را معمول داری. ۱۹ چون محصول خود را در مزرعه خویش درو کنی، و در مزرعه، بافای فراموش کنی، برای برداشتن آن برمگرد؛ برای غریب و یتیم و بیوه‌زن باشد تا بیهوه خدایت تو را در همه کارهای دست برکت دهد. ۲۰ چون زیتون خود را بتکانی باریگر شاخه‌ها را متکان؛ برای غریب و یتیم و بیوه باشد. ۲۱ چون انگور تاکستان خود را بچینی باریگر آن را مچین، برای غریب و یتیم و بیوه باشد. ۲۲ و بیاد آور که در زمین مصر غلام بودی. بنابراین تو را امر می‌فرمایم که این کار را معمول داری.

**۲۵** اگر در میان مردم مرافعه‌ای باشد و به محاکمه آیند و در میان ایشان داوری نمایند، آنگاه عادل را عادل شمانند، و شریر را ملزم سازند. ۲ و اگر شریر مستوجب تازیانه باشد آنگاه داور، او را بخواهاند و حکم دهد تا او را موافق شرارتش به حضور خود به شماره بزنند. ۳ چهل تازیانه او را بزند و زیاد نکند، مبادا اگر از این زیاده کرده، تازیانه بسیار زند، برادر در نظر تو خوار شود. ۴ دهن گاو را هنگامی که خرمن را خرد می‌کند، میند. ۵ اگر برادران با هم ساکن باشند و یکی از آنها بی‌ولاد بمیرد، پس زن آن متوفی، خارج به شخص بیگانه داده نشود، بلکه برادر شوهرش به او درآمده، او را برای خود به زنی بگیرد، و حق برادر شوهری را با او بجا آورد. ۶ و نخست زاده‌ای که بزاید به اسم برادر متوفی او وارث گردد، تا اسمش از اسرائیل محو نشود. ۷ و اگر آن مرد به گرفتن زن برادرش راضی نشود، آنگاه زن برادرش به دروازه نزد مشایخ برود و گوید: «برادر شوهر من از بریا داشتن اسم برادر خود در اسرائیل انکار می‌کند، و از بجا آوردن حق برادر شوهری با من ابا می‌نماید.» ۸ پس مشایخ شهرش او را طلبیده، با وی گفتگو کنند، و اگر اصرار کرده، بگویند نمی‌خواهم او را بگیرم، ۹ آنگاه زن برادرش نزد وی آمده، به حضور مشایخ کفش او را از پایش بکند، و به رویش آب دهن اندازد، و در جواب گوید: «با کسی که خانه برادر خود را بنا نکند، چنین کرده شود.» ۱۰ و نام او در اسرائیل، خانه کفش کنده خوانده شود. ۱۱ و

چون شب نزدیک شود با آب غسل کند، و چون آفتاب غروب کند، داخل اردو شود. ۱۲ و تو را مکانی بیرون از اردو باشد تا به آنجا بیرون روی. ۱۳ و در میان اسباب تو میخی باشد، و چون بیرون می‌نشینی با آن بکن و برگشته، فضل خود را از آن ببوشان. ۱۴ زیرا که بیهوه خدایت در میان اردوی تو می‌خرامد تا تو را رهایی داده، دشمنان را به تو تسلیم نماید، پس اردوی تو مقدس باشد، مبادا چیزی پلید را در میان تو دیده، از تو روگرداند. ۱۵ غلامی را که از آقای خود نزد تو بگریزد به آفتاب مسپار. ۱۶ با تو در میان تو در مکانی که برگزیند در یکی از شهرهای تو که به نظرش پسند آید، ساکن شود. و بر او جفانمنا. ۱۷ از دختران اسرائیل فاحشه‌ای نباشد و از پسران اسرائیل لواطی نباشد. ۱۸ اجرت فاحشه و قیمت سگ را برای هیچ نذری به خانه بیهوه خدایت میاور، زیرا که این هر دو نزد بیهوه خدایت مکروه است. ۱۹ برادر خود را به سود قرض مده نه به سود نقره و نه به سود آذوقه و نه به سود هر چیزی که به سود داده می‌شود. ۲۰ غریب را می‌توانی به سود قرض بدهی، اما برادر خود را به سود قرض مده تابهوه خدایت در زمینی که برای تصرفش داخل آن می‌شوی تو را به هرچه دستت را بر آن دراز می‌کنی، برکت دهد. ۲۱ چون نذری برای بیهوه خدایت می‌کنی دروفای آن تاخیر منما، زیرا که بیهوه خدایت البته آن را از تو مطالبه خواهد نمود، و برای تو گناه خواهد بود. ۲۲ اما اگر از نذر کردن ابا نمایی، تو را گناه نخواهد بود. ۲۳ آنچه را که از دهانت بیرون آید، هوشیار باش که بجا آوری، موافق آنچه برای بیهوه خدایت از اراده خود نذر کرده‌ای و به زبان خود گفته‌ای. ۲۴ چون به تاکستان همسایه خود درآیی، از انگور، هرچه می‌خواهی به سیری بخور، اما در ظرف خود هیچ نگذار. ۲۵ چون به کشتزار همسایه خود داخل شوی، خوشه‌ها را به دست خود بچین، اما داس بر کشت همسایه خود نگذار.

**۲۴** چون کسی زنی گرفته، به نکاح خود درآورد، اگر در نظر او پسند نیاید از این که چیزی ناشایسته در او بیاید آنگاه طلاق نامه‌ای نوشته، بدستش دهد، و او را از خانه‌اش رها کند. ۲ و از خانه او روانه شده، برود و زن دیگری شود. ۳ و اگر شوهر دیگر نیز او را مکروه دارد و طلاق نامه‌ای نوشته، بدستش بدهد و او را از خانه‌اش رها کند، یا اگر شوهری دیگر که او را به زنی گرفت، بمیرد، ۴ شوهر اول که او را رها کرده بود، نمی‌تواند دوباره او را به نکاح خود درآورد. بعد از آن ناپاک شده است، زیرا که این به نظر خداوند مکروه است. پس بر زمینی که بیهوه، خدایت، تو را به ملکیت می‌دهد، گناه می‌آورد. ۵ چون کسی زن تازه‌ای بگیرد، در لشکر بیرون نرود، و هیچ کار به او تکلیف نشود، تا یک سال در خانه خود آزاد بماند، و زنی را که گرفته است، مسرور سازد. ۶ هیچکس آسیا یا سنگ بالای آن را به گرونگیرد، زیرا که جان را به گرو گرفته است. ۷ اگر کسی یافت شود که یکی از برادران خود را بنی اسرائیل را در دیده، بر او ظلم کند یا بفروشد، آن دزد کشته شود، پس بدی را از میان خود دور کرده‌ای. ۸ درباره بالای برص هوشیار باش که به هر آنچه لایقان کهنه شما را تعلیم دهند به دقت توجه نموده، عمل نمایید، و موافق آنچه به ایشان امر فرمودم،

اگر دو شخص با یکدیگر منازعه نمایند، و زن یکی پیش آید تا شوهر خود را از دست زندگانش رها کند و دست خود را دراز کرده، عورت او را بگیرد، ۱۲ پس دست او را قطع کن. چشم تو بر او ترحم نکند. ۱۳ در کیسه تو وزنه های مختلف، بزرگ و کوچک نباشد. ۱۴ در خانه تو کیلهای مختلف، بزرگ و کوچک، نباشد. ۱۵ تو را وزن صحیح و راست باشد و تو را کیل صحیح و راست باشد، تا عمرت در زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد دراز شود. ۱۶ زیرا هرکه این کار کند یعنی هرکه بی انصافی نماید، نزد یهوه خدایت مکروه است. ۱۷ بیاد آور آنچه عمالیک وقت بیرون آمدنت از مصر در راه به تو نمودند. ۱۸ که چگونه تو را در راه، مقابله کرده، همه واماندگان را در عقب تو از موخرت قطع نمودند، در حالی که تو ضعیف و وامانده بودی و از خدا نترسیدند. ۱۹ پس چون یهوه خدایت تو را در زمینی که یهوه، خدایت، تو را برای تصرفش نصیب می دهد، از جمیع دشمنان آرامی بخشد، آنگاه ذکر عمالیک را از زیر آسمان محو ساز و فراموش مکن.

## ۲۷ و موسی و مشایخ اسرائیل، قوم را امر فرموده، گفتند: «تمامی

اوامری را که من امروز به شما امر می فرمایم، نگاه دارید. ۲ و در روزی که از اردن به زمینی که یهوه، خدایت، به تومی دهد عبور کنید، برای خود سنگهای بزرگ برپا کرده، آنها را با گچ بمال. ۳ و بر آنها تمامی کلمات این شریعت را بنویس، هنگامی که عبور نمایی تا به زمینی که یهوه، خدایت، به تو می دهد، داخل شوی، زمینی که به شیر و شهد جاری است، چنانکه یهوه خدای پدرانت به تو وعده داده است. ۴ و چون از اردن عبور نمودی این سنگها را که امروز به شما امر می فرمایم در کوه عیبیل برپا کرده، آنها را با گچ بمال. ۵ و در آنجا مذبحی برای یهوه خدایت بنا کن، و مذبح از سنگها باشد و آلت آهنین بر آنها بکار میر. ۶ مذبح یهوه خدای خود را از سنگهای ناتراشیده بنا کن، و قربانی های سوختنی برای یهوه خدایت، بر آن بگذران. ۷ و ذبایح سلامتی ذبح کرده، در آنجا بخور و به حضور یهوه خدایت شادی نما. ۸ تمامی کلمات این شریعت را بر آن به خط روشن بنویس. ۹ پس موسی و لاویان که همه تمامی اسرائیل را خطاب کرده، گفتند: ۱۰ «ای اسرائیل خاموش باش و بشنو. امروز قوم یهوه خدایت شدی. ۱۱ پس آواز یهوه خدایت را بشنو و اوامر و فریاض او را که من امروز به تو امر می فرمایم، بجا آر.» ۱۲ «چون از اردن عبور کردید، اینان یعنی شمعون و لاوی و یهودا و یساکار و یوسف و بنیامین بر کوه جرزیم بایستند تا قوم را برکت دهند. ۱۳ و اینان یعنی روبین و جاد و اشیر و زبولون و دان و نفتالی بر کوه عیبیل بایستند تا نفرین کنند. ۱۴ و لاویان جمیع مردان اسرائیل را به آواز بلند خطاب کرده، گویند: ۱۵ «ملعون باد کسی که صورت تراشیده یاریخته شده از صنعت دست کارگر که نزد خداوند مکروه است، بسازد، و مخفی نگاه دارد.» و تمامی قوم در جواب بگویند: «آمین!» ۱۶ «ملعون باد کسی که با پدر و مادر خود به خفت رفتار نماید.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۱۷ «ملعون باد کسی که حد همسایه خود را تغییر دهد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۱۸ «ملعون باد کسی که ناپینا را از راه منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۶ و چون به زمینی که یهوه خدایت تو را نصیب می دهد داخل شدی، و در آن تصرف نموده، ساکن گردیدی، ۲ آنگاه نوبت تمامی حاصل زمین را که از زمینی که یهوه خدایت به تومی دهد، جمع کرده باشی بگیر، و آن را در سیدگذاشته، به مکانی که یهوه خدایت برگزیند تا نام خود را در آن ساکن گرداند، برو. ۳ و نزد کاهنی که در آن روزها باشد رفته، وی را بگو: «امروز برای یهوه خدایت اقرار می کنم که به زمینی که خداوند برای پدران ما قسم خورد که به ما بدهد، داخل شده ام.» ۴ و کاهن سید را از دست گرفته، پیش مذبح یهوه خدایت بگذارد. ۵ پس تو به حضور یهوه خدای خود اقرار کرده، بگو: «پدر من ارامی آواره بود، و با عددی قلیل به مصر فرود شده، در آنجا غریب پذیرفت، و در آنجا امتی بزرگ و عظیم و کثیر شد. ۶ و مصریان با ما بدرفتاری نموده، ما را ذلیل ساختند، و بندگی سخت بر ما نهادند. ۷ و چون نزد یهوه، خدای پدران خود، فریاد برآوردیم، خداوند آواز ما را شنید و مشقت و محنت و تنگی ما را دید. ۸ و خداوند ما را از مصر به دست قوی و بازوی افراشته و خوف عظیم، و با آیات و معجزات بیرون آورد. ۹ و ما را به این مکان درآورده، این زمین را زمینی که به شیرو شهد جاری است به ما بخشید. ۱۰ و الان اینک نوبت حاصل زمینی را که توای خداوند به من دادی، آورده ام.» پس آن را به حضور یهوه خدای خود بگذار، و به حضور یهوه، خدایت، عبادت نما. ۱۱ و تو با لاوی و غریبی که در میان تو باشد از تمامی نیکویی که یهوه، خدایت، به تو و به خاندانت بخشیده است، شادی خواهی نمود. ۱۲ و در سال سوم که سال عشر است، چون از گرفتن تمامی عشر محصول خود فارغ شدی، آن را به لاوی و غریب و یتیم و بیوه زن بده، تا در اندرون دروازه های تو بخورند و سیر شوند. ۱۳ و به حضور یهوه خدایت بگو: «موقوفات را از خانه خود بیرون کردم، و آنها را نیز به لاوی و غریب و یتیم و بیوه زن، موافق تمامی اوامری که به من امر فرمودی، دادم، و از اوامر تو تجاوز ننموده، فراموش نکردم. ۱۴ در ماتم خود از آنها نخوردم و در نجاستی از آنها



شهر ملعون، و در صحرا ملعون خواهی بود. ۱۷ سبب و ظرف خمیر تو ملعون خواهد بود. ۱۸ میوه بطن تو و میوه زمین تو و بیچه های گاو و بره های گله تو ملعون خواهد بود. ۱۹ وقت درآمدت ملعون، و وقت بیرون رفتنت ملعون خواهی بود. ۲۰ و به هرچه دست خود را برای عمل نمودن دراز می کنی خداوند بر تو لعنت و اضطراب و سرزنش خواهد فرستاد تا به زودی هلاک و نابود شوی، به سبب بدی کارهایت که به آنها مرا ترک کرده ای، ۲۱ خداوند تو را بر تو ملصق خواهد ساخت، تا تو را از زمینی که برای تصرفش به آن داخل می شوی، هلاک سازد. ۲۲ و خداوند تو را با سل و تب و التهاب و حرارت و شمشیر و باد سموم و برقان خواهد زد، و تو را تعاقب خواهند نمود تا هلاک شوی. ۲۳ و فلک تو که بالای سر تو است مس خواهد شد، و زمینی که زیر تو است آهن. ۲۴ و خداوند باران زمینت را گرد و غبار خواهد ساخت، که از آسمان بر تو نازل شود تا هلاک شوی. ۲۵ «و خداوند تو را پیش روی دشمنانت مهترم خواهد ساخت. از یک راه بر ایشان بیرون خواهی رفت، و از هفت راه از حضور ایشان خواهی گریخت، و در تمامی ممالک جهان به تلاطم خواهی افتاد. ۲۶ و بدن شما برای همه پرندگان هوا و بهایم زمین خوراک خواهد بود، و هیچ کس آنها را دور نخواهد کرد. ۲۷ خداوند تو را به دنبل مصر و خراج و جرب و خارش که تراز آن شفا نتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت. ۲۸ خداوند تو را به دیوانگی و ناپیایی و پریشانی دل مبتلا خواهد ساخت. ۲۹ و در وقت ظهر مثل کوری که در تاریکی لمس نماید کورانه راه خواهی رفت، و در راههای خود کامیاب نخواهی شد، بلکه در تمامی روزهایت مظلوم و غارت شده خواهی بود، و نجات دهندهای نخواهد بود. ۳۰ زنی را نامزد خواهی کرد و دیگری با او خواهد خوابید. خانه‌ای بنا خواهی کرد و در آن ساکن خواهی شد. تاکستانی غرس خواهی نمود و میوه‌اش را نخواهی خورد. ۳۱ گاو تو در نظرت کشته شود و از آن نخواهی خورد. الاغت پیش روی تو به غارت برده شود و باز به دست تو نخواهد آمد. گوسفند تو به دشمنت داده می شود و برای تو رهاکننده‌ای نخواهد بود. ۳۲ پسران و دختران به امت دیگرداده می شوند، و چشمانت نگریسته از آرزوی ایشان تمامی روز کاهیده خواهد شد، و در دست تو هیچ قوه‌ای نخواهد بود. ۳۳ میوه زمینت و مشقت تو را امتی که نشناخته‌ای، خواهد خورد، و همیشه فقط مظلوم و کوفته شده خواهی بود. ۳۴ به حدی که از چیزهایی که چشمت می بیند، دیوانه خواهی شد. ۳۵ خداوند زانوهای و ساقهای او کف یا تا فرق سر تو را به دنبل بد که از آن شفا نتوانی یافت، مبتلا خواهد ساخت. ۳۶ خداوند تو را و پادشاهی را که بر خود نصب می نمای، بسوی امتی که تو و پدراننت نشناخته‌اید، خواهد برد، و در آنجا خدایان غیر را از چوب و سنگ عبادت خواهی کرد. ۳۷ و در میان تمامی امتهایی که خداوند شما را به آنجا خواهد برد، عبرت و مثل و سخریه خواهی شد. ۳۸ «تخم بسیار به مزرعه خواهی برد، و اندکی جمع خواهی کرد چونکه ملخ آن را خواهد خورد. ۳۹ تاکستانها غرس نموده، خدمت آنها را خواهی کرد، اما شراب را نخواهی نوشید و انگور را نخواهی چید، زیرا کرم آن را خواهد خورد. ۴۰ تو را در تمامی حدودت درختان زیتون خواهد بود، لکن خویشنت

۱۹ «ملعون باد کسی که داوری غریب و یتیم و یتیم و بیوه را منحرف سازد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۲۰ «ملعون باد کسی که با زن پدر خود همبستر شود، چونکه دامن پدر خود را کشف نموده است.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۲۱ «ملعون باد کسی که با هر قسم بهایمی بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۲۲ «ملعون باد کسی که با خواهر خویش چه دختر پدر و چه دختر مادر خویش بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۲۳ «ملعون باد کسی که با مادرزن خود بخوابد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۲۴ «ملعون باد کسی که همسایه خود را در پنهانی بزند.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۲۵ «ملعون باد کسی که رشوه گیرد تا خون بی گناهی ریخته شود.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!» ۲۶ «ملعون باد کسی که کلمات این شریعت را اثبات ننماید تا آنها را بجا نیاورد.» و تمامی قوم بگویند: «آمین!»

۲۸ «و اگر آواز بیهوه خدای خود را به دقت بشنوی تا هوشیار شده، تمامی اوامر او را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آوری، آنگاه بیهوه خدایت تو را بر جمیع امتهای جهان بلند خواهد گردانید. ۲ و تمامی این برکتها به تو خواهد رسید و تو را خواهد دریافت، اگر آواز بیهوه خدای خود را بشنوی. ۳ در شهر، مبارک و در صحرا، مبارک خواهی بود. ۴ میوه بطن تو و میوه زمین تو و میوه بهایمت و بیچه های گاو و بره های گله تو مبارک خواهند بود. ۵ سبب و ظرف خمیر تو مبارک خواهد بود. ۶ وقت درآمدت مبارک، و وقت بیرون رفتنت مبارک خواهی بود. ۷ «و خداوند دشمنانت را که با تو مقاومت نمایند، از حضور تو مهترم خواهد ساخت، از یک راه بر تو خواهند آمد، و از هفت راه پیش تو خواهند گریخت. ۸ خداوند در انبارهای تو و به هرچه دست خود را به آن دراز می کنی بر تو برکت خواهد فرمود، و تو را در زمینی که بیهوه خدایت به تو می دهد، مبارک خواهد ساخت. ۹ و اگر اوامر بیهوه خدای خود را نگاهداری، و در طریقهای او سلوک نمایی، خداوند تو را برای خود قوم مقدس خواهد گردانید، چنانکه برای تو قسم خورده است. ۱۰ و جمیع امتهای زمین خواهند دید که نام خداوند بر تو خوانده شده است، و از تو خواهند ترسید. ۱۱ و خداوند تو را در میوه بطنت و ثمره بهایمت و محصول زمینت، در زمینی که خداوند برای پدراننت قسم خورد که به تو بدهد، به نیکویی خواهد افزود. ۱۲ و خداوند خزینه نیکوی خود، یعنی آسمان را برای تو خواهد گشود، تا باران زمین تو را در موسمش بباراند، و تو را در جمیع اعمال دست مبارک سازد، و به امتهای بسیار قرض خواهی داد، و تو قرض نخواهی گرفت. ۱۳ و خداوند تو را سر خواهد ساخت نه دم، و بلند خواهی بود فقط نه پست، اگر اوامر بیهوه خدای خود را که من امروز به تو امر می فرمایم بشنوی، و آنها را نگاه داشته، بجا آوری. ۱۴ و از همه سخنانی که من امروز به تو امر می کنم به طرف راست یا چپ میل نکنی، تا خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت کنی. ۱۵ «و اما اگر آواز بیهوه خدای خود را نشنوی تا هوشیار شده، همه اوامر و فریاض او را که من امروز به تو امر می فرمایم بجا آوری، آنگاه جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید، و تو را خواهد دریافت. ۱۶ در

مستولی خواهد گردانید تا هلاک شوی. ۶۲ وگروه قلیل خواهید ماند، برعکس آن که مثل ستارگان آسمان کثیر بودید، زیرا که آواز یهوه خدای خود را نشنیدید. ۶۳ واقع می‌شود چنانکه خداوند بر شما شادی نمود تا به شما احسان کرده، شما را بیفزاید همچین خداوند بر شما شادی خواهد نمود تا شما را هلاک و نابود گرداند، و ریشه شما از زمینی که برای تصرفش در آن داخل می‌شوید کنده خواهد شد. ۶۴ و خداوند تو را در میان جمیع امتهای کران زمین تا کران دیگرش پراکنده سازد و در آنجا خدایان غیر را از چوب و سنگ که تو و پدرانانت نشناخته‌اید، عبادت خواهی کرد. ۶۵ و در میان این امتهای استراحت نخواهی یافت و برای کف پاپیت آرامی نخواهد بود، و در آنجا یهوه تو را دل لرزان و کاهیدگی چشم و پژمردگی جان خواهد داد. ۶۶ و جان تو پیش رویت معلق خواهد بود، و شب و روز ترسناک شده، به‌جان خود اطمینان نخواهی داشت. ۶۷ بامدادان خواهی گفت: کاش که شام می‌بود، و شامگاهان خواهی گفت: کاش که صبح می‌بود، به‌سبب ترس دلت که به آن خواهی ترسید، و به‌سبب رویت چشمت که خواهی دید. ۶۸ و خداوند تو را در کشتیهای از راهی که به تو گفتیم آن را دیگر نخواهی دید به مصر باز خواهد آورد، و خود را در آنجا به دشمنان خویش برای غلامی و کنیزی خواهید فروخت و مشتری نخواهد بود.»

**۲۹** این است کلمات عهدی که خداوند در زمین موباب به موسی امر فرمود که بابنی اسرائیل ببندد، سوای آن عهد که با ایشان در حوریب بسته بود. ۲ و موسی تمامی اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان گفت: «هرآنچه خداوند در زمین مصر با فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش عمل نمود، شما دیده‌اید. ۳ تجربه‌های عظیم که چشمان تو دید و آیات و آن معجزات عظیم. ۴ اما خداوند دلی را که بدانید و چشمانی را که ببینید و گوشه‌هایی را که بشنوید تا امروز به شما نداده است. ۵ و شما را چهل سال در بیابان رهبری نمودم که لباس شما مندرس نگردید، و کفشهای در پای شما پاره نشد. ۶ نان نخورده و شراب و مسکرت نوشیده‌اید، تا بدانید که من یهوه خدای شما هستم. ۷ و چون به اینجا رسیدید، سیحون، ملک حبشون، و عوج، ملک باشان، به مقابله شما برای جنگ بیرون آمدند و آنها را مغلوب ساختیم. ۸ و زمین ایشان را گرفته، به روینیان و جادیان و نصف سبط منسی به ملکیت دادیم. ۹ پس کلمات این عهد را نگاه داشته، بجا آورید تا در هرچه کنید کامیاب شوید. ۱۰ «امروز جمیع شما به حضور یهوه، خدای خود حاضرید، یعنی روسای شما و اسباط شما و مشایخ شما و سروران شما و جمیع مردان اسرائیل. ۱۱ و اطفال و زنان شما و غریبی که در میان اردوی شماست از هیزم شکنان تا آب کشان شما. ۱۲ تا در عهد یهوه خدایت و سوگند او که یهوه خدایت امروز با تو استوار می‌سازد، داخل شوی. ۱۳ تا تو را امروز برای خود قومی برقرار دارد، و او خدای تو باشد چنانکه به تو گفته است، و چنانکه برای پدران، ابراهیم و اسحاق و یعقوب، قسم خورده است. ۱۴ و من این عهد و این قسم را با شما تنها استوار نمی‌نمایم. ۱۵ بلکه با آنانی که امروز با ما به حضور یهوه خدای ما

را به زیت تدهین نخواهی کرد، زیرا زیتون تو نارس ریخته خواهد شد. ۴۱ پسران و دختران خواهی آورد، لیکن از آن تو نخواهند بود، چونکه به اسیری خواهند رفت. ۴۲ تمامی درختانت و محصول زمینت را مبلخ به تصرف خواهد آورد. ۴۳ غریبی که در میان تو است بر تو به نهایت رفیع و برافراشته خواهد شد، و تو به نهایت پست و منزلت خواهی گردید. ۴۴ او به تو قرض خواهد داد و تو به او قرض نخواهی داد، او سر خواهد بود و تو دم خواهی بود. ۴۵ «و جمیع این لعنتها به تو خواهد رسید، و تو را تعاقب نموده، خواهد دریافت تا هلاک شوی، از این جهت که قول یهوه خدایت را گوش ندادی تا او امر و فریضی را که به تو امر فرموده بود، نگاه داری. ۴۶ و تو را و ذریه تو را تا به ابدایت و شگفت خواهد بود. ۴۷ «از این جهت که یهوه خدای خود را به شادمانی و خوشی دل برای فراوانی همه چیز عبادت نمودی. ۴۸ پس دشمنانت را که خداوند بر تو خواهد فرستاد در گرسنگی و تشنگی و پرهنگی و احتیاج همه چیز خدمت خواهی نمود، و یوغ آهنین بر گردنت خواهد گذاشت تا تو را هلاک سازد. ۴۹ و خداوند از دور، یعنی از اقصای زمین، امتی را که مثل عقاب می‌پرد بر تو خواهد آورد، امتی که زبانش را نخواهی فهمید. ۵۰ امتی مهیب صورت که طرف پیران را نگاه ندارد و بر جوانان ترحم ننماید. ۵۱ و نتایج بهایم و محصول زمینت را بخورد تا هلاک شوی. و برای تو نیز غله و شیر و روغن و بچه‌های گاو و پره‌های گوسفند را باقی نگذارد تا تو را هلاک سازد. ۵۲ و تو را در تمامی دروازه‌های محاصره کند تا دیواره‌های بلند و حصین که بر آنها توکل داری در تمامی زمینت منهدم شود، و تو را در تمامی دروازه‌های محاصره‌های زمینت که یهوه خدایت به تو می‌دهد، محاصره خواهد نمود. ۵۳ و میوه بطن خود، یعنی گوشت پسران و دخترانت را که یهوه خدایت به تو می‌دهد در محاصره و تنگی که دشمنانت تو را به آن زیور خواهند ساخت، خواهی خورد. ۵۴ مردی که در میان شما نرم و بسیار منتعم است، چشمش بر برادر خود و زن هم آغوش خویش و بقیه فرزندان که باقی می‌مانند بد خواهد بود. ۵۵ به حدی که به احدی از ایشان از گوشت پسران خود که می‌خورد نخواهد داد زیرا که در محاصره و تنگی که دشمنانت تو را در تمامی دروازه‌های محاصره و تنگی که یهوه خدایت به تو می‌دهد، محاصره خواهد نمود. ۵۶ و زنی که در میان شما نازک و منتعم است که به سبب تنعم و نازکی خود جرات نمی‌کرد که کف پای خود را به زمین بگذارد، چشم او بر شوهر هم آغوش خود و پسر و دختر خویش بد خواهد بود. ۵۷ و بر منشی‌های که از میان پایهای او درآیند بر اولادی که بزاید زیرا که آنها را به سبب احتیاج همه چیز در محاصره و تنگی که دشمنانت در دروازه‌های محاصره به آن تو را زیور سازند به پنهانی خواهد خورد.» ۵۸ اگر به عمل نمودن تمامی کلمات این شریعت که در این کتاب مکتوب است، هوشیار نشوی و از این نام مجید و مهیب، یعنی یهوه، خدایت، نترسی، ۵۹ آنگاه خداوند بلایای تو و بلایای اولاد تو را عجیب خواهد ساخت، یعنی بلایای عظیم و مزمن و مرضهای سخت و مزمن. ۶۰ و تمامی بیماریهای مصر را که از آنها می‌ترسیدی بر تو باز خواهد آورد و به تو خواهد چسبید. ۶۱ و نیز همه مرضها و همه بلایایی که در طومار این شریعت مکتوب نیست آنها را خداوند بر تو

دراینجا حاضرند، و هم با آنانی که امروز با ما در اینجا حاضر نیستند. ۱۶ زیرا شما می‌دانید که چگونه در زمین مصر سکونت داشتیم، و چگونه از میان امتهایی که عبور نمودید، گذشتیم. ۱۷ و رجاسات و پتہای ایشان را از چوب و سنگ و نقره و طلا که در میان ایشان بود، دیدید. ۱۸ تا در میان شما مرد یا زن یا قبیله یا سبطی نباشد که دلش امروز از یهوه خدای ما منحرف گشته، برود خدایان این طوایف را عبادت نماید، مبادا در میان شما ریشه‌ای باشد که حظل و افسنتین برآورد. ۱۹ «و مبادا چون سخنان این لعنت را بشنود در دلش خویشتن را برکت داده، گوید: هر چند در سختی دل خود سلوک می‌نمایم تا سیراب و تشنه را با هم هلاک سازم، مرا سلامتی خواهد بود. ۲۰ خداوند او را نخواهد آرزید، بلکه در آن وقت خشم و غیرت خداوند بر آن شخص دودافشان خواهد شد، و تمامی لعنتی که در این کتاب مکتوب است، بر آن کس نازل خواهد شد، و خداوند نام او را از زیر آسمان محو خواهد ساخت. ۲۱ و خداوند او را از جمیع اسباط اسرائیل برای بدی جدا خواهد ساخت، موافق جمیع لعنتهای عهدی که در این طومار شریعت مکتوب است. ۲۲ و طبقه آینده یعنی فرزندان شما که بعد از شما خواهند برخاست، و غریبانی که از زمین دور می‌آیند، خواهند گفت: هنگامی که بلایای این زمین و بیماریهایی که خداوند به آن می‌رساند ببینند. ۲۳ و تمامی زمین آن را که کبریت و شوره و آتش شده، نه کاشته می‌شود و نه حاصل می‌روید و هیچ علف در آن نمو نمی‌کند و مثل انقلاب سدوم و عموره و ادمه صبیوئیم که خداوند در غضب و خشم خود آنها را واژگون ساخت، گشته است. ۲۴ پس جمیع امتهای خواهند گفت: چرا خداوند با این زمین چنین کرده است و شدت این خشم عظیم از چه سبب است؟ ۲۵ آنگاه خواهند گفت: از این جهت که عهد یهوه خدای پدران خود را که به وقت بیرون آوردن ایشان از زمین مصر با ایشان بسته بود، ترک کردند. ۲۶ و رفته، خدایان غیر را عبادت نموده، به آنها سجده کردند، خدایانی را که نشناخته بودند و قسمت ایشان نساخته بود. ۲۷ پس خشم خداوند بر این زمین افروخته شده، تمامی لعنت را که در این کتاب مکتوب است، بر آن آورد. ۲۸ و خداوند ریشه ایشان را به غضب و خشم و غیض عظیم، از زمین ایشان کند و به زمین دیگر انداخت، چنانکه امروز شده است. ۲۹ چیزهای مخفی از آن یهوه خدای ماست و اما چیزهای مکشوف تا به ابد از آن ما و فرزندان ما است، تا جمیع کلمات این شریعت را به عمل آوریم.

۳۰ و چون جمیع این چیزها، یعنی برکت و لعنتی که پیش روی تو

گذاشتم بر تو عارض شود، و آنها را در میان جمیع امتهایی که یهوه، خدایت، تو را به آنجا خواهد راند، بیاد آوری. ۲ و تو با فرزندان با تمامی دل و تمامی جان خود به سوی یهوه خدایت بازگشت نموده، قول او را موافق هر آنچه که من امروز به تو امر می‌فرمایم، اطاعت نمایی. ۳ آنگاه یهوه خدایت اسیری تو را برگردانیده، بر تو ترحم خواهد کرد، و رجوع کرده، تو را از میان جمیع امتهایی که یهوه، خدایت، تو را به آنجا پراکنده کرده است، جمع خواهد نمود. ۴ اگر آوارگی تو تا کران آسمان بشود،

چنانکه به سیحون و عوج، دو پادشاه اموریان، که هلاک ساخت و به زمین ایشان عمل نمود به اینها نیز رفتار خواهد کرد. ۵ پس چون خداوند ایشان را به دست شما تسلیم کند شما بایشان موافق تمامی حکمی که به شما امر فرمودم، رفتار نمایید. ۶ قوی و دلیر باشید و از ایشان ترسان و هراسان مباشید، زیرا یهوه، خدایت، خود با تو می‌رود و تو را و نخواهد گذاشت و ترک نخواهد نمود. ۷ و موسی یوشع را خوانده، در نظر تمامی اسرائیل به او گفت: «قوی و دلیر باش زیرا که تو با این قوم به زمینی که خداوند برای پدران ایشان قسم خورد که به ایشان بدهد داخل خواهی شد، و تو آن را برای ایشان تقسیم خواهی نمود. ۸ و خداوند خود پیش روی تومی رود و با تو خواهد بود و تو را و نخواهد گذاشت و ترک نخواهد نمود پس ترسان و هراسان مباش. ۹ و موسی این تورات را نوشته، آن را به بنی لاوی کهنه که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند و به جمیع مشایخ اسرائیل سپرد. ۱۰ و موسی ایشان را امر فرموده، گفت: «که در آخر هر هفت سال، در وقت معین سال انفکاک در عید خیمه‌ها، ۱۱ چون جمیع اسرائیل بیایند تا به حضور یهوه خدای تو در مکانی که او برگزیند حاضر شوند، آنگاه این تورات را پیش جمیع اسرائیل در سمع ایشان بخوان. ۱۲ قوم را از مردان و زنان و اطفال و غریبانی که در دروازه‌های تو باشند جمع کن تا بشنوند، و تعلیم یافته، از یهوه خدای شما بترسند و به عمل نمودن جمیع سخنان این تورات هوشیار باشند. ۱۳ و تا پسران ایشان که ندانسته‌اند، بشنوند، و تعلیم یابند، تامادامی که شما بر زمینی که برای تصرفش از اردن عبور می‌کنید زنده باشید، از یهوه خدای شما بترسند.» ۱۴ و خداوند به موسی گفت: «اینک ایام مردن تو نزدیک است، یوشع را طلب نما و در خیمه اجتماع حاضر شوید تا او را وصیت نمایم.» پس موسی و یوشع رفته، در خیمه اجتماع حاضر شدند. ۱۵ و خداوند در ستون ابر در خیمه ظاهر شد و ستون ابر، بر در خیمه ایستاد. ۱۶ و خداوند به موسی گفت: «اینک با پدران خود می‌خواهی و این قوم برخاسته، در پی خدایان بیگانه زمینی که ایشان به آنجا در میان آنها می‌روند، زنا خواهند کرد و مرا ترک کرده، عهدی را که با ایشان بستم خواهند شکست. ۱۷ و در آن روز، خشم من بر ایشان مشتعل شده، ایشان را ترک خواهم نمود، و روی خود را از ایشان پنهان کرده، تلف خواهند شد، و بدیها و تنگیهای بسیار به ایشان خواهد رسید، به حدی که در آن روز خواهند گفت: «آیا این بدیها به ما نرسید از این جهت که خدای ما در میان ما نیست؟» ۱۸ و به سبب تمامی بدی که کرده‌اند که به سوی خدایان غیر برگشته‌اند من در آن روز البته روی خود را پنهان خواهم کرد. ۱۹ پس الان این سرود را برای خود بنویسید و تو آن را به بنی اسرائیل تعلیم داده، آن را در دهان ایشان بگذار تا این سرود برای من بر بنی اسرائیل شاهد باشد. ۲۰ زیرا چون ایشان را به زمینی که برای پدران ایشان قسم خورده بودم که به شیر و شهد جاری است، درآورده باشم، و چون ایشان خورده، و سیر شده، و فریه گشته باشند، آنگاه ایشان به سوی خدایان غیر برگشته، آنها را عبادت خواهند نمود، و مرا هانند کرده، عهد مرا خواهند شکست. ۲۱ و چون بدیها و تنگیهای بسیار بر ایشان عارض شده باشد، آنگاه این سرود مثل شاهد پیش روی ایشان شهادت خواهد

۳۲ و زمین سخنان دهانم را بشنود. ۲ تعلیم من مثل باران خواهد بارید. و کلام من مثل شبنم خواهد ریخت. مثل قطره‌های باران بر سبزه تازه، و مثل بارشها بر نباتات. ۳ زیرا که نام یهوه را ندا خواهم کرد. خدای ما را به عظمت وصف نمایند. ۴ او صخره است و اعمال او کامل. زیرا همه طریقیهای او انصاف است. خدای امین و از ظلم میرا. عادل و راست است او. ۵ ایشان خود را فاسد نموده، فرزندان او نیستند بلکه عیب ایشانند. طبقه کج و متمرند. ۶ آیا خداوند را چنین مکافات می‌دهید، ای قوم احمق و غیر حکیم. آیا او پدر و مالک تو نیست. او تو را آفرید و استوار نمود. ۷ ایام قدیم را بیاد آور. در سالهای دهر به دهر تامل نما. از پدر خود بپرس تا تو را آگاه سازد. و از مشایخ خویش تا تو را اطلاع دهند. ۸ چون حضرت اعلیٰ به امتهای نصیب ایشان را دادو بنی آدم را منتشر ساخت، آنگاه حدود امتهای را قرار داد، برحسب شماره بنی اسرائیل. ۹ زیرا که نصیب یهوه قوم وی است. و یعقوب قرعه میراث اوست. ۱۰ او را در زمین ویران یافت. و در بیابان خراب وهولناک. او را احاطه کرده، منظور داشت. و او را مثل مردمک چشم خود محافظت نمود. ۱۱ مثل عقابی که آشیانه خود را حرکت دهد. و بچه‌های خود را فروگیرد. و بالهای خود را پهن کرده، آنها را بردارد. و آنها را بر پره‌های خود ببرد. ۱۲ همچنین خداوند تنها او را رهبری نمود. و هیچ خدای بیگانه با وی نبود. ۱۳ او را بر بلندیهایی زمین سوار کرد تا از محصولات زمین بخورد. و شهد را از صخره به اوداد تا مکید. و روغن را از سنگ خارا. ۱۴ کره گاو را و شیر

گوسفندان را با پیه بره‌ها و قوچها را از جنس باشان و بزها. و پیه گرده های گندم را. و شراب از عصیر انگور نوشیدی. ۱۵ لیکن یشورون فریه شده، لگد زد. تو فریه وتومند و چاق شده‌ای. پس خدایی را که او آفریده بود، ترک کرد. و صخره نجات خود را حقیر شمرد. ۱۶ او را به خدایان غریب به غیرت آوردند. و خشم او را به رجاسات جنبش دادند. ۱۷ برای دیوهایی که خدایان نبودند، قربانی گذاراندند، برای خدایانی که نشناخته بودند، برای خدایان جدید که تازه به وجود آمده، و پدران ایشان از آنها نترسیده بودند. ۱۸ و به صخره‌ای که تو را تولید نمود، اعتنانمودی. و خدای آفریننده خود را فراموش کردی. ۱۹ چون بیهو این را دید ایشان را مکروه داشت. چونکه پسران و دخترانش خشم او را به هیجان آوردند. ۲۰ پس گفت روی خود را از ایشان خواهم پوشید. تا ببینم که عاقبت ایشان چه خواهد بود. زیرا طبقه بسیار گردن کشتند. و فرزندان که امانتی در ایشان نیست. ۲۱ ایشان مرا به آنچه خدا نیست به غیرت آوردند. و به اباطیل خود مرا خشمناک گردانیدند. و من ایشان را به آنچه قوم نیست به غیرت خواهم آورد. و به امت باطل، ایشان را خشمناک خواهم ساخت. ۲۲ زیرا آتشی در غضب من افروخته شده. و تاهایه پایین‌ترین شعله‌ور شده است. و زمین را با حاصلش می‌سوزاند. و اساس کوهها را آتش خواهد زد.

**(Sheol h7585)** ۲۳ بر ایشان بلا را جمع خواهم کرد. و تیره‌های خود را تمام بر ایشان صرف خواهم نمود. ۲۴ از گرسنگی کاهیده، و از آتش تب، و از وبای تلخ تلف می‌شوند. و دندانهای وحوش را به ایشان خواهم فرستاد، با زهر خزندگان زمین. ۲۵ شمشیر از بیرون و دهشت از اندرون. ایشان را بی اولاد خواهد ساخت. هم جوان و هم دوشیزه را. شیرخواره را با ریش سفید هلاک خواهد کرد. ۲۶ می‌گفتم ایشان را پراکنده کنم و ذکر ایشان را از میان مردم، باطل سازم. ۲۷ اگر از کینه دشمن نمی‌ترسیدم که مبادامخالفان ایشان برعکس آن فکر کنند، و بگویند دست ما بلند شده، و بیهو همه این را نکرده است. ۲۸ زیرا که ایشان قوم گم کرده تدبیر هستند. و درایشان بصیرتی نیست. ۲۹ کاش که حکیم بوده، این را می‌فهمیدید. و درعاقبت خود تامل می‌نمودند. ۳۰ چگونه یک نفر هزار را تعاقب می‌کرد. و دو نفره هزار را منزه می‌ساختند. اگر صخره ایشان، ایشان را نفروخته. و خداوند، ایشان را تسلیم ننموده بود. ۳۱ زیرا که صخره ایشان مثل صخره ما نیست. اگرچه هم دشمنان ما خود، حکم باشند. ۳۲ زیرا که مو ایشان از موهای سدوم است، و از تاختناهای عموره. انگورهای ایشان انگورهای حنظل است، و خوشه های ایشان تلخ است. ۳۳ شراب ایشان زهر اذرهاست. و سم قاتل افعی. ۳۴ آیا این نزد من مکنون نیست. و درخزانه های من مختوم نی. ۳۵ انتقام و جزا از آن من است، هنگامی که پایهای ایشان بلغزد، زیرا که روز هلاکت ایشان نزدیک است و قضای ایشان می‌شتابد. ۳۶ زیرا خداوند، قوم خود را داوری خواهد نمود. و بر بندگان خویش شفقت خواهد کرد. چون می‌بیند که قوت ایشان نابود شده، و هیچکس چه غلام و چه آزاد باقی نیست. ۳۷ و خواهد گفت: خدایان ایشان کجایند، و صخره‌ای که بر آن اعتماد می‌داشتند. ۳۸ که پیه قربانی های ایشان را می‌خوردند. و شراب هدایای ریختنی ایشان را

دریای مغربی. ۳ و جنوب را و میدان دره اریحا را که شهر نخلستان است تا صوغر. ۴ و خداوند وی را گفت: «این است زمینی که برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب قسم خورده، گفتم که این را به ذریه تو خواهم داد، تو را اجازت دادم که به چشم خود آن را ببینی لیکن به آنجا عبور نخواهی کرد.» ۵ پس موسی بنده خداوند در آنجا به زمین مؤاب برحسب قول خداوند مرد. ۶ و او را در زمین مؤاب در مقابل بیت فغور، در دره دهن کرد، واحدی قبر او را تا امروز ندانسته است. ۷ و موسی چون وفات یافت، صد و بیست سال داشت، و نه چشمش تار، و نه قوتش کم شده بود. ۸ و بنی اسرائیل برای موسی در عربات مؤاب سی روز ماتم گرفتند. پس روزهای ماتم و نوحه گری برای موسی سپری گشت. ۹ و یوشع بن نون از روح حکمت مملو بود، چونکه موسی دستهای خود را بر او نهاده بود، و بنی اسرائیل او را اطاعت نمودند، و برحسب آنچه خداوند به موسی امر فرموده بود، عمل کردند. ۱۰ و نبی‌ای مثل موسی تا بحال در اسرائیل برنخاسته است که خداوند او را روپرو شناخته باشد. ۱۱ در جمیع آیات و معجزاتی که خداوند او را فرستاد تا آنها را در زمین مصر به فرعون و جمیع بندگانش و تمامی زمینش بنماید. ۱۲ و در تمامی دست قوی، و جمیع آن هیبت عظیم که موسی در نظر همه اسرائیل نمود.

که درباره پدر و مادر خود گفت که ایشان را ندیده‌ام و برادران خود را نشناخت. و پسران خود را ندانست. زیرا که کلام تو را نگاه می‌داشتند. و عهد تو را محافظت می‌نمودند. ۱۰ احکام تو را به یعقوب تعلیم خواهند داد. و شریعت تو را به اسرائیل. بخور به حضور تو خواهند آورد. و قربانی های سوختنی بر مذبح تو. ۱۱ ای خداوند اموال او را برکت بده، و اعمال دستهای او را قبول فرما. کمرهای مقاومت کنندگانش را بشکن. کمرهای خصمان او را که دیگر برنخیزند.» ۱۲ و درباره بنیامین گفت: «حبيب خداوند نزدی ایمن ساکن می‌شود. تمامی روز او را مستور می‌سازد. و در میان کشفهای ساکن می‌شود.» ۱۳ و درباره یوسف گفت: «زمینش از خداوند مبارک باد، از نفایس آسمان و از شبنم، و از لجه ها که در زیرش مقیم است. ۱۴ از نفایس محصولات آفتاب و از نفایس نباتات ماه. ۱۵ از فخرهای کوههای قدیم، و از نفایس تل‌های جاودانی. ۱۶ از نفایس زمین و پری آن، و از رضامندی او که دربوته ساکن بود. برکت بر سر یوسف برسد. و برفق سر آنکه از برادران خود ممتاز گردید. ۱۷ جاه او مثل نخست زاده گاوش باشد. و شاخهایش مثل شاخهای گاو وحشی. با آنها امتها را جمیع تا به اقصای زمین خواهد زد. و اینان ده هزارهای افرایم و هزارهای منسی.» ۱۸ و درباره زبولون گفت: «ای زبولون در بیرون رفتن شاد باش، و توای یساکار در خیمه های خویش. ۱۹ قومها را به کوه دعوت خواهند نمود. در آنجا قربانی های عدالت را خواهند گذرانید. زیرا که فراوانی دریا را خواهند مکید. و خزانه های مخفی ریگ را.» ۲۰ و درباره جاد گفت: «متبارک باد آنکه جاد را وسیع گرداند. مثل شیرماده ساکن باشد، و بازو و فرق را نیز می‌درد، ۲۱ و حصه بهترین را برای خود نگاه دارد، زیرا که در آنجا نصیب حاکم محفوظ است. و با روسای قوم می‌آید. و عدالت خداوند و احکامش را با اسرائیل بجای می‌آورد.» ۲۲ و درباره دان گفت: «دان بچه شیر است که از پاشان می‌جهد.» ۲۳ و درباره نفتالی گفت: «ای نفتالی از رضامندی خداوند سیر شو. و از برکت او مملو گردیده، مغرب و جنوب را به تصرف آور.» ۲۴ و درباره اشیر گفت: «اشیر از فرزندان مبارک شود، و نزد برادران خود مقبول شده، پای خود را به روغن فرو برد. ۲۵ نعلین تو از آهن و برنجست، و مثل روزهایت همچنان قوت تو خواهد بود. ۲۶ ای یشورون مثل خدا کسی نیست، که برای مدد تو بر آسمانها سوار شود. و در کبریای خود برافلاک. ۲۷ خدای ازلی مسکن توست. و در زیر توپازوهای جاودانی است. و دشمن را از حضور تو اخراج کرده، می‌گوید هلاک کن. ۲۸ پس اسرائیل در امنیت ساکن خواهد شد، و چشمه یعقوب به تنهایی. و در زمینی که پر از غله و شیره باشد. و آسمان آن شبنم می‌ریزد. ۲۹ خوشابه حال توای اسرائیل. کیست مانند تو! ای قومی که از خداوند نجات یافته‌اید. که او سپر نصرت تو و شمشیر جاه توست. و دشمنانت مطیع تو خواهند شد. و تو بلندبهای ایشان را پایمال خواهی نمود.»

**۳۴** و موسی از عربات مؤاب، به کوه نبو، برقله فسجه که در مقابل اریحاست برآمد، و خداوند تمامی زمین را، از جلعاد تا دان، به او نشان داد. ۲ و تمامی نفتالی و زمین افرایم و منسی و تمامی زمین یهودا را تا

۲ و یوشع بن نون دو مرد جاسوس از شطیم به پنهانی فرستاده، گفت: «روانه شده، زمین واریحا را ببینید.» پس رفته، به خانه زن زانیهای که راحاب نام داشت داخل شده، در آنجا خوابیدند. ۲ و ملک اریحا را خبر دادند که «اینک مردمان ازبنی اسرائیل امشب داخل این جا شدند تا زمین را جاسوسی کنند.» ۳ و ملک اریحا نزد راحاب فرستاده، گفت: «مردانی را که نزد تو آمده، به خانه تو داخل شده‌اند، بیرون بیاور زیرا برای جاسوسی تمامی زمین آمده‌اند.» ۴ و زن آن دومرد را گرفته، ایشان را پنهان کرد و گفت: «بلی آن مردان نزد من آمدند اما ندانستم از کجا بودند. ۵ و نزدیک به وقت بستن دروازه، آن مردان در تاریکی بیرون رفتند و نمی دانم که ایشان کجا رفتند. به زودی ایشان را تعاقب نمایید که به ایشان خواهید رسید.» ۶ لیکن او ایشان را به پشت بام برده، درشاخه های کنان که برای خود بر پشت بام چیده بود، پنهان کرده بود. ۷ پس آن کسان، ایشان را به راه اردن تا گذارها تعاقب نمودند، و چون تعاقب کنندگان ایشان بیرون رفتند، دروازه را بستند. ۸ و قبل از آنکه بخوابند، او نزد ایشان به پشت بام درآمد. ۹ و به آن مردان گفت: «می دانم که بیهوش این زمین را به شما داده، و ترس شما بر ماستولی شده است، و تمام ساکنان زمین به سبب شما گداخته شده‌اند. ۱۰ زیرا شنیده‌ایم که خداوند چگونه آب دریای قلزم را پیش روی شما خشکانید، وقتی که از مصر بیرون آمدید، و آنچه به دو پادشاه امرویان که به آن طرف اردن بودند کردید، یعنی سپهون و عوج که ایشان راهلاک ساختید. ۱۱ و چون شنیدیم دلهای ما گداخته شد، و به سبب شما دیگر در کسی جان نماند، زیرا که بیهوش خدای شما، بالا در آسمان و پایین بر زمین خداست. ۱۲ پس الان برای من به خداوند قسم بخورید که چنانکه به شما احسان کردم، شما نیز به خاندان پدرم احسان خواهید نمود، و نشانه امانت به من بدهید ۱۳ که پدرم و مادرم و برادرانم و خواهرانم و هرچه دارند زنده خواهید گذارد، و جانهای ما را از موت رستگار خواهید ساخت.» ۱۴ آن مردان به وی گفتند: «جانهای ما به عوض شما بپذیرند که چون خداوند این زمین را به ما بدهد اگر این کار ما را برروز ندهید، البته به شما احسان و امانت خواهیم کرد.» ۱۵ پس ایشان را با طناب از دریاچه پایین کرد، زیرا خانه او بر حصار شهر بود و او بر حصار ساکن بود. ۱۶ و ایشان را گفت: «به کوه بروید مبادا تعاقب کنندگان به شما برسند و در آنجا سه روز خود را پنهان کنید، تا تعاقب کنندگان برگردند بعد از آن به راه خود بروید.» ۱۷ آن مردان به وی گفتند: «ما از این قسم تو که به ما دادی میرا خواهیم شد. ۱۸ اینک چون ما به زمین داخل شویم، این طناب ریسمان قرمز را به دریاچه‌ای که ما را به آن پایین کردی ببند، و پدرت و مادرت و برادران و تمامی خاندان پدرت را نزد خود به خانه جمع کن. ۱۹ و چنین خواهد شد که هر کسی که از در خانه تو به کوچه بیرون رود، خوشش بر سرش خواهد بود و ما میرا خواهیم بود، و هر که نزد تو در خانه باشد، اگر کسی بر او دست بگذارد، خوشش بر سر ما خواهد بود. ۲۰ و اگر این کار ما را برروز دهی، از قسم تو که به ما داده‌ای میرا خواهیم بود.» ۲۱ او گفت: «موافق کلام شما باشد.» پس ایشان را روانه کرده، رفتند، و طناب قرمز را به دریاچه بست. ۲۲

۱ و واقع شد بعد از وفات موسی، بنده خداوند، که خداوند یوشع بن نون، خادم موسی را خطاب کرده، گفت: ۲ «موسی بنده من وفات یافته است، پس الان برخیز و از این اردن عبور کن، تو و تمامی این قوم، به زمینی که من به ایشان، یعنی به بنی اسرائیل می‌دهم. ۳ هر جایی که کف پای شما گذارده شود به شما داده‌ام، چنانکه به موسی گفتم. ۴ از صحرا و این لبنان تا نهر بزرگ یعنی نهر فرات، تمامی زمین حیتان و تادریای بزرگ به طرف مغرب آفتاب، حدود شما خواهد بود. ۵ هیچکس را در تمامی ایام عمرت یاری مقاومت با تو نخواهد بود. چنانکه با موسی بودم با تو خواهم بود، تو را مهمل نخواهم گذاشت و ترک نخواهم نمود. ۶ قوی و دلیر باش، زیرا که تو این قوم را متصرف، زمینی که برای پدران ایشان قسم خوردم که به ایشان بدهم، خواهی ساخت. ۷ فقط قوی و بسیار دلیر باش تا برحسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی تو را امر کرده است متوجه شده، عمل نمایی. ۸ زنهار از آن به طرف راست یا چپ تجاوز منما تا هر جایی که روی، کامیاب شوی. ۸ این کتاب تورات ازدهان تو دور نشود، بلکه روز و شب در آن تفکر کن تا برحسب هر آنچه در آن مکتوب است متوجه شده، عمل نمایی زیرا همچنین راه خود را فیروز خواهی ساخت، و همچنین کامیاب خواهی شد. ۹ آیا تو را امر نکردم؟ پس قوی و دلیر باش، مترس و هراسان مباش زیرا در هر جا که بروی بیهوش خدای تو، با توست.» ۱۰ پس یوشع روسای قوم را امر فرموده، گفت: ۱۱ «در میان لشکرگاه بگذرید و قوم را امر فرموده، بگویند: برای خود توشه حاضر کنید، زیرا که بعد از سه روز، شما از این اردن عبور کرده، داخل خواهید شد تا تصرف کنید در زمینی که بیهوش خدای شما، به شما برای ملکیت می‌دهد.» ۱۲ و یوشع روینیان و جادیان و نصف سبطمنسی را خطاب کرده، گفت: ۱۳ «بیاد آورید آن سخن را که موسی، بنده خداوند، به شما امر فرموده، گفت: بیهوش، خدای شما به شما آرامی می‌دهد و این زمین را به شما می‌بخشد. ۱۴ زنان و اطفال و مواشی شما در زمین که موسی در آن طرف اردن به شما داد خواهند ماند، و اما شما مسلح شده، یعنی جمیع مردان جنگی پیش روی برادران خود عبور کنید، و ایشان را اعانت نمایید. ۱۵ تا خداوند برادران شما را مثل شما آرامی داده باشد، و ایشان نیز در زمینی که بیهوش، خدای شما به ایشان می‌دهد تصرف کرده باشند، آنگاه به زمین ملکیت خود خواهید برگشت و متصرف خواهید شد، در آن که موسی، بنده خداوند به آن طرف اردن به سوی مشرق آفتاب به شما داد.» ۱۶ ایشان در جواب یوشع گفتند: «هر آنچه به ما فرمودی خواهیم کرد، و هر جا ما را بفرستی، خواهیم رفت. ۱۷ چنانکه موسی را در هر چیز اطاعت نمودیم، تو را نیز اطاعت خواهیم نمود، فقط بیهوش، خدای تو، با تو باشد چنانکه با موسی بود. ۱۸ هر کسی که از حکم تو رو گرداند و کلام تو را در هر چیزی که او را امر فرمایی اطاعت نکند، کشته خواهد شد، فقط قوی و دلیر باش.»

۴ بالکلیه گذشتند، خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: ۲ «دوازده نفر از قوم، یعنی از هر سبطیک نفر را بگیرید. ۳ و ایشان را امر فرموده، بگویند: از اینجا از میان اردن از جایی که پاپهای کاهنان قایم ایستاده بود، دوازده سنگ بردارید، و آنها را با خود برده، در منزلی که امشب در آن فرود می‌آیید بنهید.» ۴ پس یوشع آن دوازده مرد را که از بنی اسرائیل انتخاب کرده بود، یعنی از هر سبط یک نفر طلبید. ۵ و یوشع به ایشان گفت: «پیش تابوت یهوه، خدای خود به میان اردن بروید، و هر کسی از شما یک سنگ موافق شماره اسباط بنی اسرائیل بر دوش خود بردارد. ۶ تا این در میان شما علامتی باشد هنگامی که پسران شما در زمان آینده پرسیده، گویند که مقصود شما از این سنگها چیست؟ ۷ آنگاه به ایشان بگویند: که آبهای اردن از حضور تابوت عهد خداوند شکافته شد، یعنی هنگامی که آن از اردن می‌گذشت، آبهای اردن شکافته شد، پس این سنگها به جهت بنی اسرائیل برای یادگاری ابدی خواهد بود.» ۸ و بنی اسرائیل موافق آنچه یوشع امر فرموده بود کردند، و دوازده سنگ از میان اردن به طوری که خداوند به یوشع گفته بود، موافق شماره اسباط بنی اسرائیل برداشتند، و آنها را با خود به جایی که در آن منزل گرفتند برده، آنها را در آنجا نهادند. ۹ و یوشع در وسط اردن، در جایی که پاپهای کاهنانی که تابوت عهد را برداشته بودند، ایستاده بود، دوازده سنگ نصب کرد و در آنجا تا امروز هست. ۱۰ و کاهنانی که تابوت را برمی داشتند در وسط اردن ایستادند، تا هرآنچه خداوند یوشع را امر فرموده بود که به قوم بگوید تمام شد، به حسب آنچه موسی به یوشع امر کرده بود و قوم به تعجیل عبور کردند. ۱۱ و بعد از آنکه تمامی قوم بالکل گذشتند، واقع شد که تابوت خداوند و کاهنان به حضور قوم عبور کردند. ۱۲ و بنی روئین و بنی جاد و نصف سبط منسی مسلح شده، پیش روی بنی اسرائیل عبور کردند چنانکه موسی به ایشان گفته بود. ۱۳ قریب به چهل هزار نفر مهیا شده کارزار به حضور خداوند به صحرای اریحای جنگ عبور کردند. ۱۴ و در آن روز خداوند، یوشع را در نظر تمامی اسرائیل بزرگ ساخت، و از او در تمام ایام عمرش می‌ترسیدند، چنانکه از موسی ترسیده بودند. ۱۵ و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: ۱۶ «کاهنانی را که تابوت شهادت را برمی دارند، بفرما که از اردن برآیند.» ۱۷ پس یوشع کاهنان را امر فرموده، گفت: «از اردن برآیند.»

۳ بامدادان یوشع بزودی برخاسته، او و تمامی بنی اسرائیل از شطیم روانه شده، به اردن آمدند، و قبل از عبور کردن در آنجا منزل گرفتند. ۲ و بعد از سه روز روسای ایشان از میان لشکرگاه گذشتند. ۳ و قوم را امر کرده، گفتند: «چون تابوت عهد یهوه، خدای خود را ببینید که لایان کهنه آن را می‌برند، آنگاه شما از جای خود روانه شده، در عقب آن بروید. ۴ و در میان شما و آن، به مقدار دوهزار ذراع مسافت باشد، و نزدیک آن میاید تا راهی که باید رفت بدانید، زیرا که از این راه قبل از این عبور نکرده‌اید.» ۵ و یوشع به قوم گفت: «خود را تقدیس نمایید زیرا فرادخاوند در میان شما کارهای عجیب خواهد کرد.» ۶ و یوشع کاهنان را خطاب کرده، گفت: «تابوت عهد را برداشته، پیش روی قوم بروید.» پس تابوت عهد را برداشته، پیش روی قوم روانه شدند. ۷ و خداوند یوشع را گفت: «امروز به بزرگ ساختن تو در نظر تمام اسرائیل شروع می‌کنم تا بدانند که چنانکه با موسی بودم با تو نیز خواهم بود. ۸ پس تو کاهنان را که تابوت عهد را برمی دارند امر فرموده، بگو: چون شما به کنار آب اردن رسید در اردن بایستید.» ۹ و یوشع بنی اسرائیل را گفت: «اینجا نزدیک آمده، سخنان یهوه خدای خود را بشنویید.» ۱۰ و یوشع گفت: «به این خواهید دانست که خدای زنده در میان شماست، و او کنعانیان و حیتان و حویان و فرزین و جرجاشیان و اموریان و یبوسیایان را از پیش روی شما البته بیرون خواهد کرد. ۱۱ اینک تابوت عهد خداوند تمامی زمین، پیش روی شما به اردن عبور می‌کند. ۱۲ پس الان دوازده نفر از اسباط اسرائیل، یعنی از هر سبط یک نفر را انتخاب کنید. ۱۳ و واقع خواهد شد چون کف پاپهای کاهنانی که تابوت یهوه، خداوند تمامی زمین را برمی دارند در آبهای اردن قرار گیرد که آبهای اردن، یعنی آبهای که از بالا می‌آید شکافته شده مثل توده بر روی هم خواهد ایستاد.» ۱۴ و چون قوم از خیمه های خود روانه شدند تا از اردن عبور کنند و کاهنان تابوت عهد را پیش روی قوم می‌برند. ۱۵ و بردارندگان تابوت به اردن رسیدند، و پاپهای کاهنانی که تابوت را برداشته بودند، به کنار آب فرو رفت (و اردن، تمام موسم حصاد، بر همه کنار هایش سیلاب می‌شود). ۱۶ واقع شد که آبهای که از بالای آمد، بایستاد و به مسافتی بسیار دور تا شهر آمد که به جانب صرتان است، بلند شد، و آبی که به سوی دریای عرب، یعنی بحرالملح می‌رفت تمام قطع شد، و قوم در مقابل اریحا عبور کردند. ۱۷ و کاهنانی که تابوت عهد خداوند را برمی داشتند در میان اردن بر خشکی قایم ایستادند، و جمیع اسرائیل به خشکی عبور کردند تا تمامی قوم از اردن، بالکلیه گذشتند.

بقرقرزم کرد که آن را پیش روی ما خشکانید تا ماعبور کردیم. ۲۴ تا تمامی



قومهای زمین دست خداوند را بدانند که آن زورآور است، و از بیهوه، خدای شما، همه اوقات بترسند.»

۵ و واقع شد که چون تمامی ملوک اموریانی که به آن طرف اردن به سمت مغرب بودند، و تمامی ملوک کنعانیانی که به کناره دریا بودند، شنیدند که خداوند آب اردن را پیش روی بنی اسرائیل خشکانیده بود تا ما عبور کردیم، دل‌های ایشان گداخته شد و از ترس بنی اسرائیل، دیگر جان در ایشان نماند. ۲ در آن وقت، خداوند به یوشع گفت: «کاردها از سنگ چخماق برای خود بساز، و بنی اسرائیل را بار دیگر مختون ساز.» ۳ و یوشع کاردها از سنگ چخماق ساخته، بنی اسرائیل را بر تل غلغه ختنه کرد. ۴ و سبب ختنه کردن یوشع این بود که تمام ذکوران قوم، یعنی تمام مردان جنگی که از مصر بیرون آمدند به‌سر راه در صحرا مردند. ۵ اما تمامی قوم که بیرون آمدند مختون بودند، و تمامی قوم که در صحرا بعد از بیرون آمدن ایشان از مصر به‌سر راه مولود شدند، مختون نگشتند. ۶ زیرا بنی اسرائیل چهل سال در بیابان راه می‌رفتند، تا تمامی آن طایفه، یعنی آن مردان جنگی که از مصر بیرون آمده بودند، تمام شدند. زانرو که آواز خداوند را نشنیدند و خداوند به ایشان قسم خورد، گفت: «شما را نمی‌گذارم که آن زمین را ببینید که خداوند برای پدران ایشان قسم خورده بود که آن را به ما بدهد، زمینی که به شیر و شهد جاری است.» ۷ و اما پسران ایشان که در جای آنها بر خیزانیده بود یوشع ایشان را مختون ساخت، زیرا نامختون بودند چونکه ایشان را در راه ختنه نکرده بودند. ۸ و واقع شد که چون از ختنه کردن تمام قوم فارغ شدند، در جایهای خود در لشکرگاه ماندند تا شفا یافتند. ۹ و خداوند به یوشع گفت: «امروز عاز مصر را از روی شما غلطانیدم. از این سبب نام آن مکان تا امروز جلیجال خوانده می‌شود.» ۱۰ و بنی اسرائیل در جلیجال اردو زدند و عیدفصح را در شب روز چهاردهم ماه، در صحرای اریحا نگاه داشتند. ۱۱ و در فردای بعد از فصح در همان روز، از حاصل کهنه زمین، نازک‌های فطیر و خوشه‌های برشته شده خوردند. ۱۲ و در فردای آن روزی که از حاصل زمین خوردند، من موقوف شد و بنی اسرائیل دیگر من نداشتند، و در آن سال از محصول زمین کنعان می‌خوردند. ۱۳ و واقع شد چون یوشع نزد اریحا بود که چشمان خود را بالا انداخته، دید که اینک مردی با شمشیر برهنه در دست خود پیش وی ایستاده بود. و یوشع نزد وی آمده، او را گفت: «آیا تو از ماهستی یا از دشمنان ما؟» ۱۴ گفت: «نی، بلکه من سردار لشکر خداوند هستم که الان آمدم.» پس یوشع روی به زمین افتاده، سجده کرد و به وی گفت: «آقایم به بنده خود چه می‌گوید؟» ۱۵ سردار لشکر خداوند به یوشع گفت که «نعلین خود را از پایت بیرون کن زیرا جایی که تو ایستاده‌ای مقدس است.» و یوشع چنین کرد.

۶ (و اریحا به سبب بنی اسرائیل سخت بسته شد، به طوری که کسی به آن رفت و آمد نمی‌کرد.) ۲ و بیهوه به یوشع گفت: «بین اریحا و ملکش و مردان جنگی را به دست تو تسلیم کردم. ۳ پس شما یعنی همه مردان جنگی شهر را طواف کنید، و یک مرتبه دور شهر بگردید، و شش روز چنین

بیابند، و خاندانی را که خداوند انتخاب کند به مردان خود نزدیک آید. ۱۵ و هرکه آن چیز حرام نزد او یافت شود با هرچه دارد به آتش سوخته شود، زیرا که از عهد خداوند تجاوز نموده، یقاحتی در میان اسرائیل به عمل آورده است.» ۱۶ پس یوشع بامدادان بزودی برخاسته، اسرائیل را به اسباط ایشان نزدیک آورد و سبطیهودا گرفته شد. ۱۷ و قبیله یهودا را نزدیک آورد و قبیله زارحیان گرفته شد. پس قبیله زارحیان را به مردان ایشان نزدیک آورد و زبیدی گرفته شد. ۱۸ و خاندان او را به مردان ایشان نزدیک آورد و عخان بن کرمی این زبیدی بن زارح از سبط یهودا گرفته شد. ۱۹ و یوشع به عخان گفت: «ای پسر من الان یهوه خدای اسرائیل را جلال بده و نزد او اعتراف نما و مرا خبر بده که چه کردی و از مامخفی مدار.» ۲۰ عخان در جواب یوشع گفت: «فی الواقع به یهوه خدای اسرائیل گناه کرده، و چنین و چنان به عمل آورده‌ام. ۲۱ چون در میان غنیمت ردایی فاخر شنعاری و دوپست منقار نقره و یک شمش طلا که وزنش پنجاه منقار بودیدم، آنها را طمع‌ورزیده، گرفتم، و اینک در میان خیمه من در زمین است و نقره زیر آن می‌باشد.» ۲۲ آنگاه یوشع رسولان فرستاد و به خیمه دویدند، و اینک در خیمه او پنهان بود و نقره زیر آن. ۲۳ و آنها را از میان خیمه گرفته، نزد یوشع و جمیع بنی اسرائیل آوردند و آنها را به حضور خداوند نهادند. ۲۴ و یوشع و تمامی بنی اسرائیل با وی عخان پسر زارح و نقره و ردا و شمش طلا و پسرانش و دخترانش و گاوانش و حمارانش و گوسفندانش و خیمه‌اش و تمامی مایملکش را گرفته، آنها را به وادی عخور بردند. ۲۵ و یوشع گفت: «برای چه ما را مضطرب ساختی؟ خداوند امروز تو را مضطرب خواهد ساخت.» پس تمامی اسرائیل او را سنگسار کردند و آنها را به آتش سوزانیدند و ایشان را به سنگها سنگسار کردند. ۲۶ و توده بزرگ از سنگها بر او برپا داشتند که تا به امروز هست، و خداوند از شدت غضب خود برگشت، بنابراین اسم آن مکان تا امروز وادی عخور نامیده شده است.

۷ و بنی اسرائیل در آنچه حرام شده بود خیانت ورزیدند، زیرا عخان این کرمی این زبیدی این زارح از سبط یهودا، از آنچه حرام شده بود گرفت، و غضب خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد. ۲ و یوشع از اریحا تا عای که نزد بیت آون به طرف شرقی بیت لیل واقع است، مردان فرستاد و ایشان را خطاب کرده، گفت: «بروید و زمین را جاسوسی کنید.» پس آن مردان رفته، عای را جاسوسی کردند. ۳ و نزد یوشع برگشته، او را گفتند: «تمامی قوم برنایند؛ به قدر دو یا سه هزار نفر برآیند و عای را بزنند و تمامی قوم را به آنجا حمت ندهی زیرا که ایشان کم‌اند.» ۴ پس قریب به سه هزار نفر از قوم به آنجا رفتند و از حضور مردان عای فرار کردند. ۵ و مردان عای از آنها به قدر سی و شش نفر کشتند و از پیش دروازه تاشباریم ایشان را تعاقب نموده، ایشان را در نشیب زدند، و دل قوم گداخته شده، مثل آب گردید. ۶ و یوشع و مشایخ اسرائیل جامه خود را چاک زده، پیش تاپوت خداوند تا شام رو به زمین افتادند، و خاک به سرهای خود پاشیدند. ۷ و یوشع گفت: «آهای خداوند یهوه برای چه این قوم را از اردن عبور دادی تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده، ما را هلاک کنی، کاش راضی شده بودیم که به آن طرف اردن بمانیم. ۸ آهای خداوند چه بگویم بعد از آنکه اسرائیل از حضور دشمنان خود پشت داده‌اند. ۹ زیرا چون کنعانیان و تمامی ساکنان زمین این را بشنوند دور ما را خواهند گرفت و نام ما را از این زمین منقطع خواهند کرد، و تو به اسم بزرگ خود چه خواهی کرد؟» ۱۰ خداوند به یوشع گفت: «برخیز چرا تو به این طور به روی خود افتاده‌ای. ۱۱ اسرائیل گناه کرده، و از عهدی نیز که به ایشان امر فرمودم تجاوز نموده‌اند و از چیز حرام هم گرفته، دزدیده‌اند، بلکه انکار کرده، آن را در اسباب خود گذاشته‌اند. ۱۲ از این سبب بنی اسرائیل نمی‌توانند به حضور دشمنان خود بایستند و از حضور دشمنان خود پشت داده‌اند، زیرا که ملعون شده‌اند، و اگر چیز حرام را از میان خود تباه نسازند، من دیگر با شما نخواهم بود. ۱۳ برخیز قوم را تقدیس نما و بگو برای فردا خویشتن را تقدیس نمایید، زیرا یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: ای اسرائیل چیزی حرام در میان توست و تا این چیز حرام را از میان خود دور نکنی، پیش روی دشمنان خود نمی‌توانی ایستاد. ۱۴ پس بامدادان، شما موافق اسباط خود نزدیک بیابید، و چنین شود که سبطی را که خداوند انتخاب کند به قبیله‌های خود نزدیک آید، و قبیله‌ای را که خداوند انتخاب کند به خاندانهای خود نزدیک

۸ و خداوند به یوشع گفت: «مترس و هراسان مباش. تمامی مردان جنگی را با خود بردارو برخاسته، به عای برو. اینک ملک عای و قوم اوو شهرش و زمینش را به دست تو دادم. ۲ و به عای و ملکش به طوری که به اریحا و ملکش عمل نمودی بکن، لیکن غنیمتت را با بهایمیش برای خود به تاراج گیرید و در پشت شهر کمین ساز.» ۳ پس یوشع و جمیع مردان جنگی برخاستند تا به عای بروند، و یوشع سی هزار نفر از مردان دلاور انتخاب کرده، ایشان را در شب فرستاد. ۴ و ایشان را امر فرموده، گفت: «اینک شما برای شهردر کمین باشید، یعنی از پشت شهر و از شهر بسیار دور مروید، و همه شما مستعد باشید. ۵ و من و تمام قومی که با منند نزدیک شهر خواهیم آمد، و چون مثل دفعه اول به مقابله ما بیرون آیند از پیش ایشان فرار خواهیم کرد. ۶ و ما را تعاقب خواهند کرد تا ایشان را از شهر دور سازیم، زیرا خواهند گفت که مثل دفعه اول از حضور ما فرارمی‌کنند، پس از پیش ایشان خواهیم گریخت. ۷ آنگاه از کمین گاه برخاسته، شهر را به تصرف آورید، زیرا یهوه، خدای شما آن را به دست شما خواهد داد. ۸ و چون شهر را گرفته باشید پس شهر را به آتش بسوزانید و موافق

شهر را با آنچه در آن بود، به آتش سوزانیدند. لیکن نقره و طلا و ظروف مسین و آهنین را به خزانه خانه خداوند گذاردند. ۲۵ و یوشع، راحاب فاحشه و خاندان پدرش را با هرچه از آن او بود زنده نگاه داشت، و او تا امروز در میان اسرائیل ساکن است، زیرا رسولان را که یوشع برای جاسوسی اریحافرستاده بود پنهان کرد. ۲۶ و در آنوقت یوشع ایشان را قسم داده، گفت: «ملعون باد به حضور خداوند کسی که برخاسته، این شهر اریحا را بنا کند، به نخست زاده خود بنیادش خواهد نهاد، و به پسر کوچک خود دروازه‌هایش را برپا خواهد نمود.» ۲۷ و خداوند با یوشع می‌بود و اسم او در تمامی آن زمین شهرت یافت.

۷ و بنی اسرائیل در آنچه حرام شده بود خیانت ورزیدند، زیرا عخان این کرمی این زبیدی این زارح از سبط یهودا، از آنچه حرام شده بود گرفت، و غضب خداوند بر بنی اسرائیل افروخته شد. ۲ و یوشع از اریحا تا عای که نزد بیت آون به طرف شرقی بیت لیل واقع است، مردان فرستاد و ایشان را خطاب کرده، گفت: «بروید و زمین را جاسوسی کنید.» پس آن مردان رفته، عای را جاسوسی کردند. ۳ و نزد یوشع برگشته، او را گفتند: «تمامی قوم برنایند؛ به قدر دو یا سه هزار نفر برآیند و عای را بزنند و تمامی قوم را به آنجا حمت ندهی زیرا که ایشان کم‌اند.» ۴ پس قریب به سه هزار نفر از قوم به آنجا رفتند و از حضور مردان عای فرار کردند. ۵ و مردان عای از آنها به قدر سی و شش نفر کشتند و از پیش دروازه تاشباریم ایشان را تعاقب نموده، ایشان را در نشیب زدند، و دل قوم گداخته شده، مثل آب گردید. ۶ و یوشع و مشایخ اسرائیل جامه خود را چاک زده، پیش تاپوت خداوند تا شام رو به زمین افتادند، و خاک به سرهای خود پاشیدند. ۷ و یوشع گفت: «آهای خداوند یهوه برای چه این قوم را از اردن عبور دادی تا ما را به دست اموریان تسلیم کرده، ما را هلاک کنی، کاش راضی شده بودیم که به آن طرف اردن بمانیم. ۸ آهای خداوند چه بگویم بعد از آنکه اسرائیل از حضور دشمنان خود پشت داده‌اند. ۹ زیرا چون کنعانیان و تمامی ساکنان زمین این را بشنوند دور ما را خواهند گرفت و نام ما را از این زمین منقطع خواهند کرد، و تو به اسم بزرگ خود چه خواهی کرد؟» ۱۰ خداوند به یوشع گفت: «برخیز چرا تو به این طور به روی خود افتاده‌ای. ۱۱ اسرائیل گناه کرده، و از عهدی نیز که به ایشان امر فرمودم تجاوز نموده‌اند و از چیز حرام هم گرفته، دزدیده‌اند، بلکه انکار کرده، آن را در اسباب خود گذاشته‌اند. ۱۲ از این سبب بنی اسرائیل نمی‌توانند به حضور دشمنان خود بایستند و از حضور دشمنان خود پشت داده‌اند، زیرا که ملعون شده‌اند، و اگر چیز حرام را از میان خود تباه نسازند، من دیگر با شما نخواهم بود. ۱۳ برخیز قوم را تقدیس نما و بگو برای فردا خویشتن را تقدیس نمایید، زیرا یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: ای اسرائیل چیزی حرام در میان توست و تا این چیز حرام را از میان خود دور نکنی، پیش روی دشمنان خود نمی‌توانی ایستاد. ۱۴ پس بامدادان، شما موافق اسباط خود نزدیک بیابید، و چنین شود که سبطی را که خداوند انتخاب کند به قبیله‌های خود نزدیک آید، و قبیله‌ای را که خداوند انتخاب کند به خاندانهای خود نزدیک

دار کشید، و در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمودتا لاش او را از دار پایین آورده، او را نزد دهنه دروازه شهر انداختند و توده بزرگ از سنگها بر آن برپا کردند که تا امروز باقی است. ۳۰ آنگاه یوشع مذبحی برای یهوه، خدای اسرائیل در کوه عیبال بنا کرد. ۳۱ چنانکه موسی، بنده خداوند، بنی اسرائیل را امر فرموده بود، به طوری که در کتاب تورات موسی مکتوب است، یعنی مذبحی از سنگهای ناتراشیده که کسی بر آنها آلات آهنبین بلند نکرده بود و بر آن قربانی های سلامتی برای خداوند گذرانیدند و ذبایح سلامتی ذبح کردند. ۳۲ و در آنجا بر آن سنگها نسخه تورات موسی را که نوشته بود به حضور بنی اسرائیل مرقوم ساخت. ۳۳ و تمامی اسرائیل و مشایخ و روسا و داوران ایشان به هر دو طرف تابوت پیش لایوان کهنه که تابوت عهدخداوند را برمی داشتند ایستادند، هم غریبان وهم متوطنان؛ نصف ایشان به طرف کوه جرزیم و نصف ایشان به طرف کوه عیبال چنانکه موسی بنده خداوند امر فرموده بود، تا قوم اسرائیل را اول برکت دهند. ۳۴ و بعد از آن تمامی سخنان شریعت، هم برکتها و هم لعنتها را به طوری که در کتاب تورات مرقوم است، خواند. ۳۵ از هرچه موسی امر فرموده بود حرفی نبود که یوشع به حضور تمام جماعت اسرائیل با زنان و اطفال و غریبانی که در میان ایشان می رفتند، نخواند.

**۹** و واقع شد که تمامی ملوک حتیان و اموریان و کنعانیان و فرزبان و حویان و بیوسیان، که به آن طرف اردن در کوه و هامون و در تمامی کناره دریای بزرگ تا مقابل لبنان بودند، چون این را شنیدند، ۲ با هم جمع شدند، تا بایوشع و اسرائیل متفق جنگ کنند. ۳ و اما ساکنان جبعون چون آنچه را که یوشع به اریحا و عای کرده بود شنیدند، ۴ ایشان نیز به حبله رفتار نمودند و روانه شده، خویشان را مثل ایلچیان ظاهر کرده، جوالهای کهنه بر الاغهای خود و مشکهای شراب که کهنه و پاره و بسته شده بود، گرفتند. ۵ و بر پایهای خود کنفهای مندرس و پینه زده و بر بدن خود رخت کهنه و تمامی نان توشه ایشان خشک و کفه زده بود. ۶ و نزد یوشع به اردو در جلجال آمده، به او و به مردان اسرائیل گفتند که «از زمین دور آمده ایم پس الان با ما عهد ببندید.» ۷ و مردان اسرائیل به حویان گفتند: «شاید در میان ما ساکن باشید. پس چگونه با شما عهد ببندیم؟» ۸ ایشان به یوشع گفتند: «ما بندگان تو هستیم.» یوشع به ایشان گفت که «شما کنیاید و از کجای آید؟» ۹ به وی گفتند: «بندگانگت به سبب اسم یهوه خدای تو از زمین بسیار دور آمده ایم زیرا که آوازه او و هرچه را که در مصر کرد، شنیدیم. ۱۰ و نیز آنچه را به دو ملک اموریان که به آن طرف اردن بودند یعنی به سیهون، ملک حبشیون، و عوج، ملک باشان، که در عشتاروت بود، کرد. ۱۱ پس مشایخ ما و تمامی ساکنان زمین ما به ما گفتند که توشه ای به جهت راه به دست خود بگیرد و به استقبال ایشان رفته، ایشان را بگویند که ما بندگان شما هستیم. پس الان با ما عهد ببندید. ۱۲ این نان ما در روزی که روانه شدیم تا نزد شما بیاییم از خانه های خود آن را برای توشه راه گرم گرفتیم، والان اینک خشک و کفه زده شده است. ۱۳ و این مشکهای شراب که بر کردیم تازه بود و اینک پاره

سخن خداوند به عمل آورد. اینک شما را امر نمودم.» ۹ پس یوشع ایشان را فرستاد و به کمین گاه رفته، در میان بیت ثیل و عای به طرف غربی عای ماندند و یوشع آن شب را در میان قوم بسر برد. ۱۰ و یوشع بامدادان بزودی برخاسته، قوم را صف آرایی نمود، و او با مشایخ اسرائیل پیش روی قوم بسوی عای روانه شدند. ۱۱ و تمامی مردان جنگی که با وی بودند روانه شده، نزدیک آمدند و در مقابل شهر رسیده، به طرف شمال عای فرود آمدند، و در میان او و عای وادی ای بود. ۱۲ و قریب به پنج هزار نفر گرفته، ایشان را در میان بیت ثیل و عای به طرف غربی شهر در کمین نهاد. ۱۳ پس قوم، یعنی تمامی لشکر که به طرف شمالی شهر بودند و آنانی را که به طرف غربی شهر در کمین بودند قرار دادند، و یوشع آن شب در میان وادی رفت. ۱۴ و چون ملک عای این را دید او و تمامی قومش تعجیل نموده، به زودی برخاستند، و مردان شهر به مقابله بنی اسرائیل برای جنگ به جای معین پیش عربه بیرون رفتند، و او ندانست که در پشت شهر برای وی در کمین هستند. ۱۵ و یوشع و همه اسرائیل خود را از حضور ایشان منزه ساخته، به راه بیابان فرار کردند. ۱۶ و تمامی قومی را که در شهر بودند ندادند تا ایشان را تعاقب کنند. پس یوشع را تعاقب نموده، از شهر دور شدند. ۱۷ و هیچکس در عای و بیت ثیل باقی نماند که از عقب بنی اسرائیل بیرون نرفت، و دروازه های شهر را باز گذاشته، اسرائیل را تعاقب نمودند. ۱۸ و خداوند به یوشع گفت: «مزارقی که در دست توست بسوی عای دراز کن، زیرا آن را به دست تو دادم و یوشع، مزارقی را که به دست خود داشت به سوی شهر دراز کرد. ۱۹ و آنانی که در کمین بودند بزودی از جای خود برخاستند و چون او دست خود را دراز کرد دویدند و داخل شهر شده، آن را گرفتند و تعجیل نموده، شهر را به آتش سوزانیدند. ۲۰ و مردان عای بر عقب نگریسته، دیدند که اینک دود شهر بسوی آسمان بالا می رود. پس برای ایشان طاقت نماند که به این طرف و آن طرف بگریزند و قومی که به سوی صحرا می گریختند بر تعاقب کنندگان خود برگشتند. ۲۱ و چون یوشع و تمامی اسرائیل دیدند که آنانی که در کمین بودند شهر را گرفته اندو دود شهر بالا می رود ایشان برگشته، مردان عای را شکست دادند. ۲۲ و دیگران به مقابله ایشان از شهر بیرون آمدند، و ایشان در میان اسرائیل بودند. آنان از یک طرف و اینان از طرف دیگر و ایشان را می کشتند به حدی که کسی از آنها باقی نماند و نجات نیافت. ۲۳ و ملک عای را زنده گرفته، او را نزد یوشع آوردند. ۲۴ و واقع شد که چون اسرائیل از کشتن همه ساکنان عای در صحرا و در بیابانی که ایشان را در آن تعاقب می نمودند فارغ شدند، و همه آنها از دم شمشیر افتاده، هلاک گشتند، تمامی اسرائیل به عای برگشته آن را به دم شمشیر کشتند. ۲۵ و همه آنانی که در آن روز از مرد و زن افتادند دوازده هزار نفر بودند یعنی تمامی مردمان عای. ۲۶ زیرا یوشع دست خود را که با مزارق دراز کرده بود، پس نکشید تا تمامی ساکنان عای را هلاک کرد. ۲۷ لیکن بهایم و غنیمت آن شهر را اسرائیل برای خود به تاراج بردند موافق کلام خداوند که به یوشع امر فرموده بود. ۲۸ پس یوشع عای را سوزانید و آن را توده ابدی و خرابه ساخت که تا امروز باقی است. ۲۹ و ملک عای را تا وقت شام به

شده، و این رخت و کفشهای ما از کثرت طول راه کهنه شده است.»

۱۴ آنگاه آن مردمان از توشه ایشان گرفتند و از دهان خداوند مشورت نکردند. ۱۵ و یوشع با ایشان صلح کرده، عهد بست که ایشان را زنده نگهدارد و روسای جماعت با ایشان قسم خوردند. ۱۶ اما بعد از انقضای سه روز که با ایشان عهد بسته بودند، شنیدند که آنها نزدیک ایشانند و در میان ایشان ساکنند. ۱۷ پس بنی اسرائیل کوچ کرده، در روز سوم به شهرهای ایشان رسیدند و شهرهای ایشان، جبعون و کفیره و بیروت و قریه یعاریم، بود. ۱۸ و بنی اسرائیل ایشان را نکشتند زیرا روسای جماعت برای ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خورده بودند، و تمامی جماعت بروسا همه همه کردند. ۱۹ و جمیع روسا به تمامی جماعت گفتند که برای ایشان به یهوه، خدای اسرائیل، قسم خوردیم پس الان نمی توانیم به ایشان ضرر برسایم. ۲۰ این را به ایشان خواهیم کرد و ایشان را زنده نگاه خواهیم داشت مبادا به سبب قسمی که برای ایشان خوردیم، غضب بر ما بشود. ۲۱ و روسا به ایشان گفتند: «بگذارید که زنده بمانند.» پس برای تمامی جماعت هیزم شکنان و سقایان آب شدند، چنانکه روسا به ایشان گفته بودند. ۲۲ و یوشع ایشان را خواند و بدیشان خطاب کرده، گفت: «چرا ما را فریب دادید و گفتید که ما ز شما بسیار دور هستیم و حال آنکه در میان ما ساکنید. ۲۳ پس حال شما ملعونید و از شما غلامان و هیزم شکنان و سقایان آب همیشه برای خانه خدای ما خواهند بود.» ۲۴ ایشان در جواب یوشع گفتند: «زیرا که بندگان تو را یقین خیر دادند که یهوه، خدای تو، بنده خود موسی را امر کرده بود که تمامی این زمین را به شما بدهد، و همه ساکنان زمین را از پیش روی شما هلاک کنند، و برای جانهای خود به سبب شما بسیار ترسیدیم، پس این کار را کردیم. ۲۵ و الان، اینک ما در دست تو هستیم؛ به هر طوری که در نظر تو نیکو و صواب است که به ما رفتار نمایی، عمل نما.» ۲۶ پس او با ایشان به همین طور عمل نموده، ایشان را از دست بنی اسرائیل رهایی داد که ایشان را نکشتند. ۲۷ و یوشع در آن روز ایشان را مقرر کرد تا هیزم شکنان و سقایان آب برای جماعت و برای مذهب خداوند باشند، در مقامی که او اختیار کند و تا به امروز چنین هستند.

۱۰ و چون ادونی صدق، ملک اورشلیم شنید که یوشع عای را گرفته و آن را تپاه کرده، و به طوری که به اریحا و ملکش عمل نموده بود به عای و ملکش نیز عمل نموده است، و ساکنان جبعون با اسرائیل صلح کرده، در میان ایشان می باشند، ۲ ایشان بسیار ترسیدند زیرا جبعون، شهر بزرگ، مثل یکی از شهرهای پادشاه نشین بود، و مردانش شجاع بودند. ۳ پس ادونی صدق، ملک اورشلیم نزد هوام، ملک حبرون، و فرام، ملک یرموت، و یافیع، ملک لاختیش، و دبیر، ملک عجلون، فرستاده، گفت: ۴ «نزد من آمده، مرا اعانت کنید، تا جبعون را بزینم زیرا که با یوشع و بنی اسرائیل صلح کرده اند.» ۵ پس پنج ملک اموریان یعنی ملک اورشلیم و ملک حبرون و ملک یرموت و ملک لاختیش و ملک عجلون جمع شدند، و با تمام لشکر خود برآمدند، و در مقابل جبعون اردو زده، با آن جنگ کردند. ۶ پس

مردان جبعون نزد یوشع به اردو در جلجال فرستاده، گفتند: «دست خود را از بندگانت بازمدار. بزودی نزد ما بیا و ما را نجات بده، و مدد کن زیرا تمامی ملوک اموریانی که در کوهستان ساکنند، بر ما جمع شده اند.» ۷ پس یوشع با جمیع مردان جنگی و همه مردان شجاع از جلجال آمد. ۸ و خداوند به یوشع گفت: «از آنها مترس زیرا ایشان را به دست تو دادم و کسی از ایشان پیش تو نخواهد ایستاد.» ۹ پس یوشع تمامی شب از جلجال کوچ کرده، ناگهان به ایشان برآمد. ۱۰ و خداوند ایشان را پیش اسرائیل منهزم ساخت، و ایشان را در جبعون به کشتار عظیمی کشت. و ایشان را به راه گردنه بیت حورون گریزانید، و تا عزریقه و مقیده ایشان را کشت. ۱۱ و چون از پیش اسرائیل فرار می کردند ایشان در سرازیری بیت حورون می بودند، آنگاه خداوند تا عزریقه بر ایشان از آسمان سنگهای بزرگ بارانید و مردند. و آتانی که از سنگهای تگرگ مردند، بیشتر بودند از کسانی که بنی اسرائیل به شمشیر کشتند. ۱۲ آنگاه یوشع در روزی که خداوند اموریان را پیش بنی اسرائیل تسلیم کرد، به خداوند در حضور بنی اسرائیل تکلم کرده، گفت: «ای آفتاب بر جبعون بایست و تو ای ماه بر وادی ایلون.» ۱۳ پس آفتاب ایستاد و ماه توقف نمود تا قوم از دشمنان خود انتقام گرفتند، مگر این در کتاب یاشر مکتوب نیست که آفتاب در میان آسمان ایستاد و قریب به تمامی روز به فرو رفتن تعجیل نکرد. ۱۴ و قبل از آن و بعد از آن روزی مثل آن واقع نشده بود که خداوند آواز انسان را بشنود زیرا خداوند برای اسرائیل جنگ می کرد. ۱۵ پس یوشع با تمامی اسرائیل به اردو به جلجال برگشتند. ۱۶ اما آن پنج ملک فرار کرده، خود را در مغاره مقیده پنهان ساختند. ۱۷ و به یوشع خبر داده، گفتند: «که آن پنج ملک پیدا شده اند و در مغاره مقیده پنهانند.» ۱۸ یوشع گفت: «سنگهایی بزرگ به دهنه مغاره بغلظانید و بر آن مردمان بگمارید تا ایشان را نگاهبانی کنند. ۱۹ و اما شما توقف ننمایید بلکه دشمنان خود را تعاقب کنید و موخر ایشان را بکشید و مگذارید که به شهرهای خود داخل شوند، زیرا یهوه خدای شما ایشان را به دست شما تسلیم نموده است.» ۲۰ و چون یوشع و بنی اسرائیل از کشتن ایشان به کشتار بسیار عظیمی تا نابود شدن ایشان فارغ شدند، و بقیه ای که از ایشان نجات یافتند، به شهرهای حصاردار درآمدند. ۲۱ آنگاه تمامی قوم نزد یوشع به اردو در مقیده به سلامتی برگشتند، و کسی زبان خود را بر احدی از بنی اسرائیل تیز ساخت. ۲۲ پس یوشع گفت: «دهنه مغاره را بگشایید و آن پنج ملک را از مغاره، نزد من بیرون آورید.» ۲۳ پس چنین کردند، و آن پنج ملک، یعنی ملک اورشلیم و ملک حبرون و ملک یرموت و ملک لاختیش و ملک عجلون را از مغاره نزد وی بیرون آوردند. ۲۴ و چون ملوک را نزد یوشع بیرون آوردند، یوشع تمامی مردان اسرائیل را خواند و به سرداران مردان جنگی که همراه وی می رفتند، گفت: «نزدیک بیایید و پایهای خود را بر گردن این ملوک بگذارید.» پس نزدیک آمده، پایهای خود را بر گردن ایشان گذاردند. ۲۵ و یوشع به ایشان گفت: «مترسید و هراسان مباشید. قوی و دلیر باشید زیرا خداوند با همه دشمنان شما که با ایشان جنگ می کنید، چنین خواهد کرد.» ۲۶ و بعد از آن یوشع ایشان را زد و کشت و بر پنج دارکشید که تا شام بر دارها آویخته بودند. ۲۷ و

بودند و عدد ایشان مثل ریگ درکناره دریا بود با اسبان و ارابه های بسیار  
 بیرون آمدند. ۵ و تمامی این ملوک جمع شده، آمدند نزد آبهای میروم در  
 یک جا اردو زدند تا با اسرائیل جنگ کنند. ۶ و خداوند به یوشع گفت:  
 «از ایشان مترس زیرا که فردا چنین وقتی جمیع ایشان را کشته شده، به  
 حضور اسرائیل تسلیم خواهم کرد، و اسبان ایشان را پی خواهی کرد، و ارابه  
 های ایشان را به آتش خواهی سوزانید.» ۷ پس یوشع با تمامی مردان جنگی  
 به مقابله ایشان نزد آبهای میروم ناگهان آمده، بر ایشان حمله کردند. ۸  
 و خداوند ایشان را به دست اسرائیل تسلیم نمود، که ایشان را زدند و تا  
 صیدون بزرگ و مسرفوت مایم و تا وادی مصفه به طرف شرقی تعاقب  
 کرده، کشتند، به حدی که کسی را از ایشان باقی نگذاشتند. ۹ و یوشع  
 به طوری که خداوند به وی گفته بود با ایشان رفتار نموده، اسبان ایشان را  
 پی کرد و ارابه های ایشان را به آتش سوزانید. ۱۰ و یوشع در آن وقت  
 برگشت، و حاصور را گرفته، ملکش را با شمشیر کشت، زیرا حاصور قبل  
 از آن سر جمیع آن ممالک بود. ۱۱ و همه کسانی را که در آن بودند  
 به دم شمشیر کشته، ایشان را بالکل هلاک کرد، و هیچ ذی حیات  
 باقی نماند، و حاصور را به آتش سوزانید. ۱۲ و یوشع تمامی شهرهای آن  
 ملوک و جمیع ملوک آنها را گرفت و ایشان را به دم شمشیر کشته، بالکل  
 هلاک کرد به طوری که موسی بنده خداوند امر فرموده بود. ۱۳ لکن همه  
 شهرهایی که بر تلهای خوداستوار بودند اسرائیل آنها را نسوزانید، سوی  
 حاصور که یوشع آن را فقط سوزانید. ۱۴ و بنی اسرائیل تمامی غنیمت آن  
 شهرها و بهایم آنها را برای خود به غارت بردند، اما همه مردم راه دم  
 شمشیر کشتند، به حدی که ایشان را هلاک کرده، هیچ ذی حیات را  
 باقی نگذاشتند. ۱۵ چنانکه خداوند بنده خود موسی را امر فرموده بود،  
 همچنین موسی به یوشع امر فرمود و به همین طور یوشع عمل نمود، و  
 چیزی از جمیع احکامی که خداوند به موسی فرموده بود، باقی نگذاشت.  
 ۱۶ پس یوشع تمامی آن زمین کوهستان و تمامی جنوب و تمامی زمین  
 جوشن و هامون و عربه و کوهستان اسرائیل و هامون آن را گرفت. ۱۷ از کوه  
 حالق که به سوی سعیر بالا می رود تا بعل جاد که در وادی لبنان زیر کوه  
 حرمان است، و جمیع ملوک آنها را گرفته، ایشان را زد و کشت. ۱۸ و  
 یوشع روزهای بسیار با این ملوک جنگ کرد. ۱۹ و شهری نبود که با  
 بنی اسرائیل صلح کرده باشد، جز حیوانی که در جبعون ساکن بودند و همه  
 دیگران را در جنگ گرفتند. ۲۰ زیرا از جانب خداوند بود که دل ایشان را  
 سخت کند تا به مقابله اسرائیل درآیند و او ایشان را بالکل هلاک سازد، و  
 بر ایشان رحمت نشود بلکه ایشان را نابود سازد چنانکه خداوند به موسی امر  
 فرموده بود. ۲۱ و در آن زمان یوشع آمده، عناقیان را از کوهستان از جیرون و  
 دبیر و عناب و همه کوههای یهودا و همه کوههای اسرائیل منقطع ساخت،  
 و یوشع ایشان را با شهرهای ایشان بالکل هلاک کرد. ۲۲ کسی از عناقیان  
 در زمین بنی اسرائیل باقی نماند، لیکن در غزا و جت و اشلدود بعضی باقی  
 ماندند. ۲۳ پس یوشع تمامی زمین را برحسب آنچه خداوند به موسی گفته  
 بود، گرفت، و یوشع آن را به بنی اسرائیل برحسب فرقه‌ها و اسباط ایشان به  
 ملکیت بخشید و زمین از جنگ آرام گرفت.

در وقت غروب آفتاب، یوشع فرمود تا ایشان را از دارها پایین آورند، و ایشان  
 را به مغاره‌ای که در آن پنهان بودند انداختند، و به دهنه مغاره سنگهای  
 بزرگ که تا امروز باقی است، گذاشتند. ۲۸ و در آن روز یوشع مقبده را  
 گرفت، و آن و ملکش را به دم شمشیر زده، ایشان و همه نفوسی را که در  
 آن بودند، هلاک کرد، و کسی را باقی نگذاشت، و به طوری که با ملک  
 اریحا رفتار نموده بود، با ملک مقبده نیز رفتار کرد. ۲۹ و یوشع با تمامی  
 اسرائیل از مقبده به لینه گذشت و با لینه جنگ کرد. ۳۰ و خداوند آن را  
 نیز با ملکش به دست اسرائیل تسلیم نمود، پس آن و همه کسانی را که در آن  
 بودند به دم شمشیر کشت و کسی را باقی نگذاشت، و به طوری که با  
 ملک اریحا رفتار نموده بود با ملک آن نیز رفتار کرد. ۳۱ و یوشع با تمامی  
 اسرائیل از لینه به لایخیش گذشت و به مقابلش اردو زده، با آن جنگ کرد.  
 ۳۲ و خداوند لایخیش را به دست اسرائیل تسلیم نمود که آن را در روز دوم  
 تسخیر نمود. و آن و همه کسانی را که در آن بودند به دم شمشیر کشت  
 چنانکه به لینه کرده بود. ۳۳ آنگاه هورام ملک جازر برای اعانت لایخیش  
 آمد، و یوشع او و قومش را شکست داد، به حدی که کسی را برای او  
 باقی نگذاشت. ۳۴ و یوشع با تمامی اسرائیل از لایخیش به عجلون گذشتند  
 و به مقابلش اردو زده، با آن جنگ کردند. ۳۵ و در همان روز آن را گرفته،  
 به دم شمشیر زدند و همه کسانی را که در آن بودند در آن روز هلاک کرد  
 چنانکه به لایخیش کرده بود. ۳۶ و یوشع با تمامی اسرائیل از عجلون به  
 حبرون برآمده، با آن جنگ کردند. ۳۷ و آن را گرفته، آن را با ملکش و همه  
 شهرهایش و همه کسانی که در آن بودند به دم شمشیر زدند، و موافق  
 هرآنچه که به عجلون کرده بود کسی را باقی نگذاشت، بلکه آن را با همه  
 کسانی که در آن بودند، هلاک ساخت. ۳۸ و یوشع با تمامی اسرائیل به  
 دبیر برگشت و با آن جنگ کرد. ۳۹ و آن را با ملکش و همه شهرهایش  
 گرفت و ایشان را به دم شمشیر زدند، و همه کسانی را که در آن بودند،  
 هلاک ساختند و او کسی را باقی نگذاشت و به طوری که به حبرون رفتار  
 نموده بود به دبیر و ملکش نیز رفتار کرد، چنانکه به لینه و ملکش نیز رفتار  
 نموده بود. ۴۰ پس یوشع تمامی آن زمین یعنی کوهستان و جنوب و هامون  
 و وادیها و جمیع ملوک آنها را زده، کسی را باقی نگذاشت و هر ذی نفس  
 را هلاک کرده، چنانکه بیهوه، خدای اسرائیل، امر فرموده بود. ۴۱ و یوشع  
 ایشان را از قادش برنیع تا غزه و تمامی زمین جوشن را تا جبعون زد. ۴۲ و  
 یوشع جمیع این ملوک و زمین ایشان را در یک وقت گرفت، زیرا که بیهوه،  
 خدای اسرائیل، برای اسرائیل جنگ می کرد. ۴۳ و یوشع با تمامی اسرائیل  
 به اردو در جلجال مراجعت کردند.

**۱۱** و واقع شد که چون یابین ملک حاصور این را شنید، نزد یوباب  
 ملک مادون و نزد ملک شمرون و نزد ملک اخشاف فرستاد. ۲ و نزد ملوکی  
 که به طرف شمال در کوهستان، و در عربه، جنوب کنروت، و در هامون و  
 در نافوت دور، به طرف مغرب بودند. ۳ و نزد کنعانیان به طرف مشرق و  
 مغرب و اموریان و حتیان و فریازن و ویبوسیان در کوهستان، و حیوان زیر  
 حرمون در زمین مصفه. ۴ و آنها با تمامی لشکرهای خود که قوم بسیاری

ملکیت تقسیم نما.» ۸ با او روبینان و جادیان ملک خود را گرفتند که موسی در آن طرف اردن به سمت مشرق به ایشان داد، چنانکه موسی بنده خداوند به ایشان بخشیده بود. ۹ از عروعر که بر کناره وادی ارنون است، و شهری که در وسط وادی است، و تمامی بیابان میدبا تا دیبون. ۱۰ و جمیع شهرهای سیهون ملک اموریان که در حشبون تا سرحد بنی عمون حکمرانی می کرد. ۱۱ و جلعاد و سرحدجشوریان و معکیان و تمامی کوه حرمون و تمامی باشان تا سلخه. ۱۲ و تمامی ممالک عوج در باشان که در اشتاروت و ادروی حکمرانی می کرد، و او از بقیه رفائیان بود. پس موسی ایشان را شکست داد و بیرون کرد. ۱۳ اما بنی اسرائیل جشوریان و معکیان را بیرون نکردند، پس جشور و معکی تا امروز در میان اسرائیل ساکنند. ۱۴ لیکن به سبط لاوی هیچ ملکیت نداد، زیرا هدایای آتشین پیهو خدای اسرائیل ملکیت وی است چنانکه به او گفته بود. ۱۵ و موسی به سبط بنی روبین برحسب قبیله های ایشان داد. ۱۶ و حدود ایشان از عروعر بود که به کنار وادی ارنون است و شهری که در وسط وادی است و تمامی بیابان که پهلوی میدباست. ۱۷ حشبون و تمامی شهرهایش که در بیابان است و دیبون و باموت بعل و بیت بعل معون. ۱۸ و پیهسه و قدیموت و میفاعت. ۱۹ و قریتام و سبمه و سارت شحر که در کوه دره بود. ۲۰ و بیت فغورو دامن فسجه و بیت یشیموت. ۲۱ و تمامی شهرهای بیابان و تمامی ممالک سیهون، ملک اموریان، که در حشبون حکمرانی می کرد، و موسی او را با سرداران مدیان یعنی اوی و راقم و صور و حور و رابع، امرای سیهون، که در آن زمین ساکن بودند، شکست داد. ۲۲ و بلعام بن بعور فالگیر را بنی اسرائیل در میان کشتگان به شمشیرکشتند. ۲۳ و سرحد بنی روبین اردن و کناره اش بود. این ملکیت بنی روبین برحسب قبیله های ایشان بود یعنی شهرها و دهات آنها. ۲۴ و موسی به سبط جاد یعنی به بنی جاد برحسب قبیله های ایشان داد. ۲۵ و سرحد ایشان یعزیز بود و تمامی شهرهای جلعاد و نصف زمین بنی عمون تا عروعر که در مقابل ره است. ۲۶ و از حشبون تا رامت مصفه و بطونیم و از محنایم تا سرحد دبیر. ۲۷ و در دره بیت هارام و بیت نمره و سکوت و صافون و بقیه مملکت سیهون، ملک حشبون، و اردن و کناره آن تا انتهای دریای کنرت در آن طرف اردن به سمت مشرق. ۲۸ این است ملکیت بنی جاد برحسب قبیله های ایشان یعنی شهرها و دهات آنها. ۲۹ و موسی به نصف سبط منسی داد و برای نصف سبط بنی منسی برحسب قبیله های ایشان برقرار شد. ۳۰ و حدود ایشان از محنایم تمامی باشان یعنی تمامی ممالک عوج، ملک باشان و تمامی قریه های یائیر که در باشان است، شصت شهر بود. ۳۱ و نصف جلعاد و عشثاروت و ادروی شهرهای مملکت عوج در باشان برای پسران ماکیر بن منسی یعنی برای نصف پسران ماکیر برحسب قبیله های ایشان بود. ۳۲ اینهاست آنچه موسی در عریات موآب در آن طرف اردن در مقابل اریحا به سمت مشرق برای ملکیت تقسیم کرد. ۳۳ لیکن به سبط لاوی، موسی هیچ نصیب نداد زیرا که پیهو، خدای اسرائیل، نصیب ایشان است چنانکه به ایشان گفته بود.

۱۲ و اینانند ملوک آن زمین که بنی اسرائیل کشتند، و زمین ایشان را به آن طرف اردن به سوی مطلع آفتاب از وادی ارنون تا کوه حرمون، و تمامی عربه شرقی را متصرف شدند. ۲ سیهون ملک اموریان که در حشبون ساکن بود، واز عروعر که به کناره وادی ارنون است، و از وسط وادی و نصف جلعاد تا وادی ییوق که سرحد بنی عمون است، حکمرانی می کرد. ۳ و از عربه تا دریای کنزوت به طرف مشرق و تا دریای عربه، یعنی بحرالمح به طرف مشرق به راه بیت یشیموت و به طرف جنوب زیر دامن فسجه. ۴ و سرحد عوج، ملک باشان، که از بقیه رفائیان بود و در عشثاروت و ادروی سکونت داشت. ۵ و در کوه حرمون و سلخه و تمامی باشان تا سرحدجشوریان و معکیان و بر نصف جلعاد تا سرحدسیهون، ملک حشبون حکمرانی می کرد. ۶ اینهارا موسی بنده خداوند و بنی اسرائیل زدند، و موسی بنده خداوند آن را به روبینان و جادیان و نصف سبط منسی به ملکیت داد. ۷ و اینانند ملوک آن زمین که یوشع و بنی اسرائیل ایشان را در آن طرف اردن به سمت مغرب کشت، از بعل جاد در وادی لبنان، تا کوه حالی که به سعیر بالا می رود، و یوشع آن را به اسباط اسرائیل برحسب فرقه های ایشان به ملکیت داد. ۸ در کوهستان و هامون و عربه و دشتها و صحرا و در جنوب از حیتیان و اموریان و کنعانیان و فرزایان و حویان و یبوسیان. ۹ یکی ملک اریحا و یکی ملک عای که در پهلوی بیت ثیل است. ۱۰ و یکی ملک اورشلیم و یکی ملک حبرون. ۱۱ و یکی ملک یرموت و یکی ملک لاشیش. ۱۲ و یکی ملک عجلون و یکی ملک جازر. ۱۳ و یکی ملک دبیر و یکی ملک جادر. ۱۴ و یکی ملک حرما و یکی ملک عراد. ۱۵ و یکی ملک لینه و یکی ملک عدلام. ۱۶ و یکی ملک مقیده و یکی ملک بیت ثیل. ۱۷ و یکی ملک تفوح و یکی ملک حافر. ۱۸ و یکی ملک عفیق و یکی ملک لشارون. ۱۹ و یکی ملک مادون و یکی ملک حاصور. ۲۰ و یکی ملک شمرون مرون و یکی ملک اکشاف. ۲۱ و یکی ملک تنعاک و یکی ملک مجلجو. ۲۲ و یکی ملک قادش و یکی ملک یقنعام در کرمل. ۲۳ و یکی ملک دور در نفت دور و یکی ملک امتها در جلجال. ۲۴ پس یکی ملک ترصه و جمیع ملوک سی و یک نفر بودند.

۱۳ و یوشع پیر و سالخورده شد، و خداوند به وی گفت: «تو پیر و سالخورده شده‌ای و هنوز زمین بسیار برای تصرف باقی می ماند. ۲ و این است زمینی که باقی می ماند، تمامی بلوک فلسطینیان و جمیع جشوریان. ۳ از شیحور که در مقابل مصر است تا سرحد عقرون به سمت شمال که از کنعانیان شمرده می شود، یعنی پنج سردار فلسطینیان از غزبان و اشودیدان و اشقولونیان و جتیان و عقرونیان و عویان. ۴ و از جنوب تمامی زمین کنعانیان و مغاره‌ای که از صیدونیان است تا افیق و تا سرحد اموریان. ۵ و زمین جبلیان و تمامی لبنان به سمت مطلع آفتاب از بعل جاد که زیر کوه حرمون است تا مدخل حمات. ۶ تمامی ساکنان کوهستان از لبنان تا مصرفوت مایم که جمیع صیدونیان باشند، من ایشان را از پیش بنی اسرائیل بیرون خواهم کرد، لیکن تو آنها را به بنی اسرائیل به ملکیت به قرعه تقسیم نما چنانکه تو را امر فرموده‌ام. ۷ پس الان این زمین را به نه سبط و نصف سبط منسی برای

تا آخر اردن بود. ۶ و این حد تا بیت حمله برآمده، به طرف شمالی بیت عربه گذشت، و این حد نزد سنگ بهن پسر روبین برآمد. ۷ و این حد از وادی عخور نزد دبیر برآمد، و به طرف شمال به سوی جلیلال که مقابل فرازادمیم است، که در جنوب وادی است، متوجه می‌شود، و این حد نزد آبهای عین شمس گذشت، و انتهایش نزد عین روجل بود. ۸ و این حد از وادی پسر هنوم به‌جانب بیوسی، به طرف جنوب که همان اورشلیم باشد، برآمد. پس این حد به سوی قله کوهی که به طرف مغرب مقابل وادی هنوم، و به طرف شمال به آخر وادی رفائیم است، گذشت. ۹ و این حد از قله کوه به چشمه آبهای نفتوح کشیده شد، و نزد شهرهای کوه عفرون بیرون آمد، و تا بعله که قریه یعاریم باشد، کشیده شد. ۱۰ و این حد از بعله به طرف مغرب به کوه سعیر برگشت، و به طرف شمال از جانب کوه یعاریم که کسالون باشد گذشت، و نزد بیت شمس بزیر آمده، از تنمه گذشت. ۱۱ و این حد به سوی شمال از جانب عفرون بیرون آمد، و تا شکران کشیده شد، و از کوه بعله گذشته، نزد بینئیل بیرون آمد، و انتهای این حد دریا بود. ۱۲ و حد غربی دریای بزرگ و کناره آن بود، این است حدود بنی یهودا از هر طرف به حسب قبایل ایشان. ۱۳ و به کالیب بن یفنه به حسب آنچه خداوند به یوشع فرموده بود، در میان بنی یهودا قسمتی داد، یعنی قریه اربع پدر عناق که حبرون باشد. ۱۴ و کالیب سه پسر عناق یعنی شیشی و اخیمان و تلمی اولاد عناق را از آنجا بیرون کرد. ۱۵ و از آنجا به ساکنان دبیر برآمد و اسم دبیر قبل از آن قریه سفر بود. ۱۶ و کالیب گفت: «هرکه قریه سفرا بزند و آن را بگیرد، دختر خود عکسه را به زنی به او بخواهم داد. ۱۷ و عنئیل پسر قناز برادر کالیب آن را گرفت، و دختر خود عکسه را به او به زنی داد. ۱۸ و چون او نزد وی آمد او را ترغیب کرد که از پدر خود زمینی طلب نماید، و دختر از لاغ خود پایش آمد، و کالیب وی را گفت: «چه می‌خواهی؟» ۱۹ گفت: «مرا برکت ده. چونکه زمین جنوبی را به من داده‌ای، چشمه‌های آب نیزیه من بده. پس چشمه‌های بالا و چشمه‌های پایین را به او بخشید. ۲۰ این است ملک سبط بنی یهودا به حسب قبایل ایشان. ۲۱ و شهرهای انتهایی سبط بنی یهودا به سمت جنوب بر سرحد ادم قبضئیل و عیدر و یاجور بود، ۲۲ و قینه و دیمونه و عدعه، ۲۳ و قادش و حاصور و یتنان، ۲۴ و زیف و ظالم و بعلوت، ۲۵ و حاصور حدته و قریوت حاصور که حاصور باشد. ۲۶ امام و شماع و مولاده، ۲۷ و حصرجده و حشمون و بیت فالط، ۲۸ و حصر شوعال و بیرشبع و بزیتیه، ۲۹ و بعاله و عییم و عاصم، ۳۰ و التولد و کسبل و حرمه، ۳۱ و صقلج و مدمنه و سنسنه، ۳۲ و لباوت و سلخیم و عین و رمون، جمیع این شهرها با دهات آنها بیست و نه می‌باشد. ۳۳ و در هامون اشتاوت و صرعه و اشنه، ۳۴ و زانوح و عین جنیم و توفح و عینام، ۳۵ و یرموت و عدلام و سوکوه و عزیقه، ۳۶ و شعرایم و عدیتایم و الجدیهره و جدیتایم، چهارده شهر با دهات آنها. ۳۷ صنان و حداشاه و مجدل جاد. ۳۸ و دلعان و المصفه و یقتئیل. ۳۹ و لاخیش و بصقه و عجلون. ۴۰ و کبون و لحنان و کتلش. ۴۱ و جدیروت و بیت داجون و نعمه و مقیده. شانزده شهر با دهات آنها. ۴۲ و لینه و عاتر و عاشان. ۴۳ و یفتاح و اشنه

۱۴ و اینهاست ملکهایی که بنی اسرائیل در زمین کنعان گرفتند، که العازار کاهن و یوشع بن نون و روسای آباب اسباط بنی اسرائیل برای ایشان تقسیم کردند. ۲ برحسب قرعه، ملکیت ایشان شد، برای نه سبط و نصف سبط، چنانکه خداوند به دست موسی امر فرموده بود. ۳ زیرا که موسی ملکیت دو سبط و نصف سبط را به آن طرف اردن داده بود، اما به لاویان هیچ ملکیت در میان ایشان نداد. ۴ زیرا پسران یوسف دو سبط بودند، یعنی منسی و افرایم، و به لاویان هیچ قسمت در زمین ندادند، غیر از شهرها به جهت سکونت و اطراف آنها به جهت مواشی و اموال ایشان. ۵ چنانکه خداوند موسی را امر فرموده بود، همچنان بنی اسرائیل عمل نموده، زمین را تسلیم کردند. ۶ آنگاه بنی یهودا در جلیلال نزد یوشع آمدند، و کالیب بن یفنه قنزی وی را گفت: «سخنی را که خداوند به موسی، مرد خدا، درباره من و تو وقادش برینع گفت می‌دانی. ۷ من چهل ساله بودم وقتی که موسی، بنده خداوند، مرا از قادش برینع برای جاسوسی زمین فرستاد، و برای او خبر بازآورد چنانکه در دل من بود. ۸ لیکن برادرانم که همراه من رفته بودند دل قوم را گداختند، و اما من یهوه خدای خود را به تمامی دل پیروی کردم. ۹ و در آن روز موسی قسم خورد و گفت: البته زمینی که پای تو بر آن گذارده شد برای تو و اولادت ملکیت ابدی خواهد بود، زیرا که یهوه خدای مرا به تمامی دل پیروی نمودی. ۱۰ و الان اینک خداوند چنانکه گفته بود این چهل و پنج سال مرا زنده نگاه داشته است، از وقتی که خداوند این سخن را به موسی گفت هنگامی که اسرائیل در بیابان راه می‌رفتند، و الان، اینک من امروز هشتاد و پنج ساله هستم. ۱۱ و حال امروز قوت من باقی است مثل روزی که موسی مرا فرستاد، چنانکه قوت من در آن وقت بود، همچنان قوت من الان است، خواه برای جنگ کردن و خواه برای رفتن و آمدن. ۱۲ پس الان این کوه را به من بده که در آن روز خداوند درباره‌اش گفت، زیرا تو در آن روز شنیدی که عناقیان در آنجا بودند، و شهرهای بزرگ و حصاردار است، شاید خداوند با من خواهد بود تا ایشان را بیرون کنم، چنانکه خداوند گفته است.» ۱۳ پس یوشع او را برکت داد و حبرون را به کالیب بن یفنه به ملکیت بخشید. ۱۴ بنابراین حبرون تا امروز ملکیت کالیب بن یفنه قنزی شد، زیرا که یهوه خدای اسرائیل را به تمامی دل پیروی نموده بود. ۱۵ و قبل از آن نام حبرون، قریه اربع بود که او در میان عناقیان مرد بزرگ ترین بود. پس زمین از جنگ آرام گرفت.

۱۵ و قرعه به جهت سبط بنی یهودا، به حسب قبایل ایشان، به طرف جنوب به‌سر حد ادم، یعنی صحرای صین به اقصای تیمان رسید. ۲ و حد جنوبی ایشان از آخر بحرالمح، از خلیجی که متوجه به سمت جنوب است، بود. ۳ و به طرف جنوب، فراز عکریم بیرون آمده، به صین گذشت، و به جنوب قادش برینع برآمده، به حصرن گذشت، و به ادابرآمده، به سوی قرع برگشت. ۴ و از عصمون گذشته، به وادی مصر بیرون آمد، و انتهای این حدتا به دریا بود. این حد جنوبی شما خواهد بود. ۵ و حد شرقی، بحرالمح تا آخر اردن بود، و حدطرف شمال، از خلیج دریا

و نصیب. ۴۴ و قبیله واکریب و مریشه. نه شهر با دهات آنها. ۴۵ وعقرون و قصبه‌ها و دهات آن. ۴۶ از عقرون تادریا، همه که به اطراف اشدود بود با دهات آنها. ۴۷ و اشدود و قصبه‌ها و دهات آن. و غزا و قصبه‌ها و دهات آن تا وادی مصر، و تا دریای بزرگ و کنار آن. ۴۸ و در کوهستان شامیر و بیتیر و سوکوه. ۴۹ و دونه و قریه سنه که دبیر باشد. ۵۰ و عناب و اشتموه و عانیم. ۵۱ و جوشن و حولون و جیلوه، یازده شهر با دهات آنها. ۵۲ و اراب و دومه و اشعان. ۵۳ و یانوم و بیت تفوح و افیقه. ۵۴ و حمطه و قریه اربع که حبرون باشد، و صیبعور، نه شهر با دهات آنها. ۵۵ و معون و کرمل و زیف و یوطه. ۵۶ ویزرعیل و یقدهام و زانوح. ۵۷ و القاین و جبعه و تمنه، ده شهر با دهات آنها. ۵۸ و لحوول و بیت صور و جدور. ۵۹ و معارات و بیت عنوت و التفون، شش شهر با دهات آنها. ۶۰ و قریه بعل که قریه یعاریم باشد و الریه، دوشهر با دهات آنها. ۶۱ و در بیابان بیت عربه و مدین و سکاکه. ۶۲ و البشاش و مدینه الملح و عین جدی، شش شهر بادهاات آنها. ۶۳ و اما ییوسیان که ساکن اورشلیم بودند، بنی یهودا نتوانستند ایشان را بیرون کنند. پس ییوسیان با بنی یهودا تا امروز در اورشلیم ساکنند.

**۱۶** و قرعه برای بنی یوسف به سمت مشرق، از اردن اریحا به طرف آبهای اریحا تا صحرائی که از اریحا به سوی کوه بیت لیل بر می‌آید، بیرون آمد. ۲ و از بیت لیل تالوز برآمده، به سرحد اریکان تا عطاروت گذشت. ۳ و به سمت مغرب به سرحد فیلبطیان تا کناریت حورون پایین و تا جازر پایین آمد، و انتهایش تا دریا بود. ۴ پس پسران یوسف، منسی و افرایم، ملک خود را گرفتند. ۵ و حدود بنی افرایم به حسب قبایل ایشان چنین بود که حد شرقی ملک ایشان عطاروت ادارتا بیت حورون بالا بود. ۶ و حد غربی ایشان به طرف شمال نزد مکمیت برآمد و حد ایشان به سمت مشرق به تانه شیله برگشته، به طرف مشرق یانوحه از آن گذشت. ۷ و از یانوحه به عطاروت و نعره پایین آمده، به اریحا رسید و به اردن منتهی شد. ۸ و سرحد غربی آن از تفوح تاوادی قانه رفت و آخر آن به دریا بود، این است ملک سبط بنی افرایم به حسب قبایل ایشان. ۹ علاوه بر شهرهایی که از میان ملک بن منسی برای بنی افرایم جدا شده بود، جمیع شهرها بادهاات آنها بود. ۱۰ و کنعانیان را که در جازر ساکن بودند، بیرون نکردند. پس کنعانیان تا امروز در میان افرایم ساکنند، و برای جزیه، بندگان شدند.

**۱۷** و قسمت سبط منسی این شد، زیرا که او نخست زاده یوسف بود، و اما ماکیرنخست زاده منسی که پدر جلعاد باشد، چونکه مرد جنگی بود جلعاد و پاشان به او رسید. ۲ و برای پسران دیگر منسی به حسب قبایل ایشان قسمتی شد، یعنی برای پسران ابیعزر، و برای پسران هالک، و برای پسران اسرئیل، و برای پسران شکیم، و برای پسران حافر، و برای پسران شمیداع. اینان اولاد ذکور منسی بن یوسف برحسب قبایل ایشان می‌باشند. ۳ و اما صلفحاد بن حافر بن جلعاد بن ماکیرین منسی را پسران نبود، بلکه دختران، و اینهاست نامهای دخترانش: محله و نوعه و حجله و ملکه و ترصه. ۴ پس ایشان نزد العازار کاهن و نزد یوشع بن نون و نزد روسا

آمده، گفتند که «خداوند موسی را امر فرمود که ملکی در میان برادران ما به ما بدهد.» پس برحسب فرمان خداوند، ملکی در میان برادران پدرشان به ایشان داد. ۵ و به منسی سوی زمین جلعاد و پاشان که به آن طرف اردن واقع است، ده حصه رسید. ۶ زیرا که دختران منسی، ملکی در میان پسرانش یافتند، و پسران دیگر منسی، جلعاد را یافتند. ۷ و حد منسی از اشیر تا مکمه که مقابل شکیم است، بود، و حدش به طرف راست تا ساکنان عین تفوح رسید. ۸ و زمین تفوح از آن منسی بود، اما تفوح که به سرحد منسی واقع است از آن بنی افرایم بود. ۹ و حدش به وادی قانه یعنی به طرف جنوب وادی برآمد، و این شهرها از میان شهرهای منسی، ملک افرایم بود، و حد منسی به طرف شمال وادی و انتهایش به دریا بود. ۱۰ جنوب آن از آن افرایم، و شمال آن از آن منسی و دریا حد او بود، و ایشان به سوی شمال تا اشیر و به سوی مشرق تا یساکار رسیدند. ۱۱ و منسی در یساکار و در اشیر بیت‌شان و قصبه هایش، و بیلعام و قصبه هایش، و ساکنان دور و قصبه هایش، و ساکنان عین دور و قصبه هایش، و ساکنان تعناک و قصبه هایش، و ساکنان مجلدو و قصبه هایش، یعنی سه محال کوهستانی داشت. ۱۲ لیکن بنی منسی ساکنان آن شهرها را نتوانستند بیرون کنند، و کنعانیان جازم بودند که در آن زمین ساکن باشند. ۱۳ و واقع شده که چون بنی اسرائیل قوت یافتند، از کنعانیان جزیه گرفتند، لیکن ایشان را بالکل بیرون نکردند. ۱۴ و بنی یوسف یوشع را خطاب کرده، گفتند: «چرا یک قرعه و یک حصه فقط به من برای ملکیت دادی؟ و حال آنکه من قوم بزرگ هستم، چونکه خداوند تا الان مرا برکت داده است.» ۱۵ یوشع به ایشان گفت: «اگر تو قوم بزرگ هستی به جنگل برای و در آنجا در زمین فرزندان ورفائیان برای خود مکانی صاف کن، چونکه کوهستان افرایم برای تو تنگ است.» ۱۶ بنی یوسف گفتند: «کوهستان برای ما کفایت نمی‌کند، و جمیع کنعانیان که در زمین وادی ساکنند، ارابه‌های آهنین دارند، چه آتانی که در بیت‌شان و قصبه هایش، و چه آتانی که در وادی یزرعیل هستند.» ۱۷ پس یوشع به خاندان یوسف یعنی به افرایم و منسی خطاب کرده، گفت: «تو قوم بزرگ هستی و قوت بسیار داری، برای تو یک قرعه نخواهد بود. ۱۸ بلکه کوهستان نیز از آن تو خواهد بود، و اگرچه آن جنگل است آن را خواهی برید، و تمامی حدودش مال تو خواهد بود زیرا که کنعانیان را بیرون خواهی کرد، اگرچه ارابه‌های آهنین داشته، و زورآور باشند.»

**۱۸** و تمامی جماعت بنی اسرائیل در شیله جمع شده، خیمه اجتماع را در آنجا برپا داشتند، و زمین پیش روی ایشان مغلوب بود. ۲ و از بنی اسرائیل هفت سبط باقی ماندند، که هنوز ملک خود را تقسیم نکرده بودند. ۳ و یوشع به بنی اسرائیل گفت: «شما تا به کی کاهلی می‌ورزید و داخل نمی‌شوید تا در آن زمینی که یهوه خدای پدران شما، به شما داده است، تصرف نمایید؟ ۴ سه نفر برای خود از هر سبطانتخاب کنید، تا ایشان را روانه نمایم، و برخاسته، از میان زمین گردش کرده، آن را برحسب ملکهای خود ثبت کنند، و نزد من خواهند برگشت. ۵ و آن را به هفت



حصه تقسیم کنند، و یهودا به سمت جنوب به حدود خود خواهد ماند، و خاندان یوسف به سمت شمال به حدود خود خواهد ماند. ۶ و شما زمین را به هفت حصه ثبت کرده، آن را نزد من اینجا بیاورید، و من برای شما در اینجا در حضور یهوه، خدای ما، قرعه خواهم انداخت. ۷ زیرا که لاویان در میان شما هیچ نصیب ندارند، چونکه کهنات خداوند نصیب ایشان است، و جادو روبین و نصف سبط منسی ملک خود را که موسی، بنده خداوند، به ایشان داده بود در آن طرف اردن به سمت شرقی گرفته‌اند. ۸ پس آن مردان برخاسته، رفتند و یوشع آثانی را که برای ثبت کردن زمین می‌رفتند امر فرموده، گفت: «بروید و در زمین گردش کرده، آن را ثبت نمایید و نزد من برگردید، تا در اینجا در حضور خداوند در شیلوه برای شما قرعه اندازم.» ۹ پس آن مردان رفته، از میان زمین گذشتند و آن را به هفت حصه به حسب شهرهایش در طوماری ثبت نموده، نزد یوشع به اردو در شیلوه برگشتند. ۱۰ و یوشع به حضور خداوند در شیلوه برای ایشان قرعه انداخت، و در آنجا یوشع زمین را برای بنی اسرائیل برحسب فرقه های ایشان تقسیم نمود. ۱۱ و قرعه سبط بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان برآمد، و حدود حصه ایشان در میان بنی یهودا و بنی یوسف افتاد. ۱۲ و حد ایشان به سمت شمال از اردن بود، و حد ایشان به طرف اریحا به سوی شمال برآمد، و از میان کوهستان به سوی مغرب بالا رفت، و انتهایش به صحرای بیت آون بود. ۱۳ و حد ایشان از آنجا تا لوزگذشت، یعنی به جانب لوز جنوبی که بیت ثیل باشد، و حد ایشان به سوی عطاروت ادار برجانب کوهی که به جنوب بیت حورون پایین است، رفت. ۱۴ و حدش کشیده شد و به جانب مغرب به سوی جنوب از کوهی که در مقابل بیت حورون جنوبی است گذشت، و انتهایش نزد قریه بعل بود که آن را قریه یعیاریم می‌گویند و یکی از شهرهای بنی یهوداست. این جانب غربی است. ۱۵ و جانب جنوبی از انتهای قریه یعیاریم بود، و این حد به طرف مغرب می‌رفت و به سوی چشمه آبهای نفتوح برآمد. ۱۶ و این حد به انتهای کوهی که در مقابل دره ابن هنوم است که در جنوب وادی رفائیم باشد، برآمد، و به سوی دره هنوم به جانب جنوبی بیوسیان رفته، تا عین روجل رسید. ۱۷ و از طرف شمال کشیده شده، به سوی عین شمس رفت، و به جلیلوت که در مقابل سر بالای ادمیم است برآمد، و به سنگ بوهن بن روبین به زیر آمد. ۱۸ و به جانب شمالی در مقابل عربه گذشته، به عربه به زیر آمد. ۱۹ و این حد به جانب بیت حجله به سوی شمال گذشت، و آخر این حد به خلیج شمالی بحرالملح نزد انتهای جنوبی اردن بود. این حد جنوبی است. ۲۰ و به طرف مشرق، حد آن اردن بود و ملک بنی بنیامین به حسب حدودش به هر طرف و برحسب قبایل ایشان این بود. ۲۱ و این است شهرهای سبط بنی بنیامین برحسب قبایل ایشان اریحا و بیت حجله و عمق قصیص. ۲۲ و بیت عربه و صماریم و بیت ثیل. ۲۳ و عویم و فاره و عفرت. ۲۴ و کفر عمونی و عفنی و جابع، دوازده شهر با دهات آنها. ۲۵ و جبعون و رامه و بیروت. ۲۶ و مصفه و کفیره و موصه. ۲۷ و راقم و یرفئیل و تراله. ۲۸ و صیله و آلف و ییوسی که اورشلیم باشد و جبعه و قریه، چهارده شهر با دهات آنها. این ملک بنی بنیامین به حسب قبایل ایشان بود.

۱۹ و قرعه دومین برای شمعون برآمد، یعنی برای سبط بنی شمعون برحسب قبایل ایشان، و ملک ایشان در میان ملک بنی یهودا بود. ۲ و اینها نصیب ایشان شد یعنی بشیر شمع و شمع و مولادا. ۳ و حصر شوعل و بالح و عاصم. ۴ و التولد و بتول و حرمه. ۵ و صقلغ و بیت مرکبوت و حصر سوسه. ۶ و بیت لباعوت و شاروحن. سیزده شهر با دهات آنها. ۷ و عین ورمون و عاتر و عاشان، چهارده شهر با دهات آنها. ۸ تمامی دهاتی که در اطراف این شهرها تا بعلت بشیر رامه جنوبی بود. ملک سبط بنی شمعون برحسب قبایل ایشان این بود. ۹ و ملک بنی شمعون از میان قسمت بنی یهودا بود، زیرا قسمت بنی یهودا برای ایشان زیاد بود، پس بنی شمعون ملک خود را از میان ملک ایشان گرفتند. ۱۰ و قرعه سوم برای بنی زبولون برحسب قبایل ایشان برآمد، و حد ملک ایشان تا ساریدرسید. ۱۱ و حد ایشان به طرف مغرب تا مرغه رفت و تا دباشه رسید و تا وادی که در مقابل یقنعام است، رسید. ۱۲ و از سارید به سمت مشرق به سوی مطلع آفتاب تا سرحد کسلوت تابور پیچید، و نزد دابره بیرون آمده، به یافیع رسید. ۱۳ و از آنجا به طرف مشرق تا جت حافر و تا عت قاصین گذشته، نزد رمون بیرون آمد و تانیعه کشیده شد. ۱۴ و این حد به طرف شمال تاحناتون آن را احاطه کرد، و آخرش نزد وادی یفتحتیل بود. ۱۵ و قطه و نهلال و شمرون و یداله و بیت لحم، دوازده شهر با دهات آنها. ۱۶ این ملک بنی زبولون برحسب قبایل ایشان بود، یعنی این شهرها با دهات آنها. ۱۷ و قرعه چهارم برای یساکار برآمد یعنی برای بنی یساکار برحسب قبایل ایشان. ۱۸ و حدایشان تا یزرعیل و کسلوت و شونم بود. ۱۹ و حفاریم و شیتون و اناحره. ۲۰ و ربیت و قشیون و آیص. ۲۱ و رمه و عین جنیم و عین حده و بیت فصیص. ۲۲ و این حد به تابور و شحصیمه و بیت شمس رسید، و آخر حد ایشان نزد اردن بود. یعنی شانزده شهر با دهات آنها. ۲۳ این ملک سبطی یساکار برحسب قبایل ایشان بود، یعنی شهرها با دهات آنها. ۲۴ و قرعه پنجم برای سبط بنی اشیر برحسب قبایل ایشان بیرون آمد. ۲۵ و حد ایشان حلقه وحلی و باطن و اکشاف. ۲۶ و الملک و عمعاد و مشال و به طرف مغرب به کرمل و شیخور لبه رسید. ۲۷ و به سوی مشرق آفتاب به بیت داجون پیچیده، تا زبولون رسید، و به طرف شمال تا وادی یفتحتیل و بیت عامق و نعیشیل و به طرف چپ نزد کابول بیرون آمد. ۲۸ و به حبرون و رحوب و حمون و قانه تا صیدون بزرگ. ۲۹ و این حد به سوی رامه به شهر حصاردار صور پیچید و این حد به سوی حوصه برگشت، و انتهایش نزد دریا در دیار اکرپب بود. ۳۰ و عمه و عقیق و رحوب، و بیست و دو شهر با دهات آنها. ۳۱ ملک سبط بنی اشیر برحسب قبایل ایشان این بود، یعنی این شهرها با دهات آنها. ۳۲ و قرعه ششم برای بنی نفتالی بیرون آمد، یعنی برای بنی نفتالی برحسب قبایل ایشان. ۳۳ و حد ایشان از حالف از بلوطی که در صعنیم است و ادامی و ناقب و بینیل تا لقوم بود و آخرش نداشتند بود ۳۴ و حدش به سمت مغرب به سوی ازنوت تا بور پیچید، و از آنجا تا حقوق بیرون آمد، و به سمت جنوب به زبولون رسید و به سمت مغرب به اشیر رسید، و به سمت مشرق به یهودا نزد اردن. ۳۵ و شهرهای حصاردار صدمیم و صیر و حمه و رقه و کناره. ۳۶ و ادامه و رامه و حاصور.

۳۷ و قادش و اذرعی و عین حاصور. ۳۸ و بیرون و مجدلیل و حوریم و بیت عناه و بیت شمس، نوزده شهر با دهات آنها. ۳۹ ملک سبطینی نفتالی برحسب قبایل ایشان این بود، یعنی شهرها با دهات آنها. ۴۰ و قرعه هفتم برای سبط بنی دان برحسب قبایل ایشان بیرون آمد. ۴۱ و حد ملک ایشان صرعه و اشتول و عبر شمس بود. ۴۲ و شعلین و ایلون و يتله. ۴۳ و ایلون و تمنه و عقرون. ۴۴ و التقیه و جبتون و بعله. ۴۵ و یهود و بنی برق و جت رمون. ۴۶ و میاه یرقون و رقون با سر حدی که درمقابل یافا است. ۴۷ و حد بنی دان از طرف ایشان بیرون رفت، زیر که بنی دان برآمده، با لشم جنگ کردند و آن را گرفته، به دم شمشیر زدند. و متصرف شده، در آن سکونت گرفتند. پس لشم رادان نامیدند، موافق اسم دان که پدر ایشان بود. ۴۸ این است ملک سبط بنی دان برحسب قبایل ایشان، یعنی این شهرها با دهات آنها. ۴۹ و چون از تقسیم کردن زمین برحسب حدودش فارغ شدند، بنی اسرائیل ملکی را در میان خود به یوشع بن نون دادند. ۵۰ برحسب فرمان خداوند شهری که او خواست، یعنی تمنه سارح را در کوهستان افرایم به او دادند، پس شهرها بنا کرده، در آن ساکن شد. ۵۱ این است ملکهایی که العازار کاهن با یوشع بن نون و روسای آبی اسباط بنی اسرائیل درشیلوه به حضور خداوند نزد در خیمه اجتماع به قرعه تقسیم کردند. پس از تقسیم نمودن زمین فارغ شدند.

۲۰ و خداوند یوشع را خطاب کرده، گفت: ۲ «بنی اسرائیل را خطاب کرده، بگو: شهرهای ملجایی را که درباره آنها به واسطه موسی به شما سخن گفتم، برای خود معین سازید تا ۳ قاتلی که کسی را سهو و ندانسته کشته باشد به آنها فرار کند، و آنها برای شما از ولی مقتول ملجا باشد. ۴ و او به یکی از این شهرها فرار کرده، و به مدخل دروازه شهر ایستاده، به گوش مشایخ شهر ماجرای خود را بیان کند، و ایشان او را نزد خود به شهر درآورده، مکانی به او بدهند تا بایشان ساکن شود. ۵ و اگر ولی مقتول او را تعاقب کند، قاتل را به دست او نسیارند، زیرا که همسایه خود را از نادانستگی کشته، و او را پیش از آن دشمن نداشته بود. ۶ و در آن شهر تا وقتی که به جهت محاکمه به حضور جماعت حاضر شود تا وفات رئیس کهنه که در آن ایام می باشد توقف نماید، و بعد از آن قاتل برگشته، به شهر و به خانه خود یعنی به شهری که از آن فرار کرده بود، داخل شود. ۷ پس قادش را در جلیل در کوهستان نفتالی و شکیم را در کوهستان افرایم و قریه اربع را که درحیرون باشد در کوهستان یهودا، تقدیس نمودند. ۸ و از آن طرف اردن به سمت مشرق اریحا باصرا در صحرا در بیابان از سبط روبین و راموت را درجلعاد از سبط جاد و جولان را در باشان از سبطمنسی تعیین نمودند. ۹ اینهاست شهرهایی که برای تمامی بنی اسرائیل و برای غریبی که در میان ایشان ماوا گزیند معین شده بود، تا هرکه کسی راهسو کشته باشد به آنجا فرار کند، و به دست ولی مقتول کشته نشود تا وقتی که به حضور جماعت حاضر شود.

۲۱ آنگاه روسای آبی لایوان نزد العازرکاهن و نزد یوشع بن نون و نزد روسای آبی اسباط بنی اسرائیل آمدند. ۲ و ایشان را درشیلوه در زمین کنعان مخاطب ساخته، گفتند که «خداوند به واسطه موسی امر فرموده است که شهرها برای سکونت و حوالی آنها به جهت بهایم ما، به ما داده شود.» ۳ پس بنی اسرائیل برحسب فرمان خداوند این شهرها را با حوالی آنها از ملک خود به لایوان دادند. ۴ و قرعه برای قبایل قهاتیان بیرون آمد، و برای پسران هارون کاهن که ازجمله لایوان بودند سیزده شهر از سبط یهودا، و از سبط شمعون و ازسبط بنیامین به قرعه رسید. ۵ و برای بقیه پسران قهات، ده شهر از قبایل سبط افرایم و از سبط دان و از نصف سبط منسی به قرعه رسید. ۶ و برای پسران جرشون سیزده شهر از قبایل سبط یساکار و از سبط اشیر و از سبط نفتالی و از نصف سبط منسی در باشان به قرعه رسید. ۷ و برای پسران مراری برحسب قبایل ایشان دوازده شهر از سبط روبین و از سبط جاد و از سبط یبولون رسید. ۸ و بنی اسرائیل، این شهرها و حوالی آنها را به لایوان به قرعه دادند، چنانکه خداوند به واسطه موسی امر فرموده بود. ۹ و از سبط بنی یهودا و از سبط بنی شمعون این شهرها را که به نامها ذکر می شود، دادند. ۱۰ و اینها به پسران هارون که از قبایل قهاتیان ازبنی لاری بودند رسید، زیرا که قرعه اول از ایشان بود. ۱۱ پس قریه اربع پدر عناق که حیرون باشد در کوهستان یهودا با حوالی که در اطراف آن بود، به ایشان دادند. ۱۲ لیکن مزرعه های شهر و دهات آن را به کالیب بن یفنه برای ملکیت دادند. ۱۳ و به پسران هارون کاهن، حیرون را که شهرملجای قاتلان است با حوالی آن، و لینه را باحوالی آن دادند. ۱۴ و یتیر را با نواحی آن و اشموع را با نواحی آن. ۱۵ و حولون را با نواحی آن و دبیر را با نواحی آن. ۱۶ و عین را با نواحی آن و یطه را با نواحی آن و بیت شمس را با نواحی آن، یعنی از این دو سبط نه شهر را. ۱۷ و از سبطبنیامین جبعون را با نواحی آن و جبع را با نواحی آن. ۱۸ عناتوت را با نواحی آن و علمون را بانواحی آن، یعنی چهار شهر دادند. ۱۹ تمامی شهرهای پسران هارون کهنه سیزده شهر با نواحی آنها بود. ۲۰ و اما قبایل بنی قهات لایوان، یعنی بقیه بنی قهات شهرهای قرعه ایشان از سبط افرایم بود. ۲۱ پس شکیم را در کوهستان افرایم که شهرملجای قاتلان است با نواحی آن و جازر را بانواحی آن به ایشان دادند. ۲۲ و قبصایم را بانواحی آن و بیت حورون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ۲۳ و از سبط دان التقی را با نواحی آن و جبتون را با نواحی آن. ۲۴ و ایلون را با نواحی آن و جت رمون را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ۲۵ و از نصف سبط منسی تعتک را با نواحی آن و جت رمون را با نواحی آن، یعنی دو شهر دادند. ۲۶ تمامی شهرهای قبایل بقیه بنی قهات با نواحی آنها ده بود. ۲۷ و به بنی جرشون که از قبایل لایوان بودند از نصف سبط منسی جولان را در باشان که شهرملجای قاتلان است با نواحی آن و بعشره را بانواحی آن، یعنی دو شهر دادند. ۲۸ و از سبطیساکار قشویون را با نواحی آن و دابره را با نواحی آن. ۲۹ و یرموت را با نواحی آن و عین جنیم را بانواحی آن، یعنی چهار شهر. ۳۰ و از سبط اشیرمشال را با نواحی آن و عبیدون را با نواحی آن. ۳۱ و حلقات را با نواحی آن و رحوب را با نواحی آن، یعنی چهار شهر. ۳۲ و از سبط نفتالی

فاداش رادر جلیل که شهر ملجای قاتلان است با نواحی آن و حموت دور را با نواحی آن و قرتان را، یعنی سه شهر دادند. ۳۳ تمامی شهرهای جرشونیان برحسب قبایل ایشان سیزده شهر بود با نواحی آنها. ۳۴ و به قبایل بنی مراری که از لاویان باقی مانده بودند، از سبط زبولون یقنعام را با نواحی آن و قرته را با نواحی آن. ۳۵ و دمنه را با نواحی آن و نحلال را با نواحی، یعنی چهار شهر. ۳۶ و از سبط روبین، باصر را با نواحی آن و یهصه را با نواحی آن. ۳۷ و قدیموت را با نواحی آن و میغه را بانواحی آن، یعنی چهار شهر. ۳۸ و از سبط جادراموت را در جلعاد که شهر ملجای قاتلان است بانواحی آن و محنایم را با نواحی آن. ۳۹ و حشوبن را با نواحی آن و یعزیر را با نواحی آن؛ همه این شهرها چهار می باشد. ۴۰ همه اینها شهرهای بنی مراری برحسب قبایل ایشان بود، یعنی بقیه قبایل لاویان و قرعه ایشان دوازده شهر بود. ۴۱ و جمیع شهرهای لاویان در میان ملک بنی اسرائیل چهل و هشت شهر با نواحی آنها بود. ۴۲ این شهرها هر یکی با نواحی آن به هر طرفش بود، و برای همه این شهرها چنین بود. ۴۳ پس خداوند تمامی زمین را که برای پدران ایشان قسم خورده بود که به ایشان بدهد به اسرائیل داد، و آن را به تصرف آورد، در آن ساکن شدند. ۴۴ و خداوند ایشان را از هر طرف آرامی داد چنانکه به پدران ایشان قسم خورده بود، واحدی از دشمنان ایشان نتوانست با ایشان مقاومت نماید، زیرا که خداوند جمیع دشمنان ایشان را به بدست ایشان سپرده بود. ۴۵ و از جمیع سخنان نیکویی که خداوند به خاندان اسرائیل گفته بود، سخنی به زمین نیفتاد بلکه همه واقع شد.

۲۲ آنگاه یوشع روبینیان و جادیان و نصف سبط منسی را خوانده، ۲ به ایشان گفت: «شما هرچه موسی بنده خداوند به شما امر فرموده بود، نگاه داشتید، و کلام مرا از هرچه به شما امر فرمودم، اطاعت نمودید. ۳ و برادران خود را در این ایام طویل تا امروز ترک نکرده، وصیتی را که بیهوه، خدای شما، امر فرموده بود، نگاه داشته‌اید. ۴ و الان بیهوه خدای شما به برادران شما آرامی داده است، چنانکه به ایشان گفته بود. پس حال به خیمه های خود و به زمین ملکیت خود که موسی بنده خداوند از آن طرف اردن به شما داده است بازگشته، بروید. ۵ اما بدقت متوجه شده، امر و شریعتی را که موسی بنده خداوند به شما امر فرموده است به جا آورید، تا بیهوه، خدای خود، را محبت نموده، به تمامی طریقهای او سلوک نمایید، و اوامر او را نگاه داشته، به او بچسبید و او را به تمامی دل و تمامی جان خود عبادت نمایید.» ۶ پس یوشع ایشان را برکت داده، روانه نمود و به خیمه های خود رفتند. ۷ و به نصف سبط منسی، موسی ملک دریاشان داده بود، و به نصف دیگر، یوشع در این طرف اردن به سمت مغرب در میان برادران ایشان ملک داد. و هنگامی که یوشع ایشان را به خیمه های ایشان روانه می کرد، ایشان را برکت داد. ۸ و ایشان را مخاطب ساخته، گفت: «با دولت بسیار و با مواشی بی شمار، با نقره و طلا و مس و آهن و لباس فراوان به خیمه های خود برگردید، و غنیمت دشمنان خود را با برادران خویش تقسیم نمایید.» ۹ پس بنی روبین و بنی جاد و نصف سبط منسی از

دبایح سلامتی خود به‌جا آوریم، تا در زمان آینده پسران شما به پسران ما نگویند که شما را در خداوند هیچ بهره‌ای نیست. ۲۸ پس گفتیم اگر در زمان آینده به ما و به نسلهای ما چنین بگویند، آنگاه ما خواهیم گفت، نمونه مذبح خداوند را ببینید که پدران ما ساختند نه برای قربانی سوختنی و نه برای ذبیحه، بلکه تا در میان ما و شما شاهد باشد. ۲۹ حاشا از ما که از خداوند متمرد شده، امروز از متابعت خداوند برگردیم، و مذبحی برای قربانی سوختنی و هدیه آردی و ذبیحه سواى مذبح یهوه، خدای ما که پیش روی مسکن اوست، بسازیم.» ۳۰ و چون فینحاس کاهن و سروران جماعت و روسای قبایل اسرائیل که با وی بودند سخنی را که بنی روبین و بنی جاد و بنی منسی گفته بودند، شنیدند، در نظر ایشان پسند آمد. ۳۱ و فینحاس بن العازار کاهن به بنی روبین و بنی جاد و بنی منسی گفت: «امروز دانستیم که خداوند در میان ماست، چونکه این خیانت را بر خداوند نوزیده‌اید، پس الان بنی اسرائیل را از دست خداوند خلاصی دادید.» ۳۲ پس فینحاس بن العازار کاهن و سروران از نزد بنی روبین و بنی جاد از زمین جلعاد به زمین کنعان، نزد اسرائیل برگشته، این خبر به ایشان رسانیدند. ۳۳ و این کار به نظر بنی اسرائیل پسند آمد و بنی اسرائیل خدا را متبارک خواندند، و درباره برآمدن برای مقاتله ایشان تا زمینی را که بنی روبین و بنی جاد در آن ساکن بودند خراب نمایند، دیگر سخن نگفتند. ۳۴ و بنی روبین و بنی جاد آن مذبح را عید نامیدند، زیرا که آن در میان ما شاهد است که یهوه خداست.

#### ۲۴ و یوشع تمامی اسباط اسرائیل را درشکیم جمع کرد، و مشایخ

اسرائیل و روسا و داوران و ناظران ایشان را طلبیده، به حضور خدا حاضر شدند. ۲ و یوشع به تمامی قوم گفت که «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید که پدران شما، یعنی طارح پدر ابراهیم و پدر ناحور، در زمان قدیم به آن طرف نهر ساکن بودند، و خدایان غیر را عبادت می‌نمودند. ۳ و پدر شما ابراهیم را از آن طرف نهر گرفته، در تمامی زمین کنعان گردانیدم، و ذریت او را زیاد کردم و اسحاق را به او دادم. ۴ و یعقوب و عیسو را به اسحاق دادم، و کوه سعیر را به عیسو دادم تا ملکیت او بشود، و یعقوب و پسرانش به مصر فرود شدند. ۵ و موسی و هارون را فرستاده مصر را به آنچه در وسط آن کردم، مبتلا ساختم؛ پس شما را از آن بیرون آوردم. ۶ و چون پدران شما را از مصر بیرون آوردم و به دریا رسیدید، مصریان با اربابها و سواران، پدران شما را تا بحر قلزم تعاقب نمودند. ۷ و چون نزد خداوند فریاد کردند، او در میان شما و مصریان تاریکی گذارد، و دریا را برایشان آورده، ایشان را پوشانید، و چشمان شما آنچه را در مصر کردم دید، پس روزهای بسیار در بیابان ساکن می‌بودید. ۸ پس شما را در زمین اموریانی که به آن طرف اردن ساکن بودند آوردم، و با شما جنگ کردند، و ایشان را به‌دست شما تسلیم نمودم، و زمین ایشان را در تصرف آوردید، و ایشان را از حضور شما هلاک ساختم. ۹ و بالاق بن صفور ملک موآب برخاسته، با اسرائیل جنگ کرد و فرستاده، بلعام بن بعور را طلبید تا شما را لعنت کند. ۱۰ و نحواستم که بلعام را بشنوم لهذا شما را برکت همی داد و شما را از دست او رهانیدم. ۱۱ و از اردن عبور کرده، به اریحا رسیدید، و مردان اریحا یعنی اموریان و فرزندان و کنعانیان و حتیان و جرجاشیان و حویان و یوسیان با

دبایح سلامتی خود به‌جا آوریم، تا در زمان آینده پسران شما به پسران ما نگویند که شما را در خداوند هیچ بهره‌ای نیست. ۲۸ پس گفتیم اگر در زمان آینده به ما و به نسلهای ما چنین بگویند، آنگاه ما خواهیم گفت، نمونه مذبح خداوند را ببینید که پدران ما ساختند نه برای قربانی سوختنی و نه برای ذبیحه، بلکه تا در میان ما و شما شاهد باشد. ۲۹ حاشا از ما که از خداوند متمرد شده، امروز از متابعت خداوند برگردیم، و مذبحی برای قربانی سوختنی و هدیه آردی و ذبیحه سواى مذبح یهوه، خدای ما که پیش روی مسکن اوست، بسازیم.» ۳۰ و چون فینحاس کاهن و سروران جماعت و روسای قبایل اسرائیل که با وی بودند سخنی را که بنی روبین و بنی جاد و بنی منسی گفته بودند، شنیدند، در نظر ایشان پسند آمد. ۳۱ و فینحاس بن العازار کاهن به بنی روبین و بنی جاد و بنی منسی گفت: «امروز دانستیم که خداوند در میان ماست، چونکه این خیانت را بر خداوند نوزیده‌اید، پس الان بنی اسرائیل را از دست خداوند خلاصی دادید.» ۳۲ پس فینحاس بن العازار کاهن و سروران از نزد بنی روبین و بنی جاد از زمین جلعاد به زمین کنعان، نزد اسرائیل برگشته، این خبر به ایشان رسانیدند. ۳۳ و این کار به نظر بنی اسرائیل پسند آمد و بنی اسرائیل خدا را متبارک خواندند، و درباره برآمدن برای مقاتله ایشان تا زمینی را که بنی روبین و بنی جاد در آن ساکن بودند خراب نمایند، دیگر سخن نگفتند. ۳۴ و بنی روبین و بنی جاد آن مذبح را عید نامیدند، زیرا که آن در میان ما شاهد است که یهوه خداست.

#### ۲۳ و واقع شد بعد از روزهای بسیار چون خداوند اسرائیل را از جمیع

دشمنان ایشان از هر طرف آرامی داده بود، و یوشع پیر و سالخورده شده بود. ۲ که یوشع جمیع اسرائیل را با مشایخ و روسا و داوران و ناظران ایشان طلبیده، به ایشان گفت: «من پیر و سالخورده شده‌ام. ۳ و شما هرآنچه یهوه، خدای شما به همه این طوایف به‌خاطر شما کرده است، دیده‌اید، زیریهوه، خدای شما اوست که برای شما جنگ کرده است. ۴ اینک این طوایف را که باقی‌مانده‌اند از اردن و جمیع طوایف را که مغلوب ساختم تا درگیری بزرگ، به سمت مغرب آفتاب برای شما به قرعه تقسیم کرده‌ام تا میراث اسباط شما باشند. ۵ و یهوه، خدای شما اوست که ایشان را از حضور شما رانده، ایشان را از پیش روی شما بیرون می‌کند، و شما زمین ایشان را در تصرف خواهید آورد، چنانکه یهوه خدای شما به شما گفته است. ۶ پس بسیار قوی باشید و متوجه شده، هرچه درسفر تورات موسی مکتوب است نگاه دارید و به طرف چپ یا راست از آن تجاوز ننمایید. ۷ تا به این طوایفی که در میان شما باقی‌مانده‌اند داخل نشوید، و نامهای خدایان ایشان را ذکر ننمایید، و قسم نخورید و آنها را عبادت ننمایید و سجده نکنید. ۸ بلکه به یهوه، خدای خود بپسیدید چنانکه تا امروز کرده‌اید. ۹ زیرا خداوند طوایف بزرگ و زورآور را از پیش روی شما بیرون کرده است، و اما با شما کسی را تا امروز یاری مقاومت نبوده است. ۱۰ یک نفر از شما هزار را تعاقب خواهد نمود زیرا که یهوه، خدای شما، اوست که برای شما جنگ می‌کند، چنانکه به شما گفته است. ۱۱

یوسف را که بنی اسرائیل از مصر آورده بودند در شکیم، در حصه زمینی که یعقوب از بنی حمور، پدر شکیم به صد قسیطه خریده بود، دفن کردند، و آن ملک بنی یوسف شد. ۳۳ و العازار بن هارون مرد، و او را در تل پسرش فینحاس که در کوهستان افرایم به او داده شد، دفن کردند.

شما جنگ کردند، و ایشان را به دست شما تسلیم نمودم. ۱۲ و زبور را پیش شما فرستاده، ایشان، یعنی دیوادشاه اموریان را از حضور شما براندم، نه به شمشیر و نه به کمان شما. ۱۳ و زمینی که در آن زحمت نکشیدید، و شهرهایی را که بنا نمودید، به شما دادم که در آنها ساکن می‌باشید و ازتاکستانها و باغات زیتون که نکاشتید، می‌خورید. ۱۴ پس الان از یهوه بترسید، و او را به خلوص و راستی عبادت نمایید، و خدایانی را که پدران شما به آن طرف نهر و در مصر عبادت نمودند از خود دور کرده، یهوه را عبادت نمایید. ۱۵ و اگر در نظر شما پسند نیاید که یهوه را عبادت نمایید، پس امروز برای خود اختیار کنید که را عبادت خواهید نمود، خواه خدایانی را که پدران شما که به آن طرف نهر بودند عبادت نمودند، خواه خدایان اموریانی را که شما در زمین ایشان ساکنید، و اما من و خاندان من، یهوه را عبادت خواهیم نمود.» ۱۶ آنگاه قوم در جواب گفتند: «حاشا از ما که یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نماییم. ۱۷ زیرا که یهوه، خدای ما، اوست که ما و پدران ما را از زمین مصر از خانه بندگی بیرون آورد، و این آیات بزرگ را در نظر ما نمود، و ما را در تمامی راه که رفتیم و در تمامی طوایفی که از میان ایشان گذشتیم، نگاه داشت. ۱۸ و یهوه تمامی طوایف، یعنی اموریانی را که در این زمین ساکن بودند از پیش روی ما بیرون کرد، پس ما نیز یهوه را عبادت خواهیم نمود، زیرا که او خدای ماست.» ۱۹ پس یوشع به قوم گفت: «نمی‌توانید یهوه را عبادت کنید زیرا که او خدای قدوس است و او خدای غیور است که عصیان و گناهان شما را نخواهد آمرزید. ۲۰ اگر یهوه را ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمایید، آنگاه او خواهد برگشت و به شما ضرر رسانیده، بعد از آنکه به شما احسان نموده است، شما را هلاک خواهد کرد.» ۲۱ قوم به یوشع گفتند: «نی بلکه یهوه را عبادت خواهیم نمود.» ۲۲ یوشع به قوم گفت: «شما بر خود شاهد هستید که یهوه را برای خود اختیار نموده‌اید تا او را عبادت کنید.» گفتند: «شاهد هستیم.» ۲۳ (گفت): «پس الان خدایان غیر را که در میان شما هستند دور کنید، و دل‌های خود را به یهوه، خدای اسرائیل، مایل سازید.» ۲۴ قوم به یوشع گفتند: «یهوه خدای خود را عبادت خواهیم نمود و آواز او را اطاعت خواهیم کرد.» ۲۵ پس در آن روز یوشع با قوم عهد بست و برای ایشان فریضه و شریعتی در شکیم قرار داد. ۲۶ و یوشع این سخنان را در کتاب تورات خدا نوشت و سنگی بزرگ گرفته، آن را در آنجا زیر درخت بلوطی که نزد قدس خداوند بود برپا داشت. ۲۷ و یوشع به تمامی قوم گفت: «اینک این سنگ برای ما شاهد است، زیرا که تمامی سخنان خداوند را که به ما گفت، شنیده‌است؛ پس برای شما شاهد خواهد بود، مبدا خدای خود را انکار نمایید.» ۲۸ پس یوشع، قوم یعنی هر کس را به ملک خودروانه نمود. ۲۹ و بعد از این امور واقع شد که یوشع بن نون، بنده خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد. ۳۰ و او را در حدود ملک خودش در ترمه سارح که در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش است، دفن کردند. ۳۱ و اسرائیل در همه ایام یوشع و همه روزهای مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند و تمام عملی که خداوند برای اسرائیل کرده بود دانستند، خداوند را عبادت نمودند. ۳۲ و استخوانهای

خواهیم نمود.» ۲۵ پس مدخل شهر را به ایشان نشان داد، پس شهر را به دم شمشیر زدند، و آن مرد را با تمامی خاندانش رها کردند. ۲۶ و آن مرد به زمین حثیان رفته، شهری بنا نمود و آن را لوز نامید که تا امروز اسمش همان است. ۲۷ و منسی اهل بیت‌شان و دهات آن را و اهل تنک و دهات آن و ساکنان دور و دهات آن و ساکنان بیلعام و دهات آن و ساکنان مجلو و دهات آن را بیرون نکرد، و کنعانیان عزیمت داشتند که در آن زمین ساکن باشند. ۲۸ و چون اسرائیل قوی شدند، بر کنعانیان جزیه نهادند، لیکن ایشان را تمام بیرون نکردند. ۲۹ و افرایم کنعانیانی را که در جازر ساکن بودند، بیرون نکرد، پس کنعانیان در میان ایشان درجازر ساکن ماندند. ۳۰ و زبولون ساکنان فطرون و ساکنان نهلول را بیرون نکرد، پس کنعانیان در میان ایشان ساکن ماندند، و جزیه بر آنها گذارده شد. ۳۱ و اشیر ساکنان عکو و ساکنان صیدون و احلب و اکرب و حلبه و عقیق و رحوب را بیرون نکرد. ۳۲ پس اشیریان در میان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند سکونت گرفتند، زیرا که ایشان را بیرون نکردند. ۳۳ و نفتالی ساکنان بیت شمس و ساکنان بیت عنات را بیرون نکرد، پس در میان کنعانیانی که ساکن آن زمین بودند، سکونت گرفت. لیکن ساکنان بیت شمس و بیت عنات به ایشان جزیه می‌دادند. ۳۴ و اموریان بنی دان را به کوهستان مسلدوساختند زیرا که نگذاشتند که به بیابان فرود آید. ۳۵ پس اموریان عزیمت داشتند که در ایلون و شعلیم در کوه حارس ساکن باشند، و لیکن چون دست خاندان یوسف قوت گرفت، جزیه برایشان گذارده شد. ۳۶ و حد اموریان از سر بالای عقربیم و از صالح تا بالاتر بود.

۲ و فرشته خداوند از جلجال به بوکیم آمده، گفت: «شما را از مصر برآوردم و به زمینی که به پدران شما قسم خوردم داخل کردم، و گفتم عهد خود را با شما تا به ابد نخواهم شکست. ۲ پس شما با ساکنان این زمین عهد مبنید و مذب‌های ایشان را بشکنید، لیکن شما سخن مرانشیدید. این چه کار است که کرده‌اید؟ ۳ لهنذا من نیز گفتم ایشان را از حضور شما بیرون نخواهم کرد، و ایشان در کمرهای شما خارها خواهند بود، و خدایان ایشان برای شما دام خواهند بود.» ۴ و چون فرشته خداوند این سخنان را به تمامی اسرائیل گفت، قوم آواز خود را بلند کرده، گریستند. ۵ و آن مکان را بوکیم نام نهادند، و در آنجا برای خداوند قربانی گذراندند. ۶ و چون یوشع قوم را روانه نموده بود، بنی‌اسرائیل هر یکی به ملک خود رفتند تا زمین رابه تصرف آورند. ۷ و در تمامی ایام یوشع و تمامی ایام مشایخی که بعد از یوشع زنده ماندند، و همه کارهای بزرگ خداوند را که برای اسرائیل کرده بود، دیدند، قوم، خداوند را عبادت نمودند. ۸ و یوشع بن نون، بنده خداوند، چون صد و ده ساله بود، مرد. ۹ و او را در حدود ملکش در تنه حارس در کوهستان افرایم به طرف شمال کوه جاعش دفن کردند. ۱۰ و تمامی آن طبقه نیز به پدران خود پیوستند، و بعد از ایشان طبقه دیگر برخاستند که خداوند و اعمالی را که برای اسرائیل کرده بود، ندانستند. ۱۱ و بنی‌اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و بعلها را عبادت نمودند. ۱۲ و یهوه خدای پدران خود را که ایشان را از زمین

۱ و بعد از وفات یوشع واقع شد که بنی‌اسرائیل از خداوند سوال کرده، گفتند: «کیست که برای ما بر کنعانیان، اول برآید و با ایشان جنگ نماید؟» ۲ خداوند گفت: «یهودا برآید، اینک زمین را به بدست او تسلیم کرده‌ام.» ۳ و یهودا به برادر خود شمعون گفت: «به قرعه من همراه من برآی، و با کنعانیان جنگ کنیم، و من نیز همراه تو به قرعه تو خواهم آمد.» پس شمعون همراه او رفت. ۴ و یهودا برآمد، و خداوند کنعانیان و فرزندان را به بدست ایشان تسلیم نمود، و ده هزار نفر از ایشان را در بازرگ کشتند. ۵ و ادونی بازرگ را در بازرگ یافته، با او جنگ کردند، و کنعانیان و فرزندان را شکست دادند. ۶ و ادونی بازرگ فرار کرد و او را تعاقب نموده، گرفتندش، و شسته‌های دست و پایش را بریدند. ۷ و ادونی بازرگ گفت: «هفتاد ملک با شسته‌های دست و پا بریده زیر سفره من خورده‌ها برمی‌چیدند، موافق آنچه من کردم خدا به من مکافات رسانیده است.» پس او را به اورشلیم آوردند و در آنجا مرد. ۸ و بنی‌یهودا با اورشلیم جنگ کرده، آن را گرفتند، و آن را به دم شمشیر زده، شهر را به آتش سوزانیدند. ۹ و بعد از آن بنی‌یهودا فرود شدند تا با کنعانیانی که در کوهستان و جنوب و بیابان ساکن بودند، جنگ کنند. ۱۰ و یهودا بر کنعانیانی که در حبرون ساکن بودند برآمد، و اسم حبرون قبل از آن قریه اربع بود، و شیشای و اخیمان و تلمای را کشتند. ۱۱ و از آنجا بر ساکنان دبیر برآمد و اسم دبیر قبل از آن، قریه سفیر بود. ۱۲ و کالیب گفت: «آنکه قریه سفیر را زده، فتح نماید، دختر خود عکسه رابه او به زنی خواهم داد.» ۱۳ و عنتیئیل بن قناز برادر کوچک کالیب آن را گرفت، پس دختر خود عکسه را به او به زنی داد. ۱۴ و چون دختر نزد وی آمد او را ترغیب کرد که از پدرش زمینی طلب کند و آن دختر از الاغ خود پیاده شده، کالیب وی را گفت: «چه می‌خواهی؟» ۱۵ به وی گفت: «مرا برکت ده زیرا که مرا در زمین جنوب ساکن گردانیدی، پس مرا چشمه‌های آب بده.» و کالیب چشمه‌های بالا و چشمه‌های پایین را به او داد. ۱۶ و پسران قینی پدر زن موسی از شهرنخلستان همراه بنی‌یهودا به صحرای یهودا که به جنوب عراد است برآمده، رفتند و با قوم ساکن شدند. ۱۷ و یهودا همراه برادر خود شمعون رفت، و کنعانیانی را که در صفت ساکن بودند، شکست دادند، و آن را خراب کرده، اسم شهر را حرما نامیدند. ۱۸ و یهودا غزه و نواحی اش و اشقلون و نواحی اش و عقرور و نواحی اش را گرفت. ۱۹ و خداوند با یهودا می‌بود، و او اهل کوهستان را بیرون کرد، لیکن ساکنان وادی راتنونست بیرون نکرد، زیرا که اربه‌های آهتین داشتند. ۲۰ و حبرون را برحسب قول موسی به کالیب دادند، و او سه پسر عناق را از آنجا بیرون کرد. ۲۱ و بنی‌بنیامین یبوسیان را که در اورشلیم ساکن بودند بیرون نکردند، و یبوسیان بانی بنیامین تا امروز در اورشلیم ساکنند. ۲۲ و خاندان یوسف نیز به بیت‌ئیل برآمدند، و خداوند با ایشان بود. ۲۳ و خاندان یوسف بیت‌ئیل را جاسوسی کردند، و نام آن شهر قبل از آن لوز بود. ۲۴ و کشیک‌چیان مردی را که از شهر بیرون می‌آمد دیده، به وی گفتند: «مدخل شهر رابه ما نشان بده که با تو احسان

مصریرون آورده بود، ترک کردند، و خدایان غیر را از خدایان طوایفی که در اطراف ایشان بودند پیروی نموده، آنها را سجده کردند. و خشم خداوند را برانگیختند. ۱۳ و بیهوشی را ترک کرده، بعل وعشتاروت را عبادت نمودند.

۱۴ پس خشم خداوند بر اسرائیل فروخته شده، ایشان را به دست تاراج کنندگان سپرد تا ایشان را غارت نمایند، و ایشان را به دست دشمنانی که به اطراف ایشان بودند، فروخت، به حدی که دیگر نتوانستند با دشمنان خود مقاومت نمایند. ۱۵ و به هرجا که بیرون می‌رفتند، دست خداوند برای بدی بر ایشان می‌بود، چنانکه خداوند گفته، و چنانکه خداوند برای ایشان قسم خورده بود و به نهایت تنگی گرفتار شدند. ۱۶ و خداوند داوران برانگیزانید که ایشان را از دست تاراج کنندگان نجات دادند. ۱۷ و باز داوران خود را اطاعت ننمودند، زیرا که در عقب خدایان غیر زناکار شده، آنها را سجده کردند، و از راهی که پدران ایشان سلوک می‌نمودند، و اوامر خداوند را اطاعت می‌کردند، به زودی برگشتند، و مثل ایشان عمل ننمودند. ۱۸ و چون خداوند برای ایشان داوران برمی‌انگیخت خداوند با داورمی بود، و ایشان را در تمام ایام آن داور از دست دشمنان ایشان نجات می‌داد، زیرا که خداوند به خاطر ناله‌ای که ایشان از دست ظالمان و ستم کنندگان خود برمی‌آوردند، پشیمان می‌شد. ۱۹ و واقع می‌شد چون داور وفات یافت که ایشان برمی‌گشتند و از پدران خود بیشتر فتنه‌انگیز شده، خدایان غیر را پیروی می‌کردند، و آنها را عبادت نموده، سجده می‌کردند، و از اعمال بد و راههای سرکشی خود چیزی باقی نمی‌گذاشتند. ۲۰ لهذا خشم خداوند بر اسرائیل فروخته شد و گفت: «چونکه این قوم از عهدی که با پدران ایشان امر فرمودم، تجاوز نموده، آواز مرا نشنیدند، ۲۱ من نیز هیچ‌یک از امتها را که بوشع وقت وفاتش واگذاشت، از حضور ایشان دیگر بیرون نخواهم نمود. ۲۲ تا اسرائیل را به آنها بیازمایم که آیا طریق خداوند را نگهداشته، چنانکه پدران ایشان نگهداشتند، در آن سلوک خواهند نمود یا نه.» ۲۳ پس خداوند آن طوایف را واگذاشته، به سرعت بیرون نکرد و آنها را به دست بوشع تسلیم نمود.

**۳** پس اینانند طوایفی که خداوند واگذاشت تا به واسطه آنها اسرائیل را بیازماید، یعنی جمیع آنانی که همه جنگهای کنعان را ندانسته بودند. ۲ تا طبقات بنی اسرائیل دانشمند شوند و جنگ را به ایشان تعلیم دهد، یعنی آنانی که آن رایبشتر به هیچ وجه نمی‌دانستند. ۳ پنج سردار فلسطینیان و جمیع کنعانیان و صیدونیان و حویان که در کوهستان لبنان از کوه بعل حرمن تا مدخل حمات ساکن بودند. ۴ و اینها برای آزمایش بنی اسرائیل بودند، تا معلوم شود که آیا احکام خداوند را که به واسطه موسی به پدران ایشان امر فرموده بود، اطاعت خواهند کرد یا نه. ۵ پس بنی اسرائیل در میان کنعانیان و حیتیان و اموریان و فرزبان و حویان و یبوسیان ساکن می‌بودند. ۶ دختران ایشان را برای خود به زنی می‌گرفتند، و دختران خود را به پسران ایشان می‌دادند، و خدایان آنها را عبادت می‌نمودند. ۷ و بنی اسرائیل آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، کردند، و بیهوشی خود را فراموش نموده، بعلها و بتها را عبادت کردند. ۸ و غضب خداوند بر اسرائیل فروخته

۳۱ و بعد از او شمشیر بن عنات بود که ششصد نفر از فلسطینیان را با چوب گاورانی کشت، و او نیز اسرائیل را نجات داد.

شقیقه اش کوید، چنانکه به زمین فرو رفت، زیرا که او از خستگی در خواب سنگین بود و بمرد. ۲۲ و اینک بارق سیسرا را تعاقب نمود و یاعیل به استقبالش بیرون آمده، وی را گفت: «بیا تا کسی را که می‌جویی تو را نشان بدهم.» پس نزد وی داخل شد و اینک سیسرا مرده افتاده، و میخ در شقیقه‌اش بود. ۲۳ پس در آن روز خدا یابین، پادشاه کنعان را پیش بنی اسرائیل ذلیل ساخت. ۲۴ و دست بنی اسرائیل بر یابین پادشاه کنعان زیاده و زباده استیلا می‌یافت تا یابین، پادشاه کنعان را هلاک ساختند.

۵ و در آن روز دوبره و بارق بن اینونعم سرودخوانده، گفتند: ۲ «چونکه پیش روان در اسرائیل پیشروی کردند، چونکه قوم نفوس خود را به ارادت تسلیم نمودند، خداوند را متبارک بخوانید. ۳ ای پادشاهان بشنوید! ای زورآوران گوش دهید! من خود برای خداوند خواهم سراپید. برای یهوه خدای اسرائیل سرود خواهم خواند. ۴ ای خداوند وقتی که از سعیر بیرون آمدی، وقتی که از صحرای ادم خرامیدی، زمین متزلزل شد و آسمان نیز قطره‌ها ریخت. و ایرها هم آبهابارانی. ۵ کوهها از حضور خداوند لرزان شد و این سینا از حضور یهوه، خدای اسرائیل. ۶ در ایام شمشیر بن عنات، در ایام یاعیل شاهراهاترک شده بود، و مسافران از راههای غیرمترعارف می‌رفتند. ۷ حاکمان در اسرائیل نایاب و نابود شدند، تا من، دوبره، برخاستم، در اسرائیل، مادر برخاستم. ۸ خدایان جدید را اختیار کردند. پس جنگ در دروازه‌ها رسید. در میان چهل هزار نفر در اسرائیل، سپری و نیزه‌ای پیدا نشد. ۹ قلب من به حاکمان اسرائیل مایل است، که خود را در میان قوم به ارادت تسلیم نمودند. خداوند را متبارک بخوانید. ۱۰ ای شما که بر الاغهای سفید سوارید و بر مسندها می‌نشینید، و بر طریق سالک هستید، این را بیان کنید. ۱۱ دور از آواز تیراندازان، نزد حوضهای آب در آنجا اعمال عادلانه خداوند را بیان می‌کنند، یعنی احکام عادلانه او را در حکومت اسرائیل. آنگاه قوم خداوند به دروازه‌ها فرود می‌آیند. ۱۲ بیدار شو بیدار شوای دوبره. بیدار شو بیدار شو و سرود بخوان. برخیز ای بارق وای پسراینونعم، اسیران خود را به اسیری ببر. ۱۳ آنگاه جماعت قلیل بر بزرگان قوم تسلط یافتند. و خداوند مرا بر جباران مسلط ساخت. ۱۴ از افرایم آمدند، آنانی که مقر ایشان در عمالیک است. در عقب تو بنیامین با قومه‌های تو، و از ماکیداوران آمدند. و از زبولون آنانی که عصای صف آرا را به دست می‌گیرند. ۱۵ و سروان یساکار همراه دوبره بودند. چنانکه بارق بود همچنان یساکار نیز بود. در عقب او به وادی هجوم آوردند. فکراهی دل نزد شعوب روبین عظیم بود. ۱۶ چرا در میان آغلها نشستی. آیا تا نی گله‌ها را بشنوی؟ مباحثات دل، نزد شعوب روبین عظیم بود. ۱۷ جلعاد به آن طرف اردن ساکن ماند. و دان چرانزد کشتیها درنگ نمود. اشیر به کناره دریانشست. و نزد خلیجهای خود ساکن ماند. ۱۸ و زبولون قومی بودند که جان خود را به خطرموت تسلیم نمودند. و نفتالی نیز در بلندیهای میدان. ۱۹ پادشاهان آمده، جنگ کردند. آنگاه پادشاهان کنعان مقاتله نمودند. در تعنک نزد آبهای مجدلو. و هیچ منفعت نفره نبردند. ۲۰ از آسمان جنگ کردند. ستارگان از منازل خود با سیسرا جنگ کردند. ۲۱ نهر قیشون ایشان

۴ و بنی اسرائیل بعد از وفات یهود بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند. ۲ و خداوند ایشان را به دست یابین، پادشاه کنعان، که در حاصور سلطنت می‌کرد، فروخت، و سردار لشکرش سیسرا بود که در حروشت امتها سکونت داشت. ۳ و بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد کردند، زیرا که او را نهصد اربه آهنین بود و بر بنی اسرائیل بیست سال بسیار ظلم می‌کرد. ۴ و در آن زمان دوبره نبیه زن لئیدوت اسرائیل را داوری می‌نمود. ۵ و او زیر نخل دوبره که در میان رامه و بیت نیل در کوهستان افرایم بود، می‌نشست، و بنی اسرائیل به جهت داوری نزد وی می‌آمدند. ۶ پس او فرستاده، بارق بن اینونعم را از قادش نفتالی طلبید و به وی گفت: «آیا یهوه، خدای اسرائیل، امر نفرموده است که برو و به کوه تابور رهنمایی کن، و ده هزار نفر از بنی نفتالی و بنی زبولون را همراه خود بگیری؟ ۷ و سیسرا، سردار لشکر یابین را با اربه‌ها و لشکرش به نهر قیشون نزد تو کشیده، او را به دست تو تسلیم خواهم کرد.» ۸ بارق وی را گفت: «اگر همراه من بیایی می‌روم و اگر همراه من نیایی نمی‌روم.» ۹ گفت: «البته همراه تو می‌آیم، لیکن این سفر که می‌روی برای تو اکرام نخواهد بود، زیرا خداوند سیسرا را به دست زنی خواهد فروخت.» پس دوبره برخاسته، همراه بارق به قادش رفت. ۱۰ و بارق، زبولون و نفتالی را به قادش جمع کرد و ده هزار نفر در رکاب او رفتند، و دوبره همراهش برآمد. ۱۱ و حابر قینی خود را از قینیان یعنی از بنی حویاب برادر زن موسی جدا کرده خیمه خویش را نزد درخت بلوط در صعنایم که نزد قادش است، برپا داشت. ۱۲ و به سیسرا خبر دادند که بارق بن اینونعم به کوه تابور برآمده است. ۱۳ پس سیسرا همه اربه‌هایش، یعنی نهصد اربه آهنین و جمیع مردانی را که همراه وی بودند از حروشت امتها تانهر قیشون جمع کرد. ۱۴ و دوبره به بارق گفت: «برخیز، این است روزی که خداوند سیسرا را به دست تو تسلیم خواهد نمود، آیا خداوند پیش روی تو بیرون رفته است؟» پس بارق از کوه تابور به زیر آمد و ده هزار نفر از عقب وی. ۱۵ و خداوند سیسرا و تمامی اربه‌ها و تمامی لشکرش را به دم شمشیر پیش بارق منهزم ساخت، و سیسرا از اربه خود به زیر آمده، پیاده فرار کرد. ۱۶ و بارق اربه‌ها و لشکر را تا حروشت امتها تعاقب نمود، و جمیع لشکر سیسرا به دم شمشیر افتادند، به حدی که کسی باقی نماند. ۱۷ و سیسرا به چادر یاعیل، زن حابر قینی، پیاده فرار کرد، زیرا که در میان یابین، پادشاه حاصور، و خاندان حابر قینی صلح بود. ۱۸ و یاعیل به استقبال سیسرا بیرون آمده، وی را گفت: «برگرد ای آقای من؟ به سوی من برگرد، ۱۹ و مترس.» پس به سوی وی به چادر برگشت و او را به لحافی پوشانید. و او وی را گفت: «جرعه‌ای آب به من بنوشان، زیرا که تشنه هستم.» پس مشک شیر را باز کرده، به وی نوشانید و او را پوشانید. ۲۰ و وی را گفت: «به در چادر بایست و اگر کسی بیاید و از تو سوال کرده، بگویند که آیا کسی در اینجا است، بگوئی.» ۲۱ و یاعیل زن حابرمیخ چادر را برداشت، و چکشی به دست گرفته، نزد وی به آهستگی آمده، میخ را به



را در ربود. آن نهر قدیم یعنی نهر قیشون. ای جان من قوت را پایمال نمودی. ۲۲ آنگاه اسبان، زمین را پازند گرفتند. به سبب تاختن یعنی تاختن زورآوران ایشان. ۲۳ فرشته خداوند می گوید میروز را لعنت کنید، ساکنانش را به سختی لعنت کنید، زیرا که به امداد خداوند نیامدند تا خداوند را در میان جباران اعانت نمایند. ۲۴ یاعیل، زن حابرقینی، از سایر زنان مبارک باد! از زنان جادرنشین مبارک باد! ۲۵ او آب خواست و شیر به وی داد، و سرشیر رادر ظرف ملوکانه پیش آورد. ۲۶ دست خود را به میخ دراز کرد، و دست راست خود را به چکش عمله. و به چکش سیسرا را زده، سرش را سفت. و شقیقه او را شکافت و فرودوخت. ۲۷ نزد پایپایش خم شده، افتاد و دراز شد. نزد پایپایش خم شده، افتاد. جایی که خم شد در آنجا کشته افتاد. ۲۸ از دریاچه نگریست و نهر زد، مادر سیسرا از شبکه (نهر زد): چرا اربابش در آمدن تاخیر می کند؟ و چرا چرخهای اربابش هایش توقف می نمایند؟ ۲۹ خاتونهای دانشمندش در جواب وی گفتند. لیکن او سخنان خود را به خود تکرار کرد. ۳۰ آیا غنیمت را نرفته، و تقسیم نمی کنی؟ یک دختر دو دختر برای هر مرد. و برای سیسرا غنیمت رختهای رنگارنگ، غنیمت رختهای رنگارنگ قلابدوی، رخت رنگارنگ قلابدوی دورو. بر گردنهای اسیران. ۳۱ همچنین ای خداوند جمیع دشمنان را هلاک شوند. و اما محبان او مثل آفتاب باشند، وقتی که در قوتش طلوع می کند.» و زمین چهل سال آرامی یافت.

**۶** و بنی اسرائیل در نظر خداوند شرارت ورزیدند. پس خداوند ایشان را به دست مدیان هفت سال تسلیم نمود. ۲ دست مدیان بر اسرائیل استیلا یافت، و به سبب مدیان بنی اسرائیل شکافها و مغارهها و ملاذها را که در کوهها می باشند، برای خود ساختند. ۳ و چون اسرائیل زراعت می کردند، مدیان و عمالیک و بنی مشرق آمده، بر ایشان هجوم می آوردند. ۴ و بر ایشان اردو زده، محصول زمین را تا به غزه خراب کردند، و در اسرائیل آذوقه و گوسفند و گاو و الاغ باقی نگذاشتند. ۵ زیرا که ایشان بامواشی و خیمه های خود برآمده، مثل ملخ بی شمار بودند، و ایشان و شتران ایشان را حسابی نبود و به جهت خراب ساختن زمین داخل شدند. ۶ و چون اسرائیل به سبب مدیان بسیار ذلیل شدند، بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآوردند. ۷ و واقع شد چون بنی اسرائیل از دست مدیان نزد خداوند استغاثه نمودند، ۸ که خداوند نبی ای برای بنی اسرائیل فرستاد، و او به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید: من شما را از مصر برآوردم و شما را از خانه بندگی بیرون آوردم، ۹ و شما را از دست مصریان و از دست جمیع ستمکاران شما رهایی دادم، و اینان را از حضور شما بیرون کرده، زمین ایشان را به شما دادم. ۱۰ و به شما گفتم، من، یهوه، خدای شما هستم. از خدایان اموریانی که در زمین ایشان ساکنید، مترسید لیکن آواز مرا نشنیدید.» ۱۱ و فرشته خداوند آمده، زیر درخت بلوطی که در عفره است که مال یوآش ابیعیزی بود، نشست و پسرش جدعون گندم رادر چرخشت می کوبید تا آن را از مدیان پنهان کند. ۱۲ پس فرشته خداوند بر او ظاهر شده، وی را گفت: «ای مرد زورآور، یهوه با تو است.» ۱۳

محتاجه نماید چونکه کسی مذبح او را منهدم ساخته است. ۳۲ پس در آن روز او را زیرعل نامید و گفت: «بگذارید تا بعل با او محاجه نماید زیرا که مذبح او را منهدم ساخته است.» ۳۳ آنگاه جمیع اهل مدیان و عمالیک و بنی مشرق با هم جمع شدند و عبور کرده، دروادی زیرعل اردو زدند. ۳۴ و روح خداوند جددعون را ملبس ساخت، پس کرنا را نواخت و اهل ایبزر در عقب وی جمع شدند. ۳۵ و رسولان در تمامی منسی فرستاد که ایشان نیز در عقب وی جمع شدند و در اشیر و زبولون و نفتالی رسولان فرستاد و به استقبال ایشان برآمدند. ۳۶ و جددعون به خدا گفت: «اگر اسرائیل را برحسب سخن خود به دست من نجات خواهی داد، ۳۷ اینک من در خرمنگاه، پوست پشمینی می گذارم و اگر شبنم فقط بر پوست باشد و بر تمامی زمین خشکی بود، خواهم دانست که اسرائیل را برحسب قول خود به دست من نجات خواهی داد.» ۳۸ و همچنین شد و بامدادان به زودی برخاسته، پوست را فشرده و کاسه‌ای پر از آب شبنم از پوست بیفشرد. ۳۹ و جددعون به خدا گفت: «غضب تو بر من افروخته نشود و همین یک مرتبه خواهم گفت، یک دفعه دیگر فقط با پوست تجربه نمایم، این مرتبه پوست به تنهایی خشک باشد و بر تمامی زمین شبنم.» ۴۰ و خدا در آن شب چنان کرد که بر پوست فقط، خشکی بود و بر تمامی زمین شبنم.

**۷** و زیرعل که جددعون باشد با تمامی قوم که با وی بودند صبح زود برخاسته، نزد چشمه حرود اردو زدند، و اردوی مدیان به شمال ایشان نزد کوه موره در وادی بود. ۲ و خداوند به جددعون گفت: «قومی که با تو هستند، زیاده از آنند که مدیان را به دست ایشان تسلیم نمایم، میادا اسرائیل بر من فخر نموده، بگویند که دست ما، ما را نجات داد. ۳ پس الان به گوش قوم ندا کرده، بگو: هر کس که ترسان و هراسان باشد از کوه جلعاد برگشته، روانه شود.» و بیست و دو هزار نفر از قوم برگشتند و ده هزار باقی ماندند. ۴ و خداوند به جددعون گفت: «باز هم قوم زیاده‌اند، ایشان را نزد آب ییاور تا ایشان را آنجایری تو بیازمایم، و هرکه را به تو گویم این با تو پیروید، او همراه تو خواهد رفت، و هرکه را به تو گویم این با تو نرود، او نخواهد رفت.» ۵ و چون قوم را نزد آب آورده بود، خداوند به جددعون گفت: «هرکه آب را به زبان خود بنوشد چنانکه سگ می‌نوشد او را تنها بگذار، و همچنین هرکه بر زانوی خود خم شده، بنوشد.» ۶ و عدد آنانی که دست به دهان آورده، نوشیدند، سیصد نفر بود و جمیع بقیه قوم بر زانوی خود خم شده، آب نوشیدند. ۷ و خداوند به جددعون گفت: «به این سیصد نفر که به کف نوشیدند، شما را نجات می‌دهم، و مدیان را به دست تو تسلیم خواهم نمود. پس سایر قوم هر کس به جای خود بیرونند.»

۸ پس آن گروه توشه و کرنا‌های خود را به دست گرفتند و هر کس را از سایر مردان اسرائیل به خیمه خود فرستاد، ولی آن سیصد نفر را نگاه داشت. و اردوی مدیان در وادی پایین دست او بود. ۹ و در همان شب خداوند وی را گفت: «برخیزو به اردو فرود بیا زیرا که آن را به دست تو تسلیم نموده‌ام. ۱۰ لیکن اگر از رفتن می‌ترسی، با خادم خود فوره به اردو برو. ۱۱ و چون آنچه ایشان بگویند بشنوی، بعد از آن دست تو قوی

**۸** و مردان افرایم او را گفتند: «این چه کار است که به ما کرده‌ای که چون برای جنگ مدیان می‌رفتی ما را نخواندی و به سختی با وی منازعت کردند.» ۲ او به ایشان گفت: «الان من بالنسبه به کار شما چه کردم؟ مگر خوشه چینی افرایم از میوه چینی ایبزر بهتر نیست؟ ۳ به دست شما خدا دو سردار مدیان، یعنی غراب و ذئب را تسلیم نمود و من مثل شما قادر

در آن انداختند. ۲۶ و وزن گوشواره های طلایی که طلبد بود هزار و هفتصد مثقال طلا بود، سوای آن هلالها و حلقه‌ها و جامه های ارغوانی که برملوک مدیان بود، و سوای گردنبندهایی که برگردن شتران ایشان بود. ۲۷ و جدعون از آنها ایفودی ساخت و آن را در شهر خود غفره برپاداشت، و تمامی اسرائیل به آنجا در عقب آن زنا کردند، و آن برای جدعون و خاندان او دام شد. ۲۸ پس مدیان در حضور بنی اسرائیل مغلوب شدند و دیگر سر خود را بلند نکردند، و زمین درایم جدعون چهل سال آرامی یافت. ۲۹ و یربعل بن یوآش رفته، در خانه خود ساکن شد. ۳۰ و جدعون را هفتاد پسر بود که از صلبش بیرون آمده بودند، زیرا زنان بسیار داشت. ۳۱ و کنیز او که در شکیم بود او نیز برای وی پسری آورد، و او را ایملک نام نهاد. ۳۲ و جدعون بن یوآش پیر و سالخورده شده، مرد، و در قبر پدرش یوآش در غفره ایبگریزی دفن شد. ۳۳ و واقع شد بعد از وفات جدعون که بنی اسرائیل برگشته، در پیروی بعلها زنا کردند، و بعل بریت را خدای خود ساختند. ۳۴ و بنی اسرائیل بیهوه، خدای خود را که ایشان را از دست جمیع دشمنان ایشان از هر طرف رهایی داده بود، به یاد نیاوردند. ۳۵ و با خاندان یربعل جدعون موافق همه احسانی که با بنی اسرائیل نموده بود، نیکویی نکردند.

**۹** و ایملک بن یربعل نزد برادران مادر خود به شکیم رفته، ایشان و تمامی قبیله خاندان پدر مادرش را خطاب کرده، گفت: ۲ «الآن در گوشه‌های جمیع اهل شکیم بگویید، برای شما کدام بهتر است؟ که هفتاد نفر یعنی همه پسران یربعل بر شما حکمرانی کنند؟ یا اینکه یک شخص بر شما حاکم باشد؟ و بیاد آورید که من استخوان و گوشت شما هستم». ۳ و برادران مادرش درباره او در گوشه‌های جمیع اهل شکیم همه این سخنان را گفتند، و دل ایشان به پیروی ایملک مایل شد، زیرا گفتند او برادر ماست. ۴ و هفتاد مثقال نقره از خانه بعل بریت به او دادند، و ایملک مردان مهمل و باطل را به آن اجیر کرد که او را پیروی نمودند. ۵ پس به خانه پدرش به غفره رفته، برادران خود پسران یربعل را که هفتاد نفر بودند بر یک سنگ بکشت، لیکن یونام پسر کوچک یربعل زنده ماند، زیرا خود را پنهان کرده بود. ۶ و تمامی اهل شکیم و تمامی خاندان ملوجمع شده، رفتند، و ایملک را نزد بلوط ستون که در شکیم است، پادشاه ساختند. ۷ و چون یونام را از این خبر دادند، او رفته، به سر کوه جرزیم ایستاد و آواز خود را بلند کرده، ندا درداد و به ایشان گفت: «ای مردان شکیم مرا بشنوید تا خدا شما را بشنود. ۸ وقتی درختان رفتند تا بر خود پادشاهی نصب کنند، و به درخت زیتون گفتند بر ما سلطنت نما. ۹ درخت زیتون به ایشان گفت: آیا روغن خود را که به سبب آن خدا و انسان مرا محترم می‌دارند ترک کنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟ ۱۰ و درختان به آنجیر گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما. ۱۱ آنجیر به ایشان گفت: آیا شیرینی و میوه نیکوی خود را ترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟ ۱۲ و درختان به مو گفتند که بیا و بر ما سلطنت نما. ۱۳ مو به ایشان گفت: آیا شیره خود را که خدا و انسان را خوش می‌سازد ترک بکنم و رفته، بر درختان حکمرانی نمایم؟ ۱۴ و جمیع درختان به خار گفتند که تو بیا و بر ما سلطنت نما. ۱۵ خار

بر چه کار بودم؟» پس چون این سخن را گفت، خشم ایشان بروی فرو نشست. ۴ و جدعون با آن سیصد نفر که همراه او بودند به اردن رسیده، عبور کردند، و اگر چه خسته بودند، لیکن تعاقب می‌کردند. ۵ و به اهل سکوت گفت: «تمنای این که چند نان به رفقایم بدهید زیراخسته‌اند، و من زبح و صلومع، ملوک مدیان را تعاقب می‌کنم.» ۶ سرداران سکوت به وی گفتند: «مگر دستهای زبح و صلومع الان در دست تومی باشد تا به لشکر تو نان بدهیم.» ۷ جدعون گفت: «پس چون خداوند زبح و صلومع را به دست من تسلیم کرده باشد، آنگاه گوشت شما را با شوک و خار صحرا خواهم درید.» ۸ و از آنجا به فنوعیل برآمده، به ایشان همچنین گفت، و اهل فنوعیل مثل جواب اهل سکوت او را جواب دادند. ۹ و به اهل فنوعیل نیز گفت: «وقتی که به سلامت برگردم این برج را منهدم خواهم ساخت.» ۱۰ و زبح و صلومع در قرقور با لشکر خود به قدر پانزده هزار نفر بودند. تمامی بقیه لشکر بنی مشرق این بود، زیرا صد و بیست هزار مرد جنگی افتاده بودند. ۱۱ و جدعون به راه چادرنشینان به طرف شرقی نوبح و یجبهه برآمده، لشکر ایشان را شکست داد، زیرا که لشکر مطمئن بودند. ۱۲ و زبح و صلومع فرار کردند و ایشان را تعاقب نموده، آن دو ملک مدیان یعنی زبح و صلومع را گرفت و تمامی لشکر ایشان را منهدم ساخت. ۱۳ و جدعون بن یوآش از بالای حارس از جنگ برگشت. ۱۴ و جوانی از اهل سکوت را گرفته، از او تفیش کرد و او برای وی نامه‌های سرداران سکوت و مشایخ آن را که هفتاد و هفت نفر بودند، نوشت. ۱۵ پس نزد اهل سکوت آمده، گفت: «اینک زبح و صلومع را که درباره ایشان مرا طعن زده، گفتید مگر دست زبح و صلومع الان در دست تو است تا به مردان خسته تو نان بدهیم.» ۱۶ پس مشایخ شهر و شوک و خارهای صحرا را گرفته، اهل سکوت را به آنها تادیب نمود. ۱۷ و برج فنوعیل را منهدم ساخته، مردان شهر را کشت. ۱۸ و به زبح و صلومع گفت: «چگونه مردمانی بودند که در تابور کشتید.» گفتند: «ایشان مثل تو بودند، هر یکی شبیه شاهزادگان.» ۱۹ گفت: «ایشان برادرانم و پسران مادر من بودند، به خداوند حی قسم اگر ایشان را زنده نگاه می‌داشتید، شما را نمی‌کشتم.» ۲۰ و به نخست زاده خود، پتر، گفت: «برخیز و ایشان را بکش.» لیکن آن جوان شمشیر خود را از ترس نکشید چونکه هنوز جوان بود. ۲۱ پس زبح و صلومع گفتند: «تو برخیز و ما را بکش زیرا شجاعت مرد مثل خود اوست.» پس جدعون برخاسته، زبح و صلومع را بکشت و هلالهایی که بر گردن شتران ایشان بود، گرفت. ۲۲ پس مردان اسرائیل به جدعون گفتند: «بر ما سلطنت نما، هم پسر تو و پسر پسر تو نیز چونکه ما را از دست مدیان رهایی دادی.» ۲۳ جدعون در جواب ایشان گفت: «من بر شما سلطنت نخواهم کرد، و پسر من بر شما سلطنت نخواهد کرد، خداوند بر شما سلطنت خواهد نمود.» ۲۴ و جدعون به ایشان گفت: «یک چیز از شما خواهش دارم که هر یکی از شما گوشواره های غنیمت خود را به من بدهد.» زیرا که گوشواره های طلا داشتند چونکه اسمعیلیان بودند. ۲۵ در جواب گفتند: «البته می‌دهیم.» پس ردایی پهن کرده، هر یکی گوشواره های غنیمت خود را

شده، گفت: «اینک گروهی از بلندی زمین به زیر می‌آیند و جمعی دیگر از راه بلوط معونیم می‌آیند.» ۳۸ زبول وی را گفت: «الآن زبان تو کجاست که گفتی ایملک کیست که او را بندگی نمایم؟ آیا این آن قوم نیست که حقیرشمردی؟ پس حال بیرون رفته، با ایشان جنگ کن.» ۳۹ و جعل پیش روی اهل شکیم بیرون شده، با ایملک جنگ کرد. ۴۰ و ایملک او را منهنز ساخت که از حضور وی فرار کرد و بسیاری تادهنه دروازه مجروح افتادند. ۴۱ و ایملک درارومه ساکن شد، و زبول، جعل و برادرانش را بیرون کرد تا در شکیم نباشند. ۴۲ و در فرادی آن روز واقع شد که مردم به صحرا بیرون رفتند، و ایملک را خبر دادند. ۴۳ پس مردان خود را گرفته، ایشان را به سه فرقه تقسیم نمود، و در صحرا در کمین نشست، و نگاه کرد و اینک مردم از شهر بیرون می‌آیند، پس برایشان برخاسته، ایشان را شکست داد. ۴۴ و ایملک با فرقه‌ای که با وی بودند حمله برده، در دهنه دروازه شهر ایستادند، و آن دو فرقه برکسانی که در صحرا بودند هجوم آوردند، و ایشان را شکست دادند. ۴۵ و ایملک در تمامی آن روزها شهر جنگ کرده، شهر را گرفت و مردم را که در آن بودند، کشت، و شهر را منهدم ساخته، نمک در آن کاشت. ۴۶ و چون همه مردان برج شکیم این را شنیدند، به قلعه بیت ثیل بریت داخل شدند. ۴۷ و به ایملک خبر دادند که همه مردان برج شکیم جمع شده‌اند. ۴۸ آنگاه ایملک با همه کسانی که با وی بودند به کوه صلمون برآمدند، و ایملک تبری به دست گرفته، شاخه‌ای از درخت بریده، آن را گرفت و بر دوش خود نهاده، به کسانی که با وی بودند، گفت: «آنچه مرا دیدید که کردم تعجیل نموده، مثل من بکنید.» ۴۹ و تمامی قوم، هر کس شاخه خود را بریده، در عقب ایملک افتادند و آنها را به اطراف قلعه نهاده، قلعه را بر سرایشان به آتش سوزانیدند، به طوری که همه مردمان برج شکیم که تخمین هزار مرد و زن بودند، بمردند. ۵۰ و ایملک به تاباض رفت و بر تاباض اردو زده، آن را گرفت. ۵۱ و در میان شهر برج محکمی بود و همه مردان و زنان و تمامی اهل شهر در آنجا فرار کردند، و درها را بر خود بسته، به پشت بام برج برآمدند. ۵۲ و ایملک نزد برج آمده، با آن جنگ کرد، و به دروازه برج نزدیک شد تا آن را به آتش بسوزاند. ۵۳ آنگاه زنی سنگ بالائین آسیایی گرفته، بر سر ایملک انداخت و کاسه سرش را شکست. ۵۴ پس جوانی را که سلاحدارش بود به زودی صدا زده، وی را گفت: «شمشیر خود را کشیده، مرا بکش، مبادا درباره من بگویند زنی او را کشت.» پس غلامش شمشیر را به او فرو برد که مرد. ۵۵ و چون مردان اسرائیل دیدند که ایملک مرده است، هر کس به مکان خود رفت. ۵۶ پس خدا شر ایملک را که به پدر خود به کشتن هفتاد برادر خویش رسانیده بود، مکافات کرد. ۵۷ و خدا تمامی شر مردم شکیم را بر سر ایشان برگردانید، و لعنت یوتام بن یربعل برایشان رسید.

۱۰ و بعد از ایملک تولع بن فواه بن دودا، مردی از سبط یساکار، برخاست تا اسرائیل را رهایی دهد، و او در شامیر در کوهستان افرام ساکن بود. ۲ و او بر اسرائیل بیست و سه سال داوری نمود، پس وفات یافته، در شامیر مدفون شد. ۳ و بعد از او یائیر جلعادی برخاسته، بر اسرائیل بیست و

به درختان گفت: اگر به حقیقت شما مرا بر خود پادشاه نصب می‌کنید، پس بیاید و در سایه من پناه گیرید، و اگر نه آتش از خار بیرون بیاید و سروهای آزاد لبنان را بسوزاند. ۱۶ و الان اگر براستی و صداقت عمل نمودید در اینکه ایملک را پادشاه ساختید، و اگر به یربعل و خاندانش نیکویی کردید و برحسب عمل دستهایش رفتار نمودید. ۱۷ زیرا که پدر من به جهت شما جنگ کرده، جان خود را به خطر انداخت و شما را از دست مدیان رهانید. ۱۸ و شما امروز بر خاندان پدرم برخاسته، پسرانش، یعنی هفتاد نفر را بر یک سنگ کشتید، و پسر کنیز او ایملک را چون برادر شما بود بر اهل شکیم پادشاه ساختید. ۱۹ پس اگر امروز به راستی و صداقت با یربعل و خاندانش عمل نمودید، از ایملک شاد باشید و او از شما شاد باشد. ۲۰ و اگر نه آتش از ایملک بیرون بیاید، و اهل شکیم و خاندان ملو را بسوزاند، و آتش از اهل شکیم و خاندان ملو بیرون بیاید و ایملک را بسوزاند.» ۲۱ پس یوتام فرار کرده، گریخت و به بشیر آمده، در آنجا از ترس برادرش، ایملک، ساکن شد. ۲۲ و ایملک بر اسرائیل سه سال حکمرانی کرد. ۲۳ و خدا روحی خبیث در میان ایملک و اهل شکیم فرستاد، و اهل شکیم با ایملک خیانت ورزیدند. ۲۴ تا انتقام ظلمی که بر هفتاد پسر یربعل شده بود، بشود، و خون آنها را از برادرایشان ایملک که ایشان را کشته بود، و از اهل شکیم که دستهایش را برای کشتن برادران خود قوی ساخته بودند، گرفته شود. ۲۵ پس اهل شکیم بر قله‌های کوهها برای او کمین گذاشتند، و هر کس را که از طرف ایشان در راه می‌گذشت، تاراج می‌کردند. پس ایملک را خبر دادند. ۲۶ و جعل بن عابد با برادرانش آمده، به شکیم رسیدند و اهل شکیم بر او اعتماد نمودند. ۲۷ و به مزعه‌ها بیرون رفته، موها را چیدند و انگور افشرد، بزم نمودند، و به خانه خدای خود داخل شده، اکل و شرب کردند و ایملک را لعنت نمودند. ۲۸ و جعل بن عابد گفت: «ایملک کیست و شکیم کیست که او را بندگی نمایم؟ آیا او پسر یربعل و زبول، وکیل او نیست؟ مردان حامور پدرش شکیم را بندگی نمایند. ما چرا باید او را بندگی کنیم؟ ۲۹ کاش که این قوم زیر دست من می‌بودند تا ایملک را رفع می‌کردم، و به ایملک گفت: لشکر خود را زیاد کن و بیرون بیا.» ۳۰ و چون زبول، رئیس شهر، سخن جعل بن عابد را شنید خشم او افروخته شد. ۳۱ پس به حیلۀ قاصدان نزد ایملک فرستاده، گفت: «اینک جعل بن عابد با برادرانش به شکیم آمده‌اند و ایشان شهر را به ضد تو تحریک می‌کنند. ۳۲ پس الان در شب برخیز، تو و قومی که همراه توست، و در صحرا کمین کن. ۳۳ و بامدادان در وقت طلوع آفتاب برخاسته، به شهر هجوم آور، و اینک چون او و کسانی که همراهش هستند بر تو بیرون آیند، آنچه در قوت توست، با او خواهی کرد.» ۳۴ پس ایملک و همه کسانی که با وی بودند، در شب برخاسته، چهار دسته شده، در مقابل شکیم در کمین نشستند. ۳۵ و جعل بن عابد بیرون آمده، به دهنه دروازه شهر ایستاد، و ایملک و کسانی که با وی بودند از کمینگاه برخاستند. ۳۶ و چون جعل آن گروه را دید به زبول گفت: «اینک گروهی از سر کوهها به زیر می‌آیند.» زبول وی را گفت: «سایه کوهها را مثل مردم می‌بینی.» ۳۷ باردیگر جعل متکلم

با بنی عمون بازآورد و خداوند ایشان را به دست من بسپارد، آیام سردار شما خواهم بود.» ۱۰ و مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «خداوند در میان ما شاهد باشد که البته برحسب سخن تو عمل خواهیم نمود. ۱۱ پس یفتاح با مشایخ جلعاد رفت و قوم او را بر خود رئیس و سردار ساختند و یفتاح تمام سخنان خود را به حضور خداوند در مصفه گفت. ۱۲ و یفتاح قاصدان نزد ملک بنی عمون فرستاده، گفت: «تو را با من چه کار است که نزد من آمده‌ای تا با زمین من جنگ نمایی؟» ۱۳ ملک بنی عمون به قاصدان یفتاح گفت: «از این سبب که اسرائیل چون از مصر بیرون آمدند زمین مرا از ارنون تا بیق و اردن گرفتند، پس الان آن زمینها را به سلامتی به من رد نما.» ۱۴ و یفتاح بار دیگر قاصدان نزد ملک بنی عمون فرستاد. ۱۵ و او را گفت که «یفتاح چنین می‌گوید: اسرائیل زمین موآب و زمین بنی عمون را نگرفت. ۱۶ زیرا که چون اسرائیل از مصر بیرون آمدند، در بیابان تا بحر قزم سفر کرده، به قادش رسیدند.» ۱۷ و اسرائیل رسولان نزد ملک ادوم فرستاده، گفتند: «تمنای اینکه از زمین تو بگذریم. اما ملک ادوم قبول نکرد، و نزد ملک موآب نیز فرستادند و او راضی نشد، پس اسرائیل در قادش ماندند. ۱۸ پس در بیابان سیر کرده، زمین ادوم و زمین موآب را دور زدند و به جانب شرقی زمین موآب آمده، به آن طرف ارنون اردو زدند، و به حدود موآب داخل نشدند، زیرا که ارنون حدموآب بود. ۱۹ و اسرائیل رسولان نزد سیحون، ملک اموریان، ملک حشیشون، فرستادند، و اسرائیل به وی گفتند: تمنای اینکه از زمین تو به مکان خود عبور نماییم. ۲۰ اما سیحون بر اسرائیل اعتماد نمود تا از حدود او بگذرند، بلکه سیحون تمامی قوم خود را جمع کرده، در یاهص اردو زدند و با اسرائیل جنگ نمودند. ۲۱ و یهوه خدای اسرائیل سیحون و تمامی قومش را به دست اسرائیل تسلیم نمود که ایشان را شکست دادند، پس اسرائیل تمامی زمین اموریانی که ساکن آن ولایت بودند در تصرف آوردند. ۲۲ و تمامی حدود اموریان را از ارنون تا بیق و از بیابان تاردن در تصرف آوردند. ۲۳ پس حال یهوه، خدای اسرائیل، اموریان را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده است، و آیا تو آنها را به تصرف خواهی آورد؟ ۲۴ آیا آنچه خدای تو، کموش به تصرف تو بیورد، مالک آن نخواهی شد؟ و همچنین هرکه را یهوه، خدای ما از حضور ما اخراج نماید آنها را مالک خواهیم بود. ۲۵ و حال آیا تو از بالاق بن صفور، ملک موآب بهتر هستی و آیا او با اسرائیل هرگز مقاتله کرد یا با ایشان جنگ نمود؟ ۲۶ هنگامی که اسرائیل در حشیشون و دهاتش و عروغیر و دهاتش و در همه شهرهایی که بر کناره ارنون است، سیصد سال ساکن بودند پس در آن مدت چرا آنها را باز نگرفتی؟ ۲۷ من به تو گناه نکردم بلکه تو به من بدی کردی که با من جنگ می‌نمایی. پس یهوه که داور مطلق است امروز در میان بنی اسرائیل و بنی عمون داوری نماید.» ۲۸ اما ملک بنی عمون سخن یفتاح را که به او فرستاده بود، گوش نگرفت. ۲۹ و روح خداوند بر یفتاح آمد و او از جلعادو منسی گذشت و از مصفه جلعاد عبور کرد و از مصفه جلعاد به سوی بنی عمون گذشت. ۳۰ و یفتاح برای خداوند نذر کرده، گفت: «اگر بنی عمون را به دست من تسلیم نمایی، ۳۱ آنگاه وقتی که به سلامتی از بنی عمون برگردم، هرچه به استقبال من از در خانه‌ام بیرون آید

دو سال داوری نمود. ۴ و او راسی پسر بود که بر سی کره الاغ سوار می‌شدند، و ایشان را سی شهر بود که تا امروز به حووت یائیز نامیده است، و در زمین جلعاد می‌باشد. ۵ و یائیزوفات یافته، در قامون دفن شد. ۶ و بنی اسرائیل باز در نظر خداوند شرارت ورزیده، بعلم و عشتاروت و خدایان ارام و خدایان صیدون و خدایان موآب و خدایان بنی عمون و خدایان فلسطینیان را عبادت نمودند، و یهوه را ترک کرده، او را عبادت نکردند. ۷ و غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست فلسطینیان و به دست بنی عمون فروخت. ۸ و ایشان در آن سال بر بنی اسرائیل ستم و ظلم نمودند، و بر جمیع بنی اسرائیل که به آن طرف اردن در زمین اموریان که در جلعاد باشد، بودند، هجده سال ظلم کردند. ۹ و بنی عمون از اردن عبور کردند، تا با یهودا و بنیامین و خاندان افرایم نیز جنگ کنند، و اسرائیل در نهایت تنگی بودند. ۱۰ و بنی اسرائیل نزد خداوند فریاد برآورده، گفتند: «به تو گناه کرده‌ایم، چونکه خدای خود را ترک کرده، بعلم را عبادت نمودیم.» ۱۱ خداوند به بنی اسرائیل گفت: «آیا شما را از مصریان و اموریان و بنی عمون و فلسطینیان رهایی ندادم؟ ۱۲ و چون صیدونیان و عمالیقیان و معونیان بر شما ظلم کردند، نزد من فریاد برآورید و شما را از دست ایشان رهایی دادم. ۱۳ لیکن شما مرا ترک کرده، خدایان غیر را عبادت نمودید، پس دیگر شما را رهایی نخواهم داد. ۱۴ بروید و نزد خدایانی که اختیار کرده‌اید، فریاد برآورید، و آنها شما را در وقت تنگی شما رهایی دهند.» ۱۵ بنی اسرائیل به خداوند گفتند: «گناه کرده‌ایم، پس برحسب آنچه در نظر تو پسند آید به ما عمل نما، فقط امروز ما را رهایی ده.» ۱۶ پس ایشان خدایان غیر را از میان خود دور کرده، یهوه را عبادت نمودند، و دل او به سبب تنگی اسرائیل محزون شد. ۱۷ پس بنی عمون جمع شده، در جلعاد اردو زدند، و بنی اسرائیل جمع شده، در مصفه اردو زدند. ۱۸ و قوم یعنی سروران جلعاد به یکدیگر گفتند: «کیست آن که جنگ را با بنی عمون شروع کند؟ پس وی سردار جمیع ساکنان جلعاد خواهد بود.»

۱۱ و یفتاح جلعادی مردی زورآور، شجاع، و پسر فاحشه‌ای بود، و جلعاد یفتاح را تولید نمود. ۲ و زن جلعاد پسران برای وی زایید، و چون پسران زنش بزرگ شدند یفتاح را بیرون کرده، به وی گفتند: «تو در خانه پدر ما میراث نخواهی یافت، زیرا که تو پسر زن دیگر هستی.» ۳ پس یفتاح از حضور برادران خود فرار کرده، در زمین طوب ساکن شد، و مردان باطل نزد یفتاح جمع شده، همراه وی بیرون می‌رفتند. ۴ و واقع شد بعد از مرور ایام که بنی عمون با اسرائیل جنگ کردند. ۵ و چون بنی عمون با اسرائیل جنگ کردند، مشایخ جلعاد رفتند تا یفتاح را از زمین طوب بیاروند. ۶ و به یفتاح گفتند: «آیا شما به من بغض نمودید؟ و مرا از خانه پدرم بیرون نکردید؟ و الان چونکه در تنگی هستی چرا نزد من آمده‌اید؟» ۸ مشایخ جلعاد به یفتاح گفتند: «از این سبب الان نزد تو برگشته‌ایم تا همراه ما آمده، بانی عمون جنگ نمایی، و بر ما و بر تمامی ساکنان جلعاد سردار باشی.» ۹ و یفتاح به مشایخ جلعاد گفت: «اگر مرا برای جنگ کردن

از آن خداوند خواهد بود، و آن را برای قربانی سوختنی خواهیم گذرانید.»  
 ۳۲ پس یفتاح به سوی بنی عمون گذشت تا با ایشان جنگ نماید، و خداوند ایشان را به دست او تسلیم کرد. ۳۳ و ایشان را از عروعرتا منبت که بیست شهر بود و تا آیل بسیار عظیم شکست داد، و بنی عمون از حضور بنی اسرائیل مغلوب شدند. ۳۴ و یفتاح به مصفه به خانه خود آمد و اینک دخترش به استقبال وی با دَف و رقص بیرون آمد و دختر یگانه او بود و غیر از او پسری یادختری نداشت. ۳۵ و چون او را دید، لباس خود را دریده، گفت: «آه‌ای دختر من، مرا بسیار ذلیل کردی و تو یکی از آزانندگان من شدی، زیرا دهان خود را به خداوند باز نموده‌ام و نمی توانم برگردم.» ۳۶ و او وی را گفت: «ای پدر من دهان خود را نزد خداوند باز کردی پس با من چنانکه ازدهانت بیرون آمد عمل نما، چونکه خداوند انتقام تو را از دشمنانت بنی عمون کشیده است.» ۳۷ و به پدر خود گفت: «این کار به من معمول شود. دو ماه مرا مهلت بده تا رفته بر کوهها گردش نمایم و برای بکریت خود با رفقایم ماتم گیرم.» ۳۸ او گفت: «برو.» و او را دو ماه روانه نمود پس او با رفقای خود رفته، برای بکریتش بر کوهها ماتم گرفت. ۳۹ و واقع شد که بعد از انقضای دو ماه نزد پدر خود برگشت و او موافق ندری که کرده بود به او عمل نمود، و آن دختر مردی را نشناخت، پس در اسرائیل عادت شد، ۴۰ که دختران اسرائیل سال به سال می‌رفتند تا برای دختر یفتاح جلعادی چهار روز در هر سال ماتم گیرند.

۱۳ و بنی اسرائیل بار دیگر در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و خداوند ایشان را به دست فلسطینیان چهل سال تسلیم کرد. ۲ و شخصی از صرعه از قبیله دان، مانوح نام بود، و زنش نازاد بوده، نمی زاید. ۳ و فرشته خداوند به آن زن ظاهر شده، و او را گفت: «اینک تو حال نازاد هستی و نزیاده‌ای لیکن حامله شده، پسری خواهی زاید. ۴ و الان باحذر باش و هیچ شراب و مسکری منوش و هیچ چیز نجس مخور. ۵ زیرا یقین حامله شده، پسری خواهی زاید، واستره بر سرش نخواهد آمد، زیرا آن ولد از رحم مادر خود برای خدا نذیره خواهد بود، و او به رهانیدن اسرائیل از دست فلسطینیان شروع خواهد کرد.» ۶ پس آن زن آمده، شوهر خود را خطاب کرده، گفت: «مرد خدایی نزد من آمد، و منظر او مثل منظر فرشته خدا بسیار مهیب بود. و نپرسیدم که از کجاست و از اسم خود مرا خبر نداد. ۷ و به من گفت اینک حامله شده، پسری خواهی زاید، و الان هیچ شراب و مسکری منوش، و هیچ چیز نجس مخور زیرا که آن ولد از رحم مادر تا روزوفاتش برای خدا نذیره خواهد بود.» ۸ و مانوح از خداوند استدعا نموده، گفت: «آه‌ای خداوند تمنا اینکه آن مرد خدا که فرستادی بار دیگر نزد ما بیاید و ما را تعلیم دهد که با ولدی که مولود خواهد شد، چگونه رفتار نمایم.» ۹ و خدا آواز مانوح را شنید و فرشته خدا باردیگر نزد آن زن آمد و او در صحرا نشسته بود، اما شوهرش مانوح نزد وی نبود. ۱۰ و آن زن به زودی دویده، شوهر خود را خبر داده، به وی گفت: «اینک آن مرد که در آن روز نزد من آمد، باردیگر ظاهر شده است.» ۱۱ و مانوح برخاسته، در عقب زن خود روانه شد، و نزد آن شخص آمده، وی را گفت: «آیا توان مرد هستی که با این زن سخن گفتی؟» او گفت: «من هستم.» ۱۲ مانوح گفت: «کلام تو واقع بشود اما حکم آن ولد و معامله با وی چه خواهد بود؟» ۱۳ و فرشته خداوند به مانوح گفت: «از هر آنچه به زن گفتم اجتناب نماید. ۱۴ از هر حاصل من زنهانخور و هیچ شراب و مسکری ننوشد، و هیچ چیز نجس نخورد و هر آنچه به او امر فرمودم، نگاهدارد.» ۱۵ و مانوح به فرشته خداوند گفت: «تو راتعمیق بیندازیم و برایت گوساله‌ای تهیه بینیم.» ۱۶ فرشته خداوند به مانوح گفت: «اگرچه مراتعمیق اندازی، از نان تو نخواهم خورد، و اگر قربانی سوختنی بگذرانی آن را برای یهوه بگذران.» زیرا مانوح نمی دانست که فرشته خداوند است. ۱۷ و مانوح به فرشته خداوند گفت: «نام تو چیست تا چون کلام تو واقع شود، تو را اکرام نمایم.» ۱۸ فرشته خداوند وی را گفت: «چرا درباره اسم من سوال می‌کنی چونکه آن عجیب است.» ۱۹ پس مانوح گوساله و هدیه آردی را گرفته، بر آن سنگ برای خداوند گذرانید، و فرشته کاری عجیب کرد و

۱۲ و مردان افرایم جمع شده، به طرف شمال گذشتند، و به یفتاح گفتند: «چرا برای جنگ کردند با بنی عمون رفتی و ما را تطلبیدی تا همراه تو بیاییم؟ پس خانه تو را بر سرتو خواهیم سوزانید.» ۲ و یفتاح به ایشان گفت: «مرا و قوم مرا با بنی عمون جنگ سخت می‌بود، و چون شما را خواندم مرا از دست ایشان رهایی ندادید. ۳ پس چون دیدم که شما مرا رهایی نمی دهید جان خود را به دست خود گرفته، به سوی بنی عمون رفتم و خداوند ایشان را به دست من تسلیم نمود، پس چرا امروز نزد من برآمدید تا ما من جنگ نمایم؟» ۴ پس یفتاح تمامی مردان جلعاد را جمع کرده، با افرایم جنگ نمود و مردان جلعاد افرایم را شکست دادند، چونکه گفته بودند ای اهل جلعاد شما فراریان افرایم در میان افرایم و در میان منسی هستید. ۵ و اهل جلعاد معبرهای اردن را پیش روی افرایم گرفتند و واقع شد که چون یکی از گریزندگان افرایم می‌گفت: «بگذارید عبور نمایم.» اهل جلعاد می‌گفتند: «آیاتو افرایمی هستی؟» و اگر می‌گفت نی، ۶ پس او رامی گفتند: بگو شیولت، و او می‌گفت سبولت، چونکه نمی توانست به درستی تلفظ نماید، پس او را گرفته، نزد معبرهای اردن می‌کشند، و در آن وقت چهل و دو هزار نفر از افرایم کشته شدند. ۷ و یفتاح بر اسرائیل شش سال داوری نمود. پس یفتاح جلعادی وفات یافته، در یکی از شهرهای جلعاد دفن شد. ۸ و بعد از او ابصان بیت لحمی بر اسرائیل داوری نمود. ۹ و او را سی پسر بود و سی دختر که بیرون فرستاده بود و از بیرون سی دختر برای پسران خود آورد و هفت سال بر اسرائیل داوری نمود. ۱۰ و ابصان مرد و در بیت لحم دفن شد. ۱۱ و بعد از او ایلون زبولونی بر اسرائیل

مانوح و زنش می‌دیدند. ۲۰ زیرا واقع شد که چون شعله آتش از مذبح به سوی آسمان بالا می‌رفت، فرشته خداوند در شعله مذبح صعود نمود، و مانوح و زنش چون دیدند، رو به زمین افتادند. ۲۱ و فرشته خداوند بر مانوح و زنش دیگر ظاهر نشد، پس مانوح دانست که فرشته خداوند بود. ۲۲ و مانوح به زنش گفت: «البته خواهیم مرد، زیرا خدا را دیدیم.» ۲۳ اما زنش گفت: «اگر خداوند می‌خواست ما را بکشد قربانی سوختنی و هدیه آردی را از دست ما قبول نمی‌کرد، و همه این چیزها را به ما نشان نمی‌داد، و در این وقت مثل این امور را به سمع ما نمی‌رسانید.» ۲۴ و آن زن پسری زاییده، او را شمشون نام نهاد، و پسر نمو کرد و خداوند او را برکت داد. ۲۵ و روح خداوند در لشکرگاه دان در میان صرعه و اشتاول به برانگیختن او شروع نمود.

۱۴ و شمشون به تمه فرود آمده، زنی ازدختران فلسطینیان در تمه دید. ۲ و آمده، به پدر و مادر خود بیان کرده، گفت: «زنی ازدختران فلسطینیان در تمه دیدم، پس الان او را برای من به زنی بگیرد.» ۳ پدر و مادرش وی را گفتند: «آیا از دختران برادرانت و در تمامی قوم من دختری نیست که تو باید بروی و از فلسطینیان نامختن زن بگیری؟» شمشون به پدر خود گفت: «او را برای من بگیر زیرا در نظر من پسند آمد.» ۴ اما پدر و مادرش نمی‌دانستند که این از جانب خداوند است، زیرا که بر فلسطینیان عثی می‌خواست، چونکه در آن وقت فلسطینیان بر اسرائیل تسلط می‌داشتند. ۵ پس شمشون با پدر و مادر خود به تمه فرود آمد، و چون به تاکستانهای تمه رسیدند، اینک شیری جوان بر او بغرید. ۶ و روح خداوند بر او مستقر شده، آن را درید به طوری که بزغاله‌ای دریده شود، و چیزی در دستش نبود و پدر و مادر خود را از آنچه کرده بود، اطلاع نداد. ۷ و رفته، با آن زن سخن گفت و به نظر شمشون پسند آمد. ۸ و چون بعد از چندی برای گرفتن برمی‌گشت، ازاره به کنار رفت تا لاشه شیر را ببیند و اینک انبوه زنبور، و عسل در لاشه شیر بود. ۹ و آن را به دست خود گرفته، روان شد و در رفتن می‌خورد تا به پدر و مادر خود رسیده، به ایشان داد و خوردند.

اما به ایشان نگفت که عسل را از لاشه شیر گرفته بود. ۱۰ و پدرش نزد آن زن آمد و شمشون در انجامه‌مانی کرد، زیرا که جوانان چنین عادت داشتند. ۱۱ و واقع شد که چون او را دیدند، سی رفیق انتخاب کردند تا همراه او باشند. ۱۲ و شمشون به ایشان گفت: «معمایی برای شما می‌گویم، اگر آن را برای من در هفت روز مهمانی حل کنید و آن را دریافت نمایید، به شما سی جامه کتان و سی دست رخت می‌دهم. ۱۳ و اگر آن را برای من نتوانید حل کنید آنگاه شما سی جامه کتان و سی دست رخت به من بدهید.» ایشان به وی گفتند: «معمای خود را بگو تا آن را بشنویم.» ۱۴ به ایشان گفت: «از خورنده خوراکی بیرون آمد، و از زورآور شیرینی بیرون آمد.» و ایشان تا سه روز معما را نتوانستند حل کنند. ۱۵ و واقع شد که در روز هفتم به زن شمشون گفتند: «شوهر خود را ترغیب نما تا معمای خود را برای ما بیان کند مبادا تو را و خانه پدر تو را به آتش بسوزانیم، آیا ما را دعوت کرده‌اید تا ما را تاراج نمایید یا نه.» ۱۶ پس

زن شمشون پیش او گریسته، گفت: «به درستی که مرا بغض می‌نمای و دوست نمی‌داری زیرا معمایی به پسران قوم من گفته‌ای و آن را برای من بیان نکردی.» او وی را گفت: «اینک برای پدر و مادر خود بیان نکردم، آیا برای تو بیان کنم.» ۱۷ و در هفت روزی که ضیافت ایشان می‌بود پیش او می‌گریست، و واقع شد که در روز هفتم چونکه او را بسیار الحاح می‌نمود، برایش بیان کرد و او معما را به پسران قوم خود گفت. ۱۸ و در روز هفتم مردان شهر پیش از غروب آفتاب به وی گفتند که «چیست شیرین تراز عسل و چیست زورآورتر از شیر.» او به ایشان گفت: «اگر با گاو من خیش نمی‌کردید، معمای مرادریافت نمی‌نمودید.» ۱۹ و روح خداوند بر وی مستقر شده، به اشقون رفت و از اهل آنجا سی نفر را کشت، و اسباب آنها را گرفته، دسته‌های رخت را به آنانی که معما را بیان کرده بودند، داد و خشمش افروخته شده، به خانه پدر خود برگشت. ۲۰ و زن شمشون به رفیقش که او را دوست خود می‌شمرد، داده شد.

۱۵ و بعد از چندی، واقع شد که شمشون در روزهای درو گندم برای دیدن زن خود با بزغاله‌ای آمد و گفت نزد زن خود به حجره خواهد درآمد. لیکن پدرش نگذاشت که داخل شود. ۲ و پدرش گفت: «گمان می‌کردم که او را بغض می‌نمودی، پس او را به رفیق تو دادم، آیا خواهر کوچکش از او بهتر نیست؛ او را به عوض وی برای خود بگیر.» ۳ شمشون به ایشان گفت: «این دفعه از فلسطینیان بی‌گناه خواهم بود اگر ایشان را اذیتی برسانم.» ۴ و شمشون روانه شده، سیصد شغال گرفت، و مشعلها برداشته، دم بر دم گذاشت، و در میان هر دودم مشعلی گذارد. ۵ و مشعلها را آتش زده، آنها را در کشتزارهای فلسطینیان فرستاد، و بافه‌ها و زرعه‌ها و باغهای زیتون را سوزانید. ۶ و فلسطینیان گفتند: «کیست که این را کرده است؟» گفتند: «شمشون دامادتمنی، زیرا که زنش را گرفته، او را به رفیقش داده است.» پس فلسطینیان آمده، زن و پدرش را به آتش سوزانیدند. ۷ و شمشون به ایشان گفت: «اگر به اینطور عمل کنید، البته از شما انتقام خواهم کشید و بعد از آن آرامی خواهم یافت.» ۸ و ایشان را از ساق تا ران به صدمه‌های عظیم کشت. پس رفته، در مغاره صخره عیظام ساکن شد. ۹ و فلسطینیان برآمده، در یهودا اردو زدند و در لحي متفرق شدند. ۱۰ و مردان یهودا گفتند: «چرا بر ما برآمدید.» گفتند: «آمده‌ایم تا شمشون را ببندیم و بر حسب آنچه به ما کرده است به او عمل نمایم.» ۱۱ پس سه هزار نفر از یهودا به مغاره صخره عیظام رفته، به شمشون گفتند: «آیا ندانسته‌ای که فلسطینیان بر ما تسلط دارند، پس این چه کار است که به ما کرده‌ای؟» در جواب ایشان گفت: «به نحوی که ایشان به من کردند، من به ایشان عمل نمودم.» ۱۲ ایشان وی را گفتند: «ما آمده‌ایم تا تو را ببندیم و به دست فلسطینیان بسپاریم.» شمشون در جواب ایشان گفت: «برای من قسم بخورید که خود بر من هجوم نیاورید.» ۱۳ ایشان در جواب وی گفتند: «حاشا! بلکه تو راسته، به دست ایشان خواهیم سپرد، و یقین تو را نخواهیم کشت.» پس او را به دو طناب نو بسته، از صخره برآوردند. ۱۴ و چون او به لحي رسید، فلسطینیان از دیدن او نعره زدند و روح خداوند

بر وی مستقرشده، طنابهایی که بر بازوهایش بود مثل کتانی که به آتش سوخته شود گردید، و بندها از دستهایش فروریخت. ۱۵ و چانه تازه الاغی یافته، دست خود را دراز کرد و آن را گرفته، هزار مرد با آن کشت. ۱۶ و شمشون گفت: «با چانه الاغ توده برتوده با چانه الاغ هزار مرد کشتم.» ۱۷ و چون ازگفتن فارغ شد، چانه را از دست خود انداخت و آن مکان را رمت لحي نامید. ۱۸ پس بسیار تشنه شده، نزد خداوند دعا کرده، گفت که «به دست بنده ات این نجات عظیم را دادی و آیا الان از تشنگی بهمیرم و به دست نامختوان بیفتم؟» ۱۹ پس خدا کفهای را که در لحي بود شکافت که آب از آن جاری شد و چون بنوشید جاننش برگشته، تازه روح شد. از این سبب اسمش عین حقوری خوانده شد که تا امروز در لحي است. ۲۰ و او در روزهای فلسطینیان بیست سال بر اسرائیل داوری نمود.

**۱۶** و شمشون به غزه رفت و در آنجا فاحشه‌ای دیده، نزد او داخل شد. ۲ و به اهل غزه گفته شد که شمشون به اینجا آمده است. پس او را احاطه نموده، تمام شب برایش نزد دروازه شهر کمین گذارند، و تمام شب خاموش مانده، گفتند، چون صبح روشن شود او را می کشیم. ۳ و شمشون تا نصف شب خوابید. و نصف شب برخاسته، لنگهای دروازه شهر و دیوارها را گرفته، آنها را با پشت بند کند و بر دوش خود گذاشته، بر قلعه کوهی که در مقابل حبرون است، برد. ۴ و بعد از آن واقع شد که زنی را در وادی سوری که اسمش دلپله بود، دوست می داشت. ۵ و سروران فلسطینیان نزد او برآمده، وی را گفتند: «او را فریفته، دریافت کن که قوت عظیمش در چه چیز است، و چگونه بر او غالب آیم تا او را بسته، ذلیل نمایم، و هریکی از ما هزار و صد مثقال نقره به تو خواهیم داد.» ۶ پس دلپله به شمشون گفت: «تو اینک به من بگویی که قوت عظیم تو در چه چیز است و چگونه می توانی تو را بست و ذلیل نمود.» ۷ شمشون وی را گفت: «اگر مرا به هفت ریسمان تر و تازه که خشک نباشد ببندند، من ضعیف و مثل سایر مردم خواهم شد.» ۸ و سروران فلسطینیان هفت ریسمان تر و تازه که خشک نشده بود، نزد او آوردند و او وی را به آنها بست. ۹ و کسان نزد وی در حجره در کمین می بودند و او وی را گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» آنگاه ریسمانها را بگسیخت چنانکه ریسمان کتان که به آتش برخورد گسیخته شود، لهذا قوتش دریافت نشد. ۱۰ و دلپله به شمشون گفت: «اینک استهزا کرده، به من دروغ گفتی، پس الان مرا خبر بده که به چه چیز تو را توان بست.» ۱۱ او وی را گفت: «اگر مرا با طنابهای تازه که با آنها هیچ کار کرده نشده است، ببندند، ضعیف و مثل سایر مردان خواهم شد.» ۱۲ و دلپله طنابهای تازه گرفته، او را با آنها بست و به وی گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر تو آمدند.» و کسان در حجره در کمین می بودند. آنگاه آنها را از بازوهای خود مثل نخ بگسیخت. ۱۳ و دلپله به شمشون گفت: «تاجحال مرا استهزا نموده، دروغ گفتی. مرا بگو که به چه چیز بسته می شوی.» او وی را گفت: «اگر هفت گیسوی سر مرا با تار بیافی.» ۱۴ پس آنها را به میخ قایم بست و وی را گفت: «ای شمشون فلسطینیان بر



نداشتند. ۸ پس نزد برادران خود به صرعه و اشتاؤل آمدند. و برادران ایشان به ایشان گفتند: «چه خیر دارید؟» ۹ گفتند: «برخیزیم و بر ایشان هجوم آوریم؛ زیرا که زمین را دیده‌ایم که اینک بسیار خوب است، و شما خاموش هستید، پس کاهلی موزید بلکه رفته، داخل شوید و زمین را در تصرف آورید. ۱۰ و چون داخل شوید به قوم مطمئن خواهید رسید، و زمین بسیار وسیع است، و خدا آن را به دست شما داده است، و آن جایی است که از هرچه در جهان است، باقی ندارد.» ۱۱ پس ششصد نفر از قبیله دان مسلح شده، به آلات جنگ از آنجا یعنی از صرعه و اشتاؤل روانه شدند. ۱۲ و برآمده، در قریه یعاریم دریهودا اردو زدند. لهنذا تا امروز آن مکان را محنه دان می‌خوانند و اینک در پشت قریه یعاریم است. ۱۳ و از آنجا به کوهستان افرایم گذشته، به خانه میخا رسیدند. ۱۴ و آن پنج نفر که برای جاسوسی زمین لایش رفته بودند، برادران خود را خطاب کرده، گفتند: «آیا می‌دانید که در این خانه‌ها ایفود و ترفیم و تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده‌ای هست؟ پس الان فکر کنید که چه باید بکنید.» ۱۵ پس به آنسو برگشته، به خانه جوان لاوی، یعنی به خانه میخا آمده، سلامتی او را پرسیدند. ۱۶ و آن ششصد مرد مسلح شده، به آلات جنگ که از پسران دان بودند، در دهنه دروازه ایستاده بودند. ۱۷ و آن پنج نفر که برای جاسوسی زمین رفته بودند برآمده، به آنجا داخل شدند، و تمثال تراشیده و ایفود و ترفیم و تمثال ریخته شده را گرفتند، و کاهن با آن ششصد مرد مسلح شده، به آلات جنگ به دهنه دروازه ایستاده بود. ۱۸ و چون آنها به خانه میخا داخل شده، تمثال تراشیده و ایفود و ترفیم و تمثال ریخته شده را گرفتند، کاهن به ایشان گفت: «چه می‌کنید؟» ۱۹ ایشان به وی گفتند: «خاموش شده، دست را بر دهانت بگذار و همراه ما آمده، برای ما پدر و کاهن باش. کدام برایت بهتر است که کاهن خانه یک شخص باشی یا کاهن سبطی و قبیله‌ای در اسرائیل شوی؟» ۲۰ پس دل کاهن شاد گشت. و ایفود و ترفیم و تمثال تراشیده را گرفته، در میان قوم داخل شد. ۲۱ پس متوجه شده، روانه شدند، و اطفال و مواشی و اسباب را پیش روی خود قرار دادند. ۲۲ و چون ایشان از خانه میخا دور شدند، مردانی که در خانه های اطراف خانه میخا بودند جمع شده، بنی دان را تعاقب نمودند. ۲۳ و بنی دان را صدا زدند، و ایشان رو برگردانیده، به میخا گفتند: «تو را چه شده است که با این جمعیت آمده‌ای؟» ۲۴ او گفت: «خدایان مرا که ساختم با کاهن گرفته، رفته‌اید؛ و مرا دیگرچه چیز باقی است؟ پس چگونه به من می‌گویید که تو را چه شده است؟» ۲۵ و پسران دان او را گفتند: «آواز تو در میان ماشیده نشود مبادا مردان تند خو بر شما هجوم آورند، و جان خود را با جانهای اهل خانه ات هلاک سازی.» ۲۶ و بنی دان راه خود را پیش گرفتند. و چون میخا دید که ایشان از او قوی ترند، رو گردانیده، به خانه خود برگشت. ۲۷ و ایشان آنچه میخا ساخته بود و کاهنی را که داشت برداشته، به لایش بر قومی که آرام و مطمئن بودند، برآمدند، و ایشان را به دم شمشیرکشته، شهر را به آتش سوزانیدند. ۲۸ و رهاننده‌ای نبود زیرا که از صیدون دور بود و ایشان را با کسی معامله‌ای نبود و آن شهر در وادی‌ای که نزدیبت رحوب است، واقع بود. پس شهر را بنا

۱۷ و از کوهستان افرایم شخصی بود که میخا نام داشت. ۲ و به مادر خود گفت: «آن هزار و یکصد مقال نقره‌ای که از تو گرفته شد، و درباره آن لعنت کردی و در گوشه‌های من نیز سخن گفتی، اینک آن نقره نزد من است، من آن را گرفتم.» مادرش گفت: «خداوند پسر مرا برکت دهد.» ۳ پس آن هزار و یکصد مقال نقره را به مادرش رد نمود و مادرش گفت: «این نقره را برای خداوند از دست خود به جهت پسر مرا بالکل وقف می‌کنم تا تمثال تراشیده و تمثال ریخته شده‌ای ساخته شود، پس الان آن را به تو باز می‌دهم.» ۴ و چون نقره را به مادر خود رد نمود، مادرش دویست مقال نقره گرفته، آن را به زرگری داد که او تمثال تراشیده، و تمثال ریخته شده‌ای ساخت و آنها در خانه میخا بود. ۵ و میخا خانه خدایان داشت، و ایفود و ترفیم ساخت، و یکی از پسران خود را تخصیص نمود تا کاهن او بشود. ۶ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود و هر کس آنچه در نظرش پسند می‌آمد، می‌کرد. ۷ و جوانی از بیت لحم یهودا از قبیله یهودا و از لاویان بود که در آنجا ماوا گزید. ۸ و آن شخص از شهر خود، یعنی از بیت لحم یهودا روانه شد، تا هر جایی که بیاید ماوا گزیند، و چون سیر می‌کرد به کوهستان افرایم به خانه میخا رسید. ۹ و میخا او را گفت: «از کجا آمده‌ای؟» او در جواب وی گفت: «من لاوی هستم از بیت لحم یهودا، و می روم تا هر جایی که بیابم ماوا گزینم.» ۱۰ میخا او را گفت: «نزد من ساکن شو و برایم پدر و کاهن باش، و من تو را هر سال ده مقال نقره و یک دست لباس و معاش می‌دهم.» پس آن لاوی داخل شد. ۱۱ و آن لاوی راضی شد که با او ساکن شود، و آن جوان نزد او مثل یکی از پسرانش بود. ۱۲ و میخا آن لاوی را تخصیص نمود و آن جوان کاهن او شد، و در خانه میخا می‌بود. ۱۳ و میخا گفت: «الان دانستم که خداوند به من احسان خواهد نمود زیرا لاوی‌ای را کاهن خود دارم.»

۱۸ و در آن ایام در اسرائیل پادشاهی نبود، و در آن روزها سبط دان، ملکی برای سکونت خود طلب می‌کردند، زیرا تا در آن روز ملک ایشان در میان اسباط اسرائیل به ایشان نرسیده بود. ۲ و پسران دان از قبیله خویش پنج نفر از جماعت خود که مردان جنگی بودند از صرعه و اشتاؤل فرستادند تا زمین را جاسوسی و تفحص نمایند، و به ایشان گفتند: «بروید و زمین را تفحص کنید.» پس ایشان به کوهستان افرایم به خانه میخا آمده، در آنجا منزل گرفتند. ۳ و چون ایشان نزد خانه میخا رسیدند، آواز جوان لاوی را شناختند و به آنجا برگشته، او را گفتند: «کیست که تو را به اینجا آورده است و در این مکان چه می‌کنی و در اینجا چه داری؟» ۴ او به ایشان گفت: «میخا با من چنین و چنان رفتار نموده است، و مرا اجیر گرفته، کاهن او شده‌ام.» ۵ وی را گفتند: «از خدا سوال کن تا بدانیم آیا راهی که در آن می‌رویم خیر خواهد بود.» ۶ کاهن به ایشان گفت: «به سلامتی بروید. راهی که شما می‌روید منظور خداوند است.» ۷ پس آن پنج مرد روانه شده، به لایش رسیدند. و خلقی را که در آن بودند، دیدند که در امنیت و به رسم صیدونیان در اطمینان و امنیت ساکن بودند. و در آن زمین صاحب اقتداری نبود که اذیت رساند و از صیدونیان دور بوده، با کسی کار

کرده، در آن ساکن شدند. ۲۹ و شهر را به اسم پدر خود، دان که برای اسرائیل زاییده شد، دان نامیدند. اما اسم شهر قبل از آن لایش بود. ۳۰ و بنی دان آن تمثال تراشیده را برای خود نصب کردند و یهوناتان بن جرشوم بن موسی و پسرانش تا روز اسیر شدن اهل زمین، کهنه بنی دان می‌بودند. ۳۱ پس تمثال تراشیده میخا را که ساخته بود تمامی روزهایی که خانه خدا در شیلوله بود، برای خود نصب نمودند.

«ما از بیت لحم یهودا به آن طرف کوهستان افرایم می‌رویم، زیرا از آنجا هستم و به بیت لحم یهودا رفته بودم، و الان عازم خانه خداوند هستم، و هیچ‌کس مرا به خانه خود نمی‌پذیرد، ۱۹ و نیزکاه و علف به جهت الاغهای ما هست، و نان و شراب هم برای من و کنیز تو و غلامی که همراه بندگانت است، می‌باشد و احتیاج به چیزی نیست.» ۲۰ آن مرد پیر گفت: «سلامتی بر تو باد، تمامی حاجات تو بر من است، اما شب را در کوچه بسر میر.» ۲۱ پس او را به خانه خود برده، به الاغها خوراک داد و پایهای خود را شسته، خوردند و نوشیدند. ۲۲ و چون دل‌های خود را شاد می‌کردند، اینک مردمان شهر، یعنی بعضی اشخاص بنی بلعالم خانه را احاطه کردند، و در را زده، به آن مرد پیر صاحب‌خانه خطاب کرده، گفتند: «آن مرد را که به خانه تو داخل شده است بیرون بیاور تا را ببیناسیم.» ۲۳ و آن مرد صاحب‌خانه نزد ایشان بیرون آمده، به ایشان گفت: «نی‌ای برادرانم شرارت موزید، چونکه این مرد به خانه من داخل شده است، این عمل زشت را ننمایید. ۲۴ اینک دختر باکره من و کنیز این مرد، ایشان را نزد شما بیرون می‌آورم. ایشان را ذلیل ساخته، آنچه در نظر شما پسند آید به ایشان بکنید. لیکن با این مرد این کار زشت را مکنید.» ۲۵ اما آن مردمان نخواستند که او را بشنوند. پس آن شخص کنیز خود را گرفته، نزد ایشان بیرون آورد و او را شناختند و تمامی شب تا صبح او را بی‌عصمت می‌کردند، و در طلوع فجر او را رها کردند. ۲۶ و آن زن در سپیده صبح آمده، به در خانه آن شخص که آقایش در آن بود، افتاد تا روشن شد. ۲۷ و در وقت صبح آقایش برخاسته، بیرون آمد تا به راه خود برود و اینک کنیزش نزد در خانه افتاده، و دستهایش بر آستانه بود. ۲۸ و او وی را گفت: «برخیز تا برویم.» اما کسی جواب نداد، پس آن مرد او را بر الاغ خود گذاشت و برخاسته، به مکان خود رفت. ۲۹ و چون به خانه خود رسید، کاردی برداشت و کنیز خود را گرفته، اعضا‌های او را به دوازده قطعه تقسیم کرد، و آنها را در تمامی حدود اسرائیل فرستاد. ۳۰ و هرکه این را دید گفت: «از روزی که بنی اسرائیل از مصر بیرون آمده‌اند تا امروز عمل مثل این کرده و دیده نشده است. پس در آن تأمل کنید و مشورت کرده، حکم نمایید.»

۲۰ و جمیع بنی اسرائیل بیرون آمدند و جماعت مثل شخص واحد از دان تا بر شمع با اهل زمین جلعاد نزد خداوند در مصفه جمع شدند. ۲ و سروران تمام قوم و جمیع اسباط اسرائیل یعنی چهارصد هزار مرد شمشیر زن پیاده در جماعت قوم خدا حاضر بودند. ۳ و بنی بنیامین شنیدند که بنی اسرائیل در مصفه برآمده‌اند. و بنی اسرائیل گفتند: «بگوئید که این عمل زشت چگونه شده است.» ۴ آن مرد لاوی که شوهر زن مقتوله بود، در جواب گفت: «من با کنیز خود به جبعه که از آن بنیامین باشد، آمدیم تا شب را بسر بریم. ۵ و اهل جبعه بر من برخاسته، خانه را در شب، گرد من احاطه کردند، و مرا خواستند بکشند و کنیز مرا ذلیل نمودند که بمرد. ۶ و کنیز خود را گرفته، او را قطعه قطعه کردم و او را در تمامی ولایت ملک اسرائیل فرستادم، زیرا که کار قبیح و زشت در اسرائیل نمودند. ۷ هان جمیع

۱۹ و در آن ایام که پادشاهی در اسرائیل نبود، مرد لاوی در پشت کوهستان افرایم ساکن بود، و کنیزی از بیت لحم یهودا از برای خود گرفته بود. ۲ و کنیزش بر او زنا کرده، از نزد او به خانه پدرش در بیت لحم یهودا رفت، و در آنجا مدت چهار ماه بماند. ۳ و شوهرش برخاسته، از عقب او رفت تا دلش را برگردانیده، پیش خود باز آورد، و غلامی با دو الاغ همراه او بود، و آن زن او را به خانه پدر خود برد. و چون پدر کنیز او را دید، از ملاقاتش شاد شد. ۴ و پدرنش، یعنی پدر کنیز او را نگاه داشت. پس سه روز نزد وی توقف نمود و اکل و شرب نموده، آنجا بسر بردند. ۵ و در روز چهارم چون صبح زود بیدار شدند او برخاست تا روانه شود، اما پدر کنیز به داماد خود گفت که دل خود را به لقمه‌ای نان تقویت ده، و بعد از آن روانه شوید. ۶ پس هردو با هم نشسته، خوردند و نوشیدند. و پدر کنیز به آن مرد گفت: «موافقت کرده، امشب را بمان دولت شاد باشد.» ۷ و چون آن مرد برخاست تا روانه شود، پدرنش او را الحاح نمود و شب دیگر در آنجا ماند. ۸ و در روز پنجم صبح زود برخاست تا روانه شود، پدر کنیز گفت: «دل خود را تقویت نما و تازول روز تاخیر ننمایید.» و ایشان هردو خوردند. ۹ و چون آن شخص با کنیز و غلام خود برخاست تا روانه شود، پدر زنش یعنی پدر کنیز او را گفت: «الان روز نزدیک به غروب می‌شود، شب را بمانید اینک روز تمام می‌شود، در اینجا شب را بمان و دولت شاد باشد و فردا با مادان روانه خواهید شد و به خیمه خود خواهی رسید.» ۱۰ اما آن مرد قبول نکرد که شب را بماند، پس برخاسته، روانه شد و به مقابل بیوس که اورشلیم باشد، رسید، و دو الاغ پالان شده و کنیزش همراه وی بود. ۱۱ و چون ایشان نزد بیوس رسیدند، نزدیک به غروب بود. غلام به آقای خود گفت: «بیا و به این شهر بیوسیان برگشته، شب را در آن بسر بریم.» ۱۲ آقایش وی را گفت: «به شهر غریب که احدی از بنی اسرائیل در آن نباشد بزنی گردیم بلکه به جبعه بگردیم.» ۱۳ و به غلام خود گفت: «بیا و به یکی از این جاها، یعنی به جبعه یا رامه نزدیک بشویم و در آن شب را بمانیم.» ۱۴ پس از آنجا گذشته، پرفتن و نزد جبعه که از آن بنیامین است، آفتاب بر ایشان غروب کرد. ۱۵ پس به آن طرف برگشتند تا به جبعه داخل شده، شب را در آن بسر بردند. و او درآمد در کوچه شهر نشست، اما کسی نبود که ایشان را به خانه خود ببرد و منزل دهد. ۱۶ و اینک مردی پیر در شب از کار خود از مرعه می‌آمد، و این شخص از کوهستان افرایم بوده، در جبعه ماوا گزیده بود، اما مردمان آن مکان بنیامینی بودند. ۱۷ و او نظر انداخته، شخص مسافری را در کوچه شهر دید، و آن مرد پیر گفت: «کجا می‌روی و از کجا می‌آیی؟» ۱۸ او وی را گفت:

شما، ای بنی اسرائیل حکم و مشورت خود را اینجا بیاورید. ۸ آنگاه تمام قوم مثل شخص واحد برخاسته، گفتند: «هیچ کدام از ما به خیمه خود نخواهیم رفت، و هیچ کدام از ما به خانه خود بر نخواهیم گشت. ۹ و حال کاری که به جبهه خواهیم کرد این است که به حسب قرعه بر آن برآیم. ۱۰ و ده نفر از صد و صد از هزار و هزار از ده هزار از تمامی اسباط اسرائیل بگیریم تا آذوقه برای قوم بیاورند، و تا چون به جبهه بنیامینی برسند با ایشان موافق همه قباحتی که در اسرائیل نموده‌اند، رفتار نمایند.» ۱۱ پس جمیع مردان اسرائیل بر شهر جمع شده، مثل شخص واحد متحد شدند. ۱۲ و اسباط اسرائیل اشخاصی چند در تمامی سبط بنیامین فرستاده، گفتند: «این چه شرارتی است که در میان شما واقع شده است؟ ۱۳ پس الان آن مردان بنی بلعیال را که در جبهه هستند، تسلیم نمایم تا آنها را به قتل رسانیم، و بدی را از اسرائیل دور کنیم.» اما بنیامینیان نخواستند که سخن برادران خود بنی اسرائیل را بشنوند. ۱۴ و بنی بنیامین از شهرهای خود به جبهه جمع شدند تا بیرون رفته، با بنی اسرائیل جنگ نمایند. ۱۵ و از بنی بنیامین در آن روز بیست و شش هزار مرد شمشیرزن از شهرها سان دیده شد، غیر از ساکنان جبهه که هفتصد نفر برگزیده، سان دیده شد. ۱۶ و از تمام این گروه هفتصد نفر چپ دست برگزیده شدند که هر یکی از آنها موی را به سنگ فلاخن می‌زدند و خطا نمی‌کردند. ۱۷ و از مردان اسرائیل سوای بنیامینیان چهارصد هزار مرد شمشیرزن سان دیده شد که جمیع اینها مردان جنگی بودند. ۱۸ و بنی اسرائیل برخاسته، به بیت ثیل رفتند و از خدا مشورت خواسته، گفتند: «کیست که اولاً ما برای جنگ نمودن با بنی بنیامین برآید؟» خداوند گفت: «یهودا اول برآید.» ۱۹ و بنی اسرائیل بامدادان برخاسته، در برابر جبهه اردو زدند. ۲۰ و مردان اسرائیل بیرون رفتند تا با بنیامینیان جنگ نمایند، و مردان اسرائیل برابر ایشان در جبهه صف آرایی کردند. ۲۱ و بنی بنیامین از جبهه بیرون آمده، در آن روز بیست و دو هزار نفر از اسرائیل را بر زمین هلاک کردند. ۲۲ و قوم، یعنی مردان اسرائیل خود را قوی‌دل ساخته، بار دیگر صف آرایی نمودند، در مکانی که روز اول صف آرایی کرده بودند. ۲۳ و بنی اسرائیل برآمده، به حضور خداوند تا شام گریه کردند، و از خداوند مشورت خواسته، گفتند: «آیا بار دیگر نزدیک بشوم تا با برادران خود بنی بنیامین جنگ نمایم؟» خداوند گفت: «به مقابله ایشان برآید.» ۲۴ و بنی اسرائیل در روز دوم به مقابله بنی بنیامین پیش آمدند. ۲۵ و بنیامینیان در روز دوم به مقابله ایشان از جبهه بیرون شده، بار دیگر هجده هزار نفر از بنی اسرائیل را بر زمین هلاک ساختند که جمیع اینها شمشیرزن بودند. ۲۶ آنگاه تمامی بنی اسرائیل، یعنی تمامی قوم برآمده، به بیت ثیل رفتند و گریه کرده، در آنجا به حضور خداوند توقف نمودند، و آن روز را تا شام روزه داشته، قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی به حضور خداوند گذرانیدند. ۲۷ و بنی اسرائیل از خداوند مشورت خواستند. و تابوت عهد خدا آن روزها در آنجا بود. ۲۸ و فینحاس بن العازار بن هارون در آن روزها پیش آن ایستاده بود، و گفتند: «آیا بار دیگر بیرون روم و با برادران خود بنی بنیامین جنگ کنم یا دست بردارم؟» خداوند گفت: «برای زیرا که فردا او را به دست تو تسلیم خواهیم نمود.» ۲۹ پس اسرائیل در هر طرف

۲۱ و مردان اسرائیل در مصفه قسم خورده، گفتند که «احدی از ما دختر خود را به بنیامینیان به زنی ندهند.» ۲ و قوم به بیت ثیل آمده، در

آنجا به حضور خدا تا شام نشستند و آواز خود را بلند کرده، زارزار بگریستند. ۳ و گفتند: «ای یهوه، خدای اسرائیل، این چرا در اسرائیل واقع شده است که امروز یک سبط از اسرائیل کم شود؟» ۴ و در فردای آن روز قوم به زودی برخاسته، مذبحی در آنجا بنا کردند، و قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانیدند. ۵ و بنی اسرائیل گفتند: «کیست از تمامی اسباط اسرائیل که در جماعت نزد خداوند بر نیامده است.» زیرا قسم سخت خورده، گفته بودند که هرکه به حضور خداوند به مصفیه نیاید، البته کشته شود. ۶ و بنی اسرائیل درباره برادر خود بنیامین پشیمان شده، گفتند: «امروز یک سبط از اسرائیل منقطع شده است. ۷ برای بقیه ایشان درباره زنان چه کنیم؟ زیرا که ما به خداوند قسم خورده‌ایم که از دختران خود به ایشان به زنی ندهیم.» ۸ و گفتند: «کدام یک از اسباط اسرائیل است که به حضور خداوند به مصفیه نیامده است؟» و اینک از یایش جلعاد کسی به اردو و جماعت نیامده بود. ۹ زیرا چون قوم شمرده شدند اینک از ساکنان یایش جلعاد احدی در آنجا نبود. ۱۰ پس جماعت دوازده هزار نفر از شجاع ترین قوم را به آنجا فرستاده، و ایشان را امر کرده، گفتند: «بروید و ساکنان یایش جلعاد را با زنان و اطفال به دم شمشیر بکشید. ۱۱ و آنچه باید بکنید این است که هر مردی را و هر زنی را که با مرد خوابیده باشند، هلاک کنید.» ۱۲ و در میان ساکنان یایش جلعاد چهارصد دختر باکره که با ذکوری نخوابیده و مردی را نشناخته بودند یافتند، و ایشان را به اردو در شیلوه که در زمین کنعان است، آوردند. ۱۳ و تمامی جماعت نزد بنی بنیامین که در صخره رمون بودند فرستاده، ایشان را به صلح دعوت کردند. ۱۴ و در آن وقت بنیامینیان برگشتند و دخترانی را که از زنان یایش جلعاد زنده نگاه داشته بودند به ایشان دادند، و باز ایشان را کفایت نکرد. ۱۵ و قوم برای بنیامین پشیمان شدند، زیرا خداوند در اسباط اسرائیل شقاق پیدا کرده بود. ۱۶ و مشایخ جماعت گفتند: «درباره زنان به جهت باقی ماندگان چه کنیم چونکه زنان از بنیامین منقطع شده‌اند؟ ۱۷ و گفتند: میرانی به جهت نجات یافتگان بنیامین باید باشد تا سبطی از اسرائیل محو نشود. ۱۸ اما ما دختران خود را به ایشان به زنی نمی توانیم داد زیرا بنی اسرائیل قسم خورده، گفته‌اند ملعون باد کسی که زنی به بنیامین دهد. ۱۹ و گفتند: «اینک هر سال در شیلوه که به طرف شمال بیت ئیل و به طرف مشرق راهی که از بیت ئیل به شکیم می‌رود، و به سمت جنوبی لبونه است، عیدی برای خداوند می‌باشد.» ۲۰ پس بنی بنیامین را امر فرموده، گفتند: «بروید در تاختستانها در کمین باشید، ۲۱ و نگاه کنید و اینک اگر دختران شیلوه بیرون آیند تا با رقص کنندگان رقص کنند، آنگاه از تاختستانها درآید، و از دختران شیلوه هرکس زن خود را ربوده، به زمین بنیامین برود. ۲۲ و چون پدران و برادران ایشان آمده، نزد ما شکایت کنند، به ایشان خواهیم گفت: «ایشان را به خاطر ما ببخشید، چونکه ما برای هر کس زنش را در جنگ نگاه نداشتیم، و شما آنها را به ایشان ندادید، الان مجرم می‌باشید.» ۲۳ پس بنی بنیامین چنین کردند، و از رقص کنندگان، زنان را برحسب شماره خود گرفتند، و ایشان را به یغما برده، رفتند، و به ملک خود برگشته، شهرها را بنا کردند و در آنها ساکن شدند. ۲۴ و در آن وقت بنی اسرائیل هر

۱ رسانیده است.» ۲۲ و نعومی مراجعت کرد و عروسش روت مؤبیه که از بلاد موآب برگشته بود، همراه وی آمد، و در ابتدای درویدن جو وارد بیت لحم شدند.

۲ و نعومی خویش شوهری داشت که مردی دولتمند، بوعز نام از خاندان الیملک بود. ۲ و روت مؤبیه به نعومی گفت: «مرا اجازت ده که به کشتزارها بروم و در عقب هر کسی که در نظرش التفات یابم خوشه چینی نمایم. او وی را گفت: «بروی دخترم.» ۳ پس روانه شده، به کشتزار درآمد و در عقب دروندگان خوشه چینی می‌نمود، و اتفاق او به قطعه زمین بوعز که ازخاندان الیملک بود، افتاد. ۴ و اینک بوعز ازبیت لحم آمده، به دروندگان گفت: «خداوند باشما باد.» ایشان وی را گفتند: «خداوند تو را برکت دهد.» ۵ و بوعز به نوکر خود که بر دروندگان گماشته بود، گفت: «این دختر از آن کیست؟» ۶ نوکر که بردروندگان گماشته شده بود، در جواب گفت: «این است دختر مؤبیه که با نعومی از بلاد موآب برگشته است، ۷ و به من گفت: تمنا اینکه خوشه چینی نمایم و در عقب دروندگان در میان بافها جمع کنم، پس آمده، از صبح تا به حال مانده است، سوای آنکه اندکی در خانه توقف کرده است.» ۸ و بوعز به روت گفت: «ای دخترم مگر نمی‌شنوی، به هیچ کشت زار دیگر برای خوشه چینی مرو و از اینجا هم مگذر بلکه باکنیزان من در اینجا باش. ۹ و چشمانت به زمینی که می‌دروند نگران باشد و در عقب ایشان برو، آیاجوانان را حکم نکردم که تو را لمس نکنند، و اگر تشرنه باشی، نزد ظروف ایشان برو و از آنچه جوانان می‌کشند، بنوش.» ۱۰ پس به روی درافتاده، او را تا به زمین تعظیم کرد و به او گفت: «برای چه در نظر تو التفات یافتم که به من توجه نمودی و حال آنکه غریب هستم.» ۱۱ بوعز در جواب او گفت: «از هرآنچه بعد از مردن شوهرت به مادر شوهر خود کردی اطلاع تمام به من رسیده است، و چگونه پدر و مادر زمین ولادت خود را ترک کرده، نزد قومی که پیشتر ندانسته بودی، آمدی. ۱۲ خداوند عمل تو را جزا دهد و از جانب یهوه، خدای اسرائیل، که در زیر بالهایش پناه بردی، اجر کامل به تو برسد.» ۱۳ گفت: «ای آقایم، در نظر تو التفات بیایم زیرا که مرا تسلی دادی و به کنیز خود سخنان دل آویزگفتی، اگرچه من مثل یکی از کنیزان تو نیستم.» ۱۴ بوعز وی را گفت: «در وقت چاشت اینجایی و از نان بخور و لقمه خود را در شیره فرو بر.» پس نزد دروندگان نشست و غله برشته به او دادندو خورد و سیر شده، باقی مانده را وا گذاشت. ۱۵ و چون برای خوشه چینی برخاست بوعز جوانان خود را امر کرده، گفت: «بگذارید که در میان بافها هم خوشه چینی نماید و او را زجرمنماید. ۱۶ و نیز از دسته‌ها کشیده، برایش بگذارید تا برچیند و او را عتاب مکنید.» ۱۷ پس تا شام در آن کشتزار خوشه چینی نموده، آنچه را که برچیده بود، کوبید و به قدر یک ایفه جو بود. ۱۸ پس آن را برداشته، به شهردرآمد، و مادر شوهرش آنچه را که برچیده بود، دید، و آنچه بعد از سیرشدنش باقی مانده بود، بیرون آورد، به وی داد. ۱۹ و مادر شوهرش وی را گفت: «امروز کجا خوشه چینی نمودی و کجا کار کردی؟ مبارک

۱ و واقع شد در ایام حکومت داوود که قحطی در زمین پیدا شد، و مردی ازبیت لحم یهودا رفت تا در بلاد موآب ساکن شود، او و زنش و دو پسرش. ۲ و اسم آن مرد الیملک بود، و اسم زنش نعومی، و پسرانش به محلول و کلیون مسمی و افراتیان بیت لحم یهودا بودند. پس به بلاد موآب رسیده، در آنجا ماندند. ۳ و الیملک شوهر نعومی، مرد و او با دو پسرش باقی ماند. ۴ و ایشان از زنان موآب برای خود زن گرفتند که نام یکی عرفه و نام دیگری روت بود، و در آنجا قریب به ده سال توقف نمودند. ۵ و هردوی ایشان محلول و کلیون نیز مردند، و آن زن ازدو پسر و شوهر خود محروم ماند. ۶ پس او با دو عروس خود برخاست تا از بلاد موآب برگردد، زیرا که در بلاد موآب شنیده بود که خداوند از قوم خود تفقد نموده، نان به ایشان داده است. ۷ و از مکانی که در آن ساکن بود بیرون آمد، و دو عروسش همراه وی بودند، و به راه روانه شدند تا به زمین یهودا مراجعت کنند. ۸ و نعومی به دو عروس خود گفت: «بروید و هر یکی از شما به خانه مادر خود برگردید، و خداوند بر شما احسان کند، چنانکه شما به مردگان و به من کردید. ۹ و خداوند به شما عطا کند که هر یکی از شما در خانه شوهر خود راحت یابید.» پس ایشان را بوسید و آواز خود را بلند کرده، گریستند. ۱۰ و به او گفتند: «نی بلکه همراه تو نزد قوم تو خواهیم برگشت.» ۱۱ نعومی گفت: «ای دخترانم برگردید، چرا همراه من بیایید؟ آیا در رحم من هنوز پسران هستند که برای شما شوهر باشند؟ ۱۲ ای دخترانم برگشته، راه خود را پیش گیرید زیرا که برای شوهر گرفتن زیاده پیر هستم، و اگر گویم که امید دارم و امشب نیز به شوهر داده شوم و پسران هم بزیام، ۱۳ آیا تا بالغ شدن ایشان صبر خواهید کرد، و به خاطر ایشان، خود را از شوهر گرفتن محروم خواهید داشت؟ نی ای دخترانم زیرا که جانم برای شما بسیار تلخ شده است چونکه دست خداوند بر من دراز شده است.» ۱۴ پس بار دیگر آواز خود را بلند کرده، گریستند و عرفه مادر شوهر خود را بوسید، اماروت به وی چسبید. ۱۵ و او گفت: «اینک زن برادر شوهرت نزد قوم خود و خدایان خویش برگشته است تو نیز در عقب زن برادر شوهرت برگرد.» ۱۶ روت گفت: «بر من اصرار مکن که تو را ترک کنم و از نزد تو برگردم، زیرا هر جایی که روی می‌آیم و هر جایی که منزل کنی، منزل می‌کنم، قوم تو قوم من و خدای تو خدای من خواهد بود. ۱۷ جایی که بمیری، می‌میرم و در آنجا دفن خواهم شد. خداوند به من چنین بلکه زیاده بر این کند اگر چیزی غیر از موت، مرا از توجدا نماید.» ۱۸ پس چون دید که او برای رفتن همراهش مصمم شده است از سخن گفتن با وی باز ایستاد. ۱۹ و ایشان هر دو روانه شدند تا به بیت لحم رسیدند، و چون وارد بیت لحم گردیدند، تمامی شهر بر ایشان به حرکت آمده، زنان گفتند که آیا این نعومی است؟ ۲۰ و به ایشان گفت: «مرا نعومی خوانید بلکه مرا مره بخوانید زیرا قادر مطلق به من مرارت سخت رسانیده است. ۲۱ من پر بیرون رفتم و خداوند مرا خالی برگردانید پس برای چه مرا نعومی می‌خوانید چونکه خداوند مرا ذلیل ساخته است و قادر مطلق به من بدی

این امر چگونگی خواهد شد، زیرا که آن مرد تا این کار را امروز تمام نکند، آرام نخواهد گرفت.»

۴ و بوعز به دروازه آمده، آنجا نشست و اینک آن ولی که بوعز درباره او سخن گفته بود می‌گذشت، و به او گفت: «ای فلان! به اینجا برگشته، بنشین.» و او برگشته، نشست. ۲ و ده نفر از مشایخ شهر را برداشته، به ایشان گفت: «اینجا بنشینید.» و ایشان نشستند. ۳ و به آن ولی گفت: «نعمی که از بلاد مواب برگشته است قطعه زمینی را که از برادر ما الیملک بود، می‌فروشد. ۴ و من مصلحت دیدم که تو را اطلاع داده، بگویم که آن را به حضور این مجلس و مشایخ قوم من بخر، پس اگر انفکاک می‌کنی، بکن، و اگر انفکاک نمی‌کنی مرا خبر بده تا بدانم، زیرا غیر از تو کسی نیست که انفکاک کند، و من بعد از تو هستم.»

او گفت: «من انفکاک می‌کنم.» ۵ بوعز گفت: «در روزی که زمین را از دست نعمی می‌خری، از روت موابیه، زن متوفی نیز باید خرید، تا نام متوفی را بر میراثش برانگیزی.» ۶ آن ولی گفت: «نمی‌توانم برای خود انفکاک کنم مبادا میراث خود را فاسد کنم، پس تو حق انفکاک مرا بر ذمه خود بگیری زیرا نمی‌توانم انفکاک نمایم.» ۷ و رسم انفکاک و مبادلت در ایام قدیم در اسرائیل به جهت اثبات هر امر این بود که شخص کفش خود را بیرون کرده، به همسایه خود می‌داد. و این در اسرائیل قانون شده است. ۸ پس آن ولی به بوعز گفت: «آن را برای خود بخر.» و کفش خود را بیرون کرد. ۹ و بوعز به مشایخ و به تمامی قوم گفت: «شما امروز شاهد باشید که تمامی مایملک الیملک و تمامی مایملک کلیون و محلون را از دست نعمی خریدم. ۱۰ و هم روت موابیه زن محلون را به زنی خود خریدم تا نام متوفی را بر میراثش برانگیزانم، و نام متوفی از میان برادرانش و از دروازه محله‌اش منقطع نشود، شما امروز شاهد باشید.» ۱۱ و تمامی قوم که نزد دروازه بودند و مشایخ گفتند: «شاهد هستیم و خداوند این زن را که به خانه تو درآمد، مثل راحیل و لیه گرداند که خانه اسرائیل را بنا کردند، و تو در افرازه کامیاب شو، و در بیت لحم نامور باش. ۱۲ و خانه تو مثل خانه فارص باشد که تاملر برای یهودا زاید، از اولاد او که خداوند تو را از این دختر، خواهد بخشید.» ۱۳ پس بوعز روت را گرفت و از زن وی شد و به او درآمد و خداوند او را حمل داد که پسری زاید. ۱۴ و زنان به نعمی گفتند: «متبارک باد خداوند که تو را امروز بی‌ولی نگذاشته است و نام او در اسرائیل بلند شود. ۱۵ و او برایت تازه کننده جان و پرورنده پیری تو باشد، زیرا که عروست که تو را دوست می‌دارد و برایت از هفت پسر بهتر است، او را زاید.» ۱۶ و نعمی پسر را گرفته، در آغوش خود گذاشت و دایه او شد. ۱۷ و زنان همسایه‌اش، او را نام نهاده، گفتند برای نعمی پسری زاییده شد، و نام او را عوبید خواندند و او پدر یسی پدر داوود است. ۱۸ این است پیدایش فارص: فارص حصرون را آورد؛ ۱۹ و حصرون، رام را آورد؛ و رام، عمیناداب را آورد؛ ۲۰ و عمیناداب نحشون را آورد؛ و نحشون سلمون را آورد؛ ۲۱ و سلمون بوعز را آورد؛ و بوعز عوبید را آورد؛ ۲۲ و عوبیدیسی را آورد؛ و یسی داود را آورد.

باد آنکه بر تو توجه نموده است.» پس مادر شوهر خود را از کسی که نزد وی کار کرده بود، خبر داده، گفت: «نام آن شخص که امروز نزد او کار کردم، بوعز است.» ۲۰ و نعمی به عروس خود گفت: «او از جانب خداوند مبارک باد زیرا که احسان را بر زندگان و مردگان ترک ننموده است.» و نعمی وی را گفت: «این شخص، خویش ما و از ولی های ماست.» ۲۱ و روت موابیه گفت که «او نیز مرا گفت باحسان من باش تا همه درو مرا تمام کنند.» ۲۲ نعمی به عروس خود روت گفت که «ای دخترم خوب است که با کنیزان او بیرون روی وتو را در کشتزار دیگر نیابند.» ۲۳ پس با کنیزان بوعز برای خوشه چینی می‌ماند تا درو جو و دروگندم تمام شد، و با مادر شوهرش سکونت داشت.

۳ و مادر شوهرش، نعمی وی را گفت: «ای دختر من، آیا برای تو راحت نجومی تا برایت نیکو باشد. ۲ و الان آیا بوعز که تو با کنیزانش بودی خویش ما نیست؟ و اینک او امشب در خرمن خود، جو پاک می‌کند. ۳ پس خویش را غسل کرده، تدهین کن و رخت خود را پوشیده، به خرمن برو، اما خود را به آن مردنشناسان تا از خوردن و نوشیدن فارغ شود. ۴ و چون او بخوابد جای خوابیدنش را نشان کن، و رفته، پایهای او را بگشا و بخواب، و او تو را خواهد گفت که چه باید بکنی.» ۵ او وی را گفت: «هرچه به من گفتی، خواهم کرد.» ۶ پس به خرمن رفته، موافق هرچه مادر شوهرش او را امر فرموده بود، رفتار نمود. ۷ پس چون بوعز خورد و نوشید و دلش شاد شد و رفته، به کنار بافه های جو خوابید، آنگاه او آهسته آهسته آمده، پایهای او را گشود و خوابید. ۸ و در نصف شب آن مرد مضطرب گردید و به آن سمت متوجه شد که اینک زنی نزد پایهایش خوابیده است. ۹ و گفت: «تو کیستی؟» او گفت: «من کنیزتو، روت هستم، پس دامن خود را بر کنیز خویش بگستران زیرا که تو ولی هستی.» ۱۰ او گفت: «ای دختر من! از جانب خداوند مبارک باش! زیرا که در آخر بیشتر احسان نمودی از اول، چونکه در عقب جوانان، چه فقیر و چه غنی، زرفتی. ۱۱ و حال ای دختر من، مترس! هر آنچه به من گفتی برایت خواهم کرد، زیرا که تمام شهر قوم من تو را زن نیکو می‌دانند. ۱۲ و الان راست است که من ولی هستم لیکن ولی‌ای نزدیکتر از من هست. ۱۳ امشب در اینجا بمان و بامدادان اگر او حق ولی را برای تو ادا نماید، خوب ادا نماید، و اگر نخواهد که برای تو حق ولی را ادا نماید، پس قسم به حیات خداوند که من آن را برای تو ادا خواهم نمود، الان تا صبح بخواب.» ۱۴ پس نزد پایش تا صبح خوابیده، پیش از آنکه کسی همسایه‌اش را تشخیص دهد، برخاست، و بوعز گفت: «زنهار کسی نفهمد که این زن به خرمن آمده است. ۱۵ و گفت چادری که پرتوست، بیاور و بگیر.» پس آن را بگرفت و او شش کیل جو پیموده، بر وی گذارد و به شهر رفت. ۱۶ و چون نزد مادر شوهر خود رسید، او وی را گفت: «ای دختر من، بر تو چه گذشت؟» پس او را از هر آنچه آن مرد با وی کرده بود، خبر داد. ۱۷ و گفت: «این شش کیل جو را به من داد زیرا گفت، نزد مادر شوهرت تهدیدست مرو.» ۱۸ او وی را گفت: «ای دخترم آرام بنشین تا بدانی که

۱. و مردی بود از رمله تلم صوفیم از کوهستان افرایم، مسمی به القانه بن یرواحم بن الیهو بن توحو بن صوف. و او افرایمی بود. و او دو زن داشت. اسم یکی حنا و اسم دیگری فنه بود. و فنه اولاد داشت لیکن حنا را اولاد نبود. و آن مرد هر سال برای عبادت نمودن و قربانی گذرانیدن برای یهوه صباپوت از شهر خود به شیلوه می آمد، و حفنی و فینحاس دو پسر عیلی، کاهنان خداوند در آنجا بودند. و چون روزی می آمد که القانه قربانی می گذرانید، به زن خود فنه و همه پسران و دختران خود قسمت هامی داد. و اما به حنا قسمت مضاعف می داد زیرا که حنا را دوست می داشت، اگرچه خداوند رحم او را بسته بود. و هئوی وی او را نیز سخت می رنجانید به حدی که وی را خشمناک می ساخت، چونکه خداوند رحم او را بسته بود. و همچنین سال به سال واقع می شد که چون حنا به خانه خدا می آمد، فنه همچنین او را می رنجانید و او گریه نموده، چیزی نمی خورد. و ۸. شوهرش، القانه، وی را می گفت: «ای حنا چرا گریانی و چرا نمی خوری و دلت چرا غمگین است؟ آیا من برای تو از ده پسر بهتر نیستم؟» و ۹. و بعد از اکل و شرب نمودن ایشان در شیلوه، حنا برخاست و عیلی کاهن بر کرسی خود نزد ستونی در هیکل خدا نشست بود. و او به تلخی جان نزد خداوند دعا کرد، و زازار بگریست. و ۱۱. و نذر کرده، گفت: «ای یهوه صباپوت اگر فی الواقع به مصیبت کنیز خود نظر کرده، مرا بیاد آوری و کنیزک خود را فراموش نکرده، اولاد ذکوری به کنیز خود عطا فرمایی، او را تمامی ایام عمرش به خداوند خواهم داد، و استره بر سرش نخواهد آمد.» و ۱۲. و چون دعای خود را به حضور خداوند طول داد عیلی دهن او را ملاحظه کرد. و ۱۳. و حنادر دل خود سخن می گفت، و لبهایش فقط، متحرک بود و آوازش مسموع نمی شد، و عیلی گمان برد که مست است. و ۱۴. پس عیلی وی را گفت: «تا به کی مست می شوی؟ شراپت را از خود دور کن.» و ۱۵. و حنا در جواب گفت: «نی آقایم، بلکه زن شکسته روح هستم، و شراب و مسکرات نوشیده ام، بلکه جان خود را به حضور خداوند ریخته ام.» و ۱۶. کنیز خود را از دختران بلیعال مشمار، زیرا که از کثرت غم و رنجیدگی خود تابحال می گفتم.» و ۱۷. عیلی در جواب گفت: «به سلامتی برو و خدای اسرائیل مسالتی را که از او طلب نمودی، تو را عطا فرماید.» و ۱۸. گفت: «کنیزت در نظرت الثفات یابد.» پس آن زن راه خود را پیش گرفت و می خورد و دیگر ترشرو نبود. و ۱۹. و ایشان بامدادان برخاسته، به حضور خداوند عبادت کردند و برگشته، به خانه خویش به رمله آمدند، و القانه زن خود حنا را بشناخت و خداوند او را به یاد آورد. و ۲۰. بعد از مرور ایام حنا حامله شده، پسری زایید و او را سموئیل نام نهاد، زیرا گفت: «او را از خداوند سوال نمودم.» و ۲۱. و شوهرش القانه با تمامی اهل خانه اش رفت تا قربانی سالیانه و نذر خود را نزد خداوند بگذرانند. و ۲۲. و حنا زرفت زیرا که به شوهر خود گفته بود تا پسر از شیر باز داشته نشود، نمی آیم، آنگاه او را خواهیم آورد و به حضور خداوند حاضر شده، آنجا دائم خواهد ماند. و ۲۳. شوهرش القانه وی را گفت: «آنچه در نظرت پسند آید،

۲. و حنا دعا نموده، گفت: «دل من در خداوند وجد می نماید. و شاخ من در نزد خداوند برافراشته شده. و دهانم بر دشمنانم وسیع گردیده است. زیرا که در نجات تو شادمان هستم. و ۲. مثل یهوه قدوسی نیست. زیرا غیر از تو کسی نیست. و مثل خدای ما صخره ای نیست. و ۳. سخنان تکبرآمیز دیگر مگویند. و غرور از دهان شما صادر نشود. زیرا یهوه خدای علام است. و به او اعمال، سنجیده می شود. و ۴. کمان جباران را شکسته است. و آنانی که می لغزیند، کمر آنها به قوت بسته شد. و ۵. سیرشدگان، خویششان را برای نان اجیر ساختند. و کسانی که گرسنه بودند، استراحت یافتند. بلکه زن نازا هفت فرزند زاییده است. و آنکه اولاد بسیار داشت، زبون گردیده. و ۶. خداوند می میراند و زنده می کند؛ به قبر فرود می آورد و برمی خیزاند. (Sheol h7585) و ۷. خداوند فقیر می سازد و غنی می گرداند؛ پست می کند و بلند می سازد. و ۸. فقیر را از خاک برمی افرازد. و مسکین را از مزبله برمی دارد تا ایشان را با امیران بنشانند. و ایشان را وارث کرسی جلال گرداند. زیرا که ستونهای زمین از آن خداوند است. و ربع مسکون را بر آنها استوار نموده است. و ۹. پایهای مقدسین خود را محفوظ می دارد. اما شریان در ظلمت خاموش خواهند شد، زیرا که انسان به قوت خود غالب نخواهد آمد. و ۱۰. آنانی که با خداوند مخاصمه کنند، شکسته خواهند شد. او بر ایشان از آسمان صاعقه خواهد فرستاد. خداوند، اقصای زمین را داوری خواهد نمود، و به پادشاه خود قوت خواهد بخشید. و شاخ مسیح خود را بلند خواهد گردانید.» و ۱۱. پس القانه به خانه خود به رمله رفت و آن پسر به حضور عیلی کاهن، خداوند را خدمت می نمود. و ۱۲. و پسران عیلی از بنی بلیعال بودند و خداوند را نشناختند. و ۱۳. و عادت کاهنان با قوم این بود که چون کسی قربانی می گذرانید هنگامی که گوشت پخته می شد، خادم کاهن یا چنگال سه دندانه در دست خود می آمد و ۱۴. و آن را به تاوه یا مرجل یا دیگ یا پاتیل فرو برده، هرچه چنگال برمی آورد کاهن آن را برای خود می گرفت، و همچنین با تمامی اسرائیل که در آنجا به شیلوه می آمدند، رفتار می نمودند. و ۱۵. و نیز قبل از سوزانیدن پیه، خادم کاهن آمده، به کسی که قربانی می گذرانید، می گفت: «گوشت به جهت کباب برای کاهن بده، زیرا گوشت پخته از تونمی گیرد بلکه خام.» و ۱۶. و آن مرد

خواهم کرد، و به حضور مسیح من پیوسته سلوک خواهد نمود. ۳۶ و واقع خواهد شد که هرکه درخانه تو باقی ماند، آمده، نزد او به جهت پاره‌ای نقره و قرص نائی تعظیم خواهد نمود و خواهد گفت: تمنا اینکه مرا به یکی از وظایف کهنات بگذار تا لقمه‌ای نان بخورم.»

۳ و آن پسر، سموئیل، به حضور عیسی، خداوند را خدمت می‌نمود، و در آن روزها کلام خداوند نادر بود و رویا مکشوف نمی‌شد. ۲ و در آن زمان واقع شد که چون عیسی در جایش خوابیده بود و چشمانش آغاز تار شدن نموده، نمی‌توانست دید، ۳ و چراغ خدا هنوز خاموش نشده، و سموئیل در هیكل خداوند، جایی که تابوت خدا بود، می‌خوابید، ۴ خداوند سموئیل را خواند و او گفت: «لیبک.» ۵ پس نزد عیسی شتافته، گفت: «اینک حاضرم زیرا مرا خواندی.» او گفت: «نخواندم، برگشته، بخواب.» و او برگشته، خوابید. ۶ و خداوند بار دیگر خواند: «ای سموئیل!» و سموئیل برخاسته، نزد عیسی آمده، گفت: «اینک حاضرم زیرا مرا خواندی.» او گفت: «ای پسرم تو را نخواندم، برگشته، بخواب.» ۷ و سموئیل، خداوند را هنوز نمی‌شناخت و کلام خداوند تا حال بر او منکشف نشده بود. ۸ و خداوند باز سموئیل را بار سوم خواند و او برخاسته، نزد عیسی آمده، گفت: «اینک حاضرم زیرا مرا خواندی.» آنگاه عیسی فهمید که بیهوشه، پسر را خوانده است. ۹ و عیسی به سموئیل گفت: «برو و بخواب و اگر تو را بخواند، بگوای خداوند بفرما زیرا که بنده تو می‌شوم.» پس سموئیل رفته، در جای خود خوابید. ۱۰ و خداوند آمده، بایستاد و مثل دفعه‌های پیش خواند: «ای سموئیل! ای سموئیل!» سموئیل گفت: «بفرما زیرا که بنده تو می‌شود.» ۱۱ و خداوند به سموئیل گفت: «اینک من کاری در اسرائیل می‌کنم که گوشه‌های هرکه بشنود، صدا خواهد داد. ۱۲ در آن روز هرچه دربار خانه عیسی گفتیم بر او اجرا خواهم داشت، و شروع نموده، به انجام خواهم رسانید. ۱۳ زیرا به او خبر دادم که من بر خانه او تا به ابد داوری خواهم نموده‌سبب گناهی که می‌داند، چونکه پسرانش برخود لعنت آوردند و او ایشان را منع نمود. ۱۴ بنابراین برای خاندان عیسی قسم خوردم که گناه خاندان عیسی به قربانی و هدیه، تا به ابد کفاره نخواهد شد.» ۱۵ و سموئیل تا صبح خوابید و درهای خانه خداوند را باز کرد، و سموئیل رسید که عیسی را از روی اطلاع دهد. ۱۶ اما عیسی سموئیل را خوانده، گفت: «ای پسرم سموئیل!» او گفت: «لیبک.» ۱۷ گفت: «چه سخنی است که به تو گفته‌است؟ آن را از من مخفی مدار. خدا با تو چنین بلکه زیاده از این عمل نماید، اگر از هر آنچه به تو گفته‌است چیزی از من مخفی داری.» ۱۸ پس سموئیل همه چیز را برای او بیان کرد و چیزی از آن مخفی نداشت. و او گفت «خداوند است آنچه در نظر او پسند آید بکنند.» ۱۹ و سموئیل بزرگ می‌شد و خداوند با وی می‌بود و نمی‌گذاشت که یکی از سخنانش بر زمین بیفتد. ۲۰ و تمامی اسرائیل از دان تا برتشرع دانستند که سموئیل برقرار شده است تا نبی خداوند باشد. ۲۱ و خداوند بار دیگر در شیلوه ظاهر شد، زیرا که خداوند در شیلوه خود را بر سموئیل به کلام خداوند ظاهر ساخت.

به وی می‌گفت: «پیه را اول بسوزاند و بعد هرچه دلت می‌خواهد برای خود بگیر.» او می‌گفت: «نی، بلکه الان بده، والا به زور می‌گیرم.» ۱۷ پس گناهان آن جوانان به حضور خداوند بسیار عظیم بود، زیرا که مردمان هدایای خداوند را مکروه می‌داشتند. ۱۸ و اما سموئیل به حضور خداوند خدمت می‌کرد، و او پسر کوچک بود و بر کمرش ایفودکتان بسته بود. ۱۹ و مادرش برای وی جبه کوچک می‌ساخت، و آن را سال به سال همراه خود می‌آورد، هنگامی که با شوهر خود برمی‌آمد تا قربانی سالیانه را بگذراند. ۲۰ و عیسی القانه و زینش را برکت داده، گفت: «خداوند تو را از این زن به عوض عاریتی که به خداوند داده‌ای، اولاد بدهد.» پس به مکان خود رفتند. ۲۱ و خداوند از حنا تفقد نمود و او حامله شده، سه پسر و دو دختر زایید، و آن پسر، سموئیل به حضور خداوند نمو می‌کرد. ۲۲ و عیسی بسیار سالخورده شده بود، و هرچه پسرانش با تمامی اسرائیل عمل می‌نمودند، می‌شنید، و اینکه چگونه با زنانی که نزد در خیمه اجتماع خدمت می‌کردند، می‌خوابیدند. ۲۳ پس به ایشان گفت: «چرا چنین کارها می‌کنید زیرا که اعمال بد شما را از تمامی این قوم می‌شنوم. ۲۴ چنین مکیندای پسرانم زیرا خبری که می‌شنوم خوب نیست، شما باعث عصبان قوم خداوند می‌باشید. ۲۵ اگر شخصی بر شخصی گناه ورزد خدا او را داوری خواهد کرد اما اگر شخصی بر خداوند گناه ورزد، کیست که برای وی شفاعت نماید؟» اما ایشان سخن پدر خود را نشنیدند، زیرا خداوند خواست که ایشان راه‌لاک سازد. ۲۶ و آن پسر، سموئیل، نمو می‌یافت و هم نزد خداوند و هم نزد مردمان پسندیده می‌شد. ۲۷ و مرد خدایی نزد عیسی آمده، به وی گفت: «خداوند چنین می‌گوید: آیا خود را بر خاندان پدرت هنگامی که ایشان در مصر در خانه فرعون بودند، ظاهر ساختی؟ ۲۸ و آیا او را از جمیع اسباب اسرائیل پرنگیزیم تا کاهن من بوده، نزد مذبح من بیاید. و بخور بسوزاند و به حضور من ایفود بپوشد، و آیا جمیع هدایای آتشین بنی اسرائیل را به خاندان پدرت نبخشیدیم؟ ۲۹ پس چرا قربانی‌ها و هدایای مرا که در مسکن خود امر فرمودم، پایمال می‌کنید و پسران خود را زیاده از من محترم می‌داری، تا خویشتر از اینیکوترین جمیع هدایای قوم من، اسرائیل فریه سازی. ۳۰ بنابراین بیهوشه، خدای اسرائیل می‌گوید: البته گفتم که خاندان تو و خاندان پدرت به حضور من تا به ابد سلوک خواهند نمود، لیکن الان خداوند می‌گوید: حاشا از من! زیرا آنانی که مرا تکریم نمایند، تکریم خواهم نمود و کسانی که مرا حقیر شمارند، خوار خواهند شد. ۳۱ اینک ایامی می‌آید که بازوی تو را و بازوی خاندان پدرت را قطع خواهم نمود که مردی پیر در خانه تو یافت نشود. ۳۲ و تنگی مسکن مرا خواهی دید، در هر احسانی که به اسرائیل خواهد شد، و مردی پیر در خانه تو ابد نخواهد بود. ۳۳ و شخصی را از کسان تو که از مذبح خود قطع نمی‌نمایم برای کاهیدن چشم تو و رنجاندن دلت خواهد بود، و جمیع ذریت خانه تو در جوانی خواهند مرد. ۳۴ و این برای تو علامت باشد که بر دو پسر حنفی و فینحاس واقع می‌شود که هر دوی ایشان در یک روز خواهند مرد. ۳۵ و کاهن امینی به جهت خود برپا خواهم داشت که موافق دل و جان من رفتار خواهد نمود، و برای او خانه مستحکم بنا



تابوت خدا گرفته شده بود و به سبب پدر شوهرش و شوهرش. ۲۲ پس گفت: «جلال از اسرائیل زایل شد زیرا که تابوت خدا گرفته شده است.»

۵ و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را از ابن عزیر به اشدود آوردند. ۲ و فلسطینیان تابوت خدا را گرفته، آن را به خانه داجون درآورده، نزدیک داجون گذاشتند. ۳ و بامدادان چون اشدودیان برخاستند، اینک داجون به حضور تابوت خداوند رو به زمین افتاده بود. وداجون را برداشته، باز در جایش برپا داشتند. ۴ و در فردای آن روز چون صبح برخاستند، اینک داجون به حضور تابوت خداوند رو به زمین افتاده، و سر داجون و دو دستش بر آستانه قطع شده، و تن داجون فقط از او باقی مانده بود. ۵ از این جهت کاهنان داجون و هرکه داخل خانه داجون می‌شود تا امروز بر آستانه داجون در اشدود پا نمی‌گذرد. ۶ و دست خداوند بر اهل اشدود سنگین شده، ایشان را تباہ ساخت و ایشان را هم اشدود و هم نواحی آن را به خراجها مبتلا ساخت. ۷ و چون مردان اشدود دیدند که چنین است گفتند تابوت خدای اسرائیل با ما نخواهد ماند، زیرا که دست او بر ما و بر خدای ما، داجون سنگین است. ۸ پس فرستاده، جمیع سروران فلسطینیان را نزد خود جمع کرده، گفتند: «با تابوت خدای اسرائیل چه کنیم؟» گفتند: «تابوت خدای اسرائیل به جت منتقل شود.» پس تابوت خدای اسرائیل را به آنجا بردند. ۹ و واقع شد بعد از نقل کردن آن که دست خداوند بر آن شهر به اضطراب بسیار عظیمی دراز شده، مردمان شهر را از خرد و بزرگ مبتلا ساخته، خراجها بر ایشان منتفخ شد. ۱۰ پس تابوت خدا را به عقرون بردند و به مجرد ورود تابوت خدا به عقرون، اهل عقرون فریاد کرده، گفتند: «تابوت خدای اسرائیل را نزد ما آوردند تا ما را و قوم ما را بکشند.» ۱۱ پس فرستاده، جمیع سروران فلسطینیان را جمع کرده، گفتند: «تابوت خدای اسرائیل را روانه کنید تا به جای خود برگردد و ما را و قوم ما را نکشد زیرا که در تمام شهر هنگامه مهلک بود، و دست خدا در آنجا بسیار سنگین شده بود. ۱۲ و آنانی که نمرند به خراجها مبتلا شدند، و فریاد شهر تا به آسمان بالا رفت.

۶ و تابوت خداوند در ولایت فلسطینیان هفت ماه ماند. ۲ و فلسطینیان، کاهنان و فالگیران خود را خوانده، گفتند: «با تابوت خداوند چه کنیم؟ ما را اعلام نمایید که آن را به جایش با چه چیز بفرستیم.» ۳ گفتند: «اگر تابوت خدای اسرائیل را بفرستید آن را خالی بفرستید، بلکه قربانی جرم البته برای او بفرستید، آنگاه شفا خواهید یافت، و بر شما معلوم خواهد شد که از چه سبب دست او از شما برداشته نشده است.» ۴ ایشان گفتند: «چه قربانی جرم برای او بفرستیم؟» ۵ پس تمائیل خراجهای خود و تمائیل موشهای خود را که زمین را خراب می‌کنند بسازید، و خدای اسرائیل را جلال دهید که شاید دست خود را از شما و از خدایان شما و از زمین شما بردارد. ۶ و چرا دل خود را سخت سازید، چنانکه مصریان و فرعون دل خود را سخت ساختند؟ آیا بعد از آنکه در میان ایشان کارهای عجیب کرده بود ایشان را رها نکردند که رفتند؟ ۷ پس الان ارا به تازه بسازید و دو گاو

۴ و کلام سموئیل به تمامی اسرائیل رسید. و اسرائیل به مقابله فلسطینیان در جنگ بیرون آمد، نزد ابن عزیر اردو زدند، و فلسطینیان در افیق فرود آمدند. ۲ و فلسطینیان در مقابل اسرائیل صف آرای کردند، و چون جنگ در پیوستند، اسرائیل از حضور فلسطینیان شکست خوردند، و در معرکه به قدر چهار هزار نفر را در میدان کشتند. ۳ و چون قوم به لشکرگاه رسیدند، مشایخ اسرائیل گفتند: «چرا امروز خداوند ما را از حضور فلسطینیان شکست داد؟ پس تابوت عهد خداوند را از شیلوه نزد خود بیاورید تا در میان ما آمده، ما را از دست دشمنان ما نجات دهد.» ۴ و قوم به شیلوه فرستاده، تابوت عهد یهوه صباوت را که در میان کریبیان ساکن است از آنجا آوردند، و دو پسر عیلی حنفی و فینحاس در آنجا با تابوت عهد خدا بودند. ۵ و چون تابوت عهد خداوند به لشکرگاه داخل شد، جمیع اسرائیل صدای بلند زدند به حدی که زمین متزلزل شد. ۶ و چون فلسطینیان آواز صدا را شنیدند، گفتند: «این آواز صدای بلند در اردوی عبرانیان چیست؟» پس فهمیدند که تابوت خداوند به اردو آمده است. ۷ و فلسطینیان ترسیدند زیرا گفتند: «خدا به اردو آمده است» و گفتند: «وای بر ما، زیرا قبل از این چنین چیزی واقع نشده است! ۸ وای بر ما، کیست که ما را از دست این خدایان زورآور رهایی دهد، همین خدایانند که مصریان را در بیابان به همه بلایا مبتلا ساختند. ۹ ای فلسطینیان خویشتن را تقویت داده، مردان باشید مبدا عبرانیان را بندگی کنید، چنانکه ایشان شما را بندگی نمودند، پس مردان شوید و جنگ کنید.» ۱۰ پس فلسطینیان جنگ کردند و اسرائیل شکست خورده، هر یک به خیمه خود فرار کردند و کشتار بسیار عظیمی شد، و از اسرائیل سی هزار پیاده کشته شدند. ۱۱ و تابوت خدا گرفته شد، و دو پسر عیلی حنفی و فینحاس کشته شدند. ۱۲ و مردی بنیامینی از لشکر دویده، در همان روز با جامه دریده و خاک بر سر ریخته، به شیلوه آمد. ۱۳ و چون وارد شد اینک عیلی به کنار راه برکسی خود مراقب ننشسته، زیرا که دلش درباره تابوت خدا مضطرب می‌بود. و چون آن مرد به شهر داخل شده، خبر داد، تمامی شهر نعره زدند. ۱۴ و چون عیلی آواز نعره را شنید، گفت: «این آواز هنگامه چیست؟» پس آن مرد شافته، عیلی را خبر داد. ۱۵ و عیلی نود و هشت ساله بود و چشمانش تار شده، نمی‌توانست دید. ۱۶ پس آن مرد به عیلی گفت: «منم که از لشکر آمده، و من امروز از لشکر فرار کرده‌ام.» گفت: «ای پسرم کار چگونه گذشت؟» ۱۷ و آن خبرآورنده در جواب گفت: «اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و شکست عظیمی هم در قوم واقع شد، و نیز دو پسر ت حنفی و فینحاس مردند و تابوت عهد خدا گرفته شد.» ۱۸ و چون از تابوت خدا خبر داد، عیلی از کرسی خود به پهلوی دروازه به پشت افتاده، گردنش بشکست و بمرد، زیرا که مردی پیر و سنگین بود و چهل سال بر اسرائیل داوری کرده بود. ۱۹ و عروس او، زن فینحاس که حامله و نزدیک به زاییدن بود، چون خبر گرفتن تابوت خدا و مرگ پدر شوهرش و شوهرش را شنید، خم شده، زایید زیرا که درد زه او را بگرفت. ۲۰ و در وقت مردنش زنانی که نزدی ایستاده بودند، گفتند: «مترس زیرا که پسرزاییدی،» اما او جواب نداد و اعتنا نمود. ۲۱ و پسر را ایخابود نام نهاده، گفت: «جلال از اسرائیل زایل شد»، چونکه

شیرده را که یوغ برگردن ایشان نهاده نشده باشد بگیرید، و دو گاو راه اراهه ببندید و گوساله های آنها را از عقب آنها به خانه برگردانید. ۸ و تابوت خداوند را گرفته، آن را بر اراهه بنهید و اسباب طلا را که به جهت قربانی جرم برای او می فرستید در صندوقچه‌ای به پهلوی آن بگذارید، و آن را رها کنید تا برود. ۹ و نظر کنید اگر به راه سرحد خود به سوی بیت شمس برود، بدانید اوست که این بالای عظیم را بر ما وارد گردانیده است، و اگر نه، پس خواهید دانست که دست او ما را لمس نکرده است، بلکه آنچه بر ما واقع شده است، اتفاقی است.» ۱۰ پس آن مردمان چنین کردند و دو گاو شیرده را گرفته، آنها را به اراهه بستند، و گوساله های آنها را در خانه نگاه داشتند. ۱۱ و تابوت خداوند و صندوقچه را با موشهای طلا و تمائیل خراجهای خود بر اراهه گذاشتند. ۱۲ و گاو راه خود را راست گرفته، به راه بیت شمس روانه شدند و به شاهره رفته، بانگ می زدند و به سوی چپ یا راست میل نمی نمودند، و سروران فلسطینیان در عقب آنها تا حد بیت شمس رفتند. ۱۳ و اهل بیت شمس در دره گندم را درومی کردند، و چشمان خود را بلند کرده، تابوت را دیدند و از دیدنش خوشحال شدند. ۱۴ و اراهه به مزرعه یهوشع بیت شمسی درآمده، در آنجا ایستاد و سنگ بزرگی در آنجا بود. پس چوب اراهه را شکسته، گاو را برای قربانی سوختنی به جهت خداوند گذرانیدند. ۱۵ و لایوان تابوت خداوند و صندوقچه‌ای را که با آن بود و اسباب طلا داشت، پایین آورده، آنها را بر آن سنگ بزرگ نهادند و مردان بیت شمس در همان روز برای خداوند قربانی های سوختنی گذرانیدند و ذبایح ذبح نمودند. ۱۶ و چون آن پنج سرور فلسطینیان این را دیدند، در همان روز به عقرون برگشتند. ۱۷ و این است خراجهای طلائی که فلسطینیان به جهت قربانی جرم نزد خداوند فرستادند: برای اشدود یک، و برای غزه یک، و برای اشقلون یک، و برای جت یک، و برای عقرون یک. ۱۸ و موشهای طلا برحسب شماره جمیع شهرهای فلسطینیان که از املاک آن پنج سرور بود، چه از شهرهای حصاردار و چه از دهات بیرون تا آن سنگ بزرگی که تابوت خداوند را بر آن گذاشتند که تا امروز در مزرعه یهوشع بیت شمسی باقی است. ۱۹ و مردمان بیت شمس را زد، زیرا که به تابوت خداوند نگرستند، پس پنجاه هزار وهفتاد نفر از قوم را زد و قوم ماتم گرفتند، چونکه خداوند خلق را به بالای عظیم مبتلا ساخته بود. ۲۰ و مردمان بیت شمس گفتند: «کیست که به حضور این خدای قدوس یعنی یهوه می تواند ایستد و از ما نزد که خواهد رفت؟» ۲۱ پس رسولان نزد ساکنان قریه یعاریم فرستاده، گفتند: «فلسطینیان تابوت خداوند را پس فرستاده‌اند، بیایید و آن را نزد خود ببرید.»

۷ خداوند را آوردند، و آن را به خانه ایناداب در جبعه داخل کرده، پسرش العازار را تقدیس نمودند تا تابوت خداوند را نگاهبانی کند. ۲ و از روزی که تابوت در قریه یعاریم ساکن شد، وقت طول کشید تا بیست سال گذشت، و بعد از آن خاندان اسرائیل برای پیروی خداوند جمع شدند. ۳ و سموئیل تمامی خاندان اسرائیل را خطاب کرده، گفت: «اگر به تمامی دل به سوی خداوند بازگشت نمایید، و خدایان غیر و عشتروت را از میان خود دور کنید، و دل‌های خود را برای خداوند حاضر ساخته، او را تنها عبادت نمایید، پس او، شما را از دست فلسطینیان خواهد رها کند.» ۴ آنگاه بنی اسرائیل بعلم و عشتروت را دور کرده، خداوند را تنها عبادت نمودند. ۵ و سموئیل گفت: «تمامی اسرائیل را در مصفیه جمع کنید تا درباره شما نزد خداوند دعانمایم.» ۶ و در مصفیه جمع شدند و آب کشیده، آن را به حضور خداوند ریختند، و آن روز روزه داشتند، در آنجا گفتند که بر خداوند گناه کرده‌ایم، و سموئیل بنی اسرائیل را در مصفیه داوری نمود. ۷ و چون فلسطینیان شنیدند که بنی اسرائیل در مصفیه جمع شده‌اند، سروران فلسطینیان بر اسرائیل برآمدند، و بنی اسرائیل چون این را شنیدند، از فلسطینیان ترسیدند. ۸ و بنی اسرائیل به سموئیل گفتند: «از تضرع نمودن برای ما نزد یهوه خدای ما ساکت مباش تا ما را از دست فلسطینیان برهاند.» ۹ و سموئیل بره شیرخواره گرفته، آن را به جهت قربانی سوختنی تمام برای خداوند گذرانید، و سموئیل درباره اسرائیل نزد خداوند تضرع نموده، خداوند او را اجابت نمود. ۱۰ و چون سموئیل قربانی سوختنی رامی گذرانید، فلسطینیان برای مقاتله اسرائیل نزدیک آمدند، و در آن روز خداوند به صدای عظیم بر فلسطینیان رعد کرده، ایشان را منهرم ساخت، و از حضور اسرائیل شکست یافتند. ۱۱ و مردان اسرائیل از مصفیه بیرون آمدند و فلسطینیان را تعاقب نموده، ایشان را تا زیر بیت کار شکست دادند. ۱۲ و سموئیل سنگی گرفته، آن را میان مصفیه و سن برپا داشت و آن را این عزر نامیده، گفت: «تایحال خداوند ما را اعانت نموده است.» ۱۳ پس فلسطینیان مغلوب شدند، و دیگر به حدود اسرائیل داخل نشدند، و دست خداوند در تمامی روزهای سموئیل بر فلسطینیان سخت بود. ۱۴ و شهرهایی که فلسطینیان از اسرائیل گرفته بودند، از عقرون تا جت، به اسرائیل پس دادند، و اسرائیل حدود آنها را از دست فلسطینیان رها نیندند، و در میان اسرائیل و اموریان صلح شد. ۱۵ و سموئیل در تمام روزهای عمر خود بر اسرائیل داوری می نمود. ۱۶ و هر سال رفته، به بیت ثیل و جلجال و مصفیه گردش می کردند، و در تمامی این جاها بر اسرائیل داوری می نمود. ۱۷ و به راحه بر می گشت زیرا خانه‌اش در آنجا بود و در آنجا بر اسرائیل داوری می نمود، و مذبحی در آنجا برای خداوند بنا کرد.

مرد خدا می‌دهم تا راه ما را به ما نشان دهد.» ۹ در زمان سابق چون کسی در اسرائیل برای درخواست کردن از خدا می‌رفت، چنین می‌گفت: «بیباید تا نزد رائی برویم.» زیرا نبی امروز را سابق رائی می‌گفتند. ۱۰ و شاول به خادم خود گفت: «سخن تو نیکوست. بیا برویم.» پس به شهری که مرد خدا در آن بود، رفتند. ۱۱ و چون ایشان به فراز شهر بالا می‌رفتند، دختران چند یافتند که برای آب کشیدن بیرون می‌آمدند و به ایشان گفتند: «آیا رائی در اینجاست؟» ۱۲ در جواب ایشان گفتند: «بلی اینک پیش روی شماست. حال بشتابید زیرا امروز به شهر آمده است چونکه امروز قوم را در مکان بلند قربانی هست. ۱۳ به مجرد ورود شما به شهر، قبل از آنکه به مکان بلند برای خوردن بیباید، به او خواهید برخورد زیرا که تا او نیاید قوم غذا نخواهند خورد، چونکه او می‌باید اول قربانی را برکت دهد و بعد از آن دعوت‌شدگان بخورند. پس اینک بروید زیرا که الان او را خواهید یافت.» ۱۴ پس به شهر رفتند و چون داخل شهر می‌شدند، اینک سموئیل به مقابل ایشان بیرون آمد تا به مکان بلند برود. ۱۵ و یک روز قبل از آمدن شاول خداوند بر سموئیل کشف نموده، گفت: ۱۶ «فردا مثل این وقت شخصی را از زمین بنیامین نزد تو می‌فرستم، او را مسح نما تا بر قوم من اسرائیل رئیس باشد، و قوم مرا از دست فلسطینیان رهایی دهد. زیرا که بقوم خود نظر کردم چونکه تضرع ایشان نزد من رسید.» ۱۷ و چون سموئیل شاول را دید، خداوند او را گفت: «اینک این است شخصی که درباره‌اش به تو گفتم که بر قوم من حکومت خواهد نمود.» ۱۸ و شاول در میان دروازه به سموئیل نزدیک آمده، گفت: «مرا بگو که خانه رائی کجاست؟» ۱۹ سموئیل در جواب شاول گفت: «من رائی هستم. پیش من به مکان بلند برو زیرا که شما امروز با من خواهید خورد، و بامدادان تو را رها کرده، هرچه در دل خود داری برای تو بیان خواهم کرد. ۲۰ و اما الاغهایت که سه روز قبل از این گم شده است، درباره آنها فکر مکن زیرا پیدا شده است، و آرزوی تمامی اسرائیل بر کیست؟ آیا بر تو و بر تمامی خاندان پدر تو نیست؟» ۲۱ شاول در جواب گفت: «آیا من بنیامینی و از کوچک ترین اسباط بنی اسرائیل نیستم؟ و آیا قبیله من از جمیع قبایل سبط بنیامین کوچکتر نیست؟ پس چرا مثل این سخنان به من می‌گویی؟» ۲۲ و سموئیل شاول و خادمش را گرفته، ایشان را به مهمانخانه آورد و بر صدر دعوت‌شدگان که قریب به سی نفر بودند، جا داد. ۲۳ و سموئیل به طبخ گفت: «قسمتی را که به تودادم درباره‌اش به تو گفتم که پیش خود نگاهدار، بیاور.» ۲۴ پس طبخ ران را با هرچه بر آن بود، گرفته، پیش شاول گذاشت و سموئیل گفت: «اینک آنچه نگاهداشته شده است، پیش خود بگذار و بخور زیرا که تا زمان معین برای تو نگاه داشته شده است، از وقتی که گفتم از قوم وعده بخوام.» ۲۵ و چون ایشان از مکان بلند به شهر آمدند، او با شاول بر پشت بام گفتگو کرد. ۲۶ و صبح زود برخاستند و نزد طلوع فجر سموئیل شاول را بر پشت بام خوانده، گفت: «برخیز تا تو را روانه نمایم.» پس شاول برخاست و هر دوی ایشان، او و سموئیل بیرون رفتند. ۲۷ و چون ایشان به کنار شهر رسیدند، سموئیل به شاول گفت: «خادم را بگو که

که از روزی که ایشان را از مصر بیرون آوردم، بجا آوردند و مرا ترک نموده، خدایان غیر را عبادت نمودند پس با تو نیز همچنین رفتار می‌نمایند. ۹ پس الان آواز ایشان را بشنو لکن بر ایشان به تاکید شهادت بده، و ایشان را از رسم پادشاهی که بر ایشان حکومت خواهد نمود، مطلع ساز.» ۱۰ و سموئیل تمامی سخنان خداوند را به قوم که از او پادشاه خواسته بودند، بیان کرد. ۱۱ و گفت: «رسم پادشاهی که بر شما حکم خواهد نمود این است که پسران شما را گرفته، ایشان را برارابه‌ها و سواران خود خواهد گماشت و پیش ارباب هایش خواهند دودید. ۱۲ و ایشان را سرداران هزاره و سرداران پنجاهه برای خود خواهد ساخت، و بعضی را برای شیار کردن زمینش و درویدن محصولش و ساختن آلات جنگش و اسباب ارباب هایش تعیین خواهد نمود. ۱۳ و دختران شما را برای عطرکشی و طبخی و خبازی خواهد گرفت. ۱۴ و بهترین مزرعه‌ها و تاکستانها و باغات زیتون شما را گرفته، به خادمان خود خواهد داد. ۱۵ و عشر زراعات و تاکستانهای شما را گرفته، به خواجه‌سرایان و خادمان خود خواهد داد. ۱۶ و غلامان و کنیزان و نیکوترین جوانان شما را و الاغهای شما را گرفته، برای کار خود خواهد گماشت. ۱۷ و عشرگله‌های شما را خواهد گرفت و شما غلام او خواهید بود. ۱۸ و در آن روز از دست پادشاه خود که برای خویشتن برگزیده‌اید فریاد خواهید کرد و خداوند در آن روز شما را اجابت نخواهد نمود.» ۱۹ اما قوم از شنیدن قول سموئیل ابا نمودند و گفتند: «نی بلکه می‌باید بر ما پادشاهی باشد. ۲۰ تا ما نیز مثل سایر امتهای باشیم و پادشاه ما بر ماداوری کند، و پیش روی ما بیرون رفته، در جنگهای ما برای ما بجنگد.» ۲۱ و سموئیل تمامی سخنان قوم را شنیده، آنها را به سمع خداوند رسانید. و خداوند به سموئیل گفت: «آواز ایشان را بشنو و پادشاهی بر ایشان نصب نما.» پس سموئیل به مردمان اسرائیل گفت: «شما هرکس به شهر خود بروید.»

۹ و مردی بود از بنیامین که اسمش قیس بن ایثیل بن ضرور بن بکورت بن افیح بود، و او پسر مرد بنیامینی و مردی زورآور مقتدر بود. ۲ او را پسری شاول نام، جوانی خوش اندام بود که در میان بنی اسرائیل کسی از او خوش اندام تر نبود که از کفش تا به بالا از تمامی قوم بلندتر بود. ۳ و الاغهای قیس پدر شاول گم شد. پس قیس به پسر خود شاول گفت: «الان یکی از جوانان خود را با خود گرفته، برخیز و رفته، الاغها را جستجو نما.» ۴ پس از کوهستان افرایم گذشته، واز زمین شلیشه عبور نموده، آنها را نیافتند. و از زمین شعلیم گذشتند و نبود و از زمین بنیامین گذشته، آنها را نیافتند. ۵ و چون به زمین صوف رسیدند، شاول به خادمی که همراهش بود، گفت: «بیا برگردیم مبادا پدرم از فکر الاغها گذشته، به فکر ما افتد.» ۶ او در جواب وی گفت: «اینک مرد خدایی در این شهر است و او مردی مکرم است و هرچه می‌گوید البته واقع می‌شود. الان آنجا برویم؛ شاید از راهی که باید برویم ما را اطلاع بدهد.» ۷ شاول به خادمش گفت: «اینک اگر برویم چه چیز برای آن مرد ببریم، زیرا نان از ظروف ما تمام شده، و هدیه‌ای نیست که به آن مرد خدا بدهیم. پس چه چیز داریم.» ۸ و آن خادم باز در جواب شاول گفت که «اینک در دستم ربع مثقال نقره است. آن را به

پیش ما برود. (و او پیش رفت) و اما تو الان بایست تا کلام خدا را به تو بشنوانم.»

خداوند حاضر شوید.» ۲۰ و چون سموئیل جمیع اسباط اسرائیل را حاضر کرد، سبط بنیامین گرفته شد. ۲۱ و سبطینامین را با قبایل ایشان نزدیک آورد، و قبیله مظهری گرفته شد. و شاول پسر قیس گرفته شد، و چون او را طلبیدند، نیافتند. ۲۲ پس بار دیگر از خداوند سوال کردند که آیا آن مرد به اینجا دیگر خواهد آمد؟ خداوند در جواب گفت: «اینک او خود را در میان اسبابها پنهان کرده است.» ۲۳ و دویدید، او را از آنجا آوردند، و چون در میان قوم بایستاد، از تمامی قوم از کتف به بالا بلندتر بود. ۲۴ و سموئیل به تمامی قوم گفت: «آیا شخصی را که خداوند برگزیده است ملاحظه نمودید که در تمامی قوم مثل او کسی نیست؟» و تمامی قوم صدا زده، گفتند: «پادشاه زنده بماند!» ۲۵ پس سموئیل رسوم سلطنت را به قوم بیان کرده، در کتاب نوشت، و آن را به حضور خداوند گذاشت. و سموئیل هرکس از تمامی قوم را به خانه‌اش روانه نمود. ۲۶ و شاول نیز به خانه خود به جعبه رفت و فوجی از کسانی که خدا دل ایشان را برانگیخت همراه وی رفتند. ۲۷ اما بعضی پسران بلعالب گفتند: «این شخص چگونه ما را برهاند؟» و او را حقیر شمرده، هدیه برایش نیاوردند. اما او هیچ نگفت.

۱۱ و ناحاش عمونی برآمده، در برابر یابیش جلعاد اردو زد، و جمیع اهل یابیش به ناحاش گفتند: «با ما عهد ببند و تو را بر بندگی خواهیم نمود.» ۲ ناحاش عمونی به ایشان گفت: «به این شرط با شما عهد خواهم بست که چشمان راست جمیع شما کنده شود، و این را بر تمامی اسرائیل عار خواهم ساخت.» ۳ و مشایخ یابیش به وی گفتند: «ما را هفت روز مهلت بده تا رسولان به تمامی حدود اسرائیل بفرستیم، و اگر برای ما رهاکننده‌ای نباشد نزد تو بیرون خواهیم آمد.» ۴ پس رسولان به جعبه شاول آمده، این سخنان را به گوش قوم رسانیدند، و تمامی قوم آواز خود را بلند کرده، گریستند. ۵ و اینک شاول در عقب گاوان از صحرامی آمد، و شاول گفت: «قوم را چه شده است که می‌گریزند؟» پس سخنان مردان یابیش را به او بازگفتند. ۶ و چون شاول این سخنان را شنید روح خدا بر وی مستولی گشته، خشمش به شدت افزوده شد. ۷ پس یک جفت گاو را گرفته، آنها را پاره پاره نمود و به دست قاصدان به تمامی حدود اسرائیل فرستاده، گفت: «هر که در عقب شاول و سموئیل بیرون نیاید، به گاوان او چنین کرده شود.» آنگاه ترس خداوند بر قوم افتاد که مثل مرد واحد بیرون آمدند. ۸ و ایشان را در بازق شمرد و بنی اسرائیل سیصد هزار نفر و مردان یهودا سی هزار بودند. ۹ پس به رسولانی که آمده بودند گفتند: «به مردمان یابیش جلعاد چنین گویند: فردا وقتی که آفتاب گرم شود برای شما خلاصی خواهد شد.» و رسولان آمده، به اهل یابیش خبر دادند، پس ایشان شاد شدند. ۱۰ و مردان یابیش گفتند: «فردا نزد شما بیرون خواهیم آمد تا هر چه در نظرتان پسند آید به ما بکنید.» ۱۱ و در فردای آن روز شاول قوم را به سه فرقه تقسیم نمود و ایشان در پاس صبح به میان لشکرگاه آمده، عمونیان را تا گرم شدن آفتاب می‌زدند، و باقی ماندگان پراکنده شدند به حدی که دو نفر از ایشان در یک جا نماندند. ۱۲ و قوم به سموئیل گفتند: «کیست که گفته است! آیا شاول بر ما سلطنت نماید؟ آن کسان را بیاورید

۱۰ پس سموئیل ظرف روغن را گرفته، بر سر وی ریخت و او را بوسیده، گفت: «آیا این نیست که خداوند تو را مسح کرد تا بر میراث او حاکم شوی؟» ۲ امروز بعد از رفتن از نزد من دو مرد، نزد قبر راحیل به سرحد بنیامین در صلح خواهی یافت، و تو را خواهند گفت: الاغهایی که برای جستن آنها رفته بودی، پیدا شده است و اینک پدرت فکر الاغها را ترک کرده، به فکر شما افتاده است، و می‌گوید به جهت پسر من چکنم. ۳ چون از آنجا پیش رفتی و نزد بلوط تابور رسیدی در آنجا سه مرد خواهی یافت که به حضور خدا به بیت نئیل می‌روند که یکی از آنها سه بزغاله دارد، و دیگری سه قرص نان، و سومی یک مشک شراب. ۴ و سلامتی تو را خواهند پرسید و دو نان به تو خواهند داد که از دست ایشان خواهی گرفت. ۵ بعد از آن به جعبه خدا که در آنجا قراول فلسطینیان است خواهی آمد، و چون در آنجا نزدیک شهر بررسی گروهی از انبیا که از مکان بلند به زیر می‌آیند و در پیش ایشان چنگ و دف و نای و بریط بوده، نبوت می‌کنند، به تو خواهند برخورد. ۶ و روح خداوند بر تو مستولی شده، بایشان نبوت خواهی نمود، و به مرد دیگر متبدل خواهی شد. ۷ و هنگامی که این علامات به تو رونماید، هر چه دست یابد بکن زیرا خدا بتاوست. ۸ و پیش من به جلجال برو و اینک من برای گذراندن قربانی‌های سوختنی و ذبح نمودن ذبایح سلامتی نزد تو می‌آیم، و هفت روز منتظر باش تا نزد تو بیام و تو را اعلام نمایم که چه باید کرد. ۹ و چون رو گردانید تا از نزد سموئیل بروی، خدا او را قلب دیگر داد. و در آن روز جمیع این علامات واقع شد. ۱۰ و چون آنجا به جعبه رسیدند، اینک گروهی از انبیا به وی برخوردند، و روح خدا بر او مستولی شده، در میان ایشان نبوت می‌کرد. ۱۱ و چون همه کسانی که او را پیشتر می‌شناختند، دیدند که اینک با انبیا نبوت می‌کند، مردم به یکدیگر گفتند: «این چیست که با پسر قیس واقع شده است، آیا شاول نیز از جمله انبیا است؟» ۱۲ و یکی از حاضرین در جواب گفت: «اما پدر ایشان کیست؟» از این جهت مثل شد که آیا شاول نیز از جمله انبیا است. ۱۳ و چون از نبوت کردن فارغ شد به مکان بلند آمد. ۱۴ و عموی شاول به او و به خادمش گفت: «کجا رفته بودید؟» او در جواب گفت: «برای جستن الاغها و چون دیدیم که نیستند، نزد سموئیل رفتیم.» ۱۵ عموی شاول گفت: «مرا بگو که سموئیل به شما چه گفت؟» ۱۶ شاول به عموی خود گفت: «ما را واضح خبر داد که الاغها پیدا شده است.» لیکن درباره امر سلطنت که سموئیل به او گفته بود، او را مخبر نساخت. ۱۷ و سموئیل قوم را در مصفه به حضور خداوند خواند. ۱۸ و به بنی اسرائیل گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: من اسرائیل را از مصر برآوردم، و شما از دست مصریان و از دست جمیع ممالکی که بر شما ظلم نمودند، رهایی دادم. ۱۹ و شما امروز خدای خود را که شما را از تمامی بدیها و مصیبت های شما رها کنید، اهانت کرده، او را گفتید: پادشاهی بر ما نصب نما، پس الان با اسباط و هزاره های خود به حضور

تا ایشان را بکشیم.» ۱۳ اما شاول گفت: «کسی امروز کشته نخواهد شد زیرا که خداوند امروز در اسرائیل نجات به عمل آورده است.» ۱۴ و سموئیل به قوم گفت: «بیباید تا به جلجال برویم و سلطنت را در آنجا از سر نو برقرار کنیم.» ۱۵ پس تمامی قوم به جلجال رفتند، و آنجا در جلجال، شاول را به حضور خداوند پادشاه ساختند، و در آنجا ذبایح سلامتی به حضور خداوند ذبح نموده، شاول و تمامی مردمان اسرائیل در آنجا شادی عظیم نمودند.

۱۲ و سموئیل به تمامی بنی اسرائیل گفت: «اینک قول شما را در هرآنچه به من گفتید، شنیدم و پادشاهی بر شما نصب نمودم. ۲ و حال اینک پادشاه پیش روی شما راه می‌رود و من پیر و مو سفید شده‌ام، و اینک پسران من با شما می‌باشند، و من از جوانی تا امروز پیش روی شما سلوک نموده‌ام. ۳ اینک من حاضریم، پس به حضور خداوند و مسیح او بر من شهادت دهید که گاو که را گرفتم؟ و الاغ که را گرفتم و بر که ظلم نموده، که را ستم کردم و از دست که رشوه گرفتم تا چشمان خود را به آن کور سازم و آن را به شمارد نمایم.» ۴ گفتند: «بر ما ظلم نکرده‌ای و بر ما ستم ننموده‌ای و چیزی از دست کسی نگرفته‌ای.» ۵ به ایشان گفت: «خداوند بر شما شاهد است و مسیح او امروز شاهد است که چیزی در دست من نیافته‌اید.» گفتند: «او شاهد است.» ۶ و سموئیل به قوم گفت: «خداوند است که موسی و هارون را مقیم ساخت و پدران شما را از زمین مصر برآورد. ۷ پس الان حاضر شوید تا به حضور خداوند با شما درباره همه اعمال عادلانه خداوند که با شما و با پدران شما عمل نمود، محاجه نمایم. ۸ چون یعقوب به مصر آمد و پدران شما نزد خداوند استغاثه نمودند، خداوند موسی و هارون را فرستاد که پدران شما را از مصر بیرون آورده، ایشان را در این مکان ساکن گردانیدند. ۹ و چون بیهوه خدای خود را فراموش کردند ایشان را به دست سیسرا، سردار لشکر حاصور، و به دست فلسطینیان و به دست پادشاه مواب فروخت که با آنها جنگ کردند. ۱۰ پس نزد خداوند فریاد برآوردند، گفتند: «گناه کرده‌ایم زیرا خداوند را ترک کرده بعلم و عشتاروت را عبادت نموده‌ایم، و حال ما را از دست دشمنان ما رهایی ده و تو را عبادت خواهیم نمود. ۱۱ پس خداوند یربعل و بدان و یفتاح و سموئیل را فرستاده، شمارا از دست دشمنان شما که در اطراف شما بودند، رهانید و در اطمینان ساکن شدید. ۱۲ و چون دیدید که ناحاش، پادشاه بنی عمون، بر شما می‌آید به من گفتید: نی بلکه پادشاهی بر ما سلطنت نماید، و حال آنکه بیهوه، خدای شما، پادشاه شما بود. ۱۳ و الان اینک پادشاهی که برگزیدید و او را طلبیدید. و همانا خداوند بر شما پادشاهی نصب نموده است. ۱۴ اگر از خداوند ترسیده، او را عبادت نمایید و قول او را بشنوید و از فرمان خداوند عصیان نوزید، و هم شما و هم پادشاهی که بر شما سلطنت می‌کند، بیهوه، خدای خود را پیروی نمایید خوب. ۱۵ و اما اگر قول خداوند را نشنوید و از فرمان خداوند عصیان ورزید، آنگاه دست خداوند چنانکه به ضد پدران شما بود، به ضد شما نیز خواهد بود. ۱۶ پس الان بایستید و این کار عظیم را که خداوند

به نظر شما بجا می‌آورد، ببینید. ۱۷ آیا امروز وقت درو گندم نیست؟ از خداوند استدعا خواهیم نمود و اورعدها و باران خواهد فرستاد تا بدانید و ببینید که شرارتی که از طلبیدن پادشاه برای خود نمودید در نظر خداوند عظیم است.» ۱۸ پس سموئیل از خداوند استدعا نمود و خداوند در همان روز عدها و باران فرستاد، و تمامی قوم از خداوند و سموئیل بسیار ترسیدند. ۱۹ و تمامی قوم به سموئیل گفتند: «برای بندگانت از بیهوه، خدای خود استدعا نما تا نمیریم، زیرا که بر تمامی گناهان خود این بدی را افزودیم که برای خود پادشاهی طلبیدیم.» ۲۰ و سموئیل به قوم گفت: «مترسید! شما تمامی این بدی را کرده‌اید، لیکن از پیروی خداوند برنگردید، بلکه خداوند را به تمامی دل خود عبادت نمایند. ۲۱ و در عقب اباطیلی که منفعت ندارد و رهایی نتواند داد، چونکه باطل است، برنگردید. ۲۲ زیرا خداوند به خاطر نام عظیم خود قوم خود را ترک نخواهد نمود، چونکه خداوند را پسند آمد که شما را برای خود قومی سازد. ۲۳ و اما من، حاشا از من که به خداوند گناه ورزیده، ترک دعا کردن برای شما نمایم، بلکه راه نیکو و راست را به شما تعلیم خواهم داد. ۲۴ لیکن از خداوند بترسید و او را به راستی به تمامی دل خود عبادت نمایید و در کارهای عظیمی که برای شما کرده است، تفکر کنید. ۲۵ و اما اگر شرارت ورزید، هم شما و هم پادشاه شما، هلاک خواهید شد.»

۱۳ و شاول (سی) ساله بود که پادشاه شد. و چون دو سال بر اسرائیل سلطنت نموده بود، ۲ شاول به جهت خود سه هزار نفر از اسرائیل برگزید، و از ایشان دو هزار با شاول در مخماس و در کوه بیت ثیل بودند، و یک هزار بایوناتان در جبعه بنیامین. و اما هرکس از بقیه قوم رابه خیمه‌اش فرستاد. ۳ و یوناتان قراول فلسطینیان را که در جبعه بودند، شکست داد. و فلسطینیان این را شنیدند. و شاول در تمامی زمین کرناوناخته، گفت که «ای عبرانیان بشنوید!» ۴ و چون تمامی اسرائیل شنیدند که شاول قراول فلسطینیان را شکست داده است، و اینکه اسرائیل نزد فلسطینیان مکروه شده‌اند، قوم نزد شاول در جلجال جمع شدند. ۵ و فلسطینیان سی هزار ارابه و شش هزار سوار و خلقی را که مثل ریگ کناره دریا بی‌شمار بودند، جمع کردند تا با اسرائیل جنگ نمایند، و برآمده، در مخماس به طرف شرقی بیت آون اردوزدند. ۶ و چون اسرائیلیان را دیدند که در تنگی هستند زیرا که قوم مضطرب بودند، پس ایشان خود را در مغاره‌ها و بیشه‌ها و گروه‌ها و حفره هاو صخره‌ها پنهان کردند. ۷ و بعضی از عبرانیان از اردن به زمین جاد و جلعاد عبور کردند. و شاول هنوز در جلجال بود و تمامی قوم در عقب او لزان بودند. ۸ پس هفت روز موافق وقتی که سموئیل تعیین نموده بود، درنگ کرد. اما سموئیل به جلجال نیامد و قوم از او پراکنده می‌شدند. ۹ و شاول گفت: «قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی رازد من بی‌یاورید.» و قربانی سوختنی را گذرانید. ۱۰ و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شد، اینک سموئیل برسد و شاول به جهت تحیتش، به استقبال وی بیرون آمد. ۱۱ و سموئیل گفت: «چه کردی؟» شاول گفت: «چون دیدم که قوم از نزد من پراکنده می‌شوند و تو در روزهای معین نیامدی و فلسطینیان در مخماس

جمع شده‌اند، ۱۲ پس گفتم: الان فلسطینیان بر من در جلجال فرود خواهند آمد، و من رضامندی خداوند را نطلبیدم. پس خویشتر را مجبور ساخته، قریانی سوختنی را گذرانیدم.» ۱۳ و سموئیل به شاول گفت: «احمقانه عمل نمودی و امری که بیهوده خدایت به تو امر فرموده است، بجا نیاوردی، زیرا که حال خداوندسلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار می‌داشت. ۱۴ لیکن الان سلطنت تو استوار نخواهد ماند و خداوند به جهت خویش مردی موافق دل خودطلب نموده است، و خداوند او را مامور کرده است که پیشوای قوم وی باشد، چونکه تو فرمان خداوند را نگاه نداشتی.» ۱۵ و سموئیل برخاسته، از جلجال به جبعه بنیامین آمد. ۱۶ و شاول و پسرش یوناتان و قومی که با ایشان حاضر بودند در جبعه بنیامین ماندند، و فلسطینیان در مخماس اردو زدند. ۱۷ و تاراج کنندگان از اردوی فلسطینیان در سه فرقه بیرون آمدند که یک فرقه از ایشان به راه عفره به زمین شوعال توجه نمودند. ۱۸ و فرقه دیگر به راه بیت حورون میل کردند. و فرقه سوم به راه حدی که مشرف بر دره صیوعیم به‌جانب بیابان است، توجه نمودند. ۱۹ و در تمام زمین اسرائیل آهنگری یافت نمی‌شد، زیرا که فلسطینیان می‌گفتند: «مباداعبرانیان برای خود شمشیر یا نیزه بسازند.» ۲۰ و جمیع اسرائیلیان نزد فلسطینیان فرود می‌آمدند تا هر کس بیل و گاواهن و تبر و داس خود را تیزکرد. ۲۱ اما به جهت بیل و گاواهن و چنگال سه دندان و تبر و برای تیز کردن آهن گاوران سوهان داشتند. ۲۲ و در روز جنگ، شمشیر و نیزه دردست تمامی قومی که با شاول و یوناتان بودندنیافت نشد، اما نزد شاول و پسرش یوناتان بود. ۲۳ و قراول فلسطینیان به معبر مخماس بیرون آمدند.

**۱۴** و روزی واقع شد که یوناتان پسر شاول به جده سلاح دار خود گفت: «بیا تا به قراول فلسطینیان که به آن طرفند بگذریم.» اما پدر خود را خبر نداد. ۲ و شاول در کناره جبعه زیر درخت اناری که در مغرون است، ساکن بود و قومی که همراهش بودند تخمین ششصد نفر بودند. ۳ و اخیا ابن اخطوب برادر ایخابودین فینحاس بن علی، کاهن خداوند، در شیلهه بالفیود ملیس شده بود، و قوم از رفتن یوناتان خبرداشتند. ۴ و در میان معبرهایی که یوناتان می‌خواست از آنها نزد قراول فلسطینیان بگذرد، یک صخره تیز به این طرف و یک صخره تیز به آن طرف بود، که اسم یکی بویص و اسم دیگری سنه بود. ۵ و یکی از این صخره‌ها به طرف شمال در برابر مخماس ایستاده بود، و دیگری به طرف جنوب در برابر جبعه. ۶ و یوناتان به جوان سلاحدار خود گفت: «بیانزد قراول این نامختوان بگذریم شاید خداوندبرای ما عمل کند زیرا که خداوند را از رهایندن باکثیر یا با قلیل مانعی نیست.» ۷ و سلاحدارش به وی گفت: «هرچه در دلت باشد، عمل نما. پیش برو؛ اینک من موافق رای تو با تو هستم.» ۸ و یوناتان گفت: «اینک ما به طرف این مردمان گذرنمایم و خود را به آنها ظاهر سازیم، ۹ اگر به ماچنین گویند: بایستد تا نزد شما برسیم، آنگاه درجای خود خواهیم ایستاد و نزد ایشان نخواهیم رفت. ۱۰ اما اگر چنین گویند که نزد ما برآید، آنگاه خواهیم رفت زیرا خداوند ایشان را به‌دست ما

۳۱ و در آن روز فلسطینیان را از مخماس تا یلون منهزم ساختند و قوم بسیار بی تاب شدند. ۳۲ و قوم بر غنیمت حمله کرده، از گوسفندان و گاو و گوساله‌ها گرفته، بر زمین کشتند و قوم آنها را با خون خوردند. ۳۳ و شاول را خبر داده، گفتند: «اینک قوم به خداوند گناه ورزیده، با خون می‌خورند.» گفت: «شما خیانت ورزیده‌اید امروز سنگی بزرگ نزد من بغلطانید.» ۳۴ و شاول گفت: «خود را در میان قوم منتشر ساخته، به ایشان بگویند: هر کس گاو خود و هر کس گوسفند خود را نزد من بیاورد و در اینجا ذبح نموده، بخورید و به خدا گناه نوززیده، با خون مخورید.» و تمامی قوم در آن شب هر کس گاو و بز را با خود آورده، در آنجا ذبح کردند. ۳۵ و شاول مذبحی برای خداوند بنا کرد و این مذبح اول بود که برای خداوند بنا نمود. ۳۶ و شاول گفت: «امشب در عقب فلسطینیان برویم و آنها را تا روشنایی صبح غارت کرده، از ایشان احدی را باقی نگذاریم.» ایشان گفتند: «هرچه در نظرت پسند آید بکن.» و کاهن گفت: «در اینجا به خدا تقرب بجوییم.» ۳۷ و شاول از خدا سوال نمود که آیا از عقب فلسطینیان برویم و آیا ایشان را به دست اسرائیل خواهی داد، اما در آن روز او را جواب نداد. ۳۸ آنگاه شاول گفت: «ای تمامی روسای قوم به اینجا نزدیک شوید و بدانید ببینید که امروز این گناه در چه چیز است. ۳۹ زیرا قسم به حیات خداوند رها ندهد اسرائیل که اگر در پسر یونان هم باشد، البته خواهد مرد.» لیکن از تمامی قوم احدی به او جواب نداد. ۴۰ پس به تمامی اسرائیل گفت: «شما به یک طرف باشید و من با پسر خود یونان به یک طرف باشم.» و قوم به شاول گفتند: «هرچه در نظرت پسند آید، بکن.» ۴۱ و شاول به یهوه، خدای اسرائیل گفت: «قرعای راست بده.» پس یونان و شاول گرفته شدند و قوم رها گشتند. ۴۲ و شاول گفت: «در میان من و پسر یونان قرع ببنیادید.» و یونان گرفته شد. ۴۳ و شاول به یونان گفت: «مرا خبر ده که چه کرده‌ای؟» و یونان به او خبر داده، گفت: «به نوک عصایی که در دست دارم اندکی عسل چشیدم و اینک باید بمیرم؟» ۴۴ و شاول گفت: «خدا چنین بلکه زیاده از این بکندای یونان! زیرا البته خواهی مرد.» ۴۵ اما قوم به شاول گفتند: «آیا یونان که نجات عظیم را در اسرائیل کرده است، باید بمیرد؟ حاشا! قسم به حیات خداوند که مویی از سرش به زمین نخواهد افتاد زیرا که امروز با خدا عمل نموده است.» پس قوم یونان را خلاص نمودند که نمرد. ۴۶ و شاول از تعاقب فلسطینیان باز آمد و فلسطینیان به جای خود رفتند. ۴۷ و شاول عنان سلطنت اسرائیل را به دست گرفت و با جمیع دشمنان اطراف خود، یعنی باموآب و بنی عمون و ادوم و ملوک صوبه فلسطینیان جنگ کرد و به هر طرف که توجه می‌نمود، غالب می‌شد. ۴۸ و به دلیری عمل می‌نمود و عمالقیان را شکست داده، اسرائیل را از دست تاراج کنندگان ایشان رها نمود. ۴۹ و پسران شاول، یونان و یسوی و ملکیشوی بودند. و اسمهای دخترانش این است: اسم نخست زاده اش میرب و اسم کوچک میکال. ۵۰ و اسم زن شاول اخینوعام، دختر اخیمعاص، بود و اسم سردار لشکرش ابنیر بن نیر، عموی شاول بود. ۵۱ و قیس پدر شاول بود و نیر پدر ابنیر و پسرایشیل بود. ۵۲ و در تمامی روزهای شاول با فلسطینیان جنگ سخت

نظرانداخته، گفت: «یقین مسیح خداوند به حضوری است.» ۷ اما خداوند به سموئیل گفت: «به چهره‌اش و بلندی قامتش نظر نما زیرا او را رد کرده‌ام، چونکه خداوند مثل انسان نمی‌نگرد، زیرا که انسان به ظاهر می‌نگرد و خداوند به دل می‌نگرد.» ۸ و یسا ایناداب را خوانده، او را از حضور سموئیل گذرانید، و او گفت: «خداوند این را نیز برنگزیده است.» ۹ و یسا شماره را گذرانید و او گفت: «خداوند این را نیز برنگزیده است.» ۱۰ و یسا هفت پسر خود را از حضور سموئیل گذرانید و سموئیل به یسا گفت: «خداوند اینها را برنگزیده است.» ۱۱ و سموئیل به یسا گفت: «آیا پسرانت تمام شدند.» گفت: «کوچکتر هنوز باقی است و اینک او گله را می‌چراند.» و سموئیل به یسا گفت: «بفرست و او را بیاور، زیرا که تا او به اینجا نیاید نخواهیم نشست.» ۱۲ پس فرستاده، او را آورد، و او سرخ رو و نیکوچشم و خوش منظر بود. و خداوند گفت: «برخاسته، او را مسح کن زیرا که همین است.» ۱۳ پس سموئیل حقه روغن را گرفته، او را در میان برادرانش مسح نمود، و از آن روز به بعد روح خداوند بر داود مستولی شد، و سموئیل برخاسته، به رومه رفت. ۱۴ و روح خداوند از شاول دور شد، و روح بد از جانب خداوند او را مضطرب می‌ساخت. ۱۵ و بندگان شاول وی را گفتند: «اینک روح بد از جانب خدا تو را مضطرب می‌سازد. ۱۶ پس آقای ما بندگان خود را که به حضور هستند امر فرماید تا کسی را که بر بریط نواختن ماهر باشد بجویند، و چون روح بد از جانب خدا بر تو بیاید به دست خود بنوازند، و تو را نیکو خواهد شد.» ۱۷ و شاول به بندگان خود گفت: «الآن کسی را که به نواختن ماهر باشد برای من پیدا کرده، نزد من بیاورید.» ۱۸ و یکی از خادمانش در جواب وی گفت: «اینک پسر یسای بیت لحمی را دیدم که به نواختن ماهر و صاحب شجاعت و مرد جنگ آزموده و فصیح زبان و شخص نیکو صورت است و خداوند با وی می‌باشد.» ۱۹ پس شاول قاصدان نزد یسا فرستاده، گفت: «پسرت داود را که با گوسفندان است، نزد من بفرست.» ۲۰ آنگاه یسا یک بار الاغ از نان و یک مشک شراب و یک بزغاله گرفته، به دست پسر خود داود نزد شاول فرستاد. ۲۱ و داود نزد شاول آمده، به حضور وی ایستاد و او وی را بسیار دوست داشت و سلاحدار او شد. ۲۲ و شاول نزد یسا فرستاده، گفت: «داود نزد من بماند زیرا که به نظرم پسند آمد.» ۲۳ و واقع می‌شد هنگامی که روح بد از جانب خدا بر شاول می‌آمد که داود بریط گرفته، به دست خود می‌نواخت، و شاول راححت و صحت حاصل می‌شد و روح بد از اومی رفت.

۱۷ و فلسطینیان لشکر خود را برای جنگ جمع نموده، در سوکوه که در یهودیه است، جمع شدند، و در میان سوکوه و عزریقه درافس دمیم اردو زدند. ۲ و شاول و مردان اسرائیل جمع شده، در دره ایلاه اردو زده، به مقابله فلسطینیان صف آرایی کردند. ۳ و فلسطینیان برکوه از یک طرف ایستادند، و اسرائیلیان بر کوه به طرف دیگر ایستادند، و دره در میان ایشان بود. ۴ و از اردوی فلسطینیان مرد مبارزی مسمی به جلیات که از شهر جت بود بیرون آمد، و قدش شش ذراع و یک وجب بود. ۵ و بر سر خود،

بهترین آنچه حرام شده بود، گرفتند تا برای یهوه خدایت در جلجال قربانی بگذرانند.» ۲۲ سموئیل گفت: «آیا خداوند به قربانی‌های سوختنی و ذبایح خوشنود است یا به اطاعت فرمان خداوند؟ اینک اطاعت از قربانی‌ها و گوش گرفتن از یهوه قویتر است.» ۲۳ زیرا که ترمذ مثل گناه جادوگری است و گردن کشی مثل بت پرستی و ترافیم است. چونکه کلام خداوند را ترک کردی او نیز تو را از سلطنت رد نمود.» ۲۴ و شاول به سموئیل گفت: «گناه کردم زیرا از فرمان خداوند و سخن تو تجاوز نمودم چونکه از قوم ترسیده، قول ایشان را شنیدم.» ۲۵ پس حال تمنا اینکه گناه مرا عفو نمایی و با من برگردی تا خداوند را عبادت نمایم.» ۲۶ سموئیل به شاول گفت: «با تو بزمنی گرم چونکه کلام خداوند راترک نموده‌ای. خداوند نیز تو را از پادشاه بودن بر اسرائیل رد نموده است.» ۲۷ و چون سموئیل برگشت تا روانه شود، اودامن جامه او را برگرفت که پاره شد. ۲۸ و سموئیل وی را گفت: «امروز خداوند سلطنت اسرائیل را از تو پاره کرده، آن را به همسایه ات که از تو بهتر است، داده است.» ۲۹ و نیز جلجال اسرائیل دروغ نمی‌گوید، و تغییر به اراده خود نمی‌دهد زیرا اوانسان نیست که به اراده خود تغییر دهد.» ۳۰ گفت: «گناه کرده‌ام، حال تمنا اینکه مرا به حضورمشایخ قوم و به حضور اسرائیل محترم داری و همراه من برگردی تا یهوه خدایت را عبادت نمایم.» ۳۱ پس سموئیل در عقب شاول برگشت، و شاول خداوند را عبادت نمود. ۳۲ و سموئیل گفت: «اجاج پادشاه عمالیک رانزد من بیاورید.» و اجاج به خرمی نزد او آمد و اجاج گفت: «به درستی که تلخی موت گذشته است.» ۳۳ و سموئیل گفت: «چنانکه شمشیر توزنان را بی‌اولاد کرده است، همچنین مادر تو از میان زنان، بی‌اولاد خواهد شد.» و سموئیل اجاج را به حضور خداوند در جلجال پاره پاره کرد. ۳۴ و سموئیل به رومه رفت و شاول به خانه خود به جعبه شاول برآمد. ۳۵ و سموئیل برای دیدن شاول تا روز وفاتش دیگر نیامد. اما سموئیل برای شاول ماتم می‌گرفت، و خداوند پیشمان شده بود که شاول را بر اسرائیل پادشاه ساخته بود.

۱۶ و خداوند به سموئیل گفت: «تا به کی تو برای شاول ماتم می‌گیری چونکه من او را از سلطنت نمودن بر اسرائیل رد نمودم. پس حقه خود را از روغن پیر کرده، بیا تا تو را نزد یسای بیت لحمی بفرستم، زیرا که از پسرانش پادشاهی برای خود تعیین نموده‌ام.» ۲ سموئیل گفت: «چگونه بروم. اگر شاول بشنود مرا خواهد کشت.» خداوند گفت: «گوساله‌ای همراه خود ببر و بگو که به جهت گذرانیدن قربانی برای خداوند آمده‌ام. ۳ و یسا را به قربانی دعوت نما، و من تو را اعلام می‌نمایم که چه باید بکنی، و کسی را که به تو امر نمایم برای من مسح نما.» ۴ و سموئیل آنچه را که خداوند به او گفته بود بجا آورده، به بیت لحم آمد، و مشایخ شهر لزان شده، به استقبال او آمدند، و گفتند: «آیا با سلامتی می‌آیی؟» ۵ گفت: «با سلامتی به جهت قربانی گذرانیدن برای خداوند آمده‌ام، پس خود را تقدیس نموده، همراه من به قربانی بیایید.» و او یسا و پسرانش را تقدیس نموده، ایشان را به قربانی دعوت نمود. ۶ و واقع شد که چون آمدند بر الیاب



خودبرنجینی داشت و به زره فلسی ملبس بود، و وزن زرهش پنج هزار مثقال برنج بود. ۶ و بر ساقهایش ساق بندهای برنجین و در میان کتفهایش مزراق برنجین بود. ۷ و چوب نیزه‌اش مثل نوردجولاهگان و سرنیزه‌اش ششصد مثقال آهن بود، و سپردارش پیش او می‌رفت. ۸ و او ایستاده، افواج اسرائیل را صدا زد و به ایشان گفت: «چرا بیرون آمده، صف آرایی نمودید؟ آیا من فلسطینی نیستم و شما بندگان شاول؟ برای خودشخصی برگزیدید تا نزد من درآید. ۹ اگر او بتواند با من جنگ کرده، مرا بکشد، ما بندگان شما خواهیم شد، و اگر من بر او غالب آمده، او را بکشم شما بندگان ما شده، ما را بندگان خواهید نمود.» ۱۰ و فلسطینی گفت: «من امروز فوجهای اسرائیل را به ننگ می‌آورم، شخصی به من بدهد تا با هم جنگ نمایم.» ۱۱ و چون شاول و جمیع اسرائیلیان این سخنان فلسطینی را شنیدند هراسان شده، بسیار بترسیدند. ۱۲ و داود پسر آن مرد افراتی بیت لحم یهودا بود که یسا نام داشت، و او را هشت پسر بود، و آن مرد در ایام شاول در میان مردمان پیر و سالخورده بود. ۱۳ و سه پسر بزرگ یسا روانه شده، در عقب شاول به جنگ رفتند و اسم سه پسرش که به جنگ رفته بودند: نخست زاده‌اش الیاب و دومش اینباداب و سوم شماه بود. ۱۴ و داود کوچکتر بودو آن سه بزرگ در عقب شاول رفته بودند. ۱۵ و داود از نزد شاول آمد و رفت می‌کرد تا گوسفندان پدر خود را در بیت لحم بچرانند. ۱۶ و آن فلسطینی صبح و شام می‌آمد و چهل روز خود را ظاهر می‌ساخت. ۱۷ و یسا به پسر خود داود گفت: «الآن به جهت برادرانت یک ایفه از این غله برشته و این ده قرص نان را بگیر و به اردو نزد برادرانت بشتاب. ۱۸ و این ده قطعه پنیر را برای سردار هزاره ایشان ببر و از سلامتی برادرانت بی‌رس و از ایشان نشانی‌ای بگیر.» ۱۹ و شاول و آنها و جمیع مردان اسرائیل در دره ایلاه بودند و با فلسطینیان جنگ می‌کردند. ۲۰ پس داود با مردمان برخاسته، گله را به‌دست چوپان وا گذاشت و برداشته، چنانکه یسا او را امر فرموده بود برفت، و به سنگ اردو رسید وقتی که لشکر به میدان بیرون رفته، برای جنگ نعره می‌زدند. ۲۱ و اسرائیلیان و فلسطینیان لشکر به مقابل لشکر صف آرایی کردند. ۲۲ و داود اسبابی را که داشت به‌دست نگاهبان اسباب سپرد و به سوی لشکر دویده، آمد و سلامتی برادران خود را بی‌رسید. ۲۳ و چون با ایشان گفتگو می‌کرد اینک آن مرد مبارز فلسطینی جتی که اسمش جلیات بود از لشکر فلسطینیان برآمده، مثل پیش سخن گفت و داود شنید. ۲۴ و جمیع مردان اسرائیل چون آن مرد را دیدند، از حضورش فرار کرده، بسیار ترسیدند. ۲۵ و مردان اسرائیل گفتند: «آیا این مرد را که برمی‌آید، دیدید؟ یقین برای به ننگ آوردن اسرائیل برمی‌آید و هرکه او را بکشد، پادشاه او را از مال فراوان دولت‌مند سازد، و دختر خود را به او دهد، و خانه پدرش را در اسرائیل آزاد خواهد ساخت.» ۲۶ و داود کسانی را که نزد او ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: «به شخصی که این فلسطینی را بکشد و این ننگ را از اسرائیل بردار چه خواهد شد؟ زیرا که این فلسطینی نامختون کیست که لشکرهای خدای حی را به ننگ آورد؟» ۲۷ و قوم او را به همین سخنان خطاب کرده، گفتند: «به شخصی که او را بکشد، چنین خواهد شد.» ۲۸ و چون با مردمان سخن می‌گفتند برادر بزرگش الیاب شنید و

خشم الیاب بر داود فروخته شده، گفت: «برای چه اینجا آمدی و آن گله قلیل را در بیابان نزد که گذاشتی؟ من تکبر و شرارت دل تو را می‌دانم زیرا برای دیدن جنگ آمده‌ای.» ۲۹ داود گفت: «الآن چه کردم آیا سببی نیست؟» ۳۰ پس از وی به طرف دیگری روگردانیده، به همین طور گفت و مردمان او را مثل پیشتر جواب دادند. ۳۱ و چون سخنانی که داود گفت، مسموع شد، شاول را مخیر ساختند و او وی را طلبید. ۳۲ و داود به شاول گفت: «دل کسی به‌سبب اونفتند. بنده ات می‌رود و با این فلسطینی جنگ می‌کند.» ۳۳ شاول به داود گفت: «تو نمی‌توانی به مقابل این فلسطینی بروی تا با وی جنگ نمایی زیرا که تو جوان هستی و او از جوانیش مرد جنگی بوده است.» ۳۴ داود به شاول گفت: «بنده ات گله پدر خود را می‌چرانم که شیر و خرسی آمده، برای از گله ربودند. ۳۵ و من آن را تعاقب نموده، کشتم و از دهانش رها نمودم و چون به طرف من بلند شد، ریش او را گرفته، او را زدم و کشتم. ۳۶ بنده ات هم شیر و هم خرس را کشت، و این فلسطینی نامختون مثل یکی از آنها خواهد بود، چونکه لشکرهای خدای حی را به تنگ آورده است. ۳۷ و داود گفت: خداوند که مرا از جنگ شیر و از چنگ خرس رها کند، مرا از دست این فلسطینی خواهد رها کند.» و شاول به داود گفت: «برو و خداوند با تو باد.» ۳۸ و شاول لباس خود را به داود پوشانید و خود برنجینی بر سرش نهاد و زره‌ای به او پوشانید. ۳۹ و داود شمشیرش را بر لباس خود بست و می‌خواست که برود زیرا که آنها را نیازموده بود و داود به شاول گفت: «با اینهانی توانم رفت چونکه نیازموده‌ام.» پس داود آنها را از بر خود بیرون آورد. ۴۰ و چوب دستی خود را به‌دست گرفته، پنج سنگ مالیده، از نهر سواکرد، و آنها را در کیسه شبانی که داشت، یعنی درانبان خود گذاشت و فلاخنش را به‌دست گرفته، به آن فلسطینی نزدیک شد. ۴۱ و آن فلسطینی همی آمد تا به داود نزدیک شد و مردی که سپرش را برمی‌داشت پیش رویش می‌آمد. ۴۲ و فلسطینی نظر افکنده، داود را دید و او را حقیر شمرد زیرا جوانی خوشرو و نیکو منظر بود. ۴۳ و فلسطینی به داود گفت: «آیا من سنگ هستم که با چوب دستی نزد من می‌آیی؟» و فلسطینی داود را به خدایان خود لعنت کرد. ۴۴ و فلسطینی به داود گفت: «نزد من بیا تا گوشت تو را به مرغان هوا و درندگان صحرا بدهم.» ۴۵ داود به فلسطینی گفت: «تو با شمشیر و نیزه و مزراق نزد من می‌آیی اما من به اسم یهوه صباوت، خدای لشکرهای اسرائیل که او را به ننگ آورده‌ای نزد تو می‌آیم.» ۴۶ و خداوند امروز تو را به‌دست من تسلیم خواهد کرد و تو را زده، سر تو را از تنت جدا خواهم کرد، و لاشه‌های لشکر فلسطینیان را امروز به مرغان هوا و درندگان زمین خواهم داد تا تمامی زمین بدانند که در اسرائیل خدایی هست. ۴۷ و تمامی این جماعت خواهند دانست که خداوند به شمشیر و نیزه خلاصی نمی‌دهد زیرا که جنگ از آن خداوند است و او شما را به‌دست ما خواهد داد.» ۴۸ و چون فلسطینی برخاسته، پیش آمد و به مقابله داود نزدیک شد، داود شتافته، به مقابله فلسطینی به سوی لشکر دوید. ۴۹ و داود دست خود را به کیسه‌اش برد و سنگی از آن گرفته، از فلاخن انداخت و به پیشانی فلسطینی زد، و سنگ به پیشانی او فرو رفت که بر روی

خود بر زمین افتاد. ۵۰ پس داود بر فلسطینی با فلاخن و سنگ غالب آمده، فلسطینی را زد و کشت و در دست داود شمشیری نبود. ۵۱ و داود دوبه، بر آن فلسطینی ایستاد، و شمشیر او را گرفته، ازغلافش کشید و او را کشته، سرش را با آن از تنش جدا کرد، و چون فلسطینیان، مبارز خود را کشته دیدند، گریختند. ۵۲ و مردان اسرائیل و یهودا برخاستند و نعره زده، فلسطینیان را تا جت و تادروازه های عقرون تعاقب نمودند و محروجان فلسطینیان به راه شعیب تا به جت و عقرون افتادند. ۵۳ و بنی اسرائیل از تعاقب نمودن فلسطینیان برگشتند و اردوی ایشان را غارت نمودند. ۵۴ و داود سر فلسطینی را گرفته، به اورشلیم آورد اما اسلحه او را در خیمه خود گذاشت. ۵۵ و چون شاول داود را دید که به مقابله فلسطینی بیرون می‌رود، به سردار لشکرش ابینر گفت: «ای ابینر، این جوان پسر کیست؟» ابینر گفت: «ای پادشاه به‌جان تو قسم که نمی‌دانم.» ۵۶ پادشاه گفت: «پسر که این جوان پسر کیست.» ۵۷ و چون داود از کشتن فلسطینی برگشت، ابینر او را گرفته، به حضور شاول آورد، و سر آن فلسطینی در دستش بود. ۵۸ و شاول وی را گفت: «ای جوان تو پسر کیستی؟» داود گفت: «پسرینده ات، یسای بیت لحمی، هستم.»

**۱۸** و واقع شد که چون از سخن گفتن باشاول فارغ شد، دل یونانان بر دل داود چسبید، و یونانان او را مثل جان خویش دوست داشت. ۲ و در آن روز شاول وی را گرفته، نگذاشت که به خانه پدرش برگردد. ۳ و یونانان با داود عهد بست چونکه او را مثل جان خود دوست داشته بود. ۴ و یونانان ردایی را که دربرش بود، بیرون کرده، آن را به داود داد و رخت خود حتی شمشیر و کمان و کمر بند خویش را نیز. ۵ و داود به هر جایی که شاول او را می‌فرستاد بیرون می‌رفت، و عاقلانه حرکت می‌کرد و شاول او را بر مردان جنگی خود گماشت، و به نظر تمامی قوم و به نظر خادمان شاول نیز مقبول افتاد. ۶ و واقع شد هنگامی که داود از کشتن فلسطینی برمی‌گشت چون ایشان می‌آمدند که زنان از جمیع شهرهای اسرائیل با دفها و شادی و با آلات موسیقی سرود و رقص کتان به استقبال شاول پادشاه بیرون آمدند. ۷ و زنان لهو و لعب کرده، به یکدیگر می‌سراییدند و می‌گفتند: «شاول هزاران خود را و داود ده هزاران خود را کشته است.» ۸ و شاول بسیار غضبناک شد، و این سخن در نظرش ناپسند آمده، گفت: «به داود ده هزاران دادند و به من هزاران دادند، پس غیر از سلطنت برایش چه باقی است.» ۹ و از آن روز به بعد شاول بر داود به چشم بد می‌نگریست. ۱۰ و در فردای آن روز روح بد از جانب خدا بر شاول آمده، در میان خانه شوریده احوال گردید. و داود مثل هر روز به‌دست خود می‌نواخت و مزامری در دست شاول بود. ۱۱ و شاول مزامری را انداخته، گفت: داود را تا به دیوار خواهیم زد، اما داود دو مرتبه از حضورش خویش را به کنار کشید. ۱۲ و شاول از داود می‌ترسید زیرا خداوند با او بود و از شاول دور شده. ۱۳ پس شاول وی را از نزد خود دور کرد و او را سردار هزاره خود نصب نمود، و به حضور قوم خروج و دخول می‌کرد. ۱۴ و داود در همه رفتار خود عاقلانه حرکت می‌نمود، و خداوند با وی می‌بود. ۱۵ و چون شاول دید که او بسیار

عاقلانه حرکت می‌کند به سبب او هراسان می‌بود. ۱۶ اما تمامی اسرائیل و یهودا داود را دوست می‌داشتند، زیرا که به حضور ایشان خروج و دخول می‌کرد. ۱۷ و شاول به داود گفت: «اینک دختر بزرگ خود میرب را به تو به زنی می‌دهم. فقط برایم شجاع باش و در جنگهای خداوند بکوش، زیرا شاول می‌گفت: «دست من بر او دراز نشود بلکه دست فلسطینیان.» ۱۸ و داود به شاول گفت: من کیستم و جان من و خاندان پدرم در اسرائیل چیست تا داماد پادشاه بشوم.» ۱۹ و در وقتی که میرب دختر شاول می‌بایست به داود داده شود او به عدریئیل محولاتی به زنی داده شد. ۲۰ و میکال، دختر شاول، داود را دوست می‌داشت، و چون شاول را خبر دادند این امر وی را پسند آمد. ۲۱ و شاول گفت: «او را به وی می‌دهم تا برایش دام شود و دست فلسطینیان بر او دراز شود.» پس شاول به داود بار دوم گفت: «امروز داماد من خواهی شد.» ۲۲ و شاول خادمان خود را فرمود که در خفا با داود متکلم شده، بگویند: «اینک پادشاه از تو راضی است و خادمانش تو را دوست می‌دارند؛ پس الان داماد پادشاه بشو.» ۲۳ پس خادمان شاول این سخنان را به سمع داود رسانیدند و داود گفت: «آیا در نظر شما داماد پادشاه شدن آسان است؟ و حال آنکه من مرد مسکین و حقیرم.» ۲۴ و خادمان شاول او را خبر داده، گفتند که داود به این طور سخن گفته است. ۲۵ و شاول گفت: «به داود چنین بگویند که پادشاه مهر نمی‌خواهد جز صد قلفه فلسطینیان تا از دشمنان پادشاه انتقام کشیده شود.» و شاول فکر کرد که داود را به‌دست فلسطینیان به قتل رساند. ۲۶ پس خادمانش داود را از این امر خبر دادند و این سخن به نظر داود پسند آمد که داماد پادشاه بشود، و روزهای معین هنوز تمام نشده بود. ۲۷ پس داود برخاسته، با مردان خود رفت و دوویست نفر از فلسطینیان را کشته، داود قلفه های ایشان را آورد و آنها را تمام نزد پادشاه گذاشتند، تا داماد پادشاه بشود. و شاول دختر خود میکال را به وی به زنی داد. ۲۸ و شاول دید و فهمید که خداوند با داود است. و میکال دختر شاول او را دوست می‌داشت. ۲۹ و شاول از داود باز بیشتر ترسید، و شاول همه اوقات دشمن داود بود. ۳۰ و بعد از آن سرداران فلسطینیان بیرون آمدند، و هر دفعه که بیرون می‌آمدند داود از جمیع خادمان شاول زیاده عاقلانه حرکت می‌کرد، و از این جهت اسمش بسیار شهرت یافت.

**۱۹** و شاول به پسر خود یونانان و به جمیع خادمان خویش فرمود تا داود را بکشند. ۲ اما یونانان پسر شاول به داود بسیار میل داشت، و یونانان داود را خبر داده، گفت: «پدرم شاول قصد قتل تو دارد، پس الان تا بامدادان خویشتر را نگاهدار و در جایی مخفی مانده، خود را پنهان کن. ۳ و من بیرون آمده، به پهلوی پدرم در صحرائی که تو در آن می‌باشی خواهم ایستاد، و درباره تو با پدرم گفتگو خواهم کرد و اگر چیزی ببینم تو را اطلاع خواهم داد.» ۴ و یونانان درباره داود نزد پدر خود شاول به نیکویی سخن رانده، وی را گفت: «پادشاه بر بنده خود داود گناه نکند زیرا که او به تو گناه نکرده است بلکه اعمال وی برای تو بسیار نیکو بوده است. ۵ و جان خویش را به‌دست خود نهاده، آن فلسطینی را کشت و خداوند

نجات عظیمی به جهت تمامی اسرائیل نمود و تو آن را دیده، شادمان شدی؛ پس چرا به خون بی‌تقصیری گناه کرده، داود را بی‌سبب بکشی.»

۶ و شاول به سخن یوناتان گوش گرفت، و شاول قسم خورد که به حیات خداوند او کشته نخواهد شد. ۷ آنگاه یوناتان داود را خواند و یوناتان او را از همه این سخنان خبر داد و یوناتان داود را نزد شاول آورده، او مثل ایام سابق در حضور وی می‌بود. ۸ و باز جنگ واقع شده، داود بیرون رفت و با فلسطینیان جنگ کرده، ایشان را به کشتار عظیمی شکست داد و از حضور وی فرار کردند. ۹ و روح بد از جانب خداوند بر شاول آمد و او در خانه خود نشست، مزراق خویش را در دست داشت و داود به‌دست خود می‌نواخت. ۱۰ و شاول خواست که داود را با مزراق خود تا به دیوار بزند، اما او از حضور شاول بگریخت و مزراق را به دیوار زد و داود فرار کرده، آن شب نجات یافت. ۱۱ و شاول قاصدان به خانه داود فرستاد تا آن را نگاهبانی نمایند و در صبح او را بکشند. امامیکال، زن داود، او را خبر داده، گفت: «اگر امشب جان خود را خلاص کنی، فردا کشته خواهی شد.» ۱۲ پس میکال داود را از پنجره فرو هشته، اروا نه شد و فرار کرده، نجات یافت. ۱۳ اما میکال ترافم را گرفته، آن را در بستر نهاد و بالینی از پشم بز زیر سرش نهاده، آن را با رخت پوشانید. ۱۴ و چون شاول قاصدان فرستاده تا داود را بگیرند، گفت بیمار است. ۱۵ پس شاول قاصدان را فرستاد تا داود را ببینند و گفت: «او را بر بسترش نزد من بیاورید تا او را بکشم.» ۱۶ و چون قاصدان داخل شدند، اینک ترافم در بستر و بالین پشم بز زیر سرش بود. ۱۷ و شاول به میکال گفت: «برای چه مرا چنین فریب دادی و دشمنم را رها کردی تا نجات یابد.» و میکال شاول را جواب داد که او به من گفت: «مرا رها کن؛ برای چه تو را بکشم؟» ۱۸ و داود فرار کرده، رهایی یافت و نزد سموتیل به رانده، از هراتچه شاول با وی کرده بود، او را مخبر ساخت، و او و سموتیل رفته، در نایوت ساکن شدند. ۱۹ پس شاول را خبر داده، گفتند: «اینک داود در نایوت رانده است.» ۲۰ و شاول قاصدان برای گرفتن داود فرستاد، و چون جماعت انبیا را دیدند که نبوت می‌کنند و سموتیل را که به پیشوایی ایشان ایستاده است، روح خدا بر قاصدان شاول آمده، ایشان نیز نبوت کردند. ۲۱ و چون شاول را خبر دادند قاصدان دیگر فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند، و شاول باز قاصدان سوم فرستاده، ایشان نیز نبوت کردند. ۲۲ پس خود او نیز به رانده رفت و چون به چاه بزرگ که نزد سیخوه است رسید، سوال کرده، گفت: «سموتیل و داود کجا می‌باشند؟» و کسی گفت: «اینک در نایوت رانده هستند.» ۲۳ و به آنجا نایوت رانده روانه شد و روح خدا بر او نیز آمد و در حینی که می‌رفت نبوت می‌کرد تا به نایوت رانده رسید. ۲۴ و او نیز جامه خود را کنده، به حضور سموتیل نبوت می‌کرد و تمامی آن روز و تمامی آن شب برهنه افتاد، بنابراین گفتند: «آیا شاول نیز از جمله انبیاست؟»

۲۰ و داود از نایوت رانده فرار کرده، آمد و به حضور یوناتان گفت: «چه کرده‌ام و عصیانم چیست و در نظر پدرت چه گناهی کرده‌ام که قصد جان من دارد؟» ۲ و وی را گفت: «حاشا! تو نخواهی مرد. اینک پدر

ماه رسید، پادشاه برای غذا خوردن نشست. ۲۵ و پادشاه در جای خود برحسب عادتش برمسند، نزد دیوار نشسته، و یوناتان ایستاده بود و اینتر به پهلوی شاول نشسته، و جای داود خالی بود. ۲۶ و شاول در آن روز هیچ نگفت زیرا گمان می‌برد: «چیزی بر او واقع شده، طاهر نیست. البته طاهر نیست!» ۲۷ و در فدای اول ماه که روز دوم بود، جای داود نیز خالی بود. پس شاول به پسر خود یوناتان گفت: «چرا پسر یسا، هم دیروز و هم امروز به غذا نیامد؟» ۲۸ یوناتان در جواب شاول گفت: «داود از من بسیار التماس نمود تا به بیت لحم برود. ۲۹ و گفت: تمنا اینکه مرا رخصت بدهی زیرا خاندان ما را در شهر قربانی است و برادرم مرا امر فرموده است، پس اگر الان در نظرتو التماس یافتم، مرخص بشوم تا برادران خود را ببینم. از این جهت به سفره پادشاه نیامده است.» ۳۰ آنگاه خشم شاول بر یوناتان افروخته شده، او را گفت: «ای پسر زن کردنکش فتنه انگیز، آیامی دانم که تو پسر یسا را به جهت افتضاح خود و افضاح عورت مادرت اختیار کرده‌ای؟» ۳۱ زیرامادامی که پسر یسا بر روی زمین زنده باشد تو و سلطنت تو پایدار نخواهد ماند. پس الان بفرست و او را نزد من بیاور زیرا که البته خواهد مرد.» ۳۲ یوناتان پدر خود شاول را جواب داد، وی را گفت: «چرا بمیرد؟ چه کرده است؟» ۳۳ آنگاه شاول مزراق خود را به او انداخت تا او را بزند. پس یوناتان دانست که پدرش بر کشتن داود جازم است. ۳۴ و یوناتان به شدت خشم، از سفره برخاست و در روز دوم ماه، طعام نخورد چونکه برای داود غمگین بود زیرا پدرش او را خجل ساخته بود. ۳۵ و بامدادان یوناتان در وقتی که با داود تعیین کرده بود به صحرا بیرون رفت و یک پسر کوچک همراهش بود. ۳۶ و به خادم خود گفت: «بلو و تیرها را که می‌اندازم پیدا کن.» و چون پسر می‌دوید تیر را چنان انداخت که از او رد شد. ۳۷ و چون پسر به مکان تیری که یوناتان انداخته بود، می‌رفت، یوناتان در عقب پسر آواز داد، گفت که: «آیا تیر به آن طرف تو نیست؟» ۳۸ و یوناتان در عقب پسر آواز داد که بشتاب و تعجیل کن و درنگ منما. پس خادم یوناتان تیرها را برداشته، نزد آقای خود برگشت. ۳۹ و پسر چیزی نفهمید. اما یوناتان و داود این امر را می‌دانستند. ۴۰ و یوناتان اسلحه خود را به خادم خود داد، وی را گفت: «برو و آن را به شهر ببر.» ۴۱ و چون پسر رفته بود، داود از جانب جنوبی برخاست و بر روی خود بر زمین افتاده، سه مرتبه سجده کرد و یکدیگر را بوسیده، با هم گریه کردند تا داود از حد گذراند. ۴۲ و یوناتان به داود گفت: «به سلامتی برو چونکه ما هر دو به نام خداوند قسم خورده، گفتیم که خداوند در میان من و تو و در میان ذریه من و ذریه تو تا به ابد باشد. پس برخاسته، برفت و یوناتان به شهر برگشت.

۲۱ و داود به نوب نزد اخیملک کاهن رفت، و اخیملک لرزان شده، به استقبال داود آمد، گفت: «چرا تنها آمدی و کسی با تو نیست؟» ۲ داود به اخیملک کاهن گفت: «پادشاه مرا به کاری مامور فرمود و مرا گفت: از این کاری که تو را می‌فرستم و از آنچه به تو امر فرمودم کسی اطلاع نیابد، و خادمان را به فلان و فلان جا تعیین نمودم. ۳ پس الان چه در دست

انگیزشده، کسی مرا اطلاع ندهد که پسر من با پسر یساعهد بسته است و از شما کسی برای من غمگین نمی شود تا مرا خیر دهد که پسر من بنده مابرانگیخته است تا در کمین بنشیند چنانکه امروزهست.» ۹ و دوآغ ادومی که با خادمان شاول ایستاده بود در جواب گفت: «پسر یسا را دیدم که به نوب نزد اخیملک بن اختوب درآمد. ۱۰ و او از برای وی از خداوند سوال نمود و توشه‌ای به او داد و شمشیر جلیات فلسطینی را نیز به او داد.» ۱۱ پس پادشاه فرستاده، اخیملک بن اختوب کاهن و جمیع کاهنان خاندان پدرش را که در نوب بودند طلبید، و تمامی ایشان نزد پادشاه آمدند. ۱۲ و شاول گفت: «ای پسر اختوب بشنو.» اوگفت: «لیبک‌ای آقام!» ۱۳ شاول به او گفت: «تو و پسر یسا چرا بر من فتنه انگیزی که به اینک به وی نان و شمشیر دادی و برای وی از خدا سوال نمودی تا به ضد من برخاسته، در کمین بنشیند چنانکه امروز شده است.» ۱۴ اخیملک در جواب پادشاه گفت: «کیست از جمیع بندگانت که مثل داود امین باشد و او داماد پادشاه است و در مشورت شریک تو و در خانه تو مکرم است. ۱۵ آیا امروز به سوال نمودن از خدا برای او شروع کردم، حاشا از من. پادشاه این کار رابه بنده خود و به جمیع خاندان پدرم اسناد ندهد زیرا که بنده ات از این چیزها کم یا زیاد ندانسته بود.» ۱۶ پادشاه گفت: «ای اخیملک تو و تمامی خاندان پدرت البته خواهید مرد.» ۱۷ آنگاه پادشاه به شاطرائی که به حضورش ایستاده بودند، گفت: «برخاسته، کاهنان خداوند را بکشید زیرا که دست ایشان نیز با داود است و باینکه دانستند که او فرار می کند، مرا اطلاع ندادند.» اما خادمان پادشاه نخواستند که دست خود را دراز کرده، بر کاهنان خداوند هجوم آورند. ۱۸ پس پادشاه به دوآغ گفت: «تو برگرد و بر کاهنان حمله آور.» و دوآغ ادومی برخاسته، بر کاهنان حمله آورد و هشتاد و پنج نفر را که ایفودکنان می‌پوشیدند در آن روز کشت. ۱۹ و نوب رانیز که شهر کاهنان است به دم شمشیر زد و مردان و زنان و اطفال و شیرخوارگان و گاو و الاغان و گوسفندان را به دم شمشیر کشت. ۲۰ اما یکی از پسران اخیملک بن اختوب که ایباتار نام داشت رهایی یافته، در عقب داود فرار کرد. ۲۱ و ایباتار داود را مخبر ساخت که شاول کاهنان خداوند را کشت. ۲۲ داود به ایباتار گفت: «روزی که دوآغ ادومی در آنجا بود، دانستم که او شاول را البته مخبر خواهد ساخت، پس من باعث کشته شدن تمامی اهل خاندان پدرت شدم. ۲۳ نزد من بمان و مترس زیرا هر که قصد جان من دارد قصد جان تو نیز خواهد داشت. و لکن نزد من محفوظ خواهی بود.»

۲۳ و به داود خبر داده، گفتند: «اینک فلسطینیان با قعیله جنگ می کنند و خرمنها را غارت می نمایند.» ۲ و داود از خداوند سوال کرده، گفت: «آیا بروم و این فلسطینیان را شکست دهم.» خداوند به داود گفت: «برو و فلسطینیان را شکست داده، قعیله را خلاص کن.» ۳ و مردمان داود وی را گفتند: «اینک اینجا در یهودا می ترسیم پس چند مرتبه زیاده اگر به مقابله لشکرهای فلسطینیان به قعیله برویم.» ۴ و داود بار دیگر از خداوند سوال نمود و خداوند او را جواب داده، گفت: «برخیز به قعیله برو زیرا که

کرده، گریست. ۱۷ و به داود گفت: «تو از من نیکوتر هستی زیرا که تو جزای نیکو به من رسانیدی و من جزای بد به تو رسانیدم. ۱۸ و تو امروز ظاهر کردی که چگونه به من احسان نمودی چونکه خداوند مرا به دست تو تسلیم کرده، و مرانکشتی. ۱۹ و اگر کسی دشمن خویش را بیابد، آیا او را به نیکویی رها نماید؟ پس خداوند تو را به نیکویی جزا دهد به سبب آنچه امروز به من کردی. ۲۰ و حال اینکه می دانم که البته پادشاه خواهی شد و سلطنت اسرائیل در دست تو ثابت خواهد گردید. ۲۱ پس الان برای من قسم به خداوند بخور که بعد از من ذریه مرا منقطع نسازی، و اسم مرا از خاندان پدرم محو نکنی.» ۲۲ و داود برای شاول قسم خورد، و شاول به خانه خود رفت و داود و کسانش به مامن خویش آمدند.

**۲۵** و سموئیل وفات نمود، و تمامی اسرائیل جمع شده، از برایش نوحه گری نمودند، و او را در خانه اش در رامه دفن نمودند و داود برخاسته، به بیابان فاران فرود شد. ۲ و در معون کسی بود که املاکش در کرمل بود و آن مرد بسیار بزرگ بود و سه هزار گوسفند و هزار بز داشت، و گوسفندان خود را در کرمل پشم می برید. ۳ و اسم آن شخص نابال بود و اسم زنش اییحایل. و آن زن نیک فهم و خوش منظر بود. اما آن مرد سخت دل و بدرقار و از خاندان کالیب بود. ۴ و داود در بیابان شید که نابال گله خود را پشم می برد. ۵ پس داود ده خادم فرستاد و داود به خادمان خود گفت که «به کرمل برآید و نزد نابال رفته، از زبان من سلامتی او را بپرسید. ۶ و چنین گوید: زنده باش و سلامتی بر تو باد و بر خاندان تو و بر هرچه داری سلامتی باشد. ۷ و الان شنیده ام که پشم برندگان داری و به شبانان تو که در این اوقات نزد ما بودند، اذیت نرسانیدیم. همه روزهایی که در کرمل بودند چیزی از ایشان گم نشد. ۸ از خادمان خود بپرس و تو را خواهند گفت. پس خادمان در نظر تو التفات یابند زیرا که در روز سعادت مندی آمده ایم، تمنا اینکه آنچه دست بیابد به بندگان و پسر داود بدهی.» ۹ پس خادمان داود آمدند و جمیع این سخنان را از زبان داود به نابال گفته، ساکت شدند. ۱۰ و نابال به خادمان داود جواب داد، گفت: «داود کیست و پسر یسا کیست؟ امروز بسا بندگان هریکی از آقای خویش می گریزند. ۱۱ آیا نان و آب خود را و گوشت را که برای پشم برندگان خود ذبح نموده ام، بگیرم و به کسانی که نمی دانم از کجا هستند بدهم.» ۱۲ پس خادمان داود برگشته، مراجعت نمودند و آمده، داود را از جمیع این سخنان مخبر ساختند. ۱۳ و داود به مردان خود گفت: «هر یک از شما شمشیر خود را ببندد.» و هریک شمشیر خود را بستند، و داود نیز شمشیر خود را بست و تخمین چهارصد نفر از عقب داود رفتند، و دویست نفر نزد اسباب ماندند. ۱۴ و خادمی از خادمانش به اییحایل، زن نابال، خبر داده، گفت: «اینک داود، قاصدان از بیابان فرستاد تا آقای مرا تحیت گویند و او ایشان را الهانت نمود. ۱۵ و آن مردمان احسان بسیار به ما نمودند و همه روزهایی که در صحرا بودیم و با ایشان معاشرت داشتیم اذیتی به ما نرسید و چیزی از ما گم نشد. ۱۶ و تمام روزهایی که با ایشان گوسفندان را می چرانیدیم هم در شب وهم در روز برای ما مثل حصار بودند. ۱۷ پس

طرف کوه می رفت و داود و کسانش به طرف دیگر کوه، و داود می شافت که از حضور شاول بگریزد و شاول و مردانش داود و کسانش را احاطه نمودند تا ایشان را بگیرند. ۲۷ اما قاصدی نزد شاول آمده، گفت: «بشتاب و بیا زیرا که فلسطینیان به زمین حمله آورده اند. ۲۸ پس شاول از تعاقب نمودن داود برگشته، به مقابله فلسطینیان رفت، بنابراین آن مکان را صخره محلقوت نامیدند. ۲۹ و داود از آنجا برآمده، در ملاذهای عین جدی ساکن شد.

**۲۴** و واقع شد بعد از برگشتن شاول از عقب فلسطینیان که او را خبر داده، گفتند: «اینک داود در بیابان عین جدی است.» ۲ و شاول سه هزار نفر برگزیده را از تمامی اسرائیل گرفته، برای جستجوی داود و کسانش بر صخره های بزه های کوهی رفت. ۳ و به سر راه به آغلهای گوسفندان که در آنجا مغاره ای بود، رسید. و شاول داخل آن شد تا پایهای خود را بیوشاند. و داود و کسان او در جانبهای مغاره نشسته بودند. ۴ و کسان داود وی را گفتند: «اینک روزی که خداوند به تو وعده داده است که همانا دشمن تو را به دستت تسلیم خواهیم نمود تا هرچه در نظرت پسند آید به او عمل نمایی.» و داود برخاسته، دامن ردای شاول را آهسته برید. ۵ و بعد از آن دل داود مضطرب شد از این جهت که دامن شاول را بریده بود. ۶ و به کسان خود گفت: «حاشا بر من از جانب خداوند که این امر را به آقای خود مسیح خداوند بکنم، و دست خود را بر او دراز نمایم چونکه او مسیح خداوند است.» ۷ پس داود کسان خود را به این سخنان توبیخ نموده، ایشان را نگذاشت که بر شاول برخیزند، و شاول از مغاره برخاسته، راه خود را پیش گرفت. ۸ و بعد از آن، داود برخاسته، از مغاره بیرون رفت و در عقب شاول صدا زده، گفت: «ای آقایم پادشاه.» و چون شاول به عقب خود نگریدست داود رو به زمین خم شده، تعظیم کرد. ۹ و داود به شاول گفت: «چرا سخنان مردم را می شنوی که می گویند اینک داود قصد اذیت تو را دارد. ۱۰ اینک امروز چشمانت دیده است که چگونه خداوند تو را در مغاره امروز به دست من تسلیم نمود، و بعضی گفتند که تو را بکشم، اما چشمم بر تو شفقت نموده، گفتم دست خود را بر آقای خویش دراز نکنم، زیرا که مسیح خداوند است. ۱۱ وای پدرم ملاحظه کن و دامن ردای خود را در دست من ببین، زیرا از اینکه جامه تو را بریدم و تو را نکشتم بدان و ببین که بدی و خیانت در دست من نیست، و به تو گناه نکرده ام، اما تو جان مرا شکار می کنی تا آن را گرفتار سازی. ۱۲ خداوند در میان من و تو حکم نماید، و خداوند انتقام مرا از تو بکشد اما دست من بر تو نخواهد شد. ۱۳ چنانکه مثل قدیمان می گوید که شرارت از شریران صادر می شود اما دست من بر تو نخواهد شد. ۱۴ و در عقب کیست که پادشاه اسرائیل بیرون می آید و کیست که او را تعاقب می نمایی، در عقب سگ مرده ای بلکه در عقب یک کبک! ۱۵ پس خداوند داور باشد و میان من و تو حکم نماید و ملاحظه کرده دعوی مرا با تو فیصل کند و مرا از دست تو برهاند.» ۱۶ و چون داود از گفتن این سخنان به شاول فارغ شد، شاول گفت: «آیا این آواز توست ای پسر من داود.» و شاول آواز خود را بلند

ضیافت ملوکانه در خانه خودمی داشت و دل نابال در اندرونش شادمان بود چونکه بسیار مست بود و تا طلوع صبح چیزی کم یا زیاد به او خبر نداد. ۳۷ و بامدادان چون شراب از نابال بیرون رفت، زنش این چیزها را به او بیان کرد و دلش در اندرونش مرده گردید و خود مثل سنگ شد. ۳۸ و واقع شد که بعد از ده روز خداوند نابال را مبتلا ساخت که بمرد. ۳۹ و چون داود شنید که نابال مرده است، گفت: «مبارک باد خداوند که انتقام عار مرا از دست نابال کشیده، و بنده خود را از بدی نگاه داشته است، زیرا خداوند شرارت نابال را به سرش رد نموده است و داود فرستاده، با ایبجایل سخن گفت تا او را به زنی خود بگیرد.» ۴۰ و خادمان داود نزد ایبجایل به کرمل آمده، با وی مکالمه کرده، گفتند: «داود ما را نزد تو فرستاده است تا تو را برای خویش به زنی بگیرد.» ۴۱ و او برخاسته، رو به زمین خم شد و گفت: «اینک کنیزت بنده است تا پایهای خادمان آقای خود را بشوید.» ۴۲ و ایبجایل تعجیل نموده، برخاست و بر الاغ خود سوار شد و پنج کنیزش همراهش روانه شدند و از عقب قاصدان داود رفته، زن او شد. ۴۳ و داود اخیونعم یزعیلیه را نیز گرفت و هردوی ایشان زن او شدند. ۴۴ و شاول دختر خود، میکال، زن داود را به فلفلی ابن لایش که ازجلیم بود، داد.

**۲۶** پس زلفیان نزد شاول به جبهه آمده، گفتند: «آیا داود خویشتن را در تل حخیله که در مقابل بیابان است، پنهان نکرده است؟» ۲ آنگاه شاول برخاسته، به بیابان زلف فرود شد و سه هزار مرد از برگزیدگان اسرائیل همراهش رفتند تا داود را در بیابان زلف جستجو نمایند. ۳ و شاول در تل حخیله که در مقابل بیابان به سر راه است اردو زد، و داود در بیابان ساکن بود، و چون دید که شاول در عقبش در بیابان آمده است، ۴ داود جاسوسان فرستاده، دریافت کرد که شاول به تحقیق آمده است. ۵ و داود برخاسته، به جایی که شاول در آن اردو زده بود، آمد. و داود مکانی را که شاول و ابنیر، پسر نیر، سردار لشکرش خوابیده بودند، ملاحظه کرد، و شاول در اندرون سنگرمی خوابید و قوم در اطراف او فرود آمده بودند. ۶ و داود به اخیملک حتی و ابیشای ابن صرویه برادر بواب خطاب کرده، گفت: «کیست که همراه من نزد شاول به اردو بیاید؟» ابیشای گفت: «من همراه تو می‌آیم.» ۷ پس داود و ابیشای در شب به میان قوم آمدند و اینک شاول در اندرون سنگردراز شده، خوابیده بود، و نیزه‌اش نزد سرش در زمین کوبیده، و ابنیر و قوم در اطرافش خوابیده بودند. ۸ و ابیشای به داود گفت: «امروز خدا، دشمن تو را به دستت تسلیم نموده. پس الان اذن بده تا او را با نیزه یک دفعه به زمین بدوزم و او را دوباره نخواهم زد.» ۹ و داود به ابیشای گفت: «اورا هلاک مکن زیرا کیست که به مسیح خداوند دست خود را دراز کرده، بی‌گناه باشد. ۱۰ و داود گفت: «به حیات یهوه قسم که یا خداوند او را خواهد زد یا اجلش رسیده، خواهد مرد یا به جنگ فرود شده، هلاک خواهد گردید. ۱۱ حاشا بر من از خداوند که دست خود را بر مسیح خداوند دراز کنم اما الان نیزه‌ای را که نزد سرش است و سیوی آب را بگیرم و برویم.» ۱۲ پس داود نیزه و سیوی آب را از نزد سر شاول گرفت و روانه شدند، و کسی نبود که ببیند و بداند یا بیدار شود زیرا جمیع ایشان در

الان بدان و ببین که چه باید بکنی زیرا که بدی برای آقای ما و تمامی خاندانش مهیاست، چونکه او به حدی پسر بلعیال است که احدی با وی سخن نتواند گفت.» ۱۸ آنگاه ایبجایل تعجیل نموده، دو دست کرده نان و دو مشگ شراب و پنج گوسفند مهیا شده، و پنج کیل خوشه برشته و صد قرص کشمش و دو دست قرص انجیر گرفته، آنها را بر الاغها گذاشت. ۱۹ و به خادمان خود گفت: «پیش من بروید و اینک من از عقب شما می‌آیم.» اما به شوهر خود نابال هیچ خبر نداد. ۲۰ و چون بر الاغ خود سوار شده، از سایه کوه به زیر می‌آمد، اینک داود و کسانش به مقابل او رسیدند و به ایشان برخورد. ۲۱ و داود گفته بود: «به تحقیق که تمامی مایملک این شخص را در بیابان عبث نگاه داشتم که از جمیع اموالش چیزی گم نشد و او بدی را به عوض نیکویی به من پاداش داده است. ۲۲ خدا به دشمنان داود چنین بلکه زیاده از این عمل نمایند اگر از همه متعلقان او تا طلوع صبح ذکوری واگذارم.» ۲۳ و چون ایبجایل، داود را دید، تعجیل نموده، از الاغ پیاده شد و پیش داود به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود. ۲۴ و نزد پایهای افتاده، گفت: «ای آقای من این تقصیر بر من باشد و کنیزت در گوش تو سخن بگویی، و سخنان کنیز خود را بشنو. ۲۵ و آقایم دل خود را بر این مرد بلعیال، یعنی نابال مشغول نسازد، زیرا که اسمش مثل خودش است اسمش نابال است و حماقت با اوست، لیکن من کنیز تو خادمانی را که آقایم فرستاده بود، ندیدم. ۲۶ و الان ای آقایم به حیات خداوند و به حیات جان تو چونکه خداوند تو را از ریختن خون و از انتقام کشیدن به دست خود منع نموده است، پس الان دشمنانت و جویندگان ضرر آقایم مثل نابال بشوند. ۲۷ و الان این هدیه‌ای که کنیزت برای آقای خود آورده است به غلامانی که همراه آقایم می‌روند، داده شود. ۲۸ و تقصیر کنیز خود را عفو نما زیرا به درستی که خداوند برای آقایم خانه استوار بنا خواهد نمود، چونکه آقایم در جنگهای خداوند می‌کوشد و بدی در تمام روزهای به تو نخواهد رسید. ۲۹ و اگر چه کسی برای تعاقب تو و به قصد جانت برخیزد، اما جان آقایم در دسته حیات، نزد یهوه، خدایت، بسته خواهد شد. و اما جان دشمنانت را گویا از میان کفه فلاخن خواهد انداخت. ۳۰ و هنگامی که خداوند بر حسب همه احسانی که برای آقایم وعده داده است، عمل آورد، و تو را پیشوا بر اسرائیل نصب نماید. ۳۱ آنگاه این برای تو سنگ مصادم و به جهت آقایم لغزش دل نخواهد بود که خون بی‌جهت ریخته‌ای و آقایم انتقام خود را کشیده باشد، و چون خداوند به آقایم احسان نماید آنگاه کنیز خود را بیاد آور.» ۳۲ داود به ایبجایل گفت: «یهوه، خدای اسرائیل، متبارک باد که تو را امروز به استقبال من فرستاد. ۳۳ و حکمت تو مبارک و تو نیز مبارک باشی که امروز مرا از ریختن خون و از کشیدن انتقام خویش به دست خود منع نمودی. ۳۴ ولیکن به حیات یهوه، خدای اسرائیل، که مرا از رسانیدن اذیت به تو منع نمود. اگر تعجیل ننموده، به استقبال من نمی‌آمدی البته تا طلوع صبح برای نابال ذکوری باقی نمی‌ماند.» ۳۵ پس داود آنچه را که به جهت او آورده بود، از دستش پذیرفته، به او گفت: «به سلامتی به خانه ات برو و ببین که سخنت را شنیده، تو را مقبول داشتم.» ۳۶ پس ایبجایل نزد نابال برگشت و اینک اوضیافتی مثل

شهر دارالسلطنه با تو ساکن شود.» ۶ پس اخیش در آن روز صقلع را به او داد، لهنداصقلع تا امروز از آن پادشاهان یهوداست. ۷ وعده روزهایی که داود در بلاد فلسطینیان ساکن بود یک سال و چهار ماه بود. ۸ و داود و مردانش برآمده، بر جشوریان و جززیان و عمالقه هجوم آوردند زیرا که این طوایف در ایام قدیم در آن زمین از شور تا به زمین مصر ساکن می‌بودند. ۹ و داود اهل آن زمین راشکست داده، مرد یا زنی زنده نگذاشت وگوسفندان و گاو و الاغها و شتران و رخوت گرفته، برگشت و نزد اخیش آمد. ۱۰ و اخیش گفت: «امروز به کجا تاخت آوردید.» داود گفت: «بر جنوبی یهودا و جنوب یرحمئیلیان و به جنوب قینیان. ۱۱ و داود مرد یا زنی را زنده نگذاشت که به جت بیایند زیرا گفت مبدا دربار ما خبرآورده، بگویند که داود چنین کرده است و تمامی روزهایی که در بلاد فلسطینیان بماند، عادتش چنین خواهد بود.» ۱۲ و اخیش داود را تصدیق نموده، گفت: «خویشتر از نزد قوم خود اسرائیل بالکل مکروه نموده است، پس تا به ابد بنده من خواهد بود.»

**۲۸** و واقع شد در آن ایام که فلسطینیان لشکری خود را برای جنگ فراهم آوردند تا با اسرائیل مقاتله نمایند، و اخیش به داود گفت: «یقین بدان که تو و کسانت همراه من به اردو بیرون خواهید آمد.» ۲ داود به اخیش گفت: «به تحقیق خواهی دانست که بنده تو چه خواهد کرد.» اخیش به داود گفت: «از این جهت تو راهمیشه اوقات نگاهبان سرم خواهم ساخت.» ۳ و سموئیل وفات نموده بود، و جمیع اسرائیل به جهت او نوحه گری نموده، او را درشهرش رامه دفن کرده بودند، و شاول تمامی اصحاب اجنه و فالگیران را از زمین بیرون کرده بود. ۴ و فلسطینیان جمع شده، آمدند و در شونیم اردو زدند، و شاول تمامی اسرائیل را جمع کرده، در جلبوع اردو زدند. ۵ و چون شاول لشکر فلسطینیان را دید، بترسید و دلش بسیار مضطرب شد. ۶ و شاول از خداوند سوال نمود و خداوند او را جواب نداد، نه به خوابها و نه به اوریم و نه به انبیا. ۷ و شاول به خادمان خود گفت: «زنی را که صاحب اجنه باشد، برای من بطلبید تا نزد او رفته، از او مسالت نمایم.» خادمانش وی را گفتند: «اینک زنی صاحب اجنه در عین دور می‌باشد.» ۸ و شاول صورت خویش را تبدیل نموده، لباس دیگر پوشید و دو نفر همراه خود برداشته، رفت و شبانگاه نزد آن زن آمده، گفت: «تمنا اینکه به واسطه جن برای من فالگیری نمایی و کسی را که به تو بگویم از برابم برآوری.» ۹ آن زن وی را گفت: «اینک آنچه شاول کرده است می‌دانی که چگونه اصحاب اجنه و فالگیران را از زمین منقطع نموده است، پس تو چرا برای جانم دام می‌گذاری تا مرا به قتل رسانی؟» ۱۰ و شاول برای وی به یهوه قسم خورده، گفت: «به حیات یهوه قسم که از این امر به تو هیچ بدی نخواهد رسید.» ۱۱ آن زن گفت: «از برایت که را برآورم؟» او گفت: «سموئیل را برای من برآور.» ۱۲ و چون آن زن سموئیل را دید به آواز بلند صدا زد و زن، شاول را خطاب کرده، گفت: «برای چه مرا فریب دادی زیرا تو شاول هستی.» ۱۳ پادشاه وی را گفت: «مترس! چه دیدی؟» آن زن در جواب شاول گفت: «خدایی را

خواب بودند، چونکه خواب سنگین از خداوند بر ایشان مستولی شده بود. ۱۳ و داود به طرف دیگر گذشته، از دور به سرکوه بايستاد و مسافت عظیمی در میان ایشان بود. ۱۴ و داود قوم و ابنیر پسر نیر را صدا زده، گفت: «ای ابنیر جواب نمی‌دهی؟» و ابنیر جواب داده، گفت: «تو کیستی که پادشاه را می‌خوانی؟» ۱۵ داود به ابنیر گفت: «آیا تو مرد نیستی و در اسرائیل مثل تو کیست؟ پس چرا آقای خود پادشاه را نگاهبانی نمی‌کنی؟ زیرا یکی از قوم آمد تا آقایت پادشاه را هلاک کند. ۱۶ این کار که کردی خوب نیست، به حیات یهوه، شما مستوجب قتل هستید، چونکه آقای خود مسیح خداوند را نگاهبانی نکردید، پس الان بین که نیزه پادشاه و سوی آب که نزد سرش بود، کجاست؟» ۱۷ و شاول آواز داود را شناخته، گفت: «آیا این آواز توست ای پسر من داود؟» و داود گفت: «ای آقایم پادشاه آواز من است.» ۱۸ و گفت: «این از چه سبب است که آقایم بنده خود را تعاقب می‌کند؟ زیرا چه کردم و چه بدی در دست من است؟» ۱۹ پس الان آقایم پادشاه سخنان بنده خود را بشنود، اگر خداوند تو را بر من تحریک نموده است پس هدیه‌ای قبول نماید، و اگر بنی آدم باشند پس ایشان به حضور خداوند ملعون باشند، زیرا که امروز مرا از النصاق به نصیب خداوند می‌رانند و می‌گویند برو و خدایان غیر را عبادت نما. ۲۰ و الان خون من از حضور خداوند به زمین ریخته نشود زیرا که پادشاه اسرائیل مثل کسی که کبک را بر کوهها تعاقب می‌کند به جستجوی یک کبک بیرون آمده است.» ۲۱ شاول گفت: «گناه ورزیدم ای پسر داود! برگرد و تو را دیگر اذیت نخواهم کرد، چونکه امروز جان من در نظر تو عزیز آمد اینک احمقانه رفتار نمودم و بسیار گمراه شدم.» ۲۲ داود در جواب گفت: «اینک نیزه پادشاه! پس یکی از غلامان به اینجا گذشته، آن را بگیرد. ۲۳ و خداوند هر کس را بر حسب عدالت و امانتش پادشاه دهد، چونکه امروز خداوند تو را به دست من سپرده بود. اما نخواستم دست خود را بر مسیح خداوند دراز کنم. ۲۴ و اینک چنانکه جان تو امروز در نظر من عظیم آمد جان من در نظر خداوند عظیم باشد مرا از هر تنگی برهاند.» ۲۵ شاول به داود گفت: «مبارک باش ای پسر داود، البته کارهای عظیم خواهی کرد و غالب خواهی شد.» پس داود راه خود را پیش گرفت و شاول به جای خود مراجعت کرد.

**۲۷** و داود در دل خود گفت: «الحال روزی به دست شاول هلاک خواهم شد. چیزی برای من از این بهتر نیست که به زمین فلسطینیان فرار کنم، و شاول از جستجوی من در تمامی حدود اسرائیل مایوس شود. پس از دست او نجات خواهم یافت.» ۲ پس داود برخاسته، با آن ششصد نفر که همراهش بودند نزد اخیش بن معوک، پادشاه جت گذشت. ۳ و داود نزد اخیش در جت ساکن شد، او و مردانش هر کس با اهل خانه‌اش، و داود با دو زنش اخینوم یزرعیلیه و ابیحایل کرملیه زن نابال. ۴ و به شاول گفته شد که داود به جت فرار کرده است، پس او را دیگر جستجو نکرد. ۵ و داود به اخیش گفت: «الان اگر من در نظر توالیفات یافتم مکانی به من در یکی از شهرهای صحرا بدهند تا در آنجا ساکن شوم، زیرا که بنده تو چرا در



می بینم که از زمین بر می آید.» ۱۴ او وی را گفت: «صورت او چگونگی است؟» زن گفت: «مردی پیر بر می آید و به ردایی ملبس است.» پس شاول دانست که سموئیل است و روبه زمین خم شده، تعظیم کرد. ۱۵ و سموئیل به شاول گفت: «چرا مرابرا آوردی، مضطرب ساختی؟» شاول گفت: «در شدت تنگی هستم چونکه فلسطینیان با من جنگ می نمایند و خدا از من دور شده، مرا نه به واسطه انبیا و نه به خواهیای دیگر جواب می دهد، لهذا تو را خواندم تا مرا اعلام نمایی که چه باید بکنم.» ۱۶ سموئیل گفت: «پس چرا از من سوال می نمایی و حال آنکه خداوند از تو دور شده، دشمنت گردیده است. ۱۷ و خداوند به نحوی که به زبان من گفته بود، برای خود عمل نموده است، زیرا خداوند سلطنت را از دست تو دریده، آن را به همسایه ات داود داده است. ۱۸ چونکه آواز خداوند را نشنیدی و شدت غضب او را بر عمالیک به عمل نیاوردی، بنابراین خداوند امروز این عمل را به تو نموده است. ۱۹ و خداوند اسرائیل را نیز با تو به دست فلسطینیان خواهد داد، و تو و پسرانت فردا نزد من خواهید بود، و خداوند اردوی اسرائیل را نیز به دست فلسطینیان خواهد داد.» ۲۰ و شاول فوراً به تمامی قامتش بر زمین افتاد، و از سخنان سموئیل بسیار بترسید. و چون تمامی روز و تمامی شب نان نخورده بود، هیچ قوت نداشت. ۲۱ و چون آن زن نزد شاول آمده، دید که بسیار پریشان حال است وی را گفت: «اینک کنیزت آواز تو را شنید و جانم را به دست خود گذاشتم و سخنانی را که به من گفتی اطاعت نمودم. ۲۲ پس حال تمنای اینک تو نیز آواز کنیز خود را بشنوی تا لقمه ای نان به حضورت بگذارم و بخوری تا قوت یافته، به راه خود بروی.» ۲۳ اما او انکار نموده، گفت: «نمی خورم.» لیکن چون خادمش و آن زن نیز اصرار نمودند، آواز ایشان را بشنید و از زمین برخاسته، بر بستر نشست. ۲۴ و آن زن گوساله ای پرورای در خانه داشت. پس تعجیل نموده، آن را ذبح کرد و آرد گرفته، خمیر ساخت و قرصهای نان فطیر پخت. ۲۵ و آنها را نزد شاول و خادمش گذاشت که خوردند. پس برخاسته، در آن شب روانه شدند.

**۳۰** و واقع شد چون داود و کسانش در روز سوم به صقلغ رسیدند که عمالقه بر جنوب و بر صقلغ هجوم آورده بودند، و صقلغ رازده آن را به آتش سوزانیده بودند. ۲ و زنان و همه کسانی را که در آن بودند از خرد و بزرگ اسیر کرده، هیچ کس را نکشته، بلکه همه را به اسیری برده، به راه خود رفته بودند. ۳ و چون داود و کسانش به شهر رسیدند، اینک به آتش سوخته، وزنان و پسران و دختران ایشان اسیر شده بودند. ۴ پس داود و قومی که همراهش بودند آواز خود را بلند کرده، گریستند تا طاقت گریه کردن دیگر نداشتند. ۵ و دو زن داود اخینوعم زیرعیلیه و اییحایل، زن نابال کرملی، اسیر شده بودند. ۶ و داود بسیار مضطرب شد زیرا که قوم می گفتند که او را سنگسار کنند، چون جان تمامی قوم هر یک برای پسران و دختران خویش بسیار تلخ شده بود، اما داود خویشتر از از یهوه، خدای خود، تقویت نمود. ۷ و داود به ابیاتار کاهن، پسر اخیملک گفت: «ایفود را نزد من بیاور.» و ابیاتار ایفود را نزد داود آورد. ۸ و داود از خداوند سوال نموده، گفت: «اگر این فوج را تعاقب نمایم، آیا به آنها خواهیم رسید؟» او وی را گفت: «تعاقب نما زیرا که به تحقیق خواهی رسید و رها خواهی کرد.» ۹

**۲۹** و فلسطینیان همه لشکرهای خود را در اقیق جمع کردند، و اسرائیلیان نزد چشمه ای که در زیرعیلیه است، فرود آمدند. ۲ و سرداران فلسطینیان صدها و هزارها می گذشتند، و داود و مردانش با اخیش در دنباله ایشان می گذشتند. ۳ و سرداران فلسطینیان گفتند که «این عبرانیان کیستند؟» و اخیش به جواب سرداران فلسطینیان گفت: «مگر این داود، بنده شاول، پادشاه اسرائیل نیست که نزد من این روزهای این سالها بوده است و از روزی که نزد من آمد تا امروز در او عیبی نیافتم.» ۴ اما سرداران فلسطینیان بر وی غضبناک شدند، و سرداران فلسطینیان او را گفتند: «این مرد را باز گردان تا به جایی که برایش تعیین کرده ای برگردد، و با ما به جنگ نیاید، مبادا در جنگ دشمن ما بشود، زیرا این کس با چه چیز با آقای خود صلح کند آیا نه با سرهای این مردمان؟» ۵ آیا این داود نیست که دربار او با یکدیگر رقص کرده، می سراییدند و می گفتند: «شاول هزارهای خود و داود ده هزارهای خویش را کشته است.» ۶ آنگاه اخیش داود را خوانده، او را

تو را نزد آن گروه خواهیم رسانید.» ۱۶ و چون او را به آنجا رسانید اینک بر روی تمامی زمین منتشر شده، می‌خوردند و می‌نوشتند و بزم می‌کردند، به سبب تمامی غنیمت عظیمی که از زمین فلسطینیان و از زمین یهودا آورده بودند. ۱۷ و داود ایشان را از وقت شام تا عصر روز دیگر می‌زد که از ایشان احدی رهایی نیافت جز چهارصد مرد جوان که بر شتران سوار شده، گریختند. ۱۸ و داود هرچه عاقله گرفته بودند، بازگرفت و داود دو زن خود را بازگرفت. ۱۹ و چیزی از ایشان مفقود نشد از خرد و بزرگ و از پسران و دختران و غنیمت و از همه چیزهایی که برای خود گرفته بودند، بلکه داود همه را باز آورد. ۲۰ و داود همه گوسفندان و گاوان خود را گرفت و آنها را پیش مواشی دیگرانند و گفتند این است غنیمت داود. ۲۱ و داود نزد آن دو بیست نفر که از شدت خستگی نتوانسته بودند در عقب داود بروند و ایشان را نزد وادی بسور وا گذاشته بودند آمد، و ایشان به استقبال داود و به استقبال قومی که همراهش بودند بیرون آمدند، و چون داود نزد قوم رسید از سلامتی ایشان پرسید. ۲۲ اما جمیع کسان شری و مردان بلیعال از اشخاصی که با داود رفته بودند متکلم شده، گفتند: «چونکه همراه ما نیامدند، از غنیمتی که باز آورده‌ایم چیزی به ایشان نخواهیم داد مگر به هر کس زن و فرزندان او را. پس آنها را برداشته، بروند.» ۲۳ لیکن داود گفت: «ای برادرانم چنین مکنید چونکه خداوند اینها را به ما داده است و ما را حفظ نموده، آن فوج را که بر ما تاخت آورده بودند به دست ما تسلیم نموده است. ۲۴ و کیست که در این امر به شما گوش دهد زیرا قسمت آنانی که نزد اسباب می‌مانند مثل قسمت آنانی که به جنگ می‌روند، خواهد بود و هر دو قسمت مساوی خواهند برد.» ۲۵ و از آن روز به بعد چنین شد که این را قاعده و قانون در اسرائیل تا امروز قرار داد. ۲۶ و چون داود به صقلع رسید، بعضی از غنیمت را برای مشایخ یهودا و دوستان خود فرستاده، گفت: «اینک هدیه‌ای از غنیمت دشمنان خداوند برای شماست.» ۲۷ برای اهل بیت ثیل و اهل راموت جنوبی و اهل یتیر؛ ۲۸ و برای اهل عروعر و اهل سفموت و اهل اشتموع؛ ۲۹ و برای اهل راکال و اهل شهرهای یرحمثیلیان و اهل شهرهای قینان؛ ۳۰ و برای اهل حرما و اهل کورعاشان و اهل عتاق؛ ۳۱ و برای اهل حبرون و جمیع مکانهایی که داود و کسانش در آنها آمد و رفت می‌کردند.

پسرش و سلاحدارش و جمیع کسانش نیز در آن روز با هم مردند. ۷ و چون مردان اسرائیل که به آن طرف دره و به آن طرف اردن بودند، دیدند که مردان اسرائیل فرار کرده‌اند و شاول و پسرانش مرده‌اند، شهرهای خود را ترک کرده، گریختند و فلسطینیان آمده، در آنها ساکن شدند. ۸ و در فردای آن روز، چون فلسطینیان برای برهنه کردن کشتگان آمدند، شاول و سه پسرش رایافتند که در کوه جلبوع افتاده بودند. ۹ پس سر او را بریدند و اسلحه‌اش را بیرون کرده، به زمین فلسطینیان، به هر طرف فرستادند تا به بتخانه‌های خود و به قوم مؤده برسانند. ۱۰ و اسلحه او را در خانه عشتاروت نهادند و جسدش را بر حصار بیتشان آویختند. ۱۱ و چون ساکنان یابیش جلعاد آنچه را که فلسطینیان به شاول کرده بودند شنیدند، ۱۲ جمیع مردان شجاع برخاسته، و تمامی شب سفر کرده، جسد شاول و اجساد پسرانش را از حصار بیتشان گرفتند، و به یابیش برگشته، آنها را در آنجا سوزانیدند. ۱۳ و استخوانهای ایشان را گرفته، آنها را زیر درخت بلوطی که در یابیش است، دفن کردند و هفت روز روزه گرفتند.

**۳۱** و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند، و در کوه جلبوع کشته شده، افتادند. ۲ و فلسطینیان، شاول و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان یوناتان و ابیناداب و ملکیشوع پسران شاول را کشتند. ۳ و جنگ بر شاول سخت شد، و تیراندازان دور او را گرفتند و به سبب تیراندازان به غایت دل‌تنگ گردید. ۴ و شاول به سلاحدار خود گفت: «شمشیر خود را کشیده، آن را به من فرو بر مبادا این نامختونان آمده، مرا مجروح سازند و مرا افتضاح نمایند.» اما سلاحدارش نخواست زیرا که بسیار ترس بود. پس شاول شمشیر خود را گرفته، بر آن افتاد. ۵ و هنگامی که سلاحدارش شاول را دید که مرده است، او نیز بر شمشیر خود افتاده، با او بمرد. ۶ پس شاول و سه

## دوم سموئیل

وزیورهای طلا بر لباس شما می گذاشت. ۲۵ شجاعان در معرض جنگ چگونگی افتادند. ای یونانان بر مکان های بلند خود کشته شدی. ۲۶ ای برادر من یونانان برای تو دلتنگ شده‌ام. برای من بسیار نازنین بودی. محبت تو با من عجیب تر از محبت زنان بود. ۲۷ جباران چگونگی افتادند. و چگونگی اسلحه جنگ تلف شد.»

۲ و بعد از آن واقع شد که داود از خداوندسوال نموده، گفت: «آیا به یکی از شهرهای یهودا برآیم؟» خداوند وی را گفت: «برای.» داود گفت: «کجا برآیم؟» گفت: «به حبرون.» ۲ پس داود به آنجا برآمد و دو زنش نیز اخیونیم و زیرعیله و ایجایل زن نابال کرملی. ۳ و داود کسانی را که با او بودند با خاندان هر یکی برد، و در شهرهای حبرون ساکن شدند. ۴ و مردان یهودا آمده، داود را در آنجا مسح کردند، تا برخاندان یهودا پادشاه شود. و به داود خیر داده، گفتند که «اهل یابیش جلعاد بودند که شاول را دفن کردند.» ۵ پس داود قاصدان نزد اهل یابیش جلعاد فرستاده، به ایشان گفت: «شما از جانب خداوند مبارک باشید زیرا که این احسان را به آقای خود شاول نمودید و او را دفن کردید. ۶ و الاان خداوند به شما احسان و راستی بنماید و من نیز جزای این نیکویی را به شما خواهم نمود چونکه این کار را کردید. ۷ و حال دستهای شما قوی باشد و شما شجاع باشید زیرا آقای شما شاول مرده است و خاندان یهودا نیز مرا بر خود به پادشاهی مسح نمودند.» ۸ اما ابنیر بن نیر سردار لشکر شاول، ایشبوش بن شاول را گرفته، او را به محنایم برد. ۹ و او را بر جلعاد و بر آشوریان و بر یزرعیل و برافایم و بر بنیامین و بر تمامی اسرائیل پادشاه ساخت. ۱۰ و ایشبوش بن شاول هنگامی که بر اسرائیل پادشاه شد چهل ساله بود، و دو سال سلطنت نمود، اما خاندان یهودا، داود را متابعت کردند. ۱۱ و عدد ایامی که داود در حبرون برخاندان یهودا سلطنت نمود هفت سال و شش ماه بود. ۱۲ و ابنیر بن نیر و بندگان ایشبوش بن شاول از محنایم به جبعون بیرون آمدند. ۱۳ و یوآب بن صرویه و بندگان داود بیرون آمده، نزد برکه جبعون با آنها ملتنقی شدند، و اینان به این طرف برکه و آنان بر آن طرف برکه نشستند. ۱۴ و ابنیر به یوآب گفت: «الاان جوانان برخیزند و در حضور مابازی کنند.» یوآب گفت: «برخیزید.» ۱۵ پس برخاسته، به شماره عبور کردند، دوازده نفر برای بنیامین و برای ایشبوش بن شاول و دوازده نفر از بنندگان داود. ۱۶ و هر یک از ایشان سر حریف خود را گرفته، شمشیر خود را در پهلوش زد، پس با هم افتادند. پس آن مکان را که در جبعون است، حلققت هصریوم نامیدند. ۱۷ و آن روز جنگ بسیار سخت بود و ابنیر و مردان اسرائیل از حضور بنندگان داود منهزم شدند. ۱۸ و سه پسر صرویه، یوآب و ایشای عسائیل، در آنجا بودند، و عسائیل مثل غزال بری سبک پا بود. ۱۹ و عسائیل، ابنیر را تعاقب کرد و در رفتن به طرف راست یا چپ از تعاقب ابنیر انحراف نوزید. ۲۰ و ابنیر به عقب نگرسته، گفت: «آیا تو عسائیل هستی؟» گفت: «من هستم.» ۲۱ و ابنیر وی را گفت: «به طرف راست یا به طرف چپ خود برگرد و یکی از جوانان را گرفته، اسلحه او را بردار.» اما عسائیل نخواست که از عقب او انحراف

۱ و بعد از وفات شاول و مراجعت داود از مقاتله عمالقه واقع شد که داود دو روز در صقلع توقف نمود. ۲ و در روز سوم ناگاه شخصی از نزد شاول با لباس دریده و خاک بر سرش ریخته از لشکر آمد، و چون نزد داود رسید، به زمین افتاده، تعظیم نمود. ۳ و داود وی را گفت: «از کجا آمدی؟» او در جواب وی گفت: «از لشکر اسرائیل فرار کرده‌ام.» ۴ داود وی را گفت: «مرا خیر بده که کار چگونگی شده است.» او گفت: «قوم از جنگ فرار کردند و بسیاری از قوم نیز افتادند و مردند، و هم شاول و پسرش، یونانان، مردند.» ۵ پس داود به جوانی که او را مخبر ساخته بود، گفت: «چگونگی دانستی که شاول و پسرش یونانان مرده‌اند.» ۶ و جوانی که او را مخبر ساخته بود، گفت: «اتفاق مرا در کوه جلیوع گذر افتاد و اینک شاول بر نیزه خود تکیه می نمود، و اینک ارایه‌ها و سواران او را به سختی تعاقب می کردند. ۷ و به عقب نگرسته، مرا دید و مرا خواند و جواب دادم، لبیک. ۸ او مرا گفت: تو کیستی؟ وی را گفتم: عملیقی هستم. ۹ او به من گفت: تمنا اینکه بر من بایستی و مرا بکشی زیرا که پیشانی مرا در گرفته است چونکه تمام جانم تا بحال در من است. ۱۰ پس بر او ایستاده، او را کشتم زیرا دانستم که بعد از افتادنش زنده نخواهد ماند و تاجی که بر سرش و بازوبندی که بر بازویش بود، گرفته، آنها را اینجا نزد آقایم آوردم.» ۱۱ آنگاه داود جامه خود را گرفته، آن را درید و تمامی کسانی که همراهش بودند، چنین کردند. ۱۲ و برای شاول و پسرش، یونانان، و برای قوم خداوند و خاندان اسرائیل ماتم گرفتند و گریه کردند، و تا شام روزه داشتند، زیرا که به دم شمشیر افتاده بودند. ۱۳ و داود به جوانی که او را مخبر ساخت، گفت: «تو از کجا هستی؟» او گفت: «من پسر مرد غریب عملیقی هستم.» ۱۴ داود وی را گفت: «چگونگی نترسیدی که دست خود را بلند کرده، مسیح خداوند را هلاک ساختی؟» ۱۵ آنگاه داود یکی از خادمان خود را طلبیده، گفت: «نزدیک آمده، او را بکش.» پس او را زد که مرد. ۱۶ و داود او را گفت: «خونت بر سر خودت باشد زیرا که دهانت بر تو شهادت داده، گفت که من مسیح خداوند را کشتم.» ۱۷ و داود این مرثیه را درباره شاول و پسرش یونانان انشا کرد. ۱۸ و امر فرمود که نشید قوس را به بنی یهودا تعلیم دهند. اینک در سفر یاشرمکتوب است: ۱۹ «زیبایی توای اسرائیل در مکانهای بلندت کشته شد. جباران چگونگی افتادند. ۲۰ در جت اطلاع ندهید و در کوچگی های اشقلون خیر مرسانید، میادا دختران فلسطینیان شادی کنند. و میادا دختران نامختونان وجد نمایند. ۲۱ ای کوههای جلیوع، شبنم و باران بر شما نیارد. و نه از کشتزارهایت هدایا بشود، زیرا در آنجا سپر جباران دور انداخته شد. سپر شاول که گویابه روغن مسح نشده بود. ۲۲ از خون کشتگان و از پیه جباران، کمان یونانان برنگردید. و شمشیر شاول تهی برنگشت. ۲۳ شاول و یونانان در حیات خویش محبوب نازنین بودند. و در موت خود از یکدیگر جدا نشدند. از عقابها تیزتر و از شیران تواناتر بودند. ۲۴ ای دختران اسرائیل برای شاول گریه کنید که شما را به قرمز و نفایس ملیس می ساخت

وزد. ۲۲ پس ابنیر بار دیگر به عسائیل گفت: «از عقب من برگرد چرا تو را به زمین بزنم، پس چگونگی روی خود را نزد برادرت یوآب بپرازم.» ۲۳ و چون نخواست که برگردد ابنیر او را به موخر نیزه خود به شکمش زد که سرنیزه از عقبش بیرون آمد و در آنجا افتاده، درجایش مرد. و هر کس که به مکان افتادن و مردن عسائیل رسید، ایستاد. ۲۴ اما یوآب و ایشای، ابنیر را تعاقب کردند و چون ایشان به تل امه که به مقابل جیح در راه بیابان جبعون است رسیدند، آفتاب فرو رفت. ۲۵ و بنی بنیامین بر عقب ابنیر جمع شده، یک گروه شدند و بر سر یک تل ایستادند. ۲۶ و ابنیر یوآب را صدا زده، گفت که «آیا شمشیر تا به ابد هلاک سازد؟ آیا نمی دانی که آخر به تلخی خواهد انجامید؟ پس تا به کی قوم را امر نمی کنی که از تعاقب برادران خویش برگردند.» ۲۷ یوآب در جواب گفت: «به خدای حی قسم اگر سخن نگفته بودی هر آینه قوم در صبح از تعاقب برادران خود برمی گشتند.» ۲۸ پس یوآب کرنا ناوخته، تمامی قوم ایستادند و اسرائیل را باز تعاقب نمودند و دیگر جنگ نکردند. ۲۹ و ابنیر و کسانش، تمامی آن شب را از راه عربی رفته، از اردن عبور کردند و از تمامی پترون گذشته، به محتایم رسیدند. ۳۰ و یوآب از عقب ابنیر برگشته، تمامی قوم را جمع کرد. و از بندگان داود سوای عسائیل نوزده نفر مفقود بودند. ۳۱ اما بندگان داود، بنیامین و مردمان ابنیر را زنده که از ایشان سیصد و شصت نفر مردند. ۳۲ و عسائیل ایرداشته، او را در قبر پدرش که در بیت لحم است، دفن کردند و یوآب و کسانش، تمامی شب کوچ کرده، هنگام طلوع فجر به حبرون رسیدند.

۳ و جنگ در میان خاندان شاول و خاندان داود به طول انجامید و داود روز به روز قوت می گرفت و خاندان شاول روز به روز ضعیف می شدند. ۲ و برای داود در حبرون پسران زاییده شدند، و نخست زاده اش، عمون، از اخینوعم یزرعیلیه بود. ۳ و دومش، کیلاب، از ایجیال، زن نابال کرملی، و سوم، ابشالوم، پسر معکه، دختر تلمای پادشاه جشور. ۴ و چهارم ادونیا، پسر حجیت، و پنجم شفقیا پسر ایضال، ۵ و ششم، یترعام ازعجله، زن داود. اینان برای داود در حبرون زاییده شدند. ۶ و هنگامی که جنگ در میان خاندان شاول و خاندان داود می بود، ابنیر، خاندان شاول را تقویت می نمود. ۷ و شاول را کنیزی مسمی به رصفه دختر ایه بود، و ایشیوشت به ابنیر گفت: «چرا به کنیز پدرم درآمدی؟» ۸ و خشم ابنیر به سبب سخن ایشیوشت بسیار افروخته شده، گفت: «آیا من سر سگ برای یهودا هستم و حال آنکه امروز به خاندان پدرت، شاول، و برادرانش و صاحبش احسان نموده ام و تو را به دست دادم تسلیم نکرده ام که به سبب این زن امروز گناه بر من اسناد می دهی؟ ۹ خدا مثل این و زیاده از این به ابنیر بکند اگر من به طوری که خداوند برای داود قسم خورده است، برایش چنین عمل نمایم. ۱۰ تا سلطنت را از خاندان شاول نقل نموده، کرسی داود را بر اسرائیل و یهودا از دان تا بترشیع پایدار گردانم.» ۱۱ و او دیگر نتوانست در جواب ابنیر سخنی گوید زیرا که از او می ترسید. ۱۲ پس ابنیر در آن حین قاصدان نزد داود فرستاده، گفت: «این زمین مال کیست؟ و گفت تو بامن عهد ببند

و اینک دست من با تو خواهد بود تا تمامی اسرائیل را به سوی تو برگردانم.» ۱۳ او گفت: «خوب، من با تو عهد خواهم بست ولیکن یک چیز از تو می طلبم و آن این است که روی مرا نخواهی دید، جز اینکه اول چون برای دیدن روی من بیایی میکال، دختر شاول را بیاوری.» ۱۴ پس داود رسولان نزد ایشیوشت بن شاول فرستاده، گفت: «زن من، میکال را که برای خود به صد قلفه فلسطینیان نامزد ساختم، نزد من بفرست.» ۱۵ پس ایشیوشت فرستاده، او را از نزد شوهرش فلفطیل بن لایش گرفت. ۱۶ و شوهرش همراهش رفت و در عقبش تا حوریم گریه می کرد. پس ابنیر وی را گفت: «برگشته، برو.» و او برگشت. ۱۷ و ابنیر با مشایخ اسرائیل تکلم نموده، گفت: «قبل از این داود را می طلبیدید تا بر شما پادشاهی کند. ۱۸ پس الان این را به انجام برسانید زیرا خداوند درباره داود گفته است که به وسیله بنده خود، داود، قوم خویش، اسرائیل را از دست فلسطینیان و از دست جمیع دشمنان ایشان نجات خواهم داد.» ۱۹ و ابنیر به گوش بنیامینان نیز سخن گفت. و ابنیر هم به حبرون رفت تا آنچه را که در نظر اسرائیل و در نظر تمامی خاندان بنیامین پسند آمده بود، به گوش داود بگوید. ۲۰ پس ابنیر بیست نفر با خود برداشته، نزد داود به حبرون آمد و داود به جهت ابنیر و رفقاییش ضیافتی برپا کرد. ۲۱ و ابنیر به داود گفت: «من برخاسته، خواهم رفت و تمامی اسرائیل را نزد آقای خود، پادشاه، جمع خواهم آورد تا با تو عهد ببندند و به هر آنچه دلت می خواهد سلطنت نمایم. پس داود ابنیر را مرخص نموده، او به سلامتی برفت. ۲۲ و ناگاه بندگان داود و یوآب از غارتی بازآمده، غنیمت بسیار با خود آوردند. و ابنیر با داود در حبرون نبود زیرا وی را رخصت داده، و او به سلامتی رفته بود. ۲۳ و چون یوآب و تمامی لشکری که همراهش بودند، برگشتند، یوآب را خبر داده، گفتند که «ابنیر بن نیر نزد پادشاه آمد و او را رخصت داده و به سلامتی رفت.» ۲۴ پس یوآب نزد پادشاه آمده، گفت: «چه کردی! اینک ابنیر نزد تو آمد. چرا او را رخصت دادی و رفت؟ ۲۵ ابنیر بن نیر را می دانی که او آمد تا تو را فریب دهد و خروج و دخول تو را بداند و هر کاری را که می کنی دریافت کند.» ۲۶ و یوآب از حضور داود بیرون رفته، قاصدان در عقب ابنیر فرستاد که او را از چشمه سیره بازآورند اما داود ندانست. ۲۷ و چون ابنیر به حبرون برگشت، یوآب او را در میان دروازه به کنار کشید تا با او به خفیه سخن گوید و به سبب خون برادرش عسائیل به شکم او زد که مرد. ۲۸ و بعد از آن چون داود این را شنید، گفت: «من و سلطنت من به حضور خداوند از خون ابنیر بن نیر تا به ابد بری هستم. ۲۹ پس بر سر یوآب و تمامی خاندان پدرش قرار گیرد و کسی که جریان ویرس داشته باشد و بر عصا تکیه کند و به شمشیر بیفتد و محتاج نان باشد، از خاندان یوآب منقطع نشود.» ۳۰ و یوآب و برادرش ایشای، ابنیر را کشتند، به سبب این که برادر ایشان، عسائیل را در جبعون در جنگ کشته بود. ۳۱ و داود به یوآب و تمامی قومی که همراهش بودند، گفت: «جامه خود را بدرید و پلاس بپوشید و برای ابنیر نوحه کنید.» و داود پادشاه در عقب جنازه رفت. ۳۲ و ابنیر را در حبرون دفن کردند و پادشاه آواز خود را بلند کرده، نزد قبر ابنیر گریست و تمامی قوم گریه کردند. ۳۳ و پادشاه برای ابنیر

وزد. ۲۲ پس ابنیر بار دیگر به عسائیل گفت: «از عقب من برگرد چرا تو را به زمین بزنم، پس چگونگی روی خود را نزد برادرت یوآب بپرازم.» ۲۳ و چون نخواست که برگردد ابنیر او را به موخر نیزه خود به شکمش زد که سرنیزه از عقبش بیرون آمد و در آنجا افتاده، درجایش مرد. و هر کس که به مکان افتادن و مردن عسائیل رسید، ایستاد. ۲۴ اما یوآب و ایشای، ابنیر را تعاقب کردند و چون ایشان به تل امه که به مقابل جیح در راه بیابان جبعون است رسیدند، آفتاب فرو رفت. ۲۵ و بنی بنیامین بر عقب ابنیر جمع شده، یک گروه شدند و بر سر یک تل ایستادند. ۲۶ و ابنیر یوآب را صدا زده، گفت که «آیا شمشیر تا به ابد هلاک سازد؟ آیا نمی دانی که آخر به تلخی خواهد انجامید؟ پس تا به کی قوم را امر نمی کنی که از تعاقب برادران خویش برگردند.» ۲۷ یوآب در جواب گفت: «به خدای حی قسم اگر سخن نگفته بودی هر آینه قوم در صبح از تعاقب برادران خود برمی گشتند.» ۲۸ پس یوآب کرنا ناوخته، تمامی قوم ایستادند و اسرائیل را باز تعاقب نمودند و دیگر جنگ نکردند. ۲۹ و ابنیر و کسانش، تمامی آن شب را از راه عربی رفته، از اردن عبور کردند و از تمامی پترون گذشته، به محتایم رسیدند. ۳۰ و یوآب از عقب ابنیر برگشته، تمامی قوم را جمع کرد. و از بندگان داود سوای عسائیل نوزده نفر مفقود بودند. ۳۱ اما بندگان داود، بنیامین و مردمان ابنیر را زنده که از ایشان سیصد و شصت نفر مردند. ۳۲ و عسائیل ایرداشته، او را در قبر پدرش که در بیت لحم است، دفن کردند و یوآب و کسانش، تمامی شب کوچ کرده، هنگام طلوع فجر به حبرون رسیدند.

۳ و جنگ در میان خاندان شاول و خاندان داود به طول انجامید و داود روز به روز قوت می گرفت و خاندان شاول روز به روز ضعیف می شدند. ۲ و برای داود در حبرون پسران زاییده شدند، و نخست زاده اش، عمون، از اخینوعم یزرعیلیه بود. ۳ و دومش، کیلاب، از ایجیال، زن نابال کرملی، و سوم، ابشالوم، پسر معکه، دختر تلمای پادشاه جشور. ۴ و چهارم ادونیا، پسر حجیت، و پنجم شفقیا پسر ایضال، ۵ و ششم، یترعام ازعجله، زن داود. اینان برای داود در حبرون زاییده شدند. ۶ و هنگامی که جنگ در میان خاندان شاول و خاندان داود می بود، ابنیر، خاندان شاول را تقویت می نمود. ۷ و شاول را کنیزی مسمی به رصفه دختر ایه بود، و ایشیوشت به ابنیر گفت: «چرا به کنیز پدرم درآمدی؟» ۸ و خشم ابنیر به سبب سخن ایشیوشت بسیار افروخته شده، گفت: «آیا من سر سگ برای یهودا هستم و حال آنکه امروز به خاندان پدرت، شاول، و برادرانش و صاحبش احسان نموده ام و تو را به دست دادم تسلیم نکرده ام که به سبب این زن امروز گناه بر من اسناد می دهی؟ ۹ خدا مثل این و زیاده از این به ابنیر بکند اگر من به طوری که خداوند برای داود قسم خورده است، برایش چنین عمل نمایم. ۱۰ تا سلطنت را از خاندان شاول نقل نموده، کرسی داود را بر اسرائیل و یهودا از دان تا بترشیع پایدار گردانم.» ۱۱ و او دیگر نتوانست در جواب ابنیر سخنی گوید زیرا که از او می ترسید. ۱۲ پس ابنیر در آن حین قاصدان نزد داود فرستاده، گفت: «این زمین مال کیست؟ و گفت تو بامن عهد ببند

مرثیه خوانده، گفت: «آیا باید ابنیر بمیرد به طوری که شخص احمق می‌میرد. ۳۴ دستهای تو بسته نشد و پاپیهایت در زنجیر گذاشته نشد. مثل کسی که پیش شیران افتاده باشد افتادی.» پس تمامی قوم بار دیگر برای او گریه کردند. ۳۵ و تمامی قوم چون هنوز روز بود آمدند تا داود را نان بخوراند اما داود قسم خورده، گفت: «خدا به من مثل این بلکه زیاده از این بکند اگر نان یا چیز دیگر پیش از غروب آفتاب بچشم.» ۳۶ و تمامی قوم ملتفت شدند و به نظر ایشان پسند آمد. چنانکه هرچه پادشاه می‌کرد، در نظر تمامی قوم پسند می‌آمد. ۳۷ و جمیع قوم و تمامی اسرائیل در آن روز دانستند که کشتن ابنیر بن نیر از پادشاه نبود. ۳۸ و پادشاه به خادمان خود گفت: «آیا نمی‌دانید که سروری و مرد بزرگی امروز در اسرائیل افتاد؟» ۳۹ و من امروز با آنکه به پادشاهی مسح شده‌ام ضعیف هستم و این مردان، یعنی پسران صروهی ازمن توانانزند. خداوند عامل شرارت را برحسب شرارتش جزا دهد.»

۴ و چون پسر شاول شنید که ابنیر در حبرون مرده است دستهایش ضعیف شد، و تمامی اسرائیل پریشان گردیدند. ۲ و پسر شاول دو مرد داشت که سردار فوج بودند؛ اسم یکی بعنه و اسم دیگری ریکاب بود، پسران رمون بیثروتی از بنی بنیامین، زیرا که بیثروت با بنیامین محسوب بود. ۳ و بیثروتیان به جتایم فرار کرده، در آنجا تا امروز غربت پذیرفتند. ۴ و یوناتان پسر شاول را پسری لنگ بود که هنگام رسیدن خیر شاول و یوناتان از زیرعبیل، پنج ساله بود، و دایه‌اش او را برداشته، فرار کرد. و چون به فرار کردن تعجیل می‌نمود، او افتاد و لنگ شد و اسمش مغیבוشت بود. ۵ و ریکاب و بعنه، پسران رمون بیثروتی روانه شده، در وقت گرمای روز به خانه ایشبوشت داخل شدند و او به خواب ظهر بود. ۶ پس به بهانه‌ای که گندم بگیرند در میان خانه داخل شده، به شکم او زدند و ریکاب و برادرش بعنه فرار کردند. ۷ و چون به خانه داخل شدند و او بریسترش در خوابگاه خود می‌خوابید، او را زدند و کشتند و سرش را از تن جدا کردند و سرش را گرفته، از راه عربه تمامی شب کوچ کردند. ۸ و سرایشبوشت را نزد داود به حبرون آورده، به پادشاه گفتند: «اینک سر دشمن، ایشبوشت، پسرشاول، که قصد جان تو می‌داشت. و خداوند امروز انتقام آقای ما پادشاه را از شاول و ذریه‌اش کشیده است.» ۹ و داود ریکاب و برادرش بعنه، پسران رمون بیثروتی را جواب داده، به ایشان گفت: «قسم به حیات خداوند که جان مرا از هر تنگی فدیة داده است. ۱۰ وقتی که کسی مرا خیر داده، گفت که اینک شاول مرده است و گمان می‌برد که بشارت می‌آورد، او را گرفته، در صقلع کشم و این اجرت بشارت بود که به او دادم. ۱۱ پس چندمرتبه زیاده چون مردان شیر، شخص صالح رادر خانه‌اش بر بسترش بکشند، آیا خون او را از دست شما مطالبه نکنم؟ و شما را از زمین هلاک نسازم؟» ۱۲ پس داود خادمان خود را امر فرمود که ایشان را کشتند و دست و پای ایشان را قطع نموده، بر برکه حبرون آویختند. اما سرایشبوشت را گرفته در قبر ابنیر در حبرون دفن کردند.

شکست دهد.» ۲۵ پس داود چنانکه خداوند او را امر فرموده بود، کرد، و فلسطینیان راز جعبه را جازر شکست داد.

بر پدرت و بر تمامی خاندانش برتری داد تا مرا بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل پیشوا سازد، از این جهت به حضور خداوند بازی کردم. ۲۲ و از این نیز خود را زیاد حقیر خواهم نمود و در نظر خود پست خواهم شد، لیکن در نظر کنیزی که دربار آنها سخن گفتی، معظم خواهم بود.» ۲۳ و میکال دخترشاول را تا روز وفاتش اولاد نشد.

۷ و واقع شد چون پادشاه در خانه خود نشست، و خداوند او را از جمیع دشمنانش از هر طرف آرامی داده بود، ۲ که پادشاه به ناتان نبی گفت: «الان مرا می بینی که در خانه سرو آزادساکن می باشم، و تابوت خدا در میان پردهها ساکن است.» ۳ ناتان به پادشاه گفت: «بیا و هرآنچه در دلت باشد معمول دار زیرا خداوند با توست.» ۴ و در آن شب واقع شد که کلام خداوند به ناتان نازل شده، گفت: ۵ «برو و به بنده من داودبگو، خداوند چنین می گوید: آیا تو خانه ای برای سکونت من بنا می کنی؟ ۶ زیرا از روزی که بنی اسرائیل را از مصر بیرون آورد تا امروز، در خانه ای ساکن نشده ام بلکه در خیمه و مسکن گردش کرده ام. ۷ و به هر جایی که با جمیع بنی اسرائیل گردش کردم آیا به احدی از داوران اسرائیل که برای رعایت قوم خود، اسرائیل، مامور داشتم، سخنی گفتم که چرا خانه ای از سروآباد برای من بنا نکردی؟ ۸ و حال به بنده من، داود چنین بگو که یهوه صباوت چنین می گوید: من تو را از چراگاه از عقب گوسفندان گرفتم تا پیشوای قوم من، اسرائیل، باشی. ۹ و هر جایی که می رفتی من با تو می بودم و جمیع دشمنانت را از حضور تو منقطع ساختم، و برای تو اسم بزرگ مثل اسم بزرگانی که بر زمینند، پیدا کردم. ۱۰ و به جهت قوم خود، اسرائیل، مکانی تعیین کردم و ایشان را غرس نمودم تا در مکان خویش ساکن شده، باز متحرک نشوند، و شیران، دیگر ایشان را مثل سابق ذلیل نسازند. ۱۱ و مثل روزهایی که داوران را بر قوم خود، اسرائیل، تعیین نموده بودم و تو را از جمیع دشمنانت آرامی دادم، و خداوند تو را خبر می دهد که خداوند برای تو خانه ای بنا خواهد نمود. ۱۲ زیرا روزهای تو تمام خواهد شد و با پدران خود خواهی خوابید و ذریه تو را که از صلب تو بیرون آید، بعد از تو استوار خواهم ساخت، و سلطنت او را پایدار خواهم نمود. ۱۳ او برای اسم من خانه ای بنا خواهد نمود و کرسی سلطنت او را تا به ابد پایدار خواهم ساخت. ۱۴ من او را پدر خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود، و اگر او گناه ورزد، او را با عصای مردمان و به تازیانه های بنی آدم تادیب خواهم نمود. ۱۵ ولیکن رحمت من از او دور نخواهد شد، به طوری که آن را از شاول دور کردم که او را از حضور تو رد ساختم. ۱۶ و خانه و سلطنت تو، به حضورت تا به ابد پایدار خواهد شد، و کرسی تو تا به ابد استوار خواهد ماند.» ۱۷ برحسب تمامی این کلمات و مطابق تمامی این رویا ناتان به داود تکلم نمود. ۱۸ و داود پادشاه داخل شده، به حضور خداوند نشست و گفت: «ای خداوند یهوه، من کیستم و خاندان من چیست که مرا به این مقام رسانیدی؟ ۱۹ و این نیز در نظر تو ای خداوند یهوه امر قلیل نمود زیرا که دربار خانه بنده ات نیز برای زمان طویل تکلم فرمودی. و آیا این ای خداوند یهوه عادت بنی آدم است؟ ۲۰ و

۶ و داود بار دیگر جمیع برگزیدگان اسرائیل، یعنی سی هزار نفر را جمع کرد. ۲ و داود با تمامی قومی که همراهش بودند برخاسته، از ابعلی یهودا روانه شدند تا تابوت خدا را که به اسم، یعنی به اسم یهوه صباوت که بر کرویون نشسته است، مسمی می باشد، از آنجا بیاورند. ۳ و تابوت خدا را بر ارباهای نو گذاشتند و آن را از خانه اینباد که در جعبه است، برداشتند، و عزه و اخیو، پسران اینباد، ارباه نو را راندند. ۴ و آن راز خانه اینباد که در جعبه است با تابوت خداوند آوردند و اخیو پیش تابوت می رفت. ۵ و داود و تمامی خاندان اسرائیل با انواع آلات چوب سرو و بربط و رباب و دف و دهل و سنجها به حضور خداوند بازی می کردند. ۶ و چون به خرمنگاه ناکون رسیدند عزه دست خود را به تابوت خداوند دراز کرده، آن را گرفت زیرا گاوآن می لغزیدند. ۷ پس غضب خداوند برعه افروخته شده، خدا او را در آنجا به سبب تقصیرش زد، و در آنجا نزد تابوت خدا مرد. ۸ و داود غمگین شد زیرا خداوند بر عزه رخنه کرده بود، و آن مکان را تا به امروز فارص عزه نام نهاد. ۹ و در آن روز، داود از خداوند ترسیده، گفت که تابوت خداوند نزد من چگونه بیاید. ۱۰ و داود نخواست که تابوت خداوند را نزد خود به شهر داود بیاورد. پس داود آن را به خانه عوبید ادم جتی برگردانید. ۱۱ و تابوت خداوند در خانه عوبید ادم جتی سه ماه ماند و خداوند عوبید ادم و تمامی خاندانش را برکت داد. ۱۲ و داود پادشاه را خبر داده، گفتند که: خداوند خانه عوبید ادم و جمیع مایملک او را به سبب تابوت خدا برکت داده است. پس داود رفت و تابوت خدا را از خانه عوبید ادم به شهر داود به شادمانی آورد. ۱۳ و چون بردارندگان تابوت خداوند شش قدم رفته بودند، گاوآن و پرورهای ذبیح نمود. ۱۴ و داود با تمامی قوت خود به حضور خداوند رقص می کرد، و داود به ایفودکتان ملیس بود. ۱۵ پس داود و تمامی خاندان اسرائیل، تابوت خداوند را به آواز شادمانی و آواز کرنا آوردند. ۱۶ و چون تابوت خداوند داخل شهر داود می شد، میکال دختر شاول از پنجره نگریسته، داود پادشاه را دید که به حضور خداوند جست و خیز و رقص می کند، پس او را در دل خود حقیر شمرد. ۱۷ و تابوت خداوند را درآورده، آن را درمکانش در میان خیمه های که داود برایش برپا داشته بود، گذاشتند، و داود به حضور خداوند قربانی سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید. ۱۸ و چون داود از گذرانیدن قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی فارغ شد، قوم را به اسم یهوه صباوت برکت داد. ۱۹ و به تمامی قوم، یعنی به جمیع گروه اسرائیل، مردان و زنان به هر یکی یک گرده نان و یک پاره گوشت و یک قرص کشمش بخشید، پس تمامی قوم هر یکی به خانه خود رفتند. ۲۰ اما داود برگشت تا اهل خانه خود را برکت دهد. و میکال دختر شاول به استقبال داود بیرون آمده، گفت: «پادشاه اسرائیل امروز چه قدر خویشتن را عظمت داد که خود را در نظر کنیزان بندگان خود برهنه ساخت، به طوری که یکی از سفها خود را برهنه می کند.» ۲۱ و داود به میکال گفت: «به حضور خداوند بود که مرا

نیز برای خداوند وقف نمود با نقره و طلائی که از جمیع امت هایی که شکست داده بود، وقف نموده بود، ۱۲ یعنی از آرام و مواب و بنی عمون و فلسطینیان و عمالقه و از غنیمت هددعزر بن رحوب پادشاه صوبه. ۱۳ و داود برای خویشتن تذکره‌ای برپا نموده‌نگامی که از شکست دادن هجده هزار نفر از ارامیان در وادی ملح مراجعت نمود. ۱۴ و در ادوم قراولان گذاشت، بلکه در تمامی ادوم قراولان گذاشته، جمیع ادومیان بندگان داود شدند، و خداوند، داود را هر جا که می‌رفت، نصرت می‌داد. ۱۵ و داود بر تمامی اسرائیل سلطنت می‌نمود، و داود بر تمامی قوم خود داوری و انصاف را اجرامی داشت. ۱۶ و یوآب بن صرویه سردار لشکر بودو یهوشافات بن اخیلود وقایع نگار. ۱۷ و صادق بن اخطوب و اخیمک بن ایاتار، کاهن بودند و سراسرا کاتب بود. ۱۸ و بنایاهو بن یهویداع برکرتیان و فلیتین بود و پسران داود کاهن بودند.

**۹** و داود گفت: «آیا از خاندان شاول کسی تا به حال باقی است تا به‌خاطر یوناتان او را احسان نمایم؟» ۲ و از خاندان شاول خادمی مسمی به صیبا بود، پس او را نزد داود خواندند و پادشاه وی را گفت: «آیا تو صیبا هستی؟» گفت: «بنده تو هستم.» ۳ پادشاه گفت: «آیا تا به حال از خاندان شاول کسی هست تا او را احسان خدایی نمایم؟» صیبا در جواب پادشاه گفت: «یوناتان راتا به حال پسری لنگ باقی است.» ۴ پادشاه از وی پرسید که «او کجاست؟» صیبا به پادشاه گفت: «اینک او در خانه ماکیر بن عمیثیل در لودباراست.» ۵ و داود پادشاه فرستاده، او را از خانه ماکیر بن عمیثیل از لودبار گرفت. ۶ پس مفیوشت بن یوناتان بن شاول نزد داود آمده، به روی درافنده، تعظیم نمود. و داود گفت: «ای مفیوشت!» گفت: «اینک بنده تو.» ۷ داود وی را گفت: «مترس! زیرا به‌خاطر پدرت یوناتان برتو البته احسان خواهم نمود و تمامی زمین پدرت شاول را به تو رد خواهم کرد، و تو دائم بر سفره من نان خواهی خورد.» ۸ پس او تعظیم کرده، گفت که «بنده تو چیست که بر سگ مرده‌ای مثل من التفات نمایی؟» ۹ و پادشاه، صیبا، بنده شاول را خوانده، گفت: «آنچه را که مال شاول و تمام خاندانش بود به پسرآقای تو دادم. ۱۰ و تو و پسرانت و بندگان به جهت او زمین را زرع نموده، محصول آن را بیاورید تا برای پسر آقایت به جهت خوردنش نان باشد، اما مفیوشت، پسر آقایت همیشه بر سفره من نان خواهد خورد.» و صیبا پانزده پسر و بیست خادم داشت. ۱۱ و صیبا به پادشاه گفت: «موافق هرآنچه آقایت پادشاه به بنده‌اش فرموده است بهمین طور بنده ات عمل خواهد نمود.» و پادشاه گفت که مفیوشت بر سفره من مثل یکی از پسران پادشاه خواهد خورد. ۱۲ و مفیوشت را پسری کوچک بود که میکا نام داشت، و تمامی ساکنان خانه صیبا بنده مفیوشت بودند. ۱۳ پس مفیوشت در اورشلیم ساکن شد زیرا که همیشه بر سفره پادشاه می‌خورد و از هر دو پا لنگ بود.

**۱۰** و بعد از آن واقع شد که پادشاه بنی عمون، مرد و پسرش، حانون، درجایش سلطنت نمود. ۲ و داود گفت: «به حانون بن ناحاش احسان

داود دیگر به تو چه توآند گفت زیرا که توای خداوندیهوه، بنده خود را می‌شناسی، و ۲۱ و برحسب کلام خود و موافق دل خود تمامی این کارهای عظیم را بجا آوردی تا بنده خود را تعلیم دهی. ۲۲ بنابراین ای یهوه خدا، تو بزرگ هستی زیراچنانکه به گوشه‌های خود شنیده‌ایم مثل تو کسی نیست و غیر از تو خدایی نیست. ۲۳ و مثل قوم تو اسرائیل کدامیک امت بر روی زمین است که خدایباید تا ایشان را فدیة داده، برای خویش قوم بسازد، و اسمی برای خود پیدا نماید، و چیزهای عظیم و مهیب برای شما و برای زمین خود بجآورد به حضور قوم خویش که برای خود از مصرو از امتهای خدایان ایشان فدیة دادی. ۲۴ و قوم خود اسرائیل را برای خود استوار ساختی، تاایشان تا به ابد قوم تو باشند، و توای یهوه، خدای ایشان شدی. ۲۵ و الان ای یهوه خدا، کلامی را که درباره بنده خود و خانه‌اش گفتی تا به ابد استوارکن، و برحسب آنچه گفتی، عمل نما. ۲۶ و اسم تو تا به ابد معظم بماند، تا گفته شود که یهوه صباوت، خدای اسرائیل است، و خاندان بنده ات داود به حضور تو پایدار بماند. ۲۷ زیرا توای یهوه صباوت، خدای اسرائیل، به بنده خوداعلان نموده، گفتی که برای تو خانه‌ای بنا خواهم نموده، بنابراین بنده تو جرات کرده است که این دعا را نزد تو بگوید. ۲۸ و الان ای خداوند یهوه توخدا هستی و کلام تو صدق است و این نیکویی رابه بنده خود وعده داده‌ای. ۲۹ و الان احسان فرموده، خاندان بنده خود را برکت بده تا آنکه درحضورت تا به ابد بماند، زیرا که توای خداوندیهوه گفته‌ای و خاندان بنده ات از برکت تو تا به ابد مبارک خواهد بود.»

**۸** و بعد از این واقع شد که داود فلسطینیان راشکست داده، ایشان را ذلیل ساخت. و داود مزامم البلاد را از دست فلسطینیان گرفت. ۲ و مواب را شکست داده، ایشان را به زمین خوبانیده، با ریسمانی پیمود و دو ریسمان برای کشتن پیمود، و یک ریسمان تمام برای زنده نگاه داشتن. و موابیان بندگان داود شده، هدایا آوردند. ۳ و داود، هددعزر بن رحوب، پادشاه صوبه راهنگامی که می‌رفت تا استیلائی خود را نزد نهر بازه‌بده‌دست آورد، شکست داد. ۴ و داود هزار وهفتصد سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت، و داود جمیع اسبهای اربه هایش را پی کرد، اما از آنها برای صد اربه نگاه داشت. ۵ و چون ارامیان دمشق به مدد هددعزر، پادشاه صوبه، آمدند، داود بیست و دو هزار نفر از ارامیان را بکشت. ۶ و داود در آرام دمشق قراولان گذاشت، و ارامیان، بندگان داود شده، هدایا می‌آوردند، و خداوند، داود را در هر جا که می‌رفت، نصرت می‌داد. ۷ و داود سپرهای طلا را که بر خادمان هددعزر بودگرفته، آنها را به اورشلیم آورد. ۸ و از بانة ویروئای شهرهای هددعزر داود پادشاه، برنج ازحد افزون گرفت. ۹ و چون توعی، پادشاه حمات شنید که داودتمامی لشکر هددعزر را شکست داده است، ۱۰ توعی، بیرام، پسر خود را نزد داود پادشاه فرستاد تا از سلامتی او بپرسد، و او را تهنیت گوید، از آن جهت که با هددعزر جنگ نموده، اورا شکست داده بود، زیرا که هددعزر با توعی مقاتله می‌نمود و بیرام ظروف نقره و ظروف طلا و ظروف برنجین با خود آورد. ۱۱ و داود پادشاه آنها را

نمایم چنانکه پدرش به من احسان کرد.» پس داود فرستاد تا او را به واسطه خادمانش درباره پدرش تعزیت گوید، و خادمان داود به زمین بنی عمون آمدند. ۳ و سروران بنی عمون به آقای خود حانون گفتند: «آیا گمان می‌بری که برای تکریم پدرت توست که داود، رسولان به جهت تعزیت تو فرستاده است، آیدادو خادمان خود را نزد تو نفرستاده است تا شهرها تفحص و تجسس نموده، آن را منهدم سازد؟» ۴ پس حانون، خادمان داود را گرفت و نصف ریش ایشان را تراشید و لباسهای ایشان را از میان تا جای نشستن بدرید و ایشان را رها کرد. ۵ و چون داود را خبر دادند، به استقبال ایشان فرستاد زیرا که ایشان بسیار خجل بودند، و پادشاه گفت: «در اریحا بمانید تا ریشهای شما درآید و بعد از آن برگردید.» ۶ و چون بنی عمون دیدند که نزد داود مکروه شدند، بنی عمون فرستاده، بیست هزار پیاده از ارامیان بیت رحوب و ارامیان صوبه و پادشاه معکه را با هزار نفر و دوازده هزار نفر از مردان طوب اجیر کردند. ۷ و چون داود شنید، یوآب و تمامی لشکر شجاعان را فرستاد. ۸ و بنی عمون بیرون آمده، نزد دهنه دروازه برای جنگ صف آرایی نمودند، و ارامیان صوبه و رحوب و مردان طوب و معکه در صحرا علیحده بودند. ۹ و چون یوآب دید که روی صفوف جنگ، هم از پیش و هم از عقبش بود، از تمام برگزیدگان اسرائیل گروهی را انتخاب کرده، در مقابل ارامیان صف آرایی نمود. ۱۰ و بقیه قوم را به دست برادرش ایبشای سپرد تا ایشان را به مقابل بنی عمون صف آرایی کند. ۱۱ و گفت: «اگر ارامیان بر من غالب آیند، به مدد من بیا، و اگر بنی عمون بر تو غالب آیند، به جهت امداد تو خواهم آمد. ۱۲ دلیر باش و به جهت قوم خویش و به جهت شهرهای خدای خود مردانه بکوشیم، و خداوند آنچه را که در نظرش پسند آید بکند.» ۱۳ پس یوآب و قومی که همراهش بودند نزدیک شدند تا با ارامیان جنگ کنند و ایشان از حضور وی فرار کردند. ۱۴ و چون بنی عمون دیدند که ارامیان فرار کردند، ایشان نیز از حضور ایبشای گریخته، داخل شهر شدند و یوآب از مقابله بنی عمون برگشته، به اورشلیم آمد. ۱۵ و چون ارامیان دیدند که از حضور اسرائیل شکست یافته‌اند، با هم جمع شدند. ۱۶ و هددعز فرستاده، ارامیان را که به آن طرف نهر بودند، آورد و ایشان به حیلام آمدند، و شویک، سردار لشکر هددعز، پیشوای ایشان بود. ۱۷ و چون به داود خبر رسید، جمیع اسرائیل را جمع کرده، از اردن عبور کرد و به حیلام آمد، و ارامیان به مقابل داود صف آرایی نموده، با او جنگ کردند. ۱۸ و ارامیان از حضور اسرائیل فرار کردند، و داود از ارامیان، مردان هفتصد ارابه و چهل هزار سوار را کشت و شویک سردار لشکرش را زد که در آنجا مرد. ۱۹ و چون جمیع پادشاهانی که بنده هددعز بودند، دیدند که از حضور اسرائیل شکست خوردند، با اسرائیل صلح نموده، بنده ایشان شدند. و ارامیان پس از آن از امداد بنی عمون ترسیدند.

۱۱ و واقع شد بعد از انقضای سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان که داود، یوآب را با بندگان خویش و تمامی اسرائیل فرستاد، و ایشان بنی عمون را خراب کرده، ربه را محاصره نمودند، اما داود در اورشلیم ماند. ۲ و واقع



زیرا که شمشیر، این و آن را بی تفاوت هلاک می‌کند. پس در مقاتله با شهر به سختی کوشیده، آن را منهدم بساز. پس او را خاطر جمعی بده.»  
۲۶ و چون زن اوریا شنید که شوهرش اوریا مرده است، برای شوهر خود ماتم گرفت. ۲۷ و چون ایام ماتم گذشت، داود فرستاده، او را به خانه خود آورد و او زن وی شد، و برایش پسری زایید، اما کاری که داود کرده بود، در نظر خداوند ناپسند آمد.

۱۲ و خداوند ناتان را نزد داود فرستاد و نزد وی آمده، او را گفت که «در شهری دومرد بودند، یکی دولتمند و دیگری فقیر. ۲ و دولتمند را گوسفند و گاو، بی‌نهایت بسیار بود. ۳ و فقیر را جز یک ماده بره کوچک نبود که آن را خریده، و پرورش داده، همراه وی و پسرانش بزرگ می‌شد، از خوراک وی می‌خورد و از کاسه او می‌نوشید و در آغوشش می‌خوابید و برایش مثل دختر می‌بود. ۴ و مسافری نزد آن مرد دولتمند آمد و او را حیف آمد که از گوسفندان و گاوان خود بگیرد تا به جهت مسافری که نزد وی آمده بود مهیا سازد، و بره آن مرد فقیر را گرفته، برای آن مرد که نزد وی آمده بود، مهیا ساخت.» ۵ آنگاه خشم داود بر آن شخص افروخته شده، به ناتان گفت: «به حیات خداوند قسم، کسی که این کار را کرده است، مستوجب قتل است. ۶ و چونکه این کار را کرده است و هیچ ترحم ننموده، بره را چهار چندان باید رد کند.» ۷ ناتان به داود گفت: «آن مرد تو هستی، و یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید: من تو را بر اسرائیل به پادشاهی مسح نمودم و من تو را از دست شاول رهایی دادم. ۸ و خانه آقایت را به تو دادم و زنان آقایت تو را به آغوش تو، و خاندان اسرائیل و یهودا را به تو عطا کردم. و اگر این کم می‌بود، چنین و چنان برای تو مزید می‌کردم. ۹ پس چرا کلام خداوند را خوار نموده، در نظری عمل بد بجا آوردی و اوریا یی حتی را به شمشیر زده، زن او را برای خود به زنی گرفتی، و او را با شمشیر بنی عمون به قتل رسانیدی. ۱۰ پس حال شمشیر از خانه تو هرگز دور نخواهد شد به علت اینکه مرا تحقیر نموده، زن اوریا یی حتی را گرفتی تا زن تو باشد. ۱۱ خداوند چنین می‌گوید: اینک من از خانه خودت بدی را بر تو عارض خواهم گردانید و زنان تو را پیش چشم تو گرفته، به همسایه ات خواهم داد، و او در نظر این آفتاب، با زنان تو خواهد خوابید. ۱۲ زیرا که تو این کار را به پنهانی کردی، اما من این کار را پیش تمام اسرائیل و در نظر آفتاب خواهم نمود.» ۱۳ و داود با ناتان گفت: «به خداوند گناه کرده‌ام.» ناتان به داود گفت: «خداوند نیز گناه تو را عفو نموده است که نخواهی مرد. ۱۴ لیکن چون از این امر باعث کفر گفتن دشمنان خداوند شده‌ای، پسری نیز که برای تو زاییده شده است، البته خواهد مرد.» ۱۵ پس ناتان به خانه خود رفت. ۱۶ پس داود از خدا برای طفل استدعا نمود و داود روزه گرفت و داخل شده، تمامی شب بر روی زمین خوابید. ۱۷ و مشایخ خانه‌اش بر او برخاستند تا او را از زمین برخیزانند، اما قبول نکرد و با ایشان نان نخورد. ۱۸ و در روز هفتم طفل بمرد و خادمان داود ترسیدند که از مردن طفل او را اطلاع دهند، زیرا گفتند: «اینک چون طفل زنده بود، با وی سخن گفتیم و قول ما را نشنید، پس اگر به او خبر

۱۳ و بعد از این، واقع شد که ابشالوم بن داود را خواهری نیکو صورت مسمی به تمار بود، و امنون، پسر داود، او را دوست می‌داشت. ۲ و امنون به سبب خواهر خود تمار چنان گرفتار شد که بیمار گشت، زیرا که او باکره بود و به نظر امنون دشوار آمد که با وی کاری کند. ۳ و امنون رفیقی داشت که مسمی به یوناداب بن شمعی، برادر داود، بود، و یوناداب مردی بسیار زیرک بود. ۴ و او وی را گفت: «ای پسر پادشاه چرا روز به روز چنین لاغر می‌شوی و مرا خبر نمی‌دهی؟» امنون وی را گفت که «من تمار، خواهر برادر خود، ابشالوم را دوست می‌دارم.» ۵ و یوناداب وی را گفت: «بر بستر خود خوابیده، تمارض نما و چون پدرت برای عیادت تو بیاید، وی را بگو: تمنا این که خواهر من تمار بیاید و مرا خوراک بخوراند و خوراک را در نظر من حاضر سازد تا ببینم و از دست وی بخورم.» ۶ پس امنون خوابید و تمارض نمود و چون پادشاه به عیادتش آمد، امنون به پادشاه گفت: «تمنا اینکه خواهرم تمار بیاید و دو قرص طعام پیش من بپزد تا از دست او بخورم.» ۷ و داود نزد تمار به خانه‌اش فرستاده، گفت: «الان

به خانه برادرت امنون برو و برایش طعام بساز.» ۸ و تمار به خانه برادر خود، امنون، رفت. واو خوابیده بود. و آرد گرفته، خمیر کرد، و پیش او قرضه ساخته، آنها را پخت. ۹ و تابه را گرفته، آنها را پیش او ریخت. اما از خوردن ابا نمود و گفت: «همه کس را از نزد من بیرون کنید.» و همگان از نزد او بیرون رفتند. ۱۰ و امنون به تمار گفت: «خوراک را به اطاق بیار تا از دست تو بخورم.» و تمار قرضه را که ساخته بود، گرفته، نزد برادر خود، امنون، به اطاق آورد. ۱۱ و چون پیش او گذاشت تا بخورد، او وی را گرفته، به او گفت: «ای خواهرم بیا با من بخواب.» ۱۲ او وی را گفت: «نی ای برادرم، مرا ذلیل نساز زیرا که چنین کار در اسرائیل کرده نشود، این قباحه را به عمل میار. ۱۳ اما من کجا ننگ خود را بریم و اما تو مثل یکی از سفها در اسرائیل خواهی شد، پس حال تمنا اینکه به پادشاه بگویی، زیرا که مرا از تو دریغ نخواهد نمود.» ۱۴ لیکن او نخواست سخن وی را بشنود، و بر او زور آور شده، او را مجبور ساخت و با او خوابید. ۱۵ آنگاه امنون با شدت بر وی بغض نمود، و بغضی که با او ورزید از محبتی که با وی می داشت، زیاده بود، پس امنون وی را گفت: «برخیز و برو.» ۱۶ او وی را گفت: «چنین مکن. زیرا این ظلم عظیم که در بیرون کردن من می کنی، بدتر است از آن دیگری که با من کردی.» لیکن او نخواست که وی را بشنود. ۱۷ پس خادمی را که او را خدمت می کرد خوانده، گفت: «این دختر را از نزد من بیرون کن و در را از عقبش ببند.» ۱۸ و او جامه رنگارنگ دربر داشت زیرا که دختران باکره پادشاه به این گونه لباس، ملبس می شدند. و خادمش او را بیرون کرده، در را از عقبش بست. ۱۹ و تمار خاکستر بر سر خود ریخته، و جامه رنگارنگ که در برش بود، دریده، و دست خود را بر سر گذارده، روانه شد. و چون می رفت، فریادی نمود. ۲۰ و برادرش، ابشالوم، وی را گفت: «که آیا برادرت، امنون، با تو بوده است؟ پس ای خواهرم اکنون خاموش باش. او برادر توست و از این کار متفکر مباش.» پس تمار در خانه برادر خود، ابشالوم، در پیشان حالی ماند. ۲۱ و چون داود پادشاه تمامی این وقایع را شنید، بسیار غضبناک شد. ۲۲ و ابشالوم به امنون سخنی نیک یا بد نگفت، زیرا که ابشالوم امنون را بغض می داشت، به علت اینکه خواهرش تمار را ذلیل ساخته بود. ۲۳ و بعد از دو سال تمام، واقع شد که ابشالوم در بعل حاصور که نزد افرایم است، پشم برندگان داشت. و ابشالوم تمامی پسران پادشاه را دعوت نمود. ۲۴ و ابشالوم نزد پادشاه آمده، گفت: «اینک حال، بنده تو، پشم برندگان دارد. تمنا اینکه پادشاه با خادمان خود همراه بنده ات بیایند.» ۲۵ پادشاه به ابشالوم گفت: «نی ای پسر، همه ما نخواهیم آمد مبادا برای تو بار سنگین باشیم.» و هر چند او را الحاح نمود لیکن نخواست که بیاید و او را برکت داد. ۲۶ و ابشالوم گفت: «پس تمنا اینکه برادرم، امنون، با ما بیاید.» پادشاه او را گفت: «چرا با تو بیاید؟» ۲۷ اما چون ابشالوم او را الحاح نمود، امنون و تمامی پسران پادشاه را با او روانه کرد. ۲۸ و ابشالوم خادمان خود را امر فرموده، گفت: «ملاحظه کنید که چون دل امنون از شراب خوش شود، و به شما بگویم که امنون را بزنید. آنگاه او را بکشید، و مترسید، آیا من شما را امر فرمودم. پس دلیر و شجاع باشید.»

۱۴ و یوآب بن صرویه فهمید که دل پادشاه به ابشالوم مایل است. ۲ پس یوآب به تقوع فرستاده، زنی دانشمند از آنجا آورد و به وی گفت: «تمنا اینکه خویشتن را مثل ماتم کننده ظاهر سازی، و لباس تعزیت پوشی و خود را به روغن تدهین نکنی و مثل زنی که روزهای بسیار به جهت مرده ماتم گرفته باشد، بشوی. ۳ و نزد پادشاه داخل شده، او را بدین مضمون بگویی.» پس یوآب سخنان را به دهانش گذاشت. ۴ و چون زن تقوعیه با پادشاه سخن گفت، به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود و گفت: «ای پادشاه، اعانت فرما.» ۵ و پادشاه به او گفت: «تو راجه شده است؟» عرض کرد: «اینک من زن بیوه هشتم و شوهرم مرده است. ۶ و کنیز تو را دو پسر بود و ایشان با یکدیگر در صحرا مخاصمه نمودند و کسی نبود که ایشان را از یکدیگر جدا کند. پس یکی از ایشان دیگری را زد و کشت. ۷ و اینک تمامی قبیله بر کنیز تو برخاسته، و می گویند قاتل برادر خود را بسیار تا او را به عوض جان برادرش که کشته شده است، به قتل برسانیم، و وارث را نیز هلاک کنیم. و به ایطور اخگر مرا که باقی مانده است، خاموش خواهند کرد، و برای شوهرم نه اسم و نه اعقاب بر روی زمین وا خواهند گذاشت.» ۸ پادشاه به زن فرمود: «به خانه ات برو و من درباره ات حکم خواهم نمود.» ۹ و زن تقوعیه به پادشاه عرض کرد: «ای آقایم پادشاه، تقصیر بر من و بر خاندان من باشد و پادشاه و کرسی او بی تقصیر باشند.» ۱۰ و پادشاه گفت: «هرکه با تو سخن گوید، او را نزد من

خادمان خود گفت: «ببینید، مزرعه یویاب نزد مزرعه من است و در آنجا جودارد. بروید و آن را به آتش بسوزانید.» پس خادمان ایشالوم مزرعه را به آتش سوزانیدند. ۳۱ آنگاه یویاب برخاسته، نزد ایشالوم به خانه‌اش رفته، وی را گفت که «چرا خادمان تو مزرعه مرا آتش زده‌اند؟» ۳۲ ایشالوم به یویاب گفت: «اینک نزد تو فرستاده، گفتم: اینجا بیا تا تو را نزد پادشاه بفرستم تا بگویی برای چه از جشور آمده‌ام؟ مهربانی می‌بود که تا بحال در آنجا مانده باشم، پس حال روی پادشاه را ببینم و اگر گناهی در من باشد، مرا بکشد.» ۳۳ پس یویاب نزد پادشاه رفته، او را مخبر ساخت. و او ایشالوم را طلبید که پیش پادشاه آمد و به حضور پادشاه رو به زمین افتاده، تعظیم کرده و پادشاه، ایشالوم را بوسید.

**۱۵** و بعد از آن، واقع شد که ایشالوم ارباب‌های و اسبان و پنجاه مرد که پیش او بودند، مهیا نمود. ۲ و ایشالوم صبح زود برخاسته، به کناره راه دروازه می‌ایستاد، و هر کسی که دعوی می‌داشت و نزد پادشاه به محاکمه می‌آمد، ایشالوم او را خوانده، می‌گفت: «تو از کدام شهر هستی؟» و او می‌گفت: «بنده ات از فلان سبط از اسباط اسرائیل هستم.» ۳ و ایشالوم او را می‌گفت: «ببین، کارهای تو نیکو و راست است لیکن از جانب پادشاه کسی نیست که تو را بشنود.» ۴ و ایشالوم می‌گفت: «کاش که در زمین داور می‌شدم و هر کس که دعوی یا مرافعه‌ای می‌داشت، نزد من می‌آمد و برای او انصاف می‌نمودم.» ۵ و هنگامی که کسی نزدیک آمده، او را تعظیم می‌نمود، دست خود را دراز کرده، او را می‌گرفت و می‌بوسید. ۶ و ایشالوم با همه اسرائیل که نزد پادشاه برای داوری می‌آمدند بدین منوال عمل می‌نمود، پس ایشالوم دل مردان اسرائیل را فریفت. ۷ و بعد از انقضای چهل سال، ایشالوم به پادشاه گفت: «مستدعی اینکه بروم تا ندری را که برای خداوند در حبرون کرده‌ام، وفا نمایم، ۸ زیرا که بنده ات وقتی که در جشور ارام ساکن بودم، نذر کرده، گفتم که اگر خداوند مرا به اورشلیم باز آورد، خداوند را عبادت خواهم نمود.» ۹ پادشاه وی را گفت: «به سلامتی برو.» پس او برخاسته، به حبرون رفت. ۱۰ و ایشالوم، جاسوسان به تمامی اسباط اسرائیل فرستاده، گفت: «به مجرد شنیدن آواز کرنا بگویند که ایشالوم در حبرون پادشاه شده است.» ۱۱ و دویست نفر که دعوت شده بودند، همراه ایشالوم از اورشلیم رفتند، و اینان به صافدلی رفته، چیزی نداشتند. ۱۲ و ایشالوم اخیوتوفل جیلونی را که مشیر داود بود، از شهرش، جیلوه، وقتی که قربانی‌ها می‌گذرانید، طلبید و فتنه سخت شد، و قوم با ایشالوم روزبه روز زیاده می‌شدند. ۱۳ و کسی نزد داود آمده، او را خبر داده، گفت که «دل‌های مردان اسرائیل در عقب ایشالوم گرویده است.» ۱۴ و داود به تمامی خادمانی که با او در اورشلیم بودند، گفت: «برخاسته، فرار کنیم والا ما را از ایشالوم نجات نخواهد بود. پس به تعجیل روانه شویم مبادا او ناگهان به ما برسد ویدی بر ما عارض شود و شهر را به دم شمشیریزند. ۱۵ و خادمان پادشاه، به پادشاه عرض کردند: «اینک بندگان حاضرند برای هرچه آقای ما پادشاه اختیار کند.» ۱۶ پس پادشاه و تمامی اهل خانه‌اش با وی بیرون رفتند، و پادشاه ده زن را که متعه او

بیاور، و دیگر به تو ضرر نخواهد رسانید.» ۱۱ پس زن گفت: «ای پادشاه، بیهوشه، خدای خود را به یاد آور تا ولی مقتول، دیگر هلاک نکند، مبادا پسر مرا تلف سازند.» پادشاه گفت: «به حیات خداوند قسم که مویی از سر پست بر زمین نخواهد افتاد.» ۱۲ پس زن گفت: «مستدعی آنکه کنیزت با آقای خود پادشاه سخنی گوید.» گفت: «بگو.» ۱۳ زن گفت: «پس چرا درباره قوم خدا مثل این تدبیر کرده‌ای و پادشاه در گفتن این سخن مثل تقصیرکار است، چونکه پادشاه آواره شده خود را باز نیاورده است. ۱۴ زیرا ما باید البته بمیریم و مثل آب هستیم که به زمین ریخته شود، و آن را نتوان جمع کرد، و خدا جان را نمی‌گیرد بلکه تدبیرها می‌کند تا آواره شده‌ای از او آواره نشود. ۱۵ و حال که به قصد عرض کردن این سخن، نزد آقای خود، پادشاه، آمدم، سبب این بود که خلق، مرا ترسانیدند، و کنیزت فکر کرد که چون به پادشاه عرض کنم، احتمال دارد که پادشاه عرض کنیز خود را به انجام خواهد رسانید. ۱۶ زیرا پادشاه اجابت خواهد نمود که کنیز خود را از دست کسی که می‌خواهد مرا و پسر مرا با هم از میراث خدا هلاک سازد، برهاند. ۱۷ و کنیز تو فکر کرد که کلام آقایم، پادشاه، باعث تسلی خواهد بود، زیرا که آقایم، پادشاه، مثل فرشته خدایتانیک و بد را تشخیص کند، و بیهوشه، خدای تو همراه تو باشد.» ۱۸ پس پادشاه در جواب زن فرمود: «چیزی را که از تو سوال می‌کنم، از من مخفی مدار.» زن عرض کرد «آقایم پادشاه، بفرماید.» ۱۹ پادشاه گفت: «آیا دست یویاب در همه این کار با توست؟» زن در جواب عرض کرد: «به حیات جان تو، ای آقایم پادشاه که هیچ کس از هرچه آقایم پادشاه بفرماید به طرف راست یا چپ نمی‌تواند انحراف ورزد، زیرا که بنده تو یویاب، اوست که مرا امر فرموده است، و اوست که تمامی این سخنان را به دهان کنیزت گذاشته است. ۲۰ برای تبدیل صورت این امر، بنده تو، یویاب، این کار را کرده است، اما حکمت آقایم، مثل حکمت فرشته خدا می‌باشد تا هرچه بر روی زمین است، بداند.» ۲۱ پس پادشاه به یویاب گفت: «اینک این کار را کرده‌ام. حال برو و ایشالوم جوان را باز آور.» ۲۲ آنگاه یویاب به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود، و پادشاه را تحسین کرد و یویاب گفت: «ای آقایم پادشاه امروز بنده ات می‌داند که در نظر تو التفات یافته‌ام چونکه پادشاه کار بنده خود را به انجام رسانیده است.» ۲۳ پس یویاب برخاسته، به جشور رفت و ایشالوم را به اورشلیم باز آورد. ۲۴ و پادشاه فرمود که به خانه خود برگردد و روی مرا ببیند. پس ایشالوم به خانه خود رفت و روی پادشاه را ندید. ۲۵ و در تمامی اسرائیل کسی نیکو منظر و بسیار ممدوح مثل ایشالوم نبود که از کف پا تا فرق سرش در او عیبی نبود. ۲۶ و هنگامی که موی سرخود را می‌چید، (زیرا آن را در آخر هر سال می‌چید، چونکه بر او سنگین می‌شد و از آن سبب آن را می‌چید) موی سر خود را وزن نموده، دویست مثقال به وزن شاه می‌یافت. ۲۷ و برای ایشالوم سه پسر و یک دختر مسمی به نام‌زاییده شدند. و او دختری نیکو صورت بود. ۲۸ و ایشالوم دو سال تمام در اورشلیم مانده، روی پادشاه را ندید. ۲۹ پس ایشالوم، یویاب را طلبید تا او را نزد پادشاه بفرستد. اما نخواست که نزد وی بیاید. و باز بار دیگر فرستاد و نخواست که بیاید. ۳۰ پس به

بودند، برای نگاه داشتن خانه واگذاشت. ۱۷ و پادشاه و تمامی قوم با وی بیرون رفته، دریت مرحق توقف نمودند. ۱۸ و تمامی خادمانش پیش او گذشتند و جمیع کریتیان و جمیع فلیتیان و جمیع جتیان، یعنی ششصد نفر که از جت در عقب او آمده بودند، پیش روی پادشاه گذشتند. ۱۹ و پادشاه به اتای جتی گفت: «تو نیز همراه ما چرا می‌آیی؟ برگرد و همراه پادشاه بمان زیرا که تو غریب هستی و از مکان خود نیز جلای وطن کرده‌ای. ۲۰ دیروز آمدی. پس آیا امروز تو را همراه ما آواره گردانم و حال آنکه من می‌روم به جایی که می‌روم. پس برگرد و برادران خود را برگردان و رحمت و راستی همراه تو باد.» ۲۱ و اتای در جواب پادشاه عرض کرد: «به حیات خداوند و به حیات آقایم پادشاه، قسم که هرجایی که آقایم پادشاه خواه در موت و خواه در زندگی، باشد، بنده تو در آنجا خواهد بود.» ۲۲ و داود به اتای گفت: «بیا و پیش برو.» پس اتای جتی با همه مردمانش و جمیع اطفالی که با او بودند، پیش رفتند. ۲۳ و تمامی اهل زمین به آواز بلند گریه کردند، و جمیع قوم عبور کردند، و پادشاه از نهر قدرون عبور کرد و تمامی قوم به راه بیابان گذشتند. ۲۴ و اینک صادوق نیز و جمیع لاویان با وی تابوت عهد خدا را برداشتند، و تابوت خدا رانهداند و تا تمامی قوم از شهر بیرون آمدند، ایباتارقرنایی می‌گذرانید. ۲۵ و پادشاه به صادوق گفت: «تابوت خدا را به شهر برگردان. پس اگر در نظر خداوند التفات یابم مرا باز خواهد آورد، و آن راو مسکن خود را به من نشان خواهد داد. ۲۶ و اگر چنین گوید که از تو راضی نیستم، اینک حاضرم هرچه در نظرش پسند آید، به من عمل نماید.» ۲۷ و پادشاه به صادوق کاهن گفت: «آیا تو رایی نیستی؟ پس به شهر به سلامتی برگرد و هر دو پسر شما، یعنی اخیمعص، پسر تو، و یوناتان، پسر ایباتار، همراه شما باشند. ۲۸ بدانید که من درکناره های بیابان درنگ خواهم نمود تا پیغامی از شما رسیده، مرا مخبر سازد.» ۲۹ پس صادوق و ایباتار تابوت خدا را به اورشلیم برگردانیده، در آنجا ماندند. ۳۰ و اما داود به فراز کوه زیتون برآمد و چون می‌رفت، گریه می‌کرد و با سر پوشیده و پای برهنه می‌رفت و تمامی قومی که همراهش بودند، هریک سر خود را پوشانیدند و گریه‌کنان می‌رفتند. ۳۱ و داود را خبر داده، گفتند: «که اختیوفل، یکی از فتنه انگیزان، با ابشالوم شده است. و داود گفت: «ای خداوند، مشورت اختیوفل را حماقت گردان.» ۳۲ و چون داود به فراز کوه، جایی که خدا راسجده می‌کنند رسید، اینک حوشای ارکی با جامه دریده و خاک بر سر ریخته او را استقبال کرد. ۳۳ و داود وی را گفت: «اگر همراه من بیایی برای من بار خواهی شد. ۳۴ اما اگر به شهر برگردی و به ابشالوم بگویی: ای پادشاه، من بنده تو خواهم بود، چنانکه پیشتر بنده تو بودم، الان بنده تو خواهم بود. آنگاه مشورت اختیوفل را برای من باطل خواهی گردانید. ۳۵ و آیا صادوق و ایباتار کهنه در آنجا همراه تو نیستند؟ پس هرچیزی را که از خانه پادشاه بشنوی، آن را به صادوق و ایباتار کهنه اعلام نما. ۳۶ و اینک دوپسر ایشان اخیمعص، پسر صادوق، و یوناتان، پسر ایباتار، در آنجا با ایشانند و هر خبری را که می‌شنوید، به دست ایشان، نزد من خواهید فرستاد.» ۳۷ پس حوشای، دوست داود، به شهرت و ابشالوم وارد اورشلیم شد.

چه بکنیم.» ۲۱ و اختیوفل به ابشالوم گفت که «نزد متعه های پدر خود که به جهت نگاهبانی خانه گذاشته است، درآی، و چون تمامی اسرائیل بشنوند که نزد پدرت مکروه شده‌ای، آنگاه دست تمامی همراهانت قوی خواهد شد.» ۲۲ پس خیمه‌های بر پشت بام برای ابشالوم برپا کردند و ابشالوم در نظر تمامی بنی اسرائیل نزد متعه های پدرش درآمد. ۲۳ و مشورتی که اختیوفل در آن روزها می‌داد، مثل آن بود که کسی از کلام خدا سوال کند. و هر مشورتی که اختیوفل هم به داود و هم به ابشالوم می‌داد، چنین می‌بود.

**۱۷** و اختیوفل به ابشالوم گفت: «مرا اذن بده که دوازده هزار نفر را برگزیده، برخیزم و شبانگاه داود را تعاقب نمایم. ۲ پس در حالتی که او خسته و دستهایش سست است بر او رسیده، او را مضطرب خواهم ساخت و تمامی قومی که همراهش هستند، خواهند گریخت، و پادشاه را به تنهایی خواهم کشت. ۳ و تمامی قوم را نزد تو خواهم برگردانید زیرا شخصی که او را می‌طلبی مثل برگشتن همه است، پس تمامی قوم در سلامتی خواهند بود.» ۴ و این سخن در نظر جمیع مشایخ اسرائیل پسند آمد. ۵ و ابشالوم گفت: «حوشای ارکی را نیز بخوانید تا بشنومیم که او چه خواهد گفت.» ۶ و چون حوشای نزد ابشالوم آمد، ابشالوم وی را خطاب کرده، گفت: «اختیوفل بدین مضمون گفته است، پس تو بگو که برحسب رای او عمل نمایم یا نه.» ۷ حوشای به ابشالوم گفت: «مشورتی که اختیوفل این مرتبه داده است، خوب نیست.» ۸ و حوشای گفت: «می‌دانی که پدرت و مردانش شجاع هستند و مثل خرسی که بچه هایش را در بیابان گرفته باشند، در تملخی جانند، و پدرت مرد جنگ آزموده است، و شب را در میان قوم نمی‌ماند. ۹ اینک او الان درحرفه‌ای یا جای دیگر مخفی است، و واقع خواهد شد که چون بعضی از ایشان در ابتدا بیفتند، هر کس که بشنود خواهد گفت: در میان قومی که تابع ابشالوم هستند، شکستی واقع شده است. ۱۰ و نیز شجاعی که دلش مثل دل شیر باشد، بالکل گداخته خواهد شد، زیرا جمیع اسرائیل می‌دانند که پدر تو جباری است و رفیقانش شجاع هستند. ۱۱ لہذا رای من این است که تمامی اسرائیل از دان تا برشبع که مثل ریگ کناره دریا بی‌شمارند، نزد تو جمع شوند، و حضرت تو همراه ایشان برود. ۱۲ پس در مکانی که یافت می‌شود بر او خواهیم رسید، و مثل شبنمی که بر زمین می‌ریزد بر او فرود خواهیم آمد، و از او و تمامی مردانی که همراه وی می‌باشند، یکی هم باقی نخواهد ماند. ۱۳ و اگر به شهری داخل شود، آنگاه تمامی اسرائیل طنابها به آن شهر خواهند آورد و آن شهر را به نهر خواهند کشید تا یک سنگ ریزه‌ای هم در آن پیدان شود.» ۱۴ پس ابشالوم و جمیع مردان اسرائیل گفتند: «مشورت حوشای ارکی از مشورت اختیوفل بهتر است.» زیرا خداوند مقدر فرموده بود که مشورت نیکوی اختیوفل را باطل گرداند تا آنکه خداوند بدی را بر ابشالوم برساند. ۱۵ و حوشای به صادق و ایباتار کهنه گفت: «اختیوفل به ابشالوم و مشایخ اسرائیل چنین و چنان مشورت داده، و من چنین و چنان مشورت داده‌ام. ۱۶ پس حال به زودی بفرستید و داود را اطلاع داده، گویند:

**۱۸** و داود قومی را که همراهش بودند، سان دید، و سرداران هزاره و سرداران صده برایشان تعیین نمود. ۲ و داود قوم را روانه نمود، ثلثی به‌دست یوآب و ثلثی به‌دست ایشای ابن صرویه، برادر یوآب، و ثلثی به‌دست اتای جتی. و پادشاه به قوم گفت: «من نیز البته همراه شما می‌آیم.» ۳ اما قوم گفتند: «تو همراه ما نخواهی آمد زیرا اگر ما فرار کنیم درباره ما فکرنخواهند کرد و اگر نصف ما بمیریم برای ما فکرنخواهند کرد و حال تو مثل ده هزار نفر ما هستی، پس الان بهتر این است که ما را از شهر امداد کنی.» ۴ پادشاه به ایشان گفت: «آنچه در نظر شما پسند آید، خواهم کرد.» و پادشاه به‌جانب دروازه ایستاده بود، و تمامی قوم با صدها و هزاره هابرون رفتند. ۵ و پادشاه یوآب و ایشای و اتای را امر فرموده، گفت: «به‌خاطر من بر ابشالوم جوان به رفق رفتار نمایید. و چون

پادشاه جمیع سرداران را درباره ابشالوم فرمان داد، تمامی قوم شنیدند. ۶ پس قوم به مقابله اسرائیل به صحرا بیرون رفتند و جنگ در جنگل افرایم بود. ۷ و قوم اسرائیل در آنجا از حضور بندگان داود شکست یافتند، و در آن روز کشتار عظیمی در آنجا شد و بیست هزار نفر کشته شدند. ۸ و جنگ در آنجا بر روی تمامی زمین منتشر شد و در آن روز آنانی که از جنگل هلاک گشتند، بیشتر بودند از آنانی که به شمشیر کشته شدند. ۹ و ابشالوم به بندگان داود برخورد و ابشالوم بر قاطر سوار بود و قاطر زیر شاخه های پیچیده شده بلوط بزرگی درآمد، و سر او در میان بلوطگرفتا شد، به طوری که در میان آسمان و زمین آویزان گشت و قاطری که زیرش بود، بگذشت. ۱۰ و شخصی آن را دیده، به یوآب خبر رسانید و گفت: «اینک ابشالوم را دیدم که در میان درخت بلوط آویزان است.» ۱۱ و یوآب به آن شخصی که او را خبر داد، گفت: «هان تو دیده‌ای، پس چرا او را در آنجا به زمین نزدی؟ و من ده مقل نقره و کمر بندی به تو می‌دادم.» ۱۲ آن شخص به یوآب گفت: «اگر هزار مقل نقره به‌دست من می‌رسید دست خود را بر پسر پادشاه دراز نمی‌کردم، زیرا که پادشاه تو را و ایشای و اتای را به سمع ما مفرموده، گفت: «زنهار هر یکی از شما درباره ابشالوم جوان باحذر باشید. ۱۳ والا بر جان خود ظلم می‌کردم چونکه هیچ امری از پادشاه مخفی نمی‌ماند، و خودت به ضد من بر می‌خاستی.» ۱۴ آنگاه یوآب گفت: «نمی‌توانم با تو به اینطور تاخیر نمایم.» پس سه تیر به‌دست خود گرفته، آنها را به دل ابشالوم زد حینی که او هنوز در میان بلوط زنده بود. ۱۵ و ده جوان که سلاحداران یوآب بودند دور ابشالوم را گرفته، او را زدند و کشتند. ۱۶ و چون یوآب کرنا را نواخت، قوم از تعاقب نمودن اسرائیل برگشتند، زیرا که یوآب قوم را منع نمود. ۱۷ و ابشالوم را گرفته، او را در حفرة بزرگ که در جنگل بود، انداختند، و بر او توده بسیار بزرگ از سنگها افراشتند، و جمیع اسرائیل هر یک به خیمه خود فرار کردند. ۱۸ اما ابشالوم در حین حیات خود بنایی را که در وادی ملک است برای خود برپا کرد، زیرا گفت پسری ندارم که از او اسم من مذکور بماند، و آن بنا را به اسم خود مسمی ساخت. پس تا امروز ید ابشالوم خوانده می‌شود. ۱۹ و اخیمعص بن صادوق گفت: «حال بروم و مژده به پادشاه برسانم که خداوند انتقام او را از دشمنانش کشیده است.» ۲۰ یوآب او را گفت: «تا امروز صاحب بشارت نیستی، اما روز دیگر بشارت خواهی برد و امروز مژده نخواهی داد چونکه پسر پادشاه مرده است.» ۲۱ و یوآب به کوشی گفت: «برو و از آنچه دیده‌ای به پادشاه خبر برسان.» و کوشی یوآب را تعظیم نموده، دوید. ۲۲ و اخیمعص بن صادوق، بار دیگر به یوآب گفت: «هرچه بشود، ملتسم اینکه من نیز در عقب کوشی بدم.» یوآب گفت: «ای پسرم چرا باید بدوی چونکه بشارت نداری که بیری؟» ۲۳ گفت: «هرچه بشود، بدم.» و او را گفت: «بدو.» پس اخیمعص به راه وادی دویده، از کوشی سبقت جست. ۲۴ و داود در میان دو دروازه نشسته بود و دیده بان بر پشت بام دروازه به حصار برآمد و چشمان خود را بلند کرده، مردی را دید که اینک به تنهایی می‌دود. ۲۵ و دیده بان آواز کرده، پادشاه را خبر داد و پادشاه گفت: «اگر تنهاست بشارت می‌آورد.» و او می‌آمد و

۱۹ و به یوآب خبر دادند که اینک پادشاه گریه می‌کند و برای ابشالوم ماتم گرفته است. ۲ و در آن روز برای تمامی قوم ظفر به ماتم مبدل گشت، زیرا قوم در آن روز شنیدند که پادشاه برای پسرش غمگین است. ۳ و قوم در آن روز دزدانه به شهر داخل شدند، مثل کسانی که از جنگ فرار کرده، از روی خجالت دزدانه می‌آیند. ۴ و پادشاه روی خود را پوشانید و پادشاه به آواز بلند صدا زد که ای پسر ابشالوم! ای ابشالوم! پسر! ای پسر من! ۵ پس یوآب نزد پادشاه به خانه درآمد، گفت: «امروز روی تمامی بندگان خود را شرمند ساخته که جان تو و جان پسرانت و دخترانت و جان زنان و جان متعه هایت را امروز نجات دادند. ۶ چونکه دشمنان خود را دوست داشتی و محبان خویش را بغض نمودی، زیرا که امروز ظاهر ساختی که سرداران و خادمان نزد توهیچند و امروز فهمیدم که اگر ابشالوم زنده می‌ماند و جمیع ما امروز می‌مردیم آنگاه در نظرتو پسند می‌آمد. ۷ و الان برخاسته، بیرون بیا و به بندگان خود سخنان دل آویز بگو، زیرا به خداوند قسم می‌خورم که اگر بیرون نیایی، امشب برای تو کسی نخواهد ماند، و این بلا برای تو بدتر خواهد بود از همه بلاهایی که از طفولیت تا این وقت به تو رسیده است.» ۸ پس پادشاه برخاست و نزد دروازه بنشست و تمامی قوم را خبر داد، گفتند که «اینک پادشاه نزد دروازه نشسته است.» و تمامی قوم به حضور پادشاه آمدند. ۹ و جمیع قوم در تمامی اسباط اسرائیل منازعه کرده، می‌گفتند که «پادشاه ما را از دست دشمنان ما رهاییده است، و اوست که ما را از دست فلسطینیان رهایی داده، و حال به سبب ابشالوم از زمین فرار کرده است. ۱۰ و ابشالوم که او را برای خود

مسح نموده بودیم، در جنگ مرده است. پس الان شما چرا در بازآوردن پادشاه تاخیر می‌نمایید؟» ۱۱ و داود پادشاه نزد صادوق و ابیاتار کهنه فرستاده، گفت: «به مشایخ یهودا بگویند: شما چرا در بازآوردن پادشاه به خانه‌اش، آخر همه هستید، و حال آنکه سخن جمیع اسرائیل نزد پادشاه به خانه‌اش رسیده است. ۱۲ شما برادران من هستید و شما استخوانها و گوشت منید. پس چرا در بازآوردن پادشاه، آخر همه می‌باشید؟ ۱۳ و به عماسا بگویند: آیا تو استخوان و گوشت من نیستی؟ خدا به من مثل این بلکه زیاده از این به عمل آورد اگر تو در حضور من در همه اوقات به جای یوآب، سردار لشکر، نباشی.» ۱۴ پس دل جمیع مردان یهودا را مثل یک شخص مایل گردانید که ایشان نزد پادشاه پیغام فرستادند که تو تمامی بندگانت برگردید. ۱۵ پس پادشاه برگشته، به اردن رسید و یهودا به استقبال پادشاه به جلجال آمدند تا پادشاه را از اردن عبور دهند. ۱۶ و شمعی بن جیرای بنیامینی که از بحوریم بود، تعجیل نموده، همراه مردان یهودا به استقبال داود پادشاه فرود آمد. ۱۷ و هزار نفر از بنیامینیان و صیبیا، خادم خاندان شاول، با پانزده پسرش و بیست خادمش همراهش بودند، و ایشان پیش پادشاه از اردن عبور کردند. ۱۸ و معبر را عبور دادند تا خاندان پادشاه عبور کنند، و هرچه در نظرش پسند آید بجا آورند. ۱۹ و به پادشاه گفت: «آقایم گناهی بر من اسناد ندهد و خطایی را که بنده ات در روزی که آقایم پادشاه از اورشلیم بیرون می‌آمد ورزید بیاد نیاورد و پادشاه آن را به دل خود راه ندهد. ۲۰ زیرا که بنده تو می‌دانم که گناه کرده‌ام و اینک امروز من از تمامی خاندان یوسف، اول آمده‌ام و به استقبال آقایم، پادشاه، فرود شدم.» ۲۱ و ایشای ابن صرویه متوجه شده، گفت: «آیا شمعی به سبب اینکه مسیح خداوند را دشنام داده است، کشته نشود؟» ۲۲ اما داود گفت: «ای پسران صرویه مرا با شما چه کار است که امروز دشمن من باشید و آیا امروز کسی در اسرائیل کشته شود و آیا نمی‌دانم که من امروز اسرائیل پادشاه هستم؟» ۲۳ پس پادشاه به شمعی گفت: «نخواهی مرد.» و پادشاه برای وی قسم خورد. ۲۴ و مفیبوش، پسر شاول، به استقبال پادشاه آمد و از روزی که پادشاه رفت تا روزی که به سلامتی برگشت نه پایهای خود را ساز داده، و نه ریش خویش را طراز نموده، و نه جامه خود را شسته بود. ۲۵ و چون برای ملاقات پادشاه به اورشلیم رسید، پادشاه وی را گفت: «ای مفیبوشت چرا با من نیامدی؟» ۲۶ او عرض کرد: «ای آقایم پادشاه، خادم من مرا فریب داد زیربند ات گفت که الاغ خود را خواهم آراست تا بر آن سوار شده، نزد پادشاه بروم، چونکه بنده تونگ است. ۲۷ و او بنده تو را نزد آقایم، پادشاه، متهم کرده است، لیکن آقایم، پادشاه، مثل فرشته خداست، پس هرچه در نظرت پسند آید، به عمل آور. ۲۸ زیرا تمامی خاندان پدرم به حضورت آقایم، پادشاه، مثل مردمان مرده بودند، و بنده خود را در میان خورندگان سفره ات ممتاز گردانیدی، پس من دیگر چه حق دارم که باز نزد پادشاه فریاد نمایم.» ۲۹ پادشاه وی را گفت: «چرا دیگر از کارهای خود سخن می‌گویی؟ گفتم که تو صیبیا، زمین را تقسیم نمایند.» ۳۰ مفیبوشت به پادشاه عرض کرد: «نی، بلکه او همه را بگیرد چونکه آقایم، پادشاه، به خانه خود به سلامتی

را برداشته، او را تعاقب نما مبدا شهرهای حصاردار برای خود پیدا کند و از نظر ما رهایی یابد.» ۷ و کسان یوآب و کریتیان و فلیتیان و جمیع شجاعان از عقب او بیرون رفتند، و به جهت تعاقب نمودن شمع بن بگری از اورشلیم روانه شدند. ۸ و چون ایشان نزد سنگ بزرگی که در جبعون است رسیدند، عماسا به استقبال ایشان آمد. و یوآب ردای جنگی دربرداشت و بر آن بندشمشیری که در غلافش بود، بر کمرش بسته، و چون می‌رفت شمشیر از غلاف افتاد. ۹ و یوآب به عماسا گفت: «ای برادرم آیا به سلامت هستی؟» و یوآب ریش عماسا را به دست راست خود گرفت تا او را ببوسد. ۱۰ و عماسا به شمشیری که در دست یوآب بود، اعتنا ننمود. پس او آن را به شکمش فرو برد که احساسش به زمین ریخت و او را دوباره نزد و مرد. ۱۱ و یکی از خادمان یوآب نزدی ایستاده، گفت: «هرکه یوآب را می‌خواهد و هرکه به طرف داود است، در عقب یوآب بیاید.» ۱۲ و عماسا در میان راه در خونش می‌غلیطید، و چون آن شخص دید که تمامی قوم می‌ایستند، عماسا را از میان راه در صحرا کشید و لباسی بر او انداخت زیرا دید که هرکه نزدش می‌آید، می‌ایستد. ۱۳ پس چون از میان راه در داشته شد، جمیع مردان در عقب یوآب رفتند تا شمع بن بگری را تعاقب نمایند. ۱۴ و او از جمیع اسباط اسرائیل تا آبل و تا بیت معکه و تمامی بیریان عبور کرد، و ایشان نیز جمع شده، او را متابعت کردند. ۱۵ و ایشان آمده، او را در آبل بیت معکه محاصره نمودند و پشت‌های در برابر شهر ساختند که در برابر حصار برپا شد، و تمامی قوم که با یوآب بودند، حصار را می‌زدند تا آن را منهدم سازند. ۱۶ و زنی حکیم از شهر صدادر داد که بشنود: «به یوآب بگویند: اینجا نزدیک بیا تا با تو سخن گویم.» ۱۷ و چون نزدیک وی شد، زن گفت که «آیا تو یوآب هستی؟» او گفت: «من هستم.» وی را گفت: «سخنان کنیز خود را بشنو.» او گفت: «می‌شنوم.» ۱۸ پس زن متکلم شده، گفت: «در زمان قدیم چنین می‌گفتند که هرآینه درآبل می‌باید مشورت بجویند و همچنین هر امری را ختم می‌کردند. ۱۹ من در اسرائیل سالم و امین هستم و تو می‌خواهی شهری و مادری را در اسرائیل خراب کنی، چرا نصیب خداوند را بالکل هلاک می‌کنی؟» ۲۰ پس یوآب در جواب گفت: «حاشا از من حاشا از من! که هلاک یا خراب نمایم. ۲۱ کار چنین نیست بلکه شخصی مسمی به شمع بن بگری از کوهستان افرایم دست خود را برداود پادشاه بلند کرده است. او را تنها بسپارید و از نزد شهر خواهم رفت.» زن در جواب یوآب گفت: «اینک سر او را از روی حصار نزد تو خواهند انداخت.» ۲۲ پس آن زن به حکمت خود نزد تمامی قوم رفت و ایشان سر شمع بن بگری را از تن جدا کرده، نزد یوآب انداختند و او کرنا رانواخته، ایشان از نزد شهر، هر کس به خیمه خود متفرق شدند. و یوآب به اورشلیم نزد پادشاه برگشت. ۲۳ و یوآب، سردار تمامی لشکر اسرائیل بود، و بناهای این یهودیاد سردار کریتیان و فلیتیان بود. ۲۴ و ادورام سردار باجگیران و یهوشافاط بن اخیلود وقایع نگار، ۲۵ و شیوا کاتب و صادوق و ابیاتار، کاهن بودند، ۲۶ و عیرای یائیری نیز کاهن داود بود.



واقع شد و الحانان بن یعری ارجیم بیت لحمی، جلیات جتی را کشت که چوب نیرزها مثل نورد جولاهکان بود. ۲۰ و دیگر جنگی در جت واقع شد که در آنجا مردی بلند قد بود که دست و پای او هریک شش انگشت داشت که جمله آنها بیست و چهار باشد و او نیز برای رافا زاییده شده بود. ۲۱ و چون اسرائیل را به ننگ آورد، یوناتان بن شمعی، برادر داود، او را کشت. ۲۲ این چهار نفر برای رافا در جت زاییده شده بودند و به دست داود و به دست بندگانش افتادند.

**۲۲** و داود در روزی که خداوند او را از دست جمیع دشمنانش و از دست شاول رهایی داد، کلمات این سرود را برای خداوند انشا نمود. ۲ و گفت: «خداوند صخره من و قلعه من و رهاننده من است. ۳ خدای صخره من که بر او توکل خواهم نمود، سیر من و شاخ نجاتم، برج بلند و ملجای من، ای نجات دهنده من، مرا از ظلم خواهی رهایی. ۴ خداوند را که سزاوار کل حمد است، خواهم خواند. پس از دشمنان خود خلاصی خواهم یافت. ۵ زیرا که موجهای موت مرا احاطه نموده، وسیلهای عصبان مرا ترسانیده بود. ۶ رستههای گور مرا احاطه نمودند. دامهای موت مرا دریافتند. (Sheol h7585) ۷ در تنگی خود خداوند را خواندم. و نزد خدای خویش دعا نمودم. و او آواز مرا از هیکل خود شنید. و استغاثه من به گوش وی رسید. ۸ آنگاه زمین متزلزل و مرتعش گردید. و اساسهای آسمان بلرزیدند. و از حدت خشم اومتحرک گردیدند. ۹ از بینی وی دود متصاعد شد. و از دهان او آتش سوزان درآمد و اخگرها از آن افروخته گردید. ۱۰ و او آسمانها را خم کرده، نزول فرمود. و تاریکی غلیظ زیر پایهاش بود. ۱۱ بر کروین سوار شده، پرواز نمود. و بر بالهای باد نمایان گردید. ۱۲ ظلمت را به اطراف خود ساییدند ساخت. و اجتماع آنها و ابرهای متراکم افلاک را. ۱۳ از درخشندگی ای که پیش روی وی بود، اخگرهای آتش افروخته گردید. ۱۴ خداوند از آسمان رعد نمود. و حضرت اعلی آواز خویش را مسموع گردانید. ۱۵ تیرها فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت. و برق را جهانیده، ایشان را سراسیمه گردانید. ۱۶ پس عمق های دریا ظاهر شد. و اساسهای ربع مسکون منکشف گردید. از توبیخ خداوند و از نطفه باد بینی وی. ۱۷ از اعلی علیین فرستاده، مرا گرفت. و از آبهای بسیار مرا بیرون کشید. ۱۸ مرا از دشمنان زور آورم رهایی داد. و از میبغضانم، چونکه از من قویتر بودند. ۱۹ در روز شقاوت من، ایشان مرا دریافته بودند. لیکن خداوند تکیه گاه من بود. ۲۰ مرا به مکان وسیع بیرون آورد. و مرا خلاصی داد چونکه به من رغبت می داشت. ۲۱ پس خداوند مرا به حسب عدالتم جزا خواهد داد. و به حسب پاکیزگی دستم مرا مکافات خواهد رسانید. ۲۲ زیرا که طریق های خداوند را حفظ نمودم. و از خدای خویش عصبان نوزیدم. ۲۳ چونکه جمیع احکام او در مد نظر من است. و از فریاض او انحراف نوزیدم. ۲۴ و به حضور او کامل شدم. و از عصبان وززیدن، خویشتر را بازداشتم. ۲۵ بنابراین خداوند مرا به حسب عدالتم جزا داد. و بر حسب صداقتی که در نظر وی داشتم. ۲۶ با شخص رحیم، خویشتر را رحیم خواهی نمود. و با مرد کامل با کاملیت رفتار خواهی کرد. ۲۷ با شخص

**۲۳** و این است سخنان آخر داود: «وحی داود بن یسا. و وحی مردی که بر مقام بلند ممتاز گردید، مسیح خدای یعقوب، و مغنی شیرین اسرائیل. ۲ روح خداوند به وسیله من متکلم شد و کلام او بر زبان جاری گردید. ۳ خدای اسرائیل متکلم شد و صخره اسرائیل مرا گفت: آنکه بر مردمان حکمرانی کند، عادل باشدو با خدا ترسی سلطنت نماید. ۴ و او خواهد بود مثل روشنایی صبح، وقتی که آفتاب طلوع نماید، یعنی صبح بی ابر، هنگامی که علف سبز از زمین می روید، به سبب درخشندگی بعد از باران. ۵ یقین خانه من با خدا چنین نیست. لیکن عهد جاودانی با من

بسته است، که در همه چیز آراسته و مستحکم است. و تمامی نجات و تمامی مسرت من این است، هرچند آن را نمو نمی دهد. ۶ لیکن جمیع مردان بلعالم مثل خارهایند که دورانداخته می شوند. چونکه آنها را به دست نتوان گرفت. ۷ و کسی که ایشان را لمس نماید، می باید با آهن و نی نیزه مسلح شود. و ایشان در مسکن خود با آتش سوخته خواهند شد. ۸ و نامهای شجاعانی که داود داشت این است: یوشیب بشتب تحکمونی که سردار شالیسیم بوده همان عدنیو عسنی باشد که بر هشتصد نفر تاخت آورد و ایشان را در یک وقت کشت. ۹ و بعد از او العازار بن دودو ابن اخوخی، یکی از آن سه مرد شجاع که با داود بودند، هنگامی که فلسطین را که در آنجا برای جنگ جمع شده، و مردان اسرائیل رفته بودند، به مقاتله طلبیدند. ۱۰ و اما او برخاسته، با فلسطینیان جنگ کرد تا دستش خسته شد و دستش به شمشیر سپسید و خداوند در آن روز، ظفر عظیمی داد، و قوم در عقب او قفلت برای غارت کردن برگشتند. ۱۱ و بعد از او شمه بن آجی هراری بود و فلسطینیان، لشکری فراهم آوردند، در جایی که قطعه زمینی پر از عدس بود، و قوم از حضور فلسطینیان فرار می کردند. ۱۲ آنگاه او در میان آن قطعه زمین ایستاد و آن را نگاه داشته، فلسطینیان را شکست داد و خداوند ظفر عظیمی داد. ۱۳ و سه نفر از آن سی سردار فرود شده، نزد داود در وقت حصاد به مغاره علام آمدند، و لشکر فلسطینیان در وادی رفائیم اردو زده بودند. ۱۴ و داود در آن وقت در ملاذ خویش بود و قراول فلسطینیان در بیت لحم. ۱۵ و داود خواهش نموده، گفت: «کاش کسی مرا از چاهی که نزد دروازه بیت لحم است آب بنوشاند.» ۱۶ پس آن سه مرد شجاع، لشکر فلسطینیان را از میان شکافته، آب را از چاهی که نزد دروازه بیت لحم است کشیده، برداشتند و آن را نزد داود آوردند، اما نخواست که آن را بنوشد و آن را به جهت خداوند ریخت. ۱۷ و گفت: «ای خداوند حاشا از من که این کار را بکنم، مگر این خون آن کسان نیست که به خطر جان خود رفتند؟» از این جهت نخواست که بنوشد. کاری که این سه مرد کردند، این است. ۱۸ و ایشان، برادر یوآب بن صرویه، سردار سه نفر بود و نیزه خود را بر سیصد نفر حرکت داده، ایشان را کشت و در میان آن سه نفر اسم یافت. ۱۹ آیا از آن سه نفر مکرم تر نبود؟ پس سردار ایشان شد لیکن به سه نفر اول نرسید. ۲۰ و بنایاهو ابن یهوادیع، پسر مردی شجاع قبضیلی، که کارهای عظیم کرده بود، دو پسراریئیل موآبی را کشت و در روز برف به حفراهی فرود شده، شیری را بکشت. ۲۱ و مرد خوش اندام مصری ای را کشت و آن مصری در دست خود نیزه ای داشت اما نزد وی با چوب دستی رفت و نیزه را از دست مصری ربود و وی را با نیزه خودش کشت. ۲۲ و بنایاهو ابن یهوادیع این کارها را کرد و در میان آن سه مرد شجاع اسم یافت. ۲۳ و از آن سی نفر مکرم تر شد لیکن به آن سه نفر اول نرسید و داود او را بر اهل مشورت خود گماشت. ۲۴ و عسانیل برادر یوآب یکی از آن سی نفر بود و الحانان بن دودوی بیت لحمی، ۲۵ و شمه حرودی و الیقای حرودی، ۲۶ و حالص فلطی و عیرا ابن عقیش تقوعی، ۲۷ و ابیعز عناتوتی و میونای حوشاتی، ۲۸ و صلمون اخوخی و مهرای نظوفاتی، ۲۹ و حالب بن بعنه نظوفاتی و اتای بن ریبای از جبعه بنی

۲۴ و خشم خداوند بار دیگر بر اسرائیل افروخته شد. پس داود را

بر ایشان برانگیزانیده، گفت: «برو و اسرائیل و یهودا را بشمار.» ۲ و پادشاه به سردار لشکر خود یوآب که همراهش بود، گفت: «لان در تمامی اسباط اسرائیل از دان تا بترشع گردش کرده، قوم را بشمار تا عدد قوم را بدانم.» ۳ و یوآب به پادشاه گفت: «حال یهوه، خدای تو، عدد قوم را هرچه باشد، صد چندان زیاده کند، و چشمان آقاییم، پادشاه، این را ببیند، لیکن چرا آقاییم، پادشاه، خواهش این عمل دارد؟» ۴ اما کلام پادشاه بر یوآب و سرداران لشکر غالب آمد و یوآب و سرداران لشکر از حضور پادشاه برای شمردن قوم اسرائیل بیرون رفتند. ۵ و از اردن عبور کرده، در عروعر به طرف راست شهری که در وسط وادی جاد در مقابل یعزیر است، اردو زدند. ۶ و به جلعاد و زمین تحتم حدشی آمدند و به دان یعن رسیده، به سوی صیدون دور زدند. ۷ و به قلعه صور و تمامی شهرهای حویان و کنعانیان آمدند و به جنوب یهودا تا بترشع گذشتند. ۸ و چون در تمامی زمین گشته بودند، بعد از انقضای این ماه و بیست روز به اورشلیم مراجعت کردند. ۹ و یوآب عدد شمرده شدگان قوم را به پادشاه داد: از اسرائیل هشتصد هزار مرد جنگی شمشیرزن و از یهودا پانصد هزار مرد بودند. ۱۰ و داود بعد از آنکه قوم را شمرده بود، دردل خود پشیمان گشت. پس داود به خداوند گفت: «در این کاری که کردم، گناه عظیمی ورزیدم و حال ای خداوند گناه بنده خود را عفو فرما زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم.» ۱۱ و پادشاه چون داود برخاست، کلام خداوند به جاد نبی که راوی داود بود، نازل شده، گفت: ۱۲ «برو داود را بگو خداوند چنین می گوید: سه چیز پیش تو می گذارم پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا برایت به عمل آورم.» ۱۳ پس جاد نزد داود آمده، او را مخیر ساخت و گفت: «آیا هفت سال قحط در زمین بر تو عارض شود، یا سه ماه از حضور دشمنان خود فرار نمایی و ایشان تو را تعاقب کنند، یا ویا سه روز در زمین تواقف شود. پس الان تشخیص نموده، بین که نزد فرستنده خود چه جواب بدم.» ۱۴ داود به جاد گفت: «در شدت تنگی هستم. تمنا اینکه به دست خداوند نیفتیم زیرا که رحمتهای او عظیم است و به دست انسان نیفتیم.» ۱۵ پس خداوند ویا بر اسرائیل از آن صبح تا وقت معین فرستاد و هفتاد هزار نفر از قوم، از دان تا بترشع مردند. ۱۶ و چون فرشته، دست خود را بر اورشلیم دراز کرد تا آن را هلاک سازد، خداوند از آن بلا پشیمان شد و به فرشته ای که قوم را هلاک می ساخت گفت: «کافی است! حال دست خود را باز دار.» و فرشته خداوند نزد خرمنگاه ارونه ییوسی بود. ۱۷ و چون داود،

فرشته‌ای را که قوم را هلاک می‌ساخت دید، به خداوند عرض کرده، گفت: «اینک من گناه کرده‌ام و من عصیان ورزیده‌ام اما این گوسفندان چه کرده‌اند؟ تمنای اینکه دست تو بر من و برخاندان پدرم باشد.» ۱۸ و در آن روز جاد نزد داود آمده، گفت: «بروو مذبحی در خرمنگاه ارونه بیوسی برای خداوند برپا کن.» ۱۹ پس داود موافق کلام جاد چنانکه خداوند امر فرموده بود، رفت. ۲۰ و چون ارونه نظر انداخته، پادشاه و بندگانش را دید که نزد وی می‌آیند، ارونه بیرون آمده، به حضور پادشاه به روی خود به زمین افتاده، تعظیم نمود. ۲۱ و ارونه گفت: «آقایم، پادشاه، چرا نزد بنده خود آمده است؟» داود گفت: «تا خرمنگاه را از تو بخرم و مذبحی برای خداوند بنا نمایم و تا ویا از قوم رفع شود.» ۲۲ و ارونه به داود عرض کرد: «آقایم پادشاه آنچه را که در نظرش پسند آید گرفته، قربانی کند و اینک گاوان به جهت قربانی سوختنی و چومها و اسباب گاوان به جهت هیزم. این همه رای پادشاه، ارونه به پادشاه می‌دهد. و ارونه به پادشاه گفت: «یهوه، خدایت، تو را قبول فرماید.» ۲۳ اما پادشاه به ارونه گفت: «نی، بلکه البته به قیمت از تو خواهم گرفت، و برای یهوه، خدای خود، قربانی های سوختنی بی قیمت نخواهم گذرانید.» پس داود خرمنگاه و گاوان را به پنجاه مثقال نقره خرید. ۲۴ و داود در آنجا مذبحی برای خداوند بنا نموده، قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید. پس خداوند به جهت زمین اجابت فرمود و ویا از اسرائیل رفع شد. گذرانید. پس خداوند به جهت زمین اجابت فرمود و ویا از اسرائیل رفع شد.

## اول پادشاهان

حضور پادشاه درآمده، رو به زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود. ۲۴ و ناتان گفت: «ای آقایم پادشاه، آیا تو گفته‌ای که ادنیا بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست؟ ۲۵ زیرا که امروز او روانه شده، گاو و پرواریها و گوسفندان بسیار ذبح نموده، و همه پسران پادشاه و سرداران لشکر و ایبائارکاهن را دعوت کرده است، و اینک ایشان به حضورش به اکل و شرب مشغولند و می‌گویند ادنیای پادشاه زنده بماند. ۲۶ لیکن بنده ات مرا و صادوق کاهن و بنایاهو ابن یهویاداع و بنده ات، سلیمان را دعوت نکرده است. ۲۷ آیا این کار از جانب آقایم، پادشاه شده و آیا به بنده ات خبر ندادی که بعد از آقایم، پادشاه کیست که بر کرسی وی بنشیند؟» ۲۸ و داود پادشاه در جواب گفت: «بتشبع رازد من بخوانید.» پس او به حضور پادشاه درآمد و به حضور پادشاه ایستاد. ۲۹ و پادشاه سگوندخورد، گفت: «قسم به حیات خداوند که جان مرا از تمام تنگیها رها نموده است. ۳۰ چنانکه برای تو، به یهوه خدای اسرائیل، قسم خورده، گفتم که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد، و او به جای من بر کرسی من خواهد نشست، به همان طور امروز به عمل خواهم آورد.» ۳۱ و بتشبع روبه زمین خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و گفت: «آقایم، داود پادشاه تا به ابد زنده بماند!» ۳۲ و داود پادشاه گفت: «صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایاهو ابن یهویاداع را نزد من بخوانید.» پس ایشان به حضور پادشاه داخل شدند. ۳۳ و پادشاه به ایشان گفت: «بنندگان آقای خویش را همراه خود بردارید و پسر، سلیمان را بر قاطر من سوار نموده، او را به جیحون ببرید. ۳۴ و صادوق کاهن و ناتان نبی او را در آنجا به پادشاهی اسرائیل مسح نمایند و کرنا را نواخته، بگویند: سلیمان پادشاه زنده بماند! ۳۵ و شما در عقب وی برآید تا او داخل شده، بر کرسی من بنشیند و او به جای من پادشاه خواهد شد، و او را مامور فرمودم که بر اسرائیل و بر یهودا پیشوا باشد.» ۳۶ و بنایاهو ابن یهویاداع در جواب پادشاه گفت: «آمین! یهوه، خدای آقایم، پادشاه نیز چنین بگوید. ۳۷ چنانکه خداوند با آقایم، پادشاه بوده است، همچنین با سلیمان نیز باشد، و کرسی وی را از کرسی آقایم داود پادشاه عظیم تر گرداند.» ۳۸ و صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایاهو ابن یهویاداع و کریتیان و فلیتیان رفته، سلیمان را بر قاطر داود پادشاه سوار کردند و او را به جیحون آوردند. ۳۹ و صادوق کاهن، حقه روغن را ازخیمه گرفته، سلیمان را مسح کرد و چون کرنا را نواختند تمامی قوم گفتند: «سلیمان پادشاه زنده بماند.» ۴۰ و تمامی قوم در عقب وی برآمدند و قوم نای نواختند و به فرح عظیم شادی نمودند، به حدی که زمین از آواز ایشان منشق می‌شد. ۴۱ و ادنیا و تمامی دعوت‌شدگانی که با او بودند، چون از خوردن فراغت یافتند، این راشنیدند و چون یوآب آواز کرنا را شنید، گفت: «چیست این صدای اضطراب در شهر؟» ۴۲ و چون او هنوز سخن می‌گفت، اینک یوناتان بن ایباتار کاهن رسید و ادنیا گفت: «بیا زیرا که تو مردشجاع هستی و خبر نیکو می‌آوری.» ۴۳ یوناتان در جواب ادنیا گفت: «به درستی که آقای ما، داود پادشاه، سلیمان را پادشاه ساخته است. ۴۴ و پادشاه، صادوق کاهن و ناتان نبی و بنایاهو ابن یهویاداع و کریتیان و فلیتیان را با او فرستاده، او

۱ چند او را به لباس می‌پوشانیدند، لیکن گرم نمی‌شد. ۲ و خادمانش وی را گفتند: «به جهت آقای ما، پادشاه، باکره‌ای جوان بطلبند تا به حضور پادشاه بایستد و او را پرستاری نماید، و در آغوش تو بخوابد تا آقای ما، پادشاه، گرم بشود.» ۳ پس در تمامی حدود اسرائیل دختری نیکو منظر طلبیدند و ایشک شومیه را یافته، او را نزد پادشاه آوردند. ۴ و آن دختر بسیار نیکو منظر بود و پادشاه را پرستاری نموده، او را خدمت می‌کرد، اما پادشاه او را نشناخت. ۵ آنگاه ادنیا پسر حجیت، خویشتن را برافراشته، گفت: «من سلطنت خواهم نمود.» و برای خود اربابها و سواران و پنجاه نفر را که پیش روی وی بدونند، مهیا ساخت. ۶ و پدرش او را در تمامی ایام عمرش نرنجانیده، و نگفته بود چرا چنین و چنان می‌کنی، و او نیز بسیار خوش اندام بود و مادرش او را بعد از ایشالوم زاییده بود. ۷ و یایوآب بن صرویه و ایباتار کاهن مشورت کرد و ایشان ادنیا را اعانت نمودند. ۸ و اما صادوق کاهن و بنایاهو ابن یهویاداع و ناتان نبی و شمععی و ربعی و شجاعانی که از آن داود بودند، با ادنیا نرفتند. ۹ و ادنیا گوسفندان و گاو و پرواریها نزد سنگ زوحت که به جانب عین روجل است، ذبح نمود، و تمامی برادرانش، پسران پادشاه را با جمیع مردان یهودا که خادمان پادشاه بودند، دعوت نمود. ۱۰ اما ناتان نبی و بنایاهو و شجاعان و برادر خود، سلیمان را دعوت نکرد. ۱۱ و ناتان به بتشبع، مادر سلیمان، عرض کرده، گفت: «آیا نشنیدی که ادنیا، پسر حجیت، سلطنت می‌کند و آقای ما داود نمی‌داند. ۱۲ پس حال بیا تو را مشورت دهم تا جان خود و جان پسر، سلیمان را رهایی. ۱۳ برو نزد داود پادشاه داخل شده، وی را بگو که ای آقایم پادشاه، آیا تو برای کنیز خود قسم خورده، نگفتی که پسر تو سلیمان، بعد از من پادشاه خواهد شد؟ و او بر کرسی من خواهد نشست؟ پس چرا ادنیا پادشاه شده است؟ ۱۴ اینک وقتی که تو هنوز در آنجا با پادشاه سخن گوئی، من نیز بعد از تو خواهم آمد و کلام تو را ثابت خواهم کرد.» ۱۵ پس بتشبع نزد پادشاه به اطاق درآمد و پادشاه بسیار پیر بود و ایشک شومیه، پادشاه را خدمت می‌نمود. ۱۶ و بتشبع خم شده، پادشاه را تعظیم نمود و پادشاه گفت: «تو را چه شده است؟» ۱۷ او وی را گفت: «ای آقایم توبرای کنیز خود به یهوه خدای خویش قسم خوردم که پسر تو، سلیمان بعد از من پادشاه خواهد شد و او بر کرسی من خواهد نشست. ۱۸ و حال اینک ادنیا پادشاه شده است و آقایم پادشاه اطلاع ندارد. ۱۹ و گاو و پرواریها و گوسفندان بسیار ذبح کرده، همه پسران پادشاه و ایباتار کاهن و یوآب، سردار لشکر را دعوت کرده، اما بنده ات سلیمان را دعوت نموده است. ۲۰ و اما ای آقایم پادشاه، چشمان تمامی اسرائیل به سوی توست تا ایشان را خبر دهی که بعد از آقایم، پادشاه، کیست که بر کرسی وی خواهد نشست. ۲۱ والا واقع خواهد شد هنگامی که آقایم پادشاه با پدران خویش بخوابد که من و پسر سلیمان مقصر خواهیم بود.» ۲۲ و اینک چون او هنوز با پادشاه سخن می‌گفت، ناتان نبی نیز داخل شد. ۲۳ و پادشاه را خبر داده، گفتند که «اینک ناتان نبی است.» و او به

رابر قاطر پادشاه سوار کرده‌اند. ۴۵ و صادق کاهن و ناتان نبی، او را در جیحون به پادشاهی مسح کرده‌اند و از آنجا شادی کنان برآمدند، چنانکه شهر به آشوب درآمد. و این است صدایی که شنیدید. ۴۶ و سلیمان نیز بر کرسی سلطنت جلوس نموده است. ۴۷ و ایضاً بندگان پادشاه به جهت تهیت آقای ما، داود پادشاه آمده، گفتند: خدای تو اسم سلیمان را از اسم تو افضل و کرسی او را از کرسی تو اعظم گرداند. و پادشاه بر بسترخود سجده نمود. ۴۸ و پادشاه نیز چنین گفت: متبارک باد یهوه، خدای اسرائیل، که امروز کسی را که بر کرسی من بنشیند، به من داده است و چشمان من، این را می‌بیند. ۴۹ آنگاه تمامی مهمانان ادنیای ترسان شده، برخاستند و هرکس به راه خود رفت. ۵۰ و ادنیای از سلیمان ترسان شده، برخاست و روانه شده، شاخهای مذبح را گرفت. ۵۱ و سلیمان را خیر داده، گفتند که «اینک ادنیای از سلیمان پادشاه می‌ترسد و شاخهای مذبح را گرفته، می‌گوید که سلیمان پادشاه امروز برای من قسم بخورد که بنده خود را به شمشیر نخواهد کشت.» ۵۲ و سلیمان گفت: «اگر مرد صالح باشد، یکی از موهبهایش بر زمین نخواهد افتاد اما اگر بدی در او یافت شود، خواهد مرد.» ۵۳ و سلیمان پادشاه فرستاد تا او را از نزد مذبح آورند و او آمده، سلیمان پادشاه را تعظیم نمود و سلیمان گفت: «به خانه خود برو.»

۲ و چون ایام وفات داود نزدیک شد، پسر خود سلیمان را وصیت فرموده، گفت: ۲ «من به راه تمامی اهل زمین می‌روم. پس تو قوی و دلیر باش. ۳ و وصایای یهوه، خدای خود را نگاه داشته، به طریق های وی سلوک نما، و فرایض او امرار و احکام و شهادت وی را به نوعی که در تورات موسی مکتوب است، محافظت نما تا در هر کاری که کنی و به هر جایی که توجه نمای، برخوردار باشی. ۴ و تا آنکه خداوند، کلامی را که درباره من فرموده و گفته است، برقرار دارد که اگر پسران تو راه خویش را حفظ نموده، به تمامی دل و به تمامی جان خود در حضور من به راستی سلوک نمایند، یقین که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد. ۵ و دیگر تو آنچه را که یوآب بن صرویه به من کرد می‌دانی، یعنی آنچه را با دو سردار لشکر اسرائیل ابنیر بن نیر و عماسا ابن یتر کرد و ایشان را کشت و خون جنگ را در حین صلح ریخته، خون جنگ را بر کمر بندی که به کمر خود داشت و بر نعلینی که به پایهایش بود، پاشید. ۶ پس موافق حکمت خود عمل نما و مباد که موی سفید او به سلامتی به قبر فرو رود. (Sheol h7585) و اما با پسران برزلیای جلعادی احسان نما و ایشان از جمله خورندگان بر سفره تو باشند، زیرا که ایشان هنگامی که از برادر تو ایشالوم فرار می‌کردم، نزد من چنین آمدند. ۸ و اینک شمععی ابن جیرای بنیامینی از بحوریم نزد توست و او مرا در روزی که به محتایم رسیدم به لعنت سخت لعن کرد، لیکن چون به استقبال من به اردن آمد برای او به خداوند قسم خورده، گفتم که تو را با شمشیر نخواهم کشت. ۹ پس الان او را بی‌گناه مشمار زیرا که مرد حکیم هستی و آنچه را که با او باید کرد، می‌دانی. پس مویهای سفید او را به قبر باخون فرود آور.» (Sheol h7585) ۱۰ پس داود

آن بود و سلیمان بر آن مذهب هزار قربانی سوختنی گذرانید. ۵ و خداوند به سلیمان در جبعون در خواب شب ظاهر شد. و خدا گفت: «آنچه را که به تو بدهم، طلب نما.» ۶ سلیمان گفت: «تو با بنده ات، پدرم داود، هرگاه در حضور تو با راستی و عدالت و قلب سلیم با تو رفتار می‌نمود، احسان عظیم می‌نمودی، و این احسان عظیم را برای اونگاه داشتی که پسری به او دادی تا بر کرسی وی بنشیند، چنانکه امروز واقع شده است. ۷ و الان ای یهوه، خدای من، تو بنده خود را به‌جای پدرم داود، پادشاه ساختی و من طفل صغیر هستم که خروج و دخول را نمی‌دانم. ۸ و بنده ات در میان قوم تو که برگزیده‌ای هستم، قوم عظیمی که کثیرند به حدی که ایشان را نتوان شمرد و حساب کرد. ۹ پس به بنده خود دل فہیم عطا فرما تا قوم تو را داوری نمایم و در میان نیک و بد تمیز کنم، زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری توان نمود؟» ۱۰ و این امر به نظر خداوند پسند آمد که سلیمان این چیز را خواسته بود. ۱۱ پس خدا وی را گفت: «چونکه این چیز را خواستی و طول ایام برای خویشتن نطلبیدی، و دولت برای خودسوال نمودی، و جان دشمنان را نطلبیدی، بلکه به جهت خود حکمت خواستی تا انصاف رابفهمی، ۱۲ اینک برحسب کلام تو کردم و اینک دل حکیم و فہیم به تو دادم به طوری که پیش از تومثل تویی نبوده است و بعد از تو کسی مثل تو نخواهد برخاست. ۱۳ و نیز آنچه را نطلبیدی، یعنی هم دولت و هم جلال را به تو عطا فرمودم به حدی که در تمامی روزهایت کسی مثل تو درمیان پادشاهان نخواهد بود. ۱۴ و اگر در راههای من سلوک نموده، فریاض و اوامر مرا نگاه داری به طوری که پدر تو داود سلوک نمود، آنگاه روزهایت را طویل خواهم گردانید.» ۱۵ پس سلیمان بیدار شد و اینک خواب بود و به اورشلیم آمده، پیش تابوت عهد خداوند ایستاد، و قربانی‌های سوختنی گذرانید و ذبایح سلامتی ذبح کرده، برای تمامی بندگان ضیافت نمود. ۱۶ آنگاه دو زن زانیه نزد پادشاه آمده، درحضورش ایستادند. ۱۷ و یکی از آن زنان گفت: «ای آقایم، من و این زن در یک خانه ساکنیم و درآن خانه با او زاییدم. ۱۸ و روز سوم بعد از زاییدنم واقع شد که این زن نیز زایید و ما با یکدیگر بودیم و کسی دیگر با ما در خانه نبود و ما هر دو در خانه‌تها بودیم. ۱۹ و در شب، پسر این زن مرد زیرا که بر او خوابیده بود. ۲۰ و او در نصف شب برخاسته، پسر مرا وقتی که کنیزت در خواب بود از پهلوی من گرفت و در بغل خود گذاشت و پسر مرده خود را در بغل من نهاد. ۲۱ و بامدادان چون برخاستم تاپسر خود را شیر دهم اینک مرده بود اما چون دروقت صبح بر او نگاه کردم، دیدم که پسری که من زاییده بودم، نیست.» ۲۲ زن دیگر گفت: «نی، بلکه پسر زنده از آن من است و پسر مرده از آن توست.» و آن دیگر گفت: «نی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسر زنده از آن من است.» و به حضور پادشاه مکالمه می‌کردند. ۲۳ پس پادشاه گفت: «این می‌گوید که این پسرزنده از آن من است و پسر مرده از آن توست و آن می‌گوید نی، بلکه پسر مرده از آن توست و پسرزنده از آن من است.» ۲۴ و پادشاه گفت: «شمشیری نزد من بیاورید.» پس شمشیری به حضور پادشاه آوردند. ۲۵ و پادشاه گفت: «پسرزنده را به دو حصه تقسیم نمایید و نصفش را به

من جواب داده است.» ۳۱ پادشاه وی را فرمود: «موافق سخنش عمل نما و او را کشته، دفن کن تا خون بی‌گناهی را که یوآب ریخته بود از من و از خاندان پدرم دورنمایی. ۳۲ و خداوند خونت را بر سر خودش رد خواهد گردانید به‌سبب اینکه بر دو مرد که از او عدلتر و نیکوتر بودند هجوم آورده، ایشان را با شمشیر کشت و پدرم، داود اطلاع نداشت، یعنی ابیر بن نیر، سردار لشکر اسرائیل و عماسا ابن یتر، سردار لشکر یهودا. ۳۳ پس خون ایشان برسر یوآب و بر سر ذریتش تا به ابد برخواهد گشت و برای داود و ذریتش و خاندانش و کرسی‌اش سلامتی از جانب خداوند تا ابد اباد خواهد بود.» ۳۴ پس بنایاهو ابن یهویدا ع رفت، او را زد و کشت و او را در خانه‌اش که در صحرا بود، دفن کردند. ۳۵ و پادشاه بنایاهو ابن یهویدا ع را به‌جایش به‌سرداری لشکر نصب کرد و پادشاه، صادق کاهن را در جای ایباتار گماشت. ۳۶ و پادشاه فرستاده، شمعی را خوانده، وی را گفت: «به جهت خود خانه‌ای در اورشلیم بنا کرده، در آنجا ساکن شو و از آنجا به هیچ طرف بیرون مرو. ۳۷ زیرا یقین در روزی که بیرون روی و از نهر قدرون عبور نمایی، بدان که البته خواهی مرد و خونت بر سر خودت خواهد بود.» ۳۸ و شمعی به پادشاه گفت: «آنچه گفتی نیکوست. به طوری که آقایم پادشاه فرموده است، بنده ات چنین عمل خواهد نمود.» پس شمعی روزهای بسیار در اورشلیم ساکن بود. ۳۹ اما بعد از انقضای سه سال واقع شد که دوغلام شمعی نزد اخیش بن معکه، پادشاه جت فرار کردند و شمعی را خیر داده، گفتند که «اینک غلامانت در جت هستند.» ۴۰ و شمعی برخاسته، الاغ خود را بیاراست و به جستجوی غلامانش، نزد اخیش به جت روانه شد، و شمعی رفته، غلامان خود را از جت بازآورد. ۴۱ و به سلیمان خبر دادند که شمعی از اورشلیم به جت رفته و برگشته است. ۴۲ و پادشاه فرستاده، شمعی را خواند و وی را گفت: «آیا تو را به خداوند قسم ندادم و تو را نگفتم در روزی که بیرون شوی و به هر جا بروی یقین بدان که خواهی مرد، و تو مرا گفتی سخنی که شنیدم نیکوست. ۴۳ پس قسم خداوند و حکمی را که به تو امر فرمودم، چراگناه نداشتی؟» ۴۴ و پادشاه به شمعی گفت: «تمامی بدی را که دلت از آن آگاهی دارد که به پدر من داود کرده‌ای، می‌دانی و خداوند شرارت تو را به‌سرت برگردانیده است. ۴۵ و سلیمان پادشاه، مبارک خواهد بود و کرسی داود درحضور خداوند تا به ابد پایدار خواهد ماند.» ۴۶ پس پادشاه بنایاهو ابن یهویدا ع را امر فرمود او بیرون رفته، او را زد که مرد. و سلطنت در دست سلیمان برقرار گردید.

۳ و سلیمان با فرعون، پادشاه مصر، مصاهرت نموده، دختر فرعون را گرفت، و او را به شهر داود آورد تا بنای خانه خود و خانه خداوند و حصار اورشلیم را به هر طرفش تمام کند. ۲ لیکن قوم در مکانهای بلند قربانی می‌گذرانیدند زیرا خانه‌ای برای اسم خداوند تا آن زمان بنا نشده بود. ۳ و سلیمان خداوند را دوست داشته، به فریاض پدر خود، داود رفتار می‌نمود، جز اینکه در مکانهای بلند قربانی می‌گذرانید و بخورمی سوزانید. ۴ و پادشاه به جبعون رفت تا در آنجا قربانی بگذراند زیرا که مکان بلند عظیم،

این و نصفش را به آن بدهید.» ۲۶ و زنی که پسرزنده از آن او بود چونکه دلش بر پسرش می سوخت به پادشاه عرض کرده، گفت: «ای آقایم! پسر زنده را به او بدهید و او را هرگز مکشید.» اما آن دیگری گفت: «نه از آن من و نه از آن تو باشد؛ او را تقسیم نمایید.» ۲۷ آنگاه پادشاه امر فرموده، گفت: «پسر زنده را به او بدهید و او را البته مکشید زیرا که مادرش این است.» ۲۸ و چون تمامی اسرائیل حکمی را که پادشاه کرده بود، شنیدند از پادشاه بترسیدند زیرا دیدند که حکمت خدایی به جهت داوری کردن در دل اوست.

**۴** و سلیمان پادشاه بر تمامی اسرائیل پادشاه بود. ۲ و سردارانی که داشت اینانند: عزریاهو ابن صادوق کاهن، ۳ و الیحورف و اخیاسران شیشه کاتبان و یهوشافاط بن اخیلود وقایع نگار، ۴ و بنایاهو ابن یهویداع، سردار لشکر، و صادوق و ایاتار کاهنان، ۵ و عزریاهو بن ناتان، سردار وکلاء و زابود بن ناتان کاهن و دوست خالص پادشاه، ۶ و اخیشار ناظر خانه و ادونیرام بن عبدا، رئیس باجگیران. ۷ و سلیمان دوازده وکیل بر تمامی اسرائیل داشت که به جهت خوراک پادشاه و خاندانش تدارک می دیدند، که هریک از ایشان یک ماه درسال تدارک می دیدند. ۸ و نامهای ایشان این است: بنحور در کوهستان افرایم ۹ و بندقر درماقص و شعلیم و بیت شمس و ایلون بیت حانان ۱۰ و بنحسد در اربوت که سوکوه و تمامی زمین حافر به او تعلق داشت ۱۱ و بنشینباد در تمامی نفت دور که تافت دختر سلیمان زن او بود ۱۲ وبعنا ابن اخیلود در تنک و مجدو و تمامی بیتشان که به جانب صرتان زیر زیرعیل است از بیتشان تا آبل محوله تا آن طرف یقمعام ۱۳ و بنجابر دراموت جلعاد که قرای یاعبر بن منسی که درجلعاد می باشد و بلوک ارجوب که در باشان است به او تعلق داشت، یعنی شصت شهر بزرگ حصاردار با پشت بندهای برنجین ۱۴ و اخیناداب بن عدو در محنائیم ۱۵ و اخیمعص در نفتالی که اوئیز باسمت، دختر سلیمان را به زنی گرفته بود ۱۶ وبعنا ابن حوشای در اشیر و بلعوت ۱۷ و یهوشافاطین فاروح در یساکار ۱۸ و شمعی ابن ایلا دربنیامین ۱۹ و جابر بن اواری در زمین جلعاد که ولایت سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان بود و او به تنهایی در آن زمین وکیل بود. ۲۰ و یهودا و اسرائیل مثل ریگ کناره دریاییشمار بودند و اکل و شرب نموده، شادی می کردند.

**۵** و حیرام، پادشاه صور، خادمان خود را نزد سلیمان فرستاد، چونکه شنیده بود که او راه جای پدرش به پادشاهی مسح کرده اند، زیرا که حیرام همیشه دوست داود بود. ۲ و سلیمان نزد حیرام فرستاده، گفت ۳ که «تو پدر من داود رامی دانی که نتوانست خانه ای به اسم یهوه، خدای خود بنا نماید به سبب جنگهایی که او را احاطه می نمود تا خداوند ایشان را زیر کف پایهای او نهاد. ۴ اما الان یهوه، خدای من، مرا از هر طرف آرامی داده است که هیچ دشمنی و هیچ واقعه بدی وجود ندارد. ۵ و اینک مراد من این است که خانه ای به اسم یهوه، خدای خود، بنا نمایم چنانکه خداوند به پدرم داود وعده داد و گفت که پسر تو که او را به جای تو بر کرسی خواهم نشاندید، خانه را به اسم من بنا خواهد کرد. ۶ و حال امر فرما که سروهای آزاد از لبنان برای من قطع نمایند و خادمان من همراه خادمان تو خواهند بود، و مزد خادمان را موافق هراتچه بفرمایی به تو خواهم داد، زیرا تو می دانی که در میان ما کسی نیست که مثل صیدونیان در قطع نمودن درختان ماهر باشد.» ۷ پس چون حیرام سخنان سلیمان را شنید، به غایت شادمان شده، گفت: «امروز خداوند متبارک باد که به داود پسری حکیم بر این قوم عظیم عطا نموده است.» ۸ و حیرام نزد سلیمان فرستاده، گفت: «پیغامی که نزد من فرستادی اجابت نمودم و من خواهش تو را درباره چوب سرو آزاد وچوب صنوبر بجا خواهم آورد. ۹ خادمان من آنها را از لبنان به دریا فرود خواهند آورد و من آنها را بسته خواهم ساخت در دریا، تا مکانی که برای من معین کنی و آنها را در آنجا از هم باز خواهم کرد تا آنها را ببری و اما تو درباره دادن آذوقه به خانه من اراده مرا به جایی خواهی آورد.» ۱۰ پس حیرام چوبهای سرو آزاد و چوبهای صنوبر را موافق تمامی اراده اش به سلیمان داد. ۱۱ و سلیمان بیست هزار کر گندم و بیست هزار کر روغن صاف به حیرام به جهت قوت خانه اش داد، و سلیمان هرساله اینقدر به حیرام می داد. ۱۲ و خداوند سلیمان را به نوعی که به او وعده داده بود، حکمت بخشید و در میان حیرام و سلیمان صلح بود و با یکدیگر عهد بستند. ۱۳ و سلیمان پادشاه از تمامی اسرائیل سخره گرفت و

ساخت تا تابوت عهد خداوند رادر آن بگذارد. ۲۰ و اما داخل محراب طولش بیست ذراع و عرضش بیست ذراع و بلندیش بیست ذراع بود و آن را به زر خالص پوشانید و مذبح را با چوب سرو آزاد پوشانید. ۲۱ پس سلیمان داخل خانه را به زر خالص پوشانید و پیش روی محراب زنجیرهای طلا کشید و آن را به طلا پوشانید. ۲۲ و تمامی خانه را به طلا پوشانید تا همگی خانه تمام شد و تمامی مذبح را که پیش روی محراب بود، به طلا پوشانید. ۲۳ و در محراب دو کروی از چوب زیتون ساخت که قد هر یک از آنها ده ذراع بود. ۲۴ و بال یک کروی پنج ذراع و بال کروی دیگر پنج ذراع بود و از سر یک بال تا به سر بال دیگر ده ذراع بود. ۲۵ و کروی دوم ده ذراع بود که هر دو کروی را یک اندازه و یک شکل بود. ۲۶ بلندی کروی اول ده ذراع بود و همچنین کروی دیگر. ۲۷ و کرویانی را در اندرون خانه گذاشت و بالهای کرویانی پهن شد به طوری که بال یک کروی به دیوار می‌رسید و بال کروی دیگر می‌رسید و در میان خانه بالهای آنها با یکدیگر برمی‌خورد. ۲۸ و کرویانی را به طلا پوشانید. ۲۹ و بر تمامی دیوارهای خانه، به هر طرف نقشهای تراشیده شده کرویانی و درختان خرما و بسته های گل در اندرون و بیرون کند. ۳۰ و زمین خانه را از اندرون و بیرون به طلا پوشانید. ۳۱ و به جهت در محراب دو لنگه از چوب زیتون، و آستانه و باهوی آن را به اندازه پنج یک دیوار ساخت. ۳۲ پس آن دو لنگه از چوب زیتون بود و بر آنها نقشهای کرویانی و درختان خرما و بسته های گل کند و به طلا پوشانید. و کرویانی و درختان خرما را به طلا پوشانید. ۳۳ و همچنین به جهت در هیكل باهوی چوب زیتون به اندازه چهار یک دیوار ساخت. ۳۴ و دو لنگه این در از چوب صنوبر بود و دو تخته لنگه اول تا می‌شد و دو تخته لنگه دوم تا می‌شد. ۳۵ و بر آنها کرویانی و درختان خرما و بسته های گل کند و آنها را به طلائی که موافق نقشها ساخته بود، پوشانید. ۳۶ و صحن اندرون را از سه صف سنگهای تراشیده، و یک صف تیرهای سرو آزاد بنا نمود. ۳۷ و بنیاد خانه خداوند در ماه زیو از سال چهارم سلطنت نهاده شد. ۳۸ و در سال یازدهم در ماه که ماه هشتم باشد، خانه با تمامی متعلقاتش بر وفق تمامی قانون هایش تمام شد. پس آن را در هفت سال بنا نمود.

اما خانه خودش را سلیمان در مدت سیزده سال بنا نموده، تمامی خانه خویش را به اتمام رسانید. ۲ و خانه جنگل لبنان را بنا نمود که طولش صد ذراع و عرضش پنجاه ذراع و بلندیش سی ذراع بود و آن را بر چهار صف تیرهای سرو آزاد بنا کرد و بر آن ستونها، تیرهای سرو آزاد گذاشت. ۳ و آن بر زبر چهل و پنج غرفه که بالای ستونها بود به سرو آزاد پوشانیده شد که در هر صف پانزده بود. ۴ و سه صف تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود. ۵ و جمیع درها و پاهوها مربع و تخته پوش بود و پنجره مقابل پنجره در سه طبقه بود. ۶ و رواقی از ستونها ساخت که طولش پنجاه ذراع و عرضش سی ذراع بود و رواقی پیش آنها. ۷ و ستونها و آستانه پیش آنها و رواقی به جهت کرسی خود، یعنی رواق داوری که در آن حکم نماید، ساخت و آن را به سرو آزاد از زمین تاسقف پوشانید. ۸ و

آن سخره سی هزار نفر بود. ۱۴ و از ایشان ده هزار نفر، هر ماهی به نوبت به لبنان می‌فرستاد. یک ماه در لبنان و دو ماه در خانه خویش می‌ماندند. و ادونیرام رئیس سخره بود. ۱۵ و سلیمان را هفتاد هزار مرد باربردار و هشتاد هزار نفر چوب بر در کوه بود. ۱۶ سوای سروران گماشتگان سلیمان که ناظر کار بود، یعنی سه هزار و سیصد نفر که بر عاملان کار ضابط بودند. ۱۷ و پادشاه امر فرمود تا سنگهای بزرگ و سنگهای گرانها و سنگهای تراشیده شده به جهت بنای خانه کنندند. ۱۸ و بنایان سلیمان و بنایان حیرام و جلیلیان آنها را تراشیدند، پس چوبها و سنگها را به جهت بنای خانه مهیا ساختند.

۶ و واقع شد در سال چهارصد و هشتاد از خروج بنی اسرائیل از زمین مصر در ماه زیو که ماه دوم از سال چهارم سلطنت سلیمان بر اسرائیل بود که بنای خانه خداوند را شروع کرد. ۲ و خانه خداوند که سلیمان پادشاه بنا نمود طولش شصت ذراع و عرضش بیست و بلندیش سی ذراع بود. ۳ و رواق پیش هیكل خانه موافق عرض خانه، طولش بیست ذراع و عرضش رویوی خانه ده ذراع بود. ۴ و برای خانه پنجره های مشبک ساخت. ۵ و بر دیوار خانه به هر طرفش طبقه‌ها بنا کرد، یعنی به هر طرف دیوارهای خانه هم بر هیكل و هم بر محراب و به هر طرفش غرفه‌ها ساخت. ۶ و طبقه تحتانی عرضش پنج ذراع و طبقه وسطی عرضش شش ذراع و طبقه سومی عرضش هفت ذراع بود زیرا که به هر طرف خانه از خارج پشته‌ها گذاشت تا تیرها در دیوار خانه متمکن نشود. ۷ و چون خانه بنا می‌شد از سنگهایی که در معدن مهیا شده بود، بنا شد به طوری که در وقت بنا نمودن خانه نه چکش و نه تبر و نه هیچ آلات آهنی مسموع شد. ۸ و در غرفه های وسطی در جانب راست خانه بود و به طبقه وسطی و از طبقه وسطی تا طبقه سومی از پله های پیلچاپیچ بالا می‌رفتند. ۹ و خانه را بنا کرده، آن را به اتمام رسانید و خانه را با تیرهاو تخته های چوب سرو آزاد پوشانید. ۱۰ و بر تمامی خانه طبقه‌ها را بنا نمود که بلندی هر یک از آنها پنج ذراع بود و با تیرهای سرو آزاد در خانه متمکن شد. ۱۱ و کلام خداوند بر سلیمان نازل شده، گفت: ۱۲ «این خانه‌ای که تو بنا می‌کنی اگر در فرایض من سلوک نموده، احکام مرا به‌جا آوری و جمیع اوامر مرا نگاه داشته، در آنها رفتار نمایی، آنگاه سخنان خود را که با پدرت، داود، گفته‌ام با تواستوار خواهم گردانید. ۱۳ و در میان بنی اسرائیل ساکن شده، قوم خود اسرائیل را ترک نخواهم نمود.» ۱۴ پس سلیمان خانه را بنا نموده، آن را به اتمام رسانید. ۱۵ و اندرون دیوارهای خانه را به تخته های سرو آزاد بنا کرد، یعنی از زمین خانه تادیوار متصل به سقف را از اندرون با چوب پوشانید و زمین خانه را به تخته های صنوبر فرش کرد. ۱۶ و از پشت خانه بیست ذراع با تخته های سرو آزاد از زمین تا سر دیوارها بنا کرد و آنها رادر اندرون به جهت محراب، یعنی به جهت قدس‌الاقداص بنا نمود. ۱۷ و خانه، یعنی هیكل پیش روی محراب چهل ذراع بود. ۱۸ و در اندرون خانه چوب سرو آزاد منبت به شکل کدوها و بسته های گل بود چنانکه هم‌ه‌اش سرو آزاد بود و هیچ سنگ پیدا نشد. ۱۹ و در اندرون خانه، محراب را



خانه‌اش که در آن ساکن شود در صحن دیگر در اندرون رواق به همین ترکیب ساخته شد. و برای دختر فرعون که سلیمان او را به زنی گرفته بود، خانه‌ای مثل این رواق ساخت. ۹ همه این عمارات از سنگهای گرانمایی که به اندازه تراشیده و از اندرون و بیرون با اره‌ها بریده شده بود از بنیاد تا به‌سر دیوار و از بیرون تا صحن بزرگ بود. ۱۰ و بنیاد از سنگهای گرانمایی و سنگهای بزرگ، یعنی سنگهای ده ذراعی و سنگهای هشت ذراعی بود. ۱۱ و بالای آنها سنگهای گرانمایی که به اندازه تراشیده شده، و چوبهای سرو آزاد بود. ۱۲ و گرداگرد صحن بزرگ سه صف سنگهای تراشیده و یک صف تیرهای سرو آزاد بود و صحن اندرون خانه خداوند و رواق خانه همچنین بود. ۱۳ و سلیمان پادشاه فرستاده، حیرام را از صور آورد. ۱۴ و او پسر بیوه‌زی از سبط نفتالی بود و پدرش مردی از اهل صور و مسگر بود و او پر از حکمت و مهارت و فهم برای کردن هر صنعت مسگری بود. پس نزد سلیمان پادشاه آمده، تمامی کارهایش را به انجام رسانید. ۱۵ و دو ستون برنج ریخت که طول هر ستون هجده ذراع بود و ریسمانی دوازده ذراع ستون دوم را احاطه داشت. ۱۶ و دو تاج از برنج ریخته شده ساخت تا آنها را بر سر ستونها بگذارد که طول یک تاج پنج ذراع و طول تاج دیگر پنج ذراع بود. ۱۷ و شبکه‌های شبکه‌کاری و رشته‌های زنجیر کاری بود به جهت تاجهایی که بر سر ستونها بود، یعنی هفت برای تاج اول و هفت برای تاج دوم. ۱۸ پس ستونها را ساخت و گرداگرد یک شبکه کاری دو صف بود تا تاجهایی را که بر سر آنها بود بپوشاند. و به جهت تاج دیگر همچنین ساخت. ۱۹ و تاجهایی که بر سر ستونهایی که در رواق بود، از سوسنکاری به مقدار چهار ذراع بود. ۲۰ و تاجها از طرف بالا نیز بر سر آن دو ستون بودند بطنی که به‌جانب شبکه بود، و آنها را در صفاگرداگرد تاج دیگر دو بست بود. ۲۱ و ستونها را در رواق هیكل برپا نمود و ستون راست را برپانموده، آن را یاکین نام نهاد. پس ستون چپ را برپا نموده، آن را بوغر نامید. ۲۲ و بر سر ستونها سوسنکاری بود. پس کار ستونها تمام شد. ۲۳ و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تالیش ده ذراع بود و از هر طرف مدور بود، و بلندیش پنج ذراع و ریسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه داشت. ۲۴ و زیر لب آن از هر طرف کدوها بود که آن را احاطه می‌داشت برای هر ذراع ده، و آنها دریاچه را از هر جانب احاطه داشت و آن کدوها در دو صف بود و در حین ریخته شدن آن، ریخته شده بود. ۲۵ و آن دروازه‌ها گاو قایم بود که روی سه از آنها به سوی شمال بود و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها بود و همه موخرهای آنها به طرف اندرون بود. ۲۶ و حجم آن یک و وجب بود و لیش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش آن دو هزار بت می‌داشت. ۲۷ و ده پایه‌اش را از برنج ساخت که طول هر پایه چهار ذراع بود و عرض چهار ذراع و بلندیش سه ذراع بود. ۲۸ و صنعت پایه‌ها اینطور بود که حاشیه‌ها داشت و حاشیه‌ها در میان زبانه‌ها بود. ۲۹ و بر آن حاشیه‌ها که درون زبانه‌ها بود شیران و گاو و گاوین بودند و همچنین برزبانه‌ها به طرف بالا بود. و زیر شیران و گاوین بسته‌های گل کاری آویزان بود. ۳۰ و هر پایه چهارچرخ برنجین با میله

▲ آنگاه سلیمان، مشایخ اسرائیل و جمیع روسای اسباط و سروران خانه های آبی بنی اسرائیل را نزد سلیمان پادشاه در اورشلیم جمع کرد تا تابوت

عهد خداوند را از شهر داود که صهیون باشد، برآورند. ۲ و جمیع مردان اسرائیل در ماه ایتانیم که ماه هفتم است در عیدنزد سلیمان پادشاه جمع شدند. ۳ و جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و کاهنان تابوت را برداشتند. ۴ و تابوت خداوند و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه بود آوردند و کاهنان و لاویان آنها را برآوردند. ۵ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزد وی جمع شده بودند، پیش روی تابوت همراه وی ایستادند، و اینقدر گوسفند و گاو را ذبح کردند که به شمار و حساب نمی آمد. ۶ و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدس الاقداس زیر بالهای کرویبان درآوردند. ۷ زیرا کرویبان بالهای خود را بر مکان تابوت پهن می کردند و کرویبان تابوت و عصاهایش را از بالای پوشانیدند. ۸ و عصاهای اینقدر دراز بود که سرهای عصاهای او قدسی که پیش محراب بود، دیده می شد اما از بیرون دیده نمی شد و تا امروز در آنجا هست. ۹ و در تابوت چیزی نبود سوا آن دو لوح سنگ که موسی در حوریب در آن گذاشت، وقتی که خداوند با بنی اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از زمین مصر عهد بست. ۱۰ و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند ابر، خانه خداوند را پر ساخت. ۱۱ و کاهنان به سبب ابر نتوانستند به جهت خدمت بایستند، زیرا که جلال یهوه، خانه خداوند را پر کرده بود. ۱۲ آنگاه سلیمان گفت: «خداوند گفته است که در تاریکی غلیظ ساکن می شوم. ۱۳ فی الواقع خانه ای برای سکونت تو و مکانی را که در آن تا به ابد ساکن شوی بنا نموده ام.» ۱۴ و پادشاه روی خود را برگردانید، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند. ۱۵ پس گفت: «یهوه خدای اسرائیل متبارک باد که به دهان خود به پدر من داود وعده داده، و به دست خود آن را به جا آورده، گفت: ۱۶ از روزی که قوم خود اسرائیل را از مصر برآوردم، شهری از جمیع اسباط اسرائیل بزرگزیدم تا خانه ای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، اما داود را بزرگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود. ۱۷ و در دل پدرم، داود بود که خانه ای برای اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا نمایند. ۱۸ اما خداوند به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانه ای برای اسم من بنا نمای، نیکو کردی که این را در دل خود نهادی. ۱۹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود بلکه پسر تو که از صلب تو بیرون آید، او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد. ۲۰ پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید، و من به جای پدر خود داود برخاستم، و بر وفق آنچه خداوند گفته بود بر کرسی اسرائیل نشستم، و خانه را به اسم یهوه، خدای اسرائیل، بنا کرده ام. ۲۱ و در آن، مکانی مقرر کرده ام برای تابوتی که عهد خداوند در آن است که آن را با پدران ما حین بیرون آوردن ایشان از مصر بسته بود.» ۲۲ و سلیمان پیش مذبح خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را به سوی آسمان برافراشت ۲۳ و گفت: «ای یهوه، خدای اسرائیل، خدایی مثل تو نه بالا در آسمان و نه پایین بر زمین هست که با بندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک می نمایند، عهد و رحمت را نگاه می داری. ۲۴ و آن وعده ای که به بنده خود، پدرم داود داده ای، نگاه داشته ای زیرا به دهان خود وعده دادی و به دست خود آن را وفا نمودی

خانه دعا نماید، ۴۳ آنگاه از آسمان که مکان سکونت توسست بشنو و موافق هرچه آن غریب از تو استدعا نماید به عمل آور تا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو، اسرائیل، از تو بترسند و بدانند که اسم تو بر این خانه‌ای که بنا کرده‌ام، نهاده شده است. ۴۴ «اگر قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی بیرون روند و ایشان به سوی شهری که تو برگزیده‌ای و خانه‌ای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد خداوند دعانمایند، ۴۵ آنگاه دعا و تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را بجا آور. ۴۶ «و اگر به تو گناه ورزیده باشند زیرا انسانی نیست که گناه نکند و تو بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیرکنندگان ایشان، ایشان را به زمین دشمنان خواه دور و خواه نزدیک به اسیری ببرند، ۴۷ پس اگر ایشان در زمینی که در آن اسیر باشند به خودآمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که گناه کرده، و عصیان ورزیده، و شریانه رفتار نموده‌ایم، ۴۸ و در زمین دشمنانی که ایشان را به اسیری برده باشند به تمامی دل و به تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده و خانه‌ای که برای اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند، ۴۹ آنگاه از آسمان که مکان سکونت توسست، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور. ۵۰ و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند، عفو نما و تمامی تقصیرهای ایشان را که به تو ورزیده باشند بامرز و ایشان را در دل اسیرکنندگان ایشان ترحم عطا فرما تا بر ایشان ترحم نمایند. ۵۱ زیرا که ایشان قوم تو و میراث تو می‌باشند که از مصر از میان کوره آهن بیرون آوردی. ۵۲ تا چشمان تو به تضرع بنده ات و به تضرع قوم تو اسرائیل گشاده شود و ایشان را در هرچه نزد تو دعا نمایند، اجابت نمایی. ۵۳ زیرا که تو ایشان را از جمیع قومهای جهان برای اراثت خویش ممتاز نموده‌ای چنانکه به واسطه بنده خود موسی وعده دادی هنگامی که توای خداوند یهوه پدران ما را از مصر بیرون آوردی.» ۵۴ و واقع شد که چون سلیمان از گفتن تمامی این دعا و تضرع نزد خداوند فارغ شد، از پیش مذبح خداوند از زانو زدن و دراز نمودن دستهای خود به سوی آسمان برخاست، ۵۵ و ایستاده، تمامی جماعت اسرائیل را به آواز بلند برکت داد و گفت: ۵۶ «مبارک باد خداوند که قوم خود، اسرائیل را موافق هرچه وعده کرده بود، آرامی داده است زیرا که از تمامی وعده های نیکو که به واسطه بنده خود، موسی داده بود، یک سخن به زمین نینفتاد. ۵۷ یهوه خدای ما با ما باشد چنانکه با پدران مامی بود و ما را ترک نکند و رد نماید. ۵۸ و دل‌های ما را به سوی خود مایل بگرداند تا در تمامی طریق هایش سلوک نموده، اوامر و فریاض و احکام او را که به پدران ما امر فرموده بود، نگاه داریم. ۵۹ و کلمات این دعایی که نزد خداوند گفته‌ام، شب و روز نزدیک یهوه خدای ما باشد تاحق بنده خود و حق قوم خویش اسرائیل را برحسب اقتضای هر روز بجا آورد. ۶۰ تا تمامی قوم های جهان بدانند که یهوه خداست و دیگری نیست. ۶۱ پس دل شما با یهوه خدای ما کامل باشد تا در فریاض او سلوک نموده، اوامر او را مثل امروز نگاه دارید.» ۶۲ پس پادشاه و تمامی اسرائیل با وی به

۹ و واقع شد که چون سلیمان از بنا نمودن خانه خداوند و خانه پادشاه و از بجا آوردن هر مقصودی که سلیمان خواسته بود، فارغ شد، ۲ خداوند بار دیگر به سلیمان ظاهر شد، چنانکه در جبعون بر وی ظاهر شده بود. ۳ و خداوند وی را گفت: «دعا و تضرع تو را که به حضور من کردی، اجابت نمودم، و این خانه‌ای را که بنا نمودی تا نام من در آن تا به ابد نهاده شود تقدیس نمودم، و چشمان و دل من همیشه اوقات در آن خواهد بود. ۴ پس اگر تو با دل کامل و استقامت به طوری که پدرت داود رفتار نموده به حضور من سلوک نمایی، و هرچه تو را امر فرمایم بجا آوری و فریاض و احکام مرا نگاه داری، ۵ آنگاه کرسی سلطنت تو را بر اسرائیل تا به ابد برقرار خواهم گردانید، چنانکه به پدر تو داود وعده دادم و گفتم که از تو کسی که بر کرسی اسرائیل بنشیند، مفقود نخواهد شد. ۶ «اما اگر شما و پسران شما از متابعت من روگردانیده، اوامر و فریاضی را که به پدران شما دادم نگاه ندارید و رفته، خدایان دیگر را عبادت نموده، آنها را سجده کنید، ۷ آنگاه اسرائیل را از روی زمینی که به ایشان دادم منقطع خواهم ساخت، و این خانه را که به جهت اسم خود تقدیس نمودم از حضور خویش دور خواهم انداخت، و اسرائیل در میان جمیع قومها ضرب‌المثل و مضحکه خواهد شد. ۸ و این خانه عبرتی خواهد گردید به طوری که هرکه نزد آن بگذرد، متحیر شده، صغیر خواهد زد و خواهند گفت: خداوند به این زمین و به این خانه چرا چنین عمل نموده است؟ ۹ و خواهند گفت: از این جهت که یهوه، خدای خود را که پدران ایشان را از زمین مصر بیرون آورده بود، ترک کردند و به خدایان دیگر متمسک شده، آنها را سجده و عبادت نمودند. لهنذا خداوند تمامی این بلا را بر ایشان آورده است.» ۱۰ و واقع شد بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان این دو خانه، یعنی خانه خداوند و خانه پادشاه را بنا می‌کرد، ۱۱ و حیرام، پادشاه صور، سلیمان را به چوب سرو آزاد و چوب صنوبر و طلا موافق هرچه خواسته بود اعانت کرده بود، آنگاه سلیمان پادشاه بیست شهر در زمین جلیل به حیرام

داد. ۱۲ و حیرام به جهت دیدن شهرهایی که سلیمان به او داده بود، از صور بیرون آمد اما آنها به نظرش پسند نیامد. ۱۳ و گفت: «ای برادر من این شهرهایی که به من بخشیده‌ای چیست؟» و آنها را تا امروز زمین کاپول نامید. ۱۴ و حیرام صد و بیست وزنه طلا برای پادشاه فرستاد. ۱۵ و این است حساب سخره‌ای که سلیمان پادشاه گرفته بود به جهت بنای خانه خداوند و خانه خود و ملو و حصارهای اورشلیم و حاصورو مجدو و جازر. ۱۶ زیرا که فرعون، پادشاه مصر برآمده، جازر را تسخیر نموده، و آن را به آتش سوزانیده، و کنعانیان را که در شهر ساکن بودند کشته بود، و آن را به دختر خود که زن سلیمان بود به جهت مهر داده بود. ۱۷ و سلیمان، جازر و بیت حورون تحتانی را بنا کرد. ۱۸ و بعلت و تدمرا در صحرای زمین، ۱۹ و جمیع شهرهای مخزنی که سلیمان داشت و شهرهای اراهه‌ها و شهرهای سوران را و هرآنچه را که سلیمان میل داشت که در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خود بنا نماید (بنا نمود). ۲۰ و تمامی مردمانی که از اموریان و حتیان و فرزبان و حویان و یبوسیان باقی مانده، و از بنی اسرائیل نبودند، ۲۱ یعنی پسران ایشان که در زمین باقی ماندند بعد از آتانی که بنی اسرائیل نخواستند ایشان را بالکل هلاک سازند، سلیمان ایشان را تا امروز خراج گذار و غلامان ساخت. ۲۲ اما از بنی اسرائیل، سلیمان احدی را به غلامی نگرفت، بلکه ایشان مردان جنگی و خدام و سروران و سرداران و روسای اراهه‌ها و سوران او بودند. ۲۳ و اینانند نظران خاصه که بر کارهای سلیمان بودند، پانصد و پنجاه نفر که بر اشخاصی که در کار مشغول می‌بودند، سرکاری داشتند. ۲۴ پس دختر فرعون از شهر داود به خانه خود که برایش بنا کرده بود، برآمد، و در آن زمان ملو را بنا می‌کرد. ۲۵ و سلیمان هر سال سه مرتبه قربانی‌های سوختنی و ذبایح سلامتی بر مذبحی که به جهت خداوند بنا کرده بود می‌گذرانید، و بر مذبحی که پیش خداوند بود، بخور می‌گذرانید. پس خانه رابه اتمام رسانید. ۲۶ و سلیمان پادشاه در عصیون جابر که به جانب ایلولت بر کناره بحر قلزم در زمین دوم است، کشتیها ساخت. ۲۷ و حیرام، بندگان خود را که ملاح بودند و در دریا مهارت داشتند، در کشتیها همراه بندگان سلیمان فرستاد. ۲۸ پس به او اوفر رفتند و چهارصد و بیست وزنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

۱۰ و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را درباره اسم خداوند شنید، آمد تا او را به مسائل امتحان کند. ۲ پس با موکب بسیار عظیم و با شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانها بار شده بود به اورشلیم وارد شده، به حضور سلیمان آمد و با وی از هرچه در دلش بود، گفتگو کرد. ۳ و سلیمان تمامی مسائلی را برایش بیان نمود و چیزی از پادشاه مخفی نماند که برایش بیان نکرد. ۴ و چون ملکه سبا تمامی حکمت سلیمان را دید و خانه‌ای را که بنا کرده بود، ۵ و طعام سفره او و مجلس بندگانش را و نظام و لباس خادمانش را و سابقانش وزینهای را که به آن به خانه خداوند برمی آمد، روح در او دیگر نماند. ۶ و به پادشاه گفت: «آوازه‌ای که درباره کارها و حکمت تو در ولایت خود شنیدم، راست بود. ۷ اما تا نیامدم و به

چشمان خود ندیدم، اخبار را باور نکردم، و اینک نصفش به من اعلام نشده بود؛ حکمت و سعادت مندی تو از خبری که شنیده بودم، زیاده است. ۸ خوشباه حال مردان تو خوشباه حال این بندگانت که به حضور تو همیشه می‌ایستند و حکمت تو را می‌شنوند. ۹ متبارک بادیهوه، خدای تو، که بر تو رغبت داشته، تو را بر کرسی اسرائیل نشانید. ۱۰ از این سبب که خداوند، اسرائیل را تا به ابد دوست می‌دارد، تو را بر پادشاهی نصب نموده است تا داوری و عدالت را بجا آوری.» ۱۱ و به پادشاه صد و بیست وزنه طلا و عطریات از حد زیاده و سنگهای گرانها داد، و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد، هرگز به آن فراوانی دیگر نیامد. ۱۲ و کشتیهای حیرام نیز که طلا از اوفر آوردند، چوب صندل از حد زیاده، و سنگهای گرانها از اوفر آوردند. ۱۳ و پادشاه از این چوب صندل، ستونها به جهت خانه خداوند و خانه پادشاه و عودها و بریطها برای مغنیان ساخت، و مثل این چوب صندل تا امروز نیامده و دیده نشده است. ۱۴ و سلیمان پادشاه به ملکه سبا، تمامی اراده او را که خواسته بود داد، سوای آنچه سلیمان از کرم ملوکانه خویش به وی بخشید. پس او با بندگانش به ولایت خود توجه نموده، رفت. ۱۵ و وزن طلایی که در یک سال نزد سلیمان رسید ششصد و شصت و شش وزنه طلا بود. ۱۶ سوای آنچه از تاجران و تجارت بازرگانان و جمیع پادشاهان عرب و حاکمان مملکت می‌رسید. ۱۷ و سلیمان پادشاه دویست سپر طلای چکشی ساخت که برای هر سپر ششصد مثقال طلا به کار برده شد، و سیصد سپر کوچک طلای چکشی ساخت که برای هر سپر سه منای طلا به کار برده شد، و پادشاه آنها را در خانه جنگل لبنان گذاشت. ۱۸ و پادشاه تخت بزرگی از عاج ساخت و آن را به زر خالص پوشانید. ۱۹ و تخت را شش پله بود و سر تخت از عقبش مدور بود، و به این طرف و آن طرف کرسی‌اش دسته هابود و دو شیر به پهلوی دستها ایستاده بودند. ۲۰ و آنجا دوازده شیر از این طرف و آن طرف بر آن شش پله ایستاده بودند که در هیچ مملکت مثل این ساخته نشده بود. ۲۱ و تمامی ظروف نوشیدنی سلیمان پادشاه از طلا و تمامی ظروف خانه جنگل لبنان از زر خالص بود و هیچ یکی از آنها از نقره نبود زیرا که آن در ایام سلیمان هیچ به حساب نمی‌آمد. ۲۲ زیرا پادشاه کشتیهای ترشیشی با کشتیهای حیرام به روی دریا داشت. و کشتیهای ترشیشی هر سال یک مرتبه می‌آمدند و طلا و نقره و عاج و میمونها و طاووسهای آوردند. ۲۳ پس سلیمان پادشاه در دولت و حکمت از جمیع پادشاهان جهان بزرگتر شد. ۲۴ و تمامی اهل جهان، حضور سلیمان را می‌طلبیدند تا حکمتی را که خداوند در دلش نهاده بود، بشنوند. ۲۵ و هر یکی از ایشان هدیه خود را از آلات نقره و آلات طلا و رخوت و اسلحه و عطریات و اسبان و قاطرها، سال به سال می‌آوردند. ۲۶ و سلیمان اراهه‌ها و سوران جمع کرده، هزار و چهارصد اراهه و دوازده هزار سوار داشت و آنها را در شهرهای اراهه‌ها و نزد پادشاه در اورشلیم گذاشت. ۲۷ و پادشاه نقره را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در صحراست، فراوان ساخت. ۲۸ و اسبهای سلیمان از مصر آورده می‌شد، و تاجران پادشاه دسته‌های آنها را می‌خریدند هر دسته را به قیمت معین. ۲۹ و یک

ارابه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون آوردند، و می‌رسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حتیان و پادشاهان ارام به توسط آنها بیرون می‌آوردند.

۱۱ و سلیمان پادشاه سوای دختر فرعون، زنان غریب بسیاری را از موآبیان و عمونیان و ادومیان و صیدونیان و حتیان دوست می‌داشت. ۲ از امتهایی که خداوند درباره ایشان بنی اسرائیل را فرموده بود که شما به ایشان درنیاوید و ایشان به شما درنیاوید مبادا دل شما را به پیروی خدایان خود مایل گردانند. و سلیمان با اینها به محبت ملصق شد. ۳ و او را هفتصد زن بانو و سیصد متعه بود و زنانش دل او را برگردانیدند. ۴ و در وقت پیری سلیمان واقع شد که زنانش دل او را به پیروی خدایان غریب مایل ساختند، و دل او مثل دل پدرش داود با یهوه، خدایش کامل نبود. ۵ پس سلیمان در عقب عشورت، خدای صیدونیان، و در عقب ملکوم رجس عمونیان رفت. ۶ و سلیمان در نظر خداوند شرارت ورزیده، مثل پدر خود داود، خداوند را پیروی کامل ننمود. ۷ آنگاه سلیمان در کوهی که روبروی اورشلیم است مکانی بلند به جهت کموش که رجس موآبیان است، و به جهت مولک، رجس بنی عمون بنا کرد. ۸ و همچنین به جهت همه زنان غریب خود که برای خدایان خویش بجزور می‌سوزانیدند و قربانی‌ها می‌گذرانیدند، عمل نمود. ۹ پس خشم خداوند بر سلیمان افروخته شد از آن جهت که دلش از یهوه، خدای اسرائیل منحرف گشت که دو مرتبه بر او ظاهر شده، ۱۰ او را در همین باب امر فرموده بود که پیروی خدایان غیر را ننماید اما آنچه خداوند به او امر فرموده بود، به جا نیاورد. ۱۱ پس خداوند به سلیمان گفت: «چونکه این عمل را نمودی و عهد و فریاض مرا که به تو امر فرمودم نگاه نداشتی، البته سلطنت را از تو پاره کرده، آن را به بنده ات خواهم داد. ۱۲ لیکن در ایام تو این را به خاطر پدرت، داودنخواهم کرد اما از دست پسترت آن را پاره خواهم کرد. ۱۳ ولی تمامی مملکت را پاره نخواهم کرد بلکه یک سبط را به خاطر بندهام داود و به خاطر اورشلیم که برگزیده‌ام به پسترت خواهم داد.» ۱۴ و خداوند دشمنی برای سلیمان برانگیخت، یعنی هدد ادومی را که از ذریت پادشاهان ادوم بود. ۱۵ زیرا هنگامی که داود در ادوم بود و یوآب که سردار لشکر بود، برای دفن کردن کشتگان رفته بود و تمامی ذکوران ادوم را کشته بود. ۱۶ (زیرا یوآب و تمامی اسرائیل شش ماه در آنجا ماندند تا تمامی ذکوران ادوم را منقطع ساختند). ۱۷ آنگاه هدد با بعضی ادومیان که از بنندگان پدرش بودند، فرار کردند تا به مصر بروند، و هدد طفلی کوچک بود. ۱۸ پس، از مدیان روانه شده، به فاران آمدند، و چند نفر از فاران با خود برداشته، به مصر نزد فرعون، پادشاه مصر آمدند، و او وی را خانه‌ای داد و معیشتی برایش تعیین نمود و زمینی به او ارزانی داشت. ۱۹ و هدد در نظر فرعون الثفات بسیار یافت و خواهر زن خود، یعنی خواهر تحفینس ملکه را به وی به زنی داد. ۲۰ و خواهر تحفینس پرسی جنوبیت نام برای وی زایید و تحفینس او را در خانه فرعون از شیربازداشت و جنوبیت در خانه فرعون در میان پسران فرعون می‌بود. ۲۱ و چون هدد در مصر شنید که داود با پدران

بودند، سلطنت می نمود. ۱۸ ورجعام پادشاه ادورام را که سردار باج گیران بود، فرستاد و تمامی اسرائیل، او را سنگسار کردند که مرد و رجعام پادشاه تعجیل نموده، بر ارابه خودسوار شد و به اورشلیم فرار کرد. ۱۹ پس اسرائیل تا به امروز بر خاندان داود عاصی شدند. ۲۰ و چون تمامی اسرائیل شنیدند که یربعام مراجعت کرده است، ایشان فرستاده، او را نزدجماعت طلبیدند و

او را بر تمام اسرائیل پادشاه ساختند، و غیر از سبط یهوذا فقط، کسی خاندان داود را پیروی نکرد. ۲۱ و چون رجعام به اورشلیم رسید، تمامی خاندان یهوذا و سبط بنیامین، یعنی صد و هشتادهار نفر برگزیده جنگ آزموده را جمع کرد تا باخاندان اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت را به رجعام بن سلیمان برگرداند. ۲۲ اما کلام خدا برشمعیا، مرد خدا نازل شده، گفت: ۲۳ «به رجعام بن سلیمان، پادشاه یهوذا و به تمامی خاندان یهوذا و بنیامین و به بقیه قوم خطاب کرده، بگو: ۲۴ خداوند چنین می گوید: مروید و با برادران خود بنی اسرائیل جنگ نمائید، هر کس به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام خداوند را شنیدند و برگشته، موافق فرمان خداوند رفتار نمودند. ۲۵ و یربعام شکیم را در کوهستان افرایم بنا کرده، در آن ساکن شد و از آنجا بیرون رفته، فئوئیل را بنا نمود. ۲۶ و یربعام در دل خود فکرکرد که حال سلطنت به خاندان داود خواهد برگشت. ۲۷ اگر این قوم به جهت گذراندن قربانی ها به خانه خداوند به اورشلیم بروند همانا دل این قوم به آقای خویش، رجعام، پادشاه یهوذا خواهد برگشت و مرا به قتل رسانیده، نزد رجعام، پادشاه یهوذا خواهند برگشت. ۲۸ پس پادشاه مشورت نموده، دو گوساله طلا ساخت و به ایشان گفت: «برای شما رفتن تا به اورشلیم زحمت است، هانای اسرائیل خدایان تو که تو را از زمین مصر برآوردند!» ۲۹ و یکی را در بیت ئیل گذاشت و دیگری را در دان قرار داد. ۳۰ و این امریاعت گناه شد و قوم پیش آن یک تا دان می رفتند. ۳۱ و خانهها در مکانهای بلند ساخت و از تمامی قوم که از بنی لاری نبودند، کاهنان تعیین نمود. ۳۲ و یربعام عیدی در ماه هشتم در روز پانزدهم ماه مثل عیدی که در یهوذاست برپا کرد و نزد آن مذبح می رفت و در بیت ئیل به همان طور عمل نموده، برای گوساله هایی که ساخته بود، قربانی می گذراند. و کاهنان مکانهای بلند را که ساخته بود، در بیت ئیل قرار داد. ۳۳ و در روز پانزدهم ماه هشتم، یعنی در ماهی که از دل خود ابداع نموده بود، نزد مذبح که در بیت ئیل ساخته بود می رفت، و برای بنی اسرائیل عید برپا نموده، نزد مذبح برآمده، بخور می سوزانید.

۱۳ و اینک مرد خدایی به فرمان خداوند از یهوذا به بیت ئیل آمد و یربعام به جهت سوزانیدن بخور نزد مذبح ایستاده بود. ۲ پس به فرمان خداوند مذبح را ندا کرده، گفت: «ای مذبح! ای مذبح! خداوند چنین می گوید: اینک پسری که یوشیا نام دارد به جهت خاندان داود زاینده می شود و کاهنان مکانهای بلند را که بر تو بخورمی سوزانند، بر تو ذبح خواهد نمود واستخوانهای مردم را بر تو خواهند سوزانید.» ۳ و در آن روز علامتی نشان داده، گفت: «این است علامتی که خداوند فرموده است، اینک این مذبح چاک خواهد شد و خاکستری که بر آن است، ریخته

سلیمان در مصر ماند. ۴۱ و بقیه امور سلیمان و هرچه کرد و حکمت او، آیا آنها در کتاب وقایع سلیمان مکتوب نیست؟ ۴۲ و ایامی که سلیمان در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد، چهل سال بود. ۴۳ پس سلیمان با پدران خود خوابید و در شهرپدر خود داود دفن شد و پسرش رجعام در جای او سلطنت نمود

۱۲ و رجعام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه بسازند. ۲ و واقع شد که چون یربعام بن نباط شنید(او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده، و یربعام در مصر ساکن می بود. ۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند، آنگاه یربعام و تمامی جماعت اسرائیل آمدند و به رجعام عرض کرده، گفتند: ۴ «پدر تو یوغ ما راست ساخت اما تو الان بندگی سخت و یوغ سنگینی را که پدرت بر ما نهاد سبک ساز، و تو را خدمت خواهیم نمود.» ۵ به ایشان گفت: «تا سه روز دیگر بروید و بعد از آن نزد من برگردید.» پس قوم رفتند. ۶ و رجعام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش، سلیمان به حضورش می ایستادند مشورت کرده، گفت: «که شما چه صلاح می بینید تا به این قوم جواب دهم؟» ۷ ایشان او را عرض کرده، گفتند: «اگر امروز این قوم را بنده شوی و ایشان را خدمت نموده، جواب دهی و سخنان نیکو به ایشان گویی همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.» ۸ اما مشورت مشایخ را که به اودادند ترک کرد، و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می ایستادند، مشورت کرد. ۹ و به ایشان گفت: «شما چه صلاح می بینید که به این قوم جواب دهم؟ که به من عرض کرده، گفته اند یوغی را که پدرت بر ما نهاده است، سبک ساز.» ۱۰ و جوانانی که با او تربیت یافته بودند او را خطاب کرده، گفتند که به این قوم که به تو عرض کرده، گفته اند که پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز، به ایشان چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تر است. ۱۱ و حال پدرم یوغ سنگین بر شما نهاده است اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانهها تنبیه می نمود اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم نمود.» ۱۲ و در روز سوم، یربعام و تمامی قوم به نزد رجعام باز آمدند، به نحوی که پادشاه فرموده و گفته بود که در روز سوم نزد من باز آید. ۱۳ و پادشاه، قوم را به سختی جواب داد، و مشورت مشایخ را که به وی داده بودند، ترک کرد. ۱۴ و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید. پدرم شما را به تازیانه تنبیه می نمود اما من شما را به عقربها تنبیه خواهم کرد.» ۱۵ و پادشاه، قوم را اجابت نکرد زیرا که این امر از جانب خداوند شده بود تا کلامی را که خداوند به واسطه اخیای شیلونی به یربعام بن نباط گفته بود، ثابت گرداند. ۱۶ و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه، ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را جواب داد، گفتند: «ما را در داود چه حصه است؟ و در پسر پسا چه نصیب؟ ای اسرائیل به خیمه های خود بروید! و اینکای داود به خانه خود متوجه باش!» ۱۷ اما رجعام بر بنی اسرائیل که در شهرهای یهوذا ساکن

دیدند، پس آمدند و در شهری که آن نبی پیر در آن ساکن می‌بود، خبر دادند. ۲۶ و چون نبی که او را از راه برگردانیده بود شنید، گفت: «این آن مرد خداست که از حکم خداوند ترمز نمود، لهذا خداوند او را به شیر داده که او را در دیده و کشته است، موافق کلامی که خداوند به او گفته بود. ۲۷ پس پسران خود را خطاب کرده، گفت: «الاغ را برای من بیارید.» و ایشان آن را آراستند. ۲۸ و او روانه شده، جسد او را در راه انداخته، و الاغ و شیر را نزد جسد ایستاده یافت، و شیر جسد را نخورد و الاغ را راندریده بود. ۲۹ و آن نبی جسد مرد خدا را برداشت و بر الاغ گذارده، آن را بازآورد و آن نبی پیر به شهر آمد تا ماتم گیرد و او را در دفن نماید. ۳۰ و جسد او را در قبر خویش گذارد و برای او ماتم گرفته، گفتند: «وای ای برادر من!» ۳۱ و بعد از آنکه او را در دفن کرد به پسران خود خطاب کرده، گفت: «چون من بمیرم مرا در قبری که مرد خدا در آن مدفون است، دفن کنید، و استخوانهایم را به پهلوی استخوانهای وی بگذارید. ۳۲ زیرا کلامی را که در باره مذبیحی که در بیت تیل است و درباره همه خانه های مکانهای بلند که در شهرهای سامره می‌باشد، به فرمان خداوند گفته بود، البته واقع خواهد شد. ۳۳ و بعد از این امر، یربعام از طریق ردی خودبازگشت نمود، بلکه کاهنان برای مکانهای بلند از جمیع قوم تعیین نمود، و هر که می‌خواست، او را تخصیص می‌کرد تا از کاهنان مکانهای بلند بشود. ۳۴ و این کار باعث گناه خاندان یربعام گردید تا آن را از روی زمین منقطع و هلاک ساخت.

**۱۴** در آن زمان ایبا پسر یربعام بیمار شد. ۲ و یربعام به زن خود گفت که «الآن برخیز و صورت خود را تبدیل نما تا نشناسند که تو زن یربعام هستی، و به شیلوه برو. اینک اخیای نبی که درباره من گفت که براین قوم پادشاه خواهم شد در آنجاست. ۳ و در دست خود ده قرص نان و کلیچه‌ها و کوزه عسل گرفته، نزد وی برو و او تو را از آنچه بر طفل واقع می‌شود، خبرخواهد داد.» ۴ پس زن یربعام چنین کرده، برخاست و به شیلوه رفته، به خانه اخیای رسید و اخیایمی توانست ببیند زیرا که چشمانش از پیری تار شده بود. ۵ و خداوند به اخیای گفت: «اینک زن یربعام می‌آید تا درباره پرسش که بیمار است، چیزی از تو بپرسد. پس به او چنین و چنان بگو و چون داخل می‌شود به هیات، متکرره خواهد بود.» ۶ و هنگامی که اخیای صدای پایهای او را که به در داخل می‌شد شنید، گفت: «ای زن یربعام داخل شو. چرا هیات خود را متکرر ساخته‌ای؟ زیرا که من باخبر سخت نزد تو فرستاده شده‌ام. ۷ برو و به یربعام بگو: یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: چونکه تو را از میان قوم ممتاز نمودم، و تو را بر قوم خود، اسرائیل رئیس ساختم، ۸ و سلطنت را از خاندان داود دریده، آن را به تو دادم، و تو مثل بنده من، داود نبودی که اوامر مرا نگاه داشته، با تمامی دل خود مرا پیروی می‌نمود، و آنچه در نظر من راست است، معمول می‌داشت و پس. ۹ اما تو از همه کسانی که قبل از تو بودند زیاده شرارت ورزیدی و رفته، خدایان غیر و بتهای ریخته شده به جهت خود ساختی و غضب مرا به هیجان آوردی و مرا پشت سر خود انداختی. ۱۰ بنابراین اینک من بر

خواهد گشت.» ۴ و واقع شد که چون پادشاه، سخن مرد خدا را که مذبیح را که در بیت تیل بود، ندا کرده بود، شنید، یربعام دست خود را از جانب مذبیح دراز کرده، گفت: «او را بگیرید.» و دستش که به سوی او دراز کرده بود، خشک شد به طوری که نتوانست آن را نزد خودباز بکشد. ۵ و مذبیح چاک شد و خاکستر از روی مذبیح ریخته گشت برحسب علامتی که آن مردخدا به فرمان خداوند نشان داده بود. ۶ و پادشاه، مرد خدا را خطاب کرده، گفت: «تئما اینکه نزد یهوه، خدای خود تضرع نمایی و برای من دعا کنی تا دست من به من باز داده شود.» پس مرد خدا نزد خداوند تضرع نمود، و دست پادشاه به او باز داده شده، مثل اول گردید. ۷ و پادشاه به آن مردخدا گفت: «همراه من به خانه بیا و استراحت نما و تو را اجرت خواهم داد.» ۸ اما مرد خدا به پادشاه گفت: «اگر نصف خانه خود را به من بدهی، همراه تو نمی‌آیم، و در اینجا نه نان می‌خورم و نه آب می‌نوشم. ۹ زیرا خداوند مرا به کلام خود چنین امر فرموده و گفته است نان مخور و آب منوش و به راهی که آمده‌ای بر مگرد.» ۱۰ پس به راه دیگر رفت و از راهی که به بیت تیل آمده بود، مراجعت نمود. ۱۱ و نبی سالخوردی در بیت تیل ساکن می‌بود و پسرانش آمده، او را از هر کاری که آن مرد خدا آن روز در بیت تیل کرده بود، مخبر ساختند، و نیز سخنانی را که به پادشاه گفته بود، برای پدر خود بیان کردند. ۱۲ و پدر ایشان به ایشان گفت: «به کدام راه رفته است؟» و پسرانش دیده بودند که آن مرد خدا که از یهودا آمده بود به کدام راه رفت. ۱۳ پس به پسران خود گفت: «الاغ را برای من بیارید.» و الاغ را برایش آراستند و بر آن سوار شد. ۱۴ و از عقب مرد خدا رفته، او را زبرد رخت بلوط نشسته یافت. پس او را گفت: «آیا تو آن مرد خدا هستی که از یهودا آمده‌ای؟» گفت: «من هستم.» ۱۵ وی را گفت: «همراه من به خانه بیا و غذا بخور.» ۱۶ او در جواب گفت که «همراه تو نمی‌توانم برگردم و با تو داخل شوم، و در اینجا باتو نه نان می‌خورم و نه آب می‌نوشم. ۱۷ زیرا که به فرمان خداوند به من گفته شده است که در آنجانان مخور و آب منوش و از راهی که آمده‌ای مراجعت منما.» ۱۸ او وی را گفت: «من نیز مثل تو نبی هستم و فرشته‌ای به فرمان خداوند با من متکلم شده، گفت او را با خود به خانه ات برگردان تا نان بخورد و آب بنوشد.» اما وی را دروغ گفت. ۱۹ پس همراه وی در خانه‌اش برگشته، غذا خورد و آب نوشید. ۲۰ و هنگامی که ایشان بر سفره نشسته بودند، کلام خداوند به آن نبی که او را برگردانیده بود آمد، ۲۱ و به آن مرد خدا که از یهودا آمده بود، ندا کرده، گفت: «خداوند چنین می‌گوید: چونکه از فرمان خداوند ترمز نموده، حکمی را که یهوه، خدایت به تو امر فرموده بود نگاه نداشتی، ۲۲ و برگشته، در جایی که به تو گفته شده بود غذا مخور و آب منوش، غذا خوردی و آب نوشیدی، لهذا جسد تو به قبر پدرانت داخل نخواهد شد.» ۲۳ پس بعد از اینکه او غذا خورد و آب نوشید الاغ را برایش بیاراست، یعنی به جهت نبی که برگردانیده بود. ۲۴ و چون رفت، شیری او را در راه یافته، کشت و جسد او در راه انداخته شد، و الاغ به پهلویش ایستاده، و شیر نیز نزد لاش ایستاده بود. ۲۵ و اینک بعضی راه گذران جسد را در راه انداخته شده، و شیر را نزد جسد ایستاده

خاندان یربعام بلا عارض می‌گردانم و از یربعام هر مرد را و هر محبوس و آزاد را که در اسرائیل باشد، منقطع می‌سازم، و تمامی خاندان یربعام را دور می‌اندازم چنانکه سرگین را بالکل دور می‌اندازند. ۱۱ هرکه از یربعام در

شهر بمیرد، سگان بخورند و هرکه در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند، زیرا خداوندان را گفته است. ۱۲ پس تو برخاسته به خانه خود برو و به مجرد رسیدن پایتخت به شهر، پسرخواهد مرد. ۱۳ و تمامی اسرائیل برای او نوحه نموده، او را دفن خواهند کرد زیرا که او تنها از نسل یربعام به قبر داخل خواهد شد، به علت اینکه با او چیز نیکو نسبت به یهوه، خدای اسرائیل در خاندان یربعام یافت شده است. ۱۴ و خداوند امروز پادشاهی بر اسرائیل خواهد برانگیخت که خاندان یربعام را منقطع خواهد ساخت و چه (بگویم) الان نیز (واقع شده است). ۱۵ و خداوند اسرائیل را خواهد زد مثل نی‌ای که در آب متحرک شود، و ریشه اسرائیل را از این زمین نیکو که به پدران ایشان داده بود، خواهد کند و ایشان را به آن طرف نهر پراکنده خواهد ساخت، زیرا که اشیریم خود را ساخته، خشم خداوند را به هیجان آوردند. ۱۶ و اسرائیل را به سبب گناهانی که یربعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته است، تسلیم خواهد نمود. ۱۷ پس زن یربعام برخاسته، و روانه شده، به ترصه آمد و به مجرد رسیدنش به آستانه خانه، پسر مرد. ۱۸ و تمامی اسرائیل او را دفن کردند و برایش ماتم گرفتند، موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود، اخیای نبی گفته بود. ۱۹ و بقیه وقایع یربعام که چگونه جنگ کرد و چگونه سلطنت نمود اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۲۰ و ایامی که یربعام سلطنت نمود، بیست و دو سال بود. پس بایردان خود خوابید و پسرش ناداب به جایش پادشاه شد. ۲۱ و رحبعام بن سلیمان در یهودا سلطنت می‌کرد، و رحبعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود و در اورشلیم، شهری که خداوند از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد. و اسم مادرش نعمه عمونیه بود. ۲۲ و یهودا در نظر خداوند شرارت ورزیدند، و به گناهانی که کردند، بیشتر از هر آنچه پدران ایشان کرده بودند، غیرت او را به هیجان آوردند. ۲۳ و ایشان نیز مکانهای بلند و ستونها و اشیریم بر هر تل بلند و زیر هر درخت سبز بنا نمودند. ۲۴ و الواط نیز در زمین بودند و موافق رجاسات امتهایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، عمل می‌نمودند. ۲۵ و در سال پنجم رحبعام پادشاه واقع شد که شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمد. ۲۶ و خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و جمیع سپه‌های طلایی که سلیمان ساخته بود، برد. ۲۷ و رحبعام پادشاه به عوض آنها سپه‌های برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرانی که در خانه پادشاه را نگاهبانی می‌کردند، سپرد. ۲۸ و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل می‌شد، شاطران آنها را برمی داشتند و آنها را به حجره شاطران باز می‌آوردند. ۲۹ و بقیه وقایع رحبعام و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۳۰ و در میان رحبعام و یربعام در تمامی روزهای ایشان جنگ می‌بود. ۳۱ و رحبعام با پدران خویش خوابید و



با پدران خویش خویید و او را در شهر داود با پدرانش دفن کردند، و پسرش یهوشافاط در جایش سلطنت نمود. و ۲۵ در سال دوم آسا، پادشاه یهودا، ناداب بن یربعام بر اسرائیل پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی کرد. و ۲۶ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجا می‌آورد. و به راه پدر خود و به گناه او که اسرائیل را به آن مرتکب ساخته بود، سلوک می‌نمود. و ۲۷ و بعشا این اخیا که از خاندان یساکار بود، بروی فتنه انگیخت و بعشا او را در جبتون که از آن فلسطینیان بود، کشت و ناداب و تمامی اسرائیل، جبتون را محاصره نموده بودند. و ۲۸ و در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بعشا او را کشت و درجایش سلطنت نمود. و ۲۹ و چون او پادشاه شد، تمام خاندان یربعام را کشت و کسی را برای یربعام زنده نگذاشت تا همه را هلاک کرد موافق کلام خداوند که به واسطه بنده خود اخیا شیلونی گفته بود. و ۳۰ و این به سبب گناهی شد که یربعام ورزیده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته، و خشم یهوه، خدای اسرائیل را به آنها به هیجان آورده بود. و ۳۱ و بقیه وقایع ناداب و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ و ۳۲ و در میان آسا و بعشا، پادشاه اسرائیل، در تمام روزهای ایشان جنگ می‌بود. و ۳۳ در سال سوم آسا، پادشاه یهودا، بعشا این اخیا بر تمامی اسرائیل در ترصه پادشاه شد و بیست و چهار سال سلطنت نمود. و ۳۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، می‌کرد و به راه یربعام و به گناهی که اسرائیل را به آن مرتکب گناه ساخته بود، سلوک می‌نمود.

**۱۶** و کلام خداوند بر یهوه ابن حنانی درباره بعشا نازل شده، گفت: ۲ «چونکه تو را از خاک برافراشتم و تو را بر قوم خود، اسرائیل پیشوا ساختم اما تو به راه یربعام سلوک نموده، قوم من، اسرائیل را مرتکب گناه ساخته، تا ایشان خشم مرا از گناهان خود به هیجان آورند. ۳ اینک من بعشا و خانه او را بالکل تلف خواهم نمود و خانه تو را مثل خانه یربعام بن نباط خواهم گردانید. ۴ آن را که از بعشا در شهر بمیرد، سگان بخورند و آن را که در صحرا بمیرد، مرغان هوا بخورند.» ۵ و بقیه وقایع بعشا و آنچه کرد و تهور او، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۶ پس بعشا با پدران خود خویید و در ترصه مدفون شد و پسرش ایله در جایش پادشاه شد. و ۷ و نیز کلام خداوند بر یهوه ابن حنانی نبی نازل شد، درباره بعشا و خاندانش هم به سبب تمام شرارتی که در نظر خداوند بجا آورده، خشم او را به اعمال دستهای خود به هیجان آورد و مثل خاندان یربعام گردید و هم از این سبب که او را کشت. و ۸ و در سال بیست و ششم آسا، پادشاه یهودا، ایله بن بعشا در ترصه بر اسرائیل پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود. و ۹ و بنده او، زمری که سردار تصف ارباه های او بود، بر او فتنه انگیخت و او در ترصه در خانه ارسا که ناظر خانه او در ترصه بود، می‌نوشتید و مستی می‌نمود. و ۱۰ و زمری داخل شده، او را در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا زد و کشت و در جایش سلطنت نمود. و ۱۱ و چون پادشاه شد و بر کرسی وی بنشست، تمام خاندان بعشا را زد چنانکه یک مرد از اقربا و اصحاب او را برایش باقی نگذاشت. ۱۲ پس زمری تمامی

خاندان بعشا را موافق کلامی که خداوند به واسطه یهوه نبی درباره بعشا گفته بود، هلاک کرد. ۱۳ به سبب تمامی گناهی که بعشا و گناهی که پسرش ایله کرده، و اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بودند، به طوری که ایشان به اباطیل خویش خشم یهوه، خدای اسرائیل را به هیجان آورد. و ۱۴ و بقیه وقایع ایله و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست. و ۱۵ در سال بیست و هفتم آسا، پادشاه یهودا، زمری در ترصه هفت روز سلطنت نمود و قوم در برابر جبتون که از آن فلسطینیان بود، اردو زده بودند. و ۱۶ و قومی که در اردو بودند، شنیدند که زمری فتنه برانگیخته و پادشاه را نیز کشته است. پس تمامی اسرائیل، عمری را که سردار لشکر بود، در همان روز بر تمامی اسرائیل در اردو پادشاه ساختند. و ۱۷ آنگاه عمری و تمام اسرائیل با وی از جبتون برآمده، ترصه را محاصره نمودند. و ۱۸ و چون زمری دید که شهر گرفته شد، به قصر خانه پادشاه داخل شده، خانه پادشاه را بر سر خویش به آتش سوزانید و مرد. و ۱۹ و این به سبب گناهی بود که ورزید و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود بجا آورد، و به راه یربعام و به گناهی که او ورزیده بود، سلوک نموده، اسرائیل را نیز مرتکب گناه ساخت. و ۲۰ و بقیه وقایع زمری و فتنه‌ای که او برانگیخته بود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۱ آنگاه قوم اسرائیل به دو فرقه تقسیم شدند و نصف قوم تابع تینی پسر جینت گشتند تا او را پادشاه سازند و نصف دیگر تابع عمری. ۲۲ اما قومی که تابع عمری بودند بر قومی که تابع تینی پسر جینت بودند، غالب آمدند پس تینی مرد و عمری سلطنت نمود. و ۲۳ در سال سی و یکم آسا، پادشاه یهودا، عمری بر اسرائیل پادشاه شد و دوازده سال سلطنت نمود؛ شش سال در ترصه سلطنت کرد. و ۲۴ پس کوه سامره را از سامره به دو وزنه نقره خرید و در آن کوه بنایی ساخت و شهری را که بنا کرد به نام سامره که مالک کوه بود، سامره نامید. و ۲۵ و عمری آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از همه آتانی که پیش از او بودند، بدتر کرد. و ۲۶ زیرا که به تمامی راههای یربعام بن نباط و به گناهی که اسرائیل را به آنها مرتکب گناه ساخته بود به طوری که ایشان به اباطیل خویش خشم یهوه، خدای اسرائیل را به هیجان آورد، سلوک می‌نمود. و ۲۷ و بقیه اعمال عمری که کرد و تهوری که نمود، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۸ پس عمری با پدران خویش خویید و در سامره مدفون شد و پسرش اخاب در جایش سلطنت نمود. و ۲۹ و اخاب بن عمری در سال سی و هشتم آسا، پادشاه یهودا، بر اسرائیل پادشاه شد، و اخاب بن عمری بر اسرائیل در سامره بیست و دو سال سلطنت نمود. و ۳۰ و اخاب بن عمری از همه آتانی که قبل از او بودند در نظر خداوند بدتر کرد. و ۳۱ و گویا سلوک نمودن او به گناهان یربعام بن نباط سهل می‌بود که ایزابیل، دختر اتبعیل، پادشاه صیدونیان را نیز به زنی گرفت و رفته، بعل رعبادت نمود و او را سجده کرد. و ۳۲ و مذبحی به جهت بعل در خانه بعل که در سامره ساخته بود، برپا نمود. و ۳۳ و اخاب اشیره را ساخت و اخاب در اعمال خود افراط نموده، خشم یهوه، خدای اسرائیل را بیشتر از جمیع پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند، به هیجان آورد. و ۳۴ و در ایام او، حیثیل بیت ثیلی، اریحا

را بنا کرد و بنیادش را برنخست زاده خود ایرام نهاد و دروازه هایش را بر پسر کوچک خود سحوب برپا کرد موافق کلام خداوند که به واسطه یوشع بن نون گفته بود.

**۱۷** و ایلیای تیشبی که از ساکنان جلعاد بود، به اخاب گفت: «به حیات یهوه، خدای اسرائیل که به حضور وی ایستاده‌ام قسم که در این سالها شبنم و باران جز به کلام من نخواهد بود.» ۲ و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۳ «ازاینجا برو و به طرف مشرق توجه نما و خویشتن را نزد نهر کریت که در مقابل اردن است، پنهان کن. ۴ و از نهر خواهی نوشید و غرابها را امر فرموده‌ام که تو را در آنجا ببروند.» ۵ پس روانه شده، موافق کلام خداوند عمل نموده، و رفته نزد نهرکریت که در مقابل اردن است، ساکن شد. ۶ و غرابها در صبح، نان و گوشت برای وی و در شام، نان و گوشت می‌آوردند و از نهر می‌نوشید. ۷ و بعد از انقضای روزهای چند، واقع شد که نهرخشکید زیرا که باران در زمین نبود. ۸ و کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۹ «برخاسته، به صرفه که نزد صیدون است برو و در آنجا ساکن بشو، اینک به بیوه‌زنی در آنجا امر فرموده‌ام که تو را ببرود.» ۱۰ پس برخاسته، به صرفه رفت و چون نزد دروازه شهر رسید اینک بیوه‌زنی در آنجا هیزم برمی‌چید، پس او را صدازده، گفت: «تمنای اینکه جرعه‌ای آب در ظرفی برای من بیاوری تا بنوشم.» ۱۱ و چون به جهت آوردن آن می‌رفت وی را صدا زده، گفت: «لقمه‌ای نان برای من در دست خود بیاور.» ۱۲ اوگفت: «به حیات یهوه، خدایت قسم که قرص نانی ندارم، بلکه فقط یک مشت آرد در تاپو و قدری روغن در کوزه، و اینک دو جوی برمی‌چینم تارفته، آن را برای خود و پسرم بیزم که بخوریم ویمیرم.» ۱۳ ایلیا وی را گفت: «مترس، برو و به طوری که گفתי بکن. لیکن اول گرده‌ای کوچک از آن برای من بیز و نزد من بیاور، و بعد از آن برای خود و پسرت بیز. ۱۴ زیرا که یهوه، خدای اسرائیل، چنین می‌گوید که تا روزی که خداوندباران بر زمین نباراند، تاپوی آرد تمام نخواهد شد، و کوزه روغن کم نخواهد گردید.» ۱۵ پس رفته، موافق کلام ایلیا عمل نمود. و زن و او و خاندان زن، روزهای بسیار خوردند. ۱۶ و تاپوی آرد تمام نشد و کوزه روغن کم نگردید، موافق کلام خداوند که به واسطه ایلیا گفته بود. ۱۷ و بعد از این امور واقع شد که پسر آن زن که صاحب‌خانه بود، بیمار شد. و مرض او چنان سخت شد که نفسی در او باقی نماند. ۱۸ و به ایلیاگفت: «ای مرد خدا مرا با تو چه کار است؟ آیا نزد من آمدی تا گناه مرا بیاد آوری و پسر مرا بکشی؟» ۱۹ او وی را گفت: «پسرت را به من بده.» پس او را از آغوش وی گرفته، به بالاخانه‌ای که در آن ساکن بود، برد و او را بر بستر خود خوابانید. ۲۰ و نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ای یهوه، خدای من، آیا به بیوه‌زنی نیز که من نزد او ماواگزیده‌ام بلا رسانیدی و پسر او را کشتی؟» ۲۱ آنگاه خویشتن را سه مرتبه بر پسر دراز کرده، نزد خداوند استغاثه نموده، گفت: «ای یهوه، خدای من، مسالت اینک که جان این پسر به وی برگردد.» ۲۲ و خداوند آواز ایلیا را اجابت نمود و جان پسر به وی برگشت که زنده شد. ۲۳ و ایلیا پسر را گرفته، او را از بالاخانه به خانه به

زیر آورد به مادرش سپرد و ایلیا گفت: «بین که پسرت زنده است! ۲۴ پس آن زن به ایلیا گفت: «الآن از این دانستم که تو مرد خدا هستی و کلام خداوند دردهان تو راست است.»

**۱۸** و بعد از روزهای بسیار، کلام خداوند در سال سوم، به ایلیا نازل شده، گفت: «برو و خود را به اخاب بنما و من بر زمین باران خواهم بارانید.» ۲ پس ایلیا روانه شد تا خود را به اخاب بنماید و قحط در سامره سخت بود. ۳ و اخاب عوبدیا را که ناظر خانه او بود، احضار نمود و عوبدیا از خداوند بسیار می‌ترسید. ۴ و هنگامی که ایزابیل انبیای خداوند را هلاک می‌ساخت، عوبدیا صد نفر از انبیا را گرفته، ایشان را پنجاه پنجاه در مغاره پنهان کرد و ایشان را به نان و آب پرورد. ۵ و اخاب به عوبدیا گفت: «در زمین نزد تمامی چشمه‌های آب و همه نهرها برو که شاید علف پیدا کرده، اسبان و قاطران را زنده نگاه داریم و همه بهایم از ما تلف نشوند.» ۶ پس زمین را درمیان خود تقسیم کردند تا در آن عبور نمایند؛ اخاب به یک راه تنها رفت، و عوبدیا به راه دیگر، تنها رفت. ۷ و چون عوبدیا در راه بود، اینک ایلیا بدویرخورد و او وی را شناخته، به روی خود در افتاده، گفت: «آیا آقای من ایلیا، تو هستی؟» ۸ او را جواب داد که «من هستم، برو و به آقای خود بگو که اینک ایلیاست.» ۹ گفت: «چه گناه کرده‌ام که بنده خود را به دست اخاب تسلیم می‌کنی تا مرا بکشد. ۱۰ به حیات یهوه، خدای تو قسم که قومی و مملکتی نیست، که آقایم به جهت طلب تو آنجا نفرستاده باشد و چون می‌گفتند که اینجانیست به آن مملکت و قوم قسم می‌داد که تو رانیافته‌اند. ۱۱ و حال می‌گویی برو به آقای خود بگو که اینک ایلیاست؟» ۱۲ و واقع خواهد شد که چون از نزد تو رفته باشم، روح خداوند تو را به جایی که نمی‌دانم، بردارد و وقتی که بروم و به اخاب خبر دهم و او تو را نیابد، مرا خواهد کشت. و بنده ات از طفولیت خود از خداوند می‌ترسد. ۱۳ مگر آقایم اطلاع ندارد از آنچه من هنگامی که ایزابیل انبیای خداوند را می‌کشت کردم، که چگونه صد نفر از انبیای خداوند را پنجاه پنجاه در مغاره‌ای پنهان کرده، ایشان را به نان و آب پرورد. ۱۴ و حال تو می‌گویی برو و آقای خود را بگو که اینک ایلیاست؟ و مرا خواهد کشت.» ۱۵ ایلیا گفت: «به حیات یهوه، صباپوت که به حضور وی ایستاده‌ام قسم که خود را امروز به وی ظاهر خواهم نمود.» ۱۶ پس عوبدیا برای ملاقات اخاب رفته، او را خبر داد و اخاب به جهت ملاقات ایلیا آمد. ۱۷ و چون اخاب ایلیا را دید، اخاب وی را گفت: «آیا تو هستی که اسرائیل را مضطرب می‌سازی؟» ۱۸ گفت: «من اسرائیل را مضطرب نمی‌سازم، بلکه تو و خاندان پدرت، چونکه اوامرخداوند را ترک کردید و تو پیروی بعلم رانمودی. ۱۹ پس الان بفرست و تمام اسرائیل را نزد من بر کوه کرمل جمع کن و انبیای بعل را نیز چهارصد و پنجاه نفر، و انبیای اشیریم را چهارصد نفر که بر سفره ایزابیل می‌خورند.» ۲۰ پس اخاب نزد جمیع بنی اسرائیل فرستاده، انبیا را بر کوه کرمل جمع کرد. ۲۱ و ایلیابه تمامی قوم نزدیک آمده، گفت: «تا به کی درمیان دو فرقه می‌لنگید؟ اگر یهوه خداست، او را پیروی نمایید! و اگر بعل است، وی را پیروی نمایید!» اما

قوم در جواب او هیچ نگفتند. ۲۲ پس ایلیا به قوم گفت: من تنها نبی یهوه باقی مانده‌ام و انبیای بعل چهارصد و پنجاه نفرند. ۲۳ پس به مادو گاو بدهند و یک گاو به جهت خود انتخاب کرده، و آن را قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم بگذارند و آتش نهند و من گاو دیگر را حاضر ساخته، بر هیزم می‌گذارم و آتش نمی‌نهم. ۲۴ و شما اسم خدای خود را بخوانید و من نام یهوه را خواهم خواند و آن خدایی که به آتش جواب دهد، او خدا باشد.» و تمامی قوم در جواب گفتند: «نیکو گفتی.» ۲۵ پس ایلیا به انبیای بعل گفت: «یک گاو برای خود انتخاب کرده، شما اول آن را حاضر سازید زیرا که بسیار هستید و به نام خدای خود بخوانید، اما آتش نگذارید.» ۲۶ پس گاو را که به ایشان داده شده بود، گرفتند و آن را حاضر ساخته، نام بعل را از صبح تا ظهر خوانده، می‌گفتند: «ای بعل ما را جواب بده.» لیکن هیچ صدا یا جوابی نبود و ایشان بر مذبوحی که ساخته بودند، جست و خیز می‌نمودند. ۲۷ و به وقت ظهر، ایلیا ایشان را مسخره نموده، گفت: «به آواز بلند بخوانید زیرا که او خداست! شاید متفکراست یا به خلوت رفته، یا در سفر می‌باشد، یا شاید که در خواب است و باید او را بیدار کرد!» ۲۸ و ایشان به آواز بلند می‌خواندند و موافق عادت خود خویشتن را به تیغها و نیزه‌ها مجروح می‌ساختند به حدی که خون بر ایشان جاری می‌شد. ۲۹ و بعد از گذشتن ظهر تا وقت گذراندن هدیه عصری ایشان نبوت می‌کردند لیکن نه آوازی بود و نه کسی که جواب دهد یا توجه نماید. ۳۰ آنگاه ایلیا به تمامی قوم گفت: «زند من بیاید.» و تمامی قوم نزد وی آمدند و مذبوح یهوه را که خراب شده بود، تعمیر نمود. ۳۱ و ایلیا موافق شماره اسباط بنی یعقوب که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفته بود که نام تو اسرائیل خواهد بود، دوازده سنگ گرفت. ۳۲ و به آن سنگها مذبوحی به نام یهوه بنا کرد و گرداگرد مذبوح خندقی که گنجایش دو پیمان بزر داشت، ساخت. ۳۳ و هیزم را ترتیب داد و گاو را قطعه قطعه نموده، آن را بر هیزم گذاشت. پس گفت: «چهار خم از آب پر کرده، آن را بر قربانی سوختنی و هیزم بریزید.» ۳۴ پس گفت: «بار دیگری کنید،» و گفت: «بار سوم بکنید.» و بار سوم کردند. ۳۵ و آب گرداگرد مذبوح جاری شد و خندق نیز از آب پر گشت. ۳۶ و در وقت گذراندن هدیه عصری، ایلیای نبی نزدیک آمده، گفت: «ای یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل، امروز معلوم بشود که تو در اسرائیل خدا هستی و من بنده تو هستم و تمام این کارها را به فرمان تو کرده‌ام. ۳۷ مرا اجابت فرمای خداوند! مرا اجابت فرما تا این قوم بدانند که تو یهوه خدا هستی و اینکه دل ایشان را باز پس گردانیدی.» ۳۸ آنگاه آتش یهوه افتاده، قربانی سوختنی و هیزم و سنگها و خاک را بلعید و آب را که در خندق بود، لیسید. ۳۹ و تمامی قوم چون این را دیدند به روی خود افتاده، گفتند: «یهوه، او خداست! یهوه او خداست!» ۴۰ و ایلیا به ایشان گفت: «انبیای بعل را بگیرید و یکی از ایشان رهایی نیابد.» پس ایشان را گرفتند و ایلیا ایشان را نزد نهر قیشون فرود آورده، ایشان را در آنجا کشت. ۴۱ و ایلیا به اخاب گفت: «برآمده، اکل و شرب نما.» زیرا که صدای باران بسیار می‌آید. ۴۲ پس اخاب برآمده، اکل و شرب نمود. و ایلیا برقله کرمل برآمد و به زمین خم شده، روی خود را به میان زانوهایش گذاشت.

۱۹ و اخاب، ایزابل را از آنچه ایلیا کرده، و چگونه جمیع انبیا را به شمشیر کشته بود، خبر داد. ۲ و ایزابل رسولی نزد ایلیا فرستاده، گفت: «خدایان به من مثل این بلکه زیاده از این عمل نمایند اگر فردا قریب به این وقت، جان تو را مثل جان یکی از ایشان نسازم.» ۳ و چون این رافهمید، برخاست و به جهت جان خود روانه شده، به بثرشع که در یهوداست آمد و خادم خود را در آنجا واگذاشت. ۴ و خودش سفر یک روزه به بیابان کرده، رفت و زیر درخت اردجی نشست و برای خویشتن مرگ را خواسته، گفت: «ای خداوند بس است! جان مرا بگیر زیرا که از پدرانم بهتر نیستم.» ۵ و زیر درخت ارج دراز شده، خوابید. و اینک فرشته‌ای او را لمس کرده، به وی گفت: «برخیز و بخور.» ۶ و چون نگاه کرد، اینک نزد سرش قرصی نان بر ریگهای داغ و کوزه‌ای از آب بود. پس خورد و آشامید و بار دیگر خوابید. ۷ و فرشته خداوند بار دیگر برگشته، او را لمس کرد و گفت: «برخیز و بخور زیرا که راه برای تو زیاده است.» ۸ پس برخاسته، خورد و نوشید و به قوت آن خوراک، چهل روز و چهل شب تا حوریب که کوه خدا باشد، رفت. ۹ و در آنجا به مغاره‌ای داخل شده، شب را در آن بسر برد. ۱۰ او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد تو را ترک نموده، مذبوح‌های تو را منهدم ساخته، و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند، و من به تنهایی باقی مانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیندارند.» ۱۱ او گفت: «بیرون آی و به حضور خداوند درکوه بایست.» و اینک خداوند عبور نمود و باد عظیم سخت کوهها را منشق ساخت و صخره‌ها را به حضور خداوند خرد کرد اما خداوند در باد نبود. و بعد از باد، زلزله شد اما خداوند در زلزله نبود. ۱۲ و بعد از زلزله، آتشی، اما خداوند در آتش نبود و بعد از آتش، آوازی ملایم و آهسته. ۱۳ و چون ایلیا این را شنید، روی خود را به ردای خویش پوشانیده، بیرون آمد و در دهنه مغاره ایستاد و اینک هائقی به او گفت: «ای ایلیا تو را در اینجا چه کار است؟» ۱۴ او در جواب گفت: «به جهت یهوه، خدای لشکرها، غیرت عظیمی دارم زیرا که بنی اسرائیل عهد تو را ترک کرده، مذبوح‌های تو را منهدم ساخته‌اند و انبیای تو را به شمشیر کشته‌اند و من به تنهایی باقی مانده‌ام و قصد هلاکت جان من نیز دارم.» ۱۵ پس خداوند به او گفت: «روانه شده، به راه خود به بیابان دمشق برگرد، و چون برسی، حزائیل را به پادشاهی ارام مسح کن. ۱۶ و یهوه این نمشی را به پادشاهی اسرائیل مسح نما، و الیشع بن شافاط را که از ابل

محوه است، مسح کن تا به جای تو نبی بشود. ۱۷ واقع خواهد شد هر که از شمشیر حزائیل رهایی یابد، یهوه او را به قتل خواهد رسانید و هر که از شمشیر یهوه رهایی یابد، الشیح او را به قتل خواهد رسانید. ۱۸ اما در اسرائیل هفت هزار نفر باقی خواهیم گذاشت که تمامی زانوهای ایشان نزد بعل خم نشده، و تمامی دهنهای ایشان او را نبوده است. ۱۹ پس از آنجا روانه شده، الشیح بن شافاط را یافت که شیار می کرد و دوازده جفت گاو پیش وی و خودش با جفت دوازدهم بود. و چون ایلیا از او می گذشت، ردای خود را بر وی انداخت. ۲۰ و او گاوها را ترک کرده، از عقب ایلیا دوید و گفت: «بگذار که پدر و مادر خود را بیوسم و بعد از آن در عقب تو آیم.» او وی را گفت: «برو و برگرد زیرا به تو چه کرده ام! ۲۱ پس از عقب او برگشته، یک جفت گاو را گرفت و آنها را ذبح کرده، گوشت را با آلات گاوآن پخت، و به کسان خود داد که خوردند و برخاسته، از عقب ایلیا رفت و به خدمت او مشغول شد.

۲۰ و بنهد، پادشاه ارام، تمامی لشکر خود را جمع کرد، و سی و دو پادشاه و اسبان و ارابه ها همراهش بودند. پس برآمده، سامره را محاصره کرد و با آن جنگ نمود. ۲ رسولان نزد اخاب پادشاه اسرائیل به شهر فرستاده، وی را گفت: «بنهد چنین می گوید: ۳ نقره تو و طلا تو از آن من است و زنان و پسران مقبول تو از آن منند.» ۴ و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «ای آقایم پادشاه! موافق کلام تو، من و هر چه دارم از آن تو هستیم.» ۵ و رسولان بار دیگر آمده، گفتند: «بنهد چنین امر فرموده، می گوید: به درستی که من نزد تو فرستاده، گفتم که نقره و طلا و زنان و پسران خود را به من بدهی. ۶ پس فردا قریب به این وقت، بندگان خود را نزد تو می فرستم تا خانه تو را و خانه بندگان را جستجو نمایند و هر چه در نظر تو پسندیده است به دست خود گرفته، خواهند برد.» ۷ آنگاه پادشاه اسرائیل تمامی مشایخ زمین را خوانده، گفت: «بفهمید و ببینید که این مرد چگونه بدی را می اندیشد، زیرا که چون به جهت زنان و پسرانم و نقره و طلا می فرستاده بود، او را انکار نکردم.» ۸ آنگاه جمیع مشایخ و تمامی قوم وی را گفتند: او را مشنو و قبول نمنا. ۹ پس به رسولان بنهد گفت: «به آقایم، پادشاه بگوئید: هر چه باراول به بنده خود فرستادی بجا خواهم آورد، اما اینکار را نمی توانم کرد.» پس رسولان مراجعت کرده، جواب را به او رسانیدند. ۱۰ آنگاه بنهد نزد وی فرستاده، گفت: «خدایان، مثل این بلکه زیاده از این به من عمل نمایند اگر گرد سامره کفایت مشتهای همه مخلوقی را که همراه من باشند بکنند.» ۱۱ و پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «وی را بگوئید: آنکه اسلحه می پوشد مثل آنکه می گشاید فخر نکند.» ۱۲ و چون این جواب را شنید در حالی که او و پادشاهان در خیمه هامیگساری می نمودند، به بندگان خود گفت: «صف آرایی بنمایید.» پس در برابر شهر صف آرایی نمودند. ۱۳ و اینک نبی ای نزد اخاب، پادشاه اسرائیل آمده، گفت: «خداوند چنین می گوید: آیا این گروه عظیم را می بینی؟ همانا من امروز آن را به دست تو تسلیم می نمایم تا بدانی که من یهوه هستم.» ۱۴ اخاب گفت: «به واسطه که؟» او در جواب گفت: «خداوند می گوید به واسطه

۳۳ پس آن مردان تفال نموده، آن را به زودی از دهان وی گرفتند و گفتند: «برادر تو بنهد!» پس او گفت: «بروید و اورا بیاورید.» و چون بنهد نزد او بیرون آمد، او را بر ابراه خود سوار کرد. ۳۴ و (بنهد) وی را گفت: «شهرهایی را که پدر من از پدر تو گرفت، پس می‌دهم و برای خود در دمشق کوچ‌ها بساز، چنانکه پدر من در سامره ساخت.» (در جواب گفت): «من تو را به این عهد رها می‌کنم.» پس با او عهد بست و او را رها کرد. ۳۵ و مردی از پسران انبیا به فرمان خداوند به رفیق خود گفت: «مرا بز.» اما آن مرد از زدنش ابا نمود. ۳۶ و او وی را گفت: «چونکه آواز خداوند را نشنیدی همانا چون از نزد من بروی شیری تو را خواهد کشت.» پس چون از نزد وی رفته بود، شیری او را یافته، کشت. ۳۷ و او شخصی دیگر را پیدا کرده، گفت: «مرا بز.» و آن مرد او را ضربتی زده، محروح ساخت. ۳۸ پس آن نبی رفته، به‌سراهِ منظر پادشاه ایستاد، و عصابه خود را برچشمان خود کشیده، خویشتر را متکر نمود. ۳۹ و چون پادشاه درگذر می‌بود او به پادشاه ندا درداد و گفت که «بنده تو به میان جنگ رفت و اینک شخصی میل کرده، کسی را نزد من آورد و گفت: این مرد را نگاه دار و اگر مفقود شود جان تو به عوض جان او خواهد بود یا یک وزنه نقره خواهی داد. ۴۰ و چون بنده تو اینجا و آنجا مشغول می‌بود او غایب شد.» پس پادشاه اسرائیل وی را گفت: «حکم تو چنین است. خودت فتوی دادی.» ۴۱ پس به زودی عصابه را از چشمان خود برداشت و پادشاه اسرائیل او را شناخت که یکی از انبیاست. ۴۲ و او وی را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: چون تو مردی را که من به هلاکت سپرده بودم از دست خود رها کردی، جان تو به عوض جان او و قوم تو به عوض قوم او خواهند بود.» ۴۳ پس پادشاه اسرائیل پریشان حال و مغموم شده، به خانه خود رفت و به سامره داخل شد.

۲۱ و بعد از این امور، واقع شد که ناپوت یزرعیلی، تاکستانی در یزرعیل به پهلوی قصر اخاب، پادشاه سامره، داشت. ۲ و اخاب، ناپوت را خطاب کرده، گفت: «تاکستان خود را به من بده تا باغ سبزی کاری، برای من بشود زیرا نزدیک خانه من است، و به عوض آن تاکستانی نیکوتر از آن به تو خواهم داد، یا اگر درنظر تو پسند آید قیمتش را نقره خواهم داد.» ۳ ناپوت به اخاب گفت: «حاشا بر من از خداوند که ارث اجداد خود را به تو بدهم.» ۴ پس اخاب به سبب سخنی که ناپوت یزرعیلی به او گفته بود، پریشان حال و مغموم شده، به خانه خود رفت زیرا گفته بود ارث اجداد خود را به تو نخواهم داد. و بر بستر خود دراز شده، رویش را برگردانید و طعام نخورد. ۵ و زنش، ایزابل نزد وی آمده، وی را گفت: «روح تو چرا پریشان است که طعام نمی‌خوری؟» ۶ و او وی را گفت: «از این جهت که ناپوت یزرعیلی را خطاب کرده، گفتم: تاکستان خود را به نقره به من بده یا اگر بخواهی به عوض آن، تاکستان دیگری به تو خواهم داد، و او جواب داد که تاکستان خود را به تو نمی‌دهم.» ۷ زنش ایزابل به او گفت: «آیا تو الان بر اسرائیل سلطنت می‌کنی؟ برخیز و غذا بخور و دلت خوش باشد. من تاکستان ناپوت یزرعیلی را به تو خواهم داد.» ۸ آنگاه

مکتوبی به اسم اخاب نوشته، آن را به مهر او مختم ساخت و مکتوب را نزد مشایخ ونجبایی که با ناپوت در شهرش ساکن بودند، فرستاد. ۹ و در مکتوب بدین مضمون نوشت: «به روزه اعلان کنید و ناپوت را به صدر قوم بنشانید. ۱۰ و دو نفر از بنی بلعیال را پیش او و دارید که بر او شهادت داده، بگویند که تو خدا و پادشاه را کفرگفته‌ای. پس او را بیرون کشیده، سنگسار کنید تا بمیرد.» ۱۱ پس اهل شهرش، یعنی مشایخ ونجبایی که در شهر ساکن بودند، موافق پیغامی که ایزابل نزد ایشان فرستاده، و برحسب مضمون مکتوبی که نزد ایشان ارسال کرده بود، به عمل آوردند. ۱۲ و به روزه اعلان کرده، ناپوت را درصدر قوم نشانیدند. ۱۳ و دو نفر از بنی بلعیال درآمده، پیش وی نشستند و آن مردان بلعیال به حضور قوم بر ناپوت شهادت داده، گفتند که ناپوت بر خدا و پادشاه کفر گفته است، و او را از شهر بیرون کشیده، وی را سنگسار کردند تا بمرد. ۱۴ و نزد ایزابل فرستاده، گفتند که ناپوت سنگسار شده و مرده است. ۱۵ و چون ایزابل شنید که ناپوت سنگسار شده، و مرده است، ایزابل به اخاب گفت: «برخیزو تاکستان ناپوت یزرعیل را که او نخواست آن را به تو به نقره بدهد، متصرف شو، زیرا که ناپوت زنده نیست بلکه مرده است.» ۱۶ و چون اخاب شنید که ناپوت مرده است اخاب برخاسته، به جهت تصرف تاکستان ناپوت یزرعیلی فرود آمد. ۱۷ و کلام خداوند نزد ایلیای تیشی نازل شده، گفت: ۱۸ «برخیز و برای ملاقات اخاب، پادشاه اسرائیل که در سامره است فرود شو اینک او در تاکستان ناپوت است که به آنجا فرود شد تا آن رامتصرف شود. ۱۹ و او را خطاب کرده، بگو خداوند چنین می‌گوید: آیا هم قتل نمودی و هم متصرف شدی؟ و باز او را خطاب کرده، بگو خداوند چنین می‌گوید: در جایی که سگان خون ناپوت را لیسیدند سگان خون تو را نیز خواهند لیسید.» ۲۰ اخاب به ایلیا گفت: «ای دشمن من، آیا مرا یافتی؟» او جواب داد: «بلی تو را یافتم زیرا تو خود را فروخته‌ای تا آنچه در نظر خداوند بداست، بجا آوری. ۲۱ اینک من بر تو بلا آورده، تو را بالکل هلاک خواهم ساخت، و از اخاب هر مردی را خواه محبوس و خواه آزاد در اسرائیل منقطع خواهم ساخت. ۲۲ و خاندان تو را مثل خاندان یربعام بن نباط و مانند خاندان بعشا ابن اخیا خواهم ساخت به سبب اینکه خشم مرا به هیجان آورده، و اسرائیل را مرتکب گناه ساخته‌ای.» ۲۳ و درباره ایزابل نیز خداوند تکلم نموده، گفت: «سگان ایزابل را نزد حصار یزرعیل خواهند خورد. ۲۴ هر که را از کسان اخاب در شهر بمیرد، سگان بخورند و هر که را در صحرا بمیرد مرغان هوا بخورند.» ۲۵ و کسی نبود مثل اخاب که خویشتر را برای بجا آوردن آنچه در نظر خداوند بد است فروخت، و زنش ایزابل او را اغوا نمود. ۲۶ و در پیروی بتها رجاسات بسیار می‌نمود، برحسب آنچه اموریانی که خداوند ایشان را از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، می‌کردند. ۲۷ و چون اخاب این سخنان را شنید، جامه خود را چاک زده، پلاس در بر کرد و روزه گرفته، بر پلاس خوابید و به سکوت راه می‌رفت. ۲۸ آنگاه کلام خداوند بر ایلیای تیشی نازل شده، گفت: ۲۹ «آیا اخاب را دیدی چگونه به حضور من متواضع شده است؟ پس از این جهت که در حضور من تواضع

می‌نماید، این بلا را در ایام وی نمی‌آورد، لیکن در ایام پسرش، این بلا را برخاندانش عارض خواهم گردانید.»

۲۲ و سه سال گذشت که در میان ارام و اسرائیل جنگ نبود. ۲ و در سال سوم، یهوشافاط، پادشاه یهودا نزد پادشاه اسرائیل فرودآمد. ۳ و پادشاه اسرائیل به خادمان خود گفت: «آیا نمی‌دانید که راموت جلعاد از آن ماست و ما از گرفتنش از دست پادشاه ارام غافل می‌باشیم؟» ۴ پس به یهوشافاط گفت: «آیا همراه من به راموت جلعاد برای جنگ خواهی آمد؟» و یهوشافاط پادشاه اسرائیل را جواب داد که «من، چون تو وقوم من، چون قوم تو و سواران من، چون سواران تو می‌باشند.» ۵ و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «تعمنائیکه امروز از کلام خداوند مسالت نمایی.» ۶ و پادشاه اسرائیل به قدر چهارصد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «آیا به راموت جلعاد برای جنگ بروم یا باز ایستم؟» ایشان گفتند: «برای خداوند آن را به‌دست پادشاه تسلیم خواهید نمود.» ۷ اما یهوشافاط گفت: «آیا در اینجا غیر از اینها نبی خداوند نیست تا از او سوال نمایم؟» ۸ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یک مرددیگر، یعنی میکایا ابن یمله هست که به واسطه او از خداوند مسالت توان کرد، لیکن من از او نفرت دارم زیرا که دریا را به نیکویی نبوت نمی‌کند، بلکه به بدی.» و یهوشافاط گفت: «پادشاه چنین نگویید.» ۹ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجهرسرایان خود را خوانده، گفت: «میکایا ابن یمله را به زودی حاضر کن.» ۱۰ و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط، پادشاه یهودا، هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خود در جای وسیع، نزد دهنه دروازه سامره نشسته بودند، و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت می‌کردند. ۱۱ و صدقیا ابن کنعنه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «خداوند چنین می‌گوید: ارامیان را به اینها خواهی زد تا تلف شوند.» ۱۲ و جمیع انبیا نبوت کرده، چنین می‌گفتند: «به راموت جلعاد برای وفیروز شو زیرا خداوند آن را به‌دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.» ۱۳ و قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بود، او را خطاب کرده، گفت: «اینک انبیا به یک زبان دربار پادشاه نیکو می‌گویند. پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخنی نیکو بگو.» ۱۴ میکایا گفت: «به حیات خداوند قسم که هرآنچه خداوند به من بگوید همان را خواهم گفت.» ۱۵ پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «ای میکایا آیا به راموت جلعاد برای جنگ بروم یا باز ایستیم.» او در جواب وی گفت: «برای و فیروز شو. و خداوند آن را به‌دست پادشاه تسلیم خواهد کرد.» ۱۶ پادشاه وی را گفت: «چند مرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یهوه، غیر از آنچه راست است به من نگویی.» ۱۷ او گفت: «تمامی اسرائیل را مثل گله‌ای که شبان ندارد بر کوهها پراکنده دیدم و خداوند گفت: اینها صاحب ندارند، پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد.» ۱۸ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا تو را نکفتم که دربار من به نیکویی نبوت نمی‌کند بلکه به بدی.» ۱۹ او گفت: «پس کلام خداوند را بشنو: من خداوند را بر کرسی خود نشسته دیدم و تمامی لشکر آسمان نزد وی به طرف راست و چپ ایستاده بودند. ۲۰ و خداوند

می‌آورد. مگر اینکه مکانهای بلندبرداشته نشد و قوم در مکانهای بلند قربانی همی گذرانیدند و بخور همی سوزانیدند. ۴۴ و یهوشافاط با پادشاه اسرائیل صلح کرد. ۴۵ و بقیه وقایع یهوشافاط و تهوری که نمود و جنگهایی که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۴۶ و بقیه الواطی که از ایام پدرش، آسا باقی مانده بودند، آنها را از زمین نابود ساخت. ۴۷ و در ادوم، پادشاهی نبود. لیکن وکیلی پادشاهی می‌کرد. ۴۸ و یهوشافاط کشتیهای ترشیشی ساخت تا به جهت آوردن طلا به اوفیروند، اما زفتند زیرا کشتیها در عصیون جابرشکست. ۴۹ آنگاه اخزیا ابن اخاب به یهوشافاط گفت: «بگذار که بندگان من با بندگان تو در کشتیها بروند.» اما یهوشافاط قبول نکرد. ۵۰ و یهوشافاط با اجداد خود خوابید و با اجدادش در شهر پدرش، داود دفن شد و پسرش، یهورام در جایش سلطنت نمود. ۵۱ و اخزیا ابن اخاب در سال هفدهم یهوشافاط، پادشاه یهودا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد، و دو سال بر اسرائیل پادشاهی نمود. ۵۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجای آورد و به طریق پدرش و طریق مادرش و طریق یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، سلوک می‌نمود. ۵۳ و بعل را خدمت نموده، او را عبادت کرد و برحسب هرچه پدرش عمل نموده بود، خشم یهوه خدای اسرائیل را به هیجان آورد.

شد، زیرا که او را پسری نبود. ۱۸ و بقیه اعمال اخزیا که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟

۲ و چون خداوند اراده نمود که ایلیا را درگردباد به آسمان بالا برد، واقع شد که ایلیا والیشع از جلیجال روانه شدند. ۲ و ایلیا به الیشع گفت: «در اینجا بمان، زیرا خداوند مرا به بیت ئیل فرستاده است.» الیشع گفت: «به حیات یهوه و حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس به بیت ئیل رفتند. ۳ و پسران انبیلی که در بیت ئیل بودند، نزد الیشع بیرون آمده، وی را گفتند: «آیامی دانی که امروز خداوند آقای تو را از فوق سرتو خواهد برداشت.» او گفت: «من هم می دانم؛ خاموش باشید.» ۴ و ایلیا به او گفت: «ای الیشع در اینجا بمان زیرا خداوند مرا به اریحا فرستاده است.» او گفت: «به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس به اریحا آمدند. ۵ و پسران انبیلی که در اریحا بودند، نزد الیشع آمده، وی را گفتند: «آیا می دانی که امروز خداوند، آقای تو را از فوق سرتو برمی دارد؟» او گفت: «من هم می دانم؛ خاموش باشید.» ۶ و ایلیا وی را گفت: «در اینجا بمان زیرا خداوند مرا به اردن فرستاده است.» او گفت: «به حیات یهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس هردوی ایشان روانه شدند. ۷ و پنجاه نفر از پسران انبیا رفته، در مقابل ایشان از دور ایستادند و ایشان نزد اردن ایستاده بودند. ۸ پس ایلیا ردای خویش را گرفت و آن را پیچیده، آب را زد که به این طرف و آن طرف شکافته شد و هردوی ایشان بر خشکی عبور نمودند. ۹ و بعد از گذشتن ایشان، ایلیا به الیشع گفت: «آنچه را که می خواهی برای تو بکنم، پیش ازآنکه از نزد تو برداشته شوم، بخواه.» الیشع گفت: «نصیب مضاعف روح تو بر من بشود.» ۱۰ او گفت: «چیز دشواری خواستی اما اگر حینی که از نزد تو برداشته شوم مرا ببینی، از برایت چنین خواهد شد والا نخواهد شد.» ۱۱ و چون ایشان می رفتند و گفتگو می کردند، اینک ارباب آتشین و اسبان آتشین ایشان را از یکدیگر جدا کرد و ایلیا درگردباد به آسمان صعود نمود. ۱۲ و چون الیشع این را بدید فریاد برآورد که «ای پدرم! ای پدرم! ارباب اسرائیل و سوارانش! پس او را دیگر ندیدو جامه خود را گرفته، آن را به دو حصه چاک زد. ۱۳ و ردای ایلیا را که از او افتاده بود، برداشت و برگشته به کناره اردن ایستاد. ۱۴ پس ردای ایلیا را که از او افتاده بود، گرفت و آب را زده، گفت: «یهوه خدای ایلیا کجاست؟» و چون او نیز آب رازد، به این طرف و آن طرف شکافته شد و الیشع عبور نمود. ۱۵ و چون پسران انبیا که روبروی او در اریحایبوند او را دیدند، گفتند: «روح ایلیا بر الیشع می باشد.» و برای ملاقات وی آمده، او را رو به زمین تعظیم نمودند. ۱۶ و او را گفتند: «اینک حال با بندگان پنجاه مرد قوی هستند، تمنا اینکه ایشان بروند و آقای تو را جستجو نمایند، شاید روح خداوند او را برداشته، به یکی از کوهها یا دریکی از درهها انداخته باشد.» او گفت: «مفرستید.» ۱۷ اما به حدی بر وی ابرام نمودند که خجل شده، گفت: «مفرستید.» پس پنجاه نفر فرستادند و ایشان سه روز جستجو نمودند اما او را نیافتند. ۱۸ و چون او در اریحا توقف می نمود، ایشان نزد وی برگشتند و

۱ عاصی شدند. ۲ و اخزیا از پنجره بالاخانه خود که در سامره بود افتاده، بیمار شد. پس رسولان را روانه نموده، به ایشان گفت: «نزد بعل زبوب، خدای عقرون رفته، بپرسید که آیا از این مرض شفا خواهم یافت؟» ۳ و فرشته خداوند به ایلیای تشبیهی گفت: «برخیز و به ملاقات رسولان پادشاه سامره برآمده، به ایشان بگو که آیا از این جهت که خدایی در اسرائیل نیست، شما برای سوال نمودن از بعل زبوب، خدای عقرون می روید؟ ۴ پس خداوند چنین می گوید: از بستری که بر آن برآمدی، فرود نخواهی شد بلکه البته خواهی مرد.» ۵ و ایلیا رفت و رسولان نزد وی برگشتند و او به ایشان گفت: «چرا برگشتید؟» ۶ ایشان در جواب وی گفتند: «شخصی به ملاقات ما برآمده، ما را گفت: بروید و نزد پادشاهی که شما را فرستاده است، مراجعت کرده، او را گویید: خداوند چنین می فرماید: آیا از این جهت که خدایی در اسرائیل نیست، تو برای سوال نمودن از بعل زبوب، خدای عقرون می فرستی؟ بنابراین از بستری که به آن برآمدی، فرود نخواهی شد بلکه البته خواهی مرد.» ۷ او به ایشان گفت: «هیات شخصی که به ملاقات شما برآمد و این سخنان را به شما گفت چگونه بود؟» ۸ ایشان او را جواب دادند: «مرد موی دار بود و کمربند چرمی بر کمرش بسته بود.» او گفت: «ایلیای تشبیهی است.» ۹ آنگاه سردار پنجاهه را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او نزد وی آمد و در حالتی که او بر قله کوه نشسته بود و به وی عرض کرد که «ای مرد خدا، پادشاه می گوید به زیر آبی؟» ۱۰ ایلیا در جواب سردار پنجاهه گفت: «اگر من مرد خدا هستم، آتش از آسمان نازل شده، تو را و پنجاه نفرت را بسوزاند.» پس آتش از آسمان نازل شده، او را و پنجاه نفرش را بسوخت. ۱۱ و باز سردار پنجاهه دیگر را با پنجاه نفرش نزد وی فرستاد و او وی را خطاب کرده، گفت: «ای مرد خدا، پادشاه چنین می فرماید که به زودی به زیر آبی؟» ۱۲ ایلیا در جواب ایشان گفت: «اگر من مرد خدا هستم آتش از آسمان نازل شده، تو را و پنجاه نفرت را بسوزاند.» پس آتش خدا از آسمان نازل شده، او را و پنجاه نفرش را بسوخت. ۱۳ پس سردار پنجاهه سوم را با پنجاه نفرش فرستاد و سردار پنجاهه سوم آمده، نزد ایلیا به زانو درآمد و از او التماس نموده، گفت که «ای مرد خدا، تمنا اینکه جان من و جان این پنجاه نفر بندگان در نظر تو عزیز باشد. ۱۴ اینک آتش از آسمان نازل شده، آن دو سردار پنجاهه اول را با پنجاهه های ایشان بسوزانید، اما الان جان من در نظر تو عزیز باشد.» ۱۵ و فرشته خداوند به ایلیا گفت: «همراه او به زیر آبی و از او مترس.» پس برخاسته، همراه وی نزد پادشاه فرود شد. ۱۶ و وی را گفت: «خداوند چنین می گوید: چونکه رسولان فرستاد تا از بعل زبوب، خدای عقرون سوال نمایند، آیا از این سبب بود که در اسرائیل خدایی نبود که از کلام او سوال نمایی؟ بنابراین از بستری که به آن برآمدی، فرود نخواهی شد البته خواهی مرد.» ۱۷ پس او موافق کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود، مرد و بهرام در سال دوم بهرام بن یهوشافاط، پادشاه یهودا در جایش پادشاه



او به ایشان گفت: «آیا شما را نگفتم، که نروید.» ۱۹ و اهل شهر به الیبع گفتند: «اینک موضع شهر نیکوست چنانکه آقای ما می بیند، لیکن آبش ناگوار و زمینش بی حاصل است.» ۲۰ او گفت: «نزد من طشت نوری آورده، نمک در آن بگذارید.» پس برایش آوردند. ۲۱ و او نزد چشمه آب بیرون رفته، نمک را در آن انداخت و گفت: «خداوند چنین می گوید: این آب را شفا دادم که بار دیگر مرگ یا بی حاصلی از آن پدید نیاید.» ۲۲ پس آب تا به امروز برحسب سخنی که الیبع گفته بود، شفا یافت. ۲۳ و از آنجا به بیت نیل برآمد و چون او به راه برمی آمد اطفال کوچک از شهر بیرون آمده، او را سخریه نموده، گفتند: «ای کچل برای! ای کچل برای!» ۲۴ و او به عقب برگشته، ایشان را دید و ایشان را به اسم یهوه لعنت کرد و دو خرس از جنگل بیرون آمده، چهل و دو پسر از ایشان بدرید. ۲۵ و از آنجا به کوه کرمل رفت و از آنجا به سامره مراجعت نمود.

۳ و یهورام بن اخاب در سال هجدهم یهوشافاط، پادشاه یهودا در سامره بر اسرائیل آغاز سلطنت نمود و دوازده سال پادشاهی کرد. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود به عمل می آورد، اما نه مثل پدر و مادرش زیرا که تمثال بعل را که پدرش ساخته بود، دور کرد. ۳ لیکن به گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، چسبیده، از آن دوری نوزید. ۴ و میسح، پادشاه موآب، صاحب موآبی بود که پادشاه اسرائیل صد هزار بره و صد هزار قوچ با پشم آنها ادا می نمود. ۵ و بعد از وفات اخاب، پادشاه موآب بر پادشاه اسرائیل عاصی شد. ۶ و در آن وقت یهورام پادشاه از سامره بیرون شده، تمامی اسرائیل را سان دید. ۷ و رفت و نزد یهوشافاط، پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «پادشاه موآب بر من عاصی شده است آیا همراه من برای مقاتله با موآب خواهی آمد؟» او گفت: «خواهم آمد، من چون تو هستم و قوم من چون قوم تو و اسبان من چون اسبان تو.» ۸ او گفت: «به کدام راه برویم؟» گفت: «به راه بیابان ادوم.» ۹ پس پادشاه اسرائیل و پادشاه یهودا و پادشاه ادوم روانه شده، سفر هفت روزه دور زدند و به جهت لشکر و چارپایانی که همراه ایشان بود، آب نبود. ۱۰ و پادشاه اسرائیل گفت: «افسوس که خداوند این سه پادشاه را خوانده است تا ایشان را به دست موآب تسلیم کند.» ۱۱ و یهوشافاط گفت: «آیا نبی خداوند در اینجا نیست تا به واسطه او از خداوند مسالت نمایم؟» و یکی از خادمان پادشاه اسرائیل در جواب گفت: «الیبع بن شافاط که آب بر دستهای ایلیامی ریخت، اینجاست.» ۱۲ و یهوشافاط گفت: «کلام خداوند با اوست.» پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط و پادشاه ادوم نزد وی فرود آمدند. ۱۳ و الیبع به پادشاه اسرائیل گفت: «ما را توجه کار است؟ نزد انبیای پدرت و انبیای مادرت برو.» اما پادشاه اسرائیل وی را گفت: «نی، زیرا خداوند این سه پادشاه را خوانده است تا ایشان را به دست موآب تسلیم نماید.» ۱۴ الیبع گفت: «به حیات یهوه صباوت که به حضور وی ایستاده ام قسم که اگر من احترام یهوشافاط، پادشاه یهودا را نگاه نمی داشتم به سوی تو نظر نمی کردم و تو را نمی دیدم. ۱۵ اما الان برای من مطربی ییاورید.» و واقع شد که چون مطرب ساز زد، دست خداوند بر

۴ و زنی از زنان پسران انبیا نزد الیبع تضرع نموده، گفت: «بنده ات، شوهرم مرد و تومی دانی که بنده ات از خداوند می ترسید، و طلبکار او آمده است تا دو پسر مرا برای بندگی خود ببرد.» ۲ الیبع وی را گفت: «بگو برای تو چه کنم؟ و در خانه چه داری؟ او گفت: «کنیزت را در خانه چیزی سواي ظرفی از روغن نیست.» ۳ او گفت برو و ظرفها از بیرون از تمامی همسایگان خود طلب کن، ظرفهای خالی و بسیار بخواه. ۴ و داخل شده، در را بر خودت و پسرانت ببند و تمامی آن ظرفها بریز و هرچه پر شود به کنار بگذار.» ۵ پس از نزد وی رفته، در را بر خود و پسرانش بست و ایشان ظرفها نزد وی آورده، اومی ریخت. ۶ و چون ظرفها را پر کرده بود به یکی از پسران خود گفت: «ظرفی دیگر نزد من بیاور.» او وی را گفت: «ظرفی دیگر نیست.» و روغن باز ایستاد. ۷ پس رفته، آن مرد خدا را خبر داد. و او وی را گفت: «برو و روغن را بفروش و قرض خود را ادا کرده، تو و پسرانت از باقی مانده گذران کنید.» ۸ و روزی واقع شد که الیبع به شوشیم رفت و در آنجا زنی بزرگ بود که بر او ابرام نموده که طعام بخورد و

هرگاه عبور می نمود، به آنجا به جهت نان خوردن میل می کرد. ۹ پس آن زن به شوهر خود گفت: «اینک فهمیده ام که این مرد مقدس خداست که همیشه از نزد ما می گذرد. ۱۰ پس برای وی بالاخانه ای کوچک بر دیوار بسازیم و بستر و خوان و کرسی و شمعدانی در آن برای وی بگذاریم که چون نزد ما آید، در آنجا فرود آید.» ۱۱ پس روزی آنجا آمد و به آن بالاخانه فرود آمده، در آنجا خوابید. ۱۲ و به خادم خود، جیحزی گفت: «این زن شومنی را بخوان.» و چون او را خواند، او به حضور وی ایستاد. ۱۳ و او به خادم گفت: «به او بگو که اینک تمامی این زحمت را برای ما کشیده ای پس برای تو چه شود؟ آیا پادشاه یا سردار لشکر کاری داری؟ او گفت: «نی، من در میان قوم خود ساکن هستم.» ۱۴ و او گفت: «پس برای این زن چه باید کرد؟» جیحزی عرض کرد: «یقین که پسری ندارد و شوهرش سالخورده است.» ۱۵ آنگاه الیشع گفت: «او را بخوان.» پس وی را خوانده، او نزد در ایستاد. ۱۶ و گفت: «در این وقت موافق زمان حیات، پسری در آغوش خواهی گرفت.» و او گفت: «نی ای آقایم؛ ای مرد خدا به کنیز خود دروغ مگو.» ۱۷ پس آن زن حامله شده، در آن وقت موافق زمان حیات به موجب کلامی که الیشع به او گفته بود، پسری زایید. ۱۸ و چون آن پسر بزرگ شد روزی اتفاق افتاد که نزد پدر خود نزد دروگر رفت. ۱۹ و به پدرش گفت: «آه سر من! آه سر من! او به خادم خود گفت: «وی را نزد مادرش ببر.» ۲۰ پس او را برداشته، نزد مادرش برد و او به زانوهایش تا ظهر نشست و مرد. ۲۱ پس مادرش بالا رفته، او را بر بستر مرد خدا خوابانید و در را بر او بسته، بیرون رفت. ۲۲ و شوهر خود را آواز داده، گفت: «تمناییکه یکی از جوانان و الاغی از الاغها بفروستی تا نزد مرد خدا بدشتابم و برگردم.» ۲۳ او گفت: «امروز چرا نزد او بروی، نه غره ماه و نه سبت است.» گفت: «سلامتی است.» ۲۴ پس الاغ را آراسته، به خادم خود گفت: «بران برو و تا تو را نگویم در نراندن کوتاهی منما.» ۲۵ پس رفته، نزد مرد خدا به کوه کرمل رسید. ۲۶ پس حال به استقبال وی بدشتاب و وی را بگو: «آیا تو را سلامتی است و آیا شوهرت سالم و پسرت سالم است؟» او گفت: «سلامتی است.» ۲۷ و چون نزد مرد خدا به کوه رسید، به پایهایش چسبید. و جیحزی نزدیک آمد تا او را دور کند اما مرد خدا گفت: «او را واگذار زیرا که جانش در وی تلخ است و خداوند این را از من مخفی داشته، مرا خبر نداده است.» ۲۸ و زن گفت: «آیا پسری از آقایم درخواست نمودم، مگر نگفتم مرا فریب مده؟» ۲۹ پس او به جیحزی گفت: «کمر خود را ببند و عصای مرا به دست گرفته، برو و اگر کسی را ملاقات کنی، او را تحیت مگو و اگر کسی تو را تحیت گوید، جوابش مده و عصای مرا بر روی طفل بگذار.» ۳۰ اما مادر طفل گفت: «به حیات بیهوه و به حیات خودت قسم که تو را ترک نکنم.» پس او برخاسته، در عقب زن روانه شد. ۳۱ و جیحزی از ایشان پیش رفته، عصا را بر روی طفل نهاد اما نه آواز داد و نه اعتنا نمود، پس به استقبال وی برگشته، او را خبر داد و گفت که طفل بیدار نشد. ۳۲ پس الیشع به خانه داخل شده، دید که طفل مرده و بر بستر او خوابیده است. ۳۳ و چون داخل شد، در را بر هر دو بست و نزد خداوند دعا نمود. ۳۴ و برآمده بر

۵ و نعمان، سردار لشکر پادشاه آرام، در حضور آقاایش مردی بزرگ و بلند جاه بود، زیرا خداوند به وسیله او آرام را نجات داده بود، و آن مرد جبار، شجاع ولی ابرص بود. ۲ و فوجهای ارامیان بیرون رفته، کنیزی کوچک از زمین اسرائیل به اسیری آوردند و او در حضور زن نعمان خدمت می کرد. ۳ و به خاتون خود گفت: «کاش که آقایم در حضور نبی ای که در سامره است، می بود که او را از برکش شفا می داد.» ۴ پس کسی درآمد، آقای خود را خبر داده، گفت: «کنیزی که از ولایت اسرائیل است، چنین و چنان می گوید.» ۵ پس پادشاه آرام گفت: «بیا برو و مکتوبی برای پادشاه اسرائیل می فرستم.» ۶ و مکتوب را نزد پادشاه اسرائیل آورد و در آن نوشته بود که «الآن چون این مکتوب به حضورت برسد اینک بنده خود نعمان را نزد تو فرستادم تا او را از برکش شفا دهی.» ۷ اما چون پادشاه اسرائیل مکتوب را خواند لباس خود را دریده، گفت: «آیا من مرد خدا هستم که بمیرانم و زنده کنم که این شخص نزد من فرستاده است تا کسی را از برکش شفا بخشم. پس بدانید و ببینید که او پنهان جویی از من می کند.» ۸ اما چون الیشع، مرد خدا شنید که پادشاه اسرائیل لباس خود را دریده است، نزد پادشاه فرستاده، گفت: «لباس خود را چرا دریدی؟ او نزد من بیاید تا بداند که در اسرائیل نبی ای هست.» ۹ پس نعمان با اسبان و ارابه های خود آمده، نزد در خانه الیشع ایستاد. ۱۰ و الیشع رسولی نزد وی

فرستاده، گفت: «برو و در اردن هفت مرتبه شست و شو نما. و گوشت به تو برگشته، طاهر خواهی شد.» ۱۱ اما نعمان غضبناک شده، رفت و گفت: «اینک گفتم البته نزد من بیرون آمده، خواهد ایستاد و اسم خدای خود، یهوه را خوانده، و دست خود را بر جای برص حرکت داده، ابرص را شفا خواهد داد. ۱۲ آیا ابانه و فرفر، نه‌های دمشق، از جمیع آبهای اسرائیل بهتر نیست؟ آیا در آنها شست و شو نکنم تا طاهر شوم؟» پس برگشته، با خشم رفت. ۱۳ اما بندگانش نزدیک آمده، او را خطاب کرده، گفتند: «ای پدر ما اگر نبی، تو را امری بزرگ گفته بود، آیا آن را بجا نمی‌آوردی؟ پس چندمرتبه زیاده چون تو را گفته است شست و شو کن و طاهر شو.» ۱۴ پس فرود شده، هفت مرتبه در اردن به موجب کلام مرد خدا غوطه خورد و گوشت او مثل گوشت طفل کوچک برگشته، ظاهر شد. ۱۵ پس او با تمامی جمعیت خود نزد مرد خدامراجعت کرده، داخل شد و به حضور وی ایستاده، گفت: «اینک الان دانسته‌ام که در تمامی زمین جز در اسرائیل خدایی نیست و حال تمنائیکه هدیه‌ای از بنده ات قبول فرمایی.» ۱۶ او گفت: «به حیات یهوه که در حضور وی ایستاده‌ام قسم که قبول نخواهم کرد.» و هرچند او را ابرام نمود که بپذیرد ابرام نمود. ۱۷ و نعمان گفت: «اگرچه تمنا این که دو بار قاطر از خاک، به بنده ات داده شود زیرا که بعد از این، بنده ات قربانی سوختنی و ذبیحه نزد خدایان غیر نخواهد گذرانید الا نزد یهوه. ۱۸ اما در این امر، خداوند بنده تو را عفو فرماید که چون آقام به خانه رمون داخل شده، در آنجا سجده نمایم و بر دست من تکیه کند و من در خانه رمون سجده نمایم، یعنی چون در خانه رمون سجده کنم، خداوند بنده تو را در این امر عفو فرماید.» ۱۹ او وی را گفت: «به سلامتی برو.» ۲۰ اما جیحیزی که خادم الیسع مرد خدا بود گفت: «اینک آقام از گرفتن از دست این نعمان ارامی آنچه را که آورده بود، امتناع نمود. به حیات یهوه قسم که من از عقب او دویده، چیزی از او خواهم گرفت.» ۲۱ پس جیحیزی از عقب نعمان شتافت و چون نعمان او را دید که از عقبش می‌دود از اراهه خودبه استقبالش فرود آمد و گفت: «آیا سلامتی است؟» ۲۲ او گفت: «سلامتی است. آقام مرافرستاده، می‌گوید: اینک الان دو جوان از پسران انبیا از کوهستان افرایم نزد من آمده‌اند، تمنا اینکه یک وزنه نقره و دو دست لباس به ایشان بدهی.» ۲۳ نعمان گفت: «مرحمت فرموده، دو وزنه بگیر.» پس بر او ابرام نمود تا او دو وزنه نقره را در دو کیسه با دو دست لباس بست و بر دو خادم خود نهاد تا پیش او بردند. ۲۴ و چون به عوفل رسید، آنها را از دست ایشان گرفته، در خانه گذاشت و آن اشخاص را مرخص کرده، رفتند. ۲۵ و او داخل شده، به حضور آقای خود ایستاد و الیسع وی را گفت: «ای جیحیزی از کجایی آبی؟» گفت: «بنده ات جایی نرفته بود.» ۲۶ الیسع وی را گفت: «آیا دل من همراه تو نرفت هنگامی که آن مرد از اراهه خود به استقبال تو برگشت؟ آیا این وقت، وقت گرفتن نقره و گرفتن لباس و باغات زیتون و تاکستانها و گله هاو ره ما غلامان و کنیزان است؟ ۲۷ پس برص نعمان به تو و به ذریت تو تا به ابد خواهد چسبید.» و از حضور وی مبروص مثل برف بیرون رفت.

رفتند. و بعد از آن، فوجهای آرام دیگر به زمین اسرائیل نیامدند. ۲۴ و بعد از این، واقع شد که بنهد، پادشاه آرام، تمام لشکر خود را جمع کرد و برآمده، سامره را محاصره نمود. ۲۵ و قحطی سخت درسامره بود و اینک آن را محاصره نموده بودند، به حدی که سر الاغی به هشتاد پاره نقره و یک ربع قاب جلغوزه، به پنج پاره نقره فروخته می‌شد. ۲۶ و چون پادشاه اسرائیل بر باره گذر می‌نمود، زنی نزد وی فریاد برآورد، گفت: «ای آقایم پادشاه، مدد کن.» ۲۷ او گفت: «اگر خداوند تو را مدد نکند، من از کجا تو را مدد کنم؟ آیا از خرمن یا از چرخشت؟» ۲۸ پس پادشاه او را گفت: «تو راجه شدی؟» او عرض کرد: «این زن به من گفت: پسر خود را بده تا امروز او را بخوریم و پسر مرا فردا خواهیم خورد. ۲۹ پس پسر مرا بختیم و خوردیم و روز دیگر وی را گفتم: پسر تو را بده تا او را بخوریم اما او پسر خود را پنهان کرد.» ۳۰ و چون پادشاه سخن زن را شنید، رخت خود را بردید و او بر باره می‌گذشت و قوم دیدند که اینک در زیرلباس خود پلاس دربر داشت. ۳۱ و گفت: «خدا به من مثل این بلکه زیاده از این بکند اگر سر الیشع بن شافاط امروز بر تنش بماند.» ۳۲ و الیشع در خانه خود نشسته بود و مشایخ، همراهش نشسته بودند و پادشاه، کسی را از نزد خود فرستاد و قبل از رسیدن قاصد نزد وی، الیشع به مشایخ گفت: «آیامی بینید که این پسر قاتل فرستاده است تا سر مراز تن جدا کند؟ متوجه باشید وقتی که قاصد برسد، در را ببندید و او را از در برانید، آیا صدای پایهای آفایش در عقبش نیست.» ۳۳ و چون او هنوز به ایشان سخن می‌گفت، اینک قاصد نزد وی رسید و او گفت: «اینک این بلا از جانب خداوند است، چرا دیگر برای خداوند انتظار بکشم.»

۷ و الیشع گفت: «کلام خداوند را بشنوید. خداوند چنین می‌گوید که «فردا مثل این وقت یک کیل آرد نرم به یک مثقال و دو کیل جوبه یک مثقال نزد دروازه سامره فروخته می‌شود.» ۲ و سرداری که پادشاه بر دست وی تکیه می‌نمود در جواب مرد خدا گفت: «اینک اگر خداوند پنجره‌ها هم در آسمان بسازد، آیا این چیز واقع تواند شد؟» او گفت: «همانا تو به چشم خود خواهی دید اما از آن نخواهی خورد.» ۳ و چهار مرد مبروص نزد دهنه دروازه بودند و به یکدیگر گفتند: «چرا ما اینجا بنشینیم تا بمریم؟ ۴ اگر گویم به شهر داخل شویم همانا قحطی در شهر است و در آنجا خواهیم مرد و اگر در اینجا بمانیم، خواهیم مرد. پس حال برویم و خود را به اردوی ارامیان ببندازیم. اگر ما را زنده نگاه دارند، زنده خواهیم ماند و اگر ما را بکشند، خواهیم مرد.» ۵ پس وقت شام برخاستند تا به اردوی ارامیان بروند، اما چون به کنار اردوی ارامیان رسیدند اینک کسی در آنجا نبود. ۶ زیرا خداوند صدای اراه‌ها و صدای اسبان و صدای لشکر عظیمی را در اردوی ارامیان شنوید و به یکدیگر گفتند: «اینک پادشاه اسرائیل، پادشاهان حثیان و پادشاهان مصریان را به ضد ما اجیر کرده است تا بر ما بیایند.» ۷ پس برخاسته، به وقت شام فرار کردند و خیمه‌ها و اسبان و الاغها و اردوی خود را به طوری که بود ترک کرده، از ترس جان خود گریختند. ۸ و آن مبروصان به کنار اردوآمده، به خیمه‌ای داخل شدند و

۸ و الیشع به زنی که پسرش را زنده کرده بود، خطاب کرده، گفت: «تو و خاندانت برخاسته، بروید و در جایی که می‌توانی ساکن شوی، ساکن شو، زیرا خداوند قحطی خوانده است و هم بر زمین هفت سال واقع خواهد شد.» ۲ و آن زن برخاسته، موافق کلام مرد خدا، عمل نمود و با خاندان خود رفته، در زمین فلسطینیان هفت سال ماوا گزید. ۳ و واقع شد بعد از انقضای هفت سال که آن زن از زمین فلسطینیان مراجعت کرده، بیرون آمد تا نزد پادشاه برای خانه و زمین خود استغاثه نماید. ۴ و پادشاه با جیحزی، خادم مرد خدا گفتگو می‌نمود و می‌گفت: «حال تمام اعمال

یهودا مکتوب نیست؟ ۲۴ و یورام باپدران خود خوابید و در شهر داود با پدران خود دفن شد. و پسرش اخزیا به جایش پادشاهی کرد. ۲۵ و در سال دوازدهم یورام بن اخاب، پادشاه اسرائیل، اخزیا ابن یهورام، پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود. ۲۶ و اخزیا چون پادشاه شد، بیست و دو ساله بود و یک سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش عتلیا، دختر عمری پادشاه اسرائیل بود. ۲۷ و به طریق خاندان اخاب سلوک نموده، آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، مثل خاندان اخاب به عمل می آورد زیرا که داماد خاندان اخاب بود. ۲۸ و با یورام بن اخاب برای مقاتله با حزائیل پادشاه ارام به راموت جلعاد رفت و ارامیان، یورام را مجروح ساختند. ۲۹ و یورام پادشاه به یزرعیل مراجعت کرد تا از جراحت‌هایی که ارامیان به وی رسانیده بودند هنگامی که با حزائیل، پادشاه ارام جنگ می نمود، شفا یابد. و اخزیا ابن یهورام، پادشاه یهودا، به یزرئیل فرود آمد تا یورام بن اخاب را عیادت نماید چونکه مریض بود.

۹ و الیشع نبی یکی از پسران انبیا را خوانده، به او گفت: «کمر خود را ببند و این حقه روغن را به دست خود گرفته، به راموت جلعاد برو. ۲ و چون به آنجا رسیدی، بیهو ابن یهوشافاط بن نمشی را پیدا کن و داخل شده، او را از میان برادرانش برخیزان و او را به اطاق خلوت ببر. ۳ و حقه روغن را گرفته، به سرش بریز و بگو خداوند چنین می گوید که تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم. پس در را باز کرده، فرار کن و درنگ منما.» ۴ پس آن جوان، یعنی آن نبی جوان به راموت جلعاد آمد. ۵ و چون بدانجا رسید، اینک سرداران لشکر نشسته بودند و او گفت: «ای سردار با توستی دارم.» بیهو گفت: «به کدام یک از جمیع ما؟» گفت: «به توای سردار!» ۶ پس او برخاسته، به خانه داخل شد و روغن را به سرش ریخته، وی را گفت: «بیهو، خدای اسرائیل چنین می گوید که تو را بر قوم خداوند، یعنی بر اسرائیل به پادشاهی مسح کردم. ۷ و خاندان آقای خود، اخاب را خواهی زد تا من انتقام خون بندگان خود، انبیا را و خون جمیع بندگان خداوند را از دست ایزایل بکشم. ۸ و تمامی خاندان اخاب هلاک خواهند شد. و از اخاب هر مرد را و هر بسته و ره‌اشده‌ای در اسرائیل را منقطع خواهم ساخت. ۹ و خاندان اخاب را مثل خاندان بیرعام بن نباط و مانند خاندان بعشا این اخیا خواهم ساخت. ۱۰ و سگان، ایزایل را در ملک یزرعیل خواهند خورد و دفن کنند‌ای نخواهند بود.» پس در را باز کرده، بگریخت. ۱۱ و بیهو نزد بندگان آقای خویش بیرون آمد و کسی وی را گفت: «آیا سلامتی است؟ و این دیوانه برای چه نزد تو آمد؟» به ایشان گفت: «شمالین مرد و کلامش را می دانید.» ۱۲ گفتند: «چنین نیست. ما را اطلاع بده.» پس او گفت: «چنین و چنان به من تکلم نموده، گفت که خداوند چنین می فرماید: تو را به پادشاهی اسرائیل مسح کردم.» ۱۳ آنگاه ایشان تعجیل نموده، هر کدام رخت خود را گرفته، آن را زیر او به روی زینه نهادند، و کرنا را نواخته، گفتند که «بیهو پادشاه است.» ۱۴ لهذا بیهو ابن یهوشافاط بن نمشی بر یورام بشوید و یورام خود و تمامی اسرائیل، راموت جلعاد را از حزائیل، پادشاه ارام نگاه می داشتند. ۱۵ اما

عظیمی را که الیشع بجا آورده است، به من بگو.» ۵ و هنگامی که او برای پادشاه بیان می کرد که چگونه مرده‌ای را زنده نمود، اینک زنی که پسرش را زنده کرده بود، نزد پادشاه به جهت خانه و زمین خود استغاثه نمود. و جیحزی گفت: «ای آقایم پادشاه! این همان زن است و پسری که الیشع زنده کرد، این است.» ۶ و چون پادشاه از زن پرسید، او وی را خبر داد، پس پادشاه یکی از خواجگان خود را برایش تعیین نموده، گفت: «تمامی مایملک او و تمامی حاصل ملک او را از روزی که زمین را ترک کرده است تا الان به او رد نما.» ۷ و الیشع به دمشق رفت و بنهدد، پادشاه ارام، بیمار بود و به او خبر داده، گفتند که مرد خدا اینجا آمده است. ۸ پس پادشاه به حزائیل گفت: «هدیه‌ای به دست خود گرفته، برای ملاقات مرد خدا برو و به واسطه او از خداوند سوال نما که آیا از این مرض خود شفا خواهم یافت؟» ۹ و حزائیل برای ملاقات وی رفته، هدیه‌ای به دست خود گرفت، یعنی بار چهل شتر از تمامی نفایس دمشق. و آمده، به حضور وی ایستاد و گفت: «پسرت، بنهدد، پادشاه ارام مرا نزد تو فرستاده، می گوید: آیا از این مرض خود شفا خواهم یافت؟» ۱۰ و الیشع وی را گفت: «برو و او را بگو: البته شفا توانی یافت لیکن خداوند مرا اعلام نموده است که هر آینه او خواهد مرد.» ۱۱ و چشم خود را خیره ساخته، بر وی نگریست تا خجل گردید. پس مرد خدا بگریست. ۱۲ و حزائیل گفت: «آقایم چرا گریه می کنی؟» او جواب داد: «چونکه ضرری را که تو به بنی اسرائیل خواهی رسانید، می دانم، قلعه های ایشان را آتش خواهی زد و جوانان ایشان را به شمشیر خواهی کشت، و اطفال ایشان را خرد خواهی نمود و حامله های ایشان را شکم پاره خواهی کرد.» ۱۳ و حزائیل گفت: «بنده تو که سگ است، کیست که چنین عمل عظیمی بکند؟» الیشع گفت: «خداوند بر من نموده است که تو پادشاه ارام خواهی شد.» ۱۴ پس از نزد الیشع روانه شده، نزد آقای خود آمد و او وی را گفت: «الیشع تو را چه گفت؟» او جواب داد: «به من گفت که البته شفا خواهی یافت.» ۱۵ و در فردای آن روز، لحاف را گرفته آن را در آب فرو برد و بر رویش گسترده که مرد و حزائیل در جایش پادشاه شد. ۱۶ و در سال پنجم یورام بن اخاب، پادشاه اسرائیل، وقتی که یهوشافاط هنوز پادشاه یهودا بود، یهورام بن یهوشافاط، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۱۷ و چون پادشاه شد، سی و دو ساله بود و هشت سال در اورشلیم پادشاهی کرد. ۱۸ و به طریق پادشاهان اسرائیل به نحوی که خاندان اخاب عمل می نمودند سلوک نمود، زیرا که دختر اخاب، زن او بود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل می آورد. ۱۹ اما خداوند به خاطر بنده داود نخواست که یهودا را هلاک سازد چونکه وی را وعده داده بود که او را و پسرانش راهمیشه اوقات، چراغی بدهد. ۲۰ و در ایام وی ادموم از زیر دست یهودا عاصی شده، پادشاهی بر خود نصب کردند. ۲۱ و یورام با تمامی ارابه های خود به صعیر رفتند و در شب برخاسته، ادمویان را که او را احاطه نموده بودند و سرداران ارابه‌ها را شکست داد و قوم به خیمه های خود فرار کردند. ۲۲ و ادموم از زیر دست یهودا تا امروز عاصی شده‌اند و لینه نیز در آن وقت عاصی شد. ۲۳ و بقیه وقایع یورام و آنچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان

یهورام پادشاه به یزرعیل مراجعت کرده بود تا از جراحتهایی که ارامیان به او رسانیده بودند وقتی که با حزائیل، پادشاه ارام، جنگ می نمود، شفا یابد. پس یهوه گفت: «اگر رای شما این است، مگذارید که کسی رها شده، از شهر بیرون رود مبدا رفته، به یزرعیل خبر برساند.» ۱۶ پس یهوه به اربه سوار شده، به یزرعیل رفت زیرا که یورام در آنجا بستری بود و اخزیا، پادشاه یهوذا برای عیادت یورام فرود آمده بود. ۱۷ پس دیده یائی بر برج یزرعیل ایستاده بود، و جمعیت، یهوه را وقتی که می آمد، دید و گفت: «جمعیتی می بینم.» و یهورام گفت: «سواری گرفته، به استقبال ایشان بفرست تا بپرسد که آیا سلامتی است؟» ۱۸ پس سواری به استقبال وی رفت و گفت: «پادشاه چنین می فرماید که آیا سلامتی است؟» یهوه جواب داد که «تو را با سلامتی چه کار است؟ به عقب من برگرد.» و دیده بان خبر داده گفت که «قاصد نزد ایشان رسید، اما بزنی می گردد.» ۱۹ پس سوار دیگری فرستاد و او نزد ایشان آمد و گفت: «پادشاه چنین می فرماید که آیا سلامتی است؟» یهوه جواب داد: «تو را با سلامتی چه کار است؟ به عقب من برگرد.» ۲۰ و دیده بان خبر داده، گفت که «نزد ایشان رسید اما بزنی می گردد و راندن مثل راندن یهوه این نمشی است زیرا که به دیوانگی می راند.» ۲۱ و یهورام گفت: «حاضر کنید.» پس اربه او را حاضر کردند و یهورام، پادشاه اسرائیل و اخزیا، پادشاه یهوذا، هر یک بر اربه خود بیرون رفتند و به استقبال یهوه بیرون شده، او را در ملک نابوت یزرعیلی یافتند. ۲۲ و چون یهورام، یهوه را دید گفت: «ای یهوه آیا سلامتی است؟» او جواب داد: «چه سلامتی مادامی که زناکاری مادت ایزابل و جادوگری وی اینقدر زیاد است؟» ۲۳ آنگاه یهورام، دست خود را برگردانیده، فرار کرد و به اخزیا گفت: «ای اخزیا خیانت است.» ۲۴ و یهوه کمان خود را به قوت تمام کشیده، در میان بازوهای یهورام زد که تیر از دلش بیرون آمد و در اربه خود افتاد. ۲۵ و یهوه به بدقر، سردار خود گفت: «او را برداشته، در حصه ملک نابوت یزرعیلی بینداز و بیادآور که چگونه وقتی که من تو با هم از عقب پدرش اخاب، سوار می بودیم، خداوند این وحی را دربار او فرمود. ۲۶ خداوند می گوید: هرآنکه خون نابوت و خون پسرانش را در روز دیدم و خداوند می گوید: که در این ملک به تو مکافات خواهم رسانید. پس الان او را بردار و به موجب کلام خداوند او را در این ملک بینداز.» ۲۷ اما چون اخزیا، پادشاه یهوذا این را دید، به راه خانه بوستان فرار کرد و یهوه او را تعاقب نموده، فرمود که او را بزیند و او را نیز در ارباش به فراز جور که نزد ییلعام است (زدند) و او تاملجو فرار کرده، در آنجا مرد. ۲۸ و خادمانش او را در اربه به اورشلیم بردند و او را در مزار خودش در شهر داود با پدرانش دفن کردند. ۲۹ و در سال یازدهم یورام بن اخاب، اخزیا بریهودا پادشاه شد. ۳۰ و چون یهوه به یزرعیل آمد، ایزابل این را شنیده، سرمه به چشمان خود کشیده و سر خود را زینت داده، از پنجره نگرست. ۳۱ و چون یهوه به دروازه داخل شد، او گفت: «آیا زمری را که آقای خود را کشت، سلامتی بود؟» ۳۲ و او به سوی پنجره نظر افکنده، گفت: «کیست که به طرف من باشد؟ کیست؟» پس دو سه نفر از خواجگان به سوی او نظر کردند. ۳۳ و او گفت: «اورا بیندازید.» پس او را به زیر انداختند و قدری از خوش

۱۰ و هفتاد پسر اخاب در سامره بودند. پس یهوه مکتوبی نوشته، به سامره نزد سروران یزرعیل که مشایخ و مریمان پسران اخاب بودند فرستاده، گفت: ۲ «الآن چون این مکتوب به شما برسد چونکه پسران آقای شما و اربابها و اسبان و شهر حصاردار و اسلحه با شما است، ۳ پس بهترین و نیکوترین پسران آقای خود را انتخاب کرده، او را بر کرسی پدرش بنشانید و به جهت خانه آقای خود جنگ نمایید.» ۴ اما ایشان به شدت ترسان شدند و گفتند: «اینک دو پادشاه نتوانستند با او مقاومت نمایند، پس ما چگونه مقاومت خواهیم کرد؟» ۵ پس ناظر خانه و رئیس شهر و مشایخ و مریمان را نزد یهوه فرستاده، گفتند: «ما بندگان تو هستیم و هرچه به ما بفرمای بجا خواهیم آورد، کسی را پادشاه نخواهیم ساخت. آنچه در نظر تو پسند آید، به عمل آور.» ۶ پس مکتوبی دیگر به ایشان نوشت و گفت: «اگر شما با من هستید و سخن مرا خواهید شنید، سرهای پسران آقای خود را بگریید و فردا مثل این وقت نزد من به یزرعیل بیاید.» و آن پادشاه زادگان که هفتاد نفر بودند، نزد بزرگان شهر که ایشان را تربیت می کردند، می بودند. ۷ و چون آن مکتوب نزد ایشان رسید، پادشاه زادگان را گرفته، هر هفتاد نفر را کشتند و سرهای ایشان را در سبدها گذاشته، به یزرعیل، نزد وی فرستادند. ۸ و قاصدی آمده، او را خبر داد و گفت: «سرهای پسران پادشاه را آوردند.» او گفت: «آنها را به دو توده نزد دهنه دروازه تا صبح بگذارید.» ۹ و بامدادان چون بیرون رفت، بایستاد و به تمامی قوم گفت: «شما عادل هستید. اینک من بر آقای خود شوریده، او را کشتم. اما کیست که جمیع اینها را کشته است؟» ۱۰ پس بداندیک که از کلام خداوند که خداوند درباره خاندان اخاب گفته است، حرفی به زمین نخواهد افتاد و خداوند آنچه را که به واسطه بنده خود ایلیا گفته، بجا آورده است.» ۱۱ و یهوه جمیع باقی ماندگان خاندان اخاب را که در یزرعیل بودند، کشت، و تمامی بزرگان و اصداقایش و کاهنانش را تا از برایش کسی باقی نماند. ۱۲ پس برخاسته، و روانه شده، به سامره آمد و چون در راه به بیت عقد شبانان رسید، ۱۳ یهوه به برادران اخزیا، پادشاه یهوذا دچار شده، گفت: «شما کیستید؟» گفتند: «برادران اخزیا هستیم و می آیم تا پسران پادشاه و پسران ملکه را تحت گویم.» ۱۴ او گفت: «اینها را زنده بگریید.» پس ایشان را زنده گرفتند و ایشان را که چهل و دو نفر بودند، نزد چاه بیت عقد کشتند که از ایشان احدی رهایی نیافت. ۱۵ و چون از آنجا روانه شد، به یهوناداب بن رکاب

تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۳۵ پس یهوه با پدران خود خوابید و او را در سامره دفن کردند و پسرش یهواخاز به جایش پادشاه شد. ۳۶ و ایامی که یهوه در سامره بر اسرائیل سلطنت نمود، بیست و هشت سال بود.

۱۱ و چون عتلیا، مادر اخزیا دیده که پسرش مرده است، او برخاست و تمامی خانواده سلطنت را هلاک ساخت. ۲ اما یهوشع دختر یورام پادشاه که خواهر اخزیا بود، یوآش پسر اخزیا را گرفت، و او را از میان پسران پادشاه که کشته شدند، زدیده، او را با دایه‌اش در اطاق خوابگاه از عتلیا پنهان کرد و او کشته نشد. ۳ و او نزد وی در خانه خداوند شش سال مخفی ماند و عتلیا بر زمین سلطنت می‌نمود. ۴ و در سال هفتم، یهویاداع فرستاده، یوزباشیهای کرتیان و شاطران را طلبید و ایشان را نزد خود به خانه خداوند آورد، با ایشان عهدبست و به ایشان در خانه خداوند قسم داد و پسر پادشاه را به ایشان نشان داد. ۵ و ایشان را امر فرموده، گفت: «کاری که باید بکنید، این است: یک تلت شما که در سبت داخل می‌شوید به دیده بانی خانه پادشاه مشغول باشید. ۶ و تلت دیگر به دروازه سور و تلتی به دروازه‌ای که پشت شاطران است، حاضر باشید، و خانه را دیده بانی نمایید که کسی داخل نشود. ۷ و دو دسته شما، یعنی جمیع آنانی که در روز سبت بیرون می‌روید، خانه خداوند را نزد پادشاه دیده بانی نمایید. ۸ و هر کدام سلاح خود را به دست گرفته، به اطراف پادشاه احاطه نمایید و هر که از میان صف‌ها درآید، کشته گردد. و چون پادشاه بیرون رود یا داخل شود نزد او بمانید.» ۹ پس یوزباشیها موافق هر چه یهویاداع کاهن امر فرمود، عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سبت داخل می‌شدند و خواه از آنانی که در روز سبت بیرون می‌رفتند، برداشته، نزد یهویاداع کاهن آمدند. ۱۰ و کاهن نیزه‌ها و سپرها را که از آن داود پادشاه و در خانه خداوند بود، به یوزباشیها داد. ۱۱ و هر یکی از شاطران، سلاح خود را به دست گرفته، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلوی مذبح و به پهلوی خانه، به اطراف پادشاه ایستادند. ۱۲ و او پسر پادشاه را بیرون آورد، تاج بر سرش گذاشت، و شهادت را به او داد و او را به پادشاهی نصب کرده، مسح نمودند و دستک زده، گفتند: «پادشاه زنده بماند.» ۱۳ و چون عتلیا آواز شاطران و قوم را شنید، نزد قوم به خانه خداوند داخل شد. ۱۴ و دید که اینک پادشاه بر حسب عادت، نزد ستون ایستاده. و سروران و کرنانان نزد پادشاه بودند و تمامی قوم زمین شادی می‌کردند و کرناها را می‌نواختند. پس عتلیا لباس خود را دریده، صدا زد که خیانت! خیانت! ۱۵ و یهویاداع کاهن، یوزباشیها را که سرداران فوج بودند، امر فرموده، ایشان را گفت: «او را از میان صف‌ها بیرون کنید و هر که از عقب او برود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که در خانه خداوند کشته نگردد. ۱۶ پس او راه را دادند و از راهی که اسبان به خانه پادشاه می‌آمدند، رفت و در آنجا کشته شد. ۱۷ و یهویاداع در میان خداوند و پادشاه و قوم عهد بست تا قوم خداوند باشند و همچنین در میان پادشاه و قوم. ۱۸ و تمامی قوم زمین به خانه بعل رفته، آن را منهدم ساختند

که به استقبال او می‌آمد، برخورد و او را تحیت نموده، گفت که «آیا دل تو راست است، مثل دل من با دل تو؟» یهوناداب جواب داد که «راست است.» گفت: «اگر هست، دست خود را به من بده.» پس دست خود را به او داد و او وی را نزد خود به اراه برکشید. ۱۶ و گفت: «همراه من بیا، و غیرتی که برای خداوند دارم، ببین.» و او را بر اراه وی سوار کردند. ۱۷ و چون به سامره رسید، تمامی باقی ماندگان اخبار را که در سامره بودند، کشت به حدی که اثر او را ناپود ساخت بر حسب کلامی که خداوند به ایلیا گفته بود. ۱۸ پس یهوه تمامی قوم را جمع کرده، به ایشان گفت: «اخبار بعل را پرستش قلیل کرد اما یهوه او را پرستش کثیر خواهد نمود. ۱۹ پس الان جمیع انبیای بعل و جمیع پرستندگان و جمیع کهنه او را نزد من بخوانید و احدی از ایشان غایب نباشد زیرا قصد ذبح عظیمی برای بعل دارم. هر که حاضر نباشد زنده نخواهد ماند.» اما یهوه این را از راه حیلہ کرد تا پرستندگان بعل را هلاک سازد. ۲۰ و یهوه گفت: «محفلی مقدس برای بعل تقدیس نمایید.» و آن را اعلان کردند. ۲۱ و یهوه نزد تمامی اسرائیل فرستاد و تمامی پرستندگان بعل آمدند و احدی باقی نماند که نیامد و به خانه بعل داخل شدند و خانه بعل سرتاسر پر شد. ۲۲ و به ناظر مخزن لباس گفت که «برای جمیع پرستندگان بعل لباس بیرون آورد.» و او برای ایشان لباس بیرون آورد. ۲۳ و یهوه و یهوناداب بن رکاب به خانه بعل داخل شدند و به پرستندگان بعل گفت: «تفتیش کرده، دریافت کنید که کسی از بندگان یهوه در اینجا با شما نباشد، مگر بندگان بعل و بس.» ۲۴ پس داخل شدند تا ذبایح و قربانی‌های سوختنی بگذرانند. و یهوه هشتاد نفر برای خود بیرون در گماشته بود و گفت: «اگر یک نفر از انبای که به دست شما سپردم رهایی یابد، خون شما به عوض جان او خواهد بود.» ۲۵ و چون از گذرانیدن قربانی سوختنی فارغ شدند، یهوه به شاطران و سرداران گفت: «داخل شده، ایشان را بکشید و کسی بیرون نیاید.» پس ایشان را به دم شمشیر کشتند و شاطران و سرداران ایشان را بیرون انداختند. پس به شهر بیت بعل رفتند. ۲۶ و تمثال را که در خانه بعل بود، بیرون آورد، آنها را سوزانیدند. ۲۷ و تمثال بعل را شکستند و خانه بعل را منهدم ساخته، آن را تا امروز مزیله ساختند. ۲۸ پس یهوه، اثر بعل را از اسرائیل ناپود ساخت. ۲۹ اما یهوه از پیروی گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود برنگشت، یعنی از گوساله‌های طلا که در بیت نیل و دان بود. ۳۰ و خداوند به یهوه گفت: «چونکه نیکویی کردی و آنچه در نظر من پسند بود، بجا آوردی و موافق هر چه در دل من بود باخانه اخبار عمل نمودی، از این جهت پسران توتا پشت چهارم بر کرسی اسرائیل خواهند نشست.» ۳۱ اما یهوه توجه نمود تا به تمامی دل خود در شریعت یهوه، خدای اسرائیل، سلوک نماید، و از گناهان یربعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود. ۳۲ و در آن ایام، خداوند به منقطع ساختن اسرائیل شروع نمود و حزائیل، ایشان را در تمامی حدود اسرائیل می‌زد، یعنی از اردن به طرف طلوع آفتاب، تمامی زمین جلعاد و جادیان و روبینیان و منسیان را از عروعر که بر وادی ارنون است و جلعاد و باشان. ۳۴ و بقیه وقایع یهوه هر چه کرد و تمامی تهور او، آیا در کتاب

و مذبح هایش و تماتیلش را خرد درهم شکستند. و کاهن بعل، متان را روبروی مذبحها کشتند و کاهن ناظران برخانه خداوند گماشت. ۱۹ و یوزباشیها و کریتیان و شاطران و تمامی قوم زمین را برداشته، ایشان پادشاه را از خانه خداوند به زیر آوردند و به راه دروازه شاطران به خانه پادشاه آمدند و او برکسی پادشاهان بنهست. ۲۰ و تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عتلیا را نزدخانه پادشاه به شمشیر کشتند. ۲۱ و چون یوآش پادشاه شد، هفت ساله بود.

جنگ نمود و آن را تسخیر کرد. پس حزائیل توجه نموده، به سوی اورشلیم برآمد. ۱۸ و یهوآش، پادشاه یهودا تمامی موقوفاتی را که پدرانش، یهوآشافاط و یهورام و اخزیا، پادشاهان یهودا وقف نموده بودند و موقوفات خود تمامی طلا را که در خزانه های خانه خداوند و خانه پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد حزائیل، پادشاه ارام فرستاد و او از اورشلیم رفت. ۱۹ و بقیه وقایع یوآش و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۲۰ و خادمانش برخاسته، فتنه انگیزتند و یوآش را در خانه ملو به راهی که به سوی سلی فرود می‌رود، کشتند. ۲۱ زیرا خادمانش، یوزاکاربن شمعوت و یهوآباد بن شومیر، او را زدند که مردو او را با پدرانش در شهر داود دفن کردند و پسرش امصیا در جایش سلطنت نمود.

۱۲ در سال هفتم یهو، یهوآش پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم پادشاهی کرد. ۲ و یهوآش آنچه را که در نظر خداوند پسند بود، در تمام روزهایی که یهوآش پادشاه کاهن او را تعلیم می‌داد، بجا می‌آورد. ۳ مگر این که مکان های بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکان های بلند قریانی می‌گذرانیدند و بخور می‌سوزانیدند. ۴ و یهوآش به کاهنان گفت: «تمام نقره موقوفاتی که به خانه خداوند آورده شود، یعنی نقره رایج و نقره هر کس برحسب نفوسی که برای او تقویم شده است، و هر نقره‌ای که در دل کسی بگذرد که آن را به خانه خداوند بیاورد، ۵ کاهنان آن را نزد خود بگیرند، هر کس از آشنای خود، و ایشان خرابیهای خانه را هر جا که در آن خرابی پیدا کنند، تعمیر نمایند.» ۶ اما چنان واقع شد که در سال بیست و سوم یهوآش پادشاه، کاهنان، خرابیهای خانه را تعمیر نکرده بودند. ۷ و یهوآش پادشاه، یهوآش پادشاه کاهن و سایر کاهنان را خوانده، به ایشان گفت که «خرابیهای خانه را چرا تعمیر نکرده‌اید؟ پس الان نقره‌ای دیگر از آشنایان خودم بگیرید بلکه آن را به جهت خرابیهای خانه بدهید.» ۸ و کاهنان راضی شدند که نه نقره از قوم بگیرند و نه خرابیهای خانه را تعمیر نمایند. ۹ و یهوآش پادشاه کاهن صندوقی گرفته و سوراخی در سرپوش آن کرده، آن را به پهلوی مذبح به طرف راست راهی که مردم داخل خانه خداوند می‌شدند، گذاشت. و کاهنانی که مستحقان در بودند، تمامی نقره‌ای را که به خانه خداوند می‌آوردند، در آن گذاشتند. ۱۰ و چون دیدند که نقره بسیار در صندوق بود، کاتب پادشاه و رئیس کهنه برآمده، نقره‌ای را که در خانه خداوند یافت می‌شد، در کیسه هابسته، حساب آن را می‌دادند. ۱۱ و نقره‌ای را که حساب آن داده می‌شد، به دست کارگزارانی که برخانه خداوند گماشته بودند، می‌سپردند. و ایشان آن را به نجاران و بنایان که در خانه خداوند کار می‌کردند، صرف می‌نمودند، ۱۲ و به معماران و سنگ تراشان و به جهت خریدن چوب و سنگهای تراشیده برای تعمیر خرابیهای خانه خداوند، و به جهت هر خرجی که برای تعمیرخانه لازم می‌بود. ۱۳ اما برای خانه خداوند طاسهای نقره و گلگیرها و کاسها و کرناها و هیچ ظرفی از طلا و نقره از نقدی که به خانه خداوند می‌آوردند، ساخته نشد. ۱۴ زیرا که آن را به کارگزاران دادند تا خانه خداوند را به آن، تعمیر نمایند. ۱۵ و از کسانی که نقره را به دست ایشان می‌دادند تا به کارگزاران بسیارند، حساب نمی‌گرفتند، زیرا که ایشان به امانت رفتاری نمودند. ۱۶ اما نقره قریانی های جرم و نقره قریانی های گناه را به خانه خداوند نمی‌آوردند، چونکه از آن کاهنان می‌بود. ۱۷ آنگاه حزائیل، پادشاه ارام برآمده، با جت

۱۳ در سال بیست و سوم یوآش بن اخزیا، پادشاه یهودا، یهوآش بن یهو، براسرائیل در سامره پادشاه شده، هفده سال سلطنت نمود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود به عمل آورد، و در پی گناهان یربعام بن نباطکه اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، سلوک نموده، از آن اجتناب نکرد. ۳ پس غضب خداوند بر اسرائیل افروخته شده، ایشان را به دست حزائیل، پادشاه ارام و به دست بنهدد، پسر حزائیل، همه روزها تسلیم نمود. ۴ و یهوآش نزد خداوند تضرع نمود و خداوند او را اجابت فرمود زیرا که تنگی اسرائیل را دید که چگونه پادشاه ارام، ایشان را به تنگ می‌آورد. ۵ و خداوند نجات‌دهنده‌ای به اسرائیل داد که ایشان از زبردست ارامیان بیرون آمدند و بنی اسرائیل مثل ایام سابق در خیمه های خود ساکن شدند. ۶ اما از گناهان خانه یربعام که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننموده، در آن سلوک کردند، و اشیره نیز در سامره ماند. ۷ و برای یهوآش، از قوم به جز پنجاه سوار و ده ارابه و ده هزار پیاده و انگذاشت زیرا که پادشاه ارام ایشان را تلف ساخته، و ایشان را پایمال کرده، مثل غبار گردانیده بود. ۸ و بقیه وقایع یهوآش و هرچه کرد و تهور او، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۹ پس یهوآش با پدران خود خوابید و او را در سامره دفن کردند و پسرش، یوآش، در جایش سلطنت نمود. ۱۰ و در سال سی و هفتم یوآش، پادشاه یهودا، یهوآش بن یهوآش بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شانزده سال سلطنت نمود. ۱۱ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد واز تمامی گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود اجتناب نکرده، در آنها سلوک می‌نمود. ۱۲ و بقیه وقایع یوآش و هرچه کرد و تهور او که چگونه با امصیا، پادشاه یهودا جنگ کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۱۳ و یوآش با پدران خود خوابید و یربعام بر کرسی وی نشست و یوآش با پادشاهان اسرائیل در سامره دفن شد. ۱۴ و الیشع به بیماری‌ای که از آن مرد، مریض شد و یوآش، پادشاه اسرائیل، نزد وی فرود شده، بر او بگریست و گفت: «ای پدر من! ای پدر من! ای ارابه اسرائیل و سوارانش!» ۱۵ و الیشع وی را گفت: «کمان و تیرها را بگیر.» و برای خود کمان و تیرها گرفت. ۱۶ و به پادشاه اسرائیل گفت: «کمان را به دست خود بگیر.» پس آن را به دست خود گرفت و الیشع دست خود را بر دست پادشاه نهاد. ۱۷ و گفت:



«پنجره را به سوی مشرق باز کن.» پس آن را باز کرد و الیشع گفت: «پنجاه سال پس انداخت.» پس انداخت. ۱۸ و گفت: «تیرها را بگیر.» پس گرفت و به پادشاه اسرائیل گفت: «زمین را بزن.» پس سه مرتبه آن را زده، باز ایستاد. ۱۹ و مرد خدا به او خشم نموده، گفت: «می‌بایست پنج شش مرتبه زده باشی آنگاه ارامیان را شکست می‌دادی تا تلف می‌شدند، اما حال ارامیان را فقط سه مرتبه شکست خواهی داد.» ۲۰ و الیشع وفات کرد و او را دفن نمودند و در وقت تحویل سال لشکرهای مواب به زمین درآمدند. ۲۱ و واقع شد که چون مردی را دفن می‌کردند، آن لشکر را دیدند و آن مرده را در قبرالیشع انداختند، و چون آن میت به استخوانهای الیشع برخورد، زنده گشت و به پایهای خودایستاد. ۲۲ و حزائیل، پادشاه ارام، اسرائیل را در تمامی ایام یهوآخاز به تنگ آورد. ۲۳ اما خداوند بر ایشان رفت و ترجمه نمود، به خاطر عهد خود که با ابراهیم و اسحاق و یعقوب بسته بود به ایشان التفات کرد و نخواست ایشان راه‌لاک سازد، و ایشان را از حضور خود هنوز دور نینداخت. ۲۴ پس حزائیل، پادشاه ارام مرد و پسرش، بنهدد به‌جایش پادشاه شد. ۲۵ و یهوآش بن یهوآخاز، شهرهایی را که حزائیل از دست پدرش، یهوآخاز به جنگ گرفته بود، از دست بنهدد بن حزائیل باز پس گرفت، و یهوآش سه مرتبه او را شکست داده، شهرهای اسرائیل را استرداد نمود.

**۱۴** در سال دوم یوآش بن یهوآخاز پادشاه اسرائیل، امصیا بن یوآش، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ و بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد. و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهوعدان اورشلمی بود. ۳ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد اما نه مثل پدرش داود بلکه موافق هرچه پدرش یوآش کرده بود، رفتار می‌نمود. ۴ لیکن مکان‌های بلند برداشته نشد، و قوم هنوز در مکان‌های بلند قربانی می‌گذرانیدند و بخورمی‌سوزانیدند. ۵ و هنگامی که سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش، پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید. ۶ اما پسران قاتلان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود. ۷ و او ده هزار نفر از ادومیان را در وادی ملح کشت و سالع را در جنگ گرفت و آن را تا به امروز یثقیل نامید. ۸ آنگاه امصیا رسولان نزد یهوآش بن یهوآخازین پیو، پادشاه اسرائیل، فرستاده، گفت: «بیا تا بایکدیگر مقابله نمایم.» ۹ و یهوآش پادشاه اسرائیل نزد امصیا، پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «شترخار لبنان نزد سرور آزاد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده، اما حیوان وحشی‌ای که در لبنان بود، گذر کرده، شترخار را پایمال نمود. ۱۰ ادم را البته شکست دادی و دلت تو را مغرور ساخته است پس فخر نموده، در خانه خود بمان زیرا برای چه بلا را برای خود برمی‌انگیزی تا خودت و یهودا همراهت بیفتد.» ۱۱ اما امصیا گوش نداد. پس یهوآش، پادشاه اسرائیل برآمد و او و امصیا، پادشاه یهودا در بیت شمس که در یهوآست، با یکدیگر مقابله

**۱۵** و در سال بیست و هفتم یربعام، پادشاه اسرائیل، عزریا ابن امصیا، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ و شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یکلیای اورشلمی بود. ۳ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرچه پدرش امصیا کرده بود، بجا آورد. ۴ لیکن مکانهای بلند برداشته نشد و قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی می‌گذرانیدند و بخور می‌سوزانیدند. ۵ و خداوند، پادشاه را مبتلا ساخت که تا روز وفاتش ابرص بود و در مرضخانه‌ای ساکن ماند و یوتام پسر پادشاه بر خانه او بود و بر قوم زمین داوری می‌نمود. ۶ و بقیه وقایع عزریا و

را گرفته، ایشان را به آشوریه اسیری برد. ۳۰ و در سال بیستم یوتام بن عزیا، هوشع بن ایله، بر قفقح بن رملیا بشورید او را زده، کشت و در جایش سلطنت نمود. ۳۱ و بقیه وقایع قفقح و هرچه کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۳۲ در سال دوم قفقح بن رملیا، پادشاه اسرائیل، یوتام بن عزیا، پادشاه یهودا، آغاز سلطنت نمود. ۳۳ او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یروشا، دختر صادوق بود. ۳۴ و آنچه در نظر خداوند شایسته بود، موافق هراتچه پدرش عزیا کرد، به عمل آورد. ۳۵ لیکن مکان های بلندبرداشته نشد و قوم در مکان های بلند هنوز قربانی می گذرانیدند و بخور می سوزانیدند، و او باب عالی خانه خداوند را بنا نمود. ۳۶ و بقیه وقایع یوتام و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست. ۳۷ در آن ایام خداوند شروع نموده، رصین، پادشاه ارام و قفقح بن رملیا را بر یهودا فرستاد. ۳۸ پس یوتام با پدران خود خوابید و در شهر پدرش داود با پدران خود دفن شد و پسرش، آحاز به جایش سلطنت نمود.

**۱۶** در سال هفدهم قفقح بن رملیا، آحاز بن یوتام، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه در نظریهوه خدایش شایسته بود، موافق پدرش داود عمل نمود. ۳ و نه فقط به راه پادشاهان اسرائیل سلوک نمود، بلکه پسر خود را نیز از آتش گذرانید، موافق رجاسات امتهایی که خداوند، ایشان را از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود. ۴ و در مکان های بلند و تلهای و زیر هر درخت سبزرسانی می گذرانید و بخور می سوزانید. ۵ آنگاه رصین، پادشاه ارام، و قفقح بن رملیا، پادشاه اسرائیل، به اورشلیم برای جنگ برآمده، آحاز را محاصره نمودند اما نتوانستند غالب آیند. ۶ در آن وقت رصین، پادشاه ارام، ایلت را برای ارامیان استرداد نمود و یهودا را از ایلت اخراج نمود و ارامیان به ایلت داخل شده، تا امروز در آن ساکن شدند. ۷ و آحاز رسولان نذتعلت فلاسر، پادشاه آشور، فرستاده، گفت: «من بنده تو و پسر تو هستم. پس برآمده، مرا از دست پادشاه ارام و از دست پادشاه اسرائیل که به ضدمن برخاسته اند، رهایی ده.» ۸ و آحاز، نقره و طلائی را که در خانه خداوند و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد، گرفته، آن را نزد پادشاه آشور پیشکش فرستاد. ۹ پس پادشاه آشور، وی را اجابت نمود و پادشاه آشور به دمشق برآمده، آن را گرفت و اهل آن را به قیر به اسیری برد و رصین را به قتل رسانید. ۱۰ و آحاز پادشاه برای ملاقات تغلت فلاسر، پادشاه آشور، به دمشق رفت و مذبحی را که در دمشق بود، دید و آحاز پادشاه شبیه مذبح و شکل آن را برحسب تمامی صنعتش نزد اوربای کاهن فرستاد. ۱۱ و اوربای کاهن مذبحی موافق آنچه آحاز پادشاه از دمشق فرستاده بود، بنا کرد، و اوربای کاهن تا وقت آمدن آحاز پادشاه از دمشق، آن را همچنان ساخت. ۱۲ و چون پادشاه از دمشق آمد، پادشاه مذبح را دید. و پادشاه به مذبح نزدیک آمده، برآن قربانی گذرانید. ۱۳ و قربانی سوختنی و هدیه آردی خود را سوزانید و هدیه ریختنی خویش را ریخت و خون ذبایح سلامتی خود را بر مذبح پاشید. ۱۴ و مذبح برنجین را که پیش

هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۷ پس عزریا با پدران خود خوابید و او را با پدرانش در شهر داود دفن کردند و پسرش، یوتام در جایش پادشاه بود. ۸ در سال سی و هشتم عزریا، پادشاه یهودا، زکریا ابن یربعام بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و شش ماه پادشاهی کرد. ۹ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به نحوی که پدرانش می کردند، به عمل آورد و از گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود. ۱۰ پس شلوم بن یابیش بر او شوریده، او را در حضور قوم زد و کشت و به جایش سلطنت نمود. ۱۱ و بقیه وقایع زکریا اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۱۲ این کلام خداوند بود که آن را به ییهو خطاب کرده، گفت: «پسران تو تا پشت چهارم برکسی اسرائیل خواهند نشست.» پس همچنین به وقوع پیوست. ۱۳ در سال سی و نهم عزریا، پادشاه یهودا، شلوم بن یابیش پادشاه شد و یک ماه در سامره سلطنت نمود. ۱۴ و منحیم بن جدای از ترصه برآمده، به سامره داخل شد. و شلوم بن یابیش رادر سامره زده، او را کشت و به جاش سلطنت نمود. ۱۵ و بقیه وقایع شلوم و فتنه های که کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۱۶ آنگاه منحیم تفصح را با هرچه در آن بود و حدودش را از ترصه زد، از این جهت که برای او باز نکردند، آن را زد، و تمامی زنان حامله اش را شکم پاره کرد. ۱۷ در سال سی و نهم عزریا، پادشاه یهودا، منحیم بن جدای، بر اسرائیل پادشاه شد و ده سال در سامره سلطنت نمود. ۱۸ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود. ۱۹ پس فول، پادشاه آشور، بر زمین هجوم آورد و منحیم، هزار وزنه نقره به فول داد تا دست او با وی باشد و سلطنت رادر دستش استوار سازد. ۲۰ و منحیم این نقد را بر اسرائیل، یعنی بر جمیع ممولان گذاشت تا هریک از ایشان پنجاه مقل نقره به پادشاه آشور بدهند. پس پادشاه آشور مراجعت نموده، در زمین اقامت ننمود. ۲۱ و بقیه وقایع منحیم و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۲ پس منحیم با پدران خود خوابید و پسرش قفقحیا به جایش پادشاه شد. ۲۳ و در سال پنجاهم عزریا، پادشاه یهودا، قفقحیا ابن منحیم بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و دو سال سلطنت نمود. ۲۴ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود. ۲۵ و یکی از سردارانش، قفقح بن رملیا بر او شوریده، او را با ارجوب واریه در سامره در قصر خانه پادشاه زد و با وی پنجاه نفر از بنی جلعاد بودند. پس او را کشته، به جایش سلطنت نمود. ۲۶ و بقیه وقایع قفقحیا و هرچه کرد، اینک در کتاب تواریخ ایام پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۲۷ و در سال پنجاه و دوم عزریا، پادشاه یهودا، قفقح بن رملیا بر اسرائیل، در سامره پادشاه شد و بیست سال سلطنت نمود. ۲۸ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد و از گناهان یربعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته بود، اجتناب ننمود. ۲۹ در ایام قفقح، پادشاه اسرائیل، تغلت فلاسر، پادشاه آشور آمده، عیون و آبل بیت معکه و یانوح و قادش و حاصور و جلعاد و جلیل و تمامی زمین نفتالی

خداوند بود، آن را از رویروی خانه، از میان مذبح خود و خانه خداوند آورده، آن را به طرف شمالی آن مذبح گذاشت. ۱۵ و آحاز پادشاه، اوربای کاهن را امر فرموده، گفت: «قربانی سوختنی صبح و هدیه آردی شام و قربانی سوختنی پادشاه و هدیه آردی او را با قربانی سوختنی تمامی قوم زمین و هدیه آردی ایشان و هدایای ریختنی ایشان بر مذبح بزرگ بگذران، و تمامی خون قربانی سوختنی و تمامی خون ذبایح را بر آن پیمایش اما مذبح برنجین برای من باشد تامسالت نمایم.» ۱۶ پس اوربای کاهن بر وفق آنچه آحاز پادشاه امر فرموده بود، عمل نمود. ۱۷ و آحاز پادشاه، حاشیه پایه‌ها را بریده، حوض را از آنها برداشت و دریاچه را از بالای گلاون برنجینی که زیر آن بودند، فرود آورد و آن را بر سنگ فرشی گذاشت. ۱۸ و رواق سبت را که در خانه بنا کرده بودند و راهی را که پادشاه آذربرون به آن داخل می‌شد، در خانه خداوند به‌خاطر پادشاه آشور تغییر داد. ۱۹ و بقیه اعمال آحاز که کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست. ۲۰ پس آحاز با پدران خودخواستید و با پدران خویش در شهر داود دفن شد و پسرش حزقیا در جایش پادشاه شد.

۱۷ در سال دوازدهم آحاز، پادشاه یهودا، هوشع بن ایلا بر اسرائیل در سامره پادشاه شد و نه سال سلطنت نمود. ۲ و آنچه درنظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد اما نه مثل پادشاهان اسرائیل که قبل از او بودند. ۳ و شلمناسر، پادشاه آشور، به ضد وی برآمده، هوشع، بنده او شد و برای او پیشکش آورد. ۴ اما پادشاه آشور در هوشع خیانت یافت زیرا که رسولان نزد سوء، پادشاه مصر فرستاده بود و پیشکش مثل هر سال نزد پادشاه آشور نفرستاده، پس پادشاه آشور او را بند نهاده، در زندان انداخت. ۵ و پادشاه آشور بر تمامی زمین هجوم آورده، به سامره برآمد و آن را سه سال محاصره نمود. ۶ و در سال نهم هوشع، پادشاه آشور، سامره را گرفت و اسرائیل را به آشور به اسیری برد و ایشان را درحلق و خابور بر نهر جوزان و در شهرهای مادیان سکونت داد. ۷ و از این جهت که بنی اسرائیل به یهوه، خدای خود که ایشان را از زمین مصر از زیردست فرعون، پادشاه مصر بیرون آورده بود، گناه ورزیدند و از خدایان دیگر ترسیدند. ۸ و درفرض امتهایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود و در فریضی که پادشاهان اسرائیل ساخته بودند، سلوک نمودند. ۹ و بنی اسرائیل به خلاف یهوه، خدای خود کارهایی را که درست نبود، سر به عمل آوردند، و درجمع شهرهای خود، از برجهای دیدبانان تاشهرهای حصاردار، مکان های بلند برای خودساختند. ۱۰ و تمائیل و اشیریم بر هر تل بلند وزیر هر درخت سبز برای خویشتن ساختند. ۱۱ و در آن جایها مثل امتهایی که خداوند از حضورایشان رانده بود، در مکان های بلند بخور سوزانیدند و اعمال زشت به‌جا آورده، خشم خداوند را به هیجان آوردند. ۱۲ و بتها را عبادت نمودند که دربار آنها خداوند به ایشان گفته بود، این کار را نکنید. ۱۳ و خداوند به واسطه جمیع انبیا و جمیع رانان بر اسرائیل و بر یهودا شهادت می‌داد و می‌گفت: «از طریقهای زشت خودبازگشت نمایید و اوامر و فرایض مرا موافق تمامی شریعی که به پدران شما امر فرموده و به واسطه بندگان خود، انبیا نزد شما

فرستادم، نگاه دارید.» ۱۴ اما ایشان اطاعت ننموده، گردنهای خود را مثل گردنهای پدران ایشان که به یهوه، خدای خود ایمان نیاوردند، سخت گردانیدند. ۱۵ و فرایض او و عهدی که با پدران ایشان بسته، و شهادت را که به ایشان داده بود، ترک نمودند، و پیروی اباطیل نموده، باطل گردیدند و امتهایی را که به اطراف ایشان بودند و خداوند، ایشان را درباره آنها امر فرموده بود که مثل آنها عمل نمایند، پیروی کردند. ۱۶ و تمامی اوامر یهوه خدای خود را ترک کرده، بتهای ریخته شده، یعنی دو گوساله برای خود ساختند و اشیره راساخته، به تمامی لشکر آسمان سجده کردند و بعل را عبادت نمودند. ۱۷ و پسران و دختران خود را از آتش گذرانیدند و فالگیری و جادوگری نموده، خویشان را فروختند تا آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورده، خشم او را به هیجان بیاوردند. ۱۸ پس از این جهت غضب خداوند بر اسرائیل به شدت افروخته شده، ایشان را از حضور خود دور انداخت که جز سبط یهودا فقط باقی نماند. ۱۹ اما یهودا نیز اوامر یهوه، خدای خود را نگاه نداشتند بلکه به فریضی که اسرائیلیان ساخته بودند، سلوک نمودند. ۲۰ پس خداوند تمامی ذریت اسرائیل را ترک نموده، ایشان را دلیل ساخت و ایشان را به‌دست تاراج کنندگان تسلیم نمود، حتی اینکه ایشان را از حضور خود دورانداخت. ۲۱ زیرا که او اسرائیل را از خاندان داود منسوخ ساخت و ایشان یربعام بن نابط را به پادشاهی نصب نمودند و یربعام، اسرائیل را از پیروی خداوند برگردانیده، ایشان را مرتکب گناه عظیم ساخت. ۲۲ و بنی اسرائیل به تمامی گناهانی که یربعام ورزیده بود سلوک نموده، از آنها اجتناب نکردند. ۲۳ تا آنکه خداوند اسرائیل را موافق آنچه به واسطه جمیع بندگان خود، انبیا گفته بود، از حضور خود دور انداخت. پس اسرائیل از زمین خود تا امروز به آشور جلای وطن شدند. ۲۴ و پادشاه آشور، مردمان از بابل و کوت و عوا و حمات و سفروایم آورده، ایشان را به‌جای بنی اسرائیل در شهرهای سامره سکونت داد و ایشان سامره را به تصرف آورده، در شهرهای ساکن شدند. ۲۵ و واقع شد که در ابتدای سکونت ایشان در آنجا از خداوند ترسیدند. لهذا خداوند شیران در میان ایشان فرستاد که بعضی از ایشان را کشتند. ۲۶ پس به پادشاه آشور خبر داده، گفتند: «طوایفی که کوچانیدی و ساکن شهرهای سامره گردانیدی، قاعده خدای آن زمین را نمی‌دانند و اوشیران در میان ایشان فرستاده است و اینک ایشان را می‌کشند از این جهت که قاعده خدای آن زمین را نمی‌دانند.» ۲۷ و پادشاه آشور امر فرموده، گفت: «یکی از کاهنانی را که از آنجا کوچانیدید، بفرست تا برود و در آنجا ساکن شود و ایشان راموافق قاعده خدای زمین تعلیم دهد.» ۲۸ پس یکی از کاهنانی که از سامره کوچانیده بودند، آمد و در بیت نیل ساکن شده، ایشان را تعلیم داد که چگونه خداوند را باید بپرستند. ۲۹ اما هر امت، خدایان خود را ساختند و درخانه های مکان های بلند که سامریان ساخته بودند گذاشتند، یعنی هر امتی در شهر خود که در آن ساکن بودند. ۳۰ پس اهل بابل، سکوت بنوت را و اهل کوت، نرجل را و اهل حمات، اشیماساختند. ۳۱ و عویان، نبخر و ترتاک را ساختند و اهل سفروایم، پسران خود را برای ادراک و عمل که خدایان سفروایم بودند، به آتش می‌سوزانیدند. ۳۲ پس یهوه را

نیاوردند. ۱۳ و در سال چهاردهم حزقیای پادشاه، سنحاریب، پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده، آنها را تسخیر نمود. ۱۴ وحزقیای پادشاه یهودا نزد پادشاه آشور به لاکیش فرستاده، گفت: «خطا کردم. از من برگرد و آنچه را که بر من بگذاری، ادا خواهم کرد.» پس پادشاه آشور سیصد وزنه نقره و سی وزنه طلا بر حزقیای پادشاه یهودا گذاشت. ۱۵ و حزقیای تمامی نقره‌ای را که در خانه خداوند و در خزانه‌های خانه پادشاه یافت شد، داد. ۱۶ در آن وقت حزقیای طلا را از درهای هیکل خداوند و از ستونهایی که حزقیای، پادشاه یهودا آنها را به طلا پوشانیده بود کنده، آن را به پادشاه آشور داد. ۱۷ و پادشاه آشور، ترتان و ریساریس وربشاقی را از لاکیش نزد حزقیای پادشاه به اورشلیم با موکب عظیم فرستاد. و ایشان برآمده، به اورشلیم رسیدند و چون برآمدند، رفتند و نزد قنات برکه فوقانی که به سر راه مزرعه گلزار است، ایستادند. ۱۸ و چون پادشاه را خواندند، الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبای کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار، نزد ایشان بیرون آمدند. ۱۹ و ربشاقی به ایشان گفت: «به حزقیای بگویید: سلطان عظیم، پادشاه آشور چنین می‌گوید: این اعتماد شما که بر آن توکل می‌نمایی، چیست؟ ۲۰ تو سخن می‌گویی، اما مشورت و قوت جنگ تو، محض سخن باطل است. الان کیست که بر او توکل نموده‌ای که بر من عاصی شده‌ای. ۲۱ اینک حال بر عصای این نی خرد شده، یعنی بر مصرتوکل می‌نمایی که اگر کسی بر آن تکیه کند، به دستش فرو رفته، آن را مجروح می‌سازد. همچنان است فرعون، پادشاه مصر برای همگانی که بر وی توکل می‌نمایند. ۲۲ و اگر مرا گویند که بر یهوه، خدای خود توکل داریم، آیا او آن نیست که حزقیای مکان‌های بلند و مذبح‌های او را برداشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این مذبح در اورشلیم سجده نمایید؟ ۲۳ پس حال با آقا، پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تومی دهم. اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت! ۲۴ پس چگونه روی یک پاشا از کوچکترین بندگان آقا، مرا خواهی برگردانید و بر مصر به جهت اربابها و سواران توکل داری؟ ۲۵ و آیا من الان بی‌اذن خداوند بر این مکان به جهت خرابی آن برآمده‌ام، خداوند مرا گفته است بر این زمین برای و آن را خراب کن.» ۲۶ آنگاه الیاقیم بن حلقیا و شبنا و یوآخ به ربشاقی گفتند: «تو ما اینک با بندگانت به زبان ارامی گفتگو نمایی که آن را می‌فهمیم و ما با به زبان یهود در گوش مردمی که بر حصارند، گفتگو نمی‌کنیم.» ۲۷ ربشاقی به ایشان گفت: «آیا آقا، مرا نزد آقاقت و تو فرستاده است تا این سخنان را بگویم؟ مگر مرا نزد مردانی که بر حصارنشسته‌اند، نفرستاده، تا ایشان با شما نجاست خود را بخوردند و بول خود را بنوشند؟» ۲۸ پس ربشاقی ایستاد و به آواز بلند به زبان یهود صدا زد و خطاب کرده، گفت: «کلام سلطان عظیم، پادشاه آشور را بشنوید. ۲۹ پادشاه چنین می‌گوید: حزقیای شما را فریب ندهد زیرا که او شما را نمی‌تواند از دست وی برهاند. ۳۰ و حزقیاشما را بر یهوه مطمئن نسازد و نگوید که یهوه، البته ما را خواهد رهانید و این شهر به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ۳۱ به حزقیاشما بگو: پادشاه آشور چنین می‌گوید: با من صلح کنید و نزد من بیرون آید تا هرکس ازمو خود و هرکس از انجیر

می‌پرستیدند و کاهنان برای مکان‌های بلند از میان خود ساختند که برای ایشان در خانه‌های مکان‌های بلند قربانی می‌گذرانیدند. ۳۳ پس یهوه را می‌پرستیدند و خدایان خود را نیز بر وفق رسوم امتهایی که ایشان را از میان آنها کوچانیده بودند، عبادت می‌نمودند. ۳۴ ایشان تا امروز برحسب عادت نخستین خود رفتار می‌نمایند و نه از یهوه می‌ترسند و نه موافق فریاض و احکام او و نه مطابق شریعت و اوامری که خداوند به پسران یعقوب که او را اسرائیل نام نهاد، امر نمود، رفتاری کنند، ۳۵ با آنکه خداوند با ایشان عهد بسته بود و ایشان را امر فرموده، گفته بود: «از خدایان غیر مترسید و آنها را سجده ننمایید و عبادت نکنید و برای آنها قربانی مگذارید. ۳۶ بلکه از یهوه فقط که شما را از زمین مصر به قوت عظیم و بازوی افراشته بیرون آورد، بترسید و او را سجده ننمایید و برای او قربانی بگذارید. ۳۷ و فریاض واحکام و شریعت و اوامری را که برای شما نوشته است، همیشه اوقات متوجه شده، به‌جا آورید و از خدایان غیر مترسید. ۳۸ و عهدی را که با شما بسته‌ام، فراموش نکنید و از خدایان غیر مترسید. ۳۹ زیرا اگر از یهوه، خدای خود بترسید، او شما را از دست جمیع دشمنان شما خواهد رهانید.» ۴۰ اما ایشان نشنیدند بلکه موافق عادت نخستین خود رفتار نمودند. ۴۱ پس آن امتها، یهوه را می‌پرستیدند و بت‌های خود را نیز عبادت می‌کردند و همچنین پسران ایشان و پسران پسران ایشان به نحوی که پدران ایشان رفتار نموده بودند تا امروز رفتار می‌نمایند.

**۱۸** و در سال سوم هوشع بن ایله، پادشاه اسرائیل، حزقیای این آواز، پادشاه یهودا آغاز سلطنت نمود. ۲ و بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش ایبی، دختر زکریا بود. ۳ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرچه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد. ۴ و مکان‌های بلند را برداشت و تمائیل را شکست و اشیره را قطع نمود و مار برنجین را که موسی ساخته بود، خرد کرد زیرا که بنی اسرائیل تا آن زمان برایش بخورمی سوزانیدند. و او آن را نوحشان نامید. ۵ او بریهوه، خدای اسرائیل توکل نمود و بعد از او از جمیع پادشاهان یهودا کسی مثل او نبود و نه از آنانی که قبل از او بودند. ۶ و به خداوند چسبیده، از پیروی او انحراف نوزید و اوامری را که خداوند به موسی امر فرموده بود، نگاه داشت. ۷ و خداوند با او می‌بود و به هر طرفی که رو می‌نمود، فیروز می‌شد و بر پادشاه آشور عاصی شده، او را خدمت نمود. ۸ او فلسطینیان را تا غزه و حدودش و از برجهای دیده بانان تا شهرهای حصاردار شکست داد. ۹ و در سال چهارم حزقیای پادشاه که سال هفتم هوشع بن ایله، پادشاه اسرائیل بود، شلمناسر، پادشاه آشور به سامره برآمده، آن را محاصره کرد. ۱۰ و در آخر سال سوم در سال ششم حزقیای آن را گرفتند، یعنی در سال نهم هوشع، پادشاه اسرائیل، سامره گرفته شد. ۱۱ و پادشاه آشور، اسرائیل را به آشور کوچانیده، ایشان را در حلب و خابور، نهر جوزان، و در شهرهای مادایان برده، سکونت داد. ۱۲ از این جهت که آواز یهوه، خدای خود را نشنیده بودند از عهد او و هرچه موسی، بنده خداوند، امر فرموده بود، تجاوز نمودند و آن را اطاعت نکردند و به عمل

خویش بخورد و هرکس از آب چشمه خود بنوشد. ۳۲ تا بیایم و شما را به زمین مانند زمین خودتان بیاورم، یعنی به زمین غله و شیر و زمین نان و تاکستانها و زمین زیتونهای نیکو و عسل تا زنده بمانید و نمیرید. پس به حزقیل گوش دهید زیرا که شما را فریب می‌دهد و می‌گوید: بیهو ما را خواهد رهانید. ۳۳ آیا هیچکدام از خدایان امتهای هیچ وقت زمین خود را از دست پادشاه آشور رهانیده است؟ ۳۴ خدایان حما و ارفاد کجایند؟ و خدایان سفروایم و هینع و عوا کجا؟ و آیا سامره را از دست من رهانیده‌اند؟ ۳۵ از جمیع خدایان این زمینها کدامند که زمین خویش را از دست من نجات داده‌اند تا بیهو، اورشلیم را از دست من نجات دهد؟» ۳۶ اما قوم سکوت نموده، به او هیچ جواب ندادند زیرا که پادشاه امر فرموده بود و گفته بود که او را جواب ندهید. ۳۷ پس الیاقیم بن حلقیا که ناظر خانه بود و شبنه کاتب و یوآح بن آساف وقایع نگار با جامه دریده نزد حزقیل آمدند و سخنان ربشافی را به او بازگفتند.

**۱۹** و واقع شد که چون حزقیل پادشاه این را شنید، لباس خود را چاک زده، و پلاس پوشیده، به خانه خداوند داخل شد. ۲ الیاقیم، ناظر خانه و شبنه کاتب و مشایخ کهنه راملبس به پلاس نزد اشعیا ابن آموص نبی فرستاده، ۳ به وی گفتند: «حزقیل چنین می‌گوید که «مروزرز تنگی و تادیب و اهانت است زیرا که پسران به فم رحم رسیده‌اند و قوت زاییدن نیست. ۴ شاید بیهو خدایت تمامی سخنان ربشافی را که آقایش، پادشاه آشور، او را برای اهانت نمودن خدای حی فرستاده است، بشنود و سخنانی را که بیهو، خدایت شنیده است، توییح نماید. پس برای بقیه‌ای که یافت می‌شوند، تضرع نما.» ۵ و بندگان حزقیل پادشاه نزد اشعیا آمدند. ۶ و اشعیا به ایشان گفت: «به آقای خود چنین گوید که خداوند چنین می‌فرماید: از سخنانی که شنیدی که بندگان پادشاه آشور به آنها به من کفرگفته‌اند، مترس. ۷ همانا روحی بر او می‌فرستم که خبری شنیده، به ولایت خود خواهد برگشت و او را در ولایت خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت.» ۸ پس ربشافی مراجعت کرده، پادشاه آشور را یافت که با لبه جنگ می‌کرد، زیرا شنیده بود که ازلاکیش کوچ کرده است. ۹ و درباره ترهاقه، پادشاه حبش، خبری شنیده بود که به جهت مقاتله با تیرون آمده است (پس چون شنید) بار دیگر ایلیچیان نزد حزقیل فرستاده، گفت: ۱۰ «به حزقیل، پادشاه یهودا چنین گوید: «خدای تو که به او توکل می‌نمایی، تو را فریب ندهد و نگوید که اورشلیم به دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ۱۱ اینک تو شنیده‌ای که پادشاهان آشور با همه ولایتها چه کرده و چگونه آنها را بالکل هلاک ساخته‌اند، و آیا تو رهایی خواهی یافت؟ ۱۲ آیا خدایان امتهایی که پدران من، ایشان راهلاک ساختند، مثل جوزان و حاران و رصف و بنی عدن که در تلسار می‌باشند، ایشان را نجات دادند؟ ۱۳ پادشاه حما کجاست؟ و پادشاه ارفاد و پادشاه شهر سفروایم و هینع و عوا؟» ۱۴ و حزقیل مکتوب را از دست ایلیچیان گرفته، آن را خواند و حزقیل به خانه خداوند درآمده، آن را به حضور خداوند پهن کرد. ۱۵ و حزقیل نزد خداوند دعا نموده، گفت: «ای بیهو، خدای اسرائیل که بر

و هشتاد و پنج هزار نفر از اردوی آشور را زدو بامدادان چون برخاستند، اینک جمیع آنها لاشه های مرده بودند. ۳۶ و سنحاریب، پادشاه آشور کوچ کرده، روانه گردید و برگشته، در نینوی ساکن شد. ۳۷ و واقع شد که چون او در خانه خدای خویش، نسروک عبادت می کرد، پسرانش ادرملک و شآصر او را به شمشیر زدند، و ایشان به زمین آراتار فرار کردند و پسرش آسرحدون به جایش سلطنت نمود.

۲۰ در آن ایام، حزقیای بیمار و مشرف به موت شد و اشعیا ابن آموص نبی نزدی آمده، و او را گفت: «خداوند چنین می گوید: تدارک خانه خود را ببین زیرا که می میری و زنده نخواهی ماند.» ۲ آنگاه او روی خود را به سوی دیوار برگردانید و نزد خداوند دعا نموده، گفت: ۳ «ای خداوند مسألت اینکه بیاد آوری که چگونه به حضور تو به امانت و به دل کامل سلوک نموده ام و آنچه در نظر تو پسند بوده است، بجا آورده ام.» پس حزقیای زارزار بگریست. ۴ و واقع شد قبل از آنکه اشعیا از وسط شهر بیرون رود، که کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۵ «برگرد و به پیشوای قوم من حزقیای بگو: خدای پدرت، داود چنین می گوید: دعای تو را شنیدم و اشکهای تو را دیدم. اینک تو را شفا خواهم داد و در روز سوم به خانه خداوند داخل خواهی شد. ۶ و من بر روزهای تو پانزده سال خواهم افزود، و تو را و این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم رهانید، و این شهر را به خاطر خود و به خاطر بنده خود، داود حمایت خواهم کرد.» ۷ و اشعیا گفت که «قرصی از انجیر بگیرد.» و ایشان آن را گرفته، بر دمل گذاشتند که شفا یافت. ۸ و حزقیای به اشعیا گفت: «علامتی که خداوند مرا شفا خواهد بخشید و در روز سوم به خانه خداوند خواهم برآمدم، چیست؟» ۹ و اشعیا گفت: «علامت از جانب خداوند که خداوند این کلام را که گفته است، بجا خواهد آورد، این است: آیاسیاه ده درجه پیش برود یا ده درجه برگردد.» ۱۰ حزقیای گفت: «سهل است که سایه ده درجه پیش برود. نی، بلکه سایه ده درجه به عقب برگردد.» ۱۱ پس اشعیا نبی از خداوند استدان نمود و سایه را از درجاتی که بر ساعت آفتابی آحاز پایین رفته بود، ده درجه برگردانید. ۱۲ و در آن زمان، مردوک بلدان بن بلدان، پادشاه بابل، رسایل و هدیه نزد حزقیای فرستاد زیرا شنیده بود که حزقیای بیمار شده است. ۱۳ و حزقیای ایشان را اجابت نمود و تمامی خانه خزانه های خود را از نقره و طلا و عطریات و روغن معطر و خانه اسلحه خویش و هر چه را که در خزاین او یافت می شد، به ایشان نشان داد، و در خانه اش و در تمامی مملکتش چیزی نبود که حزقیای آن را به ایشان نشان نداد. ۱۴ پس اشعیا نبی نزد حزقیای پادشاه آمده، وی را گفت: «این مردمان چه گفتند؟ و نزد تو از کجا آمدند؟» حزقیای جواب داد: «از جای دور، یعنی از بابل آمده اند.» ۱۵ او گفت: «در خانه تو چه دیدند؟» حزقیای جواب داد: «هر چه در خانه من است، دیدند و چیزی در خزاین من نیست که به ایشان نشان ندم.» ۱۶ پس اشعیا به حزقیای گفت: «کلام خداوند را بشنو: ۱۷ اینک روزها می آید که هر چه در خانه توست و آنچه پدرانت تا امروز ذخیره کرده اند، به بابل برده خواهد شد. و خداوند می گوید که چیزی باقی نخواهد ماند. ۱۸

۲۱ منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلم سلطنت نمود. و اسم مادرش حفصیه بود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق رجاسات امت هایی که خداوند، آنها را از حضوری اسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود. ۳ زیراکانهای بلند را که پدرش، حزقیای خراب کرده بود، بار دیگر بنا کرد و مذبحها برای بعل بنا نمود و اشیره را به نوعی که احاب، پادشاه اسرائیل ساخته بود، ساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نموده، آنها را عبادت کرد. ۴ و مذبحها در خانه خداوند بنا نمود که درباره اش خداوند گفته بود: «اسم خود را در اورشلم خواهم گذاشت.» ۵ و مذبحها برای تمامی لشکر آسمان در هر دوصحن خانه خداوند بنا نمود. ۶ و پسر خود را از آتش گذرانید و فالگیری و افسونگری می کرد و با صاحب اجنه و جادوگران مراده می نمود. و در نظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را به هیجان آورد. ۷ و تمثال اشیره را که ساخته بود، در خانه ای که خداوند درباره اش به داود و پسرش، سلیمان گفته بود که «در این خانه و در اورشلم که آن را از تمامی اسباط اسرائیل برگزیده ام، اسم خود را تا به ابد خواهم گذاشت برپا نمود. ۸ و پایهای اسرائیل را از زمینی که به پدران ایشان داده ام بار دیگر آواره نخواهم گردانید. به شرطی که توجه نمایند تا برحسب هر آنچه به ایشان امر فرمودم و برحسب تمامی شریعتی که بنده من، موسی به ایشان امر فرموده بود، رفتار نمایند.» ۹ اما ایشان اطاعت ننمودند زیرا که منسی، ایشان را اغوا نمود تا از امتیهای که خداوند پیش بنی اسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند. ۱۰ و خداوند به واسطه بندگان خود، انبیا تکلم نموده، گفت: ۱۱ «چونکه منسی، پادشاه یهودا، این رجاسات را بجا آورد و بدتر از جمیع اعمال اموریانی که قبل از او بودند عمل نمود، و به تنهای خود، یهودا را نیز مرتکب گناه ساخت، ۱۲ بنابراین یهوه، خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من بر اورشلم و یهودا بلا خواهم رسانید که گوشه های هر که آن را بشنود، صدا خواهد کرد. ۱۳ و بر اورشلم، ریسمان سامره و ترازوی خانه احاب را خواهم کشید و اورشلم را پاک خواهم کرد، به طوری که کسی پشقاب را زوده و واژگون ساخته، آن را پاک می کند. ۱۴ و بقیه میراث خود را پراکنده خواهم ساخت و ایشان را به دست دشمنان ایشان تسلیم خواهم نمود، و برای جمیع دشمنانشان یغما و غارت خواهند شد، ۱۵ چونکه آنچه در نظر من ناپسند است، به عمل آوردند و از روزی که پدران ایشان از مصر بیرون آمدند تا امروز، خشم مرا به هیجان آوردند.» ۱۶ و علاوه بر این، منسی خون بی گناهان را از حد زیاد ریخت تا اورشلم را سراسر

شده است، عظیم می‌باشد، از این جهت که پدران ما به سخنان این کتاب گوش ندادند تا موافق هرآنچه درباره مامکتوب است، عمل نمایند.» ۱۴ پس حلقبای کاهن و اخیقام و عکبیر وشافان و عسایا نزد حلدہ نبیہ، زن شلام بن تقوه بن حرحس لباس دار، رفتند و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود. و با وی سخن گفتند. ۱۵ و او به ایشان گفت: «یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌گوید: به کسی که شما را نزد من فرستاده است، بگویید: ۱۶ خداوند چنین می‌گوید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی تمامی سخنان کتاب را که پادشاه یهوداخوانده است، ۱۷ چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخورسوزانیدند تا به تمامی اعمال دستهای خود، خشم مرا به هیجان بیاورند. پس غضب من بر این مکان مشتعل شده، خاموش نخواهد شد. ۱۸ لیکن به پادشاه یهودا که شما را به جهت مسالت نمودن از خداوند فرستاده است، چنین بگویید: یهوه، خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: درباره سخنانی که شنیده‌ای ۱۹ چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام مرادبراره این مکان و ساکنانش شنیدی که ویران ومورد لعنت خواهند شد، به حضور خداوند متواضع شده، لباس خود را دریدی، و به حضور من گریستی، بنابراین خداوند می‌گوید: من نیز تو را اجابت فرمودم. ۲۰ لہذا اینک من، تو را نزد پدرانت جمع خواهم کرد و در قبر خود به سلامتی گذارده خواهی شد و تمامی بلا را که من بر این مکان می‌رسانم، چشمانت نخواهد دید.» پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند.

۲۳ و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را نزد وی جمع کردند. ۲ و پادشاه و تمامی مردان یهودا و جمیع سکنه اورشلیم با وی و کاهنان و انبیای و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوند برآمدند. و او تمامی سخنان کتاب عہدی را که در خانه خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند. ۳ و پادشاه نزد ستون ایستاد و به حضور خداوند عہد بست که خداوند را پیروی نموده، اوامر وشہادات و فریض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عہد را که در این کتاب مکتوب است، استوار نمایند. پس تمامی قوم این عہد را برپا داشتند. ۴ و پادشاه، حلقبای، رئیس کهنه و کاهنان دسته دوم و مستحفظان در را امر فرمود که تمامی ظروف را که برای بعل و اشیرہ و تمامی لشکرآسمان ساخته شده بود، از هیکل خداوند بیرون آورند. و آنها را در بیرون اورشلیم در مزرعه های قدرون سوزانید و خاکستر آنها را به بیت ثیل برد. ۵ و کاهنان بتها را که پادشاهان یهودا تعیین نموده بودند تا در مکان های بلند شہرهای یهودا ونواحی اورشلیم بخور بسوزانند، و آتانی را که برای بعل و آفتاب و ماه و بروج و تمامی لشکرآسمان بخور می‌سوزانیدند، معزول کرد. ۶ و اشیرہ را از خانه خداوند، بیرون از اورشلیم به وادی قدرون برد و آن را به کنار نهر قدرون سوزانید، و آن را مثل غبار، نرم ساخت و گرد آن را بر قبرهای عوام الناس پاشید. ۷ و خانه های لواط را که نزد خانه خداوند بود که زنان در آنها خیمه‌ها به جهت اشیرہ می‌بافتند، خراب کرد. ۸ و تمامی کاهنان را از شہرهای یهودا آورد ومکانهای بلند را که کاهنان در آنها

پر کرد، سواى گناه او که یهودا را به آن مرتکب گناه ساخت تا آنچه در نظر خداوند ناپسند است بجاءآورند. ۱۷ و بقیه وقایع منسی و هرچه کرد و گناهی که مرتکب آن شد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۱۸ پس منسی باپدران خود خوابید و در باغ خانه خود، یعنی درباغ عزا دفن شد و پسرش، آمون، به‌جایش پادشاه شد. ۱۹ آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش مشلمت، دختر حاروص، از یطبه بود. ۲۰ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش منسی کرد، عمل نمود. ۲۱ و به تمامی طریقی که پدرش به آن سلوک نموده بود، رفتار کرد، و بت هایی را که پدرش پرستید، عبادت کرد و آنها را سجده نمود. ۲۲ و یهوه، خدای پدران خود را ترک کرده، به طریق خداوند سلوک نمود. ۲۳ پس خادمان آمون بر او شوریدند و پادشاه را در خانه‌اش کشتند. ۲۴ اما اهل زمین همه آتانی را که بر آمون پادشاه، شوریده بودند به قتل رسانیدند و اهل زمین پسرش، یوشیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند. ۲۵ و بقیه اعمالی که آمون بجای آورد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۲۶ و در قبر خود در باغ عزا دفن شد و پسرش یوشیا به‌جایش سلطنت نمود.

۲۲ یوشیا هشت ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سی و یک سال سلطنت نمود. و اسم مادرش یدیده، دختر عدایه، از یصقت بود. ۲ و آنچه را که در نظر خداوند پسندید، به عمل آورد، و به تمامی طریق پدر خود، داود سلوک نموده، به طرف راست یا چپ انحراف نوزید. ۳ و در سال هجدهم یوشیا پادشاه واقع شد که پادشاه، شافان بن اصلیا بن مشلام کاتب را به خانه خداوند فرستاده، گفت: ۴ «نزد حلقبای رئیس کهنه برو و او نقره‌ای را که به خانه خداوند آورده می‌شود و مستحفظان در، آن را از قوم جمع می‌کنند، بشمارد. ۵ و آن را به‌دست سرکارانی که بر خانه خداوند گماشته شده‌اند، بسپارند تا ایشان آن را به کسانی که در خانه خداوند کار می‌کنند، به جهت تعمیر خرابیهای خانه بدهند، ۶ یعنی به نجاران و بنایان و معماران، و تا چوبها و سنگهای تراشیده به جهت تعمیر خانه بخرند.» ۷ و انقره‌ای را که به‌دست ایشان سپردند، حساب نکردند زیرا که به امانت رفتار نمودند. ۸ و حلقبای، رئیس کهنه، به شافان کاتب گفت: «کتاب تورات را در خانه خداوند یافته‌ام.» و حلقبای آن کتاب را به شافان داد که آن را خواند. ۹ وشافان کاتب نزد پادشاه برگشت و به پادشاه خبر داده، گفت: «بندگان، نقره‌ای را که در خانه خداوند یافت شد، بیرون آوردند و آن را به‌دست سرکارانی که بر خانه خداوند گماشته بودند، سپردند.» ۱۰ و شافان کاتب، پادشاه را خبر داده، گفت: «حلقبای، کاهن، کتابی به من داده است.» پس شافان آن را به حضور پادشاه خواند. ۱۱ پس چون پادشاه سخنان سفر تورات را شنید، لباس خود را درید. ۱۲ و پادشاه، حلقبای کاهن و اخیقام بن شافان و عکبیر بن میکایا وشافان کاتب و عسایا، خادم پادشاه را امر فرموده، گفت: ۱۳ «بروید و از خداوند برای من و برای قوم و برای تمامی یهودا درباره سخنانی که در این کتاب یافت می‌شود، مسالت نمایید، زیرا غضب خداوند که بر ما فروخته

بخورمی سوزانیدند، از جیب تا برشیرنجس ساخت، و مکان های بلند دروازه‌ها را که نزد دهنه دروازه ییوشع، رئیس شهر، و به طرف چپ دروازه شهر بود، منهدم ساخت. ۹ لیکن کاهنان، مکانهای بلند، به مذبح خداوند در اورشلیم برنیاامند اما نان فطیر در میان برادران خود خوردند. ۱۰ و توفت را که در وادی بنی هنون بود، نجس ساخت تا کسی پسر یا دختر خود را برای مولک از آتش نگذارند. ۱۱ و اسبهای را که پادشاهان یهودا به آفتاب داده بودند که نزد حجره نتنملک خواجهمسرا درپیرامون خانه بودند، از مدخل خانه خداوند دورکرد و اراهه های آفتاب را به آتش سوزانید. ۱۲ و مذبح هایی را که بر پشت بام بالاخانه آحاز بود و پادشاهان یهودا آنها را ساخته بودند، و مذبح هایی را که منسی در دو صحن خانه خداوند ساخته بود، پادشاه منهدم ساخت و از آنجاخراب کرده، گرد آنها را در نهر قدرون پاشید. ۱۳ و مکانهای بلند را که مقابل اورشلیم به طرف راست کوه فساد بود و سلیمان، پادشاه اسرائیل، آنها را برای اشورت، رجاست صیدونیان و برای کموش، رجاست موآبیان، و برای ملکوم، رجاست بنی عمون، ساخته بود، پادشاه، آنها را نجس ساخت. ۱۴ و تمائیل را خرد کرد و اشیریم را قطع نمود و جایهای آنها را از استخوانهای مردم پر ساخت. ۱۵ و نیز مذبحی که در بیت ثیل بود و مکان بلندی که بریعام بن نباط که اسرائیل را مرتکب گناه ساخته، آن را بنا نموده بود، هم مذبح و هم مکان بلند را منهدم ساخت و مکان بلند را سوزانید، آن را مثل غبار، نرم کرد و اشیره را سوزانید. ۱۶ و یوشیا ملتفت شده، قبرها را که آنجا در کوه بود، دید. پس فرستاده، استخوانها را از آن قبرها برداشت و آنها را بر آن مذبح سوزانید، آن را نجس ساخت، به موجب کلام خداوند که آن مرد خدایی که از این امور اخبارنموده بود، به آن ندا درداد. ۱۷ و پرسید: «این مجسمه‌ای که می‌بینم، چیست؟» مردان شهر وی را گفتند: «قبر مرد خدایی است که از یهودا آمده، به این کارهایی که تو بر مذبح بیت ثیل کرده‌ای، ندا کرده بود.» ۱۸ او گفت: «آن را واگذارید و کسی استخوانهای او را حرکت ندهد.» پس استخوانهای او را با استخوانهای آن نبی که ازسامره آمده بود، واگذاشتند. ۱۹ و یوشیا تمامی خانه های مکان های بلند را نیز که در شهرهای سامره بود و پادشاهان اسرائیل آنها را ساخته، خشم (خداوند) را به هیجان آورده بودند، برداشت و با آنها موافق تمامی کارهایی که به بیت ثیل کرده بود، عمل نمود. ۲۰ و جمیع کاهنان مکان های بلند را که در آنجا بودند، بر مذبح هاگشت و استخوانهای مردم را بر آنها سوزانید، به اورشلیم مراجعت کرد. ۲۱ و پادشاه تمامی قوم را امر فرموده، گفت که «عید فصح را به نحوی که در این کتاب عهدمکتوب است، برای خدای خود نگاه دارید.» ۲۲ به تحقیق فصیحی مثل این فصیح از ایام داورانی که بر اسرائیل داوری نمودند و در تمامی ایام پادشاهان اسرائیل و پادشاهان یهودا نگاه داشته نشد. ۲۳ اما در سال هجدهم، یوشیا پادشاه، این فصیح را برای خداوند در اورشلیم نگاه داشتند. ۲۴ و نیز یوشیا اصحاب اجنه و جادوگران و ترافیم و بتها و تمام رجاست را که در زمین یهداو در اورشلیم پیدا شد، نابود ساخت تا سخنان تورات را که در کتابی که حلقیای کاهن در خانه خداوند یافته بود، به‌جا آورد. ۲۵ و قبل از اوپادشاهی نبود که به تمامی دل

۲۴ و در ایام او، نبوکدنصر، پادشاه بابل آمد، و یهوایقیم سه سال بنده او بود. پس برگشته، از او عاصی شد. ۲ و خداوندفوجهای کلدانیان و فوجهای ارامیان و فوجهای موآبیان و فوجهای بنی عمون را بر او فرستاد و ایشان را بر یهودا فرستاد تا آن را هلاک سازد، به موجب کلام خداوند که به واسطه بندگان خودانبیا گفته بود. ۳ به تحقیق، این از فرمان خداوند بریهودا واقع شد تا ایشان را به‌سبب گناهان منسی وهرچه او کرد، از نظر خود دور اندازد. ۴ و نیز به‌سبب خون بی‌گناهایی که او ریخته بود، زیرا که اورشلیم را از خون بی‌گناهان پر کرده بود و خداوند نخواست که او را عفو نماید. ۵ و بقیه وقایع یهوایقیم و هرچه کرد، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان یهودا مکتوب نیست؟ ۶ پس یهوایقیم با پدران خود خوابید و پسرش یهوایکین به‌جایش پادشاه شد. ۷ و پادشاه مصر، بار دیگر ازولایت خود بیرون نیامد زیرا که پادشاه بابل هرچه را که متعلق به پادشاه مصر بود، از نهر مصر تا نهرفرات، به تصرف آورده بود. ۸ و یهوایکین هجده ساله بود



که پادشاه شد و سه سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش نحوشتا دختر الناتان اورشلمی بود. ۹ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هرآنچه پدرش کرده بود، به عمل آورد. ۱۰ در آن زمان بندگان نبوکدنصر، پادشاه بابل، بر اورشلیم برآمدند. و شهر محاصره شد. ۱۱ و نبوکدنصر، پادشاه بابل، در حینی که بندگان آن را محاصره نموده بودند، به شهر برآمد. ۱۲ و یهوایکین، پادشاه یهودا با مادر خود و بندگان و سردارانش و خواججه‌سرایانش نزد پادشاه بابل بیرون آمد، و پادشاه بابل در سال هشتم سلطنت خود، او را گرفت. ۱۳ و تمامی خزانه‌های خانه خداوند و خزانه‌های خانه پادشاه را از آنجا بیرون آورد و تمام ظروف طلائی را که سلیمان، پادشاه اسرائیل برای خانه خداوند ساخته بود، به موجب کلام خداوند، شکست. ۱۴ و جمیع ساکنان اورشلیم و جمیع سرداران و جمیع مردان جنگی را که ده هزار نفر بودند، اسیر ساخته، برد و جمیع صنعت‌گران و آهنگران را نیز، چنانکه سوای مسکینان، اهل زمین کسی باقی نماند. ۱۵ و یهوایکین را به بابل برد و مادر پادشاه و زنان پادشاه و خواججه‌سرایانش و بزرگان زمین را اسیر ساخت و ایشان را از اورشلیم به بابل برد. ۱۶ و تمامی مردان جنگی، یعنی هفت هزار نفر و یک هزار نفر از صنعت‌گران و آهنگران را که جمیع ایشان، قوی و جنگ آزموده بودند، پادشاه بابل، ایشان را به بابل به اسیری برد. ۱۷ و پادشاه بابل، عموی وی، متنیا را در جای او به پادشاهی نصب کرد و اسمش را به صدقیا مبدل ساخت. ۱۸ صدقیا بیست و یکساله بود که آغاز سلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش حمیطل، دختر ارمیا از لینه بود. ۱۹ و آنچه را که در نظر خداوند ناپسند بود، موافق هرآنچه یهوایکین کرده بود، به عمل آورد. ۲۰ زیرا به سبب غضبی که خداوند بر اورشلیم و یهودا داشت، به حدی که آنها را از نظر خود انداخت، واقع شد که صدقیا بر پادشاه بابل عاصی شد.

**۲۵** و واقع شد که نبوکدنصر، پادشاه بابل، باتمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم از سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد، و در مقابل آن اردو زده، سنگری گرداگردش بنام نمود. ۲ و شهر تا سال یازدهم صدقیا پادشاه، محاصره شد. ۳ و در روز نهم آن ماه، حطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود. ۴ پس در شهر رخنه‌ای ساختند و تمامی مردان جنگی در شب از راه دروازه‌ای که در میان دو حصار، نزد باغ پادشاه بود، فرار کردند. و کلدانیان به هر طرف در مقابل شهر بودند (و پادشاه) به راه عربی رفت. ۵ و لشکر کلدانیان، پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان اریحا به او رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند. ۶ پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربه آوردند و بر او فتوی دادند. ۷ و پسران صدقیا را پیش رویش به قتل رسانیدند و چشمان صدقیا را کردند و او را به دو زنجیر بسته، به بابل آوردند. ۸ و در روز هفتم ماه پنجم از سال نوزدهم نبوکدنصر پادشاه، سلطان بابل، نبوزرادان، رئیس جلادان، خادم پادشاه بابل، به اورشلیم آمد. ۹ و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه‌های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید. ۱۰ و تمامی لشکر

# اول تواریخ

مُرد و شاول از رَحُوبوت نهر به جایش پادشاه شد. ۴۹ و شاول مُرد و بعل حانان بن عکبور به جایش پادشاه شد. ۵۰ و بعل حانان مُرد و هدد به جایش پادشاه شد؛ و اسم شهرش فاعی و اسم زنش مَهپِطِبیل دختر مَطَرِد دختر مَی ذَهَب بود. ۵۱ و هدد مُرد و امیران اَدوم امیر تِمناح و امیر آلیه و امیر بیتت بودند. ۵۲ و امیر اَهولِیَئِمَه و امیر ایله و امیر فیئون؛ ۵۳ و امیر قَناز و امیر تِیمان و امیر مبصرا؛ ۵۴ و امیر مَجِدِیَئیل و امیر عیرام؛ اینان امیران اَدوم بودند.

۲ پسران اسرائیل اینانند: رُئین و شَمعون و لاوی یهودا و یساکار زبولون ۲ و دان و یوسف و بنیامین و نفتالی و جاد و آشیر. ۳ پسران یهودا: عیر و اُوَوان و شیلَه؛ این سه نفر از بَنَتَشوع کنعانه برای او زاییده شدند؛ و عیر نخست زاده یهودا به نظر خداوند شیر بود؛ پس او را کُشت. ۴ و عروس وی تamar فارص و زارح را برای وی زایید، و همه پسران یهودا پنج نفر بودند. ۵ و پسران فارص: حَصرون و حامول. ۶ و پسران زارح: زمري و ایتان و هیمان و کلنگول و دازع که همگی ایشان پنج نفر بودند. ۷ و پسران کرمی، عاکار مضطرب کننده اسرائیل بود که درباره چیز حرام خیانت ورزید. ۸ و پسر ایتان: عَزَیَا بود. ۹ و پسران حَصرون که برای وی زاییده شدند، یرحتمیل ورام و کَلوِیای. ۱۰ و رام عَمیناداب را آورد و عَمیناداب نَحشون را آورد که رئیس بنی یهودا بود. ۱۱ و نَحشون سلما را آورد و سلما بُوعز را آورد. ۱۲ و بُوعز عوبید را آورد و عوبید یسی را آورد. ۱۳ یسی نخست زاده خویش آلیاب را آورد، و دومین ایناداب را، و سومین شمعی را، ۱۴ و چهارمین تَنئیل را و پنجمین رَدای را، ۱۵ و ششمین اَوْصَم را و هفتمین دادو را آورد. ۱۶ و خواهران ایشان صَرُویه و آییحایل بودند. و پسران صَرُویه، اَنبشای و یوباب و عَسائیل، سه نفر بودند. ۱۷ و آییحایل عَماسا را زایید و پدر عَماسا یَتر اِسماعیلی بود. ۱۸ و کالیب بن حَصرون از زن خود عَزُویه و از یریعوت اولاد به هم رسانید و پسران وی اینانند: باشر و شُواب و ارذون. ۱۹ و عَزُویه مُرد و کالیب اَفرات را به زنی گرفت و او حور را برای وی زایید. ۲۰ و حور، اُوری را آورد و اُوری بَصَلتیل را آورد. ۲۱ و بعد از آن، حَصرون به دختر ماکیر پدر چلعاد درآمده، او را به زنی گرفت حینی که شصت ساله بود و او سَجُوب را برای وی زایید. ۲۲ و سَجُوب یائیر را آورد و او بیست و سه شهر در زمین چلعاد داشت. ۲۳ و او جَشور و آرام را که حُوب یائیر باشد، با قنات و دهات آنها که شصت شهر بود، از ایشان گرفت و جمیع اینها از آن بنی ماکیر پدر چلعاد بودند. ۲۴ و بعد از آنکه حَصرون در کالیب اَفراته وفات یافت، آبیَه زن حَصرون اَشحور پدر تَقوع را برای وی زایید. ۲۵ و پسران یرحتمیل نخست زاده حَصرون نخست زاده اش: رام و یونه و اُورن و اَوْصَم و آخیا بودند. ۲۶ و یرحتمیل را زن دیگر مَسَمَآه به عطازه بود که مادر اُونام باشد. ۲۷ و پسران رام نخست زاده یرحتمیل مَعص و یایمین و عاقر بودند. ۲۸ و پسران اُونام: شَمَی و یاداع بودند، و پسران شَمَی ناداب و آیشور. ۲۹ و اسم زن آیشور آییحایل بود و او احبان و مؤلید را برای وی زایید. ۳۰ ناداب سَلد و اَفایم بودند و سَلد بی اولاد مُرد. ۳۱ و بنی اَفایم یشعی و بنی یشعی شیشان و بنی شیشان اَحلائی. ۳۲ و پسران یاداع برادر شَمَی یَتر

۱ آدم، شِیت اَنوش، ۲ قینان مهللئیل یازد، ۳ خَنوخ مَثوئالَح لَمک، ۴ نُوح سام حام یافت. ۵ پسران یافت: جُومر و ماچوج و مادای و یاون و ماشک و تیراس. ۶ و پسران جُومر: اَشگناز و ریفات و تَجَرمَه. ۷ و پسران یاون: آلیشه و تَریشیش و کتیم و دُودانیم. ۸ و پسران حام: کوش و مصرایم و قُوت و کنعان. ۹ و پسران کوش: سَبا و حویله و سبتا و زَمعا و سَبتکا. و پسران زَمعا: سَبا و دَدان. ۱۰ و کوش، نمرود را آورد، و او به جبار شدن در جهان شروع نمود. ۱۱ و مصرایم، لُودیم و عَنامیم و اَنهاییم و نَفثوحیم را آورد، ۱۲ و قُتروسیم و کسلُوحیم را که قَلستیم و کفتوریم از ایشان پدید آمدند. ۱۳ و کنعان نُخست زاده خود، صیدون و حَت را آورد، ۱۴ و یُوسبی و اُمُوری و جَرچاشی، ۱۵ و جُوی و عرقی و سینی، ۱۶ و اروادی و صَماری و خَماتی را. ۱۷ پسران سام: عیلام و اَشُور و اَرَفکَشاد و اُود و اَرَام و عُوص و حُول و جاتر و ماشک. ۱۸ و اَرَفکَشاد، شالَح را آورد و شالَح، عابِر را آورد. ۱۹ و برای عابِر، دو پسر متولد شدند که یکی را فالَح نام بود زیرا در ایام وی زمین منقسم شد و اسم برادرش یقظان بود. ۲۰ و یقظان، اَلمُوداد و شالَف و حَضرموت و یازح را آورد؛ ۲۱ و هَدُورام و اُوزال و دِقَلَه، ۲۲ و ایبال و آیمایل و سَبا، ۲۳ و اُوفیر و حویله و یوباب را که جمیع اینها پسران یقظان بودند. ۲۴ سام، اَرَفکَشاد سالیح، ۲۵ عابِر فالَح رَعُو، ۲۶ سَروج ناخُور تازح، ۲۷ اَبرام که همان ابراهیم باشد. ۲۸ پسران ابراهیم: اسحاق و اسماعیل. ۲۹ این است پیدایش ایشان: نخستزاده اسماعیل: تَبایوت و قیدار و اَدَبیل و میسام، ۳۰ و میسماع و دُومه و مَسا و حَدَد و تیما، ۳۱ و یَطُور و نافیش و قدَمَه که اینان پسران اسماعیل بودند. ۳۲ و پسران قَطُوره که مُتعه ابراهیم بود، پس او زمران و یقشان و مدان و میدیان و یشباق و شُوحا را زایید و پسران یقشان: سَبا و دَدان بودند. ۳۳ و پسران میدیان عِیَمَه و عِغَرُو خَنوخ و اَییداع و اَلدَعَه بودند. پس جمیع اینها پسران قَطُوره بودند. ۳۴ و ابراهیم اسحاق را آورد؛ و پسران اسحاق عِیشو و اسرائیل بودند. ۳۵ و پسران عِیشو: اَلیفاز و رَعُوثیل و یَعوش و یعلام و وُورح. ۳۶ پسران اَلیفاز: تیمان و اُومار و صَفی و جَعتام و قَناز و تِمناح و عَمالِیق. ۳۷ پسران رَعُوثیل: نَحح و زارح و شَمَه و مِوَه. ۳۸ و پسران سَعیر: لُوطان و شُوبال و صِبعون و عَنه و دیشون و ایصر و دیشان. ۳۹ و پسران لُوطان: حوری و هُومام و خواهر لُوطان تِمناح. ۴۰ پسران شُوبال: عَلیان و مَتاخَت و عِیبال و شَفی و اُونام و پسران صِبعون: آیه و عَنه. ۴۱ و پسران عَنه: دیشون و پسران دیشون: حَمران و اِشبان و یتران و کران. ۴۲ پسران ایصر: پلهان و زَعوان و یعقان و پسران دیشان: عُوص و اَران. ۴۳ و پادشاهانی که در زمین اَدوم سلطنت نمودند، پیش از آنکه پادشاهی بر بنی اسرائیل سلطنت کند، اینانند: بَالع بن بُعور و اسم شهر او دِئِنهاپه بود. ۴۴ و بَالع مُرد و یوباب بن زارح از بُصرَه به جایش پادشاه شد. ۴۵ و یوباب مرد و حوشام از زمین تیمانی به جایش سلطنت نمود. ۴۶ و حوشام مُرد و هدد بن بَدَد که میدیان را در زمین مَوآب شکست داد در جایش پادشاه شد و اسم شهرش عَویت بود. ۴۷ و هدد مُرد و سَمَلَه از مَسَرِیَفَه به جایش پادشاه شد. ۴۸ و سَمَلَه

شألتیئیل. ۱۸ و ملکیرام و فدایا و شَنَاصَّر و یَقْمیا و هوشاماع و نَدبیا. ۱۹ و پسران فدایا زَرَبَایِل و شمعی و پسران زَرَبَایِل مَشَلَم و حَتْنیا و خواهرایشان شَلُومیت بود. ۲۰ و حَشْوِیَه و اُوهَل و بَرَحیا و حَسَدیا و یَوْسَب حَسَد که پنج نفر باشند. ۲۱ و پسران حَتْنیا فَطَلْیَا و اِشعیاء، بنی رفایا و بنی آرزان و بنی عَوْدِیَا و بنی شَکْنیا. ۲۲ و شَکْنیا شَمَعیا و پسران شَمَعیا، حَطُوش و بیحَال و باریح و نَعْرَیَا و شافاط که شش باشند. ۲۳ و پسران نَعْرَیَا اَلیوعینای و جزقیفا و عَزْرِیقام که سه باشند. ۲۴ و بنی اَلیوعینای هُودایا و اَلِیاشیب و فلایا و عَقُوب و یوحانان و ذَلایاع و عَنانیا که هفت باشند.

۴ بنی یهودا: فَارَص و حَصْرُون و کَرْمی و حور و شوبال. ۲ و رآیا ابن شوبال یخت را آورد و یخت اُخُومای و لاهَد را آورد. اینانند قبایل صَرَعاتیان. ۳ و اینان پسران پدر عیظام اند: بیزریعل و یسما و یدباش و اسم خواهر ایشان هَصَلْفَلُونی بود. ۴ قَتُونِیل پدر جَدُور و عازَر پدر خُوشَه اینها پسران حور نخست زاده افراهه پدر بیت لحم بودند. ۵ و اَشْخُور پدر تَقُوع دو زن داشت: خَلا و نَعْرَه. ۶ و نَعْرَه، اُخْرَام و حافَر و تِیمانی و اَحْشَطاری را برای او زاید؛ اینان پسران نَعْرَه اند. ۷ و پسران خَلا: صَرَت و ضَوَحَر و آتanan. ۸ و قُوس عانوب و صُوبِیَه و قبایل اَحْرَحیل بن هارم را آورد. ۹ و بعیص از برادران خود شریف تر بود و مادرش او را بعیص نام نهاد و گفت: «از این جهت که او را با حُرَن زایدیم.» ۱۰ و بیعیص از خدای اسرائیل استدعا نموده گفت: «کاش که مرا برکت می دادی و حدود مرا وسیع میگردانیدی و دست تو با من می بود و مرا از بلا نگاه می داشتی تا محزون نشوم.» و خدا آنچه را که خواست به او بخشید. ۱۱ و کلُوب برادر شُوحَه مَجیر را که پدر اَشْتون باشد آورد. ۱۲ و اَشْتون بیت رافا و فاسیح تَحْنَه پدر عیر ناحاش را آورد. اینان اهل ریفه می باشند. ۱۳ و پسران قَناز و عُنْتِیئیل و سَرایا بودند؛ و پسر عُنْتِیئیل حَتات. ۱۴ و مَعُونتای عَفْرَه را آورد و سَرایا، یوآب پدرجیحراشیم را آورد، زیرا که صنعتگر بودند. ۱۵ و پسران کالیب بن یفنه، عیرو و ایله و ناعم بودند؛ و پسر ایله قَناز بود. ۱۶ و پسران یهلئیل، زیف و زیفه و تیریا و اَسْرئیل. ۱۷ و پسران عَزْرَه یتر و مرَد و عافَر و یالون (و زن مرَد) مریم و شمعی و یسبَح پدر اَشْتُموع را زاید. ۱۸ و زن یهودیه او یازد، پدر جَدُور، و جاتر پدر سوکو و یقوتیئیل پدر زانوح را زاید. اما آنان پسران پتیه دختر فرعون که مرَد او را به زنی گرفته بود می باشند.

۱۹ و پسران زن یهودیه او که خواهر نَحَم بود پدر قعیله جرمی و اَشْتُموع مَعاکتای بودند. ۲۰ و پسران شیمون: اَمنون وِرْه و پنحانان و تیلون و پسران یسعی زُرُوحیت. ۲۱ و بنی شیلَه بن یهودا، عیر پدر لیکه، و لَعْدَه پدر مَرِشَه و قبایل خاندان عاملان کتان نازک از خانواده اَشْبیع بودند. ۲۲ و یوقیم و اهل کوزبیا و یوآش و ساراف که در موآب ملک داشتند، و یثوبی لَحَم؛ و این وقایع قدیم است. ۲۳ و اینان کوزه گر بودند با ساکنان نناعیم و جدیده که در آنجاها نزد پادشاه به جهت کار او سکونت داشتند. ۲۴ پسران شَمعون: نُمُویِل و یامین و یاریب و زارح و شاول. ۲۵ و پسرش شَلُوم و پسرش میسام و پسرش میسماع. ۲۶ و بنی میسماع پسرش حموئیل و پسرش زُکُور و پسران شبعی. ۲۷ و شمعی را شانزده پسر و شش دختر بود

و یونانان؛ و یتر بی اولاد مُرد. ۳۳ و پسران یونانان: فَالْت وازا. اینها پسران یرحمئیل بودند. ۳۴ و شیشان را پسری نبود لیکن دختران داشت و شیشان را غلامی مصری بود که یرحاع نام داشت. ۳۵ و شیشان دختر خود را به غلام خویش یرحاع به زنی داد و او عَتَیَا را برای وی زاید. ۳۶ و عتای ناتان را آورد و ناتان زاباد را آورد. ۳۷ و زاباد اَفلال را آورد و اَفلال عوبید را آورد. ۳۸ و عوبید بیهُو را آورد، بیهُوعزریا را آورد. ۳۹ و عَزْرِیا حَالص را آورد و حالص اَلعاصَه را آورد. ۴۰ و اَلعاصَه سَمسَمای را آورد و سَمسَمای شَلُوم را آورد. ۴۱ و شَلُوم یَقْمیا را آورد و یَقْمیا اَلِیَشَمَع را آورد. ۴۲ و بنی کالیب برادر یرحمئیل نخست زاده اش میساع که پدر زیف باشد و بنی ماریشه که پدرحبرون باشد بودند. ۴۳ و پسران حَبْرُون: قُورح و تَفُوح و راقم و شامع. ۴۴ و شامع راحم پدر یرقام را آورد و راقم شَمَی را آورد. ۴۵ و پسر شَمَی ماعنون و ماعون پدر نیت صُور بود. ۴۶ عیفَه مُتعه کالیب حاران و موسا و جازیز را زاید و حاران جازیز را آورد. ۴۷ و پسران یهدای راجم و یوتام و جیشان و فالْت و عیفَه و شاعف. ۴۸ و مَعکه مُتعه کالیب، شاترو ترخه را زاید. ۴۹ و او نیز شاعف، پدر مَدَمَنه و شو، پدر مَکینا پدر جیعا را زاید؛ و دختر کالیب عَکسَه بود. ۵۰ و پسران کالیب بن حُرَن نخست زاده افراهه اینانند: شُوبال پدر قریه یعاریم، ۵۱ و سلما پدر بیت لحم و حاریف پدر بیت جاذر. ۵۲ و پسران شُوبال پدر قریه یعاریم اینانند: هُرُواه و نصف مَثُوحُوت. ۵۳ و قبایل قریه یعاریم اینانند: یتریان و قُوتیان و شُوماتیان و میسراعیان که از ایشان صراعیتان و اِشطاؤلیان پیدا شدند. ۵۴ و بنی سلما بیت لحم و نطوفاتیان و عطروت بیت یوآب و نصف مانحیتان و صُرعیان بودند. ۵۵ و قبایل کاتبانیا که در بعیص ساکن بودند، تَرعاتیان و شَمعاتیان و سُوکاتیان بودند. اینان قینیان اند که از حَمَت پدرنیت ریکاب بیرون آمدند.

۳ و پسران داود که برای او در حَبْرُون زاییده شدند، اینانند: نخست زاده اش اَمنون از اَخِیئومع بیزریعلیه؛ و دومین دانبال از اَبیجابل کَرْمَلیه؛ ۲ و سومین ایشالوم پسر مَعکه دختر تلمای پادشاه جیشور؛ و چهارمین اَدونیا پسر حَجَبیت. ۳ و پنجمین شَفطیا از اَبیطال و ششمین یترعام از زن او عجله. ۴ این شش برای او در حَبْرُون زاییده شدند که در آنجا هفت سال و شش ماه سلطنت نمود و در اورشلیم سی سه سال سلطنت کرد. ۵ و اینها برای وی در اورشلیم زاییده شدند: شمعی و شوباب و ناتان و شُلیمان. این چهار از تَبَشُوع دخترعَمِیئیل بودند. ۶ و ییحار و اَلِیشامع و اَلِیفالط. ۷ و نُوجَه و نافج و یاقیف. ۸ و اَلِیشَمع و اَلِیداع و اَلِیفاط که نه نفر باشند. ۹ همه اینها پسران داود بودند سوای پسران مُتعه ها. و خواهر ایشان تامار بود. ۱۰ و پسرشُلیمان، رَحْبعم و پسر او اَییا و پسر او آسا و پسر او یهُوشافاط. ۱۱ و پسر او یورام و پسر او اَحْزَیَا و پسر او یوآش. ۱۲ و پسر او اَمصیا و پسر او عَزْرِیا و پسر او یوتام. ۱۳ و پسر او آحاز و پسر او جزقیفا و پسر او مَنسی. ۱۴ و پسر او اَمون و پسر او یوشیا. ۱۵ و پسران یوشیا نخست زاده اش یوحانان و دومین یهُویاقیم و سومین صدقیآ و چهارمین شَلُوم. ۱۶ و پسران یهُویاقیم پسر او یَکُنیا و پسر او صِدقیآ. ۱۷ و پسران یَکُنیا اَشیر و پسر او

ولکن برادرانش را پسران بسیار نبود و همه قبایل ایشان مثل بنی یهودا زیاد نشدند. ۲۸ و ایشان در بَرشَع و مُولاده و حَصْر شُوَال، ۲۹ و در پَلَهه و عاصَم و تولاد، ۳۰ و در بَتُوئیل و خَرْمه و صَفْلَع ۳۱ و در بیت مرگبوت و حَصْرشوسیم و بیت پُرئی و شَعْرَائِم ساکن بودند. اینها شهرهای ایشان تا زمان سلطنت داود بود. ۳۲ و قریه های ایشان عِطام عین و رُئُون و تُوکن و عاشان، یعنی پنج قریه بود، ۳۳ و جمیع قریه های ایشان که در پیرامون آن شهرها تابعل بود. پس مسکنهای ایشان این است و نسب نامه های خود را داشتند. ۳۴ و مَشوَبات و یملیک و یوشه بن اَمصیا، ۳۵ و یوئیل و یهوهو ابن یوشیا ابن سَرایا ابن عَسِیئیل، ۳۶ و اَلیوعنای و یعکوه و یشوحایا و عَسایا و عدیئیل و یسمیئیل و بنایا، ۳۷ و زیزا ابن شَفعی ابن اَلُوْن بن یدایا ابن شِمَری ابن شَمعی، ۳۸ اینانی که اسم ایشان مذکور شد، در قبایل خود رُوسا بودند و خانه های آبای ایشان بسیار زیاد شد. ۳۹ و به مدخل جَدُورُتا طرف شرقی وادی رفتند تا برای گله های خویش چراگاه بچویند. ۴۰ پس برومند نیکو یافتند و آن زمین وسیع و آرام و امین بود، زیرا که آل حام در زمان قدیم در آنجا ساکن بودند. ۴۱ و اینانی که اسم ایشان مذکور شد، در ایام حزقیل پادشاه یهودا آمدند و خیمه های ایشان و معونان را که در آنجا یافت شدند، شکست دادند و ایشان را تا به امروز تباہ ساخته، در جای ایشان ساکن شده اند زیرا که مرتع برای گله های ایشان در آنجا بود. ۴۲ و بعضی از ایشان، یعنی پانصد نفر از بنی شَمعون به کوه سَعیر رفتند؛ و قَلطیا و نَعریا و رَفایا و عُرْیئیل پسران یثیع رُوسای ایشان بودند. ۴۳ و بقیه عَمَاقَه را که فرار کرده بودند، شکست داده، تا امروز در آنجا ساکن شده اند.

**۵** و پسران رُئین نخست زاده اسرائیل ایناند: (زیرا که او نخست زاده بود و اما به سبب بی عصمت ساختن بستر پدرخویش، حق نخست زادگی او به پسران یوسف بن اسرائیل داده شد. از این جهت نسب نامه او بر حسب نخست زادگی ثبت نشده بود. ۲ زیرا یهودا بر برادران خود برتری یافت و پادشاه از او بود؛ اما نخست زادگی از آن یوسف بود). ۳ پس پسران رُئین نخست زاده اسرائیل: حَنوک و قَلُو و حَصرون و کرمی. ۴ و

پسران یوئیل: پسرش شَمعی و پسرش جوج و پسرش شِمعی؛ ۵ و پسرش میکا و پسرش رَایا و پسرش بعل؛ ۶ و پسرش بَیْرَه که تلغت فلنَاسِر پادشاه اَشور او را به اسیری بُرد و او رئیس رُئینان بود. ۷ و برادرانش بر حسب قبایل ایشان وقتی که نسب نامه مولود ایشان ثبت گردید، مقدم ایشان بیعتیل بود و زَکریا، ۸ و بالغ بن عَراز بن شامع بن یوئیل که در عَرُوعیر تَابُو و بعل مَعُون ساکن بود، ۹ و به طرف مشرق تا مدخل بیابان از نهر فرات سکن گرفت، زیرا که مواشی ایشان در زمین جلعاد زیاده شد. ۱۰ و در ایام شاول ایشان با حاجریان جنگ کردند و آنها به دست ایشان افتادند و در خیمه های آنها در تمامی اطراف شرقی جلعاد ساکن شدند. ۱۱ و بنی جاد در مقابل ایشان در زمین باشان تا سلخه ساکن بودند. ۱۲ و مقدم ایشان یوئیل بود و دومین شافام و یعنای و شافاط در باشان(ساکن بود). ۱۳ و برادران ایشان بر حسب خانه های آبای ایشان، میکائیل و مَشلام و

شَبَع و یورای و یعکان و زیع و عاتر که هفت نفر باشند. ۱۴ ایناند پسران آبیحایل بن حوری ابن یاروح بن جلعاد بن میکائیل بن یشیشای بن یحلُو ابن بوز. ۱۵ آخی ابن عَبدیئیل بن جونی رئیس خاندان آبای ایشان. ۱۶ و ایشان در جلعاد باشان و قریه هایش و در تمامی نواحی شارون تا حدود آنها ساکن بودند. ۱۷ نسب نامه جمیع آنها در ایام یوتام پادشاه یهودا و در ایام یُرئعام پادشاه اسرائیل ثبت گردید. ۱۸ از بنی رُئین و جدایان و نصف سبط مَنَسی شجاعان و مردانی که سپر شمشیر برمی داشتند و تیراندازان و جنگ آزمودگان که به جنگ بیرون می رفتند، چهل و هزار و هفت صد و شصت نفر بودند. ۱۹ و ایشان با حاجریان و یَطور و نافیش و نوداب مقاتله نمودند. ۲۰ و بر ایشان نصرت یافتند و حاجریان و جمیع رفقای آنها به دست ایشان تسلیم شدند زیرا که در حین جنگ نزد خدا استغاثه نمودند و او ایشان را چونکه بر او توکل نمودند، اجابت فرمود. ۲۱ پس از مواشی ایشان، پنجاه هزار شتر و دو بیست و پنجاه هزار گوسفند و دو هزار الاغ و صد هزار مرد به تاراج بردند. ۲۲ زیرا چونکه جنگ از جانب خدا بود، بسیاری مقتول گردیدند. پس ایشان به جای آنها تا زمان اسیری ساکن شدند. ۲۳ و پسران نصف سبط مَنَسی در آن زمین ساکن شده، از باشان تا بعل حَرْمون و سَنیر و جَبَل حَرْمون زیاد شدند. ۲۴ و ایناند رُوسای خاندان آبای ایشان عَافَر و یشعی و اَلِیئیل و عَزْرئیل و اِرمیا و هُوَدویا یحیدئیل که مردان تنومند شجاع و ناموران و رُوسای خاندان آبای ایشان بودند. ۲۵ اما به خدای پدران خود خیانت ورزیده، در پی خدایان قومهای آن زمین که خدا آنها را به حضور ایشان هلاک کرده بود، زنا کردند. ۲۶ پس خدای اسرائیل روح فُول پادشاه اَشور و روح تَلِغَت فلنَاسِر پادشاه اَشور را برانگیخت که رُئینان و جدایان و نصف سبط مَنَسی را اسیر کرده، ایشان را به حَلح و خایور و هارا و نهر جوزان تا امروز بُرد.

**۶** بنی لاوی: جَرشون و قَهات و مَراری. ۲ بنی قَهات: عَمرام و یصهار و حَبرون و عَزْرئیل. ۳ و بنی عَمرام: هارون و موسی و مریم. و بنی هارون: ناداب و اَبیهو و اَلیعازار و ایتامار. ۴ و اَلیعازار فینَاحس را آورد و فینَاحس اییشوع را آورد. ۵ و اییشوع بَنی را آورد و بَنی عَزْی را آورد. ۶ و عَزْی زَرَحیا را آورد و زَرَحیا مَرایوت را آورد. ۷ و مَرایوت اَمَریا را آورد و اَمَریا اخیطوب را آورد. ۸ و اخیطوب صادوق را آورد و صادوق اخیَمعص را آورد. ۹ و اخیَمعص عَزْریا را آورد و عَزْریا یوحانان را آورد. ۱۰ و یوحانان عَزْریا را آورد و او در خانه ای که سلیمان در اورشلیم بنا کرد، کاهن بود. ۱۱ و عَزْریا اَمَریا را آورد و اَمَریا اخیطوب را آورد. ۱۲ و اخیطوب صادوق را آورد و صادوق شَلوم را آورد. ۱۳ و شَلوم حلقیا را آورد و حلقیا عَزْریا را آورد. ۱۴ و عَزْریا سَرایا را آورد و سَرایا یهوصادق را آورد. ۱۵ و یهوصادق به اسیری رفت هنگامی که خداوند یهودا و اورشلیم را به دست تَبوکَدَنَصَّر اسیر ساخت. ۱۶ پسران لاوی: جَرشوم و قَهات و مَراری. ۱۷ و اینها است اسمهای پسران جَرشوم: لیبی و شِمعی. ۱۸ و پسران قَهات: عَمرام و یصهار و حَبرون و عَزْرئیل. ۱۹ و پسران مَراری: مَحلی و موشی پس اینها قبایل لاویان بر حسب اجداد ایشان است. ۲۰ از جَرشوم پسرش لیبی، پسرش یحَت، پسرش زَمه. ۲۱

پسران مَراری بر حسب قبایل ایشان از بسط رؤین و از بسط جد و از بسط زبولون دوازده شهر به قرعه داده شد. ۶۴ پس بنی اسرائیل این شهرها را با حوالی آنها به لاویان دادند. ۶۵ و از بسط بنی یهوذا و از بسط بنی شمعون و از بسط بنی بنیامین این شهرها را که اسم آنها مذکور است به قرعه دادند. ۶۶ و بعضی از قبایل بنی قَهات شهرهای حدود خود را از بسط افرایم داشتند. ۶۷ پس شکیم را با حوالی آن در کوهستان افرام و جازر را با حوالی آن به جهت شهرهای ملجا به ایشان دادند. ۶۸ و یقتمام را با حوالی آن و بیت خورون را با حوالی آن. ۶۹ و ایلون را با حوالی آن و جَت رُمون را با حوالی آن. ۷۰ و از نصف بسط مَنسی، عانیر را با حوالی آن، و بلعام را با حوالی آن، به قبایل باقی مانده بقی قَهات دادند. ۷۱ و به پسران جرشوم از قبایل نصف بسط مَنسی، جُولان را در باشان با حوالی آن و عشتاروت را با حوالی آن. ۷۲ و از بسط یساکار قادیش را با حوالی آن و دَبْرَه را با حوالی آن. ۷۳ و راموت را با حوالی آن و عانیم را با حوالی آن. ۷۴ و از بسط آشیر مَشال را با حوالی آن عبدوَن را با حوالی آن. ۷۵ و خُفوق را با حوالی آن و رَحوب را با حوالی آن. ۷۶ و از بسط نفتالی قادیش را در جلیل با حوالی آن و حَمون را با حوالی آن و قریتام را با حوالی آن. ۷۷ و به پسران مَراری که از لاویان باقی مانده بودند، از بسط زبولون رُمون را با حوالی آن و تابور را با حوالی آن. ۷۸ و از آن طرف اَرْدُن در برابر اریحا به جانب شرقی اَرْدُن از بسط رؤین، باصَر را در بیابان با حوالی آن و یهصه را با حوالی آن. ۷۹ و قدیموت را با حوالی آن و میفَعه را با حوالی آن. ۸۰ و از بسط جد راموت را در جلعاد با حوالی آن و مَحْتام را با حوالی آن. ۸۱ و خَشبون را با حوالی آن و یعزیر را با حوالی آن.

۷ و اما پسران یساکار: تولاع و فوه و یاشوب و شمرون چهار نفر بودند. ۲ و پسران تولاع: عَزْی و رفایا و یریشیل و یحمای و ییسم و سمویل؛ ایشان رؤسای خاندان پدر خود تولاع و مردان قوی شجاع در انساب خود بودند، و عدد ایشان در داود بیست و دو هزار و ششصد بود. ۳ و پسر عَزْی، یزحیا و پسران یزحیا، میکائیل و عوبدیا و یوئیل و یثیا که پنج نفر و جمیع آنها رؤسا بودند. ۴ و با ایشان بر حسب انساب ایشان و خاندان آباي ایشان، فوجهای لشکر جنگی سی و شش هزار نفر بودند، زیرا که زنان و پسران بسیار داشتند. ۵ و برادران ایشان از جمیع قبایل یساکار مردان قوی شجاع هشتاد و هفت هزار نفر جمیعاً در نسب نامه ثبت شدند. ۶ و پسران بنیامین: بالَع و باکر و یدیعئیل، سه نفر بودند. ۷ و پسران بالَع: اَصْبون و عَزْی و عَزْئیل و یریموت و عیري، پنج نفر رؤسای خاندان آبا و مردان قوی شجاع که بیست و دو هزار و سی و چهار نفر از ایشان در نسب نامه ثبت گردیدند. ۸ و پسران باکر: زَمیره و یوعاش و ایلعازار و البوعینای و عُمَری و یریموت و آپیَا و عَناتوت و عَلامت. جمیع اینها پسران باکر بودند. ۹ و بیست هزار و دویست نفر از ایشان بر حسب انساب ایشان، رؤسای خاندان آباي ایشان مردان قوی شجاع در نسب نامه ثبت شدند. ۱۰ و پسر یدیعئیل: پلهان و پسران پلهان: یعیش و بنیامین و ایهود و کنعنه و زبتان و ترشیش و آخیشاحر. ۱۱ جمیع اینها پسران یدیعئیل بر حسب رؤسای بسط آشیر و از بسط نفتالی و از بسط مَنسی درباشان سیزده شهر. ۶۳ و به

آبا و مردان جنگی شجاع هفده هزار و دوپست نفر بودند که در لشکر برای جنگ بیرون می رفتند. ۱۲ و پسران عیر: شَفِیم و حُفَیم و پسر آحیر حُوشِیم. ۱۳ و پسران نَفْتالی: یحصیییل و جُونی و بَصْر و شَلُوم از پسران پلَهه بودند. ۱۴ پسران مَنَسی اَسْرئیل که زوجه اش او را زایید، و ماکیر پدر جلعاد که مُتعه آرامیه وی او را زایید. ۱۵ و ماکیر خواهر حُفَیم و شَفِیم را که به معکّه مسماة بود، به زنی گرفت؛ و اسم پسر دوم او صَلْفَحاد بود؛ و صَلْفَحاد دختران داشت. ۱۶ و معکّه زن ماکیر پسری زاییده، او را فَاوَز نام نهاد و اسم برادرش شَارَش بود و پسرانش، اَلَم و راقم بودند. ۱۷ و پسر اولام پدان بود. اینانند پسران جلعاد بن ماکیر بن مَنَسی. ۱۸ و خواهر او هَمُولکه ایشهُود و اَبِعَزْر و مَحَلّه را زایید. ۱۹ و پسران شَمیداع آخیان و شَکیم و لَقحی و اَنیعام. ۲۰ و پسران افرایم شُوتالْح و پسرش بازو و پسرش تَحْت و پسرش اَلعادا و پسرش تَحْت. ۲۱ و پسرش زاباد و پسرش شُوتالْح و عازر و اَلعاد که مردان جَتّ که در آن زمین مولود شدند، ایشان را کشتند زیرا که برای گرفتن مواشی ایشان فرمود آمده بودند. ۲۲ و پدر ایشان افرایم به جهت ایشان روزها ی بسیار ماتم گرفت و برادرانش برای تعزیت وی آمدند. ۲۳ پس نزد زن خود درآمد و او حامله شده، پسری زایید و او را بَرِیعه نام نهاد، از این جهت که در خاندان او بلائی عارض شده بود. ۲۴ و دخترش شیره بود که بیت حورون پایین و بالا را و اَزین شیره را بنا کرد. ۲۵ و پسرش رافح و راشف، و پسرش تالْح، و پسرش تاحن، و ۲۶ و پسرش لَعدان، و پسرش عَمههُود، و پسرش اَلِشَمع، و ۲۷ و پسرش نون، و پسرش یهُوشوع، ۲۸ و املاک و مسکن های ایشان بیت نبل و دهات آن بود و به طرف مشرق نعران و به طرف مغرب جازر و دهات آن و شَکیم و دهات آن تا عَزّه و دهات آن. ۲۹ و نزد حدود بنی مَنَسی بیت شان و دهات آن و تَعناک و دهات آن و مَجْدو و دهات آن و دُور و دهات آن که در اینها پسران یوسف بن اسرائیل ساکن بودند. ۳۰ پسران اَشیر، یمنّه و یشوه و یشوی و بریعه بودند، و خواهر ایشان سارَح بود. ۳۱ و پسران بریعه، حابر و ملکئیل که همان پدر یزراوت باشد. ۳۲ حابر، فیلیط و شومیر و حُوتام و خواهر ایشان شوعا را آورد. ۳۳ و پسران فیلیط فانتک و پمهال و عَشوت بودند. اینانند بنی فیلیط. ۳۴ و پسران شامراخی و رُهجه و یحبه و آرام. ۳۵ و پسران هیلام برادر وی صُوفح و یمناع و شالْش و عامال بودند. ۳۶ و پسران صُوفح، سُوح و حَرَنفَر و شُوعال و پیری و یمره. ۳۷ و باصِر و هُود و شَمّا و شَلَنه و یران و بییرا. ۳۸ و پسران یتر، یقنه و فِيسفا و آرا. ۳۹ و پسران غَلّا، آرَح و حَیْئیل و رَصیا. ۴۰ جمیع اینها پسران اَشیر و رؤسای خاندان آبا ی ایشان و برگزیدگان مردان جنگی و رؤسای سرداران بودند. و شماره ایشان که در لشکر برای جنگ بر حسب نسب نامه ثبت گردید، بیست و شش هزار نفر بود.

۸ و بنیامین نخست زاده خود بالَع را آورد و دومین اَشئیل و سومش اَحْرَح، ۲ و چهارم نُوحه و پنجم را فارا. ۳ و پسران بالَع: اَدّار و چیرا و اَبیهُود. ۴ و اَبیشوع و نُعمان و اَحُوح. ۵ و جیرا و شَفُوفان و حُورام بودند. ۶ و اینانند پسران اَحُود که رؤسای خاندان آبا ی ساکنان جَبَع بودند و

ایشان را به مناحت کوچانیدند. ۷ و او نُعمان و آجیا و جیرا را کوچانید و او عَزّا و اَحیهُود را تولید نمود. ۸ و شَحرایم در بلاد موآب بعد از طلاق دادن زنان خود حُوشِیم و بَعرا فرزندان تولید نمود. ۹ پس از زن خویش که خُوداش نام داشت یویاب و ظبیا و میشا و مُلکام را آورد. ۱۰ و یغوض و شَکیا و مرمه را که اینها پسران او و رؤسای خاندانهای آبا بودند. ۱۱ و از حوشِیم اَبیطوب و اَلفعل را آورد. ۱۲ و پسران اَلفعل عاتر و مِشعَم و شامر که اُونو و لُود و دهاتش را بنا نهاد بودند. ۱۳ و بریعه و شامع که ایشان رؤسای خاندان آبا ی ساکنان اَلیُون بودند و ایشان ساکنان جَتّ را اخراج نمودند. ۱۴ و اَحیو و شاشق و یریموت. ۱۵ و زَبَیدیا و عازد و عازر. ۱۶ و میکائیل و یشفه و یوخا پسران بریعه بودند. ۱۷ و زَبَیدیا و مَشْلام و جزقی و حابر، ۱۸ و یشمَرای و یرلیاه و یویاب پسران اَلفعل بودند. ۱۹ و یعیقم و زکری و زَبَیدی، ۲۰ و اَلیعینای و صِلتای و ایلئیل، ۲۱ و اَدایا و بریا و شمَرت پسران شیمعی، ۲۲ و یشغان و عاتر و ایلئیل. ۲۳ و عَبدون و زکری و حانان، ۲۴ و حَننیا و عیلام و عَنطوتیا، ۲۵ و یَقْدیا و قَنوئیل پسران شاشق بودند. ۲۶ و شِمَشَرای و شَحریا و عَنقَلیا. ۲۷ و یعزثیا و ایلیا و زکری پسران یُرْعام بودند. ۲۸ اینان رؤسای خاندان آبا بر حسب انساب خود و سرداران بودند و ایشان در اورشلیم سکونت داشتند. ۲۹ و در جِبْعون پدر جِبْعون سکونت داشت و اسم زنش مَعکّه بود. ۳۰ و نخست زاده اش عَبدون بود، پس صور و قَیس و بعل و ناداب، ۳۱ و جَدّور و اَحیو و زاکر؛ ۳۲ و مَقْلوت شِمّه را آورد و ایشان نیز با برادران خود در اورشلیم در مقابل برادران ایشان ساکن بودند. ۳۳ و نیر قَیس را آورد و قَیس شاول را آورد و شاول یهُونانان و مَلکیشوع و ایناداب و اَشئیل را آورد. ۳۴ و پسر یهُونانان مَرِیب بعل بود و مَرِیب بعل میکا را آورد. ۳۵ و پسران میکا، قیتون و مالک و تاربع و آحاز بودند. ۳۶ و آحاز یهُوعده را آورد، یهُوعده عَلَمَت و عَزْموت و زَمَری را آورد و زَمَری موصا را آورد. ۳۷ و موصا پتعا را آورد و پسرش رافه بود و پسرش اَلعائسه و پسرش اَصیل بود. ۳۸ و اَصیل را شش پسر بود و نامهای ایشان اینها است: عَزْرِیقام و بَکْرُو و اِسْمعیل و شَعریا و عَوْنِیدیا و حانان. و جمیع اینها پسران اَصیل اند. ۳۹ و پسران عیشق برادر او نخست زاده اش اولام و دومین یغوش و سومین اَلیقَلَط. ۴۰ و پسران اولام، مردان زورآور شجاع و تیرانداز بودند؛ و پسران و پسران پسران ایشان بسیار یعنی صد و پنجاه نفر بودند. جمیع اینها از بنی بنیامین میباشند.

۹ و تمامی اسرائیل بر حسب نسب نامه های خود شمرده شدند، و اینک در کتاب پادشاهان اسرائیل مکتوب اند و یهودا به سبب خیانت خود به بابل اسیری رفتند. ۲ و کسانانی که اول در مُلکها و شهرهای ایشان سکونت داشتند، اسرائیلیان و کاهنان و لاویان و تَنّیم بودند. ۳ و در اورشلیم بعضی از بنی یهودا و از بنی بنیامین و از بنی افرایم و مَنَسی ساکن بودند. ۴ عوتای ابن عَشیهُود بن عَمَری ابن اِمَری ابن بانی از بنی فارص بن یهودا. ۵ و از شیلونیان نخست زاده اش عسایا و پسران او. ۶ و از بنی زارح یغوثیل و براران ایشان ششصد و نود نفر. ۷ و از بنی بنیامین سَلُو ابن مَشْلام بن هُودویا ابن هَسَنوا. ۸ و بیینا ابن یروحام و ایلّه بن عَزّی ابن

مِقْلُوتِ سِمَامَ را آورد و ایشان نیز با برادران خود در اورشلیم در مقابل برادران ایشان ساکن بودند. ۳۹ و نیز قیس را آورد و قیس شاول را آورد و شاول یهونانات و ملکیشوع و ایناداب و اشبعل را آورد. ۴۰ و پسر یهونانات، مریب بعل بود و مریب بعل میکا را آورد. ۴۱ و پسر میکا، فیتون و مالک و تحریع و آحاز بودند. ۴۲ و آحاز یعزرا را آورد و یعزرا غزوت و زمزی را آورد و زمزی موسا را آورد. ۴۳ و موسا یعزرا را آورد و پسرش رافای و پسرش اَلعَسته و پسرش اَصیل. ۴۴ و اَصیل را شش پسر بود و این است نامهای ایشان: عَزْرِیقام و بَکْرُو و اِسْمَعیل و شَعْرِیا و عُوْنِدیا و حانان اینها پسران اَصیل می باشند.

۱۰ و فلسطینیان با اسرائیل جنگ کردند، و مردان اسرائیل از حضور فلسطینیان فرار کردند و در کوه جَلْبُوع کشته شده، افتادند. ۲ و فلسطینیان شاول و پسرانش را به سختی تعاقب نمودند، و فلسطینیان پسران شاول یونانات و ایناداب و ملکیشوع را کشتند. ۳ و جنگ بر شاول سخت شد و تیراندازان او را دریافتند و از تیراندازان مجروح شد. ۴ و شاول به سلاحدار خود گفت: «شمشیر را بکش و به من فرو بر، مبدا این نامختونان بیاید و مرا افتضاح کنند.» اما سلاحدارش نخوست زیرا که بسیار می ترسید؛ پس شاول شمشیر را گرفته بر آن افتاد. ۵ و سلاحدارش چون شاول را مرده دید، او نیز بر شمشیر افتاده، بُمُرد. ۶ و شاول مُرد و سه پسرش و تمامی اهل خانه اش همراه وی مردند. ۷ و چون جمیع مردان اسرائیل که در وادی بودند، این را دیدند که لشکر منهزم شده، و شاول و پسرانش مرده اند، ایشان نیز شهرهای خود را ترک کرده، گریختند و فلسطینیان آمده، در آنها قرار گرفتند. ۸ و روز دیگر واقع شد که چون فلسطینیان آمدند تا کشتگان را برهنه نمایند، شاول و پسرانش را در کوه جَلْبُوع افتاده یافتند. ۹ پس او را برهنه ساخته، سر و اسلحه اش را گرفتند و آنها را به زمین فلسطینیان به هر طرف فرستادند تا به بتها و قوم خود مژده برسانند. ۱۰ و اسلحه اش را در خانه خدایان خود گذاشتند و سرش را در خانه داجون به دیوار کوبیدند. ۱۱ و چون تمامی اهل یابیش جلعاد آنچه را که فلسطینیان به شاول کرده بودند شنیدند، ۱۲ جمیع شجاعان برخاسته، جسد شاول و جسد های پسرانش را برداشته، آنها را به یابیش آورده، استخوانهای ایشان را زیر درخت بلوط که در یابیش است، دفن کردند و هفت روز روزه داشتند. ۱۳ پس شاول به سبب خیانتی که به خداوند ورزیده بود مُرد، به جهت کلام خداوند که آن را نگاه نداشته بود، و از این جهت نیز که از صاحبه اجنه سؤال نموده بود. ۱۴ و چونکه خداوند را نطلبیده بود، او را کُشت و سلطنت او را به داود بن یَسی برگردانید.

۱۱ و تمامی اسرائیل نزد داود در حَبْرُون جمع شده، گفتند: «اینک ما استخوانها و گوشت تو می باشیم. ۲ و قبل از این نیز هنگامی که شاول پادشاه می بود، تو اسرائیل را بیرون می بردی و درون می آوردی؛ و یهوه خدایت تو را گفت که: تو قوم من اسرائیل را شبانی خواهی نمود و تو بر قوم من اسرائیل پیشوا خواهی شد.» ۳ و جمیع مشایخ اسرائیل نزد پادشاه به حَبْرُون آمدند و داود با ایشان به حضور خداوند در حَبْرُون عهد بست،

میکری و مِشَلَّام بن شَفَطِیا بن زَوائیل بن یینیا. ۹ و برادران ایشان بر حسب انساب ایشان نه صد و پنجاه و شش نفر. جمیع اینها رؤسای اجداد بر حسب خاندانهای آبای ایشان بودند. ۱۰ و از کاهنان، یَدَعیا و یهویاریب و یاکین، ۱۱ عَزْرِیا ابن حَلْقِیا ابن مِشَلَّام بن صادوق بن مَرایوت بن اَحیطُوب رئیس خانه خدا، ۱۲ و عَدایا ابن یرواحم بن فِشَحُوْر بن مَلکیا و مَعَسای ابن عَدِیئیل بن یحزیره بن مِشَلَّام بن مِثَلِییبیت بن اِئِیر. ۱۳ و برادران ایشان که رؤسای خاندان آبای ایشان بودند، هزار و هفتصد شصت نفر که مردان رشید به جهت عمل خدمت خانه خدا بودند. ۱۴ و از لایوان شَمَعِیا ابن حَسُوب بن عَزْرِیقام بن حَسِییا از بنی مَراری. ۱۵ و بَقَرَّو و حازش و جَلال و مَتِییا ابن میکا ابن زَکری ابن اَساف. ۱۶ و عُوْنِدیا ابن شَمَعِیا ابن جَلال و بن یَدُوْتُون و بَرِخیا ابن اَسا ابن اَلقَانه که در دهات نَطُوفاتیان ساکن بود. ۱۷ و در بانان، شَلُوم و عَقُوب و طَلْمُون و اَحیمان و برادران ایشان. و شَلُوم رئیس بود. ۱۸ و ایشان تا آلآن بر دروازه شرقی پادشاه (می باشند) و در بانان فرقه بنی لایوی بودند. ۱۹ و شَلُوم بن قُورِی ابن اَبِیا ساف بن قُورِح و برادرانش از خاندان پدرش یعنی بنی قُورِح که ناظران عمل خدمت و مستحفظان دروازه های خیمه بودند و پدران ایشان ناظران اَرُدوی خداوند و مستحفظان مدخل آن بودند. ۲۰ و فِینَحاس بن اَلعازار، سابق رئیس ایشان بود. و خداوند با وی می بود. ۲۱ و زَکریا ابن مِشَلَمِیا دربان دروازه خیمه اجتماع بود. ۲۲ و جمیع اینانی که برای درباری دروازه ها منتخب شدند، دویست دوازده نفر بودند و ایشان در دهات خود بر حسب نسب نامه های خود شمرده شدند که داود و سموئیل رایی ایشان را بر وظیفه های ایشان گماشته بودند. ۲۳ پس ایشان و پسران ایشان بر دروازه های خانه خداوند و خانه خیمه برای نگهداری آن گماشته شدند. ۲۴ و دربانان به هر چهار طرف یعنی مشرق و مغرب و شمال و جنوب بودند. ۲۵ و برادران ایشان که در دهات خود بودند، هر هفت روز نوبت به نوبت با ایشان می آمدند. ۲۶ زیرا چهار رئیس دربانان که لایوان بودند، منصب خاص داشتند و ناظران حجره ها و خزانه های خانه خدا بودند. ۲۷ و به اطراف خانه خدا منزل داشتند زیرا که نگاه بانیش بر ایشان بود، و باز کردن آن هر صبح بر ایشان بود. ۲۸ و بعضی از ایشان بر آلات خدمت مأمور بودند، چونکه آنها را به شماره می آوردند و به شماره بیرون می بردند. ۲۹ از ایشان بر اسباب و جمیع آلات قدس و آرد نرم و شراب و روغن و بخور و عطریات مأمور بودند. ۳۰ و بعضی از پسران کاهنان، عطریات خوشبو را ترکیب می کردند. ۳۱ و مَتِییا که از جمله لایوان و نخست زاده شَلُوم قُورِحی بود، بر عمل مطبوعات گماشته شده بود. ۳۲ و بعضی از برادران ایشان از پسران قَهاتیان، بر نان تقدیم مأمور بودند تا آن را در هر روز سبت مهیا سازند. ۳۳ و مغیان از رؤسای خاندان آبای لایوان در حجره ها سکونت داشتند و از کار دیگر فارغ بودند زیرا که روز و شب در کار خود مشغول می بودند. ۳۴ اینان رؤسای خاندان آبای لایوان و بر حسب انساب خود رئیس بودند و در اورشلیم سکونت داشتند. ۳۵ و در جِعُیون، پدر جِعُیون، یعوئیل سکونت داشت و اسم زنش مَعَکه بود. ۳۶ و نخست زاده اش عیدون بود، پس صور و قیس و بعل و نیر و ناداب، ۳۷ و جَدُور و اَحیو و زَکریا و مِقْلُوت؛ ۳۸ و

شجاعان لشکر، عسائیل برادر یوآب و آلحانان بن دُودوی بیت لحمی، ۲۷ و شُموت هَرُورِی و حَالِصِ فُلُونِی، ۲۸ و عیرا ابن عَقیبِش تَقْوَعِی و اَبِعَزَّرِ عَناتُوتِی، ۲۹ و سَبِکایِ خُوشاتِی و عِیلایِ اَحُوخِی، ۳۰ و مَهْرایِ تَطُوفاتِی و خالَد بن بَعَنَه تَطُوفاتِی، ۳۱ و اِتایِ ابن رِیباي از جِعبه بنی بنیامین و بنیایِ فِرَعائُونِی، ۳۲ و خُورایِ از وادیهایِ جاعش و اَبِیئیل عَزْرَتِی، ۳۳ و عَرَموتِ بَحْرُومِی و اَبِیحایِ شَعْلَبُونِی. ۳۴ و از بنی هاشمِ جَزُونِی یونانان بن شاجایِ هَراری، ۳۵ و اَحِیام بن ساکارِ هَراری و الِیغال بن اُور، ۳۶ و حافرِ مَکیراتِی و اَحِیایِ فُلُونِی، ۳۷ و حَصْرُویِ کَرَمَلِی و نَعْرایِ ابن اَزْبایِ. ۳۸ و یوئیل برادر ناتان و مَبْحار بن هَبْرَجِی، ۳۹ و صالِقِ عَمُونِی و نَحْرایِ بِیروتِی که سلاحدارِ یوآب بن صَرُوبه بود. ۴۰ و عِیرایِ بِتْرِی و جازَبِ بِتْرِی، ۴۱ و اُورِیایِ جِئِی و زاباد بن اَحْلاي، ۴۲ و عَدِنایِ ابن شِیزایِ رُؤینِی که سردارِ رُؤینیان بود و سی نفر همراهش بودند. ۴۳ و حانان بن مَعْکَه و یوشافاطِ مِیتِی، ۴۴ و عَزْرَیایِ عَشْتَرُوتِی و شاماع و یَعُوئیلِ پسرانِ خُونامِ عَزْرُوعِیرِی، ۴۵ و یَدِیعِیئیل بن شِیمْرِی و برادرش یوخایِ تِیصِی، ۴۶ و اَلِیئیل از مَحْمُوبِی و بریایِ یو شُویا پسرانِ اَلْناغَم و تِیمَه مَوآبِی، ۴۷ و اَلِیئیل و عُوید و یعیسیئیل مَضُویاتِی.

۱۲ و اینانند که نزد داود به صِقْلَغ آمدند، هنگامی که او هنوز از ترس شاول بن قِیس گرفتار بود، و ایشان از آن شجاعان بودند که در جنگ معاون او بودند. ۲ و به کمان مسلح بودند و سنگها و تیرها از کمانها از دست راست و دست چپ می انداختند و از برادران شاول بنیامینی بودند. ۳ سردار ایشان اَحِیَعَزَّر بود، و بعد از او یوآش پسرانِ شَماعَه جِبعاتِی و یَزِئیل و فَالطِ پسرانِ عَرَمُوت و بَرآکَه و یِیهُویِ عَناتُوتِی، ۴ و یَشْمَعِیایِ جِبعُونِی که در میان آن سی نفر شجاع بود، و بر آن سی نفر برتری داشت و اِرمِیا و یَحْزِئیل و یوحانان و یوزابادِ جَدِیراتِی، ۵ و اَلْفُوزایِ و یریموت و یَعِلیا و شَمَرِیا و شَفَطِیایِ حَرُوفِی، ۶ و اَلْقانَه و بَشِیا و عَزْرَئیل و یوعَزَر و یَشْبَعام که از قُورُحِیان بودند، ۷ و یوعِیلَه و زَبَدِیا پسرانِ یُروحامِ جَدورِی. ۸ و بعضی از جادیان که مردان قویِ شجاع و مردان جنگ آزموده و مسلح به سپر و تیراندازان که روی ایشان مثل روی شیر و مانند غزال کوهی تیزرو بودند، خوشتر از نزد داود در ملاذ بیابان جدا ساختند، ۹ که رئیس ایشان عازَر و دومین عُوئیدایِ و سومین اَلِیآب بود، ۱۰ و چهارمین مِشْمَنَه و پنجمین اِرمِیا، ۱۱ و ششم عَنَتایِ و هفتم اَلِیئیل، ۱۲ و هشتم یوحانان و نهم اَلزَّاباد، ۱۳ و دهم اِرمِیا و یازدهم مَکِئَبَآی. ۱۴ اینان از بنی جاد رُوسایِ لشکر بودند که کوچکتر ایشان برابر صد نفر و بزرگتر برابر هزار نفر می بود. ۱۵ اینانند که در ماه اول از اَرْدُن عبور نمودند هنگامی که آن از تمامی حدودش سیلان کرده بود و جمیع ساکنان و ادیها را هم به طرف مشرق و هم به طرف مغرب منهنز ساختند. ۱۶ و بعضی از بنی بنیامین و یهودا نزد داود به آن ملاذ آمدند. ۱۷ داود به استقبال ایشان بیرون آمده، ایشان را خطاب کرده، گفت: « اگر با سلامتی برای اعانت من نزد من آمدید، دل من با شما ملصق خواهد شد؛ و اگر برای تسلیم نمودن من به دست دشمنانم آمدید، با آنکه ظلمی در دست من نیست، پس خدای پدران ما این را ببیند و

داود را بر حسب کلامی که خداوند به واسطه سموئیل گفته بود به پادشاهی اسرائیل مسح نمودند. ۴ و داود و تمامی اسرائیل به اورشلیم که ییوس باشد، آمدند و ییوسیان در آن زمین ساکن بودند. ۵ و اهل ییوس به داود گفتند: « به اینجا داخل نخواهی شد.» اما داود قلعه صهیون را که شهر داود باشد بگرفت. ۶ و داود گفت: « هر که ییوسیان را اول مغلوب سازد، رئیس و سردار خواهد شد.» پس یوآب بن صَرُوبه اول بر آمد و رئیس شد. ۷ و داود در آن قلعه ساکن شد، از آن جهت آن را شهر داود نامیدند. ۸ و شهر را به اطراف آن و گرداگرد مَلُوه بنا کرد و یوآب باقی شهر را تعمیر نمود. ۹ و داود ترقی کرده، بزرگ می شد و یهوه صبايوت با وی می بود. ۱۰ و اینانند رُوسایِ شجاعانی که داود داشت که با تمامی اسرائیل او را در سلطنتش تقویت دادند تا او را بر حسب کلامی که خداوند درباره اسرائیل گفته بود پادشاه سازد. ۱۱ و عدد شجاعانی که داود داشت این است: یَشْبَعام بن حَکْئُوتِی که سردار شلیشیم بود که بر سیصد نفر نیزه خود را حرکت داد و ایشان را در یک وقت کشت. ۱۲ و بعد از او اَلعازار بن دُودُویِ اَحُوخِی که یکی از آن سه شجاع بود. ۱۳ او با داود در قَسَدَمِیم بود وقتی که فلسطینیان در آنجا برای جنگ جمع شده بودند، و قطعه زمین پُر از جو بود، و قوم از حضور فلسطینیان فرار می کردند. ۱۴ ایشان در میان آن قطعه زمین ایستاده، آن را محافظت نمودند، و فلسطینیان را شکست دادند و خداوند نصرت عظیمی به ایشان داد. ۱۵ و سه نفر از آن سی سردار به صخره نزد داود به مغاره عَدْلَام فرود شدند و لشکر فلسطینیان در وادی رَفائِیم اردو زده بودند. ۱۶ و داود در آن وقت در ملاذ خویش بود، و قراول فلسطینیان آن وقت در بیت لحم بودند. ۱۷ و داود خواهش نموده، گفت: « کاش کسی مرا از آب چاهی که نزد دروازه بیت لحم است بنوشاند.» ۱۸ پس آن سه مرد، لشکر فلسطینیان را از میان شکافته، آب را از چاهی که نزد دروازه بیت لحم است کشیده، برداشتند و آن را نزد داود آوردند؛ اما داود نخواست که آن را بنوشد و آن را به جهت خداوند بریخت، ۱۹ و گفت: « ای خداوند من حاشا از من که این کار را بکنم! آیا خون این مردان را بنوشم که جان خود را به خطر انداختند زیرا به خطر جان خود آن را آوردند؟» پس نخواست که آن را بنوشد؛ کاری که این سه مرد شجاع کردند این است. ۲۰ و اَبِیشایِ برادر یوآب سردار آن سه نفر بود و او نیز نیزه خود را بر سیصد نفر حرکت داده، ایشان را کشت و در میان آن سه نفر اسم یافت. ۲۱ در میان آن سه نفر از دو مَکَرَم تر بود؛ پس سردار ایشان شد، لیکن به سه نفر اول نرسید. ۲۲ و بنیایِ ابن یهویاداع پسر مردیِ شجاعِ قِصِیئیلی بود که کارهایِ عظیم کرده بود، و پسر اَبِیئیل مَوآبِی را کشت و در روز برف به حفره ای فرود شده، شیری را کشت. ۲۳ و مرد مصری بلند قد را که قامت او پنج ذراع بود کشت، و آن مصری در دست خود نیزه ای مثل نورد نساجان داشت؛ اما او نزد وی با چوب دستی رفت و نیزه را از دست مصری ربوده، وی را با نیزه خودش کشت. ۲۴ بنیایِ ابن یهویاداع این کارها را کرد و در میان آن سه مرد شجاع اسم یافت. ۲۵ اینک اواز آن سی نفر مَکَرَم تر شد، لیکن به آن سه نفر اول نرسید و داود او را بر اهل مشورت خود برگماشت. ۲۶ و نیز از



انصاف نمایند. ۱۸ آنگاه روح بر عماسای که رئیس شلاشیم بود نازل شد (و او گفت): «ای داود ما از آن تو و ای پسر یسی ما با تو هستیم؛ سلامتی، سلامتی بر تو باد، و سلامتی بر انصار تو باد زیرا خدای تو نصرت دهنده تو است.» پس داود ایشان را پذیرفته، سرداران لشکر ساخت. ۱۹ و بعضی از مَسّی به داود ملحق شدند هنگامی که او همراه فلسطینیان برای مقاتله با شاول می رفت؛ اما ایشان را مدد نکردند زیرا که سرداران فلسطینیان بعد از مشورت نمودن، او را پس فرستاده، گفتند که: «او با سرهای ما به آقاي خود شاول ملحق خواهد شد.» ۲۰ و هنگامی که به صِبْلَع می رفت، بعضی از مَسّی به او پیوستند یعنی عَدْناح و یوزاباد و یَدیعَیل و میکائیل و یوزاباد و آیهو و صلتای که سرداران هزارهای مَسّی بودند. ۲۱ ایشان داود را به مقاومت فوجهای (عَمالقه) مدد کردند، زیرا

تمامی جماعت اسرائیل گفت: «اگر شما مصلحت می دانید و اگر این از جانب یهوه خدای ما باشد، نزد برادران خود که در همه زمینهای اسرائیل باقی مانده اند، به هر طرف بفرستیم و با ایشان کاهنان و لایوانی که در شهرهای خود و حوالی آنها می باشند، نزد ما جمع شوند، ۳ و تابوت خدای خویش را باز نزد خود بیاوریم چونکه در ایام شاول نزد آن مسألت نمودیم.» ۴ و تمامی جماعت گفتند که: «چنین نکنیم.» زیرا که این امر به نظر تمامی قوم پسند آمد. ۵ پس داود تمامی اسرائیل را از شیخوَر مصر تا مدخل حَمات جمع کرد تا تابوت خدا را از قریت یعاریم بیاورند. ۶ و داود و تمامی اسرائیل به بَعْلَه که همان قریت یعاریم است و از آن یهودا بود، بر آمدند تا تابوت خدا یهوه را که در میان کروییان در جایی که اسم او خوانده می شود ساکن است، از آنجا بیاورند. ۷ و تابوت خدا را بر اراهه ای تازه از خانه آپیناداب آوردند و عَزّو و آخبو اراهه را می رانند. ۸ و داود و تمامی اسرائیل با سرود و بربط و عود و دف و سنج و کرنا به قوت تمام به حضور خدا وجد می نمودند. ۹ و چون به خرمنگاه کیدون رسیدند عَزّو دست خود را دراز کرد تا تابوت را بگیرد زیرا گاوان می لغزیدند. ۱۰ و خشم خداوند بر عَزّو افروخته شده، او را زد از آن جهت که دست خود را به تابوت دراز کرد و در آنجا به حضور خدا مرد. ۱۱ و داود محزون شد چونکه خداوند بر عَزّو رخنه نمود و آن مکان را تا امروز فارَص عَزّو نامید. ۱۲ و در آن روز داود از خدا ترسان شده، گفت: «تابوت خدا را نزد خود چگونه بیاورم؟» ۱۳ پس داود تابوت را نزد خود به شهر داود نیاورد بلکه آن را به خانه عُوید اُدوم جَنّی برگردانید. ۱۴ و تابوت خدا نزد خاندان عُوید اُدوم در خانه اش سه ماه ماند و خداوند خانه عُوید اُدوم و تمامی مایملک او را برکت داد.

۱۴ و حیرام پادشاه صور، قاصدان با چوب سرو آزاد و بنایان و نجاران نزد داود فرستاده تا خانه ای برای او بسازند. ۲ و داود دانست که خداوند او را به پادشاهی اسرائیل استوار داشته است، زیرا که سلطنتش به خاطر قوم او اسرائیل به درجه بلند برافراشته شده بود. ۳ و داود در اورشلیم با زنان گرفت، و داود پسران و دختران دیگر تولید نمود. ۴ و این است نامهای فرزندان که در اورشلیم برای وی به هم رسیدند: شَموع و شویاب و ناتان و شلیمان، ۵ و ییحار و آلیشوع و آلیفالمط، ۶ و نُوجَه و نافح و یافیع، ۷ و آلیشامع و بعلیاداع و آلیفالمط. پیروزی داود بر فلسطینیان ۸ و چون فلسطینیان شنیدند که داود به پادشاهی تمام اسرائیل مسح شده است، پس فلسطینیان برآمدند تا داود را (برای جنگ) بطلبند؛ و چون داود شنید، به مقابله ایشان برآمد. ۹ و فلسطینیان آمده، در وادی رفائیم منتشر شدند. ۱۰ و داود از خدا مسألت نموده، گفت: «آیا به مقابله فلسطینیان برآیم و آیا ایشان را به دست من تسلیم خواهی نمود؟» خداوند او را گفت: «برآی و ایشان را به دست تو تسلیم خواهم کرد.» ۱۱ پس به بعل فرّاصیم

برآمدند و داود ایشان را در آنجا شکست داد و داود گفت: « خدا بر دشمنان من به دست من مثل رخنه آب رخنه کرده است.» بنابراین آن مکان را بعل فرّاصیم نام نهادند. ۱۲ و خدایان خود را در آنجا ترک کردند و داود امر فرمود که آنها را به آتش بسوزانند. ۱۳ و فلسطینیان بار دیگر در آن وادی منتشر شدند. ۱۴ و داود باز از خدا سؤال نمود و خدا او را گفت: « از عقب ایشان مرو بلکه از ایشان رو گردانیده، در مقابل درختان توت به ایشان نزدیک شو. ۱۵ و چون در سر درختان توت آواز قدمها بشنوی، آنگاه برای جنگ بیرون شو، زیرا خدا پیش روی تو بیرون رفته است تا لشکر فلسطینیان را مغلوب سازد.» ۱۶ پس داود بر وفق آنچه خدا او را امر فرموده بود، عمل نمود و لشکر فلسطینیان را از چغون تا جاز شکست دادند. ۱۷ و اسم داود در جمیع اراضی شیوع یافت و خداوند ترس او را بر تمامی امت ها مستولی ساخت.

۱۵ و داود در شهر خود خانه ها بنا کرد و مکانی برای تابوت خدا فراهم ساخته، خیمه ای به جهت آن برپا نمود. ۲ آنگاه داود فرمود که غیر از لایوان کسی تابوت خدا را بر ندارد زیرا خداوند ایشان را برگزیده بود تا تابوت خدا بردارند و او را همیشه خدمت نمایند. ۳ و داود تمامی اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا تابوت خداوند را به مکانی که برایش مهیا ساخته بود، بیاورند. ۴ و داود پسران هارون و لایوان را جمع کرد. ۵ از بنی قهات اویئیل رئیس و صد بیست نفر برادرانش را. ۶ از بنی مراری، عَسایای رئیس و دوست بیست نفر برادرانش را. ۷ از بنی جَرشوم، یوئیل رئیس و صد و سی نفر برادرانش را. ۸ از بنی الیصافان، شَمعیای رئیس و دوست نفر برادرانش را. ۹ از بنی حَبرون، ایلئیل رئیس و هشتاد نفر برادرانش را. ۱۰ از بنی عَزئیل، عَمیناداب رئیس و صد و دوازده نفر برادرانش را. ۱۱ و داود صادق و ایباتار کهنه و لایوان یعنی اریئیل و عَسایا و یوئیل و شَمعیای ایلئیل و عَمیناداب را خوانده، ۱۲ به ایشان گفت: «شما رؤسای خاندانهای آباي لایوان هستید؛ پس شما و برادران شما خویشتر را تقدیس نمایید تا تابوت یهوه خدای اسرائیل را به مکانی که برایش مهیا ساخته ام بیاورید. ۱۳ زیرا از این سبب که شما دفعه اول آن را نیاوردید، یهوه خدای ما بر ما رخنه کرد، چونکه او را بر حسب قانون نطلبیدیم.» ۱۴ پس کاهنان و لایوان خویشتر را تقدیس نمودند تا تابوت یهوه خدای اسرائیل را بیاورند. ۱۵ و پسران لایوان بر وفق آنچه موسی بر حسب کلام خداوند امر فرموده بود، چوب دستیهای تابوت خدا را بر کنفهای خود گذاشته، آن را برداشتند. ۱۶ و داود رؤسای لایوان را فرمود تا برادران خود مغنیان را با آلات موسیقی از عودها و بریطها سنجها تعین نمایند، تا به آواز بلند و شادمانی صدا زنند.

۱۶ و تابوت خدا را آورده، آن را در خیمه ای که داود برایش برپا کرده بود، گذاشتند؛ و قریانی های سوختنی و ذبایح سلامتی به حضور خدا گذرانیدند. ۲ و چون داود از گذرانیدن قریانی های سوختنی و ذبایح سلامتی فارغ شد، قوم را به اسم خداوند برکت داد. ۳ و به جمیع اسرائیلیان به مردان و زنان به هر یکی یک گرده نان و یک پاره گوشت و یک قرص کشمش بخشید. ۴ و بعضی لایوان برای خدمتگراری پیش تابوت خداوند تعیین نمود تا یهوه خدای اسرائیل را ذکر نمایند و شکر گویند و تسبیح خوانند، ۵ یعنی آساف رئیس و بعد از او زکریا و یعیئیل و شَمیراموت و یحییئیل و مَتّیا و ایلّیا و بنایا و عُوید اَدوم و یعیئیل را با عودها و بریطها و آساف با سنجها می نواخت. ۶ و بنایا و یحزپئیل کهنه پیش تابوت عهد خدا با کرکها دائماً (حاضر می بودند). ۷ پس در همان روز داود اولاً (این سرود را) به دست آساف و برادرانش داد تا خداوند را تسبیح بخوانند: ۸ یهوه را حمد گویند و نام او را بخوانند. اعمال او را در میان قومه اعلام نمایند. ۹ او را برسرآید برای او تسبیح بخوانند. در تمامی کارهای عجیب او تفکر نمایند. ۱۰ در نام قدّوس او فخر کنید. دل طالبان خداوند شادمان باشد. ۱۱ خداوند و قوت او را بطلبید. روی او را پیوسته طالب باشید. ۱۲ کارهای عجیب را که او کرده است، بیاد آورید، آیات او را و داوریهایی دهان وی را، ۱۳ ای ذریّت بنده او اسرائیل! ای فرزندان یعقوب برگزیده او! ۱۴ یهوه خدای ما است. داوریهایی او در تمامی جهان است. ۱۵ عهد او را بیاد آورید تا ابدالآباد، و کلامی را که به هزاران پشت فرموده است، ۱۶ آن عهدی را که با ابراهیم بسته، و قَسَمی را که برای اسحاق خورده است، ۱۷ و آن را برای یعقوب فریضه قرار داد و برای اسرائیل عهد جاودانی؛ ۱۸ و گفت زمین کنعان را به تو خواهم داد، تا حصه میراث شما شود، ۱۹ هنگامی که عددی معلود بودید، قلیل العدد و غربا در آنجا، ۲۰ و از اُمّتی تا اُمّتی سرگردان می بودند، واز یک مملکت تا قوم دیگر. ۲۱ او نگذاشت

که کسی بر ایشان ظلم کند، بلکه پادشاهان را به خاطر ایشان توبیخ نمود، ۲۲ که بر مسیحان من دست مگذارید، و انبیای مرا ضرر مرسانید. ۲۳ ای تمامی زمین یهوه را بسرایید. نجات او را روز به روز بشارت دهید. ۲۴ در میان اُمّت ها جلال او را ذکر کنید، و کارهای عجیب او را در جمیع قوم ها. ۲۵ زیرا خداوند عظیم است و بی نهایت محمود؛ و او مَهیب است بر جمیع خدایان. ۲۶ زیرا جمیع خدایان اُمّت ها بنهائید. اما یهوه آسمانها را آفرید. ۲۷ مجد و جلال به حضور وی است؛ قوت و شادمانی در مکان او است. ۲۸ ای قبایل قوم ها خداوند را توصیف نمایید. خداوند را به جلال و قوت توصیف نمایید. ۲۹ خداوند را به جلال اسم او توصیف نمایید. هدایا بیاورید و به حضور وی بیاپید. خداوند را در زینت قدوسیت بپرستید. ۳۰ ای تمامی زمین از حضور وی بلرزید. ربع مسکون نیز پایدار شد و جنبش نخواهد خورد. ۳۱ آسمان شادی کند و زمین سرور نماید، و در میان اُمّت ها بگویند که یهوه سلطنت می کند. ۳۲ دریا و پری آن غرش نماید؛ و صحرا و هر چه در آن است به وجد آید. ۳۳ آنگاه درختان جنگل ترم خواهند نمود، به حضور خداوند زیرا که برای داورى جهان می آید. ۳۴ یهوه را حمد بگویند زیرا که نیکو است. زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است. ۳۵ و بگویند ای خدای نجات ما ما را نجات بده. و ما را جمع کرده، از میان اُمّت ها رهایی بخش. تا نام قدوس تو را حمد گوئیم، و در تسبیح تو فخر نماییم. ۳۶ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد. از ازل تا ابدالآباد. و تمامی قوم آمین گفتند و خداوند را تسبیح خواندند. ۳۷ پس آساف و برادرانش را آنجا پیش تابوت عهد خداوند گذاشت تا همیشه پیش تابوت به خدمت هر روز در روزش مشغول باشند. ۳۸ و عُوید اَدوم و شصت و هشت نفر برادران ایشان و عُوید اَدوم بن یِدوتون و حُوشه دربانان را. ۳۹ و صادوق کاهن و کاهنان برادرانش را پیش مسکن خداوند در مکان بلندی که در جِبْعون بود، ۴۰ تا قربانی های سوختنی برای خداوند بر مذبح قربانی سوختنی دائماً صبح و شام بگذارند بر حسب آنچه در شریعت خداوند که آن را به اسرائیل امر فرموده بود مکتوب است. ۴۱ و با ایشان هیمان و یِدوتون و سایر برگزیدگانی را که اسم ایشان ذکر شده بود تا خداوند را حمد گویند زیرا که رحمت او تا ابدالآباد است. ۴۲ و همراه ایشان هیمان و یِدوتون را با گَرناها و سنجها و آلات نعمات خدا به جهت نوازندگان و پسران یِدوتون را تا نزد دروازه باشند. ۴۳ پس تمامی قوم هر یکی به خانه خود رفتند، اما داود برگشت تا خانه خود را تیرک نماید.

**۱۷** و واقع شد چون داود در خانه خود نشسته بود که داود به ناتان نبی گفت: «ایک من خانه سرو آزاد ساکن می باشم و تابوت عهد خداوند زیر پرده ها است.» ۲ ناتان به داود گفت: «هر آنچه در دلت باشد به عمل آور زیرا خدا با تو است.» ۳ و در آن شب واقع شد که کلام خدا به ناتان نازل شده، گفت: ۴ «برو و به بنده من داود بگو خداوند چنین می فرماید: تو خانه ای برای سکونت من بنا نخواهی کرد. ۵ زیرا از روزی که بنی اسرائیل را بیرون آورد تا امروز در خانه ساکن نشده ام بلکه از خیمه به خیمه و مسکن به مسکن گردش کرده ام. ۶ و به هر جایی که با

خواهد بود تا ابدالآباد.»

« در آریحا بمانید تا ریشه‌های شما درآید و بعد از آن برگردید.» ۶ و چون بنی عُمون دیدند که نزد داود مکروه شده اند، حائون و بنی عُمون هزار وزنه نقره فرستادند تا اربابه‌ها و سواران از آرام نهرین و آرام معکه و صوبه برای خود اجیر سازند. ۷ پس سی و دو هزار اربابه و پادشاه معکه و جمعیت او را برای خود اجیر کردند، و ایشان بیرون آمده، در مقابل میدبا اردو زدند، و بنی عُمون از شهرهای خود جمع شده، برای مقاتله آمدند. ۸ و چون داود این را شنید، یوآب و تمامی لشکر شجاعان را فرستاد. ۹ و بنی عُمون بیرون آمده، نزد دروازه شهر برای جنگ صف آرایی نمودند. و پادشاهانی که آمده بودند، در صحرا علیحده بودند. ۱۰ و چون یوآب دید که روی صفوف جنگ، هم از پیش و هم از عقبش بود، از تمامی برگزیدگان اسرائیل گروهی را انتخاب کرده، در مقابل آرمیان صف آرایی نمود. ۱۱ و بقیه قوم را به دست برادر خود آبشای سپرده و به مقابل بنی عُمون صف کشیدند. ۱۲ و گفت: « اگر آرمیان بر من غالب آیند، به مدد من بیا؛ و اگر بنی عُمون بر تو غالب آیند، به جهت امداد تو خواهم آمد. ۱۳ دلیر باش که به جهت قوم خویش و به جهت شهرهای خدای خود مردانه بکوشیم و خداوند آنچه را در نظرش پسند آید بکند.» ۱۴ پس یوآب و گروهی که همراهش بودند، نزدیک شدند تا با آرمیان جنگ کنند و ایشان از حضور وی فرار کردند. ۱۵ و چون بنی عُمون دیدند که آرمیان فرار کردند، ایشان نیز از حضور برادرش آبشای گریخته، داخل شهر شدند؛ و یوآب به اورشلیم برگشت. ۱۶ و چون آرمیان دیدند که از حضور اسرائیل شکست یافتند، ایشان قاصدان فرستاده، آرمیان را که به آن طرف نهر بودند، و شوفک سردار لشکر هَدْرَعَزَر پيشوای ایشان بود. ۱۷ و چون خبر به داود رسید، تمامی اسرائیل را جمع کرده، از اَرْدُن عبور نمود و به ایشان رسیده، مقابل ایشان صف آرایی نمود. و چون داود جنگ را با آرمیان آراسته بود، ایشان با وی جنگ کردند. ۱۸ و آرمیان از حضور اسرائیل فرار کردند و داود مردان هفت هزار اربابه و چهل هزار پیاده از آرمیان را کشت، و شوفک سردار لشکر را به قتل رسانید. ۱۹ و چون بندگان هَدْرَعَزَر دیدند که از حضور اسرائیل شکست خوردند، با داود صلح نموده، بنده او شدند، و آرمیان بعد از آن در اعانت بنی عُمون اقدام ننمودند.

۲۰ و واقع شد در وقت تحویل سال، هنگام بیرون رفتن پادشاهان، که یوآب قوت لشکر را بیرون آورد، و زمین بنی عُمون را ویران ساخت و آمده، رِبّه را محاصره نمود. اما داود در اورشلیم ماند و یوآب رِبّه را تسخیر نموده، آن را منهدم ساخت. ۲ و داود تاج پادشاه ایشان را از سرش گرفت که وزنش یک وزنه طلا بود و سنگهای گرانبها داشت و آن را بر سر داود گذاشتند و غنیمت از حد زیاده از شهر بردند. ۳ و خلق آنجا را بیرون آورده، ایشان را به اَرّه‌ها و چوهمهای آهنین و تیشه‌ها پاره پاره کرد؛ و داود به همین طور با جمیع شهرهای بنی عُمون رفتار نمود. پس داود و تمامی قوم به اورشلیم برگشتند. ۴ و بعد از آن جنگی با فلسطینیان در جازز، واقع شد که در آن سبکهای خوشنماهی سقایی را که از اولاد رافا بود کشت و ایشان مغلوب شدند. ۵ و باز جنگ با فلسطینیان واقع شد و الحانان بن

۱۸ و بعد از این واقع شد که داود فلسطینیان را شکست داده، مغلوب ساخت و جَت و قریه هایش را از دست فلسطینیان گرفت. ۲ و موآب را شکست داد و موآبیان بندگان داود شده، هدایا آوردند. ۳ و داود هَدْرَعَزَر پادشاه صوبه را در حَمات هنگامی که می رفت تا سلطنت خود را نزد نهر فرات استوار سازد، شکست داد. ۴ و داود هزار اربابه و هفت هزار سوار و بیست هزار پیاده از او گرفت، و داود تمامی اسبان اربابه را بی کرد، اما از آنها برای صد اربابه نگاه داشت. ۵ و چون آرمیان دمشق به مدد هَدْرَعَزَر پادشاه صوبه آمدند، داود بیست و دو هزار نفر از آرمیان را کشت. ۶ و داود در آرام دمشق (قزولان) گذاشت و آرمیان بندگان داود شده، هدایا آوردند. و خداوند داود را در هر جا که می رفت نصرت می داد. ۷ و داود سیرهای طلا را که بر خادمان هَدْرَعَزَر بود گرفته، آنها را به اورشلیم آورد. ۸ و داود از طِبْحَت و کُن شهرهای هَدْرَعَزَر برنج از حد زیاده گرفت که از آن شلیمان دریاچه و ستونها و ظروف برنجین ساخت. ۹ و چون ثُوغُو پادشاه حَمات شنید که داود تمامی لشکر هَدْرَعَزَر پادشاه صوبه را شکست داده است، ۱۰ پسر خود هَدْرَام را نزد داود پادشاه فرستاد تا سلامتی او بپرسد و او را تهنیت گوید از آن جهت که با هَدْرَعَزَر جنگ نموده او را شکست داده بود، زیرا هَدْرَعَزَر با ثُوغُو مقاتله می نمود؛ و هر قسم ظروف طلا و نقره و برنج (با خود آورد). ۱۱ و داود پادشاه آنها را نیز برای خداوند وقف نمود، با نقره و طلایی که از جمیع اَمّت‌ها یعنی از اُدوم و موآب و بنی عُمون و فلسطینیان و عَمّالقه آورده بود. ۱۲ و آبشای این صُرویه هجده هزار نفر از اُدومیان را در وادی ملح کشت. ۱۳ و در اُدوم قزولان قرار داد و جمیع اُدومیان بندگان داود شدند و خداوند داود را در هر جایی که می رفت نصرت می داد. ۱۴ و داود بر تمامی اسرائیل سلطنت نمود، انصاف و عدالت را بر تمامی قوم خود مجزا می داشت. ۱۵ و یوآب بن صُرویه سردار لشکر بود و هیوشافاط بن آخیلُود وقایع نگار. ۱۶ و صادوق بن آخیطُوب و اییملک بن آبیاتار کاهن بودند و شوفا کاتب بود. ۱۷ و بنای ابن یهُویاداع رئیس کرتیبان و قلیبتیان و پسران داود نزد پادشاه مقدم بودند.

۱۹ و بعد از این واقع شد که ناحاش، پادشاه بنی عُمون مرد و پسرش در جای او سلطنت نمود. ۲ و داود گفت: « با حائون بن ناحاش احسان نمایم چنانکه پدرش به من احسان کرد.» پس داود قاصدان فرستاد تا او را درباره پدرش تعزیت گویند. و خادمان داود به زمین بنی عُمون نزد حائون برای تعزیت وی آمدند. ۳ و سروران بنی عُمون به حائون گفتند: « آیا گمان می بری که به جهت تکریم پدر تو است که داود تعزیت کنندگان نزد تو فرستاده است؟ نی بلکه بندگانش به جهت تفحص و انقلاب و جاسوسی زمین نزد تو آمدند.» ۴ پس حائون خادمان داود را گرفته، ریش ایشان را تراشید و لباسهای ایشان را از میان تا جای نشستن دریده، ایشان را رها کرد. ۵ و چون بعضی آمده، داود را از حالت آن کسان خبر دادند، به استقبال ایشان فرستاد زیرا که ایشان بسیار خجل بودند، و پادشاه گفت:

یاعیر لحمیرا که برادر جلیات جَبّی بود کُشت که چوب نیزه اش مثل نورد جولاهاکان بود. ۶ و باز جنگ در جَتّ واقع شد که در آنجا مردی بلند قد بود که بیست و چهار انگشت، شش بر هر دست و شش بر هر پا داشت و او نیز برای رافا زاییده شده بود. ۷ و چون او اسرائیل را به تنگ آورد، یهونانان بن شمعاع برادر داود او را کُشت. ۸ اینان برای رافا در جَتّ زاییده شدند و به دست داود و به دست بندگانش افتادند.

ای یهوه خدایم، مستعدی اینکه دست تو بر من و خاندان پدرم باشد و به قوم خود بلا مرسانی.» ۱۸ و فرشته خداوند جاد را امر فرمود که به داود بگوید که داود برو و مذبّحی به جهت خداوند در خرمنگاه اُرّان ییوسی برپا کند. ۱۹ پس داود بر حسب کلامی که جاد به اسم خداوند گفت برفت. ۲۰ و اُرّان روگردانیده، فرشته را دید و چهار پسرش که همراهش بودند، خویشتن را پنهان کردند؛ و اُرّان گندم می کوبید. ۲۱ و چون داود نزد اُرّان آمد، اُرّان نگرسته، داود را دید و از خرمنگاه بیرون آمده، به حضور داود رو به زمین افتاد. ۲۲ و داود به اُرّان گفت: «جای خرمنگاه را به من بده تا مذبّحی به جهت خداوند برپا نمایم؛ آن را به قیمت تمام به من بده تا وبا از قوم رفع شود.» ۲۳ اُرّان به داود عرض کرد: «آن را برای خود بگیر و آقایم پادشاه آنچه که در نظرش پسند آید به عمل آورد؛ بین گاوان را به جهت قربانی سوختنی و چومها را برای هیزم و گندم را به جهت هدیه آردی دادم و همه را به تو بخشیدم.» ۲۴ اما داود پادشاه به اُرّان گفت: «نی، بلکه آن را البته به قیمت تمام از تو خواهم خرید، زیرا که از اموال تو برای خداوند نخواهم گرفت و قربانی سوختنی مجاناً نخواهم گذرانید.» ۲۵ پس داود برای آن موضع ششصد مثقال طلا به وزن، به اُرّان داد. ۲۶ و داود در آنجا مذبّحی به جهت خداوند بنا نموده، قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی گذرانید و نزد خداوند استدعا نمود؛ و او آتشی از آسمان بر مذبح قربانی سوختنی (نازل کرده)، او را مستجاب فرمود. ۲۷ و خداوند فرشته را حکم داد تا شمشیر خود را در غلافش بگذراند. ۲۸ در آن زمان چون داود دید که خداوند او را در خرمنگاه اُرّان ییوسی مستجاب فرموده است، در آنجا قربانی ها گذرانید. ۲۹ اما مسکن خداوند که موسی در بیابان ساخته بود و مذبح قربانی سوختنی، در آن ایام در مکان بلند جبعون بود. ۳۰ لیکن داود نتوانست نزد آن پروردگارش از خدا مسألت نماید، چونکه از شمشیر فرشته خداوند می ترسید.

۲۲ پس داود گفت: «این است خانه یهوه خدا، و این مذبح قربانی سوختنی برای اسرائیل می باشد.» ۲ و داود فرمود تا غریبان را که در زمین اسرائیل اند جمع کنند، و سنگ تراشان معین کرد تا سنگهای مربع برای بنای خانه خدا بتراشند. ۳ و داود آهن بسیاری به جهت میخها برای لنگه های دروازه ها و برای وصلها حاضر ساخت و برنج بسیار که نتوان وزن نمود. ۴ و چوب سرو آزاد بیشمار زیرا اهل صیدون و صور چوب سرو آزاد بسیار برای داود آوردند. ۵ و داود گفت: «پسر من سلیمان صغیر و نازک است و خانه ای برای یهوه باید بنا نمود، می بایست بسیار عظیم و نامی و جلیل در تمامی زمینها بشود؛ لهذا حال برایش تهیه می بینم.» پس داود قبل از وفاتش تهیه بسیار دید. ۶ پس پسر خود سلیمان را خوانده، او را وصیت نمود که خانه ای برای یهوه خدای اسرائیل بنا نماید. ۷ و داود به سلیمان گفت که: «ای پسر من! اراده داشتم که خانه ای برای اسم یهوه خدای خود بنا نمایم. ۸ لیکن کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: چونکه بسیار خون ریخته ای و جنگهای عظیم کرده ای، پس خانه ای برای اسم من بنا نخواهی کرد، چونکه به حضور من بسیار خون بر زمین

۲۱ و شیطان بر ضد اسرائیل برخاسته، داود را اغوا نمود که اسرائیل را بشمارد. ۲ و داود به یوآب و سروران قوم گفت: «بروید و عدد اسرائیل را از بَرشع تا دان گرفته، نزد من بیاورید تا آن را بدانم.» ۳ یوآب گفت: «خداوند بر قوم خود هر قدر که باشند صد چندان مزید کند؛ و ای آقایم پادشاه آیا جمیع ایشان بندگان آقایم نیستند؟ لیکن چرا آقایم خواهش این عمل دارد و چرا باید باعث گناه اسرائیل بشود؟» ۴ اما کلام پادشاه بر یوآب غالب آمد و یوآب در میان تمامی اسرائیل گردش کرده، باز به اورشلیم مراجعت نمود. ۵ و یوآب عدد شمرده شدگان قوم را به داود داد و جمله اسرائیلیان هزار هزار و یکصد هزار مرد شمشیر زن و از یهودا چهارصد و هفتاد و چهار هزار مرد شمشیر زن بودند. ۶ لیکن لاویان و بنیامینیان را در میان ایشان نشمرد زیرا که فرمان پادشاه نزد یوآب مکروه بود. ۷ و این امر به نظر خدا ناپسند آمد، پس اسرائیل را مبتلا ساخت. ۸ و داود به خدا گفت: «در این کاری که کردم، گناه عظیمی ورزیدم. و حال گناه بنده خود را عفو فرما زیرا که بسیار احمقانه رفتار نمودم.» ۹ و خداوند جاد را که رایی داود بود خطاب کرده، گفت: ۱۰ «برو و داود را اعلام کرده، بگو خداوند چنین می فرماید: من سه چیز پیش تو می گذارم؛ پس یکی از آنها را برای خود اختیار کن تا برایت به عمل آورم.» ۱۱ پس جاد نزد داود آمده، وی را گفت: «خداوند چنین می فرماید برای خود اختیار کن: ۱۲ یا سه سال قحط بشود، یا سه ماه پیش روی خصمانت تلف شوی و شمشیر دشمنانت تو را درگیرد، یا سه روز شمشیر خداوند و وبا در زمین تو واقع شود، و فرشته خداوند تمامی حدود اسرائیل را ویران سازد. پس الآن ببین که نزد فرستنده خود چه جواب برم.» ۱۳ داود به جاد گفت: «در شدت تنگی هستم. تمنا اینکه به دست خداوند بیفتم زیرا که رحمت های او بسیار عظیم است و به دست انسان نیفتم.» ۱۴ پس خداوند وبا بر اسرائیل فرستاد و هفتاد هزار نفر از اسرائیل مردند. ۱۵ و خدا فرشته ای به اورشلیم فرستاد تا آن را هلاک سازد. و چون می خواست آن را هلاک کند، خداوند ملاحظه نمود و از آن بلا پشیمان شد و به فرشته ای که (قوم را) هلاک می ساخت گفت: «کافی است، حال دست خود را باز دار.» و فرشته خداوند نزد خرمنگاه اُرّان ییوسی ایستاده بود. ۱۶ و داود چشمان خود را بالا انداخته، فرشته خداوند را دید که در میان زمین و آسمان ایستاده است و شمشیری برهنه در دستش بر اورشلیم برافراشته؛ پس داود و مشایخ به پلاس ملبس شده، به روی خود درافتادند. ۱۷ و داود به خدا گفت: «آیا من برای شمردن قوم امر نفرمودم و آیا من آن نیستم که گناه ورزیده، مرتکب شرارت زشت شدم؟ اما این گوسفندان چه کرده اند؟ پس

ریخته ای. ۹ اینک پسری برای تو متولد خواهد شد که مرد آرامی خواهد بود زیرا که من او را از جمیع دشمنانش از هر طرف آرامی خواهم بخشید، چونکه اسم او سلیمان خواهد بود در ایام او اسرائیل را سلامتی و راحت عطا خواهم فرمود. ۱۰ او خانه ای برای اسم من بنا خواهد کرد و او پسر من خواهد بود و من پدر او خواهم بود. و کرسی سلطنت او را بر اسرائیل تا ابدالآباد پایدار خواهم گردانید. ۱۱ پس حال ای پسر من خداوند همراه تو باد تا کامیاب شوی و خانه یهوه خدای خود را چنانکه درباره تو فرموده است بنا نمایی. ۱۲ اما خداوند تو را فطانت و فهم عطا فرماید و تو را درباره اسرائیل وصیت نماید تا شریعت یهوه خدای خود را نگاه داری. ۱۳ آنگاه اگر متوجه شده، فریاض و احکامی را که خداوند به موسی درباره اسرائیل امر فرموده است، به عمل آوری کامیاب خواهی شد. پس قوی دلیر باش و ترسان و هراسان مشو. ۱۴ و اینک من در تنگی خود صد هزار وزنه طلا و صد هزار وزنه نقره و برنج و آهن اینقدر زیاده که به وزن نیاید، برای خانه خداوند حاضر کرده ام؛ و چوب و سنگ نیز مهیا ساخته ام و تو بر آنها مزید کن. ۱۵ و نزد تو عمله بسیاری، از سنگ بران و سنگتراشان و نجاران و اشخاص هنرمند برای هر صنعتی. ۱۶ طلا و نقره و برنج و آهن بیشمار است پس برخیز و مشغول باش و خداوند همراه تو باد. ۱۷ و داود تمامی سروران اسرائیل را امر فرمود که پسرش سلیمان را اعانت نمایند. ۱۸ ( و گفت: ) « آیا یهوه خدای شما با شما نیست و آیا شما را از هر طرف آرامی نداده است؟ زیرا ساکنان زمین را به دست من تسلیم کرده است و زمین به حضور خداوند و به حضور قوم او مغلوب شده است. ۱۹ پس حال دلها و جانهای خود را متوجه سازید تا یهوه خدای خویش را بطبیید و برخاسته، مقدس یهوه خدای خویش را بنا نماید تا تابوت عهد خداوند و آلات مقدس خدا را به خانه ای که به جهت اسم یهوه بنا می شود درآورد.»

**۲۳** و چون داود پیر و سالخورده شد، پسر خود سلیمان را به پادشاهی اسرائیل نصب نمود. ۲ و تمامی سروران اسرائیل و کاهنان و لایوان را جمع کرد. ۳ و لایوان از سی ساله و بالاتر شمرده شدند و عدد ایشان بر حسب سرهای مردان ایشان، سی و هشت هزار بود. ۴ از ایشان بیست و چهار هزار به جهت نظارت عمل خانه خداوند و شش هزار سروران و داوران بودند. ۵ و چهار هزار دربانان و چهار هزار نفر بودند که خداوند را به آلتی که به جهت تسبیح ساخته شد، تسبیح خواندند. ۶ و داود ایشان را بر حسب پسران لایوی یعنی جرشون و قهات و مراری به فرقه ها تقسیم نمود. ۷ از جرشونیان لعدان و شمعی. ۸ پسران لعدان اول یحیشیل و زیتام و سومین یوتیل. ۹ پسران شیمی سلومیت و خزیتیل و هاران سه نفر. اینان رؤسای خاندانهای آبی لعدان بودند. ۱۰ و پسران شمعی یخت و زینا و یعوش و بریعه. اینان چهار پسر شمعی بودند. ۱۱ و یخت اولین و زینا دومین و یعوش و بریعه پسران بسیار نداشتند؛ از این سبب یک خاندان آبا از ایشان شمرده شد. ۱۲ پسران قهات عَمرام و یصهار و خَبْرُون و عَزَبیل چهار نفر. ۱۳ پسران عَمرام هارون و موسی و هارون ممتاز شد تا او و

پسرانش قدس الاقداس را پیوسته تقدیس نمایند و به حضور خداوند بخور بسوزانند و او را خدمت نمایند و به اسم او همیشه اوقات برکت دهند. ۱۴ و پسران موسی مرد خدا با سبط لایوی نامیده شدند. ۱۵ پسران موسی جرشوم و ایلعازار. ۱۶ از پسران جرشوم شَبْوئیل رئیس بود. و از پسران ایلعازار رَحَبیا رئیس بود و ایلعازار را پسر دیگر نبود؛ اما پسران رَحَبیا بسیار زیاد بودند. ۱۸ از پسران یصهار سلومیت رئیس بود. ۱۹ پسران خَبْرُون، اولین پریا و دومین امریا و سومین یحزیتیل و چهارمین یقَمعام. ۲۰ پسران عَزَبیل اولین میکا و دومین یَشیا. ۲۱ پسران مراری محلی و موشی و پسران محلی ایلعازار و قیس. ۲۲ و ایلعازار مُرد و او را پسری نبود؛ لیکن دختران داشت و برادران ایشان پسران قیس ایشان را به زنی گرفتند. ۲۳ پسران موشی محلی و عاذر و یریموت سه نفر بودند. ۲۴ اینان پسران لایوی موافق خاندانهای آبی خود و رؤسای خاندانهای آبا از آنانی که شمرده شدند بر حسب شماره اسمهای سرهای خود بودند که از بیست ساله و بالاتر در عمل خدمت خانه خداوند می پرداختند. ۲۵ زیرا که داود گفت: « یهوه خدای اسرائیل قوم خویش را آرامی داده است و او در اورشلیم تا به ابد ساکن می باشد. ۲۶ و نیز لایوان را دیگر لازم نیست که مسکن و همه اسباب خدمت را بردارند.» ۲۷ لَهذا بر حسب فرمان آخر داود پسران لایوی از بیست ساله و بالاتر شمرده شدند. ۲۸ زیرا که منصب ایشان به طرف بنی هارون بود تا خانه خداوند را خدمت نمایند، در صحن ها و حجره ها و برای تطهیر همه چیزهای مقدس و عمل خدمت خانه خدا. ۲۹ و بر نان تقدیمه و آرد نرم به جهت هدیه آردی و قرصهای فطیر و آنچه بر ساج پخته می شود و رَیکه ها و بر همه کیلها و وزنها. ۳۰ و تا هر صبح برای تسبیح و حمد خداوند حاضر شوند و همچنین هر شام. ۳۱ و به جهت گذرانیدن همه قربانی های سوختنی برای خداوند در هر روز سبت و غره ها و عیدها بر حسب شماره و بر وفق قانون آنها دائماً به حضور خداوند. ۳۲ و برای نگاه داشتن وظیفه خیمه اجتماع و وظیفه قدس و وظیفه برادران خود بنی هارون در خدمت خانه خداوند.

**۲۴** و این است فرقه های بنی هارون: پسران هارون، ناداب و آیهوه و ایلعازار و ایتمار. ۲ و ناداب و آیهوه قبل از پدر خود مُردند و پسری نداشتند، پس ایلعازار و ایتمار به کهانت پرداختند. ۳ و داود با صادق که از بنی ایلعازار بود و آخیمَلک که از بنی ایتمار بود، ۴ و از پسران ایلعازار مردانی که قابل ریاست بودند، زیاده از بنی ایتمار یافت شدند. پس شانزده رئیس خاندان آبا از بنی ایلعازار و هشت رئیس خاندان آبا از بنی ایتمار معین ایشان را بر حسب وکالت ایشان بر خدمت ایشان تقسیم کردند. ۵ پس اینان با آنان به حسب قرعه معین شدند زیرا که رؤسای قدس و رؤسای خانه خدا هم از بنی ایلعازار و هم از بنی ایتمار بودند. ۶ و شَمعی این نَسَبیل کاتب که از بنی لایوی بود، اسمهای ایشان را به حضور پادشاه و سروران و صادق کاهن و آخیمَلک بن ایتمار و رؤسای خاندان آبی کاهنان و لایوان نوشت و یک خاندان آبا به جهت ایلعازار گرفته شد و یک به جهت ایتمار گرفته شد. ۷ و قرعه اول برای یهویاریب بیرون آمد و دوم برای یدعی، ۸ و

نفر بودند. ۱۰ و سوم برای زکّور و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۱ و چهارم برای یصری و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۲ و پنجم برای تنّیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۳ و ششم برای بُقیّا و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۴ و هفتم برای یشرّیله و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۵ و هشتم برای اِشعیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۶ نهم برای مَنّیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۷ و دهم برای شَمعی و پسران او و برادران او دوازده نفر. ۱۸ و یازدهم برای عَزْرَئیل و پسران و برادران او دوازده نفر. ۱۹ و دوازدهم برای حَسْبیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۰ و سیزدهم برای شُوبائیل و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۱ و چهاردهم برای مَنّیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۲ و پانزدهم برای یریموت و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۳ و شانزدهم برای حَنّیا و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۴ و هفدهم برای یسبِقاشه و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۵ و هجدهم برای حَنّانی و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۶ و نوزدهم برای ملوتی و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۷ و بیستم برای ایلِیّاته و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۸ و بیست و یکم برای هُوْتیر و پسران و برادران او دوازده نفر. ۲۹ و بیست و دوم برای جَدَلّتی و پسران و برادران او دوازده نفر. ۳۰ و بیست و سوم برای مَحْزِیوت و پسران و برادران او دوازده نفر. ۳۱ و بیست و چهارم برای رُومَمّتی عَزْر و پسران و برادران او دوازده نفر.

**۲۶** و اما فرقه های دربانان: پس از فُورِحیان مَشَلَمَیا ابن قُورِی که از بنی آساف بود. ۲ و مَشَلَمَیا را پسران بود. نخست زاده اش زکریا و دوم یدبعیئیل و سوم زَبْدیا و چهارم بیتنیئیل. ۳ و پنجم عیلام و ششم یهوحنان و هفتم اِلْهَوعینای. ۴ و عُوبید اَدوم را پسران بود: نخست زاده اش، شَمعیّا و دوم یهُوزاباد و سوم یوآخ و چهارم ساکار و پنجم تَنّئیل. ۵ و ششم عَمّیئیل و هفتم یساکار و هشتم قَعْلانای زیرا خدا او را برکت داده بود. ۶ و برای پسرش شَمعیّا پسرانی که بر خاندان آباي خویش تسلط یافتند، زاییده شدند زیرا که ایشان مردان قوی شجاع بودند. ۷ پسران شَمعیّا عُنّتی و زَقائیل و عُوبید و اَلزّاباد که برادران او مردان شجاع بودند و اِلْهَو و سَمَکیّا. ۸ جمیع اینها از بنی عُوبید اَدوم بودند و ایشان با پسران و برادران ایشان در قوت خدمت مردان قابل بودند یعنی شصت و دو نفر (از اولاد) عُوبید اَدوم. ۹ و مَشَلَمَیا هجده نفر مردان قابل از پسران و برادران خود داشت. ۱۰ و حُوسه که از بنی مَرّاری بود پسران داشت که شمری رئیس ایشان بود زیرا اگر چه نخست زاده نبود، پدرش او را رئیس ساخت. ۱۱ و دوم حلقیا و سوم طَبّیّا و چهارم زکریا و جمیع پسران و برادران حُوسه سیزده نفر بودند. ۱۲ و به اینان یعنی به رُوسای ایشان فرقه های دربانان داده شد و وظیفه های ایشان مثل برادران ایشان بود تا در خانه خداوند خدمت نمایند. ۱۳ و ایشان از کوچک و بزرگ بر حسب خاندان آباي خویش برای هر دوازده فرقه انداختند. ۱۴ و فرقه شرقی به شَلَمَیا افتاد و بعد از او برای پسرش زکریا که مُشیر دانا بود، فرقه انداختند و فرقه او به سمت شمال بیرون آمد. ۱۵ و برای عُوبید اَدوم (قرعه) جنوبی و برای پسرانش (قرعه) بیت المال. ۱۶ و برای شَمیم و حُوسه قرعه مغربی نزد دروازه شَلکَت در جاده ای که

سوم برای حاریم و چهارم برای سَعُوریم، ۹ و پنجم برای مَلکیه و ششم برای میامین، ۱۰ و هفتم برای هَقُوص و هشتم برای آبیّا، ۱۱ و نهم برای یَشُوع و دهم برای شَكْنیا، ۱۲ و یازدهم برای اَلْیاشیب و دوازدهم برای یاقیم، ۱۳ و سیزدهم برای حُفّه و چهاردهم برای یَسَبّاب، ۱۴ و پانزدهم برای پَلْجَه و شانزدهم برای امیر، ۱۵ و هفدهم برای حیزیر و هجدهم برای هفصیص، ۱۶ و نوزدهم برای فَفْحیا و بیستم برای یَحْزِئیل، ۱۷ و بیست و یکم برای یاکین و بیست و دوم برای جاُمُول، ۱۸ و بیست و سوم برای دَلّایا و بیست و چهارم برای مَعْزیا. ۱۹ پس این است وظیفه ها و خدمت های ایشان به جهت داخل شدن در خانه خداوند بر حسب قانونی که به واسطه پدر ایشان هارون موافق فرمان یَهُوه خدای اسرائیل به ایشان داده شد. ۲۰ و اما درباره بقیه بنی لاوی، از بنی عَمْرَم شُوبائیل و از بنی شُوبائیل یَحْدیّا. ۲۱ و اما رَحَبیا. از بنی رَحَبیا یشیای رئیس، ۲۲ و از بنی یصهار شَلُومُوت و از بنی شَلُومُوت یَحْت. ۲۳ و از بنی حَبْرُون بریا و دومین اَمْرِیا و سومین یَحْزِئیل و چهارمین یَقْتَعَم. ۲۴ از بنی عَزْئیل میکا و از بنی میکا شامیر. ۲۵ و برادر میکا یشیا و از بنی یشیا زکریّا. ۲۶ و از بنی مَرّاری مَحْلی و مُوشی و پسر یعزیا بُتو. ۲۷ و از بنی مَرّاری پسران یعزیا بُتو و شُوهَم و زکُور و عِبري. ۲۸ و پسر مَحْلی اِلْعازار و او را فرزندی نَبود. ۲۹ و اما قیس، از بنی قیس یرحمیئیل، ۳۰ و از بنی مُوشی مَحْلی و عَادَر و یریموت. اینان بر حسب خاندان آباي ایشان بنی لاوی می باشند. ۳۱ ایشان نیز مثل برادران خود بنی هارون به حضور داود پادشاه و صادوق و اَحیمَلک و رُوسای آباي کَهَنه و لاویان قرعه انداختند یعنی خاندانهای آباي برادر بزرگتر برابر خاندانهای کوچکتر او بودند.

**۲۵** و داود و سرداران لشکر بعضی از پسران آساف و هیمان و یَدُوتون را به جهت خدمت جدا ساختند تا با بریط و عود و سنج نبوت نمایند؛ و شماره آنان که بر حسب خدمت خود به کار می برداختند این است: ۲ و اما از بنی آساف، زکُور و یوسف و تنّیا و اَشْرئیلَه پسران آساف زیر حکم آساف بودند که بر حسب فرمان پادشاه نبوت می نمود. ۳ و از یَدُوتون، پسران یَدُوتون جَدَلّیا و صَرّی و اَشعیا و حَسْبیا و مَنّیا شش نفر زیر حکم پدر خویش یَدُوتون با بریطها بودند که با حمد و تسبیح خداوند نبوت می نمود. ۴ و از هیمان، پسران هیمان بُقیّا و مَنّیا و عَزْئیل و شُوبیل و یریموت و حَنّیا و حَنّانی و اَلیّاته و جَدَلّتی و رُومَمّتی عَزْر و یسبِقاشه و مَلُوتی و هُوْتیر و مَحْزِیوت. ۵ جمیع اینها پسران هیمان بودند که در کلام خدا به جهت برافراشتن بوق رای پادشاه بود. و خدا به هیمان چهارده پسر و سه دختر داد. ۶ جمیع اینها زیر فرمان پدران خویش بودند تا در خانه خداوند با سنج و عود و بریط بسریند و زیر دست پادشاه و آساف و یَدُوتون و هیمان به خدمت خانه خدا بپردازند. ۷ و شماره ایشان با برادران ایشان که سراییدن را به جهت خداوند آموخته بودند، یعنی همه کسان ماهر دویست و هشتاد و هشت نفر بودند. ۸ و برای وظیفه های خود کوچک با بزرگ و معلم با تلمیذ علی السویه قرعه انداختند. ۹ پس قرعه اول بنی آساف برای یوسف بیرون آمد. و قرعه دوم برای جَدَلّیا و او و برادرانش و پسرانش دوازده

سر بالا می رفت و محرس این مقابل محرس آن بود. ۱۷ و به طرف شرقی شش نفر از لاویان بودند و به طرف شمال هر روزه چهار نفر و به طرف جنوب هر روزه چهار نفر و نزد بیت المال جفت جفت. ۱۸ و به طرف غربی فرّوار برای جاده سربالا چهار نفر و برای فرّوار دو نفر. ۱۹ اینها فرقه های دربانان از بني قُورح و از بني مَراري بودند. ۲۰ و اما از لاویان آخیا بر خزانه خانه خدا و بر خزانه موقوفات بود. ۲۱ و اما بني لادان: از پسران لادان جرشونی رؤسای خاندان آباي لادان یحییلی جرشونی. ۲۲ پسران یحییلی زیتام و برادرش یوئیل بر خزانه خانه خداوند بودند. ۲۳ از عَمَرمیان و از یصهاریان و از خَبْرُونیان و از عَزْرَئیلیان. ۲۴ و شَبُوتیل بن جَرشُوم بن موسی ناظر خزانه ها بود. ۲۵ و از برادرانش بني اَلعازار، پسرش زَحَبیا و پسرش اشعیا و پسرش یورام و پسرش زَکَرِي و پسرش شَلومیت. ۲۶ این شَلومیت و برادرانش بر جمیع خزان موقوفاتی که داود پادشاه وقف کرده بود و رؤسای آبا و رؤسای هزاره ها و صده ها و سرداران لشکر بودند. ۲۷ از جنگها و غنیمت ها وقف کردند تا خانه خداوند را تعمیر نمایند. ۲۸ و هر آنچه سموئیل رایی و شاول بن قیس و آبنرین نیر و یوآب بن صَرویه وقف کرده بودند و هر چه هر کس وقف کرده بود زیر دست شَلومیت و برادرانش بود. ۲۹ و از یصهاریان کَننیا و پسرانش برای اعمال خارجه اسرائیل صاحبان منصب و داران بودند. ۳۰ و از خَبْرُونیان حَسَبیا و برادرانش هزار و هفتصد نفر مردان شجاع به آن طرف اَرْدُن به سمت مغرب به جهت هر کار خداوند و به جهت خدمت پادشاه بر اسرائیل گماشته شده بودند. ۳۱ از خَبْرُونیان: بر حسب انساب آباي ایشان بریا رئیس خَبْرُونیان بود و در سال چهلم سلطنت داود طلبیده شدند و در میان ایشان مردان شجاع در یعزیر جلعاد یافت شدند. ۳۲ و از برادرانش دو هزار و هفتصد مرد شجاع و رئیس آبا بودند. پس داود پادشاه ایشان را بر رؤیینان و جادیان و نصف سبط مَنَسِي برای همه امور خدا و امور پادشاه گماشت.

**۲۷** و از بني اسرائیل بر حسب شماره ایشان از رؤسای آبا و رؤسای هزاره و صده و صاحبان منصب که پادشاه را در همه امور فرقه های داخله و خارجه ماه به ماه در همه ماههای سال خدمت می کردند، هر فرقه بیست و چهار هزار نفر بودند. ۲ و بر فرقه اول برای ماه اول یَشبعام بن زَبَدیئیل بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۳ و از پسران فازص رئیس جمیع رؤسای لشکر، به جهت ماه اول بود. ۴ و بر فرقه ماه دوم دُوداي اَحُوخِي و از فرقه او مَقْلُوت رئیس بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۵ و رئیس لشکر سوم برای ماه سوم بنایا ابن یهُویادع کاهن بزرگ بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۶ این همان بنایا است که در میان آن سی نفر بزرگ بود و بر آن سی نفر برتری داشت و از فرقه او پسرش عَمَرمیاباد بود. ۷ و رئیس چهارم برای ماه چهارم عَسائیل برادر یوآب و بعد از او برادرش زَبَدیا بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۸ و رئیس پنجم برای ماه پنجم شَمهُوت یزراحی بود و در فرقه او بیست و چهار هزار نفر بودند. ۹ و رئیس ششم برای ماه ششم عیرا ابن

**۲۸** و داود جمیع رؤسای اسرائیل را از رؤسای اسباط و رؤسای فرقه هایی که پادشاه را خدمت می کردند و رؤسای هزاره و رؤسای صده و ناظران همه اندوخته ها و اموال پادشاه و پسرانش را با خواجه سرایان و شجاعان و جمیع مردان جنگی در اورشلیم جمع کرد. ۲ پس داود پادشاه بریا ایستاده، گفت: « ای برادرانم و ای قوم من! مرا بشنوید! من اراده



داشتیم خانه ای که آرامگاه تابوت عهد خداوند و پای انداز پایهای خدای ما باشد بنا نمایم، و برای بنای آن تدارک دیده بودم. ۳ لیکن خدا مرا گفت: تو خانه ای به جهت اسم من بنا نخواهی نمود، زیرا مرد جنگی هستی و خون ریخته ای. ۴ لیکن یهوه خدای اسرائیل مرا از تمامی خاندان پدرم برگزیده است که بر اسرائیل تا ابد پادشاه بشوم، زیرا که یهودا را برای ریاست اختیار کرد و از خاندان یهودا خاندان پدر مرا و از فرزندان پدرم مرا پسند کرد تا مرا بر تمامی اسرائیل به پادشاهی نصب نماید. ۵ و از جمیع پسران من (زیرا خداوند پسران بسیار به من داده است)، پسر سلیمان را برگزیده است تا بر کرسی سلطنت خداوند بر اسرائیل بنشیند. ۶ و به من گفت: پسر تو سلیمان، او است که خانه مرا و صحن های مرا بنا خواهد نمود، زیرا که او را برگزیده ام تا پسر من باشد و من پدر او خواهم بود. ۷

۲۹ و داود پادشاه به تمامی جماعت گفت: «پسر سلیمان که خدا او را به تنهایی برای خود برگزیده، جوان و لطیف است و این موهب عظیمی است زیرا که هیكل به جهت انسان نیست بلکه برای یهوه خدا است. ۲ و من به جهت خانه خدای خود به تمامی قوتم تدارک دیده ام، طلا را به جهت چیزهای طلایی و نقره را برای چیزهای نقره ای و برنج را به جهت چیزهای برنجین و آهن را برای چیزهای آهنین و چوب را به جهت چیزهای چوبین و سنگ را جزع و سنگهای ترصیع و سنگهای سیاه و سنگهای رنگارنگ و هر قسم سنگ گرانها و سنگ مرمر فراوان. ۳ و نیز چونکه به خانه خدای خود رغبت داشتم و طلا و نقره از اموال خاص خود داشتم، آن را علاوه بر هر آنچه به جهت خانه قدس تدارک دیدم برای برای خانه خدای خود دادم. ۴ یعنی سه هزار وزنه طلا از طلای اوفیر و هفت هزار وزنه نقره خالص به جهت پوشانیدن دیوارهای خانه ها. ۵ طلا را به جهت چیزهای طلا و نقره را به جهت چیزهای نقره و به جهت تمامی کاری که به دست صنعتگران ساخته می شود. پس کیست که به خوشی دل خوشن را امروز برای خداوند وقف نماید؟» ۶ آنگاه رؤسای خاندانهای آبا و رؤسای اسباط اسرائیل و سرداران هزاره و صده با ناظران کارهای پادشاه به خوشی دل هدایا آوردند. ۷ و به جهت خدمت خانه خدا پنج هزار وزنه و ده هزار درهم طلا و ده هزار وزنه نقره و هجده هزار وزنه برنج و صد هزار وزنه آهن دادند. ۸ و هر کس که سنگهای گرانها نزد او یافت شد، آنها را به خزانه خانه خداوند به دست یحییئیل جرشونی داد. ۹ آنگاه قوم از آن رو که به خوشی دل هدیه آورده بودند شاد شدند زیرا به دل کامل هدایای تبرکی برای خداوند آوردند و داود پادشاه نیز بسیار شاد و مسرور شد. ۱۰ و داود به حضور تمامی جماعت خداوند را مبارک خواند و داود گفت: «ای یهوه خدای پدر ما اسرائیل تو از ازل تا به ابد مبارک هستی. ۱۱ و ای خداوند عظمت و جبروت و جلال و قوت و کبریا از آن تو است زیرا هر چه در آسمان و زمین است از آن تو می باشد. و ای خداوند ملکوت از آن تو است و تو بر همه سر و متعال هستی. ۱۲ و دولت از تو می آید و تو بر همه حاکمی، و کبریا و جبروت در دست تو است و عظمت دادن و قوت بخشیدن به همه کس در دست تو است. ۱۳ و الآن ای خدای ما تو را حمد می گویم و اسم مجید تو را تسبیح می خوانیم. ۱۴ لیکن من کیستم و قوم من کیستند که قابلیت داشته باشیم که به خوشی دل اینطور هدایا بیاوریم؟ زیرا که همه این چیزها از آن تو است و از دست تو به تو داده ایم. ۱۵ زیرا که ما مثل همه اجداد خود به حضور تو غریب و نزیل می باشیم و ایام ما بر زمین مثل سایه است و هیچ دوام ندارد. ۱۶ ای یهوه

خدای ما تمامی این اموال که به جهت ساختن خانه برای اسم قدوس تو مهیا ساخته ایم، از دست تو و تمامی آن از آن تو می باشد. ۱۷ و می دانم ای خدایم که دلها را می آزمایی و استقامت را دوست می داری و من به استقامت دل خود همه این چیزها را به خوشی دادم و الآن قوم تو را که اینجا حاضرند دیدم که به شادمانی و خوشی دل هدایا برای تو آوردند. ۱۸ ای یهوه خدای پدران ما ابراهیم و اسحاق و اسرائیل این را همیشه در تصور فکرهاي دل قوم خود نگاه دار و دلهاي ایشان را به سوي خود ثابت گردان. ۱۹ و به پسر من سلیمان دل کامل عطا فرما تا اوامر و شهادت و فرایض تو را نگاه دارد، و جمیع این کارها را به عمل آورد و هیكل را که من برای آن تدارک دیدم بنا نماید.» ۲۰ پس داود به تمامی جماعت گفت: « یهوه خدای خود را متبارک خوانید.» و تمامی جماعت یهوه خدای پدران خویش را متبارک خوانده، به رو افتاده، خداوند را سجده کردند و پادشاه را تعظیم نمودند. ۲۱ و در فردای آن روز برای خداوند ذبایح ذبح کردند و قربانی های سوختنی برای خداوند گذراندند یعنی هزار گاو و هزار قوچ و هزار بره با هدایای ریختنی و ذبایح بسیار به جهت تمامی اسرائیل. ۲۲ و در آن روز به حضور خداوند به شادی عظیم اکل و شرب نمودند، و سلیمان پسر داود را دوباره به پادشاهی نصب نموده، او را به حضور خداوند به ریاست و صادوق را به کهنات مسح نمودند. ۲۳ پس سلیمان بر کرسی خداوند نشست، به جای پدرش داود پادشاهی کرد و کامیاب شد و تمامی اسرائیل او را اطاعت کردند. ۲۴ و جمیع سروران و شجاعان و همه پسران داود پادشاه نیز مطیع سلیمان پادشاه شدند. ۲۵ و خداوند سلیمان را در نظر تمام اسرائیل بسیار بزرگ گردانید و او را جلالی شاهانه داد که به هیچ پادشاه اسرائیل قبل از او داده نشده بود. ۲۶ پس داود بن یسی بر تمامی اسرائیل سلطنت نمود. ۲۷ و مدت سلطنت او بر اسرائیل چهل سال بود، اما در خبرون هفت سال سلطنت کرد و در اورشلیم سی و سه سال پادشاهی کرد. ۲۸ و در پیری نیکو از عمر و دولت و حشمت سیر شده، وفات نمود و پسرش سلیمان به جایش پادشاه شد. ۲۹ و اینک امور اول و آخر داود پادشاه در سفر اخبار سموئیل رایی و اخبار ناتان نبی و اخبار جاد رایی، ۳۰ با تمامی سلطنت و جبروت او و روزگاری که بر وی و بر اسرائیل و بر جمیع ممالک آن اراضی گذشت، مکتوب است.

«چنانکه با پدرم داود رفتار نمودی و چوب سرو آزاد برایش فرستادی تا خانه‌ای به جهت سکونت خویش بنا نماید، (همچنین با من رفتار نما).»

۴ اینک من خانه‌ای برای اسم یهوه خدای خود بنا می‌نمایم تا آن را برای او تقدیس کنم و بخور معطر در حضور وی بسوزانم، و به جهت نان تقدیم دائمی و قربانی های سوختنی صبح وشام، و به جهت سب‌ها و غره‌ها و عیدهای یهوه خدای ما زیرا که این برای اسرائیل فریضه‌ای ابدی است. ۵ و خانه‌ای که من بنا می‌کنم عظیم است، زیرا که خدای ما از جمیع خدایان عظیم ترمی باشد. ۶ و کیست که خانه‌ای برای او تواند ساخت؟ زیرا فلک و فلک الافلاک گنجایش او را ندارد؛ و من کیستم که خانه‌ای برای وی بنا نمایم؟ نی بلکه برای سوزانیدن بخور در حضور وی. ۷ و حال کسی را برای من بفرست که در کار طلا و نقره و برنج و آهن و ارغوان و قرمز و آسمانجونی ماهر در صنعت نقاشی دانا باشد، تا با صنعتگرانی که نزد من در یهودا و اورشلیم هستند که پدر من داود ایشان را حاضر ساخت، باشد. ۸ و چوب سروآزاد و صنوبر و چوب صندل برای من از لبنان بفرست، زیرا بندگان تو را می‌دانم که در بریدن چوب لبنان ماهرند و اینک بندگان من با بندگان تو خواهند بود. ۹ تا چوب فراوان برای من مهیا سازند زیرا خانه‌ای که من بنا می‌کنم عظیم و عجیب خواهد بود. ۱۰ و اینک به چوب بران که این چوب را می‌برند، من بیست هزار کر گندم کوبیده شده، و بیست هزار کر جو و بیست هزارب شراب و بیست هزار بت روغن برای بندگان تو خواهم داد. ۱۱ و حورام پادشاه صور مکتوب جواب داده، آن را نزد سلیمان فرستاد که «چون خداوند قوم خود را دوست می‌دارد از این جهت تو را به پادشاهی ایشان نصب نموده است.» ۱۲ و حورام گفت: «متبارک باد یهوه خدای اسرائیل که آفریننده آسمان و زمین می‌باشد، زیرا که به داود پادشاه پسری حکیم و صاحب معرفت و فهم بخشیده است تا خانه‌ای برای خداوند و خانه‌ای برای سلطنت خودش بنا نماید. ۱۳ و الان حورام را که مردی حکیم و صاحب فهم از کسان پدر من است فرستادم. ۱۴ و او پسرزنی از دختران دان است، و پدرش مرد صوری بود و به کار طلا و نقره و برنج و آهن و سنگ و چوب و ارغوان و آسمانجونی و کتان نازک و قرمز و هر صنعت نقاشی و اختراع همه اختراعات ماهر است، تا برای او با صنعتگران توو صنعتگران آقام پدرت داود کاری معین بشود. ۱۵ پس حال آقام گندم و جو و روغن و شراب را که ذکر نموده بود، برای بندگان خود بفرستد. ۱۶ و ما چوب از لبنان به قدر احتیاج تو خواهیم برید، و آنها را بسته ساخته، بروی دریا به یافا خواهیم آورد و تو آن را به اورشلیم خواهی برد.» ۱۷ پس سلیمان تمامی مردان غریب را که درزمین اسرائیل بودند، بعد از شماره‌ای که پدرش داود آنها را شمرده بود شمرده، و صد و پنجاه و سه هزار و ششصد نفر از آنها یافت شدند. ۱۸ و ازایشان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب در کوهها و سه هزار و شش صد نفر برای نظارت تا از مردم کار بگیرند، تعیین نمود.

۱ و سلیمان پسر داود در سلطنت خود قوی شد و یهوه خدایش با وی می‌بود و او را عظمت بسیار بخشید. ۲ و سلیمان تمامی اسرائیل و سرداران هزاره و صده و داوران و هر رئیس را که در تمامی اسرائیل بود از روسای خاندانهای آبا خواند. ۳ و سلیمان با تمامی جماعت به مکان بلندی که در جبعون بود رفتند زیرا خیمه اجتماع خدا که موسی بنده خداوند آن را در بیابان ساخته بود در آنجا بود. ۴ لیکن داود تابوت خدا را از قریه یعاریم به جایی که داود برایش مهیا کرده بود بالا آورد و خیمه‌ای برایش در اورشلیم برپا نمود. ۵ و مذبح برنجینی که بصلئیل بن اوری این حور ساخته بود، در آنجا پیش مسکن خداوند ماند و سلیمان و جماعت نزد آن مسالت نمودند. ۶ پس سلیمان به آنجا نزد مذبح برنجینی که در خیمه اجتماع بود به حضور خداوند برآمده، هزار قربانی سوختنی بر آن گذرانید. ۷ در همان شب خدا به سلیمان ظاهر شد و او را گفت: «آنچه را که به تو بدهم طلب نما.» ۸ سلیمان به خدا گفت: «تو به پدرم داود احسان عظیم نمودی و مرا به جای او پادشاه ساختی. ۹ حال ای یهوه خدا به وعده خود که به پدرم داود دادی وفا نما زیرا که تو مرا بر قومی که مثل غبار زمین کشیدند پادشاه ساختی. ۱۰ الان حکمت و معرفت را به من عطا فرما تا به حضور این قوم خروج و دخول نمایم زیرا کیست که این قوم عظیم تو را داوری تواند نمود؟» ۱۱ خدا به سلیمان گفت: «چونکه این در خاطر تو بود و دولت و توانگری و حشمت و جان دشمنانت را نطلبیدی و نیز طول ایام را نخواستی بلکه به جهت خود حکمت و معرفت رادرخواست کردی تا بر قوم من که تو را بر سلطنت ایشان نصب نموده‌ام داوری نمای. ۱۲ لهذا حکمت و معرفت به تو بخشیده شد و دولت و توانگری و حشمت را نیز به تو خواهم داد که پادشاهانی که قبل از تو بودند مثل آن را نداشتند و بعد از تو نیز مثل آن را نخواهند داشت.» ۱۳ پس سلیمان از مکان بلندی که در جبعون بود از حضور خیمه اجتماع به اورشلیم مراجعت کرد و بر اسرائیل سلطنت نمود. ۱۴ و سلیمان ارایه‌ها و سواران جمع کرده، هزار و چهارصد ارایه و دوازده هزار سوار داشت، و آنها را در شهرهای ارایه‌ها و نزد پادشاه دراورشلیم گذاشت. ۱۵ و پادشاه نقره و طلا را در اورشلیم مثل سنگها و چوب سرو آزاد را مثل چوب افراغ که در همواری است فراوان ساخت. ۱۶ و اسبهای سلیمان از مصر آورده می‌شد، و تاجران پادشاه دسته های آنها را می‌خریدند هر دسته را به قیمت معین. ۱۷ و یک ارایه را به قیمت ششصد مثقال نقره از مصر بیرون می‌آوردند و می‌رسانیدند و یک اسب را به قیمت صد و پنجاه، و همچنین برای جمیع پادشاهان حتیان و پادشاهان آرام به توسط آنها بیرون می‌آوردند.

۲ و سلیمان قصد نمود که خانه‌ای برای اسم یهوه و خانه‌ای به جهت سلطنت خودش بنا نماید. ۲ و سلیمان هفتاد هزار نفر برای حمل بارها، و هشتاد هزار نفر برای بریدن چوب درکوهها، و سه هزار و ششصد نفر برای نظارت آنها شمرده. ۳ و سلیمان نزد حورام، پادشاه صور فرستاده، گفت:

بت به پیمایش داشت. ۶ و ده حوض ساخت و از آنها پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ گذاشت تا در آنها شست و شو نمایند، و آنچه را که به قربانی های سوختنی تعلق داشت در آنها می شستند، اما دریاچه برای شست و شوی کاهنان بود. ۷ و ده شمعدان طلا موافق قانون آنها ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ درهیکل گذاشت. ۸ و ده میز ساخته، پنج را به طرف راست و پنج را به طرف چپ درهیکل گذاشت، و صد کاسه طلا ساخت. ۹ و صحن کاهنان و صحن بزرگ و دروازه های صحن (بزرگ را) ساخت، و درهای آنها را به برنج پوشانید. ۱۰ و دریاچه را به جانب راست خانه به سوی مشرق از طرف جنوب گذاشت. ۱۱ و حورام دیگها و خاکندازها و کاسهها را ساخت پس حورام تمام کاری که برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خدا می کرد به انجام رسانید. ۱۲ و ستون و پیاله های تاجهایی که بر سر دوستون بود و دو شبکه به جهت پوشانیدن دو پیاله تاجهایی که بر ستونها بود ۱۳ و چهارصد انار برای دو شبکه و دو صف انار برای هر شبکه بود تا دو پیاله تاجهایی را که بالای ستونها بود پوشاند. ۱۴ و پایهها را ساخت و حوضها را بر پایه هاساخت. ۱۵ و یک دریاچه و دوازده گاو را زبردیاچه (ساخت) ۱۶ و دیگها و خاکندازها و چنگالها و تمامی اسباب آنها را پدرش حورام برای سلیمان پادشاه به جهت خانه خداوند از برنج صیقلی ساخت. ۱۷ آنها را پادشاه در صحرای اردن در گل رست که در میان سکوت و صرده بود ریخت. ۱۸ و سلیمان تمام این آلات را از حد زیاده ساخت، چونکه وزن برنج دریافت نمی شد. ۱۹ و سلیمان تمامی آلات را که در خانه خدا بود و مذبح طلا و میزها را که نان تقدیم بر آنها بود ساخت. ۲۰ و شمعدانها و چراغهای آنها را از طلای خالص تا برحسب معمول در مقابل محراب افروخته شود. ۲۱ و گلهها و چراغها و انبرها را از طلا یعنی از زر خالص ساخت. ۲۲ و گلگیرها و کاسهها و قاشقها و مجمرها را از طلای خالص (ساخت)، و دروازه خانه و درهای اندرونی آن به جهت قدس الاقداس و درهای خانه هیکل از طلا بود.

۵ پس تمامی کاری که سلیمان به جهت خانه خداوند کرد تمام شد، و سلیمان موقوفات پدرش داود را داخل ساخت، و نقره و طلا و سایر آلات آنها را در خزاین خانه خدا گذاشت. ۲ آنگاه سلیمان مشایخ اسرائیل و جمیع روسای اسباط و سروران آبی بنی اسرائیل را در اورشلیم جمع کرد تا تابوت عهد خداوند را از شهر داود که صهیون باشد، برآورند. ۳ و جمیع مردان اسرائیل در عید ماه هفتم نزد پادشاه جمع شدند. ۴ پس جمیع مشایخ اسرائیل آمدند و لاویان تابوت را برداشتند. ۵ و تابوت و خیمه اجتماع و همه آلات مقدس را که در خیمه بود برآوردند، و لاویان کهنه آنها را برداشتند. ۶ و سلیمان پادشاه و تمامی جماعت اسرائیل که نزدی جمع شده بودند پیش تابوت ایستادند، و آنقدر گوسفند و گاو ذبح کردند که به شماره و حساب نمی آمد. ۷ و کاهنان تابوت عهد خداوند را به مکانش در محراب خانه، یعنی در قدس الاقداس زیر بالهای کروبیان درآوردند. ۸ و کروبیان بالهای خود را بر مکان تابوت پهن می کردند و کروبیان تابوت و عصاهایش را از بالای

۳ و سلیمان شروع کرد به بنا نمودن خانه خداوند در اورشلیم بر کوه موریا، جایی که (خداوند) بر پدرش داود ظاهر شده بود، جایی که داود در خرمنگاه از بنویس تعیین کرده بود. ۲ و در روز دوم ماه دوم از سال چهارم سلطنت خود به بنا کردن شروع نمود. ۳ و این است اساس هایی که سلیمان برای بنا نمودن خانه خدا نهاد: طولش به ذراعها برحسب پیمایش اول شصت ذراع و عرضش بیست ذراع، ۴ و طول رواقی که پیش خانه بود مطابق عرض خانه بیست ذراع، و بلندیش صد و بیست ذراع و اندرونش رابه طلای خالص پوشانید. ۵ و خانه بزرگ را به چوب صنوبر پوشانید و آن را به زر خالص پوشانید، و بر آن درختان خرما و رشتهها نقش نمود. ۶ و خانه را به سنگهای گرانبها برای زیبایی مرصع ساخت، و طلای آن طلای فروایم بود. ۷ و تیرها و آستانهها و دیوارها و درهای خانه را به طلا پوشانید و بر دیوارها کروبیان نقش نمود. ۸ و خانه قدس الاقداس را ساخت که طولش موافق عرض خانه بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع بود، و آن را به زر خالص به مقدار ششصدوزنه پوشانید. ۹ و وزن میخها پنجاه مثقال طلا بود، و بالاخانهها را به طلا پوشانید. ۱۰ و در خانه قدس الاقداس دو کروبی مجسمه کاری ساخت و آنها را به طلا پوشانید. ۱۱ و طول بالهای کروبیان بیست ذراع بود که بال یکی پنج ذراع بوده، به دیوار خانه می رسید و بال دیگرش پنج ذراع بوده، به بال کروبی دیگر برمی خورد. ۱۲ و بال کروبی دیگر پنج ذراع بوده، به دیوار خانه می رسید و بال دیگرش پنج ذراع بوده، به بال کروبی دیگر ملصق می شد. ۱۳ و بالهای این کروبیان به قدر بیست ذراع پهن می بود آنها بر پایهای خود ایستاده بودند، و رویهای آنها به سوی اندرون خانه می بود. ۱۴ و حجاب را از آسمانجونی و ارغوان و قرمز و کتان نازک ساخت، و کروبیان بر آن نقش نمود. ۱۵ و پیش خانه دو ستون ساخت که طول آنها سی و پنج ذراع بود و تاجی که بر سر هر یکی از آنها بود پنج ذراع بود. ۱۶ و رشتهها مثل آهنایی که در محراب بود ساخته، آنها را بر سر ستونها نهاد و صد انار ساخته، بر رشتهها گذاشت. ۱۷ و ستونها را پیش هیکل یکی به دست راست، و دیگری به طرف چپ برپا نمود، و آن را که به طرف راست بود یاکین و آن را که به طرف چپ بود بوعز نام نهاد.

۴ و مذبح برنجینی ساخت که طولش بیست ذراع، و عرضش بیست ذراع، و بلندیش ده ذراع بود. ۲ و دریاچه ریخته شده را ساخت که از لب تا لبش ده ذراع بود، و از هر طرف مدور بود، و بلندیش پنج ذراع، و ریسمانی سی ذراعی آن را گرداگرد احاطه می داشت. ۳ و زیر آن از هر طرف صورت گاووان بود که آن را گرداگرد احاطه می داشتند، یعنی برای هر ذراع ده از آنها دریاچه را از هر جانب احاطه می داشتند، و آن گاووان در دو صف بودند و در حین ریخته شدن آن ریخته شدند. ۴ و آن بر دوازده گاو قایم بود که روی سه از آنها به سوی شمال و روی سه به سوی مغرب و روی سه به سوی جنوب و روی سه به سوی مشرق بود، و دریاچه بر فوق آنها و همه موخرهای آنها به طرف اندرون بود. ۵ و حجم آن یک وجب بود و لبش مثل لب کاسه مانند گل سوسن ساخته شده بود که گنجایش سه هزار

پوشانیدند. ۹ و عصاها اینقدر دراز بود که سرهای عصاها از تابوت پیش محراب دیده می شد، اما از بیرون دیده نمی شد، و تا امروز در آنجا است. ۱۰ و در تابوت چیزی نبود سواى آن دو لوح که موسی در حوریب در آن گذاشت وقتی که خداوند با بنی اسرائیل در حین بیرون آمدن ایشان از مصر عهد بست. ۱۱ و واقع شد که چون کاهنان از قدس بیرون آمدند (زیرا همه کاهنانی که حاضر بودند بدون ملاحظه نوبتهای خود خویششان را تقدیس کردند. ۱۲ و جمیع لایوانی که معنی بودند یعنی آساف وهیمان و یدون و پسران و برادران ایشان به کتان نازک ملبس شده، با سنجها و بریطها و عودها به طرف مشرق مذبح ایستاده بودند، و با ایشان صدو بیست کاهن بودند که کرنا می نواختند). ۱۳ پس واقع شد که چون کرناوزان و مغنیان مثل یک نفره یک آواز در حمد و تسبیح خداوند به صدا آمدند، و چون با کرناها و سنجها و سایر آلات موسیقی به آواز بلند خواندند و خداوند را حمد گفتند که او نیکو است زیرا که رحمت او تا ابدالابد است، آنگاه خانه یعنی خانه خداوند از ابر پر شد. ۱۴ و کاهنان به سبب ابر نتوانستند برای خدمت بایستند زیرا که جلال یهوه خانه خدا را پر کرده بود.

۶ آنگاه سلیمان گفت: «خداوند فرموده است که در تاریکی غلیظ ساکن می شوم. ۲ اما من خانه‌ای برای سکونت تو و مکانی را که تا به ابد ساکن شوی بنا نموده‌ام.» ۳ و پادشاه روی خود را برگردانید، تمامی جماعت اسرائیل را برکت داد، و تمامی جماعت اسرائیل بایستادند. ۴ پس گفت: «یهوه خدای اسرائیل متبرک باد که به دهان خود به پدرم داود وعده داده، و به دست خود آن را به‌جا آورده، گفت: ۵ از روزی که قوم خود را از زمین مصر بیرون آورد شهری از جمیع اسباط اسرائیل برنگزیدم تا خانه‌ای بنا نمایم که اسم من در آن باشد، و کسی را برنگزیدم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود. ۶ اما اورشلیم را برنگزیدم تا اسم من در آنجا باشد و داود را انتخاب نمودم تا پیشوای قوم من اسرائیل بشود. ۷ و در دل پدرم داود بود که خانه‌ای برای اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نماید. ۸ اما خداوند به پدرم داود گفت: چون در دل تو بود که خانه‌ای برای اسم من بنا نمایی نیکو کردی که این را در دل خود نهادی. ۹ لیکن تو خانه را بنا نخواهی نمود، بلکه پسر تو که از صلب تو بیرون آید او خانه را برای اسم من بنا خواهد کرد. ۱۰ پس خداوند کلامی را که گفته بود ثابت گردانید و من به‌جای پدرم داود برخاسته، و بر وفق آنچه خداوند گفته بود پرکسی اسرائیل نشسته‌ام و خانه را به اسم یهوه خدای اسرائیل بنا نمودم. ۱۱ و تابوت را که عهد خداوند که آن را با بنی اسرائیل بسته بود در آن می‌باشد در آنجا گذاشتم.» ۱۲ و او پیش مذبح خداوند به حضور تمامی جماعت اسرائیل ایستاده، دستهای خود را برافراشت. ۱۳ زیرا که سلیمان منبر برنجینی را که طولش پنج ذراع، و عرضش پنج ذراع، و بلندی سه ذراع بود ساخته، آن را در میان صحن گذاشت و بر آن ایستاده، به حضور تمامی جماعت اسرائیل زانو زد و دستهای خود را به سوی آسمان برافراشته، ۱۴ گفت: «ای یهوه خدای اسرائیل! خدایی مثل تو نه در آسمان و نه در زمین می‌باشد که با بندگان خود که به حضور تو به تمامی دل خویش سلوک

۳۲ «و نیز غریبی که از قوم تو اسرائیل نباشد و به خاطر اسم عظیم تو و دست قوی و بازوی برافراشته تو از زمین بعید آمده باشد، پس چون بیاید و به سوی این خانه دعا نماید، ۳۳ آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، بشنو و موافق هرآنچه آن غریب نزد تو استغاثه نماید به عمل آورتا جمیع قومهای جهان اسم تو را بشناسند و مثل قوم تو اسرائیل از تو بترسند و بدانند که اسم تو براین خانه‌ای که بنا کرده‌ام نهاده شده است. ۳۴ «اگر قوم تو برای مقاتله با دشمنان خود به راهی که ایشان را فرستاده باشی، بیرون روند و به سوی شهری که برگزیده‌ای و خانه‌ای که به جهت اسم تو بنا کرده‌ام، نزد تو دعا نمایند، ۳۵ آنگاه دعای تضرع ایشان را از آسمان بشنو و حق ایشان را به‌جا آور. ۳۶ «و اگر به تو گناه ورزیده باشند زیرا انسانی نیست که گناه نکند، و بر ایشان غضبناک شده، ایشان را به‌دست دشمنان تسلیم کرده باشی و اسیرکنندگان ایشان، ایشان را به زمین دور یازدیک ببرند، ۳۷ پس اگر در زمینی که در آن اسیرباشند به خود آمده، بازگشت نمایند و در زمین اسیری خود نزد تو تضرع نموده، گویند که گناه کرده و عصیان ورزیده، و شیرازه رفتارنموده‌ایم، ۳۸ و در زمین اسیری خویش که ایشان را به آن به اسیری برده باشند، به تمامی دل و تمامی جان خود به تو بازگشت نمایند، و به سوی زمینی که به پدران ایشان داده‌ای و شهری که برگزیده‌ای و خانه‌ای که برای اسم تو بنا کرده‌ام دعا نمایند، ۳۹ آنگاه از آسمان، مکان سکونت خود، دعا و تضرع ایشان را بشنو و حق ایشان را بجا آور، و قوم خود را که به تو گناه ورزیده باشند بیامرز. ۴۰ پس الان ای خدای من چشمان تو بازشود و گوشهای تو به دعاهایی که در این مکان کرده شود شنوا باشد. ۴۱ و حال توای بیهو خدا، با تابوت قوت خود به سوی آرامگاه خویش برخیز. ای بیهو خدا کاهنان تو به نجات ملیس گردند و مقدسات به نیکی شادمان بشوند ۴۲ ای بیهو خدا روی مسیح خود را برنگردان و رحمتهای بنده خود داود را بیاد آور.»

**۷** و چون سلیمان از دعا کردن فارغ شد، آتش از آسمان فرود آمده، قربانی های سوختنی و ذبایح را سوزانید و جلال خداوند خانه را مملوساخت. ۲ و کاهنان به خانه خداوند نتوانستند داخل شوند، زیرا جلال بیهو خانه خداوند را پر کرده بود. ۳ و چون تمامی بنی اسرائیل آتش را که فرود می‌آمد و جلال خداوند را که بر خانه می‌بود دیدند، روی خود را به زمین بر سنگفرش نهادند و سجده نموده، خداوند را حمد گفتند که او نیکو است، زیرا که رحمت او تا ابدالابد است. ۴ و پادشاه و تمامی قوم قربانی‌ها در حضور خداوند گذرانیدند. ۵ و سلیمان پادشاه بیست و دو هزار گاو و صد و بیست هزار گوسفند برای قربانی گذرانید و پادشاه و تمامی قوم، خانه خدا را تبریک نمودند. ۶ و کاهنان بر سر شغل‌های مخصوص خود ایستاده بودند و لاوریان، آلات نغمه خداوند را (به‌دست گرفتند) که داود پادشاه آنها را ساخته بود، تا خداوند را به آنها حمد گویند، زیرا که رحمت او تا ابدالابد است، و داوود به وساطت آنها تسبیح می‌خواند و کاهنان پیش ایشان کرنا می‌نواختند و تمام اسرائیل ایستاده بودند. ۷ و سلیمان وسط صحنی را که پیش خانه خداوند بود، تقدیس نمود زیرا که در

**۸** و بعد از انقضای بیست سالی که سلیمان خانه خداوند و خانه خود را بنا می‌کرد، ۲ سلیمان شهرهایی را که حورام به سلیمان داده بود تعمیر نمود، و بنی اسرائیل را در آنها ساکن گردانید. ۳ و سلیمان به حمات صوبه رفته، آن را تسخیر نمود. ۴ و تدمور را در بیابان و همه شهرهای خزینه را که در حمات بنا کرده بود به اتمام رسانید. ۵ و بیت حورون بالا و بیت

حورون پایین را بنا نمود که شهرهای حصاردار با دیوارها و دروازه‌ها و پشت بندها بود. ۶ و بعله و همه شهرهای خزانه را که سلیمان داشت، و جمیع شهرهای اراهه‌ها و شهرهای سوران را و هرآنچه را که سلیمان می‌خواست در اورشلیم و لبنان و تمامی زمین مملکت خویش بنا نماید (بنا نمود). ۷ و تمامی کسانی که از حتیان و اموریان و فرزین و حویان و بیوسیان باقی‌مانده، و از بنی‌اسرائیل نبودند، ۸ یعنی از پسران ایشان که در زمین بعد از ایشان باقی‌مانده بودند، و بنی‌اسرائیل ایشان را هلاک نکرده بودند، سلیمان از ایشان تا امروز سخره گرفت. ۹ اما از بنی‌اسرائیل سلیمان احدی را برای کار خود به غلامی نگرفت بلکه ایشان مردان جنگی و سرداران ابطال و سرداران اراهه هاو سوران او بودند. ۱۰ و سروران مقدم سلیمان پادشاه که بر قوم حکمرانی می‌کردند دویست و پنجاه نفر بودند. ۱۱ و سلیمان دختر فرعون را از شهر داود به خانه‌ای که برایش بنا کرده بود آورد، زیرا گفت: «زن من در خانه داود پادشاه اسرائیل ساکن نخواهد شد، چونکه همه جایهایی که تابوت خداوند داخل آنها شده است مقدس می‌باشد.» ۱۲ آنگاه سلیمان قربانی‌های سوختنی بر مذبح خداوند که آن را پیش رواق بنا کرده بود برای خداوند گذرانید. ۱۳ یعنی قربانی‌های سوختنی قسمت هر روز در روزش برحسب فرمان موسی در روزهای سبت، و غره‌ها و سه مرتبه در هر سال در مواسم یعنی در عید فطیر و عید هفته‌ها و عید خیمه‌ها. ۱۴ و فرقه‌های کاهنان را برحسب امر پدر خود داود بر سر خدمت ایشان معین کرد و لاویان را بر سر شغل‌های ایشان تا تسبیح بخوانند و به حضور کاهنان لوازم خدمت هر روز را در روزش بجا آورند و دربانان را برحسب فرقه‌های ایشان بر هر دروازه (قرارداد)، زیرا که داود مرد خدا چنین امر فرموده بود. ۱۵ و ایشان از حکمی که پادشاه درباره امری و درباره خزانه‌ها به کاهنان و لاویان داده بود تجاوز ننمودند. ۱۶ پس تمامی کار سلیمان از روزی که بنیادخانه خداوند نهاده شد تا روزی که تمام گشت، نیکو آراسته شد، و خانه خداوند به اتمام رسید. ۱۷ آنگاه سلیمان به عصیون جابر و به ایلوت که بر کنار دریا در زمین ادم است، رفت. ۱۸ و حورام کشتیها و نوکرانی را که در دریا مهارت داشتند به دست خادمان خود برای وی فرستاد و ایشان با بندگان سلیمان به او فرستادند و پنجاه وزنه طلا از آنجا گرفته، برای سلیمان پادشاه آوردند.

۹ و چون ملکه سبا آوازه سلیمان را شنید با مومکب بسیار عظیم و شترانی که به عطریات و طلای بسیار و سنگهای گرانها بارشده بود به اورشلیم آمد، تا سلیمان را به مسائل امتحان کند. و چون نزد سلیمان رسید با وی از هرچه در دلش بود گفتگو کرد. ۲ و سلیمان تمامی مسائلش را برای وی بیان نمود و چیزی از سلیمان مخفی نماند که برایش بیان نکرد. ۳ و چون ملکه سبا حکمت سلیمان و خانه‌ای را که بنا کرده بود، ۴ و طعام سفره او و مجلس بندگان و نظم و لباس خادمانش را و سابقانش و لباس ایشان و زینهای را که به آن به خانه خداوند برمی‌آمد دید، روح دیگر در او نماند. ۵ پس به پادشاه گفت: «آوازه‌ای را که در ولایت خود درباره کارها و حکمت تو شنیدم راست بود. ۶ اما تا نیامدم و به چشمان خود ندیدم

اسبها برای سلیمان از مصر و از جمیع ممالک می‌آوردند. ۲۹ و اما بقیه وقایع سلیمان از اول تا آخر آیاتها در تواریخ ناتان نبی و در نبوت اخیای شیلونی و در رویای یعدوی رای در باره یربعام بن نباط مکتوب نیست؟ ۳۰ پس سلیمان چهل سال در اورشلیم بر تمامی اسرائیل سلطنت کرد. ۳۱ و سلیمان با پدران خود خوابید و او را در شهر پدرش داود دفن کردند و پسرش رحبعام در جای او پادشاه شد.

۱۱ و چون رحبعام وارد اورشلیم شد، صدو هشتاد هزار نفر برگزیده جنگ آزموده را از خاندان یهودا و بنیامین جمع کرد تا با اسرائیل مقاتله نموده، سلطنت را به رحبعام برگرداند. ۲ اما کلام خداوند بر شمعیا مرد خداناظر شده، گفت: ۳ «به رحبعام بن سلیمان پادشاه یهودا و به تمامی اسرائیلیان که در یهودا و بنیامین می‌باشند خطاب کرده، بگو: ۴ خداوند چنین می‌گوید: برمیایید و با برادران خود جنگ ننمایید. هرکس به خانه خود برگردد زیرا که این امر از جانب من شده است.» و ایشان کلام خداوندرا شنیدند و از رفتن به ضد یربعام برگشتند. ۵ و رحبعام در اورشلیم ساکن شد و شهرهای حصاردار در یهودا ساخت. ۶ پس بیت لحم و عینام و تقوع و ۷ بیت صور و سوکو و عدلام، ۸ وجت و مریشه و زیف، ۹ و ادورایم و لاکیش و عزیزقه، ۱۰ و صرعه و ایلون و حبرون را بنا کرد که شهرهای حصاردار در یهودا و بنیامین می‌باشند. ۱۱ و حصارها را محکم ساخت و در آنها سرداران و انبارهای ماکولات و روغن و شراب گذاشت. ۱۲ و در هر شهری سپهرا و نیزه‌ها گذاشته، آنها را بسیار محکم گردانید، پس یهودا و بنیامین با او ماندند. ۱۳ و کاهنان و لویانی که در تمامی اسرائیل بودند از همه حدود خود نزد او جمع شدند. ۱۴ زیرا که لویان اراضی شهرها و املاک خود را ترک کرده، به یهودا و اورشلیم آمدند چونکه یربعام و پسرانش ایشان را از کهنات یهوه اخراج کرده بودند. ۱۵ و او برای خود به جهت مکان های بلند و دیوها و گوساله هایی که ساخته بود کاهنان معین کرد. ۱۶ و بعد از ایشان آثانی که دلهای خود را به طلب یهوه خدای اسرائیل مشغول ساخته بودند از تمامی اسباط اسرائیل به اورشلیم آمدند تا برای یهوه خدای پدران خود قربانی بگذارند. ۱۷ پس سلطنت یهودا را مستحکم ساختند و رحبعام بن سلیمان را سه سال تقویت کردند، زیرا که سه سال به طریق داود و سلیمان سلوک نمودند. ۱۸ و رحبعام محله دختر یریموت بن داود و ابیحایل دختر الیاب بن یسی را به زنی گرفت. ۱۹ و او برای وی پسران یعنی یعوش و شمیریا و زهم را زایلید. ۲۰ و بعد از او معکه دختر ابشالوم را گرفت و او برای وی ابیا و عتای و زبزا و شلومیت را زایلید. ۲۱ و رحبعام، معکه دختر ابشالوم را از جمیع زنان و متعه های خود زیاده دوست می‌داشت، زیرا که هجده زن و شصت متعه گرفته بود و بیست و هشت پسر و شصت دختر تولید نمود. ۲۲ و رحبعام ابیا پسر معکه را در میان برادرانش سرور و رئیس ساخت، زیرا که می‌خواست او را به پادشاهی نصب نماید. ۲۳ و عاقلانه رفتار نموده، همه پسران خود را در تمامی بلاد یهودا و بنیامین در جمیع شهرهای حصاردار متفرق ساخت، و برای ایشان آذوقه بسیار قرار داد و زنان بسیار خواست.

۱۰ و رحبعام به شکیم رفت زیرا که تمامی اسرائیل به شکیم آمدند تا او را پادشاه سازند. ۲ و چون یربعام بن نباط این را شنید، (و او هنوز در مصر بود که از حضور سلیمان پادشاه به آنجا فرار کرده بود)، یربعام از مصر مراجعت نمود. ۳ و ایشان فرستاده، او را خواندند، آنگاه یربعام و تمامی اسرائیل آمدند و به رحبعام عرض کرده، گفتند: ۴ «پدر تو یوغ ما را سخت ساخت اما تو الان بندگی سخت پدر خود را و یوغ سنگین او را که بر ما نهاد سبک ساز و تو را خدمت خواهیم نمود.» ۵ او به ایشان گفت: «بعدها سه روز باز نزد من بیایید.» و ایشان رفتند. ۶ و رحبعام پادشاه با مشایخی که در حین حیات پدرش سلیمان به حضور وی می‌ایستادند مشورت کرده، گفت: «شما چه صلاح می‌بینید که به این قوم جواب دهم؟» ۷ ایشان به او عرض کرده، گفتند: «اگر با این قوم مهربانی نمایی و ایشان را راضی کنی و با ایشان سخنان دلاویزگویی، همانا همیشه اوقات بنده تو خواهند بود.» ۸ اما او مشورت مشایخ را که به وی دادند ترک کرد و با جوانانی که با او تربیت یافته بودند و به حضورش می‌ایستادند مشورت کرد. ۹ و به ایشان گفت: «شما چه صلاح می‌بینید که به این قوم جواب دهم که به من عرض کرده، گفته‌اند: یوغی را که پدرت بر ما نهاده است سبک ساز.» ۱۰ و جوانانی که با او تربیت یافته بودند او را خطاب کرده، گفتند: «به این قوم که به تو عرض کرده، گفته‌اند پدرت یوغ ما را سنگین ساخته است و تو آن را برای ما سبک ساز چنین بگو: انگشت کوچک من از کمر پدرم کلفت تر است. ۱۱ و حال پدرم یوغ سنگینی بر شما نهاده است اما من یوغ شما را زیاده خواهم گردانید، پدرم شما را باتازیانه‌ها تنبیه می‌نمود اما من شما را با عقربها.» ۱۲ و در روز سوم، یربعام و تمامی قوم به نزد رحبعام بازآمدند، به نحوی که پادشاه گفته و فرموده بود که در روز سوم نزد من بازآیید. ۱۳ و پادشاه قوم را به سختی جواب داد، و رحبعام پادشاه مشورت مشایخ را ترک کرد. ۱۴ و موافق مشورت جوانان ایشان را خطاب کرده، گفت: «پدرم یوغ شما را سنگین ساخت، اما من آن را زیاده خواهم گردانید، پدرم شما را با تازیانه هانتبیه می‌نمود اما من با عقربها.» ۱۵ پس پادشاه قوم را اجابت نکرد زیرا که این امر از جانب خدا شده بود تا خداوند کلامی را که به واسطه اخیای شیلونی به یربعام بن نباط گفته بود ثابت گرداند. ۱۶ و چون تمامی اسرائیل دیدند که پادشاه ایشان را اجابت نکرد آنگاه قوم، پادشاه را جواب داده، گفتند: «ما را در داود چه حصه است؟ در پسر یسی نصیبی نداریم. ای اسرائیل! به خیمه های خود بروید. حال ای داود به خانه خود متوجه باش!» پس تمامی اسرائیل به خیمه های خویش رفتند. ۱۷ اما بنی اسرائیلی که



۱۲ و چون سلطنت رحبعام استوار گردید و خودش تقویت یافت، او با تمامی اسرائیل شریعت خداوند را ترک نمودند. ۲ و درسال پنجم سلطنت رحبعام، شیشق پادشاه مصریه اورشلیم برآمد زیرا که ایشان بر خداوند عاصی شده بودند. ۳ با هزار و دوپست اراهه و شصت هزار سوار و خلقی که از مصریان و لویبان و سکیان و حبشیان همراهش آمدند بی‌شمار بودند. ۴ پس شهرهای حصاردار یهودا را گرفت و به اورشلیم آمد. ۵ و شمعیای نبی نزد رحبعام و سروران یهودا که از ترس شیشق در اورشلیم جمع بودند آمده، به ایشان گفت: «خداوند چنین می‌گوید: شما مرا ترک کردید پس من نیز شما را به دست شیشق ترک خواهم نمود.» ۶ آنگاه سروران اسرائیل و پادشاه تواضع نموده، گفتند: «خداوند عادل است.» ۷ و چون خداوند دید که ایشان متواضع شده‌اند کلام خداوند بر شمعیمانازل شده، گفت: «چونکه ایشان تواضع نموده اند ایشان را هلاک نخواهم کرد بلکه ایشان را اندک زمانی خلاصی خواهم داد و غضب من به دست شیشق بر اورشلیم ریخته نخواهد شد. ۸ لیکن ایشان بنده او خواهند شد تا بندگی من و بندگی ممالک جهان را بدانند.» ۹ پس شیشق پادشاه مصر به اورشلیم برآمده، خزانه های خانه خداوند و خزانه های خانه پادشاه را گرفت و همه چیز را برداشت و سپهرای طلا را که سلیمان ساخته بود برد. ۱۰ و رحبعام پادشاه به عوض آنها سپهرای برنجین ساخت و آنها را به دست سرداران شاطرنی که در خانه پادشاه رانگهبانی می‌کردند سپرد. ۱۱ و هر وقتی که پادشاه به خانه خداوند داخل می‌شد شاطران آمده، آنها را برمی داشتند و آنها را به حجره شاطران بازمی آوردند. ۱۲ و چون او متواضع شد خشم خداوند از او برگشت تا او را بالکل هلاک ن سازد، و در یهودا نیز اعمال نیکو پیدا شد. ۱۳ و رحبعام پادشاه، خویشش را در اورشلیم قوی ساخته، سلطنت نمود و رحبعام چون پادشاه شد چهل و یک ساله بود، و در شهر اورشلیم که خداوند آن را از تمام اسباط اسرائیل برگزید تا اسم خود را در آن بگذارد، هفده سال پادشاهی کرد و اسم مادرش نعمه عمونیه بود. ۱۴ و او شرارت ورزید زیرا که خداوند را به تصمیم قلب طلب ننمود. ۱۵ و اما وقایع اول و آخر رحبعام آیا آنها در تواریخ شمعیای نبی و تواریخ انساب عدوی رای می‌مکتوب نیست؟ و در میان رحبعام و یربعام پیوسته جنگ می‌بود. ۱۶ پس رحبعام با پدران خود خوابید و در شهر داود دفن شد و پسرش ایبا به جایش سلطنت کرد.

۱۳ در سال هجدهم سلطنت یربعام، ایبا بریهودا پادشاه شد. ۲ سه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش میکایادختر اوریتیل از جبعه بود. ۳ و ایبا با فوجی از شجاعان جنگ آزموده یعنی چهارصد هزار مرد برگزیده تدارک جنگ دید، و یربعام با هشتصد هزار مرد برگزیده که شجاعان قوی بودند با وی جنگ را صف آرای نمود. ۴ و ایبا برکوه صماریم که در کوهستان افرایم است برپاشده، گفت: «ای یربعام و تمامی اسرائیل مرا گوش گیرید! ۵ آیا شما نمی‌دانید که یهوه خدای اسرائیل سلطنت اسرائیل را به داود و پسرانش با عهد نمکین تا به ابد داده است؟ ۶ و یربعام بن نباطبنده سلیمان بن داود برخاست و بر مولای خود عصیان ورزید. ۷ و مردان بیهوده

جنگ نکرد چونکه خداوند او را راحت بخشید. ۷ و به یهودا گفت: «این شهرها را بنا نمایم و دیوارها و برجها با دروازه‌ها و پشت بندها به اطراف آنها بسازیم. زیرا چونکه یهوه خدای خود را طلبیده‌ایم زمین پیش روی ما است. او را طلب نمودیم و او ما را از هر طرف راحت بخشیده است.» پس بنا نمودند و کامیاب شدند. ۸ و آسا لشکری از یهودا یعنی سیصد هزار سپردار و نیزه‌دار داشت و از بنیامین دوپست و هشتاد هزار سپردار و تیرانداز که جمیع اینها مردان قوی جنگی بودند. ۹ پسی زارح حبشی با هزار هزار سپاه و سیصد ارابه به ضد ایشان بیرون آمده، به مریشه رسید. ۱۰ و آسا به مقابله ایشان بیرون رفت پس ایشان در وادی صفاته نزد مریشه جنگ را صف آرای نمودند. ۱۱ و آسا یهوه خدای خود را خوانده، گفت: «ای خداوند نصرت دادن به زورآوران یا به بیچارگان نزد تو یکسان است، پس ای یهوه خدای ما، ما را اعانت فرما زیرا که بر تو توکل می‌داریم و به اسم تو به مقابله این گروه عظیم آمده‌ایم، ای یهوه تو خدای ما هستی پس مگذار که انسان بر تو غالب آید.» ۱۲ آنگاه خداوند حبشیان را به حضور آسا و یهودا شکست داد و حبشیان فرار کردند. ۱۳ و آسا با خلقی که همراه او بودند آنها را تا جراتعاقب نمودند و از حبشیان آنقدر افتادند که از ایشان کسی زنده نماند، زیرا که به حضور خداوند به حضور لشکر او شکست یافتند و ایشان غنیمت از حد زیاده بردند. ۱۴ و تمام شهرها را که به اطراف جرار بود تسخیر نمودند زیرا ترس خداوند بر ایشان مستولی شده بود و شهرها را تاراج نمودند، زیرا که غنیمت بسیار در آنها بود. ۱۵ و خیمه‌های مواشی را نیز زدند و گوسفندان فراوان و شتران را برداشته، به اورشلیم مراجعت کردند.

**۱۶** اما در سال سی و ششم سلطنت آسا، بعشا پادشاه اسرائیل بر یهودا برآمد، ورامه را بنا کرد تا نگذارد که کسی نزد آسای پادشاه یهودا رفت و آمد نماید. ۲ آنگاه آسا نقره و طلا را از خزانه‌های خداوند و خانه پادشاه گرفته، آن را نزد بنهدد پادشاه ارام که در دمشق ساکن بود فرستاده، گفت: ۳ «در میان من و تو و در میان پدر من و پدر تو عهد بوده است. اینک نقره و طلا نزد تو فرستادم پس عهدی را که با بعشا پادشاه اسرائیل داری بشکن تا او از نزد من برود.» ۴ و بنهدد آسا پادشاه را اجابت نموده، سرداران افواج خود را بر شهرهای اسرائیل فرستاد و ایشان عیون و دان و آیل ماہم و جمیع شهرهای خزانه نفتالی را تسخیر نمودند. ۵ و چون بعشا این را شنید بنا نمودن ورامه را ترک کرده، از کاری که می‌کرد باز ایستاد. ۶ و آسای پادشاه، تمامی یهودا را جمع نموده، ایشان سنگهای ارامه و چوبهای آن را که بعشا بنا می‌کرد برداشتند و او جمع و مصفه را با آنها بنامود. ۷ و در آن زمان حنانی را بی نزد آسای پادشاه یهودا آمده، وی را گفت: «چونکه تو بر پادشاه ارام توکل نمودی و بر یهوه خدای خود توکل نمودی، از این جهت لشکر پادشاه ارام از دست تو رهایی یافت. ۸ آیا حبشیان ولویبان لشکر بسیار بزرگ نبودند؟ و ارابه‌ها و سواران از حد زیاده نداشتند؟ اما چونکه برخداوند توکل نمودی آنها را به دست تو تسلیم نمود. ۹ زیرا که چشمان خداوند در تمام جهان تردد می‌کند تا قوت خویش را برآنی که دل ایشان با او کامل است نمایان سازد. تو در اینکار احمقانه رفتار نمودی، لهذا از این بعد در جنگها گرفتار خواهی شد.» ۱۰ و آسا بر آن راهی غضب نموده، او را در زندان انداخت زیرا که از این امر خشم او بر وی فروخته شد و در همان وقت آسا بر بعضی از قوم ظلم نمود. ۱۱ و اینک وقایع اول و آخر آسا در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است. ۱۲ و در سال سی و نهم سلطنت آسا مرضی در پاییهای او عارض شد و مرض او بسیار سخت گردید و نیز در بیماری خود از خداوند مددخواست بلکه از طبییان. ۱۳ پس آسا با پدران خود خوابید و در سال چهل و یکم

از سلطنت خود وفات یافت. ۱۴ و او را در مقبره‌ای که برای خود در شهر داود کنده بود دفن کردند و او را در دخمه‌ای که از عطریات و انواع حنوط که به صنعت عطاران ساخته شده بود گذاشتند و برای وی آتشی بی نهایت عظیم برافروختند.

**۱۷** و پسرش یهوشافاط در جای او پادشاه شد و خود را به ضد اسرائیل تقویت داد. ۲ و سپاهیان در تمامی شهرهای حصاردار یهودا گذاشت و قراولان در زمین یهودا و در شهرهای افرایم که پدرش آسا گرفته بود قرار داد. ۳ و خداوند با یهوشافاط می بود زیرا که در طریقه‌های اول پدر خود داود سلوک می کرد و از تعلیم طلب نمی نمود. ۴ بلکه خدای پدر خویش را طلبیده، در اوامر وی سلوک می نمود و نه موافق اعمال اسرائیل. ۵ پس خداوند سلطنت را در دستش استوار ساخت و تمامی یهودا هدایا برای یهوشافاط آوردند و دولت و حشمت عظیمی پیدا کرد. ۶ و دلش به طریقه‌های خداوند رفیع شد، و نیز مکانهای بلند و اشیره‌ها را از یهودا دور کرد. ۷ و در سال سوم از سلطنت خود، سروران خویش را یعنی بنحایل و عوبدیا و زکریا و نتنیل و میکایا را فرستاد تا در شهرهای یهودا تعلیم دهند. ۸ و با ایشان بعضی از لایوان یعنی شمعیان و نتنیا و زبدیا و عسائیل و شمیراموت و یهوناتان و ادنیا و طوییا و توب ادنیا را که لایوان بودند، فرستاد و با ایشان البشمع و یهورام کهنه را. ۹ پس ایشان در یهودا تعلیم دادند و سفر تورات خداوند را با خود داشتند، و در همه شهرهای یهودا گردش کرده، قوم را تعلیم می دادند. ۱۰ و ترس خداوند بر همه ممالک کشورها که در اطراف یهودا بودند مستولی گردید تا بایهوشافاط جنگ نکردند. ۱۱ و بعضی از فلسطینیان، هدایا و نقره جزیه را برای یهوشافاط آوردند و عربها نیز از مواشی هفت هزار و هفتصد و هفت هزار و هفتصد یزیر برای او آوردند. ۱۲ پس یهوشافاط ترقی نموده، بسیار بزرگ شد و قلعه‌ها و شهرهای خزانه در یهودا بنا نمود. ۱۳ و در شهرهای یهودا کارهای بسیار کرد و مردان جنگ آزموده و شجاعان قوی در اورشلیم داشت. ۱۴ و شماره ایشان برحسب خاندان آبای ایشان این است: یعنی از یهودا سرداران هزاره که رئیس ایشان ادنه بود و با او سیصد هزار شجاع قوی بودند. ۱۵ و بعد از، او یهوحانان رئیس بود و با او دویست و هشتاد هزار نفر بودند. ۱۶ و بعد از او، عمسیا ابن زکری بود که خویشش را برای خداوند نذر کرده بود و با او دویست هزار شجاع قوی بودند. ۱۷ و از بنیامین، الیاداع که شجاع قوی بود و با او دویست هزار نفر مسلح به کمان و سپر بودند. ۱۸ و بعد از او یهوزاباد بود و با او صد و هشتاد هزار مرد مہیای جنگ بودند. ۱۹ اینان خدام پادشاه بودند، سوای آنانی که پادشاه در تمامی یهودا در شهرهای حصاردار قرار داده بود.

**۱۸** و یهوشافاط دولت و حشمت عظیمی داشت، و با اخاب مصاهرت نمود. ۲ و بعد از چند سال نزد اخاب به سامره رفت و اخاب برای او و قومی که همراهش بودند گوسفندان و گاوان بسیار ذبح نمود و او را تحریض نمود که همراه خودش به راموت جلعاد برآید. ۳ پس اخاب پادشاه اسرائیل به یهوشافاط پادشاه یهودا گفت: «آیا همراه من به راموت جلعاد خواهی آمد؟» او جواب داد که «من چون تو و قوم من چون

قوم تو هستیم و همراه تو به جنگ خواهیم رفت.» ۴ و یهوشافاط به پادشاه اسرائیل گفت: «تمنانکه امروز از کلام خداوند مسالت نمایم.» ۵ و پادشاه اسرائیل چهارصد نفر از انبیا جمع کرده، به ایشان گفت: «آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم؟» ایشان جواب دادند: «برای و خدا آن را به دست پادشاه تسلیم خواهند نمود.» ۶ اما یهوشافاط گفت: «آیا در اینجا غیر از انبیا نبی‌ای از جانب یهوه نیست تا از او سوال نمایم؟» ۷ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «یک مرد دیگر هست که به واسطه او از خداوند مسالت توان کرد لیکن من از او نفرت دارم زیرا که درباره من به نیکویی هرگز نبوت نمی کند بلکه همیشه اوقات به بدی، و او میکایا ابن یملامی باشد.» و یهوشافاط گفت: «پادشاه چنین نگوید.» ۸ پس پادشاه اسرائیل یکی از خواجهمسرایان خود را خوانده، گفت: «میکایا ابن یملامی را به زودی حاضر کن.» ۹ و پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا هر یکی لباس خود را پوشیده، بر کرسی خویش در جای وسیع نزد دروازه سامره شسته بودند و جمیع انبیا به حضور ایشان نبوت می کردند. ۱۰ و صدقیا ابن کنعنه شاخهای آهنین برای خود ساخته، گفت: «یهوه چنین می گوید: ارامیان را با انبیا خواهی زد تا تلف شوند.» ۱۱ و جمیع انبیا نبوت کرده، می گفتند: «به راموت جلعاد برای و فیروز شوزیرا که خداوند آن را به دست پادشاه تسلیم خواهد نمود.» ۱۲ و قاصدی که برای طلبیدن میکایا رفته بود او را خطاب کرده، گفت: «اینک انبیا به یک زبان درباره پادشاه نیکو می گویند پس کلام تو مثل کلام یکی از ایشان باشد و سخن نیکو بگو.» ۱۳ میکایا جواب داد: «به حیات یهوه قسم که هر آنچه خدای من مرا گوید همان را خواهم گفت.» ۱۴ پس چون نزد پادشاه رسید، پادشاه وی را گفت: «ای میکایا، آیا به راموت جلعاد برای جنگ برویم یا من از آن باز ایستم.» او گفت: «برآید و فیروز شوید، و به دست شما تسلیم خواهند شد.» ۱۵ پادشاه وی را گفت: «من چند مرتبه تو را قسم بدهم که به اسم یهوه غیر از آنچه راست است به من نگویی.» ۱۶ او گفت: «تمامی اسرائیل را مثل گوسفندانی که شبان ندارند برکوهها پراکنده دیدم و خداوند گفت اینها صاحب ندارند پس هر کس به سلامتی به خانه خود برگردد.» ۱۷ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: «آیا تو را نگفتم که درباره من به نیکویی نبوت نمی کند بلکه به بدی.» ۱۸ او گفت: «پس کلام یهوه را بشنوید: من یهوه را بر کرسی خود نشسته دیدم، و تمامی لشکر آسمان را که به طرف راست و چپ وی ایستاده بودند. ۱۹ و خداوند گفت: «کیست که اخاب پادشاه اسرائیل را اغوا نماید تا برود و در راموت جلعاد بیفتد؟ یکی جواب داده به ایظورسخن راند و دیگری به آنطور تکلم نمود. ۲۰ و آن روح (پلید) بیرون آمده، به حضور خداوند بایستاد و گفت: من او را اغوا می کنم و خداوند وی را گفت: به چه چیز؟ ۲۱ او جواب داد که من بیرون می روم و در دهان جمیع انبیا پیش روح کاذب خواهم بود. او فرمود: وی را اغوا خواهی کرد و خواهی توانست، پس برو و چنین بکن. ۲۲ پس الان هان، یهوه روحی کاذب در دهان این انبیا تو گذاشته است و خداوند درباره تو سخن بد گفته است.» ۲۳ آنگاه صدقیا ابن کنعنه نزدیک آمده، به رخسار میکایا زد و گفت: «به کدام راه روح

خداوند مجرم نشوند، مبدا غضب بر شما و بربرداران شما بیاید. اگر به این طور رفتار نمایید، مجرم نخواهید شد. ۱۱ و اینک امریا، رئیس کهنه، برای همه امور خداوند و زبیدا ابن اسمعتیل که رئیس خاندان یهودا می‌باشد، برای همه امور پادشاه بر سر شما هستند و لایوان همراه شما در خدمت مشغولند. پس به دلیری عمل نمایید و خداوند با نیکان باشد.»

۲۰ و بعد از این، بنی موآب و بنی عمون و بالیشان بعضی از عمونیان، برای مقاتله بایهوشافاط آمدند. ۲ و بعضی آمده، یهوشافاط را خبر دادند و گفتند: «گروه عظیمی از آن طرف دریا از آرام به ضد تو می‌آیند و اینک ایشان در حصون تمار که همان عین جدی باشد، هستند.» ۳ پس یهوشافاط بترسید و در طلب خداوند جزم نمود و در تمامی یهودا به روزه اعلان کرد. ۴ و یهودا جمع شدند تا از خداوند مسألت نمایند واز تمامی شهرهای یهودا آمدند تا خداوند را طلب نمایند. ۵ و یهوشافاط در میان جماعت یهودا و اورشلیم، در خانه خداوند، پیش روی صحن جدید بایستاد، ۶ و گفت: «ای یهوه، خدای پدران، ما آیا تو در آسمان خدا نیستی و آیا تو بر جمیع ممالک امت‌ها سلطنت نمی‌نمایی؟ و در دست تو قوت و جبروت است و کسی نیست که با تو مقاومت تواند نمود. ۷ آیا تو خدای ما نیستی که سکنه این زمین را از حضور قوم خود اسرائیل اخراج نموده، آن را به ذریت دوست خویش ابراهیم تا ابدالایاد داده‌ای؟ ۸ و ایشان در آن ساکن شده، مقدسی برای اسم تو در آن بنا نموده، گفتند: ۹ حینی که بلا یا شمشیر یا قصاص یا وبا یا قحطی بر ما عارض شود و ما پیش روی این خانه و پیش روی تو (زیرا که اسم تو در این خانه مقیم است) بایستیم، و در وقت تنگی خود نزد تو استغاثه نماییم، آنگاه اجابت فرموده، نجات بده.

۱۰ و الان اینک بنی عمون و موآب و اهل کوه سعیر، که اسرائیل را وقتی که از مصر بیرون آمدند اجازت ندادی که به آنها داخل شوند، بلکه از ایشان اجتناب نمودند و ایشان را هلاک ساختند. ۱۱ اینک ایشان مکافات آن را به ما می‌رسانند، به اینکه می‌آیند تا ما را از ملک تو که آن را به تصرف ما داده‌ای، اخراج نمایند. ۱۲ ای خدای ما آیا تویر ایشان حکم نخواهی کرد؟ زیرا که ما را به مقابل این گروه عظیمی که بر ما می‌آیند، هیچ قوتی نیست و ما نمی‌دانیم چه بکنیم اما چشمان ما به سوی تو است.» ۱۳ و تمامی یهودا با اطفال و زنان و پسران خود به حضور خداوند ایستاده بودند. ۱۴ آنگاه روح خداوند بر یحزئیل بن زکریا ابن بنایا ابن یعیثیل بن متئیای لاوی که از بنی آساف بود، در میان جماعت نازل شد. ۱۵ و او گفت: «ای تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم! ای یهوشافاط پادشاه گوش گیرید! خداوند به شما چنین می‌گوید: از این گروه عظیم ترسان و هراسان مباشید زیرا که جنگ از آن شما نیست بلکه از آن خداست. ۱۶ فردا به نزد ایشان فرود آید. اینک ایشان به فراز صیص برخوانند آمد و ایشان را در انتهای وادی در برابر بیابان یروئیل خواهید یافت. ۱۷ در این وقت بر شما نخواهد بود که جنگ نمایید. بایستید و نجات خداوند را که با شما خواهد بود مشاهده نمایید. ای یهودا و اورشلیم ترسان و هراسان مباشید و فردا به مقابل ایشان بیرون روید و خداوند همراه شما خواهد بود.» ۱۸ پس

خداوند از نزد من به سوی تو رفت تا با تو سخن گوید؟» ۲۴ میکایا جواب داد: «اینک در روزی که به حجره اندرونی داخل شده، خود را پنهان کنی آن را خواهی دید.» ۲۵ و پادشاه اسرائیل گفت: «میکایا را بگیرد و او را نزد آمون، حاکم شهر ویوآش، پسر پادشاه ببرد. ۲۶ و بگیرد پادشاه چنین می‌فرماید: این شخص را در زندان بیدارید و او را به نان تنگی و آب تنگی بیورواند تا من به سلامتی برگردم.» ۲۷ میکایا گفت: «اگر فی الواقع به سلامتی مراجعت کنی، یهوه با من تکلم نموده است؛ و گفت ای قوم همگی شما بشنوید.» ۲۸ پس پادشاه اسرائیل و یهوشافاط پادشاه یهودا به راموت جلعاد برآمدند. ۲۹ و پادشاه اسرائیل به یهوشافاط گفت: من خود را متکر ساخته، به جنگ می‌روم اما تو لباس خود را بپوش.» پس پادشاه اسرائیل خویش را متکر ساخت و ایشان به جنگ رفتند. ۳۰ و پادشاه آرام سرداران ارابه های خویش را امر فرموده، گفت: «نه با کوچک و نه با بزرگ بلکه با پادشاه اسرائیل فقط جنگ نمایید.» ۳۱ و چون سرداران ارابه هایهوشافاط را دیدند گمان بردند که این پادشاه اسرائیل است، پس مایل شدند تا با او جنگ نمایند و یهوشافاط فریاد برآورد و خداوند او را اعانت نمود و خدا ایشان را از او برگردانید. ۳۲ و چون سرداران ارابه‌ها را دیدند که پادشاه اسرائیل نیست، از تعاقب او برگشتند. ۳۳ اما کسی کمان خود را بدون غرض کشیده، پادشاه اسرائیل را میان وصله های زره زد، و او به ارابه ران خود گفت: «دست خود را بگردان و مرا از لشکر بیرون بیزیرا که مجروح شدم.» ۳۴ و در آن روز جنگ سخت شد و پادشاه اسرائیل را در ارابه‌اش به مقابل ارمیان تا وقت عصر برپا داشتند و در وقت غروب آفتاب مرد.

۱۹ و یهوشافاط پادشاه یهودا به خانه خود به اورشلیم به سلامتی برگشت. ۲ و یهوه‌ابن حنانی رایب برای ملاقات وی بیرون آمده، به یهوشافاط پادشاه گفت: «آیا شیران را می‌بایست اعانت نمایی و دشمنان خداوند را دوست داری؟ پس از این جهت غضب از جانب خداوند بر تو آمده است. ۳ لیکن در تو اعمال نیکو یافت شده است چونکه اشیره‌ها را از زمین دور کرده، و دل خود را به طلب خدا تصمیم نموده‌ای.» ۴ و چون یهوشافاط در اورشلیم ساکن شد، باردیگر به میان قوم از بشریح تا کوهستان افرایم بیرون رفته، ایشان را به سوی یهوه خدای پدران ایشان برگردانید. ۵ و داوران در ولایت یعنی در تمام شهرهای حصاردار یهودا شهر به شهر قرارداد. ۶ و به داوران گفت: «باحذر باشید که به چه طور رفتار می‌نمایید زیرا که برای انسان دآوری نمی‌نمایید بلکه برای خداوند، و او در حکم نمودن با شما خواهد بود. ۷ و حال خوف خداوند بر شما باشد و این را با احتیاط به عمل آورید زیرا که با یهوه خدای ما بی‌انصافی و طرفداری ورشو خواری نیست.» ۸ و در اورشلیم نیز یهوشافاط بعضی از لایوان و کاهنان را و بعضی از روسای آبیای اسرائیل را به جهت دآوری خداوند و مرافعه‌ها قرار داد پس به اورشلیم برگشتند. ۹ و ایشان را امر فرموده، گفت: «شما بدینطور با امانت و دل کامل در ترس خداوند رفتار نمایید. ۱۰ و در هر دعوی‌ای که از برادران شما که ساکن شهرهای خود می‌باشند، میان خون و خون و میان شرایع و اوامر و فرائض و احکام پیش شما آید، ایشان را انداز نمایند تا نزد

یهوشافاط رو به زمین افتاد و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم به حضور خداوند افتادند و خداوند را سجده نمودند. ۱۹ و لاویان از بنی قهاتیان و از بنی قورحیان برخاسته، یهوه خدای اسرائیل را به آواز بسیار بلند تسبیح خواندند. ۲۰ و بامدادان برخاسته، به بیابان تقوع بیرون رفتند و چون بیرون می‌رفتند، یهوشافاط بایستاد و گفت: «مرا بشنویدای یهودا و سکنه اورشلیم! بر یهوه خدای خود ایمان آورید و استوار خواهید شد و به انبیای او ایمان آورید که کامیاب خواهید شد.» ۲۱ و بعد از مشورت کردن با قوم بعضی را معین کرد تا پیش روی مسلحان رفته، برای خداوند بسرایند و زینت قدوسیت را تسبیح خوانند و گویند خداوند را حمد گویند زیرا که رحمت او تا ابدالابد است. ۲۲ و چون ایشان به‌سراییدند و حمد گفتن شروع نمودند، خداوند به ضد بنی عمون و موآب و سکنه جبل سعیر که بر یهودا هجوم آورده بودند، کمین گذاشت و ایشان منکسر شدند. ۲۳ زیرا که بنی عمون و موآب بر سکنه جبل سعیر برخاسته، ایشان را نابود و هلاک ساختند، و چون از ساکنان سعیر فارغ شدند، یکدیگر را به‌کار هلاکت امداد کردند. ۲۴ و چون یهودا به دیده بانگه بیابان رسیدند و به سوی آن گروه نظر انداختند، اینک لاشه‌ها بر زمین افتاده، و احدی رهایی نیافته بود. ۲۵ و یهوشافاط با قوم خود به جهت گرفتن غنیمت ایشان آمدند و در میان آنها اموال و رخوت و چیزهای گرانبها بسیار یافتند و برای خود آفتدرگرفتند که نتوانستند ببرند و غنیمت اینقدر زیاد بود که سه روز مشغول غارت می‌بودند. ۲۶ و درروز چهارم در وادی برکه جمع شدند زیرا که در آنجا خداوند را متبارک خواندند، و از این جهت آن مکان را تا امروز وادی برکه می‌نامند. ۲۷ پس جمیع مردان یهودا و اورشلیم و یهوشافاط مقدم ایشان با شادمانی برگشته، به اورشلیم مراجعت کردند زیرا خداوند ایشان را بر دشمنانشان شادمان ساخته بود. ۲۸ و با بریطها و عودها و کرناها به اورشلیم به خانه خداوند آمدند. ۲۹ و ترس خدا بر جمیع ممالک کنشورها مسئولی شد چونکه شنیدند که خداوند با دشمنان اسرائیل جنگ کرده است. ۳۰ و مملکت یهوشافاط آرام شد، زیرا خدایش او را از هر طرف رفاهیت بخشید. ۳۱ پس یهوشافاط بر یهودا سلطنت نمود و سی و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و پنج سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عزوبه دختر شلحی بود. ۳۲ و موافق رفتار پدرش آسا سلوک نموده، از آن انحراف نوزید و آنچه در نظر خداوند راست بود بجا می‌آورد. ۳۳ لیکن مکان‌های بلند برداشته نشد و قوم هنوز دل‌های خود را به سوی خدای پدران خویش مصمم نساخته بودند. ۳۴ و بقیه وقایع یهوشافاط از اول تا آخر در اخبار یهوه ابن حنانی که در تواریخ پادشاهان اسرائیل مندرج می‌باشد، مکتوب است. ۳۵ و بعد از این، یهوشافاط پادشاه یهودا با اخزیا پادشاه اسرائیل که شیرانه رفتار می‌نمود، طرح آمیزش انداخت. ۳۶ و در ساختن کشتی‌های رفتن به ترشیش با وی مشارکت نمود و کشتی‌ها را در عصبون جابر ساختند. ۳۷ آنگاه العازر بن دوداو‌هوی مریشاتی به ضد یهوشافاط نبوت کرده، گفت: «چونکه تو با اخزیا متحد شدی، خداوند کارهای تو را تباہ ساخته است.» پس آن کشتی‌ها شکسته شدند و نتوانستند به ترشیش بروند.

داخل خانه خداوند نشود، اما ایشان داخل بشوند زیرا که مقدسند و تمامی قوم (خانه) خداوند را حراست نمایند. ۷ و لاویان هرکس سلاح خود را به دست گرفته، پادشاه را از هر طرف احاطه نمایند و هر که به خانه درآید، کشته شود و چون پادشاه داخل شود یا بیرون رود، شما نزد او بمانید.» ۸ پس لاویان و تمامی یهودا موافق هرچه یهویداداع کاهن امر فرمود عمل نمودند، و هر کدام کسان خود را خواه از آنانی که در روز سبت داخل می شدند و خواه از آنانی که در روز سبت بیرون می رفتند، برداشتند زیرا که یهویداداع کاهن فرقه هارا مرخص نفرمود. ۹ و یهویداداع کاهن نیزهها و مجننها و سپرها را که از آن داود پادشاه و در خانه خدا بود، به یوزباشیها داد. ۱۰ و تمامی قوم را که هر یک از ایشان سلاح خود را به دست گرفته بودند، از طرف راست خانه تا طرف چپ خانه به پهلوی مذبح و خانه، به اطراف پادشاه قرار داد. ۱۱ و پسر پادشاه را بیرون آورده، تاج را بر سرش گذاشتند و شهادت نامه را به او داده، او را به پادشاهی نصب کردند، و یهویداداع و پسرانش، او را مسح نموده، گفتند: «پادشاه زنده بماند.» ۱۲ اما چون عتلیا آواز قوم را که می دویدند و پادشاه را مدح می کردند شنید، نزد قوم به خانه خداوند داخل شد. ۱۳ و دید که اینک پادشاه به پهلوی ستون خود نزد مدخل ایستاده است، و سروران و کرنانوزان نزد پادشاه می باشند و تمامی قوم زمین شادی می کنند و کرناها را می نوازند و مغنیان با آلات موسیقی و پیشوایان تسبیح. آنگاه عتلیا لباس خود را دریده، صدا زد که «خیانت، خیانت!» ۱۴ و یهویداداع کاهن، یوزباشیها را که سرداران فوج بودند امر فرموده، به ایشان گفت: «او را از میان صفها بیرون کنید، و هر که از عقب او برود، به شمشیر کشته شود.» زیرا کاهن فرموده بود که او را در خانه خداوند مکشید. ۱۵ پس او را راه دادند و چون به دهنه دروازه اسبان، نزد خانه پادشاه رسید، او را در آنجا کشتند. ۱۶ و یهویداداع در میان خود و تمامی قوم و پادشاه، عهد بست تا قوم خداوند باشند. ۱۷ و تمامی قوم به خانه بعل رفته، آن را منهدم ساختند و مذبح هایش و تمائیلش را شکستند و کاهن بعل متان را رویه روی مذبحها کشتند. ۱۸ و یهویداداع باشادمانی و نغمه سرایی برحسب امر داود، وظیفه های خانه خداوند را به دست کاهنان و لاویان سپرد، چنانکه داود ایشان را بر خانه خداوند تقسیم کرده بود تا موافق آنچه در تواره موسی مکتوب است، قربانی های سوختنی خداوند را بگذرانند. ۱۹ و دربانان را به دروازه های خانه خداوند قرار داد تا کسی که به هر جهتی نجس باشد، داخل نشود. ۲۰ و یوزباشیها و نجبا و حاکمان قوم و تمامی قوم زمین را برداشت و پادشاه را از خانه خداوند به زیر آورد و او را از دروازه اعلی به خانه پادشاه درآورد، او را بر کرسی سلطنت نشاند. ۲۱ و تمامی قوم زمین شادی کردند و شهر آرامی یافت و عتلیا را به شمشیر کشتند.

**۲۴** و یوآش هفت ساله بود که پادشاه شد و چهل سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش ظبیه بترشعی بود. ۲ و یوآش در تمامی روزهای یهویداداع کاهن، آنچه را که در نظر خداوند راست بود، به عمل می آورد. ۳ و یهویداداع دو زن برایش گرفت و او پسران و دختران تولید نمود. ۴ و بعد از

**۲۲** و ساکنان اورشلیم پسر کهنترش اخیزارا در جایش به پادشاهی نصب کردند، زیرا گروهی که با عربان بر اردو هجوم آورده بودند، همه پسران بزرگش را کشته بودند. پس اخیزیا ابن یهورام پادشاه یهودا سلطنت کرد. ۲ و اخیزیا چهل و دو ساله بود که پادشاه شد و یک سال در اورشلیم سلطنت کرد و اسم مادرش عتلیادختر عمری بود. ۳ و او نیز به طریق های خاندان اخاب سلوک نمود زیرا که مادرش ناصح او بود تا اعمال زشت بکند. ۴ و مثل خاندان اخاب آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، بجا آورد زیرا که ایشان بعد از وفات پدرش، برای هلاکتش ناصح او بودند. ۵ پس برحسب مشورت ایشان رفتار نمود، به یهورام بن اخاب پادشاه اسرائیل نیز برای جنگ با حزائیل پادشاه ارام به راموت جلعاد رفت و ارامیان یورام را مجروح نمودند. ۶ پس به یزرعیل مراجعت کرد تا از جراحاتی که در محاربه با حزائیل پادشاه ارام در رانه یافته بود، شفا یابد. و عزریا ابن یهورام پادشاه یهودا برای عیادت یهورام بن اخاب به یزرعیل فرود آمد زیرا که بیمار بود. ۷ و هلاکت اخیزیا در اینکه نزد یورام رفت، از جانب خدا بود زیرا چون به آنجا رسید، با یهورام به مقابله ییهو ابن نمشی که خداوند او را برای هلاک ساختن خاندان اخاب مسح کرده بود، بیرون رفت. ۸ و چون ییهو قصاص بر خاندان اخاب می رسانید، بعضی از سروران یهودا و پسران برادران اخیزیا را که ملازمان اخیزیا بودند یافته، ایشان را کشت. ۹ و اخیزیا را طلیید و او را در حالی که در سامره پنهان شده بود، دستگیر نموده، نزد ییهو آوردند و او را به قتل رسانیده، دفن کردند زیرا گفتند: «پسر یهو شافاط است که خداوند را به تمامی دل خود طلیید.» پس، از خاندان اخیزیا، کسی که قادر بر سلطنت باشد، نماند. ۱۰ پس چون عتلیا مادر اخیزیا دید که پسرش کشته شده است، برخاست و تمامی اولاد پادشاهان از خاندان یهودا را هلاک کرد. ۱۱ لیکن یهو شبعه، دختر پادشاه، یوآش پسر اخیزیا را گرفت و او را از میان پسران پادشاه که مقتول شدند در دیده، او را با دایه اش در اطاق خوابگاه گذاشت و یهو شبعه، دختر یهورام پادشاه، زن یهویداداع کاهن که خواهر اخیزیا بود، او را از عتلیا پنهان کرد که او را نکشت. ۱۲ و او نزد ایشان در خانه خدا مدت شش سال پنهان ماند. و عتلیا بر زمین سلطنت می کرد.

**۲۳** و در سال هفتم، یهویداداع خویشتن را تقویت داده، بعضی از سرداران صده یعنی عزریا ابن یهورام و اسماعیل بن یهو حانان و عزریا ابن عویید و معسیا ابن عدایا و الی شافاط بن زکری را با خود همدستان ساخت. ۲ و ایشان در یهودا گردش کردند و لاویان را از جمیع شهرهای یهودا و روسای آبی اسرائیل را جمع کرده، به اورشلیم آمدند. ۳ و تمامی جماعت با پادشاه در خانه خدا عهد بستند. و او به ایشان گفت: «همانا پسر پادشاه سلطنت خواهد کرد، چنانکه خداوند درباره پسران داود گفته است. ۴ و کاری که باید بکنید این است: یک ثلث از شما که از کاهنان و لاویان در سبت داخل می شوید در پناههای آستانه ها باشید. ۵ و ثلث دیگر به خانه پادشاه و ثلثی به دروازه اساس و تمامی قوم در صحنهای خانه خداوند حاضر باشند. ۶ و کسی غیر از کاهنان و لاویانی که به خدمت مشغول می باشند،

آن، یوآش اراده کرد که خانه خداوند را تعمیر نماید. ۵ و کاهنان و لایوان راجع کرده، به ایشان گفت: «به شهرهای یهودیابرون روید و از تمامی اسرائیل نقره برای تعمیر خانه خدای خود، سال به سال جمع کنید، و در این کار تعجیل ننمایید.» اما لایوان تعجیل ننمودند. ۶ پس پادشاه، یهویداع رئیس (کهنه) را خوانده، وی را گفت: «چرا از لایوان بازخواست نکردی که جزیه‌ای را که موسی بنده خداوند و جماعت اسرائیل به جهت خیمه شهادت قرارداده‌اند، از یهودا و اورشلیم بیاورند؟» ۷ زیرا که پسران عتلیای خبیثه، خانه خدا را خراب کرده، و تمامی موقوفات خانه خداوند را صرف بعلم کرده بودند. ۸ و پادشاه امر فرمود که صندوقی بسازند و آن را بیرون دروازه خانه خداوند بگذارند. ۹ و در یهودا و اورشلیم ندا دردادند که جزیه‌ای را که موسی بنده خدا در بیابان بر اسرائیل قرار داده بود برای خداوند بیاورند. ۱۰ و جمیع سروران و تمامی قوم آن را به شادمانی آورده، در صندوق انداختند تا پر شد. ۱۱ و چون صندوق به دست لایوان، نزد وکلای پادشاه آورده می‌شد و ایشان می‌دیدند که نقره بسیار هست آنگاه کاتب پادشاه و کیل رئیس کهنه آمده، صندوق را خالی می‌کردند و آن را برداشته، باز به جایش می‌گذاشتند. و روز به روز چنین کرده، نقره بسیار جمع کردند. ۱۲ و پادشاه و یهویداع آن را به آنانی که در کار خدمت خانه خداوند مشغول بودند دادند، و ایشان بنایان و نجاران به جهت تعمیرخانه خداوند و آهنگران و مسگران برای مرمت خانه خداوند اجیر نمودند. ۱۳ پس عملها به کار پرداختند و کار از دست ایشان به انجام رسید و خانه خدا را به حالت اولش برپا داشته، آن رامحکم ساختند. ۱۴ و چون آن را تمام کرده بودند، بقیه نقره را نزد پادشاه و یهویداع آوردند و از آن برای خانه خداوند اسباب یعنی آلات خدمت و آلات قربانی‌ها و قاشقها و ظروف طلا و نقره ساختند، و در تمامی روزهای یهویداع، قربانی‌های سوختنی دائم در خانه خداوند می‌گذرانیدند. ۱۵ اما یهویداع پیر و سالخورده شده، بمرده و حین وفاتش صد و سی ساله بود. ۱۶ و او را در شهر داود با پادشاهان دفن کردند، زیرا که در اسرائیل هم برای خدا و هم برای خانه او نیکویی کرده بود. ۱۷ و بعد از وفات یهویداع، سروران یهود آمدند و پادشاه را تعظیم نمودند و پادشاه در آن وقت به ایشان گوش گرفت. ۱۸ و ایشان خانه یهوه خدای پدران خود را ترک کرده، اشیریم و بتها را عبادت نمودند، و به سبب این عصیان ایشان، خشم بر یهودا و اورشلیم افروخته شد. ۱۹ و اوانبیاء نزد ایشان فرستاد تا ایشان را به سوی یهوه برگرداند و ایشان آنها را شهادت دادند، اما ایشان گوش نگرفتند. ۲۰ پس روح خدا زکریا ابن یهویداع کاهن راملبس ساخت و او بالای قوم ایستاده، به ایشان گفت: «خدا چنین می‌فرماید: شما چرا از اوامر یهوه تجاوز می‌نمایید؟ پس کامیاب نخواهید شد. چونکه خداوند را ترک نموده‌اید، او شما را ترک نموده است.» ۲۱ و ایشان بر او توطئه نموده، او را به حکم پادشاه در صحن خانه خداوند سنگسار کردند. ۲۲ پس یوآش پادشاه احسانی را که پدرش یهویداع، به وی نموده بود، بیاد نیاورد، بلکه پسرش را به قتل رسانید. و چون او می‌مرد، گفت: «خداوند این را ببیند و بازخواست نماید.»

۲۳ و در وقت تحویل سال، لشکر ارامیان به ضد وی برآمده، به یهودا و

۲۵ امصیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش یهوعدان اورشلیمی بود. ۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، به عمل آورد، اما نه به دل کامل. ۳ و چون سلطنت در دستش مستحکم شد، خادمان خود را که پدرش پادشاه را کشته بودند، به قتل رسانید. ۴ اما پسران ایشان را نکشت به موجب نوشته کتاب تورات موسی که خداوند امر فرموده و گفته بود: «پدران به جهت پسران کشته نشوند و پسران به جهت پدران مقتول نگردند، بلکه هر کس به جهت گناه خود کشته شود.» ۵ و امصیا یهودا را جمع کرده، سرداران هزاره و سرداران صده از ایشان در تمامی یهودا و بنیامین مقرر فرمود و ایشان را از بیست ساله بالاتر شمرده، سیصد هزار مرد برگزیده نیزه و سپردار را که به جنگ بیرون می‌رفتند، یافت. ۶ و صد هزار مرد شجاع جنگ آزموده به صد وزنه نقره از اسرائیل اجیر ساخت. ۷ اما مرد خدایی نزد وی آمده، گفت: «ای پادشاه، لشکر اسرائیل با تونروند زیرا خداوند با اسرائیل یعنی با تمامی بنی افرایم نیست. ۸ و اگر می‌خواهی بروی برو و به جهت جنگ قوی شو لیکن خدا تو را پیش دشمنان مغلوب خواهد ساخت زیرا قدرت نصرت دادن و مغلوب ساختن با خدا است.» ۹ امصیا به مرد خدا گفت: «برای صد وزنه نقره که به لشکر اسرائیل داده‌ام، چه کنم؟» مرد خدا جواب داد: «خداوند قادر است که تو را بیشتر از این بدهد.» ۱۰ پس امصیا لشکری را که از افرایم نزد او آمده بودند، جدا کرد که به جای خود برگردند و از این سبب خشم ایشان بر یهودا به شدت افروخته شد و بسیار غضبناک گردیده، به جای خود رفتند. ۱۱ و امصیا خویشتر را تقویت نموده، قوم خود را بیرون برد و به وادی الملع رسیده، ده هزار نفر از بنی سعیر را کشت. ۱۲ و بنی یهودا ده هزار نفر دیگر را زنده اسیر کرد، و ایشان را به قله صالح برده، از قله صالح به زیر انداختند که جمیع خرد شدند. ۱۳ و اما مردان آن فوج که امصیا بافرستاده بود تا همراهش به جنگ نروند، بر شهرهای یهودا از سامره تا بیت حرون تاختند و سه هزار نفر را کشته، غنیمت بسیار بردند. ۱۴ و بعد از مراجعت امصیا از شکست دادن ادومیان، او خدایان بنی سعیر را آورد، آنها را خدایان خود ساخت و آنها را سجده نموده،

ساکن بودند و بر معونین نصرت داد. ۸ و عمونیان به عزیا هدایا دادند و اسم او تا مدخل مصر شایع گردید، زیرا که بی نهایت قوی گشت. ۹ و عزیا برجهای اورشلیم نزد دروازه زایوه و نزد دروازه وادی و نزد گوشه حصار بنا کرده، آنها را مستحکم گردانید. ۱۰ و برجهای در بیابان بنا نمود و چاههای بسیار کند زیرا که موشی کثیر در همواری و در هامون داشت و فلاحان و باغبانان در کوهستان و در بوستانها داشت، چونکه فلاحت را دوست می داشت. ۱۱ و عزیا سپاهیان جنگ آزموده داشت که برای محاربه دسته دسته بیرون می رفتند، برحسب تعداد ایشان که یعیثیل کاتب و معسیای رئیس زبردست حننیا که یکی از سرداران پادشاه بود، آنها را سان می دیدند. ۱۲ و عدد تمامی سرداران آبا که شجاعان جنگ آزموده بودند، دو هزار و ششصد بود. ۱۳ و زیر دست ایشان، سیصد و هفت هزار و پانصد سپاه جنگ آزموده بودند که پادشاه را به ضد دشمنانش مساعدت نموده، با قوت تمام مقاتله می کردند. ۱۴ و عزیا برای ایشان یعنی برای تمامی لشکر سپرها و نیزهها و خودها وزرهها و کمانها و فلاخنها مهیا ساخت. ۱۵ و منجنیقهای را که مخترع صنعتگران ماهر بود در اورشلیم ساخت تا آنها را بر برجهای و گوشه های حصار برای انداختن تیرها و سنگهای بزرگ بگذارند. پس آوازه او تا جایهای دور شایع شد زیرا که نصرت عظیمی یافته، بسیار قوی گردید. ۱۶ لیکن چون زور آوار شد، دل او برای هلاکتش متکبر گردید و به یهوه خدای خود خیانت ورزیده، به هیکل خداوند درآمد تا بخوریر مذبیح بخور بسوزاند. ۱۷ و عزریای کاهن از عقب او داخل شد و همراه او هشتاد مرد رشید از کاهنان خداوند درآمدند. ۱۸ و ایشان با عزیا پادشاه مقاومت نموده، او را گفتند: «ای عزیا سوزانیدن بخور برای خداوند کار تو نیست بلکه کار کاهنان پسران هارون است که برای سوزانیدن بخور تقدیس شده اند. پس از مقدس بیرون شو زیرا خطا کردی و این کار از جانب یهوه خداموجب عزت تو نخواهد بود.» ۱۹ آنگاه عزیا که مجرمی برای سوزانیدن بخور در دست خود داشت، غضبناک شد و چون خشمش بر کاهنان افروخته گردید، برص به حضور کاهنان در خانه خداوند به پهلوی مذبیح بخور بر پیشانی اش پدید آمد. ۲۰ و عزریای رئیس کهنه و سایر کاهنان بر او نگریستند و اینک برص بر پیشانی اش ظاهر شده بود. پس او را از آنجا به شتاب بیرون کردند و خودش نیز به تعجیل بیرون رفت، چونکه خداوند او را مبتلا ساخته بود. ۲۱ و عزیا پادشاه تا روز وفاتش ابرص بود و در مریضخانه مبروص ماند، زیرا از خانه خداوند ممنوع بود و پسرش یوتام، ناظر خانه پادشاه و حاکم قوم زمین می بود. ۲۲ و اشعیا ابن آموص نبی بقیه وقایع اول و آخر عزیا را نوشت. ۲۳ پس عزیا با پدران خود خوابید و او را با پدران در زمین مقبره پادشاهان دفن کردند، زیرا گفتند که ابرص است و پسرش یوتام در جایش پادشاه شد.

**۲۷** و یوتام بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت نمود و اسم مادرش یروشه دختر صادق بود. ۲ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هر آنچه پدرش عزیا کرده بود، به عمل آورد، اما به هیکل خداوند داخل نشد لیکن قوم هنوز فساد می کردند. ۳ و او دروازه اعلائی خانه خداوند را بنام نمود و بر حصار عوفل عمارت بسیار

بخور برای آنها سوزانید. ۱۵ پس خشم خداوند بر امصیا افروخته شد و نبی نزد وی فرستاد که او را بگوید: «چرا خدایان آن قوم را که قوم خود را از دست تو نتوانستند رهانید، طلبیدی؟» ۱۶ و چون این سخن را به وی گفت، او را جواب داد: «آیا تو را مشیر پادشاه ساخته اند؟ ساکت شو! چرا تو را بکشند؟» پس نبی ساکت شده، گفت: «می دانم که خدا قصد نموده است که تو را هلاک کند، چونکه این کار را کردی و نصیحت مرا نشنیدی.» ۱۷ پس امصیا، پادشاه یهودا، مشورت کرده، نزد یوآش بن یهوآحاز بن یهوه پادشاه اسرائیل فرستاده، گفت: «بیا تا با یکدیگر مقابله نمایم.» ۱۸ و یوآش پادشاه اسرائیل نزد امصیا پادشاه یهودا فرستاده، گفت: «شترخار لبنان نزد سروآراد لبنان فرستاده، گفت: دختر خود را به پسر من به زنی بده. اما حیوان وحشی که در لبنان بود گذر کرده، شترخار را پایمال نمود. ۱۹ می گوئی، هان ادم را شکست دادم و دلت تو را مغرور ساخته است که افتخار نمایی؟ حال به خانه خود برگرد. چرا بلا را برای خود برمی انگیزی تا خودت و یهودا همراهت بگیری؟» ۲۰ اما امصیا گوش نداد زیرا که این امر از جانب خدا بود تا ایشان را به دست دشمنان تسلیم نماید، چونکه خدایان ادم را طلبیدند. ۲۱ پس یوآش پادشاه اسرائیل برآمد و او و امصیا پادشاه یهودا در بیت شمس که در یهودا است، با یکدیگر مقابله نمودند. ۲۲ و یهودا از حضور اسرائیل منهزم شده، هر کس به خیمه خود فرار کرد. ۲۳ و یوآش پادشاه اسرائیل امصیا این یوآش بن یهوآحاز پادشاه یهودا را در بیت شمس گرفت و او را به اورشلیم آورده، چهارصد ذراع حصار اورشلیم را از دروازه افریم تا دروازه زایوه منهدم ساخت. ۲۴ و تمامی طلا و نقره و تمامی ظروفی را که در خانه خدا نزد (بنی) عوبید ادم و در خزانه های خانه پادشاه یافت شد و یرغمالان را گرفته، به سامره مراجعت کرد. ۲۵ و امصیا بن یوآش پادشاه یهودا، بعد از وفات یوآش بن یهوآحاز پادشاه اسرائیل، پانزده سال زندگانی نمود. ۲۶ و بقیه وقایع اول و آخر امصیا، آیا در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب نیست؟ ۲۷ و از زمانی که امصیا از پیروی خداوند انحراف ورزید، بعضی در اورشلیم فتنه بر وی انگیزختند. پس به لاکیش فرار کرد و از عقبش به لاکیش فرستادند و او را در آنجا کشتند. ۲۸ و او را بر اسبان آوردند و با پدرانش در شهر یهودا دفن کردند.

**۲۶** و تمامی قوم یهودا عزیا را که شانزده ساله بود گرفته، در جای پدرش امصیا پادشاه ساختند. ۲ و او بعد از آنکه پادشاه با پدرانش خوابیده بود، ایلولت را بنا کرد و آن را برای یهودا استرداد نمود. ۳ و عزیا شانزده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و دو سال در اورشلیم پادشاهی نمود و اسم مادرش یکلایا اورشلیمی بود. ۴ و آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرچه پدرش امصیا کرده بود، بجا آورد. ۵ و در روزهای زکریا که در رویاهای خدا بصیر بود، خدا را می طلبید و مادامی که خداوند رامی طلبید، خدا او را کامیاب می ساخت. ۶ و او بیرون رفته، با فلسطینیان جنگ کرد و حصار جت و حصار بینه و حصار اشدود را منهدم ساخت و شهرها در زمین اشدود و فلسطینیان بنا نمود. ۷ و خدا او را بر فلسطینیان و عربانی که در جوربعل



ساخت. ۴. وشهرها در کوهستان یهودا بنا نمود و قلعه‌ها ویرجها در جنگلها ساخت. ۵. و با پادشاه بنی عمون جنگ نموده، بر ایشان غالب آمد. پس بنی عمون در آن سال، صد وزنه نقره و ده هزار کر گندم و ده هزار کر جو به او دادند، و بنی عمون در سال دوم و سوم به همان مقدار به او دادند. ۶. پس یوتام زورآور گردید زیرا رفتار خود را به حضور یهوه خدای خویش راست ساخت. ۷. و بقیه وقایع یوتام و همه جنگهایش و رفتارش، ایک درتواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است. ۸. و او بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم سلطنت کرد. ۹. پس یوتام با پدران خود خوابید و او را در شهر داود دفن کردند، و پسرش آحاز در جایش سلطنت نمود.

ایشان مذکور شد برخاسته، اسیران را گرفتند و همه برهنگان ایشان را از غنیمت پوشانیده، ملیس ساختند و کفش به پای ایشان کرده، ایشان راخورانیدند و نوشتانیدند و تدهین کرده، تمامی ضعیفان را بر الاغها سوار نموده، ایشان را به اریحا که شهر نخل باشد نزد برادرانشان رسانیده، خود به سامره مراجعت کردند. ۱۶. و در آن زمان، آحاز پادشاه نزد پادشاهان آشور فرستاد تا او را اعانت کنند. ۱۷. زیرا که ادومیان هنوز می‌آمدند و یهودا را شکست داده، اسیران می‌بردند. ۱۸. و فلسطینیان بر شهرهای هامون و جنوبی یهودا هجوم آوردند و بیت شمس و ایلون و جدیروت و سوکو را با دهاتش و تمنه را با دهاتش و جمزو را با دهاتش گرفته، درآنها ساکن شدند. ۱۹. زیرا خداوند یهودا را به سبب آحاز، پادشاه اسرائیل ذلیل ساخت، چونکه او یهودا را به سرکشی واداشت و به خداوند خیانت عظیمی ورزید. ۲۰. پس تلغت فلنسر، پادشاه آشور بر او برآمد و او را به تنگ آورد ووی را تقویت نداد. ۲۱. زیرا که آحاز خانه خداوندو خانه های پادشاه و سروران را تاراج کرده، به پادشاه آشور داد، اما او را اعانت ننمود. ۲۲. و چون او را به تنگ آورده بود، همین آحاز پادشاه به خداوند بیشتر خیانت ورزید. ۲۳. زیرا که برای خدایان دمشق که او را شکست داده بودند، قربانی گذرانید و گفت: «چونکه خدایان پادشاهان ارام، ایشان را نصرت داده‌اند، پس من برای آنهاقربانی خواهم گذرانید تا مرا اعانت نمایند.» اما آنها سبب هلاکت وی و تمامی اسرائیل شدند. ۲۴. و آحاز اسباب خانه خدا را جمع کرد و آلات خانه خدا را خرد کرد و درهای خانه خداوند راسته، مذبح‌ها برای خود در هر گوشه اورشلیم ساخت. ۲۵. و در هر شهری از شهرهای یهودا، مکان های بلند ساخت تا برای خدایان غریب بخورسوزانند. پس خشم یهوه خدای پدران خود را به هیجان آورد. ۲۶. و بقیه وقایع وی و همه طریق های اول و آخر او، ایک در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است. ۲۷. پس آحاز با پدران خود خوابید و او را در شهراورشلیم دفن کردند، اما او را به مقبره پادشاهان اسرائیل نیاوردند. و پسرش حزقیا به‌جایش پادشاه شد.

**۲۹** حزقیا بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و بیست و نه سال در اورشلیم سلطنت نمود، و اسم مادرش ایبه دختر زکریا بود. ۲. و او آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق هرآنچه پدرش داود کرده بود، به عمل آورد. ۳. و در ماه اول از سال اول سلطنت خوددرهای خانه خداوند را گشوده، آنها را تعمیرنمود. ۴. و کاهنان و لاویان را آورده، ایشان را درمیدان شرقی جمع کرد. ۵. و به ایشان گفت: «ای لاریان مرا بشنوید! الان خویشتن را تقدیس نمایند و خانه یهوه خدای پدران خود را تقدیس کرده، نجاسات را از قدس بیرون برید. ۶. زیرا که پدران ما خیانت ورزیده، آنچه در نظر یهوه خدای ما ناپسند بود به عمل آوردند و او را ترک کرده، روی خود را از مسکن خداوند تافتند و پشت به آن دادند. ۷. و درهای رواق را بسته، چراغها را خاموش کردند و بخور نسوزانیدند و قربانی های سوختنی در قدس خدای اسرائیل نگذرانیدند. ۸. پس خشم خداوند بر یهودا واورشلیم افروخته شد و ایشان را محل تشویش ودهشت و سخریه ساخت، چنانکه شما به چشمان خود می‌بینید. ۹. و ایک پدران ما به شمشیر افتادند و پسران و

**۲۸** و آحاز بیست ساله بود که پادشاه شد و شانزده سال در اورشلیم پادشاهی کرد. اما آنچه در نظر خداوند پسند بود، موافق پدرش داود به عمل نیاورد. ۲. بلکه به طریق های پادشاهان اسرائیل سلوک نموده، تمثالها نیز برای بعلم ریخت. ۳. و در وادی ابن هنوم بخورسوزانید، و پسران خود را برحسب رجاسات امت هایی که خداوند از حضور بنی اسرائیل اخراج نموده بود، سوزانید. ۴. و بر مکان های بلندو تله‌ها و زیر هر درخت سبز قربانی‌ها گذرانید و بخورسوزانید. ۵. بنابراین، یهوه خدایش او را به دست پادشاه ارام تسلیم نمود که ایشان او را شکست داده، اسیران بسیاری از او گرفته، به دمشق بردند. و به دست پادشاه اسرائیل نیز تسلیم شد که او را شکست عظیمی داد. ۶. و قحح بن رملیا صد و بیست هزار نفر را که جمیع ایشان مردان جنگی بودند، در یک روز در یهودا کشت، چونکه یهوه خدای پدران خود را ترک نموده بودند. ۷. و زکری که مرد شجاع افرایمی بود، معسیا پسر پادشاه، عزریقام ناظر خانه، و القانه را که شخص اول بعداز پادشاه بود، کشت. ۸. پس بنی اسرائیل دویست هزار نفر زنان و پسران و دختران از برادران خود به اسیری بردند و نیز غنیمت بسیاری از ایشان گرفتند و غنیمت رابه سامره بردند. ۹. و در آنجا نبی از جانب خداوندعودید نام بود که به استقبال لشکری که به سامره برمی گشتند آمده، به ایشان گفت: «ایک از این جهت که یهوه خدای پدران شما بر یهوداغضبناک می‌باشد، ایشان را به دست شما تسلیم نمود و شما ایشان را با غضبی که به آسمان رسیده است، کشتید. ۱۰. و حال شما خیال می‌کنید که پسران یهودا و اورشلیم را به عنف غلامان و کنیزان خود سازید. و آیا با خود شما نیز تقصیرها به ضد یهوه خدای شما نیست؟ ۱۱. پس الان مابشنوید و اسیرانی را که از برادران خود آورده‌اید، برگردانید زیرا که حدت خشم خداوند بر شما می‌باشد.» ۱۲. آنگاه بعضی از روسای بنی افرایم یعنی عزریا ابن یهوحانان و برکیا ابن مشلموت و یحزقیا ابن شلوم و عماسا ابن حدلای با آتانی که از جنگ می‌آمدند، مقاومت نمودند. ۱۳. و به ایشان گفتند که «اسیران را به اینجا نخواهید آورد زیرا که تقصیری به ضد خداوند بر ما هست و شما می‌خواهید که گناهان و تقصیرهای ما رامزد کنید زیرا که تقصیر ما عظیم است و حدت خشم بر اسرائیل وارد شده است.» ۱۴. پس لشکریان، اسیران و غنیمت را پیش روسا و تمامی جماعت واگذاشتند. ۱۵. و آتانی که اسم

دختران و زنان ما از این سبب به اسیری رفتند. ۱۰ الان اراده دارم که بایهوه خدای اسرائیل عهد بنیام تا حدت خشم اواز ما برگردد. ۱۱ پس حال، ای پسران من، کاهلی موزیزد زیرا خداوند شما را برگزیده است تا به حضور وی ایستاده، او را خدمت نمایید و خادمان او شده، بخورسوزانید.» ۱۲ آنگاه بعضی از لایوان برخاستند یعنی ازبنی قهاتیان محت بن عماسای و یوتیل بن عزریا واز بنی مراری قیس بن عبدی و عزریا ابن یهلئیل واز جرشونیان یوآخ بن زمه و عیدن بن یوآخ. ۱۳ واز بنی الیصافان شمری و یعیئیل و از بنی آساف زکریا و متنیا. ۱۴ و از بنی هیمان یحییئیل و شمعی و از بنی یدوتون شمعی و عزییئیل. ۱۵ و برادران خود را جمع کرده، خویشتر را تقدیس نمودند و موافق فرمان پادشاه، برحسب کلام خداوند برای تطهیر خانه خداوند داخل شدند. ۱۶ و کاهنان به اندرون خانه خداوند رفته، آن را طاهر ساختند و همه نجاسات را که در هیکل خداوند یافتند، به صحن خانه خداوند بیرون آوردند و لایوان آن را گرفته، خارج شهر به وادی قدرون بیرون بردند. ۱۷ و در غره ماه اول به تقدیس نمودنش شروع کردند، و در روز هشتم ماه به رواق خداوند رسیدند و در هشت روز خانه خداوند را تقدیس نمودند، در روز شانزدهم ماه اول آن را به اتمام رسانیدند. ۱۸ پس نزد حزقیای پادشاه به اندرون قصر داخل شده، گفتند: «تمامی خانه خداوند و مذبح قربانی سوختنی و همه اسبابش و میز نان تقدمه را با همه آلاتش طاهر ساختیم. ۱۹ و تمامی اسبابی که آحاز پادشاه در ایام سلطنتش حینی که خیانت ورزید دور انداخت ما آنها را مهیا ساخته، تقدیس نمودیم و اینک پیش مذبح خداوند حاضر است.» ۲۰ پس حزقیای پادشاه صبح زود برخاست و روسای شهر را جمع کرده، به خانه خداوند برآمد. ۲۱ و ایشان هفت گاو و هفت قوچ و هفت بره و هفت بز نر آوردند تا برای مملکت و قدس و یهودا قربانی گناه بشود و او پسران هارون کهنه را فرمود تا آنها را بر مذبح خداوند بگذرانند. ۲۲ پس گاوان را کشتند و کاهنان، خون را گرفته بر مذبح پاشیدند و قوچها را کشته خون را بر مذبح پاشیدند و برهها را کشته خون را بر مذبح پاشیدند. ۲۳ پس بزهای قربانی گناه را به حضور پادشاه و جماعت نزدیک آورده، دستهای خود را بر آنها نهادند. ۲۴ کاهنان آنها را کشته، خون را بر مذبح برای قربانی گناه گذرانیدند تا به جهت تمامی اسرائیل کفاره بشود زیرا که پادشاه فرموده بود که قربانی سوختنی و قربانی گناه به جهت تمامی اسرائیل بشود. ۲۵ و او لایوان را با سنجها و بریطها و عودها برحسب فرمان داود و جاد، رایبی پادشاه و ناتان نبی در خانه خداوند قرار داد زیرا که این حکم از جانب خداوند به دست انبیا او شده بود. ۲۶ پس لایوان با آلات داود و کاهنان با کرناها ایستادند. ۲۷ و حزقیای امر فرمود که قربانی های سوختنی را بر مذبح بگذرانند و چون به گذرانیدن قربانی سوختنی شروع نمودند، سرودهای خداوند را بناکردند و کرناها در عقب آلات داود، پادشاه اسرائیل، نواخته شد. ۲۸

۳۰ و حزقیای نزد تمامی اسرائیل و یهودا فرستاد و مکتوبات نیز به افرایم و منسی نوشت تا به خانه خداوند به اورشلیم بیایند و عیدفصح را برای یهوه خدای اسرائیل نگاه دارند. ۲ زیرا که پادشاه و سرورانش و تمامی جماعت در اورشلیم مشورت کرده بودند که عید فصح را در ماه دوم نگاه دارند. ۳ چونکه در آنوقت نتوانستند آن را نگاه دارند زیرا کاهنان خود را تقدیس کافی ننموده و قوم در اورشلیم جمع نشده بودند. ۴ و این امر به نظر پادشاه و تمامی جماعت پسند آمد. ۵ پس قرار دادند که در تمامی اسرائیل از یثرشیع تا دان ندا نمایند که بیایند و فصح را برای یهوه خدای اسرائیل در اورشلیم برپا نمایند زیرا مدت مدیدی بود که آن را به طوری که مکتوب است، نگاه نداشته بودند. ۶ پس شاطران با مکتوبات از جانب پادشاه و سرورانش، برحسب فرمان پادشاه به تمامی اسرائیل و یهودا رفته، گفتند: «ای بنی اسرائیل به سوی یهوه، خدای ابراهیم و اسحاق و اسرائیل باز گشت نمایند تا او به بقیه شما که از دست پادشاهان آشور رسته‌اید، رجوع نماید. ۷ و مثل پدران و برادران خود که به یهوه خدای پدران خویش خیانت ورزیدند، مباشید که ایشان را محل دهشت چنانکه می‌بینید گردانیده است. ۸ پس مثل پدران خود گردن خود را سخت مسازید بلکه نزد خداوند تواضع نمایید و به قدس او که آن را تا ابدالابد تقدیس نموده است داخل شده، یهوه خدای خود را عبادت نمایید تا حدت خشم او از شما برگردد. ۹ زیرا اگر به سوی خداوند بازگشت نمایید، برادران و پسران شما به نظر آتانی که ایشان را به اسیری برده‌اند، التفات خواهند یافت و به این زمین مراجعت خواهند نمود، زیرا که یهوه خدای شما مهربان و رحیم است و اگر به سوی او بازگشت نمایید روی خود را از شما بر نخواهد گردانید.» ۱۰ پس شاطران شهر به شهر از زمین افرایم و منسی تا زبولون گذشتند، لیکن بر ایشان استهزا و سخریه می‌نمودند. ۱۱ اما بعضی از اشیر و منسی و زبولون تواضع نموده، به اورشلیم آمدند. ۱۲ و دست خدا بر

یهودا بود که ایشان را یک دل بخشیدتا فرمان پادشاه و سرورانش را موافق کلام خداوند بجا آوردند. ۱۳ پس گروه عظیمی در اورشلیم برای نگاه داشتن عید فطیر در ماه دوم جمع شدند و جماعت، بسیار بزرگ شد. ۱۴ و برخاسته، مذبح هایی را که در اورشلیم بود خراب کردند و همه مذبح های بخور را خراب کرده، به وادی قدرون انداختند. ۱۵ و در چهاردهم ماه دوم فصح را ذبح کردند و کاهنان و لایوان خجالت کشیده، خود را تقدیس نمودند و قربانی های سوختنی به خانه خداوند آوردند. ۱۶ پس در جایهای خود به ترتیب خویش برحسب تورات موسی مرد خداایستادند و کاهنان خون را از دست لایوان گرفته، پاشیدند. ۱۷ زیرا چونکه بسیاری از جماعت بودند که خود را تقدیس ننموده بودند لایوان مامور شدند که قربانی های فصح را به جهت هرکه طاهر نشده بود ذبح نمایند و ایشان را برای خداوند تقدیس کنند. ۱۸ زیرا گروهی عظیم از قوم یعنی بسیار از افرایم و منسی و یساکار و یزبولون طاهر نشده بودند و معهدا فصح را خوردند لکن نه موافق آنچه نوشته شده بود، زیرا حزقیای برای ایشان دعا کرده، گفت: ۱۹ «خداوندمهربان، هر کس را که دل خود را مهیا سازد تا خدایعنی یهوه خدای پدران خویش را طلب نمایندبیمارزد، اگرچه موافق طهارت قدس نباشد.» ۲۰ و خداوند حزقیای را اجابت نموده، قوم را شفا داد. ۲۱ پس بنی اسرائیل که در اورشلیم حاضر بودند، عید فطیر را هفت روز به شادی عظیم نگاه داشتندو لایوان و کاهنان خداوند را روز به روز به آلات تسبیح خداوند حمد می گفتند. ۲۲ و حزقیای به جمیع لایوانی که در خدمت خداوند نیکو ماهر بودند، سخنان دلانویز گفت. پس هفت روزمرسوم عید را خوردند و ذبایح سلامتی گذرانید، یهوه خدای پدران خود را تسبیح خواندند. ۲۳ و تمامی جماعت مشورت کردند که عید راهفت روز دیگر نگاه دارند. پس هفت روز دیگر رابا شادمانی نگاه داشتند. ۲۴ زیرا حزقیای، پادشاه یهودا هزار گاو و هفت هزار گوسفند به جماعت بخشید و سروران هزار گاو و ده هزار گوسفند به جماعت بخشیدند و بسیاری از کاهنان خویشتر را تقدیس نمودند. ۲۵ و تمامی جماعت یهودا و کاهنان و لایوان و تمامی گروهی که از اسرائیل آمدند و غریبانی که از زمین اسرائیل آمدند (و غریبانی که) در یهودا ساکن بودند، شادی کردند. ۲۶ و شادی عظیمی در اورشلیم رخ نمود زیرا که از ایام سلیمان بن داود، پادشاه اسرائیل مثل این در اورشلیم واقع نشده بود. ۲۷ پس لایوان کهنه برخاسته، قوم را برکت دادند و آواز ایشان مستجاب گردید و دعای ایشان به مسکن قدس او به آسمان رسید.

۳۱ و چون این همه تمام شد، جمیع اسرائیلیانی که در شهرهای یهوداحاضر بودند بیرون رفته، تمثالها را شکستند و اشیریم را قطع نمودند و مکانهای بلند و مذبحهارا از تمامی یهودا و بنیامین و افرایم و منسی بالکل منهدم ساختند. پس تمامی بنی اسرائیل هرکس به ملک خویش به شهرهای خود برگشتند. ۲ و حزقیای فرقه های کاهنان و لایوان، را برحسب اقسام ایشان قرار داد که هر کس از کاهنان و لایوان موافق خدمت خود برای قربانی های سوختنی و ذبایح سلامتی و خدمت و تشکر و تسبیح به دروازه های

به زبان یهود به اهل اورشلیم که بر دیوار بودند، ندادرداند تا ایشان را ترسان و مشوش ساخته، شهر را بگیرند. ۱۹ و درباره خدای اورشلیم مثل خدایان امت های جهان که مصنوع دست آدمیان می باشند، سخن گفتند. ۲۰ پس حزقیا پادشاه و اشعیاء ابن آموص نبی درباره این دعا کردند و به سوی آسمان فریاد برآوردند. ۲۱ و خداوند فرشته ای فرستاده، همه شجاعان جنگی و روسا و سرداران را که در اردوی پادشاه آشور بودند، هلاک ساخت و او را روی شرمنده به زمین خود مراجعت نمود. و چون به خانه خدای خویش داخل شد، آتانی که از صلبش بیرون آمده بودند، او را در آنجا به شمشیر کشتند. ۲۲ پس خداوند حزقیا و سکنه اورشلیم را از دست سنحاریب پادشاه آشور و از دست همه رهایی داده، ایشان را از هر طرف نگاهداری نمود. ۲۳ و بسیاری هدایا به اورشلیم برای خداوند و پیشکشها برای حزقیا پادشاه یهودا آوردند و او بعد از آن به نظر همه امت هامحترم شد. ۲۴ و در آن ایام حزقیا بیمار و مشرف به موت شد. اما چون نزد خداوند دعا نمود، او با وی تکلم کرد و وی را علامتی داد. ۲۵ لیکن حزقیا موافق احسانی که به وی داده شده بود، عمل نمود زیرا دلش مغرور شد و غضب بر او و یهودا و اورشلیم افروخته گردید. ۲۶ اما حزقیا با ساکنان اورشلیم، از غرور دلش تواضع نمود، لهذا غضب خداوند در ایام حزقیا بر ایشان نازل نشد. ۲۷ و حزقیا دولت و حشمت بسیار عظیمی داشت و به جهت خود مخزنها برای نقره و طلا و سنگهای گرانبها و عطریات و سپرها و هر گونه اسباب نفیسه ساخت. ۲۸ و انبارها برای محصولات از گندم و شیره و روغن و آخرا برای انواع بهایم و آغلها به جهت گلهها. ۲۹ و به جهت خود شهرها ساخت و مواشی گلهها و رمه های بسیار تحصیل نمود زیرا خدا اندوخته های بسیار فراوان به او عطا فرمود. ۳۰ و همین حزقیا منبع عالی آب جیحون را مسدود ساخته، آن را به راه راست به طرف غربی شهر داود فرود آورد. پس حزقیا در تمامی اعمالش کامیاب شد. ۳۱ اما در امر ایلچیان سرداران بابل که نزد وی فرستاده شده بودند تا درباره آیتی که در زمین ظاهر شده بود پرسش نمایند، خدا او را واگذاشت تا او را امتحان نماید و هرچه در دلش بود بداند. ۳۲ و بقیه وقایع حزقیا و حسنات او اینک در رویای اشعیاء ابن آموص نبی و در تواریخ پادشاهان یهودا و اسرائیل مکتوب است. ۳۳ پس حزقیا با پدران خود خوابید و او را در بلندی مقبره پسران داود دفن کردند، و تمامی یهودا و ساکنان اورشلیم او را در حین وفاتش اکرام نمودند، و پسرش منسی در جایش سلطنت نمود.

**۳۳** منسی دوازده ساله بود که پادشاه شد و پنجاه و پنج سال در اورشلیم سلطنت نمود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق رجاسات امت های که خداوند آنها را از حضوری بنی اسرائیل اخراج کرده بود، عمل نمود. ۳ زیرمکانهای بلند را که پدرش حزقیا خراب کرده بود، بار دیگر بنا نمود و مذبحها برای بعلم برپا کرد و اشیرهها بساخت و به تمامی لشکر آسمان سجده نموده، آنها را عبادت کرد. ۴ و مذبحها در خانه خداوند بنا نمود که درباره اش خداوند گفته بود: «اسم من در اورشلیم تا به ابد خواهد بود.» ۵ و مذبحها برای تمامی لشکر آسمان در هر دو صحن خانه خداوند بنا

اوامر برای طلییدن خدای خود اقدام نمود آن را به تمامی دل خود به عمل آورد و کامیاب گردید.

**۳۲** و بعد از این امور و این امانت، سنحاریب، پادشاه آشور آمده، به یهودا داخل شد، و به ضد شهرهای حصاردار اردو زده، خواست که آنها را برای خود مفتوح نماید. ۲ و چون حزقیا دید که سنحاریب آمده است و قصد مقاتله با اورشلیم دارد، ۳ آنگاه با سرداران و شجاعان خود مشورت کرد که آب چشمه های بیرون شهر را مسدود نماید. پس او امانت کرد. ۴ و خلق بسیاری جمع شده، همه چشمهها و نهری را که از میان زمین جاری بود مسدود کردند، و گفتند: «چرا باید پادشاهان آشور بیایند و آب فراوان بیابند؟» ۵ پس خویشان را تقویت داده، تمامی حصار را که شکسته بود، تعمیر نمود و آن را تا برجها بلند نمود و حصار دیگری بیرون آن بنا کرد و ملو را در شهر داود مستحکم نمود و اسلحهها و سپرهای بسیاری ساخت. ۶ و سرداران جنگی بر قوم گماشت و ایشان را در جای وسیع نزد دروازه شهر جمع کرده، سخنان دلایز به ایشان گفت ۷ که «دلیر وقوی باشید! و از پادشاه آشور و تمامی جمیعتی که با وی هستند، ترسان و هراسان مشوید! زیرا آنکه با ماست از آنکه با وی است قوی تر می باشد. ۸ با او بازوی بشری است و با ما یهوه خدای ما است تا ما را نصرت دهد و در جنگهای ما جنگ کند.» پس قوم بر سخنان حزقیا پادشاه یهودا اعتماد نمودند. ۹ و بعد از آن سنحاریب، پادشاه آشور، بندگان خود را به اورشلیم فرستاد و خودش با تمامی حشمتش در برابر لاکیش بودند که به حزقیا پادشاه یهودا و تمامی یهودا که در اورشلیم بودند، بگویند: ۱۰ «سنحاریب پادشاه آشور چنین می فرماید: بر چه چیز اعتماد دارید که در محاصره در اورشلیم می مانید؟ ۱۱ آیا حزقیا شما را اغوا نمی کند تا شما را با قحط و تشنگی به موت تسلیم نماید که می گوید: یهوه خدای ما، ما را از دست پادشاه آشور رهایی خواهد داد؟ ۱۲ آیا همین حزقیا مکانهای بلند و مذبحهای او را منهدم نساخته، و به یهودا و اورشلیم امر فرموده و نگفته است که پیش یک مذبح سجده نمایید و بر آن بخور بسوزانید؟ ۱۳ آیا نمی دانید که من و پدرانم به همه طوایف کشورها چه کرده ایم؟ مگر خدایان امت های آن کشورها هیچ قدرتی داشتند که زمین خود را از دست من برهانند؟ ۱۴ کدام یک از همه خدایان این امت هایی که پدران من آنها را هلاک ساخته اند، قادر بر رهانیدن قوم خود از دست من بود تا خدای شما قادر باشد که شما را از دست من رهایی دهد؟ ۱۵ پس حال، حزقیا شما را فریب ندهد و شما را به اینطور اغوا ننماید و بر او اعتماد ننمایید، زیرا هیچ خدا از خدایان جمیع امتها و ممالک قادر نبوده است که قوم خود را از دست من و از دست پدرانم رهایی دهد، پس به طریق اولی خدای شما را از دست من نخواهد رهانید.» ۱۶ و بندگانش سخنان زیاده به ضد یهوه خدا و به ضد بنده اش حزقیا گفتند. ۱۷ و مکتوبی نیز نوشته، یهوه خدای اسرائیل را اهانت نمود و به ضد وی حرف زده، گفت: «چنانکه خدایان امت های کشورها قوم خود را از دست من رهایی ندادند، همچنین خدای حزقیا قوم خویش را از دست من نخواهد رهانید.» ۱۸ و به آواز بلند

نمود. ۶ و پسران خود را در وادی ابن هنوم از آتش گذرانید و فالگیری وافسونگری و جادوگری می کرد و با اصحاب اجنه و جادوگران مروده می نمود و در نظر خداوند شرارت بسیار ورزیده، خشم او را به هیجان آورد. ۷ و تمثال ریخته شده بت را که ساخته بود، در خانه خداوند برپا داشت که درباره اش خدا به داود و به پسرش سلیمان گفته بود: «در این خانه و در اورشلیم که آن را از تمامی اسباط بنی اسرائیل برگزیده ام، اسم خود را تا به ابد قرار خواهم داد. ۸ و پایهای اسرائیل را اززمینی که مقر پدران شما ساخته ام، بار دیگر آواره نخواهم گردانید، به شرطی که توجه نمایند تا بحسب هرآنچه به ایشان امر فرموده ام و بحسب تمامی شریعت و فرایض و احکامی که به دست موسی داده ام، عمل نمایند.» ۹ امامنسی، یهودا و ساکنان اورشلیم را اغوا نمود تا ازامت هایی که خداوند پیش بنی اسرائیل هلاک کرده بود، بدتر رفتار نمودند. ۱۰ و خداوند به منسی و به قوم او تکلم نمود، اما ایشان گوش نگرفتند. ۱۱ پس خداوند سرداران لشکر آشور را بر ایشان آورد و منسی را با غلها گرفته، او را به زنجیرها بستند و به بابل بردند. ۱۲ و چون در تنگی بود یهوه خدای خود را طلب نمود و به حضور خدای پدران خویش بسیار تواضع نمود. ۱۳ و چون از او مسالت نمودی را اجابت نمود، تضرع او را شنید و به مملکتش به اورشلیم باز آورد، آنگاه منسی دانست که یهوه خدا است. ۱۴ و بعد از این حصار بیرونی شهر داود را به طرف غربی جیحون در وادی تا دهنه دروازه ماهی بنا نمود و دیواری گردگرد عوفل کشیده، آن را بسیار بلند ساخت و سرداران جنگی بر همه شهرهای حصاردار یهودا قرار داد. ۱۵ و خدایان بیگانه و بت را از خانه خداوند و تمامی مذبحها را که در کوه خانه خداوند و در اورشلیم ساخته بودیدارشته، آنها را از شهر بیرون ریخت. ۱۶ و مذبح خداوند را تعمیر نمود، ذبایح سلامتی و تشکریر آن گذرانیدند و یهودا را امر فرمود که یهوه خدای اسرائیل را عبادت نمایند. ۱۷ اما قوم هنوز در مکانهای بلند قربانی می گذرانیدند لیکن فقط برای یهوه خدای خود. ۱۸ و بقیه وقایع منسی و دعایی که نزد خدای خود کرد و سخنان اثباتی که به اسم یهوه خدای اسرائیل به او گفتند، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل مکتوب است. ۱۹ و دعای او و مستجاب شدنش و تمامی گناه و خیانتش و جایهایی که مکانهای بلند در آنها ساخت و اشیرهها و بتهایی که قبل از متواضع شدنش برپانمود، اینک در اخبار حوزای مکتوب است. ۲۰ پس منسی با پدران خود خوابید و او را در خانه خودش دفن کردند و پسرش آمون در جایش پادشاه شد. ۲۱ آمون بیست و دو ساله بود که پادشاه شد و دو سال در اورشلیم پادشاهی کرد. ۲۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، موافق آنچه پدرش منسی کرده بود، به عمل آورد و آمون برای جمیع بتهایی که پدرش منسی ساخته بود، قربانی گذرانیده، آنها را پرستش کرد. ۲۳ و به حضور خداوند تواضع نمود، چنانکه پدرش منسی تواضع نموده بود بلکه این آمون زیاده و زیاده عصبان ورزید. ۲۴ پس خادمانش بر او شوریده، او را در خانه خودش کشتند. ۲۵ و اهل زمین همه کسانی را که بر آمون پادشاه شوریده بودند، به قتل رسانیدند و اهل زمین پسرش یوشیا را در جایش به پادشاهی نصب کردند.

امر فرموده، گفت: ۲۱ «بروید و از خداوند برای من و برای بقیه اسرائیل و یهودا درباره سخنانی که در این کتاب یافت می‌شود، مسئلهت نمایید زیرا غضب خداوند که بر ما ریخته شده است، عظیم می‌باشد چونکه پدران ما کلام خداوند را نگاه نداشتند و به هرآنچه در این کتاب مکتوب است عمل نمودند.» ۲۲ پس حلقیا و آنانی که پادشاه ایشان را امر فرمود، نزد حلدیه نبیه زن شلوم بن توفهه بن حسره لباس دار رفتند، و او در محله دوم اورشلیم ساکن بود و او را بدین مضمون سخن گفتند. ۲۳ واو به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: به کسی که شما را نزد من فرستاده است بگویند: ۲۴ خداوند چنین می‌فرماید: اینک من بلایی بر این مکان و ساکنانش خواهم رسانید، یعنی همه لعنتهایی که در این کتاب که آن را به حضور پادشاه یهودا خواندند، مکتوب است. ۲۵ چونکه مرا ترک کرده، برای خدایان دیگر بخورسوزانیدند تا به تمامی اعمال دستهای خودخشم مرا به هیجان بیاورند، پس غضب من بر این مکان افروخته شده، خاموشی نخواهد پذیرفت. ۲۶ لیکن به پادشاه یهودا که شما را به جهت مسئلهت نمودن از خداوند فرستاده است، بگویند: یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: درباره سخنانی که شنیده‌ای، ۲۷ چونکه دل تو نرم بود و هنگامی که کلام خداوند را درباره این مکان و ساکنانش شنیدی، در حضور وی تواضع نمودی و به حضور من متواضع شده، لباس خود را دریدی و به حضور من گریستی، بنابراین خداوند می‌گوید: من نیز تو را اجابت فرودم. ۲۸ اینک من تو را نزد پدران جمع خواهم کرد و در قبر خودبه سلامتی گذارده خواهی شد، و چشمان تو تمامی بلا را که من بر این مکان و ساکنانش می‌رسانم نخواهد دید.» پس ایشان نزد پادشاه جواب آوردند. ۲۹ و پادشاه فرستاد که تمامی مشایخ یهودا و اورشلیم را جمع کردند. ۳۰ و پادشاه و تمامی مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و کاهنان و لایوان و تمامی قوم، چه کوچک و چه بزرگ، به خانه خداوند برآمدند و او همه سخنان کتاب عهدی را که در خانه خداوند یافت شد، در گوش ایشان خواند. ۳۱ و پادشاه بر منبر خود ایستاد و به حضور خداوند عهد بست که خداوند را پیروی نمود، اوامر و شهادتات و فریاض او را به تمامی دل و تمامی جان نگاه دارند و سخنان این عهد را که در این کتاب مکتوب است، بجا آورند. ۳۲ و همه آنانی را که در اورشلیم و بنیامین حاضر بودند، بر این متمکن ساخت و ساکنان اورشلیم، برحسب عهد خدا یعنی خدای پدران خود، عمل نمودند. ۳۳ و یوشیا همه رجاسات را از تمامی زمینهایی که از آن بنی اسرائیل بود برداشت، و همه کسانی را که در اسرائیل یافت شدند، تحریض نمود که یهوه خدای خود را عبادت نمایند و ایشان در تمامی ایام او از متابعت یهوه خدای پدران خود انحراف نوزیدند.

**۳۵** و یوشیا عید فصحی در اورشلیم برای خداوند نگاه داشت، و فصح را در چهاردهم ماه اول در اورشلیم ذبح نمودند. ۲ و کاهنان را بر وظایف ایشان قرار داده، ایشان را برای خدمت خانه خداوند قوی‌دل ساخت. ۳ و به لایوانی که تمامی اسرائیل را تعلیم می‌دادند و برای خداوند تقدیس شده بودند، گفت: «تابوت مقدس را در خانه‌ای که سلیمان بن داود، پادشاه

خاندانی که با آن محاربه می‌نمایم. و خادما امر فرموده است که بشتابم. پس از آن خدایی که با من است، دست بردار مبادا تو را هلاک سازد.» ۲۲ لیکن یوشیا روی خود را از او برنگردانید بلکه خویشتن را متکر ساخت تا با وی جنگ کندو به کلام نکو که از جانب خدا بود گوش نگرفته، به قصد مقاتله به میدان مجلو درآمد. ۲۳ وتیراندازان بر یوشیا پادشاه تیر انداختند و پادشاه به خادمان خود گفت: «مرا بیرون برید زیرا که سخت مجروح شده‌ام.» ۲۴ پس خادمانش او را از ارباب‌اش گرفتند و بر ارباب دومین که داشت سوار کرده، به اورشلیم آوردند. پس وفات یافته، در مقبره پدران خود دفن شد، و تمامی یهودا و اورشلیم برای یوشیا ماتم گرفتند. ۲۵ و ارمیا به جهت یوشیا مرثیه خواند و تمامی مغنیان و مغنیات یوشیا را در مرثی خویشتن تا امروز ذکر می‌کنند و آن را فریضه‌ای در اسرائیل قرار دادند، چنانکه در سفر مرثی مکتوب است. ۲۶ و بقیه وقایع یوشیا و اعمال حسنه‌ای که مطابق نوشته تورات خداوند به عمل آورد، ۲۷ و امور اول و آخر او اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است.

**۳۶** و قوم زمین، یهوآحاز بن یوشیا را گرفته، او را در جای پدرش در اورشلیم به پادشاهی نصب نمودند. ۲ یهوآحاز بیست و سه ساله بود که پادشاه شد و در اورشلیم سه ماه سلطنت نمود. ۳ و پادشاه مصر، او را در اورشلیم معزول نمود و زمین را به صد وزنه نقره و یک وزنه طلا جریمه کرد. ۴ و پادشاه مصر، برادرش الیاقیم را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت، و اسم او را به یهوایقیم تبدیل نمود، و نکو برادرش یهوآحاز را گرفته، به مصر برد. ۵ یهوایقیم بیست و پنج ساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود، و در نظر یهوه خدای خود شرارت ورزید. ۶ ونبوکدنصر پادشاه بابل به ضد او برآمد و او را به زنجیرها بست تا او را به بابل ببرد. ۷ ونبوکدنصر بعضی از ظروف خانه خداوند را به بابل آورده، آنها را در قصر خود در بابل گذاشت. ۸ و بقیه وقایع یهوایقیم و رجاستی که به عمل آورد آنچه در او یافت شد، اینک در تواریخ پادشاهان اسرائیل و یهودا مکتوب است، و پسرش یهوایکین در جایش پادشاهی کرد. ۹ یهوایکین هشت ساله بود که پادشاه شد و سه ماه و ده روز در اورشلیم سلطنت نمود و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود، به عمل آورد. ۱۰ و در وقت تحویل سال، نبوکدنصر پادشاه فرستاد و او را با ظروف گرانبهای خانه خداوند به بابل آورد، و برادرش صدقیا را بر یهودا و اورشلیم پادشاه ساخت. ۱۱ صدقیا بیست و یکساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم سلطنت نمود. ۱۲ و در نظریهوه خدای خود شرارت ورزیده، در حضور ارمیای نبی که از زبان خداوند به او سخن گفت، تواضع ننمود. ۱۳ و نیز بر نبوکدنصر پادشاه که او را به خدا قسم داده بود عاصی شد و گردن خود را قوی و دل خویشتن را سخت ساخته، به سوی یهوه خدای اسرائیل بازگشت نمود. ۱۴ و تمامی روسای کهنه و قوم، خیانت بسیاری موافق همه رجاسات امت‌ها ورزیدند و خانه خداوند را که آن را در اورشلیم تقدیس نموده بود، نجس ساختند. ۱۵ و یهوه خدای پدر ایشان به دست رسولان خویشتن نزد ایشان فرستاد، بلکه صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمود زیرا که بر قوم خود و

دو. ۲۵ بنی قریه عاریم و کفیره و بثیروت هفتصد و چهل و سه. ۲۶ بنی رامه و جبع ششصد و بیست و یک. ۲۷ مردان مکماس صد و بیست و دو. ۲۸ مردان بیت ثیل و عای دوپست و بیست و سه. ۲۹ بنی نبو پنجاه و دو. ۳۰ بنی مغبیش صد و پنجاه و شش. ۳۱ بنی عیلام دیگر، هزار و دوپست و پنجاه چهار. ۳۲ بنی حاریم سیصد و بیست. ۳۳ بنی لود و حادید و ارنو هفتصد و بیست و پنج. ۳۴ بنی اریحا سیصد و چهل و پنج. ۳۵ بنی سنانه سه هزار و ششصد و سی. ۳۶ اما کاهنان: بنی یدعیا از خاندان یسوع نه صد و هفتاد و سه. ۳۷ بنی امیر هزار و پنجاه و دو. ۳۸ بنی فشحور هزار و دوپست و چهل و هفت. ۳۹ بنی حاریم هزار و هفده. ۴۰ اما لاریان: بنی یسوع و قدیمیل از نسل هودویا هفتاد و چهار. ۴۱ و مغنیان: بنی آساف صد و بیست و هشت. ۴۲ و پسران دربانان: بنی سلوم و بنی اظیر و بنی طلعمون و بنی عقوب و بنی حطیطا و بنی شویای جمیع اینها صد و سی و نه. ۴۳ و امانتینیم: بنی صیحا و بنی حسوفا و بنی طباعوت، ۴۴ و بنی قیروس و بنی سیعها و بنی فادوم، ۴۵ و بنی لیانه و بنی حجابه و بنی عقوب، ۴۶ و بنی حاجاب و بنی شمالای و بنی حانان، ۴۷ و بنی جدیل و بنی جحر و بنی رأیا، ۴۸ و بنی رصین و بنی نقودا و بنی جزام، ۴۹ و بنی عزه و بنی فاسیح و بنی بیسای، ۵۰ و بنی اسنه و بنی معونیم و بنی نفوسیم، ۵۱ و بنی بقوبق و بنی حقوقا و بنی حرور، ۵۲ و بنی بصلوت و بنی محیدا و بنی حرشا، ۵۳ و بنی برقوس و بنی سیسرا و بنی تامح، ۵۴ و بنی نصیح و بنی حطیفا. ۵۵ و پسران خادمان سلیمان: بنی سوطای و بنی هصوفرت و بنی فرودا، ۵۶ و بنی یعله و بنی درقون و بنی جدیل، ۵۷ و بنی شفتلیا و بنی حطیل و بنی فوخره طبائیم و بنی آمی. ۵۸ جمیع نیتیم و پسران خادمان سلیمان سیصد و نود و دو. ۵۹ و اینانند آتانی که از تل ملح و تل حرشرا برآمدند یعنی کروب و ادان و امیر، اما خاندان پدران و عشیره خود را نشان نتوانستند داد که آياز اسرائیلیان بودند یا نه. ۶۰ بنی دلایا و بنی طویبا و بنی نقودا ششصد و پنجاه و دو. ۶۱ و از پسران کاهنان، بنی حبایا و بنی هقوص و بنی برزلای که یکی از دختران برزلایی جلعادی را به زنی گرفت، پس به نام ایشان مسمی شدند. ۶۲ اینان انساب خود را در میان آتانی که در نسب نامه هائیت شده بودند طلبیدند، اما نیافتند، پس از کهنات اخراج شدند. ۶۳ پس ترشاتا به ایشان امر فرمود که تا کاهنی با اویم و تمیم برقرار نشودایشان از قدس اقداس نخورند. ۶۴ تمامی جماعت، با هم چهل و دو هزار و سیصد و شصت نفر بودند. ۶۵ سوی غلامان و کنیزان ایشان، که هفت هزار و سیصد و سی و هفت نفر بودند، و مغنیان و مغنیان ایشان دوپست نفر بودند. ۶۶ و اسبان ایشان هفتصد و سی و شش، و قاطران ایشان دوپست و چهل و پنج. ۶۷ و شتران ایشان چهارصد و سی و پنج و حماران ایشان شش هزار و هفتصد و بیست. ۶۸ و چون ایشان به خانه خداوند که در اورشلیم است رسیدند، بعضی از روسای آبا، هدایای تبرعی به جهت خانه خدا آوردند تا آن رادر جایش برپا نمایند. ۶۹ برحسب قوه خود، شصت و یک هزار درهم طلا و پنج هزار منای نقره و صد (دست) لباس کهنات به خزانه به جهت کار دادند. ۷۰ پس

۱ و در سال اول کورش، پادشاه فارس تا کلام خداوند به زبان اریمی کامل شود، خداوند روح کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در تمامی ممالک خود فرمانی نافذ کرد و آن را نیز مرقوم داشت و گفت: ۲ «کورش پادشاه فارس چنین می فرماید: بیهوه خدای آسمانها جمیع ممالک زمین را به من داده و مرا امر فرموده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهوداست بنا نمایم. ۳ پس کیست از شما از تمامی قوم او که خدایش با وی باشد؟ او به اورشلیم که در یهودا است، برود و خانه بیهوه را که خدای اسرائیل و خدای حقیقی است، در اورشلیم بنا نماید. ۴ و هر که باقی مانده باشد، در هر مکانی از مکان هایی که در آنها غریب می باشد، اهل آن مکان او را به نقره و طلا و اموال و چهارپایان علاوه بر هدایای تبرعی به جهت خانه خدا که در اورشلیم است اعانت نمایند. ۵» پس روسای آبا یهودا و بنیامین و کاهنان و لاریان با همه کسانی که خدا روح ایشان را برانگیزانیده بود برخاسته، روانه شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم است بنا نمایند. ۶ و جمیع همسایگان ایشان، ایشان را به آلات نقره و طلا و اموال و چهارپایان و تحفه‌ها، علاوه بر همه هدایای تبرعی اعانت کردند. ۷ و کورش پادشاه ظروف خانه خداوند را که نبودکنصر آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود، بیرون آورد. ۸ و کورش پادشاه فارس، آنها را از دست متردات، خزانه دار خود بیرون آورده، به شیشبصر رئیس یهودیان شمرد. ۹ و عدد آنها این است: سی طاس طلا و هزار طاس نقره و بیست ونه کارد، ۱۰ و سی جام طلا و چهارصد و ده جام نقره از قسم دوم و هزار ظرف دیگر. ۱۱ تمامی ظروف طلا و نقره پنج هزار و چهارصد بود و شیشبصر همه آنها را با اسیرانی که از بابل به اورشلیم می رفتند برد.

۲ و اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصی که نبودکنصر، پادشاه بابل، به بابل به اسیری برده بود برآمدند و هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا و شهر خود برگشتند. ۲ اما آتانی که همراه زریابل آمدند، یسوع و نحمیوا سرایا و رعیلایا و مردخای و بلشان و مسفار و بغوی و رحوم و بعنه. و شماره مردان قوم اسرائیل: ۳ بنی فرعوش دو هزار و یکصد و هفتاد و دو. ۴ بنی شفتلیا سیصد و هفتاد و دو. ۵ بنی آرح هفتصد و هفتاد و پنج. ۶ بنی فحت مواب از بنی یسوع و یوآب دو هزار و هشتصد و دوازده. ۷ بنی عیلام هزار و دوپست و پنجاه و چهار. ۸ بنی زرتونه صد و چهل و پنج. ۹ بنی زکای هفتصد و شصت. ۱۰ بنی بانئ ششصد و چهل و دو. ۱۱ بنی بابای ششصد و بیست و سه. ۱۲ بنی ازجدهزار و دوپست و بیست و دو. ۱۳ بنی ادونیقام ششصد و شصت و شش. ۱۴ بنی بغوی دو هزار و پنجاه و شش. ۱۵ بنی عادین چهارصد و پنجاه و چهار. ۱۶ بنی اظیر (از خاندان یسوع) یحزقیای نود و هشت. ۱۷ بنی بیصای سیصد و بیست و سه. ۱۸ بنی یوره صد و دوازده. ۱۹ بنی حاشوم دوپست و بیست و سه. ۲۰ بنی جبار نود و پنج. ۲۱ بنی بیت لحم صد و بیست و سه. ۲۲ مردان نظوفه پنجاه و شش. ۲۳ مردان عناتوت صد و بیست و هشت. ۲۴ بنی عزموت چهل و



کاهنان و لایوان و بعضی از قوم و مغنیان و دربانان و نیتینم در شهرهای خود ساکن شدند و تمامی اسرائیل در شهرهای خود مسکن گرفتند.

اسرحدون، پادشاه آشور که ما را به اینجا آورد، خدای شما رامی طلبیم و برای او قربانی می‌گذاریم.» ۳ اما زربابل و یشوع و سایر روسای آباء اسرائیل به ایشان گفتند: «شما را با ما در بنا کردن خانه خدای ما کاری نیست، بلکه ما تنها آن را برای یهوه، خدای اسرائیل چنانکه کورش پادشاه، سلطان فارس به ما امر فرموده است، آن را بنا خواهیم نمود.» ۴ آنگاه اهل زمین دستهای قوم یهودا را سست کردند و ایشان را در بنا نمودن به تنگ می‌آوردند، ۵ و به ضد ایشان مدبران اجیر ساختند که در تمام ایام کورش پادشاه فارس، تا سلطنت داریوش، پادشاه فارس قصد ایشان را باطل ساختند. ۶ و چون اخشورش پادشاه شد، در ابتدای سلطنتش بر ساکنان یهودا و اورشلیم شکایت نوشتند. ۷ و در ایام ارتخشستا، بشلام و متردات و طبتیل و سایر رفقای ایشان به ارتخشستا پادشاه فارس نوشتند و مکتوب به خط آرامی نوشته شد و معنی‌اش در زبان آرامی. ۸ رحوم فرمان فرما و شمشانی کاتب رساله به ضد اورشلیم، به ارتخشستا پادشاه، بدین مضمون نوشتند: ۹ «پس رحوم فرمان فرما و شمشانی کاتب و سائر رفقای ایشان از دینیان و افرستکیان و طرفلیان و افرسیان و ارکیان و بابلیان و شوشنکیان و دهانیان و عیلامیان، ۱۰ و سایر امت‌هایی که اسنفر عظیم و شریف ایشان را کوچانیده، در شهرسامره ساکن گردانیده است و سایر ساکنان ماورای نهر و اما بعد. ۱۱ (این است سواد مکتوبی که ایشان نزد ارتخشستا پادشاه فرستادند. بندگانت که ساکنان ماورای نهر می‌باشیم و اما بعد. ( ۱۲

پادشاه را معلوم باد که یهودیانی که از جانب تو به نزد ما آمدند، به اورشلیم رسیده‌اند و آن شهر فتنه انگیز و بد را بنا می‌نمایند و حصارها را برپا می‌کنند و بنیادها را مرمت می‌نمایند. ۱۳ الان پادشاه را معلوم باد که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد، جزیه و خراج و باج نخواهند داد و بالاخره به پادشاهان ضرر خواهد رسید. ۱۴ پس چونکه ما نمک خانه پادشاه رامی خوریم، ما را نشاید که ضرر پادشاه را ببینیم، لهذا فرستادیم تا پادشاه را اطلاع دهیم، ۱۵ تا در کتاب تواریخ پدران تفتیش کرده شود و از کتاب تواریخ دریافت نموده، بفهمی که این شهر، شهر فتنه انگیز است و ضرر رساننده به پادشاهان و کشورها و در ایام قدیم در میانش فتنه می‌انگیختند. و از همین سبب این شهر خراب شد. ۱۶ بنابراین پادشاه را به اطلاع می‌دهیم که اگر این شهر بنا شود و حصارهایش تمام گردد تو را به این طرف نهر نصیبی نخواهد بود.» ۱۷ پس پادشاه به رحوم فرمان فرما و شمشانی کاتب و سایر رفقای ایشان که در سامره ساکن بودند و سایر ساکنان ماورای نهر، جواب فرستاد که «سلامتی و اما بعد. ۱۸ مکتوبی که نزد ما فرستادید، در حضور من واضح خوانده شد. ۱۹ و فرمانی از من صادر گشت و تفحص کرده، دریافت کردند که این شهر از ایام قدیم با پادشاهان مقاومت می‌نموده و فتنه و فساد در آن واقع می‌شده است. ۲۰ و پادشاهان قوی در اورشلیم بوده‌اند که بر تمامی ماورای نهر سلطنت می‌کردند و جزیه و خراج و باج به ایشان می‌دادند. ۲۱ پس فرمانی صادر کنید که آن مردان را از کار باز دارند و تا حکمی از من صادر نگردد این شهر بنا نشود. ۲۲ پس باحذر باشید که در این کار کوتاهی ننمایید زیرا که چرا این فساد برای ضرر پادشاهان پیش رود؟» ۲۳ پس چون نامه ارتخشستا

۳ و چون ماه هفتم رسید بنی اسرائیل در شهرهای خود مقیم بودند و تمامی قوم مثل یک مرد در اورشلیم جمع شدند. ۲ و یشوع بن یوصادق و برادرانش که کاهنان بودند و زربابل بن شالتیئیل با برادران خود برخاستند و مذبح خدای اسرائیل را برپا کردند تا قربانی‌های سوختنی برحسب آنچه در تورات موسی، مرد خدا مکتوب است بر آن بگذارند. ۳ پس مذبح را برجایش برپا کردند زیرا که به سبب قوم زمین، ترس بر ایشان مستولی می‌بود و قربانی‌های سوختنی برای خداوند یعنی قربانی‌های سوختنی، صبح و شام را بر آن گذرانیدند. ۴ و عید خیمه‌ها را به نحوی که مکتوب است نگاه داشتند و قربانی‌های سوختنی روز به روز، معناد هر روز را در روزش، برحسب رسم و قانون گذرانیدند. ۵ و بعد از آن، قربانی‌های سوختنی دائمی را در غره‌های ماه و در همه مواسم مقدس خداوند و برای هر کس که هدایای تبرعی به جهت خداوند می‌آورد، می‌گذرانیدند. ۶ از روز اول ماه هفتم، حینی که بنیاد هیکل خداوند هنوز نهاده نشده بود، به گذرانیدن قربانی‌های سوختنی برای خداوند شروع کردند. ۷ و به حجاران و نجاران نقره دادند و به اهل صیدون و صور ماکولات و مشروبات و روغن (دادند) تا چوب سرو آزاد از لبنان از دریا به یافا، برحسب امری که کورش پادشاه فارس، به ایشان داده بود بیآورند. ۸ و در ماه دوم از سال دوم، بعد از رسیدن ایشان به خانه خدا در اورشلیم، زربابل بن شالتیئیل و یشوع بن یوصادق و سایر برادران ایشان از کاهنان و لایوان و همه کسانی که از اسیری به اورشلیم برگشته بودند، به نصب نمودن لایوان از بیست ساله و بالاتر بر نظارت عمل خانه خداوند شروع کردند. ۹ و یشوع با پسران و برادران خود و قدیمییل با پسرانش از بنی یهودا باهم ایستادند تا بر بنی حیناداد و پسران و برادران ایشان که از لایوان در کار خانه خدا مشغول می‌بودند، نظارت نمایند. ۱۰ و چون بنایان بنیاد هیکل خداوند را نهادند، کاهنان را با لباس خودشان با کرناها و لایوان بنی آساف را با سنجها قرار دادند تا خداوند را برحسب رسم داود پادشاه اسرائیل، تسبیح بخوانند. ۱۱ و بر یکدیگر می‌سراییدند و خداوند را تسبیح و حمد می‌گفتند، که «او نیکوست زیرا که رحمت او بر اسرائیل تا ابد الابد است» و تمامی قوم به آواز بلند صدا زده، خداوند را به سبب بنیاد نهادن خانه خداوند، تسبیح می‌خواندند. ۱۲ و بسیاری از کاهنان و لایوان و روسای آباء که پیر بودند و خانه اولین را دیده بودند، حینی که بنیاد این خانه در نظر ایشان نهاده شد، به آواز بلند گریستند و بسیاری با آواز شادمانی خود را بلند کردند. ۱۳ چنانکه مردم نتوانستند در میان صدای آواز شادمانی و آواز گریستن قوم تشخیص نمایند زیرا که خلق، صدای بسیار بلندی دادند چنانکه آواز ایشان از دور شنیده می‌شد.

۴ و چون دشمنان یهودا و بنیامین شنیدند که اسیران، هیکل یهوه خدای اسرائیل را بنامی کنند، ۲ آنگاه نزد زربابل و روسای آباء آمده، به ایشان گفتند که «ما همراه شما بنا خواهیم کرد زیرا که ما مثل شما از زمان

پادشاه به حضوررحوم و شمشایی کاتب و رفقای ایشان خوانده شد، ایشان به تعجیل نزد یهودیان به اورشلیم رفتند و ایشان را با زور و جفا از کار باز داشتند. ۲۴ آنگاه کار خانه خدا که در اورشلیم است، تعویق افتاد و تا سال دوم سلطنت داریوش، پادشاه فارس معطل ماند.

**۵** آنگاه دو نبی، یعنی حجی نبی و زکریا این عدو، برای یهودیانی که در یهودا و اورشلیم بودند، به نام خدای اسرائیل که با ایشان می بود نبوت کردند. ۲ و در آن زمان زربابل بن شالثیئیل و یشوع بن یوصاداق برخاسته، به بنام نمودن خانه خدا که در اورشلیم است شروع کردند و انبیای خدا همراه ایشان بوده، ایشان رامساعدت می نمودند. ۳ در آن وقت تننای، والی ماورای نهر و شترپوزنای و رفقای ایشان آمده، به ایشان چنین گفتند: «کیست که شما را امر فرموده است که این خانه را بنا نمایند و این حصار را برپاکنید؟» ۴ پس ایشان را بدین منوال از نامهای کسانی که این عمارت را بنا می کردند اطلاع دادیم. ۵ اما چشم خدای ایشان بر مشایخ یهودا بود که ایشان را نتوانستند از کار بازدارند تا این امر به سمع داریوش برسد و جواب مکتوب درباره اش داده شود. ۶ سواد مکتوبی که تننای، والی ماورای نهر و شترپوزنای و رفقای او افراسکیان که در ماورای نهر ساکن بودند، نزد داریوش پادشاه فرستادند. ۷ مکتوب را نزد او فرستادند و در آن بدین مضمون مرقوم بود که «بر داریوش پادشاه سلامتی تمام باد. ۸ بر پادشاه معلوم باد که ما به بلاد یهودیان، به خانه خدای عظیم رفتم و آن را از سنگهای بزرگ بنا می کنند و چوبها در دیوارش می گذارند و این کار در دست ایشان به تعجیل، معمول و به انجام رسانیده می شود. ۹ آنگاه ازمشایخ ایشان پرسیده، چنین به ایشان گفتیم: کیست که شما را امر فرموده است که این خانه را بنا کنید و دیوارهایش را برپا نمایند؟ ۱۰ و نیزنامهای ایشان را از ایشان پرسیدیم تا تو را اعلام نمایم و نامهای کسانی که روسای ایشانند نوشته ایم. ۱۱ و ایشان در جواب ما چنین گفتند که ما بندگان خدای آسمان و زمین هستیم و خانه ای را تعمیر می نمایم که چندین سال قبل از این بنا شده و پادشاه بزرگ اسرائیل آن را ساخته و به انجام رسانیده بود. ۱۲ لیکن بعد از آن، پدران ما ششم خدای آسمان را به هیجان آوردند. پس اوایشان را به دست نبوکدنصر کلدانی، پادشاه بابل تسلیم نمود که این خانه را خراب کرد و قوم را به بابل به اسیری برد. ۱۳ اما در سال اول کورش پادشاه بابل، همین کورش پادشاه امر فرمود که این خانه خدا را بنا نمایند. ۱۴ و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا که نبوکدنصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته و به هیکل بابل آورده بود، کورش پادشاه آنها را از هیکل بابل بیرون آورد و به شیشبصرنامی که او را والی ساخته بود، تسلیم نمود. ۱۵ او را گفت که این ظروف را برداشته، برو و آنها را به هیکلی که در اورشلیم است ببر و خانه خدا درجایش بنا کرده شود. ۱۶ آنگاه این شیشبصر آمد و بنیاد خانه خدا را که در اورشلیم است نهاد و از آن زمان تا بحال بنا می شود و هنوز تمام نشده است. ۱۷ پس الان اگر پادشاه مصلحت داند، در خزانه پادشاه که در بابل است تفحص کند که آیا چنین است یا نه که فرمانی از کورش پادشاه صادر شده بود که

این خانه خدا در اورشلیم بنا شود و پادشاه مرضی خود را در این امر نزد ما بفرستد.»

**۶** آنگاه داریوش پادشاه، فرمان داد تا در کتابخانه بابل که خزانه در آن موضوع بودتفحص کردند. ۲ و در قصر احمتا که در ولایت مادیان است، طوماری یافت شد و تذکراهی در آن بدین مضمون مکتوب بود: ۳ «در سال اول کورش پادشاه، همین کورش پادشاه درباره خانه خدا در اورشلیم فرمان داد که آن خانه ای که قربانی ها در آن می گذرانیدند، بنا شود و بنیادش تعمیر گردد و بلندی اش شصت ذراع و عرضش شصت ذراع باشد. ۴ با سه صف سنگهای بزرگ و یک صف چوب نو. و خرجش از خانه پادشاه داده شود. ۵ و نیز ظروف طلا و نقره خانه خدا را که نبوکدنصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته، به بابل آورده بود پس بدهند و آنها را به جای خود در هیکل اورشلیم باز برند و آنها را در خانه خدا بگذارند. ۶ «پس حال ای تننای، والی ماورای نهر و شترپوزنای و رفقای شما و افراسکیانی که به آن طرف نهر می باشید، از آنجا دور شوید. ۷ و به کار این خانه خدا متعرض نباشید. اما حاکم یهودو مشایخ یهودیان این خانه خدا را در جایش بنامیند. ۸ و فرمانی نیز از من صادر شده است که شما با این مشایخ یهود به جهت بنا نمودن این خانه خدا چگونه رفتار نمایند. از مال خاص پادشاه، یعنی از مالیات ماورای نهر، خرج به این مردمان، بلا تاخیر داده شود تا معطل نباشند. ۹ و مایحتاج ایشان را از گاو و قوچها و برهها به جهت قربانی های سوختنی برای خدای آسمان و گندم و نمک و شراب و روغن، برحسب قول کاهنانی که در اورشلیم هستند، روز به روز به ایشان بی کم و زیاد داده شود. ۱۰ تا آنکه هدایای خوشبو برای خدای آسمان بگذارند و به جهت عمر پادشاه و پسرانش دعا نمایند. ۱۱ و دیگر فرمانی از من صادر شد که هرکس که این حکم را تبدیل نماید، از خانه او تیری گرفته شود و او بر آن آویخته و مصلوب گردد و خانه او به سبب این عمل مزبله بشود. ۱۲ و آن خدا که نام خود را در آنجا ساکن گردانیده است، هر پادشاه یا قوم را که دست خود را برای تبدیل این امر و خرابی این خانه خدا که در اورشلیم است دراز نماید، هلاک سازد. من داریوش این حکم را صادر فرمودم، پس این عمل بلا تاخیر کرده شود.» ۱۳ آنگاه تننای، والی ماورای نهر و شترپوزنای و رفقای ایشان بروفق فرمانی که داریوش پادشاه فرستاده بود، بلا تاخیر عمل نمودند. ۱۴ و مشایخ یهود به بنا نمودن مشغول شدند و برحسب نبوت حجی نبی و زکریا این عدو کار را پیش بردند و برحسب حکم خدای اسرائیل و فرمان کورش و داریوش و ارتحشستا، پادشاهان فارس آن را بنا نموده، به انجام رسانیدند. ۱۵ و این خانه، در روز سوم ماه اذار در سال ششم داریوش پادشاه، تمام شد. ۱۶ و بنی اسرائیل، یعنی کاهنان و لایوان و سایر آتانی که از اسیری برگشته بودند، این خانه خدا را با شادمانی تبریک نمودند. ۱۷ و برای تبریک این خانه خدا صد گاو و دوپست قوچ و چهارصد بره و به جهت قربانی گناه برای تمامی اسرائیل، دوازده یز زر موفق شماره اسباطاسرائیل گذرانیدند. ۱۸ و کاهنان را در فرقه های ایشان و لایوان را در قسمت های ایشان، بر خدمت خدایی که در اورشلیم است

داده شده است، آنها را به حضور خدای اورشلیم تسلیم نما. ۲۰ و اما چیزهای دیگر که برای خانه خدایت لازم باشد، هرچه برای تو اتفاق افتد که بدهی، آن را از خزانه پادشاه بده. ۲۱ و از من ارتحشتستا پادشاه فرمائی به تمامی خزانه داران ماورای نهر صادرشده است که هرچه عزرای کاهن و کاتب شریعت خدای آسمان از شما بخواهد، به تعجیل کرده شود. ۲۲ تا صد وزنه نقره و تا صد کر گندم و تا صد بت شراب و تا صد بت روغن و از نمک، هرچه بخواهد. ۲۳ هرچه خدای آسمان فرموده باشد، برای خانه خدای آسمان بالاتاخیر کرده شود، زیرا چرا غضب بر ملک پادشاه و پسرانش وارد آید. ۲۴ و شما را اطلاع می‌دهیم که بر همه کاهنان و لاویان و مغنیان و دربانان و تنبیم و خادمان این خانه خدا جزیه و خراج و باج نهادن جایز نیست. ۲۵ و توای عزرا، موافق حکمت خدایت که در دست تو می‌باشد، قاضیان و داوران از همه آنانی که شرایع خدایت را می‌دانند نصب نما تا بر جمیع اهل ماورای نهر داوری نمایند و آنانی را که نمی‌دانند تعلیم دهید. ۲۶ و هرکه به شریعت خدایت و به فرمان پادشاه عمل ننماید، بر او بی‌محابا حکم شود، خواه به قتل یا به جلای وطن یا به ضبط اموال یا به حبس. ۲۷ متبارک باد یهوه خدای پدران ما که مثل این را در دل پادشاه نهاده است که خانه خداوند را که در اورشلیم است زینت دهد. ۲۸ و مرا در حضور پادشاه و مشیرانش و جمیع روسای مقتدر پادشاه منظور ساخت، پس من موافق دست یهوه خدایم که بر من می‌بود، تقویت یافتم و روسای اسرائیل را جمع کردم تا با من برآیند.

و بعد از این امور، در سلطنت ارتحشتستاپادشاه فارس، عزرا ابن سربا ابن عزریا ابن حلقیا، ۲ ابن شلوم بن صادوق بن اخیطوب، ۳ بن امریا ابن عزریا ابن مریوت، ۴ بن زرحیا ابن عزری ابن بقی، ۵ ابن ایشوع بن فینحاس بن العازار بن هارون رئیس کهنه، ۶ ابن عزرا از بابل برآمد و او در شریعت موسی که یهوه خدای اسرائیل آن راداده بود، کاتب ماهر بود و پادشاه بروفق دست یهوه خدایش که با وی می‌بود، هرچه را که اومی خواست به وی می‌داد. ۷ و بعضی ازبنی اسرائیل و از کاهنان و لاویان و مغنیان و دربانان و تنبیم نیز در سال هفتم ارتحشتستاپادشاه به اورشلیم برآمدند. ۸ و او در ماه پنجم سال هفتم پادشاه، به اورشلیم رسید. ۹ زیرا که درروز اول ماه اول، به بیرون رفتن از بابل شروع نمود و در روز اول ماه پنجم، بروفق دست نیکوی خدایش که با وی می‌بود، به اورشلیم رسید. ۱۰ چونکه عزرا دل خود را به طلب نمودن شریعت خداوند و به عمل آوردن آن و به تعلیم دادن فرائض و احکام به اسرائیل مهیا ساخته بود. ۱۱ و این است صورت مکتوبی که ارتحشتستاپادشاه، به عزرای کاهن و کاتب داد که کاتب کلمات و صیایای خداوند و فرائض او بر اسرائیل بود: ۱۲ «از جانب ارتحشتستا شاهنشاه، به عزرای کاهن و کاتب کامل شریعت خدای آسمان، اما بعد. ۱۳ فرمائی از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان ایشان که در سلطنت من هستند و به رفتن همراه تو به اورشلیم راضی باشند، بروند. ۱۴ چونکه تو از جانب پادشاه و هفت مشیر او، فرستاده شده‌ای تا درباره یهودا و اورشلیم بروفق شریعت خدایت که در دست تو است، تفحص نمایی. ۱۵ و نقره و طلائی را که پادشاه و مشیرانش برای خدای اسرائیل که مسکن او در اورشلیم می‌باشد بذل کرده‌اند، ببری. ۱۶ و نیز تمامی نقره و طلائی را که در تمامی ولایت بابل بیایی، با هدایای تبرعی که قوم و کاهنان برای خانه خدای خود که در اورشلیم است داده‌اند، (ببری). ۱۷ لهنذا با این گاو و قوچها و بره‌ها و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها را به اهتمام بخر و آنها را بر مذبح خانه خدای خودتان که در اورشلیم است، بگذران. ۱۸ و هرچه به نظر تو و برادرانت پسنداید که با بقیه نقره و طلا بکنید، برحسب اراده خدای خود به عمل آورید. ۱۹ و ظروفی که به جهت خدمت خانه خدایت به تو

۸ و اینانند روسای آبای ایشان و این است نسب نامه آنانی که در سلطنت ارتحشتستاپادشاه، با من از بابل برآمدند: ۲ از بنی فینحاس، جرشوم و از بنی ایتامار، دانیال و از بنی داود، حطوش. ۳ و از بنی شکنیا از بنی فروش، زکریا و باو صد و پنجاه نفر از ذکوران به نسب نامه شمرده شدند. ۴ از بنی فحت، موآب الیهو عینای ابن زرحیا و با او دویست نفر از ذکور. ۵ از بنی شکنیا، ابن یحزیئیل و با او سیصد نفر از ذکور. ۶ ازبنی عادین، عابد بن یونانان و با او پنجاه نفر از ذکور. ۷ از بنی عیلام، اشعیا ابن عتلیا و با او هفتاد نفر از ذکور. ۸ از بنی شفتلیا، زبدیا ابن میکائیل و باو هشتاد نفر از ذکور. ۹ از بنی یوآب، عوبدیا ابن یحیل و با او دویست و هجده نفر از ذکور. ۱۰ و از بنی شلومیت بن یوسفیا و با او صد و شصت نفر از ذکور. ۱۱ و از بنی بابای، زکریا ابن بابای و با او بیست و هشت نفر از ذکور. ۱۲ و از بنی عزجد، یوحانان بن هقاطان و با او صد و ده نفر از ذکور. ۱۳ و موخران از بنی ادونیقام بودند و این است نامه‌های ایشان: الیفلط و یعیئیل و شمعیا و با ایشان شصت نفر از ذکور. ۱۴ و از بنی بغوی، عوتای و یزود و با ایشان هفتاد نفر از ذکور. ۱۵ پس ایشان را نزد نهی که به اهو می‌رود جمع کردم و در آنجا سه روز اردو زدم و چون قوم و کاهنان را بازدید کردم، از بنی لآوی کسی را در آنجا نیافتم. ۱۶ پس نزد الیعزر و اریئیل و شمعیا و الناتان و یاریب و الناتان و زکریا و مشلام که روسا بودند و نزد یویاریب و الناتان که علما بودند، فرستادم. ۱۷ و پیغامی برای عدوی رئیس، در مکان کاسفیا به دست ایشان فرستادم و سخنانی که

برحسب آنچه در کتاب موسی مکتوب است قراردادند. ۱۹ و آنانی که از اسیری برگشته بودند، عیدفصح را در روز چهاردهم ماه اول نگاه داشتند. ۲۰ زیرا که کاهنان و لاویان، جمیع خویشتن را طاهر ساختند و چون همه ایشان طاهر شدند، فصح را برای همه آنانی که از اسیری برگشته بودند و برای برادران خود کاهنان و برای خودشان ذبح کردند. ۲۱ و بنی اسرائیل که از اسیری برگشته بودند با همه آنانی که خویشتن را از رجاسات امت های زمین جدا ساخته، به ایشان پیوسته بودند تا یهوه خدای اسرائیل را بطلبند، آن را خوردند. ۲۲ و عید فطیر را هفت روز با شادمانی نگاه داشتند، چونکه خداوند ایشان را مسرور ساخت از اینکه دل پادشاه آشور را به ایشان مایل گردانیده، دستهای ایشان را برای ساختن خانه خدای حقیقی که خدای اسرائیل باشد، قوی گردانید.

۷ و بعد از این امور، در سلطنت ارتحشتستاپادشاه فارس، عزرا ابن سربا ابن عزریا ابن حلقیا، ۲ ابن شلوم بن صادوق بن اخیطوب، ۳ بن امریا ابن عزریا ابن مریوت، ۴ بن زرحیا ابن عزری ابن بقی، ۵ ابن ایشوع بن فینحاس بن العازار بن هارون رئیس کهنه، ۶ ابن عزرا از بابل برآمد و او در شریعت موسی که یهوه خدای اسرائیل آن راداده بود، کاتب ماهر بود و پادشاه بروفق دست یهوه خدایش که با وی می‌بود، هرچه را که اومی خواست به وی می‌داد. ۷ و بعضی ازبنی اسرائیل و از کاهنان و لاویان و مغنیان و دربانان و تنبیم نیز در سال هفتم ارتحشتستاپادشاه به اورشلیم برآمدند. ۸ و او در ماه پنجم سال هفتم پادشاه، به اورشلیم رسید. ۹ زیرا که درروز اول ماه اول، به بیرون رفتن از بابل شروع نمود و در روز اول ماه پنجم، بروفق دست نیکوی خدایش که با وی می‌بود، به اورشلیم رسید. ۱۰ چونکه عزرا دل خود را به طلب نمودن شریعت خداوند و به عمل آوردن آن و به تعلیم دادن فرائض و احکام به اسرائیل مهیا ساخته بود. ۱۱ و این است صورت مکتوبی که ارتحشتستاپادشاه، به عزرای کاهن و کاتب داد که کاتب کلمات و صیایای خداوند و فرائض او بر اسرائیل بود: ۱۲ «از جانب ارتحشتستا شاهنشاه، به عزرای کاهن و کاتب کامل شریعت خدای آسمان، اما بعد. ۱۳ فرمائی از من صادر شد که هر کدام از قوم اسرائیل و کاهنان و لاویان ایشان که در سلطنت من هستند و به رفتن همراه تو به اورشلیم راضی باشند، بروند. ۱۴ چونکه تو از جانب پادشاه و هفت مشیر او، فرستاده شده‌ای تا درباره یهودا و اورشلیم بروفق شریعت خدایت که در دست تو است، تفحص نمایی. ۱۵ و نقره و طلائی را که پادشاه و مشیرانش برای خدای اسرائیل که مسکن او در اورشلیم می‌باشد بذل کرده‌اند، ببری. ۱۶ و نیز تمامی نقره و طلائی را که در تمامی ولایت بابل بیایی، با هدایای تبرعی که قوم و کاهنان برای خانه خدای خود که در اورشلیم است داده‌اند، (ببری). ۱۷ لهنذا با این گاو و قوچها و بره‌ها و هدایای آردی و هدایای ریختنی آنها را به اهتمام بخر و آنها را بر مذبح خانه خدای خودتان که در اورشلیم است، بگذران. ۱۸ و هرچه به نظر تو و برادرانت پسنداید که با بقیه نقره و طلا بکنید، برحسب اراده خدای خود به عمل آورید. ۱۹ و ظروفی که به جهت خدمت خانه خدایت به تو

باید به عدو و برادرانش تنبیه که در مکان کاسقیا بودند بگویند، به ایشان القا کردم تا خدا مان به جهت خانه خدای ما نزد ما بیآورند. ۱۸ و از دست نیکوی خدای ما که با ما می بود، شخصی دانشمند از پسران محلی ابن لایوی ابن اسرائیل برای ما آوردند، یعنی شریبا را با پسران و برادرانش که هجده نفر بودند. ۱۹ و حشیا را نیز ویا او از بنی مراری اشعیا را. و برادران او و پسران ایشان را که بیست نفر بودند. ۲۰ و از تنبیه که دادو سروران، ایشان را برای خدمت لایویان تعیین نموده بودند. از تنبیه دویست و بیست نفر که جمع به نام ثبت شده بودند. ۲۱ پس من در آنجا نزد نهر اهو به روزه داشتن اعلان نمودم تا خویشترن را در حضور خدای خود متواضع نموده، راهی راست برای خود و عیال خویش و همه اموال خود از او بطلبیم. ۲۲ زیرا خجالت داشتم که سپاهیان و سواران از پادشاه بخواهیم تا ما را از دشمنان در راه اعانت کنند، چونکه به پادشاه عرض کرده، گفته بودیم که دست خدای ما بر هرکه او را می طلبد، به نیکویی می باشد، اما قدرت و غضب او به ضد آنانی که او را ترک می کنند. ۲۳ پس روزه گرفته، خدای خود را برای این طلب نمودیم و ما را مستجاب فرمود. ۲۴ و دوازده نفر از روسای کهنه، یعنی شریبا و حشیا و ده نفر از برادران ایشان را با ایشان جدا کردم. ۲۵ و نقره و طلا و ظروف هدیه خدای ما را که پادشاه و مشیران و سرورانش و تمامی اسرائیلیانی که حضور داشتند داده بودند، به ایشان وزن نمودم. ۲۶ پس ششصد و پنجاه وزنه نقره و صد وزنه نقره و صد وزنه طلا به دست ایشان وزن نمودم. ۲۷ و بیست طاس طلا هزار درهم و دوزرف برنج صیقلی خالص که مثل طلا گرانها بود. ۲۸ و به ایشان گفتم: «شما برای خداوند مقدس می باشید و ظروف نیز مقدس است و نقره و طلا به جهت یهوه خدای پدران شما هدیه تبرعی است. ۲۹ پس بیدار باشید و اینها را حفظ نمایید تا به حضور روسای کهنه و لایویان و سروران آبی اسرائیل در اورشلیم، به حجره های خانه خداوند به وزن بسپارید.» ۳۰ آنگاه کاهنان و لایویان وزن طلا و نقره و ظروف را گرفتند تا آنها را به خانه خدای ما به اورشلیم برسانند. ۳۱ پس در روز دوازدهم ماه اول از نهر اهو کوچ کرده، متوجه اورشلیم شدیم و دست خدای ما با ما بود و ما را از دست دشمنان و کمین نشینندگان سر راه خلاصی داد. ۳۲ و چون به اورشلیم رسیدیم سه روز در آنجا توقف نمودیم. ۳۳ و در روز چهارم، نقره و طلا و ظروف را در خانه خدای ما به دست مریموت بن اورای کاهن وزن کردند و العازار بن فینحاس با او بود و یوزاباد بن شیوع و نوعدیا ابن بنوی لایویان با ایشان بودند. ۳۴ همه را به شماره و به وزن (حساب کردند) و وزن همه در آن وقت نوشته شد. ۳۵ و اسیرانی که از اسیری برگشته بودند، قربانی های سوختنی برای خدای اسرائیل گذرانیدند، یعنی دوازده گاو و نود و شش قوچ و هفتاد و هفت بره و دوازده بز نر، به جهت قربانی گناه، برای تمامی اسرائیل که همه اینها قربانی سوختنی برای خداوند بود. ۳۶ و چون فرمانهای پادشاه را به امرای پادشاه و والیان ماورای نهر دادند، ایشان قوم و خانه خدا را اعانت نمودند.

۹ و بعد از تمام شدن این وقایع، سروران نزد من آمده، گفتند: «قوم اسرائیل و کاهنان و لایویان خویشترن را از امت های کشورهای جدا کرده اند بلکه موافق رجاسات ایشان، یعنی کنعانیان و حتیان و فرزبان و یبوسیان و عمونیان و موآبیان و مصریان و اموریان (رفتار نموده اند). ۲ زیرا که از دختران ایشان برای خود و پسران خویش زنان گرفته و ذریت مقدس را با امت های کشورهای مخلوط کرده اند و دست روسا و حاکمان در این خیانت مقدم بوده است.» ۳ پس چون این سخن را شنیدم، جامه و ردای خود را چاک زدم و موی سر و ریش خود را کندم و متحیر نشستم. ۴ آنگاه، همه آنانی که به سبب این عصیان اسیران، از کلام خدای اسرائیل می ترسیدند، نزد من جمع شدند و من تا وقت هدیه شام، متحیر نشستم. ۵ و در وقت هدیه شام، از تذلل خود برخاستم و با لباس و ردای دریده، به زانو درآمدم و دست خود را بسوی یهوه خدای خویش برافراشتم. ۶ و گفتم: «ای خدای من، خجالت دارم و از بلند کردن روی خود بسوی توای خدایم شرم دارم، زیرا گناهان ما بالای سر ما زیاده شده، و تقصیرهای ما تا به آسمان عظیم گردیده است. ۷ ما از ایام پدران خود تا امروز مرتکب تقصیرهای عظیم شده ایم و ما و پادشاهان و کاهنان ما به سبب گناهان خویش، به دست پادشاهان کشورهای به شمشیر و اسیری و تاراج و رسوایی تسلیم گردیده ایم، چنانکه امروز شده است. ۸ و حال اندک زمانی لطف از جانب یهوه خدای ما بر ما ظاهر شده، مفری برای ما گذاشته است و ما را در مکان مقدس خود میخی عطا فرموده است و خدای ما چشمان ما را روشن ساخته، اندک حیات تازه ای در حین بندگی ما به ما بخشیده است. ۹ زیرا که ما بندگانیم، لیکن خدای ما، ما را در حالت بندگی ترک نکرده است، بلکه ما را منظور پادشاهان فارس گردانیده، حیات تازه به ما بخشیده است تا خانه خدای خود را بنانماییم و خرابیهای آن را تعمیر کنیم و ما را در یهودا و اورشلیم قلعهای بخشیده است. ۱۰ و حالای خدای ما بعد از این چه گوئیم، زیرا که او امر تو را ترک نموده ایم. ۱۱ که آنها را به دست بندگان خود انبیا امر فرموده و گفته ای که آن زمینی که شما برای تصرف آن می روید، زمینی است که از نجاسات امت های کشورهای نجس شده است و آن را به رجاسات و نجاسات خویش، از سر تا سر مملو ساخته اند. ۱۲ پس الان، دختران خود را به پسران ایشان مدهید و دختران ایشان را برای پسران خود بگیرید و سلامتی و سعادت مندی ایشان را تا به ابد مطبید تا قوی شوید و نیکویی آن زمین را بخورید و آن را برای پسران خود به ارثیت ابدی واگذارید. ۱۳ و بعد از همه این بلاهایی که به سبب اعمال زشت و تقصیرهای عظیم ما بر ما وارد شده است، با آنکه توای خدای ما، ما را کمتر از گناهان ما عقوبت رسانیده ای و چنین خلاصی ای به ما داده ای، ۱۴ آیا می شود که ما بار دیگر اوامر تو را بشکنیم و با امت هایی که مرتکب این رجاسات شده اند، مصاهره نماییم؟ و آیا تو بر ما غضب نخواهی نمود و ما را چنان هلاک نخواهی ساخت که بقیتی و نجاتی باقی نماند؟ ۱۵ ای یهوه خدای اسرائیل تو عادل هستی چونکه بقیتی از ما مثل امروز ناجی شده اند، اینک ما به حضور تو در تقصیرهای خویش حاضریم، زیرا کسی نیست که به سبب این کارها، در حضور تو تواند ایستاد.»

۱۰ پس چون عزرا دعا و اعتراف می نمود و گریه کنان پیش خانه خدا رو به زمین نهاده بود، گروه بسیار عظیمی از مردان و زنان و اطفال اسرائیل نزد وی جمع شدند، زیرا قوم زازار می گریستند. ۲ و شکنیا ابن یحئیل که از بنی عیلام بود جواب داد و به عزرا گفت: «ما به خدای خویش خیانت ورزیده، زنان غریب از قومهای زمین گرفته ایم، لیکن الان امیدوی برای اسرائیل در این باب باقی است. ۳ پس حال باخدای خویش عهد بندیدیم که آن زنان و اولاد ایشان را برحسب مشورت آقايم و آنانی که از امرخدای ما می ترسند دور کنیم و موافق شریعت عمل نماییم. ۴ برخیز زیرا که این کار تو است و ما با تو می باشیم. پس قوی دل باش و به کار بپرداز.» ۵ آنگاه عزرا برخاسته، روسای کهنه و لاویان و تمامی اسرائیل را قسم داد که برحسب این سخن عمل نمایند، پس قسم خوردند. ۶ و عزرا از پیش روی خانه خدا برخاسته، به حجره یهوحانان بن الیاشیب رفت و نان نخورده و آب ننوشیده، به آنجا رفت، زیرا که به سبب تقصیر اسیران ماتم گرفته بود. ۷ و به همه اسیران در یهودا و اورشلیم ندا دردادند که به اورشلیم جمع شوند. ۸ و هر کسی که تا روز سوم، برحسب مشورت سروران و مشایخ حاضر نشود، اموال او ضبط گردد و خودش از جماعت اسیران جدا شود. ۹ پس در روز سوم که روز بیستم ماه نهم بود، همه مردان یهودا و بنیامین در اورشلیم جمع شدند و تمامی قوم در سعه خانه خدا نشستند. و به سبب این امر و به سبب باران، سخت می لرزیدند. ۱۰ آنگاه عزرای کاهن برخاسته، به ایشان گفت: «شما خیانت ورزیده و زنان غریب گرفته، جرم اسرائیل را افزوده اید. ۱۱ پس الان یهوه خدای پدران خود را تمجید نمایید و به اراده او عمل کنید و خویشتن را از قومهای زمین و از زنان غریب جدا سازید.» ۱۲ تمامی جماعت به آواز بلند جواب دادند و گفتند: «چنانکه به ما گفته ای همچنان عمل خواهیم نمود. ۱۳ اما خلق بسیارند و وقت باران است و طاقت نداریم که بیرون بایستیم و این امرکار یک یا دو روز نیست، زیرا که در این باب گناه عظیمی کرده ایم. ۱۴ پس سروران ما برای تمامی جماعت تعیین بشوند و جمیع کسانی که در شهرهای ما زنان غریب گرفته اند، در وقت های معین بیایند و مشایخ و داوران هر شهر همراه ایشان بیایند، تا حدت خشم خدای ما درباره این امر از ما رفع گردد.» ۱۵ لهذا یوناتان بن عسائیل و یحزیا ابن تقوه براین امر معین شدند و مشلام و شبتائی لاوی، ایشان را اعانت نمودند. ۱۶ و اسیران چنین کردند و عزرای کاهن و بعضی از روسای آبا، برحسب خاندانهای آباي خود منتخب شدند و نامهای همه ایشان ثبت گردید. پس در روز اول ماه دهم، برای تفتیش این امر نشستند. ۱۷ و تا روز اول ماه اول، کار همه مردانی را که زنان غریب گرفته بودند، به اتمام رسانیدند. ۱۸ و بعضی از پسران کاهنان پیدا شدند که زنان غریب گرفته بودند. از بنی یسوع بن یوصاداق و برادرانش معسیا و الیعزور یاریب و جدلیا. ۱۹ و ایشان دست دادند که زنان خود را بیرون نمایند و قوچی به جهت قربانی جرم خود گذرانیدند. ۲۰ و از بنی امیر، حناتی و زبدیا. ۲۱ و از بنی حاریم، معسیا و ایلیا و شمعی و یحئیل و عزریا. ۲۲ و از بنی فشحور، الیوعینای و معسیا و اسمعیل و ننتیل و یوزاباد و العاسه. ۲۳ و از لاویان، یوزاباد و شمعی و قلايا که قلیطا باشد. و فتحیا و

زمانی برایش تعیین نمودم. ۷ و به پادشاه عرض کردم، اگر پادشاه مصلحت بیند مکتوبات برای والیان ماورای نهر به من عطا شود تا مرا بدرقه نمایند و به یهودا برسانند. ۸ و مکتوبی نیز به آساف که ناظر درختستانهای پادشاه است تا چوب برای سقف دروازه های قصر که متعلق به خانه است، به من داده شود و هم برای حصار شهر و خانه‌های که من در آن ساکن شوم. پس پادشاه برحسب دست مهربان خدایم که بر من بود، اینها را به من عطا فرمود. ۹ پس چون نزد والیان ماورای نهر رسیدم، مکتوبات پادشاه را به ایشان دادم و پادشاه، سرداران سپاه و سواران نیز همراه من فرستاده بود. ۱۰ اما چون سنبلیط حرونی و طویبای غلام عمونی این را شنیدند، ایشان را بسیار ناپسند آمد که کسی به جهت طلبیدن نیکی بنی اسرائیل آمده است. ۱۱ پس به اورشلیم رسیدم و در آنجا سه روز ماندم. ۱۲ و شبگاهان به اتفاق چند نفری که همراه من بودند، برخاستم و به کسی نگفتم بودم که خدایم در دل من چه نهاده بود که برای اورشلیم بکنم؛ و چهارپایی به غیر از آن چهارپایی که بر آن سوار بودم با من نبود. ۱۳ پس شبگاهان از دروازه وادی در مقابل چشمه اژدها تا دروازه خاکروبه بیرون رفتم و حصار اورشلیم را که خراب شده بود و دروازه هایش را که به آتش سوخته شده بود، ملاحظه نمودم. ۱۴ و از دروازه چشمه، نزدیک پادشاه گذشتم و برای عبور چهارپایی که زیر من بود، راهی نبود. ۱۵ و در آن شب به کنار نهر برآمده، حصار را ملاحظه نمودم و برگشته، از دروازه وادی داخل شده، مراجعت نمودم. ۱۶ و سروران ندانستند که کجا رفته یا چه کرده بودم، زیرا به یهودیان و به کاهنان و به شرفا و سروران و به دیگر کسانی که در کار مشغول می‌بودند، هنوز خبر نداده بودم. ۱۷ پس به ایشان گفتم: «شما بلایی را که در آن هستیم که اورشلیم چگونه خراب و دروازه هایش به آتش سوخته شده است، می‌بینید. بیاید و حصار اورشلیم را تعمیر نمایم تا دیگر رسوایی‌اشیم.» ۱۸ و ایشان را از دست خدای خود که بر من مهربان می‌بود و نیز از سخنانی که پادشاه به من گفته بود خبر دادم. آنگاه گفتند: «برخیزیم و تعمیر نمایم.» پس دستهای خود را برای کار خوب قوی ساختند. ۱۹ اما چون سنبلیط حرونی و طویبای غلام عمونی و چشم عربی این را شنیدند، ما را استهزا نمودند و ما را حقیر شمردند، گفتند: «این چه کار است که شما می‌کنید؟ آیا برپادشاه فتنه می‌انگیزید؟» ۲۰ من ایشان را جواب داده، گفتم: «خدای آسمانها ما را کامیاب خواهد ساخت. پس ما که بندگان او هستیم برخاسته، تعمیر خواهیم نمود. اما شما را در اورشلیم، نه نصیبی و نه حقی و نه ذکری می‌باشد.»

۳ و الیاشیب، رئیس کهنه و برادرانش از کاهنان برخاسته، دروازه گوسفند را بنا کردند. ایشان آن را تقدیس نموده، دروازه هایش را برپا نمودند و آن را تا برج میا و برج حننیل تقدیس نمودند. ۲ و به پهلوی او، مردان اریحا بنا کردند و به پهلوی ایشان، زکور بن امری بنا نمود. ۳ و پسران هسناه، دروازه ماهی را بنا کردند. ایشان سقف آن را ساختند و درهایش را با قفلها و پشت بندهایش برپا نمودند. ۴ و به پهلوی ایشان، مریموت بن اوریا این حقوق تعمیر نمود و به پهلوی ایشان، مشلام بن برکیا این مشیزبیل

۱ کلام نحمیا این حکلیا: در ماه کسلو در سال بیستم هنگامی که من در دارالسلطنه شوشان بودم، واقع شد ۲ که حنانی، یکی از برادرانم با کسانی چند از یهودا آمدند و از ایشان درباره بقیه یهودی که از اسیری باقی مانده بودند درباره اورشلیم سوال نمودم. ۳ ایشان مراجوب دادند: «آنانی که آنجا در بلوک از اسیری باقی مانده‌اند در مصیبت سخت و افتضاح می‌باشند و حصار اورشلیم خراب و دروازه هایش به آتش سوخته شده است.» ۴ و چون این سخنان را شنیدم، نشستم و گریه کرده، ایامی چند ماتم داشتم و به حضور خدای آسمانها روزه گرفته، دعا نمودم. ۵ و گفتم: «آهای یهوه، خدای آسمانها، ای خدای عظیم و مهیب که عهد و رحمت را بر آنانی که تو را دوست می‌دارند و اوامر تو را حفظ می‌نمایند، نگاه می‌داری، ۶ گوشه‌های تو متوجه و چشمانت گشاده شود و دعای بنده خود را که من در این وقت نزد تو روز و شب درباره بندگان بنی اسرائیل می‌نمایم، اجابت فرمایی و به گناهان بنی اسرائیل که به تو ورزیده‌ام، اعتراف می‌نمایم، زیرا که هم من و هم خاندان پدرم گناه کرده‌ام. ۷ به درستی که به تو مخالفت عظیمی ورزیده‌ام و اوامر و فریض و احکامی را که به بنده خود موسی فرموده بودی، نگاه نداشته‌ام. ۸ پس حال، کلامی را که به بنده خود موسی امرفرمودی، بیاد آور که گفתי شما خیانت خواهید ورزید و من شما را در میان امت‌ها پراکنده خواهم ساخت. ۹ اما چون بسوی من بازگشت نمایند و اوامر مرا نگاه داشته، به آنها عمل نمایند، اگرچه پراکنده‌گان شما در اقصای آسمانها باشند، من ایشان را از آنجا جمع خواهم کرد و به مکانی که آن را برگزیده‌ام تا نام خود را در آن ساکن سازم درخواهم آورد. ۱۰ و ایشان بندگان و قوم تومی باشند که ایشان را به قوت عظیم خود و به دست قوی خویش فدیة داده‌ای. ۱۱ ای خداوند، گوش تو بسوی دعای بنده ات و دعای بندگان که به رغبت تمام از اسم تو ترسان می‌باشند، متوجه بشود و بنده خود را امروز کامیاب فرمایی و او را به حضور این مرد مرحمت عطا کنی.» زیرا که من ساقی پادشاه بودم.

۲ و در ماه نیشان، در سال بیستم ارتحشتنا پادشاه، واقع شد که شراب پیش وی بود و من شراب را گرفته، به پادشاه دادم و قبل از آن من در حضورش ملول نبودم. ۲ و پادشاه مرا گفت: «روی تو چرا ملول است با آنکه بیمار نیستی؟ این غیر از ملالت دل، چیزی نیست.» پس من بی‌نهایت ترسان شدم. ۳ و به پادشاه گفتم: «پادشاه تا به ابد زنده بماند، رویم چگونه ملول نباشد و حال آنکه شهری که موضع قیرهای پدرانم باشد، خراب است و دروازه هایش به آتش سوخته شده.» ۴ پادشاه مرا گفت: «چه چیز می‌طلبی؟» آنگاه نزد خدای آسمانها دعا نمودم ۵ و به پادشاه گفتم: «اگر پادشاه را پسند آید و اگر بنده ات در حضورش التفات یابد، مرا به یهودا و شهرمقبره های پدرانم بفرستی تا آن را تعمیر نمایم.» ۶ پادشاه مرا گفت و ملکه به پهلوی او نشستند بود: «طول سفرت چه قدر خواهد بود و کی مراجعت خواهی نمود؟» پس پادشاه صواب دید که مرا بفرستد و

شکنیا که مستحفظ دروازه شرقی بود، تعمیر نمود. ۳۰ و بعد از او حننیا ابن شلمیا و حانون پسر ششم صلافا، قسمت دیگر را تعمیر نمودند و بعد از ایشان مشلام بن برکیا در برابر مسکن خود، تعمیر نمود. ۳۱ و بعد از ازملکیا که یکی از زرگران بود، تا خانه های نینیم و تجار را در برابر دروازه مفقاد تا بالاخانه برج، تعمیر نمود. ۳۲ و میان بالاخانه برج و دروازه گوسفند را زرگران و تاجران، تعمیر نمودند.

۴ و هنگامی که سنبلط شنید که ما به بنای حصار مشغول هستیم، خشمش افروخته شده، بسیار غضبناک گردید و یهودیان را استهزا نمود. ۲ و در حضور برادرانش و لشکر سامره متکلم شده، گفت: «این یهودیان ضعیف چه می کنند؟ آیا (شهر را) برای خود مستحکم خواهند ساخت و قربانی خواهند گذرانید و در یک روز کار را به انجام خواهند رسانید؟ و سنگها از توده های خاکروبه، زنده خواهند ساخت؟ و حال آنکه سوخته شده است.» ۳ و طویبای عمونی که نزد او بود گفت: «اگر شغالی نیز بر آنچه ایشان بنا می کنند بالا رود، حصار سنگی ایشان رامنهدم خواهد ساخت!» ۴ ای خدای ما بشنو، زیرا که خوار شده ایم و ملامت ایشان را بسر ایشان برگردان و ایشان را در زمین اسیری، به تاراج تسلیم کن. ۵ و عصیان ایشان را مستور منما و گناه ایشان را از حضور خود محو مساز زیرا که خشم تو را پیش روی بنایان به هیجان آورده اند. ۶ پس حصار را بنا نمودیم و تمامی حصار تا نصف بلندی اش بهم پیوست، زیرا که دل قوم درکار بود. ۷ و چون سنبلط و طویبا و اعراب و عمونیان و اشدودیان شنیدند که مرمت حصار اورشلیم پیش رفته است و شکافهای بسته می شود، آنگاه خشم ایشان به شدت افروخته شد. ۸ و جمیع ایشان توطئه نمودند که بیابند و با اورشلیم جنگ نمایند و به آن ضرر برسانند. ۹ پس نزد خدای خود دعا نمودیم و از ترس ایشان روز و شب پاسبانان در مقابل ایشان قراردادیم. ۱۰ و یهودیان گفتند که «قوت حملان تلف شده است و هوار بسیار است که نمی توانیم حصار را بنا نماییم.» ۱۱ و دشمنان ما می گفتند: «آگاه نخواهند شد و نخواهند فهمید، تا ما در میان ایشان داخل شده، ایشان را بکشیم و کار را تمام نماییم.» ۱۲ و واقع شد که یهودیانی که نزد ایشان ساکن بودند آمده، ده مرتبه به ما گفتند: «چون شما برگردید ایشان از هر طرف بر ما (حمله خواهند آورد).» ۱۳ پس قوم را در جایهای پست، در عقب حصار و بر مکانهای خالی تعیین نمودم و ایشان را بر حسب قبایل ایشان، با شمشیرها و نیزهها و کمانهای ایشان قرار دادم. ۱۴ پس نظر کرده، برخاستم و به بزرگان و سروران و بقیه قوم گفتم: «از ایشان مترسید، بلکه خداوند عظیم و مهیب را بیاید آورید و به جهت برادران و پسران و دختران و زنان و خانه های خود جنگ نمایید.» ۱۵ و چون دشمنان ما شنیدند که ما آگاه شده ایم و خدا مشورت ایشان را باطل کرده است، آنگاه جمیع ما هر کس به کار خود به حصار برگشتیم. ۱۶ و از آن روز به بعد، نصف بندگان من به کار مشغول می بودند و نصف دیگر ایشان، نیزهها و سپرها و کمانها و زرهها را می گرفتند و سروران در عقب تمام خاندان یهودا می بودند. ۱۷ و آنانی که حصار را بنا می کردند و آنانی که بارمی بردند و عملها هر

تعمیر نمود و به پهلوی ایشان، صادق بن بعنا تعمیر نمود. ۵ و به پهلوی ایشان، تقوعیان تعمیر کردند، اما بزرگان ایشان گردن خود را به خدمت خداوند خویش نهنداند. ۶ و یویاداع بن فاسیح و مشلام بن بسودیا، دروازه کهنه را تعمیر نمودند. ایشان سقف آن را ساختند و درهایش را با قفلها و پشت بندهایش برپا نمودند. ۷ و به پهلوی ایشان، ملتایا جبعونی و یادون میرونوتی و مردان جبعون و مصفه آنچه را که متعلق به کرسی والی ماورای نهر بود، تعمیر نمودند. ۸ و به پهلوی ایشان، عزیزیل بن حرهایا که از زرگران بود، تعمیر نمود و به پهلوی او حننیا که از عطاران بود تعمیر نمود، پس اینان اورشلیم را تا حصار عریض، مستحکم ساختند. ۹ و به پهلوی ایشان، رفایا ابن حور که رئیس نصف بلد اورشلیم بود، تعمیر نمود. ۱۰ و به پهلوی ایشان، یدایا ابن حروماف در برابر خانه خود تعمیر نمود و به پهلوی او حطوش بن حشبئیا، تعمیر نمود. ۱۱ و ملکیا ابن حاریم و حشوب بن فحت مواب، قسمت دیگر و برج تنورها را تعمیر نمودند. ۱۲ و به پهلوی او، شلوم بن هلوحیش رئیس نصف بلد اورشلیم، او و دخترانش تعمیر نمودند. ۱۳ و حانون و ساکنان زانوح، دروازه وادی را تعمیر نمودند. ایشان آن را بنا کردند و درهایش را با قفلها و پشتبندهایش برپا نمودند و هزار ذراع حصار را تا دروازه خاکروبه. ۱۴ و ملکیا ابن رکاب رئیس بلدییت هکاریم، دروازه خاکروبه را تعمیر نمود. او آن را بنا کرد و درهایش را با قفلها و پشتبندهایش برپا نمود. ۱۵ و شلون بن کلخوزه رئیس بلد مصفه، دروازه چشمه را تعمیر نمود. او آن را بنا کرده، سقف آن را ساخت و درهایش را با قفلها و پشت بندهایش برپا نمود و حصار برکه شلح رانزد باغ پادشاه نیز تا زینهای که از شهر داود فرودمی آمد. ۱۶ و بعد از او نحمایا ابن عزیزق رئیس نصف بلد بیت صور، تا برابر مقبره داود و تا برکه مصنوعه و تا بیت جباران را تعمیر نمود. ۱۷ و بعد از او لاریان، رحوم بن بانی تعمیر نمود و به پهلوی او حشویا رئیس نصف بلد قعیله در حصه خود تعمیر نمود. ۱۸ و بعد از او برادران ایشان، بوای ابن حیناداد، رئیس نصف بلد قعیله تعمیر نمود. ۱۹ و به پهلوی او، عازر بن یسوع رئیس مصفه قسمت دیگر را در برابر فراز سلاح خانه نزدزویه، تعمیر نمود. ۲۰ و بعد از او باروک بن زبای، به صمیم قلب قسمت دیگر را از زاویه تا دروازه الیاشیب، رئیس کهنه تعمیر نمود. ۲۱ و بعد از او میموت بن اوریا ابن هقوص قسمت دیگر را از در خانه الیاشیب تا آخر خانه الیاشیب، تعمیر نمود. ۲۲ و بعد از او کاهنان، از اهل غور تعمیر نمودند. ۲۳ و بعد از ایشان، بنیامین و حشوب در برابر خانه خود تعمیر نمودند و بعد از ایشان، عزریا ابن معسیا ابن عننیا به جانب خانه خود تعمیر نمود. ۲۴ و بعد از او، بنوی ابن حیناداد قسمت دیگر را از خانه عزریا تا زاویه و تا برجش تعمیر نمود. ۲۵ و فالال بن اوژای از برابر زاویه و برجی که از خانه فوقانی پادشاه خارج و نزدندانخانه است، تعمیر نمود و بعد از او فدایا ابن فرعوش، ۲۶ و نینیم، در عوفل تا برابر دروازه آب بسوی مشرق و برج خارجی، ساکن بودند. ۲۷ و بعد از او، تقوعیان قسمت دیگر را از برابر برج خارجی بزرگ تا حصار عوفل تعمیر نمودند. ۲۸ و کاهنان، هر کدام در برابر خانه خود از بالای دروازه اسبان تعمیر نمودند. ۲۹ و بعد از ایشان صادق بن امیر در برابر خانه خود تعمیر نمود و بعد از او شمعیا ابن

بود من و برادرانم وظیفه والیگری را نخوردیم. ۱۵ اماولیان اول که قبل از من بودند بر قوم بار سنگین نهاده، علاوه بر چهل مثقال نقره، نان و شراب نیز از ایشان می‌گرفتند و خادمان ایشان بر قوم حکمرانی می‌کردند. لیکن من به سبب ترس خدا چنین نکردم. ۱۶ و من نیز در ساختن حصار مشغول می‌بودم و هیچ مزرعه نخردیم و همه بندگان من در آنجا به کار جمع بودند. ۱۷ و صد و پنجاه نفر از یهودیان و سروران، سوی آتانی که از امت های مجاور ما نزد ما می‌آمدند، بر سفره من خوراک می‌خوردند. ۱۸ و آنچه برای هر روز می‌همایم شد، یک گاو و شش گوسفند پروراری می‌بود و مرغها نیز برای من حاضر می‌کردند و هر ده روز مقداری کثیر از هر گونه شراب. اما معهدا وظیفه والیگری را نطلبیدم زیرا که بندگی سخت بر این قوم می‌بود. ۱۹ ای خدایم موافق هر آنچه به این قوم عمل نمودم مرا به نیکی یاد آور.

کدام به یک دست کار می‌کردند و به دست دیگر اسلحه می‌گرفتند. ۱۸ و بنایان هر کدام شمشیر بر کمر خود بسته، بنای می‌کردند و کرنا نواز نزد من ایستاده بود. ۱۹ و به بزرگان و سروران و بقیه قوم گفتم: «کار، بسیار وسیع است و ما بر حصار متفرق و از یکدیگر دور می‌باشیم. ۲۰ پس هر جا که آواز کرنا را بشنویید در آنجا نزد ما جمع شوید و خدای ما برای ما جنگ خواهد نمود.» ۲۱ پس به کار مشغول شدیم و نصف ایشان از طلوع فجر تا بیرون آمدن ستارگان، نیزه‌ها را می‌گرفتند. ۲۲ و هم در آن وقت به قوم گفتم: «هر کس با بندگانش در اورشلیم منزل کند تا در شب برای ما پاسبانی نماید و در روز به کار پردازد.» ۲۳ و من و برادران و خادمان من و پاسبانی که در عقب من می‌بودند، هیچکدام رخت خود را نکندیم و هر کس با اسلحه خود به آب می‌رفت.

۵ و قوم و زنان ایشان، بر برادران یهود خود فریاد عظیمی برآوردند. ۲ و بعضی از ایشان گفتند که «ما و پسران و دختران ما بسیاریم. پس گندم بگیریم تا بخوریم و زنده بمانیم.» ۳ و بعضی گفتند: «مزرعه‌ها و تاکستانها و خانه های خود را گرو می‌دهیم تا به سبب قحط، گندم بگیریم.» ۴ و بعضی گفتند که «نقره را به عوض مزرعه‌ها و تاکستانهای خود برای جزیه پادشاه قرض گرفتیم. ۵ و حال جسد ما مثل جسد های برادران ماست و پسران ما مثل پسران ایشان و اینک ما پسران و دختران خود را به بندگی می‌سپاریم و بعضی از دختران ما کنیز شده‌اند و در دست ما هیچ استطاعتی نیست زیرا که مزرعه‌ها و تاکستانهای ما از آن دیگران شده است.» ۶ پس چون فریاد ایشان و این سخنان را شنیدم بسیار غضبناک شدم. ۷ و با دل خود مشورت کرده، بزرگان و سروران را عتاب نمودم و به ایشان گفتم: «شما هر کس از برادر خود ربا می‌گیرید! و جماعتی عظیم به ضد ایشان جمع نمودم. ۸ و به ایشان گفتم: «ما برادران یهود خود را که به امت هافروخته شده‌اند، حتی المقدور فدیة کرده‌ایم. و آیا شما برادران خود را می‌فروشید و آیا می‌شوکه‌اید ایشان به ما فروخته شوند؟» پس خاموش شده، جوابی نیافتند. ۹ و گفتم: «کاری که شما می‌کنید خوب نیست، آیا نمی‌باید شما به سبب ملامت امت هایی که دشمن ما می‌باشند، در ترس خدای ما سلوک نمایید؟ ۱۰ و نیز من و برادران و بندگانم نقره و غله به ایشان قرض داده‌ایم. پس سزاوار است که این ربا را ترک نمایم. ۱۱ و الان امروز مزرعه‌ها و تاکستانها و باغات زیتون و خانه های ایشان و صد یک از نقره و غله و عصیر انگور و روغن که بر ایشان نهاده‌اید به ایشان رد کنید.» ۱۲ پس جواب دادند که «در خواهیم کرد و از ایشان مطالبه نخواهیم نمود و چنانکه تو فرمودی به عمل خواهیم آورد.» آنگاه کاهنان را خوانده، به ایشان قسم دادم که بروفق این کلام رفتار نمایند. ۱۳ پس دامن خود را تکانیده گفتم: «خدا هر کس را که این کلام را ثابت ننماید، از خانه و کسبش چنین بتکاند و به این قسم تکانیده و خالی بشود.» پس تمامی جماعت گفتند آمین و خداوند را تسبیح خواندند و قوم بر حسب این کلام عمل نمودند. ۱۴ و نیز از روزی که به والی بودن زمین یهوه مامور شدم، یعنی از سال بیستم تا سال سی و دوم ارتخشستا پادشاه، که دوازده سال

۶ بازسازی حصار و چون سنبلط و طویبا و چشم عربی و سایر دشمنان ما شنیدند که حصار را بنا کرده‌ام و هیچ رخنه‌ای در آن باقی نمانده است، بآنکه درهای دروازه هایش را هنوز برپا ننموده بودم، ۲ سنبلط و چشم نزد من فرستاده، گفتند: «بیاتا در یکی از دهات بیابان اونو ملاقات کنیم.» اما ایشان قصد ضرر من داشتند. ۳ پس قاصدان نزد ایشان فرستاده گفتم: «من در مهم عظیمی مشغولم و نمی‌توانم فرود آیم، چرا کار حینی که من آن را ترک کرده، نزد شما فرود آیم به تعویق افتد.» ۴ و ایشان چهار دفعه مثل این پیغام به من فرستادند و من مثل این جواب به ایشان پس فرستادم. ۵ پس سنبلط دفعه پنجم خادم خود را به همین طور نزد من فرستاد و مکتوبی گشوده در دستش بود، ۶ که در آن مرقوم بود: «در میان امت‌ها شهرت یافته است و چشم این را می‌گوید که تو و یهود قصد فتنه انگیزی دارید و برای همین حصار را بنا می‌کنی و تو بروفق این کلام، می‌خواهی که پادشاه ایشان بشوی. ۷ و انبیا نیز تعیین نموده تا درباره تو در اورشلیم ندا کرده گویند که در یهودا پادشاهی است. و حال بروفق این کلام، خبر به پادشاه خواهد رسید. پس بیا تا باهم مشورت نماییم.» ۸ آنگاه نزد او فرستاده گفتم: «مثل این کلام که تو می‌گویی واقع نشده است، بلکه آن را از دل خود ابداع نموده‌ای.» ۹ زیرا جمیع ایشان خواستند ما را برترسانند، به این قصد که دستهای ما را از کار باز دارند تا کرده نشود. پس حال‌ای خدا دستهای مرا قوی ساز. ۱۰ و به خانه شمعیا ابن دلایا ابن مهیطیل رفتیم و او در را بر خود بسته بود، پس گفت: «در خانه خدا در هیکل جمع شویم و درهای هیکل را ببندیم زیرا که به قصد کشتن تو خواهند آمد. شبانگاه برای کشتن تو خواهند آمد.» ۱۱ من گفتم: «آیا مردی چون من فرار بکند؟ و کیست مثل من که داخل هیکل بشود تا جان خود را زنده نگاه دارد؟ من نخواهم آمد.» ۱۲ زیرا درک کردم که خدا او را هرگز نفرستاده است بلکه خودش به ضد من نبوت می‌کند و طویبا و سنبلط او را اجیر ساخته‌اند. ۱۳ و از این جهت او را اجیر کرده‌اند تا من بترسم و به اینطور عمل نموده، گناه ورزم و ایشان خبر بد پیدا نمایند که مرا مفتضح سازند. ۱۴ ای خدایم، طویبا و سنبلط را موافق این اعمال ایشان و همچنین نوعی



نبیه و سایر انبیا را که می‌خواهند مرا بترسانند، به یاد آور. ۱۵ پس حصار در بیست و پنجم ماه ایلول در پنجاه و دو روز به اتمام رسید. ۱۶ واقع شد که چون جمیع دشمنان ما این را شنیدند و همه امت‌هایی که مجاور ما بودند، این را دیدند، درنظر خود بسیار پست شدند و دانستند که این کاراز جانب خدای ما معمول شده است. ۱۷ و در آن روزها نیز بسیاری از بزرگان یهودا مکتوبات نزد طوییا می‌فرستادند و مکتوبات طوییا نزد ایشان می‌رسید، ۱۸ زیرا که بسا از اهل یهودا با او همداستان شده بودند، چونکه او داماد شکینا ابن آره بود و پسرش یهوحنان، دختر مشلام بن برکیا را به زنی گرفته بود، ۱۹ و درباره حسنات او به حضور من نیز گفتگو می‌کردند و سخنان مرا به اومی رسانیدند. و طوییا مکتوبات می‌فرستاد تا مراتب‌رساند.

۷ و چون حصار بنا شد و درهایش را برپانمودم و دربانان و مغنیان و لالوایان ترتیب داده شدند، ۲ آنگاه برادر خود حنانی و حنیائیریس قصر را، زیرا که او مردی امین و بیشتر از اکثر مردمان خداترس بود، بر اورشلیم فرمان دادم. ۳ و ایشان را گفتم دروازه‌های اورشلیم را تا آفتاب گرم نشود باز نکنند و مادامی که حاضرباشند، درها را ببندند و قتل کنند و از ساکنان اورشلیم پاسبانان قرار دهید که هر کس به پاسبانی خود و هر کدام به مقابل خانه خویش حاضرباشند. ۴ و شهر وسیع و عظیم بود و قوم در اندرونش کم و هنوز خانه‌ها بنا نشده بود. ۵ و خدای من دردم نهاد که بزرگان و سروران و قوم را جمع نمایم تا برحسب نسب نامه‌ها ثبت کردند و نسب نامه آنانی را که مرتبه اول برآمده بودند یاقتم و در آن بدین مضمون نوشته دیدم: ۶ اینانند اهل ولایتها که از اسیری آن اشخاصی که نبوکدنصر پادشاه بابل به اسیری برده بود، برآمده بودند و هر کدام از ایشان به اورشلیم و یهودا به شهر خود برگشته بودند. ۷ اما آنانی که همراه زربابل آمده بودند: یسوع و نحمیا و عزریا و رعمیا و نحمانی و مردخای و بلشان و مسفارت و بغوای و نحوم و بعنه. و شماره مردان قوم اسرائیل: ۸ بنی فرعوش، دوهزار و یک صد و هفتاد و دو. ۹ بنی شفتلیا، سیصد و هفتاد و دو. ۱۰ بنی آرح، ششصد و پنجاه و دو. ۱۱ بنی فحت مواب از بنی یسوع و یواب، دو هزار و هشتصد و هجده. ۱۲ بنی عیلام، هزار و دویست و پنجاه و چهار. ۱۳ بنی زتو، هشتصد و چهل و پنج. ۱۴ بنی زکای، هفتصد و شصت. ۱۵ بنی بنوی، ششصد و چهل و هشت. ۱۶ بنی بابای، ششصد و بیست و هشت. ۱۷ بنی عزجد، دو هزار و سیصد و بیست و دو. ۱۸ بنی ادونیقام، ششصد و شصت و هفت. ۱۹ بنی بغوای، دو هزار و شصت و هفت. ۲۰ بنی عادین، ششصد و پنجاه و پنج. ۲۱ بنی اظیراز (خاندان) حرقیا، نود و هشت. ۲۲ بنی حاشوم، سیصد و بیست و هشت. ۲۳ بنی بیصای، سیصد و بیست و چهار. ۲۴ بنی حاریف، صد و دوازده. ۲۵ بنی جبعون، نود و پنج. ۲۶ مردمان بیت لحم و نظوفه، صد و هشتاد و هشت. ۲۷ مردمان عناتوت، صد و بیست و هشت. ۲۸ مردمان بیت عزومت، چهل و دو. ۲۹ مردمان قریه یعاریم و کفیره و بئروت، هفتصد و چهل و سه. ۳۰ مردمان رامه و جبع، ششصد و بیست و یک. ۳۱ مردمان مکماس، صد و بیست و دو. ۳۲ مردمان بیت ایل و عای، صد و بیست و سه. ۳۳

۸ و تمامی، قوم مثل یک مرد در سه پیش دروازه آب جمع شدند و به عزرای کاتب گفتند که کتاب تورات موسی را که خداوند به اسرائیل امر فرموده بود، بیاورد. ۲ و عزرای کاهن، تورات را در روز اول ماه هفتم به حضور جماعت از مردان و زنان و همه آنانی که می‌توانستند بشنوند و بفهمند، آورد. ۳ و آن را در سه پیش دروازه آب از روشنائی صبح تا نصف روز، درحضور مردان و زنان و هرکه می‌توانست بفهمدخواند و تمامی قوم به کتاب تورات گوش فراگرفتند. ۴ و عزرای کاتب بر منبر چوبی که به جهت اینکار ساخته بودند، ایستاد و به پهلوی از دست راستش متتیا و شمع و عنایا و اوریا وحلقیا و معسیا ایستادند و از دست چپش، فدایا ومیشائیل و ملکیا و حاشوم و حشبدانه و زکریا ومشلام. ۵ و عزرا کتاب را در نظر تمامی قوم گوشدزیرا که او بالای تمامی قوم بود و چون آن راگشود، تمامی قوم ایستادند. ۶ و عزرا، یهوه خدای عظیم را متبارک خواند و تمامی قوم دستهای خود را برافراشته، در جواب گفتند: «آمین، آمین!» و رکوع نموده، و رو به زمین نهاده، خداوند را سجده نمودند. ۷ و یسوع و بانی و شربیا و یامین و عقوب و شبتای و هودیا و معسیاو قلیط و عزریا و یوزاباد و حنان و فلایا و لایوان، تورات را برای قوم بیان می‌کردند و قوم، در جای خود ایستاده بودند. ۸ پس کتاب تورات خدا را به صدای روشن خواندند و تفسیر کردند تا آنچه را که می‌خواندند، بفهمند. ۹ و نحمیا که ترشاناتا باشد وعزرای کاهن و کاتب و لایوانی که قوم رامی فهمانیدند، به تمامی قوم گفتند: «امروز برای یهوه خدای شما روز مقدس است. پس نوحه گری نمائید و گریه مکنید.» زیرا تمامی قوم، چون کلام تورات را شنیدند گریستند. ۱۰ پس به ایشان گفت: «بروید و خوراکهای لطیف بخورید و شربتها بنوشید و نزد هرکه چیزی برای او مهیا نیست حصه‌ها بفرستید، زیراکه امروز، برای خداوند ما روز مقدس است، پس محزون نباشید زیرا که سرور خداوند، قوت شماست.» ۱۱ و لایوان تمامی قوم را ساکت ساختند و گفتند: «ساکت باشید زیرا که امروز روز مقدس است. پس محزون نباشید.» ۱۲ پس تمامی قوم رفته، اکل و شرب نمودند و حصه‌ها فرستادند و شادی عظیم نمودند زیرا کلامی را که به ایشان تعلیم داده بودند فهمیدند. ۱۳ و در روز دوم روسای آباب تمامی قوم وکاهنان و لایوان نزد عزرای کاتب جمع شدند، تا کلام تورات را اصفا نمایند. ۱۴ و در تورات چنین نوشته یافتند که خداوند به واسطه موسی امر فرموده بود که بنی اسرائیل در عید ماه هفتم، درسایانها ساکن بشوند. ۱۵ و در تمامی شهرهای خود و در اورشلیم اعلان نمایند و ندا دهند که به کوهها بیرون رفته، شاخه های زیتون و شاخه های زیتون بری و شاخه های آس و شاخه های نخل و شاخه های درختان کنش بیاورند و سایه بانها، به نهجی که مکتوب است بسازند. ۱۶ پس قوم بیرون رفتند و هر کدام بر پشت بام خانه خود و در حیاط خود و در صحنهای خانه خدا و در سه دروازه آب و در سه دروازه افزایم، سایانها برای خود ساختند. ۱۷ و تمامی جماعتی که از اسیری برگشته بودند، سایانها ساختند و در سایانها ساکن شدند، زیرا که از ایام یوشع بن نون تا آن روز بنی اسرائیل چنین نکرده بودند. پس شادی بسیار عظیمی رخ نمود. ۱۸ و هر روز از روز اول تا روز آخر، کتاب تورات خدا را

۹ و در روز بیست و چهارم این ماه، بنی اسرائیل روزه‌دار و پلاس دبر و خاک برسر جمع شدند. ۲ و ذریت اسرائیل خویشتن را از جمع غربا جدا نموده، ایستادند و به گناهان خود و تقصیرهای پدران خویش اعتراف کردند. ۳ و در جای خود ایستاده، یک ربع روز کتاب تورات یهوه خدای خود را خواندند و ربع دیگر اعتراف نموده، یهوه خدای خود را عبادت نمودند. ۴ و یسوع و بانی و قدمیئیل و شبنیا و بنی و شربیا و بانی و کنانی بر زینه لایوان ایستادند و به آواز بلند، نزد یهوه خدای خویش استغاثه نمودند. ۵ آنگاه لایوان، یعنی یسوع و قدمیئیل و بانی و حشبنیا و شربیا و هودیا و شبنیا و فتحیا گفتند: «برخیزید و یهوه خدای خود را از ازل تا به ابد متبارک بخوانید. و اسم جلیل تو که از تمام برکات و تسیبجات اعلی تر است متبارک باد. ۶ توبه تنهایی یهوه هستی. تو فلک و فلک الافلاک و تمامی جنود آنها را و زمین را و هرچه بر آن است و دریاها را و هرچه در آنها است، ساخته‌ای و توهمه اینها را حیات می‌بخشی و جنود آسمان تورا سجده می‌کنند. ۷ توای یهوه آن خدا هستی که ابرام را برگزیدی و او را از اور کلدانیان بیرون آوردی و اسم او را به ابراهیم تبدیل نمودی. ۸ و دل او را به حضور خود امین یافته، با وی عهدبستی که زمین کنعانیان و حیتان و اموریان و فرزبان و ییوسیان و جرجاشیان را به او ارزانی داشته، به ذریت او بدهی و وعده خود را وفا نمودی، زیرا که عادل هستی. ۹ و مصیبت پدران ما را در مصر دیدی و فریاد ایشان را نزد بحر قزقم شنیدی. ۱۰ و آیات و معجزات بر فرعون و جمیع بندگانش و تمامی قوم زمینش ظاهر ساختی، چونکه می‌دانستی که بر ایشان ستم می‌نمودند پس به جهت خود اسمی پیدا کردی، چنانکه امروز شده است. ۱۱ و دریا را به حضور ایشان منشق ساختی تا از میان دریا به خشکی عبور نمودند و تعاقب کنندگان ایشان را به عمقهای دریا مثل سنگ در آب عمیق انداختی. ۱۲ و ایشان را در روز، به ستون ابر و در شب، به ستون آتش رهبری نمودی تا راه را که در آن باید رفت، برای ایشان روشن سازی. ۱۳ و بر کوه سینا نازل شده، با ایشان از آسمان تکلم نموده و احکام راست و شرایع حق و اوامر و فرایض نیکو را به ایشان دادی. ۱۴ و سبت مقدس خود را به ایشان شناسانیدی و اوامر و فرایض و شرایع به واسطه بنده خویش موسی به ایشان امر فرمودی. ۱۵ و نان از آسمان برای گرسنگی ایشان دادی و آب از صخره برای تشنگی ایشان جاری ساختی و به ایشان وعده دادی که به زمینی که دست خود را برافراشتی که آن را به ایشان بدهی داخل شده، آن را به تصرف آورند. ۱۶ «لیکن ایشان و پدران ما متکبرانانه رفتار نموده، گردن خویش را سخت ساختند و اوامر تورا اطاعت ننمودند. ۱۷ و از شنیدن ابا نمودند و اعمال عجیبه‌ای را که در میان ایشان نمودی بیادنیاروند، بلکه گردن خویش را سخت ساختند و فتنه انگیزخته، سرداری تعیین نمودند تا (به زمین) بندگی خود مراجعت کنند. اما تو خدای غفار و کریم و رحیم و دیرغضب و کثیر احسان بوده، ایشان را ترک نکردی. ۱۸ بلکه چون گوساله

ریخته شده‌ای برای خود ساختند و گفتند: (ای اسرائیل!) این خدای تو است که تو را از مصریرون آورد. و اهانت عظیمی نمودند. ۱۹ آنگاه تونیز برحسب رحمت عظیم خود، ایشان را در بیابان ترک نمودی، و ستون ابر در روز که ایشان را در راه رهبری می‌نمود از ایشان دور نشد و نه ستون آتش در شب که راه را که در آن باید بروند برای ایشان روشن می‌ساخت. ۲۰ و روح نیکی خود را به جهت تعلیم ایشان دادی و من خویش را از دهان ایشان باز نداشتی و آب برای تشنگی ایشان، به ایشان عطا فرمودی. ۲۱ و ایشان را در بیابان چهل سال پرورش دادی که به هیچ چیز محتاج نشدند. لباس ایشان مندرس نگردید و پایهای ایشان نرم نکرد. ۲۲ و ممالک و قومها به ایشان ارزانی داشته، آنها را تا حدود تقسیم نمودی و زمین سیحون و زمین پادشاه حبشون و زمین عوج پادشاه باشان را به تصرف آوردند. ۲۳ و پسران ایشان را مثل ستارگان آسمان افزوده، ایشان را به زمینی که به پدران ایشان وعده داده بودی که داخل شده، آن را به تصرف آوردند، درآوردی. ۲۴ «پس، پسران ایشان داخل شده، زمین را به تصرف آوردند و کنعانیان را که سکنه زمین بودند، به حضور ایشان مغلوب ساختی و آنها را با پادشاهان آنها و قومهای زمین، به دست ایشان تسلیم نمودی، تا موافق اراده خود با آنها رفتار نمایند. ۲۵ پس شهرهای حصاردار و زمینهای برومند گرفتند و خانه های پر از نفایس و چشمه های کنده شده و تاکستانها و باغات زیتون و درختان میوه دار بیشمار به تصرف آوردند و خورده و سیر شده و فربه گشته، از نعمتهای عظیم تو متلذذ گردیدند. ۲۶ و بر تو فتنه انگیزخته و تهمذموده، شریعت تو را پشت سر خود انداختند و انبیا ی تو را که برای ایشان شهادت می‌آوردند تابسوی تو بازگشت نمایند، کشتند و اهانت عظیمی به عمل آوردند. ۲۷ آنگاه تو ایشان را به دست دشمنانشان تسلیم نمودی تا ایشان را به تنگ آورد و در حین تنگی خویش، نزد توستغائه نمودند و ایشان را از آسمان اجابت نمودی و برحسب رحمتهای عظیم خود، نجات دهندگان به ایشان دادی که ایشان را از دست دشمنانشان رها نمایند. ۲۸ «اما چون استراحت یافتند، بار دیگر به حضور تو شرارت ورزیدند و ایشان را به دست دشمنانشان و آگذاشتی که بر ایشان تسلط نمودند. و چون باز نزد تو استغائه نمودند، ایشان را از آسمان اجابت نمودی و برحسب رحمتهای عظیمت، بارهای بسیار ایشان را رهایی دادی. ۲۹ و برای ایشان شهادت فرستادی تا ایشان را به شریعت خود برگردانی، اما ایشان متکبرانه رفتارنموده، اوامر تو را اطاعت نکردند و به احکام تو که هرکه آنها را بجا آورد از آنها زنده میماند، خطوروزیدند و دوشهای خود را معاند و گردنهای خویش را سخت نموده، اطاعت نکردند. ۳۰ «معهدا سالهای بسیار با ایشان مدارانمودی و به روح خویش به واسطه انبیای خود برای ایشان شهادت فرستادی، اما گوش نگرفتند. لهذا ایشان را به دست قوم های کشورها تسلیم نمودی. ۳۱ اما برحسب رحمتهای عظیمت، ایشان را بالکل فانی نساختی و ترک نمودی، زیرا خدای کریم و رحیم هستی. ۳۲ و الانای خدای ما، ای خدای عظیم و جبار و مهیب که عهد و رحمت را نگاه می‌داری، زنهار تمامی این مصیبتی که بر ما و بر پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیا و پدران ما و بر تمامی قوم تو از ایام پادشاهان اشور تا امروز

۱۰ و کسانی که آن را مهر کردند ایناند: نجمیای ترشانا این حکلیا و صدقیا. ۲ و سرایا و عزریا و ارمیا. ۳ و فشحور و امریا و ملکیا. ۴ و حطوش و شبنیا و ملوک. ۵ و حاریم و مرمیموت و عوبدیا. ۶ و دانیال و جنتون و باروک. ۷ و مشلام و ایبا و میامین. ۸ و معزیا و بلجای و شمعیای، اینها کاهنان بودند. ۹ و اما لویان: یشوع بن ازینا و بنوی از پسران حیناداد و قدمیئیل. ۱۰ و برادران ایشان شبنیا و هودیا و قلیطا و فلایا و حانان. ۱۱ و میخا و رحوب و حشیبیا. ۱۲ و زکور و شریئا و شبنیا. ۱۳ و هودیا و بانی و بنینو. ۱۴ و سروران قوم فرعوش و فحت مواب و عیلام و زتو و بانی. ۱۵ و بنی و عزجد و بابای. ۱۶ و ادونیا و یغوی و عودین. ۱۷ و عاطیر و حزقیای و عوزر. ۱۸ و هودیا و حاشوم و بیصای. ۱۹ و حاریف و عناتوت و نبیای. ۲۰ و مجفیعیاش و مشلام و حزیر. ۲۱ و مشیزبیل و صادق و یدوع. ۲۲ و فلطیا و حانان و عنایا. ۲۳ و هوشع و حننیا و وحشوب. ۲۴ و هلوحیش و فلحای و شوبیق. ۲۵ و رحوم و حشبنیا و معسیا. ۲۶ و اخیا و حانان و عنان. ۲۷ و ملوک و حاریم و بعنه. ۲۸ «و سایر قوم و کاهنان و لویان و دریانان و مغنیان و نیتیم و همه کسانی که خویشتر از اراهالی کشورها به تورات خدا جدا ساخته بودند با زنان و پسران و دختران خود و همه صاحبان معرفت و فطانت، ۲۹ به برادران و بزرگان خویش ملصق شدند و لعنت و قسم بر خود نهادند که به تورات خدا که به واسطه موسی بنده خدا داده شده بود، سلوک نمایند و تمامی اوامر یهوه خداوند ما و احکام و فرایض او را نگاه دارند و به عمل آورند. ۳۰ و اینکه دختران خود را به اهل زمین ندهیم و دختران ایشان را برای پسران خود نگیریم. ۳۱ و اگر اهل زمین در روز سبت، متاع یاهر گونه آذوقه به جهت فروختن بیآورند، آنها را از ایشان در روزهای سبت و روزهای مقدس نخیریم و (حاصل) سال هفتمین و مطالبه هر قرض را ترک نماییم. ۳۲ و بر خود فرایض قرار دادیم که یک ثلث متقال در هر سال، بر خویشتر لازم دانیم به جهت خدمت خانه خدای ما. ۳۳ برای نان تقدمه و هدیه آزدی دایمی و قربانی سوختنی دایمی در سبت‌ها و

هلالها و مواسم و به جهت موقوفات و قربانی های گناه تا کفاره به جهت اسرائیل بشود و برای تمامی کارهای خانه خدای ما. ۳۴ و ما کاهنان و لایوان و قوم، قرعه برای هدیه هیزم انداختیم، تا آن را به خانه خدای خود برحسب خاندانهای آبی خویش، هر سال به وقفهای معین بیاوریم تا بر مذبح یهوه خدای ماموافق آنچه در تورات نوشته است سوخته شود. ۳۵ و تا آنکه نوپرای زمین خود و نوپرای همه میوه هر گونه درخت را سال به سال به خانه خداوند بیاوریم. ۳۶ و تا اینکه نخست زاده های پسران و حیوانات خود را موافق آنچه در تورات نوشته شده است و نخست زاده های گاو و گوسفندان خود را به خانه خدای خویش، برای کاهنانی که در خانه خدای ما خدمت می کنند بیاوریم. ۳۷ و نیز نوپر خمیر خود را و هدایای افراشتنی خویش را و میوه هر گونه درخت و عصیر انگور و روغن زیتون را برای کاهنان به حجره های خانه خدای خود و عشر زمین خویش را به جهت لایوان بیاوریم، زیرا که لایوان عشر رادر جمع شهرهای زراعتی ما می گیرند. ۳۸ و هنگامی که لایوان عشر می گیرند، کاهنی از پسران هارون همراه ایشان باشد و لایوان عشرعشرها را به خانه خدای ما به حجره های بیت المال بیاورند. ۳۹ زیرا که بنی اسرائیل و بنی لایوانی افراشتنی غله و عصیر انگور و روغن زیتون را به حجره های ما بایست بیاورند، جایی که آلات قدس و کاهنانی که خدمت می کنند و دربانان و مغنیان حاضر می باشند، پس خانه خدای خود را ترک نخواهیم کرد.»

و هشت نفر. و زیدئیل بن هجدولیم رئیس ایشان بود. ۱۵ و از لایوان شمعی این حشوب بن عزیزقام بن حشبی این بونی. ۱۶ و شبتای و یوزابادبر کارهای خارج خانه خدا از روسای لایوان بودند. ۱۷ و متنیا این میکا این زبدی بن آساف پیشوای تسبیح که در نماز، حمد بگوید و بقبئیکه از میان برادرانش رئیس دوم بود و عبدا این شموع بن جلال بن یدوتون. ۱۸ جمیع لایوان درشهر مقدس دو بیست و هشتاد و چهار نفر بودند. ۱۹ و دربانان عقوب و طلمون و برادران ایشان که درها را نگاهبانی می کردند، صد و هفتاد و دو نفر. ۲۰ و سایر اسرائیلیان و کاهنان و لایوان هر کدام در ملک خویش در جمیع شهرهای یهودا (ساکن شدند). ۲۱ و نتینیم در عوفل سکنی گرفتند و صیحا و جشفا روسای نتینیم ۲۲ و رئیس لایوان در اورشلیم بر کارهای خانه خدا عزای این بانی این حشبی این متنیا این میکا از پسران آساف که مغنیان بودند، می بود. ۲۳ زیرا که درباره ایشان حکمی از پادشاه بود و فریضه ای به جهت مغنیان برای امر هر روز در روزش. ۲۴ و فتحیا این مشیزئیل از بنی زارح بن یهودا از جانب پادشاه برای جمیع امور قوم بود. ۲۵ و بعضی از بنی یهودا در قصبه ها و نواحی آنها ساکن شدند. در قریه اربع و دهات آن و دیبون و دهات آن و یقصبئیل و دهات آن. ۲۶ و در یسوع و مولاده و بیت فالظ. ۲۷ و در حصرشوعال و برثشیع و دهات آن. ۲۸ و در صقلغ و مکنونه و دهات آن. ۲۹ و در عین رمون و صرعه و یرموت. ۳۰ و زانوح و عدلام و دهات آنها و لاکیش و نواحی آن و عزیزه و دهات آن. پس از برثشیع تا وادی هنوم ساکن شدند. ۳۱ و بنی بنیامین از جبع تا مکماش ساکن شدند. در عیاب بیت یل و دهات آن. ۳۲ و عناتوت و نوب و عتنبه، ۳۳ و حاصور و رامه و جتایم، ۳۴ و حادیدو صبویم و نیلاط، ۳۵ و لود و اونو و وادی حراشیم. ۳۶ و بعضی فرقه های لایوان در یهودا و بنیامین ساکن شدند.

۱۲ و اینانند کاهنان و لایوانی که با زربابل بن شلتئیل و یسوع برآمدند. سرایا و ارمیا و عزرا. ۲ ارمیا و ملوک و حطوش. ۳ و شکتیوا رحوم و یرموت. ۴ و عدو و جنتوی و ایبا. ۵ و میامین و معدیا و بلجه. ۶ و شمعی و یویاریب و یدعیبا. ۷ و سلو و عاموق و حلقیا و یدعیبا. اینان روسای کاهنان و برادران ایشان در ایام یسوع بودند. ۸ و لایوان: یسوع و بنوی و قدمئیل و شرنیا و یهودا و متنیا که او و برادرانش پیشوایان تسبیح خوانان بودند. ۹ و برادران ایشان بقبئیکه یعنی در مقابل ایشان در جای خدمت خود بودند. ۱۰ و یسوع یویاریب را تولید نمود و یویاریب الیاشیب را آورد و الیاشیب یویاداع را آورد. ۱۱ و یویاداع یوناتان را آورد و یوناتان یدوع را آورد. ۱۲ و در ایام یویاریب روسای خاندانهای آبی کاهنان اینان بودند. از سرایا مریا و از ارمیا حننیا. ۱۳ و از عزرا، مشلام و از ارمیا، یهوحنان. ۱۴ و ازملیکو، یوناتان و از شتینا، یوسف. ۱۵ و از حاریم، عدنا و از مریوت، حلقای. ۱۶ و از عدو، زکریا واز جنتون، مشلام. ۱۷ و از ایبا، زکری و از منیامین و موعدیبا، فلطای. ۱۸ و از بلجه، شموع و ازشمعیبا، یهوحنان. ۱۹ و از یویاریب، متای و ازیدعیبا، عزری. ۲۰ و از سلای، قلائی و از عاموق، عابر. ۲۱ و از حلقیا، حشبیبا و از یدعیبا، نتئیل. ۲۲ و روسای آبی

۱۱ و سروران قوم در اورشلیم ساکن شدند و سایر قوم قرعه انداختند تا از هر ده نفر یک نفر را به شهر مقدس اورشلیم، برای سکونت بیاورند و نه نفر باقی، در شهرهای دیگر ساکن شوند. ۲ و قوم، همه کسانی را که به خوشی دل برای سکونت در اورشلیم حاضر شدند، مبارک خواندند. ۳ و اینانند سروران بلدانی که در اورشلیم ساکن شدند، (و سایر اسرائیلیان و کاهنان و لایوان و نتینیم و پسران بندگان سلیمان، هر کس در ملک شهر خود، در شهرهای یهودا ساکن شدند). ۴ پس در اورشلیم، بعضی از بنی یهودا و بنی بنیامین سکنی گرفتند. و اما از بنی یهودا، عتایاب بن عزریا این زکریا این ارمیا این شفتلیا این مهلتئیل از بنی فارص. ۵ و معسیا این باروک بن کلحوزه این حزای این عدایا این یویاریب بن زکریا این شیلونی. ۶ جمیع بنی فارص که در اورشلیم ساکن شدند، چهار صد و شصت و هشت مرد شجاع بودند. ۷ و اینانند پسران بنیامین: سلو این مشلام بن یوعید بن فدایا این قولایا این معسیا این ایتئیل بن اشعیبا. ۸ و بعد از او جیای و سلای، نه صد و بیست و هشت نفر. ۹ و یوئیل بن زکری، رئیس ایشان بود و یهودا بن هسنوآه، رئیس دوم شهر بود. ۱۰ و از کاهنان، یدعیبا این یویاریب و یاکبن. ۱۱ و سرایا این حلقیا این مشلام بن صادوق بن مریوت بن اخیطوب رئیس خانه خدا. ۱۲ و برادران ایشان که در کارهای خانه مشغول می بودند هشتصد و بیست و دو نفر. و عدایا این یروحم بن فللیا این امصی این زکریا این فشحور بن ملکیا. ۱۳ و برادران او که روسای آبی بودند، دو بیست و چهل و دو نفر. و عمشیسای بن عزریل بن اخزای بن مشلیموت بن امیر. ۱۴ و برادرانش که مردان جنگی بودند، صد و بیست

لاویان، در ایام الیاشیب ویهویاداع و یوحانان و یدوع ثبت شدند و کاهنان نیز در سلطنت داریوش فارسی. ۲۳ و روسای آباب بنی لاوی در کتاب تواریخ ایام تا ایام یوحانان بن الیاشیب ثبت گردیدند. ۲۴ و روسای لاویان، حشیشا و شربیا و یسوع بن قدیمیئیل ویرادرانشان در مقابل ایشان، تا موافق فرمان داودمرد خدا، فرقه برابر فرقه، حمد و تسبیح بخوانند. ۲۵ و متنبیا و بقیقیا و عوبیدیا و مشلام و طلumon و عقوب دربانان بودند که نزد خزانه های دروازه هاپاسبانی می نمودند. ۲۶ اینان در ایام یویاقیم بن یسوع بن یصوداق و در ایام نحمایا والی و عزرای کاهن کاتب بودند. ۲۷ و هنگام تبریک نمودن حصار اورشلیم، لاویان را از همه مکان های ایشان طلبیدند تا ایشان را به اورشلیم بیاورند که با شادمانی و حمد و سرود بادف و بربط و عود آن را تبریک نمایند. ۲۸ پس پسران مغنیان، از دایره گردآگرد اورشلیم و ازدهات نظوفاتیان جمع شدند. ۲۹ و از بیت جلجال و از مزرعه های جبع و عزموت، زیرا که مغنیان به اطراف اورشلیم به جهت خود دهات بنا کرده بودند. ۳۰ و کاهنان و لاویان خویشتن را تطهیر نمودند و قوم و دروازه ها و حصار را نیز تطهیر کردند. ۳۱ و من روسای یهودا را بر سر حصار آوردند و دو فرقه بزرگ از تسبیح خوانان معین کردم که یکی از آنها به طرف راست بر سر حصار تا دروازه خاکروبه به هیئت اجماعی رفتند. ۳۲ و در عقب ایشان، هوشعیا و نصف روسای یهودا. ۳۳ و عزریا و عزرا و مشلام. ۳۴ و یهودا وینیمین شمعیان و ارمیا. ۳۵ و بعضی از پسران کاهنان با کرناها یعنی زکریا ابن یوناتان بن شمعیان متنبیا ابن میکایا ابن زکور بن آصاف. ۳۶ ویرادران او شمعیان و عزریئیل و مللای و جلالای و معاعای و نتنیئیل و یهودا و حنانی با آلات موسیقی داود مرد خدا، و عزرای کاتب پیش ایشان بود. ۳۷ پس ایشان نزد دروازه چشمه که برابر ایشان بود، بر زینه شهر داود بر فراز حصار بالای خانه داود، تا دروازه آب به طرف مشرق رفتند. ۳۸ و فرقه دوم، تسبیح خوانان در مقابل ایشان به هیئت اجماعی رفتند و من و نصف قوم بر سر حصار، از نزد برج تنور تا حصار عریض در عقب ایشان رفتم. ۳۹ و ایشان از بالای دروازه افرایم و بالای دروازه کهنه و بالای دروازه ماهی و برج حنئیئیل و برج مئه تا دروازه گوسفندان (رفته)، نزد دروازه سجن توقف نمودند. ۴۰ پس هر دو فرقه تسبیح خوانان در خانه خدا ایستادند و من و نصف سروران ایستادیم. ۴۱ و الیاقیم و معسیا و منیمین و میکایا و الیوعینای و زکریا و حنئیئیل کهنه با کرناها، ۴۲ و معسیا و شمعیان و العازار و عزری و یوحانان و ملکیا و عیلام و عازر، و مغنیان و یزراحیای وکیل به آواز بلند سرآیدند. ۴۳ و در آن روز، قربانی های عظیم گذرانیده، شادی نمودند، زیرا خدا ایشان را بسیار شادمان گردانیده بود و زنان و اطفال نیز شادی نمودند. پس شادمانی اورشلیم از جایهای دور مسموع شد. ۴۴ و در آن روز، کسانی چند بر حجره ها به جهت خزانه ها و هدایا و نوبرها و عشرها تعیین شدند تا حصه های کاهنان و لاویان را از مزرعه های شهرها برحسب تورات در آنها جمع کنند، زیرا که یهودا درباره کاهنان و لاویانی که به خدمت می ایستادند، شادی می نمودند. ۴۵ و ایشان با مغنیان و دربانان، موافق حکم داود و پسرش سلیمان، و دیعت خدای خود و لوازم تطهیر را نگاه داشتند. ۴۶ زیرا که در ایام داود و آساف از قدیم، روسای

۱۳ در آن روز، کتاب موسی را به سمع قوم خواندند و در آن نوشته ای یافت شد که عنونین و مؤبیین تا به ابد به جماعت خدا داخل نشوند. ۲ چونکه ایشان بنی اسرائیل را به نان و آب استقبال نکردند، بلکه بلعام را به ضد ایشان اجیر نمودند تا ایشان را لعنت نماید اما خدای ما لعنت را به برکت تبدیل نمود. ۳ پس چون تورات را شنیدند، تمامی گروه مختلف را از میان اسرائیل جدا کردند. ۴ و قبل از این الیاشیب کاهن که بر حجره های خانه خدای ما تعیین شده بود، با طویبا قربانی داشت. ۵ و برای او حجره بزرگ ترتیب داده بود که در آن قبل از آن هدایای آردی و بخور وظروف را و عشر گندم و شراب و روغن را که فریضه لاویان و مغنیان و دربانان بود و هدایای افراشتنی کاهنان را می گذاشتند. ۶ و در همه آن وقت، من در اورشلیم نبودم زیرا در سال سی و دوم ارتحشستا پادشاه بابل، نزد پادشاه رتم و بعد از ایامی چند از پادشاه رخصت خواستم. ۷ و چون به اورشلیم رسیدم، از عمل زشتی که الیاشیب درباره طویبا کرده بود، از اینکه حجره ای برای در صحن خانه خدا ترتیب نموده بود، آگاه شدم. ۸ و این امر به نظر من بسیار ناپسند آمده، پس تمامی اسباب خانه طویبا را از حجره بیرون ریختم. ۹ و امر فرمودم که حجره را تطهیر نمایند و ظروف خانه خدا و هدایا و بخور را در آن بازآوردم. ۱۰ و فهمیدم که حصه های لاویان را به ایشان نمی دادند و از این جهت، هر کدام از لاویان و مغنیانی که مشغول خدمت می بودند، به مزرعه های خویش فرار کرده بودند. ۱۱ پس با سروران مشاخره نموده، گفتم چرا درباره خانه خدا غفلت می نمایند. و ایشان را جمع کرده، در جایهای ایشان برقرار نمودم. ۱۲ و جمیع یهودیان، عشر گندم و عصیر انگور و روغن را در خزانه ها آوردند. ۱۳ و شلمیای کاهن و صادق کاتب و فدایا را که از لاویان بود، بر خزانه هاگماشتم و به پهلوی ایشان، حانان بن زکور بن متنیارا، زیرا که مردم ایشان را امین می پنداشتند و کارایشان این بود که حصه های برادران خود را به ایشان بدهند. ۱۴ ای خدایم مرا درباره این کار بیاد آور و حسناتی را که برای خانه خدای خود و وظایف آن کرده ام محو مساز. ۱۵ در آن روزها، در یهودا بعضی را دیدم که چرخشها را در روز سبت می فشرده و بافه هامی آوردند و الاغها را بار می کردند و شراب وانگور و انجیر و هر گونه حمل را نیز در روز سبت به اورشلیم می آوردند. پس ایشان را به سبب فروختن ماکولات در آن روز تهدید نمودم. ۱۶ و بعضی از اهل صور که در آنجا ساکن بودند، ماهی و هرگونه بضاعت می آوردند و در روز سبت، به بنی یهودا و اهل اورشلیم می فروختند. ۱۷ پس با بزرگان یهودا مشاخره نمودم و به ایشان گفتم: «این چه عمل زشت است که شما می کنید و روز سبت را بی حرمت می نمایم؟ ۱۸ آیا پدران شما چنین نکردند و آیا خدای ما تمامی این بلا را بر ما و بر این شهر وارد نیاورد؟ و شما سبت را بی حرمت نموده، غضب را بر اسرائیل

زیاد می‌کنید.» ۱۹ و هنگامی که دروازه های اورشلیم قبل از سبت سایه می‌افکند، امر فرمودم که دروازه‌ها را ببندند و قدغن کردم که آنها را تا بعد از سبت نگشایند و بعضی از خادمان خود را بر دروازه‌ها قرار دادم که هیچ بار در روز سبت آورده نشود. ۲۰ پس سوداگران و فروشندگان هرگونه بضاعت، یک دو دفعه بیرون از اورشلیم شب رایسر بردند. ۲۱ اما من ایشان را تهدید کرده، گفتم: «شما چرا نزد دیوار شب را بسر می‌برید؟ اگر باردیگر چنین کنید، دست بر شما می‌اندام.» پس از آنوقت دیگر در روز سبت نیامدند. ۲۲ و لاویان را امر فرمودم که خویشتن را تظهير نمایند و آمده، دروازه‌ها را نگاهبانی کنند تا روز سبت تقدیس شود. ای خدایم این را نیز برای من بیاد آور و برحسب کثرت رحمت خود، بر من ترحم فرما. ۲۳ در آن روزها نیز بعضی یهودیان را دیدم، که زنان از اشدودیان و عمونیان و موآبیان گرفته بودند. ۲۴ و نصف کلام پسران ایشان، در زبان اشدود می‌بود و به زبان یهود نمی‌توانستند به خوبی تکلم نمایند، بلکه به زبان این قوم و آن قوم. ۲۵ بنابراین با ایشان مشاجره نموده، ایشان را ملامت کردم و بعضی از ایشان را زدم و موی ایشان را کندم و ایشان را به خدا قسم داده، گفتم: «دختران خود را به پسران آنها مدهید و دختران آنها را به جهت پسران خود و به جهت خویشتن مگیرید. ۲۶ آیا سلیمان پادشاه اسرائیل در همین امر گناه نوزید با آنکه در امت های بسیار پادشاهی مثل او نبود؟ و اگرچه او محبوب خدای خود می‌بود و خدا او را به پادشاهی تمامی اسرائیل نصب کرده بود، زنان بیگانه او را نیز مرتکب گناه ساختند. ۲۷ پس آیا ما به شما گوش خواهیم گرفت که مرتکب این شرارت عظیم بشویم و زنان بیگانه گرفته، به خدای خویش خیانت ورزیم؟» ۲۸ و یکی از پسران یهویداع بن الیاشیب رئیس کهنه، داماد سنبط حورونی بود. پس او را از نزد خود راندم. ۲۹ ای خدای من ایشان را بیاد آور، زیرا که کهنات و عهد کهنات و لاویان را بی‌عصمت کرده‌اند. ۳۰ پس من ایشان را از هر چیز بیگانه طاهر ساختم و وظایف کاهنان و لاویان را برقرار نمودم که هر کس بر خدمت خود حاضر شود. ۳۱ و هدایای هییم، در زمان معین و نوبرها رانیز. ای خدای من مرا به نیکویی بیاد آور.

حضور وی صادر شود و در شرایع فارس و مادی ثبت گردد، تا تبدیل نپذیرد، که وشتی به حضور اخشورش پادشاه دیگر نیاید و پادشاه رتبه ملوکانه او را به دیگری که بهتر از او باشد بدهد. ۲۰ و چون فرمانی که پادشاه صادر گرداند در تمامی مملکت عظیم او مسموع شود، آنگاه همه زنان شوهران خود را از بزرگ و کوچک، احترام خواهند نمود.» ۲۱ و این سخن در نظر پادشاه و روسا پسند آمد و پادشاه موافق سخن مموکان عمل نمود. ۲۲ و مکتوبات به همه ولایتهای پادشاه به هرولایت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق زبانش فرستاد تا هر مرد در خانه خود مسلط شود و در زبان قوم خود آن را بخواند.

۲ بعد از این وقایع، چون غضب اخشورش پادشاه فرو نشست، وشتی و آنچه را که او کرده بود و حکمی که درباره او صادر شده بود، به یاد آورد. ۲ و ملازمان پادشاه که او را خدمت می کردند، گفتند که «دختران باکره نیکو منظر برای پادشاه بطلبند. ۳ و پادشاه در همه ولایتهای مملکت خود و کلا بگمارد که همه دختران باکره نیکو منظر را به دارالسلطنه شوشن در خانه زنان زیر دست هیچای که خواجهرسرای پادشاه و مستحفظ زنان می باشد، جمع کنند و به ایشان اسباب طهارت داده شود. ۴ و دختری که به نظر پادشاه پسند آید، در جای وشتی ملکه بشود.» پس این سخن در نظر پادشاه پسند آمد و همچنین عمل نمود. ۵ شخصی یهودی در دارالسلطنه شوشن بود که به مردخای بن یائیر این شمعی این قیس بنیامینی مسمی بود. ۶ و او از اورشلیم جلای وطن شده بود، با اسیرانی که همراه یکنیا پادشاه یهودا جلای وطن شده بودند که نبوکدنصر پادشاه بابل ایشان را به اسیری آورده بود. ۷ و او هدهسه، یعنی استر، دختر عموی خود را تربیت می نمود چونکه وی را پدر و مادر نبود و آن دختر، خوب صورت و نیکو منظر بود و بعد از وفات پدر و مادرش، مردخای وی را به جای دختر خود گرفت. ۸ پس چون امر و فرمان پادشاه شایع گردید و دختران بسیار در دارالسلطنه شوشن زیر دست هیچای جمع شدند، استر را نیز به خانه پادشاه، زیر دست هیچای که مستحفظ زنان بود آوردند. ۹ و آن دختر به نظر او پسند آمده، در حضورش التفات یافت. پس به زودی، اسباب طهارت و تحفه هایش را به وی داد و نیز هفت کنیز را که از خانه پادشاه برگزیده شده بودند که به وی داده شوند و او را با کنیزانش به بهترین خانه زنان نقل کرد. ۱۰ و استر، قومی و خویشاوندی خود را فاش نکرد، زیرا که مردخای او را امر فرموده بود که نکند. ۱۱ و مردخای روز به روز پیش صحن خانه زنان گردش می کرد تا از احوال استر و از آنچه به وی واقع شود، اطلاع یابد. ۱۲ و چون نوبه هر دختری می رسید که نزد اخشورش پادشاه داخل شود، یعنی بعد از آنکه آنچه را که برای زنان مرسوم بود که در مدت دوازده ماه کرده شود چونکه ایام تطهیر ایشان بدین منوال تمام می شد، یعنی شش ماه به روغن مر و شش ماه به عطریات و اسباب تطهیر زنان. ۱۳ آنگاه آن دختر بدین طور نزد پادشاه داخل می شد که هرچه را می خواست به وی می دادند تا آن را از خانه زنان به خانه پادشاه با خود ببرد. ۱۴ در وقت شام داخل می شد و صبحگاهان به خانه دوم زنان، زیر دست شمعغاز که خواجهرسرای

۱ در ایام اخشورش (این امور واقع شد). این همان اخشورش است که از هند تا حبش، بر صد و بیست و هفت ولایت سلطنت می کرد. ۲ در آن ایام حبشی که اخشورش پادشاه، بر کرسی سلطنت خویش در دارالسلطنه شوشن نشسته بود. ۳ در سال سوم از سلطنت خویش، ضیافتی برای جمیع سروران و خادمان خود برپا نمود و حشمت فارس و مادی از امر او سروران ولایتهای، به حضور او بودند. ۴ پس مدت مدید صد و هشتاد روز، توانگری جلال سلطنت خویش و حشمت مجد عظمت خود را جلوه می داد. ۵ پس بعد از انقضای آنروزها، پادشاه برای همه کسانی که در دارالسلطنه شوشن از خرد و بزرگ یافت شدند، ضیافت هفت روزه در عمارت باغ قصر پادشاه برپا نمود. ۶ پردهها از کنار سفید و لاجورد، با ریسمانهای سفید و ارغوان در حلقه های نقره بر ستونهای مرمر سفید آویخته و تختهای طلا و نقره بر سنگفرشی از سنگ سماق و مرمر سفید در و مرمر سیاه بود. ۷ و آشامیدن، از ظرفهای طلا بود و ظرفها را اشکال مختلفه بود و شرابهای ملوکانه برحسب کرم پادشاه فراوان بود. ۸ و آشامیدن برحسب قانون بود که کسی بر کسی تکلف نمی نمود، زیرا پادشاه درباره همه بزرگان خانه اش چنین امر فرموده بود که هر کس موافق میل خود رفتار نماید. ۹ و وشتی ملکه نیز ضیافتی برای زنان خانه خسروی اخشورش پادشاه برپا نمود. ۱۰ در روز هفتم، چون دل پادشاه از شراب خوش شد، هفت خواجهرسرای یعنی مهومان و بزتا و حربونا و بغتا و ابغتا و زاتر و کرکس را که در حضور اخشورش پادشاه خدمت می کردند، امر فرمود ۱۱ که وشتی ملکه را با تاج ملوکانه به حضور پادشاه بیاورند تا زیبایی او را به خلائق و سروران نشان دهد، زیرا که نیکو منظر بود. ۱۲ اما وشتی ملکه نخواست که برحسب فرمانی که پادشاه به دست خواجهرسرایان فرستاده بود بیاید. پس پادشاه بسیار خشمناک شده، غضبش در دلش مشتعل گردید. ۱۳ آنگاه پادشاه به حکیمانی که از زمانها مخبر بودند تکلم نموده، (زیرا که عادت پادشاه با همه کسانی که به شریعت و احکام عارف بودند چنین بود. ۱۴ و مقربان او کرشنا و شیتار و اداماتا و ترشیش و مرس و مرسانا و مموکان، هفت رئیس فارس و مادی بودند که روی پادشاه را می دیدند و در مملکت به درجه اول می نشستند) ۱۵ گفت: «موافق شریعت، به وشتی ملکه چه باید کرد؟ چونکه به فرمانی که اخشورش پادشاه به دست خواجهرسرایان فرستاده است، عمل ننموده.» ۱۶ آنگاه مموکان به حضور پادشاه و سروران عرض کرد که «وشتی ملکه، نه تنها به پادشاه تقصیر نموده، بلکه به همه روسا و جمیع طوایفی که در تمامی ولایتهای اخشورش پادشاه می باشند، ۱۷ زیرا چون این عمل ملکه نزد تمامی زنان شایع شود، آنگاه شوهرانشان در نظر ایشان خوار خواهند شد، حبشی که مخبر شوند که اخشورش پادشاه امر فرموده است که وشتی ملکه را به حضورش بیاورند و نیامده است. ۱۸ و در آنوقت، خانمهای فارس و مادی که این عمل ملکه را بشنوند، به جمیع روسای پادشاه چنین خواهند گفت و این مورد بسیار احتقار و غضب خواهد شد. ۱۹ پس اگر پادشاه این راصلحت داند، فرمان ملوکانه ای از

«قومی هستند که در میان قوم‌ها در جمیع ولایتهای مملکت تو پراکنده و متفرق می‌باشند و شرایع ایشان، مخالف همه قومها است و شرایع پادشاه را به‌جا نمی‌آورند. لهذا ایشان را چنین واگذاشتن برای پادشاه مفید نیست. ۹ اگر پادشاه را پسند آید، حکمی نوشته شود که ایشان را هلاک سازند. و من ده هزار وزنه نقره به‌دست عاملان خواهم داد تا آن را به خزانه پادشاه بیاورند.» ۱۰ آنگاه پادشاه انگشتر خود را از دستش بیرون کرده، آن را به هامان بن همداتای اجاجی که دشمن یهود بود داد. ۱۱ و پادشاه به هامان گفت: «هم نقره و هم قوم را به تودادم تا هرچه در نظرت پسند آید به ایشان بکنی.» ۱۲ پس کاتبان پادشاه را در روز سیزدهم ماه اول احضار نمودند و بر وفق آنچه هامان امر فرمود، به امیران پادشاه و به والیانی که بر هرولیات بودند و بر سروران هر قوم مرقوم شد. به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم موافق زبانش، به اسم اخشورش پادشاه مکتوب گردید و به مهر پادشاه مختوم شد. ۱۳ و مکتوبات به‌دست چاپاران به همه ولایتهای پادشاه فرستاده شد تا همه یهودیان را از جوان و پیر و طفل و زن در یک روز، یعنی سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد، هلاک کنند و بکشند و تلف سازند و اموال ایشان را غارت کنند. ۱۴ و تا این حکم در همه ولایتها رسانیده شود، سوادهای مکتوب به همه قومها اعلان شد که در همان روز مستعد باشند. ۱۵ پس چاپاران بیرون رفتند و ایشان را برحسب فرمان پادشاه شتابانیدند و این حکم دردارالسلطنه شوشن نافذ شد و پادشاه و هامان به نوشتیدن نشستند. اما شهر شوشن مشوش بود.

۴ و چون مردخای از هرآنچه شده بود اطلاع یافت، مردخای جامه خود را درید، پلاس با خاکستر در بر کرد و به میان شهر بیرون رفته، به آواز بلند فریاد تلخ برآورد. ۲ و تاروبروی دروازه پادشاه آمد، زیرا که جایز نبود که کسی با لباس پلاس داخل دروازه پادشاه بشود. ۳ و در هر ولایتی که امر و فرمان پادشاه به آن رسید، یهودیان را ماتم عظیمی و روزه و گریه و نوحه گری بود و بسیاری در پلاس و خاکستر خوابیدند. ۴ پس کینزان و خواجه‌سرایان استر آمده، او را خبر دادند و ملکه بسیار محزون شد و لباس فرستاد تا مردخای را بپوشانند و پلاس او را ازوی بگیرند، اما او قبول نکرد. ۵ آنگاه استر، هتاک را که یکی از خواجه‌سرایان پادشاه بود و او را به جهت خدمت وی تعیین نموده بود، خواند و او را امر فرمود که از مردخای بپرسد که این چه امر است و سبب چیست. ۶ پس هتاک به سعه شهرکه پیش دروازه پادشاه بود، نزد مردخای بیرون رفت. ۷ و مردخای او را از هرچه به او واقع شده واز مبلغ نقره‌ای که هامان به جهت هلاک ساختن یهودیان وعده داده بود که آن را به خزانه پادشاه بدهد، خبر داد. ۸ و سواد نوشته فرمان را که درشوشن به جهت هلاکت ایشان صادر شده بود، به او داد تا آن را به استر نشان دهد و وی را مخبرسازد و وصیت نماید که نزد پادشاه داخل شده، از او التماس نماید و به جهت قوم خویش از وی درخواست کند. ۹ پس هتاک داخل شده، سخنان مردخای را به استر بازگفت. ۱۰ و استر هتاک را جواب داد، او را امر فرمود که به مردخای بگوید ۱۱ که «جمیع خادمان پادشاه و ساکنان ولایتهای پادشاه می‌دانند که به جهت

پادشاه و مستحفظ متعه‌ها بود، برمی‌گشت و بار دیگر، نزد پادشاه داخل نمی‌شد، مگر اینکه پادشاه در او رغبت کرده، او را بنام بخواند. ۱۵ و چون نوبه استر، دختر اییحایل، عموی مردخای که او را بجای دختر خود گرفته بودرسید که نزد پادشاه داخل شود، چیزی سوای آنچه هیجای، خواجه‌سرای پادشاه و مستحفظان گفته بود نخواست و استر در نظر هرکه او رامی دید، التفات می‌یافت. ۱۶ پس استر را نزد اخشورش پادشاه، به قصر ملوکانه‌اش در ماه دهم که ماه طبیعت باشد، در سال هفتم سلطنت او آوردند. ۱۷ و پادشاه، استر را از همه زنان زیاده دوست داشت و از همه دوشیزگان، در حضور وی نعمت و التفات زیاده یافت. لهذا تاج ملوکانه را بر سرش گذاشت و او را در جای وشتی ملکه ساخت. ۱۸ و پادشاه ضیافت عظیمی یعنی ضیافت استر را برای همه روسا و خادمان خود برپا نمود و به ولایتها راحت بخشیده، برحسب کرم ملوکانه خود، عطایا ارزانی داشت. ۱۹ و چون دوشیزگان، بار دیگر جمع شدند، مردخای بر دروازه پادشاه نشسته بود. ۲۰ و استرهوز خویشاوندی و قومی خود را بر وفق آنچه مردخای به وی امر فرموده بود فاش نکرده بود، زیرا که استر حکم مردخای را مثل زمانی که نزد وی تربیت می‌یافت بجا می‌آورد. ۲۱ در آن ایام، حینی که مردخای در دروازه پادشاه نشسته بود، دوفر از خواجه‌سرایان پادشاه و محافظان آستانه یعنی بغتان و تارش غضبناک شده، خواستند که بر اخشورش پادشاه دست بیندازند. ۲۲ و چون مردخای از این امر اطلاع یافت، استر ملکه را خبر داد و استر، پادشاه را از زبان مردخای مخبر ساخت. ۲۳ پس این امر راتفحص نموده، صحیح یافتند و هر دوی ایشان را بر دار کشیدند و این قصه در حضور پادشاه، در کتاب تواریخ ایام مرقوم شد.

۳ بعد از این وقایع، اخشورش پادشاه، هامان بن همداتای اجاجی را عظمت داده، به درجه بلند رسانید و کرسی او را از تمامی روسایی که با او بودند بالاتر گذاشت. ۲ و جمیع خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه می‌بودند، به هامان سر فرود آورده، وی را سجده می‌کردند، زیرا که پادشاه دربارهاش چنین امر فرموده بود. لکن مردخای سر فرود نمی‌آورد و او را سجده نمی‌کرد. ۳ و خادمان پادشاه که در دروازه پادشاه بودند، از مردخای پرسیدند که «تو چرا از امر پادشاه تجاوز می‌نمای؟» ۴ اما هرچند، روز به روز این سخن را به وی می‌گفتند، به ایشان گوش نمی‌داد. پس هامان را خبر دادند تا ببینند که آیا کلام مردخای ثابت می‌شود یا نه، زیرا که ایشان را خبر داده بود که من یهودی هستم. ۵ و چون هامان دید که مردخای سر فرود نمی‌آورد و او را سجده نمی‌نماید، هامان از غضب مملو گردید. ۶ و چونکه دست انداختن بر مردخای، تنها به نظر وی سهل آمد او را از قوم مردخای اطلاع داده بودند، پس هامان قصد هلاک نمودن جمیع یهودیانی که در تمامی مملکت اخشورش بودند کرد، زانرو که قوم مردخای بودند. ۷ در ماه اول از سال دوازدهم سلطنت اخشورش که ماه نیشان باشد، هر روز در حضور هامان و هر ماه تا ماه دوازدهم که ماه اذار باشد، فور یعنی قرعه می‌انداختند. ۸ پس هامان به اخشورش پادشاه گفت:



هرکس، خواه مرد و خواه زن که نزد پادشاه به سخن اندرونی بی‌اذن داخل شود، فقط یک حکم است که کشته شود، مگر آنکه پادشاه چوگان زرین را بسوی او دراز کند تازنده بماند. و سی روز است که من خوانده نشده‌ام که به حضور پادشاه داخل شوم.» ۱۲ پس سخنان استر را به مردخای بازگفتند. ۱۳ و مردخای گفت به استر جواب دهید: «در دل خود فکر مکن که تو در خانه پادشاه به خلاف سایر یهود، رهایی خواهی یافت. ۱۴ بلکه اگر در این وقت تو ساکت بمانی، راحت و نجات برای یهود از جای دیگر پدید خواهد شد. اما تو و خاندان پدرت هلاک خواهید گشت و کیست بداند که به جهت چنین وقت به سلطنت نرسیده‌ای.» ۱۵ پس استر فرمود به مردخای جواب دهید ۱۶ که «برو و تمامی یهود را که در شوشن یافت می‌شوند جمع کن و برای من روزه گرفته، سه شبانه‌روز چیزی نخورید و میاشامید و من نیز باکترینام همچینین روزه خواهیم داشت. و به همین طور، نزد پادشاه داخل خواهیم شد، اگرچه خلاف حکم است. و اگر هلاک شدم، هلاک شدم.» ۱۷ پس مردخای رفته، موافق هرچه استر وی را وصیت کرده بود، عمل نمود.

۶ در آن شب، خواب از پادشاه برفت و امر فرمود که کتاب تذکره تواریخ ایام را بیاورند تا آن را در حضور پادشاه بخوانند. ۲ و در آن، نوشته‌های یافتند که مردخای درباره بغنان و وترش خواجهمسرایان پادشاه و محافظان آستانه وی که قصد دست درازی بر اخشورش پادشاه کرده بودند، خبر داده بود. ۳ و پادشاه پرسید که «چه حرمت و عزت به عوض این (خدمت) به مردخای عطا شد؟» بندگان پادشاه که او را خدمت می‌کردند جواب دادند که «برای او چیزی نشد.» ۴ پادشاه گفت: «کیست در حیاط؟» (و هامان به حیاط بیرونی خانه پادشاه آمده بود تا به پادشاه عرض کند که مردخای را برداری که برایش حاضر ساخته بود مصلوب کنند.) ۵ و خادمان پادشاه وی را گفتند: «اینک هامان در حیاط ایستاده است.» پادشاه فرمود تا داخل شود. ۶ و چون هامان داخل شد پادشاه وی را گفت: «با کسی که پادشاه رغبت دارد که او را تکریم نماید، چه باید کرد؟» و هامان در دل خود فکر کرد: «کیست غیر از من که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت داشته باشد؟» ۷ پس هامان به پادشاه گفت: «برای شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، ۸ لباس ملوکانه را که پادشاه می‌پوشد و اسبی را که پادشاه بر آن سوار می‌شود و تاج ملوکانه‌ای را که بر سر او نهاده می‌شود، بیاورند. ۹ و لباس و اسب را به دست یکی از امرای مقرب ترین پادشاه بدهند و آن را به شخصی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد بپوشانند و بر اسب سوار کرده، و در کوچه های شهر بگردانند و پیش روی او ندا کنند که با کسی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد، چنین کرده خواهد شد.» ۱۰ آنگاه پادشاه به هامان فرمود: «آن لباس و اسب را چنانکه گفتمی به تعجیل بگیر و با مردخای یهود که در دروازه پادشاه نشسته است، چنین معمول دار و از هرچه گفتمی چیزی کم نشود.» ۱۱ پس هامان آن لباس و اسب را گرفت و مردخای را پوشانید و او را سوار کرده، در کوچه های شهر گردانید و پیش روی او ندای کرد که «با کسی که پادشاه به تکریم نمودن او رغبت دارد چنین کرده خواهد شد.» ۱۲ و مردخای به دروازه پادشاه مراجعت کرد. اما هامان ماتم‌کنان و سرپوشیده، به خانه خودبشتافت. ۱۳ و هامان به زوجه خود زرش و همه دوستان خویش، ماجرای خود را حکایت نمود و حکیماناش و زنش زرش او را گفتند: «اگر این مردخای که پیش وی آغاز افتادن نمودی از نسل یهود باشد، بر او غالب نخواهی آمد، بلکه البته پیش او خواهی افتاد.» ۱۴ و ایشان هنوز با او گفتگو می‌کردند که خواجهمسرایان پادشاه رسیدند تا هامان را به ضیافتی که استر مهیا ساخته بود، به تعجیل ببرند.

۵ و در روز سوم، استر لباس ملوکانه پوشیده، به سخن دروازه اندرونی پادشاه، در مقابل خانه پادشاه بایستاد و پادشاه، بر کرسی خسروی خود در قصر سلطنت، روبروی دروازه خانه نشسته بود. ۲ و چون پادشاه، استر ملکه را دید که در سخن ایستاده است، او در نظر وی التفات یافت. و پادشاه چوگان طلا را که در دست داشت، به سوی استر دراز کرد و استر نزدیک آمده، نوک عصا را لمس کرد. ۳ و پادشاه او را گفت: «ای استر ملکه، تو را چه شده است و درخواست تو چیست؟ اگرچه نصف مملکت باشد، به تو داده خواهد شد.» ۴ استر جواب داد که «اگر به نظر پادشاه پسنداید، پادشاه با هامان امروز به ضیافتی که برای او مهیا کرده‌ام بیاید.» ۵ آنگاه پادشاه فرمود که «هامان را بشتابانید، تا برحسب کلام استر کرده شود.» پس پادشاه و هامان، به ضیافتی که استر برپا نموده بود آمدند. ۶ و پادشاه در مجلس شراب به استر گفت: «مسئول تو چیست که به تو داده خواهد شد و درخواست تو کدام؟ اگرچه نصف مملکت باشد، برآورده خواهد شد.» ۷ استر در جواب گفت: «مسئول و درخواست من این است، ۸ که اگر در نظر پادشاه التفات یافتم و اگر پادشاه مصلحت داند که مسول مرا عطا فرماید و درخواست مرا بجا آورد، پادشاه و هامان به ضیافتی که به جهت ایشان مهیا می‌کنم بیایند و فردا امر پادشاه را بجا خواهم آورد.» ۹ پس در آن روز هامان شادمان و مسرور شده، بیرون رفت. لیکن چون هامان، مردخای را نزد دروازه پادشاه دید که به حضور او برنمی‌خیزد و حرکت نمی‌کند، آنگاه هامان بر مردخای به شدت غضبناک شد. ۱۰ اما هامان خودداری نموده، به خانه خود رفت و فرستاده، دوستان خویش و زن خود زرش را خواند. ۱۱ و هامان برای ایشان، فراوانی توانگری خود و کثرت پسران خویش را و تمامی عظمتی را که پادشاه به او داده و او را بر سایر روسا و خدام پادشاه برتری داده بود، بیان کرد. ۱۲ و هامان گفت: «استر ملکه نیز کسی را سواى من به ضیافتی که برپا کرده بود،

۷ پس پادشاه و هامان نزد استر ملکه به ضیافت حاضر شدند. ۲ و پادشاه در روزدوم نیز در مجلس شراب به استر گفت: «ای استرملکه، مسول تو چیست که به تو داده خواهد شد ودرخواست تو کدام؟ اگرچه نصف مملکت باشدبجا آورده خواهد شد.» ۳ استر ملکه جواب داد و گفت: «ای پادشاه، اگر در نظر تو التفات یافته باشم و اگر پادشاه راپسند آید، جان من به مسول من و قوم من به درخواست من، به من بخشیده شود. ۴ زیرا که من و قوم فروخته شده‌ایم که هلاک و نابود و تلف شویم و اگر به غلامی و کنیزی فروخته می‌شایم، سکوت می‌نمودم با آنکه مصیبت ما نسبت به ضرر پادشاه هیچ است.» ۵ آنگاه اخشورش پادشاه، استر ملکه راخطاب کرده، گفت: «آن کیست و کجا است که جسارت نموده است تا چنین عمل نماید؟» ۶ استر گفت: «عدو و دشمن، همین هامان شیراست.» آنگاه هامان در حضور پادشاه و ملکه به لژه درآمد. ۷ و پادشاه غضبناک شده، از مجلس شراب برخاسته، به باغ قصر رفت. و چون هامان دید که بلا از جانب پادشاه برایش مهیا است برپا شد تازد استر ملکه برای جان خود تضرع نماید. ۸ وچون پادشاه از باغ قصر به‌جای مجلس شراب برگشت، هامان بر بستری که استر بر آن می‌بودافتاده بود، پس پادشاه گفت: «آیا ملکه را نیز به حضور من در خانه بی‌عصمت می‌کنند؟» سخن هنوز بر زبان پادشاه می‌بود که روی هامان راپوشانیدند. ۹ آنگاه حربونا، یکی ازخواجهمسرایانی که در حضور پادشاه می‌بودند، گفت: «اینک دار پنجاه ذراعی نیز که هامان آن راه جهت مردخای که آن سخن نیکو را برای پادشاه گفته است مهیا نموده، در خانه هامان حاضر است.» پادشاه فرمود که «او را بر آن مصلوب سازید.» ۱۰ پس هامان را بر داری که برای مردخای مهیا کرده بود، مصلوب ساختند و غضب پادشاه فرو نشست.

۸ در آنروز اخشورش پادشاه، خانه هامان، دشمن یهود را به استر ملکه ارزانی داشت. و مردخای در حضور پادشاه داخل شد، زیرا که استر او را از نسبتی که با وی داشت خیر داده بود. ۲ و پادشاه انگشتر خود را که از هامان گرفته بودبیرون کرده، به مردخای داد و استر مردخای را برخانه هامان گماشت. ۳ و استر بار دیگر به پادشاه عرض کرد و نزد پایهای او افتاده، بگریست و از اوالتماس نمود که شر هامان اجاجی و تدبیری را که برای یهودیان کرده بود، باطل سازد. ۴ پس پادشاه چوگان طلا را بسوی استر دراز کرد و استربرخاسته، به حضور پادشاه ایستاد ۵ و گفت: «اگرپادشاه را پسند آید و من در حضور او التفات یافته باشم و پادشاه این امر را صواب بیند و اگر من منظور نظر او باشم، مکتوبی نوشته شود که آن مراسله را که هامان بن همداتای اجاجی تدبیرکرده و آنها را برای هلاکت یهودیانی که در همه ولایتهای پادشاه می‌باشند نوشته است، باطل سازد. ۶ زیرا که من بلایی را که بر قوم واقع می‌شود چگونه توانم دید؟ و هلاکت خویشان خود را چگونه توانم نگریست؟» ۷ آنگاه اخشورش پادشاه به استر ملکه و مردخای یهودی فرمود: «اینک خانه هامان را به استر بخشیدم و او را به سبب دست درازی به یهودیان به دار کشیده‌اند. ۸ و شما آنچه را که

درنظرتان پسند آید، به اسم پادشاه به یهودیان بنویسید و آن را به مهر پادشاه مختوم سازید، زیراهرچه به اسم پادشاه نوشته شود و به مهر پادشاه مختوم گردد کسی نمی‌تواند آن را تبدیل نماید.» ۹ پس در آن ساعت، در روز بیست و سوم ماه سوم که ماه سیوان باشد، کاتبان پادشاه را احضارکردند و موافق هرآنچه مردخای امر فرمود، به یهودیان و امیران و والیان و روسای ولایتها یعنی صد و بیست و هفت ولایت که از هند تا حبش بودنوشتند. به هر ولایت، موافق خط آن و به هر قوم، موافق زبان آن و به یهودیان، موافق خط و زبان ایشان. ۱۰ و مکتوبات را به اسم اخشورش پادشاه نوشت و به مهر پادشاه مختوم ساخته، آنها را به‌دست چاپاران اسب‌سوار فرستاد و ایشان براسبان تازی که مختص خدمت پادشاه و کره‌های مادایانهای او بودند، سوار شدند. ۱۱ و در آنهاپادشاه به یهودیانی که در همه شهرها بودند، اجازت داد که جمع شده، به جهت جانهای خودمقاومت نمایند و تمامی قوت قومها و ولایتها را که قصد اذیت ایشان می‌داشتند، با اطفال و زنان ایشان هلاک سازند و بکشند و تلف نمایند اموال ایشان را تاراج کنند. ۱۲ در یک روز یعنی در سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذار باشد در همه ولایتهای اخشورش پادشاه. ۱۳ و تا این حکم درهمه ولایتها رسانیده شود، سوادهای مکتوب به همه قومها اعلان شد که در همان روز یهودیان مستعد باشند تا از دشمنان خود انتقام بگیرند. ۱۴ پس چاپاران بر اسبان تازی که مختص خدمت پادشاه بود، روانه شدند و ایشان را بر حسب حکم پادشاه شتابانیده، به تعجیل روانه ساختند و حکم، در دارالسلطنه شوش نافذ شد. ۱۵ و مردخای از حضور پادشاه با لباس ملوکانه لاجوردی و سفید و تاج بزرگ زرین و ردای کتان نازک ارغوانی بیرون رفت و شهر شوشن شادی ووجد نمودند، ۱۶ و برای یهودیان، روشنی وشادی و سرور و حرمت پدید آمد. ۱۷ و در همه ولایتها و جمیع شهرها در هر جایی که حکم وفرمان پادشاه رسید، برای یهودیان، شادمانی و سرور و بزم و روز خوش بود و بسیاری ازقوم‌های زمین به دین یهود گرویدند زیرا که ترس یهودیان بر ایشان مستولی گردیده بود.

۹ و در روز سیزدهم ماه دوازدهم که ماه آذارباشد، هنگامی که نزدیک شد که حکم وفرمان پادشاه را جاری سازند و دشمنان یهودمنتظر می‌بودند که بر ایشان استیلا یابند، این همه برعکس شد که یهودیان بر دشمنان خویش استیلا یافتند. ۲ و یهودیان در شهرهای خود درهمه ولایتهای اخشورش پادشاه جمع شدند تا برآنانی که قصد اذیت ایشان داشتند، دست بیندازندو کسی با ایشان مقاومت نمود زیرا که ترس ایشان بر همه قومها مستولی شده بود. ۳ و جمیع روسای ولایتها و امیران و والیان و عاملان پادشاه، یهودیان را اعانت کردند زیرا که ترس مردخای برایشان مستولی شده بود، ۴ چونکه مردخای درخانه پادشاه معظم شده بود و آوازه او در جمیع ولایتها شایع گردیده و این مردخای آن فان بزرگتر می‌شد. ۵ پس یهودیان جمیع دشمنان خود را به دم شمشیر زده، کشتند و هلاک کردند و با ایشان هرچه خواستند، به عمل آوردند. ۶ و یهودیان دردارالسلطنه شوشن پانصد نفر را به قتل رسانیده، هلاک کردند. ۷ و فرزنداطا و دلفون و

اسفانا، ۸ وفوراتا و ادلیا و اریداتا، ۹ و فرمشتا و اریسای و اریدای و یزاتا، ۱۰ یعنی ده پسر هامان بن همداتای، دشمن یهود را کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند. ۱۱ در آن روز، عدد آثانی را که در دارالسلطنه شوشن کشته شدند به حضور پادشاه عرضه داشتند. ۱۲ و پادشاه به استر ملکه گفت که «یهودیان در دارالسلطنه شوشن پانصد نفر و ده پسر هامان را کشته و هلاک کرده‌اند. پس در سایر ولایتهای پادشاه چه کرده‌اند؟ حال مسول توچیست که به تو داده خواهد شد و دیگریچه درخواست داری که برآورده خواهد گردید؟» ۱۳ استر گفت: «اگر پادشاه را پسند آید به یهودیانی که در شوشن می‌باشند، اجازت داده شود که فردا نیز مثل فرمان امروز عمل نمایند و ده پسر هامان را بردار بیاویزند.» ۱۴ و پادشاه فرمود که چنین بشود و حکم در شوشن نافذ گردید و ده پسر هامان را به دار آویختند. ۱۵ و یهودیانی که در شوشن بودند، در روز چهاردهم ماه آذار نیز جمع شده، سیصد نفر را در شوشن کشتند، لیکن دست خود را به تاراج نگشادند. ۱۶ و سایر یهودیانی که در ولایتهای پادشاه بودند جمع شده، برای جانهای خود مقاومت نمودند و چون هفتاد و هفت هزار نفر از مبعضان خویش را کشته بودند، از دشمنان خود آرامی یافتند. امداست خود را به تاراج نگشادند. ۱۷ این، در روز سیزدهم ماه آذار (واقع شد) و در روز چهاردهم ماه، آرامی یافتند و آن را روز بزم و شادمانی نگاه داشتند. ۱۸ و یهودیانی که در شوشن بودند، در سیزدهم و چهاردهم آن ماه جمع شدند و در روز پانزدهم ماه آرامی یافتند و آن را روز بزم و شادمانی نگاه داشتند. ۱۹ بنابراین، یهودیان دهاتی که در دهات بی حصار ساکنند، روز چهاردهم ماه آذار را روز شادمانی و بزم و روز خوش نگاه می‌دارند و هدایا برای یکدیگر می‌فرستند. ۲۰ و مردخای این مطالب را نوشته، مکتوبات را نزد تمامی یهودیانی که در همه ولایتهای اخشورش پادشاه بودند، از نزدیک و دور فرستاد، ۲۱ تا بر ایشان فریضه‌ای بگذارد که روز چهاردهم و روز پانزدهم ماه آذار را سال به سال عید نگاه دارند. ۲۲ چونکه در آن روزها، یهودیان از دشمنان خود آرامی یافتند و در آن ماه، غم ایشان به شادی و ماتم ایشان به روز خوش مبدل گردید. لهذا آنها را روزهای بزم و شادی نگاه بدارند و هدایا برای یکدیگر و بخششها برای فقیران بفرستند. ۲۳ پس یهودیان آنچه را که خود به عمل نمودن آن شروع کرده بودند و آنچه را که مردخای به ایشان نوشته بود، بر خود فریضه ساختند. ۲۴ زیرا که هامان بن همداتای اجاجی، دشمن تمامی یهود، قصد هلاک نمودن یهودیان کرده و فور یعنی قرعه برای هلاکت و تلف نمودن ایشان انداخته بود. ۲۵ اما چون این امر به سمع پادشاه رسید، مکتوب حکم داد که قصد بدی که برای یهود اندیشیده بود، بر سر خودش برگردانیده شود و او را با پسرانش بر دار کشیدند. ۲۶ از این جهت آن روزها را از اسم فور، فوریم نامیدند، و موافق تمامی مطلب این مکتوبات و آنچه خود ایشان در این امر دیده بودند و آنچه برایشان وارد آمده بود، ۲۷ یهودیان این را فریضه ساختند و آن را بر ذمه خود و ذریه خویش و همه کسانی که به ایشان ملصق شوند، گرفتند که تبدیل نشود و آن دو روز را برحسب کتابت آنها و زمان معین آنها سال به سال نگاه دارند. ۲۸ و آن روزها را در همه طبقات و قبایل ولایتها و شهرها

۱۰ و اخشورش پادشاه بر زمینها و جزایردریا جزیه گذارد، ۲ و جمع اعمال قوت و توانایی او و تفصیل عظمت مردخای که چگونه پادشاه او را معظم ساخت، آیا در کتاب تواریخ ایام پادشاهان مادی و فارس مکتوب نیست؟ ۳ زیرا که مردخای یهودی، بعد از اخشورش پادشاه، شخص دوم بود و در میان یهود محترم و نزد جمعیت برادران خویش مقبول شده، سعادت‌مندی قوم خویش رامی طلبید و برای تمامی انبای جنس خود، سخنان صلح‌آمیز می‌گفت. مقبول شده، سعادت‌مندی قوم خویش رامی طلبید و برای تمامی انبای جنس خود، سخنان صلح‌آمیز می‌گفت.

خداوند متبارک باد.» ۲۲ در این همه، ایوب گناه نکرد و به خدا جهالت نسبت نداد.

۲ و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند، و شیطان نیز در میان ایشان آمد تا به حضور خداوند حاضر شود. ۲ و خداوند به شیطان گفت: «از کجا آمدی؟» شیطان در جواب خداوند گفت: «از تردد نمودن در جهان و از سیر کردن در آن.» ۳ خداوند به شیطان گفت: «آیا در بنده من ایوب تفکر نمودی که مثل او در زمین نیست؟ مرد کامل و راست و خداترس که از بدی اجتناب می‌نماید و الان کاملیت خود را قایم نگاه می‌دارد، هر چند مرا بر آن واداشتی که او را بی‌سبب اذیت رسانم.» ۴ شیطان در جواب خداوند گفت: «پوست به عوض پوست، و هر چه انسان دارد برای جان خود خواهد داد. ۵ لیکن الان دست خود را دراز کرده، استخوان و گوشت او را لمس نما و تو را پیش روی تو ترک خواهد نمود.» ۶ خداوند به شیطان گفت: «اینک او در دست تو است، لیکن جان او را حفظ کن.» ۷ پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفته، ایوب را از کف پا تا کله‌اش به دملهای سخت مبتلا ساخت. ۸ و او سفالی گرفت تا خود را با آن بخراشد و در میان خاکستر نشسته بود. ۹ و زنش او را گفت: «آیا تا بحال کاملیت خود را نگاه می‌داری؟ خدا را ترک کن و بمیر.» ۱۰ او وی را گفت: «مثل یکی از زنان ابله سخن می‌گویی! آیا نیکویی را از خدا بیاییم و بدی را نیاوریم؟» در این همه، ایوب به لبهای خود گناه نکرد. ۱۱ و چون سه دوست ایوب، این همه بدی را که بر او واقع شده بود شنیدند، هر یکی از مکان خود، یعنی الیفاز تیمانی و بلدد شوحی و سوفرنعماتی روانه شدند و با یکدیگر همدستان گردیدند که آمده، او را تعزیت گویند و تسلی دهند. ۱۲ و چون چشمان خود را از دور بلند کرده، او را نشناختند، آواز خود را بلند نموده، گریستند و هر یک جامه خود را دریده، خاک بسوی آسمان بر سر خود افشانند. ۱۳ و هفت روز و هفت شب همراه او بر زمین نشستند و کسی با وی سخنی نگفت چونکه دیدند که درد او بسیار عظیم است.

۳ و بعد از آن ایوب دهان خود را باز کرده، روز خود را نفرین کرد. ۲ و ایوب متکلم شده، گفت: ۳ «روزی که در آن متولد شدم، هلاک شود و شئی که گفتند مردی در رحم قرار گرفت، ۴ آن روز تاریکی شود. و خدا از بالا بر آن اعتنائکنند و روشنی بر او نماند. ۵ تاریکی و سایه موت، آن را به تصرف آورند. ابر بر آن ساکن شود. کسوفات روز آن را بترساند. ۶ و آن شب را ظلمت غلیظ فروگیرد و در میان روزهای سال شادی نکند، و به شماره ماهها داخل نشود. ۷ اینک آن شب نازاد باشد. و آواز شادمانی در آن شنیده نشود. ۸ لعنت کنندگان روز، آن را نفرین نمایند، که در برانگیزاندن لویاتان ماهر می‌باشند. ۹ ستارگان شفق آن، تاریک گردد و انتظار نوربکشد و نباشد، و مؤگان سحر را نبیند، ۱۰ چونکه درهای رحم مادرم را نیست، و مشقت را از چشمانم مستور نساخت. ۱۱ «چرا از رحم مادرم نمردم؟ و چون از شکم بیرون آمدم چرا جان ندادم؟ ۱۲ چرا

۱ در زمین عوض، مردی بود که ایوب نام داشت و آن مرد کامل و راست و خداترس بود و از بدی اجتناب می‌نمود. ۲ برای او، هفت پسر و سه دختر زاییده شدند. ۳ و اموال او هفت هزار گوسفند و سه هزار شتر و پانصد جفت گاو و پانصد الاغ ماده بود و نوکران بسیار کثیر داشت و آن مرد از تمامی بنی مشرق بزرگتر بود. ۴ و پسرانش می‌رفتند و در خانه هر یکی از ایشان، در روزش مهمانی می‌کردند و فرستاده، سه خواهر خود را دعوت می‌نمودند تا با ایشان اکل و شرب بنمایند. ۵ و واقع می‌شد که چون دوره روزهای مهمانی ایشان بسر می‌رفت، ایوب فرستاده، ایشان را تقدیس می‌نمود و بامدادان برخاسته، قربانی‌های سوختنی، به شماره همه ایشان می‌گذرانید، زیرا ایوب می‌گفت: «شاید پسران من گناه کرده، خدا را در دل خود ترک نموده باشند» و ایوب همیشه چنین می‌کرد. ۶ و روزی واقع شد که پسران خدا آمدند تا به حضور خداوند حاضر شوند و شیطان نیز در میان ایشان آمد. ۷ و خداوند به شیطان گفت: «از کجا آمدی؟» شیطان در جواب خداوند گفت: «از تردد کردن در زمین و سیر کردن در آن.» ۸ خداوند به شیطان گفت: «آیا در بنده من ایوب تفکر کردی که مثل او در زمین نیست؟ مرد کامل و راست و خداترس که از گناه اجتناب می‌کند.» ۹ شیطان در جواب خداوند گفت: «آیا ایوب مجان از خدا می‌ترسد؟ ۱۰ آیا تو گرد او و گردخانه او و گرد همه اموال او، به هر طرف حصارانکشیدی و اعمال دست او را برکت ندادی و مواشی او در زمین منتشر نشد؟ ۱۱ لیکن الان دست خود را دراز کن و تمامی مایملک او را لمس نما و پیش روی تو، تو را ترک خواهد نمود.» ۱۲ خداوند به شیطان گفت: «اینک همه اموالش در دست تو است، لیکن دستت را بر خود او دراز مکن.» پس شیطان از حضور خداوند بیرون رفت. ۱۳ و روزی واقع شد که پسران و دخترانش در خانه برادر بزرگ خود می‌خوردند و شراب می‌نوشیدند. ۱۴ و رسولی نزد ایوب آمده، گفت: «گاوان شیار می‌کردند و ماده الاغان نزد آنها می‌چریدند. ۱۵ و سایبان بر آنها حمله آورده، بردند و جوانان را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.» ۱۶ و او هنوز سخن می‌گفت که دیگری آمده، گفت: «آتش خدا از آسمان افتاد و گله و جوانان را سوزانیده، آنها را هلاک ساخت و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.» ۱۷ و او هنوز سخن می‌گفت که دیگری آمده، گفت: «کلدانیان سه فرقه شدند و بر شتران هجوم آورده، آنها را بردند و جوانان را به دم شمشیر کشتند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.» ۱۸ و او هنوز سخن می‌گفت که دیگری آمده، گفت: «پسران و دخترانت در خانه برادر بزرگ خود می‌خوردند و شراب می‌نوشیدند ۱۹ که اینک بادشیدیدی از طرف بیابان آمده، چهار گوشه خانه رازد و بر جوانان افتاد که مردند و من به تنهایی رهایی یافتم تا تو را خبر دهم.» ۲۰ آنگاه ایوب برخاسته، جامه خود را درید و سر خود را تراشید و به زمین افتاده، سجده کرد ۲۱ و گفت: «برهنه از رحم مادر خود بیرون آمدم و برهنه به آنجا خواهم برگشتم؛ خداوند داد و خداوند گرفت و نام

زانونها مراقبول کردند، و پستانها تا مکیدم؟ ۱۳ زیرا تا بحال می خوابیدم و آرام می شدم. در خواب می بودم و استراحت می یافتم. ۱۴ با پادشاهان و مشیران جهان، که خرابه‌ها برای خویشتن بنا نمودند، ۱۵ یا با سروران که طلا داشتند، و خانه های خود را از نقره پر ساختند. ۱۶ یا مثل سقط پنهان شده نیست می بودم، مثل بچه هایی که روشایی را ندیدند. ۱۷ در آنجا شیران از شورش باز می ایستند، و در آنجا خستگان می آرند، ۱۸ در آنجا اسیران دراطمینان با هم ساکنند، و آواز کارگذاران رانمی شنوند. ۱۹ کوچک و بزرگ در آنجا یک‌اند. و غلام از آقايش آزاد است. ۲۰ چرا روشنی به مستمند داده شود؟ و زندگی به تلخ جانان؟ ۲۱ که انتظار موت را می کشند و یافت نمی شود، و برای آن حفره می زنند بیشتر از گنجها. ۲۲ که شادی و ابتهاج می نمایند و مسرور می شوند چون قبر رامی یابند؟ ۲۳ چرا نور داده می شود به کسی که راهش مستور است، که خدا اطرافش را مستور ساخته است؟ ۲۴ زیرا که ناله من، پیش از خوراکم می آید و نعره من، مثل آب ریخته می شود، ۲۵ زیرا ترسی که از آن می ترسیدم، بر من واقع شد. و آنچه از آن بیم داشتم بر من رسید. ۲۶ مطمئن و آرام نبودم و راحت نداشتم و پیریشانی بر من آمد.»

۴ و الیفاز تیمانی در جواب گفت: ۲ «اگر کسی جرات کرده، با تو سخن گوید، آیا تو را ناپسند می آید؟ لیکن کیست که بتواند از سخن گفتن بازایستد؟ ۳ اینک بسیاری را ادب آموخته‌ای و دستهای ضعیف را تقویت داده‌ای. ۴ سخنان تو لغزنده را قایم داشت، و تو زانوهای لرزنده را تقویت دادی. ۵ لیکن الان به تو رسیده است و ملول شده‌ای، تو را لمس کرده است و پیریشان گشته‌ای. ۶ آیا توکل تو بر تقوای تو نیست؟ و امید تو بر کاملیت رفتار تو نی؟ ۷ الان فکر کن! کیست که بی گناه هلاک شد؟ و راستان در کجا تلف شدند؟ ۸ چنانکه من دیدم آنانی که شرارت را شیار می کنند و شقاوت را می کارند همان را می دروند. ۹ از نفعه خدا هلاک می شوند و از باد غضب او تباہ می گردند. ۱۰ غرش شیر و نعره سبع و دندان شیربچه‌ها شکسته می شود. ۱۱ شیر نر از نابودن شکار هلاک می شود و بچه های شیر ماده پراکنده می گردند. ۱۲ «سخنی به من در خفا رسید، و گوش من آواز نرمی از آن احساس نمود. ۱۳ در تفکرها از رویاهای شب، هنگامی که خواب سنگین بر مردم غالب شود، ۱۴ خوف و لرز بر من مستولی شد که جمیع استخوانهایم را به جنبش آورد. ۱۵ آنگاه روحی از پیش روی من گذشت، و مویهای بدنم برخاست. ۱۶ در آنجا ایستاد، اما سیمایش را تشخیص نمودم. صورتی در پیش نظر بود. خاموشی بود و آوازی شنیدم ۱۷ که آیا انسان به حضور خدا عادل شمرده شود؟ و آیا مرد در نظر خالق خود طاهر باشد؟ ۱۸ اینک بر خادمان خود اعتماد ندارد، و به فرشتگان خویش، حماقت نسبت می دهد. ۱۹ پس چند مرتبه زیاده به ساکنان خانه های گلین، که اساس ایشان در غبار است، که مثل بید فشرده می شوند! ۲۰ از صبح تا شام خردمی شوند، تا به ابد هلاک می شوند و کسی آن را به خاطر نمی آورد. ۲۱ آیا طناب خیمه ایشان از ایشان کنده نمی شود؟ پس بدون حکمت می میرند.»

۶ و ایوب جواب داده، گفت: ۲ «کاش که غصه من سنجیده شود. و مشقت مرا در میزان با آن بگذارند. ۳ زیرا که الان از ریگ دریا سنگینتر است. از این سبب سخنان من بیهوده می باشد. ۴ زیرا تیرهای قادر مطلق در اندرون من است. و روح من زهر آنها را می آشامد، و ترسهای خدا بر من صف آرایی می کند. ۵ آیا گورخر با داشتن علف عرعر می کند؟ و یا گاو بر آذوقه خود بانگ می زند؟ ۶ آیا چیز بی مزه، بی نمک خورده می شود؟ و یا در سفیده تخم، طعم می باشد؟ ۷ جان من از لمس نمودن آنها کراهت دارد. آنها برای من مثل خوراک، زشت است. ۸ «کاش که مسالت من برآورده شود، و خدا آرزوی مرا به من بدهد! ۹ و خدا راضی شود که مرا

خرد کند، و دست خود را بلند کرده، مرا منقطع سازد! ۱۰ آنگاه معهدا مرا تسلی می‌شد و در عذاب الیم شاد می‌شدم، چونکه کلمات حضرت قدوس را انکار ننمودم. ۱۱ من چه قوت دارم که انتظار بکشم و عاقبت من چیست که صبرنمایم؟ ۱۲ آیا قوت من قوت سنگها است؟ و یا گوشت من برنج است؟ ۱۳ آیا بالکل بی‌اعانت نیستم؟ و مساعدت از من مطرود نشده است؟ ۱۴ حق شکسته دل از دوستش ترحم است، اگرچه هم ترس قادر مطلق را ترک نماید. ۱۵ اما برادران من مثل نرها مرا فریب دادند، مثل رودخانه وادپها که می‌گذرند. ۱۶ که از یخ سیاه فام می‌باشند، و برف در آنها مخفی است. ۱۷ وقتی که آب از آنها می‌رود، نابود می‌شوند. و چون گرم‌اشود، از جای خود ناپدید می‌گردند. ۱۸ کاروانیان از راه خود منحرف می‌شوند، و در بیابان داخل شده، هلاک می‌گردند. ۱۹ کاروانیان تیما به آنها نگران بودند. قافله های سبا امید آن را داشتند. ۲۰ از امید خود خجل گردیدند. به آنجا رسیدند و شرم‌نده گشتند. ۲۱ زیرا که الان شما مثل آنها شده‌اید، مصیبتی دیدید و ترسان گشتید. ۲۲ آیا گفتم که چیزی به من ببخشید؟ یا ارمغانی از اموال خود به من بدهید؟ ۲۳ یا مرا از دست دشمن رها کنید؟ و مرا از دست ظالمان فدیة دهید؟ ۲۴ «مرا تعلیم دهید و من خاموش خواهم شد، و مرا بفهمانید که در چه چیز خطا کردم. ۲۵ سخنان راستی چقدر زورآور است! اما تنبیه شما چه نتیجه می‌بخشد؟ ۲۶ آیا گمان می‌برید که سخنان را تنبیه می‌نمایند و سخنان مایوس را که مثل باد است؟ ۲۷ یقین برای یتیم قرعه می‌اندازید و دوست خود را مال تجارت می‌شمارید. ۲۸ پس الان التفات کرده، بر من توجه نمایید، و رویه‌روی شما دروغ نخواهم گفت. ۲۹ برگردید و بی‌انصافی نباشد، و باز برگردید زیرا عدالت من قائم است. ۳۰ آیا در زبان من بی‌انصافی می‌باشد؟ و آیا کام من چیزهای فاسد را تمیز نمی‌دهد؟

**۸** پس بلدد شوحی در جواب گفت: ۲ «تا به کی این چیزها را خواهی گفت و سخنان دهانت باد شدید خواهد بود؟ ۳ آیا خداوند ادوری را منحرف سازد؟ یا قادر مطلق انصاف را منحرف نماید؟ ۴ چون فرزندان تو به او گناه ورزیدند، ایشان را به بدست عصیان ایشان تسلیم نمود. ۵ اگر تو به جد و جهد خدا را طلب می‌کردی و نزد قادر مطلق تضرع می‌نمودی، ۶ اگر پاک و راست می‌بودی، البته برای تو بیدار می‌شد، و مسکن عدالت تو را بر خودارمی ساخت. ۷ و اگرچه ابتدایت صغیر می‌بود، عاقبت تو بسیار رفیع می‌گردید. ۸ زیرا که از قرنهای پیشین سوال کن، و به آنچه پدران ایشان تفحص کردند توجه نما، ۹ چونکه ما دیروز هستیم و هیچ نمی‌دانیم، و روزهای ما سایه‌ای بر روی زمین است. ۱۰ آیا ایشان تو را تعلیم ندهند و یا تو سخن نرانند؟ و از دل خود کلمات بیرون نیارند؟ ۱۱ آیا نی، بی‌خلاف می‌روی، یا قصب، بی‌آب نمو می‌کند؟ ۱۲ هنگامی که هنوز سبزیست و بریده نشده، پیش از هر گیاه خشک می‌شود. ۱۳ همچنین است راه جمیع فراموش کنندگان خدا. و امید ریاکار ضایع می‌شود، ۱۴ که امید او منقطع می‌شود، و اعتمادش خانه عنکبوت است. ۱۵ بر خانه خودتکیه می‌کند و نمی‌ایستد، به آن متمسک می‌شود و لیکن قائم نمی‌ماند. ۱۶ پیش روی آفتاب، تر و تازه می‌شود و شاخه هایش در باغش پهن می‌گردد. ۱۷ ریشه هایش بر توده های سنگ درهم بافته می‌شود، و بر سنگلاخ نگاه می‌کند. ۱۸ اگر از جای خود کنده شود، او را انکار کرده، می‌گوید: تو را نمی‌بینم. ۱۹ اینک خوشی طریقتش همین است و دیگران از خاک خواهند رویید. ۲۰ همانا خدا مرد کامل را حقیر نمی‌شمارد، و شیر را دستگیری نمی‌نماید، ۲۱ تا دهان تو را از خنده پر کند، و لبهایت را از آواز شادمانی. ۲۲ خصمان توبه خجالت‌مبلس خواهند شد، و خیمه شیران نابود خواهد گردید.»

**۹** پس ایوب در جواب گفت: ۲ «یقین می‌دانم که چنین است. لیکن انسان نزد خدا چگونه عادل شمرده شود؟ ۳ اگر بخواهد با وی منازعه نماید، یکی از هزار او را جواب نخواهد داد. ۴ او در ذهن حکیم و در قوت تواناست. کیست که با او مقاومت کرده و کامیاب شده باشد؟ ۵ آنکه کوههارا منتقل می‌سازد و نمی‌فهمند، و در غضب خویش آنها را

**۷** «آیا برای انسان بر زمین مجاهده‌ای نیست؟ و روزهای وی مثل روزهای مزدور نی؟ ۲ مثل غلام که برای سایه اشتیاق دارد، و مزدوری که منتظر مزد خویش است، ۳ همچنین ماههای بطالت نصیب من شده است، و شبهای مشقت برای من معین گشته. ۴ چون می‌خواهم می‌گویم: کی برخیزم؟ و شب بگذرد و تا سپیده صبح از پهلو به پهلو گردیدن خسته می‌شوم. ۵ جسمم از کرمها و پاره های خاک ملبس است، و پوستم تراکیده و مفرح می‌شود. ۶ روزهایم از ماکوی جولای تیزوتر است، و بدون امید تمام می‌شود. ۷ به یاد آور که زندگی من باد است، و چشمانم دیگر نیکویی را نخواهد دید. ۸ چشم کسی که مرا می‌بیند دیگر به من نخواهد نگریست، و چشمات برای من نگاه خواهد کرد و نخواهم بود. ۹ مثل ابر که پراکنده شده، نابود می‌شود. همچنین کسی که به گور فرو می‌رود، بر نمی‌آید. (Sheol h7585) ۱۰ به خانه خود دیگر نخواهد برگشت، و مکانش باز او را نخواهد شناخت. ۱۱ پس من نیز دهان خود را نخواهم بست. از تنگی روح خود سخن می‌رانم، و از تلخی جانم شکایت خواهم کرد. ۱۲ آیا من دریا هستم یا نهنگم که بر من کشیکچی قرار می‌دهی؟ ۱۳ چون گفتم که تخت خوابم مرا تسلی خواهد داد و بستم شکایت مرا

واژگون می گرداند، ۶ که زمین را از مکانش می جنباند، و ستونهایش متزلزل می شود. ۷ که آفتاب را امر می فرماید و طلوع نمی کند و ستارگان را مختوم می سازد. ۸ که به تنهایی، آسمانها را پهن می کند و بر موجهای دریایی خرامد. ۹ که دب اکبر و جبار و ثریا را آفرید، و برجهای جنوب را ۱۰ که کارهای عظیم بی قیاس را می کند و کارهای عجیب بی شمار را. ۱۱ اینک از من می گذرد و او را نمی بینم، و عبور می کند و او را احساس نمی نمایم. ۱۲ اینک او می باید و کیست که او را منع نماید؟ و کیست که به او تواند گفت: چه می کنی؟ ۱۳ خدا خشم خود را با زنی دارد و مددکاران رجب زیر او خم می شوند. ۱۴ «پس به طریق اولی، من کیستم که او را جواب دهم و سخنان خود را بگزینم تا با او مباحثه نمایم؟ ۱۵ که اگر عادل می بودم، او را جواب نمی دادم، بلکه نزد داور خود استغاثه می نمودم. ۱۶ اگر او را می خواندم و مرا جواب می داد، باور نمی کردم که آواز مرا شنیده است. ۱۷ زیرا که مرا به تندبادی خرد می کند و بی سبب، زخمهای مرا بسیار می سازد. ۱۸ مرا نمی گذارد که نفس بکشم، بلکه مرا به تلخیها پر می کند. ۱۹ اگر درباره قوت سخن گویم، اینک او قادر است؛ و اگر درباره انصاف، کیست که وقت را برای من تعیین کند؟ ۲۰ اگر عادل می بودم دهانم مرا مجرم می ساخت، و اگر کامل می بودم مرا فاسق می شمرد. ۲۱ اگر کامل هستم، خویشترانمی شناسم، و جان خود را مکروه می دارم. ۲۲ این امر برای همه یکی است. بنابراین می گویم که اوصالح است و شریر را هلاک می سازد. ۲۳ اگر تازیانه ناگهان بکشد، به امتحان بی گناهان استهرامی کند. ۲۴ جهان به دست شریران داده شده است و روی حاکمانش را می پوشاند. پس اگر چنین نیست، کیست که می کند؟ ۲۵ و روزهایم از پیک تیزرفتار تندوتر است، می گریزد و نیکویی رانمی بیند. ۲۶ مثل کشتیهای تیزرفتار می گریزد و مثل عقاب که بر شکار فرود آید. ۲۷ اگر فکر کنم که ناله خود را فراموش کنم و ترش رویی خود را دور کرده، گشاده رو شوم، ۲۸ از تمامی مشقتهای خود می ترسم و می دانم که مرا بی گناه نخواهی شمرد، ۲۹ چونکه ملزم خواهم شد. پس چرا بیجرحمت بکشم؟ ۳۰ اگر خویشتر را به آب برف غسل دهم، و دستهای خود را به اشنان پاک کنم، ۳۱ آنگاه مرا در لجن فرو می بری، و رختهایم مرا مکروه می دارد. ۳۲ زیرا که او مثل من انسان نیست که او را جواب بدهم و با هم به محاکمه بیایم. ۳۳ در میان ما حکمی نیست که بر هر دوی مادست بگذارد. ۳۴ کاش که عصای خود را از من بردارد، و هیبت او مرا نترساند. ۳۵ آنگاه سخن می گفتم و از او نمی ترسیدم، لیکن من در خود چنین نیستم.

۱۱ و صوفر نعماتی در جواب گفت: ۲ «آیا به کثرت سخنان جواب نباید داد و مردپرگو عادل شمرده شود؟ ۳ آیا بیهوده گویی تو مردمان را ساکت کند و یا سخریه کنی و کسی تو را خجل نسازد؟ ۴ و می گویی تعلیم من پاک است، و من در نظر تو بی گناه هستم. ۵ و لیکن کاش که خدا سخن بگوید و لبهای خود را بر تو بگشاید، ۶ و اسرار حکمت را برای تو بیان کند. زیرا که در ماهیت خود دو طرف دارد. پس بدان که خدا کمتر از گناهانت تو را سزا داده است. ۷ آیا عمق های خدا را می توانی دریافت نمود؟ یا به کنه قادر مطلق توانی رسید؟ ۸ مثل بلندبندیهای آسمان است؛ چه خواهی کرد؟ گودتر از هاویه است؛ چه توانی دانست؟ (Sheel h7585) ۹ پیمایش آن از جهان طویل تر واز دریا پهن تر است.

۱۰ اگر سخت بگیرد و حس نماید و به محاکمه دعوت کند کیست که او را مانع نماید؟ ۱۱ زیرا که بطالت مردم را می داند و شرارت را می بیند اگرچه در آن تامل نکنند. ۱۲ و مرد جاهل آنوقت فهم می شود که بچه خروحشی، انسان متولد شود. ۱۳ اگر تو دل خود را راست سازی و دستهای خود را بسوی او دراز کنی، ۱۴ اگر در دست تو شرارت باشد، آن را از خود دور کن، و بی انصافی در خیمه های تو ساکن نشود. ۱۵ پس یقین روی خود را بی عیب برخواهی افراشت، و مستحکم شده، نخواهی ترسید. ۱۶ زیرا که مشقت خود را فراموش خواهی کرد، و آن را مثل آب رفته به یاد خواهی آورد، ۱۷ و روزگار تو از وقت ظهر روشن تر خواهد شد، و

۱۰ «جانم از حیاتم بیزار است. پس ناله خود را روان می سازم و در تلخی جان خود سخن می رانم. ۲ به خدا می گویم مرا ملزم مساز، و مرا بفهمان که از چه سبب با من منازعت می کنی؟ ۳ آیا برای تو نیکو است که ظلم نمایی و عمل دست خود را حقیر شماری، و بر مشورت شریران بنایی؟ ۴ آیا تو را چشمان بشر است؟ یا مثل دیدن انسان می بینی؟ ۵ آیا روزهای تو مثل روزهای انسان است؟ یا سالهای تو مثل روزهای

اگرچه تاریکی باشد، مثل صبح خواهد گشت. ۱۸ و مطمئن خواهی بود چونکه امید داری، و اطراف خود را تجسس نموده، ایمن خواهی خوابیدی. ۱۹ و خواهی خوابیدی و ترساننده‌ای نخواهد بود، و بسیاری تو را تملق خواهند نمود. ۲۰ لیکن چشمان شیرین کاهیده می‌شود و ملجای ایشان از ایشان نابود می‌گردد و امید ایشان جان کندن ایشان است.»

لِبهائیم را گوش گیرید. ۷ آیا برای خدا به بی‌انصافی سخن خواهید راند؟ و به جهت او با فریب تکلم خواهید نمود؟ ۸ آیا برای او طرف داری خواهید نمود؟ و به جهت خدادعوی خواهید کرد؟ ۹ آیا نیکو است که او شما را تفتیش نماید؟ یا چنانکه انسان را مسخره می‌نمایند او را مسخره می‌سازید. ۱۰ البته شما را توبیخ خواهد کرد. اگر در خفا طرف داری نماید. ۱۱ آیا جلال او شما را هراسان نخواهد ساخت؟ و هیبت او بر شما مستولی نخواهد شد؟ ۱۲ ذکرهای شما، مثل های غبار است. و حصارهای شما، حصارهای گل است. ۱۳ «از من ساکت شوید و من سخن خواهم گفت. و هرچه خواهد، بر من واقع شود. ۱۴ چرا گوشت خود را با دندانم بگیرم و جان خود را در دستم بنهم؟ ۱۵ اگرچه مرا بکشد، برای او انتظارخواهم کشید. لیکن راه خود را به حضور او ثابت خواهم ساخت. ۱۶ این نیز برای من نجات خواهد شد. زیرا ریاکار به حضور او حاضر نمی‌شود. ۱۷ بشنوید! سخنان مرا بشنوید. و دعوی من به گوشهای شما برسد. ۱۸ اینک الان دعوی خود را مرتب ساختم. و می‌دانم که عادل شمرده خواهم شد. ۱۹ کیست که بامن مخاصمه کند؟ پس خاموش شده جان را تسلیم خواهم کرد. ۲۰ فقطدو چیز به من مکن. آنگاه خود را از حضور توبتهان نخواهم ساخت. ۲۱ دست خود را از من دورکن. و هیبت تو مرا هراسان نسازد. ۲۲ آنگاه بخوان و من جواب خواهم داد، یا اینکه من بگویم و مراجوب بده. ۲۳ خطایا و گناهانم چقدر است؟ تقصیر و گناه مرا به من بشناسان. ۲۴ چرا روی خود را از من می‌پوشانی؟ و مرا دشمن خود می‌شماری؟ ۲۵ آیا برگی را که از باد رانده شده است می‌گریزانی؟ و کاه خشک را تعاقب می‌کنی؟ ۲۶ زیرا که چیزهای تلخ را به ضد من می‌نویسی، و گناهان جوانی‌ام را نصیب من می‌سازی. ۲۷ و پایهای مرا در کنده می‌گذاری، و جمیع راههایم را نشان می‌کنی و گرد کف پاهایم خط می‌کشی؛ ۲۸ و حال آنکه مثل چیز گندیده فاسد، و مثل جامه بید خورده هستم.

۱۴ قلیل الایام و پر از زحمات است. ۲ مثل گل می‌روید و بریده می‌شود. و مثل سایه می‌گریزد و نمی‌ماند. ۳ و آیا بر چنین شخص چشمان خود را می‌گشایی و مرا با خود به محاکمه می‌آوری؟ ۴ کیست که چیز طاهر را از چیز نجس بیرون آورد؟ هیچکس نیست. ۵ چونکه روزهای مقدر است و شماره ماههایش نزد توست و حدی از برایش گذاشته‌ای که از آن تجاوز نتواند نمود. ۶ از او رو بگردان تا آرام گیرد. و مثل مزدور روزهای خود را به انجام رساند. ۷ «زیرا برای درخت امیدی است که اگر بریده شود باز خواهد روید، و رومنه‌هایش نابود نخواهد شد. ۸ اگرچه ریشه‌اش در زمین کهنه شود، و تنه آن در خاک بمیرد. ۹ لیکن از بوی آب، رومنه می‌کند و مثل نهال نو، شاخه‌ها می‌آورد. ۱۰ اما مرد می‌میرد و فاسد می‌شود و آدمی چون جان را سپارد کجا است؟ ۱۱ چنانکه آنها از دریا زایل می‌شود، و نه‌ها ضایع و خشک می‌گردد. ۱۲ همچنین انسان می‌خوابد و برنمی‌خیزد، تا نیست شدن آسمانها بیدار نخواهند شد و از خواب خود برانگیخته نخواهند گردید. ۱۳ کاش که مرا در هاویه پنهان کنی؛ و تا غضبت فرو نشیند، مرا

۱۲ پس ایوب در جواب گفت: ۲ «به درستی که شما قوم هستید، و حکمت با شما خواهد مرد. ۳ لیکن مرا نیز مثل شما فهم هست، و از شما کمتر نیستم. و کیست که مثل این چیزها را نمی‌داند؟ ۴ برای رفیق خود مسخره گردیده‌ام. کسی که خدا را خوانده است و او را مستجاب فرموده، مرد عادل و کامل، مسخره شده است. ۵ در افکار آسودگان، برای مصیبت اهانت است. مهیا شده برای هرکه پایش بلغزد. ۶ خیمه های دزدان به سلامت است و آتانی که خدا را غضبناک می‌سازند ایمن هستند، که خدای خود را در دست خود می‌آورند. ۷ «لیکن الان از بهائیم بپرس و تو را تعلیم خواهند داد. و از مرغان هوا و برایت بیان خواهند نمود. ۸ یا به زمین سخن بران و تو را تعلیم خواهد داد، و ماهیان دریا به تو خبر خواهند رسانید. ۹ کیست که از جمیع این چیزها نمی‌فهمد که دست خداوند آنها را به‌جا آورده است، ۱۰ که جان جمیع زندگان در دست وی است، و روح جمیع افراد بشر؟ ۱۱ آیا گوش سخنان رانمی‌آزماید، چنانکه کام خوراک خود را می‌چشد؟ ۱۲ نزد پیران حکمت است، و عمر دراز فطانت می‌باشد. ۱۳ لیکن حکمت و کبریایی نزد وی است. مشورت و فطانت از آن او است. ۱۴ اینک او منهدم می‌سازد و نمی‌توان بنا نمود. انسان را می‌بندد و نمی‌توان گشود. ۱۵ اینک آنها را باز می‌دارد و خشک می‌شود، و آنها را رهایی کند و زمین را واژگون می‌سازد. ۱۶ قوت و وجود نزد وی است. فریبنده و فریب خورده از آن او است. ۱۷ مشیران را غارت زده می‌ریاید، و حاکمان را احق می‌گرداند. ۱۸ بند پادشاهان را می‌گشاید و در کمر ایشان کمربند می‌بندد. ۱۹ کاهنان را غارت زده می‌ریاید، و زورآوران را سرنگون می‌سازد. ۲۰ بلاغت معتمدین را نابود می‌گرداند، و فهم پیران را برمی‌دارد. ۲۱ اهانت را بر نجیبان می‌ریزد و کمربند مقتدران را سست می‌گرداند. ۲۲ چیزهای عمیق را از تاریکی منکشف می‌سازد، و سایه موت را به روشنایی بیرون می‌آورد. ۲۳ امت‌ها را ترقی می‌دهد و آنها را هلاک می‌سازد، امت‌ها را وسعت می‌دهد و آنها را جلای وطن می‌فرماید. ۲۴ عقل روسای قوم های زمین را می‌ریاید، و ایشان را در بیابان آواری می‌گرداند، جایی که راه نیست. ۲۵ دتراریکی کورانه راه می‌روند و نور نیست. و ایشان را مثل مستان افتان و خیزان می‌گرداند.

۱۳ «اینک چشم من همه این چیزها را دیده، و گوش من آنها را شنیده و فهمیده است. ۲ چنانکه شما می‌دانید من هم می‌دانم. و من کمتر از شما نیستم. ۳ لیکن می‌خواهم با قادر مطلق سخن گویم. و آرزو دارم که با خدا محاجه نمایم. ۴ اما شما دروغها جعل می‌کنید، و جمیع شما طیبیان باطل هستید. ۵ کاش که شما به کلی ساکت می‌شدید که این برای شما حکمت می‌بود. ۶ پس حجت مرا بشنوید. و دعوی



خودانتظار خواهم کشید، تا وقت تبدیل من برسد. ۱۵ تو ندا خواهی کرد و من جواب خواهم داد، و به صنعت دست خود مشتاق خواهی شد. ۱۶ اما الان قدمهای مرا می‌شماری و آیا برگناه من پاسبانی نمی‌کنی؟ ۱۷ معصیت من در کیسه مختوم است. و خطای مرا مسدود ساخته‌ای. ۱۸ به درستی کوهی که می‌افتد فانی می‌شود و صخره از مکانش منتقل می‌گردد. ۱۹ آب سنگهرا می‌ساید، و سیلهایش خاک زمین را می‌برد. همچنین امید انسان را تلف می‌کنی، ۲۰ بر او تا به ابد غلبه می‌کنی، پس می‌رود. روی او را تغییر می‌دهی و او را رها می‌کنی. ۲۱ پسرانش به عزت می‌رسند و او نمی‌داند. یا به ذلت می‌افتند و ایشان را به نظر نمی‌آورد. ۲۲ برای خودش فقط جسد او از درد بی‌تاب می‌شود. و برای خودش جان او تمام می‌گیرد.»

۱۵ پس الیفاز تیمانی در جواب گفت: ۲ «آیا مرد حکیم از علم باطل

جواب دهد؟ و وطن خود را از باد شرقی پر سازد؟ ۳ آیا به سخن بی‌فایده محاجه نماید؟ و به کلماتی که هیچ نفع نمی‌بخشد؟ ۴ اما تو خداترسی را ترک می‌کنی و تقوا را به حضور خدا ناقص می‌سازی. ۵ زیرا که دهانت، معصیت تو را ظاهر می‌سازد و زبان حيله گران را اختیار می‌کنی. ۶ دهان خودت تو را ملزم می‌سازد و نه من، و لبهایت بر تو شهادت می‌دهد. ۷ آیا شخص اول از آدمیان زاینده شده‌ای؟ و پیش از تنها به وجود آمده‌ای؟ ۸ آیامشورت مخفی خدا را شنیده‌ای و حکمت را بر خود منحصر ساخته‌ای؟ ۹ چه می‌دانی که ما هم نمی‌دانیم؟ و چه می‌فهمی که نزد ما هم نیست؟ ۱۰ نزد ما ریش سفیدان و پیران هستند که در روزها از پدر تو بزرگترند. ۱۱ آیا تسلی‌های خدایباری تو کم است و کلام ملایم با تو؟ ۱۲ چرا دلت تو را می‌ریزاید؟ و چرا چشمانت را بر هم می‌زنی ۱۳ که روح خود را به ضد خدا بر می‌گردانی، و چنین سخنان را از دهانت بیرون می‌آوری؟ ۱۴ «انسان چیست که پاک باشد، و مولود زن که عادل شمرده شود؟ ۱۵ اینک بر مقدس خود اعتماد ندارد، و آسمانها در نظرش پاک نیست. ۱۶ پس از طریق اولی انسان مکروه و فاسد که شرارت را مثل آب می‌نوشد. ۱۷ من برای تو بیان می‌کنم پس مرا بشنو. و آنچه دیده‌ام حکایت می‌نمایم. ۱۸ که حکیمان آن را از پدران خود روایت کردند و مخفی نداشتند، ۱۹ که به ایشان به تنهایی زمین داده شد، و هیچ غریبی از میان ایشان عبور نکرد، ۲۰ شریر در تمامی روزهای مبتلای درد است. و سالهای شمرده شده برای مرد ظالم مهیا است. ۲۱ صدای ترسها در گوش وی است. در وقت سلامتی تاراج کننده بر وی می‌آید. ۲۲ باور نمی‌کند که از تاریکی خواهد برگشت و شمشیر برای او مراقب است. ۲۳ برای نان می‌گردد و می‌گوید کجاست. و می‌داند که روزتاریکی نزد او حاضر است. ۲۴ تنگی و ضیق او رامی‌ترساند، مثل پادشاه مهبیای جنگ بر او غلبه می‌نماید. ۲۵ زیرا دست خود را به ضد خدا دراز می‌کند و بر قادر مطلق تکبر می‌نماید. ۲۶ با گردن بلند بر او تاخت می‌آورد، با گل میخهای سخت سیر خویش، ۲۷ چونکه روی خود را به پیه پوشانیده، و کمر خود را با شحم ملبس

ساخته است. ۲۸ و در شهرهای ویران و خانه‌های غیرمسکون که نزدیک به خراب شدن است ساکن می‌شود. ۲۹ او غنی نخواهد شد و دولتش پایدار نخواهد ماند، و املاک او در زمین زیاد نخواهد گردید. ۳۰ از تاریکی رها نخواهد شد، و آتش، شاخه‌هایش را خواهد خشکانید، و به نفخه دهان او زائل خواهد شد. ۳۱ به بطالت توکل ننماید و خود را فریب ندهد، والا بطالت اجرت او خواهد بود. ۳۲ قبل از رسیدن و قفتش تمام ادا خواهد شد و شاخه او سبز نخواهد ماند. ۳۳ مثل مو، غوره خود را خواهد افشاند، و مثل زیتون، شکوفه خود را خواهد ریخت، ۳۴ زیرا که جماعت ریاکاران، بی‌کس خواهند ماند، و خیمه‌های رشوه خوران را آتش خواهد سوزانید. ۳۵ به شقاوت حامله شده، معصیت را می‌زاینند و شکم ایشان فریب را آماده می‌کند.»

۱۶ پس ایوب در جواب گفت: ۲ «بسیار چیزها مثل این شنیدم. تسلی

دهندگان مزاحم همه شما هستید. ۳ آیا سخنان باطل را انتها نخواهد شد؟ و کیست که تو را به جواب دادن تحریک می‌کند؟ ۴ من نیز مثل شمایی توانستم بگویم، اگر جان شما در جای جان من می‌بود، و سخنها به ضد شما ترتیب دهم، و سرخود را بر شما بجنبانم، ۵ لیکن شما را به دهان خود تقویت می‌دام و تسلی لبهایم غم شما را رفع می‌نمود. ۶ «اگر من سخن گویم، غم من رفع نمی‌گردد؛ و اگر ساکت شوم مرا چه راحت حاصل می‌شود؟ ۷ لیکن الان او مرا خسته نموده است. تو تمامی جماعت مرا ویران ساخته‌ای. ۸ مرا سخت گرفتگی و این بر من شاهد شده است. و لاغری من به ضد من برخاسته، روبرویم شهادت می‌دهد. ۹ در غضب خود مرا دریده و بر من جفا نموده است. دندانهایش را بر من افشرد و مثل دشمن چشمان خود را بر من تیز کرده است. ۱۰ دهان خود را بر من گشوده‌اند، بر رخسار من به استحقار زده‌اند، به ضد من با هم اجتماع نموده‌اند. ۱۱ خدام را به دست ظالمان تسلیم نموده، و مرا به دست شیران افکنده است. ۱۲ چون در راحت بودم مرا پاره پاره کرده است، و گردن مرا گرفته، مرا خرد کرده، و مرا برای هدف خود نصب نموده است. ۱۳ تیرهایش مرا احاطه کرد. گرده‌هایم را پاره می‌کند و شفقت نمی‌نماید. و زهره مرا به زمین می‌ریزد. ۱۴ مرا زخم بر زخم، مجروح می‌سازد و مثل جبار، بر من حمله می‌آورد. ۱۵ بر پوست خود پلاس دوخته‌ام، و شاخ خود را در خاک خوار نموده‌ام. ۱۶ روی من از گریستن سرخ شده است، و بر مؤگانم سایه موت است. ۱۷ اگرچه هیچ بی‌انصافی در دست من نیست، و دعای من پاک است. ۱۸ ای زمین خون مرا میوشان، و استغاثه مرا آرام نباشد. ۱۹ اینک الان نیز شاهد من در آسمان است، و گواه من در اعلی‌علین. ۲۰ دوستانم مرا استهزا می‌کنند، لیکن چشمانم نزد خدا اشک می‌ریزد. ۲۱ و آیا برای انسان نزد خدا محاجه می‌کند، مثل بنی آدم که برای همسایه خود می‌نماید؟ ۲۲ زیرا سالهای اندک سپری می‌شود، پس به راهی که بر نمی‌گردم، خواهم رفت.»

۱۷ «روح من تلف شده، و روزهایم تمام گردیده، و قبر برای من در

حاضر است. ۲ به درستی که استهزاکنندگان نزد منند، و چشم من در

۲۱ به درستی که مسکن های شیرین چنین می باشد، و مکان کسی که خدا رانمی شناسد مثل این است.»

**۱۹** پس ایوب در جواب گفت: ۲ «تا به کی جان مرا می رنجانید؟ و مرا به سخنان خود فرسوده می سازید؟ ۳ این ده مرتبه است که مرا مذمت نمودید، و خجالت نمی کشید که با من سختی می کنید؟ ۴ و اگر فی الحقیقه خطا کرده ام، خطای من نزد من می ماند. ۵ اگر فی الواقع بر من تکبر نمایید و عار مرا بر من اثبات کنید، ۶ پس بدانید که خدا دعوی مرا منحرف ساخته، و به دام خود مرا احاطه نموده است. ۷ اینک از ظلم، تضرع می نمایم و مستجاب نمی شوم و استغاثه می کنم و دادرسی نیست. ۸ طریق مرا حصارنموده است که از آن نمی توانم گذشت و برزاهای من تاریکی را گذارده است. ۹ جلال مرا از من کنده است و تاج را از سر من برداشته، ۱۰ مرا از هر طرف خراب نموده، پس هلاک شدم. و مثل درخت، ریشه امید مرا کنده است. ۱۱ غضب خود را بر من افروخته، و مرا یکی از دشمنان خود شمرده است. ۱۲ فوجهای او با هم می آیند و راه خود را بر من بلند می کنند و به اطراف خیمه من اردو می زنند. ۱۳ «برادرانم را از نزد من دور کرده است و آشنایانم از من بالکل بیگانه شده اند. ۱۴ خویشانشان مرا ترک نموده و آشنایانم مرا فراموش کرده اند. ۱۵ نزیلان خانم و کنیزانم مرا غریب می شمارند، و در نظر ایشان بیگانه شده ام. ۱۶ غلام خود را صد می کنم و مرا جواب نمی دهد، اگرچه او را به دهان خود التماس بکنم. ۱۷ نفس من نزد زخم مکروه شده است و تضرع من نزد اولاد رحم مادرم. ۱۸ بچه های کوچک نیز مرا حقیر می شمارند و چون برمی خیزم به ضد من حرف می زنند. ۱۹ همه اهل مشورت من از من نفرت می نمایند، و کسانی را که دوست می داشتم از من برگشته اند. ۲۰ استخوانم به پوست و گوشتم چسبیده است، و با پوست دندانهای خود خلاصی یافته ام. ۲۱ بر من ترحم کنید! ترحم کنید شما ای دوستانم! زیرا دست خدا مرا لمس نموده است. ۲۲ چرا مثل خدا بر من جفا می کنید و از گوشت من سیر نمی شوید. ۲۳ کاش که سخنانم الان نوشته می شد! کاش که در کتابی ثبت می گردید، ۲۴ و با قلم آهنین و سرب بر صخره ای تا به ابد کنده می شد! ۲۵ و من می دانم که ولی من زنده است، و در ایام آخر، بر زمین خواهد برخاست. ۲۶ و بعد از آنکه این پوست من تلف شود، بدون جسد من نیز خدا را خواهم دید. ۲۷ و من او را برای خود خواهم دید. و چشمان من بر او خواهد نگرست و نه چشم دیگری. اگرچه گرده هایم در اندرونم تلف شده باشد. ۲۸ اگر بگویند چگونه بر او جفا نمایم و حال آنگاه اصل امر در من یافت می شود. ۲۹ پس از شمشیرت رسیدی، زیرا که سزاهای شمشیر غضبناک است، تا دانسته باشید که داوری خواهد بود.»

**۲۰** پس صوفر نعماتی در جواب گفت: ۲ «از این جهت فکرایم مرا به جواب دادن تحریک می کند و به این سبب، من تعجیل می نمایم. ۳ سزانش توبیح خود را شنیدم، و از فظانتم روح من مرا جواب می دهد. ۴ آیا این را از قدیم ندانسته ای، از زمانی که انسان بر زمین قرارداد شد، ۵ که شادی شیرین، اندک زمانی است، و خوشی ریاکاران، لحظه ای؟ ۶ اگرچه

مناعت ایشان دائم می ماند. ۳ الان گرو بده و به جهت من نزد خود ضامن باش. والا کیست که به من دست دهد؟ ۴ چونکه دل ایشان را از حکمت منع کرده ای، بنابراین ایشان را بلند نخواهی ساخت. ۵ کسی که دوستان خود را به تاراج تسلیم کند، چشمان فرزندانش تار خواهد شد. ۶ مرا ندامت ها مثل ساخته است، و مثل کسی که بر رویش آب دهان اندازند شده ام. ۷ چشم من از غصه کاهیده شده است، و تمامی اعضایم مثل سایه گردیده. ۸ راستان به سبب این، حیران می مانند و صالحان خویشتن را بر ریاکاران برمی انگیزانند. ۹ لیکن مرد عادل به طریق خود متمسک می شود، و کسی که دست پاک دارد، در قوت ترقی خواهد نمود. ۱۰ «اما همه شما برگشته، الان بیابید و در میان شما حکیمی نخواهم یافت. ۱۱ روزهای من گذشته، و قصدهای من و فکراهی دلم منقطع شده است. ۱۲ شب را به روز تبدیل می کنند و باوجود تاریکی می گویند روشنائی نزدیک است. ۱۳ وقتی که امید دارم هوا به خانه من می باشد، و بستر خود را در تاریکی می گسترانم، (Sheol h7585) ۱۴ و به هلاکت می گویم تو پدر من هستی و به کرم که تومادر و خواهر من می باشی. ۱۵ پس امید من کجاست؟ و کیست که امید مرا خواهد دید؟ ۱۶ تابندهای هوا به فرو می رود، هنگامی که با هم در خاک نزول (نمایم).» (Sheol h7585)

**۱۸** پس بلدد شوحی در جواب گفت: ۲ «تا به کی برای سخنان، دامها می گسترانید؟ تفکر کنید و بعد از آن تکلم خواهیم نمود. ۳ چرا مثل بهایم شمرده شویم؟ و در نظر شما نجس نمایم؟ ۴ ای که در غضب خود خویشتن را پاره می کنی، آیا به خاطر تو زمین متروک شود، یا صخره از جای خود منتقل گردد؟ ۵ البته روشنائی شیرین خاموش خواهد شد، و شعله آتش ایشان نور نخواهد داد. ۶ در خیمه او روشنائی به تاریکی مبدل می گردد، و چراغش براو خاموش خواهد شد. ۷ قدمهای قوتش تنگ می شود. و مشورت خودش او را به زیر خواهد افکند. ۸ زیرا به پایهای خود در دام خواهد افتاد، و به روی تله راه خواهد رفت. ۹ تله پاشنه او را خواهد گرفت. و دام، او را به زور نگاه خواهد داشت. ۱۰ دام برایش در زمین پنهان شده است، و تله برایش در راه. ۱۱ ترسها از هر طرف او زاهراسان می کند، و به او چسبیده، وی رامی گیرانند. ۱۲ شقاوت، برای او گرسنه است، و ذلت، برای لغزیدن او حاضر است. ۱۳ اعضای جسد او را می خورد. نخست زاده موت، جسد او را می خورد. ۱۴ آنچه بر آن اعتماد می داشت، از خیمه او ربوده می شود، و خود او نزد پادشاه ترسها رانده می گردد. ۱۵ کسانی که از وی نباشد در خیمه او ساکن می گردند، و گوگرد بر مسکن او پاشیده می شود. ۱۶ ریشه هایش از زیری خشکد، و شاخه اش از بالا بریده خواهد شد. ۱۷ یادگار او از زمین ناپدید می گردد، و در کوچه ها اسم نخواهد داشت. ۱۸ از روشنائی به تاریکی رانده می شود. و او را از ربع مسکون خواهند گریزانید. ۱۹ او را در میان قومش نه اولاد و نه ذریت خواهد بود، و در ماوای او کسی باقی نخواهد ماند. ۲۰ متاخرین از روزگارش متحیر خواهند شد، چنانکه بر متقدمین، ترس مستولی شده بود.

ایشان رقص می کنند. ۱۲ با دف و عود می سزایند، و با صدای نای شادی می نمایند. ۱۳ روزهای خود را در سعادتمندی صرف می کنند، و به لحظه‌ای به هاپویه فرودمی روند. (Sheol h7585) ۱۴ و به خدا می گویند: از ما دور شو زیرا که معرفت طریق تو را نمی خواهیم. ۱۵ قادر مطلق کیست که او را عبادت نماییم، و ما را چه فایده که از او استدعا نماییم. ۱۶ اینک سعادتمندی ایشان در دست ایشان نیست. کاش که مشورت شیرین از من دور باشد. ۱۷ «بسا چراغ شیرین خاموش می شود و ذلت ایشان به ایشان می رسد، و خدا در غضب خود دردها را نصیب ایشان می کند. ۱۸ مثل سفال پیش روی باد می شوند و مثل کاه که گدبادپراکنده می کند. ۱۹ خدا گناهش را برای فرزندان ذخیره می کند، و او را مکافات می رساند و خواهد دانست. ۲۰ چشمانش هلاکت او را خواهد دید، و از خشم قادر مطلق خواهد نوشید. ۲۱ زیرا که بعد از او در خانه‌اش او را چه شادی خواهد بود، چون عدد ماههایش منقطع شود؟ ۲۲ آیا خدا را علم توان آموخت؟ چونکه اویر اعلی علیین داوری می کند. ۲۳ یکی در عین قوت خود می میرد، در حالی که بالکل در امنیت و سلامتی است. ۲۴ قدحهای او پر از شیر است، و مغز استخوانش تر و تازه است. ۲۵ و دیگری در تلخی جان می میرد و از نیکویی هیچ لذت نمی برد. ۲۶ اینها باهم در خاک می خوابند و کرهها ایشان را می پوشانند. ۲۷ اینک افکار شما رامی دانم و تدبیراتی که ناحق بر من می اندیشید. ۲۸ زیرا می گوید کجاست خانه امیر، و خیمه های مسکن شیران؟ ۲۹ آیا از راه گذریان نپرسیدید؟ و دلایل ایشان را انکار نمی توانید نمود، ۳۰ که شیران برای روز ذلت نگاه داشته می شوند و در روز غضب، بیرون برده می گردند. ۳۱ کیست که راهش را پیش رویش بیان کند، و جزای آنچه را که کرده است به او برساند؟ ۳۲ که آخر او را به قبر خواهند برد، و بر مزار او نگاهبانی خواهند کرد. ۳۳ کلوخهای وادی برایش شیرین می شود و جمیع آدمیان در عقب او خواهند رفت، چنانکه قبل از او بشماره رفته اند. ۳۴ پس چگونه مراتسلی باطل می دهید که در جوابهای شما محض خیانت می ماند!»

۲۲ پس الیفاز تیمانی در جواب گفت: ۲ «آیا مرد به خدا فایده برساند؟ البته مرد دانا برای خویشتن مفید است. ۳ آیا اگر تو عادل باشی، برای قادر مطلق خوشی رخ می نماید؟ یا اگر طریق خود را راست سازی، او را فایده می شود؟ ۴ آیا به سبب ترس تو، تو را توبیخ می نماید؟ یا با تو به محاکمه داخل خواهد شد؟ ۵ آیا شرارت تو عظیم نیست و عصیان تو بی انتهائی، ۶ چونکه از بردارن خود بی سبب گرو گرفتی و لباس برهنگان را کندی، ۷ به تشنگان آب نوشانیدی، و از گرسنگان نان دریغ داشتی؟ ۸ امامرد جبار، زمین از آن او می باشد و مرد عالیجه، در آن ساکن می شود. ۹ بیوه زنان را تهی دست رد نمودی، و بازوهای یتیمان شکسته گردید. ۱۰ بنابراین دامها تو را احاطه می نماید و ترس، ناگهان تو را مضطرب می سازد. ۱۱ یا تاریکی که آن را نمی بینی و سیلابها تو را می پوشانند. ۱۲ آیا خدا مثل آسمانها بلند نیست؟ و سر ستارگان را بنگر چگونه عالی هستند. ۱۳ و تو می گویی خداچه می داند و آیا از تاریکی غلیظ داوری توان نمود؟ ۱۴

شوکت اوتا به آسمان بلند شود، و سر خود را تا به فلک برافزارد. ۷ لیکن مثل فضله خود تا به ابد هلاک خواهد شد، و بینندگانش خواهند گفت: کجاست؟ ۸ مثل خواب، می پرد و یافت نمی شود. و مثل رویای شب، او را خواهند گریزانید. ۹ چشمی که او را دیده است دیگر نخواهد دید، و مکانش باز بر او نخواهد نگریست. ۱۰ فرزندانش نزد فقیران تذلل خواهند کرد، و دستهای دولت او را پس خواهد داد. ۱۱ استخوانهایش از جوانی پر است، لیکن همراه او در خاک خواهد خوابید. ۱۲ اگرچه شرارت در دهانش شیرین باشد، و آن را زیر زبانش پنهان کند. ۱۳ اگرچه او را دریغ دارد از دست نهد، و آن را در میان کام خود نگاه دارد. ۱۴ لیکن خوراک او در احتشایش تبدیل می شود، و در اندرونش زهرمار می گردد. ۱۵ دولت را فرو برده است و آن را قوی خواهد کرد، و خدا آن را از شکمش بیرون خواهد نمود. ۱۶ او زهر مارها را خواهد مکید، و زبان افعی او را خواهد کشت. ۱۷ بر رودخانه‌ها نظر نخواهند کرد، بر نهرا و جویهای شهد و شیر. ۱۸ ثمره زحمت خود را رد کرده، آن را فرو نخواهد برد، و بر حسب دولتی که کسب کرده است، شادی نخواهد نمود. ۱۹ زیرا فقیران را زبون ساخته و ترک کرده است. پس خانه‌ای را که دزدیده است، بنا نخواهد کرد. ۲۰ «زیرا که در حرص خود قناعت را ندانست. پس از نفایس خود، چیزی استرداد نخواهد کرد. ۲۱ چیزی نمانده است که نخورده باشد. پس بر خورداری او دوام نخواهد داشت. ۲۲ هنگامی که دولت او بی نهایت گردد، در تنگی گرفتار می شود، و دست همه ذلیلان بر او استیلا خواهد یافت. ۲۳ در وقتی که شکم خود را پر می کند، خدا حدت خشم خود را بر او خواهد فرستاد، و حینی که می خورد آن را بر او خواهد بارانید. ۲۴ از اسلحه آهنین خواهد گریخت و کمان برنجین، او را خواهد سفت. ۲۵ آن رامی کشد و از جسدش بیرون می آید، و پیکان براق از زهره اش درمی رود و ترسها بر او استیلا می یابد. ۲۶ تمامی تاریکی برای ذخایر او نگاه داشته شده است. و آتش ندمیده آنها را خواهد سوزانید، و آنچه را که در چادرش باقی است، خواهد خورد. ۲۷ آسمانها عصیانش را مکشوف خواهد ساخت، و زمین به ضد او خواهد برخاست. ۲۸ محصول خانه‌اش زایل خواهد شد، و در روز غضب او نابود خواهد گشت. ۲۹ این است نصیب مرد شریر از خدا و میراث مقدر او از قادر مطلق.»

۲۱ پس ایوب در جواب گفت: ۲ «بشنوید، کلام مرا بشنوید. و این، تسلی شما باشد. ۳ با من تحمل نمایید تا بگویم، و بعد از گفتنم استهزا نمایید. ۴ و اما من، آیا شکایتم نردانسان است؟ پس چرا بی صبر نباشم؟ ۵ به من توجه کنید و تعجب نمایید، و دست به دهان بگذارید. ۶ هرگاه به یاد می آورم، حیران می شوم. و لرزه جسد مرا می گیرد. ۷ چرا شیران زنده می مانند، پیر می شوند و در توانایی قوی می گردند؟ ۸ ذریت ایشان به حضور ایشان، با ایشان استوار می شوند و اولاد ایشان در نظرایشان. ۹ خانه های ایشان، از ترس ایمن می باشد و عصای خدا بر ایشان نمی آید. ۱۰ گاو نر ایشان جماع می کند و خطا نمی کند و گاو ایشان می زاید و سقط نمی نماید. ۱۱ بچه های خود را مثل گله بیرون می فرستند و اطفال

۲۴ «چونکه زمانه از قادر مطلق مخفی نیست. پس چرا عارفان او ایام او را ملاحظه نمی کنند؟ ۲ بعضی هستند که حدود رامنقلب می سازند و گله‌ها را غصب نموده، می چرانند. ۳ الاغهای یتیمان را می رانند و گاوپیوه‌زنان را به گرو می گیرند. ۴ فقیران را از راه منحرف می سازند، و مسکینان زمین جمیع خویششان را پنهان می کنند. ۵ اینک مثل خروخشی به جهت کار خود به بیابان بیرون رفته، خوراک خود را می جویند و صحرا به ایشان نان برای فرزندان ایشان می رساند. ۶ علوفه خود را در صحرا درو می کنند و تاکستان شیران را خوشه چینی می نمایند. ۷ برهنه و بی لباس شب راه‌سر می برند و در سرما پوششی ندارند. ۸ ابزاران کوهها تر می شوند و از عدم پناهگاه، صخره‌ها را در بغل می گیرند. ۹ کسانی هستند که یتیم را از پستان می ربایند و از فقیر گرو می گیرند. ۱۰ پس ایشان بی لباس و برهنه راه می روند و یافه‌ها را برمی دارند و گرسنه می مانند. ۱۱ در دروازه های آنها روغن می گیرند و چرخشت آنها را پایمال می کنند و تشنه می مانند. ۱۲ از شهرآباد، نعره می زنند و جان مظلومان استغاثه می کند. اما خدا حماقت آنها را به نظر نمی آورد. ۱۳ «و دیگرانند که از نور متمردند و راه آن رانمی دانند. و در طریق هایش سلوک نمی نمایند. ۱۴ قاتل در صبح برمی خیزد و فقیر و مسکین رامی کشد. و در شب مثل دزد می شود. ۱۵ چشم زناکار نیز برای شام انتظار می کشد و می گوید که چشمی مرا نخواهد دید، و بر روی خود پرده می کشد. ۱۶ در تاریکی به خانه‌ها نقب می زند و در روز، خویششان را پنهان می کند و روشنائی رانمی داند، ۱۷

۲۳ پس ایوب در جواب گفت: ۲ «امروز نیز شکایت من تلخ است، و ضرب من از ناله من سنگینتر. ۳ کاش می دانستم که او را کجا یابم، تا آنکه نزد کرسی او بیایم. ۴ آنگاه دعوی خود را به حضور وی ترتیب می دادم، و دهان خود را از حجت‌ها پر می ساختم. ۵ سخنانی را که در جواب من می گفت می دانستم، و آنچه را که به من می گفت می فهمیدم. ۶ آیا به عظمت قوت خود با من مخاصمه می نمود؟ حاشا! بلکه به من التفات می کرد. ۷ آنگاه مرد راست با اومحاجه می نمود و از داور خود تا به ابد نجات می یافتم. ۸ اینک به طرف مشرق می روم و اوایافت نمی شود و به طرف مغرب و او را نمی بینم. ۹ به طرف شمال جایی که او عمل می کند، و او را مشاهده نمی کنم. و او خود را به طرف جنوب می پوشاند و او را نمی بینم، ۱۰ زیرا او طریقی را که می داند و چون مرا می آزماید، مثل طلا بیرون می آید. ۱۱ پایم اثر اقدام او را گرفته است و طریقی او را نگاه داشته، از آن تجاوز نمی کنم. ۱۲ از فرمان لبهای وی برنگشتم و سخنان دهان او را زیاده از رزق خود ذخیره کردم. ۱۳ لیکن او واحد است و کیست که او را برگرداند؟ و آنچه دل او می خواهد، به عمل می آورد. ۱۴ زیرا آنچه را که بر من مقدر شده است بجا می آورد، و چیزهای بسیار مثل این نزد وی است. ۱۵ از این جهت ازحضور او هراسان هستم، و چون تفکر می نمایم از او می ترسم، ۱۶ زیرا خدا دل مرا ضعیف کرده است، و قادر مطلق مرا هراسان گردانیده. ۱۷ چونکه پیش از تاریکی منقطع نشدم، و ظلمت غلیظ را از نزد من نپوشانید.

۲۵ پس بلدد شوچی در جواب گفت: ۲ «سلطنت و هیبت از آن اوست و سلامتی را در مکان های بلند خود ایجاد می کند. ۳ آیا افواج او شمرده می شود و کیست که نور او بر وی طلوع نمی کند؟ ۴ پس انسان چگونه نزد خدا عادل شمرده شود؟ و کسی که از زن زاییده شود، چگونه پاک باشد؟ ۵ اینک ماه نیز روشنائی ندارد و ستارگان در نظر او پاک نیستند. ۶ پس چند مرتبه زیاده انسان که مثل خرنده زمین و بنی آدم که مثل کرم می باشد.»

از دست وی فرار کرده، بگیرد. ۲۳ مردم کفهای خود را بر او بهم می‌زنند و او را از امکانش صفر زده، بیرون می‌کنند.

**۲۸** «یقین برای نقره معدنی است، و به جهت طلا جایی است که آن را قال می‌گذارند. ۲ آهن از خاک گرفته می‌شود و مس از سنگ گداخته می‌گردد. ۳ مردم برای تاریکی حدمی گذارند و تا نهایت تمام تفحص می‌نمایند، تا به سنگهای ظلمت غلیظ و سایه موت. ۴ کانی دور از ساکنان زمین می‌کنند، از راه گذریان فراموش می‌شوند و دور از مردمان آویخته شده، به هر طرف متحرک می‌گردند. ۵ از زمین نان بیرون می‌آید، و زرفیهایش مثل آتش سرنگون می‌شود. ۶ سنگهایش مکان یاقوت کیود است. و شمشهای طلا دارد. ۷ آن راه را هیچ مرغ شکاری نمی‌داند، و چشم شاهین آن را ندیده است، ۸ وجانوران درنده بر آن قدم زده‌اند، و شیر غران بر آن گذر نکرده. ۹ دست خود را به سنگ خارا دراز می‌کنند، و کوهها را از بیخ برمی‌کنند. ۱۰ نهرها از سخره‌ها می‌کنند و چشم ایشان هر چیز نفیس رامی‌بیند. ۱۱ نهرها را از تراوش می‌بندند و چیزهای پنهان شده را به روشنی بیرون می‌آورند. ۱۲ اما حکمت از کجا پیدا می‌شود؟

و جای فطانت کجا است؟ ۱۳ انسان قیمت آن رانمی‌داند و در زمین زندگان پیدا نمی‌شود. ۱۴ لجه می‌گوید که در من نیست، و دریا می‌گوید که نزد من نمی‌باشد. ۱۵ زر خالص به عوضش داده نمی‌شود و نقره برای قیمتش سنجیده نمی‌گردد. ۱۶ به زر خالص اوفیر آن را قیمت نتوان کرد، و نه به جزع گرانها و یاقوت کیود. ۱۷ با طلا و آبگینه آن را برابر نتوان کرد، و زیورهای طلای خالص بدل آن نمی‌شود. ۱۸ مرجان و بلور مذکور نمی‌شود و قیمت حکمت از لعل گرانتر است. ۱۹ زبرجد حبش با آن مساوی نمی‌شود و به زرخالص سنجیده نمی‌گردد. ۲۰ پس حکمت از کجا می‌آید؟ و مکان فطانت کجا است؟ ۲۱ از چشم تمامی زندگان پنهان است، و از مرغان هوامخفی می‌باشد. ۲۲ ابدون و موت می‌گویند که آوازه آن را به گوش خود شنیده‌ایم. ۲۳ خدا راه آن را درک می‌کند و او مکانش را می‌داند. ۲۴ زیرا که او تا کرانه های زمین می‌نگرد و آنچه را که زیر تمامی آسمان است می‌بیند. ۲۵ تا وزن از برای بادقرار دهد، و آنها را به میزان ببیماید. ۲۶ هنگامی که قانونی برای باران قرار داد، و راهی برای سهام رعد، ۲۷ آنگاه آن را دید و آن را بیان کرد. آن رامهیا ساخت و هم تفتیشش نمود. ۲۸ و به انسان گفت: اینک ترس خداوند حکمت است، و ازبندی اجتناب نمودن، فطانت می‌باشد.»

**۲۹** و ایوب باز مثل خود را آورده، گفت: ۲ «کاش که من مثل ماههای پیش می‌بودم و مثل روزهایی که خدا مرا در آنها نگاه می‌داشت. ۳ هنگامی که چراغ او بر سر من می‌تابید، و با نور او به تاریکی راه می‌رفتم. ۴ چنانکه در روزهای کامرانی خود می‌بودم، هنگامی که سر خدا بر خیمه من می‌ماند. ۵ وقتی که قادر مطلق هنوز با من می‌بود، و فرزندانم به اطراف من می‌بودند. ۶ حینی که قدمهای خود را باکره می‌شستم و سخره، نهرهای روغن را برای من می‌ریخت. ۷ چون به دروازه شهر بیرون

**۲۶** پس ایوب در جواب گفت: ۲ «شخص بی‌قوت را چگونه اعانت کردی؟ و بازوی ناتوان را چگونه نجات دادی؟ ۳ شخص بی‌حکمت را چه نصیحت نمودی؟ و حقیقت امر را به فراوانی اعلام کردی! ۴ برای که سخنان را بیان کردی؟ و نفعه کیست که از تو صادر شد؟ ۵ ارواح مردگان می‌لرزد، زیر آنها وساکنان آنها. ۶ هاویه به حضور او عریان است، و ابدون را ستری نیست. (Sheol h7585) ۷ شمال را بر جو پهن می‌کند، و زمین را بر نیستی آویزان می‌سازد. ۸ آنها را در ابرهای خود می‌بندد، پس ابر، زیر آنها چاک نمی‌شود. ۹ روی تخت خود رامحجوب می‌سازد و ابرهای خویش را پیش آن می‌گستراند. ۱۰ به اطراف سطح آنها حد می‌گذارد تا کران روشنایی و تاریکی. ۱۱ ستونهای آسمان متزلزل می‌شود و از عتاب او حیران می‌ماند. ۱۲ به قوت خود دریا را به تلاطم می‌آورد، و به فهم خویش رهب را خرد می‌کند. ۱۳ به روح اوآسمانها زینت داده شد، و دست او مار تیز رو راست. ۱۴ اینک اینها حواشی طریق های او است. و چه آواز آهسته‌ای درباره او می‌شویم، لکن رعد جبروت او را کیست که بفهمد؟»

**۲۷** و ایوب دیگراره مثل خود را آورده، گفت: ۲ «به حیات خدا که حق مرابرداشته و به قادرمطلق که جان مرا تلخ نموده است. ۳ که مادامی که جانم در من باقی است و نفعه خدا در بینی من می‌باشد، ۴ یقین لبهایم به بی‌انصافی تکلم نخواهد کرد، و زبانم به فریب تنطق نخواهد نمود. ۵ حاشا از من که شما را تصدیق نمایم، و تا بعیرم کاملت خویش را از خود دور نخواهم ساخت. ۶ عدالت خود را قايم نگاه می‌دارم و آن را ترک نخواهم نمود، و دلم تازنده باشم، مرا مذمت نخواهد کرد. ۷ دشمن من مثل شیر باشد، و مقاومت کنندگانم مثل خطاکاران. ۸ زیرا امید شیر چیست هنگامی که خدا او را منقطع می‌سازد؟ و حینی که خدا جان او را می‌گیرد؟ ۹ آیا خدا فریاد او را خواهد شنید، هنگامی که مصیبت بر او عارض شود؟ ۱۰ آیا درقادرمطلق تلذذ خواهد یافت، و در همه اوقات از خدا مسالت خواهد نمود؟ ۱۱ «شما را درباره دست خدا تعلیم خواهد داد و از اعمال قادرمطلق چیزی مخفی نخواهم داشت. ۱۲ اینک جمیع شما این را ملاحظه کرده‌اید، پس چرا بالکل باطل شده‌اید. ۱۳ این است نصیب مرد شیر از جانب خدا، و میراث ظالمان که آن را از قادرمطلق می‌یابند. ۱۴ اگر فرزندان شما بسیار شوند شمشیر برای ایشان است، و ذریت او از نان سیر نخواهند شد. ۱۵ بامزاندگان او از ویا دفن خواهند شد، و بیهوشانانش گریه نخواهند کرد. ۱۶ اگرچه نقره را مثل غیر اندوخته کند، و لباس را مثل گل آماده سازد. ۱۷ او آماده می‌کند لیکن مرد عادل آن را خواهد پوشید، و صالحان نقره او را تقسیم خواهند نمود. ۱۸ خانه خود را مثل بید بنا می‌کند، و مثل سایبانی که دشتبان می‌سازد ۱۹ او دولتمند می‌خواهد اما دفن نخواهد شد. چشمان خود را می‌گشاید و نیست می‌باشد. ۲۰ ترسها مثل آب او را فرو می‌گیرد، و گردباد او را در شب می‌ریاید. ۲۱ باد شرقی او را برمی‌دارد و نابود می‌شود و او را از مکانش دور می‌اندازد، ۲۲ زیرا (خدا) بر او تیر خواهد انداخت و شفقت نخواهد نمود. اگرچه اومی خواهد

مثل ابر می‌گذرد. ۱۶ و الان جانم بر من ریخته شده است، و روزهای مصیبت، مرا گرفتار نموده است. ۱۷ شبانگاه استخوانهایم در اندرون من سفته می‌شود، و پیهام آرام ندارد. ۱۸ از شدت سختی لباسم متغیر شده است، و مرا مثل گریبان پیراهنم تنگ می‌گیرد. ۱۹ مرا در گل انداخته است، که مثل خاک و خاکستر گردیده‌ام. ۲۰ «نزد تو تضرع می‌نمایم و مرا مستجاب نمی‌کنی، و برمی‌خیزم و بر من نظر نمی‌اندازی. ۲۱ خویشتن را متبدل ساخته، بر من بیرحم شده‌ای، با قوت دست خود به من جفا می‌نمایی. ۲۲ مرا به باد برداشته، بر آن سوار گردانیدی، و مرادرتندباد پراکنده ساختی. ۲۳ زیرا می‌دانم که مرابه موت باز خواهی گردانید، و به خانه‌ای که برای همه زندگان معین است. ۲۴ یقین بر توده ویران دست خود را دراز نخواهد کرد، و چون کسی دربار گرفتار شود، آیا به این سبب استغاثه نمی‌کند؟ ۲۵ آیا برای هر مستمندی گریه نمی‌کردم، و دلم به جهت مسکین رنجیده نمی‌شد. ۲۶ لکن چون امید نیکویی داشتم بدی آمد، و چون انتظار نورکشیدم ظلمت رسید. ۲۷ احشایم می‌جوشد و آرام نمی‌گیرد، و روزهای مصیبت مرا درگرفته است. ۲۸ ماتم کنان بی‌آفتاب گردش می‌کنم و در جماعت برخاسته، تضرع می‌نمایم. ۲۹ برادرشغالان شده‌ام، و رفیق شتر مرغ گردیده‌ام. ۳۰ پوست من سیاه گشته، از من می‌ریزد، و استخوانهایم از حرارت سوخته گردیده است. ۳۱ بریط من به نوحه گری مبدل شده و نای من به آواز گریه کنندگان.

**۳۱** «با چشمان خود عهد بسته‌ام، پس چگونه بر دوشیزه‌ای نظر افکنم؟ ۲ زیرآسمت خدا از اعلی چیست؟ و نصب قادر مطلق، از اعلی علیین؟ ۳ آیا آن برای شیران هلاکت نیست؟ و به جهت عاملان بدی مصیبت نمی‌؟ ۴ آیا او راههای مرا نمی‌بیند؟ و جمیع قدمهایم را نمی‌شمارد؟ ۵ اگر با دروغ راه می‌رفتم یا پایهایم با فریب می‌شاید، ۶ مرا به میزان عدالت بسنجد، تا خدا کاملیت مرا بداند. ۷ اگر قدمهایم از طریق آواره گردیده، و قلم در پی چشمانم رفته، و لکهایم به دستهایم چسبیده باشد، ۸ پس من کشت کنم و دیگری بخورد، و محصول من از ریشه‌کنده شود. ۹ اگر قلبم به زنی فریفته شده، یا نزد در همسایه خود در کمین نشسته باشم، ۱۰ پس زن من برای شخصی دیگر آسپا کند، و دیگران بر او خنم شوند. ۱۱ زیرا که آن قباحتم می‌بود و تقصیری سزاوار حکم داوران. ۱۲ چونکه این آتشی می‌بود که تا ابدون می‌سوزانید، و تمامی محصول مرا از ریشه می‌کند. ۱۳ اگر دعوی بنده و کنیز خود را رد می‌کردم، هنگامی که بر من مدعی می‌شدند. ۱۴ پس چون خدا به ضد من برخیزد چه خواهم کرد؟ و هنگامی که تفتیش نماید به او چه جواب خواهم داد؟ ۱۵ آیا آن کس که مرا در رحم آفرید او را نیز نیافرید؟ و آیا کس واحد، ما را در رحم نسرشت؟ ۱۶ «اگر مراد مسکینان را از ایشان منع نموده باشم، و چشمان بیوه‌زان را تار گردانیده، ۱۷ اگر لقمه خود را به تنهایی خورده باشم، و یتیم از آن تناول نموده، ۱۸ و حال آنکه او از جوانیم با من مثل پدر پرورش می‌یافت، و از بطن مادرم بیوه‌ز را رهبری می‌نمودم. ۱۹ اگر کسی را از برهنگی هلاک دیده باشم، و مسکین را بدون پوشش، ۲۰ اگر

می‌رفتم و کرسی خود را در چهار سوق حاضر می‌ساختم. ۸ جوانان مرا دیده، خود را مخفی می‌ساختند، و پیران برخاسته، می‌ایستادند. ۹ سروران از سخن گفتن بازمی‌ایستادند، و دست به دهان خود می‌گذاشتند. ۱۰ آواز شریفان ساکت می‌شد و زبان به کام ایشان می‌چسبید. ۱۱ زیرا گویی که مرا می‌شنید، مرا خوشحال می‌خواند و چشمی که مرا می‌دید، برایم شهادت می‌داد. ۱۲ زیرآقیری که استغاثه می‌کرد او را می‌رهانیدم، و یتیمی که نیز معاون نداشت. ۱۳ برکت شخصی که در هلاکت بود، به من می‌رسید و دل بیوه‌ز را خوش می‌ساختم. ۱۴ عدالت را پوشیدم و مراملبس ساخت، و انصاف من مثل ردا و تاج بود. ۱۵ من به جهت کوران چشم بودم، و به جهت لنگان پای. ۱۶ برای مسکینان پدر بودم، و دعوائی را که نمی‌دانستم، تفحص می‌کردم. ۱۷ دندانهای آسیای شیر را می‌شکستم و شکار را از دندانهایم می‌ربودم. ۱۸ «و می‌گفتم، در آشیانه خود جانم خواهم سپرد و ایام خویش را مثل عنقا طویل خواهم ساخت. ۱۹ ریشه من به سوی آبها کشیده خواهد گشت، و شبنم بر شاخه‌هایم ساکن خواهد شد. ۲۰ جلال من در من تازه خواهد شد، و کمانم در دستم نو خواهد ماند. ۲۱ مرا می‌شنیدند و انتظاری کشیدند، و برای منشورت من ساکت می‌ماندند. ۲۲ بعد از کلام من دیگر سخن نمی‌گفتند و قول من بر ایشان فرو می‌چکید. ۲۳ و برای من مثل باران انتظار می‌کشیدند و دهان خویش را مثل باران آخرین باز می‌کردند. ۲۴ اگر بر ایشان می‌خندیدم باور نمی‌کردند، و نور چهره مرا تاریک نمی‌ساختند. ۲۵ راه را برای ایشان اختیار کرده، به ریاست می‌نشستم، و در میان لشکر، مثل پادشاه ساکن می‌بودم، و مثل کسی که نوحه‌گران را تسلی می‌بخشد.

**۳۰** «و اما الان کسانی که از من خردسالترند بر من استهزا می‌کنند، که کراهت می‌داشتم از اینکه پدران ایشان را با سگان گله خود بگذارم. ۲ قوت دستهای ایشان نیز برای من چه فایده داشت؟ کسانی که توانایی ایشان ضایع شده بود، ۳ از احتیاج و قحطی بی‌تاب شده، زمین خشک را در ظلمت خرابی و ویرانی می‌خاییدند. ۴ خبازی را در میان بوته‌ها می‌چیدند، و ریشه شورگیا نان ایشان بود. ۵ از میان (مردمان) رانده می‌شدند. از عقب ایشان مثل دزدان، هیاهومی کردند. ۶ در گریه‌های وادیها ساکن می‌شدند. در حفره‌های زمین و در صخره‌ها. ۷ در میان بوته‌ها عرعری می‌کردند، زیر خارها با هم جمع می‌شدند. ۸ انبای احمقان و انبای مردم بی‌نام، بیرون از زمین رانده می‌گردیدند. ۹ و اما الان سرود ایشان شده‌ام و از برای ایشان ضرب‌المثل گردیده‌ام. ۱۰ مرا مکروه داشته، از من دور می‌شوند، و از آب دهان بر رویم انداختن، بازمی‌ایستند. ۱۱ چونکه زه را بر من باز کرده، مرامبتلا ساخت. پس لگام را پیش رویم رها کردند. ۱۲ از طرف راست من انبوه عوام الناس برخاسته، پایهایم را از پیش در می‌برند، و راههای هلاکت خویش را بر من مهیا می‌سازند. ۱۳ راه مرا خراب کرده، به اذیت اقدام می‌نمایند، و خود معاونی ندارند. ۱۴ گویا از ثلمه‌های وسیع می‌آیند، و از میان خرابه‌ها بر من هجوم می‌آورند. ۱۵ ترسها بر من برگشته، آبروی مرا مثل باد تعاقب می‌کنند، و فیروزی من

کمرهای او مرا برکت نداده باشد، و از پشم گوسفندان من گرم نشده، ۲۱ اگر دست خود را بر یتیم بلند کرده باشم، هنگامی که اعانت خود را در دروازه می دیدم، ۲۲ پس بازوی من از کتفم بیفتد، و ساعدم از قلم آن شکسته شود. ۲۳ زیرا که هلاکت از خدا برای من ترس می بود و به سبب کبریاوی او توانایی نداشتم. ۲۴ اگر طلا را امید خود می ساختم و به زر خالص می گفتم تو اعتماد من هستی، ۲۵ اگر از فراوانی دولت خویش شادی می نمودم، و از اینکه دست من بسیار کسب نموده بود، ۲۶ اگر چون آفتاب می تابید بر آن نظرمی کردم و بر ماه، هنگامی که با درخشندگی سیرو می کرد. ۲۷ و دل من خفیه فریفته می شد و دهانم دستم را می بوسید. ۲۸ این نیز گناهی مستوجب قصاص می بود زیرا خدای متعال را منکر می شدم. ۲۹ اگر از مصیبت دشمن خود شادی می کردم یا حینی که بلا به او عارض می شد وجد می نمودم، ۳۰ و حال آنکه زبان خود را از گناه ورزیدن باز داشته، بر جان او لعنت را سوال نمودم. ۳۱ اگر اهل خیمه من نمی گفتند: کیست که از گوشت او سیر نشده باشد، ۳۲ غریب در کوچه شب را به سر نمی برد و در خود را به روی مسافر می گشودم. ۳۳ اگر مثل آدم، تقصیر خود را می پوشانیدم و عصبان خویش را در سینه خود مخفی می ساختم، ۳۴ از این جهت که از انبوه کثیری ترسیدم و اهانت قبایل مرا هراسان می ساخت، پس ساکت مانده، از در خود بیرون نمی رفتم. ۳۵ کاش کسی بود که مرا می شنید، اینک امضای من حاضر است. پس قادر مطلق مرا جواب دهد. و اینک کتابتی که مدعی من نوشته است. ۳۶ یقین که آن را بر دوش خود برمی داشتم و مثل تاج بر خود می بستم. ۳۷ شماره قدمهای خود را برای او بیان می کردم و مثل امیری به او تقرب می جست. ۳۸ اگر زمین من بر من فریاد می کرد و مرزهایش با هم گریه می کردند، ۳۹ اگر محصولاتش را بدون قیمت می خوردم و جان مالکانش را تلف می نمودم، ۴۰ پس خاراها به عوض گندم و کرکاس به عوض جو پرورد. سخنان ایوب تمام شد.

**۳۳** «لیکن ای ایوب، سخنان مرا استماع نما. و به تمامی کلام من گوش بگیر. ۲ اینک الان دهان خود را گشودم، و زبانم در کام متکلم شد. ۳ کلام من موافق راستی قلبم خواهد بود. و لبهایم به معرفت خالص تنطق خواهند نمود. ۴ روح خدا مرا آفریده، و نفخه قادر مطلق مرا زنده ساخته است. ۵ اگر می توانی مرا جواب ده، و پیش روی من، کلام را ترتیب داده بایست. ۶ اینک من مثل تو از خدا هستم. و من نیز از گل سرشته شده ام. ۷ اینک هیبت من تو را نخواهد ترسانید، و وقار من بر تو سنگین نخواهد شد. ۸ «یقین در گوش من سخن گفتی و آواز کلام تو را شنیدم ۹ که گفتی من زکی و بی تقصیر هستم. من پاک هستم و در من گناهی نیست. ۱۰ اینک او علتها بر من می جوید. و مرا دشمن خود می شمارد. ۱۱ پایهایم را در کنده می گذارد و همه راههایم را مراقبت می نماید. ۱۲ هان در این امر تو صادق نیستی. من تو را جواب می دهم، زیرا خدا از انسان بزرگتر است. ۱۳ چرا با او معارضه می نمایی، از این جهت که از همه اعمال خود اطلاع نمی دهد؟ ۱۴ زیرا خدا یک دفعه تکلم می کند، بلکه دو دفعه و انسان ملاحظه نمی نماید. ۱۵ در خواب، در رویای شب، چون خواب سنگین بر انسان مستولی می شود، حینی که در بستر خود در خواب می باشد. ۱۶ آنگاه گوشهای انسان را می گشاید و تادیب ایشان را ختم می سازد. ۱۷ تا انسان را از اعمالش برگرداند و تکیه را از مردمان بیوشاند. ۱۸ جان او را از حفره نگاه می دارد و حیات او را از هلاکت شمشیر. ۱۹ با در در بستر خود سرزنش می یابد، و اضطراب دایمی در استخوانهای وی است. ۲۰ پس جان او نان را مکروه می دارد و نفس او خوراک لطیف را. ۲۱ گوشت او چنان فرسوده شد که دیده نمی شود و استخوانهای وی که دیده نمی شد برهنه گردیده است. ۲۲ جان او به حفره نزدیک می شود و حیات او به هلاک کنندگان. ۲۳ «اگر برای وی یکی به منزله هزار فرشته یا متوسطی باشد، تا آنچه را که برای انسان

کمرهای او مرا برکت نداده باشد، و از پشم گوسفندان من گرم نشده، ۲۱ اگر دست خود را بر یتیم بلند کرده باشم، هنگامی که اعانت خود را در دروازه می دیدم، ۲۲ پس بازوی من از کتفم بیفتد، و ساعدم از قلم آن شکسته شود. ۲۳ زیرا که هلاکت از خدا برای من ترس می بود و به سبب کبریاوی او توانایی نداشتم. ۲۴ اگر طلا را امید خود می ساختم و به زر خالص می گفتم تو اعتماد من هستی، ۲۵ اگر از فراوانی دولت خویش شادی می نمودم، و از اینکه دست من بسیار کسب نموده بود، ۲۶ اگر چون آفتاب می تابید بر آن نظرمی کردم و بر ماه، هنگامی که با درخشندگی سیرو می کرد. ۲۷ و دل من خفیه فریفته می شد و دهانم دستم را می بوسید. ۲۸ این نیز گناهی مستوجب قصاص می بود زیرا خدای متعال را منکر می شدم. ۲۹ اگر از مصیبت دشمن خود شادی می کردم یا حینی که بلا به او عارض می شد وجد می نمودم، ۳۰ و حال آنکه زبان خود را از گناه ورزیدن باز داشته، بر جان او لعنت را سوال نمودم. ۳۱ اگر اهل خیمه من نمی گفتند: کیست که از گوشت او سیر نشده باشد، ۳۲ غریب در کوچه شب را به سر نمی برد و در خود را به روی مسافر می گشودم. ۳۳ اگر مثل آدم، تقصیر خود را می پوشانیدم و عصبان خویش را در سینه خود مخفی می ساختم، ۳۴ از این جهت که از انبوه کثیری ترسیدم و اهانت قبایل مرا هراسان می ساخت، پس ساکت مانده، از در خود بیرون نمی رفتم. ۳۵ کاش کسی بود که مرا می شنید، اینک امضای من حاضر است. پس قادر مطلق مرا جواب دهد. و اینک کتابتی که مدعی من نوشته است. ۳۶ یقین که آن را بر دوش خود برمی داشتم و مثل تاج بر خود می بستم. ۳۷ شماره قدمهای خود را برای او بیان می کردم و مثل امیری به او تقرب می جست. ۳۸ اگر زمین من بر من فریاد می کرد و مرزهایش با هم گریه می کردند، ۳۹ اگر محصولاتش را بدون قیمت می خوردم و جان مالکانش را تلف می نمودم، ۴۰ پس خاراها به عوض گندم و کرکاس به عوض جو پرورد. سخنان ایوب تمام شد.

**۳۲** پس آن سه مرد از جواب دادن به ایوب باز ماندند چونکه او در نظر خود عادل بود. ۲ آنگاه خشم الیهو ابن برکتیل بوزی که از قبیله رام بود مشتعل شد، و غضبش بر ایوب افروخته گردید، از این جهت که خویشش را از خدا عادلتر می نمود. ۳ و خشمش بر سه رفیق خود افروخته گردید، از این جهت که هر چند جواب نمی یافتند، اما ایوب را مجرم می شمردند. ۴ و الیهو از سخن گفتن با ایوب درنگ نموده بود زیرا که ایشان در عمر، از وی بزرگتر بودند. ۵ اما چون الیهو دید که به زبان آن سه مرد جوابی نیست، پس خشمش افروخته شد. ۶ و الیهو ابن برکتیل بوزی به سخن آمده، گفت: «من در عمر صغیر هستم، و شما موسفید، بنابراین ترسیده، جرات نکردم که رای خود را برای شما بیان کنم. ۷ و گفتم روزها سخن گوید، و کثرت سالها، حکمت را اعلام نماید. ۸ لیکن در انسان روحی هست، و نفخه قادر مطلق، ایشان را فطانت می بخشد. ۹ برزگان نیستند که حکمت دارند، و نه پیران که انصاف را می فهمند. ۱۰ بنابراین می گویم که مرا بشنو. و من نیز رای خود را بیان خواهم نمود. ۱۱ اینک از سخن گفتن با

راست است به وی اعلان نماید، ۲۴ آنگاه بر او ترحم نموده، خواهد گفت: او را از فرو رفتن به هاویه برهان، من کفاره‌ای پیدا نموده‌ام. ۲۵ گوشت از گوشت طفل لطیف تر خواهد شد. و به ایام جوانی خود خواهد برگشت. ۲۶ نزد خدا دعا کرده، او رامستجاب خواهد فرمود، و روی او را با شادمانی خواهد دید. و عدالت انسان را به او رد خواهد نمود. ۲۷ پس در میان مردمان سرود خوانده، خواهد گفت: گناه کردم و راستی را منحرف ساختم، و مکافات آن به من نرسید. ۲۸ نفس مرا از فرو رفتن به هاویه فدیة داد، و جان من، نور را مشاهده می‌کند. ۲۹ اینک همه این چیزها را خدایه عمل می‌آورد، دو دفعه و سه دفعه با انسان. ۳۰ تا جان او را از هلاکت برگرداند و او را از نوزندگان، منور سازد. ۳۱ ای ایوب متوجه شده، مراسم استماع نما، و خاموش باش تا من سخن رانم. ۳۲ اگر سخنی داری به من جواب بده، متکلم شو زیرا می‌خواهم تو را میری سازم. ۳۳ اگر نه، تو مرا بشنو. خاموش باش تا حکمت را به تو تعلیم دهم.»

۲۴ زورآوران را بدون تفرص خرد می‌کند، و دیگران را به جای ایشان قرار می‌دهد. ۲۵ هرآینه اعمال ایشان را تشخیص می‌نماید، و شبانگاه ایشان را واژگون می‌سازد تا هلاک شوند. ۲۶ به جای شیران ایشان را می‌زند، در مکان نظرکنندگان. ۲۷ از آن جهت که از متابعت او منحرف شدند، و در همه طریقهای وی شامل نمودند. ۲۸ تا فریاد فقیر را به او برسانند، و اوفغان مسکینان را بشنود. ۲۹ چون او آرامی دهد کیست که در اضطراب اندازد، و چون روی خود را ببوشاند کیست که او را تواند دید. خواه به امتی خواه به انسانی مساوی است، ۳۰ تا مردمان فاجرسلطنت ننمایند و قوم را به دام گرفتار نسازند. ۳۱ لیکن آیا کسی هست که به خدا بگوید: سزایافتم، دیگر عصیان نخواهم ورزید. ۳۲ و آنچه را که نمی‌بینم تو به من بیاموز، و اگر گناه کردم بardiگر نخواهم نمود. ۳۳ آیا برحسب رای تو جزا داده، خواهد گفت: چونکه تو رد می‌کنی پس نتوانی اختیار کن و نه من. و آنچه صواب می‌دانی بگو. ۳۴ صاحبان فطانت به من خواهند گفت، بلکه هر مرد حکیمی که مرا می‌شنود ۳۵ که ایوب بدون معرفت حرف می‌زند و کلام او از روی تعقل نیست. ۳۶ کاش که ایوب تا به آخر آزموده شود، زیرا که مثل شیران جواب می‌دهد. ۳۷ چونکه برنگاه خود طغیان را مزید می‌کند و در میان مادستک می‌زند و به ضد خدا سخنان بسیاری می‌گوید.»

**۳۵** ۲ «آیا این را انصاف می‌شماری که گفتمی من از خدا عادل تر هستم؟ ۳ زیرا گفته‌ای برای توجه فایده خواهد شد، و به چه چیز بیشتر از گناهم منفعت خواهم یافت. ۴ من تو را جواب می‌گویم و رفقایت را با تو. ۵ به سوی آسمانها نظر کن و ببین و افلاک را ملاحظه نما که از تو بلندترند. ۶ اگر گناه کردی به او چه رسانیدی؟ و اگر تقصیرهای تو بسیار شد برای وی چه کردی؟ ۷ اگر بی‌گناه شدی به او چه بخشیدی؟ و یا از دست تو چه چیز را گرفته است؟ ۸ شرارت تو به مردی چون تو (ضمر می‌رساند) و عدالت تو به بنی آدم (فایده می‌رساند). ۹ از کثرت ظلمها فریاد برمی‌آورند و از دست زورآوران استغاثه می‌کنند، ۱۰ و کسی نمی‌گوید که خدای آفریننده من کجا است که شبانگاه سرودها می‌بخشد ۱۱ و ما را از بهایم زمین تعلیم می‌دهد، و از پرندگان آسمان حکمت می‌بخشد. ۱۲ پس به سبب تکبر شیران فریادمی کنند اما او اجابت نمی‌نماید، ۱۳ زیرا خدا بطالت را نمی‌شنود و قادر مطلق برآن ملاحظه نمی‌فرماید. ۱۴ هرچند می‌گویی که او رانمی‌بینم، لیکن دعوی در حضور وی است پس منتظر او باش. ۱۵ و اما الان از این سبب که در غضب خویش مطالبه نمی‌کند و به کثرت گناه اعتنا نمی‌نماید، ۱۶ از این جهت ایوب دهان خود را به بطالت می‌گشاید و بدون معرفت سخنان بسیاری می‌گوید.»

**۳۶** و الیهو بازگفت: ۲ «برای من اندکی صبرکن تا تو را اعلام نمایم، زیرا از برای خدا هنوز سخنی باقی است. ۳ علم خود را از دورخواهم آورد و به خالق خویش، عدالت را توصیف خواهم نمود. ۴ چونکه حقیقت کلام من دروغ نیست، و آنکه در علم کامل است نزد تو حاضر است. ۵ اینک خدا قدیر است و کسی راهانت نمی‌کند و در قوت عقل قادر است. ۶ شیر را زنده نگاه نمی‌دارد و داد مسکینان را می‌دهد. ۷ چشمان خود را

**۳۴** پس الیهو تکلم نموده، گفت: ۲ «ای حکیمان سخنان مرا بشنوید، وای عارفان، به من گوش گیرید. ۳ زیرا گوش، سخنان را امتحان می‌کند، چنانکه کام، طعام را ذوق می‌نماید. ۴ انصاف را برای خود اختیار کنیم، و در میان خود نیکویی را بفهمیم. ۵ چونکه ایوب گفته است که بی‌گناه هستم. و خدا داد مرا از من برداشته است. ۶ هرچند انصاف با من است دروغگو شمرده شده‌ام، و هرچند بی‌تقصیرم، جراحت من علاج ناپذیر است. ۷ کدام شخص مثل ایوب است که سخریه را مثل آب می‌نوشد ۸ که در رفاقت بدکاران سالک می‌شود، و با مردان شریر رفتار می‌نماید. ۹ زیرا گفته است انسان رافایده‌ای نیست که رضامندی خدا را بجوید. ۱۰ پس الان ای صاحبان فطانت مرا بشنوید، حاشا از خدا که بدی کند. و از قادر مطلق، که ظلم نماید. ۱۱ زیرا که انسان را به حسب عملش مکافات می‌دهد، و بر هرکس موافق راهش می‌رساند. ۱۲ و به درستی که خدا بدی نمی‌کند، و قادر مطلق انصاف را منحرف نمی‌سازد. ۱۳ کیست که زمین را به او تفویض نموده، و کیست که تمامی ربیع مسکون را به او سپرده باشد. ۱۴ اگر او دل خود را به وی مشغول سازد، اگر روح و نفخه خویش را نزد خود بازگیرد، ۱۵ تمامی بشر با هم هلاک می‌شوند و انسان به خاک راجع می‌گردد. ۱۶ پس اگر فهم داری این را بشنو، و به آواز کلام من گوش ده. ۱۷ آیا کسی که از انصاف نفرت دارد سلطنت خواهد نمود؟ و آیا عادل کبیر را به گناه اسناد می‌دهی؟ ۱۸ آیا به پادشاه گفته می‌شود که لثیم هستی، یا به نجیبان که شریر می‌باشی؟ ۱۹ پس چگونه به آنکه امیران را طرفداری نمی‌نماید و دولتند را بر فقیر ترجیح نمی‌دهد. زیرا که جمیع ایشان عمل دستهای وی‌اند. ۲۰ در لحظه‌ای در نصف شب می‌میرند. قوم مشوش شده، می‌گذرند، و زورآوران بی‌واسطه دست انسان هلاک می‌شوند. ۲۱ «زیرا چشمان او بر راههای انسان می‌باشد، و تمامی قدمهایش را می‌نگرد. ۲۲ ظلمتی نیست و سایه موت نی، که خطاکاران خویشتن را در آن پنهان نمایند. ۲۳ زیرا اندک زمانی بر احدی تامل نمی‌کند تا او پیش خدا به محاکمه بیاید.»



از عادلان بر نمی گرداند، بلکه ایشان را با پادشاهان بر کرسی تا به ابد می نشاند، پس سرافراشته می شوند. ۸ اما هرگاه به زنجیرها بسته شوند، و به بندهای مصیبت گرفتار گردند، ۹ آنگاه اعمال ایشان را به ایشان می نمایند و تقصیرهای ایشان را از اینکه تکبر نموده اند، ۱۰ و گوشه‌های ایشان را برای تادیب باز می کند، و امری فرماید تا از گناه بازگشت نمایند. ۱۱ پس اگر پیشوند و او را عبادت نمایند، ایام خویش را در سعادت بسر خواهند برد، و سالهای خود را در شادمانی. ۱۲ و اما اگر نشنوند از تیغ خواهند افتاد، و بدون معرفت، جان را خواهند سپرد. ۱۳ اما آنانی که در دل، فاجرند غضب را ذخیره می نمایند، و چون ایشان را می بندد استغاثه نمی نمایند. ۱۴ ایشان در عتفان جوانی می میرند و حیات ایشان با فاسقان (تلف می شود). ۱۵ مصیبت کشتان را به مصیبت ایشان نجات می بخشد و گوش ایشان را در تنگی باز می کند. ۱۶ «پس تو را نیز از دهان مصیبت بیرون می آورد، در مکان وسیع که در آن تنگی نمی بود و زاد سفره تو از فریبهی مملو می شد، و تو از داوری شیر پر هستی، لیکن داوری و انصاف باهم ملتصقند. ۱۸ باحذر باش مبدا خشم تو را به تعدی ببرد، و زیادتی کفاره تو را منحرف سازد. ۱۹ آیا او دولت تو را به حساب خواهد آورد؟ نه طلا و نه تمامی قوای توانگری را. ۲۰ برای شب آرزومند مباش، که امت‌ها را از جای ایشان می برد. ۲۱ با حذر باش که به گناه مایل نشوی، زیرا که تو آن را بر مصیبت ترجیح داده‌ای. ۲۲ اینک خدا در قوت خود متعال می باشد. کیست که مثل او تعلیم بدهد؟ ۲۳ کیست که طریق او را به او تفویض کرده باشد؟ و کیست که بگوید تو بی انصافی نموده‌ای؟ ۲۴ به یاد داشته باش که اعمال او را تکبیر گوئی که درباره آنها مردمان می سرایند. ۲۵ جمیع آدمیان به آنها می نگرند. مردمان آنها را از دور مشاهده می نمایند. ۲۶ اینک خدا متعال است و او را نمی شناسیم. و شماره سالهای او را تفحص نتوان کرد. ۲۷ زیرا که قطره های آب را جذب می کند و آنها باران را از بخارات آن می چکاند. ۲۸ که ابرها آن را به شدت می ریزد و بر انسان به فراوانی می تراود. ۲۹ آیا کیست که بفهمد ابرها چگونه پهن می شوند، یا رعدهای خیمه او را بداند؟ ۳۰ اینک نور خود را بر آن می گستراند. و عمق های دریا را می پوشاند. ۳۱ زیرا که به واسطه آنها قوم‌ها را داوری می کند، و رزق را به فراوانی می بخشد. ۳۲ دستهای خود را با برق می پوشاند، و آن را بر هدف مامور می سازد. ۳۳ رعدش از او خبر می دهد و مواشی از برآمدن او اطلاع می دهند.

**۳۸** و خداوند ایوب را از میان گردباد خطاب کرده، گفت: «کیست که مشورت را از سخنان بی علم تارک می سازد؟ ۳ الان کمر خود را مثل مرد ببند، زیرا که از توسول می نمایم پس مرا اعلام نما. ۴ وقتی که زمین را بنیاد نهادم کجا بودی؟ بیان کن اگر فهم داری. ۵ کیست که آن را پیمایش نمود؟ اگر می دانی! و کیست که ریسمانکار را بر آن کشید؟ ۶ پایه هایش بر چه چیز گذاشته شد؟ و کیست که سنگ زاویه اش را نهاد، ۷ هنگامی که ستارگان صبح باهم ترنم نمودند، و جمیع پسران خدا آواز شادمانی دادند؟ ۸ و کیست که دریا را به درهامسدود ساخت، وقتی که به در جست و از رحم بیرون آمد؟ ۹ وقتی که ابرها را لباس آن گردانیدم و تاریکی غلیظ را قنذاقه آن ساختم. ۱۰ و حدی برای آن قرار دادم و پشت بندها و درها تعیین نمودم. ۱۱ و گفتم تا به اینجا بیا و تجاوز ننما. و در اینجا امواج سرکش تو باز داشته شود. ۱۲ «آیا تو از ابتدای عمر خود صبح را فرمان دادی، و فجر را به موضعش عارف گردانیدی؟ ۱۳ تا کرانه های زمین را فروگیرد و شیران از آن افشاندند شوند. ۱۴ مثل گل زیر خاتم مبدل می گردد. و همه چیز مثل لباس صورت می پذیرد. ۱۵ و نور شیران از ایشان گرفته می شود، و بازوی بلند شکسته می گردد. ۱۶ آیا به چشمه های دریا داخل شده، یا به عمقهای لجه رفته‌ای؟ ۱۷ آیا درهای موت برای تو باز شده است؟ یا درهای سایه موت را دیده‌ای؟ ۱۸ آیا پهنای زمین را ادراک کرده‌ای؟ خبر بده اگر این همه را می دانی. ۱۹ راه مسکن نور کدام است، و مکان ظلمت کجا می باشد، ۲۰ تا آن را به حدودش برسانی،

و راههای خانه او را درک نمی؟ ۲۱ البته می دانی، چونکه در آنوقت مولودشده، و عدد روزهایت بسیار است! ۲۲ «آیا به مخزن های برف داخل شده، و خزینه های تگرگ را مشاهده نموده ای، ۲۳ که آنها را به جهت وقت تنگی نگاه داشتیم، به جهت روزمقائله و جنگ؟ ۲۴ به چه طریق روشنایی تقسیم می شود، و باد شرقی بر روی زمین منتشر می گردد؟ ۲۵ کیست که رودخانه ای برای سیل کند، یا طریقی به جهت صاعقه ها ساخت. ۲۶ تا برزمینی که کسی در آن نیست بیبارد و بر بیابانی که در آن آدمی نباشد، ۲۷ تا ( زمین ) ویران و بایر راسیراب کند، و علفهای تازه را از آن بریواند؟ ۲۸ آیا باران را پدري هست؟ یا کیست که قطرات شبنم را تولید نمود؟ ۲۹ از رحم کیست که یخ بیرون آمد؟ و ژاله آسمان را کیست که تولید نمود؟ ۳۰ آنها مثل سنگ منجمد می شود، و سطح لجه یخ می بندد. ۳۱ آیا عقد ثریا رامی بندی؟ یا بندهای جبار را می گشایی؟ ۳۲ آیا برجهای منطقه البروج را در موسم آنها بیرون می آوری؟ و دب اکبر را با بنات او رهبری می نمایی؟ ۳۳ آیا قانون های آسمان را می دانی؟ یا آن را بر زمین مسلط می گردانی؟ ۳۴ آیا آواز خود را به ابرها می رسانی تا سیل آنها تو راپوشاند؟ ۳۵ آیا برقها را می فرستی تا روانه شوند، و به تو بگویند اینک حاضریم؟ ۳۶ کیست که حکمت را در باطن نهاد یا فطانت را به دل بخشید؟ ۳۷ کیست که با حکمت، ابرها را بشمارد؟ و کیست که مشکهای آسمان را بریزد؟ ۳۸ چون غبار گل شده، جمع می شود و کلوخها باهم می چسبند. ۳۹ آیا شکار را برای شیر ماده صید می کنی؟ و اشتهای شیر ژبان را سیر می نمایی؟ ۴۰ حینی که در ماوای خود خویشتن را جمع می کنند و در بیشه در کمین می نشینند؟ ۴۱ کیست که غذا را برای غراب آماده می سازد، چون بچه هایش نزد خدا فریاد برمی آورند، و به سبب نبودن خوراک آواره می گردند؟

۴۰ «آیا مجادله کننده با قادر مطلق مخاصمه نمایی؟ کسی که با خدا محاجه کند آن را جواب بدهد.» ۳ آنگاه ایوب خداوند را جواب داده، گفت: ۴ «اینک من حقیر هستم و به تو چه جواب دهم؟ دست خود را به دهانم گذاشتم. ۵ یک مرتبه گفتم و تکرار نخواهم کرد. بلکه دو مرتبه و نخواهم افزود.» ۶ پس خداوند ایوب را از گردباد خطاب کرد و گفت: ۷ «الآن کمر خود را مثل مرد ببند. از توسوال می نمایم و مرا اعلام کن. ۸ آیا داوری مرا نیز باطل می نمایی؟ و مرا ملزم می سازی تاخویشتن را عادل بنمایی؟ ۹ آیا تو را مثل خدا بازویی هست؟ و به آواز مثل او رعد توانی کرد؟ ۱۰ الان خویشتن را به جلال و عظمت زینت بده. و به عزت و شوکت ملیس ساز. ۱۱ شدت غضب خود را بریز و به هرکه متکبر است نظر افکنده، او را به زیر انداز. ۱۲ بر هرکه متکبر است نظر کن و او را دلیل بساز. و شیران را در جای ایشان پایمال کن. ۱۳ ایشان را با هم در خاک پنهان نما و روهای ایشان را درجای مخفی محبوس کن. ۱۴ آنگاه من نیز درباره تو اقرار خواهم کرد، که دست راست تو را نجات تواند داد. ۱۵ اینک بهیموت که او را باتو آفریده ام که علف را مثل گاو می خورد، ۱۶ همانا قوت او در کمرش می باشد، و توانایی وی در رگهای شکمش. ۱۷ دم خود را مثل سروآزاد می جنبانند. رگهای رانش بهم پیچیده است. ۱۸ استخوانهایش مثل لوله های برنجین واعضایش مثل تیرهای آهنین است. ۱۹ او افضل صنایع خدا است. آن که او را آفرید حره اش را به او داده است. ۲۰ به درستی که کوهها برایش علف می رویند، که در آنها تمامی حیوانات صحرا بازی می کنند ۲۱ زیر درختهای کنار می خوابد. در سایه نیزار و در خلاب. ۲۲ درختهای کنار او را به سایه خود می پوشاند، و بیدهای نهر،

۲۱ البته می دانی، چونکه در آنوقت مولودشده، و عدد روزهایت بسیار است! ۲۲ «آیا به مخزن های برف داخل شده، و خزینه های تگرگ را مشاهده نموده ای، ۲۳ که آنها را به جهت وقت تنگی نگاه داشتیم، به جهت روزمقائله و جنگ؟ ۲۴ به چه طریق روشنایی تقسیم می شود، و باد شرقی بر روی زمین منتشر می گردد؟ ۲۵ کیست که رودخانه ای برای سیل کند، یا طریقی به جهت صاعقه ها ساخت. ۲۶ تا برزمینی که کسی در آن نیست بیبارد و بر بیابانی که در آن آدمی نباشد، ۲۷ تا ( زمین ) ویران و بایر راسیراب کند، و علفهای تازه را از آن بریواند؟ ۲۸ آیا باران را پدري هست؟ یا کیست که قطرات شبنم را تولید نمود؟ ۲۹ از رحم کیست که یخ بیرون آمد؟ و ژاله آسمان را کیست که تولید نمود؟ ۳۰ آنها مثل سنگ منجمد می شود، و سطح لجه یخ می بندد. ۳۱ آیا عقد ثریا رامی بندی؟ یا بندهای جبار را می گشایی؟ ۳۲ آیا برجهای منطقه البروج را در موسم آنها بیرون می آوری؟ و دب اکبر را با بنات او رهبری می نمایی؟ ۳۳ آیا قانون های آسمان را می دانی؟ یا آن را بر زمین مسلط می گردانی؟ ۳۴ آیا آواز خود را به ابرها می رسانی تا سیل آنها تو راپوشاند؟ ۳۵ آیا برقها را می فرستی تا روانه شوند، و به تو بگویند اینک حاضریم؟ ۳۶ کیست که حکمت را در باطن نهاد یا فطانت را به دل بخشید؟ ۳۷ کیست که با حکمت، ابرها را بشمارد؟ و کیست که مشکهای آسمان را بریزد؟ ۳۸ چون غبار گل شده، جمع می شود و کلوخها باهم می چسبند. ۳۹ آیا شکار را برای شیر ماده صید می کنی؟ و اشتهای شیر ژبان را سیر می نمایی؟ ۴۰ حینی که در ماوای خود خویشتن را جمع می کنند و در بیشه در کمین می نشینند؟ ۴۱ کیست که غذا را برای غراب آماده می سازد، چون بچه هایش نزد خدا فریاد برمی آورند، و به سبب نبودن خوراک آواره می گردند؟

۳۹ «آیا وقت زاییدن بز کوهی را می دانی؟ یا زمان وضع حمل آهو را نشان می دهی؟ ۲ آیا ماههایی را که کامل می سازند حساب توانی کرد؟ یا زمان زاییدن آنها را می دانی؟ ۳ خم شده، بچه های خود را می زایند و از دردهای خود فارغ می شوند. ۴ بچه های آنها قوی شده، در بیابان نمو می کنند، می روند و نزد آنها بر نمی گردند. ۵ کیست که خر وحشی را رها کرده، آزاد ساخت. و کیست که بندهای گورخر را باز نمود. ۶ که من بیابان را خانه او ساختم، و شوره زار را مسکن او گردانیدم. ۷ به غوغای شهراشتهار می کند و خروش رمه بان را گوش نمی گیرد. ۸ دایره کوهها چراگاه او است و هرگونه سبزه را می طلبد. ۹ آیا گاو وحشی راضی شود که تو را خدمت نماید، یا نزد آخور تو منزل گیرد؟ ۱۰ آیا گاو وحشی را به ریسمانش به شیر توانی بست؟ یا وادیها را از عقب تو مازو خواهد نمود؟ ۱۱ آیا از اینکه قوتش عظیم است بر او اعتماد خواهی کرد؟ و کار خود را به او حواله خواهی نمود؟ ۱۲ آیا براو توکل خواهی کرد که محصولت را باز آورد و آن را به خرمنگاهت جمع کند؟ ۱۳ «بال شتر مرغ به شادی متحرک می شود و اما پر و بال او مثل لقلق نیست. ۱۴ زیرا که تخمهای خود را به زمین وامی گذارد و بر روی خاک آنها را گرم می کند ۱۵ و فراموش می کند

وی را احاطه می‌نماید. ۲۳ اینک رودخانه طغیان می‌کند، لیکن او نمی‌ترسد و اگرچه اردن دردهانش ریخته شود ایمن خواهد بود. ۲۴ آیا چون نگران است او را گرفتار توان کرد؟ یا بینی وی را با قلاب توان سفت؟

۴۱ «آیا لویاتان را با قلاب توانی کشیدی؟ یازبانش را با برسمان توانی فشردی؟ ۲ آیدار بینی او مهار توانی کشیدی؟ یا چانه‌اش را با قلاب توانی سفت؟ ۳ آیا او نزد تو تضرع زیاد خواهد نمود؟ یا سخنان ملاپم به تو خواهد گفت؟ ۴ آیا با تو عهد خواهد بست یا او را برای بندگی دایمی خواهی گرفت؟ ۵ آیا با او مثل گنجشک بازی توانی کرد؟ یا او را برای کنیزان خود توانی بست؟ ۶ آیا جماعت (صیادان) از اوداد و سند خواهند کرد؟ یا او را در میان تاجران تقسیم خواهند نمود؟ ۷ آیا پوست او را با نیزه هامملو توانی کرد؟ یا سرش را با خطافهای ماهی گیران؟ ۸ اگر دست خود را بر او بگذاری جنگ را به یاد خواهی داشت و دیگر نخواهی کرد. ۹ اینک امید به او باطل است. آیا از رویتش نیز آدمی به روی درافکننده نمی‌شود؟ ۱۰ کسی اینقدر متهور نیست که او را برانگیزند. پس کیست که در حضور من بایستد؟ ۱۱ کیست که سبقت جست، چیزی به من داده، تابه او رد نماید؟ هرچه زیر آسمان است از آن من می‌باشد. ۱۲ «درباره اعضایش خاموش نخواهم شد و از جبروت و جمال ترکیب او خبر خواهم داد. ۱۳ کیست که روی لباس او را باز تواند نمود؟ و کیست که در میان دو صف دندان‌ش داخل شود؟ ۱۴ کیست که درهای چهره‌اش را بگشاید؟ دایره دندانهایش هولناک است. ۱۵ سپرهای زورآورش فخر او می‌باشد، با مهر محکم وصل شده است. ۱۶ با یکدیگر چنان چسبیده‌اند که باد از میان آنها نمی‌گذرد. ۱۷ با همدیگر چنان وصل شده‌اند و باهم ملتصقند که جدا نمی‌شوند. ۱۸ از عطسه‌های او نور ساطع می‌گردد و چشمان او مثل پلکهای فجر است. ۱۹ از دهانش مشعلها بیرون می‌آید و شعله‌های آتش برمی‌جهد. ۲۰ از بینی‌های او دود برمی‌آید مثل دیگ جوشنده و پاتیل. ۲۱ از نفس او اخگرها افروخته می‌شود و از دهانش شعله بیرون می‌آید. ۲۲ بر گردنش قوت نشیمن دارد، و هیبت پیش رویش رقص می‌نماید. ۲۳ طبقات گوشت او بهم چسبیده است، و بر وی مستحکم است که متحرک نمی‌شود. ۲۴ دلش مثل سنگ مستحکم است، و مانند سنگ زیرین آسیا محکم می‌باشد. ۲۵ چون او برمی‌خیزد نیرومندان هراسان می‌شوند، و از خوف بی‌خود می‌گردند. ۲۶ اگر شمشیر به او انداخته شود اثر نمی‌کند، و نه نیزه و نه مزراق و نه تیر. ۲۷ آهن را مثل کاه می‌شمارد و برنج را مانند چوب پوسیده. ۲۸ تیرهای کمان او را فرار نمی‌دهد و سنگهای فلاخن نزد او به کاه مبدل می‌شود. ۲۹ عمود مثل کاه شمرده می‌شود و بر حرکت مزراق می‌خندد. ۳۰ در زیرش پاره‌های سفال تیز است و گردون پرمیخ را بر گل پهن می‌کند. ۳۱ لجه را مثل دیگ می‌جوشاند و دریا را مانند پاتیلجه عطاران می‌گرداند. ۳۲ راه را در عقب خویش تابان می‌سازد به نوعی که لجه را سفیدمو گمان می‌برند. ۳۳ بر روی خاک نظیر او نیست، که بدون خوف آفریده شده باشد. ۳۴ بر هرچیز بلند نظر می‌افکند و بر جمیع حیوانات سرکش پادشاه است.»

۴۲ و ایوب خداوند را جواب داده، گفت: ۲ «می‌دانم که به هر چیز قادر هستی، و ابدا قصد تو را منع نتوان نمود. ۳ کیست که مشورت را بی‌علم مخفی می‌سازد. لکن من به آنچه نفهمیدم تکلم نمودم. به چیزهایی که فوق از عقل من بود و نمی‌دانستم. ۴ الان بشنو تا من سخن گویم. از تو سوال می‌نمایم مرا تعلیم بده. ۵ از شنیدن گوش درباره تو شنیده بودم لیکن الان چشم من تو را می‌بیند. ۶ از این جهت از خویشتن کراهت دارم و در خاک و خاکستر توبه می‌نمایم.» ۷ واقع شد بعد از اینکه خداوند این سخنان را به ایوب گفته بود که خداوند به الیفاز تیمانی فرمود: «خشم من بر تو و بر دو رفیق‌ت افروخته شده، زیرا که درباره من آنچه راست است مثل بندهام ایوب نگفتی. ۸ پس حال هفت گوساله و هفت قوچ برای خود بگیرد و نزد بنده من ایوب رفته، قربانی سوختنی به جهت خویشتن بگذرانید و بندهام ایوب به جهت شما دعا خواهد نمود، زیرا که او را مستجاب خواهم فرمود، مبادا پاداش حماقت شما را به شما برسانم چونکه درباره من آنچه راست است مثل بندهام ایوب نگفتی.» ۹ پس الیفاز تیمانی و بلدد شوحی و صوفر نعمانی رفته، به نوعی که خداوند به ایشان امر فرموده بود عمل نمودند و خداوند ایوب را مستجاب فرمود. ۱۰ و چون ایوب برای اصحاب خود دعا کرد خداوند مصیبت او را دور ساخت و خداوند به ایوب دو پندار آنچه پیش داشته بود عطا فرمود. ۱۱ و جمیع برادرانش و همه خواهرانش و تمامی آشنایان قدیمش نزد وی آمده، در خانه‌اش با وی نان خوردند و او را درباره تمامی مصیبتی که خداوند به او رسانیده بود تعزیت گفته، تسلی دادند و هرکس یک قسیطه و هرکس یک حلقه طلا به او داد. ۱۲ و خداوند آخرایوب را بیشتر از اول او مبارک فرمود، چنانکه او را چهارده هزار گوسفند و شش هزار شتر و هزار جفت گاو و هزار الاغ ماده بود. ۱۳ و او را هفت پسر و سه دختر بود. ۱۴ و دختر اول را یمیمه و دوم را قصیعه و سوم را قرن هفوک نام نهاد. ۱۵ و در تمامی زمین مثل دختران ایوب زنان نیکو صورت یافت نشدند و پدر ایشان، ایشان را در میان برادرانشان ارثی داد. ۱۶ و بعد از آن ایوب صد و چهل سال زندگانی نمود و پسران خود و پسران پسران خود را تا پشت چهارم دید. ۱۷ پس ایوب پیر و سالخورده شده، وفات یافت.

بدانید که خداوند مرد صالح را برای خودانتخاب کرده است، و چون او را بخوانم خداوند خواهد شنید. ۴ خشم گیرید و گناه موزید. در دلها بریسترهای خود تفکر کنید و خاموش باشید. سلاه ۵ قربانی های عدالت را بگذرانید و بر خداوند توکل نمایید. ۶ بسیاری می گویند: «کیست که به ما احسان نماید؟» ای خداوند نور چهره خویش را بر ما برافراز. ۷ شادمانی در دل من پدید آورده ای، بیشتر از وقتی که غله و شیره ایشان افزون گردید. ۸ بسلامتی می خسبم و به خواب هم می روم زیرا که تو فقطای خداوند مرا در اطمینان ساکن می سازی.

۵ برای سالار مغنیان برذوات نفعه. مزمر داود ای خداوند، به سخنان من گوش بده! درتفکر من تامل فرما! ۲ ای پادشاه و خدای من، به آواز فریادم توجه کن زیرا که نزد تو دعای کنم. ۳ ای خداوند صبحگاهان آواز مرا خواهی شنید؛ بامدادان (دعای خود را) نزد تو آراسته می کنم و انتظار می کشم. ۴ زیرا تو خدایی نیستی که به شرارت راغب باشی، و گناهکار نزد تو ساکن نخواهد شد. ۵ متکبران در نظر تو نخواهند ایستاد. از همه بطلت کنندگان نفرت می کنی. ۶ دروغ گویمان را هلاک خواهی ساخت. خداوند شخص خونی و حیله گر را مکروه می دارد. ۷ و اما من از کثرت رحمت تو به خانه ات داخل خواهم شد، و از ترس تو بسوی هیکل قدس تو عبادت خواهم نمود. ۸ ای خداوند، بسبب دشمنانم مرا به عدالت خود هدایت نما و راه خود را پیش روی من راست گردان. ۹ زیرا در زبان ایشان راستی نیست؛ باطن ایشان محض شرارت است؛ گویای ایشان قبرگشاده است و زبانهای خود را جلا می دهند. ۱۰ ای خدا، ایشان را ملزم ساز تا به سبب مشورتهای خود بیفتند، و به کثرت خطایای ایشان، ایشان را دور انداز زیرا که بر تو فتنه کرده اند، ۱۱ و همه متوکلات شادی خواهند کرد و تا به ابد ترنم خواهند نمود. زیرا که ملجاء ایشان تو هستی و آتانی که اسم تو را دوست می دارند درتو وجد خواهند نمود. ۱۲ زیرا توای خداوند مردعادل را برکت خواهی داد، او را به رضامندی مثل سپهر احاطه خواهی نمود.

۶ برای سالار مغنیان برذوات اوتار برثمانی. مزمر داود ای خداوند، مرا در غضب خود توبیخ منما. و مرا در خشم خویش تادیب مکن! ۲ ای خداوند، بر من کرم فرما زیرا که پژمرده ام! ای خداوند، مرا شفا ده زیرا که استخوانهایم مضطرب است، ۳ و جان من بشدت پریشان است. پس توای خداوند، تا به کی؟ ۴ ای خداوند، رجوع کن و جانم را خلاصی ده! به رحمت خویش مرا نجات بخش! ۵ زیرا که در موت ذکر تو نمی باشد! در هاویه کیست که تو را حمد گوید؟ (Sheol h7585) ۶ از ناله خود وامانده ام! تمامی شب تخت خواب خود را غرق می کنم، و بسترخویش را به اشکها تر می سازم! ۷ چشم من ازغصه کاهیده شد و بسبب همه دشمنانم تازگردید. ۸ ای همه بدکاران از من دور شوید، زیرا خداوند آواز گریه مرا شنیده است! ۹ خداوند استغاثه مرا شنیده است. خداوند دعای

۱ خوشابحال کسی که به مشورت شیران نرود و به راه گناهکاران نایستد، و درمجلس استهراکنندگان ننشیند؛ ۲ بلکه رغبت اودر شریعت خداوند است و روز و شب درشریعت او تفکر می کند. ۳ پس مثل درختی نشانده نزد نهرهای آب خواهد بود، که میوه خود را در موسمش می دهد، و برگش پژمرده نمی گردد و هرآنچه می کند نیک انجام خواهد بود. ۴ شیران چنین نیستند، بلکه مثل کاهند که بادان را پراکنده می کند. ۵ لهنذا شیران در داوری نخواهند ایستاد و نه گناهکاران در جماعت عادلان. ۶ زیرا خداوند طریق عادلان را می داند، ولی طریق گناهکاران هلاک خواهد شد.

۲ چرا امت ها شورش نموده اند و طوائف در باطل تفکر می کنند؟ ۲ پادشاهان زمین برمی خیزند و سروران با هم مشورت نموده اند، به ضد خداوند و به ضد مسیح او؛ ۳ که بندهای ایشان را بگسلیم و زنجیرهای ایشان را از خودبیندازیم. ۴ او که بر آسمانها نشسته است می خندد. خداوند بر ایشان استهزا می کند. ۵ آنگاه در خشم خود بدیشان تکلم خواهد کرد و به غضب خویش ایشان را آشفته خواهد ساخت. ۶ «و من پادشاه خود را نصب کرده ام، بر کوه مقدس خود صهیون». ۷ فرمان را اعلام می کنم: خداوند به من گفته است: «تو پسر من هستی امروز تو را تولید کردم. ۸ از من درخواست کن و امت هارا به میراث تو خواهم داد. و اقصای زمین را ملک تو خواهم گردانید. ۹ ایشان را به عصای آهنین خواهی شکست؛ مثل کوزه کوزه گر آنها را خرد خواهی نمود.» ۱۰ الان ای پادشاهان تعقل نمایید! ای داوران جهان متنبه گردید! ۱۱ خداوند را با ترس عبادت کنید و با لرز شادی نمایید! ۱۲ پسر رابیوسید مبادا غضبناک شود، و از طریق هلاک شوید، زیرا غضب او به اندکی فروخته می شود. خوشابحال همه آتانی که بر او توکل دارند.

۳ مزمر داود وقتی که از پسر خود ایشالوم فرار کرد ای خداوند دشمنانم چه بسیار شده اند. بسیاری به ضد من برمی خیزند. ۲ بسیاری برای جان من می گویند: «به جهت او در خداخلاصی نیست.» سلاه. ۳ لیکن توای خداوند گرداگرد من سپر هستی، جلال من و فرازنده سر من. ۴ به آواز خود نزد خداوند می خوانم و مرا از کوه مقدس خوداجابت می نماید. سلاه. ۵ و اما من خسبیده، به خواب رفته و بیدار شدم زیرا خداوند مرا تقویت می دهد. ۶ ازکرورهای مخلوق نخواهم رسید که گرداگرد من صف بستهند. ۷ ای خداوند، برخیز! ای خدای من، مرا برهان! زیرا بر رخسار همه دشمنانم زدی؛ دندانهای شیران را شکستی. ۸ نجات از آن خداوند است و برکت تو بر قوم تو می باشد. سلاه.

۴ برای سالار مغنیان برذوات اوتار. مزمر داود ای خدای عدالت من، چون بخوانم مرا مستجاب فرما. در تنگی مرا وسعت دادی. بر من کرم فرموده، دعای مرا بشنو. ۲ ای فرزندان انسان تا به کی جلال من عار خواهد بود، و بطلت را دوست داشته، دروغ را خواهید طلبید؟ سلاه ۳ اما

مراجابت خواهد نمود. ۱۰ همه دشمنانم به شدت خجل و پریشان خواهند شد. روپرگردانیده، ناگهان خجل خواهند گردید.

توبیخ نموده‌ای و شیران را هلاک ساخته، نام ایشان رامحو کرده‌ای تا ابدالآباد. ۶ و اما دشمنان نیست شده خرابه های ابدی گردیده‌اند. و شهرها را ویران ساخته‌ای، حتی ذکر آنها نابود گردید. ۷ لیکن خداوند نشسته است تا ابدالآباد، و تخت خویش را برای داوری برپا داشته است. ۸ و او ربع مسکون را به عدالت داوری خواهد کرد، و امت‌ها را به راستی دادخواهد داد. ۹ و خداوند قلعه بلند برای کوفته شدگان خواهد بود، قلعه بلند در زمانهای تنگی. ۱۰ و آنانی که نام تو را می‌شناسند بر توتوکل خواهند داشت، زیرا ای خداوند تو طالبان خود را هرگز ترک نکرده‌ای. ۱۱ خداوند را که بر صهیون نشسته است بسرایید؛ کارهای او را در میان قوم‌ها اعلان نمایید، ۱۲ زیرا او که انتقام گیرنده خون است، ایشان را به یاد آورده، و فریاد مساکین را فراموش نکرده است. ۱۳ ای خداوند بر من کرم فرموده، به ظلمی که از خصمان خود می‌کشم نظر افکن! ای که برافرازنده من از درهای موت هستی! ۱۴ تا همه تسیبحات تو را بیان کنم در دروازه های دخترصهیون. در نجات تو شادی خواهم نمود. ۱۵ امت‌ها به چاهی که کنده بودند خودافتادند؛ در دامی که نهفته بودند پای ایشان گرفتار شد. ۱۶ خداوند خود را شناسانیده است و داوری کرده، و شیر از کار دست خود به دام گرفتارگردیده است. هجایون سلاه. ۱۷ شیران به هارویه خواهند برگشت و جمیع امت هایی که خدا را فراموش می‌کنند، (Sheol, h7585) ۱۸ زیرا مسکین همیشه فراموش نخواهد شد؛ امید حلیمان تا به ابد ضایع نخواهد بود. ۱۹ برخیزای خداوند تا انسان غالب نیاید. برامت‌ها به حضور تو داوری خواهد شد. ۲۰ ای خداوند ترس را بر ایشان مستولی گردان، تا امت‌ها بدانند که انسانند. سلاه.

۱۰ ای خداوند چرا دور ایستاده‌ای و خود را در وقت های تنگی پنهان می‌کنی؟ ۲ از تکبر شیران، فقیر سوخته می‌شود؛ درمشورت هایی که اندیشیده‌اند، گرفتار می‌شوند. ۳ زیرا که شیر به شهوات نفس خود فخر می‌کند، و آنکه می‌رباید شکر می‌گوید و خداوند را اهانت می‌کند. ۴ شیر در غرور خود می‌گوید: «بازخواست نخواهد کرد.» همه فکرهای او اینست که خدایی نیست. ۵ راههای او همیشه استوار است. احکام تو از او بلند و بعید است. همه دشمنان خود را به هیچ می‌شمارد. ۶ در دل خود گفته است: «هرگز جنبش نخواهم خورد، و دور به دور بدی رانخواهم دید.» ۷ دهن او از لعنت و مکر و ظلم پر است؛ زیرزبانش مشقت و گناه است؛ ۸ در کمینهای دهات می‌نشیند؛ در جایهای مخفی بی‌گناه را می‌کشد؛ چشمانش برای مسکینان مراقب است؛ ۹ در جای مخفی مثل شیر در بیشه خود کمین می‌کند؛ به جهت گرفتن مسکین کمین می‌کند؛ فقیر را به دام خود کشیده، گرفتار می‌سازد. ۱۰ پس کوفته وزبون می‌شود؛ و مساکین در زیر جباران اومی افتند. ۱۱ در دل خود گفت: «خدا فراموش کرده است؛ روی خود را پویشانیده و هرگز نخواهد دید.» ۱۲ ای خداوند برخیز! ای خدا دست خود را برافرازا؛ و مسکینان را فراموش مکن. ۱۳ چارشیر خدا را اهانت کرده، در دل خود می‌گوید: «تو بازخواست نخواهی کرد؟» ۱۴ البته دیده‌ای زیرا که تو بر مشقت و انصاف و داوری من کردی. داور عادل بر مسند نشسته‌ای. ۵ امت‌ها را

۷ سرود داود که آن را برای خداوند سرایید به سبب سخنان کوش بنیامینی ای یهوه خدای من، در تو پناه می‌برم. از همه تعاقب کنندگانم مرا نجات ده و برهان. ۲ مبدا او مثل شیر جان مرا بدرد، و خرد سازد و نجات‌دهنده‌ای نباشد. ۳ ای یهوه خدای من اگر این را کردم و اگر در دست من ظلمی پیدا شد، ۴ اگر به خیراندیشی خود بدی کردم و بی سبب دشمن خود را تاراج نمودم، ۵ پس دشمن جانم را تعاقب کند، و آن را گرفتار سازد، و حیات مرا به زمین پایمال کند، و جلالم را در خاک ساکن سازد. سلاه. ۶ ای خداوند در غضب خود برخیز، به سبب قهر دشمنانم بلند شو و برای من بیدار شو! ای که داوری را امر فرموده‌ای! ۷ و مجمع امت‌ها گرداگرد تو بیایند. و بر فوق ایشان به مقام اعلی رجوع فرما. ۸ خداوند امت‌ها را داوری خواهد نمود. ای خداوند، موافق عدالت و کمالی که در من است مرا داد بده! ۹ بدی شیران نابود شود و عادل را پادار کن زیرا امتحان کننده دلها و قلوب، خدای عادل است. ۱۰ سپر من بر خدا می‌باشد که راست دلان را نجات‌دهنده است. ۱۱ خدا داور عادل است و هر روزه خدا دشمنانک می‌شود. ۱۲ اگر بازگشت نکند شمشیر خود را تیز خواهد کرد؛ کمان خود را کشیده و آماده کرده است. ۱۳ و برای او آلات موت را مهیا ساخته و تیرهای خویش را شعله‌ور گردانیده است. ۱۴ اینک به بطالت آبتن شده، و به ظلم حامله گردیده، دروغ را زاییده است. ۱۵ خفروای کند و آن را گود نمود، و در چاهی که ساخت خود بیفتاد. ۱۶ ظلم او پرسرش خواهد برگشت و ستم او بر فرقهش فرود خواهد آمد. ۱۷ خداوند را برحسب عدالتش حمد خواهم گفت. و اسم خداوند تعالی را تسیب خواهم خواند.

۸ برای سالار مغنیان برجیت. مزمور داود ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تو در تمامی زمین، که جلال خود را فوق آسمانها گذارده‌ای! ۲ از زبان کودکان و شیرخوارگان به سبب خصمانت قوت را بنا نهادی تا دشمن و انتقام گیرنده را ساکت گردانی. ۳ چون به آسمان تو نگاه کنم که صنعت انگشتهای توست، و به ماه و ستارگانی که تو آفریده‌ای، ۴ پس انسان چیست که او را به یادآوری، وینی آدم که از او تفقد نمایی؟ ۵ او را از فرشتگان اندکی کمتر ساختی و تاج جلال و اکرام را بر سر او گذاردی. ۶ او را بر کارهای دست خودت مسلط نمودی، و همه چیز را زیر پای وی نهادی، ۷ گوسفندان و گاوان جمیع، و بهایم صحرا را نیز؛ ۸ مرغان هوا و ماهیان دریا را، و هرچه بر راههای آنها سیر می‌کند. ۹ ای یهوه خداوند ما، چه مجید است نام تو در تمامی زمین!

۹ برای سالار مغنیان بر موت لبین. مزمور داود خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت؛ جمیع عجایب تو را بیان خواهم کرد. ۲ در تو شادی و وجد خواهم نمود؛ نام تو را می‌تعال خواهم سرایید. ۳ چون دشمنانم به عقب بازگردند، آنگاه لغزیده، از حضور تو هلاک خواهند شد. ۴ زیرا انصاف و داوری من کردی. داور عادل بر مسند نشسته‌ای. ۵ امت‌ها را

غم می‌نگری، تا به‌دست خود مکافات برسانی. مسکین امر خویش را به  
توسلیم کرده است. مددکار یتیمان، تو هستی. ۱۵ بازوی گناهکار را  
بشکن. و اما شری را از شرارت او بازخواست کن تا آن را نیایی. ۱۶ خداوند  
پادشاه است تا ابدالآباد. امت‌ها از زمین او هلاک خواهند شد. ۱۷ ای  
خداوند مسالمت مسکینان را اجابت کرده‌ای، دل ایشان را استوار نموده‌ای و  
گوش خود را فرآورفته‌ای، ۱۸ تائیتیمان و کوفته شدگان را دادرسی کنی.  
انسانی که از زمین است، دیگر نترساند.

۱۱ برای سالار مغنیان. مزمور داود بر خداوند توکل می‌دارم. چرا به‌جانم  
می‌گویی: «مثل مرغ به کوه خودبگریزید. ۲ زیرا اینک شریران کمان را  
می‌کشند و تیر را به زه نهاده‌اند، تا بر راست دلان در تاریکی بیندازند. ۳  
زیرا که ارکان منهدم می‌شوند و مرد عادل چه کند؟» ۴ خداوند در هیکل  
قدس خود است و کرسی خداوند در آسمان. چشمان او می‌نگرد، پلکهای  
وی بنی آدم را می‌آزماید. ۵ خداوند مرد عادل را امتحان می‌کند؛ و اما از  
شریر و ظلم دوست، جان او نفرت می‌دارد. ۶ بر شریر دامها و آتش و کبریت  
خواهد بارانید، و باد سموم حصه پیکال ایشان خواهد بود. ۷ زیرا خداوند  
عادل است و عدالت را دوست می‌دارد، و راستان روی او را خواهد دید.

۱۲ برای سالار مغنیان برثمانی. مزمور داود ای خداوند نجات بده زیرا  
که مردمقدس نابود شده است و امانه از میان بنی آدم نایاب گردیده‌اند! ۲  
همه به یکدیگر دروغ می‌گویند؛ به لبهای چاپلوس و دل منافق سخن  
می‌رانند. ۳ خداوند همه لبهای چاپلوس را منقطع خواهد ساخت، و هر  
زبانی را که سخنان تکبرآمیز بگوید. ۴ که می‌گویند: «به زبان خویش غالب  
می‌آیم. لبهای ما با ما است. کیست که بر ما خداوند باشد؟» ۵ خداوند  
می‌گوید: «به‌سبب غارت مسکینان و ناله فقیران، الان برمی‌خیزم و او را  
در نجاتی که برای آن آه می‌کشد برپا خواهم داشت.» ۶ کلام خداوند  
کلام طاهر است، نقره مصفای در قال زمین که هفت مرتبه پاک شده  
است. ۷ توای خداوند ایشان را محافظت خواهی نمود؛ از این طبقه و تا  
ابدالآباد محافظت خواهی فرمود. ۸ شریران به هر جانب می‌خرامند، وقتی  
که خبثت در بنی آدم بلند می‌شود.

۱۳ برای سالار مغنیان. مزمور داود ای خداوند تا به کی همیشه  
مرافرموش می‌کنی؟ تا به کی روی خود را از من خواهی پوشید؟ ۲ تا به  
کی در نفس خود مشورت بکنم و در دلم هرروزه غم خواهد بود؟ تا به  
کی دشمنم بر من سرافراشته شود؟ ۳ ای پیهو خدای من نظر کرده، مرا  
مستجاب فرما! چشمانم را روشن کن مبادا به خواب موت بخشیم. ۴  
مبادا دشمنم گوید بر او غالب آمدم و مخالفانم از پیریشانی‌ام شادی نمایند.  
۵ و اما من به رحمت تو توکل می‌دارم؛ دل من در نجات تو شادی خواهد  
کرد. ۶ برای خداوند سرود خواهم خواند زیرا که به من احسان نموده  
است.

۱۴ برای سالار مغنیان. مزمور داود احمق در دل خود می‌گوید که  
خدایی نیست. کارهای خود را فاسد و مکروه ساخته‌اند و نیکوکاری  
نیست. ۲ خداوند از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا ببیند که آیا فهمیم  
و طالب خدایی هست؟ ۳ همه روگردانیده، با هم فاسد شده‌اند. نیکوکاری  
نیست یکی هم نی. ۴ آیا همه گناهکاران بی‌معرفت هستند که قوم مرا  
می‌خورند چنانکه نان می‌خورند؟ و خداوند را نمی‌خوانند؟ ۵ آنگاه ترس بر  
ایشان مستولی شد؛ زیرا خدادر طبقه عادلان است. ۶ مشورت مسکین را  
خجل می‌سازد؛ چونکه خداوند ملجای اوست. ۷ کاش که نجات اسرائیل  
از صهیون ظاهر می‌شد! چون خداوند اسیری قوم خویش را برگرداند، یعقوب  
وجد خواهد نمود و اسرائیل شادمان خواهد گردید.

۱۵ مزمور داود ای خداوند کیست که در خیمه تو فرودآید؟ و کیست  
که در کوه مقدس توساکن گردد؟ ۲ آنکه بی‌عیب سالک باشد و عدالت را  
به‌جا آورد، و در دل خویش راست گو باشد، ۳ که به زبان خود غیبت  
ننماید؛ و به همسایه خود بدی نکند و درباره اقارب خویش مذمت را قبول  
ننماید، ۴ که در نظر خود حقیر و خوار است و آتانی را که از خداوند  
می‌ترسند مکرم می‌دارد و قسم به ضرر خود می‌خورد و تغییر نمی‌دهد. ۵  
نقره خود را به سود نمی‌دهد و رشوه بر بی‌گناه نمی‌گیرد. آنکه این را  
به‌جا آورد تا ابدالآباد جنبش نخواهد خورد.

۱۶ مکتوم داود ای خدا مرا محافظت فرما، زیرا برتو توکل می‌دارم.  
۲ خداوند را گفتم: «تو خداوند من هستی. نیکویی من نیست غیر از  
تو.» ۳ و اما مقدسانی که در زمین‌اند و فاضلان، تمامی خوشی من در  
ایشان است. ۴ دردهای آتانی که عقب (خدای) دیگر می‌شانی، بسیار  
خواهد شد. هدایای خونی ایشان را نخواهم ریخت، بلکه نام ایشان را به  
زبانم نخواهم آورد. ۵ خداوند نصیب قسمت و کاسه من است. توفقه مرا  
نگاه می‌داری. ۶ خطه‌های من به‌جایهای خوش افتاد. میراث بیهی به من  
رسیده است. ۷ خداوند را که مرا نصیحت نمود، متبارک می‌خوانم.  
شبانگاه نیز قلبم مرا تنبیه می‌کند. ۸ خداوند را همیشه پیش روی خود  
می‌دارم. چونکه به‌دست راست من است، جنبش نخواهم خورد. ۹ از  
این‌رو دلم شادی می‌کند و جلالم به وجد می‌آید؛ جسمم نیز در اطمینان  
ساکن خواهد شد. ۱۰ زیرا جانم را در عالم اموات ترک نخواهی کرد، و  
قدوس خود را نخواهی گذاشت که فسادار ببیند. (Sheol h7585) ۱۱  
طریق حیات را به من خواهی آموخت. به حضور تو کمال خوشی است و  
به‌دست راست تو لذت‌ها تا ابدالآباد!

۱۷ صلوات داود ای خداوند، عدالت را بشنو و به فریاد من توجه فرما!  
و دعای مرا که از لب بی‌ریا می‌آید، گوش بگیر! ۲ داد من از حضور  
تو صادر شود؛ چشمان تو راستی را ببیند. ۳ دل مرا از موده‌ای، شبانگاه از آن  
تفقد کرده‌ای. مرا قال گذاشته‌ای و هیچ نیافته‌ای، زیرا عزیمت کردم که  
زبانم تجاوز نکند. ۴ و اما کارهای آدمیان به کلام لبهای تو؛ خود را از  
راههای ظالم نگاه داشتیم. ۵ قدمهایم به آثار تو قائم است، پس پایهایم

نخواهد لغزید. ۶ ای خدا تو را خوانده‌ام زیرا که مرا اجابت خواهی نمود. گوش خود را به من فراگیر و سخن مرا بشنو. ۷ رحمت های خود را امتیاز ده، ای که متوکلان خویش را به‌دست راست خود از مخالفان ایشان می‌رهانی. ۸ مرا مثل مردمک چشم نگاه دار؛ مرا زیر سایه بال خود پنهان کن، ۹ از روی شیرانی که مرا خراب می‌سازند، از دشمنان جانم که مرا احاطه می‌کنند. ۱۰ دل فربه خود را بسته‌اند. به زبان خویش سخنان تکبرآمیزی گویند. ۱۱ الان قدمهای ما را احاطه کرده‌اند، وچشمان خود را دوخته‌اند تا ما را به زمین بیندازند. ۱۲ مثل او مثل شیری است که در دریدن حریص باشد، و مثل شیر ژبان که در بیشه خود درکمین است. ۱۳ ای خداوند برخیز و پیش روی وی درآمده، او را بینداز و جانم را از شیر به شمشیر خود برهان، ۱۴ از آدمیان، ای خداوند، به‌دست خویش، از اهل جهان که نصیب ایشان در زندگانی است. که شکم ایشان را به ذخایر خود پر ساخته‌ای و از اولاد سیر شده، زیادی مال خود را برای اطفال خویش ترک می‌کنند. ۱۵ و اما من روی تو را در عدالت خواهم دید و چون بیدار شوم از صورت تو سیر خواهم شد.

**۱۸** برای سالار مغنیان، مزمور داود بنده خداوند که کلام این سرود را به خداوند گفت، در روزی که خداوند او را از دست همه دشمنانش و از دست شاول رهایی داد. پس گفت: ای خداوند! ای قوت من! تو را محبت می‌نمایم. ۲ خداوند صخره من است و ملجأ و نجات‌دهنده من. خدایم صخره من است که در او پناه می‌برم. سبیر من و شاخ نجاتم و قلعه بلند من. ۳ خداوند را که سزوار کل حمد است، خواهم خواند. پس، از دشمنانم رهایی خواهم یافت. ۴ رسته‌های موت مرا احاطه کرده، و سیلابهای شرارت مرا ترسانیده بود. ۵ رسته‌های گور دور مرا گرفته بود و دامهای موت پیش روی من درآمده. (Sheol h7585) ۶ در تنگی خود خداوند را خواندم و نزد خدای خویش استغاثه نمودم. او آواز مرا از هیكل خود شنید و استغاثه من به حضورش به گوش وی رسید. ۷ زمین متزلزل و مرتعش شده، اساس کوه‌ها بلرزید و متزلزل گردید چونکه خشم او افروخته شد. ۸ دخان از بینی او برآمد و نار از دهانش ملتهب گشت و آتشها از آن افروخته گردید. ۹ آسمان را خم کرده، نزول فرمود و زیر پای وی تاریکی غلیظ می‌بود. ۱۰ برکروی سوار شده، پرواز نمود و بر بالهای باد طیران کرد. ۱۱ تاریکی را پرده خود و خیمه‌ای گرداگرد خویش بساخت، تاریکی آنها و ابرهای متراکم را. ۱۲ از تابش پیش روی وی ابرهایش می‌شتافتند، تگرگ و آتشفشای افروخته. ۱۳ و خداوند از آسمان رعد کرده، حضرت اعلی آواز خود را بداد، تگرگ و آتشفشای افروخته را. ۱۴ پس تیرهای خود را فرستاده، ایشان را پراکنده ساخت، و برقه‌ها بینداخت و ایشان را پریشان نمود. ۱۵ آنگاه عمق های آب ظاهر شد و اساس ربع مسکون مکشوف گردید، از تنبیه توای خداوند، از نفعه باد بینی تو! ۱۶ پس، از اعلی فرستاده، مرا برگرفت و از آبهای بسیار بیرون کشید. ۱۷ و مرا از دشمنان زورآورم رهایی داد و از خصمانم، زیرا که از من توانا تر بودند. ۱۸ در روز بلای من پیش رویم درآمدند، لیکن خداوند تکیه گاه من

**۱۹** برای سالار مغنیان. مزمور داود آسمان جلال خدا را بیان می‌کند و فلک از عمل دستهایش خبر می‌دهد. ۲ روز سخن می‌راند تا روز و شب معرفت را اعلان می‌کند تا شب. ۳ سخن نیست و کلامی نی و آواز آنها شنیده نمی‌شود. ۴ قانون آنها در تمام جهان بیرون رفت و بیان آنها تا

اقتضای ربع مسکون. ۵ خیمه‌ای برای آفتاب در آنها قرار داد؛ و او مثل داماد از حجله خود بیرون می‌آید و مثل پهلوان ازدیودن در میدان شادی می‌کند. ۶ خروجه از کرانه آسمان است و مدارش تا به کرانه دیگر؛

و هیچ چیز از حرارتش مستور نیست. ۷ شریعت خداوند کامل است و جان رابرمی گرداند؛ شهادت خداوند امین است و جاهل را حکیم می‌گرداند. ۸ فرائض خداوند راست است و دل را شاد می‌سازد. امر خداوند پاک است و چشم را روشن می‌کند. ۹ ترس خداوند طهارت و ثابت تا ابدالابد. احکام خداوند حق و تمام عدل است. ۱۰ از طلا مرغوب تر و از زرخالص بسیار. از شهد شیرینتر و از قطرات شانه غسل. ۱۱ بنده تو نیز از آنها متنبه می‌شود، و درحفظ آنها ثواب عظیمی است. ۱۲ کیست که سهوهای خود را بداند؟ مرا از خطایای مخفی‌ام طاهر ساز. ۱۳ بنده ات را نیز از اعمال متکبران باز دار تا بر من مسلط نشود؛ آنگاه بی‌عیب و از گناه عظیم مرا خواهم بود. ۱۴ سخنان زبانم و تفکر دلم منظور نظر تو باشد، ای خداوند که صخره من و نجات‌دهنده من هستی!

۲۰ برای سالار مغنیان. مزمور داود خداوند تو را در روز تنگی مستجاب فرماید. نام خدای یعقوب تو را سرفراز نماید. ۲ نصرت برای تو از قدس خود بفرستد و تو را از صهیون تایید نماید. ۳ جمیع هدایای تو رابه یاد آورد و قربانی‌های سوختنی تو را قبول فرماید. سلاه. ۴ موافق دل تو به تو عطا فرماید و همه مشورت‌های تو را به انجام رساند. ۵ به نجات تو خواهیم سرایید و به نام خدای خود، علم خود را خواهیم افراشت. خداوند تمامی مسالت تو را به انجام خواهد رسانید. ۶ الان دانستم که خداوند مسیح خود رامی رهند. از فلک قدس خود او را اجابت خواهند نمود، به قوت نجات بخش دست راست خویش. ۷ اینان ارباب‌ها را و آنان اسبها را، اما ما نام یهوه خدای خود را ذکر خواهیم نمود. ۸ ایشان خیم شده، افتاده‌اند و اما ما برخاسته، ایستاده‌ایم. ۹ ای خداوند نجات بده! پادشاه در روزی که بخوانیم، ما را مستجاب فرماید.

۲۱ برای سالار مغنیان. مزمور داود ای خداوند در قوت تو پادشاه شادی می‌کند و در نجات تو چه بسیار به وجد خواهد آمد. ۲ مراد دل او را به وی بخشیدی و مسالت زبانش را از او دریغ نداشتی. سلاه. ۳ زیرابه برکات نیکو بر مراد او سبقت جستی. تاجی از زر خالص بر سر وی نهادی. ۴ حیات را از تو خواست و آن را به وی دادی، و طول ایام را تا ابدالابد. ۵ جلال او به سبب نجات تو عظیم شده. اکرام و حشمت را بر او نهاده‌ای. ۶ زیرا او رامبارک ساخته‌ای تا ابدالابد. به حضور خود او رابی نهایت شادمان گردانیده‌ای. ۷ زیرا که پادشاه برخداوند توکل می‌دارد، و به رحمت حضرت اعلی جنبش نخواهد خورد. ۸ دست تو همه دشمنان را خواهد دریافت. دست راست تو آسانی را که از تو نفرت دارند خواهد دریافت. ۹ در وقت غضب خود، ایشان را چون تنور آتش خواهی ساخت. خداوند ایشان را در خشم خود خواهد بلعید و آتش ایشان را خواهد خورد. ۱۰ نمره ایشان را از زمین هلاک خواهی ساخت و ذریت ایشان را از میان بنی آدم. ۱۱ زیرا قصد بدی برای تو کردند و مکایدی را اندیشیدند که آن را نتوانستند



را زنده نخواهد ساخت. ۳۰ ذریتی او را عبادت خواهند کرد و دربار خداوند طبقه بعد را اخبار خواهند نمود. ۳۱ ایشان خواهند آمد و از عدالت او خیرخواهند داد، قومی را که متولد خواهند شد که او این کار کرده است.

ترسندگان او است و عهد او تا ایشان را تعلیم دهد. ۱۵ چشمان من دائم بسوی خداوند است زیرا که او پایهای مرا از دام بیرون می‌آورد. ۱۶ بر من ملتفت شده، رحمت بفرما زیرا که منفرد و مسکین هستم. ۱۷ تنگبهای دل من زیاد شده است. مرا از مشقت های من بیرون آور. ۱۸ بر مسکنت و رنج من نظر افکن و جمیع خطایایم را بیامرز. ۱۹ بردشمنانم نظر کن زیرا که بسیاریند و به کینه تلخ به من کینه می‌ورزند. ۲۰ جانم را حفظ کن و مرارهایی ده تا خجل نشوم زیرا بر تو توکل دارم. ۲۱ کمال و راستی حافظ من باشند زیرا که منتظر تو هستم. ۲۲ ای خدا اسرائیل را خلاصی ده، از جمیع مشقتهای وی.

**۲۳** مزمور داود خداوند شبان من است. محتاج به هیچ چیز نخواهم بود. ۲ در مرتعهای سبزم می‌خواباند. نزد آبهای راحت مرا رهبری می‌کند. ۳ جان مرا برمی گرداند. و به خاطر نام خود به راههای عدالت هدایت می‌نماید. ۴ چون در وادی سایه موت نیز راه روم از بدی نخواهم ترسید زیرا تو با من هستی. عصا و چوب دستی تو مرا تسلی خواهد داد. ۵ سفرهای برای من به حضور دشمنانم می‌گسترانی. سر مرا به روغن تدهین کرده‌ای و کاسه‌ام لبریز شده است. ۶ هرآینه نیکویی و رحمت تمام ایام عمرم در پی من خواهد بود. و در خانه خداوند ساکن خواهم بود تا ابدالابد.

**۲۶** مزمور داود ای خداوند مرا داد بده زیرا که من در کمال خود رفتار نموده‌ام و بر خداوند توکل داشته‌ام، پس نخواهم لغزید. ۲ ای خداوند مرا امتحان کن و مرا بیازما. باطن و قلب مرا صافی گردان. ۳ زیرا که رحمت تو در مد نظر من است و در راستی تو رفتار نموده‌ام ۴ با مردان باطل ننشسته‌ام و با منافقین داخل نخواهم شد. ۵ از جماعت بدکاران نفرت می‌دارم و با طالحین نخواهم نشست. ۶ دستهای خود را در صفای شویم. مذبح تو را ای خداوند طواف خواهم نمود. ۷ تا آواز حمد تو را بشنوم و عجایب تو را اخبار نمایم. ۸ ای خداوند محل خانه تو را دوست می‌دارم و مقام سکونت جلال تو را. ۹ جانم را با گناهکاران جمع مکن و نه حیات مرا با مردمان خون ریز. ۱۰ که در دستهای ایشان آزار است و دست راست ایشان پر از رشوه است. ۱۱ و اما من در کمال خود سالک می‌باشم. مرا خلاصی ده و بر من رحم فرما. ۱۲ پایم در جای هموار ایستاده است. خداوند را در جماعت‌ها متبارک خواهم خواند.

**۲۴** مزمور داود زمین و پری آن از آن خداوند است. ربیع مسکون و ساکنان آن. ۲ زیرا که او اساس آن را بر دریاها نهاد. و آن را بر نهرها ثابت گردانید. ۳ کیست که به کوه خداوند برآید؟ و کیست که به مکان قدس او ساکن شود؟ ۴ او که پاک دست و صاف دل باشد، که جان خود را به بطلالت ندهد و قسم دروغ نخورد. ۵ او برکت را از خداوند خواهد یافت. و عدالت را از خدای نجات خود. ۶ این است طبقه طالبان او. طالبان روی توای (خدای) یعقوب. سلاه. ۷ ای دروازه‌ها سرهای خود را برافزاید! ای درهای ابدی برافراشته شوید تا پادشاه جلال داخل شود! ۸ این پادشاه جلال کیست؟ خداوند قدیر و جبار؟ خداوند که در جنگ جبار است. ۹ ای دروازه‌ها، سرهای خود را برافزاید! ای درهای ابدی برافزاید تا پادشاه جلال داخل شود! ۱۰ این پادشاه جلال کیست؟ پیهوه صباویوت پادشاه جلال اوست. سلاه.

**۲۷** مزمور داود خداوند نور من و نجات من است از که بترسم؟ خداوند ملجای جان من است از که هراسان شوم؟ ۲ چون شیران بر من نزدیک آمدند تا گوشت مرا بخورند، یعنی خصمان و دشمنانم، ایشان لغزیدند و افتادند. ۳ اگر لشکری بر فرود آید دلم نخواهد ترسید. اگر جنگ بر من برپا شود، در این نیز اطمینان خواهم داشت. ۴ یک چیز از خداوند خواستم و آن را خواهم طلبید: که تمام ایام عمرم در خانه خداوند ساکن باشم تا جمال خداوند را مشاهده کنم و در هیكل او تفکر نمایم. ۵ زیرا که در روز بلا مرا در سایبان خود نهفته، در پرده خیمه خود مرا مخفی خواهد داشت و مرا بر صخره بلند خواهد ساخت. ۶ والان سرم بر دشمنانم گرداگردم برافراشته خواهد شد. قربانی های شادکامی را در خیمه او خواهم گذرانید و برای خداوند سرود و تسبیح خواهم خواند. ۷ ای خداوند چون به آواز خود می‌خوانم مرا بشنو و رحمت فرموده، مرا مستجاب فرما. ۸ دل من به تو می‌گوید (که گفته‌ای): «رو می‌بطلبید.» بلی روی تو را ای خداوند خواهم طلبید. ۹ روی خود را از من مپوشان و بنده خود را در خشم برمگردان. تو مددکار من بوده‌ای. ای خدای نجاتم، مرا رد مکن و ترک منما. ۱۰ چون پدر و مادرم مرا ترک کنند، آنگاه خداوند مرا برمی‌دارد. ۱۱ ای خداوند طریق خود را به من بیاموز و به سبب دشمنانم مرا به راه

**۲۵** مزمور داود ای خداوند بسوی تو جان خود را برمی‌افزایم. ای خدای من بر تو توکل می‌دارم. ۲ پس مگذار که خجل بشوم و دشمنانم بر من فخر نمایند. ۳ بلی هرکه انتظار تو می‌کشد خجل نخواهد شد. آنانی که بی سبب خیانت می‌کنند خجل خواهند گردید. ۴ ای خداوند طریق های خود را به من بیاموز و راههای خویش را به من تعلیم ده. ۵ مرا به راستی خود سالک گردان و مرا تعلیم ده زیرا تو خدای نجات من هستی. تمامی روز منتظر تو بوده‌ام. ۶ ای خداوند احسانات و رحمت های خود را بیاد آور چونکه آنها از ازل بوده است. ۷ خطایای جوانی و عصیانم را بیاد میآور. ای خداوند به رحمت خود و به خاطر نیکویی خویش مرا یاد کن. ۸ خداوند نیکو و عادل است. پس به گناه کاران طریق را خواهد آموخت. ۹ مسکینان را به انصاف رهبری خواهد کرد و به مسکینان طریق خود را تعلیم خواهد داد. ۱۰ همه راههای خداوند رحمت و حق است برای آنانی که عهد و شهادت او را نگاه می‌دارند. ۱۱ ای خداوند به خاطر اسم خود، گناه مرا بیامرز زیرا که بزرگ است. ۱۲ کیست آن آدمی که از خداوند می‌ترسد؟ او را بطریقی که اختیار کرده است خواهد آموخت. ۱۳ جان او در نیکویی شب را بسر خواهد برد. و ذریت او وارث زمین خواهد شد. ۱۴ سر خداوند با

راست هدایت فرما. ۲۲ مرا به خواهش خصمانم مسپار، زیرا که شهودکذبه و دمنندگان ظلم بر من برخاسته‌اند. ۱۳ اگرپاور نمی کردم که احسان خداوند را در زمین زندگان ببینم. ۱۴ برای خداوند منتظر باش و قوی شو و دلت را تقویت خواهد داد. بلی منتظرخداوند باش.

**۲۸** مزمور داود ای خداوند، نزد تو فریاد برمی آورم. ای صخره من، از من خاموش مباش. مبدا اگر از من خاموش شوی، مثل آنانی باشم که به حفره فرو می‌روند. ۲ آواز تضرع مرا بشنو چون نزد تو استغاثه می‌کنم و دست خود را به محراب قدس تو برمی افرازم. ۳ مرا با شریان و بدکاران مکش که با همسایگان خود سخن صلح‌آمیزی گویند و آزار در دل ایشان است. ۴ آنها را به حسب کردار ایشان و موافق اعمال زشت ایشان بده آنها را مطابق عمل دست ایشان بده و رفتارایشان را به خود ایشان رد نما. ۵ چونکه در اعمال خداوند و صنعت دست وی تفکر نمی‌کنند. ایشان را منهدم خواهی ساخت و بنا نخواهی نمود. ۶ خداوند مبارک باد زیرا که آواز تضرع مرا شنیده است. ۷ خداوند قوت من و سپر من است. دلم بر او توکل داشت و مدد یافته‌ام. پس دل من به وجد آمده است و به سرود خود او را حمدخواهم گفت. ۸ خداوند قوت ایشان است و برای مسیح خود قلعه نجات. ۹ قوم خود را نجات ده و میراث خود را مبارک فرما. ایشان را رعایت کن و پرافراز تا ابدالباد.

**۳۱** برای سالار مغنیان. مزمور داود ای خداوند بر تو توکل دارم پس خجل نشوم تا به ابد. در عدالت خویش مرا نجات بده. ۲ گوش خود را به من فراگیر و مرا به زودی برهان. برایم صخره‌ای قوی و خانه‌ای حصین باش تا مرا خلاصی دهی. ۳ زیرا صخره وقلعه من تو هستی. به‌خاطر نام خود مرا هدایت و رهبری فرما. ۴ مرا از دامی که برایم پنهان کرده اندیرون آور. ۵ زیرا قلعه من تو هستی. روح خود را به‌دست تو می‌سپارم. ای یهوه خدای حق تو مرافدیه دادی. ۶ از آنانی که باطیل دروغ را پیروی می‌کنند نفرت می‌کنم. و اما من بر خداوند توکل می‌دارم. ۷ به رحمت تو وجد و شادی می‌کنم زیرا مشقت مرا دیده و جانم را در تنگیها شناخته‌ای. ۸ مرا به‌دست دشمن اسپرنساخته‌ای. پایهای مرا بجای وسیع قائم گردانیده‌ای. ۹ ای خداوند بر من رحمت فرما زیرا در تنگی هستم. چشم من از غصه کاهیده شد، بلکه جانم وجسدم نیز. ۱۰ زیرا که حیاتم از غم و سالهایم ازناله فانی گردیده است. قوتم از گناهم ضعیف واستخوانهایم پوسیده شد. ۱۱ نزد همه دشمنانم عار گردیده‌ام. خصوص نزد همسایگان خویش و باعث خوف آشنایان شده‌ام. هرکه مرا بیرون بینداز من می‌گریزد. ۱۲ مثل مرده از خاطر فراموش شده‌ام و مانند ظرف تلف شده گردیده‌ام. ۱۳ زیرا که بهتان را از بسیاری شنیدم و خوف گرداگرد من می‌باشد، زیرا بر من با هم مشورت می‌کنند و در قصد جانم تفکر می‌نمایند. ۱۴ و اما من بر تو ای خداوند توکل می‌دارم و گفته‌ام خدای من توهستی. ۱۵ و قتهای من در دست تو می‌باشد. مرا از دست دشمنانم و جفاکنندگانم خلاصی ده. ۱۶ روی خود را برینده ات تابان ساز و مرا به رحمت خود نجات بخش. ۱۷ ای خداوند خجل نشوم چونکه تو را خوانده‌ام. شریان خجل شوندو در حفره خاموش باشند. (Sheol h7585) ۱۸ لبهای دروغ گوکنگ شود که به درشتی و تکبر و استهانت برعادلان سخن می‌گوید. ۱۹ زهی عظمت احسان توکه برای ترسدگانگت ذخیره کرده‌ای و برای متوکلانت پیش بنی آدم ظاهر ساخته‌ای. ۲۰ ایشان را در پرده روی خود از مکاید مردم خواهی پوشانید. ایشان را در خیمه‌ای از عداوت زبانها مخفی خواهی داشت.

**۲۹** مزمور داود ای فرزندان خدا، خداوند را توصیف کنید. جلال و قوت را برای خداوندتوصیف نمایید. ۲ خداوند را به جلال اسم اوتمجید نمایید. خداوند را در زینت قدوسیت سجده کنید. ۳ آواز خداوند فوق آنها است. خدای جلال رعد می‌دهد. خداوند بالای آبهای بسیار است. ۴ آواز خداوند با قوت است. آوازخداوند با جلال است. ۵ آواز خداوند سروهای آزاد را می‌شکند. خداوند سروهای آزاد لبنان رامی شکند. ۶ آنها را مثل گوساله می‌جهاند. لبنان و سیرون را مثل بچه گاو وحشی. ۷ آواز خداوندزبان‌های آتش را می‌شکافد. ۸ آواز خداوندصحرا را متزلزل می‌سازد. خداوند صحرای قادش را متزلزل می‌سازد. ۹ آواز خداوند غزالهارا به درد زه می‌اندازد، و جنگل را بی‌برگ می‌گرداند. و در هیکل او جمیع جلال را ذکر می‌کنند. ۱۰ خداوند بر طوفان جلوس نموده. خداوند نشسته است پادشاه تا ابدالباد. ۱۱ خداوند قوم خود را قوت خواهد بخشید. خداوند قوم خود را به سلامتی مبارک خواهدنمود.

**۳۰** سرود برای متبرک ساختن خانه. مزمور داود ای خداوند تو را تسبیح می‌خوانم زیرا که مرا بالا کشیدی و دشمنانم را بر من مفتخر نساختی. ۲ ای یهوه خدای من! نزد تو استغاثه نمودم و مرا شفا دادی. ۳ ای خداوندجانم را از حفره برآوردی. مرا زنده ساختی تا به هوایه فروزوم. (Sheol h7585) ۴ ای مقدسان خداوند او را بسرایید و به ذکر قدوسیت او حمد گوید! ۵ زیرا که غضب او لحظه‌ای است و در رضامندی اوزندگان. شامگاه گریه نزیل می‌شود. صبحگاهان شادی رخ می‌نماید. ۶ و اما من در کامیابی خودگفتم: «جنین نخواهم خورد تا ابدالباد.» ۷ ای خداوند

متکبران رامجازات کثیر می دهد. ۲۴ قوی باشید و دل شما راتقویت خواهد داد. ای همگانی که برای خداوندانتظار می کشید!

**۳۲** قصیده داود خوشابحال کسی که عصبان او آرمیده شد و گناه وی مستور گردید. ۲ خوشابحال کسی که خداوند به وی جرمی درحساب نیاورد. و در روح او حیلای نمی باشد. ۳ هنگامی که خاموش می بودم، استخوانهایم پیوسیده می شد از نعره ای که تمامی روزمی زدم. ۴ چونکه دست تو روز و شب بر من سنگین می بود. رطوبتم به خشکی تابستان مبدل گردید، سلاه. ۵ به گناه خود نزد تواعتراف کردم و جرم خود را مخفی نداشتم. گفتم: عصبیان خود را نزد خداوند اقرامی کنم. پس تو آرایش گناه را عفو کردی، سلاه. ۶ از این رو هر مقدسی در وقت اجابت نزد تودعا خواهد کرد. وقتی که آبهای بسیار به سیلان آید، هرگز بدو نخواهد رسید. ۷ توملاجای من هستی مرا از تنگی حفظ خواهی کرد. مرا به سرودهای نجات احاطه خواهی نمود، سلاه. ۸ تو را حکمت خواهم آموخت و براهی که باید رفت ارشاد خواهم نمود و تو را به چشم خود که بر تو است نصیحت خواهم فرمود. ۹ مثل اسب و قاطر بی فهم مباشید که آنها را برای بستن به دهنه و لگام زینت می دهند، والا نزدیک تونخواهند آمد. ۱۰ غمهای شیر بسیار می باشد. اما هرکه برخداوند توکل دارد رحمت او را احاطه خواهد کرد. ۱۱ ای صالحان در خداوند شادی و وجد کنید وای همه راست دلان ترنم نمایید.

**۳۳** ای صالحان در خداوند شادی نمایید، زیرا که تسبیح خواندن راستان رامی شاید. ۲ خداوند را بریط حمد بگویند. با عودده تار او را سرود بخوانید. ۳ سرودی تازه برای او بسرایید. نیکو بنوازید با آهنگ بلند. ۴ زیرا کلام خداوند مستقیم است و جمیع کارهای او با امانت است. ۵ عدالت و انصاف را دوست می دارد. جهان از رحمت خداوند پر است. ۶ به کلام خداوند آسمانها ساخته شد و کل جنود آنها به نفع دهان او. ۷ آبهای دریا را مثل توده جمع می کند و لجهها را در خزانهها ذخیره می نماید. ۸ تمامی اهل زمین از خداوند بترسند. جمیع سکنه ربع مسکون از او بترسند. ۹ زیرا که او گفت و شد. او امر فرمود و قائم گردید. ۱۰ خداوند مشورت امتها را باطل می کند. تدبیرهای قبائل را نیست می گرداند. ۱۱ مشورت خداوند قائم است تا ابدالآباد. تدابیر قلب او تا دهرالدهور. ۱۲ خوشابحال امتی که بیهو خدای ایشان است و قومی که ایشان را برای میراث خود برگزیده است. ۱۳ از آسمان خداوند نظر افکند و جمیع بنی آدم را نگرست. ۱۴ از مکان سکونت خویش نظر می افکند، بر جمیع ساکنان جهان. ۱۵ او که دلهای ایشان را جمیع سرشته است و اعمال ایشان را درک نموده است. ۱۶ پادشاه به زیادتی لشکر خلاص نخواهد شد و جبار به بسیاری قوت رهایی نخواهد یافت. ۱۷ اسب به جهت استخلاص باطل است و به شدت قوت خود کسی را رهایی نخواهد داد. ۱۸ اینک چشم خداوند بر آنانی است که از او می ترسند، بر آنانی که انتظار رحمت او را می کشند. ۱۹ تاجان ایشان را از موت رهایی بخشید و ایشان را در قحط زنده نگاه دارد. ۲۰ جان ما منتظر خداوند می باشد. او اعانت و سپر ما است. ۲۱ زیرا

که دل ما در او شادی می کند و در نام قدوس او توکل می داریم. ۲۲ ای خداوند رحمت تو بر ما باد. چنانکه امیدوار تو بوده ایم.

**۳۴** مزمور داود وقتی که منش خود را به حضورایمیلک تغییر داد و از حضور او بیرون رانده شده، برفت خداوند را در هر وقت متبارک خواهد گفت. تسبیح او دائم بر زبان من خواهد بود. ۲ جان من در خداوند فخر خواهد کرد. مسکینان شنیده، شادی خواهند نمود. ۳ خداوند را با من تکبیر نمایند. نام او را با یکدیگر برافرازم. ۴ چون خداوند را طلبیدم مرا مستعجاب فرمود و مرا از جمیع ترسهایم خلاصی بخشید. ۵ بسوی او نظر کردند و منور گردیدند و رویهای ایشان خجل نشد. ۶ این مسکین فریادکرد و خداوند او را شنید و او را از تمامی تنگیهایم رهایی بخشید. ۷ فرشته خداوند گرداگرد ترسندگان او است. اردو زده، ایشان رامی رهاوند. ۸ بچشید و ببینید که خداوند نیکو است. خوشابحال شخصی که بدو توکل می دارد. ۹ ای مقدسان خداوند از او بترسید زیرا که ترسندگان او را هیچ کمی نیست. ۱۰ شیرچیچگان بی نوا شده، گرسنگی می کشند و اما طالبان خداوند را به هیچ چیز نیکو کمی نخواهد شد. ۱۱ ای اطفال بیابید مرا بشنوید و ترس خداوند را به شما خواهم آموخت. ۱۲ کیست آن شخصی که آرزومند حیات است و طول ایام را دوست می دارد تا نیکوئی را ببیند. ۱۳ زبانت را از بدی نگاه دار و لیهایت را از سخنان حیلہ آمیز. ۱۴ از بدی اجتناب نما و نیکوئی بکن. صلح را طلب نما و در پی آن بکوش. ۱۵ چشمان خداوند بسوی صالحان است و گوشهای وی بسوی فریاد ایشان. ۱۶ روی خداوند بسوی بدکاران است تا ذکرایشان را از زمین منقطع سازد. ۱۷ چون (صالحان) فریاد برآوردند خداوند ایشان را شنید و ایشان را از همه تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۱۸ خداوند نزدیک شکسته دلان است و روح کوفتگان را نجات خواهد داد. ۱۹ زحمت مردصالح بسیار است. اما خداوند او را از همه آنها خواهد رهاوند. ۲۰ همه استخوانهای ایشان را نگاه می دارد، که یکی از آنها شکسته نخواهد شد. ۲۱ شریر را شرارت هلاک خواهد کرد و از دشمنان مرد صالح موآخذه خواهد شد. ۲۲ خداوند جان بندگان خود را فدیه خواهد داد واز آنانی که بر وی توکل دارند موآخذه نخواهد شد.

**۳۵** مزمور داود ای خداوند با خصمان من مخاصمه نما و جنگ کن با آنانی که با من جنگ می کنند. ۲ سپر و مجن را بگیر و به اعانت من برخیز. ۳ و نیزه را راست کن و راه را پیش روی جفاکنندگانم بند و به جان من بگو من نجات توهستم. ۴ خجل و رسوا شوند آنانی که قصد جان من دارند و آنانی که بداندیش منند، برگردانیده و خجل شوند. ۵ مثل کاه پیش روی باد باشند و فرشته خداوند ایشان را براند. ۶ راه ایشان تاریکی و لغزنده باد. و فرشته خداوند ایشان را تعاقب کند. ۷ زیرا دام خود را برای من بی سبب درحفره ای پنهان کردند که آن را برای جان من بی جهت کنده بودند. ۸ هلاکت ناگهانی بدو برسد و دامی که پنهان کرد خودش را بگیرد و در آن به هلاکت گرفتار گردد. ۹ و اما جان من در خداوند وجد خواهد کرد و در نجات او شادی خواهد نمود. ۱۰ همه استخوانهایم می گویند «ای

۳۷ مزمور داود به سبب شیران خویشتن را مشوش مساز و بر فتنه انگیزان حسد میر. ۲ زیرا که مثل علف به زودی بریده می شوند و مثل علف سبز پژمرده خواهند شد. ۳ بر خداوند توکل نما و نیکویی بکن. در زمین ساکن باش و از امانت پرورده شو. ۴ در خداوند تمتع ببر، پس مسالت دل تو را به تو خواهد داد. ۵ طریق خود را به خداوند بسپار و بر وی توکل کن که آن را انجام خواهد داد. ۶ و عدالت تو را مثل نور بیرون خواهد آورد و انصاف تو را مانند ظهیر. ۷ نزد خداوند ساکت شو و منتظر او باش و از شخص فرخنده طریق و مرد حیلہ گر خود رامشوش مساز. ۸ از غضب برکنار شو و خشم راترک کن. خود را مشوش مساز که البته باعث گناه خواهد شد. ۹ زیرا که شیران منقطع خواهند شد. و اما منتظران خداوند وارث زمین خواهند بود. ۱۰ هان بعد از اندک زمانی شیر نخواهد بود. در مکانش تامل خواهی کرد و نخواهد بود. ۱۱ و اما حلیمان وارث زمین خواهند شد و از فراوانی سلامتی متلذذ خواهند گردید. ۱۲ شیر بر مرد عادل شورا می کند و دندانهای خود را بر او می افشرد. ۱۳ خداوند بر او خواهد خندید، زیرا می بیند که روز او می آید. ۱۴ شیران شمشیر را برهنه کرده و کمان را کشیده اند تا مسکین و فقیر را بیندازند و راست روان را مقتول سازند. ۱۵ شمشیر ایشان به دل خود ایشان فرو خواهد رفت و کمانهای ایشان شکسته خواهد شد. ۱۶ نعمت اندک یک مرد صالح بهتر است، از اندوخته های شیران کثیر. ۱۷ زیرا که بازوهای شیران، شکسته خواهد شد. و اما صالحان را خداوند تایید می کند. ۱۸ خداوند روزهای کاملان را می داند و میراث ایشان خواهد بود تا ابدالابد. ۱۹ در زمان بلا خجل نخواهند شد، و در ایام قحط سیر خواهند بود. ۲۰ زیراشیران هلاک می شوند و دشمنان خداوند مثل خرمن مرتعها فانی خواهند شد. بلی مثل دخان فانی خواهند گردید. ۲۱ شیر قرض می گیرد و وفا نمی کند و اما صالح رحیم و بخشنده است. ۲۲ زیرا آنانی که از وی برکت یابند وارث زمین گردند. و اما آنانی که ملعون وی اند، منقطع خواهند شد. ۲۳ خداوند قدمهای انسان رامستحکم می سازد، و در طریق هایش سرور می دارد. ۲۴ اگرچه بیفتد افکنده نخواهد شد زیرا خداوند دستش را می گیرد. ۲۵ من جوان بودم و الان پیر هستم و مرد صالح را هرگز متروک ندیده ام و نه نسلش را که گدای نان بشوند. ۲۶ تمامی روز رؤف است و قرض دهنده. و ذریت او مبارک خواهند بود. ۲۷ از بدی برکنار شو و نیکویی بکن. پس ساکن خواهی بود تا ابدالابد. ۲۸ زیرا خداوند انصاف را دوست می دارد و مقدسان خود را ترک نخواهد فرمود. ایشان محفوظ خواهند بود تا ابدالابد. و اما نسل شیر منقطع خواهد شد. ۲۹ صالحان وارث زمین خواهند بود و در آن تا به ابد سکونت خواهند نمود. ۳۰ دهان صالح حکمت را بیان می کند و زبان او انصاف را ذکر می نماید. ۳۱ شریعت خدای وی در دل اوست. پس قدمهایش نخواهد لغزید. ۳۲ شیر برای صالح کمین می کند و قصد قتل وی می دارد. ۳۳ خداوند او را در دستش ترک نخواهد کرد و چون به داوری آید بر وی فتوا نخواهد داد. ۳۴ منتظر خداوند باش و طریق او را نگاه دار تا تو را به وراثت زمین برافرازد. چون شیران منقطع شوند آن را خواهی دید. ۳۵ شیر را دیدم که ظلم پیشه بود و مثل درخت بومی سبز

خداوند کیست مانند تو که مسکین را از شخص قوی تر از او می رهاند و مسکین و فقیر را از تاراج کننده وی. « ۱۱ شاهدان کینه ور برخاسته اند. چیزهایی را که نمی دانستم از من می پرسند. ۱۲ به عوض نیکویی بدی به من می کنند. جان مرا بیکس گردانیده اند. ۱۳ و اما من چون ایشان بیمار می بودم پلاس می پوشیدم. جان خود را به روزه می رنجانیدم و دعایم به سینهم برمی گشت. ۱۴ مثل آنکه اودوست و برادرم می بود، سرگردان می رفتم. چون کسی که برای مادرش ماتم گیرد، از حزن خم می شدم. ۱۵ ولی چون افتادم شادی کنان جمع شدند. آن فرومایگان بر من جمع شدند. و کسانی که نشناخته بودم مرا دریند و ساکت نشدند. ۱۶ مثل فاجرانی که برای نان مسخرگی می کنند. دندانهای خود را بر من می افشردند. ۱۷ ای خداوند تا به کی نظر خواهی کرد! جانم را از خرابیهای ایشان برهان و یگانه مرا از شیربچگان. ۱۸ و تو را در جماعت بزرگ حمد خواهم گفت. ترا در میان قوم عظیم تسبیح خواهم خواند. ۱۹ تا آنانی که بی سبب دشمن منند، بر من فخر نکنند. و آنانی که بر من بی سبب بغض می نمایند، چشمک زنند. ۲۰ زیرا برای سلامتی سخن نمی گویند و بر آنانی که در زمین آرماند سخنان حیلہ آمیز را تفکرمی کنند. ۲۱ و دهان خود را بر من باز کرده، می گویند هه هه چشم ما دیده است. ۲۲ ای خداوند تو آن را دیده ای پس سکوت مفرما. ای خداوند از من دور مباش. ۲۳ خویشتن را برانگیز و برای داد من بیدار شو، ای خدای من و خداوند من برای دعوی من. ۲۴ ای پیهو خدایم مرا موافق عدل خود داد بده، مبدا بر من شادی نمایند. ۲۵ تادر دل خود نگویند اینک مراد ما. تا نگویند او را بلعیده ایم. ۲۶ و آنانی که در بدی من شادند، با هم خجل و شرمنده شوند. و آنانی که بر من تکبر می کنند، به خجلت و رسوایی ملیس شوند. ۲۷ آنانی که خواهان حق منند ترنم و شادی نمایند. و دائم گویند خداوند بزرگ است که به سلامتی بنده خود رغبت دارد. ۲۸ و زبانم عدالت تو را بیان خواهد کرد و تسبیح تو را تمامی روز.

۳۶ برای سالار مغنیان. مزمور داود بنده خداوند معصیت شیر در اندرون دل من می گوید که ترس خدا در مد نظر او نیست. ۲ زیرا خویشتن را در نظر خود تملق می گوید تا گناهش ظاهر نشود و مکروه نگردد. ۳ سخنان زبانش شرارت و حیلہ است. از دانشمندی و نیکوکاری دست برداشته است. ۴ شرارت را بر بستر خود تفکر می کند. خود را به راه ناپسند قائم کرده، از بدی نفرت ندارد. ۵ ای خداوند رحمت تو در آسمانها است و امانت تو تا افلاک. ۶ عدالت تو مثل کوههای خداست و احکام تو لیجه عظیم. ای خداوند انسان و بهایم را نجات می دهی. ۷ ای خدایم رحمت تو چه ارجمند است. بنی آدم زیر سایه بالهای تو پناه می برند. ۸ از چربی خانه تو شاداب می شوند. از نهر خوشیهای خود ایشان را می نوشانی. ۹ زیرا که نزد تو چشمه حیات است و در نور تو نور را خواهیم دید. ۱۰ رحمت خود را برای عارفان خود مستدام فرما و عدالت خود را برای راست دلان. ۱۱ پای تکبر بر من نیاید و دست شیران مرا گریزان نسازد. ۱۲ در آبجا بدکرداران افتاده اند. ایشان انداخته شده اند و نمی توانند برخاست.

خود را بهر سومی کشید. ۳۶ اما گذشت و اینک نیست گردید و او را جستجو کردم و یافت نشد. ۳۷ مرد کامل راملاحظه کن و مرد راست را بین زیرا که عاقبت آن مرد سلامتی است. ۳۸ اما خطاکاران جمیع هلاک خواهند گردید و عاقبت شیریان منقطع خواهد شد ۳۹ و نجات صالحان از خداوند است و در وقت تنگی او قلعه ایشان خواهد بود. ۴۰ و خداوند ایشان را اعانت کرده، نجات خواهد داد. ایشان را از شیریان خلاص کرده، خواهد رهانید. زیرا بر او توکل دارند.

**۳۸** مزمور داود برای تذکر ای خداوند مرا در غضب خود توبیخ منما و در خشم خویش تادیب مفرما. ۲ زیرا که تیره‌ای تو در من فرو رفته و دست تو بر من فرود آمده است. ۳ در جسد من به سبب غضب تو صحتی نیست و در استخوانهایم به سبب خطای خود سلامتی نی. ۴ زیرا گناهانم از سرم گذشته است. مثل بارگران از طاقم سنگین ترشده. ۵ جراحات من متعفن و مقروح شده است، به سبب حماقت من. ۶ به خود می‌پیچم و بی نهایت منحنی شده‌ام. تمامی روز ماتم کنان تردد می‌کنم. ۷ زیرا کمر من از سوزش پر شده است و در جسد من صحتی نیست. ۸ من بی‌حس و بی‌نهایت کوفته شده‌ام و از فغان دل خود نغمه می‌زنم. ۹ ای خداوند تمامی آرزوی من در مد نظر تو است و ناله های من از تو مخفی نمی باشد. ۱۰ دل من می‌طپد و قوتم از من رفته است و نور چشمانم نیز با من نیست. ۱۱ دوستان و رفیقانم از بلای من برکنار می‌ایستند و خویشان من دور ایستاده‌اند. ۱۲ آنانی که قصد جانم دارند دام می‌گسترند و بداندیشانم سخنان فتنه انگیز می‌گویند و تمام روزحیله را تفکر می‌کنند. ۱۳ و اما من مثل کر نمی شوم. مانند گنگم که دهان خود را باز نکنند. ۱۴ و مثل کسی گردیده‌ام که نمی شونم و کسی که در زبانش حجتی نباشد. ۱۵ زیرا که‌ای خداوند انتظار تو را می‌کشم. توای یهوه خدایم جواب خواهی داد.

**۴۰** برای سالار مغنیان. مزمور داود انتظار بسیار برای خداوند کشیده‌ام، و به من مایل شده، فریاد مرا شنید. ۲ و مرا از چاه هلاکت برآورد و از گل لجن و پایهایم را برصخره گذاشته، قدمهایم را مستحکم گردانید. ۳ و سرودی تازه در دهانم گذارد یعنی حمد خدای ما را. بسیاری چون این را بینند ترسان شده، برخداوند توکل خواهند کرد. ۴ خوشباحتالی کسی که بر خداوند توکل دارد و به متکبران ظالم و مرتدان دروغ مایل نشود. ۵ ای یهوه خدای ما چه بسیار است کارهای عجیب که تو کرده‌ای و تدبیرهایی که برای ما نموده‌ای. در نزد تو آنها را تقویم نتوان کرد، اگر آنها را تقریر و بیان بکنم، از حد شمار زیاده است. ۶ در قربانی و هدیه رغبت نداشتی. اما گوشهای مرا باز کردی. قربانی سوختنی و قربانی گناه را نخواستی. ۷ آنگاه گفتم: «ایک می‌آیم! در طومار کتاب درباره من نوشته شده است. ۸ در بجا آوردن اراده توای خدای من رغبت می‌دارم و شریعت تو در اندرون دل من است.» ۹ در جماعت بزرگ به عدالت بشارت داده‌ام. اینک لبهای خود را باز نخواهم داشت و توای خداوند می‌دانی. ۱۰ عدالت تو را در دل خود مخفی نداشت‌ام. امانت و نجات تو را بیان کرده‌ام. رحمت و راستی تو را از جماعت بزرگ پنهان نکرده‌ام. ۱۱ پس توای خداوند لطف خود را از من باز مدار. رحمت و راستی تو دائم مرا محافظت کند. ۱۲ زیرا که بلایای بیشمار مرا احاطه می‌کند. گناهانم دور مرا گرفته است به حدی که نمی توانم دید. از مویهای سر من زیاده است و دل من مرا ترک کرده است. ۱۳ ای خداوند مرحمت فرموده، مرا نجات بده. ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما. ۱۴ آنانی که قصد هلاکت جان من دارند، جمیع خجیل و شرمنده شوند. و آنانی که در بدی من رغبت دارند، به عقب برگردانیده و رسوا گردند. ۱۵ آنانی که بر من هه می‌گویند، به سبب خجالت خویش حیران شوند. ۱۶ و اما جمیع طالبان تو در تو وجد و شادی نمایند و آنانی که نجات تو را دوست دارند، دائم گویند که خداوند بزرگ است. ۱۷ و اما من مسکین و فقیر هستم و خداوند درباره من تفکر می‌کند. تو معاون و نجات‌دهنده من هستی. ای خدای من، تاخیر مفرما.

**۳۹** برای یدوتون سالار مغنیان. مزمور داود گفتم راههای خود را حفظ خواهم کرد تا به زبانم خطا نوزم. دهان خود را به لجام نگاه خواهم داشت، مادامی که شیر پیش من است. ۲ من گنگ بودم و خاموش و از نیکویی نیز سکوت کردم و درد من به حرکت آمد. ۳ دلم در اندرونم گرم شد. چون تفکر می‌کردم آتش افروخته گردید. پس به زبان خود سخن گفتم. ۴ ای خداوند اجل مرا بر من معلوم ساز و مقدراتایم را که چیست تا بفهمم چه قدر فانی هستم. ۵ اینک روزهایم را مثل یک وجب ساخته‌ای

۴۱ برای سالار مغنیان. مرمرور داود خوشبالحال کسی که برای فقیر تفکرمی کند. خداوند او را در روز بلاخلاصی خواهد داد. ۲ خداوند او را محافظت خواهد کرد و زنده خواهد داشت. او در زمین مبارک خواهد بود و او را به آرزوی دشمنانش تسلیم نخواهی کرد. ۳ خداوند او را بر بستری بیماری تایید خواهد نمود. تمامی خوابگاه او رادر بیماریش خواهی گسترانید. ۴ من گفتم: «ای خداوند بر من رحم نما. جان مرا شفا بده زیرا به تو گناه ورزیده‌ام.» ۵ دشمنانم درباره من به بدی سخن می‌گویند که

کی بمیرد و نام او گم شود. ۶ و اگر برای دیدن من بیاید، سخن باطل می‌گوید و دلش در خود شرارت را جمع می‌کند. چون بیرون رود آن را شایع می‌کند. ۷ و جمیع خصمانم با یکدیگر بر من نمایی می‌کنند و درباره من بدی می‌اندیشند، ۸ که «حادثه‌های مهلک بر او ریخته شده است. و حال که خوابیده است دیگر نخواهد برخاست.» ۹ و آن دوست خالص من که بر او اعتماد می‌داشتم که نان مرا نیز می‌خورد، پاشنه خود را بر من بلند کرد. ۱۰ و اما تو ای خداوند بر من رحم فرموده، مرا برپا بدار تا مجازات بدیشان رسانم. ۱۱ از این می‌دانم که در من رغبت داری زیرا که دشمنم بر من فخر نمی‌نماید. ۱۲ و مرا به سبب کمالم مستحکم نموده‌ای و مرا به حضور خویش دائم قائم خواهی نمود. ۱۳ بپوه خدای اسرائیل مبارک باد. از ازل تا به ابد. آمین و آمین.

۴۲ برای سالار مغنیان. قصبیده بنی قورح چنانکه آهو برای نهرهای آب شدت اشتیاق دارد، همچنان‌ای خدا جان من اشتیاق شدید برای تو دارد. ۲ جان من تشنه خداست تشنه خدای حی، که کی بیایم و به حضور خدا حاضر شوم. ۳ اشکهایم روز و شب نان من می‌بود، چون تمامی روز مرا می‌گفتند: «خدای تو کجاست؟» ۴ چون این را بیاد می‌آورم جان خود را بر خود می‌ریزم. چگونه با جماعت می‌رفتم و ایشان را به خانه خدا پیشروی می‌کردم، به آواز ترنم و تسبیح در گروه عیدکنندگان. ۵ ای جانم چرا منحنی شده‌ای و چرا درمن پریشان گشته‌ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او رابرای نجات روی او باز حمد خواهیم گفت. ۶ ای خدای من، جانم در من منحنی شد. بنابراین تو را از زمین اردن یاد خواهم کرد، از کوههای حرمون و از جبل مصغر. ۷ لجه به لجه ندا می‌دهد از آواز آبشارهای تو جمیع خیزابها و موجهای تو بر من گذشته است. ۸ در روز خداوند رحمت خود را خواهد فرمود. و در شب سرود او یا من خواهد بود و دعا نزد خدای حیات من. ۹ به خدا گفتم: «ای صخره من چرا مرا فراموش کرده‌ای؟» چرا به سبب ظلم دشمن ماتم کنان تردد بکنم؟ ۱۰ دشمنانم به کوییدگی در استخوانهایم مرا ملامت می‌کنند، چونکه همه روزه مرا می‌گویند: «خدای تو کجاست؟» ۱۱ ای جان من چرا منحنی شده و چرا در من پریشان گشته‌ای؟ بر خدا امید دار زیرا که او را باز حمد خواهیم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

۴۳ ای خدا مرا داوری کن و دعوای مرا باقوم بیرحم فیصل فرما و از مرد حیلله گرو ظالم مرا خلاصی ده. ۲ زیرا تو خدای قوت من هستی. چرا

مرا دور انداختی؟ چرا به سبب ستم دشمن ماتم کنان تردد بکنم؟ ۳ نور و راستی خود را بفرست تا مرا هدایت نمایند. و مرا به کوه مقدس تو و مسکن های تو رسانند. ۴ آنگاه به مذبیح خدا خواهم رفت، بسوی خدای که سرور و خرمی من است. و تو را ای خدا، خدای من با بریط تسبیح خواهم خواند. ۵ ای جان من چرا منحنی شده‌ای؟ و چرا درمن پریشان گشته‌ای؟ امید بر خدا دار. زیرا که او راباز حمد خواهم گفت، که نجات روی من و خدای من است.

۴۴ برای سالار مغنیان. قصبیده بنی قورح ای خدا به گوشهای خود شنیده‌ایم و پدران ما، ما را خیر داده‌اند، از کاری که در روزهای ایشان و در ایام سلف کرده‌ای. ۲ تو به دست خود امت‌ها را بیرون کردی، اما ایشان را غرس نمودی. قومها را تباه کردی، اما ایشان را منتشر ساختی. ۳ زیرا که به شمشیر خود زمین را تسخیر نکردند و بازوی ایشان ایشان را نجات نداد. بلکه دست راست تو و بازو و نور روی تو. زیرا از ایشان خرسند بودی. ۴ ای خدا تو پادشاه من هستی. پس برنجات یعقوب امر فرما. ۵ به مدد تو دشمنان خود را خواهیم افکند و به نام تو مخالفان خویش را پامال خواهیم ساخت. ۶ زیرا بر کمان خود توکل نخواهم داشت و شمشیرم مرا خلاصی نخواهد داد. ۷ بلکه تو ما را از دشمنان ما خلاصی دادی و مبغضان ما را خجل ساختی. ۸ تمامی روز بر خدا فخر خواهیم کرد و نام تو را تا به ابد تسبیح خواهیم خواند، سلاه. ۹ لیکن الان تو ما را دور انداخته و رسوا ساخته‌ای و با لشکرها می‌بیرون نمی‌آیی. ۱۰ و ما را از پیش دشمن روگردان ساخته‌ای و خصمان ما برای خویش تاراج می‌کنند. ۱۱ ما را مثل گوسفندان برای خوراک تسلیم کرده‌ای و ما را در میان امت‌ها پراکنده ساخته‌ای. ۱۲ قوم خود را بی‌بها فروختی و از قیمت ایشان نفع نبردی. ۱۳ ما را نزد همسایگان ماعار گردانیدی. اهانت و سخریه نزد آنان که گرداگرد مایند. ۱۴ ما را در میان امت هاضرب‌المثل ساخته‌ای. جنبانیدن سر در میان قومها. ۱۵ و رسوایی من همه روزه در نظر من است. و خجالت رویم مرا پوشانیده است، ۱۶ از آواز ملامت گو و فحاش، از روی دشمن و انتقام گیرنده. ۱۷ این همه بر ما واقع شد. اما تو را فراموش نکردیم و در عهد تو خیانت نوزدیدیم. ۱۸ دل ما به عقب برنگردید و پایهای ما از طریق تو انحراف نوزدید. ۱۹ هر چند ما را در مکان اژدرها کوییدی و ما را به سایه موت پوشانیدی. ۲۰ نام خدای خود را هرگز فراموش نکردیم و دست خود را به خدای غیر برنیرفراشتیم. ۲۱ آیا خدا این را غوررسی نخواهد کرد؟ زیرا او خفایای قلب رامی‌داند. ۲۲ هر آینه به خاطر تو تمامی روز کشته می‌شویم و مثل گوسفندان ذبح شمرده می‌شویم. ۲۳ ای خداوند بیدار شو چرا خوابیده‌ای؟ برخیز و ما را تا به ابد دور مینداز. ۲۴ چرا روی خود را پوشانیدی و ذلت و تنگی ما را فراموش کردی؟ ۲۵ زیرا که جان ما به خاک خم شده است و شکم ما به زمین چسبیده. ۲۶ به جهت اعانت ما برخیز و بخاطر رحمانیت خود ما را فدی ده.

۴۳ ای خدا مرا داوری کن و دعوای مرا باقوم بیرحم فیصل فرما و از مرد حیلله گرو ظالم مرا خلاصی ده. ۲ زیرا تو خدای قوت من هستی. چرا

**۴۵** برای سالار مغنیان بر سوسنها. قصیده بنی قورح. سرود حبیبیات دل من به کلام نیکو می‌جوشد. انشاءخود را درباره پادشاه می‌گویم. زبان من قلم کاتب ماهر است. ۲ تو جمیل تر هستی از بنی آدم و نعمت بر لبهای تو ریخته شده است. بنابراین، خدا تو را مبارک ساخته است تا ابدالآباد. ۳ ای جبار شمشیر خود را بر ران خود ببند، یعنی جلال و کبریایی خویش را. ۴ و به کبریایی خودسوار شده، غالب شو به جهت راستی و حلم و عدالت و دست راستت چیزهای ترسناک را به تو خواهد آموخت. ۵ به تیره‌های تیز تو امت‌ها زیر تومی افتند و به دل دشمنان پادشاه فرو می‌رود. ۶ ای خدا، تخت تو تا ابدالآباد است؛ عصای راستی عصای سلطنت تو است. ۷ عدالت را دوست و شرارت را دشمن داشتی. بنابراین خدا خدای توتو را به روغن شادمانی بیشتر از رقیابت مسح کرده است. ۸ همه رختهای تو مر و عود و سلیخه است، از قصرهای عاج که به تارها تو را خوش ساختند. ۹ دختران پادشاهان از زنان نجیب توهستند. ملکه به‌دست راست در طلای اوفیرایستاده است. ۱۰ ای دختر بشنو و ببین و گوش خود را فرادار. و قوم خود و خانه پدرت را فراموش کن، ۱۱ تا پادشاه مشتاق جمال تو بشود، زیرا او خداوند تو است پس او را عبادت نما. ۱۲ و دختر صور با ارمغانی. و دولت‌مندان قوم رضامندی تو را خواهند طلبید. ۱۳ دختر پادشاه تمام در اندرون مجید است و رختهای او با طلا مرصع است. ۱۴ به لباس طرازدار نزد پادشاه حاضر می‌شود. باره‌های همراهان او در عقب وی نزد تو آورده خواهند شد. ۱۵ به شادمانی و خوشی آورده می‌شوند و به قصر پادشاه داخل خواهند شد. ۱۶ به عوض پدران پسران خواهند بود و ایشان را بر تمامی جهان سروران خواهی ساخت. ۱۷ نام تو را در همه دهرها ذکرخواهم کرد. پس قوم‌ها تو را حمد خواهند گفت تا ابدالآباد.

**۴۶** برای سالار مغنیان. سرود بنی قورح برعلاموت خدا ملجا و قوت ماست، و مددکاری که در تنگیها فور یافت می‌شود. ۲ پس نخواهیم ترسید، اگرچه جهان مبدل گردد و کوهها در قعر دریا به لرزش آید. ۳ اگرچه آبهای آشوب کنند و به جوش آیند و کوهها از سرکشی آن متزلزل گردند، سلاه. ۴ نه‌ری است که شعبه هایش شهر خدا را فرحناک می‌سازد و مسکن قدوس حضرت اعلی را. ۵ خدا در وسطاوست پس جنبش نخواهد خورد. خدا او را اعانت خواهد کرد در طلوع صبح. ۶ امت‌ها نعره زدند و مملکتها متحرک گردیدند. او آواز خود را داد. پس جهان گداخته گردید. ۷ یهوه صباپوت باماست. و خدای یعقوب قلعه بلند ما، سلاه. ۸ بیابید کارهای خداوند را نظاره کنید، که چه خرابیها در جهان پیدا نمود. ۹ او جنگها را تا اقصای جهان تسکین می‌دهد. کمان را می‌شکند و نیزه را قطع می‌کند و ارابه‌ها را به آتش می‌سوزاند. ۱۰ بازیستید و بدانید که من خدا هستم. در میان امت‌ها، متعال و در جهان، متعال خواهم شد. ۱۱ یهوه صباپوت با ماست و خدای یعقوب قلعه بلند ما، سلاه.

**۴۷** برای سالار مغنیان. مزمور بنی قورح ای جمیع امت‌ها دستک زند. نزد خدا به آواز شادی بانگ برآورید. ۲ زیرا خداوند متعال و مهیب است و بر تمامی جهان خدای بزرگ. ۳ قوم‌ها را در زیر ما مغلوب خواهد ساخت و طایفه‌ها را در زیر پایهای ما. ۴ میراث ما را برای ما خواهد برگزید یعنی جلالت یعقوب را که دوست می‌دارد، سلاه. ۵ خدا به آواز بلند صعود نموده است. خداوند به آواز کرنا. ۶ تسبیح بخوانید، خدا را تسبیح بخوانید. تسبیح بخوانید، پادشاه ما را تسبیح بخوانید. ۷ زیرا خدا پادشاه تمامی جهان است. به خردمندی تسبیح بخوانید. ۸ خدا بر امت‌ها سلطنت می‌کند. خدا بر تخت قدس خود نشسته است. ۹ سروران قوم‌ها با قوم خدای ابراهیم جمع شده‌اند زیرا که سپهرهای جهان از آن خداست. او بسیار متعال می‌باشد.

**۴۸** سرود و مزمور بنی قورح خداوند بزرگ است و بی‌نهایت مجید، در شهر خدای ما و در کوه مقدس خویش. ۲ جمیل در بلندی‌اش و شادی تمامی جهان است کوه صهیون، در جوانب شمال، قریه پادشاه عظیم. ۳ خدا در قصرهای آن به ملجای بلند معروف است. ۴ زیرا اینک پادشاهان جمع شدند، و با هم درگذشتند. ۵ ایشان چون دیدند متعجب گردیدند. و در حیرت افتاده، فرار کردند. ۶ لرزه بر ایشان در آنجا مستولی گردید و درد شدید مثل زنی که می‌زاید. ۷ تو کشتیهای ترشیش را به باد شرقی شکستی. ۸ چنانکه شنیده بودیم، همچنان دیده‌ایم، در شهر یهوه صباپوت، در شهر خدای ما؛ خدا آن را تا ابدالآباد مستحکم خواهد ساخت، سلاه. ۹ ای خدا در رحمت تو تفکر کرده‌ایم، در اندرون هیکل تو. ۱۰ ای خدا چنانکه نام تو است، همچنان تسبیح تو نیز تا اقصای زمین دست راست تو از عدالت پر است. ۱۱ کوه صهیون شادی می‌کند و دختران یهودا به وجد می‌آیند، به سبب داوریهای تو. ۱۲ صهیون را طواف کنید و گرداگرد او بخرامید و برجهای وی را بشمارید. ۱۳ دل خود را به حضارهایش بنهید و در قصرهایش تامل کنید تا طبقه آینده را اطلاع دهید. ۱۴ زیرا این خدا، خدای ماست تا ابدالآباد و ما را تا به موت هدایت خواهد نمود.

**۴۹** برای سالار مغنیان. مزمور بنی قورح ای تمامی قوم‌ها این را بشنویید! ای جمیع سکنه ربع مسکون این را گوش گیرید! ۲ ای عوام و خواص! ای دولت‌مندان و فقیران جمیع! ۳ زبانم به حکمت سخن می‌راند و تفکر دل من فطانت است. ۴ گوش خود را به مثلی فرا می‌گیرم. معمای خویش را بر بریط می‌گشایم. ۵ چرا در روزهای بلا ترسان باشم، چون گناه پاشنه هایم مرا احاطه می‌کند؛ ۶ آنانی که بر دولت خود اعتماد دارند و بر کثرت توانگری خویش فخر می‌نمایند. ۷ هیچ‌کس هرگز برای برادر خودفدیه نخواهد داد و کفاره او را به خدا نخواهد بخشید. ۸ زیرا فدیه جان ایشان گران بهاست و ابد بدان نمی‌توان رسید. ۹ تا زنده بماند تا ابدالآباد و فساد را نبیند. ۱۰ زیرا می‌بیند که حکیمان می‌میرند. و جاهلان و ابلهان با هم هلاک می‌گردند و دولت خود را برای دیگران ترک می‌کنند. ۱۱ فکر دل ایشان این است که خانه‌های ایشان دائمی باشد و مسکنهای ایشان دور به

نباشد. ۲۳ هرکه قربانی تشکر را گذراند مرا تمجید می‌کند. و آنکه طریق خود را راست سازد، نجات خدا را به وی نشان خواهم داد.»

**۵۱** برای سالار مغنیان. مزمور داود وقتی که ناتان نبی بعد از درآمدنش به بتشیع نزد او آمد ای خدا به حسب رحمت خود بر من رحم فرما. به حسب کثرت رافت خویش گناهانم را محو ساز. ۲ مرا از عصیانم به کلی شست و شو ده و از گناهم را طاهر کن. ۳ زیرا که من به معصیت خود اعتراف می‌کنم و گناهم همیشه در نظر من است. ۴ به تو و به تو تنها گناه ورزیده، و در نظر تو این بدی را کرده‌ام. تا در کلام خود مصدق گردی و در داوری خویش مرکی شوی. ۵ اینک در معصیت سرشته شدم و مادرم در گناه به من آبتن گردید. ۶ اینک برآستی در قلب راغب هستی. پس حکمت را در باطن من به من بیاموز. ۷ مرا با زوفا پاک کن تا طاهر شوم. مرا شست و شو کن تا از یرف سفیدتر گردم. ۸ شادی و خرمی را به من بشنوان تا استخوانهایی که کوبیده‌ای به وجد آید. ۹ روی خود را از گناهانم بیوشان و همه خطایای مرا محو کن. ۱۰ ای خدای طاهر در من بیافزین و روح مستقیم در باطنم تازه بساز. ۱۱ مرا از حضور خود مینداز، و روح قدوس خود را از من بگیر. ۱۲ شادی نجات خود را به من باز ده و به روح آزاد مرا تایید فرما. ۱۳ آنگاه طریق تو را به خطاکاران تعلیم خواهم داد، و گناه کاران بسوی تو بازگشت خواهند نمود. ۱۴ مرا از خونها نجات ده! ای خدایی که خدای نجات من هستی! تا زبانم به عدالت تو ترم نماید. ۱۵ خداوند لبهایم را بگشا تا زبانم تسبیح تو را اخبار نماید. ۱۶ زیرا قربانی را دوست نداشتی والا می‌دام. قربانی سوختنی را پسند نکردی. ۱۷ قربانی های خدا روح شکسته است. خدایا دل شکسته و کوبیده را خوار نخواهی شمرد. ۱۸ به رضامندی خود بر صهیون احسان فرما و حصارهای اورشلیم را بنا نما. ۱۹ آنگاه از قربانی های عدالت و قربانی های سوختنی تمام راضی خواهی شد و گوساله‌ها بر مذبح تو خواهند گذرانید.

**۵۰** مزمور آساف خدا، خدا بیهوه تکلم می‌کند و زمین را از مطلع آفتاب تا به مغربش می‌خواند. ۲ از صهیون که کمال زیبایی است، خدا تجلی نموده است. ۳ خدای ما می‌آید و سکوت نخواهد نمود. آتش پیش روی او می‌بلعد. و طوفان شدید گرداگرد وی خواهد بود. ۴ آسمان را از بالا می‌خواند و زمین را، تا قوم خود را داوری کند: ۵ «مقدس‌ان مرا نزد من جمع کنید، که عهد را با من به قربانی بسته‌اند.» ۶ و آسمانها از انصاف او خبر خواهند داد. زیرا خدا خود داور است، سلاه. ۷ «ای قوم من بشنوتا سخن گویم. وای اسرائیل تا برایت شهادت دهم که خدا، خدای تومن هستم. ۸ درباره قربانی هایت تو را توبیخ نمی‌کنم و قربانی های سوختنی تو دائم در نظر من است. ۹ گوساله‌ای از خانه تو نمی‌گیرم و نه بزری از آغل تو. ۱۰ زیرا که جمیع حیوانات جنگل از آن منند و بهیامی که بر هزاران کوه می‌باشند. ۱۱ همه پرندگان کوهها را می‌شناسم و وحوش صحرا نزد من حاضرند. ۱۲ اگر گرسنه می‌بودم تو را خبر نمی‌دام. زیرا ربیع مسکون و پری آن از آن من است. ۱۳ آیا گوشت گاوان را بخورم و خون برها را بنوشم؟ ۱۴ برای خدا قربانی تشکر را بگذران، و نذرهای خویش را به حضرت اعلیٰ وفانما. ۱۵ پس در روز تنگی مرا بخوان تا تو را اخلاصی دهم و مرا تمجید بنمایی.» ۱۶ و اما به شریر خدا می‌گوید: «ترا چه کار است که فرایض مرا بیان کنی و عهد مرا به زبان خود بیآوری؟ ۱۷ چونکه تو از تادیب نفرت داشته‌ای و کلام مرا پشت سر خود انداخته‌ای. ۱۸ چون دزد را دیدی او را پسند کردی و نصیب تو با زناکاران است. ۱۹ دهان خود را به شرارت گشوده‌ای و زبانت حيله را اختراع می‌کند. ۲۰ نشسته‌ای تا به ضد برادر خود سخن رانی و درباره پسر مادر خویش غیبت گوئی. ۲۱ این را کردی و من سکوت نمودم. پس گمان بردی که من مثل تو هستم. لیکن تو را توبیخ خواهم کرد. و این را پیش نظر تو به ترتیب خواهم نهاد. ۲۲ ای فراموش کنندگان خدا، در این تفکر کنید! مباداشما را بدرم و رهاننده‌ای

**۵۲** برای سالار مغنیان. قصیده داود وقتی که دواغ ادومی آمد و شاول را خیر داده، گفت که داود به خانه اخیملک رفت ای جبار چرا از بدی فخر می‌کنی؟ رحمت خدا همیشه باقی است. ۲ زبان تو شرارت را اختراع می‌کند، مثل استره تیز، ای حيله ساز! ۳ بدی را از نیکویی بیشتر دوست می‌داری و دروغ را زیادتر از راست گوئی، سلاه. ۴ همه سخنان مهلک را دوست می‌داری، ای زبان حيله باز! ۵ خدا نیز تو را تا به ابد هلاک خواهد کرد تو را ربهوده، از مسکن تو خواهد کند و ریشه تو را از زمین زندگان، سلاه. ۶ عادلان این را دیده، خواهند ترسید و بر او خواهند خندید. ۷ هان این کسی است که خدا را قلعه خویش نمود بلکه به کثرت دولت خود توکل کرد و از بدی خویش خود را زورآور ساخت. ۸ و اما من مثل زیتون سبز در خانه خدا هستم. به رحمت خدا توکل می‌دارم تا ابدالابد. ۹ تو را همیشه حمد خواهم گفت، زیرا تو این را کرده‌ای. و انتظار نام تو را خواهم کشید زیرا نزد مقدسان تو نیکوست.

دور؛ و نامهای خود را بر زمینهای خود می‌نهند. ۱۲ لیکن انسان در حرمت باقی نمی‌ماند، بلکه مثل بهایم است که هلاک می‌شود. ۱۳ این طریقه ایشان، جهالت ایشان است و اعقاب ایشان سخن ایشان را می‌پسندند، سلاه. ۱۴ مثل گوسفندان درهاویه رانده می‌شوند و موت ایشان را شبانی می‌کند و صحیحگهان راستان بر ایشان حکومت خواهد کرد و جمال ایشان در هاویه پوسیده خواهد شد تا مسکنی برای آن نباشد. (Sheol h7585) ۱۵ لیکن خدا جان مرا از دست هاویه نجات خواهد داد زیرا که مرا خواهد گرفت، سلاه. (Sheol h7585) ۱۶ پس ترسان مباش، چون کسی دولتمند گردد و جلال خانه او افزوده شود! ۱۷ زیرا چون بعیر چیزی از آن نخواهد برد و جلالش در عقب او فرو نخواهد رفت. ۱۸ زیرا در حیات خود، خویش را مبارک می‌خواند. و چون بر خود احسان می‌کنی، مردم ترا می‌ستایند. ۱۹ لیکن به طبقه پدران خود خواهد پیوست که نور را تا به ابد نخواهند دید. ۲۰ انسانی که در حرمت است و فهم ندارد، مثل بهایم است که هلاک می‌شود.

**۵۰** مزمور آساف خدا، خدا بیهوه تکلم می‌کند و زمین را از مطلع آفتاب تا به مغربش می‌خواند. ۲ از صهیون که کمال زیبایی است، خدا تجلی نموده است. ۳ خدای ما می‌آید و سکوت نخواهد نمود. آتش پیش روی او می‌بلعد. و طوفان شدید گرداگرد وی خواهد بود. ۴ آسمان را از بالا می‌خواند و زمین را، تا قوم خود را داوری کند: ۵ «مقدس‌ان مرا نزد من جمع کنید، که عهد را با من به قربانی بسته‌اند.» ۶ و آسمانها از انصاف او خبر خواهند داد. زیرا خدا خود داور است، سلاه. ۷ «ای قوم من بشنوتا سخن گویم. وای اسرائیل تا برایت شهادت دهم که خدا، خدای تومن هستم. ۸ درباره قربانی هایت تو را توبیخ نمی‌کنم و قربانی های سوختنی تو دائم در نظر من است. ۹ گوساله‌ای از خانه تو نمی‌گیرم و نه بزری از آغل تو. ۱۰ زیرا که جمیع حیوانات جنگل از آن منند و بهیامی که بر هزاران کوه می‌باشند. ۱۱ همه پرندگان کوهها را می‌شناسم و وحوش صحرا نزد من حاضرند. ۱۲ اگر گرسنه می‌بودم تو را خبر نمی‌دام. زیرا ربیع مسکون و پری آن از آن من است. ۱۳ آیا گوشت گاوان را بخورم و خون برها را بنوشم؟ ۱۴ برای خدا قربانی تشکر را بگذران، و نذرهای خویش را به حضرت اعلیٰ وفانما. ۱۵ پس در روز تنگی مرا بخوان تا تو را اخلاصی دهم و مرا تمجید بنمایی.» ۱۶ و اما به شریر خدا می‌گوید: «ترا چه کار است که فرایض مرا بیان کنی و عهد مرا به زبان خود بیآوری؟ ۱۷ چونکه تو از تادیب نفرت داشته‌ای و کلام مرا پشت سر خود انداخته‌ای. ۱۸ چون دزد را دیدی او را پسند کردی و نصیب تو با زناکاران است. ۱۹ دهان خود را به شرارت گشوده‌ای و زبانت حيله را اختراع می‌کند. ۲۰ نشسته‌ای تا به ضد برادر خود سخن رانی و درباره پسر مادر خویش غیبت گوئی. ۲۱ این را کردی و من سکوت نمودم. پس گمان بردی که من مثل تو هستم. لیکن تو را توبیخ خواهم کرد. و این را پیش نظر تو به ترتیب خواهم نهاد. ۲۲ ای فراموش کنندگان خدا، در این تفکر کنید! مباداشما را بدرم و رهاننده‌ای



۵۳ برای سالار مغنیان بر ذوات اوتار. قصیده داود احمق در دل خود می گوید که خدایی نیست. فاسد شده، شرارت مکروه کرده‌اند. و نیکوکاری نیست. ۲ خدا از آسمان بر بنی آدم نظر انداخت تا ببیند که فهمیم و طالب خدایی هست. ۳ همه ایشان مرتد شده، با هم فاسد گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. ۴ آیا گناهکاران بی معرفت هستند که قوم مرا می‌خورند چنانکه نان می‌خورند و خدا را نمی‌خوانند؟ ۵ آنگاه سخت‌ترسان شدند، جایی که هیچ ترس نبود. زیرا خداستخوانهای محاصره کننده تو را از هم پاشید. آنها را خجل ساخته‌ای زیرا خدا ایشان را ردموده است. ۶ کاش که نجات اسرائیل از صهیون ظاهر می‌شد. وقتی که خدا اسیری قوم خویش را برگرداند، یعقوب وجد خواهد نمود و اسرائیل شادی خواهد کرد.

۵۴ برای سالار مغنیان. قصیده داود بر ذوات اوتاروقتی که زلفیان نزد

شاول آمده، گفتند آیا داودنزد ما خود را پنهان نمی‌کند ای خدا به نام خود مرا نجات بده و به قوت خویش بر من داوری نما. ۲ ای خدا دعای مرا بشنو و سخنان زبانم را گوش بگیر. ۳ زیرا بیگانگان به ضد من برخاسته‌اند و ظالمان قصد جان من دارند. و خدا را در مد نظر خودنگذاشته‌اند، سلاه. ۴ اینک خدا مددکار من است. خداوند از تائید کنندگان جان من است. ۵ بدی را بر دشمنان من خواهد برگردانید. به راستی خودریشه ایشان را بکن. ۶ قربانی های تبرعی نزد توخواهم گذرانید و نام تو را ای خداوند حمدخواهم گفت زیرا نیکوست. ۷ چونکه از جمیع تنگنیاها مرا خلاصی داده‌ای، و چشم من بردشمنانم نگریسته است.

۵۵ برای سالار مغنیان. قصیده داود بر ذوات اوتار ای خدا به دعای من گوش بگیر! و خودرا از تضییع من پنهان مکن! ۲ به من گوش فرگیر و مرا مستجاب فرما! زیرا که در تفکر خودمستحیرم و ناله می‌کنم. ۳ از آواز دشمن و به سبب ظلم شیر، زیرا که ظلم بر من می‌اندازند و با خشم بر من جفا می‌کنند. ۴ دل من در اندرونم پیچ و تاب می‌کند، و ترسهای موت بر من افتاده است. ۵ ترس و لرز به من درآمده است. وحشتی هولناک مرا درگرفته است. ۶ و گفتم کاش که مرابالها مثل کبوتر می‌بود تا پرواز کرده، استراحت می‌یافتم. ۷ هرآینه بجای دور می‌پریدم، و درصحرا ماوا می‌گزیدم، سلاه. ۸ می‌شناختم بسوی پناهگاهی، از باد تند و از طوفان شدید. ۹ ای خداوند آنها را هلاک کن و زبانهایشان را تفریق نما زیرا که در شهر ظلم و جنگ دیده‌ام. ۱۰ روز و شب بر حصارهایش گردش می‌کنند و شرارت و مشقت در میانش می‌باشد. ۱۱ فسادها در میان وی است و جور و حیل از کوچک هایش دور نمی‌شود. ۱۲ زیرا دشمن نبود که مرا ملامت می‌کرد والا تحمل می‌کردم؛ و خصم من نبود که بر من سربلندی می‌نمود؛ والا خود را از وی پنهان می‌ساختم. ۱۳ بلکه تو بودی‌ای مرد نظیر من! ای یار خالص و دوست صدیق من! ۱۴ که با یکدیگرمشورت شیرین می‌کردیم و به خانه خدا در انبوه می‌خرامیدیم. ۱۵ موت بر ایشان ناگهان آید و زنده بگور فرو روند. زیرا شرارت در مسکن های ایشان و در میان ایشان است. (Sheol)

۵۷ برای سالار مغنیان برلاتیهلک. مکتوم داود وقتی که از حضور شاول به مغاره فرار کرد ای خدا بر من رحم فرما، بر من رحم فرما! زیرا جانم در تو پناه می‌برد، و درسایه بالهای تو پناه می‌برم تا این بلایا بگذرد. ۲ نزدخدای تعالی آواز خواهم داد، نزد خدایی که همه چیز را برایم تمام می‌کند. ۳ از آسمان فرستاده، مرا خواهد رها کنید. زیرا تعاقب کننده سخت من ملامت می‌کند، سلاه. خدا رحمت و راستی خودرا خواهد فرستاد. ۴ جان من در میان شیران است. در میان آتش افروزان می‌خوابم یعنی آدمیانی که دندانهایشان نیزه‌ها و تیرهاست. و زبان ایشان شمشیر برنده است. ۵ ای خدا بر آسمانها متعال شو و جلال تو بر تمامی جهان. ۶ دامی

برای پایبام مهیا ساختند و جانم خم گردید. چاهی پیش رویم کردند، و خود در میانش افتادند، سلاه. ۷ دل من مستحکم است خدایا دل من مستحکم است. سرود خواهم خواند و ترنم خواهم نمود. ۸ ای جلال من بیدار شو! ای بربط وعود بیدار شو! صبحگاهان من بیدار خواهم شد. ۹ ای خداوند تو را در میان امت‌ها حمد خواهم گفت. تو را در میان قوم‌ها تسبیح خواهم خواند. ۱۰ زیرا رحمت تو تا آسمانها عظیم است و راستی تو تا افلاک. ۱۱ خدایا بر آسمانها متعال شو. و جلال تو بر تمامی جهان.

یعقوب تا اقصای زمین سلطنت می‌کند. سلاه. ۱۴ و شامگاهان برگردیده، مثل سنگ بانگ زند ودر شهر گردش کنند. ۱۵ و برای خوراک پراکنده شوند و سیر نشده، شب را بسر برند. ۱۶ و اما من قوت تو را خواهم سرایید و بامدادان از رحمت تو ترنم خواهم نمود. زیرا قلعه بلند من هستی ودر روز تنگی ملجای منی. ۱۷ ای قوت من برای تو سرود می‌خوانم، زیرا خدا قلعه بلند من است وخدای رحمت من.

**۶۰** برای سالار مغنیان بر سوسن شهادت. مکتوم داود برای تعلیم وقتی که با ارم نهرین و ارم صوبه از در مقاتله بیرون آمد و یوآب برگشته، دوازده هزار نفر از ادمیان را در وادی الملح کشت ای خدا ما را دور انداخته، پراکنده ساخته‌ای! خشمناک بودی، بسوی مارجوع فرما! ۲ زمین را متزلزل ساخته، آن راشکافته‌ای! شکستگیهایش را شفا ده زیرا به جنبش آمده است. ۳ چیزهای مشکل را به قوم خود نشان داده‌ای. باده سرگردانی به مانوشانیده‌ای. ۴ علمی به ترسندگان خود داده‌ای تا آن را برای راستی برافرازند، سلاه. ۵ تا حبیبان نوجات یابند. به‌دست راست خود نجات ده و مرا مستجاب فرما. ۶ خدا در قدوسیت خود سخن گفته است. پس وجد خواهم نمود. شکیم را تقسیم می‌کنم و وادی سکوت را خواهم پیمود. ۷ جلعاد از آن من است، منسی از آن من. افرایم خود سر من است وپهودا عصای سلطنت من. ۸ موآب ظرف طهارت من است و بر ادم کفش خود را خواهم انداخت. ای فلسطین برای من بانگ برآور! ۹ کیست که مرابه شهر حصین درآورد؟ و کیست که مرا به ادم رهبری کند؟ ۱۰ مگر نه توای خدا که ما را دورانداخته‌ای و یا لشکرهای مای خدا بیرون نمی‌آیی؟ ۱۱ مرا از دشمن اعانت فرما زیرا معاونت انسان باطل است. ۱۲ با خدا ظفر خواهیم یافت. زیرا اوست که دشمنان ما را پایمال خواهد کرد.

**۵۸** برای سالار مغنیان برلاتهک. مکتوم داود آیا فی الحقیقت به عدالتی که گنگ است سخن می‌گویید؟ وای بنی آدم آیا به راستی داوری می‌نمایید؟ ۲ بلکه در دل خود شراستها به عمل می‌آورد و ظلم دستهای خود را در زمین از میزان درمی‌کنید. ۳ شیران از رحم منحرف هستند. از شکم مادر دروغ گفته، گمراه می‌شوند. ۴ ایشان را زهری است مثل زهر مار. مثل افعی کر که گوش خود را می‌بندد. ۵ که آوازافسونگران را نمی‌شنود، هرچند به مهارت افسون می‌کند. ۶ ای خدا دندانهایشان را دردهانشان بشکن. ای خداوند دندانهای شیران راخرد بشکن. ۷ گداخته شده، مثل آب بگذرند. چون او تیرهای خود را می‌اندازد، در ساعت منقطع خواهند شد. ۸ مثل حلزون که گداخته شده، می‌گذرد. مثل سقط زن، آفتاب را نخواهند دید. ۹ قبل از آنکه دیگهای شما آتش خاها را احساس کند. آنها را چه تر و چه خشک خواهد رفت. ۱۰ مرد عادل چون انتقام را دید شادی خواهد نمود. پایهای خود را به خون شیرخواهد شست. ۱۱ و مردم خواهند گفت: «هرآینه‌نمره‌ای برای عادلان هست. هر آینه خدایی هست که در جهان داوری می‌کند.»

**۶۱** برای سالار مغنیان برذوات اوتار. مزمرور داود ای خدا فریاد مرا بشنو! و دعای مرااجابت فرما! ۲ از اقصای جهان تو راخواهم خواند، هنگامی که دلم بیهوش می‌شود، مرا به صخره‌ای که از من بلندتر است هدایت نما. ۳ زیرا که تو ملجای من بوده‌ای و برج قوی ازروی دشمن. ۴ در خیمه تو ساکن خواهم بود تاابدالاباد. زیر سایه بالهای تو پناه خواهم برد، سلاه. ۵ زیرا توای خدا نذرهای مرا شنیده‌ای ومیراث ترسندگان نام خود را به من عطا کرده‌ای. ۶ بر عمر پادشاه روزها خواهی افزود و سالهای اوتا نسل‌ها باقی خواهد ماند. ۷ به حضور خداخواهد نشست تا ابدالاباد. رحمت و راستی را مهیا کن تا او را محافظت کنند. ۸ پس نام تو را تا به ابد خواهم سرایید تا هر روز نذرهای خود را وفاکنم.

**۵۹** برای سالار مغنیان بر لاتهک. مکتوم داود وقتی که شاول فرستاد که خانه را کشیک بکشند تا او را بکشند ای خدایم مرا از دشمنان برهان! مرا از مقاومت کنندگانم برافراز! ۲ مرا ازگناکاران خلاصی ده! و از مردمان خون ریزهایی بخش! ۳ زیرا اینک برای جانم کمین می‌سازند و زورآوران به ضد من جمع شده‌اند، بدون تقصیر من ای خداوند و بدون گناه من. ۴ بی قصور من می‌شتابند و خود را آماده می‌کنند. پس برای ملاقات من بیدار شو و ببین. ۵ اما توای یهوه، خدای صباوت، خدای اسرائیل! بیدار شده، همه امت‌ها را مکافات برسان و بر غداران بدکار شفقت مفرما، سلاه. ۶ شامگاهان برمی‌گردند و مثل سنگ بانگ می‌کنند و در شهردور می‌زنند. ۷ از دهان خود بدی را فرومی‌ریزند. در لبهای ایشان شمشیرهاست. زیرا می‌گویند: «کیست که بشنود؟» و ۸ و اما توای خداوند، بر ایشان خواهی خندید و تمامی امت‌ها را استهزا خواهی نمود. ۹ ای قوت من بسوی تو انتظار خواهم کشید زیراخدا قلعه بلند من است. ۱۰ خدای رحمت من پیش روی من خواهد رفت. خدا مرا بردشمنانم نگران خواهد ساخت. ۱۱ ایشان را به قتل مرسان. ۱۲ به‌سبب گناه زبان و سخنان لبهای خود، در تکبر خویش گرفتار شوند. و به عوض لعنت و دروغی که می‌گویند، ۱۳ ایشان را فانی کن در غضب فانی کن تا نیست گردند و بدانند که خدادار

و در دل خود لعنت می‌کنند، سلاه. ۵ ای جان من فقط برای خدا خاموش شو زیرا که امید من از وی است. ۶ او تنها صخره و نجات من است و قلعه بلند من تا جنبش نخورم. ۷ برخداست نجات و جلال من. صخره قوت من و پناه من در خداست. ۸ ای قوم همه وقت بر او توکل کنید و دل‌های خود را به حضور وی بریزید. زیرا خدا ملجای ماست، سلاه. ۹ البته بنی آدم بظالت‌اند و بنی بشر دروغ. در ترازو بالا می‌روند زیرا جمع از ظالت سبک‌ترند. ۱۰ بر ظلم توکل نکنید و بر غارت مغرور مشوید. چون دولت افزوده شود دل در آن میندید. ۱۱ خدا یک بارگفته است و دو بار این را شنیده‌ام که قوت از آن خداست. ۱۲ ای خداوند رحمت نیز از آن تو است، زیرا به هر کس موافق عملش جزا خواهی داد.

**۶۳** مزمور داود هنگامی که در صحرای یهودا بود ای خدا، تو خدای من هستی. در سحر تو را خواهم طلبید. جان من تشنه تو است و جسمم مشتاق تو در زمین خشک تشنه بی‌آب. ۲ چنانکه در قدس بر تو نظر کردم تا قوت و جلال تو را مشاهده کنم. ۳ چونکه رحمت تو از حیث نیکوتر است. پس لبهای من ترا تسبیح خواهد خواند. ۴ از این رو تا زنده هستم تو را متبارک خواهم خواند. و دستهای خود را به نام تو خواهم برافراشت. ۵ جان من سیر خواهد شد چنانکه از مغز و پیه. و زبان من به لبهای شادمانی تو را حمد خواهد گفت، ۶ چون تو را بر بسترخود یاد می‌آورم و در پاسهای شب در تو تفکرمی کنم. ۷ زیرا تو مددکار من بوده‌ای و زیر سایه بال‌های تو شادی خواهم کرد. ۸ جان من به تو چسبیده است و دست راست تو مرا تأیید کرده است. ۹ و اما آنانی که قصد جان من دارند هلاک خواهند شد و در اسفل زمین فرو خواهند رفت. ۱۰ ایشان به دم شمشیر سپرده می‌شوند و نصیب شغال‌ها خواهند شد. ۱۱ اما پادشاه در خدا شادی خواهد کرد و هرکه بدو قسم خورد فخر خواهند نمود. زیرا دهان دروغ‌گویان بسته خواهد گردید.

**۶۴** برای سالار مغنیان. مزمور داود ای خدا وقتی که تضرع می‌نمایم، آواز ما بشنو و حیاتم را از خوف دشمن نگاه دار! ۲ مرا از مشاورت شیرین پنهان کن و از هنگامه گناهکاران. ۳ که زبان خود را مثل شمشیرتیز کرده‌اند و تیرهای خود یعنی سخنان تلخ را برزه آراسته‌اند. ۴ تا در کمینهای خود بر مرد کامل بیندازند. ناگهان بر او می‌اندازند و نمی‌ترسند. ۵ خویشتر را برای کار زشت تقویت می‌دهند. درباره پنهان کردن دام‌ها گفتگو می‌کنند. می‌گویند: «کیست که ما را ببیند؟» ۶ کارهای بد را تدبیر می‌کنند و می‌گویند: «تدبیر نیکو کرده‌ام.» و اندرون و قلب هر یک از ایشان عمیق است. ۷ اما خدا تیرها بر ایشان خواهد انداخت. و ناگهان جراحت‌های ایشان خواهد شد. ۸ و زبان‌های خود را برخورد فرود خواهند آورد و هرکه ایشان را ببیند فرار خواهد کرد. ۹ و جمیع آدمیان خواهند ترسید و کار خدا را اعلام خواهند کرد و عمل او را درک خواهند نمود. ۱۰ و مرد صالح در خداوند شادی می‌کند و بر او توکل می‌دارد و جمیع راست دلان، فخر خواهند نمود.

**۶۵** برای سالار مغنیان. مزمور و سرود داود ای خدا، تسبیح در صهیون منتظر توست. و نذرهای برای تو وفا خواهد شد. ۲ ای که دعا می‌شنوی! نزد تو تمامی بشر خواهند آمد. ۳ گناهان بر من غالب آمده است. توقصیرهای مرا کفاره خواهی کرد. ۴ خوشبحال کسی که او را بر برگزیده، و مقرب خود ساخته‌ای تا به درگاه‌های تو ساکن شود. از نیکویی خانه تو سیر خواهیم شد و از قدوسیت هیکل تو. ۵ به چیزهای ترسناک در عدل، ما را جواب خواهی داد، ای خدایی که نجات ما هستی. ای که پناه تمامی اقصای جهان و ساکنان بعیده دریاهستی. ۶ و کوه‌ها را به قوت خود مستحکم ساخته‌ای، و کمر خود را به قدرت بسته‌ای. ۷ و تلاطم دریا را ساکن می‌گردانی، تلاطم امواج آن و شورش امت‌ها را. ۸ ساکنان اقصای جهان از آیات تو ترسانند. مطلع‌های صبح و شام را شادمان می‌سازی. ۹ از زمین تفقد نموده، آن را سیراب می‌کنی و آن را بسیار توانگر می‌گردانی. نهر خدا از آب پر است. غله ایشان را آماده می‌کنی زیرا که بدین طور تهیه کرده‌ای. ۱۰ پشته هایش را سیراب می‌کنی و مرزهایش را پست می‌سازی. به بارشها آن را شاداب می‌نمایی. نباتاتش را برکت می‌دهی. ۱۱ به احسان خویش سال را تاجدار می‌سازی و راه‌های تو چربی را می‌چکاند. ۱۲ مرتع‌های صحرا نیز می‌چکاند. و کمر تنها به شادمانی بسته شده است. ۱۳ چمنها به گوسفندان آراسته شده است و دره‌ها به غله پیراسته؛ از شادی بانگ می‌زنند و نیز می‌سرایند.

**۶۶** برای سالار مغنیان. سرود و مزمور ای تمامی زمین، برای خدا بانگ شادمانی بزنید! ۲ جلال نام او را برابریاید. و در تسبیح او جلال او را توصیف نمایید! ۳ خدا را گویند: «چه مهیب است کارهای تو! از شدت قوت تو دشمنان نزد تو تذلل خواهند کرد! ۴ تمامی زمین تو را پرستش خواهند کرد و تو را خواهند سراپید و به نام تو ترنم خواهند نمود.» سلاه. ۵ بیایید کارهای خدا را مشاهده کنید. او در کارهای خود به بنی آدم مهیب است. ۶ دریا را به خشکی مبدل ساخت و مردم از نهر با پا عبور کردند. در آنجا بدو شادی نمودیم. ۷ در توانایی خود تا به ابد سلطنت می‌کند و چشمانش مراقب امت‌ها است. فتنه‌انگیزان خویشتر را برنیزفرزند، سلاه. ۸ ای قوم‌ها، خدای ما را متبارک خوانید و آواز تسبیح او را بشنوانید. ۹ که جانهای ما را در حیات قرار می‌دهد و نمی‌گذارد که پایهای ما لغزش خورد. ۱۰ زیرا ای خدا تو ما را امتحان کرده‌ای و ما را غال گذاشته‌ای چنانکه نقره را غل می‌گذاردند. ۱۱ ما را به دام درآوردی و باری گران بر پشت‌های ما نهادی. ۱۲ مردمان را بر سرما سوار گردانیدی و به آتش و آب درآمدیم. پس ما را به جای خرم بیرون آوردی. ۱۳ قربانی‌های سوختنی به خانه تو خواهم آورد. نذرهای خود را به تو وفا خواهم نمود، ۱۴ که لب‌های خود را بر آنها گشودم و در زمان تنگی خود آنها را به زبان خود آوردم. ۱۵ قربانی‌های سوختنی پروری را نزد تو خواهم گذرانید. گوساله‌ها و بزها را با بخور قوچها ذبح خواهم کرد، سلاه. ۱۶ ای همه خدا ترسان بیایید و بشنوید تا از آنچه او برای جان من کرده است خبر دهم. ۱۷ به دهانم نزد او آواز خود را بلند کردم و تسبیح بلند بر زبان من بود. ۱۸ اگر بدی را در دل خود منظور

می‌داشتیم، خداوند مرا نمی شنید. ۱۹ لیکن خدا مرا شنیده است و به آواز دعای من توجه فرموده. ۲۰ متبارک باد خدا که دعای مرا ازخود، و رحمت خویش را از من برنگردانیده است.

**۶۷** برای سالار مغنیان. مزمور و سرود بزوات اوتار خدا بر ما رحم کند و ما را مبارک سازد نور روی خود را بر ما متجلی فرماید! سلاه. ۲ تا راه تو در جهان معروف گردد و نجات تو به جمیع امت‌ها. ۳ ای خدا قوم‌ها تو را حمد گویند. جمیع قوم‌ها تو را حمد گویند. ۴ امت‌ها شادی و ترنم خواهند نمود زیرا قوم‌ها را به انصاف حکم خواهی نمود و امت های جهان را هدایت خواهی کرد، سلاه. ۵ ای خدا قوم‌ها تو را حمد گویند. جمیع قوم‌ها تو را حمد گویند. ۶ آنگاه زمین محصول خود را خواهد داد و خداوند ما، ما را مبارک خواهد فرمود. ۷ خدا ما را مبارک خواهد فرمود. و تمامی اقصادی جهان از او خواهند ترسید.

**۶۸** برای سالار مغنیان. مزمور و سرود داود خدا برخیزد و دشمنانش پراکنده شوند! و آنانی که از او نفرت دارند ازحضورش بگریزند! ۲ چنانکه دود پراکنده می‌شود، ایشان را پراکنده ساز، و چنانکه موم پیش آتش گداخته می‌شود، همچنان شیریان به حضور خدا هلاک گردند. ۳ اما صالحان شادی کنند و در حضور خدا به وجد آیند و به شادمانی خرسند شوند. ۴ برای خدا سرود بخوانید و به نام او ترنم نمایید و راهی درست کنید برای او که در صحراها سوار است. نام او بیهوه است! به حضورش به وجد آید! ۵ پدر یتیمان و داور بیهوه‌زان، خداست در مسکن قدس خود!

**۶۹** برای سالار مغنیان بر سوسن‌ها. مزمور داود خدایا مرا نجات ده! زیرا آنها به‌جان من درآمدند است. ۲ در خلاب ژرف فرورفته‌ام، جایی که نتوان ایستاد. به آبهای عمیق درآمده‌ام و سیل مرا می‌پوشاند. ۳ از فریاد خودخسته شده‌ام و گلوی من سوخته و چشمانم ازانتظار خدا تار گردیده است. ۴ آنانی که بی‌سبب ازمن نفرت دارند، از مویهای سرم زیاده‌اند و دشمنان ناحق من که قصد هلاکت من دارند زروآورند. پس آنچه نگرفته بودم، رد کردم. ۵ ای خدا، تو حماقت مرا می‌دانی و گناهانم از تو مخفی نیست. ۶ ای خداوند بیهوه صباپوت، منتظرین تو به‌سبب من خجل نشوند. ای خدای اسرائیل، طالبان تو به‌سبب من رسوا نگردند. ۷ زیرا به‌خاطر تو متحمل عار گردیده‌ام و رسوایی روی من، مرا پوشیده است. ۸ نزدبرادرانم اجنبی شده‌ام و نزد پسران مادر خود غریب. ۹ زیرا غیرت خانه تو مرا خورده است و ملامت های ملامت کنندگان تو بر من طاری گردیده. ۱۰ روزه داشته، جان خود را مثل اشک ریخته‌ام. و این برای من عار گردیده است. ۱۱ پلاس را لباس خود ساخته‌ام و نزد ایشان ضرب‌المثل گردیده‌ام. ۱۲ دروازه نشینان درباره من حرف می‌زنند و سرود می‌گسارن گشته‌ام. ۱۳ و اما من، ای خداوند دعای خود را در وقت اجابت نزد تو می‌کنم. ای خدا در کثرت رحمانیت خود و راستی نجات خود مرا مستجاب فرما. ۱۴ مرا از خلاب خلاصی ده تا غرق نشوم و ازنفرت کنندگانم و از ژرفیهای آب رستگار شوم. ۱۵ مگذار که سیلان آب روزه متحمل بارهای ما می‌شود و خدایی که نجات ماست، سلاه. ۲۰

ما بیوشاند و ژرفی مریبلعد و هاویه دهان خود را بر من ببندد. ۱۶ ای خداوند مرا مستجاب فرما زیرا رحمت تونیکوست. به کثرت رحمانیتت بر من توجه نما. ۱۷ و روی خود را از بنده ات میوشان زیرا در تنگی هستم مرا بزودی مستجاب فرما. ۱۸ به جانم نزدیک شده، آن را رستگار ساز. به سبب دشمنانم مرا فدیة ده. ۱۹ تو عار و خجالت و رسوایی مرا می دانی و جمیع خصمانم پیش نظر تو اند. ۲۰ عار، دل مرا شکسته است و به شدت بیمار شده‌ام. انتظارمشفقی کشیدم، ولی نبود و برای تسلی دهندگان، اما نیافتم. ۲۱ مرا برای خوراک زردآب دادند و چون تشنه بودم مرا سرکه نوشانیدند. ۲۲ پس مانده ایشان پیش روی ایشان تله باد و چون مطمئن هستند دامی باشد. ۲۳ چشمان ایشان تارگردد تا نبینند. و کمرهای ایشان را دائم لزان گردان. ۲۴ خشم خود را بر ایشان بریز و سورت غضب تو ایشان را دریابد. ۲۵ خانه های ایشان مخروبه گردد و در خیمه های ایشان هیچ کس ساکن نشود. ۲۶ زیرا بر کسی که تو زده‌ای جفامی کنی و دردهای کوفتگان تو را اعلان می نمایدی. ۲۷ گناه بر گناه ایشان مزید کن و در عدالت تو داخل نشوند. ۲۸ از دفتر حیات محو شوند و با صالحین مرقوم نگردند. ۲۹ و اما من، مسکین و دردمند هستم. پس ای خدا، نجات تو مرا سرفراز سازد. ۳۰ و نام خدا را با سرود تسبیح خواهم خواند و او را با حمد تعظیم خواهم نمود. ۳۱ و این پسندیده خدا خواهد بود، زیاده از گاو و گوساله‌ای که شاخها و سمها دارد. ۳۲ حلیمان این را دیده، شادمان شوند، وای طالبان خدا دل شما زنده گردد، ۳۳ زیرا خداوند فقیران را مستجاب می کند و اسیران خود را حقیر نمی شمارد. ۳۴ آسمان و زمین او را تسبیح بخوانند. آنها نیز و آنچه در آنها می جنبد. ۳۵ زیرا خدا صهیون را نجات خواهد داد و شهرهای یهود را بنا خواهد نمود تا در آنجا سکونت نمایند و آن را متصرف گردند. ۳۶ و ذریت بندگانش وارث آن خواهند شد و آنانی که نام او را دوست دارند، در آن ساکن خواهند گردید.

## ۷۲ مزمور سلیمان ای خدا انصاف خود را به پادشاه ده و عدالت خویش

را به پسر پادشاه! ۲ و او قوم تو را به عدالت داوری خواهد نمود و مساکین تو را به انصاف. ۳ آنگاه کوهها برای قوم سلامتی را بار خواهند آورد و تنها نیز در عدالت. ۴ مساکین قوم را دادرسی خواهد کرد؛ و فرزندان فقیر رانجات خواهد داد؛ و ظالمان را زبون خواهد ساخت. ۵ از تو خواهند ترسید، مادامی که آفتاب باقی است و مادامی که ماه هست تا جمیع طبقات. ۶ او مثل باران بر علف زار چیده شده فرود خواهد آمد، و مثل بارشهایی که زمین را سیراب می کند. ۷ در زمان او صالحان خواهند شکفت و وفور سلامتی خواهد بود، مادامی که ماه نیست نگردد. ۸ و او حکمرانی خواهد کرد از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای جهان. ۹ به حضور وی صحرائشینان گردن خواهند نهاد و دشمنان او خاک را خواهند لیسید. ۱۰ پادشاهان ترضیش و جزایر هدایا خواهند آورد. پادشاهان شبا و سبارمغانها خواهند رسانید. ۱۱ جمیع سلاطین او را تعظیم خواهند کرد و جمیع امت‌ها او را بندگی خواهند نمود. ۱۲ زیرا چون مسکین استغاثه کند، او را رهایی خواهد داد و فقیری را که رهاننده‌ای ندارد. ۱۳ بر مسکین و فقیر کرم خواهد فرمود و جانهای مساکین را نجات خواهد بخشید. ۱۴ جانهای

۷۰ برای سالار مغنیان. مزمور داود به جهت یادگاری خدایا، برای نجات من بشتاب! ای خداوند به اعانت من تعجیل فرما! ۲ آنانی که قصد جان من دارند، خجل و شرمند شوند، و آنانی که در بدی من رغبت دارند، رو بر گردانیده و رسوا گردند، ۳ و آنانی که هه هه می گویند، به سبب خجالت خویش رو برگردانیده شوند. ۴ و اما جمیع طالبان تو، در تو وجد و شادی کنند، و دوست دارندگان نجات تو دائم گویند: «خدا متعال باد!» ۵ و اما من مسکین و فقیر هستم. خدایا برای من تعجیل کن. تو مددکار و نجات‌دهنده من هستی. ای خداوند تاخیر ننما.

۷۱ در توای خداوند پناه برده‌ام، پس تا به ابد خجل نخواهم شد. ۲ به عدالت خود مرا خلاصی ده و برهان. گوش خود را به من فراگیر و مرا نجات ده. ۳ برای من صخره سکونت باش تا همه وقت داخل آن شوم. تو به نجات من امر فرموده‌ای، زیرا صخره و قلعه من تو هستی. ۴ خدایا مرا از دست شریر برهان و از کف بدکار و ظالم. ۵ زیرا ای خداوند یهوه، تو امید من هستی و از طفولیتیم اعتماد من بوده‌ای. ۶ از شکم بر تو انداخته

ایشان را از ظلم و ستم فدیة خواهد داد و خون ایشان در نظر وی گران بها خواهد بود. ۱۵ و او زنده خواهد ماند و از طلای شبا بدو خواهد داد. دائم برای وی دعا خواهد کرد و تمامی روز او را مبارک خواهد خواند. ۱۶ و فراوانی غله در زمین بر قله کوهها خواهد بود که ثمره آن مثل لبنان جنبش خواهد کرد. و اهل شهرها مثل علف زمین نشو و نما خواهند کرد. ۱۷ نام او تا ابدالاباد باقی خواهد ماند. اسم او پیش آفتاب دوام خواهد کرد. آدمیان در او برای یکدیگر برکت خواهند خواست و جمیع امت های زمین او را خوشحال خواهند خواند. ۱۸ مبارک باد بپوه خدا که خدای اسرائیل است. که او فقط کارهای عجیب می کند. ۱۹ و مبارک بادنام مجید او تا ابدالاباد. و تمامی زمین از جلال او پر بشود. آمین و آمین. دعاهای داود بن یسی تمام شد.

**۷۳** مزمور آساف هرآینه خدا برای اسرائیل نیکوست، یعنی برای آنانی که پاک دل هستند. ۲ و اما من نزدیک بود که پایهام از راه در رود و نزدیک بود که قدمهایم بلغزد. ۳ زیرا بر متکبران حسد بردم چون سلامتی شیرین را دیدم. ۴ زیرا که در موت ایشان قیدها نیست و قوت ایشان مستحکم است. ۵ مثل مردم در زحمت نیستند و مثل آدمیان مبتلا نمی باشند. ۶ بنابراین گردن ایشان به تکبر آراسته است و ظلم مثل لباس ایشان را می پوشانند. ۷ چشمان ایشان از فریبهی بدرآمده است و از خیالات دل خود تجاوز می کنند. ۸ استهزا می کنند و حرفهای بد می زنند و سخنان ظلم آمیز را از جای بلند می گویند. ۹ دهان خود را بر آسمانها گذارده اند و زبان ایشان در جهان گردش می کند. ۱۰ پس قوم او بدینجا برمی گردند و آبهای فراوان، بدیشان نوشانیده می شود. ۱۱ و ایشان می گویند: «خدا چگونه بداند و آیا حضرت اعلی علم دارد؟» ۱۲ اینک اینان شریر هستند که همیشه مطمئن بوده، در دولتندمی افزوده می شوند. ۱۳ یقین من دل خود را عبث طاهر ساخته و دستهای خود را به پاکبازی شستهم. ۱۴ و من تمامی روز مبتلامی شوم و تادیب من هر بامداد حاضر است. ۱۵ اگر می گفتم که چنین سخن گویم، هر آینه بر طبقه فرزندان تو خیانت می کردم. ۱۶ چون تفکر کردم که این را بفهمم، در نظر من دشوار آمد. ۱۷ تا به قدسهای خدا داخل شدم. آنگاه در آخرت ایشان تامل کردم. ۱۸ هر آینه ایشان را در جایهای لغزنده گذارده ای. ایشان را به خرابیها خواهی انداخت. ۱۹ چگونه بغته به هلاکت رسیده اند! تباه شده، از ترسهای هولناک نیست گردیده اند.

۲۰ مثل خواب کسی چون بیدار شد، ای خداوند همچین چون برخیزی، صورت ایشان را ناچیز خواهی شمرد. ۲۱ لیکن دل من تلخ شده بود و در اندرون خود، دل ریش شده بودم. ۲۲ و من وحشی بودم و معرفت نداشتم و مثل بهایم نزد تو گردیدم. ۲۳ ولی من دائم با تو هستم. تو دست راست مرا تایید کرده ای. ۲۴ موافق رای خود مرا هدایت خواهی نمود و بعد از این مرا به جلال خواهی رسانید. ۲۵ کیست برای من در آسمان؟ و غیر از تو هیچ چیز را در زمین نمی خواهم. ۲۶ اگرچه جسد و دل من زائل گردد، لیکن صخره دلم و حصه من خداست تا ابدالاباد. ۲۷ زیرا آنانی که از تو دورند هلاک خواهند شد. و آنانی را که از تو زنا می کنند، نابود خواهی

**۷۴** قصیده آساف چرا ای خدا ما را ترک کرده ای تا به ابدو خشم تو بر گوسفندان مرتع خود فروخته شده است؟ ۲ جماعت خود را که از قدیم خریدهای، بیاد آور و آن را که فدیة داده ای تا سبط میراث تو شود و این کوه صهیون را که در آن ساکن بوده ای. ۳ قدمهای خود را بسوی خرابه های ابدی بردار زیرا دشمن هرچه را که در قدس تو بود خراب کرده است. ۴ دشمنان در میان جماعت تو غرش می کنند و علمهای خود را برای علامات برپا می نمایند. ۵ و ظاهر می شوند چون کسانی که تیرها را بر درختان جنگل بلند می کنند. ۶ و الان همه نقشهای تراشیده آن را به تیرها و چکشها خرد می شکنند. ۷ قدس های تو را آتش زده اند و مسکن نام تو را تا به زمین بی حرمت کرده اند. ۸ و در دل خود می گویند آنها را تمام خراب می کنیم. پس جمیع کنبه های خدا را در زمین سوزانیده اند. ۹ آیات خود را نمی بینیم و دیگر هیچ نبی نیست. و در میان ما کسی نیست که بداند تا به کی خواهد بود. ۱۰ ای خدا، دشمن تا به کی ملامت خواهد کرد؟ و آیا خصم، تا به ابد نام تو را اهانت خواهد نمود؟ ۱۱ چرا دست خود یعنی دست راست خویش را بر گردانیده ای؟ آن را از گریبان خود بیرون کشیده، ایشان را فانی کن. ۱۲ و خدا از قدیم پادشاه من است. او در میان زمین نجاتها پدید می آورد. ۱۳ تو به قوت خود دریا را منقش ساختی و سرهای نهنگان را در آبها شکستی. ۱۴ سرهای لویاتان را کوفته، و او را خوراک صحرانشینان گردانیده ای. ۱۵ تو چشمه ها و سیلها را شکافتی و نهرهای دائمی را خشک گردانیدی. ۱۶ روز از آن توست و شب نیز از آن تو. نور و آفتاب را تو برقرار نموده ای. ۱۷ تمامی حدود جهان را تو پایدار ساخته ای. تابستان و زمستان را تو ایجاد کرده ای. ۱۸ ای خداوند این را بیاد آور که دشمن ملامت می کند و مردم جاهل نام تو را اهانت می نمایند. ۱۹ جان فاخته خود را به جانور وحشی سپار. جماعت مسکینان خود را تا به ابد فراموش مکن. ۲۰ عهد خود را ملاحظه فرما زیرا که ظلمات جهان از مسکن های ظلم پر است. ۲۱ مظلومان به رسوایی برنگردند. مساکین و فقیران نام تو را حمد گویند. ۲۲ ای خدا برخیز و دعوی خود را برپا دار؛ و بیاد آور که احق تمامی روز تو را ملامت می کند. ۲۳ آواز دشمنان خود را فراموش مکن و غوغای مخالفان خود را که پیوسته بلند می شود.

**۷۵** برای سالار مغنیان بر لاتیلهک. مزمور و سرود آساف تو را حمد می گویم! ای خدا تو را حمد می گویم! زیرا نام تو نزدیک است و مردم کارهای عجیب تو را ذکر می کنند. ۲ هنگامی که به زمان معین برسم براستی دوری خواهم کرد. ۳ زمین و جمیع ساکنانش گداخته شده اند. من ارکان آن را برقرار نموده ام، سلا. ۴ متکبران را گفتم: «فخر مکنید!» و به شریزان که «شاخ خود را میفرزاید. ۵ شاخهای خود را به بلندی میفرزاید. و با گردن کشی سخنان تکبرآمیز مگویید.» ۶ زیرا نه از مشرق و نه از مغرب، و نه از جنوب سرفرازی می آید. ۷ لیکن خدا، داور است. این را به زیر می اندازد و آن را سرفرازی نماید. ۸ زیرا در دست خداوند کاسه ای است و

باده آن پرچوش. از شراب مزوج پر است که از آن می‌ریزد. و امداددهایش را جمیع شیران جهان افشرد، خواهند نوشید. ۹ و اما من، تا به ابد ذکر خواهم کرد و برای خدای یعقوب ترنم خواهم نمود. ۱۰ جمیع شاخهای شیران را خواهم برید و اما شاخهای صالحین برافراشته خواهد شد.

کرد. پس زمین مرتعش و متزلزل گردید. ۱۹ طریق تو در دریاست و راهایی تو درآبهای فراوان و آثار تو را نتوان دانست. ۲۰ قوم خود را مثل گوسفندان راهنمایی نمودی، به دست موسی و هارون.

**۷۸** قصیده آساف ای قوم من شریعت مرا بشنوید! گوشهای خود را به سخنان دهانم فراگیرید! ۲ دهان خود را به مثل باز خواهم کرد به چیزهایی که از بنای عالم مخفی بود تعلق خواهم نمود. ۳ که آنها را شنیده و دانسته‌ایم و پدران ما برای ما بیان کرده‌اند. ۴ از فرزندان ایشان آنها را پنهان نخواهیم کرد. تسبیحات خداوند را برای نسل آینده بیان می‌کنیم و قوت او و اعمال عجیبی را که او کرده است. ۵ زیرا که شهادتی در یعقوب برپا داشت و شریعتی در اسرائیل قرار داد و پدران ما را امر فرمود که آنها را به فرزندان خودتعلیم دهند؛ ۶ تا نسل آینده آنها را بدانند و فرزندان می‌بایست مولود شوند تا ایشان برخیزند و آنها را به فرزندان خود بیان نمایند؛ ۷ و ایشان به خدا توکل نمایند و اعمال خدا را فراموش نکنند بلکه احکام او را نگاه دارند. ۸ و مثل پدران خود نسلی گردن کش و فتنه انگیز نشوند، نسلی که دل خود را راست نساخند و روح ایشان بسوی خدا امین نبود. ۹ بنی افرایم که مسلح و کمان کش بودند، در روز جنگ رو برتافتند. ۱۰ عهد خدا را نگاه نداشتند و از سلوک به شریعت او ابا نمودند، ۱۱ و اعمال و عجایب او را فراموش کردند که آنها را بدیشان ظاهر کرده بود، ۱۲ و در نظر پدران ایشان اعمال عجیب کرده بود، در زمین مصر و در دیار صوعون. ۱۳

**۷۶** برای سالار مغنیان پرذوات اوتار. مزمور و سرود آساف خدا در یهودا معروف است و نام او در اسرائیل عظیم! ۲ خیمه او است درشالیم و مسکن او در صهیون. ۳ در آنجا، برقهیای کمان را شکست. سپر و شمشیر و جنگ را، سلاه. ۴ تو جلیل هستی و مجید، زیاده از کوههای یغما! ۵ قوی‌دلان تاراج شده‌اند و خواب ایشان را دربرود و همه مردان زورآور دست خود را یافتند. ۶ از توییخ توای خدای یعقوب، بر اراهه هاو اسبان خوابی گران مستولی گردید. ۷ تو مهیب هستی، تو! و در حین غضبت، کیست که به حضور تو ایستد؟ ۸ از آسمان داوری را شنوایدی. پس جهان برسید و ساکت گردید. ۹ چون خدا برای داوری قیام فرماید تا همه مساکین جهان را خلاصی بخشد، سلاه، ۱۰ آنگاه خشم انسان تو را حמד خواهد گفت و باقی خشم را بر کمر خودخواهی بست. ۱۱ نذر کنی و وفا نمایند برای یهوه خدای خود. همه که گرداگرد او هستند، هدیه بگذارند نزد او که مهیب است. ۱۲ روح روسا را منقطع خواهد ساخت و برای پادشاهان جهان مهیب می‌باشد.

**۷۷** برای سالار مغنیان بر یدوتون. مزمور آساف آواز من بسوی خداست و فریادمی کنم. آواز من بسوی خداست گوش خود را به من فرا خواهد گرفت. ۲ در روز تنگی خود خداوند را طلب کردم. در شب، دست من دراز شده، بازکشیده نگشت و جان من تسلی نپذیرفت. ۳ خدا را یاد می‌کنم و پریشان می‌شوم. تفکر می‌نمایم و روح من متحیر می‌گردد، سلاه. ۴ چشمانم را بیدار می‌داستی. بی‌تاب می‌شدم و سخن نمی‌توانستم گفت. ۵ درباره ایام قدیم تفکر کرده‌ام. درباره سالهای زمانهای سلف. ۶ سرودشبانه خود را بخاطر می‌آورم و در دل خود تفکر می‌کنم و روح من تفتیش نموده است. ۷ مگر خداتا به ابد ترک خواهد کرد و دیگر هرگز راضی نخواهد شد. ۸ آیا رحمت او تا به ابد زایل شده است؟ و قول او باطل گردیده تا ابدآباد؟ ۹ آیا خدا رفت را فراموش کرده؟ و رحمت های خود را در غضب مسدود ساخته است؟ سلاه. ۱۰ پس گفتم این ضعف من است. زهی سالهای دست راست حضرت اعلی! ۱۱ کارهای خداوند را ذکرخواهم نمود زیرا کار عجیب تو را که از قدیم است به یاد خواهم آورد. ۱۲ و در جمیع کارهای تو تامل خواهم کرد و در صنعتهای تو تفکرخواهم نمود. ۱۳ ای خدا، طریق تو در قدوسیت است. کیست خدای بزرگ مثل خدا؟ ۱۴ تو خدایی هستی که کارهای عجیب می‌کنی و قوت خویش را بر قوم‌ها معروف گردانیده‌ای. ۱۵ قوم خود را به بازوی خویش رهانیده‌ای یعنی بنی یعقوب و بنی یوسف را. سلاه. ۱۶ آنها تو را دید، ای خدا آنها تو را دیده، متزلزل شد. لجه‌ها نیز سخت مضطرب گردید. ۱۷ ابرها آب بریخت و افلاک رعد بداد. تیرهای تو نیز به هر طرف روان گردید. ۱۸ صدای رعد تو در گردباد بود و برقه‌ها ربع مسکون را روش

یوسف را رد نموده، سبط افرایم را بزرگزید. ۶۸ لیکن سبط یهودا را برگزید و این کوه صهیون را که دوست می‌داشت. ۶۹ و قدس خود را مثل کوههای بلند بنا کرد، مثل جهان که آن را تا ابدالاباد بنیاد نهاد. ۷۰ و بنده خود داود را برگزید و او را از آغلهای گوسفندان گرفت. ۷۱ از عقب میشهای شیرده او را آورد تا قوم او یعقوب و میراث او اسرائیل را رعایت کند. ۷۲ پس ایشان را به حسب کمال دل خود رعایت نمود و ایشان را به مهارت دستهای خویش هدایت کرد.

**۷۹** مزمور آساف ای خدا، امت‌ها به میراث تو داخل شده، هیکل قدس تو را بی عصمت ساختند. اورشلیم را خرابه‌ها نمودند. ۲ لاشهای بندگانت را به مرغان هوا برای خوراک دادند و گوشت مقدسات را به وحوش صحرا. ۳ خون ایشان را گردآرد اورشلیم مثل آب ریختند و کسی نبود که ایشان را دفن کند. ۴ نزد همسایگان خود عار گردیده‌ایم و نزد مجاوران خویش استهزا و سخریه شده‌ایم. ۵ تا کی ای خداوند تا به ابد خشمناک خواهی بود؟ آیا غیرت تو مثل آتش افروخته خواهد شد تا ابدالاباد؟ ۶ قهر خود را بر امت‌هایی که تو را نمی شناسند بریز و برممالکی که نام تو را نمی خوانند! ۷ زیرا که یعقوب را خورده، و مسکن او را خراب کرده‌اند. ۸ گناهان اجداد ما را بر ما بیاد میاورد. رحمت‌های تو بزودی پیش روی ما آید زیرا که بسیار ذلیل شده‌ایم. ۹ ای خدا، ای نجات‌دهنده ما، به‌خاطر جلال نام خود ما را یاری فرما و ما را نجات ده و بخاطر نام خود گناهان ما را بیامرز. ۱۰ چرا امت‌ها گویند که خدای ایشان کجاست؟ انتقام خون بندگانت که ریخته شده است، برامت‌ها در نظر ما معلوم شود. ۱۱ ناله اسیران به حضور تو برسد. به حسب عظمت بازوی خود آنانی را که به موت سپرده شده‌اند، برهان. ۱۲ و جزای هفت چندان به آغوش همسایگان مارسان، برای اهانتی که به تو کرده‌اند، ای خداوند. ۱۳ پس ما که قوم تو و گوسفندان مرتع تو هستیم، تو را تا به ابد شکر خواهیم گفت و تسبیح تو را نسلا بعد نسل ذکر خواهیم نمود.

**۸۰** برای سالار مغنیان. شهادتی بر سوسنه‌ها. مزمور آساف ای شبان اسرائیل بشنو! ای که یوسف را مثل گله رعایت می‌کنی! ای که برکروبین جلوس نموده‌ای، تجلی فرما! ۲ به حضور افرایم و بنیامین و منسی، توانایی خود را برانگیز و برای نجات ما بیا! ۳ ای خدا ما را باز آورو روی خود را روشن کن تا نجات یابیم! ۴ ای یهوه، خدای صباپوت، تا به کی به دعای قوم خویش غضبناک خواهی بود، ۵ نان ماتم را بپدیشان می‌خورانی و اشکهای بی‌اندازه بپدیشان می‌نوشانی؟ ۶ ما را محل منازعه همسایگان ماساخته‌ای و دشمنان ما در میان خویش استهزای نمایند. ۷ ای خدای لشکرها ما را بازآورو روی خود را روشن کن تا نجات یابیم! ۸ موی را از مضر بیرون آوری. امت‌ها را بیرون کرده، آن را غرس نمودی. ۹ پیش روی آن را وسعت دادی. پس ریشه خود را نیکو زده، زمین را پر ساخت. ۱۰ کوهها به سایه‌اش پوشانیده شد و سرورهای آزاد خدا به شاخه‌هایش. ۱۱ شاخه‌های خود را تا به دریا پهن کرد و فرعهای خویش را تا به نهر. ۱۲ پس

این همه، باز گناه ورزیدند و به اعمال عجیب او ایمان نیاوردند. ۳۳ بنابراین، روزهای ایشان را در بظالت تمام کرد و سالهای ایشان را در ترس. ۳۴ هنگامی که ایشان را کشت اورا طلبیدند و بازگشت کرده، درباره خدا تفحص نمودند، ۳۵ و به یاد آوردند که خدا صخره ایشان، و خدای تعالی ولی ایشان است. ۳۶ اما به دهان خود او را تملق نمودند و به زبان خویش به اودروغ گفتند. ۳۷ زیرا که دل ایشان با او راست نبود و به عهد وی موتمن نبودند. ۳۸ اما او به حسب رحمانیتش گناه ایشان را عفو نموده، ایشان را هلاک نساخت بلکه بارهاغضب خود را برگردانیده، تمامی خشم خویش را برینگیخت. ۳۹ و به یاد آورد که ایشان بشرنند، بادی که می‌رود و بر نمی‌گردد. ۴۰ چند مرتبه درصحرای بلو فتنه‌انگیختند و او را در بادیه رنجاندیدند. ۴۱ و برگشته، خدا را امتحان کردند و قدوس اسرائیل را اهانت نمودند، ۴۲ و قوت او را به‌خاطر نداشتند، روزی که ایشان را از دشمن رهاانیده بود. ۴۳ که چگونه آیات خود را در مصرظاهر ساخت و معجزات خود را در دیار صعون. ۴۴ و نهرهای ایشان را به خون مبدل نمود و رودهای ایشان را تا نتوانستند نوشید. ۴۵ انواع پشه‌ها در میان ایشان فرستاد که ایشان را گزیدند و غوکهبایی که ایشان را تبه نمودند؛ ۴۶ و محصول ایشان را به کرم صدف یا سپرد و عمل ایشان را به ملخ داد. ۴۷ تا کستان ایشان را به تگرگ خراب کرد و درختان جمیز ایشان را به تگرگهای درشت. ۴۸ بهایم ایشان را به تگرگ سپرد و مواشی ایشان را به شعله‌های برق. ۴۹ و آتش خشم خود را برایشان فرستاد، غضب و غیظ و ضیق را، به فرستادن فرشتگان شریر. ۵۰ و راهی برای غضب خود مهیا ساخته، جان ایشان را از موت نگاه نداشت، بلکه جان ایشان را به وبا تسلیم نمود. ۵۱ و همه نخست زادگان مصر را کشت، اوایل قوت ایشان را در خیمه‌های حام. ۵۲ و قوم خود را مثل گوسفندان کوچانید و ایشان را در صحرا مثل گله راهنمایی نمود. ۵۳ و ایشان را در امنیت رهبری کرد تا نترسند و دریادشمنان ایشان را پوشانید. ۵۴ و ایشان را به حدودمقدس خود آورد، بدین کوهی که به‌دست راست خود تحصیل کرده بود. ۵۵ و امت‌ها را از حضورایشان راند و میراث را برای ایشان به ریسمان تقسیم کرد و اسباط اسرائیل را در خیمه‌های ایشان ساکن گردانید. ۵۶ لیکن خدای تعالی را امتحان کرده، بدو فتنه‌انگیختند و شهادت او را نگاه نداشتند. ۵۷ و برگشته، مثل پدران خود خیانت ورزیدند و مثل کمان خطاکننده منحرف شدند. ۵۸ و به مقامهای بلند خود خشم او را به هیجان آوردند و به بنهای خویش غیرت او را جنبش دادند. ۵۹ چون خدااین را بشنید غضبناک گردید و اسرائیل را به شدت مکروه داشت. ۶۰ پس مسکن شیلو را ترک نمود، آن خیمه‌ای را که در میان آدمیان برپاساخته بود، ۶۱ و (تابوت) قوت خود را به اسیری داد و جمال خویش را به‌دست دشمن سپرد، ۶۲ و قوم خود را به شمشیر تسلیم نمود و با میراث خود غضبناک گردید. ۶۳ جوانان ایشان را آتش سوزانید و برای دوشیزگان ایشان سرود نکاح نشد. ۶۴ کاهنان ایشان به دم شمشیر افتادند و بویه‌های ایشان نوحه‌گری نمودند. ۶۵ آنگاه خداوند مثل کسی که خوابیده بودیدار شد، مثل جباری که از شراب می‌خروشد، ۶۶ و دشمنان خود را به عقب زد و ایشان را عارابدی گردانید. ۶۷ و خیمه



چرا دیوارهایش را شکسته‌ای که هر راهگدردی آن را می‌چیند؟ ۱۳ گرازهای جنگل آن را ویران می‌کنند و وحوش صحرا آن را می‌چرند. ۱۴ ای خدای لشکرها رجوع کرده، از آسمان نظر کن و ببین و از این مو تفقد نما ۱۵ و از این نهالی که دست راست تو غرس کرده است و از آن پسری که برای خویشتن قوی ساخته‌ای! ۱۶ مثل هیزم در آتش سوخته شده و از عتاب روی تو تباه گردیده‌اند! ۱۷ دست تو بر مرد دست راست تو باشد و بر پسر آدم که او را برای خویشتن قوی ساخته‌ای. ۱۸ و ما از تو رو نخواهیم تافت. ما راحیات بده تا نام تو را بخوانیم. ۱۹ ای یهوه، خدای لشکرها ما را بازآور و روی خود را روشن ساز تا نجات یابیم.

**۸۱** برای سالار مغنیان برجیت. مزمور آساف ترنم نمایید برای خدایی که قوت ماست. برای خدای یعقوب آوازشادمانی دهید! ۲ سرود را بلند کنید و دف رباب‌ورید و بریط دلنواز را با رباب! ۳ کرنا را بنوازید در اول ماه، در ماه تمام و در روز عید ما. ۴ زیرا که این فریضه‌ای است در اسرائیل و حکمی از خدای یعقوب. ۵ این را شهادتی در یوسف تعیین فرمود، چون بر زمین مصر بیرون رفت، جایی که لغتی را که نفهمیده بودم شنیدم: ۶ «دوش او را از بار سنگین آزاد ساختم و دستهای او از سید رها شد. ۷ در تنگی استعدانمودی و تو را خلاصی دادم. در ستر رعد، تو را اجابت کردم و تو را نزد آب مرئیبه امتحان نمودم. ۸ «ای قوم من بشنو و تو را تاکید می‌کنم. وای اسرائیل اگر به من گوش دهی. ۹ در میان تو خدای غیر نباشد و نزد خدای بیگانه سجده منما. ۱۰ من یهوه خدای تو هستم که تو را از زمین مصر برآوردم. دهان خود را نیکو باز کن و آن را پرخواهم ساخت. ۱۱ لیکن قوم من سخن مران شنیدند و اسرائیل مرا ابا نمودند. ۱۲ پس ایشان را به سختی دلشان ترک کردم که به مشورت‌های خود سلوک نمایند. ۱۳ ای کاش که قوم من به من گوش می‌گرفتند و اسرائیل در طریق‌های من سالک می‌بودند. ۱۴ آنگاه دشمنان ایشان را بروردی به زیر می‌انداختم و دست خود را بر خصمان ایشان برمی‌گردانیدم. ۱۵ آنانی که از خداوند نفرت دارند بدو گردن می‌نهادند. اما زمان ایشان باقی می‌بود تا ابدالاباد. ۱۶ ایشان را به نیکوترین گندم می‌پرورد؛ و تو را به عسل از صخره سیر می‌کردم.»

**۸۲** مزمور آساف خدا در جماعت خدا ایستاده است. در میان خدایان داوری می‌کند: ۲ «تا به کی به بی‌انصافی داوری خواهید کرد و شیران را طرفداری خواهید نمود؟ سلاه. ۳ فقیران و یتیمان را دادرسی نکنید. مظلومان و مسکینان را انصاف دهید. ۴ مظلومان و فقیران را برهانید و ایشان را از دست شیران خلاصی دهید. ۵ «نمی‌دانند و نمی‌فهمند و در تاریکی راه می‌روند و جمیع اساس زمین متزلزل می‌باشد. ۶ من گفتم که شما خدایانید و جمیع شما فرزندان حضرت اعلی. ۷ لیکن مثل آدمیان خواهید مرد و چون یکی از سروران خواهید افتاد!» ۸ ای خدا برخیز و جهان را داوری فرما زیرا که تو تمامی امت‌ها را متصرف خواهی شد.

**۸۳** سرود و مزمور آساف ای خدا تو را خاموشی نباشد! ای خدا ساکت مباش و میارام! ۲ زیرا اینکه دشمنان شورش می‌کنند و آنانی که از تو

نفرت دارند، سر خود را برافراشته‌اند. ۳ بر قوم تو مکایدی اندیشند و بر پناه آوردگان تو مشورت می‌کنند. ۴ و می‌گویند: «بیباید ایشان را هلاک کنیم تا قومی نباشند و نام اسرائیل دیگر مذکور نشود.» ۵ زیرا به یک دل با هم مشورت می‌کنند و برضد تو عهد بسته‌اند. ۶ خیمه‌های ادم و اسماعیلیان و موآب و هاجریان. ۷ جبال و عمون و عمالیک و فلسطین با ساکنان صور. ۸ آشور نیز با ایشان متفق شدند و بازویی برای بنی لوط‌گردیدند، سلاه. ۹ بدیشان عمل نما چنانکه به مدیان کردی. چنانکه به سیسرا و یابین در وادی قیشون. ۱۰ که در عیندور هلاک شدند و سرگین برای زمین گردیدند. ۱۱ سروران ایشان را مثل غراب و ذئب گردان و جمیع امرای ایشان را مثل ذبح وصلمناع. ۱۲ که می‌گفتند: «مساکن خدا را برای خویشتن تصرف نمایم.» ۱۳ ای خدای من، ایشان را چون غبار گردباد بساز و مانند کاه پیش روی باد. ۱۴ مثل آتشی که جنگل را می‌سوزاند و مثل شعله‌ای که کوهها را مشتعل می‌سازد. ۱۵ همچنان ایشان را به تند باد خود بران و به طوفان خویش ایشان را آشفته گردان. ۱۶ رویهای ایشان را به ذلت پر کن تا نام تو را ای خداوند بطلبند. ۱۷ خجل و پریشان بشوند تا ابدالاباد و شرمنده و هلاک گردند. ۱۸ و بدانند تو که اسمت یهوه می‌باشد، به تنها بر تمامی زمین متعال هستی.

**۸۴** برای سالار مغنیان برجیت. مزمور بنی قورح ای یهوه صباپوت، چه دل‌پذیر است مسکنهای تو! ۲ جان من مشتاق بلکه کاهیده شده است برای صحنهای خداوند. دلم و جسد من برای خدای حی صیحه می‌زند. ۳ گنجشک نیز برای خود خانه‌ای پیدا کرده است و پرستوک برای خویشتن آشیانه‌ای تا بچه‌های خود را در آن بگذارد، در مدبج‌های تو ای یهوه صباپوت که پادشاه من و خدای من هستی. ۴ خوشابحال آنانی که در خانه تو ساکنند که تو ارادمت تسبیح می‌خوانند، سلاه. ۵ خوشابحال مردمانی که قوت ایشان در تو است و طریق‌های تو در دل‌های ایشان. ۶ چون از وادی بکا عبور می‌کنند، آن را چشمه می‌سازند و باران آن را به برکات می‌پوشانند. ۷ از قوت تا قوت می‌خرامند و هر یک از ایشان در صهیون نزد خدا حاضر می‌شوند. ۸ ای یهوه خدای لشکرها! دعای مرا بشنو! ای خدای یعقوب گوش خود را فراگیر! سلاه. ۹ ای خدایی که سپر ما هستی، ببین و به روی مسیح خود نظر انداز. ۱۰ زیرا یک روز در صحنهای تو بهتر است از هزار. ایستادن بر آستانه خانه خدای خود را بیشتر می‌پسندم از ساکن شدن در خیمه‌های اشرار. ۱۱ زیرا که یهوه خدای آفتاب و سپر است. خداوند فیض و جلال خواهد داد. و هیچ چیز نیکو را منع نخواهد کرد از آنانی که به راستی سالک باشند. ۱۲ ای یهوه صباپوت، خوشابحال کسی که بر تو توکل دارد.

**۸۵** برای سالار مغنیان. مزمور بنی قورح ای خداوند از زمین خود راضی شده‌ای. اسیری یعقوب را بازآورده‌ای. ۲ عصیان قوم خود را عفو کرده‌ای. تمامی گناهان ایشان را پوشانیده‌ای، سلاه. ۳ تمامی غضب خود را برداشته، و از حدت خشم خویش رجوع کرده‌ای. ۴ ای خدای نجات ما، مارا برگردان. و غیظ خود را از ما بردار. ۵ آیا تا به ابد ما غضبناک

خواهی بود؟ و خشم خویش را نسلا بعد نسل طول خواهی داد؟ ۶ آیا برگشته مارا حیات نخواهی داد تا قوم تو در تو شادی نمایند؟ ۷ ای خداوند رحمت خود را بر ما ظاهر کن و نجات خویش را به ما عطا فرما. ۸ آنچه

## ۸۸ سرود و مزمور بنی قورح برای سالار مغنیان بر محلت لعنت. قصیده

هیمنان ازراحی ای یهوه خدای نجات من، شب و روزتد تو فریاد کرده‌ام. ۲ دعای من به حضور تو برسد، به ناله من گوش خود را فراگیر. ۳ زیرا که جان من از بلایا پر شده است و زندگانی‌ام به قبر نزدیک گردیده.

## (Sheol h7585) ۴ از فروروندگان به هاویه شمرده شده‌ام و مثل مرد

بی‌قوت گشته‌ام. ۵ در میان مردگان منفرد شده، مثل کشتگان که در قبر خوابیده‌اند، که ایشان را دیگری یاد نخواهی آورد و از دست تو منقطع شده‌اند. ۶ مرا در هاویه اسفل گذاشته‌ای، در ظلمت درزرفیها. ۷ خشم

تو بر من سنگین شده است و به همه امواج خود مرا مبتلا ساخته‌ای،

سلا. ۸ آشنایانم را از من دور کرده، و مرا مکروه ایشان گردانیده‌ای محبوس شده، بیرون نمی‌توانم آمد. ۹ چشمانم از مذلت کاهیده شد. ای خداوند، نزد تو فریاد کرده‌ام تمامی روز. دستهای خود را به تودراز کرده‌ام.

۱۰ آیا برای مردگان کاری عجیب خواهی کرد؟ مگر مردگان برخاسته، تو را حمد خواهند گفت؟ سلا. ۱۱ آیا رحمت تو در قبر مذکور خواهد شد؟ و امانت تو در هلاکت؟ ۱۲ آیا کارعجیب تو در ظلمت اعلام می‌شود و

عدالت تودر زمین فراموشی؟ ۱۳ و اما من نزد توای خداوند فریاد برآورده‌ام و بامدادان دعای من در پیش تومی آید. ۱۴ ای خداوند چرا جان مرا ترک

کرده، و روی خود را از من پنهان نموده‌ای. ۱۵ من مستمندو از طفولیت مشرف بر موت شده‌ام. ترسهای تورا متحمل شده، متحیر گردیده‌ام. ۱۶

حدت خشم تو بر من گذشته است و خوف های تو مرا هلاک ساخته. ۱۷ مثل آب دور مرا گرفته است تمامی روز و مرا از هر سو احاطه نموده. ۱۸ یاران و دوستان را از من دور کرده‌ای و آشنایانم را در تاریکی.

## ۸۹ قصیده ایپان ازراحی رحمت های خداوند را تا به ابد خواهم

سرایید. امانت تو را به دهان خود نسلا بعد نسل اعلام خواهم کرد. ۲ زیرا گفتم رحمت بنا خواهد شد تا ابدالآباد و امانت خویش را در افلاک پایدار خواهی ساخت. ۳ با برگزیده خود عهد بسته‌ام. برای بنده خویش داود قسم

خورده‌ام. ۴ که ذریت تو را پایدار خواهم ساخت تا ابدالآباد و تخت تو را نسلا بعد نسل بنا خواهم نمود، سلا. ۵ و آسمانها کارهای عجیب تو را

رای خداوند تمجید خواهند کرد و امانت تو را در جماعت مقدسان. ۶ زیرا کیست در آسمانها که با خداوند برابری تواند کرد؟ و از فرزندان زورآوران که را با خداوند تشبیه توان نمود؟ ۷ خدا بی‌نیهایت مهیب است در جماعت

مقدسان و ترسناک است بر آنانی که گرداگرد او هستند. ۸ ای یهوه خدای لشکرها! کیست‌ای یاه قدیرمانند تو؟ و امانت تو، تو را احاطه می‌کند. ۹ برتکبر دریا تو مسلط هستی. چون امواجش بلند می‌شود، آنها را

ساکن می‌گردانی. ۱۰ رهب را مثل کشته شده خرد شکسته‌ای. به بازوی زورآورخویش دشمنانت را پراکنده نموده‌ای. ۱۱ آسمان از آن تو است و زمین نیز از آن تو. ربع مسکون ویری آن را تو بنیاد نهاده‌ای. ۱۲ شمال و جنوب راتو آفریده‌ای. تابور و حرمون به نام تو شادی می‌کنند. ۱۳ بازوی

## ۸۶ دعای داود ای خداوند گوش خود را فرا گرفته، مرا مستجاب فرما زیرا

مسکین و نیازمند هستم! ۲ جان مرا نگاه دار زیرا من متقی هستم. ای خدای من، بنده خود را که بر تو توکل دارد، نجات بده. ۳ ای خداوند بر من کرم فرما زیرا که تمامی روز تو را می‌خوانم! ۴ جان بنده خود را شادمان

گردان زیرا ای خداوند جان خود را نزد تو برمی‌دارم. ۵ زیرا توای خداوند، نیکو و غفرا هستی و بسیار رحیم برای آنانی که تو را می‌خوانند. ۶ ای خداوند دعای مرا اجابت فرما و به آواز تضرع من توجه نما! ۷ در روز

تنگی خود تو را خواهم خواند زیرا که مرا مستجاب خواهی فرمود. ۸ ای خداوند در میان خدایان مثل تونیسست و کاری مثل کارهای تو نی. ۹ ای خداوند همه امت هایی که آفریده‌ای آمده، به حضور توسجده خواهند کرد و

نام تو را تمجید خواهند نمود. ۱۰ زیرا که تو بزرگ هستی و کارهای عجیب می‌کنی. تو تنها خدا هستی. ۱۱ ای خداوند طریق خود را به من بیاموز تا در راستی تو سالک شوم. دل مرا واحد ساز تا از نام تو ترسان باشم. ۱۲ ای

خداوند خدای من تو را به تمامی دل حمد خواهم گفت و نام تو را تمجیدخواهم کرد تا ابدالآباد. ۱۳ زیرا که رحمت تو به من عظیم است و

جان مرا از هاویه اسفل رهایی‌ده‌ای. (Sheol h7585) ۱۴ ای خدا متکبران بر من برخاسته اندو گروهی از ظالمان قصد جان من دارند و تو را در مد

نظر خود نمی‌آورند. ۱۵ و توای خداوند خدای رحیم و کریم هستی. دیر غضب و پر از رحمت و راستی. ۱۶ بسوی من التفات کن و بر من کرم

فرما. قوت خود را به بنده ات بده و پسر کنیز خود را نجات بخش. ۱۷ علامت خوبی را به من بنما تا آنانی که از من نفرت دارند آن را دیده، خجل شوند زیرا که توای خداوند مرا اعانت کرده و تسلی داده‌ای.

## ۸۷ مزمور و سرود بنی قورح اساس او در کوههای مقدس است. ۲

خداوند دروازه های صهیون را دوست می‌دارد، بیشتر از جمیع مسکن های یعقوب. ۳ سخنهای مجید درباره تو گفته می‌شود، ای شهر خدا! سلا. ۴ رهب و بابل را از شناسندگان خود ذکر خواهم کرد. اینک فلسطین و

صور و حبش، این در آنجا متولد شده است. ۵ و دربار صهیون گفته خواهد شد که این و آن در آن متولد شده‌اند. و خود حضرت اعلی آن را استوار خواهد نمود. ۶ خداوند چون امت‌ها را می‌نویسد، ثبت خواهد کرد

تو با قوت است. دست توزرآور است و دست راست تو متعال. ۱۴ عدالت و انصاف اساس تخت تو است. رحمت و راستی پیش روی تو می‌خرامند. ۱۵ خوشبایحال قومی که آواز شادمانی رامی‌دانند. در نور روی توای خداوند خواهند خرامید. ۱۶ در نام تو شادمان خواهند شد تمامی روز و در عدالت تو سرافراشته خواهند گردید. ۱۷ زیرا که فخر قوت ایشان تو هستی و به رضامندی تو شاخ ما مرتفع خواهد شد. ۱۸ زیرا که سپر ما از آن خداوند است و پادشاه ما از آن قدوس اسرائیل. ۱۹ آنگاه در عالم رویا به مقدس خود خطاب کرده، گفتی که نصرت را بر مردی زورآور نهادم و برگزیده‌ای از قوم را ممتاز کردم. ۲۰ بنده خود داود را یافتم و او را به روغن مقدس خود مسح کردم. ۲۱ که دست من با او استوار خواهد شد. بازوی من نیز او را قوی خواهد گردانید. ۲۲ دشمنی بر او ستم نخواهد کرد و هیچ پسر ظلم بدو اذیت نخواهد رسانید. ۲۳ و خصمان او را پیش روی وی خواهم گرفت و آنانی را که از او نفرت دارند مبتلا خواهم گردانید. ۲۴ و امانت و رحمت من با وی خواهد بود و در نام من شاخ او مرتفع خواهد شد. ۲۵ دست او را بر دریا مستولی خواهم ساخت و دست راست او را بر نهرها. ۲۶ او مرا خواهد خواند که تو پدر من هستی، خدای من و صخره نجات من. ۲۷ من نیز او را نخست زاده خود خواهم ساخت، بلندتر از پادشاهان جهان. ۲۸ رحمت خویش را برای وی نگاه خواهم داشت تا ابدالایاد و عهد من با او استوار خواهد بود. ۲۹ و ذریه وی را باقی خواهم داشت تا ابدالایاد و تخت او را مثل روزهای آسمان. ۳۰ اگر فرزنداناش شریعت مرا ترک کنند، و در احکام من سلوک ننمایند، ۳۱ اگر فرائض مرا بشکنند، و اوامر مرا نگاه ندرند، ۳۲ آنگاه معصیت ایشان را به عصا تادیب خواهم نمود و گناه ایشان را به تازیانه‌ها. ۳۳ لیکن رحمت خود را از او بر نخواهم شکست و آنچه را از دهانم صادر شد تغییر نخواهم داد. ۳۵ یک چیز را به قدوسیت خود قسم خوردم و به داود هرگز دروغ نخواهم گفت. ۳۶ که ذریه او باقی خواهد بود تا ابدالایاد و تخت او به حضور من مثل آفتاب، ۳۷ مثل ماه ثابت خواهد بود تا ابدالایاد و مثل شاهد امین در آسمان، ۳۸ سلاه. ۳۸ لیکن تو ترک کرده‌ای و دور انداخته‌ای و بامسیح خود غضبناک شده‌ای. ۳۹ عهد بنده خود را باطل ساخته‌ای و تاج او را بر زمین انداخته، بی‌عصمت کرده‌ای. ۴۰ جمیع حصارهایش را شکسته و قلعه‌های او را خراب نموده‌ای. ۴۱ همه راه گذران او را تاراج می‌کنند و او نزد همسایگان خود عار گردیده است. ۴۲ دست راست خصمان او را برافراشته، و همه دشمنانش را مسرور ساخته‌ای. ۴۳ دم شمشیر او را نیز برگردانیده‌ای و او را در جنگ پایدار نساخته‌ای. ۴۴ جلال او را باطل ساخته و تخت او را به زمین انداخته‌ای. ۴۵ ایام شبایش را کوتاه کرده، و او را به خجالت پوشانیده‌ای، سلاه. ۴۶ تا به کی‌ای خداوند خود را تا به ابد پنهان خواهی کرد و غضب تو مثل آتش افروخته خواهد شد؟ ۴۷ به یاد آور که ایام حیاتم چه کم است. چرا تمامی بنی آدم را برای بطلت آفریده‌ای؟ ۴۸ کدام آدمی زنده است که موت را نخواهد دید؟ و جان خویش را از دست قیرخلاص خواهد ساخت؟ سلاه. (Sheol h7585) ۴۹

۹۰ دعای موسی مرد خدا ای خداوند مسکن ما تو بوده‌ای، در جمیع نسل‌ها، ۲ قبل از آنکه کوه‌ها به وجود آید و زمین ربع مسکون را بیافرینی. از ازل تا به ابد تو خدا هستی. ۳ انسان را به غبار بومی گردانی، و می‌گویی‌ای بنی آدم رجوع نمایند. ۴ زیرا که هزار سال در نظر تو مثل دیروز است که گذشته باشد و مثل پاسی از شب. ۵ مثل سیلاب ایشان را رفته‌ای و مثل خواب شده‌اند. بامدادان مثل گیاهی که می‌روید. ۶ بامدادان می‌شکند و می‌روید. شامگاهان بریده و پژمرده می‌شود. ۷ زیرا که در غضب تو کاهیده می‌شویم و در خشم تو پریشان می‌گردیم. ۸ چونکه گناهان ما را در نظر خود گذارده‌ای و خفایای ما را در نوروی خویش. ۹ زیرا که تمام روزهای ما در خشم تو سپری شد و سالهای خود را مثل خیالی بسر برده‌ایم. ۱۰ ایام عمر ما هفتاد سال است و اگر از بنیه، هشتاد سال باشد. لیکن فخر آنها محنت و بطلت است زیرا به زودی تمام شده، پروازمی‌کنیم. ۱۱ کیست که شدت خشم تو را می‌داند و غضب تو را چنانکه از تو می‌باید ترسید. ۱۲ ما را تعلیم ده تا ایام خود را بشماریم تا دل خردمندی را حاصل نماییم. ۱۳ رجوع کن‌ای خداوند تا به کی و بر بندگان خود شفقت فرما. ۱۴ صبحگاهان ما را از رحمت خود سیر کن تا تمامی عمر خود ترنم و شادی نماییم. ۱۵ ما را شادمان گردان به عوض ایامی که ما را مبتلا ساختی و سالهایی که بدی را دیده‌ایم. ۱۶ اعمال تو بر بندگانت ظاهر بشود و کبریای تو بر فرزندان ایشان. ۱۷ جمال خداوند خدای ما بر ما باد و عمل دستهای ما را بر ما استوار ساز. عمل دستهای ما را استوار گردان.

۹۱ آنکه در ستر حضرت اعلی نشسته است، زیر سایه قادر مطلق ساکن خواهد بود. ۲ درباره خداوند می‌گویم که او ملجاء قلعه من است و خدای من که بر او توکل دارم. ۳ زیرا که او تو را از دام صیاد خواهد رهایید و از ویای خبیث. ۴ به پره‌ای خود تو را خواهد پوشانید و زیر بالهایش پناه خواهی گرفت. راستی او تو را مجن و سپر خواهد بود. ۵ از خوفی در شب نخواهی ترسید و نه از تبری که در روز می‌پرد. ۶ و نه از یابی که در تاریکی می‌خرامد و نه از طاعونی که وقت ظهر فساد می‌کند. ۷ هزار نفر به جانب تو خواهند افتاد و ده هزار به دست راست تو. لیکن نزد تو نخواهد رسید. ۸ فقط به چشمان خود خواهی نگریست و پادشاهان شریان را خواهی دید. ۹ زیرا گفتی توای خداوند ملجای من هستی و حضرت اعلی را ماوای خویش گردانیده‌ای. ۱۰ هیچ بدی بر تو واقع نخواهد شد و بلایی نزد خیمه تو نخواهد رسید. ۱۱ زیرا که فرشتگان خود را درباره تو امر خواهند فرمود تا در تمامی راههایت تو را حفظ نمایند. ۱۲ تو را بر دستهای خود نخواهند داشت، مبادایای خود را به سنگ بزنی. ۱۳ بر شیر و افعی پای خواهی نهاد؛ شیریچه و ازدها را پایمال خواهی کرد. ۱۴ «چونکه به من رغبت دارد

او را خواهم رها کنید و چونکه به اسم من عارف است او راسرافراز خواهد ساخت. ۱۵ چون مرا خواند او را اجابت خواهم کرد. من در تنگی با او خواهم بود و او را نجات داده، معزز خواهم ساخت. ۱۶ به طول ایام او را سیر می گردانم و نجات خویش را بدون نشان خواهم داد.»

انسان را می داند که محض بطالت است. ۱۲ ای یاه خوشایحال شخصی که او را تادیب نمی نمایی و از شریعت خود او را تعلیم می دهی ۱۳ تا او را از روزهای بلا راحت بخشی، مادامی که حفره برای شریران کنده شود. ۱۴ زیرا خداوند قوم خود را رد نخواهد کرد و میراث خویش را ترک نخواهد نمود. ۱۵ زیرا که داوری به انصاف رجوع خواهد کرد و همه راست دلان پیروی آن را خواهند نمود. ۱۶ کیست که برای من با شریران مقاومت خواهد کرد و کیست که با بدکاران مقابله خواهند نمود. ۱۷ اگر خداوند مددکار من نمی بود، جان من به زودی در خاموشی ساکن می شد. ۱۸ چون گفتم که پای من می لغزد، پس رحمت توای خداوند مرا تایید نمود. ۱۹ در کثرت اندیشه های دل من، تسلی های توجانم را آسایش بخشید. ۲۰ آیا کرسی شرارت با تو رفقت تواند نمود، که فساد را به قانون اختراع می کند؟ ۲۱ بر جان مرد صدیق با هم جمع می شوند و بر خون بی گناه فتوا می دهند. ۲۲ لیکن خداوند برای من قلعه بلند است و خدایم صخره ملجای من است. ۲۳ و گناه ایشان را بر ایشان راجع خواهد کرد و ایشان را در شرارت ایشان فانی خواهد ساخت. یهوه خدای ما ایشان را فانی خواهد نمود.

**۹۵** بیایید خداوند را بسراییم و صخره نجات خود را آواز شادمانی دهیم! ۲ به حضور او با حمد نزدیک بشویم! و با مزامیر او آواز شادمانی دهیم! ۳ زیرا که یهوه، خدای بزرگ است، ۴ و پادشاه عظیم بر جمیع خدایان. نشیبهای زمین در دست وی است و فرازهای کوهها از آن او. ۵ دریا از آن اوست، او آن را بساخت؛ و دستهای وی خشکی را مصور نمود. ۶ بیایید عبادت و سجده نمایم و به حضور آفریننده خود خداوند زانو زسیم! ۷ زیرا که او خدای ما است! و ما قوم مرتع و گله دست اومی باشیم! امروز کاش آواز او را می شنیدید! ۸ دل خود را سخت مسازید، مثل مریا، مانند یوم مسا در صحرا. ۹ چون اجداد شما مرا آزمودند و تجربه کردند و اعمال مرا دیدند. ۱۰ چهل سال از آن قوم محزون بودم و گفتم: «قوم گمراه دل هستند که طرق مرا نشناختند. ۱۱ پس در غضب خود قسم خوردم، که به آرامی من داخل نخواهند شد.»

**۹۶** یهوه را سرود تازه بسرایید! ای تمامی زمین خداوند را بسرایید! ۲ خداوند را بسرایید و نام او را متبارک خوانید! روز به روز نجات او را اعلام نمایید. ۳ در میان امتها جلال او را ذکر کنید و کارهای عجیب او را در جمیع قومها. ۴ زیرا خداوند، عظیم است و بی نهایت حمید. و او مهیب است بر جمیع خدایان. ۵ زیرا جمیع خدایان امتها بتنهاند، لیکن یهوه آسمانها را آفرید. ۶ مجد و جلال به حضور وی است و قوت و جمال در قدس وی. ۷ ای قبایل قومها خداوند را توصیف نمایید! خداوند را به جلال و قوت توصیف نمایید! ۸ خداوند را به جلال اسم او توصیف نمایید! هدیه بیاورید و به صحنهای او بیایید! ۹ خداوند را در زینت قدوسیت بپرستید! ای تمامی زمین احضور وی بلرزید! ۱۰ در میان امتها گویند خداوند سلطنت گرفته است. ربع مسکون نیز پایدار شد و جنبش نخواهد خورد. قومها را به انصاف داوری خواهد نمود. ۱۱ آسمان شادی کند و زمین مسرور گردد. دریا و پری آن غرش نماید. ۱۲ صحرا و هر چه در

**۹۲** مزمور و سرود برای روز سبت خداوند را حمد گفتن نیکو است و به نام تو تسبیح خواندن، ای حضرت اعلی. ۲ بامدادان رحمت تو را اعلام نمودن و در هر شب امانت تو را. ۳ بر ذات ده اوتار و بر ریاب و به نغمه هجاوی و بریط. ۴ زیرا که ای خداوند مرا به کارهای خودت شادمان ساخته ای. به سبب اعمال دستهای تو ترنم خواهم نمود. ۵ ای خداوند اعمال تو چه عظیم است و فکرهای تویی نهایت عمیق. ۶ مرد وحشی این را نمی داند و جاهل در این تأمل نمی کند. ۷ وقتی که شیران مثل علف می رویند و جمیع بدکاران می شکفند، برای این است که تا به ابد هلاک گردند. ۸ لیکن توای خداوند بر اعلی علین هستی، تا ابد ایاباد. ۹ زیرا اینک دشمنان توای خداوند، هان دشمنان تو هلاک خواهند شد و جمیع بدکاران پراکنده خواهند شد. ۱۰ و اما شاخ مرا مثل شاخ گاو وحشی بلند کرده ای و به روغن تازه مسح شده ام. ۱۱ و چشم من بر دشمنانم خواهد نگریست و گوشهای من از شریانی که با من مقاومت می کنند خواهد شنید. ۱۲ عادل مثل درخت خرما خواهد شکفت و مثل سرو آزاد در لبنان نمو خواهد کرد. ۱۳ آثانی که در خانه خداوند غرس شده اند، در صحنهای خدای ما خواهند شکفت. ۱۴ در وقت پیری نیز میوه خواهند آورد و تر و تازه و سبز خواهند بود. ۱۵ تا اعلام کنند که خداوند راست است. او صخره من است و در وی هیچ بی انصافی نیست.

**۹۳** خداوند سلطنت را گرفته و خود را به جلال آراسته است. خداوند خود را آراسته و کمر خود را به قوت بسته است. ربع مسکون نیز پایدار گردیده است و جنبش نخواهد خورد. ۲ تخت تو از ازل پایدار شده است و تو از قدیم هستی. ۳ ای خداوند سیلابها برافراشته اند سیلابها آواز خود را برافراشته اند. سیلابها خروش خود را برافراشته اند. ۴ فوق آواز آبهای بسیار، فوق امواج زورآور دریا. خداوند در اعلی اعلین زورآورتر است. ۵ شهادت تو بی نهایت امین است. ای خداوند، قدوسیت خانه تو رامی زبید تا ابد ایاباد.

**۹۴** ای یهوه خدای ذوالانتقام، ای خدای ذوالانتقام، تجلی فرما! ۲ ای داور جهان متعال شو و بر متکبران مکافات برسان! ۳ ای خداوند تا به کی شریران، تا به کی شریران فخرخواهند نمود؟ ۴ حرفهای می زند و سخنان ستم آمیز می گویند. جمیع بدکاران لاف می زنند. ای خداوند، قوم تو را می شکنند و میراث تو را دلیل می سازند. ۶ بیوه زنان و غریبان را می کشند و یتیمان را به قتل می رسانند. ۷ و می گویند یاه نمی بیند و خدای یعقوب ملاحظه نمی نماید. ۸ ای احمقان قوم بفهمید! وای ابلهان کی تعقل خواهید نمود؟ ۹ او که گوش را غرس نمود، آیانمی شنود؟ او که چشم را ساخت، آیا نمی بیند؟ ۱۰ او که امتها را تادیب می کند، آیا توبیخ نخواهد نمود، او که معرفت را به انسان می آموزد؟ ۱۱ خداوند فکرهای

آن است، به وجد آید. آنگاه تمام درختان جنگل ترنم خواهند نمود ۱۳  
به حضور خداوند زیرا که می‌آید. زیرا که برای داوری جهان می‌آید. ربع  
مسکون را به انصاف داوری خواهد کرد و قوم هارا به امانت خود.

ایشان انتقام کشیدی. ۹ یهوه خدای ما را متعال بخوانید و نزد کوه مقدس  
او عبادت کنید. زیرا یهوه خدای ما قدوس است.

**۱۰۰** ای تمامی روی زمین خداوند را آواز شادمانی دهید. ۲ خداوند را  
باشادی عبادت نمایند و به حضور او با ترنم بیایید. ۳ بدانید که یهوه  
خداست، او ما را آفرید. ما قوم اوهستیم و گوسفندان مرتع او. ۴ به دروازه  
های او باحمد بیایید و به صحنهای او با تسبیح! او را حمد گویند و نام او  
را متبارک خوانند! ۵ زیرا که خداوند نیکوست و رحمت او ابدی و امانت  
وی تا ابدالابد.

**۱۰۱** مزمور داود رحمت و انصاف را خواهم سرایید. نزد توای خداوند،  
تسبیح خواهم خواند. ۲ در طریق کامل به خردمندی رفتارخواهم نمود. نزد  
من کی خواهی آمد؟ در خانه خود با دل سلیم سالک خواهم شد. ۳  
چیزی بد راپیش نظر خود نخواهم گذاشت. کار کج روان رامکروه می‌دارم،  
به من نخواهد چسبید. ۴ دل کج ازمن دور خواهد شد. شخص شیر را  
نخواهم شناخت. ۵ کسی را که در خقیه به همسایه خودغیبت گوید،  
هلاک خواهم کرد. کسی را که چشم بلند و دل متکبر دارد تحمل نخواهم  
کرد. ۶ چشمانم بر امنای زمین است تا بامن ساکن شوند. کسی که به  
طریق کامل سالک باشد خادم من خواهد بود. ۷ حیلہ گر در خانه من  
ساکن نخواهد شد. دروغ گو پیش نظر من نخواهد ماند. ۸ همه شیران  
زمین را صبحگاهان هلاک خواهم کرد. تاجمیع بدکاران را از شهر خداوند  
منقطع سازم.

**۱۰۲** دعای مسکین وقتی که پریشان حال شده، ناله خود را به  
حضور یهوه می‌ریزد ای خداوند دعای مرا بشنو، و فریادم نزد تو برسد. ۲  
در روز تنگیام روی خود را از من مپوشان. گوش خود را به من فراگیر، و  
روزی که بخوانم مرا به زودی اجابت فرما. ۳ زیرا روزهایم مثل دود تلف شد  
واستخوانهایم مثل هیزم سوخته گردید. ۴ دل من مثل گیاه زده شده و  
خشک گردیده است زیراخوردن غذای خود را فراموش می‌کنم. ۵ به سبب  
آواز ناله خود، استخوانهایم به گوشت من چسبیده است. ۶ مانند مرغ  
سقای صحرا شده، ومثل بوم خرابه‌ها گردیده‌ام. ۷ پاسبانی می‌کنم ومثل  
گنجشک بر پشت بام، منفرد گشته‌ام. ۸ تمامی روز دشمنانم مرا سرزنش  
می‌کنند و آنانی که برمن دیوانه شده‌اند مرا لعنت می‌نمایند. ۹ زیراخاکستر  
را مثل نان خورده‌ام و مشروب خود را بااشک آمیخته‌ام، ۱۰ به سبب غضب  
و خشم تو زیرا که مرا برافراشته و به زیر افکنده‌ای. ۱۱ روزهایم مثل سایه زوال  
پذیر گردیده و من مثل گیاه پژمرده شده‌ام. ۱۲ لیکن توای خداوند جلوس  
فرموده‌ای تا ابدالابد! و ذکر تو تا جمیع نسل هاست! ۱۳ تویرخاسته، بر  
صهیون ترحم خواهی نمود زیراوقتی است که بر او رفت کنی و زمان معین  
رسیده است. ۱۴ چونکه بندگان تو در سنگهای وی رغبت دارند و بر  
خاک او شفقت می‌نمایند. ۱۵ پس امتهای نام خداوند خواهند ترسید  
وجمیع پادشاهان جهان از کبرنایی تو. ۱۶ زیراخداوند صهیون را بنا نموده،  
و در جلال خودظهور فرموده است. ۱۷ به دعای مسکینان توجه نموده، و

**۹۷** خداوند سلطنت گرفته است، پس زمین شادی کند و جزیره های  
بسیار مسرورگردند. ۲ ابرها و ظلمت غلیظ گرداگرد اوست. عدل و انصاف  
قاعده تخت اوست. ۳ آتش پیش روی وی می‌رود و دشمنان او را به  
اطرافش می‌سوزاند. ۴ برقهایش ربع مسکون را روشن می‌سازد. زمین این  
را بدید و بلرزید. ۵ کوهها ازحضور خداوند مثل موم گداخته می‌شود،  
ازحضور خداوند تمامی جهان. ۶ آسمانها عدالت او را اعلام می‌کنند و  
جمیع قوم‌ها جلال او رامی بینند. ۷ همه پرستندگان بنهای تراشیده خجل  
می‌شوند که به بنتها فخر می‌نمایند. ای جمیع خدایان او را بپرستید. ۸  
صهیون شنید و شادمان شد و دختران یهودامسرور گردیدند، ای خداوند  
به سبب داوریهای تو. ۹ زیرا که توای خداوند بر تمامی روی زمین متعال  
هستی. بر جمیع خدایان، بسیار اعلی هستی. ۱۰ ای شما که خداوند را  
دوست می‌دارید، ازبندی نفرت کنید! او حافظ جانهای مقدسان خوداست.  
ایشان را از دست شیران می‌رهاند. ۱۱ نوبرای عادلان کاشته شده است و  
شادمانی برای راست دلان. ۱۲ ای عادلان، در خداوند شادمان باشید! و  
ذکر قدوسیت او را حمد بگویند.

**۹۸** مزمور برای خداوند سرود تازه بسرایید زیراکارهای عجیب کرده  
است. دست راست و بازوی قدوس او، او را مظفر ساخته است. ۲  
خداوند نجات خود را اعلام نموده، وعدالتش را به نظر امت‌ها مکشوف  
کرده است. ۳ رحمت و امانت خود را با خاندان اسرائیل به یادآورد. همه  
اقصای زمین نجات خدای ما رادیده‌اند. ۴ ای تمامی زمین، خداوند را آواز  
شادمانی دهید. بانگ زبید و ترنم نمایند و بسرایید. ۵ خداوند را با بربط  
بسرایید! با بربط و با آوازنگامت! ۶ با کرناها و آواز سرنا! به حضور یهوه  
پادشاه آواز شادمانی دهید! ۷ دریا و پری آن بخروش! ربع مسکون و  
ساکنان آن! ۸ نه‌هادستک بزند! و کوهها با هم ترنم نمایند. ۹ به حضور  
خداوند زیرا به داوری جهان می‌آید. ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد  
کرد و قومهارا به راستی.

**۹۹** خداوند سلطنت گرفته است، پس قوم‌ها بلرزند! بر کروبین جلوس  
می‌فرماید، زمین متزلزل گردد! ۲ خداوند در صهیون عظیم است و او  
بر جمیع قوم هامتعال است! ۳ اسم عظیم و مهیب تو را حمدبگویند،  
که او قدوس است. ۴ و قوت پادشاه، انصاف را دوست می‌دارد. تو  
راستی را پایدارکرده، و انصاف و عدالت را در یعقوب به عمل آورده‌ای. ۵  
یهوه خدای ما را تکریم نمایند ونزد قدمگاه او عبادت کنید، که او قدوس  
است. ۶ موسی و هارون از کاهنانش و سموئیل ازخوانندگان نام او. یهوه را  
خواندند و او ایشان را اجابت فرمود. ۷ در ستون ابر بدیشان سخن گفت.  
شهادت او و فریضه‌ای را که بدیشان داد نگاه داشتند. ۸ ای یهوه خدای  
ما توایشان را اجابت فرمودی. ایشان را خدای غفوربودی. اما از اعمال

دعای ایشان را خوار نشمرده است. ۱۸ این برای نسل آینده نوشته می‌شود تا قومی که آفریده خواهند شد خداوند را تسبیح بخوانند. ۱۹ زیرا که از بلندی قدس خودنگریسته، خداوند از آسمان بر زمین نظر افکنده است. ۲۰ تا ناله اسیران را بشنود و آنانی را که به موت سپرده شده‌اند آزاد نماید. ۲۱ تا نام خداوند را در صیهون ذکر نماید و تسبیح او را در اورشلیم، ۲۲ هنگامی که قوم‌ها با هم جمع شوند وممالک نیز تا خداوند را عبادت نمایند. ۲۳ توانایی مرا در راه ناتوان ساخت و روزهای مرا کوتاه گردانید. ۲۴ گفتم ای خدای من مرا در نصف روزهایم برمدار. سالهای تو تا جمع نسل‌ها است. ۲۵ از قدیم بنیاد زمین را نهادی وآسمان‌ها عمل دستهای تو است. ۲۶ آنها فانی می‌شوند، لیکن تو باقی هستی و جمع آنها مثل جامه مندرس خواهند شد. و مثل ردا آنها را تبدیل خواهی کرد و میدل خواهند شد. ۲۷ لیکن تو همان هستی و سالهای تو تمام نخواهد گردید. ۲۸ فرزندان بندگانت باقی خواهند ماند و ذریت ایشان در حضور تو پایدار خواهند بود.

**۱۰۳** مزمور داود ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و هرچه در درون من است نام قدوس او را متبارک خواند. ۲ ای جان من خداوند را متبارک بخوان! و جمیع احسان‌های او را فراموش مکن! ۳ که تمام گناهانت را می‌آرزود همه مرض‌های تو را شفا می‌بخشد. ۴ که حیات تو را از هابویه فدیه می‌دهد و تاج رحمت و رفت را بر سر تو می‌نهد. ۵ که جان تو را به چیزهای نیکو سیر می‌کند تا جوانی تو مثل عقاب تازه شود. ۶ خداوند عدالت را به‌جا می‌آورد و انصاف را برای جمیع مظلومان. ۷ طریق‌های خویش را به موسی تعلیم داد و عمل‌های خود را به بنی‌اسرائیل. ۸ خداوند رحمان و کریم است دیرغضب و بسیار رحیم. ۹ تا به ابد محاکمه نخواهند نمود و خشم را همیشه نگاه نخواهد داشت. ۱۰ پاما موافق گناهان ما عمل ننموده، و به ما به حسب خطایای ما جزا نداده است. ۱۱ زیرا آنقدر که آسمان از زمین بلندتر است، به همان قدر رحمت او بر ترسندگانش عظیم است. ۱۲ به اندازه‌ای که مشرق از مغرب دور است، به همان اندازه گناهان ما را از ما دور کرده است. ۱۳ چنانکه پدر بفرزندان خود رؤوف است همچنان خداوند برترسندگان خود رفت می‌نماید. ۱۴ زیرا جبلت ما را می‌داند و یاد می‌دارد که ما خاک هستیم. ۱۵ واما انسان، ایام او مثل گیاه است، مثل گل صحرا همچنان می‌شکند. ۱۶ زیرا که باد بر آن می‌وزد و نابود می‌گردد و مکانش دیگر آن را نمی‌شناسد. ۱۷ لیکن رحمت خداوند بر ترسندگانش اازالت تا ابدالایاد است و عدالت او بر فرزندان فرزندان. ۱۸ بر آنانی که عهد او را حفظ می‌کنند و فریاض او را یاد می‌دارند تا آنها را به‌جا آورند. ۱۹ خداوند تخت خود را بر آسمانها استوارنموده، و سلطنت او بر همه مسلط است. ۲۰ خداوند را متبارک خوانید، ای فرشتگان او که در قوت زورآورید و کلام او را به‌جا می‌آورید و آواز کلام او را گوش می‌گیرید! ۲۱ ای جمیع لشکرهای او خداوند را متبارک خوانید! وای خادمان او که اراده او را به‌جا می‌آورید! ۲۲ ای همه کارهای خداوند او را متبارک خوانید! در همه مکان‌های سلطنت او. ای جان من خداوند را متبارک بخوان!

گردند و شیران دیگر یافت نشوند. ای جان من، خداوند را متبارک بخوان! هلولیاه!

بودند زیرا که خوف ایشان بر آنها مستولی گردیده بود. ۳۹ ابری برای پوشش گسترانید و آتشی که شامگاه روشنائی دهد. ۴۰ سوال کردند پس سلوی برای ایشان فرستاد و ایشان را از نان آسمان سیرگردانید. ۴۱ صخره را بشکافت و آب جاری شد؛ در جایهای خشک مثل نهر روان گردید. ۴۲ زیرا کلام مقدس خود را به یاد آورد و بنده خویش ابراهیم را. ۴۳ و قوم خود را با شادمانی بیرون آورد و برگزیدگان خویش را با ترنم. ۴۴ و زمینهای امته را بدیشان داد و زحمت قومها را وارث شدند. ۴۵ تا آنکه فریض او را نگاه دارند و شریعت او را حفظ نمایند. هلولیاه!

**۱۰۶** هلولیاه! خداوند را حمد بگویید زیرا که او نیکو است و رحمت او تا ابد الابد! ۲ کیست که اعمال عظیم خداوند را بگوید و همه تسیبحات او را بشنوند! ۳ خوشبحال آتانی که انصاف را نگاه دارند و آن که عدالت را در همه وقت به عمل آورد. ۴ ای خداوند مرا یاد کن به رضامندی که با قوم خودمی داری و به نجات خود از من تفقد نما. ۵ تاسعادت برگزیدگان تو را ببینم و به شادمانی قوم تو مسرور شوم و با میراث تو فخر نمایم. ۶ با پدران خود گناه نموده‌ایم و عصیان ورزیده، شرارت کرده‌ایم. ۷ پدران ما کارهای عجیب تو را در مصر نفهمیدند و کثرت رحمت تو را به یاد نیاوردند بلکه نزد دریا یعنی بحر قلزم فتنه انگیز شدند. ۸ لیکن به‌خاطر اسم خود ایشان رانجات داد تا توانایی خود را اعلان نماید. ۹ و بحر قلزم را عتاب کرد که خشک گردید. پس ایشان را در لجه‌ها مثل بیابان رهبری فرمود. ۱۰ و ایشان را از دست دشمن نجات داد و از دست خصم رهایی بخشید. ۱۱ و آب، دشمنان ایشان را پوشانید که یکی از ایشان باقی نماند. ۱۲ آنگاه به کلام او ایمان آوردند و حمد او را سراییدند. ۱۳ لیکن اعمال او را به زودی فراموش کردند و مشورت او را انتظار نکشیدند. ۱۴ بلکه شهوت پرستی نمودند در بادیه؛ و خدا را امتحان کردند در هامون. ۱۵ و مسالمت ایشان را بدیشان داد. لیکن لاغری درجانه‌های ایشان فرستاد. ۱۶ پس به موسی در اردو حسد بردند و به هارون، مقدس یهوه. ۱۷ و زمین شکافته شده، داتان را فرو برد و جماعت ایبرام را پوشانید. ۱۸ و آتش، در جماعت ایشان افروخته شده، شعله آتش شیران را سوزانید. ۱۹ گوساله‌ای در حوریب ساختند و بتی ریخته شده را پرستش نمودند. ۲۰ و جلال خود را تبدیل نمودند به مثال گاوی که علف می‌خورد. ۲۱ و خدای نجات‌دهنده خود را فراموش کردند که کارهای عظیم در مصر کرده بود. ۲۲ و اعمال عجیبه را در زمین حام و کارهای ترسانک را در بحر قلزم. ۲۳ آنگاه گفت که ایشان را هلاک بکند. اگر برگزیده اوموسی در شکاف به حضور وی نمی‌ایستاد، تاغضب او را از هلاکت ایشان برگرداند. ۲۴ و زمین مرغوب را خوار شمرند و به کلام وی ایمان نیاوردند. ۲۵ و در خیمه‌های خود را مهمه کردند و قول خداوند را استماع نمودند. ۲۶ لهذا دست خود را برایشان برافراشت، که ایشان را در صحرا از در آورد. ۲۷ و ذریت ایشان را در میان امته‌هایندازد و ایشان را در زمینها پراکنده کند. ۲۸ پس به بعل فغور پیوستند و قربانی‌های مردگان را خوردند. ۲۹ و به کارهای خود خشم او را به هیجان آوردند و ویا بر ایشان سخت آمد. ۳۰ آنگاه فینحاس بر

**۱۰۵** یهوه را حمد گوید و نام او را بخوانید. اعمال او را در میان قوم‌ها اعلام نمایید. ۲ او را بسرایید برای او تسبیح بخوانید. در تمام کارهای عجیب او تفکر نمایید. ۳ در نام قدوس او فخر کنید. دل طالبان خداوند شادمان باشد. ۴ خداوند و قوت او را بطلبید. روی او را پیوسته طالب باشید. ۵ کارهای عجیب را که او کرده است به یاد آورید. آیات او و داوریه‌های دهان او را. ۶ ای ذریت بنده او ابراهیم! ای فرزندان یعقوب، برگزیده او! ۷ یهوه خدای ماست. داوریه‌های او در تمامی جهان است. ۸ عهد خود را یاد می‌دارد تا ابد الابد و کلامی را که بر هزاران پشت فرموده است. ۹ آن عهدی را که با ابراهیم بسته و قسمی را که برای اسحاق خورده است. ۱۰ و آن را برای یعقوب فریضه‌ای استوار ساخت و برای اسرائیل عهد جاودانی. ۱۱ و گفت که زمین کنعان را به تو خواهم داد تا حصه میراث شما شود. ۱۲ هنگامی که عددی معدود بودند، قلیل العدد و غربا در آنجا. ۱۳ و از امتی تا امتی سرگردان می‌بودند و از یک مملکت تا قوم دیگر. ۱۴ او نگذاشت که کسی بر ایشان ظلم کند بلکه پادشاهان را به‌خاطر ایشان توبیخ نمود ۱۵ که بر مسیحان من دست مگذارید. و انبیای مرا ضرر رسانید. ۱۶ پس قحطی را بر آن زمین خواند و تمامی قوام نان را شکست، ۱۷ و مردی پیش روی ایشان فرستاد، یعنی یوسف را که او را به غلامی فروختند. ۱۸ پایه‌های وی را به زنجیرها خستند و جان او در آهن بسته شد ۱۹ تا وقتی که سخن او واقع شد. و کلام خداوند او را امتحان نمود. ۲۰ آنگاه پادشاه فرستاده، بنده‌های او را گشاد و سلطان قوم‌ها او را آزاد ساخت. ۲۱ او را بر خانه خود حاکم قرار داد و مختار بر تمام مایملک خویش. ۲۲ تا به اراده خود سروران او را بند نماید و مشایخ او را حکمت آموزد. ۲۳ پس اسرائیل به مصر درآمدند و یعقوب در زمین حام غربت پذیرفت. ۲۴ و او قوم خود را به غایت بارور گردانید و ایشان را از دشمنان ایشان قوی تر ساخت. ۲۵ لیکن دل ایشان را برگردانید تا بر قوم او کینه ورزند و بر بنندگان وی حیلہ نمایند. ۲۶ بنده خود موسی را فرستاد و هارون را که برگزیده بود. ۲۷ کلمات و آیات او را در میان ایشان اقامه کردند و عجایب او را در زمین حام. ۲۸ ظلمت را فرستاد که تاریک گردید. پس به کلام او مخالفت نورزیدند. ۲۹ آبهای ایشان را به خون مبدل ساخت و ماهیان ایشان را میرانید. ۳۰ زمین ایشان غوگها را به ازدحام پیدا نمود، حتی در حرمهای پادشاهان ایشان. ۳۱ او گفت و انواع مگسها پدید آمد و پشه هادر همه حدود ایشان. ۳۲ تگرگ را به عوض باران بارانید و آتش مشتعل را در زمین ایشان. ۳۳ موها و انجیرهای ایشان را زد و درختان محال ایشان را بشکست. ۳۴ او گفت و ملخ پدید آمد و کرما از حد شماره افزون. ۳۵ و هر سهم را در زمین ایشان بخوردند و میوه‌های زمین ایشان را خوردند. ۳۶ و جمیع نخست زادگان را در زمین ایشان زد، اوائل تمامی قوت ایشان را. ۳۷ و ایشان را با طلا و نقره بیرون آورد که در اسباط ایشان یکی ضعیف نبود. ۳۸ مصریان از بیرون رفتن ایشان شاد

است. ۱۷ احمقان به سبب طریق شیرانه خود و به سبب گناهان خویش، خود را ذلیل ساختند. ۱۸ جان ایشان هر قسم خوراکی را مکروه داشت و به دروازه های موت نزدیک شدند. ۱۹ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۲۰ کلام خود را فرستاده، ایشان را شفا بخشید و ایشان را از هلاکتهای ایشان رهایی داد. پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب او با بنی آدم. ۲۲ و قربانی های تشکر را بگذرانند و اعمال وی را به ترنم ذکر کنند. ۲۳ آنانی که در کشتیها به دریافتند، و در آبهای کثیر شغل کردند. ۲۴ اینان کارهای خداوند را دیدند و اعمال عجیب او را در لجهها. ۲۵ او گفت پس باد تند را وزانید و امواج آن را برافراشت. ۲۶ به آسمانها بالا رفتند و به لجهها فرود شدند و جان ایشان از سختی گداخته گردید. ۲۷ سرگردان گشته، مثل مستان افتان و خیزان شدند و عقل ایشان تمام حیران گردید. ۲۸ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۲۹ طوفان را به آرامی ساکت ساخت که موجهایش ساکن گردید. ۳۰ پس مسرور شدند زیرا که آسایش یافتند و ایشان را به بندر مراد ایشان رسانید. ۳۱ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب او با بنی آدم. ۳۲ او را در مجمع قوم متعال بخوانند و در مجلس مشایخ او را تسبیح بگویند. ۳۳ او نهرها را به بادیه مبدل کرد و چشمه های آب را به زمین تشنه. ۳۴ و زمین بارور را نیز به شوره زار، به سبب شرارت ساکنان آن. ۳۵ بادیه را به دریاچه آب مبدل کرد و زمین خشک را به چشمه های آب. ۳۶ و گرسنگان را در آنجا ساکن ساخت تا شهری برای سکونت بنا نمودند. ۳۷ و مزرعهها کاشتند و تا کستانها غرس نمودند و حاصل غله به عمل آوردند. ۳۸ و ایشان را برکت داد تا به غایت کثیر شدند و بهایم ایشان را نگذارد کم شوند. ۳۹ و بازگم گشتند و ذلیل شدند، از ظلم و شقاوت و حزن. ۴۰ ذلت را بر روسا می ریزد و ایشان را در بادیه های که راه ندارد آواره می سازد. ۴۱ اما مسکین را از مشقتش برمی افروزد و قبیلهها را مثل گلگه های برایش پیدا می کند. ۴۲ صالحان این را دیده، شادمان می شوند و تمامی شرارت دهان خود را خواهد بست. ۴۳ کیست خردمند تا بدین چیزها تفکر نماید؟ که ایشان رحمت های خداوند را خواهند فهمید.

**۱۰۸** سرود و مزمور داود ای خدا دل من مستحکم است. من خواهم سرایید و ترنم خواهم نمودو جلال من نیز. ۲ ای عود و بریط بیدار شوید! من نیز در سرگاه بیدار خواهم شد. ۳ ای خداوند، تو را در میان قومها حمد خواهم گفت و در میان طایفهها تو را خواهم سرایید. ۴ زیرا که رحمت تو عظیم است، فوق آسمانها! و راستی تو تا افلاک می رسد! ۵ ای خدا، بر فوق آسمانها متعال باش و جلال تو بر تمامی زمین! ۶ تا محبوبان تو خلاصی یابند. به دست راست خود نجات ده و مرا اجابت فرما. ۷ خدا در قدوسیت خود سخن گفته است، پس وجد خواهم نمود. شکیم را تقسیم می کنم و وادی سکوت را خواهم پیمود. ۸ جلعاد از آن من است و منسی از آن من. و افرایم خود سر من. و یهوذا عصای سلطنت

با ایستاده، داوری نمود وویا برداشته شد. ۳۱ و این برای او به عدالت محسوب گردید، نسلا بعد نسل تا ابدالآباد. ۳۲ او را نزد آب مریه غضبناک نمودند. حتی موسی را به خاطر ایشان آزاری عارض گردید. ۳۳ زیرا که روح او را تلخ ساختند، تا از لبهای خود ناسزاگفت. ۳۴ و آن قومه را هلاک نکردند، که درباره ایشان خداوند امر فرموده بود. ۳۵ بلکه خویشترن را با امتها آمیختند و کارهای ایشان را آموختند. ۳۶ و بنهای ایشان را پرستش نمودند تا آنکه برای ایشان دام گردید. ۳۷ و پسران و دختران خویش را برای دیوها قربانی گذرانیدند. ۳۸ و خون بی گناه را ریختند یعنی خون پسران و دختران خود را که آن را برای بنهای کنعان ذبح کردند و زمین از خون ملوث گردید. ۳۹ و از کارهای خود نجس شدند و در افعال خویش زناکار گردیدند. ۴۰ لهدا خشم خداوند بر قوم خود افروخته شد و میراث خویش را مکروه داشت. ۴۱ و ایشان را به بدست امتها تسلیم نمود تا آتانی که از ایشان نفرت داشتند، بر ایشان حکمرانی کردند. ۴۲ و دشمنان ایشان بر ایشان ظلم نمودند و زیر دست ایشان ذلیل گردیدند. ۴۳ بارهای بسیار ایشان را خلاصی داد. لیکن به مشورتهای خویش بر او فتنه کردند و به سبب گناه خویش خوار گردیدند. ۴۴ با وجود این، بر تنگی ایشان نظر کرد، وقتی که فریاد ایشان را شنید. ۴۵ و به خاطر ایشان، عهد خود را به یاد آورد و در کثرت رحمت خویش بازگشت نمود. ۴۶ و ایشان را حرمت داد، در نظر جمیع اسیرکنندگان ایشان. ۴۷ ای یهوه خدای ما، ما را نجات ده! و ما را از میان امتها جمع کن! تا نام قدوس تو را حمد گویم و در تسبیح تو فخر نمایم. ۴۸ یهوه خدای اسرائیل متبارک باد از ازل تا ابدالآباد. و تمامی قوم بگویند آمین. هلولیها!

**۱۰۷** خداوند را حمد بگویند زیرا که اونیکو است و رحمت او باقی است تا ابدالآباد. ۲ فدیة شدگان خداوند این را بگویند که ایشان را از دست دشمن فدیة داده است. ۳ و ایشان را از بلدان جمع کرده، از مشرق و مغرب واز شمال و جنوب. ۴ در صحرا آواره شدند و در بادیه های بی طریق و شهری برای سکونت نیافتند. ۵ گرسنه و تشنه نیز شدند و جان ایشان در ایشان مستمند گردید. ۶ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۷ و ایشان را به راه مستقیم رهبری نمود، تا به شهری مسکون درآمدند. ۸ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب وی با بنی آدم. ۹ زیرا که جان آرومند را سیر گردانید و جان گرسنه را از چیزهای نیکو پر ساخت. ۱۰ آتانی که در تاریکی و سایه موت نشسته بودند، که در منزلت و آهن بسته شده بودند. ۱۱ زیرا به کلام خدامخالفت نمودند و به نصیحت حضرت اعلی اهانت کردند. ۱۲ و او دل ایشان را به مشقت ذلیل ساخت. بلغزیدند و مدد کننده های نبود. ۱۳ آنگاه در تنگی خود نزد خداوند فریاد برآوردند و ایشان را از تنگیهای ایشان رهایی بخشید. ۱۴ ایشان را از تاریکی و سایه موت بیرون آورد و بندهای ایشان را بگسست. ۱۵ پس خداوند را به سبب رحمتش تشکر نمایند و به سبب کارهای عجیب او با بنی آدم. ۱۶ زیرا که دروازه های برنجین را شکسته، و بندهای آهنین را پاره کرده



گفت. ۳۱ زیرا که به دست راست مسکین خواهد ایستاد تا او را از آنانی که بر جان او فتوا می دهند بپرانند.

**۱۱۰** مزمور داود بیهوه به خداوند من گفت: «به دست راست من بنشین تا دشمنان را پای انداز تو سازم.» ۲ خداوند عصای قوت تو را از صهیون خواهد فرستاد. در میان دشمنان خود حکمرانی کن. ۳ قوم تو در روز قوت تو، هدایای تبرعی می باشند. در زینتهای قدوسیت، شبنم جوانی تو از رحم صحرگاه برای توست. ۴ خداوند قسم خورده است و پشیمان نخواهد شد که «تو کاهن هستی تا ابد الابد، به رتبه ملک صدق.» ۵ خداوند که به دست راست توست؛ در روز غضب خود پادشاهان را شکست خواهد داد. ۶ در میان امتهای داوری خواهد کرد. از لاشها پر خواهد ساخت و سر آنها را در زمین وسیع خواهد کوبید. ۷ از نهر سر راه خواهد نوشید. بنابراین سر خود را بر خواهد افراشت.

**۱۱۱** هلولیاه! خداوند را به تمامی دل حمد خواهم گفت، در مجلس راستان و در جماعت. ۲ کارهای خداوند عظیم است، و همگانی که به آنها رغبت دارند در آنها تفتیش می کنند. ۳ کار او جلال و کبریایی است و عدالت وی پایدار تا ابد الابد. ۴ یادگاری برای کارهای عجیب خود ساخته است. خداوند کریم و رحیم است. ۵ ترسندگان خود را زرقی نیکوداده است. عهد خویش را به یاد خواهد داشت تا ابد الابد. ۶ قوت اعمال خود را برای قوم خود بیان کرده است تا میراث امتهای بدیشان عطا فرماید. ۷ کارهای دستهای راستی و انصاف است و جمیع فریاض وی امین. ۸ آنها پایدار است تا ابد الابد. در راستی و استقامت کرده شده. ۹ فدیهای برای قوم خود فرستاد و عهد خویش را تا ابد امر فرمود. نام او قدوس و مهیب است. ۱۰ ترس خداوند ابتدای حکمت است. همه عاملین آنها را خردمندی نیکو است. حمد او پایدار است تا ابد الابد.

**۱۱۲** هلولیاه! خوشایحال کسی که از خداوند می ترسد و در وصایای او بسیار رغبت دارد. ۲ درخشش در زمین زور آور خواهند بود. طبقه راستان مبارک خواهند شد. ۳ توانگری و دولت در خانه او خواهد بود و عدالتش تا به ابد پایدار است. ۴ نور برای راستان در تاریکی طلوع می کند. او کریم و رحیم و عادل است. ۵ فرخنده است شخصی که رثوف و قرض دهنده باشد. او کارهای خود را به انصاف استوار می دارد. ۶ زیرا که تا به ابد جنبش نخواهد خورد. مرد عادل تا به ابد مذکور خواهد بود. ۷ از خیر بدنخواهد ترسید. دل او پایدار است و بر خداوند توکل دارد. ۸ دل او استوار است و نخواهد ترسید تا آرزوی خویش را بر دشمنان خود ببیند. ۹ بذل نموده، به فقرا بخشیده است؛ عدالتش تا به ابد پایدار است. شاخ او با عزت افزاشته خواهد شد. ۱۰ شریر این را دیده، غضبناک خواهد شد. دندانهای خود را فشرده، گداخته خواهد گشت. آرزوی شیران زایل خواهد گردید.

من. ۹ مواب ظرف شست و شوی من است، و بر ادم نعلین خود را خواهم انداخت و بر فلسطین فخر خواهم نمود. ۱۰ کیست که مرا به شهر حصین درآورده؟ کیست که مرا به ادم رهبری نماید؟ ۱۱ آیا نه توای خدا که مرا ترک کرده ای؟ و توای خدا که بالشکرهای ما بیرون نمی آیی؟ ۱۲ ما را بر دشمن امداد فرما، زیرا که مدد انسان باطل است. ۱۳ در خدا با شجاعت کار خواهیم کرد و او دشمنان ما را پایمال خواهد نمود.

**۱۰۹** برای سالار مغنیان. مزمور داودای خدای تسبیح من، خاموش مباش! ۲ زیرا که دهان شرارت و دهان فریب را بر من گشوده اند، و به زبان دروغ بر من سخن گفته اند. ۳ به سخنان کینه مرا احاطه کرده اند و بی سبب با من جنگ نموده اند. ۴ به عوض محبت من، با من مخالفت می کنند، و اما من دعا. ۵ و به عوض نیکویی به من بدی کرده اند. و به عوض محبت، عداوت نموده. ۶ مردی شریر را بر او بگمار، و دشمن به دست راست او بایستد. ۷ هنگامی که در محاکمه بیاید، خطا کار بیرون آید و دعای او گناه بشود. ۸ ایام عمرش کم شود و منصب او را دیگری ضبط نماید. ۹ فرزندان او یتیم بشوند و زوجه وی بیوه گردد. ۱۰ فرزندان او آواره شده، گدایی بکنند و از خرابه های خود قوت را بچینند. ۱۱ طلبکار تمامی مایملک او را ضبط نماید و اجنبیان محنت او را تاراج کنند. ۱۲ کسی نباشد که بر او رحمت کند و بر یتیمان وی احدی رافت ننماید. ۱۳ ذریت وی منقطع گردند و در طبقه بعد نام ایشان محو شود. ۱۴ عصیان پدران او نزد خداوند به یاد آورده شود و گناه مادرش محو نگردد. ۱۵ و آنها در مد نظر خداوند دائم بمانند تا یادگاری ایشان را از زمین ببرد. ۱۶ زیرا که رحمت نمودن را به یاد نیورد، بلکه بر فقیر و مسکین جفا کرد و بر شکسته دل تا او را به قتل رساند. ۱۷ چون که لعنت را دوست می داشت بدو رسیده و چون که برکت رانمی خواست، از او دور شده است. ۱۸ و لعنت را مثل ردای خود در برگرفت و مثل آب به شکمش درآمد و مثل روغن در استخوانهای وی. ۱۹ پس مثل جامه ای که او را می پوشاند، و چون کمربندی که به آن همیشه بسته می شود، خواهد بود. ۲۰ این است اجرت مخالفانم از جانب خداوند و برای آنانی که بر جان من بدی می گویند. ۲۱ اما توای بیهوه خداوند به خاطر نام خود بامن عمل نما؛ چون که رحمت تو نیکوست، مرا خلاصی ده. ۲۲ زیرا که من فقیر و مسکین هستم و دل من در اندروم منجروح است. ۲۳ مثل سایه ای که در زوال باشد رفته ام و مثل ملخ رانده شده ام. ۲۴ زانوهایم از روزه داشتن می لرزد و گوشتم از فریبی کاهیده می شود. ۲۵ و من نزد ایشان عار گردیده ام. چون مرا می بینند سر خود رامی جنبانند. ۲۶ ای بیهوه خدای من مرا اعانت فرما، و به حسب رحمت خود مرا نجات ده، ۲۷ تا بدانند که این است دست تو، و توای خداوند این را کرده ای. ۲۸ ایشان لعنت بکنند، اما تو برکت بده. ایشان بر خیزند و خجل گردند و اما بنده توشادمان شود. ۲۹ جفا کنندگانم به رسوایی ملبس شوند و خجالت خویش را مثل ردا بپوشند. ۳۰ خداوند را به زبان خود بسیار تشکر خواهم کرد و او را در جماعت کثیر حمد خواهم

۱۱۳ هلولیاه! ای بندگان خداوند، تسبیح بخوانید. نام خداوند را تسبیح بخوانید. ۲ نام خداوند متبارک باد، از الان تاابدالاباد. ۳ از مطلع آفتاب تا مغرب آن، نام خداوند را تسبیح خوانده شود. ۴ خداوند برجمیع امتها متعال است و جلال وی فوق آسمانها. ۵ کیست مانند یهوه خدای ما که بر اعلیٰ علین نشسته است؟ ۶ و متواضع می‌شود تا نظر نماید بر آسمانها و بر زمین. ۷ که مسکین را از خاک برمی‌دارد و فقیر را از مزبله برمی‌افرازد. ۸ تا او را با بزرگان بنشانند یعنی با بزرگان قوم خویش. ۹ زن نازاد را خانه نشین می‌سازد و مادر فرحتاک فرزندان. هلولیاه!

۱۱۴ وقتی که اسرائیل از مصر بیرون آمدند، و خاندان یعقوب از قوم اجنبی زبان، ۲ یهودا مقدس او بود و اسرائیل محل سلطنت وی. ۳ دریا این را بدید و گریخت واردن به عقب برگشت. ۴ کوهها مثل قوچها به جستن درآمدند و تلها مثل بره های گله. ۵ ای دریاتو را چه شد که گریختی؟ ای اردن که به عقب برگشتی؟ ۶ ای کوهها که مثل قوچها به جستن درآمدید ای تلها که مثل بره های گله. ۷ ای زمین از حضور خداوند متزلزل شو و از حضور خدای یعقوب. ۸ که صخره را دریاچه آب گردانید و سنگ خارا را چشمه آب.

۱۱۵ ما را نی، ای خداوند! ما را نی، بلکه نام خود را جلال ده! به سبب رحمت و به سبب راستی خویش. ۲ امتها چرا بگویند که «خدای ایشان الان کجاست؟» ۳ اما خدای ما در آسمانهاست. آنچه را که اراده نموده به عمل آورده است. ۴ تنهای ایشان نقره و طلاست، از صنعت دستهای انسان. ۵ آنها را دهان است و سخن نمی‌گویند. آنها را چشمهاست و نمی‌بینند. ۶ آنها را گوشهاست و نمی‌شنوند. آنها را بینی است و نمی‌بویند. ۷ دستها دارند و لمس نمی‌کنند. و پایها و راه نمی‌روند. و به گلوی خودتعلق نمی‌نمایند. ۸ سازندگان آنها مثل آنها هستند، و هر که بر آنها توکل دارد. ۹ ای اسرائیل بر خداوند توکل نما. و معاون و سپر ایشان است. ۱۰ ای خاندان هارون بر خداوند توکل نمایید. و معاون و سپر ایشان است. ۱۱ ای ترسندگان خداوند، بر خداوند توکل نمایید. او معاون و سپر ایشان است. ۱۲ خداوند ما را به یاد آورده، برکت می‌دهد. خاندان اسرائیل را برکت خواهد داد و خاندان هارون را برکت خواهد داد. ۱۳ ترسندگان خداوند را برکت خواهد داد، چه کوچک و چه بزرگ. ۱۴ خداوند شما را ترقی خواهد داد، شما و فرزندان شما را. ۱۵ شما مبارک خداوند هستید که آسمان و زمین را آفرید. ۱۶ آسمانها، آسمانهای خداوند است و اما زمین را به بنی آدم عطا فرمود. ۱۷ مردگان نیستند که یاه را تسبیح می‌خوانند؛ و نه آنانی که به خاموشی فرو می‌روند. ۱۸ لیکن ما یاه را متبارک خواهیم خواند، از الان و تا ابدالاباد. هلولیاه!

۱۱۶ خداوند را محبت می‌نمایم زیرا که آواز من و تضرع مرا شنیده است. ۲ زیرا که گوش خود را به من فرا داشته است، پس مدت حیات خود، او را خواهیم خواند. ۳ ریسمان های موت مرا احاطه کرد و تنگیهای

۱۱۷ ای جمیع امتها خداوند را تسبیح بخوانید! ای تمامی قبایل! او را حمد گویند! ۲ زیرا که رحمت او بر ما عظیم است و راستی خداوند تا ابدالاباد. هلولیاه!

۱۱۸ خداوند را حمد گویند زیرا که نیکوست و رحمت او تا ابدالاباد است. ۲ اسرائیل بگویند که «رحمت او تا ابدالاباد است.» ۳ خاندان هارون بگویند که «رحمت او تا ابدالاباد است.» ۴ ترسندگان خداوند بگویند که «رحمت او تا ابدالاباد است.» ۵ در تنگی یاه را خواندم. یاه مرا اجابت فرموده، در جای وسیع آورد. ۶ خداوند با من است، پس نخواهم ترسید. انسان به من چه تواند کرد؟ ۷ خداوند بر ابریم از مددکاران من است. پس من بر نفرت کنندگان خود آرزوی خویش راخواهم دید. ۸ به خداوند پناه بردن بهتر است از توکل نمودن بر آدمیان. ۹ به خداوند پناه بردن بهتر است از توکل نمودن بر امیران. ۱۰ جمیع امتها مرا احاطه کردند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد. ۱۱ مرا احاطه کردند و دور مرا گرفتند، لیکن به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد. ۱۲ مثل زنبورها مرا احاطه کردند و مثل آتش خارها خاموش شدند. زیرا که به نام خداوند ایشان را هلاک خواهم کرد. ۱۳ بر من سخت هجوم آوردی تا بیفتم، لیکن خداوند مرا عانت نمود. ۱۴ خداوند قوت و سرود من است و نجات من شده است. ۱۵ آواز ترنم و نجات درخیمه های عادلان است. دست راست خداوند باشجاعت عمل می‌کند. ۱۶ دست راست خداوند متعال است. دست راست خداوند با شجاعت عمل می‌کند. ۱۷ نمی‌میرم بلکه زیست خواهم کرد و کارهای یاه را ذکر خواهم نمود. ۱۸ یاه مرا به شدت تنبیه نموده، لیکن مرا به موت نسپرده است. ۱۹ دروازه های عدالت را برای من بگشایید! به آنها داخل شده، یاه را حمد خواهم گفت. ۲۰ دروازه خداوند این است. عادلان بدان داخل خواهند شد. ۲۱

تو را حمد می گویم زیرا که مرا اجابت فرموده و نجات من شده‌ای. ۲۲ سنگی را که معماران رد کردند، همان سر زاویه شده است. ۲۳ این از جانب خداوند شده و در نظر ما عجیب است. ۲۴ این است روزی که خداوند ظاهر کرده است. در آن وجد و شادی خواهیم نمود. ۲۵ آ‌های خداوند نجات بخش! آ‌های خداوند سعادت عطا فرما! ۲۶ متبارک باد او که به نام خداوند می آید. شما را از خانه خداوند برکت می دهیم. ۲۷ بیهوشه خدایی است که ما را روشن ساخته است. ذبیحه را به ریسمانها بر شاخهای قربانگاه ببندید. ۲۸ تو خدای من هستی تو، پس تو را حمد می گویم. خدای من، تو را متعال خواهیم خواند. ۲۹ خداوند را حمد گویند زیرا که نیکوست و رحمت او تا ابد اباد است.

دل مرا وسعت دادی. ۳۳ ای خداوند طریق فریض خود را به من بیاموز. پس آنها را تا به آخر نگاه خواهم داشت. ۳۴ مرا فهم بده و شریعت تو را نگاه خواهم داشت و آن را به تمامی دل خود حفظ خواهم نمود. ۳۵ مرا در سبیل اوامر خود سالک گردان زیرا که در آن رغبت دارم. ۳۶ دل مرا به شهادت خود مایل گردان و نه به سوی طمع. ۳۷ چشمانم را از دیدن بظالت برگردان و در طریق خود مرا زنده ساز. ۳۸ کلام خود را بر بنده خویش استوار کن، که به ترس تو سپرده شده است. ۳۹ ننگ مرا که از آن می ترسم از من دور کن زیرا که داوریهای تو نیکوست. ۴۰ هان به وصایای تو اشتیاق دارم. به حسب عدالت خود مرا زنده ساز. ۴۱ ای خداوند رحمهای تو به من برسد و نجات تو به حسب کلام تو. ۴۲ تا بتوانم ملامت کننده خود را جواب دهم زیرا بر کلام تو توکل دارم. ۴۳ و کلام راستی را از دهانم بالکل مگیر زیرا که به داوریهای تو امیدوارم. ۴۴ و شریعت تو را دائم نگاه خواهم داشت تا ابد اباد. ۴۵ و به آزادی راه خواهم رفت زیرا که وصایای تو را طلبیده‌ام. ۴۶ و در شهادت تو به حضور پادشاهان سخن خواهم گفت و خجل نخواهم شد. ۴۷ و از وصایای تو تلذذ خواهم یافت که آنها را دوست می دارم. ۴۸ و دستهای خود را به اوامر تو که دوست می دارم بر خواهم افراشت و در فریض تو تفکر خواهم نمود. ۴۹ کلام خود را با بنده خویش به یاد آور که مرا بر آن امیدوار گردانیدی. ۵۰ این در مصیبت تسلی من است زیرا قول تو مرا زنده ساخت. ۵۱ متکبران مرا بسیار استهزا کردند، لیکن از شریعت تو رو نگردانیدم. ۵۲ ای خداوند داوریهای تو را از قدیم به یاد آوردم و خویش را تسلی دادم. ۵۳ حدت خشم مرا در گرفته است، به سبب شریعتی که شریعت تو را ترک کرده‌اند. ۵۴ فریض تو سرودهای من گردید، در خانه غربت من. ۵۵ ای خداوند نام تو را در شب به یاد آوردم و شریعت تو را نگاه داشتم. ۵۶ این بهره من گردید، زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم. ۵۷ خداوند نصیب من است. گفتم که کلام تو را نگاه خواهم داشت. ۵۸ رضامندی تو را به تمامی دل خود طلبیدم. به حسب کلام خود بر من رحم فرما. ۵۹ در راههای خود تفکر کردم و پایهای خود را به شهادت تو مایل ساختم. ۶۰ شتاییدم و درنگ نکردم تا اوامر تو را نگاه دارم. ۶۱ ریسمانهای شریعت مرا احاطه کرد، لیکن شریعت تو را فراموش نکردم. ۶۲ در نصف شب برخاستم تا تو را حمد گویم برای داوریهای عدالت تو. ۶۳ من همه ترسندگان را رفیق هستم، و آنانی را که وصایای تو را نگاه می دارند. ۶۴ ای خداوند زمین از رحمت تو پر است. فریض خود را به من بیاموز. ۶۵ بنده خود احسان نمودی، ای خداوند موافق کلام خویش. ۶۶ خردمندی نیکو و معرفت را به من بیاموز زیرا که به اوامر تو ایمان آوردم. ۶۷ قبل از آنکه مصیبت را ببینم من گمراه شدم لیکن الان کلام تو را نگاه داشتم. ۶۸ تو نیکو هستی و نیکویی می کنی. فریض خود را به من بیاموز. ۶۹ متکبران بر من دروغ بستند. و اما من به تمامی دل وصایای تو را نگاه داشتم. ۷۰ دل ایشان مثل پیه فربه است. و اما من در شریعت تو تلذذ می یابم. ۷۱ مرا نیکو است که مصیبت را دیدم، تا فریض تو را بیاموزم. ۷۲ شریعت دهان تو برای من بهتر است از هزاران طلا و نقره. ۷۳ دستهای

۱۱۹ خوشابه حال کاملان طریق که به شریعت خداوند سالکند. ۲ خوشابه حال آنانی که شهادت او را حفظ می کنند و به تمامی دل او را می طلبند. ۳ کج روی نری نمی کنند و به طریق های وی سلوک می نمایند. ۴ تو وصایای خود را امر فرموده‌ای تا آنها را تمام نگاه داریم. ۵ کاش که راههای من مستحکم شود تا فریض تو را حفظ کنم. ۶ آنگاه خجل نخواهم شد چون تمام اوامر تو را در مد نظر خود دارم. ۷ تو را به راستی دل حمد خواهم گفت چون داوریهای عدالت تو را آموخته شوم. ۸ فریض تو را نگاه می دارم. مرا بالکلیه ترک منما. ۹ به چه چیز مرد جوان راه خود را پاک می سازد؟ به نگاه داشتنش موافق کلام تو. ۱۰ به تمامی دل تو را طلبیدم. مگذار که از اوامر تو گمراه شوم. ۱۱ کلام تو را در دل خود مخفی داشتم که مبادا به تو گناه ورزم. ۱۲ ای خداوند تو متبارک هستی فریض خود را به من بیاموز. ۱۳ به لب های خود بیان کردم تمامی دآوری های دهان تو را. ۱۴ در طریق شهادت تو شادمانم. ۱۵ چنانکه در هر قسم توانگری، در وصایای تو تفکر می کنم و به طریق های تو نگران خواهم بود. ۱۶ از فریض تو لذت می برم، پس کلام تو را فراموش نخواهم کرد. ۱۷ به بنده خود احسان بنما تا زنده شوم و کلام تو را حفظ نمایم. ۱۸ چشمان مرا بگشا تا از شریعت تو چیزهای عجیب بینم. ۱۹ من در زمین غریب هستم. اوامر خود را از من مخفی مدار. ۲۰ جان من شکسته می شود از اشتیاق داوریهای تو در هر وقت. ۲۱ متکبران ملعون را تو بیخ نمودی، که از اوامر تو گمراه می شوند. ۲۲ ننگ و رسوایی را از من بگردان، زیرا که شهادت تو را حفظ کرده‌ام. ۲۳ سروران نیز نشسته، به ضد من سخن گفتند. لیکن بنده تو در فریض تو تفکر می کنی. ۲۴ شهادت تو نیز ابتهاج من و مشورت دهندگان من بوده‌اند. ۲۵ جان من به خاک چسبیده است. مرا موافق کلام خود زنده ساز. ۲۶ راههای خود را ذکر کردم و مرا اجابت نمودی. پس فریض خویش را به من بیاموز. ۲۷ طریق وصایای خود را به من بفهمان و در کارهای عجیب تو تفکر خواهم نمود. ۲۸ جان من از حزن گداخته می شود. مرا موافق کلام خود بریا بدار. ۲۹ راه دروغ را از من دور کن و شریعت خود را به من عنایت فرما. ۳۰ طریق راستی را اختیار کردم و داوریهای تو را پیش خود گذاشتم. ۳۱ به شهادت تو چسبیدم. ای خداوند مرا خجل مساز. ۳۲ در طریق اوامر تو دوان خواهم رفت، وقتی که

تو مرا ساخته و آفریده است. مرا فهمم گردان تا اوامر تو را بیاموزم. ۷۴  
 ترسندگان تو چون مرا ببیند شادمان گردند زیرا به کلام تو امیدوار هستم. ۷۵  
 ای خداوند دانسته‌ام که داوریهای تو عدل است، و برحق مرا مصیبت  
 داده‌ای. ۷۶ پس رحمت تو برای تسلی من بشود، موافق کلام تو با بنده  
 خویش. ۷۷ رحمت های توبه من برسد تا زنده شوم زیرا که شریعت تو  
 تلذذ من است. ۷۸ متکبران خجیل شوند زیرا به دروغ مرا اذیت رسانیدند. و  
 اما من در وصایای تو تفکرمی کنم. ۷۹ ترسندگان تو به من رجوع کنند و  
 آتانی که شهادت تو را می‌دانند. ۸۰ دل من در فریض تو کامل شود،  
 تا خجیل نشوم. ۸۱ جان من برای نجات تو کاهیده می‌شود. لیکن به  
 کلام تو امیدوار هستم. ۸۲ چشمان من برای کلام تو تار گردیده است و  
 می‌گویم کی مرا تسلی خواهی داد. ۸۳ زیرا که مثل مشک در دود گردیده‌ام.  
 لیکن فریض تو را فراموش نکرده‌ام. ۸۴ چند است روزهای بنده تو؟ و کی  
 بر جفاکنندگانم داوری خواهی نمود؟ ۸۵ متکبران برای من حرفه‌ها زدند زیرا  
 که موافق شریعت تو نیستند. ۸۶ تمامی اوامر تو امین است. بر من ناحق  
 جفا کردند. پس مرا امداد فرما. ۸۷ نزدیک بود که مرا از زمین نابود سازند.  
 اما من وصایای تو را ترک نکردم. ۸۸ به حسب رحمت خود مرا زنده ساز  
 تا شهادت دهان تو را نگاه دارم. ۸۹ ای خداوند کلام تو تا ابد الابد در  
 آسمانها پایدار است. ۹۰ امانت تو نسلا بعد نسل است. زمین را آفریده‌ای  
 و پایدار می‌ماند. ۹۱ برای داوریهای تو تا امروز ایستاده‌اند زیرا که همه بنده  
 تو هستند. ۹۲ اگر شریعت تو تلذذ من نمی‌بود، هرآینه در مذلت خود  
 هلاک می‌شدم. ۹۳ وصایای تو را تا به ابد فراموش نخواهم کرد زیرا به آنها  
 مرا زنده ساخته‌ای. ۹۴ من از آن تو هستم مرا نجات ده زیرا که وصایای تو  
 را طلبیدم. ۹۵ شیران برای من انتظار کشیدند تا مرا هلاک کنند. لیکن  
 در شهادت تو تامل می‌کنم. ۹۶ برای هر کمالی انتهایی دیدم، لیکن  
 حکم تو بی‌نهایت وسیع است. ۹۷ شریعت تو را چقدر دوست می‌دارم.  
 ۹۸ اوامر تو مرا از دشمنانم حکیم تر ساخته است زیرا که همیشه نزد من  
 می‌باشد. ۹۹ از جمیع معلمان خود فهمم ترشدم زیرا که شهادت تو تفکر  
 من است. ۱۰۰ از مشایخ خردمندتر شدم زیرا که وصایای تو را نگاه داشتم.  
 ۱۰۱ پایهای خود را از هر راه بد نگاه داشتم تا آن که کلام تو را حفظ  
 کنم. ۱۰۲ از داوریهای تو رو برنگردانیدم، زیرا که تو مرا تعلیم دادی. ۱۰۳  
 کلام تو به مذاق من چه شیرین است و به دهانم از غسل شیرین تر. ۱۰۴ از  
 وصایای توفظانم را تحصیل کردم. بنابراین هر راه دروغ را مکره می‌دارم.  
 ۱۰۵ کلام تو برای پایهای من چراغ، و برای راههای من نور است. ۱۰۶  
 قسم خوردم و آن را وفا خواهم نمود که داوریهای عدالت تو را نگاه خواهم  
 داشت. ۱۰۷ بسیار ذلیل شده‌ام. ای خداوند، موافق کلام خود مرا زنده  
 ساز! ۱۰۸ ای خداوند هدایای تیرعی دهان مرا منظور فرما و داوریهای خود را  
 به من بیاموز. ۱۰۹ جان من همیشه در کف من است، لیکن شریعت تو  
 را فراموش نمی‌کنم. ۱۱۰ شیران برای من دام گذاشته‌اند، اما از وصایای تو  
 گمراه نشدم. ۱۱۱ شهادت تو را تا به ابد میراث خود ساختم زیرا که آنها  
 شادمانی دل من است. ۱۱۲ دل خود را برای بجا آوردن فریض تو مایل  
 ساختم، تا ابد الابد و تا نهایت. ۱۱۳ مردمان دورو را مکره داشته‌ام، لیکن

شریعت تو را دوست می‌دارم. ۱۱۴ ستر و سپر من تو هستی. به کلام تو  
 انتظار می‌کشم. ۱۱۵ ای بدکاران، از من دور شوید! و اوامر خدای خویش  
 را نگاه خواهم داشت. ۱۱۶ مرا به حسب کلام خود تایید کن تا زنده شوم  
 و از امید خود خجیل نگردم. ۱۱۷ مرا تقویت کن تا رستگار گردم و بفریض  
 تو دائم نظر نمایم. ۱۱۸ همه کسانی را که از فریض تو گمراه شده‌اند،  
 حقیر شمرده‌ای زیرا که مکر ایشان دروغ است. ۱۱۹ جمیع شیران زمین را  
 مثل درد هلاک می‌کنی. بنابراین شهادت تو را دوست می‌دارم. ۱۲۰ موی  
 بدن من از خوف تو بر خاسته است و از داوریهای تو ترسیدم. ۱۲۱ داد و  
 عدالت را به‌جا آوردم. مرا به ظلم کنندگانم تسلیم ننما. ۱۲۲ برای سعادت  
 بنده خود ضامن شو تا متکبران بر من ظلم نکنند. ۱۲۳ چشمانم برای  
 نجات تو تار شده است و برای کلام عدالت تو. ۱۲۴ با بنده خویش موافق  
 رحمانیت عمل نما و فریض خود را به من بیاموز. ۱۲۵ من بنده تو هستم.  
 مرا فهمم گردان تا شهادت تو را دانسته باشم. ۱۲۶ وقت است که خداوند  
 عمل کند زیرا که شریعت تو را باطل نموده‌اند. ۱۲۷ بنابراین، اوامر تو را  
 دوست می‌دارم، زیادت از طلا و زر خالص. ۱۲۸ بنابراین، همه وصایای تو  
 را در هر چیز راست می‌دانم، و هر راه دروغ را مکره می‌دارم. ۱۲۹ شهادت  
 تو عجیب است. ازین سبب جان من آنها را نگاه می‌دارد. ۱۳۰ کشف  
 کلام تو نورمی بخشد و ساده دلان را فهمی می‌گرداند. ۱۳۱ دهان خود را  
 نیکو باز کرده، نفس زدم زیرا که مشتاق وصایای تو بودم. ۱۳۲ بر من نظر  
 کن و کرم فرما، بر حسب عادت تو به آتانی که نام تو را دوست می‌دارند.  
 ۱۳۳ قدم های مرا در کلام خودت پایدار ساز، تا هیچ بدی بر من تسلط  
 نیابد. ۱۳۴ مرا از ظلم انسان خلاصی ده، تا وصایای تو را نگاه دارم.  
 ۱۳۵ روی خود را بر بنده خود روشن ساز، و فریض خود را به من بیاموز.  
 ۱۳۶ نهرهای آب از چشمانم جاری است زیرا که شریعت تو را نگاه نمی  
 دارند. ۱۳۷ ای خداوند تو عادل هستی و داوریهای تو راست است. ۱۳۸  
 شهادت خود را به راستی امر فرمودی و به امانت الی نهایت. ۱۳۹ غیرت  
 من مرا هلاک کرده است زیرا که دشمنان من کلام تو را فراموش کرده‌اند.  
 ۱۴۰ کلام تو بی‌نهایت مصفی است و بنده تو آن را دوست می‌دارد. ۱۴۱  
 من کوچک و حقیر هستم، اما وصایای تو را فراموش نکردم. ۱۴۲ عدالت  
 تو عدل است تا ابد الابد و شریعت تو راست است. ۱۴۳ تنگی و ضیق مرا  
 درگرفته است، اما اوامر تو تلذذ من است. ۱۴۴ شهادت تو عادل است تا  
 ابد الابد. مرا فهمم گردان تا زنده شوم. ۱۴۵ به تمامی دل خوانده‌ام. ای  
 خداوند مراجوب ده تا فریض تو را نگاه دارم! ۱۴۶ رو را خوانده‌ام، پس مرا  
 نجات ده. و شهادت تو را نگاه خواهم داشت. ۱۴۷ بر طلوع فجر سبقت  
 جسته، استغاثه کردم، و کلام تو را انتظار کشیدم. ۱۴۸ چشمانم بر  
 پاسهای شب سبقت جست، تا در کلام تو تفکر بنمایم. ۱۴۹ به حسب  
 رحمت خود آواز مرا بشنو. ای خداوند موافق داوریهای خود مرا زنده ساز.  
 ۱۵۰ آتانی که در پی خبائث می‌روند، نزدیک می‌آیند، و از شریعت تو  
 دور می‌باشند. ۱۵۱ ای خداوند تو نزدیک هستی و جمیع اوامر تو راست  
 است. ۱۵۲ شهادت تو را از زمان پیش دانسته‌ام که آنها را بنیان کرده‌ای  
 تا ابد الابد. ۱۵۳ بر مذلت من و مرا خلاصی ده زیرا که شریعت تو

را فراموش نکرده‌ام. ۱۵۴ در دعوی من دادرسی فرموده، مرا نجات ده و به حسب کلام خویش مرا زنده ساز. ۱۵۵ نجات از شیران دور است زیرا که فرایض تو را نمی طلبند. ۱۵۶ ای خداوند، رحمت های تو بسیار است.

به حسب داوریهای خود مرا زنده ساز. ۱۵۷ جفاکنندگان و خصمان من بسیارند. اما از شهادت تو رو برنگردانیدم. ۱۵۸ خیانت کاران رادیدم و مکروه داشتم زیرا کلام تو را نگاه نمی دارند. ۱۵۹ ببین که وصایای تو را دوست می‌دارم. ای خداوند، به حسب رحمت خود مرا زنده ساز! ۱۶۰ جمله کلام تو راستی است و تمامی داوری عدالت تو تا ابدالاباد است. ۱۶۱ سروران بی‌جهت بر من جفا کردند. اما دل من از کلام تو ترسان است. ۱۶۲ من در کلام توشادمان هستم، مثل کسی که غنیمت وافر پیدا نموده باشد. ۱۶۳ از دروغ کراهت و نفرت دارم. اما شریعت تو را دوست می‌دارم. ۱۶۴ هر روز تو را هفت مرتبه تسبیح می‌خوانم، برای داوریهای عدالت تو. ۱۶۵ آنانی را که شریعت تو را دوست می‌دارند، سلامتی عظیم است و هیچ چیز باعث لغزش ایشان نخواهد شد. ۱۶۶ ای خداوند، برای نجات تو امیدوار هستم و اوامر تو را بجا می‌آورم. ۱۶۷ جان من شهادت تو را نگاه داشته است و آنها را بی‌نهایت دوست می‌دارم. ۱۶۸ وصایا و شهادت تو را نگاه داشته‌ام زیرا که تمام طریقه‌های من در مد نظر تو است. ۱۶۹ ای خداوند، فریاد من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا فهیم گردان. ۱۷۰ مناجات من به حضور تو برسد. به حسب کلام خود مرا خلاصی ده. ۱۷۱ لبهای من حمد تو را جاری کند زیرا فرایض خود را به من آموخته‌ای. ۱۷۲ زبان من کلام تو را برسراید زیرا که تمام اوامر تو عدل است. ۱۷۳ دست تو برای اعانت من بشود زیرا که وصایای تو را برگزیده‌ام. ۱۷۴ ای خداوند برای نجات تو مشتاق بوده‌ام و شریعت تو تلذذ من است. ۱۷۵ جان من زنده شود تا تو را تسبیح بخواند و داوریهای تو معاون من باشد. ۱۷۶ مثل گوسفند گم شده، آواره گشتم. بنده خود را طلب نما، زیرا که اوامر تو را فراموش نکردم.

**۱۲۲** سرود درجات از داود شادمان می‌شدم چون به من می‌گفتند: «به خانه خداوند برویم.» ۲ پاپهای ما خواهد ایستاد، به اندرون دروازه های تو، ای اورشلیم! ۳ ای اورشلیم که بنا شده‌ای مثل شهری که تمام با هم پیوسته باشد، ۴ که بدانجا اسباب بالا می‌روند، یعنی اسباب یاه، تا شهادت باشد برای اسرائیل و تا نام یهوه را تسبیح بخوانند. ۵ زیرا که در آنجا کرسیهای داوری بر پاشده است، یعنی کرسیهای خاندان داود. ۶ برای سلامتی اورشلیم مسالت کنی. آنانی که تو را دوست می‌دارند، خجسته حال خواهند شد. ۷ سلامتی در باره های تو باشد، و رفاهیت در قصرهای تو. ۸ به خاطر برادران و یاران خویش، می‌گویم که سلامتی بر تو باد. ۹ به خاطر خانه یهوه خدای ما، سعادت تو را خواهم طلبید.

**۱۲۳** سرود درجات به سوی تو چشمان خود را برمی‌افزایم، ای که بر آسمانها جلوس فرموده‌ای! ۲ اینک مثل چشمان غلامان به سوی آقایان خود، و مثل چشمان کنیزی به سوی خاتون خویش، همچنان چشمان ما به سوی یهوه خدای ماست تا بر ما کرم بفرماید. ۳ ای خداوند بر ما کرم فرما، بر ما کرم فرما زیرا چه بسیار از اهانت پر شده‌ایم. ۴ چه بسیار جان ما پر شده است، از استهزای مستریحان و اهانت متکبران.

**۱۲۴** سرود درجات از داود اگر خداوند با ما نمی‌بود، اسرائیل الان بگوید؛ ۲ اگر خداوند با ما نمی‌بود، وقتی که آدمیان با ما مقاومت نمودند، ۳ آنگاه هر آینه ما را زنده فرو می‌بردند، چون خشم ایشان بر ما افروخته بود. ۴ آنگاه آنها ما را غرق می‌کرد و نهرها بر جان ما می‌گذشت. ۵ آنگاه آبهای پر زور، از جان ما می‌گذشت. ۶ متبارک باد خداوند که ما را شکار برای دندانهای ایشان نساخت. ۷ جان ما مثل مرغ از دام صیادان خلاص شد. دام گسسته شد و ما خلاصی یافتیم. ۸ اعانت ما به نام یهوه است، که آسمان وزمین را آفرید.

**۱۲۵** سرود درجات آنانی که بر خداوند توکل دارند، مثل کوه صهیون اند که جنبش نمی‌خورد و پایدار است تا ابدالاباد. ۲ کوهها گرداگرد اورشلیم است؛ و خداوند گرداگرد قوم خود، از الان و تا ابدالاباد است. ۳ زیرا که عصای شیران بر نصیب عادلان قرار نخواهد گرفت، مبدا عادلان دست خود را به گناه دراز کنند. ۴ ای خداوند به صالحان احسان فرما و به آنانی که راست دل می‌باشند. ۵ و اما آنانی که به راههای کج خود مایل می‌باشند، خداوند ایشان را با بدکاران رهبری خواهد نمود. سلامتی بر اسرائیل باد.

**۱۲۶** سرود درجات چون خداوند اسیران صهیون را بازآورد، مثل خواب بینندگان شدیم. ۲ آنگاه دهان ما از خنده پر شد و زبان ما از ترنم. آنگاه

**۱۲۰** سرود درجات نزد خداوند در تنگی خود فریاد کردم و مرا اجابت فرمود. ۲ ای خداوند جان مرا خلاصی ده از لب دروغ و از زبان حیلہ گر. ۳ چه چیز به تو داده شود و چه چیز بر تو افزوده گردد، ای زبان حیلہ گر؟ ۴ تیره‌های تیزجباران با اخگرهای طاق! ۵ وای بر من که در ماشک ماوا گزیده‌ام و در خیمه های قیدار ساکن شده‌ام. ۶ چه طویل شد سکونت جان من با کسی که سلامتی را دشمن می‌دارد. ۷ من از اهل سلامتی هستم، لیکن چون سخن می‌گویم، ایشان آماده جنگ می‌باشند.

**۱۲۱** سرود درجات چشمان خود را به سوی کوه‌های برمی‌افزایم، که از آنجا اعانت من می‌آید. [ترجمه درست این آیه اینست: «چشمان خود را بسوی کوه‌ها برمی‌افزایم. اعانت من از کجا می‌آید؟»] ۲ اعانت من از جانب خداوند است، که آسمان و زمین را آفرید. ۳ او نخواهد گذاشت که پای تو لغزش خورد. او که حافظ توست نخواهد خوابید. ۴ اینک او که حافظ اسرائیل است، نمی‌خوابد و به خواب نمی‌رود. ۵ خداوند حافظ تو می‌باشد. خداوند به‌دست راست سایه تو است. ۶ آفتاب در روز به تو

در میان امتها گفتند که «خداوند با ایشان کارهای عظیم کرده است.» ۳ خداوند برای ما کارهای عظیم کرده است که از آنها شادمان هستیم. ۴ ای خداوند اسیران ما را باز آور، مثل نهرها در جنوب. ۵ آنانی که با اشکهایم کارند، با ترنم درو خواهند نمود. ۶ آنکه با گریه بیرون می‌رود و تخم برای زراعت می‌برد، هر آینه با ترنم خواهد برگشت و بافه های خویش را خواهد آورد.

**۱۲۷** سرود درجات از سلیمان اگر خداوند خانه را بنا نکند، بنایانش زحمت بی‌فایده می‌کشند. اگر خداوند شهر را پاسبانی نکند، پاسبانان بی‌فایده پاسبانی می‌کنند. ۲ بی‌فایده است که شما صبح زود برمی‌خیزید و شب در می‌خواهید و نان مشقت را می‌خورید. همچنان محبوبان خویش را خواب می‌بخشد. ۳ اینک پسران میراث از جانب خداوند می‌باشند و ثمره رحم، اجرتی از اوست. ۴ مثل تیرها در دست مرد زور آور، همچنان هستند پسران جوانی. ۵ خوشبایحال کسی که ترکش خود را از ایشان پر کرده است. خجل نخواهد شد بلکه با دشمنان، در دروازه سخن خواهند راند.

**۱۲۸** سرود درجات خوشبایحال هرکه از خداوند می‌ترسد و بر طریق های او سالک می‌باشد. ۲ عمل دستهای خود را خواهی خورد. خوشبایحال تو و سعادت با تو خواهد بود. ۳ زن تومثل مو بارآور به اطراف خانه تو خواهد بود و پسران مثل نهالهای زیتون، گرداگرد سفره تو. ۴ اینک همچنین مبارک خواهد بود کسی که از خداوند می‌ترسد. ۵ خداوند تو را از صهیون برکت خواهد داد، و در تمام ایام عمرت سعادت اورشلم را خواهی دید. ۶ پسران پسران خود را خواهی دید. سلامتی بر اسرائیل باد.

**۱۲۹** سرود درجات چه بسیار از طفولیت مرا اذیت رسانیدند. اسرائیل الان بگویند: ۲ چه بسیار از طفولیت مرا اذیت رسانیدند. لیکن بر من غالب نیامدند. ۳ شیار کنندگان بر پشت من شیار کردند، و شیارهای خود را دراز نمودند. ۴ اما خداوند عادل است و بندهای شیران را گسیخت. ۵ خجل و برگردانیده شوند همه کسانی که از صهیون نفرت دارند. ۶ مثل گیاه بر پشت بامها باشند، که پیش از آن که آن را بچینند می‌خشکد. ۷ که درونده دست خود را از آن پر نمی‌کند و نه دسته بند آغوش خود را. ۸ و راهگذاران نمی‌گویند برکت خداوند بر شما باد. شما را به نام خداوند مبارک می‌خوانیم.

**۱۳۰** سرود درجات ای خداوند از عمقها نزد تو فریاد آوردم. ۲ ای خداوند! آواز مرابنش و گوشهای تو به آواز تضرع من ملنفت شود. ۳ ای یاه، اگر گناهان را به نظر آوری، کیست ای خداوند که به حضور تو بایستد؟ ۴ لیکن مغفرت نزد توست تا از تو بترسند. ۵ منتظر خداوند هستم. جان من منتظر است و به کلام او امیدوارم. ۶ جان من منتظر خداوند است، زیاده از منتظران صبح؛ بلی زیاده از منتظران صبح. ۷ اسرائیل برای خداوند امیدوار باشند زیرا که رحمت نزد خداوند است و نزد اوست نجات فراوان. ۸ و او اسرائیل را فدیه خواهد داد، از جمیع گناهان وی.

**۱۳۱** سرود درجات از داود ای خداوند دل من متکبر نیست و نه چشمانم برافراشته و خویشتن را به کارهای بزرگ مشغول نساختم، و نه به کارهایی که از عقل من بعید است. ۲ بلکه جان خود را آرام و ساکت ساختم، مثل بچه‌ای از شیر باز داشته شده، نزد مادر خود. جانم در من بود، مثل بچه از شیر باز داشته شده. ۳ اسرائیل بر خداوند امیدوار باشند، از الان و تا ابدالاباد.

**۱۳۲** سرود درجات ای خداوند برای داود به یاد آور، همه مذلت‌های او را. ۲ چگونه برای خداوند قسم خورد و برای قادر مطلق یعقوب نذر نمود که به خیمه خانه خود هرگز داخل نخواهم شد، و بر بستر تخت‌خواب خود برنخواهم آمد. ۴ خواب به چشمان خود نخواهم داد و نه پینکی به مؤگان خویش، ۵ تا مکانی برای خداوند پیدا کنم و مسکنی برای قادر مطلق یعقوب. ۶ اینک ذکر آن را در افزانه شنیدیم و آن را در صحرائی پیاریم یافتیم. ۷ به مسکن های او داخل شویم و نزد قدمگاه وی پرستش نماییم. ۸ ای خداوند به آرامگاه خود برخیز و بیا، تو و تابوت قوت تو. ۹ کاهنان تو به عدالت ملیس شوند و مقدسات ترنم نمایند. ۱۰ به خاطر بنده خود داود، روی مسیح خود را برگردان. ۱۱ خداوند برای داود به راستی قسم خورد و از آن برنخواهد گشت که «از ثمره صلب تو بر تخت تو خواهم گذاشت. ۱۲ اگر پسران تو عهد مرا نگاه دارند و شهادت مرا که بدیشان می‌آموزم، پسران ایشان نیز بر کرسی تو تا به ابد خواهند نشست.» ۱۳ زیرا که خداوند صهیون را برگزیده است و آن را برای مسکن خویش مرغوب فرموده. ۱۴ «این است آرامگاه من تا ابدالاباد. اینجا ساکن خواهم بود زیرا در این رغبت دارم. ۱۵ آذوقه آن را هر آینه برکت خواهم داد و فقیرانش را به نان سیر خواهم ساخت، ۱۶ و کاهنانش را به نجات ملیس خواهم ساخت و مقدسانش هر آینه ترنم خواهند نمود. ۱۷ در آنجا شاخ داود را خواهم رویانید و چراغی برای مسیح خود آماده خواهم ساخت. ۱۸ دشمنان او را به خجالت ملیس خواهم ساخت و تاج او بر وی شکوفه خواهد آورد.»

**۱۳۳** سرود درجات از داود اینک چه خوش و چه دلپسند است که برادران به یکدلی با هم ساکن شوند. ۲ مثل روغن نیکو بر سر است که به ریش فرود می‌آید، یعنی به ریش هارون که به دامن ردایش فرود می‌آید. ۳ و مثل شبنم حرمون است که بر کوههای صهیون فرود می‌آید. زیرا که در آنجا خداوند برکت خود را فرموده است یعنی حیات را تا ابدالاباد.

**۱۳۴** سرود درجات هان خداوند را متبارک خوانید، ای جمیع بندگان خداوند که شبانگاه درخانه خداوند می‌ایستید! ۲ دستهای خود را به قدس برافرازید، و خداوند را متبارک خوانید. ۳ خداوند که آسمان و زمین را آفرید، تو را از صهیون برکت خواهد داد.

**۱۳۵** هلولیاه، نام خداوند را تسبیح بخوانید! ای بندگان خداوند تسبیح بخوانید! ۲ ای شما که در خانه خداوند می‌ایستید، در صحن های

خانه خدای ما. ۳ هلولایه، زیرا خداوند نیکو است! نام او را بسرایید زیرا که دلپسند است. ۴ زیرا که خداوند یعقوب را برای خود برگزید، و اسرائیل را به جهت ملک خاص خویش. ۵ زیرا می دانم که خداوند بزرگ است و خداوند ما برتر است از جمیع خدایان. ۶ هرآنچه خداوند خواست آن را کرد، در آسمان و در زمین و در دریا و در همه لجه‌ها. ۷ ابرها را از اقصای زمین برمی آورد و برقها را برای باران می سازد و بادها را از مخزنهای خویش بیرون می آورد. ۸ که نخست زادگان مصر را کشت، هم از انسان هم از بهایم. ۹ آیات و معجزات را در وسط توای مصر فرستاد، برفرعون و بر جمیع بندگان وی. ۱۰ که امتهای بسیار را زد و پادشاهان عظیم را کشت. ۱۱

**۱۳۷** نزد نهرهای بابل آنجا نشستم و گریه نیز کردم، چون صهیون را به یاد آوردم. ۲ بریطهای خود را آویختیم بردرختان بید که در میان آنها بود. ۳ زیرا آنانی که ما را به اسیری برده بودند، در آنجا از ما سرودخواستند؛ و آنانی که ما را تاراج کرده بودند، شادمانی (خواستند) که «یکی از سروده‌های صهیون را برای ما بسرایید.» ۴ چگونه سرود خداوند را، در زمین بیگانه بخوانیم؟ ۵ اگر تو رای اورشلیم فراموش کنم، آنگاه دست راست من فراموش کند. ۶ اگر تو را به یاد نیآورم، آنگاه زبانم به کامم بچسبید، اگر اورشلیم را بر همه شادمانی خود ترجیح ندهم. ۷ ای خداوند، روز اورشلیم را برای بنی ادم به یاد آور، که گفتند: «منهدم سازید، تا بنیادش منهدم سازید!» ۸ ای دختر بابل که خراب خواهی شد، خوشبحال آنکه به تو جزا دهد چنانکه تو به ماجرا دادی! ۹ خوشبحال آنکه اطفال تو را بگیرد و ایشان را به صخره‌ها بزند.

**۱۳۸** تو را به تمامی دل خود حمد خواهم گفت. به حضور خدایان تو را حمد خواهم گفت. ۲ به سوی هیکل قدس توعبادت خواهم کرد و نام تو را حمد خواهم گفت، به سبب رحمت و راستی تو. زیرا کلام خود را بر تمام اسم خود تمجید نموده‌ای. ۳ در روزی که تو را خواندم مرا اجابت فرمودی. و مرا با قوت درجام شجاع ساختی. ۴ ای خداوند، تمام پادشاهان جهان تو را حمد خواهند گفت، چون کلام دهان تو را بشنوند. ۵ و طریق های خداوند را خواهند سربایید، زیرا که جلال خداوند عظیم است. ۶ زیرا که خداوند متعال است، لیکن بر فروتنان نظر می کند. و اما متکبران را از دور می شناسد. ۷ اگرچه در میان تنگی راه می روم، مرا زنده خواهی کرد. دست خود را بر خشم دشمنانم دراز می کنی و دست راست مرا نجات خواهد داد. ۸ خداوند کار مرا به کمال خواهد رسانید. ای خداوند، رحمت تو تا ابدالاباد است. کارهای دست خویش را ترک منما.

**۱۳۹** برای سالار مغنیان. مزمور داود ای خداوند مرا آزموده و شناخته‌ای. ۲ تو نشستن و برخاستن مرا می دانی و فکراهی مرا از دور فهمیده‌ای. ۳ راه و خوابگاه مرا تفتیش کرده‌ای و همه طریق های مرا دانسته‌ای. ۴ زیرا که سخنی بر زبان من نیست، جز اینکه توای خداوند آن را تمام دانسته‌ای. ۵ از عقب و از پیش مرا احاطه کرده‌ای و دست خویش را بر من نهاده‌ای. ۶ این گونه معرفت برایم زیاده عجیب است. و بلند است که بدان نمی توانم رسید. ۷ از روح تو کجا بروم؟ و از حضور تو کجا بگریزم؟ ۸ اگر به

۱۰ که امتهای بسیار را زد و پادشاهان عظیم را کشت. ۱۱ سیحون پادشاه اموریان و عوج پادشاه باشان و جمیع ممالک کنعان را. ۱۲ و زمین ایشان را به میراث داد، یعنی به میراث قوم خود اسرائیل. ۱۳ ای خداوند، نام توست تا ابدالاباد؛ وای خداوند، یادگاری توست تا جمیع طبقات. ۱۴ زیرا خداوند قوم خود را داوری خواهد نمود بر بندگان خویش شفقت خواهد فرمود. ۱۵ بتهای امتها طلا و نقره می باشند، عمل دستهای انسان. ۱۶ دهنها دارند و سخن نمی گویند؛ چشمان دارند و نمی بینند؛ گوشه‌دارند و نمی شنوند بلکه در دهان ایشان هیچ نفس نیست. ۱۸ سازندگان آنها مثل آنها می باشند و هرکه بر آنها توکل دارد. ۱۹ ای خاندان اسرائیل، خداوند را متبارک خوانید. ای خاندان هارون، خداوند را متبارک خوانید. ۲۰ ای خاندان لاوی، خداوند را متبارک خوانید. ای ترسندگان خداوند، خداوند را متبارک خوانید. ۲۱ خداوند از صهیون متبارک باد، که در اورشلیم ساکن است. هلولایه.

**۱۳۶** خداوند را حمد گویند زیرا که نیکوست و رحمت او تا ابدالاباد است. ۲ خدای خدایان را حمد گویند، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۳ رب‌الارباب را حمد گویند، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۴ او را که تنها کارهای عجیب عظیم می کند، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۵ او را که آسمانها را به حکمت آفرید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۶ او را که زمین را بر آنها گسترانید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۷ او را که نیرهای بزرگ آفرید زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۸ آفتاب را برای سلطنت روز، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۹ ماه و ستارگان را برای سلطنت شب، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۰ که مصر را در نخست زادگانش زد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۱ و اسرائیل را از میان ایشان بیرون آورد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۲ با دست قوی و بازوی دراز، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۳ او را که بحر قلزم را به دو بهره تقسیم کرد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۴ و اسرائیل را از میان آن گذرانید، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۵ و فرعون و لشکر او را در بحر قلزم انداخت، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۶ او را که قوم خویش را در صحرا رهبری نمود، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۷ او را که پادشاهان بزرگ را زد، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۸ و پادشاهان نامور را کشت، زیرا که رحمت او تا ابدالاباد است. ۱۹ سیحون پادشاه

**۱۴۱** مزمور داود ای خداوند تو را می‌خوانم. نزد من بشتاب! و چون تو را بخوانم آوازها بشنوی! ۲ دعای من به حضور تو مثل بخورآراسته شود، و برافراشتن دستهایم، مثل هدیه شام. ۳ ای خداوند، بر دهان من نگاهبانی فرما و درلبهایم را نگاه دار. ۴ دل مرا به عمل بد مایل مگردان تا مرتکب اعمال زشت با مردان بدکارنشوم. و از چیزهای لذیذ ایشان نخورم. ۵ مرد عادل مرا بزند و لطف خواهد بود، و مرا تادیب نماید و روغن برای سر خواهد بود! و سر من آن را با نخواهد نمود زیرا که در بدیهای ایشان نیردعای من دایم خواهد بود. ۶ چون داوان ایشان از سر صخره‌ها انداخته شوند، آنگاه سخنان مرا خواهند شنید زیرا که شریین است. ۷ مثل کسی که زمین را فلاحت و شیار بکند، استخوانهای ما بر سر قبرها پراکنده می‌شود.

**(Sheol h7585)** ۸ زیرا که‌ای بیوه خداوند، چشمان من بسوی توست. و بر تو توکل دارم. پس جان مرا تلف منما! ۹ مرا از دامی که برای من نهاده‌اند نگاه دار و از کمندهای گناهکاران. ۱۰ شریران به دامهای خود بیفتند و من بسلامتی در بگذرم.

**۱۴۲** قصیده داود و دعا وقتیکه در مغاره بود به آواز خود نزد خداوند فریاد می‌آورد. ۲ به آواز خود نزد خداوند تضرع می‌نمایم. ۳ ناله خود را در حضور او خواهم ریخت. تنگی های خود را نزد او بیان خواهم کرد. ۳ وقتی که روح من در من مدهوش می‌شود. پس تو طریقت مرا دانسته‌ای. در راهی که می‌روم دام برای من پنهان کرده‌اند. ۴ به طرف راست بنگر و ببین که کسی نیست که مرا بشناسد. ملجا برای من ناپود شد. کسی نیست که در فکر جان من باشد. ۵ نزد توای خداوند فریاد کردم وگفتم که تو ملجا و حصه من در زمین زندگان هستی. ۶ به ناله من توجه کن زیرا که بسیار ذلیل! مرا از جفاکنندگانم برهان، زیرا که از من زورآوردند. ۷ جان مرا از زندان درآور تا نام تو را حمد گویم. عادلان گرداگرد من خواهند آمد زیرا که به من احسان نموده‌ای.

**۱۴۳** مزمور داود ای خداوند دعای مرا بشنو و به تضرع من گوش بده! در امانت و عدالت خویش مرا اجابت فرما! ۲ و بر بنده خودبه محاکمه برمیآ. زیرا زنده‌ای نیست که به حضور تو عادل شمرده شود. ۳ زیرا که دشمن بر جان من جفا کرده، حیات مرا به زمین کوبیده است و مرا درظلمت ساکن گردانیده، مثل آنانی که مدتی مرده باشند. ۴ پس روح من در من مدهوش شده، و دلم در اندرونم متحیر گردیده است. ۵ ایام قدیم را به یاد می‌آورم. در همه اعمالم توفتقر نموده، در کارهای دست تو تامل می‌کنم. ۶ دستهای خود را بسوی تو دراز می‌کنم. جان من مثل زمین خشک، تشنه تو است، سلا. ۷ ای خداوند، بزودی مرا اجابت فرما زیرا روح من کاهیده شده است. روی خود را از من مپوشان، مبدا مثل فروروندگان به هابویه بشوم. ۸ بامدادان رحمت خود را به من بشنوان زیرا که بر تو توکل دارم. طریقی را که برآن بروم، مرا بیاموز زیرا نزد تو جان خود را برمی‌افزایم. ۹ ای خداوند مرا از دشمنانم برهان زیرا که نزد تو پناه برده‌ام. ۱۰ مرا تعلیم ده تا اراده تو را بجآورم زیرا خدای من تو هستی. روح مهربان

آسمان صعود کنم، تو آنجاست! و اگر در هابویه بستر بگسترانم اینک تو آنجا هستی! **(Sheol h7585)** ۹ اگر بالهای سحر را بگیرم و در اقصای دریا ساکن شوم، ۱۰ در آنجا نیز دست تو مرا رهبری خواهد نمود و دست راست تو مرا خواهد گرفت. ۱۱ و گفتم: «یقین تاریکی مرا خواهد پوشانید.» که در حال شب گرداگرد من روشنایی گردید. ۱۲ تاریکی نیز نزد تو تاریک نیست و شب مثل روز روشن است و تاریکی و روشنایی یکی است. ۱۳ زیرا که تو بر دل من مالک هستی؛ مرا در رحم مادرم نقش بستی. ۱۴ تو را حمد خواهم گفت زیرا که به طور مهیب و عجیب ساخته شده‌ام. کارهای تو عجیب است و جان من این رانیکو می‌داند. ۱۵ استخوانهایم از تو پنهان نبود وقتی که در نهان ساخته می‌شدم و در اسفل زمین نقشبندی می‌گشتم. ۱۶ چشمان تو جنین مرا دیده است و در دفتر تو همه اعضای من نوشته شده، در روزهایی که ساخته می‌شدم، وقتی که یکی از آنها وجود نداشت. ۱۷ ای خدا، فکرای تو نزد من چه قدر گرمی است و جمله آنها چه عظیم است! ۱۸ اگر آنها را بشمارم، از ریگ زیاده است. وقتی که بیدار می‌شوم هنوز نزد تو حاضر هستم. ۱۹ یقیناً ای خدا شریران را خواهی کشت. پس‌ای مردمان خون ریز از من دور شوید. ۲۰ زیرا سخنان مکرر امیز درباره تو می‌گویند و دشمنان نام تو را به باطل می‌برند. ۲۱ ای خداوند آیا نفرت نمی‌دارم از آنانی که تو را نفرت می‌دارند، و آیامخالفتان تو را مکرره نمی‌شمارم؟ ۲۲ ایشان را به نفرت تام نفرت می‌دارم. ایشان را دشمنان خویشتم می‌شمارم. ۲۳ ای خدا مرا تفتیش کن و دل مرا بشناس. مرا بیازما و فکرای مرا بدان، ۲۴ و ببین که آیا در من راه فساد است! و مرا به طریق جاودانی هدایت فرما.

**۱۴۰** برای سالار مغنیان. مزمور داود ای خداوند، مرا از مرد شریر رهایی ده و از مرد ظالم مرا محفوظ فرما! ۲ که در دلهای خود در شرارت تفکر می‌کنند و تمامی روز برای جنگ جمع می‌شوند. ۳ دندانهای خود را مثل مار تیز می‌کنند و زهرافعی زیر لب ایشان است، سلا. ۴ ای خداوند مرا از دست شریر نگاه دار، از مرد ظالم مرا محافظت فرما که تدبیر می‌کنند تا پایهای مرا بلغزانند. ۵ متکبران برای من تله و ریسمانهای پنهان کرده و دام به سر راه گسترده، و کمندها برای من نهاده‌اند، سلا. ۶ به خداوند گفتم: «تو خدای من هستی. ای خداوند آواز تضرع مرا بشنو!» ۷ ای بیوه خداوند که قوت نجات من هستی، تو سر مرا در روز جنگ پوشانیده‌ای. ۸ ای خداوند، آرزوهای شریر را برایش برمیآور و تدابیر ایشان را به انجام مرسا مبدا سرافراشته شوند، سلا. ۹ و اما سرهای آنانی که مرا احاطه می‌کنند، شرارت لبهای ایشان، آنها را خواهد پوشانید. ۱۰ اخگرهای سوزنده را برایشان خواهد ریخت، ایشان را در آتش خواهند انداخت و در ژرفیها که دیگر نخواهند برخاست. ۱۱ مرد بدگو در زمین پایدار نخواهد شد. مرد ظالم را شرارت صید خواهد کرد تا او را هلاک کند ۱۲ می‌دانم که خداوند درسی فقیر را خواهد کرد و داوری مسکینان را خواهد نمود. ۱۳ هر آینه عادلان نام تو را حمد خواهند گفت و راستان به حضور تو ساکن خواهند شد.



می کند و خم شدگان را برمی خیزاند. ۱۵ چشمان همگان منتظر تومی باشد و تو طعام ایشان را در موسم می دهی. ۱۶ دست خویش را باز می کنی و آرزوی همه زندگان را سیر می نمایی. ۱۷ خداوند عادل است در جمیع طریق های خود و رحیم در کل اعمال خویش. ۱۸ خداوند نزدیک است به آنانی که او را می خوانند، به آنانی که او را به راستی می خوانند. ۱۹ آرزوی ترسندگان خود را بجا می آورد و تضرع ایشان را شنیده، ایشان را نجات می دهد. ۲۰ خداوند همه محبان خود را نگاه می دارد و همه شریان را هلاک خواهد ساخت. ۲۱ دهان من تسبیح خداوند را خواهد گفت و همه بشر نام قدوس او را متبارک بخوانند تا ابدالاباد.

**۱۴۶** هلولیوا! ای جان من خداوند را تسبیح بخوان! ۲ تا زنده هستم، خداوند را حمد خواهم گفت. مادامی که وجود دارم، خدای خود را خواهم سراپید. ۳ بر روسا توکل نکنید و نه بر ابن آدم که نزد او اعانتی نیست. ۴ روح او بیرون می رود و او به خاک خود برمی گردد و در همان روز فکرهاش نابود می شود. ۵ خوشبایحال آنکه خدای یعقوب مددکار اوست، که امید او بر پیوه خدای وی می باشد، ۶ که آسمان و زمین را آفرید و دریا و آنچه را که در آنهاست؛ که راستی را نگاه دارد تا ابدالاباد؛ ۷ که مظلومان را دادرسی می کند؛ و گرسنگان را نان می بخشد. خداوند اسیران را آزاد می سازد. ۸ خداوند چشمان کوران را باز می کند. خداوند خم شدگان را برمی افرازد. خداوند عادلان را دوست می دارد. ۹ خداوند غریبان را محافظت می کند و یتیمان و بیوه زنان را پایدار می نماید. لیکن طریق شریان را کج می سازد. ۱۰ خداوند سلطنت خواهد کرد تا ابدالاباد و خدای توی صهیون، نسلا بعد نسل. هلولیوا!

**۱۴۷** هلولیوا، زیرا خدای ما را سراپیدن نیکو است و دل پسند، و تسبیح خواندن شایسته است! ۲ خداوند اورشلیم را بنامی کند و پراکنندگان اسرائیل را جمع می نماید. ۳ شکسته دلان را شفا می دهد و جراحت های ایشان را می بندد. ۴ عدد ستارگان را می شمارد و جمیع آنها را به نام می خواند. ۵ خداوند ما بزرگ است و قوت او عظیم و حکمت وی غیرمتناهی. ۶ خداوند مسکینان را برمی افرازد و شریان را به زمین می اندازد. ۷ خداوند را با تشکر بسراپید. خدای ما را با بربط سرود بخوانید. ۸ که آسمانها را با ابرها می پوشاند و باران را برای زمین مهیامی نماید و گیاه را بر کوهها می رویاند. ۹ که بهایم را آذوقه می دهد و بچه های غراب را که او را می خوانند. ۱۰ در قوت اسب رغبت ندارد، و از اساقهای انسان راضی نمی باشد. ۱۱ رضامندی خداوند از ترسندگان وی است و از آنانی که به رحمت وی امیدوارند. ۱۲ ای اورشلیم، خداوند را تسبیح بخوان. ای صهیون، خدای خود را حمد بگو. ۱۳ زیرا که پشت بندهای دروازه های مستحکم کرده و فرزندان را در اندرون مبارک فرموده است. ۱۴ که حدود تو را سلامتی می دهد و تو را از مغز گندم سیر می گرداند. ۱۵ که کلام خود را بر زمین فرستاده است و قول او به زودی هرچه تمام تر می دود. ۱۶ که برف را مثل پشم می باراند، و ژاله را مثل خاکستر می باشد.

تو مرادر زمین هموار هدایت بنماید. ۱۱ به خاطر نام خودای خداوند مرا زنده ساز. به خاطر عدالت خویش جان مرا از تنگی برهان. ۱۲ و به خاطر رحمت خود، دشمنانم را منقطع ساز. و همه مخالفان جان مرا هلاک کن زیرا که من بنده توهستم.

**۱۴۴** مزبور داود خداوند که صخره من است، متبارک باد! که دستهای مرا به جنگ وانگشهای مرا به حرب تعلیم داد! ۲ رحمت من اوست و ملجای من و قلعه بلند من و رهاننده من و سپر من و آنکه بر او توکل دارم، که قوم مرا در زیراطاعت من می دارد. ۳ ای خداوند، آدمی چیست که او را بشناسی؟ و پسر انسان که او را به حساب بیآوری؟ ۴ انسان مثل نفسی است و روزهایش مثل سایه ای است که می گذرد. ۵ ای خداوند آسمانهای خود را خم ساخته، فرود بیا. و کوهها را لمس کن تا دود شوند. ۶ رعد را چنبد ساخته، آنها را پراکنده ساز. تیرهای خود را بفرست و آنها را منهدم نما. ۷ دست خود را از اعلی بفرست، و مرا رهاننده، از آبهای بسیار خلاصی ده، یعنی از دست پسران اجیبی. ۸ که دهان ایشان به باطل سخن می گوید، و دست راست ایشان، دست دروغ است. ۹ ای خدا، تو را سرودی تازه می سرایم. با بریط ذات ده تار، تو را ترنم خواهم نمود. ۱۰ که پادشاهان را نجات می بخشی، و بنده خود داود را از شمشیر مهلک می رهانی. ۱۱ مرا از دست اجنبیان برهان و خلاصی ده، که دهان ایشان به باطل سخن می گوید. و دست راست ایشان دست دروغ است. ۱۲ تا پسران ما در جوانی خود نمو کرده، مثل نهالها باشند. و دختران ما مثل سنگهای زاویه تراشیده شده به مثال قصر. ۱۳ و انبارهای ما پر شده، به انواع نعمت ریزان شوند. و گلّه های ما هزارها و کرومها در صحراهای ما بزیایند. ۱۴ و گاوان ما باربردار شوند و هیچ رخنه و خروج و ناله ای در کوچه های ما نباشد. ۱۵ خوشبایحال قومی که نصیب ایشان این است. خوشبایحال آن قوم که پیوه خدای ایشان است.

**۱۴۵** تسبیح داود ای خدای من، ای پادشاه، تو را متعال می خوانم و نام تو را متبارک می گویم، تا ابدالاباد! ۲ تمامی روز تو را متبارک می خوانم، و نام تو را حمد می گویم تا ابدالاباد. ۳ خداوند عظیم است و بی نهایت ممدوح. و عظمت او را تفتیش نتوان کرد. ۴ طبقه تا طبقه اعمال تو را تسبیح می خوانند و کارهای عظیم تو را بیان خواهند نمود. ۵ در مجد جلیل کبریایی تو در کارهای عجیب تو تفکر خواهم نمود. ۶ در قوت کارهای مهیب تو سخن خواهند گفت. و من عظمت تو را بیان خواهم نمود. ۷ و یادگاری کثرت احسان تو را حکایت خواهند کرد. و عدالت تو را خواهند سراپید. ۸ خداوند کریم و رحیم است و دیر غضب و کثیرالاحسان. ۹ خداوند برای همگان نیکو است. و رحمت های وی بر همه اعمال وی است. ۱۰ ای خداوند جمیع کارهای تو، تو را حمد می گویند. و مقدسان تو، تو را متبارک می خوانند. ۱۱ درباره جلال ملکوت تو سخن می گویند و توانایی تو را حکایت می کنند. ۱۲ تا کارهای عظیم تو را به بنی آدم تعلیم دهند و کبریایی مجید ملکوت تو را. ۱۳ ملکوت تو، ملکوتی است تا جمیع درها و سلطنت تو باقی تا تمام درها. ۱۴ خداوند جمیع افتادگان را تایید

۱۷ که تگرگ خود را در قطعه‌ها می‌اندازد؛ و کیست که پیش سرمای او تواند ایستاد؟ ۱۸ کلام خود را می‌فرستد و آنها را می‌گذارد. باد خویش را می‌وزاند، پس آنها جاری می‌شود. ۱۹ کلام خود را به یعقوب بیان کرده، و فریض و داوریهای خویش را به اسرائیل. ۲۰ با هیچ امتی چنین نکرده است و داوریهای او را ندانسته‌اند. هلولیاه!

**۱۴۸** هلولیاه! خداوند را از آسمان تسبیح بخوانید! در اعلیٰ علین او راتسبیح بخوانید! ۲ ای همه فرشتگانش او را تسبیح بخوانید. ای همه لشکرهای او او را تسبیح بخوانید. ۳ ای آفتاب و ماه او را تسبیح بخوانید. ای همه ستارگان نور او را تسبیح بخوانید. ۴ ای فلک الافلاک او را تسبیح بخوانید، وای آبهایی که فوق آسمانهایید. ۵ نام خداوند را تسبیح بخوانید زیرا که او امر فرمود پس آفریده شدند. ۶ و آنها را پایدار نمود تا ابدالابد و قانونی قرار داد که از آن در نگذردند. ۷ خداوند را از زمین تسبیح بخوانید، ای نهنگان و جمیع لجه‌ها. ۸ ای آتش و تگرگ و یرف و مه و باد تند که فرمان او را به‌جا می‌آوردید. ۹ ای کوهها و تمام تل‌ها و درختان میوه دار و همه سروهای آزاد. ۱۰ ای وحوش و جمیع بهایم وحشرات و مرغان بالدار. ۱۱ ای پادشاهان زمین و جمیع امت‌ها و سروران و همه داوران جهان. ۱۲ ای جوانان و دوشیزگان نیز و پیران و اطفال. ۱۳ نام خداوند را تسبیح بخوانند، زیرا نام او تنه‌امعال است و جلال او فوق زمین و آسمان. ۱۴ و او شاخی برای قوم خود برافراشته است، تا فخریابد برای همه مقدسان او، یعنی برای بنی اسرائیل که قوم مقرب او می‌باشند. هلولیاه!

**۱۴۹** هلولیاه! خداوند را سرود تازه بسرایید و تسبیح او را در جماعت مقدسان! ۲ اسرائیل در آفریننده خود شادی کنند و پسران صهیون در پادشاه خویش وجد نمایند. ۳ نام او را با رقص تسبیح بخوانند. با بریط و عود او را بسرایند. ۴ زیرا خداوند از قوم خویش رضامندی دارد. مسکینان را به نجات جمیل می‌سازد. ۵ مقدسان از جلال فخر بنمایند. و بریسترهای خود ترنم بکنند. ۶ تسبیحات بلند خدادر دهان ایشان باشد. و شمشیر دودمه در دست ایشان. ۷ تا از امت‌ها انتقام بکشند و تادیب‌ها برطوایف بنمایند. ۸ و پادشاهان ایشان را به زنجیرها ببندند و سروران ایشان را به پابندهای آهنین. ۹ و دآوری را که مکتوب است بر ایشان اجرا دارند. این کرامت است برای همه مقدسان او. هلولیاه!

**۱۵۰** هلولیاه! خدا را در قدس او تسبیح بخوانید. در فلک قوت او، او راتسبیح بخوانید! ۲ او را به سبب کارهای عظیم او تسبیح بخوانید. او را به حسب کثرت عظمتش تسبیح بخوانید. ۳ او را به آواز کرنا تسبیح بخوانید. او را با بریط و عود تسبیح بخوانید. ۴ او را با دف و رقص تسبیح بخوانید. او را با ذوات اوتار و نی تسبیح بخوانید. ۵ او را با صنجهای بلندآواز تسبیح بخوانید. او را با صنجهای خوش صدا تسبیح بخوانید. ۶ هرکه روح دارد، خداوند را تسبیح بخواند. هلولیاه!

۲ ای پسر من اگر سخنان مرا قبول می‌نمودی و اوامر مرا نزد خود نگاه می‌داشتی، ۲ تاگوش خود را به حکمت فراگیری و دل خود را به فطانت مایل گردانی، ۳ اگر فهم را دعوت می‌کردی و آواز خود را به فطانت بلند می‌نمودی، ۴ اگر آن را مثل نقره می‌طلبیدی و مانند خزانه های مخفی جستجو می‌کردی، ۵ آنگاه ترس خداوند را می‌فهمیدی، و معرفت خدا را حاصل می‌نمودی. ۶ زیرا خداوند حکمت را می‌بخشد، و از دهان وی معرفت و فطانت صادر می‌شود. ۷ به جهت مستقیمان، حکمت کامل را ذخیره می‌کند و برای آنانی که در کاملیت سلوک می‌نمایند، سیر می‌باشد، ۸ تا طریقهای انصاف را محافظت نماید و طریق مقدسان خویش را نگاه دارد. ۹ پس آنگاه عدالت و انصاف را می‌فهمیدی، و استقامت و هر طریق نیکو را. ۱۰ زیرا که حکمت به دل تو داخل می‌شد و معرفت نزد جان تو عزیز می‌گشت. ۱۱ تمیز، تو را محافظت می‌نمود، و فطانت، تو را نگاه می‌داشت، ۱۲ تا تو را از راه شریر رهایی بخشد، و از کسانی که به سخنان کج متکلم می‌شوند. ۱۳ که راههای راستی را ترک می‌کنند، و به طریقهای تاریکی سالک می‌شوند. ۱۴ از عمل بد خشنوند، و از دروغهای شریر خرسندند. ۱۵ که در راههای خود معوجند، و در طریقهای خویش کج رو می‌باشند. ۱۶ تا تو را از ازن اجنبی رهایی بخشد، و از زن بیگانه‌ای که سخنان تملق‌آمیز می‌گوید؛ ۱۷ که مصاحب جوانی خود را ترک کرده، و عهد خدای خویش را فراموش نموده است. ۱۸ زیرا خانه او به موت فرو می‌رود و طریقهای او به مردگان. ۱۹ کسانی که نزد وی روند برنخواهند گشت، و به طریقهای حیات نخواهند رسید. ۲۰ تا به راه صالحان سلوک نمایی و طریقهای عادلان را نگاه داری. ۲۱ زیرا که راستان در زمین ساکن خواهند شد، و کاملان در آن باقی خواهند ماند. ۲۲ لیکن شریزان از زمین منقطع خواهند شد، و ریشه خیانتهکاران از آن کنده خواهد گشت.

۳ ای پسر من، تعلیم مرا فراموش مکن و دل تو اوامر مرا نگاه دارد، ۲ زیرا که طول ایام و مسالهای حیات و سلامتی را برای تو خواهد افزود. ۳ زنهار که رحمت و راستی تو را ترک نکند. آنها را بر گردن خود ببند و بر لوح دل خود مرقوم دار. ۴ آنگاه نعمت و رضامندی نیکو، در نظر خدا و انسان خواهی یافت. ۵ به تمامی دل خود بر خداوند توکل نما و بر عقل خود تکیه مکن. ۶ در همه راههای خود او را بشناس، و او طریقهایت را راست خواهد گردانید. ۷ خویشتن را حکیم مپندار، از خداوند بترس و از بدی اجتناب نما. ۸ این برای ناف تو شفا، و برای استخوانهایت مغز خواهد بود. ۹ از مایملک خود خداوند را تکريم نما و از نوبرهای همه محصول خویش. ۱۰ آنگاه انبهارهای تو به وفور نعمت پر خواهد شد، و چرخشهای تو از شیره انگور لبریز خواهد گشت. ۱۱ ای پسر من، تادیب خداوند را خوار مشممار، و توبیخ او را مکره مدار. ۱۲ زیرا خداوند هرکه را دوست دارد تادیب می‌نماید، مثل پدر پسر خویش را که از او مسرور می‌باشد. ۱۳ خوشبحال کسی که حکمت را پیدا کند، و شخصی که فطانت را تحصیل نماید. ۱۴ زیرا که تجارت آن از تجارت نقره و محصولش از طلای خالص نیکوتر است. ۱۵ از زلعلها گرانبهارتر است و جمیع نفایس تو با آن برابری نتواند

۱ امثال سلیمان بن داود پادشاه اسرائیل ۲ به جهت دانستن حکمت و عدل، و برای فهمیدن کلمات فطانت. ۳ به جهت اکتساب ادب معرفت آمیز، و عدالت و انصاف و استقامت. ۴ تاساده دلان را زیرکی بخشد، و جوانان را معرفت و تمیز. ۵ تا مرد حکیم بشنود و علم را بیفزاید. مورد فهم تدابیر را تحصیل نماید. ۶ تا امثال و کنایات را بفهمد، کلمات حکیمان و غوامض ایشان را. ۷ ترس یهوه آغاز علم است. لیکن جاهلان حکمت و ادب را خوار می‌شمارند. ۸ ای پسر من تادیب پدر خود را بشنو، و تعلیم مادر خویش را ترک منما. ۹ زیرا که آنها تاج زیبایی برای سر تو، و جواهر برای گردن تو خواهد بود. ۱۰ ای پسر من اگر گناهکاران تو را فریفته سازند، قبول منما. ۱۱ اگر گویند: «همراه ما بیا تا برای خون در کمین بنشینیم، و برای بی‌گناهان بی‌جهت پنهان شویم، ۱۲ مثل هاویه ایشان را زنده خواهیم بلعید، و تندرست مانند آنانی که به گور فرو می‌روند. (Sheol h7585) ۱۳ هر گونه اموال نفیسه را پیدا خواهیم نمود. و خانه های خود را از غنیمت مملو خواهیم ساخت. ۱۴ قرعه خود را در میان ما بینداز. و جمیع ما را یک کیسه خواهد بود.» ۱۵ ای پسر من با ایشان در راه مرو. و پای خود را از طریقهای ایشان باز دار ۱۶ زیرا که پایهای ایشان برای شرارت می‌دود و به جهت ریختن خون می‌شتابند. ۱۷ به تحقیق، گسترده دام در نظر بالرداری بی‌فایده است. ۱۸ لیکن ایشان به جهت خون خود کمین می‌سازند، و برای جان خویش پنهان می‌شوند. ۱۹ همچنین است راههای هر کس که طماع سود باشد، که آن جان مالک خود را هلاک می‌سازد. ۲۰ حکمت در بیرون ندا می‌دهد و در شوارع عام آواز خود را بلند می‌کند. ۲۱ در سرچهارراهها در دهنه دروازه‌ها می‌خواند و در شهریه سخنان خود متکلم می‌شود ۲۲ که «ای جاهلان تا به کی جهالت را دوست خواهید داشت؟ و تا به کی مستهزین از استهزا شادی می‌کنند و احقمان از معرفت نفرت می‌نمایند؟ ۲۳ به سبب عتاب من بازگشت نمایند. اینک روح خود را بر شما افاضه خواهم نمود و کلمات خود را بر شما اعلام خواهم کرد. ۲۴ زیرا که چون خواندم، شما ابا نمودید و دستهای خود را افراشتم و کسی اعتنا نکرد. ۲۵ بلکه تمامی نصیحت مرا ترک نمودید و توبیخ مرا نخواستید. ۲۶ پس من نیز در حین مصیبت شما خواهم خندید و چون ترس بر شما مستولی شود استهزا خواهم نمود. ۲۷ چون خوف مثل باد تند بر شما عارض شود، و مصیبت مثل گردباد به شما دررسد، حینی که تنگی و ضیق بر شما آید. ۲۸ آنگاه مرا خواهند خواند لیکن اجابت نخواهم کرد، و صبحگاهان مراجستجو خواهند نمود اما مرا نخواهند یافت. ۲۹ چونکه معرفت را مکره داشتند، و ترس خداوند را اختیار نمودند، ۳۰ و نصیحت مرا پسند نکردند، و تمامی توبیخ مرا خوار شمرند، ۳۱ بنابراین، از میوه طریق خود خواهند خورد، و از تدابیر خویش سیر خواهند شد. ۳۲ زیرا که ارتداد جاهلان، ایشان را خواهد کشت و راحت غافلانه احقمان، ایشان را هلاک خواهد ساخت. ۳۳ اما هرکه مرا بشنود در امنیت ساکن خواهد بود، و از ترس بلا مستریخ خواهد ماند.»

کرد. ۱۶ به دست راست وی طول ایام است، و به دست چپش دولت و جلال. ۱۷ طریقه‌های وی طریقه‌های شادمانی است و همه راه‌های وی سلامتی می‌باشد. ۱۸ به جهت آثانی که او را به دست گیرند، درخت حیات است و کسی که به او متمسک می‌باشد خجسته است. ۱۹ خداوند به حکمت خود زمین را بنیاد نهاد، و به عقل خویش آسمان را استوار نمود. ۲۰ به علم او لجه‌ها منشق گردید، و افلاک شبنم رامی چکانید. ۲۱ ای پسر من، این چیزها از نظر تودور نشود. حکمت کامل و تمیز را نگاه دار. ۲۲ پس برای جان تو حیات، و برای گردنت زینت خواهد بود. ۲۳ آنگاه در راه خود به امنیت سالک خواهی شد، و پایت نخواهد لغزید. ۲۴ هنگامی که بخوابی، نخوای ترسید و چون دراز شوی خواب شیرین خواهد شد. ۲۵ از خوف ناگهان نخوای ترسید، و نه از خرابی شیرین چون واقع شود. ۲۶ زیرا خداوند اعتماد تو خواهد بود و پای تو را از دام حفظ خواهد نمود. ۲۷ احسان را از اهلهای باز مدار، هنگامی که بجا آوردنش در قوت دست توست. ۲۸ به همسایه خود مگو برو و بازگرد، و فردا به تو خواهم داد، با آنکه نزد تو حاضر است. ۲۹ بر همسایه ات قصد بدی مکن، هنگامی که او نزد تو در امنیت ساکن است. ۳۰ با کسی که به تو بدی نکرده است، بی سبب محاصمه منما. ۳۱ بر مرد ظالم حسد مبر و هیچکدام از راه‌هایش را اختیار مکن. ۳۲ زیرا کج خلقان نزد خداوند مکروهند، لیکن سر او نزد راستان است، ۳۳ لعنت خداوند بر خانه شیرین است. اما مسکن عادلان را برکت می‌دهد. ۳۴ یقین که مستهزین را استهزا می‌نماید، اما متواضعان راقبض می‌بخشد. ۳۵ حکیمان وارث جلال خداوند شد، اما احمقان خجالت را خواهند برد.

۵ ای پسر من، به حکمت من توجه نما، و گوش خود را به فطانت من فراگیر، ۲ تاندائیر را محافظت نمایی، و لب‌هایت معرفت رانگاه دارد. ۳ زیرا که لب‌های زن اجنبی عسل رامی چکاند، و دهان او از روغن ملام تر است. ۴ لیکن آخر او مثل افستین تلخ است و برنده مثل شمشری دودم. ۵ پایهایش به موت فرو می‌رود، و قدم‌هایش به هارویه متمسک می‌باشد. **(Sheol h7585)** ۶ به طریق حیات هرگز سالک نخواهد شد. قدم‌هایش آواره شده است و او نمی‌داند. ۷ و الان‌ای پسرانم مرابشونید، و از سخنان دهانم انحراف مورزید. ۸ طریق خود را از او دور ساز، و به در خانه اونزدیک مشو. ۹ مبادا عنفوان جوانی خود را به دیگران بدهی، و سالهای خویش را به ستم کیشان. ۱۰ و غریبان از اموال تو سیر شوند، و ثمره محنت تو به خانه بیگانه رود. ۱۱ که در عاقبت خودنوحه گری نمایی، هنگامی که گوشت و بدنت فانی شده باشد، ۱۲ و گویی چرا ادب را مکروه داشتم، و دل من تنبیه را خوار شمرد، ۱۳ و آواز مرشدان خود را نشنیدم، و به معلمان خود گوش نندادم. ۱۴ نزدیک بود که هر گونه بدی را مرتکب شوم، در میان قوم و جماعت. ۱۵ آب را از منبع خود بنوش، و نهرهای جاری را از چشمه خویش. ۱۶ جویهای تو بیرون خواهد ریخت، و نهرهای آب در شوارع عام، ۱۷ و از آن خودت به تنهایی خواهد بود، و نه از آن غریبان با تو. ۱۸ چشمه تو مبارک باشد، و از زن جوانی خویش مسرور باش، ۱۹ مثل غزال محبوب و آهوی جمیل. پستانهایش تو را همیشه خرم سازد، و از محبت او دائم محفوظ باش. ۲۰ لیکن‌ای پسر من، چرا از زن بیگانه فریفته شوی؟ و سینه زن غریب را در برگیری؟ ۲۱ زیرا که راه‌های انسان در مدنظر خداوند است، و تمامی طریقه‌های وی را می‌سنجد. ۲۲ تقصیرهای شیر او را گرفتار می‌سازد، و به بندهای گناهان خود بسته می‌شود. ۲۳ او بدون ادب خواهد مرد، و به کثرت حماقت خویش تلف خواهد گردید.

۶ ای پسر، اگر برای همسایه خود ضامن شده، و به جهت شخص بیگانه دست داده باشی، ۲ و از سخنان دهان خود در دام افتاده، و از سخنان دهانت گرفتار شده باشی، ۳ پس‌ای پسرمن، این را بکن و

خویشتن را رهایی ده چونکه به دست همسایه ات افتاده‌ای. برو و خویشتن را فروتن ساز و از همسایه خود التماس نما. ۴ خواب را به چشمان خود راه مده، و نه پینکی رابه مؤگان خویش. ۵ مثل آهو خویشتن را از کمنندو مانند گنجشک از دست صیاد خلاص کن. ۶ ای شخص کاهل نزد مورچه برو، و درراههای او تامل کن و حکمت را بیاموز، ۷ که وی را پیشوایی نیست و نه سرور و نه حاکمی. ۸ اماخوراک خود را تابستان مهیا می‌سازد و آذوقه خویش را در موسم حصاد جمع می‌کند. ۹ ای کاهل، تا به چند خواهی خوابید و از خواب خودکی خواهی برخاست؟ ۱۰ اندکی خفت و اندکی خواب، و اندکی بر هم نهادن دستها به جهت خواب. ۱۱ پس فقر مثل راهزن بر تو خواهد آمد، و نیازمندی بر تو مانند مرد مسلح. ۱۲ مرد لثیم و مرد زشت خوی، با عوجاج دهان رفتار می‌کند. ۱۳ با چشمان خود غمزه می‌زند و با پایهای خویش حرف می‌زند. بانگشتهای خویش اشاره می‌کند. ۱۴ در دلش دروغها است و پیوسته شرارت را اختراع می‌کند. نزاعها را می‌پاشد. ۱۵ بنا براین مصیبت بر او ناگهان خواهد آمد. در لحظه‌ای منکسر خواهد شد و شفا نخواهد یافت. ۱۶ شش چیز است که خداوند از آنها نفرت دارد، بلکه هفت چیز که نزد جان وی مکروه است. ۱۷ چشمان متکبر و زبان دروغگو، و دستهایی که خون بی‌گناه را می‌ریزد. ۱۸ دلی که تدابیر فاسد را اختراع می‌کند. پایهایی که درزبان کاری تیزرو می‌باشند. ۱۹ شاهد دروغگو که به کذب متکلم شود. و کسی که در میان برادران نزاعها بپاشد. ۲۰ ای پسر من اوامر پدر خود را نگاه دار و تعلیم مادر خویش را ترک ننما. ۲۱ آنها را بر دل خود دائم بند، و آنها را بر گردن خویش بیابوز. ۲۲ چیزی که به راه می‌روی تو را هدایت خواهد نمود، و چیزی که می‌خواهی بر تو دیده بانی خواهد کرد، و وقتی که بیدار شوی با تو مکالمه خواهد نمود. ۲۳ زیرا که احکام (ایشان) چراغ و تعلیم (ایشان) نور است، و توبیخ تدبیرآمیز طریق حیات است. ۲۴ تا تو را از زن خبیثه نگاه دارد، و از جاپلوسی زبان زن بیگانه. ۲۵ در دلت مشتاق جمال وی مباش، و از پلکهایش فریفته مشو، ۲۶ زیرا که به سبب زن زانیه، شخص برای یک قرص نان محتاج می‌شود، و زن مرد دیگر، جان گرانها را صید می‌کند. ۲۷ آیا کسی آتش را در آغوش خود بگیرد و جامه‌اش سوخته نشود؟ ۲۸ یا کسی بر اخگرهای سوزنده راه رود و پایهایش سوخته نگردد؟ ۲۹ همچنین است کسی که نزد زن همسایه خویش داخل شود، زیرا هرکه او را لمس نماید بی‌گناه نخواهد ماند. ۳۰ دزد را اهانت نمی‌کنند اگر دزدی کند تاجان خود را سیر نماید وقتی که گرسنه باشد. ۳۱ لیکن اگر گرفته شود، هفت چندان رد خواهد نمود و تمامی اموال خانه خود را خواهد داد. ۳۲ اما کسی که با زنی زنا کند، ناقص العقل است و هرکه چنین عمل نماید، جان خود را هلاک خواهد ساخت. ۳۳ او ضرب و رسوایی خواهد یافت، و ننگ او محو نخواهد شد. ۳۴ زیرا که غیرت، شدت خشم مرد است و در روز انتقام، شفقت نخواهد نمود. ۳۵ بر هیچ کفاره‌ای نظر نخواهد کرد و هرچند عطا یا را زیاده کنی، قبول نخواهد نمود.

۷ ای پسر من سخنان مرا نگاه دار، و اوامر مرا نزد خود ذخیره نما. ۲ اوامر مرا نگاه دار تا زنده بمانی، و تعلیم مرا مثل مردمک چشم خویش. ۳ آنها را بر انگشتهای خود ببند و آنها را بر لوح قلب خود مرقوم دار. ۴ به حکمت بگو که تو خواهر من هستی و فهم را دوست خویش بخوان ۵ تا تو را از زن اجنبی نگاه دارد، و از زن غریبی که سخنان تملق‌آمیز می‌گوید. ۶ زیرا که از دریچه خانه خود نگاه کردم، و از پشت شبکه خویش. ۷ در میان جاهلان دیدم، و در میان جوانان، جوانی ناقص العقل مشاهده نمودم، ۸ که در کوچه بسوی گوشه او می‌گذشت. و به راه خانه وی می‌رفت، ۹ در شام در حین زوال روز، در سیاهی شب و در ظلمت غلیظ، ۱۰ که اینک زنی به استقبال وی می‌آمد، در لباس زانیه و در خبثات دل. ۱۱ زنی یابوگو و سرکش که پایهایش در خانه‌اش قرار نمی‌گیرد. ۱۲ گاهی در کوچه‌ها و گاهی در شوارع عام، و نزد هر گوشه‌ای در کمین می‌باشد. ۱۳ پس او را بگیرت و بوسید و چهره خود را بی‌حیا ساخته، او را گفت: ۱۴ «نزد من ذایب سلامتی است، زیرا که امروز نذرهای خود را وفا نمودم. ۱۵ از این جهت به استقبال تو بیرون آمدم، تا روی تو را به سعی تمام بطلبم و حال تو را یافتم. ۱۶ بر بستر خود دوشکها گسترانیده‌ام، با دیباها از کتان مصری. ۱۷ بستر خود را با مر و عود و سلیخه معطر ساخته‌ام. ۱۸ بیاتا صبح از عشق سیر شویم، و خویشتن را از محبت خرم سازیم. ۱۹ زیرا صاحبخانه در خانه نیست، و سفر دور رفته است. ۲۰ کیسه نقره‌ای به دست گرفته و تا روز بدر تمام مراجعت نخواهد نمود.» ۲۱ پس او را از زیادتی سخنانش فریفته کرد، و از تملق لبهایش او را اغوا نمود. ۲۲ در ساعت از عقب او مثل گاوی که به سلاخ خانه می‌رود، روانه شد و مانند احمق به زنجیرهای قصاص. ۲۳ تا تیر به جگرش فرو رود، مثل گنجشکی که به دام می‌شاید و نمی‌داند که به خطر جان خود می‌رود. ۲۴ پس حال‌ای پسران مرا بشنوید، و به سخنان دهانم توجه نمایند. ۲۵ دل تو به راههایش مایل نشود، و به طریقه‌هایش گمراه مشو، ۲۶ زیرا که او بسیاری را مجروح انداخته است، و جمیع کشتگانش زور آوراند. ۲۷ خانه او طریق هاویه است و به حجره‌های موت مودی می‌باشد. (Sheol h7585)

۸ آیا حکمت ندا نمی‌کند، و فطانت آواز خود را بلند نمی‌نماید؟ ۲ به سر مکان‌های بلند، به کناره راه، در میان طریقه‌ها می‌ایستد. ۳ به جانب دروازه‌ها به دهنه شهر، نزد مدخل دروازه‌ها صدا می‌زند. ۴ که شما رای مردان می‌خوانم و آواز من به بنی آدم است. ۵ ای جاهلان زیرکی را بفهمید وای احمقان عقل را درک نمایید. ۶ بشنوید زیرا که به امور عالیه تکلم می‌نمایم و گشادن لبهایم استقامت است. ۷ دهانم به راستی تنطق می‌کند و لبهایم شرارت را مکروه می‌دارد. ۸ همه سخنان دهانم برحق است و در آنها هیچ چیز کج یا معوج نیست. ۹ تمامی آنها نزد مرد فهیم واضح است و نزد یابندگان معرفت مستقیم است. ۱۰ تادیب مرا قبول کنید و نه نقره را، و معرفت را بیشتر از طلای خالص. ۱۱ زیرا که حکمت از لعلها بهتر است، و جمیع نفایس را به او برابر توان کرد. ۱۲ من حکمتم و در زیرکی سکونت دارم، و معرفت تدبیر را یافته‌ام. ۱۳ ترس

۱۲ اگر حکیم هستی، برای خویشتن حکیم هستی. و اگر استهزا نمایی به تنهایی متحمل آن خواهی بود. ۱۳ زن احمق یاهوگو است، جاهل است و هیچ نمی داند، ۱۴ و نزد در خانه خود می نشیند، درمکانهای بلند شهر بر کرسی، ۱۵ تا راه روندگان رابخواند، و آتانی را که به راههای خود برستی می روند. ۱۶ هرکه جاهل باشد به اینجا برگردد، و به ناقص العقل می گوید: ۱۷ «آبهای دزدیده شده شیرین است، و نان خفیه لذیذ می باشد.» ۱۸ و اونمی داند که مردگان در آنجا هستند، ودعوت شدگان در عمقهای هاویه می باشند. (Sheel h7585)

۱۰ امثال سلیمان: پسر حکیم پدر خود رامسرو می سازد، اما پسر احمق باعث حزن مادرش می شود. ۲ گنجهای شرارت منفعت ندارد، اما عدالت از موت رهایی می دهد. ۳ خداوند جان مرد عادل را نمی گذارد گرسنه بشود، اما آرزوی شیریان را باطل می سازد. ۴ کسی که به بدست سست کار می کند فقیر می گردد، اما دست چابک غنی می سازد. ۵ کسی که در تابستان جمع کند پسر عاقل است، اما کسی که در موسم حصاد می خوابد، پسر شرم آورنده است. ۶ بر سر عادلان برکت ها است، اما ظلم دهان شیریان را می پوشاند. ۷ یادگار عادلان مبارک است، اما اسم شیریان خواهد گندید. ۸ دانادل، احکام را قبول می کند، اما احمق پرگو تلف خواهد شد. ۹ کسی که به راستی راه رود، در امنیت سالک گردد، و کسی که راه خود را کج می سازد آشکار خواهد شد. ۱۰ هرکه چشمک می زند الم می رساند، اما احمق پرگو تلف می شود. ۱۱ دهان عادلان چشمه حیات است، اما ظلم دهان شیریان را می پوشاند. ۱۲ بغض نزاعها می انگیزاند، اما محبت هر گناه را مستور می سازد. ۱۳ در لبهای فطانت پیشگان حکمت یافت می شود، اما چوب به جهت پشت مرد ناقص العقل است. ۱۴ حکیمان علم را ذخیره می کنند، اما دهان احمق نزدیک به هلاکت است. ۱۵ اموال دولت مندان شهر حصاردار ایشان می باشد، اما بینوایی فقیران هلاکت ایشان است. ۱۶ عمل مرد عادل مودی به حیات است، اما محصول شیر به گناه می انجامد. ۱۷ کسی که تادیب را نگاه دارد در طریق حیات است، اما کسی که تنبیه را ترک نماید گمراه می شود. ۱۸ کسی که بغض را می پوشاند دروغگومی باشد. کسی که بهتان را شیوع دهد احمق است. ۱۹ کثرت کلام از گناه خالی نمی باشد، اما آنکه لبهایش را ضبط نماید عاقل است. ۲۰ زبان عادلان نقره خالص است، اما دل شیریان لاشیء می باشد. ۲۱ لبهای عادلان بسیاری را رعایت می کند، اما احمقان از بی عقلی می میرند. ۲۲ برکت خداوند دولت مند می سازد، و هیچ زحمت بر آن نمی افزاید. ۲۳ جاهل در عمل بد اهتزاز دارد، و صاحب فطانت در حکمت. ۲۴ خوف شیریان به ایشان می رسد، و آرزوی عادلان به ایشان عطا خواهد شد. ۲۵ مثل گذشتن گردباد، شیرین نابود می شود، اما مرد عادل بنیاد جاودانی است. ۲۶ چنانکه سرکه برای دندان و دود برای چشمان است، همچنین است مرد کاهل برای آتانی که او را می فرستند. ۲۷ ترس خداوند عمر را طویل می سازد، اما مسالهای شیریان کوتاه خواهد شد. ۲۸ انتظار عادلان شادمانی است، اما امید شیریان ضایع

خداوند، مکروه داشتن بدی است. غرور و تکبر و راه بد و دهان دروغگو را مکروه می دارم. ۱۴ مشورت و حکمت کامل از آن من است. من فهم هستم و قوت از آن من است. ۱۵ به من پادشاهان سلطنت می کنند، و داوران به عدالت فتوا می دهند. ۱۶ به من سروران حکمرانی می نمایند و شریفان و جمیع داوران جهان. ۱۷ من دوست می دارم آتانی را که مرا دوست می دارند. و هرکه مرا به جد و جهد بطلید مرا خواهد یافت. ۱۸ دولت و جلال با من است. توانگری جاودانی و عدالت. ۱۹ ثمره من از طلا و زر ناب بهتر است، و حاصل من از نقره خالص. ۲۰ در طریق عدالت می خرامم، در میان راههای انصاف، ۲۱ تا مال حقیقی را نصیب محبان خود گردانم، و خزینه های ایشان را مملو سازم. ۲۲ خداوند مرا مبداء طریق خود داشت، قبل از اعمال خویش از ازل. ۲۳ من از ازل برقرار بودم، از ابتدا پیش از بودن جهان. ۲۴ هنگامی که لجه هابوند من مولود شدم، وقتی که چشمه های پر آرزب وجود نداشت. ۲۵ قبل از آنگاه کوهها برپا شد، پیش از تلها مولود گردیدم. ۲۶ چون زمین و صحراها را هنوز نساخته بود، و نه اول غبار ربع مسکون را. ۲۷ وقتی که او آسمان را مستحکم ساخت من آنجا بودم، و هنگامی که دایره را بر سطح لجه قرار داد. ۲۸ وقتی که افلاک را بالاستوار کرد، و چشمه های لجه را استوار گردانید. ۲۹ چون به دریا حد قرار داد، تا آنها از فرمان اوتجاوز نکنند، و زمانی که بنیاد زمین را نهاد. ۳۰ آنگاه نزد او معمار بودم، و روز بروز شادی می نمودم، و همیشه به حضور او اهتزاز می کردم. ۳۱ و اهتزاز من در آبادی زمین وی، و شادی من بابتی آدم می بود. ۳۲ پس الانای پسران مرا بشنوید، و خوشبایحال آتانی که طریقههای مرا نگاه دارند. ۳۳ تادیب را بشنوید و حکیم باشید، و آن را ردهنمائید. ۳۴ خوشبایحال کسی که مرا بشنود، و هرروز نزد درهای من دیده بانی کند، و باهوهای دروازه های مرا محافظت نماید. ۳۵ زیرا هرکه مرا یابد حیات را تحصیل کند، و رضامندی خداوند را حاصل نماید. ۳۶ و اما کسی که مرا خطا کند، به جان خود ضرر رساند، و هرکه مرا دشمن دارد، موت را دوست دارد.

۹ حکمت، خانه خود را بنا کرده، و هفت ستونهای خویش را تراشیده است. ۲ ذبایخ خود را ذبح نموده و شراب خود را مزوج ساخته و سفره خود را نیز آراسته است. ۳ کنیزان خود را فرستاده، ندا کرده است، بر پشتهای بلند شهر. ۴ هرکه جاهل باشد به اینجا بیاید، و هرکه ناقص العقل است او را می گوید. ۵ بیاید از غذای من بخورید، و از شرابی که مزوج ساخته ام بنوشید. ۶ جهالت را ترک کرده، زنده بمانید، و به طریق فهم سلوک بنماید. ۷ هرکه استهزاکننده را تادیب نماید، برای خویشتن رسوایی را تحصیل کند، و هرکه شیر را تنبیه نماید برای او عیب می باشد. ۸ استهزاکننده را تنبیه نمما مبادا از تونفرت کند، اما مرد حکیم را تنبیه نما که تو رادوست خواهد داشت. ۹ مرد حکیم را پند ده که زیاده حکیم خواهد شد. مرد عادل را تعلیم ده که علمش خواهد افزود. ۱۰ ابتدای حکمت ترس خداوند است، و معرفت قدوس فطانت می باشد. ۱۱ زیرا که به واسطه من روزهای تو کثیر خواهد شد، و سالهای عمر از برایت زیاده خواهد گردید.

حیات است، و کسی که جانها را صید کند حکیم است. ۳۱ اینک مرد عادل بر زمین جزا خواهد یافت، پس چند مرتبه زیاده مرد شریر و گناهکار.

۱۲ هرکه تادیب را دوست می دارد معرفت را دوست می دارد، اما هرکه از تنبیه نفرت کند وحشی است. ۲ مرد نیکو رضامندی خداوند را تحصیل می نماید، اما او صاحب تادیب فاسد را ملزم خواهد ساخت. ۳ انسان از بدی استوار نمی شود، اما ریشه عادلان جنبش نخواهد خورد. ۴ زن

صالحه تاج شوهر خود می باشد، اما زنی که خجل سازد مثل پیوسیدگی در استخوانهایش می باشد. ۵ فکرای عادلان انصاف است، اما تادیبشیران فریب است. ۶ سخنان شیران برای خون در کمین است، اما دهان راستان ایشان را رهایی می دهد. ۷ شیران واژگون شده، نیست می شوند، اما خانه عادلان برقرار می ماند. ۸ انسان بر حسب عقلش ممدوح می شود، اما کج

دلان خجل خواهند گشت. ۹ کسی که حقیر باشد و خادم داشته باشد، بهتر است از کسی که خویشتن را برافرازد و محتاج نان باشد. ۱۰ مرد عادل برای جان حیوان خود تفکرمی کند، اما رحمتهای شیران ستم کیشی است. ۱۱ کسی که زمین خود را زرع کند از نان سیر خواهد شد، اما

هرکه اباطیل را پیروی نماید ناقص العقل است. ۱۲ مرد شریر به شکار بدکاران طمع می ورزد، اما ریشه عادلان میوه می آورد. ۱۳ در تقصیر لبها دام مهلک است، اما مرد عادل از تنگی بیرون می آید. ۱۴ انسان از ثمره دهان خود از نیکویی سیرمی شود، و مکافات دست انسان به او رد خواهد شد.

۱۵ راه احمق در نظر خودش راست است، اما هرکه نصیحت را بشنود حکیم است. ۱۶ غضب احمق فور آشکار می شود، اما خردمند خجالت را می پوشاند. ۱۷ هرکه به راستی تنطق نماید عدالت را ظاهر می کند، و شاهد دروغ، فریب را. ۱۸ هستند که مثل ضرب شمشیر حرفهای باطل می زنند، اما زبان حکیمان شفا می بخشد. ۱۹ لب راستگو تا به ابد استوار می ماند، اما زبان دروغگو طرفه العینی است. ۲۰ در دل هرکه تادیب فاسد

کند فریب است، اما مشورت دهندگان صلح را شادمانی است. ۲۱ هیچ بدی به مرد صالح واقع نمی شود، اما شیران از بلا پر خواهند شد. ۲۲ لبهای دروغگو نزد خداوند مکروه است، اما عادلان راستی پسندیده او هستند. ۲۳ مرد زیرک علم را مخفی می دارد، اما دل احمقان حماقت را شایع می سازد. ۲۴ دست شخص زرننگ سلطنت خواهد نمود، اما مرد

کاهل بندگی خواهد کرد. ۲۵ کدورت دل انسان، او را منحنی می سازد، اما سخن نیکو او را شادمان خواهد گردانید. ۲۶ مرد عادل برای همسایه خود هادی می شود، اما راه شیران ایشان را گمراه می کند. ۲۷ مرد کاهل شکار خود را بریان نمی کند، اما زنگی، توانگری گرانهای انسان است. ۲۸ در طریق عدالت حیات است، و درگذرگاههایش موت نیست.

۱۳ پسر حکیم تادیب پدر خود را اطاعت می کند، اما استهزاکننده تهدید رانمی شنود. ۲ مرد از میوه دهانش نیکویی را می خورد، اما جان خیانتهکاران، ظلم را خواهد خورد. ۳ هرکه دهان خود را نگاه دارد جان خویش را محافظت نماید، اما کسی که لبهای خود را بگشاید هلاک خواهد شد. ۴ شخص کاهل آرزو می کند و چیزی پیدانمی کند. اما شخص

خواهد شد. ۲۹ طریق خداوند به جهت کاملان قلعه است، اما به جهت عادلان شر هلاکت می باشد. ۳۰ مرد عادل هرگز متحرک نخواهد شد، اما شیران در زمین ساکن نخواهند گشت. ۳۱ دهان صدیقان حکمت را می رویند، اما زبان دروغگویان از ریشه کنده خواهد شد. ۳۲ لبهای عادلان به امور مرضیه عارف است، اما دهان شیران پر از دروغها است.

۱۱ ترازوی با تقلب نزد خداوند مکروه است، اما سنگ تمام پسندیده او است. ۲ چون تکبر می آید خجالت می آید، اما حکمت با متواضعان است. ۳ کاملیت راستان ایشان را هدایت می کند، اما کجی خیانتهکاران ایشان را هلاک می سازد. ۴ توانگری در روز غضب منفعت ندارد، اما عدالت از موت رهایی می بخشد. ۵ عدالت مرد کامل طریق او را راست می سازد، اما شرارت خود هلاک می گردد. ۶ عدالت راستان ایشان را خلاصی می بخشد، اما خیانتهکاران در خیانت خود گرفتار می شوند. ۷

چون مرد شریر بمیرد امید او نابود می گردد، و انتظار زوروران تلف می شود. ۸ مرد عادل از تنگی خلاص می شود و شیریه جای او می آید. ۹ مرد منافق به دهانش همسایه خود را هلاک می سازد، و عادلان به معرفت خویش نجات می یابند. ۱۰ از سعادت مندی عادلان، شهر شادی می کند، و از هلاکت شیران ابتهاج می نماید. ۱۱ از برکت راستان، شهر مرتفع می شود، اما از دهان شیران منهدم می گردد. ۱۲ کسی که همسایه خود را حقیر

شمارد ناقص العقل می باشد، اما صاحب فطانت ساکت می ماند. ۱۳ کسی که به نامی گردش می کند، سرها رافاش می سازد، اما شخص امین دل، امر را مخفی می دارد. ۱۴ جایی که تادیب نیست مردم می افتند، اما سلامتی از کثرت مشیران است. ۱۵ کسی که برای غریب ضامن شود البته ضرر خواهد یافت، و کسی که ضمانت را مکروه دارد ایمن می باشد. ۱۶ زن نیکوسیرت عزت را نگاه می دارد، چنانکه زوروران دولت را محافظت می نمایند. ۱۷ مرد رحیم به خویشتن احسان می نماید، اما مرد ستم کیش

جسد خود را می رنجاند. ۱۸ شریر اجرت فریبنده تحصیل می کند، اما کارنده عدالت مزد حقیقی را. ۱۹ چنانکه عدالت مودی به حیات است، همچنین هرکه شرارت را پیروی نماید او را به موت می رساند. ۲۰ کج خلقان نزد خداوند مکروهند، اما کاملان طریق پسندیده او می باشند. ۲۱ یقین شریر میرا نخواهد شد، اما ذریت عادلان نجات خواهند یافت. ۲۲ زن جمیله بی عقل حلقه زرین است در بینی گراز. ۲۳ آرزوی عادلان نیکویی محض است، اما انتظار شیران، غضب می باشد. ۲۴ هستند که می باشند و بیشتر می اندوزند و هستند که زیاده از آنچه شاید نگاه می دارند اما به نیازمندی می انجامد. ۲۵ شخص سخی فریه می شود، و هرکه سیراب می کند خود نیز سیراب خواهد گشت. ۲۶ هرکه غله را نگاه دارد مردم او را لعنت خواهند کرد، اما بر سر فروشنده آن برکت خواهد بود. ۲۷ کسی که نیکویی را بطلبد

رضامندی رامی جوید، و هرکه بدی را بطلبد بر او عارض خواهد شد. ۲۸ کسی که بر توانگری خود توکل کند، خواهد افتاد، اما عادلان مثل برگ سبز شکوفه خواهند آورد. ۲۹ هرکه اهل خانه خود را برنجاند نصیب او باد خواهد بود، و احمق بنده حکیم دلان خواهد شد. ۳۰ ثمره مرد عادل درخت

زرنگ فریه خواهد شد. ۵ مرد عادل از دروغ گفتن نفرت دارد، اما شیرسوا و خجل خواهد شد. ۶ عدالت کسی را که در طریق خود کامل است محافظت می کند، اما شرارت، گناهکاران را هلاک می سازد. ۷ هستند که خود را دولتمند می شمارند و هیچ ندارند، و هستند که خویشتن را فقیری انگارند و دولت بسیار دارند. ۸ دولت شخص فدییه جان او خواهد بود، اما فقیر تهدید را نخواهد شنید. ۹ نور عادلان شادمان خواهد شد، اما چراغ شیران خاموش خواهد گردید. ۱۰ از تکبر جز نزاع چیزی پیدا نمی شود، اما باآنانی که پند می پذیرند حکمت است. ۱۱ دولتی که از بطالت پیدا شود در تناقص می باشد، اما هرکه به دست خود اندوز در تزیید خواهد بود. ۱۲ امیدی که در آن تعویق باشد باعث بیماری دل است، اما حصول مراد درخت حیات می باشد. ۱۳ هرکه کلام را خوار شمارد خویشتن راهلاک می سازد، اما هرکه از حکم می ترسد ثواب خواهد یافت. ۱۴ تعلیم مرد حکیم چشمه حیات است، تا از دامهای مرگ رهایی دهد. ۱۵ عقل نیکو نعمت را می بخشد، اما راه خیانتهکاران، سخت است. ۱۶ هر شخص زیرک با علم عمل می کند. اما احق حماقت را منتشر می سازد. ۱۷ قاصد شیر در بلا گرفتار می شود، اما رسول امین شفا می بخشد. ۱۸ فقر و اهانت برای کسی است که تادیب راترک نماید، اما هرکه تنبیه را قبول کند محترم خواهد شد. ۱۹ آرزویی که حاصل شود برای جان شیرین است، اما اجتناب از بدی، مکروه احقمان می باشد. ۲۰ با حکیمان رفتار کن و حکیم خواهی شد، اما رفیق جاهلان ضرر خواهد یافت. ۲۱ بلا گناهکاران را تعاقب می کند، اما عادلان، جزای نیکو خواهند یافت. ۲۲ مرد صالح پسران پسران را ارث خواهد داد، و دولت گناهکاران برای عادلان ذخیره خواهد شد. ۲۳ در مزرعه فقیران خوراک بسیار است، اما هستند که از بی انصافی هلاک می شوند. ۲۴ کسی که چوب را بازدارد، از پسر خویش نفرت می کند، اما کسی که او را دوست می دارد او را به سعی تمام تادیب می نماید. ۲۵ مرد عادل برای سیری جان خود می خورد، اما شکم شیران محتاج خواهد بود.

**۱۴** هر زن حکیم خانه خود را بنا می کند، اما زن جاهل آن را با دست خود خراب می نماید. ۲ کسی که به راستی خود سلوک می نماید از خداوند می ترسد، اما کسی که در طریق خود کج رفتار است او را تحقیر می نماید. ۳ در دهان احق چوب تکبر است، اما لبهای حکیمان ایشان را محافظت خواهد نمود. ۴ جایی که گاو نیست، آخور پاک است، اما از قوت گاو، محصول زیاد می شود. ۵ شاهد امین دروغ نمی گوید، اما شاهد دروغ به کذب تنطق می کند. ۶ استهزاکننده حکمت را می طلبد و نمی یابد. اما به جهت مرد فهیم علم آسان است. ۷ از حضور مرد احق دور شو، زیرا لبهای معرفت را در او نخواهی یافت. ۸ حکمت مرد زیرک این است که راه خود را درک نماید، اما حماقت احقمان فریب است. ۹ احقمان به گناه استهزا می کنند، اما در میان راستان رضامندی است. ۱۰ دل شخص تلخی خویشتن را می داند، و غریب در خوشی آن مشارکت ندارد. ۱۱ خانه شیران منهدم خواهد شد، اما خیمه راستان شکوفه خواهد

**۱۵** جواب نرم خشم را برمی گرداند، اما سخن تلخ غیظ را به هیجان می آورد. ۲ زبان حکیمان علم را زینت می بخشد، اما دهان احقمان به حماقت تنطق می نماید. ۳ چشمان خداوند در همه جااست، و بر بدان و نیکان می نگرند. ۴ زبان ملایم، درخت حیات است و کجی آن، شکستگی روح است. ۵ احق تادیب پدر خود را خوار می شمارد، اما هرکه تنبیه را نگاه دارد زیرک می باشد. ۶ در خانه مرد عادل گنج عظیم است، اما محصول شیران، کدورت است. ۷ لبهای حکیمان معرفت را منتشر می سازد، اما دل احقمان، مستحکم نیست. ۸ قربانی شیران نزد خداوند مکروه است، اما دعای راستان پسندیده اوست. ۹ راه شیران نزد خداوند مکروه است، اما پیروان عدالت را دوست می دارد. ۱۰ برای هرکه طریق را ترک نماید تادیب سخت است، و هرکه از تنبیه نفرت کند خواهد مرد. ۱۱ هاویه و ابدون در حضور خداوند است، پس چند مرتبه زیاده دلهای بنی



و راستگويان را دوست می‌دارند. ۱۴ غضب پادشاهان، رسولان موت است اما مرد حکيم آن را فرو می‌نشاند. ۱۵ در نور چهره پادشاه حیات است، و رضامندی او مثل ابر نوبهاری است. ۱۶ تحصیل حکمت از زر خالص چه بسيار بهتر است، و تحصیل فهم از نقره برگزیده تر. ۱۷ طریق راستان، اجتناب نمودن از بدی است، و هر که راه خود را نگاه دارد جان خویش را محافظت می‌نماید. ۱۸ تکبر پیش رو هلاکت است، و دل مغرور پیش رو خرابی. ۱۹ با تواضع نزد حلیمان بودن بهتر است، از تقسیم نمودن غنیمت با متکبران. ۲۰ هر که در کلام تعقل کند سعادت‌مندی خواهد یافت، و هر که به خداوند توکل نماید خوشبخت‌حال او. ۲۱ هر که دل حکيم دارد فهم خوانده می‌شود، و شیرینی لبها علم را می‌افزاید. ۲۲ عقل برای صاحبش چشمه حیات است، اما تادیب احقران، حماقت است. ۲۳ دل مرد حکيم دهان او را عاقل می‌گرداند، و علم را بر لبهایش می‌افزاید. ۲۴ سخنان پسندیده مثل شان عمل است، برای جان شیرین است و برای استخوانها شفا دهنده. ۲۵ راهی هست که در نظر انسان راست است، اما عاقبت آن راه، موت می‌باشد. ۲۶ اشتهای کارگر برایش کار می‌کند، زیرا که دهانش او را بر آن تحریض می‌نماید. ۲۷ مرد لثیم شرارت را می‌اندیشد، و بر لبهایش مثل آتش سوزنده است. ۲۸ مرد دروغگو نزاع می‌پاشد، و نام دوستان خالص را از همدیگر جدا می‌کند. ۲۹ مرد ظالم همسایه خود را اغوا می‌نماید، و او را به راه غیر نیکو هدایت می‌کند. ۳۰ چشمان خود را بر هم می‌زند تا دروغ را اختراع نماید، و لبهایش را می‌خاید و بدی را به انجام می‌رساند. ۳۱ سفیدمویی تاج جمال است، هنگامی که در راه عدالت یافت شود. ۳۲ کسی که دیرغضب باشد از جبار بهتر است، و هر که بر روح خود مالک باشد از تسخیرکننده شهر افضل است. ۳۳ قرعه در دامن انداخته می‌شود، لیکن تمامی حکم آن از خداوند است.

**۱۷** لقمه خشک با سلامتی، بهتر است از خانه پر از ضیافت با مخاصمت. ۲ بنده عاقل بر پسر پست فطرت مسلط خواهد بود، و میراث را بر برادران تقسیم خواهد نمود. ۳ پوته برای نقره و کوره به جهت طلا است، اما خداوند امتحان کننده دلها است. ۴ شیر به لبهای دروغگو اصفا می‌کند، و مرد کاذب به زبان فتنه انگیز گوش می‌دهد. ۵ هر که فقیر را استهزا کند آفریننده خویش را مذمت می‌کند، و هر که از بلا خوش می‌شود بی سزا نخواهد ماند. ۶ تاج پیران، پسران پسرانند، و جلال فرزندان، پدران ایشانند. ۷ کلام کبرآمیز احقر را نمی‌شاید، و چند مرتبه زیاده لبهای دروغگو نجبا را. ۸ هدیه در نظر اهل آن سنگ گرانها است که هر کجا توجه نماید برخوردار می‌شود. ۹ هر که گناهی را مستور کند طالب محبت می‌باشد، اما هر که امری را تکرار کند دوستان خالص را از هم جدا می‌سازد. ۱۰ یک ملامت به مرد فهم اثر می‌کند، بیشتر از صد تازیانه به مرد جاهل. ۱۱ مرد شیرین طالب فتنه است و بس. لهنذا قصد ستمکیش نزد او فرستاده می‌شود. ۱۲ اگر خرسی که بچه هایش کشته شود به انسان برخورد، بهتر است از مرد احقر در حماقت خود. ۱۳ کسی که به عوض نیکویی بدی می‌کند بلا از خانه او دور نخواهد شد. ۱۴ ابتدای نزاع مثل

استهزا کننده تنبیه را دوست ندارد، و نزد حکیمان نخواهد رفت. ۱۳ دل شادمان چهره را زینت می‌دهد، اما از تلخی دل روح منکسر می‌شود. ۱۴ دل مرد فهم معرفت را می‌طلبد، اما دهان احقران حماقت را می‌چرد. ۱۵ تمامی روزهای مصیبت کشان بد است، اما خوشی دل ضیافت دائمی است. ۱۶ اموال اندک با ترس خداوند بهتر است از گنج عظیم با اضطراب. ۱۷ خوان بقول در جایی که محبت باشد بهتر است، از گاو پرواری که با آن عداوت باشد. ۱۸ مرد تندخو نزاع را برمی‌انگیزد، اما شخص دیرغضب خصومت را ساکن می‌گرداند. ۱۹ راه کاهلان مثل خار بیست است، اما طریق راستان شاهراه است. ۲۰ پسر حکيم پدر را شادمان می‌سازد، اما مرد احقر مادر خویش را حقیر می‌شمارد. ۲۱ حماقت در نظر شخص ناقص العقل خوشی است، اما مرد فهم به راستی سلوک می‌نماید. ۲۲ از عدم مشورت، تدبیرها باطل می‌شود، اما از کثرت مشورت دهندگان برقرار می‌ماند. ۲۳ برای انسان از جواب دهانش شادی حاصل می‌شود، و سخنی که در محلس گفته شود چه بسیار نیکو است. ۲۴ طریق حیات برای عاقلان به سوی بالا است، تا از هاویه اسفل دور شود. (Sheol h7585) ۲۵ خداوند خانه متکبران را منهدم می‌سازد، اما حدود بیوه‌ز را استوار می‌نماید. ۲۶ تدبیرهای فاسد نزد خداوند مکروه است، اما سخنان پسندیده برای طاهران است. ۲۷ کسی که حریص سود باشد خانه خود را مکدر می‌سازد، اما هر که از هدیه‌ها نفرت دارد خواهد زیست. ۲۸ دل مرد عادل در جواب دادن تفکر می‌کند، اما دهان شیران، چیزهای بد را جاری می‌سازد. ۲۹ خداوند از شیران دور است، اما دعای عادلان را می‌شنود. ۳۰ نور چشمان دل را شادمان می‌سازد، و خبر نیکو استخوانها را پر مغز می‌نماید. ۳۱ گوشی که تنبیه حیات را بشنود، در میان حکیمان ساکن خواهد شد. ۳۲ هر که تادیب را ترک نماید، جان خود را حقیر می‌شمارد، اما هر که تنبیه را بشنود عقل را تحصیل می‌نماید. ۳۳ ترس خداوند ادیب حکمت است، و تواضع پیشرو حرمت می‌باشد.

**۱۶** تدبیرهای دل از آن انسان است، اما متعلق زبان از جانب خداوند می‌باشد. ۲ همه راههای انسان در نظر خودش پاک است، اما خداوند روحها را ثابت می‌سازد. ۳ اعمال خود را به خداوند تفویض کن، تا فکرها تو استوار شود. ۴ خداوند هر چیز را برای غایت آن ساخته است، و شیران را نیز برای روز بلا. ۵ هر که دل مغرور دارد نزد خداوند مکروه است، و او هرگز میرا نخواهد شد. ۶ از رحمت و راستی، گناه کفاره می‌شود، و به ترس خداوند، از بدی اجتناب می‌شود. ۷ چون راههای شخص پسندیده خداوند باشد، دشمنانش را نیز با وی به مصالحه می‌آورد. ۸ اموال اندک که با انصاف باشد بهتر است، از دخل فراوان بدون انصاف. ۹ دل انسان در طریقتش تفکر می‌کند، اما خداوند قدمهایش را استوار می‌سازد. ۱۰ وحی بر لبهای پادشاه است، و دهان او در داوری تجاوز نمی‌نماید. ۱۱ ترازو و سنگهای راست از آن خداوند است و تمامی سنگهای کیسه صنعت وی می‌باشد. ۱۲ عمل بد نزد پادشاهان مکروه است، زیرا که کرسی ایشان از عدالت برقرار می‌ماند. ۱۳ لبهای راستگو پسندیده پادشاهان است،

از محصل لپه‌ایش، سیر می‌گردد. ۲۱ موت در حیات در قدرت زبان است، و آنانی که آن را دوست می‌دارند میوه‌اش را خواهند خورد. ۲۲ هر که زوجه‌ای یابد چیز نیکو یافته است، و رضامندی خداوند را تحصیل کرده است. ۲۳ مرد فقیر به تضرع تکلم می‌کند، اما شخص دولت‌مند به سختی جواب می‌دهد. ۲۴ کسی که دوستان بسیار دارد خویشتر راه‌لاک می‌کند، اما دوستی هست که از برادر چسبیده تر می‌باشد.

**۱۹** فقیری که در کاملیت خود سالک است، از دروغ‌گویی که احق باشد بهتر است. ۲ دلی نیز که معرفت ندارد نیکو نیست و هر که به پایهای خویش می‌شاید گناه می‌کند. ۳ حماقت انسان، راه او را کج می‌سازد، و دلش از خداوند خشنماک می‌شود. ۴ توانگری دوستان بسیار پیدا می‌کند، اما فقیر از دوستان خود جدا می‌شود. ۵ شاهد دروغ‌گو بی‌سزا نخواهد ماند، و کسی که به دروغ تنطق کند رهایی نخواهد یافت. ۶ بسیاری پیش امیران تذلل می‌نمایند، و همه کس دوست بذل‌کننده است. ۷ جمیع برادران مرد فقیر از او نفرت دارند، و به طریق اولی دوستانش از او دور می‌شوند، ایشان را به سخنان، تعاقب می‌کند و نیستند. ۸ هر که حکمت را تحصیل کند جان خود را دوست دارد. و هر که فطانت را نگاه دارد، سعادت‌مندی خواهد یافت. ۹ شاهد دروغ‌گو بی‌سزا نخواهد ماند، و هر که به کذب تنطق نماید هلاک خواهد گردید. ۱۰ عیش و عشرت احق را نمی‌شاید، تا چه رسد به غلامی که بر نجبا حکمرانی می‌کند. ۱۱ عقل انسان خشم او را نگاه می‌دارد، و گذشتن از تقصیر جلال او است. ۱۲ خشم پادشاه مثل غرش شیر است، و رضامندی او مثل شبنم بر گیاه است. ۱۳ پسر جاهل باعث الم پدرش است، و نزاعهای زن مثل آبی است که دائم در چکیدن باشد. ۱۴ خانه و دولت ارث اجدادی است، اما زوجه عاقله از جانب خداوند است. ۱۵ کاهلی خواب سنگین می‌آورد، و شخص اهمال‌کار، گرسنه خواهد ماند. ۱۶ هر که حکم را نگاه دارد جان خویش را محافظت می‌نماید، اما هر که طریق خود را سبک گیرد، خواهد مرد. ۱۷ هر که بر فقیر ترحم نماید به خداوند قرض می‌دهد، و احسان او را به او رد خواهد نمود. ۱۸ پسر خود را تادیب نما زیرا که امید هست، اما خود را به کشتن او وامدار. ۱۹ شخص تندخو متحمل عقوبت خواهد شد، زیرا اگر او را خلاصی دهی آن را باید مکرر بجا آوری. ۲۰ پند را بشنو و تادیب را قبول نما، تا در عاقبت خود حکیم بشوی. ۲۱ فکراهی بسیار در دل انسان است، اما آنچه ثابت ماند مشورت خداوند است. ۲۲ زینت انسان احسان او است، و فقیر از دروغ‌گو بهتر است. ۲۳ ترس خداوند مودی به حیات است، و هر که آن را دارد در سیری ساکن می‌ماند، و به هیچ بلا گرفتار نخواهد شد. ۲۴ مرد کاهل دست خود را در بغلش پنهان می‌کند، و آن را هم به دهان خود بر نمی‌آورد. ۲۵ استهزاکننده را تادیب کن تا جاهلان زیرک شوند، و شخص فهیم را تنبیه نما و معرفت رادریک خواهد نمود. ۲۶ هر که بر پدر خود ستم کند و مادرش را براند، پسری است که رسوایی و خجالت می‌آورد. ۲۷ ای پسر من شنیدن تعلیمی را ترک نما، که تو را از کلام معرفت گمراه می‌سازد. ۲۸ شاهد لئیم انصاف را

رخنه کردن آب است، پس مخاصمه را ترک کن قبل از آنکه به مجادله برسد. ۱۵ هر که شیر را عادل شمارد و هر که عادل را ملزم سازد، هر دوی ایشان نزد خداوند مکروهند. ۱۶ قیمت به جهت خریدن حکمت چرا به دست احق باشد؟ و حال آنکه هیچ فهم ندارد. ۱۷ دوست خالص در همه اوقات محبت می‌نماید، و برادر به جهت تنگی مولود شده است. ۱۸ مرد ناقص العقل دست می‌دهد و در حضور همسایه خود ضامن می‌شود.

۱۹ هر که معصیت را دوست دارد منازعه را دوست می‌دارد، و هر که در خود را بلند سازد خرابی را می‌طلبد. ۲۰ کسی که دل کج دارد نیکویی را نخواهد یافت. و هر که زبان دروغ‌گو دارد در بلا گرفتار خواهد شد. ۲۱ هر که فرزند احق آورد برای خویشتن غم پیدا می‌کند، و پدر فرزند ابله شادی نخواهد دید. ۲۲ دل‌شادمان شفای نیکو می‌بخشد، اما روح شکسته استخوانها را خشک می‌کند. ۲۳ مرد شیر رشوه را از بغل می‌گیرد، تاراهای انصاف را منحرف سازد. ۲۴ حکمت در مد نظر مرد فهیم است، اما چشمان احق در اقصای زمین می‌باشد. ۲۵ پسر احق برای پدر خویش حزن است، و به جهت مادر خویش تلخی است. ۲۶ عادلان را نیز سرزنش نمودن خوب نیست، و نه ضرب زدن به نجبا به سبب راستی ایشان. ۲۷ صاحب معرفت سخنان خود را بازمی‌دارد، و هر که روح حلیم دارد مرد فطانت پیشه است. ۲۸ مرد احق نیز چون خاموش باشد او را حکیم می‌شمارند، و هر که لپهای خود را می‌بندد فهیم است.

**۱۸** می‌باشد، و به هر حکمت صحیح مجادله می‌کند. ۲ احق از فطانت مسرور نمی‌شود، مگر تا آنکه عقل خود را ظاهر سازد. ۳ هنگامی که شیر می‌آید، حقارت هم می‌آید، و با اهانت، خجالت می‌رسد. ۴ سخنان دهان انسان آب عمیق است، و چشمه حکمت، نهر جاری است. ۵ طرفداری شیران برای منحرف ساختن داوری عادلان نیکو نیست. ۶ لپهای احق به منازعه داخل می‌شود، و دهانش برای ضربنا صدا می‌زند. ۷ دهان احق هلاکت وی است، و لپه‌ایش برای جان خودش دام است. ۸ سخنان نمام مثل لقمه‌های شیرین است، و به عمق شکم فرو می‌رود. ۹ او نیز که در کار خود اهمال می‌کند برادر هلاک‌کننده است. ۱۰ اسم خداوند برج حصین است که مرد عادل در آن می‌دود و ایمن می‌باشد. ۱۱ توانگری شخص دولت‌مند شهر محکم اوست، و در تصور وی مثل حصار بلند است. ۱۲ پیش از شکستگی، دل انسان متکبر می‌گردد، و تواضع مقدمه عزت است. ۱۳ هر که سخنی را قبل از شنیدنش جواب دهد برای وی حماقت و عار می‌باشد. ۱۴ روح انسان بیماری او را متحمل می‌شود، اما روح شکسته را کیست که متحمل آن بشود. ۱۵ دل مرد فهیم معرفت را تحصیل می‌کند، و گوش حکیمان معرفت را می‌طلبد. ۱۶ هدیه شخص، از برایش وسعت پیدامی‌کند و او را به حضور بزرگان می‌رساند. ۱۷ هر که در دعوی خود اول آید صادق می‌نماید، اما حریفش می‌آید و او را می‌آزماید. ۱۸ قرعه نزاعها را ساکت می‌نماید و زورآوران را از هم جدا می‌کند. ۱۹ برادر رنجیده از شهر قوی سختتر است، و منازعت با او مثل پشت بندهای قصر است. ۲۰ دل آدمی از میوه دهانش پر می‌شود و

استهزا می‌کند، و دهان شیرین گناه را می‌بلعد. ۲۹ قصاص به جهت استهزاکنندگان مهیا است، و تازیانه‌ها برای پشت احمقان.

۲۰ شراب استهزا می‌کند و مسکرات عریده می‌آورد، و هرکه به آن فریفته شود حکیم نیست. ۲ هبیت پادشاه مثل غرش شیر است، و هرکه خشم او را به هیجان آورد، به‌جان خود خطامی ورزد. ۳ از نزاع دور شدن برای انسان عزت است، اما هر مرد احمق مجادله می‌کند. ۴ مرد کاهل به‌سبب زمستان شیار نمی‌کند، لهذا در موسم حصاد گدایی می‌کند و نمی‌یابد. ۵ مشورت در دل انسان آب عمیق است، اما مرد فهیم آن را می‌کشد. ۶ بسا کسانند که هر یک احسان خویش را اعلام می‌کنند، اما مرد امین را کیست که پیدا کند. ۷ مرد عادل که به کاملیت خود سلوک نماید، پسرانش بعد از او خجسته خواهند شد. ۸ پادشاهی که بر کرسی داوری نشیند، تمامی بدی را از چشمان خود پراکنده می‌سازد. ۹ کیست که تواند گوید: «دل خود را طاهراساختم، و از گناه خویش پاک شدم.» ۱۰ سنگهای مختلف و پیمانه‌های مختلف، هر دوی آنها نزد خداوند مکروه است. ۱۱ طفل نیز از افعالش شناخته می‌شود، که آیا اعمالش پاک و راست است یا نه. ۱۲ گوش شنوا و چشم بینا، خداوند هر دو آنها را آفریده است. ۱۳ خواب را دوست مدار مبدا فقیر شوی. چشمان خود را باز کن تا از نان سیر گردی. ۱۴ مشتری می‌گوید بد است، بد است، اما چون رفت آنگاه فخر می‌کند. ۱۵ طلا هست و لعلها بسیار، اما لبهای معرفت جواهر گرانها است. ۱۶ جامه آنکس را بگیر که به جهت غریب ضامن است، و او را به رهن بگیر که ضامن بیگانگان است. ۱۷ نان فریب برای انسان لذیذ است، اما بعد دهانش از سنگ ریزه‌ها پر خواهد شد. ۱۸ فکرها به مشورت محکم می‌شود، و باحسن تدبیر جنگ نما. ۱۹ کسی که به نامی گردش کند اسرار را فاش می‌نماید، لهذا با کسی که لبهای خود را می‌گشاید معاشرت ننما. ۲۰ هرکه پدر و مادر خود را لعنت کند چراغش در ظلمت غلیظ خاموش خواهد شد. ۲۱ اموالی که اولاً به تعجیل حاصل می‌شود، عاقبتش مبارک نخواهد شد. ۲۲ مگر که از بدی انتقام خواهم کشید، بلکه برخداوند توکل نما و تو را نجات خواهد داد. ۲۳ سنگهای مختلف نزد خداوند مکروه است، و ترازوهای متقلب نیکو نیست. ۲۴ قدمهای انسان از خداوند است، پس مرد راه خود را چگونه بفهمد؟ ۲۵ شخصی که چیزی را به تعجیل مقدس می‌گوید، و بعد از نذر کردن استفسار می‌کند، دردم می‌افتد. ۲۶ پادشاه حکیم شیران را برانگه می‌سازد و چوم را بر ایشان می‌گرداند. ۲۷ روح انسان، چراغ خداوند است که تمامی عمقهای دل را تفتیش می‌نماید. ۲۸ رحمت و راستی پادشاه را محافظت می‌کند، و کرسی او به رحمت پایدار خواهد ماند. ۲۹ جلال جوانان قوت ایشان است، و عزت پیران موی سفید. ۳۰ ضربهای سخت از بدی ظاهر می‌کند و تازیانه‌ها به عمق دل فرو می‌رود.

۲۲ نیک نامی از کثرت دولتمندی افضل است، و فیض از نقره و طلا بهتر. ۲ دولتمند و فقیر با هم ملاقات می‌کنند، آفریننده هر دوی ایشان خداوند است. ۳ مرد زیرک، بلا را می‌بیند و خویشتن را مخفی می‌سازد و جاهلان می‌گذرند و در عقوبت گرفتار می‌شوند. ۴ جزای تواضع و خداترسی، دولت و جلال و حیات است. ۵ خارها و دامها در راه کجروان است، اما هرکه جان خود را نگاه دارد از آنها دور می‌شود. ۶ طفل را در

۲۱ دل پادشاه مثل نهرهای آب در دست خداوند است، آن را به هر سو که بخواهد برمی‌گرداند. ۲ هر راه انسان در نظر خودش راست است، اما خداوند دلها را می‌آزماید. ۳ عدالت و انصاف را بجا آوردن، نزد

دردعوی ایشان مقاومت خواهد کرد. ۱۲ دل خود را به ادب مایل گردان، و گوش خود را به کلام معرفت. ۱۳ از طفل خود تادیب را باز مدار که اگر او را با چوب بزنی نخواهد مرد، ۱۴ پس او را با چوب بز، و جان او را از هاویه نجات خواهی داد. (Sheel h7585) ۱۵ ای پسر من اگر دل تو حکیم باشد، دل من (بلی دل) من شادمان خواهد شد. ۱۶ و گرده هایم وجد خواهد نمود، هنگامی که لبهای تو به راستی متکلم شود. ۱۷ دل تو به جهت گناهکاران غیور نباشد، امابه جهت ترس خداوند تمامی روز غیور باش، ۱۸ زیرا که البته آخرت هست، و امید تومتقطع نخواهد شد. ۱۹ پس توای پسرمن بشنو و حکیم باش، و دل خود را در طریق مستقیم گردان. ۲۰ از زمره میگساران مباح، و از آنانی که بدنهای خود را تلف می کنند. ۲۱ زیرا که میگسار و مسرف، فقیر می شود و صاحب خواب به خرقه ها ملبس خواهد شد. ۲۲ پدر خویش را که تو را تولید نمود گوش گیر، و مادر خود را چون پیر شود خوار مسمار. ۲۳ راستی را بخر و آن را مفروش، و حکمت و ادب و فهم را. ۲۴ پدر فرزند عادل به غایت شادمان می شود، و والد پسر حکیم از او مسرور خواهد گشت. ۲۵ پدرت و مادرت شادمان خواهند شد، ووالده تو مسرور خواهد گردید. ۲۶ ای پسرمن دل خود را به من بده، و چشمان تو به راههای من شاد باشد، ۲۷ چونکه زن زانیه حفره ای عمیق است، و زن بیگانه چاه تنگ. ۲۸ و نیز مثل راهزن در کمین می باشد، وخیانتکاران را در میان مردم می افزاید. ۲۹ وای از آن کیست و شقاوت از آن که ونزاعها از آن کدام و زاری از آن کیست و جراحات های بی سبب از آن که و سرخی چشمان از آن کدام؟ ۳۰ آنانی را است که شرب مدام می نمایند، و برای چشیدن شراب ممزوج داخل می شوند. ۳۱ به شراب نگاه مکن وقتی که سرخ فام است، حینی که حبابهای خود را در جام ظاهر می سازد، و به ملایمت فرو می رود. ۳۲ اما در آخر مثل مار خواهد گرید، و مانند افعی نیش خواهد زد. ۳۳ چشمان تو چیزهای غریب را خواهد دید، و دل تو به چیزهای کج تنطق خواهد نمود، ۳۴ و مثل کسی که در میان دریا می خوابد خواهی شد، یا مانند کسی که بر سر دکل کشتی می خسبد، ۳۵ و خواهی گفت: مرا زدند لیکن درد را احساس نکردم، مرا زجر نمودند لیکن نفهمیدم. پس کی بیدار خواهم شد؟ همچنین معاودت می کنم و بار دیگر آن را می طلبم.

۲۴ بر مردان شریر حسد مبر، و آرزو مدارتا با ایشان معاشرت نمایی، ۲ زیرا که دل ایشان در ظلم تفکر می کند ولبهای ایشان درباره مشقت تکلم می نماید. ۳ خانه به حکمت بنا می شود، و با فطانت استوار می گردد، ۴ و به معرفت اطاقها پر می شود، از هر گونه اموال گرانبها و نفایس. ۵ مرد حکیم در قدرت می ماند، و صاحب معرفت در توانایی ترقی می کند، ۶ زیرا که با حسن تدبیر باید جنگ بکنی، و از کثرت مشورت دهندگان نصرت است. ۷ حکمت برای احمق زیاده بلند است، دهان خود را در دربار باز نمی کند. ۸ هرکه برای بدی تفکر می کند، او را فتنه انگیزی گویند. ۹ فکر احمقان گناه است، و استهزاکننده نزد آدمیان مکروه است. ۱۰ اگر در روز تنگی سستی نمایی، قوت توتنگ می شود. ۱۱ آنانی را

راهی که باید برود تربیت نما، و چون پیر هم شود از آن انحراف نخواهد ورزید. ۷ توانگر بر فقیر تسلط دارد، و مدین غلام طلب کار می باشد. ۸ هرکه ظلم بکارد بلا خواهد دروید، و عصای غضبش زایل خواهد شد. ۹ شخصی که نظر او باز باشد مبارک خواهد بود، زیرا که از نان خود به فقرا می دهد. ۱۰ استهزاکننده را دور نما و نزاع رفع خواهد شد، و مجادله و خجالت ساکت خواهد گردید. ۱۱ هرکه طهارت دل را دوست دارد، و لبهای ظریف دارد پادشاه دوست او می باشد. ۱۲ چشمان خداوند معرفت را نگاه می دارد و سخنان خیانتکاران را باطل می سازد. ۱۳ مرد کاهل می گوید شیر بیرون است، و درکوچه ها کشته می شوم. ۱۴ دهان زنان بیگانه چاه عمیق است، و هرکه مغضوب خداوند باشد در آن خواهد افتاد. ۱۵ حماقت در دل طفل بسته شده است، اماچوب تادیب آن را از او دور خواهد کرد. ۱۶ هرکه بر فقیر برای فایده خویش ظلم نماید، و هرکه به دولتمندان ببخشد البته محتاج خواهد شد. ۱۷ گوش خود را فرا داشته، کلام حکما را بشنو، و دل خود را به تعلیم من مایل گردان، ۱۸ زیرا پسندیده است که آنها را در دل خود نگاه داری، و بر لبهایت جمیع ثابت ماند، ۱۹ تا اعتماد تو بر خداوند باشد. امروز تو را تعلیم دادم، ۲۰ آیا امور شریف را برای تو نوشتم؟ شامل بر مشورت معرفت، ۲۱ تا قانون کلام راستی را اعلام نمایم، و توکلام راستی را نزد فرستندگان خود پس ببری؟ ۲۲ فقیر را از آن جهت که دلیل است تاراج منما، و مسکین را در دربار، ستم مرسان، ۲۳ زیرا خداوند دعوی ایشان را فیصل خواهد نمود، و جان تاراج کنندگان ایشان را به تاراج خواهد داد. ۲۴ با مرد تندخو معاشرت مکن، و با شخص کج خلق همراه مباح، ۲۵ مبدا راههای او را آموخته شوی و جان خود را در دام گرفتار سازی. ۲۶ از جمله آنانی که دست می دهند مباح و نه از آنانی که برای قرضها ضامن می شوند. ۲۷ اگر چیزی نداری که ادا نمایی پس چرابستر تو را از زیرت بردارد. ۲۸ حد قدیمی را که پدرانت قرار داده اند منتقل مساز. ۲۹ آیا مردی را که در شغل خویش ماهر باشدی بینی؟ او در حضور پادشاهان خواهد ایستاد، پیش پست فطرتان نخواهد ایستاد.

۲۳ چون با حاکم به غذا خوردن نشینی، در آنچه پیش روی تو است تامل نما. ۲ و اگر مرد اکول هستی کارد بر گلوی خود بگذار. ۳ به خوراکیهای لطیف او حریص مباح، زیرا که غذای فریبنده است. ۴ برای دولتمند شدن خود را زحمت مرسان واز عقل خود باز ایست. ۵ آیا چشمان خود را بر آن خواهی دوخت که نیست می باشد؟ زیرا که دولت البته برای خودبالمها می سازد، و مثل عقاب در آسمان می پرد. ۶ نان مرد تنگ نظر را مخور، و به جهت خوراکیهای لطیف او حریص مباح. ۷ زیرا چنانکه در دل خود فکر می کند خود او همچنان است. تو را می گوید: بخور و بنوش، اما دلش با تو نیست. ۸ لقمه ای را که خورده ای قی خواهی کرد، و سخنان شیرین خود را بر باد خواهی داد. ۹ به گوش احمق سخن مگو، زیرا حکمت کلامت را خوار خواهد شمرد. ۱۰ حد قدیم را منتقل مساز، و به مزرعه یتیمان داخل مشو، ۱۱ زیرا که ولی ایشان زورور است، و با تو

که برای موت برده شوند خلاص کن، و از رهانیدن آنانی که برای قتل مهیاند کوتاهی ننما. ۱۲ اگر گویی که این را ندانستیم، آیا آزمایشده دلها نمی فهمد؟ و حافظ جان تو نمی داند؟ و به هرکس برحسب اعمالش مکافات نخواهد داد؟ ۱۳ ای پسر من غسل را بخور زیرا که خوب است، و شان غسل را چونکه به کامت شیرین است. ۱۴ همچنین حکمت را برای جان خود بیاموز، اگر آن را بیایی آنگاه اجرت خواهد بود، و امید تو منقطع نخواهد شد. ۱۵ ای شیر بر برای منزل مرد عادل در کمین مباح، و آرامگاه او را خراب مکن، ۱۶ زیرا مرد عادل اگرچه هفت مرتبه بیفتد خواهد برخاست، اما شیران در بلا خواهند افتاد. ۱۷ چون دشمن بیفتد شادی مکن، و چون بلغرد دلت وجد ننماید، ۱۸ مبادا خداوند این را ببیند و در نظرش ناپسند آید، و غضب خود را از او برگرداند. ۱۹ خویشتر را به سبب بدکاران رنجیده مساز، و بر شیران حسد مبر، ۲۰ زیرا که به جهت بدکاران اجر نخواهد بود، و چراغ شیران خاموش خواهد گردید. ۲۱ ای پسر من از خداوند و پادشاه بترس، و بامفسدان معاشرت ننما، ۲۲ زیرا که مصیبت ایشان ناگهان خواهد برخاست، و عاقبت سالهای ایشان را کیست که بدانند؟ ۲۳ اینها نیز از (سخنان) حکیمان است طرفداری در داوری نیکو نیست. ۲۴ کسی که به شیر برگوید تو عادل هستی، امتها او را لعنت خواهند کرد و طوایف از او نفرت خواهند نمود. ۲۵ اما برای آنانی که او را توبیخ نمایند شادمانی خواهد بود، و برکت نیکو به ایشان خواهد رسید. ۲۶ آنکه به کلام راست جواب گوید لبها رامی بوسد. ۲۷ کار خود را در خارج آراسته کن، و آن را در ملک مهیا ساز، و بعد از آن خانه خویش را بنا نما. ۲۸ بر همسایه خود بی جهت شهادت مده، و بالهای خود فریب مده، ۲۹ و مگو به طوری که او به من عمل کرد من نیز با وی عمل خواهم نمود، و مرد را برحسب اعمالش پاداش خواهم داد. ۳۰ از مزرعه مرد کاهل، و از تاکستان شخص ناقص العقل گذشتم. ۳۱ و اینک بر تمامی آن خاها می روید، و خس تمامی روی آن را می پوشانید، و دیوار سنگیش خراب شده بود، ۳۲ پس من نگریده متفکر شدم، ملاحظه کردم و ادب آموختم. ۳۳ اندکی خفت و اندکی خواب، و اندکی بر هم نهادن دستها به جهت خواب. ۳۴ پس فقر تو مثل راهزن بر تو خواهد آمد، و نیازمندی تو مانند مرد مسلح.

**۲۵** اینها نیز از امثال سلیمان است که مردان حرقیا، پادشاه یهودا آنها را نقل نمودند. ۲ مخفی داشتن امر جلال خدا است، و تفحص نمودن امر جلال پادشاهان است. ۳ آسمان را در بلندی و زمین را در عمقش، و دل پادشاهان را تفتیش نتوان نمود. ۴ درد را از نقره دور کن، تا ظرفی برای زرگریرون آید. ۵ شیران را از حضور پادشاه دور کن، تا کرسی او در عدالت پایدار بماند. ۶ در حضور پادشاه خویشتر را برمیفرز، و در جای بزرگان مایست، ۷ زیرا بهتر است تو را گفته شود که اینجا بالابیا، از آنکه به حضور سروری که چشمانت او رادیده است تو را پایین برند. ۸ برای نزاع به تعجیل بیرون مرو، مبادا درآرخش چون همسایه ات تو را خجل سازد، ندانی که چه باید کرد. ۹ دعوی خود را با همسایه ات بکن، اما

**۲۶** چنانکه برف در تابستان و باران در حصاد، همچنین حرمت برای احمق شایسته نیست. ۲ لعنت، بی سبب نمی آید، چنانکه گنجشک در طیران و پرستوک در پریدن. ۳ شلاق به جهت اسب و لگام برای الاغ، و چوب از برای پشت احمقان است. ۴ احمق را موافق حماقتش جواب مده، مباداتو نیز مانند او بشوی. ۵ احمق را موافق حماقتش جواب بده، مبادا خویشتر را حکیم بشمارد. ۶ هرکه پیغامی به دست احمق بفرستد، پایهای خود را می برد و ضرر خود را می نوشد. ۷ ساقهای شخص لنگ بی تمکین است، و مثلی که از دهان احمق برآید همچنان است. ۸ هرکه احمق را حرمت کند، مثل کیسه جواهر در توده سنگها است. ۹ مثلی که از دهان احمق برآید، مثل خاری است که در دست شخص مست رفته باشد. ۱۰ تیرانداز همه را مجروح می کند، همچنان است هرکه احمق را به مزد گیرد و خطاکاران را اجیر نماید. ۱۱ چنانکه سنگ به قی خود برمی گردد، همچنان احمق حماقت خود را تکرار می کند. ۱۲ آیا شخصی را می بینی که در نظر خود حکیم است، امید داشتن بر احمق از امید بر او بیشتر است. ۱۳ کاهل می گوید که شیر در راه است، و اسددر میان کوچهها است. ۱۴ چنانکه در بر پاشه اش می گردد، همچنان کاهل بر بستر خویش. ۱۵ کاهل دست خود را در قاب فرو می برد و از برآوردن آن به دهانش خسته می شود. ۱۶ کاهل در نظر خود حکیمتر است از هفت مرد

که جواب عاقلانه می‌دهند. ۱۷ کسی که برود و در نزاعی که به او تعلق ندارد متعرض شود، مثل کسی است که گوشه‌های سگ را بگیرد. ۱۸ آدم دیوانه‌ای که مشعلها و تیرها و موت رامی اندازد، ۱۹ مثل کسی است که همسایه خود را فریب دهد، و می‌گوید آیا شوخی نمی‌کردم؟ ۲۰ از نبودن هیزم آتش خاموش می‌شود، و از نبودن نم‌مانزعه ساکت می‌گردد. ۲۱ زغال برای اخگرها و هیزم برای آتش است، و مرد فتنه انگیز به جهت برانگیختن نزاع. ۲۲ سخنان نم‌مان مثل خوراک لذیذ است، که به عمقهای دل فرو می‌رود. ۲۳ لبهای پرمحبت با دل شیر، مثل نقره‌ای پردرد است که بر ظرف سفالین اندوده شود. ۲۴ هرکه بغض دارد با لبهای خود نیرنگ می‌نماید، و در دل خود فریب را ذخیره می‌کند. ۲۵ هنگامی که سخن نیکو گوید، او را باور مکن زیرا که در قلبش هفت چیز مکروه است. ۲۶ هرچند بغض او به حيله مخفی شود، اما بخائت او در میان جماعت ظاهر خواهد گشت. ۲۷ هرکه حفره‌ای بکند در آن خواهد افتاد، و هرکه سنگی بغلطاند بر او خواهد برگشت. ۲۸ زبان دروغگو از مجروح شدگان خود نفرت دارد، و دهان چاپلوس هلاکت را ایجاد می‌کند.

## ۲۸ تعاقب کننده‌ای نیست، اما عادلان مثل شیر شجاعند. ۲ از

معصیت اهل زمین حاکمانش بسیاری شوند، اما مرد فهیم و دانا استقامت برقرار خواهد ماند. ۳ مرد رئیس که بر مسکینان ظلم می‌کند مثل باران است که سیلان کرده، خوراک باقی نگذارد. ۴ هرکه شریعت را ترک می‌کند شیران رامی ستاید، اما هرکه شریعت را نگاه دارد از ایشان نفرت دارد. ۵ مردمان شیر انصاف را درک نمی‌نمایند، اما طالپان خداوند همه چیز را می‌فهمند. ۶ فقیری که در کاملیت خود سلوک نماید بهتر است از کج رونده دو راه اگرچه دولت‌مند باشد. ۷ هرکه شریعت را نگاه دارد پسری حکیم است، اما مصاحب مسرفان، پدر خویش را رسوا می‌سازد. ۸ هرکه مال خود را به ربا و سود بیفزاید، آن را برای کسی که بر فقیران ترحم نماید، جمع می‌نماید. ۹ هرکه گوش خود را از شنیدن شریعت برگرداند، دعای او هم مکروه می‌شود. ۱۰ هرکه راستان را به راه بد گمراه کند به حفره خود خواهد افتاد، اما صالحان نصیب نیکوخواهند یافت. ۱۱ مرد دولت‌مند در نظر خود حکیم است، اما فقیر خردمند او را تفتیش خواهد نمود. ۱۲ چون عادلان شادمان شوند فخر عظیم است، اما چون شیران برافراشته شوند مردمان خود را مخفی می‌سازند. ۱۳ هرکه گناه خود را بپوشاند برخورداری نخواهد شد، اما هرکه آن را اعتراف کند و ترک نماید رحمت خواهد یافت. ۱۴ خوشابحال کسی که دائم می‌ترسد، اما هرکه دل خود را سخت سازد به بلا گرفتار خواهد شد. ۱۵ حاکم شیر بر قوم مسکین، مثل شیر غرنده و خرس گردنده است. ۱۶ حاکم ناقص العقل بسیار ظلم می‌کند، اما هرکه از رشوه نفرت کند عمر خود را دراز خواهد ساخت. ۱۷

## ۲۷ درباره فردا فخر ننما، زیرا نمی‌دانی که روز چه خواهد زاید. ۲

دیگری تو را بستاند و نه دهان خودت، غریبی و نه لبهای تو. ۳ سنگ سنگین است و ریگ ثقیل، اما خشم احمق از هر دوی آنها سنگینتر است. ۴ غضب ستم کیش است و خشم سیل، اما کسبت که در برابر حسد تواند ایستاد. ۵ تنبیه آشکار از محبت پنهان بهتر است. ۶ جراحات دوست وفادار است، اما بوسه‌های دشمن افراط است. ۷ شکم سیر از شان غسل کراهت دارد، اما برای شکم گرسنه هر تلخی شیرین است. ۸ کسی که از مکان خود آواره بشود، مثل گنجشکی است که از آشیانه‌اش آواره گردد. ۹ روغن و عطر دل را شاد می‌کند، همچنان حلالت دوست از مشورت دل. ۱۰ دوست خود و دوست پدرت را ترک ننما، و در روز مصیبت خود به خانه برادرت داخل مشو، زیرا که همسایه نزدیک از برادر دور بهتر است. ۱۱ ای پسر من حکمت بیاموز و دل مرا شاد کن، تا ملامت کنندگان خود را مجاب سازم. ۱۲ مرد زیرک، بلا را می‌بیند و خویشتر را مخفی می‌سازد، اما جاهلان می‌گذرند و در عقوبت گرفتار می‌شوند. ۱۳ جامه آن کس را بگیر که به جهت غریب ضامن است، و او را به رهن بگیر که ضامن بیگانگان است. ۱۴ کسی که صبح زود برخاسته، دوست خود را به آواز بلند برکت دهد، از برایش لعنت محسوب می‌شود. ۱۵ چکیدن دائمی آب در روز باران، و زن ستیزه‌جو مشابهند. ۱۶ هرکه او را بازدارد مثل کسی است که باد را نگاه دارد، یا روغن را که در دست راست خود گرفته باشد. ۱۷ آهن، آهن را تیز می‌کند، همچنین مرد روی دوست خود را تیز می‌سازد. ۱۸ هرکه درخت انجیر را نگاه دارد میوه‌اش را خواهد خورد، و هرکه آقای خود را ملازمت نماید محترم خواهد شد، ۱۹ چنانکه در آب صورت به صورت است، همچنان دل انسان به انسان. ۲۰ هاویه و ابلهون سیر نمی‌شوند، همچنان چشمان انسان سیر نخواهند شد. (Sheol) (h7585) ۲۱ بوته برای نقره و کوره به جهت طلاست، همچنان انسان از

۳۰ کلمات و پیغام آکور بن یاقه. وحی آن مرد به ایثیل یعنی به ایثیل و اکال. ۲ یقین من از هر آدمی وحشی تر هستم، و فهم انسان را ندارم. ۳ من حکمت را نیاموخته‌ام و معرفت قدوس را ندانسته‌ام. ۴ کیست که به آسمان صعود نمود و از آنجا نزول کرد؟ کیست که باد در مشت خود جمع نمود؟ و کیست که آب را در جامه بند نمود؟ کیست که تمامی اقصای زمین را استوار ساخت؟ نام او چیست و پسر او چه اسم دارد؟ بگو اگر اطلاع داری. ۵ تمامی کلمات خدا مصفی است. او به جهت متوکلان خود سیر است. ۶ به سخنان او چیزی میفزاید، مبادا تو را توبیخ نماید و تکذیب شوی. ۷ دو چیز از تو درخواست نمودم، آنها را قبل از آنکه بمیرم از من بازمدار: ۸ بطالت و دروغ را از من دور کن، مرا نه فقر ده و نه دولت. به خوراکی که نصیب من باشد مرا بربرور، ۹ مبادا سیر شده، تو را انکار نمایم و بگویم که خداوند کیست. و مبادا فقیر شده، دزدی نمایم، واسم خدای خود را به باطل برم. ۱۰ بنده را نزد آقایش متهم مساز، مبادا تو را لعنت کند و مجرم شوی. ۱۱ گروهی می‌باشند که پدر خود را لعنت می‌نمایند، و مادر خویش را برکت نمی‌دهند. ۱۲ گروهی می‌باشند که در نظر خود پاک‌اند، اما از نجاست خود غسل نیافته‌اند. ۱۳ گروهی می‌باشند که چشمانشان چه قدر بلند است، و مؤگانشان چه قدر برافراشته. ۱۴ گروهی می‌باشند که دندانهایشان شمشیرها است، و دندانهای آسیای ایشان کاردهاتا فقیران را از روی زمین و مسکینان را از میان مردمان بخورند. ۱۵ زالو را دو دختر است که بده بده می‌گویند. سه چیز است که سیر نمی‌شود، بلکه چهار چیزه نمی‌گوید که کافی است: ۱۶ هاویه و رحم نازاد، و زمینی که از آب سیر نمی‌شود، و آتش که نمی‌گوید که کافی است. (Sheol h7585) ۱۷ چشمی که پدر را استهزا می‌کند و اطاعت مادر را خوار می‌شمارد، غرابهای وادی آن را خواهند کند و بچه‌های عقاب آن را خواهند خورد. ۱۸ سه چیز است که برای من زیاده عجیب است، بلکه چهار چیز که آنها را نتوانم فهمید: ۱۹ طریق عقاب در هوا و طریق مار بر صخره، و راه کشتی در میان دریا و راه مرد با دختر بارکوه. ۲۰ همچنان است طریق زن زانیه، می‌خورد و دهان خود را پاک می‌کند و می‌گوید گناه نکردم. ۲۱ به سبب سه چیز زمین متزلزل می‌شود، و به سبب چهار که آنها را تحمل نتواند کرد: ۲۲ به سبب غلامی که سلطنت می‌کند، و احمقی که از غذا سیر شده باشد، ۲۳ به سبب زن مکروهه چون منکوحه شود، و کنیز وقتی که وارث خاتون خود گردد. ۲۴ چهار چیز است که در زمین بسیار کوچک است، لیکن بسیار حکیم می‌باشد: ۲۵ مورچه‌ها طایفه بی‌قوتند، لیکن خوراک خود را در تابستان ذخیره می‌کنند. ۲۶ ونکها طایفه ناتوانند، اما خانه‌های خود را در صخره می‌گذارند. ۲۷ ملخها را پادشاهی نیست، اما جمیع آنها دسته دسته بیرون می‌روند. ۲۸ چلباسه‌ها به دستهای خود می‌گیرند و در قصرهای پادشاهان می‌باشند. ۲۹ سه چیز است که خوش خرام است، بلکه چهار چیز که خوش قدم می‌باشد: ۳۰ شیر که در میان حیوانات تواناتر است، و از هیچکدام روگردان نیست. ۳۱ تازی و بز نر، و پادشاه که با او مقاومت نتوان کرد. ۳۲ اگر از روی حماقت خویش را برافراشته‌ای

بر دل خود توکل نماید احمق می‌باشد، اما کسی که به حکمت سلوک نماید نجات خواهد یافت. ۲۷ هر که به فقرا بذل نماید محتاج نخواهد شد، اما آنکه چشمان خود را بپوشاند لعنت بسیار خواهد یافت. ۲۸ وقتی که شیریان برافراشته شوند مردم خویشتر را پنهان می‌کنند، اما چون ایشان هلاک شوند عادلان افزوده خواهند شد.

۲۹ کسی که بعد از تنبیه بسیار گردنکشی می‌کند، ناگهان منکسر خواهد شد و علاجی نخواهد بود. ۲ چون عادلان افزوده گردند قوم شادی می‌کنند، اما چون شیریان تسلط یابند مردم ناله می‌نمایند. ۳ کسی که حکمت را دوست دارد پدر خویش را مسرور می‌سازد، اما کسی که با فاحشه‌ها معاشرت کند اموال را تلف می‌نماید. ۴ پادشاه ولایت را به انصاف پایدار می‌کند، اما مرد رشوه خوار آن را ویران می‌سازد. ۵ شخصی که همسایه خود را چاپلوسی می‌کند دام برای پایبایش می‌گستراند. ۶ در معصیت مرد شیر دمی است، اما عادل ترنم و شادی خواهد نمود. ۷ مرد عادل دعوی فقیر را درک می‌کند، اما شیر برای دانستن آن فهم ندارد. ۸ استهزاکنندگان شهر را به آشوب می‌آورند، اما حکیمان خشم را فرومی‌نشانند. ۹ اگر مرد حکیم با احمق دعوی دارد، خواه غضبناک شود خواه بخندد او را راحت نخواهد بود. ۱۰ مردان خون ریز از مرد کامل نفرت دارند، اما راستان سلامتی جان او را طالبند. ۱۱ احمق تمامی خشم خود را ظاهر می‌سازد، اما مرد حکیم به تاخیر آن را فرومی‌نشانند. ۱۲ حاکمی که به سخنان دروغ گوش گیرد، جمیع خادمانش شیر خواهند شد. ۱۳ فقیر و ظالم با هم جمع خواهند شد، و خداوند چشمان هر دوی ایشان را روشن خواهد ساخت. ۱۴ پادشاهی که مسکینان را به راستی داوری نماید، کرسی وی تا به ابد پایدار خواهد ماند. ۱۵ چوب و تنبیه، حکمت می‌بخشد، اما پسری که بی‌لگام باشد، مادر خود را خجل خواهد ساخت. ۱۶ چون شیریان افزوده شوند تقصیر زیاده می‌گردد، اما عادلان، افتادن ایشان را خواهند دید. ۱۷ پسر خود را تادیب نما که تو را راحت خواهد رسانید، و به‌جان تو لذات خواهد بخشید. ۱۸ جایی که رویا نیست قوم گردنکش می‌شوند، اما خوشبحال کسی که شریعت را نگاه می‌دارد. ۱۹ خادم، محض سخن متنبه نمی‌شود، زیرا اگرچه بفهمد اجابت نمی‌نماید. ۲۰ آیا کسی را می‌بینی که در سخن گفتن عجول است، امید بر احمق زیاده است از امید بر او. ۲۱ هر که خادم خود را از طفولیت به نازمی پرورد، آخر پسر او خواهد شد. ۲۲ مرد تندخو نزاع برمی‌انگیزاند، و شخص کج خلق در تقصیر می‌افزاید. ۲۳ تکبر شخص او را پست می‌کند، اما مرد حلیم دل، به جلال خواهد رسید. ۲۴ هر که با دزد معاشرت کند خویشش را دشمن دارد، زیرا که لعنت می‌شود و اعتراف نمی‌نماید. ۲۵ ترس از انسان دام می‌گستراند، اما هر که برخداوند توکل نماید سرفراز خواهد شد. ۲۶ بسیاری لطف حاکم را می‌طلبند، اما داوری انسان از جانب خداوند است. ۲۷ مرد ظالم نزد عادلان مکروه است، و هر که در طریق، مستقیم است نزد شیریان مکروه می‌باشد.

و اگر بد اندیشیده‌ای، پس دست بردهان خود بگذار، ۳۳ زیرا چنانکه از فشردن شیر، پنیر بیرون می‌آید، و از فشردن بینی، خون بیرون می‌آید، همچنان از فشردن غضب نزاع بیرون می‌آید.

۳۱ کلام لموتیل پادشاه، بیغامی که مادرش به او تعلیم داد. ۲ چه گویم‌ای پسر من، چه گویم‌ای پسر رحم من! و چه گویم‌ای پسر نذرهای من! ۳ قوت خود را به زنان مده، و نه طریقه‌های خویش را به آنچه باعث هلاکت پادشاهان است. ۴ پادشاهان را نمی‌شایدای لموتیل، پادشاهان را نمی‌شاید که شراب بنوشند، و نه امیران را که مسکرات را بخوانند. ۵ مبدا بنوشند و فریاض را فراموش کنند، وداوری جمیع ذلیلان را منحرف سازند. ۶ مسکرات را به آنانی که مشرف به هلاکتندیده. و شراب را به تلخ جانان، ۷ تا بنوشند و فقر خود را فراموش کنند، ومشقت خویش را دیگر بیاد نیاورند. ۸ دهان خود را برای گنگان باز کن، و برای دادرسی جمیع بیچارگان. ۹ دهان خود را باز کرده، به انصاف داوری نما، و فقیر و مسکین را دادرسی فرما. ۱۰ زن صالحه را کیست که پیدا تواند کرد؟ قیمت او از لعلها گرانتر است. ۱۱ دل شوهرش بر او اعتماد دارد، و محتاج منفعت نخواهد بود. ۱۲ برایش تمامی روزهای عمر خود، خوبی خواهد کرد و نه بدی. ۱۳ پشم و کتان را می‌جوید. و به‌دستهای خودبا رغبت کار می‌کند. ۱۴ او مثل کشتیهای تجار است، که خوراک خود را از دور می‌آورد. ۱۵ وقتی که هنوز شب است برمی‌خیزد، و به اهل‌خانه‌اش خوراک و به کنیزانش حصه ایشان را می‌دهد. ۱۶ درباره مزرعه فکر کرده، آن را می‌خرد، و ازکسب دستهای خود تاکستان غرس می‌نماید. ۱۷ کمر خود را با قوت می‌بندد، و بازوهای خویش را قوی می‌سازد. ۱۸ تجارت خود را می‌بیند که نیکو است، وچراغش در شب خاموش نمی‌شود. ۱۹ دستهای خود را به دوک دراز می‌کند، وانگشتهایش چرخ را می‌گیرد. ۲۰ کفهای خود را برای فقیران مبسوطمی‌سازد، و دستهای خویش را برای مسکینان دراز می‌نماید. ۲۱ به جهت اهل‌خانه‌اش از برف نمی‌ترسد، زیرا که جمیع اهل‌خانه او به اطلس ملبس هستند. ۲۲ برای خود اسبابهای زینت می‌سازد. لباسش از کتان نازک و ارغوان می‌باشد. ۲۳ شوهرش در دربارها معروف می‌باشد، و در میان مشایخ ولایت می‌نشیند. ۲۴ جامه‌های کتان ساخته آنها را می‌فروشد، وکمربندها به تاجران می‌دهد. ۲۵ قوت و عزت، لباس او است، و درباره وقت آینده می‌خندد. ۲۶ دهان خود را به حکمت می‌گشاید، و تعلیم محبت‌آمیز بر زبان وی است. ۲۷ به رفتار اهل‌خانه خود متوجه می‌شود، وخوراک کاهلی نمی‌خورد. ۲۸ پسرانش برخاسته، او را خوشحال می‌گویند، و شوهرش نیز او را می‌ستاید. ۲۹ دختران بسیار اعمال صالحه نمودند، اما تویر جمیع ایشان برتری داری. ۳۰ جمال، فریبنده و زیبایی، باطل است، اما زنی که از خداوند می‌ترسد ممدوح خواهدشد. ۳۱ وی را از ثمره دستهایش بدهید و اعمالش او را نزد دروازه‌ها بستاید.



من دراورشلیم بودند اموال از رمه و گله بود. ۸ نقره و طلا و اموال خاصه پادشاهان و کشورها نیز برای خود جمع کردم؛ و مغنیان و مغنیات و لذات بنی آدم یعنی بانو و بانوان به جهت خود گرفتم. ۹ پس بزرگ شدم و بر تمامی کسانی که قبل از من در اورشلیم بودند برتری یافتم و حکمتم نیز با من برقرار ماند، ۱۰ و هرچه چشمانم آرزو می کرد از آنها دریغ نداشتم، و دل خود را از هیچ خوشی باز نداشتم زیرا دلم در هر محنت من شادی می نمود و نصیب من از تمامی مشقتم همین بود. ۱۱ پس به تمامی کارهایی که دستهایم کرده بود و به مشقتی که در عمل نمودن کشیده بودم نگرستم؛ و اینک تمامی آن بطالت و دربی باد زحمت کشیدن بود و در زیر آفتاب هیچ منفعت نبود. ۱۲ پس توجه نمودم تا حکمت و حماقت وجهالت را ملاحظه نمایم؛ زیرا کسی که بعد از پادشاه بیاید چه خواهد کرد؟ مگر نه آنچه قبل از آن کرده شده بود؟ ۱۳ و دیدم که برتری حکمت بر حماقت مثل برتری نور بر ظلمت است. ۱۴ چشمان مرد حکیم در سر وی است اما احمق در تاریکی راه می رود. با وجود آن دریافت کردم که بهر دو ایشان یک واقعه خواهد رسید. ۱۵ پس در دل خود تفکر کردم که چون آنچه به احمق واقع می شود، به من نیز واقع خواهد گردید، پس من چرا بسیار حکیم بشوم؟ و در دل خود گفتم: این نیز بطالت است، ۱۶ زیرا که هیچ ذکری از مردحکیم و مرد احمق تا به ابد نخواهد بود. چونکه در ایام آینده همه چیز بالتمام فراموش خواهد شد. و مرد حکیم چگونه می میرد آیا نه مثل احمق؟ ۱۷ لہذا من از حیات نفرت داشتم زیرا اعمالی که زیر آفتاب کرده می شود، در نظر من ناپسند آمد چونکه تمام بطالت و دربی باد زحمت کشیدن است. ۱۸ پس تمامی مشقت خود را که زیر آسمان کشیده بودم مکروه داشتم از اینجهت که باید آن را به کسی که بعد از من بیاید واگذارم. ۱۹ و کیست بداند که او حکیم یا احمق خواهد بود، و معجزا بر تمامی مشقتی که من کشیدم و برحکمتی که زیر آفتاب ظاهر ساختم، او تسلط خواهد یافت. این نیز بطالت است. ۲۰ پس برگشته، دل خویش را از تمامی مشقتی که زیر آفتاب کشیده بودم مایوس ساختم. ۲۱ زیرا مردی هست که محنت او با حکمت و معرفت و کامیابی است و آن را نصیب شخصی خواهد ساخت که در آن زحمت نکشیده باشد. این نیز بطالت و بلای عظیم است. ۲۲ زیرا انسان را از تمامی مشقت و رنج دل خود که زیر آفتاب کشیده باشد چه حاصل می شود؟ ۲۳ زیرا تمامی روزهایش حزن و مشقتش غم است، بلکه شبانگاه نیز دلش آرامی ندارد. این هم بطالت است. ۲۴ برای انسان نیکو نیست که بخورد و بنوشد و جان خود را از مشقتش خوش سازد. این را نیز من دیدم که از جانب خدا است. ۲۵ زیرا کیست که بتواند بدون او بخورد یا تمتع برد؟ ۲۶ زیرا به کسی که در نظر او نیکو است، حکمت و معرفت و خوشی را می بخشد؛ اما به خطاکار مشقت اندوختن و ذخیره نمودن را می دهد تا آن را به کسی که در نظر خدا پسندیده است بدهد. این نیز بطالت و دربی باد زحمت کشیدن است.

۳ برای هر چیز زمانی است و هر مطلبی رازیر آسمان وقتی است. ۲ وقتی برای ولادت و وقتی برای موت. وقتی برای غرس نمودن و وقتی برای

۱ کلام جامعه بن داود که در اورشلیم پادشاه بود: ۲ باطل اباطیل، جامعه می گوید، باطل اباطیل، همه چیز باطل است. ۳ انسان را از تمامی مشقتش که زیر آسمان می کشد چه منفعت است؟ ۴ یک طبقه می روند و طبقه دیگری آیند و زمین تا به ابد پایدار می ماند. ۵ آفتاب طلوع می کند و آفتاب غروب می کند و به جایی که از آن طلوع نمود می شتابد. ۶ بادبطرف جنوب می رود و بطرف شمال دور می زند؛ دوزخان دوزخان می رود و باد به مدارهای خود برمی گردد. ۷ جمیع نهرها به دریا جاری می شود اما دریا پر نمی گردد؛ به مکانی که نهرها از آن جاری شد به همان جا باز برمی گردد. ۸ همه چیزها پر از خستگی است که انسان آن را بیان نتواند کرد. چشم از دیدن سیر نمی شود و گوش از شنیدن مملو نمی گردد. ۹ آنچه بوده است همان است که خواهد بود، و آنچه شده است همان است که خواهد شد و زیر آفتاب هیچ چیز تازه نیست. ۱۰ آیا چیزی هست که دربارهاش گفته شود: ببین این تازه است. در دهرهایی که قبل از ما بود آن چیز قدیم بود. ۱۱ ذکری از پیشینیان نیست، و از آیندگان نیز که خواهند آمد، زندانی است که بعد از ایشان خواهند آمد، ذکری نخواهد بود. ۱۲ من که جامعه هستم بر اسرائیل در اورشلیم پادشاه بودم، ۱۳ و دل خود را بر آن نهادم که در هر چیزی که زیر آسمان کرده می شود، با حکمت تفحص و تجسس نمایم. این مشقت سخت است که خدا به بنی آدم داده است که به آن زحمت بکشند. ۱۴ تمامی کارهایی را که زیر آسمان کرده می شود، دیدم که اینک همه آنها بطالت و دربی باد زحمت کشیدن است. ۱۵ کج را راست نتوان کرد و ناقص را بشمار نتوان آورد. ۱۶ در دل خود تفکر نموده، گفتم: اینک من حکمت را به غایت افزودم، بیشتر از همگانی که قبل از من بر اورشلیم بودند؛ و دل من حکمت و معرفت را بسیار دریافت نمود؛ ۱۷ و دل خود را بر دانستن حکمت و دانستن حماقت و جهالت مشغول ساختم. پس فهمیدم که این نیز دربی باد زحمت کشیدن است. ۱۸ زیرا که در کثرت حکمت کثرت غم است و هرکه علم را بیفزاید، حزن رومی افزایش.

۲ من در دل خود گفتم: الان بیا تا تو را به عیش و عشرت بیازمایم؛ پس سعادت مندی را ملاحظه نما. و اینک آن نیز بطالت بود. ۲ درباره خنده گفتم که میجون است و درباره شادمانی که چه می کند. ۳ در دل خود غور کردم که بدن خود را با شراب بیورم، با آنکه دل من مرا به حکمت (ارشاد نماید) و حماقت را بدست آورم تا ببینم که برای بنی آدم چه چیز نیکو است که آن را زیر آسمان در تمامی ایام عمر خود به عمل آورند. ۴ کارهای عظیم برای خود کردم و خانهها برای خود ساختم و تاکستانها به جهت خود غرس نمودم. ۵ باغها و فردوسها به جهت خود ساختم و در آنها هر قسم درخت میوه دار غرس نمودم. ۶ حوضهای آب برای خود ساختم تا درختستانی را که در آن درختان بزرگ می شود، آبیاری نمایم. ۷ غلامان و کنیزان خریدم و خانه زادان داشتم و مرا نیز بیشتر از همه کسانی که قبل از

کندن مغروس. ۳ وقتی برای قتل و وقتی برای شفا. وقتی برای منهدم ساختن و وقتی برای بنا نمودن. ۴ وقتی برای گریه و وقتی برای خنده. وقتی برای ماتم و وقتی برای رقص. ۵ وقتی برای پراکنده ساختن سنگها و وقتی برای جمع ساختن سنگها. وقتی برای در آغوش کشیدن و وقتی برای اجتناب از در آغوش کشیدن. ۶ وقتی برای کسب و وقتی برای خسارت. وقتی برای نگاه داشتن و وقتی برای دورانداختن. ۷ وقتی برای دیدن و وقتی برای دوختن. وقتی برای سکوت و وقتی برای گفتن. ۸ وقتی برای محبت و وقتی برای نفرت. وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح. ۹ پس کارکننده را از زحمتی که می‌کشد چه منفعت است؟ ۱۰ مشقتی را که خدا به بنی آدم داده است تا در آن زحمت کشند، ملاحظه کردم. ۱۱ او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است و نیرابدیت را در دلهای ایشان نهاده، بطوری که انسان کاری را که خدا کرده است، از ابتدا تا انتها دریافت نتواند کرد. ۱۲ پس فهمیدم که برای ایشان چیزی بهتر از این نیست که شادی کنند و در حیات خودبه نیکویی مشغول باشند. ۱۳ و نیز بخشش خداست که هر آدمی بخورد و بنوشد و از تمامی زحمت خود نیکویی بیند. ۱۴ و فهمیدم که هرآنچه خدا می‌کند تا ابدالاباد خواهد ماند، و بر آن چیزی نتوان افزود و از آن چیزی نتوان کاست و خدا آن را به عمل می‌آورد تا از او بترسند. ۱۵ آنچه هست از قدیم بوده است و آنچه خواهد شد قدیم است و آنچه را که گذشته است خدای طلبد. ۱۶ و نیز مکان انصاف را زیر آسمان دیدم که در آنجا ظلم است و مکان عدالت را که در آنجا بی‌انصافی است. ۱۷ و در دل خود گفتم که خدا عادل و ظالم را داور می‌خواهد نمود زیرا که برای هر امر و برای هر عمل در آنجا وقتی است. ۱۸ و درباره امور بنی آدم در دل خود گفتم: این واقع می‌شود تا خدا ایشان را بیازماید و تا خودایشان بفهمند که مثل بهایم می‌باشند. ۱۹ زیرا که وقایع بنی آدم مثل وقایع بهایم است برای ایشان یک واقعه است؛ چنانکه این می‌میرد به همانطور آن نیز می‌میرد و برای همه یک نفس است و انسان بر بهایم برتری ندارد چونکه همه باطل هستند. ۲۰ همه به یکجا می‌روند و همه از خاک هستند و همه به خاک رجوع می‌نمایند. ۲۱ کیست روح انسان را بداند که به بالا صعود می‌کند یا روح بهایم را که پایین بسوی زمین نزول می‌نماید؟ ۲۲ لهذا فهمیدم که برای انسان چیزی بهتر از این نیست که از اعمال خود مسرور شود، چونکه نصیبش همین است. و کیست که او را بازآورد تا آنچه را که بعد از او واقع خواهد شد مشاهده نماید؟

**۵** چون به خانه خدا بروی، پای خود را نگاه دار زیرا تقرب جستن به جهت استماع، از گذرانیدن قربانی های احمقان بهتر است، چونکه ایشان نمی دانند که عمل بد می کنند. ۲ با دهان خود تعجیل نمنا و دلت برای گفتن سخنی به حضور خدا نشتاب زیرا خدا در آسمان است و تو بر زمین هستی پس سخنان کم باشد. ۳ زیراخواب از کثرت مشقت پیدا می شود و آواز احمق از کثرت سخنان. ۴ چون برای خدا نذر نمایی دروفاي آن تاخیر نمنا زیرا که او از احمقان خوشدوست نیست؛ پس به آنچه نذر کردی وفا نما. ۵ بهتر است که نذر نمایی از اینکه نذر نموده، وفا نکنی. ۶ مگذار که دهانت جسد تو را خطاکار سازد و درحضور فرشته مگو که این سهو شده است. چراخدا به سبب قول تو غضبناک شده، عمل دستهایت را باطل سازد؟ ۷ زیرا که این از کثرت خوابها و اباطیل و کثرت سخنان است؛ لیکن تو ازخدا بترس. ۸ اگر ظلم را بر فقیران و برکندن انصاف و عدالت را در کشوری ببینی، از این امر مشوش مباش زیرا آنکه بالاتر از بالا است ملاحظه می کنی و حضرت اعلی فوق ایشان است. ۹ و منفعت زمین برای همه است بلکه مزرعه، پادشاه را نیزخدمت می کند. ۱۰ آنکه نقره را دوست دارد ازنقره سیر نمی شود، و هرکه توانگری را دوست دارد از دخل سیر نمی شود. این نیز بطلالت است. ۱۱ چون نعمت زیاده شود، خورندگانش زیادمی شوند؛ و به جهت مالکش چه منفعت است غیراز آنکه آن را به چشم خود می بیند؟ ۱۲ خواب عمله شیرین است خواه کم و خواه زیاد بخورد، اما سیری مرد دولتمند او رانمی گذارد که بخوابد. ۱۳ بلایی سخت بود که آن را زیر آفتاب دیدم یعنی دولتی که صاحبش آن را برای

کندن مغروس. ۳ وقتی برای قتل و وقتی برای شفا. وقتی برای منهدم ساختن و وقتی برای بنا نمودن. ۴ وقتی برای گریه و وقتی برای خنده. وقتی برای ماتم و وقتی برای رقص. ۵ وقتی برای پراکنده ساختن سنگها و وقتی برای جمع ساختن سنگها. وقتی برای در آغوش کشیدن و وقتی برای اجتناب از در آغوش کشیدن. ۶ وقتی برای کسب و وقتی برای خسارت. وقتی برای نگاه داشتن و وقتی برای دورانداختن. ۷ وقتی برای دیدن و وقتی برای دوختن. وقتی برای سکوت و وقتی برای گفتن. ۸ وقتی برای محبت و وقتی برای نفرت. وقتی برای جنگ و وقتی برای صلح. ۹ پس کارکننده را از زحمتی که می‌کشد چه منفعت است؟ ۱۰ مشقتی را که خدا به بنی آدم داده است تا در آن زحمت کشند، ملاحظه کردم. ۱۱ او هر چیز را در وقتش نیکو ساخته است و نیرابدیت را در دلهای ایشان نهاده، بطوری که انسان کاری را که خدا کرده است، از ابتدا تا انتها دریافت نتواند کرد. ۱۲ پس فهمیدم که برای ایشان چیزی بهتر از این نیست که شادی کنند و در حیات خودبه نیکویی مشغول باشند. ۱۳ و نیز بخشش خداست که هر آدمی بخورد و بنوشد و از تمامی زحمت خود نیکویی بیند. ۱۴ و فهمیدم که هرآنچه خدا می‌کند تا ابدالاباد خواهد ماند، و بر آن چیزی نتوان افزود و از آن چیزی نتوان کاست و خدا آن را به عمل می‌آورد تا از او بترسند. ۱۵ آنچه هست از قدیم بوده است و آنچه خواهد شد قدیم است و آنچه را که گذشته است خدای طلبد. ۱۶ و نیز مکان انصاف را زیر آسمان دیدم که در آنجا ظلم است و مکان عدالت را که در آنجا بی‌انصافی است. ۱۷ و در دل خود گفتم که خدا عادل و ظالم را داور می‌خواهد نمود زیرا که برای هر امر و برای هر عمل در آنجا وقتی است. ۱۸ و درباره امور بنی آدم در دل خود گفتم: این واقع می‌شود تا خدا ایشان را بیازماید و تا خودایشان بفهمند که مثل بهایم می‌باشند. ۱۹ زیرا که وقایع بنی آدم مثل وقایع بهایم است برای ایشان یک واقعه است؛ چنانکه این می‌میرد به همانطور آن نیز می‌میرد و برای همه یک نفس است و انسان بر بهایم برتری ندارد چونکه همه باطل هستند. ۲۰ همه به یکجا می‌روند و همه از خاک هستند و همه به خاک رجوع می‌نمایند. ۲۱ کیست روح انسان را بداند که به بالا صعود می‌کند یا روح بهایم را که پایین بسوی زمین نزول می‌نماید؟ ۲۲ لهذا فهمیدم که برای انسان چیزی بهتر از این نیست که از اعمال خود مسرور شود، چونکه نصیبش همین است. و کیست که او را بازآورد تا آنچه را که بعد از او واقع خواهد شد مشاهده نماید؟

**۴** پس من برگشته، تمامی ظلمهایی را که زیرآفتاب کرده می‌شود، ملاحظه کردم. واینک اشکهای مظلومان و برای ایشان تسلی دهنده‌ای نبود! و زور بطرف جفاکنندگان ایشان بود اما برای ایشان تسلی دهنده‌ای نبود! ۲ و من مردگانی را که قبل از آن مرده بودند، بیشتر از زندگانی که تا بحال زنده‌اند آفرین گفتم. ۳ و کسی را که تا بحال بوجود نیامده است، از هر دو ایشان بهتر دانستم چونکه عمل بد را که زیر آفتاب کرده می‌شود، ندیده است. ۴ و تمامی محنت و هر کامیایی را دیدم که برای انسان باعث حسد از همسایه او می‌باشد. و آن نیز بطلالت و دربی باد

ضرر خود نگاه داشته بود. ۱۴ و آن دولت از حادثه بد ضایع شد و پسری آورد اما چیزی در دست خود نداشت. ۱۵ چنانکه از رحم مادرش بیرون آمد، همچنان برهنه به حالتی که آمد خواهد برگشت و از مشقت خود چیزی نخواهد یافت که به دست خود ببرد. ۱۶ و این نیز بلای سخت است که از هر جهت چنانکه آمد همچنین خواهد رفت؛ و او را چه منفعت خواهد بود از اینکه در پی باد زحمت کشیده است؟ ۱۷ و تمامی ایام خود را در تاریکی می خورد و با بیماری و خشم، بسیار محزون می شود. ۱۸ اینک آنچه من دیدم که خوب و نیکومی باشد، این است که انسان در تمامی ایام عمر خود که خدا آن را به او می بخشد بخورد و بنوشد و از تمامی مشقتی که زیر آسمان می کشد به نیکویی تمتع برد زیرا که نصیب همین است. ۱۹ و نیز هر انسانی که خدا دولت و اموال به او ببخشد و او را قوت عطا فرماید که از آن بخورد و نصیب خود را برداشته، از محنت خود مسرور شود، این بخشش خدا است. ۲۰ زیرا روزهای عمر خود را بسیار به یاد نمی آورد چونکه خدا او را از شادی دلش اجابت فرموده است.

**۶** مصیبتی هست که زیر آفتاب دیدم و آن مردمان سنگین است: ۲ کسی که خدا به او دولت و اموال و عزت دهد، به حدی که هر چه جانش آرزو کند برایش باقی نباشد، اما خدا او را قوت نداده باشد که از آن بخورد بلکه مرد غریبی از آن بخورد. این نیز بظالت و مصیبت سخت است. ۳ اگر کسی صد پسر بیاورد و سالهای بسیار زندگانی نماید، به طوری که ایام سالهایش بسیار باشد اما جانش از نیکویی سیر نشود و برایش جنازه ای برپا نکنند، می گویم که سقط شده از او بهتر است. ۴ زیرا که این به بظالت آمد و به تاریکی رفت و نام او در ظلمت مخفی شد. ۵ و آفتاب را نیز ندید و ندانست. این بیشتر از آن آرامی دارد. ۶ و اگر هزار سال بلکه دو چندان آن زیست کند و نیکویی را نبیند، آیا همه به یکجا نمی روند؟ ۷ تمامی مشقت انسان برای دهانش می باشد؛ و معذبا جان او سیر نمی شود. ۸ زیرا که مرد حکیم را از احمق چه برتری است؟ و برای فقیری که می داند چه طور پیش زندگان سلوک نماید، چه فایده است؟ ۹ رویت چشم از شهوت نفس بهتر است. این نیز بظالت و در پی باد زحمت کشیدن است. ۱۰ هر چه بوده است به اسم خود از زمان قدیم مسمی شده است و دانسته شده است که او آدم است و به آن کسی که از آن تواناتر است منازعه نتواند نمود. ۱۱ چونکه چیزهای بسیار هست که بظالت رامی افزاید. پس انسان را چه فضیلت است؟ ۱۲ زیرا کیست که بداند چه چیز برای زندگانی انسان نیکوست، در مدت ایام حیات باطل وی که آنها را مثل سایه صرف می نماید؟ و کیست که انسان را از آنچه بعد از او زیر آفتاب واقع خواهد شد مخبر سازد؟

**۷** نیک نامی از روغن معطر بهتر است و روزمات از روز ولادت. ۲ رفتن به خانه ماتم از رفتن به خانه ضیافت بهتر است زیرا که این آخرت همه مردمان است و زندگان این را در دل خود می نهند. ۳ حزن از خنده بهتر است زیرا که از غمگینی صورت دل اصلاح می شود. ۴ دل حکیمان در خانه ماتم است و دل احمقان در خانه شادمانی. ۵ شنیدن عتاب

**۸** کیست که مثل مرد حکیم باشد و کیست که تفسیر امر را بفهمد؟ حکمت روی انسان راروشن می سازد و سختی چهره او تبدیل می شود. ۲ من تو را می گویم حکم پادشاه را نگاه دار و این را به سبب سوگند خدا. ۳ شتاب مکن تا از حضور وی بروی و در امر بد جرم منما زیرا که او هر چه می خواهد به عمل می آورد. ۴ جایی که سخن پادشاه است قوت هست و

کیست که به او بگوید چه می‌کنی؟ ۵ هرکه حکم را نگاه دارد هیچ امر بد را نخواهد دید. و دل مرد حکیم وقت و قانون را می‌داند. ۶ زیرا که برای هر مطلب وقتی و قانونی است چونکه شرارت انسان بر وی سنگین است. ۷ زیرا آنچه را که واقع خواهد شد او نمی‌داند؛ و کیست که او را خبر دهد که چگونه خواهد شد؟ ۸ کسی نیست که بر روح تسلط داشته باشد تا روح خود را نگاه دارد و کسی برروز موت تسلط ندارد؛ و در وقت جنگ مرخصی نیست و شرارت صاحبش را نجات نمی‌دهد. ۹ این همه را دیدم و دل خود را بر هر عملی که زیر آفتاب کرده شود مشغول ساختم، وقتی که انسان بر انسان به جهت ضررش حکمرانی می‌کند. ۱۰ و همچنین دیدم که شیران دفن شدند، و آمدند و از مکان مقدس رفتند و در شهری که در آن چنین عمل نمودند فراموش شدند. این نیز بطالت است. ۱۱ چونکه فتوی برعمل بد بزودی مجزا نمی‌شود، از این جهت دل بنی آدم در اندرون ایشان برای بدرکرداری جازم می‌شود. ۱۲ اگرچه گناهکار صد مرتبه شرارت ورزد و عمر دراز کند، معهذای می‌دانم برای آنانی که از خدا بترسند و به حضور وی خائف باشند سعادت‌مندی خواهد بود. ۱۳ اما برای شریسعادت‌مندی نخواهد بود و مثل سایه، عمر دراز نخواهد کرد چونکه از خدا نمی‌ترسد. ۱۴ بطالتی هست که بر روی زمین کرده می‌شود، یعنی عادلان هستند که بر ایشان مثل عمل شیران واقع می‌شود و شیران‌اند که بر ایشان مثل عمل عادلان واقع می‌شود. پس گفتم که این نیز بطالت است. ۱۵ آنگاه شادمانی را مدح کردم زیرا که برای انسان زیر آسمان چیزی بهتر از این نیست که بخورد و بنوشد و شادی نماید و این در تمامی ایام عمرش که خدا در زیر آفتاب به وی دهد درمحتشش با او باقی ماند. ۱۶ چونکه دل خود را بر آن نهادم تا حکمت را بفهمم و تا شغلی را که بر روی زمین کرده شود ببینم (چونکه هستند که شب و روز خواب را به چشمان خود نمی‌بینند)، ۱۷ آنگاه تمامی صنعت خدا را دیدم که انسان، کاری را که زیر آفتاب کرده می‌شود نمی‌تواند درک نماید و هرچند انسان برای تجسس آن زیاد تر تفحص نماید آن را کمتر درک می‌نماید و اگرچه مرد حکیم نیز گمان برد که آن را می‌داند اما آن را درک نخواهد نمود.

۹ زیرا که جمیع این مطالب را در دل خود نهادم و این همه را غور نمودم که عادلان و حکیمان و اعمال ایشان در دست خداست. خواه محبت و خواه نفرت، انسان آن را نمی‌فهمد. همه چیز پیش روی ایشان است. ۲ همه چیز برای همه کس مساوی است. برای عادلان و شیران یک واقعه است؛ برای خوبان و طاهران و نجسان؛ برای آنکه ذبح می‌کند و برای آنکه ذبح نمی‌کند واقعه یکی است. چنانکه نیکانند همچنان گناهکارانند؛ و آنکه قسم می‌خورد و آنکه از قسم خوردن می‌ترسد مساوی‌اند. ۳ در تمامی اعمالی که زیر آفتاب کرده می‌شود، از همه بدتر این است که یک واقعه بر همه می‌شود و اینکه دل بنی آدم از شرارت پراست و مادامی که زنده هستند، دیوانگی در دل ایشان است و بعد از آن به مردگان می‌پیوندند. ۴ زیرا برای آنکه با تمامی زندگان می‌پیوندند، امید هست چونکه سگ زنده از شیر مرده بهتر است. ۵ زانرو که زندگان می‌دانند که باید بمیرند،

۱۰ فاسد می‌سازد، و اندک حماقتی از حکمت و عزت سنگینتر است. ۲ دل مرد حکیم بطرف راستش مایل است و دل احمق بطرف چپش. ۳ و نیز چون احمق به راه می‌رود، عقلش ناقص می‌شود و به هر کس می‌گوید که احمق هستم. ۴ اگر خشم پادشاه بر تو انگیزخته شود، مکان خود را ترک منما زیرا که تسلیم، خطایای عظیم را می‌نشانند. ۵ بدی‌ای هست که زیر آفتاب دیدم مثل سهوی که از جانب سلطان صادر شود. ۶ جهالت بر مکان های بلند برافراشته می‌شود و دولت‌مندان در مکان اسفل می‌نشینند. ۷ غلامان را بر اسبان دیدم و امیران را مثل غلامان بر زمین روان. ۸ آنکه جاه می‌کند در آن می‌افتد و آنکه دیوار را می‌شکافد، مار وی را می‌گردد. ۹ آنکه سنگها رامی‌کند، از آنها مجروح می‌شود و آنکه درختان رامی‌برد از آنها در خطر می‌افتد. ۱۰ اگر آهن کند باشد و دمش را تیز نکنند باید قوت زیاد بکار آورد، اما حکمت به جهت کامیابی مفید است. ۱۱ اگر مار پیش از آنکه افسون کنند بگردد پس افسونگر چه فایده دارد؟ ۱۲ سخنان دهان حکیم فیض بخش است، اما لبهای احمق

خودش را می‌بلعد. ۱۳ ابتدای سخنان دهانش حماقت است و انتهای گفتارش دیوانگی مودی می‌باشد. ۱۴ احق سخنان بسیاری گوید، اما انسان آنچه را که واقع خواهد شد نمی‌داند و کیست که او را از آنچه بعد از وی واقع خواهد شد مخبر سازد؟ ۱۵ محنت احمقان ایشان را خسته می‌سازد چونکه نمی‌داند چگونه به شهر باید رفت. ۱۶ وای بر توای زمین وقتی که پادشاه تو طفل است و سرورانت صبحگاهان می‌خورند. ۱۷ خوشابحال توای زمین هنگامی که پادشاه تو پسر نجبا است و سرورانت در وقتش برای تقویت می‌خورند و نه برای مستی. ۱۸ از کاهلی سقف خراب می‌شود و از سستی دستها، خانه آب پس می‌دهد. ۱۹ بزم به جهت لهو و لعب می‌کنند و شراب زندگانی را شادمان می‌سازد، اما نقره همه‌چیز رامها می‌کند. ۲۰ پادشاه را در فکر خود نیز نفرین مکن دولتمند را در اطاق خوابگاه خویش لعنت نمازیرا که مرغ هوا آواز تو را خواهد برد و بالدار، امر را شایع خواهد ساخت.

کارمخفی خواه نیکو و خواه بد باشد، به محاکمه خواهد آورد.

۱۱ نان خود را بروی آنها بینداز، زیرا که بعد از روزهای بسیار آن را خواهی یافت. ۲ نصیبی به هفت نفر بلکه به هشت نفر ببخش زیرا که نمی‌دانی چه بلا بر زمین واقع خواهد شد. ۳ اگر ابرها پر از باران شود، آن را بر زمین می‌باراند و اگر درخت بسوی جنوب یا بسوی شمال بیفتد، در همانجا که درخت افتاده است خواهد ماند. ۴ آنکه به باد نگاه می‌کند، نخواهد کشت و آنکه به ابرها نظر نماید، نخواهد دروید. ۵ چنانکه تو نمی‌دانی که راه باد چیست یا چگونه استخوانها در رحم زن حامله بسته می‌شود، همچنین عمل خدا را که صانع کل است نمی‌فهمی. ۶ بامدادان تخم خود را بکار و شامگاهان دست خود را بازمدار زیرا تو نمی‌دانی کدام یک از آنها این یا آن کامیاب خواهد شد یا هر دو آنها مثل هم نیکوخواهد گشت. ۷ البته روشنائی شیرین است و دیدن آفتاب برای چشمان نیکو است. ۸ هر چند انسان سالهای بسیار زیست نماید و در همه آنها شادمان باشد، لیکن باید روزهای تاریکی را به یاد آورد چونکه بسیار خواهد بود. پس هر چه واقع می‌شود بظالت است. ۹ ای جوان در وقت شباب خود شادمان باش و در روزهای جوانی ات دلت تو را خوش سازد و در راههای قلبت و بر وفق رویت چشمانت سلوک نما، لیکن بدان که به سبب این همه خدا تو را به محاکمه خواهد آورد. ۱۰ پس غم را از دل خود بیرون کن و بدی را از جسد خویش دور نمازیرا که جوانی و شباب باطل است.

۱۲ پس آفریننده خود را در روزهای جوانی ات بیاد آور قبل از آنکه روزهای بلا برسد و سالها برسد که بگویی مرا از اینها خوشی نیست. ۲ قبل از آنکه آفتاب و نور و ماه و ستارگان تاریک شود و ابرها بعد از باران برگردد؛ ۳ در روزی که محافظان خانه بلرزند و صاحبان قوت، خویشتن را خم نمایند و دستاس کنندگان چونکه کم‌اند باز ایستند و آنانی که از پنجره هامی نگرند تاریک شوند. ۴ و درها در کوچه بسته شود و آواز آسیاب پست گردد و از صدای گنجشک برخیزد و جمیع مغنیات ذلیل شوند. ۵ واز هر بلندی بترسند و خوفها در راه باشد و درخت بادام شکوفه آورد و ملخی بار سنگین باشد و اشتها بریده شود. چونکه انسان به خانه جاودانی

## غزل غزلها

میوه خود را می‌رساندو موها گل آورده، رایحه خوش می‌دهد. ای محبوبه من  
وای زیبایی من، برخیز و بیا.» ۱۴ ای کبوتر من که در شکافهای صخره  
و درستر سنگهای خارا هستی، چهره خود را به من بنما و آوازت را به  
من بشنوان زیرا که آواز تو لذیذو چهره ات خوشنما است. ۱۵ شغالها،  
شغالهای کوچک را که تاکستانها را خراب می‌کنند برای ما بگیرید، زیرا که  
تاکستانهای ما گل آورده است. ۱۶ محبوبم از آن من است و من از آن وی  
هستم. در میان سوسنها می‌چرانم. ۱۷ ای محبوب من، برگرد و تا نسیم  
روز بوزد و سایه‌ها بگیرد، (مانند) غزال یا بچه آهو بر کوههای باتر باش.

۳ شبانگاه در بستر خود او را که جانم دوست می‌دارد طلبیدم. او را  
جستجو کردم اما نیافتم. ۲ گفتم الان برخاسته، در کوچه‌ها و شوارع شهر  
گشته، او را که جانم دوست می‌دارد خواهم طلبید. او را جستجو کردم اما  
نیافتم. ۳ کشیکچیانی که در شهر گردش می‌کنند مریافتمند. گفتم که «آیا  
محبوب جان مرا دیده‌اید؟» ۴ از ایشان چندان پیش نرفته بودم که او را که  
جانم دوست می‌دارد یافتم. و او را گرفته، رها نکردم تا به خانه مادر خود و  
به حجره والده خویش درآوردم. ۵ ای دختران اورشلیم، شما را به غزالها  
و آهوهای صحرا قسم می‌دهم که محبوب مرا تاخودش نخواهد بیدار مکنید  
و برمی‌نگیزانید. ۶ این کیست که مثل ستونهای دود از بیابان برمی‌آید و به  
مر و بخور و به همه عطریات تاجران معطر است؟ ۷ اینک تخت روان  
سلیمان است که شصت جبار از جباران اسرائیل به اطراف آن می‌باشند.  
۸ همگی ایشان شمشیر گرفته و جنگ آزموده هستند. شمشیر هر یک  
به سبب خوف شب بر رانش بسته است. ۹ سلیمان پادشاه تخت روانی  
برای خویشتن از چوب لبنان ساخت. ۱۰ ستونهایش را از نقره و سقش را  
از طلا و کرسی‌اش را از ارغوان ساخت، و وسطش به محبت دختران اورشلیم  
معرق بود. ۱۱ ای دختران صهیون، بیرون آید و سلیمان پادشاه را ببینید، با  
تاجی که مادرش در روز عروسی وی و در روز شادی دلش آن را بر سر وی  
نهاد.

۴ اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من، اینک تو زیبا هستی و چشمانت  
از پشت برقع تو مثل چشمان کبوتر است و موهایت مثل گله بزهاست که بر  
جانب کوه جلعاد خوابیده‌اند. ۲ دندانهایت مثل گله گوسفندان پشم بریده  
که از شستن برآمده باشند و همگی آنها توام زاییده و در آنها یکی هم نازاد  
نباشد. ۳ لبهایت مثل رشته قرمز و دهانت جمیل است و شقیقه هایت  
در عقب برقع تو مانند پاره انار است. ۴ گردنت مثل برج داود است که به  
جهت سلاح خانه بنا شده است و در آن هزار سپر یعنی همه سپرهای  
شجاعان آویزان است. ۵ دو پستانت مثل دو بچه توام آهو می‌باشد که در  
میان سوسنها می‌چرند، ۶ تا نسیم روز بوزد و سایه‌ها بگیرد. به کوه مر و به  
تل کندر خواهم رفت. ۷ ای محبوبه من، تمامی تو زیبا می‌باشد. در  
توغبی نیست. ۸ بیا با من از لبنان ای عروس، با من از لبنان بیا. از قله امانه  
از قله شنیر و حرمون از مغاره های شیرها و از کوههای پلنگها بنگر. ۹ ای  
خواهر و عروس من دل ما را به یکی از چشمانت و به یکی از گردن بندهای  
گردنت ربودی. ۱۰ ای خواهر و عروس من، محبتهایت چه بسیار لذیذ

۱ غزل غزلها که از آن سلیمان است. ۲ او مرا به بوسه های دهان  
خود ببوسد زیرا که محبت تو از شراب نیکوتر است. ۳ عطرهاهای توپوی  
خوش دارد و اسم تو مثل عطر ریخته شده می‌باشد. بنابراین دوشیزگان،  
تو را دوست می‌دارند. ۴ مرا بکش تا در عقب تو بدویم. پادشاه مرا به  
حجله های خود آورد. از تو وجد و شادی خواهیم کرد. محبت تو را  
از شراب زیاده ذکرخواهیم نمود. تو را از روی خلوص دوست می‌دارند.  
۵ ای دختران اورشلیم، من سیه فام اما جمیل هستم، مثل خیمه های  
قیدار و مانند پرده های سلیمان. ۶ بر من نگاه نکنید چونکه سیه فام  
هستم، زیرا که آفتاب مرا سوخته است. پسران مادرم بر من خشم نموده،  
مرا ناطور تاکستانها ساختند، اما تاکستان خود را دیده بانی نمودم. ۷ ای  
حبیب جان من، مرا خبر ده که کجایم چرانی و در وقت ظهر گله را کجا  
می‌خوابانی؟ زیرا چرا نزد گله های رفیقانت مثل آواره گردم. ۸ ای جمیل  
تر از زنان، اگر نمی‌دانی، در اثر گله‌ها بیرون رو و بزغاله هایت را نزد  
مسکن های شبانان بچران. ۹ ای محبوبه من، تو را به اسبی که در اراه  
فروغون باشد تشبیه داده‌ام. ۱۰ رخسارهایت به جواهرها و گردنت به گردن  
بندها چه بسیار جمیل است. ۱۱ زنجیرهای طلا با حبه های نقره برای  
توخواهیم ساخت. ۱۲ چون پادشاه بر سفره خود می‌نشیند، سنبل من بوی  
خود را می‌دهد. ۱۳ محبوب من، مرا مثل طبله مر است که در میان  
پستانهای من می‌خوابد. ۱۴ محبوب من، برآیم مثل خوشه بان درباغهای  
عین جدی می‌باشد. ۱۵ اینک تو زیبا هستی ای محبوبه من، اینک تو زیبا  
هستی و چشمانت مثل چشمان کبوتر است. ۱۶ اینک تو زیبا و شیرین  
هستی ای محبوبه من و تخت ما هم سبز است. ۱۷ تیره‌های خانه ما از  
سرو آزاد است و سقف ما از چوب صنوبر.

۲ من نرگس شارون و سوسن وادیها هستم. ۲ چنانکه سوسن در میان  
خارها همچنان محبوبه من در میان دختران است. ۳ چنانکه سیب در میان  
درختان جنگل همچنان محبوب من در میان پسران است. در سایه وی به  
شادمانی نشستم و میوه‌اش برای کام شیرین بود. ۴ مرا به میخانه آورد و  
علم وی بالای سر من محبت بود. ۵ مرا به قرصهای کشمش تقویت دهید  
و مرا به سیبها تازه سازید، زیرا که من از عشق بیمار هستم. ۶ دست  
چپش در زیر سر من است و دست راستش مرا در آغوش می‌کشد. ۷ ای  
دختران اورشلیم، شما را به غزالها و آهوهای صحرا قسم می‌دهم که محبوب  
مرا تاخودش نخواهد بیدار نکند و برنیزانید. ۸ آواز محبوب من است،  
اینک بر کوهها جستان و بر تلها خیزان می‌آید. ۹ محبوب من مانند غزال  
یا بچه آهو است. اینک او در عقب دیوار ما ایستاده، از پنجره‌ها می‌نگرد و  
از شبکه‌ها خویشتن را نمایان می‌سازد. ۱۰ محبوب من مرا خطاب کرده،  
گفت: «ای محبوبه من وای زیبایی من برخیز و بیا. ۱۱ زیرا اینک زمستان  
گذشته و باران تمام شده و رفته است. ۱۲ گلها بر زمین ظاهر شده و زمان  
الحان رسیده و آواز فاخته در ولایت ما شنیده می‌شود. ۱۳ درخت انجیر

است. محبت‌هایت از شراب چه بسیار نیکوتر است و بوی عطرها‌یت از جمیع عطرها. ۱۱ ای عروس من، لبهای تو عسل را می‌چکاند زیر زبان تو عسل و شیر است و بوی لباس مثل بوی لبنان است. ۱۲ خواهر و عروس من، باغی بسته شده است. چشمه مقل و منبع مخموم است. ۱۳ نهاله‌هایت بستان انارها با میوه‌های نفیسه و بان و سنبل است. ۱۴ سنبل و زعفران و نی و دارچینی با انواع درختان کندر، مر و عود با جمیع عطرها‌ی نفیسه. ۱۵ چشمه باغها و برکه آب زنده و نهرهایی که از لبنان جاری است. ۱۶ ای باد شمال، بر خیز وای باد جنوب، بیا. بریاغ من بوز تا عطرها‌یش منتشر شود. محبوب من به باغ خود بیاید و میوه نفیسه خود را بخورد.

**۵** ای خواهر و عروس من، به باغ خود آمدم. مر خود را با عطرها‌یم چیدم. شانه عسل خود را با عسل خویش خوردم. شراب خود را با شیر خویش نوشیدم. ای دوستان بخورید وای یاران بنوشید و به سیری بیاشامید. ۲ من در خواب هستم اما دلم بیدار است. آواز محبوب من است که در را می‌گوید (و می‌گوید): «از برای من باز کنای خواهر من! ای محبوبه من و کیوترم وای کامله من! زیرا که سر من از شبنم و زلفهایم از ترشحات شب پر است.» ۳ رخت خود را کندم چگونه آن را ببوشم؟ پایهای خود را شستم چگونه آنها را چرکین نمایم؟ ۴ محبوب من دست خویش را از سوراخ در داخل ساخت و احشایم برای وی به جنبش آمد. ۵ من برخاستم تا در را به جهت محبوب خود باز کنم، و از دستم مرو از انگشتهایم مر صافی بر دسته قفل بچکید. ۶ به جهت محبوب خود باز کردم اما محبوبم روگردانیده، رفته بود. چون او سخن می‌گفت جان از من بدر شده بود. او را جستجو کردم و نیافتم او را خواندم و جوابم نداد. ۷ کشیک‌چینی که در شهرگردش می‌کند مرا یافتند، بزدند و مجروح ساختند. دیده‌بانه‌ی حصارها برقع مرا از من گرفتند. ۸ ای دختران اورشلیم، شما را قسم می‌دهم که اگر محبوب مرا بیاید وی را گوید که من مریض عشق هستم. ۹ ای زیباترین زنان، محبوب تو از سایر محبوبان چه برتری دارد و محبوب تو را بر سایر محبوبان چه فضیلت است که ما را چنین قسم می‌دهی؟ ۱۰ محبوب من سفید و سرخ‌فام است، و برهرا‌ها افراشته شده است. ۱۱ سر او طلای خالص است و زلفهایش به هم پیچیده و مانند غراب سیاه فام است. ۱۲ چشمانش کبوتران زنده‌های آب است، با شیر شسته شده و درچشمخانه خود نشسته. ۱۳ رخسارهایش مثل باغچه بلسان و پشته‌های ریاحین می‌باشد. لبهایش سوسن‌ها است که از آنها مر صافی می‌چکد. ۱۴ دستهایش حلقه‌های طلاست که به زبرجد منقش باشد و بر او عاج شفاف است که به یاقوت زرد مرصع بود. ۱۵ ساقهایش ستونهای مرمر بر پایه‌های زر ناب موسس شده، سیمایش مثل لبنان و مانند سروهای آزاد برگزیده است. ۱۶ دهان او بسیار شیرین و تمام او مرغوبترین است. این است محبوب من و این است یار من ای دختران اورشلیم.

**۷** در شولمیت چه می‌بینی؟ مثل محفل دولشکر. ۲ ناف تو مثل کاسه مدور است که شراب مزوج در آن کم نباشد. بر تو توده گندم است که سوسن‌ها آن را احاطه کرده باشد. ۳ دو پستان تو مثل دو بچه توام غزال است. ۴ گردن تو مثل برج عاج و چشمانت مثل برکه‌های حبشون نزد دروازه بیت ریم. بینی تو مثل برج لبنان است که بسوی دمشق مشرف می‌باشد. ۵ سرت بر تو مثل کرمل و موی سرت مانند ارغوان است. و پادشاه در طره‌هایش اسیر می‌باشد. ۶ ای محبوبه، چه بسیار زیبا و چه بسیار شیرین به سبب لذتها هستی. ۷ این قامت تو مانند درخت خرما و پستانهایت مثل خوشه‌های انگور می‌باشد. ۸ گفتم که به درخت خرما برآمده، شاخه‌هایش را خواهم گرفت. و پستانهایت مثل خوشه‌های انگور و بوی نفس تو مثل سیبها باشد. ۹ و دهان تو مانند شراب بهترین برای محبوبم که به ملایمت فرو رود و لبهای خفتگان را متکلم سازد. ۱۰ من از آن محبوب خود هستم و اشتیاق وی بر من است. ۱۱ بیای محبوب من به صحرا بیرون برویم، و در دهات ساکن شویم. ۱۲ و صبح زود به تاکستانها برویم و ببینیم که آیا انگور گل کرده و گلگله‌هایش گشوده و انارها گل داده باشد. در آنجا محبت خود را به تو خواهیم داد. ۱۳ مهر گیاهبوی خود را می‌دهد و نزد درهای ما هر قسم میوه نفیس تازه و کهنه هست که آنها را برای توای محبوب من جمع کرده‌ام.

**۸** کاش که مثل برادر من که پستانهای مادر مرا می‌کشد می‌بودی، تا چون تو را بیرون می‌یافتم تو را می‌بوسیدم و مرا رسوایی ساختند. ۲ تو را رهبری می‌کردم و به خانه مادرم در می‌آوردم تا مرا تعلیم می‌دادی تا شراب مزوج و عصیر انار خود را به تو می‌نوشتانیدم. ۳ دست چپ او زیر سر من می‌بود و دست راستش مرا در آغوش می‌کشید. ۴ ای دختران اورشلیم شما را قسم

**۶** محبوب تو کجا رفته است ای زیباترین زنان؟ محبوب تو کجا توجه نموده است تا او را با تو بطلبیم؟ ۲ محبوب من به باغ خویش و نزد باغچه

می‌دهم که محبوب مرا تا خودش نخواهد بیدار نکنید و برنینگیزانید. ۵ این کیست که بر محبوب خود تکیه کرده، ازسحرا برمی‌آید؟ ۶ مرا مثل خاتم بر دلت و مثل نگین بر بازویت بگذار، زیرا که محبت مثل موت زورآور است و غیرت مثل هاویه ستم کیش می‌باشد. شعله هایش شعله‌های آتش و لهیب یهوه است. (Sheol h7585) ۷ آبهای بسیار محبت را خاموش نتواند کرد و سیلها آن را نتواند فرو نشانید. اگر کسی تمامی اموال خانه خویش را برای محبت بدهد آن را البته خوار خواهندشمرد. ۸ ما را خواهری کوچک است که پستان ندارد. به جهت خواهر خود در روزی که او راخواستگاری کنند چه بکنیم؟ ۹ اگر دیوار می‌بود، بر او برج نقره‌ای بنا می‌کردیم. و اگر دروازه می‌بود، او را به تخته‌های سرو آزادمی پوشانیدیم. ۱۰ من دیوار هستم و پستانهایم مثل برجهاست. لهذا در نظر او ازجمله یابندگان سلامتی شده‌ام. ۱۱ سلیمان تاکستانی در بعل هامون داشت و تاکستان را به ناطوران سپرد، که هر کس برای میوه‌اش هزار نقره بدهد. ۱۲ تاکستانم که از آن من است پیش روی من می‌باشد. برای توای سلیمان هزار و برای ناطوران میوه‌اش، دوپست خواهدبود. ۱۳ ای (محبوبه) که در باغات می‌نشینی، رفیقان آواز تو را می‌شنوند، مرا نیز بشنوان. ۱۴ ای محبوب من، فرار کن و مثل غزال یا بچه آهو بر کوههای عطریات باش.



می‌روند. یتیمان را دادرسی نمی‌نمایند و دعوی بیوه‌زنان نزد ایشان نمی‌رسد. ۲۴ بنابراین، خداوند بیهوه صباپوت، قدیر اسرائیل می‌گوید: «همان من از خصمان خود استراحت خواهم یافت و از دشمنان خویش انتقام خواهم کشید». ۲۵ و دست خود را بر تو برگردانیده، درد تو را بالکل پاک خواهد کرد، و تمامی ریمت را دور خواهم ساخت. ۲۶ و داوران تو را مثل اول و مشیران تو را مثل ابتدا خواهم برگردانید و بعد از آن، به شهرعدالت و قریه امین مسمی خواهی شد. ۲۷ صهیون به انصاف فدیبه داده خواهد شد و انابت کندگانش به عدالت. ۲۸ و هلاکت عاصیان و گناهکاران با هم خواهد شد و آنانی که خداوند را ترک نمایند، نابود خواهند گردید. ۲۹ زیرا ایشان از درختان بلوطی که شما خواسته بودید خجل خواهند شد و از باغاتی که شما برگزیده بودید رسوا خواهند گردید. ۳۰ زیرا شما مثل بلوطی که برگش پژمرده و مانند باغی که آب نداشته باشد خواهید شد. ۳۱ و مرد زورآور پوزه کتان و عملش شعله خواهد شد و هر دوی آنها با هم سوخته خواهند گردید و خاموش کننده‌ای نخواهد بود.

۲ کلامی که اشعیا ابن آموص درباره یهودا و اورشلیم دید. ۲ و در ایام آخر واقع خواهد شد که کوه خانه خداوند برقله کوهها ثابت خواهد شد و فوق تله‌بارافراشته خواهد گردید و جمیع امت‌ها بسوی آن روان خواهند شد. ۳ و قوم‌های بسیار عزیمت کرده، خواهند گفت: «بیایید تا به کوه خداوند و به خانه خدای یعقوب برآئیم تا طریق‌های خویش را به ما تعلیم دهد و به راه‌های وی سلوک نماییم.» زیرا که شریعت از صهیون و کلام خداوند از اورشلیم صادر خواهد شد. ۴ و اومت‌ها را داوری خواهد نمود و قوم‌های بسیاری را تنبیه خواهد کرد و ایشان شمشیرهای خود را برای گاوآهن و نیزه‌های خویش را برای اره‌ها خواهند شکست و امتی بر امتی شمشیر نخواهند کشید و بار دیگر جنگ را نخواهند آموخت. ۵ ای خاندان یعقوب بیایید تا در نور خداوند سلوک نماییم. ۶ زیرا قوم خود یعنی خاندان یعقوب را ترک کرده‌ای، چونکه از رسوم مشرقی مملو و مانند فلسطینیان فالگیر شده‌اند و با پسران غربا دست زده‌اند، و ۷ زمین ایشان از نقره و طلا پر شده و خزاین ایشان را انتهایی نیست، و زمین ایشان از اسبابان پر است و ارابه‌های ایشان را انتهایی نیست؛ ۸ و زمین ایشان از بنتها پر است؛ صنعت دستهای خویش را که به انگشتهای خود ساخته‌اند سجده می‌نمایند. ۹ و مردم خم شده و مردان پست می‌شوند. لهذا ایشان را نخواهی آزمیزد. ۱۰ از ترس خداوند و از کبریا جلال وی به صخره داخل شده، خویشان را در خاک پنهان کن. ۱۱ چشمان بلند انسان پست و تکبر مردان خم خواهد شد و در آن روز خداوند به تنهایی متعال خواهد بود. ۱۲ زیرا که برای بیهوه صباپوت روزی است که بر هر چیز بلند و عالی خواهد آمد و بر هر چیز مرتفع، و آنها پست خواهد شد؛ ۱۳ و بر همه سروهای آزاد بلند و رفیع لبنان و بر تمامی بلوطهای باشان؛ ۱۴ و بر همه کوههای عالی و بر جمیع تلهای بلند؛ ۱۵ و بر هر برج مرتفع و بر هر حصار منبع؛ ۱۶ و بر همه کشتیهای ترشیش و بر همه مصنوعات مرغوب؛ ۱۷ و کبریا انسان خم شود و تکبر مردان پست خواهد شد. و در آن روز خداوند به تنهایی متعال خواهد بود، ۱۸

۱ روای اشعیا ابن آموص که آن را درباره یهودا و اورشلیم، در روزهای عزیا و یوتام و آحاز و حزقیا پادشاهان یهودا دید. ۲ ای آسمان بشنو وای زمین گوش بگیر زیرا خداوند سخن می‌گوید. پسران پروردم و پیرافراشتم اما ایشان بر من عصیان ورزیدند. ۳ گولمالک خویش را و الاغ آخور صاحب خود رامی شناسد، اما اسرائیل نمی‌شناسد و قوم من فهم ندارند. ۴ وای بر امت خطاکار و قومی که زیبار گناه می‌باشند و بر ذریت شیران و پسران مفسد. خداوند را ترک کردند و قدوس اسرائیل راهانت نمودند و بسوی عقب منحرف شدند. ۵ چرا دیگر ضرب یابید و زیاده فتنه نمایید؟ تمامی سر بیمار است و تمامی دل مریض. ۶ ازکف پا تا به سر در آن تندرستی نیست بلکه جراحت و کوفتگی و زخم متعفن، که نه بخیه شده و نه بسته گشته و نه با روغن التیام شده است. ۷ ولایت شما ویران و شهرهای شما به آتش سوخته شده است. غریبان، زمین شما را در نظر شما می‌خورند و آن مثل واژگونی بیگانگان خراب گردیده است. ۸ و دختر صهیون مثل سایه بان در تاکستان و مانند کپر در بوستان خیار و مثل شهر محاصره شده، متروک است. ۹ اگر بیهوه صباپوت بقیه اندکی برای ما و نمی‌گذاشت، مثل سدوم می‌شدیم و مانند عموره می‌گشتیم. ۱۰ ای حاکمان سدوم کلام خداوند را بشنوید وای قوم عموره شریعت خدای ما را گوش بگیرید. ۱۱ خداوند می‌گوید از کثرت قربانی‌های شما مرا چه فایده است؟ از قربانی‌های سوختنی قوچها و بیه پروارها سیر شده‌ام و به خون گاو و بره‌ها و بزها رغبت ندارم. ۱۲ وقتی که می‌آید تا به حضور من حاضر شوید، کیست که این را از دست شما طلبیده است که دربار مرا پایمال کنید؟ ۱۳ هدایای باطل دیگر میاورید. بخور نزد من مکروه است و غره ماه و سبت و دعوت جماعت نیز. گناه را با محفل مقدس نمی‌توانم تحمل نمایم. ۱۴ غره‌ها و عیدهای شما را جان من نفرت دارد؛ آنها برای من بار سنگین است که از تحمل نمودنش خسته شده‌ام. ۱۵ هنگامی که دستهای خود را دراز می‌کنید، چشمان خود را از شما خواهم پوشانید و چون دعای بسیاری کنید، اجابت نخواهم نمود زیرا که دستهای شما پر از خون است. ۱۶ خویشتن را شسته، طاهر نمائید و بدی اعمال خویش را از نظر من دور کرده، از شرارت دست بردارید. ۱۷ نیکوکاری را بیاموزید و انصاف را بطلبید. مظلومان را راهی دهید. یتیمان را دادرسی کنید و بیوه‌زنان را حمایت نمایید. ۱۸ خداوند می‌گوید بیایید تا با همدیگر محاجه نمایم. اگر گناهان شما مثل ارغوان باشد مانند برف سفید خواهد شد و اگر مثل قرمز سرخ باشد، مانند پشم خواهد شد. ۱۹ اگر خواهش داشته، اطاعت نمایید، نیکویی زمین را خواهید خورد. ۲۰ اما اگر ابا نموده، تمرد کنید شمشیر شما را خواهد خورد زیرا که دهان خداوند چنین می‌گوید. ۲۱ شهر امین چگونه زاینه شده است. آنکه از انصاف مملو می‌بود و عدالت در وی سکونت می‌داشت، اما حال قاتلان. ۲۲ نقره تو به درد مبدل شده، و شراب تو از آب ممزوج گشته است. ۲۳ سروران تو متمرد شده و رفیق دزدان گردیده، هریک از ایشان رشوه را دوست می‌دارند و در پی هدایا

وینها بالکل تلف خواهند شد. ۱۹ و ایشان به مغاره های صخره‌ها و حفره های خاک داخل خواهند شد، به سبب ترس خداوند و کبرای جلال وی هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل سازد. ۲۰ در آن روز مردمان، بنهای نقره و بنهای طلای خود را که برای عبادت خویش ساخته‌اند، نزد موش کوران و خفاشها خواهند انداخت، ۲۱ تا به مغاره های صخره‌ها و شکافهای سنگ خارا داخل شوند، به سبب ترس خداوند و کبرای جلال وی هنگامی که او برخیزد تا زمین را متزلزل سازد. ۲۲ شما از انسانی که نفس او درینیش می‌باشد دست برکشید زیرا که او به چه چیز محسوب می‌شود؟

**۴** و در آن روز هفت زن به یک مرد متمسک شده، خواهند گفت: «نان خود را خواهیم خورد و رخت خود را خواهیم پوشید، فقط نام تو بر ما خوانده شود و عار ما را بردار.» ۲ در آن روز شاخه خداوند زیبا و جلیل و میوه زمین به جهت ناجیان اسرائیل فخر و زینت خواهد بود. ۳ و واقع می‌شود که هرکه در صهیون باقی ماند و هرکه در اورشلیم ترک شود مقدس خوانده خواهد شد یعنی هرکه در اورشلیم در دفتر حیات مکتوب باشد. ۴ هنگامی که خداوند چرک دختران صهیون را بشوید و خون اورشلیم را به روح انصاف و روح سوختگی از میانش رفع نماید، ۵ خداوند بر جمیع مساکن کوه صهیون ویر محفلهایش ابر و دود در روز و درخشندگی آتش مشتعل در شب خواهد آفرید، زیرا که بر تمامی جلال آن پوششی خواهد بود. ۶ و در وقت روز سایه بانی به جهت سایه از گرما و به جهت ملجاء و پناهگاه از طوفان و باران خواهد بود.

**۵** سرود محبوب خود را درباره تاکستانش برای محبوب خود بسرایم. ۲ و آن را کنده از سنگها پاک کرده و مویهترین در آن غرس نمود و برجی در میانش بناکرد و چرخشتی نیز در آن کند. پس منتظر می‌بود تا انگور بیبارد اما انگور بد آورد. ۳ پس الانای ساکنان اورشلیم و مردان یهودا، در میان من و تاکستان من حکم کنید. ۴ برای تاکستان من دیگرچه توان کرد که در آن نکرده‌ام؟ پس چون منتظر بودم که انگور بیبارد چرا انگور بد آورد؟ ۵ لهدالان شما را اعلام می‌نمایم که من به تاکستان خودچه خواهم کرد. حصارش را برمی دارم و چراگاه خواهد شد؛ و دیوارش را منهدم می‌سازم و پایمال خواهد گردید. ۶ و آن را خراب می‌کنم که نه پازش و نه کنده خواهد شد و خار و خس در آن خواهد رویید، و ابرها را امر می‌فرمایم که بر آن باران نباراند. ۷ زیرا که تاکستان یهوه صباویت خاندان اسرائیل است و مردان یهودا نهال شادمانی او می‌باشند. و برای انصاف انتظارکشید و اینک تعدی و برای عدالت و اینک فریاد شد. ۸ وای بر آنانی که خانه را به خانه ملحق و مزرعه را به مزرعه ملحق سازند تا مکانی باقی نماند. و شما در میان زمین به تنهایی ساکن می‌شوید. ۹ یهوه صباویت در گوش من گفت: «به درستی که خانه های بسیار خراب خواهد شد، و خانه های بزرگ و خوش نما غیرمسکون خواهد گردید. ۱۰ زیرا که ده جفت گاو زمین یک بت خواهد آورد و یک حورم تخم یک ایفه خواهد داد.» ۱۱ وای بر آنانی که صبح زود برمی خیزند تادریی مسکرات برونند، و شب دیر می‌نشینند تا شراب ایشان را گرم نماید. ۱۲ و در بزهای ایشان عود و بریط و دف

**۳** زیرا اینک خداوند یهوه صباویت پایه ورکن را از اورشلیم و یهودا، یعنی تمامی پایه نان و تمامی پایه آب را دور خواهد کرد، ۲ و شجاعان و مردان جنگی و داوران و انبیا و فالگیران و مشایخ را، ۳ و سرداران پنجاهه و شریفان و مشیران و صنعت گران ماهر و ساحران حاذق را. ۴ و اطفال را بر ایشان حاکم خواهم ساخت و کودکان بر ایشان حکمرانی خواهند نمود. ۵ و قوم مظلوم خواهند شد، هرکس از دست دیگری و هر شخص از همسایه خویش. و اطفال بر پیران و پستان بر شریفان ترم خواهند نمود. ۶ چون شخصی به برادر خویش در خانه پدرش متمسک شده، بگوید: «تو را رخت هست پس حاکم ما شو و این خرابی در زیر دست تو باشد»، ۷ در آن روز او آواز خود را بلند کرده، خواهد گفت: «من علاج کننده نتوانم شد زیرا درخانه من نه نان و نه لباس است پس مرا حاکم قوم مسازید.» ۸ زیرا اورشلیم خراب شده و یهودا منهدم گشته است، از آن جهت که لسان و افعال ایشان به ضد خداوند می‌باشد تا چشمان جلال او را به ننگ آورند. ۹ سیمای رویهای ایشان به ضدایشان شاهد است و مثل سدوم گناهان خود رافاش کرده، آنها را مخفی نمی‌دارند. وای برجانهای ایشان زیرا که به جهت خویشترن شرارت را بعمل آورده‌اند. ۱۰ عادلان را بگویند که ایشان را سعادت‌مندی خواهد بود زیرا از ثمره اعمال خویش خواهند خورد. ۱۱ وای بر شیران که ایشان را بدی خواهد بود چونکه مکافات دست ایشان به ایشان کرده خواهد شد. ۱۲ و اما قوم من، کودکان بر ایشان ظلم می‌کنند و زنان بر ایشان حکمرانی می‌نمایند. ای قوم من، راهنمایان شما گمراه کنندگانند و طریق راههای شما را خراب می‌کنند. ۱۳ خداوند برای محاجه برخاسته و به جهت داوری قومها ایستاده است. ۱۴ خداوند بامشایخ قوم خود و سروران ایشان به محاکمه درخواهد آمد، زیرا شما هستید که تاکستانها را خورده‌اید و غارت فقیران در خانه های شماست. ۱۵ خداوند یهوه صباویت می‌گوید: «شمارا چه شده است که قوم مرا می‌کویند و رویهای فقیران را خرد می‌نمایید؟» ۱۶ و خداوند می‌گوید: «از این جهت که دختران صهیون متکبرند و با گردن افراشته و غمزات چشم راه می‌روند و به نان می‌خرامند و به پایهای خویش خلخالها را به صدا می‌آورند.» ۱۷ بنابراین خداوند فرق سر دختران صهیون را کل خواهد ساخت و خداوند عورت ایشان را برهنه خواهد نمود. ۱۸ و در آن روز خداوند زینت خلخالها و پیشانی بندها و هلالها را دور خواهد کرد. ۱۹ و

ایستاده بودند که هر یک از آنها شش بال داشت، و با دو از آنها روی خود را می پوشانید و بادو پایهای خود را می پوشانید و با دو پروازی نمود. ۳ و یکی دیگری را صدا زده، می گفت: «قدوس قدوس قدوس بیهو صبايوت، تمامی زمین از جلال او مملو است.» ۴ و اساس آستانه آزاواز او که صدا می زد می لرزید و خانه از دود پر شد. ۵ پس گفت: «وای بر من که هلاک شده ام زیرا که مرد ناپاک لب هستم و در میان قوم ناپاک لب ساکنم و چشمانم بیهو صبايوت پادشاه را دیده است.» ۶ آنگاه یکی از سرافین نزد من پرید و در دست خود اخگری که با انبر از روی مذبح گرفته بود، داشت. ۷ و آن را بر دهانم گذارده، گفت که «اینک این لبهایت را لمس کرده است و عصیانت رفع شده و گناهت کفاره گشته است.» ۸ آنگاه آواز خداوند را شنیدم که می گفت: «که را بفرستم و کیست که برای ما برود؟» گفتم: «لیک مرا بفرست.» ۹ گفت: «برو و به این قوم بگو البته خواهید شنید، اما نخواهید فهمید و هرآینه خواهید نگریست اما درک نخواهید کرد. ۱۰ دل این قوم را فریه ساز و گوشهای ایشان را سنگین نما و چشمان ایشان را ببند، مبادا با چشمان خود ببینند و با گوشهای خود بشنوند و با دل خود بفهمند و بازگشت نموده، شفا یابند.» ۱۱ پس من گفتم: «ای خداوند تا به کی؟» او گفت: «تا وقتی که شهرها ویران گشته، غیر مسکون باشد و خانه هابدون آدمی و زمین خراب و ویران شود. ۱۲ و خداوند مردمان را دور کند و در میان زمین خرابیهای بسیار شود. ۱۳ اما باز عשרی در آن خواهد بود و آن نیز بار دیگر تلف خواهد گردید مثل درخت بلوط و چنار که چون قطع می شود کنده آنها باقی می ماند، همچنان ذریت مقدس کنده آن خواهد بود.»

۷ و در ایام آحاز بن یوتام بن عزیا پادشاه بیهودا، واقع شد که رصین، پادشاه آرام و قحح بن رملیا پادشاه اسرائیل بر اورشلیم برآمدند تا با آن جنگ نمایند، اما نتوانستند آن را فتح نمایند. ۲ و به خاندان داود خبر داده، گفتند که ارام در افرایم اردو زده اند و دل او و دل مردمانش بلزید به طوری که درختان جنگل از باد می لرزد. ۳ آنگاه خداوند به اشعیا گفت: «تو با پسر خود شاریاشوب به انتهای قنات برکه فوقانی به راه مزرعه گازر به استقبال آحاز بیرون شو. ۴ و وی را بگو: باحذر و آرام باش مترس و دلت ضعیف نشود از این دود مشعل دودافشان، یعنی از شدت خشم رصین و ارام و پسر رملیا. ۵ زیرا که ارام با افرایم و پسر رملیا برای ضرر تو مشورت کرده، می گویند: ۶ بر بیهودا برآیم و آن را محاصره کرده، به جهت خویشتن تسخیر نماییم و پسر طبطیل را در آن به پادشاهی نصب کنیم.» ۷ خداوند بیهو چنین می گوید که «این بجا آورده نمی شود و واقع نخواهد گردید. ۸ زیرا که سرارام، دمشق و سر دمشق، رصین است و بعد از شصت و پنج سال افرایم شکسته می شود به طوری که دیگر قومی نخواهد بود. ۹ و سر افرایم سامره و سر سامره پسر رملیا است و اگر باور نکنید هرآینه ثابت نخواهید ماند.» ۱۰ و خداوند بار دیگر آحاز را خطاب کرده، گفت: ۱۱

«آیتی به جهت خود از بیهو خدایت بطلب. آن را یا از عمقها بطلب یا از اعلی علین بالا.» (Sheol h7585) ۱۲ آحاز گفت: «نمی طلبم و

و نای و شراب می باشد. اما به فعل خداوند نظر نمی کنند و به عمل دستهای وی نمی نگرند. ۱۳ بنابراین قوم من به سبب عدم معرفت اسیر شده اند و شریفان ایشان گرسنه و عوام ایشان از تشنگی خشک گردیده. ۱۴ از این سبب هاویه حرص خود را زیاد کرده و دهان خویش را بی حد باز نموده است و جلال و جمهور و شوکت ایشان و هرکه در ایشان شادمان باشد در آن فرو می رود. (Sheol h7585) ۱۵ و مردم خم خواهند شد و مردان ذلیل خواهند گردید و چشمان متکبران پست خواهد شد. ۱۶ و بیهو صبايوت به انصاف متعال خواهد بود و خدای قدوس به عدالت تقدیس کرده خواهد شد. ۱۷ آنگاه بره های (غربا) در مرتع های ایشان خواهند چرید و مرغیان ویرانه های پروریهای ایشان را خواهند خورد. ۱۸ وای برآنانی که عصیان را به ریسمانهای بطالت و گناه را گویا به طناب اراه می کشند. ۱۹ و می گویند باشد که او تعجیل نموده، کار خود را بشتاباند تا آن را ببینیم. و مقصود قدوس اسرائیل نزدیک شده، بیاید تا آن را بدانیم. ۲۰ وای بر آنانی که بدی را نیکویی و نیکویی را بدی می نامند، که ظلمت را به جای نور و نور را به جای ظلمت می گذارند، و تلخی را به جای شیرینی و شیرینی را به جای تلخی می نهند. ۲۱ وای برآنانی که در نظر خود حکیمند، و پیش روی خود فهم می نمایند. ۲۲ وای بر آنانی که برای نوشیدن شراب زورآورند، و به جهت مزوج ساختن مسکرات مردان قوی می باشند. ۲۳ که شیرین را برای رشوه عادل می شمارند، و عدالت عادلان را از ایشان برمی دارند. ۲۴ بنابراین به نهجی که شراره آتش کاه را می خورد و علف خشک در شعله می افتد، همچنان ریشه ایشان عفونت خواهد شد و شکوفه ایشان مثل غبار برافشاننده خواهد گردید. چونکه شریعت بیهو صبايوت را ترک کرده، کلام قدوس اسرائیل را خوارشمرده اند. ۲۵ بنابراین خشم خداوند بر قوم خود مشتعل شده و دست خود را بر ایشان دراز کرده، ایشان را مبتلا ساخته است. و کوهها بلرزیدند و لاشهای ایشان در میان کوهها مثل فضلات گردیده اند. با وجود این همه، غضب او برنگردید و دست وی تا کنون دراز است. ۲۶ و علمی به جهت امت های بعید برپا خواهد کرد. و از اقصای زمین برای ایشان صفر خواهد زد. و ایشان تعجیل نموده، بزودی خواهند آمد، ۲۷ و در میان ایشان احدی خسته و لغزش خورنده نخواهد بود و احدی نه پینگی خواهد زد و نه خواهد خوابید. و کمربند کمر احدی از ایشان باز نشده، دوال نعلین احدی گسیخته نخواهد شد. ۲۸ که تیرهای ایشان، تیز و تمامی کمانهای ایشان، زده شده است. سهمای اسبان ایشان مثل سنگ خارا و چرخهای ایشان مثل گردباد شمرده خواهند شد. ۲۹ غرش ایشان مثل شیر ماده و مانند شیران ژبان غرش خواهند کرد و ایشان نعره خواهند زد و صید را گرفته، بسلامتی خواهند برد و رهانندهای نخواهد بود. ۳۰ و در آن روز برایشان مثل شورش دریا شورش خواهند کرد. و اگر کسی به زمین بنگرد، اینک تاریکی و تنگی است و نور در افلاک آن به ظلمت مبدل شده است.

۶ در سالی که عزیا پادشاه مرد، خداوند رادیدم که بر کرسی بلند و عالی نشسته بود، و هیکل از دامنهای وی پر بود. ۲ و سرافین بالای آن

خداوند را امتحان نخواهم نمود.» ۱۳ گفت: «ای خاندان داود بشنوید! آیا شما را چیزی سهل است که مردمان را بیزار کنید بلکه می‌خواهید خدای مرا نیز بیزار کنید. ۱۴ بنابراین خود خداوند به شما آیتی خواهد داد: اینک باکره حامله شده، پسری خواهد زاید و نام او ارحمانوتیل خواهد خواند. ۱۵ کره و عسل خواهدخورد تا آنکه ترک کردن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند. ۱۶ زیرا قبل از آنکه پسر، ترک نمودن بدی و اختیار کردن خوبی را بداند، زمینی که شما از هر دو پادشاه آن می‌ترسید، متروک خواهد شد. ۱۷ خداوند بر تو و بر قومت و بر خاندان پدرت ایامی را خواهد آورد که از ایامی که افرایم از یهودا جدا شد تا حال نیامده باشد یعنی پادشاه آشور را.» ۱۸ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند برای مگسهای که به کناره های نهرهای مصرند و زنبورهای که در زمین آشورند صغیر خواهد زد. ۱۹ و تمامی آنها برآمده، در وادیهای ویران و شکافهای صخره و بر همه بوته های خاردار و بر همه مرتع‌ها فرود خواهند آمد. ۲۰ و در آن روز خداوند به واسطه استرهای که از ماورای نهر اجیر می‌شود یعنی به واسطه پادشاه آشور موی سر و موی پایها را خواهد تراشید و ریش هم سترده خواهد شد. ۲۱ و در آن روز واقع خواهد شد که شخصی یک گاو جوان و دو گوسفند زنده نگاه خواهد داشت. ۲۲ و از فراوانی شیری که می‌دهند کره خواهدخورد زیرا هرکه در میان زمین باقی ماند خوراکش کره و عسل خواهد بود. ۲۳ و در آن روز هر مکانی که هزار مو به جهت هزار پاره نقره داده می‌شد پراز خار و خس خواهد بود. ۲۴ با تیرها و کمانها مردم به آنجا خواهند آمد زیرا که تمامی زمین پراز خار و خس خواهد شد. ۲۵ و جمیع کوههایی که با ییل کنده می‌شد، از ترس خار و خس به آنجا نخواهند آمد بلکه گاوان را به آنجا خواهند فرستاد و گوسفندان آن را پایمال خواهند کرد.

**۹** لیکن برای او که در تنگی می‌بود، تاریکی نخواهد شد. در زمان پیشین زمین زبولون وزمین نفتالی را ذلیل ساخت، اما در زمان آخر آن را به راه دریا به آن طرف اردن در جلیل امت هامحترم خواهد گردانید. ۲ قومی که در تاریکی سالک می‌بودند، نور عظیمی خواهند دید و بر ساکنان زمین سایه موت نور ساطع خواهد شد. ۳ تو قوم را بسیار ساخته، شادی ایشان را زیادگردانیدی. به حضور تو شادی خواهند کرد مثل شادمانی وقت درو و مانند کسانی که در تقسیم نمودن غنیمت وجد می‌نمایند. ۴ زیرا که یوغ بارو را و عصای گردنش یعنی عصای جفا کننده وی را شکستی چنانکه در روز مدیان کردی. ۵ زیرا همه اسلحه مسلحان در غوغا است و رخوت ایشان به خون آغشته است اما برای سوختن و هیزم آتش خواهند بود. ۶ زیرا که برای ما ولدی زاییده و پسری به ما بخشیده شد و سلطنت بر دوش او خواهد بود و اسم او عجیب و مستبشر و خدای قدیر و پدر سرمدی و سرور سلامتی خوانده خواهد شد. ۷ ترقی سلطنت و سلامتی او را بر کرسی داود و بر مملکت وی انتهای خواهد بود تا آن را به انصاف و عدالت از الان تاابدالپاد ثابت و استوار نماید. غیرت یهوه صباوت این را بجا خواهد آورد. ۸ خداوند کلامی نزد یعقوب فرستاد و آن براسرائیل واقع گردید. ۹ و تمامی قوم خواهند دانست یعنی افرایم و ساکنان سامره که از غرور و تکبر دل خود می‌گویند. ۱۰ خشتها افتاده است اما با سنگهای تراشیده بنا خواهیم نمود؛ چوبهای افراغ در هم شکست اما سرو آزاد بجای آنها می‌گذاریم.

**۸** و خداوند مرا گفت: «لوحی بزرگ به جهت خود بگیر و بر آن با قلم انسان برای مهیرشلال حاش بز بنویس. ۲ و من شهود امین یعنی اورپای کاهن و زکریا این بیرکت را به جهت خود برای شهادت می‌گیرم.» ۳ پس من به نیبه نزدیکی کردم و او حامله شده، پسری زاید. آنگاه خداوند به من گفت: «او رامهیر شلال حاش بز بنام، ۴ زیرا قبل از آنکه طفل بتواندای پدرم وای مادرم بگوید، اموال دمشق و غنیمت سامره را پیش پادشاه آشور به یغما خواهند برد.» ۵ و خداوند بار دیگر مرا باز خطاب کرده، گفت: ۶ «چونکه این قوم آبهای شیلوه را که به ملامت جاری می‌شود خوار شمرده، از رصین وپسر رملیا مسرور شده‌اند، ۷ بنابراین اینک خداوند آبهای زورآور بسیار نهر یعنی پادشاه آشور و تمامی حشمت او را بر ایشان برخواهد آورد و او از جمیع جویهای خود برخواهد آمد واز تمامی کناره های خویش سرشار خواهد شد، ۸ و بر یهودا تجاوز نموده، سیلان کرده، عبورخواهد نمود تا آنکه به گردنها برسد و بالهای خود را پهن کرده، طول و عرض ولایت رای عمانوتیل بر خواهد ساخت.» ۹ به هیجان آیدای قومها و شکست خواهدیافت و گوش گیریدای اقضای زمین و کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت. کمر خود را ببندید و شکست خواهید یافت. ۱۰ با هم مشورت کنید و باطل خواهد شد و سخن گویند و بجا آورده نخواهد شد زیرا

۱۱ بنابراین خداوند دشمنان رصین را بزند و خواهد برافراشت و خصمان او را خواهد برانگیخت. ۱۲ ارامیان را از مشرق و فلسطینیان را از مغرب و ایشان اسرائیل را با دهان گشوده خواهند خورد. اما با این همه خشم او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است. ۱۳ و این قوم بسوی زنده خودشان بازگشت نموده و یهوه صباپوت را نطلیلده‌اند. ۱۴ بنابراین خداوند سر و دم و نخل و نی را از اسرائیل در یک روز خواهد برید. ۱۵ مرد پیر و مرد شریف سر است و نبی‌ای که تعلیم دروغ می‌دهد، دم می‌باشد. ۱۶ زیرا که هادیان این قوم ایشان را گمراه می‌کنند و پیروان ایشان بلعیده می‌شوند. ۱۷ از این سبب خداوند از جوانان ایشان مسرور نخواهد شد و بر تیمان و بیوه‌زان ایشان ترحم نخواهد نمود. چونکه جمیع ایشان منافق و شریرند و هر دهانی به حماقت متکلم می‌شود با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است. ۱۸ زیرا که شرارت مثل آتش می‌سوزاند و خار و خس را می‌خورد، و دربوته‌های جنگل افروخته شده، دود غلیظ پیمان می‌شود. ۱۹ از غضب یهوه صباپوت زمین سوخته شده است و قوم هیزم آتش گشته‌اند و کسی بربرادر خود شفقت ندارد. ۲۰ از جانب راست می‌ریزند و گرسنه می‌مانند و از طرف چپ می‌خورند و سیر نمی‌شوند و هرکس گوشت بازوی خود را می‌خورد. ۲۱ منسی افرایم را و افرایم منسی را و هر دوی ایشان بضد یهودا متحد می‌شوند. با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است.

۱۰ وای بر آنانی که احکام غیر عادلانه را جاری می‌سازند و کاتبانی که ظلم را مرقوم می‌دارند، ۲ تا مسکینان را از داوری منحرف سازند و حق فقیران قوم مرا بریابند تا آنکه بیوه‌زان غارت ایشان بشوند و یتیمان را تاراج نمایند. ۳ پس در روز بازخواست در حیثی که خرابی از دور می‌آید، چه خواهید کرد و بسوی که برای معاونت خواهید گریخت و جلال خود را کجا خواهید انداخت؟ ۴ غیر از آنکه زیراسیران خم شوند و زیر کشتگان بیفتند. با اینهمه غضب او برگردانیده نشده و دست او هنوز دراز است. ۵ وای بر آشور که عصبی غضب من است. و عصبایی که در دست ایشان است خشم من می‌باشد. ۶ او را بر امت منافق می‌فرستم و نزد قوم مغضوب خود مامور می‌دارم، تا غنیمی بریابند و غارتی ببرند و ایشان را مثل گل کوچه‌ها پایمال سازند. ۷ اما او چنین گمان نمی‌کند و دلش بدینگونه قیاس نمی‌نماید، بلکه مراد دلش این است که امت‌های بسیار را هلاک و منقطع بسازد. ۸ زیرا می‌گوید آیا سرداران من جمیع پادشاه نیستند؟ ۹ آیا کلتو مثل کرکمیش نیست و آیاحامات مثل ارفاد نی، و آیا سامره مانند دمشق نمی‌باشد؟ ۱۰ چنانکه دست من بر ممالک بتهاستیلا یافت و بت‌های تراشیده آنها از بت‌های اورشلیم و سامره بیشتر بودند. ۱۱ پس آیا به نهجی که به سامره و بت‌هایش عمل نمودم به اورشلیم و بت‌هایش چنین عمل نخواهم نمود؟ ۱۲ واقع خواهد شد بعد از آنکه خداوند تمامی کار خود را با کوه صهیون و اورشلیم به انجام رسانیده باشد که من از ثمره دل مغرورپادشاه آشور و از فخر چشمان متکبر وی انتقام خواهم کشید. ۱۳ زیرا می‌گوید: «به قوت دست خود و به حکمت خویش چونکه فهیم هستم این

۱۱ و نهالی از تنه یسی بیرون آمده، شاخه‌ای از ریشه‌هایش خواهد شکفت. ۲ و روح خداوند بر او قرار خواهد گرفت، یعنی روح حکمت و فهم و روح مشورت و قوت و روح معرفت و ترس خداوند. ۳

دردهای نجبا داخل شوند. ۳ من مقدسان خود رامامور داشتم و شجاعان خویش یعنی آنانی را که در کبریا من وجد می‌نمایند به جهت غضبم دعوت نمودم. ۴ آواز گروهی در کوه‌ها مثل آوازخلق کثیر. آواز غوغای ممالک امت‌ها که جمع شده باشند. بیهو صباوت لشکر را برای جنگ سان می‌بیند. ۵ ایشان از زمین بعید و از کرانه‌های آسمان می‌آیند. یعنی خداوند با اسلحه غضب خود تا تمامی جهان را ویران کند. ۶ ولوله کنیزدرا که روز خداوند نزدیک است، مثل هلاکتی از جانب قادر مطلق می‌آید. ۷ از این جهت همه دستها سست می‌شود و دل‌های همه مردم گداخته می‌گردد. ۸ و ایشان متحیر شده، المها و دردهای زه بر ایشان عارض می‌شود، مثل زنی که می‌زاید درد می‌کشند. بر یکدیگر نظر حیرت می‌اندازند و روی‌های ایشان روی‌های شعله‌ور می‌باشد. ۹ اینک روز خداوند با غضب و شدت خشم و ستم‌کشی می‌آید، تا جهان را ویران سازد و گناهکاران را از میانش هلاک نماید. ۱۰ زیرا که ستارگان آسمان و برج‌های روشنایی خود را نخواهند داد. و آفتاب در وقت طلوع خود تاریک خواهد شد و ماه روشنایی خود را نخواهد تابانید. ۱۱ و من ربع مسکون را به سبب گناه و شریران را به سبب عصیان ایشان سزا خواهم داد، و غرور متکبران راتباه خواهم ساخت و تکبر جباران را به زیرخواهم انداخت. ۱۲ و مردم را از زر خالص و انسان را از طلای اوفیر کمیابتر خواهم گردانید. ۱۳ بنابراین آسمان را متزلزل خواهم ساخت و زمین از جای خود متحرک خواهد شد. در حین غضب بیهو صباوت و در روز شدت خشم او. ۱۴ و مثل آهوی رانده شده و مانند گله‌ای که کسی آن را جمع نکند خواهند بود. و هرکس به سوی قوم خود توجه خواهد نمود و هر شخص به زمین خویش فرار خواهد کرد. ۱۵ و هرکه یافت شود با نیزه زده خواهد شد و هرکه گرفته شود با شمشیر خواهد افتاد. ۱۶ اطفال ایشان نیز در نظرایشان به زمین انداخته شوند و خانه‌های ایشان غارت شود و زنان ایشان بی‌عصمت گردند. ۱۷ اینک من مادیان را بر ایشان خواهم برانگیخت که نقره را به حساب نمی‌آورند و طلا را دوست نمی‌دارند. ۱۸ و کمان‌های ایشان جوانان را خرد خواهد کرد. و بر نمره رحم ترحم نخواهند نمود و چشمان ایشان بر اطفال شفق نخواهد کرد. ۱۹ و بابل که جلال ممالک و زینت فخر کلدانیان است، مثل واژگون ساختن خدا سدوم و عموره را خواهد شد. ۲۰ و تا به ابد آباد نخواهد شد و نسل بعد نسل مسکون نخواهد گردید. و اعراب در آنجا خیمه نخواهند زد و شبانان گله‌ها را در آنجا نخواهند خوابانید. ۲۱ بلکه وحوش صحرا در آنجا خواهند خوابید و خانه‌های ایشان از بوهماپار خواهد شد. شتر مرغ در آنجا ساکن خواهد شد و غولان در آنجا رقص خواهند کرد، ۲۲ و شغال‌ها در قصرهای ایشان و گرگ‌ها در کوشک‌های خوش نما صدا خواهند زد و زمانش نزدیک است که پرسد و روزهایش طول نخواهد کشید.

**۱۴** زیرا خداوند بر یعقوب ترحم فرموده، اسرائیل را بار دیگر خواهد برگزید و ایشان را در زمینشان آرامی خواهد داد. و غربا بایشان ملحق شده، با خاندان یعقوب ملحق خواهند گردید. ۲ و قوم‌ها ایشان را برداشته، به مکان خودشان خواهند آورد. و خاندان اسرائیل ایشان را در زمین خداوند

و خوشی او در ترس خداوند خواهد بود و موافق رویت چشم خود داوری نخواهد کرد و بر وفق سمع گوش‌های خویش تنبیه نخواهد نمود. ۴ بلکه مسکینان را به عدالت داوری خواهد کرد و به جهت مظلومان زمین براستی حکم خواهد نمود. و جهان را به عصای دهان خویش زده، شیرین را به نفعه لب‌های خود خواهد کشت. ۵ و کمربند کمرش عدالت خواهد بود و کمربند میانش امانت. ۶ و گرگ با بزه سکونت خواهد داشت و پلنگ با بزغاله خواهد خوابید و گوساله و شیر و پرواری با هم، و طفل کوچک آنها را خواهد راند. ۷ و گاویا خرس خواهد چرید و بچه‌های آنها با هم خواهند خوابید و شیر مثل گاو گاه خواهد خورد. ۸ و طفل شیرخواره بر سوراخ مار بازی خواهد کرد و طفل از شیر باز داشته شده دست خود را بر خانه افعی خواهد گذاشت. ۹ و در تمامی کوه مقدس من ضرر و فسادی نخواهند کرد زیرا که جهان از معرفت خداوند پر خواهد بود مثل آب‌هایی که دریا را می‌پوشانند. ۱۰ و در آن روز واقع خواهد شد که ریشه یسی به جهت علم قوم‌ها برپا خواهد شد و امت هالآن را خواهند طلیبد و سلامتی او با جلال خواهد بود. ۱۱ و در آن روز واقع خواهد گشت که خداوند بار دیگر دست خود را دراز کند تا بقیه قوم خویش را که از آشور و مصر و فتروس و حبش و عیلام و شنعار و حمات و از جزیره‌های دریا باقی مانده باشند باز آورد. ۱۲ و به جهت امت‌ها علمی برافراشته، رانده شدگان اسرائیل را جمع خواهد کرد، و پیراکنندگان یهودا را از چهار طرف جهان فراهم خواهد آورد. ۱۳ و حسد افرازم رفع خواهد شد و دشمنان یهودا منقطع خواهند گردید. افرازم بریهودا حسد نخواهد برد و یهودا افرازم را دشمنی نخواهد نمود. ۱۴ و به جانب مغرب بر دوش فلسطینیان پریده، بنی مشرق را با هم غارت خواهند نمود. و دست خود را بر ادم و مواب دراز کرده، بنی عمون ایشان را اطاعت خواهند کرد. ۱۵ و خداوند زبانه دریای مصر را تپه ساخته، دست خود را با باد سوزان بر نهر دراز خواهد کرد، و آن را با هفت نهرش خواهد زد و مردم را با کشف به آن عبور خواهد داد. ۱۶ و به جهت بقیه قوم او که از آشور باقی مانده باشند شاه راهی خواهد بود. چنانکه به جهت اسرائیل در روز برآمدن ایشان از زمین مصر بود.

**۱۲** و در آن روز خواهی گفت که «ای خداوند تو را حمد می‌گویم زیرا به من غضبناک بودی اما غضبت برگردانیده شده، مراتلسی می‌دهی. ۲ اینک خدا نجات من است بر اوتوکل نموده، نخواهم ترسید. زیرا یاه بیهو قوت و تسبیح من است و نجات من گردیده است.» ۳ بنابراین با شادمانی از چشمه‌های نجات آب خواهید کشید. ۴ و در آن روز خواهید گفت: «خداوند را حمد گویند و نام او را بخوانید و اعمال او را در میان قوم‌ها اعلام کنید و ذکر نمایید که اسم او متعال می‌باشد. ۵ برای خداوند بسرایید زیرا کارهای عظیم کرده است و این در تمامی زمین معروف است. ۶ ای ساکنه صهیون صدا را برافراشته، بسرای زیرا قدوس اسرائیل در میان تو عظیم است.»

**۱۳** وحی درباره بابل که اشعیا ابن آموص آن را دید. ۲ علمی بر کوه خشک برپا کنید و آواز به ایشان بلند نمایید، با دست اشاره کنید تا به

برای بندگی و کنیزی، مملوک خود خواهند ساخت. و اسیرکنندگان خود را اسیر کرده، بر ستمکاران خویش حکمرانی خواهند نمود. ۳ و در روزی که خداوند تو را از الم و اضطراب و بندگی سخت که بر تو می‌نهادند خلاصی بخشند واقع خواهد شد، ۴ که این مثل را بر پادشاه بابل زده، خواهی گفت: چگونه آن ستمکار تمام شد و آن جور پیشه چگونه فانی گردید. ۵ خداوند عصای شیرین و چوگان حاکمان را شکست. ۶ آنکه قوم‌ها را به خشم باصدمه متوالی می‌زد و بر امت‌ها به غضب با جفای بیحد حکمرانی می‌نمود، ۷ تمامی زمین آرام شده و ساکت گردیده‌اند و به آواز بلند ترنم می‌نمایند. ۸ صنوبرها نیز و سروهای آزاد لبنان درباره توشادمان شده، می‌گویند: «از زمانی که تو خوییده‌ای قطع کننده‌ای بر ما برنیاخته است.» ۹ هاویه از زیر برای تو متحرک است تا چون بیایی تو را استقبال نماید، و مردگان یعنی جمیع بزرگان زمین را برای تو بیدار می‌سازد. و جمیع پادشاهان امت‌ها را از کرسیهای ایشان برمی‌دارد. (Sheol h7585) ۱۰

جمیع اینها تو را خطاب کرده، می‌گویند: «آیات تو نیز مثل ما ضعیف شده‌ای و مانند ما گردیده‌ای.» ۱۱ جلال تو و صدای برپهای تو به هاویه فرود شده است. کرهها زیر تو گسترانیده شده و مورها تو را می‌پوشاند. (Sheol h7585) ۱۲ ای زهره دختر صبح چگونه از آسمان افتاده‌ای؟ ای که امت‌ها را ذلیل می‌ساختی چگونه به زمین افکنده شده‌ای؟ ۱۳ و تو در دل خود می‌گفتی: «به آسمان صعود نموده، کرسی خود را بالای ستارگان خدا خواهم افراشت. و بر کوه اجتماع در اطراف شمال جلوس خواهم نمود. ۱۴ بالای بلندیهای ابرها صعود کرده، مثل حضرت اعلی خواهم شد.» ۱۵ لکن به هاویه به اسفلهای حفره فرود خواهی شد. (Sheol h7585) ۱۶ آنانی که تو را ببینند بر تو چشم دوخته و در تو تامل نموده، خواهند گفت: «آیا این آن مرداست که جهان را متزلزل و ممالک را مرتعش می‌ساخت؟ ۱۷ که ربع مسکون را ویران می‌نمود و شهرهایش را منهدم می‌ساخت و اسیران خود را به خانه‌های ایشان رها نمی‌کرد؟» ۱۸ همه پادشاهان امت‌ها جمیع هر یک در خانه خود با جلال می‌خوانند. ۱۹ اما تو از قبر خود بیرون افکنده می‌شوی و مثل شاخه مکروه و مانند لباس کشتگانی که با شمشیر زده شده باشند، که به سنگهای حفره فرو می‌روند و مثل لاشه پایمال شده. ۲۰ با ایشان در دفن متحد نخواهی بود چونکه زمین خود را ویران کرده، قوم خویش را کشته‌ای. ذریت شیران تا به ابد مذکور نخواهند شد. ۲۱ برای پسرانش به سبب گناه پدران ایشان قتل را مهیا سازند، تا ایشان برنخیزند و در زمین تصرف نمایند و روی ربع مسکون را از شهرها بر نسانند. ۲۲ و بیهو صباوت می‌گوید: «من به ضد ایشان خواهم برخاست.» و خداوند می‌گوید: «اسم و بقیه را و نسل و ذریت را از بابل منقطع خواهم ساخت. ۲۳ و آن را نصیب خاریشتها و خلاهای آب خواهم گردانید و آن را با جاروب هلاکت خواهم رفت.» بیهو صباوت می‌گوید. ۲۴ بیهو صباوت قسم خورده، می‌گوید: «یقین به طوری که قصد نموده‌ام همچنان واقع خواهد شد. و به نهجی که تقدیر کرده‌ام همچنان بجا آورده خواهد گشت. ۲۵ و آشور را در زمین خودم خواهم شکست و او را بر کوههای خویش پایمال خواهم کرد. و یوغ او از ایشان

**۱۵** وحی درباره موآب: زیرا که در شبی عار موآب خراب و هلاک شده است زیرا در شبی قبر موآب خراب و هلاک شده است. ۲ به بتکده و دیبون به مکان‌های بلند به جهت گریستن برآمده‌اند. موآب برای نبو میدبا ولوله می‌کند. بر سر هر یکی از ایشان گری است و ریشهای همه تراشیده شده است. ۳ در کوه‌های خود کمر خود را به پلاس می‌بندند و بر پشت بامها و در چهارسوهای خود هرکس ولوله می‌نماید و اشکها می‌ریزد. ۴ و حبشون و العاله فریاد برمی‌آورند. آواز ایشان تا یاهص مسموع می‌شود. بنابراین مسلحان موآب ناله می‌کنند و جان ایشان در ایشان می‌لرزد. ۵ دل من به جهت موآب فریاد برمی‌آورد. فراریانش تا به صوغر و عجلت شلشیا نعره می‌زند زیرا که ایشان به فراز لوحیت با گریه برمی‌آیند. زیرا که از راه حورونایم صدای هلاکت برمی‌آورند. ۶ زیرا که آبهای نمریم خراب شده، چونکه علف خشکیده و گیاه تلف شده و هیچ چیز سبز باقی نمانده است. ۷ بنابراین دولتی را که تحصیل نموده‌اند و اندوخته‌های خود را بر وادی بیدها می‌برند. ۸ زیرا که فریاد ایشان حدود موآب را احاطه نموده و ولوله ایشان تا اجلایم و ولوله ایشان تا بئر ایلیم رسیده است. ۹ چونکه آبهای دیمون از خون پر شده زائرو که بر دیمون (بلاهای) زیاد خواهم آورد یعنی شیری را بر فراریان موآب و بر بقیه زمینش (خواهم گماشت).

**۱۶** بره‌ها را که خراج حاکم زمین است از سلع بسوی بیابان به کوه دختر صهیون بفرستید. ۲ و دختران موآب مثل مرغان آواره و مانند آشیانه ترک شده نزد معبرهای ارنون خواهند شد. ۳ مشورت بدهید و انصاف را بجا آورید، و سایه خود را در وقت ظهر مثل شب بگردان. رانده شدگان را پنهان کن و فراریان را تسلیم منما. ۴ ای موآب بگذار که رانده شدگان من نزد تو ماوا گیرند. و برای ایشان از روی تاراج کننده پناه گاه باش. زیرا ظالم نابود می‌شود و تاراج کننده تمام می‌گردد و ستمکار از زمین تلف خواهد شد. ۵ و کرسی به رحمت استوار خواهد گشت و کسی به راستی بر آن در خیمه داود خواهد نشست که داوری کند و انصاف را بطلبد و به

جهت عدالت تعجیل نماید. ۶. غرور مواب و بسیاری تکبر و خیلاء و کبر و خشم او را شنیدیم و فخر او باطل است. ۷. بدین سبب مواب به جهت مواب ولوله می کند و تمامی ایشان ولوله می نمایند. به جهت بنیادهای قیر حارست ناله می کنید زیرا که بالکل مضروب می شود. ۸. زیرا که مزرعه های حشون و موهای سبمه پژمرده شد و سروران امتها تاکهایش راشکستند. آنها تا به یغزیر رسیده بود و در بیابان پراکنده می شد و شاخه هایش منتشر شده، از دریای گذشت. ۹. بنابراین برای مو سبمه به گریه یغزیرخواهم گریست. ای حشون و العاله شما را باشکهای خود سیراب خواهم ساخت زیرا که برمیهها و انگورهای گلبنگ افتاده است. ۱۰. شادی و ابتهاج از بستنهای برداشته شد و در تاکستانها ترنم و آواز شادمانی نخواهد بود و کسی شراب را در چرخشها پایمال نمی کند. صدای شادمانی را خاموش گردانیدم. ۱۱. لهذا احشای من مثل بریط به جهت مواب صدا می زنلو بطن من برای قیر حارس. ۱۲. و هنگامی که مواب در مکان بلند خود حاضر شده، خویشتن را خسته کند و به مکان مقدس خود برای دعایباید کامیاب نخواهد شد. ۱۳. این است کلامی که خداوند درباره مواب از زمان قدیم گفته است. ۱۴. اما الان خداوند تکلم نموده، می گوید که بعد از سه سال مثل سالهای مزدور جلال مواب با تمامی جماعت کثیر او محقر خواهد شد و بقیه آن بسیار کم و بی قوت خواهند گردید.

**۱۸** وای بر زمینی که در آن آواز بالها است که به آن طرف نهرهای کوش می باشد. ۲. و ایلچیان به دریا و در کشتیهای بردی بر روی آنها می فرستد و می گوید: ای رسولان تیزروید نزد امت بلند قد و براق، نزد قومی که از ابتدایش تا کنون مهیب بوده اند یعنی امت زورآورو پایمال کننده که نهرها زمین ایشان را تقسیم می کند. ۳. ای تمامی ساکنان ربع مسکون و سکنه جهان، چون علمی بر کوهها بلند گردد بنگرید و چون کرنا نواخته شود بشنوید. ۴. زیرا خداوند به من چنین گفته است که من خواهم آرامید و از مکان خود نظر خواهم نمود. مثل گرمای صاف بر نباتات و مثل ابر شبنم دار در حرارت حصاد. ۵. زیرا قبل از حصاد وقتی که شکوفه تمام شود و گل به انگور رسیده، مبدل گردد او شاخهها را بارها خواهد برید و نهالها را بریده دور خواهد افکند. ۶. و همه برای مرغان شکاری کوهها و وحوش زمین واگذاشته خواهد شد. و مرغان شکاری تابستان را بر آنها بسر خواهند برد و جمیع وحوش زمین زمستان را بر آنها خواهند گذرانید. ۷. و در آن زمان هدیهای برای یهوه صباوت از قوم بلند قد و براق و از قومی که از ابتدایش تا کنون مهیب است و از امتی زورآورو و پایمال کننده که نهرها زمین ایشان را تقسیم می کند به مکان اسم یهوه صباوت یعنی به کوه صهیون آورده خواهد شد.

**۱۷** وحی درباره دمشق: اینک دمشق از میان شهرها برداشته می شود و توده خراب خواهد گردید. ۲. شهرهای عروغیر متروک می شود و به جهت خوابیدن گلهها خواهد بود و کسی آنها را نخواهد ترسانید. ۳. حصار از افزایش تلف خواهد شد و سلطنت ازمدمشق و از بقیه ارام. و مثل جلال بنی اسرائیل خواهد بود زیرا که یهوه صباوت چنین می گوید. ۴. و در آن روز جلال یعقوب ضعیف می شود و فریبی جسدش به لاغری تبدیل می گردد. ۵. و چنان خواهد بود که دروگران زرع را جمع کنند و دستهای ایشان سنبلهها را درو کنند. و خواهد بود مثل وقتی که در وادی رفایم سنبلهها را بچینند. ۶. و خوشه های چند در آن باقی ماند و مثل وقتی که زیتون را بتکانند که دو یاسه دانه بر سر شاخه بلند و چهار یا پنج دانه برشاخچه های بارو آن باقی ماند. یهوه خدای اسرائیل چنین می گوید. ۷. در آن روز انسان بسوی آفریننده خود نظرخواهد کرد و چشمانش بسوی قدوس اسرائیل خواهد نگریست. ۸. و بسوی مذبح هایی که بدستهای خود ساخته است نظر نخواهد کرد و به آنچه با انگشتهای خویش بنا نموده یعنی اشیریم و بنهای آفتاب نخواهد نگریست. ۹. در آن روز شهرهای حصینش مثل خرابه هایی که در جنگل یا بر کوه بلند است خواهد شد که آنها را از حضور بنی اسرائیل واگذاشتند و ویران خواهد شد. ۱۰. چونکه خدای نجات خود را فراموش کردی و صخره قوت خویش را به یاد نیاوردی بنابراین نهالهای دلیلیزغرس خواهی نمود و قلمه های غریب را خواهی کاشت. ۱۱. در روزی که غرس می نمایی آن را نموخواهی داد و در صبح مزرع خود را به شکوفه خواهی آورد اما محصولش در روز آفت مهلک و حزن علاج ناپذیر بر باد خواهد رفت. ۱۲. وای بر شورش قوم های بسیار که مثل شورش دریا شورش

**۱۹** وحی درباره مصر: اینک خداوند بر ابر تیزرو سوار شده، به مصر می آید و بنهای مصر از حضور وی خواهد لرزید و دلهای مصریان در اندرون ایشان گذاخته خواهد شد. ۲. و مصریان را بر مصریان خواهم برانگیخت. برادر با برادر خود و همسایه با همسایه خویش و شهر با شهر و کشور با کشور جنگ خواهند نمود. ۳. روح مصر در اندرونش افسرده شده، مشورتش را باطل خواهد گردانید و ایشان از بنها و فالگیران و صاحبان اجنه و جادوگران سوال خواهند نمود. ۴. و مصریان را به دست آقای ستم کیش تسلیم خواهم نمود و پادشاه زورآورو بر ایشان حکمرانی خواهد کرد. خداوند یهوه صباوت چنین می گوید. ۵. و آب از دریا ( نیل ) کم شده، نهر خراب و خشک خواهد گردید. ۶. و نهرها متعفن شده، جوپهای ماصور کم شده می خشکد و نی و بوریا پژمرده خواهد شد. ۷. و مرغزاری که بر کنار نیل ویر دهنه نیل است و همه مزرعه های نیل خشک ویرانده شده و نابود خواهد گردید. ۸. و ماهی گیران ماتم می گیرند و همه آنانی که قلاب به نیل اندازند زاری می کنند و آنانی که دام بر روی آب گسترانند افسرده خواهند شد. ۹. و عاملان کتان شانه زده و بافندگان پارچه سفید خجل خواهند شد. ۱۰. و ارکان او ساییده و جمیع مزدوران رنجیده دل خواهند شد. ۱۱. سروران صوعن بالکل احمق می شوند و مشورت مشیران دانشمند



۲۱ وحی درباره بیابان بحر: چنانکه گردباد در جنوب می‌آید، این نیز از بیابان از زمین هولناک می‌آید. ۲ رویای سخت برای من منکشف شده است، خیانت پیشه خیانت می‌کند و تاراج کننده تاراج می‌نماید. ای عیلام برای وای مدیان محاصره نما. تمام ناله آن را ساکت گردانیدم. ۳ از این جهت کمر من از شدت درد پر شده است و درد زه مثل درد زنی که می‌زاید مراد گرفته است. بیچ و تاب می‌خورم که نمی‌توانم بشنوم، مدهوش می‌شوم که نمی‌توانم ببینم. ۴ دل من می‌طیبد و هیبت مرا ترسانید. او شب لذت مرا برابیم به خوف مبدل ساخته است. ۵ سفره را مهیا ساخته و فرش را گسترانیده به اکل و شرب مشغول می‌باشند. ای سروران برخیزید و سپهرها را روغن بمالید. ۶ زیرا خداوند به من چنین گفته است: «برو و دیده بان را قرار بده تا آنچه را که بیند اعلام نماید. ۷ و چون فوج سواران جفت جفت و فوج الاغان و فوج شتران را ببیند آنگاه به دقت تمام توجه بنماید.» ۸ پس او مثل شیر صدا زد که «ای آقا من دائم در روز بر محرس ایستاده‌ام و تمامی شب بر دیده بانگاه خود برقرار می‌باشم. ۹ و اینک فوج مردان و سواران جفت جفت می‌آیند و او مزید کرده، گفت: بابل افتاد افتاده است و تمامی تمثال‌های تراشیده خدایانش را بر زمین شکسته‌اند.» ۱۰ ای کوفته شده من وای محصول خرمن من آنچه از یهوه صباوت خدای اسرائیل شنیدم به شما اعلام می‌نمایم. ۱۱ وحی درباره دومه: کسی از سعیر به من ندا می‌کند که «ای دیده بان از شب چه خبر؟» ای دیده بان از شب چه خبر؟» ۱۲ دیده بان می‌گوید که صبح می‌آید و شام نیز. اگر پرسیدن می‌خواهید بپرسید و بازگشت نموده، بیاید.» ۱۳ وحی درباره عرب: ای قافله‌های دانیان در جنگل عرب منزل کنید. ۱۴ ای ساکنان زمین تیما تشنگان را به آب استقبال کنید و فرزایان را به خوراکی ایشان پذیره شوید. ۱۵ زیرا که ایشان از شمشیرها فراری می‌کنند. از شمشیر برهنه و کمان زه شده و از سختی جنگ. ۱۶ زائر که خداوند به من گفته است بعد از یکسال موافق سالهای مزدوران تمامی شوکت قیدار تلف خواهد شد. ۱۷ و بقیه شماره تیراندازان و جباران بنی قیدار قلیل خواهد شد چونکه یهوه خدای اسرائیل این را گفته است.

۲۲ وحی درباره وادی رویا: الان تو را چه شد که کلیه بر باهما برآمدی؟ ۲ ای که بر از شورشها هستی وای شهرپرغوغا وای قریه مفتخر. کشتگان کشته شمشیر نیستند و در جنگ هلاک نشده‌اند. ۳ جمیع سرورانت با هم گریختند و بدون تیراندازان اسیر گشتند. همگانی که در تو یافت شدند با هم اسیر گردیدند و به‌جای دور فرار کردند. ۴ بنابراین گفتم نظر خود را از من بگردانید زیرا که با تلخی گریه می‌کنم. برای تسلی من درباره خرابی دختر قوم الحاح مکنید. ۵ زیرا خداوند یهوه صباوت روز آشتگی و پایداری و پریشانی‌ای در وادی رویا دارد. دیوارها را منهدم می‌سازند و صدای استغاثه تا به کوهها می‌رسد. ۶ و عیلام با افواج مردان و سواران ترکش را برداشته است و قیر سیر را مکشوف نموده است، ۷ و وادیهای بهترینت از اربابها پر شده، سواران پیش دروازه هایت صف آرایی می‌نمایند، ۸ و پوشش یهودا برداشته می‌شود و در آن روز به اسلحه خانه جنگل نگاه

فرعون وحشی می‌گردد. پس چگونگی به فرعون می‌گویند که من پسر حکما و پسر پادشاهان قدیم می‌باشم. ۱۲ پس حکیمان تو کجایند تا ایشان تو را اطلاع دهند و بدانند که یهوه صباوت درباره مصر چه تقدیر نموده است. ۱۳ سروران صوعن ابله شده و سروران نوف فریب خورده‌اند و آنانی که سنگ زاویه اسباب مصر هستند آن را گمراه کرده‌اند. ۱۴ و خداوند روح خیرگی در وسط آن آمیخته است که ایشان مصریان را در همه کارهای ایشان گمراه کرده‌اند مثل مستان که در قی خود افتان و خیزان راه می‌روند. ۱۵ و مصریان را کاری نخواهد ماند که سر یا دم نخل یا بویرا بکنند. ۱۶ در آن روز اهل مصر مثل زنان می‌باشند و از حرکت دست یهوه صباوت که آن را بر مصر به حرکت می‌آورد لرزان و هراسان خواهند شد. ۱۷ و زمین یهودا باعث خوف مصر خواهد شد که هرکه ذکر آن را بشنود خواهد ترسید به سبب تقدیری که یهوه صباوت بر آن مقدر نموده است. ۱۸ در آن روز پنج شهر در زمین مصر به زبان کنعان متکلم شده، برای یهوه صباوت قسم خواهند خورد و یکی شهر هلاکت نامیده خواهد شد. ۱۹ در آن روز مذبوحی برای خداوند در میان زمین مصر و ستونی نزد حدودش برای خداوند خواهد بود. ۲۰ و آن آیتی و شهادتی برای یهوه صباوت در زمین مصر خواهد بود. زیرا که نزد خداوند به سبب جفاکنندگان خویش استغاثه خواهد نمود و او نجات‌دهنده و حمایت‌کننده‌ای برای ایشان خواهد فرستاد و ایشان را خواهد رهانید. ۲۱ و خداوند بر مصریان معروف خواهد شد و در آن روز مصریان خداوند را خواهند شناخت و با ذیابح و هدایا او را عبادت خواهند کرد و برای خداوند نذر کرده، آن را وفا خواهند نمود. ۲۲ و خداوند مصریان را خواهد زد و به زدن شفا خواهد داد زیرا چون بسوی خداوند بازگشت نمایند ایشان را اجابت نموده، شفا خواهد داد. ۲۳ در آن روز شاهراهی از مصر به آشور خواهد بود و آشوریان به مصر و مصریان به آشور خواهند رفت و مصریان با آشوریان عبادت خواهند نمود. ۲۴ در آن روز اسرائیل سوم مصر و آشور خواهد شد و آنها در میان جهان برکت خواهند بود. ۲۵ زیرا که یهوه صباوت آنها را برکت داده خواهد گفت قوم من مصر و صنعت دست من آشور و میراث من اسرائیل مبارک باشند.

۲۰ در سالی که ترتان به اشدود آمد هنگامی که سرجون پادشاه آشور او را فرستاد، پس با اشدود جنگ کرده، آن را گرفت. ۲ در آن وقت خداوند به واسطه اشعیا ابن آموص تکلم نموده، گفت: «برو و پلاس را از کمر خود بگشا و نعلین را از پای خود بیرون کن.» و او چنین کرده، عریان و پا برهنه راه می‌رفت. ۳ و خداوند گفت: «چنانکه بنده من اشعیا سه سال عریان و پا برهنه راه رفته است تا آیتی و علامتی درباره مصر و کوش باشد، ۴ بهمان طوری پادشاه آشور اسیران مصر و جلاء و وطنان کوش را از جوانان و پیران عریان و پا برهنه و مکشوف سرین خواهد برد تا رسوایی مصر باشد. ۵ و ایشان به سبب کوش که ملجای ایشان است و مصر که فخر ایشان باشد مضطرب و خجل خواهند شد. ۶ و ساکنان این ساحل در آن روز خواهند گفت: اینک ملجای ما که برای اعانت به آن فرار کردیم تا از دست پادشاه آشور نجات یابیم چنین شده است، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت؟»

خواهید کرد. ۹ و رخنه های شهر داود را که بسازند خواهید دید و آب برکه تحتانی را جمع خواهید نمود. ۱۰ و خانه های اورشلیم را خواهید شمرد و خانه ها را به جهت حصاربندی دیوارها خراب خواهید نمود. ۱۱ و در میان دو دیوار حوضی برای آب برکه قدیم خواهید ساخت اما به صانع آن نخواهید نگرست و به آنکه آن را از ایام پیشین ساخته است نگران نخواهید شد. ۱۲ و در آن روز خداوند یهوه صباپوت (شما را) به گریستن و ماتم کردن و کندن مو و پوشیدن پلاس خواهد خواند. ۱۳ و اینک شادمانی و خوشی و کشتن گاو و ذبح کردن گوسفندان و خوردن گوشت و نوشیدن شراب خواهد بود که بخوریم و بنوشیم زیرا که فردا می میریم. ۱۴ و یهوه صباپوت در گوش من اعلام کرده است که این گناه شما تا میرید هرگز کفار نخواهد شد. خداوند یهوه صباپوت این را گفته است. ۱۵ خداوند یهوه صباپوت چنین می گوید: «برو و نزد این خزانده یعنی شبنه که ناظر خانه است داخل شو و به او بگو: ۱۶ تو را در اینجا چه کار است و در اینجا که را داری که در اینجا قبری برای خود کنده ای؟ ای کسی که قبر خود را در مکان بلند می کنی و مسکنی برای خویشستن در صخره می تراشی.» ۱۷ اینک ای مرد، خداوند البته تو را در خواهد انداخت و البته تو را خواهد پوشانید. ۱۸ و البته تو را مثل گوری سخت خواهد پیچید و به زمین وسیع تو را خواهد افکند و در آنجا خواهی مرد و در آنجا ارباب های شوکت تو رسوایی خانه آقایت خواهد شد. ۱۹ و تو را از منصبت خواهم راند و از مکانت به زیر افکنده خواهی شد. ۲۰ و در آن روز واقع خواهد شد که بنده خویش الباقیم بن حلقیا را دعوت خواهم نمود. ۲۱ و او را به جامه تو ملبس ساخته به کمر بندت محکم خواهم ساخت و اقتدار تو را به دست او خواهم داد و او ساکنان اورشلیم و خاندان یهودا را پدر خواهد بود.

۲۲ و کلید خانه داود را بر دوش وی خواهم نهاد و چون بگشاید احدی نخواهد بست و چون ببندد، احدی نخواهد گشاد. ۲۳ و او را در جای محکم مثل میخ خواهم دوخت و برای خاندان پدر خود کرسی جلال خواهد بود. ۲۴ و تمامی جلال خاندان پدرش را از اولاد و احفاد و همه ظروف کوچک را از ظروف کاسه ها تا ظروف تنگها بر او خواهند آویخت. ۲۵ و یهوه صباپوت می گوید که در آن روز آن میخی که در مکان محکم دوخته شده متحرک خواهد گردید و قطع شده، خواهد افتاد و باری که بر آن است، تلف خواهد شد زیرا خداوند این را گفته است.

۲۳ وحی درباره صور ای کشتیهای ترشیش ولوله نمایید زیرا که بحدی خراب شده است که نه خانه ای و نه مدخلی باقی مانده. از زمین کتیم خبر به ایشان رسیده است. ۲ ای ساکنان ساحل که تاجران صیدون که از دریا عبور می کنند تو را پر ساخته اند آرام گیرید. ۳ و دخل او از محصول شیحور و حصاد نیل بر آبهای بسیار می بود پس او تجارت گاه امتها شده است. ۴ ای صیدون خجل شو زیرا که دریا یعنی قلعه دریا متکلم شده، می گوید درد زه نکشیده ام و نازیده ام و جوانان را نیروردام و دوشیزگان را تربیت نکردم. ۵ چون این خبر به مصر برسد از اخبار صور بسیار دردناک خواهند شد. ۶ ای ساکنان ساحل دریا به ترشیش بگذرید و ولوله نمایید. ۷

آیا این شهر مفتخر شما است که قدیمی و از ایام سلف بوده است و پایبایش او را به جای دور برده، تا در آنجا ماوا گیرند؟ ۸ کیست که این قصد را درباره صور آن شهر تاج بخش که تجار وی سروران و بازرگانان او شرفای جهان بوده اند نموده است. ۹ یهوه صباپوت این قصد را نموده است تا تکبر تمامی جلال را خوار سازد و جمیع شرفای جهان را محقر نماید. ۱۰ ای دختر ترشیش از زمین خود مثل نیل بگذر زیرا که دیگر هیچ بند برای تو نیست. ۱۱ اودست خود را بر دریا دراز کرده، مملکتها را متحرک ساخته است. خداوند درباره کنعان امر فرموده است تا قلعه هایش را خراب نمایند. ۱۲ و گفته است: ای دوشیزه ستم رسیده ای دختر صیدون دیگر مفتخر نخواهی شد. برخاسته، به کتیم بگذر اما در آنجا نیز راحت برای تو نخواهد بود. ۱۳ اینک زمین کلدانیان که قومی نبودند و آشور آن را به جهت صحرانشینان بنیاد نهاد. ایشان منبجیقهای خود را افزاشته، قصرهای آن را منهدم و آن را به خرابی مبدل خواهند ساخت. ۱۴ ای کشتیهای ترشیش ولوله نمایید زیرا که قلعه شما خراب شده است. ۱۵ و در آن روز واقع خواهد شد که صور، هفتاد سال مثل ایام یک پادشاه فراموش خواهد شد و بعد از انقضای هفتاد سال برای صور مثل سرود زانیه خواهد بود. ۱۶ ای زانیه فراموش شده بربط را گرفته، در شهر گردش نما. خوش بنواز و سرودهای بسیار بخوان تا به یاد آورده شوی. ۱۷ و بعد از انقضای هفتاد سال واقع می شود که خداوند از صور تفقد خواهد نمود و به اجرت خویش برگشته با جمیع ممالک جهان که بر روی زمین است زنا خواهد نمود. ۱۸ و تجارت و اجرت آن برای خداوند وقف شده ذخیره و اندوخته نخواهد شد بلکه تجارتش برای مقربان درگاه خداوند خواهد بود تا به سیری بخورند و لباس فاخر بپوشند.

۲۴ اینک خداوند زمین را خالی و ویران می کند، و آن را واژگون ساخته، ساکنانش را پراکنده می سازد. ۲ و مثل قوم، مثل کاهن و مثل بنده، مثل آقاایش و مثل کنیز، مثل خاتونش و مثل مشتری، مثل فروشنده و مثل قرض دهنده، مثل قرض گیرنده و مثل سودخوار، مثل سود دهنده خواهد بود. ۳ و زمین بالکل خالی و بالکل غارت خواهد شد زیرا خداوند این سخن را گفته است. ۴ زمین ماتم می کند و پژمرده می شود. ربع مسکون کاهیده و پژمرده می گردد، شریفان اهل زمین کاهیده می شوند. ۵ زمین زیر ساکنانش ملوث می شود زیرا که از شرایع تجاوز نموده و فرایض را تبدیل کرده و عهد جاودانی را شکسته اند. ۶ بنابراین لعنت، جهان را فانی کرده است و ساکنانش سزا یافته اند لهذا ساکنان زمین سوخته شده اند و مردمان، بسیار کم باقی مانده اند. ۷ شیوه انگور ماتم می گیرد و مو کاهیده می گردد و تمامی شاددلان آن می کشند. ۸ شادمانی دهها تلف شده، آواز عشرت کنندگان باطل و شادمانی بریطها ساکت خواهد شد. ۹ شراب را با سرودها نخواهند آشامید و مسکرات برای نوشندگان تلخ خواهد شد. ۱۰ قریه خرابه منهدم می شود و هر خانه بسته می گردد که کسی داخل آن نتواند شد. ۱۱ غوغایی برای شراب در کوچهها است. هرگونه شادمانی تارک گردیده و سرور زمین رفع شده است. ۱۲ ویرانی در شهر باقی است

چنانکه کاه در آب مزبله پایمال می‌شود. ۱۱ و او دستهای خود را در میان آن خواهد گشاد مثل شناوری که به جهت شنا کردن دستهای خود را می‌گشاید و غرور او را با حیل‌های دستهای پست خواهد گردانید. ۱۲ و قلعه بلند حصارهای را خم کرده، بزیر خواهد افکند و بر زمین با غبار یکسان خواهد ساخت.

**۲۶** در آن روز این سرود در زمین یهوداسراییده خواهد شد؛ ما را شهری قوی است که دیوارها و حصار آن نجات است. ۲ دروازه‌ها را بگشایید تا امت عادل که امانت را نگاه می‌دارند داخل شوند. ۳ دل ثابت را در سلامتی کامل نگاه خواهی داشت، زیرا که بر تو توکل دارد. ۴ بر خداوند تا به ابد توکل نمایند، چونکه در یاه یهوه صخره جاودانی است. ۵ زیرا آنانی را که بر بلندیاها ساکنند فرود می‌آورد. و شهر رفیع را به زیر می‌اندازد. آن را به زمین انداخته، با خاک یکسان می‌سازد. ۶ پایها آن را پایمال خواهد کرد. یعنی پایهای فقیران و قدمهای مسکینان. ۷ طریق عادلان استقامت است. ای تو که مستقیم هستی طریق عادلان را هموار خواهی ساخت. ۸ پس‌ای خداوند در طریق داوریهای تو انتظار تو را کشیده‌ایم. و جان ما به اسم تو و ذکر تو مشتاق است. ۹ شبانگاه به جان خود مشتاق تو هستم. و بامدادان به روح خود در اندرونم تو رامی طلبم. زیرا هنگامی که داوریهای تو بر زمین آید سکنه ربع مسکون عدالت را خواهند آموخت. ۱۰ هرچند بر شریز ترحم شود عدالت را نخواهد آموخت. در زمین راستان شرارت می‌ورزد و جلال خداوند را مشاهده نمی‌نماید. ۱۱

ای خداوند دست تو برافراشته شده است امانی بینند. لیکن چون غیرت تو را برای قوم ملاحظه کنند خجل خواهند شد. و آتش نیردشمنان را فرو خواهد برد. ۱۲ ای خداوند سلامتی را برای ما تعیین خواهی نمود. زیرا که تمام کارهای ما را نیز برای ما به عمل آورده‌ای. ۱۳ ای یهوه خدای ما آقایان غیر از تو بر ما استیلا داشتند. اما به تو فقط اسم تو را ذکر خواهیم کرد. ۱۴ ایشان مردند و زنده نخواهند شد. خیالها گردیدند و نخواهند برخاست. بنابراین ایشان را سزا داده، هلاک ساختی و تمام ذکر ایشان را محو نمودی. ۱۵ قوم را افزودی‌ای خداوند قوم را مزید ساخته، خویششان را جلال دادی. و تمامی حدود زمین را وسیع گردانیدی. ۱۶ ای خداوند ایشان در حین تنگی، تو را خواهند طلبید. و چون ایشان را تادیب نمایی دعا‌های خفیه خواهند ریخت. ۱۷ مثل زن حامله‌ای که نزدیک زاییدن باشد و درد او را گرفته، از آلام خود فریاد بکند همچنین ما نیزای خداوند در حضور تو هستیم. ۱۸ حامله شده، دردزه ما را گرفت و باد را زاییدیم. و در زمین هیچ نجات به ظهور نیاوردیم. و ساکنان ربع مسکون نیفتادند. ۱۹ مردگان تو زنده خواهند شد و جسد‌های من خواهند برخاست. ای شما که در خاک ساکنیدیدار شده، ترم نمایید! زیرا که شبنم تو شبنم نباتات است. و زمین مردگان خود را بیرون خواهد افکند. ۲۰ ای قوم من بیاید به حجره‌های خویش داخل شوید و درهای خود را در عقب خویش ببندید. خویششان را اندک لحظه‌ای پنهان کنید تا غصب بگذرد. ۲۱ زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون می‌آید تا سزای گناهان

ودروازه‌هایش به هلاکت خرد شده است. ۱۳ زیرا که در وسط زمین در میان قوم هایش چنین خواهد شد مثل تکائیدن زیتون و مانند خوشه‌هایی که بعد از چیدن انگور باقی می‌ماند. ۱۴ اینان آواز خود را بلند کرده، ترم خواهند نمود و درباره کبریایی خداوند از دریا صدا خواهند زد. ۱۵ از این جهت خداوند را در بلاد مشرق و نام یهوه خدای اسرائیل را در جزیره‌های دریا تمجید نمایند. ۱۶ از کرانه‌های زمین سرودها را شنیدیم که عادلان را جلال باد. اما گفتیم: و حسرتا، و حسرتا، وای بر من! خیانت کاران خیانت ورزیده، خیانت کاران به شدت خیانت ورزیده‌اند. ۱۷ ای ساکن زمین ترس و حفره و دام بر تو است. ۱۸ و واقع خواهد شد که هرکه از آواز ترس بگریزد به حفره خواهد افتاد و هرکه از میان حفره برآید گرفتار دام خواهد شد زیرا که روزنه‌های علیین باز شده و اساسهای زمین متزلزل می‌باشد. ۱۹ زمین بالکل منکسر شده. زمین تمام از هم پاشیده و زمین به شدت متحرک گشته است. ۲۰ زمین مثل مستان افتان و خیزان است و مثل سایه بان به چپ و راست متحرک و گناهای بر آن سنگین است. پس افتاده است که بار دیگر نخواهد برخاست. ۲۱ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند گروه شریفان را بر مکان بلند ایشان و پادشاهان زمین را بر زمین سزا خواهد داد. ۲۲ و ایشان مثل اسیران در چاه جمع خواهند شد و در زندان بسته خواهند گردید و بعد از روزهای بسیار، ایشان طلبیده خواهند شد. ۲۳ و ماه خجل و آفتاب رسوا خواهد گشت زیرا که یهوه صباپوت در کوه صهیون و در اورشلیم و به حضور مشایخ خویش، با جلال سلطنت خواهد نمود.

**۲۵** ای یهوه تو خدای من هستی پس تو را تسبیح می‌خوانم و نام تو را حمد می‌گویم، زیرا کارهای عجیب کرده‌ای و تقدیرهای قدیم تو امانت و راستی است. ۲ چونکه شهری را توده و قریه حصین را خرابه گردانیده‌ای و قصر غریبان را که شهر نباشد و هرگز بنا نگردد. ۳ بنابراین قوم عظیم، تو را تمجید نمی‌نمایند و قریه امت‌های ستم پیشه از تو خواهند ترسید. ۴ چونکه برای فقیران قلعه و به جهت مسکینان در حین تنگی ایشان قلعه بودی و ملجا از طوفان و سایه از گرمی، هنگامی که نفعه ستمکاران مثل طوفان بر دیوار می‌بود. ۵ و غوغای غریبان را مثل گرمی در جای خشک فرود خواهی آورد و سرود ستمکاران مثل گرمی از سایه ابر پست خواهد شد. ۶ و یهوه صباپوت در این کوه برای همه قوم هاضیافتی از لذایذ برپا خواهد نمود. یعنی ضیافتی از شرابهای کهنه از لذایذ پر مغز و از شرابهای کهنه مصفا. ۷ و در این کوه روپوشی را که بر تمامی قوم‌ها گسترده است و ستی را که جمیع امت‌ها را می‌پوشاند تلف خواهد کرد. ۸ و موت را تا ابدالابد نابود خواهد ساخت و خداوند یهوه اشکها را از هرچهره پاک خواهد نمود و عار قوم خویش را از روی تمامی زمین رفع خواهد کرد زیرا خداوند گفته است. ۹ و در آن روز خواهند گفت: «اینک این خدای ما است که منتظر او بوده‌ایم و ما را نجات خواهد داد. این خداوند است که منتظر او بوده‌ایم پس از نجات او مسرور و شادمان خواهیم شد.» ۱۰ زیرا که دست خداوند بر این کوه قرار خواهد گرفت و موآب در مکان خود پایمال خواهد شد

ساکنان زمین را به ایشان برساند. پس زمین خونهای خود رامکشوف خواهد ساخت و کشتگان خویش را دیگر پنهان نخواهد نمود.

سرسشته شده‌اند و در رویا گمراه گردیده‌اند و در داوری میبوت گشته‌اند. ۸ زیرا که همه سفره‌ها از قی و نجاست پر گردیده و جایی نمانده است. ۹ کدام را معرفت خواهد آموخت و اخبار را به که خواهد فهمانید؟ آیا نه آنانی را که از شیر بازداشته و از پستانها گرفته شده‌اند؟ ۱۰ زیرا که حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود. ۱۱ زیرا که با لبهای الکن و زبان غریب با این قوم تکلم خواهد نمود. ۱۲ که به ایشان گفت: «راحت همین است. پس خسته شدگان را مستریح سازید و آرامی همین است.» اما نخواستند که بشنوند. ۱۳ و کلام خداوند برای ایشان حکم بر حکم و حکم بر حکم، قانون بر قانون و قانون بر قانون اینجا اندکی و آنجا اندکی خواهد بود تا بروند و به پشت افتاده، منکسرگردند و به دام افتاده، گرفتار شوند. ۱۴ بنابراین ای مردان استهزا کننده وای حاکمان این قوم که در اورشلیم‌اند کلام خداوند را بشنوید. ۱۵ از آنجاکه گفته‌اید با موت عهد بسته‌ایم و با هابویه همداستان شده‌ایم، پس چون تازیانه مهلک بگذرد به ما نخواهد رسید زیرا که دروغها راملجای خود نمودیم و خویشتان را زیر مکر مستور ساختیم.

**(Sheol h7585)** ۱۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «اینک در صهیون سنگ بنیادی نهادم یعنی سنگ آزموده و سنگ زاویه‌ای گرانها و اساس محکم پس هرکه ایمان آورد تعجیل نخواهد نمود. ۱۷ وانصاف را ریسمان می‌گردانم و عدالت را ترازو و تگرگ ملجای دروغ را خواهد رفت و آنها ستر را خواهد برد. ۱۸ و عهد شما با موت باطل خواهد شد و میثاق شما با هابویه ثابت نخواهد ماند و چون تازیانه شدید بگذرد شما از آن پایمال خواهید شد. **(Sheol h7585)** ۱۹ هر وقت که بگذرد شما را گرفتار خواهد ساخت زیرا که هر بامداد هم در روز و هم در شب خواهد گذشت و فهمیدن اخبار باعث هیبت محض خواهد شد.» ۲۰ زیرا که بستر کوتاه تر است از آنکه کسی بر آن دراز شود و لحاف تنگ تر است از آنکه کسی خویشتان را ببوشاند. ۲۱ زیرا خداوند چنانکه در کوه فراصیم (کرد) خواهد برخاست و چنانکه در وادی جبعون (نمود) خشمناک خواهد شد، تا کار خود یعنی کار عجیب خود را بجا آورد و عمل خویش یعنی عمل غریب خویش را به انجام رساند. ۲۲ پس الان استهزا منماید مبدا بندهای شما محکم گردد، زیرا هلاکت و تقدیری را که از جانب خداوند یهوه صباپوت بر تمامی زمین می‌آید شنیده‌ام. ۲۳ گوش گیرید و آواز مرا بشنوید و متوجه شده، کلام مرا استماع نمایید. ۲۴ آیا بزرگ، همه روز به جهت تخم پاشیدن شیار می‌کند و آیا همه وقت زمین خود را می‌شکافد و هموار می‌نماید؟ ۲۵ آیا بعد از آنکه رویش را هموار کرد گشینی رانمی باشد و زیره را نمی‌افشانند و گندم را در شیارها و جو را در جای معین و ذرت را در حدودش نمی‌گذارند؟ ۲۶ زیرا که خدایش او را به راستی می‌آموزد و او را تعلیم می‌دهد. ۲۷ چونکه گشینی با گردون تیز کوبیده نمی‌شود و چرخ ارابه بر زیره گردانیده نمی‌گردد، بلکه گشینی به عصا و زیره به چوب تکانیده می‌شود. ۲۸ گندم آردمی شود زیرا که آن را همیشه خرمن کوبی نمی‌کنند و هرچند چرخ ارابه و اسبان خود را بر آن بگردانند آن را خرد نمی‌کند. ۲۹

۲۷ در آن روز خداوند به شمشیر سخت عظیم محکم خود آن مار تیز رو لویاتان را و آن مار پیچیده لویاتان را سزا خواهد داد و آن اژدها را که در دریا است خواهد کشت. ۲ در آن روز برای آن تاکستان شراب بسرایید. ۳ من که یهوه هستم آن را نگاه می‌دارم و هر دقیقه آن را آبیاری می‌نمایم. شب و روز آن را نگاهبانی می‌نمایم که مبدا احدی به آن ضرر برساند. ۴ خشم ندارم. کاش که خس و خار با من به جنگ می‌آمدند تا بر آنها هجوم آورده، آنها را با هم می‌سوزانیدم. ۵ یا به قوت من متمسک می‌شد تا با من صلح بکنند و با من صلح می‌نمود. ۶ در ایام آینده یعقوب ریشه خواهد زد و اسرائیل غنچه و شکوفه خواهد آورد. و ایشان روی ربع مسکون را از میوه پر خواهند ساخت. ۷ آیا او را زد بطوری که دیگران او را زندند؟ یا کشته شد بطوری که مقتولان وی کشته شدند؟ ۸ چون او را دور ساختی به اندازه با وی معارضه نمودی. با باد سخت خویش او را در روز باد شرقی زایل ساختی. ۹ بنابراین گناه یعقوب از این کفاره شده و رفع گناه او تمامی نتیجه آن است. چون تمامی سنگهای مذبح را مثل سنگهای آهک نرم شده می‌گرداند آنگاه اشیریم و بنهای آفتاب دیگر برپا نخواهد شد. ۱۰ زیرا که آن شهر حصین منفرد خواهد شد و آن مسکن، مهجور و مثل بیابان و اگذاشته خواهد شد. در آنجا گوساله‌ها خواهند چرید و در آن خوابیده، شاخه هایش را تلف خواهند کرد. ۱۱ چون شاخه هایش خشک شود شکسته خواهد شد. پس زنان آمده، آنها را خواهند سوزانید، زیرا که ایشان قوم بیفهم هستند. لهذا آفریننده ایشان برایشان ترحم نخواهد نمود و خالق ایشان بر ایشان شفقت نخواهد کرد. ۱۲ و در آن روز واقع خواهد شد که خداوند از مسیل نهر ( فرات ) تا وادی مصر غله را خواهد کوبید. و شمای بنی اسرائیل یکی یکی جمع کرده خواهید شد. ۱۳ و در آن روز واقع خواهد شد که کرنای بزرگ نواخته خواهد شد و گم شدگان زمین آشور و رانده شدگان زمین مصر خواهند آمد. و خداوند را در کوه مقدس یعنی در اورشلیم عبادت خواهند نمود.

۲۸ وای بر تاج تکبر میگساران افرایم و بر گل پژمرده زیبایی جلال وی، که بر سر وادی بارور مغلوبان شراب است. ۲ اینک خداوند کسی زورآور و توانا دارد که مثل تگرگ شدید و طوفان مهلک و مانند سیل آبهای زورآور سرشار، آن را به زور بر زمین خواهد انداخت. ۳ و تاج تکبر میگساران افرایم زیر پایها پایمال خواهد شد. ۴ و گل پژمرده زیبایی جلال وی که بر سر وادی بارور است مثل نویر انجیرها قبل از تابستان خواهد بود که چون بیننده آن را ببندوقتی که هنوز در دستش باشد آن را فرو می‌برد. ۵ و در آن روز یهوه صباپوت به جهت بقیه قوم خویش تاج جلال و افسر جمال خواهد بود. ۶ و روح انصاف برای آنانی که به داوری می‌نشینند و قوت برای آنانی که جنگ را به دروازه هابرمی گردانند (خواهد بود). ۷ ولیکن اینان نیز از شراب گمراه شده‌اند و از مسکرات سرگشته گردیده‌اند. هم کاهن و هم نبی از مسکرات گمراه شده‌اند و از شراب بلعیده گردیده‌اند. از مسکرات

این نیز از جانب یهوه صیایوت که عجیب الرای و عظیم الحکمت است صادر می‌گردد.

**۲۹** وای بر اریئیل! وای بر اریئیل! شهری که داود در آن خیمه زد. سال بر سال مزید کنید و عیدها دور زند. ۲ و من اریئیل را به تنگی خواهم انداخت و ماتم و نوحه گری خواهد بود و آن برای من مثل اریئیل خواهد بود. ۳ و بر توبه هر طرف اردو زده، تو را به باره‌ها محاصره خواهم نمود و منجیقها بر تو خواهم افراشت. ۴ و به زیر افکنده شده، از زمین تکلم خواهی نمودو کلام تو از میان غبار پست خواهد گردید و آواز تو از زمین مثل آواز جن خواهد بود و زبان تو از میان غبار زمزم خواهد کرد. ۵ اما گروه دشمنانت مثل گرد نم خواهند شد و گروه ستم کیشان مانند کاه که می‌گذرد و این بگفته در لحظه‌ای واقع خواهد شد. ۶ و از جانب یهوه صیایوت با رعد و زلزله و صوت عظیم و گردباد و طوفان و شعله آتش سوزنده از تو پرسش خواهد شد. ۷ و جمعیت تمام امت هایی که با اریئیل جنگ می‌کنند یعنی تمامی آتانی که بر او و بر قلعه وی مقاتله می‌نمایند و او را ببتنگ می‌آورند مثل خواب و رویای شب خواهند شد. ۸ و مثل شخص گرسنه که خواب می‌بیند که می‌خورد و چون بیدار شود شکم او تهی است. یا شخص تشنه که خواب می‌بیند که آب می‌نوشد و چون بیدار شود اینک ضعف دارد و جانش مشتبه می‌باشد. همچنین تمامی جماعت امت هایی که با کوه صهیون جنگ می‌کنند خواهند شد. ۹ درنگ کنید و متحیر باشید و تمتع برید و کور باشید. ایشان مست می‌شوند لیکن نه از شراب و نوان می‌گردند اما نه از مسکرات. ۱۰ زیرا خداوند بر شما روح خواب سنگین را عارض گردانیده، چشمان شما را بسته است. و انبیا و روسای شما یعنی رایشان را محبوب کرده است. ۱۱ و تمامی رویا برای شما مثل کلام تومارمختموم گردیده است که آن را به کسی که خواندن می‌داند داده، می‌گویند: این را بخوان و اومی گوید: نمی‌توانم چونکه مختموم است. ۱۲ و آن طومار را به کسی که خواندن نداند داده، می‌گویند این را بخوان و او می‌گوید خواندن نمی‌دانم. ۱۳ و خداوند می‌گوید: «چونکه این قوم ازدهان خود به من تقرب می‌جویند و به لبهای خویش مرا تمجید می‌نمایند اما دل خود را از من دور کرده‌اند و ترس ایشان از من وصیتی است که از انسان آموخته‌اند، ۱۴ بنابراین اینک من بار دیگر با این قوم عمل عجیب و غریب بجا خواهم آوردو حکمت حکیمان ایشان باطل و فهم فهیمان ایشان مستور خواهد شد.» ۱۵ وای بر آتانی که مشورت خود را از خداوند بسیار عمیق پنهان می‌کنند و اعمال ایشان در تاریکی می‌باشد و می‌گویند: «کیست که ما را ببیندو کیست که ما را بشناسد؟» ۱۶ ای زیر و زیرکنندگان هرچیز! آیا کوزه‌گر مثل گل محسوب شود یا مصنوع درباره صنایع خود گوید مرانساخته است و یا تصویر درباره مصورش گوید که فهم ندارد؟ ۱۷ آیا در اندک زمانی واقع نخواهد شد که لبنان به بوستان میدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود؟ ۱۸ و در آن روز کران کلام کتاب را خواهند شنید و چشمان کوران از میان ظلمت و تاریکی خواهد دید. ۱۹ و حلیمان شادمانی خود را در خداوند مزید خواهند

کرد و مسکینان مردمان در قدوس اسرائیل وجدخواهند نمود. ۲۰ زیرا که ستمگران نابود و استهزاکنندگان معدوم خواهند شد و پیروان شرارت منقطع خواهند گردید. ۲۱ که انسان را به سخنی مجرم می‌سازند و برای کسی که در محکمه حکم می‌کند دام می‌گسترانند و عادل را به بطلت منحرف می‌سازند. ۲۲ بنابراین خداوند که ابراهیم را فدیه داده است درباره خاندان یعقوب چنین می‌گوید که از این به بعد یعقوب خجل نخواهد شد و رنگ چهره‌اش دیگر نخواهد پرید. ۲۳ بلکه چون فرزندان خود را که عمل دست من می‌باشند در میان خویش بیند آنگاه ایشان اسم مرا تقدیس خواهند نمود و قدوس یعقوب را تقدیس خواهند کرد و از خدای اسرائیل خواهند ترسید. ۲۴ و آتانی که روح گمراهی دارند فهم خواهند شد و متمردان تعلیم را خواهند آموخت.

**۳۰** خداوند می‌گوید که وای بر پسران فتنه انگیز که مشورت می‌کنند لیکن نه از من و عهد می‌بندند لیکن نه از روح من، تا گناه را برگناه مزید نمایند. ۲ که برای فرود شدن به مصر عزیمت می‌کنند اما از دهان من سوال نمی‌نمایند و به قوت فرعون پناه می‌گیرند و به سایه مصر اعتماد دارند. ۳ لهذا قوت فرعون خجالت و اعتماد به سایه مصر رسوایی شما خواهد بود. ۴ زیرا که سروران او در صوعن هستند و ایلیچان وی به حائیس رسیده‌اند. ۵ همگی ایشان از قومی که برای ایشان فایده ندارند خجل خواهند شد که نه معاونت و نه منفعتی بلکه خجالت و رسوایی نیز برای ایشان خواهند بود. ۶ وحی درباره بهیموت جنوبی: از میان زمین تنگ و ضیق که از آنجا شیر ماده و اسد واقعی و مار آتشین پرند می‌آید. توانگری خویش را بر پشت الاغان و گنجهای خود را بر کوهان شتران نزد قومی که منفعت ندارند می‌برند. ۷ چونکه اعانت مصریان عبث و بی‌فایده است از این جهت ایشان را رهب الجلوس نامیدم. ۸ الان بیا و این رادر نزد ایشان بر لوحی بنویس و بر طوماری مرقوم ساز تا برای ایام آینده تا ابدالابد بماند. ۹ زیرا که این قوم فتنه انگیز و پسران دروغگومی باشند. پسرانی که نمی‌خواهند شریعت خداوند را استماع نمایند. ۱۰ که به رایشان می‌گویند: رویت مکنید و به انبیا که برای ما به راستی نبوت ننمایید بلکه سخنان شیرین به ما گویند و به مکاید نبوت کنید. ۱۱ از راه منحرف شوید و از طریق تجاوز نمایید و قدوس اسرائیل را از نظر ما دور سازید. ۱۲ بنابراین قدوس اسرائیل چنین می‌گوید: «چونکه شما این کلام را ترک کردید و بر ظلم و فساد اعتماد کرده، بر آن تکیه نمودید، ۱۳ از این جهت این گناه برای شما مثل شکاف نزدیک به افتادن که در دیوار بلند پیش آمده باشد و خرابی آن در لحظه‌ای بغته پدید آید خواهد بود. ۱۴ و شکستگی آن مثل شکستگی کوزه کوزه‌گر خواهد بود که بی‌محابا خرد می‌شود بطوری که از پاره‌هایش پاره‌ای به جهت گرفتن آتش از آتشدان یا برداشتن آب از حوض یافت نخواهد شد.» ۱۵ زیرا خداوند یهوه قدوس اسرائیل چنین می‌گوید: «به انابت و آرامی نجات می‌یافتید وقت شما از راحت و اعتماد می‌بود، اماخواستید. ۱۶ و گفتید: نی بلکه بر اسبان فراری کنیم، لهذا فرار خواهید کرد و بر اسبان تیز روسوار می‌شویم لهذا تعاقب کنندگان شما تیز رو خواهند شد.

۱۷ هزار نفر از نهبیب یک نفر فرار خواهند کرد و شما از نهبیب پنج نفر خواهید گریخت تا مثل بیدق بر قله کوه و علم بر تلی باقی مانید.» ۱۸ و از این سبب خداوند انتظار می‌کشد تا بر شما رفت نماید و از این سبب برمی‌خیزد تا بر شما ترحم فرماید چونکه یهوه خدای انصاف است. خوشبحال همگانی که منتظر وی باشند. ۱۹ زیرا که قوم در صهیون در اورشلیم ساکن خواهند بود و هرگز گریه نخواهی کرد و به آواز فریاد بر تو ترحم خواهد کرد، و چون بشنود تورا اجابت خواهد نمود. ۲۰ و هر چند خداوند شما را نان ضیق و آب مصیبت بدهد اما معلمانت باردیگر مخفی نخواهند شد بلکه چشمانت معلمان تو را خواهد دید. ۲۱ و گوشه‌های سخنی را از عقب تو خواهد شنید که می‌گوید: راه این است، در آن سلوک بنما هنگامی که به طرف راست یا چپ می‌گرددی. ۲۲ و پوشش تنهای ریخته نقره خویش را و ستر اصنام تراشیده طلای خود را نجس خواهید ساخت و آنها را مثل چیز نجس دور انداخته، به آن خواهی گفت: دور شو. ۲۳ و باران تخمت را که زمین خویش را به آن زرع می‌کنی و نان محصول زمینت را خواهد داد و آن پر مغز و فراوان خواهد شد و در آن زمان مواشی تو در مرتع وسیع خواهند چرید. ۲۴ و گاو و الاغانی که زمین را شیار می‌نمایند، آذوقه نمک دار را که با غرابان و اوچوم پاک شده است خواهند خورد. ۲۵ و در روز کشتار عظیم که بر جها در آن خواهد افتاد نهرها و جویهای آب بر هر کوه بلند و به هر تل مرتفع جاری خواهد شد.

۲۶ و در روزی که خداوند شکستگی قوم خود را ببندد و ضرب جراحات ایشان را شفا دهد و روشنائی ماه مثل روشنائی آفتاب و روشنائی آفتاب هفت چندان مثل روشنائی هفت روز خواهد بود. ۲۷ اینک اسم خداوند از جای دور می‌آید، در غضب خود سوزنده و در ستون غلیظ و لهبایش پر از خشم و زبانش مثل آتش سوزان است. ۲۸ و نفخه او مثل نهر شرش را به گردن می‌رسد تا آنکه امت‌ها را به غرابان مصیبت ببیزد و دهنه ضلالت را بر چانه قوما بگذارد. ۲۹ و شما را سرودی خواهد بود مثل شب تقدیس نمودن عید و شادمانی دل مثل آنانی که روانه می‌شوند تا به آوازنی به کوه خداوند نزد صخره اسرائیل بیایند. ۳۰ و خداوند جلال آواز خود را خواهد شنوید و فرود آوردن بازوی خود را با شدت غضب و شعله آتش سوزنده و طوفان و سیل و سنگهای تگرگ ظاهر خواهد ساخت. ۳۱ زیرا که آشور به آواز خداوند شکسته خواهد شد و او را با عصا خواهد زد. ۳۲ و هر ضرب عصای قضا که خداوند به وی خواهد آورد با دف و بریط خواهد بود و با جنگهای پر شورش با آن مقاتله خواهد نمود. ۳۳ زیرا که توفت از قبل مهیا شده و برای پادشاه آماده گردیده است. آن را عمیق و وسیع ساخته است که توده‌اش آتش و هیزم بسیار است و نفخه خداوند مثل نهر کبریت آن را مشتعل خواهد ساخت.

۳۱ وای بر آنانی که به جهت اعانت به مصرفود آیند و بر اسبان تکیه نمایند و برارابه‌ها زانرو که کثیرند و بر سواران زانرو که بسیار قوی‌اند توکل کنند اما بسوی قدوس اسرائیل نظر نکنند و خداوند را طلب نمایند. ۲ و او نیز حکیم است و بلا را می‌آورد و کلام خود را بر نخواهد گردانید و به ضد

خاندان شیریان و اعانت بدکاران خواهد برخاست. ۳ اما مصریان انسانند و نه خدا و اسبان ایشان جسدند و نه روح و خداوند دست خود را دراز می‌کند و اعانت کننده را لغزان و اعانت کرده شده را افتان گردانیده هر دوی ایشان هلاک خواهند شد. ۴ زیرا خداوند به من چنین گفته است چنانکه شیر و شیر ژیان بر شکار خود غرش می‌نمایند هنگامی که گروه شبانان بروی جمع شوند و از صدای ایشان نترسیده از غوغای ایشان سر فرونی آورد همچنان یهوه صباوت نزول می‌فرماید تا برای کوه صهیون و تل آن مقاتله نماید. ۵ مثل مرغان که در طیران باشند همچنان یهوه صباوت اورشلیم را حمایت خواهد نمود و حمایت کرده، آن را رستگار خواهد ساخت و از آن درگذشته، خلاصی خواهد داد. ۶ ای بنی اسرائیل بسوی آن کس که بر وی بینهایت عصیان ورزیده‌اید بازگشت نماید. ۷ زیرا که در آن روز هر کدام از ایشان تنهای نقره و تنهای طلای خود را که دستهای شما آنها را به جهت گناه خویش ساخته است ترک خواهند نمود. ۸ آنگاه آشور به شمشیری که از انسان نباشد خواهد افتاد و تیغی که از انسان نباشد او را هلاک خواهد ساخت و او از شمشیر خواهد گریخت و جوانانش خراج گذار خواهند شد. ۹ و صخره او از ترس زایل خواهد شد و سرورانش از علم مبهوت خواهند گردید. یهوه که آتش او در صهیون و کوره وی در اورشلیم است این را می‌گوید.

## ۳۲

اینک پادشاهی به عدالت سلطنت خواهد نمود و سروران به انصاف حکمرانی خواهند کرد. ۲ و مردی مثل پناه گاهی از باد و پوششی از طوفان خواهد بود. و مانند جویهای آب در جای خشک و سایه صخره عظیم در زمین تعب آورنده خواهد بود. ۳ و چشمان بینندگان تار نخواهد شد و گوشهای شنوندگان اصفا خواهد کرد. ۴ و دل شتابندگان معرفت را خواهد فهمید و زبان الکنان کلام فصیح را به ارتجال خواهد گفت. ۵ و مرد لثیم بار دیگر کریم خوانده نخواهد شد و مرد خسیس نجیب گفته نخواهد گردید. ۶ زیرا مرد لثیم به لامت متکلم خواهد شد و دلش شرارت را بعمل خواهد آورد تا نفاق را بجا آورده، به ضد خداوند به ضلالت سخن گوید و جان گرسنگان را تهی کند و آب تشنگان را دور نماید. ۷ آلات مرد لثیم نیز زشت است و تدابیر قبیح می‌نماید تا مسکینان را به سخنان دروغ هلاک نماید، هنگامی که مسکینان به انصاف سخن می‌گویند. ۸ اما مرد کریم تدبیرهای کریمانه می‌نماید و به گرم پایدار خواهد شد. ۹ ای زنان مطمئن برخاسته، آواز مرا بشنوید وای دختران ایمن سخن مرا گوش گیرید. ۱۰ ای دختران ایمن بعد از یک سال و چند روزی مضطرب خواهید شد زانرو که چیدن انگور قطع می‌شود و جمع کردن میوه‌ها نخواهد بود. ۱۱ ای زنان مطمئن بلرزید وای دختران ایمن مضطرب شوید. لباس را کنده، برهنه شوید و پلاس بر میان خود ببندید. ۱۲ برای مزرعه‌های دلپسند و موهای بارور سینه خواهند زد. ۱۳ بر زمین قوم من خار و خس خواهد روید بلکه بر همه خانه‌های شادمانی در شهر مفتخر. ۱۴ زیرا که قصر منهدم و شهر معمور متروک خواهد شد و عوفل و دیده بانگه به بیشه‌ای سباع و محل تفرج خران وحشی و مرتع گله‌ها تا به ابد مبدل خواهد شد.

۱۵ تا زمانی که روح از اعلیٰ علیین بر ما ریخته شود و بیابان به بوستان مبدل گردد و بوستان به جنگل محسوب شود. ۱۶ آنگاه انصاف در بیابان ساکن خواهد شد و عدالت در بوستان مقیم خواهد گردید. ۱۷ و عمل عدالت سلامتی و نتیجه عدالت آرامی و اطمینان خواهد بود تا ابدالاباد. ۱۸ و قوم من در مسکن سلامتی و در مسکن مطمئن و در منزلهای آرامی ساکن خواهند شد. ۱۹ و حین فرود آمدن جنگل تگرگ خواهد بارید و شهر به درکه اسفل خواهد افتاد. ۲۰ خوشایحال شما که بر همه آنها تخم می‌کارید و پایهای گاو و الاغ را رها می‌سازید.

**۳۳** وای بر توای غارتگر که غارت نشدی وای خیانت کاری که با تو خیانت نوزیدند. هنگامی که غارت را به اتمام رسانیدی غارت خواهی شد و زمانی که از خیانت نمودن دست برداشتی به تو خیانت خواهند ورزید. ۲ ای خداوند بر ما ترحم فرما زیرا که منتظر تومی باشیم و هر بامداد بازوی ایشان باش و در زمان تنگی نیز نجات ما بشو. ۳ از آواز غوغا، قوم هاگریختند و چون خویشتر را برافرازی امت هاپراکنده خواهند شد. ۴ و غارت شما را جمع خواهند کرد بطوری که موران جمع می‌نمایند ویر آن خواهند جهید بطوری که ملخها می‌چینند. ۵ خداوند متعال می‌باشد زانرو که دراعلیٰ علیین ساکن است و صهیون را از انصاف و عدالت مملو خواهد ساخت. ۶ و فراوانی نجات و حکمت و معرفت استقامت اوقات تو خواهد شد. و ترس خداوند خزینه او خواهد بود. ۷ اینک شجاعان ایشان در بیرون فریاد می‌کنند و رسولان سلامتی زارزار گریه می‌نمایند. ۸ شاهراههاویران می‌شود و راه گذریان تلف می‌گردند. عهدرا شکسته است و شهرها را خوار نموده، به مردمان اعتنا نکرده است. ۹ زمین ماتم‌کنان کاهیده شده است و لبنان خجل گشته، تلف گردیده است و شارون مثل بیابان شده و باشان و کرمل برگهای خود را ریخته‌اند. ۱۰ خداوند می‌گوید که الان برمی‌خیزم و حال خود را برمی‌افزایم و اکنون متعال خواهم گردید. ۱۱ و شما از کاه حامله شده، خس خواهید زاید. و نفس شما آتشی است که شما را خواهد سوزانید. ۱۲ و قوما مثل آهک سوخته و مانند خارهای قطع شده که از آتش مشتعل گردد خواهند شد. ۱۳ ای شما که دور هستید آنچه را که کرده‌ام بشنویید وای شما که نزدیک می‌باشید جبروت مرا بدانید. ۱۴ گناه کارانی که در صهیون اندمی ترسند و لوزه منافقان را فرو گرفته است، (ومی‌گویند): کیست از ما که در آتش سوزنده ساکن خواهد شد و کیست از ما که در نارهای جاودانی ساکن خواهد گردید؟ ۱۵ اما آنکه به صداقت سالک باشد و به استقامت تکلم نماید و سود ظلم را خوار شمارد و دست خویش را از گرفتن رشوه بیفشاند و گوش خود را از اصغای خون ریزی ببندد و چشمان خود را از دیدن بدبها بر هم کند، ۱۶ او در مکان های بلند ساکن خواهد شد و ملجای او ملاذ صخره‌ها خواهد بود. نان او داده خواهد شد و آب او ایمن خواهد بود. ۱۷ چشمات پادشاه را در زیباییش خواهد دید و زمین بی‌پایان را خواهد نگرست. ۱۸ دل تومندگرن آن خوف خواهد شد (خواهی گفت): کجا است نویسنده و کجا است وزن کننده (خراج) و کجا است شمارنده برجها. ۱۹ قوم ستم پیشه و قوم

رسمانهای تو سست بود که پایه دکل خود رانوانست محکم نگاه دارد و بادبان را نتوانست بگشاید، آنگاه غارت بسیار تقسیم شد و لنگان غنیمت را بردند. ۲۴ لیکن ساکن آن نخواهد گفت که بیمار هستم و گناه قومی که در آن ساکن باشاند آرمزیده خواهد شد.

**۳۴** ای امت‌ها نزدیک آید تا بشنویید! وای قوما اصفا نمایید! جهان و پری آن بشنوند. ربع مسکون و هرچه از آن صادر باشد. ۲ زیرا که غضب خداوند بر تمامی امت‌ها و خشم وی بر جمیع لشکرهای ایشان است پس ایشان را به هلاکت سپرده، بقتل تسلیم نموده است. ۳ و کشتگان ایشان دور افکنده می‌شوند و عفونت لاشهای ایشان برمی‌آید. و از خون ایشان کوهها گداخته می‌گردد. ۴ و تمامی لشکر آسمان از هم خواهند پاشید و آسمان مثل طومار پیچیده خواهد شد. و تمامی لشکر آن پژمرده خواهند گشت، بطوریکه برگ از مو بریزد و مثل میوه نارس از درخت انجیر. ۵ زیرا که شمشیر من در آسمان سیراب شده است. و اینک بر ادم و بر قوم مغضوب من برای داوری نازل می‌شود. ۶ شمشیر خداوند پر خون شده و از پیه فریه گردیده است یعنی از خون برها و برها و از پیه گرده قوچها. زیرا خداوند را در بصره قربانی است و ذبح عظیمی در زمین ادم. ۷ و گاوان وحشی با آنها خواهند افتاد و گوساله‌ها با گاوان نر. و زمین ایشان از خون سیراب شده، خاک ایشان از پیه فریه خواهد شد. ۸ زیرا خداوند را روز انتقام و سال عقوبت به جهت دعوی صهیون خواهد بود. ۹ و نهرهای آن به قیر و غبار آن به کبریت مبدل خواهد شد و زمینش قیر سوزنده خواهد گشت. ۱۰ شب و روز خاموش نشده، دودش تا به ابد خواهد برآمد. نسل بعد نسل خراب خواهد ماند که کسی تا ابدالاباد در آن گذر نکند. ۱۱ بلکه مرغ سقا و خارپشت آن را تصرف خواهند کرد و بوم و غراب در آن ساکن خواهند شد و ریسمان خرابی و شاقول ویرانی را بر آن خواهد کشید. ۱۲ و از اشراف آن کسی در آنجا نخواهد بود که او را به پادشاهی بخوانند و جمیع روسایش نیست خواهند شد. ۱۳ و در قصرهای خارا خواهد رویید و در قلعه هایش خسک و شتر خار و مسکن گرگ و خانه شتر مرغ خواهد شد. ۱۴ و وحوش بیابان با شغال خواهند برخورد و غول به رفیق خود ندا خواهد داد و عفریت نیز در آنجا ماوا گردیده، برای خود آرامگاهی خواهد یافت. ۱۵ در آنجا تیرمارا آشیانه ساخته، تخم خواهد نهاد و بر آن نشسته، بچه‌های خود را زیر سایه خود جمع خواهد کرد و در آنجا کرکسها با یکدیگر جمع خواهند شد. ۱۶ از کتاب خداوند تفتیش نموده،

مطالعه کنید. یکی از اینها گم نخواهد شد و یکی جفت خود را مفقود نخواهد یافت زیرا که دهان او این را امر فرموده و روح او اینها را جمع کرده است. ۱۷ و او برای آنها قرعه انداخته و دست او آن را به جهت آنها با ریسمان تقسیم نموده است. و تا ابدالاباد متصرف آن خواهند شد و نسلا بعدنسل در آن سکونت خواهند داشت.

چگونه روی یک والی از کوچکترین بندگان آقایم را خواهی برگردانید و بر مصر به جهت اربابها و سواران توکل داری؟ ۱۰ و آیا من الان بی‌اذن یهوه بر این زمین به جهت خرابی آن برآمده‌ام؟ یهوه مرا گفته است بر این زمین برای و آن را خراب کن.» ۱۱ آنگاه الیقیم و شبننا و یوآخ به ریشاقی گفتند: «تمنای اینکه با بندگان به زبان آرامی گفتگومانی زیرا آن را می‌فهمیم و با ما به زبان یهود درگوش مردمی که بر حصارند گفتگو منماید.» ۱۲

۳۵ بیابان و زمین خشک شادمان خواهد شد و صحرا به وجد آمده، مثل گل سرخ خواهد شکفت. ۲ شکوفه بسیار نموده، باشادمانی و ترنم شادی خواهد کرد. شوکت لبنان و زیبایی کرمل و شارون به آن عطا خواهد شد. جلال یهوه و زیبایی خدای ما را مشاهده خواهند نمود. ۳ دستهای سست را قوی سازید و زانوهای لرزنده را محکم گردانید. ۴ به دلهای خائف بگوید: قوی شوید و مرتسید انیک خدای شما بانتقام می‌آید. او با عقوبت الهی می‌آید و شما رانجات خواهد داد. ۵ آنگاه چشمان کوران باز خواهد شد و گوشهای کران مفتوح خواهد گردید. ۶ آنگاه لنگان مثل غزال جست و خیز خواهند نمود و زبان گنگ خواهد سرایید. زیرا که آنها در بیابان ونهرا در صحرا خواهد جوشید. ۷ و سراب به برکه و مکان های خشک به چشمه های آب مبدل خواهد گردید. در مسکنی که شغالها می‌خوابند علف و بوریا و نی خواهد بود. ۸ و در آنجا شاهرهی و طریقی خواهد بود و به طریق مقدس نامیده خواهد شد و نجسان از آن عبور نخواهند کرد بلکه آن به جهت ایشان خواهد بود. و هرکه در آن راه سالک شود اگرچه هم جاهل باشد گمراه نخواهد گردید. ۹ شیری در آن نخواهد بود و حیوان درنده‌ای بر آن برنخواهد آمد و در آنجا یافت نخواهد شد بلکه ناجیان بر آن سالک خواهند گشت. ۱۰ و فدیه شدگان خداوند بازگشت نموده، با ترنم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سر ایشان خواهد بود. و شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد.

۳۶ و در سال چهاردهم حزقیل پادشاه واقع شد که سنحاریب پادشاه آشور بر تمامی شهرهای حصاردار یهودا برآمده، آنها را تسخیر نمود. ۲ و پادشاه آشور ریشاقی را از لاکیش به اورشلیم نزد حزقیل پادشاه با موکب عظیم فرستاد و او نزد قنات برکه فوقانی به راه مزرعه گازر ایستاد. ۳ و الیقیم بن حلقیا که ناظرخانه بود و شبنای کاتب و یوآخ بن آساف وقایع نگار نزد وی بیرون آمدند. ۴ و ریشاقی به ایشان گفت: «به حزقیل بگوئید سلطان عظیم پادشاه آشور چنین می‌گوید: این اعتماد شما که بر آن توکل می‌نمایید چیست؟ ۵ می‌گویم که مشورت و قوت جنگ سخنان باطل است. الان کیست که بر او توکل نموده‌ای که به من عاصی شده‌ای؟ ۶ هان بر عصای این نی خرد شده یعنی بر مصر توکل می‌نمایی که اگر کسی بر آن تکیه کند به دستش فرو رفته، آن را مجروح می‌سازد. همچنان است فرعون پادشاه مصر برای همگانی که بر وی توکل نمایند. ۷ و اگر مرا گویی که بریهوه خدای خود توکل دارم آیا او آن نیست که حزقیل مکان های بلند و مذبح های او را برداشته است و به یهودا و اورشلیم گفته که پیش این مذبح سجده نمایید؟ ۸ پس حال با آقایم پادشاه آشور شرط ببند و من دو هزار اسب به تو می‌دهم اگر از جانب خود سواران بر آنها توانی گذاشت. ۹ پس

۳۷ و واقع شد که چون حزقیل پادشاه این راشنید لباس خود را چاک زده و پلاس پوشیده، به خانه خداوند داخل شد. ۲ و الیقیم ناظر خانه و شبنای کاتب و مشایخ کهنه را ملبس به پلاس نزد اشعیا این اموص نبی فرستاد. ۳ و به وی گفتند: «حزقیل چنین می‌گوید که امروز روزتنگی و تادیب و اهانت است زیرا که پسران بغم رحم رسیده‌اند و قوت زاییدن نیست. ۴ شاید یهوه خدایت سخنان ریشاقی را که آفایش پادشاه آشور او را برای اهانت نمودن خدای حی فرستاده است بشنود و سخنانی را که یهوه خدایت شنیده است تو بیخ نماید. پس برای بقیه‌ای که یافت می‌شوند تضرع نما.» ۵ و بندگان حزقیل پادشاه نزد اشعیا آمدند. ۶ و اشعیا به ایشان گفت: «به آقای خود چنین گوئید که یهوه چنین می‌فرماید: از سخنانی که شنیدی که بندگان پادشاه آشور مرا بدانها کفر گفته اند مترس. ۷ همانا روحی بر او می‌فرستم که خبری شنیده، به ولایت خود خواهد برگشت و او را «دروایت خودش به شمشیر هلاک خواهم ساخت.» ۸ پس ریشاقی مراجعت کرده، پادشاه آشور رایافت که با لینه جنگ می‌کرد



زیرا شنیده بود که از لاکیش کوچ کرده است. ۹ و او درباره ترهافه پادشاه کوش خیری شنید که به جهت مقاتله با تویرون آمده است. پس چون این را شنید (باز) ایلچیان نزد حزقیای فرستاده، گفت: ۱۰ «به حزقیای پادشاه یهودا چنین گوید: خدای تو که به او توکل می‌نمایی تو را فریب ندهد و نگوید که اورشلیم به‌دست پادشاه آشور تسلیم نخواهد شد. ۱۱ اینک تو شنیده‌ای که پادشاهان آشور با همه ولایتهای چه کرده و چگونه آنها را بالکل هلاک ساخته‌اند و آیاتو رهایی خواهی یافت؟ ۱۲ و آیا خدایان امت‌هایی که پدران من آنها را هلاک ساختند مثل جوزان و حاران و رصف و بنی عدن که در تلسارمی باشند ایشان را نجات دادند. ۱۳ پادشاه حمات کجا است و پادشاه ارفاد و پادشاه شهر سفروایم وهینع و عوا؟» ۱۴ و حزقیای مکتوب را از دست ایلچیان گرفته، آن را خواند و حزقیای به خانه خداوند درآمده، آن را به حضور خداوند پهن کرد. ۱۵ و حزقیای نزد خداوند دعا کرده، گفت: ۱۶ «ای یهوه صباپوت خدای اسرائیل که بر کروویان جلوس می‌نمایی! تویی که بنتهای بر تمامی ممالک جهان خدا هستی و تو آسمان و زمین را آفریده‌ای. ۱۷ ای خداوند گوش خود را فراگرفته، بشنو وای خداوند چشمان خود را گشوده، ببین و همه سخنان سنحاریب را که به جهت اهانت نمودن خدای حی فرستاده است استماع نما! ۱۸ ای خداوند راست است که پادشاهان آشور همه ممالک و زمین ایشان را خراب کرده. ۱۹ و خدایان ایشان را به آتش انداخته‌اند زیرا که خدا نبودند بلکه ساخته دست انسان از چوب و سنگ. پس به این سبب آنها را تباہ ساختند. ۲۰ پس حال‌ای یهوه خدای ما ما را از دست او رهایی ده تا جمیع ممالک جهان بدانند که تو تنها یهوه هستی.» ۲۱ پس اشعیا این آموص نزد حزقیای فرستاده، گفت: «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: چونکه درباره سنحاریب پادشاه آشور نزد من دعانمودی، ۲۲ کلامی که خداوند در باره‌اش گفته این است: آن باکره دختر صهیون تو را حقیر شمرده، استهزا نموده است و دختر اورشلیم سر خود را به تو جنبانیده است. ۲۳ کیست که او را اهانت کرده، کفر گفته‌ای و کیست که بر وی آواز بلند کرده، چشمان خود را به علین افراشته‌ای؟ مگر قدوس اسرائیل نیست؟ ۲۴ و واسطه بندگان خداوند را اهانت کرده، گفته‌ای به کثرت ارا به‌های خود بر بلندی کوهها و به اطراف لبنان برآمده‌ام و بلندترین سروهای آزادش و بهترین صنوبرهایش را قطع نموده، به بلندی اقصایش و به درختستان بوستانش داخل شده‌ام. ۲۵ و من حفرة زده، آب نوشیدم و به کف پای خود تمامی نهرهای مصر را خشک خواهم کرد. ۲۶ «آیا نشنیده‌ای که من این را از زمان سلف کرده‌ام و از ایام قدیم صورت داده‌ام و الان آن رابه وقوع آورده‌ام تا تو به ظهور آمده و شهرهای حصار دار را خراب نموده به توده‌های ویران مبدل سازی. ۲۷ از این جهت ساکنان آنها کم قوت بوده، ترسان و خجل شدند. مثل علف صحرا و گیاه سبز و علف پشت بام و مثل مزرعه قبل از نمورکدنش گردیدند. ۲۸ اما من نشستن تو را و خروج و دخولت و خشمی را که بر من داری می‌دانم. ۲۹ چونکه خشمی که به من داری و غرور تو به گوش من برآمده است. بنابراین مهار خود را به بینی تو و لگام خود را به لیهایت گذاشته، تو را به راهی که

آمده‌ای برخواهم گردانید. ۳۰ و علامت برای تو این خواهد بود که امسال غله خود روخواهید خورد و سال دوم آنچه از آن بروید و درسال سوم بکارید و بدروید و تا کستانها غرس نموده، میوه آنها را بخورید. ۳۱ و بقیه‌ای که از خاندان یهودا رستگار شوند بار دیگر به پایین ریشه خواهند زد و به بالا میوه خواهند آورد. ۳۲ زیرا که بقیه‌ای از اورشلیم و رستگاران از کوه صهیون بیرون خواهند آمد. غیرت یهوه صباپوت این را بجا خواهد آورد. ۳۳ بنابراین خداوند درباره پادشاه آشور چنین می‌گوید که به این شهرداخل نخواهد شد و به اینجا تیر نخواهد انداخت و در مقابلش با سپر نخواهد آمد و منجنیق درپیش او برنخواهد افراشت. ۳۴ به راهی که آمده است به همان برخواهد گشت و به این شهر داخل نخواهد شد. خداوند این را می‌گوید. ۳۵ زیرا که این شهر را حمایت کرده، به‌خاطر خود و به‌خاطر بنده خویش داود آن را نجات خواهم داد.» ۳۶ پس فرشته خداوند بیرون آمده، صد وهشتاد و پنجهزار نفر از اردوی آشور را زد و نامدادان چون برخاستند اینک جمیع آنها لاشهای مرده بودند. ۳۷ و سنحاریب پادشاه آشور کوچ کرده، روانه گردید و برگشته در نینوی ساکن شد. ۳۸ واقع شد که چون او در خانه خدای خویش نسروک عبادت می‌کرد، پسرانش ادرملک و شرآصر او را به شمشیر زدند و ایشان به زمین ارا را ط فرار کردند و پسرش آسرحلدون به‌جایش سلطنت نمود.

**۳۸** در آن ایام حزقیای بیمار و مشرف به موت شد و اشعیا این آموص نبی نزد وی آمده، او را گفت: «خداوند چنین می‌گوید: تدارک خانه خود را ببین زیرا که می‌میری و زنده نخواهی ماند.» ۲ آنگاه حزقیای روی خود را بسوی دیوار برگردانیده، نزد خداوند دعا نمود، ۳ و گفت: «ای خداوند مستدعی اینکه بیاد آوری که چگونه به حضور تو به امانت و به دل کامل سلوک نموده‌ام و آنچه در نظر تو پسند بوده است بجا آورده‌ام.» پس حزقیای زارزار بگریست. ۴ و کلام خداوند بر اشعیا نازل شده، گفت: ۵ «برو و به حزقیای بگو یهوه خدای پدرت داود چنین می‌گوید: دعای تو را شنیدم و اشکهایت را دیدم. اینک من بر روزهای تو پانزده سال افزودم. ۶ و تو را و این شهر را از دست پادشاه آشور خواهم رهانید و این شهر را حمایت خواهم نمود. ۷ و علامت از جانب خداوند که خداوند این کلام را که گفته است بجا خواهد آورد این است: ۸ اینک سایه درجانی که از آفتاب بر ساعت آفتابی آحاز پایین رفته است ده درجه به عقب برمی‌گردانم.» پس آفتاب از درجانی که بر ساعت آفتابی پایین رفته بود، ده درجه برگشت. ۹ مکتوب حزقیای پادشاه یهودا وقتی که بیمار شد و از بیماریش شفا یافت: ۱۰ من گفتم: «اینک در فیروزی ایام خود به درهای هاویه می‌روم و از بقیه سالهای خود محروم می‌شوم. (Sheol h7585)» ۱۱ گفتم: خداوند را مشاهده نمی‌نمایم. خداوند را در زمین زندگان نخواهم دید. من با ساکنان عالم فنا انسان را دیگر نخواهم دید. ۱۲ خانه من کنده گردید و مثل خیمه شبان از من برده شد. مثل نساج عمر خود را بیچیدم. او مرا از نورد خواهد برید. روز وشب مرا تمام خواهی کرد. ۱۳ تا صبح انتظار کشیدم. مثل شیر همچین تمامی استخوانهایم رامی شکنند. روز و

شب مرا تمام خواهی کرد. ۱۴ مثل پرستوک که جیک جیک می کند صدامی نمایم. و مانند فاخته ناله می کنم و چشمانم از نگرستن به بالا ضعیف می شود. ای خداوند در تنگی هستم کفیل من باش. ۱۵ «چه بگویم چونکه او به من گفته است و خود او کرده است. تمامی سالهای خود را به سبب تلخی جانم آهسته خواهم رفت. ۱۶ ای خداوند به این چیزها مردمان زیست می کنند و به اینها و بس حیات روح من می باشد. پس مرا شفا بده و مرا زنده نگاه دار. ۱۷ اینک تلخی سخت من باعث سلامتی من شد. از راه لطف جانم را از چاه هلاکت برآوردی زیرا که تمامی گناهانم را به پشت سر خود انداختی. ۱۸ زیرا که هاویه تو را حمد نمی گوید و موت تو را تسبیح نمی خواند. و آنانی که به حفره فرو می روند به امانت تو امیدوار نمی باشند. (Sheol h7585) ۱۹ زندگانند، زندگانند که تو را حمد می گویند، چنانکه من امروز می گویم. پدران به پسران راستی تو را تعلیم خواهند داد. ۲۰ خداوند به جهت نجات من حاضر است، پس سرودهایم را در تمامی روزهای عمر خود در خانه خداوند خواهیم سرایید.» ۲۱ و اشعیا گفته بود که قرصی از انجیر بگیریدی آن را بر دمل بنهید که شفا خواهد یافت. ۲۲ و حزقیال گفته بود علامتی که به خانه خداوند برخواهم آمد چیست؟

**۳۹** در آن زمان مردوک بلدان بن بلدان پادشاه بابل مکبوی و هدیه ای نزد حزقیال فرستاد زیرا شنیده بود که بیمار شده وصحت یافته است. ۲ و حزقیال از ایشان مسرور شده، خانه خزاین خود را از نقره و طلا و عطریات و روغن معطر و تمام خانه اسلحه خویش و هرچه را که در خزاین او یافت می شد به ایشان نشان داد و در خانه اش و در تمامی مملکتش چیزی نبود که حزقیال آن را به ایشان نشان نداد. ۳ پس اشعیا بنی نزد حزقیال پادشاه آمده، وی را گفت: «این مردمان چه گفتند و نزد تو از کجا آمدند؟» حزقیال گفت: «از جای دور یعنی از بابل نزد من آمدند.» ۴ او گفت: «در خانه تو چه دیدند؟» حزقیال گفت: «هرچه در خانه من است دیدند و چیزی در خزاین من نیست که به ایشان نشان ندام.» ۵ پس اشعیا به حزقیال گفت: «کلام بپوه صباوت را بشنو: ۶ اینک روزها می آید که هرچه در خانه تو است و آنچه پدران تو تا امروز ذخیره کرده اند به بابل برده خواهد شد. و خداوند می گوید که چیزی از آنها باقی نخواهد ماند. ۷ و بعضی از پسران تو که از تو پدید آیند و ایشان را تولید نمایی خواهند گرفت و در قصر پادشاه بابل خواجه سرا خواهند شد.» ۸ حزقیال به اشعیا گفت: «کلام خداوند که گفتی نیکو است و دیگر گفت: هرآینه در ایام من سلامتی و امان خواهد بود.»

**۴۰** تسلی دهید! قوم مرا تسلی دهید! خدای شما می گوید: ۲ سخنان دلاویزه اورشلیم گویند و اورا ندا کنید که اجتهاد اوتامان شده و گناه وی آرمزیده گردیده، و از دست خداوند برای تمامی گناهانش دو چندان یافته است. ۳ صدای ندا کننده ای در بیابان، راه خداوند را مهیا سازید و طریقی برای خدای ما در صحرا راست نمایید. ۴ هر دره ای برافراشته و هر کوه وتلی پست خواهد شد. و کجیها راست و ناهمواریها هموار خواهد گردید. ۵ و جلال خداوند مکشوف گشته، تمامی بشر آن را با هم خواهند دید زیرا که

دهان خداوند این را گفته است. ۶ هاتقی می گوید: «ندا کن.» وی گفت: «چه چیز را ندا کنم؟ تمامی بشر گیاه است و همگی زیبایی اش مثل گل صحرا. ۷ گیاه خشک و گلش پژمرده می شود زیرا نفعه خداوند بر آن دمیده می شود. البته مردمان گیاه هستند. ۸ گیاه خشک شد و گل پژمرده گردید، لیکن کلام خدای ما تا ابد الابد استوار خواهد ماند.» ۹ ای صهیون که بشارت می دهی به کوه بلند برآی! وی اورشلیم که بشارت می دهی آوازت را با قوت بلند کن! آن را بلند کن و مترس و به شهرهای یهودا بگو که «هان خدای شما است!» ۱۰ اینک خداوند بپوه باقوت می آید و بازوی وی برایش حکمرانی می نماید. اینک اجرت او با وی است و عقوبت وی پیش روی او می آید. ۱۱ او مثل شبان گله خود را خواهد چرانید و به بازوی خود برها راجع کرده، به آغوش خویش خواهد گرفت و شیر دهندگان را به ملایمت رهبری خواهد کرد. ۱۲ کیست که آنها را به کف دست خود پیموده و افلاک را با وجب اندازه کرده و غبار زمین را در کیل گنجاینده و کوهها را به قیاب و تلها را به ترازوزن نموده است؟ ۱۳ کیست که روح خداوند را قانون داده یا مشیروا بوده او را تعلیم داده باشد. ۱۴ او از که مشورت خواست تا به او فهم بخشد و طریقی راستی را به او بیاموزد؟ و کیست که او را معرفت آموخت و راه فطانت را به او تعلیم داد؟ ۱۵ اینک امتها مثل قطره دلو و مانند غبار میزان شمرده می شوند. اینک جزیرهها را مثل گرد برمی دارد. ۱۶ و لبنان به جهت هیزم کافی نیست و حیواناتش برای قربانی سوختنی کفایت نمی کند. ۱۷ تمامی امتها بنظروی هیچند و از عدم و بطالت نزد وی کمتری نمایند. ۱۸ پس خدا را به که تشبیه می کنید و کدام شبه را با او برابر می توانید کرد؟ ۱۹ صنعتگری را می ریزد و زرگر آن را به طلا می پوشاند، و زنجیرهای نقره برایش می ریزد. ۲۰ کسی که استطاعت چنین هدایا نداشته باشد درختی را که نمی پوسد اختیار می کند و صنعتگر ماهری رامی طلبد تا بتی را که متحرک نشود برای او بسازد. ۲۱ آیا ندانسته و نشنیده اید و از ابتدا به شما خبر داده نشده است و از بنیاد زمین نفهمیده اید؟ ۲۲ او است که بر کره زمین نشسته است و ساکنانش مثل ملخ می باشند. اوست که آسمانها را مثل پرده می گستراند و آنها را مثل خیمه به جهت سکونت پهن می کند. ۲۳ که امیران را لاشی می گرداند و داوران جهان را مانند بطالت می سازد. ۲۴ هنوز غرس نشده و کاشته نگردیده اند و تنه آنها هنوز در زمین ریشه زده است، که فقط بر آنها می دمدم و پژمرده می شوند و گرد باد آنها را مثل کاه می ریاید. ۲۵ پس مرا به که تشبیه می کنید تا با وی مساوی باشم؟ قدوس می گوید: ۲۶ چشمان خود را به علیین برافراشته ببینید. کیست که اینها را آفرید و کیست که لشکر اینها را بشماره بیرون آورده، جمیع آنها را بنام می خواند؟ از کثرت قوت و از عظمت توانایی وی یکی از آنها گم نخواهد شد. ۲۷ ای یعقوب چرا فکر می کنی وی اسرائیل چرا می گویی: «راه من از خداوند مخفی است و خدای من انصاف مرا از دست داده است.» ۲۸ آیا ندانسته و نشنیده ای که خدای سرمدی بپوه آفریننده اقصای زمین در مانده و خسته نمی شود و فهم او را تفحص نتوان کرد؟ ۲۹ ضعیفان را قوت می بخشد و ناتوانان را قدرت زیاده عطا می نماید. ۳۰ حتی جوانان

نمود. ۲۰ تا ببینند و بدانند و تفکر نموده، با هم تامل نمایند که دست خداوند این را کرده و قدوس اسرائیل این را ایجاد نموده است. ۲۱ خداوند می‌گوید: دعوی خود را پیش آوریدو پادشاه یعقوب می‌گوید: براهین قوی خویش راعرضه دارید. ۲۲ آنچه را که واقع خواهد شد نزدیک آورده، برای ما اعلام نمایند. چیزهای پیشین را و کیفیت آنها را بیان کنید تا تفکر نموده، آخر آنها را بدانیم یا چیزهای آینده را به ما بشنوانید. ۲۳ و چیزها را که بعد از این واقع خواهد شد بیان کنید تا بدانیم که شما خدایانید. باری نیکویی یا بدی را بجا آورید تا ملتفت شده، با هم ملاحظه نمایم. ۲۴ اینک شما ناچیز هستید و عمل شما هیچ است و هرکه شما را اختیار کند رجس است. ۲۵ کسی را از شمال برانگیختم و او خواهد آمد و کسی را از مشرق آفتاب که اسم مرا خواهد خواند و او بر سروران مثل برگل خواهد آمد و مانند کوزه‌گری که گل را پایمال می‌کند. ۲۶ کیست که از ابتدا خبر داد تا بدانیم و از قبل تا بگویم که او راست است. البته خبر دهنده‌ای نیست و اعلام کننده‌ای نی و کسی هم نیست که سخنان شما را بشنود. ۲۷ اول به صهیون گفتم که اینک هان این چیزها (خواهد رسید) و به اورشلیم بشارت دهنده‌ای بخشیدم. ۲۸ و نگرستم و کسی یافت نشد و در میان ایشان نیز مشورت دهنده‌ای نبود که چون از ایشان سوال نمایم جواب نتواند داد. ۲۹ اینک جمیع ایشان باطلند و اعمال ایشان هیچ است و بتهای ریخته شده ایشان باد و بطالت است.

**۴۲** اینک بنده من که او را دستگیری نمودم و برگزیده من که جانم از او خشنوداست، من روح خود را بر او می‌نهم تا انصاف را برای امت‌ها صادر سازد. ۲ او فریاد نخواهد زد و آواز خود را بلند نخواهد نمود و آن را درکوچه‌ها نخواهد شنوایند. ۳ نی خرد شده رانخواهد شکست و فتیله ضعیف را خاموش نخواهد ساخت تا عدالت را به راستی صادرگرداند. ۴ او ضعیف نخواهد گردید و منکسر نخواهد شد تا انصاف را بر زمین قرار دهد و جزیره‌ها منتظر شریعت او باشند. ۵ خدا بیهو که آسمانها را آفرید و آنها را پهن کرد و زمین و نتایج آن را گسترانید و نفس را به قومی که در آن باشند و روح را بر آنانی که در آن سالکند می‌دهد چنین می‌گوید: ۶ «من که بیهو هستم تو را به عدالت خوانده‌ام و دست تو را گرفته، تو را نگاه خواهم داشت و تو را عهد قوم و نور امت‌ها خواهم گردانید. ۷ تا چشمان کوران را بگشایی و اسیران را از زندان و نشینندگان در ظلمت را از محبس بیرون آوری. ۸ من بیهو هستم و اسم من همین است. و جلال خود را به کسی دیگر و ستایش خویش را به بنهای تراشیده نخواهم داد. ۹ اینک وقایع نخستین واقع شد و من از چیزهای نو اعلام می‌کنم و قبل از آنکه بوجود آید شما را از آنها خبر می‌دهم.» ۱۰ ای شما که به دریا فرود می‌روید و ای آنچه در آن است! ای جزیره‌ها و ساکنان آنها سرود نو را به خداوند و ستایش وی را از اقصای زمین بسرایید! ۱۱ صحرا و شهرهایش و قریه‌هایی که اهل قیدار در آنها ساکن باشند آواز خود را بلند نمایند و ساکنان سالع ترنم نموده، ازقله کوهها نعره زنند! ۱۲ برای خداوند جلال را توصیف نمایند و تسبیح او را در جزیره‌ها بخوانند! ۱۳ خداوند مثل جبار بیرون می‌آید و مانند

هم درمانده و خسته می‌گردند و شجاعان بکلی می‌افتند. ۳۱ اما آنانی که منتظر خداوند می‌باشند قوت تازه خواهند یافت و مثل عقاب پرواز خواهند کرد. خواهند دوید و خسته نخواهند شد. خواهند خرامید و درمانده نخواهند گردید.

**۴۱** ای جزیره‌ها به حضور من خاموش شوید! و قبیله‌ها قوت تازه بهم رسانند! نزدیک بیایند آنگاه تکلم نمایند. با هم به محاکمه نزدیک بیاییم. ۲ کیست که کسی را از مشرق برانگیخت که عدالت او را نزد پایهای وی می‌خواند؟ امت‌ها را به وی تسلیم می‌کند و او را بر پادشاهان مسلط می‌گرداند. و ایشان را مثل غبار به شمشیر وی و مثل کاه که پراکنده می‌گردد به کمان وی تسلیم خواهد نمود. ۳ ایشان راتعاقب نموده، به راهی که با پایهای خود زفته بود بسلامتی خواهد گذشت. ۴ کیست که این را عمل نموده و بجا آورده، و طبقات را از ابتدا دعوت نموده است؟ من که بیهو و اول و با آخرین می‌باشم من هستم. ۵ جزیره‌ها دیدند و ترسیدند و اقصای زمین بلرزیدند و تقرب جستند، آمدند. ۶ هر کس همسایه خود را اعانت کرد و به برادر خود گفت: قوی‌دل باش. ۷ نجار زرگر را و آنکه باچکش صیقل می‌کند سندان زننده را تقویت می‌نماید و در باره لحیم می‌گوید: که خوب است و آن را به میخها محکم می‌سازد تا متحرک نشود. ۸ اما توای اسرائیل بنده من وای یعقوب که تورا برگزیده‌ام وای ذریه دوست من ابراهیم! ۹ که تو را از اقصای زمین گرفته، تو را از کرانه‌هایش خوانده‌ام و به تو گفته‌ام تو بنده من هستی، تو را برگزیدم و ترک نمودم. ۱۰ مترس زیرا که من با تو هستم و مشوش مشو زیرا من خدای تو هستم. تورا تقویت خواهم نمود و البته تو را معاونت خواهم داد و تو را به دست راست عدالت خود دستگیری خواهم کرد. ۱۱ اینک همه آنانی که بر تو خشم دارند خجل و رسوا خواهند شد و آنانی که با تو معارضه نمایند ناچیز شده، هلاک خواهند گردید. ۱۲ آنانی را که با تو مجادله نمایند جستجو کرده، نخواهی یافت و آنانی که با تو جنگ کنند نیست و نابود خواهند شد. ۱۳ زیرا من که بیهو خدای تو هستم دست راست تو را گرفته، به تو می‌گویم: مترس زیرا من تو را نصرت خواهم داد. ۱۴ ای کرم یعقوب و شرمزه اسرائیل مترس زیرا خداوند و قدوس اسرائیل که ولی تومی باشد می‌گوید: من تو را نصرت خواهم داد. ۱۵ اینک تو را گردون تیز نو دندانه دار خواهم ساخت و کوهها را پایمال کرده، خرد خواهی نمود و تلها را مثل کاه خواهی ساخت. ۱۶ آنها را خواهی افشاند و باد آنها را برداشته، گردباد آنها را پراکنده خواهد ساخت. لیکن تو از خداوند شادمان خواهی شد و به قدوس اسرائیل فخر خواهی نمود. ۱۷ فقیران و مسکینان آب را می‌جویند و نمی‌یابند و زبان ایشان از تشنگی خشک می‌شود. من که بیهو هستم ایشان را اجابت خواهم نمود. خدای اسرائیل هستم ایشان را ترک نخواهم کرد. ۱۸ بر تلهای خشک نرها و در میان وادیها چشمه‌ها جاری خواهم نمود. و بیابان را به برکه آب و زمین خشک را به چشمه‌های آب مبدل خواهم ساخت. ۱۹ در بیابان سرو آزاد و شطیلم و آس و درخت زیتون را خواهم گذاشت و در صحرا صنوبر و کاج و چنار را با هم غرس خواهم

مرد جنگی غیرت خویش را برمی انگیزاند. فریاد کرده، نعره خواهد زد و بر دشمنان خویش غلبه خواهد نمود. ۱۴ از زمان قدیم خاموش وساکت مانده، خودداری نمودم. الان مثل زنی که می‌زاید نعره خواهیم زد و دم زده آه خواهیم کشید. ۱۵ کوهها و تلها را خراب کرده، تمامی گیاه آنها را خشک خواهیم ساخت و نه‌رها را جزایر خواهیم گردانید و برکه‌ها را خشک خواهیم ساخت. ۱۶ وکوران را به راهی که ندانسته‌اند رهبری نموده، ایشان را به طریق‌هایی که عارف نیستند هدایت خواهیم نمود. ظلمت را پیش ایشان به نور و کجی را به راستی مبدل خواهیم ساخت. این کارها را بجا آورده، ایشان را رها نخواهم نمود. ۱۷ آتانی که برنهای تراشیده اعتماد دارند و به اصنام ریخته شده می‌گویند که خدایان ما شما را به عقب برگردانید، بسیار خجل خواهند شد. ۱۸ ای کران بشنوید وای کوران نظر کنید تا ببینید. ۱۹ کیست که مثل بنده من کور باشد و کیست که کر باشد مثل رسول من که می‌فرستم؟ ۲۰ چیزهای بسیار می‌بینی اما نگاه نمی‌داری. گوشها را می‌گشاید لیکن خود نمی‌شنود. ۲۱ خداوند را به خاطر عدل خود پسند آمد که شریعت خویش را تعظیم و تکریم نماید. ۲۲ لیکن اینان قوم غارت و تاراج شده‌اند و جمیع ایشان در حرفه‌ها صید شده و در زندانهای مخفی گردیده‌اند. ایشان غارت شده و رها شده‌اند نیست. تاراج گشته و کسی نمی‌گوید که باز ده. ۲۳ کیست در میان شما که به این گوش دهد و توجه نموده، برای زمان آینده بشنود. ۲۴ کیست که یعقوب را به تاراج و اسرائیل را به غارت تسلیم نمود؟ آیا خداوند نبود که به او گناه ورزیدیم چونکه ایشان به راههای او نخواستند سلوک نمایند و شریعت او را اطاعت نمودند. ۲۵ بنابراین حدت غضب خود و شدت جنگ را برایشان ریخت و آن ایشان را از هر طرف مشتعل ساخت و ندانستند و ایشان را سوزانید اما تفکر نمودند.

**۴۳** و الان خداوند که آفریننده توای یعقوب، و صانع توای اسرائیل است چنین می‌گوید: «مترس زیرا که من تو را فدیه دادم و تو را به اسمت خواندم پس تو از آن من هستی. ۲ چون از آنها بگذری من با تو خواهم بود و چون از نه‌رها (عبورنمایی) تو را فرو نخواستند گرفت. و چون از میان آتش روی، سوخته نخواهی شد و شعله‌اش تو را نخواهد سوزانید. ۳ زیرا من بیهوه خدای تو و قدوس اسرائیل نجات‌دهنده توستم. مصر را فدیه تو ساختم و حبش و سبا را به عوض تو دادم. ۴ چونکه در نظر من گرانها و مکرم بودی و من تو را دوست می‌داشتم پس مردمان را به عوض تو و طوایف را در عوض جان تو تسلیم خواهم نمود. ۵ مترس زیرا که من با توستم و ذریت تو را از مشرق خواهم آورد و تو را از مغرب جمع خواهم نمود. ۶ به شمال خواهم گفت که «بده» و «بده» به جنوب که «ممانعت مکن». پسران مرا از جای دور و دخترانم را از کرانه‌های زمین بیاور. ۷ یعنی هر که را به اسم من نامیده شود او را به جهت جلال خویش آفریده و او را مصور نموده و ساخته باشم. ۸ قومی را که چشم دارند اما کور هستند و گوش دارند اما کرمی باشند بیرون آور. ۹ جمیع امت‌ها با هم جمع شوند و قبیله‌ها فراهم آیند پس در میان آنها کیست که از این خبر دهد و امور اولین

**۴۴** اما الان ای بنده من یعقوب بشنو وای اسرائیل که تو را برگزیده‌ام! ۲ خداوند که تو را آفریده و تو را از رحم بسرشت و معاون تو می‌باشد چنین می‌گوید: ای بنده من یعقوب مترس! وای یشرون که تو را برگزیده‌ام! ۳ اینک بر(زمین) تشنه آب خواهم ریخت و نه‌رها بر خشک. روح خود را بر ذریت تو خواهم ریخت و برکت خویش را بر اولاد تو. ۴ و ایشان در میان سبزه‌ها، مثل درختان بید بر جویهای آب خواهند رویید. ۵ یکی خواهد گفت که من از آن خداوند هستم و دیگری خویشتر را به نام یعقوب خواهد خواند و دیگری بدست خود برای خداوند خواهد نوشت و خویشتر را

به نام اسرائیل ملقب خواهد ساخت. ۶ خداوند پادشاه اسرائیل و یهوه صباپوت که ولی ایشان است چنین می‌گوید: من اول هستم و من آخر هستم و غیر از من خدایی نیست. ۷ و مثل من کیست که آن را اعلان کند و بیان نماید و آن را ترتیب دهد، از زمانی که قوم قدیم را برقرار نمود. پس چیزهای آینده و آنچه را که واقع خواهد شد اعلان نمایند. ۸ ترسان و هراسان مباشید. آیا از زمان قدیم تو را اخبار و اعلام نمودم و آیا شما شهود من نیستید؟ آیا غیر از من خدایی هست؟ البته صخره‌ای نیست و احدی را نمی‌شناسم. ۹ آنانی که بت‌های تراشیده می‌سازند جمیع باطلند و چیزهایی که ایشان می‌پسندند فایده‌ای ندارد و شهود ایشان نمی‌بینند و نمی‌دانند تا خجالت بکشند. ۱۰ کیست که خدایی ساخته یا بتی ریخته باشد که نفعی ندارد؟ ۱۱ اینک جمیع یاران او خجل خواهند شد و صنعتگران از انسان می‌باشند. پس جمیع ایشان جمع شده، بایستند تا با هم ترسان و خجل گردند. ۱۲ آن‌ها را با تیشه می‌تراشد و آن را در زغال کار می‌کند و با چکش صورت می‌دهد و با قوت بازوی خویش آن را می‌سازد و نیز گرسنه شده، بی‌قوت می‌گردد و آب ننوشیده، ضعف بهم می‌رساند. ۱۳ چوب را می‌تراشد و ریسمان را کشیده، با قلم آن را نشان می‌کند و با رنده آن را صاف می‌سازد و با پرگار نشان می‌کند پس آن را به شبیه انسان و به جمال آدمی می‌سازد تا در خانه ساکن شود. ۱۴ سروهای آزاد برای خود قطع می‌کند و سندیان و بلوط را گرفته، آنها را از درختان جنگل برای خود اختیار می‌کند و شمشاد را غرس نموده، باران آن را نمو می‌دهد. ۱۵ پس برای شخص به جهت سوخت بکار می‌آید و از آن گرفته، خود را گرم می‌کند و آن را فروخته نان می‌پزد و خدایی ساخته، آن را می‌پرستد و از آن بتی ساخته، پیش آن سجده می‌کند. ۱۶ بعضی از آن را در آتش می‌سوزاند و بر بعضی گوشت پخته می‌خورد و کباب را برشته کرده، سیر می‌شود و گرم شده، می‌گوید: وه گرم شده، آتش را دیدم. ۱۷ و از بقیه آن خدایی یعنی بت خویش را می‌سازد و پیش آن سجده کرده، عبادت می‌کند و نزد آن دعا نموده، می‌گوید: مرا نجات بده چونکه تو خدای من هستی. ۱۸ ایشان نمی‌دانند و نمی‌فهمند زیرا که چشمان ایشان رابسته است تا نبینند و دل ایشان را تا تعقل ننمایند. ۱۹ و تفکر ننموده، معرفت و فطانتی ندارند تا بگویند نصف آن را در آتش سوختیم و بر زغالش نیز نان پختیم و گوشت را کباب کرده، خوردیم پس آیا از بقیه آن بتی بسازیم و به تنه درخت سجده نماییم؟ ۲۰ خاکستر را خوراک خود می‌سازد و دل فریب خورده او را گرم‌ها می‌کند که جان خود را نتواند رها کند و فکر نمی‌نماید که آیدار دست راست من دروغ نیست. ۲۱ «ای یعقوب وای اسرائیل اینها را بیاد آور چونکه تو بنده من هستی. تو را سرشتم‌ای اسرائیل تو بنده من هستی از من فراموش نخواهی شد. ۲۲ تقصیرهای تو را مثل ابر غلیظ و گناهانت را مانند ابر محو ساختم. پس نزد من بازگشت نما زیرا تو را فدیه کرده‌ام. ۲۳ ای آسمانها ترنم نمائید زیرا که خداوند این را کرده است! وای اسفلهای زمین! فریاد برآورید وای کوهها و جنگلها و هر درختی که در آنها باشد بسرایید! زیرا خداوند یعقوب را فدیه کرده است و خویشتر را در اسرائیل تمجید خواهد نمود.» ۲۴ خداوند که ولی تو است و تو را از رحم

**۴۵** خداوند به مسیح خویش یعنی به کورش که دست راست او را گرفتم تا به حضور وی امت‌ها را مغلوب سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را به حضور وی مفتوح نمایم و دروازه‌ها دیگر بسته نشود چنین می‌گوید ۲ که «من پیش روی تو خواهم خرامید و جای‌های ناهموار را هموار خواهم ساخت. و درهای برنجین را شکسته، پشت بندهای آهنین را خواهم برید. ۳ و گنجهای ظلمت و خزاین مخفی را به تو خواهم بخشید تا بدانی که من یهوه که تو را به اسمت خوانده‌ام خدای اسرائیل می‌باشم. ۴ به خاطر بنده خود یعقوب و برگزیده خویش اسرائیل، هنگامی که مرا نشناختی تو را به اسمت خواندم و ملقب ساختم. ۵ من یهوه هستم و دیگری نیست و غیر از من خدایی نی. من کمر تو را بستم هنگامی که مرا نشناختی. ۶ تا از مشرق آفتاب و مغرب آن بدانند که سوای من احدی نیست. من یهوه هستم و دیگری نی. ۷ پدیدآورنده نور و آفریننده ظلمت. صانع سلامتی و آفریننده بدی. من یهوه صانع همه این چیزها هستم. ۸ ای آسمانها از بالا ببارانید تا افلاک عدالت را فرو ریزد و زمین بشکافت تا نجات و عدالت نمو کنند و آنها را با هم بربایند زیرا که من یهوه این را آفریده‌ام. ۹ وای بر کسی که با صانع خود چون سفالی با سفالهای زمین مخصوصه نماید. آیا کوزه به کوزه‌گر بگوید چه چیز را ساختی؟ یا مصنوع تو درباره تو بگوید که اودست ندارد؟ ۱۰ وای بر کسی که به پدر خود گوید: چه چیز را تولید نمودی و به زن که چه زاییدی. ۱۱ خداوند که قدوس اسرائیل و صانع آن می‌باشد چنین می‌گوید: درباره امور آینده از من سوال نمایید و پسران مرا و اعمال دستهای مرا به من تفویض نمایید. ۱۲ من زمین را ساختم و انسان را بر آن آفریدم. دستهای من آسمانها را گسترانید و من تمامی لشکرهای آنها را امر فرمودم. ۱۳ من او را به عدالت برانگیختم و تمامی راههایش را راست خواهم ساخت. شهر مرا بنا کرده، اسیرانم را آزاد خواهد نمود، اما نه برای قیمت و نه برای هدیه. یهوه صباپوت این را می‌گوید.» ۱۴ خداوند چنین می‌گوید: «حاصل مصر و تجارت حبش و اهل سبا که مردان بلند قدمی باشند نزد تو عبور نموده، از آن تو خواهند بود. و تابع تو شده در زنجیرها خواهند آمد و پیش تو خم شده و نزد تو التماس نموده، خواهند گفت: البته خدا در تو است و دیگری نیست و خدایی نی.»

شکاری را از مشرق و هم مشورت خویش را از جای دور می‌خوانم. من گفتم و البته بجا خواهم آورد و تقدیر نمودم و البته به وقوع خواهم رسانید. ۱۲ ای سختدلان که از عدالت دور هستید مرا بشنوید. ۱۳ عدالت خود را نزدیک آوردم و دور نمی‌باشد و نجات من تاخیر نخواهد نمود و نجات را به جهت اسرائیل که جلال من است در صهیون خواهم گذاشت.

**۴۷** ای باکره دختر بابل فرود شده، بر خاک بنشین وای دختر کلدانیان بر زمین بی‌کرمی بنشین زیرا تو را دیگر نازنین و لطیف نخواهند خوانند. ۲ دستاس را گرفته، آرد را خرد کن. نقاب را برداشته، دامن را بر کش و ساقها را برهنه کرده، از نهرها عبور کن. ۳ عورت تو کشف شده، رسوایی تو ظاهر خواهد شد. من انتقام کشیده، بر احدی شفقت نخواهم نمود. ۴ و امانجات‌دهنده ما اسم او بهوه صباوت و قدوس اسرائیل می‌باشد. ۵ ای دختر کلدانیان خاموش بنشین و به ظلمت داخل شو زیرا که دیگر تو راملکه ممالک نخواهند خواند. ۶ بر قوم خود خشم نموده و میراث خویش را بی‌حرمت کرده، ایشان را به دست تو تسلیم نمودم. بر ایشان رحمت نکرده، یوغ خود را بر پیران بسیار سنگین ساختی. ۷ و گفتی تا به ابد ملکه خواهم بود. و این چیزها را در دل خود جا ندادی و عاقبت آنها را به یادیاوردی. ۸ پس الانای که در عشرت بسر می‌بری و دراطمینان ساکن هستی این را بشنو. ای که در دل خود می‌گویی من هستم و غیر از من دیگری نیست و بیهو نخواهم شد و بی‌ولادی را نخواهم دانست. ۹ پس این دو چیز یعنی بی‌ولادی و بیوگی بغته در یکرور به تو عارض خواهد شد و باوجود کثرت سحر تو و افراط افسونگری زیاد توانا بشدت بر تو استیلا خواهد یافت. ۱۰ زیرا که بر شرارت خود اعتماد نموده، گفتی کسی نیست که مرا بیند. و حکمت و علم تو، تو را گمراه ساخت و در دل خود گفتی: من هستم و غیر از من دیگری نیست. ۱۱ پس بلایی که افسون آن رانخواهی دانست بر تو عارض خواهد شد و مصیبتی که به دفع آن قادر نخواهی شد تو را فروخواهد گرفت و هلاکتی که ندانسته‌ای ناگهان بر تو استیلا خواهد یافت. ۱۲ پس در افسونگری خود و کثرت سحر خویش که در آنها ازطفولیت مشقت کشیده‌ای قائم باش شاید که منفعت توانی برد و شاید که غالب توانی شد. ۱۳ از فراوانی مشورت‌های خسته شده‌ای پس تقسیم کنندگان افلاک و رصد بندگان کواکب و آتانی که در غره ماهها اخبار می‌دهند بایستند و تو را از آنچه بر تو واقع شدنی است نجات دهند. ۱۴

اینک مثل کاهبن شده، آتش ایشان را خواهدسوزانید که خویشتن را از سورت زبانه آن نخواهند رهاوند و آن اخگری که خود را نزد آن گرم سازند و آتشی که در برابرش بنشینند نخواهد بود. ۱۵ آتانی که از ایشان مشقت کشیدی برای تو چنین خواهند شد و آتانی که از طفولیت با تو تجارت می‌کردند هر کس بجای خود آواره خواهد گردید و کسی که تو را رهایی دهد نخواهد بود.

**۴۸** ای خاندان یعقوب که به نام اسرائیل مسمی هستید و از آب یهودا صادرشده‌اید، و به اسم بهوه قسم می‌خورید و خدای اسرائیل را ذکر می‌نمایید، اما نه به صداقت و راستی، این را بشنوید. ۲ زیرا که خویشتن را

۱۵ ای خدای اسرائیل و نجات‌دهنده یقین خدایی هستی که خود را پنهان می‌کنی. ۱۶ جمیع ایشان خجل و رسوا خواهندشد و آتانی که پنهان می‌سازند با هم به رسوایی خواهند رفت. ۱۷ اما اسرائیل به نجات جاودانی از خداوند ناجی خواهند شد و تا ابدالآباد خجل و رسوا نخواهند گردید. ۱۸ زیرا بیهو آفریننده آسمان که خدا است که زمین را سرشت و ساخت و آن را استوار نمود و آن را عبث نیافرید بلکه به جهت سکونت مصور نمود چنین می‌گوید: «من بیهو هستم و دیگری نیست. ۱۹ در خفا و درجایی از زمین تاریک تکلم ننمودم. و به ذریه یعقوب نگفتم که مرا عبث بطلبید. من بیهو به عدالت سخن می‌گویم و چیزهای راست را اعلان می‌نمایم. ۲۰ ای رهاشدگان از امت‌ها جمع شده، بیابید و با هم نزدیک شوید. آتانی که چوب پنهانی خود را برمی‌دارند و نزد خدایی که نتواند رهاوندعدا می‌نمایند معرفت ندارند. ۲۱ پس اعلان نموده، ایشان را نزدیک آوری. تا با یکدیگرمشورت نمایند. کیست که این را از ایام قدیم اعلان نموده و از زمان سلف اخبار کرده است؟ آیا نه من که بیهو هستم و غیر از من خدایی دیگرنیست؟ خدای عادل و نجات‌دهنده و سوای من نیست. ۲۲ ای جمیع کرانه های زمین به من توجه نمایند و نجات یابید زیرا من خدا هستم و دیگری نیست. ۲۳ به ذات خود قسم خوردم و این کلام به عدالت از دهانم صادر گشته برنخواهد گشت که هر زانو پیش من خم خواهد شد و هر زبان به من قسم خواهد خورد. ۲۴ و مرا خواهند گفت عدالت و قوت فقط در خداوند می‌باشد» و بسوی او خواهند آمد و همگانی که به او خشمناکندخجل خواهند گردید. و تمامی ذریت اسرائیل در خداوند عادل شمرده شده، فخر خواهند کرد.

**۴۹** بیل خم شده و نبو منحنی گردیده پنهانی آنها بر حیوانات و بهایم نهاده شد. آنهایی که شما برمی‌داشتید حمل گشته و بارحیوانات ضعیف شده است. ۲ آنها جمیع منحنی و خم شده، آن بار را نمی‌توانند رهاوندبلکه خود آنها به اسیری می‌روند. ۳ ای خاندان یعقوب و تمامی بقیه خاندان اسرائیل که از بطن برمن حمل شده و از رحم برداشته من بوده‌اید! ۴ و تا به پیری شما من همان هستم و تا به شیخوخت من شما را خواهم برداشت. من آفریدم و من بروخواهم داشت و من حمل کرده، خواهم رهاوند. ۵ مرا با که شبیه و مساوی می‌سازید و مرا با که مقابل می‌نمایند تا مشابه شویم؟ ۶ آتانی که طلا را از کیسه می‌ریزند و نقره را به میزان می‌سنجند، زرگری را اجیر می‌کنند تا خدایی از آن بسازدپس سجده کرده، عبادت نیز می‌نمایند. ۷ آن را بروش برداشته، می‌برند و به‌جایش می‌گذارند و اومی ایستند و از جای خود حرکت نمی‌توانند کرد. نزد او استغائه هم می‌نمایند اما جواب نمی‌دهد وایشان را از تنگی ایشان نتوانند رهاوند. ۸ این را بیاد آوری و مردانه بکوشید. وای عاصیان آن را در دل خود تفکر نمایند! ۹ چیزهای اول را از زمان قدیم به یاد آوری. زیرا من قادرمطلق هستم و دیگری نیست. خدا هستم و نظیرمن نی. ۱۰ آخر را از ابتدا و آنچه را که واقع نشده از قدیم بیان می‌کنم و می‌گویم که اراده من برقرارخواهد ماند و تمامی مسرت خویش را بجاخواهم آورد. ۱۱ مرغ

است. ۲ و دهان مرا مثل شمشیر تیز ساخته، مرا زیر سایه دست خود پنهان کرده است. و مرا تیر صیقلی ساخته در ترکش خود مخفی نموده است. ۳ و مرا گفت: ای اسرائیل تو بنده من هستی که از تو خویش را تمجید نموده‌ام! ۴ اما من گفتم که عبث زحمت کشیدم و قوت خود را بی‌فایده و باطل صرف کردم لیکن حق من با خداوند و اجرت من با خدای من می‌باشد. ۵ و الان خداوند که مرا از رحم برای بندگی خویش سرشت تا یعقوب را نزد او بازآورد و تا اسرائیل نزد وی جمع شوند می‌گوید: (و در نظر خداوند محترم هستم و خدای من قوت من است). ۶ پس می‌گوید: این چیز قلیلی است که بنده من بشوی تا اسباط یعقوب را برپا کنی و ناجیان اسرائیل را باز آوری. بلکه تو را نورامت‌ها خواهم گردانید و تا اقصای زمین نجات من خواهی بود. ۷ خداوند که ولی و قدوس اسرائیل می‌باشد به او که نزد مردم محقر و نزد امت‌ها مکروه و بنده حاکمان است چنین می‌گوید: پادشاهان دیده برپا خواهند شد و سروران سجده خواهند نمود، به سبب خداوند که امین است و قدوس اسرائیل که تو را برگزیده است. ۸ خداوند چنین می‌گوید: «در زمان رضامندی تو را اجابت نمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم. و تو را حفظ نموده عهد قوم خواهم ساخت تا زمین را معمور سازی و نصیب های خراب شده را (به ایشان) تقسیم نمایم. ۹ و به اسیران بگویی: بیرون روید و به آنانی که در ظلمتند خویش را ظاهر سازید. و ایشان در راهها خواهند چرید و مرتعیای ایشان بر همه صحراهای کوهی خواهد بود. ۱۰ گرسنه و تشنه نخواهند بود و حرارت و آفتاب به ایشان ضرر نخواهد رسانید زیرا آنکه بر ایشان ترحم دارد ایشان را هدایت خواهد کرد و نزد چشمه های آب ایشان را رهبری خواهد نمود. ۱۱ و تمامی کوههای خود را طریق‌ها خواهم ساخت و راههای من بلند خواهد شد. ۱۲ اینک بعضی از جای دور خواهند آمد و بعضی از شمال و از مغرب و بعضی از دیار سینیم.» ۱۳ ای آسمانها ترنم کنید! ای زمین وجد نما! ای کوهها آواز شادمانی دهید! زیرا خداوند قوم خود را تسلی می‌دهد و بر مظلومان خود ترحم می‌فرماید. ۱۴ اما صهیون می‌گوید: «یهوه مرا ترک نموده و خداوند مرا فراموش کرده است.» ۱۵ آیا زن بچه شیر خواره خود را فراموش کرده بر پسر رحم خویش ترحم ننماید؟ ایان فراموش می‌کنند امامن تو را فراموش نخواهم نمود. ۱۶ اینک تو را بر کف دستهای خود نقش نمودم و حصارهایت دائم در نظر من است. ۱۷ پسرانت به تعجیل خواهند آمد و آنانی که تو را خراب و ویران کردند از تو بیرون خواهند رفت. ۱۸ چشمان خود را به هر طرف بلند کرده، ببین جمیع اینها جمع شده، نزد تو می‌آیند. خداوند می‌گوید: «به حیات خودم قسم که خود را به جمیع اینها مثل زیورملیس خواهی ساخت و مثل عروس خویش را به آنها خواهی آراست. ۱۹ زیرا خرابه‌ها و ویرانه های تو و زمین تو که تباه شده بود، اما الان تو از کثرت ساکنان تنگ خواهی شد و هلاک کنندگان دور خواهند گردید. ۲۰ پسران تو که بی‌ولاد می‌بودی در سمع تو (به یکدیگر) خواهند گفت: این مکان برای من تنگ است، مراجایی بده تا ساکن شوم. ۲۱ و تو در دل خود خواهی گفت: کیست که اینها را برای من زاییده است و حال آنکه من بی‌ولاد و نازاد و جلای وطن و متروک می‌بودم. پس کیست که اینها

از شهر مقدس می‌خوانند و بر خدای اسرائیل که اسمش یهوه صیابوت است اعتماد می‌دارند. ۳ چیزهای اول را از قدیم اخبار کردم و از دهان من صادر شده، آنها را اعلام نمودم بگفته به عمل آوردم و واقع شد. ۴ چونکه دانستم که تو سخت دل هستی و گردنت بند آهنین و پیشانی تو برنجین است. ۵ بنابراین تو را از قدیم مخبر ساختم و قبل از وقوع تو را اعلام نمودم. مبادا بگویی که بت من آنها را بجا آورده و بت تراشیده و صنم ریخته شده من آنها را امر فرموده است. ۶ چونکه همه این چیزها را شنیدی آنها را ملاحظه نما. پس آیاشما اعتراف نخواهید کرد، و از این زمان چیزهای تازه را به شما اعلام نمودم و چیزهای مخفی را که ندانسته بودید. ۷ در این زمان و نه در ایام قدیم آنها آفریده شد و قبل از امروز آنها را نشنیده بودی مبادا بگویی اینک این چیزها را می‌دانستم. ۸ البته نشنیده و هر آنچه ندانسته و البته گوش تو قبل از این باز نشده بود. زیرا می‌دانستم که بسیار خیانکار هستی و از رحم (مادرت) عاصی خوانده شدی. ۹ به خاطر اسم خود غضب خویش را به تاخیر خواهی انداخت و به خاطر جلال خویش بر تو شفقت خواهی کرد تا تو را منقطع نسازم. ۱۰ اینک تو را قال گذاشتم اما نه مثل نقره و تو را در کوره مصیبت آوردم. ۱۱ به خاطر ذات خود، به خاطر ذات خود این رامی کنم زیرا که اسم من چرا باید بی‌حرمت شود و جلال خویش را به دیگری نخواهم داد. ۱۲ ای یعقوب وای دعوت شده من اسرائیل بشنو! من او هستم! من اول هستم و آخر هستم! ۱۳ به تحقیق دست من بنیاد زمین را نهاد و دست راست من آسمانها را گسترانید. وقتی که آنها رامی خوانم با هم برقرار می‌باشند. ۱۴ پس همگی شما جمع شده، بشنوید کیست از ایشان که اینها را اخبار کرده باشد. خداوند او را دوست می‌دارد، پس مسرت خود را بر بابل بجا خواهد آورد و یازوی او بر کلدانیان فرود خواهد آمد. ۱۵ من تکلم نمودم و من او را خواندم و او را آوردم تا راه خود را کامران سازد. ۱۶ به من نزدیک شده، این را بشنوید. از ابتدا در خفا تکلم نمودم و از زمانی که این واقع شد من در آنجا هستم و الان خداوند یهوه مرا و روح خود را فرستاده است. ۱۷ خداوند که ولی تو و قدوس اسرائیل است چنین می‌گوید: «من یهوه خدای تو هستم و تو را تعلیم می‌دهم تا مسود ببری و تو را به راهی که باید بروی هدایت می‌نمایم. ۱۸ کاش که به اوامر من گوش می‌دادی، آنگاه سلامتی تو مثل نهر و عدالت تو مانند امواج دریا می‌بود. ۱۹ آنگاه ذریت تو مثل ریگ و ثمره صلب تو مانند ذرات آن می‌بود و نام او از حضور من منقطع و هلاک نمی‌گردید.» ۲۰ تا بابل بیرون شده، از میان کلدانیان بگریزد و این را به آواز ترنم اخبار و اعلام بنمایید آن را تا اقصای زمین شایع ساخته، بگویید که خداوند بنده خود یعقوب را فدیه داده است. ۲۱ و تشنه نخواهند شد اگرچه ایشان را در ویرانه هاربری نماید، زیرا که آب از صخره برای ایشان جاری خواهد ساخت و صخره را خواهد شکافت تا آبها بجوشد. ۲۲ و خداوند می‌گوید که برای شریزان سلامتی نخواهد بود.

**۴۹** ای جزیره‌ها از من بشنوید! وای طوایف از جای دور گوش دهید! خداوند مرا از رحم دعوت کرده و از احشای مادرم اسم مرا ذکر نموده

۵۱ ای پیروان عدالت و طالبان خداوند مراهبشوند! به صخره‌ای که از آن قطع گشته و به حفزه چاهی که از آن کنده شده‌اید نظر کنید. ۲ به پدر خود ابراهیم و به ساره که شما رازباید نظر نمایند زیرا او یک نفر بود حیثی که او رادعوت نمودم و او را برکت داده، کثیر گردانیدم. ۳ به تحقیق خداوند صهیون را تسلی داده، تمامی خرابه هایش را تسلی بخشیده است و بیابان او را مثل عدن و هامون او را مانند جنت خداوند ساخته است. خوشی و شادی در آن یافت می‌شود و تسبیح و آواز ترنم. ۴ ای قوم من به من توجه نمایند وای طایفه من به من گوش دهید. زیرا که شریعت از نزد من صادر می‌شود و داوری خود را برقرار می‌کنم تا قوم هارا روشنایی بشود. ۵ عدالت من نزدیک است و نجات من ظاهر شده، بازوی من قوم‌ها را داوری خواهد نمود و جزیره‌ها منتظر من شده، به بازوی من اعتماد خواهند کرد. ۶ چشمان خود را بسوی آسمان برافرازید و پایین بسوی زمین نظر کنید زیرا که آسمان مثل دود از هم خواهد پاشید و زمین مثل جامه مندرس خواهد گردید و ساکنانش همچنین خواهند مرد اما نجات من تا به ابد خواهد ماند و عدالت من زایل نخواهد گردید. ۷ ای شما که عدالت را می‌شناسید! وای قومی که شریعت من در دل شما است! مراهبشونید. از مذمت مردمان مترسید و از دشنام ایشان هراسان مشوید. ۸ زیرا که بید ایشان را مثل جامه خواهد زد و گرم ایشان را مثل پشم خواهد خورد اما عدالت من تا ابدالابد و نجات من نسل‌بعد نسل باقی خواهد ماند. ۹ بیدار شوای بازوی خداوند بیدار شو و خویشترن را با قوت ملیس ساز. مثل ایام قدیم و دوره های سلف بیدار شو. آیا تو آن نیستی که رهب را قطع نموده، ازدها را مارجوح ساختی. ۱۰ آیا تو آن نیستی که دریا و آبهای لجه عظیم را خشک کردی و عمق های دریا را راه ساختی تا فدیه شدگان عبور نمایند؟ ۱۱ و فدیه شدگان خداوند بازگشت نموده، با ترنم به صهیون خواهند آمد و خوشی جاودانی بر سرایشان خواهد بود و شادمانی و خوشی را خواهند یافت و غم و ناله فرار خواهد کرد. ۱۲ من هستم، من که شما را تسلی می‌دهم. پس تو کیستی که از انسانی که می‌میرد می‌ترسی و از پسر آدم که مثل گیاه خواهد گردید. ۱۳ و خداوند را که آفریننده تو است که آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین را نهاد فراموش کرده‌ای و دائم تمامی روز از خشم ستمکار وقتی که به جهت هلاک کردن مهیا می‌شود می‌ترسی. و خشم ستمکار کجا است؟ ۱۴ اسیران ذلیل بزودی رها خواهند شد و در حفزه نخواهند مرد و نان ایشان کم نخواهد شد. ۱۵ زیرا من یهوه خدای تو هستم که دریا را به تلاطم می‌آورم تا مواجش نعره زند، یهوه صباوت اسم من است. ۱۶ و من کلام خود را در دهان تو گذاشتم و تو را زیر سایه دست خویش پنهان کردم تا آسمانها غرس نمایم و بنیادزمینی نهم و صهیون را گویم که تو قوم من هستی. ۱۷ خویشترن را برانگیزای اورشلیم! خویشترن را برانگیزخته، برخیز! ای که از دست خداوند کاسه غضب او را نوشیدی و درد کاسه سرگیجی را نوشیده، آن را تا ته آشامیدی. ۱۸ از جمیع پسرانی که زاییده است یکی نیست که او را رهبری کند و از تمامی پسرانی که تربیت نموده، کسی نیست که او را دستگیری نماید. ۱۹ این دوپلا بر تو عارض خواهد شد، کیست که برای تو ماتم کند؟ یعنی خرابی و هلاکت و

۵۰ خداوند چنین می‌گوید: «طلاق نامه مادر شما که او را طلاق دادم کجاست؟ یا کیست از طلبکاران من که شما را به او فروخته؟ اینک شما به سبب گناهان خود فروخته شدید و مادر شما به جهت تقصیرهای شما طلاق داده شد. ۲ چون آمدم چرا کسی نبود؟ و چون ندا کردم چرا کسی جواب نداد؟ آیا دست من به هیچ وجه کوتاه شده که نتواند نجات دهد یا درمن قدرتی نیست که رهایی دهم؟ اینک به عتاب خود دریا را خشک می‌کنم و نه‌ها را بیابان می‌سازم که ماهی آنها از بی‌آبی متعفن شود و از تشنگی بمیرد. ۳ آسمان را به ظلمت ملیس می‌سازم و یلاس را پوشش آن می‌گردانم.» ۴ خداوند یهوه زبان تلامیذ را به من داده است تا بدانم که چگونه خستگان را به کلام تقویت دهم. هر بامداد بیدار می‌کنم. گوش مرا بیدار می‌کند تا مثل تلامیذ بشنوم. ۵ خداوند یهوه گوش مرا گوشود و مخالفت نکردم و به عقب برنگشتم. ۶ پشت خود را به زندگان و رخسار خود را به موکنان دادم و روی خود را از رسوایی و آب دهان پنهان نکردم. ۷ چونکه خداوند یهوه مرا اعانت می‌کند پس رسوا نخواهم شد از این جهت روی خود را مثل سنگ خارا ساختم و می‌دانم که خجل نخواهم گردید. ۸ آنکه مرا تصدیق می‌کند نزدیک است. پس کیست که با من مخاصمه نماید تا با هم بایستیم و کیست که بر من دعوی نماید پس او نزدیک من بیاید. ۹ اینک خداوند یهوه مرا اعانت می‌کند پس کیست مرا ملزم سازد. همانا همگی ایشان مثل رخت مندرس شده، بید ایشان را خواهد خورد. ۱۰ کیست از شما که از خداوند می‌ترسد و آواز بنده او را می‌شنود؟ هرکه در ظلمت سالک باشد و روشنایی ندارد، او به اسم یهوه توکل نماید و به خدای خویش اعتماد بکند. ۱۱ هان جمیع شما که آتش می‌افروزید و کمر خود را به مشعل‌ها می‌بندید، در روشنایی آتش خویش و در مشعل‌هایی که خود افروخته‌اید سالک باشید، اما این از دست من به شما خواهد رسید که در اندوه خواهید خوابید.



**۵۳** کیست که خیر ما را تصدیق نموده و کیست که ساعد خداوند بر او منکشف شده باشد؟ ۲ زیرا به حضور وی مثل نهال و مانند ریشه در زمین خشک خواهد روید. او را نه صورتی و نه جمالی می باشد. و چون او رامی نگریم منظری ندارد که مشتاق او باشیم. ۳ خوار و نزد مردمان مردود و صاحب غمها و رنج دیده و مثل کسی که رویها را از او بیوشاند و خوار شده که او را به حساب نیاوریم. ۴ لکن او غم های ما را بر خود گرفت و دردهای ما را بر خویش حمل نمود. و ما او را از جانب خدا زحمت کشیده و مضروب و مبتلا گمان بردیم. ۵ و حال آنکه به سبب تقصیرهای مامحروح و به سبب گناهان ما کوفته گردید. و تادیب سلامتی ما بر وی آمد

و از زخمهای او ماشفا یافتیم. ۶ جمیع ما مثل گوسفندان گمراه شده بودیم و هریکی از ما به راه خود برگشته بود و خداوند گناه جمیع ما را بروی نهاد. ۷ و مظلوم شد اما تواضع نموده، دهان خود را ننگشود. مثل پراهی که برای ذبح می برند و مانند گوسفندی که نزد پشم برنده اش بی زبان است همچنان دهان خود را ننگشود. ۸ از ظلم و اذاری گرفته شد. و از طبقه او که تفکر نمود که او از زمین زندگان منقطع شد و به جهت گناه قوم من مضروب گردید؟ ۹ و قبر او را با شیرین تعیین نمودند و بعد از مردنش با دولت مندانشان. هر چند هیچ ظلم نکرد و در دهان وی حیلای نبود. ۱۰ اما خداوند را پسند آمد که او را مضروب نموده، به دردها مبتلا سازد. چون جان او را قربانی گناه ساخت. آنگاه ذریت خود را خواهد دید و عمر او دراز خواهد شد و مسرت خداوند در دست او میسر خواهد بود. ۱۱ ثمره مشقت جان خویش را خواهد دید و سیر خواهد شد. و بنده عادل من به معرفت خود بسیاری را عادل خواهد گردانید زیرا که او گناهان ایشان را بر خویشتن حمل خواهد نمود. ۱۲ بنابراین او را در میان بزرگان نصیب خواهم داد و غنیمت را بازو آوران تقسیم خواهد نمود، به جهت اینکه جان خود را به مرگ ریخت و از خطاکاران محسوب شد و گناهان بسیاری را بر خود گرفت و برای خطاکاران شفاعت نمود.

**۵۴** ای عاقره ای که نزیاده ای بسرا! ای که درد زه نکشیده ای به آواز بلند ترنم نماو فریاد برآور! زیرا خداوند می گوید: پسران زن بیکس از پسران زن منکوحه زیاده اند. ۲ مکان خیمه خود را وسیع گردان و پرده های مسکن های تو پهن بشود دریغ مدار و طناهای خود را دراز کرده، میخچایت را محکم بساز. ۳ زیرا که بطرف راست و چپ منتشر خواهی شد و ذریت توامت ها را تصرف خواهند نمود و شهرهای ویران را مسکون خواهند ساخت. ۴ مترس زیرا که خجل نخواهی شد و مشوش مشو زیرا که رسوا نخواهی گردید. چونکه خجالت جوانی خویش را فراموش خواهی کرد و عار بیوگی خود را دیگریه یاد نخواهی آورد. ۵ زیرا که آفریننده تو که اسمش پیوه صباپوت است شوهر تو است. و قدوس اسرائیل که به خدای تمام جهان مسمی است ولی تو می باشی. ۶ زیرا خداوند تو را مثل زن مهجور و رنجیده دل خوانده است و مانند زوجه جوانی که ترک شده باشد. خدای تو این رامی گوید. ۷ زیرا تو را به اندک لحظه ای ترک کردم اما به رحمت های عظیم تو را جمع خواهم نمود. ۸ و خداوند ولی

فحظ و شمشیر، پس چگونگی تو را تسلی دهم. ۲۰ پسران تو را ضعف گرفته، بسر همه کوچها مثل آهو در دام خوابیده اند. و ایشان از غضب خداوند و از عتاب خدای تو مملو شده اند. ۲۱ پس ای زحمت کشیده این را بشنو! وای مست شده اما نه از شراب! ۲۲ خداوند تو پیوه و خدای تو که درد عوی قوم خود ایستادگی می کند چنین می گوید: اینک کاسه سرگیجی را و درد کاسه غضب خویش را از تو خواهم گرفت و آن را بار دیگر نخواهی آشامید. ۲۳ و آن را به دست آتانی که بر تو ستم می نمایند می گذارم که به جان تومی گویند: خم شو تا از تو بگذریم و تو پشت خود را مثل زمین و مثل کوچه به جهت راه گذریان گذاشته ای.

**۵۲** بیدار شوای صهیون! بیدار شو و قوت خود را بیوش ای شهر مقدس اورشلیم! لباس زیبایی خویش را در بر کن زیرا که نامختون و ناپاک بار دیگر داخل تو نخواهد شد. ۲ ای اورشلیم خود را از گرد بیفشان و برخاسته، بنشین! وای دختر صهیون که اسیر شده ای بندهای گردن خود را بگشا! ۳ زیرا خداوند چنین می گوید: مفت فروخته کشتید و بی تفره فدیة داده خواهید شد. ۴ چونکه خداوند پیوه چنین می گوید: که در ایام سابق قوم من به مصر فرود شدند تا در آنجا ساکن شوند و بعد از آن آشور بر ایشان بی سبب ظلم نمودند. ۵ اما الان خداوند می گوید: در اینجا مرا چه کار است که قوم من مجان گرفتار شده اند. و خداوند می گوید: آتانی که بر ایشان تسلط دارند صیحه می زند و نام من دائم هر روز اهانت می شود. ۶ بنابراین قوم من اسم مرا خواهند شناخت. و در آن روز خواهند فهمید که تکلم کننده من هستم، هان من هستم. ۷ چه زیبا است بر کوههای پایهای مبشر که سلامتی را ندا می کند و به خیرات بشارت می دهد و نجات را ندا می کند و به صهیون می گوید که خدای تو سلطنت می نماید. ۸ آواز دیده بانان تو است که آواز خود را بلند کرده، با هم ترنم می نمایند زیرا وقتی که خداوند به صهیون رجعت می کند ایشان معاینه خواهند دید. ۹ ای خرابه های اورشلیم به آواز بلند با هم ترنم نمایید، زیرا خداوند قوم خود را تسلی داده، و اورشلیم را فدیة نموده است. ۱۰ خداوند ساعد قدوس خود را در نظر تمامی امت ها بالا زده است و جمیع کرانه های زمین نجات خدای ما را دیده اند. ۱۱ ای شما که ظروف خداوند را برمی دارید بیکسو شوید بیکسو شوید و از اینجا بیرون رویدو چیز ناپاک را لمس ننمایید و از میان آن بیرون رفته، خویشتن را ظاهر سازید. ۱۲ زیرا که به تعجیل بیرون نخواهید رفت و گریزان روانه نخواهید شد، چونکه پیوه پیش روی شما خواهد خرامید و خدای اسرائیل ساقه شما خواهد بود. ۱۳ اینک بنده من با عقل رفتار خواهد کرد و عالی و رفیع و بسیار بلند خواهد شد. ۱۴ چنانکه بسیاری از تو در عجب بودند (از آن جهت که منظر او از مردمان و صورت او از بنی آدم بیشتر تبارها گردیده بود). ۱۵ همچنان بر امت های بسیار خواهد پاشید و به سبب او پادشاهان دهان خود را خواهند بست زیرا چیزهایی را که برای ایشان بیان نشده بود خواهند دید و آنچه را که نشنیده بودند خواهند فهمید.

خواهد بود. نزد من بی‌ثمر نخواهد برگشت بلکه آنچه را که خواستم بجا خواهد آورد و برای آنچه آن را فرستادم کامران خواهد گردید. ۱۲ زیرا که شما با شادمانی بیرون خواهید رفت و با سلامتی هدایت خواهید شد. کوهها وتلها در حضور شما به شادی ترنم خواهند نمود و جمیع درختان صحرا دستک خواهند زد. ۱۳ به جای درخت خار صنوبر و به جای خس آس خواهد رویید و برای خداوند اسم و آیت جاودانی که منقطع نشود خواهد بود.

**۵۶** و خداوند چنین می‌گوید: «انصاف را نگاه داشته، عدالت را جاری نمایند، زیرا که آمدن نجات من و منکشف شدن عدالت من نزدیک است. ۲ خوشایحال انسانی که این را بجا آورد و بنی آدمی که به این متمسک گردد، که سبت را نگاه داشته، آن را بی حرمت نکند و دست خویش را از هر عمل بد بازدارد.» ۳ پس غریبی که با خداوند مقترن شده باشد تکلم نکند و نگوید که خداوند مرا از قوم خود جدا نموده است و خصی هم نگوید که اینک من درخت خشک هستم. ۴ زیرا خداوند درباره خصیهایی که سبت های مرا نگاه دارند و آنچه را که من خوش دارم اختیار نمایند و به عهد من متمسک گردند، چنین می‌گوید ۵ که «به ایشان در خانه خود و در اندرون دیوارهای خویش یادگاری و اسمی بهتر از پسران و دختران خواهم داد. اسمی جاودانی که منقطع نخواهد شد به ایشان خواهم بخشید. ۶ و غریبانی که با خداوند مقترن شده، او را خدمت نمایند و اسم خداوند را دوست داشته، بنده او بشوند. یعنی همه کسانی که سبت را نگاه داشته، آن را بی حرمت نسازند و به عهد من متمسک شوند. ۷ ایشان را به کوه قدس خود خواهم آورد و ایشان را در خانه عبادت خود شادمان خواهم ساخت و قربانی های سوختنی و ذبایح ایشان بر مذبح من قبول خواهد شد، زیرا خانه من به خانه عبادت برای تمامی قوم‌ها مسمی خواهد شد.» ۸ و خداوند یهوه که جمع کننده رانده شدگان اسرائیل است می‌گوید که «بعد از این دیگران را با ایشان جمع خواهم کرد علاوه بر آتانی که از ایشان جمع شده‌اند.» ۹ ای تمام حیوانات صحرا و ای جمیع حیوانات جنگل بیابید و بخورید! ۱۰ دیده بانان اوکوزند، جمیع ایشان معرفت ندارند و همگی ایشان سگان گنگ‌اند که نمی‌توانند پانگ کنند. ۱۱ و این سگان حریصند که نمی‌توانند سیر بشوند و ایشان شبانند که نمی‌توانند بیهمند. جمیع ایشان به راه خود میل کرده، هر یکی بطرف خود طالب سود خویش می‌باشد. ۱۲ (و می‌گویند) بیابید شراب بیابورم و از مسکرات مست شویم و فردا مثل امروز روز عظیم بلکه بسیار زیاده خواهد بود.

**۵۷** مرد عادل تلف شد و کسی نیست که این را در دل خود بگذراند و مردان روف برداشته شدند و کسی فکر نمی‌کند که عادلان از معرض بلا برداشته می‌شوند. ۲ آتانی که به استقامت سالک می‌باشند سلامتی داخل شده، بریسترهای خویش آرامی خواهند یافت. ۳ و اما شما ای پسران ساحره و اولاد فاسق و زانیه به اینجا نزدیک آید! ۴ بر که تمسخر می‌کنید و بر که دهان خود را باز می‌کنید و زبان را دراز می‌نمایید؟ آیا شما اولاد عصیان و

تو می‌گویی: «بجوشش غضبی خود را از تو برای لحظه‌ای پوشانیدم اما به احسان جاودانی بر تو رحمت خواهم فرمود. ۹ زیرا که این برای من مثل آبهای نوح می‌باشد. چنانکه قسم خوردم که آبهای نوح بار دیگر بر زمین جاری نخواهد شد همچنان قسم خوردم که بر تو غضب نکنم و تو را عتاب ننمایم. ۱۰ هر آینه کوهها زایل خواهد شد و تلها متحرک خواهد گردید، لیکن احسان من از تو زایل نخواهد شد و عهد سلامتی من متحرک نخواهد گردید.» خداوند که بر تو رحمت می‌کند این را می‌گوید. ۱۱ «ای رنجانیده و مضطرب شده که تسلی نیافته‌ای اینک من سنگهای تو را در سنگ سرمه نصب خواهم کرد و بنیاد تو را در قیامت زرد خواهم نهاد. ۱۲ و مناره های تو را از لعل و دروازه هایت را از سنگهای بهرمان و تمامی حدود تو را از سنگهای گران قیمت خواهم ساخت. ۱۳ و جمیع پسران از خداوند تعلیم خواهند یافت و پسران را سلامتی عظیم خواهد بود. ۱۴ در عدالت ثابت شده و از ظلم دور مانده، نخواهی ترسید و هم از آشفتنگی دور خواهی ماند و به تو نزدیکی نخواهد نمود. ۱۵ همانا جمع خواهند شد اما نه به اذن من. آتانی که به ضد تو جمع شوند به سبب تو خواهند افتاد. ۱۶ اینک من آهنگری را که زغال را به آتش دمیده، آتئی برای کار خود بیرون می‌آورد، آفریدم. و من نیز هلاک کننده را برای خراب نمودن آفریدم. ۱۷ هر آتئی که به ضد تو ساخته شود پیش نخواهد برد و هر زبانی را که برای محاکمه به ضد تو برخیزد تکذیب خواهی نمود. این است نصیب بندگان خداوند و عدالت ایشان از جانب من.» خداوند می‌گوید.

**۵۵** «ای جمیع تشنگان نزد آبها بیابید و همه شما که نقره ندارید بیابید بخیرید و بخورید. بیابید و شراب و شیر را بی نقره و بی قیمت بخیرید. ۲ چرا نقره را برای آنچه نان نیست و مشقت خویش را برای آنچه سیر نمی‌کند صرف می‌کنید. گوش داده، از من بشنوید و چیزهای نیکو را بخورید تا جان شما از فربهی مثلند شود. ۳ گوش خود را فرا داشته، نزد من بیابید و تا جان شما زنده گردد بشنوید و من باشما عهد جاودانی یعنی رحمت های امین داود را خواهم بست. ۴ اینک من او را برای طوایف شاهد گردانیدم. رئیس و حاکم طوایف. ۵ هان امتی را که نشناخته بودی دعوت خواهی نمود. و امتی که تو را نشناخته بودند نزد تو خواهند دوید. به خاطر یهوه که خدای تو است و قدوس اسرائیل که تو را تمجید نموده است.» ۶ خداوند را مادامی که یافت می‌شود بطلبید و مادامی که نزدیک است او را بخوانید. ۷ شیر راه خود را و گناه کار افکار خویش را ترک نماید و بسوی خداوند بازگشت کند و بر وی رحمت خواهد نمود و بسوی خدای ما که مغفرت عظیم خواهد کرد. ۸ زیرا خداوند می‌گوید که افکار من افکار شما نیست و طریق های شما طریق های من نی. ۹ زیرا چنانکه آسمان از زمین بلندتر است همچنان طریق های من از طریق های شما و افکار من از افکار شما بلندتر می‌باشد. ۱۰ و چنانکه باران و برف از آسمان می‌بارد و به آنجا بر نمی‌گردد بلکه زمین را سیراب کرده، آن را بارور و برومند می‌سازد و بزرگ را تخم و خورنده رانان می‌بخشد، ۱۱ همچنان کلام من که از دهانم صادر گردد

ذریعت کذب نیستید ۵ که در میان بلوطها و زیر هر درخت سبزخوشتن را به حرارت می‌آورد و اطفال را دروادیها زیر شکاف صخره‌ها ذبح می‌نمایند؟ ۶ در میان سنگهای ملسای وادی نصیب توست همینها قسمت تو می‌باشد. برای آنها نیزهدیه ریختنی ریختی و هدیه آردی گذرانیدی آیا من از اینها تسلی خواهم یافت؟ ۷ بر کوه بلند و رفیع بستر خود را گستردی و به آنجا نیز برآمده، قربانی گذرانیدی. ۸ و پشت درها و باهوها یادگار خود را وا گذاشتی زیرا که خود را به کسی دیگر غیر از من مکشوف ساختی و برآمده، بستر خود را پهن کردی و در میان خود و ایشان عهد بسته، بستر ایشان را دوست داشتی جایی که آن را دیدی. ۹ و با روغن در حضور پادشاه رفته، عطریات خود را بسیار کردی و رسولان خود را بجای دور فرستاده، خویشتن را تا به هاویه پست گردانیدی. (Sheol h7585) ۱۰ از طولانی بودن راه درمانده شدی اما نگفتی که امید نیست. تازگی قوت خود را یافتی پس از این جهت ضعف بهم نرسانیدی. ۱۱ از که ترسان و هراسان شدی که خیانت ورزیدی و مرا بیاد نیاورده، این را در دل خود جاندادی؟ آیا من از زمان قدیم نیز ساکت نماندم پس از این جهت از من نترسیدی؟ ۱۲ من عدالت و اعمال تو را بیان خواهم نمود که تو را منفعت نخواهد داد. ۱۳ چون فریاد برمی آوری اندوخته های خودت تو را خلاصی بدهد و لکن باد جمیع آنها را خواهد برداشت و نفس آنها را خواهد برد. اما هر که بر من توکل دارد مالک زمین خواهد بود و وارث جبل قدس من خواهد گردید. ۱۴ و گفته خواهد شد برافرازی! راه را برافرازی و مهیا سازی! و سنگ مصادم را از طریق قوم من برداری! ۱۵ زیرا او که عالی و بلند است و ساکن در ابدیت می‌باشد و اسم او قدوس است چنین می‌گوید: «من در مکان عالی و مقدس ساکنم و نیز با کسی که روح افسرده و متواضع دارد. تا روح متواضعان را احیا نمایم و دل افسردگان را زنده سازم. ۱۶ زیرا که تا به ابد مخاصمه نخواهم نمود همیشه خشم نخواهم کرد مبدا روحها و جانهایی که من آفریدم به حضور من ضعف به هم رسانند. ۱۷ به سبب گناه طمع وی غضبناک شده، او را زدم و خود را مخفی ساخته، خشم نمودم و او به راه دل خود رو گردانیده، برفت. ۱۸ طریق های او را دیدم و او را شفا خواهم داد او را هدایت نموده، به او و به آنانی که با وی ماتم گیرند تسلی بسیار خواهم داد.» ۱۹ خداوند که آفریننده ثمره لبها است می‌گوید: «بر آنانی که دورند سلامتی باد و بر آنانی که نزدیکند سلامتی باد و من ایشان را شفا خواهم بخشید.» ۲۰ اما شریران مثل دریای متلاطم که نمی‌تواند آرام گیرد و آبهایش گل و لجن برمی‌اندازد می‌باشند. ۲۱ خدای من می‌گوید که شریران را سلامتی نیست.

**۵۹** هان دست خداوند کوتاه نیست تانر هاند و گوش او سنگین نی تا نشنود. ۲ لیکن خطایای شما در میان شما و خدای شما حایل شده است و گناهان شما روی او را از شما پوشانیده است تا نشنود. ۳ زیرا که دستهای شما به خون و انگشتهای شما به شرارت آلوده شده است. لبهای شما به دروغ تکلم می‌نمایند و زبانهای شما به شرارت تنطق می‌کند. ۴ احدی به عدالت دعوی نمی‌کند و هیچکس به راستی داوری نمی‌نماید. به بطالت توکل دارند و به دروغ تکلم می‌نمایند. به ظلم حامله شده، شرارت رامی‌زایند. ۵ از تخمهای افعی بچه برمی‌آورند و پرده عنکبوت می‌بافند. هر که از تخمهای ایشان بخورد می‌مرد و آن چون شکسته گردد افعی بیرون می‌آید. ۶ پرده های ایشان لباس نخواهد شد و خویشتن را از اعمال خود نخواهند پوشانید زیرا که اعمال ایشان اعمال شرارت است و عمل ظلم در دستهای

ایشان است. ۷ پایهای ایشان برای بدی دوان و به جهت ریختن خون بی‌گناهان شتابان است. افکار ایشان افکار شرارت است و در راههای ایشان ویرانی و خرابی است. ۸ طریق سلامتی را نمی‌دانند و در راههای ایشان انصاف نیست. جاده‌های کج برای خود ساخته‌اند و هرکه در آنها سالک باشد سلامتی را نخواهد دانست. ۹ بنا بر این انصاف از ما دور شده است و عدالت به ما نمی‌رسد. انتظار نور می‌کشیم و اینک ظلمت است و منتظر روشنائی هستیم اما در تاریکی غلیظ سالک می‌باشیم. ۱۰ و مثل کوران برای دیوار تلمس می‌نماییم و مانند بی‌چشم‌ان کورانه راه می‌رویم. در وقت ظهر مثل شام لغزش می‌خوریم و در میان تندرستان مانند مردگانیم. ۱۱ جمیع ما مثل خرسها صدا می‌کنیم و مانند فاخته‌ها ناله می‌نماییم، برای انصاف انتظاری می‌کشیم و نیست و برای نجات و از ما دور می‌شود. ۱۲ زیرا که خطایای ما به حضور تو بسیار شده و گناهان ما به ضد ما شهادت می‌دهد چونکه خطایای ما با ما است و گناهان خود را می‌دانیم. ۱۳ مرتد شده، خداوند را انکار نمودیم. از پیروی خدای خود انحراف ورزیدیم به ظلم و فتنه تکلم کردیم و به سخنان کذب حامله شده، از دل آنها رانطق نمودیم. ۱۴ و انصاف به عقب رانده شده و عدالت از ما دور ایستاده است زیرا که راستی در کوچها افتاده است و استقامت نمی‌تواند داخل شود. ۱۵ و راستی مفقود شده است و هرکه از پیدی اجتناب نماید خود را به یغما می‌سپارد. و چون خداوند این را دید در نظر او بد آمد که انصاف وجود نداشت. ۱۶ و او دید که کسی نبود و تعجب نمود که شفاعت‌کننده‌ای وجود نداشت از این جهت بازوی وی برای او نجات آورد و عدالت او وی را دستگیری نمود. ۱۷ پس عدالت را مثل زره پوشید و خود نجات را بر سر خویش نهاد. و جامه انتقام را به جای لباس در بر کرد و غیرت را مثل ردا پوشید. ۱۸ بر وفق اعمال ایشان، ایشان را جزا خواهد داد. به خصمان خود حدت خشم را و به دشمنان خویش مکافات و به جزایر پاداش را خواهد رسانید. ۱۹ و از طرف مغرب ازنام بیهوه و از طلوع آفتاب از جلال وی خواهند ترسید زیرا که او مثل نهر سرشاری که باد خداوند آن را براند خواهد آمد. ۲۰ و خداوند می‌گوید که نجات‌دهنده‌ای برای صهیون و برای آنانی که در یعقوب از معصیت بازگشت نمایند خواهد آمد. ۲۱ و خداوند می‌گوید: «اما عهد من با ایشان این است که روح من که بر تو است و کلام من که در دهان تو گذاشته‌ام از دهان تو و از دهان ذریت تو و از دهان ذریت ذریت تو دور نخواهد شد.» خداوند می‌گوید: «از الان و تا ابدالابد.»

۶۰ برخی و درخشان شو زیرا نور تو آمده و جلال خداوند بر تو طالع گردیده است. ۲ زیرا اینک تاریکی جهان را و ظلمت غلیظ طوایف را خواهد پوشانید اما خداوند بر تو طلوع خواهد نمود و جلال وی بر تو ظاهر خواهد شد. ۳ و امت‌ها بسوی نور تو و پادشاهان بسوی درخشندگی طلوع تو خواهند آمد. ۴ چشمان خود را به اطراف خویش برافراز و بین که جمیع آنها جمع شده، نزد تو می‌آیند. پسرانت از دور خواهند آمد و دخترانت را در آغوش خواهند آورد. ۵ آنگاه خواهی دید و خواهی درخشید

پسندیده خداوند و از یوم انتقام خدای ما ندانماید و جمیع ماتمیان را تسلی بخشیم. ۳ تا قراردهم برای ماتمیان صهیون و به ایشان ببخشیم تاجی را به عوض خاکستر و روغن شادمانی را به عوض نوحه گری و ردای تسبیح را به جای روح کدورت تا ایشان درختان عدالت و مغروس خداوند به جهت تمجید وی نامیده شوند. ۴ و ایشان خرابه های قدیم را بنا خواهند نمود و ویرانه های سلف را بر پا خواهند داشت و شهرهای خراب شده و ویرانه های دهرهای بسیار را تعمیر خواهند نمود. ۵ و غریبان برپاشده، غله های شما را خواهند چرانید و بیگانگان، فلاحان و باغبانان شما خواهند بود. ۶ و شما کاهنان خداوند نامیده خواهید شد و شما را به خدام خدای ما مسمی خواهند نمود. دولت امت‌ها را خواهید خورد و در جلال ایشان فخرخواهید نمود. ۷ به عوض خجالت، نصیب مضاعف خواهید یافت و به عوض رسوایی از نصیب خود مسرور خواهید شد بنابراین ایشان در زمین خود نصیب مضاعف خواهند یافت و شادی جاودانی برای ایشان خواهد بود. ۸ زیرا من که یهوه هستم عدالت را دوست می‌دارم و از غارت و ستم نفرت می‌دارم و اجرت ایشان را به راستی به ایشان خواهم داد و عهد جاودانی با ایشان خواهم بست. ۹ و نسل ایشان در میان امت‌ها و ذریت ایشان در میان قوم‌ها معروف خواهند شد. هرکه ایشان را ببیند اعتراف خواهد نمود که ایشان ذریت مبارک خداوند می‌باشند. ۱۰ در خداوند شادی بسیار می‌کنم و جان من در خدای خود وجد می‌نمایم زیرا که مرا به‌جامه نجات ملیس ساخته، ردای عدالت را به من پوشانید. چنانکه داماد خویشتن را به تاج آرایش می‌دهد و عروس، خود را به زیورها زینت می‌بخشد. ۱۱ زیرا چنانکه زمین، نباتات خود را می‌رویاند و باغ، زرع خویش را نمو می‌دهد، همچنان خداوند یهوه عدالت و تسبیح را پیش روی تمامی امت‌ها خواهد رویانید.

**۶۳** این کیست که از ادوم با لباس سرخ ازبصره می‌آید؟ یعنی این که به لباس جلیل خود ملیس است و در کثرت قوت خویش می‌خرامد؟ من که به عدالت تکلم می‌کنم و برای نجات، زورآور می‌باشم. ۲ چرا لباس تو سرخ است و جامه تو مثل کسی که چرخشت را پایمال کند؟ ۳ من چرخشت را تنها پایمال نمودم واحدی از قوم‌ها با من نبود و ایشان را بغضب خود پایمال کردم و بحدت خشم خویش لگد کوب نمودم و خون ایشان به لباس من پاشیده شده، تمامی جامه خود را آلوده ساختم. ۴ زیرا که یوم انتقام در دل من بود و سال فدیه شدگانم رسیده بود. ۵ و نگرستم و اعانت کننده‌ای نبود و تعجب نمودم زیرا دستگیری نبود. لهذا بازوی من مرانجات داد و حدت خشم من مرا دستگیری نمود. ۶ و قوم‌ها را به غضب خود پایمال نمودم، ایشان را از حدت خشم خویش مست ساختم. و خون ایشان را بر زمین ریختم. ۷ احسانهای خداوند و تسبیحات خداوند را ذکر خواهم نمود برحسب هرآنچه خداوند برای ما عمل نموده است و به موجب کثرت احسانی که برای خاندان اسرائیل موافق رحمت‌ها و وفوررفت خود بجا آورده است. ۸ زیرا گفته است: ایشان قوم من و پسرانی که خیانت نخواهند کردمی باشند، پس نجات‌دهنده ایشان شده است. ۹ او در همه تنگنهای ایشان به تنگ آورده شد و فرشته حضور وی ایشان را نجات داد. در محبت و حلم خود ایشان را فدیه داد و در جمیع ایام قدیم، متحمل ایشان شده، ایشان را برداشت. ۱۰ اما ایشان عاصی شده، روح قدوس او را محزون ساختند، پس برگشته، دشمن ایشان شد و او خود با ایشان جنگ نمود. ۱۱ آنگاه ایام قدیم و موسی و قوم خویش را بیاورد (و گفت) کجاست آنکه ایشان را با شبان گله خود از دریا برآورد و کجا است آنکه روح قدوس خود را در میان ایشان نهاد؟ ۱۲ که بازوی جلیل خود را به‌دست راست موسی خرامان ساخت و آنها را پیش روی ایشان منشق گردانید تا اسم جاودانی برای خویش پیدا کند؟ ۱۳ آنکه ایشان را در لجه‌ها مثل اسب در بیابان رهبری نمود که لغزش نخورند. ۱۴ مثل بهایمی که به وادی فرود می‌روند روح خداوند ایشان را آرامی بخشید. هم چنان قوم خود را رهبری نمودی تا برای خود اسم مجید پیدا نمایی. ۱۵ از آسمان بنگر و از مسکن قدوسیت و جلال خویش نظر افکن. غیرت جبروت تو کجاست؟ جوشش دل و رحمت‌های تو که به من نمودی باز داشته شده است. ۱۶ به درستی که تو پدر ما هستی اگرچه ابراهیم ما را نشناسد و اسرائیل ما را بجا نیاورد، اما توای یهوه، پدر ما و ولی ما هستی و نام تو از ازل می‌باشد. ۱۷ پس ای

۶۲ به خاطر صهیون سکوت نخواهم کرد و به خاطر اورشلیم خاموش نخواهم شد تا عدالتش مثل نور طلوع کند و نجاتش مثل چراغی که افروخته باشد. ۲ و امت‌ها، عدالت تو را و جمیع پادشاهان، جلال تو را مشاهده خواهند نمود. و تو به اسم جدیدی که دهان خداوند آن را قرار می‌دهد مسمی خواهی شد. ۳ و تو تاج جلال، در دست خداوند و افسرملوکانه، در دست خدای خود خواهی بود. ۴ و تود دیگر به متروک مسمی نخواهی شد و زمین را بار دیگر خرابه نخواهند گفت، بلکه تو را حفصیه و زمینت را بعهله خواهند نامید زیرا خداوند از تومسرور خواهد شد و زمین تو منکوحه خواهد گردید. ۵ زیرا چنانکه مردی جوان دوشیزه‌ای را به نکاح خویش در می‌آورد هم چنان پسرانت تو را منکوحه خود خواهند ساخت و چنانکه داماد از عروس مپتجه می‌گردد هم چنان خدایت از تومسرور خواهد بود. ۶ ای اورشلیم دیده بانان برحصارهای تو گماشته‌ام که هر روز و هر شب همیشه سکوت نخواهند کرد. ای متذکران خداوند خاموش مباشید! ۷ و او را آرامی ندهید تا اورشلیم را استوار کرده، آن را در جهان محل تسبیح بسازد. ۸ خداوند به‌دست راست خود و به بازوی قوی خویش قسم خورده، گفته است که بار دیگر غله تو را ماکول دشمنانت نسازم و غریبان، شراب تو را که برایش زحمت کشیده‌ای نخواهند نوشید. ۹ بلکه آنانی که آن را

خداوند ما را از طریق های خود چرا گمراه ساختی و دلهای ما را سخت گردانیدی تا از توترتسیم. به خاطر بندگانت و اسباط میراث خود رجعت نما. ۱۸ قوم مقدس تو اندک زمانی آن را مصرف بودند و دشمنان ما مکان قدس تو را پیمان نمودند. ۱۹ و ما مثل کسانی که تو هرگز برایشان حکمرانی نکرده باشی و به نام تو نامیده نشده باشند گردیده ایم.

رسانید. ۸ خداوند چنین می گوید: «چنانکه شیره درخوشه یافت می شود و می گویند آن را فاسدساز زیرا که برکت در آن است. همچنان به خاطر بندگان خود عمل خواهم نمود تا (ایشان را) بالکل هلاک نسازم. ۹ بلکه نسلی از یعقوب و وارثی برای کوههای خویش از یهودا به ظهور خواهم آورد. و برگزیده گانم ورثه آن و بندگانم ساکن آن خواهند شد. ۱۰ و شارون، مرتع گله ها و وادی عاکور، خوابگاه رهاها به جهت قوم من که مرا طلبیده اند خواهد شد. ۱۱ و اما شما که خداوند را ترک کرده و کوه مقدس مرا فراموش نموده اید، و مانده ای به جهت بخت مهیا ساخته و شراب ممزوج به جهت اتفاق ریخته اید، ۱۲ پس شما را به جهت شمشیر مقرر ساختم و جمیع شما برای قتل ختم خواهید شد زیرا که چون خواندم جواب ندادید و چون سخن گفتم نشنیدید و آنچه را که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردید و آنچه را که نخوستم برگزیدید.» ۱۳ بنابراین خداوند بیهوش می گوید: «هان بندگان من خواهند خورد اما شما گرسنه خواهید بود اینک بندگانم خواهند نوشید اما شما تشنه خواهید بود. همانا بندگانم شادی خواهند کرد اما شما خجل خواهید گردید. ۱۴ اینک بندگانم از خوشی دل، ترنم خواهند نمود اما شما از کدورت دل، فریاد خواهید نمود و از شکستگی روح، ولوله خواهید کرد. ۱۵ و نام خود را برای برگزیدگان من به جای لعنت، ترک خواهید نمود پس خداوند بیهوش تو را بقتل خواهد رسانید و بندگان خویش را به اسم دیگر خواهد نامید. ۱۶ پس هرکه خویشتن را بروی زمین برکت دهد خویشتن را به خدای حق برکت خواهد داد و هرکه بروی زمین قسم خورده به خدای حق قسم خواهد خورد. زیرا که تنگنهای اولین فراموش شده و از نظر من پنهان گردیده است. ۱۷ زیرا اینک من آسمانی جدید و زمینی جدید خواهم آفرید و چیزهای پیشین بیاد نخواهد آمد و بخاطر نخواهد گذشت. ۱۸ بلکه از آنچه من خواهم آفرید، شادی کنید و تا به ابد وجود نمایید زیرا اینک اورشلیم را محل وجد و قوم او را محل شادمانی خواهم آفرید. ۱۹ و از اورشلیم وجد خواهم نمود و از قوم خود شادی خواهم کرد و آواز گریه و آواز ناله بار دیگر در او شنیده نخواهد شد. ۲۰ و بار دیگر طفل کم روز از آنجا نخواهد بود و نه مرد پیر که عمر خود را به اتمام نرسانیده باشد زیرا که طفل در سن صدسالگی خواهد مرد لیکن گناهکار صد ساله ملعون خواهد بود. ۲۱ و خانه ها بنا کرده، در آنها ساکن خواهند شد و تاکستانها غرس نموده، میوه آنها را خواهند خورد. ۲۲ بنا نخواهند کرد تا دیگران سکونت نمایند و آنچه را که غرس می نمایند دیگران نخواهند خورد. زیرا که ایام قوم من مثل ایام درخت خواهد بود و برگزیدگان من از عمل دستهای خود تمتع خواهند برد. ۲۳ زحمت بیجان خواهند کشید و اولاد به جهت اضطراب نخواهند زایید زیرا که اولاد برکت یافتگان خداوند هستند و ذریه ایشان با ایشانند. ۲۴ و قبل از آنکه بخوانند من جواب خواهم داد. و پیش از آنکه سخن گویند من خواهم شنید. ۲۵ گرگ و پره با هم خواهند چرید و شیر مثل گاو کاه خواهد خورد و خوراک مار خاک خواهد بود. خداوند می گوید که در تمامی کوه مقدس من، ضرر نخواهند رسانید و فساد نخواهند نمود.»

**۶۴** کاش که آسمانها را منسحق ساخته، نازل می شدی و کوهها از رویت تو متزلزل می گشت. ۲ مثل آتشی که خورده جوینا را مشتعل سازد و ناری که آب را به جوش آورد تا نام خود را بر دشمنان معروف سازی و امتها از رویت تو لرزان گردند. ۳ حینی که کارهای هولناک را که منتظر آنها نبودیم بجا آوردی. آنگاه نزول فرمودی و کوهها از رویت تو متزلزل گردید. ۴ زیرا که از ایام قدیم نشنیدند و استماع نمودند و چشم خدایی را غیر از تو که برای منتظران خویش پیردازد ندید. ۵ تو آتانی را که شادمانند و عدالت را بجا می آورند و به راههای تو تو را به یاد می آورند ملاقات می کنی. اینک توغضبناک شدی و ما گناه کرده ایم در اینها مدت مدیدی بسر بردیم و آیا نجات توانیم یافت؟ ۶ زیرا که جمیع ما مثل شخص نجس شده ایم و همه اعمال عادل ما مانند لثه ملوث می باشد. و همگی ما مثل برگ، پژمرده شده، گناهان ما مثل باد، ما را می رباید. ۷ و کسی نیست که اسم تو را بخواند یا خویشتن را برانگیزاند تا به تو متمسک شود زیرا که روی خود را از ما پوشیده ای و ما را به سبب گناهان ما گداخته ای. ۸ اما الانای خداوند، تو پدر ما هستی. ما گل هستیم و تو صانع ما هستی و جمیع ما مصنوع دستهای تو می باشیم. ۹ ای خداوند بشدت غضبناک مباش و گناه را تا به ابد بخاطر مدار. هان ملاحظه نما که همگی ما قوم تو هستیم. ۱۰ شهرهای مقدس تو بیابان شده. صهیون، بیابان و اورشلیم، ویرانه گردیده است. ۱۱ خانه مقدس و زیبایی ما که پدران ما تو را در آن تسبیح می خواندند به آتش سوخته شده و تمامی نفایس ما به خرابی مبدل گردیده است. ۱۲ ای خداوند آیا با وجود این همه، خودداری می کنی و خاموش شده، ما را بشدت رنجور می سازی؟

**۶۵** «آنانی که مرا طلب نمودند مرا جستندو آتانی که مرا تطلبیدند مرا یافتند. و به قومی که به اسم من نامیده نشدند گفتم لیبیک لیبیک. ۲ تمامی روز دستهای خود را بسوی قوم تمردی که موافق خیالات خود به راه ناپسندیده سلوک می نمودند دراز کردم. ۳ قومی که پیش رویم غضب مرا همیشه بهیجان می آورند، که درباغات قربانی می گذرانند و بر آجرها بخورمی سوزانند. ۴ که در قبرها ساکن شده، در مغاره هامنزل دارند، که گوشت خنزیر می خورند و خویشنجاست در ظروف ایشان است. ۵ که می گویند: «در جای خود بایست و نزدیک من میازیرا که من از تو مقدس تر هستم.» اینان دود دربینی من می باشند و آتشی که تمامی روز مشتعل است. ۶ همانا این پیش من مکتوب است. پس ساکت نخواهم شد بلکه پاداش خواهم داد و به آغوش ایشان مکافات خواهم رسانید. ۷ خداوند می گوید درباره گناهان شما و گناهان پدران شما باهم که بر کوهها بخورسوزانیدید و مرا بر تلها هانت نمودید پس جزای اعمال شما را اول به آغوش شما خواهم

۶۶ خداوند چنین می‌گوید: «آسمانها کرسی من و زمین پای انداز من است، پس خانه‌ای که برای من بنا می‌کنید کجا است؟ و مکان آرام من کجا؟» ۲ خداوند می‌گوید: «دست من همه این چیزها را ساخت پس جمیع اینها بوجود آمد اما به این شخص که مسکین و شکسته دل و از کلام من لرزان باشد، نظر خواهم کرد. ۳ کسی که گاوی ذبح نماید مثل قاتل انسان است و کسی که گوسفندی ذبح کند مثل شخصی است که گردن سگ را بشکند. و آنکه هدیه‌ای بگذراند مثل کسی است که خون خنزیری را بریزد و آنکه بخورسوزاند مثل شخصی است که بتی را تریک نماید و ایشان راههای خود را اختیار کرده‌اند و جان ایشان از رجاسات خودشان مسرور است. ۴ پس من نیز مصیبت های ایشان را اختیار خواهم کرد و ترسهای ایشان را بر ایشان عارض خواهم گردانید، زیرا چون خواندم کسی جواب نداد و چون تکلم نمودم ایشان نشنیدند بلکه آنچه را که در نظر من ناپسند بود بعمل آوردند و آنچه را که نخواستم اختیار کردند.» ۵ ای آنانی که از کلام خداوند می‌لرزد سخن او را بشنویید. برادران شما که از شما نفرت دارند و شما را بخاطر اسم من از خود می‌رانند می‌گویند: خداوند تمجید کرده شود تا شادی شما را ببینم لیکن ایشان خجل خواهند شد. ۶ آواز غوغا از شهر، صدایی از هیکل، آواز خداوند است که به دشمنان خود مکافات می‌رساند. ۷ قبل از آنکه درد زه بکشید، زاید. پیش از آنکه درد او را فروگیرد اولاد زینه‌ای آورد. ۸ کیست که مثل این را شنیده و کیست که مثل این را دیده باشد؟ آیا ولایتی در یک روز مولود گردد و قومی یکدفعه زایده شود؟ زیرا صهیون به مجرد درد زه کشیدن پسران خود را زاید. ۹ خداوند می‌گوید: «آیا من بغم برسانم و نزیایم؟» و خدای تومی گوید: «آیا من که زایانده هستم، رحم رابیندم؟» ۱۰ ای همه آنانی که اورشلیم را دوست می‌دارید با او شادی کنید و برایش وجد نمایید. وای همه آنانی که برای او ماتم می‌گیرید، با او شادی بسیار نمایید. ۱۱ تا از پستانهای تسلیات اوبمکید و سیر شوید و بدوشید و از فراوانی جلال او محظوظ گردید. ۱۲ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «اینک من سلامتی را مثل نهر و جلال امت‌ها را مانند نهر سرشار به او خواهم رسانید. و شما خواهید مکید و در آغوش او برداشته شده، بر زانوهایش بنز پرورده خواهید شد.» ۱۳ و مثل کسی که مادرش او را تسلی دهد همچنین من شما را تسلی خواهم داد و در اورشلیم تسلی خواهید یافت.» ۱۴ پس چون این را ببینید دل شما شادمان خواهد شد و استخوانهای شما مثل گیاه سبز و خرم خواهد گردید و دست خداوند بر بندگانش معروف خواهد شد اما بر دشمنان خود غضب خواهد نمود. ۱۵ زیرا اینک خداوند با آتش خواهد آمد و اربه های او مثل گردباد تاغضب خود را با حدت و عتاب خویش را باشعله آتش به انجام رساند. ۱۶ زیرا خداوند با آتش و شمشیر خود بر تمامی بشر داوری خواهد نمود و مقتولان خداوند بسیار خواهند بود. ۱۷ و خداوند می‌گوید: «آنانی که از عقب یکنفر که در وسط باشد خویشتن را در باغات تقدیس و تطهیر می‌نمایند و گوشت خنزیر و رجاسات و گوشت موش می‌خورند با هم تلف خواهند شد. ۱۸ و من اعمال و خیالات ایشان را جزا خواهم داد و آمده، جمیع امت‌ها و زبانها را جمع خواهم کرد و

مستولی خواهد گردید.» ۴ ای خاندان یعقوب و جمیع قبایل خانواده اسرائیل کلام خداوند را بشنویید! ۵ خداوند چنین می‌گوید: «پدران شما در من چه بی‌انصافی یافتند که از من دوری ورزیدند و اباطیل را پیروی کرده، باطل شدند؟ ۶ و نگفتند: یهوه کجا است که ما را از زمین مصر برآورد و ما را در بیابان و زمین ویران و پر از حفره‌ها و زمین خشک و سایه موت وزینی که کسی از آن گذر نکند و آدمی در آن ساکن نشود رهبری نمود؟ ۷ و من شما را به زمین بستانها آوردم تا میوه‌ها و طبیات آن را بخورید، اما چون داخل آن شدید زمین مرا نجس ساختید و میراث مرا مکروه گردانیدید. ۸ کاهنان نگفتند: یهوه کجاست و خوانندگان تورات مرا نشناختند و شبانان بر من عاصی شدند و انبیا برای بعل نبوت کرده، در عقب چیزهای بی‌فایده رفتند. ۹ بنابراین خداوند می‌گوید: بار دیگر با شما مخاصمه خواهم نمود و با پسران پسران شما مخاصمه خواهم کرد. ۱۰ پس به جزیره‌های کتیم گذر کرده، ملاحظه نمایید و به قیدار فرستاده به دقت تعقل نمایید و دریافت کنید که آیا حادثه‌ای مثل این واقع شده باشد؟ ۱۱ که آیا هیچ امتی خدایان خویش را عوض کرده باشند با آنکه آنها خدانستند؟ اما قوم من جلال خویش را به آنچه فایده‌ای ندارد عوض نمودند. ۱۲ پس خداوند می‌گوید: ای آسمانها از این متحیر باشید و به خود لرزیده، به شدت مشوش شوید! ۱۳ زیرا قوم من دو کار بد کرده‌اند. مرا که چشمه آب حیاتم ترک نموده و برای خود حوضها کنده‌اند، یعنی حوضهای شکسته که آب را نگاه ندارد. ۱۴ آیا اسرائیل غلام یا خانه زاد است پس چرا غارت شده باشد؟ ۱۵ شیران ژبان بر او غرش نموده، آواز خود را بلند کردند و زمین او را ویران ساختند و شهرهایش سوخته و غیرمسکون گردیده است. ۱۶ و پسران نوف و تحفنیس فرق تورا شکسته‌اند. ۱۷ آیا این را بر خویشتن واردنیوردی چونکه یهوه خدای خود را حینی که تورا رهبری می‌نمود ترک کردی؟ ۱۸ و الان تو را باره مصر چه کار است تا آب شیحور را بنوشی؟ و تو را با راه آشور چه کار است تا آب فرات را بنوشی؟» ۱۹ خداوند یهوه صباوت چنین می‌گوید: «شرارت تو، تو را تنبیه کرده و ارتداد تو، تو را تو بیخ نموده است پس بدان و ببین که این امرزشت و تلخ است که یهوه خدای خود را ترک نمودی و ترس من در تو نیست. ۲۰ زیرا از زمان قدیم یوغ تو را شکستم و بندهای تو را گسیختم و گفتمی بندگی نخواهم نمود زیرا بر هر تل بلند وزیر هر درخت سبز خوابیده، زنا کردی. ۲۱ و من تو را مو اصیل و تخم تمام نیکو غرس نمودم پس چگونه نهال مو بیگانه برای من گردیده‌ای؟ ۲۲ پس اگرچه خویشتن را با اشان بشویی و صابون برای خود زیاد بکار بری، اما خداوند یهوه می‌گوید که گناه تو پیش من رقم شده است. ۲۳ چگونه می‌گویی که نجس نشدم و در عقب بعلم زفتم؟ طریق خویش را در وادی بنگر و به آنچه کردی اعتراف نمای شتر تیزرو که در راههای خود می‌دوی! ۲۴ مثل گورخر هستی که به بیابان عادت داشته، در شهوت دل خود باد را بو می‌کشد. کیست که از شهوتش او را برگرداند؟ آنانی که او را می‌طلبند خسته نخواهند شد و او را در ماهش خواهند یافت. ۲۵ پای خود را از برهنگی و گلوی خویش را از تشنگی باز دار. اما گفتمی نی امیدنیست زیرا که غریبان را دوست داشتم و از عقب ایشان خواهم

۱ کلام ارمیا ابن حلقیا از کاهنانی که درعناوت در زمین بنیامین بودند. ۲ که کلام خداوند در ایام یوشیا ابن آمون پادشاه یهودا درسال سیزدهم از سلطنت او بر وی نازل شد. ۳ و در ایام یهویاقیم بن یوشیا پادشاه یهودا تا آخر سال یازدهم صدقیا ابن یوشیا پادشاه یهودا نازل می‌شد تا زمانی که اورشلیم در ماه پنجم به اسیری برده شد. ۴ پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۵ «قبل از آنکه تو را در شکم صورت بندم تو را شناختم و قبل از بیرون آمدنت از رحم تو را تقدیس نمودم و تو را نبی امت‌ها قرار دادم.» ۶ پس گفتم: «آه‌ای خداوند یهوه اینک من تکلم کردن را نمی‌دانم چونکه طفل هستم.» ۷ اما خداوند مرا گفت: «مگر من طفل هستم، زیرا هر جایی که تو را بفرستم خواهی رفت و بهره‌چه تورا امر فرمایم تکلم خواهی نمود. ۸ از ایشان مترس زیرا خداوند می‌گوید: من با تو هستم و تورا رهایی خواهم داد.» ۹ آنگاه خداوند دست خود را دراز کرده، دهان مرا لمس کرد و خداوند به من گفت: «اینک کلام خود را در دهان تو نهادم. ۱۰ بدان که تو را امروز بر امت‌ها و ممالک مبعوث کردم تا از ریشه برکنی و منهدم سازی و هلاک کنی و خراب نمایی و بنا نمایی و غرس کنی.» ۱۱ پس کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای ارمیا چه می‌بینی؟ گفتم: «شاخه‌ای از درخت بادام می‌بینم.» ۱۲ خداوند مرا گفت: «نیکو دیدی زیرا که من بر کلام خود دیده بانی می‌کنم تا آن راه به انجام رسانم.» ۱۳ پس کلام خداوند بار دیگر به من رسیده، گفت: «چه چیزی می‌بینی؟» گفتم: «دیگی جوشنده می‌بینم که رویش از طرف شمال است.» ۱۴ و خداوند مرا گفت: «بلایی از طرف شمال بر جمیع سکنه این زمین منبسط خواهد شد. ۱۵ زیرا خداوند می‌گوید اینک من جمیع قبایل ممالک شمالی را خواهم خواند و ایشان آمده، هر کس کرسی خود را در دهنه دروازه اورشلیم و بر تمامی حصارهایش گرداگرد و به ضد تمامی شهرهای یهودا برپا خواهد داشت. ۱۶ و بر ایشان احکام خود را درباره همه شترانشان جاری خواهم ساخت چونکه مرا ترک کردند و برای خدایان غیر بخورسوزانیدند و اعمال دستهای خود را سجده نمودند. ۱۷ پس تو کمر خود را ببند و برخاسته، هر آنچه را من به تو امر فرمایم به ایشان بگو و از ایشان هراسان مباش، مبادا تو را پیش روی ایشان مشوش سازم. ۱۸ زیرا اینک من تو را امروز شهر حصاردار و ستون آهنین و حصارهای برنجین به ضد تمامی زمین برای پادشاهان یهودا و سوران و کاهنانش و قوم زمین ساختم. ۱۹ و ایشان با تو جنگ خواهند کرد اما بر تو غالب نخواهند آمد، زیرا خداوند می‌گوید: من با تو هستم و تو را رهایی خواهم داد.»

۲ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «برو و به گوش اورشلیم ندا کرده، بگو خداوند چنین می‌گوید: غیرت جوانی تو و محبت نامزد شدن تو را حینی که از عقب من در بیابان و در زمین لم یزرع می‌خرامیدی برایت به‌خاطر می‌آورم. ۳ اسرائیل برای خداوند مقدس و نوبیر محصول او بود. خداوند می‌گوید: آنانی که او را بخورند مجرم خواهند شد و بلا بر ایشان



رفت. ۲۶ مثل دزدی که چون گرفتار شود خجل گردد. همچنین خاندان اسرائیل پادشاهان و سروران و کاهنان و انبیای ایشان خجل خواهند شد. ۲۷ که به چوب می‌گویند تویدر من هستی و به سنگ که تو مرا زبیده‌ای زیرا که پشت به من دادند و نه رو. اما در زمان مصیبت خود می‌گویند: برخیز و ما را نجات ده. ۲۸ پس خدایان تو که برای خود ساختی کجایی؟ ایشان در زمان مصیبت برخیزند و تو را نجات دهند. زیرا که‌ای یهودا خدایان تو به شماره شهرهای تومی باشند. ۲۹ خدایان می‌گویند: «چرا با من مخاصمه می‌نمایید جمیع شما بر من عاصی شده‌اید. ۳۰ پسران شما را عبث زده‌ام زیرا که تادیب رانمی‌پذیرند. شمشیر شما مثل شیر درنده انبیای شما را هلاک کرده است. ۳۱ ای شما که اهل این عصر می‌باشید کلام خدایان را بفهمید! آیا من برای اسرائیل مثل بیابان یا زمین ظلمت غلیظ شده‌ام؟ پس قوم من چرا می‌گویند که روسای خود شده‌ایم و بار دیگر نزد تو نخواهیم آمد. ۳۲ آیا دوشیزه زیور خود را یا عروس آرایش خود را فراموش کند؟ اما قوم من روزهای بیشمار مرا فراموش کرده‌اند. ۳۳ چگونه راه خود را مهیامی سازی تا محبت را بطلبی؟ بنابراین زنان بد رانیز به راههای خود تعلیم دادی. ۳۴ در دامنه‌ای تونیز خون جان فقیران بی‌گناه یافته شد. آنها را در تنقب زدن نیافتم بلکه بر جمیع آنها. ۳۵ و می‌گوی: چونکه بی‌گناه هستم غضب او از من برگردانیده خواهد شد. اینک به سبب گفتنت که گناه نکرده‌ام بر تو دوری خواهم نمود. ۳۶ چرا اینقدر می‌شتابی تا راه خود را تبدیل نمایی؟ چنانکه از آشور خجل شدی همچنین از مصر نیز خجل خواهی شد. ۳۷ از این نیز دستهای خود را بر سر ت نهاده، بیرون خواهی آمد. چونکه خداوند اعتماد تو را خوار شمرده است پس از ایشان کامیاب نخواهی شد.»

۳ و می‌گویند: «اگر مرد، زن خود را طلاق دهد او از وی جدا شده، زن مرد دیگری بشود آیا بار دیگر به آن زن رجوع خواهد نمود؟ مگر آن زمین بسیار ملوث نخواهد شد؟ لیکن خداوند می‌گوید: تو با یاران بسیار زنا کردی اما نزد من رجوع نما. ۲ چشمان خود را به بلندبیا برفراز و ببین که کدام جا است که در آن با تو همخواب نشده‌اند. برای ایشان بسر راهها مثل (زن) عرب در بیابان نشستی و زمین را به زنا و بدرفتاری خود ملوث ساختی. ۳ پس بارش‌ها بازداشته شد و باران بهاری نیامد و تو را جبین زن زانیه بود، حیارا از خود دور کردی. ۴ آیا از این به بعد مرا صدانخواهی زد که‌ای پدر من، تو یار جوانی من بودی؟ ۵ آیا غضب خود را تا به ابد خواهد نمود و آن را تا به آخر نگاه خواهد داشت؟ اینک این را گفتی اما اعمال بد را بجا آورده، کامیاب شدی.» ۶ و خداوند در ایام یوشیا پادشاه به من گفت: «آیا ملاحظه کردی که اسرائیل مرتد چه کرده است؟ چگونه به فراز هر کوه بلند و زیر هر درخت سبز رفته در آنجا زنا کرده است؟ ۷ و بعد از آنکه همه این کارها را کرده بود من گفتم نزد من رجوع نما، اما رجوع نکرد و خواهر خائن او یهودا این را بدید. ۸ و من دیدم با آنکه اسرائیل مرتد زنا کرد و از همه جهات او را بیرون کردم و طلاق نامده‌ای به وی دادم لکن خواهر خائن او یهودا نرسید بلکه او نیز رفته، مرتکب زنا شد. ۹

و واقع شد که به سبب سهل انگاری او در زناکاریش زمین ملوث گردید و او با سنگها و چوبها زانمود. ۱۰ و نیز خداوند می‌گوید: با وجود این همه، خواهر خائن او یهودا نزد من با تمامی دل خود رجوع نکرد بلکه با ریاکاری.» ۱۱ پس خداوند مرا گفت: «اسرائیل مرتد خویشتر را از یهودای خائن عادلتر نموده است. ۱۲ لهنذا برو و این سخنان را بسوی شمال ندا کرده، بگو: خداوند می‌گوید: ای اسرائیل مرتد رجوع نما! و بر تو غضب نخواهم نمود زیرا خداوند می‌گوید: من روف هستم و تا به ابد خشم خود را نگاه نخواهم داشت. ۱۳ فقط به گناهانت اعتراف نما که بر یهوه خدای خویش عاصی شدی و راههای خود را زیر هر درخت سبز برای بیگانگان منشعب ساختی و خداوند می‌گوید که شما آواز مرا نشنیدید. ۱۴ پس خداوند می‌گوید: ای پسران مرتد رجوع نمایید زیرا که من شوهر شما هستم و از شما یک نفر از شهری و دو نفر از قبیله‌ای گرفته، شما را به صهیون خواهم آورد. ۱۵ و به شما شبانان موافق دل خود خواهم داد که شما را به معرفت و حکمت خواهند چرانید. ۱۶ «و خداوند می‌گوید که چون در زمین افزوده و بارور شوید در آن ایام بار دیگر تابوت عهد یهوه را به زبان نخواهند آورد و آن به خاطر ایشان نخواهد آمد و آن را ذکر نخواهند کرد و آن را زیارت نخواهند نمود و بار دیگر ساخته نخواهد شد. ۱۷ زیرا در آن زمان اورشلیم را کرسی یهوه خواهند نامید و تمامی امت‌ها به آنجا به جهت اسم یهوه به اورشلیم جمع خواهند شد و ایشان بار دیگر پیروی سرکشی دلهای شریخود را نخواهند نمود. ۱۸ و در آن ایام خاندان یهودا با خاندان اسرائیل راه خواهند رفت و ایشان از زمین شمال به آن زمینی که نصیب پدران ایشان ساختم با هم خواهند آمد. ۱۹ و گفتم که من تو را چگونه در میان پسران قرار دهم و زمین مرغوب و میراث زیباترین امت‌ها را به تو دهم؟ پس گفتم که مرا پدر خواهی خواند و از من دیگر مرتد نخواهی شد. ۲۰ خداوند می‌گوید: هر آینه مثل زنی که به شوهر خود خیانت ورزد همچنین شمایی خاندان اسرائیل به من خیانت ورزیدید. ۲۱ آواز گریه و تضرعات بنی اسرائیل از بلندبیا شنیده می‌شود زیرا که راههای خود را منحرف ساخته و یهوه خدای خود را فراموش کرده‌اند. ۲۲ ای فرزندان مرتد بازگشت نمایید و من ارتدادهای شما را شفا خواهم داد.» (ومی گویند): «اینک نزد تو می‌آیم زیرا که تو یهوه خدای ما هستی. ۲۳ به درستی که از دحام کوهها از تلها باطل می‌باشد. زیرا به درستی که نجات اسرائیل در یهوه خدای ما است. ۲۴ و خجالت مشقت پدران ما، یعنی رمه و گلگه و پسران و دختران ایشان را از طفولیت ما تلف کرده است. ۲۵ در خجالت خود می‌خوابیم و رسوایی ما، ما را می‌پوشاند زیرا که هم ما و هم پدران ما از طفولیت خود تا امروز به یهوه خدای خویش گناه ورزیده و آواز یهوه خدای خویش را نشنیده‌ایم.»

۴ بازگشت نمایی، اگر نزد من بازگشت نمایی و اگر رجاسات خود را از خود دور نمایی پراکنده نخواهی شد. ۲ و به راستی و انصاف و عدالت به حیات یهوه قسم خواهی خورد و امت ها خویشتر را به او مبارک خواهند خواند و به وی فخر خواهند کرد.» ۳ زیرا خداوند به مردان یهودا و اورشلیم چنین می‌گوید: «زمینه‌های خود را شیار کنید و در میان خارها مکارید. ۴ ای

مردان یهودا و ساکنان اورشلیم خویششان را برای خداوند مختون سازید و غلغه دلهای خود را دور کنید مبادا حدت خشم من به سبب بدی اعمال شما مثل آتش صادر شده، افروخته گردد و کسی آن را خاموش نتواند کرد. ۵ در یهودا اخبار نمایید و در اورشلیم اعلان نموده، بگویند و در زمین کرنا بنوازید و به آواز بلند ندا کرده، بگویند که جمع شوید تا به شهرهای حصاردار داخل شویم. ۶ علمی بسوی صهیون برافزاید و برای پناه فرار کرده، توقف ننمایید زیرا که من بلائی و شکستی عظیم از طرف شمال می آورم. ۷ شیری از بیشه خود برآمده و هلاک کننده امتها حرکت کرده، از مکان خویش درآمده است تا زمین تو را ویران سازد و شهرهای خراب شده، غیرمسکون گردد. ۸ از این جهت پلاس پوشیده، ماتم گیرید و ولوله کنید زیرا که حدت خشم خداوند از ما پرنگشته است. ۹ و خداوند می گوید که در آن روز دل پادشاه و دل سروران شکسته خواهد شد و کاهنان متحیر و انبیا مشوش خواهند گردید. ۱۰ پس گفتم: «آه‌ای خداوند یهوه! به تحقیق این قوم و اورشلیم را بسیار فریب دادی زیرا گفتمی شما را سلامتی خواهد بود و حال آنکه شمشیر به جان رسیده است.» ۱۱ در آن زمان به این قوم و به اورشلیم گفته خواهد شد که باد سموم از بلندیهای بیابان بسوی دختر قوم من خواهد وزیدند برای افشاندن و پاک کردن خرمن. ۱۲ باد شدید از اینها برای من خواهد وزید و من نیز الان برایشان داوری‌ها خواهم فرمود. ۱۳ اینک او مثل ابر می آید و اربابهای او مثل گردباد و اسپهای او از عقاب تیزترند. وای بر ما زیرا که غارت شده‌ایم. ۱۴ ای اورشلیم دل خود را از شرارت شست و شو کن تا نجات یابی! تا به کی خیالات فاسد تو در دلت بماند؟ ۱۵ زیرا آوازی از دان اخبار می نماید و از کوهستان افرام به مصیبتی اعلان می کند. ۱۶ امت‌ها را اطلاع دهید، هان به ضد اورشلیم اعلان کنید که محاصره کنندگان از ولایت بعید می آیند و به آواز خود به ضد شهرهای یهودا ندای می کنند. ۱۷ خداوند می گوید که مثل دیده بانان مزرعه او را احاطه می کنند چونکه بر من فتنه انگیزخته است. ۱۸ راه تو و اعمال تو این چیزها را بر تو وارد آورده است. این شرارت تو به حدی تلخ است که به دلت رسیده است. ۱۹ احتشای من احتشای من، پرده های دل من ازدرد سفته شد و قلب من در اندرونم مشوش گردیده، ساکت نتوانم شد چونکه توای جان من آواز کرنا و نعره جنگ را شنیده‌ای. ۲۰ شکستگی بر شکستگی اعلان شده زیرا که تمام زمین غارت شده است و خیمه های من بغته و پرده هایم ناگهان به تاراج رفته است. ۲۱ تا به کی علم را ببینم و آواز کرنا را بشنوم؟ ۲۲ چونکه قوم من احمقند و مرانمی شناسند و ایشان، پسران ابله هستند و هیچ فهم ندارند. برای بدی کردن ماهرند لیکن به جهت نیکوکاری هیچ فهم ندارند. ۲۳ بسوی زمین نظر انداختم و اینک تهی و ویران بود و بسوی آسمان و هیچ نور نداشت. ۲۴ بسوی کوهها نظر انداختم و اینک متزلزل بود و تمام تلها از جا متحرک می شد. ۲۵ نظر کردم و اینک آدمی نبود و تمامی مرغان هوا فرار کرده بودند. ۲۶ نظر کردم و اینک بوستانهای بیابان گردیده و همه شهرها از حضور خداوند و از حدت خشم وی خراب شده بود. ۲۷ زیرا خداوند چنین می گوید: «تمامی زمین خراب خواهد شد لیکن آن را بالکل فانی نخواهم ساخت. ۲۸ از این سبب جهان

۵ «در کوچه های اورشلیم گردش کرده، ببینید و بفهمید و در چهارسوهاش تفتیش نمایید که آیا کسی را که به انصاف عمل نماید و طالب راستی باشد توانید یافت تا من آن را بیامزم؟ ۲ و اگرچه بگویند: قسم به حیات یهوه، لیکن به دروغ قسم می خورند.» ۳ ای خداوند آیا چشمان تو برآستی نگران نیست؟ ایشان را زدی اما محزون نشدند. و ایشان را تلف نمودی اما نخواستند تادیب را بپذیرند. رویهای خود را از صخره سختتر گردانیدند و نخواستند بازگشت نمایند. ۴ و من گفتم: «به درستی که اینان فقیرند و جاهل هستند که راه خداوند و احکام خدای خود را نمی دانند. ۵ پس نزد بزرگان می روم و با ایشان تکلم خواهم نمود زیرا که ایشان طریق خداوند و احکام خدای خود را می دانند.» لیکن ایشان متفق یوغ را شکسته و بندها را گسیخته‌اند. ۶ از این جهت شیری از جنگل ایشان را خواهد کشت و گرگ بیابان ایشان را تاراج خواهد کرد و پلنگ برشهرهای ایشان در کمین خواهد نشست و هرکه از آنها بیرون رود دریده خواهد شد، زیرا که تقصیرهای ایشان بسیار و ارتدادهای ایشان عظیم است. ۷ «چگونه تو را برای این بیامزم که پسران مرا ترک کردند و به آنچه خدا نیست قسم خوردند و چون من ایشان را سیر نمودم مرتکب زنا شدند و در خانه های فاحشه‌ها ازدحام نمودند. ۸ مثل اسبان پرورده شده مست شدند که هر یکی از ایشان برای زن همسایه خود شیبه می زند. ۹ و خداوند می گوید: «آیا به سبب این کارها عقوبت نخواهم رسانید و آیا جان من از چنین طایفه‌ای انتقام نخواهد کشید؟» ۱۰ برحصارهایش برآید و آنها را خراب کنید اما بالکل هلاک مکنید و شاخه هایش را قطع نمایید زیرا که از آن خداوند نیستند. ۱۱ خداوند می گوید: «هر آینه خاندان اسرائیل و خاندان یهودا به من به شدت خیانت ورزیده‌اند.» ۱۲ خداوند را انکار نموده، می گویند که او نیست و بلا به ما نخواهد رسید و شمشیر و قحط را نخواهیم دید. ۱۳ و انبیا باد می شوند و کلام در ایشان نیست پس به ایشان چنین واقع خواهد شد. ۱۴ بنابراین یهوه خدای صباوت چنین می گوید: «چونکه این کلام را گفتید همانان کلام خود را در دهان تو آتش و این قوم راهیزم خواهم ساخت و ایشان را خواهد سوزانید.» ۱۵ خداوند می گوید: «ای خاندان اسرائیل، اینک من امتی را از دور بر شما خواهم آورد. امتی که

زورآوردن و امتی که قدیمند و امتی که زبان ایشان را نمی دانی و گفتار ایشان را نمی فهمی. ۱۶ ترکش ایشان قبر گشاده است و جمیع ایشان جبارند. ۱۷ و خرمن و نان تو را که پسران و دخترانت آن را می باید بخورند خواهند خورد و گوسفندان و گاوان تو را خواهند خورد و انگورها و انجیرهای تو را خواهند خورد و شهرهای حصاردار تو را که به آنها توکل می نمای با شمشیر هلاک خواهند ساخت.» ۱۸ لیکن خداوند می گوید: «در آن روزها نیز شما را بالکل هلاک نخواهم ساخت. ۱۹ و چون شما گوید که یهوه خدای ما چراتمامی این بلاها را بر ما وارد آورده است آنگاه توبه ایشان بگو از این جهت که مرا ترک کردید و خدایان غیر را در زمین خویش عبادت نمودید. پس غریبان را در زمینی که از آن شما نباشد بندگی خواهید نمود. ۲۰ «این را به خاندان یعقوب اخبار نماید و به یهودا اعلان کرده، گوید ۲۱ که ای قوم جاهل و بی فهم که چشم دارید اما نمی بینید و گوش دارید اما نمی شنوید این را بشنوید. ۲۲ خداوند می گوید آیا از من نمی ترسید و آیا از حضور من نمی لرزید که ریگ را به قانون جاودانی، حد دریا گذاشته ام که از آن نتواند گذشت و اگرچه مواجش ملاحظه شود غالب نخواهد آمد و هرچند شورش نماید اما از آن تجاوز نمی تواند کرد؟ ۲۳ اما این قوم، دل فتنه انگیز و متمرد دارند. ایشان فتنه انگیزخته و رفته اند. ۲۴ در دل‌های خود نمی گویند که از یهوه خدای خود برسیم که باران اول و آخر را در موسم می بخشد و هفته های معین حصاد را به جهت ما نگاه می دارد. ۲۵ خطایای شما این چیزها را دور کرده و گناهان شما نیکویی را از شما منع نموده است. ۲۶ زیارد در میان قوم من شریران پیدا شده اند که مثل کمین نشستن صیادان در کمین می نشینند. دامها گسترانیده، مردم را صید می کنند. ۲۷ مثل قفسی که پر از پرندگان باشد، همچنین خانه های ایشان پر از فریب است و از این جهت بزرگ و دولت مند شده اند. ۲۸ فریه و درخشنده می شوند و در اعمال زشت هم از حد تجاوز می کنند. دعوی یعنی دعوی یتیمان را فیصل نمی دهند و با وجود آن کامیاب می شوند و فقیران را دادرسی نمی کنند. ۲۹ و خداوند می گوید: آیا به سبب این کارها عقوبت نخواهم رسانید و آیا جان من از چنین طایفه ای انتقام نخواهد کشید؟ ۳۰ امری عجیب و هولناک در زمین واقع شده است. ۳۱ انبیا به دروغ نبوت می کنند و کاهنان به واسطه ایشان حکمرانی می نمایند و قوم من این حالت را دوست می دارند و شما در آخر این چه خواهید کرد؟»

۶ ای بنی بنیامین از اورشلیم فرار کنید و کرنا را در تقوع بنوازید و علامتی بر بیت هکاریم برافزایید زیرا که بلایی از طرف شمال و شکست عظیمی رو خواهد داد. ۲ و من آن دختر جمیل و لطیف یعنی دختر صهیون را منقطع خواهم ساخت. ۳ و شبانان با گله های خویش نزدی خواهند آمد و خیمه های خود را گرداگرد او برپا نموده، هر یک در جای خود خواهند چرانید. ۴ با او جنگ را مهیا سازید و برخاسته، در وقت ظهر برآیم. وای بر ما زیرا که روز رو به زوال نهاده است و سایه های عصر دراز می شود. ۵ برخیزید! و در شب برآیم تا قصرهایش را منهدم سازیم. ۶ زیرا که یهوه صباوت چنین می فرماید: «درختان را قطع نموده، مقابل اورشلیم سنگر برپا نمایید.

دشمنان و خوف از هرطرف است. ۲۶ ای دختر قوم من پلاس بیوش و خویشتن را در خاکستر بغلطان. ماتم پسر یگانه ونوحه گری تلخ برای خود بکن زیرا که تاراج کننده ناگهان بر ما می آید. ۲۷ تو را در میان قوم خود امتحان کننده و قلعه قرار دادم تا راههای ایشان را بفهمی و امتحان کنی. ۲۸ همه ایشان سخت متمرد شده اند و برای نمایی کردن گردش می کنند. برنج و آهن می باشند و جمیع ایشان فساد کننده اند. ۲۹ دم پر زور می دمد و سرب درآتش فانی می گردد و فالگر عبث قال می گذارد زیرا که شریان جدا نمی شوند. ۳۰ نقره ترک شده نامیده می شوند زیرا خداوند ایشان را ترک کرده است.

۷ کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «به دروازه خانه خداوند بایست و این کلام را در آنجا ندا کرده، بگو: ای تمامی یهودا که به این دروازه داخل شده، خداوند را سجده می نمایید کلام خداوند را بشنوید. ۳ یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می گوید: طریقها و اعمال خود را اصلاح کنید و من شما را در این مکان ساکن خواهم گردانید. ۴ به سخنان دروغ توکل نمائید و مگوئید که هیکل یهوه، هیکل یهوه، هیکل یهوه این است. ۵ زیرا اگر به تحقیق طریقها و اعمال خود را اصلاح کنید و انصاف را در میان یکدیگر بعمل آورید، ۶ و بر غریبان و یتیمان و بیوه زنان ظلم ننمایید و خون بی گناهان را در این مکان نریزید و خدایان غیر را به جهت ضرر خویش پیروی ننمایید، ۷ آنگاه شما را در این مکان در زمینی که به پدران شما از ازل تا به ابد داده ام ساکن خواهم گردانید. ۸ اینک شما به سخنان دروغی که منفعت ندارد توکل می نمائید. ۹ آیا مرتکب دزدی و زنا و قتل نمی شوید و به دروغ قسم نمی خورید و برای بعل بخور نمی سوزانید؟ و آیا خدایان غیر را که نمی شناسید پیروی نمی نمایید؟ ۱۰ و داخل شده، به حضور من در این خانه ای که به اسم من مسمی است می ایستید و می گوئید که به گردن تمام این رجاسات سپرده شده ایم. ۱۱ آیا این خانه ای که به اسم من مسمی است در نظر شما مغاره دزدان شده است؟ و خداوند می گوید: اینک من نیز این را دیده ام. ۱۲ لکن به مکان من که در شیلو بود و نام خود را اول در آنجا قرار داده بودم بروید و آنچه را که به سبب شرارت قوم خود اسرائیل به آنجا کرده ام ملاحظه نمایید. ۱۳ پس حال خداوند می گوید: از آنرو که تمام این اعمال را بجا آوردید با آنکه من صبح زود برخاسته، به شما تکلم نموده، سخن راندم اما نشنیدید و شما را خواندم اما جواب ندادید. ۱۴ از این جهت به این خانه ای که به اسم من مسمی است و شما به آن توکل دارید و به مکانی که به شما و به پدران شما دادم به نوعی که به شیلو عمل نمودم عمل خواهم کرد. ۱۵ و شما را از حضور خود خواهم راند به نوعی که جمیع برادران شما یعنی تمام ذریت افزایش را راندم. ۱۶ پس تو برای این قوم دعا مکن و به جهت ایشان آواز تضرع و استغاثه بلند منما و نزد من شفاعت مکن زیرا که من تو را اجابت نخواهم نمود. ۱۷ آیا آنچه را که ایشان در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم می کنند نمی بینی؟ ۱۸ پسران، هیزم جمع می کنند و پدران، آتش می افروزند و زنان، خمیر می سرشدند تا قرصها برای ملکه آسمان بسازند

۸ استخوانهای پادشاهان یهودا و استخوانهای سرورانش و استخوانهای کهنه و استخوانهای انبیا و استخوانهای سکنه اورشلیم را از قبرهای ایشان بیرون خواهند آورد. ۲ و آنها را پیش آفتاب و ماه و تمامی لشکر آسمان که آنها را دوست داشته و عبادت کرده و پیروی نموده و جستجو و سجده کرده اند پهن خواهند کرد و آنها را جمع نخواهند نمود و دفن نخواهند کرد بلکه بر روی زمین سرگین خواهد بود. ۳ و یهوه صباپوت می گوید که تمامی

بقیه این قبیله شریز که باقی می‌ماند در هر مکانی که باقی مانده باشند و من ایشان را بسوی آن رانده باشم مرگ را بر حیات ترجیح خواهند داد. ۴ «و ایشان را بگو خداوند چنین می‌فرماید: اگر کسی بیفتد آیا نخواهد برخاست و اگر کسی مرتد شود آیا بازگشت نخواهد نمود؟ ۵ پس چرا این قوم اورشلیم به ارتداد دایمی مرتد شده‌اند و به فریب متمسک شده، از بازگشت نمودن ایامی نمایند؟ ۶ من گوش خود را فرا داشته، شنیدم اما برآستی تکلم ننمودند و کسی از شرارت خویش توبه نکرده و نگفته است چه کرده‌ام بلکه هر یک مثل اسبی که به جنگ می‌دود به راه خود رجوع می‌کند. ۷ لقلق نیز در هوا موسم خود رامی‌داند و فاخته و پرستوک و کلنک زمان آمدن خود را نگاه می‌دارند لیکن قوم من احکام خداوند را نمی‌دانند. ۸ چگونه می‌گویند که ما حکیم هستیم و شریعت خداوند با ما است. به تحقیق قلم کاذب کاتبان به دروغ عمل می‌نمایند. ۹ حکیمان شرمند و مدهوش و گرفتار شده‌اند. اینک کلام خداوند را ترک نموده‌اند پس چه نوع حکمتی دارند. ۱۰ بنابراین زنان ایشان را به دیگران خواهیم داد و مزرعه‌های ایشان را به مالکان دیگر. زیرا که جمیع ایشان چه خرد و چه بزرگ بر از طمع می‌باشند و همگی ایشان چه نبی و چه کاهن به فریب عمل می‌نمایند. ۱۱ و جراحات قوم مرا اندک شغلی داده‌اند چونکه می‌گویند سلامتی است، سلامتی است، با آنکه سلامتی نیست. ۱۲ آیا چون مرتکب رجاسات شدند خجل گردیدند؟ نی اید خجل نشدند بلکه حیا را احساس ننمودند بنابراین خداوند می‌گوید: در میان افتادگان خواهند افتاد و حینی که من به ایشان عقوبت رسانم خواهند لغزید». ۱۳ خداوند می‌گوید: «ایشان را بالکل تلف خواهم نمود که نه انگور بر مو و نه انجیر بردخت انجیر یافت شود و برگها پژمرده خواهد شد و آنچه به ایشان بدهم از ایشان زایل خواهد شد.» ۱۴ پس ما چرا می‌نشینیم؟ جمع بشوید تا به شهرهای حصاردار داخل شویم و در آنها ساکت باشیم. زیرا که یهوه خدای ما ما را ساکت گردانیده و آب تلخ به ما نوشانیده است زانرو که به خداوند گناه ورزیده‌ایم. ۱۵ برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ خیر حاصل نشد و برای زمان شفا و اینک آشفنگی پدید آمد. ۱۶ صهیل اسبان او از دان شنیده شد و از صدای شیوه زورآورانش تمامی زمین متزلزل گردید زیرا که آمده‌اند و زمین و هرچه در آن است و شهر و ساکنانش را خورده‌اند. ۱۷ زیرا خداوند می‌گوید: «اینک من در میان شما مارها و افعیها خواهم فرستاد که آنها را افسون نتوان کرد و شما را خواهند گردید.» ۱۸ کاش که ازغم خود تسلی می‌یافتم. دل من در اندرومن ضعف بهم رسانیده است. ۱۹ اینک آواز تضرع دختر قوم من از زمین دور می‌آید که آیا خداوند در صهیون نیست و مگر پادشاهش در آن نیست پس چرا خشم مرا به بنهای خود و اباطیل بیگانه به هیجان آوردند؟ ۲۰ موسم حصاد گذشت و تابستان تمام شد و ما نجات نیافتیم. ۲۱ به سبب جراحت دختر قوم خود مجروح شده و ماتم گرفته‌ام و حیرت مرا فرو گرفته است. ۲۲ آیا بلسان در جلعاد نیست و طیبی در آن نی؟ پس دختر قوم من چرا شغلیافته است؟

۹ چشمه اشک. تا روز و شب برای کشتگان دختر قوم خود گریه می‌کردم. ۲ کاش که در بیابان منزل مسافران می‌داشتم تا قوم خود را ترک کرده، از نزد ایشان می‌رفتم چونکه همگی ایشان زناکار و جماعت خیانت کارند. ۳ زبان خویش را مثل کمان خود به دروغ می‌کشند. در زمین قوی شده‌اند اما نه برای راستی زیرا خداوند می‌گوید: «از شرارت به شرارت ترقی می‌کنند و مرانمی شناسند.» ۴ هر یک از همسایه خویش باحذر باشید و به هیچ برادر اعتماد ننمایید زیرا هر برادر از پا درمی‌آورد و هر همسایه به نامی گردش می‌کند. ۵ و هر کس همسایه خود را فریب می‌دهد و ایشان برآستی تکلم نمی‌نمایند و زبان خود را به دروغگویی آموخته‌اند و از کج رفتاری خسته شده‌اند. ۶ خداوند می‌گوید که «مسکن تودر میان فریب است و از مکر خویش نمی‌خواهند که مرا بشناسند.» ۷ بنابراین یهوه صباپوت چنین می‌گوید: «اینک من ایشان را قاتل گذاشته، امتحان خواهم نمود. زیرا به خاطر دختر قوم خود چه توانم کرد؟ ۸ زبان ایشان تیر مهلک است که به فریب سخن می‌رانند. به زبان خود با همسایه خویش سخنان صلح‌آمیز می‌گویند، اما در دل خود برای او کمین می‌گذارند.» ۹ پس خداوند می‌گوید: «آیا به سبب این چیزها ایشان راعقوبت نرسانم و آیا جانم از چنین قومی انتقام نکشد؟» ۱۰ برای کوهها گریه و نوحه گری و برای مرتعهای بیابان ماتم برپا می‌کنم زیرا که سوخته شده است و احدی از آنها گذر نمی‌کند و صدای مواشی شنیده نمی‌شود. هم مرغان هوا و هم بهایم فرار کرده و رفته‌اند. ۱۱ و اورشلیم را به توده‌ها و ماوای شغالها مبدل می‌کنم و شهرهای یهودا را ویران و غیرمسکون خواهم ساخت. ۱۲ کیست مرد حکیم که این را بفهمد و کیست که دهان خداوند به وی سخن گفته باشد تا از این چیزها اخبار نماید که چرا زمین خراب و مثل بیابان سوخته شده است که احدی از آن گذرنمی‌کند. ۱۳ پس خداوند می‌گوید: «چونکه شریعت مرا که پیش روی ایشان گذاشته بودم ترک کردند آواز مرا نشنیدند و در آن سلوک ننمودند، ۱۴ بلکه پیروی سرکشی دل خود را نمودند، و از عقب بعلم که پدران ایشان آنها را به ایشان آموختند رفتند.» ۱۵ از این جهت یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «اینک من افسنتین را خوراک این قوم خواهم ساخت و آب تلخ به ایشان خواهم نوشانید. ۱۶ و ایشان را در میان امت‌هایی که ایشان و پدران ایشان آنها را نشناختند پراکنده خواهم ساخت و شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را هلاک نمایم.» ۱۷ یهوه صباپوت چنین می‌گوید: «تفکر کنید و زنان نوحه گر را بخوانید تا ببینند و در پی زنان حکیم بفرستید تا ببینند.» ۱۸ و ایشان تعجیل نموده، برای ما ماتم برپا کنند تا چشمان ما اشکها بریزد و موگان ما آنها جاری سازد. ۱۹ زیرا که آواز نوحه گری از صهیون شنیده می‌شود که چگونه غارت شدیم و چه بسیار خجل گردیدیم چونکه زمین را ترک کردیم و مسکن‌های ما را بیرون انداخته‌اند. ۲۰ پس‌ای زنان، کلام خداوند را بشنویید و گوشهای شما کلام دهان او را بپذیرد و شما به دختران خود نوحه گری را تعلیم دهید و هر زن به همسایه خویش ماتم را. ۲۱ زیرا موت به پنجره‌های ما برآمده، به قصرهای ما داخل شده است تا اطفال را از بیرون و جوانان را از چهارسوها منقطع سازد. ۲۲ خداوند چنین می‌گوید:

«بگو که لاشهای مردمان مثل سرگین بر روی صحرا و مانند بافه در عقب دروگر افتاده است و کسی نیست که آن را برچیند.» ۲۳ خداوند چنین می‌گوید: «حکیم، از حکمت خود فخر ننماید و جبار، از تومندی خویش مفتخر نشود و دولت‌مند از دولت خودافتخار نکند. ۲۴ بلکه هرکه فخر نماید از این فخریکند که فهم دارد و مرا می‌شناسد که من بیهوشم که رحمت و انصاف و عدالت را در زمین بجا می‌آورم زیرا خداوند می‌گوید در این چیزها مسرور می‌باشم.» ۲۵ خداوند می‌گوید: «اینک ایامی می‌آید که نامختونان را با مختونان عقوبت خواهم رسانید. ۲۶ یعنی مصر و یهودا و ادوم و بنی عمون و موآب و آنانی را که گوشه‌های موی خود را می‌تراشند و در صحرا ساکنند. زیرا که جمیع این امت‌ها نامختونند و تمامی خاندان اسرائیل در دل نامختونند.»

۱۰ ای خاندان اسرائیل کلامی را که خداوند به شما می‌گوید بشنوید!

۲ خداوند چنین می‌گوید: «طریق امت‌ها را یاد بگیرید و از علامات افلاک مترسید زیرا که امت‌ها از آنها می‌ترسند. ۳ چونکه رسوم قومها باطل است که ایشان درختی از جنگل با تیرمی برند که صنعت دستهای نجار می‌باشد.

۴ و آن را به نقره و طلا زینت داده، با میخ و چکش محکم می‌کنند تا متحرک نشود. ۵ و آنها مثل مترس در بوستان خیار می‌باشند که سخن نمی‌توانند گفت و آنها را می‌باید برداشت چونکه راه نمی‌توانند رفت. از آنها مترسید زیرا که ضرر نتوانند رسانید و قوت نفع رسانیدن هم ندارند.» ۶

ای بیهوش مثل تو کسی نیست! تو عظیم هستی و اسم تو در قوت عظیم است! ۷ ای پادشاه امت هاکیست که از تو نترسد زیرا که این به تو می‌شاید چونکه در جمیع حکیمان امت‌ها و در تمامی ممالک ایشان مانند تو کسی نیست. ۸ جمیع ایشان وحشی و احمق می‌باشند تادیب اباطیل

چوب (بت) است. ۹ نقره کوبیده شده از ترشیش و طلا از اوفاز که صنعت صنعتگر و عمل دستهای زرگر باشد می‌آورد. لاجورد و ارغوان لباس آنها و همه اینها عمل حکمت پیشگان است. ۱۰ اما بیهوش خدای حق است و او خدای حی و پادشاه سرمدی می‌باشد. از غضب او زمین متزلزل می‌شود و امت‌ها قهر او را متحمل نتوانند. ۱۱ به ایشان چنین بگویید:

«خدایانی که آسمان و زمین را نساخته‌اند از روی زمین و از زیر آسمان تلف خواهند شد.» ۱۲ او زمین را به قوت خود ساخت و ربع مسکون را به حکمت خویش استوار نمود و آسمان را به عقل خود گسترانید. ۱۳ چون

آوازی دهد غوغای آنها در آسمان پدید می‌آید. ابرها از اقصای زمین برمی‌آورد و برقها برای باران می‌سازد و باد را از خزانه‌های خود بیرون می‌آورد. ۱۴ جمیع مردمان وحشی‌اند و معرفت ندارند و هرکه تمثالی می‌سازد خجل خواهد شد. زیرا که بت ریخته شده او دروغ است و در آن هیچ نفس نیست. ۱۵ آنها باطل و کار مسخرگی می‌باشند در روزی که به محاکمه می‌آیند تلف خواهند شد. ۱۶ او که نصیب یعقوب است مثل آنها نمی‌باشد. زیرا که او سازنده همه موجودات است و اسرائیل عصای میراث وی است و اسم او بیهوش صباوت می‌باشد. ۱۷ ای که در تنگی ساکن هستی،

بسته خود را از زمین بردار! ۱۸ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «اینک من این

مرتبه ساکنان این زمین را از فلاخن خواهم انداخت و ایشان را به تنگ خواهم آورد تا بیهوشند.» ۱۹ وای بر من به سبب صدمه من. ۲۰ خیمه من خراب شد و تمامی طنابهای من گسیخته گردید، پسرانم از من بیرون رفته، نایاب شدند. کسی نیست که خیمه مرا پهن کند و پرده‌های مرا برپا نماید. ۲۱ زیرا که شبانان وحشی شده‌اند و خداوند را طلب نمی‌نمایند بنابراین کامیاب نخواهند شد و همه گله‌های ایشان پراکنده خواهد گردید. ۲۲

اینک صدای خبری می‌آید واضطراب عظیمی از دیار شمال. تا شهرهای یهودا را ویران و ماوی شغالها سازد. ۲۳ ای خداوند می‌دانم که طریق انسان از آن او نیست و آدمی که راه می‌رود قادر بر هدایت قدمهای خویش نمی‌باشد. ۲۴ ای خداوند مراتادیب نما اما به انصاف و نه به غضب خود مباد مرا ذلیل سازی. ۲۵ غضب خویش را بر امت‌هایی که تو را نمی‌شناسند بریز. و بر قبیله‌هایی که اسم تو را نمی‌خوانند، زیرا که ایشان یعقوب را خوردند و او را بلعیده، تباہ ساختند و مسکن او را خراب نمودند.

۱۱ این است کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «کلام این عهد را بشنوید و به مردان یهودا و ساکنان اورشلیم بگویید. ۳ و تو به ایشان بگو بیهوش خدای اسرائیل چنین می‌گوید: ملعون باد کسی که کلام این عهد را نشنود. ۴ که آن را به پدران شما در روزی که ایشان را از زمین مصر از کوره آهنین بیرون آوردم فرموده، گفتم: قول مرا بشنوید و موافق هر آنچه به شما امر بفرمایم آن را بجا بیاورید تا شما قوم من باشید و من خدای شما باشم. ۵ و تا قسمی را که برای پدران شما خوردم وفا نمایم که زمینی را که به شیر و عسل جاری است چنانکه امروز شده است به ایشان بدهم.» پس من در جواب گفتم: «ای خداوند آمین.» ۶ پس خداوند مرا گفت: «تمام این سخنان را در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم ندا کرده، بگو که سخنان این عهد را بشنوید و آنها را بجا آورید. ۷ زیرا از روزی که پدران شما را از زمین مصر برآوردم تا امروز ایشان را تاکید سخت نمودم و صبح زود برخاسته، تاکید نموده، گفتم: قول مرا بشنوید. ۸ اما نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه پیروی سرکشی دل‌شیر خود را نمودند. پس تمام سخنان این عهد را بر ایشان وارد آوردم چونکه امر فرموده بودم که آن را وفانمایند اما وفا نمودند.» ۹ و خداوند مرا گفت: «فتنه‌ای در میان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم پیدا شده است. ۱۰ به خطایای پدران پیشین خود که از شنیدن این سخنان ابا نمودند برگشتند و ایشان خدایان غیر را پیروی نموده، آنها را عبادت نمودند. و خاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهدی را که با پدران ایشان بسته بودم شکستند.» ۱۱ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: «اینک من بلائی را که از آن نتواند رست بر ایشان خواهم آورد. و نزد من استغاثه خواهند کرد اما ایشان را اجابت نخواهم نمود. ۱۲ و شهرهای یهودا و ساکنان اورشلیم رفته، نزدخدایانی که برای آنها بخور می‌سوزانیدند فریاد خواهند کرد اما آنها در وقت مصیبت ایشان هرگز ایشان را نجات نخواهند داد. ۱۳ زیرا که‌ای یهودا شماره خدایان تو بقدر شهرهای تو می‌باشد و برحسب شماره کوچه‌های اورشلیم مذبح‌های رسوایی برپا داشتید یعنی مذبح‌ها به جهت بخورسوزانیدن برای بعل.

۱۴ پس تو برای این قوم دعامکن و به جهت ایشان آواز تضرع و استغاثه بلندمنما زیرا که چون در وقت مصیبت خویش مریخوانند ایشان را اجابت نخواهم نمود. ۱۵ محبوبه مرا در خانه من چه کار است چونکه شرارت ورزیده است. آیا تضرعات و گوشت مقدس می‌تواند گناه تو را از تو دور بکند؟ آنگاه می‌توانستی وجد نمایی.» ۱۶ خداوند تو را زینت شاداب که به میوه نیکوخوشنما باشد مسمی نموده. اما به آواز غوغای عظیم آتش در آن افروخته است که شاخه هایش شکسته گردید. ۱۷ زیرا یهوه صباپوت که تو را غرس نموده بود بلایی بر تو فرموده است به سبب شرارتی که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا به ضد خویشستن کردند و برای بعل بخورسوزانیده، خشم مرا به هیجان آوردند. ۱۸ و خداوند مرا تعلیم داد پس دانستم. آنگاه اعمال ایشان را به من نشان دادی. ۱۹ و من مثل بره دست آموز که به مذبح برند بودم. و نمی‌دانستم که تادیبات به ضد من نموده، می‌گفتند: «درخت را بامیه‌اش ضایع سازیم و آن را از زمین زندگان قطع نمایم تا اسمش دیگر مذکور نشود.» ۲۰ اما ای یهوه صباپوت که داور عادل و امتحان کننده باطن و دل هستی، بشود که انتقام کشیدن تو را از ایشان ببینم زیرا که دعوی خود را نزد تو ظاهر ساختم. ۲۱ لہذا خداوند چنین می‌گوید: «درباره اهل عناتوت که قصد جان تو دارند و می‌گویند به نام یهوه نبوت مکن مبادا از دست ما کشته شوی. ۲۲ از این جهت یهوه صباپوت چنین می‌گوید: اینک بر ایشان عقوبت خواهم رسانید. و جوانان ایشان به شمشیر خواهند مرد و پسران و دختران ایشان از گرسنگی هلاک خواهند شد. ۲۳ و برای ایشان بقیه‌ای نخواهد ماند زیرا که من بر اهل عناتوت در سال عقوبت ایشان بلایی خواهم رسانید.»

۱۳ خداوند به من چنین گفت که «برو و کمر بند کنائی برای خود بخبر و آن را به کمر خود ببند و آن را در آب فرو میر.» ۲ پس کمر بند را موافق کلام خداوند خریدم و به کمر خود بستم. ۳ و کلام خداوند بار دیگر به من نازل شده، گفت: ۴ «این کمر بند را که خریدی و به کمر خود بستنی بگیر و به فرات رفته، آن را در شکاف صخره پنهان کن.» ۵ پس رفتم و آن را در فرات برحسب آنچه خداوند به من فرموده بود پنهان کردم. ۶ و بعد از مرور ایام بسیار خداوند مرا گفت: «برخاسته، به فرات برو و کمر بندی را که تو را امر فرمودم که در آنجا پنهان کنی از آنجا بگیر.» ۷ پس به فرات رفتم و کنده کمر بند را از جایی که آن را پنهان کرده بودم گرفتم و اینک کمر بند پوسیده و لایق هیچکار نبود. ۸ و کلام خداوند به من نازل شده، گفت: ۹ «خداوند چنین می‌فرماید: تکبر یهودا و تکبر عظیم اورشلیم را همچنین تباہ خواهم ساخت. ۱۰ و این قوم شریری که از شنیدن قول من اهانموده، سرکشی دل خود را پیروی می‌نمایند و در عقب خدایان غیر رفته، آنها را عبادت و سجده می‌کنند، مثل این کمر بندی که لایق هیچکاری نیست خواهد شد. ۱۱ زیرا خداوند می‌گوید: چنانکه کمر بند به کمر آدمی می‌چسبد، همچنان تمامی خاندان اسرائیل و تمامی خاندان یهودا را به خویشستن چسبانیدم تا برای من قوم و اسم و فخر و زینت باشند اما نشیندند. ۱۲ پس این کلام را به ایشان بگو: یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: هر مشک از شراب پر خواهد شد و ایشان به تو خواهند گفت: مگر مانمی دانیم که هر مشک از شراب پر خواهد شد؟ ۱۳ پس به ایشان بگو: خداوند چنین می‌گوید: جمیع ساکنان این زمین را با پادشاهانی که بر کرسی داود می‌نشینند و کاهنان و انبیا و جمیع سکنه اورشلیم را به مستی

مسافری که برای شیخی خیمه می‌زند شده‌ای؟ ۹ چرا مثل شخص متحیر و مانند جباری که نمی‌تواند نجات دهد هستی؟ اما توای خداوند در میان ما هستی و ما به نام تو نامیده شده‌ایم پس ما را ترک منما. ۱۰ خداوند به این قوم چنین می‌گوید: «ایشان به آواره گشتن چنین مایل بوده‌اند و پایهای خود را باز نداشتند. بنابراین خداوند ایشان را مقبول نمود و حال عصیان ایشان را به یاد آورده، گناه ایشان را جزا خواهد داد.» ۱۱ و خداوند به من گفت: «برای خیریت این قوم دعا منما! ۱۲ چون روزه گیرند ناله ایشان را نخواهم شنید و چون قربانی سوختنی و هدیه آردی گذرانند ایشان را قبول نخواهم فرمود بلکه من ایشان را به شمشیر و قحط و وبا هلاک خواهم ساخت.» ۱۳ پس گفتم: «آهای خداوند یهوه اینک انبیا به ایشان می‌گویند که شمشیر را نخواهید دید و قحطی به شما نخواهد رسید بلکه شما را در این مکان سلامتی پایدار خواهد داد.» ۱۴ پس خداوند مرا گفت: «این انبیا به اسم من به دروغ نبوت می‌کنند. من ایشان را نفرستادم و به ایشان امری نفرمودم و تکلم ننمودم، بلکه ایشان به رویاهای کاذب و سحر و بطالت و مکر دلهای خویش برای شما نبوت می‌کنند. ۱۵ بنابراین خداوند درباره این انبیا که به اسم من نبوت می‌کنند و من ایشان را نفرستادم و می‌گویند که شمشیر و قحط در این زمین نخواهد شد می‌گویند که این انبیا به شمشیر و قحط کشته خواهند شد. ۱۶ و این قومی که برای ایشان نبوت می‌کنند در کوچیهای اورشلیم به سبب قحط و شمشیر انداخته خواهند شد و کسی نخواهد بود که ایشان و زنان ایشان و پسران و دختران ایشان را دفن کند زیرا که شرارت ایشان را بر ایشان خواهم ریخت. ۱۷ پس این کلام را به ایشان بگو: چشمان من شبانه‌روز اشک می‌ریزد و آرامی ندارد زیرا که آن دوشیزه یعنی دختر قوم من به شکستگی عظیم و صدمه بینهایت سخت شکسته شده است. ۱۸ اگرچه صحرا بیرون روم اینک کشتگان شمشیر و اگرچه شهر داخل شوم اینک بیماران از گرسنگی. زیرا که هم انبیا و کهنه در زمین تجارت می‌کنند و هیچ نمی‌دانند.» ۱۹ آیا یهودا را بالکل ترک کرده‌ای و آیا جانانت صهیون را مکروه داشته است؟ چرا ما را چنان زده‌ای که برای ما هیچ علاجی نیست؟ برای سلامتی انتظار کشیدیم اما هیچ خیری نیامد و برای زمان شفا و اینک اضطراب پدید آمد. ۲۰ ای خداوند به شرارت خود و به عصیان پدران خویش اعتراف می‌نمایم زیرا که به تو گناه ورزیده‌ایم. ۲۱ به خاطر اسم خود ما را رد منما. کرسی جلال خویش را خوار بشمار. عهد خود را با ما بستی به یاد آورده، آن را مشکن. ۲۲ آیا در میان اباطیل امت‌ها هستند که باران ببارانند و آیا آسمان می‌تواند بارش بدهد؟ مگر توای یهوه خدای ما همان نیستی و به تو امیدوار هستیم چونکه تو فاعل همه اینکارها می‌باشی.

**۱۵** و خداوند مرا گفت: «اگرچه هم موسی و سموتیل به حضور من می‌ایستادند جان من به این قوم مایل نمی‌شد. ایشان را از حضور من دور انداز تا بیرون روند. ۲ و اگر به تو بگویند که کجا بیرون رویم، به ایشان بگو: خداوند چنین می‌فرماید: آنکه مستوجب موت است به موت و آنکه مستحق شمشیر است به شمشیر و آنکه سزاوار قحط است به قحط و آنکه

پر خواهم ساخت. ۱۴ و خداوند می‌گوید: ایشان را یعنی پدران و پسران را با یکدیگر بهم خواهم انداخت. از هلاک ساختن ایشان شفقت و رفت و رحمت نخواهم نمود.» ۱۵ بشنوید و گوش فراگیرید و مغرور مشوید زیرا خداوند تکلم می‌نماید. ۱۶ برای یهوه خدای خود جلال را توصیف نمایید قبل از آنکه تاریکی را پدید آورد و پایهای شما بر کوههای ظلمت بلغزد. و چون منتظر نور باشید آن را به سایه موت مبدل ساخته، به ظلمت غلیظ تبدیل نماید. ۱۷ و اگر این را نشنوید، جان من در خفا به سبب تکبر شما گریه خواهد کرد و چشم من زار زار گریسته، اشکها خواهد ریخت از این جهت که گله خداوند به اسیری برده شده است. ۱۸ به پادشاه و ملکه بگو: «خوشتن را فروتن ساخته، بنشینید زیرا که افسرها یعنی تاجهای جلال شما افتاده است. ۱۹ شهرهای جنوب مسدود شده، کسی نیست که آنها را مفتوح سازد. و تمامی یهودا اسیر شده، بالکل به اسیری رفته است. ۲۰ چشمان خود را بلند کرده، آثانی را که از طرف شمال می‌آید بنگرید. گله‌ای که به تو داده شد و گوسفندان زیبایی تو کجا است؟ ۲۱ اما چون او یارانت را به حکمرانی تو نصب کند چه خواهی گفت؟ چونکه تو ایشان را بر ضرر خود آموخته کرده‌ای. آیا دردها مثل زنی که می‌زاید تو را فرو نخواهد گرفت؟ ۲۲ و اگر در دل خود گویی این چیزها چرا به من واقع شده است، (بدانکه) به سبب کثرت گناهانت دامنهایت گشاده شده و پاشنه هایت به زور برهنه گردیده است. ۲۳ آیا حبشی، پوست خود را تبدیل تواند نمود پاپلنگ، پسه‌های خویش را؟ آنگاه شما نیز که به بدی کردن معتاد شده‌اید نیکویی توانید کرد؟ ۲۴ و من ایشان را مثل کاه که پیش روی باد صحرا رانده شود پراکنده خواهم ساخت.» ۲۵ خداوند می‌گوید: «قرعه تو و نصیبی که از جانب من برای تو پیموده شده این است، چونکه مرا فراموش کردی و به دروغ اعتماد نمودی. ۲۶ پس من نیز دامنهایت را پیش روی تو منکشف خواهم ساخت و رسوایی تو دیده خواهد شد. ۲۷ فسق و شیبه‌های تو و زشتی زناکاری تو و رجاسات تو را بر تلهای بیابان مشاهده نمودم. وای بر توای اورشلیم تا به کی دیگر طاهر نخواهی شد!»

**۱۴** کلام خداوند که درباره خشک سالی به ارمیا نازل شد. ۲ «یهودا نوحه‌گری می‌کند و دروازه‌هایش کاهیده شده، ماتم‌کنان بر زمین می‌نشینند و فریاد اورشلیم بالا می‌رود. ۳ و شرفای ایشان صغیران ایشان را برای آب می‌فرستند و نزد حفرة هامی روند و آب نمی‌یابند و با ظرفهای خالی برگشته، خجل و رسوا می‌شوند و سرهای خود را می‌پوشانند. ۴ به سبب اینکه زمین منقش شده است چونکه باران بر جهان نباریده است. فلاحان خجل شده، سرهای خود را می‌پوشانند. ۵ بلکه غزالها نیز در صحرا می‌زایند و (اولاد خود را) ترک می‌کنند چونکه هیچ گیاه نیست. ۶ و گورخران بر بلندیه‌ها ایستاده، مثل شغالها برای باددم می‌زنند و چشمان آنها کاهیده می‌گردد چونکه هیچ علفی نیست.» ۷ ای خداوند اگرچه گناهان ما بر ما شهادت می‌دهد اما به خاطر اسم خود عمل نما زیرا که ارتدادهای ما بسیار شده است و به تو گناه ورزیده‌ایم. ۸ ای تو که امید اسرائیل و نجات‌دهنده او در وقت تنگی می‌باشی چرا مثل غریبی در زمین و مانند



لایق اسیری است به اسیری. ۳ و خداوند می‌گوید: برایشان چهار قسم خواهم گماشت: یعنی شمشیربازی کشتن و سگان برای دریدن و مرغان هوا و حیوانات صحرا برای خوردن و هلاک ساختن. ۴ و ایشان را در تمامی ممالک جهان مشوش خواهم ساخت. به سبب منسی ابن حزقیل پادشاه یهودا و کارهایی که او در اورشلیم کرد. ۵ زیرا ای اورشلیم کیست که بر تو ترحم نماید و کیست که برای تو ماتم گیرد و کیست که یکسو برود تا از سلامتی تو بپرسد؟ ۶ خداوند می‌گوید: چونکه تو مرا ترک کرده، به عقب برگشتی من نیز دست خود را بر تو دراز کرده، تو را هلاک ساختم زیرا که از پشیمان شدن بیزار گشتم. ۷ و ایشان را در دروازه های زمین با غریبال خواهم بیخت و قوم خود را بی‌اولاد ساخته، هلاک خواهم نمود چونکه از راههای خود بازگشت نکردند. ۸ بیوه‌زنان ایشان برابم از ریگ دریا زیاده شده‌اند، پس بر ایشان در وقت ظهر بر مادر جوانان تاراج کننده‌ای خواهم آورد و ترس و آشفتگی را بر شهر ناگهان مستولی خواهم گردانید. ۹ زاینده هفت ولد زبون شده، جان بداد و آفتاب او که هنوز روز باقی بود غروب کرد و او خجیل و رسوا گردید. و خداوند می‌گوید: من بقیه ایشان را پیش روی دشمنان ایشان به شمشیر خواهم سپرد. ۱۰ و ای بر من که تو ای مادرم مرا مرد جنگجو نزع کننده‌ای برای تمامی جهان زایدی. نه به ربوا دادم و نه به ربوا گرفتم. معهذا هر یک از ایشان مرا لعنت می‌کنند. ۱۱ خداوند می‌گوید: «البته تو را برای نیکویی رها خواهم ساخت و هر آینه دشمن را در وقت بلا و در زمان تنگی نزد تو متذلل خواهم گردانید. ۱۲ آیا آهن می‌تواند آهن شمالی و برنج را بشکند؟ ۱۳ توانگری و خزینه هایت را نه به قیمت، بلکه به همه گناهانت و در تمامی حدودت به تاراج خواهم داد. ۱۴ و تو را همراه دشمنان به زمینی که نمی‌دانی خواهم کوچانید زیرا که ناری در غضب من افروخته شده شما را خواهد سوخت.» ۱۵ ای خداوند تو این را می‌دانی پس مرا بیادآورده، از من تفقد نما و انتقام مرا از ستمکارانم بگیر و به دیرغضبی خویش مرا تلف منما و بدان که به خاطر تو رسوایی را کشیده‌ام. ۱۶ سخنان تو یافت شد و آنها را خوردم و کلام تو شادی و ابتهاج دل من گردید. زیرا که به نام تو ای یهوه خدای صباوت نامیده شده‌ام. ۱۷ در مجلس عشرت کنندگان نشستم و شادی نمودم. به سبب دست تو به تنهایی نشستم زیرا که مرا از خشم مملو ساختی. ۱۸ درد من چرا دایمی است و جراحت من چرا مهلک و علاج ناپذیر می‌باشد؟ آیا تو برای من مثل چشمه فریبنده و آب ناپایدار خواهی شد؟ ۱۹ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: «اگر بازگشت نمایی من بار دیگر تو را به حضور خود قایم خواهم ساخت و اگر نفایس را از ذرایل بیرون کنی، آنگاه تو مثل دهان من خواهی بود و ایشان نزد تو خواهند برگشت و تو نزد ایشان بازگشت نخواهی نمود. ۲۰ و من تو را برای این قوم دیوار برنجین حصاردار خواهم ساخت و با تو جنگ خواهند نمود، اما بر تو غالب نخواهند آمد زیرا خداوند می‌گوید: من برای نجات دادن ورهانیان تو با تو هستم. ۲۱ و تو را از دست شیران خواهم رهانید و تو را از کف ستمکیشان فدیة خواهم نمود.»

را که فایده نداشت وارث هیچ نشدند. ۲۰ آیا می شود که انسان برای خودخدایان بسازد و حال آنکه آنها خدا نیستند؟ ۲۱ «بنابراین هان این مرتبه ایشان را عارف خواهم گردانید بلی دست خود و جبروت خویش را معروف ایشان خواهم ساخت وخواهند دانست که اسم من یهوه است.»

**۱۷** «گناه یهودا به قلم آهنین و نوک الماس مرقوم است. و بر لوح دل ایشان و بر شاخهای مذبح های شما منقوش است. ۲ مادامی که پسران ایشان مذبح های خود و اشیریم خویش را نزد درختان سبز و بر تلهای بلند یاد می دارند، ۳ ای کوه من که در صحرا هستی توانگری وتمامی خزان تو را به تاراج خواهم داد و مکان های بلند تو را نیز به سبب گناهی که در همه حدود خود ورزیده ای. ۴ و تو از خودت نیز ملک خویش را که به تو داده ام بی زرع خواهی گذاشت و دشمنانت را در زمینی که نمی دانی خدمت خواهی نمود زیرا آتشی در غضب من افروخته ای که تا به ابد مشتعل خواهد بود.» ۵ و خداوند چنین می گوید: «لمعون باد کسی که بر انسان توکل دارد و بشر را اعتماد خویش سازد و دلش از یهوه منحرف باشد. ۶ و او مثل درخت عرعر در بیابان خواهد بود و چون نیکویی آید آن را نخواهد دید بلکه در مکان های خشک بیابان در زمین شوره غیرمسکون ساکن خواهد شد.» ۷ مبارک باد کسی که بر خداوند توکل دارد و خداوند اعتماد او باشد. ۸ او مثل درخت نشانده بر کنار آب خواهد بود که ریشه های

خویش را بسوی نهر پهن می کند و چون گرما بیاید نخواهد ترسید و برگش شاداب خواهد ماند و درخشکسالی اندیشه نخواهد داشت و از آوردن میوه باز نخواهد ماند. ۹ دل از همه چیز فریبده تراست و بسیار مریض است کیست که آن را بداند؟ ۱۰ «من یهوه تفتیش کننده دل و آزماینده کرده هاستم تا بهر کس برحسب راههایش و بر وفق ثمره اعمالش جزا دهم.» ۱۱ مثل کبک که بر تخمههایی که نهاده باشدینشیند، همچنان است کسی که مال را به بی انصافی جمع کند. در نصف روزهایش آن را ترک خواهد کرد و در آخرت خود احمق خواهد بود. ۱۲ موضع قدس ما کرسی جلال و از ازل مرتفع است. ۱۳ ای خداوند که امید اسرائیل هستی همگانی که تو را ترک نمایند خجل خواهند شد. آتانی که از من منحرف شوند در زمین مکتوب خواهند شد چونکه خداوند را که چشمه آب حیات است ترک نموده اند. ۱۴ ای خداوند مرا شفا بده، پس شفا خواهم یافت. مرانجات بده، پس ناجی خواهم شد زیرا که توتسییح من هستی. ۱۵ اینک ایشان به من می گویند: «کلام خداوند کجاست؟ الان واقع بشود.» ۱۶ و اما من از بودن شبان برای پیروی تو تعجیل ننمودم و تو می دانی که یوم بلا را نخواستم. آنچه از لبهایم بیرون آمد به حضور تو ظاهر بود. ۱۷ برای من باعث ترس مباش که در روز بلاملجای من تویی. ۱۸ ستمکاران من خجل شونداما من خجل نشوم. ایشان هراسان شوند اما من هراسان نشوم. روز بلا را بر ایشان بیاور و ایشان را به هلاکت مضاعف هلاک کن. ۱۹ خداوند به من چنین گفت که «برو و نزد دروازه پسران قوم که پادشاهان یهودا از آن داخل می شوند و از آن بیرون می روند و نزد همه دروازه های اورشلیم بایست. ۲۰ و به ایشان بگو: ای پادشاهان یهودا و

تمامی یهودا و جمیع سکنه اورشلیم که از این دروازه ها داخل می شوید کلام خداوند را بشنوید! ۲۱ خداوند چنین می گوید: برخیزش با حذر باشید و در روز سبت هیچ باری حمل نکنید و آن را داخل دروازه های اورشلیم مسازید. ۲۲ و در روز سبت هیچ باری ازخانه های خود بیرون میاورید و هیچکار مکنید بلکه روز سبت را تقدیس نمایید چنانکه به پدران شما امر فرمودم.» ۲۳ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرانداشتند بلکه گردنهای خود را سخت ساختند تانشنوند و تادیب را نپذیرند. ۲۴ و خداوند می گوید: «اگر مرا حقیقت بشنوید و در روز سبت، هیچ باری از دروازه های این شهر داخل نسازید وروز سبت را تقدیس نموده، هیچکار در آن نکنید، ۲۵ آنگاه پادشاهان و سروران بر کرسی داود نشسته و بر اراهه ها و اسبان سوار شده، ایشان و سروران ایشان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم از دروازه های این شهر داخل خواهند شد و این شهر تا به ابد مسکون خواهد بود. ۲۶ و از شهرهای یهودا و از نواحی اورشلیم و از زمین بنیامین و از همواری و کوهستان و جنوب خواهند آمد و قربانی های سوختنی و ذبایح وهدایای آردی و بخور خواهند آورد و ذبایح تشکر را به خانه خداوند خواهند آورد. ۲۷ و اگر مرا نشنیده روز سبت را تقدیس نمایید و در روزسبت باری برداشته، به شهرهای اورشلیم داخل سازید آنگاه در دروازه هایش آتشی خواهم افروخت که قصرهای اورشلیم را خواهد سوخت و خاموش نخواهد شد.»

**۱۸** کلامی که از جانب خداوند به ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به خانه کوزه گر فرود آی که در آنجا کلام خود را به تو خواهم شنوید.» ۳ پس به خانه کوزه گر فرود شدم و اینک او برچرخها کار می کرد. ۴ و ظرفی که از گل می ساخت در دست کوزه گر ضایع شد پس دوباره ظرفی دیگر از آن ساخت بطوری که به نظرکوزه گر پسند آمد که بسازد. ۵ آنگاه کلام خداوند به من نازل شده، گفت: ۶ «خداوند می گوید: ای خاندان اسرائیل آیا من مثل این کوزه گر با شماعمل نتوانم نمود زیرا چنانکه گل در دست کوزه گر است، همچنان شماای خاندان اسرائیل در دست من می باشید. ۷ هنگامی که درباره امتی یا مملکتی برای کنند و منهدم ساختن و هلاک نمودن سخنی گفته باشم، ۸ اگر آن امتی که درباره ایشان گفته باشم از شرارت خویش بازگشت نمایند، آنگاه از آن بلایی که به آوردن آن قصدنموده ام خواهم برگشت. ۹ و هنگامی که درباره امتی یا مملکتی به جهت بنا کردن و غرس نمودن سخن گفته باشم، ۱۰ اگر ایشان در نظر من شرارت ورزند و قول مرا نشنوند آنگاه از آن نیکویی که گفته باشم که برای ایشان بکنم خواهم برگشت. ۱۱ الان مردان یهودا و ساکنان اورشلیم را خطاب کرده، بگو که خداوند چنین می گوید: اینک من به ضد شما بلایی مهیا می سازم و قصدی به خلاف شما می نمایم. پس شما هر کدام از راه زشت خودبازگشت نمایید و راهها و اعمال خود را اصلاح کنید. ۱۲ اما ایشان خواهند گفت: امید نیست زیرا که افکار خود را پیروی خواهیم نمود و هر کدام موافق سرکشی دل شریر خود رفتار خواهیم کرد. ۱۳ بنابراین خداوند چنین می گوید: در میان امت ها سوال کنید کیست که مثل این چیزها راشنیده باشد؟ دوشیزه اسرائیل کار بسیار زشت

کرده است. ۱۴ آیا برف لبنان از صخره صحرا بازایستد یا آبهای سرد که از جای دور جاری می‌شود خشک گردد؟ ۱۵ زیرا که قوم من مرافرا موش کرده برای اباطیل بخور می‌سوزاند و آنها ایشان را از راههای ایشان یعنی از طریق های قدیم می‌لغزانند تا در کوره راهها به راههایی که ساخته نشده است راه بروند. ۱۶ تا زمین خود رامایه حیرت و سخریه ابدی بگردانند به حدی که هرکه از آن گذر کند متحیر شده، سر خود را خواهد جیبانید. ۱۷ من مثل باد شرقی ایشان را از حضور دشمنان پراکنده خواهم ساخت و در روز مصیبت ایشان پشت را به ایشان نشان خواهم دادو نه رو را.» ۱۸ آنگاه گفتند: «بیاید تا به ضد ارمیا تدبیر هانماییم زیرا که شریعت از کاهنان و مشورت از حکیمان و کلام از انبیا ضایع نخواهد شد پس بیاید تا او را به زبان خود بزنیم و هیچ سخنش را گوش ندهیم.» ۱۹ ای خداوند مرا گوش بده و آواز دشمنان مرا بشنو! ۲۰ آیا بدی به عوض نیکویی ادا خواهد شد زیرا که حرفه‌ای برای جان من کنده‌اند. بیادآور که چگونه به حضور تو ایستاده بودم تا درباره ایشان سخن نیکو گفته، حدت خشم تو را از ایشان بگردانم. ۲۱ پس پسران ایشان را به قحطی‌سپار و ایشان را به دم شمشیر تسلیم نما و زنان ایشان، بی‌اولاد و بیوه گردند و مردان ایشان به سختی کشته شوند و جوانان ایشان، در جنگ به شمشیر مقتول گردند. ۲۲ و چون فوجی بر ایشان ناگهان بیابوری نعره‌ای از خانه‌های ایشان شنیده شود زیرا به جهت گرفتار کردنم حرفه‌ای کنده اند و دامها برای پایهایم پنهان نموده. ۲۳ اما توای خداوند تمامی مشورت‌هایی را که ایشان به قصد جان من نموده‌اند می‌دانی. پس عصیان ایشان رامی‌آمزم و گناه ایشان را از نظر خویش محو مساز بلکه ایشان به حضور تو لغزانیده شوند و در حین غضب خویش، با ایشان عمل نما.

۲۰ و فشحور بن امیر کاهن که ناظر اول خانه خداوند بود، ارمیا نبی را که به این امر نوبت می‌کرد شنید. ۲ پس فشحور ارمیای نبی رازده، او را در کنده‌ای که نزد دروازه عالی بنیامین که نزد خانه خداوند بود گذاشت. ۳ و در فردای آن روز فشحور ارمیا را از کنده بیرون آورد و ارمیای را گفت: «خداوند اسم تو را نه فشحور بلکه ماجور مسایب خوانده است. ۴ زیرا خداوند چنین می‌گوید: اینک من تو را مورث ترس خودت و جمیع دوستانت می‌گردانم و ایشان به شمشیر دشمنان خود خواهند افتاد و چشمانت خواهد دید و تمامی یهودا را به‌دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد که او ایشان را به بابل به اسیری برده، ایشان را به شمشیر به قتل خواهد رسانید. ۵ و تمامی دولت این شهر و تمامی مشقت آن را و جمیع نفایس آن را تسلیم خواهم کرد و همه خزانه‌های پادشاهان یهودا را به‌دست دشمنان ایشان خواهم سپرد که ایشان را غارت کرده و گرفتار نموده، به بابل خواهند برد. ۶ و توای فشحور با جمیع سکنه خانه ات به اسیری خواهید رفت. و تو با جمیع دوستانت که نزد ایشان به دروغ نبوت کردی، به بابل داخل شده، در آنجا خواهید مرد و در آنجا دفن خواهید شد.» ۷ ای خداوند مرا فریفتی پس فریفته شدم. ازمن زوراورتر بودی و غالب شدی. تمامی روز مضحکه شدم و هر کس مرا استهزا می‌کند. ۸ زیرا هر گاه می‌خواهم تکلم نمایم ناله می‌کنم و به ظلم و غارت ندا می‌نمایم. زیرا کلام خداوند تمامی روز برای من موجب عار و استهزا گردیده است. ۹ پس گفتم که او را ذکر نخواهم نمود و بار دیگر به اسم او سخن نخواهم گفت، آنگاه در دل من مثل آتش افروخته شد و در استخوانهایم بسته گردید و از خودداری

۱۹ خداوند چنین گفت: «برو و کوزه سفالین از کوزه‌گر بخر و بعضی از مشایخ قوم و مشایخ کهنه را همراه خود بردار. ۲ و به وادی این هنوم که نزد دهنه دروازه کوزه‌گران است بیرون رفته، سخنانی را که به تو خواهم گفت در آنجا ندانکن. ۳ و بگو: ای پادشاهان یهودا و سکنه اورشلیم کلام خداوند را بشنوید! یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اینک بر این مکان چنان بلایی خواهم آورد که گوش هر کس که آن را بشنود صدا خواهد کرد. ۴ زانو که مرا ترک کردند و این مکان را خوار شمردند و بخور در آن برای خدایان غیر که نه خود ایشان و نه پدران ایشان و نه پادشاهان یهودا آنها را شناخته بودند سوزانیدند و این مکان را از خون بی‌گناهان مملوساختند. ۵ و مکان‌های بلند برای بعل بنا کردند تا پسران خود را به‌جای قربانی‌های سوختنی برای بعل بسوزانند که من آن را امر نفرموده و نگفته و در دلم نگذاشته بود. ۶ بنابراین خداوند می‌گوید: اینک ایامی می‌آید که این مکان به توفت یا به وادی این هنوم دیگر نامیده نخواهد شد بلکه به وادی قتل. ۷ و مشورت یهودا و اورشلیم را در این مکان باطل خواهم گردانید و ایشان را از حضور دشمنان ایشان و به‌دست آنانی که قصد جان ایشان دارند خواهم انداخت و لاشهای ایشان را خوراکی مرغان هوا و حیوانات زمین خواهم ساخت. ۸ و این شهر را مایه

خسته شده، باز نتوانستم ایستاد. ۱۰ زیرا که از بسیاری مذمت شنیدم و از هر جانب خوف بود و جمیع صدقایی من گفتند بر او شکایت کنید و ما شکایت خواهیم نمود و مراقب لغزیدن من می باشند (و می گویند) که شاید اوفریفته خواهد شد تا بر وی غالب آمده، انتقام خود را از او بکشیم. ۱۱ لیکن خداوند با من مثل جبار قاهر است از این جهت ستمکاران من خواهند لغزید و غالب نخواهند آمد و چونکه به فطانت رفتار ننمودند به رسوایی ابدی که فراموش نخواهند شد بی نهایت خجل خواهند گردید. ۱۲ اما ای پیهو صباپوت که عادلان رامی آزمایشی و گردها و دلها را مشاهده می کنی، بشود که انتقام تو را از ایشان ببینم زیرا که دعوی خویش را نزد تو کشف نمودم. ۱۳ برای خداوند بسرایید و خداوند را تسبیح بخوانید زیرا که جان مسکینان را از دست شریان رهایی داده است. ۱۴ ملعون باد روزی که در آن مولود شدم و مبارک مباد روزی که مادرم مرا زاید. ۱۵ ملعون باد کسی که پدر مرا مژده داد و گفت که برای تولد نرینه ای زاییده شده است و او را بسیار شادمان گردانید. ۱۶ و آنکس مثل شهرهایی که خداوند آنها را شفتت نموده و از گون ساخت بشود و فریادی در صبح و نعره ای در وقت ظهر پهنشود. ۱۷ زیرا که مرا از رحم نکشت تا مادرم قبر من باشد و رحم او همیشه آبتن ماند. ۱۸ چرا از رحم بیرون آمدم تا شفتت و غم را مشاهده نمایم و روزهایم در خجالت تلف شود؟

**۲۲** خداوند چنین گفت: «به خانه پادشاه یهودا فرود آی و در آنجا به این کلام متکلم شو ۲ و بگو: ای پادشاه یهودا که بر کرسی داود نشسته ای، تو و بندگانت و قومت که به این دروازه ها داخل می شوید کلام خداوند را بشنویید: ۳ خداوند چنین می گوید: انصاف و عدالت را اجرا دارید و معصوبان را از دست ظالمان برهانید و بر غریبا و یتیمان و بیوه زنان ستم و جور ننمایید و خون بی گناهان را در این مکان مریزید. ۴ زیرا اگر این کار را بجا آورید همانا پادشاهانی که بر کرسی داود بنشینند، از دروازه های این خانه داخل خواهند شد و هر یک با بندگان و قوم خود بر اراهه ها و اسبان سوار خواهند گردید. ۵ اما اگر این سخنان را نشنویید خداوند می گوید که به ذات خود قسم خوردم که این خانه خراب خواهد شد. ۶ زیرا خداوند درباره خاندان پادشاه یهودا چنین می گوید: اگرچه تو نزد من جلعاد و قله لبنان می باشی لیکن من تو را به بیابان و شهرهای غیر مسکون مبدل خواهم ساخت. ۷ و بر تو خراب کنندگان که هریک با آلتش باشند معین می کنم و ایشان بهترین سروهای آزاد تو را قطع نموده، به آتش خواهند افکند. ۸ و امت های بسیار چون از این شهر عبور نمایند به یکدیگر خواهند گفت که خداوند به این شهر عظیم چرا چنین کرده است. ۹ و جواب خواهند داد از این سبب که عهد پیهو خدای خود را ترک کردند و خدایان غیر را سجده و عبادت نمودند. ۱۰ «برای مرده گریه ننمایید و برای او ماتم مگیرید. زازار بگریید برای او که می رود زیرا که دیگر مراجعت نخواهد کرد و زمین مولد خویش را نخواهد دید. ۱۱ زیرا خداوند درباره شلوم بن یوشیا پادشاه یهودا که بجای پدر خود یوشیا پادشاه شده و از این مکان بیرون رفته است چنین می گوید که دیگر به اینجا برنخواهد گشت. ۱۲ بلکه در مکانی که او را به اسیری برده اند خواهد مرد و این زمین را باز نخواهد دید. ۱۳ «وای بر آن کسی که خانه خود را به بی انصافی و کوشکهای خویش را به ناحق بنامی کند که از همسایه خود مجان خدمت می گیرد و مردش را به او نمی دهد. ۱۴ که می گوید خانه وسیع و اطافهای مروح برای خود بنا می کنم و پنجره ها برای خویشتن می شکافد و (سقف) آن را از سرو آزاد می پوشاند و با شنجرف رنگ می کند. ۱۵ آیا از این جهت که با سروهای آزادمکارتم می نمایی، سلطنت خواهی کرد؟ آیا پدرت اکل و شرب نمی نمود و انصاف و عدالت رابجا نمی آورد، آنگاه برایش سعادت مندی می بود؟ ۱۶ فقیر و مسکین را دادرسی می نمود، آنگاه سعادت مندی می شد. مگر شناختن من

**۲۱** کلامی که به ارمیا از جانب خداوند نازل شد وقتی که صدقیا پادشاه، فشحور بن ملکیا و صفینا ابن معسیای کاهن را نزد وی فرستاده، گفت: ۲ «برای ما از خداوند مسالت نما زیرا که نبوکدرصر پادشاه بابل با ما جنگ می کند شاید که خداوند موافق کارهای عجیب خود با ما عمل نماید تا او از ما برگردد. ۳ و ارمیا به ایشان گفت: «به صدقیا چنین بگوید: ۴ پیهو خدای اسرائیل چنین می فرماید: اینک من اسلحه جنگ را که به دست شماست و شما با آنها با پادشاه بابل و کلدانیانی که شما را از بیرون دیوارها محاصره نموده اند جنگ می کنید برمی گردانم و ایشان رادر اندرون این شهر جمع خواهم کرد. ۵ و من به دست دراز و بازوی قوی و به غضب و حدت و خشم عظیم با شما مقاتله خواهم نمود. ۶ و ساکنان این شهر را هم از انسان و هم از بهایم خواهم زد که به وبای سخت خواهند مرد. ۷ و خداوند می گوید که بعد از آن صدقیا پادشاه یهودا و بندگانش و این قوم یعنی آنانی را که از وبای و شمشیر و قحط در این شهر باقی مانده باشند به دست نبوکدرصر پادشاه بابل و به دست دشمنان ایشان و به دست جویندگان جان ایشان تسلیم خواهم نمود تا ایشان را به دم شمشیر بکشند و اوپر ایشان رفت و شفتت و ترحم نخواهد نمود. ۸ و به این قوم بگو که خداوند چنین می فرماید: اینک من طریق حیات و طریق موت را پیش شما می گذارم؛ ۹ هر که در این شهر بماند از شمشیر و قحط و وبای خواهد مرد، اما هر که بیرون رود و به دست کلدانیانی که شما را محاصره نموده اند بیفتد، زنده خواهد ماند و جانش برای او غنیمت خواهد شد. ۱۰ زیرا خداوند می گوید: من روی خود را بر این شهر به بدی و نه به نیکویی برگردانیدم و به دست پادشاه بابل تسلیم شده، آن را به آتش

این نیست؟ خداوند می‌گوید: ۱۷ اما چشمان و دل تو نیست جز برای حرص خودت و برای ریختن خون بی‌گناهان و برای ظلم و ستم تا آنها را بجا آوری. ۱۸ بنابراین خداوند درباره یهوایقیم بنی‌یوشاپادشاه یهودا چنین می‌گوید: که برایش ماتم نخواهند گرفت و نخواهند گفت: آهای برادر من یا آهای خواهر و نوحه نخواهند کرد و نخواهند گفت: آهای آقا یا آهای جلال وی. ۱۹ کشیده شده و بیرون از دروازه های اورشلیم بجای دورانداخته شده به دفن الاغ مدفون خواهد گردید. ۲۰ «به فراز لبنان برآمده، فریاد برآور و آواز خود را در باشان بلندکن. و از عباریم فریاد کن زیرا که جمیع دوستانت تلف شده‌اند. ۲۱ در حین سعادت‌مندی تو به تو سخن گفتم، اما گفتمی گوش نخواهم گرفت. همین از طفولیت عادت تو بوده است که به آواز من گوش ندهی. ۲۲ باد تمامی شبانانت را خواهد چرانید و دوستانت به اسیری خواهند رفت. پس در آن وقت به‌سبب تمامی شرارت خجل و رسوا خواهی شد. ۲۳ ای که درلبنان ساکن هستی و آشیانه خویش را درسروهای آزاد می‌سازی! هنگامی که المها و دردمثل زنی که می‌زاید تو را فروگیرد چه قدر بر توفسوس خواهند کرد؟ ۲۴ یهوه می‌گوید: به حیات من قسم که اگرچه کنیاو ابن یهوایقیم پادشاه یهودا خاتم بر دست راست من می‌بود هرآینه تو را از آنجا می‌کندم. ۲۵ و تو را به‌دست آنانی که قصد جان تو دارند و به‌دست آنانی که ازایشان ترسانی و به‌دست نوبکدصر پادشاه بابل و به‌دست کلدانیان تسلیم خواهم نمود. ۲۶ و تو و مادر تو را که تو را زایید، به زمین غربیی که در آن تولد نیافتید خواه‌انداخت که در آنجا خواهید مرد. ۲۷ اما به زمینی که ایشان بسیار آرزو دارند که به آن برگردند مراجعت نخواهند نمود.» ۲۸ آیا این مرد کنیاو ظرفی خوار شکسته می‌باشد و یا ظرفی ناپسندیده است؟ چرا او بالوادش به زمینی که آن را نمی‌شناسند انداخته و افکنده شده‌اند؟ ۲۹ ای زمین‌ای زمین‌ای زمین، کلام خداوند را بشنو! ۳۰ خداوند چنین می‌فرماید: «این شخص را بی‌ولاد و کسی که در روزگار خود کامیاب نخواهد شد بنویس، زیرا که هیچکس از ذریت وی کامیاب نخواهد شد و بر کرسی داود نخواهد نشست، و بار دیگر در یهودا سلطنت نخواهد نمود.»

**۲۳** خداوند می‌گوید: «وای بر شبانانی که گله مرتع مرا هلاک و پراکنده می‌سازند.» ۲ بنابراین، یهوه خدای اسرائیل درباره شبانانی که قوم مرا می‌چرانند چنین می‌گوید: «شما گله مرا پراکنده ساخته و رانده ایدو به آنها توجه ننموده‌اید. پس خداوند می‌گوید اینک من عقوبت بدی اعمال شما را بر شماخواهم رسانید. ۳ و من بقیه گله خویش را از همه زمینهایی که ایشان را به آنها رانده‌ام جمع خواهم کرد و ایشان را به آغل‌های ایشان باز خواهم آورد که بارور و بسیار خواهند شد. ۴ و برای ایشان شبانانی که ایشان را بچرانند بریا خواهم نمود که بار دیگر ترسان و متشوش نخواهند شد و مفقودنخواهند گردید.» قول خداوند این است. ۵ خداوند می‌گوید: «اینک ایامی می‌آید که شاخه‌ای عادل برای داود بریا می‌کنم و پادشاهی سلطنت نموده، به فطانت رفتار خواهد کرد و انصاف و عدالت را در زمین مجرا خواهد داشت. ۶ در ایام وی یهودا نجات خواهد یافت و اسرائیل با

نبوت می‌کنند خواهد بود که انبیای فریب دل خودشان می‌باشند، ۲۷ که به خوابهای خویش که هر کدام از ایشان به همسایه خود باز می‌گویند خیال دارند که اسم مرا از یاد قوم من ببرند، چنانکه پدران ایشان اسم مرا برای بعل فراموش کردند. ۲۸ آن نبی‌ای که خواب دیده است خواب را بیان کند و آن که کلام مرا دارد کلام مرا برآستی بیان نماید. خداوند می‌گوید کاه را با گندم چه کاراست؟» ۲۹ و خداوند می‌گوید: «آیا کلام من مثل آتش نیست و مانند چکشی که صخره را خردمی کند؟» ۳۰. لهذا خداوند می‌گوید: «اینک من به ضد این انبیایی که کلام مرا از بکدیگر می‌زدند هستم.» ۳۱ و خداوند می‌گوید: «اینک من به ضد این انبیا هستم که زبان خویش را بکار برده، می‌گویند: او گفته است.» ۳۲ و خداوند می‌گوید: «اینک من به ضد اینان هستم که به خوابهای دروغ نبوت می‌کنند و آنها را بیان کرده، قوم مرا به دروغها و خیالهای خود گمراه می‌نمایند. و من ایشان را نفرستادم و مامور نکردم پس خداوند می‌گوید که به این قوم هیچ نفع نخواهند رسانید. ۳۳ و چون این قوم یا نبی یا کاهنی از تو سوال نموده، گویند که وحی خداوند چیست؟ پس به ایشان بگو: کدام وحی؟ قول خداوند این است که شما را ترک خواهم نمود. ۳۴ و آن نبی یا کاهن یا قومی که گویند وحی یهوه، همانا بر آن مرد و برخانه‌اش عقوبت خواهم رسانید. ۳۵ و هر کدام از شما به همسایه خویش و هر کدام به برادر خود چنین گویند که خداوند چه جواب داده است و خداوند چه گفته است؟ ۳۶ لیکن وحی یهوه را دیگر ذکر ننمایید زیرا کلام هر کس وحی او خواهد بود چونکه کلام خدای حی یعنی یهوه صباوت خدای ما را منحرف ساخته‌اید. ۳۷ و به نبی چنین بگو که خداوند به تو چه جواب داده و خداوند به تو چه گفته است؟ ۳۸ و اگر می‌گویند: وحی یهوه، پس یهوه چنین می‌فرماید چونکه این سخن یعنی وحی یهوه را گفتید با آنکه نزد شما فرستاده، فرمودم که وحی یهوه را مگویید، ۳۹ لهذا اینک من شما را بالکل فراموش خواهم کرد و شما را با آن شهری که به شما و به پدران داده بودم از حضور خود دور خواهم انداخت. ۴۰ و عار ابدی و رسوایی جاودانی را که فراموش نخواهد شد بر شما عارض خواهم گردانید.»

**۲۵** کلامی که در سال چهارم یهوایقیم بن یوشیا، پادشاه یهودا که سال اول نبوکدرصر پادشاه بابل بود بر ارمیا دربار تمامی قوم یهودا نازل شد. ۲ و ارمیای نبی تمامی قوم یهودا و جمیع سکنه اورشلیم را به آن خطاب کرده، گفت: ۳ «از سال سیزدهم یوشیا این آموں پادشاه یهودا تا امروز که بیست و سه سال باشد کلام خداوند بر من نازل می‌شد و من به شما سخن می‌گفتم و صبح زود برخاسته، تکلم می‌نمودم اما شما گوش نمی‌دادید. ۴ و خداوند جمیع بنندگان خود انبیا را نزد شما فرستاد و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمود اما نشنیدید و گوش خود را فرا نگرفتید تا استماع نمایید. ۵ و گفتند: هر یک از شما از راه بد خود و اعمال شریخویش بازگشت نمایید و در زمینی که خداوند به شما و به پدران شما از ازل تا به ابد بخشیده است ساکن باشید. ۶ و از عقب خدایان غیر نروید و آنها را عبادت و سجده ننمایید و به اعمال دستهای خود غضب مرا به هیجان می‌آورید مبادا بر شما پلایرسانم.» ۷ اما خداوند می‌گوید: «مرا اطاعت ننمودید بلکه خشم مرا به اعمال دستهای خویش برای بالای خود به هیجان آوردید.» ۸ بنابراین یهوه صباوت چنین می‌گوید: «چونکه کلام مرا نشنیدید، ۹ خداوند می‌گوید: اینک من فرستاده، تمامی قبایل شمال را با بنده خود نبوکدرصر پادشاه بابل گرفته، ایشان را بر این زمین و بر ساکنانش و بر همه امت‌هایی که به اطراف آن می‌باشند خواهم آورد و آنها را بالکل هلاک کرده، دهشت و مسخره و خرابی ابدی خواهم ساخت. ۱۰ و از میان ایشان آواز شادمانی و آواز خوشی و صدای داماد و صدای عروس و صدای آسیا و روشنایی چراغ را ناپدید خواهم گردانید. ۱۱ و تمامی این زمین خراب و ویران خواهد شد و این قوم‌ها هفتاد سال پادشاه بابل را بندگان خواهند نمود.» ۱۲ و خداوند می‌گوید که «بعد از انقضای هفتاد سال من بر پادشاه بابل و بر آن امت و بر زمین کلدانیان عقوبت گناه ایشان را خواهم رسانید و آن را به خرابی ابدی مبدل خواهم ساخت. ۱۳ و بر این زمین تمامی سخنان خود را که به ضد آن گفته‌ام یعنی هرچه در این کتاب مکتوب است که ارمیا آن را درباره جمیع امت‌ها نبوت کرده است خواهم آورد. ۱۴ زیرا که امت‌های بسیار و پادشاهان عظیم ایشان را بنده خود خواهند ساخت و ایشان را موافق افعال ایشان و موافق اعمال دستهای ایشان مکافات خواهم رسانید.» ۱۵ زانرو که یهوه خدای اسرائیل به من

چنین گفت که «کاسه شراب این غضب را از دست من بگیر و آن را به جمیع امت هایی که تو را نزد آنها می فرستم بنوشان. ۱۶ تا بیاشامند و به سبب شمشیری که من در میان ایشان می فرستم نوان شوند و دیوانه گردند.» ۱۷ پس کاسه را از دست خداوند گرفتم و به جمیع امت هایی که خداوند مرا نزد آنها فرستاد نوشانیدم. ۱۸ یعنی به اورشلیم و شهرهای یهودا و پادشاهانش و سرورانش تا آنها را خرابی و دهشت و سخریه و لعنت چنانکه امروز شده است گردانم. ۱۹ و به فرعون پادشاه مصر و بندگانش و سرورانش و تمامی قومش. ۲۰ و به جمیع امت های مختلف و به جمیع پادشاهان زمین عوض و به همه پادشاهان زمین فلسطینیان یعنی اشقلون و غزه و عقرون و بقیه اشدد. ۲۱ و به ادوم و موآب و بنی عمون. ۲۲ و به جمیع پادشاهان صور و همه پادشاهان صیدون و به پادشاهان جزایری که به آن طرف دریا می باشند. ۲۳ و به ددان و تیما و یوز و به همگانی که گوشه های موی خود را می تراشند. ۲۴ و به همه پادشاهان عرب و به جمیع پادشاهان امت های مختلف که در بیابان ساکنند. ۲۵ و به جمیع پادشاهان زمری و همه پادشاهان عیلام و همه پادشاهان مادی. ۲۶ و به جمیع پادشاهان شمال خواه قریب و خواه بعید هر یک با مجاور خود و به تمامی ممالک جهان که بر روی زمینند. و پادشاه شیشک بعد از ایشان خواهد آشامید. ۲۷ و به ایشان بگو: بیهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می فرماید: «بنوشید و مست شوید و قی کنید تا از شمشیری که من در میان شما می فرستم بیفتید و برنخیزید. ۲۸ و اگر از گرفتن کاسه از دست تو و نوشیدنش ابا نمایند آنگاه به ایشان بگو: بیهوه صباوت چنین می گوید: البته خواهید نوشید. ۲۹ زیرا اینکه من به رسانیدن بلا بر این شهری که به اسم من مسمی است شروع خواهم نمود و آیا شما بالکل بی عقوبت خواهید ماند؟ بی عقوبت نخواهید ماند زیرا بیهوه صباوت می گوید که من شمشیری بر جمیع ساکنان جهان مامور می کنم. ۳۰ پس تو به تمامی این سخنان برایشان نبوت کرده، به ایشان بگو: خداوند از اعلی علین غرش می نماید و از مکان قدس خویش آواز خود را می دهد و به ضد مرتع خویش به شدت غرش می نماید و مثل آتانی که انگور رامی افشزند، بر تمامی ساکنان جهان نعره می زند، ۳۱ و صدا به کرانه های زمین خواهد رسید زیرا خداوند را با امت ها دعوی است و او بر هردی جسد داوری خواهد نمود و شیران را به شمشیر تسلیم خواهد کرد.» قول خداوند این است. ۳۲ بیهوه صباوت چنین گفت: «اینک بلا از امت به امت سرایت می کند و باد شدید عظیمی از کرانه های زمین برانگیخته خواهد شد.» ۳۳ و در آن روز کشتگان خداوند از کران زمین تا کران دیگرش خواهند بود. برای ایشان ماتم نخواهند گرفت و ایشان را جمع نخواهند کرد و دفن نخواهند نمود بلکه بر روی زمین سرگین خواهند بود. ۳۴ ای شبانان ولوله نمایید و فریاد برآورید. وای روسای گله بغلطید زیرا که ایام کشته شدن شما رسیده است و من شما را پراکنده خواهم ساخت و مثل ظرف مرغوب خواهید افتاد. ۳۵ و ملجا برای شبانان و مفر برای روسای گله نخواهد بود. ۳۶ هین فریاد شبانان و نعره روسای گله! زیرا خداوند مرتعهای ایشان را ویران ساخته است. ۳۷ و مرتعهای سلامتی به سبب حدت خشم خداوند خراب شده است.

۲۶ در ابتدای سلطنت یهوایقیم یوشیادپادشاه یهودا این کلام از جانب خداوند نازل شده، گفت: ۲ «خداوند چنین می گوید: در صحن خانه خداوند بایست و به ضد تمامی شهرهای یهودا که به خانه خداوند برای عبادت می آیند همه سخنانی را که تو را امر فرمودم که به ایشان بگویی بگو و سخنی کم مکن. ۳ شاید بشنوند و هر کس از راه بد خویش برگردد تا از بلایی که من قصد نموده ام که به سبب اعمال بدایشان به ایشان برسانم پشیمان گردم. ۴ پس ایشان را بگو: خداوند چنین می فرماید: اگر به من گوش ندهید و در شریعت من که پیش شما نهاده ام سلوک ننمایید، ۵ و اگر کلام بندگانم انبیا را که من ایشان را نزد شما فرستادم اطاعت ننمایید با آنکه من صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نمودم اما شما گوش نگرفتید. ۶ آنگاه این خانه را مثل شیلوه خواهم ساخت و این شهر را برای جمیع امت های زمین لعنت خواهم گردانید.» ۷ و کاهنان و انبیا و تمامی قوم، این سخنان را که ار میا در خانه خداوند گفت شنیدند. ۸ و چون ار میا از گفتن هر آنچه خداوند او را مامور فرموده بود که به تمامی قوم بگوید فارغ شد، کاهنان و انبیا و تمامی قوم او را گرفته، گفتند: «البته خواهی مرد. ۹ چرا به اسم بیهوه نبوت کرده، گفتی که این خانه مثل شیلوه خواهد شد و این شهر خراب و غیرمسکون خواهد گردید؟» پس تمامی قوم در خانه خداوند نزد ار میا جمع شدند. ۱۰ و چون روسای یهودا این چیزها را شنیدند از خانه پادشاه به خانه خداوند برآمد، به دهنه دروازه جدید خانه خداوند نشستند. ۱۱ پس کاهنان و انبیا، روسا و تمامی قوم را خطاب کرده، گفتند: «این شخص مستوجب قتل است زیرا چنانکه به گوشهای خود شنیدید به خلاف این شهر نبوت کرد.» ۱۲ پس ار میا جمیع سروران و تمامی قوم را مخاطب ساخته، گفت: «خداوند مرا فرستاده است تا همه سخنانی را که شنیدید به ضد این خانه و به ضد این شهر نبوت نمایم. ۱۳ پس الان راهها و اعمال خود را اصلاح نمایید و قول بیهوه خدای خود را بشنوید تا خداوند از این بلایی که درباره شما فرموده است پشیمان شود. ۱۴ اما من اینکه در دست شما هستم موافق آنچه در نظر شما پسند و صواب آید بعمل آرید. ۱۵ لیکن اگر شما مرا به قتل رسانید یقین بدانید که خون بی گناهی را بر خویشتان و بر این شهر و ساکنانش وارد خواهید آورد. زیرا حقیقت خداوند مرا نزد شما فرستاده است تا همه این سخنان را به گوش شما برسانم.» ۱۶ آنگاه روسا و تمامی قوم به کاهنان و انبیا گفتند که «این مرد مستوجب قتل نیست زیرا به اسم بیهوه خدای ما به ما سخن گفته است.» ۱۷ و بعضی از مشایخ زمین برخاسته، تمامی جماعت قوم را خطاب کرده، گفتند ۱۸ که «میکای مورشتی در ایام حزقیای پادشاه یهودا نبوت کرد و به تمامی قوم یهودا تکلم نموده، گفت: بیهوه صباوت چنین می گوید که صهیون را مثل مزرعه شیار خواهند کرد و اورشلیم خراب شده، کوه این خانه به بلندیهای جنگل مبدل خواهد گردید. ۱۹ آیا حزقیای پادشاه یهودا و تمامی یهودا او را کشتند؟ نی بلکه از خداوند بترسید و نزد خداوند استدعا نمود و خداوند از آن بلایی

که درباره ایشان گفته بود پشیمان گردید. پس ما بلای عظیمی بر جان خود وارد خواهیم آورد.» ۲۰ و نیز شخصی اوریا نام ابن شمعی از قریت یعاریم بود که به نام یهوه نبوت کرد و او به ضد این شهر و این زمین موافق همه سخنان ارمیا نبوت کرد. ۲۱ و چون یهوایقیم پادشاه و جمیع شجاعانش و تمامی سرورانش سخنان او راشنیدند پادشاه قصد جان او نمود و چون اوریا این را شنید بترسید و فرار کرده، به مصر رفت. ۲۲ و یهوایقیم پادشاه کسان به مصر فرستاد یعنی الناتان بن عکبیر و چند نفر را با او به مصر (فرستاد). ۲۳ و ایشان اوریا را از مصر بیرون آورد، و او را نزد یهوایقیم پادشاه رسانیدند و او را به شمشیر کشته، بدن او را به قبرستان عوام الناس انداخت. ۲۴ لیکن دست اخیقام بن شافان با ارمیا بود تا او را به دست قوم نسیپارد که او را به قتل رسانند.

**۲۷** در ابتدای سلطنت یهوایقیم بن یوشیاد پادشاه یهودا این کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲ خداوند به من چنین گفت: «بندها و یوغها برای خود بساز و آنها را برگردن خود بگذار. ۳ و آنها را نزد پادشاه ادوم و پادشاه موآب و پادشاه بنی عمون و پادشاه صور و پادشاه صیدون به دست رسولانی که به اورشلیم نزد صدقیا پادشاه یهودا خواهند آمد بفرست. ۴ و ایشان را برای آقایان ایشان امر فرموده، بگو یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می گوید: به آقایان خود بدین مضمون بگویند: ۵ من جهان وانسان و حیوانات را که بر روی زمینند به قوت عظیم و بازوی افراشته خود آفریدم و آن را بهره که در نظر من پسند آمد بخشیدم. ۶ و الان من تمامی این زمینها را به دست بنده خود نبوکدنصر پادشاه بابل دادم و نیز حیوانات صحرا را به او بخشیدم تا او را بندگی نمایند. ۷ و تمامی امتها او را و پسرش و پسر پسرش را خدمت خواهند نمود تا وقتی که نبوت زمین او نیز برسد. پس امت های بسیار و پادشاهان عظیم او را بنده خود خواهند ساخت. ۸ و واقع خواهد شد که هر امتی و مملکتی که نبوکدنصر پادشاه بابل را خدمت نمایند و گردن خویش را زیر یوغ پادشاه بابل نگذارند خداوند می گوید: که آن امت را به شمشیر و قحط و وبا سزا خواهم داد تا ایشان را به دست او هلاک کرده باشم. ۹ و اما شما به انبیا و فالگیران و خواب بینندگان و ساحران و جادوگران خود که به شما حرف می زنند و می گویند پادشاه بابل را خدمت نمایند گوش مگیرید. ۱۰ زیرا که ایشان برای شما کاذبانه نبوت می کنند تا شما را از زمین شما دور نمایند و من شما را پراکنده سازم تا هلاک شوید. ۱۱ اما آن امتی که گردن خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارند و او را خدمت نمایند خداوند می گوید که آن امت را در زمین خود ایشان مقیم خواهم ساخت و آن را زرع نموده، در آن ساکن خواهند شد.» ۱۲ و به صدقیا پادشاه یهودا همه این سخنان را بیان کرده، گفت: «گردنهای خود را زیر یوغ پادشاه بابل بگذارید و او را و قوم او را خدمت نمایند تا زنده بمانید. ۱۳ چرا تو و قومت به شمشیر و قحط و وبا بمیرید چنانکه خداوند درباره قومی که پادشاه بابل را خدمت نمایند گفته است. ۱۴ و گوش مگیرید به سخنان انبیایی که به شما می گویند: پادشاه بابل را خدمت نمایند زیرا که ایشان برای شما کاذبانه نبوت می کنند. ۱۵

**۲۸** و در همان سال در ابتدای سلطنت صدقیا پادشاه یهودا در ماه پنجم از سال چهارم واقع شد که حننیا ابن عزور نبی که از جمعون بود مرا در خانه خداوند در حضور کاهنان و تمامی قوم خطاب کرده، گفت: ۲ «یهوه صباوت خدای اسرائیل بدین مضمون تکلم نموده و گفته است من یوغ پادشاه بابل را شکستام. ۳ بعد از انقضای دو سال من همه ظرف های خانه خداوند را که نبوکدنصر پادشاه بابل از این مکان گرفته، به بابل برد به اینجا بازخواهم آورد. ۴ و خداوند می گوید من یکینیا ابن یهوایقیم پادشاه یهودا و جمیع اسیران یهودا را که به بابل رفته اند به اینجا باز خواهم آورد زیرا که یوغ پادشاه بابل را خواهم شکست.» ۵ آنگاه ارمیا نبی به حننیا نبی در حضور کاهنان و تمامی قومی که در خانه خداوند حاضر بودند گفت: ۶ پس ارمیا نبی گفت: «آمین خداوند چنین بکند و خداوند سخنان را که به آنها نبوت کردی استوار نماید و ظروف خانه خداوند و جمیع اسیران را از بابل به اینجا باز بیاورد. ۷ لیکن این کلام را که من به گوش تو و به سمع تمامی قوم می گویم بشنو: ۸ انبیایی که از زمان قدیم قبل از من و قبل از تو بوده اند درباره زمینهای بسیاری و ممالک عظیم به جنگ و بلا و وبا نبوت کرده اند. ۹ اما آن نبی ای که بسلامتی نبوت کند اگر کلام آن نبی واقع گردد، آنگاه آن نبی معروف خواهد شد که خداوند فی الحقیقه او را فرستاده است.» ۱۰ پس حننیا نبی یوغ را از گردن ارمیا نبی گرفته، آن را شکست. ۱۱ و حننیا به حضور تمامی قوم خطاب کرده، گفت: «خداوند چنین می گوید: بهمین طور یوغ نبوکدنصر پادشاه بابل را بعد از انقضای دو سال از گردن جمیع امتها خواهم شکست.» و ارمیا نبی به راه خود رفت. ۱۲ و بعد از



آنکه حننیا نبی یوغ را از گردن ارمیانی شکسته بود کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۱۳ «برو و حننیا نبی را بگو: خداوند چنین می گوید: یوغهای چوبی را شکستی اما بجای آنها یوغهای آهنین را خواهی ساخت. ۱۴ زیرا که یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می گوید: من یوغی آهنین بر گردن جمیع این امت‌ها نهادم تا نبوکدنصر پادشاه بابل را خدمت نمایند پس او را خدمت خواهند نمود و نیز حیوانات صحرا را به او دادم.» ۱۵ آنگاه ارمیا نبی به حننیا نبی گفت: «ای حننیا بشنو! خداوند تو را نفرستاده است بلکه تو این قوم را وامیداری که به دروغ توکل نمایند. ۱۶ بنابراین خداوند چنین می گوید: اینک من تو را از روی این زمین دور می‌اندازم و تو امسال خواهی مرد زیرا که سخنان فتنه انگیز به ضد خداوند گفتمی.» ۱۷ پس در ماه هفتم همانسال حننیا نبی مرد.

**۲۹** این است سخنان رساله‌ای که ارمیانی از اورشلیم نزد بقیه مشایخ اسیران و کاهنان و انبیا و تمامی قومی که نبوکدنصر از اورشلیم به بابل به اسیری برده بود فرستاد. ۲ بعد از آنکه یکنیا پادشاه و ملکه و خواجه‌سرایان و سروران یهودا و اورشلیم و صنعتگران و آهنگران از اورشلیم بیرون رفته بودند. ۳ (پس آن را) به دست العامه بن شافان و جمریا ابن حلقیا که صدقیا پادشاه یهودا ایشان را نزد نبوکدنصر پادشاه بابل به بابل فرستاد (ارسال نموده )، گفت: ۴ «یهوه صباپوت خدای اسرائیل به تمامی اسیرانی که من ایشان را از اورشلیم به بابل به اسیری فرستادم، چنین می گوید: ۵ خانه‌ها ساخته در آنها ساکن شوید و باغها غرس نموده، میوه آنها را بخورید. ۶ زنان گرفته، پسران و دختران به هم رسانید و زنان برای پسران خود بگیریید و دختران خود را به شوهر بدهید تا پسران و دختران بزیاند و در آنجا زیاد شوید و کم نگردید. ۷ و سلامتی آن شهر را که شما را به آن به اسیری فرستادهم بطلبید و برایش نزد خداوند مسألت نمایید زیرا که در سلامتی آن شما را سلامتی خواهد بود. ۸ زیرا که یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می گوید: مگذازید که انبیای شما که در میان شما اند و فالگیران شما شما را فریب دهند و به خوابهایی که شما ایشان را وامی دارید که آنها را ببینند، گوش مگیریید. ۹ زیرا خداوند می گوید که ایشان برای شما به اسم من کاذبانه نبوت می‌کنند و من ایشان را نفرستاده‌ام. ۱۰ و خداوند می گوید: چون مدت هفتاد سال بابل سپری شود من از شما تفقد خواهم نمود و سخنان نیکو را که برای شما گفتم انجام خواهم داد؛ به اینکه شما را به این مکان باز خواهم آورد. ۱۱ زیرا خداوند می گوید: فکراهی را که برای شما دارم می‌دانم که فکراهی سلامتی می‌باشد و نه بدی تا شما را در آخرت امید بخشم. ۱۲ و مرا خواهید خواند و آمده، نزد من تضرع خواهید کرد و من شما را اجابت خواهم نمود. ۱۳ و مرا خواهید طلبید و چون مرا به تمامی دل خود جستجو نمایید، مرا خواهید یافت. ۱۴ و خداوند می گوید که مرا خواهید یافت و اسیران شما را بازخواهم آورد. و خداوند می گوید که شما را از جمیع امت‌ها و از همه مکان هایی که شما را در آنها رانده‌ام، جمع خواهم نمود و شما را از جایی که به اسیری فرستاده‌ام، باز خواهم آورد. ۱۵ از آن رو که گفتید خداوند برای ما

**۳۰** کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «یهوه خدای اسرائیل تکلم نموده، چنین می گوید: تمامی سخنانی را که من به تو

گفته‌ام، در طوماری بنویس. ۳ زیرخداوند می‌گوید: اینک ایامی می‌آید که اسیران قوم خود اسرائیل و یهودا را باز خواهم آورد و خداوند می‌گوید: ایشان را به زمینی که به پدران ایشان داده‌ام، باز خواهم رسانید تا آن را به تصرف آورند. ۴ و این است کلامی که خداوند درباره اسرائیل و یهودا گفته است. ۵ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «صدای ارتعاش شنیدیم. خوف است و سلامتی نی. ۶ سوال کنید و ملاحظه نمایید که آیا ذکور اولاد می‌زاید؟ پس چرا هر مرد را می‌بینم که مثل زنی که می‌زاید دست خود را بر کمرش نهاده و همه چهره‌ها به زردی مبدل شده است؟» ۷ وای بر ما زیرا که آن روز، عظیم است و مثل آن دیگری نیست و آن زمان تنگی یعقوب است اما از آن نجات خواهد یافت. ۸ و یهوه صباوت می‌گوید: «هر آنچه در آن روز یوغ او را از گردن تو خواهم شکست و پندهای تو را خواهم گسیخت. و غریبان بار دیگر او را بنده خود نخواهند ساخت. ۹ و ایشان خدای خود یهوه و پادشاه خویش داود را که برای ایشان برمی‌انگیزانم خدمت خواهند کرد. ۱۰ پس خداوند می‌گوید که ای بنده من یعقوب متوسل شو اسرائیل هراسان مباش زیرا اینک من تو را از جای دور و ذریه تو را از زمین اسیری ایشان خواهم رها کنم و یعقوب مراجعت نموده، در رفاهیت و امنیت خواهد بود و کسی او را نخواهد ترسانید. ۱۱ زیرا خداوند می‌گوید: من با تو هستم تا تو را نجات بخشم و جمیع امت‌ها را که تو را در میان آنها پراکنده ساختم، تلف خواهم کرد. اما تو را تلف نخواهم نمود، بلکه تو را به انصاف تادیب خواهم کرد و تو را بی‌سزا نخواهم گذاشت. ۱۲ زیرا خداوند چنین می‌گوید: جراحی تو علاج ناپذیر و ضربت تو مهلک می‌باشد. ۱۳ کسی نیست که دعوی تو را فیصل دهد تا التیام یابی و برایت دواهای شفا بخشنده‌ای نیست. ۱۴ جمیع دوستان تو را فراموش کرده، درباره تو احوال پرسی نمی‌نمایند زیرا که تو را به صدمه دشمن و به تادیب بیرحمی به سبب کثرت عصیان و زیادتی گناهانت مبتلا ساختم. ۱۵ چرا درباره جراحی خود فریاد می‌نمایی؟ درد تو علاج ناپذیر است. به سبب زیادتی عصیان و کثرت گناهانت این کارها را به تو کرده‌ام. ۱۶ «بنابر این آنانی که تو را می‌بلعند، بلعیده خواهند شد و آنانی که تو را به تنگ می‌آورند، جمیع به اسیری خواهند رفت. و آنانی که تو را تاراج می‌کنند، تاراج خواهند شد و همه غارت کنندگان را به غارت تسلیم خواهم کرد. ۱۷ زیرا خداوند می‌گوید: به تو عافیت خواهم رسانید و جراحات تو را شفا خواهم داد، از این جهت که تو را (شهر) متروک می‌نامند (ومی‌گویند) که این صهیون است که احدی درباره آن احوال پرسی نمی‌کند. ۱۸ خداوند چنین می‌گوید: اینک خیمه‌های اسیری یعقوب را بازخواهم آورد و به مسکنهایش ترحم خواهم نمود و شهر بر تلش بنا شده، قصرش بر حسب عادت خود مسکون خواهد شد. ۱۹ و تسبیح و آواز مطربان از آنها بیرون خواهد آمد و ایشان را خواهم افروزد و کم نخواهند شد و ایشان را معزز خواهم ساخت و پست نخواهند گردید. ۲۰ و پسرانش مانند ایام پیشین شده، جماعتش در حضور من برقرار خواهند ماند و بر جمیع ستمگرانش عقوبت خواهم رسانید. ۲۱ و حاکم ایشان از خود ایشان بوده، سلطان ایشان از میان ایشان بیرون خواهد آمد و او را مقرب می‌گردانم تا نزدیک من بیاید زیرا

خداوند می‌گوید: کیست که جرات کند نزد من آید؟ ۲۲ و شما قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود. ۲۳ اینک باد شدید خداوند با حدت غضب و گردبادهای سخت بیرون می‌آید که بر سر شیران هجوم آورد. ۲۴ تا خداوند تدبیرات دل خود را بجا نیاورد و استوار نفرماید، حدت خشم او نخواهد برگشت. در ایام آخر این را خواهید فهمید.»

**۳۱** خداوند می‌گوید: «در آن زمان من خدای تمامی قبایل اسرائیل خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود. ۲ خداوند چنین می‌گوید: قومی که از شمشیر رستند در بیابان فیض یافتند، هنگامی که من رفتم تا برای اسرائیل آرامگاهی پیدا کنم.» ۳ خداوند از جای دور به من ظاهر شد (و گفت): «با محبت ازلی تو را دوست داشتم، از این جهت تو را به رحمت جذب نمودم. ۴ ای باکره اسرائیل تو را بار دیگر بنا خواهم کرد و تو بناخواهی شد و بار دیگر با دهنای خود خویش را خواهی آراست و در رقصهای مطربان بیرون خواهی آمد. ۵ بار دیگر تا کستانها بر کوههای سامره غرس خواهی نمود و غرس کنندگان غرس نموده، میوه آنها را خواهند خورد. ۶ زیرا روزی خواهد بود که دیده بانان بر کوهستان افرازم ندا خواهند کرد که برخیزید و نزد یهوه خدای خود به صهیون برآییم.» ۷ زیرا خداوند چنین می‌گوید: «به جهت یعقوب به شادمانی ترنم نماید و به جهت سر امت‌ها آواز شادی دهید. اعلام نمایند و تسبیح بخوانند و بگویند: ای خداوند قوم خود بقیه اسرائیل را نجات بده! ۸ اینک من ایشان را از زمین شمال خواهم آورد و از کرانه‌های زمین جمع خواهم نمود و با ایشان کوران و لنگان و آبستن و زنانی که می‌زایند با هم گروه عظیمی به اینجا باز خواهند آمد. ۹ با گریه خواهند آمد و من ایشان را با تضرعات خواهم آورد. نزد نهرهای آب ایشان را به راه صاف که در آن نخواهند لغزید بربری خواهم نمود زیرا که من پدر اسرائیل هستم و افرازم نخست زاده من است. ۱۰ ای امت‌ها کلام خداوند را بشنوید و در میان جزایر بعبده اخبار نماید و بگویند آنکه اسرائیل را پراکنده ساخت ایشان را جمع خواهد نمود و چنانکه شبان گله خود را (نگاه دارد) ایشان را محافظت خواهد نمود. ۱۱ زیرا خداوند یعقوب را رفیده داده و او را از دست کسی که از او قوی تربود رها نینداده است. ۱۲ و ایشان آمده، بر بلندی صهیون خواهند سرایید و نزد احسان خداوند یعنی نزد غله و شیره و روغن و نتاج گله و رمه روان خواهند شد و جان ایشان مثل باغ سیراب خواهد شد و بار دیگر هرگز غمگین نخواهند گشت. ۱۳ آنگاه باکره‌ها به رقص شادی خواهند کرد و جوانان و پیران با یکدیگر. زیرا که من ماتم ایشان را به شادمانی مبدل خواهم کرد و ایشان را از المی که کشیده‌اند تسلی داده، فرحناک خواهم گردانید.» ۱۴ خداوند می‌گوید: «جان کاهنان را از پیه تر و تازه خواهم ساخت و قوم من از احسان من سیر خواهند شد.» ۱۵ خداوند چنین می‌گوید: «آوازی در رامه شنیده شد ماتم و گریه بسیار تلخ که را حیل برای فرزندان خود گریه می‌کند و برای فرزندان خود تسلی نمی‌پذیرد زیرا که نیستند.» ۱۶ خداوند چنین می‌گوید: «آواز خود را از گریه و چشمان خویش را از اشک باز دار. زیرا خداوند می‌فرماید که برای اعمال خود اجرت خواهی گرفت و ایشان

از زمین دشمنان مراجعت خواهند نمود. ۱۷ و خداوند می‌گوید که به جهت عقابت تو امید هست و فرزندان به حدود خویش خواهند برگشت. ۱۸ به تحقیق افرایم را شنیدیم که برای خود ماتم گرفته، می‌گفت: مراتبیه نمودی و متنبه شدم مثل گوساله‌ای که کارآزموده نشده باشد. مرا برگردان تا برگردانیده شوم زیرا که تو بیهوه خدای من هستی. ۱۹ به درستی که بعد از آنکه برگردانیده شدم پیشیمان گشتم و بعد از آنکه تعلیم یافتم بر ران خود زدم. خجل شدم و رسوایی هم کشیدم چونکه عارجوانی خویش را متحمل گردیدم. ۲۰ آیا افرایم پسر عزیز من یا ولد ابتهاج من است؟ زیرا هر گاه به ضد او سخن می‌گویم او را تا بحال به یاد می‌آورم. بنابراین خداوند می‌گوید که احساسی من برای او به حرکت می‌آید و هر آینه بر او ترحم خواهم نمود. ۲۱ نشانه‌ها برای خود نصب نما و علامت‌ها به جهت خویشتن برپا کن و دل خود را بسوی شاه راه به راهی که رفته‌ای متوجه ساز. ای باکره اسرائیل برگرد و به این شهرهای خود مراجعت نما. ۲۲ ای دختر مردت تا به کی به اینطرف و به آنطرف گردش خواهی نمود؟ زیرا خداوند امر تازه‌ای در جهان ابداع نموده است که زن مرد را احاطه خواهد کرد. ۲۳ بیهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «بار دیگر هنگامی که اسیران ایشان را برمی‌گردانم، این کلام را در زمین یهودا و شهرهایش خواهد گفت که ای مسکن عدالت وای کوه قدوسیت، خداوند تو را مبارک سازد. ۲۴ و یهودا و تمامی شهرهایش با هم و فلاحان و آنانی که با گله‌ها گردش می‌کنند، در آن ساکن خواهند شد. ۲۵ زیرا که جان خستگان را تازه ساختم و جان همه محزونان را سیر کرده‌ام.» ۲۶ در این حال بیدار شدم و نگریستم و خوابم برای من شیرین بود. ۲۷ اینک خداوند می‌گوید: «ایامی می‌آید که خاندان اسرائیل و خاندان یهودا را به بذل انسان و بذل حیوان خواهم کاشت. ۲۸ و واقع خواهد شد چنانکه بر ایشان برای کندن و خراب نمودن و منهدم ساختن و هلاک کردن و بلا رسانیدن مراقبت نمودم، به همینطور خداوند می‌گوید برایشان برای بنا نمودن و غرس کردن مراقب خواهم شد. ۲۹ و در آن ایام بار دیگر نخواهند گفت که پدران انگور ترش خوردند و دندان پسران کند گردید. ۳۰ بلکه هر کس به گناه خود خواهد مرد و هر که انگور ترش خورد دندان وی کند خواهد شد.» ۳۱ خداوند می‌گوید: «اینک ایامی می‌آید که باخاندان اسرائیل و خاندان یهودا عهد تازه‌ای خواهم بست. ۳۲ نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم در روزی که ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصر بیرون آورم زیرا که ایشان عهد مرا شکستند، با آنکه خداوند می‌گوید من شوهر ایشان بودم.» ۳۳ اما خداوند می‌گوید: «اینست عهدی که بعد از این ایام با خاندان اسرائیل خواهم بست. شریعت خود را در باطن ایشان خواهم نهاد و آن را بر دل ایشان خواهم نوشت و من خدای ایشان خواهم بود و ایشان قوم من خواهند بود. ۳۴ بار دیگر کسی به همسایه‌اش و شخصی به برادرش تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس. زیرا خداوند می‌گوید: جمیع ایشان از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت، چونکه عصیان ایشان را خواهم آمرزید و گناه ایشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.» ۳۵ خداوند که آفتاب را به جهت روشنایی روز و قانونهای ماه و ستارگان را برای روشنایی شب قرار داده است و دریا را به

۳۲ کلامی که در سال دهم صدقیا پادشاه یهودا که سال هجدهم نیوکدصرر پادشاه جانب خداوند بر ارمیا نازل شد. ۲ و در آن وقت لشکر پادشاه بابل اورشلیم را محاصره کرده بودند و ارمیا نبی در صحن زندانی که در خانه پادشاه یهودا بود محبوس بود. ۳ زیرا صدقیا پادشاه یهودا را او به زندان انداخته، گفت: «چرا نبوت می‌کنی و می‌گویی که خداوند چنین می‌فرماید. اینک من این شهر را به‌دست پادشاه بابل تسلیم خواهم کرد و آن را تسخیر خواهد نمود. ۴ و صدقیا پادشاه یهودا از دست کلدانیان نخواهد رست بلکه البته به‌دست پادشاه بابل تسلیم شده، دهانش با دهان وی تکلم خواهد نمود و چشمش چشم وی را خواهد دید. ۵ و خداوند می‌گوید که صدقیا را به بابل خواهد برد و او در آنجا تا حینی که از او تفقد نمایم خواهد ماند. زیرا که شما با کلدانیان جنگ خواهید کرد، اما کامیاب نخواهید شد.» ۶ و ارمیا گفت: «کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۷ اینک حنمئیل پسر عموی تو شلوم نزد تو آمده، خواهد گفت مزرعه مرا که در عناتوت است برای خود بخر زیرا حق انفکاک از آن تو است که آن را بخری.» ۸ پس حنمئیل پسر عموی من بر وفق کلام خداوند نزد من در صحن زندان آمده، مرا گفت: «تمنایم مزرعه مرا که در عناتوت در زمین بنیامین است بخری زیرا که حق ارثیت و حق انفکاک از آن تو است پس آن را برای خود بخر.» آنگاه دانستم که این کلام از جانب خداوند است. ۹ پس مزرعه‌ای را که در عناتوت بود از حنمئیل پسر عموی خود خریدم و وجه آن را هفده منقار نقره برای وی وزن نمودم. ۱۰ و قباله را نوشته، مهر کردم و شاهدان گرفته، نقره را در میزان وزن نمودم. ۱۱ پس قباله‌های خرید را هم آن را که برحسب شریعت و فریضه مختوم بود و هم آن را که باز بود گرفتم. ۱۲ و قباله خرید را به باروک بن نیریا این محسبا به حضور پسر عموی خود حنمئیل و به حضور شهودی که قباله خرید را امضا کرده بودند و به حضور همه یهودایی که در صحن زندان نشسته بودند، سپردم. ۱۳ و باروک را به حضور ایشان وصیت کرده، گفتم: ۱۴ «بیهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: این قباله‌ها یعنی قباله این خرید را، هم آن را که مختوم است و هم آن را که باز

است، بگيريو آنها را در ظرف سفالين بگذار تا روزهای بسيارماند. ۱۵ زيرا يهوه صبايت خدای اسرائيل چنين می گوید: ديگر باره خانه ها و مزرعه ها و تاکستانها در اين زمين خريده خواهد شد.» ۱۶ و بعد از آنکه قباله خريد را به باروک بن نيريا داده بودم، نزد خداوند تضرع نموده، گفتم: ۱۷ «آهای خداوند يهوه اينک تو آسمان و زمين را به قوت عظيم و بازوی بلند خود آفريدی و چيزی برای تو مشکل نيست ۱۸ که به هزاران احسان می نمایی و عقويت گناه پدران را به آغوش پسرانشان بعد از ايشان می رسانی! خدای عظيم جبار که اسم تو يهوه صبايت می باشد. ۱۹ عظيم المشورت و قوی العمل که چشمانت بر تمامی راههای بني آدم مفتوح است تا بهر کس برحسب راههايش و بر وفق ثمره اعمالش جزادهی. ۲۰ که آيات و علامات در زمين مصر و در اسرائيل و در ميان مردمان تا امروز قرار دادی و از برای خود مثل امروز اسمی پيدا نمودی. ۲۱ و قوم خود اسرائيل را به آيات و علامات و به دست قوی و بازوی بلند و هيبت عظيم از زمين مصر بيرون آوردی. ۲۲ و اين زمين را که برای پدران ايشان قسم خوردی که به ايشان بدهی به ايشان دادی. زميني که به شير و شهد جاری است. ۲۳ و ايشان چون داخل شده، آن را به تصرف آوردند کلام تو را نشنيدند و به شريعت تو سلوک نمودند و به آنچه ايشان را امر فرمودی که بکنند عمل ننمودند. بنابراین تو تمام اين بلا را به ايشان وارد آوردی. ۲۴ اينک سنگرها به شهر رسیده است تا آن را تسخير نمايند و شهر به دست کلدانيانی که با آن جنگ می کنند به شمشير و قحط و وبا تسليم می شود و آنچه گفته بودی واقع شده است و اينک تو آن را می بينی. ۲۵ و توای خداوند يهوه به من گفتی که اين مزرعه را برای خود به نقره بخر و شاهان بگير و حال آنکه شهر به دست کلدانيان تسليم شده است.» ۲۶ پس کلام خداوند به ارميا نازل شده، گفت: ۲۷ «اينک من يهوه خدای تمامی بشر هستم. آيا هيچ امر برای من مشکل می باشد؟ ۲۸ بنابراین خداوند چنين می گوید: اينک من اين شهر را به دست کلدانيان و به دست نبوکدرصر پادشاه بابل تسليم می کنم و او آن را خواهد گرفت. ۲۹ و کلدانيانی که با اين شهر جنگ می کنند آمده، اين شهر را آتش خواهند زد و آن را با خانه های که بر پاهای آنها برای بعل بخورسوزانيدند و هدايای ريختنی برای خدايان غير ريخته خشم مراهييجان آوردند، خواهند سوزانيد. ۳۰ زيرا که بني اسرائيل و بني يهودا از طفوليت خود پيوسته شرارت ورزيدند و خداوند می گوید که بني اسرائيل به اعمال دستهای خود خشم مراديم بهييجان آوردند. ۳۱ زيرا که اين شهر از روزی که آن را بنا کردند تا امروز باعث هييجان خشم و غضب من بوده است تا آن را از حضور خود دور اندازم. ۳۲ به سبب تمام شرارتی که بني اسرائيل و بني يهودا، ايشان و پادشاهان و سروران و کاهنان و انبيای ايشان و مردان يهودا و ساکنان اورشليم کرده، خشم مرا بهييجان آورده اند. ۳۳ و پشت به من داده اند و نه رو. و هر چند ايشان را تعليم دادم بلکه صبح زود برخاسته، تعليم دادم ليکن گوش نگرفتند و تاديب نپذيرفتند. ۳۴ بلکه رجاسات خود را در خانه های که به اسم من مسمی است برپا کرده، آن رانجس ساختند. ۳۵ و مکان های بلند بعل را که دروادی اين هنوم است بنا کردند تا پسران و دختران خود را برای مولک از آتش بگذرانند. عملی که ايشان را امر نفرمودم

**۳۳** و هنگامی که ارميا در صحن زندان محبوس بود کلام خداوند بار ديگر بر او نازل شده، گفت: ۲ «خداوند که اين کار رامی کند و خداوند که آن را مصور ساخته، مستحکم می سازد و اسم او يهوه است چنين می گوید: ۳ مرا بخوان و تو را اجابت خواهم نمود و تو را از چيزهای عظيم و مخفی که آنها راندانسته ای مخبر خواهم ساخت. ۴ زيرا که يهوه خدای اسرائيل دربار خانه های اين شهر و دربار خانه های پادشاهان يهودا که در مقابل سنگرها و منجنيقها منهدم شده است، ۵ و می آيند تا با کلدانيان مقاتله نمايند و آنها را به لاشهای کسانی که من در خشم و غضب خود ايشان را کشتم یرمی کنند. زيرا که روی خود را از اين شهر به سبب تمامی شرارت ايشان مستور ساخته ام. ۶ اينک به اين شهر عافيت و علاج باز خواهم داد و ايشان راشفا خواهم بخشيد و فراوانی سلامتی و امانت را به ايشان خواهم رسانيد. ۷ و اسيران يهودا و اسيران اسرائيل را باز آورده، ايشان را مثل اول بنا خواهم نمود. ۸ و ايشان را از تمامی گناهانی که به من ورزيده اند، طاهر خواهم ساخت و تمامی تقصيرهای ايشان را که بدانها بر من گناه ورزيده و از من تجاوز کرده اند، خواهم آمرزيد. ۹ و اين شهر برای من اسم شادمانی و تسبيح و جلال خواهد بود نزد جمیع امت های زمين که چون آنها هم احسانی را که به ايشان نموده باشم بشنوند خواهند ترسيد. و به سبب تمام اين احسان و تمامی سلامتی که من به ايشان رسانيده باشم

خواهند لرزید. ۱۰ خداوند چنین می‌گوید که در این مکان که شما درباره‌اش می‌گویید که آن ویران و خالی از انسان و بهایم است یعنی در شهرهای یهودا و کوچه‌های اورشلیم که ویران و خالی از انسان و ساکنان و بهایم است، ۱۱ در آنها آوازشادمانی و آواز سرور و آواز داماد و آواز عروس و آواز کسانی که می‌گویند یهوه صباوت را تسبیح بخوانید زیرا خداوند نیکو است و رحمت او تا ابدالابد است، بار دیگر شنیده خواهد شد آواز آتانی که هدایای تشکر به خانه خداوند می‌آورند. زیرا خداوند می‌گوید اسیران این زمین را مثل سابق باز خواهیم آورد. ۱۲ یهوه صباوت چنین می‌گوید: در اینجایی که ویران و از انسان و بهایم خالی است و در همه شهرهای بار دیگر مسکن شبانانی که گله‌ها را می‌خوابانند خواهد بود. ۱۳ و خداوند می‌گوید که در شهرهای کوهستان و شهرهای همواری و شهرهای جنوب و در زمین بنیامین و در حوالی اورشلیم و شهرهای یهودا گوسفندان بار دیگر از زبردست شمارندگان خواهند گذشت. ۱۴ اینک خداوند می‌گوید: ایامی می‌آید که آن وعده نیکو را که درباره خاندان اسرائیل و خاندان یهودا دادم وفا خواهم نمود. ۱۵ در آن ایام و در آن زمان شاخه عدالت برای داود خواهم رویانید و او انصاف و عدالت را در زمین جاری خواهد ساخت. ۱۶ در آن ایام یهودا نجات خواهد یافت و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد و اسمی که به آن نامیده می‌شود این است: یهوه صدقیو. ۱۷ زیرا خداوند چنین می‌گوید که از داود کسی که بر کرسی خاندان اسرائیل بنشیند کم نخواهد شد. ۱۸ و از لایوان کهنه کسی که قربانی‌های سوختنی بگذراند و هدایای آردی بسوزاند و ذبایح همیشه ذبح نماید از حضور من کم نخواهد شد. ۱۹ و کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲۰ «خداوند چنین می‌گوید: اگر عهد مرا با روز وعهد مرا با شب باطل توانید کرد که روز و شب در وقت خود نشود، ۲۱ آنگاه عهد من با بنده من داود باطل خواهد شد تا برایش پسری که بر کرسی او سلطنت نماید نباشد و با لایوان کهنه که خادم من می‌باشند. ۲۲ چنانکه لشکر آسمان را نتوان شمرد و ریگ دریا را قیاس نتوان کرد، همچنان ذریت بنده خود داود و لایوان را که مرا خدمت می‌نمایند زیاده خواهم گردانید.» ۲۳ و کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲۴ «آیا نمی‌بینی که این قوم چه حرف می‌زنند؟ می‌گویند که خداوند آن دو خاندان را که برگزیده بود ترک نموده است. پس قوم مرا خواری شمارند که در نظر ایشان دیگر قومی نباشند. ۲۵ خداوند چنین می‌گوید: اگر عهد من با روز و شب نمی‌بود و قانون‌های آسمان و زمین را قرار نمی‌دادم، ۲۶ آنگاه نیز ذریت یعقوب و نسل بنده خود داود را ترک می‌نمودم و از ذریت او بر اولاد ابراهیم و اسحاق و یعقوب حاکمان نمی‌گرفتم. زیرا که اسیران ایشان را باز خواهم آورد و برایشان ترحم خواهم نمود.»

**۳۴** کلامی که از جانب خداوند در حینی که نبوکدنصر پادشاه بابل و تمامی لشکرش و جمیع ممالک جهان که زیر حکم او بودند و جمیع قومها با اورشلیم و تمامی شهرهای جنگ می‌نمودند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌گوید: برو صدقیا پادشاه یهودا را خطاب

خواجهمسرایان و کاهنان و تمامی قوم زمین را که در میان پاره های گوساله گذر نمودند. ۲۰ و ایشان را به دست دشمنان ایشان و به دست آتانی که قصد جان ایشان دارند، خواهم سپرد و لاشهای ایشان خوراک مرغان هوا و حیوانات زمین خواهد شد. ۲۱ و صدقیا پادشاه یهودا و سرورانش را به دست دشمنان ایشان و به دست آتانی که قصد جان ایشان دارند و به دست لشکر پادشاه بابل که از نزد شما رفته اند تسلیم خواهم کرد. ۲۲ اینک خداوند می گوید من امرمی فرمایم و ایشان را به این شهر باز خواهم آورد و با آن جنگ کرده، آن را خواهند گرفت و به آتش خواهند سوزانید و شهرهای یهودا را ویران و غیرممسکون خواهم ساخت.»

### ۳۵ کلامی که از جانب خداوند در ایام یهوایقیم بن یوشیا پادشاه یهودا

بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «به خانه رکابیان برو و به ایشان سخن گفته، ایشان را به یکی از حجره های خانه خداوند بیاور و به ایشان شراب بنوشان.» ۳ پس یازنیا ابن ارمیا ابن حصینا و برادرانش و جمیع پسرانش و تمامی خاندان رکابیان را برداشتم، ۴ و ایشان را به خانه خداوند به حجره پسران حانان بن یجدلیا مرد خدا که به پهلوی حجره سروران و بالای حجره معسیا ابن سلوم، مستحفظ آستانه بود آوردم. ۵ و کوزه های پر از شراب و پیاله ها پیش رکابیان نهاده، به ایشان گفتم: «شراب بنوشید.» ۶ ایشان گفتند: «شراب نمی نوشیم زیرا که پدرما یوناداب بن رکاب ما را وصیت نموده، گفت که شما و پسران شما ابد شراب ننوشید. ۷ و خانه هابنا مکنید و کشت منماید و تاکستانها غرس مکنید و آنها را نداشته باشید بلکه تمامی روزهای خود را در خیمه ها ساکن شوید تا روزهای بسیاریه روی زمینی که شما در آن غریب هستید زنده بمانید. ۸ و ما به سخن پدر خود یوناداب بن رکاب و بهرچه او به ما امر فرمود اطاعت نموده، در تمامی عمر خود شراب ننوشیدیم، نه ما و نه زنان ما و نه پسران ما و نه دختران ما. ۹ و خانه ها برای سکونت خود بنا نکردیم و تاکستانها و املاک و مزرعه ها برای خود نگرفتیم. ۱۰ و در خیمه ها ساکن شده، اطاعت نمودیم و به آنچه پدر ما یوناداب ما را امر فرمود عمل نمودیم. ۱۱ لیکن وقتی که نبوکدرصر پادشاه بابل به زمین برآمدگفتم: بیاید از ترس لشکر کلدانیان و لشکرارامیان به اورشلیم داخل شوید پس در اورشلیم ساکن شدید.» ۱۲ پس کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۱۳ «یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می گوید: برو و به مردان یهودا و ساکنان اورشلیم بگو که خداوند می گوید: آیا تادیب نمی پذیرید و به کلام من گوش نمی گیرید؟ ۱۴ سخنان یوناداب بن رکاب که به پسران خود وصیت نمود که شراب ننوشید استوار گردیده است و تا امروز شراب نمی نوشند و وصیت پدر خود را اطاعت می نمایند، اما من به شما سخن گفتم و صبح زود برخاسته، تکلم نمودم و مرا اطاعت نکردید. ۱۵ و بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نموده، گفتم هر کدام از راه بد خود بازگشت نمایند و اعمال خود را اصلاح کنید و خدایان غیر را پیروی منماید و آنها را عبادت مکنید تا در زمینی که به شما و به پدران شما داده ام ساکن شوید. اما شما گوش نگرفتید و مرا اطاعت نمودید. ۱۶ پس چونکه پسران یوناداب بن

### ۳۶ و در سال چهارم یهوایقیم بن یوشیا پادشاه یهودا واقع شد که این

کلام از جانب خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «طوماری برای خود گرفته، تمامی سخنانی را که من درباره اسرائیل و یهودا و همه امت ها به تو گفتم از روزی که به تو تکلم نمودم یعنی از ایام یوشیا تا امروز در آن بنویس. ۳ شاید که خاندان یهودا تمامی بلا را که من می خواهم بر ایشان وارد بیاورم گوش بگیرند تا هر کدام از ایشان از راه بد خود بازگشت نمایند و من عصیان و گناهان ایشان را بیامزم.» ۴ پس ارمیا باروک بن نیریا را خواند و باروک ازدهان ارمیا تمامی کلام خداوند را که به او گفته بود در آن طومار نوشت. ۵ و ارمیا باروک را امر فرموده، گفت: «من محبوس هستم و نمی توانم به خانه خداوند داخل شوم. ۶ پس تو برو و سخنان خداوند را از طوماری که از دهان من نوشتی در روز صوم در خانه خداوند در گوش قوم بخوان و نیز آنها را در گوش تمامی یهودا که از شهرهای خود می آیند بخوان. ۷ شاید که به حضور خداوند استغاثه نمایند و هر کدام از ایشان از راه بد خود بازگشت کنند زیرا که خشم و غضبی که خداوند درباره این قوم فرموده است عظیم می باشد.» ۸ پس باروک بن نیریا بهر آنچه ارمیا نبی او را امر فرموده بود عمل نمود و کلام خداوند را در خانه خداوند از آن طومار خواند. ۹ و در ماه نهم از سال پنجم یهوایقیم بن یوشیا پادشاه یهودا برای تمامی اهل اورشلیم و برای همه کسانی که از شهرهای یهودا به اورشلیم می آمدند برای روزه به حضور خداوند ندا کردند. ۱۰ و باروک سخنان ارمیا را از آن طومار در خانه خداوند در حجره جرمیا ابن شافان کاتب در صحن فوقانی نزد دهنه دروازه جدید خانه خداوند به گوش تمامی قوم خواند. ۱۱ و چون میکایا ابن جرمیا ابن شافان تمامی سخنان خداوند را از آن طومار شنید، ۱۲ به خانه پادشاه به حجره کاتب آمد و اینک جمیع سروران در آنجا نشسته بودند یعنی الیشامع کاتب و دلایا ابن شمعیا و الناتان بن عکبیر و جرمیا ابن شافان و صدقیا ابن حننیا و سایر سروران. ۱۳ پس میکایا تمامی سخنانی را که از باروک وقتی که آنها را به گوش خلق از طومار می خواند شنید برای ایشان بازگفت. ۱۴ آنگاه تمامی سروران یهودی ابن نتنیا ابن شلمبا ابن کوشی را نزد باروک فرستادند تا بگویند: «آن طوماری را که به گوش قوم خواندی به دست خود گرفته، بیا.» ۱۵ پس باروک بن نیریا طومار را به دست خود گرفته، نزد ایشان آمد. ۱۵ و ایشان وی را گفتند: «بنشین و آن را به

گوشهای ما بخوان.» و باروک به گوش ایشان خواند. ۱۶ و واقع شد که چون ایشان تمامی این سخنان را شنیدند با ترس به یکدیگر نظر افکندند و باروک گفتند: «البته تمامی این سخنان را به پادشاه بیان خواهیم کرد.» ۱۷ و از باروک سوال کرده، گفتند: «ما را خبر بده که تمامی این سخنان را چگونه از دهان او نوشتی.» ۱۸ باروک به ایشان گفت: «او تمامی این سخنان را از دهان خود برای من می‌خواند و من با مرکب در طومار می‌نوشتم.» ۱۹ سروران به باروک گفتند: «تو و ارمیا رفته، خویشتن را پنهان کنی تا کسی نداند که کجایی.» ۲۰ پس طومار را در حجره الیشاماع کاتب گذاشته، به‌سرای پادشاه رفتند و تمامی این سخنان را به گوش پادشاه بازگفتند. ۲۱ و پادشاه یهودی را فرستاد تا طومار را بیاورد و یهودی آن را از حجره الیشاماع کاتب آورده، در گوش پادشاه و در گوش تمامی سرورانی که به حضور پادشاه حاضر بودند خواند. ۲۲ و پادشاه در ماه نهم در خانه زمستانی نشسته و آتش پیش وی برمنقل افروخته بود. ۲۳ و واقع شد که چون یهودی سه چهار ورق خوانده بود، (پادشاه) آن را باقلمتراش قطع کرده، در آتشی که بر منقل بود انداخت تا تمامی طومار در آتشی که در منقل بود سوخته شد. ۲۴ و پادشاه و همه بندگانش که تمامی این سخنان را شنیدند نه رسیدند و نه جامه خود را چاک زدند. ۲۵ لیکن الناتان و دلایا و جمریا از پادشاه التماس کردند که طومار را نسوزاند اما به ایشان گوش نگرفت. ۲۶ بلکه پادشاه برحیمیل شاهزاده و سرایا این عزیزیل و شلمیا ابن عبدئیل را امر فرمود که باروک کاتب و ارمیا نبی را بگیرند. اما خداوند ایشان را مخفی داشت. ۲۷ و بعد از آنکه پادشاه طومار و سخنانی را که باروک از دهان ارمیا نوشته بود سوزانید کلام خداوند بر ارمیا نازل شده، گفت: «طوماری دیگر برای خود باز گیر و همه سخنان اولین را که در طومار نخستین که یهوایقیم پادشاه یهودا آن را سوزانید بر آن بنویس. ۲۹ و به یهوایقیم پادشاه یهودا بگو خداوند چنین می‌فرماید: تو این طومار را سوزانیدی و گفתי چرا در آن نوشتی که پادشاه بابل البته خواهد آمد و این زمین را خراب کرده، انسان و حیوان را از آن نابود خواهد ساخت. ۳۰ بنابراین خداوند درباره یهوایقیم پادشاه یهودا چنین می‌فرماید که برایش کسی نخواهد بود که برکسی داود بنشیند و لاش او روز در گرما و شب در سرما بیرون افکند خواهد شد. ۳۱ و بر او و بر ذریتش و بر بندگانش عقوبت گناه ایشان را خواهم آورد و بر ایشان و بر سکنه اورشلیم و مردان یهودا تمامی آن بلا را که درباره ایشان گفتم خواهم رسانید زیرا که مرا نشنیدند.» ۳۲ پس ارمیا طوماری دیگر گرفته، به باروک بن نیریای کاتب سپرد و او تمامی سخنان طوماری را که یهوایقیم پادشاه یهودا به آتش سوزانیده بود از دهان ارمیا در آن نوشت و سخنان بسیاری نیز مثل آنها بر آن افزوده شد.

**۳۸** و شفطیا ابن متان و جدلیا ابن فشحور و یوکل بن شلمیا و فشحور بن ملکیا سخنان ارمیا را شنیدند که تمامی قوم را بدانها مخاطب ساخته، گفت: «خداوند چنین می‌گوید: هر که در این شهر بماند از شمشیر و قحط و وبا خواهد مرد اما هر که نزد کلدانیان بیرون رود خواهد زیست و جاننش برای او غنیمت شده، زنده خواهد ماند. ۳ خداوند چنین می‌گوید:

شلمیا و صفیا ابن معسیا کاهن را نزد ارمیای نبی فرستاد که بگویند: «نزد یهوه خدای ما به جهت ما استغاثه نما.» ۴ و ارمیا در میان قوم آمد و شدمی نمود زیرا که او را هنوز در زندان نینداخته بودند. ۵ و لشکر فرعون از مصر بیرون آمدند و چون کلدانیانی که اورشلیم را محاصره کرده بودند خبر ایشان را شنیدند از پیش اورشلیم رفتند. ۶ آنگاه کلام خداوند بر ارمیا نبی نازل شده، گفت: ۷ «یهوه خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: به پادشاه یهودا که شما را نزد من فرستاد تا از من مسالت نمایید چنین بگویند: اینک لشکر فرعون که به جهت اعانت شما بیرون آمده‌اند، به ولایت خود به مصر مراجعت خواهند نمود. ۸ و کلدانیان خواهند برگشت و با این شهر جنگ خواهند کرد و آن را تسخیر نموده، به آتش خواهند سوزانید. ۹ و خداوند چنین می‌گوید که خویشتن را فریب ندهید و مگویید که کلدانیان از نزد ما البته خواهند رفت زیرا که نخواهند رفت. ۱۰ بلکه اگر تمامی لشکر کلدانیانی که با شما جنگ می‌نمایند چنان شکست می‌دادید که از ایشان غیر از مجروح شدگان کسی نمی‌ماند، باز هر کدام از ایشان از خیمه خود برخاسته، این شهر را به آتش می‌سوزانیدند.» ۱۱ و بعد از آنکه لشکر کلدانیان از ترس لشکر فرعون از اورشلیم کوچ کرده بودند، واقع شد ۱۲ که ارمیا از اورشلیم بیرون می‌رفت تا به زمین بنیامین برود و در آنجا از میان قوم نصیب خود را بگیرد. ۱۳ و چون به دروازه بنیامین رسید رئیس کشیکچیان مسمی به یرثیا ابن شلمیا ابن حننیا در آنجا بود و او ارمیای نبی را گرفته، گفت: «نزد کلدانیان می‌روی؟» ۱۴ ارمیا گفت: «دروغ است نزد کلدانیان نمی‌روم.» لیکن یرثیا به وی گوش نداد و ارمیا را گرفته او را نزد سروران آورد. ۱۵ و سروران بر ارمیا خشم نموده، او را زدند و او را در خانه یوناتان کاتب به زندان انداختند زیرا آن را زندان ساخته بودند. ۱۶ و چون ارمیا در سیاه چال به یکی از حجره‌ها داخل شده بود و ارمیا روزهای بسیاری در آنجا مانده بود، ۱۷ آنگاه صدقیا پادشاه فرستاده، او را آورد و پادشاه در خانه خود خفیه از او سوال نموده، گفت که «آیا کلامی از جانب خداوند هست؟» ارمیا گفت: «هست و گفت به‌دست پادشاه بابل تسلیم خواهی شد.» ۱۸ و ارمیا به صدقیا پادشاه گفت: «و به تو و بندگانت و این قوم چه گناه کرده‌ام که مرا به زندان انداخته‌اید؟ ۱۹ و انبیای شما که برای شما نبوت کرده، گفتند که پادشاه بابل بر شما و بر این زمین نخواهد آمد کجا می‌باشند؟ ۲۰ پس الان ای آقایم پادشاه بشنو: تمنا اینکه استدعای من نزد تو پذیرفته شود که مرا به خانه یوناتان کاتب پس نفرستی مبادا در آنجا بمیرم.» ۲۱ پس صدقیا پادشاه امر فرمود که ارمیا را در صحن زندان بگذارند. و هر روز قرص نانی از کوزه‌های خازان به او دادند تا همه نان از شهر تمام شد. پس ارمیا در صحن زندان ماند.

**۳۷** و صدقیا ابن یوشیا پادشاه به‌جای کنیاهاو ابن یهوایقیم که نبوکدصر پادشاه بابل او را بر زمین یهودا به پادشاهی نصب کرده بود سلطنت نمود. ۲ و او و بندگانش و اهل زمین به کلام خداوند که به واسطه ارمیا نبی گفته بود گوش ندادند. ۳ و صدقیا پادشاه، یهوکل بن

این شهر البته به دست لشکر پادشاه بابل تسلیم شده، آن را تسخیر خواهد نمود.» ۴ پس آن سروران به پادشاه گفتند: «تما اینکه این مرد کشته شود زیرا که بدین منوال دستهای مردان جنگی را که در این شهر باقی مانده‌اند و دستهای تمامی قوم را سست می‌کند چونکه مثل این سخنان به ایشان می‌گوید. زیرا که این مرد سلامتی این قوم را نمی‌طلبد بلکه ضرر ایشان را.» ۵ صدقیا پادشاه گفت: «اینک او در دست شماست زیرا پادشاه به خلاف شما کاری نمی‌تواند کرد.» ۶ پس ارمیا را گرفته او را در سیاه چال ملکیا ابن ملک که در صحن زندان بود انداختند و ارمیا را به ریسمانها فرو هشتند و در آن سیاه چال آب نبود لیکن گل بود و ارمیا به گل فرو رفت. ۷ و چون عبدملک حبشی که یکی از خواجهرسرایان و درخانه پادشاه بود شنید که ارمیا را به سیاه چال انداختند (و به دروازه بنیامین نشسته بود)، ۸ آنگاه عبدملک از خانه پادشاه بیرون آمد و به پادشاه عرض کرده، گفت: ۹ «که‌ای آقایم پادشاه این مردان در آنچه به ارمیای نبی کرده و او را به سیاه چال انداخته‌اند شیرانه عمل نموده‌اند و اودر جایی که هست از گرسنگی خواهد مرد زیرا که در شهر هیچ نان باقی نیست.» ۱۰ پس پادشاه به عبدملک حبشی امر فرموده، گفت: «سی نفر از اینجا همراه خود بردار و ارمیای نبی را قبل از آنکه بمیرد از سیاه چال برآور.» ۱۱ پس عبدملک آن کسان را همراه خود برداشته، به خانه پادشاه از زیر خزانه داخل شد و از آنجا پارچه‌های مندرس و رقع‌های پوسیده گرفته، آنها را با ریسمانها به سیاه چال نزد ارمیا فروهشت. ۱۲ و عبدملک حبشی به ارمیا گفت: «این پارچه‌های مندرس و رقع‌های پوسیده از زیر بغل خود در زیر ریسمانها بگذار.» و ارمیا چنین کرد. ۱۳ پس ارمیا را با ریسمانها کشیده، او را از سیاه چال برآوردند و ارمیا در صحن زندان ساکن شد. ۱۴ و صدقیا پادشاه فرستاده، ارمیا نبی را به مدخل سومی که در خانه خداوند بود نزد خود آورد و پادشاه به ارمیا گفت: «من از تو مطلبی می‌پرسم، از من چیزی مخفی مدار.» ۱۵ ارمیا به صدقیا گفت: «اگر تو را خبر دهم آیا هر آنچه مرا نخواهی کشت و اگر تو را پند دهم مرا نخواهی شنید؟» ۱۶ آنگاه صدقیا پادشاه برای ارمیا خفیه قسم خورده، گفت: «به حیات یهوه که این‌جان را برای ما آفرید قسم که تو را نخواهم کشت و تو را به دست این کسانی که قصد جان تو دارند تسلیم نخواهم کرد.» ۱۷ پس ارمیا به صدقیا گفت: «یهوه خدای صباوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: اگر حقیقت نزد سروران پادشاه بابل بیرون روی، جان تو زنده خواهد ماند و این شهر به آتش سوخته نخواهد شد بلکه تو و اهل خانه ات زنده خواهید ماند. ۱۸ اما اگر نزد سروران پادشاه بابل بیرون روی این شهر به دست کلدانیان تسلیم خواهد شد و آن را به آتش خواهند سوزانید و تو از دست ایشان نخواهی رست.» ۱۹ اما صدقیا پادشاه به ارمیا گفت: «من از یهودیانی که بطرف کلدانیان شده‌اند می‌ترسم، مبادا مرا به دست ایشان تسلیم نموده، ایشان مرا تفتیح نمایند.» ۲۰ ارمیا در جواب گفت: «تو را تسلیم نخواهند کرد. مستعدی آنکه کلام خداوند را که به تو می‌گویم اطاعت نمایی تا تو را خیریت شود و جان تو زنده بماند. ۲۱ اما اگر از بیرون رفتن ابا نمایی کلامی که خداوند بر من کشف نموده این است: ۲۲ اینک تمامی زنانی که در خانه پادشاه یهودا

باقی مانده‌اند نزد سروران پادشاه بابل بیرون برده خواهند شدو ایشان خواهند گفت: صدقای تو تو را اغوا نموده، بر تو غالب آمدند و الان چونکه پایهای تو در لجن فرو رفته است ایشان به عقب برگشته‌اند. ۲۳ و جمیع زنان و فرزندان را نزد کلدانیان بیرون خواهند برد و تو از دست ایشان نخواهی رست بلکه به دست پادشاه بابل گرفتار خواهی شد و این شهر را به آتش خواهی سوزانید.» ۲۴ آنگاه صدقیا به ارمیا گفت: «زنها کسی از این سخنان اطلاع نیابد و نخواهی مرد. ۲۵ و اگر سروران بشنوند که با تو گفتگو کرده‌ام و نزد تو آمده، تو را گویند تما اینکه ما را از آنچه به پادشاه گفتی و آنچه پادشاه به تو گفت اطلاع دهی و آن را از ما مخفی نداری تا تو را به قتل نرسانیم، ۲۶ آنگاه به ایشان بگو: من عرض خود را به حضور پادشاه رسانیدم تا مرا به خانه یونان باز نفرستد تا در آنجا نمریم.» ۲۷ پس جمیع سروران نزد ارمیا آمده، از اوسوال نمودند و او موافق همه این سخنانی که پادشاه به او امر فرموده بود به ایشان گفت. پس از سخن گفتن با او باز ایستادند چونکه مطلب فهمیده نشد. ۲۸ و ارمیا در صحن زندان تا روز فتح شدن اورشلیم ماند و هنگامی که اورشلیم گرفته شد در آنجا بود.

**۳۹** در ماه دهم از سال نهم صدقیا پادشاه یهودا، نبوکدرصر پادشاه بابل با تمامی لشکر خود بر اورشلیم آمده، آن را محاصره نمودند. ۲ و در روز نهم ماه چهارم از سال یازدهم صدقیا در شهر رخنه کردند. ۳ و تمام سروران پادشاه بابل داخل شده، در دروازه وسطی نشستند یعنی نرجل شراصر و سمجربو و سرسکیم رئیس خواجهرسرایان و نرجل شراصر رئیس مجوسیان و سایر سرداران پادشاه بابل. ۴ و چون صدقیا پادشاه یهودا و تمامی مردان جنگی این را دیدند فرار کرده، به راه باغ شاه از دروازه‌ای که در میان دو حصار بود در وقت شب از شهر بیرون رفتند و (پادشاه) به راه عریه رفت. ۵ و لشکر کلدانیان ایشان را تعاقب نموده، در عریه اریحا به صدقیا رسیدند و او را گرفتار کرده، نزد نبوکدرصر پادشاه بابل به رنله در زمین حمات آوردند و او بر وی فتوی داد. ۶ و پادشاه بابل پسران صدقیا را پیش رویش در رنله به قتل رسانید و پادشاه بابل تمامی شرفای یهودا را کشت. ۷ و چشمان صدقیا را کور کرد و او را به زنجیرها بسته، به بابل برد. ۸ و کلدانیان خانه پادشاه و خانه‌های قوم را به آتش سوزانیدند و حصارهای اورشلیم را منهدم ساختند. ۹ و نبوزردان رئیس جلالان، بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که بطرف او شده بودند و بقیه قوم را که مانده بودند به بابل به اسیری برد. ۱۰ لیکن نبوزردان رئیس جلالان فقیران قوم را که چیزی نداشتند در زمین یهودا و گادداشت و تاکستانها و مزرعه‌ها در آن روز به ایشان داد. ۱۱ و نبوکدرصر پادشاه بابل درباره ارمیا به نبوزردان رئیس جلالان امر فرموده، گفت: ۱۲ «او را بگیر و به او نیک متوجه شده، هیچ اذیتی به وی مرسان بلکه هرچه به تو بگوید برایش بعمل آور.» ۱۳ پس نبوزردان رئیس جلالان و نبوشزبان رئیس خواجهرسرایان و نرجل شراصر رئیس مجوسیان و سایر سروران پادشاه بابل فرستادند. ۱۴ و ارسال نموده، ارمیا را از صحن زندان برداشتند و او را به جدلیا ابن اخیقام بن شافان سپردند تا او را به خانه خود ببرد. پس در میان قوم ساکن شد. ۱۵ و چون ارمیا هنوز در



صحن زندان محبوس بود، کلام خداوند بر وی نازل شده، گفت: ۱۶ «برو و عبدملک حبشی را خطاب کرده، بگو: یهوه صباوت خدای اسرائیل چنین می‌فرماید: اینک کلام خود را بر این شهر به بلا وارد خواهیم آورد و نه بخوبی و در آن روز در نظر تو واقع خواهد شد. ۱۷ لیکن خداوند می‌گوید: من تو را در آن روز نجات خواهم داد و به دست کسانی که از ایشان می‌ترسی تسلیم نخواهی شد. ۱۸ زیرا خداوند می‌گوید که تو را البته رهایی خواهم داد و به شمشیر نخواهی افتاد، بلکه از این جهت که بر من توکل نمودی جان تو برایت غنیمت خواهد شد.»

یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکری که در بیابان بودند نزد جدلیا به مصفیه آمدند، ۱۴ و او را گفتند: «آیا هیچ می‌دانی که بعلیس پادشاه بنی عمون اسماعیل بن نتنیا رافرساده است تا تو را بکشند؟» اما جدلیا این اخیقام ایشان را باور نکرد. ۱۵ پس یوحانان بن قاریح جدلیا را در مصفیه خفیه خطاب کرده، گفت: «اذن بده که بروم و اسماعیل بن نتنیا را بکشم و کسی آگاه نخواهد شد. چرا او تو را بکشد و جمیع یهودیانی که نزد تو فراهم آمده اند پراکنده شوند و بقیه یهودیان تلف گردند؟» ۱۶ اما جدلیا این اخیقام به یوحانان بن قاریح گفت: «این کار را مکن زیرا که درباره اسماعیل دروغ می‌گویی.»

۴۰ کلامی که از جانب خداوند بر ارمیا نازل شد بعد از آنکه نبوزردان رئیس جلادان او را از رامه رهایی داد و وی را از میان تمامی اسیران اورشلیم و یهودا که به بابل جلائی وطن می‌شدند و او در میان ایشان به زنجیرها بسته شده بود برگرفت. ۲ و رئیس جلادان ارمیا را گرفته، وی را گفت: «یهوه خدایت این بلا را درباره این مکان فرموده است. ۳ و خداوند بر حسب کلام خود این را به وقوع آورده، عمل نموده است. ۴ و حال اینک من امروز تو را از زنجیرهایی که بردستهای تو است رها می‌کنم. پس اگر در نظرت پسند آید که با من به بابل بیایی بیا و تو را نیکومتوجه خواهم شد. و اگر در نظرت پسند نیاید که همراه من به بابل آیی، پس میا و بدان که تمامی زمین پیش تو است هر جایی که در نظرت خوش و پسند آید که بروی به آنجا برو.» ۵ و وقتی که او هنوز برنگشته بود (وی را گفت): «نزد جدلیا ابن اخیقام بن شافان که پادشاه بابل او را بر شهرهای یهودا نصب کرده است برگرد و نزد او در میان قوم ساکن شو یا هر جایی که می‌خواهی بروی برو.» پس رئیس جلادان او را توشه راه و هدیه داد و او را رها نمود. ۶ و ارمیایزد جدلیا ابن اخیقام به مصفیه آمده، نزد او در میان قومی که در زمین باقی‌مانده بودند ساکن شد. ۷ و چون تمامی سرداران لشکر که در صحرا بودند و مردان ایشان شنیدند که پادشاه بابل جدلیا ابن اخیقام را بر زمین نصب کرده و مردان و زنان و اطفال و فقیران زمین را که به بابل برده نشده بودند به او سپرده است، ۸ آنگاه ایشان نزد جدلیا به مصفیه آمدند یعنی اسماعیل بن نتنیا و یوحانان و یونانان پسران قاریح و سراپا ابن تحومت و پسران عیقای نطوفاتی و یزینا پسر معکاتی ایشان و مردان ایشان. ۹ و جدلیا ابن اخیقام بن شافان برای ایشان و کسان ایشان قسم خورده، گفت: «از خدمت نمودن به کلدانیان مترسید. در زمین ساکن شوید و پادشاه بابل را بندگی نمایند و برای شما نیکو خواهد شد. ۱۰ و اما من اینک در مصفیه ساکن خواهم شد تا به حضور کلدانیانی که نزد ما آید حاضر شوم و شما شراب و میوه جات و روغن جمع کرده، در ظرف خود بگذارید و در شهرهایی که برای خود گرفته‌اید ساکن باشید.» ۱۱ و نیز چون تمامی یهودیانی که در مواب و در میان بنی عمون و در ادم و سایر ولایات بودند شنیدند که پادشاه بابل و بقیه‌ای از یهود را واگذاشته و جدلیا ابن اخیقام بن شافان را بر ایشان گماشته است، ۱۲ آنگاه جمیع یهودیان از هر جایی که پراکنده شده بودند مراجعت کردند و به زمین یهودا نزد جدلیا به مصفیه آمدند و شراب و میوه جات بسیار و فراوان جمع نمودند. ۱۳ و

۴۱ و در ماه هفتم واقع شد که اسماعیل بن نتنیا ابن الیشامع که از نسل پادشاهان بود با بعضی از روسای پادشاه و ده نفر همراهش نزد جدلیا ابن اخیقام به مصفیه آمدند و آنجا در مصفیه با هم نان خوردند. ۲ و اسماعیل بن نتنیا و آن ده نفر که همراهش بودند برخاسته، جدلیا ابن اخیقام بن شافان را به شمشیر زدند و او را که پادشاه بابل به حکومت زمین نصب کرده بود کشت. ۳ و اسماعیل تمامی یهودیانی را که همراه او یعنی با جدلیا در مصفیه بودند و کلدانیانی را که در آنجا یافت شدند و مردان جنگی را کشت. ۴ و در روز دوم بعد از آنکه جدلیا را کشته بود کسی از آن اطلاع نیافته بود، ۵ هشتاد نفر با ریش تراشیده و گریبان دریده و بدن خراشیده هدایا و بخور با خود آورده، از شکیم و شیلوه و سامره آمدند تا به خانه خداوند ببرند. ۶ و اسماعیل بن نتنیا به استقبال ایشان از مصفیه بیرون آمد و در رفتن گریه می‌کرد و چون به ایشان رسید گفت: «نزد جدلیا ابن اخیقام بیاید.» ۷ و هنگامی که ایشان به میان شهر رسیدند اسماعیل بن نتنیا و کسانی که همراهش بودند ایشان را کشته، در حفره انداختند. ۸ اما در میان ایشان ده نفر پیدا شدند که به اسماعیل گفتند: «ما را مکش زیرا که ما را ذخیره‌ای از گندم و جو و روغن و عسل در صحرا می‌باشد.» پس ایشان را واگذاشته، در میان برادران ایشان نکشت. ۹ و حفره‌ای که اسماعیل بدنه‌ای همه کسانی را که به سبب جدلیا کشته در آن انداخته بود همان است که آسا پادشاه به سبب بعشا پادشاه اسرائیل ساخته بود و اسماعیل بن نتنیا آن را از کشتگان پرکرد. ۱۰ پس اسماعیل تمامی بقیه قوم را که در مصفیه بودند با دختران پادشاه و جمیع کسانی که در مصفیه باقی‌مانده بودند که نبوزردان رئیس جلادان به جدلیا ابن اخیقام سپرده بود، اسیر ساخت و اسماعیل بن نتنیا ایشان را اسیر ساخته، می‌رفت تا نزد بنی عمون بگذرد. ۱۱ اما چون یوحانان بن قاریح و تمامی سرداران لشکری که همراهش بودند از تمامی فتنه‌ای که اسماعیل بن نتنیا کرده بود خبر یافتند، ۱۲ آنگاه جمیع کسان خود را برداشتند و به قصد مقاتله با اسماعیل بن نتنیا روانه شده، او را نزد دریاچه بزرگ که در جبعون است یافتند. ۱۳ و چون جمیع کسانی که با اسماعیل بودند یوحانان بن قاریح و تمامی سرداران لشکر را که همراهش بودند دیدند خوشحال شدند. ۱۴ و تمامی کسانی که اسماعیل از مصفیه به اسیری می‌برد روتافته، برگشتند و نزد یوحانان بن قاریح آمدند. ۱۵ اما اسماعیل بن نتنیا با هشت نفر از دست یوحانان فرار

کرد و نزدیکی عمون رفت. ۱۶ و یوحانان بن قاریح با همه سرداران لشکرکه همراهش بودند، تمامی بقیه قومی را که از دست اسماعیل بن تنیا از مصفه بعد از کشته شدن جدلیا ابن اخیقام خلاصی داده بود بگرفت، یعنی مردان دلیر جنگی و زنان و اطفال و خواجهسرایان را که ایشان را در جبعون خلاصی داده بود؛ ۱۷ و ایشان رفته، در جیروت کهم کهم که نزدییت لحم است منزل گرفتند تا بروند و به مصر داخل شوند، ۱۸ به سبب کلدانیان زیرا که از ایشان می رسیدند چونکه اسماعیل بن تنیا جدلیا ابن اخیقام را که پادشاه بابل او را حاکم زمین قرار داده بود کشته بود.

**۴۲** پس تمامی سرداران لشکر و یوحانان بن قاریح و یزینا ابن هوشعیا و تمامی خلق از خرد و بزرگ پیش آمدند، ۲ و به ارمیا نبی گفتند: «تمنا اینکه التماس ما نزد تو پذیرفته شودو به جهت ما و به جهت تمامی این بقیه نزد یهوه خدای خود مسالت نمایی زیرا که ما قلیلی از کثیرین باقی مانده ایم چنانکه چشمانت ما را می بیند. ۳ تا یهوه خدایت ما را به راهی که باید برویم و به کاری که باید بکنیم اعلام نماید.» ۴ پس ارمیا نبی به ایشان گفت: «شنیدم. اینک من برحسب آنچه به من گفته اید، نزد یهوه خدای شما مسالت خواهم نمود و هرچه خداوند در جواب شما بگوید به شما اطلاع خواهم داد و چیزی از شما باز نخواهم داشت.» ۵ ایشان به ارمیا گفتند: «خداوند در میان ما شاهد راست و امین باشد که برحسب تمامی کلامی که یهوه خدایت به واسطه تو نزد ما بفرستد عمل خواهیم نمود. ۶ خواه نیکو باشد و خواه بد، کلام یهوه خدای خود را که تو را نزد اومی فرستیم اطاعت خواهیم نمود تا آنکه قول یهوه خدای خود را اطاعت نموده، برای ماساعدتمندی بشود.» ۷ و بعد از ده روز واقع شد که کلام خداوند بر ارمیا نازل شد. ۸ پس یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر که همراهش بودند و تمامی قوم راز کوچک و بزرگ خطاب کرده، ۹ به ایشان گفت: «یهوه خدای اسرائیل که شما مرا نزد وی فرستادید تا دعای شما را به حضور او برسانم چنین می فرماید: ۱۰ اگر فی الحقیقه در این زمین بمانید آنگاه شما را بنا نموده، منهدم نخواهم ساخت و غرس کرده، نخواهم کند، زیرا از بلایی که به شما رسانیدم پشیمان شدم. ۱۱ از پادشاه بابل که از او بیم دارید ترسان مباشید. بلی خداوند می گوید از او ترسان مباشید زیرا که من با شما هستم تا شما را نجات بخشم و شما را از دست او رهایی دهم. ۱۲ و من بر شما رحمت خواهم فرمود تا او بر شما لطف نماید و شما را به زمین خودتان پس بفرستد. ۱۳ اما اگر گوید که در این زمین نخواهم ماند و اگر سخن یهوه خدای خود را گوش نگیرید، ۱۴ و بگوئید نی بلکه به زمین مصر خواهیم رفت زیرا که در آنجا جنگ نخواهیم دید و آواز کرنا نخواهیم شنید و برای نان گرسنه نخواهیم شد و در آنجا ساکن خواهیم شد، ۱۵ پس حال بنا بر این ای بقیه یهودا کلام خداوند را بشنوید: یهوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اگر به رفتن به مصر جازم می یاشید و اگر در آنجا رفته، ساکن شوید، ۱۶ آنگاه شمشیری که از آن می رسید البته آنجا در مصر به شما خواهد رسید و قحطی که از آن هراسان هستید آنجا در مصر شما را خواهد دریافت و در آنجا خواهید

**۴۳** و چون ارمیا فارغ شد از گفتن به تمامی قوم، تمامی کلام یهوه

خدای ایشان را که یهوه خدای ایشان آن را به واسطه او نزد ایشان فرستاده بود یعنی جمیع این سخنان را، ۲ آنگاه عزریا ابن هوشعیا و یوحانان بن قاریح و جمیع مردان متکبر، ارمیا را خطاب کرده، گفتند: «تودروغ می گویی، یهوه خدای ما تو را نفرستاده است تا بگویی به مصر بروید و در آنجا سکونت ننمایید. ۳ بلکه باروک بن نیریا تو را بر ما برانگیخته است تا ما را به دست کلدانیان تسلیم نموده، ایشان ما را بکشند و به بابل به اسیری ببرند.» ۴ و یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر و تمامی قوم فرمان خداوند را که در زمین یهودا بمانند، اطاعت ننمودند. ۵ بلکه یوحانان بن قاریح و همه سرداران لشکر، بقیه یهودا را که از میان تمامی امت هابی که در میان آنها پراکنده شده بودند برگشته، در زمین یهودا ساکن شده بودند گرفتند. ۶ یعنی مردان و زنان و اطفال و دختران پادشاه و همه کسانی را که نوزردان رئیس جلا دان، به جدلیا ابن اخیقام بن شافان سپرده بود و ارمیا نبی و باروک بن نیریا را. ۷ و به زمین مصر رفتند زیرا که قول خداوند را گوش نگرفتند و به تحفنجیس آمدند. ۸ پس کلام خداوند در تحفنجیس بر ارمیانازل شده، گفت: ۹ «سنگهای بزرگ به دست خود بگیر و آنها را در نظر مردان یهودا در سعای که نزد دروازه خانه فرعون در تحفنجیس است با گچ ببوشان. ۱۰ و به ایشان بگو که یهوه صبا یوت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من فرستاده، بنده خود نیوکدصر پادشاه بابل را خواهم گرفت و کرسی او را بر این سنگهایی که پوشانیدم خواهم نهاد و او سایبان خود را بر آنها خواهد برافراشت. ۱۱ و آمده، زمین مصر را خواهد زد و آنانی را که مستوجب موت اند به موت و آنانی را که مستوجب اسیری اند به اسیری و آنانی را که مستوجب شمشیرند به شمشیر (خواهد سپرد). ۱۲ و آتشی در خانه های خدایان مصر خواهم افروخت و آنها را خواهد سوزانید و به اسیری خواهد برد و خویشتن را به زمین مصر ملبس خواهد ساخت مثل

شبیانی که خویشتن را به جامه خود ملبس سازد و از آنجا به سلامتی بیرون خواهد رفت. ۱۳ و تمثالهای بیت شمس را که در زمین مصر است خواهد شکست و خانه های خدایان مصر را به آتش خواهد سوزانید.»

کسانی که در زمین مصر در فتروس ساکن بودند، در جواب ارمیا گفتند: ۱۶ «ما تو را در این کلامی که به اسم خداوند به ما گفتی گوش نخواهیم گرفت. ۱۷ بلکه بهر چیزی که از دهان ماصادر شود البته عمل خواهیم نمود و برای ملکه آسمان بخورسوزانیده، هدیه ریختنی به جهت او خواهیم ریخت چنانکه خود ما و پدران ما و پادشاهان و سروران ما در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم می کردیم. زیرا که در آن زمان از نان سیر شده، سعادتمند می بودیم و بلا رانمی دیدیم. ۱۸ اما از زمانی که بخورسوزانیدن را برای ملکه آسمان و ریختن هدایای ریختنی را به جهت او ترک نمودیم، محتاج همه چیز شدیم و به شمشیر و قحط هلاک گردیدیم. ۱۹ و چون به جهت ملکه آسمان بخور می سوزانیدیم و هدیه ریختنی برای او می ریختیم، آیا بی اطلاع شوهران خویش قرصها به شبیه او می پختیم و هدیه ریختنی به جهت او می ریختیم؟» ۲۰ پس ارمیا تمامی قوم را از مردان و زنان وهمه کسانی که این جواب را بدو داده بودند خطاب کرده، گفت: ۲۱ «آیا خداوند بخوری را که شما و پدران شما و پادشاهان و سروران شما و اهل ملک در شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم سوزانیدند، بیاد نیآورده و آیا به خاطر او خطور نکرده است؟ ۲۲ چنانکه خداوند به سبب شرارت اعمال شما و رجاساتی که بعمل آورده بودید، دیگر نتوانست تحمل نماید. لهذا زمین شما ویران و مورد دهشت و لعنت و غرمسکون گردیده، چنانکه امروز شده است. ۲۳ چونکه بخورسوزانیدید و به خداوند گناه ورزیده، به قول خداوند گوش ندادید و به شریعت و فرائض و شهادت او سلوک نمودید، بنابراین این بلا مثل امروز بر شما وارد شده است.» ۲۴ ارمیا به تمامی قوم و به جمیع زنان گفت: «ای تمامی یهودا که در زمین مصر هستید کلام خداوند را بشنوید! ۲۵ یهوه صباویت خدای اسرائیل چنین می گوید: شما و زنان شما هم بادهان خود تکلم می نمایند و هم با دستهای خود بیجا می آورید و می گویند نذرهایی را که کردیم البته وفا خواهیم نمود و بخور برای ملکه آسمان خواهیم سوزانید و هدایای ریختنی برای او خواهیم ریخت. پس نذرهای خود را استوار خواهید کرد و نذرهای خود را وفا خواهید نمود. ۲۶ بنابراین ای تمامی یهودا که در زمین مصر ساکن هستید کلام خداوند را بشنوید. اینک خداوند می گوید: من به اسم عظیم خود قسم خوردم که اسم من بار دیگر به دهان هیچکدام از یهود در تمامی زمین مصر آورده نخواهد شد و نخواهند گفت: به حیات خداوند یهوه قسم. ۲۷ اینک من بر ایشان به بدی مراقب خواهم بود و نه به نیکویی تا جمیع مردان یهودا که در زمین مصر می باشند به شمشیر و قحط هلاک شده، تمام شوند. ۲۸ لیکن عدد قلیلی از شمشیر رهایی یافته، از زمین مصر به زمین یهودا مراجعت خواهند نمود و تمامی بقیه یهودا که به جهت سکونت آنجا در زمین مصر رفته اند، خواهند دانست که کلام کدامیک از من و ایشان استوار خواهد شد. ۲۹ و خداوند می گوید: این است علامت برای شما که من در اینجا به شما عقوبت خواهم رسانید تا بدانید که کلام من درباره شما البته به بدی استوار خواهد شد. ۳۰ خداوند چنین می گوید: اینک من فرعون حفرع پادشاه مصر را به دست دشمنانش و به دست آنانی که قصد جان

۴۴ کلامی که درباره تمامی یهود که در زمین مصر ساکن بودند و در مجدل و تحفنجیس و نوف و زمین فتروس سکونت داشتند، به ارمیا نازل شده، گفت: ۲ «یهوه صباویت خدای اسرائیل چنین می فرماید: شما تمامی بلایی را که من بر اورشلیم و تمامی شهرهای یهودا وارد آوردم دیدید که اینک امروز خراب شده است و ساکنی در آنها نیست. ۳ به سبب شرارتی که کردند و خشم مرا بهیجان آوردند از اینکه رفته، بخورسوزانیدند و خدایان غیر را که نه ایشان و نه شما و نه پدران شما آنها را شناخته بودید عبادت نمودند. ۴ و من جمیع بندگان خود انبیا را نزد شما فرستادم و صبح زود برخاسته، ایشان را ارسال نموده، گفتم این رجاست را که من از آن نفرت دارم بعمل نیارید. ۵ اما ایشان نشنیدند و گوش خود را فرا نداشتند تا از شرارت خود بازگشت نمایند و برای خدایان غیر بخور نسوزانند. ۶ بنابراین خشم و غضب من ریخته و بر شهرهای یهودا و کوچه های اورشلیم افروخته گردید که آنها مثل امروز خراب و ویران گردیده است. ۷ پس حال یهوه خدای صباویت خدای اسرائیل چنین می گوید: شما چرا این شرارت عظیم را بر جان خود وارد می آورید تا خویشتن را از مرد و زن و طفل و شیرخواره از میان یهودا منقطع سازید و از برای خود بقیه ای نگذارید؟ ۸ زیرا که در زمین مصر که به آنجا برای سکونت رفته اید برای خدایان غیر بخورسوزانیده، خشم مرا به اعمال دستهای خود به هیجان می آورید تا من شما را منقطع سازم و شما در میان تمامی امت های زمین مورد لعنت و عار بشوید. ۹ آیا شرارت پدران خود و شرارت پادشاهان یهودا و شرارت زنان ایشان و شرارت خود و شرارت زنان خویش را که در زمین یهودا و کوچه های اورشلیم بعمل آوردید، فراموش کرده اید؟ ۱۰ و تا امروز متواضع نشده و ترسان نگشته اند و به شریعت و فرائض من که به حضور شما و به حضور پدران شما گذاشته ام، سالک نگردیده اند. ۱۱ «بنابراین یهوه صباویت خدای اسرائیل چنین می گوید: اینک من روی خود را بر شما به بلا می گردانم تا تمامی یهودا را هلاک کنم. ۱۲ و بقیه یهودا را که رفتن به مصر و ساکن شدن در آنجا جرم نموده اند، خواهم گرفت تا جمیع ایشان در زمین مصر هلاک شوند. و ایشان به شمشیر و قحط خواهند افتاد و از خرد و بزرگ به شمشیر و قحط تلف شده، خواهند مرد و مورد نفرین و دهشت و لعنت و عار خواهند گردید. ۱۳ و به آنانی که در زمین مصر ساکن شوند به شمشیر و قحط و وبا عقوبت خواهم رسانید. چنانکه به اورشلیم عقوبت رسانیدم. ۱۴ و از بقیه یهودا که به زمین مصر رفته، در آنجا سکونت پذیرند احدی خلاصی نخواهد یافت و باقی نخواهد ماند تا به زمین یهودا که ایشان مشتاق برگشتن و ساکن شدن در آنجا خواهند شد مراجعت نماید. زیرا احدی از ایشان غیر از ناجیان مراجعت نخواهد کرد.» ۱۵ آنگاه تمامی مردانی که آگاه بودند که زنان ایشان برای خدایان غیر بخور می سوزانند و جمیع زنانی که حاضر بودند با گروهی عظیم و تمامی

اودارند تسلیم خواهم کرد. چنانکه صدقیا پادشاه یهودا را به دست دشمنش نبوکدصر پادشاه بابل که قصد جان او می داشت، تسلیم نمودم.»

برخیزید و از شمشیر بران نزد قوم خود و به زمین مولد خویش برگردیم. ۱۷ در آنجا فرعون، پادشاه مصر را هالک می نامند و فرصت را از دست داده است. ۱۸ پادشاه که نام او یهوه صباوت می باشد می گوید به حیات خودم قسم که او مثل تابور، در میان کوهها و مانند کرم، نزد دریا خواهد آمد. ۱۹ ای دختر مصر که در (امنیت) ساکن هستی، اسباب جلای وطن را برای خود مهیا ساز زیرا که نوب ویران و سوخته و غیرمسکون گردیده است. ۲۰ مصر گوساله بسیار نیکو منظر است اما هلاکت از طرف شمال می آید و می آید. ۲۱ سپاهیان به مزد گرفته او در میانش مثل گوساله های پروری می باشند. زیرا که ایشان نیز روتافته، با هم فراری کنند و نمی ایستند. چونکه روز هلاکت ایشان و وقت عقوبت ایشان بر ایشان رسیده است. ۲۲ آوازه آن مثل مار می رود زیرا که آنها با قوت می خرامند و با تیرها مثل چوب بران بر اومی آیند. ۲۳ خداوند می گوید که جنگل او را قطع خواهند نمود اگرچه لایحی می باشد. زیرا که ایشان از ملخها زیاده و از حد شماره افزونند. ۲۴ دختر مصر خجل شده، به دست قوم شمالی تسلیم گردیده است. ۲۵ یهوه صباوت خدای اسرائیل می گوید: اینک من بر آمون نو و فرعون ومصر و خدایانش و پادشاهانش یعنی بر فرعون و آتانی که بر وی توکل دارند، عقوبت خواهم رسانید. ۲۶ و خداوند می گوید که ایشان را به دست آتانی که قصد جان ایشان دارند، یعنی به دست نبوکدصر پادشاه بابل و به دست بندگانش تسلیم خواهم کرد و بعد از آن، مثل ایام سابق مسکون خواهد شد. ۲۷ اما توای بنده من یعقوب مترس وای اسرائیل هراسان مشو زیرا اینک من تو را از جای دور و ذریت تو را از زمین اسیری ایشان نجات خواهم داد و یعقوب برگشته، درمانیت و استراحت خواهد بود و کسی او را نخواهد ترسانید. ۲۸ و خداوند می گوید: ای بنده من یعقوب مترس زیرا که من با تو هستم و اگرچه تمام امت ها را که تو را در میان آنها پراکنده ساختم بالکل هلاک سازم لیکن تو را بالکل هلاک نخواهم ساخت. بلکه تو را به انصاف تادیب خواهم نمود و تو را هرگز بی سزا نخواهم گذاشت.»

**۴۵** کلامی که ارمیا نبی به باروک بن نیریا خطاب کرده، گفت، هنگامی که این سخنان را از دهان ارمیا در سال چهارم یهوایقیم بن یوشیا پادشاه یهودا در طومار نوشت: ۲ «ای باروک یهوه خدای اسرائیل به تو چنین می فرماید: ۳ تو گفته ای وای بر من زیرا خداوند بر درد من غم افزوده است. از ناله کشیدن خسته شده ام و استراحت نمی یابم. ۴ او را چنین بگو، خداوند چنین می فرماید: آنچه بنا کرده ام، منهدم خواهم ساخت و آنچه غرس نموده ام یعنی تمامی این زمین را، از ریشه خواهم کند. ۵ و آیا تو چیزهای بزرگ برای خویشتن می طلبی؟ آنها راطلب منما زیرا خداوند می گوید: اینک من بر تمامی بشر بلا خواهم رسانید. اما در هر جایی که بروی جانن را به تو به غنیمت خواهم بخشید.»

**۴۶** کلام خداوند درباره امت ها که به ارمیانازل شد؛ ۲ درباره مصر و لشکر فرعون نکو که نزد نهر فرات در کرکمش بودند و نبوکدصر پادشاه بابل ایشان را در سال چهارم یهوایقیم بن یوشیا پادشاه یهودا شکست داد: ۳ «مجن و سپر را حاضر کنید و برای جنگ نزدیک آید. ۴ ای سواران اسبان را بیارید و سوار شوید با خودهای خود بایستید. نیزه ها را صیقل دهید و زره ها را ببوشید. ۵ خداوند می گوید: چرا ایشان را می بینم که هراسان شده، به عقب برمی گردند و شجاعان ایشان خرد شده، بالکل منهدم می شوند و به عقب نمی نگرند، زیرا که خوف از هر طرف می باشد. ۶ تیزروان فرار نکنند و زورآوران رهایی نیابند. بطرف شمال به کنار نهر فرات می لغزند و می افتند. ۷ این کیست که مانند رود نیل سیلان کرده است و آبهای او مثل نهرهای متلاطم می گردد؟ ۸ مصر مانند رود نیل سیلان کرده است و آبهای مثل نهرها متلاطم گشته، می گوید: من سیلان کرده، زمین را خواهم پوشانید و شهر و ساکنانش را هلاک خواهم ساخت. ۹ ای اسبان، برآید وای ارا بهاتند بروید و شجاعان بیرون بروند. ای اهل حبش و فوت که سپرداران هستی وای لودیان که کمان را می گیرید و آن رامی کشید. ۱۰ زیرا که آن روز روز انتقام خداوند یهوه صباوت می باشد که از دشمنان خود انتقام بگیرد. پس شمشیر هلاک کرده، سیر می شود و از خون ایشان مست می گردد. زیرا خداوند یهوه صباوت در زمین شمال نزد نهر فرات ذبحی دارد. ۱۱ ای بارکه دختر مصر به جلعاد برای ویلسان بگیر. درمانهای زیاد را عبث به کار می بری. برای تو علاج نیست. ۱۲ امت ها رسوایی تو رامی شوند و جهان از ناله تو پر شده است زیرا که شجاع بر شجاع می لغزد و هر دوی ایشان با هم می افتند.» ۱۳ کلامی که خداوند درباره آمدن نبوکدصر پادشاه بابل و مغلوب ساختن زمین مصر به ارمیانی گفت: ۱۴ «به مصر خبر دهید و به مجدل اعلام نمایید و به نوب و تحفنجیس اطلاع دهید. بگوید بریا شوید و خویشتن را آماده سازید زیرا که شمشیر مجاورت را هلاک کرده است. ۱۵ زورآورانن چرا به زیر افکنده می شوند و نمی توانند ایستاد؟ زیرا خداوند ایشان را پراکنده ساخته است. ۱۶ بسیاری را لغزانیده است و ایشان بر یکدیگر می افتند، و می گویند:

**۴۷** کلام خداوند درباره فلسطینیان که برارمیا نازل شد قبل از آنکه فرعون غزه را مغلوب بسازد. ۲ خداوند چنین می گوید: «اینک آنها از شمال برمی آید و مثل نهری سیلان می کند و زمین را با آنچه در آن است و شهر و ساکنانش را درمی گیرد. و مردمان فریاد برمی آورند و جمیع سکنه زمین ولوله می نمایند ۳ از صدای سمهای اسبان زورآورش و از غوغای ارا به هایش و شورش چرخهایش. ویدران به سبب سستی دستهای خود به فرزندان خویش اعتنا نمی کنند. ۴ به سبب روزی که برای هلاکت جمیع فلسطینیان می آید که هر نصرت کننده ای را که باقی می ماند از صور و صیدون منقطع خواهد ساخت. زیرا خداوند فلسطینیان یعنی بقیه جزیره کفتور را هلاک خواهد ساخت. ۵ اهل غزه بریده مو گشته اند و اشقلون و بقیه وادی ایشان هلاک شده است. تا به کی بدن خود را خواهی خراشید؟ ۶ آه ای شمشیر خداوند تا به کی آرام نخواهی گرفت؟ به غلاف خود برگشته، مستریح و آرام شو. ۷ چگونه می توانی آرام بگیری، با آنکه خداوند

تو را بر اشقلون و بر ساحل دریا مامور فرموده و تو را به آنجا تعیین نموده است؟»

**۴۸** درباره موآب، یهوه صباویت خدای اسرائیل چنین می گوید: «وای بر نبوزیرا که خراب شده است. قریه تایم خجل و گرفتار گردیده است. و مسجاب رسوا و منهدم گشته است. ۲ فخر موآب زایل شده، در حشیون برای وی تقدیرهای بد کردند. بیاید و او را منقطع سازیم تا دیگر قوم نباشد. تو نیزای مدمین ساکت خواهی شد و شمشیر تو را تعاقب خواهند نمود. ۳ آواز ناله از حورونایم مسموع می شود. هلاکت و شکستگی عظیم. ۴ موآب بهم شکسته است و صغیرهای او فریاد برمی آورند. ۵ زیرا که به فراز لوحیت با گریه سخت برمی آیند و از سرزبری حورونایم صدای شکست یافتن از دشمنان شنیده می شود. ۶ بگریزد و جانهای خود را برهانید و مثل درخت عرعر در بیابان باشید. ۷ زیرا از این جهت که به اعمال و گنجهای خویش توکل نمودی تو نیز گرفتار خواهی شد. و کموش با کاهنان و سرورانش با هم به اسیری خواهند رفت. ۸ و غارت کننده به همه شهرها خواهد آمد و هیچ شهر خلاصی نخواهد یافت و برحسب فرمان خداوند اهل وادی تلف خواهند شد و اهل همواری هلاک خواهند گردید. ۹ بالهایه موآب بدهید تا پرواز نموده، بگریزد و شهرهایش خراب و غیرمسکون خواهد شد. ۱۰ ملعون باد کسی که کار خداوند را با غفلت عمل نماید و ملعون باد کسی که شمشیر خود را از خون بازدارد. ۱۱ موآب از طفولیت خود مستریح بوده و بر دردهای خود نشسته است و از ظرف به ظرف ریخته نشده و به اسیری نرفته است. از این سبب طعمش در او مانده است و خوشبویی او تغییر نیافته است. ۱۲ بنابراین اینک خداوند می گوید: روزها می آید که من ریزندگان می فرستم که او را بریزند و ظروف او را خالی کرده، مشکهایش را پاره خواهند نمود. ۱۳ و موآب از کموش شرمنده خواهد شد چنانکه خاندان اسرائیل از بیت ثیل که اعتماد ایشان بود، شرمنده شده اند. ۱۴ چگونه می گوید که ماشجاعان و مردان قوی برای جنگ می باشیم؟ ۱۵ موآب خراب شده دود شهرهایش متصاعد می شود و جوانان برگزیده اش به قتل فرود می آیند. پادشاه که نام او یهوه صباویت می باشد این را می گوید: ۱۶ رسیدن هلاکت موآب نزدیک است و بالای او بزودی هرچه تمامتر می آید. ۱۷ ای جمیع مجاورانش و همگانی که نام او را می دانید برای وی ماتم گیرید. بگوید عصای قوت و چویدستی زیبایی چگونه شکسته شده است! ۱۸ ای دختر دیبون که (در امنیت) ساکن هستی از جلال خود فرود آی و در جای خشک بنشین زیرا که غارت کننده موآب بر تو هجوم می آورد و قلعه های تو را منهدم می سازد. ۱۹ ای تو که در عروعر ساکن هستی به سر راه بیاست و نگاه کن و از فراریان و ناجیان بیرس و بگو که چه شده است؟ ۲۰ موآب خجل شده، زیرا که شکست یافته است پس ولوله و فریاد برآورد. در ازون اخبار نماید که موآب هلاک گشته است. ۲۱ و داوری بر زمین همواری رسیده است. ۲۲ و بر دیبون و نبوو بیت دبلتایم، ۲۳ و بر قریه تایم و بیت جامول و بیت معون، ۲۴ و بر قریوت و بصره و بر تمامی شهرهای بعید و قریب زمین موآب. ۲۵ «خداوند می گوید که شاخ

موآب بریده و بازویش شکسته شده است. ۲۶ او را مست سازد زیرا به ضد خداوند تکبر می نماید. و موآب درقی خود غوطه می خورد و او نیز مضحکه خواهد شد. ۲۷ آیا اسرائیل برای تو مضحکه نبود؟ و آیا او در میان دزدان یافت شد به حدی که هر وقت که درباره او سخن می گفتی سر خود را می جنبانیدی؟ ۲۸ ای ساکنان موآب شهرها را ترک کرده، در صخره ساکن شوید و مثل فاخته های باشید که آشیانه خود را در کنار دهنه مغاره می سازد. ۲۹ غرور موآب و بسیاری تکبر او را و عظمت و خیلا و کبر و بلندی دل او را شنیدیم. ۳۰ خداوند می گوید: خشم او را می دانم که هیچ است و فخرهای او را که از آنها هیچ بر نمی آید. ۳۱ بنابراین برای موآب ولوله خواهیم کرد و به جهت تمامی موآب فریاد برخواهم آورد. برای مردان قیرحارس ماتم گرفته خواهد شد. ۳۲ برای توای مو سبمه به گریه یعزیر خواهیم گریست. شاخه های تو از دریا گذشته بود و به دریاچه یعزیر رسیده، بر میوه ها و انگورهای غارت کننده هجوم آورده است. ۳۳ شادی و ابتهاج از بستانها و زمین موآب برداشته شد و شراب را از چرخشتها زایل ساختیم و کسی آنها را به صدای شادمانی به پا نخواهد فشرد. صدای شادمانی صدای شادمانی نیست. ۳۴ به فریادحشیون آواز خود را تا العاله و یاهص بلند کردند و از صوغر تا حورونایم عجلت شلیشیا، زیرا که آبهای نمریم نیز خرابه شده است. ۳۵ و خداوند می گوید من آنانی را که در مکان های بلند قربانی می گذرانند و برای خدایان خود بخورمی سوزانند از موآب نابود خواهیم گردانید. ۳۶ لهذا دل من به جهت موآب مثل نای صدامی کند و دل من به جهت مردان قیرحارس مثل نای صدامی کند، چونکه دولتی که تحصیل نمودند تلف شده است. ۳۷ و هر سر بی مو گشته و هر ریش تراشیده شده است و همه دستها خراشیده و بر هر کمر پلاس است. ۳۸ بر همه پشت بامهای موآب و در جمیع کوچه هایش ماتم است زیرا خداوند می گوید موآب را مثل ظرف ناپسند شکسته ام. ۳۹ چگونه منهدم شده و ایشان چگونه ولوله می کنند؟ و موآب چگونه به رسوایی پشت داده است؟ پس موآب برای جمیع مجاوران خود مضحکه و باعث ترس شده است. ۴۰ زیرا خداوند چنین می گوید: او مثل عقاب پرواز خواهد کرد و بالهای خویش را بر موآب پهن خواهد نمود. ۴۱ شهرهایش گرفتار و قلعه هایش تسخیر شده، و دل شجاعان موآب در آن روز مثل دل زنی که درد زه داشته باشد خواهد شد. ۴۲ و موآب خراب شده، دیگر قوم نخواهد بود چونکه به ضد خداوند تکبر نموده است. ۴۳ خداوند می گوید: ای ساکن موآب خوف و حفره و دام پیش روی تو است. ۴۴ آنکه از ترس بگریزد در حفره خواهد افتاد و آنکه از حفره برآید گرفتار دام خواهد شد، زیرا خداوند فرموده است که سال عقوبت ایشان را بر ایشان یعنی بر موآب خواهیم آورد. ۴۵ فراریان بی تاب شده، در سایه حشیون ایستاده اند زیرا که آتش ازحشیون و نار از میان سیحون بیرون آمده، حدودموآب و فرق فرقه انگیزان را خواهد سوزانید. ۴۶ وای بر توای موآب! قوم کموش هلاک شده اند زیرا که پسرانت به اسیری و دخترانت به جلای وطن گرفتار گردیده اند. ۴۷ لیکن خداوند می گوید که در ایام آخر، اسیران موآب را بازخواهم آورد. حکم درباره موآب تا اینجاست.»

باشد و کیست که مرا به محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من تواند ایستاد؟» ۲۰ بنابراین مشورت خداوند را که درباره ادم نموده است و تقدیرهای او را که درباره ساکنان تیمان فرموده است بشنوید. البته ایشان صغیران گله را خواهند ربود و هر آینه مسکن ایشان را برای ایشان خراب خواهد ساخت. ۲۱ از صدای افتادن ایشان زمین متزلزل گردید و آواز فریاد ایشان تا به بحر قلزم مسموع شد. ۲۲ اینک او مثل عقاب برآمده، پرواز می‌کند و بالهای خویش را بر بصره پهن می‌نماید و دل شجاعان ادم در آن روز مثل دل زنی که درد زه داشته باشد خواهد شد. ۲۳ درباره دمشق: «حمات و ارفاد خجل گردیده‌اند زیرا که خبر بد شنیده، گداخته شده‌اند. ۲۴ دمشق ضعیف شده، روبه فرار نهاده و لرزه او را درگرفته است. آلام و دردها او را مثل زنی که می‌زاید گرفته است. ۲۵ چگونگی شهر نامور و قریه ابتهاج من متروک نشده است؟ ۲۶ لهذا یهوه صباویت می‌گوید: جوانان او در کوچی هایش خواهند افتاد و همه مردان جنگی او در آن روز هلاک خواهند شد. ۲۷ و من آتش در حصارهای دمشق خواهم افروخت و قصرهای بنهد را خواهد سوزانید.» ۲۸ درباره قیدار و ممالک حاصور که نبوکدصر پادشاه بابل آنها را مغلوب ساخت، خداوند چنین می‌گوید: «برخیزید و بر قیدار هجوم آورید و بنی مشرق را تاراج نمایید. ۲۹ خیمه‌ها و گله‌های ایشان را خواهند گرفت. پرده‌ها و تمامی اسباب و شتران ایشان را برای خویشتن خواهند برد و بر ایشان ندا خواهند داد که خوف از هر طرف! ۳۰ بگریزید و به زودی هرچه تمامتر فرار نمایید. ای ساکنان حاصور در جایهای عمیق ساکن شوید.» زیرا خداوند می‌گوید: «نبوکدصر پادشاه بابل به ضد شما مشورتی کرده و به خلاف شما تدبیری نموده است. ۳۱ خداوند فرموده است که برخیزید و برامت مطمئن که در امنیت ساکن‌اند هجوم آورید. ایشان را نه دروازه‌ها و نه پشت بندها است و به تنهایی ساکن می‌باشند. ۳۲ خداوند می‌گوید که شتران ایشان تاراج و کثرت موشی ایشان غارت خواهد شد و آنانی را که گوشه‌های موی خود را می‌تراشند بسوی هر باد پراکنده خواهد ساخت و هلاکت ایشان را از هر طرف ایشان خواهد آورد. ۳۳ و حاصور مسکن شغالها و ویژه ابدی خواهد شد به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد گردید و احدی از بنی آدم در آن ماوا نخواهد گزید.» ۳۴ کلام خداوند درباره عیلام که بر ارمیا نبی در ابتدای سلطنت صدقیا پادشاه یهودا نازل شده، گفت: ۳۵ «یهوه صباویت چنین می‌گوید: اینک من کمان عیلام و مایه قوت ایشان را خواهم شکست. ۳۶ و چهار باد را از چهار سمت آسمان بر عیلام خواهم وزانید و ایشان را بسوی همه این بادها پراکنده خواهم ساخت به حدی که هیچ امتی نباشد که پراکنده‌گان عیلام نزد آنها نیایند. ۳۷ و اهل عیلام را به حضور دشمنان ایشان و به حضور آنانی که قصد جان ایشان دارند مشوش خواهم ساخت. و خداوند می‌گوید که بر ایشان بلا یعنی حدت خشم خویش را وارد خواهم آورد و شمشیر را در عقب ایشان خواهم فرستاد تا ایشان را بالکل هلاک سازم. ۳۸ و خداوند می‌گوید: من کرسی خود را در عیلام برپا خواهم نمود و پادشاه و سروران را از آنجا نابود خواهم ساخت. ۳۹ لیکن خداوند می‌گوید: در ایام آخر اسیران عیلام را باز خواهم آورد.»

درباره بنی عمون، خداوند چنین می‌گوید: «آیا اسرائیل پسران ندارد و آیا او را وارثی نیست؟ پس چرا ملکم جاد را به تصرف آورده و قوم او در شهرهای ساکن شده‌اند؟ ۲ لهذا اینک خداوند می‌گوید: ایامی می‌آید که نعره جنگ را در ربه بنی عمون خواهم شنوایند و تل و پیران خواهد گشت و دهانتش به آتش سوخته خواهد شد. و خداوند می‌گوید که اسرائیل متصرفان خویش را به تصرف خواهد آورد.» ۳ ای حشوبن ولوله کن، زیرا که غای خراب شده است. ای دهات ربه فریاد برآورید و یلاس پوشیده، ماتم گیرید و بر حصارها گردش نمایید. زیرا که ملکم با کاهنان و سروران خود باهم به اسیری می‌روند. ۴ ای دختر مرتد چرا از وادیهایی برومند خود فخر می‌نمایی؟ ای تو که به خزاین خود توکل می‌نمایی (و می‌گویی) کیست که نزد من تواند آمد؟ ۵ اینک خداوند یهوه صباویت می‌گوید: «من از جمیع مجاوران خوف بر تو خواهم آورد هر یکی از شما پیش روی خود پراکنده خواهد شد و کسی نخواهد بود که پراکنده‌گان را جمع نماید. ۶ لیکن خداوند می‌گوید: بعد از این اسیران بنی عمون را باز خواهم آورد.» ۷ درباره ادم یهوه صباویت چنین می‌گوید: «آیا دیگر حکمت در تیمان نیست؟ و آیامشورت از فهمان زایل شده و حکمت ایشان نابود گردیده است؟ ۸ ای ساکنان ددان بگریزید و رو تافته در جایهای عمیق ساکن شوید. زیرا که بلای عیسو و زمان عقوبت وی را بر او خواهم آورد. ۹ اگر انگورچنان نزد تو آید، آیا بعضی خوشه‌ها را نمی‌گذارند؟ و اگر دزدان در شب (آیند)، آیا به قدر کفایت غارت نمی‌نمایند؟ ۱۰ اما من عیسو را برهنه ساخته و جایهای مخفی او را مکشوف گردانیده‌ام که خویشتن را نتواند پنهان کرد. ذریه او و برادران و همسایگانش هلاک شده‌اند و خودش نابود گردیده است. ۱۱ یتیمان خود را ترک کن و من ایشان را زنده نگاه خواهم داشت و بیوه‌زنانت بر من توکل بنمایند. ۱۲ زیرا خداوند چنین می‌گوید: اینک آنانی که رسم ایشان نبود که این‌جام را بنوشند، البته خواهند نوشید و آیا تو بی‌سزا خواهی ماند؟ بی‌سزا نخواهی ماند بلکه البته خواهی نوشید. ۱۳ زیرا خداوند می‌گوید به ذات خودم قسم می‌خورم که بصره مورد دهشت و عار و خرابی و لعنت خواهد شد و جمیع شهرهایش خرابه ابدی خواهد گشت. ۱۴ از جانب خداوند خیری شنیدم که رسولی نزد امت‌ها فرستاده شده، (می‌گوید): «جمع شوید و بر او هجوم آورید و برای جنگ برخیزید! ۱۵ زیرا که هان من تو را کوچکترین امت‌ها و در میان مردم خوار خواهم گردانید. ۱۶ ای که در شکافهای صخره ساکن هستی و بلندی تلها را گرفته‌ای، هیبت تو و تکبر دلت تو را فریب داده است اگرچه مثل عقاب آشیانه خود را بلند بسازی، خداوند می‌گوید که من تو را از آنجا فرود خواهم آورد. ۱۷ و ادم محل تعجب خواهد گشت به حدی که هر که از آن عبور نماید متحیر شده، به سبب همه صدماتش صغیر خواهد زد. ۱۸ خداوند می‌گوید: چنانکه سدوم و عموره و شهرهای مجاور آنها واژگون شده است، همچنان کسی در آنجا ساکن نخواهد شد و احدی از بنی آدم در آن ماوا نخواهد گزید. ۱۹ اینک او مثل شیر از طغیان اردن به آن مسکن منبع برخواهد آمد، زیرا که من وی را در لحظه‌ای از آنجا خواهم راند. و کیست آن برگزیده‌ای که او را بر آن بگمارم؟ زیرا کیست که مثل من

۵۰ کلامی که خداوند درباره بابل و زمین کلدانیان به واسطه ارمیا نبی گفت: ۲ «در میان امت‌ها اخبار و اعلام نماید، علمی برافراشته، اعلام نماید و مخفی مدارید. بگویند که بابل گرفتار شده، و بیل خجل گردیده است. مردک خرد شده و اصنام او رسوا و بت‌هایش شکسته گردیده است ۳ زیرا که امتی از طرف شمال بر او می‌آید و زمینش را ویران خواهد ساخت به حدی که کسی در آن ساکن نخواهد شد هم انسان و هم بهایم فرار کرده، خواهند رفت. ۴ خداوند می‌گوید که در آن ایام و در آن زمان بنی اسرائیل و بنی یهودا با هم خواهند آمد. ایشان گریه‌کنان خواهند آمد و بپوهه خدای خود را خواهند طلبید. ۵ و رویهای خود را بسوی صهیون نهاده، راه آن را خواهند پرسید و خواهند گفت بیاید و به عهد ابدی که فراموش نشود به خداوند ملصق شویم. ۶ «قوم من گوسفندان گم شده بودند و شبانان ایشان ایشان را گمراه کرده، بر کوهها آواره ساختند. از کوه به تل رفته، آرامگاه خود را فراموش کردند. ۷ هرکه ایشان را می‌یافت ایشان را می‌خورد و دشمنان ایشان می‌گفتند که گناه نداریم زیرا که به بپوهه که مسکن عدالت است و به بپوهه که امید پدران ایشان بود، گناه ورزیدند. ۸ از میان بابل فرار کنید و از زمین کلدانیان بیرون آید. و مانند بزهای نر پیش روی گله راه روید. ۹ زیرا اینک من جمعیت امت های عظیم را از زمین شمال برمی‌انگیزانم و ایشان را بر بابل می‌آورم و ایشان در برابر آن صف آرایی خواهند نمود و در آفت گرفتار خواهد شد. تیره‌های ایشان مثل تیره‌های جبار هلاک کننده که یکی از آنها خالی برنگردد خواهد بود. ۱۰ خداوند می‌گوید که کلدانیان تاراج خواهند شد و هرکه ایشان را غارت نماید سیر خواهد گشت. ۱۱ زیرا شمایی غارت کنندگان میراث من شادی و وجد کردید و مانند گوساله‌ای که خرمن را پایمال کند، جست و خیز نمودید و مانند اسبان زورآور شیشه زدید. ۱۲ مادر شما بسیار خجل خواهد شد و والده شمارسوا خواهد گردید. هان او موخر امت‌ها و بیابان و زمین خشک و عربه خواهد شد. ۱۳ به سبب خشم خداوند مسکون نخواهد شد بلکه بالکل ویران خواهد گشت. و هرکه از بابل عبور نماید متحیر شده، به جهت تمام بلایایش صغیر خواهد زد. ۱۴ ای جمع کمان داران در برابر بابل از هر طرف صف آرایی نمایید. تیرها بر او بیندازید و دریغ ننمایید زیرا به خداوند گناه ورزیده است. ۱۵ از هر طرف بر او نعره زنید چونکه خویشتران سلیم نموده است. حصارهایش افتاده و دیوارهایش منهدم شده است زیرا که این انتقام خداوند است. پس از او انتقام بگیرید و بطوری که او عمل نموده است همچنان با او عمل نمایید. ۱۶ و از بابل، بزرگان و آتانی را که داس را در زمان درو بکار می‌برند منقطع سازید. و از ترس شمشیر برنده هرکس بسوی قوم خود توجه نماید و هر کس به زمین خویش بگریزد. ۱۷ «اسرائیل مثل گوسفند، پراکنده گردید. شیران او را تعاقب کردند. اول پادشاه آشور او را خورد و آخر این نوکدر سر پادشاه بابل استخوانهای او را خرد کرد.» ۱۸ بنابراین بپوهه صباویت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: «اینک من بر پادشاه بابل و بر زمین او عقوبت خواهم رسانید چنانکه بر پادشاه آشور عقوبت رسانیدم. ۱۹ و اسرائیل را به مرتع خودش باز خواهم آورد و در کرمل و باشان خواهد چرید و بر کوهستان افرایم و جلعاد جان او سیر خواهد شد.

شد و احدی از بنی آدم در آن ماوا نخواهد گردید. ۴۱ اینک قومی از طرف شمال می‌آیند و امتی عظیم و پادشاهان بسیار ازکرانه‌های جهان برانگیخته خواهند شد. ۴۲ ایشان کمان و نیزه خواهند گرفت. ایشان ستم پیشه هستند و ترحم نخواهند نمود. آواز ایشان مثل شورش دریا است و بر اسبان سوار شده، در برابر توای دختر بابل مثل مردان جنگی صف آرای خواهند نمود. ۴۳ پادشاه بابل آوازه ایشان را شنید و دستهایش سست گردید. و الم و درد او رامثل زنی که می‌زاید درگرفته است. ۴۴ اینک اومثل شیر از طغیان اردن به آن مسکن متبع برخواید آمد زیرا که من ایشان را در لحظه‌ای از آنجا خواهم راند. و کیست آن برگزیده‌ای که او را بر آن بگمارم؟ زیرا کیست که مثل من باشد و کیست که مرا به محاکمه بیاورد و کیست آن شبانی که به حضور من تواند ایستاد؟» ۴۵ بنابراین مشورت خداوند را که درباره بابل نموده است و تقدیرهای او را که درباره زمین کلدانیان فرموده است بشنوید. البته ایشان صغیران گله را خواهند ربود و هر آینه مسکن ایشان را برای ایشان خراب خواهد ساخت. ۴۶ از صدای تسخیر بابل زمین متزلزل شد و آواز آن در میان امت‌ها مسموع گردید.

**۵۱** «خداوند چنین می‌گوید: «اینک من بر بابل و بر ساکنان و ستمقاومت کنندگانم بادی مهلک برمی‌انگیزانم. ۲ و من بر بابل خرمن کوبان خواهم فرستاد و آن را خواهند کوبید و زمین آن را خالی خواهند ساخت زیرا که ایشان در روز بلا آن را از هر طرف احاطه خواهند کرد. ۳ تیرانداز بر تیرانداز و برآنکه به زره خویش مفتخر می‌باشد تیر خود را بیندازد. و بر جوانان آن ترحم ننمایید بلکه تمام لشکر آن را بالکل هلاک سازید. ۴ ایشان بر زمین کلدانیان مقتول و در کوچه‌هایش مجروح خواهند افتاد. ۵ زیرا که اسرائیل و یهودا از خدای خویش یهوه صباپوت متروک نخواهند شد، اگرچه زمین ایشان از گناهی که به قدوس اسرائیل ورزیده‌اند پر شده است. ۶ از میان بابل بگریزد و هر کس جان خود را برهاند مبادا در گناه آن هلاک شوید. زیرا که این زمان انتقام خداوند است و اومکافات به آن خواهد رسانید. ۷ بابل در دست خداوند جام طلایی است که تمام جهان را مست می‌سازد. امت‌ها از شرایش نوشیده، و از این جهت امت‌ها دیوانه گردیده‌اند. ۸ بابل به ناگهان افتاده و شکسته شده است برای آن ولوله ننمایید. بلسان به جهت جراحت آن بگریزد که شاید شفایابد. ۹ بابل را معالجه نمودیم اما شفا نپذیرفت. پس آن را ترک کنید و هر کدام از ما به زمین خود برویم زیرا که دوری آن به آسمانها رسیده و به افلاک بلند شده است. ۱۰ خداوند عدالت ما رامکشوف خواهد ساخت. پس بیایید و اعمال یهوه خدای خویش را در صهیون اخبار نماییم. ۱۱ تیرها را تیز کنید و سپرها را به‌دست بگیرید زیرا خداوند روح پادشاهان مادبان را برانگیخته است و فکر او به ضد بابل است تا آن را هلاک سازد. زیرا که این انتقام خداوند و انتقام هیکل اومی باشد. ۱۲ بر حصارهای بابل، علمها برافرازدو آن را نیکو حراست نموده، کشیکچیان قرار دهید و کمین بگذارید. زیرا خداوند قصد نموده وهم آنچه را که درباره ساکنان بابل گفته به عمل آورده است. ۱۳ ای که بر آبهای بسیار ساکنی و ازگنجه‌ها معمور

می‌باشی! عاقبت تو و نهایت طمع تو رسیده است! ۱۴ یهوه صباپوت به ذات خودقسم خورده است که من تو را از مردمان مثل ملخ پر خواهم ساخت و بر تو گلبانگ خواهند زد. ۱۵ «او زمین را به قوت خود ساخت و ربع مسکون را به حکمت خویش استوار نمود. و آسمانها را به عقل خود گسترانید. ۱۶ چون آوازی دهد غوغای آنها در آسمان پدید می‌آید. ابرها از اقصای زمین برمی‌آورد و برقه‌ها برای باران می‌سازد و باد را از خزانه‌های خود بیرون می‌آورد. ۱۷ جمیع مردمان وحشی‌اند و معرفت ندارند و هرکه تمثالی می‌سازد خجل خواهد شد. زیرا که بت ریخته شده او دروغ است و در آن هیچ نفس نیست. ۱۸ آنها باطل و کار مسخره می‌باشد. در روزی که به محاکمه می‌آیند تلف خواهند شد. ۱۹ او که نصیب یعقوب است مثل آنها نمی‌باشد. زیرا که او سازنده همه موجودات است و (اسرائیل) عصای میراث وی است و اسم او یهوه صباپوت می‌باشد. ۲۰ «تو برای من کویال و اسلحه جنگ هستی. پس از تو امت‌ها را خرد خواهم ساخت و از توممالک را هلاک خواهم نمود. ۲۱ و از تو اسب و سوارش را خرد خواهم ساخت و از تو ارابه و سوارش را خرد خواهم ساخت. ۲۲ و از تو مرد وزن را خرد خواهم ساخت و از تو پیر و طفل را خرد خواهم ساخت و از تو جوان و دوشیزه را خرد خواهم ساخت. ۲۳ و از تو شبان و گله‌اش را خرد خواهم ساخت. و از تو خویشان و گاوانش را خرد خواهم ساخت. و از تو حاکمان و والیان را خرد خواهم ساخت. ۲۴ و خداوند می‌گوید: به بابل و جمیع سکنه زمین کلدانیان جزای تمامی بدی را که ایشان به صهیون کرده‌اند در نظر شماخواهم رسانید. ۲۵ اینک خداوند می‌گوید: ای کوه مخرب که تمامی جهان را خراب می‌سازی من به ضد تو هستم! و دست خود را بر تو بلند کرده، تو را از روی صخره‌ها خواهم غلطانید و تو را کوه سوخته شده خواهم ساخت! ۲۶ و از توستگی به جهت سر زاویه یا سنگی به جهت بنیاد نخواهند گرفت، بلکه خداوند می‌گوید که توخرابی ابدی خواهی شد. ۲۷ «علمها در زمین برافرازد و کرنا در میان امت‌ها بنوازد. امت‌ها را به ضد او حاضر سازیدو ممالک آزارات و منی و اشکناز را بر وی جمع کنید. سرداران به ضد وی نصب نمایند و اسبان رامثل ملخ مودار برآورید. ۲۸ امت‌ها را به ضد وی مهیا سازید. پادشاهان مادبان و حاکمانش و جمیع والیانش و تمامی اهل زمین سلطنت او را. ۲۹ و جهان متزلزل و دردناک خواهد شد. زیرا که فکرهای خداوند به ضد بابل ثابت می‌ماند تا زمین بابل را ویران و غیرمسکون گرداند. ۳۰ و شجاعان بابل از جنگ دست برمی‌دارند و در ملاذهای خویش می‌نشینند و جبروت ایشان زایل شده، مثل زن گشته‌اند و مسکنهایش سوخته و ویشت بندهایش شکسته شده است. ۳۱ قاصد برابر قاصد و پیک برابر پیک خواهد دوید تا پادشاه بابل را خیر دهد که شهرش از هر طرف گرفته شد. ۳۲ معیرها گرفتار شد و نی‌ها را به آتش سوختندو مردان جنگی مضطرب گردیدند. ۳۳ «زیرا که یهوه صباپوت خدای اسرائیل چنین می‌گوید: دختر بابل مثل خرمن در وقت کوبیدنش شده است و بعد از اندک زمانی وقت درو بلو خواهد رسید. ۳۴ نیوکدرصر پادشاه بابل مرا خورده و تلف کرده است و مرا ظرف خالی ساخته مثل ازدها مرا بلعیده، شکم خود را ازنفایس من پر کرده و مرا مطرود



نموده است. ۳۵ و ساکنه صهیون خواهد گفت ظلمی که بر من و برجسد من شده بر بابل فرود شود. و اورشلیم خواهد گفت: خون من بر ساکنان زمین کلدانیان وارد آید. ۳۶ بنابراین خداوند چنین می گوید: اینک من دعوی تو را به انجام خواهم رسانید و انتقام تو را خواهم کشید و نهر او را خشک ساخته، چشمه اش را خواهم خشکانید. ۳۷ و بابل به تلها و مسکن شغالها و محل دهشت و مسخره مبدل شده، احدی در آن ساکن نخواهد شد. ۳۸ مثل شیران با هم غرش خواهند کرد و مانند شیرچگان نعره خواهند زد. ۳۹ و خداوند می گوید: هنگامی که گرم شوند برای ایشان بزوی برپا کرده، ایشان را مست خواهم ساخت تا وجدنموده، به خواب دایمی بخوابند که از آن بیدارنشوند. ۴۰ و ایشان را مثل برهها و قوچها و بره‌های نر به مسلخ فرود خواهم آورد. ۴۱ چگونگی شیشک گرفتار شده و افتخار تمامی جهان تسخیر گردیده است! چگونگی بابل در میان امت‌ها محل دهشت گشته است! ۴۲ دریا بر بابل برآمده و آن به کثرت امواجش مستور گردیده است. ۴۳ شهرهایش خراب شده، به زمین خشک و بیابان مبدل گشته. ۴۴ و من بیل را در بابل سزا خواهم داد و آنچه را که بلعیده است ازدهانش بیرون خواهم آورد. و امت‌ها بار دیگر به زیارت آن نخواهند رفت و حصار بابل خواهد افتاد. ۴۵ «ای قوم من از میانش بیرون آید و هر کدام جان خود را از حدت خشم خداوند برهاند. ۴۶ ودل شما ضعف نکند و از آوازه‌ای که در زمین مسموم شود مترسید. زیرا که در آن سال آوازه‌ای شنیده خواهد شد و در سال بعد از آن آوازه‌ای دیگر. و در زمین ظلم خواهد شد و حاکم به ضدحاکم (خواهد برآمد). ۴۷ بنابراین اینک ایامی می آید که به تنهای بابل عقوبت خواهم رسانید و تمامی زمینش خجل خواهد شد و جمیع مقتولانش در میانش خواهند افتاد. ۴۸ اما آسمانها و زمین و هرچه در آنها باشد بر بابل ترم خواهند نمود. زیرا خداوند می گوید که غارت کنندگان ازطرف شمال بر او خواهند آمد. ۴۹ چنانکه بابل باعث افتادن مقتولان اسرائیل شده است، همچنین مقتولان تمامی جهان در بابل خواهند افتاد. ۵۰ ای کسانی که از شمشیر رستگار شده اید بروید و توقف ننمایید و خداوند را از جای دورمتذکر شوید و اورشلیم را به خاطر خود آوریید.» ۵۱ ما خجل گشته‌ایم زانرو که عار را شنیدیم و رسوایی چهره ما را پوشانیده است. زیرا که غریبان به مقدسه‌های خانه خداوند داخل شده‌اند. ۵۲ بنابراین خداوند می گوید: «اینک ایامی می آید که به تنهایش عقوبت خواهم رسانید و در تمامی زمینش مجروحان ناله خواهند کرد. ۵۳ اگرچه بابل تا به آسمان خویشتر را برافزارد و اگرچه بلندی قوت خویش را حصین نماید، لیکن خداوند می گوید: غارت کنندگان از جانب من بر او خواهند آمد. ۵۴ صدای غوغا از بابل می آید و آواز شکست عظیمی از زمین کلدانیان. ۵۵ زیرا خداوند بابل را تاراج می نماید و صدای عظیم راز میان آن ناپود می کند و امواج ایشان مثل آبهای بسیار شورش می نماید و صدای آواز ایشان شنیده می شود. ۵۶ زیرا که بر آن یعنی بر بابل غارت کننده برمی آید و جبارانش گرفتار شده، کمانهای ایشان شکسته می شود. چونکه یهوه خدای مجازات است و البته مکافات خواهد رسانید. ۵۷ و پادشاه که اسم او یهوه صباوت است می گوید که من سروران و حکیمان و حاکمان و

**۵۲** صدقیا بیست و یکساله بود که آغازسلطنت نمود و یازده سال در اورشلیم پادشاهی کرد و اسم مادرش حمیطل دختر ارمیا از لینه بود. ۲ و آنچه در نظر خداوند ناپسند بود موافق هرآنچه یهویا قیم کرده بود، بعمل آورد. ۳ زیرا به سبب غضبی که خداوند بر اورشلیم و یهویدا داشت به حدی که آنها را از نظر خود انداخت واقع شد که صدقیا بر پادشاه بابل عاصی گشت. ۴ و واقع شد که نبوکدصر پادشاه بابل باتمامی لشکر خود در روز دهم ماه دهم سال نهم سلطنت خویش بر اورشلیم برآمد و در مقابل آن اردو زد، سنگری گرداگردش بنا نمودند. ۵ و شهر تا سال یازدهم صدقیا پادشاه در محاصره بود. ۶ و در روز نهم ماه چهارم قحطی در شهر چنان سخت شد که برای اهل زمین نان نبود. ۷ پس در شهر رخنه‌ای ساختند و تمام مردان جنگی در شب از راه دروازه‌ای که در میان دو حصار نزد باغ پادشاه بود فرار کردند. و کلدانیان شهر را احاطه نموده بودند. و ایشان به راه عربه رفتند. ۸ و لشکر کلدانیان پادشاه را تعاقب نموده، در بیابان اریحا به صدقیا رسیدند و تمامی لشکرش از او پراکنده شدند. ۹ پس پادشاه را گرفته، او را نزد پادشاه بابل به ربله در زمین حمات آوردند و او بر وی فتوی داد. ۱۰ و پادشاه بابل پسران صدقیا را پیش رویش به قتل رسانید و جمیع سروران یهویدا را نیز در ربله کشت. ۱۱ و چشمان صدقیا را کور کرده، او را بدو زنجیر بست. و پادشاه بابل او را به بابل برده، وی را تا روز وفاتش در زندان انداخت. ۱۲ و در روز دهم ماه پنجم از سال نوزدهم سلطنت نبوکدصر ملک پادشاه بابل، نبوزردان رئیس جلادان که به حضور پادشاه بابل می ایستاد به اورشلیم آمد. ۱۳ و خانه خداوند و خانه پادشاه را سوزانید و همه خانه های اورشلیم و هر خانه بزرگ را به آتش سوزانید. ۱۴ و تمامی لشکر کلدانیان که همراه رئیس جلادان بودند تمامی حصارهای اورشلیم را بهر طرف منهدم ساختند. ۱۵ و نبوزردان رئیس جلادان بعضی از فقیران

خلق و بقیه قوم را که در شهر باقی مانده بودند و خارجین را که بطرف پادشاه بابل شده بودند و بقیه جمعیت را به اسیری برد. ۱۶ امانبوردان رئیس جلاخان بعضی از مسکینان زمین را برای باغبانی و فلاحتی واگذاشت. ۱۷ و کلدانیان ستونهای برنجینی که در خانه خداوند بود و پایه‌ها و دریاچه برنجینی که در خانه خداوند بود، شکستند و تمامی برنج آنها را به بابل بردند. ۱۸ و دیگها و خاکندازها و گلگیرها و کاسه‌ها و قاشقها و تمامی اسباب برنجینی را که به آنها خدمت می کردند بردند. ۱۹ و رئیس جلاخان پیاله‌ها و مجمرها و کاسه‌ها و دیگها و شمعدانها و قاشقها و لگنها را یعنی طلای آنچه را که از طلا بود و نقره آنچه را که از نقره بود برد. ۲۰ اما دو ستون و یک دریاچه و دوازده گاو برنجینی را که زیرپایه‌ها بود و سلیمان پادشاه آنها را برای خانه خداوند ساخته بود. برنج همه این اسباب بی اندازه بود. ۲۱ و اما ستونها، بلندی یکستون هجده ذراع و ریسمان دوازده ذراعی آنها را احاطه داشت و حجم آن چهار انگشت بود و تهی بود. ۲۲ و تاج برنجین بر سرش و بلندی یکتاج پنج ذراع بود. و شبکه و انارها گرداگرد تاج همه از برنج بود. و ستون دوم مثل اینها و انارها داشت. ۲۳ و بهر طرف نود و شش انار بود. و تمام انارها به اطراف شبکه یکصد بود. ۲۴ و رئیس جلاخان، سرایا رئیس کهنه، و صفنیای کاهن دوم و سه مستحفظ در را گرفت. ۲۵ و سرداری را که بر مردان جنگی گماشته شده بود و هفت نفر از آنانی را که روی پادشاه را می دیدند و در شهر یافت شدند و کاتب سردار لشکر را که اهل ولایت راسان می دید و شصت نفر از اهل زمین را که در شهر یافت شدند، از شهر گرفت. ۲۶ و نبوزردان رئیس جلاخان ایشان را برداشته، نزد پادشاه بابل به ربله برد. ۲۷ و پادشاه بابل ایشان را در ربله در زمین حمات زده، به قتل رسانید پس یهودا از ولایت خود به اسیری رفتند. ۲۸ و این است گروهی که نبوکدرصر به اسیری برد. در سال هفتم سه هزار و بیست و سه نفر از یهود را. ۲۹ و در سال هجدهم نبوکدرصر هشتصد و سی و دو نفر از اورشلیم به اسیری برد. ۳۰ و در سال بیست و سوم نبوکدرصر نبوزردان رئیس جلاخان هفتصد و چهل و پنج نفر از یهودا را به اسیری برد. پس جمله کسان چهار هزار و ششصد نفر بودند. ۳۱ و در روز بیست و پنجم ماه دوازدهم از سال سی و هفتم اسیری یهوایقیم پادشاه یهودا واقع شد که اوایل مردوک پادشاه بابل در سال اول سلطنت خود سر یهوایقیم پادشاه یهودا را از زندان برافراشت. ۳۲ و با او سخنان دلواپز گفت و کرسی او را بالاتر از کرسیهای سایر پادشاهانی که با او در بابل بودند گذاشت. ۳۳ و لباس زندانی او را تبدیل نمود و او در تمامی روزهای عمرش همیشه نزد وی نان می خورد. ۳۴ و برای معیشت او وظیفه دائمی یعنی قسمت هر روز در روزش در تمام ایام عمرش تا روز وفاتش از جانب پادشاه بابل به او داده می شد.

کننده جانم از من دور است. پسرانم هلاک شده‌اند زیرا که دشمن، غالب آمده است. ۱۷ صهیون دستهای خود را دراز می‌کند اما برایش تسلی دهنده‌ای نیست. یهوه درباره یعقوب امر فرموده است که مجاورانش دشمن اوبشوند، پس اورشلیم در میان آنها مکروه گردیده است. ۱۸ یهوه عادل است زیرا که من از فرمان او عصیان ورزیده‌ام. ای جمیع امت‌ها بشنویید و غم مرا مشاهده نمایید! دوشیزگان و جوانان من به اسیری رفته‌اند. ۱۹ محبان خویش را خواندم اما ایشان مرا فریب دادند. کاهنان و مشایخ من که خوراک می‌جستند تا جان خود را تازه کنند در شهر جان دادند. ۲۰ ای یهوه نظر کن زیرا که در تنگی هستم. احشایم می‌جوشد و دلم در اندرون من منقلب شده است چونکه به شدت عصیان ورزیده‌ام. در بیرون شمشیر هلاک می‌کند و در خانه‌ها مثل موت است. ۲۱ می‌شنوند که آه می‌کشم اما برایم تسلی دهنده‌ای نیست. دشمنانم چون بلای مرا شنیدند، مسرور شدند که تو این را کرده‌ای. اما ترویزی را که اعلان نموده‌ای خواهی آورد و ایشان مثل من خواهند شد. ۲۲ تمامی شرارت ایشان به نظر تو بیاید. و چنانکه با من به سبب تمامی معصیتم عمل نمودی به ایشان نیز عمل نما. زیرا که ناله های من بسیار است و دلم بیتاب شده است.

۲ صهیون را به ظلمت پوشانیده و جلال اسرائیل را از آسمان به زمین افکنده است. وقدمگاه خویش را در روز خشم خود به یادآورده است. ۲ خداوند تمامی مسکن های یعقوب را هلاک کرده و شفقت ننموده است. قلعه های دختر یهودا را در غضب خود منهدم ساخته، و سلطنت و سرورانش را به زمین انداخته، بی‌عصمت ساخته است. ۳ در حدت خشم خود تمامی شاخهای اسرائیل را منقطع ساخته، دست راست خود را از پیش روی دشمن برگردانیده است. و یعقوب را مثل آتش مشتعل که از هر طرف می‌بلعد سوزانیده است. ۴ کمان خود را مثل دشمن زه کرده، با دست راست خود مثل عدو برپا ایستاده است. و همه آنانی را که در خیمه دختر صهیون نیکو منظر بودند به قتل رسانیده، غضب خویش را مثل آتش ریخته است. ۵ خداوند مثل دشمن شده، اسرائیل را هلاک کرده و تمامی قصرهایش را منهدم ساخته و قلعه هایش را خراب نموده است. و برای دختر یهودا ماتم و ناله را افزوده است. ۶ و سایبان خود را مثل (کپری) در بوستان خراب کرده، مکان اجتماع خویش را منهدم ساخته است. یهوه، عیدها و سبت‌ها را در صهیون به فراموشی داده است. و در حدت خشم خویش پادشاهان و کاهنان را خوار نموده است. ۷ خداوند مذبح خود را مکروه داشته و مقدس خویش را خوار نموده و دیوارهای قصرهایش را به دست دشمنان تسلیم کرده است. و ایشان در خانه یهوه مثل ایام عیدها صدا می‌زنند. ۸ یهوه قصد نموده است که حصارهای دختر صهیون را منهدم سازد. پس ریسمانکار کشیده، دست خود را از هلاکت باز نداشته، بلکه خندق و حصار را به ماتم درآورده است که با هم نوحه می‌کنند. ۹ دروازه هایش به زمین فرو رفته است پشت بندهایش را خراب و خرد ساخته است. پادشاه و سرورانش در میان امت‌ها می‌باشند و هیچ شرعی نیست. و انبیای او نیز رویا از جانب یهوه نمی‌بینند. ۱۰ مشایخ دختر

۱ چگونگی شهری که بر از مخلوق بود مفرد نشسته است! چگونه آنکه در میان امت هابزرگ بود مثل بیوه زن شده است! چگونه آنکه در میان کشورها ملکه بود خراجگذار گردیده است! ۲ شبانگاه زارزار گریه می‌کند و اشکهایش بر رخسارهایش می‌باشد. از جمیع محبانش برای وی تسلی دهنده‌ای نیست. همه دوستانش بدو خیانت ورزیده، دشمن او شده‌اند. ۳ یهودا به سبب مصیبت و سختی بندگی، جلای وطن شده است. در میان امت‌ها نشسته، راحت نمی‌یابد. و جمیع تعاقب کنندگان در میان جایهای تنگ به او در رسیده‌اند. ۴ راههای صهیون ماتم می‌گیرند، چونکه کسی به عیدهای او نمی‌آید. همه دروازه هایش خراب شده، کاهنانش آه می‌کشند. دوشیزگانش در مرارت می‌باشند و خودش در تلخی. ۵ خصمانش سر شده‌اند و دشمنانش فیروز گردیده، زیرا که یهوه به سبب کثرت عصیان، او را ذلیل ساخته است. اطفالش پیش روی دشمن به اسیری رفته‌اند. ۶ تمامی زیبایی دختر صهیون از او زایل شده، سرورانش مثل غزالهایی که مرعی پیدانمی‌کنند گردیده، از حضور تعاقب کننده بی‌قوت می‌روند. ۷ اورشلیم در روزهای مذلت و شقاوت خویش تمام نفایسی را که در ایام سابق داشته بوده یاد می‌آورد. زیرا که قوم او به دست دشمن افتاده‌اند و برای وی مدد کننده‌ای نیست. دشمنانش او را دیده، بر خرابیهایش خندیدند. ۸ اورشلیم به شدت گناه ورزیده و از این سبب مکروه گردیده است. جمیع آنانی که او را محترم می‌داشتند او را خوار می‌شمارند چونکه برهنگی او را دیده‌اند. و خودش نیز آه می‌کشد و به عقب برگشته است. ۹ نجاست او در دامنش می‌باشد و آخرت خویش را به یاد نمی‌آورد. و بطور عجیب پست گردیده، برای وی تسلی دهنده‌ای نیست. ای یهوه مذلت مرا بین زیرا که دشمن تکبر می‌نماید. ۱۰ دشمن دست خویش را بر همه نفایس او دراز کرده است. زیرا امت هائی را که امر فرمودی که به جماعت تو داخل نشوند دیده است که به مقدس او در می‌آیند. ۱۱ تمام قوم او آه کشیده، نان می‌جویند. تمام نفایس خود را به جهت خوراک داده‌اند تا جان خود را تازه کنند. ای یهوه بین و ملاحظه فرما زیرا که من خوار شده‌ام. ۱۲ ای جمیع راه گذریان آیا این در نظر شما هیچ است؟ ملاحظه کنید و ببینید آیا غمی مثل غم من بوده است که بر من عارض گردیده و یهوه در روز حدت خشم خویش مرا به آن مبتلا ساخته است؟ ۱۳ آتش از اعلیٰ علین به استخوانهای من فرستاده، آنها را زبون ساخته است. دام برای پایهایم گسترانیده، مرا به عقب برگردانیده، و مرا ویران و در تمام روز غمگین ساخته است. ۱۴ یوغ عصیان من به دست وی محکم بسته شده، آنها به هم پیچیده بر گردن من برآمده است. خداوند قوت مرا زایل ساخته و مرا به دست کسانی که با ایشان مقاومت نتوانم نمود تسلیم کرده است. ۱۵ خداوند جمیع شجاعان مرا در میانم تلف ساخته است. جماعتی بر من خوانده است تاجوانان مرا منکسر سازند. و خداوند آن دوشیزه یعنی دختر یهودا را در چرخشت پایمال کرده است. ۱۶ به سبب این چیزها گریه می‌کنم. از چشم من، از چشم من آب می‌ریزد زیرا تسلی دهنده و تازه

صهیون بر زمین نشسته، خاموش می‌باشند، و خاک بر سر افشانده، پلاس می‌پوشند. و دوشیزگان اورشلیم سر خود را بسوی زمین می‌افکنند. ۱۱

چشمان من از اشکها کاهیده شد و احشایم بجوش آمده و جگرم بهسبب خرابی دختر قوم من بر زمین ریخته شده است. چونکه اطفال و شیرخورگان در کوچه های شهر ضعف می‌کنند. ۱۲ و به مادران خویش می‌گویند: گندم و شراب کجا است؟ زیرا که مثل مجروحان درکوچه های شهر بیهوش می‌گردند، و جانهای خویش را به آغوش مادران خود می‌ریزند. ۱۳ برای تو چه شهادت توانم آورد و تو را به چه چیز تشبیه توانم نمودای دختر اورشلیم! و چه چیز را به تو مقابله نموده، تو را ای دوشیزه دختر صهیون تسلی دهم! زیرا که شکستگی تو مثل دریا عظیم است و کیست که تو را شفا تواند داد. ۱۴ انبیای تو رویاهای دروغ و باطل برایت دیده‌اند و گناهانت را کشف نکرده‌اند تا تو را از اسیری برگردانند، بلکه وحی کاذب و اسباب پراکندگی برای تو دیده‌اند. ۱۵ جمیع ره گذریان بر تو دستک می‌زنند و سخریه نموده، سرهای خود را بر دختر اورشلیم می‌جنبانند (و می‌گویند): آیا این است شهری که آن را کمال زیبایی و ابتهاج تمام زمین می‌خواندند؟ ۱۶ جمیع دشمنانت، دهان خود را بر تو گشوده استهزا می‌نمایند و دندانهای خود را به هم افشرده، می‌گویند که آن را هلاک ساختیم. البته این روزی است که انتظار آن را می‌کشیدیم، حال آن را پیدا نموده و مشاهده کرده‌ایم. ۱۷ بیهوه آنچه را که قصد نموده است بجای آورده و کلامی را که از ایام قدیم فرموده بود به انجام رسانیده، آن را هلاک کرده و شفقت نموده است. و دشمنان را بر تو مسرور گردانیده، شاخ خصمانت را برافراشته است. ۱۸ دل ایشان نزد خداوند فریاد برآورده، (می‌گویند): ای دیوار دختر صهیون، شبانه‌روزمثل رود اشک بریز و خود را آرامی مده و مردمک چشمت راحت نبیند! ۱۹ شبانگاه از ابتدای پاسها برخاسته، فریاد برآور و دل خود را مثل آب پیش روی خداوند بریز. و دستهای خود را به خاطر جان اطفال که از گرسنگی به سر هرکوبه بیهوش می‌گردند نزد او برافراز، ۲۰ (و بگو): ای بیهوه بنگر و ملاحظه فرما که چنین عمل را به چه کس نموده‌ای آیا می‌شود که زنان میوه رحم خود و اطفالی را که به ناز پرورده بودند بخورند؟ و آیا می‌شود که کاهنان و انبیا درمقدس خداوند کشته شوند؟ ۲۱ جوانان و پیران در کوچه‌ها بر زمین می‌خوابند. دوشیزگان و جوانان من به شمشیر افتاده‌اند. در روز غضب خود ایشان را به قتل رسانیده، کشتی و شفقت نمودی. ۲۲ ترسهای مرا از هر طرف مثل روز عیدخواندی و کسی نبود که در روز غضب بیهوه نجات یابد یا باقی ماند. و آنانی را که به ناز پرورده و تربیت نموده بودم دشمن من ایشان را تلف نموده است.

۳ من آن مرد هستم که از عصای غضب وی مذلت دیده‌ام. ۲ او مرا رهبری نموده، به تاریکی درآورده است و نه به روشنایی. ۳ به درستی که دست خویش را تمامی روز به ضد من بارها برگردانیده است. ۴ گوشت و پوست مرا مندرس ساخته و استخوانهایم را خرد کرده است. ۵ به ضد من بنا نموده، مرا به تلخی و مشقت احاطه کرده است. ۶ مرا مثل آتانی که از قدیم مرده‌اند در تاریکی نشانیده است. ۷ گرد من حصار کشیده که نتوانم

آسمان ملاحظه نماید و ببیند. ۵۱ چشم‌مانم به جهت جمیع دختران شهرم، جان مرا می‌رنجانند. ۵۲ آنانی که بی‌سبب دشمن منند مرا مثل مرغ بشدت تعاقب می‌نمایند. ۵۳ جان مرا در سیاه چال منقطع ساختند و سنگها بر من انداختند. ۵۴ آنها از سر من گذشت پس گفتم: منقطع شدم. ۵۵ آنگاه‌ای خداوند، از عمق های سیاه چال اسم تو را خواندم. ۵۶ آواز مرا شنیدی، پس گوش خود را از آه و استغائه من می‌پوشان! ۵۷ در روزی که تو را خواندم نزدیک شده، فرمودی که نترس. ۵۸ ای خداوند دعوی جان مرا انجام داده و حیات مرا فدیه نموده‌ای! ۵۹ ای خداوند ظلمی را که به من نموده اند دیده‌ای پس مرا دادرسی فرما! ۶۰ تمامی کینه ایشان و همه تدبیرهایی را که به ضد من کردند دیده‌ای. ۶۱ ای خداوند مذمت ایشان را و همه تدبیرهایی را که به ضد من کردند شنیده‌ای! ۶۲ سخنان مقاومت کنندگانم را و فکراهی را که تمامی روز به ضد من دارند (دانسته‌ای). ۶۳ نشستن و برخاستن ایشان را ملاحظه فرما زیرا که من سرود ایشان شده‌ام. ۶۴ ای خداوند موافق اعمال دستهای ایشان مکافات به ایشان برسان. ۶۵ غشاه قلب به ایشان بده و لعنت تو برایشان باد! ۶۶ ایشان را به غضب تعاقب نموده، از زیر آسمانهای خداوند هلاک کن.

**۴** چگونه طلا زنگ گرفته و زر خالص منقلب گردیده است؟ سنگهای قدس به‌سر هرکوچه ریخته شده است. ۲ چگونه پسران گرانبهای صهیون که به زر ناب برابر می‌بودند مثل ظروف سفالین که عمل دست کوزه‌گر باشد شمرده شده‌اند. ۳ شغالها نیز پستانهای خود را بیرون آورده، بچه های خویش را شیر می‌دهند. اما دختر قوم من مانند شتر مرغ بری، بیرحم گردیده است. ۴ زبان اطفال شیرخواره از تشنگی به کام ایشان می‌چسبد، و کودکان نان می‌خواهند و کسی به ایشان نمی‌دهد. ۵ آنانی که خوراک لذیذ می‌خورند در کوچه ها بی‌نوا گشته‌اند. آنانی که در لباس قرمز تربیت یافته‌اند مزبله‌ها را در آغوش می‌کشند. ۶ زیرا که عصبان دختر قوم من از گناه سدوم زیاده است، که در لحظه‌ای واژگون شد و کسی دست بر او ننهاده. ۷ نذیرگان او از برف، صاف تر و از شیر، سفیدتر بودند. بدن ایشان از لعل سرختر و جلوه ایشان مثل یاقوت کیود بود. ۸ اما صورت ایشان از سیاهی سیاهتر شده است که در کوچه‌ها شناخته نمی‌شوند. پوست ایشان به استخوان‌ایشان چسبیده و خشک شده، مثل چوب گردیده است. ۹ کشتگان شمشیر از کشتگان گرسنگی بهترند. زیرا که اینان از عدم محصول زمین مجروح شده، کاهیده می‌گردند. ۱۰ زنان مهربان، اولاد خود را می‌پزند به دستهای خویش. و آنها در هلاکت دختر قوم من غذای ایشان هستند. ۱۱ خداوند غضب خود را به اتمام رسانیده، حدت خشم خویش را ریخته است، و آتشی درصهیون افروخته که اساس آن را سوزانیده است. ۱۲ پادشاهان جهان و جمیع سکنه ربع مسکون باور نمی‌کردند که عدو و دشمن به دروازه های اورشلیم داخل شود. ۱۳ به‌سبب گناه انبیا و گناه کاهنانش، که خون عادلان را در اندرونش ریختند. ۱۴ مثل کوران در کوچه‌ها نوان می‌شوند و از خون نجس شده‌اند، که لباس ایشان را لمس نمی‌توانند کرد. ۱۵ و به ایشان ندا می‌کنند که دور شوید،

۱ بدنه‌های آنها را می‌پوشانید. ۲۴ و چون می‌رفتند، من صدای باله‌های آنها را مانند صدای آبهای بسیار، مثل آواز حضرت اعلی و صدای هنگامه را مثل صدای فوج شنیدم. زیرا که چون می‌ایستادند باله‌های خویش را فرو می‌هشتمند. ۲۵ و چون درحین ایستادن باله‌های خود را فرو می‌هشتمند، صدایی از فلکی که بالای سر آنها بود مسموع می‌شد. ۲۶ و بالای فلکی که بر سر آنها بود شباهت تختی مثل صورت انسان برفوق آن بود. ۲۷ و از منظر شباهت تخت، شباهتی مثل صورت انسان برفوق آن بود. ۲۷ و از منظر کمر او بطرف بالا مثل منظر برنج تابان، مانند نمایش آتش در اندرون آن و گرداگردش دیدم. و از منظر کمر او به طرف پایین مثل نمایش آتشی که از هر طرف درخشان بود دیدم. ۲۸ مانند نمایش قوس قزح که در روزباران در ابر می‌باشد، همچنین آن درخشندگی گرداگرد آن بود. این منظر شباهت جلال بیهوه بود و چون آن را دیدم، به روی خود درفاندم و آوازقائلی را شنیدم،

۲ که مرا گفت: «ای پسر انسان بر پایهای خودبایست تا با تو سخن گویم.» ۲ و چون این را به من گفت، روح داخل من شده، مرا بر پایهایم برپا نمود. و او را که با من متکلم نمود شنیدم ۳ که مرا گفت: «ای پسر انسان من تو را نزد بنی اسرائیل می‌فرستم، یعنی نزد امت فتنه انگیزی که به من فتنه انگیزخته‌اند. ایشان و پدران ایشان تا به امروز من عصیان ورزیده‌اند. ۴ و پسران ایشان سخت رو و قسی القلب هستند و من تو را نزد ایشان می‌فرستم تا به ایشان بگوئی: خداوند بیهوه چنین می‌فرماید. ۵ و ایشان خواه بشنوند و خواه نشنوند، زیرا خاندان فتنه انگیز می‌باشند، خواهند دانست که نبی‌ای در میان ایشان هست. ۶ و توای پسر انسان از ایشان مترس و از سخنان ایشان بیم مکن اگرچه خارها و شوکها با تو باشد و در میان عقربها ساکن باشی، اما از سخنان ایشان مترس واز رویهای ایشان هراسان مشو، زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز می‌باشند. ۷ پس کلام مرا به ایشان بگو، خواه بشنوند و خواه نشنوند، چونکه فتنه انگیز هستند. ۸ و توای پسر انسان آنچه را که من به تو می‌گویم بشنو و مثل این خاندان فتنه انگیزعاصی مشو بلکه دهان خود را گشوده، آنچه را که من به تو می‌دهم بخور.» ۹ پس نگریستم و اینک دستی بسوی من دراز شد و در آن طوماری بود. ۱۰ و آن را پیش من بگشود که رو و پشتش هر دو نوشته بود و نوحه و ماتم و وای بر آن مکتوب بود.

۳ پس مرا گفت: «ای پسر انسان آنچه را که می‌یابی بخور. این طومار را بخور و رفته، باخاندان اسرائیل متکلم شو.» ۲ آنگاه دهان خود را گشودم و او آن طومار را به من خورانید. ۳ و مرا گفت: «ای پسر انسان شکم خود را بخوران و احتشای خویش را از این طوماری که من به تومی دهم پر کن.» پس آن را خوردم و در دهانم مثل عسل شیرین بود. ۴ و مرا گفت: «ای پسر انسان بیا و نزد خاندان اسرائیل رفته، کلام مرا برای ایشان بیان کن. ۵ زیرا که نزد امت غامض زبان و ثقیل لسان فرستاده نشدی، بلکه نزد خاندان اسرائیل. ۶ نه نزد قوم‌های بسیار غامض زبان و ثقیل لسان که سخنان ایشان را نتوانی فهمید. یقین اگر تو را نزد آنها می‌فرستادم به تو گوش

۱ و روز پنجم ماه چهارم سال سی‌ام، چون من در میان اسیران نزد نهر خابور بودم، واقع شد که آسمان گشوده گردید و رویاهای خدا را دیدم. ۲ در پنجم آن ماه که سال پنجم اسیری یهوئاکین پادشاه بود، ۳ کلام بیهوه بر حزقیال بن بوزی کاهن نزد نهر خابور در زمین کلدانیان نازل شد و دست خداوند در آنجا بر او بود. ۴ پس نگریستم و اینک باد شدیدی از طرف شمال برمی‌آید و ابر عظیمی و آتش جهنده و درخشندگی‌ای گرداگردش و از میانش یعنی از میان آتش، مثل منظر برنج تابان بود. ۵ و از میانش شبیه چهار حیوان پدید آمد و نمایش ایشان این بود که شبیه انسان بودند. ۶ و هر یک از آنها چهره‌رو داشت و هر یک از آنها چهار بال داشت. ۷ و پایهای آنها پایهای مستقیم و کف پای آنها مانند کف پای گوساله بود و مثل منظر برنج صیقلی درخشان بود. ۸ و زیر بالهای آنها از چهار طرف آنها دسته‌های انسان بود و آن چهار رویها و بالهای خود را چنین داشتند. ۹ و بالهای آنها به یکدیگر پیوسته بود و چون می‌رفتند رو نمی‌تافتند، بلکه هر یک به راه مستقیم می‌رفتند. ۱۰ و اما شباهت رویهای آنها (این بود که) آنها روی انسان داشتند و آن چهار روی شیر بطرف راست داشتند و آن چهار روی گاو بطرف چپ داشتند و آن چهار روی عقاب داشتند. ۱۱ و رویها و بالهای آنها از طرف بالا از یکدیگر جدا بود و دو بال هر یک به همدیگر پیوسته و دو بال دیگر بدن آنها را می‌پوشانید. ۱۲ و هر یک از آنها به راه مستقیم می‌رفتند و به هر جایی که روح می‌رفت آنها می‌رفتند و درحین رفتن رو نمی‌تافتند. ۱۳ و اما شباهت این حیوانات (این بود که) صورت آنها مانند شعله‌های اخگرهای آتش افروخته شده، مثل صورت مشعلها بود. و آن آتش در میان آن حیوانات گردش می‌کرد و درخشان می‌بود و از میان آتش برق می‌جھید. ۱۴ و آن حیوانات مثل صورت برق می‌دویدند و برمی‌گشتند. ۱۵ و چون آن حیوانات را ملاحظه می‌کردم، اینک یک چرخ به پهلوی آن حیوانات برای هر روی (هرکدام از) آن چهار بر زمین بود. ۱۶ و صورت چرخها و صنعت آنها مثل منظر زجر بود و آن چهار یک شباهت داشتند. و صورت و صنعت آنها مثل چرخ در میان چرخ بود. ۱۷ و چون آنها می‌رفتند، بر چهار جانب خود می‌رفتند و در حین رفتن به هیچ طرف میل نمی‌کردند. ۱۸ و فلکه‌های آنها بلند و مهیب بود و فلکه‌های آن چهار از هر طرف از چشمها پر بود. ۱۹ و چون آن حیوانات می‌رفتند، چرخها در پهلوی آنها می‌رفت و چون آن حیوانات از زمین بلند می‌شدند، چرخها بلند می‌شد. ۲۰ و هر جایی که روح می‌رفت آنها می‌رفتند، به هر جا که روح سیر می‌کرد و چرخها پیش روی آنها بلند می‌شد، زیرا که روح حیوانات در چرخها بود. ۲۱ و چون آنها می‌رفتند، اینها می‌رفت و چون آنها می‌ایستادند، اینها می‌ایستاد. و چون آنها از زمین بلند می‌شدند، چرخها پیش روی آنها از زمین بلند می‌شد، زیرا روح حیوانات در چرخها بود. ۲۲ و شباهت فلکی که بالای سر حیوانات بود مثل منظر بلور مهیب بود و بالای سر آنها پهن شده بود. ۲۳ و بالهای آنها زیر فلک بسوی یکدیگر مستقیم بود و دو بال هر یک از این طرف می‌پوشانید و دو بال هر یک از آن طرف

می‌گرفتند. ۷ اما خاندان اسرائیل نمی‌خواهند تو را بشنوند زیرا که نمی‌خواهند مرا بشنوند. چونکه تمامی خاندان اسرائیل سخت پیشانی و قسی القلب هستند. ۸ هان من روی تو را در مقابل روی ایشان سخت خواهم ساخت و پیشانی تو را در مقابل پیشانی ایشان سخت گردانید. ۹ بلکه پیشانی تو را مثل الماس از سنگ خارا سخت‌تر گردانیدم. پس از ایشان مترس و از رویهای ایشان هراسان مباش، زیرا که خاندان فتنه انگیز می‌باشند. ۱۰ و مرا گفت: «ای پسر انسان تمام کلام مرا که به تو می‌گویم در دل خود جا بده و به گوشهای خود استماع نما. ۱۱ و بیا و نزد اسیرانی که از پسران قوم تو می‌باشند رفته، ایشان را خطاب کن و خواه بشنوند و خواه نشنوند. به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید.» ۱۲

آنگاه روح، مرا برداشت و از عقب خود صدای گلبانگ عظیمی شنیدم که «جلال یهوه از مقام او مبارک باد.» ۱۳ و صدای بالهای آن حیوانات را که به همدیگر برمی‌خوردند و صدای چرخها را که پیش روی آنها بود و صدای گلبانگ عظیمی را شنیدم. ۱۴ آنگاه روح مرا برداشت و برد و با تلخی در حرارت روح خود رفته و دست خداوند بر من سنگین می‌بود. ۱۵ پس به تل اییب نزد اسیرانی که نزد نهر خابور ساکن بودند، رسیدم و در مکانی که ایشان نشسته بودند، در آنجا به میان ایشان هفت روز متحیر نشستم. ۱۶ و بعد از انقضای هفت روز واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۷ «ای پسر انسان تو را برای خاندان اسرائیل دیده بان ساختم، پس کلام را از دهان من بشنو و ایشان را از جانب من تهدید کن. ۱۸ و حینی که من به مرد شیر گفته باشم که البته خواهی مرد، اگر تو او را تهدید نکنی و سخن نگوئی تا آن شیر را از طریق زشت او تهدید نموده، او را زنده سازی، آنگاه آن شیر درگناهش خواهد مرد، اما خون او را از دست تو خواهم طلبید. ۱۹ لیکن اگر تو مرد شیر را تهدید کنی و او از شرارت خود و طریق بد خویش بازگشت نکند او در گناه خود خواهد مرد، اما توجان خود را نجات داده‌ای. ۲۰ و اگر مرد عادل از عدالت خود برگردد و گناه ورزد و من سنگی مصادم پیش وی بنهم تا بمیرد، چونکه تو او را تهدید نمودی، او در گناه خود خواهد مرد و عدالتی که بعمل آورده بود به یاد آورده نخواهد شد. لیکن خون او را از دست تو خواهم طلبید. ۲۱ و اگر تو مرد عادل را تهدید کنی که آن مرد عادل گناه نکند و او خطا نوزد البته زنده خواهد ماند، چونکه تهدید پذیرفته است و تو جان خود را نجات داده‌ای.» ۲۲ دست خداوند در آنجا بر من نهاده شد و او مرا گفت: «برخیز و به هامون بیرون شو که در آنجا با تو سخن خواهم گفت.» ۲۳ پس برخاسته، به هامون بیرون رفتم و اینک جلال خداوند مثل جلالی که نزد نهر خابور دیده بودم، در آنجا برپا شد و من به روی خود در افتادم. ۲۴ و روح داخل من شده، مرا بر پایهایم برپا داشت و او مرا خطاب کرده، گفت: «برو و خویشتر را در خانه خود ببند. ۲۵ و اما توای پسر انسان اینک بندها بر تو خواهند نهاد و تو را به آنها خواهند بست اما در میان ایشان بیرون مرو. ۲۶ و من زبان تو را به کامت خواهم چسباند تا گنگ شده، برای ایشان ناصح نباشی. زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز می‌باشند. ۲۷ اما وقتی که من با تو تکلم نمایم، آنگاه دهان تو را خواهم گشود و به ایشان

می‌گفتند. ۷ اما خاندان اسرائیل نمی‌خواهند تو را بشنوند زیرا که نمی‌خواهند مرا بشنوند. چونکه تمامی خاندان اسرائیل سخت پیشانی و قسی القلب هستند. ۸ هان من روی تو را در مقابل روی ایشان سخت خواهم ساخت و پیشانی تو را در مقابل پیشانی ایشان سخت گردانید. ۹ بلکه پیشانی تو را مثل الماس از سنگ خارا سخت‌تر گردانیدم. پس از ایشان مترس و از رویهای ایشان هراسان مباش، زیرا که خاندان فتنه انگیز می‌باشند. ۱۰ و مرا گفت: «ای پسر انسان تمام کلام مرا که به تو می‌گویم در دل خود جا بده و به گوشهای خود استماع نما. ۱۱ و بیا و نزد اسیرانی که از پسران قوم تو می‌باشند رفته، ایشان را خطاب کن و خواه بشنوند و خواه نشنوند. به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید.» ۱۲ آنگاه روح، مرا برداشت و از عقب خود صدای گلبانگ عظیمی شنیدم که «جلال یهوه از مقام او مبارک باد.» ۱۳ و صدای بالهای آن حیوانات را که به همدیگر برمی‌خوردند و صدای چرخها را که پیش روی آنها بود و صدای گلبانگ عظیمی را شنیدم. ۱۴ آنگاه روح مرا برداشت و برد و با تلخی در حرارت روح خود رفته و دست خداوند بر من سنگین می‌بود. ۱۵ پس به تل اییب نزد اسیرانی که نزد نهر خابور ساکن بودند، رسیدم و در مکانی که ایشان نشسته بودند، در آنجا به میان ایشان هفت روز متحیر نشستم. ۱۶ و بعد از انقضای هفت روز واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۷ «ای پسر انسان تو را برای خاندان اسرائیل دیده بان ساختم، پس کلام را از دهان من بشنو و ایشان را از جانب من تهدید کن. ۱۸ و حینی که من به مرد شیر گفته باشم که البته خواهی مرد، اگر تو او را تهدید نکنی و سخن نگوئی تا آن شیر را از طریق زشت او تهدید نموده، او را زنده سازی، آنگاه آن شیر درگناهش خواهد مرد، اما خون او را از دست تو خواهم طلبید. ۱۹ لیکن اگر تو مرد شیر را تهدید کنی و او از شرارت خود و طریق بد خویش بازگشت نکند او در گناه خود خواهد مرد، اما توجان خود را نجات داده‌ای. ۲۰ و اگر مرد عادل از عدالت خود برگردد و گناه ورزد و من سنگی مصادم پیش وی بنهم تا بمیرد، چونکه تو او را تهدید نمودی، او در گناه خود خواهد مرد و عدالتی که بعمل آورده بود به یاد آورده نخواهد شد. لیکن خون او را از دست تو خواهم طلبید. ۲۱ و اگر تو مرد عادل را تهدید کنی که آن مرد عادل گناه نکند و او خطا نوزد البته زنده خواهد ماند، چونکه تهدید پذیرفته است و تو جان خود را نجات داده‌ای.» ۲۲ دست خداوند در آنجا بر من نهاده شد و او مرا گفت: «برخیز و به هامون بیرون شو که در آنجا با تو سخن خواهم گفت.» ۲۳ پس برخاسته، به هامون بیرون رفتم و اینک جلال خداوند مثل جلالی که نزد نهر خابور دیده بودم، در آنجا برپا شد و من به روی خود در افتادم. ۲۴ و روح داخل من شده، مرا بر پایهایم برپا داشت و او مرا خطاب کرده، گفت: «برو و خویشتر را در خانه خود ببند. ۲۵ و اما توای پسر انسان اینک بندها بر تو خواهند نهاد و تو را به آنها خواهند بست اما در میان ایشان بیرون مرو. ۲۶ و من زبان تو را به کامت خواهم چسباند تا گنگ شده، برای ایشان ناصح نباشی. زیرا که ایشان خاندان فتنه انگیز می‌باشند. ۲۷ اما وقتی که من با تو تکلم نمایم، آنگاه دهان تو را خواهم گشود و به ایشان

شما خواهام انداخت. و لاشهای بنی اسرائیل را پیش بتهای ایشان خواهام گذاشت و استخوانهای شما را گرداگرد مذبح های شما خواهام پاشید. ۶ و در جمیع مسکن شما شهرها خراب و مکان های بلند ویران خواهام شد تا آنکه مذبح های شما خراب و ویران شود و بتهای شما شکسته و نابود گردد و تمثالهای شمسی شما منهدم و اعمال شما محو شود. ۷ و چون کشتگان شما در میان شما بیفتند، آنگاه خواهی دانست که من بیهو هستم. ۸ اما بقیتی نگاه خواهام داشت. و چون در میان کشورها پراکنده شوید، بقیه السیف شما در میان امتها ساکن خواهاند شد. ۹ و نجات یافتگان شما در میان امتها در جایی که ایشان را به اسیری برده اند مرا یاد خواهاند داشت. چونکه دل زناکار ایشان را که از من دور شده است خواهام شکست و چشمان ایشان را که در عقب بتهای ایشان زنا کرده است - پس خویش را به سبب اعمال زشتی که در همه رجاسات خود نموده اند مکروه خواهاند داشت. ۱۰ و خواهاند دانست که من بیهو هستم و عبث نگفتم که این بلایا بر ایشان وارد خواهام آورد. ۱۱ خداوند بیهو چنین می گوید: «به دست خود بز و پای خود را بر زمین بکوب و بگو: وای بر تمامی رجاسات و شریر خاندان اسرائیل زیرا که به شمشیر و قحط و وبا خواهام افتاد. ۱۲ آنکه دور باشد به ویا خواهام مرد و آنکه نزدیک است به شمشیر خواهام افتاد آنکه باقی مانده و در محاصره باشد از گرسنگی خواهام مرد و من حدت خشم خود را بر ایشان به اتمام خواهام رسانید. ۱۳ و خواهید دانست که من بیهو هستم، هنگامی که کشتگان ایشان در میان بتهای ایشان به اطراف مذبح های ایشان، بر هر تل بلند و برقله های تمام کوهها و زیر هر درخت سبز و زیر هر بلوط کشن، در جایی که هدایای خوشبو برای همه بتهای خود می گذرانیدند یافت خواهاند شد. ۱۴ و دست خود را بر ایشان دراز کرده، زمین را در تمام مسکن های ایشان خرابتر و ویرانتر از بیابان دبله خواهام ساخت. پس خواهاند دانست که من بیهو هستم.»

۷ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «وتوای پسر انسان (بگو): خداوند بیهو به زمین اسرائیل چنین می گوید: انتهایی بر چهار گوشه زمین انتها رسیده است. ۳ الان انتها بر توست رسیده است و من خشم خود را بر تو وارد آورده ام و بر وفق راهبایت ترا دوری نموده، تمامی رجاسات را بر تو خواهام نهاد. ۴ و چشم من بر تو شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود بلکه راهبای تو را بر تو خواهام نهاد و رجاسات تو در میانت خواهد بود. پس خواهی دانست که من بیهو هستم. ۵ خداوند بیهو چنین می گوید: «بلا هان بالای واحد می آید! ۶ انتهایی می آید، انتهایی می آید و به ضد تو بیدار شده است. هان می آید. ۷ ای ساکن زمین اجل تو بر تو می آید. وقت معین می آید و آن روز نزدیک است. روز هنگامه خواهد شد و نه روز آواز شادمانی بر کوهها. ۸ الان عنقریب غضب خود را بر تو خواهام ریخت و خشم خویش را بر تو به اتمام رسانیده، تو را موافق راهبایت دوری خواهام نمود و جمیع رجاسات را بر تو خواهام نهاد. ۹ و چشم من شفقت نخواهد کرد و رحمت نخواهم فرمود، بلکه مکافات راهبایت را به تو خواهام

در میان آتش انداخته، آنها را به آتش بسوزان و آتشی برای تمام خاندان اسرائیل از آن بیرون خواهد آمد.» ۵ خداوند بیهو چنین می گوید: «من این اورشلیم را در میان امتها قرار دادم و کشورها را بر هر طرف آن. ۶ و او از احکام من بدتر از امتها و از فرایض من بدتر از کشورهایی که گرداگرد اومی باشد، عصیان ورزیده است زیرا که اهل او احکام مرا ترک کرده، به فرایض من سلوک ننموده اند.» ۷ بنابراین خداوند بیهو چنین می گوید: «چونکه شما زیاده از امتهایی که گرداگرد شما می باشند غوغا نمودید و به فرایض من سلوک نکرده، احکام مرا بعمل نیاوردید، بلکه موافق احکام امتهایی که گرداگرد شما می باشند نیز عمل نمودید، ۸ لهنذا خداوند بیهو چنین می گوید: من اینک من به ضد تو هستم و در میان تو به نظر امتها داوریها خواهام نمود. ۹ و با تو به سبب جمیع رجاسات کارها خواهام کرد که قبل از این نکرده باشم و مثل آنها هم دیگر نخواهم کرد. ۱۰ بنابراین پدران در میان تو پسران را خواهام خورد و پسران پدران خویش را خواهام خورد و بر تو داوریها نموده، تمامی بقیتی تو را بسوی هر باد پراکنده خواهام ساخت.» ۱۱ لهنذا خداوند بیهو می گوید: «به حیات خودم قسم چونکه تو مقدس مرا بتمامی رجاسات و جمیع مکروهات خویش نجس ساختی، من نیز البته تو را منقطع خواهام ساخت و چشم من شفقت نخواهد نمود و من نیز رحمت نخواهم فرمود. ۱۲ یک ثلث تو در میانت از ویا خواهام مرد و از گرسنگی تلف خواهاند شد. و یک ثلث به اطرافت به شمشیر خواهاند افتاد و ثلث دیگر را بسوی هرباد پراکنده ساخته، شمشیر را در عقب ایشان خواهام فرستاد. ۱۳ پس چون غضب من به اتمام رسیده باشد و حدت خشم خویش را بر ایشان ریخته باشم، آنگاه پشیمان خواهام شد. و چون حدت خشم خویش را بر ایشان به اتمام رسانده باشم، آنگاه خواهاند دانست که من بیهو این را دروغت خویش گفتم. ۱۴ و تو را در در نظر همه رهگذریان در میان امتهایی که به اطراف تومی باشند، به خرابی و رسوایی تسلیم خواهام نمود. ۱۵ و چون بر تو به خشم و غضب و سرزنشهای سخت داوری کرده باشم، آنگاه این موجب عار و مذمت و عبرت و دهشت برای امتهایی که به اطراف تو می باشند خواهد بود. من که بیهو هستم این را گفتم. ۱۶ و چون تیرهای بد قحطی را که برای هلاکت می باشد و من آنها را به جهت خرابی شما می فرستم در میان شما انداخته باشم، آنگاه قحط را بر شما سخت تر خواهام گردانید و اعضای نان شما را خواهام شکست. ۱۷ و قحط و حیوانات درنده در میان تو خواهام فرستاد تا تو را بی اولاد گردانند و ویا و خون از میان تو عبور خواهد کرد و شمشیری بر تو وارد خواهام آورد. من که بیهو هستم این را گفتم.»

۶ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان نظر خود را بر کوههای اسرائیل بدوز و درباره آنها نبوت کن. ۳ و بگو: ای کوههای اسرائیل کلام خداوند بیهو را بشنوید! خداوند بیهو به کوهها و تلها و وادیها و دره ها چنین می فرماید: اینک من شمشیری بر شما می آورم و مکان های بلند شما را خراب خواهام کرد. ۴ و مذبح های شما منهدم و تمثالهای شمسی شما شکسته خواهد شد و کشتگان شما را پیش بتهای



رسانید و رجاسات تو درمیانت خواهد بود و خواهید دانست که زنده تو میوه هستم. ۱۰ اینک آنروز هان می آید! اجل تو بیرون آمده و عصا شکوفه آورده و تکبر، گل کرده است. ۱۱ ظلم عصای شرارت گشته است. ازایشان و از جمعیت ایشان و از ازدحام ایشان چیزی باقی نیست و در میان ایشان حشمتی نمانده است. ۱۲ وقت می آید و آنروز نزدیک است. پس مشتری شادی نکند و فروشنده ماتم نگیرد، زیرا که خشم بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است. ۱۳ زیرا که فروشندگان اگرچه در میان زندگان زنده مانند، به آنچه فروخته باشند نخواهند برگشت، چونکه غضب بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است. ایشان نخواهند برگشت و هیچکس به گناه خویش زندگی خود را تقویت نخواهد داد. ۱۴ کرنا را نواخته و همه چیزها مهیا ساخته اند، اما کسی به جنگ نمی رود. زیرا که غضب من بر تمامی جمعیت ایشان قرار گرفته است. ۱۵ شمشیر در بیرون است و وبا و قحط دراندرون. آنکه در صحرا است به شمشیر می میرد و آنکه در شهر است قحط و وبا او را هلاک می سازد. ۱۶ و رستگاران ایشان فرار می کنند و مثل فاخته های دره ها بر کوهها می باشند. و هرکدام از ایشان به سبب گناه خود ناله می کنند. ۱۷ همه دستها سست شده و جمیع زانوها مثل آب ییتاب گردیده است. ۱۸ و پلاس در برمی کنند و وحشت ایشان را می پوشانند و بر همه چهره ها خجلت و بر جمیع سرها گری می باشد. ۱۹ نقره خود را در کوچه ها می ریزند و طلای ایشان مثل چیز نجس می باشد. نقره و طلای ایشان در روز غضب خداوند ایشان را نتواند رها کند. جانهای خود را سیر نمی کنند و بطنهای خویش را پر نمی سازند زیرا گناه ایشان سنگ مصادم آنها شده است. ۲۰ «و او زیبایی زینت خود را در کبرایی قرار داده بود، اما ایشان بتهای مکروهات و رجاسات خویش را در آن ساختند. بنابراین آن را برای ایشان مثل چیز نجس خواهم گردانید. ۲۱ و آن را به دست غریبان به تاراج و به شیریان جهان به غارت خواهم داد و آن را بی عصمت خواهند ساخت. ۲۲ و روی خود را از ایشان خواهم برگردانید و مکان مستور مرا بی عصمت خواهند نمود و ظالمان داخل آن شده، آن را بی عصمت خواهند ساخت. ۲۳ زنجیر را بساز، زیرا که زمین از جریمهای خونریزی پر است و شهر از ظلم مملو. ۲۴ و اشرار امت ها را خواهم آورد و درخانه های ایشان تصرف خواهند نمود و تکبرزورآوران را زایل خواهم ساخت و آنها مکان های مقدس ایشان را بی عصمت خواهند نمود. ۲۵ هلاکت می آید و سلامتی را خواهند طلبید، اما یافت نخواهد شد. ۲۶ مصیبت برمصیبت می آید و آوازه بر آوازه مسموع می شود. رویا از نبی می طلبند، اما شریعت از کاهنان ومشورت از مشایخ ناپود شده است. ۲۷ پادشاه ماتم می گیرد و رئیس به حیرت ملبس می شود و دستهای اهل زمین می لرزد. و موافق راههای ایشان با ایشان عمل خواهم نمود و بر وفق استحقاق ایشان ایشان را دوری خواهم نمود. پس خواهند دانست که من میوه هستم؟

۸ و در سال ششم در روز پنجم از ماه ششم، چون من در خانه خود نشسته بودم و مشایخ یهودا پیش من نشسته بودند، آنگاه دست خداوند

اینک شش مرد از راه دروازه بالایی که بطرف شمال متوجه است آمدند و هرکس تبرخود را در دستش داشت. و در میان ایشان یک مرد ملبس شده به کتان بود و دوات کاتب درکمرش. و ایشان داخل شده، نزد مذبح برنجین ایستادند. ۳ و جلال خدای اسرائیل از روی آن کروی به بالای آن بود به آستانه خانه برآمد و به آن مردی که به کتان ملبس بود و دوات کاتب را در کمر داشت خطاب کرد. ۴ و خداوند به او گفت: «از میان شهر یعنی از میان اورشلم بگذر و برپیشانی کسانی که به سبب همه رجاساتی که در آن کرده می شود آه و ناله می کنند نشانی بگذار. ۵ و به آنان به سمع من گفت که در عقب او از شهر بگذرید و هلاک سازید و چشمان شما شفقت نکند و ترحم ننماید. ۶ پیران و جوانان و دختران و اطفال و زنان را تمام به قتل رسانید، اما به هرکسی که این نشان را دارد نزدیک مشوید و از قدس من شروع کنید.» پس از مردان پیری که پیش خانه بودند شروع کردند. ۷ و به ایشان فرمود: «خانه را نجس سازید و صحنها را از کشتگان پر ساخته، بیرون آید.» پس بیرون آمدند و در شهر به کشتن شروع کردند. ۸ و چون ایشان می کشتند و من باقی مانده بودم به روی خود درافتاده، استغاثه نمودم و گفتم: «آه ای خداوند یهوه آیا چون غضب خود را بر اورشلم می ریزی تمامی بقیه اسرائیل را هلاک خواهی ساخت؟» ۹ او مرا جواب داد: «گناه خاندان اسرائیل و یهودا بی نهایت عظیم است و زمین از خون مملو و شهر از ستم پر است. زیرای گویند: خداوند زمین را ترک کرده است و خداوند نمی بیند. ۱۰ پس چشم من نیز شفقت نخواهد کرد و من رحمت نخواهم فرمود، بلکه رفتار ایشان را بر سر ایشان خواهم آورد.» ۱۱ و اینک آن مردی که به کتان ملبس بود و دوات را در کمر داشت، جواب داد و گفت: «به نهجی که مرا امر فرمودی عمل نمودم.»

۱۰ پس نگرستم و اینک بر فلکی که بالای سر کرویان بود چیزی مثل سنگ یاقوت کیود و مثل نمایش شبیه تخت بر زیر آنها ظاهر شد. ۲ و آن مرد را که به کتان ملبس بود خطاب کرده گفتم: «در میان چرخها در زیر کرویان برو و دستهای خود را از اخگرهای آتشی که در میان کرویان است پر کن و بر شهر پاش.» و او در نظر من داخل شد. ۳ و چون آن مرد داخل شد، کرویان بطرف راست خانه ایستاده بودند و ابر، صحن اندرونی را پر کرد. ۴ و جلال خداوند از روی کرویان به آستانه خانه برآمد و خانه از ابر پر شد و صحن از فروغ جلال خداوند مملو گشت. ۵ و صدای بالهای کرویان تا به صحن بیرونی مثل آواز خدای قادر مطلق حینی که تکلم می کند، مسموع شد. ۶ و چون آن مرد را که ملبس به کتان بود امر فرموده، گفت که «آتش را از میان چرخها از میان کرویان بردار.» آنگاه داخل شده، نزد چرخهای ایستاد. ۷ و یکی از کرویان دست خود را از میان کرویان به آتشی که در میان کرویان بود دراز کرده، آن را برداشت و به دست آن مردی که به کتان، ملبس بود نهاد و او آن را گرفته، بیرون رفت. ۸ و در کرویان شبیه صورت دست انسان زیر بالهای ایشان ظاهر شد. ۹ و نگرستم و اینک چهار چرخ به پهلوی کرویان یعنی یک چرخ به پهلوی یک کروی و چرخ دیگر به پهلوی کروی دیگر ظاهر شد. و نمایش چرخها مثل صورت

سنگ زبرجد بود. ۱۰ و اما نمایش ایشان چنین بود. آن چهار را یک شباهت بود که گویا چرخ در میان چرخ باشد. ۱۱ و چون آنها می رفت بر چهار جانب خود می رفت و حینی که می رفت به هیچ سو میل نمی کرد، بلکه به جایی که سر به آن متوجه می شد از عقب آن می رفت. و چون می رفت به هیچ سو میل نمی کرد. ۱۲ و تمامی بدن و پشتها و دستها و بالهای ایشان و چرخها یعنی چرخهایی که آن چهار داشتند از هر طرف بر از چشمها بود. ۱۳ و به سمع من به آن چرخها ندا دردادند که «ای چرخها!» ۱۴ و هر یک را چهار رو بود. روی اول روی کروی بود و روی دوم روی انسان و سوم روی شیر و چهارم روی عقاب. ۱۵ پس کرویان صعود کردند. این همان حیوان است که نزد نهر خابور دیده بودم. ۱۶ و چون کرویان می رفتند، چرخها به پهلوی ایشان می رفت و چون کرویان بالهای خود را برافراشته، از زمین صعود می کردند، چرخها نیز از پهلوی ایشان بر نمی گشت. ۱۷ چون ایشان می ایستادند آنها می ایستاد و چون ایشان صعود می نمودند، آنها با ایشان صعود می نمود، زیرا که روح حیوان در آنها بود. ۱۸ و جلال خداوند از بالای آستانه خانه بیرون آمد و بر زیر کرویان قرار گرفت. ۱۹ و چون کرویان بیرون رفتند بالهای خود را برافراشته، به نظر من از زمین صعود نمودند. و چرخها پیش روی ایشان بود و نزد دهنه دروازه شرقی خانه خداوند ایستادند. و جلال خدای اسرائیل از طرف بالا بر ایشان قرار گرفت. ۲۰ این همان حیوان است که زیر خدای اسرائیل نزد نهر خابور دیده بودم، پس فهمیدم که اینان کرویانند. ۲۱ هر یک را چهار روی و هر یک را چهار بال بود و زیر بالهای ایشان شبیه دستهای انسان بود. ۲۲ و اما شبیه رویهای ایشان چنین بود. همان رویها بود که نزد نهر خابور دیده بودم. هم نمایش ایشان وهم خود ایشان (چنان بودند) و هر یک به راه مستقیم می رفت.

۱۱ و روح مرا برداشته، به دروازه شرقی خانه خداوند که بسوی مشرق متوجه است آورد. و اینک نزد دهنه دروازه بیست و پنج مرد بودند و در میان ایشان یازینا ابن عزور و فلطیان بنایا روسای قوم را دیدم. ۲ و او مرا گفت: «ای پسر انسان اینها آن کسانی می باشند که تدابیر فاسد می کنند و در این شهر مشورتهای قبیح می دهند. ۳ و می گویند وقت نزدیک نیست که خانهها را بنا نمایم، بلکه این شهر دیگ است و ما گوشت می باشیم. ۴ بنابراین برای ایشان نبوت کن. ای پسر انسان نبوت کن.» ۵ آنگاه روح خداوند بر من نازل شده، مرا فرمود: «بگو که خداوند چنین می فرماید: ای خاندان اسرائیل شما به اینطور سخن می گوید و اما من خیالات دل شما را می دانم. ۶ بسیاری را در این شهر کشتهاید و کوچه هایش را از کشتگان پر کردهاید. ۷ لهذا خداوند یهوه چنین می گوید: کشتگان شما که در میان شما گذاشتهاید، گوشت می باشند و شهر دیگ است. لیکن شما را از میانش بیرون خواهم برد. ۸ شما از شمشیر می رسید، اما خداوند یهوه می گوید شمشیر را بر شما خواهم آورد. ۹ و شما را از میان شهر بیرون برده، شما را به دست غریبان تسلیم خواهم نمود بر شما داوری خواهم کرد. ۱۰ به شمشیرخواهید افتاد و در حدود اسرائیل بر شما داوری خواهم نمود و

خواهید دانست که من یهوه هستم. ۱۱ این شهر برای شما دیگ نخواهد بود و شما در آن گوشت نخواهید بود، بلکه در حدود اسرائیل بر شما داوری خواهم نمود. ۱۲ و خواهید دانست که من آن یهوه هستم که در فرائض من سلوک نمودید و احکام مرا بجا نیاوردید، بلکه برحسب احکام امت هایی که به اطراف شما می باشند عمل نمودید.» ۱۳ و واقع شد که چون نبوت کردم، فلطیبا این بنایا مرد. پس به روی خوددرافتاده، به آواز بلند فریاد نمودم و گفتم: «آهای خداوند یهوه آیا تو بقیه اسرائیل را تمام هلاک خواهی ساخت؟» ۱۴ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۵ «ای پسر انسان برادران تو یعنی برادرانت که از اهل خاندان تو می باشند و تمامی خاندان اسرائیل جمیع کسانی می باشند که سکنه اورشلیم به ایشان می گویند: شما از خداوند دورشوید و این زمین به ما به ملکیت داده شده است. ۱۶ بنابراین بگو: خداوند یهوه چنین می گوید: اگرچه ایشان را در میان امت ها دور کنم و ایشان را در میان کشورها پراکنده سازم، اما من برای ایشان در آن کشورهایی که به آنها رفته باشند اندک زمانی مقدس خواهم بود. ۱۷ پس بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: شما را از میان امت ها جمع خواهم کرد و شما را از کشورهایی که در آنها پراکنده شده اید فراهم خواهم آورد و زمین اسرائیل را به شما خواهم داد. ۱۸ و به آنجا داخل شده، تمامی مکروهات و جمیع رجاسات آن را از میان دور خواهند کرد. ۱۹ و ایشان را یکدل خواهم داد و در اندرون ایشان روح تازه خواهم نهاد و دل سنگی را از جسد ایشان دور کرده، دل گوشتی به ایشان خواهم بخشید. ۲۰ تا در فرائض من سلوک نمایند و احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورند. و ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود. ۲۱ اما آنانی که دل ایشان از عقب مکروهات و رجاسات ایشان می رود، پس خداوند یهوه می گوید: من رفتار ایشان را بر سر ایشان وارد خواهم آورد.» ۲۲ آنگاه کروبیان بالهای خود را برافراشتند و چرخها به پهلوی ایشان بود و جلال خدای اسرائیل از طرف بالا بر ایشان قرار گرفت. ۲۳ و جلال خداوند از بالای میان شهر صعود نموده، برکوهی که بطرف شرقی شهر است قرار گرفت. ۲۴ و روح مرا برداشت و در عالم رویا مرا به روح خدا به زمین کلدانیان نزد اسیران برد و آن رویایی که دیده بودم از نظر من مرتفع شد. ۲۵ و تمامی کلام خداوند را که به من نشان داده بود، برای اسیران بیان کردم.

۱۲ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان تو در میان خاندان فتنه انگیز ساکن می باشی که ایشان را چشمها به جهت دیدن هست اما نمی بینند و ایشان را گوشهابه جهت شنیدن هست اما نمی شنوند، چونکه خاندان فتنه انگیز می باشند. ۳ اما تو ای پسر انسان اسباب جلای وطن را برای خود مهیا ساز. و درنظر ایشان در وقت روز کوچ کن و از مکان خود به مکان دیگر به حضور ایشان نقل کن، شاید بفهمند. اگرچه خاندان فتنه انگیز می باشند. ۴ و اسباب خود را مثل اسباب جلای وطن در وقت روز به نظر ایشان بیرون آور. و شامگاهان مثل کسانی که برای جلای وطن بیرون می روند بیرون شو. ۵ و شکافی برای

خود در دیوار به حضورایشان کرده، از آن بیرون بپر. ۶ و در حضور ایشان آن را بر دوش خود بگذار و در تاریکی بیرون بپر و روی خود را پپوشان تا زمین را نبینی. زیرا که تو راعلامتی برای خاندان اسرائیل قرار داده ام.» ۷ پس به نهجی که مامور شدم، عمل نمودم و اسباب خود را مثل اسباب جلای وطن در وقت روز بیرون آوردم. و شبانگاه شکافی برای خود به دست خویش در دیوار کردم و آن را در تاریکی بیرون برده، به حضور ایشان بر دوش برداشتم. ۸ و پامدادان کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۹ «ای پسر انسان، آیا خاندان اسرائیل یعنی این خاندان فتنه انگیز به تو نگفتند: این چه کار است که می کنی؟ ۱۰ پس به ایشان بگو خداوند یهوه چنین می گوید: این وحی اشاره به رؤسی است که دراورشلیم می باشد و به تمامی خاندان اسرائیل که ایشان در میان آنها می باشند ۱۱ بگو: من علامت برای شما هستم. به نهجی که من عمل نمودم، همچنان به ایشان کرده خواهد شد و جلای وطن شده، به اسیری خواهند رفت. ۱۲ و رؤسی که در میان ایشان است (اسباب خود را) در تاریکی بردوش نهاده، بیرون خواهد رفت. و شکافی دردیوار خواهند کرد تا از آن بیرون بزنند. و او روی خود را خواهد پوشانید تا زمین را به چشمان خود نبیند. ۱۳ و من دام خود را بر او خواهم گسترانید و در کمند من گرفتار خواهد شد. و او را به بابل به زمین کلدانیان خواهم برد و اگرچه در آنجا خواهد مرد، ولی آن را نخواهد دید. ۱۴ و جمیع مجاوران و معاونانش و تمامی لشکر او را بسوی هر باد پراکنده ساخته، شمشیری در عقب ایشان برهنه خواهم ساخت. ۱۵ و چون ایشان را در میان امت ها پراکنده ساخته و ایشان را در میان کشورها متفرق نموده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ۱۶ لیکن عدد قلیلی از میان ایشان از شمشیر و قحط و وبا باقی خواهم گذاشت تا همه رجاسات خود را در میان امت هایی که به آنها می روند، بیان نمایند. پس خواهند دانست که من یهوه هستم.» ۱۷ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۸ «ای پسر انسان! نان خود را با ارتعاش بخور و آب خویش را با لرزه و اضطراب بنوش. ۱۹ و به اهل زمین بگو خداوند یهوه درباره سکنه اورشلیم و اهل زمین اسرائیل چنین می فرماید: که نان خود را با اضطراب خواهند خورد و آب خود را با حیرت خواهند نوشید. زیرا که زمین آنها به سبب ظلم جمیع ساکنانش از هرچه در آن است تهی خواهد شد. ۲۰ و شهرهای مسکون ایشان خراب شده، زمین ویران خواهد شد. پس خواهید دانست که من یهوه هستم.» ۲۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲۲ «ای پسر انسان این مثل شما چیست که در زمین اسرائیل می زیند و می گویند: ایام طویل می شود و هر رویا باطل می گردد. ۲۳ لهذا به ایشان بگو، خداوند یهوه چنین می گوید: این مثل را باطل خواهم ساخت و آن را بار دیگر در اسرائیل نخواهند آورد. بلکه به ایشان بگو: ایام، نزدیک است و انجام هر رویا، قریب. ۲۴ زیرا که هیچ رویایی باطل و غیب گویی تملق آمیز در میان خاندان اسرائیل بار دیگر نخواهد بود. ۲۵ زیرا من که یهوه هستم سخن خواهم گفت و سخنی که من می گویم، واقع خواهد شد و بار دیگر تاخیر نخواهد افتاد. زیرا خداوند یهوه می گوید: ای خاندان فتنه انگیز در ایام شما سخنی خواهم گفت و آن را به انجام

خواهم رسانید.» ۲۶ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲۷ «ای پسر انسان! هان خاندان اسرائیل می‌گویند رویایی که او می‌بیند، به جهت ایام طویل است و او برای زمانهای بعیده نبوت می‌نماید. ۲۸ بنابراین به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید که هیچ کلام من بعد از این تاخیر نخواهد افتاد. و خداوند یهوه می‌فرماید: کلامی که من می‌گویم واقع خواهد شد.»

۱۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان به ضد انبیای اسرائیل که نبوت می‌نمایند، نبوت نما. و به آنانی که از افکار خود نبوت می‌کنند، بگو کلام خداوند را بشنوید! ۳ خداوند یهوه چنین می‌گوید: وای بر انبیاء احمق که تابع روح خویش می‌باشند و هیچ ندیده‌اند. ۴ ای اسرائیل انبیای تو مانند رویاهان درخراجه‌ها بوده‌اند. ۵ شما به رخنه‌ها برنیامدید و دیوار را برای خاندان اسرائیل تعمیر نکردید تا ایشان در روز خداوند به جنگ بتوانند ایستاد. ۶ رویای باطل و غیب‌گویی کاذب می‌بیند و می‌گویند: خداوند می‌فرماید، با آنکه خداوند ایشان را نفرستاده است و مردمان را امیدواری سازند به اینکه کلام ثابت خواهد شد. ۷ آیارویای باطل ندیدید و غیب‌گویی کاذب را ذکر نکردید چونکه گفتید خداوند می‌فرماید با آنکه من تکلم نمودم؟» ۸ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «چونکه سخن باطل گفتید و رویای کاذب دیدید، اینک خداوند یهوه می‌فرماید من به ضد شما خواهم بود. ۹ دست من بر انبیایی که رویای باطل دیدند و غیب‌گویی کاذب کردند دراز خواهد شد و ایشان در مجلس قوم من داخل نخواهند شد و در دفتر خاندان اسرائیل ثبت نخواهند گردید و به زمین اسرائیل وارد نخواهند گشت و شما خواهید دانست که من خداوند یهوه می‌باشم. ۱۰ و از این جهت که قوم مرا گمراه کرده، گفتند که سلامتی است در حینی که سلامتی نبود یکی از ایشان دیوار را بنا نمود و سایرین آن را به گل ملاط مالیدند. ۱۱ پس به آنانی که گل ملاط را مالیدند بگو که آن خواهد افتاد. باران سیال خواهد بارید و شمایی تگرگهای سخت خواهید آمد و باد شدید آن را خواهد شکافت. ۱۲ و هان چون دیوار بیفتد، آیا شما را نخواهند گفت: کجاست آن اندودی که به آن اندود گردید؟» ۱۳ لهذا خداوند یهوه چنین می‌گوید: «من آن را به باد شدید در غضب خود خواهم شکافت و باران سیال در خشم من خواهد بارید و تگرگهای سخت برای فانی ساختن آن در غیظ من خواهد آمد. ۱۴ و آن دیوار را که شما به گل ملاط اندود کردید منهدم نموده، به زمین یکسان خواهم ساخت و پی آن منکشف خواهد شد. و چون آن بیفتد شما در میانش هلاک خواهید شد و خواهید دانست که من یهوه هستم. ۱۵ پس چون خشم خود را بر دیوار و بر آنانی که آن را به گل ملاط اندود کردند به اتمام رسانیده باشم، آنگاه به شما خواهم گفت: دیوار نیست شده و آنانی که آن را اندود کردند نابود گشته‌اند. ۱۶ یعنی انبیای اسرائیل که دربار اورشلیم نبوت می‌نمایند و برایش رویای سلامتی را می‌بینند با آنکه خداوند یهوه می‌گوید که سلامتی نیست. ۱۷ و توای پسرانسان نظر خود را بر دختران قوم خویش که از افکار خود نبوت می‌نمایند بدار و بر ایشان نبوت

نما، ۱۸ و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: وای بر آنانی که بالمشها برای مفصل هر بازویی می‌دوزند و مندیلهها برای سر هر قامتی می‌سازند تا جانها را صید کنند! آیا جانهای قوم مرا صید خواهید کرد و جانهای خود را زنده نگاه خواهید داشت؟ ۱۹ و مرا در میان قوم من برای مشت جویی و لقمه نانی بی‌حرمت می‌کنید چونکه به قوم من که به دروغ شما گوش می‌گیرند دروغ گفته، جانهای را که مستوجب موت نیستند می‌کشید و جانهای را که مستحق حیات نمی‌باشند زنده نگاه می‌دارید. ۲۰ لهذا خداوند یهوه چنین می‌گوید: اینک من به ضد بالمشهای شما هستم که به واسطه آنها جانها را مثل مرغان صید می‌کنید. و آنها را از بازوهای شما خواهم درید و کسانی را که جانهای ایشان را مثل مرغان صید می‌کنید، رهایی خواهم داد. ۲۱ و مندیلهای شما را خواهم درید و قوم خود را از دست شما خواهم رها کنید و دیگر در دست شما نخواهند بود تا ایشان را صید کنید پس خواهید دانست که من یهوه هستم. ۲۲ چونکه شما به دروغ خود، دل مرد عادل را که من محزون نساختم، محزون ساخته‌اید و دستهای مرد شریک را تقویت داده‌اید تا از رفتار قبیح خود بازگشت ننمایند و زنده نشود. ۲۳ لهذا بار دیگر رویای باطل نخواهید دید و غیب‌گویی نخواهید نمود. و چون قوم خود را از دست شما رهایی دهم، آنگاه خواهید دانست که من یهوه می‌باشم.»

۱۴ و کسانی چند از مشایخ اسرائیل نزد من آمده، پیش رویم نشستند. ۲ آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۳ «ای پسر انسان این اشخاص، بتهای خویش را در دلهای خود جای دادند و سنگ مصادم گناه خویش را پیش روی خود نهادند. پس آیا ایشان از من مسالت نمایند؟ ۴ لهذا ایشان را خطاب کن و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: هرکسی از خاندان اسرائیل که بتهای خویش را در دل خود جای دهد و سنگ مصادم گناه خویش را پیش روی خود بنهد و نزد نبی بیاید، من که یهوه هستم آن را که می‌آید موافق کثرت بتهایش اجابت خواهم نمود ۵ تا خاندان اسرائیل را در افکار خودشان گرفتار سازم چونکه جمیع ایشان به سبب بتهای خویش از من مرتد شده‌اند. ۶ بنابراین به خاندان اسرائیل بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: توبه کنید و از بتهای خود بازگشت نمایید و رویهای خویش را از همه رجاسات خود برگردانید. ۷ زیرا هر کس چه از خاندان اسرائیل و چه از غریبانی که در اسرائیل ساکن باشند که از پیروی من مرتد شده، بتهای خویش را در دلش جای دهد و سنگ مصادم گناه خود را پیش رویش نهاده، نزد نبی آید تا به واسطه او از من مسالت نماید، من که یهوه هستم خود او را جواب خواهم داد. ۸ و من نظر خود را بر آن شخص دوخته، او را مورد دهشت خواهم ساخت تا علامتی و ضرب‌المثلی بشود و او را از میان قوم خود منقطع خواهم ساخت و خواهید دانست که من یهوه هستم. ۹ و اگر نبی فریب خورده، سخنی گوید، من که یهوه هستم آن نبی را فریب داده‌ام و دست خود را بر او دراز کرده، او را از میان قوم خود اسرائیل منقطع خواهم ساخت. ۱۰ و ایشان بار گناهان خود را متحمل خواهند شد و گناه مسالت کننده مثل گناه آن نبی خواهد بود. ۱۱ تا خاندان اسرائیل دیگر از پیروی من گمراه نشوند و باز به

دیگر ایشان را خواهد سوزانید. پس چون نظر خود را بر ایشان دوخته باشم، خواهید دانست که من یهوه هستم.» ۸ و خداوند یهوه می‌گوید: «به سبب خیانتی که ورزیده‌اند زمین را ویران خواهم ساخت.»

**۱۶** و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان اورشلیم را از رجاساتش آگاه ساز! ۳ و بگو خداوند یهوه به اورشلیم چنین می‌فرماید: اصل و ولادت تو از زمین کنعان است. پدرت اموری و مادرت حتی بود. ۴ و اما ولادت تو. در روزی که متولد شدی نفت را نبریدند و تو را به آب غسل ندادند و طاهر ساختند و نمک نمالیدند و به قنداقه نیپیچیدند. ۵ چشمی بر تو شفقت نمود و بر تو مرحمت نمودم تا یکی از اینکارها را برای تو بعمل آورد. بلکه در روز ولادت جان تو را خوار شمرده، تو را بر روی صحرا انداختند. ۶ و من از نزد تو گذر نمودم و تو را در خونت غلطان دیدم. پس تو را گفتم: ای که به خونت آلوده هستی زنده شو! بلی گفتم: ای که به خونت آلوده هستی، زنده شو! ۷ و تو را مثل نباتات صحرا بسیار افزودم تا نمو کرده، بزرگ شدی و به زیبایی کامل رسیدی. پستانهایت برخاسته و مویهایت بلند شد، لیکن برهنه و عریان بودی. ۸ «و چون از تو گذر کردم بر تو نگریستم و اینک زمان تو زمان محبت بود. پس دامن خود را بر تو پهن کرده، عریانی تو را مستور ساختم و خداوند یهوه می‌گوید که با تو قسم خوردم و با تو عهد بستم و از آن من شدی. ۹ و تو را به آب غسل داده، تو را از خونت طاهر ساختم و تو را به روغن تدهین کردم. ۱۰ و تو را به لباس قلابدیزی ملبس ساختم و نعلین پوست خز به پایت کردم و تو را به کتان نازک آراسته و به ایریشم پیراسته ساختم. ۱۱ و تو را به زیورها زینت داده، دستبندها بردست و گردن بندی بر گردنت نهادم. ۱۲ و حلقه‌ای در بینی و گوشواره‌ها در گوشه‌هایت و تاج جمالی بر سرت نهادم. ۱۳ پس با طلا و نقره آرایش یافتی و لباست از کتان نازک و ایریشم قلابدیزی بود و آرد میده و غسل و روغن خوردی و بی‌نهایت جمیل شده، به درجه ملوکانه ممتاز گشتی. ۱۴ و آوازه تو به سبب زیباییت در میان امت‌ها شایع شد. زیرا خداوند یهوه می‌گوید که آن زیبایی از جمال من که بر تو نهاده بودم کامل شد. ۱۵ «اما بر زیبایی خود توکل نمودی و به سبب آوازه خویش زناکار گردیدی و زنای خویش را بر هر رهگذری ریختی و از آن او شد. ۱۶ و از لباسهای خود گرفتی و مکان‌های بلند رنگارنگ برای خود ساخته، بر آنها زنا نمودی که مثل اینکارها واقع نشده و نخواهد شد. ۱۷ و زیورها زینت خود را از طلا و نقره (من که به تو داده بودم) گرفته، تمثالهای مردان را ساخته با آنها زانمودی. ۱۸ و لباس قلابدیزی خود را گرفته، به آنها پوشانیدی و روغن و بخور مرا پیش آنها گذاشتی. ۱۹ و نان مرا که به تو داده بودم و آردمیده و روغن و غسل را که رزق تو ساخته بودم، پیش آنها برای هدیه خوشبویی نهادی و چنین شد. قول خداوند یهوه این است. ۲۰ و پسران و دختران را که برای من زاییده بودی گرفته، ایشان را به جهت خوراک آنها ذبح نمودی. آیا زنا کاری تو کم بود ۲۱ که پسران مرا نیز کشتی و ایشان را تسلیم نمودی که برای آنها از آتش گذرانیده شوند؟ ۲۲ و در تمامی رجاسات و زنای خود ایام جوانی خود را حینی که عریان

تمامی تقصیرهای خویش نجس نگردند. بلکه خداوند یهوه می‌گوید: ایشان قوم من خواهند بود و من خدای ایشان خواهم بود.» ۱۲ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۳ «ای پسر انسان اگر زمینی خیانت کرده، به من خطا ورزد و اگر من دست خود را بر آن دراز کرده، عصای نانش را بشکنم و قحطی در آن فرستاده، انسان و بهایم را از آن منقطع سازم، ۱۴ اگر چه این سه مرد یعنی نوح و دانیال و ایوب در آن باشند، خداوند یهوه می‌گوید که ایشان (فقط) جانهای خود را به عدالت خویش خواهند رهانید. ۱۵ و اگر حیوانات درنده به آن زمین بیایم که آن را از اهل آن خالی سازند و چنان ویران شود که از ترس آن حیوانات کسی از آن گذر نکند، ۱۶ اگر چه این سه مرد در میان باشند، خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم که ایشان پسران و دختران را رهایی نخواهند داد. ایشان به تنهایی رهایی خواهند یافت ولی زمین ویران خواهد شد. ۱۷ یا اگر شمشیری به آن زمین آورم و بگویم: ای شمشیر از این زمین بگذر. و اگر انسان و بهایم را از آن منقطع سازم، ۱۸ اگر چه این سه مرد در میان باشند، خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم که پسران و دختران را رهایی نخواهند داد بلکه ایشان به تنهایی رهایی خواهند یافت. ۱۹ یا اگر ویا در آن زمین بفرستم و خشم خود را بر آن با خون بریزم و انسان و بهایم را از آن منقطع بسازم، ۲۰ اگر چه نوح و دانیال و ایوب در میان باشند خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم که نه پسری و نه دختری را رهایی خواهند داد بلکه ایشان (فقط) جانهای خود را به عدالت خویش خواهند رهانید. ۲۱ پس خداوند یهوه چنین می‌گوید: چه قدر زیاده حینی که چهار عذاب سخت خود یعنی شمشیر و قحط و حیوان درنده و ویا را بر اورشلیم بفرستم تا انسان و بهایم را از آن منقطع سازم. ۲۲ لیکن اینک بقیتی از پسران و دخترانی که بیرون آورده می‌شوند در آن واگذاشته خواهد شد. هان ایشان را نزد شما بیرون خواهند آورد و رفتار و اعمال ایشان را خواهید دید و از بلایی که بر اورشلیم وارد آورده و هر آنچه بر آن رسانیده باشم، تسلی خواهید یافت. ۲۳ و چون رفتار و اعمال ایشان را ببینید شما را تسلی خواهند داد و خداوند یهوه می‌گوید: شما خواهید دانست که هر آنچه به آن کردم بی سبب بجای نیامردم.»

**۱۵** و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان درخت مو در میان سایر درختان چیست و شاخه مو در میان درختان جنگل چه می‌باشد؟ ۳ آیا چوب از آن برای کردن هیچ کاری گرفته می‌شود؟ یا میخی از آن برای آویختن هیچ ظرفی می‌گیرند؟ ۴ هان آن را برای هیزم در آتش می‌اندازند و آتش هر دو طرفش را می‌سوزاند و میانش نیم سوخته می‌شود پس آیا برای کاری مفید است؟ ۵ اینک چون تمام بود برای هیچ کار مصرف نداشت. چند مرتبه زیاده وقتی که آتش آن را سوزانیده و نیم سوخته باشد، دیگر برای هیچ کاری مصرف نخواهد داشت.» ۶ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «مثل درخت مو که آن را از میان درختان جنگل برای هیزم و آتش تسلیم کرده‌ام، همچنان سکنه اورشلیم را تسلیم خواهم نمود. و نظر خود را بر ایشان خواهم دوخت. از یک آتش بیرون می‌آیندو آتشی

می‌باشد. ۴۵ تو دختر مادر خود هستی که از شوهر و پسران خود نفرت می‌داشت. و خواهرخواهران خود هستی که از شوهران و پسران خویش نفرت می‌دارند. مادر شما حتی بود و پدر شما اموری. ۴۶ و خواهر بزرگ تو سامره است که با دختران خود بطرف چپ تو ساکن می‌باشد. و خواهر کوچک تو سدوم است که با دختران خود بطرف راست تو ساکن می‌باشد. ۴۷ اما تو در طریق های ایشان سلوک نکردی و مثل رجاسات ایشان عمل نمودی. بلکه گویا این سهل بود که تو در همه رفتار خود از ایشان زیاده فاسد شدی. ۴۸ پس خداوند بیهوه می‌گوید: «به حیات خودم قسم که خواهر تو سدوم و دخترانش موافق اعمال تو و دخترانت عمل نمودند. ۴۹ اینک گناه خواهرت سدوم این بود که تکبر و فراوانی نان و سعادت‌مندی رفاهیت برای او و دخترانش بود و فقیران و مسکینان را دستگیری نمودند. ۵۰ و مغرور شده، در حضور من مرتکب رجاسات گردیدند. لهذا چنانکه صلاح دیدم ایشان را از میان برداشتم. ۵۱ و سامره نصف گناهانت را مرتکب نشد، بلکه تو رجاسات خود را از آنها زیاده نمودی و خواهران خود را به تمامی رجاسات خویش که بعمل آوردی میری ساختی. ۵۲ پس تو نیز که بر خواهران خود حکم دادی خجالت خود را متحمل بشو. زیرا به گناهانت که در آنها بیشتر از ایشان رجاسات نمودی ایشان از تو عادلتر گردیدند. لهذا تو نیز خجل شو و رسوایی خود را متحمل باش چونکه خواهران خود را میری ساختی. ۵۳ و من اسیری ایشان یعنی اسیری سدوم و دخترانش و اسیری سامره و دخترانش و اسیری اسیران تو را در میان ایشان خواهم برگردانید. ۵۴ تا خجالت خود را متحمل شده، از هر چه کرده‌ای شرم‌منده شوی چونکه ایشان را تسلی داده‌ای. ۵۵ و خواهرانت یعنی سدوم و دخترانش به حالت نخستین خود خواهند برگشت. و تو و دخترانت به حالت نخستین خود خواهید برگشت. ۵۶ اما خواهر تو سدوم در روز تکبر تو به زیانت آورده نشد. ۵۷ قبل از آنکه شرارت تو مکشوف بشود. مثل آن زمانی که دختران ارام مذمت می‌کردند و جمیع مجاورانش یعنی دختران فلسطینیان که تو را از هر طرف خواری می‌شمرند.» ۵۸ پس خداوند می‌فرماید که «تو قباحت و رجاسات خود را متحمل خواهی شد. ۵۹ زیرا خداوند بیهوه چنین می‌گوید: به نهجی که تو عمل نمودی من با تو عمل خواهم نمود، زیرا که قسم را خوار شمرده، عهد را شکستی. ۶۰ لیکن من عهد خود را که در ایام جوانیت با تو بستم به یادخواهم آورد و عهد جاودانی با تو استوار خواهم داشت. ۶۱ و هنگامی که خواهران بزرگ و کوچک خود را پذیرفته باشی، آنگاه راه‌های خود را به یاد آورده، خجل خواهی شد. و من ایشان را به‌جای دختران به تو خواهم داد، لیکن نه از عهد تو. ۶۲ و من عهد خود را با تو استوار خواهم ساخت و خواهی دانست که من بیهوه هستم. ۶۳ تا آنکه به یاد آورده، خجل شوی. و خداوند بیهوه می‌فرماید که چون من همه کارهای تو را آزموده باشم، بار دیگر به‌سبب رسوایی خویش دهان خود را نخواهی گشود.»

و برهنه بودی و درخون خود می‌غلطیدی بیاد نیآوردی.» ۲۳ و خداوند بیهوه می‌گوید: «وای بر تو! وای بر تو! زیرا بعد از تمامی شرارت خود، ۲۴ خرابی‌ها برای خود بنا نمودی و عمارات بلندتر هر کوچه برای خود ساختی. ۲۵ بسر هر راه عمارت‌های بلند خود را بنا نموده، زیبایی خود را مکرره ساختی و برای هر راه‌گذری پایه‌های خویش را گشوده، زناکاریهایی خود را افزودی. ۲۶ و با همسایگان خود پسران مصر که بزرگ گوشت می‌باشند، زنا نمودی و زناکاری خود را افزوده، خشم مرا بهیجان آوردی. ۲۷ لهذا اینک من دست خود را بر تو دراز کرده، وظیفه تو را قطع نمودم و تو را به آرزوی دشمنانت یعنی دختران فلسطینیان که از رفتار قبیح تو خجل بودند، تسلیم نمودم. ۲۸ و چونکه سیر نشدی با بنی آشور نیز زنا نمودی و با ایشان نیز زنا نموده، سیرنگشتی. ۲۹ و زناکاریهایی خود را از زمین کنعان تا زمین کلدانیان زیاد نمودی و از این هم سیرنشدی.» ۳۰ خداوند بیهوه می‌گوید: «دل تو چه قدر ضعیف است که تمامی این اعمال را که کار زن زانیه سیلطفه می‌باشد، بعمل آوردی. ۳۱ که بسر هر راه خرابی‌ها خود را بنا نمودی و در هر کوچه عمارات بلند خود را ساختی و مثل فاحشه‌های دیگر نبودی چونکه اجرت را خوار شمردی. ۳۲ ای زن زانیه که غریبان را به‌جای شوهر خود می‌گیری! ۳۳ به جمیع فاحشه‌ها اجرت می‌دهند. ۳۴ و عادت تو در زناکاریت برعکس سایر زنان است. چونکه کسی به جهت زناکاری از عقب تو نمی‌آید و تو اجرت می‌دهی و کسی به تو اجرت نمی‌دهد. پس عادت تو بر عکس دیگران است.» ۳۵ بنابراین‌ای زانیه! کلام خداوند را بشنو! ۳۶ خداوند بیهوه چنین می‌گوید: «چونکه نقد توریخته شد و عریانی تو از زناکاریت با عاشقانت و با همه پنهانی رجاسات و از خون پسرانت که به آنها دادی مکشوف گردید، ۳۷ لهذا هان من جمیع عاشقانت را که به ایشان ملذذ بودی و همه آنان را که دوست داشتی، با همه کسانی که از ایشان نفرت داشتی جمع خواهم نمود. و ایشان را از هر طرف نزد تو فراهم آورده، برهنگی تو را به ایشان مکشوف خواهم ساخت، تا تمامی عریانیت را ببینند. ۳۸ و بر تو فتوای زنانی را که زنا می‌کنند و خونریزی می‌باشند، خواهم داد. و خون غضب و غیرت را بر تو وارد خواهم آورد. ۳۹ و تو را به‌دست ایشان تسلیم نموده، خرابی‌های تو را خراب و عمارات بلند تو را منهدم خواهند ساخت. و لباس تو را از تو خواهند کند و زیورهای قشنگ تو را خواهند گرفت و تو را عریان و برهنه خواهند گذاشت. ۴۰ و گروهی بر تو آورده، تو را به سنگها سنگسار خواهند کرد و به شمشیرهای خود تو را پاره پاره خواهند نمود. ۴۱ و خانه‌های تو را به آتش سوزانیده، در نظر زنان بسیار بر تو عقوبت خواهند رسانید. پس من تو را از زنا کاری بازخواهم داشت و بار دیگر اجرت نخواهی داد. ۴۲ و حدت خشم خود را بر تو فرو خواهم نشانید و غیرت من از تو خواهد برگشت و آرام گرفته، بار دیگر غضب نخواهم نمود. ۴۳ چونکه ایام جوانی خود را به یاد نیآورده، مرا به همه اینکارها رنجانیدی، از این جهت خداوند بیهوه می‌گوید که اینک نیز رفتار تو را بر سر تو خواهم آورد و علاوه بر تمامی رجاسات دیگر این عمل قبیح را مرتکب نخواهی شد. ۴۴ «اینک هر که مثل می‌آورد این مثل را بر تو آورده، خواهد گفت که مثل مادر، مثل دخترش

گرفته، آن را خواهم کاشت و از سرغصانش شاخه تازه کنده، آن را بر کوه بلند و رفیع غرس خواهم نمود. ۲۳ آن را بر کوه بلند اسرائیل خواهم کاشت و آن شاخه‌ها رویانیده، میوه خواهد آورد. و سرو آزاد قشنگ خواهد شد که هر قسم مرغان بالدار زیر آن ساکن شده، در سایه شاخه هایش آشیانه خواهند گرفت. ۲۴ و تمامی در ختان صحرا خواهند دانست که من یهوه درخت بلند را پست می‌کنم و درخت پست را بلند می‌سازم و درخت سبز را خشک و درخت خشک را بارور می‌سازم. من که یهوه هستم این را گفته‌ام و بجا خواهم آورد.»

**۱۸** و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «شما چه کار دارید که این مثل را درباره زمین اسرائیل می‌زنید و می‌گویید: پدران انگور ترش خوردند و دندانهایی پسران کند گردید.» ۳ خداوند یهوه می‌گوید: «به حیات خودم قسم که بعد از این مثل را در اسرائیل نخواهید آورد. ۴ اینک همه جانها از آن منند چنانکه جان پدر است، همچنین جان پسر نیز، هر دوی آنها از آن من می‌باشند. هر کسی که گناه ورزد او خواهد مرد. ۵ و اگر کسی عادل باشد و انصاف و عدالت را بعمل آورد، ۶ و بر کوهها نخورد و چشمان خود را بسوی بتهای خاندان اسرائیل برنیزاند و زن همسایه خود را بی‌عصمت نکند و به زن حیض نزدیکی ننماید، ۷ و بر کسی ظلم نکند و گروفرق‌دار را به او رد نماید و مال کسی را به غضب نبرد، بلکه نان خود را به گرسنگان بدهد و پرهنگان را به جامه بپوشاند، ۸ و نقد را به سودندهد و ربح نگیرد، بلکه دست خود را از ستم برداشته، انصاف حقیقی را در میان مردمان اجراء دارد، ۹ و به فریاض من سلوک نموده و احکام مرا نگاه داشته، به راستی عمل نماید. خداوند یهوه می‌فرماید که آن شخص عادل است و البته زنده خواهد ماند. ۱۰ «اما اگر او پسری ستم پیشه و خونریز تولید نماید که یکی از این کارها را بعمل آورد، ۱۱ و هیچکدام از آن اعمال نیکو را بعمل نیاورد بلکه برکوهها نیز بخورد و زن همسایه خود را بی‌عصمت سازد، ۱۲ و بر فقیران و مسکینان ظلم نموده، مال مردم را به غضب ببرد و گرو را پس ندهد، بلکه چشمان خود را بسوی بتهای برافراشته، مرتکب رجاسات بشود، ۱۳ و نقد را به سود داده، ربح گیرد، آیا او زنده خواهد ماند؟ البته او زنده نخواهد ماند و به سبب همه رجاساتی که بجای آورده است خواهد مرد و خونش بر سرش خواهد بود. ۱۴ «و اگر پسری تولید نماید که تمامی گناهان را که پدرش بجا می‌آورد دیده، بتسد و مثل آنها عمل ننماید، ۱۵ و بر کوهها نخورد و چشمان خود را بسوی بتهای خاندان اسرائیل برنیزاند و زن همسایه خویش را بی‌عصمت نکند، ۱۶ و بر کسی ظلم نکند و گرو نگیرد و مال احدی را به غضب نبرد بلکه نان خود را به گرسنگان دهد و پرهنگان را به جامه بپوشاند، ۱۷ و دست خود را از فقیران برداشته، سود و ربح نگیرد و احکام مرا بجای آورده، به فریاض من سلوک نماید، او به سبب گناه پدرش نخواهد مرد بلکه البته زنده خواهد ماند. ۱۸ و اما پدرش چونکه با برادران خود به شدت ظلم نموده، مال ایشان را غضب نمود و اعمال شنیع را در میان قوم خود بعمل آورد او البته به سبب گناهانش خواهد مرد. ۱۹ «لیکن شما می‌گویید چرا چنین

**۱۷** و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان، معمایی بی‌اور و مثلی درباره خاندان اسرائیل بزن. ۳ و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: عقاب بزرگ که بالهای سترگ و نیهای دراز بر از پره‌های رنگارنگ دارد به لبنان آمد و سر سرو آزاد را گرفت. ۴ و سر شاخه هایش را کنده، آن را به زمین تجارت آورده، در شهر سوداگران گذاشت. ۵ و از تخم آن زمین گرفته، آن را در زمین باروری نهاد و نزد آبهای بسیار گذاشته، آن را مثل درخت بید، غرس نمود. ۶ و آن نمو کرده، مو وسیع کوتاه قد گردید که شاخه هایش بسوی او مایل شد و ریشه هایش در زیر وی می‌بود. پس موی شده شاخه‌ها رویانید و نهالها آورد. ۷ و عقاب بزرگ دیگری با بالهای سترگ و پره‌ای بسیار آمد و اینک این موریشه‌های خود را بسوی او برگردانید و شاخه‌های خویش را از کرته‌های بستان خود بیدطرف او بیرون کرد تا او وی را سیراب نماید. ۸ در زمین نیکو نزد آبهای بسیار کاشته شد تا شاخه‌ها رویانیده، میوه بی‌اورد و مو قشنگ گردد. ۹ بگو که خداوند یهوه چنین می‌فرماید: پس آیا کامیاب خواهد شد؟ آیا او ریشه هایش را نخواهد کند و میوه‌اش را نخواهد چید تا خشک شود؟ تمامی برگهای تازه‌اش خشک خواهد شد و بدون قوت عظیم و خلق بسیاری از ریشه‌ها کنده خواهد شد. ۱۰ اینک غرس شده است اما کامیاب نخواهد شد. بلکه چون باد شرقی بر آن بوزد بالکل خشک خواهد شد و در بوستانی که در آن روئید پژمرده خواهد گردید.» ۱۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۲ «به این خاندان متمرد بگو که آیا معنی این چیزها را نمی‌دانید؟ بگو که اینک پادشاه بابل به اورشلیم آمده، پادشاه و سرورانش را گرفت و ایشان را نزد خود به بابل برد. ۱۳ و از ذریه ملوک گرفته، با او عهد بست و او را قسم داد و زوروران زمین را برد. ۱۴ تا آنکه مملکت پست شده، سر بلند نکند اما عهد او را نگاه داشته، استوار ماند. ۱۵ و لیکن او از وی عاصی شده، ایلچیان خود را به مصر فرستاد تا اسبان و خلق بسیاری به او بدهند. آیا کسی که اینکارها را کرده باشد، کامیاب شود یا رهایی یابد؟ و یا کسی که عهد را شکسته است خلاصی خواهد یافت؟» ۱۶ خداوند یهوه می‌گوید: «به حیات خودم قسم که البته در مکان آن پادشاه که او را به پادشاهی نصب کرد و او قسم وی را خوارشمرده، عهد او را شکست یعنی نزد وی در میان بابل خواهد مرد. ۱۷ و چون سنگرها بر پا سازند و برجها بنا نمایند تا جانهای بسیاری را منقطع سازند، آنگاه فرعون با لشکر عظیم و گروه کثیر او را در جنگ اعانت نخواهد کرد. ۱۸ چونکه قسم را خوارشمرده، عهد را شکست و بعد از آنکه دست خود را داده بود همه اینکارها را بعمل آورد، پس رهایی نخواهی یافت.» ۱۹ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «به حیات خودم قسم که سوگند مرا که او خوارشمرده و عهد مرا که شکسته است البته آنها را بر سر او وارد خواهم آورد. ۲۰ و دام خود را بر او خواهم گسترانید و او در کمند من گرفتار خواهد شد و او را به بابل آورده، در آنجا بر وی درباره خیانتی که به من ورزیده است محاکمه خواهم نمود. ۲۱ و تمامی فراریانش با جمیع افواجش از شمشیر خواهند افتاد و بقیه ایشان بسوی هر باد پراکنده خواهند شد و خواهید دانست که من که یهوه می‌باشم این را گفته‌ام.» ۲۲ خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «من سر بلند سرو آزاد را

از کشورها از هر طرف بر او هجوم آورده، دام خود را بر او گسترانیدند که به حفره ایشان گرفتار شد. ۹ و او را در غلها کشیده، در قفس گذاشتند و نزد پادشاه بابل بردند و او را در قلعه‌ای نهادند تا آواز او دیگر بر کوه‌های اسرائیل مسموع نشود. ۱۰ «مادر تو مثل درخت مو مانند خودت نزد آبها غرس شده، به سبب آبهای بسیار میوه آورد و شاخه بسیار داشت. ۱۱ و شاخه های قوی برای عصاهای سلاطین داشت. و قد آن در میان شاخه های پر برگ به حدی بلند شد که از کثرت اغصانش ارتفاعش شایسته نمایان گردید. ۱۲ اما به غضب کنده و به زمین انداخته شد. و باد شرقی میوه اش را خشک ساخت و شاخه های قویش شکسته و خشک گردیده، آتش آنها را سوزانید. ۱۳ و الان در بیابان در زمین خشک و تشنه مغروس است. ۱۴ و آتش از عصاهای شاخه هایش بیرون آمده، میوه اش را سوزانید. به نوعی که یک شاخه قوی برای عصای سلاطین نمانده است. این مرثیه است و مرثیه خواهد بود.»

۲۰ و در روز دهم ماه پنجم از سال هفتم بعضی از مشایخ اسرائیل به جهت طلبیدن خداوند آمدند و پیش من نشستند. ۲ آنگاه کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۳ «ای پسر انسان مشایخ اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: آیا شما برای طلبیدن من آمدید؟ خداوند یهوه می‌گوید: به حیات خودم قسم که از شما طلبیده نخواهم شد. ۴ ای پسر انسان آیا بر ایشان حکم خواهی کرد؟ آیا بر ایشان حکم خواهی کرد؟ پس رجاسات پدران ایشان را بدیشان بفهمان. ۵ و به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید در روزی که اسرائیل را برگردیم و دست خود را برای ذریت خاندان یعقوب برافراشتم و خود را به ایشان در زمین مصر معروف ساختم و دست خود را برای ایشان برافراشته، گفتم: من یهوه خدای شما هستم، ۶ در همان روز دست خود را برای ایشان برافراشتم که ایشان را از زمین مصر به زمینی که برای ایشان بازدید کرده بودم بیرون آورم. زمینی که به شیر و شهد جاری است و فخر همه زمینها می‌باشد. ۷ و به ایشان گفتم: هر کس از شما رجاسات چشمان خود را دور کند و خویشانش را به بت‌های مصر نجس نسازد، زیرا که من یهوه خدای شما هستم. ۸ اما ایشان از من عاصی شده، نخواستند که به من گوش گیرند. و هر کس از ایشان رجاسات چشمان خود را دور نکرد و بت‌های مصر را ترک ننمود. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان خواهم ریخت و غضب خویش را در میان زمین مصر بر ایشان به اتمام خواهم رسانید. ۹ لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن در نظر امت هائی که ایشان در میان آنها بودند و در نظر آنها خود را به بیرون آوردن ایشان از زمین مصر، به ایشان شناسانیدم، بی‌حرمت نشود. ۱۰ پس ایشان را از زمین مصر بیرون آورده، به بیابان رسانیدم. ۱۱ و فریض خویش را به ایشان دادم و احکام خود را که هر که به آنها عمل نماید به آنها زنده خواهد ماند، به ایشان تعلیم دادم. ۱۲ و نیز سبت های خود را به ایشان عطا فرمودم تا علامتی در میان من و ایشان بشود و بدانند که من یهوه هستم که ایشان را تقدیس می‌نمایم. ۱۳ «لیکن خاندان اسرائیل در بیابان از من عاصی شده، در

است؟ آیا پسر متحمل گناه پدرش نمی‌باشد؟ اگر پسرانصاف و عدالت را بجا آورده، تمامی فریض مرانگاه دارد و به آنها عمل نماید، او البته زنده خواهد ماند. ۲۰ هر که گناه کند او خواهد مرد. پسر متحمل گناه پدرش نخواهد بود و پدر متحمل گناه پسرش نخواهد بود. عدالت مرد عادل بر خودش خواهد بود و شرارت مرد شریر بر خودش خواهد بود. ۲۱ «و اگر مرد شریر از همه گناهانی که ورزیده باشد بازگشت نماید و جمیع فریض مرا نگاه داشته، انصاف و عدالت را بجا آورد او البته زنده مانده نخواهد مرد. ۲۲ تمامی تقصیرهایی که کرده باشد به ضد او به یاد آورده نخواهد شد بلکه در عدالتی که کرده باشد زنده خواهد ماند.» ۲۳ خداوند یهوه می‌فرماید: «آیا من از مردن مرد شریر مسرور می‌باشم؟ نی بلکه از اینکه از رفتار خود بازگشت نموده، زنده ماند. ۲۴ و اگر مرد عادل از عدالتش برگردد و ظلم نموده، موافق همه رجاساتی که شریانش می‌کنند عمل نماید آیا او زنده خواهد ماند؟ نی بلکه تمامی عدالت او که کرده است به یاد آورده نخواهد شد و در خیانتی که نموده و در گناهی که ورزیده است خواهد مرد. ۲۵ «اما شما می‌گویید که طریق خداوند موزون نیست. پس حال ای خاندان اسرائیل بشنوید: آیا طریق من غیر موزون است و آیا طریق شما غیر موزون نیست؟ ۲۶ چونکه مرد عادل از عدالتش برگردد و ظلم کند در آن خواهد مرد. به سبب ظلمی که کرده است خواهد مرد. ۲۷ و چون مرد شریر را از شرارتی که کرده است بازگشت نماید و انصاف و عدالت را بجا آورد، جان خود را زنده نگاه خواهد داشت. ۲۸ چونکه تعقل نموده، از تمامی تقصیرهایی که کرده بود بازگشت کرد البته زنده خواهد ماند و نخواهد مرد. ۲۹ لیکن شما ای خاندان اسرائیل می‌گویید که طریق خداوند موزون نیست. ای خاندان اسرائیل آیا طریق من غیر موزون است و آیا طریق شما غیر موزون نیست؟» ۳۰ بنابراین خداوند یهوه می‌گوید: «ای خاندان اسرائیل من بهره‌یک از شما موافق رفتار شایسته داوری خواهم نمود. پس توبه کنید و از همه تقصیرهای خود بازگشت نمایید تا گناه موجب هلاکت شما نشود. ۳۱ تمامی تقصیرهای خویش را که مرتکب آنها شده‌اید از خود دور اندازید و دل تازه و روح تازه‌ای برای خود ایجاد کنید. زیرا که‌ای خاندان اسرائیل برای چه بمیرید؟ ۳۲ زیرا خداوند یهوه می‌گوید: من از مرگ آنکس که می‌میرد مسرور نمی‌باشم. پس بازگشت نموده، زنده مانید.»

۱۹ «پس تو این مرثیه را برای سروران اسرائیل بخوان ۲ و بگو: مادر تو چه بود. او در میان شیران شیر ماده می‌خواستید و بیچه های خود را در میان شیران ژبان می‌پرورد. ۳ و یکی از بیچه های خود را تربیت نمود که شیر ژبان گردید و به دریدن شکار آموخته شد و مردمان را خورد. ۴ و چون امت‌ها خیر او را شنیدند، در حفره ایشان گرفتار گردید و او را در غلها به زمین مصر بردند. ۵ و چون مادرش دید که بعد از انتظار کشیدن امیدش بریده شد، پس از بیچه هایش دیگری را گرفته، او را شیری ژبان ساخت. ۶ و او در میان شیران گردش کرده، شیر ژبان گردید و به دریدن شکار آموخته شده، مردمان را خورد. ۷ و قصرهای ایشان را ویران و شهرهای ایشان را خراب نمود و زمین و هر چه در آن بود از آواز غرش او تهی گردید. ۸ و امت‌ها



فرايض من سلوک نمودند. واحکام مرا که هرکه به آنها عمل نماید از آنها زنده ماند، خوار شمردند و سبت هایم را بسیاری حرمت نمودند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته، ایشان را در بیابان هلاک خواهم ساخت. ۱۴ لیکن محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظر امت هایی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بی حرمت نشود. ۱۵ ومن نیز دست خود را برای ایشان در بیابان برافراشتم که ایشان را به زمینی که به ایشان داده بودم، داخل نسازم. زمینی که به شیر و شهدجاری است و فخر تمامی زمینها می باشد. ۱۶ زیرا که احکام مرا خوار شمردند و به فرائضم سلوک ننمودند و سبت های مرا بی حرمت ساختند، چونکه دل ایشان به بتهای خود مایل می بود. ۱۷ لیکن خشم من بر ایشان رقت نموده، ایشان را هلاک نساختم و ایشان را در بیابان، نابود نمودم. ۱۸ و به پسران ایشان در بیابان گفتم: به فرائض پدران خود سلوک ننمایید و احکام ایشان را نگاه مدارید و خویشتر را به بتهای ایشان نجس مسازید. ۱۹ من یهوه خدای شما هستم. پس به فرائض من سلوک نمایید و احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. ۲۰ و سبت های مرا تقدیس نمایید تا در میان من و شما علامتی باشد بدانید که من یهوه خدای شما هستم. ۲۱ «لیکن پسران از من عاصی شده، به فرائض من سلوک ننمودند و احکام مرا که هرکه آنها را بجا آورد از آنها زنده خواهد ماند، نگاه نداشتند و به آنها عمل ننمودند و سبت های مرا بی حرمت ساختند. آنگاه گفتم که خشم خود را بر ایشان ریخته، غضب خویش را بر ایشان در بیابان به اتمام خواهم رسانید. ۲۲ لیکن دست خود را برگردانید، محض خاطر اسم خود عمل نمودم تا آن به نظر امت هایی که ایشان را به حضور آنها بیرون آوردم بی حرمت نشود. ۲۳ و من نیز دست خود را برای ایشان در بیابان برافراشتم که ایشان را در میان امت ها پراکنده نمایم و ایشان را در کشورها متفرق سازم. ۲۴ زیرا که احکام مرا بجانیاوردند و فرائض مرا خوار شمردند و سبت های مرا بی حرمت ساختند و چشمان ایشان بسوی بتهای پدران ایشان نگران می بود. ۲۵ بنابراین من نیز فرائضی را که نیکو نبود و احکامی را که از آنها زنده نمانند به ایشان دادم. ۲۶ و ایشان را به هدایای ایشان که هر کس را که رحم را می گشود از آتش می گذرانیدند، نجس ساختم تا ایشان راتباه سازم و بدانند که من یهوه هستم. ۲۷ «بنابراین ای پسر انسان خاندان اسرائیل را خطاب کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: در این دفعه نیز پدران شما خیانت کرده، به من کفر ورزیدند. ۲۸ زیرا که چون ایشان را به زمینی که دست خود را برافراشته بودم که آن را به ایشان بدهم درآوردم، آنگاه به هر تل بلند و هر درخت کشتن نظر انداختند و ذبایح خود را در آنجا ذبح نمودند و قربانی های غضب انگیز خویش را گذرانیدند. و در آنجا هدایای خوشبوی خود را آوردند و در آنجا هدایای ریختنی خود را ریختند. ۲۹ و به ایشان گفتم: این مکان بلند که شما به آن می روید چیست؟ پس اسم آن تا امروز بامه خوانده می شود. ۳۰ «بنابراین به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: آیا شما به رفتار پدران خود خویشتر را نجس می سازید و رجاسات ایشان را پیروی نموده، زنا می کنید؟ ۳۱ و هدایای خود را آورده، پسران خویش را از آتش می گذرانید و خویشتر

۴۹ و من گفتم: «آهای خداوند یهوه ایشان درباره من می‌گویند آیا او مثلاً نمی‌آورد؟»

دهان را برای کشتار بگشايد و آواز را به گلبانگ بلند نمايد و منجنيقها بر دروازه‌ها بر پا کند و سنگرها بسازد و برجها بنامنايد. ۲۳ ليکن در نظر ایشان که قسم برای آنها خورده‌اند، تفال باطل می‌نماید. و او گناه ایشان را به یاد می‌آورد تا گرفتار شوند.» ۲۴ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: «چونکه شما تقصیرهای خویش را منکشف ساخته و خطایای خود را در همه اعمال خویش ظاهر نموده، عصیان خود را یاد آوراندید، پس چون به یاد آورده شدید دستگیر خواهید شد. ۲۵ و توای رئیس شریر اسرائیل که به زخم مهلک مجروح شده‌ای و اجل تو در زمان عقوبت آخرسیده است، ۲۶ خداوند یهوه چنین می‌گوید: عمامه را دور کن و تاج را بردار. چنین نخواهد ماند. آنچه را که پست است بلند نما و آنچه را که بلند است پست کن. ۲۷ و من آن را سرنگون، سرنگون، سرنگون خواهم ساخت. و این دیگر واقع نخواهد شد تا آنکس بیاید که حق اومی باشد. و من آن را به وی عطا خواهم نمود. ۲۸ «و توای پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه درباره بنی عمون و سرزنش ایشان چنین می‌فرماید: بگو که شمشیر، شمشیر برای کشتار کشیده شده است و به غایت صیقلی گردیده تا براق بشود. ۲۹ چونکه برای تو رویای باطل دیده‌اند و برای تو تفال دروغ زده‌اند تا تو را بر گردنهای مقتولان شریر بگذارند که اجل ایشان در زمان عقوبت آخر رسیده است. ۳۰ لهذا آن را به غلافش برگردان و بر تو در مکانی که آفریده شده‌ای و در زمینی که تولد یافته‌ای داوری خواهم نمود. ۳۱ و خشم خود را بر تو خواهم ریخت و آتش غیظ خود را بر تو خواهم دمید. و تو را به دست مردان وحشی که برای هلاک نمودن چالاکند تسلیم خواهم نمود. ۳۲ و تو برای آتش هیزم خواهی شد و خونت در آن زمین خواهد ماند. پس به یاد آورده نخواهی شد زیرا من که یهوه هستم تکلم نموده‌ام.»

۲۲ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان آیا داوری خواهی نمود؟ آیا بر شهر خونریز داوری خواهی نمود؟ پس آن را از همه رجاستاش آگاه ساز. ۳ و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: ای شهری که خون را در میان خودت می‌ریزی تا اجل تو برسد! ای که بتها را به ضد خود ساخته، خویشتر را نجس نموده‌ای! ۴ به سبب خونی که ریخته‌ای مجرم شده‌ای و به سبب بتهایی که ساخته‌ای نجس گردیده‌ای. لهذا اجل خویش را نزدیک آورده، به انتهای سالهای خود رسیده‌ای. لهذا تو را نزد امت‌ها عار و نزد جمیع کشورها مسخره گردانیده‌ام. ۵ ای پلید نام! وای پر فتنه! آنانی که به تو نزدیک و آنانی که از تو دورند بر تو سخریه خواهند نمود. ۶ اینک سروران اسرائیل، هر کس به قدر قوت خویش مرتکب خونریزی در میان تومی بودند. ۷ پدر و مادر را در میان تو اهانت نمودند. و غریبان را در میان تو مظلوم ساختند و بر یتیمان و بیوه‌زنان در میان تو ستم نمودند. ۸ و تو مقدس‌های مرا خوار شمرده، سبت‌های مرا بی‌عصمت نمودی. ۹ و بعضی در میان تو به جهت ریختن خون، نامی می‌نمودند. و بر کوهها در میان تو غذا می‌خوردند. و در میان تو مرتکب قباحت می‌شدند. ۱۰ و عورت‌پدران را در میان تو منکشف می‌ساختند. و زنان حایض را در میان تویی عصمت می‌نمودند. ۱۱ یکی در میان تو با

۲۱ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان روی خود را بسوی اورشلیم بدار و به مکان‌های بلند مقدس تکلم نما. و به زمین اسرائیل نبوت کن. ۳ و به زمین اسرائیل بگو: خداوند چنین می‌فرماید: اینک من به ضد تو هستم. و شمشیر خود را از غلافش کشیده، عادلان و شریران را از میان تو منقطع خواهم ساخت. ۴ و چونکه عادلان و شریران را از میان تو منقطع می‌سازم، بنابراین شمشیر من بر تمامی بشر از جنوب تا شمال از غلافش بیرون خواهد آمد. ۵ و تمامی بشر خواهند فهمید که من یهوه شمشیر خود را از غلافش بیرون کشیدم تا باز به آن برنگردد. ۶ پس توای پسر انسان آه بکش! باشکستگی کمر و مرارت سخت به نظر ایشان آه بکش. ۷ و اگر به تو گویند که چرا آه می‌کشی؟ بگو: به سبب آوازه‌ای که می‌آید. زیرا که همه دلها گداخته و تمامی دستها سست گردیده و همه جانها کاهیده و جمیع زانوها مثل آب یتاب خواهد شد. خداوند یهوه می‌گوید: همانا آن می‌آید و به وقوع خواهد پیوست.» ۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۹ «ای پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند چنین می‌فرماید: بگو که شمشیر، شمشیر تیز شده و نیز صیقلی گردیده است. ۱۰ تیز شده است تا کشتار نماید و صیقلی گردیده تا براق شود. پس آیا ما شادی نمایم؟ عصای پسر من همه درختان را خوار می‌شمارد. ۱۱ و آن برای صیقلی شدن داده شد تا آن را به دست گیرند. و این شمشیر تیز شده و صیقلی گردیده است تا به دست قاتل داده شود. ۱۲ ای پسر انسان فریاد برآور و ولوله نما زیرا که این بر قوم من و بر جمیع سروران اسرائیل وارد می‌آید. ترسها به سبب شمشیر بر قوم من عارض شده است. لهذا بر ران خود دست بزن. ۱۳ زیرا که امتحان است. و چه خواهد بود اگر عصایی که (دیگران را) خوار می‌شمارد، دیگر نباشد. قول خداوند یهوه این است: ۱۴ و توای پسر انسان نبوت کن و دستهای خود را بهم بزن و شمشیر دفعه سوم تکرار بشود. شمشیر مقتولان است. شمشیر آن مقتول عظیم که ایشان را احاطه می‌کند. ۱۵ شمشیر برنده‌ای به ضد همه دروازه‌های ایشان قرار دادم تا دلها گداخته شود و هلاکت‌ها زیاده شود. آه (شمشیر) براق گردیده و برای کشتار تیز شده است. ۱۶ جمع شده، به جانب راست برو و آراسته گردیده، به جانب چپ توجه نما. بهر طرف که رخسارهای متوجه می‌باشد. ۱۷ و من نیز دستهای خود را بهم خواهم زد و حدت خشم خویش را ساکن خواهم گردانید. من یهوه هستم که تکلم نموده‌ام.» ۱۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۹ «توای پسر انسان دو راه به جهت خود تعیین نما تا شمشیر پادشاه بابل از آنها بیاید. هر دوی آنها از یک زمین بیرون می‌آید. و علامتی بر پا کن. آن را بر سر راه شهر بر پا نما. ۲۰ راهی تعیین نما تا شمشیر به ربه بنی عمون و به یهودا در اورشلیم منبع بیاید. ۲۱ زیرا که پادشاه بابل بر شاهراه، به سر دو راه ایستاده است تا تفال زند و تیرها را بهم زده، از ترافیم سوال می‌کند و به جگر می‌نگرد. ۲۲ به دست راستش تفال اورشلیم است تا منجنيقها بر پا کند و

۲۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان دو زن دختر یک مادر بودند. ۳ و ایشان در مصر زنا کرده، در جوانی خودزناکار شدند. در آنجا سینه های ایشان را مالیدند و پستانهای بکارت ایشان را افشردند. ۴ و نامهای ایشان بزرگتر اهل و خواهر او اهلویه بود. و ایشان از آن من بوده، پسران و دختران زاییدند. و اما نامهای ایشان اهلوه، سامره می باشد و اهلویه، اورشليم. ۵ و اهلوه از من رو تافته، زنا نمود و برمجان خود یعنی بر آشوریان که مجاور او بودند عاشق گردید؛ ۶ کسانی که به آسمانجویی ملبس بودند؛ حاکمان و سرداران که همه ایشان جوانان دلپسند و فارسان اسب سوار بودند. ۷ و به ایشان یعنی به جمیع برگزیدگان بنی آشور فاحشگی خود را بذل نمود و خود را از جمیع بتهای آنانی که بر ایشان عاشق می بود نجس می ساخت. ۸ و فاحشگی خود را که در مصر می نمود، ترک نکرد. زیرا که ایشان در ایام جوانیش با او همخواب می شدند و پستانهای بکارت او را افشرد، زناکاری خود را بر وی می ریختند. ۹ لهنذا من او راه دست عاشقانش یعنی به دست بنی آشور که او بر ایشان عشق می ورزید، تسلیم نمودم. ۱۰ که ایشان عورت او را منکشف ساخته، پسران و دخترانش را گرفتند. و او را به شمشیر کشتند که در میان زنان عبرت گردید و بر وی داوری نمودند. ۱۱ «و چون خواهرش اهلویه این را دید، در عشقبازی خویش از او زیادتز فاسد گردید و بیشتر از زناکاری خواهرش زنا نمود. ۱۲ و بر بنی آشور عاشق گردید که جمیع ایشان حاکمان و سرداران مجاور او بودند و ملبس به آسمانجویی و فارسان اسب سوار و جوانان دلپسند بودند. ۱۳ و دیدم که او نیز نجس گردیده و طریق هردوی ایشان یک بوده است. ۱۴ پس زناکاری خود را زیاد نمود، زیرا صورتهای مردان که بر دیوارها نقش شده بود یعنی تصویرهای کلدانیان را که به شنجرف کشیده شده بود، دید. ۱۵ که کمرهای ایشان به کمر بندها بسته و عمامهای رنگارنگ بر سر ایشان پیچیده بود. و جمیع آنها مانند سرداران و به شبیه اهل بابل که مولد ایشان زمین کلدانیان است بودند. ۱۶ و چون چشم او بر آنها افتاد، عاشق ایشان گردید. و رسولان نزد ایشان به زمین کلدانیان فرستاد. ۱۷ و پسران بابل نزد وی در بستر عشق بازی درآمد، او را از زناکاری خود نجس ساختند. پس چون خود را از ایشان نجس یافت، طبع وی از ایشان متنفر گردید. ۱۸ و چون که زناکاری خود را آشکار کرد و عورت خود را منکشف ساخت، جان من از او متنفر گردید، چنانکه جانم از خواهرش متنفر شده بود. ۱۹ اما او ایام جوانی خود را که در آنها در زمین مصر زنا کرده بود به یاد آورده، باز زناکاری خود را زیاد نمود. ۲۰ و بر معشوقه های ایشان عشق ورزید که گوشت ایشان، مثل گوشت الاغان و نطفه ایشان چون نطفه اسبان می باشد. ۲۱ و قباحت جوانی خود را حینی که مصریان پستانهایت را به خاطر سینه های جوانیت افشردند به یاد آوردی. ۲۲ «بنابراین ای اهلویه خداوند بیهو چنین می فرماید: اینک من عاشقانت را که جانت از ایشان متنفر شده است به ضد تو برانگیزانیده، ایشان را از هر طرف بر تو خواهم آورد. ۲۳ یعنی پسران بابل و همه کلدانیان را از ققود و شوع وقوع. و همه پسران آشور را همراه ایشان که جمیع ایشان جوانان دلپسند و حاکمان و والیان و سرداران و نامداران هستند و تمامی ایشان

اسب سوارند. ۲۴ و با اسلحه و کالسکه‌ها و ارايه‌ها و گروه عظیمی بر تو خواهند آمد و با مجن‌ها و سپرها و خودها تو را احاطه خواهند نمود. و من داوری تو را به ایشان خواهم سپرد تا تو را برحسب احکام خود داوری نمایند. ۲۵ و من غیرت خود را به ضد تو خواهم برانگیخت تا با تو به غضب عمل نمایند. و بینی و گوشه‌های را خواهند برید و بقیه تو با شمشیر خواهند افتاد و پسران و دختران را خواهند گرفت و بقیه تو به آتش سوخته خواهند شد. ۲۶ و لباس تو را از توکنده، زیورهای زیبایی تو را خواهند برد. ۲۷ پس قباحث تو و زناکاریت را که از زمین مصرآورده‌ای، از تو نابود خواهم ساخت. و چشمان خود را بسوی ایشان بر نخواهی افراشت و دیگرمصر را به یاد نخواهی آورد. ۲۸ زیرا خداوند بیهوش چنين می‌گوید: اینک تو را به بدست آتانی که از ایشان نفرت داری و به دست آتانی که جانت از ایشان متنفر است، تسلیم خواهم نمود. ۲۹ و با تراز راه بغض رفتار نموده، تمامی حاصل تو را خواهند گرفت و تو را عریان و برهنه و خواهم گذاشت. تا آنکه برهنگی زناکاری تو و قباحث و فاحشه‌گری تو ظاهر شود. ۳۰ و این کارها را به توخواهم کرد، از این جهت که در عقب امت‌ها زانموده، خویشین را از بتهای ایشان نجس ساخته‌ای. ۳۱ و چونکه به طریق خواهر خودسلوک نمودی، جام او را به دست تو خواهم داد. ۳۲ و خداوند بیهوش چنين می‌فرماید: جام عمیق و بزرگ خواهر خود را خواهی نوشید. و محل سخریه و استهزا خواهی شد که متحمل آن توانی شد. ۳۳ و از مستی و حزن پر خواهی شد. از جام حیرت و خرابی یعنی از جام خواهرت سامره. ۳۴ و آن را خواهی نوشید و تا ته خواهی آشامید و خورده‌های آن را خواهی خایید و پستانهای خود را خواهی کند، زیرا خداوند بیهوش می‌گوید که من این را گفته‌ام. ۳۵ بنابراین خداوند بیهوش چنين می‌فرماید: چونکه مرا فراموش کردی و مرا پشت سر خود انداختی، لهذا تو نیز متحمل قباحث و زناکاری خود خواهی شد. ۳۶ و خداوند مرا گفت: «ای پسر انسان! آیا برهول و اهلویه داوری خواهی نمود؟ بلکه ایشان را از رجاسات ایشان آگاه ساز. ۳۷ زیرا که زنا نموده‌اند و دست ایشان خون آلود است و بانهای خویش مرتکب زنا شده‌اند. و پسران خود را نیز که برای من زاینده بودند، به جهت آنها آتشی گذرانیده‌اند تا سوخته شوند. ۳۸ و علاوه بر آن این را هم به من کرده‌اند که در همانروز مقدس مرا بی‌عصمت کرده، سبت های مرا بی‌حرمت نموده‌اند. ۳۹ زیرا چون پسران خود را برای بتهای خویش ذبح نموده بودند، در همان روز به مقدس داخل شده، آن را بی‌عصمت نمودند و هان این عمل را در خانه من بجا آوردند. ۴۰ بلکه نزد مردانی که از دور آمدند، فرستادید که نزد ایشان قاصدی فرستاده شد. و چون ایشان رسیدند، خویشین را برای ایشان غسل دادی و سرمه به چشمانت کشیدی و خود را به زیورهای آرایش دادی. ۴۱ و بر بستر فاخری که سفره پیش آن آماده بود نشست، و بخور و روغن مرا بر آن نهادی. ۴۲ و در آن آواز گروه عیاشان مسموم شد. و همراه آن گروه عظیم صایبان از بیابان آورده شدند که دستیندها بر دستها و تاجهای فاخر بر سر هرودی آنها گذاشتند. ۴۳ و من درباره آن زنی که در زناکاری فرسوده شده بود گفتم: آیا ایشان الان با او زنا خواهند کرد و او با ایشان؟ ۴۴ و به اودرآمدند به نهجی که نزد فاحشه‌ها

۲۴ و در روز دهم ماه دهم از سال نهم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان اسم امروز را برای خود بنویس، اسم همین روز را، زیرا که در همین روز پادشاه بابل بر اورشلیم هجوم آورد. ۳ و برای این خاندان فتنه انگیز مثلی آورده، به ایشان بگو: خداوند بیهوش چنين می‌گوید: دیگ را بگذار. آن را بگذار و آب نیز در آن بریز. ۴ قطعه هایش یعنی هر قطعه نیکو و ران و دوش را در میانش جمع کن و از بهترین استخوانها آن را بر ساز. ۵ و بهترین گوسفندان را بگیر و استخوانها را زیرش دسته کرده، آن را خوب بجوشان تا استخوانهایی که در اندرونش هست پخته شود. ۶ بنابراین خداوند بیهوش چنين می‌گوید: وای بر آن شهر خونریز! وای بر آن دیگی که زنگش در میانش است و زنگش از میانش در نیامده است! آن را به قطعه هایش بیرون آور و قرعه بر آن انداخته نشود. ۷ زیرا خونی که ریخت در میانش می‌باشد. آن را بر صخره صاف نهاد و بر زمین نریخت تا از خاک پوشانیده شود. ۸ من خون او را بر صخره صاف نهادم که پنهان نشود تا آنکه حدت خشم را برانگیخته انتقام بکشم. ۹ بنابراین خداوند بیهوش چنين می‌گوید: وای بر آن شهر خونریز! من نیز توده هیزم را بزرگ خواهم ساخت. ۱۰ هیزم زیاد بیاور و آتش بیفزود گوشت را مهیا ساز و ادویه جات در آن بریز و استخوانها سوخته بشود. ۱۱ پس آن را بر اخگر خالی بگذار تا تاییده شده مسش سوخته گردد و نجاستش در آن گذاشته شود و زنگش نابود گردد. ۱۲ او از مشقت‌ها خسته گردید، اما زنگ بسیاری از وی بیرون نیامد. پس زنگش در آتش بشود. ۱۳ در نجاسات تو قباحث است چونکه تو را تطهیر نمودم. اما طاهر نشدی. لهذا تا غضب خود را بر تو به اتمام نرسانم، دیگر از نجاست خود طاهر نخواهی شد. ۱۴ من که بیهوش هستم این را گفته‌ام و به وقوع خواهد پیوست و آن را بجا خواهم آورد. پس خداوند بیهوش می‌گوید: دست نخواهم برداشت و شفقت نخواهم نمود و پشیمان نخواهم شد و برحسب رفتار تو و بر وفق اعمال تو تو داوری خواهند کرد. ۱۵ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۶ «ای پسر انسان اینک من آرزوی چشمانت را بگفته‌ام از تو خواهم گرفت. ماتم و گریه منما و اشک از چشمت جاری نشود. ۱۷ آه بکش و خاموش شو و برای مرده ماتم مگیر. بلکه عمامه بر سرت بپوش و کفش به

پایت بکن و شاربهایت را مپوشان و طعام مرده را مخور.» ۱۸ پس بامدادان با قوم تکلم نمودم و وقت عصر زن من مرد و صحیحگاهان به نهجی که مامور شده بودم عمل نمودم. ۱۹ و قوم به من گفتند: «آیاما را خبر نمی دهی که این کارهایی که می کنی به ما چه نسبت دارد؟» ۲۰ ایشان را جواب دادم که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید که هان من مقدس خود را که فخر جلال شما و آرزوی چشمان شماو لذت جانهای شما است، بی عصمت خواهم نمود. و پسران و دختران شما که ایشان را ترک خواهید کرد، به شمشیر خواهند افتاد. ۲۲ و به نهجی که من عمل نمودم، شما عمل خواهید نمود. شاربهای خود را نخواهید پوشانید و طعام مردگان را نخواهید خورد. ۲۳ عمامه های شما برسر و کفشهای شما در پایهای شما بوده، ماتم وگریه نخواهید کرد. بلکه به سبب گناهان خود کاهیده شده، بسوی یکدیگر آه خواهید کشید. ۲۴ و حزقیال برای شما آیتی خواهد بود موافق هر آنچه او کرد، شما عمل خواهید نمود. و حینی که این واقع شود خواهید دانست که من خداوند یهوه می باشم. ۲۵» «اما توای پسر انسان! در روزی که من قوت و سرور فخر و آرزوی چشمان و رفعت جانهای ایشان یعنی پسران و دختران ایشان را از ایشان گرفته باشم، آیا واقع نخواهد شد ۲۶ که در آن روز هر که راهی یابد نزد تو آمده، این را به سمع تو خواهد رسانید؟ ۲۷ پس در آن روز دهانت برای آنانی که راهی یافته اند باز خواهد شد و متکلم شده، دیگر گنگ نخواهی بود و برای ایشان آیتی خواهی بود و خواهند دانست که من یهوه می باشم.»

**۲۶** و در سال یازدهم در غره ماه واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان چونکه صور درباره اورشلیم می گوید هه، دروازه امت ها شکسته شد و حال به من منتقل گردیده است. و چون او خراب گردید من توانگر خواهم شد. ۳ بنابراین خداوند یهوه چنین می گوید: هان ای صور من به ضد تومی باشم و امت های عظیم بر تو خواهم برانگیخت به نهجی که دریا امواج خود را برمی انگیزاند. ۴ و حصار صور را خراب کرده، برجهایش را منهدم خواهند ساخت و غبارش را از آن خواهم رفت و آن را به صخره ای صاف تبدیل خواهم نمود. ۵ و او محل پهن کردن دامها در میان دریا خواهد شد، زیرا خداوند یهوه می فرماید که من این را گفته ام. و آن تاراج امت ها خواهد گردید. ۶ و دخترانش که در صحرامی باشند به شمشیر کشته خواهند شد. پس ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.» ۷ زیرا خداوند یهوه چنین می فرماید: «اینک من نوکدرصر پادشاه بابل، پادشاه پادشاهان را از طرف شمال بر صور با اسبان و اربابها و سواران و جمعیت و خلق عظیمی خواهم آورد. ۸ و اودختران تو را در صحرا به شمشیر خواهد کشت. و برجهها به ضد تو بنا خواهد نمود. و سنگرها در برابر تو خواهد ساخت. و مترسها در برابر تو برپا خواهد داشت. ۹ و منجنیقهای خود را بر حصارهای آورده، برجهایت را با تهرای خود منهدم خواهد ساخت. ۱۰ و اسبانش آقندر زیاد خواهد بود که گرد آنها تو را خواهد پوشانید. و چون به دروازه هایت داخل شود چنانکه به شهررخنه دار درمی آیند، حصارهایت از صدای سواران و اربابها و کالسکه ها متزلزل خواهد گردید. ۱۱ و به سم اسبان خود همه کوچه هایت را پامال کرده، اهل تو را به شمشیر خواهد کشت. و بناهای فخر تو به زمین خواهد افتاد. ۱۲ و توانگری تو را تاراج نموده، تجارت تو را به یغما خواهند برد. و

**۲۵** و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان نظر خود را برینی عمون بدار و به ضد ایشان نبوت نما. ۳ و به بنی عمون بگو: کلام خداوند یهوه را بشنوید! خداوند یهوه چنین می فرماید: چونکه درباره مقدس من حینی که بی عصمت شد و درباره زمین اسرائیل، حینی که ویران گردید و درباره خاندان یهودا، حینی که به اسیری رفتند هه گفتی، ۴ بنابراین همانا من تو را به بنی مشرق تسلیم می کنم تا در تو تصرف نمایند. و خیمه های خود را در میان تو زده، مسکن های خویش را در تو بر پا خواهند نمود. و ایشان میوه تو را خواهند خورد و شیر تو را خواهند نوشید. و ربه را آرامگاه شتران و (زمین) بنی عمون را خوابگاه گله ها خواهم گردانید و خواهید دانست که من یهوه هستم. ۶ زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: چونکه تو بر زمین اسرائیل دستک می زنی و پا برزمین می کوبی و به تمامی کینه دل خود شادی می نمایی، ۷ بنابراین هان من دست خود را بر تو دراز خواهم کرد و تو را تاراج امت ها خواهم ساخت. و تو را از میان قومها منقطع ساخته، از میان کشورها نابود خواهم ساخت. و چون تو راهلاک ساخته باشم، آنگاه خواهی دانست که من یهوه هستم.» ۸ خداوند یهوه چنین می گوید: «چونکه مواب و سعیر گفته اند که اینک خاندان اسرائیل مانند جمیع امت ها می باشند، ۹ بنابراین اینک من حدود مواب را از شهرها یعنی از شهرهای حدودش که فخر زمین می باشد یعنی بیت یشیموت و بلع معون و قریه تایم مفتوح خواهم ساخت. ۱۰ برای بنی

حصارهایت را خراب نموده، خانه های مرغوب تو را منهدم خواهند نمود. و سنگها و چوب و خاک تو را در آب خواهند ریخت. و ۱۳ و آواز نغمات تو را ساکت خواهم گردانید که صدای عودهایت دیگر مسموع نشود. و ۱۴ و تو را به صخره‌های صاف مبدل خواهم گردانید تا محل پهن کردن دامها بشوی و بار دیگر بنا نخواهی شد. زیرا خداوند یهوه می‌فرماید: من که یهوه هستم این را گفته‌ام.» ۱۵ خداوند یهوه به صورت چنین می‌گوید: «آیا جزیره‌ها از صدای انهدام تو متزلزل نخواهد شد هنگامی که مجروحان ناله کشند و در میان تو کشتار عظیمی بشود؟ و ۱۶ و جمیع سروران دریا از کرسیهای خود فرود آیند. و ردهای خود را از خود بیرون کرده، رخوت قلابدوی خویش را بکنند. و به ترسها ملبس شده، بر زمین بنشینند و آن فان لزان گردیده، دربار تو متحیر شوند. ۱۷ پس برای تو مرتبه خوانده، تو را خواهند گفت: ای که از دریا معمور بودی چگونه تباه گشتی! آن شهر نامداری که در دریا زور آوری می‌بود که با ساکنان خود هیبت خویش را بر جمیع سکنه دریامستولی می‌ساخت. ۱۸ الان در روز انهدام توجزیره‌ها می‌لرزند. و جزایری که در دریای باشد، از رحلت تو مدهوش می‌شوند. ۱۹ زیرا خداوند یهوه چنین می‌گوید: چون تو را شهر مخروب مثل شهرهای غیرمسکون گردانم و لجه‌ها را بر تو برآورده، تو را به آبهای بسیارمستور سازم، ۲۰ آنگاه تو را با آتانی که به هوا پی فرو می‌روند، نزد قوم قدیم فرود آورده، تو را در اسفلهای زمین در خرابه های ابدی با آتانی که به هوا پی فرو می‌روند ساکن خواهم گردانید تا دیگر مسکون نشوی و دیگر جلال تو را در زمین زندگان جای نخواهم داد. ۲۱ و خداوند یهوه می‌گوید: تو را محل وحشت خواهم ساخت که نابود خواهی شد و تو را خواهند طلبید اما تا ابد آبادیافت نخواهی شد.»

**۲۷** و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «اما تو ای پسر انسان برای صور مرتبه بخوان! ۳ و به صورت بگو: ای که نزد مدخل دریاساکنی و برای جزیره های بسیار تاجر طوایف می‌باشی! خداوند یهوه چنین می‌گوید: ای صورتو گفته‌ای که من کمال زیبایی هستم. ۴ حدود تودر وسط دریا است و بنایان زیبای تو را کامل ساخته‌اند. ۵ همه تخته هایت را از صنوبر سنیرساختند و سرو آزاد لبنان را گرفتند تا دکلهای تو بسازند. ۶ پاروهایت را از بلوطهای باشان ساختند و نشیمنهایت را از شمشاد جزایر کتیم که به عاج منبض شده بود ترتیب دادند. ۷ کتان مطز مصری بادبان تو بود تا برای تو علمی بشود. و شرع تو از آسمانجونی و ارغوان از جزایرالبیشه بود. ۸ اهل سیدون و ارواد پاروزن تو بودند و حکمای توای صور که در تو بودند ناخدایان تو بودند. ۹ مشایخ جبیل و حکمایش در تو بوده، قلافان تو بودند. تمامی کشتیهای دریا و ملاحان آنها در تو بودند تا برای تو تجارت نمایند. ۱۰ فارس و لود و فوط در افواجت مردان جنگی تو بودند. سپرها و خودها بر تو آویزان کرده، ایشان تو را زینت دادند. ۱۱ بنی ارواد با سپاهیانت بر حصارهایت از هر طرف و جمادیان بربرجهایت بودند. و سپرهای خود را بر حصارهایت از هر طرف آویزان کرده، ایشان زیبایی تو را کامل ساختند. ۱۲ ترشیش به فراوانی هر قسم اموال سوداگران تو بودند.

**۲۸** و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان به رئیس صور بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: چونکه دلت مغرور شده است و می‌گویی که من خدا هستم و بر کرسی خدایان در وسط دریا

نشسته‌ام، و هرچند انسان هستی و نه خدا لیکن دل خود را مانند دل خدایان ساخته‌ای. ۳. ایک تو از دانیال حکیم تر هستی و هیچ سری از تو مخفی نیست؟ ۴. و به حکمت و فطانت خویش توانگری برای خود اندوخته و طلا و نقره در خزاین خود جمع نموده‌ای. ۵. به فراوانی حکمت و تجارت خویش دولت خود را افزوده‌ای پس به سبب توانگری دلت مغرور گردیده است.» ۶. بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «چونکه تو دل خود را مثل دل خدایان گردانیده‌ای، ۷. پس ایک من غریبان و ستم کیشان امت‌ها را بر تو خواهم آورد که شمشیرهای خود را به ضد زیبایی حکمت تو کشیده، جمال تو را ملوث سازند. ۸. و تو را به هاویه فرود آورند. پس به مرگ آسانی که در میان دریا کشته شوند خواهی مرد. ۹. آیا به حضور قاتلان خود خواهی گفت که من خدا هستم؟ نی بلکه در دست قاتلان انسان خواهی بود و نه خدا. ۱۰. از دست غریبان به مرگ نامختوان کشته خواهی شد، زیرا خداوند یهوه می‌فرماید که من این را گفته‌ام.» ۱۱. و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۲. «ای پسر انسان برای پادشاه صور مرتبه بخوان و وی را بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: تو خاتم کمال و مملو حکمت و کامل جمال هستی. ۱۳. در عدن در باغ خدا بودی و هر گونه سنگ گرانها از عقیق احمر و یاقوت اصفر و عقیق سفید و زبرجد و جزیع و یشب و یاقوت کبود و بهرمان و زمرد پوشش تو بود. و صنعت دفاها و نایبها در تو از طلا بود که در روز خلقت تو آنها مهیا شده بود. ۱۴. تو کروی مسیح شده سایه گستر بودی. و تو را نصب نمودم تا بر کوه مقدس آباده باشی. و در میان سنگهای آتشین می‌خرامیدی. ۱۵. از روزی که آفریده شدی تا وقتی که بی‌انصافی در تو یافت شد به رفتار خود کامل بودی.

۱۶. اما از کثرت سوداگری بطن تو را از ظلم پر ساختند. پس خطا ورزیدی و من تو را از کوه خدا بیرون انداختم. و تو رای کروی سایه گستر، از میان سنگهای آتشین تلف نمودم. ۱۷. دل تو از زیبایی مغرور گردید و به سبب جمالت حکمت خود را فاسد گردانیدی. لهدذا تو را بر زمین می‌اندازم و تو را پیش روی پادشاهان می‌گذارم تا بر تو بنگرند. ۱۸. به کثرت گناهت و بی‌انصافی تجارت مقدس های خویش را بی عصمت ساختی. پس آتشی از میانت بیرون می‌آورد که تو را بسوزاند و تو را به نظر جمیع بینندگان بر روی زمین خاکستر خواهم ساخت. ۱۹. و همه آشنایان از میان قوماها بر تو متحیر خواهند شد. و تو محل دهشت شده، دیگر تا به ابد نخواهی بود.» ۲۰. و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲۱. «ای پسر انسان نظر خود را بر صیدون بدار و به ضدش نبوت نما. ۲۲. و بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: ایکای صیدون من به ضد تو هستم و خویشتن را در میان تو تمجید خواهم نمود. و حیثی که بر او داوری کرده و خویشتن را در وی تقدیس نموده باشم، آنگاه خواهد دانست که من یهوه هستم. ۲۳. و یا در او و خون در کوچه هایش خواهم فرستاد. و مجروحان به شمشیری که از هر طرف بر او می‌آید در میانش خواهند افتاد. پس خواهد دانست که من یهوه هستم. ۲۴. و باردیگر برای خاندان اسرائیل از جمیع مجاوران ایشان که ایشان را خواری می‌شمارند، خاری خلنده و شوک رنج آورنده نخواهند بود. پس خواهد دانست که من خداوند یهوه می‌باشم.» ۲۵. خداوند یهوه

۲۹. و در روز دوازدهم ماه دهم از سال دهم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲. «ای پسر انسان نظر خود را به طرف فرعون پادشاه مصر بدار و به ضد او و تمامی مصر نبوت نما. ۳. و متکلم شده، بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: ایکای فرعون پادشاه مصر من به ضد تو هستم. ای ازدهای بزرگ که در میان نهرهایت خوابیده‌ای و می‌گویی نهر من از آن من است و من آن را به جهت خود ساخته‌ام! ۴. لهدذا قلاها در چانه ات می‌گذارم و ماهیان نهرهایت را به فلسهایت خواهم چسبانید و تو را از میان نهرهایت بیرون خواهم کشید و تمامی ماهیان نهرهایت به فلسهای تو خواهند چسبید. ۵. و تو را با تمامی ماهیان نهرهایت در بیابان پراکنده خواهم ساخت و به روی صحرا افتاده، بار دیگری تو را جمع نخواهند کرد و فراهم نخواهند آورد. و تو را خوراک حیوانات زمین و مرغان هواخواهم ساخت. ۶. و جمیع ساکنان مصر خواهند دانست که من یهوه هستم چونکه ایشان برای خاندان اسرائیل عصای نئین بودند. ۷. چون دست تو را گرفتند، خرد شدی. و کتفهای جمیع ایشان را چاک زدی. و چون بر تو تکیه نمودند، شکسته شدی. و کمرهای جمیع ایشان را لرزان گردانیدی.» ۸. بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «ایک من بر تو شمشیری آورده، انسان و بهایم را از تو منقطع خواهم ساخت. ۹. و زمین مصر ویران و خراب خواهد شد. پس خواهند دانست که من یهوه هستم، چونکه می‌گفت: نهر از آن من است و من آن را ساخته‌ام. ۱۰. بنابراین ایک من به ضد توو به ضد نهرهایت هستم و زمین مصر را از مجدل تا اسوان و تا حدود حبشستان بالکل خراب و ویران خواهم ساخت. ۱۱. که پای انسان از آن عبور ننماید و پای حیوان از آن گذر نکند و مدت چهل سال مسکون نشود. ۱۲. و زمین مصر را در میان زمینهای ویران ویران خواهم ساخت و شهرهایش در میان شهرهای مخروبه مدت چهل سال خراب خواهد ماند. و مصریان را در میان امت‌ها پراکنده و در میان کشورها متفرق خواهم ساخت.» ۱۳. زیرا خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «بعد از انقضای چهل سال مصریان را از قوم هایی که در میان آنها پراکنده شوند، جمع خواهم نمود. ۱۴. و اسیران مصر را باز آورده، ایشان را به زمین فتروس یعنی به زمین مولد ایشان راجع خواهم گردانید و در آنجا مملکت پست خواهند بود. ۱۵. و آن پست‌ترین ممالک خواهد بود. و بار دیگری طوایف برتری نخواهد نمود. و من ایشان را قبل خواهد ساخت تا بر امت‌ها حکمرانی ننمایند. ۱۶. و آن بار دیگر برای خاندان اسرائیل محل اعتماد نخواهد بود تا بسوی ایشان متوجه شده، گناه را به یاد آورند. پس خواهد دانست که من خداوند یهوه

هستم. ۱۷ و در روز اول ماه اول از سال بیست و هفتم کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۸ «ای پسرانسان نبوکدرصر پادشاه بابل از لشکر خود به ضدصور خدمت عظیمی گرفت که سرهای همه بی‌مو گردید و دوشهای همه پوست کنده شد. لیکن از صور به جهت خدمتی که به ضد آن نموده بود، خودش و لشکرش هیچ مزد نیافتند.» ۱۹ لهذا خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «اینک من زمین مصر را به نبوکدرصر پادشاه بابل خواهم بخشید. و جمعیت آن را گرفتار کرده، غنیمت‌ش را به یغما و اموالش را به تاراج خواهد برد تا اجرت لشکرش بشود. ۲۰ و خداوند یهوه می‌گوید: زمین مصر را به جهت خدمتی که کرده است، اجرت اوخواهم داد چونکه این کار را برای من کرده‌اند. ۲۱ و در آن روز شاخی برای خاندان اسرائیل خواهم رویانید. و دهان تو را در میان ایشان خواهم گشود، پس خواهند دانست که من یهوه هستم.»

۳۰ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: ولوله کنید و بگویند وای بر آن روز! ۳ زیرا که آن روز نزدیک است و روز خداوند نزدیک است! روز ابرها و زمان امت‌ها خواهد بود! ۴ و شمشیری بر مصرفرود می‌آید. و چون کشتگان در مصر بیفتند، آنگاه درد شدیدی بر حبش مستولی خواهد شد. و جمعیت آن را گرفتار خواهد کرد و اساسهایش منهدم خواهد گردید. ۵ و حبش و فوط ولود و تمامی قومهای مختلف و کوب و اهل زمین عهده‌مراه ایشان به شمشیر خواهند افتاد.» ۶ و خداوند چنین می‌فرماید: «معاونان مصر خواهندافتاد و فخر قوت آن فرود خواهد آمد. و ازمجدل تا اسوان در میان آن به شمشیر خواهندافتاد. قول خداوند یهوه این است. ۷ و در میان زمینهای ویران ویران خواهند شد و شهرهایش در میان و شهرهای مخروب خواهد بود. ۸ و چون آتشی در مصر افروخته باشم و جمیع انصارش شکسته شوند، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ۹ در آن روز قاصدان از حضور من به کشتیهای بیرون رفته، حبشیان مطمئن را خواهندترسانید. و بر ایشان درد شدیدی مثل روز مصرمستولی خواهد شد، زیرا اینک آن می‌آید.» ۱۰ و خداوند یهوه چنین می‌گوید: «من جمعیت مصر را به‌دست نبوکدرصر پادشاه بابل تباه خواهم ساخت. ۱۱ او با قوم خود و ستمکیشان امت هاآورده خواهند شد تا آن زمین ویران را سازند. و شمشیرهای خود را بر مصر کشیده، زمین را از کشتگان پر خواهند ساخت. ۱۲ و نهرها را خشک گردانیده، زمین را به‌دست اشرار خواهم فروخت. و زمین را با هرچه در آن است، به‌دست غریبان ویران خواهم ساخت. من که یهوه هستم گفته‌ام.» ۱۳ و خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «بنها را بناوب ساخته، اصنام را از نوف تلف خواهم نمود. و بار دیگر رئیسی از زمین مصر نخواهدبرخاست. و خوف بر زمین مصر مستولی خواهم ساخت. ۱۴ و فترس را خراب نموده، آتشی درصوعن خواهم افروخت. و بر نو داوری خواهم نمود. ۱۵ و غضب خود را برسین که ملاذ مصراست ریخته، جمعیت نو را منقطع خواهم ساخت. ۱۶ و چون آتشی در مصر افروخته باشم، سین به درد سخت مبتلا و نومفتوح خواهد شد. وخصمان در وقت روز بر نوف خواهند آمد.

۱۷ جوانان آن و فیست به شمشیر خواهند افتادو اهل آنها به اسیری خواهند رفت. ۱۸ و روزدرتحنجس تاریخ خواهد شد حینی که یوغهای مصر را در آنجا شکسته باشم و فخرقوتش در آن تلف شده باشد. و ابرها آن را خواهدپوشانید و دخترانش به اسیری خواهند رفت. ۱۹ پس چون بر مصر داوری کرده باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.» ۲۰ و در روز هفتم ماه اول از سال یازدهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲۱ «ای پسر انسان بازوی فرعون پادشاه مصر را خواهم شکست. و اینک شکسته بندی نخواهد شد و بر آن مرهم نخواهند گذارد و کرباس نخواهند بست تا قادر برگرفتن شمشیر بشود. ۲۲ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌گوید: هان من به ضد فرعون پادشاه مصرهستم و هر دو بازوی او هم درست و هم شکسته را خرد خواهم کرد و شمشیر را از دستش خواهم انداخت. ۲۳ و مصریان را در میان امت‌ها پراکنده و در میان کشورها متفرق خواهم ساخت. ۲۴ و بازوهای پادشاه بابل را تقویت نموده، شمشیرخود را به‌دست او خواهم داد. و بازوهای فرعون را خواهم شکست که به حضور وی به ناله کشتگان ناله خواهد کرد. ۲۵ پس بازوهای پادشاه بابل را تقویت خواهم نمود. و بازوهای فرعون خواهد افتاد و چون شمشیر خود را به‌دست پادشاه بابل داده باشم و او آن را بر زمین مصر درازکرده باشد، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ۲۶ و چون مصریان را در میان امت هاپراکنده و ایشان را در کشورها متفرق ساخته باشم، ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»

۳۱ و در روز اول ماه سوم از سال یازدهم، کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان به فرعون پادشاه مصر و به جمعیت او بگو: کیست که در بزرگیت به اوشباهت داری؟ ۳ اینک آشور سرو آزاد لبنان باشاخه های جمیل و برگهای سایه‌گستر و قد بلندی بود و سر او به ابرها می‌بود. ۴ آنها او را نمو داد. و لجه او را بلند ساخت که نهرهای آنها بهر طرف بوستان آن جاری می‌شد و جویهای خویش را بطرف همه درختان صحرا روان می‌ساخت. ۵ ازاین جهت قد او از جمیع درختان صحرا بلندترشده، شاخه هایش زیاده گردید و اغصان خود رانمو داده، آنها از کثرت آنها بلند شد. ۶ و همه مرغان هوا در شاخه هایش آشیانه ساختند. و تمامی حیوانات صحرا زیر اغصانش بیچه آوردند. و جمیع امت های عظیم در سایه‌اش سکنی گرفتند. ۷ پس در بزرگی خود و در درازی شاخه های خویش خوشنما شد چونکه ریشه‌اش نزد آنها بسیار بود. ۸ سروهای آزاد باغ خدا آن را نتوانست پنهان کرد. و صنوبرها به شاخه هایش مشابیهت نداشت. و چنارها مثل اغصانش نبودبلکه هیچ درخت در باغ خدا به زیبایی او مشابه نبود. ۹ من او را به کثرت شاخه هایش به حدی زیبایی دادم که همه درختان عدن که در باغ خدا بود بر او حسد بردند.» ۱۰ بنابراین خداوند یهوه چنین می‌فرماید: «چونکه قد تو بلند شده است، و او سر خود را در میان ابرها برافراشته و دلش از بلندی مغرورگردیده است، ۱۱ از این جهت من او را به‌دست قوی ترین (پادشاه) امت‌ها تسلیم خواهم نمود و او آنچه را که می‌باید به وی خواهد کرد. و من او را به‌سبب شرارتش



بیرون خواهم انداخت. ۱۲ وغریبان یعنی ستمکیشان امت‌ها او را منقطع ساخته، ترک خواهند نمود. و شاخه هایش برکوهها و در جمیع دره‌ها خواهد افتاد و اغصان اوئزد همه وادیهای زمین شکسته خواهد شد. و جمیع قوم‌های زمین از زیر سایه او فرود آمده، او را ترک خواهند نمود. ۱۳ و همه مرغان هوا بر تنه افتاده او آشیانه گرفته، تمامی حیوانات صحرا برشاخه هایش ساکن خواهند شد. ۱۴ تا آنکه هیچکدام از درختانی که نزد آنها می‌باشند قد خود را بلند نکنند و سرهای خود را در میان ابره‌برنیزرانند. و زورآوران آنها از همگانی که سیراب می‌باشند، در بلندی خود نایستند. زیرا که جمیع آنها در اسفلهای زمین در میان پسران انسانی که به هاویه فرود می‌روند به مرگ تسلیم شده‌اند. ۱۵ و خداوند یهوه چنین می‌گوید: «در روزی که او به عالم اموات فرود می‌رود، من ماتی برپای می‌نمایم و لجه را برای وی پوشانیده، نهرهایش را باز خواهم داشت. و آبهای عظیم باز داشته خواهد شد و لبنان را برای وی سوگوار خواهم کرد. و جمیع درختان صحرا برایش ماتم خواهند گرفت. (Sheol h7585) ۱۶ و چون او را با آنانی که به هاویه فرود می‌روند به عالم اموات فرود آورم، آنگاه امت هارا از صدای انهدامش متزلزل خواهم ساخت. و جمیع درختان عدن یعنی برگزیده و نیکوترین لبنان از همگانی که سیراب می‌شوند، در اسفلهای زمین تسلی خواهند یافت. (Sheol h7585) ۱۷ و ایشان نیز بامقتولان شمشیر و انصارش که در میان امت‌ها زیرسایه او ساکن می‌بودند، همراه وی به عالم اموات فرود خواهند رفت. (Sheol h7585) ۱۸ به کدام یک از درختان عدن در جلال و عظمت چنین شباهت داشتی؟ اما با درختان عدن به اسفلهای زمین تو را فرودخواهند آورد و در میان نامختونان یا مقتولان شمشیر خواهی خوابیدی. خداوند یهوه می‌گوید که فرعون و تمامی جماعتش این است.»

۳۲ و در روز اول ماه دوازدهم از سال دوازدهم واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان برای فرعون پادشاه مصر مرثیه بخوان و او را بگو تو به شیرزبان امت‌ها مشابه می‌بودی، اما مانند اژدها دردربا هستی و آب را از بینی خود می‌جھانی و آبهارا به پایهای خود حرکت داده، نهرهای آنها را گل آلود می‌سازی.» ۳ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «دام خود را به واسطه گروهی از قوم‌های عظیم بر تو خواهم گسترانید و ایشان تورا در دام من بر خواهند کشید. ۴ و تو را بر زمین ترک نموده، بر روی صحرا خواهم انداخت و همه مرغان هوا را بر تو فرود آورده، جمیع حیوانات زمین را از تو سیر خواهم ساخت. ۵ و گوشت تو را بر کوهها نهاده، دره‌ها را از لاش تو پرخواهم کرد. ۶ و زمینی را که در آن شنا می‌کنی ازخون تو تا به کوهها سیراب می‌کنم که وادیها از تویر خواهد شد. ۷ و هنگامی که تو را منطفی گردانم، آسمان را خواهم پوشانید و ستارگانش را تاریک کرده، آفتاب را به ابرها مستور خواهم ساخت و ماه روشنایی خود را نخواهد داد. ۸ و خداوند یهوه می‌فرماید، که تمامی نیرهای درخشنده آسمان را برای تو سیاه کرده، تاریکی بر زمینت خواهم آورد. ۹ و چون هلاکت تو را در میان امت‌ها بر زمینهایی که ندانسته‌ای آورده باشم،

آنگاه دل‌های قوم‌های عظیم را محزون خواهم ساخت. ۱۰ و قوم‌های عظیم را بر تو متحیر خواهم ساخت. و چون شمشیر خود را برایش روی ایشان جلوه دهم، پادشاهان ایشان به شدت دهشتناک خواهند شد. و در روز انهدام توهر یک از ایشان برای جان خود هر لحظه‌ای خواهند لرزید.» ۱۱ زیرا خداوند یهوه چنین می‌گوید: «شمشیر پادشاه بابل بر تو خواهد آمد. ۱۲ و به شمشیرهای جباران که جمیع ایشان از ستمکیشان امت‌های باشند، جمعیت تو را به زیر خواهم انداخت. و ایشان غرور مصر را نابود ساخته، تمامی جمعیتش هلاک خواهد شد. ۱۳ و تمامی بهایم او را از کناره‌های آبهای عظیم هلاک خواهم ساخت. و پای انسان دیگر آنها را گل آلودخواهد ساخت. و سم بهایم آنها را گل آلودخواهد ساخت. ۱۴ آنگاه خداوند یهوه می‌گوید: آبهای آنها را ساکت گردانیده، نهرهای آنها را مانند روغن جاری خواهم ساخت. ۱۵ و چون زمین مصر را ویران کنم و آن زمین از هرچه در آن باشد خالی شود و چون جمیع ساکنانش را هلاک کنم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم.» ۱۶ و خداوند یهوه می‌گوید: «مرثیه‌ای که ایشان خواهند خواند همین است. دختران امت‌ها این مرثیه را خواهند خواند. برای مصر و تمامی جمعیتش این مرثیه را خواهند خواند.» ۱۷ و در روز پانزدهم ماه از سال دوازدهم واقع شد که کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۸ «ای پسر انسان برای جمعیت مصر ولوله نما و هم او را و هم دختران امت‌های عظیم را با آنانی که به هاویه فرود می‌روند، به اسفلهای زمین فرود آور. ۱۹ از چه کس زیباتر هستی؟ فرود بیا و بانامختونان بخواب. ۲۰ ایشان در میان مقتولان شمشیر خواهند افتاد. (مصر) به شمشیر تسلیم شده است. پس او را و تمامی جمعیتش را بکشید. ۲۱ اقبای جباران از میان عالم اموات او را انصار او را خطاب خواهند کرد. ایشان نامختون به شمشیر کشته شده، فرود آمده، خواهند خوابید. (Sheol h7585) ۲۲ «در آنجا آشور و تمامی جمعیت او هستند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان کشته شده از شمشیر افتاده‌اند. ۲۳ که قبرهای ایشان به اسفلهای هاویه قرار داده شد و جمعیت ایشان به اطراف قبرهای ایشان اند. ۲۴ در آنجا عیلام و تمامی جمعیتش هستند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان مقتول و از شمشیر افتاده‌اند و به اسفلهای زمین نامختون فرود رفته‌اند، زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بوده‌اند. پس با آنانی که به هاویه فرود می‌روند، متحمل خجالت خویش خواهند بود. ۲۵ بستری برای او و تمامی جمعیتش در میان مقتولان قرار داده‌اند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان نامختون و مقتول شمشیرند. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بودند. پس با آنانی که به هاویه فرود می‌روند، متحمل خجالت خویش خواهند بود. در میان کشتگان قرار داده شد. ۲۶ در آنجا ماشک و توپال و تمامی جمعیت آنها هستند. قبرهای ایشان گرداگرد ایشان است و جمیع ایشان نامختون و مقتول شمشیرند. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت بودند. ۲۷ پس ایشان با جباران و نامختونانی که افتاده‌اند که با اسلحه جنگ خویش به هاویه فرود رفته‌اند، نخواهند خوابید. و ایشان شمشیرهای خود را زیر سرهای خود نهادند. و گناه ایشان بر استخوانهای

ایشان خواهد بود. زیرا که در زمین زندگان باعث هیبت جباران بودند. (Sheol h7585) ۲۸ و اما تو در میان نامختونان شکسته شده، با مقتولان شمشیر خواهی خوابیدی. ۲۹ در آنجا ادم و پادشاهانش و جمیع سرورانش هستند که در جبروت خود با مقتولان شمشیرقرار داده شدند. و ایشان با نامختونان و آنانی که به هاویه فرود می‌روند خواهند خوابید. ۳۰ در آنجا جمیع روسای شمال و همه صیدونیان هستند که با مقتولان فرود رفتند. از هیبتی که به جبروت خویش باعث آن بودند، خجل خواهند شد. پس با مقتولان شمشیر نامختون خواهند خوابید و با آنانی که به هاویه فرود می‌روند، متحمل خجالت خود خواهند شد. ۳۱ و خداوند یهوه می‌گوید که فرعون چون این را بیند درباره تمامی جمعیت خود خویشتن را تسلی خواهد داد و فرعون و تمامی لشکر او به شمشیر کشته خواهند شد. ۳۲ زیرا خداوند یهوه می‌گوید: من او را در زمین زندگان باعث هیبت گردانیدم. پس فرعون و تمامی جمعیت او را با مقتولان شمشیر در میان نامختونان خواهد خوابانید.»

نخواهد رهایی. و شرارت مرد شریر در روزی که او از شرارت خود بازگشت نماید، باعث هلاکت وی نخواهد شد. و مرد عادل در روزی که گناه ورزد، به عدالت خود زنده نتواند ماند. ۱۳ حینی که به مرد عادل گویم که البته زنده خواهی ماند، اگر او به عدالت خود اعتماد نموده، عصیان ورزد، آنگاه عدالتش هرگز به یاد آورده نخواهد شد بلکه در عصیانی که ورزیده است خواهد مرد. ۱۴ و هنگامی که به مرد شریر گویم: البته خواهی مرد! اگر او از گناه خود بازگشت نموده، انصاف و عدالت بجا آورد، ۱۵ و اگر آن مرد شریر رهن رایس دهد و آنچه دزدیده بود رد نماید و به فریض حیات سلوک نموده، مرتکب بی‌انصافی نشود، او البته زنده خواهد ماند و نخواهد مرد. ۱۶ تمام گناهی که ورزیده بود بر او به یاد آورده نخواهد شد. چونکه انصاف و عدالت را بجا آورده است، البته زنده خواهد ماند. ۱۷ اما پسران قوم تومی گویند که طریق خداوند موزون نیست، بلکه طریق خود ایشان است که موزون نیست. ۱۸ هنگامی که مرد عادل از عدالت خود برگشته، عصیان ورزد، به سبب آن خواهد مرد. ۱۹ و چون مرد شریر از شرارت خود بازگشت نموده، انصاف و عدالت را بجا آورد به سبب آن زنده خواهد ماند. ۲۰ اما شما می‌گویند که طریق خداوند موزون نیست. ای خاندان اسرائیل من بر هر یکی از شما موافق طریق هایش داوری خواهم نمود.» ۲۱ و در روز پنجم ماه دهم از سال دوازدهم اسیری ما واقع شد که کسی که از اورشلیم فرار کرده بود نزد من آمده، خبر داد که شهر تسخیر شده است. ۲۲ و در وقت شام قبل از رسیدن آن فراری دست خداوند بر من آمده، دهان مرا گشود. پس چون او در وقت صبح نزد من رسید، دهانم گشوده شد و دیگر گنگ نبودم. ۲۳ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: «ای پسر انسان ساکنان این خرابه های زمین اسرائیل می‌گویند: ابراهیم یک نفر بود حینی که وارث این زمین شد و ما بسیار هستیم که زمین به ارث به ما داده شده است. ۲۵ بنابراین به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: (گوشت را) با خونش می‌خورید و چشمان خود را بسوی پنهان خویش برمی‌افزاید و خون می‌ریزید. پس آیا شما وارث زمین خواهید شد؟ ۲۶ «بر شمشیرهای خود تکیه می‌کنید و مرتکب رجاسات شده، هر کدام از شما زن همسایه خود را نجس می‌سازید. پس آیا وارث این زمین خواهید شد؟ ۲۷ بدینطور به ایشان بگو که خداوند یهوه چنین می‌فرماید: به حیات خودم قسم البته آنانی که در خرابه‌ها هستند به شمشیر خواهند افتاد. و آنانی که بر روی صحرائند برای خوراک به حیوانات خواهم داد. و آنانی که در قلعه‌ها و مغارهایند از وبا خواهند مرد. ۲۸ و این زمین را ویران و محل دهشت خواهم ساخت و غرور قوتش نابود خواهد شد. و کوههای اسرائیل به حدی ویران خواهد شد که رهگذری نباشد. ۲۹ و چون این زمین را به سبب همه رجاساتی که ایشان بعمل آورده‌اند ویران و محل دهشت ساخته باشم، آنگاه خواهند دانست که من یهوه هستم. ۳۰ اما تو ای پسر انسان پسران قومت به پهلوی دیوارها و نزد درهای خانه‌ها درباره تو سخن می‌گویند. و هر یک به دیگری و هر کس به برادرش خطاب کرده، می‌گوید بیاید و بشنود! چه کلام است که از جانب خداوند صادر می‌شود. ۳۱ و نزد تو می‌آیند بطوری که قوم (من) می‌آیند. و مانند قوم من پیش تو نشسته، سخنان تو را

می‌شنوند، اما آنها را بجا نمی‌آورند. زیرا که ایشان به دهان خود سخنان شیرین می‌گویند. لیکن دل ایشان در پی حرص ایشان می‌رود. ۳۲ و اینک تو برای ایشان مثل سرود شیرین مطرب خوشنوا و نیک نواز هستی. زیرا که سخنان تو رامی‌شنوند، اما آنها را بجا نمی‌آورند. ۳۳ و چون این واقع می‌شود و البته واقع خواهد شد، آنگاه خواهند دانست که نبی در میان ایشان بوده است.»

**۳۴** و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان به ضد شبانان اسرائیل نبوت نما و نبوت کرده، به ایشان یعنی به شبانان بگو: خداوند یهوه چنین می‌فرماید: وای بر شبانان اسرائیل که خویشتر را می‌چرانند. آیا نمی‌باید شبانان گله را بچرانند؟ ۳ شما پیه را می‌خورید و پشم را می‌پوشید و پروارها را می‌کشید، اما گله را نمی‌چرانید. ۴ ضعیفان را تقویت نمی‌دهید و بیماران را معالجه نمی‌نمایید و شکسته‌ها را شکسته بندی نمی‌کنید و رانده شدگان را پس نمی‌آورید و گم شدگان را نمی‌طلبید، بلکه بر آنها با جور و ستم حکمرانی می‌نمایید. ۵ پس بدون شبان پراکنده می‌شوند و خوراک همه حیوانات صحرا گردیده، آواره می‌گردند. ۶ گوسفندان من بر جمیع کوهها و بر همه تلهای بلند آواره شده‌اند. و گله من بر روی تمامی زمین پراکنده گشته، کسی ایشان را نمی‌طلبد و برای ایشان تفحص نمی‌نماید. ۷ پس ای شبانان کلام خداوند را بشنوید! ۸ خداوند یهوه می‌فرماید: به حیات خودم قسم هر آینه چونکه گله من به تاراج رفته و گوسفندانم خوراک همه حیوانات صحرا گردیده، شبانی ندارند. و شبانان من گوسفندانم را نطلبیدند. بلکه شبانان خویشتر را چرانیدند و گله مرا رعایت نمودند. ۹ «بنابراین ای شبانان! کلام خداوند را بشنوید! ۱۰ خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک من به ضد شبانان هستم. و گوسفندان خود را از دست ایشان خواهم طلبید. و ایشان را از چرانیدن گله معزول خواهم ساخت تا شبانان خویشتر را دیگر نچرانند. و گوسفندان خود را از دهان ایشان خواهم رهانید تا خوراک ایشان نباشند. ۱۱ زیرا خداوند یهوه چنین می‌گوید: هان من خودم گوسفندان خویش را طلبیده، آنها را تفقد خواهم نمود. ۱۲ چنانکه شبان حینی که در میان گوسفندان پراکنده خود می‌باشد، گله خویش را تفقد می‌نماید، همچنان من گوسفندان خویش را تفقد نموده، ایشان را از هر جایی که در روز ابرها و تاریکی غلیظ پراکنده شده بودند خواهم رهانید. ۱۳ و ایشان را از میان قوم‌ها بیرون آورده، از کشورها جمع خواهم نمود. و به زمین خودشان درآورده، بر کوههای اسرائیل و در وادیا و جمیع معمورات زمین ایشان را خواهم چرانید. ۱۴ ایشان را بر مرتع نیکو خواهم چرانید و آرام گاه ایشان بر کوههای بلند اسرائیل خواهد بود. و آنجا در آرام گاه نیکو و مرتع پرگیاها خواهند خوابید. و بر کوههای اسرائیل خواهند چرید. ۱۵ خداوند یهوه می‌گوید که من گوسفندان خود را خواهم چرانید و من ایشان را خواهم خوابانید. ۱۶ گم شدگان را خواهم طلبید و رانده شدگان را باز خواهم آورد و شکسته‌ها را شکسته بندی نموده، بیماران را قوت خواهم داد. لیکن فریهران و زورآوران را هلاک ساخته، بر ایشان به انصاف رعایت خواهم نمود. ۱۷ و اما به شمای گوسفندان من،

**۳۵** و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان نظر خود را بر کوه سعیر بدار و به ضد آن نبوت نما! ۳ و آن را بگو خداوند یهوه چنین می‌فرماید: اینک ای کوه سعیر من به ضد تو هستم. و دست خود را بر تودراز کرده، تو را ویران و محل دهشت خواهم ساخت. ۴ شهرهای را خراب خواهم نمود تا ویران شده، بدانی که من یهوه هستم. ۵ چونکه عداوت دائمی داشتی و بنی اسرائیل را در زمان مصیبت ایشان و هنگام عقوبت آخر به دم شمشیر تسلیم نمودی، ۶ لهذا خداوند یهوه چنین می‌گوید: به حیات خودم قسم که تو را به خون تسلیم خواهم نمود که خون تو را تعاقب نماید. چون از خون نفرت نداشتی، خون تو را تعاقب خواهد

نمود. ۷ و کوه سعیر را محل دهشت ویران ساخته، روندگان و آیندگان را از آن منقطع خواهیم ساخت. ۸ و کوههایش را از کشتگانش مملو می‌کنم که مقتولان شمشیر بر تلها و دره‌ها وهمه وادیهای تو بیفتند. ۹ و تو را خرابه های دائمی می‌سازم که شهرهایت دیگر مسکون نشود و بدانید که من بیهوش هستم. ۱۰ چونکه گفتم این دوامت و این دو زمین از آن من می‌شود و آن را به تصرف خواهیم آورد با آنکه بیهوش در آنجا است.» ۱۱ بنابراین خداوند بیهوش چنین می‌گوید: «به حیات خودم قسم که موافق خشم و حسدی که به ایشان نمودی، از کینه‌ای که با ایشان داشتی با تو عمل نخواهم نمود. و چون بر تو داوری کرده باشم، خویشتن را بر تو در میان ایشان معروف خواهم گردانید. ۱۲ و خواهی دانست که من بیهوش تمامی سخنان کفرآمیز را که به ضد کوههای اسرائیل گفته‌ای، شنیده‌ام. چونکه گفتم: خراب گردید و برای خوراک ما داده شد. ۱۳ و شما به دهان خود به ضد من تکبر نموده، سخنان خویش را بر من افزودید و من آنها را شنیدم. ۱۴ خداوند بیهوش چنین می‌گوید: حینی که تمامی جهان شادی کنند من تو را ویران خواهم ساخت. ۱۵ و چنانکه بر میراث خاندان اسرائیل حینی که ویران شد شادی نمودی، همچنان با تو عمل خواهم نمود. و توای کوه سعیر و تمام ادمو جمع ویران خواهید شد. پس خواهند دانست که من بیهوش هستم.»

**۳۶** «و توای پسر انسان به کوههای اسرائیل نبوت کرده، بگو: ای کوههای اسرائیل کلام خداوند را بشنوید! ۲ خداوند بیهوش چنین می‌گوید: چونکه دشمنان درباره شما گفته‌اند که این بلندیهای دیرینه میراث ما شده است، ۳ لهنذا نبوت کرده، بگو که خداوند بیهوش چنین می‌فرماید: از آن جهت که ایشان شما را از هر طرف خراب کرده و بلعیده‌اند تا میراث بقیه امت‌ها بشوید و بر لبهای حرف گیران برآمده، مورد مذمت طوایف گردیده‌اید، ۴ لهنذا ای کوههای اسرائیل کلام خداوند بیهوش را بشنوید! خداوند بیهوش به کوهها و تلها و وادیها و دره‌ها و خرابه های ویران و شهرهای متروکی که تاراج شده و مورد سخریه بقیه امت های مجاور گردیده است، چنین می‌گوید: ۵ بنابراین خداوند بیهوش چنین می‌فرماید: هر آینه به آتش غیرت خود به ضد بقیه امت‌ها و به ضد تمامی ادمو تکلم نموده‌ام که ایشان زمین مرا به شادی تمام دل و کینه قلب، ملک خود ساخته‌اند تا آن را به تاراج واگذارند. ۶ پس درباره زمین اسرائیل نبوت نمایه کوهها و تلها و وادیها و دره‌ها بگو که خداوند بیهوش چنین می‌فرماید: چونکه شما متحمل سرزنش امت‌ها شده‌اید، لهنذا من در غیرت و خشم خود تکلم نمودم.» ۷ و خداوند بیهوش چنین می‌گوید: «من دست خود را برافراشته‌ام که امت هایی که به اطراف شمایند البته سرزنش خود را متحمل خواهند شد. ۸ و شمای کوههای اسرائیل شاخه های خود را خواهید رویانید و میوه خود را برای قوم من اسرائیل خواهید آورد زیرا که ایشان به زودی خواهند آمد. ۹ زیرا اینک من بطرف شما هستم. و بر شما نظر خواهم داشت و شیار شده، کاشته خواهید شد. ۱۰ و بر شما مردمان را خواهم افزود یعنی تمامی خاندان اسرائیل را جمع. و شهرها مسکون و خرابه‌ها معمور خواهد شد. ۱۱ و

بر شما انسان و بهایم بسیار خواهم آورد که ایشان افزوده شده، بارور خواهند شد. و شما را مثل ایام قدیم معمور خواهم ساخت. بلکه بر شما بیشتر از اول شما احسان خواهم نمود و خواهید دانست که من بیهوش هستم. ۱۲ و مردمان یعنی قوم خود اسرائیل را بر شما خرامان خواهم ساخت تا تو رابه تصرف آورند. و میراث ایشان بشوی و ایشان را دیگر بی‌اولاد نسازی.» ۱۳ و خداوند بیهوش چنین می‌گوید: «چونکه ایشان درباره تو می‌گویند که مردمان را می‌بلعی و امت های خویش را بی‌اولاد می‌گردانی، ۱۴ پس خداوند بیهوش می‌گوید: مردمان را دیگر نخواهی بلعید و امت های خویش را دیگر بی‌اولاد نخواهی ساخت. ۱۵ و سرزنش امت‌ها را دیگر در تو مسموع نخواهم گردانید. و دیگر متحمل مذمت طوایف نخواهی شد و امت های خویش را دیگر نخواهی لغزیند. خداوند بیهوش این را می‌گوید.» ۱۶ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۱۷ «ای پسر انسان، هنگامی که خاندان اسرائیل در زمین خود ساکن می‌بودند آن را به راهها و به اعمال خود نجس نمودند. و طریق ایشان به نظرم مثل نجاست زن حیض می‌بود. ۱۸ لهنذا به سبب خونی که بر زمین ریختند و آن را به بنه‌های خود نجس ساختند، من خشم خود را بر ایشان ریختم. ۱۹ و ایشان را در میان امت‌ها پراکنده ساختم و در کشورها متفرق گشتند. و موافق راهها و اعمال ایشان، بر ایشان داوری نمودم. ۲۰ و چون به امت هایی که بطرف آنها رفتند رسیدند، آنگاه اسم قدوس مرا بی‌حرمت ساختند. زیرا درباره ایشان گفتند که اینان قوم بیهوش می‌باشند و از زمین او بیرون آمده‌اند. ۲۱ لیکن من بر اسم قدوس خود که خاندان اسرائیل آن را در میان امت هایی که بسوی آنها رفته بودند بی‌حرمت ساختند شققت نمودم. ۲۲ «بنابراین به خاندان اسرائیل بگو: خداوند بیهوش چنین می‌فرماید: ای خاندان اسرائیل من این را نه به خاطر شما بلکه بخاطر اسم قدوس خود که آن را در میان امت هایی که به آنها رفته، بی‌حرمت نموده‌اید بعمل می‌آورم. ۲۳ و اسم عظیم خود را که در میان امت‌ها بی‌حرمت شده است و شما آن را در میان آنها بی‌عصمت ساخته‌اید، تقدیس خواهم نمود. و خداوند بیهوش می‌گوید: حینی که بنظر ایشان در شما تقدیس کرده شوم، آنگاه امت‌ها خواهند دانست که من بیهوش هستم. ۲۴ و شما را از میان امت‌ها می‌گیرم و از جمع کشورهای جمع می‌کنم و شما را در زمین خود در خواهم آورد. ۲۵ و آب پاک بر شما خواهم پاشید و طاهر خواهید شد. و شما را از همه نجاسات و از همه بنه‌های شما طاهر خواهم ساخت. ۲۶ و دل تازه به شما خواهم داد و روح تازه در اندرون شما خواهم نهاد. و دل سنگی را از جسد شما دور کرده، دل گوشتین به شما خواهم داد. ۲۷ و روح خود را در اندرون شما خواهم نهاد و شما را به فریض خود سالک خواهم گردانید تا احکام مرا نگاه داشته، آنها را بجا آورید. ۲۸ و در زمینی که به پدران شما دادم ساکن شده، قوم من خواهید بود و من خدای شما خواهم بود. ۲۹ و شما را از همه نجاسات شما نجات خواهم داد. و غله را خوانده، آن را فراوان خواهم ساخت و دیگر قحط بر شما نخواهم فرستاد. ۳۰ و میوه درختان و حاصل زمین را فراوان خواهم ساخت تا دیگر در میان امت‌ها متحمل رسوایی قحط نشوید. ۳۱ و چون راههای قبیح و اعمال ناپسند خود را به

یاد آورید، آنگاه به سبب گناهان و رجاسات خود خویش را در نظر خود مکروه خواهید داشت.» ۳۲ و خداوند یهوه می گوید: «بدانید که من این را به خاطر شما نکرده‌ام. پس ای خاندان اسرائیل به سبب راههای خود خجل و رسوا شوید.» ۳۳ خداوند یهوه چنین می فرماید: «در روزی که شما را از تمامی گناهانتان طاهر سازم، شهرها را مسکون خواهم ساخت و خرابه‌ها معمور خواهد شد. ۳۴ و زمین ویران که به نظر جمیع رهگذریان خراب می بود، شیار خواهد شد. ۳۵ و خواهند گفت این زمینی که ویران بود، مثل باغ عدن گردیده است و شهرهایی که خراب و ویران و منهدم بود، حصاردار و مسکون شده است. ۳۶ و امت هایی که به اطراف شما باقی مانده باشند، خواهند دانست که من یهوه مخروبات را بنا کرده و ویرانه‌ها را غرس نموده‌ام. من که یهوه هستم تکلم نموده و بعمل آورده‌ام.» ۳۷ خداوند یهوه چنین می گوید: «برای این باردیگر خاندان اسرائیل از من مسالت خواهند نمود تا آن را برای ایشان بعمل آورم. من ایشان را با مردمان مثل گله کثیر خواهم گردانید. ۳۸ مثل گله های قربانی یعنی گله اورشلیم در موسمهائش همچنان شهرهای مخروب از گله های مردمان پر خواهد شد و ایشان خواهند دانست که من یهوه هستم.»

**۳۷** دست خداوند بر من فرود آمده، مرا در روح خداوند بیرون برد و در همواری قرار داد و آن از استخوانها پر بود. ۲ و مرا به هر طرف آنها گردانید. و اینک آنها بر روی همواری بی نهایت زیاده و بسیار خشک بود. ۳ و او مرا گفت: «ای پسر انسان آیا می شود که این استخوانها زنده گردد؟» گفت: «ای خداوند یهوه تو می دانی.» ۴ پس مرا فرمود: «براین استخوانها نبوت نموده، به اینها بگو: ای استخوانهای خشک کلام خداوند را بشنوید! ۵ خداوند یهوه به این استخوانها چنین می گوید: اینک من روح به شما درمی آورم تا زنده شوید. ۶ و پیه‌ها بر شما خواهم نهاد و گوشت بر شما خواهم آورد و شما را به پوست خواهم پوشانید و در شما روح خواهم نهاد تا زنده شوید. پس خواهید دانست که من یهوه هستم.» ۷ پس من چنانکه مامور شدم نبوت کردم. و چون نبوت نمودم، آوازی مسموع گردید. و اینک تزلزلی واقع شد و استخوانها به یکدیگر یعنی هر استخوانی به استخوانش نزدیک شد. ۸ و نگریستم و اینک پیه‌ها و گوشت به آنها برآمد و پوست آنها را از بالا پوشانید. امادر آنها روح نبود. ۹ پس او مرا گفت: «بر روح نبوت نما! ای پسر انسان بر روح نبوت کرده، بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید که ای روح ازبادهای اربع بیا و به این کشتگان بدم تا ایشان زنده شوند.» ۱۰ پس چنانکه مرا امر فرمود، نبوت نمودم. و روح به آنها داخل شد و آنها زنده گشته، بر پایهای خود لشکر بی نهایت عظیمی ایستادند. ۱۱ و او مرا گفت: «ای پسر انسان این استخوانها تمامی خاندان اسرائیل می باشند. اینک ایشان می گویند: استخوانهای ما خشک شد و امید ما ضایع گردید و خودمان منقطع گشتیم. ۱۲ لهنذا نبوت کرده، به ایشان بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من قبرهای شما را می گشایم. و شما رای قوم من از قبرهای شما درآورده، به زمین اسرائیل خواهم آورد. ۱۳ و ای قوم من چون قبرهای شما را بگشایم و شما را از

**۳۸** و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۲ «ای پسر انسان نظر خود را بر جوج که از زمین ماجوج و رئیس روش و ماشک و توپال است بدار و بر او نبوت نما. ۳ و بگو خداوند یهوه چنین می فرماید: اینک من ای جوج رئیس روش و ماشک و توپال به ضد تو هستم. ۴ و تو را برگردانیده، قلاب خود را به چانه ات می گذارم و تو را با تمامی لشکرت بیرون می آورم.

۲۲ و با ویاو خون بر او عقوبت خواهیم رسانید. و باران سیال و تگرگ سخت و آتش و گوگرد بر او و برافواجش و بر قوم های بسیاری که با وی می باشند خواهیم بارانید. ۲۳ و خویشتن را در نظر امت های بسیار معظم و قدوس و معروف خواهیم نمود و خواهند دانست که من بیهوه هستم.

**۳۹** «پس توای پسر انسان درباره جوج نبوت کرده، بگو خداوند بیهوه چنین می فرماید که اینک ای جوج رئیس روش و ماشک و تو بال من به ضد تو هستم. ۲ و تو را برمی گردانم و رهبری می نمایم و تو را از اطراف شمال برآورده، بر کوههای اسرائیل خواهیم آورد. ۳ و کمان تو را از دست چپت انداخته، تیرهای تو را از دست راست خواهد افکند. ۴ و تو و همه افواجت و قوم هایی که همراه تو هستند بر کوههای اسرائیل خواهید افتاد و تو را به هر جنس مرغان شکاری و به حیوانات صحرا به جهت خوراک خواهیم داد. ۵ خداوند بیهوه می گوید که به روی صحرا خواهی افتاد زیرا که من تکلم نموده ام. ۶ و آتشی بر ما جوج و بر کسانی که در جزایر به امنیت ساکنند خواهیم فرستاد تا بدانند که من بیهوه هستم. ۷ و نام قدوس خود را در میان قوم خویش اسرائیل، معروف خواهیم ساخت و دیگر نمی گذارم که اسم قدوس من بی حرمت شود تا امت ها بدانند که من بیهوه قدوس اسرائیل می باشم. ۸ اینک خداوند بیهوه می گوید: آن می آید و به وقوع خواهد پیوست. و این همان روز است که درباره اش تکلم نموده ام. ۹ و ساکنان شهرهای اسرائیل بیرون خواهند آمد و اسلحه یعنی مچن و سپر و کمان و تیرها و چوب دستی و نیزه ها را آتش زده، خواهند سوزانید. و مدت هفت سال آتش را به آنها زنده نگاه خواهند داشت. ۱۰ و هیزم از صحرا خواهند آورد و چوب از جنگلها خواهند برید زیرا که اسلحه ها را به آتش خواهند سوزانید. و خداوند بیهوه می گوید که غارت کنندگان خود را غارت خواهند کرد و تاراج کنندگان خویش را تاراج خواهند نمود. ۱۱ و در آن روز موضعی برای قبردر اسرائیل یعنی وادی عایریم را بظرف مشرق دریا به جوج خواهیم داد. و راه عبور کنندگان رامسدود خواهد ساخت. و در آنجا جوج و تمامی جمعیت، او را دفن خواهند کرد و آن را وادی هامون جوج خواهند نامید. ۱۲ و خاندان اسرائیل مدت هفت ماه ایشان را دفن خواهند کرد تا زمین را طاهر سازند. ۱۳ و تمامی اهل زمین ایشان را دفن خواهند کرد. و خداوند بیهوه می گوید: روزتمجید من نیکنامی ایشان خواهد بود. ۱۴ و کسانی را معین خواهند کرد که پیوسته در زمین گردش نمایند. و همراه عبورکنندگان آنانی را که بر روی زمین باقی مانده باشند دفن کرده، آن را طاهر سازند. بعد از انقضای هفت ماه آنها را خواهند طلبید. ۱۵ و عبورکنندگان در زمین گردش خواهند کرد. و اگر کسی استخوان آدمی بیند نشانی نزد آن برپا کند تا دفن کنندگان آن را دروادی هامون جوج مدفون سازند. ۱۶ و اسم شهرنیز هامونه خواهد بود. پس زمین را طاهر خواهند ساخت. ۱۷ «و اما توای پسر انسان! خداوند بیهوه چنین می فرماید که بهر جنس مرغان و به همه حیوانات صحرا بگو: جمع شوید و بیایید و نزد قربانی من که آن را برای شما ذبح می نمایم، فراهم آید. قربانی عظیمی بر کوههای اسرائیل تا گوشت بخورید و خون بنوشید. ۱۸ گوشت جباران

اسبان و سواران که جمیع ایشان با اسلحه تمام آراسته، جمعیت عظیمی با سپرها و مجنبا و همگی ایشان شمشیرها به دست گرفته، ۵ فارس و کوش و فوط با ایشان و جمیع ایشان با سپر و خود، ۶ جومر و تمامی افواجش و خاندان تو جرعه از اطراف شمال با تمامی افواجش و قوم های بسیار همراه تو. ۷ پس مستعد شو و تو و تمامی جمعیت که نزد تو جمع شده اند، خویشتن رامهیا سازید و تو مستحفظ ایشان باش. ۸ بعد از روزهای بسیار از تو تفقد خواهد شد. و در سالهای آخر به زمینی که از شمشیر استرداد شده است، خواهی آمد که آن از میان قوم های بسیار برکوههای اسرائیل که به خرابه دایمی تسلیم شده بود، جمع شده است و آن از میان قوماها بیرون آورده شده و تمامی اهلش به امنیت ساکن می باشند. ۹ اما تو بر آن خواهی برآمد و مثل باد شدید داخل آن خواهی شد و مانند ایرها زمین را خواهی پوشانید. تو و جمیع افواجت و قوم های بسیار که همراه تو می باشند. ۱۰ خداوند بیهوه چنین می فرماید: «در آن روز چیزها در دل تو خطور خواهد کرد و تدبیری زشت خواهی نمود. ۱۱ و خواهی گفت: به زمین بی حصار برمی آیم. بر کسانی که به اطمینان و امنیت ساکنند می آیم که جمیع ایشان بی حصارند و پشت بندها و دروازه ها ندارند. ۱۲ تا تاراج نمایی و غنیمت را ببری و دست خود را به خرابه هایی که معمور شده است و به قومی که از میان امت ها جمع شده اند، بگردانی که ایشان مواشی و اموال اندوخته اند و در وسط جهان ساکنند. ۱۳ شبا و ددان و تجار ترضیش و جمیع شیران ژبان ایشان تو را خواهند گفت: آیا به جهت گرفتن غارت آمده ای؟ و آیا به جهت بردن غنیمت جمعیت خود را جمع کرده ای تا نفره و طلا برداری و مواشی و اموال را بریایی و غارت عظیمی ببری؟ ۱۴ «بنابرین ای پسر انسان نبوت نموده، جوج را بگو که خداوند بیهوه چنین می فرماید: در آن روز حینی که قوم من اسرائیل به امنیت ساکن باشند آیا تو نخواهی فهمید؟ ۱۵ و از مکان خویش از اطراف شمال خواهی آمد تو و قوم های بسیار همراه تو که جمیع ایشان اسب سوار و جمعیتی عظیم و لشکری کثیر می باشند، ۱۶ و بر قوم من اسرائیل مثل ابری که زمین را پوشاند خواهی برآمد. در ایام بازپسین این به وقوع خواهد پیوست که تو را به زمین خود خواهیم آورد تا آنکه امت ها حینی که من خویشتن را در توای جوج به نظر ایشان تقدیس کرده باشم مرا بشناسند.» ۱۷ خداوند بیهوه چنین می گوید: «آیا توانکس نیستی که در ایام سلف به واسطه بندگانم انبیای اسرائیل که در آن ایام درباره سالهای بسیار نبوت نمودند در خصوص تو گفتم که تو را برایشان خواهیم آورد؟ ۱۸ خداوند بیهوه می گوید: در آن روز یعنی در روزی که جوج به زمین اسرائیل برمی آید، همانا حدت خشم من به بینی ام خواهد برآمد. ۱۹ زیرا در غیرت و آتش خشم خود گفته ام که هرآنچه در آن روز تزلزل عظیمی در زمین اسرائیل خواهد شد. ۲۰ و ماهیان دریا و مرغان هوا و حیوانات صحرا و همه حشراتی که بر زمین می خزند و همه مردمانی که بر روی جهانند به حضور من خواهند لرزد و کوهها سرنگون خواهد شد و صخره ها خواهد افتاد و جمیع حصارهای زمین منهدم خواهد گردید. ۲۱ و خداوند بیهوه می گوید: من شمشیری بر جمیع کوههای خود به ضد او خواهیم خواند و شمشیر هر کس بر برادرش خواهد بود.

مسابقت پنج ذراع. و آستانه دروازه نزد رواق دروازه از طرف اندرون یک نی بود. ۸ و رواق دروازه را از طرف اندرون یک نی پیمود. ۹ پس رواق دروازه را هشت ذراع واسبرهایش را دو ذراع پیمود. و رواق دروازه بطرف اندرون بود. ۱۰ و حجره های دروازه بطرف شرقی، سه از اینطرف و سه از آنطرف بود. و هر سه را یک پیمایش و اسبرها را از اینطرف و آنطرف یک پیمایش بود. ۱۱ و عرض دهنه دروازه را ده ذراع و طول دروازه را سیزده ذراع پیمود. ۱۲ و محجری پیش روی حجرهها از اینطرف یک ذراع و محجری از آنطرف یک ذراع و حجرهها از این طرف شش ذراع و از آنطرف شش ذراع بود. ۱۳ و عرض دروازه را از سقف یک حجره تا سقف دیگری بیست و پنج ذراع پیمود. و دروازه در مقابل دروازه بود. ۱۴ و اسبرها را شصت ذراع ساخت و رواق گرداگرد دروازه به اسبرها رسید. ۱۵ و پیش دروازه مدخل تا پیش رواق دروازه اندرونی پنجاه ذراع بود. ۱۶ و حجرهها و اسبرهای آنها را به اندرون دروازه پنجره های مشبک بهر طرف بود و همچنین رواقها را. و پنجرهها بطرف اندرون گرداگرد بود و بر اسبرها نخلها بود. ۱۷ پس مرا به صحن بیرونی آورد و اینک اطاقها و سنگ فرشی که برای صحن از هر طرفش ساخته شده بود. و سی اطاق بر آن سنگ فرش بود. ۱۸ و سنگ فرش یعنی سنگ فرش پائینی به جانب دروازه یعنی به اندازه طول دروازه بود. ۱۹ و عرضش را از برابر دروازه پائینی تا پیش صحن اندرونی از طرف بیرون صد ذراع به سمت مشرق و سمت شمال پیمود. ۲۰ و طول و عرض دروازه‌ای را که رویش بطرف شمال صحن بیرونی بود پیمود. ۲۱ و حجره هایش سه از اینطرف و سه از آنطرف و اسبرهایش و رواقهایش موافق پیمایش دروازه اول بود. طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع. ۲۲ و پنجره هایش و رواقهایش و نخلهایش موافق پیمایش دروازه‌ای که رویش به سمت مشرق است بود. و به هفت پله به آن برمی آمدند و رواقهایش پیش روی آنها بود. ۲۳ و صحن اندرونی را دروازه‌ای در مقابل دروازه دیگر بطرف شمال و بطرف مشرق بود. و از دروازه تادروازه صد ذراع پیمود. ۲۴ پس مرا بطرف جنوب برد. و اینک دروازه‌ای به سمت جنوب و اسبرهایش و رواقهایش را مثل این پیمایشها پیمود. ۲۵ و برای آن و برای رواقهایش پنجرهها مثل آن پنجره هاگرداگردش بود. و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ۲۶ و زیننه های آن هفت پله داشت. و رواقش پیش آنها بود. و آن را نخلهایکی از اینطرف و دیگری از آنطرف براسبرهایش بود. ۲۷ و صحن اندرونی بطرف جنوب دروازه‌ای داشت و از دروازه تا دروازه به سمت جنوب صد ذراع پیمود. ۲۸ و مرا از دروازه جنوبی به صحن اندرونی آورد. و دروازه جنوبی را مثل این پیمایشها پیمود. ۲۹ و حجره هایش و اسبرهایش و رواقهایش موافق این پیمایشها بود. و در آن و در رواقهایش پنجرهها گرداگردش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ۳۰ و طول رواقی که گرداگردش بود بیست و پنج ذراع و عرضش پنج ذراع بود. ۳۱ و رواقش به صحن بیرونی می رسید. و نخلها بر اسبرهایش بود و زیننه اش هشت پله داشت. ۳۲ پس مرا به صحن اندرونی به سمت مشرق آورد. و دروازه را مثل این پیمایشها پیمود. ۳۳ و حجره هایش و اسبرهایش و رواقهایش موافق این پیمایشها بود. و در آن و

راخواهید خورد و خون روسای جهان را خواهید نوشید. از قوچها و برهه و بزها و گاوها که همه آنها از پرواریهای باشان می باشند. ۱۹ و از قربانی من که برای شما ذبح می نمایم، پیه خواهید خورد تا سیر شوید و خون خواهید نوشید تا مست شوید. ۲۰ و خداوند بیهوه می گوید که بر سفره من از اسبان و سواران و جباران و همه مردان جنگی سیر خواهید شد. ۲۱ و من جلال خود را در میان امتها قرار خواهم داد و جمیع امتها داری مرا که آن را اجرا خواهم داشت و دست مرا که برایشان فرود خواهم آورد، مشاهده خواهند نمود. ۲۲ و خاندان اسرائیل از آن روز و بعد خواهند دانست که بیهوه خدای ایشان من هستم. ۲۳ و امتها خواهند دانست که خاندان اسرائیل به سبب گناه خودشان جلای وطن گردیدند. زیرا چونکه به من خیانت ورزیدند، من روی خود را از ایشان پوشانیدم و ایشان را به دست ستم کاران ایشان تسلیم نمودم که جمیع ایشان به شمشیر افتادند. ۲۴ بر حسب نجاسات و تقصیرات ایشان به ایشان عمل نموده، روی خود را از ایشان پوشانیدم. ۲۵ بنابراین خداوند بیهوه چنین می گوید: «الان اسیران یعقوب را باز آورده، بر تمامی خاندان اسرائیل رحمت خواهم فرمود و بر اسم قدوس خود غیرت خواهم نمود. ۲۶ و حیثی که ایشان در زمین خود به امنیت ساکن شوند و ترساننده‌ای نباشد، آنگاه خجالت خود را و خیانتی را که به من ورزیده‌اند متحمل خواهند شد. ۲۷ و چون ایشان را از میان امتها برگردانم و ایشان را از زمین دشمنانشان جمع نمایم، آنگاه در نظر امت های بسیار در ایشان تقدیس خواهم شد. ۲۸ و خواهند دانست که من بیهوه خدای ایشان هستم، از آن روکه من ایشان را در میان امتها جلای وطن ساختم و ایشان را به زمین خودشان جمع کردم و بار دیگری را از ایشان در آنجا باقی نخواهم گذاشت. ۲۹ و خداوند بیهوه می گوید که من بار دیگری خود را از ایشان نخواهم پوشانید زیرا که روح خویش را بر خاندان اسرائیل خواهم ریخت.»

۴۰ در سال بیست و پنجم اسیری ما درابتدای سال، در دهم ماه که سال چهاردهم بعد از تسخیر شهر بوده، در همان روز دست خداوند بر من نازل شده، مرا به آنجا برد. ۲ در رویاهای خدا مرا به زمین اسرائیل آورد. و مرا بر کوه بسیار بلند قرار داد که بطرف جنوب آن مثل بنای شهر بود. ۳ و چون مرا به آنجا آورد، اینک مردی که نمایش او مثل نمایش برنج بود و در دستش ریسمانی از کتان و نی برای پیمودن بود و نزد دروازه ایستاده بود. ۴ آن مرد مرا گفت: «ای پسر انسان به چشمان خود ببین و به گوشهای خویش بشنو و دل خود را به هرچه به تو نشان دهم، مشغول ساز زیرا که تو را در اینجا آوردم تا این چیزها را به تو نشان دهم. پس خاندان اسرائیل را از هرچه می بینی آگاه ساز.» ۵ و اینک حصابی بیرون خانه گرداگردش بود. و به دست آن مرد نی پیمایش شش ذراعی بود که هر ذراعش یک ذراع و یک قبضه بود. پس عرض بنا را یک نی و بلندی را یک نی پیمود. ۶ پس نزد دروازه‌ای که بسوی مشرق متوجه بود آمده، به پله هایش برآمد. و آستانه دروازه را پیمود که عرضش یک نی بود و عرض آستانه دیگر را که یک نی بود. ۷ و طول هر غرفه یک نی بود و عرضش یک نی. و میان غرفه‌ها

رواقهای پنجره‌ها بر هر طرفش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ۳۴ و رواقهای بسوی صحن بیرونی و نخلها بر اسب‌هایش از این طرف و آنطرف بود و زین‌هاش هفت پله داشت. ۳۵ و مرا به دروازه شمالی آورد و آن را مثل این پیمایشیم. ۳۶ و حجره‌هایش و اسب‌هایش و رواقهایش را نیز. و پنجره‌ها گردگردش بود و طولش پنجاه ذراع و عرضش بیست و پنج ذراع بود. ۳۷ و اسب‌هایش بسوی صحن بیرونی بود. و نخلها بر اسب‌هایش از اینطرف و از آنطرف بود و زین‌هاش هشت پله داشت. ۳۸ و نزد اسب‌های دروازه‌ها اطای بدروازه‌اش بود که در آن قربانی‌های سوختنی رامی شنستند. ۳۹ و در رواق دروازه دو میز از اینطرف و دو میز از آن طرف بود تا بر آنها قربانی‌های سوختنی و قربانی‌های گناه و قربانی‌های جرم را ذبح نمایند. ۴۰ و به یک جانب از طرف بیرون نزد زین دهنه دروازه شمالی دومیز بود. و به جانب دیگر که نزد رواق دروازه بود دو میز بود. ۴۱ چهار میز از اینطرف و چهار میز از آنطرف به پهلو دروازه بود یعنی هشت میز که بر آنها ذبح می‌کردند. ۴۲ و چهار میز برای قربانی‌های سوختنی از سنگ تراشیده بود که طول هر یک یک ذراع و نیم و عرضش یک ذراع و نیم و بلندیش یک ذراع بود و بر آنها آلاتی را که به آنها قربانی‌های سوختنی و ذبایح را ذبح می‌نمودند، می‌نهادند. ۴۳ و کناره‌های یک قبضه قد در اندرون از هر طرف نصب بود و گوشت قربانی‌ها بر میزها بود. ۴۴ و بیرون دروازه اندرونی، اطاقهای مغنیا در صحن اندرونی به پهلو دروازه شمالی بود و روی آنها به سمت جنوب بود و یکی به پهلو دروازه مشرقی که رویش بطرف شمال می‌بود. ۴۵ و او مرا گفت: «این اطاقی که رویش به سمت جنوب است، برای کاهنانی که ودیعت خانه را نگاه می‌دارند می‌باشد. ۴۶ و اطاقی که رویش به سمت شمال است، برای کاهنانی که ودیعت مذبح را نگاه می‌دارند می‌باشد. اینانند پسران صادق از بنی لای که نزدیک خداوند می‌آیند تا او را خدمت نمایند.» ۴۷ و طول صحن را صد ذراع پیمود و عرضش را صد ذراع و آن مربع بود و مذبح در برابر خانه بود. ۴۸ و مرا به رواق خانه آورد. و اسب‌های رواق را پنج ذراع از اینطرف و پنج ذراع از آنطرف پیمود. و عرض دروازه را سه ذراع از اینطرف و سه ذراع از آنطرف. ۴۹ و طول رواق بیست ذراع و عرضش یازده ذراع. و نزد زین‌هاش که از آن برمی‌آمدند، دو ستون نزد اسب‌ها یکی از اینطرف و دیگری از آنطرف بود.

**۴۱** و مرا به هیكل آورد و عرض اسب‌ها را شش ذراع از اینطرف و عرض آنها را شش ذراع از آنطرف که عرض خیمه بود پیمود. ۲ و عرض مدخل ده ذراع بود و جانبهای مدخل از اینطرف پنج ذراع و از آنطرف پنج ذراع بود و طولش را چهل ذراع و عرضش را بیست ذراع پیمود. ۳ و به اندرون داخل شده، اسب‌های مدخل را دو ذراع و مدخل را شش ذراع و عرض مدخل را هفت ذراع پیمود. ۴ و طولش را بیست ذراع و عرضش را بیست ذراع پیش روی هیكل پیمود و مرا گفت: «این قدس الاقداس است.» ۵ و دیوار خانه را شش ذراع پیمود. و عرض غرفه‌ها که گردگرد خانه بهر طرف می‌بود چهار ذراع بود. ۶ و غرفه‌ها روی همدیگر سه طبقه بود در هر

**۴۲** و مرا به صحن بیرونی از راه سمت شمالی بیرون برد و مرا به حجره‌ای که مقابل مکان منفصل و روبروی بنیان بطرف شمال بود آورد. ۲ جلو طول صد ذراعی در شمالی بود و عرضش پنجاه ذراع بود. ۳ مقابل بیست ذراع که از آن صحن اندرونی بود و مقابل سنگفرشی که از صحن بیرونی بود دهلیزی روبروی دهلیزی در سه طبقه بود. ۴ و پیش روی حجره‌ها بطرف اندرون خرندهی به عرض ده ذراع بود و راهی یک ذراع و درهای آنها



بطرف شمال بود. ۵ و حجره های فوقانی کوتاه بود زیرا که دهلیزها از آنها می‌گرفتند بیشتر از آنچه آنها ازحجره های تحتانی و وسطی بنیان می‌گرفتند. ۶ چونکه سه طبقه بود و ستونها مثل ستونهای صحن‌ها نداشت و از این سبب، طبقه فوقانی ازطبقات تحتانی و وسطی از زمین تنگتر می‌شد. ۷ و طول دیواری که بطرف بیرون مقابل حجره هابسوی صحن بیرونی رویروی حجره‌ها بود پنجاه ذراع بود. ۸ زیرا طول حجره هایی که در صحن بیرونی بود پنجاه ذراع بود و اینک جلو هیکل صدذراع بود. ۹ و زیر این حجره‌ها از طرف شرقی مدخلی بود که از آن به آنها از صحن بیرونی داخل می‌شدند. ۱۰ و در حجم دیوار صحن که بطرف مشرق بود پیش روی مکان منفصل و مقابل بنیان حجره‌ها بود. ۱۱ و راه مقابل آنها مثل نمایش راه حجره های سمت شمال بود، عرض آنها مطابق طول آنها بود و تمامی مخرج های اینها مثل رسم آنها و درهای آنها. ۱۲ و مثل درهای حجره های سمت جنوب دری بر سر راه بود یعنی بر راهی که راست پیش روی دیوار مشرقی بود جایی که به آنها داخل می‌شدند. ۱۳ و مرا گفت: «حجره های شمالی و حجره های جنوبی که پیش روی مکان منفصل است، حجره های مقدس می‌باشد که کاهنانی که به خداوند نزدیک می‌آیند قدس اقداس را درآنها می‌خورند و قدس اقداس و هدایای آردی و قربانی های گناه و قربانی های جرم را در آنها می‌گذارند زیرا که این مکان مقدس است. ۱۴ و چون کاهنان داخل آنها می‌شوند دیگر از قدس به صحن بیرونی بیرون نمی‌آیند بلکه لباسهای خود را که در آنها خدمت می‌کنند در آنها می‌گذارند زیرا که آنها مقدس می‌باشد و لباس دیگرپوشیده، به آنچه به قوم تعلق دارد نزدیک می‌آیند.» ۱۵ و چون پیمایشهای خانه اندرونی را به اتمام رسانید، مرا بسوی دروازه‌ای که رویش به سمت مشرق بود بیرون آورد و آن را از هر طرف پیمود. ۱۶ جانب شرقی آن را به نی پیمایش، پانصد نی پیمود یعنی به نی پیمایش آن را از هر طرف (پیمود). ۱۷ و جانب شمالی را به نی پیمایش از هر طرف پانصد نی پیمود. ۱۸ و جانب جنوبی را به نی پیمایش، پانصد نی پیمود. ۱۹ پس به سوی جانب غربی برگشته، آن را به نی پیمایش پانصد نی پیمود. ۲۰ هرچهار جانب آن را پیمود و آن را دیواری بود که طولش پانصد و عرضش پانصد (نی) بود تا در میان مقدس و غیرمقدس فرق گذارد.

**۴۳** و مرا نزد دروازه آورد، یعنی به دروازه‌ای که به سمت مشرق متوجه بود. ۲ و اینک جلال خدای اسرائیل از طرف مشرق آمد و آواز او مثل آبهای بسیار بود و زمین از جلال او منور گردید. ۳ و مثل منظر آن رویایی بود که دیده بودم یعنی مثل آن رویا که در وقت آمدن من، برای تخریب شهر دیده بودم و رویاهم مثل آن رویا بود که نزد نهر خابور مشاهده نموده بودم. پس به روی خود درفادم. ۴ پس جلال خداوند از راه دروازه‌ای که رویش به سمت مشرق بود به خانه درآمد. ۵ و روح مرا برداشته، به صحن اندرونی آورد و اینک جلال خداوند خانه را مملو ساخت. ۶ و هاتفی راشنیدم که از میان خانه به من تکلم می‌نماید و مردی پهلوی من ایستاده بود. ۷ و مرا گفت: «ای پسر انسان این است مکان کرسی من و مکان کف

سوختنی و ذبایح سلامتی شما را بر مذبح بگذرانند و من شما را قبول خواهم کرد. قول خداوند یهوه این است.»

۴۴ و مرا به راه دروازه مقدس بیرونی که به سمت مشرق متوجه بود، باز آورد و آن بسته شده بود. ۲ و خداوند مرا گفت: «این دروازه بسته بماند و گشوده نشود و هیچ کس از آن داخل نشود زیرا که یهوه خدای اسرائیل از آن داخل شده، لهذا بسته بماند. ۳ و اما رئیس، چونکه اورئیس است در آن به جهت خوردن غذا به حضور خداوند بنشیند و از راه رواق دروازه داخل شود از همان راه بیرون رود.» ۴ پس مرا از راه دروازه شمالی پیش روی خانه آورد و نگریستم و اینک جلال خداوند خانه خداوند را مملو ساخته بود و بروی خود در افتادم. ۵ و خداوند مرا گفت: «ای پسر انسان دل خود را به هر چه تو را گویم درباره تمامی قانون های خانه خداوند و همه قواعدش مشغول ساز و به چشمان خود بین و به گوشهای خود بشنو و دل خویش را به مدخل خانه و به همه مخرج های مقدس مشغول ساز. ۶ و به این متمرکز یعنی به خاندان اسرائیل بگو: خداوند یهوه چنین می فرماید: ای خاندان اسرائیل از تمامی رجاسات خویش باز ایستید. ۷ زیرا که شما اجنبیان نامختون دل و نامختون گوشت را داخل ساختید تا در مقدس من بوده، خانه مراملوت سازند. و چون شما غذای من یعنی پیه و خون را گذرانیدید، ایشان علاوه بر همه رجاسات شما عهد مرا شکستند. ۸ و شما ودیعت اقداس مرا نگاه نداشتید، بلکه کسان به جهت خویشتن تعیین نمودید تا ودیعت مرا در مقدس من نگاه دارند. ۹ «خداوند یهوه چنین می فرماید: هیچ شخص غریب نامختون دل و نامختون گوشت از همه غریبانی که در میان بنی اسرائیل باشند به مقدس من داخل نخواهد شد. ۱۰ بلکه آن لاویان نیز که در حین آواره شدن بنی اسرائیل از من دوری ورزیده، از عقب بتهای خویش آواره گردیدند، متحمل گناه خود خواهند شد، ۱۱ زیرا خادمان مقدس من و مستحفظان دروازه های خانه و ملازمان خانه هستند و ایشان قربانی های سوختنی و ذبایح قوم را ذبح می نمایند و به حضور ایشان برای خدمت ایشان می ایستند. ۱۲ و از این جهت که به حضور بتهای خویش ایشان را خدمت نمودند و برای خاندان اسرائیل سنگ مصادم گناه شدند. بنابراین خداوند یهوه می گوید: دست خود را به ضد ایشان برافراشتم که متحمل گناه خود خواهند شد. ۱۳ و به من نزدیک نخواهند آمد و به کهانت من نخواهند پرداخت و به هیچ چیز مقدس در قدس الاقداس نزدیک نخواهند آمد، بلکه خجالت خویش و رجاسات خود را که بعمل آوردند متحمل خواهند شد. ۱۴ لیکن ایشان را به جهت تمامی خدمت خانه و برای هر کاری که در آن کرده می شود، مستحفظان ودیعت آن خواهم ساخت. ۱۵ «لیکن لاویان کهنه از بنی صادوق که درحیتی که بنی اسرائیل از من آواره شدند ودیعت مقدس مرا نگاه داشتند، خداوند یهوه می گوید که ایشان به جهت خدمت من نزدیک خواهند آمد و به حضور من ایستاده پیه و خون را برای من خواهند گذرانید. ۱۶ و ایشان به مقدس من داخل خواهند شد و به جهت خدمت من به خوان من نزدیک خواهند آمد و ودیعت مرا نگاه خواهند داشت. ۱۷ و هنگامی که به دروازه

۴۵ «و چون زمین را به جهت ملکیت به قرعه تقسیم نمایید، حصه مقدس را که طولش بیست و پنج هزار (نی) و عرض ده هزار (نی) باشد هدیه ای برای خداوند بگذرانید و این به تمامی حدودش از هر طرف مقدس خواهد بود. ۲ و از این پانصد در پانصد (نی) از هر طرف مربع برای قدس خواهد بود و نواحی آن از هر طرف پنجاه ذراع. ۳ و از این پیمایش طول بیست و پنج هزار و عرض ده هزار (نی) خواهی پیمود تا در آن جای مقدس قدس الاقداس باشد. ۴ و این برای کاهنانی که خادمان مقدس باشند و به جهت خدمت خداوند نزدیک می آیند، حصه مقدس از زمین خواهد بود تا جای خانه ها به جهت ایشان و جای مقدس به جهت قدس باشد. ۵ و طول بیست و پنج هزار و عرض ده هزار (نی) به جهت لاویانی که خادمان خانه باشند خواهد بود تا ملک ایشان برای بیست خانه باشد. ۶ و ملک شهر را که عرضش پنجاه هزار و طولش بیست و پنجاه هزار

و در روز اول ماه گشاده گردد. ۲ و رئیس از راه رواق دروازه بیرونی داخل شود و نزد چهار چوب دروازه بایستد و کاهنان قربانی سوختنی و ذبیحه سلامتی او را بگذرانند و او بر آستانه دروازه سجده نماید، پس بیرون برود اما دروازه تا شام بسته نشود. ۳ و اهل زمین در سبت‌ها و هلال‌ها نزد دهنه آن دروازه به حضور خداوند سجده نمایند. ۴ و قربانی سوختنی که رئیس در روز سبت برای خداوند بگذرانند، شش بره بی‌عیب و یک قوچ بی‌عیب خواهد بود. ۵ و هدیه آردی‌اش یک ایفا برای هر قوچ باشد و هدیه‌اش برای بره‌ها هرچه از دستش برآید و یک هین روغن برای هر ایفا. ۶ و در غره ماه یک گاو جوان بی‌عیب و شش بره و یک قوچ که بی‌عیب باشد. ۷ و هدیه آردی‌اش یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا برای هر قوچ و هرچه از دستش برآید برای بره‌ها و یک هین روغن برای هر ایفا بگذرانند. ۸ و هنگامی که رئیس داخل شود از راه رواق دروازه درآید و از همان راه بیرون رود. ۹ و هنگامی که اهل زمین در مواسم به حضور خداوند داخل شوند، آنگاه هرکه از راه دروازه شمالی به جهت عبادت داخل شود، از راه دروازه جنوبی بیرون رود. و هرکه از راه دروازه جنوبی داخل شود، از راه دروازه شمالی بیرون رود و آن دروازه که از آن داخل شده باشد، برنگردد بلکه پیش روی خود بیرون رود. ۱۰ و چون ایشان داخل شوند رئیس در میان ایشان داخل شود و چون بیرون روند با هم بیرون روند. ۱۱ و هدیه آردی‌اش در عیدها و مواسم یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا برای هر قوچ و هرچه از دستش برآید برای بره‌ها و یک هین روغن برای هر ایفا خواهد بود. ۱۲ و چون رئیس هدیه تبرعی را خواه قربانی سوختنی یا ذبیح سلامتی به جهت هدیه تبرعی برای خداوند بگذرانند، آنگاه دروازه‌ای را که به سمت مشرق متوجه است بگشایند و او قربانی سوختنی و ذبیح سلامتی خود را بگذرانند به طوری که آنها را در روز سبت می‌گذرانند. پس بیرون رود و چون بیرون رفت دروازه را ببندند. ۱۳ و یک بره یک ساله بی‌عیب هر روز به جهت قربانی سوختنی برای خداوند خواهی گذرانید، هر صبح آن را بگذران. ۱۴ و هر بامداد هدیه آردی آن را خواهی گذرانید، یعنی یک سدس ایفا و یک ثلث هین روغن که بر آرد نرم پاشیده شود که هدیه آردی دایمی برای خداوند به فریضه ابدی خواهد بود. ۱۵ پس بره و هدیه آردی‌اش و روغنش را هر صبح به جهت قربانی سوختنی دایمی خواهند گذرانید.» ۱۶ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «چون رئیس بخششی به یکی از پسران خود بدهد، حق ارثیت آن از آن پسرانش خواهد بود و ملک ایشان به رسم ارثیت خواهد بود. ۱۷ لیکن اگر بخششی از ملک موروث خویش به یکی از بندهاگان خود بدهد، تا سال انفکاک از آن او خواهد بود، پس به رئیس راجع خواهد شد و میراث او فقط از آن پسرانش خواهد بود. ۱۸ و رئیس از میراث قوم نگیرد و ملک ایشان را غضب ننماید بلکه پسران خود را از ملک خویش میراث دهد تا قوم من هر کس از ملک خویش پراکنده نشوند. ۱۹ پس مرا از مدخلی که به پهلوی دروازه بود به حجره های مقدس کاهنان که به سمت شمال متوجه بودند آورد. و اینک در آنجا بهر دو طرف به سمت مغرب مکانی بود.» ۲۰ و مرا گفت: «این است مکانی که کاهنان، قربانی جرم و قربانی گناه را طبخ می‌نمایند و هدیه آردی را می‌پزند تا آنها را به صحن بیرونی به

(نی) باشد موازی آن هدیه مقدس قرار خواهید داد و این از آن تمامی خاندان اسرائیل خواهد بود. ۷ و از اینطرف و از آنطرف هدیه مقدس و ملک شهر مقابل هدیه مقدس و مقابل ملک شهر از جانب غربی به سمت مغرب و از جانب شرقی به سمت مشرق حصه رئیس خواهد بود و طولش موازی یکی از قسمت‌ها از حدمغرب تا حد مشرق خواهد بود. ۸ و این در آن زمین در اسرائیل ملک او خواهد بود تا روسای من بر قوم من دیگر ستم ننمایند و ایشان زمین را به خاندان اسرائیل برحسب اسباط ایشان خواهند داد. ۹ «خداوند یهوه چنین می‌گوید: ای سروران اسرائیل باز ایستید و جور و ستم را دور کنید و انصاف و عدالت را بجا آورید و ظلم خود را از قوم من رفع نمایید. قول خداوند یهوه این است: ۱۰ میزان راست و ایفای راست و بت راست برای شما باشد ۱۱ و ایفا و بت یکمقدار باشد به نوعی که بت به عشر حومر و ایفا به عشر حومر مساوی باشد. مقدار آنها برحسب حومر باشد. ۱۲ و مثقال بیست جیره باشد. و منای شما بیست مثقال و بیست و پنج مثقال و پانزده مثقال باشد. ۱۳ «و هدیه‌ای که بگذرانید این است: یک سدس ایفا از هر حومر گندم و یک سدس ایفا از هر حومر جو بدهید. ۱۴ و قسمت معین روغن برحسب بت روغن یک عشر بت از هر کر یا حومر ده بت باشد زیرا که ده بت یک حومر می‌باشد. ۱۵ و یک گوسفند از دویست گوسفند از مرتع های سیراب اسرائیل برای هدیه آردی و قربانی سوختنی و ذبیح سلامتی بدهند تا برای ایشان کفاره بشود. قول خداوند یهوه این است. ۱۶ و تمامی قوم زمین این هدیه را برای رئیس در اسرائیل بدهند. ۱۷ و رئیس قربانی های سوختنی و هدایای آردی و هدایای ریختنی را در عیدها و هلال‌ها و سبت‌ها و همه مواسم خاندان اسرائیل بدهد و او قربانی گناه و هدیه آردی و قربانی سوختنی و ذبیح سلامتی را به جهت کفاره برای خاندان اسرائیل بگذرانند.» ۱۸ خداوند یهوه چنین می‌گوید: «در غره ماه اول، گاو جوان بی‌عیب گرفته، مقدس را طاهر خواهی نمود. ۱۹ و کاهن قدری از خون قربانی گناه گرفته، آن را بر چهار چوب خانه و بر چهار گوشه خروج مذبح و بر چهار چوب دروازه صحن اندرونی خواهد پاشید. ۲۰ و همچنین در روز هفتم ماه برای هرکه سهو یا غفلت خطا ورز خواهی کرد و شما برای خانه کفاره خواهید نمود. ۲۱ و در روز چهاردهم ماه اول برای شما هفت روز عید فصح خواهد بود که در آنها نان فطیر خورده شود. ۲۲ و در آن روز رئیس، گاو قربانی گناه را برای خود و برای تمامی اهل زمین بگذرانند. ۲۳ و در هفت روز عید، یعنی در هر روز آن هفت روز، هفت گاو و هفت قوچ بی‌عیب به جهت قربانی سوختنی برای خداوند و هر روز یک بز نر به جهت قربانی گناه بگذرانند. ۲۴ و هدیه آردیش را یک ایفا برای هر گاو و یک ایفا برای هر قوچ و یک هین روغن برای هر ایفا بگذرانند. ۲۵ و از روز پانزدهم ماه هفتم، در وقت عید موافق اینها یعنی موافق قربانی گناه و قربانی سوختنی و هدیه آردی و روغن تا هفت روز خواهد گذرانید.»

**۴۶** خداوند یهوه چنین می‌گوید: «دروازه صحن اندرونی که به سمت مشرق متوجه است در شش روز شغل بسته بماند و در روز سبت مفتوح شود

جهت تقدیس نمودن قوم بیرون نیاوردند.» ۲۱ پس مرا به صحن بیرونی آورد و مرا به چهار زاویه صحن گردانید و اینک در هر زاویه صحن صحنی بود. ۲۲ یعنی در چهار گوشه صحن صحنهای محوطه‌ای بود که طول هر یک چهل و عرضش سی (ذراع) بود. این چهار را که درزاویه‌ها بود یک مقدار بود. ۲۳ و به گردگرد آنها بطرف آن چهار طاقها بود و مطبخ‌ها زیر آن طاقها از هر طرفش ساخته شده بود. ۲۴ و مرا گفت: «اینها مطبخ‌ها می‌باشد که خادمان خانه در آنها ذبایح قوم را طبخ می‌نمایند.»

**۴۷** و مرا نزد دروازه خانه آورد و اینک آنها از زیر آستانه خانه بسوی مشرق جاری بود، زیرا که روی خانه به سمت مشرق بود و آن آنها از زیر جانب راست خانه از طرف جنوب مدّج جاری بود. ۲ پس مرا از راه دروازه شمالی بیرون برده، از راه خارج به دروازه بیرونی به راهی که به سمت مشرق متوجه است گردانید و اینک آنها از جانب راست جاری بود. ۳ و چون آن مرد بسوی مشرق بیرون رفت، ریسمانکاری در دست داشت و هزار ذراع پیموده، مرا از آب عبور داد و آنها به قوزک می‌رسید. ۴ پس هزار ذراع پیمود و مرا از آنها عبور داد و آب به زانو می‌رسید و باز هزار ذراع پیموده، مرا عبور داد و آب به کمر می‌رسید. ۵ پس هزار ذراع پیمود و نهی بود که از آن نتوان عبور کرد زیرا که آب زیاد شده بود، آبی که در آن می‌شود شنا کرد نهی که از آن عبور نتوان کرد. ۶ و مرا گفت: «ای پسر انسان آیا این را دیدی؟» پس مرا از آنجا برده، به کنار نهری گردانید. ۷

**۴۸** «و این است نامهای اسباط: از طرف شمال تا جانب حتلون و مدخل حمات و حصر عینان نزد سرحد شمالی دمشق تا جانب حمات حد آنها از مشرق تا مغرب. برای دان یک قسمت. ۲ و نزد حد دان از طرف مشرق تا طرف مغرب برای اشیر یک قسمت. ۳ و نزد حد اشیر از طرف مشرق تا طرف مغرب برای نفتالی یک قسمت. ۴ و نزد حد نفتالی از طرف مشرق تا طرف مغرب برای منسی یک قسمت. ۵ و نزد حد منسی از طرف مشرق تا طرف مغرب برای افرایم یک قسمت. ۶ و نزد حد افرایم از طرف مشرق تا طرف مغرب برای رؤین یک قسمت. ۷ و نزد حد رؤین از طرف مشرق تا طرف مغرب برای یهودایک قسمت. ۸ و نزد حد یهودا از طرف مشرق تا طرف مغرب هدیه‌ای که می‌گذرانید خواهد بود که عرضش بیست و پنج هزار (نی) و طولش از جانب مشرق تا جانب مغرب موافق یکی از این قسمت‌ها باشد و مقدس در میانش خواهد بود. ۹ و طول این هدیه‌ای که برای خداوند می‌گذرانید بیست و پنج هزار (نی) و عرضش ده هزار (نی) خواهد بود. ۱۰ و این هدیه مقدس برای اینان یعنی برای کاهنان می‌باشد و طولش بطرف شمال بیست و پنج هزار و عرضش بطرف مغرب ده هزار و عرضش بطرف مشرق ده هزار و طولش بطرف جنوب بیست و پنج هزار (نی) می‌باشد و مقدس خداوند در میانش خواهد بود. ۱۱ و این برای کاهنان مقدس از بنی صادوق که ودیعت مرا نگاه داشته‌اند خواهد بود، زیرا ایشان هنگامی که بنی اسرائیل گمراه شدند و لاویان نیز ضلالت ورزیدند، گمراه نگردیدند. ۱۲ لهذا این برای ایشان از هدیه زمین، هدیه قدس اقداس به پهلوی سرحد لاویان خواهد بود. ۱۳ و مقابل حد کاهنان حصه‌ای که طولش بیست و پنج هزار و عرضش ده هزار (نی) باشد برای لاویان خواهد بود، پس طول تمامش بیست و پنج هزار و عرضش ده هزار (نی) خواهد بود. ۱۴ و از آن چیزی نخواهند فروخت و مبادله نخواهند نمود و نوپوهای زمین صرف دیگران نخواهد شد زیرا که برای خداوند مقدس می‌باشد. ۱۵ و پنج هزار (نی) که از عرضش مقابل آن بیست و پنج هزار (نی)

( باقی می ماند عام خواهد بود، به جهت شهر و مسکن ها و نواحی شهر. و شهر در وسطش خواهد بود. ۱۶ و پیمایشهای آن این است: بطرف شمال چهار هزار و پانصد و بطرف جنوب چهار هزار و پانصد و به طرف مشرق چهار هزار و پانصد و به طرف مغرب چهار هزار و پانصد (ذراع). ۱۷ و نواحی شهر بطرف شمال دویست و پنجاه و بطرف جنوب دویست و پنجاه و بطرف مشرق دویست و پنجاه و بطرف مغرب دویست و پنجاه خواهد بود. ۱۸ و آنچه از طولش مقابل هدیه مقدس باقی می ماند بطرف مشرق ده هزار و بطرف مغرب ده هزار ( نی ) خواهد بود و این مقابل هدیه مقدس باشد و محصولش خوراک آنانی که در شهر کار می کنند خواهد بود. ۱۹ و کارکنان شهر از همه اسباط اسرائیل آن را کشت خواهند کرد. ۲۰ پس تمامی هدیه بیست و پنج هزار در بیست و پنج هزار ( نی ) باشد این هدیه مقدس را با ملک شهر مربع خواهید گذرانید. ۲۱ و بقیه آن بهر دو طرف هدیه مقدس و ملک شهر از آن رئیس خواهد بود؛ و این حصه رئیس نزد حد شرقی در برابر آن بیست و پنج هزار ( نی ) هدیه و نزد حد غربی هم برابر بیست و پنج هزار ( نی هدیه ) خواهد بود؛ و هدیه مقدس و مقدس خانه درمیانش خواهد بود. ۲۲ و از ملک لاویان و از ملک شهر که در میان ملک رئیس است، حصه ای در میان حد یهوذا و حد بنیامین از آن رئیس خواهد بود. ۲۳ و اما برای بقیه اسباط از طرف مشرق تا طرف مغرب برای بنیامین یک قسمت. ۲۴ و نزد حد بنیامین از طرف مشرق تا طرف مغرب برای شمعون یک قسمت. ۲۵ و نزد حد شمعون از طرف مشرق تا طرف مغرب برای یساکار یک قسمت. ۲۶ و نزد حد یساکار از طرف مشرق تا طرف مغرب برای زبولون یک قسمت. ۲۷ و نزد حد زبولون از طرف مشرق تا طرف مغرب برای جاد یک قسمت. ۲۸ و نزد حد جاد بطرف جنوب به جانب راست حد ( زمین ) از تamar تا آب مریبه قادش و نهر ( مصر ) و دریای بزرگ خواهد بود. ۲۹ خداوند یهوه می گوید: «این است زمینی که برای اسباط اسرائیل به ملکیت تقسیم خواهید کرد و قسمت های ایشان این می باشد. ۳۰ و این است مخرج های شهر بطرف شمال چهار هزار و پانصد پیمایش. ۳۱ و دروازه های شهر موافق نامهای اسباط اسرائیل باشد یعنی سه دروازه بطرف شمال. دروازه رتوبین یک و دروازه یهوذا یک و دروازه لاوی یک. ۳۲ و بطرف مشرق چهار هزار و پانصد ( نی ) و سه دروازه یعنی دروازه یوسف یک و دروازه بنیامین یک و دروازه دان یک. ۳۳ و بطرف جنوب چهار هزار و پانصد پیمایش و سه دروازه یعنی دروازه شمعون یک و دروازه یساکار یک و دروازه زبولون یک. ۳۴ و بطرف مغرب چهار هزار و پانصد ( نی ) و سه دروازه یعنی دروازه جاد یک و دروازه اشیر یک و دروازه نفتالی یک. ۳۵ و محیطش هجده هزار ( نی ) می باشد و اسم شهر از آن روز یهوه شمه خواهد بود.»

۲ و در سال دوم سلطنت نبوکدنصر، نبوکدنصر خوابی دید و روحش مضطرب شده، خواب از وی دور شد. ۲ پس پادشاه امر فرمود که مجوسیان و جادوگران و فالگیران و کلدانیان را بخوانند تا خواب پادشاه را برای او تعبیر نمایند و ایشان آمده، به حضور پادشاه ایستادند. ۳ و پادشاه به ایشان گفت: «خوابی دیده‌ام و روحم برای فهمیدن خواب مضطرب است.» ۴ کلدانیان به زبان آرامی به پادشاه عرض کردند که «پادشاه تا به ابد زنده بماند! خواب را برای بندگان بیان کن و تعبیر آن را خواهیم گفت.» ۵ پادشاه در جواب کلدانیان فرمود: «فرمان از من صادر شد که اگر خواب و تعبیر آن را برای من بیان نکنید پاره پاره خواهید شد و خانه های شما را مزبله خواهند ساخت. ۶ و اگر خواب و تعبیرش را بیان کنید، بخششها و انعامها و اکرام عظیمی از حضور من خواهید یافت. پس خواب و تعبیرش را به من اعلام نمایید.» ۷ ایشان باریگر جواب داده، گفتند که «پادشاه بندگان خود را از خواب اطلاع دهد و آن را تعبیر خواهیم کرد.» ۸ پادشاه در جواب گفت: «یقین می‌دانم که شما فرصت می‌جوید، چون می‌بینید که فرمان از من صادر شده است. ۹ لیکن اگر خواب را به من اعلام نمایید برای شما فقط یک حکم است. زیرا که سخنان دروغ و باطل را به ترتیب داده‌اید که به حضور من بگویید تا وقت تبدیل شود. پس خواب را به من بگویید و خواهم دانست که آن را تعبیر توانید نمود.» ۱۰ کلدانیان به حضور پادشاه جواب داده، گفتند، که «کسی بر روی زمین نیست که مطلب پادشاه را بیان تواند نمود، لهذا هیچ پادشاه یا حاکم یا سلطانی نیست که چنین امری را از هر مجوسی یا جادوگر یا کلدانی بپرسد. ۱۱ و مطلبی که پادشاه می‌پرسد، چنان بدیع است که احدی غیر از خدایانی که مسکن ایشان با انسان نیست، نمی‌تواند آن را برای پادشاه بیان نماید.» ۱۲ از این جهت پادشاه خشم نمود و به شدت غضبناک گردیده، امر فرمود که جمیع حکیمان بابل را هلاک کنند. ۱۳ پس فرمان صادر شد و به صد کشتن حکیمان برآمدند و دانیال و رفیقانش را می‌طلبیدند تا ایشان را به قتل رسانند. ۱۴ آنگاه دانیال با حکمت و عقل به اریوک رئیس جلالان پادشاه که برای کشتن حکیمان بابل بیرون می‌رفت، سخن گفت. ۱۵ و اریوک سردار پادشاه را خطاب کرده، گفت: «چرا فرمان از حضور پادشاه چنین سخت است؟» آنگاه اریوک دانیال را از کیفیت امر مطلع ساخت. ۱۶ و دانیال داخل شده، از پادشاه درخواست نمود که مهلت به وی داده شود تا تعبیر را برای پادشاه اعلام نماید. ۱۷ پس دانیال به خانه خودرفته، رفقای خویش حننیا و میثائیل و عزریا را از این امر اطلاع داد، ۱۸ تا درباره این راز از خدای آسمانها رحمت بطلبند مبادا که دانیال و رفیقایش با سایر حکیمان بابل هلاک شوند. ۱۹ آنگاه آن راز به دانیال در رویای شب کشف شد. پس دانیال خدای آسمانها را متبارک خواند. ۲۰ و دانیال متکلم شده، گفت: «اسم خدا تا ابد ایلاد متبارک باد زیرا که حکمت و توانایی از آن وی است. ۲۱ و او وقتها و زمانها را تبدیل می‌کند. پادشاهان رامعزول می‌نماید و پادشاهان را نصب می‌کند. حکمت را به حکیمان می‌بخشد و فطانت پیشه گان را تعلیم می‌دهد. ۲۲ اوست که چیزهای عمیق و پنهان را کشف می‌نماید. به آنچه در ظلمت است عارف

۱ در سال سوم سلطنت یهوایقیم پادشاه یهودا، نبوکدنصر پادشاه بابل به اورشلیم آمده، آن را محاصره نمود. ۲ و خداوند یهوایقیم پادشاه یهودا را با بعضی از ظروف خانه خدا به دست او تسلیم نمود و او آنها را به زمین شعرنا به خانه خدای خود آورد و ظروف را به بیت‌المال خدای خویش گذاشت. ۳ و پادشاه اشفناز رئیس خواجه‌سرایان خویش را امر فرمود که بعضی از بنی اسرائیل و از اولاد پادشاهان و از شرفا رابیاورد. ۴ جوانانی که هیچ عیبی نداشته باشند و نیکومنظر و در هرگونه حکمت ماهر و به علم دانای به فنون فہیم باشند که قابلیت برای ایستادن در قصر پادشاه داشته باشند و علم و زبان کلدانیان را به ایشان تعلیم دهند. ۵ و پادشاه وظیفه روزینه از طعام پادشاه و از شرابی که او می‌نوشید تعیین نمود و (امر فرمود) که ایشان را سه سال تربیت نمایند و بعد از انقضای آن مدت در حضور پادشاه حاضر شوند. ۶ و در میان ایشان دانیال و حننیا و میثائیل و عزریا از بنی یهودا بودند. ۷ و رئیس خواجه‌سرایان نامها به ایشان نهاد، اما دانیال را به بلطشصر و حننیا را به شدکرک و میثائیل را به میشک و عزریا را به عبدنغو مسمی ساخت. ۸ اما دانیال در دل خود قصد نمود که خویشش را از طعام پادشاه و از شرابی که او می‌نوشید نجس نسازد. پس از رئیس خواجه‌سرایان درخواست نمود که خویشش را نجس نسازد. ۹ و خدا دانیال را نزد رئیس خواجه‌سرایان محترم و مکرم ساخت. ۱۰ پس رئیس خواجه‌سرایان به دانیال گفت: «من از آقای خود پادشاه که خوراک و مشروبات شما را تعیین نموده است می‌ترسم. چرا چهره های شما را از سایر جوانانی که انبای جنس شما می‌باشند، زشتتر ببیند و همچنین سرما نزد پادشاه در خطر خواهید انداخت.» ۱۱ پس دانیال به رئیس سابقان که رئیس خواجه‌سرایان او بر دانیال و حننیا و میثائیل و عزریا گماشته بود گفت: ۱۲ «مستعدی آنکه بندگان خود را ده روز تجربه نمایم و به ما بقول برای خوردن بدهند و آب به جهت نوشیدن. ۱۳ و چهره های ما و چهره های سایر جوانانی را که طعام پادشاه را می‌خورند به حضور تو ملاحظه نمایند و به نهجی که خواهی دید با بندگان عمل نمایم.» ۱۴ و او ایشان را در این امر اجابت نموده، ده روز ایشان را تجربه کرد. ۱۵ و بعد از انقضای ده روز معلوم شد که چهره های ایشان از سایر جوانانی که طعام پادشاه را می‌خوردند نیکوتر و فریه تر بود. ۱۶ پس رئیس سابقان طعام ایشان و شراب را که باید بنوشند برداشت و بقول به ایشان داد. ۱۷ اما خدا به این چهار جوان معرفت و ادراک در هر گونه علم و حکمت عطا فرمود و دانیال در همه رویاها و خوابها فہیم گردید. ۱۸ و بعد از انقضای روزهایی که پادشاه امر فرموده بود که ایشان را بیاروند، رئیس خواجه‌سرایان ایشان را به حضور نبوکدنصر آورد. ۱۹ و پادشاه با ایشان گفتگو کرد و از جمیع ایشان کسی مثل دانیال و حننیا و میثائیل و عزریا یافت نشد پس در حضور پادشاه ایستادند. ۲۰ و در هر مسئله حکمت و فطانت که پادشاه از ایشان استفسار کرد، ایشان را از جمیع مجوسیان و جادوگرانی که در تمام مملکت او بودند ده مرتبه بهتر یافت. ۲۱ و دانیال بود تا سال اول کورش پادشاه.

می‌باشد و نور نزدی ساکن است. ۲۳ ای خدای پدران من تو را شکر می‌گویم و تسبیح می‌خوانم زیرا که حکمت و توانایی را به من عطا فرمودی و الان آنچه را که از تو درخواست کرده‌ایم به من اعلام نمودی چونکه ما را از مقصود پادشاه اطلاع دادی.» ۲۴ و از این جهت دانیال نزد اریوک که پادشاه او را به جهت هلاک ساختن حکمای بابل مامور کرده بود رفت، و به وی رسید، چنین گفت که «حکمای بابل را هلاک مساز. مرا به حضور پادشاه ببر و تعبیر را برای پادشاه بیان خواه نمود.» ۲۵ آنگاه اریوک دانیال را برودی به حضور پادشاه رسانید و وی را چنین گفت که «شخصی را از اسیران یهودا یافته‌ام که تعبیر را برای پادشاه بیان تواند نمود.» ۲۶ پادشاه دانیال را که به بلطشصر مسمی بود خطاب کرده، گفت: «آیا تومی توانی خوابی را که دیده‌ام و تعبیرش را برای من بیان نمایی؟» ۲۷ دانیال به حضور پادشاه جواب داد و گفت: «رازی را که پادشاه می‌طلبید، نه حکیمان و نه جادوگران و نه مجوسیان و نه منجمان می‌توانند آن را برای پادشاه حل کنند. ۲۸ لیکن خدایی در آسمان هست که کاشف اسرار می‌باشد و او نبوکدنصر پادشاه را از آنچه در ایام آخر واقع خواهد شد اعلام نموده است. خواب تو و رویای سرت که در بستر دیده‌ای این است: ۲۹ ای پادشاه فکراهی تو بر بستر درباره آنچه بعد از این واقع خواهد شد به‌خاطرت آمد و کاشف الاسرار، تو را از آنچه واقع خواهد شد مخبر ساخته است. ۳۰ و اما این راز بر من از حکمتی که من بیشتر از سایر زندگان دارم مکشوف نشده است، بلکه تا تعبیر بر پادشاه معلوم شود و فکراهی خاطر خود را بدانی. ۳۱ توای پادشاه می‌دیدی و اینک تمثال عظیمی بود و این تمثال بزرگ که درخشنده‌ای آن بی‌نهایت و منظر آن هولناک بود پیش روی تو برپا شد. ۳۲ سراین تمثال از طلای خالص و سینه و بازوهایش از نقره و شکم و رانهایش از برنج بود. ۳۳ و ساقهایش از آهن و پایهایش قدری از آهن و قدری از گل بود. ۳۴ و مشاهده می‌نمودی تا سنگی بدون دستها جدا شده، پایهای آهنین و گلگین آن تمثال را زد و آنها را خرد ساخت. ۳۵ آنگاه آهن و گل و برنج و نقره و طلا با هم خردشد و مثل کاه خرمن تابستانی گردیده، باد آنها را چنان برد که جایی به جهت آنها یافت نشد. و آن سنگ که تمثال را زده بود کوه عظیمی گردید و تمامی جهان را پر ساخت. ۳۶ خواب همین است و تعبیرش را برای پادشاه بیان خواهیم نمود. ۳۷ ای پادشاه، تو پادشاه پادشاهان هستی زیرا خدای آسمانها سلطنت و اقتدار و قوت و حشمت به تو داده است. ۳۸ و در هر جایی که بنی آدم سکونت دارند حیوانات صحرا و مرغان هوا را به‌دست تو تسلیم نموده و تو را بر جمیع آنها مسلط گردانیده است. آن سر طلا تو هستی. ۳۹ و بعد از تو سلطنتی دیگر پست‌تر از تو خواهد برخاست و سلطنت سومی دیگر از برنج که بر تمامی جهان سلطنت خواهد نمود. ۴۰ و سلطنت چهارم مثل آهن قوی خواهد بود زیرا آهن همه چیز را خرد و نرم می‌سازد. پس چنانکه آهن همه چیز را نرم می‌کند، همچنان آن نیز خرد و نرم خواهد ساخت. ۴۱ و چنانکه پایها و انگشتها را دیدی که قدری از گل کوزه‌گر و قدری از آهن بود، همچنان این سلطنت منقسم خواهد شد و قدری از قوت آهن در آن خواهد ماند موافق آنچه دیدی که آهن با گل سفالین آمیخته شده بود. ۴۲

۳ نبوکدنصر پادشاه تمثالی از طلا که ارتفاعش شصت ذراع و عرضش شش ذراع بود ساخت و آن را در همواری دورا در ولایت بابل نصب کرد. ۲ و نبوکدنصر پادشاه فرستاد که امرا و روسا و والیان و داوران و خزانه‌داران و مشیران و وکیلان و جمیع سروران ولایتها را جمع کنند تا به جهت تبرک تمثالی که نبوکدنصر پادشاه نصب نموده بود بیایند. ۳ پس امرا و روسا و والیان و داوران و خزانه‌داران و مشیران و وکیلان و جمیع سروران ولایتها به جهت تبرک تمثالی که نبوکدنصر پادشاه نصب نموده بود جمع شده، پیش تمثالی که نبوکدنصر نصب کرده بود ایستادند. ۴ و منادی به آواز بلند ندا کرد، می‌گفت: «ای قومها و امت‌ها و زبان‌برای شما حکم است؛ ۵ که چون آواز کرنا و سرناو عود و بریط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید، آنگاه به رو افتاده، تمثال طلارا که نبوکدنصر پادشاه نصب کرده است سجده نمایید. ۶ و هرکه به رو نیفتد و سجده ننماید در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب افکنده خواهد شد.» ۷ لهذا چون همه قومها آواز کرنا و سرنا و عود و بریط و سنتور و هر قسم آلات موسیقی را شنیدند، همه قومها و امت‌ها و زبان‌ها به رو افتاده، تمثال طلا را که نبوکدنصر پادشاه نصب کرده بود سجده نمودند. ۸ اما در آنوقت بعضی کلدانیان نزدیک آمده، بر یهودیان شکایت آوردند، ۹ و به نبوکدنصر پادشاه عرض کرده، گفتند: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! ۱۰ توای پادشاه فرمانی صادر نمودی که هرکه آواز کرنا و سرنا و عود و بریط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنود به رو افتاده، تمثال طلا را سجده

به فرمان پادشاه مخالفت ورزیدند و بدنه‌های خود را تسلیم نمودند تا خدای دیگری سوی خدای خویش را عبادت و سجده نمایند، رهایی داده است. ۲۹ بنابراین فرمانی از من صادر شد که هر قوم و امت و زبان که حرف ناشایسته‌ای به ضد خدای شدک و میشک و عبدغو بگویند، پاره پاره شوند و خانه‌های ایشان به مزبله مبدل گردد، زیرا خدایی دیگر نیست که بدین منوال رهایی تواند داد. ۳۰ آنگاه پادشاه (منصب) شدک و میشک و عبدغو را در ولایت بابل برتری داد.

۴ از نبوکدنصر پادشاه، به تمامی قومها و امت‌ها و زبانها که بر تمامی زمین ساکنند سلامتی شما افزون باد! ۲ من مصلحت دانستم که آیات و عجایبی را که خدای تعالی به من نموده است بیان نمایم. ۳ آیات او چه قدر بزرگ و عجایب او چه قدر عظیم است. ملکوت او ملکوت جاودانی است و سلطنت او تا ابدالابد. ۴ من که نبوکدنصر هستم در خانه خود مطمئن و در قصر خویش خرم می‌بودم. ۵ خوابی دیدم که مرا ترسانید و فکرهایم در بستم و رویاهای سرم مرا مضطرب ساخت. ۶ پس فرمانی از من صادر گردید که جمیع حکیمان بابل را به حضورم بیاورند تا تعبیر خواب را برای من بیان نمایند. ۷ آنگاه مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان حاضر شدند و من خواب را برای ایشان بازگفتم لیکن تعبیرش را برای من بیان نتوانستند نمود. ۸ بالاخره دانیال که موافق اسم خدای من به بلطشصر مسمی است و روح خدایان قدوس در او می‌باشد، درآمد و خواب را به او بازگفتم. ۹ که «ای بلطشصر، رئیس مجوسیان، چون می‌دانم که روح خدایان قدوس در تو می‌باشد و هیچ سری برای تو مشکل نیست، پس خوابی که دیده‌ام و تعبیرش را به من بگو. ۱۰ رویاهای سرم در بستم این بود که نظر کردم و اینک درختی در وسط زمین که ارتفاعش عظیم بود. ۱۱ این درخت بزرگ و قوی گردید و بلندیش تا به آسمان رسید و منظرش تا اقصای تمامی زمین بود. ۱۲ برگهایش جمیل و میوه‌اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود. حیوانات صحرا در زیر آن سایه گرفتند و مرغان هوا برشاخه‌هایش ماوا گزیدند و تمامی بشر از آن پرورش یافتند. ۱۳ در رویاهای سرم در بستم نظر کردم و اینک پاسبانی و مقدسی از آسمان نازل شد، ۱۴ که به آواز بلند ندا درداد و چنین گفت: درخت را برهید و شاخه‌هایش را قطع نمایید و برگهایش را بیفشانید و میوه‌هایش را پراکنده سازید تا حیوانات از زیرش و مرغان از شاخه‌هایش آواره گردند. ۱۵ لیکن کنده ریشه‌هایش را با بند آهن و برنج در زمین در میان سبزه‌های صحرا واگذارید و از شبنم آسمان ترشود و نصیب او از علف زمین با حیوانات باشد. ۱۶ دل او از انسانیت تبدیل شود و دل حیوان را به او بدهند و هفت زمان براو بگذرد. ۱۷ این امر از فرمان پاسبانان شده و این حکم از کلام مقدسین گردیده است تا زندگان بدانند که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و آن را بهرکه می‌خواهد می‌دهد و پست‌ترین مردمان را بر آن نصب می‌نماید. ۱۸ این خواب را من که نبوکدنصر پادشاه هستم دیدم و توای بلطشصر تعبیرش را بیان کن زیرا که تمامی حکیمان مملکت نتوانستند مرا از تعبیرش اطلاع دهند، اما تو می‌توانی چونکه روح خدایان قدوس در تو می‌باشد.» ۱۹ آنگاه

نماید. ۱۱ و هرکه به رو نیفتد و سجده ننماید در میان تون آتش ملتهب افکنده شود. ۱۲ پس چند نفر یهود که ایشان را بر کارهای ولایت بابل گماشته‌ای هستند، یعنی شدک و میشک و عبدغو. این اشخاصی پادشاه، تو را احترام نمی‌نمایند و خدایان تو را عبادت نمی‌کنند و تمثال طلا را که نصب نموده‌ای سجده نمی‌نمایند.» ۱۳ آنگاه نبوکدنصر با خشم و غضب فرمود تا شدک و میشک و عبدغو را حاضر کنند. پس این اشخاص را در حضور پادشاه آوردند. ۱۴ پس نبوکدنصر ایشان را خطاب کرده، گفت: «ای شدک و میشک و عبدغو! آیا شما عمد خدایان مرا نمی‌پرستید و تمثال طلا را که نصب نموده‌ام سجده نمی‌کنید؟ ۱۵ الان اگر مستعد بشوید که چون آواز کرنا و سرنا و عود و بربط و سنتور و کمانچه و هر قسم آلات موسیقی را بشنوید به رو افتاده، تمثالی را که ساخته‌ام سجده نمایید، (فیها) و اما اگر سجده ننمایید، در همان ساعت در میان تون آتش ملتهب انداخته خواهید شد و کدام خدایی است که شما را از دست من رهایی دهد.» ۱۶ شدک و میشک و عبدغو در جواب پادشاه گفتند: «ای نبوکدنصر! درباره این امر ما را باکی نیست که تو را جواب دهیم. ۱۷ اگر چنین است، خدای ما که او را می‌پرستیم قادر است که ما را از تون آتش ملتهب برهاند و او ما را از دست توای پادشاه خواهد رهانید. ۱۸ و اگر نه، ای پادشاه تو را معلوم باد که خدایان تو را عبادت نخواهیم کرد و تمثال طلا را که نصب نموده‌ای سجده نخواهیم نمود.» ۱۹ آنگاه نبوکدنصر از خشم مملو گردید و هیبت چهره‌اش بر شدک و میشک و عبدغو متغیر گشت و متکلم شده، فرمود تا تون را هفت چندان زیاده تر از عادتش بنایند. ۲۰ و به قویترین شجاعان لشکر خود فرمود که شدک و میشک و عبدغو را ببندند و در تون آتش ملتهب بیندازند. ۲۱ پس این اشخاص را در درها و جبه‌ها و عمامه‌ها و سایر لباسهای ایشان بستند و در میان تون آتش ملتهب افکندند. ۲۲ و چونکه فرمان پادشاه سخت بود و تون بی‌نیاهت تابیده شده، شعله آتش آن کسان را که شدک و میشک و عبدغو را برداشته بودند کشت. ۲۳ و این سه مرد یعنی شدک و میشک و عبدغو در میان تون آتش ملتهب بسته افتادند. ۲۴ آنگاه نبوکدنصر پادشاه در حیرت افتاد و بزودی هرچه تمامتر برخاست و مشیران خود را خطاب کرده، گفت: «آیا سه شخص نیستیم و در میان آتش نینداختیم؟» ایشان در جواب پادشاه عرض کردند که «صحیح است ای پادشاه!» ۲۵ او در جواب گفت: «اینک من چهار مرد می‌بینم که گشاده در میان آتش می‌خرامند و ضرری به ایشان نرسیده است و منظر چهارمین شبیه پسر خدا است.» ۲۶ پس نبوکدنصر به دهنه تون آتش ملتهب نزدیک آمد و خطاب کرده، گفت: «ای شدک و میشک و عبدغو! ای بندگان خدای تعالی بیرون شوید و بیایید.» پس شدک و میشک و عبدغو از میان آتش بیرون آمدند. ۲۷ و امرا و روسا و والیان و مشیران پادشاه جمع شده، آن مردان را دیدند که آتش به بدنهای ایشان اثری نکرده و مویزی از سر ایشان نسوخته و رنگ ردای ایشان تبدیل نشده، بلکه بوی آتش به ایشان نرسیده است. ۲۸ آنگاه نبوکدنصر متکلم شده، گفت: «متبارک باد خدای شدک و میشک و عبدغو که فرشته خود را فرستاد و بندگان خویش را که بر او توکل داشتند و



دست او را بازدارد یا او را بگوید که چه می‌کنی. ۳۶ در همان زمان عقل من به من برگشت و به جهت جلال سلطنت من حشمت وزینتم به من باز داده شد و مشیرانم و امرایم مرا طلبیدند و بر سلطنت خود استوار گردیدم و عظمت عظیمی بر من افزوده شد. ۳۷ الان من که نبوکدنصر هستم پادشاه آسمانها را تسبیح و تکبیر و حمد می‌گویم که تمام کارهای او حق و طریق های وی عدل است و کسانی که با تکبر راه می‌روند، او قادر است که ایشان را پست نماید.

۵ بلشصر پادشاه ضیافت عظیمی برای هزارنفر از امرای خود برپا داشت و در حضور آن هزار نفر شراب نوشید. ۲ بلشصر در کیف شراب امر فرمود که ظروف طلا و نقره را که جدش نبوکدنصر از هیکل اورشلیم برده بود بیاوردند تا پادشاه و امرایش و زوجه‌ها و متعه‌هایش از آنها بنوشند. ۳ آنگاه ظروف طلا را که از هیکل خانه خدا که در اورشلیم است گرفته شده بود آوردند و پادشاه و امرایش و زوجه‌ها و متعه‌هایش از آنها نوشیدند. ۴ شراب می‌نوشیدند و خدایان طلا و نقره و برنج و آهن و چوب و سنگ را تسبیح می‌خواندند. ۵ در همان ساعت انگشتهای دست انسانی بیرون آمد و در برابر شمعان بر گچ دیوار قصر پادشاه نوشت و پادشاه کف دست را که می‌نوشت دید. ۶ آنگاه هیئت پادشاه متغیر شد و فکرهاش او را مضطرب ساخت و بندهای کمرش سست شده، زانوهایش بهم می‌خورد. ۷ پادشاه به آواز بلند صدا زد که جادوگران و کلدانیان و منجمان را احضار نمایند. پس پادشاه حکیمان بابل را خطاب کرده، گفت: «هر که این نوشته را بخواند و تفسیرش را برای من بیان نماید به ارغوان ملمس خواهد شد و طوق زرین بر گردنش (نهاده خواهد شد) و حاکم سوم در مملکت خواهد بود.» ۸ آنگاه جمیع حکمای پادشاه داخل شدند اما نتوانستند نوشته را بخوانند یا تفسیرش را برای پادشاه بیان نمایند. ۹ پس بلشصر پادشاه، بسیار مضطرب شد و هیئتش در او متغیر گردید و امرایش مضطرب شدند. ۱۰ اما ملکه به سبب سخنان پادشاه و امرایش به مهمانخانه درآمد و ملکه متکلم شده، گفت: «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! فکرهایت تو را مضطرب نسازد و هیئت تو متغیر نشود. ۱۱ شخصی در مملکت تو هست که روح خدایان قدوس دارد و در ایام پدرت روشنایی و فطانت و حکمت مثل حکمت خدایان در او پیدا شد و پدرت نبوکدنصر پادشاه یعنی پدر توای پادشاه او را رئیس مجوسیان و جادوگران و کلدانیان و منجمان ساخت. ۱۲ چونکه روح فاضل و معرفت و فطانت و تعبیر خوابها و حل معماها و گشودن عقده‌ها در این دانیال که پادشاه او را به بلطشصر مسمی نمود یافت شد. پس حال دانیال طلبیده شود و تفسیر را بیان خواهد نمود.» ۱۳ آنگاه دانیال را به حضور پادشاه آوردند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، فرمود: «آیا تو همان دانیال از اسیران یهود هستی که پدرم پادشاه از یهود آورد؟ ۱۴ و درباره تو شنیده‌ام که روح خدایان در تو است و روشنایی و فطانت و حکمت فاضل در تو پیدا شده است. ۱۵ و الان حکیمان و منجمان را به حضور من آوردند تا این نوشته را بخوانند و تفسیرش را برای من بیان کنند اما نتوانستند تفسیر کلام را بیان کنند. ۱۶ و من درباره تو شنیده‌ام که به نمودن تعبیرها و گشودن

دانیال که به بلطشصر مسمی می‌باشد، ساعتی متحیر ماند و فکرهاش او را مضطرب ساخت. پس پادشاه متکلم شده، گفت: «ای بلطشصر خواب و تعبیرش تو را مضطرب نسازد.» بلطشصر در جواب گفت: «ای آقای من! خواب از برای دشمنان و تعبیرش از برای خصمانت باشد. ۲۰ درختی که دیدی که بزرگ و قوی گردید و ارتفاعش تا به آسمان رسید و منظرش به تمامی زمین ۲۱ و برگهایش جمیل و میوه‌اش بسیار و آذوقه برای همه در آن بود و حیوانات صحرا زیرش ساکن بودند و مرغان هوادر شاخه‌هایش ماوا گردیدند، ۲۲ ای پادشاه آن درخت تو هستی زیرا که تو بزرگ و قوی گردیده‌ای و عظمت تو چنان افزوده شده است که به آسمان رسیده و سلطنت تو تا به اقصای زمین. ۲۳ و چونکه پادشاه پاسبانی و مقدسی را دید که از آسمان نزول نموده، گفت: درخت را ببرید و آن را تلف سازید، لیکن کنده ریشه‌هایش را با بند آهن و برنج در زمین در میان سبزه‌های صحرا واگذارید و از شبنم آسمان تر شود و نصیبش با حیوانات صحرا باشد تا هفت زمان بر آن بگذرد، ۲۴ ای پادشاه تعبیر این است و فرمان حضرت متعال که بر آقایم پادشاه وارد شده است همین است، ۲۵ که تو را از میان مردمان خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو را مثل گاو ان علف خواهند خوراند و تو را از شبنم آسمان تر خواهند ساخت و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و آن را بهره‌کمی خواهد عطا می‌فرماید. ۲۶ و چون گفتند که کنده ریشه‌های درخت را واگذارید، پس سلطنت تو برایت برقرار خواهد ماند بعد از آنکه دانسته باشی که آسمانها حکمرانی می‌کنند. ۲۷ لهدای پادشاه نصیحت من تو را پسند آید و گناهان خود را به عدالت و خطایای خویش را به احسان نمودن بر فقیران فدیه بده که شاید باعث طول اطمینان تو باشد.» ۲۸ این همه بر نبوکدنصر پادشاه واقع شد. ۲۹ بعد از انقضای دوازده ماه او بالای قصر خسروی در بابل می‌خرامید. ۳۰ و پادشاه متکلم شده، گفت: «آیا این بابل عظیم نیست که من آن را برای خانه سلطنت به توانایی قوت و حشمت جلال خود بنا نموده‌ام؟» ۳۱ این سخن هنوز بر زبان پادشاه بود که آوازی از آسمان نازل شده، گفت: «ای پادشاه نبوکدنصر به تو گفته می‌شود که سلطنت از تو گذشته است. ۳۲ و تو را از میان مردم خواهند راند و مسکن تو با حیوانات صحرا خواهد بود و تو را مثل گاو ان علف خواهند خوراند و هفت زمان بر تو خواهد گذشت تا بدانی که حضرت متعال بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و آن را بهره‌کمی خواهد عطا دهد.» ۳۳ در همان ساعت این امر بر نبوکدنصر واقع شد و از میان مردمان رانده شده، مثل گاو ان علف می‌خورد و بدنش از شبنم آسمان تر می‌شد تا مویهایش مثل پره‌های عقاب بلند شد و ناخنهایش مثل چنگالهای مرغان گردید. ۳۴ و بعد از انقضای آن ایام من که نبوکدنصر هستم، چشمان خود را بسوی آسمان برافراشتم و عقل من به من برگشت و حضرت متعال را متبارک خواندم و حی سرمدی را تسبیح و حمد گفتم زیرا که سلطنت او سلطنت جاودانی و ملکوت او تا ابدالابد است. ۳۵ و جمیع ساکنان جهان هیچ شمرده می‌شوند و با جنود آسمان و مسکنه جهان بر وفق اراده خود عمل می‌نمایند و کسی نیست که

آن را درباره شریعت خدایش در او بیایم». ۶ آنگاه این وزراء و والیان نزد پادشاه جمع شدند و او را چنین گفتند: «ای داریوش پادشاه تابه ابد زنده باش. ۷ جمیع وزاری مملکت و روسا و والیان و مشیران و حاکمان با هم مشورت کرده‌اند که پادشاه حکمی استوار کند و قدغن بلیغی نماید که هر کسی که تا سی روز از خدایی یا انسانی سوی توای پادشاه مسالتی نماید درچاه شیران افکنده شود. ۸ پس‌ای پادشاه فرمان را استوار کن و نوشته را امضا فرما تا موافق شریعت مادیان و فارسین که منسوخ نمی شود تبدیل نگردد.» ۹ بنابراین داریوش پادشاه نوشته و فرمان را امضا نمود. ۱۰ اما چون دانیال دانست که نوشته امضا شده است به خانه خود درآمد و پنجره های بالاخانه خود را به سمت اورشلیم باز نموده، هر روز سه مرتبه زانو می‌زد و دعا می‌نمود و چنانکه قبل از آن عادت می‌داشت نزد خدای خویش دعای کرد و تسبیح می‌خواند. ۱۱ پس آن اشخاص جمع شده، دانیال را یافتند که نزد خدای خودمسالت و تضرع می‌نماید. ۱۲ آنگاه به حضور پادشاه نزدیک شده، درباره فرمان پادشاه عرض کردند که «ای پادشاه آیفارمانی امضا نمودی که هرکه تا سی روز نزدخدایی یا انسانی سوی توای پادشاه مسالتی نماید در چاه شیران افکنده شود؟» پادشاه درجواب گفت: «این امر موافق شریعت مادیان و فارسین که منسوخ نمی شود صحیح است.» ۱۳ پس ایشان در حضور پادشاه جواب دادند وگفتند که «این دانیال که از اسیران یهودا می‌باشد به توای پادشاه و به فرمانی که امضا نموده‌ای اعتنائمی نماید، بلکه هر روز سه مرتبه مسالت خود رامی نماید.» ۱۴ آنگاه پادشاه چون این سخن راشنید بر خویشتن بسیار خشمگین گردید و دل خود را به رهنانیدن دانیال مشغول ساخت و تاغروب آفتاب برای استخلاص او سعی می‌نمود. ۱۵ آنگاه آن اشخاص نزد پادشاه جمع شدند و به پادشاه عرض کردند که «ای پادشاه بدان که قانون مادیان و فارسین این است که هیچ فرمان یا حکمی که پادشاه آن را استوار نماید تبدیل نشود.» ۱۶ پس پادشاه امر فرمود تا دانیال را بیاورند و او را در چاه شیران بیندازند و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «خدای تو که او را پیوسته عبادت می‌نماید تو را رهایی خواهد داد.» ۱۷ و سنگی آورده، آن را بر دهنه چاه نهندند و پادشاه آن را به مهر خود و مهر امرای خویش مختوم ساخت تا امر درباره دانیال تبدیل نشود. ۱۸ آنگاه پادشاه به قصر خویش رفته، شب را به روزه بسربرد و به حضور وی اسباب عیش او را نیاوردند وخواهش از او رفت. ۱۹ پس پادشاه صبح زود وقت طلوع فجر برخاست و به تعجیل به چاه شیران رفت. ۲۰ و چون نزد چاه شیران رسید به آوازحزین دانیال را صدا زد و پادشاه دانیال را خطاب کرده، گفت: «ای دانیال بنده خدای حی آیاخدایت که او را پیوسته عبادت می‌نماید به رهنانیدن از شیران قادر بوده است؟» ۲۱ آنگاه دانیال به پادشاه جواب داد که «ای پادشاه تا به ابد زنده باش! ۲۲ خدای من فرشته خود را فرستاده، دهان شیران را بست تا به من ضرری نرسانند چونکه به حضور وی در من گناهی یافت نشد و هم درحضور توای پادشاه تقصیری نوزیده بودم.» ۲۳ آنگاه پادشاه بی‌نهایت شادمان شده، امر فرمود که دانیال را از چاه برآورند و دانیال را از چاه برآورند و از آن جهت که بر خدای خود توکل نموده بود در او هیچ ضرری

عقده‌ها قادر می‌باشی. پس اگر بتوانی الان نوشته را بخوانی و تفسیرش را برای من بیان کنی به ارغوان ملبس خواهی شد و طوق زرین بر گردنت (نهاده خواهد شد) و در مملکت حاکم سوم خواهی بود.» ۱۷ پس دانیال به حضور پادشاه جواب داد وگفت: «عطایای تو از آن تو باشد و انعام خود را به دیگری بده، لکن نوشته را برای پادشاه خواهم خواند و تفسیرش را برای او بیان خواهم نمود. ۱۸ اما توای پادشاه، خدای تعالی به پدرت نبوکدنصر سلطنت و عظمت و جلال و حشمت عطا فرمود. ۱۹ و به سبب عظمتی که به او داده بودجمیع قومها و امت‌ها و زبانها از او لرزان و ترسان می‌بودند. هرکه را می‌خواست می‌کشت و هرکه را می‌خواست زنده نگاه می‌داشت و هرکه رامی خواست بلند می‌نمود و هرکه را می‌خواست پست می‌ساخت. ۲۰ لیکن چون دلش مغرور وروحش سخت گردیده، تکبر نمود آنگاه ازکرسی سلطنت خویش به زیر افکنده شد وحشمت او را از او گرفتند. ۲۱ و از میان بنی آدم رانده شده، دلش مثل دل حیوانات گردید ومسکش با گورخران شده، او را مثل گاوان علف می‌خورانیدند و جسدش از شبنم آسمان ترمی شد تا فهمید که خدای تعالی بر ممالک آدمیان حکمرانی می‌کند و هرکه را می‌خواهد بر آن نصب می‌نماید. ۲۲ و توای پسرش بلشصر! اگرچه این همه را دانستی لکن دل خود را متواضع نمودی. ۲۳ بلکه خویشتن را به ضد خداوندآسمانها بلند ساختی و ظروف خانه او را به حضور تو آوردند و تو و امرایت و زوجه‌ها و متعه‌هایت از آنها شراب نوشیدید و خدایان نقره و طلا و برنج و آهن و چوب و سنگ را که نمی‌بینند و نمی‌شنوند و (هیچ) نمی‌دانند تسبیح خواندی، اما آن خدایی را که روانت در دست او وتمامی راهبایت از او می‌باشد، تمجید نمودی. ۲۴ پس این کف دست از جانب او فرستاده شد واین نوشته مکتوب گردید. ۲۵ و این نوشته‌ای که مکتوب شده است این است: منامنا ثقیل و فرسین. ۲۶ و تفسیر کلام این است: منا؛ خدا سلطنت تو را شمرده و آن را به انتها رسانیده است. ۲۷ ثقیل؛ درمیزان سنجیده شده و ناقص درآمده‌ای. ۲۸ فرس؛ سلطنت تو تقسیم گشته و به مادیان و فارسین بخشیده شده است.» ۲۹ آنگاه بلشصر امر فرمود تا دانیال را به ارغوان ملبس ساختند و طوق زرین بر گردنش (نهادند) و درباره‌اش ندا کردند که در مملکت حاکم سوم می‌باشد. ۳۰ در همان شب بلشصرپادشاه کلدانیان کشته شد. ۳۱ و داریوش مادی در حالی که شصت و دوساله بود سلطنت را یافت.

۶ و داریوش مصلحت دانست که صد و بیست والی بر مملکت نصب نماید تا بر تمامی مملکت باشند. ۲ و بر آنهاسه وزیر که یکی از ایشان دانیال بود تا آن والیان به ایشان حساب دهند و هیچ ضرری به پادشاه نرسد. ۳ پس این دانیال بر سایر وزراء و والیان تفوق جست زیرا که روح فاضل در او بود وپادشاه اراده داشت که او را بر تمامی مملکت نصب نماید. ۴ پس وزیران و والیان بهانه می‌جستند تا شکایتی در امور سلطنت بر دانیال بیاورند اما نتوانستند که هیچ علتی یا تقصیری بیابند، چونکه او امین بود و خطایی یا تقصیری در او هرگز یافت نشد. ۵ پس آن اشخاص گفتند که «در این دانیال هیچ علتی پیدا نخواهیم کرد مگراینکه

یافت نشد. ۲۴ و پادشاه امر فرمود تا آن اشخاص را که بر دانیال شکایت آورده بودند حاضر ساختند و ایشان را با پسران و زنان ایشان در چاه شیران انداختند و هنوز به ته چاه نرسیده بودند که شیران بر ایشان حمله آورد، همه استخوانهای ایشان را خرد کردند. ۲۵ بعد از آن داریوش پادشاه به جمیع قومها و امتهای وزبانهایی که در تمامی جهان ساکن بودند نوشت که «سلامتی شما افزون باد! ۲۶ از حضور من فرمانی صادر شده است که در هر سلطنتی از ممالک من (مردمان) به حضور خدای دانیال لرزان و ترسان باشند زیرا که او خدای حی و تاب‌الابدایم است. و ملکوت او بی‌زوال و سلطنت او غیرمتمنای است. ۲۷ او است که نجات می‌دهد و می‌رهاند و آیات و عجایب را در آسمان و در زمین ظاهر می‌سازد و اوست که دانیال را از چنگ شیران رهایی داده است.» ۲۸ پس این دانیال در سلطنت داریوش و در سلطنت کوروش فارسی فیروز می‌بود.

۷ در سال اول بلشصر پادشاه بابل، دانیال درسترش خوابی و رویاهای سرش را دید. پس خواب را نوشت و کلیه مطالب را بیان نمود. ۲ پس دانیال متکلم شده، گفت: «شبیگاهان در عالم رویا شده، دیدم که ناگاه چهار باد آسمان بر روی دریای عظیم تاختند. ۳ و چهار وحش بزرگ که مخالف یکدیگر بودند از دریا بیرون آمدند. ۴ اول آنها مثل شیر بود و بالهای عقاب داشت و من نظر کردم تا بالهایش کنده گردید و او از زمین برداشته شده، بر پایهای خود مثل انسان قرار داده گشت و دل انسان به او داده شد. ۵ و اینک وحش دوم دیگر مثل خرس بود و بر یک طرف خود بلند شد و دهانش در میان دندانهایش سه دنده بود و وی را چنین گفتند: برخیز و گوشت بسیار بخور. ۶ بعد از آن نگریستم و اینک دیگری مثل پلنگ بود که بر پشتش چهار بال مرغ داشت و این وحش چهار سر داشت و سلطنت به او داده شد. ۷ بعد از آن در رویاهای شب نظر کردم و اینک وحش چهارم که هولناک و مهیب و بسیار زورآور بود و دندانهای بزرگ آهنین داشت و باقی مانده رامی خورد و پاره پاره می‌کرد و به پایهای خویش پایمال می‌نمود و مخالف همه وحوشی که قبل از او بودند بود و ده شاخ داشت. ۸ پس در این شاخهاتامل می‌نمودم که اینک از میان آنها شاخ کوچک دیگری برآمد و پیش رویش سه شاخ از آن شاخهای اول از ریشه کنده شد و اینک این شاخ چشمانی مانند چشم انسان و دهانی که به سخنان تکبرآمیز متکلم بود داشت. ۹ «و نظر می‌کردم تا کرسیها برقرار شد و قدیم الايام جلوس فرمود و لباس او مثل برف سفید و موی سرش مثل پشم پاک و عرش اوشعله های آتش و چرخهای آن آتش ملتهب بود. ۱۰ نهری از آتش جاری شده، از پیش روی او بیرون آمد. هزاران هزار او را خدمت می‌کردند و کورورها کورور به حضور وی ایستاده بودند. دیوان برپا شد و دفترها گشوده گردید. ۱۱ آنگاه نظر کردم به سبب سخنان تکبرآمیزی که آن شاخ می‌گفت. پس نگریستم تا آن وحش کشته شد و جسد او هلاک گردیده، به آتش مشتعل تسلیم شد. ۱۲ اما سایر وحوش سلطنت را از ایشان گرفتند، لکن درازی عمر تا زمانی و وقتی به ایشان داده شد. ۱۳ و در رویای شب نگریستم و اینک مثل پسر انسان یا ابرهای آسمان آمد و نزد قدیم الايام رسید و او را

۸ در سال سوم سلطنت بلشصر پادشاه، رویایی بر من دانیال ظاهر شد بعد از آنکه اول به من ظاهر شده بود. ۲ و در رویا نظر کردم و می‌دیدم که من در دارالسلطنه شوشن که در ولایت عیلام می‌باشد بودم و در عالم رویا دیدم که نزد نهر اولای می‌باشم. ۳ پس چشمان خود را برافراشته، دیدم که ناگاه قوچی نزد نهر ایستاده بود که دو شاخ داشت و شاخهایش بلند بود و یکی از دیگری بلندتر و بلندترین آنها آخر برآمد. ۴ و قوچ را دیدم که به سمت مغرب و شمال و جنوب شاخ می‌زد و هیچ وحشی با او مقاومت

توانست کرد و کسی نبود که از دستش رهایی دهد و برحسب رای خود عمل نموده، بزرگ می‌شد. ۵ و حینی که متفکر می‌بودم اینک بز نری از طرف مغرب بر روی تمامی زمین می‌آمد و زمین را لمس نمی‌کرد و در میان چشممان بز نر شاخی معتبر بود. ۶ و به سوی آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را نزد نهر ایستاده دیدم آمد و بشدت قوت خویش نزد او دوید. ۷ و او را دیدم که چون نزد قوچ رسید با او بشدت غضبناک شده، قوچ را زد و هر دو شاخ او را شکست و قوچ را یزای مقاومت با وی نبود پس وی را به زمین انداخته، پایمال کرد و کسی نبود که قوچ را از دستش رهایی دهد. ۸ و بز نر بی‌نهایت بزرگ شد و چون قوی گشت آن شاخ بزرگ شکسته شد و در جایش چهار شاخ معتبر بسوی پادشاهای اربعه آسمان برآمد. ۹ و از یکی از آنها یک شاخ کوچک برآمد و به سمت جنوب و مشرق و فخر زمینها بسیار بزرگ شد. ۱۰ و به ضد لشکر آسمانها قوی شده، بعضی از لشکر و ستارگان را به زمین انداخته، پایمال نمود. ۱۱ و به ضد سردار لشکر بزرگ شد و قربانی دایمی از او گرفته شد و مکان مقدس او منهدم گردید. ۱۲ و لشکری به ضد قربانی دایمی، به سبب عصیان (قوم به وی) داده شد و آن (لشکر) راستی را به زمین انداختند و او (موافق رای خود) عمل نموده، کامیاب گردید. ۱۳ و مقدسی را شنیدم که سخن می‌گفت و مقدس دیگری از آن یک که سخن می‌گفت، پرسید که رویا درباره قربانی دایمی و معصیت مهلک که قدس و لشکر را به پایمال شدن تسلیم می‌کند تا بکی خواهد بود. ۱۴ و او به من گفت: «تا دو هزار و سیصد شام و صبح، آنگاه مقدس تطهیر خواهد شد.» ۱۵ و چون من دانبال رویا را دیدم و معنی آن را طلبیدم، ناگاه شبیه مردی نزد من بایستاد. ۱۶ و آواز آدمی را از میان (نهر) اولای شنیدم که نداد کرده، می‌گفت: «ای جبرائیل این مرد را از معنی این رویا مطلع ساز.» ۱۷ پس او نزد جایی که ایستاده بودم آمد و چون آمد من ترسان شده، به روی خود در افتادم و او مرا گفت: «ای پسر انسان بدانکه این رویا برای زمان آخر می‌باشد.» ۱۸ و حینی که او با من سخن می‌گفت، من بر روی خود بر زمین در خواب سنگین می‌بودم و او مرا لمس نموده، در جایی که بودم برپا داشت. ۱۹ و گفت: «اینک من تو را از آنچه در آخر غضب واقع خواهد شد اطلاع می‌دهم زیرا که انتها در زمان معین واقع خواهد شد. ۲۰ اما آن قوچ صاحب دو شاخ که آن را دیدی پادشاهان مادیان و فارسیان می‌باشد. ۲۱ و آن بز نر ستبر پادشاه یونان می‌باشد و آن شاخ بزرگی که در میان دو چشمش بود پادشاه اول است. ۲۲ و اما آن شکسته شدن و چهار در جایش برآمدن، چهار سلطنت از قوم او اما نه از قوت او برپا خواهند شد. ۲۳ و در آخر سلطنت ایشان چون گناه عاصیان به اتمام رسیده باشد، آنگاه پادشاهی سخت روی و در مکرها ماهر، خواهد برخاست. ۲۴ و قوت او عظیم خواهد شد، لیکن نه از توانایی خودش. و خرابیهای عجیب خواهد نمود و کامیاب شده، (موافق رای خود) عمل خواهند نمود و عظما و قوم مقدسان را هلاک خواهند نمود. ۲۵ و از مهارت او مکر در دستش پیش خواهد رفت و در دل خود مغرور شده، بسیاری را بفته هلاک خواهد ساخت و با امیران مقاومت خواهد نمود، اما بدون دست، شکسته خواهد شد. ۲۶ پس رویایی که درباره شام و

۹ در سال اول داریوش بن اخشورش که از نسل مادیان و بر مملکت کلدانیان پادشاه شده بود. ۲ در سال اول سلطنت او، من دانبال، عدد سالهایی را که کلام خداوند درباره آنها به ارمیای نبی نازل شده بود از کتب فهمیدم که هفتادسال در خرابی اورشلیم تمام خواهد شد. ۳ پس روی خود را بسوی خداوند خدا متوجه ساختم تا با دعا و تضرعات و روزه و پلاس و خاکسترمسالت نمایم؛ ۴ و نزد یهوه خدای خود دعا کردم و اعتراف نموده، گفتم: «ای خداوند خدای عظیم و مهیب که عهد و رحمت را با محبان خویش و آتانی که فریاض تو را حفظ می‌نمایند نگاه می‌داری! ۵ ما گناه و عصیان و شرارت ورزیده و ترمرد نموده و از اوامر و احکام تو تجاوز کرده‌ایم. ۶ و به بندگانت انبیاپی که به اسم تو به پادشاهان و سروران و پدران ما و به تمامی قوم زمین سخن گفتند گوش نگرفته‌ایم. ۷ ای خداوند عدالت از آن تو است و رسوایی از آن ما است. چنانکه امروز شده است از مردان یهودا و ساکنان اورشلیم و همه اسرائیلیان چه نزدیک و چه دوردر همه زمینهایی که ایشان را به سبب خیانتی که به تو ورزیده‌اند در آنها پراکنده ساخته‌ای. ۸ ای خداوند رسوایی از آن ما و پادشاهان و سروران و پدران ما است زیرا که به تو گناه ورزیده‌ایم. ۹ خداوند خدای ما را رحمتها و مغفرتها است هرچند بدو گناه ورزیده‌ایم. ۱۰ و کلام یهوه خدای خود را نشنیده‌ایم تا در شریعت او که به وسیله بندگانش انبیا پیش ما گذارد سلوک نمایم. ۱۱ و تمامی اسرائیل از شریعت توتجاوز نموده و روگردان شده، به آواز تو گوش نگرفته‌اند بنابراین لعنت و سوگندی که در تورات موسی بنده خدا مکتوب است بر ما مستولی گردیده، چونکه به او گناه ورزیده‌ایم. ۱۲ و او کلام خود را که به ضد ما و به ضد داروان ما که بر ما داوری می‌نمودند گفته بود استوار نموده و بلای عظیمی بر ما وارد آورده است زیرا که زیر تمامی آسمان حادثه‌های واقع نشده، مثل آنکه بر اورشلیم واقع شده است. ۱۳ تمامی این بلا بر وفق آنچه در تورات موسی مکتوب است بر ما وارد شده است، معهذا نزد یهوه خدای خود مسالت ننمودیم تا از معصیت خود بازگشت نموده، راستی تو را بفهمیم. ۱۴ بنابراین خداوند بر این بلا مراقب بوده، آن را بر ما وارد آورد زیرا که یهوه خدای ما در همه کارهایی که می‌کند عادل است اما ما به آواز او گوش نگرفتیم. ۱۵ «پس الان ای خداوند خدای ما که قوم خود را به دست قوی از زمین مصر بیرون آورده، اسمی برای خود پیدا کرده‌ای، چنانکه امروز شده است، ما گناه ورزیده و شرارت نموده‌ایم. ۱۶ ای خداوند مسالت آنکه برحسب تمامی عدالت خود خشم و غضب خویش را از شهر خود اورشلیم و از کوه مقدس خود برگردانی زیرا به سبب گناهان ما و معصیتهای پدران ما اورشلیم و قوم تو نزد همه مجاوران ما رسوا شده است. ۱۷ پس حال ای خدای ما دعا و تضرعات بنده خود را اجابت فرما و روی خود را بر مقدس خویش که

ماندم و آن رویای عظیم را مشاهده می نمودم و قوت در من باقی نماند و خرمی من به پژمردگی مبدل گردید و دیگر هیچ طاقتم نداشت. ۹ اما آواز سخنانش را شنیدم و چون آواز کلام او را شنیدم به روی خود بر زمین افتاده، بیهوش گردیدم. ۱۰ که ناگاه دستی مرا لمس نمود و مرا بر دو زانو و کف دستهایم برخیزانید. ۱۱ و او مرا گفت: «ای دانیال مرد بسیار محبوب! کلامی را که من به تو می گویم فهم کن و بر پایهای خود بایست زیرا که الان نزد تو فرستاده شده‌ام.» و چون این کلام را به من گفت لرزان بایستادم. ۱۲ و مرا گفت: «ای دانیال مترس زیرا از روزاول که دل خود را بر آن نهادی که بفهمی و به حضور خدای خود تواضع نمایی سخنان تو مستجاب گردید و من به سبب سخنان آمده‌ام. ۱۳ اما رئیس مملکت فارس بیست و یک روز بامن مقاومت نمود و میکائیل که یکی از روسای اولین است به اعانت من آمد و من در آنجا نزد پادشاهان فارس ماندم. ۱۴ و من آدمم تا تو را از آنچه در ایام آخر بر قوم تو واقع خواهد شد اطلاع دهم زیرا که این رویا برای ایام طویل است.» ۱۵ و چون اینگونه سخنان را به من گفته بود به روی خود بر زمین افتاده، گنگ شدم. ۱۶ که ناگاه کسی به شبیه بنی آدم لبهایم را لمس نمود و من دهان خود را گشوده، متکلم شدم و به آن کسی که پیش من ایستاده بود گفتم: «ای آقایم از این رویا در شددیدی مرا در گرفته است و دیگر هیچ قوت نداشت. ۱۷ پس چگونه بنده آقایم بتواند با آقایم گفتگو نماید و حال آنکه از آن وقت هیچ قوت در من برقرار نبوده، بلکه نفس هم در من باقی نمانده است.» ۱۸ پس شبیه انسانی بار دیگر مرا لمس نموده، تقویت داد، ۱۹ و گفت: «ای مرد بسیار محبوب مترس! سلام بر تو باد و دلیر و قوی باش!» چون این را به من گفت تقویت یافتم و گفتم: «ای آقایم بگو زیرا که مرا قوت دادی.» ۲۰ پس گفت: «آیا می دانی که سبب آمدن من نزد توجیست؟ و الان برمی گردم تا با رئیس فارس جنگ نمایم و به مجرد بیرون رفتنم اینک رئیس یونان خواهد آمد. ۲۱ لیکن تو را از آنچه در کتاب حق مرقوم است اطلاع خواهم داد و کسی غیر ازتیش شما میکائیل نیست که مرا به ضد اینها مدد کند.

۱۰ در سال سوم کورش پادشاه فارس، امری بر دانیال که به بلطشصر مسمی بود کشف گردید و آن امر صحیح و مشقت عظیمی بود. پس امر را فهمید و رویا را دانست. ۲ در آن ایام من دانیال سه هفته تمام ماتم گرفتم. ۳ خوراک لذیذ نخوردم و گوشت و شراب به دهانم داخل نشد و تا انتقضای آن سه هفته خویشتن را تدهین ننمودم. ۴ و در روز بیست و چهارم ماه اول من بر کنار نهر عظیم یعنی دجله بودم. ۵ و چشمان خود را برافراشته دیدم که ناگاه مردی ملیس به کتان که کمربندی از طلای اوفازیر کمر خود داشت، ۶ و جسد او مثل زبرجد و روی وی مانند برق و چشمانش مثل شعله های آتش و بازوها و پایهایش مانند رنگ برنج صیقلی و آواز کلام او مثل صدای گره عظیمی بود. ۷ و من دانیال تنها آن رویا را دیدم و کسانی که همراه من بودند رویا را ندیدند لیکن لرزش عظیمی بر ایشان مستولی شد و فرار کرده، خود را پنهان کردند. ۸ و من تنها

خراب شده است به خاطر خداوندیت متجلی فرما. ۱۸ ای خدایم گوش خود را فراگیر و بشنو و چشمان خود را باز کن و به خرابیهای ما و شهری که به اسم تو مسمی است نظر فرما، زیرا که ما تضمرات خود را نه برای عدالت خویش بلکه برای رحمتهای عظیم تو به حضور تومی نمایم. ۱۹ ای خداوند بشنو! ای خداوندیامرز! ای خداوند استماع نموده، به عمل آور! ای خدای من به خاطر خودت تاخیر منمازیرا که شهر تو و قوم تو به اسم تو مسمی می باشد.» ۲۰ و چون من هنوز سخن می گفتم و دعایم نمودم و به گناهان خود و گناهان قوم خویش اسرائیل اعتراف می کردم و تضمرات خود را بر ای کوه مقدس خدایم به حضور یهوه خدای خویش معروض می داشتم، ۲۱ چون هنوز در دعامتکلم می بودم، آن مرد جبرائیل که او را در رویای اول دیده بودم بسرعت پرواز نموده، به وقت هدیه شام نزد من رسید، ۲۲ و مرا اعلام نمودو با من متکلم شده، گفت: «ای دانیال الان من بیرون آمده‌ام تا تو را فطانت و فهم بخشم. ۲۳ درابتدای تضمرات تو امر صادر گردید و من آدمم تا تو را خبر دهم زیرا که تو بسیار محبوب هستی، پس در این کلام تأمل کن و رویا را فهم نما. ۲۴ هفتاد هفته برای قوم تو و برای شهر مقدست مقرر می باشد تا تقصیرهای آنها تمام شود و گناهان آنها به انجام رسد و کفار به جهت عصبان کرده شود و عدالت جاودانی آورده شود و رویا و نبوت منختم گردد و قدس الاقداس مسح شود. ۲۵ پس بدان و بفهم که از صدور فرمان به جهت تعمیر نمودن و بناکردن اورشلیم تا (ظهور) مسیح رئیس، هفت هفته و شصت و دو هفته خواهد بودو (اورشلیم) با کوجهها و حصار در زمانهای تنگی تعمیر و بنا خواهد شد. ۲۶ و بعد از آن شصت و دو هفته، مسیح منقطع خواهد گردید و از آن او نخواهد بود، بلکه قوم آن رئیس که می آید شهر و قدس را خراب خواهند ساخت و آخر او در آن سیلاب خواهد بود و تا آخر جنگ خرابیها معین است. ۲۷ و او با اشخاص بسیار دریک هفته عهد را استوار خواهد ساخت و در نصف آن هفته قربانی و هدیه را موقوف خواهد کرد و بر کنگره رجاسات خراب کننده‌ای خواهد آمد والی نهایت آنچه مقدر است بر خراب کننده ریخته خواهد شد.»

۱۰ در سال سوم کورش پادشاه فارس، امری بر دانیال که به بلطشصر مسمی بود کشف گردید و آن امر صحیح و مشقت عظیمی بود. پس امر را فهمید و رویا را دانست. ۲ در آن ایام من دانیال سه هفته تمام ماتم گرفتم. ۳ خوراک لذیذ نخوردم و گوشت و شراب به دهانم داخل نشد و تا انتقضای آن سه هفته خویشتن را تدهین ننمودم. ۴ و در روز بیست و چهارم ماه اول من بر کنار نهر عظیم یعنی دجله بودم. ۵ و چشمان خود را برافراشته دیدم که ناگاه مردی ملیس به کتان که کمربندی از طلای اوفازیر کمر خود داشت، ۶ و جسد او مثل زبرجد و روی وی مانند برق و چشمانش مثل شعله های آتش و بازوها و پایهایش مانند رنگ برنج صیقلی و آواز کلام او مثل صدای گره عظیمی بود. ۷ و من دانیال تنها آن رویا را دیدم و کسانی که همراه من بودند رویا را ندیدند لیکن لرزش عظیمی بر ایشان مستولی شد و فرار کرده، خود را پنهان کردند. ۸ و من تنها

پادشاه شمال آمده، با اموال‌صالحه خواهد نمود. لیکن قوت بازوی خود رانگه نخواهد داشت و او و بازویش برقرار نخواهد ماند و آن دختر و آنانی که او را خواهند آورد و پدرش و آنکه او را تقویت خواهد نمود در آن زمان تسلیم خواهند شد. ۷ «و کسی از رمونه های ریشه هایش در جای او خواهد برخاست و با لشکری آمده، به قلعه پادشاه شمال داخل خواهد شد و با ایشان (جنگ) نموده، غلبه خواهد یافت. ۸ و خدایان و پتیبای ریخته شده ایشان را نیز با ظروف گرانبهای ایشان از طلا و نقره به مصر به اسیری خواهد برد و سالهایی چند از پادشاه شمال دست خواهد برداشت. ۹ و به مملکت پادشاه جنوب داخل شده، باز به ولایت خود مراجعت خواهد نمود. ۱۰ و پسرانش محاربه خواهند نمود و گروهی از لشکرهای عظیم را جمع خواهند کرد و ایشان داخل شده، مثل سیل خواهند آمد و عبور خواهند نمود و برگشته، تا به قلعه او جنگ خواهند کرد. ۱۱ و پادشاه جنوب خشمناک شده، بیرون خواهد آمد و با وی یعنی با پادشاه شمال جنگ خواهد نمود و وی گروه عظیمی برپا خواهد کرد و آن گروه به دست وی تسلیم خواهند شد. ۱۲ و چون آن گروه برداشته شود، دلش مغرور خواهد شد و کرورها را هلاک خواهد ساخت اما قوت نخواهد یافت. ۱۳ پس پادشاه شمال مراجعت کرده، لشکری عظیم تر از اول برپا خواهد نمود و بعد از انقضای مدت سالها با لشکر عظیمی و دولت فراوانی خواهد آمد. ۱۴ و در آنوقت بسیاری با پادشاه جنوب مقاومت خواهند نمود و بعضی از ستمکیشان قوم توخویشتن را خواهند برافراشت تا رویا را ثابت نمایند اما ایشان خواهند افتاد. ۱۵ «پس پادشاه شمال خواهد آمد و سنگرها برپا نموده، شهر حصاردار را خواهد گرفت و نه افواج جنوب و نه برگزیدگان او یاری مقاومت خواهند داشت بلکه وی را هیچ یاری مقاومت نخواهد بود. ۱۶ و آنکس که به ضد وی می‌آید برحسب رضامندی خود عمل خواهد نمود و کسی نخواهد بود که با وی مقاومت تواند نمود پس در فخر زمینها توقف خواهد نمود و آن به دست وی تلف خواهد شد. ۱۷ و عزیمت خواهد نمود که با قوت تمامی مملکت خویش داخل بشود و با وی مصالحه خواهد کرد و او دختر زنان را به وی خواهد داد تا آن را هلاک کند. اما او ثابت نخواهد ماند و از آن او نخواهد بود. ۱۸ پس بسوی جزیره‌ها توجه خواهد نمود و بسیاری از آنها را خواهد گرفت. لیکن سرداری سرزنش او را باطل خواهد کرد، بلکه انتقام سرزنش او را از او خواهد گرفت. ۱۹ پس بسوی قلعه های زمین خویش توجه خواهد نمود اما لغزش خواهد خورد و افتاده، ناپدید خواهد شد. ۲۰ «پس در جای او عاملی خواهد برخاست که جلال سلطنت را از میان خواهد برداشت لیکن در اندک ایامی او نیز هلاک خواهد شد نه به غضب و نه به جنگ. ۲۱ و در جای او حقیری خواهد برخاست اما جلال سلطنت را به وی نخواهند داد و ناگهان داخل شده، سلطنت را با حيله ها خواهد گرفت. ۲۲ و سیل افواج و رئیس عهد نیز از حضور او رفته و شکسته خواهند شد. ۲۳ و از وقتی که ایشان با وی همدستان شده باشند او به حيله رفتار خواهد کرد و با جمعی قلیل افراشته و بزرگ خواهد شد. ۲۴ و ناگهان به برومندترین بلاد وارد شده، کارهایی را که نه پدرانش و نه پدران پدرانش کرده باشند بجا خواهد آورد و

های طلا و نقره و بر همه نفایس مصر استیلا خواهد یافت و لبیان و حبشیان در موکب او خواهند بود. ۴۴ لیکن اخبار از مشرق و شمال او را مضطرب خواهد ساخت، لهذا با خشم عظیمی بیرون رفته، اشخاص بسیاری را تباه کرده، بالکل هلاک خواهد ساخت. ۴۵ و خیمه های ملوکانه خود را در کوه مجید مقدس در میان دو دریا برپا خواهد نمود، لیکن به اجل خود خواهد رسید و معینی نخواهد داشت.

۱۲ «و در آن زمان میکائیل، امیر عظیمی که برای پسران قوم تو ایستاده است خواهد برخاست و چنان زمان تنگی خواهد شد که از حینی که امتی به وجود آمده است تا امروز بوده و در آن زمان هر یک از قوم تو که در دفتر مکتوب یافت شود رستگار خواهد شد. ۲ و بسیاری از آنانی که در خاک زمین خوابیده اند بیدار خواهند شد، اما اینان به جهت حیات جاودانی و آنان به جهت خجالت و حقارت جاودانی. ۳ و حکیمان مثل روشنائی افلاک خواهند درخشید و آنانی که بسیاری را به راه عدالت رهبری می نمایند مانند ستارگان خواهند بود تا ابدالابد. ۴ اما توای دانیال کلام را مخفی دار و کتاب را تا زمان آخر مهر کن. بسیاری بسرعت تردد خواهند نمود و علم افزوده خواهد گردید.» ۵ پس من دانیال نظر کردم و اینک دو نفر دیگر یکی به اینطرف و دیگری به آنطرف نهر ایستاده بودند. ۶ و یکی از ایشان به آن مرد ملبس به کتان که بالای آبهای نهر ایستاده بود گفت: «انتهای این عجایب تا بکی خواهد بود؟» ۷ و آن مرد ملبس به کتان را که بالای آبهای نهر ایستاده بود شنیدم که دست راست و دست چپ خود را بسوی آسمان برافراشته، به حی ابدی قسم خورد که برای زمانی و دو زمان و نصف زمان خواهد بود و چون پراکندگی قوت قوم مقدس به انجام رسد، آنگاه همه این امور به اتمام خواهد رسید. ۸ و من شنیدم اما درک نکردم پس گفتم: «ای آقایم آخر این امور چه خواهد بود؟» ۹ او جواب داد که «ای دانیال برو زیرا این کلام تا زمان آخر مخفی و مختوم شده است. ۱۰ بسیاری ظاهر و سفید و مصفی خواهند گردید و شیران شرارت خواهند ورزید و هیچ کدام از شیران نخواهند فهمید لیکن حکیمان خواهند فهمید. ۱۱ و از هنگام موقوف شدن قربانی دایمی و نصب نمودن رجاست ویرانی، هزار و دوپست و نود روز خواهد بود. ۱۲ خوشابه حال آنکه انتظار کشد و به هزار و سیصد و سی و پنج روز برسد. ۱۳ اما تو تا به آخرت برو زیرا که مستریح خواهی شد و در آخر این ایام در نصیب خود قائم خواهی بود.»

نخواهد رها کنید. ۱۱ و تمامی شادی او و عیدها و هلالها و سبت‌ها و جمیع مواسم را موقوف خواهم ساخت. ۱۲ و موها و انجیرهایش را که گفته بود اینها اجرت من می‌باشد که عاشقانم به من داده‌اند، ویران خواهم ساخت و آنها را جنگل خواهم گردانید تا حیوانات صحرا آنها را بخورند. ۱۳ و خداوند می‌گوید که انتقام روزهای بعلمم را از او خواهم کشید که برای آنها بختورمی سوزانید و خویشش را به گوشوارها و زیورهای خود آرایش داده، از عقب عاشقان خود می‌رفت و مرا فراموش کرده بود. ۱۴ بنابراین اینک او را فریفته، به بیابان خواهم آورد و سخنان دلاویز به او خواهم گفت. ۱۵ و تا کستانهایش را از آنجا به وی خواهم داد و وادی عخور را به دروازه امید (مبدل خواهم ساخت) و در آنجا مانند ایام جوانی‌اش و مثل روز بیرون آمدنش از زمین مصر خواهد سرازید. ۱۶ و خداوند می‌گوید که «در آن روز مرا ایستی (یعنی شوهر من) خواهد خواند و دیگر مرا بعلی نخواهد گفت، ۱۷ زیرا که نامهای بعلمم را از دهانش دور خواهم کرد که بار دیگر به نامهای خود مذکور نشوند. ۱۸ و در آن روز به جهت ایشان با حیوانات صحرا و مرغان هوا و حشرات زمین عهد خواهم بست و کمان و شمشیر و جنگ را از زمین خواهم شکست و ایشان را به امنیت خواهم خوابانید. ۱۹ و تو را تا به ابد نامزد خود خواهم ساخت و تو را به عدالت و انصاف و رفت و رحمانیت نامزد خود خواهم گردانید. ۲۰ و چون تو را به امانت نامزد خود ساختم آنگاه بیهوشی را خواهی شناخت.» ۲۱ و خداوند می‌گوید: «من خطاب خواهم کرد، آسمانها را خطاب خواهم کرد و آنها زمین را خطاب خواهند کرد. ۲۲ و زمین گندم و شیره و روغن را خطاب خواهد کرد و آنها یزرعیل را خطاب خواهند کرد. ۲۳ و او را برای خود در زمین خواهم کشت و بر لوروحامه رحمت خواهم فرمود و به لوعمی خواهم گفت تو قوم من هستی و او جواب خواهد داد تو خدای من می‌باشی.»

۲ به برادران خود عمی بگویند و به خواهران خویش روحامه! ۲ محاجه نمایند! با مادر خود محاجه نمایند زیرا که او زن من نیست و من شوهر او نیستم. لهذا زناي خود را از پیش رویش و فاحشگی خویش را از میان پستانهایش رفع بنماید. ۳ مبادا رخت او را کنده، وی را برهنه بنماید و او را مثل روز ولادتش گردانیده، مانند بیابان و آگدارم و مثل زمین خشک گردانیده، به تشنگی بکشم. ۴ و بر پسرانش رحمت نخواهم فرمود چونکه فرزندان زنا می‌باشند. ۵ زیرا مادر ایشان زنا نموده و والده ایشان بی‌شرمی کرده است که گفت: «در عقب عاشقان خود که نان و آب و پشم و کتان و روغن و شربت به من داده اند خواهم رفت.» ۶ بنابراین، راه تو را به خارها خواهم بست و گرد او دیواری بنا خواهم نمود تاراهای خود را نیابد. ۷ و هر چند عاشقان خود را تعاقب نماید به ایشان نخواهد رسید و هر چند ایشان را بطلبد نخواهد یافت. پس خواهد گفت: «می‌روم و نزد شوهر نخستین خود برمی‌گردم زیرا در آنوقت از کنون مرا خوشتر می‌گذشت.» ۸ اما او نمی‌دانست که من بودم که گندم و شیره و روغن را به او می‌دادم و نقره و طلائی را که برای بعل صرف می‌کردند برایش می‌افزودم. ۹ پس من گندم خود را در فصلش و شیره خویش را در مومسش باز خواهم گرفت و پشم و کتان خود را که می‌بایست برهنگی او را بپوشاند برخواهم داشت. ۱۰ و الان قباحت او را به نظر عاشقانش منکشف خواهم ساخت و احدی او را از دست من

۴ ای بنی اسرائیل کلام خداوند را بشنوید زیرا خداوند را با ساکنان زمین محاکمه‌ای است چونکه نه راستی و نه رفت و نه معرفت خادار زمین می‌باشد. ۲ بلکه لعنت و دروغ و قتل و دزدی و زناکاری. و تعدی می‌نمایند و خونریزی به خونریزی ملحق می‌شود. ۳ بنابراین، زمین ماتم می‌کند و همه ساکنانش با حیوانات صحرا و مرغان هوا کاهیده می‌شوند و ماهیان دریا نیز تلف می‌گردند. ۴ اما احدی مجادله نمی‌نماید و احدی توبیخ نکند، زیرا که

۱ آواز و حزقیل پادشاهان یهودا و در ایام بریعام بن یوآش پادشاه اسرائیل، بر هوشع بن بئیری نازل شد. ۲ ابتدای کلام خداوند به هوشع. خداوند به هوشع گفت: «برو و زنی زانیه و اولاد زناکار برای خود بگیر زیرا که این زمین از خداوند برگشته، سخت زناکار شده‌اند.» ۳ پس رفت و جومر دختر دبلیام را گرفت و او حامله شده، پسری برایش زاید. ۴ و خداوند وی را گفت: «او را یزرعیل نام بده زیرا که بعد از اندک زمانی انتقام خون یزرعیل را از خاندان بیهوش خواهم گرفت و مملکت خاندان اسرائیل را تلف خواهم ساخت. ۵ و در آن روز کمان اسرائیل را در وادی یزرعیل خواهم شکست.» ۶ پس بار دیگر حامله شده، دختری زاید و او وی را گفت: «او را لوروحامه نام بگذار، زیرا باردیگر بر خاندان اسرائیل رحمت نخواهم فرمود، بلکه ایشان را از میان بالکل خواهم برداشت. ۷ لیکن بر خاندان یهودا رحمت خواهم فرمود و ایشان را به بیهوش خدای ایشان نجات خواهم داد و ایشان را به کمان و شمشیر و جنگ و اسبان و سواران نخواهم رها کند.» ۸ و چون لوروحامه را از شیر بازداشته بود، حامله شده، پسری زاید. ۹ و او گفت: «نام او رالوعمی بخوان زیرا که شما قوم من نیستید و من (خدای) شما نیستم. ۱۰ لیکن شماره بنی اسرائیل مثل ریگ دریا خواهد بود که نتوان میمود و نتوان شمرد و در مکانی که به ایشان گفته می‌شد شما قوم من نیستید، در آنجا گفته خواهد شد پسران خدای حی می‌باشید. ۱۱ و بنی یهودا و بنی اسرائیل با هم جمع خواهند شد و یک رئیس به جهت خود نصب نموده، از آن زمین برخوهند آمد زیرا که روز یزرعیل، روز عظیمی خواهد بود.»

۲ به برادران خود عمی بگویند و به خواهران خویش روحامه! ۲ محاجه نمایند! با مادر خود محاجه نمایند زیرا که او زن من نیست و من شوهر او نیستم. لهذا زناي خود را از پیش رویش و فاحشگی خویش را از میان پستانهایش رفع بنماید. ۳ مبادا رخت او را کنده، وی را برهنه بنماید و او را مثل روز ولادتش گردانیده، مانند بیابان و آگدارم و مثل زمین خشک گردانیده، به تشنگی بکشم. ۴ و بر پسرانش رحمت نخواهم فرمود چونکه فرزندان زنا می‌باشند. ۵ زیرا مادر ایشان زنا نموده و والده ایشان بی‌شرمی کرده است که گفت: «در عقب عاشقان خود که نان و آب و پشم و کتان و روغن و شربت به من داده اند خواهم رفت.» ۶ بنابراین، راه تو را به خارها خواهم بست و گرد او دیواری بنا خواهم نمود تاراهای خود را نیابد. ۷ و هر چند عاشقان خود را تعاقب نماید به ایشان نخواهد رسید و هر چند ایشان را بطلبد نخواهد یافت. پس خواهد گفت: «می‌روم و نزد شوهر نخستین خود برمی‌گردم زیرا در آنوقت از کنون مرا خوشتر می‌گذشت.» ۸ اما او نمی‌دانست که من بودم که گندم و شیره و روغن را به او می‌دادم و نقره و طلائی را که برای بعل صرف می‌کردند برایش می‌افزودم. ۹ پس من گندم خود را در فصلش و شیره خویش را در مومسش باز خواهم گرفت و پشم و کتان خود را که می‌بایست برهنگی او را بپوشاند برخواهم داشت. ۱۰ و الان قباحت او را به نظر عاشقانش منکشف خواهم ساخت و احدی او را از دست من



قوم تو مثل مجادله کنندگان با کاهنان می‌باشند. ۵ و تو در وقت روز خواهی لغزید و نبی نیز با تو در وقت شب خواهد لغزید و من مادر تو را هلاک خواهم ساخت. ۶ قوم من از عدم معرفت هلاک شده‌اند. چونکه تو معرفت را ترک نمودی من نیز تو را ترک نمودم که برای من کاهن نشوی و چونکه شریعت خدای خود را فراموش کردی من نیز فرزندان تو را فراموش خواهم نمود. ۷ هر قدر که ایشان افزوده شدند، همان قدر به من گناه ورزیدند. پس جلال ایشان را به رسوایی مبدل خواهم ساخت. ۸ گناه قوم مرا خوراک خود ساختند و دل خویش را به عصیان ایشان مشغول نمودند. ۹ و کاهنان مثل قوم خواهند بود و عقوبت راههای ایشان را بر ایشان خواهم رسانید و جزای اعمال ایشان را به ایشان خواهم داد. ۱۰ و خواهند خورد اما سیرنخواهند شد و زنا خواهند کرد، اما افزوده نخواهند گردید زیرا که عبادت خداوند را ترک نموده‌اند. ۱۱ زنا و شراب و شیره دل ایشان رامی ربابد. ۱۲ قوم من از چوب خود مسئلهت می‌کنند و عصای ایشان بدیشان خیر می‌دهد. زیرا که روح زناکاری ایشان را گمراه کرده است و از اطاعت خدای خود زنا کرده‌اند. ۱۳ بر قله های کوه‌های قربانی می‌گذرانند و بر تلها زیر درختان بلوط و سفیددار و ون، چونکه سایه خوب دارد، بخورومی سوزانند. از این جهت دختران شما زنامی کنند و عروسهای شما فاحشه گری می‌نمایند. ۱۴ و من دختران شما را حینی که زنا می‌کنند و عروسهای شما را حینی که فاحشه گری می‌نمایند سزا نخواهم داد زیرا که خود ایشان بازانیها عزلت می‌گزینند و با فاحشه‌ها قربانی می‌گذرانند. پس قومی که فهم ندارند خواهند افتاد. ۱۵ ای اسرائیل اگر تو زنا می‌کنی، بیهودامرتکب جرم نشود. پس به جلجال نروید و به بیت آون برنمایید و به حیات یهوه قسم نخورید. ۱۶ به درستی که اسرائیل مثل گاو سرکش، سرکشی نموده است. الان خداوند ایشان را مثل بره‌ها در مرتع وسیع خواهد چرانید. ۱۷

افرایم به بنهالمصق شده است؛ پس او را واگذارید. ۱۸ حینی که بزم ایشان تمام شود مرتکب زنا می‌شوند و حاکمان ایشان افتضاح را بسیار دوست می‌دارند. ۱۹ باد ایشان را در بالهای خود فرو خواهد پیچید و ایشان از قربانی های خویش خجیل خواهند شد.

**۵** ای کاهنان این را بشنوید وای خاندان اسرائیل اصغا نمایید وای خاندان پادشاهان گوش گیرید، زیرا که این فتوی برای شماست چونکه شما در مصغه دام شدید و توری گسترده شده، بر تابور. ۲ عاصیان در کشتار مبالغه نموده‌اند؛ پس من همگی ایشان را تادیب خواهم نمود. ۳ من افرایم را می‌شناسم و اسرائیل از من مخفی نیست زیرا که حال، توای افرایم مرتکب زنا شده‌ای و اسرائیل خویشتن را نجس ساخته است. ۴ کارهای ایشان مانع می‌شود که بسوی خدا بازگشت نمایند چونکه روح زناکاری درقلب ایشان است و خداوند را نمی‌شناسند. ۵ و فخر اسرائیل پیش روی ایشان شهادت می‌دهد. اسرائیل و افرایم در گناه خود می‌لغزند و یهودانیز همراه ایشان خواهد لغزید. ۶ گوسفندان وگاوان خود را می‌آورند تا خداوند را بطلبند، اما او را نخواهند یافت چونکه خود را از ایشان دورساخته است. ۷ به خداوند خیانت ورزیده‌اند زیرا فرزندان اجنبی تولید نموده‌اند. الان هلالها

**۷** چون اسرائیل را شفا می‌دادم، آنگاه گناه افرایم و شرارت سامره منکشف گردید، زیرا که مرتکب فریب شده‌اند. دزدان داخل می‌شوند و رهنان در بیرون تاراج می‌نمایند. ۲ ودر دل خود تفکر نمی‌کنند که من تمامی شرارت ایشان را به یاد آوردم. الان اعمالشان ایشان را احاطه می‌نماید و آنها در نظر من واقع شده است. ۳ پادشاه را بشارت خویش و سروران را به دروغهای خود شادمان می‌سازند. ۴ جمیع ایشان زناکارند مثل تنوری که خباز آن را مشتعل سازد که بعد از سرشتن خمیر تا مخمر شدنش ازبرانگیختن آتش باز می‌ایستد. ۵ در یوم پادشاه ما، سروران از گرمی شراب، خود را بیمار ساختند و او دست خود را به استهزاکندگان دراز کرد.

۶ زیرا که دل خود را به مکاید خویش مثل تور نزدیک آوردند؛ و تمامی شب خیزای ایشان می‌خوابد و صبحگاهان آن مثل آتش ملتهب مشتعل می‌شود. ۷ جمیع ایشان مثل تنور گرم شده، داوران خویش را می‌بلعدند و همه پادشاهان ایشان می‌افتند و در میان ایشان کسی نیست که مریخواند. ۸ افرایم با قومها مخلوط شده است. افرایم قرص نانی است که برگردانیده نشده است. ۹ غریبان قوتش را خورده‌اند و او نمی‌داند. سفیدی بر مویهای او پاشیده شده است و اونمی‌داند. ۱۰ فخر اسرائیل پیش رویش شهادت می‌دهد اما ایشان به یهوه خدای خود بازگشت نمی‌نمایند و با وجود این همه او را نمی‌طلبند. ۱۱ افرایم مانند کبوتر ساده دل، بی‌فهم است. مصر را می‌خوانند و بسوی آشور می‌روند. ۱۲ و چون می‌روند من دام خود را بر ایشان می‌گسترانم و ایشان را مثل مرغان هوا به زیر می‌اندازم و ایشان را بر وفق اخباری که به جماعت ایشان رسیده است، تادیب می‌نمایم. ۱۳ وای بر ایشان زیرا که از من فرار کردند. هلاکت بر ایشان باد زیرا که به من عصیان ورزیدند. اگرچه من ایشان را فدیه دادم، لکن به ضد من دروغ گفتند. ۱۴ و از دل خود نزد من استغاثه نمی‌نمایند بلکه بر بسترهای خود ولوله می‌کنند. برای روغن و شراب جمع شده، بر من فتنه می‌انگیزند. ۱۵ و اگرچه من بازوهای ایشان را تعلیم دادم و تقویت نمودم لیکن با من بداندیشی نمودند. ۱۶ ایشان رجوع می‌کنند اما نه به حضرت اعلی. مثل کمان خطاکننده شده‌اند. سروران ایشان به سبب غیظ‌بران خویش به شمشیر می‌افتند و به سبب همین در زمین مصر ایشان را استهزا خواهند نمود.

۹ ای اسرائیل مثل قوم‌ها شادی و وجد منمازیرا از خدای خود زنا نمودی و در همه خرمنها اجرت را دوست داشتی. ۲ خرمنها و چرخشها ایشان را پرورش نخواهد داد و شیره در آن ضایع خواهد شد. ۳ در زمین خداوند ساکن نخواهند شد بلکه افرایم به مصر خواهد برگشت و ایشان در آشور چیزهای نجس خواهند خورد. ۴ برای خداوند شراب نخواهند ریخت و مقبول نخواهند شد. قربانی‌های ایشان مثل خوراک ماتمیان خواهد بود و هرکه از آنها بخورد نجس خواهد شد، زیرا خوراک ایشان برای اشتهای ایشان است. پس آن در خانه خداوند داخل نخواهد شد. ۵ پس در ایام موسم و در ایام عیدهای خداوند چه خواهید کرد؟ ۶ زیرا اینکه از ترس هلاکت رفته‌اند، اما مصر ایشان را جمع خواهد کرد و موف ایشان را دفن خواهد نمود. مکانهای نفیسه نقره ایشان را خارها به تصرف خواهند گرفت و در منازل ایشان شوکها خواهد بود. ۷ ایام عقوبت می‌آید. ایام مکافات می‌رسد و اسرائیل این را خواهند دانست. نبی احمق گردید و صاحب روح دیوانه شد به سبب کثرت گناه و فراوانی بغض تو. ۸ افرایم از جانب خدای من دیده بان بود. دام صیاد بر تمامی طریقهای انبیا گسترده شد. در خانه خدای ایشان عداوت است. ۹ مثل ایام جعبه فساد را به نهایت

۸ کرنا را به دهان خود بگذار. او مثل عقاب به ضد خانه خداوند می‌آید، زیرا که از عهد من تجاوز نمودند و به شریعت من عصیان ورزیدند. ۲ اسرائیل نزد من فریاد می‌نمایند که ای خدای ما تو را می‌شناسیم. ۳ اسرائیل نیکویی را ترک کرده است. پس دشمن او را تعاقب خواهند نمود. ۴ ایشان پادشاهان نصب نمودند، اما نه از جانب من. سروران تعیین کردند، اما ایشان را نشناختم. از نقره و طلای خویش تنها برای خود ساختند تا منقطع بشوند. ۵ ای سامره و گوساله تو را رد نموده است. خشم من بر ایشان افروخته شد. تا به کی نمی‌توانند ظاهر بشوند؟ ۶ زیرا که این نیاز اسرائیل است و صنعتگر آن را ساخته است، لهذا خدا نیست. البته گوساله سامره خرد خواهد شد. ۷ به درستی که باد را کاشتند، پس گردباد را خواهند دروید. آن را محصول نیست و خوشه هایش آرد نخواهد داد و اگر هم بدهد، غریبان آن را خواهند بلعید. ۸ اسرائیل بلعیده خواهد شد و الان در میان امت‌ها مثل ظرف ناپسندیده می‌یابند. ۹ زیرا که ایشان مثل گورخرتنها و منفرد به آشور رفته‌اند و افرایم عاشقان اجبر کرده است. ۱۰ اگرچه ایشان در میان امت‌ها اجرت می‌دهند، من الان ایشان را جمع خواهم کرد و به سبب ستم پادشاه و سروران رو به تناقض خواهند نهاد. ۱۱ چونکه افرایم مذبح‌های بسیار برای گناه ساخت پس مذبح‌ها برایش باعث گناه شد. ۱۲ احکام بسیار شریعت خود را برای او نوشتم اما آنها را مثل چیز غریب شمرند. ۱۳ قربانی‌های سوختنی مرا ذبح کردند تا گوشت بخورند و خداوند آنها را قبول نکرد. الان عصیان ایشان را به یاد می‌آورد و

۱۰ اسرائیل مو برنموند است که میوه برای خود می‌آورد. هرچه میوه زیاد می‌آورد، مذبح‌ها را زیاد می‌سازد و هرچه زمینش نیکوتر می‌شود، تمایل را نیکوتر بنامی کند. ۲ دل ایشان پر از نفاق است. الان مجرم می‌شوند و

او مذبح های ایشان را خراب و تمانیل ایشان را منهدم خواهد ساخت. ۳  
زیرا که الحال می گویند: «پادشاه نداریم چونکه از خداوند نمی ترسیم، پس پادشاه برای ما چه تواند کرد؟» ۴ ایشان قسم های دروغ خورده و عهدها بسته، سخنان (باطل) می گویند و عدالت مثل حنظل درشیراهای زمین می روید. ۵ ساکنان سامره برای گوساله های بیت آون می ترسند زیرا که قومش برای آن ماتم می گیرند و کاهانش به جهت جلال او می لرزد زیرا که از آن دور شده است. ۶ و آن رانیز به آشور به جهت هدیه برای پادشاه دشمن خواهند برد. افزایم خجالت خواهد کشید واسرائیل از مشورت خود رسوا خواهد شد. ۷ پادشاه سامره مثل کف بر روی آب نابود می شود. ۸ و مکانهای بلند آن که گناه اسرائیل می باشد ویران خواهد شد و خار و خس برمذبح های ایشان خواهد رویید و به کوهها خواهد گفت که ما را بپوشانید و به تلها که بر ما می افتید. ۹ ای اسرائیل از ایام جبهه گناه کرده ای. در آنجا ایستادند و جنگ با فرزندان شرارت درجبهه به ایشان ترسید. ۱۰ هر گاه بخوایم ایشان را تادیب خواهیم نمود و قومها به ضد ایشان جمع خواهند شد، هنگامی که به دو گناه خود بسته شوند. ۱۱ و افزایم گوساله آموخته شده است که کوفتن خرمن را دوست می دارد و من بر گردن نیکوی او گذر کردم و من بر افزایم یوغ می گذارم. یهودا شیار خواهد کرد و یعقوب مازو برای خود خواهد کشید. ۱۲ برای خود به عدالت بکارید و به حسب رحمت درو نمایید و زمین ناکاشته را برای خودخیش بریند زیرا که وقت است که خداوند رابطلیید تا بیاید و بر شما عدالت را بباراند. ۱۳ شرارت را شیار کردید و ظلم را درو نمودید و ثمره دروغ را خوردید، چونکه به طریق خود و به کثرت جباران خویش اعتماد نمودید. ۱۴ لهنذا گناه های در میان قوم های تو خواهد برخاست و تمامی قلعه هایت خراب خواهد شد به نهجی که شلمان، بیت اربیل را در روز جنگ خراب کرد که مادر با فرزندان خرد شدند. ۱۵ همچنین بیت نئیل به سبب شدت شرارت شما به شما عمل خواهد نمود. در وقت طلوع فجر پادشاه اسرائیل بالکل هلاک خواهد شد.

۱۲ افزایم باد را می خورد و باد شرقی راتعاقب می کند. تمامی روز دروغ وخرابی را می افزاید و ایشان با آشور عهد می بندند و روغن (به جهت هدیه) به مصر برده می شود. ۲ خداوند را با یهودا مخاصمه ای است و یعقوب را برحسب راههایش عقوبت رسانیده، بر وفق اعمالش او را جزا خواهد داد. ۳ او پاشنه برادر خود را در رحم گرفت و در حین قوتش با خدامجاهده نمود. ۴ با فرشته مجاهده نموده، غالب آمد. گریان شده، نزد وی تضرع نمود. در بیت نئیل او را یافت و در آنجا با ما تکلم نمود. ۵ اما خداوند، خدای لشکرهاست و یادگاری او یهوه است. ۶ اما تو بسوی خدای خود بازگشت نما و رحمت و راستی را نگاه داشته، دائم منتظر خدای خود باش. ۷ او سوداگری است که میزان فریب در دست او می باشد و ظلم را دوست می دارد. ۸ و افزایم می گوید: «به درستی که دولت مند شده ام و توانگری را برای خود تحصیل نموده ام و در تمامی کسب من بی انصافی ای که گناه باشد، در من نخواهند یافت.» ۹ اما من از زمین مصر (تا حال) یهوه خدای تو هستم و تو را بار دیگر مثل ایام مواسم در خیمه ها ساکن خواهم گردانید. ۱۰ به انبیا نیز تکلم نمودم و رویاها افزودم و بواسطه انبیا مثلها زدم. ۱۱ به درستی که ایشان در جلعاد محض گناه و بطلت گردیدند و در جلعاد گاوها قربانی کردند. و مذبح های ایشان نیز مثل توده های سنگ در شیارهای زمین می باشد. ۱۲ و یعقوب به زمین ارام فرار کرد و اسرائیل به جهت زن خدمت نمود و برای زن شبانی کرد. ۱۳ و خداوند اسرائیل را بواسطه نبی از مصر برآورد و او به دست نبی محفوظ گردید. ۱۴ افزایم خشم بسیار تلخی به هیجان آورد، پس خداوندش خون او را بر سرش وا گذاشت و عار او را بر وی رد نمود.

۱۳ هنگامی که افزایم به لرزه سخن گفت، خویشتن را در اسرائیل مرتفع نمود؛ اما چون در امر بعل مجرم شد، ببرد. ۲ و الان گناهان می افزایند و از نقره خود بنهای ریخته شده و تمانیل موافق عقل خود می سازند که همه آنها عمل صنعتگران می باشد و درباره آنها می گویند که اشخاصی که قربانی می گذارند گوساله ها را ببوسند. ۳ بنابراین، ایشان مثل ابرهای صبح و مانند شبینی که بزودی می گذرد، هستند. و مثل کاه که از خرمن پراکنده شود و مانند دود که از روزن برآید. ۴ اما من از زمین مصر (تا حال) یهوه خدای تو هستم و غیر از من خدای دیگر را نمی شناسی و سوا

۱۱ هنگامی که اسرائیل طفل بود او را دوست داشتیم و پسر خود را از مصر خواندم. ۲ هر قدر که ایشان را بیشتر دعوت کردند، بیشتر از ایشان دور رفتند و برای بعلم قربانی گذرانیدند و به جهت بنهای تراشیده بخورسوزانیدند. ۳ و من راه رفتن را به افزایم تعلیم دادم و او را به بازوها برداشتم، اما ایشان ندانستند که من ایشان را شفا داده ام. ۴ ایشان را به ریسمانهای انسان و به بندهای محبت جذب نمودم و به جهت ایشان مثل کسانی بودم که یوغ را از گردن ایشان برمی دارند و خوراک پیش روی ایشان نهادم. ۵ به زمین مصر نخواهد برگشت، اما آشور پادشاه ایشان خواهد شد چونکه از بازگشت نمودن ابا کردند. ۶ شمشیر بر شهرهایش هجوم خواهد آورد و پشت بندهایش را به سبب مشورت های ایشان معلوم و نابود خواهد ساخت. ۷ و قوم من جازم شدند که از من مرتد گردند. و هر چند ایشان را بسوی حضرت اعلی دعوت نمایند لکن کسی خویشتن را بر نمی افرازد. ۸ ای افزایم چگونه تو را ترک کنم و ای اسرائیل چگونه تو را

من نجات‌دهنده‌ای نیستم. ۵ من تو را در بیابان در زمین بسیار خشک شناختم. ۶ چون چریدند، سیر شدند و چون سیر شدند، دل ایشان مغرور گردید و از این جهت مرا فراموش کردند. ۷ پس من برای ایشان مثل شیر خواهم بود و مانند پلنگ به سر راه در کمین خواهم نشست. ۸ و مثل خرسی که بچه هایش را از وی ربوده باشد، بر ایشان حمله خواهم آورد و پرده دل ایشان را خواهم درید و مثل شیر ایشان را در آنجا خواهم خورد و حیوانات صحرا ایشان را خواهند درید. ۹ ای اسرائیل هلاک شدی، اما معاونت تو بامن است. ۱۰ الان پادشاه تو کجاست تا تو را در تمامی شهرهایت معاونت کند و داوانت (کجایند) که درباره آنها گفתי پادشاه و سروران به من بده؟ ۱۱ از غضب خود، پادشاهی به تو دادم و از خشم خویش او را برداشتم. ۱۲ عصیان افرایم بسته شده و گناه او مخزون گردیده است. ۱۳ دردهای زه مثل زنی که می‌زاید بروی آمده است و او پسری نداشتند است زیرا در وقتش، در جای تولد فرزندان نمی ایستد. ۱۴ من ایشان را از دست هاویه فدیه خواهم داد و ایشان را از موت نجات خواهم بخشید. ای موت ضربات تو کجاست و ای هاویه هلاکت تو کجا است؟ پشیمانی از چشمان من مستور شده است. (Sheol h7585) ۱۵ اگرچه در میان برادرانش ثمر آورد، اما باد شرقی می‌وزد و باد خداوند از بیابان برمی آید و منبع او خشک می‌گردد و چشمه‌اش می‌خشکد و او گنج تمامی اسباب نفیسه وی را تاراج می‌نماید. ۱۶ سامره متحمل گناه خود خواهد شد، زیرا به خدای خود فتنه انگیزخته است. ایشان به شمشیر خواهند افتاد و اطفال ایشان خرد و زنان حامله ایشان شکم دریده خواهند شد.

۱۴ ای اسرائیل بسوی یهوه خدای خود بازگشت نما زیرا به سبب گناه خود لغزیده‌ای. ۲ با خود سخنان گرفته، بسوی خداوند بازگشت نمایند و او را گویند: «تمامی گناه را عفو فرما و ما را به لطف مقبول فرما، پس گوساله های لبهای خویش را ادا خواهیم نمود. ۳ آشور ما را نجات نخواهد داد و بر اسبان سوار نخواهیم شد و بار دیگر به عمل دستهای خود نخواهیم گفت که شما خدایان ما هستید چونکه از تو یتیمان رحمت می‌یابند.» ۴ ازداد ایشان را شفا داده، ایشان را مجان دوست خواهم داشت زیرا خشم من از ایشان برگشته است. ۵ برای اسرائیل مثل شبنم خواهم بود و او مانند سوسنهای گل خواهد کرد و مثل لبنان ریشه های خود را خواهد دوآیند. ۶ شاخه هایش منتشر شده، زیبایی او مثل درخت زیتون و عطرش مانند لبنان خواهد بود. ۷ آنانی که زیر سایه اش ساکن می‌باشند، مثل گندم زیست خواهند کرد و مانند موها گل خواهند آورد. انتشار او مثل شراب لبنان خواهد بود. ۸ افرایم خواهد گفت: مرا دیگر با بتها چه کار است؟ و من او را اجابت کرده، منظور خواهم داشت. من مثل صنوبر تر و تازه می‌باشم. میوه تو از من یافت می‌شود. ۹ کیست مرد حکیم که این چیزها را بفهمد و فهیمی که آنها را بدانند؟ زیرا طریق های خداوند مستقیم است و عادلان در آنها سلوک می‌نمایند، اما خطاکاران در آنها لغزش می‌خورند.

بایر است و نیز از ایشان احدی رهایی نمی یابد. ۴ منظر ایشان مثل منظر اسبان است و مانند اسب سواران می تازند. ۵ مثل صدای ارابه‌ها بر قله کوهها جست و خیزمی کنند؛ مثل صدای شعله آتش که کاه رامی سوزاند؛ مانند امت عظیمی که برای جنگ صف بسته باشند. ۶ از حضور ایشان قوم هامی لرزند. تمامی رویها رنگ پریده می شود. ۷ مثل جباران می دوند، مثل مردان جنگی بر حصارها برمی آیند و هر کدام به راه خود می آیند و طریقه‌های خود را تبدیل نمی کنند. ۸ بر یکدیگر ازدحام نمی کنند، زیرا هرکس به راه خود می خرامد. از میان حربه‌ها هجوم می آورند و صف های خود را نمی شکنند. ۹ بر شهرمی جهند، به روی حصارها می دوند، به خانه ها برمی آیند. مثل دزدان از پنجره‌ها داخل می شوند. ۱۰ از حضور ایشان زمین متزلزل و آسمانها مرتعش می شود؛ آفتاب و ماه سیاه می شوند و ستارگان نور خویش را باز می دارند. ۱۱ و خداوند آواز خود را پیش لشکر خویش بلند می کند، زیرا اردوی او بسیار عظیم است و آنکه سخن خود را بجا می آورد، قدر است. زیرا روز خداوند عظیم و بی نهایت مهیب است و کیست که طاقت آن را داشته باشد. ۱۲ و لکن الان خداوند می گوید با تمامی دل و پا روزه و گریه و ماتم بسوی من بازگشت نمایید. ۱۳ و دل خود را چاک کنید نه رخت خویش را و بوه بپوه خدای خود بازگشت نمایید زیرا که اورثوف و رحیم است و دیرخشم و کثیر احسان و ازبلا پشیمان می شود. ۱۴ که می داند که شاید برگردد و پشیمان شود و در عقب خود برکتی واگذارد، یعنی هدیه آردی و هدیه ریختنی برای پپوه خدای شما. ۱۵ در صهیون کرنا بنوازد و روزه را تعیین کرده، محفل مقدس را ندا کنید. ۱۶ قوم را جمع کنید، جماعت را تقدیس نمایید، پیران و کودکان و شیرخوارگان را فراهم آورید. داماد از حجره خود و عروس از حجله خویش بیرون آیند. ۱۷ کاهانی که خدام خداوند هستند در میان رواق و مذبح گریه کنند و بگویند: «ای خداوند بر قوم خویش شفقت فرما و میراث خویش را به عار مسپار، مبادا امت‌ها بر ایشان حکمرانی نمایند. چرا در میان قومها بگویند که خدای ایشان کجا است؟» ۱۸ پس خداوند برای زمین خود به غیرت خواهد آمد و بر قوم خویش شفقت خواهد نمود. ۱۹ و خداوند قوم خود را اجابت نموده، خواهد گفت: «اینک من گندم و شیره و روغن را برای شمامی فرستم تا از آنها سیر شوید و شما را بار دیگر در میان امت‌ها عار نخواهم ساخت. ۲۰ و لشکرشمالی را از شما دور کرده، به زمین خشک ویران خواهم راند که مقدمه آن بر دریای شرقی و ساقه‌اش بر دریای غربی خواهد بود و بوی بدش بلند خواهد شد و عفونتش برخواهد آمد زیرا کارهای عظیم کرده است.» ۲۱ ای زمین مترس! وجد و شادی بنما زیرا پپوه کارهای عظیم کرده است. ۲۲ ای بهایم صحرا مترسید زیرا که مرتع های بیابان سبز شد و درختان میوه خود را آورد و انجیر و مو قوت خویش را دادند. ۲۳ ای پسران صهیون در پپوه خدای خویش وجد و شادی نمایید، زیرا که باران اولین را به اندازه‌اش به شما داده است و باران اول و آخر را در وقت برای شما بارانیده است. ۲۴ پس خرمن از گندم پر خواهد شد و معصره‌ها از شیره و روغن لبریز خواهد گردید. ۲۵ و سالهایی را که ملخ و لنبه و سوس و سن یعنی لشکر عظیم من که بر شما فرستاده بودم

۱ نازل شد. ۲ ای مشایخ این را بشنوید! وای جمیع ساکنان زمین این را گوش بگیرید! آیا مثل این درایام شما یا در ایام پدران شما واقع شده است؟ ۳ شما از این به پسران خود و پسران شما به پسران خویش و پسران ایشان به طبقه بعد خیر بدهید. ۴ آنچه از سن باقی ماند، ملخ می خورد و آنچه ازملخ باقی ماند، لنبه می خورد و آنچه از لنبه باقی ماند، سوس می خورد. ۵ ای مستان بیدار شده، گریه کنید وای همه میگساران به جهت عصیانگور ولوله نمایید زیرا که از دهان شما منقطع شده است. ۶ زیرا که امتی قوی و بیشمار به زمین من هجوم می آورند. دندانهای ایشان دندانهای شیر است و اضراس ایشان اضراس هوزیر است. ۷ تاکستان مرا ویران و انجیرهای مرا خراب کرده و پوست آنها را بالکل کنده، بیرون انداخته‌اند و شاخه های آنها سفید شده است. ۸ مثل دختری که برای شوهر جوانی خود پلاس می پوشد، ماتم بگیر. ۹ هدیه آردی و هدیه ریختنی از خانه خداوند منقطع شده است. کاهانی که خدام خداوند هستند ماتم می گیرند. ۱۰ صحرا خشک شده و زمین ماتم می گیرد زیرا گندم تلف شده و شیره خشک گردیده و روغن ضایع شده است. ۱۱ ای فلاحان خجل شوید وای باغبانان ولوله نمایید به جهت گندم و جو زیرا محصول زمین تلف شده است. ۱۲ موها خشک و انجیرها ضایع شده؛ انار و خرما و سیب و همه درختان صحرا خشک گردیده، زیرا خوشی از بنی آدم رفع شده است. ۱۳ ای کاهان پلاس در بر کرده، نوحه گری نمایید وای خادمان مذبح ولوله کنید وای خادمان خدای من داخل شده، در پلاس شب رایسر برید، زیرا که هدیه آردی و هدیه ریختنی ازخانه خدای شما باز داشته شده است. ۱۴ روزه را تعیین نمایید و محفل مقدس را ندا کنید! مشایخ و تمامی ساکنان زمین را به خانه پپوه خدای خود جمع نموده، نزد خداوند تضرع نمایید. ۱۵ وای برآن روز زیرا روز خداوند نزدیک است و مثل هلاکتی از قادر مطلق می آید. ۱۶ آیا ماکولات درنظر ما منقطع نشد و سرور و شادمانی از خانه خدای ما. ۱۷ دانه‌ها زیر کلوخها پوسید. مخزنها ویران و انبارها خراب شد زیرا گندم تلف گردید. ۱۸ بهایم چه قدر ناله می کنند و رمه های گاوان شوریده احوالند، چونکه مرتعی ندارند و گلگه های گوسفند نیز تلف شده‌اند. ۱۹ ای خداوند نزد تو تضرع می نمایم زیرا که آتش مرتع های صحرا را سوزانیده و شعله همه درختان صحرا را افروخته است. ۲۰ بهایم صحرا بسوی تو صیحه می زند زیرا که جوپهای آب خشک شده و آتش مرتعهای صحرا را سوزانیده است.

۲ در صهیون کرنا بنوازد و در کوه مقدس من صدا بلند کنید! تمامی ساکنان زمین بلرزنند زیرا روز خداوند می آید و نزدیک است. ۲ روزتاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ مثل فجر منبسط بر کوهها! امتی عظیم و قوی که مانند آن از ازل نبوده و بعد از این تا سالها و دهه‌های بسیار نخواهد بود. ۳ پیش روی ایشان آتش می سوزاند و در عقب ایشان شعله ملتهب می گردد. پیش روی ایشان، زمین مثل باغ عدن و در عقب ایشان، بیابان

اما خداوند ملجای قوم خود و ملاذ بنی اسرائیل خواهد بود. ۱۷ پس خواهید دانست که من یهوه خدای شما در کوه مقدس خویش صهیون ساکن می‌باشم و اورشلیم مقدس خواهد بود و بیگانگان دیگر از آن عبور نخواهند نمود. ۱۸ و در آن روزکوهها عصیر انگور را خواهند چکانید و کوهها به شیر جاری خواهد شد و تمامی وادیهای یهودا به آب جاری خواهد گردید و چشمه‌ای از خانه خداوند بیرون آمده، وادی شطیلم را سیراب خواهد ساخت. ۱۹ مصر ویران خواهد شد و ادوم به بیابان بایر مبدل خواهد گردید، به سبب ظلمی که بر بنی یهودا نمودند و خون بی‌گناهان را در زمین ایشان ریختند. ۲۰ و یهودا تا ابدالاباد مسکون خواهد شد و اورشلیم تا دهرهای بسیار. ۲۱ و خونریزی ایشان را که طاهر نساخته بودم، طاهر خواهم ساخت و یهوه در صهیون ساکن خواهد شد.

خوردند به شما رد خواهم نمود. ۲۶ و غذای بسیار خورده، سیر خواهید شد و اسم یهوه خدای خود را که برای شما کارهای عجیب کرده است، تسبیح خواهید خواند و قوم من تا به ابد خجل نخواهند شد. ۲۷ و خواهید دانست که من در میان اسرائیل می‌باشم و من یهوه خدای شما هستم و دیگری نیست و قوم من خجل نخواهند شد تا ابدالاباد. ۲۸ و بعد از آن روح خود را بر همه بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت خواهند نمود و پیران شما و جوانان شما رویاها خواهند دید. ۲۹ و در آن ایام روح خود را بر غلامان و کنیزان نیز خواهم ریخت. ۳۰ و آیات را از خون و آتش و ستونهای دود در آسمان و زمین ظاهر خواهم ساخت. ۳۱ آفتاب به تاریکی و ماه به خون مبدل خواهند شد، پیش از ظهور یوم عظیم و مهیب خداوند. ۳۲ و واقع خواهد شد هر که نام خداوند را بخواند نجات باید زیرا در کوه صهیون و در اورشلیم چنانکه خداوند گفته است بقیتی خواهد بود و در میان باقی ماندگان آنانی که خداوند ایشان را خوانده است.

**۳** زیرا اینک در آن ایام و در آن زمان چون اسیری یهودا و اورشلیم را برگردانیده باشم، ۲ آنگاه جمیع امت‌ها را جمع کرده، به وادی یهوشافاط فرود خواهم آورد و در آنجا بایشان درباره قوم خود و میراث خویش اسرائیل محاکمه خواهم نمود زیرا که ایشان را در میان امت‌ها پراکنده ساخته و زمین مرا تقسیم نموده‌اند. ۳ و بر قوم من قرعه انداخته و پسری در عوض فاحشه‌ای داده و دختری به شراب فروخته‌اند تا بنوشند. ۴ و حال‌ای صور و صیدون و تمامی دیار فلسطینیان شما را با من چه کار است؟ آیا شما به من جزا می‌رسانید؟ و اگر به من جزا برسانید من جزای شما را بزودی هرچه تمام تر به سر شما رد خواهم نمود. ۵ چونکه نقره و طلا و نفیس زیبایی مرا گرفته، آنها را به هیكل های خود درآوردید. ۶ و پسران یهودا و پسران اورشلیم را به پسران یونانیان فروختید تا ایشان را از حدود ایشان دور کنید. ۷ اینک من ایشان را از مکانی که ایشان را به آن فروختید، خواهم برانگیزانید و اعمال شما را به سر شما خواهم برگردانید. ۸ و پسران و دختران شما را به دست بنی یهودا خواهم فروخت تا ایشان را به سبانیان که امتی بعید می‌باشند بفروشند زیرا خداوند این را گفته است. ۹ این را در میان امت‌ها ندا کنید. تدارک جنگ ببینید و جباران را برانگیزانید. تمامی مردان جنگی نزدیک شده، برآیند. ۱۰ گاوآهنهای خود را برای شمشیرها و اره های خویش را برای نیزه‌ها خرد کنید و مرد ضعیف بگوید: من قوی هستم. ۱۱ ای همه امت‌ها بشتابید و بیایید و از هر طرف جمع شوید! ای خداوند شجاعان خود را به آنجا فرودآور! ۱۲ امت‌ها برانگیخته شوند و به وادی یهوشافاط برآیند زیرا که من در آنجا خواهم نشست تا بر همه امت‌هایی که به اطراف آن هستند داوری نمایم. ۱۳ داس را پیش آورید زیرا که حاصل رسیده است. بیایید پایمال کنید زیرا که معصره‌ها پر شده و چرخشها لبریز گردیده است چونکه شرارت شما عظیم است. ۱۴ جماعتها، جماعتها در وادی قضا! زیرا روز خداوند در وادی قضا نزدیک است. ۱۵ آفتاب و ماه سیاه می‌شوند و ستارگان تابش خود را بازمی‌دارند. ۱۶ و خداوند از صهیون نعره می‌زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می‌کند و آسمان وزمین متزلزل می‌شود،

مسکین را به زوج نعلین فروختند. ۷ و به غبار زمین که بر سرمسکینان است حرص دارند و راه حلیمان رامنحرف می سازند و پسر و پدر به یک دختردرآمده، اسم قدوس مرا بی حرمت می کنند. ۸ و بر رختی که گرو می گیرند، نزد هر مذبح می خوانند و شراب جریمه شدگان را در خانه خدای خود می نوشند. ۹ و حال آنکه من اموریان را که قامت ایشان مانند قد سرو آزاد بود و ایشان مثل بلوط تنومند بودند، پیش روی ایشان هلاک ساختم و میوه ایشان را از بالا و ریشه های ایشان را از پایین تلف نمودم. ۱۰ و من شما را از زمین مصر برآورده، چهل سال در بیابان گردش دادم تا زمین اموریان رابه تصرف آورید. ۱۱ و بعضی از پسران شما را انبیاو بعضی از جوانان شما را نذیره قرار دادم. خداوند می گوید: ای بنی اسرائیل آیا چنین نیست؟ ۱۲ اما شما نذیره را شراب نوشانیدید و انبیا را نهی نموده، گفتید که نبوت مکنید. ۱۳ اینک من شما را تنگ خواهم گذارد چنانکه اربابه ای که از بافه ها پر باشد، تنگ گذارده می شود. ۱۴ و مفر برای تندرو فوت خواهد شد و تنومند به توانایی خویش غالب نخواهد آمد و جبار جان خود را نخواهد رها. ۱۵ و تیرانداز نخواهد ایستاد و تیزی خود را نخواهد رها. ۱۶ و اسب سوارجان خود را خلاصی نخواهد داد. و خداوند می گوید که شجاع ترین جباران در آن روز عریان خواهند گریخت.

۳ این کلام را بشنوید که خداوند آن را به ضدشما ای بنی اسرائیل و به ضد تمامی خاندانی که از زمین مصر بیرون آوردم، تنطق نموده و گفته است: ۲ من شما را فقط از تمامی قبایل زمین شناختم پس عقوبت تمام گناهان شما را بر شما خواهم رسانید. ۳ آیا دو نفر با هم راه می روند جز آنکه متفق شده باشند؟ آیا شیر در جنگل غرش می کند حینی که شکار نداشته باشد؟ آیا شیر ژبان آواز خود را از بیاهش می دهد حینی که چیزی نگرفته باشد؟ ۴ آیا مرغ به دام زمین می افتد، جایی که تله برای او نباشد؟ آیا دام از زمین برداشته می شود، حینی که چیزی نگرفته باشد؟ ۵ آیا کرنادر شهر نواخته می شود و خلق نترسند؟ ۶ آیا بلایر شهر وارد بیاید و خداوند آن را نفرموده باشد؟ ۷ زیرا خداوند یهوه کاری نمی کند جز اینکه سرخویش را به بندگان خود انبیا مکشوف می سازد. ۸ شیر غرش کرده است، کیست که نترسد؟ خداوند یهوه تکلم نموده است: کیست که نبوت ننماید؟ ۹ بر قصرهای اشدود و بر قصرهای زمین مصرندا کنید و بگویید بر کوههای سامره جمع شوید و ملاحظه نمایید که چه هنگامه های عظیم دروسط آن و چه ظلمها در میانش واقع شده است. ۱۰ زیرا خداوند می گوید: آنانی که ظلم و غارت را در قصرهای خود ذخیره می کنندراست کرداری را نمی دانند. ۱۱ بنابراین خداوندیهوه چنین می گوید: دشمن به هر طرف زمین خواهد بود و قوت تو را از تو به زیر خواهد آوردو قصرهایت تاراج خواهد شد. ۱۲ خداوند چنین می گوید: چنانکه شبان دوساق یا نرزه گوش را از دهان شیر رها می کند، همچنان بنی اسرائیل که در سامره در گوشه ای بستری و در دمشق در فراشی ساکنند رهایی خواهند یافت. ۱۳ خداوند یهوه خدای لشکرها می گوید: بشنوید و به خاندان یعقوب شهادت دهید. ۱۴ زیرا در روزی که عقوبت تقصیرهای اسرائیل را به وی رسانم بر مذبح

۱ آنها را در ایام عزیا، پادشاه یهودا و ایام یربعام بن یوآش، پادشاه اسرائیل در سال قبل اززلزله دربار اسرائیل دید. ۲ پس گفت: خداوند ازصهیون نعره می زند و آواز خود را از اورشلیم بلند می کند و مرتع های شبانان ماتم می گیرند وقله کرمل خشک می گردد. ۳ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهارتقصیر دمشق عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که جلعاد را به چومهای آهنین کوفتند. ۴ پس آتش در خاندان حزائیل خواهم فرستاد تا قصرهای بنهد را بسوزاند. ۵ و پشت بندهای دمشق را خواهم شکست و ساکنان را از همواری آن و صاحب عصا را از بیت عدن منقطع خواهم ساخت و خداوند می گوید که قوم ارام به قیر به اسیری خواهند رفت. ۶ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهارتقصیر غزه عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که تمامی (قوم را) به اسیری بردند تا ایشان را به ادوم تسلیم نمایند. ۷ پس آتش به حصارهای غزه خواهم فرستاد تا قصرهایش را بسوزاند. ۸ و ساکنان را از اشدود و صاحب عصا را از اشقلون منقطع ساخته، دست خود را به قرون فرودخواهم آورد و خداوند یهوه می گوید که باقی ماندگان فلسطینیان هلاک خواهند شد. ۹ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهارتقصیر صور عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که تمامی (قوم را) به اسیری برده، ایشان را به ادوم تسلیم نمودند و عهد برادران را به یاد نیاوردند. ۱۰ پس آتش بر حصارهای صور خواهم فرستاد تا قصرهایش را بسوزاند. ۱۱ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهارتقصیر ادوم عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که برادر خود را به شمشیر تعاقب نمود و رحمهای خویش را تباہ ساخت و خشم او پیوسته می دید و غضب خود را دایم نگاه می داشت. ۱۲ پس آتش بر تیمان خواهم فرستاد تا قصرهای بصره را بسوزاند. ۱۳ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهارتقصیر بنی عمون عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که زنان حامله جلعاد را شکم پاره کردند تا حدود خویش را وسیع گردانند. ۱۴ پس آتش در حصارهای ربه مشتعل خواهم ساخت تا قصرهایش را با صدای عظیمی در روز جنگ و باتندبادی در روز طوفان بسوزاند. ۱۵ و خداوند می گوید که پادشاه ایشان به اسیری خواهد رفت او و سرورانش جمع.

۲ چهارتقصیر موآب عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که استخوانهای پادشاه ادوم را آهک پختند. ۲ پس آتش بر موآب می فرستم تا قصرهای قریوت را بسوزاند و موآب با هنگامه و خروش و صدای کرنا خواهد مرد. ۳ و خداوند می گوید که داور را از میانش منقطع خواهم ساخت و همه سرورانش را با وی خواهم کشت. ۴ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهارتقصیر یهودا عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که شریعت خداوند را ترک نموده، فریض او را نگاه نداشتند و دروغهای ایشان که پدرانشان آنها را پیروی نمودند ایشان را گمراه کرد. ۵ پس آتش بر یهودا خواهم فرستاد تا قصرهای اورشلیم را بسوزاند. ۶ خداوند چنین می گوید: به سبب سه و چهارتقصیر اسرائیل عقوبتش را نخواهم برگردانید زیرا که مرد عادل را به نقره و

های بیت ئیل نیز عقوبت خواهم رسانید و شاخهای مذبح قطع شده، به زمین خواهد افتاد. ۱۵ و خداوند می گوید که خانه زمستانی را باخانه تابستانی خراب خواهم کرد و خانه های عاج تلف خواهد شد و خانه های عظیم منهدم خواهد گردید.»

۴ ای گاوآن باشان که بر کوههای سامره می باشید و بر مسکینان ظلم نموده، فقیران را ستم می کنید و به آقایان ایشان می گوید بیایید تا بنوشیم، این کلام را بشنوید! ۲ خداوند یهوه به قدوسیت خود قسم خورده است که اینک ایامی بر شما می آید که شما را با غلغله خواهند کشید و باقی ماندگان شما را با قلابهای ماهی. ۳ و خداوند می گوید که هر یک از شما از شکافهای روبروی خود بیرون خواهد رفت و شما به هرومن افکنده خواهید شد. ۴ به بیت ئیل بیاید و عصیان بوزید و به جلعجال آمده، عصیان را زیاد کنید و هر بامداد قربانی های خود را بیاورید و هر سه روز عشرهای خود را. ۵ و قربانی های تشکر باخمیرمایه بگذرانید و هدایای تبرعی را ندا کرده، اعلان نمایند زیرا ای بنی اسرائیل همین پسندیده شما است! قول خداوند یهوه این است. ۶ و من نیز نوظافت دندان را در جمیع شهرهای شما و احتیاج نان را در جمیع مکانهای شما به شما دادم. معهدا خداوند می گوید بسوی من بازگشت نمودید. ۷ و من نیز چنینی که سه ماه تا درو مانده بود، باران را از شما منع نمودم و بر یک شهر بارانیدم و بر شهر دیگر نبارانیدم و بر یک قطعه باران آمد و قطعه دیگر که باران نیافت خشک شد. ۸ پس اهل دو یا سه شهر بسوی یک شهر برای نوشیدن آب آواره شدند، اما سیراب نگشتند و خداوند می گوید که بسوی من بازگشت نمودید. ۹ و شمارا به باد سموم و یرقان مبتلا ساختم و ملخ بسیاری از باغها و تاکستانها و انجیرها و زیتونهای شما را خورد. معهدا خداوند می گوید بسوی من بازگشت نمودید. ۱۰ و ویا را به رسم مصر بر شما فرستادم و جوانان شما را به شمشیر کشتم و اسبان شما را بردند و عفونت اردوهای شما به بینی شما برآمد. معهدا خداوند می گوید بسوی من بازگشت نمودید. ۱۱ و بعضی از شما را به نهجی که خدا سلدوم و عموره را واژگون ساخت سرنگون نمودم و مانند مشعلی که از میان آتش گرفته شود بودید. معهدا خداوند می گوید بسوی من بازگشت نمودید. ۱۲ بنابراین ای اسرائیل به اینطور با تو عمل خواهم نمود و چونکه به اینطور با تو عمل خواهم نمود، پس ای اسرائیل خویشتن را مهیاساز تا با خدای خود ملاقات نمایی. ۱۳ زیرا اینک آن که کوهها را ساخته و باد را آفریده است و انسان را از فکرهای خودش اطلاع می دهد و فجرا بر تاریکی مبدل می سازد و بر بلندیهای زمین می خرامد، یهوه خدای لشکرها اسم او می باشد.

۵ ای خاندان اسرائیل این کلام را که برای مرثیه بر شما می خوانم بشنوید. ۲ دختر پاکره اسرائیل افتاده است و دیگر نخواهد برخاست. بر زمین خود انداخته شده، و احدی نیست که او را برخیزاند. ۳ زیرا خداوند یهوه چنین می گوید: شهری که با هزار نفر بیرون رفت، صد نفر را برای خاندان اسرائیل باقی خواهد داشت و شهری که با صد نفر بیرون رفت، ده نفر را باقی خواهد داشت. ۴ زیرا خداوند به خاندان اسرائیل چنین می گوید: مرا



۶ وای بر آنانی که در صهیون ایمن و در کوهستان سامره مطمئن هستند که نقبای امت های اولی که خاندان اسرائیل نزد آنها آمدند می باشند. ۲ به کلنه عبور کنید و ملاحظه نمایید واز آنجا به حمات بزرگ بروید و به جت فلسطینیان فرود آید؛ آیا آنها از این ممالک نیکوتر است یا حدود ایشان از حدود شما بزرگتر؟ ۳ شما که روز بلا را دور می کنید و مسند ظلم را نزدیک می آورید. ۴ که بر تختهای عاج می خوابید و بر بسترها دراز می شوید و برهه را از زنگه و گوساله ها از میان حظیره ها می خورید. ۵ که با نغمه بریظ می سرباید و آلات موسیقی رامثل داود برای خود اختراع می کنید. ۶ و شراب راز کاسه ها می نوشید و خویشتن را به بهترین عطریات تدهین می نمایید اما به جهت مصیبت یوسف غمگین نمی شوید. ۷ بنابراین ایشان الان باسیران اول به اسیری خواهند رفت و صدای عیش کنندگان دور خواهد شد. ۸ خداوند بیهوه به ذات خود قسم خورده و بیهوه خدای لشکرها فرموده است که من از حشمت یعقوب نفرت دارم و قصرهایش نزد من مکروه است. پس شهر را با هرچه در آن است تسلیم خواهم نمود. ۹ و اگر ده نفر در یک شهر باقی مانده باشند ایشان خواهند مرد. ۱۰ و چون خویشانندان و دفن کنندگان کسی را بردارند تا ستخوانها را از خانه بیرون برند آنگاه به کسی که در اندرون خانه باشد خواهند گفت: آیا دیگری نزد تو هست؟ او جواب خواهد داد که نیست. پس خواهند گفت: ساکت باش زیرا نام بیهوه نباید ذکر شود. ۱۱ زیرا اینک خداوند امر می فرماید و خانه بزرگ به خرابیها و خانه کوچک به شکافها تلف می شود. ۱۲ آیا اسبان بر صخره می دوند یا آن را با گاو ان شیار می کنند؟ زیرا که شما انصاف را به حنظل و ثمره عدالت را به افستین مبدل ساخته اید. ۱۳ و به ناجیز شادی می کنید و می گویند آیا با قوت خویش شاخها برای خود پیدا نکردیم؟ ۱۴ زیرا بیهوه خدای لشکرهای می گوید: اینک ای خاندان اسرائیل من به ضد شما امتی برمی انگیزانم که شما را از مدخل حمات تا نهر عربه به تنگ خواهند آورد.

۷ خداوند بیهوه به من چنین نمودار ساخت که اینک در ابتدای روییدن حاصل رش دوم ملخها آفرید و هان حاصل رش دوم بعد از چیدن پادشاه بود. ۲ و چون تمامی گیاه زمین را خورد بودند، گفتم: «ای خداوند بیهوه مستدعی آنکه عفو فرمایی! چگونه بعقوب برخیزد چونکه کوچک است؟» ۳ و خداوند از این پشیمان شد و خداوند گفت: «نخواهد شد.» ۴ خداوند بیهوه به من چنین نمودار ساخت و اینک خداوند بیهوه آتش را خواند که محاکمه بکند. پس لجه عظیم را بلعید و زمین را سوزانید. ۵ پس گفتم: «ای خداوند بیهوه از این باز ایست! یعقوب چگونه برخیزد چونکه کوچک است؟» ۶ و خداوند از این پشیمان شد و خداوند بیهوه گفت: «این نیز نخواهد شد.» ۷ و به من چنین نمودار ساخت که خداوند بر دیوار قایمی ایستاده بود و شاقولی در دستش بود. ۸ و خداوند مرا گفت: «ای عاموس چه می بینی؟» گفتم: «شاقولی.» خداوند فرمود: «اینک من شاقولی در میان قوم خود اسرائیل می گذارم و بار دیگر از ایشان درنخواهم گذشت. ۹ و مکانهای بلند اسحاق ویران و مقدس های اسرائیل خراب خواهد شد و به ضد خاندان یربعام با شمشیر خواهم برخاست.» ۱۰ و امصیای کاهن بیت

۸ خداوند بیهوه به من چنین نمودار ساخت و اینک سیدی پر از میوه ها. ۲ و گفت: «ای عاموس چه می بینی؟» من جواب دادم که «سیدی از میوه.» و خداوند به من گفت: «انتها بر قوم من اسرائیل رسیده است و از ایشان دیگر درنخواهم گذشت.» ۳ خداوند بیهوه می گوید که در آن روز سرودهای هیکل به ولوله مبدل خواهد شد و لاشهای بسیار خواهد بود و آنها را در هر جا به خاموشی بیرون خواهند انداخت. ۴ ای شما که می خواهید فقیران را بلعید و مسکینان زمین را هلاک کنید این را بشنوید. ۵ و می گویند که غره ماه کی خواهد گذشت تا غله را بفروشیم و روز سبت تا انبارهای گندم را بکشاییم و ایفا را کوچک و مثقال را بزرگ ساخته، میزانها را قلب و معوج نمایم. ۶ و مسکینان را به نقره و فقیران را به نعلین بخریم و پس مانده گندم را بفروشیم. ۷ خداوند به جلال یعقوب قسم خورده است که هیچکدام از اعمال ایشان را هرگز فراموش نخواهم کرد. ۸ آیا به این سبب زمین متزلزل نخواهد شد و همه ساکنانش ماتم نخواهند گرفت و تمامش مثل نهر برنخواهد آملو مثل نیل مصر سیلان نخواهد کرد و فرو نخواهند نشست. ۹ و خداوند بیهوه می گوید: «که در آن روز آفتاب را در وقت ظهر فرو خواهیم برد و زمین را در روز روشن تاریک خواهم نمود. ۱۰ و عیدهای شما را به ماتم و همه سرودهای شما را به مرثیه هامبدل خواهم ساخت. و بر هر کمر پلاس و بر هر سر گری برخوام آورد و آن را مثل ماتم پسریگانه و آخرش را مانند روز تلخی خواهم گردانید.» ۱۱ اینک خداوند بیهوه می گوید: «ایامی می آید که گرسنگی بر زمین خواهم فرستاد نه گرسنگی از نان و نه تشنگی از آب بلکه از شنیدن کلام خداوند. ۱۲ و ایشان از دریا تا دریا و از شمال تا مشرق پراکنده خواهند شد و گردش خواهند کرد تا کلام خداوند را بطلند اما آن رانخواهند یافت. ۱۳ در آن روز دوشیزگان جمیل و جوانان از تشنگی ضعف خواهند کرد. ۱۴ آنانی که به گناه سامره قسم خورده، می گویند که «ای دان به حیات

خدای تو و به طریقت بشریبع قسم می‌خوریم»، خواهند افتاد و بار دیگر نخواهند برخاست.

۹ خداوند را دیدم که نزد مذبح ایستاده بود و گفت: «تاجهای ستونها را بزین تا آستانه‌ها بلرز و آنها را بر سر همه مردم بینداز و باقی ماندگان ایشان را به شمشیر خواهیم کشت و فراری‌ای از ایشان نخواهد گریخت و باقی‌مانده‌ای از ایشان نخواهد رست. ۲ اگر به هاویه فرو روند، دست من ایشان را از آنجا خواهد گرفت و اگر به آسمان صعود نمایند، ایشان را از آنجا فرود خواهیم آورد. (Sheol h7585) ۳ و اگر به قله کرمل پنهان شوند ایشان را تفتیش کرده، از آنجا خواهیم گرفت و اگر از نظر من در قعر دریاخویشتن را مخفی نمایند، در آنجا مار را امرخواهم فرمود که ایشان را بگزد. ۴ و اگر پیش دشمنان خود به اسیری روند شمشیر را در آنجا امرخواهم فرمود تا ایشان را بکشد و نظر خود را بر ایشان برای بدی خواهد داشت و نه برای نیکویی. ۵ خداوند بیهوه صباپوت که زمین را لمس می‌کند و آن گداخته می‌گردد و همه ساکنانش ماتم می‌گیرند و تمامش مثل نهر برمی‌آید و مانند نیل مصر فرو می‌نشیند؛ ۶ آن که غرفه‌های خود را در آسمان بنا می‌کند و طاقهای خود را بر زمین بنیاد می‌نهد و آبهای دریا را ندا در داده، آنها را به روی زمین می‌ریزد نام او بیهوه می‌باشد. ۷ خداوند می‌گوید: «ای بنی اسرائیل آیا شما برای من مثل پسران حبشیان نیستید؟ آیا اسرائیل را از زمین مصر و فلسطینیان را از کفتور و ارامیان را از قیرزیاوردم؟» ۸ اینک چشمان خداوند بیهوه بر مملکت گناهکار می‌باشد و من آن را از روی زمین هلاک خواهم ساخت لیکن خداوند می‌گوید که «خاندان یعقوب را بالکل هلاک نخواهم ساخت. ۹ زیرا اینک من امر فرموده، خاندان اسرائیل را در میان همه امت‌ها خواهم بییخت، چنانکه غله در غربال بیخته می‌شود و دانه‌ای بر زمین نخواهد افتاد. ۱۰ جمیع گناهکاران قوم من که می‌گویند بلا به ما نخواهد رسید و ما را در نخواهد گرفت، به شمشیر خواهند مرد. ۱۱ در آن روز خیمه داود را که افتاده است برپا خواهم نمود و شکافهای راممت خواهم کرد و خرابیهایش را برپا نموده، آن را مثل ایام سلف بنا خواهم کرد. ۱۲ تا ایشان بقیه ادم و همه امت‌ها را که اسم من بر ایشان نهاده شده است، به تصرف آورند.» خداوند که این رایجا می‌آورد تکلم نموده است. ۱۳ اینک خداوند می‌گوید: «ایامی می‌آید که شیارکننده به دروکننده خواهد رسید و پایمال کننده انگور به کارنده تخم. و کوهها عصبرانگور را خواهد چکانید و تمامی تلها به سیلان خواهد آمد. ۱۴ و اسیری قوم خود اسرائیل را خواهم برگردانید و شهرهای مخروب را بنانموده، در آنها ساکن خواهند شد و تاکستانها غرس کرده، شراب آنها را خواهند نوشید و باغها ساخته، میوه آنها را خواهند خورد.» ۱۵ و بیهوه خدایت می‌گوید: «من ایشان را در زمین ایشان غرس خواهم نمود و بار دیگر از زمینی که به ایشان داده‌ام کنده نخواهند شد.»

۱ رویای عوبدیا. ۲ هان من تو را کوچکترین امت‌ها گردانیدم و تو بسیار خوارهستی. ۳ ای که در شکافهای صخره ساکن هستی و مسکن تو بلند می‌باشد و در دل خود می‌گویی کیست که مرا به زمین فرود بیاورد، تکبر دلت، تو را فریب داده است. ۴ خداوند می‌گوید: اگرچه خویشتن را مثل عقاب بلند سازی و آشیانه خود را در میان ستارگان بگذاری من تو را از آنجا فرودخواهم آورد. ۵ اگر دزدان یا غارت کنندگان شب نزد تو آیند، (چگونه هلاک شدی) آیا بقدرکفایت غارت نمی‌کنند؟ و اگر انگورچینان نزد تو آیند آیا بعضی خوشه‌ها را نمی‌گذارند؟ ۶ چیزهای عیسو چگونه تفتیش شده و چیزهای مخفی او چگونه تفحص گردیده است؟ ۷ همه آنانی که با تو همعهد بودند تو را بسرحدف‌رستادند و صلح اندیشان تو، تو را فریب داده، بر تو غالب آمدند و خوردندگان نان تو دامی زیر توگستردند. در ایشان فطانتی نیست. ۸ خداوند می‌گوید: آیا در آن روز حکیمان ادم را و فطانت را از کوه عیسو نابود نخواهم گردانید؟ ۹ و جباران توای تیمان هراسان خواهندشد تا هر کس از کوه عیسو به قتل منقطع شود. ۱۰ به سبب ظلمی که بر برادرت یعقوب نمودی، خجالت تو را خواهد پوشانید و تا به ابد منقطع خواهی شد. ۱۱ در روزی که به مقابل وی ایستاده بودی، هنگامی که غریبان اموال او را غارت نمودند و بیگانگان به دروازه هایش داخل شدند و بر اورشلیم قرعه انداختند، تو نیز مثل یکی از آنها بودی. ۱۲ بر روز برادر خود هنگام مصیبتش نگاه مکن و بر بنی یهودا در روز هلاکت ایشان شادی منما و در روز تنگی ایشان لاف مزن. ۱۳ و به دروازه های قوم من در روز بلای ایشان داخل مشو و تو نیز بر بدی ایشان در روز بلای ایشان منگر و دست خود را بر اموال ایشان در روز بلای ایشان دراز مکن. ۱۴ و بر سر دو راه مایست تا فراریان ایشان را منقطع سازی و باقی ماندگان ایشان را در روز تنگی تسلیم منما. ۱۵ زیرا که روزخداوند بر جمیع امت‌ها نزدیک است و چنانکه عمل نمودی همچنان به تو عمل کرده خواهدشد و اعمالت بر سرت خواهد برگشت. ۱۶ زیراچنانکه بر کوه مقدس من نوشیدید، همچنان جمیع امت‌ها خواهند نوشید و آشامیده، خواهندبلعید و چنان خواهند شد که گویا نبوده‌اند. ۱۷ اما بر کوه صهیون نجات خواهد بود و مقدس خواهد شد و خاندان یعقوب میراث خود را به تصرف خواهندآورد. ۱۸ و خاندان یعقوب آتش و خاندان یوسف شعله و خاندان عیسو گاه عوبدیا خواهند بود و در میان ایشان مشتعل شده، ایشان را خواهد سوزانید و برای خاندان عیسو بقیتی نخواهد ماند زیرا خداوند تکلم نموده است. ۱۹ و اهل جنوب کوه عیسو را و اهل هامون فلسطینیان را به تصرف خواهندآورد و صحرای افرایم و صحرای سامره را به تصرف خواهندآورد و بنیامین جلعاد را (متصرف خواهد شد). ۲۰ و اسیران این لشکر بنی‌اسرائیل ملک کنعانیان را تا صرفه به تصرف خواهندآورد و اسیران اورشلیم که در صفارد هستند شهرهای جنوب را به تصرف خواهندآورد. ۲۱ و نجات دهندگان به کوه صهیون برآمده، بر کوه عیسو داوری خواهند کرد و ملکوت از آن خداوند خواهدشد.

علف دریا بسر من پیچیده شد. ۶ به بنیان کوهها فرود رفته و زمین به بندهای خود تا به ابد مرا درگرفت. اما توای یهوه خدایم حیات مرا از حفره برآوردی. ۷ چون جان من در اندرونم بی تاب شد، خداوند را بیاد آوردم و دعای من نزد تو به هیكل قدست رسید. ۸ آنانی که اباطیل دروغ را منظور می دارند، احسان های خویش را ترک می نمایند. ۹ اما من به آواز تشکر برای تو قربانی خواهم گذرانید، و به آنچه نذر کردم وفا خواهم نمود. نجات از آن خداوند است.» ۱۰ پس خداوند ماهی را امر فرمود و یونس را بر خشکی قی کرد.

۳ پس کلام خداوند بار دوم بر یونس نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و آن وعظ را که من به تو خواهم گفت به ایشان ندا کن.» ۳ آنگاه یونس برخاسته، برحسب فرمان خداوند به نینوا رفت و نینوا شهر بزرگ بود که مسافت سه روز داشت. ۴ و یونس به مسافت یک روز داخل شهر شده، به ندا کردن شروع نمود و گفت بعد از چهل روز نینوا سرنگون خواهد شد. ۵ و مردمان نینوا به خدا ایمان آوردند و روزه راندا کرده، از بزرگ تا کوچک پلاس پوشیدند. ۶ و چون پادشاه نینوا از این امر اطلاع یافت، از کرسی خود برخاسته، رداي خود را از برکنند و پلاس پوشیده، بر خاکستر نشست. ۷ و پادشاه و اکابرش فرمان دادند تا در نینوا ندا دردادند و امر فرموده، گفتند که «مردمان و بهایم و گاو و گوسفندان چیزی نخورند و نچرند و آب نوشند. ۸ و مردمان و بهایم به پلاس پوشیده شوند و نزد خدا بشدت استغاثه نمایند و هرکس از راه بد خود و از ظلمی که در دست او است بازگشت نماید. ۹ کیست بدانند که شاید خدا برگشته، پشیمان شود و از حدت خشم خود رجوع نماید تا هلاک نشویم.» ۱۰ پس چون خدا اعمال ایشان را دید که از راه زشت خود بازگشت نمودند، آنگاه خدا از بلایی که گفته بود که به ایشان برساند پشیمان گردید و آن را بعمل نیاورد.

۴ اما این امر یونس را به غایت ناپسند آمد و غیظش افروخته شد، ۲ نزد خداوند دعانموده، گفت: «آهای خداوند، آیا این سخن من نبود حینی که در ولایت خود بودم و از این سبب به فرار کردن به ترشیش مبادرت نمودم زیرا می دانستم که تو خدای کریم و رحیم و دیر غضب و کثیر احسان هستی و از بلا پشیمان می شوی؟ ۳ پس حالای خداوند جانم را از من بگیر زیرا که مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.» ۴ خداوند گفت: «آیا صواب است که خشمناک شوی؟» ۵ و یونس از شهر بیرون رفته، بطرف شرقی شهر نشست و در آنجا سایه بانی برای خود ساخته زیر سایه اش نشست تا ببیند بر شهر چه واقع خواهد شد. ۶ و یهوه خدا کدویی رویند و آن را بالای یونس نمود داد تا بر سر وی سایه افکند، او را از حزنش آسایش دهد و یونس از کدو بی نهایت شادمان شد. ۷ اما در فردای آن روز در وقت طلوع فجر خدا کرمی پیدا کرد که کدو رازد و خشک شد. ۸ و چون آفتاب برآمد خدا باد شرقی گرم وزانید و آفتاب بر سر یونس تابید به حدی که بیتاب شده، برای خود مسالت نمود که بمیرد و گفت: «مردن از زنده ماندن برای من بهتر است.» ۹ خدا به یونس جواب داد:

۱ و کلام خداوند بر یونس بن امثای نازل شده، گفت: ۲ «برخیز و به نینوا شهر بزرگ برو و بر آن ندا کن زیرا که شرارت ایشان به حضور من برآمده است.» ۳ اما یونس برخاست تا از حضور خداوند به ترشیش فرار کند و به یافا فرود آمده، کشتی ای یافت که عازم ترشیش بود. پس کرایه اش را داده، سوار شد تا همراه ایشان از حضور خداوند به ترشیش برود. ۴ و خداوند باد شدیدی بر دریا وزانید که تلاطم عظیمی در دریا پدید آمد چنانکه نزدیک بود که کشتی شکسته شود. ۵ و ملاحان ترسان شده، هر کدام نزد خدای خود استغاثه نمودند و اسباب را که در کشتی بود به دریا ریختند تا آن را برای خود سبک سازند. اما یونس در اندرون کشتی فرود شده، دراز شد و خواب سنگینی او را در برود. ۶ و ناخدای کشتی نزد او آمده، وی را گفت: «ای که خفته ای تو را چه شده است؟ برخیز و خدای خود را بخوان شاید که خدا ما را بخاطر آورد تا هلاک نشویم.» ۷ و به یکدیگر گفتند: «بیاید قرعه بیندازیم تا بدانیم که این بلا به سبب چه کس بر ما وارد شده است؟» پس چون قرعه انداختند، قرعه به نام یونس درآمد. ۸ پس او را گفتند: «ما را اطلاع ده که این بلا به سبب چه کس بر ما عارض شده؟ شغل تو چیست و از کجا آمده ای و وطن کدام است و از چه قوم هستی؟» ۹ و ایشان را جواب داد که: «من عبرانی هستم و از یهوه خدای آسمان که دریا و خشکی را آفریده است ترسان می باشم.» ۱۰ پس آن مردمان سخت ترسان شدند و او را گفتند: «چه کرده ای؟» زیرا که ایشان می دانستند که از حضور خداوند فرار کرده است چونکه ایشان را اطلاع داده بود. ۱۱ و او را گفتند: «با تو چه کنیم تا دریا برای ما ساکن شود؟» زیرا دریا در تلاطم همی افزود. ۱۲ او به ایشان گفت: «مرا برداشته، به دریا بیندازید و دریا برای شما ساکن خواهد شد، زیرا می دانم این تلاطم عظیم به سبب من بر شما وارد آمده است. ۱۳ اما آن مردمان سعی نمودند تا کشتی را به خشکی برسانند اما نتوانستند زیرا که دریا به ضدایشان زیاده و زیاده تلاطم می نمود. ۱۴ پس نزد یهوه دعا کرده، گفتند: «آهای خداوند به خاطر جان این شخص هلاک نشویم و خون بی گناه را بر ما مگذار زیرا توای خداوند هر چه می خواهی می کنی.» ۱۵ پس یونس را برداشته، در دریا انداختند و دریا از تلاطمش آرام شد. ۱۶ و آن مردمان از خداوند سخت ترسان شدند و برای خداوند قربانی ها گذرانیدند و نذرها نمودند. ۱۷ و اما خداوند ماهی بزرگی پیدا کرد که یونس را فروبرد و یونس سه روز و سه شب در شکم ماهی ماند.

۲ و یونس از شکم ماهی نزد یهوه خدای خود دعا نمود ۲ و گفت: «در تنگی خود خداوند را خواندم و مرا مستجاب فرمود. از شکم هاویه تضرع نمودم و آواز مرا شنیدی. (Sheol h7585) ۳ زیرا که مرا به زرفی در دل دریاها انداختی و وسیله مرا احاطه نمود. جمیع خیزابها و موجهای تو بر من گذشت. ۴ و من گفتم از پیش چشم توانداخته شدم. لیکن هیكل قدس تو را باز خواهم دید. ۵ آنها مرا تا به جان احاطه نمود و لجه دور مرا گرفت و

«آیا صواب است که به جهت کدو غضبناک شوی؟» او گفت: «صواب است که تا به مرگ غضبناک شوم.» ۱۰ خداوند گفت: «دل تو برای کدو بسوخت که برای آن زحمت نکشیدی و آن را نمو ندادی که در یک شب بوجود آمد و در یک شب ضایع گردید. ۱۱ و آیا دل من به جهت نینوا شهر بزرگ نسوزد که در آن بیشتر از صد و بیست هزار کس می‌باشند که در میان راست و چپ تشخیص نتوانند داد و نیز بهایم بسیار؟»

کند و زمینهای مرا به مرتدان تقسیم می‌نماید. ۵ بنابراین برای تو کسی نخواهد بود که ریسمان رابه قرعه در جماعت خداوند بکشد. ۶ ایشان نبوت کرده، می‌گویند نبوت مکنید. اگر به اینها نبوت ننمایند رسوایی دور نخواهد شد. ۷ ای که به خاندان یعقوب مسمی هستی آیروح خداوند قاصر شده است و آیا اینها اعمال اومی باشد؟ آیا کلام من برای هرکه به استقامت سالک می‌باشد نیکو نیست؟ ۸ لکن قوم من در این روزها به دشمنی برخاسته‌اند. شما ردا را از رخت آنانی که به اطمینان می‌گذرند و از جنگ روگردانند می‌کنید. ۹ و زنان قوم مرا از خانه های مرغوب ایشان بیرون می‌کنید و زینت مرا از اطفال ایشان تا به ابد می‌گیرید. ۱۰ بر خیزید و بروید زیرا که این آرامگاه شما نیست چونکه نجس شده است. شما را به هلاکت سخت هلاک خواهد ساخت. ۱۱ اگر کسی به بطالت و دروغ سالک باشد و کاذبانه گوید که من برای تو درباره شراب و مسکرات نبوت خواهم نمود هرآینه اونی این قوم خواهد بود. ۱۲ ای یعقوب، من البته تمامی اهل تو را جمع خواهم نمود و بقیه اسرائیل را فراهم آورده، ایشان را مثل گوسفندان بصره در یک جا خواهم گذاشت. ایشان مثل گله‌ای که در آغل خود باشد، به سبب کثرت مردمان غوغا خواهند کرد. ۱۳ رخنه کننده پیش روی ایشان برآمده است. ایشان رخنه نموده و از دروازه عبور کرده، از آن بیرون رفته‌اند و پادشاه ایشان پیش روی ایشان و خداوند بر سر ایشان پیش رفته است.

۳ و گفتم: ای روسای یعقوب وای داروان خاندان اسرائیل بشنوید! آیا بر شما نیست که انصاف را بدانید؟ ۲ آنانی که از نیکویی نفرت دارند و بر بدی مایل می‌باشند و پوست را از تن مردم و گوشت را از استخوانهای ایشان می‌کنند، ۳ و کسانی که گوشت قوم مرا می‌خورند و پوست ایشان را از تن ایشان می‌کنند و استخوانهای ایشان را خرد کرده، آنها را گویا در دیگ و مثل گوشت در پاتیل می‌ریزند. ۴ آنگاه نزد خداوند استغاثه خواهند نمود و ایشان را اجابت نخواهند نمود بلکه روی خود را در آرزمان از ایشان خواهد پوشانید چونکه مرتکب اعمال زشت شده‌اند. ۵ خداوند درباره انبیايي که قوم مرا گمراه می‌کنند و به دندانهای خود می‌گزند و سلامتی راندا می‌کنند و اگر کسی چیزی به دهان ایشان نگذارد با او تدارک جنگ می‌بینند، چنین می‌گوید: ۶ از این جهت برای شما شب خواهد بود که رویا نبینید و ظلمت برای شما خواهد بود که فالگیری ننمایید. آفتاب بر انبیا غروب خواهد کرد و روز بر ایشان تاریک خواهد شد. ۷ وروایان خجیل و فالگیران رسوا شده، جمیع ایشان لبهای خود را خواهند پوشانید چونکه از جانب خدا جواب نخواهد بود. ۸ و لیکن من از قوت روح خداوند و از انصاف و توانایی مملو شده‌ام تا یعقوب را از عصیان او و اسرائیل را از گناهش خبر دهم. ۹ ای روسای خاندان یعقوب وای داروان خاندان اسرائیل این را بشنوید! شما که از انصاف نفرت دارید و تمامی راستی را منحرف می‌سازید. ۱۰ و صهیون را به خون و اورشلیم را به ظلم بنا می‌نمایید. ۱۱ روسای ایشان برای رشوه داوری می‌نمایند و کاهنان ایشان برای اجرت تعلیم می‌دهند و انبیايي ایشان برای نقره فال می‌گیرند و بر خداوند توکل نموده،

۱ کلام خداوند که بر میکاه مورثتی در ایام یوتام و آحاز و حزقیاء، پادشاهان یهودانازل شد و آن را درباره سامره و اورشلیم دید. ۲ ای جمیع قوم‌ها بشنوید وای زمین و هرچه در آن است گوش بدهید، و خداوند یهوه یعنی خداوند از هیکل قدسش بر شما شاهد باشد. ۳ زیرا اینک خداوند از مکان خود بیرون می‌آید و نزول نموده، بر مکان های بلند زمین می‌خرامد. ۴ و کوهها زیر او گذاخته می‌شود و وادیهها منشق می‌گردد، مثل موم پیش آتش و مثل آب که به نشیب ریخته شود. ۵ این همه به سبب عصیان یعقوب و گناه خاندان اسرائیل است. عصیان یعقوب چیست؟ آیا سامره نیست؟ و مکان های بلند یهودا چیست؟ آیا اورشلیم نمی باشد؟ ۶ پس سامره را به توده سنگ صحرا و مکان غرس نمودن موها مبدل خواهم ساخت و سنگهایش رابه دره ریخته، بنیادش را منکشف خواهم نمود. ۷ و همه بتهای تراشیده شده آن خرد و همه مزدهایش به آتش سوخته خواهد شد و همه تماتیلش را خراب خواهم کرد زیرا که از مزدفاحشه آنها را جمع کرد و به مزد فاحشه خواهد برگشت. ۸ به این سبب ماتم گرفته، ولوله خواهم نمود و برهنه و عریان راه خواهم رفت و مثل شغالها ماتم خواهم گرفت و مانند شتر مرغها نوحه گری خواهم نمود. ۹ زیرا که جراحی های وی علاج پذیر نیست چونکه به یهودا رسیده و به دروازه های قوم من یعنی به اورشلیم داخل گردیده است. ۱۰ در جت خیر مرسانید و هرگز گریه ننمایید. در خانه غفره، در غبار خویشتن را غلطانیدم. ۱۱ ای ساکنه شافیر عریان و خجیل شده، بگذر. ساکنه صانان بیرون نمی آید. ماتم بیت ایصل مکانش را از شما می‌گیرد. ۱۲ زیرا که ساکنه ماروت به جهت نیکویی درد زه می‌کشد، چونکه بلا از جانب خداوند به دروازه اورشلیم فرود آمده است. ۱۳ ای ساکنه لاکیش اسب تندرو را به اراهه ببند. او ابتدای گناه دختر صهیون بود، چونکه عصیان اسرائیل در تو یافت شده است. ۱۴ بنابراین طلاق نامه‌ای به مورثت جت خواهی داد. خانه های اکذیب، چشمه فرینده برای پادشاهان اسرائیل خواهد بود. ۱۵ ای ساکنه مریشه بار دیگر مالکی بر تو خواهم آورد. جلال اسرائیل تا به عدلام خواهد آمد. ۱۶ خویشتن را برای فرزندان نازنین خود گر ساز و موی خود را تراش. گری سر خود را مثل کرکس زیاد کن زیرا که ایشان از نزد تو به اسیری رفته‌اند.

۲ وای بر آنانی که بر بسترهای خود ظلم را تدبیر می‌نمایند و مرتکب شرارت می‌شوند. در روشنایی صبح آن را بجا می‌آورند، چونکه در قوت دست ایشان است. ۲ بر زمینها طمع می‌ورزند و آنها را غضب می‌نمایند و برخانه‌ها نیز و آنها را می‌گیرند و بر مرد و خانه‌اش و شخص و میراثش ظلم می‌نمایند. ۳ بنابراین خداوند چنین می‌گوید: هان من بر این قبیله بلایی را تدبیر می‌نمایم که شما گردن خود را از آن نتوانید بیرون آورد و متکرانه نخواهید خرامید زیرا که آن زمان زمان بد است. ۴ در آن روز بر شما مثل خواهند زد و مرتبه سوزناک خواهند خواند و خواهند گفت بالکل هلاک شده‌ایم. نصیب قوم مرا به دیگران داده است. چگونگی آن را از من دورمی

می‌گویند: آیا خداوند در میان ما نیست پس بلا به ما نخواهد رسید. ۱۲ بنابراین صهیون به سبب شما مثل مزرعه شیار خواهد شد و اورشلیم به توده های سنگ و کوه خانه به بلندبهای جنگل مبدل خواهد گردید.

گشت. ۴ و او خواهد ایستاد و در قوت خداوند و در کبریایی اسم یهوه خدای خویش (گله خود را) خواهد چرانید و ایشان به آرامی ساکن خواهند شد زیرا که او الان تا اقصای زمین بزرگ خواهد شد. ۵ و او سلامتی خواهد بود. هنگامی که آشور به زمین ما داخل شده، برقصه‌های ما قدم نهد، آنگاه هفت شبان و هشت سرور آدمیان را به مقابل او برپا خواهیم داشت. ۶ و ایشان زمین آشور و مدخل های زمین نمرود را با شمشیر حکمرانی خواهند نمود و او ما را از آشور رهایی خواهد داد، هنگامی که به زمین ما داخل شده، حدود ما را پایمال کند. ۷ و بقیه یعقوب در میان قوم های بسیار مثل شبنم از جانب خداوند خواهد بود و مانند بارشی که بر گیاه می‌آید که برای انسان انتظار نمی‌کشد و به جهت بنی آدم صبر نمی‌نماید. ۸ و بقیه یعقوب در میان امت‌ها و در وسط قوم های بسیار، مثل شیر در میان جانوران جنگل و مانند شیر ژبان در میان گله های گوسفندان خواهند بود که چون عبوری نماید پایمال می‌کند و می‌درد و رهاننده‌ای نمی‌باشد. ۹ و دست تو بر خصمانت بلند خواهد شد و جمیع دشمنانت منقطع خواهند گردید. ۱۰ و خداوند می‌گوید که در آن روز اسبان تو را از میانت منقطع و ارباب هایت را معدوم خواهم نمود. ۱۱ و شهرهای ولایت تو را خراب نموده، همه قلعه هایت را منهدم خواهم ساخت. ۱۲ و جادوگری را از دست تو تلف خواهم نمود که فالگیران دیگر در تو یافت نشوند. ۱۳ و پنهانی تراشیده و تمثالهای تو را از میانت نابود خواهم ساخت که بار دیگر به صنعت دست خود سجده نمایی. ۱۴ و اشیره هایت را از میانت کنده، شهرهایت را منهدم خواهم ساخت. ۱۵ و با خشم و غضب از امت هایی که نمی‌شنوند انتقام خواهم کشید.

۶ آنچه خداوند می‌گوید بشنوید! برخیز و نزد کوهها مخاصمه نما و تلها آواز تو را بشنوند. ۲ ای کوهها مخاصمه خداوند را بشنوید و ای اساسهای جاودانی زمین! زیرا خداوند را با قوم خود مخاصمه‌ای است و با اسرائیل محاکمه خواهد کرد. ۳ ای قوم من به تو چه کرده‌ام و به چه چیز تو را خسته ساخته‌ام؟ به ضد من شهادت بده. ۴ زیرا که تو را از زمین مصر برآوردم و تو را از خانه بندگی فدیه دادم و موسی و هارون و مریم را پیش روی تو ارسال نمودم. ۵ ای قوم من آنچه را که بالاق پادشاه موآب مشورت داد و آنچه بلعام بن بعور او را جواب فرستاد بیاد آور و آنچه را که از شطمیم تا جلجال (واقع شد به خاطر دار) تا عدالت خداوند را بدانی. ۶ با چه چیز به حضور خداوند بیایم و نزد خدای تعالی رکوع نمایم؟ آیا با قربانی های سوختنی و با گوساله های یک ساله به حضور وی بیایم؟ ۷ آیا خداوند از هزارها قوچ و از ده هزارها نهر روغن راضی خواهد شد؟ آیا نخست زاده خود را به عوض معصیت و ثمره بدن خویش را به عوض گناه جانم بدهم؟ ۸ ای مرد از آنچه نیکو است تو را اخبار نموده است؛ و خداوند از تو چه چیز را می‌طلبد غیر از اینکه انصاف را بجا آوری و رحمت را دوست بداری و در حضور خدای خویش با فروتنی سلوک نمایی؟ ۹ آواز خداوند به شهر ندا می‌دهد و حکمت اسم او را مشاهده می‌نماید. عصا و تعیین کننده آن را بشنوید. ۱۰ آیا تا به حال گنجهای شرارت و ایفای ناقص ملعون در خانه

۵ ای دختر افواج، الان در فوجها جمع خواهی شد! ایشان به ضد ما سنگ‌ها بسته‌اند. با عصا بر رخسار داور اسرائیل خواهند زد. ۲ و توای بیت لحم افزانه اگرچه در هزاره های یهودا کوچک هستی، از تو برای من کسی بیرون خواهد آمد که بر قوم من اسرائیل حکمرانی خواهد نمود و طلوع های او از قدیم و از ایام ازل بوده است. ۳ بنابراین ایشان را تا زمانی که زن حامله بزیاد تسلیم خواهد نمود و بقیه برادرانش با بنی اسرائیل بازخواهند

شریان می‌باشد؟ ۱۱ آیا من با میزانهای شرارت و با کیسه سنگهای ناراست بری خواهم شد؟ ۱۲ زیرا که دولتمندان او از ظلم مملواند و ساکنانش دروغ می‌گویند و زبان ایشان در دهانشان فریب محض است. ۱۳ پس من نیز تو را به سبب گناهانت به جراحات مهلک مجروح ساخته، خراب خواهم نمود. ۱۴ تو خواهی خورد اما سیر نخواهی شد و گرسنگی تو در اندرونت خواهد ماند و بیرون خواهی برد اما رستگار نخواهی ساخت و آنچه را که رستگار نمایی من به شمشیر تسلیم خواهم نمود. ۱۵ تو خواهی کاشت اما نخواهی دروید؛ توزیتون را به پا خواهی فشرد اما خویشتن را به روغن تدهین نخواهی نمود؛ و عصیر انگور را اما شراب نخواهی نوشید. ۱۶ زیرا که قوانین عمری و جمیع اعمال خاندان اخاب نگاه داشته می‌شود و به مشورت های ایشان سلوک می‌نمایید تا تو را به ویرانی و ساکنانش را به سخریه تسلیم نمایم، پس عار قوم مرا متحمل خواهید شد.

آوردچنانکه در ایام سلف برای پدران ما قسم خوردی.

۷ وای بر من زیرا که مثل جمع کردن میوه‌ها و مانند چیدن انگورهایی شده‌ام که نه خوشه‌ای برای خوراک دارد و نه نویر انجیری که جان من آن را می‌خواهد. ۲ مرد متقی از جهان نابود شده، و راست کردار از میان آدمیان معدوم گردیده است. جمع ایشان برای خون کمین می‌گذارند و یکدیگر را به دام صید می‌نمایند. ۳ دستهای ایشان برای شرارت چالاک است، رئیس طلب می‌کند و داور رشوه می‌خواهد و مرد بزرگ به هوای نفس خود تکلم می‌نماید؛ پس ایشان آن را به هم می‌یابند. ۴ نیکوترین ایشان مثل خار می‌باشد و راست کردار ایشان از خاربیست بدتر. روز پاسبانان و (روز) عقوبت تو رسیده است، الان اضطراب ایشان خواهد بود. ۵ بر یار خود اعتماد مدار و بر دوست خالص خویش توکل ننما و در دهان خود را از هم آغوش خودنگاه دار. ۶ زیرا که پسر، پدر را افتضاح می‌کند و دختر با مادر خود و عروس با خارسوی خویش مقاومت می‌نمایند و دشمنان شخص اهل خانه اومی باشند. ۷ اما من بسوی خداوند نگرانم و برای خدای نجات خود انتظار می‌کشم و خدای من مراجابت خواهد نمود. ۸ ای دشمن من بر من شادی ننما زیرا اگرچه بیفتم خواهم برخاست و اگرچه در تاریکی بنشینم خداوند نور من خواهد بود. ۹ غضب خداوند را متحمل خواهم شد زیرا به او گناه ورزیده‌ام تا او دعوی مرا فیصل کند و داوری مرا بجا آورد. پس مرا به روشنایی بیرون خواهد آورد و عدالت او را مشاهده خواهم نمود. ۱۰ دشمن من این را خواهد دید و خجالت او را خواهد پوشانید زیرا به من می‌گوید: بیهوه خدای تو کجا است؟ چشمانم بر او خواهد نگرست و او الان مثل گل کوچه‌ها پایمال خواهد شد. ۱۱ در روز بنا نمودن دیوارهایت در آن روز شریعت دور خواهد شد. ۱۲ در آن روز از آشور و از شهرهای مصر و از مصر تا نهر (فرات) و از دریا تادریا و از کوه تا کوه نزد تو خواهند آمد. ۱۳ و زمین به سبب ساکنانش، به جهت نتیجه اعمالشان ویران خواهد شد. ۱۴ قوم خود را به عصای خویش شبانی کن و گوسفندان میراث خود را که در جنگل و در میان کرمل به تنهایی ساکن می‌باشند. ایشان مثل ایام سابق در باشان و جلعاد بچزند. ۱۵ مثل ایامی که از مصر بیرون آمدی کارهای عجیب به او نشان خواهم داد. ۱۶ امت‌ها چون این



ناله می‌کنند. ۸ و نینوا از روزی که به وجود آمد، مانند برکه آب می‌بود. اما اهلش فرار می‌کنند، (و اگر چه صدا می‌زند) که «بایستید! بایستید!»، لیکن احدی ملتفت نمی‌شود. ۹ نقره را غارت کنید و طلا را به یغما برید زیرا که اندوخته‌های او را و کثرت هرگونه متاع نفیسه‌اش را انتهایی نیست. ۱۰ او خالی و ویران و خراب است و دلش گداخته و زانوهایش لیزان و در همه کمرها درد شدید می‌باشد و رنگ رویهای همه پریده است. ۱۱ بیشه شیران و مرتع شیران ژیان کجا است که در آن شیر نر و شیر ماده و شیر بچه می‌خرامیند و ترسانده‌ای نبود؟ ۱۲ شیر نر برای حاجت بچه‌های خود می‌درید و به جهت شیرهای ماده‌اش خفه می‌کرد و مغاره‌های خود را از شکار و بیشه‌های خویش راز صید پر می‌ساخت. ۱۳ اما الان یهوه صباپوت می‌گوید: «من به ضد تو هستم و ارایه‌هایش را به دود خواهم سوزانید و شمشیر، شیران ژیان تو را هلاک خواهد ساخت و شکار تو را از زمین منقطع خواهم نمود و آواز بلجیانت دیگر مسموم نخواهد شد.»

۳ وای بر شهر خون ریز که تمامش از دروغ و قتل مملو است و غارت از آن دور نمی‌شود! ۲ آواز تازیانه‌ها و صدای غرغر چرخها و جهیدن اسبان و جستن ارایه‌ها. ۳ سواران هجوم می‌آورند و شمشیرها براق و نیزه‌ها لامع می‌باشند و کثرت مجروحان و فراوانی مقتولان و لاشها را انتها نیست. بر لاشهای یکدیگر می‌افتند. ۴ اکثرت زنای زانیه خوش منظر که صاحب سحرهاست و امت‌ها را به زنای خود و قیابیل را به جادوگردهای خویش می‌فروشد. ۵ اینک یهوه صباپوت می‌گوید: «من به ضد تو هستم و دامنه‌هایت را بر روی تو منکشف ساخته، عورت تو را بر امت‌ها و رسوایی تو را بر مملکت‌ها ظاهر خواهم ساخت. ۶ و نجاسات بر تو ریخته تو را ذلیل خواهم ساخت و تو را عبرت خواهم گردانید. ۷ و واقع خواهد شد که هرکه تو را ببند از تو فرار کرده، خواهد گفت: نینوا ویران شده است! کیست که برای وی ماتم گیرد و از کجا برای تو تعزیه کنندگان بطلبم؟» ۸ آیا تو از نوآمون بهتر هستی که در میان نه‌ها ساکن بوده، آنها او را احاطه می‌داشت که دریا حصار او و بحرها دیوار او می‌بود؟ ۹ حبش و مصر قوتش می‌بودند و آن انتها نداشت، فوط و لوییم از معاونت کنندگان تو می‌بودند. ۱۰ معهداجلای وطن شده و به اسیری رفته است و اطفالش نیز بر سر

هر کوچه کوبیده شده‌اند و بر شرفایش قرعه انداخته‌اند و جمیع بزرگانش به زنجیرها بسته شده‌اند. ۱۱ پس تو نیز مست شده، خویشتر را پنهان خواهی کرد و ملجایی به سبب دشمن خواهی جست. ۱۲ جمیع قلعه‌هایت به درختان انجیر با نوره‌ها مشابه خواهد بود که چون تکانیده شود به دهان خورنده می‌افتد. ۱۳ اینک اهل تو در اندرون زنان می‌باشند. دروازه‌های زمینت برای دشمنانت بالکل گشاده شده، آتش پشت بندهایت را می‌سوزاند. ۱۴ برای محاصره ات آب بیار. قلعه‌های خود را مستحکم ساز. به گل داخل شو و ملاط را با بز و کوره آجر بزی را مرمت نما. ۱۵ در آنجا آتش تو را خواهد سوزانید و شمشیر تو را منقطع ساخته، تو را مثل کرم خواهد خورد، خویشتر را مثل کرم کثیر کن و مثل ملخ بی‌شمار گردان. ۱۶ تاجران را از ستارگان آسمان زیادتر کردی. مثل کرم‌ها تاراج می‌کنند و

۱ القوشی. ۲ یهوه خدای غیور و انتقام گیرنده است. خداوند انتقام گیرنده و صاحب غضب است. خداوند از دشمنان خویش انتقام می‌گیرد و برای خصمان خود خشم را نگاه می‌دارد. ۳ خداوند دیر غضب و عظیم القوت است و گناه را هرگز بی‌سزا نمی‌گذارد. راه خداوند در تند باد و طوفان است و ابرها خاک پای او می‌باشد. ۴ دریا را عتاب می‌کند و آن را می‌خشکاند و جمیع نه‌ها را خشک می‌سازد. باشان و کرم‌ل کاهیده می‌شوند و گل لبنان پژمرده می‌گردد. ۵ کوه‌ها از او متزلزل و تله‌ها گداخته می‌شوند و جهان از حضور وی متحرک می‌گردد و ربع مسکون و جمیع ساکنانش. ۶ پیش خشم وی که تواند ایستاد؟ و در حدت غضب او که تواند برخاست؟ غضب او مثل آتش ریخته می‌شود و صخره‌ها از او خرد می‌گردد. ۷ خداوند نیکو است و در روز تنگی ملجا می‌باشد و متوکلان خود را می‌شناسد. ۸ و به سیل سرشار، مکان آن را بالکل خراب خواهد ساخت و تاریکی دشمنان او را تعاقب خواهند نمود. ۹ کدام تدبیر را به ضد خداوند توانید نمود؟ او دفعه هلاک خواهد کرد و مصیبت دفعه دیگر برپا نخواهد شد. ۱۰ زیرا اگر چه مثل خارها بهم پیچیده و مانند می‌گساران مست می‌شوند، لیکن چون کاه خشک بالکل سوخته خواهند شد. ۱۱ مشیر بلعالم که به ضد خداوند بد می‌اندیشد، از تو بیرون آمده است. ۱۲ خداوند چنین می‌گوید: «اگر چه ایشان در قوت سالم و در شماره نیز بسیار باشند لیکن منقطع شده، در خواهند گذشت. و اگر چه تو را ذلیل ساختم، لیکن بار دیگر تو را ذلیل نخواهم نمود. ۱۳ و الان یوغ او را از گردن تو خواهم شکست و بندهای تو را خواهم گسیخت.» ۱۴ و خداوند درباره تو امر فرموده است که بار دیگر ذرتی به نام تو نخواهد بود و از خانه خدایانت بتهای تراشیده و اصنام ریخته شده را منقطع خواهم نمود و قبر تو را خواهم ساخت زیرا خوار شده‌ای. ۱۵ اینک بر کوه‌ها پایهای مبشر که سلامتی را ندا می‌کند! ای یهودا عیدهای خود را نگاه دار و نذرهای خود را وفا کن زیرا که مرد بلعالم بار دیگر از تو نخواهد گذشت بلکه بالکل منقطع خواهد شد.

۲ خراب کننده در مقابل تو برمی‌آید. حصار را حفظ کن، راه را دیدبانی نما، کمر خود را قوی گردان و قوت خویش را بسیار زیاد کن. ۲ زیرا خداوند عظمت یعقوب را مثل عظمت اسرائیل باز می‌آورد و تاراج کنندگان ایشان را تاراج می‌کند و شاخه‌های موه‌های ایشان را تلف می‌نمایند. ۳ سپر جباران او سرخ شده و مردان جنگی به قرمز ملیس و ارایه‌ها در روز تهیه او از فولاد لامع است و نیزه‌ها متحرک می‌باشد. ۴ ارایه‌ها را در کوچه‌ها بتندی می‌رانند، در چهارسوها بهم برمی‌خورند. نمایش آنها مثل مشعلها است و مانند برقی‌ها می‌دوند. ۵ او بزرگان خود را به یاد می‌آورد و ایشان در راه رفتن لغزش می‌خورند. دوان دوان به حصار می‌آیند و منجنیق را حاضر می‌سازند. ۶ دروازه‌های نه‌ها گشاده است و قصر گداخته می‌گردد. ۷ و حسب برهنه شده، (به اسیری) برده می‌شود و کنیزانش مثل ناله فاخته‌ها سینه زنان

می‌پرند. ۱۷ تاجداران تو مانند ملخه‌هایند و سردارانت مانند انبوه جراداند که در روز سرد بر دیوارها فرود می‌آیند، اما چون آفتاب گرم شود می‌پرند و جای ایشان معلوم نیست که کجاست. ۱۸ ای پادشاه آشور شبانانت به خواب رفته و شرفایت خوابیده‌اند و قوم تو بر کوهها پراکنده شده، کسی نیست که ایشان را جمع کند. ۱۹ برای شکستگی تو التیامی نیست و جراحی تو علاج نمی‌پذیرد و هرکه آوازه تو را می‌شنود بر تو دستک می‌زند، زیرا کیست که شرارت تو بر او علی‌الدوام وارد نمی‌آید؟

خودزیست خواهد نمود. ۵ به درستی که شراب فریبنده است و مرد مغرور آرامی نمی پذیرد، که شهوت خود را مثل عالم اموات می افزاید و خودش مثل موت، سیر نمی شود. بلکه جمیع امت‌ها را نزد خود جمع می کند و تمامی قوم‌ها را برای خویشتن فراهم می آورد. (Sheol h7585) ۶ پس آیا جمیع ایشان بر وی مثلی نخواهند زد و معمای طعن آمیز بر وی (نخواهند آورد)؟ و نخواهند گفت: وای بر کسی که آنچه را که از آن وی نیست می افزاید؟ تا به کی؟ و خویشتن را زیر بار رهنمایی نهد. ۷ آیا گرندگان بر تو ناگهان برنخواهند خاست و آزارندگانت بیدار نخواهند شد و تو اراج نخواهند نمود؟ ۸ چونکه تو امت های بسیاری را غارت کرده ای، تمامی بقیه قوم‌ها تو را غارت خواهند نمود، به سبب خون مردمان وظلمی که بر زمین و شهر و جمیع ساکنانش نموده ای. ۹ وای بر کسی که برای خانه خود بدی را کسب نموده است تا آشیانه خود را بر جای بلند ساخته، خویشتن را از دست بلا برهاند. ۱۰ رسوایی را به جهت خانه خویش تدبیر کرده ای به اینکه قوم های بسیار را قطع نموده و برضد جان خویش گناه ورزیده ای. ۱۱ زیرا که سنگ از دیوار فریاد برخواید آورد و تیر از میان چوبها آن را جواب خواهد داد. ۱۲ وای بر کسی که شهری به خون بنا می کند و قریه ای به بی انصافی استوار می نماید. ۱۳ آیا این از جانب یهوه صباپوت نیست که قوم‌ها برای آتش مشقت می کشند و طوایف برای بطالت خویشتن راخته می نمایند؟ ۱۴ زیرا که جهان از معرفت جلال خداوند مملو خواهد شد به نحوی که آبهادریا را مستور می سازد. ۱۵ وای بر کسی که همسایه خود را می نوشاند و بر تو که زهر خویش را ریخته، او را نیز مست می سازی تا برهنگی او را بنگری. ۱۶ تو از رسوایی به عوض جلال سیر خواهی شد. تو نیزینوش و غلغه خویش را منکشف ساز. کاسه دست راست خداوند بر تو وارد خواهد آمد و قی رسوایی بر جلال تو خواهد بود. ۱۷ زیرا ظلمی که بر لبنان نمودی و هلاکت حیوانات که آنها را ترسانیده بود، تو را خواهد پوشانید. به سبب خون مردمان و ظلمی که بر زمین و شهر و بر جمیع ساکنانش رسانیدی. ۱۸ از بت تراشیده چه فایده است که سازنده آن، آن را بتراشد یا از بت ریخته شده و معلم دروغ، که سازنده آن بر صنعت خود توکل بنماید و بتهای گنگ را بسازد. ۱۹ وای بر کسی که به چوب بگوید بیدار شو و به سنگ گنگ که برخیز! آیا می شود که آن تعلیم دهد؟ اینک به طلا و نقره پوشیده می شود لکن در اندرونش مطلق روح نیست. ۲۰ اما خداوند در هیکل قدس خویش است پس تمامی جهان به حضور وی خاموش باشد.

۳ دعای حقوق نبی بر شجونات. ۲ ای خداوند چون خبر تو را شنیدم ترسان گردیدم. ای خداوند عمل خویش را در میان سالها زنده کن! در میان سالها آن را معروف ساز و در حین غضب رحمت را بنیاد آور. ۳ خدا از تیمان آمد و قدوس از جبل فاران، سلاه. جلال او آسمانها را پوشانید و زمین از تسبیح او مملوگردید. ۴ پرتو او مثل نور بود و از دست وی شعاع ساطع گردید. و ستر قوت او در آنجا بود. ۵ پیش روی وی می رفت و آتش تب نزد پایهای اومی بود. ۶ او بایستاد و زمین را پیمود. او نظر افکند و

۱ وحی که حقوق نبی آن را دید. ۲ ای خداوند تا به کی فریاد برمی آورم و نمی شنوی؟ تا به کی نزد تو از ظلم فریاد برمی آورم و نجات نمی دهی؟ ۳ چرا بی انصافی رابه من نشان می دهی و بر ستم نظر می نمایی و غضب و ظلم پیش روی من می باشی؟ منزهه پدید می آید و مخاصمت سر خود را بلندی کند. ۴ از این سبب، شریعت سست شده است و عدالت هرگز صادر نمی شود. چونکه شریران عادلان را احاطه می نمایند. بنابراین عدالت معوج شده صادر می گردد. ۵ در میان امت‌ها نظر کنبد و ملاحظه نماید و بشدت متحیر شوید. زیرا که در ایام شما کاری می کنم که اگر شما را هم از آن مخبر سازند، باورنخواهید کرد. ۶ زیرا که اینک آن امت تلخ و تندخو، یعنی کلدانیان را برمی انگیزانم که دروسعت جهان می خرامند تا مسکن هایی را که از آن ایشان نیست به تصرف آورند. ۷ ایشان هولناک و مهیب می باشند. حکم و جلال ایشان از خودایشان صادر می شود. ۸ اسبان ایشان از پلنگها چالاکتر و از گرگان شب تیزترند و سواران ایشان جست و خیز می کنند. و سواران ایشان از جای دور آمده، مثل عقابی که برای خوراک بشتاب می پرند. ۹ جمیع ایشان برای ظلم می آیند. عزیمت روی ایشان بطرف پیش است و اسیران را مثل ریگ جمع می کنند. ۱۰ و ایشان پادشاهان را استهزا می نمایند و سروران مسخره ایشان می باشند. بر همه قلعه‌ها می خندند و خاک راتوده نموده، آنها را مسخر می سازند. ۱۱ پس مثل باد بشتاب رفته، عبور می کنند و مجرم می شوند. این قوت ایشان خدای ایشان است. ۱۲ ای یهوه خدای من! ای قدوس من! آیا تو اززل نیستی؟ پس نخواهیم مرد. ای خداوند ایشان را برای داوری معین کرده ای وای صخره، ایشان را برای تادیب تاسیس نموده ای. ۱۳ چشمان تو پاکتر است از اینکه به بدی بنگری و به بی انصافی نظر نمی توانی کرد. پس چرا خیانتکاران را ملاحظه می نمایی و حیثی که شریر کسی را که ازخودش عادل تر است می بلعد، خاموش می مانی؟ ۱۴ و مردمان را مثل ماهیان دریا و مانند حشراتی که حاکمی ندارند می گردانی؟ ۱۵ او همگی ایشان را به قلاب برمی کشد و ایشان را به دام خود می گیرد و در تور خویش آنها را جمع می نماید. از اینجهت، مسرور و شادمان می شود. ۱۶ بنابراین، برای دام خود قربانی می گذراند و برای تور خویش بخور می سوزاند. چونکه نصیب او از آنها فربه و خوراک وی لذیذ می شود. ۱۷ آیا از اینجهت دام خود را خالی خواهد کرد و از پیوسته کشتن امت‌ها دریغ نخواهد نمود؟

۲ بر دیده بانگاه خود می ایستم و بر برج برپای می شوم. و مراقب خواهم شد تا ببینم که اوبه من چه خواهد گفت و درباره شکایتم چه جواب خواهد داد. ۲ پس خداوند مرا جواب دادو گفت: رویا را بنویس و آن را بر لوحها چنان نقش نما که دهنده آن را بتواند خواند. ۳ زیرا که رویا هنوز برای وقت معین است و به مقصد می شتابد و دروغ نمی گوید. اگرچه تاخیر نماید برایش منتظر باش زیرا که البته خواهد آمد و درنگ نخواهد نمود. ۴ اینک جان مرد متکبر در او راست نمی باشد، اما مرد عادل به ایمان

امت‌ها را پراکنده ساخت و کوههای ازلی جستند و تل‌های ابدی خم شدند. طریق‌های اوجاودانی است. ۷ خیمه‌های کوشان را در بلادیدم. و چادرهای زمین‌مدیان لرزان شد. ۸ ای خداوند آیا بر نهرها غضب تو افروخته شد یا خشم تو بر نهرها و غیظ تو بر دریا وارد آمد، که بر اسبان خود و ارابه‌های فتح مندی خویش سوار شدی؟ ۹ کمان تو تمام برهنه شد، موافق قسم‌هایی که در کلام خود برای اسباط خورده‌ای، سلاه. زمین را به نهرها منشق ساختی. ۱۰ کوهها تو را دیدند و لرزان گشتند و سیلاب‌ها جاری شد. لجه آواز خود را داد و دستهای خویش را به بالا برافراشت. ۱۱ آفتاب و ماه در برج‌های خود ایستادند. از نور تیرهایت و از پرتو نیزه براق تو برفتند. ۱۲ باغضب در جهان خرامیدی، و با خشم امت‌ها را پایمال نمودی. ۱۳ برای نجات قوم خویش و خلاصی مسیح خود بیرون آمدی. سر را از خاندان شیرین زدی و اساس آن را تا به گردن عریان نمودی، سلاه. ۱۴ سر سرداران ایشان را به عصای خودشان مجروح ساختی، چینی که مثل گردباد آمدند تا مرا پراکنده سازند. خوشی ایشان در این بود که مسکینان را در خفیه ببلعند. ۱۵ با اسبان خود بردیا و بر انبوه آبهای بسیار خرامیدی. ۱۶ چون شنیدم احشایم بلرزید و از آواز آن لب‌هایم بجنبید، و پوسیدگی به استخوان‌هایم داخل شده، در جای خود لرزیدم، که در روز تنگی استراحت یابم هنگامی که آن که قوم را ذلیل خواهد ساخت، بر ایشان حمله آورد. ۱۷ اگرچه انجیر شکوفه نیاورد و میوه در موهایافت نشود و حاصل زیتون ضایع گردد و مزرعه‌ها آذوقه ندهد، و گله‌ها از آغل منقطع شود و رمله‌ها در طویله‌ها نباشد، ۱۸ لیکن من در خداوند شادمان خواهم شد و در خدای نجات خویش وجد خواهم نمود. ۱۹ یهوه خداوند قوت من است و پای‌هایم را مثل پای‌های آهومی گرداند و مرا بر مکان‌های بلندم خرامان خواهد ساخت. برای سالار مغنیان بر ذوات اوتار.

حلیمان زمین که احکام او را بجا می‌آورد، عدالت را بطلیبید وتواضع را بجویید، شاید که در روز خشم خداوند مستور شوید. ۴ زیرا که غزه متروک می‌شود و اشقلون ویران می‌گردد و اهل اشدود در او وقت ظهر اخراج می‌نمایند و عقرون از ریشه‌کنده می‌شود. ۵ وای بر امت کریتیان که بر ساحل دریا ساکنند. ای کنعان‌ای زمین فلسطینیان کلام خداوند به ضد شما است و من تو را چنان هلاک می‌کنم که کسی در تو ساکن نخواهد بود، ۶ و ساحل دریا موضع مرتع های شبانان و آغلهای گوسفندان خواهد بود، ۷ و ساحل دریا برای بقیه خاندان یهودا خواهد بود تا در آن بچزند. شبگاهان در خانه های اشقلون خواهند خوابید زیرا بیهوه خدایشان از ایشان تنفد نموده، اسیران ایشان را باز خواهد آورد. ۸ ملامت مواب و سرزنش بنی عمون را شنیدیم که چگونه قوم مرا ملامت می‌کنند و بر سرحد ایشان فخر می‌نمایند. ۹ بنابراین، بیهوه صباپوت خدای اسرائیل می‌گوید: به حیات خودم قسم که مواب مثل سدوم و بنی عمون مثل عموره خواهد شد. محل خارها و حفزه های نمک و ویرانی ابدی خواهد شد. بقیه قوم من آنها را غارت خواهند نمود و بقیه امت من ایشان را به تصرف خواهند آورد. ۱۰ این به سبب تکبر ایشان بر ایشان وارد خواهد آمد زیرا که قوم بیهوه صباپوت را ملامت نموده، بر ایشان فخر کردند. ۱۱ پس خداوند به ضد ایشان مهیب خواهد بود زیرا که تمامی خدایان جهان را زایل خواهد ساخت و جمیع جزایر امت‌ها هر کدام از جای خود او را عبادت خواهند کرد. ۱۲ و شما نیزای حبشیان به شمشیر من کشته خواهید شد. ۱۳ دست خود را بر زمین شمال دراز کرده، آشور را هلاک خواهد کرد و نیوی را به ویرانی و به زمین خشک مثل بیابان مبدل خواهد نمود. ۱۴ وگله‌ها و تمامی حیوانات امت‌ها در میانش خواهند خوابید و مرغ سقا و خاریشت بر تاجهای ستونهایش منزل خواهند گرفت و آواز سراینده از پنجره هایش مسموع خواهد شد و خرابی بر آستانه هایش خواهد بود زیرا که چوب سرو آزادش را برهنه خواهد کرد. ۱۵ این است شهر فرحتاک که در اطمینان ساکن می‌بود و در دل خود می‌گفت: «من هستم و غیر از من دیگری نیست؛ من هستم و غیر از من دیگری نیست.» چگونه خراب شد! خوابگاه حیوانات گردیده است! هرکه از آن عبور کند بر آن سخریه کرده، دست خود را خواهد جنبانید!

۳ وای بر شهر فتنه انگیز نجس ظلم کننده! ۲ آواز را نمی شنود و تادیب را نمی پذیرد بر خداوند توکل نمی نماید و بر خدای خودتقرب نمی جوید. ۳ سرورانش در اندرونش شیران غران و داورانش گرگان شب که چیزی تاصبح باقی نمی گذارند. ۴ انبیاپیش مغرور وخیانتکارند. کاهانش قدس را نجس می‌سازند و به شریعت مخالفت می‌ورزیدند. ۵ خداوند دراندرونش عادل است و بی‌انصافی نمی نماید. هر بامداد حکم خود را روشن می‌سازد و کوتاهی نمی کند، اما مرد ظالم حیا را نمی داند. ۶ امت‌ها را منقطع ساخته‌ام که برجهای ایشان خراب شده است و کوچه های ایشان را چنان ویران کرده‌ام که عبور کننده‌ای نباشد. شهرهای ایشان چنان منهدم گردیده است که نه انسانی و نه ساکنی باقی مانده است. ۷ و

۱ پادشاه یهودا، بر صفنیای این کوشی این جدلیایان امیریا ابن حزقیای نازل شد. ۲ خداوند می‌گوید که همه چیزها را از روی زمین بالکل هلاک خواهم ساخت. ۳ انسان و بهیام را هلاک می‌سازم. مرغان هوا و ماهیان دریا و سنگهای مصادم را با شیران هلاک می‌سازم. وانسان را از روی زمین منقطع می‌نمایم. قول خداوند این است. ۴ دست خود را بر یهودا و برجیم سکنه اورشلیم دراز می‌نمایم. و بقیه بعل واسمه‌های موبدان و کاهنان را از این مکان منقطع می‌سازم. ۵ و آتانی را که لشکر آسمان را بر بامهای پرستند، و آن پرستندگان را که به بیهوه قسم می‌خورند و آتانی را که به ملکوم سوگند می‌خورند، ۶ و آتانی را که از پیروی بیهوه مرتد شده‌اند، و آتانی را که خداوند را نمی‌طلبند و از اومسالت نمی‌نمایند. ۷ به حضور خداوند بیهوه خاموش باش، زیرا که روز خداوند نزدیک است، چونکه خداوند قربانی‌ای مهیا کرده است و دعوت‌شدگان خود را تقدیس نموده است. ۸ و در روز قربانی خداوند واقع خواهد شد که من بر سروران و پسران پادشاه و همه آتانی که لباس بیگانه می‌پوشند عقوبت خواهم رسانید. ۹ و در آن روز بر همه آتانی که بر آستانه می‌جهد عقوبت خواهم رسانید و بر آتانی که خانه خداوند خود را از ظلم و فریب پرمی‌سازند. ۱۰ و خداوند می‌گوید که در آن روز صدای نعره‌ای از دروازه ماهی و لوله‌ای از محله دوم و شکستگی عظیمی از تلها مسموع خواهد شد. ۱۱ ای ساکنان مکتیش و لوله‌نمایید زیرا که تمامی قوم کنعان تلف شده و همه آتانی که نقره را پرمی‌دارند منقطع گردیده‌اند. ۱۲ و در آنوقت اورشلیم را به چراغها تفتیش خواهم نمود و برآتانی که بر درهای خود نشسته‌اند و در دلهای خود می‌گویند خداوند نه نیکویی می‌کند و نه بدی، عقوبت خواهم رسانید. ۱۳ بنابراین، دولت ایشان تاراج و خانه های ایشان خراب خواهد شد؛ و خانه‌ها بنا خواهند نمود، اما در آنها ساکن نخواهند شد و تاکستانها غرس خواهند کرد، اما شراب آنها را نخواهند نوشید. ۱۴ روز عظیم خداوند نزدیک است، نزدیک است و بزودی هرچه تمام تر می‌رسد. آواز روز خداوند مسموع است و مرد زورآور در آن به تلخی فریاد برخواهد آورد. ۱۵ آن روز، روز غضب است، روز تنگی و اضطراب، روز خرابی و ویرانی، روز تاریکی و ظلمت، روز ابرها و ظلمت غلیظ، ۱۶ روز کرنا و هنگامه جنگ به ضد شهرهای حصاردار و به ضد برجهای بلند. ۱۷ و مردمان را چنان به تنگ می‌آورم که کورانه راه خواهند رفت زیرا که به خداوند گناه ورزیده‌اند. پس خون ایشان مثل غبار و گوشت ایشان مانند سرگین ریخته خواهد شد. ۱۸ در روز غضب خداوند نه نقره و نه طلای ایشان را تواندره‌انید و تمامی جهان از آتش غیرت او سوخته خواهد شد، زیرا که بر تمامی ساکنان جهان هلاکتی هولناک وارد خواهد آورد.

۲ ای امتی که حیا ندارید فراهم آید و جمع بشوید! ۲ قبل از آنکه حکم نتاج بیابرد و آن روز مثل کاه بگذرد؛ قبل از آنکه حدت خشم خداوند بر شما وارد آید؛ قبل از آنکه روز خشم خداوند بر شما برسد. ۳ ای جمیع

گفتم: کاش که از من می‌ترسیدی و تادیب را می‌پذیرفتی. تا آنکه مسکن نمودم نمی‌شد، موافق هرآنچه بر او تعیین نموده بودم. لکن ایشان صبح زود برخاسته، اعمال خود را فاسد گردانیدند. ۸ بنابراین خداوند می‌گوید: برای من منتظر باشید تا روزی که به جهت غارت برخیزم زیرا که قصد من این است که امت‌ها را جمع نمایم و ممالک را فراهم آورم تا غضب خود و تمامی حدت خشم خویش را بر ایشان بریزم زیرا که تمامی جهان به آتش غیرت من سوخته خواهد شد. ۹ زیرا که در آن زمان، زبان پاک به امت‌ها بازخواهم داد تا جمیع ایشان اسم یهوه را بخوانند و به یک دل او را عبادت نمایند. ۱۰ از ماورای نهرهای حبش پرستندگانم یعنی دخترپراکندگانم هدیه‌ای برای من خواهند آورد. ۱۱ در آن روز از همه اعمال که به من عصبان و وزیده‌ای خجل نخواهی شد زیرا که در آن زمان آنانی را که از تکبر تو مسروزند، از میان دورخواهم کرد و بار دیگر در کوه مقدس من تکبر نخواهی نمود. ۱۲ اما در میان تو قومی ذلیل و مسکین باقی خواهد گذاشت و ایشان بر اسم خداوند توکل خواهند نمود. ۱۳ و بقیه اسرائیل بی‌انصافی نخواهند نمود و دروغ نخواهند گفت و در دهان ایشان زبان فریبنده یافت نخواهد شد زیرا که ایشان چرا کرده، به آرامی خواهند خوابید و ترساننده‌ای نخواهد بود. ۱۴ ای دختر صهیون ترنم نما! ای اسرائیل آواز شادمانی بده! ای دختر اورشلیم به تمامی دل‌شادمان شو و وجد نما! ۱۵ خداوند عقوبت‌های تو را برداشته و دشمنانت را دور کرده است. یهوه پادشاه اسرائیل در میان تو است پس بار دیگر بلا را نخواهی دید. ۱۶ در آن روز به اورشلیم گفته خواهد شد که مترس! ای صهیون دستهای تو سست نشود! ۱۷ یهوه خدایت در میان تو قدیر است و نجات خواهد داد. او بر تو شادی بسیار خواهد نمود و در محبت خود آرامی خواهد یافت و با سرودها بر تو شادی خواهد نمود. ۱۸ آنانی را که به جهت عیدها محزون می‌باشند و از آن تو هستند جمع خواهم نمود که عار برایشان بار سنگین می‌بود. ۱۹ اینک در آن زمان بر همه آنانی که بر تو ظلم می‌کردند، مکافات خواهد رسانید و لنگان را خواهم رهانید و رانده شدگان را جمع خواهم کرد و آنانی را که عاریشان در تمامی زمین می‌بود محل تسبیح و اسم خواهم گردانید. ۲۰ در آن زمان شما را در خواهم آورد و در آنزمان شما را جمع خواهم کرد زیرا خداوند می‌گوید: حینی که اسیران شما را بنظر شما باز آورم آنگاه شما را در میان تمامی قوم‌های زمین محل اسم و تسبیح خواهم گردانید.

صبايوت چنين می گوید: یک دفعه ديگر و آن نیز بعد از اندک زمانی، آسمانها و زمين و دريا و خشکی را متزلزل خواهم ساخت. ۷ و تمامی امتها را متزلزل خواهم ساخت و فضيلت جميع امتها خواهند آمد و يهوه صبايوت می گوید که اين خانه را از جلال پر خواهم ساخت. ۸ يهوه صبايوت می گوید: نقره از آن من و طلا از آن من است. ۹ يهوه صبايوت می گوید: جلال آخر اين خانه از جلال نخستينش عظيم تر خواهد بود و در اين مکان، سلامتی را خواهم بخشيد. قول يهوه صبايوت اين است. ۱۰ در روز بيست و چهارم ماه نهم از سال دوم داريوش، کلام خداوند بواسطه حجي نبي نازل شده، گفت: ۱۱ يهوه صبايوت چنين می گوید: از کاهنان درباره شريعت سوال کن و بيرس. ۱۲ اگر کسی گوشت مقدس را در دامن جامه خود بردارد و دامنش به نان يا آش يا شراب يا روغن يا به هر قسم خوراکی ديگر برخورد، آيا آن مقدس خواهد شد؟ و کاهنان جواب دادند که ني. ۱۳ پس حجي پرسيد: اگر کسی که از ميتی نجس شده باشد یکی از اينها را لمس نمايد آيا آن نجس خواهد شد؟ و کاهنان در جواب گفتند که نجس خواهد شد. ۱۴ پس حجي تکلم نموده، گفت: خداوند می فرمايد اين قوم همچنين هستند و اين امت به نظر من همچنين می باشند و همه اعمال دستهای ايشان چنين است و هر هديه ای که در آنجا می برند نجس می باشد. ۱۵ و الان دل خود را مشغول سازيد از اين روز و قبل از اين، پيش از آنکه سنگی بر سنگی در هيكل خداوند گذاشته شود. ۱۶ در تمامی اين ايام چون کسی به توده بيست (من) می آمد فقط ده (من) بود و چون کسی به مينخانه می آمد تا پنجاه رطل از آن بکشد، فقط بيست رطل بود. ۱۷ و شما را و تمامی اعمال دستهای شما را به باد سموم و يرقان و تگرگ زدم. ليکن خداوند می گويد بسوی من بازگشت نموديد. ۱۸ الان دل خود را مشغول سازيد از اين روز به بعد، يعنی از روز بيست و چهارم ماه نهم، از روزی که بنياد هيكل خداوند نهاده شد، دل خود را مشغول سازيد. ۱۹ آيا تخم هنوز در انبار است و مو و انجير و انار و درخت زيتون هنوز ميوه خود را نياورده اند؟ از اين روز برکت خواهم داد. ۲۰ و کلام خداوند بار دوم در بيست و چهارم ماه بر حجي نازل شده، گفت: ۲۱ زربابل والی يهودا را خطاب کرده، بگو: من آسمانها و زمين را متزلزل خواهم ساخت. ۲۲ و کرسی ممالک را واژگون خواهم نمود و قوت ممالک امتها را هلاک خواهم ساخت و ارايهها و سواران آنها را سرنگون خواهم کرد و اسبها و سواران آنها به شمشير يکديگر خواهند افتاد. ۲۳ يهوه صبايوت می گوید: در آن روزی بنده من زربابل بن شالتيئيل، تو را خواهم گرفت و خداوند می گويد که تو را مثل نگين خاتم خواهم ساخت زيرا که من تو را برگزيده ام. قول يهوه صبايوت اين است. می گوید: در آن روزی بنده من زربابل بن شالتيئيل، تو را خواهم گرفت و خداوند می گويد که تو را مثل نگين خاتم خواهم ساخت زيرا که من تو را برگزيده ام. قول يهوه صبايوت اين است.

۱ در روز اول ماه ششم از سال دوم داريوش پادشاه، کلام خداوند به واسطه حجي نبي و به زربابل بن شالتيئيل والی يهودا و به يهوشع بن يهوصادق رئيس کهنه رسیده، گفت: ۲ يهوه صبايوت تکلم نموده، چنين می فرمايد: اين قوم می گویند وقت آمدن ما يعنی وقت بنا نمودن خانه خداوند نرسیده است. ۳ پس کلام خداوند به واسطه حجي نبي نازل شده، گفت: ۴ آيا وقت شماست که شما در خانه های مسقف خود ساکن شويد و اين خانه خراب بماند؟ ۵ پس حال يهوه صبايوت چنين می گوید دل خود را به راههای خویش مشغول سازيد. ۶ بسيار کاشته ايد و اندک حاصل می کنيد. می خوريد اما سير نمی شويد و می نوشيد ليکن سيراب نمی گرديد. (رخت) می پوشيد اما گرم نمی شويد و آنکه مزد می گيرد، مزد خویش را در کيسه سوراخ دار می گذارد. ۷ پس يهوه صبايوت چنين می گوید: دل خود را به راههای خود مشغول سازيد. ۸ به کوه برآمده و چوب آورده، خانه را بنا نماييد و خداوند می گوید: از آن راضی شده، جلال خواهم يافت. ۹ منتظر بسيار بوديد و اينک کم شد و چون آن راه خانه آورديد من بر آن دميدم. يهوه صبايوت می پرسد که سبب اين چيست؟ سبب اين است که خانه من خراب می ماند و هر کدام از شما به خانه خویش می شتابيد. ۱۰ از اين سبب، آسمانها بخاطر شما از شبنم باز داشته می شود و زمين از محصول باز داشته می گردد. ۱۱ و من بر زمين و بر کوهها و بر غله و عصير انگور و روغن زيتون و بر هر آنچه زمين می روياند و بر انسان و بهاييم و تمامی مشقت های دستها خشکسالی را خواندم. ۱۲ آنگاه زربابل بن شالتيئيل و يهوشع بن يهوصادق رئيس کهنه و تمامی بقيه قوم به قول يهوه خدای خود و به کلام حجي نبي چنانکه يهوه خدای ايشان او را فرستاده بود گوش دادند، و قوم از خداوند ترسيدند. ۱۳ و حجي، رسول خداوند، پيغام خداوند را برای قوم بيان کرده، گفت: خداوند می گوید که من با شما هستم. ۱۴ و خداوند روح زربابل بن شالتيئيل والی يهودا و روح يهوشع بن يهوصادق، رئيس کهنه، و روح تمامی بقيه قوم را برانگيزانيد تا بروند و در خانه يهوه صبايوت خدای خود به کار پردازند. ۱۵ در روز بيست و چهارم ماه ششم از سال دوم داريوش پادشاه، اين واقع شد.

۲ در روز بيست و يکم ماه هفتم، کلام خداوند بواسطه حجي نبي نازل شده، گفت: ۲ زربابل بن شالتيئيل والی يهودا و يهوشع بن يهوصادق رئيس کهنه، و بقيه قوم را خطاب کرده، بگو: ۳ کيست در ميان شما که باقی مانده و اين خانه را در جلال نخستينش ديده باشد؟ پس الان در نظر شما چگونه می نمايد؟ آيا در نظر شما ناچيز نمی نمايد؟ ۴ اما الان خداوند می گوید: ای زربابل قوی دل باش وای يهوشع بن يهوصادق رئيس کهنه قوی دل باش وای تمامی قوم زمين قوی دل باشيد و خداوند می فرمايد که مشغول بشويد زيرا که من با شما هستم. قول يهوه صبايوت اين است. ۵ برحسب کلام آن عهدي که در حين بيرون آوردن شما از مصر با شما بستم و چونکه روح من در ميان شما قايم می باشد، ترسان باشيد. ۶ زيرا که يهوه

۱ در ماه هشتم از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریا این برکیا این عدوی نبی نازل شده، گفت: ۲ «خداوند بر پدران شما بسیار غضبناک بود. ۳ پس به ایشان بگو: یهوه صبايوت چنین می گوید بسوی من بازگشت کنید. قول یهوه صبايوت این است. و یهوه صبايوت می گوید: من به سوی شما رجوع خواهم نمود. ۴ شما مثل پدران خود مباحثید که انبیا سلف ایشان را نداد کرده، گفتند یهوه صبايوت چنین می گوید ازراههای زشت خود و از اعمال بد خویش بازگشت نمایید، اما خداوند می گوید که ایشان نشنیدند و به من گوش ندادند. ۵ پدران شما کجا هستند و آیا انبیا همیشه زنده می مانند؟ ۶ لیکن کلام و فرایض من که به بندگان خود انبیا مفرموده بودم، آیا پدران شما را در نگرفت؟ و چون ایشان بازگشت نمودند، گفتند چنانکه یهوه صبايوت قصد نمود که موافق راهها و اعمال ما به ما عمل نماید همچنان به ما عمل نموده است.» ۷ در روز بیست و چهارم ماه یازدهم که ماه شباط باشد، از سال دوم داریوش، کلام خداوند بر زکریا این برکیا این عدوی نبی نازل شده، گفت: ۸ در وقت شب دیدم که اینک مردی بر اسب سرخ سوار بود و در میان درختان آس که در وادی بود ایستاده و در عقب او اسبان سرخ و زرد و سفید بود. ۹ و گفتم: «ای آقایم اینها چیستند؟» و فرشته ای که با من تکلم می نمود، مرا گفت: «من تورا نشان می دهم که اینها چیستند.» ۱۰ پس آن مرد که در میان درختان آس ایستاده بود، جواب داد و گفت: «اینها کسانی می باشند که خداوند ایشان را برای تردد نمودن در جهان فرستاده است.» ۱۱ و ایشان به فرشته خداوند که در میان درختان آس ایستاده بود جواب داد، گفتند: «ما در جهان تردد نموده ایم و اینک تمامی جهان مستریح و آرام است.» ۱۲ و فرشته خداوند جواب داد، گفت: «ای یهوه صبايوت تا به کی بر اورشلیم و شهرهای یهودا که در این هفتاد سال غضبناک می بودی رحمت نخواهی نمود؟» ۱۳ و خداوند با سخنان نیکو و کلام تسلی آمیز آن فرشته ای را که با من تکلم می نمود جواب داد. ۱۴ پس فرشته ای که با من تکلم می نمود مرا گفت: «ندا کرده بگو یهوه صبايوت چنین می گوید: در باره اورشلیم و صهیون غیرت عظیمی داشتم. ۱۵ و برامت های مطمئن سخت غضبناک شدم زیرا که اندک غضبناک می بودم لیکن ایشان بلا را زیاده کردند. ۱۶ بنابراین خداوند چنین می گوید: به اورشلیم با رحمت ها رجوع خواهم نمود و خانه من در آن بنا خواهد شد. قول یهوه صبايوت این است و ریسمانکاری بر اورشلیم کشیده خواهد شد. ۱۷ بار دیگر ندا کرده، بگو که یهوه صبايوت چنین می گوید: شهرهای من بار دیگر به سعادت مندی لبریز خواهد شد و خداوند صهیون را باز تسلی خواهد داد و اورشلیم را بار دیگر خواهد برگزید.» ۱۸ پس چشمان خود را برافراشته، نگریستم و اینک چهار شاخ بود. ۱۹ و به فرشته ای که با من تکلم می نمود گفتم: «اینها چیستند؟» او مرا گفت: «اینها شاخها می باشند که یهودا و اسرائیل و اورشلیم را پراکنده ساخته اند.» ۲۰ و خداوند چهار آهنگر به من نشان داد. ۲۱ و گفتم: «اینان برای چه کار می آیند؟» او در جواب گفت: «آنها شاخها

می باشند که یهودا را چنان پراکنده نموده اند که احدی سر خود را بلند نمی تواند کرد و اینها می آیند تا آنها را بترسانند و شاخهای امت هایی را که شاخ خود را بر زمین یهودا برافراشته، آن را پراکنده ساخته اند بیرون افکنند.»

۲ و چشمان خود را برافراشته، نگریستم و مردی که ریسمانکاری به دست خود داشت دیدم. ۲ و گفتم که «کجا می روی؟» او مرا گفت: «به جهت پیمودن اورشلیم تا ببینم عرضش چه و طولش چه می باشد.» ۳ و اینک فرشته ای که با من تکلم می نمود بیرون رفت و فرشته دیگر برای ملاقات وی بیرون آمده، ۴ وی را گفت: «بشتاب و این جوان را خطاب کرده، بگو: اورشلیم به سبب کثرت مردمان و بهایی می که در اندرونش خواهند بود، مثل دهات بی حصار مسکون خواهد شد. ۵ و خداوند می گوید که من به اطرافش دیواری آتشین خواهم بود و در اندرونش جلال خواهم بود. ۶ هان هان خداوند می گوید از زمین شمال بگریزد زیرا که شما را مثل چهار باد آسمان پراکنده ساختم.» قول خداوند این است. ۷ هان ای صهیون که با دختر بابل ساکن هستی، خویشتن را رستگار ساز. ۸ زیرا یهوه صبايوت که مرا بعد از جلال نزد امت هایی که شما را غارت کردند فرستاده است، چنین می گوید که هر که شما را لمس نماید مردمک چشم او را لمس نموده است. ۹ «زیرا اینک من دست خود را بر ایشان خواهم افشاند و ایشان غارت بندگان خودشان خواهند شد و شما خواهید دانست که یهوه صبايوت مرا فرستاده است. ۱۰ ای دختر صهیون ترنم نما و شادی کن زیرا خداوند می گوید که اینک می آیم و در میان تو ساکن خواهم شد. ۱۱ و در آن روز امت های بسیار به خداوند ملصق شده، قوم من خواهند شد و من در میان تو سکنی خواهم گرفت و خواهی دانست که یهوه صبايوت مرا نزد تو فرستاده است. ۱۲ و خداوند یهودا را در زمین مقدس برای ملک خود به تصرف خواهد آورد و اورشلیم را بار دیگر خواهد برگزید. ۱۳ ای تمامی بشر به حضور خداوند خاموش باشید زیرا که او از مسکن مقدس خود برخاسته است.»

۳ و یهوشع رئیس کهنه را به من نشان داد که به حضور فرشته خداوند ایستاده بود و شیطان به دست راست وی ایستاده، تا با او مخاصمه نماید. ۲ و خداوند به شیطان گفت: «ای شیطان خداوند تو را نهیب نماید! خداوند که اورشلیم را برگزیده است تو را نهیب نماید. آیا این نیم سوزی نیست که از میان آتش روده شده است؟» ۳ و یهوشع به لباس پلید ملبس بود و به حضور فرشته ایستاده بود. ۴ و آتانی را که به حضور وی ایستاده بودند خطاب کرده، گفت: «لباس پلید را از برش بیرون کنید.» و او را گفت: «بین عصیانیت را از تو بیرون کردم و لباس فاخر به تو پوشانیدم.» ۵ و من گفتم که عمامه طاهر بر سرش بگذارند. پس عمامه طاهر بر سرش گذارند و او را به لباس پوشانیدند و فرشته خداوند ایستاده بود. ۶ و فرشته خداوند یهوشع را اعلام نموده، گفت: ۷ «یهوه صبايوت چنین می فرماید: اگر به طریق های من سلوک نمایی و ودیعت مرا نگاه داری تو نیز خانه مرا داوری خواهی نمود و صحن های مرا محافظت خواهی کرد و تو را در میان آتانی که نزد من می ایستند بار خواهم داد. ۸ پس ای یهوشع رئیس کهنه



باشنو تو و رفقاییت که به حضور تو می‌نشینند، زیرا که ایشان مردان علامت هستند. (پشنوید) زیرا که اینک من بنده خود شاخه را خواهم آورد. ۹ و همانا آن سنگی که به حضور یهوشع می‌گذارم، بر یک سنگ هفت چشم می‌باشد. اینک یهوه صباپوت می‌گوید که من نقش آن را رقم خواهم کرد و عصیان این زمین را در یک روز رفع خواهم نمود. ۱۰ و یهوه صباپوت می‌گوید که هر کدام از شما همسایه خود را زیر مو و زیر انجیر خویش دعوت خواهید نمود.»

۴ و فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود، برگشته، مرا مثل شخصی که از خواب بیدار شود بیدار کرد، ۲ و به من گفت: «چه چیز می‌بینی؟» گفت: «نظر کردم و اینک شمعاندانی که تمامش طلاست و روغندانش بر سرش و هفت چراغش بر آن است و هر چراغ که بر سرش می‌باشد هفت لوله دارد. ۳ و به پهلوی آن دو درخت زیتون که یکی بطرف راست روغندان و دیگری بطرف چپش می‌باشد. ۴ و من توجه نموده، فرشته‌ای را که با من تکلم می‌نمود خطاب کرده، گفتم: «ای آقایم اینها چه می‌باشند؟» ۵ و فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود مرا جواب داد و گفت: «آیا نمی‌دانی که اینها چیست؟» گفتم: «نه‌ای آقایم.» ۶ او در جواب من گفت: «این است کلامی که خداوند به زربایل می‌گوید: نه به قدرت و نه به قوت بلکه به روح من. قول یهوه صباپوت این است. ۷ ای کوه بزرگ تو چیستی؟ در حضور زربایل به همواری مبدل خواهی شد و سنگ سران را بیرون خواهد آورد و صدا خواهند زد فیض فیض بر آن باشد.» ۸ و کلام خداوند بر من نازل شده، گفت: ۹ «دستهای زربایل این خانه را بنیاد نهاد و دستهای وی آن را تمام خواهد کرد و خواهی دانست که یهوه صباپوت مرا نزد شما فرستاده است. ۱۰ زیرا کیست که روز امور کوچک را خوار شمارد زیرا که این هفت مسرور خواهند شد حینی که شاغول را در دست زربایل می‌بینند. و اینها چشمشان خداوند هستند که در تمامی جهان تردد می‌نمایند.» ۱۱ پس من او را خطاب کرده، گفتم: «این دودرخت زیتون که بطرف راست و بطرف چپ شمعندان هستند چه می‌باشند؟» ۱۲ و بار دیگر او را خطاب کرده، گفتم که «این دو شاخه زیتون به پهلوی دو لوله زینی که روغن طلا را از خود می‌ریزد چیستند؟» ۱۳ او مرا جواب داده، گفت: «آیا نمی‌دانی که اینها چیستند؟» گفتم: «نه‌ای آقایم.» ۱۴ گفت: «اینها پسران روغن زیت می‌باشند که نزد مالک تمامی جهان می‌ایستند.»

۵ و باز چشمان خود را برافراشته، نگرستم و طوماری پُران دیدم. ۲ و او مرا گفت: «چه چیز می‌بینی؟» گفتم: «طوماری پُران می‌بینم که طولش بیست ذراع و عرضش ده ذراع می‌باشد.» ۳ او مرا گفت: «این است آن لعتی که بر روی تمامی جهان بیرون می‌رود زیرا که از این طرف هردزد موافق آن منقطع خواهد شد و از آن طرف هرکه سوگند خورد موافق آن منقطع خواهد گردید. ۴ یهوه صباپوت می‌گوید: من آن را بیرون خواهم فرستاد و به خانه دزد و به خانه هرکه به اسم من قسم دروغ خورد داخل خواهد شد و در میان خانه‌اش نریز شده، آن را با جو پهبایش و سنگ‌پهبایش منهدم خواهد ساخت.» ۵ پس فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود بیرون

آمده، مرا گفت: «چشمان خود را برافراشته ببین که اینک بیرون می‌رود چیست؟» ۶ گفتم: «این چیست؟» او جواب داد: «این است آن ایفایی که بیرون می‌رود و گفت نمایش ایشان در تمامی جهان این است.» ۷ و اینک وزنه‌ای از سرب برداشته شد. و زنی در میان ایفا نشست بود. ۸ و او گفت: «این شرارت است.» پس وی را در میان ایفا انداخت و آن سنگ سرب را بر دهنه‌اش نهاد. ۹ پس چشمان خود را برافراشته، نگرستم و اینک دو زن بیرون آمدند و باد در بالهای ایشان بود و بالهای ایشان مثل بالهای لُق لُق بود و ایفا را به میان زمین و آسمان برداشتنند. ۱۰ پس به فرشته‌ای که با من تکلم می‌نمود گفتم: «اینها ایفا را کجا می‌برند؟» ۱۱ او مرا جواب داد: «تا خانه‌ای در زمین شعار برای وی بنا نمایند و چون آن مهیا شود آنگاه او در آنجا بر پایه خود بر قرار خواهد شد.»

۶ و بار دیگر چشمان خود را برافراشته، نگرستم و اینک چهار ارابه از میان دو کوه بیرون می‌رفت و کوهها کوههای مسین بود. ۲ در ارابه اول اسبان سرخ و در ارابه دوم اسبان سیاه، ۳ و در ارابه سوم اسبان سفید و در ارابه چهارم اسبان ابلق قوی بود. ۴ و فرشته را که با من تکلم می‌نمود خطاب کرده، گفتم: «ای آقایم اینها چیستند؟» ۵ فرشته در جواب من گفت: «اینها چهار روح افلاک می‌باشند که از ایستادن به حضور مالک تمامی جهان بیرون می‌روند. ۶ اما آنکه اسبان سیاه را دارد، اینها بسوی زمین شمال بیرون می‌روند و اسبان سفید در عقب آنها بیرون می‌روند و ابلقها به زمین جنوب بیرون می‌روند.» ۷ و آن اسبان قوی بیرون رفته، آرزو دارند که بیرون و در جهان گردش نمایند؛ و او گفت: «بروید و در جهان گردش نمایید.» پس در جهان گردش کردند. ۸ و او به من ندا درداد و مرا خطاب کرده، گفت: «بین آنهاهی که به زمین شمال بیرون رفته‌اند، خشم مرا در زمین شمال فرو نشانیدند.» ۹ و کلام خداوند به من نازل شده، گفت: ۱۰ «از اسیران یعنی از حلدای و طویبا و یدعیا که از بابل آمده‌اند بگیر و در همان روز بیا و به خانه یوشیا این صفتا داخل شو. ۱۱ پس نقره و طلا بگیر و تاجی ساخته، آن را بر سر یهوشع بن یهوصادق رئیس کهنه بگذار. ۱۲ و او را خطاب کرده، بگو: یهوه صباپوت چنین می‌فرماید و می‌گوید: اینک مردی که به شاخه مسمی است و از مکان خود خواهد روید و هیکل خداوند را بنا خواهد نمود. ۱۳ پس او هیکل خداوند را بنا خواهد نمودو جلال را متحمل خواهد شد و بر کرسی او جلوس نموده، حکمرانی خواهد کرد و بر کرسی او کاهن خواهد بود و مشورت سلامتی در میان هر دوی ایشان خواهد بود. ۱۴ و آن تاج برای حالم و طویبا و یدعیا و حین بن صفتیا به جهت یادگاری در هیکل خداوند خواهد بود. ۱۵ و آتانی که دورند خواهند آمد و در هیکل خداوند بنا خواهند نمود و خواهید دانست که یهوه صباپوت مرا نزد شما فرستاده است و اگر قول یهوه خدای خویش را بکلی اطاعت نمایند این واقع خواهد شد.»

۷ و در سال چهارم داریوش پادشاه واقع شد که کلام خداوند در روز چهارم ماه نهم که ماه کسلو باشد بر زکریا نازل شد. ۲ و اهل بیت ثیل یعنی شراصر و رجم ملک و کسان ایشان فرستاده بودند تا از خداوند

مسائل نمایند. ۳ و به کاهانی که در خانه یهوه صباوت بودند و به انبیا تکلم نموده، گفتند: «آیا در ماه پنجم می‌باید که من گریه کنم و زهد و زرم چنانکه در این سالها کردم؟» ۴ پس یهوه صباوت به من نازل شده، گفت: ۵ «تمامی قوم زمین و کاهنان را خطاب کرده، بگو: چون در این هفتاد سال در ماه پنجم و ماه هفتم روزه داشتید و نوحه گری نمودید، آیا برای من هرگز روزه می‌داشتید؟ ۶ و چون می‌خورید و چون می‌نوشید، آیا به جهت خود نمی‌خورید و برای خود نمی‌نوشید؟ ۷ آیا کلامی را که خداوند به واسطه انبیا سلف ندا کرد، هنگامی که اورشلیم مسکون و امن می‌بود و شهرهای مجاورش و جنوب و هامون مسکون می‌بود(نمی‌دانید)؟» ۸ و کلام خداوند بر زکریا نازل شده، گفت: ۹ «یهوه صباوت امر فرموده، چنین می‌گوید: براستی داوری نمایید و با یکدیگر احسان و لطف معمول دارید. ۱۰ و بر بیوه‌زنان و یتیمان و غریبان و فقیران ظلم ننمایید و در دل‌های خود بر یکدیگر بدی میندیشید. ۱۱ اما ایشان از گوش گرفتن ابا نمودند و سرکشی کرده، گوش‌های خود را از شنیدن سنگین ساختند. ۱۲ بلکه دل‌های خویش را (مثل) الماس سخت نمودند تا شریعت و کلامی را که یهوه صباوت به روح خود به واسطه انبیا سلف فرستاده بود نشنوند، بنابراین خشم عظیمی از جانب یهوه صباوت صادر شد. ۱۳ پس واقع خواهد شد چنانکه او ندا کرد و ایشان نشنیدند، همچنان یهوه صباوت می‌گوید ایشان فریاد خواهند برآورد و من نخواهم شنید. ۱۴ و ایشان را بر روی تمامی امت‌هایی که نشناخته بودند، به گردباد پراکنده خواهم ساخت و زمین در عقب ایشان چنان ویران خواهد شد که کسی در آن عبور و تردد نخواهد کرد پس زمین مرغوب را ویران ساخته‌اند.»

**۸** و کلام یهوه صباوت بر من نازل شده، گفت: ۲ «یهوه صباوت چنین می‌فرماید: برای صهیون غیرت عظیمی دارم و با غضب سخت برایش غیور هستم. ۳ خداوند چنین می‌گوید: به صهیون مراجعت نموده‌ام و در میان اورشلیم ساکن خواهم شد و اورشلیم به شهر حق و کوه یهوه صباوت به کوه مقدس مسمی خواهد شد. ۴ یهوه صباوت چنین می‌گوید: مردان پیر و زنان پیر باز در کوچه‌های اورشلیم خواهند نشست و هر یکی از ایشان به سبب زیادتی عمر عصای خود را در دست خود خواهد داشت. ۵ و کوچه‌های شهر از پسران و دختران که در کوچه‌هایش بازی می‌کنند پر خواهد شد. ۶ یهوه صباوت چنین می‌گوید: اگر این امر در این روزها به نظر بقیه این قوم عجیب نماید آیا در نظر من عجیب خواهد نمود؟ قول یهوه صباوت این است. ۷ «یهوه صباوت چنین می‌گوید: اینک من قوم خود را از زمین مشرق و از زمین مغرب آفتاب خواهم رها نمود. ۸ و ایشان را خواهم آورد که در اورشلیم سکونت نمایند و ایشان قوم من خواهند بود و من براستی و عدالت خدای ایشان خواهم بود. ۹ یهوه صباوت چنین می‌گوید: دست‌های شما قوی شودای کسانی که در این ایام این کلام را از زبان انبیا شنیدید که آن در روزی که بنیادخانه یهوه صباوت را برای بنا نمودن هیکل نهادند واقع شد. ۱۰ زیرا قبل از این ایام مزدی برای انسان نبود و نه مزدی به جهت حیوان؛ و به سبب دشمن برای هرکه خروج و دخول می‌کرد هیچ

**۹** وحی کلام خداوند بر زمین حدراخ (نازل می‌شود) و دمشق محل آن می‌باشد، زیرا که نظر انسان و نظر تمامی اسباط اسرائیل بسوی خداوند است. ۲ و بر حمات نیز که مجاور آن است و بر صور و صیدون اگرچه بسیار دانشمندی باشد. ۳ و صور برای خود ملاذی منبع ساخت و نقره را مثل غبار و طلا را مانند گل کوچه هانباشت. ۴ اینک خداوند او را اخراج خواهد کرد و قوتش را که در دریا می‌باشد، تلف خواهد ساخت و خودش به آتش سوخته خواهد شد. ۵ اشقلون چون این را ببیند خواهد ترسید و غزه بسیار دردناک خواهد شد و عقرون نیز زیرا که اعتماد او خجل خواهد گردید و پادشاه از غزه هلاک خواهد شد و اشقلون مسکون نخواهد گشت. ۶ و حرام زاده‌ای در اشدود جلوس خواهد نمود و حشمت فلسطینیان را منقطع خواهد ساخت. ۷ و خون او را از دهانش بیرون خواهم آورد و رجاستش را از میان دندانهایش؛ و بقیه او نیز به جهت خدای ما خواهد بود و خودش مثل امیری در یهودا و عقرون مانند یبوسی خواهد شد. ۸ و من

گرداگرد خانه خود به ضد لشکر اردوخواهم زد تا کسی از آن عبور و مرور نکند و ظالم بار دیگر از میان آنها گذر نخواهد کرد زیرا که حال به چشمان خود مشاهده نموده‌ام. ۹ ای دختر صهیون بسیار وجد بنما و ای دختر اورشلیم آواز شادمانی بده! اینک پادشاه تونزد تو می‌آید. او عادل و صاحب نجات و حلیم می‌باشد و بر الاغ و بر کره بچه الاغ سوار است. ۱۰ و من اریه را از افزایش و اسب را از اورشلیم منقطع خواهم ساخت و کمان جنگی شکسته خواهد شد و او با امت‌ها به سلامتی تکلم خواهد نمود و سلطنت او از دریا تا دریا و از نهر تا اقصای زمین خواهد بود. ۱۱ و اما من اسیران تو را نیز به واسطه خون عهد تو از چاهی که در آن آب نیست رها کردم. ۱۲ ای اسیران امید، به ملاذ منبع مراجعت نمایید. امروز نیز خیر می‌دهم که به شما(نصیب) مضاعف رد خواهم نمود. ۱۳

۱۱ ای لبنان درهای خود را باز کن تا آتش، سروهای آزاد تو را بسوزاند. ۲ ای صنوبر ولوله نما زیرا که سرو آزاد افتاده است (ودرختان) بلند خراب شده. ای بلوطهای باشان ولوله نمایید زیرا که جنگل منبع افتاده است. ۳ صدای ولوله شبانان است زیرا که جلال ایشان خراب شده؛ صدای غرش شیران ژبان است زیرا که شوکت اردن ویران گردیده است. ۴ یهوه خدای من چنین می‌فرماید که گوسفندان ذبح را بچران ۵ که خریداران ایشان آنها را ذبح می‌نمایند و مجرم شمرده نمی‌شوند و فروشندگان ایشان می‌گویند: خداوند مبارک باد زیرا که دولت‌مند شده‌ایم. و شبانان آنها برایشان شفقت ندارند. ۶ زیرا خداوند می‌گوید: بر ساکنان این زمین بار دیگر ترحم نخواهم نمود و اینک من هر کس از مردمان را به‌دست همسایه‌اش و به‌دست پادشاهش تسلیم خواهم نمود و زمین را ویران خواهند ساخت و از دست ایشان رهایی نخواهم بخشید. ۷ پس من گله ذبح یعنی ضعیف‌ترین گله را چرانیدم و دو عصارا برای خود گرفتم که یکی از آنها را نعمه نامیدم و دیگری را حبال نام نهادم و گله را چرانیدم. ۸ و دریک ماه سه شبان را منقطع ساختم و جان من از ایشان بیزار شد و جان ایشان نیز از من متنفر گردید. ۹ پس گفتم شما را نخواهم چرانید. آنکه مردنی است بمیرد و آنکه هلاک شدنی است هلاک شود و باقی ماندگان گوشت یکدیگر را بخورند. ۱۰ پس عصارا خود نعمه را گرفته، آن را شکستم تا عهدی را که با تمامی قوم‌ها بسته بودم شکسته باشم. ۱۱ پس در آن روز شکسته شد و آن ضعیف‌ترین گله که منتظر من می‌بودند فهمیدند که این کلام خداوند است. ۱۲ و به ایشان گفتم: اگر در نظر شما پسند آید مزد مرا بدهید والا ندهید. پس به جهت مزد من، سی پاره نقره وزن کردند. ۱۳ و خداوند مرا گفت: آن را نزد کوزه‌گر بینداز، این قیمت گران را که مرا به آن قیمت کردند. پس سی پاره نقره را گرفته، آن را در خانه خداوند نزد کوزه‌گر انداختم. ۱۴ و عصارا دیگر خود حبال را شکستم تا برادری را که در میان یهودا و اسرائیل بود شکسته باشم. ۱۵ و خداوند مرا گفت: «بار دیگر آلات شبان اححم را برای خود بگیر. ۱۶ زیرا اینک من شبانی را در این زمین خواهم برانگیخت که از هالکان تفقد نخواهد نمود و گم شدگان را نخواهد طلبید و مجروحان را معالجه نخواهد کرد و استادگان را نخواهد پرورد بلکه گوشت فرهبان را خواهد خورد و سهمای آنها را خواهد کند. ۱۷ ای برشبان باطل که گله را ترک می‌نمایید. شمشیر

۱۰ باران را در موسم باران آخر از خداوند بطلبید. از خداوند که برقها را می‌سازد و به ایشان باران فراوان هرکس در زمینش گیاه خواهد بخشید. ۲ زیرا که ترافیم سخن باطل می‌گویند و فالگیران رویاهای دروغ می‌بینند و خوابهای باطل بیان می‌کنند و تسلی یبهوده می‌دهند، از این جهت مثل گوسفندان آواره می‌باشند و از نبودن شبان ذلیل می‌گردند. ۳ خشم من بر شبانان مشتعل شده است و به بزهای نزعقوت خواهم رسانید زیرا که یهوه صیابوت ازگله خود یعنی از خاندان یهودا تفقد خواهد نمود و ایشان را مثل اسب جنگی جلال خود خواهد گردانید. ۴ از او سنگ زاویه و از او میخ و از او کمان جنگی و از او همه ستمکاران با هم بیرون می‌آیند. ۵ و ایشان مثل جباران (دشمنان خود را) در گل کوچه‌ها در عرصه جنگ پایمال خواهند کرد و محاربه خواهند نمود زیرا خداوند با ایشان است و اسب‌سواران خجل خواهند گردید. ۶ و من خاندان یهودا را تقویت خواهم کرد و خاندان یوسف را خواهم رهانید و ایشان را به امنیت ساکن خواهم گردانید، زیرا که بر ایشان رحمت دارم و چنان خواهند بود که گویا ایشان را ترک نموده بودم زیرا یهوه خدای ایشان من هستم؛ پس ایشان را اجابت خواهم نمود. ۷ و بنی افرایم مثل جباران شده، دل ایشان گویا از شراب مسرور خواهد شد و پسران ایشان چون این را ببینند شادی خواهند نمود و دل ایشان در خداوند وجد خواهد کرد. ۸ و ایشان را صدا زده، جمع خواهم کرد زیرا که ایشان

برپازویش و بر چشم راستش فرود خواهد آمد و بازویش بالکل خشک خواهد شد و چشم راستش بکلی تار خواهد گردید.»

خواهند ساخت. ۴ و در آن روز هر کدام از آن انبیا چون نبوت می‌کنند، از رویاهای خویش خجل خواهند شد و جامه پشمین به جهت فریب دادن نخواهند پوشید. ۵ و هر یک خواهد گفت: من نبی نیستم بلکه زرع کننده زمین می‌باشم زیرا که از طفولیت خود به غلامی فروخته شده‌ام. ۶ و او را خواهند گفت: این جراحات که در دستهای تومی باشد چیست؟ و او جواب خواهد داد آنهايي است که در خانه دوستان خویش به آنها مجروح شده‌ام. ۷ یهوه صباوت می‌گوید: «ای شمشیر به ضدشبان من و به ضد آن مردی که همدوش من است برخیز! شبان را بز و گوسفندان پراکنده خواهند شد و من دست خود را بر کوچکان خواهم برگردانید.» ۸ و خداوند می‌گوید که «در تمامی زمین دوحصه منقطع شده خواهند مرد و حصه سوم در آن باقی خواهد ماند. ۹ و حصه سوم را از میان آتش خواهم گذرانید و ایشان را مثل قال گذاشتن نقره قال خواهم گذاشت و مثل مصفی ساختن طلا ایشان را مصفی خواهم نمود و اسم مرا خواهند خواند و من ایشان را اجابت نموده، خواهم گفت که ایشان قوم من هستند و ایشان خواهند گفت که یهوه خدای ما می‌باشد.»

۱۴ اینک روز خداوند می‌آید و غنیمت تودر میانت تقسیم خواهد شد. ۲ و جمیع امت‌ها را به ضد اورشلیم برای جنگ جمع خواهم کرد و شهر را خواهند گرفت و خانه‌ها را تاراج خواهند نمود و زنان را بی‌عصمت خواهند کرد و نصف اهل شهر به اسیری خواهند رفت و بقیه قوم از شهر منقطع نخواهند شد. ۳ و خداوند بیرون آمده، با آن قوم‌ها مقاتله خواهد نمود چنانکه در روز جنگ مقاتله نمود. ۴ و در آن روز پایهای او بر کوه زیتون که از طرف مشرق به مقابل اورشلیم است خواهد ایستاد و کوه زیتون در میانش از مشرق تا مغرب منسحق شده، دره بسیار عظیمی خواهد شد و نصف کوه بطرف شمال و نصف دیگرش بطرف جنوب منتقل خواهد گردید. ۵ و بسوی دره کوههای من فرار خواهند کرد زیرا که دره کوهها تا به اصل خواهد رسید و شما خواهید گریخت چنانکه در ایام عزرا پادشاه یهودا از زلزله فرار کردید و یهوه خدای من خواهد آمد و جمیع مقدسان همراه تو (خواهند آمد). ۶ و در آن روز نور (آفتاب) نخواهد بود و کواکب درخشنده، گرفته خواهند شد. ۷ و آن یک روز معروف خداوند خواهد بود. نه روز و نه شب، اما در وقت شام روشنایی خواهد بود. ۸ و در آن روز، آبهای زنده از اورشلیم جاری خواهد شد (که) نصف آنها بسوی دریای شرقی و نصف دیگر آنها بسوی دریای غربی (خواهد رفت). در تابستان و در زمستان چنین واقع خواهد شد. ۹ و یهوه بر تمامی زمین پادشاه خواهد بود. در آن روز یهوه واحد خواهد بود و اسم او واحد. ۱۰ و تمامی زمین از جبع تا رمون که بطرف جنوب اورشلیم است متبدل شده، مثل عربه خواهد گردید و (اورشلیم) مرتفع شده، در مکان خود از دروازه بنیامین تا جای دروازه اول و تا دروازه زاویه و از برج حنثیل تا چرخشت پادشاه مسکون خواهد شد. ۱۱ و در آن ساکن خواهند شد و دیگر لعنت نخواهد بود و اورشلیم به امنیت مسکون خواهد شد. ۱۲ و این بلایی خواهد بود که خداوند بر همه قوم‌هایی که با اورشلیم جنگ کنند وارد خواهد آورد. گوشت ایشان در حالتی که بر پایهای

۱۲ وحی کلام خداوند درباره اسرائیل. قول خداوند است که آسمانها را گسترانید و بنیاد زمین را نهاد و روح انسان را در اندرون او ساخت. ۲ اینک من اورشلیم را برای جمیع قوم‌های مجاورش کاسه سرگیجش خواهم ساخت و این بر یهودا نیز حینی که اورشلیم را محاصره می‌کنند خواهد شد. ۳ و در آن روز، اورشلیم را برای جمیع قوم‌ها سنگی گران بار خواهم ساخت و همه کسانی که آن را بر خود بار کنند، سخت مجروح خواهند شد و جمیع امت‌های جهان به ضد او جمع خواهند گردید. ۴ خداوند می‌گوید در آن روز من همه اسبان را به حیرت و سواران آنها را به جنون مبتلا خواهم ساخت. و چشمان خود را بر خاندان یهودا باز نموده، همه اسبان قوم‌ها را به کوری مبتلا خواهم کرد. ۵ و سروران یهودا در دل خود خواهند گفت که ساکنان اورشلیم در خدای خود یهوه صباوت قوت من می‌باشند. ۶ در آن روز سروران یهودا را مثل آتشدانی در میان هیزم و مانند شعله آتش در میان بافه‌ها خواهم گردانید و همه قوم‌های مجاور خویش را از طرف راست و چپ خواهند سوزانید و اورشلیم بار دیگر در مکان خود یعنی در اورشلیم مسکون خواهد شد. ۷ و خداوند خیمه‌های یهودا را اول خواهد رها کند تا حشمت خاندان داود و حشمت ساکنان اورشلیم بر یهودا فخر ننماید. ۸ در آن روز خداوند ساکنان اورشلیم را حمایت خواهد نمود و ضعیف‌ترین ایشان در آن روز مثل داود خواهد بود و خاندان داود مانند خدا مثل فرشته خداوند در حضور ایشان خواهند بود. ۹ و در آن روز قصد هلاک نمودن جمیع امت‌هایی که به ضد اورشلیم می‌آیند، خواهم نمود. ۱۰ و بر خاندان داود و بر ساکنان اورشلیم روح فیض و تضرعات را خواهم ریخت و بر من که نیه زنده‌اند خواهند نگریست و برای من مثل نوحه گری برای پسر یگانه خود، نوحه گری خواهند نمود و مانند کسی که برای نخست زاده خویش ماتم گیرد، برای من ماتم تلخ خواهند گرفت. ۱۱ در آن روز ماتم عظیمی مانند ماتم هددرمون در همواری مجدون در اورشلیم خواهد بود. ۱۲ و اهل زمین ماتم خواهند گرفت هر قبیله علیحده، قبیله خاندان داود علیحده، و زنان ایشان علیحده، قبیله خاندان ناتان علیحده، و زنان ایشان علیحده. ۱۳ قبیله خاندان لاوی علیحده، و زنان ایشان علیحده، قبیله شمعی علیحده، و زنان ایشان علیحده، ۱۴ و جمیع قبایلی که باقی‌مانده باشند هر قبیله علیحده، و زنان ایشان علیحده.

۱۳ در آن روز برای خاندان داود و ساکنان اورشلیم چشمه‌ای به جهت گناه و نجاست مفتوح خواهد شد. ۲ و یهوه صباوت می‌گوید در آن روز نامهای بتها را از روی زمین منقطع خواهم ساخت که بار دیگر آنها را بیاندن خواهند آورد و انبیا و روح پلید را نیز از زمین دور خواهم کرد. ۳ و هر که بار دیگر نبوت نمایند پدر و مادرش که او را تولید نموده‌اند، وی را خواهند گفت که زنده نخواهی ماند زیرا که به اسم یهوه دروغ می‌گویی. و چون نبوت نمایند پدر و مادرش که او را تولید نموده‌اند، وی را عرضه تیغ

خودایستاده باشند کاهیده خواهد شد و چشمانشان در حدقه گذاخته خواهد گردید و زبان ایشان دردهانشان کاهیده خواهد گشت. ۱۳ و در آن روز اضطراب عظیمی از جانب خداوند در میان ایشان خواهد بود و دست یکدیگر را خواهند گرفت و دست هر کس به ضد دست دیگری بلند خواهد شد. ۱۴ و یهودا نیز نزد اورشلیم جنگ خواهد نمود و دولت جمیع امت های مجاور آن از طلا و نقره و لباس از حد زیاده جمع خواهد شد. ۱۵ و بلای اسبان و قاطران و شتران و الاغها و تمامی حیواناتی که در آن اردوها باشند همچنان مانند این بلا خواهد بود. ۱۶ و واقع خواهد شد که همه باقی ماندگان از جمیع امت هایی که به ضد اورشلیم آیند، هر سال بر خواهند آمد تا یهوه صباپوت پادشاه را عبادت نمایند و عید خیمه هارا نگاه دارند. ۱۷ و هرکدام از قبایل زمین که به جهت عبادت یهوه صباپوت پادشاه برنیايند، برایشان باران نخواهد شد. ۱۸ و اگر قبیله مصر برنیايند و حاضر نشوند بر ایشان نیز (باران) نخواهد شد. این است بلایی که خداوند وارد خواهد آورد بر امت هایی که به جهت نگاه داشتن عید خیمه ها برنیايند. ۱۹ این است قصاص مصر و قصاص همه امت هایی که به جهت نگاه داشتن عید خیمه ها برنیايند. ۲۰ و در آن روز بر زنگهای اسبان «مقدس خداوند» (منقوش) خواهد شد و دیگرها در خانه خداوند مثل کاسه های پیش مذبح خواهد بود. ۲۱ بلکه همه دیگرهایی که در اورشلیم و یهودامی باشد، مقدس یهوه صباپوت خواهد بود و همه کسانی که قربانی می گذرانند آمده، از آنها خواهند گرفت و در آنها طبخ خواهند کرد و در آنوقت بار دیگر هیچ کنعانی در خانه یهوه صباپوت نخواهد بود.

نمایید، من بر شما لعن خواهم فرستاد و بربرکات شما لعن خواهم کرد، بلکه آنها را لعن کرده‌ام چونکه آن را در دل خود جا ندادید. ۳ اینک من زراعت را به سبب شما نهیب خواهم نمود و بر رویهای شما سرگین یعنی سرگین عیدهای شما را خواهم پاشید و شما را با آن خواهید برداشت. ۴ و خواهید دانست که من این وصیت را بر شما فرستاده‌ام تا عهد من با لاری باشد. قول یهوه صبیوت این است. ۵ عهد من باوی عهد حیات و سلامتی می‌بود و آنها را به سبب ترسی که از من می‌داشت به وی دادم و به سبب آنکه از اسم من هراسان می‌بود. ۶ شریعت حق در دهان او می‌بود و بی‌انصافی بر لبهایش یافت نمی‌شد بلکه در سلامتی و استقامت با من سلوک می‌نمود و بسیاری را از گناه برمی‌گردانید. ۷ زیرا که لبهای کاهن می‌باید معرفت را حفظ نمایند تا شریعت را از دهانش بطلبند چونکه اورسول یهوه صبیوت می‌باشد. ۸ اما یهوه صبیوت می‌گوید که شما از طریق تجاوز نموده، بسیاری را در شریعت لغزش دادید و عهد لاری را شکستید. ۹ بنابراین من نیز شما را نزد تمامی این قوم خوار و پست خواهم ساخت زیرا که طریق مرا نگاه نداشته و در اجرای شریعت طرفداری نموده‌اید. ۱۰ آیا جمیع ما را یک پدر نیست و آیا یک خدا ما را نیافریده است؟ پس چرا عهد پدران خود را بی‌حرمت نموده، با یکدیگر خیانت می‌ورزیم؟ ۱۱ یهودا خیانت ورزیده است ورجاسات را در اسرائیل و اورشلیم بعمل آورده‌اند زیرا که یهودا مقدس خداوند را که او آن را دوست می‌داشت بی‌حرمت نموده، دخترخدای بیگانه را به زنی گرفته است. ۱۲ پس خداوند هر کس را که چنین عمل نماید، هم خواننده و هم جواب دهنده را از خیمه های یعقوب منقطع خواهد ساخت و هر کس را نیز که برای یهوه صبیوت هدیه بگذرانند. ۱۳ و این را نیز بار دیگر بعمل آورده‌اید که مذبذگ خداوند را باشکها و گریه و ناله پوشانیده‌اید و از این جهت هدیه را باز منظور نمی‌دارد و آن را از دست شما مقبول نمی‌فرماید. ۱۴ اما شما می‌گویید سبب این چیست؟ سبب این است که خداوند در میان تو و زوجه جوانی ات شاهد بوده است و تو به وی خیانت ورزیده‌ای، با آنکه او یار تو و زوجه هم عهد تو می‌بود. ۱۵ و آیا او یکی را نیافرید با آنکه بقیه روح را می‌داشت و از چه سبب یک را (فقط آفرید)؟ از این جهت که ذریت الهی را طلب می‌کرد. پس از روحهای خود باحذر باشید و زنهار احدی به زوجه جوانی خود خیانت نوزد. ۱۶ زیرا یهوه خدای اسرائیل می‌گوید که از طلاق نفرت دارم و نیز از اینکه کسی ظلم را به لباس خود بپوشاند. قول یهوه صبیوت این است پس از روحهای خود با حذر بوده، زنهار خیانت نوزد. ۱۷ شما خداوند را به سخنان خود خسته نموده‌اید و می‌گویید: چگونه او را خسته نموده‌ایم؟ از اینکه گفته‌اید همه بدکاران به نظر خداوند پسندیده می‌باشند و او از ایشان مسرور است یا اینکه خدایی که داوری کند کجا است؟

۳ اینک من رسول خود را خواهم فرستاد و او طریق را پیش روی من مهیا خواهد ساخت و خداوندی که شما طالب او می‌باشید، ناگهان به هیکل خود خواهد آمد، یعنی آن رسول عهدی که شما از او مسرور می‌باشید. هان او می‌آید! قول یهوه صبیوت این است. ۲ اما کیست که روزآمدن

۱ واسطه ملاکی. ۲ خداوند می‌گوید که شما را دوست داشته‌ام. اما شما می‌گویید: چگونه ما را دوست داشته‌ای؟ آیا عیسو برادر یعقوب نبود و خداوند می‌گوید که یعقوب را دوست داشتم، ۳ و از عیسو نفرت نمودم و کوههای او را ویران و میراث وی را نصیب شغاله‌های بیابان گردانیدم. ۴ چونکه ادوم می‌گوید: منهدم شده‌ایم اما خواهیم برگشت و مخروبه‌ها را بنا خواهیم نمود. یهوه صبیوت چنین می‌فرماید: ایشان بنا خواهند نمود اما من منهدم خواهم ساخت و ایشان را به سرحد شرارت و به قومی که خداوند بر ایشان تا به ابد غضبناک می‌باشد مسمی خواهد ساخت. ۵ و چون چشمان شما این را ببیند خواهید گفت: خداوند از حدود اسرائیل متعظم باد! ۶ پسر، پدر خود و غلام، آقای خویش را احترام می‌نماید. پس اگر من پدر هستم احترام من کجا است؟ و اگر من آقا هستم هیبت من کجا است؟ یهوه صبیوت به شما تکلم می‌کند. ای کاهنانی که اسم مرا حقیر می‌شمارید و می‌گویید چگونه اسم تو را حقیر شمرده‌ایم؟ ۷ نان نجس بر مذبذگ من می‌گذرانید و می‌گویید چگونه تو را بی‌حرمت نموده‌ایم؟ از اینکه می‌گویید خوان خداوند محقر است. ۸ و چون کور را برای قربانی می‌گذرانید، آیا قبیح نیست؟ و چون لنگ یا بیمار را می‌گذرانید، آیا قبیح نیست؟ آن را به حاکم خود هدیه بگذاران و آیا او از تو راضی خواهد شد یا تو را مقبول خواهد داشت؟ قول یهوه صبیوت این است. ۹ و الان از خدا مسالت نما تا بر ما ترحم نماید. یهوه صبیوت می‌گوید این از دست شما واقع شده است، پس آیا هیچ کدام از شما را مستجاب خواهد فرمود؟ ۱۰ کاش که یکی از شما می‌بود که درها را ببندد تا آتش بر مذبذگ من بیجا نیفریزد. یهوه صبیوت می‌گوید: در شما هیچ خوشی ندارم و هیچ هدیه از دست شما قبول نخواهم کرد. ۱۱ زیرا که از مطلع آفتاب تا مغربش اسم من در میان امت‌ها عظیم خواهد بود؛ و بخور و هدیه طاهر در هر جا به اسم من گذرانیده خواهد شد، زیرا یهوه صبیوت می‌گوید که اسم من در میان امت‌ها عظیم خواهد بود. و بخور و هدیه طاهر در هر جا به اسم من گذرانیده خواهد شد، زیرا یهوه صبیوت می‌گوید که اسم من در میان امت‌ها عظیم خواهد بود. ۱۲ اما شما آن را بی‌حرمت می‌سازید چونکه می‌گویید که خوان خداوند نجس است و ثمر آن یعنی طعامش محقر است. ۱۳ و یهوه صبیوت می‌فرماید که شما می‌گویید اینک این چه زحمت است و آن را اهانت می‌کنید و چون (حیوانات) دریده شده و لنگ و بیمار را آورده، آنها را برای هدیه می‌گذرانید آیا من آنها را از دست شما قبول خواهم کرد؟ قول خداوندان این است. ۱۴ پس ملعون باد هر که فریب دهد و با آنکه زینه‌ای در گله خود دارد معیوبی برای خداوند نذر کرده، آن را ذبح نماید. زیرا که یهوه صبیوت می‌گوید: من پادشاه عظیم می‌باشم و اسم من در میان امت‌ها مهیب خواهد بود.

۲ و الان ای کاهنان این وصیت برای شما است! ۲ یهوه صبیوت می‌گوید که اگر نشنوید و آن را در دل خود جا ندهید تا اسم مرا تمجید

او را متحمل تواند شد؟ و کیست که در حین ظهور وی تواند ایستاد؟ زیرا که او مثل آتش قالگر و مانند صابون گازران خواهد بود. ۳ و مثل قالگر و مصفی کننده نقره خواهد نشست وینی لایوی را ظاهر ساخته، ایشان را مانند طلا و نقره مصفی خواهد گردانید تا ایشان هدیه‌ای برای خداوند به عدالت بگذارند. ۴ آنگاه هدیه یهودا و اورشلیم پسندیده خداوند خواهد شد چنانکه در ایام قدیم و سالهای پیشین می‌بود. ۵ و من برای داوری نزد شما خواهم آمد و به ضد جادوگران و زناکاران و آنانی که قسم دروغ می‌خورند و کسانی که بر مزدور در مزدش و بیوه‌زنان و یتیمان ظلم می‌نمایند و غریب را از حق خودش دور می‌سازند و از من نمی‌ترسند، بزودی شهادت خواهم داد. قول یهوه صباپوت این است. ۶ زیرا من که یهوه می‌باشم، تبدیل نمی‌پذیرم و از این سبب شمالی پسران یعقوب هلاک نمی‌شوید. ۷ شما از ایام پدران خود از فریاض من تجاوز نموده، آنها را نگاه نداشته‌اید. اما یهوه صباپوت می‌گوید: بسوی من بازگشت نمایید و من بسوی شما بازگشت خواهم کرد، اما شما می‌گویید به چه چیز بازگشت نمایم. ۸ آیا انسان خدا را گول زند؟ اما شما مرا گول زده‌اید و می‌گویید در چه چیز تو را گول زده‌ایم؟ در عشرها و هدایا. ۹ شما ساخت ملعون شده‌اید زیرا که شما یعنی تمامی این امت مرا گول زده‌اید. ۱۰ تمامی عشرها را به مخزنهای من بیارید تا در خانه من خوراک باشدو یهوه صباپوت می‌گوید مرا به اینطور امتحان نمایید که آیا روزنه های آسمان را برای شما نخواهم گشاد و چنان برکتی بر شما نخواهم ریخت که گنجایش آن نخواهد بود؟ ۱۱ و یهوه صباپوت می‌گوید: خورنده را به جهت شما منع خواهم نمود تا ثمرات زمین شما را ضایع نسازد و مو شما در صحرا بی‌بار نشود. ۱۲ و همه امت هاشما را خوشحال خواهند خواند زیرا یهوه صباپوت می‌گوید که شما زمین مرغوب خواهید بود. ۱۳ خداوند می‌گوید: به ضد من سخنان سخت گفته‌اید و می‌گویید به ضد تو چه گفته‌ایم؟ ۱۴ گفته‌اید: بی‌فایده است که خدا را عبادت نمایم و چه سود از اینکه اوامر او را نگاه داریم و بحضور یهوه صباپوت با حزن سلوک نمایم؟ ۱۵ و حال متکبران را سعادت مند می‌خوانیم و بدکاران نیز فیروز می‌شوند و ایشان خدا را امتحان می‌کنند و (معهدنا) ناجی می‌گردند. ۱۶ آنگاه ترسندگان خداوند با یکدیگر مکالمه کردند و خداوند گوش گرفته، ایشان را استماع نمود و کتاب یادگاری به جهت ترسندگان خداوند و به جهت آنانی که اسم او را عزیز داشتند مکتوب شد. ۱۷ و یهوه صباپوت می‌گوید که ایشان در آن روزی که من تعیین نمودم، ملک خاص من خواهند بود و بر ایشان ترحم خواهم نمود، چنانکه کسی بر پسرش که او را خدمت می‌کند ترحم می‌نماید. ۱۸ و شما برگشته، در میان عادلان و شیران و در میان کسانی که خدا را خدمت می‌نمایند و کسانی که او را خدمت نمی‌نمایند، تشخیص خواهید نمود.

۴ زیرا اینک آن روزی که مثل تنور مشتعل می‌باشد، خواهد آمد و جمیع متکبران و جمیع بدکاران کاه خواهند بود و یهوه صباپوت می‌گوید: آن روز که می‌آید ایشان را چنان خواهد سوزانید که نه ریشه و نه شاخه‌ای









عیسی گفت: «ای پدر اینها را ببامرز، زیرا که نمی دانند چه می کنند.» پس جامه های او را تقسیم کردند و قرعه افکندند.

لوقا ۲۳:۳۴

«در بیت لحم یهودیه زیرا که از نبی چنین مکتوب است: ۶ و توای بیت لحم، در زمین یهودا از سایر سرداران یهودا هرگز کوچکتر نیستی، زیرا که از تو پیشوایی به ظهور خواهد آمد که قوم من اسرائیل را رعایت خواهد نمود.»

۷ آنگاه هیروودیس مجوسیان را در خلوت خوانده، وقت ظهور ستاره را از ایشان تحقیق کرد. ۸ پس ایشان را به بیت لحم روانه نموده، گفت: «بروید و از احوال آن طفل بدقیق تفحص کنید و چون یافتید مرا خبر دهید تا من نیز آمده، او را پرستش نمایم.» ۹ چون سخن پادشاه را شنیدند، روانه شدند که ناگاه آن ستاره‌ای که در مشرق دیده بودند، پیش روی ایشان می‌رفت تا فوق آنجایی که طفل بود رسیده، بایستاد. ۱۰ و چون ستاره را دیدند، بی‌نهایت شاد و خوشحال گشتند و ۱۱ به خانه درآمد، طفل را با مادرش مریم یافتند و به روی درافزاده، او را پرستش کردند و ذخایر خود را گشوده، هدایای طلا و کندر و مر به وی گذرانیدند. ۱۲ و چون در خواب وحی بدیشان در رسید که به نزد هیروودیس بازگشت نکنند، پس از راه دیگر به وطن خویش مراجعت کردند. ۱۳ و چون ایشان روانه شدند، ناگاه فرشته خداوند در خواب به یوسف ظاهر شده، گفت: «برخیز و طفل و مادرش را برداشته به مصر فرار کن و در آنجا باش تا به تو خبر دهم، زیرا که هیروودیس طفل را جستجو خواهد کرد تا او راه‌لاک نماید.» ۱۴ پس شبانگاه برخاسته، طفل و مادر او را برداشته، بسوی مصر روانه شد و ۱۵ تا وفات هیروودیس در آنجا بماند، تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود تمام گردد که «از مصر پسر خود را خواندم.» ۱۶ چون هیروودیس دید که مجوسیان او را سخریه نموده‌اند، بسیار غضبناک شده، فرستاد و جمیع اطفالی را که در بیت لحم و تمام نواحی آن بودند، از دو ساله و کمتر موافق وقتی که از مجوسیان تحقیق نموده بود، به قتل رسانید. ۱۸ آنگاه کلامی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود، تمام شد: «آوای درامه شنیده شد، گریه و زاری و ماتم عظیم که راحیل برای فرزندان خود گریه می‌کند و تسلی نمی‌پذیرد زیرا که نیستند.» ۱۹ اما چون هیروودیس وفات یافت، ناگاه فرشته خداوند در مصر به یوسف در خواب ظاهر شده، گفت: ۲۰ «برخیز و طفل و مادرش را برداشته، به زمین اسرائیل روانه شو زیرا آنانی که قصد جان طفل داشتند فوت شدند.» ۲۱ پس برخاسته، طفل و مادر او را برداشت و به زمین اسرائیل آمد. ۲۲ اما چون شنید که ارکلاوس به‌جای پدر خود هیروودیس بر یهودیه پادشاهی می‌کند، از رفتن بدان سمت ترسید و در خواب وحی یافته، به نواحی جلیل برگشت. ۲۳ و آمده در بلدهای مسمی به ناصره ساکن شد، تا آنچه به زبان انبیا گفته شده بود تمام شود که «به ناصری خوانده خواهد شد.»

۳ و در آن ایام، یحیی تعمیددهنده در بیابان یهودیه ظاهر شد و موعظه کرده، می‌گفت: ۲ «توبه کنید، زیرا ملکوت آسمان نزدیک است.» ۳ زیرا همین است آنکه اشعیای نبی از او خبر داده، می‌گوید: «صدای ندا کنده‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او را راست نمایید.» ۴ و این یحیی لباس از پشم شترمی داشت، و کمربند چرمی بر کمر و خوراک از زملخ و عسل بری می‌بود. ۵ در این وقت، اورشلیم و تمام

۱ کتاب نسب نامه عیسی مسیح بن داود بن ابراهیم: ۲ ابراهیم اسحاق را آورد و اسحاق یعقوب را آورد و یعقوب یهودا و برادران او را آورد. ۳ و یهودا، فارص و زارح را از تامار آورد و فارص، حصرون را آورد و حصرون، ارام را آورد. ۴ و ارام، عمیناداب را آورد و عمیناداب، نحشون را آورد و نحشون، شلمون را آورد. ۵ و شلمون، بوغر را از راحاب آورد و بوغر، عوییدا از راعوت آورد و عویید، یسا را آورد. ۶ و یسا داود پادشاه را آورد و داود پادشاه، سلیمان را از زن اوآریا آورد. ۷ و سلیمان، رحبعام را آورد و رحبعام، ابیا را آورد و ابیا، آسا را آورد. ۸ و آسا، یهوشافاط را آورد و یهوشافاط، یورام را آورد و یورام، عزریا را آورد. ۹ و عزریا، یوتام را آورد و یوتام، احاز را آورد و احاز، حزقیای را آورد. ۱۰ و حزقیای، منسی را آورد و منسی، آمون را آورد و آمون، یوشیا را آورد. ۱۱ و یوشیا، یکنیا و برادرانش را در زمان جلای بابل آورد. ۱۲ و بعد از جلای بابل، یکنیا، سالتیئیل را آورد و سالتیئیل، زروبابل را آورد. ۱۳ زروبابل، ابیهود را آورد و ابیهود، ایلقیام را آورد و ایلقیام، عازور را آورد. ۱۴ و عازور، صادوق را آورد و صادوق، یاکین را آورد و یاکین، ایلیهود را آورد. ۱۵ و ایلیهود، ایلعازر را آورد و ایلعازر، متان را آورد و متان، یعقوب را آورد. ۱۶ و یعقوب، یوسف شوهر مریم را آورد که عیسی مسمی به مسیح از او متولد شد. ۱۷ پس تمام طبقات، از ابراهیم تا داود چهارده طبقه است، و از داود تا جلای بابل چهارده طبقه، و از جلای بابل تا مسیح چهارده طبقه. ۱۸ اما ولادت عیسی مسیح چنین بود که چون مادرش مریم به یوسف نامزد شده بود، قبل از آنکه با هم آیند، او را از روح‌القدس حامله یافتند. ۱۹ و شهرش یوسف چونکه مرد صالح بود و نخواست او را عبرت نماید، پس اراده نمود او را به پنهانی رها کند. ۲۰ اما چون او در این چیزها تفکر می‌کرد، ناگاه فرشته خداوند در خواب بروی ظاهر شده، گفت: «ای یوسف پسر داود، از گزرتن زن خویش مریم مترس، زیرا که آنچه دروی قرار گرفته است، از روح‌القدس است، ۲۱ و او پسری خواهد زایید و نام او را عیسی خواهی نهاد، زیرا که او امت خویش را از گناهانشان خواهد رهانید.» ۲۲ و این همه برای آن واقع شد تا کلامی که خداوند به زبان نبی گفته بود، تمام گردد ۲۳ «که اینک باکره آبستن شده پسری خواهد زایید و نام او را عمانوئیل خوانده خواند که تفسیرش این است: خدا با ما.» ۲۴ پس چون یوسف از خواب بیدار شد، چنانکه فرشته خداوند بدو امر کرده بود، بعمل آورد و زن خویش را گرفت ۲۵ و تا پسر نخستین خود را زایید، او را نشناخت؛ و او را عیسی نام نهاد.

۲ و چون عیسی در ایام هیروودیس پادشاه در بیت لحم یهودیه تولد یافت، ناگاه مجوسی چند از مشرق به اورشلیم آمده، گفتند: ۲ «کجاست آن مولود که پادشاه یهود است زیرا که ستاره او را در مشرق دیده‌ایم و برای پرستش او آمده‌ایم؟» ۳ اما هیروودیس پادشاه چون این را شنید، مضطرب شد و تمام اورشلیم با وی. ۴ پس همه روسای کهنه و کاتبان قوم را جمع کرده، از ایشان پرسید که «مسیح کجا باید متولد شود؟» ۵ بدو گفتند:

یهودیه و جمیع حوالی اردن نزد او بیرون می‌آمدند، و ۶ و به گناهان خود اعتراف کرده، در اردن از وی تعمیدی یافتند. ۷ پس چون بسیاری از فریسیان و صدوقیان را دید که بجهت تعمید وی می‌آیند، بدیشان گفت: «ای افعی‌زادگان، که شما را اعلام کرد که از غضب آینده بگریزید؟ ۸ اکنون ثمره شایسته توبه بیاروید، ۹ و این سخن را به‌خاطر خود راه مدهید که پدر ما ابراهیم است، زیرا به شما می‌گویم خدای قادر است که از این سنگها فرزندان برای ابراهیم برانگیزاند. ۱۰ و الحال تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که ثمره نیکونیاورد، بریده و در آتش افکنده شود. ۱۱ من شمارا به آب به جهت توبه تعمید می‌دهم. لکن او که بعد از من می‌آید از من تواناتر است که لایق برداشتن نعلین او نیست؛ او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. ۱۲ و غریبان خود را در دست دارد و خرمن خود را نیکو پاک کرده، گندم خویش را در انبار ذخیره خواهد نمود، ولی گاه را در آتشی که خاموشی نمی‌پذیرد خواهدسوزانید.» ۱۳ آنگاه عیسی از جلیل به اردن نزد یحیی آمد تا از او تعمید یابد. ۱۴ اما یحیی او را منع نموده، گفت: «من احتیاج دارم که از تو تعمید یابم و تونزد من می‌آیی؟» ۱۵ عیسی در جواب وی گفت: «الآن بگذازیرا که ما را همچنین مناسب است تا تمام عدالت را به‌کمال رسانیم.» ۱۶ اما عیسی چون تعمید یافت، فور از آب برآمد که در ساعت آسمان بروی گشاده شد و روح خدا را دید که مثل کبوتری نزول کرده، بر وی می‌آید. ۱۷ آنگاه خطابی از آسمان در رسید که «این است پسر حبیب من که از او خشنودم.»

**۴** آنگاه عیسی به‌دست روح به بیابان برده شد تا ابلیس او را تجربه نماید. ۲ و چون چهل شبانه‌روز روزه داشت، آخر گرسنه گردید. ۳ پس تجربه‌کننده نزد او آمده، گفت: «اگر پسر خدا هستی، بگو تا این سنگها نان شود.» ۴ در جواب گفت: «مکتوب است انسان نه محض نان زیست می‌کند، بلکه به هر کلمه‌ای که از دهان خدا صادر گردد.» ۵ آنگاه ابلیس او را به شهر مقدس برد و برکنگره هیکل برپا داشته، ۶ به وی گفت: «اگر پسر خدا هستی، خود را به زیر انداز، زیرا مکتوب است که فرشتگان خود را درباره تو فرمان دهد تا تو را به‌دستهای خود بگیرند، مبدا پایت به سنگی خورد.» ۷ عیسی وی را گفت: «و نیز مکتوب است خداوند خدای خود را تجربه مکن.» ۸ پس ابلیس او را به کوهی بسیار بلند برد و همه ممالک جهان و جلال آنها را بلو نشان داد، ۹ به وی گفت: «اگر افتاده مرا سجده کنی، همانا این همه را به تو بخشم.» ۱۰ آنگاه عیسی وی را گفت: «دور شوای شیطان، زیرا مکتوب است که خداوند خدای خود را سجده کن و او را فقطعبادت نما.» ۱۱ در ساعت ابلیس او را رها کرد و اینک فرشتگان آمده، او را پرستاری می‌نمودند. ۱۲ و چون عیسی شنید که یحیی گرفتار شده است، به جلیل روانه شد، ۱۳ و ناصره را ترک کرده، آمد و به کفرناحوم، به کناره دریا در حدود زبولون و نفتالیم ساکن شد. ۱۴ تا تمام گردد آنچه به زبان اشعایی نبی گفته شده بود ۱۵ که «زمین زبولون و زمین نفتالیم، راه دریا آن طرف اردن، جلیل امت‌ها؛ ۱۶ قومی که در ظلمت ساکن بودند، نوری عظیم دیدند و

دعای خیرکنید، ۴۵ تا پدر خود را که در آسمان است پسران شوید، زیرا که آفتاب خود را بر بدن و نیکان طالع می‌سازد و باران بر عادلان و ظالمان می‌باراند. ۴۶ زیرا هرگاه آنانی را محبت نمایند که شما رامحبت می‌نمایند، چه اجر دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟ ۴۷ و هرگاه برادران خود را فقتسلام گویند چه فضیلت دارید؟ آیا باجگیران چنین نمی‌کنند؟ ۴۸ پس شما کامل باشید چنانکه پدر شما که در آسمان است کامل است.

۶ «زهار عدالت خود را پیش مردم به‌جامیورید تا شما را ببینند و الا نزد پدر خود که در آسمان است، اجری ندارند. ۲ پس چون صدقه دهی، پیش خود کرنا منواز چنانکه ریاکاران در کنایس و بازارها می‌کنند، تا نزد مردم اکرام یابند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود رایافته‌اند. ۳ بلکه تو چون صدقه دهی، دست چپ تو از آنچه دست راست می‌کند مطلع نشود، ۴ تا صدقه تو در نهان باشد و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا اجر خواهد داد. ۵ «و چون عبادت کنی، مانند ریاکاران مباحث زیرا خوش دارند که در کنایس و گوشه‌های کوچیها ایستاده، نماز گزارند تا مردم ایشان راببینند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود راتحصیل نموده‌اند. ۶ لیکن تو چون عبادت کنی، به حجرو خود داخل شو و در را بسته، پدر خود را که در نهان است عبادت نما؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد. ۷ و چون عبادت کنید، مانند امت‌ها تکرار باطل مکنید زیرا ایشان گمان می‌برند که به‌سبب زیاد گفتن مستجاب می‌شوند. ۸ پس مثل ایشان مباحثید زیرا که پدر شما حاجات شما را می‌داند پیش از آنکه از او سوال کنید. ۹ «پس شما به اینطور دعا کنید: “ای پدر ما که در آسمانی، نام تو مقدس باد. ۱۰ ملکوت تو بیاید. اراده تو چنانکه در آسمان است، بر زمین نیز کرده شود. ۱۱ نان کفاف ما را امروز به ما بده. ۱۲ و قرض‌های ما را ببخش چنانکه ما نیز قرضداران خود را می‌بخشیم. ۱۳ و ما را در آزمایش میاور، بلکه از شیر ما راهایی ده. ۱۴ «زیرا هرگاه تقصیرات مردم را بدیشان بیامرزید، پدر آسمانی شما، شما را نیز خواهد آموزد. ۱۵ اما اگر تقصیرهای مردم را نیامرزید، پدر شما هم تقصیرهای شما را نخواهد آموزد. ۱۶ «اما چون روزه‌دارید، مانند ریاکاران تشررو مباحثید زیرا که صورت خویش را تغییرمی‌دهند تا در نظر مردم روزه‌دار نمایند. هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را یافته‌اند. ۱۷ لیکن تو چون روزه‌داری، سر خود را تدهین کن و روی خود را بشوی ۱۸ تا در نظر مردم روزه‌دار نمایی، بلکه در حضور پدرت که در نهان است؛ و پدر نهان بین تو، تو را آشکارا جزا خواهد داد. ۱۹ «گنجیها برای خود بر زمین نیندوید، جایی که بید و زنگ زبان می‌رساند و جایی که دزدان نقب می‌زنند و دزدی می‌نمایند. ۲۰ بلکه گنجیها بجهت خود در آسمان بیندوید، جایی که بید و زنگ زبان نمی‌رساند و جایی که دزدان نقب نمی‌زنند و دزدی نمی‌کنند. ۲۱ زیرا هرچا گنجی تو است دل تو نیز در آنجا خواهد بود. ۲۲ «چراغ بدن چشم است؛ پس هرگاه چشمت بسیط باشد تمام بدنت روشن بود؛ ۲۳ اما اگر چشم تو فاسد است، تمام جسدت تاریک می‌باشد. پس اگر نوری که در تو است ظلمت باشد، چه ظلمت عظیمی است! ۲۴ «هیچ‌کس دو آقا را خدمت نمی‌تواند کرد، زیرا

تعلیم دهد، در ملکوت آسمان کمترین شمرده شود. اما هرکه بعمل آورد و تعلیم نماید، او در ملکوت آسمان بزرگ خوانده خواهد شد. ۲۰ زیرا به شما می‌گویم، تا عدالت شما بر عدالت کاتبان و فریسیان افزون نشود، به ملکوت آسمان هرگز داخل نخواهید شد. ۲۱ «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است “قتل مکن و هرکه قتل کند سزاوار حکم شود.” ۲۲ لیکن من به شما می‌گویم، هرکه به برادر خود بی‌سبب خشم گیرد، مستوجب حکم باشد و هرکه برادر خود را راقا گوید، مستوجب قصاص باشد و هرکه احمق گوید، مستحق آتش جهنم بود. (Geenna g1067) ۲۳ پس هرگاه هدیه خود را به قربانگاه ببری و آنجا به‌خاطرت آید که برادرت بر تو حقی دارد، ۲۴ هدیه خود را پیش قربانگاه واگذار و رفته، اول با برادر خویش صلح نما و بعد آمده، هدیه خود را بگذاران. ۲۵ با مدعی خود مادامی که با وی در راه هستی صلح کن، مبادا مدعی، تو را به قاضی سپارد و قاضی، تو را به داروغه تسلیم کند و در زندان افکنده شوی. ۲۶ هرآینه به تو می‌گویم، که تا فلس آخر را ادا نکنی، هرگز از آنجا بیرون نخواهی آمد. ۲۷ «شنیده‌اید که به اولین گفته شده است “زنامکن.” ۲۸ لیکن من به شما می‌گویم، هر کس به زنی نظر شهوت اندازد، همان دم در دل خود با او زنا کرده است. ۲۹ پس اگر چشم راست تو را بلغزند، قلعهش کن و از خود دور انداز زیرا تو راهبتر آن است که عضوی از اعضایت تباہ گردد، ازآنکه تمام بدنت در جهنم افکنده شود. (Geenna g1067) ۳۰ و اگر دست راست تو را بلغزند، قلعهش کن و از خود دور انداز، زیرا تو را مفیدتر آن است که عضوی از اعضایت تو نابود شود، از آنکه کل جسدت در دوزخ افکنده شود. (Geenna g1067) ۳۱ «و گفته شده است هرکه از زن خودمفارقت جوید، طلاق نامهای بدو بدهد. ۳۲ لیکن من به شما می‌گویم، هر کس بغیر علت زنا، زن خود را از خود جدا کند باعث زنا کردن اومی باشد، و هرکه زن مطلقه را نکاح کند، زنا کرده باشد. ۳۳ «باز شنیده‌اید که به اولین گفته شده است که “قسم دروغ مخور، بلکه قسم‌های خود را به خداوند وفا کن.” ۳۴ لیکن من به شما می‌گویم، هرگز قسم مخورید، نه به آسمان زیرا که عرش خداست، ۳۵ و نه به زمین زیرا که پای انداز اوست، و نه به ارشلیم زیرا که شهر پادشاه عظیم است، ۳۶ و نه به سر خود قسم یاد کن، زیرا که مویی را سفید یا سیاه نمی‌توانی کرد. ۳۷ بلکه سخن شما بلی بلی و نی نی باشد زیرا که زیاده براین از شیر است. ۳۸ «شنیده‌اید که گفته شده است. “چشمی به چشمی و دندانی به دندانی” ۳۹ لیکن من به شما می‌گویم، با شریر مقاومت مکنید بلکه هرکه برخساره راست تو طیانچه زند، دیگری را نیز به سوی او بگردان، ۴۰ و اگر کسی خواهد با تو دعوا کند و قبای تو را بگیرد، عبای خود را نیز بدو واگذار، ۴۱ و هرگاه کسی تو را برای یک میل مجبور سازد، دو میل همراه او برو. ۴۲ هر کس از تو سوال کند، بدو ببخش و از کسی که قرض از تو خواهد، روی خود را مگردان.» ۴۳ «شنیده‌اید که گفته شده است “همسایه خورا محبت نما و با دشمن خود عداوت کن.” ۴۴ اما من به شما می‌گویم که دشمنان خود را محبت نمایید و برای لعن کنندگان خود برکت بطلبید و به آنانی که از شما نفرت کنند، احسان کنید و به هرکه به شما فحش دهد و جفا رساند،

می‌باشند. ۱۶ ایشان را از میوه های ایشان خواهید شناخت. آیا انگور را از خار و انجیر را ازخس می‌چینند؟ ۱۷ همچین هر درخت نیکو، میوه نیکو می‌آورد و درخت بد، میوه بد می‌آورد. ۱۸ نمی‌تواند درخت خوب میوه بد آورد، و نه درخت بد میوه نیکو آورد. ۱۹ هر درختی که میوه نیکو نیابد، بریده و در آتش افکنده شود. ۲۰ لهذا از میوه های ایشان، ایشان را خواهید شناخت. ۲۱ «نه هرکه مرا «خداوند، خداوند» گوید داخل ملکوت آسمان گردد، بلکه آنکه اراده پدرم را که در آسمان است به‌جا آورد. ۲۲ بسا در آن روز مرا خواهند گفت: «خداوند، خداوند، آیا به نام تو نبوت نمودیم و به اسم تو دیوها را اخراج نکردیم و به نام تو معجزات بسیار ظاهر نساختم؟» ۲۳ آنگاه به ایشان صریح خواهم گفت که «هرگز شما را نشناختم! ای بدکاران از من دور شوید!» ۲۴ «پس هرکه این سخنان مرا بشنود و آنها را به‌جا آرد، او را به مردی دانا تشبیه می‌کنم که خانه خود را بر سنگ بنا کرد. ۲۵ و باران باریده، سیلابهاروان گردید و بادها وزید، بدان خانه زورآور شدو خراب نگردید زیرا که بر سنگ بنا شده بود. ۲۶ وهرکه این سخنان مرا شنیده، به آنها عمل نکرد، به مردی نادان ماند که خانه خود را بر ریگ بنا نهاد. ۲۷ و باران باریده، سیلابها جاری شد و بادهاوزید، بدان خانه زور آورد و خراب گردید وخرابی آن عظیم بود.» ۲۸ و چون عیسی این سخنان را ختم کرد آن گروه از تعلیم او در حیرت افتادند، ۲۹ زیرا که ایشان را چون صاحب قدرت تعلیم می‌داد و نه مثل کاتبان.

۸ و چون او از کوه به زیر آمد، گروهی بسیار از عقب او روانه شدند. ۲ که ناگاه ابرصی آمد و او را پرستش نموده، گفت: «ای خداوند اگر بخواهی، می‌توانی مرا طاهر سازی.» ۳ عیسی دست آورده، او را لمس نمود و گفت: «می‌خواهم؛ طاهر شو!» که فور برص او طاهرگشت. ۴ عیسی بدو گفت: «زنها کسی را اطلاع ندهی بلکه رفته، خود را به کاهن بنما و آن هدیه‌ای را که موسی فرمود، بگذران تا بجهت ایشان شهادتی باشد.» ۵ و چون عیسی وارد کفرناحوم شد، یوزباشی‌ای نزد وی آمد و بدو التماس نموده، ۶ گفت: «ای خداوند، خادم من مفلوج در خانه خوابیده و بشدت متالم است.» ۷ عیسی بدو گفت: «من آمده، او را شفا خواهم داد.» ۸ یوزباشی در جواب گفت: «خداوند، لایق آن نی‌ام که زیرسقف من آیی. بلکه فقط سختی بگو و خادم من صحت خواهد یافت. ۹ زیرا که من نیز مردی زیرحکم هستم و سپاهیان را زیر دست خود دارم؛ چون به یکی گویم برو، می‌رود و به دیگری بیا، می‌آید و به غلام خود فلان کار را بکن، می‌کند.» ۱۰ عیسی چون این سخن را شنید، متعجب شده، به همراهان خود گفت: «هرآینه به شما می‌گویم که چنین ایمانی در اسرائیل هم نیافته‌ام. ۱۱ و به شما می‌گویم که بسا از مشرق و مغرب آمده، درملکوت آسمان با ابراهیم و اسحاق و یعقوب خواهند نشست؛ ۱۲ اما پسران ملکوت بیرون افکنده خواهند شد، در ظلمت خارجی جایی که گریه و فشار دندان باشد. ۱۳ پس عیسی به یوزباشی گفت: «برو، بر وفق ایمانت تو را عطاشود،» که در ساعت خادم او صحت یافت. ۱۴ و چون عیسی به خانه پطرس آمد، مادرز او را دید که

یا از یکی نفرت دارد و با دیگری محبت، و یابه یکی می‌چسبد و دیگری را حقیر می‌شمارد. محال است که خدا و ممونا را خدمت کنید. ۲۵ «بنابراین به شما می‌گویم، از بهر جان خوداندیشه مکنید که چه خورید یا چه آشامید و نه برای بدن خود که چه بپوشید. آیا جان، از خوراک و بدن از پوشاک بهتر نیست؟ ۲۶ مرغان هوا را نظرکنید که نه می‌کارند و نه می‌دروند و نه در انبارهاذخیره می‌کنند و پدر آسمانی شما آنها رامی‌پروراند. آیا شما از آنها بمراتب بهتر نیستید؟ ۲۷ و کیست از شما که به تفکر بتواند ذراعی برقامت خود افزایش دهد؟ ۲۸ و برای لباس چرامی‌اندیشید؟ در سوسنه‌های چمن تامل کنید، چگونه نمو می‌کنند! نه محنت می‌کشند و نه می‌ریسند! ۲۹ لیکن به شما می‌گویم سلیمان هم باهمه جلال خود چون یکی از آنها آراسته نشد. ۳۰ پس اگر خدا علف صحرا را که امروز هست و فردا در تنور افکنده می‌شود چنین ببوشاند، ای کم‌ایمانان آیا نه شما را از طریق اولی؟ ۳۱ پس اندیشه مکنید و مگوید چه بخوریم یا چه بنوشیم یا چه بپوشیم. ۳۲ زیرا که در طلب جمیع این چیزها امت‌ها می‌باشند. اما پدر آسمانی شما می‌داند که بدین همه‌چیز احتیاج دارید. ۳۳ لیکن اول ملکوت خدا و عدالت او را بطلبید که این همه برای شما مزید خواهد شد. ۳۴ پس در اندیشه فردا مباحثید زیرا فردا اندیشه خود را خواهد کرد. بدی امروز برای امروز کافی است.

۷ «حکم مکنید تا بر شما حکم نشود. ۲ زیرا بدان طریقی که حکم کنید بر شما نیز حکم خواهد شد و بدان پیمانهای که پیمایید برای شماخواهند پیمود. ۳ و چون است که خس را در چشم برادر خود می‌بینی و چوبی را که چشم خود داری نمی‌بینی؟ ۴ یا چگونه به برادر خود می‌گویی «اجازت ده تا خس را از چشمت بیرون کنم» و اینک چوب در چشم تو است؟ ۵ ای ریاکار، اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیک خواهی دید تا خس را از چشم برادرت بیرون کنی!» ۶ «آنچه مقدس است، به سگان مدهید و نه مروریده‌های خود را پیش گرازان اندازید، مبادآنها را پایمال کنند و برگشته، شما را بدرند. ۷ «سوال کنید که به شما داده خواهد شد؛ بطلبید که خواهید یافت؛ بگویید که برای شما بازکرده خواهد شد. ۸ زیرا هرکه سوال کند، یابد وکسی که بطلبید دریافت کند و هرکه بگوید برای اوگشاده خواهد شد. ۹ و کدام آدمی است از شما که پسرش نانی از او خواهد و سنگی بدو دهد؟ ۱۰ یااگر ماهی خواهد ماری بدو بخشد؟ ۱۱ پس هرگاه شما که شیر هستید، دادن بخشش های نیکو را به اولاد خود می‌دانید، چقدر زیاده پدر شما که درآسمان است چیزهای نیکو را به آتانی که از اوسوال می‌کنند خواهد بخشید! ۱۲ لهذا آنچه خواهید که مردم به شما کنند، شما نیز بدیشان همچنان کنید، زیرا این است تورات و صحف انبیا. ۱۳ «از در تنگ داخل شوید. زیرا فراخ است آن در و وسیع است آن طریقی که مودی به هلاکت است و آتانی که بدان داخل می‌شوندبسیارند. ۱۴ زیرا تنگ است آن در و دشوار است آن طریقی که مودی به حیات است و یابندگان آن کمند. ۱۵ «اما از انبیا کذب احتراز کنید، که به لباس میشها نزد شما می‌آیند ولی در باطن، گرگان درنده

تب کرده، خوابیده است. ۱۵ پس دست او را لمس کرد و تب او را رها کرد. پس برخاسته، به خدمت گذاری ایشان مشغول گشت. ۱۶ اما چون شام شد، بسیاری از دیوانگان را به نزد او آوردند و محض سخنی ارواح را بیرون کرد و همه مریضان را شفا بخشید. ۱۷ تا سخنی که به زبان اشعیای نبی گفته شده بود تمام گردد که «او ضعف های ما را گرفت و مرض های ما را برداشت.» ۱۸ چون عیسی جمعی کثیر دور خود دید، فرمان داد تا به کناره دیگر روند. ۱۹ آنگاه کاتبی پیش آمده، بدو گفت: «استادا هرجا روی، تو رامتبع کن.» ۲۰ عیسی بدو گفت: «روپاهان را سوراخها و مرغان هوا را آشیانه‌ها است. لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.» ۲۱ و دیگری از شاگردانش بدو گفت: «خداوندا اول مراضعت ده تا رفته، پدر خود را دفن کن.» ۲۲ عیسی وی را گفت: «مرتا متابع کن و بگذار که مردگان، مردگان خود را دفن کنند.» ۲۳ چون به کشتی سوار شد، شاگردانش از عقب او آمدند. ۲۴ ناگاه اضطراب عظیمی در دریای پدید آمد، بحدی که امواج، کشتی را فرومی گرفت؛ و او در خواب بود. ۲۵ پس شاگردان پیش آمده، او را بیدار کرده، گفتند: «خداوندا، ما را دریاب که هلاک می شویم!» ۲۶ بدیشان گفت: «ای کم‌ایمانان، چرا ترسان هستید؟» آنگاه برخاسته، بادها و دریا را نهیب کرد که آرامی کامل پدید آمد. ۲۷ اما آن اشخاص تعجب نموده، گفتند: «این چگونه مردی است که بادها و دریا نیز او را اطاعت می‌کنند!» ۲۸ و چون به آن کناره در زمین جرجسیان رسید، دو شخص دیوانه از قبرها بیرون شده، بدو برخوردند و بحدی تندخوی بودند که هیچ‌کس از آن راه نتوانستی عبور کند. ۲۹ در ساعت فریاد کرده، گفتند: «یا عیسی ابن‌الله، ما را با تو چه کار است؟ مگر در اینجا آمده‌ای تا ما را قبل از وقت عذاب کنی؟» ۳۰ و گله‌گزار بسیاری دور از ایشان می‌چرید. ۳۱ دیوها از وی استدعا نموده، گفتند: «هرگاه ما را بیرون کنی، در گله‌گزاران ما را بفرست.» ۳۲ ایشان را گفت: «بروید!» در حال بیرون شده، داخل گله‌گزاران گردیدند که فی‌الغور همه آن گرازان از بلندی به دریا جست، در آب هلاک شدند. ۳۳ اما شبانان گریخته، به شهر رفتند و تمام آن حادثه و ماجرای دیوانگان را شهرت دادند. ۳۴ و اینک تمام شهر برای ملاقات عیسی بیرون آمد. چون او را دیدند، التماس نمودند که از حدود ایشان بیرون رود.

۹ پس به کشتی سوار شده، عبور کرد و به شهر خویش آمد. ۲ ناگاه مفلوچی را بر بستر خوابانیده، نزد وی آوردند. چون عیسی ایمان ایشان را دید، مفلوچ را گفت: «ای فرزند، خاطر جمع دار که گناهانت آمرزیده شد.» ۳ آنگاه بعضی از کاتبان با خود گفتند: «این شخص کفر می‌گوید.» ۴ عیسی خیالات ایشان رادکرم نموده، گفت: «از بهره‌چرخه خیالات فاسد به‌خاطر خود راه می‌دهید؟ ۵ زیرا کدام سهل‌تر است، گفتن اینکه گناهان تو آمرزیده شد یا گفتن آنکه برخاسته بخرام؟ ۶ لیکن تا بدانید که پسرانسان را قدرت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست...» آنگاه مفلوچ را گفت: «برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود روانه شو!» ۷ درحال برخاسته، به خانه خود رفت! ۸ و آن گروه چون این عمل را

لیکن فریسیان گفتند: «به واسطه رئیس دیوها، دیوها را بیرون می‌کند.» ۳۵ و عیسی در همه شهرها و دهات گشته، در کنایس ایشان تعلیم داده، به بشارت ملکوت موعظه می‌نمود و هر مرض و رنج مردم را شفای داد. ۳۶ و چون جمع کثیر دید، دلش بر ایشان بسوخت زیرا که مانند گوسفندان بی‌شبان، پریشان حال و پراکنده بودند. ۳۷ آنگاه به شاگردان خود گفت: «حصاد فراوان است لیکن عمله کم. پس از صاحب حصاد استدعا نمایید تا عمله در حصاد خود بفرستد.»

آقایش برتر. ۲۵ کافی است شاگرد را که چون استاد خویش گردد و غلام را که چون آقای خودشود. پس اگر صاحب‌خانه را بعزلوبل خواندند، چقدر زیادتر اهل خانه‌اش را. ۲۶ لهذا از ایشان مترسید زیرا چیزی مستور نیست که مکشوف نگردد و نه مجهولی که معلوم نشود. ۲۷ آنچه در تاریکی به شما می‌گویم، در روشنائی بگویید، آنچه در گوش شنوید بر باهما موعظه کنید. ۲۸ و از قاتلان جسم که قادر بر کشتن روح نی‌اند، بیم مکنید بلکه از او ترسید که قادر است بر هلاک کردن روح و جسم را نیز در جهنم. (Geenna g1067) ۲۹ آیا دوگنجشک به یک فلس فروخته نمی‌شود؟ و

حال آنکه یکی از آنها جز به حکم پدر شما به زمین نمی‌افتد. ۳۰ لیکن همه موبهای سر شما نیزشمرده شده است. ۳۱ پس ترسان مباشید زیرا شما از گنجشکان بسیار افضل هستید. ۳۲ پس هرکه مرا پیش مردم اقرار کند، من نیزدر حضور پدر خود که در آسمان است، او را اقرار خواهم کرد. ۳۳ اما هرکه مرا پیش مردم انکار نماید، من هم در حضور پدر خود که در آسمان است او را انکار خواهم نمود. ۳۴ گمان مبرید که آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بگذارم. نیامده‌ام تا سلامتی بگذارم بلکه شمشیر را. ۳۵ زیرا که آمده‌ام تا مرد را از پدر خود و دختر را از مادر خویش و عروس را از مادر شوهرش جدا سازم. ۳۶ و دشمنان شخص، اهل خانه او خواهند بود. ۳۷ و هرکه پدر یا مادر را بیش از من دوست دارد؛ لایق من نباشد و هرکه پسر یا دختر را از من زیاد دوست دارد، لایق من نباشد. ۳۸ و هرکه صلیب خود را برنداشته، از عقب من نیاید، لایق من نباشد. ۳۹ هرکه جان خود را دریابد، آن راهلایک سازد و هرکه جان خود را بخاطر من هلاک کرد، آن را خواهد دریافت. ۴۰ هرکه شما را قبول کند، مرا قبول کرده و کسی که مرا قبول کرده، فرستنده مرا قبول کرده باشد. ۴۱ و آنکه نبی‌ای را به اسم نبی پذیرد، اجرت نبی یابد و هرکه عادل را به اسم عادل پذیرفت، مزد عادل را خواهد یافت. ۴۲ و هرکه یکی از این صغار را کاسه‌ای از آب سرد محض نام شاگرد نوشاند، هرآینه به شمامی گویم اجر خود را ضایع نخواهد ساخت.»

۱۱ و چون عیسی این وصیت را با دوازده شاگرد خود به تمام رسانید، از آنجا روانه شد تا در شهرهای ایشان تعلیم دهد و موعظه نماید. ۲ و چون یحیی در زندان، اعمال مسیح را شنید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ۳ بدو گفت: «آیا آن آینده تویی یا منتظر دیگری باشیم؟» ۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «بروید و یحیی را از آنچه شنیده و دیده‌اید، اطلاع دهید ۵ که کوران بینا می‌گردند و لنگان به رفتار می‌آیند و ابرصان ظاهر و کران شنوا و مردگان زنده می‌شوند و فقیران بشارت می‌شنوند؛ ۶ و خوشابحال کسی که در من نلغزد.» ۷ و چون ایشان می‌رفتند، عیسی با آن جماعت درباره یحیی آغاز سخن کرد که «بجهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آیا نی را که از باد در جنبش است؟ ۸ بلکه بجهت دیدن چه چیز بیرون شدید؟ آیا مردی را که لباس فاخر در بر دارد؟ اینک آثانی که رخت فاخر می‌پوشند در خانه‌های پادشاهان می‌باشند. ۹ لیکن بجهت دیدن چه چیز بیرون رفتید؟ آیا نبی را؟ بلی به شما می‌گویم از نبی افضلی را! ۱۰

۱۰ و دوازده شاگرد خود را طلبیده، ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد که آنها را بیرون کنند و هر بیماری و رنجی را شفا دهند. ۲ و نامهای دوازده رسول این است: اول شمعون معروف به پطرس و برادرش اندریاس؛ یعقوب بن زبدي و برادرش یوحنا؛ ۳ فیلیپس و برتولما؛ و توما متای باجگیر؛ یعقوب بن حلفی و لیبی معروف به تدی؛ ۴ شمعون قانوی و یهوادی استخریوطی که او را تسلیم نمود. ۵ این دوازده را عیسی فرستاده، بدیشان وصیت کرده، گفت: «از راه امت‌ها مرید و دربندی از سامریان داخل مشوید، ۶ بلکه نزدگوسفندان گم شده اسرائیل بروید. ۷ و چون می‌روید، موعظه کرده، گویند که ملکوت آسمان نزدیک است. ۸ بیماران را شفا دهید، ابرصان را ظاهر سازید، مردگان را زنده کنید، دیوها را بیرون نمایید. مفت یافته‌اید، مفت بدهید. ۹ طلا یا نقره یا مس در کمرهای خود ذخیره مکنید، ۱۰ و برای سفر، توشه‌دان یا دو پیراهن یا کفشها یا عصا بردارید، زیرا که مزدور مستحق خوراک خوداست. ۱۱ و در هر شهری یا قریه‌ای که داخل شوید، بپرسید که در آنجا که لیاقت دارد؛ پس در آنجا بمانید تا بیرون روید. ۱۲ و چون به خانه‌ای درآیید، بر آن سلام نمایید؛ ۱۳ پس اگر خانه لایق باشد، سلام شما بر آن واقع خواهد شد و اگر نالایق بود، سلام شما به شما خواهد برگشت. ۱۴ و هرکه شما را قبول نکند یا به سخن شما گوش ندهد، از آن خانه یا شهر بیرون شده، خاک پایهای خود را برافشانید. ۱۵ هرآینه به شمامی گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم و غموره از آن شهر سهل تر خواهد بود. ۱۶ هان، من شما را مانند گوسفندان در میان گرگان می‌فرستم؛ پس مثل مارها هوشیار و چون کبوتران ساده باشید. ۱۷ اما از مردم برحذر باشید، زیرا که شما را به مجلسها تسلیم خواهند کرد و در کنایس خود شما را تازایانه خواهند زد، ۱۸ و در حضور حکام و سلاطین، شما را بخاطر من خواهند برد تا بر ایشان و بر امت‌ها شهادتی شود. ۱۹ اما چون شما را تسلیم کنند، اندیشه مکنید که چگونه یا چه بگویید زیرا در همان ساعت به شما عطا خواهد شد که چه باید گفت، ۲۰ زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح پدر شما، در شما گوینده است. ۲۱ و برادر، برادر را و پدر، فرزند را به موت تسلیم خواهند کرد و فرزندان بر والدین خود پرخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید؛ ۲۲ و به جهت اسم من، جمیع مردم از شما نفرت خواهند کرد. لیکن هرکه تا به آخر صبر کند، نجات یابد. ۲۳ و وقتی که در یک شهر بر شما جفا کنند، به دیگری فرار کنید زیرا هرآینه به شما می‌گویم تاپسر انسان نیاید، از همه شهرهای اسرائیل نخواهد پرداخت. ۲۴ شاگرد از معلم خود افضل نیست و نه غلام از



زیرا همان است آنکه درباره اومکتوب است: «اینک من رسول خود را پیش روی تو می فرستم تا راه تو را پیش روی تو مهیا سازد.» ۱۱ هرآینه به شما می گویم که از اولاد زنان، بزرگتری از یحیی تعمیددهنده برخاست، لیکن کوچکتر در ملکوت آسمان از وی بزرگ تر است. ۱۲ و از ایام یحیی تعمیددهنده تا الان، ملکوت آسمان محبور می شود و جباران آن را به زور می ربایند. ۱۳ زیرا جمیع انبیا و تورات تا یحیی اخبار می نمودند. ۱۴ و اگر خواهید قبول کنید، همان است الیاس که باید بیاید. ۱۵ هرکه گوش شنوا دارد بشنود. ۱۶ لیکن این طایفه را به چه چیزتشبه نمایم! اطفالی را مانند که در کوچچه هانفشته، ریفقان خویش را صدا زده، ۱۷ می گویند: «برای شما نی نواختیم، رقص نکردید؛ نوحه گری کردیم، سینه نزدید.» ۱۸ زیرا که یحیی آمد، نه می خورد و نه می آشامید، می گویند دیو دارد. ۱۹ پسر انسان آمد که می خورد و می نوشد، می گویند اینک مردی پرخرو و میگسار و دوست باجگیران و گناهکاران است. لیکن حکمت از فرزندان خود تصدیق کرده شده است.» و وعده آرامش درون ۲۰ آنگاه شروع به ملامت نمود بر آن شهرهایی که اکثر از معجزات وی در آنها ظاهر شد زیرا که توبه نکرده بودند: ۲۱ «وای بر توای خوزین! وای بر توای بیت صیدا! زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر گشت، در صور و صیدون ظاهر می شد، هرآینه مدتی در پلاس و خاکستر توبه می نمودند. ۲۲ لیکن به شما می گویم که در روز جزا حالت صور و صیدون از شما سهلتر خواهد بود. ۲۳ و توای کفرناحوم که تا به فلک سرفراشته ای، به جهنم سرنگون خواهی شد زیرا هرگاه معجزاتی که در تو پدید آمد در سدوم ظاهر می شد، هرآینه تا امروز باقی می ماند. (Hadēs 86) ۲۴ لیکن به شما می گویم که در روز جزا حالت زمین سدوم از تو سهل تر خواهد بود.» ۲۵ در آن وقت، عیسی توجه نموده، گفت: «ای پدر، مالک آسمان و زمین، تو را ستایش می کنم که این امور را از دانایان و خردمندان پنهان داشتی و به کودکان مکشوف فرمودی! ۲۶ بلی ای پدر، زیرا که همچنین منظور نظر تو بود. ۲۷ پدر همه چیز را به من سپرده است و کسی پسر را نمی شناسد بجز پدر و نه پدر را هیچ کس می شناسد غیر از پسر و کسی که پسر بخواید بدم مکشوف سازد. ۲۸ بیاید نزد من ای تمام زحمتکشان و گرانباران و من شما را آرامی خواهم بخشید. ۲۹ یوغ مرا بر خود گیرید و از من تعلیم یابید زیرا که حلیم و افتاده دل می باشم و در نفوس خود آرامی خواهید یافت؛ ۳۰ زیرا یوغ من خفیف است و بار من سبک.»

۱۲ در آن زمان، عیسی در روز سبت از میان کشتزارها می گذشت و شاگردانش چون گرسنه بودند، به چیدن و خوردن خوشه ها آغاز کردند. ۲ اما فریسیان چون این را دیدند، بدو گفتند: «اینک شاگردان تو عملی می کنند که کردن آن در سبت جایز نیست.» ۳ ایشان را گفت: «مگر نخوانده اید آنچه داود و ریفقانش کردند، وقتی که گرسنه بودند؟ ۴ چه طور به خانه خدا درآمده، نانهای تقدیمه را خورد که خوردن آن بر او و ریفقانش حلال نبود بلکه بر کاهنان فقط. ۵ یا در تورات نخوانده اید که در روزهای سبت، کهنه بدرهیکل سبت را حرمت نمی دارند و بی گناه هستند؟ ۶ لیکن به شما

زیادتی دل سخن می‌گوید. ۳۵ مرد نیکو از خزانه نیکوی دل خود، چیزهای خوب برمی‌آورد و مرد بد از خزانه بد، چیزهای بدبرمی‌آورد. ۳۶ لیکن به شما می‌گویم که هر سخن باطل که مردم گویند، حساب آن را در روز داوری خواهند داد. ۳۷ زیرا که از سخنان خود عادل شمرده خواهی شد و از سخنانی که تو بر تو حکم خواهد شد. ۳۸ آنگاه بعضی از کاتبان و فریسان در جواب گفتند: «ای استاد می‌خواهیم از تو آیتی ببینیم.» ۳۹ او در جواب ایشان گفت: «فرقه شریز و زناکار آیتی می‌طلبند و بدیشان جز آیت بونس نبی داده نخواهد شد. ۴۰ زیرا همچنانکه بونس سه شبانه‌روز در شکم ماهی ماند، پسر انسان نیز سه شبانه‌روز در شکم زمین خواهد بود. ۴۱ مردمان نینوا در روز داوری با این طایفه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که به موعظه بونس توبه کردند و اینک بزرگتری از بونس در اینجا است. ۴۲ ملکه جنوب در روز داوری با این فرقه برخاسته، برایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود، و اینک شخصی بزرگتر از سلیمان در اینجا است. ۴۳ و وقتی که روح پلید از آدمی بیرون آید، در طلب راحت به جایهای بی‌آب گردش می‌کند و نمی‌یابد. ۴۴ پس می‌گوید: «به خانه خود که از آن بیرون آمدم برمی‌گردم،» و چون آید، آن را خالی و جاروب شده و آراسته می‌بیند. ۴۵ آنگاه می‌رود و هفت روح دیگر بدتر از خود را برداشته، می‌آورد و داخل گشته، ساکن آنجاست می‌شوند و انجام آن شخص بدتر از آغازش می‌شود. همچنین به این فرقه شریز خواهد شد.» ۴۶ او با آن جماعت هنوز سخن می‌گفت که ناگاه مادر و برادرش در طلب گفتگوی وی بیرون ایستاده بودند. ۴۷ و شخصی وی را گفت: «اینک مادر تو و برادرانت بیرون ایستاده، می‌خواهند با تو سخن گویند.» ۴۸ در جواب قایل گفت: «کیست مادر من و برادرانم کیانند؟» ۴۹ و دست خود را به سوی شاگردان خود دراز کرده، گفت: «اینانند مادر من و برادرانم. ۵۰ زیرا هر که اراده پدر مرا که در آسمان است به‌جا آورد، همان برادر و خواهر و مادر من است.»

۱۳ و در همان روز، عیسی از خانه بیرون آمده، به کناره دریا نشست و گروهی بسیار بر وی جمع آمدند، بقسمی که او به کشتی سوار شده، قرار گرفت و تمامی آن گروه بر ساحل ایستادند؛ ۳ و معانی بسیار به مثلها برای ایشان گفت: «وقتی بزرگتری بجهت پاشیدن تخم بیرون شد. ۴ و چون تخم می‌پاشید، قدری در راه افتاد و مرغان آمده، آن را خوردند. ۵ و بعضی بر سنگلاخ جایی که خاک زیاد نداشت افتاده، بروی سبز شد، چونکه زمین عمق نداشت، ۶ و چون آفتاب برآمد بسوخت و چون ریشه نداشت خشکید. ۷ و بعضی در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده، آن را خفه نمود. ۸ و برخی در زمین نیکو کاشته شده، بار آورد، بعضی صد و بعضی شصت و بعضی سی. ۹ هر که گوش شنو دارد بشنود.» ۱۰ آنگاه شاگردانش آمده، به وی گفتند: «از چه جهت با اینها به مثلها سخن می‌رانی؟» ۱۱ در جواب ایشان گفت: «دانستن اسرار ملکوت آسمان به شما عطا شده است، لیکن بدیشان عطا نشده، ۱۲ زیرا هر که دارد بلو داده شود و افزونی یابد. اما کسی که ندارد آنچه دارد هم از او گرفته خواهد

گشت و شاگردانش نزد وی آمده، گفتند: «مثل کرکاس مزرعه را بجهت ما شرح فرما.» ۳۷ در جواب ایشان گفت: «آنکه بذر نیکومی کارد پسر انسان است، ۳۸ و مزرعه، این جهان است و تخم نیکو انبای ملکوت و کرکاسها، پسران شیرزند. ۳۹ و دشمنی که آنها را کاشت، ابلیس است و موسم حصاد، عاقبت این عالم و دروندگان، فرشتگانند. (aiōn g165) ۴۰ پس همچنان که کرکاسها را جمع کرده، در آتش می‌سوزانند، همانطور در عاقبت این عالم خواهد شد، (aiōn g165) ۴۱ که پسر انسان ملائکه خود را فرستاده، همه لغزش دهندگان و بدکاران را جمع خواهند کرد، ۴۲ و ایشان را به تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان بود. ۴۳ آنگاه عادلان در ملکوت پدر خود مثل آفتاب، درخشان خواهند شد. هرکه گوش شنوا دارد بشنود. ۴۴ «و ملکوت آسمان گنجی را ماند، مخفی شده در زمین که شخصی آن را یافته، پنهان نمود از خوشی آن رفته، آنچه داشت فروخت و آن زمین را خرید. ۴۵ «باز ملکوت آسمان تاجری را ماند که جویای مرواریدهای خوب باشد، ۴۶ و چون یک مروارید گرانها یافت، رفت و مایملک خود را فروخته، آن را خرید. ۴۷ «ایض ملکوت آسمان مثل دمی است که به دریا افکنده شود و از هر جنسی به آن درآید، ۴۸ و چون پر شود، به کناره‌اش کشند و نشست، خوبهارا در ظروف جمع کنند و بدها را دور اندازند. ۴۹ بدینطور در آخر این عالم خواهد شد. فرشتگان بیرون آمده، طالبین را از میان صالحین جدا کرده، (aiōn g165) ۵۰ ایشان را در تنور آتش خواهند انداخت، جایی که گریه و فشار دندان می‌باشد.» ۵۱ عیسی ایشان را گفت: «آیا همه این امور را فهمیده‌اید؟» گفتندش: «بلی خداوندا.» ۵۲ به ایشان گفت: «بنابراین، هر کاتبی که در ملکوت آسمان تعلیم یافته است، مثل صاحب‌خانه‌ای است که از خانه خویش چیزهای نو و کهنه بیرون می‌آورد.» ۵۳ و چون عیسی این مثلها را به اتمام رسانید، از آن موضع روانه شد. ۵۴ و چون به وطن خویش آمد، ایشان را در کنیسه ایشان تعلیم داد، بقسمی که متعجب شده، گفتند: «از کجا این شخص چنین حکمت و معجزات را بهم رسانید؟ ۵۵ آیا این پسر نجار نمی‌باشد؟ و آیا مادرش مریم نامی نیست؟ و برادرانش یعقوب و یوسف و شمعون و یهوذا؟ ۵۶ و همه خواهرانش نزد ما نمی‌باشند؟ پس این همه را از کجا بهم رسانید؟» ۵۷ و درباره او لغزش خوردند. لیکن عیسی بدیشان گفت: «نبی بی‌حرمت نباشد مگر در وطن و خانه خویش.» ۵۸ و به سبب بی‌ایمانی ایشان معجزه بسیار در آنجا ظاهر نساخت.

۱۴ در آن هنگام هیروдіس تیتراخ چون شهرت عیسی را شنید، ۲ به خادمان خود گفت: «این است یحیی تعمیددهنده که از مردگان برخاسته است، و از این جهت معجزات از او صادر می‌گردد.» ۳ زیرا که هیروдіس یحیی را بخاطر هیروдіا، زن برادر خود فیلیس گرفته، در بند نهاده و در زندان انداخته بود؛ ۴ چون که یحیی بدو همی گفت: «نگاه داشتن وی بر تو حلال نیست.» ۵ و وقتی که قصد قتل او کرد، از مردم ترسید زیرا که او را نبی می‌دانستند. ۶ اما چون بزم میلاد هیروдіس را می‌آراستند، دختر هیروдіا در مجلس رقص کرده، هیروдіس را شاد نمود. ۷ از این رو قسم

و لنگان راخرامان و کوران را بینا دیدند، متعجب شده، خدای اسرائیل را تمجید کردند. ۳۲ عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، گفت: «مرا بر این جماعت دل بسوخت زیرا که الحال سه روز است که با من می‌باشند و هیچ چیز برای خوراک ندارند و نمی‌خواهم ایشان را گرسنه برگردانم مبادا در راه ضعف کنند.» ۳۳ شاگردانش به او گفتند: «از کجا در بیابان ما را آفتدر نان باشد که چنین انبوه را سیر کند؟» ۳۴ عیسی ایشان را گفت: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت نان و قدری از ماهیان کوچک.» ۳۵ پس مردم را فرمود تا بر زمین بنشینند. ۳۶ و آن هفت نان و ماهیان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد و شاگردان به آن جماعت. ۳۷ و همه خورده، سیر شدند و از خرده های باقی مانده هفت زنبیل پرپر داشتند. ۳۸ و خورندگان، سوای زنان و اطفال چهار هزار مرد بودند. ۳۹ پس آن گروه را رخصت داد و به کشتی سوار شده، به حدود مجدل آمد.

**۱۶** آنگاه فریسیان و صدوقیان نزد او آمده، از روی امتحان از وی خواستند که آیتی آسمانی برای ایشان ظاهر سازد. ۲ ایشان را جواب داد که «در وقت عصر می‌گویند هوا خوش خواهد بود زیرا آسمان سرخ است؛ ۳ و صبحگاهان می‌گویند امروز هوا بد خواهد شد زیرا که آسمان سرخ و گرفته است. ای ریاکاران می‌دانید صورت آسمان را تمییز دهید، اما علامات زمانها را نمی‌توانید! ۴ فرقه شریر زناکار، آیتی می‌طلبند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد جز آیت یونس نبی.» پس ایشان را رها کرده، روانه شد. ۵ و شاگردانش چون بدان طرف می‌رفتند، فراموش کردند که نان بردارند. ۶ عیسی ایشان را گفت: «آگاه باشید که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید!» ۷ پس ایشان در خود تفکر نموده، گفتند: «از آن است که نان برداشته‌ایم.» ۸ عیسی این را درک نموده، بدیشان گفت: «ای سست‌ایمانان، چرا در خود تفکرمی کنید از آنچه که نان نیارده‌اید؟ ۹ آیا هنوز نفهمیده و یاد نیارده‌اید آن پنج نان و پنج هزار نفر و چند سببی را که برداشتید؟ ۱۰ و نه آن هفت نان و چهار هزار نفر و چند زنبیلی را که برداشتید؟» ۱۱ پس چرا نفهمیدید که درباره نان شما را نگفتم که از خمیرمایه فریسیان و صدوقیان احتیاط کنید؟» ۱۲ آنگاه دریافتند که نه از خمیرمایه نان بلکه از تعلیم فریسیان و صدوقیان حکم به احتیاط فرموده است. ۱۳ و هنگامی که عیسی به نواحی قیصریه فیلیپس آمد، از شاگردان خود پرسیده، گفت: «مردم مرا که پسر انسانم چه شخص می‌گویند؟» ۱۴ گفتند: «بعضی یحیی تعمیددهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی از انبیا.» ۱۵ ایشان را گفت: «شما مرا که می‌دانید؟» ۱۶ شمعون پطرس در جواب گفت که «تویی مسیح، پسر خدای زنده!» ۱۷ عیسی در جواب وی گفت: «خوشایحال توای شمعون بن یونا! زیرا جسم و خون این را بر تو کشف نکرده، بلکه پدر من که در آسمان است. ۱۸ و من نیز تو را می‌گویم که تویی پطرس و بر این صخره کلیسای خود را بنا می‌کنم و ابواب جهنم بر آن استیلا نخواهد یافت. (Hadēs g86) ۱۹ و کلیدهای ملکوت آسمان را به تو می‌سپارم؛ و آنچه بر زمین ببندی در آسمان بسته گردد و آنچه در زمین گشایی در آسمان گشاده شود. ۲۰ آنگاه شاگردان خود را قدغن

**۱۵** آنگاه کاتبان و فریسیان اورشلم نزد عیسی آمده، گفتند: ۲ «چون است که شاگردان تو از تقلید مشایخ تجاوز می‌نمایند، زیرا هرگاه نان می‌خورند دست خود را نمی‌شویند؟» ۳ او در جواب ایشان گفت: «شمانیز به تقلید خویش، از حکم خدا چرا تجاوز می‌کنید؟ ۴ فر خدا حکم داده است که مادر و پدر خود را حرمت دار و هرکه پدر یا مادر را دشنام دهد البته هلاک گردد. ۵ لیکن شما می‌گویید هرکه پدر یا مادر خود را گوید آنچه از من به تو نفع رسد هدیه‌ای است، ۶ و پدر یا مادر خود را بعد از آن احترام نمی‌نماید. پس به تقلید خود، حکم خدا را باطل نموده‌اید. ۷ ای ریاکاران، اشیاء در باره شما نیکو نبوت نموده است که گفت: ۸ این قوم به زبانهای خود به من تقرب می‌جویند و به لبهای خویش مرا تمجید می‌نمایند، لیکن دلشان از من دور است. ۹ پس عبادت مرا عبث می‌کنند زیرا که احکام مردم را بمنزله فریض تعلیم می‌دهند.» ۱۰ و آن جماعت را خوانده، بدیشان گفت: «گوش داده، بفهمید؛ ۱۱ نه آنچه به دهان فرومی رود انسان را نجس می‌سازد بلکه آنچه از دهان بیرون می‌آید انسان را نجس می‌گرداند.» ۱۲ آنگاه شاگردان وی آمده، گفتند: «آیا می‌دانی که فریسیان چون این سخن را شنیدند، مکرهوش داشتند؟» ۱۳ او در جواب گفت: «هر نهالی که پدر آسمانی من نکاشته باشد، کنده شود. ۱۴ ایشان را واگذارید، کوران را هنمایان کوراند و هرگاه کور، کور را راهنما شود، هر دو در چاه افتند. ۱۵ پطرس در جواب او گفت: «این مثل را برای ما شرح فرما.» ۱۶ عیسی گفت: «آیا شما نیز تا به حال بی‌ادراک هستید؟ ۱۷ یا هنوز نیافته‌اید که آنچه از دهان فرو می‌رود، داخل شکم می‌گردد و در میرز افکنده می‌شود؟ ۱۸ لیکن آنچه از دهان برآید، از دل صادر می‌گردد و این چیزها است که انسان را نجس می‌سازد. ۱۹ زیرا که از دل برمی‌آید، خیالات بد و قتلها و زناها و فسقها و دزدیها و شهادت دروغ و کفرها. ۲۰ اینها است که انسان را نجس می‌سازد، لیکن خوردن به دستهای ناشسته، انسان را نجس نمی‌گرداند.» ۲۱ پس عیسی از آنجا بیرون شده، به دیار صور و صیدون رفت. ۲۲ ناگاه زن کنعانیهای از آن حدود بیرون آمده، فریادکنان وی را گفت: «خداوند، پسر داود، بر من رحم کن زیرا دختر من سخت دیوانه است.» ۲۳ لیکن هیچ جوابش نداد تا شاگردان او پیش آمده، خواهش نمودند که «او را مرخص فرمای زیرا در عقب ما شورش می‌کند.» ۲۴ او در جواب گفت: «فرستاده نشده‌ام مگر بجهت گوسفندان گم شده خاندان اسرائیل.» ۲۵ پس آن زن آمده، او را پرستش کرده، گفت: «خداوند مرا یاری کن.» ۲۶ در جواب گفت که «نان فرزندان را گرفتن و نزد سگان انداختن جایز نیست.» ۲۷ عرض کرد: «بلی خدایاندا، زیرا سگان نیز از پاره های افتاده سفره آقایان خویش می‌خورند.» ۲۸ آنگاه عیسی در جواب او گفت: «ای زن! ایمان تو عظیم است! تو را بر حسب خواهش تو بشود.» که در همان ساعت، دخترش شفا یافت. ۲۹ عیسی از آنجا حرکت کرده، به کناره دریای جلیل آمد و بر فراز کوه برآمده، آنجا بنشست. ۳۰ و گروهی بسیار، لنگان و کوران و گنگان و وشلان و جمعی از دیگران را با خود برداشته، نزد او آمدند و ایشان را بر پایهای عیسی افکندند و ایشان را شفا داد، ۳۱ بقسمی که آن جماعت، چون گنگان را گویا و وشلان را تندرست

آورد، نتوانستند او را شفا دهند.» ۱۷ عیسی در جواب گفت: «ای فرقه بی‌ایمان کج رفتار، تا به کی با شما باشیم و تا چند متحمل شما گردم؟ او را نزد من آورید.» ۱۸ پس عیسی او را نهیب داده، دیو از وی بیرون شد و در ساعت، آن پسر شفا یافت. ۱۹ اما شاگردان نزد عیسی آمده، در خلوت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟ ۲۰ عیسی ایشان را گفت: «به سبب بی‌ایمانی شما. زیرا هرآینه به شما می‌گویم، اگر ایمان به قدر دانه خردلی می‌داشتید، بدین کوه می‌گفتید از اینجا بدانجا منتقل شو، البته منتقل می‌شد و هیچ امری بر شما محال نمی‌بود. ۲۱ لیکن این جنس جز به دعا و روزه بیرون نمی‌رود.» ۲۲ و چون ایشان در جلیل می‌گشتند، عیسی بدیشان گفت: «پسر انسان بدست مردم تسلیم کرده خواهد شد، ۲۳ و او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.» پس بسیار محزون شدند. ۲۴ و چون ایشان وارد کفرناحوم شدند، محصلان دو درهم نزد پطرس آمده، گفتند: «آیا استاد شما دو درهم را نمی‌دهد؟» ۲۵ گفت: «بلی.» و چون به خانه درآمد، عیسی بر او سبقت نموده، گفت: «ای شمعون، چه گمان داری؟ پادشاهان جهان از چه کسان عشر و جزیه می‌گیرند؟ از فرزندان خویش یا از بیگانگان؟» ۲۶ پطرس به وی گفت: «از بیگانگان.» عیسی بدو گفت: «پس یقین پسران آزادند! ۲۷ لیکن مبدا که ایشان را برنجانیم، به کناره دریا رفته، قلابی بینداز و اول ماهی که بیرون می‌آید، گرفته و دهانش را باز کرده، مبلغ چهار درهم خواهی یافت. آن را برداشته، برای من و خود بدیشان بده!»

۱۸ در همان ساعت، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: «چه کس در ملکوت آسمان بزرگتر است؟» ۲ آنگاه عیسی طفلی طلب نموده، در میان ایشان برپا داشت ۳ و گفت: «هرآینه به شما می‌گویم تا بازگشت نکند و مثل طفل کوچک نشوید، هرگز داخل ملکوت آسمان نخواهید شد. ۴ پس هرکه مثل این بچه کوچک خود را فروتن سازد، همان در ملکوت آسمان بزرگتر است. ۵ و کسی که چنین طفلی را به اسم من قبول کند، مرا پذیرفته است. ۶ و هرکه یکی از این صغار را که به من ایمان دارند، لغزش دهد او را بهتر می‌بود که سنگ آسیایی بر گردنش آویخته، در قعر دریا غرق می‌شد! ۷ وای بر این جهان به سبب لغزشها؛ زیرا که لابد است از وقوع لغزشها، لیکن وای بر کسی که سبب لغزش باشد. ۸ پس اگر دستت یا پایت تو را بلغزاند، آن را قطع کرده، از خود دور انداز زیرا تورا بهتر است که لنگ یا شل داخل حیات شوی از آنکه با دو دست یا دو پا در نار جاودانی افکنده شوی. (aīōnios g166) ۹ و اگر چشمت تو را لغزش دهد، آن را قلع کرده، از خود دور انداز زیرا تو را بهتر است بایک چشم وارد حیات شوی، از اینکه با دو چشم در آتش جهنم افکنده شوی. (Geenna g1067) ۱۰ زنهاری یکی از این صغار را حقیر بشمارید، زیرا شما را می‌گویم که ملائکه ایشان دائم در آسمان روی پدر مرا که در آسمان است می‌بینند. ۱۱ زیرا که پسر انسان آمده است تا گم شده را نجات بخشد. ۱۲ شما چه گمان می‌برید، اگر کسی را صد گوسفند باشد و یکی از آنها گم شود، آیا آن نود و نه را به کوهسار نمی‌گذارد و به جستجوی آن گم شده نمی‌رود؟ ۱۳ و

فرمود که به هیچ کس نگویند که او مسیح است. ۲۱ و از آن زمان عیسی به شاگردان خود خبر دادن آغاز کرد که رفتن او به اورشلیم و زحمت بسیار کشیدن از مشایخ و روسای کهنه و کاتبان و کشته شدن و در روز سوم برخاستن ضروری است. ۲۲ و پطرس او را گرفته، شروع کرد به منع نمودن و گفت: «حاشا از توای خداوند که این بر تو هرگز واقع نخواهد شد!» ۲۳ اما او برگشته، پطرس را گفت: «دور شو از من ای شیطان زیرا که باعث لغزش من می‌باشی، زیرا نه امور الهی را بلکه امور انسانی را تفکر می‌کنی!» ۲۴ آنگاه عیسی به شاگردان خود گفت: «اگر کسی خواهد متابعت من کند، باید خود را انکار کرده و صلیب خود را برداشته، از عقب من آید. ۲۵ زیرا هر کس بخواهد جان خود را برهاند، آن را هلاک سازد؛ اما هرکه جان خود را بخاطر من هلاک کند، آن را دریابد. ۲۶ زیرا شخص را چه سود دارد که تمام دنیا را ببرد و جان خود را ببازد؟ یا اینکه آدمی چه چیز را فدای جان خود خواهد ساخت؟ ۲۷ زیرا که پسر انسان خواهد آمد در جلال پدر خویش به اتفاق ملائکه خود و در آن وقت هر کسی را موافق اعمالش جزا خواهد داد. ۲۸ هرآینه به شما می‌گویم که بعضی در اینجا حاضرند که تا پسر انسان را نبینند که در ملکوت خود می‌آید، ذائقه موت را نخواهند چشید.»

۱۷ و بعد از شش روز، عیسی، پطرس و یعقوب و برادرش یوحنا را برداشته، ایشان را در خلوت به کوهی بلند برد. ۲ و در نظرایشان هیات او متبدل گشت و چهره‌اش چون خورشید، درخشنده و جامه‌اش چون نور، سفید گردید. ۳ که ناگاه موسی و الیاس بر ایشان ظاهر شده، با او گفتگو می‌کردند. ۴ اما پطرس به عیسی متوجه شده، گفت که «خداوند، بودن ما در اینجا نیکو است! اگر بخواهی، سه سایبان در اینجا بسازیم، یکی برای تو و یکی بجهت موسی و دیگری برای الیاس.» ۵ و هنوز سخن بر زبانش بود که ناگاه ابری درخشنده بر ایشان سایه افکند و اینک آوازی از ابر در رسید که «این است پسر حبییب من که از وی خشنودم. او را بشنوید!» ۶ و چون شاگردان این را شنیدند، به روی درافاده، بینهایت ترسان شدند. ۷ عیسی نزدیک آمده، ایشان را لمس نمود و گفت: «برخیزید و ترسان مباشید!» ۸ و چشمان خود را گشوده، هیچ کس را جز عیسی تنها ندیدند. ۹ و چون ایشان از کوه به زیر می‌آمدند، عیسی ایشان را قدغن فرمود که «تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، زنهاری این رویا را به کسی باز نگوید.» ۱۰ شاگردانش از او پرسیده، گفتند: «پس کاتبان چرا می‌گویند که می‌باید الیاس اول آید؟» ۱۱ او در جواب گفت: «البته الیاس می‌آید و تمام چیزها را اصلاح خواهند نمود. ۱۲ لیکن به شما می‌گویم که الحال الیاس آمده است و او را نشناختند بلکه آنچه خواستند با وی کردند؛ به همانطور پسر انسان نیز از ایشان زحمت خواهد دید. ۱۳ آنگاه شاگردان دریافتند که درباره یحیی تعمیددهنده بدیشان سخن می‌گفت. ۱۴ و چون به نزد جماعت رسیدند، شخصی پیش آمده، نزد وی زانو زده، عرض کرد: ۱۵ «خداوند، بر پسر من رحم کن زیرا مصروع و به شدت متالم است، چنانکه بارها در آتش و مکرر در آب می‌افتد. ۱۶ و او را نزد شاگردان تو

آفرید، ۵ و گفت از این جهت مرد، پدر و مادر خود را رها کرده، به زن خویش پیوند زد و هر دو یک تن خواهند شد؟ ۶ بنابراین بعد از آن دانستند بلکه یک تن هستند. پس آنچه را خدایپوست انسان جدا نسازد.» ۷ به وی گفتند: «پس از بهره موسی امر فرمود که زن را طلاقه دهند و جدا کنند؟» ۸ ایشان را گفت: «موسی به سبب سنگدلی شما، شما را اجازت داد که زنان خود را طلاق دهید. لیکن از ابتدا چنین نبود. ۹ و به شما می گویم هر که زن خود را بغیر علت زناطلاق دهد و دیگری را نکاح کند، زانی است و هر که زن مطلقه‌ای را نکاح کند، زنا کند.» ۱۰ شاگردانش بدو گفتند: «اگر حکم شوهر بازن چنین باشد، نکاح نکردن بهتر است!» ۱۱ ایشان را گفت: «تمامی خلق این کلام را نمی پذیرند، مگر به کسانی که عطا شده است. ۱۲ زیرا که خصی‌ها می‌باشند که از شکم مادر چنین متولد شدند و خصی‌ها هستند که از مردم خصی شده‌اند و خصی‌ها می‌باشند که بجهت ملکوت خدا خود را خصی نموده‌اند. آنکه توانایی قبول دارد بپذیرد.» ۱۳ آنگاه چند بچه کوچک را نزد او آوردند تادستهای خود را بر ایشان نهاده، دعا کند. اما شاگردان، ایشان را نهیب دادند. ۱۴ عیسی گفت: «بچه‌های کوچک را بگذارید و از آمدن نزد من، ایشان را منع کنید، زیرا ملکوت آسمان از مثل اینها است.» ۱۵ دستهای خود را بر ایشان گذارده از آن جا روانه شد. ۱۶ ناگاه شخصی آمده، وی را گفت: «ای استاد نیکو، چه عمل نیکو کنم تا حیات جاودانی یابم؟» (aiōnios gl66) ۱۷ وی را گفت: «از چه سبب مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست، جز خدا فقط. لیکن اگر بخواهی داخل حیات شوی، احکام را نگاه دار.» ۱۸ بدو گفت: «کدام احکام؟» عیسی گفت: «قتل مکن، زنا مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، ۱۹ و پدر و مادر خود را حرمت دار و همسایه خود را مثل نفس خود دوست دار.» ۲۰ جوان وی را گفت: «همه اینها را از طفولیت نگاه داشته‌ام. دیگر مرا چه ناقص است؟» ۲۱ عیسی بدو گفت: «اگر بخواهی کامل شوی، رفته مایملک خود را بفروش و به فقراء بده که در آسمان گنجی خواهی داشت؛ و آمده مرا متابعت نما.» ۲۲ چون جوان این سخن را شنید، دل تنگ شده، برفت زیرا که مال بسیار داشت. ۲۳ عیسی به شاگردان خود گفت: «هرآینه به شما می گویم که شخص دولتمند به ملکوت آسمان به دشواری داخل می‌شود. ۲۴ و باز شمارا می گویم که گذشتن شتر از سوراخ سوزن، آسانتر است از دخول شخص دولتمند در ملکوت خدا.» ۲۵ شاگردان چون شنیدند، بغایت متحیر گشته، گفتند: «پس که می‌تواند نجات یابد؟» ۲۶ عیسی متوجه ایشان شده، گفت: «زندانسان این محال است لیکن نزد خدا همه چیز ممکن است.» ۲۷ آنگاه بطرس در جواب گفت: «اینک ما همه چیزها را ترک کرده، تو را متابعت می‌کنیم. پس ما را چه خواهد بود؟» ۲۸ «عیسی ایشان را گفت: «هرآینه به شما می گویم شما که مرا متابعت نموده‌اید، در معاد وقتی که پسر انسان بر کرسی جلال خود نشیند، شما نیز به دوازده کرسی نشست، بر دوازده سیط اسرئیل داوری خواهید نمود. ۲۹ و هر که بخاطر اسم من، خانه‌های برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا فرزندان یا زمینها را ترک کرد، صد چندان خواهد یافت و وارث حیات

اگر اتفاق آن را دریابد، هرآینه به شما می گویم بر آن یکی بیشتر شادی می‌کند از آن نود و نه که گم نشده‌اند. ۱۴ همچنین اراده پدر شما که در آسمان است این نیست که یکی از این کوچکان هلاک گردد. ۱۵ «و اگر برادرت به تو گناه کرده باشد، برو او را میان خود و او در خلوت الزام کن. هرگاه سخن تو را گوش گرفت، برادر خود را دریافتی؛ ۱۶ و اگر نشنود، یک یا دو نفر دیگر با خود برادر تاز زبان دو یا سه شاهد، هر سخنی ثابت شود. ۱۷ و اگر سخن ایشان را رد کند، به کلیسا بگو. و اگر کلیسا را قبول نکند، در نزد تو مثل خارجی یا باجگیر باشد. ۱۸ هرآینه به شما می گویم آنچه بر زمین بندید، در آسمان بسته شده باشد و آنچه بر زمین گشاید، در آسمان گشوده شده باشد. ۱۹ باز به شما می گویم هر گاه دو نفر از شما در زمین درباره هر چه که بخواهند متفق شوند، هرآینه از جانب پدر من که در آسمان است برای ایشان کرده خواهد شد. ۲۰ زیرا جایی که دو یا سه نفر به اسم من جمع شوند، آنجا در میان ایشان حاضر.» ۲۱ آنگاه بطرس نزد او آمده، گفت: «خداوند، چند مرتبه برادرم به من خطا ورزد، می‌باید او را آمرزید؟ آیا تا هفت مرتبه؟» ۲۲ عیسی بدو گفت: «تو را نمی گویم تا هفت مرتبه، بلکه تا هفتاد هفت مرتبه! ۲۳ از آنچه ملکوت آسمان پادشاهی راماند که با غلامان خود اراده محاسبه داشت. ۲۴ و چون شروع به حساب نمود، شخصی را نزد او آوردند که ده هزار قنطار به او بدهکار بود. ۲۵ و چون چیزی نداشت که ادا نماید، آفتاب امر کرد که او را با زن و فرزندان و تمام مایملک او فروخته، طلب را وصول کنند. ۲۶ پس آن غلام رویه زمین نهاده او را پرستش نمود و گفت: «ای آقای مهلت ده تا همه را به تو ادا کنم.» ۲۷ آنگاه آقای آن غلام بر وی ترحم نموده، او را رها کرد و قرض او را بخشید. ۲۸ لیکن چون آن غلام بیرون رفت، یکی از همقطاران خود را یافت که از او صد دینار طلب داشت. او را بگرفت و گلویش را فشرده، گفت: «طلب مرا ادا کن!» ۲۹ پس آن همقطار بر پایهای او افتاده، التماس نموده، گفت: «مرا مهلت ده تا همه را به تو رد کنم.» ۳۰ اما او قبول نکرد بلکه رفته، او را در زندان انداخت تا قرض را ادا کند. ۳۱ چون همقطاران وی این وقایع را دیدند، بسیار غمگین شده، رفتند و آنچه شده بود به آقای خود بازگفتند. ۳۲ آنگاه مولایش او را طلبیده، گفت: «ای غلام شیر، آیا تمام آن قرض را محض خواهش تو به تو نبخشیدم؟ ۳۳ پس آیا تو را نیز لازم نبود که بر همقطار خود رحم کنی چنانکه من بر تو رحم کردم؟» ۳۴ پس مولای او در غضب شده، او را به جلالان سپرد تا تمام قرض را بدهد. ۳۵ به همینطور پدر آسمانی من نیز با شما عمل خواهد نمود، اگر هر یکی از شما برادر خود را از دل نبخشد.»

۱۹ و چون عیسی این سخنان را به اتمام رسانید، از جلیل روانه شده، به حدود یهودیه از آن طرف اردن آمد. ۲ و گروهی بسیار از عقب او آمدند و ایشان را در آنجا شفا بخشید. ۳ پس فریسیان آمدند تا او را امتحان کنند و گفتند: «آیا جایز است مرد، زن خود را به هر علتی طلاق دهد؟» ۴ او در جواب ایشان گفت: «مگر خوانده‌اید که خالق در ابتدا ایشان را مرد و زن

می گردند و آخرین، اولین!

شما چنین نخواهد بود، بلکه هرکه در میان شما می خواهد بزرگ گردد، خادم شما باشد. ۲۷ و هرکه می خواهد در میان شما مقدم بود، غلام شما باشد. ۲۸ چنانکه پسر انسان نیامد تا مخدوم شود بلکه تا خدمت کند و جان خود را در راه بسیاری فدا سازد.» ۲۹ و هنگامی که از اریحا بیرون می رفتند، گروهی بسیار از عقب او می آمدند. ۳۰ که ناگاه دومرد کور کنار راه نشست، چون شنیدند که عیسی در گذر است، فریاد کرده، گفتند: «خداوند، پسر داود، بر ما ترحم کن!» ۳۱ و هرچند خلق ایشان را نهیب می دادند که خاموش شوند، بیشتر فریادکنان می گفتند: «خداوند، پسر داود، بر ما ترحم فرما!» ۳۲ پس عیسی ایستاده، به آواز بلند گفت: «چه می خواهید برای شما کنم؟» ۳۳ به وی گفتند: «خداوند، اینکه چشمان ما بازگردد!» ۳۴ پس عیسی ترحم نموده، چشمان ایشان را لمس نمود که در ساعت بینا گشته، از عقب او روانه شدند.

۲۱ و چون نزدیک به اورشلیم رسیده، وارد بیت فاجی نزد کوه زیتون شدند. آنگاه عیسی دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ۲ بدیشان گفت: «در این قریه ای که پیش روی شماست بروید و در حال، الاغی با کره اش بسته خواهید یافت. آنها را باز کرده، نزد من آورید. ۳ و هرگاه کسی به شما سخنی گوید، بگویید خداوند بدینها احتیاج دارد که فی الفور آنها را خواهد فرستاد.» ۴ و این همه واقع شد تا سخنی که نبی گفته است تمام شود ۵ که «دختر سهیون را گویید اینک پادشاه تو نزد تو می آید با فروتنی و سواره بر حمار و بر کره الاغ.» ۶ پس شاگردان رفته، آنچه عیسی بدیشان امر فرمود، بعمل آوردند. ۷ و الاغ را با کره آورده، رخت خود را بر آنها انداختند و او بر آنها سوار شد. ۸ و گروهی بسیار، رختهای خود را در راه گسترانیدند و جمعی از درختان شاخه ها بریده، در راه می گستراندند. ۹ و جمعی از پیش و پس او رفته، فریادکنان می گفتند: «هوشیعیان پسر داود، مبارک باد کسی که به اسم خداوند می آید! هوشیعیان در اعلیٰ علیین!» ۱۰ و چون وارد اورشلیم شد، تمام شهر به آشوب آمده، می گفتند: «این کیست؟» ۱۱ آن گروه گفتند: «این است عیسی نبی از ناصره جلیل.» ۱۲ پس عیسی داخل هیکل خدا گشته، جمیع کسانی را که در هیکل خرید و فروش می کردند، بیرون نمود و تختهای صرافان و کرسیهای کبوترفروشان را واژگون ساخت. ۱۳ و ایشان را گفت: «مکتوب است که خانه من خانه دعا نامیده می شود. لیکن شما مغاره دزدانان ساخته اید.» ۱۴ و کوران و شلان در هیکل، نزد او آمدند و ایشان را شفا بخشید. ۱۵ اما روسای کهنه و کاتبان چون عجایی که از او صادر می گشت و کودکان را که در هیکل فریاد برآورده، «هوشیعیان پسر داود» می گفتند دیدند، غضبناک گشته، ۱۶ به وی گفتند: «نمی شنوی آنچه اینها می گویند؟» عیسی بدیشان گفت: «بلی مگر نخوانده اید این که از دهان کودکان و شیرخوارگان حمد را مهیا ساختی؟» ۱۷ پس ایشان را واگذارده، از شهر بسوی بیت عنبرافته، در آنجا شب را بسر برد. ۱۸ باامدادان چون به شهر مراجعت می کرد، گرسنه شد. ۱۹ و در کناره راه یک درخت انجیر دیده، نزد آن آمد و جز برگ بر آن هیچ نیافت. پس آن را گفت: «از این به بعد میوه تا به ابد بر تونشود!» که

۲۰ «زیرا ملکوت آسمان صاحب خانه ای را ماند که باامدادان بیرون رفت تا عمله بجهت تاکستان خود به مزد بگیرد. ۲ پس با عمله، روزی یک دینار قرار داده، ایشان را به تاکستان خود فرستاد. ۳ و قریب به ساعت سوم بیرون رفته، بعضی دیگر را در بازار بیکار ایستاده دید. ۴ ایشان را نیز گفت: «شما هم به تاکستان بروید و آنچه حق شما است به شما می دهم.» پس رفتند. ۵ باز قریب به ساعت ششم و نهم رفته، همچنین کرد. ۶ و قریب به ساعت یازدهم رفته، چند نفر دیگر بیکار ایستاده یافت. ایشان را گفت: «از بهرچه تمامی روز در اینجا بیکار ایستاده اید؟» ۷ گفتندش: «هیچ کس ما را به مزد نگرفت.» بدیشان گفت: «شما نیز به تاکستان بروید و حق خویش را خواهید یافت.» ۸ و چون وقت شام رسید، صاحب تاکستان به ناظر خود گفت: «مزدوران را طلبیده، از آخرین گرفته تا اولین مزد ایشان را ادا کن.» ۹ پس یازده ساعتیان آمده، هر نفری دیناری یافتند. ۱۰ و اولین آمده، گمان بردند که بیشتر خواهند یافت. ولی ایشان نیز هر نفری دیناری یافتند. ۱۱ اما چون گرفتند، به صاحب خانه شکایت نموده، ۱۲ گفتند که «این آخرین، یک ساعت کار کردند و ایشان را با ما که متحمل سختی و حرارت روز گردیده ایم مساوی ساخته ای؟» ۱۳ او در جواب یکی از ایشان گفت: «ای رفیق بر تو ظلمی نکردم. مگر به دیناری با من قرار ندادی؟ ۱۴ حق خود را گرفته برو. می خواهم بدین آخری مثل تو دهم. ۱۵ آیا مرا جایز نیست که از مال خود آنچه خواهم بکنم؟ مگر چشم توید است از آن رو که من نیکو هستم؟» ۱۶ بنابراین اولین آخرین و آخرین اولین خواهند شد، زیرا خوانده شدگان بسیاریند و برگزیدگان کم.» ۱۷ و چون عیسی به اورشلیم می رفت، دوازده شاگرد خود را در اثنای راه به خلوت طلبیده بدیشان گفت: ۱۸ «اینک به سوی اورشلیم می رویم و پسر انسان به روسای کهنه و کاتبان تسلیم کرده خواهد شد و حکم قتل او را خواهند داد، ۱۹ و او را به امت ها خواهند سپرد تا او را استهزا کنند و تازیانه زند و مصلوب نمایند و در روز سوم خواهد برخاست.» ۲۰ آنگاه مادر دو پسر زبدي با پسران خود نزدی آمده و پرستش نموده، از او چیزی درخواست کرد. ۲۱ بدو گفت: «چه خواهش داری؟» گفت: «فرما تا این دو پسر من در ملکوت تو، یکی بر دست راست و دیگری بر دست چپ تو بنشینند.» ۲۲ عیسی در جواب گفت: «نمی دانید چه می خواهید. آیا می توانید از آن کاسه ای که من می نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می یابم، بیابید؟» بدو گفتند: «می توانیم.» ۲۳ ایشان را گفت: «البته از کاسه من خواهید نوشید و تعمیدی را که من می یابم، خواهید یافت. لیکن نشستن به دست راست و چپ من، از آن من نیست که بدهم، مگر به کسانی که از جانب پدرم برای ایشان مهیا شده است.» ۲۴ اما چون آن ده شاگرد شنیدند، بر آن دوبرادر به دل رنجیدند. ۲۵ عیسی ایشان را پیش طلبیده، گفت: «آگاه هستید که حکام امت ها برایشان سروری می کنند و روسا بر ایشان مسلطند. ۲۶ لیکن در میان

عطاخواهد شد. ۴۴ و هرکه بر آن سنگ افتد، منکسرشود و اگر آن بر کسی افتد، نریش سازد.» ۴۵ و چون روسای کهنه و فریسیان مثلهايش را شنيدند، دريافتند که درباره ايشان می گوید. ۴۶ و چون خواستند او را گرفتار کنند، از مردم ترسيدند زیرا که او را نبی می دانستند.

۲۲ و عیسی توجه نموده، باز به مثلها ايشان را خطاب کرده، گفت: ۲ «ملکوت آسمان پادشاهی را ماند که برای پسر خویش عروسی کرد. ۳ و غلامان خود را فرستاد تا دعوت شدگان را به عروسی بخوانند و نخواستند بيايند. ۴ باز غلامان ديگر روانه نموده، فرمود: «دعوت شدگان را بگويد که اينک خوان خود را حاضر ساخته ام و گاو و پرواريهای من کشته شده و همه چیز آماده است، به عروسی بياييد.» ۵ ولی ايشان بی اعتنايی نموده، راه خود را گرفتند، یکی به مزرعه خود و دیگری به تجارت خویش رفت. ۶ و ديگران غلامان او را گرفته، دشنام داده، کشتند. ۷ پادشاه چون شنيد، غضب نموده، لشکريان خود را فرستاده، آن قاتلان را به قتل رسانيد و شهر ايشان را بسوخت. ۸ آنگاه غلامان خود را فرمود: «عروسی حاضر است؛ ليکن دعوت شدگان لياقت نداشتند. ۹ الان به شوارع عامه برويد و هرکه را بياييد به عروسی بطلبيد.» ۱۰ پس آن غلامان به سر راهها رفته، نیک و بد هرکه را يافتند جمع کردند، چنانکه خانه عروسی از مجلسيان مملو گشت. ۱۱ آنگاه پادشاه بجهت ديدن اهل مجلس داخل شده، شخصی را در آنجا ديد که جامه عروسی در بر ندارد. ۱۲ بدوگفت: «ای عزيز چطور در اینجا آمدی و حال آنکه جامه عروسی در بر نداری؟» او خاموش شد. ۱۳ آنگاه پادشاه خادمان خود را فرمود: «این شخص را دست و پا بسته برداريد و در ظلمت خارجي اندازيد، جایی که گريه و فشار دندان باشد.» ۱۴ زیرا طلبيدگان بسيارند و برگزيدهگان کم.» ۱۵ پس فریسيان رفته، شورا نمودند که چطور او را در گفتگو گرفتار سازند. ۱۶ و شاگردان خود را با هيروديان نزد وی فرستاده، گفتند: «استادامی دانيم که صادق هستی و طريق خدا را به راستی تعليم می نمايی و از کسی باک نداری زیرا که به ظاهر خلق نمی نگری. ۱۷ پس به ما بگو رای تو چیست. آیا جزيه دادن به قيصر رواست يا نه؟» ۱۸ عیسی شرارت ايشان را درک کرده، گفت: «ای ریاکاران، چرا مرا تجربه می کنيد؟ ۱۹ سکه جزيه را به من بنماييد.» ايشان ديناری نزد وی آوردند. ۲۰ بديشان گفت: «این صورت و رقم از آن کیست؟» ۲۱ بدو گفتند: «از آن قيصر.» بديشان گفت: «مال قيصر را به قيصر ادا کنيد و مال خدا را به خدا!» ۲۲ چون ايشان شنيدند، متعجب شدند و او را واگذارده، برفتند. ۲۳ و در همان روز، صلوبيان که منکر قيامت هستند نزد او آمده، سوال نموده، ۲۴ گفتند: «ای استاد، موسی گفت اگر کسی بی اولاد بميرد، می بايد برادرش زن او را نکاح کند تا نسلی برای برادر خود پيدا نماييد. ۲۵ باری در میان ما هفت برادر بودند که اول زنی گرفته، بمرد و چون اولادی نداشت زن را به برادر خود ترک کرد. ۲۶ و همچنین دومين و سومين تا هفتمين. ۲۷ و آخر از همه آن زن نیز مرد. ۲۸ پس او در قيامت، زن کدامیک از آن هفت خواهد بود زیرا که همه او را داشتند؟» ۲۹ عیسی در جواب ايشان گفت: «گمراه هستيد از این رو که کتاب و قوت خدا

در ساعت درخت انجیر خشکيد! (aiōn g165) ۲۰ چون شاگردان این را ديدند، متعجب شده، گفتند: «چه بسيار زود درخت انجیر خشک شده است!» ۲۱ عیسی در جواب ايشان گفت: «هرآينه به شما می گويم اگر ايمان می داشتيد و شک نمی نموديد، نه همین را که به درخت انجیر شدمی کرديد، بلکه هر گاه بدین کوه می گفتيد «منتقل شده به دريا افکنده شو» چنين می شد. ۲۲ و هرآنچه با ايمان به دعا طلب کنيد، خواهيد يافت.» ۲۳ و چون به هيکل درآمده، تعليم می داد، روسای کهنه و مشايخ قوم نزد او آمده، گفتند: «به چه قدرت این اعمال را می نمايی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟» ۲۴ عیسی در جواب ايشان گفت: «من نیز از شما سخنی می پرسم. اگر آن را به من گويد، من هم به شما گويم که این اعمال را به چه قدرت می نماييم: ۲۵ تعميد يحيی از کجا بود؟ از آسمان يا از انسان؟» ايشان با خودتفکر کرده، گفتند که «اگر گويم از آسمان بود، هرآينه گويد پس چرا به وی ايمان نياوريد. ۲۶ و اگر گويم از انسان بود، از مردم می ترسيم زیرا همه يحيی را نبی می دانند.» ۲۷ پس در جواب عیسی گفتند: «نمی دانيم.» بديشان گفت: «من هم شما را نمی گويم که به چه قدرت این کارها را می کنم. ۲۸ ليکن چه گمان داريد؟ شخصی را دو پسر بود. نزد نخستين آمده، گفت: «ای فرزند امروز به تاجکستان من رفته، به کار مشغول شو.» ۲۹ در جواب گفت: «نخواهم رفت.» اما بعد پشيمان گشته، برفت. ۳۰ و به دومين نیز همچنين گفت. اودر جواب گفت: «ای آقا من می روم.» ولی نرفت. ۳۱ کدامیک از این دو خواهش پدر را به جا آورد؟» گفتند: «اولی.» عیسی بديشان گفت: «هرآينه به شما می گويم که باجگيران و فاحشه ها قبل از شما داخل ملکوت خدا می گردند، ۳۲ زانرو که يحيی از راه عدالت نزد شما آمد و بدو ايمان نياوريد، اما باجگيران و فاحشه ها بدو ايمان آوردند و شما چون ديديد آخر هم پشيمان نشديد تا بدو ايمان آوريد. ۳۳ و مثلی ديگر بشنويد: صاحب خانه ای بود که تاجکستاني غرس نموده، خطيره ای گردش کشيد و چرخشستی در آن کند و برجی بنا نمود. پس آن را به دهقانان سپرده، عازم سفر شد. ۳۴ و چون موسم ميوه نزديک شد، غلامان خود را نزد دهقانان فرستاد تا ميوه های او را بردارند. ۳۵ اما دهقانان غلامانش را گرفته، بعضی را ززند و بعضی را کشتند و بعضی را سنگسار نمودند. ۳۶ باز غلامان ديگر، بيشتر از اولين فرستاده، بديشان نیز به همانطور سلوک نمودند. ۳۷ بالاخره پسر خود را نزد ايشان فرستاده، گفت: «پسر مرا حرمت خواهند داشت.» ۳۸ اما دهقانان چون پسر را ديدند با خود گفتند: «این وارث است. بياييد او را بکشيم و ميراثش را بريم.» ۳۹ آنگاه او را گرفته، بيرون تاجکستان افکنده، کشتند. ۴۰ پس چون مالک تاجکستان آيد، به آن دهقانان چه خواهد کرد؟» ۴۱ گفتند: «البته آن بدکاران را به سختی هلاک خواهد کرد و باغ را به باغبانان ديگر خواهد سپرد که ميوه هايش را در موسم بدو دهند.» ۴۲ عیسی بديشان گفت: «مگر در کتب هرگز نخوانده ايد این که سنگی را که معمارانش رند نمودند، همان سر زاويه شده است. این از جانب خداوند آمد و در نظر ما عجيب است. ۴۳ از این جهت شما را می گويم که ملکوت خدا از شما گرفته شده، به امتی که ميوه اش را بياورند،



رادر نیافته‌اید، ۳۰ زیرا که در قیامت، نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند بلکه مثل ملائکه خدا در آسمان می‌باشند. ۳۱ اما درباره قیامت مردگان، آیا نخوانده‌اید کلامی را که خدا به شما گفته است، ۳۲ من هستم خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب؟ خدا، خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. ۳۳ و آن گروه چون شنیدند، از تعلیم وی متحیر شدند. ۳۴ اما چون فریسیان شنیدند که صدوقیان را مجاب نموده است، با هم جمع شدند. ۳۵ و یکی از ایشان که فقیه بود، از وی به طریق امتحان سوال کرده، گفت: ۳۶ «ای استاد، کدام حکم در شریعت بزرگتر است؟» ۳۷ عیسی وی را گفت: «اینکه خداوند خدای خود را به همه دل و تمامی نفس و تمامی فکر خود محبت نما. ۳۸ این است حکم اول و اعظم. ۳۹ و دوم مثل آن است یعنی همسایه خود را مثل خود محبت نما. ۴۰ بدین دو حکم، تمام تورات و صحف انبیامتعلق است.» ۴۱ و چون فریسیان جمع بودند، عیسی از ایشان پرسیده، ۴۲ گفت: «درباره مسیح چه گمان می‌پرید؟ او پسر کیست؟» بدو گفتند: «پسر داود.» ۴۳ ایشان را گفت: «پس قطور داود در روح، او را خداوند می‌خواند؟ چنانکه می‌گوید: ۴۴ «خداوند به خداوند من گفت، به دست راست من بنشین تادشمنان تو را پای انداز تو سازم.» ۴۵ پس هرگاه داود او را خداوند می‌خواند، چگونه پسرش می‌باشد؟» ۴۶ و هیچ‌کس قدرت جواب وی هرگز نداشت و نه کسی از آن روز دیگر جرات سوال کردن از او نمود.

**۲۳** آنگاه عیسی آن جماعت و شاگردان خود را خطاب کرده، ۲ گفت: «کاتبان و فریسیان بر کرسی موسی نشسته‌اند. ۳ پس آنچه به شما گویند، نگاه دارید و به‌جا آورید، لیکن مثل اعمال ایشان نکنید زیرا می‌گویند و نمی‌کنند. ۴ زیرا بارهای گران و دشوار رامی‌بندند و بر دوش مردم می‌نهند و خود نمی‌خواهند آنها را به یک انگشت حرکت دهند. ۵ و همه کارهای خود را می‌کنند تا مردم، ایشان را ببینند. حمایت‌های خود را عربض و دامنه‌ای قباى خود را پهن می‌سازند، ۶ و بالا نشستن درضیافتها و کرسیهای صلد در کنایس را دوست می‌دارند، ۷ و تعظیم در کوچه‌ها را و اینکه مردم ایشان را آقا آقا بخوانند. ۸ لیکن شما آقا خوانده مشوید، زیرا استاد شما یکی است یعنی مسیح و جمیع شما برادرانید. ۹ و هیچ‌کس را بر زمین، پدر خود مخوانید زیرا پدر شما یکی است که در آسمان است. ۱۰ و پیشخوانده مشوید، زیرا پیشوای شما یکی است یعنی مسیح. ۱۱ و هرکه از شما بزرگتر باشد، خادم شما بود. ۱۲ و هرکه خود را بلند کند، پست گردد و هرکه خود را فروتن سازد سرفراز گردد. ۱۳ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که در ملکوت آسمان را به روی مردم می‌بندید، زیرا خود داخل آن نمی‌شوید و داخل شوندگان را از دخول مانع می‌شوید. ۱۴ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا خانه‌های بیوه‌زنان رامی‌بلعید و از روی ریا نماز را طولی می‌کنید؛ از آرزو عذاب شدیدتر خواهید یافت.

**۱۵** وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار، زیرا که بر و بحر را می‌گردید تا مریدی پیدا کنید و چون پیدا شد او را دو مرتبه پست‌تر از خود، پسر

جهنم می‌سازید! (Geenna g1067) ۱۶ وای بر شمای راهنمایان کور که

می‌گویید “هرکه به هیکل قسم خورد باکی نیست لیکن هرکه به طلای هیکل قسم خورد باید وفاکند.” ۱۷ ای نادانان و نابینایان، آیا کدام افضل است؟ طلا یا هیکلی که طلا را مقدس می‌سازد؟ ۱۸ و هرکه به مذبح قسم خورد باکی نیست لیکن هرکه به هدیه‌ای که بر آن است قسم خورد، باید ادا کند.” ۱۹ ای جهال و کوران، کدام افضل است؟ هدیه یا مذبح که هدیه را تقدیس می‌نماید؟ ۲۰ پس هرکه به مذبح قسم خورد، به آن و به هرچه بر آن است قسم خورده است؛ ۲۱ و هرکه به هیکل قسم خورد، به آن و به او که در آن ساکن است، قسم خورده است؛ ۲۲ و هرکه به آسمان قسم خورد، به کرسی خدا و به او که بر آن نشسته است، قسم خورده باشد. ۲۳ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که نعناع و شبت و زیره را عشر می‌دهید و اعظم احکام شریعت، یعنی عدالت و رحمت و ایمان را ترک کرده‌اید! می‌بایست آنها را به‌جا آورده، اینها را نیز ترک نکرده باشید. ۲۴ ای رهنمایان کور که پشه را صافی می‌کنید و شتر را فرو می‌برید! ۲۵ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار، از آن رو که بیرون پیاله و بشقاب را پاک می‌نمایید و درون آنها مملو از جبر و ظلم است. ۲۶ ای فریسی کور، اول درون پیاله و بشقاب را طهارساز تا بیرونش نیز ظاهر شود! ۲۷ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که چون قبور سفید شده می‌باشید که از بیرون، نیکو می‌نمایید لیکن درون آنها از استخوانهای مردگان و سایر نجاسات پر است! ۲۸ همچنین شما نیز ظاهر به مردم عادل می‌نمایید، لیکن باطن از ریاکاری و شرارت مملو هستید. ۲۹ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار که قبرهای انبیا را بنا می‌کنید و مدفنه‌های صادقان رازینت می‌دهید، ۳۰ و می‌گویید: “اگر در ایام پدران خود می‌بودیم، در ریختن خون انبیا با ایشان شریک نمی‌شدیم!” ۳۱ پس بر خود شهادت می‌دهید که فرزندان قاتلان انبیا هستید. ۳۲ پس شما پیمان‌ه پدران خود را لبریز کنید! ۳۳ ای ماران و افعی‌زادگان! چگونه از عذاب جهنم فرار خواهید کرد؟ (Geenna g1067) ۳۴ لهذا الحال انبیا و حکماء و کاتبان نزد شما می‌فرستم و بعضی را خواهید کشت و به دار خواهید کشید و بعضی را در کنایس خود تازیانه زده، از شهر به شهر خواهید راند، ۳۵ تا همه خونهای صادقان که بر زمین ریخته شد بر شما وارد آید، از خون هابیل صدیق تا خون زکریا ابن برخیا که او را در میان هیکل و مذبح کشتید. ۳۶ هرآینه به شما می‌گویم که این همه بر این طایفه خواهد آمد! ۳۷ «ای اورشلیم، اورشلیم، قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلان خود! چند مرتبه خواستم فرزندان تو را جمع کنم، مثل مرغی که جوجه‌های خود را زیر بال خود جمع می‌کند و نخواستی! ۳۸ اینک خانه شما برای شما ویران گذارده می‌شود. ۳۹ زیرا به شما می‌گویم از این پس مرا نخواهید دید تا بگویند مبارک است او که به نام خداوند می‌آید.»

**۲۴** پس عیسی از هیکل بیرون شده، برفت. و شاگردانش پیش آمدند تا عمارتهای هیکل را بدو نشان دهند. ۲ عیسی ایشان را گفت: «آیا همه این چیزها را نمی‌بینید؟ هرآینه به شمای گویم بر اینجا سنگی بر سنگی

گذارده نخواهد شد که به زیر افکنده نشود!» ۳ و چون به کوه زیتون نشسته بود، شاگردانش در خلوت نزدی آمده، گفتند: «ما به بگو که این امور کی واقع می شود و نشان آمدن تو و انقضای عالم چیست.» (aiōn) (g165) عیسی در جواب ایشان گفت: «زهار کسی شما را گمراه نکند! ۵ زآزرو که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من مسیح هستم و بسیاری را گمراه خواهند کرد. ۶ و جنگها و اخبار جنگها را خواهید شنید. زهار مضطرب مشوید زیرا که وقوع این همه لازم است، لیکن آنها هنوز نیست. ۷ زیرا قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند نمود و قحطیها و وباها و زلزلهها در جایها پدید آید. ۸ اما همه اینها آغازدهای زه است. ۹ آنگاه شما را به مصیبت سپرده، خواهند کشت و جمع امتها بجهت اسم من از شما نفرت کنند. ۱۰ و در آن زمان، بسیاری لغزش خورده، یکدیگر را تسلیم کنند واز یکدیگر نفرت گیرند. ۱۱ و بسا انبیای کذب ظاهر شده، بسیاری را گمراه کنند. ۱۲ و بجهت افزونی گناه محبت بسیاری سرد خواهد شد. ۱۳ لیکن هرکه تا به انتها صبر کند، نجات یابد. ۱۴ و به این بشارت ملکوت در تمام عالم موعظه خواهد شد تا بر جمیع امتها شهادتی شود؛ آنگاه آنها خواهد رسید. ۱۵ «پس چون مکروه ویرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در مقام مقدس بر پاشده بینید هرکه خواند دریافت کند ۱۶ آنگاه هرکه در یهودیه باشد به کوهستان بگریزد؛ ۱۷ و هرکه بر بام باشد، بجهت برداشتن چیزی از خانه به زیر نیاید؛ ۱۸ و هرکه در مزرعه است، بجهت برداشتن رخت خود برنگردد. ۱۹ لیکن وای برآبستان و شیر دهندگان در آن ایام! ۲۰ پس دعا کنید تا فرار شما در زمستان یا در سبت نشود، ۲۱ زیرا که در آن زمان چنان مصیبت عظیمی ظاهر می شود که از ابتدا عالم تا کنون نشده و نخواهد شد! ۲۲ و اگر آن ایام کوتاه نشدی، هیچ بشری نجات نیافتی، لیکن بخاطر برگزیدگان، آن روزها کوتاه خواهد شد. ۲۳ آنگاه اگر کسی به شما گوید: «اینک مسیح در اینجا یا در آنجا است» باور مکنید، ۲۴ زیرا که مسیحیان کاذب و انبیا کذب ظاهر شده، علامات و معجزات عظیمه چنان خواهند نمود که اگر ممکن بودی برگزیدگان را نیز گمراه کردندی. ۲۵ اینک شما را پیش خبر دادم. ۲۶ «پس اگر شما را گویند: اینک در صحراست، بیرون مروید یا آنکه در خلوت است، باور مکنید، ۲۷ زیرا همچنان که برق از مشرق ساطع شده، تا به مغرب ظاهر می شود، ظهور پسر انسان نیز چنین خواهد شد. ۲۸ و هرجا که مرداری باشد، کزکسان در آنجا جمع شوند. ۲۹ و فور بعد از مصیبت آن ایام، آفتاب تاریک گردد و ماه نور خود را ندهد و ستارگان از آسمان فرو ریزند و قوتهای افلاک متزلزل گردد. ۳۰ آنگاه علامت پسر انسان در آسمان پدید گردد در آن وقت، جمع طوایف زمین سینه زنی کنند و پسر انسان را ببینند که بر ابرهای آسمان، با قوت و جلال عظیم می آید؛ ۳۱ و فرشتگان خود را باصور بلند آواز فرستاده، برگزیدگان او را از بادهای اربعه از کران تا بکران فلک فراهم خواهند آورد. ۳۲ «پس از درخت انجیر مثلش را فراگیرید که چون شاخه اش نازک شده، برگها می آورد، می فهمید که تابستان نزدیک است. ۳۳ همچنین شما نیز چون این همه را ببینید، بفهمید که نزدیک بلکه بر در است. ۳۴ هرآینه به

شما می گویم تا این همه واقع نشود، این طایفه نخواهد گذشت. ۳۵ آسمان و زمین زایل خواهد شد، لیکن سخنان من هرگز زایل نخواهد شد. ۳۶ «اما از آن روز و ساعت هیچ کس اطلاع ندارد، حتی ملائکه آسمان جز پدر من و بس. ۳۷ لیکن چنانکه ایام نوح بود، ظهور پسر انسان نیز چنان خواهد بود. ۳۸ زیرا همچنان که در ایام قبل از طوفان می خوردند و می آشامیدند و نکاح می کردند و منکوحه می شدند تا روزی که نوح داخل کشتی گشت، ۳۹ و نفهمیدند تا طوفان آمده، همه را ببرد، همچنین ظهور پسر انسان نیز خواهد بود. ۴۰ آنگاه دو نفری که در مزرعه ای می باشند، یکی گرفته و دیگری واگذارده شود. ۴۱ و دو زن که دستاس می کنند، یکی گرفته و دیگری رها شود. ۴۲ پس بیدار باشید زیرا که نمی دانید در کدام ساعت خداوند شما می آید. ۴۳ لیکن این را بدانید که اگر صاحب خانه می دانست در چه پاس از شب دزد می آید، بیدار می ماند و نمی گذاشت که به خانه اش نقب زند. ۴۴ لهدا شما نیز حاضر باشید، زیرا در ساعتی که گمان نبرید، پسر انسان می آید. ۴۵ «پس آن غلام امین و دانا کیست که آرایش او را بر اهل خانه خود بگمارد تا ایشان را در وقت معین خوراک دهد؟ ۴۶ خوشبحال آن غلامی که چون آرایش آید، او را در چنین کار مشغول یابد. ۴۷ هرآینه به شما می گویم که او را بر تمام مایملک خود خواهد گماشت. ۴۸ لیکن هرگاه آن غلام شریر با خود گوید که آقای من درآمدن تاخیر می نماید، ۴۹ و شروع کند به زدن همقطاران خود و خوردن و نوشیدن با میگساران، ۵۰ هرآینه آقای آن غلام آید، در روزی که منتظر نباشد و در ساعتی که نداند، ۵۱ و او را دو پاره کرده، نصیبش را با ریاکاران قرار دهد در مکانی که گریه و فشار دندان خواهد بود.

**۲۵** «در آن زمان ملکوت آسمان مثل ده باره خواهد بود که مشعلهای خود را برداشته، به استقبال داماد بیرون رفتند. ۲ و از ایشان پنج دانا و پنج نادان بودند. ۳ اما نادانان مشعلهای خود را برداشته، هیچ روغن با خود نبردند. ۴ لیکن دانایان، روغن در ظروف خود بامشعلهای خویش برداشتند. ۵ و چون آمدن داماد بطول انجامید، همه پینکی زده، خفتند. ۶ و در نصف شب صدایی بلند شد که «اینک دامادی آید به استقبال وی بشتابید.» ۷ پس تمامی آن بارهها برخاسته، مشعلهای خود را اصلاح نمودند. ۸ و نادانان، دانایان را گفتند: «از روغن خود به ما دهید زیرا مشعلهای ما خاموش می شود.» ۹ اما دانایان در جواب گفتند: «نمی شود، مبادا ما و شما را کفاف ندهد. بلکه نزد فرشتگان رفته، برای خود بخرید.» ۱۰ و درحین که ایشان بجهت خرید می رفتند، داماد برسید و آنانی که حاضر بودند، با وی به عروسی داخل شده، در بسته گردید. ۱۱ بعد از آن، باره های دیگر نیز آمده، گفتند: «خداوند! برای ما باز کن.» ۱۲ او در جواب گفت: «هرآینه به شما می گویم شما را نمی شناسم.» ۱۳ پس بیدار باشید زیرا که آن روز و ساعت را نمی دانید. ۱۴ «زیرا چنانکه مردی عازم سفر شده، غلامان خود را طلبید و اموال خود را بدیشان سپرد، یکی را پنج قنطار و دیگری را دو وسومی را یک داد؛ هر یک را

بحسب استعدادش. و بی‌درنگ متوجه سفر شد. ۱۶ پس آنکه پنج قنطار یافته بود، رفته و با آنها تجارت نموده، پنج قنطار دیگر سود کرد. ۱۷ و همچنین صاحب دو قنطار نیز دو قنطار دیگر سود گرفت. ۱۸ اما آنکه یک قنطار گرفته بود، رفته زمین را کند و نقد آقای خود را پنهان نمود. ۱۹ «و بعد از مدت مدیدی، آقای آن غلامان آمده، از ایشان حساب خواست. ۲۰ پس آنکه پنج قنطار یافته بود، پیش آمده، پنج قنطار دیگر آورده، گفت: خداوندا پنج قنطار به من سپردی، اینک پنج قنطار دیگر سود کردم.» ۲۱ آقای او به وی گفت: آقای این غلام نیک متدین! بر چیزهای اندک امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار خواهم گماشت. به شادی خداوند خود داخل شو! ۲۲ و صاحب دو قنطار نیز آمده، گفت: ای آقا دو قنطار تسلیم من نمودی، اینک دو قنطار دیگر سود یافته‌ام. ۲۳ آقایش وی را گفت: آقای این غلام نیک متدین! بر چیزهای کم امین بودی، تو را بر چیزهای بسیار می‌گمارم. در خوشی خداوند خود داخل شو! ۲۴ پس آنکه یک قنطار گرفته بود، پیش آمده، گفت: ای آقا چون تو رامی شناختم که مرد درشت خوبی می‌باشی، از جایی که نکاشته‌ای می‌دروی و از جایی که نیفشانده‌ای جمع می‌کنی، ۲۵ پس ترسان شده، رفت و قنطار تو را زیر زمین نهفتم. اینک مال تو موجود است. ۲۶ آقایش در جواب وی گفت: ای غلام شریر بیکاره! دانسته‌ای که از جایی که نکاشته‌ام میدروم و از مکانی که نپاشیده‌ام، جمع می‌کنم. ۲۷ از همین جهت تو را می‌بایست نقد مرابه صرافان بدهی تا وقتی که بیایم مال خود را باسود بیایم. ۲۸ الحال آن قنطار را از او گرفته، به صاحب ده قنطار بدهید. ۲۹ زیرا به هرکه دارد داده شود و افزونی یابد و از آنکه ندارد آنچه دارد نیز گرفته شود. ۳۰ آن غلام بی‌نفع را در ظلمت خارجی اندازید، جایی که گریه و فشار دندان خواهد بود. ۳۱ «اما چون پسر انسان در جلال خود با جمیع ملائکه مقدس خویش آید، آنکه بر کرسی جلال خود خواهد نشست، ۳۲ و جمیع امت‌ها در حضور او جمع شوند و آنها را از همدیگر جدا می‌کند به قسمی که شبان میشها را از بزها جدا می‌کند. ۳۳ و میشها را بر دست راست و بزها را بر چپ خود قرار دهد. ۳۴ آنکه پادشاه به اصحاب طرف راست گوید: بیاییدای برکت یافتگان از پدر من و ملکوتی را که از ابتدای عالم برای شما آماده شده است، به میراث گیرید. ۳۵ زیرا چون گرسنه بودم مرا طعام دادید، تشنه بودم سیراب نمودید، غریب بودم مرا جا دادید، ۳۶ عریان بودم مرا پوشانیدید، مریض بودم عیادت کردید، در حبس بودم دیدن من آمدید. ۳۷ آنکه عادلان به پاسخ گویند: ای خداوند، کی گرسنه ات دیدیم تا طعامت دهیم، یا تشنه ات یافتیم تا سیرابت نمایم، ۳۸ یا کی تو را غریب یافتیم تا تو را جادهیم یا عریان تا پوشانیم، ۳۹ و کی تو را مریض یا محبوس یافتیم تا عیادتت کنیم؟ ۴۰ پادشاه در جواب ایشان گوید: هرآینه به شما می‌گویم، آنچه به یکی از این برادران کوچکترین من کردید، به من کرده‌اید. ۴۱ «پس اصحاب طرف چپ را گوید: ای ملعونان، از من دور شوید در آتش جاودانی که برای ابلیس و فرشتگان او مهیا شده است. (aiōnios g166) ۴۲ زیرا گرسنه بودم مرا خوراک ندادید، تشنه بودم مرا آب ندادید، ۴۳ غریب بودم مرا جا ندادید، عریان بودم مرا نپوشانیدید، مریض و

۲۶ و چون عیسی همه این سخنان را به اتمام رسانید، به شاگردان خود گفت: ۲ «می‌دانید که بعد از دو روز عید فصح است که پسر انسان تسلیم کرده می‌شود تا مصلوب گردد.» ۳ آنکه روسای کهنه و کاتبان و مشایخ قوم در دین‌خانه رئیس کهنه که قیافا نام داشت جمع شده، ۴ شورا نمودند تا عیسی را به حیلہ گرفتار ساخته، به قتل رسانند. ۵ اما گفتند: «نه در وقت عید مبادا آشوبی در قوم بر پا شود.» ۶ و هنگامی که عیسی در بیت عنیا در خانه شمعون ابرص شد، ۷ زنی با شیشه‌های عطر گرانبازار او آمده، چون بنشست بر سر وی ریخت. ۸ اما شاگردانش چون این را دیدند، غضب نموده، گفتند: «چرا این اسراف شده است؟ ۹ زیرا ممکن بود این عطر به قیمت گران فروخته و به فقرا داده شود.» ۱۰ عیسی این را درک کرده، بدیشان گفت: «چرا بدین زن زحمت می‌دهید؟ زیرا کار نیکو به من کرده است. ۱۱ زیرا که فقرا را همیشه نزد خود دارید اما مرا همیشه ندارید. ۱۲ و این زن که این عطر را بر بدنم مالید، بجهت دفن من کرده است. ۱۳ هرآینه به شما می‌گویم هر جایی که در تمام عالم بدین بشارت موعظه کرده شود، کار این زن نیز بجهت یادگاری او مذکور خواهد شد.» ۱۴ «آنکه یکی از آن دوازده که به یهودای اسخرویومی مسمی بود، نزد روسای کهنه رفته، ۱۵ گفت: «مرا چند خواهید داد تا او را به شما تسلیم کنم؟» ایشان سی پاره نقره با وی قراردادند. ۱۶ و از آن وقت در صدد فرصت شد تا او را بدیشان تسلیم کند. ۱۷ پس در روز اول عید فطیر، شاگردان نزد عیسی آمده، گفتند: «کجا می‌خواهی فصح را آماده کنیم تا بخوری؟» ۱۸ گفت: «به شهر، نزد فلان کس رفته، بلو گوید: "استاد می‌گوید وقت من نزدیک شد و فصح را در خانه تو با شاگردان خود صرف می‌نمایم."» ۱۹ شاگردان چنانکه عیسی ایشان را امر فرمود کردند و فصح را مهیا ساختند. ۲۰ چون وقت شام رسید با آن دوازده بنشست. ۲۱ وقتی که ایشان غذا می‌خورند، او گفت: «هرآینه به شما می‌گویم که یکی از شما مرا تسلیم می‌کند!» ۲۲ پس بغایت غمگین شده، هریک از ایشان به وی سخن آغاز کردند که «خداوندا آیا من آم؟» ۲۳ او در جواب گفت: «آنکه دست با من در قاب فرو برد، همان کس مرا تسلیم نماید! ۲۴ هرآینه پسر انسان به همانطور که درباره او مکتوب است رحلت می‌کند. لیکن وی بر آنکسی که پسر انسان بدست او تسلیم شود! آن شخص را بهتر بودی که تولد نیافتی!» ۲۵ و یهودا که تسلیم‌کننده وی بود، به جواب گفت: «ای استاد آیا من آم؟» به وی گفت: «تو خود گفتی!» ۲۶ و چون ایشان غذا می‌خورند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، به شاگردان داد و گفت: «بگیرید و بخورید، این است بدن من.» ۲۷

ویاله را گرفته، شکر نمود و بدیشان داده، گفت: «همه شما از این بنوشید، ۲۸ زیرا که این است خون من در عهد جدید که در راه بسیاری بجهت آموزش گناهان ریخته می‌شود. ۲۹ اما به شمامی گویم که بعد از این از میوه مو دیگر نخواهم نوشید تا روزی که آن را با شما در ملکوت پدر خود، تازه آشامم.» ۳۰ پس تسبیح خواندند و به سوی کوه زیتون روانه شدند. ۳۱ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «همه شما امشب دربار من لغزش می‌خورید چنانکه مکتوب است که شبان را می‌زنم و گوسفندان گله پراکنده می‌شوند. ۳۲ لیکن بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت.» ۳۳ پطرس در جواب وی گفت: «هر گاه همه دربار تو لغزش خورند، من هرگز نخورم.» ۳۴ عیسی به وی گفت: «هرآینه به تو می‌گویم که در همین شب قبل از آنکه زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد!» ۳۵ پطرس به وی گفت: «هرگاه مردنم با تو لازم شود، هرگز تو را انکار نکنم!» و سایر شاگردان نیز همچنان گفتند. ۳۶ آنگاه عیسی با ایشان به موضعی که مسمی به جتسیمانی بود رسیده، به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید تا من رفته، در آنجا دعا کنم.» ۳۷ و پطرس و دو پسر زیدی را برداشته، بی‌نهایت غمگین و دردناک شد. ۳۸ پس بدیشان گفت: «نفس من از غایت الم مشرف به موت شده است. در اینجا مانده با من بیدار باشید.» ۳۹ پس قدری پیش رفته، به روی درافتاد و دعا کرده، گفت: «ای پدر من، اگر ممکن باشد این پیاله از من بگذرد؛ لیکن نه به خواهش من، بلکه به اراده تو.» ۴۰ و نزد شاگردان خود آمده، ایشان را در خواب یافت. و به پطرس گفت: «آیا همچین نمی‌توانستید یک ساعت با من بیدار باشید؟ ۴۱ بیدار باشید و دعا کنید تا در معرض آزمایش نیفتید! روح راغب است، لیکن جسم ناتوان.» ۴۲ و بار دیگر رفته، باز دعا نموده، گفت: «ای پدر من، اگر ممکن نباشد که این پیاله بدون نوشیدن از من بگذرد، آنچه اراده تو است بشود.» ۴۳ و آمده، باز ایشان را در خواب یافت زیرا که چشمان ایشان سنگین شده بود. ۴۴ پس ایشان را ترک کرده، رفت و دفعه سوم به همان کلام دعا کرد. ۴۵ آنگاه نزد شاگردان آمده، بدیشان گفت: «مابقی را بخوابید و استراحت کنید. الحال ساعت رسیده است که پسر انسان به‌دست گناهکاران تسلیم شود. ۴۶ برخیزید برویم. اینک تسلیم‌کننده من نزدیک است!» ۴۷ و هنوز سخن می‌گفت که ناگاه یهودا که یکی از آن دوازده بود با جمعی کثیر با شمشیرها و چوبها از جانب روساء کهنه و مشایخ قوم آمدند. ۴۸ و تسلیم‌کننده او بدیشان نشانی داده، گفته بود: «هرکه را بوسه زنم، همان است. او رامحکم بگیرید.» ۴۹ در ساعت نزد عیسی آمده، گفت: «سلام یا سیدی!» و او را بوسید. ۵۰ عیسی وی را گفت: «ای رفیق، از بهره‌چر آمدی؟» آنگاه پیش آمده، دست بر عیسی انداخته، او را گرفتند. ۵۱ و ناگاه یکی از همراهان عیسی دست آورده، شمشیر خود را از غلاف کشیده، بر غلام رئیس کهنه زد و گوشش را از تن جدا کرد. ۵۲ آنگاه عیسی وی را گفت: «شمشیر خود را غلاف کن، زیرا هرکه شمشیر گیرد، به شمشیر هلاک گردد. ۵۳ آیا گمان می‌بری که نمی‌توانم الحال از پدر خود درخواست کنم که زیاده از دوازده فوج از ملائکه برای من حاضر سازد؟ ۵۴ لیکن در این

**۲۷** و چون صبح شد، همه روسای کهنه و مشایخ قوم بر عیسی شورا کردند که او را هلاک سازند. ۲ پس او را بند نهاده، بردند و به بنطیوس پیلطس والی تسلیم نمودند. ۳ در آن هنگام، چون یهودا تسلیم‌کننده او دید که بر او فتوا دادند، پشیمان شده، سی پاره نقره را به روسای کهنه و مشایخ رد کرده، ۴ گفت: «گناه کردم که خون بیگانه‌ای را تسلیم نمودم.» گفتند: «ما را چه، خود دانی!» ۵ پس آن نقره را درهیکل انداخته، روانه

صورت کتب چگونگی تمام گردد که همچین می‌بایست بشود؟» ۵۵ در آن ساعت، به آن گروه گفت: گویا بر دزد بجهت گرفتن من با تیغها و چوبها بیرون آمدید! هر روز با شما در هیکل نشسته، تعلیم می‌ادم و مرا نگرفتید. ۵۶ لیکن این همه شد تا کتب انبیا تمام شود.» در آن وقت جمیع شاگردان او را واگذارد، بگریختند. ۵۷ و آنانی که عیسی را گرفته بودند، او را نزد قیافا رئیس کهنه جایی که کاتبان و مشایخ جمع بودند، بردند. ۵۸ اما پطرس از دور در عقب او آمده، به خانه رئیس کهنه درآمد و با خادمان بنشست تا انجام کار را ببیند. ۵۹ پس روسای کهنه و مشایخ و تمامی اهل شورا طلب شهادت دروغ بر عیسی می‌کردند تا او را بقتل رسانند، ۶۰ لیکن نیافتند. با آنکه چند شاهد دروغ پیش آمدند، هیچ نیافتند. آخر دو نفر آمده، ۶۱ گفتند: «این شخص گفت: "می‌توانم هیکل خدا را خراب کنم و در سه روز بنا نمایم."» ۶۲ پس رئیس کهنه برخاسته، بدو گفت: «هیچ جواب نمی‌دهی؟ چیست که اینها بر تو شهادت می‌دهند؟» ۶۳ اما عیسی خاموش ماند! تا آنکه رئیس کهنه روی به وی کرده، گفت: «تو را به خدای حی قسم می‌دهم ما را بگوی که تو مسیح پس خدا هستی یا نه؟» ۶۴ عیسی به وی گفت: «تو گفتی! و نیز شما رامی‌گویم بعد از این پسر انسان را خواهید دید که بر دست راست قوت نشسته، بر ابراهای آسمان می‌آید!» ۶۵ در ساعت رئیس کهنه رخت خود را چاک زده، گفت: «کفر گفت! دیگر ما را چه حاجت به شهود است؟ الحال کفرش را شنیدید! ۶۶ چه مصلحت می‌بینید؟» ایشان در جواب گفتند: «مستوجب قتل است!» ۶۷ آنگاه آب دهان بر رویش انداخته، او را طپانچه می‌زدند و بعضی سیلی زده، ۶۸ می‌گفتند: «ای مسیح، به ما نبوت کن! کیست که تو را زده است؟» ۶۹ اما پطرس در ایوان بیرون نشسته بود که ناگاه کنیزکی نزد وی آمده، گفت: «تو هم با عیسی جلیلی بودی!» ۷۰ او روی روی همه انکار نموده، گفت: «نمی‌دانم چه می‌گویی!» ۷۱ و چون به دهلیز بیرون رفت، کنیزی دیگر او را دیده، به حاضرین گفت: «این شخص نیز از رفقای عیسی ناصری است!» ۷۲ باز قسم خورده، انکار نمود که «این مرد را نمی‌شناسم.» ۷۳ بعد از چندی، آنانی که ایستاده بودند پیش آمده، پطرس را گفتند: «البته تو هم از اینها هستی زیرا که لهجه تو بر تودلالت می‌نماید!» ۷۴ پس آغاز لعن کردن و قسم خوردن نمود که «این شخص را نمی‌شناسم.» و در ساعت خروس بانگ زد ۷۵ آنگاه پطرس سخن عیسی را به یاد آورد که گفته بود: قبل از بانگ زدن خروس، سه مرتبه مرا انکار خواهی کرد.» پس بیرون رفته زارزار بگریست.

شد و رفته خود را خفه نمود. ۶ اما روسای کهنه نقره را بر داشته، گفتند: «انداختن این در بیت‌المال جایز نیست زیرا خونبها است.» ۷ پس شورا نموده، به آن مبلغ، مزرعه کوزه‌گر را بجهت مقبره غریب‌خیرین دادند. ۸ از آن جهت، آن مزرعه تا امروز بحقل الدم مشهور است. ۹ آنگاه سخنی که به زبان ارمیای نبی گفته شده بود تمام گشت که «سی پاره نقره را برداشتند، بهای آن قیمت کرده شده‌ای که بعضی از بنی‌اسرائیل بر او قیمت گذاردند. ۱۰ و آنها را بجهت مزرعه کوزه‌گر دادند، چنانکه خداوند به من گفت.» ۱۱ اما عیسی در حضور والی ایستاده بود. پس والی از او پرسیده، گفت: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» عیسی بدو گفت: «تو می‌گویی!» ۱۲ و چون روسای کهنه و مشایخ از او شکایت می‌کردند، هیچ جواب نمی‌داد. ۱۳ پس پیلاتس وی را گفت: «نمی‌شنوی چقدر بر تو شهادت می‌دهند؟» ۱۴ اما در جواب وی، یک سخن هم نگفت، بقسمی که والی بسیار متعجب شد. ۱۵ و در هر عیدی، رسم والی این بود که یک زندانی، هرکه را می‌خواستند، برای جماعت آزاد می‌کرد. ۱۶ و در آن وقت، زندانی مشهور، برابا نام داشت. ۱۷ پس چون مردم جمع شدند، پیلاتس ایشان را گفت: «که را می‌خواهید برای شما آزاد کنم؟ برابا یا عیسی مشهور به مسیح را؟» ۱۸ زیرا که دانست او را از حسد تسلیم کرده بودند. ۱۹ چون بر مسند نشسته بود، زنش نزد او فرستاده، گفت: «با این مرد عادل تو را کاری نباشد، زیرا که امروز در خواب دربار او زحمت بسیار بردم.» ۲۰ اما روسای کهنه و مشایخ، قوم را بر این ترغیب نمودند که برابا را بخواهند و عیسی راه‌لاک سازند. ۲۱ پس والی بدیشان متوجه شده، گفت: «کدام یک از این دو نفر را می‌خواهید بجهت شما رها کنم؟ گفتند: «برابا را.» ۲۲ پیلاتس بدیشان گفت: «پس با عیسی مشهور به مسیح چه کنم؟» جمیع گفتند: «مصلوب شود!» ۲۳ والی گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد زده، گفتند: «مصلوب شود!» ۲۴ چون پیلاتس دید که ثمری ندارد بلکه آشوب زیاده می‌گردد، آب طلبدیده، پیش مردم دست خود را شسته گفت: «من بری هستم از خون این شخص عادل. شما ببینید.» ۲۵ تمام قوم در جواب گفتند: «خون او بر ما و فرزندان ما باد!» ۲۶ آنگاه برابا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازیانه زده، سپرد تا او را مصلوب کنند. ۲۷ آنگاه سپاهیان والی، عیسی را به دیوانخانه برده، تمامی فوج را گرد وی فراهم آوردند. ۲۸ او را در عریان ساخته، لباس قرمزی بدو پوشانیدند، ۲۹ و تاجی از خار بافته، بر سرش گذاردند و نی بدست راست او دادند و پیش وی زانو زده، استهزاکنان او را می‌گفتند: «سلام ای پادشاه یهود!» ۳۰ و آب دهان بر وی افکنده، نی را گرفته بر سرش می‌زدند. ۳۱ و بعد از آنکه او را استهزا کرده بودند، آن لباس را از وی کنده، جامه خودش را پوشانیدند و او را بجهت مصلوب نمودن بیرون بردند. ۳۲ و چون بیرون می‌رفتند، شخصی قیروانی شمعون نام را یافته، او را بجهت بردن صلیب مجبور کردند. ۳۳ و چون به موضعی که به جلعنتا یعنی کاسه سر مسمی بود رسیدند، ۳۴ سرکه مزوج به مر بجهت نوشیدن بدو دادند. اما چون چشید، نخواست که بنوشد. ۳۵ پس او را مصلوب نموده، رخت او را تقسیم نمودند و بر آنها قرعه انداختند تا آنچه به

۲۸ و بعد از سبت، هنگام فجر، روز اول هفته، مریم مجدلیه و مریم دیگر بجهت دیدن قبر آمدند. ۲ که ناگاه زلزله‌ای عظیم حادث شد از آنرو که فرشته خداوند از آسمان نزول کرده، آمد و سنگ را از در قبر غلطانیده، بر آن بنشست. ۳ و صورت او مثل برق و لباسش چون برف سفید بود. ۴ و از ترس او کشیکچیان به لرزه درآمد، مثل مرده گردیدند. ۵ اما فرشته به زنان متوجه شده، گفت: شما ترسان مباشید! ۶ در اینجا نیست زیرا چنانکه گفته بود برخاسته است. بیاید جایی که خداوند خفته بود ملاحظه کنید، ۷ و به زودی رفته شاگردانش را خبر دهید که از مردگان برخاسته است. اینک پیش از شما به جلیل می‌رود. در آنجا او را خواهید دید. اینک شما را گفتم.» ۸ پس، از قبر با ترس و خوشی عظیم به زودی روانه شده، رفتند تا شاگردان او را اطلاع دهند. ۹ و در هنگامی که بجهت اخبار شاگردان او می‌رفتند، ناگاه عیسی بدیشان برخورد، گفت: «سلام بر شما باد!» پس پیش آمده، به قدمهای او چسبیده، او را پرستش کردند. ۱۰ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «مترسید! رفته، برادرانم را بگوئید که به جلیل بروند که در آنجا مرا خواهند دید.» ۱۱ و چون ایشان می‌رفتند، ناگاه بعضی از کشیکچیان به شهر شده، روسای کهنه را از همه این وقایع مطلع ساختند. ۱۲ ایشان با مشایخ جمع شده، شورا نمودند و نقره بسیار به سپاهیان داده، ۱۳ گفتند: «بگوئید که شبانگاه شاگردانش آمده، وقتی که ما در خواب بودیم او را دزدیدند. ۱۴ و هرگاه این سخن گوش زد والی شود، همانا ما او را برگردانیم و شما را مطمئن سازیم.» ۱۵ ایشان پول را گرفته، چنانکه تعلیم یافتند کردند و این سخن تا امروز در میان یهود منتشر است. ۱۶ اما یازده رسول به جلیل، بر کوهی که عیسی ایشان را نشان داده بود رفتند. ۱۷ و چون او را دیدند، پرستش نمودند. لیکن بعضی شک کردند. ۱۸ پس عیسی پیش آمده، بدیشان خطاب کرده، گفت: «تمامی قدرت در آسمان و بر زمین به من داده شده است. ۱۹ پس رفته، همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح‌القدس تعمید دهید. ۲۰ و ایشان را تعلیم دهید که همه اموری را که به شما حکم کرده‌ام حفظ کنند. و اینک من هرروزه تا انقضای عالم همراه شما می‌باشم.» آمین.

(aiōn g165)

وی را از حالت او خیر دادند. ۳۱ پس نزدیک شده، دست او را گرفته، برخیزانیدش که همان وقت تب از او زایل شد و به خدمت گذاری ایشان مشغول گشت. ۳۲ شامگاه چون آفتاب به مغرب شد، جمیع مریضان و مجانین را پیش او آوردند. ۳۳ و تمام شهر بر در خانه ازدحام نمودند. ۳۴ و بسا کسانی را که به انواع امراض مبتلا بودند، شفا داد و دیوهای بسیاری بیرون کرده، نگذارد که دیوها حرف زبند زیرا که او را شناختند. ۳۵ بامدادان قبل از صبح برخاسته، بیرون رفت و به ویرانه‌های رسیده، در آنجا به دعا مشغول شد. ۳۶ و شمعون و رفقایش در پی او شتافتند. ۳۷ چون او را دریافتند، گفتند: «همه تو رامی طلبند.» ۳۸ بدیشان گفت: «به دهات مجاورهم برویم تا در آنها نیز موعظه کنم، زیرا که بجهت این کار بیرون آمدم.» ۳۹ پس در تمام جلیل درکنایس ایشان وعظ می‌نمود و دیوها را اخراج می‌کرد. ۴۰ و ابرصی پیش وی آمده، استدعا کرد ززانو زده، بلو گفت: «اگر بخواهی، می‌توانی مرا طاهر سازی!» ۴۱ عیسی ترجم نموده، دست خود را دراز کرد و او را لمس نموده، گفت: «می‌خواهم. طاهر شو!» ۴۲ و چون سخن گفت، فی الفور برص از او زایل شده، پاک گشت. ۴۳ و او را قدغن کرد و فور مرخص فرموده، ۴۴ گفت: «زنتار کسی را خبر مده، بلکه رفته خود را به کاهن بنما و آنچه موسی فرموده، بجهت تطهیر خودبگذران تا برای ایشان شهادتی بشود.» ۴۵ لیکن او بیرون رفته، به موعظه نمودن و شهرت دادن این امر شروع کرد، بقسمی که بعد از آن او نتوانست آشکارا به شهر درآید بلکه در ویرانه‌های بیرون بسر می‌برد و مردم از همه اطراف نزد وی می‌آمدند.

۲ و بعد از چندی، باز وارد کفرناحوم شده، چون شهرت یافت که در خانه است، ۲ بی درنگ جمعی ازدحام نمودند بقسمی که بیرون در نیز گنجایش نداشت و برای ایشان کلام را بیان می‌کرد. ۳ که ناگاه بعضی نزد وی آمده مفلوچی را به‌دست چهار نفر برداشته، آوردند. ۴ و چون به‌سبب جمعیت نتوانستند نزد او برسند، طاق جایی را که او بود باز کرده و شکافته، تختی را که مفلوح بر آن خوابیده بود، به زیر هشتند. ۵ عیسی چون ایمان ایشان را دید، مفلوح را گفت: «ای فرزند، گناهان تو آمرزیده شد.» ۶ لیکن بعضی از کاتبان که در آنجا نشسته بودند، در دل خود تفکر نمودند ۷ که «چرا این شخص چنین کفر می‌گوید؟ غیر از خدای واحد، کیست که بتواند گناهان را بیامرزد؟» ۸ در ساعت عیسی در روح خود ادراک نموده که با خود چنین فکر می‌کنند، بدیشان گفت: «از بهره‌چرا این خیالات را به‌خاطر خود راه می‌دهید؟ ۹ کدام سهل تر است؟ مفلوح را گفتن گناهان تو آمرزیده شد؟ یا گفتن برخیز و بستر خود را برداشته به‌خرام؟ ۱۰ لیکن تا بدانند که پسر انسان راستطاعت آمرزیدن گناهان بر روی زمین هست...» مفلوح را گفت: ۱۱ «تو را می‌گویم برخیز و بستر خود را برداشته، به خانه خود برو!» ۱۲ او برخاست و بی‌تامل بستر خود را برداشته، پیش روی همه روانه شد بطوری که همه حیران شده، خدا را تمجید نموده، گفتند: «مثل این امر هرگز ندیده بودیم!» ۱۳ و باز به کناره دریا رفت و تمام آن گروه نزد او آمدند و ایشان را تعلیم می‌داد. ۱۴ و

۱ ابتدا انجیل عیسی مسیح پسر خدا. ۲ چنانکه در اشعیا نبی مکتوب است، «اینک رسول خود را پیش روی تو می‌فرستم تاراه تو را پیش تو مهیا سازد. ۳ صدای ندا کننده‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او راراست نمایید.» ۴ یحیی تعمیددهنده در بیابان ظاهر شد و بجهت آموزش گناهان به تعمید توبه موعظه می‌نمود. ۵ و تمامی مرز و بوم یهودیه و جمیع سکنه اورشلیم نزد وی بیرون شدند و به گناهان خود معترف گردیده، در رود اردون از او تعمیدی یافتند. ۶ و یحیی را لباس از پشم شتر و کمر بند چرمی بر کمر می‌بود و خوراکی وی ازملخ و عسل بری. ۷ و موعظه می‌کرد و می‌گفت که «بعد از من کسی تواناتر از من می‌آید که لایق آن نیستم که خم شده، دوال نعلین او را باز کنم. ۸ من شما را به آب تعمید دادم. لیکن او شما را به روح‌القدس تعمید خواهد داد.» ۹ و واقع شد در آن ایام که عیسی از ناصره جلیل آمده در اردن از یحیی تعمید یافت. ۱۰ و چون از آب برآمد، در ساعت آسمان را شکافته دید و روح را که مانند کبوتری بروی نازل می‌شود. ۱۱ و آوازی از آسمان در رسید که «تو پسر حبیب من هستی که از تو خوشنوم.» ۱۲ پس بی‌درنگ روح وی را به بیابان می‌برد. ۱۳ و مدت چهل روز در صحرا بود و شیطان او را تجربه می‌کرد و با وحوش بسر می‌برد و فرشتگان او را پرستاری می‌نمودند. ۱۴ و بعد از گرفتاری یحیی، عیسی به جلیل آمده، به بشارت ملکوت خدا موعظه کرده، ۱۵ می‌گفت: «وقت تمام شد و ملکوت خدا نزدیک است. پس توبه کنید و به انجیل ایمان بیاورید.» ۱۶ و چون به کناره دریای جلیل می‌گشت، شمعون و برادرش اندریاس را دید که دامی در دریا می‌اندازند زیرا که صیاد بودند. ۱۷ عیسی ایشان را گفت: «از عقب من آید که شما را صیاد مردم گردانم.» ۱۸ بی‌تامل دامهای خود را گذارده، از پی او روانه شدند. ۱۹ و از آنجا قدری پیشتر رفته، یعقوب بن زبیدی و برادرش یوحنا را دید که در کشتی دامهای خود را اصلاح می‌کنند. ۲۰ در حال ایشان را دعوت نمود. پس پدر خود زبیدی را با مزدوران در کشتی گذارده، از عقب وی روانه شدند. ۲۱ و چون وارد کفرناحوم شدند، بی‌تامل در روز سبت به کنیسه درآمد، به تعلیم دادن شروع کرد، ۲۲ به قسمی که از تعلیم وی حیران شدند، زیرا که ایشان را مقتدرانه تعلیم می‌داد نه مانند کاتبان. ۲۳ و در کنیسه ایشان شخصی بود که روح پلید داشت. ناگاه صیحه زده، ۲۴ گفت: «ای عیسی ناصری ما را با تو چه کار است؟ آیا برای هلاک کردن ما آمدی؟ تو را می‌شناسم کیستی، ای قدوس خدا!» ۲۵ عیسی به وی نهیب داده، گفت: «خاموش شو و از او درآ!» ۲۶ در ساعت آن روح خبیث او را مصروع نمود و به آواز بلند صدازده، از او بیرون آمد. ۲۷ و همه متعجب شدند، بعدی که از همدیگر سوال کرده، گفتند: «این چیست و این چه تعلیم تازه است که ارواح پلید را نیز با قدرت امر می‌کند و اطاعتش می‌نمایند؟» ۲۸ و اسم او فور در تمامی مرز و بوم جلیل شهرت یافت. ۲۹ و از کنیسه بیرون آمده، فور با یعقوب و یوحنا به خانه شمعون و اندریاس درآمدند. ۳۰ و مادردن شمعون تب کرده، خوابیده بود. در ساعت

هنگامی که می‌رفت لای این حلفی را بر باجگاه نشسته دید. بدو گفت: «از عقب من بیا!» پس برخاسته، در عقب وی شتافت. ۱۵ و وقتی که او در خانه وی نشسته بود، بسیاری از باجگیران و گناهکاران با عیسی و شاگردانش نشستند زیرا بسیار بودند و پیروی او می‌کردند. ۱۶ و چون کاتبان و فریسیان او را دیدند که با باجگیران و گناهکاران می‌خورد، به شاگردان او گفتند: «چرا با باجگیران و گناهکاران اکل و شرب می‌نمایند؟» ۱۷ عیسی چون این را شنید، بدیشان گفت: «تندرستان احتیاج به طیب ندارند بلکه مریضان. و من نیامدم تا عادلان را بلکه تا گناهکاران را به توبه دعوت کنم.» ۱۸ و شاگردان یحیی و فریسیان روزه می‌داشتند. پس آمده، بدو گفتند: «چون است که شاگردان یحیی و فریسیان روزه می‌دارند و شاگردان تو روزه نمی‌دارند؟» ۱۹ عیسی بدیشان گفت: «آیا ممکن است پسران خانه عروسی مادامی که داماد با ایشان است روزه بدارند؟ زمانی که داماد را با خود دارند، نمی‌توانند روزه‌دارند. ۲۰ لیکن ایامی می‌آید که داماد از ایشان گرفته شود. در آن ایام روزه خواهند داشت. ۲۱ و هیچ‌کس بر جامه کهنه، پارهای از پارچه نو وصله نمی‌کند، والا آن وصله نو از آن کهنه جدایی گردد و دریدگی بدتر می‌شود. ۲۲ و کسی شراب نو را در مشکهای کهنه نمی‌ریزد وگرنه آن شراب نو مشکها را بدرد و شراب ریخته، مشکهای تلف می‌گردد. بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت. ۲۳ و چنان افتاد که روز سبتی از میان مزرعه‌ها می‌گذشت و شاگردانش هنگامی که می‌رفتند، به چیدن خوشه‌ها شروع کردند. ۲۴ فریسیان بدو گفتند: «اینک چرا در روز سبت مرتکب عملی می‌باشند که روا نیست؟» ۲۵ او بدیشان گفت: «مگر هرگز نخوانده‌اید که داود چه کرد چون او و رفقایش محتاج وگرسنه بودند؟ ۲۶ چگونگی در ایام ایتبار رئیس کهنه به خانه خدا درآمده، نان تقدمه را خورد که خوردن آن جز به کاهنان روا نیست و به رفقای خود نیز داد؟» ۲۷ و بدیشان گفت: «سبت بجهت انسان مقرر شد نه انسان برای سبت. ۲۸ بنابراین پسر انسان مالک سبت نیز هست.»

۳ و باز به کنیسه درآمده، در آنجا مرد دست خشکی بود. ۲ و مراقب وی بودند که شاید او را در سبت شفا دهد تا مدعی او گردند. ۳ پس بدان مرد دست خشک گفت: «در میان بایست!» ۴ و بدیشان گفت: «آیا در روز سبت کدام جایز است؟ نیکویی کردن یا بدی؟ جان رانجات دادن یا هلاک کردن؟» ایشان خاموش ماندند. ۵ پس چشمان خود را بر ایشان باغضب گردانیده، زیرا که از سنگدلی ایشان محزون بود، به آن مرد گفت: «دست خود دراز کن!» پس دراز کرده، دستش صحیح گشت. ۶ در ساعت فریسیان بیرون رفته، با هیرودیان درباره او شورا نمودند که چطور او را هلاک کنند. ۷ و عیسی با شاگردانش به سوی دریا آمد و گروهی بسیار از جلیل به عقب او روانه شدند، ۸ و از یهودیه و از اورشلیم و ادومیه و آن طرف اردن و از حوالی صور و صیدون نیز جمعی کثیر، چون اعمال او را شنیدند، نزد وی آمدند. ۹ و به شاگردان خود فرمود تا زورقی به سبب جمعیت، بجهت او نگاه دارند تا بر وی ازدحام نمایند، ۱۰ زیرا که بسیاری را صحت می‌داد، بقسمی که هرکه صاحب دردی بود بر او

۴ و باز به کناره دریا به تعلیم دادن شروع کرد و جمعی کثیر نزد او جمع شدند بطوری که به کشتی سوار شده، بر دریا قرار گرفت و تمامی آن جماعت بر ساحل دریا حاضر بودند. ۲ پس ایشان را به مثلها چیزهای بسیار می‌آموخت و در تعلیم خود بدیشان گفت: ۳ «گوش گریه‌ی اینک بزرگی بجهت تخم پاشی بیرون رفت. ۴ و چون تخم می‌پاشید، قدری بر راه ریخته شده، مرغان هوا آمده آنها را برچیدند. ۵ و پارهای بر سنگلاخ پاشیده شد، در جایی که خاک بسیار نبود. پس چون که زمین عمق نداشت به زودی روئید، ۶ و چون آفتاب برآمد، سوخته شد و از آترو که ریشه نداشت خشکید. ۷ و قدری در میان خارها ریخته شد و خارها نمو کرده،



آن را خفه نمود که ثمری نیاورد. ۸ و مابقی در زمین نیکو افتاد و حاصل پیدا نمود که روید و نمو کرد و بارآورد، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.» ۹ پس گفت: «هرکه گوش شنوا دارد، بشنود!» ۱۰ و چون به خلوت شد، رفقای او با آن دوازده شرح این مثل را از او پرسیدند. ۱۱ به ایشان گفت: «به شما دانستن سر ملکوت خدا عطا شده، اما به آنانی که بیروند، همه چیز به مثلها می شود، ۱۲ تا نگران شده بنگرند و بنینند و شنوا شده بشنوند و نفهمند، مباد بازگشت کرده گناهان ایشان آزریده شود.» ۱۳ و بدیشان گفت: «آیا این مثل را فهمیده‌اید؟ پس چگونه سایر مثلها را خواهید فهمید؟ ۱۴ بزرگ کلام را می‌کارد. ۱۵ و اینانند به کناره راه، جایی که کلام کاشته می‌شود؛ و چون شنیدند فور شیطان آمده کلام کاشته شده در قلوب ایشان را می‌باید. ۱۶ و ایض کاشته شده در سنگلاخ، کسانی می‌باشند که چون کلام را بشنوند، در حال آن را به خوشی قبول کنند، ۱۷ ولکن ریشه‌ای در خود ندارند بلکه فانی می‌باشند؛ و چون صدمه‌ای یا زحمتی به سبب کلام روی دهد در ساعت لغزش می‌خورند.

۱۸ و کاشته شده در خارها آنانی می‌باشند که چون کلام را شنوند، ۱۹ اندیشه‌های دنیوی و غرور دولت و هوس چیزهای دیگر داخل شده، کلام را خفه می‌کند و بی‌ثمر می‌گردد. (aiñ g165) ۲۰ و کاشته شده در زمین نیکو آنانند که چون کلام را شنوند آن را می‌پذیرند و ثمر می‌آورند، بعضی سی و بعضی شصت و بعضی صد.» ۲۱ پس بدیشان گفت: «آیا چراغ را می‌آورند تا زیر پیمانه‌ای یا تختی و نه بر چراغدان گذارند؟ ۲۲ زیرا که چیزی پنهان نیست که آشکارا ننگردد و هیچ چیز مخفی نشود، مگر تا به ظهور آید. ۲۳ هرکه گوش شنوا دارد بشنود.» ۲۴ و بدیشان گفت: «باحذر باشید که چه می‌شنوید، زیرا به هر میزانی که وزن کنید به شما پیوده شود، بلکه از برای شما که می‌شنوید افزون خواهد گشت. ۲۵ زیرا هرکه دارد بدو داده شود و از هرکه ندارد آنچه نیز دارد گرفته خواهد شد.» ۲۶ و گفت: «همچنین ملکوت خدا مانند کسی است که تخم بر زمین بیفشاند، ۲۷ و شب و روز بخواهد و برخیزد و تخم بروید و نمو کند. چگونه؟ او نداند. ۲۸ زیرا که زمین به ذات خود ثمر می‌آورد، اول علف، بعد خوشه، پس از آن دانه کامل در خوشه. ۲۹ و چون ثمر رسید، فور داس را بکار می‌برد زیرا که وقت حصاد رسیده است.» ۳۰ و گفت: «به چه چیز ملکوت خدا را تشبیه کنیم و برای آن چه مثل بزینم؟ ۳۱ مثل دانه خردلی است که وقتی که آن را بر زمین کارند، کوچکترین تخمهای زمینی باشد. ۳۲ لیکن چون کاشته شد، می‌روید و بزرگتر از جمیع بقول می‌گردد و شاخه‌های بزرگ می‌آورد، چنانکه مرغان هوا زیر سایه‌اش می‌توانند آشیانه گیرند.» ۳۳ و به مثلهای بسیار مانند اینها قدری که استطاعت شنیدن داشتند، کلام را بدیشان بیان می‌فرمود، ۳۴ بدون مثل بدیشان سخن نگفت. لیکن در خلوت، تمام معانی را برای شاگردان خود شرح می‌نمود. ۳۵ و در همان روز وقت شام، بدیشان گفت: «به کناره دیگر عبور کنیم.» ۳۶ پس چون آن گروه رارخصت دادند، او را همانطوری که در کشتی بود برداشتند و چند زورق دیگر نیز همراه او بود. ۳۷ که ناگاه طوفانی عظیم از باد پدید آمد و امواج بر کشتی می‌خورد بقسمی که برمی‌گشت. ۳۸ و او در موخر

نموده، فایده‌ای نیافت بلکه بدتر می‌شد، ۲۷ چون خبر عیسی را بشنیدند، میان آن گروه از عقب وی آمده ردای او را لمس نمود، ۲۸ زیرا گفته بود: «اگر لباس وی را هم لمس کنم، هراینه شفا یابم.» ۲۹ در ساعت چشمه خون او خشک شده، در تن خود فهمید که از آن بلا صحت یافته است. ۳۰ فی الفور عیسی از خود دانست که قوتی از اوصاف گذشته. پس در آن جماعت روی برگردانیده، گفت: «کیست که لباس مرا لمس نمود؟» ۳۱ شاگردانش بدو گفتند: «می‌بینی که مردم بر تو ازدحام می‌نمایند! و می‌گویند کیست که مرا لمس نمود؟!» ۳۲ پس به اطراف خود می‌نگریست تا آن زن را که این کار کرده، ببیند. ۳۳ آن زن چون دانست که به وی چه واقع شده، ترسان و لرزان آمد و نزد او به روی درافزاده، حقیقت امر را با اتمام به وی بازگفت. ۳۴ او وی را گفت: «ای دختر، ایمانت تو را شفا داده است. به سلامتی برو از بالای خویش رستگار باش.» ۳۵ او هنوز سخن می‌گفت که بعضی از خانه رئیس کنیسه آمده، گفتند: «دخترت فوت شده؛ دیگر برای چه استاد را زحمت می‌دهی؟» ۳۶ عیسی چون سخنی را که گفته بودند شنید، در ساعت به رئیس کنیسه گفت: «مترس ایمان آور و پس!» ۳۷ و جز پطرس و یعقوب و یوحنا برادر یعقوب، هیچ‌کس را اجازت نداد که از عقب او بیایند. ۳۸ پس چون به خانه رئیس کنیسه رسیدند، جمعی شوریده دید که گریه و نوحه بسیار می‌نمودند. ۳۹ پس داخل شده، بدیشان گفت: «چرا غوغا و گریه می‌کنید؟ دختر نمرده بلکه در خواب است.» ۴۰ ایشان بر وی سخریه کردند لیکن او همه را بیرون کرده، پدر و مادر دختر را با رفیقان خویش برداشته، به‌جایی که دختر خوابیده بود، داخل شد. ۴۱ پس دست دختر را گرفته، به وی گفت: «طلیثا قومی.» که معنی آن این است: «ای دختر، تو را می‌گویم برخیز.» ۴۲ در ساعت دختر برخاسته، خرامید زیرا که دوازده ساله بود. ایشان بینهایت متعجب شدند. ۴۳ پس ایشان را به تأکید بسیار فرمود: «کسی از این امر مطلع نشود.» و گفت تا خوراکی بدو دهند.

۶ پس از آنجا روانه شده، به وطن خویش آمد و شاگردانش از عقب او آمدند. ۲ چون روز سبت رسید، در کنیسه تعلیم دادن آغاز نمود و بسیاری چون شنیدند، حیران شده گفتند: «از کجا بدین شخص این چیزها رسیده و این چه حکمت است که به او عطا شده است که چنین معجزات از دست او صادر می‌گردد؟ ۳ مگر این نیست نجار پسر مریم و برادر یعقوب و یوشا و یهوذا و شمعون؟ و خواهران او اینجا نزد ما نمی‌باشند؟» و از او لغزش خوردند. ۴ عیسی ایشان را گفت: «نبی بی‌حرمت نباشد جز در وطن خود و میان خویشان و در خانه خود. ۵ و در آنجا هیچ معجزه‌ای نتوانست نمود جز اینکه دستهای خود را بر چند مریض نهاده، ایشان را شفا داد. ۶ و از بی‌ایمانی ایشان متعجب شده، در دهات آن حوالی گشته، تعلیم همی داد. ۷ پس آن دوازده را پیش خوانده، شروع کرد به فرستادن ایشان جفت جفت و ایشان را بر ارواح پلید قدرت داد، ۸ و ایشان را قدغن فرمود که «جرعصا فقط، هیچ چیز برندارید، نه توشه‌دان و نه پول در کمربند خود، ۹ بلکه موزه‌ای در پا کنید و دو قبا در بر نکنید.» ۱۰ و

دلشان از من دور است. ۷ پس مرا عبث عبادت می‌نمایند زیرا که رسوم انسانی را به جای فرایض تعلیم می‌دهند، ۸ زیرا حکم خدا را ترک کرده، تقلید انسان را نگاه می‌دارند، چون شستن آفتابه‌ها و پیاله‌ها و چنین رسوم دیگر بسیار بعمل می‌آوردند. ۹ پس بدیشان گفت که «حکم خدا را نیکو باطل ساخته‌اید تا تقلید خود را محکم بدارید. ۱۰ از اینجهت که موسی گفت پدر و مادر خود را حرمت دار و هرکه پدر یا مادر را دشنام دهد، البته هلاک گردد. ۱۱ لیکن شما می‌گویید که هرگاه شخصی به پدر یا مادر خود گوید: «آنچه از من نفع یابی قربان یعنی هدیه برای خداست» ۱۲ وبعد از این او را اجازت نمی‌دهید که پدر یا مادر خود را هیچ خدمت کند. ۱۳ پس کلام خدا را به تقلیدی که خود جاری ساخته‌اید، باطل می‌سازید و کارهای مثل این بسیار به‌جامی آوردند. ۱۴ پس آن جماعت را پیش خوانده، بدیشان گفت: «همه شما به من گوش دهید و فهم کنید. ۱۵ هیچ چیز نیست که از بیرون آدم داخل او گشته، بتواند او را نجس سازد بلکه آنچه از درونش صادر شود آن است که آدم را ناپاک می‌سازد. ۱۶ هرکه گوش شنوا دارد بشنود.» ۱۷ و چون از نزد جماعت به خانه درآمد، شاگردانش معنی مثل را از او پرسیدند. ۱۸ بدیشان گفت: «مگر شما نیز همچنین بی‌فهم هستید و نمی‌دانید که آنچه از بیرون داخل آدم می‌شود، نمی‌تواند او را ناپاک سازد، ۱۹ زیرا که داخل دلش نمی‌شود بلکه به شکم می‌رود و خارج می‌شود به مزبله‌ای که این همه خوراک را پاک می‌کند.» ۲۰ وگفت: «آنچه از آدم بیرون آید، آن است که انسان را ناپاک می‌سازد، ۲۱ زیرا که از درون دل انسان صادر می‌شود، خیالات بد و زنا و فسق و قتل و دزدی و ۲۲ طمع و خبائث و مکر و شهوت‌پرستی و چشم بد و کفر و غرور و جهالت. ۲۳ تمامی این چیزهای بد از درون صادر می‌گردد و آدم را ناپاک می‌گرداند.» ۲۴ پس از آنجا برخاسته به حوالی صور رسیدون رفته، به خانه درآمد و خواست که هیچ‌کس مطلع نشود، لیکن توانست مخفی بماند، ۲۵ از آنرو که زنی که دخترک وی روح پلیدداشت، چون خبر او را بشنید، فوراً آمده برپایه‌های او افتاد. ۲۶ و او زن یونانی از اهل فینیقیه صوریه بود. پس از وی استدعا نمود که دیو را از دخترش بیرون کند. ۲۷ عیسی وی را گفت: «بگذار اول فرزندان سیر شوند زیرا نان فرزندان را گرفتن و پیش سگان انداختن نیکو نیست.» ۲۸ آن زن در جواب وی گفت: «بلی خداوندا، زیرا سگان نیز پس خرده‌های فرزندان را از زیر سفره می‌خورند.» ۲۹ وی را گفت: «بجهت این سخن برو که دیو از دخترت بیرون شد.» ۳۰ پس چون به خانه خود رفت، دیو را بیرون شده و دختر را بریستر خوابیده یافت. ۳۱ و باز از نواحی صور روانه شده، از راه صیدون در میان حدود دیکاپولیس به دریای جلیل آمد. ۳۲ آنگاه کری را که لکنت زبان داشت نزد وی آورده، التماس کردند که دست بر او گذارد. ۳۳ پس او را از میان جماعت به خلوت برده، انگشتان خود را در گوشهای او گذاشت و آب دهان انداخته، زبانش را لمس نمود؛ ۳۴ و به سوی آسمان نگریده، آهی کشید و بدو گفت: «افتح!» یعنی باز شو ۳۵ در ساعت گوشهای او گشاده و عقده زبانش حل شده، به درستی تکلم نمود. ۳۶ پس ایشان را قادغن فرمود که هیچ‌کس را خبر ندهند؛ لیکن

شده. ۳۶ اینها را رخصت ده تا به اراضی و دهات این نواحی رفته، نان بجهت خود بخرند که هیچ خوراکی نداشتند.» ۳۷ در جواب ایشان گفت: «شما ایشان را غذا دهید!» وی را گفتند: «مگر رفته، دوست دینار نان بخریم تا اینها را طعام دهیم!» ۳۸ بدیشان گفت: «چند نان دارید؟ رفته، تحقیق کنید.» پس دریافت کرده، گفتند: «پنج نان و دو ماهی.» ۳۹ آنگاه ایشان را فرمود که «همه را دسته دسته بر سبزه بنشانید.» ۴۰ پس صف صف، صد صد و پنجاه پنجاه نشستند. ۴۱ و آن پنج نان و دو ماهی را رفته، به سوی آسمان نگریده، برکت داد و نان را پاره نموده، به شاگردان خود بسپرد تا پیش آنها بگذارد و آن دو ماهی را بر همه آنها تقسیم نمود. ۴۲ پس جمیع خورده، سیر شدند. ۴۳ و از خرده‌های نان و ماهی، دوازده سبد پر کرده، برداشتند. ۴۴ و خورندگان نان، قریب به پنج هزار مرد بودند. ۴۵ فی الفور شاگردان خود را الحاح فرمود که به کشتی سوار شده، پیش از او به بیت صیدا عبورکنند تا خود آن جماعت را مرخص فرماید. ۴۶ و چون ایشان را مرخص نمود، بجهت عبادت به فراز کوهی برآمد. ۴۷ و چون شام شد، کشتی در میان دریا رسید و او تنها بر خشکی بود. ۴۸ و ایشان را در راندن کشتی خسته دید زیرا که بادمخالف بر ایشان می‌وزید. پس نزدیک پاس چهارم از شب بر دریا خرامان شده، به نزد ایشان آمد و خواست از ایشان بگذرد. ۴۹ اما چون او را بر دریا خرامان دیدند، تصور نمودند که این خیالی است. پس فریاد برآوردند، ۵۰ زیرا که همه او را دیده، مضطرب شدند. پس بی‌درنگ بدیشان خطاب کرده، گفت: «خاطر جمع دارید! من هستم، ترسان مباشید!» ۵۱ و تا نزد ایشان به کشتی سوار شد، باد ساکن گردید چنانکه بینهایت درخود متحیر و متعجب شدند، ۵۲ زیرا که معجزه نان را درک نکرده بودند زیرا دل ایشان سخت بود. ۵۳ پس از دریا گذشته، به سزمین جنیسارت آمده، لنگر انداختند. ۵۴ و چون از کشتی بیرون شدند، مردم در حال او را شناختند، ۵۵ و در همه آن نواحی شتاب می‌گشتند و بیماران را بر تخت‌نهادند، هر جا که می‌شنیدند که او در آنجا است، می‌آوردند. ۵۶ و هر جایی که به دهات یا شهرها یا اراضی می‌رفت، مریضان را بر راهها می‌گذارند و از او خواهش می‌نمودند که محض دامن ردای او را لمس کنند و هرکه آن را لمس می‌کرد شفای یافت.

۷ و فریسیان و بعضی کاتبان از اورشلیم آمده، نزد او جمع شدند. ۲ چون بعضی از شاگردان او را دیدند که با دستهای ناپاک یعنی ناشسته نان می‌خورند، ملامت نمودند، ۳ زیرا که فریسیان و همه یهود تمسک به تقلید مشایخ نموده، تا دستها را بدقت نشویند غذا نمی‌خورند، ۴ و چون از بازارها آیند تا نشویند چیزی نمی‌خورند و بسیار رسوم دیگر هست که نگاه می‌دارند چون شستن پیاله‌ها و آفتابه‌ها و ظروف مس و کرسیها. ۵ پس فریسیان و کاتبان از او پرسیدند: «چون است که شاگردان تو به تقلید مشایخ سلوک نمی‌نمایند بلکه به دستهای ناپاک نان می‌خورند؟» ۶ در جواب ایشان گفت: «نیکو اخبار نموداشعیا درباره شمای ریاکاران، چنانکه مکتوب است: این قوم به لبهای خود مرا حرمت می‌دارند لیکن

چندان که بیشتر ایشان را قدغن نمود، زیادتر او را شهرت دادند. ۳۷ و بینهایت متحیر گشته می گفتند: «همه کارها را نیکو کرده است؛ کران را شنوا و گنگان را گویامی گرداند!»

۸ و در آن ایام باز جمعیت، بسیار شده و خوراکی نداشتند. عیسی شاگردان خود را پیش طلبیده، به ایشان گفت: ۲ «بر این گروه دلم بسوخت زیرا الان سه روز است که با من می باشند هیچ خوراک ندارند. ۳ و هرگاه ایشان را گرسنه به خانه های خود برگردانم، هرآینه در راه ضعف کنند، زیرا که بعضی از ایشان از راه دور آمده اند.» ۴ شاگردانش وی را جواب دادند: «از کجا کسی می تواند اینها را در این صحرا از نان سیر گرداند؟» ۵ از ایشان پرسید: «چند نان دارید؟» گفتند: «هفت.» ۶ پس جماعت را فرمود تا بر زمین بنشینند؛ و آن هفت نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به شاگردان خود داد تا پیش مردم گذارند. پس نزد آن گروه نهادند. ۷ و چند ماهی کوچک نیز داشتند. آنها را نیز برکت داده، فرمود تا پیش ایشان نهند. ۸ پس خورده، سیر شدند و هفت زنبیل بر از پاره های باقی مانده برداشتند. ۹ و عددخوردگان قریب به چهار هزار بود. پس ایشان را مریض فرمود. ۱۰ و بی درنگ با شاگردان به کشتی سوار شده، به نواحی دلمانوته آمد. ۱۱ و فریسیان بیرون آمده، با وی به مباحثه شروع کردند. و از راه امتحان آیتی آسمانی از او خواستند. ۱۲ و از او دل آهی کشیده، گفت: «از برای چه این فرقه آیتی می خواهند؟ هرآینه به شما می گویم آیتی بدین فرقه عطا نخواهد شد.» ۱۳ پس ایشان را گذارد و باز به کشتی سوار شده، به کناره دیگر عبور نمود. ۱۴ و فراموش کردند که نان بردارند و با خود در کشتی جز یک نان نداشتند. ۱۵ آنگاه ایشان را قدغن فرمود که «باخبر باشید و از خمیر مایه فریسیان و خمیرمایه هیرودیس احتیاط کنید!» ۱۶ ایشان با خوداندیشیده، گفتند: «از آن است که نان نداریم.» ۱۷ عیسی فهم کرده، بدیشان گفت: «چرا فکرمی کنید از آنچه که نان ندارید؟ آیا هنوز نفهمیده و درک نکرده اید و تا حال دل شما سخت است؟ ۱۸ آیا چشم داشته نمی بینید و گوش داشته نمی شنوید و به یاد ندارید؟ ۱۹ وقتی که پنج نان را برای پنج هزار نفر پاره کردم، چند سبد پر از پاره ها برداشتید؟» بدو گفتند: «دوازده.» ۲۰ «و وقتی که هفت نان را بجهت چهار هزار کس؛ پس زنبیل پر از ریزه ها برداشتید؟» گفتندش: «هفت.»

۹ و بدیشان گفت: «هرآینه به شما می گویم بعضی از استادگان در اینجا می باشند که تاملکوت خدا را که به قوت می آید بینند، ذائقه موت را نخواهند چشید.» ۲ و بعد از شش روز، عیسی بطرس و یعقوب و یوحنا را برداشته، ایشان را تنها بر فراز کوهی به خلوت برد و هیاتش در نظر ایشان متغیر گشت. ۳ و لباس او درخشان و چون برف بغایت سفید گردید، چنانکه هیچ گازی بر روی زمین نمی تواند چنان سفید نماید. ۴ و الیاس با موسی بر ایشان ظاهر شده، با عیسی گفتگو می کردند. ۵ پس بطرس ملتفت شده، به عیسی گفت: «ای استاد، بودن ما در اینجا نیکو است! پس سه ساین می سازیم، یکی برای تو و دیگری برای موسی و سومی برای الیاس!» ۶ از آنرو که نمی دانست چه بگوید، چونکه هراسان بودند. ۷ ناگاه ابری بر ایشان سایه انداخت و آوازی از ابردر رسید که «این است پسر حبیب من، از او بشنوید.» ۸ در ساعت گرداگرد خود نگریسته، جز عیسی تنها با خود هیچ کس را ندیدند. ۹ و چون از کوه به زیر می آمدند، ایشان را قدغن فرمود که تا پسر انسان از مردگان برنخیزد، از آنچه دیده اند کسی را خبر ندهند. ۱۰ و این سخن را در خاطر خود نگاه داشته، از یکدیگر سوال می کردند که برخاستن از مردگان چه باشد. ۱۱ پس از او استفسار کرده، گفتند: «چرا کاتبان می گویند که الیاس باید اول بیاید؟» ۱۲ او در جواب ایشان گفت که «الیاس البته اول می آید و همه چیز را اصلاح می نماید و چگونه درباره پسرانسان مکتوب است که می باید زحمت بسیارکشد و حقیر شمرده شود. ۱۳ لیکن به شما می گویم که الیاس هم آمد و با وی آنچه خواستند کردند، چنانچه در حق وی نوشته شده است.» ۱۴ پس چون نزد شاگردان خود رسید، جمعی کثیر گرد ایشان دید و بعضی از کاتبان را که بایشان مباحثه می کردند. ۱۵ در ساعت، تمامی خلق چون او را

آسیایی بر گردنش آویخته، در دریا افکنده شود. ۴۳ پس هرگاه دستت تو را بلغزاند، آن را برهیزرا تو را بهتر است که شل داخل حیات شوی، ازاینکه با دو دست وارد جهنم گردی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛ **(Geenna g1067)** ۴۴ جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش، خاموشی نپذیرد. ۴۵ و هرگاه پایت تو را بلغزاند، قطعش کن زیرا تو را مفیدتر است که لنگ داخل حیات شوی از آنکه با دو پا به جهنم افکنده شوی، در آتشی که خاموشی نپذیرد؛ **(Geenna g1067)** ۴۶ آنجایی که کرم ایشان نمیرد و آتش، خاموش نشود. ۴۷ و هر گاه چشم تو تو را لغزش دهد، قلعش کن زیرا تو را بهتر است که با یک چشم داخل ملکوت خدا شوی، از آنکه با دو چشم درآتش جهنم انداخته شوی، **(Geenna g1067)** ۴۸ جایی که کرم ایشان نمیرد و آتش خاموشی نیابد. ۴۹ زیرا هرکس به آتش، نمکین خواهد شد و هر قربانی به نمک، نمکین می‌گردد. ۵۰ نمک نیکو است، لیکن هر گاه نمک فاسد گردد به چه چیز آن را اصلاح می‌کنید؟ پس در خود نمک بدارید و با یکدیگر صلح نمایید.»

۱۰ و از آنجا برخاسته، از آن طرف اردن به نواحی یهودیه آمد. و گروهی باز نزدوی جمع شدند و او برحسب عادت خود، بازبیشان تعلیم می‌داد. ۲ آنگاه فریسیان پیش آمده، از روی امتحان از او سوال نمودند که «آیا مرد را طلاق دادن زن خویش جایز است.» ۳ در جواب ایشان گفت: «موسی شما را چه فرموده است؟» ۴ گفتند: «موسی اجازت داد که طلاق نامه بنویسند و رهاکنند.» ۵ عیسی در جواب ایشان گفت: «به سبب سنگدلی شما این حکم را برای شما نوشت. ۶ لیکن از ابتدای خلقت، خدا ایشان را مرد و زن آفرید. ۷ از آن جهت باید مرد پدر و مادر خود را ترک کرده، با زن خویش پیوندند، ۸ و این دو یک تن خواهند بود چنانکه از آن پس دو نیستند بلکه یک جسد. ۹ پس آنچه خدا پیوست، انسان آن را جدا نکند.» ۱۰ و در خانه باز شاگردانش از این مقدمه از وی سوال نمودند. ۱۱ بدیشان گفت: «هرکه زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند، برحق وی زنا کرده باشد. ۱۲ و اگر زن از شوهر خود جدا شود و منکوحه دیگری گردد، مرتکب زنا شود.» ۱۳ و بچه های کوچک را نزد او آوردند تا ایشان را لمس نماید؛ اما شاگردان آوردگان رانع کردند. ۱۴ چون عیسی این را بدید، خشم نموده، بدیشان گفت: «بگذارید که بچه های کوچک نزد من آیند و ایشان را مانع نشوید، زیرا ملکوت خدا از امثال اینها است. ۱۵ هرآینه به شما می‌گویم هرکه ملکوت خدا را مثل بچه کوچک قبول نکند، داخل آن نشود.» ۱۶ پس ایشان را در آغوش کشید و دست بر ایشان نهاده، برکت داد. ۱۷ چون به راه می‌رفت، شخصی دوان دوان آمده، پیش او زانو زده، سوال نمود که «ای استاد نیکو چه کنم تا وارث حیات جاودانی شوم؟ **(aiōnios g166)**» ۱۸ عیسی بدو گفت: «چرا مرا نیکو گفتی و حال آنکه کسی نیکو نیست جز خدا فقط؟» ۱۹ احکام را می‌دانی، زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، دغا بازی مکن، پدر و مادر خود را محترم دار.» ۲۰ او در جواب وی گفت: «ای استاد، این همه را از طفولیت نگاه داشتم.» ۲۱ عیسی به وی

بدیدند در حیرت افتادند و دوان دوان آمده، او را سلام دادند. ۱۶ آنگاه از کاتبان پرسید که «با اینها چه مباحثه دارید؟» ۱۷ یکی از آن میان در جواب گفت: «ای استاد، پسر خود رانزد تو آوردم که روحی گنگ دارد، ۱۸ و هر جا که او را بگیرد می‌اندازدش، چنانچه کف برآورده، دندانهایم بهم می‌ساید و خشک می‌گردد. پس شاگردان تو را گفتم که او را بیرون کنند، نتوانستند.» ۱۹ او ایشان را جواب داد، گفت: «ای فرقه بی ایمان تا کی با شما باشم و تا چه خدمت‌محمل شما شوم! او را نزد من آورید.» ۲۰ پس او را نزد وی آوردند. چون او را دید، فور آن روح او را مصروع کرد تا بر زمین افتاده، کف برآورد و غلظان شد. ۲۱ پس از پدر وی پرسید: «چند وقت است که او را این حالت است؟» گفت: «از طفولیت. ۲۲ و بارها او را در آتش و در آب انداخت تا او را هلاک کند. حال اگر می‌توانی بر ماترحم کرده، ما را مدد فرما.» ۲۳ عیسی وی را گفت: «اگر می‌توانی ایمان آری، مومن را همه چیز ممکن است.» ۲۴ در ساعت پدر طفل فریاد برآورده، گریه‌کنان گفت: «ایمان می‌آورم ای خداوند، بی‌ایمانی مرا امداد فرما.» ۲۵ چون عیسی دید که گروهی گرد او به شتاب می‌آیند، روح پلید را نهیب داد، به وی فرمود: «ای روح گنگ و کرم تو را حکم می‌کنم از او در آی و دیگر داخل او مشو!» ۲۶ پس صیحه زده و او را بشدت مصروع نموده، بیرون آمد و مانند مرده گشت، چنانکه بسیاری گفتند که فوت شد. ۲۷ اما عیسی دستش را گرفته، برخیزانیدش که برپایاستاد. ۲۸ و چون به خانه درآمد، شاگردانش درخولت از او پرسیدند: «چرا ما نتوانستیم او را بیرون کنیم؟» ۲۹ ایشان را گفت: «این جنس به هیچ وجه بیرون نمی‌رود جز به دعا.» ۳۰ و از آنجا روانه شده، در جلیل می‌گشتند و نمی‌خواست کسی او را بشناسد، ۳۱ زیرا که شاگردان خود را اعلام فرموده، می‌گفت: «پسرانسان به دست مردم تسلیم می‌شود و او را خواهند کشت و بعد از مقتول شدن، روز سوم خواهد برخاست.» ۳۲ اما این سخن را درک نکردند و ترسیدند که از او بپرسند. ۳۳ و وارد کفرناحوم شده، چون به خانه درآمد، از ایشان پرسید که «در بین راه با یک دیگریچه مباحثه می‌کردید؟» ۳۴ اما ایشان خاموش ماندند، از آنجا که در راه با یکدیگر گفتگومی کردند در اینکه کیست بزرگتر. ۳۵ پس نشست، آن دوازده را طلبیده، بدیشان گفت: «هرکه می‌خواهد مقدم باشد موخر و غلام همه بود. ۳۶ پس طفلی را برداشته، در میان ایشان بر پا نمود و او را در آغوش کشیده، به ایشان گفت: ۳۷ «هرکه یکی از این کودکان را به اسم من قبول کند، مرقبول کرده است و هرکه مرا پذیرفته نه مرا بلکه فرستنده مرا پذیرفته باشد. ۳۸ آنگاه یوحنا ملتفت شده، بدو گفت: «ای استاد، شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها بیرون می‌کرد و متابعت ما نمی‌نمود؛ و چون متابعت مانمی‌کرد، او را ممانعت نمودیم.» ۳۹ عیسی گفت: «او را منع مکنید، زیرا هیچ‌کس نیست که معجزه‌ای به نام من بنماید و بتواند به زودی درحق من بد گوید. ۴۰ زیرا هرکه ضد ما نیست با ما است. ۴۱ و هرکه شما را از این‌رو که از آن مسیح هستید، کاسه‌ای آب به اسم من بنوشاند، هرآینه به شما می‌گویم اجر خود را ضایع نخواهد کرد. ۴۲ و هرکه یکی از این کودکان را که به من ایمان آورد، لغزش دهد، او را بهتر است که سنگ

نگریسته، او را محبت نمود وگفت: «تو را یک چیز ناقص است: برو و آنچه داری بفروش و به فقر بده که در آسمان گنجی خواهی یافت و بیا صلیب را برداشته، مرا پیروی کن.» ۲۲ لیکن او از این سخن ترش رو و محزون گشته، روانه گردید زیرا اموال بسیار داشت. ۲۳ آنگاه عیسی گرداگرد خود نگریسته، به شاگردان خود گفت: «چه دشوار است که توانگران داخل ملکوت خدا شوند.» ۲۴ چون شاگردانش از سخنان او در حیرت افتادند، عیسی باز توجه نموده، بدیشان گفت: «ای فرزندان، چه دشوار است دخول آنانی که به مال و اموال توکل دارند در ملکوت خدا! ۲۵ سهل تر است که شتر به سوراخ سوزن درآید از اینکه شخص دولتمند به ملکوت خدا داخل شود!» ۲۶ ایشان بغایت متحیرگشته، با یکدیگر می گفتند: «پس که می توانند نجات یابند؟» ۲۷ عیسی به ایشان نظر کرده، گفت: «نزد انسان محال است لیکن نزد خدا نیست زیرا که همه چیز نزد خدا ممکن است.» ۲۸ پطرس بلوغت گرفت که «اینک ما همه چیز را ترک کرده، تو را پیروی کرده ایم.» ۲۹ عیسی جواب فرمود: «هرآینه به شما می گویم کسی نیست که خانه یا برادران یا خواهران یا پدر یا مادر یا زن یا اولاد یا املاک را بجهت من و انجیل ترک کند، ۳۰ جز اینکه الحال در این زمان صد چندان یابد از خانه ها و برادران و خواهران و مادران و فرزندان و املاک با زحمات، و در عالم آینده حیات جاودانی را. (aiōn g165, aiōnios g166) ۳۱ اما بسا اولین که آخرین می گردند و آخرین اولین.» ۳۲ و چون در راه به سوی اورشلیم می رفتند و عیسی در جلو ایشان می خرامید، در حیرت افتادند و چون از عقب او می رفتند، ترس بر ایشان مستولی شد. آنگاه آن دوازده را باز به کنار کشیده، شروع کرد به اطلاع دادن به ایشان از آنچه بر وی وارد می شد، ۳۳ که «اینک به اورشلیم می رویم و پسر انسان به دست روسای کهنه و کاتبان تسلیم شود و بر وی فتوی قتل دهند و او را به امتهای سپارند، ۳۴ و بر وی سخریه نموده، تازیانه اش زند و آب دهان بر وی افکنند، او را خواهند کشت و روز سوم خواهد برخاست.» ۳۵ آنگاه یعقوب و یوحنا دو پسر زبدي نزد وی آمده، گفتند: «ای استاد، می خواهیم آنچه از تو سوال کنیم برای ما بکنی.» ۳۶ ایشان را گفت: «چه می خواهید برای شما بکنم؟» ۳۷ گفتند: «به ما عطا فرما که یکی به طرف راست و دیگری برچپ تو در جلال تو بنشینیم.» ۳۸ عیسی ایشان را گفت: «نمی فهمید آنچه می خواهید. آیا می توانید آن پیا لهای را که من می نوشم، بنوشید و تعمیدی را که من می پذیرم، بپذیرید؟» ۳۹ وی را گفتند: «می توانیم.» عیسی بدیشان گفت: «پیا لهای را که من می نوشم خواهید آشامید و تعمیدی را که من می پذیرم خواهید پذیرفت.» ۴۰ لیکن نشستن به دست راست و چپ من از آن من نیست که بدهم جز آنانی را که از بهر ایشان مهیا شده است.» ۴۱ و آن ده نفر چون شنیدند بر یعقوب و یوحنا خشم گرفتند. ۴۲ عیسی ایشان را خوانده، به ایشان گفت: «می دانید آنانی که حکام امتهای شمرده می شوند برایشان ریاست می کنند و بزرگان شان بر ایشان مسلطند. ۴۳ لیکن در میان شما چنین نخواهد بود، بلکه هر که خواهد در میان شما بزرگ شود، خادم شما باشد. ۴۴ و هر که خواهد مقدم بر شما شود، غلام همه باشد.

۱۱ و چون نزدیک به اورشلیم به بیت فاجی و بیت عنیا بر کوه زیتون رسیدند، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ۲ بدیشان گفت: «بدین قریه ای که پیش روی شما است بروید و چون وارد آن شدید، در ساعت کره الاغی را بسته خواهید یافت که تا به حال هیچ کس بر آن سوار نشده؛ آن را باز کرده، بیاروید. ۳ و هرگاه کسی به شما گوید چرا چنین می کنید، گوید خداوند بدین احتیاج دارد؛ بی تامل آن را به اینجا خواهد فرستاد.» ۴ پس رفته کوه ای بیرون دروازه در شارع عام بسته یافتند و آن را باز می کردند، ۵ که بعضی از حاضرین بدیشان گفتند: «چه کار دارید که کره را باز می کنید؟» ۶ آن دو نفر چنانکه عیسی فرموده بود، بدیشان گفتند. پس ایشان را اجازت دادند. ۷ آنگاه کره را به نزد عیسی آورده، رخت خود را بر آن افکندند تا بر آن سوار شد. ۸ و بسیاری رختهای خود و بعضی شاخه ها از درختان بریده، بر راه گسترانیدند. ۹ و آنانی که پیش و پس می رفتند، فریادکنان می گفتند: «هوشیعا، مبارک باد کسی که به نام خداوند می آید. ۱۰ مبارک باد ملکوت پدر ما داود که می آید به اسم خداوند. هوشیعا در اعلی علین.» ۱۱ و عیسی وارد اورشلیم شده، به هیکل درآمد و به همه چیز ملاحظه نمود. چون وقت شام شد بآن دوازده به بیت عنیا رفت. ۱۲ بامدادان چون از بیت عنیا بیرون می آمدند، گرسنه شد. ۱۳ ناگاه درخت انجیری که برگ داشت از دور دیده، آمد تا شاید چیزی بر آن بیابد. اما چون نزد آن رسید، جز برگ بر آن هیچ نیافت زیرا که موسم انجیر نرسیده بود. ۱۴ پس عیسی توجه نموده، بدان فرمود: «از این پس تا به ابد، هیچ کس از تو میوه نخواهد خورد.» و شاگردانش شنیدند. (aiōn g165) ۱۵ پس وارد اورشلیم شدند. و چون عیسی داخل هیکل گشت، به بیرون کردن آنانی که در هیکل خرید و فروش می کردند شروع نمود و تخت های صرافان و کرسیهای کبوتروشان را از گون ساخت، ۱۶ و نگذاشت که کسی با ظرفی از میان هیکل بگذرد، ۱۷ و تعلیم داده، گفت: «ایا مکتوب نیست که خانه من خانه عبادت تمامی امتهای نامیده خواهد شد؟ اما شما آن را مغاره دزدان ساخته اید.» ۱۸ چون روسای کهنه و کاتبان این را

بشنیدند، در صدد آن شدند که او را چطور هلاک سازند زیرا که از وی ترسیدند چون که همه مردم از تعلیم وی متحیر می‌بودند. ۱۹ چون شام شد، از شهر بیرون رفت. ۲۰ صبحگاهان، در اثنای راه، درخت انجیر راز ریشه خشک یافتند. ۲۱ پطرس به‌خاطر آورده، وی را گفت: «ای استاد، اینک درخت انجیری که نفرینش کردی خشک شده!» ۲۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «به خدا ایمان آورید، ۲۳ زیرا که هرآنچه به شما می‌گویم هرکه بدین کوه گوید منتقل شده، به دریا افکنده شو و در دل خود شک نداشته باشد بلکه یقین دارد که آنچه گوید می‌شود، هرآنچه گوید بدو عطا شود. ۲۴ بنابراین به شما می‌گویم آنچه در عبادت سوال می‌کنید، یقین بدانید که آن را یافته‌اید و به شماعطا خواهد شد. ۲۵ وقتی که به دعا بایستید، هرگاه کسی به شما خطا کرده باشد، او را ببخشید تاآنکه پدر شما نیز که در آسمان است، خطایای شما را معاف دارد. ۲۶ اما هرگاه شما نبخشید، پدر شما نیز که در آسمان است تقصیرهای شما را نخواهد بخشید.» ۲۷ و باز به اورشلیم آمدند. و هنگامی که او درهیکل می‌خرامید، روسای کهنه و کاتبان و مشایخ نزد وی آمده، ۲۸ گفتندش: «به چه قدرت این کارها را می‌کنی و کیست که این قدرت را به توداده است تا این اعمال را به‌جا آری؟» ۲۹ عیسی در جواب ایشان گفت: «من از شما نیز سخنی می‌پرسم، مرا جواب دهید تا من هم به شما گویم به چه قدرت این کارها را می‌کنم. ۳۰ تعمید یحیی از آسمان بود یا از انسان؟ مرا جواب دهید.» ۳۱ ایشان در دل‌های خود تفکر نموده، گفتند: «اگر گویم از آسمان بود، هرآنچه گوید پس چرا بدوایمان نی‌آوردید. ۳۲ و اگر گویم از انسان بود، «از خلق بیم داشتند از آنجا که همه یحیی را نبی‌ای برحق می‌دانستند. ۳۳ پس در جواب عیسی گفتند: «نمی‌دانیم.» عیسی بدیشان جواب داد: «من هم شما را نمی‌گویم که به کدام قدرت این کارها را به‌جا می‌آورم.»

۱۲ پس به مثل‌ها به ایشان آغاز سخن نمود که «شخصی تاکستانی غرس نموده، حضاری گردش کفید و چرخستی بساخت و برجی بنا کرده، آن را به دهقانان سپرد و سفر کرد. ۲ و در موسم، نوکری نزد دهقانان فرستاد تا از میوه باغ از باغبانان بگیرد. ۳ اما ایشان او را گرفته، زدند و تهی‌دست روانه نمودند. ۴ باز نوکری دیگر نزد ایشان روانه نمود. او را نیز سنگسار کرده، سرو را شکستند و بی‌حرمت کرده، برگردانیدندش. ۵ پس یک نفر دیگر فرستاده، او را نیز کشتند و بسا دیگران را که بعضی را زدند و بعضی را به قتل رسانیدند. ۶ و بالاخره یک پسر حبیب خود را باقی داشت. او را نزد ایشان فرستاده، گفت: پسر مرا حرمت خواهند داشت. ۷ لیکن دهقانان با خود گفتند: این وارث است؛ بیایید او را بکشیم تا میراث از آن ما گردد. ۸ پس او را گرفته، مقتول ساختند و او را بیرون از تاکستان افکندند. ۹ پس صاحب تاکستان چه خواهد کرد؟ او خواهد آمد و آن باغبان را هلاک ساخته، باغ را به دیگران خواهد سپرد. ۱۰ آیا این نوشته را نخوانده‌اید: سنگی که معمارانش رد کردند، همان سر زایه گردید؟ ۱۱ این از جانب خداوند شد و در نظر ما عجیب است. ۱۲ آنگاه خواستند

که خداوند به خداوند من گفت برطرف راست من بنشین تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟ ۳۷ خودداد او را خداوند می‌خواند؛ پس چگونگی او را پس می‌باشد؟» و عوام الناس کلام او را به خشنودی می‌شنیدند. ۳۸ پس در تعلیم خود گفت: «از کاتبان احتیاطکنید که خرامیدن در لباس دراز و تعظیم های دربارها ۳۹ و کرسی های اول در کنایس و جایهای صدر در ضیافت‌ها را دوست می‌دارند. ۴۰ اینان که خانه های بیوه‌زنان را می‌بلعند و نماز را به ریاطول می‌دهند، عقوبت شدیدتر خواهند یافت.» ۴۱ و عیسی در مقابل بیت‌المال نشست، نظاره می‌کرد که مردم به چه وضع پول به بیت‌المال می‌اندازند؛ و بسیاری از دولتمندان، بسیاری انداختند. ۴۲ آنگاه بیوه‌زنی فقیر آمده، دوفلس که یک ربع باشد انداخت. ۴۳ پس شاگردان خود را پیش خوانده، به ایشان گفت: «هرآینه به شما می‌گویم این بیوه‌زن مسکین از همه آتانی که در خزانه انداختند، بیشتر داد. ۴۴ زیرا که همه ایشان از زیادتی خود دادند، لیکن این زن از حاجتمندی خود، آنچه داشت انداخت، یعنی تمام معیشت خود را.»

**۱۳** و چون او از هیکل بیرون می‌رفت، یکی از شاگردانش بدو گفت: «ای استاد ملاحظه فرما چه نوع سنگها و چه عمارت‌ها است!» ۲ عیسی در جواب وی گفت: «آیا این عمارت های عظیمه را می‌نگری؟ بدان که سنگی بر سنگی گذارده نخواهد شد، مگر آنکه به زیرافکنده شود!» ۳ و چون او بر کوه زیتون، مقابل هیکل نشست بود، بطرس و یعقوب و یوحنا و اندریاس سر از وی پرسیدند: ۴ «ما را خبر بده که این امور کی واقع می‌شود و علامت نزدیک شدن این امور چیست؟» ۵ آنگاه عیسی در جواب ایشان سخن آغاز کرد که: «زنهار کسی شما را گمراه نکند! ۶ زیرا که بسیاری به نام من آمده، خواهند گفت که من هستم و بسیاری را گمراه خواهند نمود. ۷ اما چون جنگها و اخبار جنگها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این حوادث ضروری است لیکن آنها هنوز نیست. ۸ زیرا که امتی بر امتی و مملکتی بر مملکتی خواهند برخاست و زلزله هادر جایها حادث خواهد شد و قحطی‌ها و اغتشاش‌ها پدید می‌آید؛ و اینها ابتدای دردهای زه می‌باشد. ۹ «لیکن شما از برای خود احتیاط کنید زیرا که شما را به شوها خواهند سپرد و در کنایس تازبانه‌ها خواهند زد و شما را پیش حکام و پادشاهان بخاطر من حاضر خواهند کرد تا برایشان شهادتی شود. ۱۰ و لازم است که انجیل اول بر تمامی امتها موعظه شود. ۱۱ و چون شما را گرفته، تسلیم کنید، میندیشید که چه بگویید و متفکر مباشید بلکه آنچه در آن ساعت به شما عطا شود، آن را گوید زیرا گوینده شما نیستید بلکه روح‌القدس است. ۱۲ آنگاه برادر، برادر را و پدر، فرزند را به هلاکت خواهند سپرد و فرزندان بروالدین خود برخاسته، ایشان را به قتل خواهند رسانید. ۱۳ و تمام خلق بجهت اسم من شما را دشمن خواهند داشت. اما هرکه تا به آخر صبر کند، همان نجات یابد. ۱۴ «پس چون مکروه و پیرانی را که به زبان دانیال نبی گفته شده است، در جایی که نمی‌باید برپا بیند - آنکه می‌خواند بفهمد - آنگاه آتانی که در یهودیه می‌باشند، به کوهستان فرار کنند، ۱۵ و هرکه بر بام باشد، به زیر نیاید و به خانه

داخل نشود تا چیزی از آن ببرد، ۱۶ و آنکه در مزرعه است، برنگردد تا رخت خود را بردارد. ۱۷ اما وی بر آستان و شیر دهندگان در آن ایام. ۱۸ و دعاکنید که فرار شما در زمستان نشود، ۱۹ زیرا که در آن ایام، چنان مصیبتی خواهد شد که از ابتدای خلقتی که خدا آفرید تاکنون نشده و نخواهد شد. ۲۰ و اگر خداوند آن روزها را کوتاه نکردی، هیچ بشری نجات نیافتی. لیکن بجهت برگزیدگانی که انتخاب نموده است، آن ایام را کوتاه ساخت. ۲۱ «پس هرگاه کسی به شما گوید اینک مسیح در اینجاست یا اینک در آنجا، باور مکنید. ۲۲ زانو که مسیحان دروغ و انبیای کذب ظاهر شده، آیات و معجزات از ایشان صادر خواهد شد، بقسمی که اگر ممکن بودی، برگزیدگان را هم گمراه نمودندی. ۲۳ لیکن شما برحذر باشید! ۲۴ و در آن روزهای بعد از آن مصیبت خورشید تاریک گردد و ماه نور خود را بازگیرد، ۲۵ و ستارگان آسمان فرو ریزند و قوای افلاک متزلزل خواهد گشت. ۲۶ آنگاه پسر انسان را ببیند که با قوت و جلال عظیم بر ابرها می‌آید. ۲۷ در آن وقت، فرشتگان خود را از جهات اربعه از انتهای زمین تا به اقصای فلک فراهم خواهد آورد. ۲۸ «الحال از درخت انجیر مثلش را فرآگیرید که چون شاخه‌اش نازک شده، برگ می‌آوردی دانید که تابستان نزدیک است. ۲۹ همچنین شما نیز چون این چیزها را واقع بینید، بدانید که نزدیک بلکه بر در است. ۳۰ هرآینه به شما می‌گویم تا جمیع این حوادث واقع نشود، این فرقه نخواهند گذشت. ۳۱ آسمان و زمین زایل می‌شود، لیکن کلمات من هرگز زایل نشود. ۳۲ ولی از آن روز و ساعت غیر از پدر هیچ کس اطلاع ندارد، نه فرشتگان در آسمان و نه پسر هم. ۳۳ «پس برحذر و بیدار شده، دعا کنید زیرا نمی دانید که آن وقت کی می‌شود. ۳۴ مثل کسی که عازم سفر شده، خانه خود را واگذارد و خادمان خود را قدرت داده، هر یکی را به شغلی خاص مقرر نماید و دربان را امر فرماید که بیدارماند. ۳۵ پس بیدار باشید زیرا نمی دانید که در چه وقت صاحب‌خانه می‌آید، در شام یا نصف شب یا بانگ خروس یا صبح. ۳۶ مبدا ناگهان آمده شما را خفته یابد. ۳۷ اما آنچه به شما می‌گویم، به همه می‌گویم: بیدار باشید!»

**۱۴** و بعد از دو روز، عید فصح و ظفیر بود که روسای کهنه و کاتبان مترصد بودند که به چه حیل او را دستگیر کرده، به قتل رسانند. ۲ لیکن می‌گفتند: «نه در عید مبادا در قوم اغتشاشی پدید آید.» ۳ و هنگامی که او در بیت عنیا در خانه شمعون ابرص به غذا نشسته بود، زنی با شیشه‌ای از عطرگرانها از سنبل خالص آمده، شیشه را شکسته، بر سر وی ریخت. ۴ و بعضی در خود خشم نموده، گفتند: «چرا این عطر تلف شد؟ ۵ زیرا ممکن بود این عطر زیادتر از سیصد دینار فروخته، به فقرا داده شود.» و آن زن را سرزنش نمودند. ۶ اما عیسی گفت: «او را واگذارید! از برای چه او رازحمت می‌دهید؟ زیرا که با من کاری نیکو کرده است، ۷ زیرا که فقرا را همیشه با خود دارید و هرگاه بخواهید می‌توانید با ایشان احسان کنید، لیکن مرا با خود دائم ندارید. ۸ آنچه در قوه او بود کرد، زیرا که جسد مرا بجهت دفن، پیش تدهین کرد. ۹ هرآینه به شما می‌گویم در هر جایی از تمام عالم



که به این انجیل موعظه شود، آنچه این زن کرد نیز بجهت یادگاری وی مذکور خواهد شد.» ۱۰ پس یهودای اسخریوطی که یکی از آن دوازده بود، به نزد روسای کهنه رفت تا او را بدیشان تسلیم کند. ۱۱ ایشان سخن او را شنیده، شاد شدند و بدو وعده دادند که تقدی بدو بدهند. و او در صدد فرصت موافق برای گرفتاری وی برآمد. ۱۲ و روز اول از عید فطیر که در آن فصح راذیح می کردند، شاگردانش به وی گفتند: «کجامی خواهی برویم تدارک بینیم تا فصح را بخوری؟» ۱۳ پس دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، بدیشان گفت: «به شهر بروید و شخصی با سبوی آب به شما خواهد برخورد. از عقب وی بروید، ۱۴ و به هرجایی که درآید صاحب خانه را گوید: استاد می گوید مهمانخانه کجا است تا فصح را با شاگردان خود آنجا صرف کنیم؟ ۱۵ و او بلاخانه بزرگ مفروش و آماده به شما نشان می دهد. آنجا از بهر ما تدارک بینید.» ۱۶ شاگردانش روانه شدند و به شهر رفته، چنانکه او فرموده بود، یافتند و فصح را آماده ساختند. ۱۷ شامگاهان با آن دوازده آمد. ۱۸ و چون نشسته غذا می خوردند، عیسی گفت: «هرآینه به شما می گویم که، یکی از شما که با من غذای خورد، مرا تسلیم خواهد کرد.» ۱۹ ایشان غمگین گشته، یک یک گفتن گرفتند که آیا من آنم و دیگری که آیا من هستم. ۲۰ او در جواب ایشان گفت: «یکی از دوازده که با من دست در قاب فرود! ۲۱ به درستی که پسر انسان بطوری که درباره او مکتوب است، رحلت می کند. لیکن وای بر آن کسی که پسر انسان به واسطه او تسلیم شود. او را بهتر می بود که تولد نیافتی.» ۲۲ و چون غذا می خوردند، عیسی نان را گرفته، برکت داد و پاره کرده، بدیشان داد و گفت: «بگیرید و بخورید که این جسد من است.» ۲۳ و پیاله ای گرفته، شکر نمود و به ایشان داد و همه از آن آشامیدند و ۲۴ بدیشان گفت: «این است خون من از عهد جدید که در راه بسیاری ریخته می شود. ۲۵ هرآینه به شما می گویم بعد از این از عصیر انگور نخورم تا آن روزی که در ملکوت خدا آن را تازه بنوشم. ۲۶ و بعد از خواندن تسبیح، به سوی کوه زیتون بیرون رفتند. ۲۷ عیسی ایشان را گفت: «همانا همه شما امشب در من لغزش خورید، زیرا مکتوب است شیان را می زنم و گوسفندان پراکنده خواهند شد. ۲۸ اما بعد از برخاستنم، پیش از شما به جلیل خواهم رفت. ۲۹ پطرس به وی گفت: «هرگاه همه لغزش خورند، من هرگز نخورم.» ۳۰ عیسی وی را گفت: «هرآینه به تو می گویم که امروز در همین شب، قبل از آنکه خروس دومرتبه بانگ زند، تو سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.» ۳۱ لیکن او به تاکید زیادتو می گفت: «هرگاه مردنم با تو لازم افتد، تو را هرگز انکار نکم.» و دیگران نیز همچنان گفتند. ۳۲ و چون به موضعی که جتسمانی نام داشت رسیدند، به شاگردان خود گفت: «در اینجا بنشینید تا دعا کنم.» ۳۳ و پطرس و یعقوب و یوحنا را همراه برداشته، مضطرب و دلنگ گردید ۳۴ و بدیشان گفت: «نفس من از حزن، مشرف بر موت شد. اینجا بمانید و بیدار باشید.» ۳۵ و قدری پیشتر رفته، به روی بر زمین افتاد و دعا کرد تا اگر ممکن باشد آن ساعت از او بگذرد. ۳۶ پس گفت: «یا ابا پدر، همه چیز نزد تو ممکن است. این پیاله را از من بگذران، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.» ۳۷ پس چون آمد،

می‌کند، بر او نگرسته، گفت: «تو نیز با عیسی ناصری می‌بودی؟ ۶۸ اوانکار نموده، گفت: «نمی‌دانم و نمی‌فهمم که توجه می‌گویی!» و چون بیرون به دهلیز خانه رفت، ناگاه خروس بانگ زد. ۶۹ و بار دیگر آن کنیزک او را دیده، به حاضرین گفتن گرفت که «این شخص از آنها است!» ۷۰ و باز انکار کرد. و بعد از زمانی حاضرین بار دیگر به پطرس گفتند: «در حقیقت تو از آنها می‌باشی زیرا که جلیلی نیز هستی ولهجه تو چنان است.» ۷۱ پس به لعن کردن و قسم خوردن شروع نمود که «آن شخص را که می‌گویند نمی‌شناسم.» ۷۲ ناگاه خروس مرتبه دیگر بانگ زد. پس پطرس را به خاطر آمد آنچه عیسی بدو گفته بود که «قبل از آنکه خروس دومرتبه بانگ زند، سه مرتبه مرا انکار خواهی نمود.» و چون این را به‌خاطر آورد، بگریست.

**۱۵** بامدادان، بی‌درنگ روسای کهنه بامشاخ و کاتبان و تمام اهل شورامشورت نمودند و عیسی را بند نهاده، بردند و به پیلاتس تسلیم کردند. ۲ پیلاتس از او پرسید: «آیا تو پادشاه یهودستی؟» او در جواب وی گفت: «تو می‌گویی.» ۳ و چون روسای کهنه ادعای بسیار بر او می‌نمودند، ۴ پیلاتس باز از او سوال کرده، گفت: «هیچ جواب نمی‌دهی؟ ببین که چقدر تر توشه‌ات می‌دهند!» ۵ اما عیسی باز هیچ جواب نداد، چنانکه پیلاتس متعجب شد. ۶ و در هر عید یک زندانی، هرکه رامی خواستند، بجهت ایشان آزاد می‌کرد. ۷ و برابانامی با شرکای فتنه او که در فتنه خونریزی کرده بودند، در حبس بود. ۸ آنگاه مردم صدزاده، شروع کردند به‌خواستن که برحسب عادت با ایشان عمل نماید. ۹ پیلاتس در جواب ایشان گفت: «آیا می‌خواهید پادشاه یهود را برای شما آزاد کنم؟» ۱۰ زیرا یافته بود که روسای کهنه او را از راه حسد تسلیم کرده بودند. ۱۱ اما روسای کهنه مردم را تحریض کرده بودند که بلکه برابا را برای ایشان رها کند. ۱۲ پیلاتس باز ایشان را در جواب گفت: «پس چه می‌خواهید بکنم با آن کس که پادشاه یهودش می‌گویند؟» ۱۳ ایشان بار دیگر فریاد کردند که «او را مصلوب کن!» ۱۴ پیلاتس بدیشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟» ایشان بیشتر فریاد برآوردند که «او را مصلوب کن.» ۱۵ پس پیلاتس چون خواست که مردم راخشنود گرداند، برابا را برای ایشان آزاد کرد و عیسی را تازپانه زده، تسلیم نمود تا مصلوب شود. ۱۶ آنگاه سپاهیان او را به‌سرای که دارالولایه است برده، تمام فوج را فراهم آوردند ۱۷ و جامه‌ای قرمز بر او پوشانیدند و تاجی از خاربافته، بر سرش گذاردند ۱۸ و او را سلام کردن گرفتند که «سلام ای پادشاه یهود!» ۱۹ و نی بر سر او زدند و آب دهان بر وی انداخته و زانو زده، بدو تعظیم می‌نمودند. ۲۰ و چون او را استهزا کرده بودند، لباس قرمز را از وی کنده جامه خودش را پوشانیدند و او را بیرون بردند تا مصلوبش سازند. ۲۱ و راه‌گذری را شمعون نام، از اهل قیروان که از بلوکات می‌آمد، و پدر اسکندر و رفس بود، مجبور ساختند که صلیب او را بردارد. ۲۲ پس او را به موضعی که جلجتا نام داشت یعنی محل کاسه سر بردند ۲۳ و شراب مخلوط به مر به وی دادند تا بنوشد لیکن قبول نکرد. ۲۴ و چون او را مصلوب کردند، لباس او را تقسیم نمود،

**۱۶** پس چون سبت گذشته بود، مریم مجدلیه و مریم مادر یعقوب و سالومه حنوط خریده، آمدند تا او را تدهین کنند. ۲ و صبح روز یکشنبه را بسیار زود وقت طلوع آفتاب بر سر قبر آمدند. ۳ و با یکدیگر می‌گفتند: «کیست که سنگ را برای ما از سر قبر بغلطاند؟» ۴ چون نگرستند، دیدند که سنگ غلطانیده شده است زیرا بسیار بزرگ بود. ۵ و چون به قبر درآمدند، جوانی را که جامه‌ای سفید دربرداشت بر جانب راست نشسته دیدند. پس متحیر شدند. ۶ او بدیشان گفت: «ترسان مباشید! عیسی ناصری مصلوب را می‌طلبید؟ او برخاسته است! در اینجا نیست. آن موضعی را که او را نهاده بودند، ملاحظه کنید. ۷ لیکن رفته، شاگردان او و پطرس

را اطلاع دهید که پیش از شما به جلیل می‌رود. او را در آنجا خواهید دید، چنانکه به شما فرموده بود.» ۸ پس بزودی بیرون شده از قبر گریختند زیرا لرزه و حیرت ایشان را فرو گرفته بود و به کسی هیچ نگفتند زیرا می‌ترسیدند. ۹

**(note: The most reliable and earliest manuscripts do not include Mark 16:9-20.)** و صبحگاهان، روز اول هفته چون برخاسته بود، نخستین به مریم مجدلیه که از او هفت دیویرون کرده بود ظاهر شد. ۱۰ و او رفته اصحاب او را که گریه و ماتم می‌کردند خبر داد. ۱۱ و ایشان چون شنیدند که زنده گشته و بدو ظاهر شده بود، باور نکردند. ۱۲ و بعد از آن به صورت دیگر به دو نفر از ایشان در هنگامی که به دهات می‌رفتند، هویدا گردید. ۱۳ ایشان رفته، دیگران را خبر دادند، لیکن ایشان را نیز تصدیق ننمودند. ۱۴ و بعد از آن بدان یازده هنگامی که به غذانشسته بودند ظاهر شد و ایشان را به سبب بی‌ایمانی و سخت دلی ایشان توبیخ نمود زیرا به آنانی که او را برخاسته دیده بودند، تصدیق ننمودند. ۱۵ پس بدیشان گفت: «در تمام عالم بروید و جمیع خلائق را به انجیل موعظه کنید. ۱۶ هرکه ایمان آورده، تعمید یابد نجات یابد و اما هرکه ایمان نیاورد بر او حکم خواهد شد. ۱۷ و این آیات همراه ایمانداران خواهد بود که به نام من دیوها را بیرون کنند و به زبانهای تازه حرف زنند ۱۸ و مارها را بردارند و اگر زهر قاتلی بخورند ضرری بدیشان نرساند و هرگاه دستها بر مریضان گذارند شفا خواهند یافت.» ۱۹ و خداوند بعد از آنکه به ایشان سخن گفته بود، به سوی آسمان مرتفع شده، به دست راست خدا بنشست. ۲۰ و ایشان بیرون رفته، در هر جاموعظه می‌کردند و خداوند با ایشان کار می‌کرد و به آیاتی که همراه ایشان می‌بود، کلام را ثابت می‌گردانید.

در میان زنان مبارک هستی.» ۲۹ چون او را دید، از سخن او مضطرب شده، متفکر شد که این چه نوع تحیت است. ۳۰ فرشته بدو گفت: «ای مریم ترسان مباش زیرا که نزد خدا نعمت یافته‌ای. ۳۱ و اینک حامله شده، پسری خواهی زایید و او راعیسی خواهی نامید. ۳۲ او بزرگ خواهد بود و به پسر حضرت اعلیٰ، مسمی شود، و خداوند خدایتخت پدرش داود را بدو عطا خواهد فرمود. ۳۳ و او بر خاندان یعقوب تا به ابد پادشاهی خواهد کرد و سلطنت او را نهایت نخواهد بود.» (aiōn g165) ۳۴ مریم به فرشته گفت: «این چگونه می‌شود و حال آنکه مردی را نشناخته‌ام؟» ۳۵ فرشته در جواب وی گفت: «روح‌القدس بر تو خواهد آمد و قوت حضرت اعلیٰ بر تو سایه خواهد افکند، از آنجست آن مولود مقدس، پسر خدا خوانده خواهد شد. ۳۶ و اینک ایصابت از خویشان تو نیز در پیروی به پسری حامله شده و این ماه ششم است، مر او را که نازد می‌خواندند. ۳۷ زیرا نزد خدا هیچ امری محال نیست.» ۳۸ مریم گفت: «اینک کنیز خداوندم. مرا برحسب سخن تو واقع شود.» پس فرشته از نزد او رفت. ۳۹ در آن روزها، مریم برخاست و به بلدی از کوهستان یهودیه بشتاب رفت. ۴۰ و به خانه زکریا درآمده، به ایصابت سلام کرد. ۴۱ و چون ایصابت سلام مریم را شنید، بچه در رحم او به حرکت آمد و ایصابت به روح‌القدس پر شده، ۴۲ به آواز بلند صدا زده گفت: «تو در میان زنان مبارک هستی و مبارک است ثمره رحم تو. ۴۳ و از کجا این به من رسید که مادر خداوند من، به نزد من آیدی؟ ۴۴ زیرا اینک چون آواز سلام تو گوش زدم، بچه از خوشی در رحم من به حرکت آمد. ۴۵ و خوشایحال او که ایمان آورد، زیرا که آنچه از جانب خداوند به وی گفته شد، به انجام خواهد رسید.» ۴۶ پس مریم گفت: «جان من خداوند را تمجید می‌کند، ۴۷ و روح من به رهاننده من خدا بوجد آمد، ۴۸ زیرا برحقارت کنیز خود نظر افکند. زیرا هان از کنون تمامی طبقات مرا خوشحال خواهند خواند، ۴۹ زیرا آن قادر، به من کارهای عظیم کرده و نام او قدوس است، ۵۰ و رحمت او نسلا بعد نسل است. بر آنانی که از او می‌ترسند. ۵۱ به بازوی خود، قدرت را ظاهر فرمود و متکبران را به خیال دل ایشان پراکنده ساخت. ۵۲ جباران را از تختها به زیر افکند. و فروتنان را سرفراز گردانید. ۵۳ گرسنگان را به چیزهای نیکو سیر فرمود و دولت‌مندان را تهیدست رد نمود. ۵۴ بنده خود اسرائیل را یاری کرد، به یادگاری رحمانیت خویش، ۵۵ چنانکه به اجداد ما گفته بود، به ابراهیم و به ذریه او تا ابد الاباد.» (aiōn g165) ۵۶ و مریم قریب به سه ماه نزد وی ماند. پس به خانه خود مراجعت کرد. ۵۷ اما چون ایصابت را وقت وضع حمل رسید، پسری بزاد. ۵۸ و همسایگان و خویشان او چون شنیدند که خداوند رحمت عظیمی بر وی کرده، با او شادی کردند. ۵۹ و واقع شد در روز هشتم چون برای ختنه طفل آمدند، که نام پدرش زکریا را بر او می‌نهادند. ۶۰ اما مادرش ملغفت شده، گفت: «نی بلکه به یحیی نامیده می‌شود.» ۶۱ به وی گفتند: «از قبیله تو هیچ کس این اسم را ندارد.» ۶۲ پس به پدرش اشاره کردند که «او را چه نام خواهی نهاد؟» ۶۳ او تخته‌ای خواسته بنوشت که «نام او یحیی است» و همه متعجب شدند. ۶۴ در ساعت، دهان و زبان او باز گشته، به حمد خدا متکلم شد.

۱ از آنجست که بسیاری دست خود را دراز کردند به سوی تالیف حکایات آن اموری که نزد ما به اتمام رسید، ۲ چنانچه آنانی که از ابتدائظرگان و خادمان کلام بودند به ما رسانیدند، ۳ من نیز مصلحت چنان دیدم که همه را من البدایه به تدقیق در پی رفته، به ترتیب به تو بنویسم ای تیوفلس عزیز، ۴ تا صحت آن کلامی که در آن تعلیم یافته‌ای دریایی. ۵ در ایام هیرودیس پادشاه یهودیه، کاهنی زکریا نام از فرقه ایبا بود که زن او از دختران هارون بود و ایصابت نام داشت. ۶ و هر دو در حضور خدا صالح و به جمیع احکام و فرایض خداوند، بی‌عیب سالک بودند. ۷ و ایشان را فرزندی نبود زیرا که ایصابت نازد بود و هر دو دیرینه سال بودند. ۸ و واقع شد که چون به نوبت فرقه خود در حضور خدا کهنات می‌کرد، ۹ حسب عادت کهنات، نوبت او شد که به قدس خداوند درآمده، بخور بسوزاند. ۱۰ و در وقت بخور، تمام جماعت قوم بیرون عبادت می‌کردند. ۱۱ نگاه فرشته خداوند به طرف راست مذبح بخور ایستاده، بر وی ظاهر گشت. ۱۲ چون زکریا را او دید، در حیرت افتاده، ترس بر او مستولی شد. ۱۳ فرشته بدو گفت: «ای زکریا ترسان مباش، زیرا که دعای تو مستجاب گردیده است و زوجه ات ایصابت برای تو پسری خواهد زایید و او را یحیی خواهی نامید. ۱۴ و تو را خوشی و شادی رخ خواهد نمود و بسیاری از ولادت اومسرور خواهند شد. ۱۵ زیرا که در حضور خداوند بزرگ خواهد بود و شراب و مسکری نخواهد نوشید و از شکم مادر خود، پر از روح‌القدس خواهد بود. ۱۶ و بسیاری از بنی اسرائیل را، به سوی خداوند خدای ایشان خواهد برگردانید. ۱۷ و او به روح و قوت الیاس پیش روی وی خواهد خرامید، تا دلهای پدران را به طرف پسران و نافرمانان را به حکمت عادلان بگرداند تا قومی مستعد برای خدا مهیا سازد.» ۱۸ زکریا به فرشته گفت: «این را چگونه بدانم و حال آنکه من پیر هستم و زوجه‌ام دیرینه سال است؟» ۱۹ فرشته در جواب وی گفت: «من جبرائیل هستم که در حضور خدا می‌ایستم و فرستاده شدم تا به تو سخن گویم و از این امور تو را مژده دهم. ۲۰ و الحال تا این امور واقع نگردد، گنگ شده یاری حرف زدن نخواهی داشت، زیرا سخن های مرا که در وقت خود به وقوع خواهد پیوست، باور نکردی.» ۲۱ و جماعت منتظر زکریای بودند و از طول توقف او در قدس متعجب شدند. ۲۲ اما چون بیرون آمده نتوانست با ایشان حرف زند، پس فهمیدند که در قدس رویایی دیده است، پس به سوی ایشان اشاره می‌کرد و ساکت ماند. ۲۳ و چون ایام خدمت او به اتمام رسید، به خانه خود رفت. ۲۴ و بعد از آن روزها، زن او ایصابت حامله شده، مدت پنج ماه خود را پنهان نمود و گفت: ۲۵ «به اینطور خداوند به من عمل نمود در روزهایی که مرا منظور داشت، تا ننگ مرا از نظر مردم بردارد.» ۲۶ و در ماه ششم جبرائیل فرشته از جانب خدا به بلدی از جلیل که ناصره نام داشت، فرستاده شد. ۲۷ نزد باکره‌ای نامزد مردی مسمی به یوسف از خاندان داود و نام آن باکره مریم بود. ۲۸ پس فرشته نزد او داخل شده، گفت: «سلام بر توای نعمت رسیده، خداوند با توست و تو

۶۵ پس بر تمامی همسایگان ایشان، خوف مستولی گشت و جمیع این وقایع در همه کوهستان یهودیه شهرت یافت. ۶۶ و هرکه شنید، در خاطر خود تفکر نموده، گفت: «این چه نوع طفل خواهد بود؟» و دست خداوند با وی می بود. ۶۷ و پدرش زکریا از روح‌القدس پر شده نبوت نموده، گفت: «خداوند خدای اسرائیل متبارک باد، زیرا از قوم خود تفقد نموده، برای ایشان فدایی قرار داد. ۶۹ و شاخ نجاتی برای ما برافراشت، در خانه بنده خود داود. ۷۰ چنانچه به زبان مقدسین گفت که از بدو عالم انبیاى اومی بودند، (aiōn g165) ۷۱ رهایی از دشمنان ما و از دست آنانی که از ما نفرت دارند، ۷۲ تا رحمت را برپردان ما به‌جا آرد و عهد مقدس خود را تذکر فرماید. ۷۳ سوگندی که برای پدر ما ابراهیم یاد کرد، ۷۴ که ما را فیض عطا فرماید، تا از دست دشمنان خود رهایی یافته، او را بی‌خوف عبادت کنیم. ۷۵ در حضور او به قدوسیت و عدالت، در تمامی روزهای عمر خود. ۷۶ و توای طفل نبی حضرت اعلی خوانده خواهی شد، زیرا پیش روی خداوند خواهی خرامید، تا طرق او را مهیاسازی، ۷۷ تا قوم او را معرفت نجات دهی، درآمزش گناهان ایشان. ۷۸ به احشای رحمت خدای ما که به آن سپیده از عالم اعلی از ما تفقد نمود، ۷۹ تا ساکنان در ظلمت و ظل موت را نوردهد. و پایهای ما را به طریق سلامتی هدایت نماید.» ۸۰ پس طفل نمو کرده، در روح قوی می‌گشت. و تا روز ظهور خود برای اسرائیل، در بیابان بسر می‌برد.

۲ و در آن ایام حکمی از اوغسطس قیصر صادر گشت که تمام ربع مسکون را اسم نویسی کنند. ۲ و این اسم نویسی اول شد، هنگامی که کیریئوس والی سوریه بود. ۳ پس همه مردم هر یک به شهر خود برای اسم نویسی می‌رفتند. ۴ و یوسف نیز از جلیل از بلده ناصره به یهودیه به شهر داود که بیت لحم نام داشت، رفت. زیرا که او از خاندان و آل داود بود. ۵ تا نام او با مریم که نامزد او بود و نزدیک به زاییدن بود، ثبت گردد. ۶ و وقتی که ایشان در آنجا بودند، هنگام وضع حمل او رسیده، ۷ پسر نخستین خود را زایید. و او را در قنداقه پیچیده، در آخور خوابانید. زیرا که برای ایشان در منزل جای نبود. ۸ و در آن نواحی، شبانان در صحرا بسر می‌بردند و در شب پاسبانی گله‌های خویش می‌کردند. ۹ ناگاه فرشته خداوند بر ایشان ظاهر شد و کبریایی خداوند بر گرد ایشان تأیید و بغایت ترسان گشتند. ۱۰ فرشته ایشان را گفت: «مترسید، زیرا اینک بشارت خوشی عظیم به شما می‌دهم که برای جمیع قوم خواهد بود. ۱۱ که امروز برای شما در شهر داود، نجات‌دهنده‌ای که مسیح خداوند باشد متولد شد. ۱۲ و علامت برای شما این است که طفلی در قنداقه پیچیده و در آخور خوابیده خواهید یافت.» ۱۳ در همان حال فوجی از لشکر آسمانی با فرشته حاضر شده، خدا را تسبیح‌کنان می‌گفتند: ۱۴ «خدا را در اعلی‌علین جلال و بر زمین سلامتی و در میان مردم رضامندی باد.» ۱۵ و چون فرشتگان از نزد ایشان به آسمان رفتند، شبانان با یکدیگر گفتند: «الان به بیت لحم برویم و این چیزی را که واقع شده و خداوند آن را به ما اعلام نموده است ببینیم.» ۱۶ پس به شتاب رفته، مریم و یوسف و آن طفل را در

آخور خوابیده یافتند. ۱۷ چون این را دیدند، آن سخنی را که درباره طفل بدیشان گفته شده بود، شهرت دادند. ۱۸ و هرکه می‌شنید از آنچه شبانان بدیشان گفتند، تعجب می‌نمود. ۱۹ اما مریم در دل خود متفکر شده، این همه سخنان را نگاه می‌داشت. ۲۰ و شبانان خدا را تمجید و حمدکنان برگشتند، به سبب همه آن اموری که دیده و شنیده بودند چنانکه به ایشان گفته شده بود. ۲۱ و چون روز هشتم، وقت ختنه طفل رسید، او را عیسی نام نهادند، چنانکه فرشته قبل از قرار گرفتن او در رحم، او را نامیده بود. ۲۲ و چون ایام تطهیر ایشان برحسب شریعت موسی رسید، او را به اورشلیم بردند تا به خداوند بگذرانند. ۲۳ چنانکه در شریعت خداوند مکتوب است که هر ذکوری که رحم را گشاید، مقدس خداوند خوانده شود. ۲۴ و تا قربانی گذرانند، چنانکه در شریعت خداوند مقرر است، یعنی جفت فاخته‌ای یا دو جوجه کبوتر. ۲۵ و اینک شخصی شمعون نام در اورشلیم بود که مرد صالح و متقی و منتظر تسلی اسرائیل بود و روح‌القدس بر وی بود. ۲۶ و از روح‌القدس بدو وحی رسیده بود که، تا مسیح خداوند را نبینی موت را نخواهی دید. ۲۷ پس به راهنمایی روح، به هیکل درآمد و چون والدینش آن طفل یعنی عیسی را آوردند تا رسوم شریعت را بجهت او بعمل آورند، ۲۸ او را در آغوش خود کشیده و خدا را متبارک خوانده، گفت: ۲۹ «الحال‌ای خداوند بنده خود را رخصت می‌دهی، به سلامتی برحسب کلام خود. ۳۰ زیرا که چشمان من نجات تو را دیده است، ۳۱ که آن را پیش روی جمیع امت‌ها مهیا ساختی. ۳۲ نوری که کشف حجاب برای امت‌ها کند و قوم تو اسرائیل را جلال بود.» ۳۳ و یوسف و مادرش از آنچه درباره او گفته شد، تعجب نمودند. ۳۴ پس شمعون ایشان را برکت داده، به مادرش مریم گفت: «اینک این طفل قرار داده شد، برای افتادن و برخاستن بسیاری از آل اسرائیل و برای آیتی که به خلاف آن خواهند گفت. ۳۵ و در قلب تو نیز شمشیری فرو خواهد رفت، تا افکار قلوب بسیاری مکشوف شود.» ۳۶ و زنی نبیه بود، حنا نام، دختر فتوئیل از سبط اشیر بسیار سالخورده، که از زمان بکارت هفت سال با شوهر بسر برده بود. ۳۷ و قریب به هشتاد و چهار سال بود که او بیوه گشته از هیکل جدا نمی‌شد، بلکه شبانه‌روز به روزه و مناجات در عبادت مشغول می‌بود. ۳۸ او در همان ساعت درآمد، خدا را شکر نمود و درباره او به همه منتظرین نجات در اورشلیم، تکلم نمود. ۳۹ و چون تمامی رسوم شریعت خداوند را به پایان برده بودند، به شهر خود ناصره جلیل مراجعت کردند. ۴۰ و طفل نمو کرده، به روح قوی می‌گشت و از حکمت پر شده، فیض خدا بروی می‌بود. ۴۱ و والدین او هر ساله بجهت عید فصح، به اورشلیم می‌رفتند. ۴۲ و چون دوازده ساله شد، موافق رسم عید، به اورشلیم آمدند. ۴۳ و چون روزها را تمام کرده مراجعت می‌نمودند، آن طفل یعنی عیسی، در اورشلیم توقف نمود و یوسف و مادرش نمی‌دانستند. ۴۴ بلکه چون گمان می‌بردند که او در قافله است، سفریکروزه کردند و او را در میان خویشان و آشنایان خود می‌جستند. ۴۵ و چون او را نیافتند، در طلب او به اورشلیم برگشتند. ۴۶ و بعد از سه روز، او را در هیکل یافتند که در میان معلمان نشسته، سخنان ایشان را می‌شنود و از ایشان سوال همی کرد. ۴۷ و هرکه سخن او را می‌شنید، از

فهم و جوابهای او متحیرمی گشت. ۴۸ چون ایشان او را دیدند، مضطرب شدند. پس مادرش به وی گفت: «ای فرزند چرا با ما چنین کردی؟ اینک پدرت و من غمناک گشته تو را جستجو می کردیم.» ۴۹ او به ایشان گفت: «از بهره‌چرا مرا طلب می کردید، مگر ندانسته‌اید که باید من در امور پدر خود باشم؟» ۵۰ ولی آن سخنی را که بدیشان گفت، نفهمیدند. ۵۱ پس با ایشان روانه شده، به ناصره آمد و مطیع ایشان می بود و مادر او تمامی این امور را در خاطر خود نگاه می داشت. ۵۲ و عیسی در حکمت و قامت و رضامندی نزد خدا و مردم ترقی می کرد.

۳ و در سال پانزدهم از سلطنت طیباریوس قیصر، در وقتی که پنطیوس پیلاتس، والی یهودیه بود و هیرودیس، تیتراک جلیل و برادرش فیلیپس تیتراک ایطوریه تراخونیتس و لیسانیوس تیتراک آبله ۲ و حنا و قیفا روسای کهنه بودند، کلام خدا به یحیی این زکریا در بیابان نازل شده، ۳ به تمامی حوالی اردن آمده، به تعمیدتوبه بجهت آموزش گناهان موعظه می کرد. ۴ چنانچه مکتوب است در صحیفه کلمات اشعای نبی که می گوید: «صدای ندا کننده‌ای در بیابان که راه خداوند را مهیا سازید و طرق او راراست نمایید. ۵ هر وادی انباشته و هر کوه و تلی پست و هر کجی راست و هر راه ناهموار صاف خواهد شد ۶ و تمامی بشر نجات خدا را خواهند دید.» ۷ آنگاه به آن جماعتی که برای تعمید وی بیرون می آمدند، گفت: «ای افعی زادگان، که شمارا نشان داد که از غضب آینده بگریزید؟ ۸ پس ثمرات مناسب توبه بیاورید و در خاطر خود این سخن را راه مدهید که ابراهیم پدر ماست، زیرا به شما می گویم خدا قادر است که از این سنگها، فرزندان برای ابراهیم برانگیراند. ۹ و الان نیز تیشه بر ریشه درختان نهاده شده است، پس هر درختی که میوه نیکو نیاورد، بریده و در آتش افکنده می شود.» ۱۰ پس مردم از وی سوال نموده گفتند: «چه کنیم؟»

۱۱ او در جواب ایشان گفت: «هرکه دوجامه دارد، به آنکه ندارد بدهد. و هرکه خوراک دارد نیز چنین کند.» ۱۲ و باجگیران نیز برای تعمید آمده، بدو گفتند: «ای استاد چه کنیم؟» ۱۳ بدیشان گفت: «زیادتر از آنچه مقرر است، مگیرید.» ۱۴ سپاهیان نیز از او پرسیده، گفتند: «ماچه کنیم؟» به ایشان گفت: «بر کسی ظلم نکنید و بر هیچ کس افزا مزید و به مواجب خود اکتفاکنید.» ۱۵ و هنگامی که قوم مترصد می بودند و همه در خاطر خود درباره یحیی تفکر می نمودند که این مسیح است یا نه، ۱۶

یحیی به همه متوجه شده گفت: «من شما را به آب تعمید می دهم، لیکن شخصی تواناتر از من می آید که لیاقت آن ندارم که بند نعلین او را باز کنم. او شما را به روح القدس و آتش تعمید خواهد داد. ۱۷ او غریبان خود را به دست خود دارد و خرمن خویش را پاک کرده، گندم را در انبار خود ذخیره خواهد نمود و گاه را در آتشی که خاموشی نمی پذیرد خواهد سوزانید.»

۱۸ و به نصایح بسیار دیگر، قوم را بشارت می داد. ۱۹ اما هیرودیس تیتراک چون به سبب هیرودیا، زن برادر او فیلیپس و سایر بدیهایی که هیرودیس کرده بود از وی توییخ یافت، ۲۰ این رانیز بر همه افزود که یحیی را در زندان حبس نمود. ۲۱ اما چون تمامی قوم تعمید یافته بودند و عیسی هم

کوران را به بینایی، موعظه کنیم و تاکویدگان را، آزاد سازم، ۱۹ و از سال پسندیده خداوند موعظه کنیم.» ۲۰ پس کتاب را به هم پیچیده، به خادم سپرد و بنشست و چشمان همه اهل کنیسه بر وی دوخته می‌بود. ۲۱ آنگاه بدیشان شروع به گفتن کرد که «امروز این نوشته در گوشه‌های شما تمام شد.» ۲۲ و همه بر وی شهادت دادند و از سخنان فیض آمیزی که از دهانش صادر می‌شد، تعجب نموده، گفتند: «مگر این پسر یوسف نیست؟» ۲۳ بدیشان گفت: «هرآینه این مثل را به من خواهید گفت، ای طیب خود را شفا بده. آنچه شنیده‌ایم که در کفرناحوم از تو صادر شد، اینجا نیز در وطن خویش بنما.» ۲۴ و گفت: «هرآینه به شمامی گویم که هیچ نبی در وطن خویش مقبول نباشد. ۲۵ و به تحقیق شما را می‌گویم که بسا بیوه‌زنان در اسرائیل بودند، در ایام الیاس، وقتی که آسمان مدت سه سال و شش ماه بسته ماند، چنانکه قطعی عظیم در تمامی زمین پدید آمد، ۲۶ و الیاس نزد هیچ کدام از ایشان فرستاده نشد، مگر نزد بیوه‌زنی در صرفه صیدون. ۲۷ و بسا ابرصان در اسرائیل بودند، در ایام الیشع نبی واحدی از ایشان طاهر نگشت، جز نعمان سریانی.» ۲۸ پس تمام اهل کنیسه چون این سخنان را شنیدند، بر از خشم گشتند. ۲۹ و برخاسته او را از شهر بیرون کردند و بر قله کوهی که قریه ایشان بر آن بنا شده بود بردند، تا او را به زیر افکندند. ۳۰ ولی از میان ایشان گذشته، برفت. ۳۱ و به کفرناحوم شهری از جلیل فرود شده، در روزهای سبت، ایشان را تعلیم می‌داد. ۳۲ و از تعلیم او در حیرت افتادند، زیرا که کلام او با قدرت می‌بود. ۳۳ و در کنیسه مردی بود، که روح دیو خبیث داشت و به آواز بلند فریادکنان می‌گفت: ۳۴ «آهای عیسی ناصری، ما را با تو چه کار است، آیا آمده‌ای تا ما را هلاک سازی؟ تو را می‌شناسم کیستی، ای قدوس خدا.» ۳۵ پس عیسی او را نهیب داده، فرمود: «خاموش باش و از وی بیرون آی.» در ساعت دیو او را در میان انداخته، از او بیرون شد و هیچ آسیبی بدو نرسانید. ۳۶ پس حیرت بر همه ایشان مستولی گشت و یکدیگر را مخاطب ساخته، گفتند: «این چه سخن است که این شخص با قدرت و قوت، ارواح پلید را امر می‌کند و بیرون می‌آیند!» ۳۷ و شهرت او در هر موضعی از آن حوالی، پهن شد. ۳۸ و از کنیسه برخاسته، به خانه شمعون درآمد. و مادرزن شمعون را تب شدیدی عارض شده بود، برای او از وی التماس کردند. ۳۹ پس بر سر وی آمده، تب را نهیب داده، تب از او زایل شد. در ساعت برخاسته، به خدمتگذاری ایشان مشغول شد. ۴۰ و چون آفتاب غروب می‌کرد، همه آنانی که اشخاص مبتلا به انواع مرضها داشتند، ایشان را نزد وی آوردند و به هر یکی از ایشان دست گذارده، شفا داد. ۴۱ و دیوها نیز از بسیاری بیرون می‌رفتند و صیحه زنان می‌گفتند که «تو مسیح پسر خدا هستی.» ولی ایشان را قدغن کرده، نگذاشت که حرف زنند، زیرا که دانستند او مسیح است. ۴۲ و چون روز شد، روانه شده به مکانی ویران رفت و گروهی کثیر در جستجوی او آمده، نزدش رسیدند و او را باز می‌داشتند که از نزد ایشان نرود. ۴۳ به ایشان گفت: «مرا لازم است که به شهرهای دیگر نیز به ملکوت خدا بشارت دهم، زیرا که برای همین کار فرستاده شده‌ام.» ۴۴ پس در کنایس جلیل موعظه می‌نمود.

را برداشته، به خانه خود برو.» ۲۵ در ساعت برخاسته، پیش ایشان آنچه بر آن خوابیده بود برداشت و به خانه خود خدا را حمدکنان روانه شد. ۲۶ و حیرت همه را فرو گرفت و خدا را تمجید می نمودند و خوف بر ایشان مستولی شده، گفتند: «امروز چیزهای عجیب دیدیم.» ۲۷ از آن پس بیرون رفته، باجگیری را که لاوی نام داشت، بر باجگاه نشسته دید. او را گفت: «از عقب من بیا.» ۲۸ در حال همه چیز را ترک کرده، برخاست و در عقب وی روانه شد. ۲۹ و لاوی ضیافتی بزرگ در خانه خود برای او کرد و جمعی بسیار از باجگیران و دیگران با ایشان نشستند. ۳۰ اما کاتبان ایشان و فریسیان مهمه نموده، به شاگردان او گفتند: «برای چه با باجگیران و گناهکاران اکل و شرب می کنید؟» ۳۱ عیسی در جواب ایشان گفت: «تندرستان احتیاج به طبیب ندارند بلکه مریضان. ۳۲ و نیامدهام تا عادلان بلکه تا عاصیان را به توبه بخوانم.» ۳۳ پس به وی گفتند: «از چه سبب شاگردان یحیی روزه بسیار می دارند و نماز می خوانند و همچنین شاگردان فریسیان نیز، لیکن شاگردان تو اکل و شرب می کنند.» ۳۴ بدیشان گفت: «ایامی توانید پسران خانه عروسی را مادامی که داماد با ایشان است روزه دار سازید؟ ۳۵ بلکه ایامی می آید که داماد از ایشان گرفته شود، آنگاه در آن روزها روزه خواهند داشت.» ۳۶ و مثلی برای ایشان آورد که «هیچ کس پارچه ای از جامه نو را بر جامه کهنه وصله نمی کند و الا آن نو را پاره کند و وصله ای که از نو گرفته شد نیز در خور آن کهنه نبود. ۳۷ و هیچ کس شراب نو را در مشکهای کهنه نمی ریزد و الا شراب نو، مشکها را پاره می کند و خودش ریخته و مشکها تپه می گردد. ۳۸ بلکه شراب نو را در مشکهای نو باید ریخت تا هر دو محفوظ بماند. ۳۹ و کسی نیست که چون شراب کهنه را نوشیده فی الفور نو را طلب کند، زیرا می گوید کهنه بهتر است.»

**۶** و واقع شد در سبت دوم اولین که او از میان کشت زارها می گذشت و شاگردانش خوشه ها می چیدند و به کف مالیده می خوردند. ۲ و بعضی از فریسیان بدیشان گفتند: «چرا کاری می کنید که کردن آن در سبت جایز نیست.» ۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا نخوانده اید آنچه داود و رفقایش کردند در وقتی که گرسنه بودند، ۴ که چگونگی به خانه خدا درآمده نان تقدمه را گرفته بخورد و به رفقای خود نیز داد که خوردن آن جز به کهنه روا نیست.» ۵ پس بدیشان گفت: «پسر انسان مالک روز سبت نیز هست.» ۶ و در سبت دیگر به کنیسه درآمده تعلیم می داد و در آنجا مردی بود که دست راستش خشک بود. ۷ و کاتبان و فریسیان چشم بر اومی داشتند که شاید در سبت شفا دهد تا شکایتی بر او یابند. ۸ او خیالات ایشان را درک نموده، بدان مرد دست خشک گفت: «برخیز و در میان بایست.» در حال برخاسته بایستاد. ۹ عیسی بدیشان گفت: «از شما چیزی می پرسم که در روز سبت کدام رواست، نیکویی کردن یا بدی، رهنیدن جان یا هلاک کردن؟» ۱۰ پس چشم خود را بر جمیع ایشان گردانیده، بدو گفت: «دست خود را دراز کن.» او چنان کرد و فور دستش مثل دست دیگر صحیح گشت. ۱۱ اما ایشان از حماقت پر گشته به یکدیگر می گفتند که «باعیسی چه کنیم؟» ۱۲ و در آن روزها بر فراز کوه



می‌پیماید برای شما پیموده خواهد شد.» ۳۹ پس برای ایشان مثلی زد که «آیا می‌تواند کور، کور را راهنمایی کند؟ آیا هر دو در حفره‌ای نمی‌افتند؟ ۴۰ شاگرد از معلم خویش بهتر نیست لیکن هرکه کامل شده باشد، مثل استاد خود بود. ۴۱ و چرا خسی را که در چشم برادر تو است می‌بینی و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌بینی؟ ۴۲ و چگونه بتوانی برادر خود را گویی ای برادر اجازت ده تا خس را از چشم تو برآورم و چوبی را که در چشم خود داری نمی‌بینی. ای ریاکار اول چوب را از چشم خود بیرون کن، آنگاه نیکو خواهی دید تا خس را از چشم برادر خود برآوری. ۴۳ «زیرا هیچ درخت نیکو میوه بد بار نمی‌آورد و نه درخت بد، میوه نیکو آورد. ۴۴ زیرا که هر درخت از میوه‌اش شناخته می‌شود از خارآنچیر را نمی‌یابند و از بوته، انگور را نمی‌چینند. ۴۵ آدم نیکو از خزینه خوب دل خود چیز نیکوبرمی‌آورد و شخص شریر از خزینه بد دل خویش چیز بد بیرون می‌آورد. زیرا که از زیادتی دل زبان سخن می‌گوید. ۴۶ «و چون است که مرا خداوند خداوندی گویند و آنچه می‌گویم بعمل نمی‌آورید. ۴۷ هرکه نزد من آید و سخنان مرا شنود و آنها را به‌جا آورد، شما را نشان می‌دهم که به چه کس مشابهت دارد. ۴۸ مثل شخصی است که خانه‌ای می‌ساخت و زمین را کنده نمود و بنیادش را بر سنگ نهاد. پس چون سیلاب آمده، سیل بر آن خانه زور آورد، نتوانست آن را جنبش دهد زیرا که بر سنگ بنا شده بود. ۴۹ لیکن هرکه شنید و عمل نیآورد مانند شخصی است که خانه‌ای بر روی زمین بی‌بنیاد بنا کرد که چون سیل بر آن صدمه زد، فور افتاد و خرابی آن خانه عظیم بود.»

۷ و چون همه سخنان خود را به سمع خلق به اتمام رسانید، وارد کفرناحوم شد. ۲ و یوزباشی را غلامی که عزیز او بود مریض و مشرف بر موت بود. ۳ چون خبر عیسی را شنید، مشایخ یهود را نزد وی فرستاده از او خواست کرد که آمده غلام او را شفا بخشند. ۴ ایشان نزد عیسی آمده به الحاح نزد او التماس کرده گفتند: «مستحق است که این احسان را برایش به‌جا آوری. ۵ زیرا قوم ما را دوست می‌داری و خود برای ما کنیسه را ساخت.» ۶ پس عیسی با ایشان روانه شد و چون نزدیک به خانه رسید، یوزباشی چند نفر از دوستان خود را نزد او فرستاده بدو گفت: «خداوند از رحمت مکش زیرا لایق آن نیستیم که زیر سقف من درآیی. ۷ و از این سبب خود را لایق آن ندانستیم که نزد تو آییم، بلکه سختی بگو تا بنده من صحیح شود. ۸ زیرا که من نیز شخصی هستم زیر حکم و لشکریان زیر دست خود دارم. چون به یکی گویم برو، می‌رود و به دیگری بیا، می‌آید و به غلام خود این را بکن، می‌کند.» ۹ چون عیسی این را شنید، تعجب نموده به سوی آن جماعتی که از عقب او می‌آمدند روی گردانیده، گفت: «به شمامی گویم چنین ایمانی، در اسرائیل هم نیافته‌ام.» ۱۰ پس فرستادگان به خانه برگشته، آن غلام بیمار را صحیح یافتند. ۱۱ و دو روز بعد به شهری مسمی به نائین می‌رفت و بسیاری از شاگردان او و گروهی عظیم، همراهش می‌رفتند. ۱۲ چون نزدیک به دروازه شهر رسید، ناگاه میتی را که پسر یگانه بیوه‌زنی بود می‌بردند و انبوهی کثیر از اهل شهر، با

وی می‌آمدند. ۱۳ چون خداوند او را دید، دلش بر او سوخت و به وی گفت: «گریان مباش.» ۱۴ و نزدیک آمده تابوت را لمس نمود و حاملان آن بایستادند. پس گفت: «ای جوان تو رامی گویم برخیز.» ۱۵ در ساعت آن مرده راست بنشست و سخن گفتن آغاز کرد و او را به مادرش سپرد. ۱۶ پس خوف همه را فراگرفت و خدا راتمجیدکنان می‌گفتند که «بنی‌ای بزرگ در میان مامبعوث شده و خدا از قوم خود تفقد نموده است.» ۱۷ پس این خیر درباره او در تمام یهودیه و جمیع آن مرز و بوم منتشر شد. ۱۸ و شاگردان یحیی او را از جمیع این وقایع مطلع ساختند. ۱۹ پس یحیی دو نفر از شاگردان خود را طلبیده، نزد عیسی فرستاده، عرض نمود که «آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم؟» ۲۰ آن دو نفر نزد وی آمده، گفتند: «یحیی تعمیددهنده ما را نزد تو فرستاده، می‌گوید آیا تو آن آینده هستی یا منتظر دیگری باشیم.» ۲۱ در همان ساعت، بسیاری را از مرضها و بلاها و ارواح پلید شفا داد و کوران بسیاری را بینایی بخشید. ۲۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «بروید و یحیی را از آنچه دیده و شنیده‌اید خریدید که کوران، بینا و لنگان خرامان و ابرصان طاهر و کران، شنوا و مردگان، زنده می‌گردند و به فقرا بشارت داده می‌شود. ۲۳ و خوشبحال کسی که در من لغزش نخورد.» ۲۴ و چون فرستادگان یحیی رفته بودند، درباره یحیی بدان جماعت آغاز سخن نهاد که «برای دیدن چه چیز به صحرا بیرون رفته بودید، آیا نی را که از باد در جنبش است؟ ۲۵ بلکه بجهت دیدن چه بیرون رفتید، آیا کسی را که به لباس نرم ملبس باشد؟ اینک آثانی که لباس فاخر می‌پوشندو عیاشی می‌کنند، در قصرهای سلاطین هستند. ۲۶ پس برای دیدن چه رفته بودید، آیا نبی‌ای را؟ بلی به شما می‌گویم کسی را که از نبی هم بزرگتر است. ۲۷ زیرا این است آنکه درباره وی مکتوب است، اینک من رسول خود را پیش روی تومی فرستم تا راه تو را پیش تو مهیا سازد. ۲۸ زیرا که شما را می‌گویم از اولاد زنان نبی‌ای بزرگتر از یحیی تعمیددهنده نیست، لیکن آنکه در ملکوت خدا کوچکتر است از وی بزرگتر است.» ۲۹ و تمام قوم و باجگیران چون شنیدند، خدا راتمجید کردند زیرا که تعمید از یحیی یافته بودند. ۳۰ لیکن فریسیان و فقها اراده خدا را از خود رند نمودند زیرا که از وی تعمید نیافته بودند. ۳۱ آنگاه خداوند گفت: «مردمان این طبقه را به چه تشبیه کنم و مانند چه می‌باشند؟ ۳۲ اطفالی را می‌ماند که در بازارها نشسته، یکدیگر را صدازده می‌گویند، برای شما نواختیم رقص نکردید و نوحه گری کردیم گریه نمودید. ۳۳ زیرا که یحیی تعمیددهنده آمد که نه نان می‌خورد و نه شراب می‌آشامد، می‌گویند دیو دارد. ۳۴ پسر انسان آمد که می‌خورد و می‌آشامد، می‌گویند اینک مردی است پرخور و باده پرست و دوست باجگیران و گناهکاران. ۳۵ اما حکمت از جمیع فرزندان خود مصدق می‌شود. ۳۶ و یکی از فریسیان از او وعده خواست که با او غذا خورد پس به خانه فریسی درآمده بنشست. ۳۷ که ناگاه زنی که در آن شهر گناهکار بود، چون شنید که در خانه فریسی به غذا نشسته است شیشه‌ای از عطر آورده، ۳۸ در پشت سر او نزد پایهایش گریان بایستاد و شروع کرد به شستن پایهای او به اشک خود و خشکانیدن آنها به موی سر خود و

پایه‌های وی را بوسیده آنها را به عطرتدهین کرد. ۳۹ چون فریسی‌ای که از او وعده خواسته بود این را بدید، با خود می‌گفت که «این شخص اگر نبی بودی هرآینه دانستی که این کدام و چگونه زن است که او را لمس می‌کند، زیرا گناهکاری است.» ۴۰ عیسی جواب داده به وی گفت: «ای شمعون چیزی دارم که به تو گویم.» گفت: «ای استاد بگو.» ۴۱ گفت: «طلبکاری را دو بدهکار بود که از یکی پانصد و از دیگری پنجاه دینار طلب داشتی. ۴۲ چون چیزی نداشتند که ادا کنند، هر دو را بخشید. بگو کدام یک از آن دو او را زیادتر محبت خواهد نمود.» ۴۳ شمعون در جواب گفت: «گمان می‌کنم آنکه او را زیادتر بخشیدی.» به وی گفت: «نیکو گفتمی.» ۴۴ پس به سوی آن زن اشاره نموده به شمعون گفت: «این زن را نمی‌بینی، به خانه تو آمدم آب بجهت پایه‌های من نیاوردی، ولی این زن پایه‌های مرا به اشکها شست و به مویهای سر خود آنها را خشک کرد. ۴۵ مرا نبوسیدی، لیکن این زن از اوقتی که داخل شدم از بوسیدن پایه‌های من باز نایستاد. ۴۶ سر مرا به روغن مسح نکردی، لیکن او پایه‌های مرا به عطر تدهین کرد. ۴۷ از این جهت به تو می‌گویم، گناهان او که بسیار است آمرزیده شد، زیرا که محبت بسیار نموده است. لیکن آنکه آموزش کمتر یافت، محبت کمتر می‌نماید.» ۴۸ پس به آن زن گفت: «گناهان تو آمرزیده شد.» ۴۹ و اهل مجلس در خاطر خود تفکر آغاز کردند که این کیست که گناهان را هم می‌آمرزد. ۵۰ پس به آن زن گفت: «ایمانت تو را نجات داده است به سلامتی روانه شو.»

**۸** و بعد از آن واقع شد که او در هر شهری و دهی گشته، موعظه می‌نمود و به ملکوت خدا بشارت می‌داد و آن دوازده با وی می‌بودند. ۲ و زنان چند که از ارواح پلید و مرضها شفا یافته بودند، یعنی مریم معروف به مجدلیه که از اوهفت دیو بیرون رفته بودند، ۳ و یونا زوجه خوزا، ناظر هیرودیس و سوسن و بسیاری از زنان دیگر که از اموال خود او را خدمت می‌کردند. ۴ و چون گروهی بسیار فراهم می‌شدند و از هر شهر نزد او می‌آمدند مثلی آورده، گفت ۵ که «بزرگی بجهت تخم کاشتن بیرون رفت. و وقتی که تخم می‌کاشت بعضی بر کناره راه ریخته شد و پایمال شده، مرغان هوا آن را خوردند. ۶ و پارهای بر سنگلاخ افتاده چون روید از آنجحت که رطوبتی نداشت خشک گردید. ۷ و قدری در میان خاها افکنده شد که خاها با آن نمو کرده آن را خفه نمود. ۸ و بعضی در زمین نیکو پاشیده شده روید و صد چندان ثمر آورد.» چون این بگفت ندا درداد «هرکه گوش شنوا دارد بشنود.» ۹ پس شاگردانش از او سوال نموده، گفتند که «معنی این مثل چیست؟» ۱۰ گفت: «شما رادانستن اسرار ملکوت خدا عطا شده است و لیکن دیگران را به واسطه مثلها، تا نگرسته نبینند و شنیده درک نکنند. ۱۱ اما مثل این است که تخم کلام خداست. ۱۲ و آنانی که در کنار راه هستند کسانی می‌باشند که چون می‌شنوند، فور ابلیس آمده کلام را از دل‌های ایشان می‌رباید، مبادا ایمان آورده نجات یابند. ۱۳ و آنانی که بر سنگلاخ هستند کسانی می‌باشند که چون کلام را می‌شنوند آن را به شادی می‌پذیرند و اینها ریشه ندارند پس تا مدتی ایمان

می‌دارند و در وقت آزمایش، مرتد می‌شوند. ۱۴ اما آنچه در خارها افتاد اشخاصی می‌باشند که چون شنوند می‌روند و اندیشه‌های روزگار و دولت و لذات آن ایشان را خفه می‌کند و هیچ میوه به کمال نمی‌رسانند. ۱۵ اما آنچه در زمین نیکو واقع گشت کسانی می‌باشند که کلام را به دل راست و نیکو شنیده، آن را نگاه می‌دارند و با صبر، ثمر می‌آورند. ۱۶ «و هیچ کس چراغ را فروخته، آن را زیر ظرفی یا تختی پنهان نمی‌کند بلکه بر چراغدان می‌گذارد تا هرکه داخل شود روشنی را ببیند. ۱۷ زیرا چیزی نهان نیست که ظاهر نگردد و نه مستور که معلوم و هویدا نشود. ۱۸ پس احتیاط‌نماید که به چه طور می‌شنوید، زیرا هرکه دارد بدو داده خواهد شد و از آنکه ندارد آنچه گمان هم می‌برد که دارد، از او گرفته خواهد شد.» ۱۹ و مادر و برادران او نزد وی آمده به سبب ازدحام خلق نتوانستند او را ملاقات کنند. ۲۰ پس او را خبر داده گفتند: «مادر و برادرانت بیرون ایستاده می‌خواهند تو را ببینند.» ۲۱ در جواب ایشان گفت: «مادر و برادران من اینانند که کلام خدا را شنیده آن را به جا می‌آورند.» ۲۲ روزی از روزها او با شاگردان خود به کشتی سوار شده، به ایشان گفت: «به سوی آن کنار دریاچه عبور بکنیم.» پس کشتی را حرکت دادند. ۲۳ و چون می‌رفتند، خواب او را در ربود که ناگاه طوفان باد بر دریاچه فرود آمد، بحدی که کشتی از آب پر می‌شد و ایشان در خطر افتادند. ۲۴ پس نزد او آمده او را بیدار کرده، گفتند: «استادا، استاد، هلاک می‌شویم.» پس برخاسته باد و تلاطم آب را نهیب داد تا ساکن گشت و آرامی پدید آمد. ۲۵ پس به ایشان گفت: «ایمان شما کجاست؟» ایشان ترسان و متعجب شده با یکدیگر می‌گفتند که «این چطور آدمی است که بادها و آب را هم امر می‌فرماید و اطاعت او می‌کنند.» ۲۶ و به زمین جدریان که مقابل جلیل است، رسیدند. ۲۷ چون به خشکی فرود آمد، ناگاه شخصی از آن شهر که از مدت مدیدی دیوها داشتی و رخت نپوشیدی و در خانه نماندی بلکه در قیرها منزل داشتی دچار وی گردید. ۲۸ چون عیسی را دید، نعره زد و پیش او افتاده به آواز بلند گفت: «ای عیسی پسر خدای تعالی، مرا با تو چه کار است؟ از تو التماس دارم که مرا عذاب ندهی.» ۲۹ زیرا که روح خبیث را امر فرموده بود که از آن شخص بیرون آید. چونکه بارها او را گرفته بود، چنانکه هر چند او را به زنجیرها و کنده‌ها بسته نگاه می‌داشتند، بندها را می‌گسیخت و دیو او را به صحرا می‌راند. ۳۰ عیسی از او پرسیده، گفت: «نام تو چیست؟» گفت: «لجئون.» زیرا که دیوهای بسیار داخل او شده بودند. ۳۱ و از او استدعا کردند که ایشان را نفرماید که به هارویه روند. **(Abyssos g12)** ۳۲ و در آن نزدیکی گله گراز بسیاری بودند که در کوه می‌چریدند. پس از او خواهش نمودند که بدیشان اجازت دهد تا در آنها داخل شوند. پس ایشان را اجازت داد. ۳۳ ناگاه دیوها از آن آدم بیرون شده، داخل گرازان گشتند که آن گله از بلندی به دریاچه جست، خفه شدند. ۳۴ چون گرازانان ماجرا را دیدند فرار کردند و در شهر و اراضی آن شهرت دادند. ۳۵ پس مردم بیرون آمده تا آن واقعه را ببینند نزد عیسی رسیدند و چون آدمی را که از او دیوها بیرون رفته بودند، دیدند که نزد پایه‌های عیسی رخت پوشیده و عاقل گشته نشسته است ترسیدند. ۳۶ و

آنانی که این را دیده بودند ایشان را خبر دادند که آن دیوانه چطور شفا یافته بود. ۳۷ پس تمام خلق مرزوبوم جدریان از او خواهش نمودند که از نزد ایشان روانه شود، زیرا خوفی شدید بر ایشان مستولی شده بود. پس او به کشتی سوار شده مراجعت نمود. ۳۸ آن ما شخصی که دیوها از وی بیرون رفته بودند از او درخواست کرد که با وی باشد. لیکن عیسی او را روانه فرموده، گفت: «۳۹ به خانه خود برگرد و آنچه خدا با تو کرده است حکایت کن.» پس رفته در تمام شهر از آنچه عیسی بدو نموده بود موعظه کرد. ۴۰ و چون عیسی مراجعت کرد خلق او را پذیرفتند زیرا جمیع مردم چشم به راه اومی داشتند. ۴۱ که ناگاه مردی، یایرس نام که رئیس کنیسه بود به پایهای عیسی افتاده، به او التماس نمود که به خانه او بیاید. ۴۲ زیرا که او را دختر یگانه‌ای قریب به دوازده ساله بود که مشرف بر موت بود. و چون وی رفت خلق بر او ازدحام می نمودند. ۴۳ ناگاه زنی که مدت دوازده سال به استحضه مبتلا بود و تمام مایملک خود را صرف اطعام نموده و هیچ کس نمی توانست او را شفا دهد، ۴۴ از پشت سر وی آمده، دامن ردای او را لمس نمود که در ساعت جریان خونی است. ۴۵ پس عیسی گفت: «کیست که مرا لمس نمود.» چون همه انکار کردند، بطرس و رفقاییش گفتند: «ای استاد مردم هجوم آورده بر تو ازدحام می کنند و می گویند کیست که مرا لمس نمود؟» ۴۶ عیسی گفت: «البته کسی مرا لمس نموده است، زیرا که من درک کردم که قوتی از من بیرون شد.» ۴۷ چون آن زن دید که نمی تواند پنهان ماند، لرزان شده، آمد و نزد وی افتاده پیش همه مردم گفت که به چه سبب او را لمس نمود و چگونه فور شفا یافت. ۴۸ وی را گفت: «ای دختر خاطر جمع دار، ایمانت تو را شفا داده است، به سلامتی برو.» ۴۹ و این سخن هنوز بر زبان او بود که یکی از خانه رئیس کنیسه آمده به وی گفت: «دخترت مرد. دیگر استاد را زحمت مده.» ۵۰ چون عیسی این را شنید توجه نموده به وی گفت: «ترسان مباش، ایمان آور و بس که شفا خواهد یافت.» ۵۱ و چون داخل خانه شد، جز بطرس و یوحنا و یعقوب و پدر و مادر دختر هیچ کس را نگذاشت که به اندرون آید. ۵۲ و چون همه برای او گریه وزاری می کردند او گفت: «گریان مباشید نمرده بلکه خفته است.» ۵۳ پس به او استهزا کردند چونکه می دانستند که مرده است. ۵۴ پس او همه را بیرون کرد و دست دختر را گرفته صدا زد و گفت: «ای دختر برخیز.» ۵۵ و روح او برگشت و فور برخاست. پس عیسی فرمود تا به وی خوراک دهند. ۵۶ و پدر و مادر او حیران شدند. پس ایشان را فرمود که هیچ کس را از این ماجرا خبر ندهند.

**۹** پس دوازده شاگرد خود را طلبیده، به ایشان قوت و قدرت بر جمیع دیوها و شفا دادن امراض عطا فرمود. ۲ و ایشان را فرستاد تا به ملکوت خدا موعظه کنند و مریضان را صحت بخشند. ۳ و بدیشان گفت: «هیچ چیز بجهت راه برمدارید نه عصا و نه توشه‌دان و نه نان و نه پول و نه برای یک نفر دو جامه. ۴ و به هرخانه‌ای که داخل شوید همان جا بمانید تا از آن موضع روانه شوید. ۵ و هرکه شما را نپذیرد، وقتی که از آن شهر بیرون شد. ۳۰ که ناگاه دو مرد یعنی موسی و الیاس با وی ملاقات کردند. ۳۱

ایشان می‌رفتند در اثنای راه شخصی بدو گفت: «خداوند هر جا روی تو رامتابعت کنم.» ۵۸ عیسی به وی گفت: «روباها را سوراخها است و مرغان هوا را آتشیانه‌ها، لیکن پسر انسان را جای سر نهادن نیست.» ۵۹ و به دیگری گفت: «از عقب من بیا.» گفت: «خداوند اول مرا رخصت ده تا بروم پدر خود را دفن کنم.» ۶۰ عیسی وی را گفت: «بگذار مردگان مردگان خود را دفن کنند. اما تو برو و به ملکوت خدا موعظه کن.» ۶۱ و کسی دیگر گفت: «خداوند تورا پیروی می‌کنم لیکن اول رخصت ده تا اهل خانه خود را وداع نمایم.» ۶۲ عیسی وی را گفت: «کسی که دست را به شخم زدن دراز کرده از پشت سر نظر کند، شایسته ملکوت خدا نمی‌باشد.»

۱۰ و بعد از این امور، خداوند هفتاد نفر دیگر را نیز تعیین فرموده، ایشان را جفت جفت پیش روی خود به هر شهری و موضعی که خود عزیزت آن داشت، فرستاد. ۲ پس بدیشان گفت: «حصاد بسیار است و عمله کم. پس از صاحب حصاد درخواست کنید تا عمله‌ها برای حصاد خود بیرون نماید. ۳ بروید، اینک من شما را چون بره‌ها در میان گرگان می‌فرستم. ۴ وکیسه و توشه‌دان و کفشها با خود بومدارید و هیچ کس را در راه سلام ننمایید، ۵ و در هرخانه‌ای که داخل شوید، اول گویند سلام بر این خانه باد. ۶ پس هرگاه این السلام در آن خانه باشد، سلام شما بر آن قرار گیرد والا به سوی شما راجع شود. ۷ و در آن خانه توقف نمایید و از آنچه دارند بخورید و بیاشامید، زیرا که مزدور مستحق اجرت خود است و از خانه به خانه نقل نکنید. ۸ و در هر شهری که رفتید و شما را پذیرفتند، از آنچه پیش شما گذارند بخورید. ۹ و می‌باید آنجا راشفا دهید و بدیشان گویند ملکوت خدا به شما نزدیک شده است. ۱۰ لیکن در هر شهری که رفتید و شما را قبول نکردند، به کوچه‌های آن شهر بیرون شده بگویند، ۱۱ حتی خاکی که از شهر شما بر ما ننشسته است، بر شما می‌افشانیم. لیکن این را بدانید که ملکوت خدا به شما نزدیک شده است. ۱۲ و به شما می‌گویم که حالت سدوم در آن روز، از حالت آن شهر سهل تر خواهد بود. ۱۳ وای بر توای خوززین؛ وای بر توای بیت صیدا، زیرا اگر معجزاتی که در شما ظاهر شد در صور و صیدون ظاهر می‌شد، هرآینه مدتی در پلاس و خاکستر نشسته، توبه می‌کردند. ۱۴ لیکن حالت صور و صیدون در روز جزا، از حال شما آسانتر خواهد بود. ۱۵ و توای کفرناحوم که سر به آسمان افراشته‌ای، تا به جهنم سرنگون خواهی شد. (Hadēs 86) ۱۶ آنکه شما را شنود، مرا شنیده و کسی که شما را حقیر شمارد مرا حقیر شمرده و هرکه مرا حقیر شمارد فرستنده مرا حقیر شمرده باشد.» ۱۷ پس آن هفتاد نفر با خرمی برگشته گفتند: «ای خداوند، دیوها هم به اسم تو اطاعت مامی کنند.» ۱۸ بدیشان گفت: «من شیطان را دیدم که چون برق از آسمان می‌افتد. ۱۹ اینک شما راقوت می‌بخشم که ماران و عقربها و تمامی قوت دشمن را پایمال کنید و چیزی به شما ضرر هرگز نخواهد رسانید. ۲۰ ولی از این شادی مکنید که ارواح اطاعت شما می‌کنند بلکه بیشتر شاد باشید که نامهای شما در آسمان مرقوم

و به هیات جلالی ظاهر شده درباره رحلت او که می‌بایست به زودی در اورشلیم واقع شود گفتگومی کردند. ۳۲ اما پطرس و رفقاییش را خواب در بود. پس بیدار شده جلال او و آن دو مرد را که با وی بودند، دیدند. ۳۳ و چون آن دو نفر از او جدایی شدند، پطرس به عیسی گفت که «ای استاد، بودن ما در اینجا خوب است. پس سه سالیان بسازیم یکی برای تو و یکی برای موسی و دیگری برای الیاس.» زیرا که نمی‌دانست چه می‌گفت. ۳۴ و این سخن هنوز بر زبانش می‌بود که ناگاه ابری پدیدار شده بر ایشان سایه افکند و چون داخل ابر می‌شدند، ترسان گردیدند. ۳۵ آنگاه صدایی از ابر برآمد که «این است پسر حیب من، او را بشنوید.» ۳۶ و چون این آواز رسید عیسی را تنها یافتند و ایشان ساکت ماندند و آنچه دیده بودند هیچ کس را در آن ایام خبر ندادند. ۳۷ و در روز بعد چون ایشان از کوه به زیر آمدند، گروهی بسیار او را استقبال نمودند. ۳۸ ناگاه مردی از آن میان فریادکنان گفت: «ای استاد به تو التماس می‌کنم که بر پسر من لطف فرمایی زیرا یگانه من است. ۳۹ ناگاه روحی او رامی گیرد و دفعه صیحه می‌زند و کف کرده مصروع می‌شود و او را فرشته به دشواری رها می‌کند. ۴۰ و از شاگردان درخواست کردم که او را بیرون کنند نتوانستند.» ۴۱ عیسی در جواب گفت: «ای فرقه بی‌ایمان کج روش، تا کی با شما باشم و متحمل شما گردم. پسر خود را اینجا بیاور.» ۴۲ و چون او می‌آمد دیو او را در دیده مصروع نمود. اما عیسی آن روح خبیث را نهیب داده طفل را شفا بخشید و به پدرش سپرد. ۴۳ و همه از بزرگی خدمت‌تبر شدند و وقتی که همه از تمام اعمال عیسی متعجب شدند به شاگردان خود گفت: ۴۴ «این سخنان را در گوشهای خود فراگیرید زیرا که پسر انسان به دستهای مردم تسلیم خواهد شد.» ۴۵ ولی این سخن را درک نکردند و از ایشان مخفی داشته شد که آن را نفهمند و ترسیدند که آن را از وی بپرسند. ۴۶ و در میان ایشان مباحثه شد که کدام یک از ما بزرگتر است. ۴۷ عیسی خیال دل ایشان را ملفت شده طفلی بگرفت و او را نزد خود برپاداشت. ۴۸ و به ایشان گفت: «هرکه این طفل را به نام من قبول کند، مرا قبول کرده باشد و هرکه مرا پذیرد، فرستنده مرا پذیرفته باشد. زیرا هرکه از جمیع شما کوچکتر باشد، همان بزرگ خواهد بود.» ۴۹ یوحنا جواب داده گفت: «ای استاد شخصی را دیدیم که به نام تو دیوها را اخراج می‌کند و او را منع نمودیم، از آن رو که پیروی مانمی کند.» ۵۰ عیسی بدو گفت: «او را ممانعت مکنید. زیرا هرکه ضد شما نیست با شماست.» ۵۱ و چون روزهای صعود او نزدیک می‌شد روی خود را به عزم ثابت به سوی اورشلیم نهاد. ۵۲ پس رسولان پیش از خود فرستاده، ایشان رفته به بلدی از بلاد سامریان وارد گشتند تا برای اوتدراک بینند. ۵۳ اما او را جای ندادند از آن رو که عازم اورشلیم می‌بود. ۵۴ و چون شاگردان او، یعقوب و یوحنا این را دیدند گفتند: «ای خداوند آیا می‌خواهی بگویم که آتش از آسمان باریده اینها را فروگرد چنانکه الیاس نیز کرد؟ ۵۵ آنگاه روی گردانیده بدیشان گفت: «نمی‌دانید که شما از کدام نوع روح هستید. ۵۶ زیرا که پسر انسان نیامده است تا جان مردم را هلاک سازد بلکه نجات دهد.» پس به قریه‌ای دیگر رفتند. ۵۷ و هنگامی که

است.» ۲۱ در همان ساعت، عیسی در روح وجدنموده گفت: «ای پدر مالک آسمان و زمین، تو راسپاس می کنم که این امور را از دانایان و خردمندان مخفی داشتی و بر کودکان مکشوف ساختی. بلی ای پدر، چونکه همچنین منظور نظرتو افتاد.» ۲۲ و به سوی شاگردان خود توجه نموده گفت: «همه چیز را پدر به من سپرده است. و هیچ کس نمی شناسد که پسر کیست، جز پدر و نه که پدر کیست، غیر از پسر و هرکه پسر بخوهد برای او مکشوف سازد.» ۲۳ و در خلوت به شاگردان خود التفات فرموده گفت: «خوشبالح چشمانی که آنچه شما می بینید، می بینند. ۲۴ زیرا به شما می گویم بسا انبیا و پادشاهان می خواستند آنچه شما می بینید، بنگرند و ندیدند و آنچه شما می شنوید، بشنوند و نشنیدند.» ۲۵ ناگاه یکی از فقها برخاسته از روی امتحان به وی گفت: «ای استاد چه کنم تا وارث حیات جاودانی گردم؟» (aiōnios gl166) ۲۶ به وی گفت: «در تورات چه نوشته شده است و چگونه می خوانی؟» ۲۷ جواب داد، گفت: «اینکه خداوند خدای خود را به تمام دل و تمام نفس و تمام توانایی و تمام فکر خود محبت نما و همسایه خود را مثل نفس خود.» ۲۸ گفت: «نیکو جواب گفتی. چنین بکن که خواهی زیست.» ۲۹ لیکن او چون خواست خود را عادل نماید، به عیسی گفت: «و همسایه من کیست؟» ۳۰ عیسی در جواب وی گفت: «مردی که از اورشلیم به سوی اریحا می رفت، به دستهای دزدان افتاد و او را برهنه کرده مجروح ساختند و او را نیم مرده واگذارده برفتند. ۳۱ اتفاق کاهنی از آن راه می آمد، چون او را بدید از کناره دیگر گرفت. ۳۲ همچنین شخصی لاوی نیز از آنجا عبور کرده نزدیک آمد و بر او نگریسته از کناره دیگر گرفت.» ۳۳ «لیکن شخصی سامری که مسافر بود نزدوی آمده چون او را بدید، دلش بر وی بسوخت. ۳۴ پس پیش آمده بر زخمهای او روغن و شراب ریخته آنها را بست و او را بر مرکب خود سوار کرده به کاروانسرای رسانید و خدمت او کرد. ۳۵ بامدادان چون روانه می شد، دو دینار درآورده به سراپدار داد و بدو گفت این شخص را متوجه باش و آنچه بیش از این خرج کنی، در حین مراجعت به تو دهم.» ۳۶ «پس به نظر تو کدام یک از این سه نفر همسایه بود با آن شخص که به دست دزدان افتاد؟» ۳۷ گفت: «آنکه بر او رحمت کرد.» عیسی وی را گفت: «برو و تو نیز همچنان کن.» ۳۸ و هنگامی که می رفتند او وارد بلدی شد وزنی که مرته نام داشت، او را به خانه خود پذیرفت. ۳۹ و او را خواهری مریم نام بود که نزدیقای عیسی نشسته کلام او را می شنید. ۴۰ امامزاده بجهت زیادتی خدمت مضطرب می بود. پس نزدیک آمده، گفت: «ای خداوند آیا تو را باکی نیست که خواهرم را واگذار که تنها خدمت کنم، او را بفرما تا مرا یاری کند.» ۴۱ عیسی در جواب وی گفت: «ای مرته، ای مرته تو در چیزهای بسیار اندیشه و اضطراب داری. ۴۲ لیکن یک چیز لازم است و مریم آن نصیب خوب را اختیار کرده است که از او گرفته نخواهد شد.»

۱۱ و هنگامی که او در موضعی دعا می کرد چون فارغ شد، یکی از شاگردانش به وی گفت: «خداوند! دعا کردن را به ما تعلیم نما، چنانکه

می‌گفت، زنی از آن میان به آواز بلند وی را گفت «خوشابحال آن رحمی که تو را حمل کرد و پستانهایی که مکیدی.» ۲۸ لیکن او گفت: «بلکه خوشابحال آنانی که کلام خدا را می‌شنوند و آن را حفظ می‌کنند.» ۲۹ و هنگامی که مردم بر او ازدحام می‌نمودند، سخن گفتن آغاز کرد که «اینان فرقه‌ای شیریند که آیتی طلب می‌کنند و آیتی بدیشان عطا نخواهد شد، جز آیت یونس نبی. ۳۰ زیرا چنانکه یونس برای اهل نینوا آیت شد، همچنین پسر انسان نیز برای این فرقه خواهد بود. ۳۱ ملکه جنوب در روز داوری با مردم این فرقه برخاسته، بر ایشان حکم خواهد کرد زیرا که از اقصای زمین آمد تا حکمت سلیمان را بشنود و اینک در اینجا کسی بزرگتر از سلیمان است. ۳۲ مردم نینوا در روز داوری با این طبقه برخاسته بر ایشان حکم خواهند کرد زیرا که به موعظه یونس توبه کردند و اینک در اینجا کسی بزرگتر از یونس است. ۳۳ و هیچ‌کس چراغی نمی‌افروزد تا آن در پنهانی یا زیر پیمانهای بگذارد، بلکه بر چراغدان، تا هر که داخل شود روشنی را ببیند. ۳۴ چراغ بدن چشم است، پس مادامی که چشم تو بسیط است تمامی جسدت نیز روشن است و لیکن اگر فاسد باشد، جسد تو نیز تاریک بود. ۳۵ پس با حذر باش مبادا نوری که در تو است، ظلمت باشد. ۳۶ بنابراین هرگاه تمامی جسم تو روشن باشد و ذره‌ای ظلمت نداشته باشد همه‌اش روشن خواهد بود، مثل وقتی که چراغ به تابش خود، تورا روشنائی می‌دهد.» ۳۷ و هنگامی که سخن می‌گفت یکی از فریسیان از او وعده خواست که در خانه او چاشت بخورد. پس داخل شده بنشست. ۳۸ اما فریسی چون دید که پیش از چاشت دست نشست، تعجب نمود. ۳۹ خداوند وی را گفت: «همانا شمای فریسیان بیرون پیاله و بشقاب راطاهر می‌سازید ولی درون شما پر از حرص و خبثت است. ۴۰ ای احقمان آیا او که بیرون را آفرید، اندرون را نیز نیافرید؟ ۴۱ بلکه از آنچه دارید، صدقه دهید که اینک همه‌چیز برای شما ظاهر خواهد گشت. ۴۲ وای بر شمای فریسیان که دهیک از نعنای و سداب و هر قسم سبزی رامی دهید و از دادرسی و محبت خدا تجاوز می‌نمایید، اینها را می‌باید به‌جا آورید و آنها را نیز ترک نکنید. ۴۳ وای بر شمای فریسیان که صدر کنایس و سلام در بازارها را دوست می‌دارید. ۴۴ وای بر شمای کاتبان و فریسیان ریاکار زیرا که مانند قیرهای پنهان شده هستید که مردم بر آنها راه می‌روند و نمی‌دانند.» ۴۵ آنگاه یکی از فقها جواب داد گفت: «ای معلم، بدین سخنان ما را نیز سرزنش می‌کنی؟» ۴۶ گفت «وای بر شما نیزای فقها زیرا که بارهای گران را بر مردم می‌نهید و خود بر آن بارها، یک انگشت خود را نمی‌گذارید. ۴۷ وای بر شما زیرا که مقابر انبیا را بنا می‌کنید و پدران شما ایشان را کشتند. ۴۸ پس به‌کارهای پدران خود شهادت می‌دهید و از آنها راضی هستید، زیرا آنها ایشان را کشتند و شما قیرهای ایشان را می‌سازید. ۴۹ از این رو حکمت خدا نیز فرموده است که به سوی ایشان انبیا و رسولان می‌فرستم و بعضی از ایشان را خواهند کشت و بر بعضی جفا کرد، ۵۰ تا انتقام خون جمیع انبیا که از بنای عالم ریخته شد از این طبقه گرفته شود. ۵۱ از خون هابیل تا خون زکریا که در میان مذبح و هیكل کشته شد. بلی به شمایی گویم که از این فرقه بازخواست خواهد شد. ۵۲ وای بر

۱۲ و در آن میان، وقتی که هزاران از خلق جمع شدند، به نوعی که یکدیگر را پایمال می‌کردند، به شاگردان خود به سخن گفتن شروع کرد. «اول آنکه از خمیرمایه فریسیان که ریاکاری است احتیاط کنید. ۲ زیرا چیزی نهفته نیست که آشکار نشود و نه مستوری که معلوم نگردد. ۳ بنابراین آنچه در تاریکی گفته‌اید، در روشنائی شنیده خواهد شد و آنچه در خلوتخانه در گوش گفته‌اید بر پشت بامها ندا شود. ۴ لیکن ای دوستان من، به شما می‌گویم از قاتلان جسم که قدرت ندارند بیشتر از این بکنند، ترسان مباشید. ۵ بلکه به شما نشان می‌دهم که از که باید ترسید، از او بترسید که بعد از کشتن، قدرت دارد که به جهنم بیفکند. بلی به شما می‌گویم از او بترسید. (Geenna g1067) ۶ آیا پنج گنجشک به دو فلس فروخته نمی‌شود و حال آنکه یکی از آنها نزد خدا فراموش نمی‌شود؟ ۷ بلکه مویهای سر شما همه شمرده شده است. پس بیم مکند، زیرا که از چندان گنجشک بهتر هستید. ۸ «لیکن به شما می‌گویم هر که نزد مردم به من اقرار کند، پسر انسان نیز پیش فرشتگان خدا او را اقرار خواهد کرد. ۹ اما هر که مرا پیش مردم انکار کند، نزد فرشتگان خدا انکار کرده خواهد شد. ۱۰ و هر که سخنی برخلاف پسر انسان گوید، آمرزیده شود. اما هر که به روح‌القدس کفر گوید آمرزیده نخواهد شد. ۱۱ و چون شما را در کنایس و به نزد حکام و دیوانیان برند، اندیشه مکند که چگونه و به چه نوع حجت آورید یا چه بگویید. ۱۲ زیرا که در همان ساعت روح‌القدس شما را خواهد آموخت که چه باید گفت.» ۱۳ و شخصی از آن جماعت به وی گفت: «ای استاد، برادر مرا بفرما تا ارث پدر را با من تقسیم کند.» ۱۴ به وی گفت: «ای مرد که مرا بر شما داروینا مقسم قرار داده است؟» ۱۵ پس بدیشان گفت: «زنگار از طمع بپرهیزید زیرا اگرچه اموال کسی زیاد شود، حیات او از اموالش نیست.» ۱۶ و مثلی برای ایشان آورده، گفت: «شخصی دولتمند را از املاکش محصول وافر پیدا شد. ۱۷ پس با خود اندیشیده، گفت چه کنم؟ زیرا جایی که محصول خود را انبار کنم، ندارم. ۱۸ پس گفت چنین می‌کنم انبارهای خود را خراب کرده، بزرگتر بنا می‌کنم و در آن تمامی حاصل و اموال خود را جمع خواهم کرد. ۱۹ و نفس خود را خواهم گفت که ای جان اموال فراوان اندوخته شده بجهت چندین سال داری. الحال بیارم و به اکل و شرب و شادی بپرداز. ۲۰ خدا وی را گفت ای احمق در همین شب جان تو را از تو خواهند گرفت، آنگاه آنچه اندوخته‌ای، از آن که خواهد بود؟ ۲۱ همچنین است هر کسی که برای خود ذخیره کند و برای خدا دولتمند نباشد.» ۲۲ پس به شاگردان خود گفت: «از این جهت به شما می‌گویم که اندیشه مکند بجهت جان خود که چه بخورید و نه برای بدن که چه بیوشید. ۲۳ جان از خوراک و

الان درگرفته است. ۵۰ اما مراتعمیدی است که پیام و چه بسیار در تنگی هستم، تا وقتی که آن بسرآید. ۵۱ آیا گمان می‌برید که من آمده‌ام تا سلامتی بر زمین بخشیم؟ نی بلکه به شما می‌گویم تفریق را. ۵۲ زیرا بعد از این پنج نفر که در یک خانه باشند دو از سه و سه از دو جدا خواهند شد، ۵۳ پدر از پسر و پسر از پدر و مادر از دختر و دختر از مادر و خارسو از عروس و عروس از خارسو مفارقت خواهند نمود. ۵۴ آنگاه باز به آن جماعت گفت: «هنگامی که ابری ببینید که از مغرب پدید آید، بی‌تامل می‌گویید باران می‌آید و چنین می‌شود. ۵۵ و چون دیدید که باد جنوبی می‌وزد، می‌گویید گرما خواهد شد و می‌شود. ۵۶ ای رباکاران، می‌توانید صورت زمین و آسمان را تمیز دهید، پس چگونه این زمان را نمی‌شناسید؟ ۵۷ و چرا از خود به انصاف حکم نمی‌کنید؟ ۵۸ و هنگامی که با مدعی خود نزد حاکم می‌روی، در راه سعی کن که از او برهی، مبادا تو را نزد قاضی بکشند و قاضی تو را به سرهنگ سپارد و سرهنگ تو را به زندان افکند. ۵۹ تو را می‌گویم تا فلس آخر را ادا نکنی، از آنجا هرگز بیرون نخواهی آمد.»

۱۳ در آن وقت بعضی آمده او را از جلیلیانی خبر دادند که پیلطس خون ایشان را با قربانی های ایشان آمیخته بود. ۲ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا گمان می‌برید که این جلیلیان گناهکارتر بودند از سایر سکنه جلیل از این رو که چنین زحمات دیدند؟ ۳ نی، بلکه به شما می‌گویم اگر توبه نکنید، همگی شما همچینین هلاک خواهید شد. ۴ یا آن هجده نفری که برج در سلوم بر ایشان افتاده ایشان را هلاک کرد، گمان می‌برید که از جمیع مردمان ساکن اورشلیم، خطاکارتر بودند؟ ۵ حاشا، بلکه شما را می‌گویم که اگر توبه نکنید همگی شما همچینین هلاک خواهید شد.» ۶ پس این مثل را آورد که «شخصی درخت انجیری در تاکستان خود غرس نمود و چون آمدن میوه از آن بجوید، چیزی نیافت. ۷ پس به باغبان گفت اینک سه سال است می‌آیم که از این درخت انجیر میوه بطلبم و نمی‌یابم، آن را ببر چرا زمین را نیز باطل سازد. ۸ در جواب وی گفت، ای آقا! سال هم آن را مهلت ده تا گردش را کنده کود بریزم، ۹ پس اگر ثمر آورد والا بعد از آن، آن را ببر.» ۱۰ و روز سبت در یکی از کنایس تعلیم می‌داد. ۱۱ و اینک زنی که مدت هجده سال روح ضعف می‌داشت و منحنی شده ابد نمی‌توانست راست بایستد، در آنجا بود. ۱۲ چون عیسی او را دید وی را خوانده گفت: «ای زن از ضعف خود خلاص شو.» ۱۳ و دست های خود را بر وی گذارد که در ساعت راست شده، خدا را تمجید نمود. ۱۴ آنگاه رئیس کنیسه غضب نمود، از آنروکه عیسی او را در سبت شفا داد. پس به مردم توجه نموده، گفت: «شش روز است که باید کار کنید در آنها آمده شفا یابید، نه در روز سبت.» ۱۵ خداوند در جواب او گفت: «ای رباکار، آیا هر یکی از شما در روز سبت گاو یا الاغ خود را از آخور باز کرده بیرون نمی‌برد تا سیرابش کند؟ ۱۶ و این زنی که دختر ابراهیم است و شیطان او را مدت هجده سال تا به حال بسته بود، نمی‌بایست او را در روز سبت از این بند رها نمود؟» ۱۷ و چون این را بگفت همه مخالفان او خجیل

بدن از پوشاک بهتر است. ۲۴ کلاغان را ملاحظه کنید که نه زراعت می‌کنند و نه حصاد و نه گنجی و نه انباری دارند و خدا آنها را می‌پروراند. آیا شما به چند مرتبه از مرغان بهتر نیستید؟ ۲۵ و کیست از شما که به فکر بتواند زراعتی بر قامت خود افزایش دهد. ۲۶ پس هرگاه توانایی کوچکترین کاری را ندارید چرا برای مابقی می‌اندیشید. ۲۷ سوسنهای چمن را بنگرید چگونه نمو می‌کنند و حال آنکه نه زحمت می‌کشند و نه می‌ریسند، اما به شما می‌گویم که سلیمان با همه جلالتش مثل یکی از اینها پوشیده نبود. ۲۸ پس هرگاه خدا علنی را که امروز در صحرا است و فردا در تنور افکنده می‌شود چنین می‌پوشاند، چقدر بیشتر شما را می‌سست ایمانان. ۲۹ پس شما طالب ماباشید که چه بخورید یا چه بیاشامید و مضطرب مشوید. ۳۰ زیرا که امت های جهان، همه این چیزها را می‌طلبند، لیکن پدر شما می‌داند که به این چیزها احتیاج دارید. ۳۱ بلکه ملکوت خدا را طلب کنید که جمیع این چیزها برای شما افزوده خواهد شد. ۳۲ ترسان ماباشید ای گله کوچک، زیرا که مرضی پدر شما است که ملکوت را به شما عطا فرماید. ۳۳ آنچه دارید بفروشید و صدقه دهید و کیسه‌ها بسازید که کهنه نشود و گنجی را که تلف نشود، در آسمان جایی که دزد نزدیک نیاید و بیدتیه نسازد. ۳۴ زیرا جایی که خزانه شما است، دل شما نیز در آنجا می‌باشد. ۳۵ کمرهای خود را بسته چراغهای خود را فروخته بدارید. ۳۶ و شما مانند کسانی باشید که انتظار آقای خود را می‌کشند که چه وقت از عروسی مراجعت کند تا هروقت آید و در رابگوید، بی‌درنگ برای او بازکنند. ۳۷ خوشبایحال آن غلامان که آقای ایشان چون آید ایشان را بیدار یابد. هر آینه به شما می‌گویم که کمر خود را بسته ایشان را خواهد نشاند و پیش آمده، ایشان را خدمت خواهد کرد. ۳۸ و اگر در پاس دوم یا سوم از شب بیاید و ایشان را چنین یابد، خوشبایحال آن غلامان. ۳۹ اما این را بدانید که اگر صاحب‌خانه می‌دانست که دزد در چه ساعت می‌آید، بیدار می‌ماند و نمی‌گذاشت که به خانه‌اش نقب زنند. ۴۰ پس شما نیز مستعد باشید، زیرا در ساعتی که گمان نمی‌برید پسر انسان می‌آید.» ۴۱ بطرس به وی گفت: «ای خداوند، آیا این مثل را برای ما زدی یا بجهت همه.» ۴۲ خداوند گفت: «پس کیست آن ناظر امین و دانا که مولای اووی را بر سایر خدام خود گماشته باشد تا آذوقه را در وقتش به ایشان تقسیم کند. ۴۳ خوشبایحال آن غلام که آقایش چون آید، او را در چنین کار مشغول یابد. ۴۴ هر آینه به شما می‌گویم که او را بر همه مایملک خود خواهد گماشت. ۴۵ لیکن اگر آن غلام در خاطر خود گوید، آمدن آقایم به طول می‌انجامد و به زدن غلامان و کنیزان و به خوردن و نوشیدن و میگساریدن شروع کند، ۴۶ هر آینه مولای آن غلام آید، در روزی که منتظر او نباشد و در ساعتی که او نداند و او را دوباره کرده نصیبش را با خیانتکاران قرار دهد. ۴۷ «اما آن غلامی که اراده مولای خویش را دانست و خود را مهیا نساخت تا به اراده او عمل نماید، تازیانه بسیار خواهد خورد. ۴۸ اما آنکه نادانسته کارهای شایسته ضرب کند، تازیانه کم خواهد خورد. و به هر کسی که عطا زیاده شود از وی مطالبه زیادتر گردد و نزد هرکه امانت بیشتر نهند از او بازخواست زیادتر خواهند کرد. ۴۹ من آمدم تا آتشی در زمین افروزم، پس چه می‌خواهم اگر

گردیدند و جمع آن گروه شاد شدند، بسبب همه کارهای بزرگ که از وی صادر می‌گشت. ۱۸ پس گفت: «ملکوت خدا چه چیز را می‌ماند و آن را به کدام شی تشبیه نمایم. ۱۹ دانه خردلی را ماند که شخصی گرفته در باغ خود کاشت، پس روید و درخت بزرگ گردید، بحدی که مرغان هوا آمده در شاخه هایش آشیانه گرفتند.» ۲۰ بازگفت: «برای ملکوت خدا چه مثل آورم؟ ۲۱ خمیرمایه‌ای را می‌ماند که زنی گرفته در سه پیمانه آرد پنهان ساخت تا همه مخمرشد.» ۲۲ و در شهرها و دهات گشته، تعلیم می‌داد و به سوی اورشلیم سفر می‌کرد، ۲۳ که شخصی به وی گفت: «ای خداوند آیا کم هستند که نجات یابند؟» او به ایشان گفت: ۲۴ «جد و جهد کنید تا در تنگ داخل شوید. زیرا که به شما می‌گویم بسیاری طلب دخول خواهند کرد و نخواهند توانست. ۲۵ بعد از آنکه صاحب‌خانه برخیزد و در را ببندد و شما بیرون ایستاده در را کوبیدن آغاز کنید و گویند خداوند! خداوند! برای ما بازکن. آنگاه وی در جواب خواهد گفت شما رانمی شناسم که از کجا هستید. ۲۶ در آن وقت خواهید گفت که در حضور تو خوردیم و آشامیدیم و در کوچه های ما تعلیم دادی. ۲۷ بازخواهد گفت، به شما می‌گویم که شما رانمی شناسم از کجا هستید؟ ای همه بدکاران از من دور شوید. ۲۸ در آنجا گریه و فشار دندان خواهد بود، چون ابراهیم واسحق و یعقوب و جمیع انبیا را در ملکوت خدا ببیند و خود را بیرون افکنده یابید ۲۹ و از مشرق و مغرب و شمال و جنوب آمده در ملکوت خدا خواهند نشست. ۳۰ و اینک آخرین هستند که اولین خواهند بود و اولین که آخرین خواهند بود.» ۳۱ در همان روز چند نفر از فریسیان آمده به وی گفتند: «دور شو و از اینجا برو زیرا که هیروдіس می‌خواهد تو را به قتل رساند.» ۳۲ ایشان را گفت: «بروید و به آن رویه گوید اینک امروز و فردا دیوها را بیرون می‌کنم و مریضان را صحت می‌بخشم و در روز سوم کامل خواهم شد. ۳۳ لیکن می‌باید امروز و فردا و پس فردا راه روم، زیرا که محال است نبی بیرون از اورشلیم کشته شود. ۳۴ ای اورشلیم، ای اورشلیم که قاتل انبیا و سنگسار کننده مرسلین خود هستی، چند کرت خواستم اطفال تو را جمع کنم، چنانکه مرغ جوجه های خویش را زیر بالهای خود می‌گیرد و نخواستید. ۳۵ اینک خانه شما برای شما خراب گذاشته می‌شود و به شما می‌گویم که مرا دیگر نخواهید دید تا وقتی آید که گویند مبارک است او که به نام خداوند می‌آید.»

**۱۴** و واقع شد که در روز سبت، به خانه یکی از روسای فریسیان برای غذا خوردن درآمد و ایشان مراقب او می‌بودند، ۲ و اینک شخصی مستقی پیش او بود، ۳ آنگاه عیسی ملتفت شده فقها و فریسیان را خطاب کرده، گفت: «آیا در روز سبت شفا دادن جایز است؟» ۴ ایشان ساکت ماندند. پس آن مرد را گرفته، شفا داد و رها کرد. ۵ و به ایشان روی آورده، گفت: «کیست از شما که الاغ یا گاو ش روزست در چاهی افتد و فور آن را بیرون نیاورد؟» ۶ پس در این امور از جواب وی عاجز ماندند. ۷ و برای مهمانان مثلی زد، چون ملاحظه فرمود که چگونه صدر مجلس را اختیاری کردند. پس به ایشان گفت: ۸ «چون کسی تو را به عروسی دعوت کند،



هرگاه نمک فاسدشد به چه چیز اصلاح پذیرد؟ ۳۵ نه برای زمین مصرفی دارد و نه برای مزبله، بلکه بیرونش می‌ریزند. آنکه گوش شنوا دارد بشنود.»

۱۵ و چون همه باجگیران و گناهکاران به نزدش می‌آمدند تا کلام او را بشنوند، ۲ فریسان و کاتبان، همه‌کنان می‌گفتند: «این شخص، گناهکاران را می‌پذیرد و با ایشان می‌خورد.» ۳ پس برای ایشان این مثل را زده، گفت: ۴ «کیست از شما که صد گوسفند داشته باشد و یکی از آنها گم شود که آن نود و نه را درصحرانگذارند و از عقب آن گمشده نرود تا آن رابایابد؟ ۵ پس چون آن را یافت به شادی بر دوش خود می‌گذارد، ۶ و به خانه آمده، دوستان و همسایگان را می‌طلبد و بدیشان می‌گوید با من شادی کنید زیرا گوسفند گمشده خود را یافته‌ام. ۷ به شما می‌گویم که بر این منوال خوشی درآسمان رخ می‌نماید به سبب توبه یک گناهکاری بیشتر از برای نود و نه عادل که احتیاج به توبه ندارند. ۸ یا کدام زن است که ده درهم داشته باشد هرگاه یک درهم گم شود، چراغی افروخته، خانه را جاروب نکند و به دقت تفحص ننماید تا آن رابایابد؟ ۹ و چون یافت دوستان و همسایگان خودرا جمع کرده می‌گوید با من شادی کنید زیرا درهم گمشده را پیدا کرده‌ام. ۱۰ همچنین به شما می‌گویم شادی برای فرشتگان خدا روی می‌دهد به سبب یک خطاکار که توبه کند.» ۱۱ بازگفت:

۱۶ و به شاگردان خود نیز گفت: «شخصی دولتمند را ناظری بود که از او نزد وی شکایت بردند که اموال او را تلف می‌کرد. ۲ پس او را طلب نموده، وی را گفت، این چیست که درباره تو شنیده‌ام؟ حساب نظارت خود را باز بده زیرا ممکن نیست که بعد از این نظارت کنی. ۳ ناظر با خود گفت چکنم؟ زیرا مولایم نظارت راز من می‌گیرد. طاقت زمین‌کندن ندارم و از گدایی نیز عار دارم. ۴ دانستم چکنم تا وقتی که از نظارت معزول شوم، مرا به خانه خود بپذیرند. ۵ پس هر یکی از بدهکاران آقای خود را طلبیده، به یکی گفت آقایم از تو چند طلب دارد؟ ۶ گفت صدرطل روغن. بدو گفت سیاهه خود را بگیر و نشسته پنجاه رطل بزودی بنویس. ۷ باز دیگری را گفت از تو چقدر طلب دارد؟ گفت صد کیل گندم. وی را گفت سیاهه خود را بگیر و هشتاد بنویس. ۸ «پس آقایش، ناظر خائن را آفرین گفت، زیرا اقلان کار کرد. زیرا انبای این جهان در طبقه خویش از انبای نور عاقل تر هستند. (aiōn g165) ۹ و من شما را می‌گویم دوستان از مال بی‌انصافی برای خود پیدا کنید تا چون فانی گردید شما را به خیمه‌های جاودانی بپذیرند. (aiōnios g166) ۱۰ آنکه در اندک امین باشد درامر بزرگ نیز امین بود و آنکه در قلیل خائن بود در کثیر هم خائن باشد. ۱۱ و هرگاه در مال بی‌انصافی امین نبودید، کیست که مال حقیقی را به شما بسپارد؟ ۱۲ و اگر در مال دیگری دیانت نکردید، کیست که مال خاص شما را به شما دهد؟ ۱۳ هیچ خادم نمی‌تواند دو آقا را خدمت کند. زیرا یا از یکی نفرت می‌کند و با دیگری محبت، یا با یکی می‌پیوندد و دیگری را حقیر می‌شمارد. خدا و مامونان نمی‌توانید خدمت نمایید. ۱۴ و فریسانی که زر دوست بودند همه این سخنان را شنیده، او را استهزا نمودند. ۱۵ به ایشان گفت، شما هستید که خود را پیش مردم عادل می‌نمایید، لیکن خدا عارف دلپای شماست. زیرا که آنچه نزد انسان مرغوب است، نزد خدا مکروه است. ۱۶ تورات و انبیا تا به یحیی بود و از آن وقت بشارت به ملکوت خدا داده می‌شود و هر کس بجد و جهد داخل آن می‌گردد. ۱۷ لیکن آسانتر است که آسمان و زمین زایل شود، از آنکه یک نقطه از تورات ساقط گردد. ۱۸ هرکه زن خود را طلاق دهد و دیگری را نکاح کند زانی بود و هرکه زن مطلقه مردی را به نکاح خویش درآورد، زنا کرده باشد. ۱۹ شخصی دولتمند بود که ارغوان و کتان می‌پوشید و هر روزه در عیاشی با جلال بسر می‌برد. ۲۰ و فقیری

«شخصی را دو پسر بود. ۱۲ روزی پسر کوچک به پدر خود گفت: ای پدر، رصدا موالی که باید به من رسد، به من بده. پس او می‌ملک خود را بر این دو تقسیم کرد. ۱۳ و چندی نگذشت که آن پسر کهنتر، آنچه داشت جمع کرده، به ملکی بعید کوچ کرد و به عیاشی ناهنجار، سرمایه خود را تلف نمود. ۱۴ و چون تمام راصرف نموده بود، قحطی سخت در آن دیار حادث گشت و او به محتاج شدن شروع کرد. ۱۵ پس رفته خود را به یکی از اهل آن ملک پیوست. وی او را به املاک خود فرستاد تا گرازبانی کند. ۱۶ و آرزو می‌داشت که شکم خود را از خزنوبی که خوکان می‌خوردند سیر کند و هیچ کس او را چیزی نمی‌داد. ۱۷ «آخر به خود آمده، گفت چقدر از مزدوران پدرم نان فراوان دارند و من از گرسنگی هلاک می‌شوم، ۱۸ برخاسته نزد پدر خود می‌روم و بدو خواهم گفت ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام، ۱۹ و دیگر شایسته آن نیستم که پسر تو خوانده شوم، مرا چون یکی از مزدوران خود بگیر. ۲۰ دو ساعت برخاسته به سوی پدر خود متوجه شد. اما هنوز دور بود که پدرش او را دیده، ترحم نمود و دوان دوان آمده او را در آغوش خود کشیده، بوسید. ۲۱ پسر وی را گفت، ای پدر به آسمان و به حضور تو گناه کرده‌ام و بعد از این لایق آن نیستم که پسر تو خوانده شوم. ۲۲ لیکن پدر به غلامان خود گفت، جامه بهترین را از خانه آورده بدو بپوشانید و انگشتری بر دستش کنید و نعلین بر پایهایش، ۲۳ و گوساله پرواری را آورده ذبح کنید تا بخوریم و شادی نمایم. ۲۴ زیرا که این پسر من مرده بود، زنده گردید و گم شده بود، یافت شد. پس به شادی کردن شروع نمودند. ۲۵ اما پسر بزرگ او در مزرعه بود. چون آمده نزدیک به خانه رسید، صدای ساز و رقص را شنید. ۲۶ پس یکی از نوکران خود را طلبیده پرسید این چیست؟ ۲۷ و وی عرض کرد برادرت آمده و

مقروح بود ایلعازر نام که او را بر درگاه او می‌گذاشتند، و ۲۱ و آرزو می‌داشت که از پاره‌هایی که از خوان آن دولت‌مند می‌ریخت، خود را سیر کند. بلکه سگان نیز آمده زبان برزخمهای او می‌مالیدند. ۲۲ باری آن فقیر ببرد و فرشتگان، او را به آغوش ابراهیم بردند و آن دولت‌مند نیز مرد و او را دفن کردند. ۲۳ پس چشم‌ان خود را در عالم اموات گشوده، خود را در عذاب یافت. و ابراهیم را از دور و ایلعازر را در آغوشش دید. (Hadēs 86) ۲۴

آنگاه به آواز بلند گفت، ای پدر من ابراهیم، بر من ترحم فرما و ایلعازر را بفرست تا سر انگشت خود را به آب تر ساخته زبان مرا خنک سازد، زیرا در این نار معذبم. ۲۵ ابراهیم گفت ای فرزند به خاطر آور که تو در ایام زندگانی چیزهای نیکوی خود را یافتی و همچنین ایلعازر چیزهای بد را، لیکن او الحال در تسلی است و تودر عذاب. ۲۶ و علاوه بر این در میان ما و شما و طوطی است، چنانچه آنانی که می‌خواهند از اینجا به نزد شما عبور کنند، نمی‌توانند و نه نشینندگان آنجا نزد ما توانند گذشت. ۲۷

گفت ای پدر به تو التماس دارم که او را به خانه پدرم بفرستی. ۲۸ زیرا که مرا پنج برادر است تا ایشان را آگاه سازد، مبدا ایشان نیز به این مکان عذاب بیایند. ۲۹ ابراهیم وی را گفت موسی و انبیا را دارند سخن ایشان را بشنوند. ۳۰ گفت نه ای پدر ما ابراهیم، لیکن اگر کسی از مردگان نزد ایشان رود، توبه خواهند کرد. ۳۱ وی را گفت هرگاه موسی و انبیا را نشنوند اگر کسی از مردگان نیز بخریزد، هدایت نخواهند پذیرفت.»

۱۷ و شاگردان خود را گفت: «لابد است از وقوع لغزشها، لیکن وی بر آن کسی که باعث آنها شود. ۲ او را بهتر می‌بود که سنگ آسیابی بر گردنش آویخته شود و در دریا افکنده شود از اینکه یکی از این کودکان را لغزش دهد. ۳ احتراز کنید و اگر برادرت به تو خطا ورزد او را تنبیه کن و اگر توبه کند او را ببخش. ۴ و هرگاه در روزی هفت مرتبه به تو گناه کند و در روزی هفت مرتبه، برگشته به تو گوید توبه می‌کنم، او را ببخش.» ۵

آنگاه رسولان به خداوند گفتند: «ایمان ما رازید کن.» ۶ خداوند گفت: «اگر ایمان به قدر دانه خردلی می‌داشتید، به این درخت افراغ می‌گفتید که کنده شده در دریا نشانده شود اطاعت شما می‌کرد. ۷ «اما کیست از شما که غلامش به شخم کردن یا شبانی مشغول شود و وقتی که از صحرا آید به وی گوید، بزودی بیا و بنشین. ۸ بلکه آیا بدونمی گوید چیزی درست کن تا شام بخورم و کمر خود را بسته مرا خدمت کن تا بخورم و بنوشم و بعد از آن تو بخور و بیاشام؟ ۹ آیا از آن غلام منت می‌کشد از آنکه حکمهای او را به‌جا آورد؟ گمان ندارم. ۱۰ همچنین شما نیز چون به هر چیزی که مامور شده‌اید عمل کردید، گوید که غلامان بی‌منفعت هستیم زیرا که آنچه بر ما واجب بود به‌جا آوردیم.» ۱۱ و هنگامی که سفر به سوی اورشلیم می‌کرد از میان سامره و جلیل می‌رفت. ۱۲ و چون به قریه‌ای داخل می‌شد ناگاه ده شخص ابرص به استقبال او آمدند و از دور ایستاده، ۱۳ به آواز بلند گفتند: «ای عیسی خداوند بر ما ترحم فرما.» ۱۴ او به ایشان نظر کرده گفت: «بروید و خود را به کاهن بنمایید.» ایشان چون می‌رفتند، ظاهر گشتند. ۱۵ و یکی از ایشان چون دید که شفا یافته است،

برگشته به صدای بلند خدا را تمجید می‌کرد. ۱۶ و پیش قدم او به روی درافتاده وی را شکر کرد. و آواز اهل سامره بود. ۱۷ عیسی ملتفت شده گفت «آیا ده نفر طاهر نشدند، پس آن نه کجا شدند؟ ۱۸ آیا هیچ‌کس یافت نمی‌شود که برگشته خدا را تمجید کند جز این غریب؟» ۱۹ و بدو گفت: «برخاسته برو که ایمانت تو را نجات داده است.» ۲۰ و چون فریسیان از او پرسیدند که ملکوت خدا کی می‌آید، او در جواب ایشان گفت: «ملکوت خدا با مراقبت نمی‌آید. ۲۱ و نخواهند گفت که در فلان یا فلان جاست. زیرا اینک ملکوت خدا در میان شما است.» ۲۲ و به شاگردان خود گفت: «ایامی می‌آید که آرزو خواهید داشت که روزی از روزهای پسر انسان را ببینید و نخواهید دید. ۲۳ و به شما خواهند گفت، اینک در فلان یا فلان جاست، مروید و تعاقب آن مکنید. ۲۴ زیرا چون برق که از یک جانب زیر آسمان لامع شده تا جانب دیگر زیر آسمان درخشان می‌شود، پسر انسان در یوم خود همچین خواهد بود. ۲۵ لیکن اول لازم است که اوزحمات بسیار ببیند و از این فرقه مطرود شود. ۲۶ و چنانکه در ایام نوح واقع شد، همانطور در زمان پسر انسان نیز خواهد بود، ۲۷ که می‌خورند و می‌نوشیدند و زن و شوهر می‌گرفتند تا روزی که چون نوح داخل کشتی شد، طوفان آمده همه را هلاک ساخت. ۲۸ و همچنان که در ایام لوط شد که به خوردن و آشامیدن و خرید و فروش و زراعت و عمارت مشغول می‌بودند، ۲۹ تا روزی که چون لوط از سدوم بیرون آمد، آتش و گوگرد از آسمان بارید و همه را هلاک ساخت. ۳۰ بر همین منوال خواهد بود در روزی که پسر انسان ظاهر شود. ۳۱ در آن روز هر که بر پشت بام باشد و اسباب او در خانه نزول نکند تا آنها را بردارد و کسی که در صحرا باشد همچین برنگردد. ۳۲ زن لوط را بیاد آوری. ۳۳ هر که خواهد جان خود را برهاند آن را هلاک خواهد کرد و هر که آن را هلاک کند آن را زنده نگاه خواهد داشت. ۳۴ به شما می‌گویم در آن شب دو نفر بر یک تخت خواهند بود، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد. ۳۵ و دوزن که در یک جا دستاس کنند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد. ۳۶ و دوفنر که در مزرعه باشند، یکی برداشته و دیگری واگذارده خواهد شد.» ۳۷ در جواب وی گفتند: «کجای خداوند.» گفت: «در هر جایی که لاش باشد در آنجا کرکسان جمع خواهند شد.»

۱۸ و برای ایشان نیز مثلی آورد در اینکه می‌باید همیشه دعا کرد و کاهلی نورزید. ۲ پس گفت که «در شهری داوری بود که نه ترس از خدا و نه باکی از انسان می‌داشت. ۳ و در همان شهر بیوه‌زنی بود که پیش وی آمده می‌گفت، داد مرا از دشمنم بگیر. ۴ و تا مدتی به وی اعتنا نمود ولیکن بعد از آن با خود گفت هر چند از خدا نمی‌ترسم و از مردم باکی ندارم، ۵ لیکن چون این بیوه‌زن مرا زحمت می‌دهد، به داد او می‌رسم، مبدا پیوسته آمده مرا به رنج آورد. ۶ خداوند گفت بشنوید که این داوری انصاف چه می‌گوید؟ ۷ و آیا خدا برگزیدگان خود را که شبانه‌روز بدو استغاثه می‌کنند، دادرسی نخواهد کرد، اگر چه برای ایشان دیرغضب باشد؟ ۸ به شما می‌گویم که به زودی دادرسی ایشان را خواهد کرد. لیکن چون

پسرانسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟ ۹ و این مثل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد می‌داشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر می‌شمردند. ۱۰ که «دو نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیکل رفتند تا عبادت کنند. ۱۱ آن فریسی ایستاده بدینطور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر می‌کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل این باجگیر، ۱۲ هر هفته دو مرتبه روزه می‌دارم و از آنچه پیدا می‌کنم ده یک می‌دهم. ۱۳ اما آن باجگیر دور ایستاده نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینه خود زده گفت، خدایا بر من گناهکار ترحم فرما. ۱۴ به شمامی گویم که این شخص، عادل کرده شده به خانه خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هرکه خود را برافرازد، پست گردد و هرکس خویشتن را فروتن سازد، سرافرازی یابد.» ۱۵ پس اطفال را نیز نزد وی آوردند تا دست برایشان گذارد. اما شاگردانش چون دیدند، ایشان را نهیب دادند. ۱۶ ولی عیسی ایشان را خوانده، گفت: «بچه‌ها را واگذارید تا نزد من آیند و ایشان را ممانعت نکنید، زیرا ملکوت خدا برای مثل اینها است. ۱۷ هرآینه به شما می‌گویم هرکه ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد داخل آن نگردد.» ۱۸ و یکی از روسا از وی سوال نموده، گفت: «ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی روارث گردم؟» (aiōnios g166) ۱۹ عیسی وی را گفت: «از بهره‌چرا مرا نیکو می‌گویی و حال آنکه هیچ‌کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد. ۲۰ احکام رومی دانی زنا مکن، قتل مکن، دزدی منما، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار.» ۲۱ گفت: «جمع اینها را از طفولیت خود نگاه داشته‌ام.» ۲۲ عیسی چون این را شنید بدو گفت: «هنوز تو را یک چیز باقی است. آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت، پس آمده مرا متابعت کن.» ۲۳ چون این را شنید محزون گشت، زیرا که دولت فراوان داشت. ۲۴ اما عیسی چون او را محزون دید گفت: «چه دشوار است که دولت‌مندان داخل ملکوت خدا شوند. ۲۵ زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولت‌مندی در ملکوت خدا.» ۲۶ اما شنوندگان گفتند: «پس که می‌توانند نجات یابند؟» ۲۷ او گفت: «آنچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است.» ۲۸ پطرس گفت: «اینک ما همه چیز را ترک کرده پیروی تو می‌کنیم.» ۲۹ به ایشان گفت: «هرآینه به شما می‌گویم، کسی نیست که خانه یاوالدین یا زن یا برادران یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترک کند، ۳۰ جز اینکه در این عالم چند برابریابد و در عالم آینده حیات جاودانی را.» (aiōn g165, aiōnios g166) ۳۱

پس وارد اریحا شده، از آنجا می‌گذشت. ۲ که ناگاه شخصی زکی نام که رئیس باجگیران و دولت‌مند بود، ۳ خواست عیسی را ببیند که کیست و از کثرت خلق نتوانست، زیرا کوتاه قد بود. ۴ پس پیش دویده بردرخت افراعی برآمد تا او را ببیند. چونکه اومی خواست از آن راه عبور کند. ۵ و چون عیسی به آن مکان رسید، بالا نگریسته او را دید و گفت: «ای زکی بشتاب و به زیر بیا زیرا که باید امروز درخانه تو بمانم.» ۶ پس به زودی پایین شده او را به خر می‌پذیرفت. ۷ و همه چون این را دیدند، همه‌کنان می‌گفتند که در خانه شخصی گناهکار به میهمانی رفته است. ۸ اما زکی برپا شده به خداوند گفت: «الحال‌ای خداوند نصف مایملک خود را به فقر می‌دهم و اگر چیزی ناقص از کسی گرفته باشم، چهار برابر بدو رد می‌کنم.» ۹ عیسی به وی گفت: «امروز نجات در این خانه پیدا شد. زیرا که این شخص هم پسر ابراهیم است. ۱۰ زیرا که پسرانسان آمده است تا گمشده را بجوید و نجات بخشد.» ۱۱ و چون ایشان این را شنیدند او مغلی زیاد کرده آورد چونکه نزدیک به اورشلم بود و ایشان گمان می‌بردند که ملکوت خدا می‌باید در همان زمان ظهور کند. ۱۲ پس گفت: «شخصی شریف به دیار بعید سفر کرد تا ملکی برای خود گرفته مراجعت کند. ۱۳ پس ده نفر از غلامان خود راطلبیده ده قطار به ایشان سپرده فرمود، تجارت کنی تا بیایم. ۱۴ اما اهل ولایت او، چونکه او رادشمن می‌داشتند ایلچیان در عقب او فرستاده گفتند، نمی‌خواهیم این شخص بر ما سلطنت کند. ۱۵ و چون ملک را گرفته مراجعت کرده بود، فرمود تا آن غلامانی را که به ایشان نقد سپرده بود حاضر کنند تا بفهمد هر یک چه سود نموده است. ۱۶ پس اولی آمده گفت، ای آقا قطار تو ده قطار دیگر نفع آورده است. ۱۷ بدو گفت آفرین‌ای غلام نیکو. چونکه بر چیز کم امین بودی بر ده شهر حاکم شو. ۱۸ و دیگری آمده گفت، ای آقا قطار تو پنج قطار سود کرده است. ۱۹ او را نیز فرمود بر پنج شهر حکمرانی کن. ۲۰ و سومی آمده گفت، ای آقا اینک قطار تو موجود است، آن را در پارچه‌ای نگاه داشته‌ام. ۲۱ زیرا که از توترسیدم چونکه مرد تندخویی هستی. آنچه نگذاشته‌ای، برمی‌داری و از آنچه نکاشته‌ای درومی کنی. ۲۲ به وی گفت، از زبان خودت بر توفی می‌دهم، ای غلام شریف. دانسته‌ای که من مرد تندخویی هستم که بر میدارم آنچه را نگذاشته‌ام و درو می‌کنم آنچه را نپاشیده‌ام. ۲۳ پس برای چه نقد مرا نزد صرافان

پسرانسان آید، آیا ایمان را بر زمین خواهد یافت؟ ۹ و این مثل را آورد برای بعضی که بر خود اعتماد می‌داشتند که عادل بودند و دیگران را حقیر می‌شمردند. ۱۰ که «دو نفر یکی فریسی و دیگری باجگیر به هیکل رفتند تا عبادت کنند. ۱۱ آن فریسی ایستاده بدینطور با خود دعا کرد که خدایا تو را شکر می‌کنم که مثل سایر مردم حریص و ظالم و زناکار نیستم و نه مثل این باجگیر، ۱۲ هر هفته دو مرتبه روزه می‌دارم و از آنچه پیدا می‌کنم ده یک می‌دهم. ۱۳ اما آن باجگیر دور ایستاده نخواست چشمان خود را به سوی آسمان بلند کند بلکه به سینه خود زده گفت، خدایا بر من گناهکار ترحم فرما. ۱۴ به شمامی گویم که این شخص، عادل کرده شده به خانه خود رفت به خلاف آن دیگر، زیرا هرکه خود را برافرازد، پست گردد و هرکس خویشتن را فروتن سازد، سرافرازی یابد.» ۱۵ پس اطفال را نیز نزد وی آوردند تا دست برایشان گذارد. اما شاگردانش چون دیدند، ایشان را نهیب دادند. ۱۶ ولی عیسی ایشان را خوانده، گفت: «بچه‌ها را واگذارید تا نزد من آیند و ایشان را ممانعت نکنید، زیرا ملکوت خدا برای مثل اینها است. ۱۷ هرآینه به شما می‌گویم هرکه ملکوت خدا را مثل طفل نپذیرد داخل آن نگردد.» ۱۸ و یکی از روسا از وی سوال نموده، گفت: «ای استاد نیکو چه کنم تا حیات جاودانی روارث گردم؟» (aiōnios g166) ۱۹ عیسی وی را گفت: «از بهره‌چرا مرا نیکو می‌گویی و حال آنکه هیچ‌کس نیکو نیست جز یکی که خدا باشد. ۲۰ احکام رومی دانی زنا مکن، قتل مکن، دزدی منما، شهادت دروغ مده و پدر و مادر خود را محترم دار.» ۲۱ گفت: «جمع اینها را از طفولیت خود نگاه داشته‌ام.» ۲۲ عیسی چون این را شنید بدو گفت: «هنوز تو را یک چیز باقی است. آنچه داری بفروش و به فقرا بده که در آسمان گنجی خواهی داشت، پس آمده مرا متابعت کن.» ۲۳ چون این را شنید محزون گشت، زیرا که دولت فراوان داشت. ۲۴ اما عیسی چون او را محزون دید گفت: «چه دشوار است که دولت‌مندان داخل ملکوت خدا شوند. ۲۵ زیرا گذشتن شتر از سوراخ سوزن آسانتر است از دخول دولت‌مندی در ملکوت خدا.» ۲۶ اما شنوندگان گفتند: «پس که می‌توانند نجات یابند؟» ۲۷ او گفت: «آنچه نزد مردم محال است، نزد خدا ممکن است.» ۲۸ پطرس گفت: «اینک ما همه چیز را ترک کرده پیروی تو می‌کنیم.» ۲۹ به ایشان گفت: «هرآینه به شما می‌گویم، کسی نیست که خانه یاوالدین یا زن یا برادران یا اولاد را بجهت ملکوت خدا ترک کند، ۳۰ جز اینکه در این عالم چند برابریابد و در عالم آینده حیات جاودانی را.» (aiōn g165, aiōnios g166) ۳۱ پس آن دوازده را برداشته، به ایشان گفت: «اینک به اورشلم می‌رویم و آنچه به زبان انبیادریاره پسر انسان نوشته شده است، به انجام خواهد رسید. ۳۲ زیرا که او را به امت‌ها تسلیم می‌کنند و استهزا و بی‌حرمتی کرده آب دهان بروی انداخته ۳۳ و تازیانه زده او را خواهند کشت و در روز سوم خواهد برخاست.» ۳۴ اما ایشان چیزی از این امور نفهمیدند و این سخن از ایشان مخفی داشته شد و آنچه می‌گفت، درک نکردند. ۳۵ و چون نزدیک اریحا رسید، کوری بجهت گدایی بر سر راه نشسته بود. ۳۶ و چون صدای گروهی را که می‌گذشتند شنید، پرسید چه چیز است؟ ۳۷

نگذاردی تا چون آیم آن را با سود دریافت کنم؟» ۲۴ پس به حاضرین فرمود قطار را از این شخص بگیرید و به صاحب ده قطار بدهید. ۲۵ به او گفتند ای خداوند، وی ده قطار دارد. ۲۶ زیرا به شمامی گویم به هر که دارد داده شود و هر که ندارد آنچه دارد نیز از او گرفته خواهد شد. ۲۷ اما آن دشمنان من که نخواستند من بر ایشان حکمرانی نمایم، در اینجا حاضر ساخته پیش من به قتل رسانید. ۲۸ و چون این را گفت، پیش رفته متوجه اورشلیم گردید. ۲۹ و چون نزدیک بیت فاجی و بیت عنیا بر کوه مسمی به زیتون رسید، دو نفر از شاگردان خود را فرستاده، ۳۰ گفت: «به آن قریه‌ای که پیش روی شما است بروید و چون داخل آن شدید، کره الاغی بسته خواهید یافت که هیچ کس بر آن هرگز سوار نشده. آن را باز کرده بیاورید. ۳۱ و اگر کسی به شما گوید، چرا این رباب می‌کنید، به وی گوید خداوند او را لازم دارد.» ۳۲ پس فرستادگان رفته آن چنانکه بدیشان گفته بود یافتند. ۳۳ و چون کره را باز می‌کردند، مالکانش به ایشان گفتند چرا کره را باز می‌کنید؟ ۳۴ گفتند خداوند او را لازم دارد. ۳۵ پس او را به نزد عیسی آوردند و رخت خود را بر کره افکنده، عیسی را سوار کردند. ۳۶ هنگامی که او می‌رفت جامه های خود را در راه می‌گسترده. ۳۷ و چون نزدیک به سرازیری کوه زیتون رسید، تمامی شاگردانش شادی کرده، به آواز بلند خدا را حمد گشتن شروع کردند، به سبب همه قوای که از او دیده بودند. ۳۸ و می‌گفتند مبارک باد آن پادشاهی که می‌آید، به نام خداوند سلامتی در آسمان و جلال در اعلی‌علین باد. ۳۹ آنگاه بعضی از فریسان از آن میان بدو گفتند: «ای استاد شاگردان خود را نهیب نما.» ۴۰ او در جواب ایشان گفت: «به شما می‌گویم اگر اینها ساکت شوند، هرآینه سنگها به صدا آیند.» ۴۱ و چون نزدیک شده، شهر را نظاره کرد بر آن گریان گشته، ۴۲ گفت: «اگر تو نیز می‌دانستی هم در این زمان خود آنچه باعث سلامتی تو میشد، لکن الحال از چشمان تو پنهان گشته است. ۴۳ زیرا ایامی بر تو می‌آید که دشمنان گرد تو سنگرها سازند و تو را احاطه کرده از هر جانب محاصره خواهند نمود. ۴۴ و تو را فرزندانت را در اندرون تو بر خاک خواهند افکند و در تو سنگی بر سنگی نخواهند گذاشت زیرا که ایام تفقد خود را ندانستی.» ۴۵ و چون داخل هیكل شد، کسانی را که در آنجا خرید و فروش می‌کردند، به بیرون نمودن آغاز کرد. ۴۶ و به ایشان گفت: «مکتوب است که خانه من خانه عبادت است لیکن شما آن را مغاره دزدان ساخته‌اید.» ۴۷ و هر روز در هیكل تعلیم می‌داد، اما روسای کهنه و کاتبان و اکابر قوم قصد هلاک نمودن او می‌کردند. ۴۸ و نیافتند چه کنند زیرا که تمامی مردم بر او آویخته بودند که از او بشنوند.

۲۰ روزی از آن روزها واقع شد هنگامی که او قوم را در هیكل تعلیم و بشارت می‌داد که روسا کهنه و کاتبان با مشایخ آمده، ۲ به وی گفتند: «به ما بگو که به چه قدرت این کارها را می‌کنی و کیست که این قدرت را به تو داده است؟» ۳ در جواب ایشان گفت: «من نیز از شما چیزی می‌پرسم. به من بگویید. ۴ تعمید یحیی از آسمان بود یا از مردم؟» ۵ ایشان

که مستحق رسیدن به آن عالم و به قیامت از مردگان شوند، نه نکاح می‌کنند و نه نکاح کرده می‌شوند. (aiōn g165) ۳۶ زیرا ممکن نیست که دیگریمیرند از آن جهت که مثل فرشتگان و پسران خدای باشند، چونکه پسران قیامت هستند. ۳۷ و اما اینکه مردگان برمی‌خیزند، موسی نیز در ذکر بوته نشان داد، چنانکه خداوند را خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب خواند. ۳۸ و حال آنکه خدای مردگان نیست بلکه خدای زندگان است. زیرا همه نزد او زنده هستند. ۳۹ پس بعضی از کاتبان در جواب گفتند: «ای استاد. نیکوگفتی.» ۴۰ و بعد از آن هیچ‌کس جرات آن نداشت که از وی سوالی کند. ۴۱ پس به ایشان گفت: «چگونه می‌گویند که مسیح پسر داود است ۴۲ و خود داود در کتاب زبور می‌گوید، خداوند به خداوند من گفت به‌دست راست من بنشین ۴۳ تا دشمنان تو رایای انداز تو سازم؟ ۴۴ پس چون داود او را خداوند می‌خواند چگونه پسر او می‌باشد؟» ۴۵ و چون تمامی قوم می‌شنیدند، به شاگردان خود گفت: ۴۶ «بیرهیزید از کاتبانی که خرامیدن در لباس دراز را می‌پسندند و سلام در بازارها و صدر کنایس و بالا نشستن در ضیافتها را دوست می‌دارند. ۴۷ و خانه های بیه‌زنان را می‌بلعند و نماز را به ریاکاری طول می‌دهند. اینها عذاب شدیدتر خواهند یافت.»

۲۱ و نظر کرده دولتمندانی را دید که هدایای خود را در بیت‌المال می‌اندازند. ۲ و بیه‌زنی فقیر را دید که دو فلس در آنجا انداخت. ۳ پس گفت: «هرآینه به شمامی گویم این بیه فقیر از جمیع آنها بیشترانداخت. ۴ زیرا که همه ایشان از زیادتی خود درهدایای خدا انداختند، لیکن این زن از احتیاج خود تمامی معیشت خویش را انداخت. ۵ و چون بعضی ذکر هیکل می‌کردند که به سنگهای خوب و هدایا آراسته شده است گفت: ۶ «ایامی می‌آید که از این چیزهایی که می‌بینید، سنگی بر سنگی گذارده نشود، مگر اینکه به زیرافکنده خواهد شد. ۷ و از او سوال نموده، گفتند: «ای استاد پس این امور کی واقع می‌شود و علامت نزدیک شدن این وقایع چیست؟» ۸ گفت: «احتیاط کنید که گمراه نشوید. زیرا که بسا به نام من آمده خواهند گفت که من هستم و وقت نزدیک است. پس از عقب ایشان مروید. ۹ و چون اخبار جنگها و فسادها را بشنوید، مضطرب مشوید زیرا که وقوع این امور اول ضرور است لیکن انتہادر ساعت نیست.» ۱۰ پس به ایشان گفت: «قومی با قومی و مملکتی با مملکتی مقاومت خواهند کرد. ۱۱ و زلزله های عظیم در جایها و قحطیها و وباها پدیدو چیزهای هولناک و علامات بزرگ از آسمان ظاهر خواهد شد. ۱۲ و قبل از این همه، بر شمدادت اندازی خواهند کرد و جفا نموده شما را به کنایس و زندانها خواهند سپرد و در حضورسلاطین و حکام بجهت نام من خواهند برد. ۱۳ و این برای شما به شهادت خواهد انجامید. ۱۴ پس در دلهای خود قرار دهید که برای حجت آوردن، پیشتر اندیشه نکنید، ۱۵ زیرا که من به شما زبانی و حکمتی خواهم داد که همه دشمنان شما با آن مقاومت و مباحثه نتوانند نمود. ۱۶ و شما روالدین و برادران و خویشان و دوستان تسلیم خواهند کرد و بعضی از شما را به قتل خواهندرسانید. ۱۷ و جمیع

مردم به جهت نام من شما را فترت خواهند کرد. ۱۸ و لیکن مویی از سر شما گم نخواهد شد. ۱۹ جانهای خود را به صبر دریابید. ۲۰ «و چون ببینید که اورشلیم به لشکرها محاصره شده است آنگاه بدانید که خرابی آن رسیده است. ۲۱ آنگاه هرکه در یهودیه باشد، به کوهستان فرار کند و هرکه در شهر باشد، بیرون رود و هرکه در صحرا بود، داخل شهر نشود. ۲۲ زیرا که همان است ایام انتقام، تا آنچه مکتوب است تمام شود. ۲۳ لیکن وای بر آستان و شیردندگان در آن ایام، زیرا تنگی سخت بر روی زمین و غضب بر این قوم حادث خواهد شد. ۲۴ و به دم شمشیر خواهند افتاد و در میان جمیع امت‌ها به اسیری خواهند رفت و اورشلیم پایمال امت‌ها خواهد شد تا زمانهای امت‌ها به انجام رسد. ۲۵ و در آفتاب و ماه و ستارگان علامات خواهد بود و بر زمین تنگی و حیرت از برای امت‌ها روی خواهد نمود به سبب شوریدن دریا و امواجش. ۲۶ و دلهای مردم ضعف خواهد کرد از خوف و انتظار آن وقایعی که بر بربع مسکون ظاهر می‌شود، زیرا قوت آسمان متزلزل خواهد شد. ۲۷ و آنگاه پسر انسان را خواهند دید که بر ابری سوار شده با قوت و جلال عظیم می‌آید. ۲۸ «و چون ابتدای این چیزها بشود راست شده، سرهای خود را بلند کنید از آن جهت که خلاصی شما نزدیک است.» ۲۹ و برای ایشان مثلی گفت که «درخت انجیر و سایر درختان راملاحظه نمایید، ۳۰ که چون می‌بینید شکوفه می‌کند خود می‌دانید که تابستان نزدیک است. ۳۱ و همچنین شما نیز چون ببینید که این امور واقع می‌شود، بدانید که ملکوت خدا نزدیک شده است. ۳۲ هرآینه به شما می‌گویم که تا جمیع این امور واقع نشود، این فرقه نخواهد گذشت. ۳۳ آسمان و زمین زایل می‌شود لیکن سخنان من زایل نخواهد شد. ۳۴ پس خود را حفظ کنید مبدا دلهای شما از پرخوری و مستی و اندیشه های دنیوی، سنگین گردد و آن روز ناگهان بر شما آید. ۳۵ زیرا که مثل دامی بر جمیع سکنه تمام روی زمین خواهد آمد. ۳۶ پس در هر وقت دعا کرده، بیدار باشید تا شایسته آن شوید که از جمیع این چیزهایی که به وقوع خواهد پیوست نجات یابید و در حضور پسر انسان بایستید.» ۳۷ و روزها را در هیکل تعلیم می‌داد و شبها بیرون رفته، در کوه معروف به زیتون به سر می‌برد. ۳۸ و هر بامداد قوم نزد وی در هیکل می‌شافتند تا کلام او را بشنوند.

۲۲ و چون عید فطیر که به فصیح معروف است نزدیک شد، ۲ روسای کهنه و کاتبان مترصد می‌بودند که چگونه او را به قتل رسانند، زیرا که از قوم ترسیدند. ۳ اما شیطان در یهودای مسمی به اسخریوطی که از جمله آن دوازده بود داخل گشت، ۴ و اورفته با روسای کهنه و سرداران سپاه گفتگو کرد که چگونه او را به ایشان تسلیم کند. ۵ ایشان شاد شده با او عهد بستند که نفعی به وی دهند. ۶ و اوقبول کرده در صدد فرصتی برآمد که او را در نهانی از مردم به ایشان تسلیم کند. ۷ اما چون روز فطیر که در آن می‌بایست فصیح را ذبح کنند رسید، ۸ بطرس و یوحنا را فرستاده، گفت: «بروید و فصیح را بجهت ما آماده کنید تا بخوریم.» ۹ به وی گفتند: «در کجا می‌خواهی مهیا کنیم؟» ۱۰ ایشان را گفت: «اینک هنگامی که

گفت: «دعا کنید تا در امتحان نیفتید.» ۴۱ و او از ایشان به مسافت پرتاب سنگی دور شده، به زانو درآمد و دعا کرده، گفت: ۴۲ «ای پدر اگر بخواهی این پیاله را از من بگردان، لیکن نه به خواهش من بلکه به اراده تو.» ۴۳ و فرشته‌ای از آسمان بر او ظاهر شده او را تقویت می‌نمود. ۴۴ پس به مجاهده افتاده به سعی بلیغتر دعا کرد، چنانکه عرق او مثل قطرات خون بود که بر زمین می‌ریخت. ۴۵ پس از دعا برخاسته نزد شاگردان خود آمده ایشان را از حزن در خواب یافت. ۴۶ به ایشان گفت: «برای چه در خواب هستید؟ برخاسته دعا کنید تا در امتحان نیفتید.» ۴۷ و سخن هنوز بر زبانش بود که ناگاه جمعی آمدند و یکی از آن دوازده که یهودا نام داشت بر دیگران سبقت نزد عیسی آمد تا او را ببوسد. ۴۸ و عیسی بدو گفت: «ای یهودا آیا به بوسه پسر انسان را تسلیم می‌کنی؟» ۴۹ رفقاییش چون دیدند که چه می‌شود عرض کردند خداوندانه شمشیر بزنیم. ۵۰ و یکی از ایشان، غلام رئیس کهنه را زده، گوش راست او را از تن جدا کرد. ۵۱ عیسی متوجه شده گفت: «تا به این بگذارد.» و گوش او را لمس نموده، شفا داد. ۵۲ پس عیسی به روسای کهنه و سرداران سپاه هیکل و مشایخی که نزد او آمده بودند گفت: «گویا بر دزد با شمشیرها و چوبها بیرون آمدید. ۵۳ وقتی که هر روزه در هیکل با شما می‌بودم دست بر من دراز نکردید، لیکن این است ساعت شما و قدرت ظلمت.» ۵۴ پس او را گرفته بردند و به سرای رئیس کهنه آوردند و پطرس از دور از عقب می‌آمد. ۵۵ و چون در میان ایوان آتش افروخته گردش نشسته بودند، پطرس در میان ایشان بنشست. ۵۶ آنگاه کنیزیکی چون او را در روشنی آتش نشسته دید بر او چشم دوخته گفت: «این شخص هم با او می‌بود.» ۵۷ او وی را انکار کرده گفت: «ای زن او را نمی‌شناسم.» ۵۸ بعد از زمانی دیگری او را دیده گفت: «تو از اینها هستی.» پطرس گفت: «ای مرد، من نیستم.» ۵۹ و چون تخمین یک ساعت گذشت یکی دیگر با تاکید گفت: «بلاشک این شخص از رفقای او است زیرا که جلیلی هم هست.» ۶۰ پطرس گفت: «ای مرد نمی‌دانم چه می‌گویی؟» در همان ساعت که این رومی گفت خروس بانگ زد. ۶۱ آنگاه خداوند و گردانیده به پطرس نظر افکند پس پطرس آن کلامی را که خداوند به وی گفته بود به‌خاطر آورد که قبل از بانگ زدن خروس سه مرتبه مرانکار خواهی کرد. ۶۲ پس پطرس بیرون رفته زارزار بگریست. ۶۳ و کسانی که عیسی را گرفته بودند، او را تازانیه زده استهزا نمودند. ۶۴ و چشم او را بسته طیانچه بر رویش زدند و از وی سوال کرده، گفتند: «نبوت کن که تو را زده است؟» ۶۵ و بسیار کفر دیگر به وی گفتند. ۶۶ و چون روز شد اهل شورای قوم یعنی روسای کهنه و کاتبان فراهم آمده در مجلس خود او را آورد، ۶۷ گفتند: «اگر تو مسیح هستی به ما بگو:» «او به ایشان گفت: «اگر به شما گویم مرا تصدیق نخواهید کرد. ۶۸ و اگر از شما سوال کنم جواب نمی‌دهید و مرا رها نمی‌کنید. ۶۹ لیکن بعد از این پسر انسان به طرف راست قوت خدا خواهد نشست.» ۷۰ همه گفتند: «پس تو پسر خدا هستی؟» او به ایشان گفت: «شما می‌گویید که من هستم.» ۷۱ گفتند: «دیگر ما را چه حاجت به شهادت است، زیرا خود از زبانش شنیدیم.»

داخل شهر شوید، شخصی با سیوی آب به شما برمی‌خورد. به خانه‌ای که او درآید، از عقب وی بروید، ۱۱ و به صاحب‌خانه گوید، استاد تو را می‌گوید مهمانخانه کجا است تا در آن فصح را باشاگردان خود بخورم. ۱۲ او بالاخانه‌ای بزرگ و مفروش به شما نشان خواهد داد در آنجا مهیاسازید.» ۱۳ پس رفته چنانکه به ایشان گفته بود یافتند و فصح را آماده کردند. ۱۴ چون وقت رسید با دوازده رسول بنشست. ۱۵ و به ایشان گفت: «اشتیاق بی‌نهایت داشتم که پیش از زحمت دیدنم، این فصح را باشما بخورم. ۱۶ زیرا به شما می‌گویم از این دیگر نمی‌خورم تا وقتی که در ملکوت خدا تمام شود.» ۱۷ پس پیاله‌ای گرفته، شکر نمود و گفت: «این را بگیری و در میان خود تقسیم کنید. ۱۸ زیرا به شما می‌گویم که تا ملکوت خدا نیاید، از میوه مویز دیگر نخواهم نوشید.» ۱۹ و نان را گرفته، شکر نمود و پاره کرده، به ایشان داد و گفت: «این است جسد من که برای شما داده می‌شود، این را به یاد من به‌جا آرید.» ۲۰ و همچنین بعد از شام پیاله را گرفت و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من که برای شما ریخته می‌شود. ۲۱ لیکن اینک دست آن کسی که مرا تسلیم می‌کند با من در سفره است. ۲۲ زیرا که پسر انسان برحسب آنچه مقدر است، می‌رود لیکن وای بر آن کسی که او را تسلیم کند.» ۲۳ آنگاه از یکدیگر شروع کردند به پرسیدن که کدامیک از ایشان باشد که این کار بکند؟ ۲۴ و در میان ایشان نزاعی نیز افتاد که کدامیک از ایشان بزرگتر می‌باشد؟ ۲۵ آنگاه به ایشان گفت: «سلاطین امت‌ها بر ایشان سروری می‌کنند و حکام خود را ولی نعمت می‌خوانند. ۲۶ لیکن شما چنین مپاشید، بلکه بزرگتر از شما مثل کوچکتر باشد و پیشوا چون خادم. ۲۷ زیرا کدامیک بزرگتر است آنکه به غذا نشیند یا آنکه خدمت کند آیا نیست آنکه نشسته است؟ لیکن من در میان شما چون خادم هستم. ۲۸ و شما کسانی می‌باشید که در امتحانهای من با من به‌سر بردید. ۲۹ و من ملکوتی برای شما قرار می‌دهم چنانکه پدرم برای من مقرر فرمود. ۳۰ تا در ملکوت من از خوان من بخورید و بنوشید و بر کرسیها نشسته بر دوازده سبط اسرائیل داوری کنید.» ۳۱ پس خداوند گفت: «ای شمعون، ای شمعون، اینک شیطان خواست شما را چون گندم غربال کند، ۳۲ لیکن من برای تو دعا کردم تا ایمانت تلف نشود و هنگامی که تو بازگشت کنی برادران خود را استوار نما.» ۳۳ به وی گفت: «ای خداوند حاضر که با تو بروم حتی در زندان و در موت.» ۳۴ گفت: «تو را می‌گویم ای پطرس امروز خروس بانگ زده باشد که سه مرتبه انکار خواهی کرد که مرا نمی‌شناسی.» ۳۵ و به ایشان گفت: «هنگامی که شما را بی‌کیسه و توشه‌دان و کفش فرستادم به هیچ چیز محتاج شدید؟» گفتند هیچ. ۳۶ پس به ایشان گفت: «لیکن الان هرکه کیسه دارد، آن را بردارد و همچنین توشه‌دان را و کسی که شمشیر ندارد جامه خود را فروخته آن را بخرد. ۳۷ زیرا به شما می‌گویم که این نوشته در من می‌باید به انجام رسد، یعنی با گناهکاران محسوب شد زیرا هرچه در خصوص من است، انقضا دارد. ۳۸ گفتند: «ای خداوند اینک دوشمشیر.» به ایشان گفت: «کافی است.» ۳۹ و برحسب عادت بیرون شده به کوه زیتون رفت و شاگردانش از عقب او رفتند. ۴۰ و چون به آن موضع رسید، به ایشان

۲۳ پس تمام جماعت ایشان برخاسته، او را نزد پیلطس بردند. و شکایت بر او آغاز نموده، گفتند: «این شخص را یافته‌ایم که قوم را گمراه می‌کند و از جزیه دادن به قیصر منع می‌نماید و می‌گوید که خود مسیح و پادشاه است.» ۳ پس پیلطس از او پرسیده، گفت: «آیا تو پادشاه یهود هستی؟» او در جواب وی گفت: «تومی گویی.» ۴ آنگاه پیلطس به روسای کهنه و جمیع قوم گفت که «در این شخص هیچ عیبی نمی‌یابم.» ۵ ایشان شدت نموده گفتند که «قوم رامی شوراند و در تمام یهودیه از جلیل گرفته تا به اینجا تعلیم می‌دهد.» ۶ چون پیلطس نام جلیل را شنید پرسید که «آیا این مرد جلیلی است؟» ۷ و چون مطلع شد که از ولایت هیروودیس است او را نزد وی فرستاد، چونکه هیروودیس در آن ایام در اورشلیم بود. ۸ اما هیروودیس چون عیسی را دید، بغایت شادگردید زیرا که مدت مدیدی بود می‌خو. است او را ببیند چونکه شهرت او را بسیار شنیده بود و مترصد می‌بود که معجزه‌ای از او ببیند. ۹ پس چیزهای بسیار از وی پرسید لیکن او به وی هیچ جواب نداد. ۱۰ و روسای کهنه و کاتبان حاضر شده به شدت تمام بر وی شکایت می‌نمودند. ۱۱ پس هیروودیس با لشکریان خود او را افتضاح نموده و استهزا کرده لباس فاخر بر او پوشانید و نزد پیلطس او را باز فرستاد. ۱۲ و در همان روز پیلطس و هیروودیس با یکدیگر مصالحه کردند، زیرا قبل از آن در میانشان عداوتی بود. ۱۳ پس پیلطس روسای کهنه و سرداران و قوم را خوانده، ۱۴ به ایشان گفت: «این مرد را نزد من آوردید که قوم را می‌شوراند. الحال من او را در حضور شما امتحان کردم و از آنچه بر او ادعای کنید اثری نیافتم. ۱۵ و نه هیروودیس هم زیرا که شما را نزد او فرستادم و اینک هیچ عمل مستوجب قتل از او صادر نشده است. ۱۶ پس او را تنبیه نموده رها خواهم کرد.» ۱۷ زیرا او را لازم بود که هر عیدی کسی را برای ایشان آزاد کند. ۱۸ آنگاه همه فریاد کرده، گفتند: «او را هلاک کن و پرابا را برای ما رها فرما.» ۱۹ و او شخصی بود که به سبب شورش و قتلی که در شهر واقع شده بود، در زندان افکنده شده بود. ۲۰ باز پیلطس ندا کرده خواست که عیسی را رها کند. ۲۱ لیکن ایشان فریاد زده گفتند: «او را مصلوب کن، مصلوب کن.» ۲۲ بار سوم به ایشان گفت: «چرا؟ چه بدی کرده است؟ من در او هیچ علت قتل نیافتم. پس او را تادیب کرده رها می‌کنم.» ۲۳ اما ایشان به صداهای بلند مبالغه نموده خواستند که مصلوب شود و آوازهای ایشان و روسای کهنه غالب آمد. ۲۴ پس پیلطس فرمود که بر حسب خواهش ایشان بشود. ۲۵ و آن کس را که به سبب شورش و قتل در زندان حبس بود که خواستند رها کرد و عیسی را به خواهش ایشان سپرد. ۲۶ و چون او را می‌بردند شعوعن قیروانی را که از صحرا می‌آمد مجبور ساخته صلیب را بر او گذارند تا از عقب عیسی ببرد. ۲۷ و گروهی بسیار از قوم و زنانی که سینه می‌زدند و برای او ماتم می‌گرفتند، در عقب او افتادند. ۲۸ آنگاه عیسی به سوی آن زنان روی گردانیده، گفت: «ای دختران اورشلیم برای من گریه مکنید، بلکه بجهت خود و اولاد خود ماتم کنید. ۲۹ زیرا اینک ایامی می‌آید که در آنها خواهند گفت، خوشبحال نازادگان ورحمهایی که بار نیاروند و پستانهایی که شیر ندادند. ۳۰ و در آن هنگام به کوهها خواهند گفت که بر

سرهای خود را به سوی زمین افکنده بودند، به ایشان گفتند: «چرا زنده را از میان مردگان می‌طلبید؟ ۶ در اینجا نیست، بلکه برخاسته است. به یاد آورید که چگونه وقتی که در جلیل بود شمارا خبر داده، ۷ گفت ضروری است که پسر انسان به دست مردم گناهکار تسلیم شده مصلوب گردد و روز سوم برخیزد.» ۸ پس سخنان او را به خاطر آوردند. ۹ و از سر قبر برگشته، آن یازده و دیگران را از همه این امور مطلع ساختند. ۱۰ و مریم مجدلیه و یونا و مریم مادر یعقوب و دیگر رفقای ایشان بودند که رسولان را از این چیزها مطلع ساختند. ۱۱ لیکن سخنان زنان را هذیان پنداشته باور نکردند. ۱۲ اما پطرس برخاسته، دوان دوان به سوی قبر رفت و خم شده کفن را تنها گذاشته دیدو از این ماجرا در عجب شده به خانه خود رفت. ۱۳ و اینک در همان روز دو نفر از ایشان می‌رفتند به سوی قریه‌ای که از اورشلیم به مسافت، شصت تیر پرتاب دور بود و عمواس نام داشت. ۱۴ و با یک دیگر از تمام این وقایع گفتگومی کردند. ۱۵ و چون ایشان در مکالمه و مباحثه می‌بودند، ناگاه خود عیسی نزدیک شده، با ایشان همراه شد. ۱۶ ولی چشمان ایشان بسته شد تا او را نشناسند. ۱۷ او به ایشان گفت: «چه حرفها است که با یکدیگر می‌زید و راه را به کدورت می‌پیمایید؟» ۱۸ یکی که کلیوپاس نام داشت در جواب وی گفت: «مگر تو در اورشلیم غریب و تنها هستی و از آنچه در این ایام در اینجا واقع شدواقف نیستی؟» ۱۹ به ایشان گفت: «چه چیزاست؟» گفتندش: «درباره عیسی ناصری که مردی بود نبی و قادر در فعل و قول در حضور خدا و تمام قوم، ۲۰ و چگونه روسای کهنه و حکام ما او را به فتوای قتل سپردند و او امصلوب ساختند. ۲۱ اما ما امیدوار بودیم که همین است آنکه می‌باید اسرائیل را نجات دهد و علاوه بر این همه، امروز از وقوع این امور روز سوم است، ۲۲ و بعضی از زنان ما هم ما را به حیرت انداختند که بامدادان نزد قبر رفتند، ۲۳ و جسد او را نیافته آمدند و گفتند که فرشتگان را در رویا دیدیم که گفتند او زنده شده است. ۲۴ و جمعی از رفقای ما به سر قبر رفته، آن چنانکه زنان گفته بودند یافتند لیکن او را ندیدند.» ۲۵ او به ایشان گفت: «ای بی‌فهمان و سست دلان از ایمان آوردن به آنچه انبیا گفته‌اند. ۲۶ آیا نمی‌بایست که مسیح این زحمات را ببند تا به جلال خود برسد؟» ۲۷ پس از موسی و سایر انبیا شروع کرده، اخبار خود را در تمام کتب برای ایشان شرح فرمود. ۲۸ و چون به آن دهی که عازم آن بودند رسیدند، او قصد نمود که دورتر رود. ۲۹ و ایشان الحاح کرده، گفتند که «با ما باش. چونکه شب نزدیک است و روز به آخر رسیده.» پس داخل گشته با ایشان توقف نمود. ۳۰ و چون با ایشان نشسته بود نان را گرفته برکت داد و پاره کرده به ایشان داد. ۳۱ که ناگاه چشمانشان باز شده، او را شناختند و در ساعت از ایشان غایب شد. ۳۲ پس با یکدیگر گفتند: «آیا دل در درون مانمی سوخت، وقتی که در راه با ما تکلم می‌نمود و کتب را بجهت ما تفسیر می‌کرد؟» ۳۳ و در آن ساعت برخاسته به اورشلیم مراجعت کردند و آن یازده را یافتند که با رفقای خود جمع شده ۳۴ می‌گفتند: «خداوند در حقیقت برخاسته و به شمعون ظاهر شده است.» ۳۵ و آن دو نفر نیز از سرگذشت راه و کیفیت شناختن او هنگام پاره کردن نان خبر دادند. ۳۶ و ایشان در این گفتگو



لیکن او که مرافرستاد تا به آب تعمید دهم، همان به من گفت برهر کس بینی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است او که به روح‌القدس تعمید می‌دهد. ۳۴ و من دیده شهادت می‌دهم که این است پسر خدا.»

۳۵ و در روز بعد نیز یحیی با دو نفر از شاگردان خود ایستاده بود. ۳۶ ناگاه عیسی را دید که راه می‌رود؛ و گفت: «اینک بره خدا.» ۳۷ و چون آن دو شاگرد کلام او را شنیدند، از پی عیسی روانه شدند. ۳۸ پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می‌آیند. بدیشان گفت: ۳۹ «چه می‌خواهید؟» بدو گفتند: «ربی (یعنی ای معلم) در کجا منزل می‌نمایی؟» ۴۰ بدیشان گفت: «بیاید و ببینید.» آنگاه آمده، دیدند که کجا منزل دارد، و آن روز را نزد او بماندند و قریب به ساعت دهم بود. ۴۱ و یکی از آن دو که سخن یحیی را شنیده، پیروی او نمودند، اندریاس برادر شمعون پطرس بود. ۴۲ او اول برادر خود شمعون را یافته، به او گفت: «مسیح را (که ترجمه آن کرستس است) یافتیم.» و چون او را نزد عیسی آورد، عیسی بدو نگرسته، گفت: «تو شمعون پسر یونا هستی؛ و اکنون کیفا خوانده خواهی شد (که ترجمه آن پطرس است).» ۴۳ بامدادان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلیس را یافته، بدو گفت: «ازعقب من بیا.» ۴۴ و فیلیس از بیت صیدا از شهراندریاس و پطرس بود. ۴۵ فیلیس نتائیل را یافته، بدو گفت: «آن کسی را که موسی در تورات و انبیامذکور داشته‌اند، یافته‌ایم که عیسی پسر یوسف ناصری است.» ۴۶ نتائیل بدو گفت: «مگر می‌شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟» فیلیس بدو گفت: «بیا و ببین.» ۴۷ و عیسی چون دید که نتائیل به سوی او می‌آید، درباره او گفت: «اینک اسرائیلی حقیقی که در او مکرری نیست.» ۴۸ نتائیل بدو گفت: «مرا از کجایم شناسی؟» عیسی در جواب وی گفت: «قبل از آنکه فیلیس تو را دعوت کند، در حینی که زیردرخت انجیر بودی تو را دیدم.» ۴۹ نتائیل در جواب او گفت: «ای استاد تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیل هستی!» ۵۰ عیسی در جواب او گفت: «آیا از اینکه به تو گوئیم که تو را زیر درخت انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر از این خواهی دید.» ۵۱ پس بدو گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که از کنون آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول می‌کنند خواهید دید.»

۲ و در روز سوم، در قنای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود. ۲ و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند. ۳ و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت: «شراب ندارند.» ۴ عیسی به وی گفت: «ای زن مرا تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.» ۵ مادرش به نوکران گفت: «هرچه به شما گوید بکنید.» ۶ و در آنجا شش قندح سنگی برحسب تطهیریهود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت. ۷ عیسی بدیشان گفت: «قدحها را از آب پر کنید.» و آنها را لبریز کردند. ۸ پس بدیشان گفت: «الان بردارید و به نزد رئیس مجلس ببرید.» پس بردند؛ ۹ و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود، بچشید و ندانست که از کجاست، لیکن نوکرانی که آب را کشیده

۱ در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود. ۲ همان در ابتدا نزد خدا بود. ۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت. ۴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود. ۵ و نور در تاریکی می‌درخشید و تاریکی آن را درنیافت. ۶ شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛ ۷ و برای شهادت آمد تا بر نورشهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند. ۸ او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد. ۹ آن نور حقیقی بود که هر انسان را نور می‌گرداند و در جهان آمدنی بود. ۱۰ او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را نشناخت. ۱۱ به نزد خاصان خود آمد و خاصانش او را نپذیرفتند؛ ۱۲ و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هرکه به اسم او ایمان آورد، ۱۳ که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند. ۱۴ و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پراز فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر. ۱۵ و یحیی بر او شهادت داد و ندا کرده، می‌گفت: «این است آنکه درباره او گفتم آنکه بعد از من می‌آید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.» ۱۶ و از پری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض، ۱۷ زبیراشریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید. ۱۸ خدا راه‌رگز کسی ندیده است؛ پسر یگانه‌ای که درآغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد. ۱۹ و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لایوان را فرستادند تا از او سوال کنند که تو کیستی، ۲۰ که معترف شد و انکار نمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم. ۲۱ آنگاه از او سوال کردند: «پس چه؟ آیا تو الیاس هستی؟» گفت: «نیستم.» ۲۲ آنگاه بدو گفتند: «پس کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بدهیم؟ درباره خود چه می‌گویی؟» ۲۳ گفت: «من صدای ندا کننده‌ای درینابانم که راه خداوند را راست کنید، چنانکه اشعیا بنی گفت.» ۲۴ و فرستادگان از فریسیان بودند. ۲۵ پس از او سوال کرده، گفتند: «اگر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی، پس برای چه تعمید می‌دهی؟» ۲۶ یحیی در جواب ایشان گفت: «من به آب تعمید می‌دهم و در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید. ۲۷ و او آن است که بعد از من می‌آید، اما پیش از من شده است، که من لایق آن نیستم که بند نعلینش را باز کنم.» ۲۸ و این درپیت عبره که آن طرف اردن است، در جایی که یحیی تعمید می‌داد واقع گشت. ۲۹ و در فدای آن روز یحیی عیسی را دید که به‌جانب او می‌آید. پس گفت: «اینک بره خدا که گناه جهان را برمی‌دارد! ۳۰ این است آنکه من درباره او گفتم که مردی بعد از من می‌آید که پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود. ۳۱ و من او را نشناختم، لیکن تا او به اسرائیل ظاهر گردد، برای همین من آمده به آب تعمید می‌دادم.» ۳۲ پس یحیی شهادت داده، گفت: «روح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر او قرارگرفت. ۳۳ و من او را نشناختم،

بودند، می‌دانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته، بدو گفت: ۱۰ «هرکسی شراب خوب را اول می‌آورد و چون مست شدند، بدتر از آن. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟» ۱۱ و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی درقنای جلیل صادر گشت و جلال خود را ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند. ۱۲ و بعد از آن او با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم آمد و در آنجا ایامی کم ماندند. ۱۳ و چون عید فصح نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت، ۱۴ و در هیکل، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرافان را نشسته یافت. ۱۵ پس تازیانه‌ای از ریسمان ساخته، همه را از هیکل بیرون نمود، هم گوسفندان و گاو را، و نفودصرافان را ریخت و تختهای ایشان را واژگون ساخت، ۱۶ و به کبوترفروشان گفت: «اینها را از اینجا بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید.» ۱۷ آنگاه شاگردان او را یاد آمد که مکتوب است: «غیرت خانه تو مرا خورده است.» ۱۸ پس یهودیان روی به او آورده، گفتند: «به ما چه علامت می‌نمایی که این کارها را می‌کنی؟» ۱۹ عیسی در جواب ایشان گفت: «این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود.» ۲۰ آنگاه یهودیان گفتند: «در عرصه چهل و شش سال این قدس را بنا نموده‌اند؛ آیا تو درسه روز آن را برپا می‌کنی؟» ۲۱ لیکن او درباره قدس جسد خود سخن می‌گفت. ۲۲ پس وقتی که از مردگان برخاست شاگردانش را به‌خاطر آمد که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود، ایمان آوردند. ۲۳ و هنگامی که در عید فصح در اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر می‌گشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند. ۲۴ لیکن عیسی خویشتن را بدیشان موتمن نساخت، زیرا که او همه را می‌شناخت. ۲۵ و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی درباره انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود می‌دانست.

۳ و شخصی از فریسیان نيقوديموس نام از روستای یهود بود. ۲ او در شب نزد عیسی آمده، به وی گفت: «ای استاد می‌دانیم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمده‌ای زیرا هیچ‌کس نمی‌تواند معجزاتی را که تو می‌نمایی بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد.» ۳ عیسی در جواب او گفت: «آمین آمین به تو می‌گویم اگر کسی از سر نومولود نشود، ملکوت خدا را نمی‌تواند دید.» ۴ نيقوديموس بدو گفت: «چگونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا می‌شود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟» ۵ عیسی در جواب گفت: «آمین، آمین به تومی گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود. ۶ آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است. ۷ عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سر نو مولود گردید. ۸ باد هرجا که می‌خواهد می‌وزد و صدای آن را می‌شنوی لیکن نمی‌دانی از کجا می‌آید و به کجا می‌رود. همچنین است هر که از روح مولود گردد.» ۹ نيقوديموس در جواب وی گفت: «چگونه ممکن است که چنین شود؟» ۱۰ عیسی در جواب وی گفت: «آیا تو معلم

اسرائیل هستی و این رانمی‌دانی؟ ۱۱ آمین، آمین به تو می‌گویم آنچه می‌دانیم، می‌گویم و به آنچه دیده‌ایم، شهادت می‌دهیم و شهادت ما را قبول نمی‌کنید. ۱۲ چون شما را از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید. پس هرگاه به امور آسمانی با شما سخن رانم چگونه تصدیق خواهید نمود؟ ۱۳ و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان که در آسمان است. ۱۴ و همچنین که موسی مار را در بیابان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود، ۱۵ تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد. (aiōnios g166) ۱۶ زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد. (aiōnios g166) ۱۷ زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد. ۱۸ آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ اما هر که ایمان نیاورد الان بر او حکم شده است، بجهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده. ۱۹ و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است. ۲۰ زیرا هر که عمل بد می‌کند، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی‌آید، مبدا اعمال او تویخ شود. ۲۱ و لیکن کسی که به راستی عمل می‌کند پیش روشنی می‌آید تا آنکه اعمال او هویدا گردد که در خدا کرده شده است.» ۲۲ و بعد از آن عیسی با شاگردان خود به زمین یهودیه آمد و با ایشان در آنجا به سر برده، تعمیدی داد. ۲۳ و یحیی نیز در عینون، نزدیک سلیم تعمید می‌داد زیرا که در آنجا آب بسیار بود و مردم می‌آمدند و تعمید می‌گرفتند، ۲۴ چونکه یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود. ۲۵ آنگاه در خصوص تطهیر، در میان شاگردان یحیی و یهودیان مباحثه شد. ۲۶ پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند: «ای استاد، آن شخصی که با تو در آنطرف اردن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمید می‌دهد و همه نزد اومی آیند.» ۲۷ یحیی در جواب گفت: «هیچ‌کس چیزی نمی‌تواند یافت، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود. ۲۸ شما خود بر من شاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه پیش روی او فرستاده شدم. ۲۹ کسی که عروس دارد داماد است، اما دوست داماد که ایستاده آواز او را می‌شنود، از آواز داماد بسیار خشنود می‌گردد. پس این خوشی من کامل گردید. ۳۰ می‌باید که او افزوده شود و من ناقص گردم. ۳۱ او که از بالا می‌آید، بالای همه است و آنکه از زمین است زمینی است و از زمین تکلم می‌کند؛ اما او که از آسمان می‌آید، بالای همه است. ۳۲ و آنچه را دید و شنید، به آن شهادت می‌دهد و هیچ‌کس شهادت او را قبول نمی‌کند. ۳۳ و کسی که شهادت او را قبول کرد، مهر کرده است بر اینکه خدا راست است. ۳۴ زیرا آن کسی را که خدا فرستاد، به کلام خدا تکلم می‌نماید، چونکه خدا روح را به میزان عطا نمی‌کند. ۳۵ پدر پسر را محبت می‌نماید و همه چیز را بدست او سپرده است. ۳۶ آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر اومی ماند.» (aiōnios g166)

۴ و چون خداوند دانست که فریسان مطلع شده‌اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمیم می‌دهد، ۲ با اینکه خود عیسی تعمیم نمی‌داد بلکه شاگردانش، ۳ یهودیه را گذارده، باز به جانب جلیل رفت. ۴ و لازم بود که از سامره عبور کند ۵ پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید. ۶ و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود. ۷ که زنی سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت: «جرعه‌ای آب به من بنوشان.» ۸ زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند. ۹ زن سامری بدو گفت: «چگونه تو که یهود هستی از من آب می‌خواهی و حال آنکه زن سامری می‌باشم؟» زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند. ۱۰ عیسی در جواب او گفت: «اگر بخشش خدا را می‌دانستی و کیست که به تو می‌گوید آب به من بده، هرآینه تو از او خواهش می‌کردی و به تو آب زنده عطا می‌کرد. ۱۱ زن بدو گفت: «ای آقادلو نداری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟» ۱۲ آیا تو از پدر ما یعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ما داد و خود و پسران و مواشی او از آن می‌آشامیدند؟» ۱۳ عیسی در جواب او گفت: «هرکه از این آب بنوشد باز تشنه گردد، ۱۴ لیکن کسی که از آبی که من به او می‌دهم بنوشد، ابد تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او می‌دهم در او چشمه آبی گردد که تا حیات جاودانی می‌جوشد.» (aiōn g165, aiōnios g166) ۱۵ بدو گفت: «ای آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا بجهت آب کشیدن نیایم.» ۱۶ عیسی به او گفت: «برو و شوهر خود را بخوان و در اینجا بیا.» ۱۷ زن در جواب گفت: «شوهر ندارم.» عیسی بدو گفت: «نیکو گفתי که شوهر نداری! ۱۸ زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الان داری شوهر تو نیست! این سخن راست گفתי!» ۱۹ زن بدو گفت: «ای آقا می‌بینم که تو نبی هستی! ۲۰ پدران ما در این کوه پرستش می‌کردند و شما می‌گویید که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.» ۲۱ عیسی بدو گفت: «ای زن مرا تصدیق کن که ساعتی می‌آید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد. ۲۲ شما آنچه را که نمی‌دانید می‌پرستید اما ما آنچه را که می‌دانیم عبادت می‌کنیم زیرا نجات از یهود است. ۲۳ لیکن ساعتی می‌آید بلکه الان است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است. ۲۴ خدا روح است و هرکه او را پرستش کند می‌باید به روح و راستی بپرستد.» ۲۵ زن بدو گفت: «می‌دانم که مسیح یعنی کرستم می‌آید. پس هنگامی که او آید از هر چیزی به ما خبر خواهد داد.» ۲۶ عیسی بدو گفت: «من که با تو سخن می‌گویم همانم.» ۲۷ و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجب کردند که با زنی سخن می‌گوید و لکن هیچ‌کس نگفت که چه می‌طلبی یا برای چه با او حرف می‌زنی. ۲۸ آنگاه زن سبوی خود را گذارده، به شهر رفت و مردم را گفت: «بیاید و کسی را ببینید که هرآنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟» ۳۰ پس از شهر بیرون شده، نزد اومی آمدند. ۳۱ و در

می دهد و می دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت: «آیا می خواهی شفا یابی؟» ۷ مریض او را جواب داد که «ای آقا کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که می آیم، دیگری پیش از من فرو رفته است. ۸ عیسی بدو گفت: «برخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!» ۹ که در حال آن، مرد شفایافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز سبت بود. ۱۰ پس یهودیان به آن کسی که شفا یافته بود، گفتند: «روز سبت است و بر تو روا نیست که بستر خود را برداری.» ۱۱ او در جواب ایشان گفت: «آن کسی که مرا شفا داد، همان به من گفت بستر خود را بردار و برو.» ۱۲ پس از او پرسیدند: «کیست آنکه به تو گفت، بستر خود را بردار و برو؟» ۱۳ لیکن آن شفا یافته نمی دانست که بود، زیرا که عیسی ناپدید شد چون در آنجا ازدحامی بود. ۱۴ و بعد از آن، عیسی او را در هیكل یافته بدو گفت: «اکنون شفا یافته ای. دیگر خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد.» ۱۵ آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که «آنکه مرا شفا داد، عیسی است.» ۱۶ و از این سبب یهودیان بر عیسی تعدی می کردند، زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود. ۱۷ عیسی در جواب ایشان گفت که «پدر من تاکنون کار می کند و من نیز کار می کنم.» ۱۸ پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبت را می شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می ساخت. ۱۹ آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شما می گویم که پسر از خود هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه ببیند که پدر به عمل آرد، زیرا که آنچه او می کند، همچنین پسر نیز می کند. ۲۰ زیرا که پدر پسر را دوست می دارد و هر آنچه خود می کند بدو می نماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب نمایید. ۲۱ زیرا همچنان که پدر مردگان را برمی خیزاند و زنده می کند، همچنین پسر نیز هر که را می خواهد زنده می کند. ۲۲ زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است. ۲۳ تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است. ۲۴ آمین آمین به شما می گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است. (aiōnios g166) ۲۵ آمین آمین به شما می گویم که ساعتی می آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می شنوند و هر که بشنود زنده گردد. ۲۶ زیرا همچنان که پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد. ۲۷ و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکنند زیرا که پسر انسان است. ۲۸ و از این تعجب مکنید زیرا ساعتی می آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می باشند، آواز او را خواهند شنید، ۲۹ و بیرون خواهند آمد؛ هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد، بجهت قیامت داوری. ۳۰ من از خود هیچ نمی توانم کرد بلکه چنانکه شیدهام داوری می کنم و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاده است. ۳۱ اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست. ۳۲ دیگری هست که بر من شهادت

۶ و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای طبریه باشد، رفت. ۲ و جمعی کثیر از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی را که به مریضان می نمود، می دیدند. ۳ آنگاه عیسی به کوهی برآمده، با شاگردان خود در آنجا بنشست. ۴ و فصح که عید یهود باشد، نزدیک بود. ۵ پس عیسی چشمان خود را بالا انداخته، دید که جمعی کثیر به طرف او می آیند. به فیلیس گفت: «از کجا نان بخرم تا اینها بخورند؟» ۶ و این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود می دانست چه باید کرد. ۷ فیلیس او را جواب داد که «دویست دینار نان، اینها را کفایت نکند تا هر یک اندکی بخورند!» ۸ یکی از شاگردانش که اندریاس برادر شمعون بطرس باشد، وی را گفت: ۹ «در اینجا پستی است که پنج نان جو و دو ماهی دارد. و لیکن این از برای این گروه چه می شود؟» ۱۰ عیسی گفت: «مردم را بنشانید.» و در آن مکان، گیاه بسیار بود، و آن گروه قریب به پنج هزار مرد بودند که نشستند. ۱۱ عیسی نانها را گرفته و شکر نموده، به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند؛ و همچنین از دو ماهی نیز به قدری که خواستند. ۱۲ و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت: «پاره های باقی مانده را جمع کنید تا چیزی ضایع نشود.» ۱۳ پس جمع کردند و از پاره های پنج نان جو که از خوردگان زیاد آمده بود، دوازده سبد پر کردند. ۱۴ و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند که «این البته همان نبی است که باید در جهان بیاید!»

دیو دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت: «آیا می خواهی شفا یابی؟» ۷ مریض او را جواب داد که «ای آقا کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که می آیم، دیگری پیش از من فرو رفته است. ۸ عیسی بدو گفت: «برخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!» ۹ که در حال آن، مرد شفایافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز سبت بود. ۱۰ پس یهودیان به آن کسی که شفا یافته بود، گفتند: «روز سبت است و بر تو روا نیست که بستر خود را برداری.» ۱۱ او در جواب ایشان گفت: «آن کسی که مرا شفا داد، همان به من گفت بستر خود را بردار و برو.» ۱۲ پس از او پرسیدند: «کیست آنکه به تو گفت، بستر خود را بردار و برو؟» ۱۳ لیکن آن شفا یافته نمی دانست که بود، زیرا که عیسی ناپدید شد چون در آنجا ازدحامی بود. ۱۴ و بعد از آن، عیسی او را در هیكل یافته بدو گفت: «اکنون شفا یافته ای. دیگر خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد.» ۱۵ آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که «آنکه مرا شفا داد، عیسی است.» ۱۶ و از این سبب یهودیان بر عیسی تعدی می کردند، زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود. ۱۷ عیسی در جواب ایشان گفت که «پدر من تاکنون کار می کند و من نیز کار می کنم.» ۱۸ پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبت را می شکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا می ساخت. ۱۹ آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شما می گویم که پسر از خود هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه ببیند که پدر به عمل آرد، زیرا که آنچه او می کند، همچنین پسر نیز می کند. ۲۰ زیرا که پدر پسر را دوست می دارد و هر آنچه خود می کند بدو می نماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب نمایید. ۲۱ زیرا همچنان که پدر مردگان را برمی خیزاند و زنده می کند، همچنین پسر نیز هر که را می خواهد زنده می کند. ۲۲ زیرا که پدر بر هیچ کس داوری نمی کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است. ۲۳ تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنان که پدر را حرمت می دارند؛ و کسی که به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است. ۲۴ آمین آمین به شما می گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است. (aiōnios g166) ۲۵ آمین آمین به شما می گویم که ساعتی می آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را می شنوند و هر که بشنود زنده گردد. ۲۶ زیرا همچنان که پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد. ۲۷ و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکنند زیرا که پسر انسان است. ۲۸ و از این تعجب مکنید زیرا ساعتی می آید که در آن جمیع کسانی که در قبور می باشند، آواز او را خواهند شنید، ۲۹ و بیرون خواهند آمد؛ هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد، بجهت قیامت داوری. ۳۰ من از خود هیچ نمی توانم کرد بلکه چنانکه شیدهام داوری می کنم و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاده است. ۳۱ اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست. ۳۲ دیگری هست که بر من شهادت

۱۵ و اما عیسی چون دانست که می‌خواهند بیایند و او را به زور برده پادشاه سازند، باز تنها به کوه برآمد. ۱۶ و چون شام شد، شاگردانش به‌جانب دریایاپاین رفتند، ۱۷ و به کشتی سوار شده به آن طرف دریا به کفرناحوم روانه شدند. و چون تاریک شد عیسی هنوز نزد ایشان نیامده بود. ۱۸ و دریابواسطه وزیدن باد شدید به تلاطم آمد. ۱۹ پس وقتی که قریب به بیست و پنج یا سی تیر پرتاب رانده بودند، عیسی را دیدند که بر روی دریاخرامان شده، نزدیک کشتی می‌آید. پس ترسیدند. ۲۰ او بدیشان گفت: «من هستم، مترسید!» ۲۱ و چون می‌خواستند او را در کشتی بیاورند، در ساعت کشتی به آن زمینی که عازم آن بودند رسید. ۲۲ بامدادان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ زورقی نبود غیر از آن که شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی باشاگردان خود داخل آن زورق نشده، بلکه شاگردانش تنها رفته بودند. ۲۳ لیکن زورقهای دیگر از طبریه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از آنکه خداوند شکر گفته بود. ۲۴ پس چون آن گروه دیدند که عیسی وشاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتیهاسوار شده، در طلب عیسی به کفرناحوم آمدند. ۲۵ و چون او را در آن طرف دریا یافتند، بدوگفتند: «ای استاد کی به اینجا آمدی؟» ۲۶ عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شمامی گویم که مرا می‌طلبید نه بسبب معجزاتی که دیدید، بلکه بسبب آن نان که خوردید و سیرشدید. ۲۷ کار بکنید نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراکی که تا حیات جاودانی باقی است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیراخدا ی پدر بر او مهر زده است.» (aiōnios g166) ۲۸ بدو گفتند: «چه کنیم تا اعمال خدا را به‌جا آورده باشیم؟» ۲۹ عیسی در جواب ایشان گفت: «عمل خدا این است که به آن کسی که او فرستاد، ایمان بیاورید.» ۳۰ بدو گفتند: «چه معجزه می‌نمایی تا آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چکار می‌کنی؟» ۳۱ پدران ما دریابان من را خوردند، چنانکه مکبوب است که ازآسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند.» ۳۲ عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما می‌دهد. ۳۳ زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات می‌بخشد.» ۳۴ آنگاه بدو گفتند: «ای خداوند این نان را پیوسته به ما بده.» ۳۵ عیسی بدیشان گفت: «من نان حیات هستم. کسی که نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هرکه به من ایمان آرد هرگز تشنه نگردد. ۳۶ لیکن به شماگفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاورید. ۳۷ هرآنچه پدر به من عطا کند، به‌جانب من آید و هرکه به‌جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود. ۳۸ زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خودعمل کنم، بلکه به اراده فرستنده خود. ۳۹ و اراده پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد چیزی تلف نکنم بلکه در روز بازپسین آن را بربخیزانم. ۴۰ و اراده فرستنده من این است که هرکه پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او راخواهم بربخیزانید.» (aiōnios g166) ۴۱ پس یهودیان دریاره او همههم کردند زیراگفته بود: «من هستم آن نانی که از آسمان نازل

شمالی‌بسی است.» ۷۱ و این را درباره یهودا پسرشمعون اسخریوطی گفت، زیرا او بود که می‌بایست تسلیم‌کننده وی بشود و یکی از آن دوازده بود.

من حق است که شما او را نمی‌شناسید. ۲۹ اما من او را می‌شناسم زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است.» ۳۰ آنگاه خواستند او را گرفتار کنند ولیکن کسی بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود.

۳۱ آنگاه بسیاری از آن گروه بدوایمان آوردند و گفتند: «آیا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص می‌نماید، خواهد نمود؟» ۳۲ چون فریسیان شنیدند که خلق درباره اوین همه‌همه می‌کنند، فریسیان و روسای کهنه خادمان فرستادند تا او را بگیرند. ۳۳ آنگاه عیسی گفت: «اندر زمانی دیگر با شما هستم، بعد زودفرستنده خود می‌روم. ۳۴ و مرا طلب خواهید کردو نخواهید یافت و آنجایی که من هستم شما نمی‌توانید آمد.» ۳۵ پس یهودیان با یکدیگر گفتند: «او کجا می‌خواهد برود که ما او را نمی‌یابیم؟ آیا اراده دارد به سوی پراکنده‌گان یونانیان رود و یونانیان را تعلیم دهد؟ ۳۶ این چه کلامی است که گفت مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و جایی که من هستم شما نمی‌توانید آمد؟» ۳۷ و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: «هرکه تشنه باشد نزد من آید و بنوشد. ۳۸ کسی که به من ایمان آورد، چنانکه کتاب می‌گوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.» ۳۹ اما این را گفت درباره روح که هرکه به او ایمان آرد او را خواهد یافت زیرا که روح‌القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود. ۴۰ آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام را شنیدند، گفتند: «در حقیقت این شخص همان نبی است.» ۴۱ و بعضی گفتند: «او مسیح است.» و بعضی گفتند: «مگر مسیح از جلیل خواهد آمد؟» ۴۲ آیا کتاب نگفته است که از نسل داود و ازبیت لحم، دهی که داود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟» ۴۳ پس درباره او در میان مردم اختلاف افتاد. ۴۴ و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند و لکن هیچ‌کس بر او دست نینداخت. ۴۵ پس خادمان نزد روسای کهنه و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند: «برای چه او را نیاوردید؟» ۴۶ خادمان در جواب گفتند: «هرگز کسی مثل این شخص سخن نگفته است!» ۴۷ آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند: «آیا شما نیز گمراه شده‌اید؟» ۴۸ مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟ ۴۹ ولیکن این گروه که شریعت را نمی‌دانند، ملعون می‌باشند.» ۵۰ نيقوديموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود بدیشان گفت: «آیا شریعت ما بر کسی فتوی می‌دهد، جز آنکه اول سخن او را بشنوند و کار او را دریافت کنند؟» ۵۲ ایشان در جواب وی گفتند: «مگر تو نیز جلیلی هستی؟ تخصص کن و ببین زیرا که هیچ نبی از جلیل برنخاسته است.» پس هر یک به خانه خود رفتند.

۸ اما عیسی به کوه زیتون رفت. ۲ و بامدادان باز به هیكل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشسته، ایشان را تعلیم می‌داد. ۳ که نگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته، ۴ بدو گفتند: «ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد؛ ۵ و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه می‌گویی؟» ۶ و این را از روی امتحان بدو گفتند تا ادعایی بر او

۷ و بعد از آن عیسی در جلیل می‌گشت زیر نامی خواست در یهودیه راه رود چونکه یهودیان قصد قتل او می‌داشتند. ۲ و عید یهود که عید خیمه‌ها باشد نزدیک بود. ۳ پس برادرانش بدو گفتند: «از اینجا روانه شده، به یهودیه برو تا شاگردانت نیز آن اعمالی را که تو می‌کنی ببینند، ۴ زیرا هرکه می‌خواهد آشکار شود در پنهانی کار نمی‌کند. پس اگر این کارها را می‌کنی خود را به جهان بنما.» ۵ زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند. ۶ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «وقت من هنوز نرسیده، اما وقت شما همیشه حاضراست. ۷ جهان نمی‌تواند شما را دشمن دارد ولیکن مرا دشمن می‌دارد زیرا که من بر آن شهادت می‌دهم که اعمالش بد است. ۸ شما برای این عید بر رویید. من حال به این عید نمی‌آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده است.» ۹ چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقف نمود. ۱۰ لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، نه آمد، نه آشکار بلکه در خفا. ۱۱ اما یهودیان در عید او را جستجو نموده، می‌گفتند که او کجاست. ۱۲ و در میان مردم درباره او همه‌همه بسیار بود. بعضی می‌گفتند که مردی نیکو است و دیگران می‌گفتند نی بلکه گمراه‌کننده قوم است. ۱۳ و لیکن بسبب ترس از یهود، هیچ‌کس درباره او ظاهر حرف نمی‌زد. ۱۴ و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به هیكل آمده، تعلیم می‌داد. ۱۵ و یهودیان تعجب نموده، گفتند: «این شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را می‌داند؟» ۱۶ عیسی در جواب ایشان گفت: «تعلیم من از من نیست، بلکه از فرستنده من. ۱۷ اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آرد، درباره تعلیم خواهد دانست که از خداست یا آنکه من از خود سخن می‌رانم. ۱۸ هرکه از خود سخن گوید، جلال خود را طالب بود و اما هرکه طالب جلال فرستنده خود باشد، او صادق است و در او ناراستی نیست. ۱۹ آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات عمل کند. از برای چه می‌خواهید مرا به قتل رسانید؟» ۲۰ آنگاه همه در جواب گفتند: «تو دیو داری. که اراده دارد تو را بکشد؟» ۲۱ عیسی در جواب ایشان گفت: «یک عمل نمودم و همه شما از آن متعجب شدید. ۲۲ موسی ختنه را به شما داد نه آنکه از موسی باشد بلکه از اجداد و در روز سبت مردم را ختنه می‌کنید. ۲۳ پس اگر کسی در روز سبت مختون شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم می‌آورید از آن سبب که در روز سبت شخصی را شفای کامل دادم؟» ۲۴ بحسب ظاهر داوری می‌کنید بلکه به راستی داوری نمی‌نمایید.» ۲۵ پس بعضی از اهل اورشلیم گفتند: «آیا این آن نیست که قصد قتل او دارند؟» ۲۶ و اینک آشکارا حرف می‌زند و بدو هیچ نمی‌گویند. آیاروسا یقین می‌داند که او در حقیقت مسیح است؟ ۲۷ لیکن این شخص را می‌دانیم از کجا است، امامسحیح چون آید هیچ‌کس نمی‌شناسد که از کجاست.» ۲۸ و عیسی چون در هیكل تعلیم می‌داد، ندا کرده، گفت: «مرا می‌شناسید و نیز می‌دانید از کجا هستم و از خود نیامده‌ام بلکه فرستنده

پیدا کنند. اما عیسی سر به زیرافکنده، به انگشت خود بر روی زمین می نوشت. و چون در سوال کردن الحاح می نمودند، راست شده، بدیشان گفت: «هرکه از شما گناه ندارد اول بر او سنگ اندازد.» و ۸ و باز سر به زیر افکنده، بر زمین می نوشت. ۹ پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود. ۱۰ پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت: «ای زن آن مدعیان تو کجا شدند؟ آیا هیچ کس بر تو فتوا نداد؟» ۱۱ گفت: «هیچ کس ای آقا.» عیسی گفت: «من هم بر تو فتوا نمی دهم. برو دیگر گناه مکن.» ۱۲ پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: «من نور عالم هستم. کسی که مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات را یابد.» ۱۳ آنگاه فریسان بدو گفتند: «تو بر خود شهادت می دهی، پس شهادت تو راست نیست.» ۱۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «هرچند من بر خود شهادت می دهم، شهادت من راست است زیرا که می دانم از کجا آمده ام و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی دانید از کجا آمده ام و به کجایم رو. ۱۵ شما بحسب جسم حکم می کنید اما من بر هیچ کس حکم نمی کنم. ۱۶ و اگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد. ۱۷ و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کس حق است. ۱۸ من بر خود شهادت می دهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت می دهد.» ۱۹ بدو گفتند: «پدر تو کجا است؟» عیسی جواب داد که «نه من می شناسید و نه پدر مرا. هرگاه مرا می شناختید پدر مرا نیز می شناختید.» ۲۰ و این کلام را عیسی در بیت المال گفت، وقتی که در هیکل تعلیم می داد و هیچ کس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود. ۲۱ باز عیسی بدیشان گفت: «من می روم و مراطلب خواهید کرد و در گناهان خود خواهید مردو جایی که من می روم شما نمی توانید آمد.» ۲۲ یهودیان گفتند: «آیا اراده قتل خود دارد که می گوید به جایی خواهیم رفت که شما نمی توانید آمد؟» ۲۳ ایشان را گفت: «شما از پایین می باشید اما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم. ۲۴ از این جهت به شما گفتم که در گناهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گناهان خود خواهید مرد.» ۲۵ بدو گفتند: «تو کیستی؟» عیسی بدیشان گفت: «همانم که از اول نیز به شما گفتم. ۲۶ من چیزهای بسیار دارم که درباره شما بگویم و حکم کنم؛ لیکن آنکه مرا فرستاد حق است و من آنچه از او شنیده ام به جهان می گویم.» ۲۷ ایشان فهمیدند که بدیشان درباره پدر سخن می گوید. ۲۸ عیسی بدیشان گفت: «وقتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد تکلم می کنم. ۲۹ و او که مرا فرستاد، با من است و پدر مرا تنها نگذاشته است زیرا که من همیشه کارهای پسندیده او را به جا می آورم.» ۳۰ چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان آوردند. ۳۱ پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند گفت: «اگر شما در کلام من بمانید فی الحقیقه شاگرد من خواهید شد، ۳۲ و حق را خواهید

شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.» ۳۳ بدو جواب دادند که «اولاد ابراهیم می باشیم و هرگز هیچ کس را غلام نبوده ایم. پس چگونه تومی گویی که آزاد خواهید شد؟» ۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «آمین آمین به شما می گویم هرکه گناه می کند غلام گناه است. ۳۵ و غلام همیشه در خانه نمی ماند، اما پسر همیشه می ماند. (aiōn g165) ۳۶ پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهد بود. ۳۷ می دانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن می خواهید مرا بکشید زیرا کلام من در شما جای ندارد. ۳۸ من آنچه نزد پدر خود دیده ام می گویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده اید می کنید.» ۳۹ در جواب او گفتند که «پدر ما ابراهیم است.» عیسی بدیشان گفت: «اگر اولاد ابراهیم می بودید، اعمال ابراهیم را به جامی آوردید. ۴۰ ولیکن الان می خواهید مرا بکشید من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیده ام تکلم می کنم. ابراهیم چنین نکرد. ۴۱ شما اعمال پدر خود را به جا می آورید.» ۴۲ عیسی به ایشان گفت: «اگر خدا پدر شما می بود، مرا دوست می داشتید، زیرا که من از جانب خدا صادر شده آمدم، زیرا که من از پیش خود نیامده ام بلکه او مرا فرستاده است. ۴۳ برای چه سخن مرا نمی فهمید؟ از آنجهت که کلام مرا نمی توانید بشنوید. ۴۴ شما از پدر خود ابلیس می باشید و خواهشهای پدر خود را می خواهید به عمل آرید. او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی باشد، از آنجهت که در او راستی نیست. هرگاه به دروغ سخن می گوید، از ذات خود می گوید زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است. ۴۵ و اما من از این سبب که راست می گویم، مرا باور نمی کنید. ۴۶ کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست می گویم، چرا مرا باور نمی کنید؟ ۴۷ کسی که از خدا است، کلام خدا را می شنود و از این سبب شما نمی شنوید که از خدا نیستید.» ۴۸ پس یهودیان در جواب او گفتند: «آیا ما خوب نگفتم که تو سامری هستی و دیو داری؟» ۴۹ عیسی جواب داد که «من دیو ندارم، لیکن پدر خود را حرمت می دارم و شما مرا بی حرمت می سازید. ۵۰ من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که می طلبد و داوری می کند. ۵۱ آمین آمین به شما می گویم، اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد دید.» (aiōn g165) ۵۲ پس یهودیان بدو گفتند: «الان دانستیم که دیو داری! ابراهیم و انبیا مردند و تو می گویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت را تا به ابد نخواهد چشید (aiōn g165) ۵۳ آیا تو از پدر ما ابراهیم که مرد و انبیایی که مردند بزرگتر هستی؟ خود را که می دانی؟» ۵۴ عیسی در جواب داد: «اگر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال می بخشد، آنکه شما می گوید خدای ما است. ۵۵ و او را نمی شناسید، اما من او را می شناسم و اگر گویم او را نمی شناسم مثل شما دروغگو می باشم. لیکن او را می شناسم و قول او را نگاه می دارم. ۵۶ پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.» ۵۷ یهودیان بدو گفتند: «هنوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده ای؟» ۵۸ عیسی بدیشان گفت: «آمین آمین به شما می گویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.»

۵۹ آنگاه سنگها برداشتنند تا او را سنگسار کنند. اما عیسی خود رامخفی ساخت و از میان گذشته، از هیكل بیرون شد و همچنین برفت.

جواب داد که «الان به شما گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز می‌خواهید بشنوید؟ آیاشما نیز اراده دارید شاگرد او بشوید؟» ۲۸ پس او را دشنام داده، گفتند: «تو شاگرد او هستی. ماشاگرد موسی می‌باشیم. ۲۹ ما می‌دانیم که خدا باموسی تکلم کرد. اما این شخص را نمی‌دانیم از کجا است.» ۳۰ آن مرد جواب داده، بدیشان گفت: «این عجب است که شما نمی‌دانید از کجا است و حال آنکه چشمهای ما باز کرد. ۳۱ و می‌دانیم که خدا دعای گناهکاران را نمی‌شنود؛ و لیکن اگر کسی خدا پرست باشد و اراده او را به‌جا آرد، او رامی‌شنود. ۳۲ از ابتدای عالم شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادرزاد را باز کرده باشد. (aiōn g165) ۳۳ اگر این شخص از خدا نبودی، هیچ کارتنوانستی کرد.» ۳۴ در جواب وی گفتند: «تو به کلی با گناه متولد شده‌ای. آیا تو ما را تعلیم می‌دهی؟» پس او را بیرون رانند. ۳۵ عیسی چون شنید که او را بیرون کرده‌اند، وی را جستجو گفت: «آیا تو به پسر خدا ایمان داری؟» ۳۶ او در جواب گفت: «ای آقا کیست تا به او ایمان آورم؟» ۳۷ عیسی بدو گفت: «تو نیز او رادیده‌ای و آنکه با تو تکلم می‌کند همان است.» ۳۸ گفت: «ای خداوند ایمان آوردم.» پس او را پرستش نمود. ۳۹ آنگاه عیسی گفت: «من در این جهان بجهت داوری آمدم تا کوران بینا و بینایان، کور شوند.» ۴۰ بعضی از فریسان که با او بودند، چون این کلام را شنیدند گفتند: «آیا ما نیز کور هستیم؟» ۴۱ عیسی بدیشان گفت: «اگر کور می‌بودید گاهی نمی‌داشتید و لکن الان می‌گویید بینا هستیم. پس گناه شما می‌ماند.

۱۰ «آمین آمین به شما می‌گویم هرکه از دربه آغل گوسفند داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است. ۲ و اما آنکه از در داخل شود، شبان گوسفندان است. ۳ دربان بجهت او می‌گشاید و گوسفندان آواز او رامی‌شنوند و گوسفندان خود را نام بنام می‌خواند و ایشان را بیرون می‌برد. ۴ و وقتی که گوسفندان خود را بیرون برد، پیش روی ایشان می‌خرامد و گوسفندان از عقب او می‌روند، زیرا که آواز او رامی‌شناسند. ۵ لیکن غریب را متابعت نمی‌کنند، بلکه از او می‌گریزند زیرا که آواز غریبان رانمی‌شناسند.» ۶ و این مثل را عیسی برای ایشان آورد، اما ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان می‌گوید. ۷ آنگاه عیسی بدیشان بازگفت: «آمین آمین به شما می‌گویم که من در گوسفندان هستم. ۸ جمیع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند. ۹ من درهستم هرکه از من داخل گردد نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد. ۱۰ دزد نمی‌آید مگرآنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند. من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را زیادت‌تر حاصل کنند. ۱۱ «من شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان می‌نهد. ۱۲ اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی‌باشند، چون بیند که گرگ می‌آید، گوسفندان را گذاشته، فرار می‌کند و گرگ گوسفندان را می‌گیرد و پراکنده می‌سازد. ۱۳ مزدوری می‌گریزد چونکه مزدور است و به فکر گوسفندان نیست. ۱۴ من شبان نیکو هستم و خاصان خود را می‌شناسم و خاصان من را می‌شناسند. ۱۵ چنانکه پدر مرا می‌

۹ و وقتی که می‌رفت کوری مادرزاد دید. ۲ و شاگردانش از او سوال کرده، گفتند: «ای استاد گناه که کرد، این شخص یا والدین او که کورزاییده شد؟» ۳ عیسی جواب داد که «گناه نه این شخص کرد و نه پدر و مادرش، بلکه تا اعمال خدادار وی ظاهر شود. ۴ مادامی که روز است، مرا باید به کارهای فرستنده خود مشغول باشم. شب می‌آید که در آن هیچ‌کس نمی‌تواند کاری کند. ۵ مادامی که در جهان هستم، نور جهانم.» ۶ این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته، از آب گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید، ۷ و بدوگفت: «برو در حوض سیلوحا (که به معنی مرسل است) بشوی.» پس رفته شست و بینا شده، برگشت. ۸ پس همسایگان و کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری دیده بودند، گفتند: «آیا این آن نیست که می‌نشست و گدایی می‌کرد؟» ۹ بعضی گفتند: «همان است.» و بعضی گفتند: «شبهات بدو دارد.» او گفت: «من همانم.» ۱۰ بدو گفتند: «پس چگونه چشمان تو بازگشت؟» ۱۱ او جواب داد: «شخصی که او را عیسی می‌گویند، گل ساخت و بر چشمان من مالیده، به من گفت به حوض سیلوحا برو و بشوی. آنگاه رفتم و شسته بینا گشتم.» ۱۲ به وی گفتند: «آن شخص کجا است؟» گفت: «نمی‌دانم.» ۱۳ پس او را که پیشتر کور بود، نزد فریسان آوردند. ۱۴ و آن روزی که عیسی گل ساخته، چشمان او را باز کرد روز سبت بود. ۱۵ آنگاه فریسان نیز از او سوال کردند که «چگونه بینا شدی؟» بدیشان گفت: «گل به چشمهای من گذارد. پس شستم و بینا شدم.» ۱۶ بعضی از فریسان گفتند: «آن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سبت را نگاه نمی‌دارد.» دیگران گفتند: «چگونه شخص گناهکار می‌تواند مثل این معجزات ظاهر سازد.» و در میان ایشان اختلاف افتاد. ۱۷ باز بدان کور گفتند: «تو درباره او چه می‌گویی که چشمان تو را بینا ساخت؟» گفت: «نبی است.» ۱۸ لیکن یهودیان سرگذشت او را باور نکردند که کور بوده و بینا شده است، تا آنکه پدر و مادران بینا شده را طلبیدند. ۱۹ و از ایشان سوال کرده، گفتند: «آیا این است پسر شما که می‌گویید کور متولد شده؟ پس چگونه الحال بینا گشته است؟» ۲۰ پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند: «می‌دانیم که این پسر ما است و کور متولد شده. ۲۱ لیکن الحال چطور می‌بیند، نمی‌دانیم و نمی‌دانیم که چشمان او را باز نموده. او بالغ است از وی سوال کنید تا او احوال خود را بیان کند.» ۲۲ پدر و مادر او چنین گفتند زیرا که از یهودیان می‌ترسیدند، از آرزو که یهودیان با خود عهد کرده بودند که هرکه اعتراف کند که او مسیح است، ازکنیسه بیرونش کنند. ۲۳ و از اینجهت والدین اوگفتند: «او بالغ است از خودش پرسید.» ۲۴ پس آن شخص را که کور بود، باز خوانده، بدوگفتند: «خدا را تمجید کن. ما می‌دانیم که این شخص گناهکار است.» ۲۵ او جواب داد اگرگناهکار است نمی‌دانم. یک چیز می‌دانم که کور بودم و الان بینا شده‌ام.» ۲۶ باز بدوگفتند: «با توجه کرد و چگونه چشمهای تو را باز کرد؟» ۲۷ ایشان را



شناسد و من پدر را می‌شناسم و جان خود را در راه گوسفندان می‌نهم. ۱۶ و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیارم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد. ۱۷ و از این سبب پدر مرادوست می‌دارد که من جان خود را می‌نهم تا آن را باز بگیرم. ۱۸ کسی آن را از من نمی‌گیرد، بلکه من خود آن را می‌نهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز بگیرم. این حکم را از پدر خود یافته‌م. ۱۹ باز به سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد. ۲۰ بسیاری از ایشان گفتند که «دیودارد و دیوانه است. برای چه بدو گوش می‌دهید؟» ۲۱ دیگران گفتند که «این سخنان دیوانه نیست. آیا دیو می‌تواند چشم کوران را باز کند؟» ۲۲ پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود. ۲۳ و عیسی در هیکل، در رواق سلیمان می‌خرامید. ۲۴ پس یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند: «تا کی ما را متردد داری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو. ۲۵ عیسی بدیشان جواب داد: «من به شما گفتم و ایمان نیاروید. اعمالی را که به اسم پدر خود به‌جا می‌آورم، آنها برای من شهادت می‌دهد. ۲۶ لیکن شما ایمان نمی‌آورید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم. ۲۷ گوسفندان من آواز مرا می‌شنوند و من آنها را می‌شناسم و مرا متابعت می‌کنند. ۲۸ و من به آنها حیات جاودانی می‌دهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچ‌کس آنها را از دست من نخواهد گرفت. (aiōn g165, aiōnios g166) ۲۹ پدری که به من داد از همه بزرگتر است و کسی نمی‌تواند از دست پدر من بگیرد. ۳۰ من و پدر یک هستیم.» ۳۱ آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند. ۳۲ عیسی بدیشان جواب داد: «از جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به سبب کدامیک از آنها مرا سنگسار می‌کنید؟» ۳۳ یهودیان در جواب گفتند: «به سبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی‌کنیم، بلکه به سبب کفر، زیرا توانسان هستی و خود را خدا می‌خوانی.» ۳۴ عیسی در جواب ایشان گفت: «آیا در تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدایان هستید؟ ۳۵ پس اگر آتانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدایان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد، ۳۶ آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو می‌گویند کفر می‌گویی، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟ ۳۷ اگر اعمال پدر خود را به‌جا نمی‌آورم، به من ایمان می‌آورید. ۳۸ و لیکن چنانچه به‌جا می‌آورم، هرگاه به من ایمان نمی‌آورید، به اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او.» ۳۹ پس دیگر باره خواستند او را بگیرند، اما از دستهای ایشان بیرون رفت. ۴۰ و باز به آن طرف اردن، جایی که اول یحیی تعمید می‌داد، رفت و در آنجا توقف نمود. ۴۱ و بسیاری نزد او آمده، گفتند که یحیی هیچ معجزه ننمود و لکن هرچه یحیی درباره این شخص گفت راست است. ۴۲ پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

خواهرانش نزد او فرستاده، گفتند: «ای آقا، اینک آن که او را دوست می‌داری مریض است.» ۴ چون عیسی این را شنید گفت: «این مرض تا به موت نیست بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد.» ۵ و عیسی مرثا و خواهرش و ایلعازرا محبت می‌نمود. ۶ پس چون شنید که بیمار است در جایی که بود دو روز توقف نمود. ۷ و بعد از آن به شاگردان خود گفت: «باز به یهودی برویم.» ۸ شاگردان او را گفتند: «ای معلم، الان یهودیان می‌خواستند تو را سنگسار کنند، و آیا باز می‌خواهی بدانجا بروی؟» ۹ عیسی جواب داد: «آیا ساعتهای روز دوازده نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی‌خورد زیرا که نور این جهان را می‌بیند. ۱۰ ولیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد زیرا که نور در او نیست.» ۱۱ این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: «دوست ما ایلعازر در خواب است. اما می‌روم تا او را بیدار کنم.» ۱۲ شاگردان او گفتند: «ای آقا اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت.» ۱۳ اما عیسی درباره موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب می‌گوید. ۱۴ آنگاه عیسی علانیه بدیشان گفت: «ایلعازر مرده است. ۱۵ و برای شما خشنود هستم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید و لیکن نزد او برویم.» ۱۶ پس تو ما که به معنی توام باشد به همشاگردان خود گفت: «ما نیز برویم تا با او ببیریم.» ۱۷ پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است در قبر می‌باشد. ۱۸ و بیت عنیا نزدیک اورشلیم بود، قریب به پانزده تیر پرتاب. ۱۹ و بسیاری از یهود نزد مرثا و مریم آمده بودند تا بجهت برادرشان، ایشان را تسلی دهند. ۲۰ و چون مرثا شنید که عیسی می‌آید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته ماند. ۲۱ پس مرتابه عیسی گفت: «ای آقا اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد. ۲۲ ولیکن الان نیز می‌دانم که هرچه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد. ۲۳ عیسی بدو گفت: «برادر تو خواهد برخاست.» ۲۴ مرثا به وی گفت: «می‌دانم که در قیامت روز باز پسین خواهد برخاست.» ۲۵ عیسی بدو گفت: «من قیامت و حیات هستم. هرکه به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد. ۲۶ و هرکه زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور می‌کنی؟» (aiōn g165) ۲۷ او گفت: «بلی‌ای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است.» ۲۸ و چون این را گفت، رفت و خواهر خود مریم را در پنهانی خوانده، گفت: «استاد آمده است و تو را می‌خواند.» ۲۹ او چون این را بشنید، بزودی برخاسته، نزد او آمد. ۳۰ و عیسی هنوز وارد ده نشده بود، بلکه در جایی بود که مرثا او را ملاقات کرد. ۳۱ و یهودیانی که در خانه با او بودند او را تسلی می‌دادند، چون دیدند که مریم برخاسته، به تعجیل بیرون می‌رود، از عقب او آمده، گفتند: «به سر قبر می‌رود تا در آنجا گریه کند.» ۳۲ و مریم چون به جایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد و بدو گفت: «ای آقا اگر در اینجا می‌بودی، برادر من نمی‌مرد.» ۳۳ عیسی چون او را گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خود بندشت مکدر شده، مضطرب گشت. ۳۴ و گفت: «او را کجا گذارده‌اید؟» به او گفتند: «ای آقا بیا و ببین.» ۳۵ عیسی بگریست. ۳۶ آنگاه یهودیان

۱۱ و شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهل بیت عنیا که ده مریم و خواهرش مرتابود. ۲ و مریم آن است که خداوند را به عطر، تدهین ساخت و پایهای او را به موی خود خشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود. ۳ پس

گفتند: «بنگرید چقدر او را دوست می‌داشت!» ۳۷ بعضی از ایشان گفتند: «آیا این شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟» ۳۸ پس عیسی باز بشدت در خود مکدر شده، نزد قبر آمد و آن غاره‌ای بود، سنگی بر سرش گذارده. ۳۹ عیسی گفت: «سنگ را بردارید.» مترخواهر میت بدو گفت: «ای آقا الان متعفن شده، زیرا که چهار روز گذشته است.» ۴۰ عیسی به وی گفت: «آیا به تو نگفتم اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟» ۴۱ پس سنگ را از جایی که میت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت: «ای پدر، تو را شکرمی کنم که سخن مرا شنیدی. ۴۲ و من می‌دانستم که همیشه سخن مرا می‌شنوی؛ و لکن بجهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی.» ۴۳ چون این را گفت، به آواز بلند ندا کرد: «ای ایلعازر، بیرون بیا.» ۴۴ در حال آن مرده دست و پای به کفن بسته بیرون آمد و روی او به دستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت: «او را باز کنید و بگذارید برود.» ۴۵ آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان آوردند. ۴۶ ولیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند. ۴۷ پس روسای کهنه و فریسیان شورا نموده، گفتند: «چه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیاری نماید؟ ۴۸ اگر او را چنین واگذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و رومیان آمده، جا و قوم ما خواهند گرفت.» ۴۹ یکی از ایشان، قیافا نام که در آن سال رئیس کهنه بود، بدیشان گفت: «شما هیچ نمی‌دانید. ۵۰ و فکر نمی‌کنید که بجهت مامفید است که یک شخص در راه قوم بعبرد و تمامی طائفه هلاک نگردند.» ۵۱ و این را از خود نگفت بلکه چون در آن سال رئیس کهنه بود، نبوت کرد که می‌بایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد؛ ۵۲ و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند. ۵۳ و از همان روز شورا کردند که او را بکشند. ۵۴ پس بعد از آن عیسی در میان یهود آشکارا راه نمی‌رفت بلکه از آنجا روانه شد به موضعی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و با شاگردان خود در آنجا توقف نمود. ۵۵ و چون فصح یهود نزدیک شد، بسیاری از بلوکات قبل از فصح به اورشلیم آمدند تا خود را ظاهر سازند ۵۶ و در طلب عیسی می‌بودند و درهیکل ایستاده، به یکدیگر می‌گفتند: «چه گمان می‌برید؟ آیا برای عید نمی‌آید؟» ۵۷ اما روسای کهنه و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است اطلاع دهد تا او را گرفتار سازند.

۱۲ پس شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت عنیا آمد، جایی که ایلعازر مرده را از مردگان برخیزانیده بود. ۲ و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مرتا خدمت می‌کرد و ایلعازریکی از مجلسیان با او بود. ۳ آنگاه مریم رطلی از عطر سنبل خالص گرانها گرفته، پایهای عیسی رانده‌ین کرد و پایهای او را از مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد. ۴ پس یکی از شاگردان او یعنی یهودای اسخریوطی، پسر شمعون که تسلیم‌کننده وی بود، گفت: ۵ «برای چه این عطر به سیصد دینار فروخته

نشد تا به فقرا داده شود؟» ۶ و این را نه از آترو گفت که پروای فقرا می‌داشت، بلکه از آترو که دزد بود و خریده در حواله او و از آنچه در آن انداخته می‌شد برمی‌داشت. ۷ عیسی گفت: «او را واگذار زیرا که بجهت روز تکفین من این را نگاه داشته است. ۸ زیرا که فقرا همیشه با شما می‌باشند و امان همه وقت با شما نیستم.» ۹ پس جمعی کثیر از یهود چون دانستند که عیسی در آنجا است آمدند نه برای عیسی و بس بلکه تا ایلعازر را نیز که از مردگانش برخیزانیده بود ببینند. ۱۰ آنگاه روسای کهنه شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند. ۱۱ زیرا که بسیاری از یهود به سبب او می‌رفتند و به عیسی ایمان می‌آوردند. ۱۲ فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند شنیدند که عیسی به اورشلیم می‌آید، ۱۳ شاخه های نخل را گرفته به استقبال او بیرون آمدند و ندا می‌کردند هوشیاعانا مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم خداوند می‌آید. ۱۴ و عیسی کره الاغی یافته، بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است ۱۵ که «ای دختر صهیون مترس، اینک پادشاه تو سوار بر کره الاغی می‌آید.» ۱۶ و شاگردانش اولاً این چیزها رانفهمیدند، لکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به خاطر آوردند که این چیزها درباره او مکتوب است و همچنان با او کرده بودند. ۱۷ و گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعازر را از قبر خوانده، او را از مردگان برخیزانیده است. ۱۸ و بجهت همین نیز آن گروه او را استقبال کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را نموده بود. ۱۹ پس فریسیان به یکدیگر گفتند: «نمی‌بینید که هیچ نفع نمی‌برید؟ اینک تمام عالم از پی او رفته‌اند!» ۲۰ و از آن کسانی که در عید بجهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند. ۲۱ ایشان نزد فیلیپس که از بیت صیدای جلیل بود آمدند و سوال کرده، گفتند: «ای آقا می‌خواهیم عیسی را ببینیم.» ۲۲ فیلیپس آمد و به اندریاس گفت و اندریاس و فیلیپس به عیسی گفتند. ۲۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «ساعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد. ۲۴ آمین آمین به شما می‌گویم اگر دانه گندم که در زمین می‌افتد نمیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد. ۲۵ کسی که جان خود را دوست دارد آن را هلاک کند و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت. (aiōnios gl166) ۲۶ اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من می‌باشم آنجا خادم من نیز خواهد بود؛ و هر که مرا خدمت کند پدر او را حرمت خواهد داشت. ۲۷ الان جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت رستگار کن. لکن بجهت همین امر تا این ساعت رسیده‌ام. ۲۸ ای پدر اسم خود را جلال بده!» ناگاه صدایی از آسمان در رسید که جلال دادم و باز جلال خواهم داد. ۲۹ پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: «رعد شد!» و دیگران گفتند: «فرشته‌ای با او تکلم کرد!» ۳۰ عیسی در جواب گفت: «این صدا از برای من نیامد، بلکه بجهت شما. ۳۱ الحال داوری این جهان است و الان رئیس این جهان بیرون افکنده می‌شود. ۳۲ و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.» ۳۳ و این را گفت کنایه از آن قسم موت که می‌بایست بمیرد. ۳۴ پس همه به او جواب دادند: «ما از تورات شنیده‌ایم

شمعون پطرس بدو گفت: «ای آقا نه پایهای مرا و بس، بلکه دستها و سر مرا نیز». ۱۰ عیسی بدو گفت: «کسی که غسل یافت محتاج نیست مگر به شستن پایها، بلکه تمام او پاک است. و شما پاک هستید لکن نه همه». ۱۱ زیرا که تسلیم کننده خود را می دانست و از این جهت گفت: «همگی شما پاک نیستید». ۱۲ و چون پایهای ایشان را شست، رخت خود را گرفته، باز بنشست و بدیشان گفت: «آیا فهمیدید آنچه به شما کردم؟» ۱۳ شما مرا استاد و آقا می خوانید و خوب می گوید زیرا که چنین هستم. ۱۴ پس اگر من که آقا و معلم هستم، پایهای شما را شستم، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشوید. ۱۵ زیرا به شما نمونه ای دادم تا چنانکه من با شما کردم، شما نیز بکنید. ۱۶ آمین به شما می گویم غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده خود. ۱۷ هرگاه این را دانستید، خوشبحال شما اگر آن را به عمل آرید. ۱۸ درباره جمیع شما نمی گویم؛ من آنانی را که برگزیده ام می شناسم، لیکن تا کتاب تمام شود، آنکه با من نان می خورد، پاشنه خود را بر من بلند کرده است. ۱۹ الان قبل از وقوع به شما می گویم تا زمانی که واقع شود باور کنید که من هستم. ۲۰ آمین آمین به شما می گویم هرکه قبول کند کسی را که می فرستم، مرا قبول کرده؛ و آنکه مرا قبول کند، فرستنده مرا قبول کرده باشد. ۲۱ چون عیسی این را گفت، در روح مضطرب گشت و شهادت داده، گفت: «آمین آمین به شما می گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد.» ۲۲ پس شاگردان به یکدیگر نگاه می کردند و حیران می بودند که این را درباره که می گوید. ۲۳ یکی از شاگردان او بود که به سینه عیسی تکیه می زد و عیسی او را محبت می نمود؛ ۲۴ شمعون پطرس بدو اشاره کرد که بپرسد درباره که این را گفت. ۲۵ پس او در آغوش عیسی افتاده، بدو گفت: «خداوند کدام است؟» ۲۶ عیسی جواب داد: «آن است که من لقمه را فرو برده، بدومی دهم.» پس لقمه را فرو برده، به یهودای اسخریوطی پسر شمعون داد. ۲۷ بعد از لقمه، شیطان در او داخل گشت. آنگاه عیسی وی را گفت، «آنچه می کنی، به زودی بکن.» ۲۸ اما این سخن را احدی از مجلسیان نفهمید که برای چه بدو گفت. ۲۹ زیرا که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزد یهودا بود، عیسی وی را فرمود تا مایحتاج عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد. ۳۰ پس او لقمه را گرفته، در ساعت بیرون رفت و شب بود. ۳۱ چون بیرون رفت عیسی گفت: «الان پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت. ۳۲ و اگر خدا در او جلال یافت، هرآینه خدا او را در خود جلال خواهد داد و به زودی او را جلال خواهد داد. ۳۳ ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما هستم و مرا طلب خواهید کرد؛ و همچنان که به یهودا گفتم جایی که می روم شما نمی توانید آمد، الان نیز به شما می گویم. ۳۴ به شما حکمی تازه می دهم که یکدیگر را محبت نمایند، چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت نمایید. ۳۵ به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید.» ۳۶ شمعون پطرس به وی گفت: «ای آقا کجا می روی؟» عیسی جواب داد: «جایی که می روم، الان نمی توانی از عقب من بیایی و لکن در آخر از عقب من

که مسیح تا به ابد باقی می ماند. پس چگونگی تو می گوئی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟» (aiōn g165) آنگاه عیسی بدیشان گفت: «اندک زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور با شماست، راه بروید تا ظلمت شما را فرو نگیرد؛ و کسی که در تاریکی راه می رود نمی داند به کجا می رود. ۳۶ مادامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید.» عیسی چون این را بگفت، رفته خود را از ایشان مخفی ساخت. ۳۷ و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند. ۳۸ تا کلامی که اشعیا نبی گفت به اتمام رسد: «ای خداوند کیست که خیر ما را باور کرد و بازوی خداوند به که آشکار گردید؟» ۳۹ و از آنجهت نتوانستند ایمان آورد، زیرا که اشعیا نیز گفت: ۴۰ «چشمان ایشان را کور کرد و دلهای ایشان را سخت ساخت تا به چشمان خود نبینند و به دلهای خود نفهمند و بزرگترند تا ایشان را شفا دهم.» ۴۱ این کلام را اشعیا گفت وقتی که جلال او را دید و درباره او تکلم کرد. ۴۲ لکن با وجود این، بسیاری از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، اما به سبب فریسیان اقرار نکردند که مبادا از کنیسه بیرون شوند. ۴۳ زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست می داشتند. ۴۴ آنگاه عیسی ندا کرده، گفت: «آنکه به من ایمان آورد، نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است. ۴۵ و کسی که مرا دید فرستنده مرا دیده است. ۴۶ من نوری در جهان آمدم تا هرکه به من ایمان آورد در ظلمت نماند. ۴۷ و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی کنم زیرا که نیامده ام تا جهان را داوری کنم بلکه تا جهان را نجات بخشم. ۴۸ هرکه مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز بازمی آید بر او داوری خواهد کرد. ۴۹ زاتر که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم. ۵۰ و می دانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من می گویم چنانکه پدر من گفته است، تکلم می کنم.» (aiōnios g166)

۱۳ و قبل از عید فصح، چون عیسی دانست که ساعت او رسیده است تا از این جهان به جانب پدر برود، خاصان خود را که در این جهان محبت می نمود، ایشان را تا به آخر محبت نمود. ۲ و چون شام می خوردند و ابلیس پیش از آن در دل یهودا پسر شمعون اسخریوطی نهاده بود که او را تسلیم کند، ۳ عیسی با اینکه می دانست که پدر همه چیز را به دست او داده است و از نزد خدا آمده و به جانب خدا می رود، ۴ از شام برخاست و جامه خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته، به کمر بست. ۵ پس آب در لگن ریخته، شروع کرد به شستن پایهای شاگردان و خشکانیدن آنها با دستمالی که بر کمر داشت. ۶ پس چون به شمعون پطرس رسید، او به وی گفت: «ای آقا تو پایهای مرا می شویی؟» ۷ عیسی در جواب وی گفت: «آنچه من می کنم الان تونمی دانی، لکن بعد خواهی فهمید.» ۸ پطرس به او گفت: «پایهای مرا هرگز نخواهی شست.» عیسی او را جواب داد: «اگر تو را نشویم تو را با من نصیبی نیست.» (aiōn g165) ۹

خواهی آمد.» ۳۷ پطرس بدو گفت: «ای آقا برای چه الان نتوانم از عقب تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد.» ۳۸ عیسی به او جواب داد: «آیا جان خود را در راه من می‌نهی؟ آمین آمین به تو می‌گویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.

**۱۴** «دل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید. ۲ در خانه پدر من منزل بسیار است والا به شما می‌گفتم. می‌روم تا برای شما مکانی حاضر کنم، ۳ و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، بازمی‌آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد تا جایی که من می‌باشم شما نیز باشید. ۴ و جایی که من می‌روم می‌دانید و راه را می‌دانید.» ۵ تو ما بدو گفت: «ای آقا نمی‌دانیم کجا می‌روی. پس چگونه راه را توانیم دانست؟» ۶ عیسی بدو گفت: «من راه و راستی و حیات هستم. هیچ‌کس نزد پدر جز به وسیله من نمی‌آید. ۷ اگر مرا می‌شناختید، پدر مرا نیز می‌شناختید و بعد از این او را می‌شناسید و او را دیده‌اید.» ۸ فیلیپس به وی گفت: «ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.» ۹ عیسی بدو گفت: «ای فیلیپس در این مدت با شما بوده‌ام، آیا مرا نشناخته‌ای؟ کسی که مرا دید، پدر را دیده است. پس چگونه تو می‌گویی پدر را به ما نشان ده؟ ۱۰ آیا باور نمی‌کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما می‌گویم از خود نمی‌گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را می‌کند. ۱۱ مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، والا مرا به سبب آن اعمال تصدیق کنید. ۱۲ آمین آمین به شما می‌گویم هر که به من ایمان آورد، کارهایی را که من می‌کنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر می‌روم. ۱۳ «او هر چیزی را که به اسم من سوال کنید به‌جا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد. ۱۴ اگر چیزی به اسم من طلب کنید من آن را به‌جا خواهم آورد. ۱۵ اگر مرا دوست دارید، احکام مرا نگاه دارید. ۱۶ و من از پدر سوال می‌کنم و تسلی دهنده‌ای دیگر به شما عطا خواهد کرد تا همیشه باشم بماند، (aiōn g165) یعنی روح راستی که جهان نمی‌تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی‌بیند و نمی‌شناسد و اما شما او را می‌شناسید، زیرا که باشم می‌ماند و در شما خواهد بود. ۱۸ «شما را یتیم نمی‌گذارم نزد شما می‌آیم. ۱۹ بعد از اندک زمانی جهان دیگر مرا نمی‌بیند و اما شما مرا می‌بینید و از این جهت که من زنده‌ام، شما هم خواهید زیست. ۲۰ و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما. ۲۱ هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند، آن است که مرا محبت می‌نماید؛ و آنکه مرا محبت می‌نماید، پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت.» ۲۲ یهودا، نه آن اسخریوطی، به وی گفت: «ای آقا چگونه می‌خواهی خود را بما بنمایی و نه بر جهان؟» ۲۳ عیسی در جواب او گفت: «اگر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت. ۲۴ و آنکه مرا محبت نماید، کلام مرا حفظ

**۱۵** «من تا ک حقیقی هستم و پدر من باغبان است. ۲ هر شاخه‌ای در من که میوه نیاورد، آن را دور می‌سازد و هر چه میوه آرد آن را پاک می‌کند تا بیشتر میوه آورد. ۳ الحال شما به سبب کلامی که به شما گفته‌ام پاک هستید. ۴ در من بمانید و من در شما. همچنانکه شاخه از خود نمی‌تواند میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید. ۵ من تا ک هستم و شما شاخه‌ها. آنکه در من می‌ماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی‌تواند کرد. ۶ اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می‌شود و می‌خشکد و آنها را جمع کرده، در آتش می‌اندازند و سوخته می‌شود. ۷ اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهد بطلبید که برای شما خواهد شد. ۸ جلال پدر من آشکارا می‌شود به اینکه میوه بسیار بیابوید و شادگرد من بشوید. ۹ همچنان که پدر مرا محبت نمود، من نیز شما را محبت نمودم؛ در محبت من بمانید. ۱۰ اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبت او می‌مانم. ۱۱ این را به شما گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد. ۱۲ «این است حکم من که یکدیگر را محبت نمایید، همچنان که شما را محبت نمودم. ۱۳ کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را بجهت دوستان خود بدهد. ۱۴ شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم می‌کنم به‌جا آرید. ۱۵ دیگر شما را بنده نمی‌خوانم زیرا که بنده آنچه آقا می‌کند نمی‌داند؛ لکن شما را دوست خواندم زیرا که هر چه از پدر شنیده‌ام به شما بیان کردم. ۱۶ شما مرا برنگزیدید، بلکه من شما را بزرگتر کردم و شما را مقرر کردم تا شما بروید و میوه آورید و میوه شما بماند تا هر چه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا کند. ۱۷ به این چیزها شما را حکم می‌کنم تا یکدیگر را محبت نمایید. ۱۸ «اگر جهان شما را دشمن دارد، بدانید که بیشتر از شما مرا دشمن داشته است. ۱۹ اگر از جهان می‌بودید، جهان خاصان خود را دوست می‌داشت. لکن چونکه از جهان نیستید بلکه من شما را از جهان برگزیده‌ام، از این سبب جهان با شما

دشمنی می‌کند. ۲۰ به‌خاطر آرید کلامی را که به شما گفتم: غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر مرا زحمت دادند، شما رانیز زحمت خواهند داد، اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما را هم نگاه خواهند داشت. ۲۱ لکن بجهت اسم من جمیع این کارها را به شما خواهند کرد زیرا که فرستنده مرا نمی‌شناسند. ۲۲ اگر نیامده بودم و به ایشان تکلم نکرده، گناه نمی‌داشتند؛ و اما الان عذری برای گناه خود ندارند. ۲۳ هرکه مرا دشمن دارد پدر مرا نیز دشمن دارد. ۲۴ و اگر در میان ایشان کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی هرگز نکرده بود، گناه نمی‌داشتند. ولیکن اکنون دیدند و دشمن داشتند مرا و پدر مرا نیز. ۲۵ بلکه تا تمام شود کلامی که در شریعت ایشان مکتوب است که «مرا بی سبب دشمن داشتند.» ۲۶ لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما می‌فرستم آید، یعنی روح راستی که از پدر صادر می‌گردد، او بر من شهادت خواهد داد. ۲۷ و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بوده‌اید.

**۱۶** این را به شما گفتم تا لغزش نخورید. ۲ شما را از کنایس بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می‌آید که هرکه شما را بکشد، گمان برد که خدا را خدمت می‌کند. ۳ و این کارها را با شما خواهند کرد، بجهت آنکه نه پدر راشناخته‌اند و نه مرا. ۴ لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به‌خاطر آرید که من به شما گفتم. و این را از اول به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم. ۵ «اما الان نزد فرستنده خود می‌روم و کسی از شما از من نمی‌پرسد به کجا می‌روی. ۶ ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پر شده است. ۷ و من به شما راست می‌گویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نرم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم او را نزد شما می‌فرستم. ۸ و چون او آید، جهان را بر گناه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود. ۹ اما بر گناه، زیرا که به من ایمان نمی‌آورند. ۱۰ و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود می‌روم و دیگر مرانخواهید دید. ۱۱ و اما بر داوری، از آنرو که بر رئیس این جهان حکم شده است. ۱۲ «و بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید. ۱۳ ولیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی‌کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد. ۱۴ او مرا جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد. ۱۵ هرچه از آن پدر است، از آن من است. از این جهت گفتم که از آنچه آن من است، می‌گیرد و به شما خبر خواهد داد. ۱۶ «بعد از اندکی مرانخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید زیرا که نزد پدر می‌روم.» ۱۷ آنگاه بعضی از شاگردانش به یکدیگر گفتند: «چه چیز است اینکه به ما می‌گوید که اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید و زیرا که نزد پدر می‌روم؟» ۱۸ پس گفتند: «چه چیز است این اندکی که می‌گوید؟ نمی‌دانیم چه می‌گوید.»

**۱۷** عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت: «ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسر تو را جلال دهد. ۲ همچنان که او را بر هر بشری قدرت داده‌ای تا هرچه بلو داده‌ای به آنها حیات جاودانی بخشد. (aiōnios g166) ۳ و حیات جاودانی این است که تو را خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند. (aiōnios g166) ۴ من بر روی زمین تو را جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم. ۵ و الان تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم. ۶ «اسم تو را به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تو را نگاه داشتند. ۷ و الان دانستند آنچه به من داده‌ای از نزد تو می‌باشد. ۸ زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی. ۹ من بجهت اینها سوال می‌کنم و برای جهان سوال نمی‌کنم، بلکه از برای کسانی که به من داده‌ای، زیرا که از آن تو می‌باشند. ۱۰ و آنچه از آن من

است از آن تو است و آنچه از آن تو است از آن من است و در آنها جلال یافته‌ام. ۱۱ بعد از این در جهان نیستم اما اینها در جهان هستند و من نزد تو می‌آیم. ای پدر قدوس اینها را که به من داده‌ای، به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم. ۱۲ مادامی که با ایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم، و هر کس را که به من داده‌ای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسر هلاکت تا کتاب تمام شود. ۱۳ و اما الان نزد تو می‌آیم. و این را در جهان می‌گویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند. ۱۴ من کلام تو را به ایشان دادم و جهان ایشان را دشمن داشت زیرا که از جهان نیستند، همچنان که من نیز از جهان نیستم. ۱۵ خواهش نمی‌کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه تا ایشان را از شیرینگاه داری. ۱۶ ایشان از جهان نیستند چنانکه من از جهان نمی‌باشم. ۱۷ ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است. ۱۸ همچنان که مرا در جهان فرستادی، من نیز ایشان را در جهان فرستادم. ۱۹ و بجهت ایشان من خود را تقدیس می‌کنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند. ۲۰ «و نه برای اینها فقط سوال می‌کنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد. ۲۱ تا همه یک گردند چنانکه توای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در مایک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی. ۲۲ و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنانکه ما یک هستیم. ۲۳ من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بدانند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی. ۲۴ ای پدر می‌خواهم آتانی که به من داده‌ای با من باشند در جایی که من می‌باشم تا جلال مرا که به من داده‌ای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی. ۲۵ ای پدر عادل، جهان تو را نشناخت، اما من تو را شناختم؛ و اینها شناخته‌اند که تو مرا فرستادی. ۲۶ و اسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نمودهای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.»

**۱۸** چون عیسی این را گفت، با شاگردان خود به آن طرف وادی قدرون رفت و در آنجا باغی بود که با شاگردان خود به آن درآمد. ۲ و یهویدا که تسلیم‌کننده وی بود، آن موضع را می‌دانست، چونکه عیسی در آنجا با شاگردان خود بارها انجمن می‌نمود. ۳ پس یهویدا لشکریان و خادمان از نزد روسای کهنه و فریسان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد. ۴ آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه می‌بایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: «که رامی طلبید؟» ۵ به او جواب دادند: «عیسی ناصری را!» عیسی بدیشان گفت: «من هستم!» و یهویدا که تسلیم‌کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود. ۶ پس چون بدیشان گفت: «من هستم،» برگشته، بر زمین افتادند. ۷ او باز از ایشان سوال کرد: «که را می‌طلبید؟» گفتند: «عیسی ناصری را!» ۸ عیسی جواب داد: «به شما گفتم من هستم. پس اگر مرا می‌خواهید، اینها را بگذارید بروند.» ۹ تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که «از آتانی که به من داده‌ای یکی را گم

تقصیر نامه را بسیاری از یهود خواندند، زیرا آن مکانی که عیسی را صلیب کردند، نزدیک شهر بود و آن را به زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته بودند. ۲۱ پس روسای کهنه یهود به پیلاتس گفتند: «منویس پادشاه یهود، بلکه که او گفت منم پادشاه یهود.» ۲۲ پیلاتس جواب داد: «آنچه نوشتی، نوشتم.» ۲۳ پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند، جامه های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هرسپاهی را یک قسمت؛ و پیراهن را نیز، اما پیراهن درز نداشت، بلکه تمام از بالا بافته شده بود. ۲۴ پس به یکدیگر گفتند: «این را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا از آن که شود.» تا تمام گردد کتاب که می گوید: «در میان خود جامه های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند.» پس لشکریان چنین کردند.

۲۵ و پای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش مریم زن، کلویا و مریم مجدلیه ایستاده بودند. ۲۶ چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست می داشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: «ای زن، اینک پسر تو.» ۲۷ و به آن شاگرد گفت: «اینک مادر تو.» و در همان ساعت آن شاگرد او را به خانه خود برد. ۲۸ و بعد چون عیسی دید که همه چیز به انجام رسیده است تا کتاب تمام شود، گفت: «تشنه ام.» ۲۹ و در آنجا ظرفی پر از سرکه گذارده بود. پس اسفنجی را از سرکه پر ساخته، و بر زوفا گذارده، نزدیک دهان او بردند. ۳۰ چون عیسی سرکه را گرفت، گفت: «تمام شد.» و سر خود را پایین آورده، جان بداد. ۳۱ پس یهودیان تا بدنها در روز سبت بر صلیب نماند، چونکه روز تهیه بود و آن سبت، روز بزرگ بود، از پیلاتس درخواست کردند که ساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند. ۳۲ آنگاه لشکریان آمدند و ساقهای آن اول و دیگری را که با او صلیب شده بودند، شکستند. ۳۳ اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای او را نشکستند. ۳۴ لکن یکی از لشکریان به پهلوی او نیزه ای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد. ۳۵ و آن کسی که دید شهادت داد و شهادت او راست است و اومی داند که راست می گوید تا شما نیز ایمان آورید. ۳۶ زیرا که این واقع شد تا کتاب تمام شود که می گوید: «استخوانی از او شکسته نخواهد شد.» ۳۷ و باز کتاب دیگر می گوید: «آن کسی را که نیزه زدند خواهند نگریست.» ۳۸ و بعد از این، یوسف که از اهل رامه و شاگرد عیسی بود، لیکن مخفی به سبب ترس یهود، از پیلاتس خواهش کرد که جسد عیسی را بردارد. پیلاتس اذن داد. پس آمده، بدن عیسی را برداشت. ۳۹ و نیکودیموس نیز که اول در شب نزد عیسی آمده بود، مر مخلوط با عود قریب به صدرطل با خود آورد. ۴۰ آنگاه بدن عیسی را برداشته، در کفن با حنوط به رسم تکفین یهود پیچیدند. ۴۱ و در موضعی که مصلوب شد باغی بود و درباغ، قبر تازه ای که هرگز هیچ کس در آن دفن نشده بود. ۴۲ پس به سبب تهیه یهود، عیسی را در آنجا گذاردند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

۲۰ بامدادان در اول هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مجدلیه به سر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است. ۲ پس دوان دوان نزد شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست می داشت آمده، به

می کردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.» ۳۷ پیلاتس به او گفت: «مگر تو پادشاه هستی؟» عیسی جواب داد: «تو می گویی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و بجهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا می شنود.» ۳۸ پیلاتس به او گفت: «راستی چیست؟» و چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: «من در این شخص هیچ عیبی نیافتم. ۳۹ و قانون شما این است که در عید فصح بجهت شما یک نفر آزاد کنم. پس آیا می خواهید بجهت شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟» ۴۰ باز همه فریاد برآورد، گفتند: «او را نی بلکه برابا را.» و برابا دزد بود.

۱۹ پس پیلاتس عیسی را گرفته، تازیانه زد. ۲ و لشکریان تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و جامه ارغوانی بدو پوشانیدند ۳ و می گفتند: «سلام ای پادشاه یهود!» و طپانچه بدومی زدند. ۴ باز پیلاتس بیرون آمده، به ایشان گفت: «اینک او را نزد شما بیرون آوردم تا بدانند که در او هیچ عیبی نیافتم.» ۵ آنگاه عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی بیرون آمد. پیلاتس بدیشان گفت: «اینک آن انسان.» ۶ و چون روسای کهنه و خدام او را دیدند، فریاد برآورد، گفتند: «صلیبش کن! صلیبش کن!» پیلاتس بدیشان گفت: «شما او را گرفته، مصلوبش سازید زیرا که من در او عیبی نیافتم.» ۷ یهودیان بدو جواب دادند که «ما شریعتی داریم و موافق شریعت ما واجب است که بمیرد زیرا خود را پسر خدا ساخته است.» ۸ پس چون پیلاتس این را شنید، خوف بر او زیاد مستولی گشت. ۹ باز داخل دیوانخانه شده، به عیسی گفت: «تو از کجایی؟» اما عیسی بدو هیچ جواب نداد. ۱۰ پیلاتس بدو گفت: «آیا به من سخن نمی گویی؟ نمی دانی که قدرت دارم تو را صلیب کنم و قدرت دارم آزادت نمایم؟» ۱۱ عیسی جواب داد: «هیچ قدرت بر من نمی داشتی اگر از بالا به تو داده نمی شد. و از این جهت آن کس که مرا به تو تسلیم کرد، گناه بزرگتر دارد.» ۱۲ و از آن وقت پیلاتس خواست او را آزاد نماید، لیکن یهودیان فریاد برآورد، می گفتند که «اگر این شخص را رها کنی، دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه سازد، برخلاف قیصر سخن گوید.» ۱۳ پس چون پیلاتس این را شنید، عیسی را بیرون آورده، بر مسند حکومت، در موضعی که به بلاط و به عبرانی جباتا گفته می شد، نشست. ۱۴ و وقت تهیه فصح و قریب به ساعت ششم بود. پس به یهودیان گفت: «اینک پادشاه شما.» ۱۵ ایشان فریاد زدند: «او را بر دار، بر دار! صلیبش کن!» پیلاتس به ایشان گفت: «آیا پادشاه شما را مصلوب کنم؟» روسای کهنه جواب دادند که «غیر از قیصر پادشاهی نداریم.» ۱۶ آنگاه او را بدیشان تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته بردند ۱۷ و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به موضعی که به مجسمه مسمی بود و به عبرانی آن را جلیجتا می گفتند. ۱۸ او را در آنجا صلیب نمودند و دو نفر دیگر را از این طرف و آن طرف و عیسی را در میان. ۱۹ و پیلاتس تقصیرنامه ای نوشته، بر صلیب گذارد؛ و نوشته این بود: «عیسی ناصری پادشاه یهود.» ۲۰ و این

ایشان گفت: «خداوند را از قبر برده‌اند و نمی‌دانیم او را کجا گذارده‌اند.»

۳ آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر برین شده، به‌جانب قبر رفتند. ۴ و هر دو با هم می‌دیدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اول به قبر رسید، ۵ و خم شده، کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد. ۶ بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبرگشته، کفن را گذاشته دید، ۷ و دستمالی را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای علیحده پیچیده. ۸ پس آن شاگرد دیگر که اول به‌سر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد. ۹ زیرا هنوز کتاب را نفهمیده بودند که باید او از مردگان برخیزد. ۱۰ پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند. ۱۱ اما مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون می‌گریست به سوی قبر خم شده، ۱۲ دوفرشته را که لباس سفید در بر داشتند، یکی به طرف سر و دیگری به‌جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید. ۱۳ ایشان بدو گفتند: «ای زن برای چه گریانی؟» بدیشان گفت: «خداوند مرا برده‌اند و نمی‌دانم او را کجا گذارده‌اند.» ۱۴ چون این را گفت، به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن نشناخت که عیسی است. ۱۵ عیسی بدو گفت: «ای زن برای چه گریانی؟ که را می‌طلبی؟» چون او گمان کرد که باغبان است، بدو گفت: «ای آقا اگر تو او را برداشته‌ای، به من بگو او را کجا گذارده‌ای تا من او را بردارم.» ۱۶ عیسی بدو گفت: «ای مریم!» او برگشته، گفت: «ربوبی (یعنی ای معلم).» ۱۷ عیسی بدو گفت: «مرا لمس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته‌ام. و لیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما می‌روم.» ۱۸ مریم مجدلیه آمده، شاگردان را خبر داد که «خداوند را دیدم و به من چنین گفت.» ۱۹ و در شام همان روز که یکشنبه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان به‌سبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان گفت: «سلام بر شما باد!» ۲۰ و چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند. ۲۱ باز عیسی به ایشان گفت: «سلام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را می‌فرستم.» ۲۲ و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: «روح‌القدس را بیاید. ۲۳ گناهان آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.» ۲۴ اما شما که یکی از آن دوازده بود و او را توام می‌گفتند، وقتی عیسی آمد با ایشان نبود. ۲۵ پس شاگردان دیگر بدو گفتند: «خداوند را دیده‌ایم.» بدیشان گفت: «تا در دو دستش جای میخا را نبینم و انگشت خود را در جای میخا نگذارم و دست خود را بر پهلویش نهم، ایمان نخواهم آورد.» ۲۶ و بعد از هشت روز باز شاگردان با شما درخانه‌ای جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: «سلام بر شما باد.» ۲۷ پس به شما گفت: «انگشت خود را به اینجا بیاور و دستهای مرا ببین و دست خود را بیاور و بر پهلوی من بگذار و بی‌ایمان مباش بلکه ایمان دار.» ۲۸ شما در جواب وی گفت: «ای خداوند من وای خدای من.» ۲۹ عیسی گفت: «ای تو، بعد از دیدن ایمان آوردی؟ خوشبحال آنانی که ندیده ایمان آوردند.» ۳۰ و

عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشد. ۳۱ لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آوری که عیسی، مسیح و پسر خدا است و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید.

۲۱ بعد از آن عیسی باز خود را در کناره دریای طبری، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت: ۲ شمعون پطرس و توامی معروف به توام و نتنائیل که از قانای جلیل بود و دو پسر زبیدی و دو نفر دیگر از شاگردان او جمع بودند. ۳ شمعون پطرس به ایشان گفت: «می‌روم تا صید ماهی کنم.» به او گفتند: «مانیز با تو می‌آیم.» پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند. ۴ و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است. ۵ عیسی بدیشان گفت: «ای بچه‌ها نزد شما خوراکی هست؟» به او جواب دادند که «نی.» ۶ بدیشان گفت: «دام را به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت.» پس انداختند و از کثرت ماهی نتوانستند آن را بکشند. ۷ پس آن شاگردی که عیسی او را محبت می‌نمود به پطرس گفت: «خداوند است.» چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خویشتن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در دریا انداخت. ۸ اما شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، مگر قریب به دوپست ذراع و دام ماهی را می‌کشیدند. ۹ پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند. ۱۰ عیسی بدیشان گفت: «از ماهی‌ای که الان گرفته‌اید، بیاورید.» ۱۱ پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پر از صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و یا وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد. ۱۲ عیسی بدیشان گفت: «بیاورید.» ولی احدی از شاگردان جرات نکرد که از او بپرسد «تو کیستی»، زیرا می‌دانستند که خداوند است. ۱۳ آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را. ۱۴ و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد. ۱۵ و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ای شمعون، پسر یونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبت می‌نمایی؟» بدو گفت: «بلی خداوندا، تو می‌دانی که تو را دوست می‌دارم.» بدو گفت: «گوسفندان مرا شبانی کن.» ۱۷ مرتبه سوم بدو گفت: «ای شمعون، پسر یونا، مرا دوست می‌داری؟» پطرس محزون گشت، زیرا مرتبه سوم بدو گفت: «مرا دوست می‌داری؟» پس به او گفت: «خداوندا، تو بر همه چیز واقف هستی. تومی دانی که تو را دوست می‌دارم.» عیسی بدو گفت: «گوسفندان مرا خوراک ده. ۱۸ آمین آمین به تو می‌گویم وقتی که جوان بودی، کمر خود را می‌بستی و هر جا می‌خواستی می‌رفتی و لکن زمانی که پیر شوی دستهای خود را دراز خواهی کرد و دیگران تو را بسته به‌جایی که نمی‌خواهی تو را خواهند برد.» ۱۹ و بدین سخن اشاره کرد که به چه قسم موت خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود: «از



عقب من بیا.» ۲۰ پطرس ملتفت شده، آن شاگردی که عیسی او را محبت می‌نمود دید که از عقب می‌آید؛ همان بود که بر سینه وی، وقت عشا تکیه می‌زد و گفت: «خداوندا کیست آن که تو را تسلیم می‌کند.» ۲۱ پس چون پطرس او را دید، به عیسی گفت: «ای خداوند و او چه شود؟» ۲۲ عیسی بدو گفت: «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو از عقب من بیا.» ۲۳ پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی بدو نگفت که نمی‌میرد، بلکه «اگر بخواهم که او بماند تا باز آیم تو را چه.» ۲۴ و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینها را نوشت و می‌دانیم که شهادت او راست است. ۲۵ و دیگر کارهای بسیار عیسی به‌جا آورد که اگر فرد نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشته‌ها را داشته باشد.

۱ صحیفه اول را انشا نمودم، ای تیوفلس، درباره همه اموری که عیسی به عمل نمودن و تعلیم دادن آنها شروع کرد. ۲ تا آن روزی که رسولان برگزیده خود را به روح القدس حکم کرده، بالا برده شد. ۳ که بدیشان نیز بعد از زحمت کشیدن خود، خویششان را زنده ظاهر کرد به دلایلهای بسیار که در مدت چهل روز بر ایشان ظاهر می شد و درباره امور ملکوت خدا سخن می گفت. ۴ و چون با ایشان جمع شد، ایشان را قدغن فرمود که «از اورشلیم جدا مشوید، بلکه منتظر آن وعده پدر باشید که از من شنیده اید. ۵ زیرا که یحیی به آب تعمید می داد، لیکن شما بعد از اندک ایامی، به روح القدس تعمید خواهید یافت.» ۶ پس آنانی که جمع بودند، از او سوال نموده، گفتند: «خداوند آیا در این وقت ملکوت را بر اسرائیل باز برقرار خواهی داشت؟» ۷ بدیشان گفت: «از شما نیست که زمانها و اوقاتی را که پدر قدرت خود نگاه داشته است بدانید. ۸ لیکن چون روح القدس بر شما می آید، قوت خواهید یافت و شاهدان من خواهید بود، در اورشلیم و تمامی یهودیه و سامره و تا اقصای جهان.» ۹ و چون این را گفت، وقتی که ایشان همی نگریستند، بالا برده شد و ابری او را از چشمان ایشان در ربود. ۱۰ و چون به سوی آسمان چشم دوخته می بودند، هنگامی که او می رفت، ناگاه دومد سفیدپوش نزد ایشان ایستاده، ۱۱ گفتند: «ای مردان جلیلی چرا ایستاده، به سوی آسمان نگرانید؟ همین عیسی که از نزد شما به آسمان بالا برده شد، باز خواهد آمد به همین طوری که او را به سوی آسمان روانه دیدید.» ۱۲ آنگاه به اورشلیم مراجعت کردند، از کوه مسمی به زیتون که نزدیک به اورشلیم به مسافت سفر یک روز سبت است. ۱۳ و چون داخل شدند، به بالاخانه ای برآمدند که در آنجا پطرس و یوحنا و یعقوب و اندریاس و فیلیس و توما و برتولما ومتی و یعقوب بن حلفی و شمعون غیور و یهودای برادر یعقوب مقیم بودند. ۱۴ و جمیع اینها با زنان و مریم مادر عیسی و برادران او به یکدل درعبادت و دعا مواظب می بودند. ۱۵ و در آن ایام، پطرس در میان برادران که عدد اسامی ایشان جمله قریب به صد و بیست بود برخاسته، گفت: ۱۶ «ای برادران، می بایست آن نوشته تمام شود که روح القدس از زبان داود پیش گفت درباره یهودا که راهنا شد برای آنانی که عیسی را گرفتند. ۱۷ که او با ما محسوب شده، نصیبی در این خدمت یافت. ۱۸ پس او از اجر ظلم خود، زمینی خریده، به روی درافتاده، از میان پاره شد و تمامی امعایش ریخته گشت. ۱۹ ویر تمام سکنه اورشلیم معلوم گردید چنانکه آن زمین در لغت ایشان به حقل دما، یعنی زمین خون نامیده شد. ۲۰ زیرا در کتاب زبور مکتوب است که خانه او خراب بشود و هیچ کس در آن مسکن نگیرد و نظارتش را دیگری ضبط نماید. ۲۱ الحال می باید از آن مردمانی که همراهان ما بودند، در تمام آن مدتی که عیسی خداوند با ما آمد و رفت می کرد، ۲۲ از زمان تعمید یحیی، تا روزی که از نزد ما بالا برده شد، یکی از ایشان با ما شاهد برخاستن او بشود.» ۲۳ آنگاه دو نفر یعنی یوسف مسمی به برسباکه به یوستس ملقب بود و متیاس را برپا داشتند، ۲۴ و دعا

کرده، گفتند: «توای خداوند که عارف قلوب همه هستی، بنما کدام یک از این دو را برگزیده ای ۲۵ تا قسمت این خدمت و رسالت را بیابد که یهودا از آن باز افتاده، به مکان خود پیوست.» ۲۶ پس قرعه به نام ایشان افکندند و قرعه به نام متیاس برآمد و او با یازده رسول محسوب گشت.

۲ و چون روز پنطیکواست رسید، به یک دل در یکجا بودند. ۲ که ناگاه آوازی چون صدای وزیدن باد شدید از آسمان آمد و تمام آن خانه را که در آنجا نشسته بودند پر ساخت. ۳ و زبانهای منقسم شده، مثل زبانه های آتش بدیشان ظاهر گشته، بر هر یکی از ایشان قرار گرفت. ۴ و همه از روح القدس پر گشته، به زبانهای مختلف، به نوعی که روح بدیشان قدرت تلفظ بخشید، به سخن گفتن شروع کردند. ۵ و مردم یهود دین دار از هر طایفه زیر فلک در اورشلیم منزل می داشتند. ۶ پس چون این صدابند شد گروهی فراهم شده در حیرت افتادند زیرا هر کس لغت خود را از ایشان شنید. ۷ و همه مبهور و متعجب شده به یکدیگر می گفتند: «مگر همه اینها که حرف می زنند جلیلی نیستند؟ ۸ پس چون است که هر یکی از ما لغت خود را که در آن تولد یافته ایم می شنویم؟ ۹ پارتیان و مادیان و عیلامیان و ساکنان جزیره و یهودیه و کپدکیا و پنطس و آسیا و فریجیه و پمفلیه و مصر و نواحی لیبیا که متصل به قیروان است و غربا از روم یعنی یهودیان و جدیدان ۱۱ و اهل کریت و عرب اینها را می شنویم که به زبانهای ما ذکر کبریایی خدا می کنند.» ۱۲ پس همه در حیرت و شک افتاده، به یکدیگر گفتند: «این به کجا خواهد انجامید؟» ۱۳ اما بعضی استهزاکنان گفتند که «از خمر تازه مست شده اند!» ۱۴ پس پطرس با آن یازده برخاسته، آواز خود را بلند کرده، بدیشان گفت: «ای مردان یهود و جمیع سکنه اورشلیم، این را بدانید و سخنان مرا فراگیرید. ۱۵ زیرا که اینها مست نیستند چنانکه شما گمان می برید، زیرا که ساعت سوم از روز است. ۱۶ بلکه این همان است که یوئیل نبی گفت ۱۷ که "خدا می گوید در ایام آخر چنین خواهد بود که از روح خود بر تمام بشر خواهم ریخت و پسران و دختران شما نبوت کنند و جوانان شما رویاها و پیران شما خوابها خواهند دید؛ ۱۸ و برغلامان و کنیزان خود در آن ایام از روح خود خواهم ریخت و ایشان نبوت خواهند نمود. ۱۹ واز بالا در افلاک، عجایب و از پایین در زمین، آیات را از خون و آتش و بخار دود به ظهور آورم. ۲۰ خورشید به ظلمت و ماه به خون مبدل گردد قبل از وقوع روز عظیم مشهور خداوند. ۲۱ و چنین خواهد بود که هر که نام خداوند را بخواند، نجات یابد." ۲۲ «ای مردان اسرائیلی این سخنان را بشنوید. عیسی ناصری مردی که نزد شما از جانب خدا مبرهن گشت به قوات و عجایب و آیاتی که خدادار میان شما از او صادر گردانید، چنانکه خود می دانید، ۲۳ این شخص چون برحسب اراده مستحکم و پیشدانی خدا تسلیم شد، شما به دست گناهکاران بر صلیب کشیده، کشتید، ۲۴ که خدا دردهای موت را گسسته، او را بر خیزانید زیرا محال بود که موت او را در بند نگاه دارد، ۲۵ زیرا که داود درباره وی می گوید: "خداوند راهمواره پیش روی خود دیده ام که به دست راست من است تا جنبش نخورم؛ ۲۶ از این سبب دلم

راستش را گرفته او را بر خیزانید که در ساعت پایها و ساقهای او قوت گرفت  
 ۸ و برجسته بایستاد و خرامید و با ایشان خرامان و جست و خیزکان و خدا  
 را حمد گویان داخل هیکل شد. ۹ و جمیع قوم او را خرامان و خدا را تسبیح  
 خوانان دیدند. ۱۰ و چون او را شناختند که همان است که به در جمیل  
 هیکل بجهت صدقه می نشست، به سبب این امر که بر او واقع شد،  
 متعجب و متحیر گردیدند. ۱۱ و چون آن لنگ شفا یافته به پطرس و یوحنا  
 متمسک بود، تمامی قوم در رواقی که به سلیمانی مسمی است، حیرت  
 زده بشتاب گرد ایشان جمع شدند. ۱۲ آنگاه پطرس ملتفت شده، بدان  
 جماعت خطاب کرد که «ای مردان اسرائیلی، چرا از این کار تعجب دارید  
 و چرا بر ما چشم دوخته اید که گویا به قوت و تقوی خود این شخص را  
 خرامان ساختیم؟» ۱۳ خدای ابراهیم و اسحاق و یعقوب، خدای اجداد  
 ما، بنده خود عیسی را جلال داد که شما تسلیم نموده، او را در حضور  
 پیلطس انکار کردید، هنگامی که او حکم به رهانیدنش داد. ۱۴ اما شما آن  
 قدوس و عادل را منکر شده، خواستید که مردی خون ریز به شما بخشیده  
 شود. ۱۵ و رئیس حیات را کشتید که خدا او را از مردگان بر خیزانید و ما  
 شاهد بر او هستیم. ۱۶ و به سبب ایمان به اسم او، اسم او این شخص را  
 که می بینید و می شناسید قوت بخشیده است. بلی آن ایمانی که به وسیله  
 اوست این کس را پیش روی همه شما این صحت کامل داده است. ۱۷  
 «و الحال ای برادران، می دانم که شما و چنین حکام شما این را به سبب  
 ناشناسی کردید. ۱۸ و لیکن خدا آن اخباری را که به زبان جمیع انبیای  
 خود، پیش گفته بود که مسیح باید زحمت بیند، همینطور به انجام رسانید.  
 ۱۹ پس توبه و بازگشت کنید تا گناهان شما محو گردد و تا اوقات استراحت  
 از حضور خداوند برسد. ۲۰ و عیسی مسیح را که از اول برای شما اعلام  
 شده بود فرستد، ۲۱ که می باید آسمان او را پذیرد تا زمان معاد همه چیز که  
 خدا از بدو عالم به زبان جمیع انبیای مقدس خود، از آن اخبار نمود. (aiōn  
 g165) ۲۲ زیراموسی به اجداد گفت که خداوند خدای شما نبی مثل من،  
 از میان برادران شما برای شما برخواهدانگیخت. کلام او را در هر چه به  
 شما تکلم کند بشنوید؛ ۲۳ و هر نفسی که آن نبی را نشنود، از قوم منقطع  
 گردد. ۲۴ و جمیع انبیا نیز از سموئیل و آتانی که بعد از او تکلم کردند از  
 این ایام اخبار نمودند. ۲۵ شما هستید اولاد پیغمبران و آن عهدی که خدا  
 با اجداد ما بست، وقتی که به ابراهیم گفت از ذریه تو جمیع قبایل زمین،  
 برکت خواهند یافت ۲۶ برای شما اولاد خدا بنده خود عیسی را بر خیزانیده،  
 فرستاد تا شما را برکت دهد به برگردانیدن هر یکی از شما از گناهانش.»

۳ و در ساعت نهم، وقت نماز، پطرس و یوحنا با هم به هیکل  
 می رفتند. ۲ ناگاه مردی را که لنگ مادر زاد بود می بردند که او را هر روز بر  
 آن در هیکل که جمیل نام دارمی گذاشتند تا از روندگان به هیکل صدقه  
 بخواهد. ۳ آن شخص چون پطرس و یوحنا را دید که می خواهند به هیکل  
 داخل شوند، صدقه خواست. ۴ اما پطرس با یوحنا بر وی نیک نگریسته،  
 گفت: «به ما بنگر.» ۵ پس بر ایشان نظر افکنده، منتظر بود که از ایشان  
 چیزی بگیرد. ۶ آنگاه پطرس گفت: «مرطلا و نقره نیست، اما آنچه دارم  
 به تو می دهم. به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام!» ۷ و دست

شاد گردید و زبانش به وجد آمد بلکه جسد نیز در امید ساکن خواهد بود؛  
 ۲۷ زیرا که نفس مرا در عالم اموات نخواهی گذاشت و اجازت نخواهی داد  
 که قدوس تو فساد را ببیند. (Hadēs g86) ۲۸ طریقه های حیات را به من  
 آموختی و مرا از روی خود به خرمنی سیرگردانیدی. ۲۹ «ای برادران،  
 می توانم درباره داود پطریارخ با شما بی محابا سخن گویم که او وفات  
 نموده، دفن شد و مقبره او تا امروز در میان ماست. ۳۰ پس چون نبی  
 بود و دانست که خدا برای او قسم خورد که از ذریه صلب او بحسب  
 جسد، مسیح را برانگیزاند تا بر تخت او بنشیند، ۳۱ درباره قیامت مسیح  
 پیش دیده، گفت که نفس او در عالم اموات گذاشته نشود و جسد او  
 فساد را نبیند. (Hadēs g86) ۳۲ پس همان عیسی را خدا بر خیزانید و  
 همه ما شاهد بر آن هستیم. ۳۳ پس چون به دست راست خدا بالا برده  
 شد، روح القدس موعود را از پدر یافته، این را که شما حال می بینید و  
 می شنوید ریخته است. ۳۴ زیرا که داود به آسمان صعود نکرد لیکن خود می  
 گوید: «خداوند به خداوند من گفت بر دست راست من بنشین ۳۵ تا  
 دشمنان را پای انداز تو سازم.» ۳۶ پس جمیع خاندان اسرائیل یقین  
 بداندند که خدا همین عیسی را که شما مصلوب کردید خداوند و مسیح  
 ساخته است.» ۳۷ چون شنیدند دلریش گشته، به پطرس و سایر رسولان  
 گفتند: «ای برادران چه کنیم؟» ۳۸ پطرس بدیشان گفت: «توبه کنید و  
 هر یک از شما به اسم عیسی مسیح بجهت آموزش گناهان تعمید گیرید و  
 عطای روح القدس را خواهید یافت. ۳۹ زیرا که این وعده است برای شما  
 و فرزندان شما و همه آتانی که دروند یعنی هر که خداوند خدای ما او را  
 بخواند.» ۴۰ و به سخنان بسیار دیگر، بدیشان شهادت داد و موعظه  
 نموده، گفت که «خود را از این فرقه کجرو رستگار سازید.» ۴۱ پس ایشان  
 کلام او را پذیرفتند، تعمید گرفتند و در همان روز تخمین سه هزار نفر بدیشان  
 پیوستند ۴۲ و در تعلیم رسولان و مشارکت ایشان و شکستن نان و دعاها  
 مواظبت می نمودند. ۴۳ و همه خلق ترسیدند و معجزات و علامات بسیار از  
 دست رسولان صادر می گشت. ۴۴ و همه ایمانداران با هم می زیستند و  
 در همه چیز شریک می بودند ۴۵ و املاک و اموال خود را فروخته، آنها را به  
 هر کس به قدر احتیاجش تقسیم می کردند. ۴۶ و هر روزه در هیکل به یکدل  
 پیوسته می بودند و در خانه ها نان را پاره می کردند و خوراک را به خوشی  
 و ساده دلی می خوردند. ۴۷ و خدا را حمد می گفتند و نزد تمامی خلق عزیز  
 می گردیدند و خداوند هر روزه ناجیان را بر کلیسا می افزود.

۳ و در ساعت نهم، وقت نماز، پطرس و یوحنا با هم به هیکل  
 می رفتند. ۲ ناگاه مردی را که لنگ مادر زاد بود می بردند که او را هر روز بر  
 آن در هیکل که جمیل نام دارمی گذاشتند تا از روندگان به هیکل صدقه  
 بخواهد. ۳ آن شخص چون پطرس و یوحنا را دید که می خواهند به هیکل  
 داخل شوند، صدقه خواست. ۴ اما پطرس با یوحنا بر وی نیک نگریسته،  
 گفت: «به ما بنگر.» ۵ پس بر ایشان نظر افکنده، منتظر بود که از ایشان  
 چیزی بگیرد. ۶ آنگاه پطرس گفت: «مرطلا و نقره نیست، اما آنچه دارم  
 به تو می دهم. به نام عیسی مسیح ناصری برخیز و بخرام!» ۷ و دست

کسانی که از قبیله رئیس کهنه بودند. ۷ و ایشان را در میان بداشتند و از ایشان پرسیدند که «شما به کدام قوت و به چه نام این کار را کرده‌اید؟» ۸ آنگاه پطرس از روح‌القدس پر شده، بدیشان گفت: «ای روسای قوم و مشایخ اسرائیل، ۹ اگر امروز از ما بازپرس می‌شود درباره احسانی که بدین مرد ضعیف شده، یعنی به چه سبب او صحت یافته است، ۱۰ جمیع شما و تمام قوم اسرائیل را معلوم باد که به نام عیسی مسیح ناصری که شما مصلوب کردید و خدا او را از مردگان برخیزانید، در او این کس به حضور شما تندرست ایستاده است. ۱۱ این است آن سنگی که شما معماران آن را رد کردید و الحال سر زاویه شده است. ۱۲ و در هیچ‌کس غیر از او نجات نیست زیرا که اسمی دیگر زیر آسمان به مردم عطا نشده که بدان باید ما نجات یابیم.» ۱۳ پس چون دلیری پطرس و یوحنا را دیدند و دانستند که مردم بی‌علم و امی هستند، تعجب کردند و ایشان را شناختند که از همراهان عیسی بودند. ۱۴ و چون آن شخص را که شفا یافته بود با ایشان ایستاده دیدند، نتوانستند به ضد ایشان چیزی گویند. ۱۵ پس حکم کردند که ایشان از مجلس بیرون روند و با یکدیگر مشورت کرده، گفتند ۱۶ که «با این دو شخص چه کنیم؟ زیرا که بر جمیع سکنه اورشلیم واضح شد که معجزه‌های آشکار از ایشان صادر گردید و نمی‌توانیم انکار کرد. ۱۷ لیکن تا بیشتر در میان قوم شیوع نیابد، ایشان را سخت تهدید کنیم که دیگر با هیچ‌کس این اسم را به زبان نیاورند.» ۱۸ پس ایشان را خواسته قدغن کردند که هرگز نام عیسی را بر زبان نیاورند و تعلیم ندهند. ۱۹ اما پطرس و یوحنا در جواب ایشان گفتند: «اگر نزد خدا صواب است که اطاعت شما را بر اطاعت خدا ترجیح دهیم حکم کنید. ۲۰ زیرا که ما را امکان آن نیست که آنچه دیده و شنیده‌ایم، نگوئیم.» ۲۱ و چون ایشان را زیاد تهدید نموده بودند، آزاد ساختند چونکه راهی نیافتند که ایشان را معذب سازند به سبب قوم زیرا همه به واسطه آن ماجرا خدا را تمجید می‌نمودند، ۲۲ زیرا آن شخص که معجزه شفا در او پدید گشت، بیشتر از چهل ساله بود. ۲۳ و چون رهایی یافتند، نزد رفقای خود رفتند و ایشان را از آنچه روسای کهنه و مشایخ بدیشان گفته بودند، مطلع ساختند. ۲۴ چون این را شنیدند، آواز خود را به یکدل به خدا بلند کرده، گفتند: «خداوند، تو آن خدا هستی که آسمان وزمین و دریا و آنچه در آنهاست آفریدی، ۲۵ که بوسیله روح‌القدس به زبان پدر ما و بنده خود دادود گفتی: «چرا امت‌ها هنگامه می‌کنند و قومها به باطل می‌اندیشند؟ ۲۶ سلاطین زمین برخاستند و حکام با هم مشورت کردند، برخلاف خداوند و برخلاف مسیح.» ۲۷ زیرا که فی الواقع بر بنده قدوس تو عیسی که او را مسح کردی، هیرودیس و پنطیوس پیلطس با امت‌ها و قومهای اسرائیل با هم جمع شدند، ۲۸ تا آنچه را که دست و رای تو از قبل مقدر فرموده بود، به‌جا آورند. ۲۹ و الان ای خداوند، به تهدیدات ایشان نظر کن و غلامان خود را عطا فرما تا به دلیری تمام به کلام تو سخن گویند، ۳۰ که دراز کردن دست خود، بجهت شفاعت و جاری کردن آیات و معجزات به نام بنده قدوس خود عیسی.» ۳۱ و چون ایشان دعا کرده بودند، مکانی که در آن جمع بودند به حرکت آمد و همه به روح‌القدس پر شده، کلام خدا را به دلیری می‌گفتند. ۳۲

۵ اما شخصی حنانیا نام، با زوجه‌اش سفیره ملکی فروخته، ۲ قدری از قیمت آن را به اطلاع زن خود نگاه داشت و قدری از آن را آورده، نزد قدمهای رسولان نهاد. ۳ آنگاه پطرس گفت: «ای حنانیا چرا شیطان دل تو را بر ساخته است تا روح‌القدس را فریب دهی و مقداری از قیمت زمین را نگاه داری؟ ۴ آیا چون داشتنی از آن تو نبود و چون فروخته شد در اختیار تو نبود؟ چرا این را در دل خود نهادی؟ به انسان دروغ نگفتی بلکه به خدا.» ۵ حنانیا چون این سخنان را شنید افتاده، جان بداد و خوفی شدید بر همه شنوندگان این چیزها مستولی گشت. ۶ آنگاه جوانان برخاسته، او را کفن کردند و بیرون برده، دفن نمودند. ۷ و تخمین سه ساعت گذشت که زوجه‌اش از ماجرا مطلع نشده درآمد. ۸ پطرس بدو گفت: «مرا بگو که آیا زمین را به همین قیمت فروختی؟» گفت: «بلی، به همین.» ۹ پطرس به وی گفت: «برای چه متفق شدیدی تا روح خداوند را امتحان کنی؟ اینک پایهای آتانی که شوهر تو را دفن کردند، بر آستانه است و تو را هم بیرون خواهند برد.» ۱۰ در ساعت پیش قدمهای او افتاده، جان بداد و جوانان داخل شده، او را مرده یافتند. پس بیرون برده، به پهلوی شوهرش دفن کردند. ۱۱ و خوفی شدید تمامی کلیسا و همه آتانی را که این را شنیدند، فرو گرفت. ۱۲ و آیات و معجزات عظیمه از دستهای رسولان در میان قوم به ظهور می‌رسید و همه به یکدل در رواق سلیمان می‌بودند. ۱۳ اما احدی از دیگران جرات نمی‌کرد که بدیشان ملحق شود، لیکن خلق، ایشان را محترم می‌داشتند. ۱۴ و بیشتر ایمانداران به خداوند متحد می‌شدند، انبوهی از مردان و زنان، ۱۵ بقسمی که مرضیان را در کوجه‌ها بیرون آوردند و بر بسترها و تختها خوابانیدند تا وقتی که پطرس آید، اقلا سایه او بر بعضی از ایشان بیفتد. ۱۶ و گروهی از بلدان اطراف اورشلیم، بیماران و رنج دیدگان ارواح پلیده را آورده، جمع شدند و جمیع ایشان شفایافتند. ۱۷ اما رئیس کهنه و همه رفقایش که از طایفه صدوقیان بودند، برخاسته، به غیرت پر گشتند ۱۸ و بر رسولان دست انداخته، ایشان را در زندان عام انداختند. ۱۹ شبانگاه فرشته خداوند درهای زندان را باز کرده و ایشان را بیرون آورده، گفت: ۲۰ «بروید و در هیکل ایستاده، تمام سخنهای این حیات را به مردم بگوئید. ۲۱ چون این را شنیدند، وقت فجر به هیکل درآمده، تعلیم دادند. ۲۲ پس خادمان رفته، ایشان را در زندان نیافتند و برگشته، خبر داده، ۲۳ گفتند که «زندان را به احتیاط تمام بسته یافتیم و پاسبانان را

بیرون درها ایستاده، لیکن چون باز کردیم، هیچ کس را در آن نیافتیم.» ۲۴ چون کاهن و سردار سپاه هیکل و روسای کهنه این سخنان را شنیدند، درباره ایشان در حیرت افتادند که «این چه خواهد شد؟» ۲۵ آنگاه کسی آمده ایشان را آگاهانید که اینک آن کسانی که محبوس نمودید، در هیکل ایستاده، مردم را تعلیم می‌دهند. ۲۶ پس سردار سپاه با خادمان رفته ایشان را آوردند، لیکن نه به زور زیرا که از قوم رسیدند که مبادا ایشان را سنگسار کنند. ۲۷ و چون ایشان را به مجلس حاضر کرده، برپا داشتند، رئیس کهنه از ایشان پرسیده، گفت: ۲۸ «مگر شما را قدغن بلیغ نفرمودیم که بدین اسم تعلیم مدهید؟ همانا اورشلیم را به تعلیم خود پراخته‌اید و می‌خواهید خون این مرد را به گردن ما فرود آید.» ۲۹ پطرس و رسولان در جواب گفتند: «خدا را می‌باید بیشتر از انسان اطاعت نمود. ۳۰ خدای پدران ما، آن عیسی را برخیزانید که شما به صلیب کشیده، کشتید. ۳۱ او را خدا بردست راست خود بالا برده، سرور و نجات‌دهنده ساخت تا اسرائیل را توبه و آموزش گناهان بدهد. ۳۲ و ما هستیم شاهدان او بر این امور، چنانکه روح‌القدس نیز است که خدا او را به همه مطیعان او عطا فرموده است.» ۳۳ چون شنیدند دل‌پیش گشته، مشورت کردند که ایشان را به قتل رسانند. ۳۴ اما شخصی فریسی، غملائیل نام که مفتی و نزد تمامی خلق محترم بود، در مجلس برخاسته، فرمود تارسلوان را ساعتی بیرون برند. ۳۵ پس ایشان را گفت: «ای مردان اسرائیلی، برحذر باشید از آنچه می‌خواهید با این اشخاص بکنید. ۳۶ زیرا قبل از این ایام، تیرودا نامی برخاسته، خود را شخصی می‌پنداشت و گروهی قریب به چهار صد نفر بدویوستند. او کشته شد و متابعتش نیز پراکنده نیست گردیدند. ۳۷ و بعد از او یهودای جلیلی درایم اسم نویسی خروج کرد و جمعی را در عقب خود کشید. او نیز هلاک شد و همه تابعان او پراکنده شدند. ۳۸ الان به شما می‌گویم از این مردم دست بردارید و ایشان را واگذارید زیرا اگر این رای و عمل از انسان باشد، خود تباہ خواهد شد. ۳۹ ولی اگر از خدا باشد، نمی‌توانید آن را برطرف نمود مبادا معلوم شود که با خدا منازعه می‌کنید.» ۴۰ پس به سخن او رضا دادند و رسولان را حاضر ساخته، تازبانه زدند و قدغن نمودند که دیگر به نام عیسی حرف نزنند پس ایشان را مرخص کردند. ۴۱ و ایشان از حضور اهل شورشادخاطر رفتند از آترو که شایسته آن شمرده شدند که بجهت اسم او رسوایی کشند ۴۲ و هرروزه در هیکل و خانه‌ها از تعلیم و مؤده دادن که عیسی مسیح است دست نکشیدند.

✓ آنگاه رئیس کهنه گفت: «آیا این امور چنین است؟» ۲ او گفت: «ای برادران و پدران، گوش دهید. خدای ذوالجلال بر پدر ما ابراهیم ظاهر شد وقتی که در جزیره بود قبل از توفش در حران. ۳ و بدوگفت: "از وطن خود و خویشانت بیرون شده، به زمینی که تو را نشان دهم برو." ۴ پس از دیارکلدانیان روانه شده، در حران درنگ نمود؛ و بعد از وفات پدرش، او را کوچ داد به سوی این زمین که شما الان در آن ساکن می‌باشید. ۵ و او را در این زمین میراثی، حتی بقدر جای پای خود نداد، لیکن وعده داد که آن را به وی و بعد از او به ذریش به ملکیت دهد، هنگامی که هنوز اولادی نداشت. ۶ و خدا گفت که "ذرت تو در ملک بیگانه، غریب خواهند بود و مدت چهار صد سال ایشان را به بندگی کشیده، معذب خواهند داشت." ۷ و خدا گفت: "من بر آن طایفه‌ای که ایشان را مملوک سازند داوری خواهم نمود و بعد از آن بیرون آمده، در این مکان مرا عبادت خواهند نمود." ۸ و عهد ختنه را به وی داد که بنابراین چون اسحاق را آورد، در روز هشتم او را مختون ساخت و اسحاق یعقوب را و یعقوب دوازده پطریارخ را. ۹ «و پطریارخان به یوسف حسد برده، او را به مصر فروختند. اما خدا با وی می‌بود. ۱۰ و او را از تمامی زحمت او رستگار نموده، در حضورفرعون، پادشاه مصر توفیق و حکمت عطا فرمود تا او را بر مصر و تمام خاندان خود فرمان فرما قرارداد. ۱۱ پس حطقی و ضیقی شدید بر همه ولایت مصر و کنعان رخ نمود، بحدی که اجداد ما قوتی نیافتند. ۱۲ اما چون یعقوب شنید که در مصر غله یافت می‌شود، بار اول اجداد ما را فرستاد. ۱۳ و در کرت دوم یوسف خود را به برادران خود شناسانید و قبیله یوسف به نظر فرعون رسیدند. ۱۴ پس یوسف فرستاده، پدر خود یعقوب و سایرعیالش را که هفتاد و پنج نفر بودند، طلبید. ۱۵ پس یعقوب به مصر فرود آمده، او و اجداد ما وفات یافتند. ۱۶ و ایشان را به شکیم برده، در

۶ و در آن ایام چون شاگردان زیاد شدند، هلینستیان از عبرانیان شکایت بردند که بیهو زنان ایشان در خدمت یومیه بی‌بهره می‌ماندند. ۲ پس آن دوازده، جماعت شاگردان را طلبیده، گفتند: «شایسته نیست که ما کلام خدا را ترک کرده، مانده‌ها را خدمت کنیم. ۳ لهدای برادران هفت نفر نیک نام و پر از روح‌القدس و حکمت را از میان خود انتخاب کنید تا ایشان را براین مهم بگماریم. ۴ اما ما خود را به عبادت و خدمت کلام خواهیم سپرد.» ۵ پس تمام جماعت بدین سخن رضا دادند و استیفان مردی پر از ایمان و روح‌القدس و فیلیس و پروخرس و نیکاتور و تیمون و

خدا رو گردانیده، ایشان را وا گذاشت تا جنود آسمان را پرستش نمایند، چنانکه در صحف انبیا نوشته شده است که «ای خاندان اسرائیل، آیا مدت چهل سال در بیابان برای من قربانی‌ها و هدایا گذرانیدید؟ ۴۳ و خیمه ملوک و کوکب، خدای خود رفغان را برداشتید یعنی اصنامی را که ساختید تا آنها را عبادت کنید. پس شما را بدان طرف بابل منتقل سازم. ۴۴» و خیمه شهادت با پدران ما در صحرا بود چنانکه امر فرموده، به موسی گفت: «آن را مطابق نمونه‌ای که دیده‌ای بساز. ۴۵» و آن را اجداد ما یافته، همراه یوشع درآوردند به ملک امت‌هایی که خدا آنها را از پیش روی پدران ما بیرون افکند تا ایام داود. ۴۶ که او در حضور خدا مستفیض گشت و درخواست نمود که خود مسکنی برای خدای یعقوب پیدانماید. ۴۷ اما سلیمان برای او خانه‌ای بساخت. ۴۸ و لیکن حضرت اعلی در خانه‌های مصنوع دستها ساکن نمی‌شود چنانکه نبی گفته است ۴۹ که «خداوند می‌گوید آسمان کرسی من است و زمین پای انداز من. چه خانه‌ای برای من بنامی کنید و محل آرامیدن من کجاست؟ ۵۰ مگردست من جمیع این چیزها را نیافرید. ۵۱ ای گردنکشان که به دل و گوش نامختنید، شما پیوسته با روح‌القدس مقاومت می‌کنید، چنانکه پدران شما همچنین شما. ۵۲ کیست از انبیا که پدران شما بدو جفا نکردند؟ و آنانی را کشتند که از آمدن آن عادلانی که شما بالفعل تسلیم کنندگان و قاتلان او شدید، پیش اخبار نمودند. ۵۳ شما که به توسط فرشتگان شریعت را یافته، آن را حفظ نکردید!» ۵۴ چون این را شنیدند دلریش شده، بر وی دندانهای خود را فشرودند. ۵۵ اما او از روح‌القدس پر بوده، به سوی آسمان نگریست و جلال خدا را دید و عیسی را بدست راست خدا ایستاده و گفت: ۵۶ «اینک آسمان را گشاده، و پسر انسان را به دست راست خدا ایستاده می‌بینم.» ۵۷ آنگاه به آواز بلند فریاد برکشیدند و گوشه‌های خود را گرفته، به یکدل بر او حمله کردند، ۵۸ و از شهر بیرون کشیده، سنگسار شدند. و شاهدان، جامه‌های خود را نزد پایهای جوانی که سولس نام داشت گذاردند. ۵۹ و چون استیفان را سنگساری کردند، او دعا نموده، گفت: «ای عیسی خداوند، روح مرا بپذیر.» ۶۰ پس زانو زده، به آواز بلند ندا درداد که «خداوند این گناه را بر اینها مگیر.» این را گفت و خوابید.

**۸** می بود. ۲ و مردان صالح استیفان را دفن کرده، برای وی ماتم عظیمی برپا داشتند. ۳ اما سولس کلیسا را معذب می‌ساخت و خانه به خانه گشته، مردان و زنان را برکشیده، به زندان می‌افکند. ۴ پس آنانی که متفرق شدند، به هر جایی که می‌رسیدند به کلام بشارت می‌دادند. ۵ اما فیلیپس به بلدی از سامره درآمده، ایشان را به مسیح موعظه می‌نمود. ۶ و مردم به یکدل به سخنان فیلیپس گوش دادند، چون معجزاتی را که از اوصاف می‌گشت، می‌شنیدند و می‌دیدند، ۷ زیرا که ارواح پلید از بسیاری که داشتند نعره زده، بیرون می‌شدند و مفلوجان و لنگان بسیار شفا می‌یافتند. ۸ و شادی عظیم در آن شهر روی نمود. ۹ اما مردی شمعون نام قبل از آن در آن قریه بود که جادوگری می‌نمود و اهل سامره را

مقبره‌ای که ابراهیم از بنی حمور، پدر شکیم به مبلغی خریده بود، دفن کردند. ۱۷ «و چون هنگام وعده‌ای که خدا با ابراهیم قسم خورده بود نزدیک شد، قوم در مصر نمودند، کثیری می‌گشتند. ۱۸ و وقتی که پادشاه دیگرکه یوسف را نمی‌شناخت برخاست. ۱۹ او با قوم ما حیل نموده، اجداد ما را ذلیل ساخت تا اولاد خود را بیرون انداختند تا زیست نکنند. ۲۰ در آن وقت موسی تولد یافت و بغایت جمیل بوده، مدت سه ماه در خانه پدر خود پرورش یافت. ۲۱ و چون او را بیرون افکندند، دختر فرعون او را بر داشته، برای خود به فرزندی تربیت نمود. ۲۲ و موسی در تمامی حکمت اهل مصر تربیت یافته، در قول و فعل قوی گشت. ۲۳ چون چهل سال از عمر وی سپری گشت، به خاطرش رسید که از برادران خود، خاندان اسرائیل تفقد نماید. ۲۴ و چون یکی را مظلوم دید او را حمایت نمود و انتقام آن عاجز را کشیده، آن مصری را بکشت. ۲۵ پس گمان برد که بردارش خواهند فهمید که خدا به دست او ایشان را نجات خواهد داد. اما نفهمیدند. ۲۶ و در فرادی آن روز خود را به دو نفر از ایشان که منازعه می‌نمودند، ظاهر کرد و خواست مابین ایشان مصالحه دهد. پس گفت: «ای مردان، شما برادر می‌باشید. به یکدیگر چرا ظلم می‌کنید؟» ۲۷ آنگاه آنکه بر همسایه خود تعدی می‌نمود، او را رد کرده، گفت: «که تو را بر ما حاکم و داور ساخت؟ ۲۸ آیا می‌خواهی مرا بکشی چنانکه آن مصری را دیروز کشتی؟» ۲۹ پس موسی از این سخن فرار کرده، در زمین مدیان غربت اختیار کرد و در آنجا دو پسر آورد. ۳۰ و چون چهل سال گذشت، در بیابان کوه سینا، فرشته خداوند در شعله آتش از بوته به وی ظاهر شد. ۳۱ موسی چون این را دید از آن رویا درعجب شد و چون نزدیک می‌آمد تا نظر کند، خطاب از خداوند به وی رسید ۳۲ که «منم خدای پدران، خدای ابراهیم و خدای اسحاق و خدای یعقوب.» آنگاه موسی به لرزه درآمده، جسارت نکرد که نظر کند. ۳۳ خداوند به وی گفت: «تعلمین از پایهات بیرون کن زیرا جایی که در آن ایستاده‌ای، زمین مقدس است. ۳۴ همانا مشقت قوم خود را که در مصرند دیدم و ناله ایشان را شنیدم و برای رهاییشان نزول فرمودم. الحال بیا تا تو را به مصر فرستم.» ۳۵ همان موسی را که رد کرده، گفتند: «که تو را حاکم و داور ساخت؟» خدا حاکم و نجات‌دهنده مقرر فرموده، به دست فرشته‌ای که در بوته بر وی ظاهر شد، فرستاد. ۳۶ او با معجزات و آیاتی که مدت چهل سال در زمین مصر و بحر قزلب و صحرا به ظهور می‌آورد، ایشان را بیرون آورد. ۳۷ این همان موسی است که به بنی اسرائیل گفت: «خدا نبی‌ای را مثل من از میان برادران شما برای شما مبعوث خواهد کرد. سخن او را بشنوید.» ۳۸ همین است آنکه در جماعت در صحرا بآن فرشته‌ای که در کوه سینا بدو سخن می‌گفت و با پدران ما بود و کلمات زنده را یافت تا به مارساند، ۳۹ که پدران ما نخواستند او را مطیع شوند بلکه او را رد کرده، دل‌های خود را به سوی مصرگردانیدند، ۴۰ و به هارون گفتند: «بای ما خدایان ساز که در پیش ما بخرامند زیرا این موسی که ما را از زمین مصر برآورد، نمی‌دانیم او را چه شده است.» ۴۱ پس در آن ایام گوساله‌ای ساختند و پدران بت قربانی گذرانیده به اعمال دستهای خودشادی کردند. ۴۲ از این جهت

گفت: «ایمان آوردم که عیسی مسیح پسر خداست.» ۳۸ پس حکم کرد تا ارباب را نگاه دارند و فیلیپس با خواجه‌سرا هر دو به آب فروز شدند. پس او را تعمیم داد. ۳۹ و چون از آب بالا آمدند، روح خداوند فیلیپس را برداشته، خواجه‌سرا دیگر را نیافت زیرا که راه خود را به خوشی پیش گرفت. ۴۰ اما فیلیپس در اشدود پیدا شد و در همه شهرها گشته بشارت می‌داد تا به قیصریه رسید.

**۹** اما سولس هنوز تهدید و قتل بر شاگردان خداوند همی دمید و نزد رئیس کهنه آمد، ۲ و از او نامه‌ها خواست به سوی کنایسی که در دمشق بود تا اگر کسی را از اهل طریقت خواه مردو خواه زن بیاید، ایشان را بند برنهد، به اورشلیم بیاورد. ۳ و در اثنا راه، چون نزدیک به دمشق رسید، ناگاه نوری از آسمان دور او درخشید ۴ و به زمین افتاده، آوازی شنید که بدو گفت: «ای شاول، شاول، برای چه بر من جفا می‌کنی؟» ۵ گفت: «خداوندا تو کیستی؟» خداوند گفت: «من آن عیسی هستم که تو بدو جفا می‌کنی. ۶ لیکن برخاسته، به شهر برو که آنجا به تو گفته می‌شود چه باید کرد.» ۷ اما آنانی که همسفر او بودند، خاموش ایستادند چونکه آن صدا را شنیدند، لیکن هیچ‌کس را ندیدند. ۸ پس سولس از زمین برخاسته، چون چشمان خود را گشود، هیچ‌کس را ندید و دستش را گرفته، او را به دمشق بردند، ۹ و سه روز نایبنا بوده، چیزی نخورد و نیشامید. ۱۰ و در دمشق، شاگردی حنانيا نام بود که خداوند در رویا بدو گفت: «ای حنانيا!» عرض کرد: «خداوندا لیک!» ۱۱ خداوند وی را گفت: «برخیز و به کوچه‌ای که آن را راست می‌نامند بشتاب و در خانه یهودا، سولس نام طرسوسی راطلب کن زیرا که اینک دعا می‌کند، ۱۲ و شخصی حنانيا نام را در خواب دیده است که آمده، بر او دست گذارد تا بینا گردد.» ۱۳ حنانيا جواب داد که «ای خداوند، درباره این شخص از بسیاری شنیده‌ام که به مقدسین تو در اورشلیم چه مشقت‌رسانید، ۱۴ و در اینجا نیز از روسای کهنه قدرت دارد که هر که نام تو را بخواند، او را حبس کند.» ۱۵ خداوند وی را گفت: «برو زیرا که او ظرف برگزیده من است تا نام مرا پیش امت‌ها و سلاطین و بنی‌اسرائیل ببرد. ۱۶ زیرا که من او را نشان خواهم داد که چقدر زحمتها برای نام من باید بکشد.» ۱۷ پس حنانيا رفته، بدان خانه درآمد و دستها بر وی گذارده، گفت: «ای برادر شاول، خداوند یعنی عیسی که در راهی که می‌آمدی بر تو ظاهر گشت، مرا فرستاد تا بینایی بیایی و از روح‌القدس پر شوی.» ۱۸ در ساعت از چشمان او چیزی مثل فلس افتاده، بینایی یافت و برخاسته، تعمیم گرفت. ۱۹ و غذا خورد، قوت گرفت و روزی چند با شاگردان در دمشق توقف نمود. ۲۰ وی درنگ، در کنایس به عیسی موعظه می‌نمود که او پسر خداست. ۲۱ و آنانی که شنیدند تعجب نموده، گفتند: «مگر این آن کسی نیست که خوانندگان این اسم را در اورشلیم پریشان می‌نمود و در اینجا محض این آمده است تا ایشان را بند نهد، نزد روسای کهنه برده؟» ۲۲ اما سولس بیشتر تقویت یافته، یهودیان ساکن دمشق رامجاب می‌نمود و مبرهن می‌ساخت که همین است مسیح. ۲۳ اما بعد از مرور ایام چند یهودیان شورا نمودند تا او را

متحریمی ساخت و خود را شخصی بزرگ می‌نمود، ۱۰ بحدی که خرد و بزرگ گوش داده، می‌گفتند: «این است قوت عظیم خدا.» ۱۱ و بدو گوش دادند از آنرو که مدت مدیدی بود از جادوگری اومتحریم می‌شدند. ۱۲ لیکن چون به بشارت فیلیپس که به ملکوت خدا و نام عیسی مسیح می‌داد، ایمان آوردند، مردان و زنان تعمیم یافتند. ۱۳ و شمعون نیز خود ایمان آورد و چون تعمیم یافت همواره با فیلیپس می‌بود و از دیدن آیات و قوت عظیمه که از او ظاهر می‌شد، در حیرت افتاد. ۱۴ اما رسولان که در اورشلیم بودند، چون شنیدند که اهل سامره کلام خدا را پذیرفته‌اند، بطرس و یوحنا را نزد ایشان فرستادند. ۱۵ و ایشان آمده، بجهت ایشان دعا کردند تا روح‌القدس را بیابند، ۱۶ زیرا که هنوز بر هیچ‌کس از ایشان نازل نشده بود که به نام خداوند عیسی تعمیم یافته بودند و بس. ۱۷ پس دستها بر ایشان گذارده، روح‌القدس را یافتند. ۱۸ اما شمعون چون دید که محض گذاردن دستهای رسولان روح‌القدس عطا می‌شود، مبلغی پیش ایشان آورده، ۱۹ گفت: «مرا نیز این قدرت دهید که به هر کس دست گذارم، روح‌القدس را بیابد.» ۲۰ بطرس بدو گفت: «زرت با تو هلاک باد، چونکه پنداشتی که عطاى خدا به زر حاصل می‌شود. ۲۱ تو را در این امر، قسمت و بهره‌ای نیست زیرا که دلت در حضور خدا راست نمی‌باشد. ۲۲ پس از این شرارت خود توبه کن و از خدا درخواست کن تا شاید این فکر دلت آزموده شود، ۲۳ زیرا که تو رامی بینم در زهره تلخ و قید شرارت گرفتاری.» ۲۴ شمعون در جواب گفت: «شما برای من به خداوند دعا کنید تا چیزی از آنچه گفتید بر من عارض نشود.» ۲۵ پس ارشاد نموده و به کلام خداوند تکلم کرده، به اورشلیم برگشتند و در بسیاری از بلدان اهل سامره بشارت دادند. ۲۶ اما فرشته خداوند به فیلیپس خطاب کرده، گفت: «برخیز و به‌جانب جنوب، به راهی که از اورشلیم به سوی غزه می‌رود که صحراست، روانه شو.» ۲۷ پس برخاسته، روانه شد که ناگاه شخصی حبشی که خواجه‌سرا و مقتدر نزدیکند، که ملکه حبش، و بر تمام خزانه او مختار بود، به اورشلیم بجهت عبادت آمده بود. ۲۸ و در مراجعت بر ارباب خود ننشسته، صحیفه اشعای نبی را مطالعه می‌کند ۲۹ آنگاه روح به فیلیپس گفت: «پیش برو و با آن ارباب همراه باش.» ۳۰ فیلیپس پیش دویده، شنید که اشعای نبی رامطالع می‌کند. گفت: «آیا می‌فهمی آنچه رامی خوانی؟» ۳۱ گفت: «چگونه می‌توانم؟ مگر آنکه کسی مرا هدایت کند.» و از فیلیپس خواهش نمود که سوار شده، با او بنشیند. ۳۲ و فقره‌ای از کتاب که می‌خواند این بود که «مثل گوسفندی که به مذبح برند و چون بره‌ای خاموش نزد پشم برنده خود، همچنین دهان خود را نمی‌گشاید. ۳۳ در فروتنی او انصاف از او منقطع شد و نسب او را که می‌تواند تقریر کرد؟ زیرا که حیات او از زمین برداشته می‌شود.» ۳۴ پس خواجه‌سرا به فیلیپس ملتفت شده، گفت: «از تو سوال می‌کنم که نبی این را درباره که می‌گوید؟ درباره خود یا درباره کسی دیگر؟» ۳۵ آنگاه فیلیپس زبان خود را گشود و از آن نوشته شروع کرده، وی را به عیسی بشارت داد. ۳۶ و چون در عرض راه به آبی رسیدند، خواجه گفت: «اینک آب است! از تعمیم یافتنم چه چیز مانع می‌باشد؟» ۳۷ فیلیپس گفت: «هر گاه به تمام دل ایمان آوردی، جایز است.» او در جواب

بکشند. ۲۴ ولی سولس از شورای ایشان مطلع شد و شبانه‌روز به دروازه هاپاسانی می‌نمودند تا او را بکشند. ۲۵ پس شاگردان او را در شب در زنبیلی گذارده، از دیوارشهر پایین کردند. ۲۶ و چون سولس به اورشلیم رسید، خواست به شاگردان ملحق شود، لیکن همه از او بترسیدند زیرا باور نکردند که از شاگردان است. ۲۷ اما بنا با او را گرفته، به نزد رسولان برد و برای ایشان حکایت کرد که چگونه خداوند را در راه دیده و بدو تکلم کرده و چطور در دمشق به نام عیسی به دلیری موعظه می‌نمود. ۲۸ و در اورشلیم با ایشان آمد و رفت می‌کرد و به نام خداوند عیسی به دلیری موعظه می‌نمود. ۲۹ و با هلینستیان گفتگو مباحثه می‌کرد. اما درصدد کشتن او برآمدند. ۳۰ چون برادران مطلع شدند، او را به قیصریه بردند و از آنجا به طرسوس روانه نمودند. ۳۱ آنگاه کلیسا در تمامی یهودیه و جلیل و سامره آرامی یافتند و بنا می‌شدند و در ترس خداوند و به تسلی روح‌القدس رفتار کرده، همی افزودند. ۳۲ اما پطرس در همه نواحی گشته، نزد مقدسین ساکن لده نیز فرود آمد. ۳۳ و در آنجا شخصی اینیاس نام یافت که مدت هشت سال از مرض فالج بر تخت خوابیده بود. ۳۴ پطرس وی را گفت: «ای اینیاس، عیسی مسیح تو را شفامی دهد. برخیز و بستر خود را برچین که او در ساعت برخاست.» ۳۵ و جمیع سکنه لده و سارون او را دیده، به سوی خداوند بازگشت کردند. ۳۶ و در یافا، تلمیذهای طابیتا نام بود که معنی آن غزال است. وی از اعمال صالحه و صدقاتی که می‌کرد، پر بود. ۳۷ از قضا در آن ایام او بیمار شده، بمرد و او را غسل داده، در بالاخانه‌ای گذاردند. ۳۸ و چونکه لده نزدیک به یافا بود و شاگردان شنیدند که پطرس در آنجا است، دو نفر نزد او فرستاده، خواهش کردند که «درآمدن نزد ما درنگ نکنی.» ۳۹ آنگاه پطرس برخاسته، با ایشان آمد و چون رسید او را بدان بالاخانه بردند و همه بیوه‌زنان گریه‌کنان حاضر بودند و پیراهنهاو جامه‌هایی که غزال وقتی که با ایشان بود دوخته بود، به وی نشان می‌دادند. ۴۰ اما پطرس همه را برینور کرده، زانو زد و دعا کرده، به سوی بدن توجه کرد و گفت: «ای طابیتا، برخیز!» که در ساعت چشمان خود را باز کرد و پطرس را دیده، بنشست. ۴۱ پس دست او را گرفته، برخیزانیدش و مقدسان و بیوه‌زنان را خوانده، او را بدیشان زنده سپرد. ۴۲ چون این مقدمه در تمامی یافا شهرت یافت، بسیاری به خداوند ایمان آوردند. ۴۳ و در یافا نزد دباغی شمعون نام روزی چند توقف نمود.

۱۰ و در قیصریه مردی کرنیلیوس نام بود، یوزباشی فوجی که به ایتالیایی مشهور است. ۲ و او با تمامی اهل بیتش متقی و خداترس بود که صدقه بسیار به قوم می‌داد و پیوسته نزد خدا دعا می‌کرد. ۳ روزی نزدیک ساعت نهم، فرشته خدا را در عالم روی آشکارا دید که نزد او آمده، گفت: «ای کرنیلیوس!» ۴ آنگاه او بروی نیک نگریسته و ترسان گشته، گفت: «چست‌ای خداوند؟» به وی گفت: «دعاها و صدقات تو بجهت یادگاری به نزد خدا برآمد. ۵ اکنون کسانی به یافا بفرست و شمعون ملقب به پطرس را طلب کن ۶ که نزد دباغی شمعون نام که خانه‌اش به کناره دریا است، مهمان است. او به تو خواهد گفت که تو را چه باید کرد. ۷



«فی الحقیقت یافته‌ام که خدا را نظر به ظاهر نیست، ۳۵ بلکه ازهر امتی، هرکه از او ترسد و عمل نیکو کند، زرداو مقبول گردد. ۳۶ کلامی را که نزد بنی اسرائیل فرستاد، چونکه به وساطت عیسی مسیح که خداوند همه است به سلامتی بشارت می‌داد، ۳۷ آن سخن را شما می‌دانید که شروع آن از جلیل بود و در تمامی یهودیه منتشر شد، بعد از آن تعمیدی که یحیی بدان موعظه می‌نمود، ۳۸ یعنی عیسی ناصری را که خدا او را چگونه به روح‌القدس و قوت مسح نمود که او سیر کرده، اعمال نیکو به‌جا می‌آورد و همه مقهورین ابلیس را شفا می‌بخشید زیرا خدا با وی می‌بود. ۳۹ و ما شاهد هستیم بر جمیع کارهایی که او در مرزوبوم یهود و در اورشلیم کرد که او را نیز بر صلیب کشیده، کشتند. ۴۰ همان کس را خدا در روز سوم برخیزانیده، ظاهر ساخت. ۴۱ لیکن نه بر تمامی قوم بلکه بر شهردی که خدا پیش برگزیده بود، یعنی مایانی که بعد از برخاستن او از مردگان با اوخورد و آشامیده‌ایم. ۴۲ و ما را مامور فرمود که به قوم موعظه و شهادت دهیم بدین که خدا او را مقرر فرمود تا داور زندگان و مردگان باشد. ۴۳ و جمیع انبیا بر او شهادت می‌دهند که هرکه به وی ایمان آورد، به اسم او آموزش گناهان را خواهد یافت.» ۴۴ این سخنان هنوز بر زبان پطرس بود که روح‌القدس بر همه آنانی که کلام را شنیدند، نازل شد. ۴۵ و مومنان از اهل ختنه که همراه پطرس آمده بودند، در حیرت افتادند از آنکه بر امت هانیز عطای روح‌القدس افاضه شد، ۴۶ زیرا که ایشان را شنیدند که به زبانها متکلم شده، خدا را تمجید می‌کردند. ۴۷ آنگاه پطرس گفت: «آیا کسی می‌تواند آب را منع کند، برای تعمید دادن ایانی که روح‌القدس را چون ما نیز یافته‌اند.» ۴۸ پس فرمود تا ایشان را به نام عیسی مسیح تعمید دهند. آنگاه از او خواهش نمودند که روزی چند توقف نماید.

۱۱ پس رسولان و برادرانی که در یهودیه بودند، شنیدند که امت‌ها نیز کلام خدا را پذیرفته‌اند. ۲ و چون پطرس به اورشلیم آمد، اهل ختنه با وی معارضه کرده، ۳ گفتند که «بامردم نامختون برآمده، با ایشان غذا

خوردی!» ۴ پطرس از اول مفصلا بدیشان بیان کرده، گفت: ۵ «من در شهر یافا دعا می‌کردم که ناگاه درعالم رویا ظرفی را دیدم که نازل می‌شود مثل چادری بزرگ به چهار گوشه از آسمان آویخته که بر من می‌رسد. ۶ چون بر آن نیک نگریسته، تامل کردم، دواب زمین و وحوش و حشرات و مرغان هوا را دیدم. ۷ و آواری را شنیدم که به من می‌گوید: «ای پطرس برخاسته، ذبح کن و بخور.» ۸ گفتم: «حاشا خداوندا، زیرا هرگز چیزی حرام یا ناپاک به دهانم نرفته است.» ۹ بار دیگر خطاب از آسمان دررسید که «آنچه خدا پاک نموده، تو حرام مخوان.» ۱۰ این سه کورت واقع شد که همه باز به سوی آسمان بالا برده شد. ۱۱ و اینک در همان ساعت سه مرد از قبریه نزد من فرستاده شده، به خانه‌ای که در آن بودم، رسیدند. ۱۲ و روح مرا گفت که «با ایشان بدون شک برو.» و این شش برادر نیز همراه من آمدند تا به خانه آن شخص داخل شدیم. ۱۳ و ما را آگاهانید که چطور فرشته‌ای را در خانه خود دیده‌ام ایستاده به وی گفت: «کسان به یافا بفرست و شمعون معروف به پطرس را بطلب ۱۴ که با تو سخنانی خواهد گفت که

بدانها تو و تمامی اهل خانه تو نجات خواهی یافت.» ۱۵ و چون شروع به سخن گفتن می‌کردم، روح‌القدس بر ایشان نازل شد، همچنانکه نخست بر ما. ۱۶ آنگاه بخاطر آوردم سخن خداوند را که گفت: «یحیی به آب تعمید داد، لیکن شما به روح‌القدس تعمیدخواهید یافت.» ۱۷ پس چون خدا همان عطا را بدیشان بخشید، چنانکه به ما محض ایمان آوردن به عیسی مسیح خداوند، پس من که باشم که بتوانم خدا را مانع نمایم؟» ۱۸ چون این را شنیدند، ساکت شدند و خدا را تمجیدکنان گفتند: «فی الحقیقت، خدا به امت‌ها نیز توبه حیات بخش را عطا کرده است!» ۱۹ و آنانی که به سبب اذیتی که در مقدمه استیفان برپا شد متفرق شدند، تا فینقیقا و قبرس وانطاکیه می‌گشتند و به هیچ کس به غیر از یهود و بس کلام را نگفتند. ۲۰ لیکن بعضی از ایشان که از اهل قبرس و قبروان بودند، چون به انطاکیه رسیدند با یونانیان نیز تکلم کردند و به خداوند عیسی بشارت می‌دادند، ۲۱ و دست خداوند با ایشان می‌بود و جمعی کثیر ایمان آورد، به سوی خداوند بازگشت کردند. ۲۲ اما چون خیر ایشان به سمع کلیسای اورشلیم رسید، برنابا را به انطاکیه فرستادند ۲۳ و چون رسید و فیض خدا را دید، شادخاطر شده، همه را نصیحت نمود که از تصمیم قلب به خداوند پیوندند. ۲۴ زیرا که مردی صالح و پر از روح‌القدس و ایمان بود و گروهی بسیار به خداوند ایمان آوردند. ۲۵ و برنابا به سولس برای طلب سولس رفت و چون او را یافت به انطاکیه آورد. ۲۶ و ایشان سالی تمام در کلیسا جمع می‌شدند و خلقی بسیار را تعلیم می‌دادند و شاگردان نخست در انطاکیه به مسیحی مسمی شدند. ۲۷ و در آن ایام انبیا چندی از اورشلیم به انطاکیه آمدند ۲۸ که یکی از ایشان اغابوس نام برخاسته، به روح اشاره کرد که قحطی شدید در تمامی ربع مسکون خواهد شد و آن در ایام کلودیوس قیصر پدید آمد. ۲۹ و شاگردان مصمم آن شدند که هر یک برحسب مقدور خود، اعانتی برای برادران ساکن یهودیه بفرستند. ۳۰ پس چنین کردند و آن را به دست برنابا و سولس نزد کشیشان روانه نمودند.

خواب می‌بیند. ۱۰ پس از فراوان اول و دوم گذشته، به دروازه آهنی که به سوی شهر می‌رود رسیدند و آن خودبخود پیش روی ایشان باز شد؛ و از آن بیرون رفته، تا آخر یک کوچه رفتند که در ساعت فرشته از او غایب شد. ۱۱ آنگاه پطرس به خودآمده گفت: «اکنون به تحقیق دانستم که خداوند فرشته خود را فرستاده، مرا از دست هیروдіس واز تمامی انتظار قوم یهود رها کند.» ۱۲ چون این را دریافت، به خانه مریم مادیوحنای ملقب به مرقس آمد و در آنجا بسیاری جمع شده، دعا می‌کردند. ۱۳ چون او در خانه را کوئید، کنیزی رودا نام آمد تا بفهمد. ۱۴ چون آواز پطرس را شناخت، از خوشی در را باز نکرده، به اندرون شتافته، خبر داد که «پطرس به درگاه ایستاده است.» ۱۵ وی را گفتند: «دیوانه‌ای.» و چون تاکید کرد که چنین است، گفتند که فرشته او باشد. ۱۶ اما پطرس پیوسته در را می‌کوئید. پس در را گشوده، او را دیدند و در حیرت افتادند. ۱۷ اما او به دست خود به سوی ایشان اشاره کرد که خاموش باشند و بیان نمود که چگونه خدا او را از زندان خلاصی داد و گفت: «یعقوب و سایر برادران را از این امور مطلع سازید.» پس بیرون شده، به جای دیگر رفت ۱۸ و چون روز شذاضطرابی عظیم در سپاهیان افتاد که پطرس را چه شد. ۱۹ و هیروдіس چون او را طلبیده نیافت، کشیکچیان را بازخواست نموده، فرمود تا ایشان را به قتل رسانند؛ و خود از یهودیه به بقصریه کوچ کرده، در آنجا اقامت نمود. ۲۰ اما هیروдіس با اهل صور و صیدون خشمناک شد. پس ایشان به یکدل نزد او حاضر شدند و بلاستس ناظر خوابگاه پادشاه را با خود متحد ساخته، طلب مصالحه کردند زیرا که دیار ایشان از ملک پادشاه معیشت می‌یافت. ۲۱ و در روزی معین، هیروдіس لباس ملوکانه در بر کرد و بر مسند حکومت نشست، ایشان را خطاب می‌کرد. ۲۲ و خلق ندا می‌کردند که آواز خداست نه آواز انسان. ۲۳ که در ساعت فرشته خداوند او را زد زیرا که خدا را تمجید نمود و کرم او را خورد که بمرد. ۲۴ اما کلام خدا نمو کرده، ترقی یافت. ۲۵ و برنابا و سولس چون آن خدمت را به انجام رسانیدند، از اورشلیم مراجعت کردند و یوحنا ملقب به مرقس را همراه خود بردند.

**۱۳** و در کلیسایی که در انطاکیه بود انبیا و معلم چند بودند: برنابا و شمعون ملقب به نیجر و لوکیوس قیروانی و مناحم برادرزاعی هیروдіس تیتراخ و سولس. ۲ چون ایشان در عبادت خدا و روزه مشغول می‌بودند، روح القدس گفت: «برنابا و سولس را برای من جدا سازید از بهر آن عمل که ایشان را برای آن خوانده‌ام.» ۳ آنگاه روزه گرفته و دعا کرده دستها بر ایشان گذارده، روانه نمودند. ۴ پس ایشان از جانب روح القدس فرستاده شده، به سلوکیه رفتند و از آنجا از راه دریا به قبرس آمدند. ۵ و وارد سلامیس شده، در کنایس یهود به کلام خدا موعظه کردند و یوحنا ملازم ایشان بود. ۶ و چون در تمامی جزیره تا به پافس گشتند، در آنجا شخص یهودی را که جادوگر و نبی کاذب بود یافتند که نام او باریشوع بود. ۷ اورفیک سرجیوس پولس والی بود که مردی فهیم بود. همان برنابا و سولس را طلب نموده، خواست کلام خدا را بشنود. ۸ اما علیمای یعنی آن جادوگر،

مردی نشست به پایهایش بی حرکت بود و از شکم مادر، لنگ متولد شده، هرگز راه نرفته بود. ۹ چون او سخن پولس رامی شنید، او بر وی نیک نگریسته، دید که ایمان شفا یافتن را دارد. ۱۰ پس به آواز بلند بدو گفت: «بر پایهای خود راست بایست.» که در ساعت برجسته، خرامان گردید. ۱۱ اما خلق چون این عمل پولس را دیدند، صدای خود را به زبان لیکاونیه بلند کرده، گفتند: «خدایان به صورت انسان نزد ما نازل شده‌اند.» ۱۲ پس برنابا را مشتری و پولس را عطاراد خواندند زیرا که او در سخن گفتن مقدم بود. ۱۳ پس کاهن مشتری که پیش شهر ایشان بود، گاو و تاجها با گروه هایی از خلق به دروازه ها آورده، خواست که قربانی گذارند. ۱۴ اما چون آن دو رسول یعنی برنابا و پولس شنیدند، جامه های خود را دریده، در میان مردم افتادند و ندا کرده، ۱۵ گفتند: «ای مردمان، چرا چنین می کنید؟ ما نیناسان و صاحبان علتهما مانند شما هستیم و به شما بشارت می دهیم که از این اباطیل رجوع کنید به سوی خدای حی که آسمان و زمین و دریا و آنچه را که در آنها است آفرید، ۱۶ که در طبقات سلف همه امت ها را وا گذاشت که در طرق خود رفتار کنند، ۱۷ با وجودی که خود را بی شهادت نگذاشت، چون احسان می نمود و از آسمان باران بارانیده و فصول بارآور بخشیده، دل های ما را از خوراک و شادی پر می ساخت.» ۱۸ و بدین سخنان خلق را از گذراندن قربانی برای ایشان به دشواری باز داشتند. ۱۹ اما یهودیان از انطاکیه و ایقونیه آمده، مردم را با خود متحد ساختند و پولس را سنگسار کرده، از شهر بیرون کشیدند و پنداشتند که مرده است. ۲۰ اما چون شاگردان گرد او ایستادند برخاسته، به شهر درآمد و فردای آن روز با برنابا به سوی دربه روانه شد. ۲۱ و در آن شهر بشارت داد، بسیاری را شاگرد ساختند. پس به لستره و ایقونیه و انطاکیه مراجعت کردند. ۲۲ و دل های شاگردان را تقویت داده، پند می دادند که در ایمان ثابت بمانند و اینکه با مصیبت های بسیار می باید داخل ملکوت خدا گردیم. ۲۳ و در هر کلیسای جهت ایشان کشیشان معین نمودند و دعا و روزه داشته، ایشان را به خداوندی که بدو ایمان آورده بودند، سپردند. ۲۴ و از پیسیدیه گذشته به پمفلیه آمدند. ۲۵ و در برجه به کلام موعظه نمودند و به اتالیبه فرود آمدند. ۲۶ و از آنجا به کشتی سوار شده، به انطاکیه آمدند که از همان جا ایشان را به فیض خدا سپرده بودند برای آن کاری که به انجام رسانیده بودند. ۲۷ و چون وارد شهر شدند کلیسا را جمع کرده، ایشان را مطلع ساختند از آنچه خدا با ایشان کرده بود و چگونه دروازه ایمان را برای امت ها باز کرده بود. ۲۸ پس مدت مدیدی با شاگردان بسر بردند.

**۱۵** و تنی چند از یهودیه آمده، برادران را تعلیم می دادند که «اگر برحسب آیین موسی مختون نشوید، ممکن نیست که نجات یابید.» ۲ چون پولس و برنابا را منازعه و مباحثه بسیار با ایشان واقع شد، قرار بر این شد که پولس و برنابا و چند نفر دیگر از ایشان نزد رسولان و کشیشان در اورشلیم برای این مساله بروند. ۳ پس کلیسا ایشان را مشایعت نموده از فیلیقیه و سامره عبور کرده، ایمان آوردن امت ها را بیان کردند و همه برادران را شادی عظیم دادند. ۴ و چون وارد اورشلیم شدند، کلیسا و رسولان و

گفت که "به برکات قدوس و امین داود برای شما وفا خواهم کرد." ۳۵ بنابراین در جایی دیگر نیز می گوید: "توقدوس خود را نخواهی گذاشت که فساد را بیند." ۳۶ زیرا که داود چونکه در زمان خود اراده خدا را خدمت کرده بود، به خفت و به پدران خود ملحق شده، فساد را دید. ۳۷ لیکن آن کس که خدا او را برانگیخت، فساد را ندید. ۳۸ «پس ای برادران عزیز، شما را معلوم باد که به وساطت او به شما از آموزش گناهان اعلام می شود. ۳۹ و به وسیله او هرکه ایمان آورد، عادل شمرده می شود، از هر چیزی که به شریعت موسی نتوانستید عادل شمرده شوید. ۴۰ پس احتیاط کنید، مبدا آنچه در صحف انبیامکتوب است، بر شما واقع شود، ۴۱ که "ای حقیرشمارندگان، ملاحظه کنید و تعجب نمایید و هلاک شوید زیرا که من عملی را درایم شما پدید آرم، عملی که هرچند کسی شما را از آن اعلام نماید، تصدیق نخواهید کرد.» ۴۲ پس چون از کنیسه بیرون می رفتند، خواهش نمودند که در سبت آینده هم این سخنان را بدیشان بازگویند. ۴۳ و چون اهل کنیسه متفرق شدند، بسیاری از یهودیان و جدیدان خداپرست از عقب پولس و برنابا افتادند؛ و آن دو نفر به ایشان سخن گفته، ترغیب می نمودند که به فیض خدا ثابت باشید. ۴۴ اما در سبت دیگر قریب به تمامی شهر فراهم شدند تا کلام خدا را بشنوند. ۴۵ ولی چون یهود ازدحام خلق را دیدند، از حسد پرگشتند و کفر گفته، با سخنان پولس مخالفت کردند. ۴۶ آنگاه پولس و برنابا دلیر شده، گفتند: «واجب بود کلام خدا نخست به شما القا شود. لیکن چون آن را رد کردید و خود را ناشایسته حیات جاودانی شمردید، همانا به سوی امت هاتوجه نماییم. (aiōnios g166) زیرا خداوند به ما چنین امر فرمود که "تو را نور امت ها ساختم تا الی اقصای زمین منشا نجات باشی."» ۴۸ چون امت ها این را شنیدند، شاد خاطر شده، کلام خداوند را تمجید نمودند و آنانی که برای حیات جاودانی مقرر بودند، ایمان آوردند. (aiōnios g166) و کلام خدا در تمام آن نواحی منتشر گشت. ۵۰ اما یهودیان چند زن دیندار و مشخص و اکابر شهر را بشورانیانند و ایشان را به زحمت رسانیدن بر پولس و برنابا تحریض نموده، ایشان را از حدود خود بیرون کردند. ۵۱ و ایشان خاک پایهای خود را بر ایشان افشاندند، به ایقونیه آمدند. ۵۲ و شاگردان پر از خوشی و روح القدس گردیدند.

**۱۴** اما در ایقونیه، ایشان با هم به کنیسه یهود درآمد، به نوعی سخن گفتند که جمعی کثیر از یهود و یونانیان ایمان آوردند. ۲ لیکن یهودیان بی ایمان دل های امت ها را اغوا نمودند و با برادران بداندیش ساختند. ۳ پس مدت مدیدی توقف نموده، به نام خداوندی که به کلام فیض خود شهادت می داد، به دلیری سخن می گفتند و او آیات و معجزات عطا می کرد که ازدست ایشان ظاهر شود. ۴ و مردم شهر دو فرقه شدند، گروهی همدستان یهود و جمعی با رسولان بودند. ۵ و چون امت ها و یهود با روسای خود بر ایشان هجوم می آوردند تا ایشان را اقتضاح نموده، سنگسار کنند، ۶ آگاهی یافته، به سوی لستره و دربه شهرهای لیکاونیه و دیار آن نواحی فرار کردند. ۷ و در آنجا بشارت می دادند. ۸ و در لستره

کشیشان ایشان را پذیرفتند و آنها را از آنچه خدا با ایشان کرده بود، خبر دادند. ۵ آنگاه بعضی از فرقه فریسیان که ایمان آورده بودند، برخاسته، گفتند: «اینها را باید ختنه نمایند و امر کنند که سنن موسی را نگاه دارند.» ۶ پس رسولان و کشیشان جمع شدند تا در این امر مصلحت ببیند. ۷ و چون مباحثه سخت شد، پطرس برخاسته، بدیشان گفت: «ای برادران عزیز، شما آگاهید که از ایام اول، خدا از میان شما اختیار کرد که امت‌ها از زبان من کلام بشارت را بشنوند و ایمان آورند. ۸ و خدای عارف‌القلوب بر ایشان شهادت داد بدین که روح‌القدس را بدیشان داد، چنانکه به ما نیز. ۹ و در میان ما و ایشان هیچ فرق نگذاشت، بلکه محض ایمان دل‌های ایشان را طاهر نمود. ۱۰ پس اکنون چرا خدا را امتحان می‌کنید که یوغی بر گردن شاگردان می‌نهد که پدران ما و ما نیز طاقت تحمل آن را نداشتیم، ۱۱ بلکه اعتقاد داریم که محض فیض خداوند عیسی مسیح نجات خواهیم یافت، همچنان که ایشان نیز.» ۱۲ پس تمام جماعت ساکت شده، به برنابا و پولس گوش گرفتند چون آیات و معجزات را بیان می‌کردند که خدا در میان امت‌ها به وساطت ایشان ظاهر ساخته بود. ۱۳ پس چون ایشان ساکت شدند، یعقوب رو آورده، گفت: «ای برادران عزیز، مرا گوش گیرید. ۱۴ شمعون بیان کرده است که چگونه خدا اول امت‌ها را تفقد نمود تا قومی از ایشان به نام خود بگیرد. ۱۵ و کلام انبیا در این مطابق است چنانکه مکتوب است ۱۶ که «بعد از این رجوع نموده، خیمه داود را که افتاده است باز بنا می‌کنم و خرابی‌های آن را باز بنامی کنم و آن را برپا خواهم کرد، ۱۷ تا بقیه مردم طالب خداوند شوند و جمیع امت‌هایی که بر آنها نام من نهاده شده است.» ۱۸ این را می‌گویند خداوندی که این چیزها را از بدو عالم معلوم کرده است. (aiōn g165) ۱۹ پس رای من این است: کسانی را که از امت‌ها به سوی خدا بازگشت می‌کنند زحمت نرسانیم، ۲۰ مگر اینکه ایشان را حکم کنیم که از نجاسات بتها و زنا و حیوانات خفه شده و خون پرهیزند. ۲۱ زیرا که موسی از طبقات سلف در هر شهر اشخاصی دارد که بدو موعظه می‌کنند، چنانکه در هر سبت در کنایس او را تلاوت می‌کنند.» ۲۲ آنگاه رسولان و کشیشان با تمامی کلیسایان رضا دادند که چند نفر از میان خود انتخاب نموده، همراه پولس و برنابا به انطاکیه بفرستند، یعنی یهودای ملقب به برنابا و سیلاس که از پیشوایان برادران بودند. ۲۳ و بدست ایشان نوشتند که «رسولان و کشیشان و برادران، به برادران از امت‌ها که در انطاکیه و سوریه و قیلیقیه می‌باشند، سلام می‌رسانند. ۲۴ چون شنیده شد که بعضی از میان ما بیرون رفته، شما را به سخنان خود مشوش ساخته، دل‌های شما را منقلب می‌نمایند و می‌گویند که می‌باید مختون شده، شریعت را نگاه بردارید و ما به ایشان هیچ امر نکردیم. ۲۵ لهذا ما به یک دل مصلحت دیدیم که چند نفر را اختیار نموده، همراه عزیزان خود برنابا و پولس به نزد شما بفرستیم، ۲۶ اشخاصی که جان‌های خود را در راه نام خداوند ما عیسی مسیح تسلیم کرده‌اند. ۲۷ پس یهودا و سیلاس را فرستادیم و ایشان شمارا از این امور زبانی خواهند آگاهانید. ۲۸ زیرا که روح‌القدس و ما صواب دیدیم که باری بر شما نهمیم جز این ضروریات ۲۹ که از قربانی‌های بتها و خون و

حیوانات خفه شده و زنا پرهیزید که هرگاه از این امور خود را محفوظ دارید به نیکی‌ی خواهید پرداخت والسلام.» ۳۰ پس ایشان مرخص شده، به انطاکیه آمدند و جماعت را فراهم آورده، نامه را رسانیدند. ۳۱ چون مطالعه کردند، از این تسلی شاد خاطر گشتند. ۳۲ و یهودا و سیلاس چونکه ایشان هم نبی بودند، برادران را به سخنان بسیار، نصیحت و تقویت نمودند. ۳۳ پس چون مدتی در آنجا بسربردند به سلامتی از برادران رخصت گرفته، به سوی فرستندگان خود توجه نمودند. ۳۴ اما پولس و برنابا در انطاکیه توقف نموده، ۳۵ با بسیاری دیگر تعلیم و بشارت به کلام خدای دادند. ۳۶ و بعد از ایام چند پولس به برنابا گفت: «برگردیم و برادران را در هر شهری که در آنها به کلام خداوند اعلام نمودیم، دیدن کنیم که چگونه می‌باشند.» ۳۷ اما برنابا چنان مصلحت دید که یوحنا ملقب به مرقس را همراه نیز بردارد. ۳۸ لیکن پولس چنین صلاح دانست که شخصی را که از پمفلیه از ایشان جدا شده بود و با ایشان در کار همراهی نکرده بود، با خود نبرد. ۳۹ پس نزاعی سخت شد بحدی که از یکدیگر جدا شده، برنابا مرقس را برداشته، به قبرس از راه دریا رفت. ۴۰ اما پولس سیلاس را اختیار کرد و از برادران به فیض خداوند سپرده شده، رو به سفر نهاد. ۴۱ و از سوریه و قیلیقیه عبور کرده، کلیساها را استوار می‌نمود.

۱۶ و به دربه و لستره آمد که ایک شاکردی تیموتائوس نام آنجا بود، پسر زن یهودیه مومنه لیکن پدرش یونانی بود. ۲ که برادران در لستره و ابقونیه بر او شهادت می‌دادند. ۳ چون پولس خواست او همراه وی بیاید، او را گرفته مختون ساخت، به سبب یهودیانی که در آن نواحی بودند زیرا که همه پدرش را می‌شناختند که یونانی بود. ۴ و در هر شهری که می‌گشتند، قانونها را که رسولان و کشیشان در اورشلیم حکم فرموده بودند، بدیشان می‌سپردند تا حفظ نمایند. ۵ پس کلیساها در ایمان استوار می‌شدند و روزبروز در شماره افزوده می‌گشتند. ۶ و چون از فریجیه و دیار غلاطیه عبور کردند، روح‌القدس ایشان را از رسانیدن کلام به آسیا منع نمود. ۷ پس به میسیا آمده، سعی نمودند که به بطینیا بروند، لیکن روح عیسی ایشان را اجازت نداد. ۸ و از میسیا گذشته به ترواس رسیدند. ۹ شبی پولس را رویایی رخ نمود که شخصی از اهل مکادونیه ایستاده بود التماس نموده گفت: «به مکادونیه آمده، ما را امداد فرما.» ۱۰ چون این رویا را دید، بی‌درنگ عازم سفر مکادونیه شدیم، زیرا به یقین دانستیم که خداوند ما را خوانده است تا بشارت بدیشان رسانیم. ۱۱ پس از ترواس به کشتی نشستیم، به راه مستقیم به ساموترای رفیم و روز دیگر به نیپولیس. ۱۲ و از آنجا به فیلیپی رفتیم که شهر اول از سرحد مکادونیه و کلونیه است و در آن شهر چند روز توقف نمودیم. ۱۳ و در روز سبت از شهر بیرون شده و به کنار رودخانه جایی که نماز می‌گذارند، نشستیم با زنانی که در آنجا جمع می‌شدند سخن راندم. ۱۴ و زنی لیدیه نام، ارغوان فروش، که از شهر طباتیرا و خداپرست بود، می‌شنید که خداوند دل او را گشود تا سخنان پولس را بشنود. ۱۵ و چون او و اهل خانهاش تعمید یافتند، خواهش نموده گفت: «اگر شما راقینم است که به خداوند ایمان آوردم، به خانه من

درآمده، بمانید.» و ما را الحاح نمود. ۱۶ واقع شد که چون ما به محل نمازی رفتیم، کنیزی که روح نفال داشت و ازغیب گویی منافع بسیار برای آقایان خود پیدامی نمود، به ما برخورد. ۱۷ و از عقب پولس و مآآمده، ندا کرده، می گفت که «این مردمان خدام خدای تعالی می باشند که شما را از طریق نجات اعلام می نمایند.» ۱۸ و چون این کار را روزهای بسیار می کرد، پولس دلنگت شده، برگشت و به روح گفت: «تو را می فرمایم به نام عیسی مسیح ازاین دختر بیرون بیا.» که در ساعت از او بیرون شد. ۱۹ اما چون آقایانش دیدند که از کسب خودمایوس شدند، پولس و سیلاس را گرفته، در بازارنزد حکام کشیدند. ۲۰ و ایشان را نزد والیان حاضر ساخته، گفتند: «این دو شخص شهر ما را به شورش آورده اند و از یهود هستند، ۲۱ و روسوی را اعلام می نمایند که پذیرفتن و به آ آوردن آنها بر ما که رومیان هستیم، جایز نیست.» ۲۲ پس خلق بر ایشان هجوم آوردند و والیان جامه های ایشان را کنده، فرمودند ایشان را چوب بزنند. ۲۳ و چون ایشان را چوب بسیار زدند، به زندان افکندند و داروغه زندان را تاکید فرمودند که ایشان را محکم نگاه دارد. ۲۴ و چون او بدینطور امر یافت، ایشان را به زندان درونی انداخت و پایهای ایشان را در کنده مضبوط کرد. ۲۵ اما قریب به نصف شب، پولس و سیلاس دعا کرده، خدا را تسبیح می خواندند و زندانیان ایشان را می شنیدند. ۲۶ که ناگاه زلزله ای عظیم حادث گشت بحدی که بنیاد زندان به جنبش درآمد و دفعه همه درها باز شد و زنجیرها از همه فرو ریخت. ۲۷ اما داروغه بیدار شده، چون درهای زندان را گشوده دید، شمشیر خود را کشیده، خواست خود را بکشد زیرا گمان برد که زندانیان فرار کرده اند. ۲۸ اما پولس به آواز بلند صدا زده، گفت: «خود را ضرری مرسان زیرا که ما همه در اینجا هستیم.» ۲۹ پس چراغ طلب نموده، به اندرون جست و لرزان شده، نزد پولس و سیلاس افتاد. ۳۰ و ایشان را بیرون آورده، گفت: «ای آقایان، مرا چه باید کرد تا نجات یابم؟» ۳۱ گفتند: «به خداوند عیسی مسیح ایمان آور که تو و اهل خانه ات نجات خواهید یافت.» ۳۲ آنگاه کلام خداوند را برای او و تمامی اهل بیتش بیان کردند. ۳۳ پس ایشان را برداشته، در همان ساعت شب زخمهای ایشان را شست و خود و همه کسانش فی الفور تعمید یافتند. ۳۴ و ایشان را به خانه خود درآورده، خوانی پیش ایشان نهاد و باتمامی عیال خود به خدا ایمان آورده، شاد گردیدند. ۳۵ اما چون روز شد، والیان فراشان فرستاده، گفتند: «آن دو شخص را رها نما.» ۳۶ آنگاه داروغه پولس را از این سخنان آگاهانید که «والیان فرستاده اند تا رستگار شوید. پس الان بیرون آمده، به سلامتی روانه شوید.» ۳۷ لیکن پولس بدیشان گفت: «ما را که مردمان رومی می باشیم، آشکارا و بی حجت زده، به زندان انداختند. آیا الان ما را به پنهانی بیرون می نمایند؟ نی بلکه خود آمده، ما را بیرون بیاورند. ۳۸ پس فراشان این سخنان را به والیان گفتند و چون شنیدند که رومی هستند بترسیدند ۳۹ و آمده، بدیشان التماس نموده، بیرون آوردند و خواهش کردند که از شهر بروند. ۴۰ آنگاه از زندان بیرون آمده، به خانه لیدیه شتافتند و با برادران ملاقات نموده و ایشان را نصیحت کرده، روانه شدند.

۲۵ و از دست مردم خدمت کرده نمی شود که گویا محتاج چیزی باشد، بلکه خود به همگان حیات و نفس و جمیع چیزها می بخشد. ۲۶ و هر امت انسان را از یک خون ساخت تا بر تمامی روی زمین مسکن گیرند و زمانهای معین و حدود مسکنهای ایشان را مقرر فرمود ۲۷ تا خدا را طلب کنند که شاید او را تفحص کرده، بیابند، با آنکه از هیچ یکی از ما دور نیست. ۲۸ زیرا که در او زندگی و حرکت و وجود داریم چنانکه بعضی از شعرای شما نیز گفته اند که از نسل او می باشیم. ۲۹ پس چون از نسل خدا می باشیم، نشاید گمان برد که الوهیت شباهت دارد به طلا یا نقره یا سنگ منقوش به صنعت یا مهارت انسان. ۳۰ پس خدا از زمانهای جهالت چشم پوشیده، الان تمام خلق را در هر جا حکم می فرماید که توبه کنند. ۳۱ زیرا روزی را مقرر فرمود که در آن ربع مسکون را به انصاف داوری خواهد نمود به آن مردی که معین فرمود و همه را دلیل داد به اینکه او را از مردگان بر خیزانید. ۳۲ چون ذکر قیامت مردگان شنیدند، بعضی استهزا نمودند و بعضی گفتند مرتبه دیگر در این امر از تو خواهیم شنید. ۳۳ و همچنین پولس از میان ایشان بیرون رفت. ۳۴ لیکن چند نفر بدویو سته ایمان آوردند که از جمله ایشان دیونیسیوس آریویاگی بود و زنی که دامرس نام داشت و بعضی دیگر با ایشان.

**۱۸** و بعد از آن پولس از اطمینان روانه شده، به قرتنس آمد. ۲ و مرد یهودی اکیلا نام را که مولدش پنطس بود و از ایتالیا تازه رسیده بود و زنی پرسکله را یافت زیرا کلودیوس فرمان داده بود که همه یهودیان از روم بروند. پس نزد ایشان آمد. ۳ و چونکه با ایشان همپیشه بود، نزد ایشان مانده، به کار مشغول شد و کسب ایشان خیمه دوزی بود. ۴ و هر سبت در کنیسه مکالمه کرده، یهودیان و یونانیان را مجاب می ساخت. ۵ اما چون سیلاس و تیموتاوس از مکادونیه آمدند، پولس در روح مجبور شده، برای یهودیان شهادت می داد که عیسی، مسیح است. ۶ ولی چون ایشان مخالفت نموده، کفر می گفتند، دامن خود را بر ایشان افشانده، گفت: «خون شما بر سر شما است. من بری هستم. بعد از این به نزد امت هامی روم.» ۷ پس از آنجا نقل کرده، به خانه شخصی یوستس نام خدای پرست آمد که خانه او متصل به کنیسه بود. ۸ اما کرسپس، رئیس کنیسه با تمامی اهل بیتش به خداوند ایمان آوردند و بسیاری از اهل قرتنس چون شنیدند، ایمان آورده، تعمید یافتند. ۹ شبی خداوند در رویا به پولس گفت: «ترسان مباش، بلکه سخن بگو و خاموش مباش ۱۰ زیرا که من با تو هستم و هیچ کس تو را اذیت نخواهد رسانید زیرا که مرا در این شهر خلق بسیار است.» ۱۱ پس مدت یک سال و شش ماه توقف نموده، ایشان را به کلام خدا تعلیم می داد. ۱۲ اما چون غالینون والی اخائیه بود، یهودیان یکدل شده، بر سر پولس تاخته، او را پیش مسند حاکم بردند ۱۳ و گفتند: «این شخص مردم را اغوامی کند که خدا را برخلاف شریعت عبادت کنند.» ۱۴ چون پولس خواست حرف زند، غالینون گفت: «ای یهودیان اگر ظلمی یا فسقی فاحش می بود، هر آینه شرط عقل می بود که متحمل شما بشوم. ۱۵ ولی چون مساله ای است درباره سخنان و نامها و شریعت شما، پس خود

بفهمید. من در چنین امور نمی خواهم داوری کنم.» ۱۶ پس ایشان را از پیش مسند براند. ۱۷ و همه سوستانیس رئیس کنیسه را گرفته او را در مقابل مسند والی بزدند و غالینون را از این امور هیچ پروا نبود. ۱۸ اما پولس بعد از آن روزهای بسیار در آنجا توقف نمود پس برادران را وداع نموده، به سوریه از راه دریا رفت و پرسکله و اکیلا همراه او رفتند. و در کنفریه موی خود را چید چونکه نذر کرده بود. ۱۹ و چون به افسس رسید آن دو نفر را در آنجا رها کرده، خود به کنیسه درآمد، با یهودیان مباحثه نمود. ۲۰ و چون ایشان خواهش نمودند که مدتی با ایشان بماند، قبول نکرد ۲۱ بلکه ایشان را وداع کرده، گفت که «مرا به هر صورت باید عید آید» در اورشلیم صرف کنم. لیکن اگر خدا بخواهد، باز به نزد شما خواهم برگشت.» پس از افسس روانه شد. ۲۲ و به قیصریه فرود آمده (به اورشلیم) رفت و کلیسا را تحیت نموده، به انطاکیه آمد. ۲۳ و مدتی در آنجا مانده، باز به سفر توجه نمود و در ملک غلاطیه و فریجیه جابجا می گشت و همه شاگردان را استوار می نمود. ۲۴ اما شخصی یهودی اپلس نام از اهل اسکندریه که مردی فصیح و در کتاب توانا بود، به افسس رسید. ۲۵ او در طریق خداوند تربیت یافته و در روح سرگرم بوده، درباره خداوند به دقت تکلم و تعلیم می نمود هر چند چیز از تعمید یحیی اطلاعی نداشت. ۲۶ همان شخص در کنیسه به دلیری سخن آغاز کرد اما چون پرسکله و اکیلا او را شنیدند، نزد خود آوردند و به دقت تمام طریق خدا را بدو آموختند. ۲۷ پس چون او عزیمت سفر اخائیه کرد، برادران او را ترغیب نموده، به شاگردان سفارش نامه ای نوشتند که او را بپذیرند. و چون بدانجا رسید آتانی را که به وسیله فیض ایمان آورده بودند، اعانت بسیار نمود، ۲۸ زیرا به قوت تمام بر یهودا قومه حجت می کرد و از کتب ثابت می نمود که عیسی، مسیح است.

**۱۹** و چون اپلس در قرتنس بود، پولس در نواحی بالا گردش کرده، به افسس رسید. و در آنجا شاگرد چند یافته، ۲ بدیشان گفت: «آیا هنگامی که ایمان آوردید، روح القدس را یافتید؟» به وی گفتند: «بلکه نشنیدیم که روح القدس هست!» ۳ بدیشان گفت: «پس به چه چیز تعمید یافتید؟» گفتند: «به تعمید یحیی.» ۴ پولس گفت: «یحیی البته تعمید توبه می داد و به قوم می گفت به آن کسی که بعد از من می آید ایمان بیاورید یعنی به مسیح عیسی.» ۵ چون این را شنیدند به نام خداوند عیسی تعمید گرفتند، ۶ و چون پولس دست بر ایشان نهاد، روح القدس بر ایشان نازل شد و به زبانها متکلم گشته، نبوت کردند. ۷ و جمله آن مردمان تخمین دوازده نفر بودند. ۸ پس به کنیسه درآمد، مدت سه ماه به دلیری سخن می راند و در امور ملکوت خدا مباحثه می نمود و برهان قاطع می آورد. ۹ اما چون بعضی سخت دل گشته، ایمان نیاوردند و پیش روی خلق، طریقت را بد می گفتند، از ایشان کناره گزیده، شاگردان را جدا ساخت و هر روزه در مدرسه شخصی طیرانس نام مباحثه می نمود. ۱۰ و بدینطور دو سال گذشت بقسمی که تمامی اهل آسیا چه یهود و چه یونانی کلام خداوند عیسی را شنیدند. ۱۱ و خداوند از دست پولس معجزات غیر متعداد

به ظهور می‌رسانید، ۱۲ بطوری که از بدن او دستمالها و فوطه‌ها برده، بر مریضان می‌گذارند و امراض از ایشان زایل می‌شد و ارواح پلید از ایشان اخراج می‌شدند. ۱۳ لیکن تنی چند از یهودیان سیاح عظیمه خوان بر آثانی که ارواح پلید داشتند، نام خداوند عیسی را خواندن گرفتند و می‌گفتند: «شما را به آن عیسی که پولس به او موعظه می‌کند قسم می‌دهیم!» و ۱۴ و هفت نفر پسران اسکویاریس کهنه یهود این کار می‌کردند. ۱۵ اما روح خبیث در جواب ایشان گفت: «عیسی رامی شناسم و پولس را می‌دانم. لیکن شما کیستی؟» و ۱۶ و آن مرد که روح پلید داشت برایشان جست و بر ایشان زور آورده، غلبه یافت بعدی که از آن خانه عریان و مجروح فرار کردند. ۱۷ چون این واقعه بر جمیع یهودیان و یونانیان ساکن افسس مشهور گردید، خوف بر همه ایشان طاری گشته، نام خداوند عیسی را مکرم می‌داشتند. ۱۸ و بسیاری از آثانی که ایمان آورده بودند آمدند و به اعمال خود اعتراف کرده، آنها را فاش می‌نمودند. ۱۹ و جمعی از شعبده بازان کتب خویش را آورده، در حضور خلق سوزانیدند و چون قیمت آنها را حساب کردند، پنجاه هزار درهم بود. ۲۰ بدینطور کلام خداوند ترقی کرده قوت می‌گرفت. ۲۱ و بعد از تمام شدن این مقدمات، پولس در روح عزیزت کرد که از مکادونیه و اخائیه گذشته، به اورشلیم برود و گفت: «بعد از رفتن به آنجا روم را نیز باید دید.» ۲۲ پس دو نفر از ملازمان خود یعنی تیموتائوس و ارسطوس را به مکادونیه روانه کرد و خود در آسیا چندی توقف نمود. ۲۳ در آن زمان هنگامی عظیم درباره طریقت بر پا شد. ۲۴ زیرا شخصی دیمیتریوس نام زرگر که تصاویر بتکده اراطامیس از نقره می‌ساخت و بجهت صنعتگران نفع خطیر پیدا می‌نمود، ایشان را و دیگرانی که در چنین پیشه اشتغال می‌داشتند، ۲۵ فراهم آورده، گفت: «ای مردمان شما آگاه هستید که از این شغل، فراخی رزق ما است. ۲۶

۲۰ و بعد از تمام شدن این هنگامه، پولس شاگردان را طلبیده، ایشان را وداع نمود و به سمت مکادونیه روانه شد. ۲ و در آن نواحی سیر کرده، اهل آنجا را نصیحت بسیار نمود و به یونانستان آمد. ۳ و سه ماه توقف نمود و چون عزم سفر سوریه کرد و یهودیان در کمین وی بودند، اراده نمود که از راه مکادونیه مراجعت کند. ۴ و سویاترس از اهل بیره و ارسترخس و سکندس از اهل تسالونیک و غایوس از دربه و تیموتائوس و از مردم آسیا تیخیس و تروفیمس تا به آسیا همراه او رفتند. ۵ و ایشان پیش رفته، در تراس منتظر ما شدند. ۶ و اما ما بعد از ایام فطیراز فیلیپی به کشتی سوار شدیم و بعد از پنج روز به تراس نزد ایشان رسیده، در آنجا هفت روزماندم. ۷ و در اول هفته چون شاگردان بجهت شکستن نان جمع شدند و پولس در فدای آن روز عازم سفر بود، برای ایشان موعظه می‌کرد و سخن او تا نصف شب طول کشید. ۸ و در بالاخانه‌ای که جمع بودیم چراغ بسیار بود. ۹ ناگاه جوانی که افتیخس نام داشت، نزد دریچه نشسته بود که خواب سنگین او را دربرود و چون پولس کلام را طول می‌داد، خواب بر او مستولی گشته، از طبقه سوم به زیر افتاد و او را مرده برداشتند. ۱۰ آنگاه پولس به زیر آمده، بر او افتاد و وی را در آغوش کشیده، گفت: «مضطرب مباشید زیرا که جان او در اوست.» ۱۱ پس بالا رفته و نان را شکسته، خورد و تا طلوع فجر گفتگوی بسیار کرده، همچنین روانه شد. ۱۲ و آن جوان را زنده بردند و تسلی عظیم پذیرفتند. ۱۳ اما ما به کشتی سوار شده، به اسوس پیش رفتم که از آنجا می‌بایست پولس را برداریم که بدینطور قرار داد زیرا خواست تا آنجا پیاده رود. ۱۴ پس چون در اسوس او را ملاقات کردیم، او را برداشته، به مینیلی آمادیم. ۱۵ و از آنجا به دریا کوچ کرده، روز دیگر به مقابل خیوس رسیدیم و روز سوم به ساموس وارد شدیم و در تروجیلیون توقف نموده، روز دیگر وارد میلیتس شدیم. ۱۶ زیرا که پولس عزیزت داشت که از محاذی افسس بگذرد، مبادا او را در آسیا درنگی پیدا شود، چونکه تعجیل می‌کرد که اگر ممکن شود تاروز پنطیکاست به اورشلیم برسد. ۱۷ پس از میلیتس به افسس فرستاده، کشیشان کلیسا را طلبید. ۱۸ و چون به نزدش حاضر شدند، ایشان را گفت: «بر شما معلوم است که از روز اول که وارد آسیا شدم، چطور هر وقت با شما بسر می‌کردند که «بزرگ است اراطامیس افسسیان.» ۳۵ پس از آن مستوفی

بردم؛ ۱۹ که با کمال فروتنی و اشکهای بسیار و امتحان‌هایی که از مکاید یهود بر من عارض می‌شد، به خدمت خداوند مشغول می‌بودم. ۲۰ و چگونگی چیزی را از آنچه برای شما مفید باشد، دریغ نداشتم بلکه آشکارا و خانه به خانه شما را اخبار و تعلیم می‌نمودم. ۲۱ و به یهودیان و یونانیان نیز از توبه به سوی خدا و ایمان به خداوند ما عیسی مسیح شهادت می‌دادم. ۲۲ و اینک الان در روح بسته شده، به اورشلم می‌روم و از آنچه در آنجا بر من واقع خواهد شد، اطلاعی ندارم. ۲۳ جز اینکه روح‌القدس در هر شهرشهادت داده، می‌گوید که بندها و زحمات برایم مهیا است. ۲۴ لیکن این چیزها را به هیچ می‌شمارم، بلکه جان خود را عزیز نمی‌دارم تا دور خود را به خوشی به انجام رسانم و آن خدمتی را که از خداوند عیسی یافته‌ام که به بشارت فیض خدا شهادت دهم. ۲۵ و الحال این رامی دانم که جمیع شما که در میان شما گشته و به ملکوت خدا موعظه کرده‌ام، دیگر روی مرا نخواهید دید. ۲۶ پس امروز از شما گواهی می‌طلبم که من از خون همه بری هستم، ۲۷ زیرا که از اعلام نمودن شما به تمامی اراده خدا کوتاهی نکردم. ۲۸ پس نگاه دارید خویشتن و تمامی آن گله را که روح‌القدس شما را بر آن اسقف مقرر فرمود تا کلیسای خدا را رعایت کنید که آن را به خون خود خریده است. ۲۹ زیرا من می‌دانم که بعد از رحلت من، گرگان درنده به میان شما درخواهند آمد که بر گله ترحم نخواهند نمود، ۳۰ و از میان خود شما مردمانی خواهند برخاست که سخنان کج خواهند گفت تا شاگردان را در عقب خود بکشند. ۳۱ لهنذا بیدار باشید و به یاد آورید که مدت سه سال شبانه‌روز از تنبیه نمودن هر یکی از شما با اشکها باز نایستادم. ۳۲ و الحال ای برادران شما را به خدا و به کلام فیض اومی سپارم که قادر است شما را بنا کند و در میان جمیع مقدسین شما را میراث بخشد. ۳۳ نقره یا طلا یا لباس کسی را طمع نوزیدم، ۳۴ بلکه خودمی دانید که همین دستها در رفع احتیاج خود و رفقایم خدمت می‌کرد. ۳۵ این همه را به شما نمودم که می‌باید چنین مشقت کشیده، ضعفا را دستگیری نمایم و کلام خداوند عیسی را به خاطر دارید که او گفت دادن از گرفتن فرخنده‌تر است.» ۳۶ این بگفت و زانو زده، با همگی ایشان دعا کرد. ۳۷ و همه گریه بسیار کردند و بر گردن پولس آویخته، او را می‌بوسیدند. ۳۸ و بسیار متالم شدند خصوص بجهت آن سخنی که گفت: «بعد از این‌روی مرا نخواهید دید.» پس او را تا به کشتی مشایعت نمودند.

**۲۱** و چون از ایشان هجرت نمودیم، سفر دریا کردیم و به راه راست به کوس آمدیم و روز دیگر به رودس و از آنجا به پاترا. ۲ و چون کشتی‌ای یافتیم که عازم قیثیه بود، بر آن سوار شده، کوچ کردیم. ۳ و قبرس را به نظر آورده، آن را به طرف چپ رها کرده، به سوی سوریه رفتیم و در صورت فرود آمدیم زیرا که در آنجا می‌بایست بار کشتی را فرود آورند. ۴ پس شاگردی چند پیدا کرده، هفت روز در آنجا ماندیم و ایشان به الهام روح به پولس گفتند که به اورشلم نرو. ۵ و چون آن روزها را بسر بردیم، روانه گشتیم و همه با زنان و اطفال تا بیرون شهر مارا مشایعت نمودند و به کناره دریا زانو زده، دعا کردند. ۶ پس یکدیگر را وداع کرده، به کشتی سوار



ازدحام کرده، پولس را گرفتند و از هیکل بیرون کشیدند و فی الفور درها را بستند. ۳۱ و چون قصد قتل او می کردند، خبر به مین باشی سپاه رسید که «تمامی اورشلیم به شورش آمده است.» ۳۲ او بی درنگ سپاه و یوزباشی ها را برداشته، بر سرایشان تاخت. پس ایشان به مجرد دیدن مین باشی و سپاهیان، از زدن پولس دست برداشتند. ۳۳ چون مین باشی رسید، او را گرفته، فرمان داد تا او را بدو زنجیر ببندند و پرسید که «این کیست و چه کرده است؟» ۳۴ اما بعضی از آن گروه به سخنی و بعضی به سخنی دیگر صدا می کردند. و چون او به سبب شورش، حقیقت امر را نتوانست فهمید، فرمود تا او را به قلعه بیاورند. ۳۵ و چون به زینه رسید، اتفاق افتاد که لشکریان به سبب ازدحام مردم او را برگرفتند، ۳۶ زیرا گروهی کثیر از خلق از عقب او افتاده، صدا می زدند که «اورا هلاک کن!» ۳۷ چون نزدیک شد که پولس را به قلعه درآورند، او به مین باشی گفت: آیا اجازت است که به تو چیزی گویم؟ گفت: «آیا زبان یونانی رامی دانی؟» ۳۸ مگر تو آن مصری نیستی که چندی پیش از این فتنه برانگیخته، چهار هزار مرد قاتل راه بیابان برد؟» ۳۹ پولس گفت: «من مرد یهودی هستم از طرسوس قلیبقیه، شهری که بی نام و نشان نیست و خواهش آن دارم که مرا اذن فرمایی تا به مردم سخن گویم.» ۴۰ چون اذن یافت، بر زینه ایستاده، به دست خود به مردم اشاره کرد؛ و چون آرامی کامل پیدا شد، ایشان را به زبان عبرانی مخاطب ساخته، گفت.

**۲۲** «ای برادران عزیز و پدران، حاجتی را که الان پیش شما می آورم بشنوید.» ۲ چون شنیدند که به زبان عبرانی با ایشان تکلم می کند، بیشتر خاموش شدند. پس گفت: ۳ «من مرد یهودی هستم، متولد طرسوس قلیبقیه، اما تربیت یافته بودم در این شهر در خدمت غماللائیل و در دقایق شریعت اجدادم معلم شده، درباره خدا غبور می بودم، چنانکه همگی شما امروز می باشید. ۴ و این طریقت را تا به قتل مزاحم می بودم به نوعی که مردان و زنان را بنده نهاده، به زندان می انداختم، ۵ چنانکه رئیس کهنه و تمام اهل شورا به من شهادت می دهند که از ایشان نامه ها برای برادران گرفته، عازم دمشق شدم تا آنانی را نیز که در آنجا باشند قید کرده، به اورشلیم آورم تا سزا یابند. ۶ و در اثنا راه، چون نزدیک به دمشق رسیدم، قریب به ظهر ناگاه نوری عظیم از آسمان گرد من درخشید. ۷ پس بر زمین افتاده، هانفی را شنیدم که به من می گوید: «ای شاول، ای شاول، چرا بر من جفا می کنی؟» ۸ من جواب دادم: «خداوند تو کیستی؟» او مرا گفت: «من آن عیسی ناصری هستم که تو بر وی جفامی کنی.» ۹ و همراهان من نور را دیده، ترسان گشتند ولی آواز آن کس را که با من سخن گفت نشنیدند. ۱۰ گفتم: «خداوند! چه کنم؟» خداوند مرا گفت: «برخاسته، به دمشق برو که در آنجا تو را مطلع خواهند ساخت از آنچه برایت مقرر است که بکنی.» ۱۱ پس چون از سطوت آن نور نابینا گشتم، رفقایم دست مرا گرفته، به دمشق رسانیدند. ۱۲ آنگاه شخصی متقی بحسب شریعت، حنانیا نام که نزد همه یهودیان ساکن آنجا نیکنام بود، ۱۳ به نزد من آمده و ایستاده، به من گفت: «ای برادر شاول، بینا شو»

**۲۳** پس پولس به اهل شورا نیک نگریسته، گفت: «ای برادران، من تا امروز با کمال ضمیر صالح در خدمت خدا رفتار کرده ام.» ۲ آنگاه حنانیا، رئیس کهنه، حاضران را فرمود تا به دهانش زنند. ۳ پولس بدو گفت: «خدا تو را خواهد زد، ای دیوار سفید شده! تو نشسته ای تا مرا بر حسب شریعت داوری کنی و به ضد شریعت حکم به زدنم می کنی؟» ۴ حاضران گفتند: «آیا رئیس کهنه خدا را دشنام می دهی؟» ۵ پولس گفت: «ای برادران، ندانستم که رئیس کهنه است، زیرا مکتوب است حاکم قوم خود را بد مگری.» ۶ چون پولس فهمید که بعضی از صدوقیان و بعضی از فریسیانند، در مجلس ندا درداد که «ای برادران، من فریسی، پسر فریسی هستم و برای امید و قیامت مردگان از من باز پرس می شود.» ۷ چون این را گفت، در میان فریسیان و صدوقیان منازعه برپا شد و جماعت دو فرقه شدند، ۸

زیرا که صدوقیان منکر قیامت و ملائکه و ارواح هستند لیکن فریسیان قائل به هر دو. ۹ پس غوغای عظیم برپا شد و کاتبان از فرقه فریسیان برخاسته مخاصمه نموده، می‌گفتند که «در این شخص هیچ بدی نیافته‌ایم و اگر روحی یا فرشته‌ای با او سخن گفته باشد با خدا جنگ نباید نمود». ۱۰ و چون منازعه زیادتر می‌شد، مین باشی ترسید که مبادا پولس را بدرند. پس فرمود تاسپاهیان پایین آمده، او را از میانشان برداشته، به قلعه درآوردند. ۱۱

و در شب همان روز خداوند نزد او آمده، گفت: «ای پولس خاطر جمع باش زیرا چنانکه در اورشلیم در حق من شهادت دادی، همچنین باید در روم نیز شهادت دهی.» ۱۲ و چون روز شد، یهودیان با یکدیگر عهد بسته، بر خویشتن لعن کردند که تا پولس رانکشند، نخورند و ننوشند. ۱۳ و آنانی که درباره این، همقسم شدند، زیاده از چهل نفر بودند. ۱۴ اینها نزد روسای کهنه و مشایخ رفته، گفتند: «بر خویشتن لعنت سخت کردیم که تا پولس رانکشیم چیزی نخیشیم. ۱۵ پس الان شما با اهل شورا، مین باشی را اعلام کنید که او را نزد شما بیاورد که گویا اراده دارید در احوال او نیکوتر تحقیق نمایید؛ و ما حاضر هستیم که قبل از رسیدنش او را بکشیم.» ۱۶ اما خواهرزاده پولس از کمین ایشان اطلاع یافته، رفت و به قلعه درآمده، پولس را آگاهانید. ۱۷ پولس یکی از یوزباشیان را طلبیده، گفت: «این جوان را نزد مین باشی ببر زیرا خبری دارد که به او بگوئید.» ۱۸ پس او را برداشته، به حضور مین باشی رسانیده، گفت: «پولس زندانی مرا طلبیده، خواهش کرد که این جوان را به خدمت تو بیاورم، زیرا چیزی دارد که به تو عرض کند.» ۱۹ پس مین باشی دستش را گرفته، به خلوت برد و پرسید: «چه چیز است که می‌خواهی به من خبر دهی؟» ۲۰ عرض کرد: «یهودیان متفق شده‌اند که از تو خواهش کنند تا پولس را فردا به مجلس شورا درآوری که گویا اراده دارند در حق او زیاده ترغیب نمایند. ۲۱ پس خواهش ایشان را اجابت مفرما زیرا که بیشتر از چهل نفر از ایشان در کمین وی‌اند و به سوگند عهد بسته‌اند که تا او را نکشند چیزی نخورند و نیاشامند و الان مستعد و منتظر وعده تو می‌باشند.» ۲۲ مین باشی آن جوان را مرخص فرموده، قلدغن نمود که «به هیچ‌کس مگو که مرا از این راز مطلع ساختی.» ۲۳ پس دو نفر از یوزباشیان را طلبیده، فرمود که «دویست سپاهی و هفتاد سوار و دویست نیزه‌دار در ساعت سوم از شب حاضر سازید تا به قیصریه بروند؛ ۲۴ و مرکبی حاضر کنید تا پولس را سوار کرده، او را به سلامتی به نزد فیلکس والی برسانند.» ۲۵ و نام‌های بدین مضمون نوشت: ۲۶ «کلودیوس لیسسیاس، به والی گرمای فیلکس سلام می‌رساند. ۲۷ یهودیان این شخص را گرفته، قصد قتل او داشتند. پس با سپاه رفته، او را از ایشان گرفتم، چون دریافت کرده بودم که رومی است. ۲۸ و چون خواستم بفهمم که به چه سبب بروی شکایت می‌کنند، او را به مجلس ایشان درآوردم. ۲۹ پس یافته‌م که در مسائل شریعت خود از او شکایت می‌دارند، ولی هیچ شکوه‌ای مستوجب قتل یا بند نمی‌دارند. ۳۰ و چون خبر یافته‌م که یهودیان قصد کمین سازی برای او دارند، بی‌درنگ او را نزد تو فرستادم و مدعیان او را نیز فرمودم تا در حضور تو بر او ادعا نمایند و ایستادند.» ۳۱ پس سپاهیان چنانکه مامور شدند، پولس را در شب

واحدی از خویشانش را از خدمت و ملاقات اومع نکند. ۲۴ و بعد از روزی چند فیلیکس با زوجه خود درسلا که زنی یهودی بود، آمده پولس را طلبیده، سخن او را درباره ایمان مسیح شنید. ۲۵ و چون او درباره عدالت و پرهیزکاری و داوری آینده خطاب می‌کرد، فیلیکس ترسان گشته، جواب داد که «الحال برو چون فرصت کنم تو را باز خواهم خواند.» ۲۶ و نیز امید می‌داشت که پولس او را نقدی بدهد تا او را آزاد سازد و از این جهت مکرر وی را خواسته، با او گفتگو می‌کرد. ۲۷ اما بعد از انقضای دو سال، پورکیوس فستوس، خلیفه ولایت فیلیکس شد و فیلیکس چون خواست بر یهود منت نهد، پولس را در زندان گذاشت.

**۲۵** پس چون فستوس به ولایت خود رسید، بعد از سه روز از قیصریه به اورشلیم رفت. ۲ و رئیس کهنه و اکابر یهود نزد او بر پولس ادعا کردند و بدو التماس نمود، ۳ منتی بر وی خواستند تا او را به اورشلیم بفرستد و در کمین بودند که او را در راه بکشند. ۴ اما فستوس جواب داد که «پولس را باید در قیصریه نگاه داشت»، زیرا خود اراده داشت به زودی آنجا برود. ۵ و گفت: «پس کسانی از شما که می‌توانند همراه بیایند تا اگر چیزی در این شخص یافت شود، بر او ادعا نمایند.» ۶ و چون بیشتر از ده روز در میان ایشان توقف کرده بود، به قیصریه آمد و بامدادان بر مسند حکومت برآمده، فرمود تا پولس را حاضر سازند. ۷ چون او حاضر شد، یهودیانی که از اورشلیم آمده بودند، به گرد او ایستاده، شکایتهای بسیار و گران بر پولس آوردند ولی اثبات نتوانستند کرد. ۸ و جواب داد که «نه به شریعت یهود و نه به هیکل و نه به قیصر هیچ گناه کرده‌ام.» ۹ اما چون فستوس خواست بر یهود منت نهد، در جواب پولس گفت: «آیا می‌خواهی به اورشلیم آبی تا در آنجا در این امور به حضور من حکم شود؟» ۱۰ پولس گفت: «در محکمه قیصر ایستادم که در آنجا می‌باید محاکمه من بشود. به یهود هیچ ظلمی نکرده‌ام، چنانکه تو نیز نیکو می‌دانی. ۱۱ پس هر گاه ظلمی یا عملی مستوجب قتل کرده باشم، از مردن دریغ ندارم. لیکن اگر هیچ‌یک از این شکایتهای که اینجا بر من می‌آورند اصلی ندارد، کسی نمی‌تواند مرا به ایشان سپارد. به قیصر رفع دعوی می‌کنم.» ۱۲ آنگاه فستوس بعد از مکالمه با اهل شورا جواب داد: «آیا به قیصر رفع دعوی کردی؟ به حضور قیصر خواهی رفت.» ۱۳ و بعد از مرور ایام چند، اغریپاس پادشاه و برنیکی برای تحیت فستوس به قیصریه آمدند. ۱۴ و چون روزی بسیار در آنجا توقف نمودند، فستوس برای پادشاه، مقدمه پولس را بیان کرده، گفت: «مردی است که فیلیکس او را در بند گذاشته است، ۱۵ که درباره او وقتی که به اورشلیم آمد، روسای کهنه و مشایخ یهود مرا خیر دادند و خواهش نمودند که بر او داوری شود. ۱۶ در جواب ایشان گفتم که رومیان را رسم نیست که احدی را بسپارند قبل از آنکه مدعی علیه مدعیان خود را روبرو شود و او را فرصت دهند که ادعای ایشان را جواب گوید. ۱۷ پس چون ایشان در اینجا جمع شدند، بی‌درنگ در روز دوم بر مسند نشست، فرمودم تا آن شخص را حاضر کردند. ۱۸ و مدعیانش برپا ایستاده، از آنچه من گمان می‌بردم هیچ ادعا بر وی نیاوردند. ۱۹ بلکه مساله‌ای چند بر

**۲۶** اغریپاس به پولس گفت: «مرخصی که کیفیت خود را بگویی.» ۲ که «ای اغریپاس پادشاه، سعادت خود را در این می‌دانم که امروز در حضور تو حجت بیاورم، درباره همه شکایتهایی که یهود از من می‌دارند. ۳ خصوص چون تو در همه رسوم و مسایل یهود عالم هستی، پس از تو مستدعی آنم که تحمل فرموده، مرا بشنوی. ۴ رفتار مرا از جوانی چونکه از ابتدا در میان قوم خود در اورشلیم بسر می‌بردم، تمامی یهودی دانند ۵ و مرا از اول می‌شناسند هر گاه بخواهند شهادت دهند که به قانون پارساتین فرقه دین خود فریسی می‌بودم. ۶ و الحال به سبب امید آن وعده‌ای که خدا به اجداد ما داد، بر من ادعا می‌کنند. ۷ و حال آنکه دوازده سبط ماشابانه‌روز بجد و جهد عبادت می‌کنند محض امید تحصیل همین وعده که بجهت همین امید، ای اغریپاس پادشاه، یهود بر من ادعا می‌کنند. ۸ «شما چرا محال می‌پندارید که خدا مردگان را برخیزاند؟ ۹ من هم در خاطر خود می‌پنداشتم که به نام عیسی ناصری مخالفت بسیار کردن واجب است، ۱۰ چنانکه در اورشلیم هم کردم و از روسای کهنه قدرت یافته، بسیاری از مقدسین را در زندان حبس می‌کردم و چون ایشان را می‌کشتم، در فتوا شریک می‌بودم. ۱۱ و در همه کنایس بارها ایشان را زحمت رسانیده، مجبور می‌ساختم که کفر گویند و بر ایشان به شدت دیوانه گشته تا شهرهای بعید تعاقب می‌کردم. ۱۲ در این میان هنگامی که با قدرت و اجازت از روسای کهنه به دمشق می‌رفتم، ۱۳ در راه، ای پادشاه، در وقت ظهر نوری را از آسمان دیدم، درخشنده تر از خورشید که در دور من و رقیام تابید. ۱۴ و چون همه بر زمین افتادیم، هاتقی راشنیدم که مرا به زبان عبرانی مخاطب ساخته،

گفت: «ای شاول، شاول، چرا بر من جفا می‌کنی؟ تو را بر می‌خه لگد زدن دشوار است.» ۱۵ من گفتم: «خداوندا تو کیستی؟» گفت: «من عیسی هستم که تو بر من جفا می‌کنی. ۱۶ و لیکن برخاسته، بر پایابست زیرا که بر تو ظاهر شدم تا تو را خادم و شاهد مقرر گردانم بر آن چیزهایی که مرا در آنهادیده‌ای و بر آنچه به تو در آن ظاهر خواهم شد. ۱۷ و تو را رهایی خواهم داد از قوم و از امت‌هایی که تو را به نزد آنها خواهم فرستاد، ۱۸ تا چشمان ایشان را باز کنی تا از ظلمت به سوی نور و از قدرت شیطان به جانب خدا برگردند تا آموزش گناهان و میراثی در میان مقدسین بوسیله ایمانی که بر من است بیابند.» ۱۹ آن وقت‌ای اغریپاس پادشاه، رویای آسمانی را نافرمانی نوزیدم. ۲۰ بلکه نخست آنانی را که در دمشق بودند و در اورشلیم و در تمامی مزم و بوم یهودیه و امت‌ها را نیز اعلام می‌نمودم که توبه کنند و به سوی خدا بازگشت نمایند و اعمال لایقه توبه را به جا آورند. ۲۱ به سبب همین امور یهود مرا در هیکل گرفته، قصد قتل من کردند. ۲۲ اما از خدا اعانت یافته، تا امروز باقی ماندم و خرد و بزرگ را اعلام می‌نمایم و حرفی نمی‌گویم، جز آنچه انبیا و موسی گفتند که می‌بایست واقع شود، ۲۳ که مسیح می‌بایست زحمت بیند و نوبت قیامت مردگان گشته، قوم و امت‌ها را به نور اعلام نماید.» ۲۴ چون او بدین سخنان، حجت خود را می‌آورد، فستوس به آواز بلند گفت: «ای پولس دیوانه هستی! کثرت علم تو را دیوانه کرده است!» ۲۵ گفت: «ای فستوس گرامی، دیوانه نیستم بلکه سخنان راستی و هوشیاری را می‌گویم. ۲۶ زیرا پادشاهی که در حضور او به دلیری سخن می‌گویم، از این امور مطلع است، چونکه مرا یقین است که هیچ‌یک از این مقدمات بر او مخفی نیست، زیرا که این امور در خلوت واقع نشد. ۲۷ ای اغریپاس پادشاه، آیا به انبیا ایمان آورده‌ای؟ می‌دانم که ایمان داری!» ۲۸ اغریپاس به پولس گفت: «به قلیل ترغیب می‌کنی که من مسیحی بگردم؟» ۲۹ پولس گفت: «از خداخواهش می‌داشتم یا به قلیل یا به کثیر، نه تنها توبه بلکه جمیع این اشخاصی که امروز سخن مرا می‌شنوند مثل من کردند، جز این زنجیرها!» ۳۰ چون این را گفت، پادشاه و والی و برنیک و سایر مجلسیان برخاسته، ۳۱ رفتند و با یکدیگر گفتگو کرده، گفتند: «این شخص هیچ عملی مستوجب قتل یا حبس نکرده است.» ۳۲ و اغریپاس به فستوس گفت: «اگر این مرد به قیصر رفع دعوی خود نمی‌کرد، او را آزاد کردن ممکن می‌بود.»

**۲۷** چون مقرر شد که به ایتالیا برویم، پولس و چند زندانی دیگر را به یوزبانی از سپاه اغسطس که یولیوس نام داشت، سپردند. ۲ و به کشتی ادرامیتی که عازم بنادر آسیا بود، سوار شده، کوچ کردیم و ارسترخس ازاهل مکادونی از تسالونیکي همراه ما بود. ۳ روزدیگر به صیدون فرود آمدیم و یولیوس با پولس ملاطفت نموده، او را اجازت داد که نزد دوستان خود رفته، از ایشان نوازش یابد. ۴ و از آنجا روانه شده، زیر قیرس گذشتیم زیرا که باد مخالف بود. ۵ و از دریای کنار قیلیقیه و پمفلیه گذشته، به میرای لیکیه رسیدیم. ۶ در آنجا یوزبانی کشتی اسکندریه را یافت که به ایتالیا می‌رفت و ما را بر آن سوار کرد. ۷ و چند روز به آهستگی رفته، به قنیدس به مشقت

بیفتد. ۳۳ چون روز نزدیک شد، پولس از همه خواهش نمود که چیزی بخورند. پس گفت: «امروز روز چهاردهم است که انتظار کشیده و چیزی نخورده، گرسنه مانده‌اید. ۳۴ پس استدعای من این است که غذا بخورید که عافیت برای شما خواهد بود، زیرا که مویی از سر هیچ‌یک از شما نخواهد افتاد.» ۳۵ این گفت و درحضور همه نان گرفته، خدا را شکر گفت و پاره کرده، خوردن گرفت. ۳۶ پس همه قوی‌دل گشته نیز غذا خوردند. ۳۷ و جمله نفوس در کشتی دوپست و هفتاد و شش بودیم. ۳۸ چون از غذاسیر شدند، گندم را به دریا ریخته، کشتی را سبک کردند. ۳۹ اما چون روز، روشن شد، زمین را نشناختند؛ لیکن خلیجی دیدند که شاطی‌ای داشت. پس رای زدند که اگر ممکن شود، کشتی را بر آن برانند. ۴۰ و بند لنگرها را بریده، آنها را در دریا گذاشتند و بندهای سکان را باز کرده، و بادبان را برای باد گشاده، راه ساحل را پیش گرفتند. ۴۱ اما کشتی را در مجمع بحرین به پایاب رانده، مقدم آن فرو شده، بی‌حرکت ماند ولی مورخرش از لطمه امواج درهم شکست. ۴۲ آنگاه سپاهیان قصد قتل زندانیان کردند که مبادا کسی شنا کرده، بگیرد. ۴۳ لیکن یوزباشی چون خواست پولس را برهاند، ایشان را از این اراده بازداشت و فرمود تا هرکه شناوری داند، نخست خویشتن را به دریا انداخته به ساحل رساند. ۴۴ و بعضی بر تختها و بعضی بر چیزهای کشتی و همچنین همه به سلامتی به خشکی رسیدند.

**۲۸** و چون رستگار شدند، یافتند که جزیره ملیطه نام دارد. ۲ و آن مردمان بربری با ما کمال ملاحظت نمودند، زیرا به سبب باران که می‌بارید و سرما آتش افروخته، همه ما را پذیرفتند. ۳ چون پولس مقداری هیزم فراهم کرده، بر آتش می‌نهاد، به سبب حرارت، افعی‌ای بیرون آمده، بر دستش چسبید. ۴ چون برزبان جانور را از دستش آویخته دیدند، با یکدیگر می‌گفتند: «بلاشک این شخص، خونی است که با اینکه از دریا رست، عدل نمی‌گذارد که زیست کند.» ۵ اما آن جانور را در آتش افکنده، هیچ ضرر نیافت. ۶ پس منتظر بودند که او آماس کند یا بگفته افتاده، بمیرد. ولی چون انتظار بسیار کشیدند دیدند که هیچ ضرری بدو نرسید، برگشته گفتند که خدایی است. ۷ و در آن نواحی، املاک رئیس جزیره که پوپلیوس نام داشت بود که او ما را به خانه خود طلبیده، سه روز به مهربانی مهمانی نمود. ۸ از قضا پدر پوپلیوس را رنج تب و اسهال عارض شده، خفته بود. پس پولس نزد وی آمده و دعا کرده و دست بر او گذارده، او را شفا داد. ۹ و چون این امر واقع شد، سایر مریضانی که در جزیره بودند آمده، شفا یافتند. ۱۰ و ایشان ما را اکرام بسیار نمودند و چون روانه می‌شدیم، آنچه لازم بود برای ما حاضر ساختند. ۱۱ و بعد از سه ماه به کشتی اسکندریه که علامت جوزا داشت و زمستان را در جزیره بسر برده بود، سوار شدیم. ۱۲ و به سراسکوس فرود آمده، سه روز توقف نمودیم. ۱۳ و از آنجا دوازده، به ریغون رسیدیم و بعد از یک روز باد جنوبی وزیده، روز دوم وارد پوپولیوی شدیم. ۱۴ و در آنجا برادران یافته، حسب خواهش ایشان هفت روز ماندیم و همچنین به روم آمدیم. ۱۵ و برادران آنجا چون از احوال ما مطلع شدند، به استقبال

نمودند. ۲۷ و همچنین مردان هم استعمال طبیعی زنان را ترک کرده، از شهوات خود با یکدیگر سوختند. مرد با مرد مرتکب اعمال زشت شده، عقوبت سزاوار تقصیر خود را در خود یافتند. ۲۸ و چون روا نداشتند که خدا را در دانش خود نگاه دارند، خدا ایشان را به ذهن مردود وا گذاشت تا کارهای ناشایسته بهجا آورند. ۲۹ مملو از هرنوع ناراستی و شرارت و طمع و خیانت؛ بر از حسد و قتل و جدال و مکر و بدخوبی؛ ۳۰ عازمان و غیبت کنندگان و دشمنان خدا و اهانت کنندگان و متکبران و لافزنان و مبدعان شر و نامطیعان والدین؛ ۳۱ بی فهم و بی وفا و بی الفت و بی رحم. ۳۲ زیرا هرچند انصاف خدا را می دانند که کنندگان چنین کارها مستوجب موت هستند، نه فقط آنها را می کنند بلکه کنندگان را نیز خوش می دارند.

۲ لَهذا ای آدمی که حکم می کنی، هرکه باشی عذری نداری زیرا که به آنچه بر دیگری حکم می کنی، فتوا بر خود می دهی، زیارتو که حکم می کنی، همان کارها را به عمل می آوری. ۲ و می دانیم که حکم خدا بر کنندگان چنین اعمال برحق است. ۳ پس ای آدمی که بر کنندگان چنین اعمال حکم می کنی و خود همان را می کنی، آیا گمان می بری که تو از حکم خدا خواهی رست؟ ۴ یا آنکه دولت مهربانی و صبر و حلم او را ناچیز می شماری و نمی دانی که مهربانی خدا تو را به توبه می کشد؟ ۵ و به سبب قساوت و دل ناتوبه کار خود، غضب را ذخیره می کنی برای خود در روز غضب و ظهور داوری عادل خدا ۶ که به هر کس برحسب اعمالش جزا خواهد داد: ۷ اما به آنانی که با صبر در اعمال نیکوطلب جلال و اکرام و بقایند، حیات جاودانی را؛ (aiōnios g166) ۸ و اما به اهل تعصب که اطاعت راستی نمی کنند بلکه مطیع ناراستی می باشند، خشم و غضب ۹ وعذاب و ضیق بر هر نفس بشری که مرتکب بدی می شود، اول بر یهود و پس بر یونانی؛ ۱۰ لکن جلال و اکرام و سلامتی بر هر نیکوکار، نخست بر یهود و بر یونانی نیز. ۱۱ زیرا نزد خدا طرفداری نیست، ۱۲ زیرا آنانی که بدون شریعت گناه کنند، بی شریعت نیز هلاک شوند و آنانی که با شریعت گناه کنند، از شریعت بر ایشان حکم خواهد شد. ۱۳ از آن جهت که شنوندگان شریعت در حضور خدا عادل نیستند بلکه کنندگان شریعت عادل شمرده خواهند شد. ۱۴ زیرا هرگاه امت هایی که شریعت ندارند کارهای شریعت را به طبیعت بهجا آرند، اینان هرچند شریعت ندارند، برای خود شریعت هستند، ۱۵ چونکه از ایشان ظاهر می شود که عمل شریعت بر دل ایشان مکتوب است و ضمیر ایشان نیز گواهی می دهد و افکار ایشان با یکدیگر یا مذمت می کنند یا عذر می آورند، ۱۶ در روزی که خدا رازهای مردم را داوری خواهد نمود به وساطت عیسی مسیح برحسب بشارت من. ۱۷ پس اگر تو مسمی به یهود هستی و بر شریعت تکیه می کنی و به خدا فخر می نمایی، ۱۸ و اراده او را می دانی و از شریعت تربیت یافته، چیزهای افضل را می گزینی، ۱۹ و یقین داری که خود هادی کوران و نور ظلمتیمان ۲۰ و مودب جاهلان و معلم اطفال هستی و در شریعت صورت معرفت و راستی را داری، ۲۱ پس ای کسی که دیگران را تعلیم می دهی، چرا خود را نمی آموزی؟ و وعظ می کنی که دزدی نباید

۱ پولس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا، ۲ که سابق وعده آن را داده بود به وساطت انبیای خود در کتب مقدسه، ۳ درباره پسر خود که بحسب جسم از نسل داود متولد شد، ۴ و بحسب روح قدوسیت پسر خدا به قوت معروف گردید از قیامت مردگان یعنی خداوند ما عیسی مسیح، ۵ که به او فیض و رسالت را یافتیم برای اطاعت ایمان در جمیع امتها به خاطر اسم او، ۶ که در میان ایشان شما نیز خوانده شده عیسی مسیح هستید ۷ به همه که در روم محبوب خدا و خوانده شده و مقدسید، فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد. ۸ اول شکر می کنم خدای خود را به وساطت عیسی مسیح درباره همگی شما که ایمان شما در تمام عالم شهرت یافته است؛ ۹ زیرا خدایی که او را به روح خود در انجیل پسرش خدمت می کنم، مرا شاهد است که چگونه پیوسته شما را یاد می کنم، ۱۰ و دائم در دعاهای خود مسالت می کنم که شاید الان آخر به اراده خدا سعادت یافته، نزد شما بیایم. ۱۱ زیرا بسیار اشتیاق دارم که شما را ببینم تا نعمتی روحانی به شما برسانم که شما استوار بگردید، ۱۲ یعنی تا در میان شما تسلی بیایم از ایمان یکدیگر، ایمان من و ایمان شما. ۱۳ لکن ای برادران، نمی خواهم که شما بی خبر باشید از اینکه مکرر اراده آمدن نزد شما کردم و تا به حال ممنوع شدم تا ثمری حاصل کنم در میان شما نیز چنانکه در سایر امتها. ۱۴ زیرا که یونانیان و بربریان و حکما و جهلا را هم مدیونم. ۱۵ پس همچنین بقدر طاقت خود مستعدم که شما را نیز که در روم هستید بشارت دهم. ۱۶ زیرا که از انجیل مسیح عار ندارم چونکه قوت خداست، برای نجات هر کس که ایمان آورد، اول یهود و پس یونانی، ۱۷ که در آن عدالت خدا مکشوف می شود، از ایمان تا ایمان، چنانکه مکتوب است که عادل به ایمان زیست خواهد نمود. ۱۸ زیرا غضب خدا از آسمان مکشوف می شود بر هر بی دینی و ناراستی مردمانی که راستی را در ناراستی باز می دارند. ۱۹ چونکه آنچه از خدا می توان شناخت، در ایشان ظاهر است زیرا خدا آن را بر ایشان ظاهر کرده است. ۲۰ زیرا که چیزهای نادیده او یعنی قوت سرمدی و الوهیتش از حین آفرینش عالم بوسیله کارهای او فهمیده و دیده می شود تا ایشان را عذری نباشد. (aidios g126) ۲۱ زیرا هرچند خدا را شناختند، ولی او را چون خدا تمجید و شکر نکردند بلکه در خیالات خود باطل گردیده، دل بی فهم ایشان تارک گشت. ۲۲ ادعای حکمت می کردند و احمق گردیدند. ۲۳ و جلال خدای غیرفانی را به شبیه صورت انسان فانی و طیور و بهایم وحشرات تبدیل نمودند. ۲۴ لهذا خدا نیز ایشان را در شهوات دل خودشان به ناپاکی تسلیم فرمود تا در میان خود بدنهای خویش را خوار سازند، ۲۵ که ایشان حق خدا را به دروغ مبدل کردند و عبادت و خدمت نمودند مخلوق را به عوض خالقی که تا ابد اباد مبارک است. آمین. (aiōn g165) ۲۶ از این سبب خدا ایشان را به هوسهای خیانت تسلیم نمود، به نوعی که زنانشان نیز عمل طبیعی را به آنچه خلاف طبیعت است تبدیل

کرد، آیا خود دزدی می‌کنی؟ ۲۲ و از زنا کردن نهی می‌کنی، آیا خود زانی نیستی؟ و از بها نفرت داری، آیا خود معبدها را غارت نمی‌کنی؟ ۲۳ و به شریعت فخر می‌کنی، آیا به تجاوز از شریعت خدا را اهانت نمی‌کنی؟ ۲۴ زیرا که به سبب شمدادر میان امت‌ها اسم خدا را کفر می‌گویند، چنانکه مکتوب است. ۲۵ زیرا ختنه سودمند است هرگاه به شریعت عمل نمای. اما اگر از شریعت تجاوزنمایی، ختنه تو نامختونی گشته است. ۲۶ پس اگر نامختونی، احکام شریعت را نگاه دارد، آیا نامختونی او ختنه شمرده نمی‌شود؟ ۲۷ و نامختونی طبیعی هرگاه شریعت را به جا آرد، حکم خواهد کرد بر تو که با وجود کتب و ختنه از شریعت تجاوز می‌کنی. ۲۸ زیرا آنکه در ظاهراست، یهودی نیست و آنچه در ظاهر در جسم است، ختنه نی. ۲۹ بلکه یهود آن است که در باطن باشد و ختنه آنکه قلبی باشد، در روح نه در حرف که مدح آن نه از انسان بلکه از خداست.

۴ پس چه چیز را بگوییم که پدر ما ابراهیم بحسب جسم یافت؟ ۲ زیرا اگر ابراهیم به اعمال عادل شمرده شد، جای فخر دارد اما نه در نزد خدا. ۳ زیرا کتاب چه می‌گوید؟ «ابراهیم به خدا ایمان آورد و آن برای او عدالت محسوب شد.» ۴ لکن برای کسی که عمل می‌کند، مزدش نه از راه فیض بلکه از راه طلب محسوب می‌شود. ۵ و اما کسی که عمل نکند، بلکه ایمان آورد به او که بی‌دینان را عادل می‌شمارد، ایمان او عدالت محسوب می‌شود. ۶ چنانکه داود نیز خوش حالی آن کس را ذکر می‌کند که خدا برای او عدالت محسوب می‌دارد، بدون اعمال: ۷ «خوشبحال کسانی که خطایای ایشان آمرزیده شد و گناهانشان مستور گردید؛ ۸ خوشبحال کسی که خداوند گناه را به وی محسوب نفرماید.» ۹ پس آیا این خوشحالی بر اهل ختنه گفته شد یا برای نامختونان نیز؟ زیرا می‌گوییم ایمان ابراهیم به عدالت محسوب گشت. ۱۰ پس در چه حالت محسوب شد، وقتی که او در ختنه بود یا در نامختونی؟ در ختنه نی، بلکه در نامختونی؛ ۱۱ و علامت ختنه را یافت تا مهر باشد بر آن عدالت ایمانی که در نامختونی داشت، تا او همه نامختونان را که ایمان آوردند پدر باشد تا عدالت برای ایشان هم محسوب شود؛ ۱۲ و پدر اهل ختنه نیز یعنی آتانی را که نه فقط مختوند بلکه سالک هم می‌باشند بر آثار ایمانی که پدر ما ابراهیم در نامختونی داشت. ۱۳ زیرا به ابراهیم و ذریت او، وعده‌ای که اووارث جهان خواهد بود، از جهت شریعت داده نشد بلکه از عدالت ایمان. ۱۴ زیرا اگر اهل شریعت وارث باشند، ایمان عاقل شد و وعده باطل. ۱۵ زیرا که شریعت باعث غضب است، زیرا جایی که شریعت نیست تجاوز هم نیست. ۱۶ و از این جهت از ایمان شد تا محض فیض باشد تا وعده برای همگی ذریت استوار شود نه مختص به ذریت شرعی بلکه به ذریت ایمانی ابراهیم نیز که پدر جمیع ما است، ۱۷ (چنانکه مکتوب است که تو را پدر امت های بسیار ساختم)، در حضور آن خدایی که به او ایمان آورد که مردگان را زنده می‌کند و ناموجودات را به وجود می‌خواند؛ ۱۸ که او در ناامیدی به امید ایمان آورد تا پدرامت های بسیار شود، برحسب آنچه گفته شد که «ذریت تو چنین خواهند بود.» ۱۹ و در

۳ پس برتری یهود چیست؟ و یا از ختنه چه فایده؟ ۲ بسیار از هر جهت؛ اول آنکه بدیشان کلام خدا امانت داده شده است. ۳ زیرا که چه بگوییم اگر بعضی ایمان نداشتند؟ آیبی ایمانی ایشان امانت خدا را باطل می‌سازد؟ ۴ حاشا! بلکه خدا راستگو باشد و هر انسان دروغگو، چنانکه مکتوب است: «تا اینکه درسختان خود مصدق شوی و در داوری خود غالب آبی.» ۵ لکن اگر ناراستی ما عدالت خدا را ثابت می‌کند، چه بگوییم؟ آیا خدا ظالم است وقتی که غضب می‌نماید؟ بطور انسان سخن می‌گوییم. ۶ حاشا! در این صورت خدا چگونه عالم رادآوری خواهد کرد؟ ۷ زیرا اگر به دروغ من، راستی خدا برای جلال او افزون شود، پس چرا بر من نیز چون گناهکار حکم شود؟ ۸ و چرا نگوییم، چنانکه بعضی بر ما افترا می‌زنند و گمان می‌برند که ما چنین می‌گوییم، بدی بکنیم تا نیکیی حاصل شود؟ که قصاص ایشان به انصاف است. ۹ پس چه بگوییم؟ آیا برتری داریم؟ نه به هیچ وجه! زیرا پیش ادعا وارد آوردیم که یهود و یونانیان هر دو به گناه گرفتارند. ۱۰ چنانکه مکتوب است که «کسی عادل نیست، یکی هم نی. ۱۱ کسی فهم نیست، کسی طالب خدا نیست. ۱۲ همه گمراه و جمیع باطل گردیده‌اند. نیکوکاری نیست یکی هم نی. ۱۳ گلوی ایشان گور گشاده است و به زبانهای خود فریب می‌دهند. زهر مار در زیر لب ایشان است، ۱۴ و دهان ایشان پر از لعنت و تلخی است. ۱۵ پایهای ایشان برای خون ریختن شتابان است. ۱۶ هلاکت و پریشانی در طریقهای ایشان است، ۱۷ و طریق سلامتی را ندانسته‌اند. ۱۸ خدا ترسی درچشمانشان نیست.» ۱۹ الان آگاه هستیم که آنچه شریعت می‌گوید، به اهل شریعت خطاب می‌کند تا هر دهانی بسته شود و تمام عالم زیر قصاص خدا آید. ۲۰ از آنجا که به اعمال شریعت هیچ بشری در حضور او عادل شمرده نخواهد شد، چونکه از شریعت دانستن گناه است. ۲۱ لکن الحال بدون شریعت، عدالت خدا ظاهر شده است، چنانکه تورات و انبیا بر آن شهادت می‌دهند؛ ۲۲ یعنی عدالت خدا که بوسیله ایمان به عیسی مسیح است، به همه و کل آتانی که ایمان آوردند. زیرا که هیچ تفاوتی نیست، ۲۳ زیرا همه گناه کرده‌اند و از جلال خدا قاصر می‌باشند، ۲۴ و به فیض او

ایمان کم قوت نشده، نظر کرد به بدن خود که در آن وقت مرده بود، چونکه قریب به صد ساله بود و به رحم مرده ساره. ۲۰ و در وعده خدا از بی‌ایمانی شک ننمود، بلکه قوی‌الایمان گشته، خدا را تمجید نمود، و ۲۱ و یقین دانست که به وفای وعده خود نیز قادر است. و ۲۲ و از این جهت برای او عدالت محسوب شد. ۲۳ و لکن اینکه برای وی محسوب شد، نه برای او فقط نوشته شد، ۲۴ بلکه برای ما نیز که به ما محسوب خواهد شد، چون ایمان آوریم به او که خداوند ما عیسی را از مردگان برخیزانید، ۲۵ که به سبب گناهان ما تسلیم گردید و به سبب عادل شدن ما برخیزانیده شد.

مسیح. (aiōnios g166)

۶ پس چه گوئیم؟ آیا در گناه بمانیم تا فیض افزون گردد؟ ۲ حاشا! مایانی که از گناه مردیم، چگونه دیگر در آن زیست کنیم؟ ۳ یانمی دانید که جمع ما که در مسیح عیسی تعمید یافتیم، در موت او تعمید یافتیم؟ ۴ پس چونکه در موت او تعمید یافتیم، با او دفن شدیم تا آنکه به همین قسمی که مسیح به جلال پدر از مردگان برخاست، ما نیز در تازگی حیات رفتار نماییم. ۵ زیرا اگر بر مثال موت او متحد گشتیم، هرآینه در قیامت وی نیز چنین خواهیم شد. ۶ زیرا این رامی دانیم که انسانیت کهنه ما با او مصلوب شد تا جسد گناه معلوم گشته، دیگر گناه را بندگی نکنیم. ۷ زیرا هرکه مرد، از گناه میرا شده است. ۸ پس هرگاه با مسیح مردیم، یقین می‌دانیم که با اوزیست هم خواهیم کرد. ۹ زیرا می‌دانیم که چون مسیح از مردگان برخاست، دیگر نمی‌میرد و بعد از این موت بر او تسلطی ندارد. ۱۰ زیرا به آنچه مرد یک مرتبه برای گناه مرد و به آنچه زندگی می‌کند، برای خدا زیست می‌کند. ۱۱ همچنین شما نیز خود را برای گناه مرده انکار کنید، اما برای خدا در مسیح عیسی زنده. ۱۲ پس گناه در جسم فانی شما حکمرانی نکند تا هوسهای آن را اطاعت نمایید، ۱۳ و اعضای خود را به گناه مسپارید تا آلات ناراستی شوند، بلکه خود را از مردگان زنده شده به خداتسلیم کنید و اعضای خود را تا آلات عدالت برای خدا باشند. ۱۴

زیرا گناه بر شما سلطنت نخواهد کرد، چونکه زیر شریعت نیستید بلکه زیر فیض. ۱۵ پس چه گوئیم؟ آیا گناه بکنیم از آبرو که زیر شریعت نیستیم بلکه زیر فیض؟ حاشا! ۱۶ آیانمی دانید که اگر خویشتن را به بندگی کسی تسلیم کرده، او را اطاعت نمایید، شما آنکس را که او را اطاعت می‌کنید بنده هستید، خواه گناه را برای مرگ، خواه اطاعت را برای عدالت. ۱۷ اما شکر خدا را که هرچند غلامان گناه می‌بودید، لیکن الان از دل، مطیع آن صورت تعلیم گردیده‌اید که به آن سپرده شده‌اید. ۱۸ و از گناه آزاد شده، غلامان عدالت گشته‌اید. ۱۹ بطور انسان، به سبب ضعف جسم شما سخن می‌گویم، زیرا همچنان که اعضای خود را بندگی نجاست و گناه برای گناه سپردید، همچنین الان نیز اعضای خود را به بندگی عدالت برای قدوسیت بسپارید. ۲۰ زیرا هنگامی که غلامان گناه می‌بودید از عدالت آزادمی بودید. ۲۱ پس آن وقت چه ثمر داشتید از آن کارهایی که الان از آنها شرمندید که انجام آنها موت است؟ ۲۲ اما الحال چونکه از گناه آزاد شده و غلامان خدا گشته‌اید، ثمر خود را برای قدوسیت می‌آورید که عاقبت آن، حیات جاودانی است. (aiōnios g166) ۲۳ زیرا که مرد گناه موت است، اما نعمت خدا حیات جاودانی در خداوند ما عیسی مسیح. (aiōnios g166)

۵ پس چونکه به ایمان عادل شمرده شدیم، نزد خدا سلامتی داریم بواسطت خداوند ما عیسی مسیح، ۲ که به وساطت او دخول نیز یافته‌ایم بوسیله ایمان در آن فیضی که در آن پایداریم و به امید جلال خدا فخر می‌نماییم. ۳ و نه این تنها بلکه در مصیبتها هم فخر می‌کنیم، چونکه می‌دانیم که مصیبت صبر را پیدا می‌کند، ۴ و صبر امتحان را و امتحان امید را. ۵ و امید باعث شرمساری نمی‌شود زیرا که محبت خدا دردلهای ما به روح‌القدس که به ما عطا شد ریخته شده است. ۶ زیرا هنگامی که ما هنوز ضعیف بودیم، در زمان معین، مسیح برای بیدینان وفات یافت. ۷ زیرا بعید است که برای شخص عادل کسی بمیرد، هرچند در راه مرد نیکو ممکن است کسی نیز جرات کند که بمیرد. ۸ لکن خدا محبت خود را در ما ثابت می‌کند از اینکه هنگامی که ما هنوز گناهکار بودیم، مسیح در راه ما مرد. ۹ پس چقدر بیشتر الان که به خون او عادل شمرده شدیم، بوسیله او از غضب نجات خواهیم یافت. ۱۰ زیرا اگر در حالتی که دشمن بودیم، بواسطت مرگ پسرش با خدا صلح داده شدیم، پس چقدر بیشتر بعد از صلح یافتن بواسطت حیات او نجات خواهیم یافت. ۱۱ و نه همین فقط بلکه در خدا هم فخر می‌کنیم بوسیله خداوند ما عیسی مسیح که بواسطت او الان صلح یافته‌ایم. ۱۲ لهذا همچنان که بواسطت یک آدم گناه داخل جهان گردید و به گناه موت؛ و به اینگونه موت بر همه مردم طاری گشت، از آنجا که همه گناه کردند. ۱۳ زیرا قبل از شریعت، گناه در جهان می‌بود، لکن گناه محسوب نمی‌شود در جایی که شریعت نیست. ۱۴ بلکه از آدم تا موسی موت تسلط می‌داشت بر آنانی نیز که بر مثال تجاوز آدم که نمونه آن آینده است، گناه نکرده بودند. ۱۵ و نه چنانکه خطا بود، همچنان نعمت نیز باشد. زیرا اگر به خطای یک شخص بسیاری مردند، چقدر زیاده فیض خدا و آن بخششی که به فیض یک انسان، یعنی عیسی مسیح است، برای بسیاری افزون گردید. ۱۶ و نه اینکه مثل آنچه از یک گناهکار سر زد، همچنان بخشش باشد؛ زیرا حکم شد از یک برای قصاص لکن نعمت از خطایای بسیار برای عدالت رسید. ۱۷ زیرا اگر به سبب خطای یک نفر و بواسطه آن یک موت سلطنت کرد، چقدر بیشتر آنانی که افزونی فیض و بخشش عدالت را می‌پذیرند، در حیات سلطنت خواهند کرد بوسیله یک یعنی عیسی مسیح. ۱۸ پس همچنان که به یک خطا حکم شد بر جمیع مردمان برای قصاص، همچنین به یک عمل صالح بخشش شد بر جمیع مردمان برای عدالت حیات. ۱۹ زیرا به همین قسمی



۷ ای برادران آیا نمی دانید (زیرا که با عارفین شریعت سخن می گویم) زیرا که مادامی که انسان زنده است، شریعت بر وی حکمرانی دارد؟ ۲ زیرا زن منکوحه برحسب شریعت به شوهرزنده بسته است، اما هرگاه شوهرش بمیرد، ازشریعت شوهرش آزاد شود. ۳ پس مادامی که شوهرش حیات دارد، اگر به مرد دیگر پیوندد، زانیه خوانده می شود. لکن هرگاه شوهرش بمیرد، از آن شریعت آزاد است که اگر به شوهری دیگر داده شود، زانیه نباشد. ۴ بنابراین، ای برادران من، شما نیز بوساطت جسد مسیح برای شریعت مرده شدید تا خود رابه دیگری پیوندد، یعنی با او که از مردگان برخاست، تا بجهت خدا ثمر آوریم. ۵ زیرا وقتی که در جسم بودیم، هوسهای گناهانی که ازشریعت بود، در اعضای ما عمل می کرد تا بجهت موت ثمر آوریم. ۶ اما الحال چون برای آن چیزی که در آن بسته بودیم مریم، از شریعت آزاد شدیم، بحدی که در تازگی روح بندگی می کنیم نه در کهنگی حرف. ۷ پس چه گوئیم؟ آیا شریعت گناه است؟ حاشا! بلکه گناه را جز به شریعت ندانستیم. زیرا که شهوت را نمی دانستیم، اگر شریعت نمی گفت که طمع موزز. ۸ لکن گناه از حکم فرصت جسته، هر قسم طمع را در من پدید آورد، زیرا بدون شریعت گناه مرده است. ۹ و من از قبل بدون شریعت زنده می بودم؛ لکن چون حکم آمد، گناه زنده گشت و من مردم. ۱۰ و آن حکمی که برای حیات بود، همان مرا باعث موت گردید. ۱۱ زیرا گناه از حکم فرصت یافته، مرا فریب داد و به آن مرا کشت. ۱۲ خلاصه شریعت مقدس است و حکم مقدس و عادل و نیکو. ۱۳ پس آیا نیکویی برای من موت گردید؟ حاشا! بلکه گناه، تا گناه بودنش ظاهر شود. بوسیله نیکویی برای من باعث مرگ شد تا آنکه گناه به سبب حکم بغایت خبیث شود. ۱۴ زیرا می دانیم که شریعت روحانی است، لکن من جسمانی و زیر گناه فروخته شده هستم، ۱۵ که آنچه می کنم نمی دانم زیرا آنچه می خواهم نمی کنم بلکه کاری را که از آن نفرت دارم بجای آورم. ۱۶ پس هرگاه کاری را که نمی خواهم به جا می آورم، شریعت را تصدیق می کنم که نیکوست. ۱۷ و الحال من دیگر فاعل آن نیستم بلکه آن گناهی که در من ساکن است. ۱۸ زیرای می دانم که در من یعنی در جسد من هیچ نیکویی ساکن نیست، زیرا که اراده در من حاضر است اما صورت نیکو کردن نی. ۱۹ زیرا آن نیکویی را که می خواهم نمی کنم، بلکه بدی را که نمی خواهم می کنم. ۲۰ پس چون آنچه را نمی خواهم می کنم، من دیگر فاعل آن نیستم بلکه گناه که در من ساکن است. ۲۱ لهدا این شریعت را می یابم که وقتی که می خواهم نیکویی کنم بدی نزد من حاضر است. ۲۲ زیرا برحسب انسانیت باطنی به شریعت خداخشنودم. ۲۳ لکن شریعتی دیگر در اعضای خودمی بینم که با شریعت ذهن من منازعه می کند و مرا اسیر می سازد به آن شریعت گناه که در اعضای من است. ۲۴ وای بر من که مرد شقی ای هستم! کیست که مرا از جسم این موت رهایی بخشد؟ ۲۵ خدا را شکر می کنم بوساطت خداوند ما عیسی مسیح. خلاصه اینکه من به ذهن خود شریعت خدا را بندگی می کنم و اما به جسم خود شریعت گناه را.

۸ پس هیچ قصاص نیست بر آنانی که در مسیح عیسی هستند. ۲ زیرا که شریعت روح حیات در مسیح عیسی مرا از شریعت گناه وموت آزاد گردانید. ۳ زیرا آنچه از شریعت محال بود، چونکه به سبب جسم ضعیف بود، خدا پسر خود را در شبیه جسم گناه و برای گناه فرستاده، برگناه در جسم فتوا داد، ۴ تا عدالت شریعت کامل گردد در میانانی که نه بحسب جسم بلکه برحسب روح رفتار می کنیم. ۵ زیرا آنانی که برحسب جسم هستند، در چیزهای جسم تفکر می کنند و اما آنانی که برحسب روح هستند در چیزهای روح. ۶ از آن جهت که تفکر جسم موت است، لکن تفکر روح حیات و سلامتی است. ۷ زانرو که تفکر جسم دشمنی خدا است، چونکه شریعت خدا را اطاعت نمی کند، زیرا نمی تواند هم بکند. ۸ و کسانی که جسمانی هستند، نمی توانند خدا را خشنود سازند. ۹ لکن شما در جسم نیستید بلکه در روح، هرگاه روح خدا در شما ساکن باشد؛ و هرگاه کسی روح مسیح را ندارد وی از آن اونیست. ۱۰ و اگر مسیح در شما است، جسم به سبب گناه مرده است و اما روح، به سبب عدالت، حیات است. ۱۱ و اگر روح او که عیسی را از مردگان برخیزانید در شما ساکن باشد، او که مسیح را از مردگان برخیزانید، بدنهای فانی شمارا نیز زنده خواهد ساخت به روح خود که در شما ساکن است. ۱۲ بنابراین ای برادران، مدیون جسم نیستیم تا برحسب جسم زیست نماییم. ۱۳ زیرا اگر برحسب جسم زیست کنید، هرآینه خواهید مرد. لکن اگر افعال بدن را بوسیله روح بکشید، همانا خواهید زیست. ۱۴ زیرا همه کسانی که از روح خدا هدایت می شوند، ایشان پسران خدایند. ۱۵ از آرو که روح بندگی را نیافته اید تا باز ترسان شوید بلکه روح پسرخواندگی را یافته اید که به آن ابا یعنی ای پدر ندا می کنیم. ۱۶ همان روح بروحهای ما شهادت می دهد که فرزندان خدا هستیم. ۱۷ و هرگاه فرزندانیم، وارثان هم هستیم یعنی ورثه خدا و هم ارث با مسیح، اگر شریک مصیبتهای او هستیم تا در جلال وی نیز شریک باشیم. ۱۸ زیرا یقین می دانم که دردهای زمان حاضر نسبت به آن جلالی که در ما ظاهر خواهد شد هیچ است. ۱۹ زیرا که انتظار خلقت، منتظر ظهور پسران خدا می باشد، ۲۰ زیرا خلقت، مطیع بطالت شد، نه به اراده خود، بلکه بخاطر او که آن را مطیع گردانید، ۲۱ در امید که خود خلقت نیز از قید فساد خلاصی خواهد یافت تا در آزادی جلال فرزندان خدا شریک شود. ۲۲ زیرا می دانیم که تمام خلقت تا الان با هم در آه کشیدن و درد زه می باشند. ۲۳ و نه این فقط، بلکه ما نیز که نویر روح را یافته ایم، در خود آه می کشیم در انتظار پسرخواندگی یعنی خلاصی جسم خود. ۲۴ زیرا که به امید نجات یافتیم، لکن چون امید دیده شد، دیگر امید نیست، زیرا آنچه کسی ببیند چرا دیگر در امید آن باشد؟ ۲۵ اما اگر امید چیزی را داریم که نمی بینیم، با صبر انتظار آن می کشیم. ۲۶ و همچنین روح نیز ضعف ما را مدد می کند، زیرا که آنچه دعا کنیم بطوری که می بایدند می دانیم، لکن خود روح برای ما شفاعت می کند به ناله هایی که نمی شود بیان کرد. ۲۷ و او که تفحص کننده دلهاست، فکر روح را می داند زیرا که او برای مقدسین برحسب اراده خدا شفاعت می کند. ۲۸ و می دانیم که بجهت آنانی که خدا را دوست می دارند و

بحسب اراده او خوانده شده‌اند، همه چیزها برای خیریت (ایشان) با هم در کار می‌باشند. ۲۹ زیرا آنانی را که از قبل شناخت، ایشان را نیز پیش معین فرمود تا به صورت پسرش متشکل شوند تا او نخست زاده از برادران بسیار باشد. ۳۰ و آنانی را که از قبل معین فرمود، ایشان را هم خواند و آنانی را که خواندایشان را نیز عادل گردانید و آنانی را که عادل گردانید، ایشان را نیز جلال داد. ۳۱ پس به این چیزها چه گوئیم؟ هرگاه خدا باما است کیست به ضد ما؟ ۳۲ او که پسر خود را دریغ نداشت، بلکه او را در راه جمیع ما تسلیم نمود، چگونه با وی همه چیز را به ما نخواهد بخشید؟ ۳۳ کیست که بر برگزیدگان خدا مدعی شود؟ آیا خدا که عادل کننده است؟ ۳۴ کیست که بر ایشان فتوا دهد؟ آیا مسیح که مرد بلکه نیز پسر خاست، آنکه به دستان راست خدا هم هست و ما را نیز شفاعت می‌کند؟ ۳۵ کیست که ما را از محبت مسیح جدا سازد؟ آیا مصیبت یا دلنگی یا جفا یا قحط یا عریانی یا خطر یا شمشیر؟ ۳۶ چنانکه مکتوب است که «بخاطر تو تمام روزگشته و مثل گوسفندان ذبحی شمرده می‌شویم.» ۳۷ بلکه در همه این امور از حد زیاده نصرت یافتیم، بوسیله او که ما را محبت نمود. ۳۸ زیرایین می‌دانم که نه موت و نه حیات و نه فرشتگان و نه روسا و نه قدرت‌ها و نه چیزهای حال و نه چیزهای آینده ۳۹ و نه بلندی و نه پستی و نه هیچ مخلوق دیگر قدرت خواهد داشت که ما را از محبت خدا که در خداوند ما مسیح عیسی است جدا سازد.

۹ در مسیح راست می‌گویم و دروغ نی و ضمیر من در روح القدس مرا شاهد است، ۲ که مرا عقی عظیم و در دلم وجع دائمی است. ۳ زیرا راضی هم می‌بودم که خود از مسیح محروم شوم در راه برادرانم که بحسب جسم خویشان منند، ۴ که ایشان اسرائیلی‌اند و پسر خواندگی و جلال و عهدها و امانت شریعت و عبادت وعده‌ها از آن ایشان است؛ ۵ که پدران از آن ایشانند و از ایشان مسیح بحسب جسم شد که فوق از همه است، خدای متبارک تا ابدالابد، آمین. (aiōn g165) ۶ ولکن چنین نیست که کلام خدا ساقط شده باشد؛ زیرا همه که از اسرائیل‌اند، اسرائیلی نیستند، ۷ و نه نسل ابراهیم تمام فرزند هستند؛ بلکه نسل تو در اسحاق خوانده خواهند شد. ۸ یعنی فرزندان جسم، فرزندان خدا نیستند، بلکه فرزندان وعده از نسل محسوب می‌شوند. ۹ زیرا کلام وعده این است که موافق چنین وقت خواهیم آمد و ساره را پسری خواهد بود. ۱۰ و نه این فقط، بلکه رفته نیز چون از یک شخص یعنی از پدر ما اسحاق حامله شد، ۱۱ زیرا هنگامی که هنوز تولد نیافته بودند و عملی نیک یا بد نکرده، تا اراده خدا بر حسب اختیار ثابت شود نه از اعمال بلکه از دعوت کننده ۱۲ بدو گفته شد که «بزرگتر کوچکتر را بندگی خواهد نمود.» ۱۳ چنانکه مکتوب است: «یعقوب را دوست داشتم اما عیسو را دشمن.» ۱۴ پس چه گوئیم؟ آیا نزد خدا بی‌انصافی است؟ حاشا! ۱۵ زیرا به موسی می‌گوید: «رحم خواهم فرمود بر هرکه رحم کنم و رفت خواهم نمود بر هرکه رفت نمایم.» ۱۶ لاجرم نه از خواهش کننده و نه از شناخته است، بلکه از خدای رحم کننده. ۱۷ زیرا کتاب به فرعون می‌گوید: «برای همین تو را برانگیختم تا

۱۰ ای برادران خوشی دل من و دعای من نزد خدا بجهت اسرائیل برای نجات ایشان است. ۲ زیرا بجهت ایشان شهادت می‌دهم که برای خدا غیرت دارند لکن نه از روی معرفت. ۳ زیرا که چون عدالت خدا را نشناخته، می‌خواستند عدالت خود را ثابت کنند، مطیع عدالت خدا نگشتند. ۴ زیرا که مسیح است انجام شریعت بجهت عدالت برای هر کس که ایمان آورد. ۵ زیرا موسی عدالت شریعت را بیان می‌کند که «هرکه به این عمل کند، در این خواهد زیست.» ۶ لکن عدالت ایمان بدینطور سخن می‌گوید که «در خاطر خود مگو کیست که به آسمان صعود کند یعنی تا مسیح را فرود آورد، ۷ یا کیست که به هاویه نزول کند یعنی تا مسیح راز مردگان برآورد.» (Abyssos g12) ۸ لکن چه می‌گوید؟ اینکه «کلام نزد تو و در دهانت و در قلب تو است یعنی این کلام ایمان که به آن وعظ می‌کنیم.» ۹ زیرا اگرچه زبان خود عیسی خداوند را اعتراف کنی و در دل خود ایمان آوری که خدا او را از مردگان برخیزانید، نجات خواهی یافت. ۱۰ چونکه به دل ایمان آورده می‌شود برای عدالت و به زبان

اعتراف می شود بجهت نجات. ۱۱ و کتاب می گوید «هرکه به او ایمان آورد خجل نخواهد شد». ۱۲ زیرا که در یهود و یونانی تفاوتی نیست که همان خداوند، خداوند همه است و دولت مند است برای همه که نام او را می خوانند. ۱۳ زیرا هرکه نام خداوند را بخواند نجات خواهد یافت. ۱۴ پس چگونه بخوانند کسی را که به او ایمان نیاورده اند؟ و چگونه ایمان آورند به کسی که خبر او را نشنیده اند؟ و چگونه بشنوند بدون واعظ؟ و ۱۵ چگونه وعظ کنند جز اینکه فرستاده شوند؟ چنانکه مکتوب است که «چه زیبا است پایهای آنانی که به سلامتی بشارت می دهند و به چیزهای نیکو مژده می دهند.» ۱۶ لکن همه بشارت را گوش نگرفتند زیرا اشعیا می گوید «خداوند! کیست که اخبار ما را باور کرد؟» ۱۷ لهدا ایمان از شنیدن است و شنیدن از کلام خدا. ۱۸ لکن می گویم آیا شنیدند؟ البته شنیدند: «صوت ایشان در تمام جهان منتشر گردید و کلام ایشان تا اقصای ربع مسکون رسید.» ۱۹ و می گویم آیا اسرائیلی ندانسته اند؟ اول موسی می گوید: «من شما را به غیرت می آورم به آن که امتی نیست و بر قوم بی فهم شما را خشمگین خواهم ساخت.» ۲۰ و اشعیا نیز جرات کرده، می گوید: آنانی که طالب من نبودند مرا یافتند و به کسانی که مرا تعظیم ندهند ظاهر گردیدم.» ۲۱ اما در حق اسرائیل می گوید: «تمام روز دستهای خود را دراز کردم به سوی قومی نامطیع و مخالف.»

۱۱ پس می گویم آیا خدا قوم خود را رد کرد؟ حاشا! زیرا که من نیز اسرائیلی از اولاد ابراهیم از سبط بنیامین هستم. ۲ خدا قوم خود را که از قبل شناخته بود، رد نفرموده است. آیا نمی دانید که کتاب در الیاس چه می گوید، چگونه بر اسرائیل از خدا استغاثه می کند ۳ که «خداوند انبیای تو را کشته و مذبحهای تو را کنده اند و من به تنهایی مانده ام و در قصد جان من نیز می باشند؟» ۴ لکن وحی بدو چه می گوید؟ اینکه «هفت هزار مرد بجهت خود نگاه داشتم که به نزد بعل زانو نزنده اند.» ۵ پس همچنین در زمان حاضر نیز بقیتی بحسب اختیار فیض مانده است. ۶ و اگر از راه فیض است دیگر از اعمال نیست وگرنه فیض دیگر فیض نیست. اما اگر از اعمال است دیگر از فیض نیست والا عمل دیگر عمل نیست. ۷ پس مقصود چیست؟ اینکه اسرائیل آنچه را که می طلبد نیافته است، لکن برگزیدگان یافتند و باقی ماندگان سختدل گردیدند؛ ۸ چنانکه مکتوب است که «خدا بدیشان روح خواب آلود دادچشمائی که نبیند و گوشهایی که نشنود تا امروز.» ۹ و داود می گوید که «مانده ایشان برای ایشان تله و دام و سنگ مصادم و عقوبت باد؛ ۱۰ چشمان ایشان تار شود تا نبینند و پشت ایشان را دائم خم گردان.» ۱۱ پس می گویم آیا لغزش خوردند تا بیفتند؟ حاشا! بلکه از لغزش ایشان نجات به امت ها رسید تا در ایشان غیرت پدید آورد. ۱۲ پس چون لغزش ایشان دولت مندگی جهان گردید و نقصان ایشان دولت مندگی امت ها، به چند مرتبه زیادتیری ایشان خواهد بود. ۱۳ زیرا به شمای امت هاسخن می گویم پس از این روی که رسول امت هائی باشم خدمت خود را تمجید می نمایم، ۱۴ تا شاید انبای جنس خود را به غیرت آورم و بعضی از ایشان را برهانم. ۱۵ زیرا اگر رد شدن ایشان مصالحت

عالم شد، بازیافتن ایشان چه خواهد شد؟ جز حیات از مردگان! ۱۶ و چون نوپر مقدس است، همچنان خمیره و هرگاه ریشه مقدس است، همچنان شاخه ها. ۱۷ و چون بعضی از شاخه ها بریده شدند و تو که زیتون بری بودی در آنها پیوند گشتی و در ریشه و چربی زیتون شریک شدی، ۱۸ بر شاخه ها فخرمکن و اگر فخر کنی تو حامل ریشه نیستی بلکه ریشه حامل تو است. ۱۹ پس می گوئی که «شاخه ها بریده شدند تا من پیوند شوم؟» ۲۰ آفرین بجهت بی ایمانی بریده شدند و تومحض ایمان پایدار هستی. مغرور مباش بلکه بترس! ۲۱ زیرا اگر خدا بر شاخه های طبیعی شفقت فرمود، بر تو نیز شفقت نخواهد کرد. ۲۲ پس مهربانی و سختی خدا را ملاحظه نما؛ اما سختی بر آنانی که افتادند، اما مهربانی بر تو اگر در مهربانی ثابت باشی والا تو نیز بریده خواهی شد. ۲۳ و اگر ایشان نیز در بی ایمانی نمانند باز پیوند خواهند شد، زیرا خدا قادر است که ایشان را باردیگر پیوندد. ۲۴ زیرا اگر تو از زیتون طبیعی بری بریده شده، برخلاف طبع به زیتون نیکو پیوندگشتی، به چند مرتبه زیادتیر آنانی که طبیعی اند در زیتون خویش پیوند خواهند شد. ۲۵ زیرا ای برادران نمی خواهم شما از این سربى خبر باشید که مبادا خود را دانا انگارید که مادامی که پری امت ها در نیاید، سختدلی بر بعضی از اسرائیل طاری گشته است. ۲۶ و همچنین همگی اسرائیل نجات خواهند یافت، چنانکه مکتوب است که «از صهیون نجات دهنده ای ظاهر خواهد شد و بی دینی را از یعقوب خواهد برداشت؛ ۲۷ و این است عهد من با ایشان در زمانی که گناهانشان را بردارم.» ۲۸ نظر به انجیل بجهت شما دشمنان اند، لکن نظر به اختیاریه خاطر اجداد محبوبند. ۲۹ زیرا که در نعمت و دعوت خدا بازگشتن نیست. ۳۰ زیرا همچنان که شما در سابق مطیع خدا نبودید و الان به سبب نافرمانی ایشان رحمت یافتید، ۳۱ همچنین ایشان نیز الان نافرمان شدند تا بجهت رحمتی که بر شما است بر ایشان نیز رحم شود ۳۲ زیرا خدا همه را در نافرمانی بسته است تا بر همه رحم فرماید. (eleēsē g1653) ۳۳ زهی عمق دولت مندگی و حکمت و علم خدا! چقدر بعید از غوررسی است احکام او و فوق از کاوش است طریقهای وی! ۳۴ زیرا کیست که رای خداوند را دانسته باشد؟ یا که مشیر او شده؟ ۳۵ یا که سبقت جست چیزی بدو داده تا به او باز داده شود؟ ۳۶ زیرا که از او و به او و تا او همه چیز است؛ و او را تا ابد الاباد جلال باد، آمین. (aiōn g165)

۱۲ زندگی مسیحی لهدای برادران شما را به رحمتی خدا استدعا می کنم که بدنهای خود راقربانی زنده مقدس پسندیده خدا بگردانید که عبادت معقول شما است. ۲ و همشکل این جهان مشهود بلکه به تازگی ذهن خود صورت خود را تبدیل دهید تا شما دریافت کنید که اراده نیکوی پسندیده کامل خدا چیست. (aiōn g165) ۳ زیرا به آن فیضی که به من عطا شده است، هریکی از شما را می گویم که فکرهای بلندتر از آنچه شایسته است مکنید بلکه به اعتدال فکرنمایید، به اندازه آن بهره ایمان که خدا به هر کس قسمت فرموده است. ۴ زیرا همچنان که در یک بدن اعضای بسیار داریم و هر عضوی را یک کار نیست، ۵ همچنین ما که

بسیاریم، یک جسدهستیم در مسیح، اما فرد اعضای یکدیگر. ۶ پس چون نعمتهای مختلف داریم بحسب فیضی که به ما داده شد، خواه نبت برحسب موافقت ایمان، ۷ یا خدمت در خدمت گذاری، یا معلم در تعلیم، ۸ یا واعظ در موعظه، یا بخشنده به سخاوت، یا پیشوا به اجتهاد، یا رحم کننده به سرور. ۹ محبت بی ریا باشد. از بدی نفرت کنید و به نیکویی ببینید. ۱۰ یا محبت برادرانه یکدیگر رادوست دارید و هر یک دیگری را بیشتر از خوداکرام بنمایید. ۱۱ در اجتهاد کاهلی نوزید و درروح سرگرم شده، خداوند را خدمت نمایند. ۱۲ در امید سرور و در مصیبت صابر و در دعاوطلب باشید. ۱۳ مشارکت در احتیاجات مقدسین کنید و در مهمانداری ساعی باشید. ۱۴ برکت بطلبید بر آنانی که بر شما جفا کنند؛ برکت بطلبید و لعن نکنید. ۱۵ خوشی کنید باخوشحالات و ماتم بنمایید با ماتیمان. ۱۶ برای یکدیگر همان فکر داشته باشید و در چیزهای بلند فکر مکنید بلکه با ذلیلان مدارا بنمایید و خود را دانا بشمارید. ۱۷ هیچ کس را به عوض بدی بدی مرسانید. پیش جمیع مردم تدارک کارهای نیکو بینید. ۱۸ اگر ممکن است بقدر قوه خود باجمیع خلق به صلح بکشید. ۱۹ ای محبوبان انتقام خود را مکشید بلکه خشم را مهلت دهید، زیرا مکتوب است «خداوند می گوید که انتقام از آن من است من جزا خواهم داد.» ۲۰ پس «اگر دشمن تو گرسنه باشد، او را سیر کن و اگر تشنه است، سیرایش نما زیرا اگر چنین کنی اخگرهای آتش بر سرش خواهی انباشت.» ۲۱ مغلوب بدی مشو بلکه بدی را به نیکویی مغلوب ساز.

**۱۴** و کسی را که در ایمان ضعیف باشد پذیرید، لکن نه برای محاجه درمباحثات. ۲ یکی ایمان دارد که همه چیز را باید خورد اما آنکه ضعیف است بقول می خورد. ۳ پس خورنده ناخورنده را حقیر نشمارد و ناخورنده بر خورنده حکم نکند زیرا خدا او را پذیرفته است. ۴ تو کیستی که بر بنده کسی دیگر حکم می کنی؟ او نزد آقای خود ثابت یا ساقط می شود. لیکن استوار خواهد شد زیرا خدا قادر است که او را ثابت نماید. ۵ یکی یک روز را از دیگری بهتر می داند و دیگری هر روز را برابر می شمارد. پس هر کس در ذهن خود متیقن بشود. ۶ آنکه روز را عزیز می داند بخاطر خداوند عزیزش می دارد و آنکه روز را عزیز نمی دارد هم برای خداوند نمی دارد؛ و هر که می خورد برای خداوند می خورد زیرا خدا را شکر می گوید، و آنکه نمی خورد برای خداوند نمی خورد و خدا را شکر می گوید. ۷ زیرا احدی از ما به خود زیست نمی کند و هیچ کس به خود نمی میرد. ۸ زیرا اگر زیست کنیم برای خداوند زیست می کنیم و اگر بمیریم برای خداوند می میریم. پس خواه زنده باشیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم. ۹ زیرا برای همین مسیح مرد وزنده گشت تا بر زندگان و مردگان سلطنت کند. ۱۰ لکن تو چرا بر برادر خود حکم می کنی؟ یا تونیز چرا برادر خود را حقیر می شماری؟ زانرو که همه پیش مسند مسیح حاضر خواهیم شد. ۱۱ زیرا مکتوب است «خداوند می گوید به حیات خودم قسم که هر زانویی نزد من خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد نمود.» ۱۲ پس هر یکی از ما حساب خود را به خدا خواهد داد. ۱۳ بنابراین بر یکدیگر حکم نکنیم بلکه حکم کنید به اینکه کسی سنگی مصادم یا لغزشی در راه برادر خود نهد. ۱۴ می دانم و در عیسی خداوندیقین می دارم که هیچ چیز در ذات خود نجس نیست جز برای آن کسی که آن را نجس بپندارد؛ برای او نجس است. ۱۵ زیرا هرگاه برادرت به خوراک آزرده شود، دیگر به محبت رفتار نمی کنی. به خوراک خود هلاک مساز کسی را که مسیح در راه او ببرد. ۱۶ پس مگذارید که نیکویی شما را بد گویند. ۱۷ زیرا ملکوت خدا اکل و شرب نیست بلکه عدالت و سلامتی و خوشی درروح القدس. ۱۸ زیرا هر که در این امور خدمت مسیح را کند، پسندیده خدا و مقبول مردم است. ۱۹ پس آن اموری را که منشا سلامتی و بنای یکدیگر است پیروی نمایید. ۲۰ بجهت خوراک کار خدا را خراب مساز. البته همه چیز پاک است، لیکن بد است برای آن شخص که برای لغزش می خورد. ۲۱ گوشت نخوردن و شراب نوشیدن و کاری نکردن که باعث ایذا یا لغزش یا ضعف برادرت باشد نیکو است. ۲۲ آیا تو ایمان داری؟ پس برای خودت درحضور خدا آن را بدار، زیرا خوشبحال کسی که بر خود حکم نکند در آنچه نیکو می شمارد. ۲۳ لکن آنکه شک دارد اگر بخورد ملزم می شود، زیرا به ایمان نمی خورد؛ و هر چه از ایمان نیست گناه است.

**۱۳** هر شخص مطیع قدرتهای برتر بشود، زیرا که قدرتی جز از خدا نیست و آنهایی که هست از جانب خدا مرتب شده است. ۲ حتی هر که با قدرت مقاومت نماید، مقاومت باترتیب خدا نموده باشد و هر که مقاومت کند، حکم بر خود آورد. ۳ زیرا از حکام عمل نیکو راخوفی نیست بلکه عمل بد را. پس اگر می خواهی که از آن قدرت ترسان نشوی، نیکویی کن که از او تحسین خواهی یافت. ۴ زیرا خادم خداست برای تو به نیکویی؛ لکن هرگاه بدی کنی، بترس چونکه شمشیر را عبث بر نمی دارد، زیرا او خادم خداست و با غضب انتقام از بدکاران می کشد. ۵ لهادا لازم است که مطیع او شوی نه به سبب غضب فقط بلکه به سبب ضمیر خود نیز. ۶ زیرا که به این سبب باج نیز می دهید، چونکه خادم خدا و مواظب در همین امر هستند. ۷ پس حق هر کس را به او ادا کنید؛ باج را به مستحق باج و جزیه را به مستحق جزیه و ترس را به مستحق ترس و عورت را به مستحق عورت. ۸ مدیون احدی به چیزی مشهود جز به محبت نمودن با یکدیگر، زیرا کسی که دیگری را محبت نمایند شریعت را بهجا آورده باشد. ۹ زیرا که زنا مکن، قتل مکن، دزدی مکن، شهادت دروغ مده، طمع موزر و هر حکمی دیگر که هست، همه شامل است در این کلام که همسایه خود را چون خود محبت نما. ۱۰ محبت به همسایه خود بدی نمی کند پس محبت تکمیل شریعت است. ۱۱ و خصوص چون وقت را می دانید که الحال ساعت رسیده است که ما را باید از خواب بیدار شویم زیرا که الان نجات ما نزدیک تر است از آن وقتی که ایمان آوردیم. ۱۲ شب منقضی

انجام دهم و این ثمر را نزد ایشان ختم کنم، از راه شما به اسپانیا خواهم آمد. ۲۹ و می‌دانم وقتی که به نزد شما آمی، در کمال برکت انجیل مسیح خواهم آمد. ۳۰ لکن‌ای برادران، از شما التماس دارم که بخاطر خداوند ما عیسی مسیح و به معجت روح (القدس)، برای من نزد خدا در دعاها جد و جهد کنید، ۳۱ تا از نافرمانان یهودیه رستگار شوم و خدمت من در اورشليم مقبول مقدسین افتد، ۳۲ تا بحسب اراده خدا با خوشی نزد شما برسم و باشما استراحت یابم. ۳۳ و خدای سلامتی با همه شما باد، آمین.

۱۶ و خواهر ما فیبی را که خادمه کلیسای در کنخرا است، به شما می‌سپارم ۲ تا او را در خداوند بطور شایسته مقدسین بپذیرید و در هر چیزی که به شما محتاج باشد او را اعانت کنید، زیرا که او بسیاری را و خود مرا نیز معاونت می‌نمود. ۳ سلام برسانید به پرسکلا و اکیلا، همکاران من در مسیح عیسی ۴ که در راه جان من گردنهای خود را نهادند و نه من به تنهایی ممنون ایشان هستم، بلکه همه کلیساهای امت‌ها. ۵ کلیسا را که در خانه ایشان است و حبیب من اینطس را که برای مسیح نوبر آسیاست سلام برسانید. ۶ و مریم را که برای شما زحمت بسیار کشید، سلام گویند. ۷ و اندرونیوکوس و یونیا س خویشان مرا که با من اسیر می‌بودند سلام نمایند که مشهور در میان رسولان هستند و قبل از من در مسیح شدند. ۸ و امپلیاس را که در خداوند حبیب من است، سلام برسانید. ۹ و اوریانس که با ما در کار مسیح رفیق است و استاخیس حبیب مرا سلام نمایند. ۱۰ و اپلیس آزموده شده در مسیح را سلام برسانید و اهل خانه ارسیتولس را سلام برسانید. ۱۱ و خویش من هیردیون را سلام دهید و آتانی را از اهل خانه نرگوس که در خداوند هستند سلام برسانید. ۱۲ طرفینا و طرفوسا را که در خداوند زحمت بسیار کشیده‌اند سلام گویند؛ و پرسیس محبوبه را که در خداوند زحمت بسیار کشید سلام دهید. ۱۳ و روفس برگزیده در خداوند و مادر او و مرا سلام بگویند. ۱۴ اسنکریطس را و فلیکون و هرما س و بطروپاس و هرمیس و برادرانی که بایشان سلام نمایند. ۱۵ فیلولکس را و جولیه و نیرپاس و خواهرش و اولمپاس و همه مقدسانی که با ایشانند سلام برسانید. ۱۶ و یکدیگر را به بوسه مقدسانه سلام نمایند. و جمیع کلیساهای مسیح شما را سلام می‌فرستند. ۱۷ لکن‌ای برادران از شما استدعا می‌کنم آن کسانی را که منشأ تفاریق و لغزشهای مخالف آن تعلیمی که شما یافته‌اید می‌باشند، ملاحظه کنید و از ایشان اجتناب نمایید. ۱۸ زیرا که چنین اشخاص خداوند ما عیسی مسیح را خدمت نمی‌کنند بلکه شکم خود را و به الفاظ نیکو و سخنان شیرین دل‌های ساده دلان را می‌فریبند. ۱۹ زیرا که اطاعت شما در جمیع مردم شهرت یافته است. پس درباره شما مسرور شدم. اما آرزوی این دارم که در نیکویی دانا و در بدی ساده دل باشید. ۲۰ و خدای سلامتی بزودی شیطان را زیر پایهای شما خواهد ساید. فیض خداوند ما عیسی مسیح با شما باد. ۲۱ تیموتاوس همکار من و لوقا و یاسون و سوسپیاطرس که خویشان منند شما را سلام می‌فرستند. ۲۲ من طرتیوس، کاتب رساله، شما را در خداوند سلام می‌گویم. ۲۳ قاپیوس که مرا و تمام کلیسا را میزبان است، شما را

۱۵ و ما که توانا هستیم، ضعفهای ناتوانان را متحمل بشویم و خوشی خود را طالب نباشیم. ۲ هر یکی از ما همسایه خود را خوش بسازد در آنچه برای بنا نیکو است. ۳ زیرا مسیح نیز خوشی خود را طالب نمی‌بود، بلکه چنانکه مکتوب است «ملاّمتهای ملامت کنندگان تو بر من طاری گردید.» ۴ زیرا همه چیزهایی که از قبل مکتوب شد، برای تعلیم ما نوشته شد تا به صبر و تسلی کتاب امیدوار باشیم. ۵ الان خدای صبر و تسلی شما را فیض عطا کند تا موافق مسیح عیسی با یکدیگر یکرای باشید. ۶ تا یکدل و یکزبان شده، خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح را تمجید نمایید. ۷ پس یکدیگر را بپذیرید، چنانکه مسیح نیز ما را پذیرفت برای جلال خدا. ۸ زیرا می‌گویم عیسی مسیح خادم ختنه گردید بجهت راستی خدا تا وعده های اجداد را ثابت گرداند، ۹ و تا امت‌ها خدا را تمجید نمایند به سبب رحمت او چنانکه مکتوب است که «از این جهت تو را در میان امت‌ها اقرار خواهم کرد و به نام تو تسبیح خواهم خواند.» ۱۰ و نیز می‌گوید «ای امت‌ها با قوم او شادمان شوید.» ۱۱ و ایض «ای جمیع امت‌ها خداوند را حمد گویند و ای تمامی قوم‌ها او را مدح نمایند.» ۱۲ و اشعیا نیز می‌گوید که «ریشه یسا خواهد بود و آنکه برای حکمرانی امت‌ها مبعوث شود، امید امت‌ها بر وی خواهد بود.» ۱۳ الان خدای امید، شما را از کمال خوشی و سلامتی در ایمان پر سازد تا به قوت روح القدس در امید افزوده گردید. ۱۴ لکن‌ای برادران من، خود نیز درباره شما یقین می‌دانم که خود از نیکویی مملو و پر از کمال معرفت و قادر بر نصیحت نمودن یکدیگر هستید. ۱۵ لیکن‌ای برادران بسیار جسارت ورزیده، من خود نیز به شما جزئی نوشتم تا شما را یادآوری نمایم به سبب آن فیضی که خدا به من بخشیده است، ۱۶ تا خادم عیسی مسیح شوم برای امت‌ها و کهنات انجیل خدا را به جا آورم تا هدیه امت‌ها مقبول افتد، مقدس شده به روح القدس. ۱۷ پس به مسیح عیسی در کارهای خدا فخر دارم. ۱۸ زیرا جرات نمی‌کنم که سخنی بگویم جز در آن اموری که مسیح بواسطه من به عمل آورد، برای اطاعت امت‌ها در قول و فعل، ۱۹ به قوت آیات و معجزات و به قوت روح خدا. بحدی که از اورشليم دور زده تا به الیرکون بشارت مسیح را تکمیل نمودم. ۲۰ اما حریص بودم که بشارت چنان بدهم، نه در جایی که اسم مسیح شهرت یافته بود، مبدا بر بنیاد غیر بنیاد نمایم. ۲۱ بلکه چنانکه مکتوب است «آتانی که خبر او را نیافتند، خواهند دید و کسانی که شنیدند، خواهند فهمید.» ۲۲ بنابراین بارها از آمدن نزد شما ممنوع شدم. ۲۳ لکن چون الان مرا در این ممالک دیگر جایی نیست و سالهای بسیار است که مشتاق آمدن نزد شما بوده‌ام، ۲۴ هرگاه به اسپانیا سفر کنم، به نزد شما خواهم آمد زیرا امیدوار هستم که شما را در عبور ملاقات کنم و شما مرا به آن سوی مشایعت نمایید، بعد از آنکه از ملاقات شما اندکی سیر شوم. ۲۵ لکن الان عازم اورشليم هستم تا مقدسین را خدمت کنم. ۲۶ زیرا که اهل مکادونیه و اخائیه مصلحت دیدند که زکاتی برای مفلسین مقدسین اورشليم بفرستند، ۲۷ بدین رضادادند و بدرستی که مدیون ایشان هستند زیرا که چون امت‌ها از روحانیات ایشان بهره‌مند گردیدند، لازم شد که در جسمانیات نیز خدمت ایشان را بکنند. ۲۸ پس چون این را

سلام می‌فرستد. و ارسطیس خزینه دار شهر و کوارطس برادر به شما سلام می‌فرستد. ۲۵ الان او را که قادر است که شما را استوار سازد، برحسب بشارت من و موعظه عیسی مسیح، مطابق کشف آن سری که از زمانهای ازلی مخفی بود، (aiōnios g166) ۲۶ لکن درحال مکشوف شد و بوسیله کتب انبیا برحسب فرموده خدای سرمدی به جمیع امت‌ها بجهت اطاعت ایمان آشکارا گردید، (aiōnios g166) ۲۷ خدای حکیم و حید را بوسیله عیسی مسیح تا ابدالابد جلال باد، آمین. (aiōn g165)

## اول قرن‌تینان

تا هستیها را باطل گرداند. ۲۹ تا هیچ بشری در حضور او فخر نکند. ۳۰ لکن از او شما هستید در عیسی مسیح که از جانب خدا برای شما حکمت شده است و عدالت قدوسیت و فدا. ۳۱ تا چنانکه مکتوب است هرکه فخر کند در خداوند فخر نماید.

۲ و من ای برادران، چون به نزد شما آمدم، با فضیلت کلام یا حکمت نیامدم چون شمارا به سر خدا اعلام می نمودم. ۲ زیرا عزیمت نکردم که چیزی در میان شما دانسته باشم جز عیسی مسیح و او را مصلوب. ۳ و من در ضعف وترس و لرزش بسیار نزد شما شدم، ۴ و کلام و وعظ من به سخنان متع حکمت نبود، بلکه به برهان روح و قوت، ۵ تا ایمان شما در حکمت انسان نباشد بلکه در قوت خدا. ۶ لکن حکمتی بیان می کنیم نزد کاملین، اما حکمتی که از این عالم نیست و نه از روسای این عالم که زایل می گردند. (aiōn g165) ۷ بلکه حکمت خدا را در سری بیان می کنیم، یعنی آن حکمت مخفی را که خدا پیش از دهرها برای جلال ما مقدر فرمود، (aiōn g165) ۸ که احدی از روسای این عالم آن را ندانست زیرا اگر می دانستند خداوند جلال را مصلوب نمی کردند. (aiōn g165) ۹ بلکه چنانکه مکتوب است: «چیزهایی را که چشمی ندید و گوشی نشنید و به خاطر انسانی خطور نکرد، یعنی آنچه خدا برای دوستداران خود مهیا کرده است.» ۱۰ اما خدا آنها را به روح خود بر ما کشف نموده است، زیرا که روح همه چیز حتی عمقهای خدا را نیز تفحص می کند. ۱۱ زیرا کیست از مردمان که امور انسان را بداند جز روح انسان که در وی می باشد. همچنین نیز امور خدا را هیچ کس ندانسته است، جز روح خدا. ۱۲ لیکن ما روح جهان را نیافته ایم، بلکه آن روح که از خداست تا آنچه خدا به ما عطا فرموده است بدانیم. ۱۳ که آنها را نیز بیان می کنیم نه به سخنان آموخته شده از حکمت انسان، بلکه به آنچه روح القدس می آموزد و روحانیها را با روحانیها جمع می نمایم. ۱۴ اما انسان نفسانی امور روح خدا را نمی پذیرد زیرا که نزد او جهالت است و آنها را نمی تواند فهمید زیرا حکم آنها از روح می شود. ۱۵ لکن شخص روحانی در همه چیز حکم می کند و کسی را در او حکم نیست. ۱۶ «زیرا کیست که فکر خداوند را دانسته باشد تا او را تعلیم دهد؟» لکن ما فکر مسیح را داریم.

۳ و من ای برادران نتوانستم به شما سخن گویم چون روحانیان، بلکه چون جسمانیان و چون اطفال در مسیح. ۲ و شما را به شیر خوراک دادم نه به گوشت زیرا که هنوز استطاعت آن نداشتید بلکه الحال نیز ندارید، ۳ زیرا که تا به حال جسمانی هستید، چون در میان شما حسد و نزاع و جداییها است. آیا جسمانی نیستید و به طریق انسان رفتار نمی نمایید؟ ۴ زیرا چون یکی گوید من از پولس و دیگری من از اپلس هستم، آیا انسان نیستید؟ ۵ پس کیست پولس و کیست اپلس؟ جز خادمانی که بواسطه ایشان ایمان آوردید و به اندازه ای که خداوند به هرکس داد. ۶ من کاشتم و اپلس آبیاری کرد لکن خدا نمو می بخشید. ۷ لهنده کارنده چیزی است و نه آب دهنده بلکه خدای رویاننده. ۸ و کارنده و سیرآب کننده یک

۱ پولس به اراده خدا رسول خوانده شده عیسی مسیح و سوستانیس برادر، ۲ به کلیسای خدا که در قرنتس است، از مقدسین در مسیح عیسی که برای تقدس خوانده شده اند، با همه کسانی که در هر جا نام خداوند ما عیسی مسیح را می خوانند که (خداوند) ما و (خداوند) ایشان است. ۳ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد. ۴ خدای خود را پیوسته شکر می کنم درباره شما برای آن فیض خدا که در مسیح عیسی به شما عطا شده است، ۵ زیرا شما از هر چیز دروی دولت مند شده اید، در هر کلام و در هر معرفت. ۶ چنانکه شهادت مسیح در شما استوار گردید، ۷ بحدی که در هیچ بخشش ناقص نیستید و منتظر مکاشفه خداوند ما عیسی مسیح می باشید. ۸ که او نیز شما را تا آخر استوار خواهد فرمود تا در روز خداوند ما عیسی مسیح بی ملامت باشید. ۹ امین است خدایی که شما را به شراکت پسر خود عیسی مسیح خداوند ما خوانده است. ۱۰ لکن ای برادران از شما استدعا دارم به نام خداوند ما عیسی مسیح که همه یک سخن گوید و شفاق در میان شما نباشد، بلکه در یک فکر و یک رای کامل شوید. ۱۱ زیرا که ای برادران من، از اهل خانه خلوتی درباره شما خیر به من رسید که نزاعها در میان شما پیدا شده است. ۱۲ غرض اینکه هر یکی از شما می گوید که من از پولس هستم، و من از اپلس، و من از کیفا، و من از مسیح. ۱۳ آیا مسیح منقسم شد؟ یا پولس در راه شما مصلوب گردید؟ یا به نام پولس تعمید یافتید؟ ۱۴ خدا را شکر می کنم که هیچ یکی از شما را تعمید ندادم جز کرسیس و قایوس، ۱۵ که مبادا کسی گوید که به نام خود تعمید دادم. ۱۶ و خاندان استیفان را نیز تعمید دادم و دیگر یاد ندارم که کسی را تعمید داده باشم. ۱۷ زیرا که مسیح مرا فرستاد، نه تا تعمید دهم بلکه تا بشارت رسانم، نه به حکمت کلام مبادا صلیب مسیح باطل شود. ۱۸ زیرا ذکر صلیب برای هالکان حماقت است، لکن نزد ما که ناجیان هستیم قوت خداست. ۱۹ زیرا مکتوب است: «حکمت حکما را باطل سازم و فهم فهیمان را نابود گردانم.» ۲۰ کجا است حکیم؟ کجا کاتب؟ کجا مباحث این دنیا؟ مگر خدا حکمت جهان را جهالت نگردانیده است؟ (aiōn g165) ۲۱ زیرا که چون بر حسب حکمت خدا، جهان از حکمت خود به معرفت خدا نرسید، خدا بدین رضا داد که بوسیله جهالت موعظه، ایمانداران را نجات بخشد. ۲۲ چونکه یهود آیتی می خواهند و یونانیان طالب حکمت هستند. ۲۳ لکن ما به مسیح مصلوب وعظ می کنیم که یهود را لغزش و امت هارا جهالت است. ۲۴ لکن دعوت شدگان را خواه یهود و خواه یونانی مسیح قوت خدا و حکمت خدا است. ۲۵ زیرا که جهالت خدا از انسان حکیمتر است و ناتوانی خدا از مردم، توانا تر. ۲۶ زیرا ای برادران دعوت خود را ملاحظه نمایید که بسیاری بحسب جسم حکیم نیستند و بسیاری توانا نی و بسیاری شریف نی. ۲۷ بلکه خدا جهالت جهان را برگزید تا حکما را رسوا سازد و خدا ناتوانان عالم را برگزید تا توانایان را رسوا سازد، ۲۸ و خسیسان دنیا و محقران را خدا برگزید، بلکه نیستیها را

هستند، لکن هر یک اجرت خود را بحسب مشقت خود خواهند یافت. ۹  
 زیرا با خدا همکاران هستیم و شما زراعت خدا و عمارت خدا هستید. ۱۰  
 بحسب فیض خدا که به من عطا شد، چون معمار دانا بنیاد نهادم و  
 دیگری بر آن عمارت می‌سازد؛ لکن هرکس باخبر باشد که چگونه عمارت  
 می‌کند. ۱۱ زیرا بنیادی دیگر هیچ‌کس نمی‌تواند نهاد جز آنکه نهاده شده  
 است، یعنی عیسی مسیح. ۱۲ لکن اگر کسی بر آن بنیاد، عمارتی از طلا  
 یا نقره یا جواهر یا چوب یا گیاه یا کاه بنا کند، ۱۳ کار هرکس آشکار  
 خواهد شد، زیرا که آن روز آن را ظاهر خواهد نمود، چونکه آن به آتش به  
 ظهور خواهد رسید و خود آتش، عمل هرکس را خواهد آزمود که چگونه  
 است. ۱۴ اگر کاری که کسی بر آن گذارده باشد بماند، اجر خواهد  
 یافت. ۱۵ و اگر عمل کسی سوخته شود، زان بدو وارد آید، هرچند خود  
 نجات یابد اما چنانکه از میان آتش. ۱۶ آیا نمی‌دانید که هیکل خدا  
 هستید و روح خدا در شما ساکن است؟ ۱۷ اگر کسی هیکل خدا را  
 خراب کند، خدا او را هلاک سازد زیرا هیکل خدا مقدس است و شما آن  
 هستید. ۱۸ زنها کسی خود را فریب ندهد! اگر کسی از شما خود را در  
 این جهان حکیم پندارد، جاهل بشود تا حکیم گردد. (aiōn g165) ۱۹

## ۵ فی الحقیقه شنیده می‌شود که در میان شما زنا پیدا شده است، و

چنان زنايي که در میان است ما هم نیست؛ که شخصی زن پدر خود را  
 داشته باشد. ۲ و شما فخر می‌کنید بلکه ماتم هم ندارید، چنانکه باید تا  
 آن کسی که این عمل را کرد از میان شما بیرون شود. ۳ زیرا که من هرچند  
 در جسم غایبم، اما در روح حاضر؛ و الان چون حاضر، حکم کردم در  
 حق کسی که این را چنین کرده است. ۴ به نام خداوند ما عیسی مسیح،  
 هنگامی که شما با روح من با قوت خداوند ما عیسی مسیح جمع شوید،  
 ۵ که چنین شخص به شیطان سپرده شود بجهت هلاکت جسم تا روح  
 در روز خداوند عیسی نجات یابد. ۶ فخر شما نیکو نیست. آیا آگاه  
 نیستید که اندک خمیرمایه، تمام خمیر را مخمر می‌سازد؟ ۷ پس خود را از  
 خمیرمایه کهنه پاک سازید تا فطیر تازه باشید، چنانکه بی خمیرمایه هستید  
 زیرا که فصیح ما مسیح در راه ما ذبح شده است. ۸ پس عید را نگاه داریم  
 نه به خمیرمایه کهنه و نه به خمیرمایه بدی و شرارت، بلکه به فطیر ساده  
 دلی و راستی. ۹ در آن رساله به شما نوشتم که با زانیان معاشرت نکنید.  
 ۱۰ لکن نه مطلق با زانیان این جهان یا طمعکاران و یا ستمکاران یا  
 بت‌پرستان، که در این صورت می‌باید از دنیا بیرون شوید. ۱۱ لکن الان به  
 شما می‌نویسم که اگر کسی که به برادر نامیده می‌شود، زانی یا طماع یا  
 بت‌پرست یا فاحش یا میگسار یا ستمگر باشد، با چنین شخص معاشرت  
 نکنید بلکه غذا هم نخورید. ۱۲ زیرا مرا چه کار است که بر آنانی که  
 خارج انداوری کنم. آیا شما بر اهل داخل داوری نمی‌کنید؟ ۱۳ لکن  
 آنانی را که خارج‌اند خدا داوری خواهد کرد. پس آن شریر را از میان  
 خود برانید.

## ۶ آیا کسی از شما چون بر دیگری مدعی باشد، جرات دارد که مراعه

برد پیش ظالمان نه نزد مقدسان؟ ۲ یا نمی‌دانید که مقدسان، دنیا را  
 داوری خواهند کرد؛ و اگر دنیا از شما حکم یابد، آیا قابل مقدمات کمتر  
 نیستید؟ ۳ آیا نمی‌دانید که فرشتگان را داوری خواهیم کرد تا چه رسد به

زیرا حکمت این جهان نزد خدا جهالت است، چنانکه مکتوب است:  
 «حکما را به مکر خودشان گرفتار می‌سازد.» ۲۰. ایضاً: «خداوند افکار  
 حکما را می‌داند که باطل است.» ۲۱ پس هیچ‌کس در انسان فخر نکند،  
 زیرا همه چیز از آن شما است: ۲۲ خواه پولس، خواه اپلس، خواه کیفا، خواه  
 دنیا، خواه زندگی، خواه موت، خواه چیزهای حال، خواه چیزهای آینده،  
 همه از آن شما است، ۲۳ و شما از مسیح و مسیح از خدا می‌باشند.

## ۴ هرکس ما را چون خدام مسیح و وکلای اسرار خدا بشمارد. ۲ و

دیگر در وکلای با زپرس می‌شود که هر یکی امین باشد. ۳ اما بجهت من کمتر  
 چیزی است که از شما یا از یوم بشر حکم کرده شوم، بلکه برخورد نیز  
 حکم نمی‌کنم. ۴ زیرا که در خود عیبی نمی‌بینم، لکن از این عادل  
 شمرده نمی‌شوم، بلکه حکم کننده من خداوند است. ۵ لهدا پیش از  
 وقت به چیزی حکم نکنید تا خداوند بیاید که خفایای ظلمت را روشن  
 خواهد کرد و نیتهای دلها را به ظهور خواهد آورد؛ آنگاه هرکس را مدح از  
 خدا خواهد بود. ۶ اما ای برادران، این چیزها را بطور مثل به خود و اپلس  
 نسبت دادم به خاطر شما تا درباره ما مآموخته شوید که از آنچه مکتوب است  
 تجاوز نکنید و تا هیچ‌یک از شما تکبر نکند برای یکی بر دیگری. ۷ زیرا  
 کیست که تو را برتری داد و چه چیز داری که نیافتی؟ پس چون یافتی،  
 چرا فخر می‌کنی که گویا نیافتی. ۸ الحال سیر شده و دولت‌مند گشته‌اید و  
 بدون ما سلطنت می‌کنید؛ و کاشکه سلطنت می‌کردید تا ما نیز با شما  
 سلطنت می‌کردیم. ۹ زیرا گمان می‌برم که خدا ما رسولان را آخر همه  
 عرضه داشت مثل آنانی که فتوای موت بر ایشان شده است، زیرا که  
 جهان و فرشتگان و مردم را تماشاگاه شده‌ایم. ۱۰ ما به خاطر مسیح جاهل  
 هستیم، لکن شما در مسیح دانا هستید؛ ما ضعیف لکن شما توانا؛ شما  
 عزیز اما ما ذلیل. ۱۱ تا به همین ساعت گرسنه و تشنه و عریان و کوییده



امور روزگار؟ ۴ پس چون در مقدمات روزگار مرافعه دارید، آیا آنانی را که در کلیساحقیر شمرده می‌شوند، می‌نشانید؟ ۵ بجهت انفعال شما می‌گویم، آیا در میان شما یک نفر دانائیتست که بتواند در میان برادران خود حکم کند؟ ۶ بلکه برادر یا برادر به محاکمه می‌رود و آن هم نزد بی‌ایمانان! ۷ بلکه الان شما را بالکلیه قصوری است که بایکدیگر مرافعه دارید. چرا بیشتر مظلوم نمی‌شوید و چرا بیشتر مغیوب نمی‌شوید؟ ۸ بلکه شما ظلم می‌کنید و مغیوب می‌سازید و این را نیز به برادران خود! ۹ آیا نمی‌دانید که ظالمان وارث ملکوت خدا نمی‌شوند؟ فریب مخورید، زیرافساقان و بت‌پرستان و زانیان و متعمان و لواط و ۱۰ و دزدان و طمعکاران و میگساران و فحاشان و ستمگران وارث ملکوت خدا نخواهند شد. ۱۱ و بعضی از شما چنین می‌بویید لکن غسل یافته و مقدس گردیده و عادل کرده شده‌اید به نام عیسی خداوند و به روح خدای ما. ۱۲ همه چیز برای من جایز است لکن هرچیز مفید نیست. همه چیز برای من رواست، لیکن نمی‌گذارم که چیزی بر من تسلط یابد. ۱۳ خوراک برای شکم است و شکم برای خوراک، لکن خدائین و آن را فانی خواهد ساخت. اما جسم برای زانیست، بلکه برای خداوند است و خداوند برای جسم. ۱۴ و خدا خداوند را برخیزانید و ما را نیز به قوت خود خواهد برخیزانید. ۱۵ آیا نمی‌دانید که بدنهای شما اعضای مسیح است؟ پس آیا اعضای مسیح را برداشته، اعضای فاحشه گردانم؟ حاشا! ۱۶ آیا نمی‌دانید که هرکه با فاحشه پیوندد، با وی یکتن باشد؟ زیرا می‌گوید «هردویک تن خواهند بود». ۱۷ لکن کسی که با خداوند پیوندد یکروح است. ۱۸ از زنا بگریزد. هر گناهی که آدمی می‌کند بیرون از بدن است، لکن زانی بریدن خود گناه می‌ورزد. ۱۹ یا نمی‌دانید که بدن شما هیکل روح‌القدس است که در شما است که از خدا یافته‌اید و از آن خود نیستید؟ ۲۰ زیرا که به قیمتی خریده شدید، پس خدا را به بدن خود تمجید نمایید.

۷ اما درباره آنچه به من نوشته بودید: مرد رانیکو آن است که زن را لمس نکند. ۲ لکن بسبب زنا، هر مرد زوجه خود را بدارد و هر زن شوهر خود را بدارد. ۳ و شوهر حق زن را ادا نماید و همچنین زن حق شوهر را. ۴ زن بر بدن خود مختار نیست بلکه شوهرش، و همچنین مرد نیز اختیار بدن خود ندارد بلکه زنش، ۵ از یکدیگر جدایی مگریندی مگر مدتی به رضای طرفین تا برای روزه و عبادت فارغ باشید؛ و باز با هم پیوندد مبدا شیطان شما را به سبب ناپرهیزی شما در تجربه اندازد، ۶ لکن این را می‌گویم به طریق اجازه نه به طریق حکم. ۷ اما می‌خواهم که همه مردم مثل خودم باشند. لکن هرکس نعمتی خاص از خدا دارد، یکی چنین و دیگری چنان. ۸ لکن به مجردین و بیوه‌زنان می‌گویم که ایشان را نیکو است که مثل من بمانند. ۹ لکن اگر پرهیزندارند، نکاح بکنند زیرا که نکاح از آتش هوس بهتر است. ۱۰ اما منکوحان را حکم می‌کنم و نه من بلکه خداوند که زن از شوهر خود جدا نشود؛ ۱۱ و اگر جدا شود، مجرد بماند یا با شوهر خود صلح کند؛ و مرد نیز زن خود را جدا نسازد. ۱۲ و دیگران را من می‌گویم نه خداوند که اگر کسی از برادران زنی بی‌ایمان داشته

می‌کند و کسی که به نکاح ندهد، نیکوتر می‌نماید. ۳۹ زن مادامی که شوهرش زنده است، بسته است. اما هرگاه شوهرش مرد آزاد گردید تا به هرکه بخواهد منکوحه شود، لیکن در خداوند فقط. ۴۰ اما بحسب رای من خوشحال تر است، اگر چنین بماند و من نیز گمان می‌برم که روح خدا را دارم.

۸ اما درباره قربانی های بتها: می‌دانیم که همه علم داریم. علم باعث تکبر است، لکن محبت بنا می‌کند. ۲ اگر کسی گمان برد که چیزی می‌داند، هنوز هیچ نمی‌داند، بطوری که باید دانست. ۳ اما اگر کسی خدا را محبت نماید، نزد او معروف می‌باشد. ۴ پس درباره خوردن قربانی های بتها، می‌دانیم که بت در جهان چیزی نیست و اینکه خدایی دیگر جز یکی نیست. ۵ زیرا هرچند هستند که به خدایان خوانده می‌شوند، چه در آسمان و چه در زمین، چنانکه خدایان بسیار و خداوندان بسیاری باشند، ۶ لکن ما را یک خداست یعنی پدر که همه چیز از اوست و ما برای او هستیم، و یک خداوند یعنی عیسی مسیح که همه چیز از اوست و ما از او هستیم. ۷ ولی همه را این معرفت نیست، زیرا بعضی تابه حال به اعتقاد اینکه بت هست، آن را چون قربانی بت می‌خورند و ضمیر ایشان چون ضعیف است نجس می‌شود. ۸ اما خوراک، ما را مقبول خدا نمی‌سازد زیرا که نه به خوردن بهتریم و نه به ناخوردن بدتر. ۹ لکن احتیاط کنید مبادا اختیار شما باعث لغزش ضعفا گردد. ۱۰ زیرا اگر کسی تو را که صاحب علم هستی ببیند که در بتکده نشسته‌ای، آیا ضمیر آن کس که ضعیف است به خوردن قربانی های بتها بنا نمی‌شود؟ ۱۱ و از علم تو آن برادر ضعیف که مسیح برای او مرد هلاک خواهد شد. ۱۲ و همچنین چون به برادران گناه ورزیدید و ضمائر ضعیفشان را صدمه رسانیدید، همانا به مسیح خطا نمودید. ۱۳ بنابراین، اگر خوراک باعث لغزش برادر من باشد، تا به ابد گوشت نخواهم خورد تا برادر خود را لغزش ندهم. (aiōn)

g165)

۱۰ زیرا ای برادران نمی‌خواهم شما بی‌خبر باشید از اینکه پدران ما همه زیر بار بودند و همه از دریا عبور نمودند و ۲ و همه به موسی تعمیم یافتند، در ابر و در دریا؛ و ۳ و همه همان خوراک روحانی را خوردند و ۴ و همه همان شرب روحانی را نوشیدند، زیرا که می‌آشامیدند از صخره روحانی که از عقب ایشان می‌آمد و آن صخره مسیح بود. ۵ لیکن از اکثر ایشان خدازاری نبود، زیرا که در بیابان انداخته شدند. ۶ و این امور نمونه‌ها برای ما شد تا ما خواهشمند بدی نباشیم، چنانکه ایشان بودند؛ و ۷ و نه بت‌پرست شوید، مثل بعضی از ایشان، چنانکه مکتوب است: «قوم به اکل و شرب نشستند و برای لهو و لعب برپا شدند.» ۸ و نه زنا کنیم چنانکه بعضی از ایشان کردند و در یک روزیست و سه هزار نفر هلاک گشتند. ۹ و نه مسیح را تجریه کنیم، چنانکه بعضی از ایشان کردند و از ما را هلاک گردیدند. ۱۰ و نه همه‌هم کنید، چنانکه بعضی از ایشان کردند و هلاک کننده ایشان را هلاک کرد. ۱۱ و این همه بطور مثل بدیشان واقع شد و برای تنبیه ما مکتوب گردید که اواخر عالم به ما رسیده است.

۹ آیا رسول نیستیم؟ آیا آزاد نیستیم؟ آیا عیسی مسیح خداوند ما را ندیدیم؟ آیا شماعمل من در خداوند نیستیم؟ ۲ هرگاه دیگران را رسول نباشم، البته شما را هستم زیرا که مهورسالت من در خداوند شما هستید. ۳ حجت من بجهت آنانی که مرا امتحان می‌کنند این است ۴ که آیا اختیار خوردن و آشامیدن نداریم؟ ۵ آیا اختیار نداریم که خواهر دینی را به زنی گرفته، همراه خود ببریم، مثل سایر رسولان و برادران خداوند و کیفا؟ ۶ یا من و برنابا به تنهایی مختار نیستیم که کار نکنیم؟ ۷ کیست که هرگز از خرجی خود جنگ کند؟ یا کیست که تاکستانی غرس نموده، از میوه‌اش نخورد؟ یا کیست که گله‌ای بچراند و از شیر گله ننوشد؟ ۸ آیا این را بطور انسان می‌گویم یا شریعت نیز این را نمی‌گوید؟ ۹ زیرا که در تورات موسی مکتوب است که «گاو را هنگامی که خرمن را خرد می‌کند، دهان میند.» آیا خدا در فکر گاوان می‌باشد؟ ۱۰ آیا محض خاطر ما این را نمی‌گوید؟ بلی برای ما مکتوب است که شخم کننده می‌باید به امید، شخم نماید و خردکننده خرمن در امید یافتن قسمت خود باشد. ۱۱ چون ما روحانیها را برای شما

سر داشته باشد به سبب فرشتگان. ۱۱ لیکن زن از مرد جدا نیست و مرد هم جدا از زن نیست در خداوند. ۱۲ زیرا چنانکه زن از مرد است، همچنین مرد نیزبوسیله زن، لیکن همه چیز از خدا. ۱۳ در دل خود انصاف دهید: آیا شایسته است که زن ناپوشیده نزد خدا دعا کند؟ ۱۴ آیا خودطبیعت شما را نمی آموزد که اگر مرد موی درازدارد، او را عار می باشد؟ ۱۵ و اگر زن موی درازدارد، او را فخر است، زیرا که موی بجهت پرده بدو داده شد؟ ۱۶ و اگر کسی سبزه گر باشد، ما و کلیساهای خدا را چنین عادت نیست. ۱۷ لیکن چون این حکم را به شما می کنم، شما را تحسین نمی کنم، زیرا که شما نه از برای بهتری بلکه برای بدتری جمع می شوید. ۱۸ زیرا اولاهنگامی که شما در کلیسا جمع می شوید، می شنوم که در میان شما شقاقها روی می دهد و قدری از آن را باور می کنم. ۱۹ از آن جهت که لازم است در میان شما بدعتها نیز باشد تا که مقبولان از شما ظاهر گردند. ۲۰ پس چون شما در یک جا جمع می شوید، ممکن نیست که شام خداوند خورده شود، ۲۱ زیرا در وقت خوردن هرکس شام خود را بیشتر می گیرد و یکی گرسنه و دیگری مست می شود. ۲۲ مگر خانه ها برای خوردن و آشامیدن ندارید؟ یا کلیسای خدا را تحقیر می نمایید و آتانی را که ندارند شرمنده می سازید؟ به شما چه بگویم؟ آیا در این امر شما را تحسین نمایم؟ تحسین نمی نمایم! ۲۳ زیرا من از خداوند یافتم، آنچه به شما نیز سپردم که عیسی خداوند در شبی که او را تسلیم کردند، نان را گرفت و ۲۴ و شکر نموده، پاره کرد و گفت: «بگیرید بخورید. این است بدن من که برای شما پاره می شود. این را به یادگاری من به جا آرید.» ۲۵ و همچنین پیاله را نیز بعد از شام و گفت: «این پیاله عهد جدید است در خون من. هرگاه این را بنوشید، به یادگاری من بکنید.» ۲۶ زیرا هرگاه این نان را بخورید و این پیاله را بنوشید، موت خداوند را ظاهر می نماید تاهنگامی که بازآید. ۲۷ پس هرکه بطور ناشایسته نان را بخورد و پیاله خداوند را بنوشد، مجرم بدن و خون خداوند خواهد بود. ۲۸ اما هر شخص خود را امتحان کند و بدین طرز از آن نان بخورد و از آن پیاله بنوشد. ۲۹ زیرا هرکه می خورد و می نوشد، فتوای خود را می خورد و می نوشد اگر بدن خداوند را تمیز نمی کند. ۳۰ از این سبب بسیاری از شما ضعیف و مریض اند و بسیاری خوابیده اند. ۳۱ اما اگر بر خود حکم می کردیم، حکم بر ما نمی شد. ۳۲ لکن هنگامی که بر ما حکم می شود، از خداوند تادیب می شویم مبادا با اهل دنیا بر ما حکم شود. ۳۳ لهادی برادران من، چون بجهت خوردن جمع می شوید، منتظر یکدیگر باشید. ۳۴ و اگر کسی گرسنه باشد، در خانه بخورد، مبادا بجهت عقوبت جمع شوید. و چون بیایم، مابقی را منتظم خواهم نمود.

۱۲ اما درباره عطایای روحانی، ای برادران نمی خواهم شما بی خبر باشید. ۲ می دانید هنگامی که امتها می بودید، به سوی تنهای گنگ برده می شدید بطوری که شما رامی بردند. ۳ پس شما را خبر می دهم که هرکه متکلم به روح خدا باشد، عیسی را انانیمانی گوید و احدی جزیه روح القدس عیسی را خداوند نمی تواند گفت. ۴ و نعمتها انواع است ولی روح همان. ۵ و خدمتها انواع است اما خداوند همان. ۶ و

۱۲ پس آنکه گمان برد که قایم است، باخبر باشد که نینفتد. ۱۳ هیچ تجربه جز آنکه مناسب بشر باشد، شما را فرو نگرقت. اما خدا مین است که نمی گذارد شما فوق طاقط خود آزموده شوید، بلکه باتجربه مفری نیز می سازد تایارای تحمل آن را داشته باشید. ۱۴ لهادی عزیزان من از بت پرستی بگریزید. ۱۵ به خردمندان سخن می گویم: خود حکم کنید بر آنچه می گویم. ۱۶ پیاله برکت که آن را تیرک می خوانیم، آیا شراکت در خون مسیح نیست؟ ونانی را که پاره می کنیم، آیا شراکت در بدن مسیح نی؟ ۱۷ زیرا ما که بسپاریم، یک نان و یکتن می باشیم چونکه همه از یک نان قسمت می یاییم. ۱۸ اسرائیل جسمانی را ملاحظه کنید! آیا خوردن قربانی ها شریک قربانگاه نیستند؟ ۱۹ پس چه گویم؟ آیا بت چیزی می باشد؟ یا که قربانی بت چیزی است؟ ۲۰ نی! بلکه آنچه امت ها قربانی می کنند، برای دیوها می گذارند نه برای خدا؛ و نمی خواهم شما شریک دیوها باشید. ۲۱ محال است که هم از پیاله خداوند و هم از پیاله دیوها بنوشید؛ و هم از مایده خداوند و هم از مایده دیوها نمی توانید قسمت برد. ۲۲ آیا خداوند را به غیرت می آوریم یا از او توانا ترمی باشیم؟ ۲۳ همه چیز جایز است، لیکن همه مفید نیست؛ همه رواست، لیکن همه بنا نمی کند. ۲۴ هرکس نفع خود را نجوید، بلکه نفع دیگری را. ۲۵ هر آنچه را در قصابخانه می فروشد، بخورید و هیچ مپرسید به خاطر ضمیر. ۲۶ زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است. ۲۷ هرگاه کسی از بی ایمانان از شما وعده خواهد و می خواهد بروید، آنچه نزد شما گذارند بخورید و هیچ مپرسید بجهت ضمیر. ۲۸ اما اگر کسی به شما گوید «این قربانی بت است»، مخورید به خاطر آن کس که خبر داد و بجهت ضمیر، زیرا که جهان و پری آن از آن خداوند است. ۲۹ اما ضمیر می گویم نه از خودت بلکه ضمیر آن دیگر؛ زیرا چرا ضمیر دیگری بر آزادی من حکم کند؟ ۳۰ واگر من به شکر بخورم، چرا بر من افترا زنده به سبب آن چیزی که من برای آن شکر می کنم؟ ۳۱ پس خواه بخورید، خواه بنوشید، خواه هر چه کنید، همه را برای جلال خدا بکنید. ۳۲ یهودیان و یونانیان و کلیسای خدا را لغزش مدهید. ۳۳ چنانکه من نیز در هرکاری همه را خوش می سازم و نفع خود را طالب نیستم، بلکه نفع بسیاری را تا نجات یابند.

۱۱ پس اقتدا به من نمایند چنانکه من نیز به مسیح می کنم. ۲ اما ای برادران شما را تحسین می نمایم از این جهت که در هر چیز مرا یاد می دارید و اخبار را بطوری که به شما سپردم، حفظ می نمایید. ۳ اما می خواهم شما بدانید که سر هر مرد، مسیح است و سر زن، مرد و سر مسیح، خدا. ۴ هر مردی که سر پوشیده دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می نماید. ۵ اما هر زنی که سر برهنه دعا یا نبوت کند، سر خود را رسوا می سازد، زیرا این چنان است که تراشیده شود. ۶ زیرا اگر زن نمی پوشد، موی را نیز ببرد؛ و اگر زن را موی بریدن یا تراشیدن قبیح است، باید پوشد. ۷ زیرا که مرد را نباید سر خود بیوشد چونکه او صورت و جلال خداست، اما زن جلال مرد است. ۸ زیرا که مرد از زن نیست بلکه زن از مرد است. ۹ و نیز مرد بجهت زن آفریده نشد، بلکه زن برای مرد. ۱۰ از این جهت زن می باید عزتی بر

عملها انواع است لکن همان خدا همه را در همه عمل می کند. ۷ ولی هرکس را ظهور روح بجهت منفعت عطا می شود. ۸ زیرا یکی را بواسطت روح، کلام حکمت داده می شود و دیگری را کلام علم، بحسب همان روح. ۹ و یکی را ایمان به همان روح و دیگری را نعمتهای شفا دادن به همان روح. ۱۰ و یکی را قوت معجزات و دیگری را نبوت و یکی را تمییز ارواح و دیگری را اقسام زبانها و دیگری را ترجمه زبانها. ۱۱ لکن در جمیع اینها همان یک روح فاعل است که هرکس را فرد بحسب اراده خود تقسیم می کند. ۱۲ زیرا چنانکه بدن یک است و اعضای متعدددار و تمامی اعضای بدن اگرچه بسیار است یکتا می باشد، همچنین مسیح نیز می باشد. ۱۳ زیرا که جمیع ما به یک روح در یک بدن تعمیم یافتیم، خواه بپود، خواه یونانی، خواه غلام، خواه آزاد و همه از یک روح نوشانیده شدیم. ۱۴ زیرا بدن یک عضو نیست بلکه بسیار است. ۱۵ اگر پا گوید چونکه دست نیستیم از بدن نمی باشیم، آیا بدین سبب از بدن نیست؟ ۱۶ و اگر گوش گوید چونکه چشم نیم از بدن نیستیم، آیا بدین سبب از بدن نیست؟ ۱۷ اگر تمام بدن چشم بودی، کجای بود شنیدن و اگر همه شنیدن بودی کجا می بودی؟ ۱۸ لکن الحال خدا هر یک از اعضا را در بدن نهاد برحسب اراده خود. ۱۹ و اگر همه یک عضو بودی بدن کجا می بود؟ ۲۰ اما الان اعضا بسیار است لیکن بدن یک. ۲۱ و چشم دست رانمی تواند گفت که محتاج تو نیستیم یا سر پایها رانیز که احتیاج به شما ندارم. ۲۲ بلکه علاوه بر این، آن اعضای بدن که ضعفتر می نمایند، لازم ترمی باشند. ۲۳ و آنها را که پست تر اجزای بدن می بندارم، عزیزتر می دارم و اجزای قبیح ماجمال افضل دارد. ۲۴ لکن اعضای جمیله ما را احتیاجی نیست، بلکه خدا بدن را مرتب ساخت بقسمی که ناقص را بیشتر حرم داد، ۲۵ تا که جدایی در بدن نیفتد، بلکه اعضا به برابری در فکری یکدیگر باشند. ۲۶ و اگر یک عضو دردمند گردد، سایر اعضا با آن همدرد باشند و اگر عضوی عرت یابد، باقی اعضا با او به خوشی آیند. ۲۷ اما شما بدن مسیح هستید و فرد اعضای آن می باشید. ۲۸ و خدا قرارداد بعضی را در کلیسا: اول رسولان، دوم انبیا، سوم معلمان، بعد قوات، پس نعمتهای شفا دادن و اعانات و تدابیر و اقسام زبانها. ۲۹ آیا همه رسول هستند، یا همه انبیا، یا همه معلمان، یا همه قوات؟ ۳۰ یا همه نعمتهای شفا دارند، یا همه به زبانها متکلم هستند، یا همه ترجمه می کنند؟ ۳۱ لکن نعمتهای بهتر را به غیرت بطلبید و طریق افضلتر نیز به شما نشان می دهیم.

**۱۴** در بی محبت بکوشید و عطایای روحانی را به غیرت بطلبید، خصوص اینکه نبوت کنید. ۲ زیرا کسی که به زبانی سخن می گوید، نه به مردم بلکه به خدا می گوید، زیرا هیچ کس نمی فهمد لیکن در روح به اسرار تکلم می نماید. ۳ اما آنکه نبوت می کند، مردم را برای بنا و نصیحت و تسلی می گوید. ۴ هر که به زبانی می گوید، خود را بنا می کند، اما آنکه نبوت می نماید، کلیسا را بنا می کند. ۵ و خواهش دارم که همه شما به زبانها تکلم کنید، لکن بیشتر اینکه نبوت نمایند زیرا کسی که نبوت کند بهتر است از کسی که به زبانها حرف زند، مگر آنکه ترجمه کند تا کلیسا بنا شود. ۶ اما الحال ای برادران اگر نزد شما آیم و به زبانها سخن رانم، شما را چه سود می بخشیم؟ مگر آنکه شما را به مکاشفه یا به معرفت یا به نبوت یا به تعلیم گویم. ۷ و همچنین چیزهای بیجان که صدا می دهد چون نی یا بریط اگر در صداها فرق نکنند، چگونه آواز نی یا بریط فهمیده می شود؟ ۸ زیر اگر کرنا نیز صدای نامعلوم دهد که خود راهمهای جنگ می سازد؟ ۹ همچنین شما نیز به زبان، سخن مفهوم نگوئید، چگونه معلوم می شود آن چیزی که گفته شد زیرا که به هوا سخن خواهید گفت؟ ۱۰ زیرا که انواع زبانهای دنیا هر قدر زیاده باشد، ولی یکی بی معنی نیست. ۱۱ پس هرگاه قوت زبان را نمی دانم، نزد متکلم بربری می باشم و آنکه سخن گوید نزد من بربری می باشد. ۱۲ همچن شما نیز چونکه غیور عطایای روحانی هستید بطلبید اینکه برای بنای کلیسا افزوده شوید. ۱۳ بنابراین کسی که به زبانی سخن می گوید، دعا بکند تا ترجمه نماید. ۱۴ زیرا اگر به زبانی دعا کنم، روح من دعا می کند لکن عقل من برخوردار نمی شود. ۱۵ پس مقصود چیست؟ به روح دعا خواهم کرد و به عقل نیز دعا خواهم نمود؛ به روح سرود خواهم خواند و به عقل نیز خواهم خواند. ۱۶ زیرا اگر در روح تبرک می خوانی، چگونه آن کسی که به منزلت امی است، به شکر تو آمین گوید و حال آنکه نمی فهمد چه می گوئی؟ ۱۷ زیرا تو البته خوب شکر می کنی، لکن آن دیگرگنا نمی شود. ۱۸ خدا را شکر می کنم که زیادتر از همه شما به زبانها حرف می زنم. ۱۹ لکن در کلیسای بیشتر می پسندم که پنج کلمه به عقل خود گویم تا دیگران را نیز تعلیم دهم از آنکه هزاران کلمه

به زبان بگویم. ۲۰ ای برادران، در فهم اطفال مباحثید بلکه در بدخویی اطفال باشید و در فهم رشید. ۲۱ در تورات مکتوب است که «خداوند می گوید به زبانهای بیگانه و لبهای غیر به این قوم سخن خواهم گفت و با این همه مرا نخواهند شنید.» ۲۲ پس زبانها نشانی است نه برای ایمان داران بلکه برای بی ایمانان؛ اما نبوت برای بی ایمان نیست بلکه برای ایمانداران است. ۲۳ پس اگر تمام کلیسای جمع شوند و همه به زبانها حرف زنند و ایمان یا بی ایمانان داخل شوند، آیا نمی گویند که دیوانه‌اید؟ ۲۴ ولی اگر همه نبوت کنند و کسی از بی ایمانان یا ایمان درآید، از همه توبیخ می‌یابد و از همه ملزم می‌گردد، ۲۵ و خفایای قلب او ظاهری می‌شود و همچنین به روی درافاده، خدا را عبادت خواهد کرد و ندا خواهد داد که «فی الحقیقه خدا در میان شما است.» ۲۶ پس ای برادران مقصود این است که وقتی که جمع شوید، هر یکی از شما سرودی دارد، تعلیمی دارد، زبانی دارد، مکاشفای دارد، ترجمه‌ای دارد، باید همه بجهت بنا بشود. ۲۷ اگر کسی به زبانی سخن گوید، دو دو یا نهایت سه سه باشند، به ترتیب و کسی ترجمه کند. ۲۸ اما اگر ترجمی نباشد، در کلیسا خاموش باشد و با خود با خدا سخن گوید. ۲۹ و از انبیا دو یا سه سخن بگویند و دیگران تمیز دهند. ۳۰ و اگر چیزی به دیگری از اهل مجلس مکشوف شود، آن اول ساکت شود. ۳۱ زیرا که همه می‌توانید یک یک نبوت کنید تا همه تعلیم یابند و همه نصیحت‌پذیرند. ۳۲ و ارواح انبیا مطیع انبیا می‌باشند. ۳۳ زیرا که او خدای تشویش نیست بلکه خدای سلامتی، چنانکه در همه کلیساهای مقدسان. ۳۴ و زنان شما در کلیساهای خاموش باشند زیرا که ایشان را حرف زدن جایز نیست بلکه اطاعت نمودن، چنانکه تورات نیز می‌گوید. ۳۵ اما اگر می‌خواهند چیزی بیاموزند، در خانه از شوهران خود بی‌رسند، چون زنان را در کلیسا حرف زدن قبیح است. ۳۶ آیا کلام خدا از شما صادر شد یا به شما به تنهایی رسید؟ ۳۷ اگر کسی خود را نبی یاروحانی پندارد، اقرار بکند که آنچه به شما می‌نویسم، احکام خداوند است. ۳۸ اما اگر کسی جاهل است، جاهل باشد. ۳۹ پس ای برادران، نبوت را به غیر بطلید و از تکلم نمودن به زبانها منع مکنید. ۴۰ لکن همه چیز به شایستگی و انتظام باشد.

**۱۵** الان ای برادران، شما را از انجیلی که به شما بشارت دادم اعلام می‌نمایم که آن را هم پذیرفتید و در آن هم قایم می‌باشید، ۲ و بوسیله آن نیز نجات می‌یابید، به شرطی که آن کلامی را که به شما بشارت دادم، محکم نگاه دارید و الا عیب ایمان آوردید. ۳ زیرا که اول به شما سپردم، آنچه نیز یافتیم که مسیح برحسب کتب در راه گناهان ما مرد، ۴ و اینکه مدفون شد و در روز سوم برحسب کتب برخاست؛ ۵ و اینکه به کیفا ظاهر شد و بعد از آن به آن دوازده، ۶ و پس از آن به زیاده از پانصد برادر یک بار ظاهر شد که بیشتر از ایشان تا امروز باقی هستند اما بعضی خوابیده‌اند. ۷ از آن پس به یعقوب ظاهر شد و بعد به جمیع رسولان. ۸ و آخر همه بر من مثل طفل سقط شده ظاهر گردید. ۹ زیرا من کهنترین رسولان هستم و لایق نیستم که به رسول خوانده شوم، چونکه بر کلیسای خدا جفا می‌رسانیدم.

دیگر. ۴۰ و جسمهای آسمانی هست و جسمهای زمینی نیز، لیکن شان آسمانی‌ها، دیگر و شان زمینی‌ها، دیگر است، ۴۱ و شان آفتاب دیگر و شان ماه دیگر و شان ستارگان، دیگر، زیرا که ستاره از ستاره در شان، فرق دارد. ۴۲ به همین نهج است نیز قیامت مردگان. در فساد کاشته می‌شود، و در بی‌فسادی برمی‌خیزد؛ ۴۳ در ذلت کاشته می‌گردد و در جلال برمی‌خیزد؛ در ضعف کاشته می‌شود و در قوت برمی‌خیزد؛ ۴۴ جسم نفسانی کاشته می‌شود و جسم روحانی برمی‌خیزد. اگر جسم نفسانی هست، هرآینه روحانی نیز هست. ۴۵ و همچنین نیز مکتوب است که انسان اول یعنی آدم نفس زنده گشت، اما آدم آخر روح حیات بخش شد. ۴۶ لیکن روحانی مقدم نبود بلکه نفسانی و بعد از آن روحانی. ۴۷ انسان اول از زمین است خاکی؛ انسان دوم خداوند است از آسمان. ۴۸ چنانکه خاکی است، خاکیان نیز چنان هستند و چنانکه آسمانی است آسمانی‌ها همچنان می‌باشند. ۴۹ و چنانکه صورت خاکی را گرفتیم، صورت آسمانی را نیز خواهیم گرفت. ۵۰ لیکن ای برادران این را می‌گویم که گوشت و خون نمی‌تواند وارث ملکوت خدا شود و فاسدوارث بی‌فسادی نیز نمی‌شود. ۵۱ همانا به شماسری می‌گویم که همه نخواهیم خوابید، لیکن همه متبدل خواهیم شد. ۵۲ در لحظه‌ای، در طرفه العینی، به مجرد نواختن صور اخیر، زیراکرنا صدا خواهد داد، و مردگان، بی‌فساد خواهند برخاست و ما متبدل خواهیم شد. ۵۳ زیرا که می‌باید این فاسد بی‌فسادی را بپوشد و این فانی به بقا آراسته گردد. ۵۴ اما چون این فاسد بی‌فسادی را بپوشید و این فانی به بقا آراسته شد، آنگاه این کلامی که مکتوب است به انجام خواهد رسید که «مرگ در ظفر بلعیده شده است. ۵۵ ای موت نیش تو کجا است و ای گور ظفر تو کجا؟» (Hadēs g86) ۵۶ نیش موت گناه است و قوت گناه، شریعت. ۵۷ لیکن شکر خدا راست که ما را بواسطه خداوند ماعیسی مسیح ظفر می‌دهد. ۵۸ بنابراین ای برادران حبیب من پایدار وی تشویش شده، پیوسته در عمل خداوند بیفزایید، چون می‌دانید که زحمت شما در خداوند باطل نیست.

۱۶ اما درباره جمع کردن زکات برای مقدسین، چنانکه به کلیساهای غلاطیه فرودم، شما نیز همچنین کنید. ۲ در روز اول هفته، هر یکی از شما بحسب نعمتی که یافته باشد، نزد خود ذخیره کرده، بگذارد تا در وقت آمدن من زحمت جمع کردن نباشد. ۳ و چون برسم، آنانی را که اختیار کنید با مکتوبها خواهم فرستاد تا احسان شما را به اورشلیم ببرند. ۴ و اگر مصلحت باشد که من نیز بروم، همراه من خواهند آمد. ۵ و چون از مکادونیه عبور کنم، به نزد شما خواهم آمد، زیرا که از مکادونیه عبور می‌کنم، ۶ و احتمال دارد که نزد شما بمانم بلکه زمستان را نیز بسر برم تا هرجایی که بروم، شما مرا مشایعت کنید. ۷ زیرا که الان اراده ندارم در بین راه شما راملقات کنم، چونکه امیدوارم مدتی با شما توقف نمایم، اگر خداوند اجازت دهد. ۸ لیکن من تا بنظیکاست در افسس خواهم ماند، ۹ زیرا که دروازه بزرگ و کارساز برای من باز شد و معاندین، بسیاریند. ۱۰ لیکن اگر تیموتائوس آید، آگاه باشید که نزد شما بی‌ترس باشد، زیرا که در

حکم کرده باشیم بلکه شادی شما را مددکار هستیم زیرا که به ایمان قایم هستیم.

۲ اما در دل خود عزیمت داشتم که دیگر باحزن به نزد شما نیایم، ۲ زیرا اگر من شما را محزون سازم، کیست که مرا شادی دهد جز او که از من محزون گشت؟ ۳ و همین را نوشتم که مبادا وقتی که بیایم محزون شوم از آنانی که می‌بایست سبب خوشی من بشوند، چونکه بر همه شما اعتماد می‌دارم که شادی من، شادی جمیع شما است. ۴ زیرا که از حزن و دلتنگی سخت و باشکهای بسیار به شما نوشتم، نه تا محزون شوید بلکه تا بفهمید چه محبت بینهایتی با شما دارم. ۵ و اگر کسی باعث غم شد، مرا محزون نساخت بلکه فی الجمله جمیع شما را تا بار زیاده نهناده باشم. ۶ کافی است آن کس را این سیاستی که از اکثر شما بدو رسیده است. ۷ پس برعکس شما باید او را عفو نموده، تسلی دهید که مبادا افزونی غم چنین شخص را فرو برد. ۸ بنابراین، به شما التماس می‌دارم که با او محبت خود را استوار نمایید. ۹ زیرا که برای همین نیز نوشتم تا دلیل شما را بدانم که در همه چیز مطیع می‌باشید. ۱۰ اما هر که را چیزی عفو نمایید، من نیز می‌کنم زیرا که آنچه من عفو کرده‌ام، هرگاه چیزی را عفو کرده باشم، به خاطر شما به حضور مسیح کرده‌ام، ۱۱ تا شیطان بر ما برتری نیابد، زیرا که از مکاید او بی خبر نیستیم. ۱۲ اما چون به ترواس بجهت بشارت مسیح آمدم و دروازه‌ای برای من در خداوند باز شد، ۱۳ در روح خود آرامی نداشتم، از آن رو که برادر خود تیطس را نیافتم، بلکه ایشان را وداع نموده، به مکادونیه آمدم. ۱۴ لیکن شکر خدا راست که ما را در مسیح، دائم در موکب ظفر خود می‌برد و عطر معرفت خود را در هر جا بوسیله ما ظاهر می‌کند. ۱۵ زیرا خدا را عطر خوشبوی مسیح می‌باشیم هم در ناجیان و هم در هالکان. ۱۶ اما اینها را عطر موت، الی موت و آنها را عطر حیات الی حیات. و برای این امور کیست که کافی باشد؟ ۱۷ زیرا مثل بسیاری نیستیم که کلام خدا را مغشوش سازیم، بلکه از ساده دلی و از جانب خدا در حضور خدا در مسیح سخن می‌گوییم.

۳ آیا باز به سفارش خود شروع می‌کنیم؟ و آیا مثل بعضی احتیاج به سفارش نامه جات به شما یا از شما داشته باشیم؟ ۲ شما رساله ماهستید، نوشته شده در دل‌های ما، معروف و خواننده شده جمیع آدمیان. ۳ چونکه ظاهر شده‌اید که رساله مسیح می‌باشید، خدمت کرده شده از ما و نوشته شده نه به مرکب بلکه به روح خدای حی، نه بر الواح سنگ، بلکه بر الواح گوشتی دل. ۴ اما بوسیله مسیح چنین اعتماد به خدا داریم. ۵ نه آنکه کافی باشیم که چیزی را به خود تفکر کنیم که گویا از ما باشد، بلکه کفایت ما از خداست. ۶ که او ما را هم کفایت داد تا عهد جدید را خادم شویم، نه حرف را بلکه روح را زیرا که حرف می‌کشد لیکن روح زنده می‌کند. ۷ اما اگر خدمت موت که در حرف بود و بر سنگها تراشیده شده با جلال می‌بود، یحیی که بنی اسرائیل نمی‌توانستند صورت موسی را نظاره کنند به سبب جلال چهره او که فانی بود، ۸ چگونه خدمت روح بیشتر با

۱ پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح و تیموتاوس برادر، به کلیسای خدا که در قرنتس می‌باشد با همه مقدسینی که در تمام اخالیه هستند، ۲ فیض و سلامتی از پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند به شما باد. ۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که پدر رحمتها و خدای جمیع تسلیات است، ۴ که ما را در هر تنگی ما تسلی می‌دهد تا ما بتوانیم دیگران را در هر مصیبتی که باشد تسلی نمایم، به آن تسلی که خود از خدا یافته‌ایم. ۵ زیرا به اندازه‌ای که دردهای مسیح در ما زیاده شود، به همین قسم تسلی ما نیز بوسیله مسیح می‌افزاید. ۶ اما خواه زحمت کشیم، این است برای تسلی و نجات شما، و خواه تسلی پذیریم این هم بجهت تسلی و نجات شما است که میسر می‌شود از صبر داشتن در همین دردهای که ما هم می‌بینیم. ۷ و امید ما برای شما استوار می‌شود زیرا می‌دانیم که چنانکه شما شریک دردها هستید، همچنین شریک تسلی نیز خواهید بود. ۸ زیرا ای برادران نمی‌خواهیم شما بی‌خبر باشید از تنگی‌ای که در آسیا به ما عارض گردید که بینهایت و فوق از طاقت بار کشیدیم، یحیی که از جان هم مایوس شدیم. ۹ لکن در خود فتوای موت داشتم تا بر خود توکل نکنیم، بلکه بر خدا که مردگان را برمی‌خیزاند، ۱۰ که ما را از چنین موت رهانید و می‌رهاند و به او امیدواریم که بعد از این هم خواهد رهانید. ۱۱ و شما نیز به دعا در حق ما اعانت می‌کنید تا آنکه برای آن نعمتی که از اشخاص بسیاری به ما رسید، شکرگزاری هم بجهت ما از بسیاری به جا آورده شود. ۱۲ زیرا که فخر ما این است یعنی شهادت ضمیر ما که به قدوسیت و اخلاص خدایی، نه به حکمت جسمانی، بلکه به فیض الهی در جهان رفتار نمودیم و خصوص نسبت به شما. ۱۳ زیرا چیزی به شما نمی‌نویسیم مگر آنچه می‌خوانید و به آن اعتراف می‌کنید و امیدوارم که تا به آخر اعتراف هم خواهید کرد. ۱۴ چنانکه به مافی الجمله اعتراف گردید که محل فخر شما هستیم، چنانکه شما نیز ما را می‌باشید در روز عیسی خداوند. ۱۵ و بدین اعتماد قبل از این خواستم به نزد شما آیم تا نعمتی دیگر بیابید، ۱۶ و از راه شما به مکادونیه بروم و باز از مکادونیه نزد شما بیایم و شما مرا به سوی یهودیه مشایعت کنید. ۱۷ پس چون این را خواستم، آیا سهل انگاری کردم یا عزیمت من عزیمت بشری باشد تا آنکه به نزد من بلی بلی و نی نی باشد. ۱۸ لیکن خدا امین است که سخن ما با شما بلی و نی نیست. ۱۹ زیرا که پسر خدا عیسی مسیح که ما یعنی من و سلوانس و تیموتاوس در میان شما به وی موعظه کردیم، بلی و نی نشد بلکه در او بلی شده است. ۲۰ زیرا چندان که وعده های خدا است، همه در او بلی و از این جهت در او امین است تا خدا از ما تمجید یابد. ۲۱ اما او که ما را با شما در مسیح استواری گرداند و ما را مسح نموده است، خداست. ۲۲ که او نیز ما را مهر نموده و بیعانه روح را در دل‌های ما عطا کرده است. ۲۳ لیکن من خدا را بر جان خود شاهده می‌خوانم که برای شفقت بر شما تا بحال به قرنتس نیامدم، ۲۴ نه آنکه بر ایمان شما

جلال نخواهد بود؟ ۹ زیرا هرگاه خدمت قصاص با جلال باشد، چند مرتبه زیادت‌تر خدمت عدالت در جلال خواهد افزود. ۱۰ زیرا که آنچه جلال داده شده بود نیز بدین نسبت جلالی نداشت به سبب این جلال فایق. ۱۱ زیرا اگر آن فانی با جلال بودی، هرآینه این باقی از طریق اولی در جلال خواهد بود. ۱۲ پس چون چنین امید داریم، با کمال دلیری سخن می‌گوییم. ۱۳ و نه مانند موسی که نقابی برچهره خود کشید تا بنی اسرائیل، تمام شدن این فانی را نظر نکنند، ۱۴ بلکه ذهن ایشان غلیظ شد زیرا که تا امروز همان نقاب در خواندن عهد عتیق باقی است و کشف نشده است، زیرا که فقط در مسیح باطل می‌گردد. ۱۵ بلکه تا امروز وقتی که موسی را می‌خوانند، نقاب بر دل ایشان برقراری ماند. ۱۶ لیکن هرگاه به سوی خداوند رجوع کند، نقاب برداشته می‌شود. ۱۷ اما خداوند روح است و جایی که روح خداوند است، آنجا آزادی است. ۱۸ لیکن همه ما چون با چهره بی نقاب جلال خداوند را در آینه می‌نگریم، از جلال تا جلال به همان صورت متبدل می‌شویم، چنانکه از خداوند که روح است.

۵ زیرا می‌دانیم که هرگاه این خانه زمینی خیمه ما ریخته شود، عمارتی از خداداریم، خانه‌ای ناساخته شده به دستها و جاودانی در آسمانها. (aiōnios g166) ۲ زیرا که در این هم آه می‌کشیم، چونکه مشتاق هستیم که خانه خود را که از آسمان است ببوشیم، ۳ اگر فی الواقع پوشیده و نه عریان یافت شویم. ۴ از آنرو که ما نیز که در این خیمه هستیم، گرانبار شده، آه می‌کشیم، از آن جهت که نمی‌خواهیم این را بیرون کنیم، بلکه آن را ببوشیم تا فانی در حیات غرق شود. ۵ اما او که ما را برای این درست ساخت خدا است که بیعانه روح را به ما می‌دهد. ۶ پس دائم خاطر جمع هستیم و می‌دانیم که مادامی که در بدن متوطنیم، از خداوند غریب می‌باشیم. ۷ (زیرا که به ایمان رفتار می‌کنیم نه به دیدار) ۸ پس خاطر جمع هستیم و این را بیش‌تر می‌پسندیم که از بدن غریب کنیم و به نزد خداوند متوطن شویم. ۹ لهذا حریص هستیم بر اینکه خواه متوطن و خواه غریب، پسندیده او باشیم. ۱۰ زیرا لازم است که همه ما پیش مسند مسیح حاضر شویم تا هرکس اعمال بدنی خود را بیابد، بحسب آنچه کرده باشد، چه نیک چه بد. ۱۱ پس چون ترس خدا را دانسته‌ایم، مردم را دعوت می‌کنیم. اما به خدا ظاهر شده‌ایم و امیدوارم به ضمائر شما هم ظاهر خواهیم شد. ۱۲ زیرا بار دیگر برای خود به شما سفارش نمی‌کنیم، بلکه سبب افتخار درباره خود به شما می‌دهیم تا شما را جوانی باشد برای آنانی که در ظاهر نه در دل فخر می‌کنند. ۱۳ زیرا اگر بی‌خود هستیم برای خداست و اگر هشیاریم برای شماست. ۱۴ زیرا محبت مسیح ما را فرو گرفته است، چونکه این را دریافته‌ایم که یک نفر برای همه مرد پس همه مردند. ۱۵ و برای همه مرد تا آنانی که زنده‌اند، از این به بعد برای خویشتن زیست نکنند بلکه برای او که برای ایشان مرد و برخاست. ۱۶ بنابراین، ما بعد از این هیچ کس را بحسب جسم نمی‌شناسیم، بلکه هرگاه مسیح را هم بحسب جسم شناخته بودیم، الان دیگر او را نمی‌شناسیم. ۱۷ پس اگر کسی در مسیح باشد، خلقت تازه‌ای است؛ چیزهای کهنه درگذشت، اینک همه چیز تازه شده است. ۱۸ و همه چیز از خدا که ما را بواسطه عیسی مسیح با خود مصالحه داده و خدمت مصالحه را به ما سپرده است. ۱۹ یعنی اینکه خدا در مسیح بود و جهان را با خود مصالحه می‌داد و خطایای ایشان را بدیشان محسوب نداشت و کلام مصالحه را به ما سپرد. ۲۰ پس برای مسیح ایلیچی هستیم که گویا خدا به زبان ما وعظ می‌کند. پس بخاطر مسیح استدعای کنیم که با خدا مصالحه کنید. ۲۱ زیرا او را که گناه نشناخت در راه ما گناه ساخت تا ما در وی عدالت خدا شویم.

۴ بنابراین چون این خدمت را داریم، چنانکه رحمت یافته‌ایم، خسته خاطر نمی‌شویم. ۲ بلکه خفایای رسوایی را ترک کرده، به مکر رفتار نمی‌کنیم و کلام خدا را مغشوش نمی‌سازیم، بلکه به اظهار راستی، خود را به ضمیر هرکس در حضور خدا مقبول می‌سازیم. ۳ لیکن اگر بشارت ما مخفی است، بر هالکان مخفی است، ۴ که در ایشان خدای این جهان فهم‌های بی‌ایمانشان را کور گردانیده است که مبدا تجلی بشارت جلال مسیح که صورت خداست، ایشان را روشن سازد. (aiōn g165) ۵ زیرا به خویشتن موعظه نمی‌کنیم بلکه به مسیح عیسی خداوند، اما به خویشتن که غلام شما هستیم بخاطر عیسی. ۶ زیرا خدایی که گفت تانور از ظلمت درخشید، همان است که در دل‌های ما درخشید تا نور معرفت جلال خدا در چهره عیسی مسیح از ما بدرخشند. ۷ لیکن این خزینه را در ظروف خاکی داریم تا بتری قوت از آن خدا باشد نه از جانب ما. ۸ در هر چیز زحمت کشیده، ولی در شکنجه نیستیم؛ متحیر ولی مایوس نی؛ ۹ و تعاقب کرده شده، لیکن نه متروک؛ افکنده شده، ولی هلاک شده نی؛ ۱۰ پیوسته قتل عیسی خداوند را در جسد خود حمل می‌کنیم تا حیات عیسی هم در بدن ما ظاهر شود. ۱۱ زیرا ما که زنده‌ایم، دائم بخاطر عیسی به موت سپرده می‌شویم تا حیات عیسی نیز در جسد فانی ما پدید آید. ۱۲ پس موت در ما کار می‌کند ولی حیات در شما. ۱۳ اما چون همان روح ایمان را داریم، بحسب آنچه مکتوب است «ایمان آوردن پس سخن گفتن»، ما نیز چون ایمان داریم، از اینرو سخن می‌گوییم. ۱۴ چون می‌دانیم او که عیسی خداوند را برخیزانید، ما را نیز با عیسی خواهد برخیزانید و با شما حاضر خواهد ساخت. ۱۵ زیرا که همه چیز برای شما است تا آن فیضی که بوسیله بسیاری افزوده شده است، شکرگزاری را برای تمجید خدا بیفزاید. ۱۶ از این جهت خسته خاطر نمی‌شویم، بلکه هر چند انسانیت ظاهری ما فانی می‌شود، لیکن باطن روز بروز تازه می‌گردد. ۱۷ زیرا که این زحمت سبک ما که برای لحظه‌ای است، بار جاودانی جلال را

۶ پس چون همکاران او هستیم، التماس می‌نماییم که فیض خدا را بی‌فایده نیافته باشید. ۲ زیرا می‌گوید: «در وقت مقبول تو را مستجاب فرمودم و در روز نجات تو را اعانت کردم.» اینک الحال زمان مقبول است؛ اینک الان روز نجات است. ۳ در هیچ چیز لغزش نمی‌دهیم که



منشا موت است. ۱۱ زیرا اینک همین که غم شما برای خدا بود، چگونگی کوشش، بل احتجاج، بل خشم، بل ترس، بل اشتیاق، بل غیرت، بل انتقام را در شما پدید آورد. در هر چیز خود را ثابت کردید که در این امر مبرا هستید. ۱۲ باری هرگاه به شما نوشتیم، بجهت آن ظالم یا مظلوم نبود، بلکه تا غیرت ما درباره شما به شما در حضور خدا ظاهر شود. ۱۳ و از این جهت تسلی یافتیم لیکن در تسلی خود شادی ما از خوشی تپس بینهایت زیاد گردید چونکه روح او از جمیع شما آرامی یافته بود. ۱۴ زیرا اگر درباره شما بدو فخر کردم، خجل نشدم بلکه چنانکه همه سخنان را به شما به راستی گفتیم، همچنان فخر ما به تپس راست شد. ۱۵ و خاطر او به سوی شما زیادت مایل گردید، چونکه اطاعت جمیع شما را به یاد می آورد که چگونگی به ترس و لرز او را پذیرفتید. ۱۶ شادمانم که در هر چیز بر شما اعتماد دارم.

▲ لیکن ای برادران شما را مطلع می سازیم از فیض خدا که به کلیساهای مکادونیه عطا شده است. ۲ زیرا در امتحان شدید زحمت، فراوانی خوشی ایشان ظاهر گردید و از زیادتی فقر ایشان، دولت سخاوت ایشان افزوده شد. ۳ زیرا که شاهد هستم که بحسب طاقت بلکه فوق از طاقت خویش به رضامندی تمام، ۴ التماس بسیار نموده، این نعمت و شراکت در خدمت مقدسین را از ما طلبیدند. ۵ و نه چنانکه امید داشتیم، بلکه اول خویشتر را به خداوند و به مایر حسب اراده خدا دادند. ۶ و از این سبب از تپس استدعا نمودیم که همچنانکه شروع این نعمت را در میان شما کرد، آن را به انجام هم برساند. ۷ بلکه چنانکه در هر چیز افزونی دارید، در ایمان و کلام و معرفت و کمال اجتهاد و محبتی که با ما می دارید، در این نعمت نیز بیفزایید. ۸ این را به طریق حکم نمی گویم بلکه به سبب اجتهاد دیگران و تا اخلاص محبت شما را بیازمایم. ۹ زیرا که فیض خداوند ما عیسی مسیح را می دانید که هر چند دولت مند بود، برای شما فقیر شد تا شما از فقر او دولت مند شوید. ۱۰ و در این، رای می دهم زیرا که این شما را شایسته است، چونکه شما در سال گذشته، نه در عمل فقط بلکه در اراده نیز اول از همه شروع کردید. ۱۱ اما الحال عمل را به انجام رسانید تا چنانکه دلگرمی در اراده بود، انجام عمل نیز بر حسب آنچه دارید بشود. ۱۲ زیر هرگاه دلگرمی باشد، مقبول می افتد، بحسب آنچه کسی دارد نه بحسب آنچه ندارد. ۱۳ و نه اینکه دیگران را راحت و شما را زحمت باشد، بلکه به طریق مساوات تا در حال، زیادتی شمار برای کمی ایشان بکار آید؛ ۱۴ و تا زیادتی ایشان بجهت کمی شما باشد و مساوات بشود. ۱۵ چنانکه مکتوب است: «آنکه بسیار جمع کرد، زیادتی نداشت و آنکه اندکی جمع کرد، کمی نداشت. ۱۶ اما شکر خدای است که این اجتهاد را برای شما در دل تپس نهاد. ۱۷ زیرا او خواهش ما را اجابت نمود، بلکه بیشتر با اجتهاد بوده، به رضامندی تمام به سوی شما روانه شد. ۱۸ و باوی آن برادری را فرستادیم که مدح او در انجیل در تمامی کلیساهای است. ۱۹ و نه همین فقط بلکه کلیساهای نیز او را اختیار کردند تا در این نعمتی که خدمت آن را برای تمجید خداوند و دلگرمی شما می کنیم، هم سفر

مبادا خدمت ما ملامت کرده شود، ۴ بلکه در هر امری خود را ثابت می کنیم که خدام خدا هستیم: درصبر بسیار، در زحمات، در حاجات در تنگیها، ۵ در تازیهها، در زندانها، در فتنهها، در محنتها، در بی خوابیها، در گرسنگیها، ۶ در طهارت، در معرفت، در حلم، در مهربانی، در روح القدس، در محبت بی ریا، ۷ در کلام حق، در قوت خدا باسلحه عدالت بر طرف راست و چپ، ۸ به عزت و ذلت و بدنامی و نیکنامی. چون گمراه کنندگان و اینک راستگو هستیم؛ ۹ چون مجهول و اینک معروف؛ چون در حالت موت و اینک زنده هستیم؛ چون سیاست کرده شده، اما مقتول نی؛ ۱۰ چون محزون، ولی دائم شادمان؛ چون فقیر و اینک بسیاری را دولت مند می سازیم؛ چون بی چیز، اما مالک همه چیز. ۱۱ ای قرتیان، دهان ما به سوی شما گشاده و دل ما وسیع شده است. ۱۲ در ما تنگ نیستید لیکن در احساسی خود تنگ هستید. ۱۳ پس در جزای این، زیرا که به فرزندان خود سخن می گویم، شما نیز گشاده شوید. ۱۴ زیر بیوغ ناموافق با بی ایمانان مشوید، زیرا عدالت را با گناه چه رفاقت و نور را با ظلمت چه شراکت است؟ ۱۵ و مسیح را با بیعالم چه مناسبت و مومن را با کافر چه نصیب است؟ ۱۶ و هیکل خدا را با بنتها چه موافقت؟ زیرا شما هیکل خدای حی می باشید، چنانکه خدا گفت که «در ایشان ساکن خواهم بود و در ایشان راه خواهم رفت و خدای ایشان خواهم بود، و ایشان قوم من خواهند بود.» ۱۷ پس خداوند می گوید: «از میان ایشان بیرون آید و جدا شوید و چیز ناپاک را لمس نکنید تا من شما را مقبول بدارم، ۱۸ و شما را پدر خواهم بود و شما مرا پسران و دختران خواهید بود؛ خداوند قادر مطلق می گوید.»

▼ پس ای عزیزان، چون این وعدهها را داریم، خویشتر را از هر نجاست جسم و روح طاهر بسازیم و قدوسیت را در خدا ترسی به کمال رسانیم. ۲ ما را در دلهای خود جا دهید. بر هیچ کس ظلم نکرديم و هیچ کس را فاسد نساختیم و هیچ کس را مغبون ننمودیم. ۳ این را از روی مذمت نمی گویم، زیرا پیش گفتیم که در دل ما مستی تا در موت و حیات با هم باشیم. ۴ مرا بر شما اعتماد کلی و درباره شما فخر کامل است. از تسلی سیر گشتهام و در هر زحمتی که بر مامی آید، شادی وافر می کنم. ۵ زیرا چون به مکادونیه هم رسیدیم، جسم ما آرامی نیافت، بلکه در هر چیز زحمت کشیدیم؛ در ظاهر، نزاعها و در باطن، ترسها بود. ۶ لیکن خدایی که تسلی دهنده افتادگان است، ما را به آمدن تپس تسلی بخشید. ۷ و نه از آمدن او تنها بلکه به آن تسلی نیز که او در شما یافته بود، چون ما را مطلع ساخت از شوق شما و نوحه گری شما و غیرتی که درباره من داشتید، به نوعی که بیشتر شادمان گردیدیم. ۸ زیرا که هر چند شما را به آن رساله محزون ساخت، پشیمان نیستیم، اگر چه پشیمان هم بودم زیرا یافتیم که آن رساله شما را اگر هم به ساعتی، غمگین ساخت. ۹ الحال شادمانم، نه از آنکه غم خوردید بلکه از اینکه غم شما به توبه انجامید، زیرا که غم شما برای خدا بود تا به هیچ وجه زبانی از ما به شما نرسد. ۱۰ زیرا غمی که برای خداست منشا توبه می باشد به جهت نجات که از آن پشیمانی نیست؛ اما غم دنیوی

مابشود. ۲۰ چونکه اجتناب می‌کنیم که مبدا کسی ما را ملامت کند درباره این سخاوتی که خادمان آن هستیم. ۲۱ زیرا که نه درحضور خداوند فقط، بلکه در نظر مردم نیز چیزهای نیکو را تدارک می‌بینیم. ۲۲ و با ایشان برادر خود را نیز فرستادیم که مکرر در امور بسیار او را با اجتهاد یافتیم و الحال به سبب اعتماد کلی که بر شما می‌دارد، بیشتر با اجتهاد است. ۲۳ هرگاه درباره تیطس (پیرسند)، او در خدمت شما رفیق و همکار من است؛ و اگر درباره برادران ما، ایشان رسل کلیساها و جلال مسیح می‌باشند. ۲۴ پس دلیل محبت خود و فخر ما را درباره شما در حضور کلیساها به ایشان ظاهر نمایم.

**۹** زیرا که در خصوص این خدمت مقدسین، زیادتی می‌باشد که به شما بنویسم. ۲ چونکه دلگرمی شما را می‌دانم که درباره آن بجهت شما به اهل مکادونیه فخر می‌کنم که از سال گذشته اهل اخائیه مستعد شده‌اند و غیرت شما اکثر ایشان را تحریض نموده است. ۳ اما برادران را فرستادم که مبدا فخر ما درباره شما در این خصوص باطل شود تا چنانکه گفته‌ام، مستعد شوید. ۴ مبدا اگر اهل مکادونیه با من آیند و شما را نامستعد یابند، نمی‌گویم شما بلکه ما از این اعتمادی که به آن فخر کردیم، خجل شویم، ۵ پس لازم دانستم که برادران را نصیحت کنم تا قبل از ما نزد شما آیند و برکت موعود شما را مهیا سازند تا حاضر باشد، از راه برکت نه از راه طمع. ۶ اما خلاصه این است، هرکه با بخیلی کارد، با بخیلی هم درو کند و هرکه با برکت کارد، با برکت نیز درو کند. ۷ اما هرکس بطوری که در دل خوداراده نموده است بکند، نه به حزن و اضطراب، زیرا خدا بخشنده خوش را دوست می‌دارد. ۸ ولی خدا قادر است که هر نعمتی را برای شما بیفزاید تا همیشه در هر امری کفایت کامل داشته، برای هر عمل نیکو افزوده شوید. ۹ چنانکه مکتوب است که «پاشید و به فقرا داد و عدالتش تا به ابد باقی می‌ماند». (aiōn g165) اما او که برای بزرگ بذر و برای خورنده نان را آماده می‌کند، بذر شما را آماده کرده، خواهد افزود و ثمرات عدالت شما را مزید خواهد کرد. ۱۱ تا آنکه در هر چیز دولت‌مند شده، کمال سخاوت را بنمایید که آن منشا شکر خدا بوسیله ما می‌باشد. ۱۲ زیرا که به‌جا آوردن این خدمت، نه فقط حاجات مقدسین را رفع می‌کند، بلکه سپاس خدا را نیز بسیار می‌افزاید. ۱۳ و از دلیل این خدمت، خدا را تمجید می‌کنند به سبب اطاعت شما در اعتراف انجیل مسیح و سخاوت بخشش شما برای ایشان و همگان. ۱۴ و ایشان به سبب افزونی فیض خدایی که بر شماست، در دعای خود مشتاق شما می‌باشند. ۱۵ خدا را برای عطای ما لاکلام او شکر باد.

**۱۱** کاشکه مرا در اندک جهالتی متحمل شوید و متحمل من هم می‌باشید. ۲ زیرا که من بر شما غیور هستم به غیرت الهی؛ زیرا که شما را به یک شوهر نامزد ساختم تا با کراهی عقیفه به مسیح سپارم. ۳ لیکن می‌ترسم که چنانکه مار به مکر خود حوا را فریفت، همچنین خاطر شما هم از سادگی‌ای که در مسیح است، فاسد گردد. ۴ زیرا هرگاه آنکه آمد، وعظ می‌کرد به عیسی دیگر، غیر از آنکه ما بلو موعظه کردیم، یا شما روحی دیگر را جز آنکه یافته بودید، یا انجیلی دیگر را سوای آنچه قبول کرده بودید می‌پذیرفتید، نیکو می‌کردید که متحمل می‌شدید. ۵ زیرا مرا یقین است که از بزرگترین رسولان هرگز کمتر نیستم. ۶ اما هرچند در کلام نیز امی باشم، لیکن در معرفت نی. بلکه در هر امری زده‌همه کس به شما آشکار گردیدیم. ۷ آیا گناه کردم که خود را ذلیل ساختم تا شما سرفراز شوید در اینکه به انجیل خدا شما را مفت بشارت دادم؟ ۸ کلیساهای دیگر را غارت نموده، اجرت گرفتم تا شما را خدمت نمایم و چون به نزد شما حاضر بوده، محتاج شدم، بر هیچ کس بار ننهاده‌م. ۹ زیرا برادرانی که از مکادونیه آمدند، رفع حاجت برانمودند و در هر چیز از بار نهادن بر شما

خود رانگاه داشته و خواهم داشت. ۱۰ به راستی مسیح که در من است قسم که این فخر در نواحی اخائیه از من گرفته نخواهد شد. ۱۱ از چه سبب؟ آیا ازاینکه شما را دوست نمی دارم؟ خدا می داند! ۱۲ لیکن آنچه می کنم هم خواهم کرد تا از جویندگان فرصت، فرصت را منقطع سازم تا در آنچه فخر می کنید، مثل ما نیز یافت شوند. ۱۳ زیرا که چنین اشخاص رسولان کذب و عمله مکار هستند که خویشتن را به رسولان مسیح مشابه می سازند. ۱۴ و عجب نیست، چونکه خودشیطان هم خویشتن را به فرشته نور مشابه می سازد. ۱۵ پس امر بزرگ نیست که خدام وی خویشتن را به خدام عدالت مشابه سازند که عاقبت ایشان برحسب اعمالشان خواهد بود. ۱۶ باز می گویم، کسی مرا بی فهم نداند والا مرا چون بی فهمی بپذیرید تا من نیز اندکی افتخار کنم. ۱۷ آنچه می گویم از جانب خداوند نمی گویم، بلکه از راه بی فهمی در این اعتمادی که فخر ما است. ۱۸ چونکه بسیاری از طریق جسمانی فخر می کنند، من هم فخر می نمایم. ۱۹ زیرا چونکه خود فهمیم هستیم، بی فهمان را به خوشی متحمل می باشد. ۲۰ زیرا متحمل می شوید هرگاه کسی شما را غلام سازد، یا کسی شما را فرو خورد، یا کسی شما را گرفتار کند، یا کسی خود را بلند سازد، یا کسی شما را بر رخسار پانچپه زند. ۲۱ از روی استحقاق می گویم که گویا ما ضعیف بوده ایم. ۲۲ آیاعبرانی هستند؟ من نیز هستم! اسرائیلی هستند؟ من نیز هستم! از ذریت ابراهیم هستند؟ من نیز می باشم! ۲۳ آیا خدام مسیح هستند؟ چون دیوانه حرف می زنم، من بیشتر هستم! در محتنها افزونتر، در تازیانهها زیادتر، در زندانها بیشتر، در مرگها مکرر. ۲۴ از یهودیان پنج مرتبه از چهل یک کم تازیانه خوردم. ۲۵ سه مرتبه مرا چوب زند؛ یک دفعه سنگسار شدم؛ سه کت شکسته کشتی شدم؛ شبانه روزی در دریا بسر بردم؛ ۲۶ در سفرها بارها؛ در خطرهای نرها؛ در خطرهای دزدان؛ در خطرهای قوم خود و در خطرهای ازامتها؛ در خطرهای شهر؛ در خطرهای دریابان؛ در خطرهای دریا؛ در خطرهای در میان برادران کذب؛ ۲۷ در محنت و مشقت، در بی خوابیها بارها؛ در گرسنگی و تشنگی، در روزهها بارها؛ در سرما و عریانی. ۲۸ بدون آنچه علاوه بر اینها است، آن باری که هر روزه بر من است، یعنی اندیشه برای همه کلیساها. ۲۹ کیست ضعیف که من ضعیف نمی شوم؟ که لغزش می خورد که من نمی سوزم؟ ۳۰ اگر فخر می باید کرد از آنچه به ضعف من تعلق دارد، فخر می کنم. ۳۱ خدا و پدر عیسی مسیح خداوند که تا به ابد متبارک است، می داند که دروغ نمی گویم. (aiōn g165) ۳۲ در دمشق، والی حارث پادشاه، شهر دمشق را برای گرفتن من محافظت می نمود. ۳۳ و مرا از درپچه ای در زنبیلی از باره قلعه پایین کردند و از دستهای وی رستم.

۱۳ این مرتبه سوم نزد شما می آیم. به گواهی دو سه شاهد، هر سخن ثابت خواهد شد. ۲ پیش گفتم و پیش می گویم که گویا دفعه دوم حاضر بوده ام، هر چند الان غایب هستم، آنانی را که قبل از این گناه کردند و همه دیگران را که اگر باز آیم، مسامحه نخواهم نمود. ۳ چونکه دلیل مسیح را که در من سخن می گوید می جوید که او نزد شما ضعیف نیست بلکه در شما تواناست. ۴ زیرا هرگاه از ضعف مصلوب گشت، لیکن از قوت

۴ که به فردوس ر بوده شد و سخنان ناگفتنی شنید که انسان را جایز نیست به آنها تکلم کند. ۵ از چنین شخص فخر خواهم کرد، لیکن از خود جز از ضعفهای خویش فخر نمی کنم. ۶ زیرا اگر بخوام فخر بکنم، بی فهم نمی باشم چونکه راست می گویم. لیکن اجتناب می کنم مبدا کسی در حق من گمانی برد فوق از آنچه در من بیند یا ز من شوند. ۷ و تا آنکه از زیادتی مکاشفات زیاد سرفرازی نمایم، خاری در جسم من داده شد، فرشته شیطان، ما را لطمه زند، مبدا زیاد سرفرازی نمایم. ۸ و درباره آن از خداوند سه دفعه استدعا نمودم تا از من برود. ۹ مرا گفت: «فیض من تو را کافی است، زیرا که قوت من در ضعف کامل می گردد.» پس به شادی بسیار از ضعفهای خود بیشتر فخر خواهم نمود تا قوت مسیح در من ساکن شود. ۱۰ بنابراین، از ضعفها و رسواییها و احتیاجات و زحمات و تنگیهای خاطر مسیح شادمانم، زیرا که چون ناتوانم، آنگاه توانا هستم. ۱۱ بی فهم شده ام. شما مرا مجبور ساختید. زیرا می بایست شما مرا مدح کرده باشید، از آنروکه من از بزرگترین رسولان به هیچ وجه کمترینم، هر چند هیچ هستم. ۱۲ بدرستی که علامات رسول در میان شما با کمال صبر از آیات و معجزات و قوت پدید گشت. ۱۳ زیرا کدام چیز است که در آن از سایر کلیساها قاصر بودید؟ مگر اینکه من بر شما بار نهادم. این بی انصافی را از من ببخشید! ۱۴ اینک مرتبه سوم مهیا هستم که نزد شما بیایم و بر شما بار نخواهم نهاد از آنرو که نه مال شما بلکه خود شما را طلبم، زیرا که نمی باید فرزندان برای والدین ذخیره کنند، بلکه والدین برای فرزندان. ۱۵ اما من به کمال خوشی برای جانهای شما صرف می کنم و صرف کرده خواهم شد. و اگر شما را بیشتر محبت نمایم، آیا کمتر محبت بینم؟ ۱۶ اما باشد، من بر شما بار نهادم بلکه چون حبله گر بودم، شما را به مکر به چنگ آوردم. ۱۷ آیا به یکی از آنانی که نزد شما فرستادم، نفع از شما بردم؟ ۱۸ به تیطس التماس نمودم و با وی برادر را فرستادم. آیا تیطس از شما نفع برد؟ مگر به یک روح و یک روش رفتار نمودم؟ ۱۹ آیا بعد از این مدت، گمان می کنید که نزد شما حجت می آورم؟ به حضور خدا در مسیح سخن می گویم. لیکن همه چیزای عزیزان برای بنای شما است. ۲۰ زیرا می ترسم که چون آیم شما را نه چنانکه می خواهم بیابم و شما مرا بیاید چنانکه نمی خواهید که مبدا نزاع و حسد و خشمها و تعصب و بهتان و نامی و غرور و فتنهها باشد. ۲۱ و چون باز آیم، خدای من مرا نزد شما فروتن سازد و ماتم کنم برای بسیاری از آنانی که پیشتر گناه کردند و از ناپاکی و زنا و فجوری که کرده بودند، توبه نمودند.

۱۲ لابد است که فخر کنم، هر چند شایسته من نیست. لیکن به رویاها و مکاشفات خداوند می آیم. ۲ شخصی را در مسیح می شناسم، چهارده سال قبل از این. آیا در جسم؟ نمی دانم! و آیا بیرون از جسم؟ نمی دانم! خدای دانم. چنین شخصی که تا آسمان سوم ر بوده شد. ۳ و چنین شخص را می شناسم، خواه در جسم و خواه جدا از جسم، نمی دانم،

خدا زیست می‌کند. چونکه ما نیز در وی ضعیف هستیم، لیکن با او از قوت خدا که به سوی شما است، زیست خواهیم کرد. ۵ خود را امتحان کنید که در ایمان هستید یا نه. خود را بازیافت کنید. آیا خود را نمی‌شناسید که عیسی مسیح در شما است اگر مردود نیستید؟ ۶ اما امیدوارم که خواهید دانست که ما مردود نیستیم. ۷ و از خدا مسالت می‌کنم که شما هیچ بدی نکنید، نه تا ظاهر شود که ما مقبول هستیم، بلکه تا شما نیکویی کرده باشید، هرچند ما گویم مردود باشیم. ۸ زیرا که هیچ نمی‌توانیم به خلاف راستی عمل نماییم بلکه برای راستی. ۹ و شادمانیم وقتی که ما ناتوانیم و شما تواناییید. و نیز برای این دعا می‌کنیم که شما کامل شوید. ۱۰ از اینجهت این را در غیاب می‌نویسم تا هنگامی که حاضر شوم، سختی نکنم بحسب آن قدرتی که خداوند بجهت بنا نه برای خرابی به من داده است. ۱۱ خلاصه‌ای برادران شاد باشید؛ کامل شوید؛ تسلی پذیرید؛ یک رای و با سلامتی بوده باشید و خدای محبت و سلامتی با شما خواهد بود. ۱۲ یکدیگر را به بوسه مقدسانه تحیت نمایید. ۱۳ جمیع مقدسان به شما سلام می‌رسانند. ۱۴ فیض عیسی خداوند و محبت خدا و شرکت روح‌القدس با جمیع شما باد. آمین.

کنند و تا ما را به بندگی درآورند. ۵ که ایشان را یک ساعت هم به اطاعت در این امر تابع نشدیم تا راستی انجیل در شما ثابت ماند. ۶ اما از آنانی که معتبراند که چیزی می‌باشند - هرچه بودند مرا تفاوتی نیست، خدا بر صورت انسان نگاه نمی‌کند - زیرا آنانی که معتبراند، به من هیچ نفع نرسانیدند. ۷ بلکه به خلاف آن، چون دیدند که بشارت نامختوان به من سپرده شد، چنانکه بشارت مختونان به پطرس، ۸ زیرا او که برای رسالت مختونان در پطرس عمل کرد، در من هم برای امت‌ها عمل کرد. ۹ پس چون یعقوب و کفیا و یوحنا که معتبر به ارکان بودند، آن فیضی را که به من عطا شده بود دیدند، دست رفاقت به من و برنابا دادند تا ما به سوی امت‌ها برویم، چنانکه ایشان به سوی مختونان؛ ۱۰ جز آنکه فقرا را یادبداریم و خود نیز غیور به کردن این کار بودم. ۱۱ اما چون پطرس به انطاکیه آمد، او را روبرو مخالفت نمودم زیرا که مستوجب ملامت بود، ۱۲ چونکه قبل از آمدن بعضی از جانب یعقوب، با امت‌ها غذا می‌خورد؛ ولی چون آمدند، از آنانی که اهل ختنه بودند ترسیده، باز ایستاد و خویشترن را جدا ساخت. ۱۳ و سایر یهودیان هم با وی نفاق کردند، بحدی که برنابا نیز در نفاق ایشان گرفتار شد. ۱۴ ولی چون دیدم که به راستی انجیل به استقامت رفتار نمی‌کنند، پیش روی همه پطرس را گفتم: «اگر تو که یهود هستی، به طریق امت‌ها و نه به طریق یهود زیست می‌کنی، چون است که امت‌ها را مجبور می‌سازی که به طریق یهود رفتار کنند؟» ۱۵ ما که طبع یهود هستیم و نه گناهکاران از امت‌ها، ۱۶ اما چونکه یافتیم که هیچ‌کس از اعمال شریعت عادل شمرده نمی‌شود، بلکه به ایمان به عیسی مسیح، ما هم به مسیح عیسی ایمان آوردیم تا از ایمان به مسیح و نه از اعمال شریعت عادل شمرده شویم، زیرا که از اعمال شریعت هیچ بشری عادل شمرده نخواهد شد. ۱۷ اما اگر چون عدالت در مسیح را می‌طلبیم، خود هم گناهکار یافت شویم، آیا مسیح خادم گناه است؟ حاشا! ۱۸ زیرا اگر باز بنا کنیم آنچه را که خراب ساختیم، هرآینه ثابت می‌کنم که خود متعدی هستیم. ۱۹ زانرو که من بواسطه شریعت نسبت به شریعت مردم تا نسبت به خدا زیست کنم. ۲۰ با مسیح مصلوب شده‌ام ولی زندگی می‌کنم لیکن نه من بعد از این، بلکه مسیح در من زندگی می‌کند. و زندگانی که الحال در جسم می‌کنم، به ایمان بر پسر خدا می‌کنم که مرا محبت نمود و خود را برای من داد. ۲۱ فیض خدا را باطل نمی‌سازم، زیرا اگر عدالت به شریعت می‌بود، هرآینه مسیح عبث مرد.

۳ ای غلاطیان بی‌فهم، کیست که شما را افسون کرد تا راستی را اطاعت نکنید که پیش چشمان شما عیسی مسیح مصلوب شده مبین گردید؟ ۲ فقط از این را می‌خواهم از شما بفهمم که روح را از اعمال شریعت یافته‌اید یا از خبر ایمان؟ ۳ آیا اینقدر بی‌فهم هستید که به روح شروع کرده، الان به جسم کامل می‌شوید؟ ۴ آیا اینقدر زحمات را عبث کشیدید اگر فی الحقیقه عبث باشد؟ ۵ پس آنکه روح را به شما عطا می‌کند و قوات در میان شما به ظهور می‌آورد، آیا از اعمال شریعت یا از خبر ایمان می‌کند؟ ۶ چنانکه ابراهیم به خدا ایمان آورد و برای او عدالت محسوب شد. ۷

۱ پولس، رسول نه از جانب انسان و نه بوسیله انسان بلکه به عیسی مسیح و خدای پدر که او را از مردگان برخیزانید، ۲ و همه برادرانی که با من می‌باشند، به کلیساهای غلاطیه، ۳ فیض و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح با شما باد؛ ۴ که خود را برای گناهان ما داد تا ما را از این عالم حاضر شرییح حساب اراده خدا و پدر ما خلاصی بخشید، (aiōn g165) ۵ که او را تا ابدالابد جلال باد. آمین. (aiōn g165) ۶ تعجب می‌کنم که بدین زودی از آن کس که شما را به فیض مسیح خوانده است، برمی‌گردیده سوی انجیلی دیگر، ۷ که (انجیل) دیگر نیست. لکن بعضی هستند که شما را مضطرب می‌سازند و می‌خواهند انجیل مسیح را تبدیل نمایند. ۸ بلکه هرگاه ما هم یا فرشته‌ای از آسمان، انجیلی غیر از آنکه ما به آن بشارت دادیم به شما رساند، اناتیمما باد. ۹ چنانکه پیش گفتیم، الان هم بازمی‌گویم: اگر کسی انجیلی غیر از آنکه پذیرفته‌اید، اناتیمما باد. ۱۰ آیا الحال مردم را در رای خود می‌آورم؟ یا خدا را یا رضامندی مردم را می‌طلبم؟ اگر تابحال رضامندی مردم را می‌خواستم، غلام مسیح نمی‌بودم. ۱۱ اما ای برادران شما را اعلام می‌کنم از انجیلی که من بدان بشارت دادم که به طریق انسان نیست. ۱۲ زیرا که من آن را از انسان نیافتم و نیاموختم، مگر به کشف عیسی مسیح. ۱۳ زیراسرگذشت سابق مرا در دین یهود شنیده‌اید که برکلیسای خدا بینهایت جفا می‌نمودم و آن را ویران می‌ساختم، ۱۴ و در دین یهود از اکثرهمسالان قوم خود سبقت می‌جستم و در تقالیداجداد خود بغایت غیور می‌بودم. ۱۵ اما چون خدا که مرا از شکم مادرم برگزید و به فیض خود مرا خواند، رضا بدین داد ۱۶ که پسر خود را در من آشکار سازد تا در میان امت‌ها بدو بشارت دهم، در آنوقت با جسم و خون مشورت نکردم، ۱۷ و به اورشلیم هم نزد آنانی که قبل از من رسول بودند رفتم، بلکه به عرب شدم و باز به دمشق مراجعت کردم. ۱۸ پس بعد از سه سال، برای ملاقات پطرس به اورشلیم رفتم و پانزده روز با وی بسر بردم. ۱۹ اما از سایر رسولان جز یعقوب برادر خداوندرا ندیدم. ۲۰ اما درباره آنچه به شما می‌نویسم، اینک در حضور خدا دروغ نمی‌گویم. ۲۱ بعد از آن به نواحی سوریه و قیلیقیه آمدم. ۲۲ و به کلیساهای یهودیه که در مسیح بودند صورت غیرمعروف بودم، ۲۳ جز اینکه شنیده بودند که «آنکه پیشتر بر ما جفا می‌نمود، الحال بشارت می‌دهد به همان ایمانی که قبل از این ویران می‌ساخت.» ۲۴ و خدا را در من تمجید نمودند.

۲ پس بعد از چهارده سال با برنابا باز به اورشلیم رفتم و تیتوس را همراه خود بردم. ۲ ولی به الهام رفتم و انجیلی را که در میان امت هابدان موعظه می‌کنم، به ایشان عرضه داشتم، اما در خلوت به معتبرین، میادا عبث بدوم یا دویده باشم. ۳ لیکن تیتوس نیز که همراه من و یونانی بود، مجبور نشد که مختون شود. ۴ و این به سبب برادران کذب بود که ایشان را خفیه درآوردند و خفیه درآمدند تا آزادی ما را که در مسیح عیسی داریم، جاسوسی

کند تا آنکه پسرخواندگی رابابیم. ۶ اما چونکه پسر هستید، خدا روح پسر خود را در دل‌های شما فرستاد که ندا می‌کند «یاابا» یعنی «ای پدر». ۷ لہذا دیگر غلام نیستی بلکه پسر، و چون پسر هستی، وارث خدا نیز بوسیله مسیح. ۸ لیکن در آن زمان چون خدا را نمی‌شناختید، آنانی را که طبیعت خدایان نبودند، بندگی می‌کردید. ۹ اما الحال که خدا را می‌شناسید بلکه خدا شما را می‌شناسد، چگونه باز می‌گردید به سوی آن اصول ضعیف و فقیر که دیگری خواهید از سر نو آنها را بندگی کنید؟ ۱۰ روزها و ماهها و فصل‌ها و سالها را نگاه می‌دارید. ۱۱ درباره شما ترس دارم که مبادا برای شما عبث زحمت کشیده باشم. ۱۲ ای برادران، از شما استدعا دارم که مثل من بشوید، چنانکه من هم مثل شما شده‌ام. به من هیچ ظلم نکردید. ۱۳ اما آگاهید که به سبب ضعف بدنی، اول به شما بشارت دادم. ۱۴ و آن امتحان مرا که در جسم من بود، خوار نشمردید و مکروه نداشتید، بلکه مرا چون فرشته خدا و مثل مسیح عیسی پذیرفتید. ۱۵ پس کجا است آن مبارک بادی شما؟ زیرا به شما شاهدکم اگر ممکن بودی، چشمان خود را بیرون آورده، به من می‌دادید. ۱۶ پس چون به شما راست می‌گویم، آیا دشمن شما شده‌ام؟ ۱۷ شما را به غیرت می‌طلبید، لیکن نه به خیر، بلکه می‌خواهند در را بر روی شما ببندند تا شما ایشان را بغیرت بطلبید. ۱۸ لیکن غیرت در امر نیکو در هر زمان نیکو است، نه تنها چون من نزد شما حاضر باشم. ۱۹ ای فرزندان من که برای شما باز درد زه دارم تا صورت مسیح در شما بسته شود. ۲۰ باری خواهش می‌کردم که الان نزد شما حاضر می‌بودم تا سخن خود را تبدیل کنم، زیرا که درباره شما متحیر شده‌ام. ۲۱ شما که می‌خواهید زیر شریعت باشید، مرا بگویید آیا شریعت را نمی‌شنوید؟ ۲۲ زیرا مکتوب است ابراهیم را دو پسر بود، یکی از کنیز و دیگری از آزاد. ۲۳ لیکن پسر کنیز، بحسب جسم تولد یافت و پسر آزاد، برحسب وعده. ۲۴ و این امور بطور مثل گفته شد زیرا که این دو زن، دو عهد می‌باشند، یکی از کوه سینا برای بندگی می‌زاید و آن هاجر است. ۲۵ زیرا که هاجر کوه سینا است در عرب، و مطابق است با اورشلیمی که موجود است، زیرا که با فرزندانش در بندگی می‌باشد. ۲۶ لیکن اورشلیم بالا آزاد است که مادر جمیع ما می‌باشد. ۲۷ زیرا مکتوب است: «ای نازاد که نزیاده‌ای، شاد باش! صدا کن و فریاد برآوری تو که درد زه ندیده‌ای، زیرا که فرزندان از بی کس از اولاد شوهردار بیشتراند.» ۲۸ لیکن ما ای برادران، چون اسحاق فرزندان وعده می‌باشیم. ۲۹ بلکه چنانکه آتوت آنکه برحسب جسم تولد یافت، بر وی که برحسب روح بود جفای می‌کرد، همچنین الان نیز هست. ۳۰ لیکن کتاب چه می‌گوید؟ «کنیز و پسر او را بیرون کن زیرا پسر کنیز با پسر آزاد میراث نخواهد یافت.» ۳۱ خلاصه‌ای برادران، فرزندان کنیز نیستیم بلکه از زن آزادیم.

۵ پس به آن آزادی که مسیح ما را به آن آزاد کرد استوار باشید و باز در یوغ بندگی گرفتار مشوید. ۲ اینک من پولس به شما می‌گویم که اگر مختون شوید، مسیح برای شما هیچ نفع ندارد. ۳ بلی باز به هرکس که مختون شود شهادت می‌دهم که مدیون است که تمامی شریعت را به‌جا

پس آگاهید که اهل ایمان فرزندان ابراهیم هستند. ۸ و کتاب چون پیش دید که خدا امت‌ها را از ایمان عادل خواهد شمرد به ابراهیم بشارت داد که «جمیع امت‌ها از تو برکت خواهند یافت.» ۹ بنابراین اهل ایمان با ابراهیم ایمان دار برکت می‌یابند. ۱۰ زیرا جمیع آنانی که از اعمال شریعت هستند، زیر لعنت می‌باشند زیرا مکتوب است: «ملعون است هر که ثابت نماند در تمام نوشته‌های کتاب شریعت تا آنها را به‌جا آرد.» ۱۱ اما واضح است که هیچ‌کس در حضور خدا از شریعت عادل شمرده نمی‌شود، زیرا که «عادل به ایمان زیست خواهد نمود.» ۱۲ اما شریعت از ایمان نیست بلکه «آنکه به آنها عمل می‌کند، در آنها زیست خواهد نمود.» ۱۳ مسیح، ما را از لعنت شریعت فدا کرد چونکه در راه ما لعنت شد، چنانکه مکتوب است «ملعون است هر که بر دار آویخته شود.» ۱۴ تا برکت ابراهیم در مسیح عیسی بر امت‌ها آید و تا وعده روح را به وسیله ایمان حاصل کنیم. ۱۵ ای برادران، به طریق انسان سخن می‌گویم، زیرا عهدی را که از انسان نیز استوار می‌شود، هیچ‌کس باطل نمی‌سازد و نمی‌افزاید. ۱۶ اما وعده‌ها به ابراهیم و به نسل او گفته شد و نمی‌گوید «به نسلها» که گویا درباره بسیاری باشد، بلکه درباره یکی و «به نسل تو» که مسیح است. ۱۷ و مقصود این است عهدی را که از خدا به مسیح بسته شده بود، شریعتی که چهارصد و سی سال بعد از آن نازل شد، باطل نمی‌سازد بطوری که وعده نیست شود. ۱۸ زیرا اگر میراث از شریعت بودی، دیگر از وعده نبود. لیکن خدا آن را به ابراهیم از وعده داد. ۱۹ پس شریعت چیست؟ برای تقصیرها بر آن افزوده شد تا هنگام آمدن آن نسلی که وعده بدو داده شد و بوسیله فرشتگان به دست متوسطی مرتب گردید. ۲۰ اما متوسط از یک نیست، اما خدا یک است. ۲۱ پس آیا شریعت به خلاف وعده‌های خداست؟ حاشا! زیرا اگر شریعتی داده می‌شد که تواند حیات بخشد، هرآینه عدالت از شریعت حاصل می‌شد. ۲۲ بلکه کتاب همه چیز را زیر گناه بست تا وعده‌ای که از ایمان به عیسی مسیح است، ایمانداران را عطا شود. ۲۳ اما قبل از آمدن ایمان، زیر شریعت نگاه داشته بودیم و برای آن ایمانی که می‌بایست مکشوف شود، بسته شده بودیم. ۲۴ پس شریعت لالای ماست تا به مسیح برساند تا از ایمان عادل شمرده شویم. ۲۵ لیکن چون ایمان آمد، دیگر زیر دست لالا نیستیم. ۲۶ زیرا همگی شما بوسیله ایمان در مسیح عیسی، پسران خدا می‌باشید. ۲۷ زیرا همه شما که در مسیح تعمید یافتید، مسیح را در بر گرفتید. ۲۸ هیچ ممکن نیست که یهود باشد یا یونانی و نه غلام و نه آزاد و نه مرد و نه زن، زیرا که همه شما در مسیح عیسی یک می‌باشید. ۲۹ اما اگر شما از آن مسیح می‌باشید، هرآینه نسل ابراهیم و برحسب وعده، وارث هستید.

۴ است، از غلام هیچ فرق ندارد، هر چند مالک همه باشد. ۲ بلکه زیر دست ناظران و وکلای باشد تا روزی که پدرش تعیین کرده باشد. ۳ همچنین ما نیز چون صغیر می‌بودیم، زیر اصول دنیوی غلام می‌بودیم. ۴ لیکن چون زمان به کمال رسید، خدا پسر خود را فرستاد که از زن زاییده شد و زیر شریعت متولد، ۵ تا آنانی را که زیر شریعت باشند فدیه

خواهد دروید. (aiōnios g166) ۹ لیکن از نیکوکاری خسته نشویم زیرا که درموسم آن درو خواهیم کرد اگر ملول نشویم. ۱۰ خلاصه بقدری که فرصت داریم با جمیع مردم احسان بنماییم، علی الخصوص با اهل بیت ایمان. ۱۱ ملاحظه کنید چه حروف جلی بدست خود به شما نوشتیم. ۱۲ آنانی که می‌خواهند صورتی نیکو در جسم نمایان سازند، ایشان شما را مجبور می‌سازند که مختون شوید، محض اینکه برای صلیب مسیح جفا نبینند. ۱۳ زیرا ایشان نیز که مختون می‌شوند، خود شریعت را نگاه نمی‌دارند بلکه می‌خواهند شما مختون شوید تا در جسم شما فخر کنند. ۱۴ لیکن حاشا ازمن که فخر کنم جز از صلیب خداوند ما عیسی مسیح که بوسیله او دنیا برای من مصلوب شد و من برای دنیا. ۱۵ زیرا که در مسیح عیسی نه ختنه چیزی است و نه نامختونی بلکه خلقت تازه. ۱۶ و آنانی که بدین قانون رفتار می‌کنند، سلامتی و رحمت بر ایشان باد و بر اسرائیل خدا. ۱۷ بعد از این هیچ کس مرا زحمت نرساند زیرا که من در بدن خود داغهای خداوند عیسی را دارم. ۱۸ فیض خداوند ما عیسی مسیح با روح شما بادای برادران. آمین.

آورد. ۴ همه شما که از شریعت عادل می‌شوید، از مسیح باطل و از فیض ساقط‌گشته‌اید. ۵ زیرا که ما بواسطه روح از ایمان مترقب امید عدالت هستیم. ۶ و در مسیح عیسی نه ختنه فایده دارد و نه نامختونی بلکه ایمانی که به محبت عمل می‌کند. ۷ خوب می‌دویدید. پس کیست که شما را از اطاعت راستی منحرف ساخته است؟ ۸ این ترغیب از او که شما را خوانده است نیست. ۹ خمیرمایه اندک تمام خمیر را مخمر می‌سازد. ۱۰ من در خداوند بر شما اعتماد دارم که هیچ رای دیگر نخواهید داشت، لیکن آنکه شما را مضطرب سازد هرکه باشد قصاص خود را خواهد یافت. ۱۱ اما ای برادران اگر من تا به حال به ختنه موعظه می‌کردم، چرا جفا می‌دیدم؟ زیرا که در این صورت لغزش صلیب برداشته می‌شد. ۱۲ کاش آنانی که شما را مضطرب می‌سازند خویشتان را منقطع می‌ساختند. ۱۳ زیرا که شما ای برادران به آزادی خوانده شده‌اید؛ اما زنده‌آزادی خود را فرصت جسم مگردانید، بلکه به محبت، یکدیگر را خدمت کنید. ۱۴ زیرا که تمامی شریعت در یک کلمه کامل می‌شود یعنی در اینکه همسایه خود را چون خویشتان محبت نما. ۱۵ اما اگر همدیگر را بگزید و بخورید، باحذر باشید که مبادا از یکدیگر هلاک شوید. ۱۶ اما می‌گویم به روح رفتار کنید پس شهوات جسم را به‌جا نخواهید آورد. ۱۷ زیرا خواهش جسم به خلاف روح است و خواهش روح به خلاف جسم و این دو با یکدیگر منازعه می‌کنند بطوری که آنچه می‌خواهید نمی‌کنید. ۱۸ اما اگر از روح هدایت شدید، زیر شریعت نیستید. ۱۹ و اعمال جسم آشکار است، یعنی زنا و فسق و ناپاکی و فجور، ۲۰ و بت‌پرستی و جادوگری و دشمنی و نزاع و کینه و خشم و تعصب و شقاق و بدعتها، ۲۱ و حسد و قتل و مستی و لهو و لعب و امثال اینها که شما را خبرمی‌دهم چنانکه قبل از این دادم، که کنندگان چنین کارها وارث ملکوت خدا نمی‌شوند. ۲۲ لیکن ثمره روح، محبت و خوشی و سلامتی و حلم و مهربانی و نیکویی و ایمان و تواضع و پرهیزکاری است، ۲۳ که هیچ شریعت مانع چنین کارها نیست. ۲۴ و آنانی که از آن مسیح می‌باشند، جسم را با هوسها و شهواتش مصلوب ساخته‌اند. ۲۵ اگر به روح زیست کنیم، به روح هم رفتار بکنیم. ۲۶ لاف‌زن مشویم تا یکدیگر را به خشم آوریم و بر یکدیگر حسد بریم.

۶ اما ای برادران، اگر کسی به خطایی گرفتار شود، شما که روحانی هستید چنین شخص را به روح تواضع اصلاح کنید. و خود را ملاحظه کن که مبادا تو نیز در تجربه افتی. ۲ بارهای سنگین یکدیگر را متحمل شوید و بدین نوع شریعت مسیح را به‌جا آرید. ۳ زیرا اگر کسی خود را شخص گمان برد و حال آنکه چیزی نباشد، خود را می‌فریبد. ۴ اما هرکس عمل خود را امتحان بکند، آنگاه فخر در خود به تنهایی خواهد داشت نه در دیگری، ۵ زیرا هرکس حامل بار خود خواهد شد. ۶ اما هرکه در کلام تعلیم یافته باشد، معلم خود را در همه چیزهای خوب مشارک بسازد. ۷ خود را فریب مدهید، خدا را استهزاء نمی‌توان کرد. زیرا که آنچه آدمی بکارد، همان را درو خواهد کرد. ۸ زیرا هرکه برای جسم خود کارد، از جسم فساد را درو کند و هرکه برای روح کارد از روح حیات جاودانی

در رحمانیت، دولت‌مند است، از حیثیت محبت عظیم خود که باما نمود، ۵ ما را نیز که در خطایا مرده بودیم بامسیح زنده گردانید، زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید. ۶ و با او برخیزانید و در جایهای آسمانی در مسیح عیسی نشانید. ۷ تا در عالمهای آینده دولت بینهایت فیض خود را به لطفی که بر ما درمسیح عیسی دارد ظاهر سازد. (aiōn g165) ۸ زیرا که محض فیض نجات یافته‌اید، بوسیله ایمان و این از شمانیست بلکه بخشش خداست، ۹ و نه از اعمال تاهیچ کس فخر نکند. ۱۰ زیرا که صنعت او هستیم، آفریده شده در مسیح عیسی برای کارهای نیکوکه خدا قبل مهیا نمود تا در آنها سلوک نماییم. ۱۱ لهدا به یاد آورید که شما در زمان سلف (ای امت های در جسم که آنانی که به اهل ختنه نامیده می‌شوند، اما ختنه ایشان در جسم وساخته شده به‌دست است، شما را نامختون می‌خوانند)، ۱۲ که شما در آن زمان از مسیح جدا و از وطنیت خاندان اسرائیل، اجنبی و ازعهدهای وعده بیگانه و بی‌امید و بی‌خدا در دنیا بودید. ۱۳ لیکن الحال در مسیح عیسی شما که در آن وقت دور بودید، به خون مسیح نزدیک شده‌اید. ۱۴ زیرا که او سلامتی ما است که هر دورا یک گردانید و دیوار جدایی را که در میان بودمهدم ساخت، ۱۵ و عداوت یعنی شریعت احکام را که در فریاض بود، به جسم خود نابودساخت تا که مصالحه کرده، از هر دو یک انسان جدید در خود بیافریند. ۱۶ و تا هر دو را در یک جسد با خدا مصالحه دهد، بوساطت صلیب خود که بر آن عداوت را کشت، ۱۷ و آمده بشارت مصالحه را رسانید به شما که دور بودید و مصالحه را به آنانی که نزدیک بودند. ۱۸ زیرا که بوسیله او هر دو نزد پدر در یک روح دخول داریم. ۱۹ پس از این به بعد غریب و اجنبی نیستیدبلکه هموطن مقدسین هستید و از اهل خانه خدا. ۲۰ و بر بنیاد رسولان و انبیا بنا شده‌اید که خودعیسی مسیح سنگ زاویه است. ۲۱ که در وی تمامی عمارت با هم مرتب شده، به هیكل مقدس در خداوند نمو می‌کند. ۲۲ و در وی شما نیز با هم بنا کرده می‌شوید تا در روح مسکن خدا شوید.

۳ از این سبب من که پولس هستم و اسیر مسیح عیسی برای شمایی امت ها- ۲ اگر شنیده باشید تدبیر فیض خدا را که بجهت شما به من عطا شده است، ۳ که این سر ازره کشف بر من اعلام شد، چنانکه مختصر پیش نوشتم، ۴ و از مطالعه آن می‌توانید ادراک مرا درسر مسیح بفهمید. ۵ که آن در قرنهای گذشته به بنی آدم آشکار نشده بود، بطوری که الحال بررسولان مقدس و انبیا و به روح مکشوف گشته است، ۶ که امت‌ها در میراث و در بدن و در بهره وعده او در مسیح بوساطت انجیل شریک هستند. ۷ که خادم آن شدم بحسب عطای فیض خدا که برحسب عمل قوت او به من داده شده است. ۸ یعنی به من که کمتر از کمترین همه مقدسینم، این فیض عطا شد که در میان امت‌ها به دولت بی‌قیاس مسیح بشارت دهم، ۹ و همه را روشن سازم که چیست انتظام آن سری که از بنای عالمهامستور بود، در خدایی که همه‌چیز را بوسیله عیسی مسیح آفرید. (aiōn g165) ۱۰ تا آنکه الحال بر ارباب ریاستها و قدرتها

۱ پولس به اراده خدا رسول عیسی مسیح، به مقدسینی که در افسس می‌باشند وایمانداران در مسیح عیسی. ۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا وعیسی مسیح خداوند بر شما باد. ۳ متبارک باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که ما را مبارک ساخت به هر برکت روحانی در جایهای آسمانی در مسیح. ۴ چنانکه ما راپیش از بنیاد عالم در او برگزید تا در حضور او درمحبت مقدس و بی‌عیب باشیم. ۵ که ما را از قبل تعیین نمود تا او را پسر خوانده شویم بوساطت عیسی مسیح برحسب خشنودی اراده خود، ۶ برای ستایش جلال فیض خود که ما را به آن مستفیض گردانید در آن حبیب. ۷ که در وی به‌سبب خون او فدیه یعنی آموزش گناهان را به اندازه دولت فیض او یافته‌ایم. ۸ که آن را به ما به فراوانی عطا فرمود در حکمت و فطانت. ۹ چونکه سر اراده خود را به ما شناسانید، برحسب خشنودی خود که در خود عزم نموده بود، ۱۰ برای انتظام کمال زمانها تا همه‌چیز را خواه آنچه در آسمان و خواه آنچه بر زمین است، درمسیح جمع کند، یعنی در او. ۱۱ که ما نیز در وی میراث او شده‌ایم، چنانکه پیش معین گشتیم برحسب قصد او. که همه‌چیزها را موافق رای اراده خود می‌کند. ۱۲ تا از ما که اول امیدوار به مسیح می‌بودیم، جلال او ستوده شود. ۱۳ و دروی شما نیز چون کلام راستی، یعنی بشارت نجات خود را شنیدید، در وی چون ایمان آوردید، از روح قدوس وعده مختمو شدید. ۱۴ که بیعانه میراث ما است برای فدای آن ملک خاص او تا جلال او ستوده شود. ۱۵ بنابراین، من نیز چون خیر ایمان شما را درعیسی خداوند ومحبت شما را با همه مقدسین شنیدم، ۱۶ باز نمی‌ایستم از شکر نمودن برای شما و از یاد آوردن شما در دعاها و خود، ۱۷ تاخدای خداوند ما عیسی مسیح که پدر ذوالجلال است، روح حکمت و کشف را در معرفت خود به شما عطا فرماید. ۱۸ تا چشمان دل شما روشن گشته، بدانید که امید دعوت او چیست و کدام است دولت جلال میراث او در مقدسین، ۱۹ و چه مقدار است عظمت بینهایت قوت او نسبت به مامومنین برحسب عمل توانایی قوت او. ۲۰ که درمسیح عمل کرد چون او را از مردگان برخیزانید و به‌دست راست خود در جایهای آسمانی نشانید، ۲۱ بالاتر از هر ریاست و قدرت و قوت و سلطنت و هر نامی که خوانده می‌شود، نه در این عالم فقطبلکه در عالم آینده نیز. (aiōn g165) ۲۲ و همه‌چیز را زیر پایهای او نهاد و او را سرهمه‌چیز به کلیسا داد، ۲۳ که بدن اوست یعنی پری او که همه را در همه پر می‌سازد.

۲ و شما را که در خطایا و گناهان مرده بودید، زنده گردانید، ۲ که در آنها قبل، رفتاری کردید برحسب دوره این جهان بر وفق رئیس قدرت هوا یعنی آن روحی که الحال در فرزندان معصیت عمل می‌کند. (aiōn g165) ۳ که در میان ایشان، همه مانیز در شهوات جسمانی خود قبل از این زندگی می‌کردیدم و هوسهای جسمانی و افکار خود راه عمل می‌آوردیم و طبع فرزندان غضب بودیم، چنانکه دیگران. ۴ لیکن خدا که



در جایهای آسمانی، حکمت گوناگون خدا بوسیله کلیسا معلوم شود، ۱۱ برحسب تقدیر ازلی که در خداوند ما مسیح عیسی نمود، (aiōn g165) ۱۲ که در وی جسارت و دخول با اعتماد داریم به سبب ایمان وی. ۱۳ لهذا استدعایم که از زحمات من به جهت شما خسته خاطر مشوید که آنها فخر شما است. ۱۴ از این سبب، زانو می‌زنم نزد آن پدر، ۱۵ که از او هر خانواده‌ای در آسمان و بر زمین مسمی می‌شود؛ ۱۶ که بحسب دولت جلال خود به شما عطا کند که در انسانیت باطنی خود از روح او به قوت زورآور شوید، ۱۷ تا مسیح به وساطت ایمان در دل‌های شما ساکن شود؛ ۱۸ و در محبت ریشه کرده و بنیاد نهاده، استطاعت یابید که باتمامی مقدسین ادراک کنید که عرض و طول و عمق و بلندی چیست؛ ۱۹ و عارف شوید به محبت مسیح که فوق از معرفت است تا پر شوید تا تمامی پری خدا. ۲۰ الحال او را که قادر است که بکند بینهایت زیادت از هر آنچه بخواهیم یا فکر کنیم، بحسب آن قوتی که در ما عمل می‌کند، ۲۱ مر او را در کلیسا و در مسیح عیسی تا جمیع قرن‌ها تا ابد الاباد جلال باد. آمین. (aiōn g165)

را به اینطور نیاموخته‌اید. ۲۱ هرگاه او را شنیده‌اید و در او تعلیم یافته‌اید، به نهجی که راستی در عیسی است. ۲۲ تا آنکه شما از جهت رفتار گذشته خود، انسانیت کهنه را که از شهوات فریبده فاسد می‌گردد، از خود بیرون کنید. ۲۳ و به روح ذهن خود تازه شوید. ۲۴ وانسانیت تازه را که به صورت خدا در عدالت و قدوسیت حقیقی آفریده شده است بیوشید. ۲۵ لهذا دروغ را ترک کرده، هرکس با همسایه خود راست بگوید، زیرا که ما اعضای یکدیگریم. ۲۶ خشم بگیرید و گناه موزید؛ خورشید بر غیظ شما غروب نکند. ۲۷ ابلیس را مجال ندهید. ۲۸ دزد دیگر دزدی نکند بلکه به دست‌های خود کارنیکو کرده، زحمت بکشد تا بتواند نیازمندی را چیزی دهد. ۲۹ هیچ سخن بد از دهان شما بیرون نیاید، بلکه آنچه بحسب حاجت و برای بنای نیکو باشد تا شنوندگان را فیض رساند. ۳۰ و روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری ممتوم شده‌اید، محزون مسازید. ۳۱ و هر قسم تلخی و غیظ و خشم و فریاد و بدگویی و خیانت را از خود دور کنید، ۳۲ و با یگدیگر مهربان باشید و رحیم و همدیگر را غفو نمایید چنانکه خدا در مسیح شما را هم آموخته است.

۴ لهذا من که در خداوند اسیر می‌باشم، از شما استدعا دارم که به شایستگی آن دعوتی که به آن خوانده شده‌اید، رفتار کنید، ۲ با کمال فروتنی و تواضع و حلم، و متمحل یکدیگر در محبت باشید؛ ۳ و سعی کنید که یگانگی روح را در رشته سلامتی نگاه دارید. ۴ یک جسدهست و یک روح، چنانکه نیز دعوت شده‌اید در یک امید دعوت خویش. ۵ یک خداوند، یک ایمان، یک تعמיד؛ ۶ یک خدا و پدر همه که فوق همه و در میان همه و در همه شما است. ۷ لیکن هر یکی از ما را فیض بخشیده شد بحسب اندازه بخشش مسیح. ۸ بنابراین می‌گوید: «چون او به اعلی علیین صعود نمود، اسیری را به اسیری برد و بخششها به مردم داد.» ۹ اما این صعود نمود چیست؟ جز اینکه اول نزول هم کرد به اسفل زمین. ۱۰ آنکه نزول نمود، همان است که صعود نیز کرد بالاتر از جمیع افلاک تا همه چیزها را پر کند. ۱۱ و او بخشید بعضی رسولان و بعضی انبیا و بعضی مبشرین و بعضی شبانان و معلمان را، ۱۲ برای تکمیل مقدسین، برای کار خدمت، برای بنای جسد مسیح، ۱۳ تا همه به یگانگی ایمان و معرفت تام پسر خدا و به انسان کامل، به اندازه قامت پری مسیح برسیم. ۱۴ تا بعد از این اطفال متموج و رانده شده از باد هر تعلیم نباشیم، از دغابازی مردمان در حیل اندیشی برای مکرهای گمراهی؛ ۱۵ بلکه در محبت پیروی راستی نموده، در هر چیز ترقی نماییم در او که سر است، یعنی مسیح؛ ۱۶ که از او تمام بدن مرکب و مرتب گشته، به مدد هر مفصلی و برحسب عمل به اندازه هر عضوی بدن را نمو می‌دهد برای بنای خویشتن در محبت. ۱۷ پس این را می‌گویم و در خداوند شهادت می‌دهم که شما دیگر رفتار ننمایید، چنانکه امت‌ها در بطالت ذهن خود رفتار می‌نمایند. ۱۸ که در عقل خود تاریک هستند و از حیات خدامحروم، به سبب جهالتی که بجهت سخت دلی ایشان در ایشان است. ۱۹ که بی فکر شده، خود را به فجور تسلیم کرده‌اند تا هر قسم ناپاکی را به حرص به عمل آورند. ۲۰ لیکن شما مسیح

۵ پس چون فرزندان عزیز به خدا اقتدا کنید. ۲ و در محبت رفتار نمایید، چنانکه مسیح هم ما را محبت نمود و خویشتن را برای ما به خداهیه و قربانی برای عطر خوشبوی گذارید. ۳ اما زنا و هر ناپاکی و طمع در میان شما هرگز مذکور هم نشود، چنانکه مقدسین را می‌شاید. ۴ و نه قباح و بی‌بهده‌گویی و چرب زبانی که اینها شایسته نیست بلکه شرک‌گراری. ۵ زیرا این را یقین می‌دانید که هیچ زانی یا ناپاک یا طماع که بت پرست باشد، میراثی در ملکوت مسیح و خدا ندارد. ۶ هیچ کس شما را به سخنان باطل فریب ندهد، زیرا که به سبب اینها غضب خدا بر انبای معصیت نازل می‌شود. ۷ پس با ایشان شریک مباشید. ۸ زیرا که بیشتر ظلمت بودید، لیکن الحال در خداوند نور می‌باشید. پس چون فرزندان نور رفتار کنید. ۹ زیرا که میوه نور در کمال، نیکویی و عدالت و راستی است. ۱۰ و تحقیق نمایید که پسندیده خداوند چیست. ۱۱ و در اعمال بی‌ثمر ظلمت شریک مباشید بلکه آنها را مذمت کنید، ۱۲ زیرا کارهایی که ایشان در خفا می‌کنند، حتی ذکر آنها هم قبیح است. ۱۳ لیکن هر چیزی که مذمت شود، از نور ظاهر می‌گردد، زیرا که هر چه ظاهر می‌شود نور است. ۱۴ بنابراین می‌گویدای تو که خوابیده‌ای، بیدار شده، از مردگان برخیز تا مسمح بر تو درخشد. ۱۵ پس با خبر باشید که چگونه به دقت رفتار نمایید، نه چون جاهلان بلکه چون حکیمان. ۱۶ و وقت را دریابید زیرا این روزها شیر است. ۱۷ از این جهت بی‌فهم مباشید، بلکه بفهمید که اراده خداوند چیست. ۱۸ و مست شراب مشوید که در آن فجور است، بلکه از روح پر شوید. ۱۹ و با یکدیگر به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی گفتگو کنید و در دل‌های خود به خداوند بسرایید و ترنم نمایید. ۲۰ و پیوسته بجهت هر چیز خدا و پدر را به نام خداوند ما عیسی مسیح شکر کنید. ۲۱ همدیگر را در خدا ترسی اطاعت کنید. ۲۲ ای زنان، شوهران خود را اطاعت کنید چنانکه خداوند را. ۲۳ زیرا که شوهر سر زن است

به دلیری سخن گویم، بطوری که می‌باید گفت. ۲۱ اما تا شما هم از احوال من و از آنچه می‌کنم مطلع شوید، تیخی‌کس که برادر عزیز و خادم امین در خداوند است، شما را از هر چیز خواهد آگاهانید، ۲۲ که او را بجهت همین به نزد شما فرستادم تا از احوال ما آگاه باشید و او دل‌های شما را تسلی بخشد. ۲۳ برادران را سلام و محبت با ایمان از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند باد. ۲۴ با همه کسانی که به مسیح عیسی خداوند محبت در بی‌فسادی دارند، فیض باد. آمین.

چنانکه مسیح نیز سر کلیسا و او نجات‌دهنده بدن است. ۲۴ لیکن همچنانکه کلیسا مطیع مسیح است، همچنین زنان نیز شوهران خود را در هرامری باشند. ۲۵ ای شوهران زنان خود را محبت ننمایید، چنانکه مسیح هم کلیسا را محبت نمود و خویشتن را برای آن داد. ۲۶ تا آن را به غسل آب بوسیله کلام طاهر ساخته، تقدیس نماید، ۲۷ تا کلیسای مجید را به نزد خود حاضر سازد که لکه و چین یا هیچ چیز مثل آن نداشته باشد، بلکه تامقدس و بی‌عیب باشد. ۲۸ به همین طور، باید مردان زنان خویش را مثل بدن خود محبت نمایند زیرا هرکه زوجه خود را محبت نماید، خویشتن را محبت می‌نماید. ۲۹ زیرا هیچ کس هرگز جسم خود را دشمن نداشته است بلکه آن را تربیت و نوازش می‌کند، چنانکه خداوند نیز کلیسا را. ۳۰ زانرو که اعضای بدن وی می‌باشیم، از جسم و از استخوانهای او. ۳۱ از اینجاست که مرد پدر و مادر را رها کرده، با زوجه خویش خواهد پیوست و آن دو یکتا خواهند بود. ۳۲ این سر، عظیم است، لیکن من درباره مسیح و کلیسای سخن می‌گویم. ۳۳ خلاصه هر یکی از شما نیز زن خود را مثل نفس خود محبت بنمایید و زن شوهر خود را باید احترام نمود.

۶ ای فرزندان، والدین خود را در خداوند اطاعت نمایید، زیرا که این انصاف است. ۲ «پدر و مادر خود را احترام نما» که این حکم اول با وعده است. ۳ «تا تو را عاقبت باشد و عمر دراز بر زمین کنی.» ۴ وای پدران، فرزندان خود را به خشم می‌آورید بلکه ایشان را به تادیب و نصیحت خداوند تربیت نمایید. ۵ ای غلامان، آقایان بشری خود را چون مسیح با ترس و لرز با ساده دلی اطاعت کنید. ۶ نه به خدمت حضور مثل طالبان رضامندی انسان، بلکه چون غلامان مسیح که اراده خدا را از دل به عمل می‌آورند، ۷ و به نیت خالص خداوند را بندگی می‌کنند نه انسان را، ۸ و می‌دانند هر کس که عمل نیکو کند، مکافات آن را از خداوند خواهد یافت، خواه غلام و خواه آزاد. ۹ وای آقایان، بایشان به همین نسق رفتار نمایید و از تهدید کردن احتراز کنید، چونکه می‌دانید که خود شما را هم آقایی هست در آسمان و او را نظر به ظاهر نیست. ۱۰ خلاصه‌ای برادران من، در خداوند در توانایی قوت او زور آور شوید. ۱۱ اسلحه تمام خدا را بیوشید تا بتوانید با مکرهای ابلیس مقاومت کنید. ۱۲ زیرا که ما را کشتی گرفتن با خون و جسم نیست بلکه با ریاستها و قدرتها و جهان داران این ظلمت و با فوجهای روحانی شرارت در جایهای آسمانی. (aiōn g165) ۱۳ لهذا اسلحه تام خدا را بردارید تا بتوانید در روز شریر مقاومت کنید و همه کار را به‌جا آورده، بایستید. ۱۴ پس کمر خود را به راستی بسته و جوشن عدالت رادبر کرده، بایستید. ۱۵ و نعلین استعداد انجیل سلامتی را در پا کنید. ۱۶ و بر روی این همه سپر ایمان را بکشید که به آن بتوانید تمامی تیرهای آتشین شریر را خاموش کنید. ۱۷ و خود نجات و شمشیر روح را که کلام خداست بردارید. ۱۸ و بادعا و التماس تمام در هر وقت در روح دعا کنید و برای همین به اصرار و التماس تمام بجهت همه مقدسین بیدار باشید. ۱۹ و برای من نیز تا کلام به من عطا شود تا با گشادگی زبان سر انجیل را به دلیری اعلام نمایم، ۲۰ که برای آن در زنجیرها ایلیچگری می‌کنم تا در آن

ایشان دلیل هلاکت است، اما شما را دلیل نجات و این از خداست. ۲۹ زیرا که به شما عطا شد به خاطر مسیح نه فقط ایمان آوردن به او بلکه زحمت کشیدن هم برای او. و شما را همان مجاهده است که در من دیدید و الان هم می شنوید که در من است.

۲ بنابراین اگر نصیحتی در مسیح، یا تسلی محبت، یا شراکت در روح، یا شفقت و رحمت هست، ۲ پس خوشی مرا کامل گردانید تا با هم یک فکر کنید و همان محبت نموده، یک دل بشوید و یک فکر داشته باشید. ۳ و هیچ چیز را از ازاره تعصب و عجب مکنید، بلکه با فروتنی دیگران را از خود بهتر بدانید. ۴ و هریک از شما ملاحظه کارهای خود را نکنند، بلکه هر کدام کارهای دیگران را نیز. ۵ پس همین فکر در شما باشد که در مسیح عیسی نیز بود ۶ که چون در صورت خدا بود، با خدا برابر بودن را غنیمت نشمرد، ۷ لیکن خود را خالی کرده، صورت غلام را پذیرفت و در شباهت مردمان شد؛ ۸ و چون در شکل انسان یافت شد، خویشتن را فروتن ساخت و تا به موت بلکه تا به موت صلیب مطیع گردید. ۹ از این جهت خدا نیز او را بغایت سرفراز نمود و نامی را که فوق از جمیع نامها است، بلو بخشید. ۱۰ تا به نام عیسی هر زانویی از آنچه در آسمان و بر زمین وزیر زمین است خم شود، ۱۱ و هر زبانی اقرار کند که عیسی مسیح، خداوند است برای تمجید خدای پدر. ۱۲ پس ای عزیزان من چنانکه همیشه مطیع می بودید، نه در حضور من فقط بلکه بسیار زیاد تر الان وقتی که غایبم، نجات خود را به ترس و لرز بعمل آورید. ۱۳ زیرا خداست که در شما بر حسب رضامندی خود، هم اراده و هم فعل را بعمل ایجاد می کند. ۱۴ و هر کاری را بدون همهمه و مجادله بکنید، ۱۵ تا بی عیب و ساده دل و فرزندان خدا بی ملامت باشید، در میان قومی کج رو و گردنکش که در آن میان چون نیرها در جهان می درخشید، ۱۶ و کلام حیات را برمی افزاید، بجهت فخر من در روز مسیح تا آنکه عبث ندویده و عبث زحمت نکشیده باشم. ۱۷ بلکه هرگاه بر قربانی و خدمت ایمان شمارخته شوم، شادمان هستم و با همه شما شادی می کنم. ۱۸ و همچنین شما نیز شادمان هستید و بامن شادی می کنید. ۱۹ و در عیسی خداوند امیدوارم که تیموتائوس را به زودی نزد شما بفرستم تا من نیز از احوال شما مطلع شده، تازه روح گردم. ۲۰ زیرا کسی دیگر را همدل ندارم که به اخلاص درباره شما اندیشد. ۲۱ زانرو که همه نفع خود را می طلبند، نه امور عیسی مسیح را. ۲۲ اما دلیل او را می دانید، زیرا چنانکه فرزند پدر را خدمت می کند، او با من برای انجیل خدمت کرده است. ۲۳ پس امیدوارم که چون دیدم کار من چطور می شود، او را بی درنگ بفرستم. ۲۴ اما در خداوند اعتماد دارم که خود هم به زودی بیایم. ۲۵ ولی لازم دانستم که اپردتس را به سوی شما روانه نمایم که مرا برادر و همکار و همچنگ می باشد، اما شما را رسول و خادم حاجت من. ۲۶ زیرا که مشتاق همه شما بود و غمگین شد از اینکه شنیده بودید که او بیمار شده بود. ۲۷ و فی الواقع بیمار و مشرف بر موت بود، لیکن خدا بروی ترحم فرمود و نه بر او فقط بلکه بر من نیز تا مرا غمی بر غم نباشد. ۲۸ پس به سعی بیشتر او

۱ پولس و تیموتائوس، غلامان عیسی مسیح، به همه مقدسین در مسیح عیسی که در فیلیپی می باشند با استقنان و شماسان. ۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد. ۳ در تمامی یادگاری شما خدای خود را شکر می گذارم، ۴ و پیوسته به هر دعای خود برای جمیع شما به خوشی دعا می کنم، ۵ به سبب مشارکت شما برای انجیل از روز اول تا به حال. ۶ چونکه به این اعتماد دارم که او که عمل نیکو را در شما شروع کرد، آن را تا روز عیسی مسیح به کمال خواهد رسانید. ۷ چنانکه مرا سزاوار است که درباره همه شما همین فکر کنم زیرا که شما را در دل خود می دارم که در زنجیرهای من و در حجت و اثبات انجیل همه شما با من شریک در این نعمت هستید. ۸ زیرا خدا مرا شاهد است که چقدر در احتشای عیسی مسیح، مشتاق همه شما هستم. ۹ و برای این دعا می کنم تا محبت شما در معرفت و کمال فهم بسیار افزونتر شود. ۱۰ تاجیهای بهتر را برگزینید و در روز مسیح بی غش و بی لغزش باشید، ۱۱ و پر شوید از میوه عدالت که بوسیله عیسی مسیح برای تمجید و حمد خداست. ۱۲ اما ای برادران، می خواهم شما بدانید که آنچه بر من واقع گشت، برعکس به ترقی انجیل انجامید، ۱۳ بحدی که زنجیرهای من آشکارا شد در مسیح در تمام فوج خاص و به همه دیگران. ۱۴ و اکثر از برادران در خداوند از زنجیرهای من اعتماد به هم رسانیده، بیشتر جرات می کنند که کلام خدا را بی ترس بگویند. ۱۵ اما بعضی از حسد و نزاع به مسیح موعظه می کنند، ولی بعضی هم از خشنودی. ۱۶ اما آنان از تعصب نه از اخلاص به مسیح اعلام می کنند و گمان می برند که به زنجیرهای من زحمت می افزایند. ۱۷ ولی اینان از راه محبت، چونکه می دانند که من بجهت حمایت انجیل معین شده ام. ۱۸ پس چه؟ جز اینکه به هر صورت، خواه به بهانه و خواه به راستی، به مسیح موعظه می شود و از این شادانم بلکه شادی هم خواهم کرد، ۱۹ زیرا می دانم که به نجات من خواهد انجامید بوسیله دعای شما و تایید روح عیسی مسیح، ۲۰ بر حسب انتظار و امید من که در هیچ چیز خجالت نخواهم کشید، بلکه در کمال دلیری، چنانکه همیشه، الان نیز مسیح در بدن من جلال خواهد یافت، خواه در حیات و خواه در موت. ۲۱ زیرا که مرا زیستن مسیح است و مردن نفع. ۲۲ و لیکن اگر زیستن در جسم، همان ثمر کار من است، پس نمی دانم کدام را اختیار کنم. ۲۳ زیاده تر میان این دو سخت گرفتار هستم، چونکه خواهش دارم که رحلت کنم و با مسیح باشم، زیرا این بسیار بهتر است. ۲۴ لیکن در جسم ماندن برای شما لازمتر است. ۲۵ و چون این اعتماد را دارم، می دانم که خواهم ماند و نزد همه شما توقف خواهم نمود بجهت ترقی و خوشی ایمان شما، ۲۶ تا فخر شما در مسیح عیسی در من افزوده شود بوسیله آمدن من بار دیگر نزد شما. ۲۷ باری بطور شایسته انجیل مسیح رفتار نمایند تا خواه آیم و شما را بینم و خواه غایب باشم، احوال شما را بشنوم که به یک روح برقرارید و به یک نفس برای ایمان انجیل مجاهده می کنید. ۲۸ و در هیچ امری از دشمنان ترسان نیستید که همین برای

راروانه نمودم تا از دیدنش باز شاد شوید و حزن من کمتر شود. ۲۹ پس او را در خداوند با کمال خوشی پذیرید و چنین کسان را محترم بدارید، ۳۰ زیرا در کار مسیح مشرف بر موت شد و جان خود را به خطر انداخت تا نقص خدمت شما را برای من به کمال رساند.

همقطار خالص خواهش می‌کنم که ایشان را امداد کنی، زیرا درجهاد انجیل با من شریک می‌بودند با اکلیمتس نیز و سایر همکاران من که نام ایشان در دفترحیات است. ۴ در خداوند دائم شاد باشید. و باز می‌گویم شاد باشید. ۵ اعتدال شما بر جمیع مردم معروف بشود. خداوند نزدیک است. ۶ برای هیچ چیز اندیشه مکنید، بلکه در هر چیز با صلوات و دعا باشکرگزاری مسولات خود را به خدا عرض کنید. ۷ و سلامتی خدا که فوق از تمامی عقل است، دلها و ذهنهای شما را در مسیح عیسی نگاه خواهد داشت. ۸ خلاصه‌ای برادران، هرچه راست باشد و هرچه مجید و هرچه عادل و هرچه پاک و هرچه جمیل و هرچه نیک نام است و هر فضیلت و هرمدحی که بوده باشد، در آنها تفکر کنید. ۹ و آنچه در من آموخته و پذیرفته و شنیده و دیده‌اید، آنها را بعمل آرید، و خدای سلامتی با شما خواهد بود. ۱۰ و در خداوند بسیار شاد گردیدم که الان آخر، فکر شما برای من شکوفه آورد و در این نیز تفکر می‌کردید، لیکن فرصت نیافتید. ۱۱ نه آنکه درباره احتیاج سخن می‌گویم، زیرا که آموخته‌ام که در هر حالتی که باشم، قناعت کنم. ۱۲ و ذلت رامی دانم و دولت‌مندی را هم می‌دانم، در هر صورت و در همه چیز، سیری و گرسنگی و دولت‌مندی و افلاس را یاد گرفته‌ام. ۱۳ قوت هر چیز را دارم در مسیح که مرا تقویت می‌بخشد. ۱۴ لیکن نیکویی کردید که در تنگی من شریک شدید. ۱۵ اما ای فیلیپیان شما هم آگاهید که درابتدای انجیل، چون از مکادونیه روانه شدم، هیچ کلیسا در امر دادن و گرفتن با من شراکت نکرد جز شما و بس. ۱۶ زیرا که در تسالونیکي هم یک دودفعه برای احتیاج من فرستادید. ۱۷ نه آنکه طالب بخشش باشم، بلکه طالب ثمری هستم که به حساب شما بیفزاید. ۱۸ ولی همه چیز بلکه بیشتر از کفایت دارم. پر گشته‌ام چونکه هدایای شما را از اپفردتس یافته‌ام که عطر خوشبوی و قربانی مقبول و پسندیده خداست. ۱۹ اما خدای من همه احتیاجات شما را برحسب دولت خود در جلال در مسیح عیسی رفع خواهد نمود. ۲۰ و خدا و پدر ما را تا ابدالاباد جلال باد. آمین. (aiōn g165) ۲۱ هر مقدس را در مسیح عیسی سلام برسانید. و برادرانی که با من می‌باشند به شما سلام می‌فرستند. ۲۲ جمیع مقدسان به شما سلام می‌رسانند، علی‌الخصوص آتانی که از اهل خانه قیصر هستند. ۲۳ فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

۳ خلاصه‌ای برادران من، در خداوند خوش باشید. همان مطالب را به شما نوشتن بر من سنگین نیست و ایمنی شما است. ۲ از سگها باحذر باشید. از عاملان شریر احتراز نمایید. از مقطوعان بپرهیزید. ۳ زیرا مختونان ما هستیم که خدا را در روح عبادت می‌کنیم و به مسیح عیسی فخر می‌کنیم و بر جسم اعتماد نداریم. ۴ هر چند ما در جسم نیز اعتماد است. اگر کسی دیگر گمان برد که در جسم اعتماد دارد، من بیشتر. ۵ روز هشتم مختون شده و از قبیله اسرائیل، از سبط بنیامین، عبرانی از عبرانیان، از جهت شریعت فریسی، ۶ از جهت غیرت جفا کننده بر کلیسا، از جهت عدالت شریعتی، بی‌عیب. ۷ اما آنچه مرا سو می‌بود، آن را به خاطر مسیح زیان دانستم. ۸ بلکه همه چیز را نیز به سبب فضیلت معرفت خداوند خود مسیح عیسی زیان می‌دانم که بخاطر او همه چیز را زیان کردم و فضل شمردم تا مسیح را دریابم. ۹ و در وی یافت شوم نه با عدالت خود که شریعت است، بلکه با آن که بوسیله ایمان مسیح می‌شود، یعنی عدالتی که از خدا بر ایمان است. ۱۰ و تا او را و قوت قیامت وی را و شراکت در رنجهای وی را بشناسم و باموت او مشابه گردم. ۱۱ مگر به هر وجه به قیامت از مردگان برسم. ۱۲ تا اینکه تا به حال به چنگ آورده یا تابحال کامل شده باشم، ولی در پی آن می‌کوشم بلکه شاید آن را بدست آورم که برای آن مسیح نیز مرا بدست آورد. ۱۳ ای برادران، گمان نمی‌برم که من بدست آورده‌ام؛ لیکن یک چیز می‌کنم که آنچه در عقب است فراموش کرده و به سوی آنچه در پیش است، خوبش را کشیده، ۱۴ در پی مقصدمی کوشم بجهت انعام دعوت بلند خدا که در مسیح عیسی است. ۱۵ پس جمیع ما که کامل هستیم، این فکر داشته باشیم و اگر فی الجمله فکر دیگر دارید، خدا این را هم بر شما کشف خواهد فرمود. ۱۶ اما به هر مقامی که رسیده‌ایم، به همان قانون رفتار باید کرد. ۱۷ ای برادران، با هم به من اقتدا نمایید و ملاحظه کنید آتانی را که بحسب نمونه‌ای که در مادرید، رفتار می‌کنند. ۱۸ زیرا که بسیاری رفتار می‌نمایند که ذکر ایشان را بارها برای شما کرده‌ام و حال نیز با گریه می‌کنم که دشمنان صلیب مسیح می‌باشند، ۱۹ که انجام ایشان هلاکت است و خدای ایشان شکم ایشان و فخر ایشان در ننگ ایشان، و چیزهای دنیوی را اندیشه می‌کنند. ۲۰ اما وطن ما در آسمان است که از آنجا نیز نجات‌دهنده یعنی عیسی مسیح خداوند را انتظار می‌کشیم، ۲۱ که شکل جسد ذلیل ما را تبدیل خواهد نمود تا به صورت جسد مجید او مصورشود، برحسب عمل قوت خود که همه چیز را مطیع خود بگرداند.

۴ بنابراین، ای بردار عزیز و مورد اشتیاق من و شادی و تاج من، به همینطور در خداوند استوار باشید ای عزیزان. ۲ افودیه استدعا دارم و به سنتیخی التماس دارم که در خداوند یک رای باشند. ۳ و از تو نیز ای

165g] ۲۷ که خدا اراده نمود تا بشناساند که چیست دولت جلال این سر در میان امت‌ها که آن مسیح در شما و امید جلال است. ۲۸ و ما او را اعلان می‌نماییم، در حالتیکه هر شخص را تنبیه می‌کنیم و هر کس را به هر حکمت تعلیم می‌دهیم تا هر کس را کامل در مسیح عیسی حاضر سازیم. ۲۹ و برای این نیز محنت می‌کشم و مجاهده می‌نمایم بحسب عمل او که در من به قوت عمل می‌کند.

۲ زیرا می‌خواهم شما آگاه باشید که مرا چه نوع اجتهاد است برای شما و اهل لادوکیه و آنانی که صورت مرا در جسم ندیده‌اند، ۲ تا دل‌های ایشان تسلی یابد و ایشان در محبت پیوند شده، به دولت یقین فهم تمام و به معرفت سر خدا برسند؛ ۳ یعنی سر مسیح که در وی تمامی خزاین حکمت و علم مخفی است. ۴ اما این را می‌گویم تا هیچ کس شما را به سخنان دلاویز اغوا نکند، ۵ زیرا که هر چند در جسم غایبم لیکن در روح با شما بوده، شادی می‌کنم و نظم و استقامت ایمانان را در مسیح نظاره می‌کنم. ۶ پس چنانکه مسیح عیسی خداوند را پذیرفتید، در وی رفتار نمایید، ۷ که در او ریشه کرده و بنا شده و در ایمان را سخا گشته‌اید، بطوری که تعلیم یافته‌اید و در آن شکرگزاری بسیاری نمایید. ۸ باخبر باشید که کسی شما را نریاید به فلسفه و مکر باطل، برحسب تقلید مردم و برحسب اصول دنیوی نه برحسب مسیح، ۹ که در وی از جهت جسم، تمامی پری الوهیت ساکن است. ۱۰ و شما در وی تکمیل شده‌اید که سرتمای ریاست و قدرت است. ۱۱ و در وی مختون شده‌اید، به ختنه ناساخته به دست یعنی بیرون کردن بدن جسمانی، بوسیله اختن مسیح. ۱۲ و با وی در تعمید مدفون گشتید که در آن هم برخیزانیده شدید به ایمان بر عمل خدا که او را از مردگان برخیزانید. ۱۳ و شما را که در خطایا و نامختونی جسم خود مرده بودید، با او زنده گردانید چونکه همه خطایای شما را آموزد، ۱۴ و آن دستخطی را که ضد ما و مشتمل بر فرائض و به خلاف ما بود محو ساخت و آن را به صلیب خود میخ زده از میان برداشت. ۱۵ و از خویشتن ریاسات و قوات را بیرون کرده، آنها را اعلام آشکار نمود، چون در آن بر آنها ظفریافت. ۱۶ پس کسی درباره خوردن و نوشیدن و درباره عید و هلال و سبت بر شما حکم نکند، ۱۷ زیرا که اینها سایه چیزهای آینده است، لیکن بدن از آن مسیح است. ۱۸ و کسی انعام شما را نریاید از رغبت به فروتنی و عبادت فرشتگان و مداخلت در اموری که دیده است که از ذهن جسمانی خود بی‌جا مغرور شده است؛ ۱۹ و به سر متمسک نشده که از آن تمامی بدن به توسط مفاصل و بندها مدد یافته و با هم پیوند شده، نمومی کند به نموی که از خداست. ۲۰ چونکه با مسیح از اصول دنیوی مرید، چگونگی است که مثل زندگان در دنیا بر شما فرائض نهاده می‌شود؟ ۲۱ که لمس مکن و معش بلکه دست مگذار! ۲۲ (که همه اینها محض استعمال فاسد می‌شود) برحسب تقالید و تعلیم مردم، ۲۳ که چنین چیزها هر چند در عبادت نافله و فروتنی و آزار بدن صورت حکمت دارد، ولی فایده‌ای برای رفع تن پروری ندارد.

۱ پولس به اراده خدا رسول مسیح عیسی و تیموتائوس برادر، ۲ به مقدسان در کولسی و برادران امین، در مسیح فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد. ۳ خدا و پدر خداوند خود عیسی مسیح را شکر می‌کنیم و پیوسته برای شما دعا می‌نمایم، ۴ چونکه ایمان شما را در مسیح عیسی و محبتی را که با جمیع مقدسان می‌نمایید شنیدیم، ۵ به سبب امیدی که بجهت شما در آسمان گذاشته شده است که خیر آن را در کلام راستی انجیل سابق شنیدید، ۶ که به شما وارد شد چنانکه در تمامی عالم نیز و میوه می‌آورد و نمو می‌کند، چنانکه در میان شما نیز از روزی که آن را شنیدید فیض خدا را در راستی دانسته‌اید. ۷ چنانکه از افراس تعلیم یافتید که هم خدمت عزیز ما و خادم امین مسیح برای شما است. ۸ و او ما را نیز از محبت شما که در روح است خیر داد. ۹ و از آن جهت ما نیز از روزی که این را شنیدیم، باز نمی‌ایستیم از دعا کردن برای شما و مسالت نمودن تا از کمال معرفت اراده او در هر حکمت و فهم روحانی پر شوید، ۱۰ تا شما به طریق شایسته خداوند به کمال رضامندی رفتار نمایید و در هر عمل نیکو بار آورید و به معرفت کامل خدا نمو کنید، ۱۱ و به اندازه توانایی جلال او به قوت تمام زور آور شوید تا صبر کامل و تحمل را با شادمانی داشته باشید؛ ۱۲ و پدر را شکر گزارید که ما را لایق بهره میراث مقدسان در نور گردانیده است، ۱۳ و ما را از قدرت ظلمت رها کنید، به ملکوت پسر محبت خود منتقل ساخت، ۱۴ که در وی فدیه خود یعنی آموزش گناهان خویش را یافته‌ایم. ۱۵ و او صورت خدای نادیده است، نخست زاده تمامی آفریدگان. ۱۶ زیرا که در او همه چیز آفریده شد، آنچه در آسمان و آنچه بر زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی و تختها و سلطنتها و ریاسات و قوات؛ همه بوسیله او و پری او آفریده شد. ۱۷ و او قبل از همه است و در وی همه چیز قیام دارد. ۱۸ و او بدن یعنی کلیسا را سر است، زیرا که او ابتدا است و نخست زاده از مردگان تا در همه چیز او مقدم شود. ۱۹ زیرا خدا رضا بدین داد که تمامی پری در او ساکن شود، ۲۰ و اینکه بوساطت او همه چیز را با خود مصالحه دهد، چونکه به خون صلیب وی سلامتی را پدید آورد. بلی بوسیله او خواه آنچه بر زمین و خواه آنچه در آسمان است. ۲۱ و شما را که سابق از نیت دل در اعمال بد خویش اجنبی و دشمن بودید، بالفعل مصالحه داده است، ۲۲ در بدن بشری خود بوسیله موت تا شما را در حضور خود مقدس و بی‌عیب و بی‌ملامت حاضر سازد، ۲۳ به شرطی که در ایمان بنیاد نهاده و قایم بمانید و جنبش نخورید از امید انجیل که در آن تعلیم یافته‌اید و به تمامی خلقت زیر آسمان بدان موعظه شده است و من پولس خادم آن شده‌ام. ۲۴ الان از زحمتهای خود در راه شما شادی می‌کنم و تقصهای زحمات مسیح را در بدن خود به کمال می‌رسانم برای بدن او که کلیسا است، ۲۵ که من خادم آن گشته‌ام برحسب نظارت خدا که به من برای شما سپرده شد تا کلام خدا را به کمال رسانم؛ ۲۶ یعنی آن سری که از دهرها و قرن‌ها مخفی داشته شده بود، لیکن الحال به مقدسان او مکشوف گردید، (aiōn)

۳ پس چون با مسیح برخیزانیده شدید، آنچه را که در بالا است بطلبید در آنجایی که مسیح است، به دست راست خدا نشسته. ۲ در آنچه بالا است تفکر کنید، نه در آنچه بر زمین است. ۳ زیرا که مردید و زندگی شما با مسیح در خدا مخفی است. ۴ چون مسیح که زندگی ما است ظاهر شود آنگاه شما هم با وی در جلال ظاهر خواهید شد. ۵ پس اعضای خود را که بر زمین است مقبول سازید، زنا و ناپاکی و هوس و شهوت قبیح و طمع که بت پرستی است ۶ که به سبب اینها غضب خدا بر ابنای معصیت وارد می آید. ۷ که شما نیز سابق در اینها رفتار می کردید، هنگامی که در آنها زیست می نمودید. ۸ لیکن الحال شما همه را ترک کنید، یعنی خشم و غیظ و بدخویی و بدگویی و فحش را از زبان خود. ۹ به یکدیگر دروغ مگویید، چونکه انسانیت کهنه را با اعمالش از خود بیرون کرده اید، ۱۰ و تازه را پوشیده اید که به صورت خالق خویش تا به معرفت کامل، تازه می شود، ۱۱ که در آن نه یونانی است، نه یهود، نه ختنه، نه نامختونی، نه بربری، نه سکیتی، نه غلام و نه آزاد، بلکه مسیح همه و در همه است. ۱۲ پس مانند برگزیدگان مقدس و محبوب خدا احتشای رحمت و مهربانی و تواضع و تحمل و حلم را بپوشید؛ ۱۳ و متحمل یکدیگر شده، همدیگر را عفو کنید هرگاه بر دیگری ادعایی داشته باشید؛ چنانکه مسیح شما را آموزد، شما نیز چنین کنید. ۱۴ و بر این همه محبت را که کمربند کمال است بپوشید. ۱۵ و سلامتی خدا در دل‌های شما مسلط باشد که به آن هم در یک بدن خوانده شده اید و شاکر باشید. ۱۶ کلام مسیح در شما به دولت‌مندی و به کمال حکمت ساکن بشود و یکدیگر را تعلیم و نصیحت کنید به مزامیر و تسبیحات و سرودهای روحانی و با فیض در دل‌های خود خدا را بسرایید. ۱۷ و آنچه کنید در قول و فعل، همه را به نام عیسی خداوند بکنید و خدای پدر را بوسیله او شکر کنید. ۱۸ ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید، چنانکه در خداوند می‌شاید. ۱۹ ای شوهران، زوجه‌های خود را محبت نمایید و با ایشان تملخی مکنید. ۲۰ ای فرزندان، والدین خود را در همه چیز اطاعت کنید زیرا که این پسندیده است در خداوند. ۲۱ ای پدران، فرزندان خود را خشمگین مسازید، مبادا شکسته دل شوند. ۲۲ ای غلامان، آقایان جسمانی خود را در هر چیز اطاعت کنید، نه به خدمت حضور مثل جویندگان رضامندی مردم، بلکه به اخلاص قلب و از خداوند بترسید. ۲۳ و آنچه کنید، از دل کنید بخاطر خداوند نه به بخاطر انسان. ۲۴ چون می‌دانید که از خداوند مکافات میراث را خواهید یافت، چونکه مسیح خداوند را بندگی می‌کنید. ۲۵ زیرا هرکه ظلم کند، آن ظلمی را که کرد، خواهد یافت و ظاهرینی نیست.

فیض باشد و اصلاح شده به نمک، تا بدانید هرکس را چگونه جواب باید داد. ۷ تیخیکس، برادر عزیز و خادم امین و همخدمت من در خداوند، از همه احوال من شمارا خواهد آگاهانید، ۸ که او را به همین جهت نزد شما فرستادم تا از حالات شما آگاه شود و دل‌های شما را تسلی دهد، ۹ با انیسیمس، برادر امین و حبیب که از خود شمامست، شما را از همه گزارش اینجا آگاه خواهند ساخت. ۱۰ ارسترخس همزندان من شما را سلام می‌رساند، و مرقس عموزاده برنابا که درباره او حکم یافته‌اید، هرگاه نزد شما آید او را ببیزیرید، ۱۱ و یسوع، ملقب به یسپس که ایشان تنها از اهل ختنه برای ملکوت خدا همخدمت شده، باعث تسلی من گردیدند. ۱۲ ایفراس به شما سلام می‌رساند که یکی از شما و غلام مسیح است و پیوسته برای شما در عا‌های خود جد و جهد می‌کند تا در تمامی اراده خدا کامل و متیقن شوید. ۱۳ و برای او گواهی می‌دهم که درباره شما و اهل لاودکیه و اهل هیراپولس بسیار محنت می‌کشد. ۱۴ و لوقای طبیب حبیب و دیماس به شما سلام می‌رسانند. ۱۵ برادران در لاودکیه و نیمفاس و کلیسای را که در خانه ایشان است سلام رسانید. ۱۶ و چون این رساله برای شما خوانده شد، مقرر دارید که در کلیسای لاودکیان نیز خوانده شود و رساله از لاودکیه را هم شما بخوانید. ۱۷ و به ارخپس گویید: «باخبر باش تا آن خدمتی را که در خداوند یافته‌ای به کمال رسانی.» ۱۸ تحت من، پولس، به دست خودم. زنجیره‌های مرا بخاطر دارید. فیض با شما باد. آمین.

۴ ای آقایان، با غلامان خود عدل و انصاف را به‌جا آرید، چونکه می‌دانید شما را نیز آقایانی هست در آسمان. ۲ در دعا مواظب باشید و در آن با شکرگزاری بیدار باشید. ۳ و درباره ما نیز دعا کنید که خدا در کلام را به روی ما بگشاید تا سر مسیح را که بجهت آن در قید هم افتاده‌ام بگویم، ۴ و آن رابطوری که می‌باید تکلم کنم و مبین سازم. ۵ زمان را دریافته، پیش اهل خارج به حکمت رفتار کنید. ۶ گفتگوی شما همیشه با

# 1 تسالونیکیان

که چون کلام خدا را که از ما شنیده بودید یافتید، آن را کلام انسانی نپذیرفتید، بلکه چنانکه فی الحقیقه است، کلام خدا که در شما که ایماندار هستید عمل می‌کند. ۱۴ زیرا که ای برادران، شما اقتدانمودید به کلیسای خدا که در یهودیه در مسیح عیسی می‌باشند، زیرا که شما از قوم خود همان زحمات را کشیدید که ایشان نیز از یهود دیدند، ۱۵ که عیسی خداوند و انبیای خود را کشتند و بر ما جفا کردند؛ و ایشان ناپسند خدا هستند و مخالف جمیع مردم، ۱۶ و ما را منع می‌کنند که به امت‌ها سخن بگوییم تا نجات یابند و همیشه گناهان خود را لبریز می‌کنند، اما منتهای غضب ایشان را فرورفته است. ۱۷ لیکن ما برادران، چون بقدر ساعتی در ظاهر نه در دل از شما مهجور شدیم، به اشتیاق بسیار زیادتر کوشیدیم تا روی شما را ببینیم. ۱۸ و بدین جهت یک دو دفعه خواستیم نزد شما بیاییم یعنی من، پولس، لیکن شیطان ما را نگذاشت. ۱۹ زیرا که چیست امید و سرور و تاج فخر ما؟ مگر شما نیستید در حضور خداوند ما عیسی در هنگام ظهور او؟ ۲۰ زیرا که شما جلال و خوشی ما هستید.

۳ پس چون دیگر شکیبایی نداشتیم، رضابدین دادیم که ما را در ایتنا تنها واگذارند. ۲ و تیموتائوس را که برادر ما و خادم خدا در انجیل مسیح است، فرستادیم تا شما را استوارسازد و در خصوص ایمانان شما را نصیحت کند. ۳ تا هیچ‌کس از این مصائب متزلزل نشود، زیرا خود می‌دانید که برای همین مقرر شده‌ایم. ۴ زیرا هنگامی که نزد شما بودیم، شما را پیش خبر دادیم که می‌باید زحمت بکشیم، چنانکه واقع شدو می‌دانید. ۵ لهذا من نیز چون شکیبایی نداشتیم، فرستادم تا ایمان شما را تحقیق کنم مبادا که آن تجربه کننده، شما را تجربه کرده باشد و محنت ماباطل گردد. ۶ اما الحال چون تیموتائوس از نزد شما به ما رسید و مژده ایمان و محبت شما را به ما رسانید و اینکه شما پیوسته ما را نیکو یاد می‌کنید و مشتاق ملاقات ما می‌باشید، چنانکه ما نیز شایق شما هستیم، ۷ لهذا ای برادران، در همه ضیق و مصیبتی که داریم، از شما به سبب ایمانان تسلی یافتیم. ۸ چونکه الان زیست می‌کنیم، اگر شما در خداوند استوار هستید. ۹ زیرا چه شکرگزاری به خدا توانیم نمود به سبب این همه خوشی‌ای که به حضور خدا درباره شما داریم؛ ۱۰ که شبانه‌روزی شمار دعا می‌کنیم تا شما را رویرو ملاقات کنیم و نقص ایمان شما را به کمال رسانیم. ۱۱ اما خود خدا یعنی پدر ما و خداوند ما عیسی مسیح راه ما را به سوی شما راست بیاورد. ۱۲ و خداوند شما را نمو دهد و در محبت با یکدیگر و با همه افزونی بخشد، چنانکه ما شما را محبت می‌نماییم، ۱۳ تا دل‌های شما را استوار سازد، بی‌عیب در قدوسیت، به حضور خدا و پدر ما در هنگام ظهور خداوند ما عیسی مسیح، با جمیع مقدسین خود.

۴ خلاصه‌ای برادران، از شما در عیسی خداوند استدعا و التماس می‌کنیم که چنانکه از ما یافته‌اید که به چه نوع باید رفتار کنیدو خدا را راضی سازید، به همانطور زیادتر ترقی نمایید. ۲ زیرا می‌دانید چه احکام از جانب عیسی خداوند به شما دادیم. ۳ زیرا که این است اراده خدا یعنی قدوسیت شما تا از زنا بپرهیزید. ۴ تا هرکسی از شما بداند چگونه باید

۱ پولس و سلوانس و تیموتائوس، به کلیسای تسالونیکیان که در خدای پدر و عیسی مسیح خداوند می‌باشید. فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد. ۲ پیوسته درباره جمیع شما خدا را شکر می‌کنیم و دائم در دعاهای خود شما را ذکر می‌نمایم، ۳ چون اعمال ایمان شما و محنت محبت و صبر امید شما را در خداوند ما عیسی مسیح در حضور خدا و پدر خود یاد می‌کنیم. ۴ زیرا که ای برادران وای عزیزان خدا، از برگزیده شدن شما مطلع هستیم، ۵ زیرا که انجیل ما بر شما محض سخن وارد نشده، بلکه با قوت و روح‌القدس و یقین کامل، چنانکه می‌دانید که در میان شما بخاطر شما چگونه مردمان شدیم. ۶ و شما به ما و به خداوند اقتدا نمودید و کلام را در زحمت شدید، با خوشی روح‌القدس پذیرفتید، ۷ به حدی که شما جمیع ایمانداران مکادونیه و اثنایه را نمونه شدید، ۸ نوعی که از شما کلام خداوند نه فقط در مکادونیه و اثنایه نواخته شد، بلکه در هر جا ایمان شما به خدا شیوع یافت، بقسمی که احتیاج نیست که ما چیزی بگوییم، ۹ زیرا خود ایشان درباره ما خبر می‌دهند که چه قسم وارد به شما شدیم و به چه نوع شما از تنها به سوی خدا بازگشت کردید تا خدای حی حقیقی را بندگی نمایید، ۱۰ و تا پسر او را از آسمان انتظار بکشید که او را از مردگان بر خیزانید، یعنی عیسی که ما را از غضب آینده می‌رهاند.

۲ زیرا ای برادران، خود می‌دانید که ورود مادر میان شما باطل نبود. ۲ بلکه هر چند قبل از آن در فیلیپی زحمت کشیده و بی‌احترامی دیده بودیم، چنانکه اطلاع دارید، لیکن در خدای خود دلیری کردیم تا انجیل خدا را با جد و جهد شدید به شما اعلام نماییم. ۳ زیرا که نصیحت ما از گمراهی و خیانت و ریا نیست، ۴ بلکه چنانکه مقبول خدا گشتیم که وکلای انجیل بشویم، همچنین سخن می‌گوییم و طالب رضامندی مردم نیستیم، بلکه رضامندی خدایی که دل‌های ما را می‌آزماید. ۵ زیرا هرگز سخن تملق‌آمیز نگفتیم، چنانکه می‌دانید، و نه بهانه طمع کردیم، خدا شاهد است؛ ۶ و نه بزرگی از خلق جستیم، نه از شما و نه از دیگران، هر چند چون رسولان مسیح بودیم، می‌توانستیم سنگین باشیم. ۷ بلکه در میان شما به ملایمت بسر می‌بردیم، مثل دایه‌ای که اطفال خود را می‌پرورد. ۸ بدین طرز شایق شما شده، راضی می‌بودیم که نه همان انجیل خدا را به شما دهیم، بلکه جانهای خود را نیز از بس که عزیز ما بودید. ۹ زانرو که ای برادران محنت و مشقت ما را یاد می‌دارید زیرا که شبانه‌روز در کار مشغول شده، به انجیل خدا شما را موعظه می‌کردیم که مبادا بر کسی از شما بار نهیم. ۱۰ شما شاهد هستید و خدا نیز که به چه نوع با قدوسیت و عدالت و بی‌عیبی نزد شما که ایماندار هستید رفتار نمودیم. ۱۱ چنانکه می‌دانید که هر یکی از شما را چون پدر، فرزندان خود را نصیحت و دل‌داری می‌نمودیم، ۱۲ و وصیت می‌کردیم که رفتار بکنید بطور شایسته خدایی که شما را به ملکوت و جلال خود می‌خواند. ۱۳ و از این جهت ما نیز دائم خدا را شکر می‌کنیم

سركشان را تنبيه نماييد وكوتاه دلان را دلدارى دهيد و ضعفا را حمايت كنيد و با جمع مردم تحمل كنيد. ۱۵ زنهار كسى با كسى به سزاي بدى بدى نكند، بلكه دائم بايكديگر و با جمع مردم دريى نيكوبى بكوشيد. ۱۶ پيوسته شادمان باشيد. ۱۷ هميشه دعا كنيد. ۱۸ در هر امرى شاكرا باشيد كه اين است اراده خدادار حق شما در مسيح عيسى. ۱۹ روح را اطعامكنيد. ۲۰ نبوتها را خوار مشماريد. ۲۱ همهچيز را تحقيق كنيد، و به آنچه نيكو است متمسك باشيد. ۲۲ از هر نوع بدى احتراز نماييد. ۲۳ اما خود خداى سلامتى، شما را بالكل مقدس گرداناد و روح و نفس و بدن شما تمام بى عيب محفوظ باشد در وقت آمدن خداوند ماعيسى مسيح. ۲۴ امين است دعوت كنده شما كه اين را هم خواهد كرد. ۲۵ اى برادران، براى ما دعا كنيد. ۲۶ جمع برادران را به يوسه مقدسانه تحيت نماييد. ۲۷ شمارا به خداوند قسم مىدمم كه اين رساله براى جمع برادران مقدس خوانده شود. ۲۸ فيض خداوند ما عيسى مسيح با شما بادآمين.

ظرف خويشتن را در قدوسيت و عزت دريابد، و ۵ نه در هوس شهوت، مثل امت هاى كه خدا را نمى شناسند. ۶ و تا كسى در اين امر دست تظاول يا طمع بر برادر خود دراز نكند، زيرا خداوند از تمامى چنين كارها انتقام كشيده است. ۷ چنانكه سابق نيز به شما گفته و حكم كرده ايم، زيرا خدا ما را به ناپاكي نخوانده است، بلكه به قدوسيت. ۸ لهذا هر كه حقير شمارد، انسان را حقير نمى شمارد، بلكه خدا را كه روح قدوس خود را به شما عطا كرده است. ۹ اما در خصوص محبت برادرانه، لازم نيست كه به شما بنويسم، زيرا خود شما از خدا آموخته شده ايد كه يكدیگر را محبت نماييد؛ ۱۰ و چنين هم مى كنيد با همه برادرانى كه در تمام مكادونيه مى باشند. ليكن اى برادران از شما التماس داريم كه زياتر ترقى كنيد. ۱۱ و حريص باشيد ر اينكه آرام شويد و به كارهاى خود مشغول شده، به دستهاى خويش كسب نماييد، چنانكه شما راحكم كرديم، ۱۲ تا نزد آنانى كه خارج اند بطور شايسته رفتار كنيد و به هيچ چيز محتاج نباشيد. ۱۳ اما اى برادران نمى خواهيم شما از حالت خوابيدگان بى خير باشيد كه مبادا مثل ديگران كه اميد ندارند، محزون شويد. ۱۴ زيرا اگر باورمى كنيم كه عيسى مرد و برخاست، به همينطور نيز خدا آنانى را كه در عيسى خوابيده اند با وى خواهد آورد. ۱۵ زيرا اين را به شما از كلام خدا مى گويم كه ما كه زنده و تا آمدن خداوند باقى باشيم برخوابيدگان سبقت نخواهيم جست. ۱۶ زيرا خود خداوند با صدا و با آواز رئيس فرشتگان و با صور خدا از آسمان نازل خواهد شد و مردگان در مسيح اول خواهند برخاست. ۱۷ آنگاه ما كه زنده و باقى باشيم، با ايشان در ابرهار بوده خواهيم شد تا خداوند را در هوا استقبال كنيم و همچنين هميشه با خداوند خواهيم بود. ۱۸ پس بدین سخنان همدیگر را تسلی دهید.

**۵** اما اى برادران در خصوص وقتها و زمانها، احتياج نداريد كه به شما بنويسم. ۲ زيرا خود شما به تحقيق آگاهيد كه روز خداوند چون دزد در شب مى آيد. ۳ زيرا هنگامى كه مى گویند سلامتى و امان است، آنگاه هلاكت ايشان راناگهان فرو خواهد گرفت، چون درد زه زن حامله را و هرگز رستگار نخواهند شد. ۴ ليكن شما اى برادران در ظلمت نيستيد تا آن روز چون دزد بر شما آيد، ۵ زيرا جمع شما پسران نور و پسران روز هستيد، از شب و ظلمت نيستيم. ۶ بنا بر اين مثل ديگران به خواب نرويم بلكه بيدار و هشيار باشيم. ۷ زيرا خوابيدگان در شب مى خوابند و مستان در شب مست مى شوند. ۸ ليكن ما كه از روز هستيم، هشيار بوده، جوشن ايمان و محبت و خود اميد نجات را بپوشيم. ۹ زيرا خدا ما را تعيين نكرد براى غضب بلكه بجهت تحصيل نجات، بوسيله خداوند ما عيسى مسيح، ۱۰ كه براى مامرد تا خواه بيدار باشيم و خواه خوابيده، همراه وى زيست كنيم. ۱۱ پس همدیگر را تسلی دهید و يكدیگر را بنا كنيد، چنانكه هم مى كنيد. ۱۲ اما اى برادران به شما التماس داريم كه بشناسيد آنانى را كه در ميان شما زحمت مى كشند و پيشوايان شما در خداوند بوده، شمارا نصيحت مى كنند. ۱۳ و ايشان را در نهايت محبت، به سبب عملشان محترم داريد و بايكديگر صلح كنيد. ۱۴ ليكن اى برادران، از شما استدعا داريم كه



## 2 تسالونیکیان

کنند ۱۲ و تا فتوایی شود بر همه کسانی که راستی را باور نکردند بلکه به ناراستی شاد شدند. ۱۳ اما ای برادران وای عزیزان خداوند، می باید ما همیشه برای شما خدا را شکر نماییم که از ابتدا خدا شما را برگزید برای نجات به تقدیس روح و ایمان به راستی. ۱۴ و برای آن شما را دعوت کرد بوسیله بشارت ما برای تحصیل جلال خداوند ما عیسی مسیح. ۱۵ پس ای برادران، استوار باشید و آن روایات را که خواه از کلام و خواه از رساله ما آموخته‌اید، نگاه دارید. ۱۶ و خود خداوند ما عیسی مسیح و خدا و پدر ما که ما را محبت نمود و تسلی ابدی و امید نیکو را به فیض خود به ما بخشید، (aiōnios g166) ۱۷ دل‌های شما را تسلی عطا کند و شما را در هر فعل و قول نیکو استوار گرداند.

۳ خلاصه‌ای برادران، برای ما دعا کنید تا کلام خداوند جاری شود و جلال یابد چنانکه در میان شما نیز؛ ۲ و تا از مردم ناشایسته شریر برهیم زیرا که همه را ایمان نیست. ۳ اما امین است آن خداوندی که شما را استوار و از شریر محفوظ خواهد ساخت. ۴ اما بر شما در خداوند اعتماد داریم که آنچه به شما امر کنیم، بعمل می‌آورد و نیز خواهید آورد. ۵ و خداوند دل‌های شما را به محبت خدا و به صبر مسیح هدایت کند. ۶ ولی ای برادران، شما را به نام خداوند خود عیسی مسیح حکم می‌کنیم که از هر برادری که بی‌نظم رفتار می‌کند و نه برحسب آن قانونی که از ما یافته‌اید، اجتناب نمایید. ۷ زیرا خود آگاه هستید که به چه قسم به ما اقتدا می‌باید نمود، چونکه در میان شما بی‌نظم رفتار نکردیم، ۸ و نان هیچ کس را مفت نخوردیم بلکه به محنت و مشقت شبانه‌روز به کار مشغول می‌بودیم تا براحدی از شما بار ننهیم. ۹ نه آنکه اختیار نداریم بلکه تا خود را نمونه برای شما سازیم تا به ما اقتدا نمایید. ۱۰ زیرا هنگامی که نزد شما هم می‌بودیم، این را به شما امر فرمودیم که اگر کسی خواهد کار نکند، خوراک هم نخورد. ۱۱ زیرا شنیدیم که بعضی در میان شما بی‌نظم رفتار می‌کنند که کاری نمی‌کنند بلکه فضول هستند. ۱۲ اما چنین اشخاص را در خداوند ما عیسی مسیح حکم و نصیحت می‌کنیم که به آرامی کار کرده، نان خود را بخورند. ۱۳ اما شمای برادران از نیکوکاری خسته خاطر مشوید. ۱۴ ولی اگر کسی سخن ما را در این رساله اطاعت نکند، بر او نشانه گذارید و باوی معاشرت مکنید تا شرمنده شود. ۱۵ اما او را دشمن شمارید بلکه چون برادر او را تنبیه کنید. ۱۶ اما خود خداوند سلامتی شما را پیوسته در هر صورت، سلامتی عطا کند و خداوند با همگی شما باد. ۱۷ تحیت به دست من پولیس که علامت در هر رساله است بدینطور می‌نویسم: ۱۸ فیض خداوند ما عیسی مسیح با جمیع شما باد. آمین.

۱ پولس و سلوانس و تیموتائوس، به کلیسای تسالونیکیان که در خدای پدر ما عیسی مسیح خداوند می‌باشید. ۲ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند بر شما باد. ۳ ای برادران می‌باید همیشه بجهت شما خدا را شکر کنیم، چنانکه سزاوار است، از آنجا که ایمان شما بغایت نمو می‌کند و محبت هر یکی از شما جمیع با همدیگر می‌افزاید، ۴ بحدی که خود ما در خصوص شما در کلیساهای خدا فخر می‌کنیم به سبب صبر و ایمانتان در همه مصایب شما و عذابهایی که متحمل آنها می‌شوید، ۵ که دلیل است بر داوری عادل خدا تا شما مستحق ملکوت خدا بشوید که برای آن هم زحمت می‌کشید. ۶ زیرا که این انصاف است نزد خدا که عذاب کنندگان شما را عذاب دهد. ۷ و شما را که عذاب می‌کشید، با ما راحت بخشند در هنگامی که عیسی خداوند از آسمان با فرشتگان قوت خود ظهور خواهد نمود ۸ در آتش مشتعل و انتقام خواهد کشید از آتانی که خدا را نمی‌شناسند و انجیل خداوند ما عیسی مسیح را اطاعت نمی‌کنند، ۹ که ایشان به قصاص هلاکت جاودانی خواهند رسید از حضور خداوند و جلال قوت او (aiōnios g166) ۱۰ هنگامی که آید تا در مقدسان خود جلال یابد و در همه ایمانداران از او تعجب کنند در آن روز، زیرا که شما شهادت ما را تصدیق کردید. ۱۱ و برای این هم پیوسته بجهت شما دعای کنیم که خدای ما شما را مستحق این دعوت شمارد و تمام مسرت نیکویی و عمل ایمان را با قوت کامل گرداند، ۱۲ تا نام خداوند ما عیسی مسیح در شما تمجید یابد و شما در وی بحسب فیض خدای ما و عیسی مسیح خداوند.

۲ اما ای برادران، از شما استدعا می‌کنیم درباره آمدن خداوند ما عیسی مسیح و جمع شدن ما به نزد او، ۲ که شما از هوش خود بزدی متزلزل نشوید و مضطرب نگردید، نه از روح و نه از کلام و نه از رساله‌ای که گویا از ما باشد، بدین مضمون که روز مسیح رسیده است. ۳ زنهاری کسی به هیچ وجه شما را نفریبد، زیرا که تا آن ارتداد، اول واقع نشود و آن مرد شریر یعنی فرزند هلاکت ظاهر نگردد، آن روز نخواهد آمد؛ ۴ که او مخالفت می‌کند و خود را بلندتر می‌سازد از هر چه به خدا یا به معبود مسمی شود، بحدی که مثل خدا در هیکل خدا نشسته، خود را می‌نماید که خداست. ۵ آیا یاد نمی‌کنید که هنگامی که هنوز نزد شمایی بودم، این را به شما می‌گفتم؟ ۶ و الان آنچه را که مانع است می‌دانید تا او در زمان خود ظاهر بشود. ۷ زیرا که آن سر بی‌دینی الان عمل می‌کند فقط تا وقتی که آنکه تا به حال مانع است از میان برداشته شود. ۸ آنگاه آن بی‌دین ظاهر خواهد شد که عیسی خداوند او را به نفس دهان خود هلاک خواهد کرد و به تجلی ظهور خویش، او را نابود خواهد ساخت؛ ۹ که ظهور او بعمل شیطان است با هر نوع قوت و آیات و عجایب دروغ؛ ۱۰ و به هر قسم فریب ناراستی برای هالکین، از آنجا که محبت راستی را نپذیرفتند تا نجات یابند. ۱۱ و بدین جهت خدا به ایشان عمل گمراهی می‌فرستد تا دروغ را باور

انسانی که مسیح عیسی باشد، ۶ که خود را در راه همه فدا داد، شهادتی در زمان معین. ۷ و برای این، من واعظ و رسول و معلم امتها در ایمان و راستی مقرر شدم. در مسیح راست می گویم و دروغ نی. ۸ پس آرزوی این دارم که مردان، دست های مقدس را بدون غیظ و جدال برافراخته، در هر جادعا کنند. ۹ و همچنین زنان خویشتر را بیاریند به لباس مزین به حیا و پرهیز نه به زلفها و طلا و مروارید و رخت گرانها؛ ۱۰ بلکه چنانکه زنانی رامی شاید که دعوی دینداری می کنند به اعمال صالحه. ۱۱ زن با سکوت، به کمال اطاعت تعلیم گیرد. ۱۲ و زن را اجازت نمی دهم که تعلیم دهد یا بر شوهر مسلط شود بلکه در سکوت بماند. ۱۳ زیرا که آدم اول ساخته شد و بعد حوا. ۱۴ و آدم فریب نخورد بلکه زن فریب خورده، درتقصیر گرفتار شد. ۱۵ اما به زاییدن رستگارخواهد شد، اگر در ایمان و محبت و قدوسیت و تقوا ثابت بمانند.

۳ این سخن امین است که اگر کسی منصب اسقفی را بخواهد، کار نیکو می طلبد. ۲ پس اسقف باید بی ملامت و صاحب یک زن و هشیار و خردمند و صاحب نظام و مهمان نواز و راغب به تعلیم باشد؛ ۳ نه میگسار یا زنده یا طماع سودقیب بلکه حلیم و نه جنگجو و نه زیرست. ۴ مدبر اهل خانه خود، به نیکویی و فرزندان خویش را در کمال وقار مطیع گرداند، ۵ زبیراگاه کسی نداند که اهل خانه خود را تدبیر کند، چگونه کلیسای خدا را نگاهبانی می نماید؛ ۶ و نه جدیدالایمان که مبادا غرور کرده، به حکم ابلیس بیفتد. ۷ اما لازم است که نزد آتانی که خارجند هم نیک نام باشد که مبادا در رسوایی و دام ابلیس گرفتار شود. ۸ همچنین شماسان باوقار باشند، نه دو زبان و نه راغب به شراب زیاده و نه طماع سودقیب؛ ۹ دارندگان سر ایمان در ضمیر پاک. ۱۰ اما باید اول ایشان آزموده شوند و چون بی عیب یافت شدند، کار شماسی را بکنند. ۱۱ و به همینطور زنان نیز باید باوقار باشند و نه غیبت گو بلکه هشیار و در امری امین. ۱۲ و شماسان صاحب یک زن باشند و فرزندان و اهل خانه خویش را نیکو تدبیر نمایند، ۱۳ زیرا آتانی که کار شماسی را نیکو کرده باشند، درجه خوب برای خویشتر تحصیل می کنند و جلادت کامل در ایمانی که به مسیح عیسی است. ۱۴ این به تو می نویسم به امید آنکه به زودی نزد تو آیم. ۱۵ لیکن اگر تاخیر اندازم، تا بدانی که چگونه باید در خانه خدا رفتار کنی که کلیسای خدای حی و ستون و بنیاد راستی است. ۱۶ و بالاجماع سر دینداری عظیم است که خدا درجسم ظاهر شد و در روح، تصدیق کرده شد و به فرشتگان، مشهود گردید و به امتها موعظه کرده و در دنیا ایمان آورده و به جلال بالا برده شد.

۴ و لیکن روح صریح می گوید که در زمان آخر بعضی از ایمان برگشته، به ارواح مضل و تعالیم شیاطین اصفا خواهند نمود، ۲ به ریاکاری دروغگویان که ضمائر خود را داغ کرده اند؛ ۳ که از مزاجت منع می کنند و حکم می نمایند به احتراز از خوراک هایی که خدا آفرید برای مومنین و عارفین حتی تا آنها را به شکرگزاری بخورند. ۴ زیرا که هر مخلوق خدا نیکو است و هیچ چیز را رد نباید کرد، اگر به شکرگزاری پذیرند، ۵ زیرا که از

۱ پولس، رسول عیسی مسیح به حکم نجات دهنده ما خدا و مسیح عیسی خداوند که امید ما است، ۲ به فرزند حقیقی خود در ایمان، تیموتائوس. فیض و رحم و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما مسیح عیسی بر تو باد. ۳ چنانکه هنگامی که عازم مکادونیه بودم، به شما التماس نمودم که در افسس بمانی تا بعضی را امر کنی که تعلیمی دیگر ندهند، ۴ و افسانهها و نسب نامه های نامتناهی را اصفا نمایند که اینهاباحثات را نه آن تعمیر الهی را که در ایمان است پدید می آورد. ۵ اما غایت حکم، محبت است از دل پاک و ضمیر صالح و ایمان بی ریا. ۶ که از این امور بعضی منحرف گشته به بیهوده گویی توجه نموده اند، ۷ و می خواهند معلمان شریعت بشوند و حال آنکه نمی فهمند آنچه می گویند و نه آنچه به تاکید اظهار می نمایند. ۸ لیکن می دانیم که شریعت نیکو است اگر کسی آن را برحسب شریعت بکار برد. ۹ و این بدانند که شریعت بجهت عادل موضوع نمی شود، بلکه برای سرکشان و طاغیان و بی دینان و گناهکاران و ناپاکان و حرامکاران و قاتلان پدر و قاتلان مادر و قاتلان مردم و زانیان و لواطان و مردم زردان و دروغ گویان و قسم دروغ خوران و برای هر عمل دیگری که برخلاف تعلیم صحیح باشد، ۱۱ برحسب انجیل جلال خدای متبارک که به من سپرده شده است. ۱۲ و شکر می کنم خداوند خود مسیح عیسی را که مرا تقویت داد، چونکه امین شمرده، به این خدمتم ممتاز فرمود، ۱۳ که سابق کفرگو و مضر و سقطگو بودم، لیکن رحم یافتم از آترو که ازجهالت در بی ایمانی کردم. ۱۴ اما فیض خداوند ما بی نهایت افزود باایمان و محبتی که در مسیح عیسی است. ۱۵ این سخن امین است و لایق قبول تام که مسیح عیسی به دنیا آمد تا گناهکاران را نجات بخشد که من بزرگترین آنها هستم. ۱۶ بلکه از این جهت بر من رحم شد تا اول درمن، مسیح عیسی کمال حلم را ظاهر سازد تا آتانی را که بجهت حیات جاودانی به وی ایمان خواهند آورد، نمونه باشم. **(aiōnios g166)** باری پادشاه سرمدی و باقی و نادیده را، خدای حکیم و حید را اکرام و جلال تاابدالابد باد. آمین. **(aiōn g165)** ای فرزند تیموتائوس، این وصیت را به تو می سپارم برحسب نبوتهایی که سابق بر تو شد تا در آنها جنگ نیکو کنی، ۱۹ و ایمان و ضمیر صالح را نگاه داری که بعضی این را از خود دور انداخته، مر ایمان را شکسته کشتی شدند. ۲۰ که از آن جمله هیمیائوس و اسکندر می باشند که ایشان را به شیطان سپردم تا تادیب شده، دیگرکفر نگویند.

۲ پس از همه چیز اول، سفارش می کنم که صلوات و دعاها و مناجات و شکرها را برای جمیع مردم به جا آورد؛ ۲ بجهت پادشاهان و جمیع صاحبان منصب تا به آرامی و استراحت و با کمال دینداری و وقار، عمر خود را بسر بریم. ۳ زیرا که این نیکو و پسندیده است، در حضور نجات دهنده ما خدا ۴ که می خواهد جمیع مردم نجات یابند و به معرفت راستی گرایند. ۵ زیرا خدا واحد است و در میان خدا و انسان یک متوسطی است یعنی

۱۹ ادعایی بر یکی از کشیشان جز به زبان دو یا سه شاهد پذیرد. ۲۰ آنانی که گناه کنند، پیش همه توبیخ فرما تا دیگران بترسند. ۲۱ در حضور خدا و مسیح عیسی و فرشتگان برگزیده تو را قسم می‌دهم که این امور را بدون غرض نگاه داری و هیچ کاری از روی طرفداری مکن. ۲۲ و دستها به زودی بر هیچ کس مگذار و درگناهان دیگران شریک مشو بلکه خود را طاهر نگاه دار. ۲۳ دیگر آشامنده آب فقط مباح، بلکه بجهت شکمت و ضعفهای بسیار خود شرابی کم میل فرما. ۲۴ گناهان بعضی آشکار است و پیش روی ایشان به داوری می‌خرامد، اما بعضی را تعاقب می‌کند. ۲۵ و همچنین اعمال نیکو واضح است و آنهایی که دیگرگون باشد، نتوان مخفی داشت.

۶ آنانی که غلامان زیر یوغ می‌باشند، آقایان خویش را لایق کمال احترام بدانند که مبادانام و تعلیم خدا بد گفته شود. ۲ اما کسانی که آقایان مومن دارند، ایشان را تحقیر ننمایند، از آنجا که برادراند بلکه بیشتر خدمت کنند از آنروکه آنانی که در این احسان مشارکنند، مومن و محبوبند. ۳ و اگر کسی بطور دیگر تعلیم دهد و کلام صحیح بخواند ما عیسی مسیح و آن تعلیمی

۵ مرد پیر را توبیخ منما بلکه چون پدر او رانصیحت کن، و جوانان را چون برادران؛ ۲ زنان پیر را چون مادران؛ و زنان جوان را مثل خواهران با کمال عفت؛ ۳ بیوه‌زنان را اگر فی الحقیقت بیوه باشند، محترم دار. ۴ اما اگر بیوه‌زنی فرزندان یا نواده‌ها دارد، آموخته بشوند که خانه خود را با دینداری نگاه دارند و حقوق اجداد خود را ادا کنند که این در حضور خدا نیکو پسندیده است. ۵ اما زنی که فی الحقیقت بیوه ویی کس است، به خدا امیدوار است و در صلوات و دعاها شبانه‌روز مشغول می‌باشد. ۶ لیکن زن عیاش در حال حیات مرده است. ۷ و به این معانی امر فرما تا بی ملامت باشند. ۸ ولی اگر کسی برای خویشان و علی‌الخصوص اهل خانه خود تدبیر نکند، منکر ایمان و پست‌تر از بی‌ایمان است. ۹ بیوه‌زنی که کمتر از شصت ساله نباشد و یک شوهر کرده باشد، باید نام او ثبت گردد، ۱۰ که در اعمال صالح نیک نام باشد، اگر فرزندان را پرورده و غربا را مهمانی نموده و پایهای مقدسین رانسته و زحمت کشان را اعانتی نموده و هر کار نیکو را پیروی کرده باشد. ۱۱ اما بیوه‌های جوان‌تر از این را قبول مکن، زیرا که چون از مسیح سرکش شوند، خواهش نکاح دارند ۱۲ و ملوم می‌شوند از اینکه ایمان نخست را بر طرف کرده‌اند؛ ۱۳ و علاوه بر این خانه به خانه گردش کرده، آموخته می‌شوند که بی‌کار باشند؛ و نه فقط بی‌کار بلکه بیهوده گو و فضول هم که حرفهای ناشایسته می‌زنند. ۱۴ پس رای من این است که زنان جوان نکاح شوند و اولاد بربایند و کدبانو شوند و خصم را مجال مذمت ندهند؛ ۱۵ زیرا که بعضی برگشته‌اند عقب شیطان. ۱۶ اگر مرد یا زن مومن، بیوه هادارد ایشان را بی‌برورد و بار بر کلیسا نهد تا آنانی را که فی الحقیقت بیوه باشند، پرورش نماید. ۱۷ کشیشانی که نیکو پیشوایی کرده‌اند، مستحق حرمت مضاعف می‌باشند، علی‌الخصوص آنانی که در کلام و تعلیم محنت می‌کشند. ۱۸ زیرا کتاب می‌گوید: «گاو را وقتی که خرمن را خرد می‌کند، دهن میند» و «مردور مستحق اجرت خود است».

۱۹ ادعایی بر یکی از کشیشان جز به زبان دو یا سه شاهد پذیرد. ۲۰ آنانی که گناه کنند، پیش همه توبیخ فرما تا دیگران بترسند. ۲۱ در حضور خدا و مسیح عیسی و فرشتگان برگزیده تو را قسم می‌دهم که این امور را بدون غرض نگاه داری و هیچ کاری از روی طرفداری مکن. ۲۲ و دستها به زودی بر هیچ کس مگذار و درگناهان دیگران شریک مشو بلکه خود را طاهر نگاه دار. ۲۳ دیگر آشامنده آب فقط مباح، بلکه بجهت شکمت و ضعفهای بسیار خود شرابی کم میل فرما. ۲۴ گناهان بعضی آشکار است و پیش روی ایشان به داوری می‌خرامد، اما بعضی را تعاقب می‌کند. ۲۵ و همچنین اعمال نیکو واضح است و آنهایی که دیگرگون باشد، نتوان مخفی داشت.

۶ آنانی که غلامان زیر یوغ می‌باشند، آقایان خویش را لایق کمال احترام بدانند که مبادانام و تعلیم خدا بد گفته شود. ۲ اما کسانی که آقایان مومن دارند، ایشان را تحقیر ننمایند، از آنجا که برادراند بلکه بیشتر خدمت کنند از آنروکه آنانی که در این احسان مشارکنند، مومن و محبوبند. ۳ و اگر کسی بطور دیگر تعلیم دهد و کلام صحیح بخواند ما عیسی مسیح و آن تعلیمی را که به طریق دینداری است قبول ننمایند، ۴ از غرور مست شده، هیچ نمی‌دانند بلکه در مباحثات و مجادلات دیوانه گشته است که از آنها پدیدمی‌آید حسد و نزاع و کفر و ظنون شر و منازعات مردم فاسدالعقل و مرتد از حق که می‌پندارند دینداری سود است. از چنین اشخاص اعراض نما. ۶ لیکن دینداری با قناعت سود عظیمی است. ۷ زیرا که در این دنیا هیچ نیارودیم و واضح است که از آن هیچ نمی‌توانیم برد. ۸ پس اگر خوراک و پوشاک داریم، به آنها قانع خواهیم بود. ۹ اما آنانی که می‌خواهند دولتمند شوند، گرفتاری شوند در تجربه و دام و انواع شهوات بی‌فهم و مضر که مردم را به تباهی و هلاکت غرق می‌سازند. ۱۰ زیرا که طمع ریشه همه بدبهاست که بعضی چون دربی آن می‌کوشیدند، از ایمان گمراه گشته، خود را به اقسام دردها سفتند. ۱۱ ولی توای مرد خدا، از اینها بگریز و عدالت و دینداری و ایمان و محبت و صبر و تواضع را پیروی نما. ۱۲ و جنگ نیکوی ایمان رابکن و بدست آور آن حیات جاودانی را که برای آن دعوت شدی و اعتراف نیکو کردی در حضور گواهان بسیار. (aiōnios)

166g166) تو را وصیت می‌کنم به حضور آن خدایی که همه را زندگی می‌بخشد و مسیح عیسی که در پیش پنتیوس پیلطس اعتراف نیکونمود، ۱۴ که تو وصیت را بی‌داغ و ملامت حفظ کن تا به ظهور خداوند ما عیسی مسیح. ۱۵ که آن را آن متبارک و قادر و وحید و ملک الملوک ورب‌الارباب در زمان معین به ظهور خواهد آورد. ۱۶ که تنها لایموت و ساکن در نوری است که نزدیک آن نتوان شد و احدی از انسان او را ندیده و نمی‌تواند دید. او را تا ابدالایاد اکرام و قدرت باد. آمین. (aiōnios)

166g166) دولتمندان این جهان را امر فرما که بلندپروازی نکنند و به دولت ناپایدار امید ندارند، بلکه به خدای زنده که همه چیز را دولتمندانه برای تمتع به ما عطا می‌کند؛ (aiōn g165) ۱۸ که نیکوکار بوده، در اعمال صالحه دولتمند و سخی و گشاده‌دست باشند؛ ۱۹ و برای خود

اساس نیکو بجهت عالم آینده نهند تا حیات جاودانی را بدست آرند. ۲۰  
ای تیموتاوس تو آن امانت را محفوظ دار و از بیهوده‌گویی های حرام و از  
مباحثات معرفت دروغ اعراض نما، ۲۱ که بعضی چون ادعای آن کردند از  
ایمان منحرف گشتند. فیض با تو باد. آمین.

بسته نمی شود. ۱۰ و از این جهت همه زحمات را بخاطر برگزیدگان متحمل می شوم تا ایشان نیز نجاتی را که در مسیح عیسی است با جلال جاودانی تحصیل کنند. (aiōnios g166) ۱۱ این سخن امین است زیرا اگر با وی مردم، با او زیست هم خواهیم کرد. ۱۲ و اگر تحمل کنیم، با او سلطنت هم خواهیم کرد؛ و هرگاه او را انکار کنیم او نیز ما را انکار خواهد کرد. ۱۳ اگر بی ایمان شویم، او امین می ماند زیرا خود را انکار نمی تواند نمود. ۱۴ این چیزها را به یاد ایشان آور و در حضور خداوند قدغن فرما که مجادله نکنند، زیرا هیچ سود نمی بخشد بلکه باعث هلاکت شنوندگان می باشد. ۱۵ و سعی کن که خود را مقبول خداسازی، عاملی که خجل نشود و کلام خدا را بخوبی انجام دهد. ۱۶ و از باوه گویی های حرام اعراض نما زیرا که تا به فرونی بی دینی ترقی خواهد کرد. ۱۷ و کلام ایشان، چون آکله می خورد و از آنجمله همیمناس و فیلیطس می باشند ۱۸ که ایشان از حق برگشته، می گویند که قیامت الان شده است و بعضی را از ایمان منحرف می سازند. ۱۹ و لیکن بنیاد ثابت خدا قائم است و این مهر را دارد که «خداوند کسان خود رامی شناسد» و «هرکه نام مسیح را خواند، از نراستی کناره جوید.» ۲۰ اما در خانه بزرگ نه فقط ظروف طلا و نقره می باشد، بلکه چوبی و گلی نیز؛ اما آنها برای عزت و اینها برای ذلت. ۲۱ پس اگر کسی خویشان را از اینها طاهر سازد، ظرف عزت خواهد بود مقدس و نافع برای مالک خود و مستعد برای هر عمل نیکو. ۲۲ اما از شهوات جوانی بگریز و با آنانی که از قلب خالص نام خداوند را می خوانند، عدالت و ایمان و محبت و سلامتی را تعاقب نما. ۲۳ لیکن از مسائلی بیهوده و بی تادیب اعراض نما چون می دانی که نزاعها پدید می آورد. ۲۴ اما بنده خداناپسند نزع کند، بلکه با همه کس ملایم و راغب به تعلیم و صابر در مشقت باشد، ۲۵ و با حلم مخالفین را تادیب نماید که شاید خدا ایشان را توبه بخشد تا راستی را بشناسند. ۲۶ تا از دام ابلیس باز به هوش آید که به حسب اراده او صید او شده اند.

۳ اما این را بدان که در ایام آخر زمانهای سخت پدید خواهد آمد، زیرا که مردمان، خودپرست خواهند بود و طماع و لافزن و متکبر و بدگو و نامطیع والدین و ناسپاس و ناپاک ۳ و بی الفت و کینه دل و غیبت گو و ناپرهیزو بی مروت و متنفر از نیکویی ۴ و خیانت کار و تند مزاج و مغرور که عشرت را بیشتر از خدادوست می دارند؛ ۵ که صورت دینداری دارند، لیکن قوت آن را انکار می کنند. از ایشان اعراض نما. ۶ زیرا که از اینها هستند آنانی که به حیله داخل خانه ها گشته، زنان کم عقل را اسیر می کنند که بار گناهان را می کشند و به انواع شهوات رבוده می شوند. ۷ و دائم تعلیم می گیرند، لکن هرگز به معرفت راستی نمی توانند رسید. ۸ و همچنان که نینس و میمریس با موسی مقاومت کردند، ایشان نیز با راستی مقاومت می کنند که مردم فاسدالعقل و مردود از ایمانند. ۹ لیکن بیشتر ترقی نخواهند کرد زیرا که حماقت ایشان بر جمیع مردم واضح خواهد شد، چنانکه حماقت آنها نیز شد. ۱۰ لیکن تو تعلیم و سیرت و قصد و ایمان و حلم و محبت و صبر را پیروی نمودی، ۱۱ و زحمات و آلام

۱ پولس به اراده خدا رسول مسیح عیسی، بر حسب وعده حیاتی که در مسیح عیسی است، ۲ فرزند حبیب خود تیموتاوس را. فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و خداوند ما عیسی مسیح باد. ۳ شکر می کنم آن خدایی را که از اجداد خود به ضمیر خالص بندگی او را می کنم، چونکه دائم در دعاهای خود تو را شبانه روز یاد می کنم، ۴ و مشتاق ملاقات تو هستم چونکه اشکهای تورا بخاطر می دارم تا از خوشی سیر شوم. ۵ زیرا که یاد می دارم ایمان بی ریای تو را که نخست در جده ات لئوس و مادرت افینکی ساکن می بود و مرا یقین است که در تو نیز هست. ۶ لهذا بیاد تومی آورم که آن عطای خدا را که بوسیله گذاشتن دستهای من بر تو است برافروزی. ۷ زیرا خداروح جبن را به ما نداده است بلکه روح قوت و محبت و تادیب را. ۸ پس از شهادت خداوند ما عار مدار و نه ازمن که اسیر او می باشم، بلکه در زحمات انجیل شریک باش بر حسب قوت خدا، ۹ که ما را نجات داد و به دعوت مقدس خواند نه به حسب اعمال ما بلکه بر حسب اراده خود و آن فیضی که قبل از قدیم الایام در مسیح عیسی به ما عطا شد. (aiōnios g166) ۱۰ اما الحال آشکار گردید به ظهور نجات دهنده ما عیسی مسیح که موت را نیست ساخت و حیات و بی فسادی را روشن گردانید بوسیله انجیل، ۱۱ که برای آن من واعظ و رسول و معلم امت ها مقرر شده ام. ۱۲ و از این جهت این زحمات را می کشم بلکه عار ندارم چون می دانم به که ایمان آوردم و مرا یقین است که او قادر است که امانت مرا تا به آن روز حفظ کند. ۱۳ نمونه ای بگری از سخنان صحیح که از من شنیدی در ایمان و محبتی که در مسیح عیسی است. ۱۴ آن امانت نیکو را بوسیله روح القدس که در ما ساکن است، حفظ کن. ۱۵ از این آگاه هستی که همه آنانی که در آسیا هستند، از من رخ تافته اند که از آنجمله فیچلس و هرموجنس می باشند. ۱۶ خداوند اهل خانه اینسیفوس را ترجم کناد زیرا که او بارها دل مرا تازه کرد و از زنجیر من عار نداشت، ۱۷ بلکه چون به روم رسید، مرا به کوشش بسیار تفحص کرده، پیدا نمود. ۱۸ (خداوند بدو عطا کناد که در آن روز در حضور خداوند رحمت یابد.) و خدمتگاهی را که در افسس کرد تو بهتر می دانی.

۲ پس توای فرزند من، در فیضی که در مسیح عیسی است زروآور باش. ۲ و آنچه به شهود بسیار از من شنیدی، به مردمان امین بسپار که قابل تعلیم دیگران هم باشند. ۳ چون سپاهی نیکوی مسیح عیسی در تحمل زحمات شریک باش. ۴ هیچ سپاهی خود را در امور روزگار گرفتار نمی سازد تا رضایت آنکه او را سپاهی ساخت بجوید. ۵ و اگر کسی نیز پهلوانی کند، تاج را بدونی دهند اگر به قانون پهلوانی نکرده باشد. ۶ بزرگری که محنت می کشد، باید اول نصیبی از حاصل ببرد. ۷ و آنچه می گویم تفکر کن زیرا خداوند تو را در همه چیز فهم خواهد بخشید. ۸ عیسی مسیح را بخاطر دار که از نسل داود بوده، از مردگان برخاست بر حسب بشارت من، ۹ که در آن چون بدکار تا به بندها زحمت می کشم، لیکن کلام خدا

مرا مثل آنهایی که در انطاکیه و ایقونیه و لستره بر من واقع شد، چگونگی زحمات را تحمل می نمودم و خداوند مرا از همه رهایی داد. ۱۲ و همه کسانی که می خواهند در مسیح عیسی به دینداری زیست کنند، زحمت خواهند کشید. ۱۳ لیکن مردمان شریر و دغا باز در بدی ترقی خواهند کرد که فریبنده و فریب خورده می باشند. ۱۴ اما تو در آنچه آموختی و ایمان آوردی قایم باش چونکه می دانی از چه کسان تعلیم یافتی، ۱۵ و اینکه از طفولیت کتب مقدسه را دانسته ای که می توانی تو را حکمت آموزد برای نجات بوسیله ایمانی که بر مسیح عیسی است. ۱۶ تمامی کتب از الهام خداست و بجهت تعلیم و تنبیه و اصلاح و تربیت در عدالت مفید است، ۱۷ تا مرد خدا کامل و بجهت هر عمل نیکوار آسته بشود.

۴ تو را در حضور خدا و مسیح عیسی که بزرندگان و مردگان داوری خواهد کرد قسم می دهم و به ظهور و ملکوت او ۲ که به کلام موعظه کنی و در فرصت و غیر فرصت مواظب باشی و تنبیه و توبیخ و نصیحت نمایی باکمال تحمل و تعلیم. ۳ زیرا ایامی می آید که تعلیم صحیح را متحمل نخواهند شد، بلکه برحسب شهوات خود خارش گوشها داشته، معلمان را بر خود فراهم خواهند آورد، ۴ و گوشهای خود را از راستی برگردانیده، به سوی افسانه ها خواهند گرایید. ۵ لیکن تو در همه چیز هشیار بوده، متحمل زحمات باش و عمل مبشر را بجا آور و خدمت خود را به کمال رسان. ۶ زیرا که من الان ریخته می شوم و وقت رحلت من رسیده است. ۷ به جنگ نیکو جنگ کرده ام و دوره خود را به کمال رسانیده، ایمان را محفوظ داشته ام. ۸ بعد از این تاج عدالت برای من حاضر شده است که خداوند داور عادل در آن روز به من خواهد داد؛ و نه به من فقط بلکه نیز به همه کسانی که ظهور او را دوست می دارند. ۹ سعی کن که به زودی نزد من آیی، ۱۰ زیرا که دیماس برای محبت این جهان حاضر مرا ترک کرده، به تسالونیکه رفته است و کریسکس به غلاطیه و تیطس به دلماطیه. **(aiōn)** **g165** ۱۱ لوقا تنها با من است. مرقس را برداشته، با خود بیاور زیرا که مرا بجهت خدمت مفید است. ۱۲ اما تیخیکس را به افسس فرستادم. ۱۳ ردایی را که در تروآس نزد کریس گذاشتم، وقت آمدنت بیاور و کتب را نیز و خصوص رقوق را. ۱۴ اسکندر مسکر با من بسیار بدیها کرد. خداوند او را بحسب افعالش جزا خواهد داد. ۱۵ و تو هم از او باحذر باش زیرا که باسخنان ما بشدت مقاومت نمود. ۱۶ در محاجه اول من، هیچ کس با من حاضر نشد بلکه همه مرا ترک کردند. مباد که این بر ایشان محسوب شود. ۱۷ لیکن خداوند با من ایستاده، به من قوت داد تا موعظه بوسیله من به کمال رسد و تمامی امت ها بشنوند و از دهان شیر رستم. ۱۸ و خداوند مرا از هر کار بد خواهد رهانید و تا به ملکوت آسمانی خود نجات خواهد داد. او را تا ابد الایاد جلال باد. آمین. **(aiōn g165)** ۱۹ فرسکا و اکیلا و اهل خانه انیسفورس را سلام رسان. ۲۰ ارستس در قرنتس ماند؛ اما ترفیس را در میلیتس بیمار واگذاردم. ۲۱ سعی کن که قبل از زمستان بیایی. اقبولس و پودیس ولینس و کلادیه و همه برادران تو را سلام می رسانند. ۲۲ عیسی مسیح خداوند با روح تو باد. فیض بر شما باد. آمین.

چیز زینت دهند. ۱۱ زیرا که فیض خدا که برای همه مردم نجات بخش است، ظاهر شده، ۱۲ ما را تادیب می کند که بی دینی و شهوات دنیوی را ترک کرده، با خرداندیشی و عدالت و دینداری در این جهان زیست کنیم. (aiōn g165) ۱۳ و آن امید مبارک و تجلی جلال خدای عظیم و نجات دهنده خود ما عیسی مسیح را انتظار کشیم، ۱۴ که خود را در راه ما فدا ساخت تا ما را از هر ناراستی برهاند و امتی برای خود ظاهر سازد که ملک خاص او و غیره در اعمال نیکو باشند. ۱۵ این را بگو و نصیحت فرما و در کمال اقتدار توبیخ نما و هیچ کس تو را حقیر نشمارد.

۳ بیاد ایشان آور که حکام و سلاطین را اطاعت کنند و فرمانبرداری نمایند و برای هر کار نیکو مستعد باشند، ۲ و هیچ کس را بندگونید و جنگجو نباشند بلکه ملایم و کمال حلم را با جمیع مردم به جا آورند. ۳ زیرا که ما نیز سابق بی فهم و نافرمانبردار و گمراه و بنده انواع شهوات و لذات بوده، در خبث و حسد بسر می بردیم که لایق نفرت بودیم و بریکدیگر بغض می داشتیم. ۴ لیکن چون مهربانی و لطف نجات دهنده ما خدا ظاهر شد، ۵ نه به سبب اعمالی که ما به عدالت کرده بودیم، بلکه محض رحمت خود ما را نجات داد به غسل تولد تازه و تازگی ای که از روح القدس است؛ ۶ که او را به ما به دولت مندی افزای نمود، به توسط نجات دهنده مایعیسی مسیح، ۷ تا به فیض او عادل شمرده شده، وارث گردیم بحسب امید حیات جاودانی. (aiōnios g166) ۸ این سخن امین است و در این امور می خواهم تو قدغن بلیغ فرمایی تا آنانی که به خدا ایمان آورند، بکشند که در اعمال نیکو مواظبت نمایند، زیرا که این امور برای انسان نیکو و مفید است. ۹ و از مباحثات نامعقول و نسب نامه ها و نزاعها و جنگهای شرعی اعراض نما زیرا که بی ثمر و باطل است. ۱۰ و از کسی که از اهل بدعت باشد، بعد از یک دو نصیحت اجتناب نما، ۱۱ چون می دانی که چنین کس مرتد و از خود ملزم شده در گناه رفتار می کند. ۱۲ وقتی که ارتیماس یا تیخیکس را نزد تو فرستم، سعی کن که در نیکوپولیس نزد من آیی زیرا که عزیمت دارم زمستان را در آنجا بسر برم. ۱۳ زیناس خطیب و اپلس را در سفر ایشان به سعی امداد کن تا محتاج هیچ چیز نباشند. ۱۴ و کسان ما نیز تعلیم بگیرند که در کارهای نیکو مشغول باشند برای رفع احتیاجات ضروری، تابی ثمر نباشند. ۱۵ جمیع رفقای من تو را سلام می رسانند و آنانی را که از روی ایمان ما رادوست می دارند سلام رسان. فیض با همگی شما باد. آمین.

۱ پولس، غلام خدا و رسول عیسی مسیح برحسب ایمان برگزیدگان خدا و معرفت آن راستی که در دینداری است، ۲ به امید حیات جاودانی که خدایی که دروغ نمی تواند گفت، از زمانهای ازلی وعده آن را داد، (aiōnios g166) ۳ اما در زمان معین، کلام خود را ظاهر کرد به موعظه ای که برحسب حکم نجات دهنده ما خدا به من سپرده شد، ۴ تیطس را که فرزند حقیقی من برحسب ایمان عام است، فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و نجات دهنده ما عیسی مسیح خداوند باد. ۵ بدین جهت تو را در کریت واگذاشتم تا آنچه را که باقی مانده است اصلاح نمایی و چنانکه من به تو امر نمودم، کشیشان در هر شهر مقرر کنی. ۶ اگر کسی بی ملامت و شوهر یک زن باشد که فرزندان مومن دارد، بری از تهمت فجور و تمرد، ۷ زیرا که اسقف می باید چون وکیل خدایی ملامت باشد و خودرای یا تند مزاج یا میگساریا زنده یا طماع سود قبیح نباشد، ۸ بلکه مهمان دوست و خرد دوست و خرد اندیش و عادل و مقدس و پرهیزکار؛ ۹ و متمسک به کلام امین برحسب تعلیمی که یافته تا بتواند به تعلیم صحیح نصیحت کند و مخالفان را توبیخ نماید. ۱۰ زیرا که یاهو گویان و فریبندگان، بسیار متمرد می باشند، علی الخصوص آتانی که از اهل ختنه هستند؛ ۱۱ که دهان ایشان را باید بست زیرا خانه ها را بالکل واژگون می سازند و برای سود قبیح، تعالیم ناشایسته می دهند. ۱۲ یکی از ایشان که نبی خاص ایشان است، گفته است که «اهل کریت همیشه دروغگو و وحوش شریر و شکم پرست بی کاره می باشند.» ۱۳ این شهادت راست است؛ از این جهت ایشان را به سختی توبیخ فرما تا در ایمان، صحیح باشند، ۱۴ و گوش نگیرند به افسانه های یهود و احکام مردمانی که از راستی انحراف می جویند. ۱۵ هرچیز برای پاکان پاک است، لیکن آلودگان و بی ایمانان را هیچ چیز پاک نیست، بلکه فهم و ضمیر ایشان نیز ملوث است؛ ۱۶ مدعی معرفت خدا می باشند، اما به افعال خود او را انکار می کنند، چونکه مکروه و متمرد هستند و بجهت هر عمل نیکو مردود.

۲ اما تو سخنان شایسته تعلیم صحیح را بگو: ۲ که مردان پیر، هشیار و باوقار و خرد اندیش و در ایمان و محبت و صبر، صحیح باشند. ۳ همچنین زنان پیر، در سیرت متقی باشند و نه غیبت گو و نه بنده شراب زیاده بلکه معلمات تعلیم نیکو، ۴ تا زنان جوان را خرد یاموزند که شوهر دوست و فرزند دوست باشند، ۵ و خرد اندیش و عقیفه و خانه نشین و نیکو و مطیع شوهران خود که مبدا کلام خدا متهم شود. ۶ و به همین نسق جوانان را نصیحت فرما تا خرد اندیش باشند. ۷ و خود را در همه چیز نمونه اعمال نیکو بساز و در تعلیم خود صفا و وقار و اخلاص را بکار بر، ۸ و کلام صحیح بی عیب را تا دشمن چونکه فرصت بدگفتن در حق ما نیابد، خجل شود. ۹ غلامان را نصیحت نما که آقایان خود را اطاعت کنند و در هر امر ایشان را راضی سازند و نقیض گو نباشند؛ ۱۰ و دزدی نکنند بلکه کمال دیانت را ظاهر سازند تا تعلیم نجات دهنده ما خدایا در هر

۱ پولس، اسیر مسیح عیسی و تیموتاوس برادر، به فلیمون عزیز و همکار ما ۲ و به ایفیه محبوبه و ارخیس همسپاه ما به کلیسایی که در خانه ات می‌باشد. ۳ فیض و سلامتی از جانب پدر ما خدا و عیسی مسیح خداوند با شما باد. ۴ خدای خود را شکر می‌کنم و پیوسته تو را در دعاهاى خود یاد می‌آورم ۵ چونکه ذکر محبت و ایمان تو را شنیده‌ام که به عیسی خداوند به همه مقدسین داری، ۶ تا شراکت ایمانت مؤثر شود در معرفت کامل هر نیکویی که در ما است برای مسیح عیسی. ۷ زیرا که مرا خوشی کامل و تسلی رخ نمود از محبت تو از آنرو که دل‌های مقدسین از توای برادر استراحت می‌پذیرند. ۸ بدین جهت هر چند در مسیح کمال جسارت را دارم که به آنچه مناسب است تو را حکم دهم، ۹ لیکن برای محبت، سزاوارتر آن است که التماس نمایم، هر چند مردی چون پولس پیر والان اسیر مسیح عیسی نیز می‌باشم. ۱۰ پس تو را التماس می‌کنم درباره فرزند خود اینسیمس که در زنجیرهای خود او را تولید نمودم، ۱۱ که سابق او برای تو بی‌فایده بود، لیکن الحال تو را و مرافایده مند می‌باشد؛ ۱۲ که او را نزد تو پس می‌فرستم. پس تو او را بپذیر که جان من است. ۱۳ و من می‌خواستم که او را نزد خود نگاه دارم تا به عوض تو مرا در زنجیرهای انجیل خدمت کند، ۱۴ اما نخواستم کاری بدون رای تو کرده باشم تا احسان تو از راه اضطرار نباشد، بلکه از روی اختیار. ۱۵ زیرا که شاید بدین جهت ساعتی از توجدا شد تا او را تا به ابد دریایی. (aiōnios g166) ۱۶ لیکن بعد از این نه چون غلام بلکه فوق از غلام یعنی برادر عزیز خصوص به من اما چند مرتبه زیاده‌تر به تو هم درجسم و هم در خداوند. ۱۷ پس هرگاه مرا رفیق می‌دانی، او را چون من قبول فرما. ۱۸ اما اگر ضرری به تو رسانیده باشد یا طلبی از او داشته باشی، آن را بر من محسوب دار. ۱۹ من که پولس هستم، به دست خود می‌نویسم، خود ادا خواهم کرد، تا به تو نگویم که به‌جان خود نیز مدیون من هستی. ۲۰ بلی‌ای برادر، تا من از تو در خداوند برخوردار شوم. پس جان مرا در مسیح تازگی بده. ۲۱ چون بر اطاعت تو اعتماد دارم، به تومی نویسم از آن جهت که می‌دانم بیشتر از آنچه می‌گویم هم خواهی کرد. ۲۲ معهدا منزلی نیز برای من حاضر کن، زیرا که امیدوارم از دعاهاى شما به شما بخشیده شوم. ۲۳ افراس که در مسیح عیسی همزندان من است و مرقس و ۲۴ و ارسترخس و دیماس و لوقاهمکاران من تو را سلام می‌رسانند. ۲۵ فیض خداوند عیسی مسیح با روح شما باد. آمین.



تاج جلال واکرام بر سر وی نهاده شد تا به فیض خدا برای همه ذائقه موت را بچشد. ۱۰ زیرا او را که بخاطری همه و از وی همه چیز می‌باشد، چون فرزندان بسیار را وارد جلال می‌گرداند، شایسته بود که رئیس نجات ایشان را به دردها کامل گرداند. ۱۱ زانو که چون مقدس کننده و مقدسان همه از یک می‌باشند، از این جهت عار ندارد که ایشان را برادر بخواند. ۱۲ چنانکه می‌گوید: «اسم تو را به برادران خود اعلام می‌کنم و در میان کلیساتو را تسبیح خواهم خواند.» ۱۳ و ایضاً: «من بروی توکل خواهم نمود.» و نیز: «اینک من و فرزندان تو که خدا به من عطا فرمود.» ۱۴ پس چون فرزندان در خون و جسم شراکت دارند، او نیز همچنان در این هر دو شریک شد تا بوساطت موت، صاحب قدرت موت یعنی ابلیس را تباہ سازد، ۱۵ و آنانی را که از ترس موت، تمام عمر خود را گرفتار بندگی می‌بودند، آزاد گرداند. ۱۶ زیرا که در حقیقت فرشتگان را دستگیری نمی‌نماید بلکه نسل ابراهیم را دستگیری می‌نماید. ۱۷ از این جهت می‌بایست در هر امری مشابه برادران خود شود تا در امور خدا رئیس کهنه‌ای کریم و امین شده، کفاره گناهان قوم را بکند. ۱۸ زیرا که چون خود عذاب کشیده، تجربه دید استطاعت دارد که تجربه شدگان را اعانت فرماید.

۳ بنابراین، ای برادران مقدس که در دعوت سماوی شریک هستید، در رسول و رئیس کهنه اعتراف ما یعنی عیسی تأمل کنید، ۲ که نزد او که وی را معین فرمود امین بود، چنانکه موسی نیز در تمام خانه او بود. ۳ زیرا که این شخص لایق اکرامی بیشتر از موسی شمرده شد به آن اندازه‌ای که سازنده خانه را حرمت بیشتر از خانه است. ۴ زیرا هر خانه‌ای بدست کسی بنا می‌شود، لکن بانی همه خداست. ۵ و موسی مثل خادم در تمام خانه او امین بود تا شهادت دهد بر چیزهایی که می‌بایست بعد گفته شود. ۶ و اما مسیح مثل پسرپرست خانه او. و خانه او ما هستیم بشرطی که تا به انتباه دلبری و فخر امید خود متمسک باشیم. ۷ پس چنانکه روح‌القدس می‌گوید: «امروز اگر آواز او را بشنوید، ۸ دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او در روز امتحان در بیابان، ۹ جایی که پدران شما مرامتحان و آزمایش کردند و اعمال مرا تا مدت چهل سال می‌دیدند. ۱۰ از این جهت به آن گروه خشم گرفته، گفتم ایشان پیوسته در دل‌های خود گمراه هستند و راه‌های مرا نشناختند. ۱۱ تا درخشم خود قسم خوردم که به آرامی من داخل نخواهند شد.» ۱۲ ای برادران، باحذر باشید مبدا در یکی از شما دل شیر و بی‌ایمان باشد که از خدای حی مرتد شوید، ۱۳ بلکه هر روزه همدیگر را نصیحت کنید مادامی که «امروز» خوانده می‌شود، مبدا احدی از شما به فریب گناه سخت دل گردد. ۱۴ از آنرو که در مسیح شریک گشته‌ایم اگر به ابتدای اعتماد خود تا به انتها ساخت متمسک شویم. ۱۵ چونکه گفته می‌شود: «امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را سخت مسازید، چنانکه در وقت جنبش دادن خشم او.» ۱۶ پس که بودند که شنیدند و خشم او را جنبش دادند؟ آیا تمام آن گروه نبودند که بواسطه موسی از مصر بیرون آمدند؟ ۱۷ و به که تا مدت چهل سال خشمگین می‌بود؟ آیا نه به آن عاصیانی که بدنه‌ای

۱ خدا که در زمان سلف به اقسام متعدد و طریق‌های مختلف بوساطت انبیا به پدران ما تکلم نمود، ۲ در این ایام آخر به ما بوساطت پسر خود متکلم شد که او را وارث جمیع موجودات قرار داد و بوسیله او عالمها را آفرید؛ (aiōn g165) ۳ که فروغ جلالش و خاتم جوهرش بوده و به کلمه قوت خود حامل همه موجودات بوده، چون طهارت گناهان را به اتمام رسانید، به دست راست کبریا در اعلی‌ترین بنشست، ۴ و از فرشتگان افضال گردید، بمقدار آنکه اسمی بزرگتر از ایشان به میراث یافته بود. ۵ زیرا به کدامیک از فرشتگان هرگز گفت که «تو پسر من هستی. من امروز تو را تولید نمودم» و ایضاً «من او را پدر خواهم بود و او پسر من خواهد بود؟» ۶ و هنگامی که نخست زاده را باز به جهان می‌آورد می‌گوید که «جمیع فرشتگان خدا او را پرستش کنند.» ۷ و در حق فرشتگان می‌گوید که «فرشتگان خود را با دها می‌گرداند و خادمان خود را شعله آتش.» ۸ اما در حق پسر: «ای خدا تخت تو تا ابد الیاد است و عصای ملکوت تو عصای راستی است. (aiōn g165) ۹ عدالت را دوست و شراکت را دشمن می‌داری. بنابراین خدا، خدای تو، تو را به روغن شادمانی بیشتر از رفقای مسخ کرده است.» ۱۰ و (نیز می‌گوید): «تو ای خداوند، در ابتدا زمین را بنا کردی و افلاک مصنوع دستهای تو است. ۱۱ آنها فانی، لکن تو باقی هستی و جمیع آنها چون جامه، مندرس خواهد شد، ۱۲ و مثل ردا آنها را خواهی پیچید و تغییر خواهند یافت. لکن تو همان هستی و سال‌های تو تمام نخواهد شد.» ۱۳ و به کدامیک از فرشتگان هرگز گفت: «بنشین به دست راست من تا دشمنان تو را پای انداز تو سازم؟» ۱۴ آیا همگی ایشان روح‌های خدمتگذار نیستند که برای خدمت آنانی که وارث نجات خواهند شد، فرستاده می‌شوند؟

۲ لهدا لازم است که به دقت بلیغ تر آنچه را شنیدیم گوش دهیم، مبدا که از آن برده شویم. ۲ زیرا هر گاه کلامی که بوساطت فرشتگان گفته شد برقرار گردید، بقسمی که هر تجاوز و تغافل را جزای عادل می‌رسید، ۳ پس ما چگونه رستگار گردیم اگر از چنین نجاتی عظیم غافل باشیم؟ که در ابتدا تکلم به آن از خداوند بود و بعد کسانی که شنیدند، بر ما ثابت گردانیدند؟ ۴ درحالی که خدا نیز با ایشان شهادت می‌داد به آیات و معجزات و انواع قوت و عطایای روح‌القدس بر حسب اراده خود. ۵ زیرا عالم آینده‌ای را که ذکر آن را می‌کنیم مطیع فرشتگان نساخت. ۶ لکن کسی در موضعی شهادت داده، گفت: «چيست انسان که او را بخاطروری یا پسر انسان که از او تفقد نمایی؟» ۷ او را از فرشتگان اندکی پست‌تر قرار دادی و تاج جلال واکرام را بر سر او نهاده‌ای و او را بر اعمال دستهای خود گماشتی. ۸ همه چیز را زیر پایهای او نهاده‌ای.» پس چون همه چیز را مطیع او گردانید، هیچ چیز را نگذاشت که مطیع او نباشد. لکن الان هنوز نمی‌بینیم که همه چیز مطیع وی شده باشد. ۹ اما او را که اندکی از فرشتگان کمتر شد می‌بینیم، یعنی عیسی را که به زحمت موت

ایشان در صحرا ریخته شد؟ ۱۸ و درباره که قسم خورد که به آرامی من داخل نخواهند شد، مگر آنانی را که اطاعت نکردند؟ ۱۹ پس دانستیم که به سبب بی‌ایمانی نتوانستند داخل شوند.

۴ پس برتسم مبادا با آنکه وعده دخول درآرامی وی باقی می‌باشد، ظاهر شود که احدی از شما قاصر شده باشد. ۲ زیرا که به ما نیز به مثال ایشان بشارت داده شد، لکن کلامی که شنیدند بدیشان نفع نبخشید، از اینرو که باشنوندگان به ایمان متحد نشدند. ۳ زیرا ما که ایمان آوردیم، داخل آن آرامی می‌گردیم، چنانکه گفته است: «در خشم خود قسم خوردیم که به آرامی من داخل نخواهند شد.» و حال آنکه اعمال او از آفرینش عالم به اتمام رسیده بود. ۴ و در مقامی درباره روز هفتم گفت که «در روز هفتم خدا از جمیع اعمال خود آرامی گرفت.» ۵ و باز در این مقام که «به آرامی من داخل نخواهند شد.» ۶ پس چون باقی است که بعضی داخل آن بشوند و آنانی که پیش بشارت یافتند، به سبب نافرمانی داخل نشدند، ۷ باز روزی معین می‌فرماید چونکه به زبان داود بعد از مدت مدیدی «امروز» گفت، چنانکه پیش مذکور شده که «امروز اگر آواز او را بشنوید، دل خود را ساخت مسازید.» ۸ زیرا اگر بوضع ایشان را آرامی داده بود، بعد از آن دیگر را ذکر نمی‌کرد. ۹ پس برای قوم خدا آرامی سبت باقی می‌ماند. ۱۰ زیرا هرکه داخل آرامی او شد، او نیز از اعمال خود بیارامید، چنانکه خدا از اعمال خویش. ۱۱ پس جد و جهد بکنیم تا به آن آرامی داخل شویم، مبادا کسی در آن نافرمانی عبرت آمیز بیفتد. ۱۲ زیرا کلام خدا زنده و مقتدر و برنده تر است از هر شمشر دودم و فرورونده تا جدا کند نفس و روح و مفاصل و مغز را و ممیز افکار و نیت‌های قلب است، و هیچ خلقت از نظر او مخفی نیست بلکه همه چیز در چشمان او که کار ما باری است، برهنه و منکشف می‌باشد. ۱۴ پس چون رئیس کهنه عظیمی داریم که از آسمانها درگذشته است یعنی عیسی، پسر خدا، اعتراف خود را محکم بداریم. ۱۵ زیرا رئیس کهنه‌ای نداریم که نتواند همدرد ضعف‌های ما بشود، بلکه آموخته شده در هر چیز به مثال ما بدون گناه. ۱۶ پس با دلیری نزدیک به تخت فیض بیایم تا رحمت بیایم و فیضی را حاصل کنیم که در وقت ضرورت (ما را) اعانت کند.

۵ زیرا که هر رئیس کهنه از میان آدمیان گرفته شده، برای آدمیان مقرر می‌شود در امور الهی تا هدایا و قربانی‌ها برای گناهان بگذرانند؛ ۲ که با جاهلان و گمراهان می‌تواند ملائمت کند، چونکه او نیز در کمزوری گرفته شده است. ۳ و به سبب این کمزوری، او را لازم است چنانکه برای قوم، همچنین برای خویشان نیز قربانی برای گناهان بگذرانند. ۴ و کسی این مرتبه را برای خود نمی‌گیرد، مگر وقتی که خدا او را بخواند، چنانکه هارون را. ۵ و همچنین مسیح نیز خود را جلال نداد که رئیس کهنه بشود، بلکه او که به وی گفت: «تو پسر من هستی؛ من امروز تو را تولید نمودم.» ۶ چنانکه در مقام دیگر نیز می‌گوید: «تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبه ملک‌یصداق.» (aiōn g165) ۷ و او در ایام بشریت خود، چونکه با فریاد شدید و اشکها نزد او که به رهانیدنش از موت قادر بود،

تضرع و دعای بسیار کرد و به سبب تقوای خویش مستجاب گردید، ۸ هرچند پسر بود، به مصیبت‌هایی که کشید، اطاعت را آموخت ۹ و کامل شده، جمیع مطیعان خود را سبب نجات جاودانی گشت. (aiōnios g166) ۱۰ و خدا او را به رئیس کهنه مخاطب ساخت به رتبه ملک‌یصداق. ۱۱ که درباره او ما را سخنان بسیار است که شرح آنها مشکل می‌باشد چونکه گوشه‌های شماسنگین شده است. ۱۲ زیرا که هرچند با این طول زمان شما را می‌باید معلمان باشید، باز محتاجید که کسی اصول و مبادی الهامات خدا را به شما بیاموزد و محتاج شیر شدید نه غذای قوی. ۱۳ زیرا هرکه شیرخواره باشد، در کلام عدالت نآزموده است، چونکه طفل است. ۱۴ اما غذای قوی از آن بالغان است که حواس خود را به موجب عادت، ریاضت داده‌اند تا تمیز نیک و بد را بکنند.

۶ بنابراین، از کلام ابتدای مسیح درگذشته، به سوی کمال سبقت بجوییم و بار دیگر بنیاد توبه از اعمال مرده و ایمان به خدا ننهیم، ۲ و تعلیم تعدیها و نهادن دستها و قیامت مردگان و دوری جاودانی را. (aiōnios g166) ۳ و این را به‌جا خواهیم آورد هر گاه خدا اجازت دهد. ۴ زیرا آنانی که یک بار منور گشتند و لذت عطای سماوی را چشیدند و شریک روح‌القدس گردیدند ۵ و لذت کلام نیکوی خدا و قوات عالم آینده را چشیدند، (aiōn g165) ۶ اگر بیفتند، محال است که ایشان را بار دیگر برای توبه تازه سازند، در حالتی که پسر خدا را برای خود باز مصلوب می‌کنند و او را بی‌حرمت می‌سازند. ۷ زیرا زمینی که بارانی را که بارها بر آن می‌افتد، می‌خورد و نباتات نیکو برای فلاحان خود می‌رویانند، از خدا برکت می‌یابد. ۸ لکن اگر خار و خشک می‌رویانند، متروک و قرین به لعنت و در آخر، سوخته می‌شود. ۹ اما ای عزیزان در حق شما چیزهای بهتر و قرین نجات را یقین می‌داریم، هرچند بدینطور سخن می‌گوییم. ۱۰ زیرا خدا بی‌انصاف نیست که عمل شما و آن محبت را که به اسم او از خدمت مقدسین که در آن مشغول بوده و هستید ظاهر کرده‌اید، فراموش کند. ۱۱ لکن آرزوی این داریم که هر یک از شما همین جد و جهد را برای یقین کامل امید تا به انتها ظاهر نمایید، ۱۲ و کاهل مشوید بلکه اقتدا کنید آنانی را که به ایمان و صبر و ارادت وعده‌ها می‌باشند. ۱۳ زیرا وقتی که خدا به ابراهیم وعده داد، چون به بزرگتر از خود قسم نتوانست خورد، به خود قسم خورده، گفت: ۱۴ «هرآینه من تو را برکت عظیمی خواهم داد و تو را بی‌نیاهت کثیرخواهم گردانید.» ۱۵ و همچنین چون صبر کرد، آن وعده را یافت. ۱۶ زیرا مردم به آنکه بزرگتر است، قسم می‌خورند و نهایت هر مخصوصه ایشان قسم است تا اثبات شود. ۱۷ از اینرو، چون خدا خواست که عدم تغییر اراده خود را به وارثان وعده به تاکید بی‌شمار ظاهر سازد، قسم در میان آورد. ۱۸ تا به دو امر بی‌تغییر که ممکن نیست خدادر مورد آنها دروغ گوید، تسلی قوی حاصل شود برای ما که پناه بردیم تا به آن امید که در پیش ما گذارده شده است تمسک جوییم، ۱۹ و آن را مثل لنگری برای جان خود ثابت و پایدار داریم که در درون حجاب داخل شده

است، ۲۰ جایی که آن پیشرو برای ما داخل شد یعنی عیسی که بر رتبه ملک‌یصداق، رئیس کهنه گردید تا ابدالاباد. (aiōn g165)

چنین رئیس کهنه شایسته است، قدوس و بی‌آزار و بی‌عیب و از گناهکاران جدا شده و از آسمانها بلندتر گردیده ۲۷ که هرروز محتاج نباشد به مثال آن روسای کهنه که اول برای گناهان خود و بعد برای قوم قربانی بگذرانند، چونکه این را یک بار فقط بهجا آورد هنگامی که خود را به قربانی گذرانید. ۲۸ از آنرو که شریعت مردمانی را که کمزوری دارند کاهن می‌سازد، لکن کلام قسم که بعد از شریعت است، پسر را که تا ابدالاباد کامل شده است. (aiōn g165)

۸ پس مقصود عمده از این کلام این است که برای ما چنین رئیس کهنه‌ای هست که درآسمانها به‌دست راست تخت کبریا نشسته است، ۲ که خادم مکان اقدس و آن خیمه حقیقی است که خداوند آن را برپا نمود نه انسان. ۳ زیرا که هررئیس کهنه مقرر می‌شود تا هدایا و قربانی هابگذرانند؛ و از این جهت واجب است که او را نیز چیزی باشد که بگذرانند. ۴ پس اگر بر زمین می‌بود، کاهن نمی‌بود چون کسانی هستند که به قانون شریعت هدایا را می‌گذرانند. ۵ و ایشان شبیه و سایه چیزهای آسمانی را خدمت می‌کنند، چنانکه موسی ملهم شد هنگامی که عازم بود که خیمه را بسازد، زیرا بدو می‌گوید: «آگاه باش که همه‌چیز را به آن نمونه‌ای که در کوه به تو نشان داده شد بسازی.» ۶ لکن الان او خدمت نیکوتر یافته است، به مقداری که متوسط عهدنیکوتر نیز هست که بر وعده های نیکوتر مرتب است. ۷ زیرا اگر آن اول بی‌عیب می‌بود، جایی برای دیگری طلب نمی‌شد. ۸ چنانکه ایشان را ملامت کرده، می‌گوید: «خداوند می‌گوید اینک ایامی می‌آید که با خاندان اسرائیل و خاندان یهوداعهدی تازه استوار خواهم نمود. ۹ نه مثل آن عهدی که با پدران ایشان بستم، در روزی که من ایشان را دستگیری نمودم تا از زمین مصربرآوردم، زیرا که ایشان در عهد من ثابت نماندند. پس خداوند می‌گوید من ایشان را واگذاردم. ۱۰ و خداوند می‌گوید این است آن عهدی که بعد از آن ایام با خاندان اسرائیل استوار خواهم داشت که احکام خود را در خاطر ایشان خواهم نهاد و بر دل ایشان مرقوم خواهم داشت و ایشان را خداخواهم بود و ایشان مرا قوم خواهند بود. ۱۱ و دیگر کسی همسایه و برادر خود را تعلیم نخواهد داد و نخواهد گفت خداوند را بشناس زیرا که همه از خرد و بزرگ مرا خواهند شناخت. ۱۲ زیرا بر تقصیرهای ایشان ترحم خواهم فرمود و گناهانشان را دیگر به یاد نخواهم آورد.» ۱۳ پس چون «تازه» گفت، اول را کهنه ساخت؛ و آنچه کهنه و پیر شده است، مشرف بر زوال است.

۹ خلاصه آن عهد اول را نیز فریض خدمت و قدس دنیوی بود. ۲ زیرا خیمه اول نصب شد که در آن بود چراغدان و میز و نان تقدمه، و آن به قدس مسمی گردید. ۳ و در پشت پرده دوم بود آن خیمه‌ای که به قدس‌الاقداص مسمی است، ۴ که در آن بود مجمره زرین و تابوت شهادت که همه اطرافش به طلا آراسته بود؛ و در آن بود حقه طلا که بر از من بود و عصای هارون که شکوفه آورده بود و دو لوح عهد. ۵ و بر زیر آن کرویبنان جلال که بر تخت رحمت سایه‌گستر می‌بودند و آنان جای تفصیل آنها

۷ زیرا این ملک‌یصداق، پادشاه سالیم و کاهن خدای تعالی، هنگامی که ابراهیم از شکست دادن ملوک، مراجعت می‌کرد، او را استقبال کرده، بدو برکت داد. ۲ و ابراهیم نیز از همه چیزها دهیک بدو داد؛ که او اول ترجمه شده «پادشاه عدالت» است و بعد ملک سالیم نیز یعنی «پادشاه سلامتی». ۳ بی‌پدر و بی‌مادر وی نسب نامه و بدون ابتدای ایام و انتهای حیات بلکه به شبیه پسر خدا شده، کاهن دایمی می‌ماند. ۴ پس ملاحظه کنید که این شخص جقدر بزرگ بود که ابراهیم پاتریارخ نیز از بهترین غنایم، دهیک بدو داد. ۵ و اما از اولاد لاوی کسانی که کهنات را می‌یابند، حکم دارند که از قوم بحسب شریعت دهیک بگیرند، یعنی از برادران خود، باآنکه ایشان نیز از صلب ابراهیم پدید آمدند. ۶ لکن آن کس که نسبتی بدیشان نداشت، از ابراهیم دهیک گرفته و صاحب وعده‌ها را برکت داده است. ۷ و بدون هر شبیه، کوچک از بزرگ برکت داده می‌شود. ۸ و در اینجا مردمان مردنی دهیک می‌گیرند، اما در آنجا کسی که بر زنده بودن وی شهادت داده می‌شود. ۹ حتی آنکه گویا می‌توان گفت که بوساطت ابراهیم از همان لاوی که دهیک می‌گیرد، دهیک گرفته شد، ۱۰ زیرا که هنوز در صلب پدر خود بود هنگامی که ملک‌یصداق او را استقبال کرد. ۱۱ و دیگر اگر از کهنات لاوی، کمال حاصل می‌شد (زیرا قوم شریعت را بر آن یافتند)، باز چه احتیاج می‌بود که کاهنی دیگر بر رتبه ملک‌یصداق معوث شود و مذکور شود که بر رتبه هارون نیست؟ ۱۲ زیرا هر گاه کهنات تغییر می‌پذیرد، البته شریعت نیز تبدیل می‌یابد. ۱۳ زیرا او که این سخنان در حق وی گفته می‌شود، از سبط دیگر ظاهر شده است که احدی از آن، خدمت قربانگاه را نکرده است. ۱۴ زیرا واضح است که خداوند ماز سبط یهودا طلوع فرمود که موسی در حق آن سبط از جهت کهنات هیچ نگفت. ۱۵ و نیز بیشتر مبین است از اینکه به مثال ملک‌یصداق کاهنی بطور دیگر باید ظهور نماید ۱۶ که به شریعت و احکام جسمی معوث نشود بلکه به قوت حیات غیرفانی. ۱۷ زیرا شهادت داده شد که «تو تا به ابد کاهن هستی بر رتبه ملک‌یصداق.» (aiōn g165) ۱۸ زیرا که حاصل می‌شود هم نسخ حکم سابق بعلت ضعف و عدم فایده آن ۱۹ (از آن جهت که شریعت هیچ چیز را کامل نمی‌گرداند)، و هم برآوردن امید نیکوتر که به آن تقرب به خدای جوییم. ۲۰ و بقدر آنکه این بدون قسم نمی‌باشد. ۲۱ زیرا ایشان بی‌قسم کاهن شده‌اند ولیکن این با قسم از او که به وی می‌گوید: «خداوند قسم خورد و تغییر اراده نخواهد داد که تو کاهن ابدی هستی بر رتبه ملک‌یصداق.» (aiōn g165) ۲۲ به همین قدر نیکوتر است آن عهدی که عیسی ضامن آن گردید. ۲۳ و ایشان کاهنان بسیار می‌شوند، از جهت آنکه موت از باقی بودن ایشان مانع است. ۲۴ لکن وی چون تا به ابد باقی است، کهنات بی‌زوال دارد. (aiōn g165) ۲۵ از این جهت نیز قادر است که آنانی را که بوسیله وی نزد خدا آیند، نجات بی‌نهایت ببخشد، چونکه دائم زنده است تا شفاعت ایشان را بکند. ۲۶ زیرا که ما را

نیست. ۶ پس چون این چیزها بدینطور آراسته شد، کهنه بجهت ادای لوازم خدمت، پیوسته به خیمه اول درمی آید. ۷ لکن در دوم سالی یک مرتبه رئیس کهنه‌تنها داخل می‌شود؛ و آن هم نه بدون خونی که برای خود و برای جهالات قوم می‌گذراند. ۸ که به این همه روح‌القدس اشاره می‌نماید بر اینکه مادامی که خیمه اول برپاست، راه مکان اقدس ظاهر نمی‌شود. ۹ و این مثلی است برای زمان حاضر که بحسب آن هدایا و قربانی‌ها را می‌گذرانند که قوت ندارد که عبادت‌کننده را از جهت ضمیر کامل گرداند، ۱۰ چونکه اینها با چیزهای خوردنی و آشامیدنی و طهارات مختلفه، فقط فریاض جسدی است که تا زمان اصلاح مقرر شده است. ۱۱ لیکن مسیح چون ظاهر شد تا رئیس کهنه نعمتهای آینده باشد، به خیمه بزرگتر و کاملتر و ناساخته شده به‌دست یعنی که از این خلقت نیست، ۱۲ و نه به خون بزها و گوساله‌ها، بلکه به خون خود، یک مرتبه فقط به مکان اقدس داخل شد و فدیه ابدی را یافت. (aiōnios g166) ۱۳

زیرا هر گاه خون بزها و گاوان و خاکستر گوساله چون بر آلودگان پاشیده می‌شود، تا به طهارت جسمی مقدس می‌سازد، ۱۴ پس آیا چند مرتبه زیاده، خون مسیح که به روح ازلی خویشترن را بی‌عیب به خداگذرانید، ضمیر شما را از اعمال مرده طاهرخواهد ساخت تا خدای زنده را خدمت نماید؟ (aiōnios g166) ۱۵ و از این جهت او متوسط عهد تازه‌ای است تا چون موت برای کفار تقصیرات عهد اول بوقوع آمد، خواننده‌شدگان وعده میراث ابدی رابیانند. (aiōnios g166) ۱۶ زیرا در هر جایی که وصیتی است، لابد است که موت وصیت‌کننده را تصور کنند، ۱۷ زیرا که وصیت بعد از موت ثابت می‌شود؛ زیرا مادامی که وصیت‌کننده زنده است، استحکامی ندارد. ۱۸ و از اینرو، آن اول نیز بدون خون برقرارنش. ۱۹ زیرا که چون موسی تمامی احکام رابحسب شریعت، به سمع قوم رسانید، خون گوساله‌ها و بزها را با آب و پشم قرمز و زوفا گرفته، آن را بر خود کتاب و تمامی قوم پاشید؛ ۲۰ و گفت: «این است خون آن عهدی که خداباشما قرار داد.» ۲۱ و همچنین خیمه و جمیع آلات خدمت را نیز به خون بیالود. ۲۲ و بحسب شریعت، تقریب همه‌چیز به خون طاهر می‌شود و بدون ریختن خون، آموزش نیست. ۲۳ پس لازم بود که مثل های چیزهای سماوی به اینها طاهر شود، لکن خود سماویات به قربانی های نیکوتر از اینها. ۲۴ زیرا مسیح به قدس ساخته شده به‌دست داخل نشد که مثال مکان حقیقی است؛ بلکه به خود آسمان تا آنکه الان درحضور خدا بجهت ما ظاهر شود. ۲۵ و نه آنکه جان خود را بارها قربانی کند، مانند آن رئیس کهنه که هر سال با خون دیگری به مکان اقدس داخل می‌شود؛ ۲۶ زیرا در این صورت می‌بایست که او از بنیاد عالم بارها زحمت کشیده باشد. لکن الان یک مرتبه در اواخر عالم ظاهر شد تا به قربانی خود، گناه را محو سازد. (aiōn g165) ۲۷ و چنانکه مردم را یک بار مردن و بعد از آن جزا یافتن مقرر است، ۲۸ همچنین مسیح نیز چون یک بار قربانی شد تا گناهان بسیاری را رفع نماید، بار دیگر بدون گناه، برای کسانی که منتظر او می‌باشند، ظاهر خواهد شد بجهت نجات.

که گفته است: «خدایوند می گوید انتقام از آن من است؛ من مکافات خواهم داد.» و ایضاً: «خدایوند قوم خود را داوری خواهد نمود.» ۳۱ افتادن به دستهای خدای زنده چیزی هولناک است. ۳۲ ولیکن ایام سلف را به یاد آورید که بعد از آنکه منور گردیدید، متحمل مجاهده‌ای عظیم از دردها شدید، ۳۳ چه از اینکه از دشنامها و زحمات تماشای مردم می‌شدید، و چه از آنکه شریک با کسانی می‌بودید که در چنین چیزها بسر می‌بردند. ۳۴ زیرا که با اسیران نیز همدرد می‌بودید و تاراج اموال خود را نیز به خوشی می‌پذیرفتید، چون دانستید که خود شما را در آسمان مال نیکوتر و باقی است. ۳۵ پس ترک مکنید دلیری خود را که مقرب به مجازات عظیم می‌باشد. ۳۶ زیرا که شما را صبر لازم است تا اراده خدا را بجا آورده، وعده را بنیاید. ۳۷ «بعد از اندک زمانی، آن آینده خواهد آمد و تاخیر نخواهد نمود. ۳۸ لکن عادل به ایمان زیست خواهد نمود و اگر مرتد شود نفس من باوی خوش نخواهد شد.» ۳۹ لکن ما از مردان نیستیم تا هلاک شویم، بلکه از ایمانداران تا جان خود را دریابیم.

۱۱ پس ایمان، اعتماد بر چیزهای امید داشته شده است و برهان چیزهای نادیده. ۲ زیرا که به این، برای قدما شهادت داده شد. ۳ به ایمان فهمیده‌ایم که عالم‌ها به کلمه خدامرتب گردید، حتی آنکه چیزهای دیدنی از چیزهای نادیدنی ساخته شد. (aiōn g165) ۴ به ایمان هابیل قربانی نیکوتر از قائن را به خدا گذرانید و به سبب آن شهادت داده شد که عادل است، به آنکه خدا به هدایای او شهادت می‌دهد؛ و به سبب همان بعد از مردن هنوز گونیده است. ۵ به ایمان خنوخ منتقل گشت تا موت را نبیند و نایاب شد چرا که خدا او را منتقل ساخت زیرا قبل از انتقال وی شهادت داده شد که رضامندی خدا را حاصل کرد. ۶ لیکن بدون ایمان تحصیل رضامندی او محال است، زیرا هر که تقرب به خدا جوید، لازم است که ایمان آورد بر اینکه او هست و جویندگان خود را جزا می‌دهد. ۷ به ایمان نوح چون درباره اموری که تا آن وقت دیده نشده، الهام یافته بود، خداترس شده، کشتی‌ای بجهت اهل خانه خود بساخت و به آن، دنیا را ملزم ساخته، وارث آن عدالتی که از ایمان است گردید. ۸ به ایمان ابراهیم چون خوانده شد، اطاعت نمود و بیرون رفت به سمت آن مکانی که می‌بایست به میراث یابد. پس بیرون آمد و نمی‌دانست به کجا می‌رود. ۹ و به ایمان در زمین وعده مثل زمین بیگانه غربت پذیرفت و درخیمه‌ها با اسحاق و یعقوب که در میراث همین وعده شریک بودند مسکن نمود. ۱۰ زانرو که مترقب شهری بانیاید بود که معمار و سازنده آن خداست. ۱۱ به ایمان خود ساره نیز قوت قبول نسل یافت و بعد از انقضای وقت زایید، چونکه وعده‌دهنده را امین دانست. ۱۲ و از این سبب، از یک نفر و آن هم مرده، مثل ستارگان آسمان، کثیرو مانند ریگهای کنار دریا، بی‌شمار زاییده شدند. ۱۳ در ایمان همه ایشان فوت شدند، در حالیکه وعده‌ها را نیافته بودند، بلکه آنها را از دور دیده، تحیت گفتند و اقرار کردند که بر روی زمین، بیگانه و غریب بودند. ۱۴ زیرا کسانی که همچنین می‌گویند، ظاهر می‌سازند که در جستجوی وطنی هستند. ۱۵ و اگر جایی را که از

۱۲ تادیب الهی بنابراین چونکه ما نیز چنین ابر شاهدان را گرداگرد خود داریم، هر بار گران و گناهی را که ما را سخت می‌پیچد دور بکنیم

وقت زمین را جنبانید، لکن الان وعده داده است که «یک مرتبه دیگر نه فقط زمین بلکه آسمان را نیز خواهم جنبانید.» ۲۷ و این قول او یک مرتبه دیگر اشاره است از تبدیل چیزهایی که جنبانیده می‌شود، مثل آنهایی که ساخته شد، تا آنهایی که جنبانیده نمی‌شود باقی ماند. ۲۸ پس چون ملکوتی را که نمی‌توان جنبانید می‌یابیم، شکر به‌جا بیابیم تا به خشوع و تقوا خدا را عبادت پسندیده نماییم. ۲۹ زیرا خدای ما آتش فرورنده است.

۱۳ محبت برادرانه برقرار باشد؛ ۲ و از غریب‌نوازی غافل مشوید زیرا که به آن بعضی نادانسته فرشتگان را ضیافت کردند. ۳ اسیران را بخاطر آرید مثل همزندان ایشان، ومظلومان را چون شما نیز در جسم هستید. ۴ نکاح به هر وجه محترم باشد و بسترش غیرنجس زیرا که فاسقان و زانیان را خدا داوری خواهد فرمود. ۵ سیرت شما از محبت نقره خالی باشد و به آنچه دارید قناعت کنید زیرا که او گفته است: «تو را هرگز رها نکم و تو را ترک نخواهم نمود.» ۶ بنابراین ما با دلیری تمام می‌گوییم: «خدایان مددکننده من است و ترسان نخواهم بود. انسان به من چه می‌کند؟» ۷ مرشدان خود را که کلام خدا را به شما بیان کردند بخاطر دارید و انجام سیرت ایشان راملاحظه کرده، به ایمان ایشان اقتدا نمایید. ۸ عیسی مسیح دیروز و امروز و تا ابدالاباد همان است. (aiōn g165) ۹ از تعلیمهای مختلف و غریب از جا برده مشوید، زیرا بهتر آن است که دل شما به فیض استوار شود و نه به خوراکیهایی که آنانی که در آنها سلوک نمودند، فایده نیافتند. ۱۰ مذبحی داریم که خدمت گذاران آن خیمه، اجازت ندارند که از آن بخورند. ۱۱ زیرا که جسد‌های آن حیواناتی که رئیس کهنه خون آنها را به قدس‌الاقداص برای گناه می‌برد، بیرون از لشکرگاه سوخته می‌شود. ۱۲ بنابراین، عیسی نیز تا قوم را به خون خود تقدیس نماید، بیرون دروازه عذاب کشید. ۱۳ لهنذا عار او را برگرفته، بیرون از لشکرگاه به سوی او برویم. ۱۴ زانرو که در اینجا شهری باقی نداریم بلکه آینده را طالب هستیم. ۱۵ پس بوسیله او قربانی تسبیح را به خدا بگذرانیم، یعنی ثمره لبهایی را که به اسم او معترف باشند. ۱۶ لکن از نیکوکاری و خیرات غافل مشوید، زیرا خدا به همین قربانی‌ها راضی است. ۱۷ مرشدان خود را اطاعت و انقیاد نمایید زیرا که ایشان پاسبانی جانهای شما را می‌کنند، چونکه حساب خواهند داد تا آن را به خوشی نه به ناله به‌جا آورند، زیرا که این شما را مفید نیست. ۱۸ برای ما دعا کنید زیرا ما را یقین است که ضمیر خالص داریم و می‌خواهیم در هر امر رفتاریکونماییم. ۱۹ و بیشتر التماس دارم که چنین کنید تا زودتر به نزد شما باز آورده شوم. ۲۰ پس خدای سلامتی که شیان اعظم گوسفندان یعنی خداوند ما عیسی را به خون عهدا بدی از مردگان برخیزانید، (aiōnios g166) ۲۱ شما را در هر عمل نیکو کامل گرداناد تا اراده او را به‌جا آورید و آنچه منظور نظر او باشد، در شما بعمل آرد بواسطت عیسی مسیح که او را تا ابدالاباد جلال باد. آمین. (aiōn g165) ۲۲ لکن ای برادران از شما التماس دارم که این کلام نصیحت‌آمیز را متحمل شوید زیرا مختصری نیز به شما نوشتم. ۲۳ بدانید که برادرم تیموتائوس رهایی یافته است و اگر زود آید، به اتفاق او شما را ملاقات خواهم نمود.

و باصبر در آن میدان که پیش روی ما مقرر شده است بدویم، ۲ و به سوی پیشوا و کامل‌کننده ایمان یعنی عیسی نگران باشیم که بجهت آن خوشی که پیش او موضوع بود، بی‌حرمتی را ناچیز شمرده، متحمل صلیب گردید و به‌دست راست تخت خدا نشست است. ۳ پس تفکر کنید در او که متحمل چنین مخالفتی بود که از گناهکاران به او بدید آمد، مبادا در جانهای خود ضعف کرده، خسته شوید. ۴ هنوز در جهاد با گناه تا به حدخون مقاومت نکرده‌اید، ۵ و نصیحتی را فراموش نموده‌اید که با شما چون با پسران مکالمه می‌کنده که «ای پسر من تادیب خداوند را خوار مشمار وقتی که از او سرزنش یابی، خسته خاطر مشو. ۶ زیرا هر که را خداوند دوست می‌دارد، توبیح می‌فرماید و هر فرزند مقبول خود را به تازیانه می‌زند.» ۷ اگر متحمل تادیب شوید، خدا با شما مثل پسران رفتار می‌نماید. زیرا کدام پسر است که پدرش او را تادیب نکند؟ ۸ لکن اگر بی‌تادیب می‌باشید، که همه از آن بهره یافتند، پس شما حرام زادگانید نه پسران. ۹ و دیگر پدران جسم خود را وقتی داشتیم که ما را تادیب می‌نمودند و ایشان را احترام می‌نمودیم، آیا از طریق اولی پدرروحها را اطاعت نکنیم تا زنده شویم؟ ۱۰ زیرا که ایشان اندک زمانی، موافق صوابدید خود ما را تادیب کردند، لکن او بجهت فایده تا شریک قدوسیت او گردیم. ۱۱ لکن هر تادیب در حال، نه از خوشبها بلکه از دردها می‌نماید، اما در آخرمیوه عدالت سلامتی را برای آنانی که از آن ریاضت یافته‌اند بار می‌آورد. ۱۲ لهنذا دستهای افتاده و زانوهای سست شده را استوار نمایید، ۱۳ و برای پایهای خود راههای راست بسازید تا کسی که لنگ باشد، از طریق منحرف نشود، بلکه شفا یابد. ۱۴ و در پی سلامتی با همه بکشید و تقدسی که بغیر از آن هیچ‌کس خداوند را نخواهد دید. ۱۵ و مترصد باشید مبادا کسی از فیض خدا محروم شود و ریشه مرارت نمو کرده، اضطراب بار آورد و جمعی از آن آلوده گردند. ۱۶ مبادا شخصی زانی یا بی‌مبالات پیدا شود، مانند عیسوکه برای طعامی نخستزادگی خود را بفروخت. ۱۷ زیرا می‌دانید که بعد از آن نیز وقتی که خواست وارث برکت شود مردود گردید (زیرا که جای توبه پیدا نمود) با آنکه با اشکها در جستجوی آن بکشید. ۱۸ زیرا تقرب نجسته‌اید به کوهی که می‌توان لمس کرد و به آتش افروخته و نه به تاریکی وظلمت و باد سخت، ۱۹ و نه به آواز کرنا و صدای کلامی که شنوندگان، التماس کردند که آن کلام، دیگر بدیشان گفته نشود. ۲۰ زیرا که متحمل آن قدغن نتوانستند شد که اگر حیوانی نیز کوه را لمس کند، سنگسار یا به نوزه زده شود. ۲۱ و آن رویت بحدی ترسناک بود که موسی گفت: «بغایت ترسان و لرزانم.» ۲۲ بلکه تقرب جسته اید به جبل صهیون و شهر خدای حی یعنی اورشلیم سماوی و به جنود بی‌شماره از محفل فرشتگان ۲۳ و کلیسای نخستزادگانی که در آسمان مکتوبندو به خدای داور جمیع و به ارواح عادلان مکمل ۲۴ و به عیسی متوسط عهد جدید و به خون پاشیده شده که متکلم است به معنی نیکوتر از خون هابیل. ۲۵ زنهار از آنکه سخن می‌گوید رو مگردانید زیرا اگر آنانی که از آنکه بر زمین سخن گفت روگردانیدند، نجات نیافتند، پس ما چگونه نجات خواهیم یافت اگر از او که از آسمان سخن می‌گوید روگردانیم؟ ۲۶ که آواز او در آن

۲۴ همه مرشدان خود و جمیع مقدسین را سلام برسانید؛ و آنانی که از ایتالیا هستند، به شما سلام می‌رسانند. ۲۵ همگی شما را فیض باد. آمین.

۲ ای برادران من، ایمان خداوند ما عیسی مسیح، رب الجلال را با ظاهرینی مدارید. ۲ زیرا اگر به کنیسه شما شخصی با انگشتری زرین و لباس نفیس داخل شود و فقیری نیز باپوشاک ناپاک درآید، ۳ و به صاحب لباس فاخرمتوجه شده، گوید: «اینجا نیکو بنشین» و به فقیرگوید: «تو در آنجا بایست یا زیر پای انداز من بنشین»، ۴ آیا در خود متردد نیستی و داوران خیالات فاسد نشده‌اید؟ ۵ ای برادران عزیز، گوش دهید. آیا خدا فقیران این جهان را برنگزیده است تا دولتمند در ایمان و وارث آن ملکوتی که به محبان خود وعده فرموده است بشوند؟ ۶ لکن شما فقیر را حقیر شمرده‌اید. آیا دولتمدان بر شما ستم نمی کنند و شما را در محکمه هانمی کشند؟ ۷ آیا ایشان به آن نام نیکو که بر شما نهاده شده است کفر نمی گویند؟ ۸ اما اگر آن شریعت ملوکانه را برحسب کتاب به‌جا آورید یعنی «همسایه خود را مثل نفس خود محبت نما» نیکو می کنید. ۹ لکن اگرظاهرینی کنید، گناه می کنید و شریعت شما را به خطاکاری ملزم می سازد. ۱۰ زیرا هرکه تمام شریعت را نگاه دارد و در یک جزو بلغزد، ملزم همه می باشد. ۱۱ زیرا او که گفت: «زنا مکن»، نیزگفت: «قتل مکن». پس هرچند زنا نکنی، اگر قتل کردی، از شریعت تجاوز نمودی. ۱۲ همچنین سخن گوید و عمل نماید مانند کسانی که برایشان داوری به شریعت آزادی خواهد شد. ۱۳ زیرا آن داوری بی‌رحم خواهد بود برکسی که رحم نکرده است و رحم بر داوری مفخرمی شود. ۱۴ ای برادران من، چه سود دارد اگر کسی گوید: «ایمان دارم» وقتی که عمل ندارد؟ آیاایمان می تواند او را نجاتبخشد؟ ۱۵ پس اگرپرادری یا خوارهی برهنه و محتاج خوراک روزنه باشد، ۱۶ و کسی از شما بدیشان گوید: «به سلامتی بروید و گرم و سیر شوید»، لیکن مایحتاج بدن را بدیشان ندهد، چه نفع دارد؟ ۱۷ همچنین ایمان نیز اگر اعمال ندارد، در خودمرده است. ۱۸ بلکه کسی خواهد گفت: «تو ایمان داری و من اعمال دارم. ایمان خود را بدون اعمال به من بنما و من ایمان خود را از اعمال خود به توخواهم نمود.» ۱۹ تو ایمان داری که خدا واحداست؟ نیکو می کنی! شیاطین نیز ایمان دارند و می لرزند! ۲۰ و لیکن ای مرد باطل، آیا می خواهی دانست که ایمان بدون اعمال، باطل است؟ ۲۱ آیا پدر ما ابراهیم به اعمال، عادل شمرده نشد وقتی که پسر خود اسحاق را به قربانگاه گذرانی؟ ۲۲ می بینی که ایمان با اعمال او عمل کرد و ایمان از اعمال، کامل گردید. ۲۳ و آن نوشته تمام گشت که می گوید: «ابراهیم به خداایمان آورد و برای او به عدالت محسوب گردید»، و دوست خدا نامیده شد. ۲۴ پس می بینید که انسان از اعمال عادل شمرده می شود، نه از ایمان تنها. ۲۵ و همچنین آیا راحاب فاحشه نیز ازاعمال عادل شمرده نشد وقتی که قاصدان راپذیرفته، به راهی دیگر روانه نمود؟ ۲۶ زیراچنانکه بدن بدون روح مرده است، همچنین ایمان بدون اعمال نیز مرده است.

۳ ای برادران من، بسیار معلم نشوید چونکه می دانید که بر ما داوری سخت تر خواهد شد. ۲ زیرا همگی ما بسیار می لغزیم. و اگر کسی در سخن گفتن نلغزد، او مرد کامل است و می تواندعنان تمام جسد خود را

۱ یعقوب که غلام خدا و عیسی مسیح خداوند است، به دوازده سبط که پراکنده هستند. خوش باشید. ۲ ای برادران من، وقتی که در تجربه های گوناگون مبتلا شوید، کمال خوشی دانید. ۳ چونکه می دانید که امتحان ایمان شما صبر را پیدا می کند. ۴ لکن صبر را عمل تام خود باشد تا کامل و تمام شوید و محتاج هیچ چیز نباشید. ۵ و اگر از شما کسی محتاج به حکمت باشد، سوال بکند از خدایی که هر کس را به سخاوت عطامی کند و ملامت نمی نماید و به او داده خواهد شد. ۶ لکن به ایمان سوال بکند و هرگز شک نکند زیرا هرکه شک کند، مانند موج دریاست که از بادرنده و متلاطم می شود. ۷ زیرا چنین شخص گمان نبرد که از خداوند چیزی خواهد یافت. ۸ مرد دودل در تمام رفتار خود ناپایدار است. ۹ لکن برادر مسکین به سرفرازی خود فخرنمایند، ۱۰ و دولتمند از مسکنت خود، زیرا مثل گل علف در گذر است. ۱۱ از آبرو که آفتاب با گرمی طلوع کرده، علف را خشکانید و گلش به زیر افتاده، حسن صورتش زایل شد. به همینطورشخص دولتمند نیز در راههای خود، پژمرده خواهد گردید. ۱۲ خوشبحال کسی که متحمل تجربه شود، زیرا که چون آزموده شد، آن تاج حیاتی را که خداوند به محبان خود وعده فرموده است خواهد یافت. ۱۳ هیچ کس چون در تجربه افتد، نگوید: «خدا مرا تجربه می کند»، زیرا خدا هرگز از بدیها تجربه نمی شود و او هیچ کس را تجربه نمی کند. ۱۴ لکن هرکس در تجربه می افتد وقتی که شهوت وی او را می کشد و فریفته می سازد. ۱۵ پس شهوت آبتن شده، گناه را می زاید و گناه به انجام رسیده، موت را تولید می کند. ۱۶ ای برادران عزیز من، گمراه مشوید! ۱۷ هر بخشندگی نیکو و هر بخشش کامل از بالا است و نازل می شود از پدر نورها که نزد او هیچ تبدیل و سایه گردش نیست. ۱۸ او محض اراده خود ما را بوسیله کلمه حق تولید نمود تا ما چون نوبرمخلوقات او باشیم. ۱۹ بنابراین، ای برادران عزیز من، هرکس درشیدن تند و در گفتن آهسته و در خشم سست باشد. ۲۰ زیرا خشم انسان عدالت خدا را به عمل نمی آورد. ۲۱ پس هر نجاست و افزونی شر را دورکنید و با فروتنی، کلام کاشته شده را بپذیرید که قادر است که جانهای شما را نجاتبخشد. ۲۲ لکن کندگان کلام باشید نه فقط شنوندگان که خود را فریب می دهند. ۲۳ زیرا اگر کسی کلام را بشنود و عمل نکند، شخصی را ماند که صورت طبیعی خود را در آینه می نگیرد. ۲۴ زیرا خود را رنگرست و رفت و فور فراموش کرد که چطورشخصی بود. ۲۵ لکن کسی که بر شریعت کامل آزادی چشم دوخت و در آن ثابت ماند، او چون شنونده فراموشکار نمی باشد، بلکه کننده عمل پس او در عمل خود مبارک خواهد بود. ۲۶ اگرکسی از شما گمان برد که پرستنده خدا است وعنان زبان خود را نکشد بلکه دل خود را فریب دهد، پرستش او باطل است. ۲۷ پرستش صاف ویی عیب نزد خدا و پدر این است که یتیمان و بیوه زنان را در مصیبت ایشان تفقد کند و خود را از آرایش دنیا نگاه دارند.



۱۱ ای برادران، یکدیگر را ناسزا مگویند زیرا هر که برادر خود را ناسزا گوید و بر او حکم کند، شریعت را ناسزا گفته و بر شریعت حکم کرده باشد. لکن اگر بر شریعت حکم کنی، عامل شریعت نیستی بلکه داوهرستی. ۱۲ صاحب شریعت و داور، یکی است که بر رهانیدن و هلاک کردن قادر می‌باشد. پس تو کیستی که بر همسایه خود داوری می‌کنی؟ ۱۳ هان، ای کسانی که می‌گویید: «امروز و فردایه فلان شهر خواهیم رفت و در آنجا یک سال بسر خواهیم برد و تجارت خواهیم کرد و نفع خواهیم برد»، ۱۴ و حال آنکه نمی‌دانید که فردا چه می‌شود؛ از آنرو که حیات شما چیست؟ مگر بخاری نیستید که اندک زمانی ظاهر است و بعد ناپدید می‌شود؟ ۱۵ به عوض آنکه باید گفت که «اگر خدا بخواهد، زنده می‌مانیم و چنین و چنان می‌کنیم». ۱۶ اما الحال به عجب خود فخر می‌کنید و هر چنین فخر بد است. ۱۷ پس هر که نیکویی کردن بداند و بعمل نیاورد، او را گناه است.

**۵** هان ای دولتمندان، بجهت مصیبت‌هایی که بر شما وارد می‌آید، گریه و ولوله ننمایید. ۲ دولت شما فاسد و رخت شما بیدخورده می‌شود. ۳ طلا و نقره شما را زنگ می‌خورد و زنگ آنها بر شما شهادت خواهد داد و مثل آتش، گوشت شما را خواهد خورد. شما در زمان آخر خزانه اندوخته‌اید. ۴ اینک مزد عمه‌هایی که کشته‌های شما را درویده‌اند و شما آن را به فریب نگاه داشته‌اید، فریاد برمی‌آورد و ناله‌های دروگران، به گوش‌های رب الجنود رسیده است. ۵ بر روی زمین به ناز و کامرانی مشغول بوده، دل‌های خود را در یوم قتل پروردید. ۶ بر مرد عادل فتوی دادید و او را به قتل رسانیدید و با شما مقاومت نمی‌کند. ۷ پس‌ای برادران، تا هنگام آمدن خداوند صبر کنید. اینک دهقان انتظار می‌کشد برای محصول گران‌بهای زمین و برایش صبر می‌کند تا باران اولین و آخرین را بیاید. ۸ شما نیز صبر نمایید و دل‌های خود را قوی سازید زیرا که آمدن خداوند نزدیک است. ۹ ای برادران، از یکدیگر شکایت نکنید، مبدا بر شما حکم شود. اینک داور بر در ایستاده است. ۱۰ ای برادران، نمونه زحمت و صبر را بگیرد از انبیا که به نام خداوند تکلم نمودند. ۱۱ اینک صابران را خوشحال می‌گویم و صبرایوب را شنیده‌اید و انجام کار خداوند رادانسته‌اید، زیرا که خداوند بغایت مهربان و کریم است. ۱۲ لکن اول همه‌ای برادران من، قسم نخورید نه به آسمان و نه به زمین و نه به هیچ سوگند دیگر، بلکه بلی شما بلی باشد و نی شما نی، مبدا در تحکم بیفتید. ۱۳ اگر کسی از شما مبتلای بالای باشد، دعابنماید و اگر کسی خوشحال باشد، سرود بخواند. ۱۴ و هرگاه کسی از شما بیمار باشد، کشیشان کلیسا را طلب کند تا برایش دعا نمایند و او را به نام خداوند به روغن تدهین کنند. ۱۵ و دعای ایمان، مریض شما را شفا خواهد بخشید و خداوند او را خواهد برخیزانید، و اگر گناه کرده باشد، از او آرمیده خواهد شد. ۱۶ نزد یکدیگر به گناهان خود اعتراف کنید و برای یکدیگر دعا کنید تا شفا یابید، زیرا دعای مرد عادل در عمل، قوت بسیار دارد. ۱۷ الیاس مردی بود صاحب حواس مثل ما و به تمامی دل دعا کرد که باران نیارد و تا مدت سه سال و شش ماه نیارید. ۱۸ و باز دعا کرد و آسمان بارید و زمین ثمر خود را روپانید. ۱۹ ای برادران من، اگر کسی از

بکشد. ۳ و اینک لگام را بر دهان اسبان می‌زنیم تا مطیع ما شوند و تمام بدن آنها را برمی‌گردانیم. ۴ اینک کشتیها نیز چقدر بزرگ است و از بادهای سخت رانده می‌شود، لکن با سکان کوچک که بر طرفی که اراده ناخدا باشد، برگردانیده می‌شود. ۵ همچنان زبان نیز عضوی کوچک است و سخنان کبرآمیز می‌گوید. اینک آتش کمی چه جنگل عظیمی را می‌سوزاند. ۶ و زبان آتشی است! آن عالم ناراستی در میان اعضای ما زبان است که تمام بدن را می‌آلاید و دایره کائنات را می‌سوزاند و از جهنم سوخته می‌شود! (Geenna g1067) ۷ زیرا که هر طبیعتی از وحش و طیور و حشرات و حیوانات بحری از طبیعت انسان رام می‌شود و رام شده است. ۸ لکن زبان را کسی از مردمان نمی‌تواند رام کند. شرارتی سرکش و پر از زهر قاتل است! ۹ خدا و پدر را به آن متبارک می‌خوانیم و به همان مردمان را که به صورت خدا آفریده شده‌اند، لعن می‌گویم. ۱۰ از یک دهان برکت و لعنت بیرون می‌آید! ای برادران، شایسته نیست که چنین شود. ۱۱ آیا چشمه از یک شکاف آب شیرین و شور جاری می‌سازد؟ ۱۲ یا می‌شود ای برادران من که درخت انجیر، زیتون یا درخت مو، انجیر بار آورد؟ و چشمه شور نمی‌تواند آب شیرین را موجود سازد. ۱۳ کیست در میان شما که حکیم و عالم باشد؟ پس اعمال خود را از سیرت نیکو به تواضع حکمت ظاهر بسازد. ۱۴ لکن اگر در دل خود حسد تلخ و تعصب دارید، فخر مکنید و به ضحقی دروغ مگویید. ۱۵ این حکمت از بالا نازل نمی‌شود، بلکه دنیوی و نفسانی و شیطانی است. ۱۶ زیرا هر جایی که حسد و تعصب است، در آنجا فتنه و هر امر زشت موجود می‌باشد. ۱۷ لکن آن حکمت که از بالا است، اول ظاهر است و بعد صلح‌آمیز و ملایم و نصیحت‌پذیر و پر از رحمت و میوه‌های نیکو و بی‌تردد و بی‌ریا. ۱۸ و میوه عدالت در سلامتی کاشته می‌شود برای آنانی که سلامتی را بعمل می‌آورند.

**۴** از کجا در میان شما جنگها و از کجا نزاع‌ها پدید می‌آید؟ آیا نه از لذت‌های شما که در اعضای شما جنگ می‌کند؟ ۲ طمع می‌ورزید و ندارید؛ می‌کشید و حسد می‌نمایید و نمی‌توانید به چنگ آید؛ و جنگ و جدال می‌کنید و ندارید از این جهت که سوال نمی‌کنید. ۳ و سوال می‌کنید و نمی‌یابید، از اینرو که به نیت بد سوال می‌کنید تا در لذات خود صرف نمایید. ۴ ای زانیات، آیا نمی‌دانید که دوستی دنیا، دشمنی خداست؟ پس هر که می‌خواهد دوست دنیا باشد، دشمن خدا گردد. ۵ آیا گمان دارید که کتاب عبث می‌گوید روحی که او را در ما ساکن کرده است، تا به غیرت بر ما اشتیاق دارد؟ ۶ لیکن او فیض زیاده می‌بخشد. بنابراین می‌گوید: «خدای متکبران را مخالفت می‌کند، اما فروتنان را فیض می‌بخشد.» ۷ پس خدا را اطاعت نمایید و با ابلیس مقاومت کنید تا از شما بگریزد. ۸ و به خدا تقرب جوید تا به شما نزدیکی نماید. دست‌های خود را ظاهر سازید، ای گناهکاران و دل‌های خود را پاک کنید، ای دودلان. ۹ خود را خوار سازید و ناله و گریه نمایید و خنده شما به ماتم و خوشی شما به غم مبدل شود. ۱۰ در حضور خدا فروتنی کنید تا شما را سرفراز فرماید.

شما از راستی منحرف شود و شخصی او را بازگرداند، ۲۰ بداند هر که  
گناهکار را از ضلالت راه او برگرداند، جانی را از موت رها نیده و گناهان  
بسیار را پوشانیده است.

۱ به غریبانی که پراکنده‌اند در پنطس و غلاطیه و قیدوقیه و آسیا و بطانیه؛  
 ۲ برگزیدگان برحسب علم سابق خدای پدر، به تقدیس روح برای اطاعت  
 و پاشیدن خون عیسی مسیح. فیض و سلامتی بر شما افزون باد. ۳ مبارک  
 باد خدا و پدر خداوند ما عیسی مسیح که بحسب رحمت عظیم خود ما  
 را بواسطت برخاستن عیسی مسیح از مردگان از نوتولید نمود برای امید زنده،  
 ۴ بجهت میراث بی‌فساد و بی‌آلایش و ناپژمرده که نگاه داشته شده است  
 در آسمان برای شما؛ ۵ که به قوت خدامحروس هستید به ایمان برای  
 نجاتی که مهیا شده است تا در ایام آخر ظاهر شود. ۶ و در آن وجد  
 می‌نمایید، هرچند در حال، اندکی از راه ضرورت در تجربه های گوناگون  
 محزون شده‌اید، ۷ تا آزمایش ایمان شما که از طلای فانی بازآموده شدن  
 در آتش، گرانیهاتر است، برای تسبیح و جلال و اکرام یافت شود در حین  
 ظهور عیسی مسیح. ۸ که او را اگرچه ندیده‌اید محبت می‌نمایید و الان  
 اگرچه او را نمی‌بینید، لکن بر او ایمان آورده، وجد می‌نمایید با خرمی‌ای  
 که نمی‌توان بیان کرد و پر از جلال است. ۹ و انجام ایمان خود یعنی  
 نجات جان خویش را می‌یابید. ۱۰ که درباره این نجات، انبیايي که از  
 فیضی که برای شما مقرر بود، اخبار نمودند، تفتیش و تفحص می‌کردند ۱۱  
 و دریافت می‌نمودند که کدام و چگونه زمان است که روح مسیح که  
 در ایشان بود از آن خبر می‌داد، چون از زحماتی که برای مسیح مقرر بود  
 و جلالهایی که بعد از آنها خواهد بود، شهادت می‌داد؛ ۱۲ و بدیشان  
 مکشوف شد که نه به خود بلکه به ما خدمت می‌کردند، در آن اموری که  
 شما اکنون از آنها خبر یافته‌اید از کسانی که به روح‌القدس که از آسمان  
 فرستاده شده است، بشارت داده‌اند و فرشتگان نیز مشتاق هستند که در  
 آنها نظر کنند. ۱۳ لهذا کمر دل‌های خود را ببندید و هشیارشده، امید  
 کامل آن فیضی را که در مکاشفه عیسی مسیح به شما عطا خواهد شد،  
 بدارید. ۱۴ و چون انبای اطاعت هستید، مشابه مشوید بدان شهواتی که  
 در ایام جهالت می‌داشتید. ۱۵ بلکه مثل آن قدوس که شما را خوانده  
 است، خود شما نیز در هر سیرت، مقدس باشید. ۱۶ زیرا مکتوب است:  
 «مقدس باشید زیرا که من قدوسم». ۱۷ و چون او را پدر می‌خوانید که  
 بدون ظاهری برحسب اعمال هرکس داوری می‌نماید، پس هنگام غربت  
 خود را با ترس صرف نمایید. ۱۸ زیرا می‌دانید که خریده شده‌اید از سیرت  
 باطلی که از پدران خود یافته‌اند نه به چیزهای فانی مثل نقره و طلا، ۱۹  
 بلکه به خون گرانیها چون خون بره بی‌عیب و بی‌داغ یعنی خون مسیح،  
 ۲۰ که پیش از بنیاد عالم معین شد، لکن در زمان آخر برای شما ظاهر  
 گردید، ۲۱ که بواسطت او شما بر آن خدایی که او را از مردگان برخیزانید  
 او را جلال داد، ایمان آورده‌اید تا ایمان و امید شما بر خدا باشد. ۲۲ چون  
 نفسهای خود را به اطاعت راستی طاهر ساخته‌اید تا محبت برادرانه بی‌ریا  
 داشته باشید، پس یکدیگر را از دل بشدت محبت بنمایید. ۲۳ از آنرو که  
 تولد تازه یافتید نه از تخم فانی بلکه از غیرفانی یعنی به کلام خدا که زنده  
 و تا ابدالابد باقی است. (aiōn g165) ۲۴ زیرا که «هر بشری مانند گناه

است و تمام جلال او چون گل گیاه. گیاه پژمرده شد و گلش ریخت. ۲۵  
 لکن کلمه خدا تا ابدالابد باقی است.» و این است آن کلامی که به شما  
 بشارت داده شده است. (aiōn g165)

۲ لهذا هر نوع کینه و هر مکر و ریا و حسد و هر قسم بدگویی را ترک  
 کرده، ۲ چون اطفال نوزاده، مشتاق شیر روحانی و بی‌غش باشید تا از آن  
 برای نجات نمو کنید، ۳ اگر فی الواقع چشیده‌اید که خداوند مهربان  
 است. ۴ و به او تقرب جست، یعنی به آن سنگ زنده رد شده از مردم،  
 لکن نزد خدا برگزیده و مکرم. ۵ شما نیز مثل سنگهای زنده بنا کرده  
 می‌شوید به عمارت روحانی و کهانت مقدس تا قربانی های روحانی و  
 مقبول خدا را بواسطه عیسی مسیح بگذرانید. ۶ بنابراین، در کتاب مکتوب  
 است که «اینک می‌نهم در صهیون سنگی سر زاویه برگزیده و مکرم و هرکه  
 به وی ایمان آورد خجل نخواهد شد.» ۷ پس شما را که ایمان دارید اکرام  
 است، لکن آنانی را که ایمان ندارند، «آن سنگی که معماران رد کردند،  
 همان سر زاویه گردید»، ۸ و «سنگ لغزش دهنده و صخره مصادم»، زیرا  
 که اطاعت کلام نکرده، لغزش می‌خورند که برای همین معین شده‌اند. ۹  
 لکن شما قبیله برگزیده و کهانت ملوکانه و امت مقدس و قومی که ملک  
 خاص خدا باشد هستید تا فضایل او را که شما را از ظلمت، به نور عجب  
 خود خوانده است، اعلام نماید. ۱۰ که سابق قومی نبودید و الان قوم خدا  
 هستید. آن وقت از رحمت محروم، اما الحال رحمت کرده شده‌اید. ۱۱  
 ای محبوبان، استدعا دارم که چون غریبان و بیگانگان از شهوات جسمی  
 که با نفس در نزاع هستند، اجتناب نمایید؛ ۱۲ و سیرت خود را در میان  
 امت‌ها نیکو دارید تا در همان امری که شما را مثل بدکاران بد می‌گویند، از  
 کارهای نیکوی شما که ببینند، در روز تفقد، خدا را تمجید نمایند. ۱۳  
 لهذا هر منصب بشری را بخاطر خداوند اطاعت کنید، خواه پادشاه را که  
 فوق همه است، ۱۴ و خواه حکام را که رسولان وی هستند، بجهت انتقام  
 کشیدن از بدکاران و تحسین نیکوکاران. ۱۵ زیرا که همین است اراده خدا  
 که به نیکوکاری خود، جهالت مردمان بی‌فهم را ساکت نماید، ۱۶ مثل  
 آزادگان، اما نه مثل آنانی که آزادی خود را پوشش شرارت می‌سازند بلکه  
 چون بندگان خدا. ۱۷ همه مردمان را احترام کنید. برادران را محبت  
 نمایید. از خدا بترسید. پادشاه را احترام نمایید. ۱۸ ای نوکران، مطیع آقایان  
 خود باشید با کمال ترس؛ و نه فقط صالحان و مهربانان را بلکه کج خلقان  
 را نیز. ۱۹ زیرا این ثواب است که کسی بجهت ضمیری که چشم بر خدا  
 دارد، در وقتی که ناحق زحمت می‌کشد، دردها را متحمل شود. ۲۰ زیرا  
 چه فخر دارد هنگامی که گناهکار بوده، تازیانه خورید و متحمل آن شوید.  
 لکن اگر نیکوکار بوده، زحمت کشید و صبر کنید، این نزد خدا ثواب است.  
 ۲۱ زیرا که برای همین خوانده شده‌اید، چونکه مسیح نیز برای ما عذاب  
 کشید و شما را نمونه‌ای گذاشت تا در اثر قدمهای وی رفتار نمایید، ۲۲  
 «که هیچ گناه نکرد و مکر در زبانش یافت نشد.» ۲۳ چون او را دشنام  
 می‌دادند، دشنام پس نمی‌داد و چون عذاب می‌کشید تهدید نمی‌نمود،  
 بلکه خویشش را به داور عادل تسلیم کرد. ۲۴ که خود گناهان ما را در

بدن خویش بردارمحمل شد تا از گناه مرده شده، به عدالت زیست نمایم که به ضربهای او شفا یافته‌اید. ۲۵ از آتروکه مانند گوسفندان گمشده بودید، لکن الحال به سوی شبان و اسقف جانهای خود برگشته‌اید.

۴ لهدذا چون مسیح بحسب جسم برای مازحمت کشید، شما نیز به همان نیت مسلح شوید زیرا آنکه بحسب جسم زحمت کشید، ازگناه بازداشته شده است. ۲ تا آنکه بعد از آن مابقی عمر را در جسم نه بحسب شهوات انسانی بلکه موافق اراده خدا بسر برد. ۳ زیرا که عمر گذشته کافی است برای عمل نمودن به خواهش امت‌ها و در فجور و شهوات و می‌گساری و عیاشی و بزوها و بت‌پرستیهای حرام رفتار نمودن. ۴ و در این متعجب هستند که شما همراه ایشان به سوی همین اسراف اوپاشی نمی‌شتابید و شما را دشنام می‌دهند. ۵ و ایشان حساب خواهند داد بدو که مستعد است تا زندگان و مردگان را داوری نماید. ۶ زیرا که از اینجهت نیز به مردگان بشارت داده شد تا بر ایشان موافق مردم بحسب جسم حکم شود و موافق خدا بحسب روح زیست نمایند. ۷ لکن انتهای همه چیز نزدیک است. پس خرداندیش و برای دعا هشیار باشید. ۸ و اول همه با یکدیگر بشدت محبت نمایید زیرا که محبت کثرت گناهان را می‌پوشاند. ۹ و یکدیگر را بدون همه‌مه مهمانی کنید. ۱۰ و هر یک بحسب نعمتی که یافته باشد، یکدیگر را در آن خدمت نماید، مثل وکلاء و امین فیض گوناگون خدا. ۱۱ اگر کسی سخن گوید، مانند اقوال خدا بگوید و اگر کسی خدمت کند، برحسب توانایی که خدا بدو داده باشد بکند تا در همه چیز، خدا بواسطه عیسی مسیح جلال یابد که او را جلال و توانایی تاابدالابد هست، آمین. (aiōn g165) ۱۲ ای حبیبان، تعجب ننمایید از این آتشی که در میان شماست و بجهت امتحان شما می‌آید که گویا چیزی غریب بر شما واقع شده باشد. ۱۳ بلکه بقدری که شریک زحمت مسیح هستید، خشون شوید تا در هنگام ظهور جلال وی شادی و وجدنمایید. ۱۴ اگر بخاطر نام مسیح رسوایی می‌کشید، خوشابحال شما زیرا که روح جلال و روح خدا بر شما آرام می‌گیرد. ۱۵ پس زنهار هیچ‌یکی از شما چون قاتل یا دزد یا شیر یا فضول عذاب نکشد. ۱۶ لکن اگر چون مسیحی عذاب بکشید، پس شرمندة نشود بلکه به این اسم خدا راتمجید نماید. ۱۷ زیرا این زمان است که داوری ازخانه خدا شروع شود؛ و اگر شروع آن از ماست، پس عاقبت کسانی که انجیل خدا را اطاعت نمی‌کنند چه خواهد شد؟ ۱۸ و اگر عادل به دشواری نجات یابد، بی‌دین و گناهکار کجا یافت خواهد شد؟ ۱۹ پس کسانی نیز که برحسب اراده خدا زحمت کشند، جانهای خود را در نیکوکاری به خالق امین بسپارند.

۵ پیران را در میان شما نصیحت می‌کنم، من که نیز با شما پیر هستم و شاهد بر زحمت مسیح و شریک در جلالی که مکشوف خواهد شد. ۲ گله خدا را که در میان شماست بچرانید و نظارت آن را بکنید، نه به زور بلکه به رضامندی و نه بجهت سود قبیح بلکه به رغبت؛ ۳ و نه چنانکه بر قسمت های خود خداوندی بکنید بلکه بجهت گله نمونه باشید، ۴ تا در وقتی که رئیس شبانان ظاهر شود، تاج ناپورده جلال را بیابید. ۵ همچنین‌ای جوانان، مطیع پیران باشید بلکه همه با یکدیگر فروتنی را بر خود ببندید زیرا خداپا متکبران مقاومت می‌کند و فروتنان را فیض می‌بخشد. ۶ پس زبردست زورآور خدا فروتنی نمایید تا شما را در وقت معین سرفراز

۳ همچنین‌ای زنان، شوهران خود را اطاعت نمایید تا اگر بعضی نیز مطیع کلام نشوند، سیرت زنان، ایشان را بدون کلام دریابد، ۲ چونکه سیرت طاهر و خداترس شما را ببیند. ۳ و شما رازیت ظاهری نباشد، از بافتن موی و متحلی شدن به طلا و پوشیدن لباس، ۴ بلکه انسانیت باطنی قلبی در لباس غیر فاسد روح حلیم و آرام که نزد خدا گرانهاست. ۵ زیرا بدینگونه زنان مقدسه در سابق نیز که متوکل به خدا بودند، خویشتر رازیت می‌نمودند و شوهران خود را اطاعت می‌کردند. ۶ مانند ساره که ابراهیم را مطیع می‌بود و او را آقا می‌خواند و شما دختران او شده‌اید، اگر نیکویی کنید و از هیچ خوف ترسان نشوید. ۷ و همچنین‌ای شوهران، با فطانت با ایشان زیست کنید، چون با ظروف ضعیف تر زنانه، و ایشان را محترم دارید چون با شما وارث فیض حیات نیز هستند تا دعاهای شما بازداشته نشود. ۸ خلاصه همه شما یکرای و همدرد و برادر دوست و مشفق و فروتن باشید. ۹ و بدی بعوض بدی و دشنام بعوض دشنام مدهید، بلکه برعکس برکت بطلبید زیرا که می‌دانید برای این خوانده شده‌اید تا وارث برکت شوید. ۱۰ زیرا «هرکه می‌خواهد حیات را دوست دارد و ایام نیکو ببیند، زبان خود را از بدی و لبهای خود را از فریب گفتن باز بدارد؛ ۱۱ از بدی اعراض نماید و نیکویی را به‌جا آورد؛ سلامتی را بطلبد و آن را تعاقب نماید. ۱۲ از آترو که چشمان خداوند بر عادلان است و گوشهای او به سوی دعای ایشان، لکن روی خداوند بر بدکاران است.» ۱۳ و اگر برای نیکویی غیور هستید، کیست که به شما ضرری برساند؟ ۱۴ بلکه هرگاه برای عدالت زحمت کشیدید، خوشابحال شما. پس ازخوف ایشان ترسان و مضطرب مشوید. ۱۵ بلکه خداوند مسیح را در دل خود تقدیس نمایید و پیوسته مستعد باشید تا هرکه سبب امیدی را که دارید از شما بپرسد، او را جواب دهید، لیکن باحلم و ترس. ۱۶ و ضمیر خود را نیکو بدارید تا آنانی که بر سیرت نیکوی شما در مسیح طعن می‌زنند، در همان چیزی که شما را بد می‌گویند خجالت کشند، ۱۷ زیرا اگر اراده خدا چنین است، نیکوکار بودن و زحمت کشیدن، بهتر است از بدکردار بودن. ۱۸ زیرا که مسیح نیز برای گناهان یک بار زحمت کشید، یعنی عادلانی برای ظالمان، تا ما را نزد خدا بیاورد؛ در حالیکه بحسب جسم مرد، لکن بحسب روح زنده گشت، ۱۹ و به آن روح نیز رفت و موعظه نمود به ارواحی که در زندان بودند، ۲۰ که سابق نافرمان‌بردار بودند هنگامی که حلم خدا در ایام نوح انتظار می‌کشید، وقتی که کشتی بنا می‌شد، که در آن جماعتی قلیل یعنی هشت نفر به آب نجات یافتند، ۲۱ که نمونه آن یعنی تعمید اکنون ما را نجات می‌بخشد (نه دور کردن کثافت جسم بلکه امتحان ضمیر صالح به سوی خدا) بواسطه برخاستن عیسی مسیح، ۲۲ که به آسمان رفت و بدست راست خدا است و فرشتگان و قدرتها و قوات مطیع او شده‌اند.

نمایند. ۷ و تمام اندیشه خود را به وی واگذارید زیرا که او برای شما فکر می‌کند. ۸ هشیار و بیدار باشید زیرا که دشمن شما ابلیس مانند شیر غران گردش می‌کند و کسی را می‌طلبید تا ببلعد. ۹ پس به ایمان استوار شده، با او مقاومت کنید، چون آگاه هستید که همین زحمات بر برادران شما که در دنیا هستند، می‌آید. ۱۰ و خدای همه فیضها که ما را به جلال ابدی خود در عیسی مسیح خوانده، است، شما را بعد از کشیدن زحمتی قلیل کامل و استوار و توانا خواهد ساخت. (aiōnios g166) ۱۱ او را تا ابدالاباد جلال و توانایی باد، آمین. (aiōn g165) ۱۲ به توسط سلوانس که او را برادر امین شمامی شمارم، مختصری نوشتم و نصیحت و شهادت می‌دهم که همین است فیض حقیقی خدا که بر آن قائم هستید. ۱۳ خواهر برگزیده با شما که در بابل است و پسر من مرقس به شما سلام می‌رساند. ۱۴ یکدیگر را به بوسه محبتانه سلام نمایند و همه شما را که در مسیح عیسی هستید، سلام باد آمین.

ایشان طریق حق، مورد ملامت خواهد شد. ۳ و از راه طمع به سخنان جعلی شما را خرید و فروش خواهند کرد که عقوبت ایشان از مدت مدید تاخیر نمی کند و هلاکت ایشان خوابیده نیست. ۴ زیرا هرگاه خدا بر فرشتگانی که گناه کردند، شفقت ننمود بلکه ایشان را به جهنم انداخته، به زنجیرهای ظلمت سپرد تا برای داوری نگاه داشته شوند؛ **(Tartaroō 5020g)** و بر عالم قدیم شفقت نفرمود بلکه نوح، واعظ عدالت را با هفت نفر دیگر محفوظ داشته، طوفان را بر عالم بی دینان آورد؛ ۶ و شهرهای سدوم و عموره را خاکستر نموده، حکم به واژگون شدن آنها فرمود و آنها را برای آنانی که بعد از این بی دینی خواهند کرد، عبرتی ساخت؛ ۷ و لوط عادل را که از رفتار فاجرانه بی دینان رنجیده بود رها نمود. ۸ زیرا که آن مرد عادل در میان ساکنان بوده، از آنچه می دید و می شنید، دل صالح خود را به کارهای قبیح ایشان هر روزه رنجیده می داشت. ۹ پس خداوند می داند که عادلان را از تجربه رهایی دهد و ظالمان را تا به روز جزا در عذاب نگاه دارد. ۱۰ خصوص آنانی که در شهوات نجاست در پی جسم می روند و خداوندی را حقیر می دانند. ۱۱ و حال آنکه فرشتگانی که در قدرت و قوت افضل هستند، پیش خداوند برایشان حکم افزا نمی زنند. ۱۲ لکن اینها چون حیوانات غیرناتق که برای صید و هلاکت طبع متولد شده اند، ملامت می کنند بر آنچه نمی دانند در فساد خود هلاک خواهند شد. ۱۳ و مزدناراستی خود را خواهند یافت که عیش و عشرت یک روزه را سرور خود می دانند. لکه ها و عیبهاهستند که در ضیافت های مجتانه خود عیش و عشرت می نمایند وقتی که با شما شادی می کنند. ۱۴ چشمهای پر از زنا دارند که از گناه بازداشته نمی شود، و کسان ناپایدار را به دام می کشند؛ انبای لعنت که قلب خود را برای طمع ریاضت داده اند، ۱۵ و راه مستقیم را ترک کرده، گمراه شدند و طریق بلعام بن بصور را که مزد ناراستی را دوست می داشت، متابعت کردند. ۱۶ لکن او از تقصیر خود توبیخ یافت که حمار گنگ به زبان انسان منتطق شده، دیوانگی نبی را توبیخ نمود. ۱۷ اینها چشمه های بی آب و مه های رانده شده به باد شدید هستند که برای ایشان ظلمت تاریکی جاودانی، مقرر است. **(questioned)** ۱۸ زیرا که سخنان تکبرآمیز و باطل می گویند و آنانی را که از اهل ضلالت تازه رستگار شده اند، در دام شهوات به فجور جسمی می کشند، ۱۹ و ایشان را به آزادی وعده می دهند و حال آنکه خود غلام فساد هستند، زیرا هر چیزی که بر کسی غلبه یافته باشد، او نیز غلام آن است. ۲۰ زیرا هرگاه به معرفت خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح از آرایش دنیوی رستند و بعد از آن، بار دیگر گرفتار و مغلوب آن گشتند، اواخر ایشان از اوایل بدتر می شود. ۲۱ زیرا که برای ایشان بهتر می بود که راه عدالت را ندانسته باشند از اینکه بعد از دانستن بار دیگر از آن حکم مقدس که بدیشان سپرده شده بود، برگردند. ۲۲ لکن معنی مثل حقیقی بر ایشان راست آمد که «سگ به فی خود رجوع کرده است و خنزیر شسته شده، به غلطیدن در گل.»

۱ شمعون پطرس، غلام و رسول عیسی مسیح، به آنانی که ایمان گرانها را به مساوی مایافته اند، در عدالت خدای ما و عیسی مسیح نجات دهنده. ۲ فیض و سلامتی در معرفت خدا و خداوند ماعیسی بر شما افزون باد. ۳ چنانکه قوت الهیه او همه چیزهایی را که برای حیات و دینداری لازم است، به ما عنایت فرموده است، به معرفت او که ما را به جلال و فضیلت خود دعوت نموده، ۴ که بوساطت آنها وعده های بینهایت عظیم و گرانها به ما داده شد تا شما به اینها شریک طبیعت الهی گردید و از فساد که از شهوت در جهان است، خلاصی یابید. ۵ و به همین جهت، کمال سعی نموده، در ایمان خود فضیلت پیدا نمایید ۶ و در فضیلت، علم و در علم، عفت و در عفت، صبر و در صبر، دینداری ۷ و در دینداری، محبت برادران و در محبت برادران، محبت را. ۸ زیرا هرگاه اینها در شما یافت شود و بیفزاید، شما را نمی گذارد که در معرفت خداوند ما عیسی مسیح کاهل یا بی ثمری شوید. ۹ زیرا هر که اینها را ندارد، کور و کوتاه نظر است و تطهیر گناهان گذشته خود را فراموش کرده است. ۱۰ لهدای برادران بیشتر جد و جهد کنید تا دعوت و برگزیدگی خود را ثابت نمایید زیرا اگر چنین کنید هرگز لغزش نخواهید خورد. ۱۱ و همچنین دخول در ملکوت جاودانی خداوند و نجات دهنده ما عیسی مسیح به شما به دولت مندگی داده خواهد شد. **(aiōnios g166)** ۱۲ لهدا از پیوسته یاد دادن شما از این امور غفلت نخواهم ورزید، هر چند آنها را می دانید و در آن راستی که نزد شما است استوار هستید. ۱۳ لکن این را صواب می دانم، مادامی که در این خیمه هستم، شما را به یاد آوری برانگیزانم. ۱۴ چونکه می دانم که وقت بیرون کردن خیمه من نزدیک است، چنانکه خداوند ما عیسی مسیح نیز مرا آگاهانید. ۱۵ و برای این نیز کوشش می کنم تا شما در هر وقت بعد از رحلت من، بتوانید این امورا یاد آورید. ۱۶ زیرا که در پی افسانه های جعلی نرفتم، چون از قوت و آمدن خداوند ما عیسی مسیح شما را اعلام دادیم، بلکه کبرپایی او را دیده بودیم. ۱۷ زیرا از خدای پدر اکرام و جلال یافت هنگامی که آوازی از جلال کبرپایی به اورسید که «این است پسر حبیب من که از وی خوشنودم.» ۱۸ و این آواز را ما زمانی که با وی در کوه مقدس بودیم، شنیدیم که از آسمان آورده شد. ۱۹ و کلام انبیا را نیز محکم تر داریم که نیکومی کنید اگر در آن اهتمام کنید، مثل چراغی درخشنده در مکان تاریک تا روز بشکافد و ستاره صبح در دلای شما طلوع کند. ۲۰ و این رانخواست بدانید که هیچ نبوت کتاب از تفسیر خود نبی نیست. ۲۱ زیرا که نبوت به اراده انسان هرگز آورده نشد، بلکه مردمان به روح القدس مجذوب شده، از جانب خدا سخن گفتند.

۲ لکن در میان قوم، انببای کذب نیز بودند، چنانکه در میان شما هم معلمان کذب خواهند بود که بدعتهای مهلک را خفیه خواهند آورد و آن آقایی را که ایشان را خرید انکار خواهند نمود و هلاکت سریع را بر خود خواهند کشید؛ ۲ و بسیاری فجور ایشان را متابعت خواهند نمود که به سبب

۳ این رساله دوم رای حبیبان الان به شمامی نویسم که به این هردو، دل پاک شما را به طریق یادگاری برمی انگیزانم، ۲ تا بخاطر آریدکلماتی که انبیای مقدس، پیش گفته‌اند و حکم خداوند و نجات‌دهنده را که به رسولان شما داده شد. ۳ و نخست این را می‌دانید که در ایام آخرمستزئین با استهزا ظاهر خواهند شد که بر وفق شهوات خود رفتار نموده، ۴ خواهند گفت: «کجاست وعده آمدن او؟ زیرا از زمانی که پدران به خواب رفتند، هرچیز به همینطوری که از ابتدای آفرینش بود، باقی است.» ۵ زیرا که ایشان عمد از این غافل هستند که به کلام خدا آسمانهاز قدیم بود و زمین از آب و به آب قائم گردید. ۶ و به این هردو، عالمی که آن وقت بود در آب غرق شده، هلاک گشت. ۷ لکن آسمان و زمین الان به همان کلام برای آتش ذخیره شده و تا روز داوری و هلاکت، مردم بی‌دین نگاه داشته شده‌اند. ۸ لکن ای حبیبان، این یک چیز از شما مخفی نماند که یک روز نزد خدا چون هزار سال است و هزار سال چون یک روز. ۹ خداوند در وعده خود تاخیر نمی‌نماید چنانکه بعضی تاخیرمی پندارند، بلکه بر شما تحمل می‌نماید چون نمی‌خواهد که کسی هلاک گردد بلکه همه به توبه گرایند. ۱۰ لکن روز خداوند چون دزد خواهد آمد که در آن آسمانها به صدای عظیم زایل خواهند شد و عناصر سوخته شده، از هم خواهد پاشید و زمین و کارهایی که در آن است سوخته خواهد شد. ۱۱ پس چون جمیع اینها متفرق خواهند گردید، شما چطور مردمان باید باشید، در هرسیرت مقدس و دینداری؟ ۱۲ و آمدن روز خدا را انتظار بکشید و آن را بشتابانید که در آن آسمانها سوخته شده، از هم متفرق خواهند شد و عناصر از حرارت گداخته خواهد گردید. ۱۳ ولی بحسب وعده او، منتظر آسمانهای جدید و زمین جدید هستیم که در آنها عدالت ساکن خواهد بود. ۱۴ لهادای حبیبان، چون انتظار این چیزها رامی کشید، جد و جهد نمایید تا نزد او بی‌داغ و بی‌عیب در سلامتی یافت شوید. ۱۵ و تحمل خداوند ما را نجات بدانید، چنانکه برادر حبیب ماپولس نیز برحسب حکمتی که به وی داده شد، به شما نوشت. ۱۶ و همچنین در سایر رساله‌های خود این چیزها را بیان می‌نماید که در آنها بعضی چیزهاست که فهمیدن آنها مشکل است و مردمان بی‌علم و ناپایدار آنها را مثل سایر کتب تحریف می‌کنند تا به هلاکت خود برسند. ۱۷ پس شما ای حبیبان، چون این امور را ازپیش می‌دانید، باحذر باشید که مبادا به گمراهی بی‌دینان روده شده، از پایداری خود بیفتید. ۱۸ بلکه در فیض و معرفت خداوند و نجات‌دهنده ما عیسی مسیح ترقی کنید، که او را از کنون تاابدالابد جلال باد. آمین. (aiōn)

g165)

کلام خدا در شما ساکن است و بر شریر غلبه یافته‌اید. ۱۵ دنیا را آنچه در دنیاست دوست مدارید زیرا اگر کسی دنیا را دوست دارد، محبت پدر در وی نیست. ۱۶ زیرا که آنچه در دنیاست، از شهوت جسم و خواهش چشم و غرور زندگانی از پدر نیست بلکه از جهان است. ۱۷ و دنیا و شهوات آن در گذراست لکن کسی که به اراده خدا عمل می‌کند، تا به ابد باقی می‌ماند. (aiōn g165) ۱۸ ای بچه‌ها، این ساعت آخر است و چنانکه شنیده‌اید که دجال می‌آید، الحال هم دجالان بسیار ظاهر شده‌اند و از این می‌دانیم که ساعت آخر است. ۱۹ از ما بیرون شدند، لکن از ما نبودند، زیرا اگر از ما می‌بودند با ما می‌ماندند؛ لکن بیرون رفتند تا ظاهر شود که همه ایشان از ما نیستند. ۲۰ و اما شما از آن قدوس، مسح را یافته‌اید و هرچیز را می‌دانید. ۲۱ نوشتیم به شما از این جهت که راستی را نمی‌دانید، بلکه از ایثرو که آن رامی‌دانید و اینکه هیچ دروغ از راستی نیست. ۲۲ دروغگو کیست جز آنکه مسیح بودن عیسی را انکار کند. آن دجال است که پدر و پسر را انکار می‌نماید. ۲۳ کسی که پسر را انکار کند، پدر را هم ندارد و کسی که اعتراف به پسر نماید، پدر را نیز دارد. ۲۴ و اما شما آنچه از ابتدا شنیدید در شما ثابت بماند، زیرا اگر آنچه از اول شنیدید، در شما ثابت بماند، شما نیز در پسر و در پدر ثابت خواهید ماند. ۲۵ و این است آن وعده‌ای که او به ما داده است، یعنی حیات جاودانی. (aiōnios g166) ۲۶ و این را به شما نوشتیم درباره آنانی که شما را گمراه

می‌کنند. ۲۷ و اما در شما آن مسح که از او یافته‌اید ثابت است و حاجت ندارید که کسی شما را تعلیم دهد بلکه چنانکه خود آن مسح شما را از همه چیز تعلیم می‌دهد و حق است و دروغ نیست، پس بطوری که شما را تعلیم داد در او ثابت می‌مانید. ۲۸ الان ای فرزندان در او ثابت بمانید تا چون ظاهر شود، اعتماد داشته باشیم و در هنگام ظهورش از وی خجل نشویم. ۲۹ اگر فهمیده‌اید که او عادل است، پس می‌دانید که هرکه عدالت را بهجا آورد، از وی تولد یافته است.

۳ ملاحظه کنید چه نوع محبت پدر به ما داده است تا فرزندان خدا خوانده شویم؛ و چنین هستیم و از این جهت دنیا ما را نمی‌شناسد زیرا که او را نشناخت. ۲ ای حیبیان، الان فرزندان خدا هستیم و هنوز ظاهر نشده است آنچه خواهیم بود؛ لکن می‌دانیم که چون او ظاهر شود، مانند او خواهیم بود زیرا او را چنانکه هست خواهیم دید. ۳ و هرکس که این امید را بر وی دارد، خود را پاک می‌سازد چنانکه او پاک است. ۴ و هرکه گناه را بعمل می‌آورد، برخلاف شریعت عمل می‌کند زیرا گناه مخالف شریعت است. ۵ و می‌دانید که او ظاهر شد تا گناهان را برآورد و در وی هیچ گناه نیست. ۶ هرکه در وی ثابت است گناه نمی‌کند و هرکه گناه می‌کند او رانده است و نمی‌شناسد. ۷ ای فرزندان، کسی شما را گمراه نکند؛ کسی که عدالت را بهجا می‌آورد، عادل است چنانکه اوعادل است. ۸ و کسی که گناه می‌کند از ابلیس است زیرا که ابلیس از ابتدا گناهکار بوده است. ۹ و از این جهت پسر خدا ظاهر شد تا اعمال ابلیس را باطل سازد. ۹ هرکه از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند زیرا تخم او در وی می‌ماند و

۱ آنچه از ابتدا بود و آنچه شنیده‌ایم و به چشم خود دیده، آنچه بر آن نگریستیم و دستهای ما لمس کرد، درباره کلمه حیات. ۲ و حیات ظاهر شد و آن را دیده‌ایم و شهادت می‌دهیم و به شما خبر می‌دهیم از حیات جاودانی که نزد پدر بود و بر ما ظاهر شد. (aiōnios g166) ۳ از آنچه دیده و شنیده‌ایم شما را اعلام می‌نماییم تا شما هم با ما شراکت داشته باشید. و اما شراکت ما با پدر و با پسرش عیسی مسیح است. ۴ و این را به شما می‌نویسم تا خوشی ما کامل گردد. ۵ و این است پیغامی که از او شنیده‌ایم و به شما اعلام می‌نماییم، که خدا نور است و هیچ ظلمت در وی هرگز نیست. ۶ اگر گوئیم که با وی شراکت داریم، در حالیکه در ظلمت سلوک می‌نماییم، دروغ می‌گوئیم و بر راستی عمل نمی‌کنیم. ۷ لکن اگر در نور سلوک می‌نماییم، چنانکه او در نور است، با یکدیگر شراکت داریم و خون پسر او عیسی مسیح ما را از هر گناه پاک می‌سازد. ۸ اگر گوئیم که گناه نداریم خود را گمراه می‌کنیم و راستی در ما نیست. ۹ اگر به گناهان خود اعتراف کنیم، او امین و عادل است تا گناهان ما را بپارزد و ما را از هر ناراستی پاک سازد. ۱۰ اگر گوئیم که گناه نکرده‌ایم، او را دروغگو می‌شماریم و کلام او در ما نیست.

۲ ای فرزندان من، این را به شما می‌نویسم تا گناه نکنید؛ و اگر کسی گناهی کند، شفیعی داریم نزد پدر یعنی عیسی مسیح عادل. ۲ و اوست کفاره بجهت گناهان ما و نه گناهان ما فقط بلکه بجهت تمام جهان نیز. ۳ و از این می‌دانیم که او را می‌شناسیم، اگر احکام او را نگاه داریم. ۴ کسی که گوید او را می‌شناسم و احکام او را نگاه ندارد، دروغ‌گوست و در وی راستی نیست. ۵ لکن کسی که کلام او را نگاه دارد، فی الواقع محبت خدا در وی کامل شده است و از این می‌دانیم که در وی هستیم. ۶ هرکه گوید که در وی می‌مانم، به همین طریقی که او سلوک می‌نمود، او نیز باید سلوک کند. ۷ ای حیبیان، حکمی تازه به شما نمی‌نویسم، بلکه حکمی کهنه که آن را از ابتدا داشتید؛ و حکم کهنه آن کلام است که از ابتدا شنیدید. ۸ و نیز حکمی تازه به شما می‌نویسم که آن در وی و در شما حق است، زیرا که تاریکی درگذر است و نور حقیقی الان می‌درخشد. ۹ کسی که می‌گوید که در نور است و از برادر خود نفرت دارد، تا حال در تاریکی است. ۱۰ و کسی که برادر خود را محبت نماید، در نور ساکن است و لغزش در وی نیست. ۱۱ اما کسی که از برادر خود نفرت دارد، در تاریکی است و در تاریکی راه می‌رود و نمی‌داند کجا می‌رود زیرا که تاریکی چشمانش را کور کرده است. ۱۲ ای فرزندان، به شما می‌نویسم زیرا که گناهان شما بخاطر اسم او آرمزیده شده است. ۱۳ ای پدران، به شما می‌نویسم زیرا او را که از ابتدا است می‌شناسید. ای جوانان، به شما می‌نویسم از آنجا که بر شریر غالب شده‌اید. ای بچه‌ها به شما نوشتیم زیرا که پدر را می‌شناسید. ۱۴ ای پدران، به شما نوشتیم زیرا او را که از ابتدا است می‌شناسید. ای جوانان، به شما نوشتیم از آن جهت که توانا هستید و



اونمی تواند گناهکار بوده باشد زیرا که از خدا تولد یافته است. ۱۰ فرزندان خدا و فرزندان ابلیس ازین ظاهر می گردند. هرکه عدالت را به جانمی آورد از خدا نیست و همچنین هرکه برادر خود را محبت نمی نماید. ۱۱ زیرا همین است آن پیغامی که از اول شنیدید که یکدیگر را محبت نماییم. ۱۲ نه مثل قاتن که از آن شیر بود و برادر خود را کشت؛ و ازجه سبب او را کشت؛ از این سبب که اعمال خودش قبیح بود و اعمال برادرش نیکو. ۱۳ ای برادران من، تعجب مکنید اگر دنیا از شما نفرت گیرد. ۱۴ ما می دانیم که از موت گذشته، داخل حیات گشته ایم از اینکه برادران را محبت می نماییم. هرکه برادر خود را محبت نمی نماید در موت ساکن است. ۱۵ هرکه از برادر خود نفرت نماید، قاتل است و می دانید که هیچ قاتل حیات جاودانی در خود ثابت ندارد. (aiōnios g166) ۱۶ از این امر محبت را دانسته ایم که او جان خود را در راه ما نهاد و ما باید جان خود را در راه برادران بنهیم. ۱۷ لکن کسی که معیشت دنیوی دارد و برادر خود را محتاج بیند و رحمت خود را از او بازدارد، چگونه محبت خدا در او ساکن است؟ ۱۸ ای فرزندان، محبت را به جا آریم نه در کلام و زبان بلکه در عمل و راستی. ۱۹ و از این خواهیم دانست که از حق هستیم و دلهای خود را در حضور او مطمئن خواهیم ساخت، ۲۰ یعنی در هرچه دل ما، ما را مذمت می کند، زیرا خدا از دل ما بزرگتر است و هر چیز را می داند. ۲۱ ای حبیبان، هرگاه دل ما را مذمت نکند، در حضور خدا اعتماد داریم. ۲۲ و هرچه سوأل کنیم، از او می پاییم، از آنچه که احکام او را نگاه می داریم و به آنچه پسندیده اوست، عمل می نماییم. و این است حکم او که به اسم پسر اوعیسی مسیح ایمان آوریم و یکدیگر را محبت نماییم، چنانکه به ما امر فرمود. ۲۴ و هرکه احکام او را نگاه دارد، در او ساکن است و او در وی؛ و ازین می شناسیم که در ما ساکن است، یعنی از آن روح که به ما داده است.

۴ ای حبیبان، هر روح را قبول مکنید بلکه روحها را بیازمایید که از خدا هستند یا نه. زیرا که انبیای کذب بسیار به جهان بیرون رفته اند. ۲ به این، روح خدا را می شناسیم: هر روحی که به عیسی مسیح مجسم شده اقرار نماید از خداست، ۳ و هر روحی که عیسی مسیح مجسم شده را انکار کند، از خدا نیست. و این است روح دجال که شنیده اید که او می آید و الان هم در جهان است. ۴ ای فرزندان، شما از خدا هستید و بر ایشان غلبه یافته اید زیرا او که در شماست، بزرگتر است از آنکه در جهان است. ۵ ایشان از دنیا هستند ازین جهت سخنان دنیوی می گویند و دنیا ایشان را می شنود. ۶ ما از خدا هستیم و هرکه خدا را می شناسد ما را می شنود و آنکه از خدا نیست ما را نمی شنود. روح حق و روح ضلالت را از این تمیز می دهیم. ۷ ای حبیبان، یکدیگر را محبت بنماییم زیرا که محبت از خداست و هرکه محبت می نماید از خدا مولود شده است و خدا را می شناسد، ۸ و کسی که محبت نمی نماید، خدا را نمی شناسد زیرا خدا محبت است. ۹ و محبت خدا به ما ظاهر شده است به اینکه خدا پسر یگانه خود را به جهان فرستاده است تا به وی زیست نماییم. ۱۰ و محبت

۵ هرکه ایمان دارد که عیسی، مسیح است، از خدا مولود شده است؛ و هرکه والد را محبت می نماید، مولود او را نیز محبت می نماید. ۲ از این می دانیم که فرزندان خدا را محبت می نماییم، چون خدا را محبت می نماییم و احکام او را به جا می آوریم. ۳ زیرا همین است محبت خدا که احکام او را نگاه داریم و احکام او گران نیست. ۴ زیرا آنچه از خدا مولود شده است، بر دنیا غلبه می یابد؛ و غلبه ای که دنیا را مغلوب ساخته است، ایمان ماست. ۵ کیست آنکه بر دنیا غلبه یابد؟ جز آنکه ایمان دارد که عیسی پسر خداست. ۶ همین است او که به آب و خون آمد یعنی عیسی مسیح. نه به آب فقط بلکه به آب و خون. و روح است آنکه شهادت می دهد، زیرا که روح حق است. ۷ زیرا سه هستند که شهادت می دهند، ۸ یعنی روح و آب و خون؛ و این سه یک هستند. ۹ اگر شهادت انسان را قبول کنیم، شهادت خدا بزرگتر است؛ زیرا این است شهادت خدا که درباره پسر خود شهادت داده است. ۱۰ آنکه به پسر خدا ایمان آورد، در خود شهادت دارد و آنکه به خدا ایمان نیابد، او را دروغگو شمرده است، زیرا به شهادتی که خدا درباره پسر خود داده است، ایمان نیآورده است. ۱۱ و آن شهادت این است که خدا حیات جاودانی به ما داده است و این حیات، در پسر اوست. (aiōnios g166) ۱۲ آنکه پسر را دارد حیات را دارد و آنکه پسر خدا را ندارد، حیات را نیافته است. ۱۳ این را نوشتیم به شما که به اسم خدا ایمان آورده اید تا بدانید که حیات جاودانی دارید و تا به اسم پسر خدا ایمان بیآورید. (aiōnios g166) ۱۴ و این است آن

دلیری که نزد وی داریم که هرچه برحسب اراده او سوال نماییم، ما را می‌شنود. ۱۵ و اگر دانیم که هرچه سوال کنیم ما را می‌شنود، پس می‌دانیم که آنچه از او درخواست کنیم می‌یابیم. ۱۶ اگر کسی برادر خود را ببند که گناهی را که منتهی به موت نباشد می‌کند، دعا بکند و او را حیات خواهدبخشید، به هرکه گناهی منتهی به موت نکرده باشد. گناهی منتهی به موت هست؛ بجهت آن نمی‌گویم که دعا باید کرد. ۱۷ هر ناراستی گناه است، ولی گناهی هست که منتهی به موت نیست. ۱۸ و می‌دانیم که هرکه از خدا مولود شده است، گناه نمی‌کند بلکه کسی که از خدا تولد یافت خود را نگاه می‌دارد و آن شریر او را لمس نمی‌کند. ۱۹ و می‌دانیم که از خدا هستیم و تمام دنیا درشریر خوابیده است. ۲۰ اما آگاه هستیم که پسر خدا آمده است و به ما بصیرت داده است تا حق را بشناسیم و در حق یعنی در پسر او عیسی مسیح هستیم. اوست خدای حق و حیات جاودانی. (aiōnios g166) ۲۱ ای فرزندان، خود را از بتها نگاه دارید. آمین.

۱ من که پیرم، به خاتون برگزیده و فرزندانش که ایشان را در راستی محبت می‌نمایم و نه من فقط بلکه همه کسانی که راستی را می‌دانند، ۲ بخاطر آن راستی که در ما ساکن است و با ما تا به ابد خواهد بود. (aiōn)

g165) ۳ فیض و رحمت و سلامتی از جانب خدای پدر و عیسی مسیح خداوند و پسر پدر در راستی و محبت با ما خواهد بود. ۴ بسیار مسرور شدم چونکه بعضی از فرزندان تو را یافتم که در راستی رفتار می‌کنند، چنانکه از پدر حکم یافتیم. ۵ و الان ای خاتون از تو التماس دارم نه آنکه حکمی تازه به تو بنویسم، بلکه همان را که از ابتداء داشتیم که یکدیگر را محبت بنماییم. ۶ و این است محبت که موافق احکام اوسلوک بنماییم و حکم همان است که از اول شنیدید تا در آن سلوک نماییم. ۷ زیرا گمراه کنندگان بسیار به دنیا بیرون شدند که عیسی مسیح ظاهر شده در جسم را اقرار نمی‌کنند. آن است گمراه‌کننده و دجال. ۸ خود را نگاه بدارید مبادا آنچه را که عمل کردیم برپا دهید بلکه تا اجرت کامل بیابید. ۹ هرکه پیشوایی می‌کند و در تعلیم مسیح ثابت نیست، خدا را نیافته است. اما آنکه در تعلیم مسیح ثابت ماند، اوهم پدر و پسر را دارد. ۱۰ اگر کسی به نزد شما آید و این تعلیم را نیاورد، او را به خانه خود می‌پذیرید و او را تحیت مگویید. ۱۱ زیرا هرکه او را تحیت گوید، در کارهای قبیحش شریک گردد. ۱۲ چیزهای بسیار دارم که به شما بنویسم، لکن نخواستم که به کاغذ و مرکب بنویسم، بلکه امیلوارم که به نزد شما بیایم و زبانی گفتگو نمایم تا خوشی ما کامل شود. ۱۳ فرزندان خواهر برگزیده تو، به تو سلام می‌رسانند. آمین.

۱ من که پیرم، به غایب حبیب که او را در راستی محبت می‌نمایم. ۲ ای حبیب، دعا می‌کنم که در هر وجه کامیاب و تندرست بوده باشی، چنانکه جان تو کامیاب است. ۳ زیرا که بسیار شاد شدم چون برادران آمدند و بر راستی تو شهادت دادند، چنانکه تو در راستی سلوک می‌نمایی. ۴ مرا بیش از این شادی نیست که بشنوم که فرزندانم در راستی سلوک می‌نمایند. ۵ ای حبیب، آنچه می‌کنی به برادران خصوص به غریبان، به امانت می‌کنی، ۶ که در حضور کلیسا بر محبت توشهادت دادند و هرگاه ایشان را بطور شایسته خدابدرقه کنی، نیکویی می‌نمایی زیرا که بجهت اسم او بیرون رفتند و از امتها چیزی نمی‌گیرند. ۷ پس بر ما واجب است که چنین اشخاص را بپذیریم تا شریک راستی بشویم. ۸ به کلیسا چیزی نوشتم لکن دیوترفیس که سرداری بر ایشان را دوست می‌دارد ما را قبول نمی‌کند. ۹ لهذا اگر آیم کارهایی را که او می‌کند به یاد خواهم آورد زیرا به سخنان ناشایسته بر ما یاهه‌گویی می‌کند و به این قانع نشده، برادران را خود نمی‌پذیرد و کسانی را نیز که می‌خواهند، مانع ایشان می‌شود و از کلیسا بیرون می‌کند. ۱۰ ای حبیب به بدی اقتدا منما بلکه به نیکویی زیرا نیکوکردار از خداست و بدکردار خدا راندریده است. ۱۱ همه مردم و خود راستی نیز بردیمتریوس شهادت می‌دهند و ما هم شهادت می‌دهیم و آگاهید که شهادت ما راست است. ۱۲ مرا چیزهای بسیار بود که به تو بنویسم، لکن نمی‌خواهم به مرکب و قلم به تو بنویسم. ۱۳ لکن امیدوارم که به زودی تو را خواهم دید وزبانی گفتگو کنیم. ۱۴ سلام بر تو باد. دوستان به تو سلام می‌رسانند. سلام مرا به دوستان نام به نام برسان.

خود را به ایمان اقدس خود بنا کرده و در روح القدس عبادت نموده، ۲۱  
خویشتر را در محبت خدا محفوظ دارید و منتظر رحمت خداوند ما عیسی  
مسیح برای حیات جاودانی بوده باشید. (aiōnios g166) و بعضی را  
که مجادله می‌کنند ملزم سازید. ۲۳ و بعضی را از آتش بیرون کشیده،  
برهانید و بر بعضی با خوف رحمت کنید و از لباس جسم آلود نفرت  
نمایید. ۲۴ الان او را که قادر است که شما را از لغزش محفوظ دارد و در  
حضور جلال خود شما را بی‌عیب به فرحی عظیم قایل فرماید، ۲۵ یعنی  
خدای واحد و نجات‌دهنده ما را جلال و عظمت و توانایی و قدرت باد  
الان و تا ابدالابد. آمین. (aiōn g165)

۱ یهودا، غلام عیسی مسیح و برادر یعقوب، به خواننده‌شدگانی که  
در خدای پدر حبیب و برای عیسی مسیح محفوظ می‌باشید. ۲ رحمت  
و سلامتی و محبت بر شما افزون باد. ۳ ای حبیبان، چون شوق تمام  
داشتیم که درباره نجات عام به شما بنویسیم، ناچار شدم که الان به شما  
بنویسم و نصیحت دهم تا شما مجاهده کنید برای آن ایمانی که یک بار به  
مقدسین سپرده شد. ۴ زیرا که بعضی اشخاص در خفا درآمده‌اند که  
از قدیم برای این قصاص مقرر شده بودند؛ مردمان بی‌دین که فیض خدای  
ما را به فجور تبدیل نموده و عیسی مسیح آقای واحد و خداوند ما را  
انکار کرده‌اند. ۵ پس می‌خواهم شما را یاد دهم، هر چند همه چیز را دفعه  
می‌دانید که بعد از آنکه خداوند، قوم را از زمین مصر رهایی بخشیده بود،  
بار دیگری ایمانان را هلاک فرمود. ۶ و فرشتگانی را که ریاست خود را  
حفظ نکردند بلکه مسکن حقیقی خود را ترک نمودند، در زنجیرهای ابدی  
در تحت ظلمت بجهت قصاص یوم عظیم نگاه داشته است. (aidios  
g126) و همچنین سدوم و غموره و سایر یلدان نواحی آنها مثل ایشان  
چونکه زناکار شدند و در پی بشر دیگر افتادند، در عقوبت آتش ابدی گرفتار  
شده، بجهت عبرت مقرر شدند. (aiōnios g166) ۸ لیکن با وجود این،  
همه این خواب بینندگان نیز جسد خود را نجس می‌سازند و خداوندی  
را حواری می‌شمارند و بر بزرگان تهمت می‌زنند. ۹ امامیکائیل، رئیس ملائکه،  
چون درباره جسد موسی با ابلیس منازعه می‌کرد، جرات نمود که حکم افترا  
بر او بزند بلکه گفت: «خداوند تو را تو بیخ فرماید.» ۱۰ لکن این اشخاص  
بر آنچه نمی‌دانند افتراء می‌زنند و در آنچه مثل حیوان غیرناتق بالطبع  
فهمیده‌اند، خود را فاسد می‌سازند. ۱۱ وای بر ایشان زیرا که به راه قائل  
رفته‌اند و در گمراهی بلعام بجهت اجرت غرق شده‌اند و در مشاجرت قورح  
هلاک گشته‌اند. ۱۲ اینها در ضیافت‌های محبتانه شما صخره‌ها هستند  
چون با شما شادی می‌کنند، و شبانانی که خویشتر را بی‌خوف می‌پرورند و  
ابراهیم بی‌آب از بادهارانده شده و در ختان صیفی بی‌میوه، دوباره مرده و از  
ریشه‌کنده شده، ۱۳ و امواج جوشیده دریا که رسوایی خود را مثل کف  
برمی‌آورند و ستارگان آواره هستند که برای ایشان تاریکی ظلمت جاودانی  
مقرر است. (aiōn g165) ۱۴ لکن خنوخ که هفتم از آدم بود، درباره همین  
اشخاص خبر داده، گفت: «اینک خداوند با هزاران هزار از مقدسین خود  
یهودا آمد ۱۵ تا بر همه داوری نماید و جمیع بی‌دینان را ملزم سازد، بر همه  
کارهای بی‌دینی که ایشان کردند و بر تمامی سخنان زشت که گناهکاران  
بی‌دین به خلاف او گفتند.» ۱۶ اینانند همه کتان و گله‌مندان که  
بر حسب شهوات خود سلوک می‌نمایند و به زبان خود سخنان تکبرآمیزی  
گویند و صورت‌های مردم را بجهت سود می‌پسندند. ۱۷ اما شمای حبیبان،  
بخاطر آورید آن سخنانی که رسولان خداوند ما عیسی مسیح پیش گفته‌اند،  
۱۸ چون به شما خبر دادند که در زمان آخر مستهزئین خواهند آمد که  
بر حسب شهوات بی‌دینی خود رفتار خواهند کرد. ۱۹ اینانند که تفرقه‌ها پیدا  
می‌کنند و نفسانی هستند که روح را ندارند. ۲۰ اما شمای حبیبان،

توانی شد و آنانی را که خود را رسولان می‌خوانند و نیستند آزمودی و ایشان را دروغگو یافتی؛ ۳ و صبرداری و بخاطر اسم من تحمل کردی و خسته نگشتی. ۴ «لکن بختی بر تو دارم که محبت نخستین خود را ترک کرده‌ای. ۵ پس بخاطر آن که از کجافناده‌ای و توبه کن و اعمال نخست را بعمل آور و بالا بروی نزد تو می‌آیم و چراغدانان را از مکانش نقل می‌کنم اگر توبه نکنی. ۶ لکن این راداری که اعمال نقولویان را دشمن داری، چنانکه من نیز از آنها نفرت دارم. ۷ «آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیسایا چه می‌گوید: هر که غالب آید، به او این را خواهم بخشید که از درخت حیاتی که در وسط فردوس خداست بخورد. ۸ «و به فرشته کلیسای در اسمیرنا بنویس که این را می‌گوید آن اول و آخر که مرده شد و زنده گشت. ۹ اعمال و تنگی و مفلسی تو را می‌دانم، لکن دولتمند هستی و کفر آنانی را که خود رایبهد می‌گویند و نیستند بلکه از کنیسه شیطانند. ۱۰ از آن زحمانی که خواهی کشید مترس. اینک ابلیس بعضی از شما را در زندان خواهد انداخت تا تجربه کرده شوید و مدت ده روز زحمت خواهید کشید. لکن تا به مرگ امین باش تا تاج حیات را به تو دهم. ۱۱ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیسایا چه می‌گوید: هر که غالب آید از موت ثانی ضرر نخواهد یافت. ۱۲ «و به فرشته کلیسای در پراگامس بنویس این را می‌گوید او که شمشیر دوده تیز را دارد. ۱۳ اعمال و مسکن تو را می‌دانم که تخت شیطان در آنجاست و اسم مرا محکم داری و ایمان مرا انکار نمودی، نه هم در ایامی که انطیپاس شهیدامین من در میان شما در جایی که شیطان ساکن است کشته شد. ۱۴ لکن بحث کمی بر تو دارم که در آنجا اشخاصی را داری که متمسکند به تعلیم بلعام که بالاق را آموخت که در راه بنی اسرائیل سنگی مصادم بیندازد تا قربانی های بتها را بخورند و زنا کنند. ۱۵ و همچنین کسانی را داری که تعلیم نقولویان را پذیرفته‌اند. ۱۶ پس توبه کن والا بزودی نزد تو می‌آیم و به شمشیر زبان خود با ایشان جنگ خواهم کرد. ۱۷ آنکه گوش دارد، بشنود که روح به کلیسایا چه می‌گوید: و آنکه غالب آید، از من مخفی به وی خواهم داد و سنگی سفید به او خواهم بخشید که بر آن سنگ اسمی جدید مرقوم است که احدی آن را نمی‌داند جز آنکه آن را یافته باشد. ۱۸ «و به فرشته کلیسای در طیاتیرا بنویس این را می‌گوید پسر خدا که چشمان او چون شعله آتش و پایهای او چون برنج صیقلی است. ۱۹ اعمال و محبت و خدمت و ایمان و صبر تو را می‌دانم و اینکه اعمال آخر تو بیشتر از اول است. ۲۰ لکن بختی بر تو دارم که آن زن ایزابیل نامی راه را می‌دهی که خود را نبیه می‌گوید و بندگان مرا تعلیم داده، اغوا می‌کند که مرتکب زنا و خوردن قربانی های بتها بشوند. ۲۱ و به او مهلت دادم تا توبه کند، اما نمی‌خواهد از زناي خود توبه کند. ۲۲ اینک او را بر بستری می‌اندازم و آنانی را که با او زنا می‌کنند، به مصیبتی سخت مبتلا می‌گردانم اگر از اعمال خود توبه نکنند، ۲۳ و اولادش را به قتل خواهم رسانید. آنگاه همه کلیسایا خواهند دانست که من امتحان کننده جگرها و قلوب و هر یکی از شما را برحسب اعمالش خواهم داد. ۲۴ لکن باقی ماندگان شما را که در طیاتیرا هستید و این تعلیم را پذیرفته‌اید و عمقهای شیطان را چنانکه می‌گویند

۱ مکاشفه عیسی مسیح که خدا به او داد تا اموری را که می‌باید زود واقع شود، بر غلامان خود ظاهر سازد و بوسیله فرشته خود فرستاده، آن را ظاهر نمود بر غلام خود یوحنا، ۲ که گواهی داد به کلام خدا و به شهادت عیسی مسیح در اموری که دیده بود. ۳ خوشایحال کسی که می‌خواند و آنانی که می‌شنوند کلام این نبوت را، و آنچه در این مکتوب است نگاه می‌دارند، چونکه وقت نزدیک است. ۴ یوحنا، به هفت کلیسایی که در آسیا هستند. ۵ و از عیسی مسیح که شاهد امین و نخست زاده از مردگان و رئیس پادشاهان جهان است. مر او را که ما را محبت می‌نماید و ما را از گناهان ما به خون خود شست، ۶ و ما را نزد خدا و پدر خود پادشاهان و کهنه ساخت، او را جلال و توانایی باد تا ابدالابد. آمین. (aiōn g165) ۷ اینک با ایرها می‌آید و هر چشمی او را خواهد دید و آنانی که او را نیزه زند و تمامی امت های جهان برای وی خواهند نالید. بلی! ۸ «من هستم الف و یا، اول و آخر،» می‌گوید آن خداوند خدا که هست و بود و می‌آید، قادر علی الاطلاق. ۹ من یوحنا که برادر شما و شریک در مصیبت و ملکوت و صبر در عیسی مسیح هستم، بجهت کلام خدا و شهادت عیسی مسیح در جزیره‌ای مسمی به پطلمس شدم. ۱۰ و در روز خداوند در روح شدم و از عقب خود آوازی بلند چون صدای صور شنیدم، ۱۱ که می‌گفت: «من الف و یاو اول و آخر هستم. آنچه می‌بینی در کتابی بنویس و آن را به هفت کلیسایی که در آسیا هستند، یعنی به افسس و اسمیرنا و پراگامس و طیاتیرا و ساردس و فیلاذلفیه و لائودیکه بفرست.» ۱۲ پس رو برگردانیدم تا آن آوازی را که با من تکلم می‌نمود بنگرم؛ و چون رو گردانیدم، هفت چراغدان طلا دیدم، ۱۳ و در میان هفت چراغدان، شبیه پسر انسان را که ردای بلند در بر داشت و بر سینه وی کمر بندی طلا بسته بود، ۱۴ و سر و موی او سفید چون پشم، مثل برف سفید بود و چشمان او مثل شعله آتش، ۱۵ و پایهایش مانند برنج صیقلی که در کوره تابیده شود، و آواز او مثل صدای آبهای بسیار؛ ۱۶ و در دست راست خود هفت ستاره داشت و از دهانش شمشیری دوده تیز بیرون می‌آمد و چهره‌اش چون آفتاب بود که در قوتش می‌تابد. ۱۷ و چون او را دیدم، مثل مرده پیش پایهای افتادم و دست راست خود را بر من نهاده، گفت: «ترسان مباش! من هستم اول و آخر و زنده؛ ۱۸ و مرده شدم و اینک تا ابدالابد زنده هستم و کلیدهای موت و عالم اموات نزد من است. (aiōn g165, Hadēs g86) ۱۹ پس بنویس چیزهایی را که دیدی و چیزهایی که هستند و چیزهایی را که بعد از این خواهند شد، ۲۰ سر هفت ستاره‌ای را که در دست راست من دیدی و هفت چراغدان طلا را. اما هفت ستاره، فرشتگان هفت کلیسا هستند و هفت چراغدان، هفت کلیسا می‌باشند.

۲ «به فرشته کلیسای در افسس بنویس که این را می‌گوید او که هفت ستاره را بدست راست خود دارد و در میان هفت چراغدان طلای خرامد. ۲ می‌دانم اعمال تو را و مشقت و صبر تو را و اینکه متحمل اشرار نمی

نهمیده‌اید، بار دیگری بر شمانمی گذارم، ۲۵ جز آنکه به آنچه دارید تا هنگام آمدن من تمسک جویید. ۲۶ و هرکه غالب آید و اعمال مرا تا انجام نگاه دارد، او را بر امت هاقدرت خواهم بخشید ۲۷ تا ایشان را به عصای آهین حکمرانی کند و مثل کوزه های کوزه‌گرخرد خواهند شد، چنانکه من نیز از پدر خودیافته‌ام. ۲۸ و به او ستاره صبح را خواهم بخشید. ۲۹ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.

۳ «و به فرشته کلیسای در ساردس بنویس این را می‌گوید او که هفت روح خدا و هفت ستاره را دارد. اعمال تو را می‌دانم که نام داری که زنده‌ای ولی مرده هستی. ۲ بیدار شو و مابقی را که نزدیک به فنا است، استوار نما زیرا که هیچ عمل تو را در حضور خدا کامل نیافتم. ۳ پس بیاد آورچگونه یافته‌ای و شنیده‌ای و حفظ کن و توبه نمازیرا هرگاه بیدار نباشی، مانند دزد بر تو خواهم آمد و از ساعت آمدن من بر تو مطلع نخواهی شد. ۴ «لکن در ساردس اسمهای چند داری که لباس خود را نجس نساخته‌اند و در لباس سفید با من خواهند خرامید زیرا که مستحق هستند. ۵ هرکه غالب آید به‌جامه سفید ملبس خواهد شد و اسم او را از دفتر حیات محو نخواهم ساخت بلکه به نام وی در حضور پدرم و فرشتگان او اقرارخواهم نمود. ۶ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید. ۷ «و به فرشته کلیسای در فیلاذلیه بنویس که این را می‌گوید آن قدوس و حق که کلید داود را دارد که می‌گشاید و هیچ‌کس نخواهد بست و می‌بندد و هیچ‌کس نخواهد گشود. ۸ اعمال تو را می‌دانم. اینک دری گشاده پیش روی تو گذارده‌ام که کسی آن را نتواند بست، زیرا اندک قوتی داری و کلام مرا حفظ کرده، اسم مرا انکار نمودی. ۹ اینک می‌دهم آنانی را از کنیسه شیطان که خود را یهود می‌نامند و نیستند بلکه دروغ می‌گویند.

اینک ایشان را مجبور خواهم نمود که بیایند و پیش پایهای تو سجده کنند و بدانند که من تو را محبت نموده‌ام. ۱۰ چونکه کلام صبر مرا حفظ نمودی، من نیز تو را محفوظ خواهم داشت، از ساعت امتحان که بر تمام ربع مسکون خواهد آمد تا تمامی ساکنان زمین را بیازماید. ۱۱ بزودی می‌آیم، پس آنچه داری حفظ کن مبدا کسی تاج تو را بگیرد. ۱۲ هرکه غالب آید، او را در هیكل خدای خود ستونی خواهم ساخت و دیگر هرگز بیرون نخواهد رفت و نام خدای خود را و نام شهرخداي خود یعنی اورشليم جدید را که از آسمان از جانب خدای من نازل می‌شود و نام جدید خود را بر وی خواهم نوشت. ۱۳ آنکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید. ۱۴ «و به فرشته کلیسای در لائودکیه بنویس که این را می‌گوید آمین و شاهد آمین و صدیق که ابتدای خلقت خداست. ۱۵ اعمال تو را می‌دانم که نه سرد و نه گرم هستی. کاشکه سرد بودی یا گرم. ۱۶ لهنذا چون فاتر هستی یعنی نه گرم و نه سرد، تو را از دهان خود قی خواهم کرد. ۱۷ زیرامی گویی دولتمند هستم و دولت اندوخته‌ام و به هیچ چیز محتاج نیستم و نمی‌دانی که تو مستمندو مسکین هستی و فقیر و کور و عریان. ۱۸ تو را نصیحت می‌کنم که ز مضافی به آتش را از من بخری تا دولتمند شوی، و رخت سفید را تا پوشانیده شوی و ننگ عریانی تو ظاهر نشود و سرمه را تا

به چشمان خود کشیده بینایی یابی. ۱۹ هرکه را من دوست می‌دارم، توبیخ و تادیب می‌نمایم. پس غیور شو و توبه نما. ۲۰ اینک بر در ایستاده می‌گویم؛ اگر کسی آواز مرا بشنود و در را باز کند، به نزد او درخواهم آمد و با وی شام خواهم خورد و او نیز با من. ۲۱ آنکه غالب آید، این را به وی خواهم داد که بر تخت من با من بنشیند، چنانکه من غلبه یافتم و با پدر خود بر تخت او نشستم. ۲۲ هرکه گوش دارد بشنود که روح به کلیساها چه می‌گوید.»

۴ بعد از این دیدم که ناگاه دروازه‌ای درآسمان باز شده است و آن آواز اول را که شنیده بودم که چون کرنا با من سخن می‌گفت، دیگر باره می‌گوید: «به اینجا صعود نما تا اموری را که بعد از این باید واقع شود به تو بنمایم.» ۲ فی الفور در روح شدم و دیدم که تختی درآسمان قائم است و بر آن تخت‌نشیننده‌ای. ۳ و آن نشیننده، در صورت، مانند سنگ یشم و عقیق است و قوس قرچی در گرد تخت که به منظرشاهت به زمرد دارد ۴ و گرداگرد تخت، بیست و چهار تخت است؛ و بر آن تختها بیست و چهارپیر که جامه‌ای سفید در بر دارند نشسته دیدم و بر سر ایشان تاجهای زرین. ۵ و از تخت، برقها و صداها و رعدها برمی‌آید؛ و هفت چراغ آتشین پیش تخت افروخته که هفت روح خدا می‌باشند. ۶ و درپیش تخت، دریایی از شیشه مانند بلور و در میان تخت و گرداگرد تخت چهار حیوان که از پیش و پس به چشمان پر هستند. ۷ و حیوان اول مانند شیر بود؛ و حیوان دوم مانند گوساله؛ و حیوان سوم صورتی مانند انسان داشت؛ و حیوان چهارم مانند عقاب پرند. ۸ و آن چهار حیوان که هر یکی از آنها شش بال دارد، گرداگرد و درون به چشمان پر هستند و شبانه‌روز باز نمی‌ایستند از گفتن «قدوس قدوس قدوس، خداوند خدای قادر مطلق که بود و هست و می‌آید.» ۹ و چون آن حیوانات جلال و تکریم و سپاس به آن تخت‌نشین می‌کنند که تا ابدالابد زنده است می‌خوانند، (aiōn g165) ۱۰ آنگاه آن بیست و چهار پیر می‌افند در حضور آن تخت‌نشین و او را که تا ابدالابد زنده است عبادت می‌کنند و تاجهای خود را پیش تخت انداخته، می‌گویند: (aiōn g165) ۱۱ «ای خداوند، مستحقی که جلال و اکرام و قوت را یابی، زیرا که تو همه موجودات را آفریده‌ای و محض اراده تو بودند و آفریده شدند.»

۵ و دیدم بر دست راست تخت‌نشین، کتابی را که مکتوب است از درون و بیرون، و مضمون به هفت مهر. ۲ و فرشته‌ای قوی را دیدم که به آواز بلند ندا می‌کند که «کیست مستحق اینکه کتاب را بگشاید و مهرهایش را بردارد؟» ۳ و هیچ‌کس در آسمان و در زمین و در زیر زمین نتوانست آن کتاب را باز کند یا بر آن نظر کند. ۴ و من بشدت می‌گریستم زیرا هیچ‌کس که شایسته گشودن کتاب یا خواندن آن یا نظر کردن بر آن باشد، یافت نشد. ۵ و یکی از آن پیران به من می‌گوید: «گریان مباش! اینک آن شیری که از سبب یهودا و ریشه داود است، غالب آمده است تا کتاب و هفت مهرش را بگشاید.» ۶ و دیدم در میان تخت و چهار حیوان و در وسط پیران، بره‌ای چون ذبح شده ایستاده است و هفت شاخ و هفت چشم دارد که هفت روح خدایند که به تمامی جهان فرستاده می‌شوند. ۷ پس آمد و کتاب را

از دست راست تخت‌نشین گرفته است. ۸ و چون کتاب را گرفت، آن چهارحیوان و بیست و چهار پیر به حضور بره افتادند و هر یکی از ایشان بریطی و کاسه های زرین پر از بخور دارند که دعاهای مقدسین است. ۹ و سرودی جدید می‌سرایند و می‌گویند: «مستحق گرفتن کتاب و گشودن مهرهای هستی زیرا که ذبح شدی و مردمان را برای خدا به خون خود ازهر قبیله و زبان و قوم و امت خریدی ۱۰ و ایشان را برای خدای ما پادشاهان و کهنه ساختی و بر زمین سلطنت خواهند کرد.» ۱۱ و دیدم و شنیدم صدای فرشتگان بسیار را که گرداگرد تخت و حیوانات و پیران بودند و عددایشان کرورها کرور و هزاران هزار بود؛ ۱۲ که به آواز بلند می‌گویند: «مستحق است بره ذبح شده که قوت و دولت و حکمت و توانایی و اکرام و جلال و برکت را بیابد.» ۱۳ و هر مخلوقی که در آسمان و بر زمین وزیرزمین و در دریاست و آنچه در آنها می‌باشد، شنیدم که می‌گویند: «تخت‌نشین و بره را برکت و تکریم و جلال و توانایی باد تا ابدالآباد.»

**(aiōn g165)** ۱۴ و چهار حیوان گفتند: «آمین!» و آن پیران به روی درافتادند و سجده نمودند.

**۶** و دیدم چون بره یکی از آن هفت مهر را گشود؛ و شنیدم یکی از آن چهار حیوان به صدایی مثل رعد می‌گوید: «بیا (و ببین)!» ۲ و دیدم که ناگاه اسبی سفید که سوارش کمانی داردو تاجی بدو داده شد و بیرون آمد، غلبه کننده و تاغلبه نماید. ۳ و چون مهر دوم را گشود، حیوان دوم را شنیدم که می‌گوید: «بیا (و ببین)!» ۴ و اسبی دیگر، آتشگون بیرون آمد و سوارش را توانایی داده شده بود که سلامتی را از زمین بردارد و تا یکدیگر را بکشند؛ و به وی شمشیری بزرگ داده شد. ۵ و چون مهر سوم را گشود، حیوان سوم را شنیدم که می‌گوید: «بیا (و ببین)!» و دیدم اینک اسبی سیاه که سوارش ترازویی بدست خود دارد. ۶ و از میان چهار حیوان، آوازی را شنیدم که می‌گوید: «یک هشت یک گندم به یک دینار و سه هشت یک جو به یک دینار و به روغن و شراب ضرر مرسان.» ۷ و چون مهر چهارم را گشود، حیوان چهارم را شنیدم که می‌گوید: «بیا (و ببین)!» ۸ و دیدم که اینک اسبی زرد و کسی بر آن سوار شده که اسم او موت است و عالم اموات از عقب او می‌آید؛ و به آن دو اختیار بر یک ربع زمین داده شد تا به شمشیر و قحط و موت و با وحوش زمین بکشند. **(Hadēs g86)** ۹ و چون مهر پنجم را گشود، در زیر مذبح دیدم نفوس آنانی را که برای کلام خدا و شهادتی که داشتند کشته شده بودند؛ ۱۰ که به آواز بلند صدا کرده، می‌گفتند: «ای خداوند قدوس و حق، تا به کی انصاف نمی‌نمایی و انتقام خون ما را از ساکنان زمین نمی‌کشی؟» ۱۱ و به هر یکی از ایشان جامه‌ای سفید داده شد و به ایشان گفته شد که اندکی دیگر آرامی نمایند تا عدد همقطاران که مثل ایشان کشته خواهند شد، تمام شود. ۱۲ و چون مهر ششم را گشود، دیدم که زلزله‌ای عظیم واقع شد و آفتاب چون پلاس پشمی سیاه گردید و تمام ماه چون خون گشت؛ ۱۳ و ستارگان آسمان بر زمین فرو ریختند، مانند درخت انجیری که از باد سخت به حرکت آمده، میوه های نارس خود را می‌افشاند. ۱۴ و آسمان چون طوماری پیچیده

شده، از جا برده شد و هرکوه و جزیره از مکان خود منتقل گشت. ۱۵ و پادشاهان زمین و بزرگان و سپه سالاران و دولتمندان و جباران و هر غلام و آزاد خود را در مغاره‌ها و صخره های کوهها پنهان کردند. ۱۶ و به کوهها و صخره‌ها می‌گویند که «بر ما بیفتید و ما رامخفی سازید از روی آن تخت‌نشین و از غضب بره؛ ۱۷ زیرا روز عظیم غضب او رسیده است و کیست که می‌تواند ایستاد؟»

**۷** و بعد از آن دیدم چهار فرشته، بر چهار گوشه زمین ایستاده، چهار باد زمین را بازمی‌دارند تا باد بر زمین و بر دریا و بر هیچ درخت نوزد. ۲ و فرشته دیگری دیدم که از مطلع آفتاب بالا می‌آید و مهر خدای زنده را دارد. و به آن چهار فرشته‌ای که بدیشان داده شد که زمین و دریا را ضرر رسانند، به آواز بلند ندا کرده، ۳ می‌گوید: «هیچ ضرری به زمین و دریا و درختان مرسانید تا بندگان خدای خود را بر پیشانی ایشان مهر زبیم. ۴ و عدد مهرشدگان را شنیدم که از جمیع اسباط بنی اسرائیل، صد و چهل و چهار هزار مهر شدند. ۵ و از سبط یهودا دوازده هزار مهر شدند؛ و از سبط روبین دوازده هزار؛ و از سبط جاد دوازده هزار؛ ۶ و از سبط اشیر دوازده هزار؛ و از سبطفتالیم دوازده هزار؛ و از سبط منسی دوازده هزار؛ ۷ و از سبط شمعون دوازده هزار؛ و از سبط لای دوازده هزار؛ و از سبط یساکار دوازده هزار؛ ۸ از سبط زبولون دوازده هزار؛ و از سبط یوسف دوازده هزار؛ و از سبط بنیامین دوازده هزار مهر شدند. ۹ و بعد از این دیدم که اینک گروهی عظیم که هیچ کس ایشان را نتواند شمرد، از هر امت و قبیله و قوم و زبان در پیش تخت و در حضور بره به‌جامه های سفید آراسته و شاخه های نخل به‌دست گرفته، ایستاده‌اند ۱۰ و به آواز بلند ندا کرده، می‌گویند: «نجات، خدای ما را که بر تخت نشسته است و بره را است.» ۱۱ و جمیع فرشتگان در گرد تخت و پیران و چهار حیوان ایستاده بودند. و در پیش تخت به روی درافتاده، خدا راسجده کردند ۱۲ و گفتند: «آمین! برکت و جلال و حکمت و سیاس و اکرام و قوت و توانایی، خدای ما را باد تا ابدالآباد. آمین.» **(aiōn g165)** ۱۳ و یکی از پیران متوجه شده، به من گفت: «این سفیدپوشان کیانند و از کجا آمده‌اند؟» ۱۴ من او را گفتم: «خداوند تو می‌دانی!» مرا گفت: «ایشان کسانی می‌باشند که از عذاب سخت بیرون می‌آیند و لباس خود را به خون بره شست و شو کرده، سفید نموده‌اند. ۱۵ از این جهت پیش روی تخت خدایند و شبانه‌روز در هیکل او وی را خدمت می‌کنند و آن تخت‌نشین، خیمه خود را برایشان برپا خواهد داشت. ۱۶ و دیگر هرگز گرسنه و تشنه نخواهند شد و آفتاب و هیچ گرما بر ایشان نخواهد رسید. ۱۷ زیرا بره‌ای که در میان تخت است، شبان ایشان خواهد بود و به چشمه های آب حیات، ایشان را راهنمایی خواهد نمود؛ و خدا هر اشکی را از چشمان ایشان پاک خواهد کرد.»

**۸** و چون مهر هفتم را گشود، خاموشی قریب به نیم ساعت در آسمان واقع شد. ۲ و دیدم هفت فرشته را که در حضور خدای ایستاده‌اند که به ایشان هفت کرنا داده شد. ۳ و فرشته‌ای دیگر آمده، نزد مذبح بایستاد با مجمری طلا و بخور بسیار بدو داده شد تا آن را به دعاهای جمیع مقدسین،



بر مذبح طلا که پیش تخت است بدهد، ۴ و دود بخور، از دست فرشته با دعاهای مقدسین در حضور خدا بالا رفت. ۵ پس آن فرشته مجمر را گرفته، از آتش مذبح آن را پر کرد و به سوی زمین انداخت و صداها و رعدها و برقها و زلزله حادث گردید. ۶ و هفت فرشته‌ای که هفت کرنا را داشتند خود را مستعد ناختن نمودند ۷ و چون اولی بناواخت تگرگ و آتش با خون آمیخته شده، واقع گردید و به سوی زمین ریخته شد و ثلث درختان سوخته و هر گیاه سبز سوخته شد. ۸ و فرشته دوم بناواخت که ناگاه مثال کوهی بزرگ، به آتش افروخته شده، به دریا افکنده شد و ثلث دریا خون گردید، ۹ و ثلث مخلوقات دریایی که جان داشتند، بمردند و ثلث کشتیها تباہ گردید. ۱۰ و چون فرشته سوم نواخت، ناگاه ستاره‌ای عظیم، چون چراغی افروخته شده از آسمان فرود آمد و بر ثلث نهرها و چشمه‌های آب افتاد. ۱۱ و اسم آن ستاره را افستین می‌خوانند؛ و ثلث آنها به افستین مبدل گشت و مردمان بسیار از آبهای که تلخ شده بود مردند. ۱۲ و فرشته چهارم بناواخت و به ثلث آفتاب و ثلث ماه و ثلث ستارگان صدمه رسید تا ثلث آنها تاریک گردید و ثلث روز و ثلث شب همچنین بی‌نور شد. ۱۳ و عقابی را دیدم و شنیدم که در وسط آسمان می‌پرد و به آواز بلند می‌گوید: «وای وای بر ساکنان زمین، بسبب صداها و دیگرگرنای آن سه فرشته‌ای که می‌باید بناوانند.»

۱۰ و دیدم فرشته زورآور دیگری را که از آسمان نازل می‌شود که ابری دربر دارد، و قوس قرچی بر سرش و چهره‌اش مثل آفتاب و پایهایش مثل ستونهای آتش. ۲ و در دست خود کتابچه‌ای گشوده دارد و پای راست خود را برداری و پای چپ خود را بر زمین نهاد؛ ۳ و به آواز بلند، چون غرش شیر صدا کرد؛ و چون صدا کرد، هفت رعد به صداها و سخن گفتند. ۴ و چون هفت رعد سخن گفتند، حاضر شدم که بنویسم. آنگاه آوازی از آسمان شنیدم که می‌گوید: «آنچه هفت رعد گفتند مهر کن و آنها را بنویس.» ۵ و آن فرشته‌ای را که بر دریا و زمین ایستاده دیدم، دست راست خود را به سوی آسمان بلند کرده، ۶ قسم خورد به او که تا ابد ایاد زنده است که آسمان و آنچه را که در آن است و زمین و آنچه را که در آن است و دریا و آنچه را که در آن است آفرید که «بعد از این زمانی نخواهد بود، (aiōn g165) ۷ بلکه در ایام صدای فرشته هفتم، چون کرنا را می‌باید بنوازند، سر خدا به اتمام خواهد رسید، چنانکه بندگان خود انبیا را بشارت داد.» ۸ و آن آوازی که از آسمان شنیده بودم، بار دیگر شنیدم که مرا خطاب کرده، می‌گوید: «برو و کتابچه گشاده را از دست فرشته‌ای که بر دریا وزمین ایستاده است بگیر.» ۹ پس به نزد فرشته رفته، به وی گفتم که کتابچه را به من بدهد. او مرا گفت: «بگیر و بخور که اندرون تو خواهد نمود، لکن در دهانت چون عسل شیرین خواهد بود.» ۱۰ پس کتابچه را از دست فرشته گرفتم، خوردم که در دهانم مثل عسل شیرین بود، ولی چون خورده بودم، درونم تلخ گردید. ۱۱ و مرا گفت که «می‌باید تو اقوام و امت‌ها و زبانها و پادشاهان بسیار را نبوت کنی.»

۱۱ و نی‌ای مثل عصا به من داده شد و مرا گفت: «برخیز و قدس خدا و مذبح و آتانی را که در آن عبادت می‌کنند پیمایش نما. ۲ و سخن خارج قدس را بیرون انداز و آن را میمیزا که به امت‌ها داده شده است و شهر مقدس را چهل و دو ماه پایمال خواهند نمود. ۳ و به دو شاهد خود خواهم داد که پلاس در بر کرده، مدت هزار و دویست و شصت روز نبوت نمایند.» ۴ اینانند دو درخت زیتون و دو چراغدان که در حضور خداوند

۹ و چون فرشته پنجم نواخت، ستاره‌ای را دیدم که بر زمین افتاده بود و کلید چاه هاویه بدو داده شد. (Abyssos g12) ۲ و چاه هاویه را گشاد و دودی چون دود تنوری عظیم از چاه بالا آمد و آفتاب و هوا از دود چاه تاریک گشت. (Abyssos g12) ۳ و از میان دود، ملخها به زمین برآمدند و به آنها قوتی چون قوت عقربهای زمین داده شد. ۴ و بدیشان گفته شد که ضرر نرسانند نه به گیاه زمین و نه به هیچ سبزی و نه به درختی بلکه به آن مردمانی که مهر خدا را بر پیشانی خود ندارند. ۵ و به آنها داده شد که ایشان را نکشند بلکه تا مدت پنج ماه معذب بدارند و اذیت آنها مثل اذیت عقرب بود، وقتی که کسی را نیش زند. ۶ و در آن ایام، مردم طلب موت خواهند کرد و آن را نخواهند یافت و تمنای موت خواهند داشت، اما موت از ایشان خواهد گریخت. ۷ و صورت ملخها چون اسبهای آراسته شده برای جنگ بود و بر سر ایشان مثل تاجهای شبیه طلا، و چهره‌های ایشان شبیه صورت انسان بود. ۸ و موی داشتند چون موی زنان، و دندانهایشان مانند دندانهای شیران بود. ۹ و جوشنها داشتند، چون جوشنهای آهنین و صدای بالهای ایشان، مثل صدای ارابه‌های اسبهای بسیار که به جنگ همی تازند. ۱۰ و دمه‌ها چون عقربها با نیشها داشتند؛ و در دم آنها قدرت بود که تا مدت پنج ماه مردم را اذیت نمایند. ۱۱ و بر خود، پادشاهی داشتند که ملک الهاویه است که در عبرانی به ایلون مسمی است و در یونانی او را ایلپون خوانند. (Abyssos g12) ۱۲ یک وای گذشته است. اینک دو وای دیگر بعد از این می‌آید. ۱۳ و فرشته ششم بناواخت که ناگاه آوازی از میان چهار شاخ مذبح طلایی که در حضور خداست شنیدم ۱۴ که به آن فرشته ششم که صاحب کرنا بود می‌گوید: «آن چهار فرشته را که

زمین ایستاده‌اند. ۵ و اگر کسی بخواید بدیشان اذیت رساند، آتشی از دهانشان بدر شده، دشمنان ایشان را فرو می‌گیرد؛ و هرکه قصد اذیت ایشان دارد، بدینگونه باید کشته شود. ۶ اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نبارد و قدرت بر آنها دارند که آنها را به خون تبدیل نمایند و جهان را هر گاه بخوهند، به انواع بلاها مبتلا سازند. ۷ و چون شهادت خود را به اتمام رسانند، آن وحش که از هابویه برمی‌آید، با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت (Abyssos g12) ۸ و بدنه‌ای ایشان در شارع عام شهر عظیم که به معنی روحانی، به سدوم و مصر مسمی است، جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت، خواهد ماند. ۹ و گروهی از اقوام و قبایل و زبانها و امته‌ها، بدنه‌ای ایشان را سه روز و نیم نظاره می‌کنند و اجازت نمی‌دهند که بدنه‌ای ایشان را به قبر سپارند. ۱۰ و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادی می‌کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد، از آترو که این دو نبی ساکنان زمین رامعذب ساختند. ۱۱ و بعد از سه روز و نیم، روح حیات از خدا بدیشان درآمد که بر پایهای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت. ۱۲ و آوازی بلند از آسمان شنیدند که بدیشان می‌گوید: «به اینجا صعود نمایند.» پس در ابر، به آسمان بالا شدند و دشمنانشان ایشان را دیدند. ۱۳ و در همان ساعت، زلزله‌ای عظیم حادث گشت که دهیک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند و باقی ماندگان ترسان گشته، خدای آسمان را تمجید کردند. ۱۴ وای دوم درگذشته است. اینک وای سوم بزودی می‌آید. ۱۵ و فرشته‌ای بناوخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که می‌گفتند: «سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابد اباد حکمرانی خواهد کرد.» (aiōn g165) ۱۶ و آن بیست و چهارمیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشسته‌اند، به روی درافتاده، خدا را سجده کردند ۱۷ و گفتند: «تو را شکر می‌کنیم ای خداوند، خدای قادر مطلق که هستی و بودی، زیرا که قوت عظیم خود را بدست گرفته، به سلطنت پرداختی. ۱۸ و امت هاخشمناک شدند و غضب تو ظاهر گردید و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود و تا بندگان خود یعنی انبیا و مقدسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی و مفسدان زمین را فاسد گردانی.» ۱۹ و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهدنامه او در قدس او ظاهر شد و برقا و صداها و رعدها و زلزله و تکرر عظیمی حادث شد.

۱۳ و او بر ریگ دریا ایستاده بود. ۲ و آن وحش را که دیدم، مانند پلنگ بود و پایهایش مثل پای خرس و دهانش مثل دهان شیر. و اژدها قوت خویش و تخت خود و قوت عظیمی به وی داد. ۳ و یکی از سرهایش را دیدم که تا به موت کشته شد و از آن زخم مهلک شفا یافت و تمامی جهان در پی این وحش در حیرت افتادند. ۴ و آن اژدها را که قدرت به وحش داده بود، پرستش کردند و وحش را سجده کرده، گفتند که «کیست مثل وحش و کیست که با وی می‌تواند جنگ کند؟» ۵ و به وی دهانی داده شد که به کبر و کفر تکلم می‌کند؛ و قدرتی به او عطا شد که مدت چهل و دو ماه عمل کند. ۶ پس دهان خود را به کفرهای برخدا گشود تا بر اسم او و خیمه او و سکنه آسمان کفر گوید. ۷ و به وی داده شد که با مقدسین جنگ کند و بر ایشان غلبه یابد؛ و تسلط بر هر قبیله و قوم و زبان و امت، بدو عطا شد. ۸ و جمیع ساکنان جهان، جز آنانی که نامهای ایشان در دفتر حیات برای که از بنای عالم ذبح شده بود مکتوب است، او را خواهند پرستید. ۹ اگر کسی گوش دارد بشنود. ۱۰ اگر کسی اسیر نماید به اسیری رود، و اگر کسی به شمشیر قتل کند، می‌باید او به شمشیر کشته گردد. در اینجا صبر و ایمان مقدسین. ۱۱ و دیدم وحش دیگری را که از زمین بالامی‌آید و دو شاخ مثل شاخهای بره

زمین ایستاده‌اند. ۵ و اگر کسی بخواید بدیشان اذیت رساند، آتشی از دهانشان بدر شده، دشمنان ایشان را فرو می‌گیرد؛ و هرکه قصد اذیت ایشان دارد، بدینگونه باید کشته شود. ۶ اینها قدرت به بستن آسمان دارند تا در ایام نبوت ایشان باران نبارد و قدرت بر آنها دارند که آنها را به خون تبدیل نمایند و جهان را هر گاه بخوهند، به انواع بلاها مبتلا سازند. ۷ و چون شهادت خود را به اتمام رسانند، آن وحش که از هابویه برمی‌آید، با ایشان جنگ کرده، غلبه خواهد یافت و ایشان را خواهد کشت (Abyssos g12) ۸ و بدنه‌ای ایشان در شارع عام شهر عظیم که به معنی روحانی، به سدوم و مصر مسمی است، جایی که خداوند ایشان نیز مصلوب گشت، خواهد ماند. ۹ و گروهی از اقوام و قبایل و زبانها و امته‌ها، بدنه‌ای ایشان را سه روز و نیم نظاره می‌کنند و اجازت نمی‌دهند که بدنه‌ای ایشان را به قبر سپارند. ۱۰ و ساکنان زمین بر ایشان خوشی و شادی می‌کنند و نزد یکدیگر هدایا خواهند فرستاد، از آترو که این دو نبی ساکنان زمین رامعذب ساختند. ۱۱ و بعد از سه روز و نیم، روح حیات از خدا بدیشان درآمد که بر پایهای خود ایستادند و بینندگان ایشان را خوفی عظیم فرو گرفت. ۱۲ و آوازی بلند از آسمان شنیدند که بدیشان می‌گوید: «به اینجا صعود نمایند.» پس در ابر، به آسمان بالا شدند و دشمنانشان ایشان را دیدند. ۱۳ و در همان ساعت، زلزله‌ای عظیم حادث گشت که دهیک از شهر منهدم گردید و هفت هزار نفر از زلزله هلاک شدند و باقی ماندگان ترسان گشته، خدای آسمان را تمجید کردند. ۱۴ وای دوم درگذشته است. اینک وای سوم بزودی می‌آید. ۱۵ و فرشته‌ای بناوخت که ناگاه صداهای بلند در آسمان واقع شد که می‌گفتند: «سلطنت جهان از آن خداوند ما و مسیح او شد و تا ابد اباد حکمرانی خواهد کرد.» (aiōn g165) ۱۶ و آن بیست و چهارمیر که در حضور خدا بر تختهای خود نشسته‌اند، به روی درافتاده، خدا را سجده کردند ۱۷ و گفتند: «تو را شکر می‌کنیم ای خداوند، خدای قادر مطلق که هستی و بودی، زیرا که قوت عظیم خود را بدست گرفته، به سلطنت پرداختی. ۱۸ و امت هاخشمناک شدند و غضب تو ظاهر گردید و وقت مردگان رسید تا بر ایشان داوری شود و تا بندگان خود یعنی انبیا و مقدسان و ترسندگان نام خود را چه کوچک و چه بزرگ اجرت دهی و مفسدان زمین را فاسد گردانی.» ۱۹ و قدس خدا در آسمان مفتوح گشت و تابوت عهدنامه او در قدس او ظاهر شد و برقا و صداها و رعدها و زلزله و تکرر عظیمی حادث شد.

۱۲ و علامتی عظیم در آسمان ظاهر شد: زنی که آفتاب را دربر دارد و ماه زیرپایهایش و بر سرش تاجی از دوازده ستاره است، ۲ و آبتن بوده، از درد زه و عذاب زاییدن فریاد برمی‌آورد. ۳ و علامتی دیگر در آسمان پدید آمد که اینک اژدهای بزرگ آتشگون که او را هفت سرو ده شاخ بود و بر سرهایش هفت افسر؛ ۴ و دمش ثلث ستارگان آسمان را کشیده، آنها را بر زمین ریخت. و اژدها پیش آن زن که می‌زاید بایستاد تا چون بزیاید فرزند او را ببلعد. ۵ پس پسر نرینه‌ای را زایید که همه امت های زمین را به عصای

داشت و مانند‌ها تکلم می‌نمود؛ و ۱۲ و با تمام قدرت وحش نخست، در حضور وی عمل می‌کند و زمین وسکنه آن را بر این وامی دارد که وحش نخست را که از زخم مهلک شفا یافت، بیرستند. ۱۳ و معجزات عظیمه بعمل می‌آورد تا آتش را نیز از آسمان در حضور مردم به زمین فرود آورد. ۱۴ و ساکنان زمین را گمراه می‌کند، به آن معجزاتی که به وی داده شد که آنها را در حضور وحش بنمایند. و به ساکنان زمین می‌گوید که صورتی را از آن وحش که بعد از خوردن زخم شمشیر زیست نمود، بسازند. ۱۵ و به وی داده شد که آن صورت وحش را روح بخشد تا که صورت وحش سخن گوید و چنان کند که هرکه صورت وحش راپرستش نکند، کشته گردد. ۱۶ و همه را از کبیرو صغیر و دولتمند و فقیر و غلام و آزاد براین وامی دارد که بر دست راست یا برپیشانی خود نشانی گذارند. ۱۷ و اینکه هیچ‌کس خرید و فروش نتواند کرد، جز کسی که نشان یعنی اسم یا عدد اسم وحش را داشته باشد. ۱۸ در اینجا حکمت است. پس هرکه فهم دارد، عدد وحش را بشمارد، زیرا که عددانسان است و عددش ششصد و شصت و شش است.

**۱۴** و دیدم که ایک بوه، بر کوه صهیون ایستاده است و با وی صد و چهل و چهار هزار نفر که اسم او و اسم پدر او را بر پیشانی خود مرقوم می‌دارند. ۲ و آوازی از آسمان شنیدم، مثل آواز آبهای بسیار و مانند آواز رعدعظیم؛ و آن آوازی که شنیدم، مانند آوازپریطونازان بود که بریطهای خود را بنوازند. ۳ و درحضور تخت و چهار حیوان و پیران، سرودی جدید می‌سرایند و هیچ‌کس نتوانست آن سرودرا بیاموزد، جز آن صد و چهل و چهار هزار که ازجهان خریده شده بودند. ۴ ایناند آنانی که با زنان آلوده نشدند، زیرا که باکره هستند؛ و آناند که بره را هر کجا می‌رود متابعت می‌کنند و از میان مردم خریده شده‌اند تا نوپر برای خدا و بره باشند. ۵ و در دهان ایشان دروغی یافت نشد، زیرا که بی‌عیب هستند. ۶ و فرشته‌ای دیگر را دیدم که در وسط آسمان پرواز می‌کند و انجیل جاودانی را دارد تا ساکنان زمین را از هر امت و قبیله و زبان و قوم بشارت دهد، **(aiōnios g166)** ۷ و به آواز بلند می‌گوید: «از خدا بترسید و او را تمجید نمایند، زیرا که زمان داوری اورسیده است. پس او را که آسمان و زمین و دریا و چشمه‌های آب را آفرید، پرستش کنید.» ۸ و فرشته‌ای دیگر از عقب او آمده، گفت: «منهدم شد بابل عظیم که از خمر غضب زنی خود، جمیع امت‌ها را نوشانید.» ۹ و فرشته سوم از عقب این دو آمده، به آوازبلند می‌گوید: «اگر کسی وحش و صورت او راپرستش کند و نشان او را بر پیشانی یا دست خودپذیرد، ۱۰ او نیز از خمر غضب خدا که دریاله خشم وی بیغش آمیخته شده است، خواهدنوشید، و در نزد فرشتگان مقدس و در حضوربه، به آتش و کبریت، معذب خواهد شد، ۱۱ و دود عذاب ایشان تا ابدالایاد بالا می‌رود. پس آنانی که وحش و صورت او را پرستش می‌کنند وهرکه نشان اسم او را پذیرد، شبانه‌روز آرامی ندارند.» **(aiōn g165)** ۱۲ در اینجااست صبر مقدسین که احکام خدا و ایمان عیسی را حفظ می‌نمایند. ۱۳ و آوازی را از آسمان شنیدم که می‌گوید:

**۱۵** و علامت دیگر عظیم و عجیبی درآسمان دیدم، یعنی هفت فرشته‌ای که هفت بلای دارند که آخرین هستند، زیرا که به آنها غضب الهی به انجام رسیده است. ۲ و دیدم مثال دریایی از شیشه مخلوط به آتش و کسانی را که بر وحش و صورت او و عدد اسم او غلبه می‌یابند، بر دریای شیشه ایستاده و بریطهای خدارا بدست گرفته، ۳ سرود موسی بنده خدا و سرودبره را می‌خوانند و می‌گویند: «عظیم و عجیب است اعمال توای خداوند خدای قادر مطلق! عدل و حق است راههای توای پادشاه امت‌ها. ۴ کیست که از تو ترسد، خداوند و کیست که نام تو را تمجید نماید؟ زیرا که تو تنها قدوس هستی و جمیع امت‌ها آمده، در حضور توپرستش خواهند کرد، زیرا که احکام تو ظاهرگردیده است. ۵ و بعد از این دیدم که قدس خیمه شهادت درآسمان گشوده شد، ۶ و هفت فرشته‌ای که هفت بلا داشتند، کتانی پاک و روشن دربر کرده و کمربشان به کمربند زرین بسته، بیرون آمدند. ۷ و یکی از آن چهار حیوان، به آن هفت فرشته، هفت پیاله زرین داد، پر از غضب خدا که تا ابدالایاد زنده است. **(aiōn g165)** ۸ و قدس از جلال خدا و قوت او پر دودگردید. و تا هفت بلای آن هفت فرشته به انجام نرسید، هیچ‌کس نتوانست به قدس درآید.

چونکه خون مقدسین و انبیا را ریختند و بدیشان خون دادی که بنوشند زیرا که مستحقند.» ۷ و شنیدم که مذب می‌گوید: «ای خداوند، خدای قادر مطلق، داورهای تو حق و عدل است.» ۸ و چهارمین، پیاله خود را بر آفتاب ریخت؛ و به آن داده شد که مردم را به آتش بسوزاند. ۹ و مردم به حرارت شدید سوخته شدند و به اسم آن خدا که بر این بلایا قدرت دارد، کفر گفتند و توبه نکردند تا او را تمجید نمایند. ۱۰ و پنجمین، پیاله خود را بر تخت وحش ریخت و مملکت او تاریک گشت و زبانهای خود را از درد می‌گریزند، ۱۱ و به خدای آسمان به سبب دردها و دملهای خود کفر می‌گفتند و از اعمال خود توبه نکردند. ۱۲ و ششمین، پیاله خود را بر نهر عظیم فرات ریخت و آبش خشکید تا راه پادشاهانی که از مشرق آفتاب می‌آیند، مهیا شود. ۱۳ و دیدم که از دهان ازدها و از دهان وحش و از دهان نسی کاذب، سه روح خبیث چون وزغها بیرون می‌آیند. ۱۴ زیرا که آنها ارواح دیوها هستند که معجزات ظاهر می‌سازند و بر پادشاهان تمام ربع مسکون خروج می‌کنند تا ایشان را برای جنگ آن روز عظیم خدای قادر مطلق فراهم آورند. ۱۵ «اینک چون دزد می‌آیم! خوشبحال کسی که بیدار شده، رخت خود را نگاه دارد، مباد عریان راه رود و رسوایی او را ببینند.» ۱۶ و ایشان را به موضعی که آن را در عبرانی حارمجدون می‌خوانند، فراهم آوردند. ۱۷ و هفتمین، پیاله خود را بر هوا ریخت و آوازی بلند از میان قدس آسمان از تخت بدرآمده، گفت که «تمام شد.» ۱۸ و برقهها و صداها و رعدها حادث گردید و زلزله‌ای عظیم شد آن چنانکه از حین آفرینش انسان بر زمین زلزله‌ای به این شدت و عظمت نشده بود. ۱۹ و شهر بزرگ به سه قسم منقسم گشت و بلدان امت‌ها خراب شدو بابل بزرگ در حضور خدا بیاد آمد تا پیاله خمر غضب آلود خشم خود را بدو دهد. ۲۰ و هر جزیره گریخت و کوهها نایاب گشت، ۲۱ و تگرگ بزرگ که گویا به وزن یک من بود، از آسمان برمردم بارید و مردم به سبب صدمه تگرگ، خدا را کفر گفتند زیرا که صدمه‌اش بینهایت سخت بود.

**۱۸** بعد از آن دیدم فرشته‌ای دیگر از آسمان نازل شد که قدرت عظیم داشت و زمین به جلال او منور شد. ۲ و به آواز زورآوردن کرده، گفت: «منهدم شد، منهدم شد بابل عظیم! او مسکن دیوها و ملاذ هر روح خبیث و ملاذ هر مغ ناپاک و مکروه گردیده است. ۳ زیرا که از خمر غضب آلود زنی او همه امت هانوشیده‌اند و پادشاهان جهان با وی زنا کرده‌اند و تجار جهان از کثرت عیاشی او دولتمند گردیده‌اند.» ۴ و صدایی دیگر از آسمان شنیدم که می‌گفت: «ای قوم من از میان او بیرون آید، مبادار گناهانش شریک شده، از بلاهایش بهره‌مند نشوید. ۵ زیرا گناهانش تا به فلک رسیده و خدا ظلمهایش را به یاد آورده است. ۶ بدو رد کنی‌آنچه را که او داده است و بحسب کارهایش دوچندان بدو جزا دهید و دریپاله‌ای که او آمیخته است، او را دو چندان بیامیزید. ۷ و اندازه‌ای که خویشش را تمجید کرد و عیاشی نمود، به آنقدر عذاب و ماتم بدو دهید، زیرا که در دل خود می‌گوید: به مقام ملکه نشسته‌ام و بیهو نیستم و ماتم هرگز نخواهم دید. ۸ لهنذا بلایای او از مرگ و ماتم و قحط در یک روز خواهد آمد و به آتش سوخته خواهد شد، زیرا که زورآور است، خداوند خدایی که بر او داوری می‌کند. ۹ آنگاه پادشاهان دنیا که با او زنا و عیاشی نمودند، چون دود سوختن او را بینند، گریه و ماتم خواهند کرد، ۱۰ و از خوف عذابش دور ایستاده، خواهند گفت: وای وای، ای شهر عظیم، ای بابل، بلده زورآور زیرا که در یک ساعت عقوبت تو آمد. ۱۱ «و تجار جهان برای او گریه و ماتم خواهند نمود، زیرا که از این پس بضاعت ایشان را کسی نمی‌خرد. ۱۲ بضاعت طلا و نقره و جواهر و مروارید و کتان نازک و ارغوانی و ابریشم و

۱۷ و یکی از آن هفت فرشته‌ای که هفت پیاله را داشتند، آمد و به من خطاب کرده، گفت: «بیا تا قضای آن فاحشه بزرگ را که برآبهای بسیار نشسته است به تو نشان دهم، ۲ که پادشاهان جهان با او زنا کردند و ساکنان زمین، از خمر زنی او مست شدند.» ۳ پس مرا در روح به بیابان برد و زنی را دیدم بر وحش قرمزی سوار شده که از نامهای کفر پر بود و هفت سر و ده شاخ داشت. ۴ و آن زن، به ارغوانی و قرمز ملبس بود و به طلا و جواهر و مروارید مزین و پیاله‌ای زرین به دست خود پر از خبثات و نجاسات زنی خود داشت. ۵ و بر پیشانی‌اش این اسم مرقوم بود: «سرو بابل عظیم و مادر فواحش و خبثات دنیا.» ۶ و آن زن را دیدم، مست از خون مقدسین و از خون شهدای عیسی و از دیدن او بی‌نهایت تعجب نمودم. ۷ و فرشته مرا گفت: «چرا متعجب شدی؟ من سر زن و آن وحش را که هفت سر و ده شاخ دارد که حامل اوست، به تو بیان می‌نمایم. ۸ آن وحش که دیدی، بود و نیست و از هوا بیهو خواهد برآمد و به هلاکت خواهد رفت؛ و ساکنان زمین، جز آنانی که نامهای ایشان از بنای عالم در

قرمز و عود قمری و هر ظرف عاج و ظروف چوب گرانها و مس و آهن و مرمر، ۱۳ و دارچینی و حماما و خوشبوی‌ها و مر و کندر و شراب و روغن و آرد میده و گندم و رمه‌ها و گل‌ها و اسبان و اراه‌ها و اجساد و نفوس مردم. ۱۴ و حاصل شهوت نفس تو از تو گم شد و هر چیز فربه و روشن از تو ناپود گردید و دیگر آنها را نخواهی یافت. ۱۵ و تاجران این چیزها که از وی دولت‌مند شده‌اند، از ترس عذابش دور ایستاده، گریان و ماتم‌کنان ۱۶ خواهند گفت: وای، وای، ای شهرعظیم که به کتان و ارغوانی و قرمز ملبس می‌بودی و به طلا و جواهر و مروارید مزین، زیرا در یک ساعت اینقدر دولت عظیم خراب شد. ۱۷ و هرناخدا و کل جماعتی که بر کشتیها می‌باشند و ملاحان و هرکه شغل دریا می‌کند دور ایستاده، ۱۸ چون دود سوختن آن را دیدند، فریادکنان گفتند: کدام شهر است مثل این شهر بزرگ! ۱۹ و خاک بر سر خود ریخته، گریان و ماتم‌کنان فریاد برآورد، می‌گفتند: «وای، وای بر آن شهر عظیم که از آن هرکه در دریا صاحب کشتی بود، از نفایس او دولت‌مند گردید که در یک ساعت ویران گشت. ۲۰ «پسای آسمان و مقدسان و رسولان و انبیاشادی کنید زیرا خدا انتقام شما را از او کشیده است.» ۲۱ و یک فرشته زورآور سنگی چون سنگ آسیای بزرگ گرفته، به دریا انداخت و گفت: «چنین به یک صدمه، شهر بابل منهدم خواهد گردید و دیگر هرگز یافت نخواهد شد. ۲۲ و صوت بریتزان و مغنیان و نی‌زنان و کرنانوزان بعد از این در تو شنیده نخواهد شد و هیچ صنعتگر از هر صنعتی در تو دیگر پیدا نخواهد شد و باز صدای آسیا در تو شنیده نخواهد گردید، ۲۳ و نور چراغ در تو دیگر نخواهد تابید و آواز عروس و داماد باز در تو شنیده نخواهد گشت زیرا که تجار تو اکابر جهان بودند و از جادوگری تو جمیع امت‌ها گمراه شدند. ۲۴ و درآن، خون انبیا و مقدسین و تمام مقتولان روی زمین یافت شد.»

۲۰ و بعد از آن شنیدم چون آوازی بلند از گروهی کثیر در آسمان که می‌گفتند: «هللویاه! نجات و جلال و اکرام و قوت از آن خدای ما است، ۲ زیرا که احکام او راست و عدل است، چونکه داوری نمود بر فاحشه بزرگ که جهان را به زناي خود فاسد می‌گردانید و انتقام خون بندگان خود را از دست او کشید.» ۳ و بار دیگر گفتند: «هللویاه، و دودش تا ابد آباد بالا می‌رود!» (aiōn g165) ۴ و آن بیست و چهار پیر و چهار حیوان به روی درافنده، خدایی را که بر تخت نشسته است سجده نمودند و گفتند: «آمین، هلولویاه! ۵ و آوازی از تخت بیرون آمده، گفت: «حمدنمایید خدای ما رای تمامی بندگان او و ترسندگان او چه کبیر و چه صغیر.» ۶ و شنیدم چون آواز جمعی کثیر و چون آوازهای فراوان و چون آواز رعدهای شدید که می‌گفتند: «هللویاه، زیرا خداوند خدای ما قادر مطلق، سلطنت گرفته است. ۷ شادی و وجدانماییم و او را تمجید کنیم زیرا که نکاح بره رسیده است و عروس او خود را حاضر ساخته است. ۸ و به او داده شد که به کتان، پاک و روشن خود راپوشاند، زیرا که آن کتان عدالت‌های مقدسین است.» ۹ و مرا گفت: «بنویس: خوشبایحال آنانی که به بزم نکاح بره دعوت شده‌اند.» و نیز مرا گفت که «این است کلام راست خدا.» ۱۰

ایشان چون ریگ دریاست. ۹ و بر عرصه جهان برآمده، لشکرگاه مقدسین و شهر محبوب را محاصره کردند. پس آتش از جانب خدا از آسمان فرو ریخته، ایشان را بلعید. ۱۰ و ابلیس که ایشان را گمراه می‌کند، به دریاچه آتش و کبریت انداخته شد، جایی که وحش و نبی کاذب هستند؛ و ایشان تا ابدالابادشانه روز عذاب خواهند کشید. (aiōn g165, Limnē Pyr)

۱۱ و دیدم تختی بزرگ سفید و کسی را بر آن نشسته که از روی وی آسمان و زمین گریخت و برای آنها جایی یافت نشد. ۱۲ و مردگان را خرد و بزرگ دیدم که پیش تخت ایستاده بودند؛ و دفترها را گشودند. پس دفتری دیگر گشوده شد که دفترحیات است و بر مردگان داوری شد، بحسب اعمال ایشان از آنچه در دفترها مکتوب است. ۱۳ و دریا مردگانی را که در آن بودند باز داد؛ و موت و عالم اموات مردگانی را که در آنها بودند باز دادند؛ و هر یکی بحسب اعمالش حکم یافت. (Hadēs g86)

۱۴ و موت و عالم اموات به دریاچه آتش انداخته شد. این است موت ثانی، یعنی دریاچه آتش. (Hadēs g86, Limnē Pyr g3041)

۱۵ و هرکه در دفتر حیات مکتوب یافت نشد، به دریاچه آتش افکنده گردید. (Limnē Pyr g3041 g4442)

۲۱ و دیدم آسمانی جدید و زمینی جدید، چونکه آسمان اول و زمین اول درگذشت و دریا دیگر نمی‌باشد. ۲ و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است. ۳ و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: «اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود. ۴ و خدا هر اشکی از چشمان ایشان پاک خواهد کرد. و بعد از آن موت نخواهد بود و ماتم و ناله و درد دیگر رو نخواهند نمود زیرا که چیزهای اول درگذشت.» ۵ و آن تخت نشین گفت: «الحال همه چیز را نومی سازم.» و گفت: «بنویس، زیرا که این کلام امین و راست است.» ۶ باز مرا گفت: «تمام شد! من الف و یا و ابتدا و انتها هستم. من به هرکه تشنه باشد، از چشمه آب حیات، مفت خواهم داد. ۷ و هرکه غالب آید، وارث همه چیز خواهد شد، و او را خدا خواهم بود و او مرا پسر خواهد بود. ۸ لکن ترسندگان و بی ایمانان و خبیثان و قاتلان و زانیان و جادوگران و بت پرستان و جمیع دروغگویان، نصیب ایشان در دریاچه افروخته شده به آتش و کبریت خواهد بود. این است موت ثانی.» (Limnē Pyr g3041)

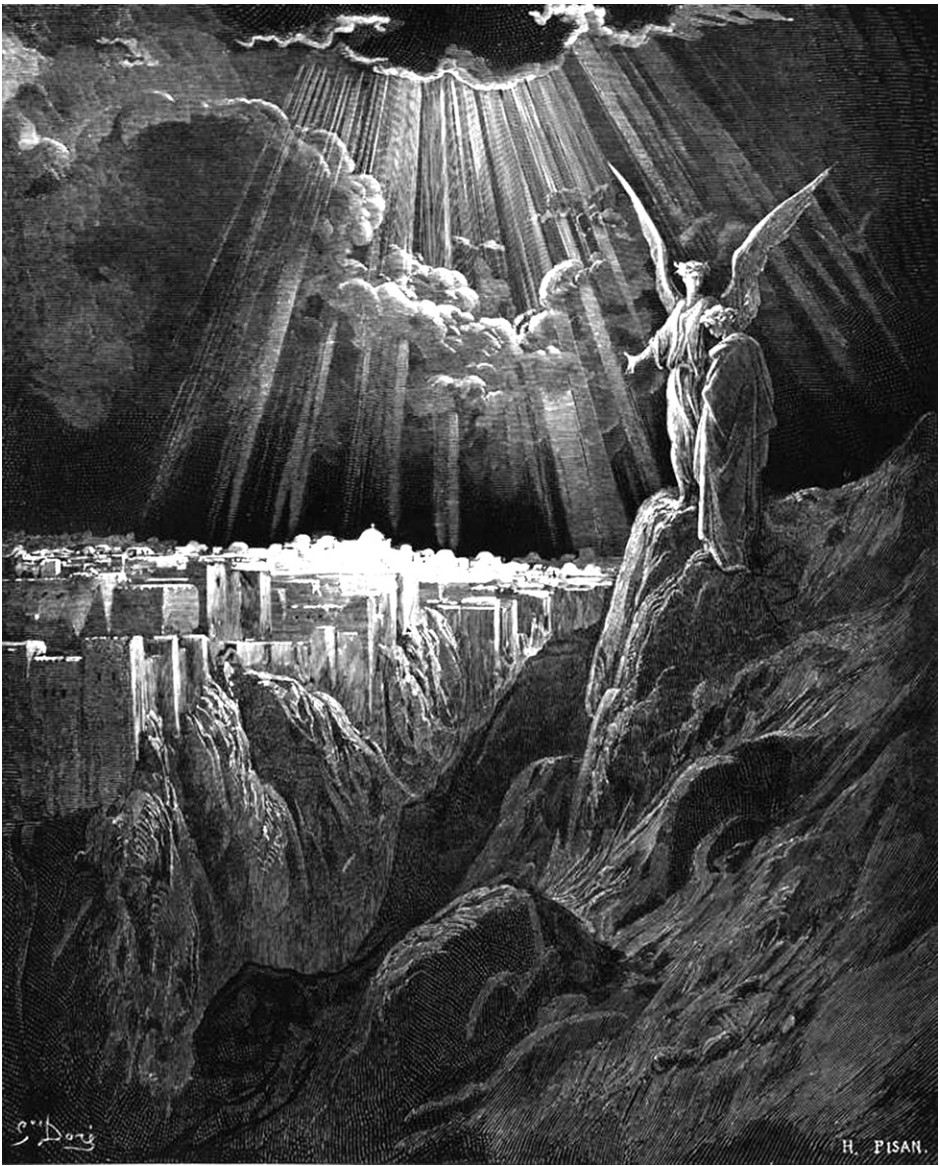
۹ و یکی از آن هفت فرشته که هفت پیاله از اهفت بالای آخرین را دارند، آمد و مرا مخاطب ساخته، گفت: «بیا تا عروس منکوحه بره را به تونشان دهم.» ۱۰ آنگاه مرا در روح، به کوهی بزرگ بلند برد و شهر مقدس اورشلیم را به من نمود که از آسمان از جانب خدا نازل می‌شود، ۱۱ و جلال خدا را دارد و نورش مانند جواهر گرانبها، چون یشم بلورین. ۱۲ و دیواری بزرگ و بلند دارد و دوازده دروازه دارد و بر سر دوازده دروازه فرشته و اسمها بر ایشان مرقوم است که نامهای دوازده سیط بنی اسرائیل باشد. ۱۳ از مشرق سه دروازه و از شمال سه دروازه و از جنوب سه دروازه

و از مغرب سه دروازه. ۱۴ و دیوار شهر دوازده اساس دارد و بر آنها دوازده اسم دوازده رسول بره است. ۱۵ و آن کس که با من تکلم می‌کرد، نی طلا داشت تا شهر و دروازه هایش و دیوارش را ببینماید. ۱۶ و شهر مربع است که طول و عرضش مساوی است و شهر را به آن نی پیموده، دوازده هزار تیر پرتاب یافت و طول و عرض و بلندی‌اش برابر است. ۱۷ و دیوارش را صد و چهل و چهار ذراع پیمود، موافق ذراع انسان، یعنی فرشته. ۱۸ و بنای دیوار آن از یشم بود و شهر از زر خالص چون شیشه مصفی بود. ۱۹ و بنیاد دیوار شهر به هر نوع جواهر گرانبها مریز بود که بنیاد اول، یشم و دوم، یاقوت کبود و سوم، عقیق سفید و چهارم، زمرد ۲۰ و پنجم، جزیع عقیقی و ششم، عقیق وهفتم، زبرجد و هشتم، زمرد سلقی و نهم، طولیاز و دهم، عقیق اخضر و یازدهم، آسمانجونی و دوازدهم، یاقوت بود. ۲۱ و دوازده دروازه، دوازده مروراید بود، هر دروازه از یک مروراید و شارع عام شهر، از زر خالص چون شیشه شفاف. ۲۲ و در آن هیچ قدس ندیدم زیرا خداوند خدای قادر مطلق و بره قدس آن است. ۲۳ و شهر احتیاج ندارد که آفتاب یا ماه آن را روشنایی دهد زیرا که جلال خدا آن را منور می‌سازد و چراغش بره است. ۲۴ و امت‌ها در نورش سالک خواهند بود و پادشاهان جهان، جلال و اکرام خود را به آن خواهند درآورد. ۲۵ و دروازه هایش در روز بسته نخواهد بود زیرا که شب در آنجا نخواهد بود. ۲۶ و جلال و عزت امت‌ها را به آن داخل خواهند ساخت. ۲۷ و چیزی ناپاک یا کسی که مرتکب عمل زشت یا دروغ شود، هرگز داخل آن نخواهد شد، مگر آنانی که در دفتر حیات بره مکتوبند.

۲۲ و نهی از آب حیات به من نشان داد که درخشنده بود، مانند بلور و از تخت خدا و بره جاری می‌شود. ۲ و در وسط شارع عام آن و بر هر دو کناره نهر، درخت حیات را که دوازده میوه می‌آورد یعنی هر ماه میوه خود رامی دهد؛ و برگهای آن درخت برای شفای امت هامی باشد. ۳ و دیگر هیچ لعنت نخواهد بود و تخت خدا و بره در آن خواهد بود و بندگانش او را عبادت خواهند نمود. ۴ و چهره او را خواهند دید و اسم وی بر پیشانی ایشان خواهد بود. ۵ و دیگر شب نخواهد بود و احتیاج به چراغ و نور آفتاب ندارند، زیرا خداوند خدا بر ایشان روشنایی می‌بخشد و تا ابدالاباد سلطنت خواهند کرد. (aiōn g165)

۶ و مرا گفت: «این کلام امین و راست است و خداوند خدای ارواح انبیا، فرشته خود را فرستاد تا به بندگان خود آنچه را که زود می‌باید واقع شود، نشان دهد.» ۷ «و اینک به زودی می‌آیم. خوشبحال کسی که کلام نبوت این کتاب را نگاه دارد.» ۸ و من، یوحنا، این امور را شنیدم و دیدم و چون شنیدم و دیدم، افتادم تا پیش پایهای آن فرشته‌ای که این امور را به من نشان داد سجده کنم. ۹ او مرا گفت: «زنهار نکنی، زیرا که همخدمت با تو هستم و با انبیا یعنی برادران و باآنانی که کلام این کتاب را نگاه دارند. خدا را سجده کن.» ۱۰ و مرا گفت: «کلام نبوت این کتاب را مهر مکن زیرا که وقت نزدیک است. ۱۱ هرکه ظالم است، باز ظلم کند و هرکه خبیث است، باز خبیث بماند و هرکه عادل است، باز عدالت کند و هرکه مقدس است، باز مقدس

بشود.» ۱۲ «و اینک به زودی می‌آیم و اجرت من با من است تا هر کسی را بحسب اعمالش جزا دهم. ۱۳ من الف و یاء و ابتدا و انتها و اول و آخر هستم ۱۴ خوشبحال آنانی که رختهای خود را می‌شویند تا بر درخت حیات اقتدار یابند و به دروازه های شهر درآیند، ۱۵ زیرا که سگان و جادوگران و زانیان و قاتلان و بت پرستان و هرکه دروغ را دوست دارد و بعمل آورد، بیرون می‌باشند. ۱۶ من عیسی فرشته خود را فرستادم تا شما را در کلیساها بدین امور شهادت دهم. من ریشه و نسل داود و ستاره درخشنده صبح هستم.» ۱۷ و روح و عروس می‌گویند: «بیا!» و هرکه می‌شود بگوید: «بیا!» و هرکه تشنه باشد، بیاید و هرکه خواهش دارد، از آب حیات بی‌قیمت بگیرد. ۱۸ زیرا هر کس را که کلام نبوت این کتاب را بشنود، شهادت می‌دهم که اگر کسی بر آنها بیفزاید، خدا بلا یای مکتوب در این کتاب را بروی خواهد افروود. ۱۹ و هر گاه کسی از کلام این نبوت چیزی کم کند، خدا نصیب او را از درخت حیات و از شهر مقدس و از چیزهایی که در این کتاب نوشته است، منقطع خواهد کرد. ۲۰ او که بر این امور شاهد است، می‌گوید: «بلی، به زودی می‌آیم!» آمین. بیا، ای خداوند عیسی! ۲۱ فیض خداوند ما عیسی مسیح با همه شما باد. آمین.



و شهر مقدس اورشلیم جدید را دیدم که از جانب خدا از آسمان نازل می‌شود، حاضر شده چون عروسی که برای شوهر خود آراسته است. و آوازی بلند از آسمان شنیدم که می‌گفت: «اینک خیمه خدا با آدمیان است و با ایشان ساکن خواهد بود و ایشان قوم های او خواهند بود و خود خدا با ایشان خدای ایشان خواهد بود.

مکاشفۀ یوحنا ۲: ۲۱-۳



The Aionian Bible republishes public domain and Creative Common Bible texts that are 100% free to copy and print. The original translation is unaltered and notes are added to help your study. The notes show the location of eleven special Greek and Hebrew Aionian Glossary words to help us better understand God's love for individuals and for all mankind, and the nature of afterlife destinies.

Who has the authority to interpret the Bible and examine the underlying Hebrew and Greek words? That is a good question! We read in 1 John 2:27, *"As for you, the anointing which you received from him remains in you, and you do not need for anyone to teach you. But as his anointing teaches you concerning all things, and is true, and is no lie, and even as it taught you, you remain in him."* Every Christian is qualified to interpret the Bible! Now that does not mean we will all agree. Each of us is still growing in our understanding of the truth. However, it does mean that there is no infallible human or tradition to answer all our questions. Instead the Holy Spirit helps each of us to know the truth and grow closer to God and each other.

The Bible is a library with 66 books in the Protestant Canon. The best way to learn God's word is to read entire books. Read the book of Genesis. Read the book of John. Read the entire Bible library. Topical studies and cross-referencing can be good. However, the safest way to understand context and meaning is to read whole Bible books. Chapter and verse numbers were added for convenience in the 16th century, but unfortunately they can cause the Bible to seem like an encyclopedia. The Aionian Bible is formatted with simple verse numbering, minimal notes, and no cross-referencing in order to encourage the reading of Bible books.

Bible reading must also begin with prayer. Any Christian is qualified to interpret the Bible with God's help. However, this freedom is also a responsibility because without the Holy Spirit we cannot interpret accurately. We read in 1 Corinthians 2:13-14, *"And we speak of these things, not with words taught by human wisdom, but with those taught by the Spirit, comparing spiritual things with spiritual things. Now the natural person does not receive the things of the Spirit of God, for they are foolishness to him, and he cannot understand them, because they are spiritually discerned."* So we cannot understand in our natural self, but we can with God's help through prayer.

The Holy Spirit is the best writer and he uses literary devices such as introductions, conclusions, paragraphs, and metaphors. He also writes various genres including historical narrative, prose, and poetry. So Bible study must spiritually discern and understand literature. Pray, read, observe, interpret, and apply. Finally, *"Do your best to present yourself approved by God, a worker who does not need to be ashamed, properly handling the word of truth."* 2 Timothy 2:15. *"God has granted to us his precious and exceedingly great promises; that through these you may become partakers of the divine nature, having escaped from the corruption that is in the world by lust. Yes, and for this very cause adding on your part all diligence, in your faith supply moral excellence; and in moral excellence, knowledge; and in knowledge, self-control; and in self-control patience; and in patience godliness; and in godliness brotherly affection; and in brotherly affection, love. For if these things are yours and abound, they make you to be not idle nor unfruitful to the knowledge of our Lord Jesus Christ,"* 2 Peter 1:4-8.

## واژه نامه

فارسی at [AionianBible.org/Glossary](http://AionianBible.org/Glossary)

The Aionian Bible un-translates and instead transliterates eleven special words to help us better understand the extent of God's love for individuals and all mankind, and the nature of afterlife destinies. The original translation is unaltered and a note is added to 64 Old Testament and 200 New Testament verses. Compare the meanings below to the Strong's Concordance and Glossary definitions.

### **Abyssos** g12

*Greek:* proper noun, place

*Usage:* 9 times in 3 books, 6 chapters, and 9 verses

*Meaning:*

Temporary prison for special fallen angels such as Apollyon, the Beast, and Satan.

### **aidios** g126

*Greek:* adjective

*Usage:* 2 times in Romans 1:20 and Jude 6

*Meaning:*

Lasting, enduring forever, eternal.

### **aiōn** g165

*Greek:* noun

*Usage:* 127 times in 22 books, 75 chapters, and 102 verses

*Meaning:*

A lifetime or time period with a beginning and end, an era, an age, the completion of which is beyond human perception, but known only to God the creator of the aiōns, Hebrews 1:2. Never meaning simple endless or infinite chronological time in Greek usage. Read Dr. Heleen Keizer and Ramelli and Konstan for proofs.

### **aiōnios** g166

*Greek:* adjective

*Usage:* 71 times in 19 books, 44 chapters, and 69 verses

*Meaning:*

From start to finish, pertaining to the age, lifetime, entirety, complete, or even consummate. Never meaning simple endless or infinite chronological time in Koine Greek usage. Read Dr. Heleen Keizer and Ramelli and Konstan for proofs.

### **eleēsē** g1653

*Greek:* verb, aorist tense, active voice, subjunctive mood, 3rd person singular

*Usage:* 1 time in this conjugation, Romans 11:32

*Meaning:*

To have pity on, to show mercy. Typically, the subjunctive mood indicates possibility, not certainty. However, a subjunctive in a purpose clause is a resulting action as certain as the causal action. The subjunctive in a purpose clause functions as an indicative, not an optative. Thus, the grand conclusion of grace theology in Romans 11:32 must be clarified. God's mercy on all is not a possibility, but a certainty. See [ntgreek.org](http://ntgreek.org).

**Geenna** g1067

*Greek:* proper noun, place

*Usage:* 12 times in 4 books, 7 chapters, and 12 verses

*Meaning:*

Valley of Hinnom, Jerusalem's trash dump, a place of ruin, destruction, and judgment in this life, or the next, though not eternal to Jesus' audience.

**Hadēs** g86

*Greek:* proper noun, place

*Usage:* 11 times in 5 books, 9 chapters, and 11 verses

*Meaning:*

Synonymous with Sheol, though in New Testament usage Hades is the temporal place of punishment for deceased unbelieving mankind, distinct from Paradise for deceased believers.

**Limnē Pyr** g3041 g4442

*Greek:* proper noun, place

*Usage:* Phrase 5 times in the New Testament

*Meaning:*

Lake of Fire, final punishment for those not named in the Book of Life, prepared for the Devil and his angels, Matthew 25:41.

**Sheol** h7585

*Hebrew:* proper noun, place

*Usage:* 66 times in 17 books, 50 chapters, and 64 verses

*Meaning:*

The grave or temporal afterlife world of both the righteous and unrighteous, believing and unbelieving, until the general resurrection.

**Tartaroō** g5020

*Greek:* proper noun, place

*Usage:* 1 time in 2 Peter 2:4

*Meaning:*

Temporary prison for particular fallen angels awaiting final judgment.

## واژه نامه +

[AionianBible.org/Bibles/Persian---Old-Persion-Version-Bible/Noted](http://AionianBible.org/Bibles/Persian---Old-Persion-Version-Bible/Noted)

Glossary references are below. Strong's Hebrew and Greek number notes are added to 64 Old Testament and 200 New Testament verses. Questioned verse translations do not contain Aionian Glossary words and may wrongly imply *eternal* or *Hell*. \* The note placement is skipped or adjusted for verses with non-standard numbering.

### **Abyssos**

لوقا ۳۱:۸	کارهای رسولان ۲۱:۳
رومان ۷:۱۰	کارهای رسولان ۱۸:۱۵
مکاشفۀ یوحنا ۱:۹	رومان ۲۵:۱
مکاشفۀ یوحنا ۲:۹	رومان ۵:۹
مکاشفۀ یوحنا ۱۱:۹	رومان ۳۶:۱۱
مکاشفۀ یوحنا ۷:۱۱	رومان ۲:۱۲
مکاشفۀ یوحنا ۸:۱۷	رومان ۲۷:۱۶
مکاشفۀ یوحنا ۱:۲۰	اول قرنتیان ۲۰:۱
مکاشفۀ یوحنا ۳:۲۰	اول قرنتیان ۶:۲
	اول قرنتیان ۷:۲
	اول قرنتیان ۸:۲
	اول قرنتیان ۱۸:۳
	اول قرنتیان ۱۳:۸
	اول قرنتیان ۱۱:۱۰
	دوم قرنتیان ۴:۴
	دوم قرنتیان ۹:۹
	دوم قرنتیان ۳۱:۱۱

### **aidios**

رومان ۲:۰۱	اول قرنتیان ۱۳:۸
یهودا ۶:۱	اول قرنتیان ۱۱:۱۰
	دوم قرنتیان ۴:۴
	دوم قرنتیان ۹:۹
	دوم قرنتیان ۳۱:۱۱

### **aiōn**

متی ۳۲:۱۲	غلاطیان ۴:۱
متی ۲۲:۱۳	غلاطیان ۵:۱
متی ۳۹:۱۳	افسیسیان ۲۱:۱
متی ۴۰:۱۳	افسیسیان ۲:۲
متی ۴۹:۱۳	افسیسیان ۷:۲
متی ۱۹:۲۱	افسیسیان ۹:۳
متی ۳:۲۴	افسیسیان ۱۱:۳
متی ۲۰:۲۸	افسیسیان ۲۱:۳
مرقس ۲۹:۳	افسیسیان ۱۲:۶
مرقس ۱۹:۴	فیلیپیان ۲۰:۴
مرقس ۳۰:۱۰	کولسیان ۲۶:۱
مرقس ۱۴:۱۱	1 تیموتائوس ۱۷:۱
لوقا ۳۳:۱	1 تیموتائوس ۱۷:۶
لوقا ۵۵:۱	2 تیموتائوس ۱۰:۴
لوقا ۷۰:۱	2 تیموتائوس ۱۸:۴
لوقا ۸:۱۶	تیتس ۱۲:۲
لوقا ۳۰:۱۸	عبرانیان ۲:۱
لوقا ۳۴:۲۰	عبرانیان ۸:۱
لوقا ۳۵:۲۰	عبرانیان ۶:۵
یوحنا ۱۴:۴	عبرانیان ۵:۶
یوحنا ۵۱:۶	عبرانیان ۲۰:۶
یوحنا ۵۸:۶	عبرانیان ۱۷:۷
یوحنا ۳۵:۸	عبرانیان ۲۱:۷
یوحنا ۵۱:۸	عبرانیان ۲۴:۷
یوحنا ۵۲:۸	عبرانیان ۲۸:۷
یوحنا ۳۲:۹	عبرانیان ۲۶:۹
یوحنا ۲۸:۱۰	عبرانیان ۳:۱۱
یوحنا ۲۶:۱۱	عبرانیان ۸:۱۳
یوحنا ۳۴:۱۲	عبرانیان ۲۱:۱۳
یوحنا ۸:۱۳	اول پطرس ۲۳:۱
یوحنا ۱۶:۱۴	

اول پطرس ۲۵:۱	مکاشفۀ یوحنا ۶:۱
اول پطرس ۱۱:۴	مکاشفۀ یوحنا ۱۸:۱
اول پطرس ۱۱:۵	مکاشفۀ یوحنا ۹:۴
دوم پطرس ۱۸:۳	مکاشفۀ یوحنا ۱۰:۴
اول یوحنا ۱۷:۲	مکاشفۀ یوحنا ۱۳:۵
دوم یوحنا ۲:۱	مکاشفۀ یوحنا ۱۲:۷
یهودا ۱۳:۱	مکاشفۀ یوحنا ۶:۱۰
یهودا ۲۵:۱	مکاشفۀ یوحنا ۱۵:۱۱
مکاشفۀ یوحنا ۶:۱	مکاشفۀ یوحنا ۱۱:۱۴
مکاشفۀ یوحنا ۱۸:۱	مکاشفۀ یوحنا ۷:۱۵
مکاشفۀ یوحنا ۹:۴	مکاشفۀ یوحنا ۳:۱۹
مکاشفۀ یوحنا ۱۰:۴	مکاشفۀ یوحنا ۱۰:۲۰
مکاشفۀ یوحنا ۱۳:۵	مکاشفۀ یوحنا ۵:۲۲
مکاشفۀ یوحنا ۱۲:۷	
مکاشفۀ یوحنا ۶:۱۰	
مکاشفۀ یوحنا ۱۵:۱۱	
مکاشفۀ یوحنا ۱۱:۱۴	
مکاشفۀ یوحنا ۷:۱۵	
مکاشفۀ یوحنا ۳:۱۹	
مکاشفۀ یوحنا ۱۰:۲۰	
مکاشفۀ یوحنا ۵:۲۲	

### **aiōnios**

متی ۸:۱۸	مرقس ۲۹:۳
متی ۱۶:۱۹	مرقس ۱۷:۱۰
متی ۲۹:۱۹	مرقس ۳۰:۱۰
متی ۴۱:۲۵	لوقا ۲۵:۱۰
متی ۴۶:۲۵	لوقا ۹:۱۶
مرقس ۲۹:۳	لوقا ۱۸:۱۸
مرقس ۱۷:۱۰	لوقا ۳۰:۱۸
مرقس ۳۰:۱۰	یوحنا ۱۵:۳
لوقا ۲۵:۱۰	یوحنا ۱۶:۳
لوقا ۹:۱۶	یوحنا ۳۶:۳
لوقا ۱۸:۱۸	یوحنا ۱۴:۴
لوقا ۳۰:۱۸	یوحنا ۳۶:۴
یوحنا ۱۵:۳	یوحنا ۲۴:۵
یوحنا ۱۶:۳	یوحنا ۳۹:۵
یوحنا ۳۶:۳	یوحنا ۲۷:۶
یوحنا ۱۴:۴	یوحنا ۴۰:۶
یوحنا ۳۶:۴	یوحنا ۴۷:۶
یوحنا ۲۴:۵	یوحنا ۵۴:۶
یوحنا ۳۹:۵	یوحنا ۶۸:۶
یوحنا ۲۷:۶	
یوحنا ۴۰:۶	
یوحنا ۴۷:۶	
یوحنا ۵۴:۶	
یوحنا ۶۸:۶	

یوحنا ۱۰: ۲۸  
یوحنا ۱۲: ۲۵  
یوحنا ۱۲: ۵۰  
یوحنا ۱۷: ۲  
یوحنا ۱۷: ۳  
کارهای رسولان ۱۳: ۴۶  
کارهای رسولان ۱۳: ۴۸  
رومیان ۲: ۷  
رومیان ۵: ۲۱  
رومیان ۶: ۲۲  
رومیان ۶: ۲۳  
رومیان ۱۶: ۲۵  
رومیان ۱۶: ۲۶  
دوم قرنیتان ۴: ۱۷  
دوم قرنیتان ۴: ۱۸  
دوم قرنیتان ۵: ۱۵  
غلاطیان ۶: ۸  
2 تسالونیکیان ۱: ۹  
2 تسالونیکیان ۲: ۱۶  
1 تیموتائوس ۱: ۱۶  
1 تیموتائوس ۶: ۱۲  
1 تیموتائوس ۶: ۱۶  
2 تیموتائوس ۱: ۹  
2 تیموتائوس ۲: ۱۰  
تیطس ۱: ۲  
تیطس ۳: ۷  
فلیمون ۱: ۱۵  
عبرانیان ۵: ۹  
عبرانیان ۶: ۲  
عبرانیان ۹: ۱۲  
عبرانیان ۹: ۱۴  
عبرانیان ۹: ۱۵  
عبرانیان ۱۳: ۲۰  
اول پطرس ۵: ۱۰  
دوم پطرس ۱: ۱۱  
اول یوحنا ۱: ۲  
اول یوحنا ۲: ۲۵  
اول یوحنا ۳: ۱۵  
اول یوحنا ۵: ۱۱  
اول یوحنا ۵: ۱۳  
اول یوحنا ۵: ۲۰  
یهودا ۱: ۷  
یهودا ۱: ۲۱  
مکاشفه یوحنا ۱۴: ۶

## eleēsē

رومیان ۱۱: ۳۳

## Geenna

متی ۵: ۲۲  
متی ۵: ۲۹  
متی ۵: ۳۰  
متی ۱۰: ۲۸  
متی ۱۸: ۹  
متی ۲۳: ۱۵  
متی ۲۳: ۳۳  
مرقس ۹: ۴۳

مرقس ۹: ۴۵  
مرقس ۹: ۴۷  
لوقا ۱۲: ۵  
یعقوب ۳: ۶

## Hadēs

متی ۱۱: ۲۳  
متی ۱۶: ۱۸  
لوقا ۱۰: ۱۵  
لوقا ۱۶: ۲۳  
کارهای رسولان ۲: ۲۷  
کارهای رسولان ۲: ۳۱  
اول قرنیتان ۱۵: ۵۵  
مکاشفه یوحنا ۱: ۱۸  
مکاشفه یوحنا ۶: ۸  
مکاشفه یوحنا ۲۰: ۱۳  
مکاشفه یوحنا ۲۰: ۱۴

## Limnē Pyr

مکاشفه یوحنا ۱۹: ۲۰  
مکاشفه یوحنا ۲۰: ۱۰  
مکاشفه یوحنا ۲۰: ۱۴  
مکاشفه یوحنا ۲۰: ۱۵  
مکاشفه یوحنا ۲۱: ۸

## Sheol

پیدایش ۳۷: ۳۵  
پیدایش ۴۲: ۳۸  
پیدایش ۴۴: ۲۹  
پیدایش ۴۴: ۳۱  
اعداد ۱۶: ۳۰  
اعداد ۱۶: ۳۳  
تثنيه ۳۳: ۲۲  
اول سموئیل ۲: ۶  
دوم سموئیل ۲۲: ۶  
اول پادشاهان ۲: ۶  
اول پادشاهان ۲: ۹  
ایوب ۷: ۹  
ایوب ۱۱: ۸  
ایوب ۱۴: ۱۳  
ایوب ۱۷: ۱۳  
ایوب ۱۷: ۱۶  
ایوب ۲۱: ۱۳  
ایوب ۲۴: ۱۹  
ایوب ۲۶: ۶  
مزامیر ۶: ۵  
مزامیر ۹: ۱۷  
مزامیر ۱۶: ۱۰  
مزامیر ۱۸: ۵  
مزامیر ۳۰: ۳  
مزامیر ۳۱: ۱۷  
مزامیر ۴۹: ۱۴  
مزامیر ۴۹: ۱۵  
مزامیر ۵۵: ۱۵  
مزامیر ۸۶: ۱۳  
مزامیر ۸۸: ۳  
مزامیر ۸۹: ۴۸

مزامیر ۱۱۶: ۳  
مزامیر ۱۳۹: ۸  
مزامیر ۱۴۱: ۷  
امثال ۱: ۱۲  
امثال ۵: ۵  
امثال ۷: ۲۷  
امثال ۹: ۱۸  
امثال ۱۵: ۱۱  
امثال ۱۵: ۲۴  
امثال ۲۳: ۱۴  
امثال ۲۷: ۲۰  
امثال ۳۰: ۱۶  
جامعه ۹: ۱  
غزل غزلها ۸: ۶  
اشعیا ۵: ۱۴  
اشعیا ۷: ۱۱  
اشعیا ۱۴: ۹  
اشعیا ۱۴: ۱۱  
اشعیا ۱۴: ۱۵  
اشعیا ۲۸: ۱۵  
اشعیا ۲۸: ۱۸  
اشعیا ۳۸: ۱۰  
اشعیا ۳۸: ۱۸  
اشعیا ۵۷: ۹

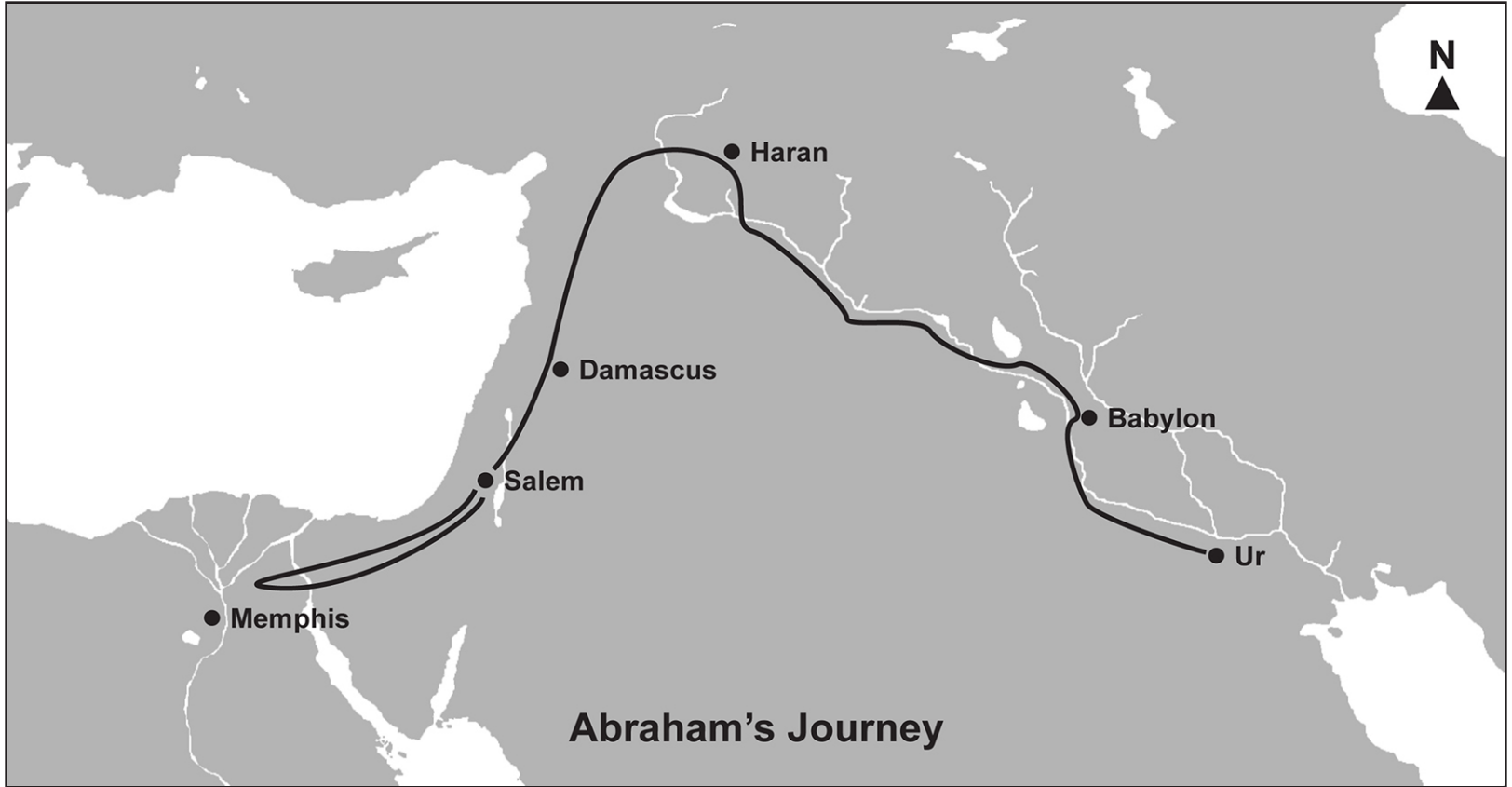
حزقیال ۳۱: ۱۵  
حزقیال ۳۱: ۱۶  
حزقیال ۳۱: ۱۷  
حزقیال ۳۲: ۲۱  
حزقیال ۳۲: ۲۷  
هوشع ۱۳: ۱۴  
عاموس ۹: ۲  
یونس ۲: ۲  
حبقوق ۲: ۵

## Tartaroō

دوم پطرس ۲: ۴

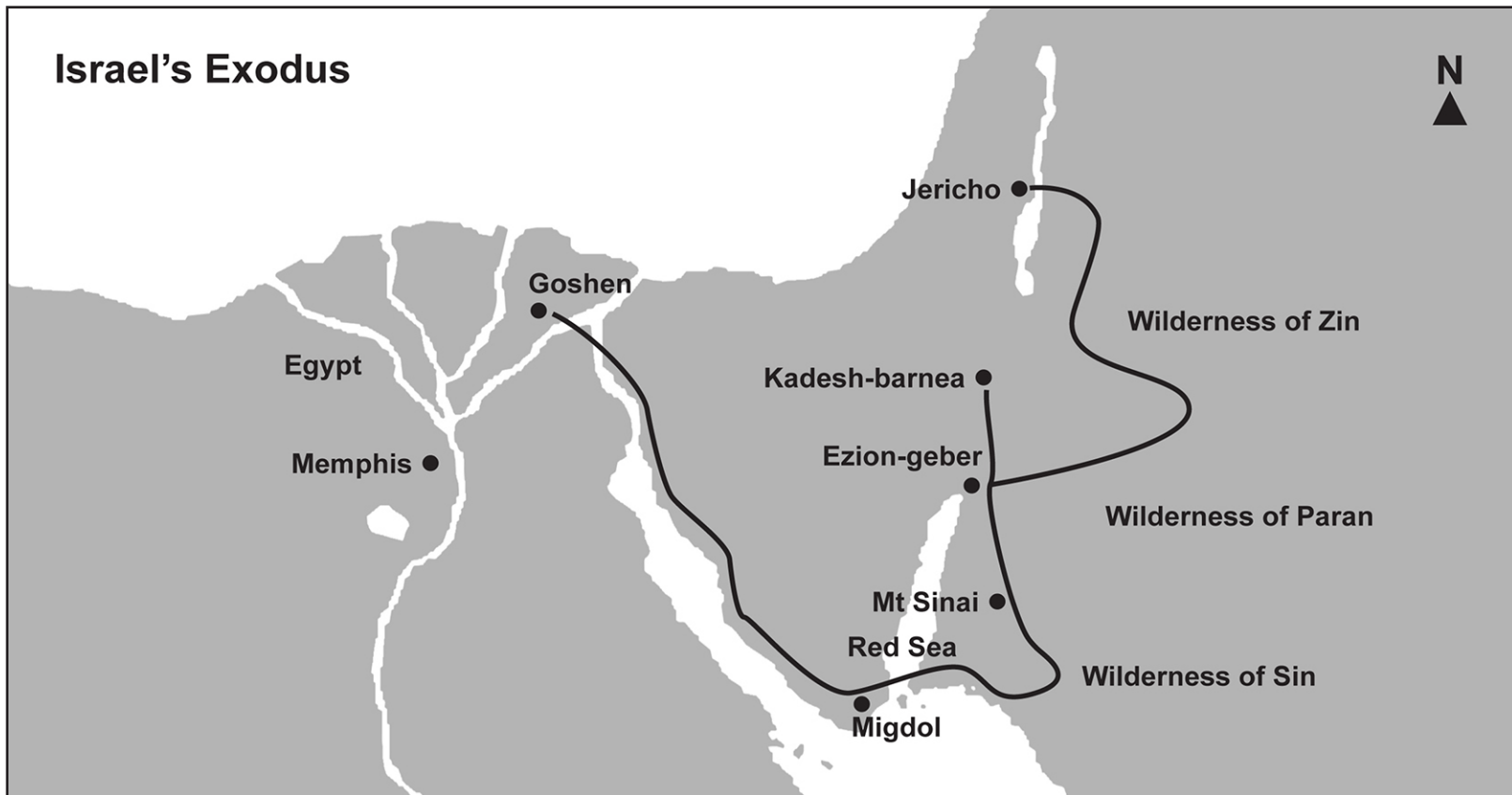
## Questioned

دوم پطرس ۲: ۱۷

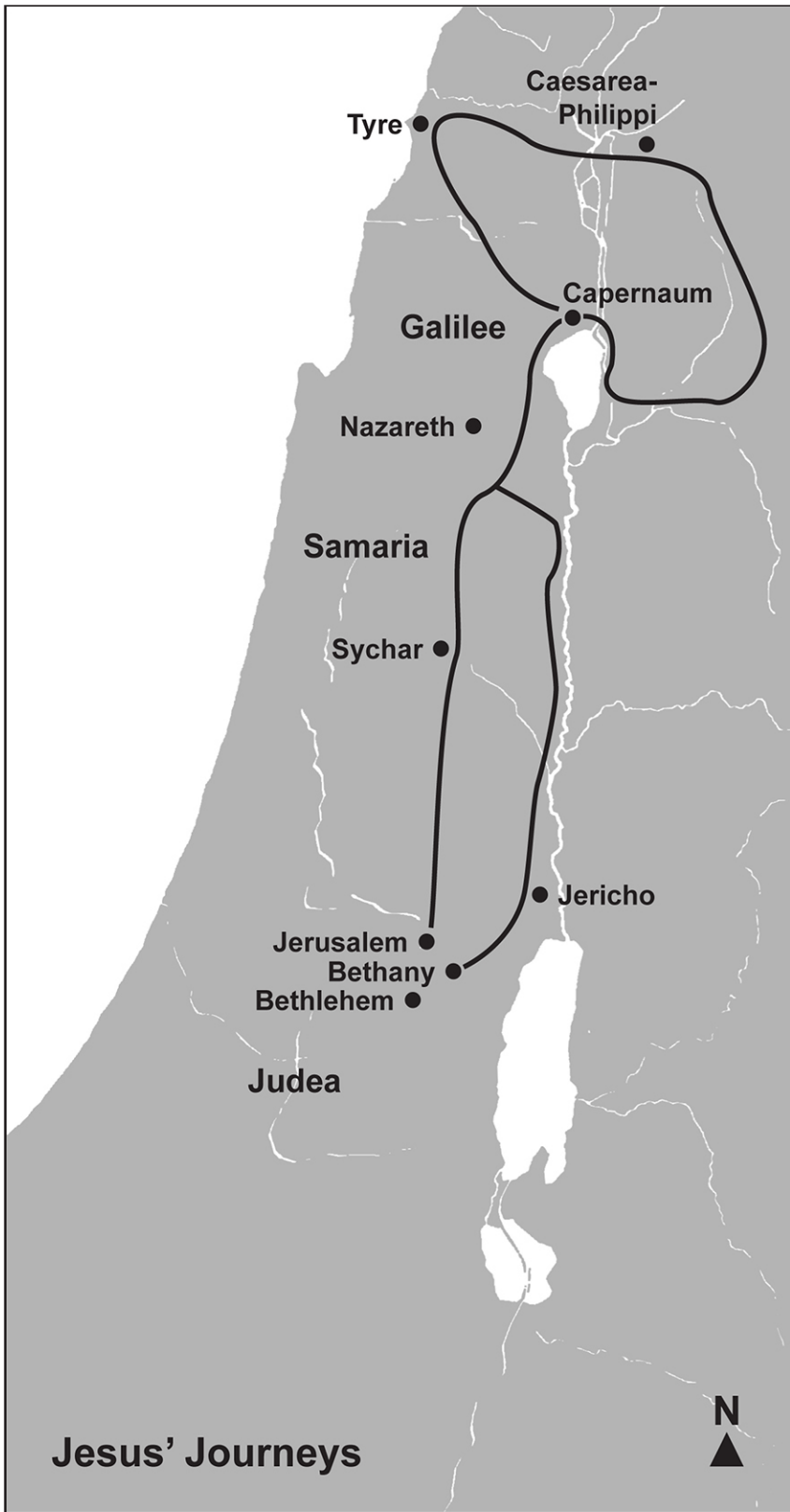


به ایمان ابراهیم چون خوانده شد، اطاعت نمود و بیرون رفت به سمت آن مکانی که می‌بایست به میراث یابد. پس بیرون آمد و نمی دانست به کجا می‌رود. - عبرانیان ۱۱:۸

# Israel's Exodus



و واقع شد که چون فرعون قوم را رها کرده بود، خدا ایشان را از راه زمین فلسطینیان رهبری نکرد، هرچند آن نزدیکتر بود. زیرا خدا گفت: «میاد که چون قوم جنگ ببینند، پشیمان شوند و به مصر برگردند.» - خروج ۱۳:۱۷



**Jesus' Journeys**

زیرا که پسر انسان نیز نیامده تا بخدوم شود بلکه تا خدمت کند و تا جان خود را فدای بسیاری کند. - مرقس ۱۰:۴۵





پولس، غلام عیسی مسیح و رسول خوانده شده و جدا نموده شده برای انجیل خدا، - رومیان ۱:۱

## Creation 4004 B.C.

Adam and Eve created	4004
Tubal-cain forges metal	3300
Enoch walks with God	3017
Methuselah dies at age 969	2349
God floods the Earth	2349
Tower of Babel thwarted	2247
Abraham sojourns to Canaan	1922
Jacob moves to Egypt	1706
Moses leads Exodus from Egypt	1491
Gideon judges Israel	1245
Ruth embraces the God of Israel	1168
David installed as King	1055
King Solomon builds the Temple	1018
Elijah defeats Baal's prophets	896
Jonah preaches to Nineveh	800
Assyrians conquer Israelites	721
King Josiah reforms Judah	630
Babylonians capture Judah	605
Persians conquer Babylonians	539
Cyrus frees Jews, rebuilds Temple	537
Nehemiah rebuilds the wall	454
Malachi prophecies the Messiah	416
Greeks conquer Persians	331
Seleucids conquer Greeks	312
Hebrew Bible translated to Greek	250
Maccabees defeat Seleucids	165
Romans subject Judea	63
Herod the Great rules Judea	37

(The Annals of the World, James Uusher)

**Jesus Christ born 4 B.C.**

## New Heavens and Earth

1956	Christ returns for his people
1830	Jim Elliot martyrd in Ecuador
1731	John Williams reaches Polynesia
1614	Zinzendorf leads Moravian mission
1572	Japanese kill 40,000 Christians
1517	Jesuits reach Mexico
1455	Martin Luther leads Reformation
1323	Gutenberg prints first Bible
1276	Franciscans reach Sumatra
1100	Ramon Llull trains missionaries
1054	Crusades tarnish the church
997	The Great Schism
864	Adalbert martyrd in Prussia
716	Bulgarian Prince Boris converts
635	Boniface reaches Germany
569	Alopen reaches China
432	Longinus reaches Alodia / Sudan
397	Saint Patrick reaches Ireland
341	Carthage ratifies Bible Canon
325	Ulfilas reaches Goth / Romania
250	Niceae proclaims God is Trinity
197	Denis reaches Paris, France
70	Tertullian writes Christian literature
61	Titus destroys the Jewish Temple
52	Paul imprisoned in Rome, Italy
39	Thomas reaches Malabar, India
33	Peter reaches Gentile Cornelius
	Holy Spirit empowers the Church

(Wikipedia, Timeline of Christian missions)

**Resurrected 33 A.D.**

<b>What are we?</b> ▶			Genesis 1:26 - 2:3		Mankind is created in God's image, male and female He created us																											
<b>How are we sinful?</b> ▶			Romans 5:12-19		Sin entered the world through Adam and then death through sin																											
<b>Where are we?</b> ▶			<b>When are we?</b> ▼																													
			Innocence		Fallen			Glory																								
▶			Eternity Past	Creation 4004 B.C.	Fall to sin No Law	Moses' Law 1500 B.C.	Christ 33 A.D.	Church Age Kingdom Age	New Heavens and Earth																							
			<table border="1"> <tr> <td rowspan="3">God</td> <td>Father</td> <td>John 10:30</td> <td rowspan="3">Genesis 1:31 God's perfect fellowship with Adam in The Garden of Eden</td> <td colspan="3">1 Timothy 6:16 Living in unapproachable light</td> <td rowspan="3">Acts 3:21 Philippians 2:11 Revelation 20:3</td> </tr> <tr> <td>Son</td> <td>God's perfect fellowship</td> <td colspan="2">John 8:58 Pre-incarnate</td> <td>John 1:14 Incarnate</td> <td>Luke 23:43 Paradise</td> </tr> <tr> <td>Holy Spirit</td> <td></td> <td colspan="2">Psalm 139:7 Everywhere</td> <td colspan="2">John 14:17 Living in believers</td> </tr> </table>		God	Father	John 10:30	Genesis 1:31 God's perfect fellowship with Adam in The Garden of Eden	1 Timothy 6:16 Living in unapproachable light			Acts 3:21 Philippians 2:11 Revelation 20:3	Son	God's perfect fellowship	John 8:58 Pre-incarnate		John 1:14 Incarnate	Luke 23:43 Paradise	Holy Spirit		Psalm 139:7 Everywhere		John 14:17 Living in believers		God's perfectly restored fellowship with all Mankind praising Christ as Lord in the Holy City							
God	Father	John 10:30	Genesis 1:31 God's perfect fellowship with Adam in The Garden of Eden	1 Timothy 6:16 Living in unapproachable light			Acts 3:21 Philippians 2:11 Revelation 20:3																									
	Son	God's perfect fellowship		John 8:58 Pre-incarnate		John 1:14 Incarnate			Luke 23:43 Paradise																							
	Holy Spirit			Psalm 139:7 Everywhere		John 14:17 Living in believers																										
<table border="1"> <tr> <td rowspan="3">Mankind</td> <td>Living</td> <td rowspan="3">Genesis 1:1 No Creation No people</td> <td rowspan="3">Genesis 1:31 No Fall No unholy Angels</td> <td colspan="3">Ephesians 2:1-5 Serving the Savior or Satan on Earth</td> </tr> <tr> <td>Deceased believing</td> <td colspan="3">Luke 16:22 Blessed in Paradise</td> </tr> <tr> <td>Deceased unbelieving</td> <td colspan="3">Luke 16:23, Revelation 20:5,13 Punished in Hades until the final judgment</td> </tr> </table>		Mankind	Living	Genesis 1:1 No Creation No people	Genesis 1:31 No Fall No unholy Angels	Ephesians 2:1-5 Serving the Savior or Satan on Earth			Deceased believing	Luke 16:22 Blessed in Paradise			Deceased unbelieving	Luke 16:23, Revelation 20:5,13 Punished in Hades until the final judgment																		
Mankind	Living		Genesis 1:1 No Creation No people			Genesis 1:31 No Fall No unholy Angels	Ephesians 2:1-5 Serving the Savior or Satan on Earth																									
	Deceased believing						Luke 16:22 Blessed in Paradise																									
	Deceased unbelieving	Luke 16:23, Revelation 20:5,13 Punished in Hades until the final judgment																														
<table border="1"> <tr> <td rowspan="6">Angels</td> <td>Holy</td> <td rowspan="6">Genesis 1:1 No Creation No people</td> <td rowspan="6">Genesis 1:31 No Fall No unholy Angels</td> <td colspan="3">Hebrews 1:14 Serving mankind at God's command</td> </tr> <tr> <td>Imprisoned</td> <td colspan="3">2 Peter 2:4, Jude 6 Imprisoned in Tartarus</td> </tr> <tr> <td>Fugitive</td> <td colspan="3">Revelation 20:13 Thalaasa</td> </tr> <tr> <td>First Beast</td> <td colspan="3">1 Peter 5:8, Revelation 12:10</td> </tr> <tr> <td>False Prophet</td> <td colspan="2">Rebelling against Christ Accusing mankind</td> <td colspan="2">Revelation 19:20 Lake of Fire</td> </tr> <tr> <td>Satan</td> <td colspan="2"></td> <td colspan="2">Revelation 20:2 Abbyss</td> </tr> </table>		Angels	Holy	Genesis 1:1 No Creation No people	Genesis 1:31 No Fall No unholy Angels	Hebrews 1:14 Serving mankind at God's command			Imprisoned	2 Peter 2:4, Jude 6 Imprisoned in Tartarus			Fugitive	Revelation 20:13 Thalaasa			First Beast	1 Peter 5:8, Revelation 12:10			False Prophet	Rebelling against Christ Accusing mankind		Revelation 19:20 Lake of Fire		Satan			Revelation 20:2 Abbyss		Matthew 25:41 Revelation 20:10	Lake of Fire prepared for the Devil and his Angels
Angels	Holy		Genesis 1:1 No Creation No people			Genesis 1:31 No Fall No unholy Angels	Hebrews 1:14 Serving mankind at God's command																									
	Imprisoned						2 Peter 2:4, Jude 6 Imprisoned in Tartarus																									
	Fugitive						Revelation 20:13 Thalaasa																									
	First Beast						1 Peter 5:8, Revelation 12:10																									
	False Prophet						Rebelling against Christ Accusing mankind		Revelation 19:20 Lake of Fire																							
	Satan			Revelation 20:2 Abbyss																												
<b>Who are we?</b> ▶																																
<b>Why are we?</b> ▶			Romans 11:25-36, Ephesian 2:7		For God has bound all over to disobedience in order to show mercy to all																											

The Aionian Bible shows the location of eleven special Greek and Hebrew Aionian Glossary words to help us better understand God's love for individuals and for all mankind, and the nature of after-life destinies. The underlying Hebrew and Greek words typically translated as *Hell* show us that there are not just two after-life destinies, Heaven or Hell. Instead, there are a number of different locations, each with different purposes, different durations, and different inhabitants. Locations include 1) Old Testament *Sheol* and New Testament *Hadēs*, 2) *Geenna*, 3) *Tartaroō*, 4) *Abyssos*, 5) *Limnē Pyr*, 6) *Paradise*, 7) *The New Heaven*, and 8) *The New Earth*. So there is reason to review our conclusions about the destinies of redeemed mankind and fallen angels.

The key observation is that fallen angels will be present at the final judgment, 2 Peter 2:4 and Jude 6. Traditionally, we understand the separation of the Sheep and the Goats at the final judgment to divide believing from unbelieving mankind, Matthew 25:31-46 and Revelation 20:11-15. However, the presence of fallen angels alternatively suggests that Jesus is separating redeemed mankind from the fallen angels. We do know that Jesus is the helper of mankind and not the helper of the Devil, Hebrews 2. We also know that Jesus has atoned for the sins of all mankind, both believer and unbeliever alike, 1 John 2:1-2. Deceased believers are rewarded in Paradise, Luke 23:43, while unbelievers are punished in Hades as the story of Lazarus makes plain, Luke 16:19-31. Yet less commonly known, the punishment of this selfish man and all unbelievers is before the final judgment, is temporal, and is punctuated when Hades is evacuated, Revelation 20:13. So is there hope beyond Hades for unbelieving mankind? Jesus promised, "*the gates of Hades will not prevail*," Matthew 16:18. Paul asks, "*Hades where is your victory?*" 1 Corinthians 15:55. John wrote, "*Hades gives up*," Revelation 20:13.

Jesus comforts us saying, "*Do not be afraid*," because he holds the keys to *unlock* death and Hades, Revelation 1:18. Yet too often our *Good News* sounds like a warning to "*be afraid*" because Jesus holds the keys to *lock* Hades! Wow, we have it backwards! Hades will be evacuated! And to guarantee hope, once emptied, Hades is thrown into the Lake of Fire, never needed again, Revelation 20:14.

Finally, we read that anyone whose name is not written in the Book of Life is thrown into the Lake of Fire, the second death, with no exit ever mentioned or promised, Revelation 21:1-8. So are those evacuated from Hades then, "*out of the frying pan, into the fire?*" Certainly, the Lake of Fire is the destiny of the Goats. But, do not be afraid. Instead, read the Bible's explicit mention of the purpose of the Lake of Fire and the identity of the Goats, "*Then he will say also to those on the left hand, 'Depart from me, you cursed, into the consummate fire which is prepared for... the devil and his angels,'"* Matthew 25:41. Bad news for the Devil. Good news for all mankind!

Faith is not a pen to write your own name in the Book of Life. Instead, faith is the glasses to see that the love of Christ for all mankind has already written our names in Heaven. Jesus said, "*You did not choose me, but I chose you*," John 15:16. Though unbelievers will suffer regrettable punishment in Hades, redeemed mankind will never enter the Lake of Fire, prepared for the devil and his angels. And as God promised, all mankind will worship Christ together forever, Philippians 2:9-11.



## World Nations

پس رفته، همه امت‌ها را شاگرد سازید و ایشان را به اسم اب و ابن و روح القدس تعمید دهید. - متى ۲۸:۱۹